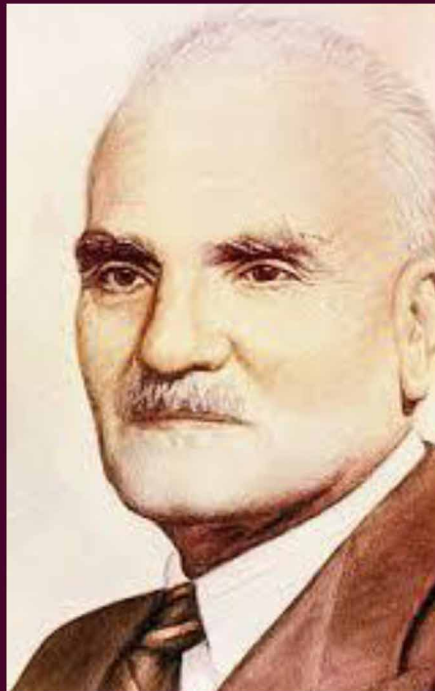


نهضت مشروطه و نقش تقی زاده

سوسیال دمکراسی و جدایی دین از دولت



منوچهر بختیاری

نهضت مشروطه و نقش تقی زاده

سوسیال دمکراسی و جدایی دین از دولت

منوچهر بختیاری

نهضت مشروطه و نقش تقی زاده
سوسیال دمکراسی و جدایی دین از دولت

جلد اول

منوچهر بختیاری

نهضت مشروطه و نقش تقی‌زاده
سوسیال دمکراسی و جدایی دین از دولت
منوچهر بختیاری

چاپ اول اسفند ۱۳۹۳ (مارس ۲۰۱۵)

انتشارات پگاه، تورنتو کانادا

Pegah Publication

www.pegahfarsibook.com

pegahbook@rogers.com

Tel. 001 416 2230850

ISBN: 978-3-943147-91-9

مرکز پخش در اروپا

انتشارات و مرکز پخش فروغ

Forough Publication

Jahn Str. 24

50676 Köln

Germany

Tel. 0049 221 9235707

www.foroughbook.net

info@foroughbook.net

فهرست مطالب، جلد اول

۹	مقدمه
۱۳	فصل اول: تبریز زادگاه و گهواره تجدد
۸۷	فصل دوم: تولد تا مشروطه
۱۸۵	فصل سوم: مجلس اول : توفان خیز برمی دارد
۴۲۱	فصل چهارم: سوسیال دمکراسی و تقی زاده
	فهرست مطالب، جلد دوم
۵۱۱	فصل پنجم: تبعید و بسیج افکار عمومی در خارج از ایران
۵۸۹	فصل ششم: مجلس دوم : زخم تکفیر و تبعید دوباره
۶۷۷	فصل هفتم: حزب دمکرات ایران
۷۲۳	فصل هشتم: تقی زاده در تاریخ نگاری معاصر
۸۵۷	پیوست ها
۸۵۸	پیوست ۱. مرآده تقی زاده با برخی علمای روحانی
۸۶۶	پیوست ۲. شیخ فضل اله نوری (۱۲۵۹-۱۳۲۷ق)
۸۶۹	پیوست ۳. حیدر عمواغلی
۸۷۳	پیوست ۴. محمد امین رسول زاده: حیاتی پر حادثه
۸۸۱	پیوست ۵. ورام پیلوسیان
۸۸۵	پیوست ۶. تیگران ترهاکوپیان (ت. درویش)
	پیوست ۷. برجیده ای از مکتوبات مجتهد مازندرانی در فساد مسلک
۸۹۴	سیاسی تقی زاده
	پیوست ۸. نامه ی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و آقامیرزا عبدالله
	مازندرانی به علیرضاخان عضدالملک (نایب السلطنه) در
۸۹۶	افشای مسلک سید حسن تقی زاده

- پیوست ۹. نامه‌ی ستارخان و باقرخان به نایب السلطنه، همزمان با بروز بحران
میان تقی‌زاده و حزب دموکرات با اعتدالیون و بهبهانی و صدور حکم
فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده ۸۹۷
- پیوست ۱۰. اعتبارنامه نمایندگی تقی‌زاده در مجلس دوم شورای ملی ۸۹۸
- گاهنامه وقایع ۹۰۷
- منابع و مراجع ۹۲۳
- گزیده‌ای از آثار دیگران درباره تقی‌زاده ۹۳۷

تقدیم به ایرج افشار

به خاطر یک عمر تلاش خستگی‌ناپذیر در راه شفاف‌سازی اسناد و شواهد تاریخی ایران،
بی‌حضور پر بار و تاریخ‌دان او نوشتن کتاب ممکن نبود

مقدمه

مشروطگی و کارنامه‌ی روشنفکران و بنیان‌گذاران آن سرفصلی از تاریخ تجدد و نوآوری این سرزمین است. حکایت تاریخ و روایت‌های چندگانه‌ی تجدد و مؤلفه‌ی برجسته و محرک آن شرح کارنامه روشنفکری ایران همواره با غرض ورزی، تحریف، و خصومت شگفت‌انگیزی روبه‌رو بوده است. این امر به تدریج فضایی را آفریده که در مقابله با اندیشه ورزی و عنصر روشنگری و حاملان آن روشنفکران، حالت غالب بوده است.

این کتاب صرفاً زندگینامه شخصی یا سیاسی، فرهنگی و همه‌جانبه‌ی سید حسن تقی‌زاده نیست. تاریخ‌نگاری صرف سیر رویدادهای زمانه‌ی او هم نمی‌تواند باشد، هرچند از هر سه مورد تأثیر پذیرفته و نشان دارد. تأکید و تکیه‌ی محوری در این نوشته بر زندگی تقی‌زاده در محدوده‌ی زمانی نهضت مشروطه نهاده شده است. تلاش پی‌گیر و مؤثر بنیان‌گذارانه‌ی او در تدوین نخستین قوانین لائیک و عرفی، به‌ویژه اصول متمم قانون اساسی، و هویت‌بخشی‌اش به نظام مشروطه، در تقابل با سنت و خودکامگی فردی، بر اساس اسناد معتبر در دست به بحث گذارده شده است. به گمان این کتاب برخی روشنفکران پیشرو ایران و به ویژه تقی‌زاده در آغاز سده‌ی بیستم مروج گیتی‌مداری و نوگرایی در تقابل با جزمیت، واپس‌گرایی، و سنت پرستی و هرگونه اصالت‌جویی توهم‌آمیز بودند. آنان جهل، جزمیت، گذشته‌نگری ستایشگر، و ثبات و رکود جامعه‌ی سنتی ایران را بستر عقب ماندگی جامعه می‌شناختند. در راه برطرف کردن این موانع تا حد امکان و دانایی خود جویا، کوشا، و مبتکر بودند.

کتاب در هشت فصل ابعاد کارنامه‌ی تقی‌زاده و مشروطگی ایران را می‌کاود. برای ترسیم کلیتی تاریخی در سیر رویدادهایی که در کتاب بر آنها تأکید شده است، تقویم وقایع نسبتاً دقیقی در پیوست آمده است. ضمناً برای روشن‌تر کردن بحث‌ها، شرح مختصری از زندگی تعدادی از شخصیت‌های تاریخی که در کتاب از آنها یاد شده در پیوست‌های کتاب آورده شده، تا یاریگر خواننده در درک بهتر آرا و ادعاهای برشمرده باشد.

برای دریافت دقیق‌ترینش و کنش تقی‌زاده، فصلی به تحولات زادگاه او تبریز در طی سده‌ی نوزدهم اختصاص یافته است. این فصل در پرتو فهم آنچه در چند شهر مهم ایران سده‌ی نوزدهم و در دهه‌ی آغازین سده‌ی بیستم در پیشبرد مشروطگی ایران فعال و مؤثر شدند، نگاشته شده است. غرض این بوده است تا علل و عواملی بررسی و نشان داده شوند که باعث شد در دامن شهر تبریز فرزندان تجددخواه و نوآوری پرورش یابند و بستر اندیشه‌های پیشرو و معطوف به مشروطیت ایران فراهم آیند.

غالب نوشته‌های تاریخی با ذکر مقدماتی مرثیه‌وار به قرن نوزدهم و زمان قاجاریه می‌پردازند. ایران در این تصویرسازی صرفاً کشوری پرهرج و مرج و آشوبناک، سراپا فساد، ذلت، تباهی، سکون و عقب‌ماندگی خوانده و نموده می‌شود که در بستر این نابسامانی‌های درونی و در برابر حضور و رقابت و مداخله‌ی روزافزون روس و انگلیس توان تحرک و تحول چشمگیر و مطلوب از آن سلب شده است.

بنابر محتوای این دسته کتاب‌های تاریخی، نخبگان و روشنفکران زمانه صرفاً چند نفری متوهم و حیرت زده و مقلد صرف فرهنگ و جوامع فرنگ، و مخالف فرهنگ و مصالح ملی، آداب و سنن و

مقدسات مردم بوده‌اند، بی هیچ اراده و اندیشه ورزی و توان نوآوری، و عامل تمام معضلات نسل‌های بعدی تصویر شده‌اند. تلاش بنیان گذارانه‌ی آنان برای فهم و ره جویی و کوشش در بیداری جامعه و اصلاح و ترقی امور در انبوهی بدفهمی، عیب جویی، و مقصریابی اسیر شرایط و مفاهیم زمانه، مدفون یا کم رنگ شده است. در فصل اول کتاب جز اینها ادعا شده است. به‌رغم جهل، واماندگی، تعصب، کزفهمی و کاستی‌ها، و نیز چیرگی خودکامانه و بی‌چون و چرای اولیای قدرت سیاسی و مذهب غالب، عناصری در پی نوجویی و چاره‌اندیشی جسورانه پای در کام خطر نهاده و بستر اندیشه‌ی ترقی و تعالی را فراگسترده‌اند. شکست‌های ایران از روسیه در سه دهه‌ی آغازین این سده، برخی از ایرانیان را به خودنگری و مقایسه با آن دیگری تواناتر و داناتر برانگیخت. عوامل متنوع و متکثری در هشیاری و عبرت‌آموزی آنان مؤثر افتاد که شایسته‌ی بازکاوی و بازنگاری است. مجموعه‌ی آرا و تجربه‌های عرضه شده‌ی ناشی از این نگاه به خود و بیرون، حافظه‌ی تاریخی را شکل داد و مشروطگی ایران در دهه‌ی آغازین سده بیستم را امکان‌پذیر کرد. این فصل در پی پاسخ یابی به این پرسش محوری و مهم است: چه شد که جامعه‌ی عمدتاً سنتی ایران و اسیر عوامل در هم تنیده‌ی برشمرده شده در بالا، توانست نهضتی مؤثر و تاریخ‌ساز و رها از سنت‌های غالب را برای برپایی ایران نو تحمل کند، پیش ببرد، و به ثمر برساند.

بی گمان، جامعه‌ای صرفاً و سراسر ایستا، فاسد، تباه و عقب مانده و جاهل – چنان که در متن‌های تاریخی مرثیه‌وار درباره‌ی سده نوزدهم ترسیم شده – نمی‌توانسته مشروطگی از این دست را در خود پیرواند. تحرک و هشیاری از دارالسلطنه تبریز آغاز شد. در تأملی بر پیامد شکست از روسیه، جامعه دچار بحرانی همگانی، از جمله سرگشتگی هویتی، شد. از یک سو عناصر روشن ضمیر دستگاه دیوان را به تأمل و پرسش درباره‌ی علل و جست‌وجوی چاره برای آن انداخت. از سوی دیگر و به تدریج، بستر اندیشه و آرای متفاوت در تقابل با فضای سنتی – مذهبی غالب را سبب شد. برخی از اینان، در اوضاع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آشفته کم‌همت به نوجویی بستند. در فصل اول با نگاهی اجمالی به این تحولات و مؤلفه‌ها، در خصوص برآمدن آیین‌های نوین شیخی و بابی بحث می‌شود. علاوه بر این، عامل خارجی هم از جمله‌ی محرک‌های جامعه شد. از یک سو، دولت‌های روس، انگلیس و فرانسه در پی منافع و اهداف خود به برقراری رابطه‌ی سیاسی با حکومت ایران پرداختند و دامنه‌ی فعالیت مراکز دیپلماسی خود را گستراندند. از سوی دیگر، حضور فعال و مؤثر هیئت‌های مذهبی مسیحی که در قالب مدرسه‌سازی و مراکز خدمات درمانی و پزشکی و تبلیغاتی تجسم یافت، نشان بذل توجه جدیدی به کشور ما بود. فرنگ‌شناسی ما ایرانیان تا مدت‌ها عملاً در چارچوب شناسایی و تمایز مسیحی آنان محدود ماند و از تحولات و اندیشه‌های آن سامان کمتر خبر و توجه مؤثری در آن بروز یافت.

شناسایی تحول این ذهنیت هم زمان با حضور فرنگیان دیپلمات، بازرگان، و مبلغ مذهبی، و بعضاً مستشرق و سیاح که تعدادی آموزگار، پزشک و فعال امور خیریه هم در میانشان یافت می‌شد، از گفتارهای مهم این فصل محسوب می‌شوند. رابطه‌ی متقابل تبریزیان با عنصر دستگاه و عامل خارجی، زبان‌دانی برخی تبریزیان را موجب شد. هم‌هی این عوامل به گشودن دریچه‌های جدیدی به فرهنگ و دستاوردهای مدنیت نوآیین یاری رساند، که چپستی و چگونگی آن را در حوزه‌ی‌های مؤثر خارجی به‌اختصار به بحث گذارده‌ام.

تقی‌زاده در چنین جامعه و با حافظه‌ی تاریخی برآمده از مجموعه مؤلفه‌های یاد شده در بالا به دنیا آمد و در فضایی که در بالندگی و ذهنیت منورالفکران تبریزی تأثیر نهاد، تطور و تحول یافت. همین فضا موجب شد تقی زاده‌ی پرورش یافته در مکتب تربیتی آمرانه‌ی پدر متشرع و اهل ایمانش، از همان

نوجوانی مخفیانه با آرای شیخیه و بابیه آشنا شود، زبان‌های بیگانه — فرانسه و انگلیسی — بیاموزد، به نجوم و پزشکی جدید، در حکم دو شاخه‌ی مهم در سست کردن باورهای سنتی، علاقه‌مند شود و آنها را پی گیرد. به مؤلفه‌های جدید متمایل و به واکنش عملی در سوی نوآوری ترغیب شود. به نهضت مدرسه‌سازی بپیوندد و در تلاش ایجاد مدرسه‌ی تربیت با موانع بازدارنده‌ی تحول گلاویز شود و بیاموزد و بیاموزاند. تدریس در مدارس نوگرا را پیشه کند. کتاب‌فروشی و قرائت‌خانه تأسیس کند. نشریه‌ی محرک ترقی‌جویی دایر کند. و سرانجام، برای تأسیس روزنامه‌ی آزاد، مستقل و روشنگر برای بیداری عمومی و انگیزاندن مشروطه خواهی پای در سفر به سرزمین‌های دیگر نهد.

در سفر به خارج، از قفقاز به استانبول، مصر، بیروت سرکشید. در تعامل با عناصر بیدارگر و اندیشه ورز جدید آن سرزمین‌ها، و در بهره‌وری از تجربه‌ی آنها مهم‌ترین رساله‌ی خود را در بازیابی علل وضعیت خودی و راه‌های بیرون رفت و رهسپاری به سوی ترقی و تعالی تألیف و در نشریه‌های مؤثر فارسی خارج از کشور منتشر کرد. از تولد تا بازگشت تقی‌زاده از سفر خارج، موضوع فصل دوم کتاب را تشکیل می‌دهد. فصل بعدی به کارنامه‌ی مجلس اول به عنوان عمده‌ترین قسمت کتاب در شناسایی بینش و کنش تقی‌زاده اختصاص دارد. کوشش دلیرانه، گیتی‌مدار و اندیشیده‌ی تقی‌زاده در تدوین برخی اصول عرفی متمم قانون اساسی، به عنوان نمونه‌ای رسا از تفکر و خواست‌های پیشرو او در عصر مشروطه، حکایت ناگفته‌ای در آثار مربوط به عصر مشروطه است که به تفصیل و براساس اسناد و شواهد تاریخی عرضه شده است. سهم مهم و تأثیرگذار تقی‌زاده در مجلس مؤسسان و بنیان‌گذاری مشروطه کم‌رنگ یا وارونه جلوه داده شده است، از این رو در گفتاری درباره‌ی تاریخ‌نگاری و تقی‌زاده، به این امر و رابطه‌ی موجد آن پرداخته‌ام.

تقی‌زاده در مقام نماینده‌ی مردم در مجلس اول، ناگزیر به رعایت موازین و محدودیت‌های اجباری چنین موقعیتی بود. بی‌تردید نمی‌توانست حداکثر آرا و خواست‌های خویش را در چارچوب مجلس اول عرضه کند و پیش ببرد. برای پی بردن به کنه اندیشه، خواست‌ها و عملکرد وی در بیرون مجلس، در فصل چهارم به بررسی و سنجش کارنامه‌ی سوسیال دموکراسی در نهضت مشروطه پرداخته‌ام. در فصل پنجم از حکایت پنهان‌گی تقی‌زاده آغاز و به ماجرای تبعید او تا فتح تهران پرداخته شده است. تبعیدی که از تهران به رشت، قفقاز، پاریس، لندن و استانبول ره سپرد. در این زمانه و فضاها، لحظه‌ای از تلاش برای احیای مشروطه و دفاع از مقاومت مجاهدان تبریز و مقابله با سلطنت غیرقانونی محمدعلی شاه دست نکشید. به بانگ رسای مشروطگی در خارج از مرزها بدل شد و در اولین فرصت به خواست مجاهدین، مخفیانه به کشور بازگشت و به مبارزان مقاومت تبریز پیوست.

فصل ششم حکایت فتح تهران تا التیماتوم روس و تعطیل مجلس دوم را باز می‌گوید. با فتح تهران و برپایی مجلس عالی، محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد و پسر نوجوانش به سلطنت رسید. در این فصل به اعدام شیخ فضل‌الله نوری به عنوان یک رویداد شگفت در سرزمینی با اکثریت قریب به اتفاق مسلمان و نقش عوامل و عناصر مؤثر در آن ماجرا پرداخته‌ام. تشکیل هیئت مدیره‌ی موقت، ورود تقی‌زاده به تهران، انتخابات و تشکیل مجلس دوم، جدل دموکرات‌ها و اعتدالیون، کشاکش تقی‌زاده با روحانیون و عنصر شریعت بر سر جدایی دین از سیاست و دولت، به ویژه در حوزه‌ی قضایی، سرانجام با دخالت مستقیم مجتهدین عتبات و صدور حکم فساد مسلک سیاسی او، به خروجش از مجلس — پس از هشت ماه نمایندگی — و از کشور و آغاز تبعیدی دوباره انجامید.

ماجرای تأسیس نخستین حزب دموکراتیک و مدرن ایران که نطفه‌ی اولیه‌ی آن با نقش محوری تقی‌زاده و باری مؤثر و بی‌دریغ چند سوسیال دموکرات ایران خواه ارمنی در تبریز تحت محاصره‌ی

دوران استبداد صغیر بسته شد، در فصل هفتم نگاشته شده است. در این فصل تأملاتی نظری در چیستی و چگونگی حزب و چگونگی پیدایش و تحقق اندیشه و تدارک سازمانی یک حزب فراگیر و دموکراتیک به عنوان ابزار مهم و مؤثر مشارکت مردم در سیاست‌ورزی نوین مورد بحث است. به دلیل اهمیت بنیان‌گذارانه‌ی نشریه‌ی *ایران نو*، ارگان حزب دموکرات ایران، به‌منزله‌ی نخستین روزنامه‌ی تراز نوین این سرزمین به سبک اروپایی و با آرا و باورهای سوسیال دموکراتیک، گفتاری را در این فصل به آن اختصاص داده‌ام.

بخش مهمی از این کتاب به آرای تاریخ‌نگاران، به‌ویژه دو ستون برافراشته‌ی مشروطه‌نگاری معاصر — احمد کسروی و فریدون آدمیت — اختصاص یافته است. سهم و نقش مؤثر تقی‌زاده در پیش برد مشروطه‌نگاری معاصر، نه تنها به نگارش در نیامده بلکه تحت تأثیر مخالفت‌ها، ضدیت‌ها، و تحریف‌ها بسیار محو یا کم رنگ شده است. او به عنوان مهم‌ترین و برجسته‌ترین روشنفکر مشروطگی ایران و نماد جسارت اندیشه‌ورزی لائیک آن، در گذر جامعه‌ی سنتی به ایران نو، هدف عناد پر دامنه‌ای بوده است. بی دلیل نیست که باورمندان از هر گروه و مرام و با خاستگاه و انگیزه‌های متفاوت به ستیز با تجدد و محو عنصر روشنفکری جسور زمانه، که توانست در شرایط دشوار روزگار بستر ساختن ایران نو را فراهم آورد — در هماهنگی اعلام نشده و شاید هم ناخواسته‌ای در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، تقی‌زاده را به عنوان عامل مخرب، وابستگی، و غرب زدگی هدف حمله گسترده‌ی سیاسی — ایدئولوژیک و بعضاً غرض ورزانه‌ی شخصی قرار دادند. نکته‌ی دردآور اینکه مورخ عالیم و خردورزی چون آدمیت قریب ۳۰ سال توانایی و دانایی خود را به سرک کشیدن عیب‌جویانه در عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی شخصی تقی‌زاده صرف کرد. آثار مهم او، *فکر آزادی* — مقدمه نهضت مشروطیت تا مجلس اول — *بحران آزادی*، حکایتی از این ادعاست. قابل تأمل است که آدمیت در دهه‌ی شصت شمسی و پس از آن همه سال قلم زنی در تخطئه کارنامه‌ی تقی‌زاده، با نوعی احساس گناه، از دل‌نگرانی همراهی کردن شاید ناخواسته‌ی خویش با تجددستیزان در خصومت‌های ناموجه و بی دلیل علیه تقی‌زاده می‌گوید: این بزرگوارانه نیست که حالا بخواهد با این کسان دم ساز گردد و آب به آسیاب ایشان بریزد، و از نشر مقاله‌ی انتقادی علیه او در چاپ دوم مقالات تاریخی پرهیز می‌کند. اما به‌واقع مدت‌ها بود که این آب به آسیاب دشمنان عنصر روشنگری و روشنفکران پیشگام تاریخ معاصر ریخته شده بود. کتاب و رساله‌های متعدد این افراد سرشار از نقل قول و یافته‌های آدمیت در ضدیت با و تخطئه‌ی کارنامه بنیان‌گذاران مشروطیت به‌ویژه تقی‌زاده در عرصه‌ی اجتماعی پراکنده شده و انتشار یافته بود. به دلیل اهمیت و وزنه‌ی گران کسروی و آدمیت در مشروطه‌نگاری و در ارتباط با موضوع این کتاب، به آرای این پیشگامان تاریخ‌نگاری معاصر در فصلی و گفتاری مجزا پرداخته‌ام.

توضیح

در متن کتاب هر جا قلاب [] آمده توضیح و اشاره‌های درونش، افزوده‌های من بر نقل قول و هر جا پراکنده () آمده توضیحات در متن اصلی بوده است.

هر جا شماره صفحه را در دو قلاب [] آورده‌ام غرضم خاطرات و زندگی *طوفانی* سید حسن تقی‌زاده چاپ دوم به کوشش ایرج افشار است. شماره‌های درون دو قلاب [] بدون ذکر حرف ص مقصود شماره پی نوشت‌های پایان هر فصل است.

فصل اول

تبریز زادگاه و گهواره‌ی تجدد

پیشگفتار

این فصل از کتاب، حکایت فشرده‌ای از عوامل متکثر مؤثر بر و متأثر از یکدیگر است که ساختارهای ذهنی-اجتماعی روزگار آستانه مشروطه را میسر کرد و تحقق بخشید. فرض نگارنده در عرض‌ی این فصل از این قرار است که تا نمایی چندگانه - هر چند فشرده - از بینش و کنش مردمان زمانه در اختیار نداشته باشیم، نمی‌توانیم به چیستی و چگونگی، مبتنی بر معرفت شرایط زمانی و مکانی رویدادها و اندیشه‌های تاریخی راه یابیم. ترسیم فشرده‌ای از پیشینه‌ی شکل‌گیری و عوامل تأثیرگذار بر حافظه‌ی اجتماعی-تاریخی جامعه‌ای که تقی‌زاده را پروراند، به‌خصوص در رویدادهایی که در سده نوزدهم زادگاهش پیش آمد، خمیره‌ی گفتارهای این بخش است.

داده‌ها و یافته‌های این فصل، تبریز سده‌ی نوزدهم را نه جامعه‌ای راكد و سراسر تباهی می‌شناسد و نه خوش خیال و خرسند از نشانه‌های بیداری، تحرک و چاره‌جویی اندیشیده خبر می‌دهد. اما هر دو جنبه را تا حد امکان و توان می‌شناسد و می‌شناساند. یکی از نتایج تلاش سالیان، فهم این نکته‌ی اساسی در این کتاب است که مشروطه بنایی سترگ و تاریخ‌ساز بوده و جامعه‌ی ایران با شناخت و تمرین آن حتی در مدتی اندک، دیگر امکان بازگشت به آن گذشته را از متولیان استبداد و جهالت سلب کرد. بی‌تردید کوشندگان و پویندگان نهضت بیداری ایران، جملگی و در تمامی ابعاد و پیامدهایش، معنی واقعی آن‌چه را مشروطه نامیده شد نمی‌دانستند، اما موضوع مهم‌تر از این قرار است که اینها بر بستر آن همه معضل و مانع، با وجود دشمنان توانمند و پیگیر، از تلاش در فهم و ره‌جویی کارآمد و سودمندی آن باز نایستادند. هر کدام به فراخور دانش و توان خود در این امتداد کوشیدند. از این رو، ضمن نقد بدفهمی و کژروی‌های ایشان باید سهم ارزنده‌شان در سازندگی ایران سده‌ی بیستم و به‌خصوص بنیان‌گذاری و ابداع مشروطه‌خواهی و مشروطه‌اندیشی آنها را قدر دانست و ارج نهاد. دریافت بینش و کنش اندیشه‌ورزان و معماران این نهضت تاریخ‌ساز سترگ، برای فهم چیستی و چگونگی دیروز و امروزمان کارساز خواهد بود.

گفتارهای این فصل، آشنایی گذرا و فشرده‌ای با آن چیزی است که بر تبریز زادگاه تقی‌زاده گذشت؛ شرایط و حال و هوای زمانه‌ای که زمینه‌ی بالندگی نسلی از تجدد خواهان پیشگام و بنیان‌گذار این سرزمین را فراهم آورد. گرچه محدوده و توان این گفتارها تنها می‌تواند قطره‌ای از دریای پرتلاطم و اعجاب‌انگیز تلاش انسانی اهالی تبریز را باز گوید، اما ضروری است که همین روایت اجمالی از مهم‌ترین جریان، رویداد و مصیبت‌هایی که روح استقامت، اعتماد به نفس، جسارت، نوحواهی و ضرورت تغییر و تحول را در بسیاری از فرزندان این شهر پروراند، پیش از شرح کارنامه تقی‌زاده به قلم آورده شود.

برآمدن و زیستن تقی‌زاده در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم او را آماده‌ی شرکت بنیان‌گذارانه در نهضت مشروطه کرد. یافتن رد و رگه‌های نظری و مجموعه عوامل چندگانه در دوران بالندگی او ما را با روحیات و خصوصیاتش و معدود منورالفکران زمانه آشنا تر می‌کند. در پرورش شخصیت او عوامل مؤثر بر حافظه‌ی تاریخی و پیامدهای آن در ابعاد چندگانه و چندسویه قابل تأمل و سنجش است. درهم‌تنیدگی، تعامل، تقابل و گاه تضاد این ریشه‌ها، هویت و شخصیتی را در تقی‌زاده پروراند و از او انسانی ساخت که در مجلس اول سراغ خواهیم کرد.

دارالسلطنه‌ی تبریز کانون تجددخواهی سده‌ی نوزدهم ایران

عباس میرزا در شوال ۱۲۱۴ قمری به آذربایجان آمد و این شهر از آن پس تا زمان مشروطه، ولیعهدنشین و مهم‌ترین شهر ایران پس از پایتخت محسوب شد. تبریز از کانون‌های اصلی سیاست و مرکز اصلی ورود عناصر نو و نوجوی فرنگی به جامعه‌ی ایران شمرده می‌شود. ولیعهدنشین بودن شهر موجب شد که مردم در جریان مستقیم رویدادهای مهمی قرار گیرند که سایر نقاط ایران از آن بی‌خبر می‌ماندند. چهار تن از هفت پادشاه پس از فتحعلی شاه، در دوران ولایتعهدی خود در واقع حکمران آذربایجان نیز شمرده می‌شدند. از زمان ورود عباس میرزا، تبریز به صورت مرکز عمده‌ی دیپلماسی و ورود و اقامت هیئت‌های سیاسی، نظامی، مذهبی، و فرهنگی درآمد. مردم این شهر بیش از هر جای دیگر ایران در بطن مهم‌ترین رویدادها و تحولات کشور قرار می‌گرفتند. تشکیل دارالسلطنه‌ی تبریز، به‌خصوص پس از شکست‌های عبرت‌آموز و پیامدهای بیدارگر در جنگ با روس‌ها، سرآغاز نوآوری و تجددخواهی ایرانیان گردید. [۱]

آذربایجانی‌ها، به خصوص اهالی تبریز، نقش و سهم ارزنده‌ای در بیداری و اندیشه‌ی ترقی‌خواهی کشور ایران ایفا کردند. موقعیت جغرافیایی شهر، همسایگی، رفت و آمد و داد و ستد با سایر ممالک موجب شد که بسیاری از نخستین عناصر بیداری و اندیشه و آرای عصر جدید جهان از طریق تبریز به ایران وارد شود. قائم مقام فراهانی و پسرش از اصلاح‌طلبان آن روزگار، در دارالسلطنه‌ی تبریز و دستگاه عباس میرزا حضور فعال و مؤثر داشتند. میرزا بزرگ قائم مقام کار خود را در تبریز به عنوان مربی و وزیر نایب‌السلطنه عباس میرزای جوان، آغاز کرد. او در عین وزارت و مشاوره، معلم و مربی فرزندان متعدد شاهزاده بود. این وزیر اصلاح‌طلب علاقه‌ای مفرط به شعر و عرفان داشت و «شهر تبریز پناهگاهی شد برای اهل ادب و صوفیان، خاصه پیروان طریقت نعمت‌اللهمی که مورد آزار و اذیت بودند.» [۲] تربیت نسلی از منشیان و مستوفیان نوجو و روشن‌ضمیر در این دستگاه، نقش مهمی در روند تجددخواهی دهه‌های پسین سده‌ی نوزدهم ایفا کرد. علاوه بر قائم مقام پسر، میرزا تقی — امیرکبیر بعدی — از والاترین دولتمردان ایرانی معاصر، در همین دستگاه پرورش یافت و بالید.

در دستگاه حکومتی (دارالحکومه‌ی) تبریز دوران عباس میرزا بود که به عنوان پیامدهای تکان‌دهنده‌ی شکست از روسیه، حضور توانمند و دگرگون‌ساز قدرتهای اروپایی و روسیه در عرصه‌ی معادلات جدی بین‌المللی همچون عاملی متفاوت، نو، و غیرقابل چشم‌پوشی احساس شد و به چاره‌اندیشی در قبال این مؤلفه‌ی نوظهور ناگزیر شدند. و در مقام مقایسه‌ی خودی با آن دیگری که حق مداخله در امور «ممالک محروسه» را به خود می‌داد، به تأمل پرداختند. دیگر نه می‌شد با سیاست‌گذاری‌های سنتی برگرفته از اندرزنامه‌ها و سیاست‌نامه‌های متعارف، به چگونگی تحولات نوین جهان پی برد و نه می‌شد بی‌اعتنا از کنار آنچه در دنیای بیرون رخ داده، گذر کرد. فرمان جهاد روحانیون

در جنگ دوم علیه روسیه هم کاری از پیش نبرد، بلکه بدون ارزیابی عقلانی طرفین معادله، به نبردی از پیش باخته دست یازیدند که روس‌ها در آن پیروز شدند و تا خود تبریز پیشروی کردند. در سیاست‌ورزی، جنگ و معادلات جدید جهانی، جسارت و شهادت‌طلبی سنتی در مقابل ابزار و روش‌های مدرن دیگر کارساز نبود. فقدان معرفت و موازین جدید دیپلماسی که امری ناشناخته برای حکومت‌گران ایران بوده، سراشیب سقوط را هر چه لغزنده‌تر کرد. جنگ‌های جدید در قالب مناسبات نوین با خواست و ضرورت دفاع و جهادهمخوانی نداشت. اصلاحات و نوسازی ناشی از ضربه‌های شکست در جنگ‌های ایران و روس، در دارالسلطنه‌ی تبریز، و در دستگاه ولیعهد اصلاح‌طلب و وزیر پیشرو و دانش‌پژوهش‌اش، قائم مقام، آغاز شد. این همان بذره‌های بیداری و تجددخواهی بود که در دهه‌ی نخستین سده‌ی بیستم در قامت نهضت مشروطه و قانون‌خواهی به بار نشست. [۳]

با این‌همه نمی‌توان تجددطلبی اولیه در تبریز را در وجود شخص عباس میرزا خلاصه کرد. بدون حضور دولتمردان دانش‌پناه و ایران‌خواهی چون قائم‌مقام و تعدادی دیگر از فرهیختگان دارالسلطنه‌ی تبریز، پیشبرد چنین امری ناممکن بود. فضای تجددخواهی زمانه در تبریز نسلی از دیوانیان و اندیشه‌ورزان منورالفکر نوجو را تربیت کرد که منشأ اصلاحات و تغییرات بعدی در ایران سده‌ی نوزدهم که زمینه‌ساز نهضت قانون‌طلبی مشروطه بود را باید در آن جست. تبریز به‌درستی خاستگاه مشروطیت ایران خوانده شده است. کانون تجددخواهی آن شهر با حضور دو قائم مقام پدر و پسر، و شاهزاده عباس میرزا و رجال دارالسلطنه، و نیز نخستین محصلین ایرانی در خارج سامان یافت. چندی بعد، شاهزادگان دانش‌دوست و تجددطلبی چون ملک قاسم میرزا و بهمن میرزا، پرتوهای فضای پرتحرک و پویای فرهنگی، متفاوت از پیش‌راه، در دنباله‌ی کار بر شهر تبریز تابانیدند. فضایی که از پس‌لرزه‌های شکست، حقارت، و بحران هویت ایرانیان متأثر بود.

ادوارد برجیس مترجم دارالحکومه‌ی تبریز در نامه‌ای به مادرش در ۶ ژوئن ۱۸۴۴، زمانی که دیگر ملک قاسم میرزا به عنوان والی در آذربایجان حضور نداشت و به حکومت بروجرد منصوب شده بود، درباره‌ی این شاهزاده‌ی ادب‌پرور نوشت: «وی به داشتن گرایش‌های اروپایی شهرت دارد. فرانسه را به خوبی صحبت می‌کند و انگلیسی را هم خوب می‌داند، کمی روسی بلد است و در زمینه‌ی جغرافی و اخترشناسی نیز کمی تحصیل کرده است.» [۴] منابع دیگر نیز از باورها و اقدامات تجددخواهانه‌ی ملک قاسم میرزا یاد کرده‌اند.

بهمن میرزا، شاهزاده‌ی دانش‌پژوه، کتاب دوست و هنرخواه نیز در مدتی که در آذربایجان والی بود، علم و فرهنگ و هنر را رونقی متفاوت بخشید. او صاحب کتابخانه‌ی معتبری بود، کتبی چند به ترغیب و دستور او به چاپ رسید. [۵] نوشته‌اند: «در دوران حکومت بهمن میرزا، تبریز که در آن موقع بزرگترین شهر ایران بود، به خاطر داد و ستدش با اروپا، سکونت اقلیت‌های مهاجر یونانی، ارمنی و اروپایی، و تماس با سرزمین‌های همسایه و روسیه و عثمانی، وضعیت بین‌المللی زنده و پرشوری داشت. نشر کتاب‌ها و رساله‌های پرشمار به زبان فارسی در آن‌جا، از زمان عباس میرزا به بعد، نشانگر این تماس‌ها با دنیای خارج بود.» [۶] این سخنان را منابع دیگر هم تأیید کرده‌اند. برجیس مترجم شاهزاده، که در عین حال مربی فرزندان او هم بود، راجع به علاقه‌مندی بهمن میرزا به علوم طبیعی و دانش‌پروری او که به انتشار کتب مفید انجامید، نوشته است. [۷] در سال ۱۸۴۴ در تبریز تعداد چشمگیری از نشریه‌های فرانسوی، انگلیسی و عثمانی در دسترس بوده است. [۸] وی در نامه‌ای دیگر خطاب به برادرش در

۱۲۶۵ قمری (۱۸۴۸ م)، از تأثیر اوضاع و تحولات انقلاب فرانسه بر تبریز، و اشتیاق بهمن میرزا به ترجمه‌های او از روزنامه‌های اروپایی سخن می‌گوید.

تأملی در آثار و پیامدهای شکست ایران از روسیه در آذربایجان و حافظه‌ی تاریخی تبریزبان

شکست مصیبت بار نظامی حکومت قاجار از روسیه، علاوه بر نتایج بلافصل آن که از دست رفتن مناطق وسیعی از سرزمین «ممالک محروسه» بود، پیامدها و پس‌لرزه‌های سیاسی، اجتماعی، و مهمتر از همه تردید در خویش و بحران هویت و فرهنگ در عرصه‌ی اجتماعی را به‌بار آورد. [۹]

پیش از آنکه به آزادی نسبی مذهبی دوران محمد شاه، فرزند عباس میرزا، و برخاستن و گسترش آیین‌های شیخی و بابی ناشی از بحران هویت یاد شده اشاره کنیم، تأملاتی چند در خصوص پیامدهای اقتصادی، سیاسی و نظامی شکست ایرانیان از روس ضروری است:

۱. نخستین پیامد جدا شدن سرزمین‌های وسیعی از ولایات خویشاوند و مرتبط با آذربایجان، افتادن جدایی میان اهالی سرزمین‌های جدا شده با کسان‌شان در مناطق داخلی ایران، و مهمتر از همه احساس خشم و خفت دیرپای مردمی بود که به سرزمین آبا و اجدادی خود مهرمی‌ورزیدند و حالا روسیان بیگانه را بر سر خود می‌یافتند. این امر تا نسل‌ها همچون سوهانی روح و ذهن اهالی آذربایجان را می‌خراشید و آثاری دیرپای بر حافظه‌ی تاریخی آنها بر جای نهاد. تقی‌زاده خود در خانواده‌ای دوپاره شده به دنیا آمد. او در سال ۱۳۱۶ قمری - دو سال پس از درگذشت پدرش - به قریه‌ی ونند در قفقاز - که اجدادش از آنجا برخاسته بودند - رفت تا باغ پدری را که عموی بزرگش - سید علی - نگهداری می‌کرد، به فروش برساند. قریب ۷۰ سالی از عهدنامه‌ی ترکمن‌چای با روسیه می‌گذشت. تقی‌زاده از عشق و دل‌بستگی عمیق مردم آن منطقه به ایران و ایرانیان یاد کرده و نقل می‌کند که: میان علائق و سلاطین مردم در تبریز و ماورای ارس تفاوت چندانی نیافت و مردم از مهر فراوان به سرزمین اجدادی خود سخن می‌گفتند. تقی‌زاده که در آن زمان ۱۹ سال بیش نداشت، با پیرسالانی محشور شد که در هنگام تولدشان آن ولایات جزو ایران بودند. آنان پس از این همه سال همچنان خود را اتباع ایران می‌دانستند. کما اینکه پدر خود تقی‌زاده به اتکای تاریخ تولدش توانسته بود با تلاش فراوان و پیگیر نام خود را از فهرست اتباع روسیه خارج کند. شرح پرشور تقی‌زاده در خاطراتش که در ۸۰ سالگی نوشته شده، حاکی از تأثر و تأثیر او از یادآوری دل‌بستگی و مهر آن مردم جدا افتاده به ایران است. اولین و مهمترین پیامد انسانی شکست در برابر روسیه همین جدا شدن مردم خویشاوند و هم‌فرهنگ بود؛ امری که قریب یک سده بعد عوارض دیرپایش را بر روح و روان و حافظه نسل تقی‌زاده بروز داد.

۲. در تمام سالهای جنگ، تبریز مرکز و کانون تدارک قشون ایران بود. در طول ده سال جنگ اول (۱۲۱۸-۱۲۲۸ ق) تبریز در مرکز تحولات سرنوشت‌ساز این جنگ‌ها قرار داشت. شهر در سال ۱۲۴۳ ق، در دنباله‌ی جنگ‌های دوم ایران و روس که با حکم جهاد علمای مذهبی برای مقابله با «کفار» آغاز شد، به تصرف روس‌ها در آمد. صحنه‌ی مذاکرات ابتدا در روستای دهخوارقان - آذرشهر کنونی - قرار داشت و سپس به قریه‌ی ترکمن‌چای منتقل شد. قرارداد خفت‌بار ترکمن‌چای روز پنجم شعبان ۱۲۴۲ ق (دهم فوریه ۱۸۲۸ م) در این منطقه امضا شد.

مطابق فصل دوم این قرارداد، در تعیین غرامت و خسارت جنگی قرار شد ده کرور اشرفی - تومان - در اسرع وقت به روسیه پرداخت شود. فتحعلی‌شاه که به خست و مال‌پرستی شهره بود، از دادن وجه

کامل از خزانه‌ی سلطنتی خودداری کرد. در فصل سوم همین قرارداد منظور شده بود، که اگر هشت کرور تومان از وجه یاد شده تا صفر ۱۲۴۴ ق، ۵۲ روز بعد از امضای قرارداد، پرداخت نشود، سر تا سر ولایت آذربایجان از ایران انفصال دائمی یابد و به روسیه ملحق شود. تحت این فشار، شاه طی نامه‌ای به عباس میرزا پذیرفت که شش کرور از خزانه‌ی سلطنتی پرداخت کند و مابقی را به عهده‌ی ولیعهد گذارد تا از آذربایجان و تبریز گرد آورد. [۱۰] اهالی تبریز که بار اصلی هزینه‌ی لشکرکشی‌ها و پیامدهای بلافصل تجاوز قشون روس را با جان و مال خود داده بودند، این بار هم سپریلا شدند. شاه لئیم و پول دوست قاجار با منت فراوان به عباس میرزا نوشت: از این شش کرور، پنج کرور انعام و یک کرور آن وام است تا آن فرزند در مقابل مردمان ولایت‌های غریب دچار بد قولی و بدنامی نشود. یکی از دغدغه‌های هم‌همی عمر عباس میرزا در سرتاسر جنگ‌ها با روسیه که معضلات بسیار برایش آفرید، همین تأمین هزینه، مهمات و آذوقه‌ی قشون ایران بود، و فتحعلی‌شاه از تأمین آن شانه خالی می‌کرد. از این رو، بیشترین فشار آن بر مردم ساکن آذربایجان و به‌ویژه ثروتمندترین شهر آن - تبریز - وارد آمد. [۱۱] در تمام این قرار و مدارها، آذربایجان در رهن (وثیقه) روسیه باقی ماند تا غرامت پرداخت شود. با پریشانی و فقر عمومی آذربایجان ناشی از جنگ‌های مکرر و ورود قشون متجاوز روسیه، عملاً امکان تهیه‌ی مابقی غرامت برای مردم تهی‌دست منطقه وجود نداشت. دو سال آخر جنگ ویرانگر خونبار و غارت‌های حاشیه‌ای آن که همه هزینه‌ها و عوارضش بر دوش این مردم بود، رمقی در آنها باقی نگذاشته بود. دهات ویران و مردم گرسنه، توان پرداخت وجوه جدید یا مالیات دیگری نداشتند. [۱۲] برای تهیه‌ی مابقی غرامت، فشار حکومتگران بر مردم بی‌پناه و فلاکت زده‌ای که در قحطی دست و پا می‌زدند، فرود آمد و قرار شد که در ازای آن به تدریج هشت هزار خروار غله به روس‌ها تحویل داده شود. شرح مصیبت‌زای تعدی و بلاهایی که مأموران حکومتی بر سر روستائیان اطراف تبریز آوردند، خود قصه‌ی مفصل و جان‌گدازی است. گریبایدوف سفیر فوق‌العاده‌ی روسیه که پس از امضای قرارداد ترکمن‌چای در ۱۶ اکتبر ۱۸۲۸ به تبریز آمد، در یادداشتهای خود بر تنگنا و دشواری‌های تهیه‌ی غرامت از ایران گواهی داده است. [۱۳]

۳. از پیامدهای مهم و سرنوشت‌ساز جنگ‌ها، یکی هم آغاز فرایند قطعی شدن مرزهای کشور به ویژه در مناطق همسایه با مناطق اشغالی روسیه بود. با انعقاد قرارداد گلستان، به منزله‌ی حاصل فوری شکست، مرزهای جدید و قطعی ایران، که تا آن برهه مشخص نبود و با سرحدات که مفهومی نامشخص بود شناخته می‌شد، تاحد زیادی تعریف گردید. تا آن زمان، حدود مرزی تعریف‌شده‌ای وجود خارجی نداشت و بنا بر توان قلمروگستری حاکمان ایران در فراز و نشیب و تغییر دائمی بود. این تعیین مرز جدید به عاملی مؤثر بر تحولات و حافظه‌ی تاریخی مردم آذربایجان و تبریز در سراسر سده‌ی نوزدهم، و حرکت نهضت مشروطه تبدیل شد. مسأله‌ی مرزی حتی تا نیمه‌ی سده‌ی بیستم در حکم موضوعی اساسی همچنان به مثابه عاملی تشنج‌آفرین خود را حفظ کرد. همین عنصر بود که فرایند دولت - ملت‌سازی و نتایج آن، روایت‌های تجددطلبی زمانه را به شکلی شفاف‌تر، جهت و سامان داد. شکل‌گیری هویت ملی جدید در قامت نهضت قانون‌خواهی مشروطه، جز از مسیر فهم و تعریف مفهوم خودی در پس این مرز آفرینی‌ها ممکن نمی‌شد. بخشی از هویت جدید ناشی از این مرز آفرینی‌ها تحمیلی و اجباری بود. تأثیر آن بر کشاکش‌های مرزی و قومی و تبعات فرهنگی و سیاسی‌اش در آذربایجان و کردستان و سراسر قفقاز شایسته‌ی سنجش‌های گسترده و مستقلی است که از حوصله‌ی این کلام خارج است. برآمدن پان‌ترکسیم، و حتی پان‌اسلامیسم، سیاست روسی‌سازی مردم مناطق

اشغالی، تلاش ایرانیان برای بازپردازی هویتی ملی که توان و نقش حافظ و مدافع در قبال این تغییرات را داشته باشد، منشأ بسیاری از تحولات بعدی در میان دو سه نسل از ایرانیان و به ویژه روشنفکران آذری شد.

۴. از تبعات مهم و درازمدت پیروزی روس‌ها، حضور مستقیم آنان و کسب حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) در داخل مرزهای ایران بود. روسیه حق تأسیس کنسولگری‌های متعدد در شهرهای مختلف و با اختیارات گسترده را به دست آورد؛ همین اختیارات منشأ بسیاری از رویدادها و کشاکش‌های بعدی در تبریز و دیگر شهرها شد. کنسول روس، بنابر عهدنامه و قرار بازرگانی پیوست آن، در مقام قاضی و حاکم عرفی در زمینه‌ی ثبت قراردادهای، بروات، ضمانت‌نامه‌ها و سایر اسناد اتباع دو دولت شناخته شد. اتباع روسی حق ساخت و خرید املاک در درون ایران را یافتند. ورود مأموران و اتباع ایرانی به این اماکن ممنوع شد. محاکمه‌ی اتباع روس ساکن ایران فقط مطابق قوانین و مقررات داخلی روسیه ممکن دانسته شد. کنسول روس مشخصاً در مقام مسئول رسیدگی و قاضی قتل و جنایت و امور جنحه بین اتباع روسیه، طبق قوانین آن کشور، تعیین شد. در واقع، حق قضاوت کنسولی با دقت فراوان و شرم‌آوری تعریف شده بود و برای مأموران سیاسی روسیه در ایران رسمیت یافت. استقلال قضایی حکومت ایران عملاً نقض شد و از آن پس کسی را یارای مقابله با توان مداخله‌های روزافزون مراکز دیپلماتیک و حتی تجاری، و اقدامات افراد تحت حمایت روس‌ها نبود. در دوره‌ی نهضت مشروطه از جمله علل کشمکش با روسیه، که برای تجاوز نظامی و دادن اُلتیماتوم از آن بهره‌برداری کرد، از جمله یکی هم همین عامل بود.

وارد شدن این عنصر جدید به مناسبات قضایی و مراودات سیاسی و اقتصادی، در کنار خودکامگی و استبداد شاه و حکومت درون ایران، عملاً مردم را بیش از پیش بی‌پناه کرد. مردمی که از هیچ‌گونه تضمین برای حفظ جان، مال، و حیثیت خود برخوردار نبودند و حاکمان ریز و درشت هر بلائی می‌خواستند بر سرشان نازل می‌کردند، این بار با حریف تازه‌نفس و توانمند دیگری هم روبه‌رو شدند که حتی به قدرت بی‌حد و حصر حکومت‌گران هم وقعی نمی‌نهاد. این امر تا دوران جنبش مشروطیت بر حافظه‌ی تاریخی و آمال و آرزوهای ایران‌خواهان تجدیدطلب تأثیر دیرپا و مؤثری نهاد.

۵. از دست رفتن ولایت‌های ایروان و نخجوان موجب شد که روند حجم گسترده‌ی تجاری از این راه به سوی بغداد تحت کنترل عثمانی تغییر جهت دهد. این امر بر بازرگانان و کسبه‌ی تبریز فشار زیادی وارد آورد. در فصل دهم عهدنامه‌ی ترکمن‌چای و قرارداد تجاری الحاقی آن، حق ویژه‌ای برای تجار روسیه با حق گمرکی نازل - صدی پنج - قائل شده‌اند. در واقع، تجار روسیه و یا بازرگانان مورد حمایت آن دولت، از توان رقابت بی‌حد و حصری در مقابل ایرانیان برخوردار شدند. توان بالای رقابت و فعالیت بازرگانی اتباع روس در ایران که رفتار و کردار مشابه اتباع انگلیس هم به کمک آن شتافت، به تدریج تولید داخلی و توان تجار بومی تبریز را که نبض اقتصاد ایران از طریق رابطه با عثمانی، روسیه و اروپا در دستشان بود، تحلیل برد. این روند به ورشکستگی تجار و اضمحلال تولیدات داخلی ایران انجامید. کاهش سریع ارزش پول ایران که از پیامدهای ناکارآمدی اقتصادی و فشار جنگ با روسیه بود، بر دامنه‌ی آسیب‌پذیری بازرگانان ایران در مسیر ورشکستگی افزود. موضوع مهم دیگر از این قرار بود که به علت وجود حق قضاوت کنسولی و مداخلات روزافزون مأموران روس در امور سیاسی - تجاری ایران، غالباً پا را هم از مواد معاهده فراتر می‌نهادند و خواسته‌های نامتعارف بسیاری را بر مردم تحمیل کردند.

از تبریز گزارش می‌رسید که بازرگانان یونانی ساکن شهر که مورد حمایت روس‌ها بودند، تقریباً تجارت شهر را به دست گرفته و تجارت تبریزی به ورشکستگی کامل کشانیده شده‌اند. [۱۴]

تجار ایرانی علاوه بر اجبار به پرداخت درصد بالاتر گمرکی در قیاس با هم‌تایان روسی وانگلیسی خود، هزینه‌ی حقوق راهداری تا مقصد را نیز به دوش می‌کشیدند. [۱۵] بر مبنای همین گزارش رسمی، به قیمت کالاهایی که تجار ایرانی از تبریز به تهران می‌آوردند، هزینه‌ای چهارده درصدی، به اضافه‌ی هزینه‌های راهداری در شهرهای میانه، زنجان، قزوین و خود تهران اضافه می‌شد. این هزینه‌های اضافی به ورشکستگی گسترده‌ی تجار ایرانی به‌ویژه بازرگانان تبریزی در میانه‌ی سده‌ی نوزدهم انجامید، به گونه‌ای که برخی از آنها درصدد برآمدند برای خود گذرنامه‌ی روسی تهیه کنند. برخی دیگر هم که به این ترفندها تن ندادند، مال باختند. ورشکستگی تجار ایرانی به‌تدریج یونانی‌ها را که در حمایت روسها بودند، به مهمترین بازرگانان تبریز تبدیل کرد. در سال ۱۸۴۰ میلادی گزارش رسید که در تبریز تجارتخانه‌های یونانی به داد و ستد گسترده‌ی منسوجات پنبه مشغول‌اند. به عنوان طرف این تجار از دو شرکت بزرگ رالی و واگلاستو، و نیز هشت شرکت دیگر یاد شده است، که در این راه کنسول روس از آنان حمایت مستقیم و همه‌جانبه‌ای به عمل می‌آورده است. [۱۶] ورشکستگی و افلاس روزافزون تجار ایرانی به سال ۱۸۳۷ میلادی تجارت را در تبریز از دست ایرانیان خارج کرد. [۱۷]

اعتراض مردم، به‌خصوص کسانی که در عرصه‌ی داد و ستد حضور داشتند، در کنار انزجار تاریخی مردم ناشی از شکست از روسیه در تبریز، به شورش‌های مکرر ضد روسی و نفرت دیرپا از آنان انجامید. [۱۸]

۶. گفتیم که از هنگام انعقاد عهدنامه‌ی ترکمن‌چای به بعد، روس‌ها منزلت و موقعیت استثنایی در ایران کسب کردند، که این روند از نظر سیاسی و اقتصادی به نحوی روز افزون تا جنگ جهانی اول ادامه یافت. مأموران سیاسی روس در همه‌ی امور داخلی حکومت و حتی اداره‌ی شهر و روستا دخالت می‌کردند و عملاً قدرت مقابله‌ای هم در برابر آنها وجود نداشت. عبرت و هراس شکست‌های سه دهه‌ی نخست سده‌ی نوزدهم، امتیازها و قراردادهای پیاپی ناشی از قرارداد ترکمن‌چای، حضور نظامی روس‌ها به‌ویژه پس از تشکیل بریگاد قزاق تحت هدایت و نظارت افسران روسی، حضور مستقیم ارتش روسیه در برخی نقاط کشور، جملگی پیامدهای جنگ‌های ایران و روسیه به‌شمار می‌آید. از این زمان به بعد کنسولگری‌های متعدد روسیه در ایران، تنها مراکز دیپلماتیک و سیاسی نبودند، بلکه با استخدام قزاق و تعداد زیادی کارکنان محلی، تشکیلات گسترده‌ای فراهم آوردند که بر غالب امور اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی درون ایران نظارت و آنها را هدایت می‌کردند. کنسول از طریق حمایت کردن از برخی افراد سودجوی مزدور به مقابله با هر عنصر ایرانی تجدد و ترقی‌خواه و مشتاق استقلال ملی و آزادی کشور خود برمی‌خاست. کنسولگری‌ها، به‌خصوص در تبریز و رشت، به محل بست‌نشینی، تحصن و پناهگاه بسیاری از مزدوران و اجامر تحت حمایت روسیه تبدیل شده بود. [۱۹]

۷. از جمله پیامدهای مهم دیگر اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی ایران ناشی از بار کمرشکن جنگ‌ها و غرامت پس از آن و مداخلات روز افزون دولتهای بیگانه، آغاز مهاجرت اجباری گسترده‌ی روستاییان و تهی‌دستان شهری برای لقمه نانی به اقصی نقاط عثمانی و قفقاز بود، که خود نیازمند گفتاری مجزاست.

۸. مشروطه‌خواهی و مشروطیت عملاً عمده‌ترین پیامد شکست‌های ایران از روسیه بود که در آغاز سده‌ی بیستم، فرزندان آگاه و تجددخواه این سرزمین به عنوان راه حل مشکلات جامعه در پی تحقق آن برآمدند.

برآمدن شیخیه

از جمله پیامدهای شکست از روسیه، بحران هویت و سردرگمی‌های فرهنگی در ره‌جویی به مشکلات و مصائب بود و از نشانه‌های آن هم می‌توان ظهور مسلک و آئین‌هایی را برشمرد که در صدد قرائت جدیدی از موازین دینی و فرهنگی برآمدند. گرایش باورمندان دینی برای سازگار جلوه دادن و یا همراه کردن احکام قدسی و شاید قرائنی نو که با مقتضیات و شرایط جدید اجتماعی همخوانی و همراهی داشته باشد، در دهه‌ی سوم و چهارم سده نوزدهم با جلوه‌های متفاوتی بروز یافت.

مکتب شیخیه متأثر از پیامدهای مقابله‌ی اخباریون با اصولیون، و براساس اندیشه و آرای شیخ احمد احسایی (۱۷۵۳-۱۸۲۶ م/ ۱۱۶۶-۱۲۴۱ ق)، شکل گرفت و قوام یافت. در عین حال، فرقه‌های متعدد صوفیه سربرآورده و مریدانی بسیار گرد آوردند. در واقع، یکی از عوارض شکست‌های فضاقت‌بار از روسیه روی برگرداندن از مذهب حاکم و اولیای آن بود. برخاستن آیین‌های متعدد، علنی و مخفی، در سراسر کشور از جمله در تبریز و به‌خصوص پس از روی کار آمدن محمدشاه و صدراعظم صوفی‌مسلک‌اش - میرزا آقاسی - و تساهل نسبی دینی چهارده ساله‌ی زمامداری این دو، از تحولات جدیدی حکایت می‌کرد. بر اساس بسیاری از شواهد تاریخی، بسیاری از این آیین‌ها و فرقه‌ها باورهای خود را در مقابله با مذهب غالب سامان و گسترش دادند. علاوه بر فرقه‌های صوفیه که حکومتگران جدید از آنها حمایت می‌کردند، می‌توان از آیین اهل حق سخن گفت. اینان در مدتی کوتاه چندان نفوذ یافتند که دوگوبینو دیپلمات فرانسوی با مبالغه، تعداد آنها را دو پنجم اهالی کشور، به‌خصوص در کردستان و آذربایجان برآورد می‌کند. [۲۰] در تأیید این اشاره، همین بس که چند دهه بعد، از زبان مورخ نامدار مشروطه - کسروی - می‌خوانیم که در میان دسته‌های مؤثر و درخور ذکر مذهبی تبریز یکی هم گورانان بودند. [۲۱] در ظهور فرقه‌های متعدد و پذیرش یافتن آنها از جانب عامه‌ی مردم، آیین‌هایی متفاوت و بعضاً در تضاد با مذهب حاکم در این دوره، سرخوردن و برتافتن مردم خسته و بیزار از جنگ‌های طولانی و مصیبت‌آفرین روزگار و حمایت بی‌نتیجه‌ی جهادگرانه‌ی روحانیون متشرع را هم یاد کرده‌اند. [۲۲]

بحران فراگیر اقتصادی - سیاسی و ویرانی سراسر کشور و ویران شدن آوار و عوارض آن بر سر مردم تهی‌دست شهر و روستا، چاره‌یابی و راهبردهای جدید و یا متفاوت، نیز در ظهور و بروز گرایش و آیین‌های مذهبی، به‌خصوص شیخیه و بابیه، تأثیر به‌سزایی داشت.

اعتقاد اهل تشیع به ظهور قریب‌الوقوع امام‌زمان بستری آفرید تا منجی آتی خود را بدان‌گونه که زمانه اقتضا می‌کرد بیاریند. [۲۳] باور به منجی روحانی برای نجات زمینیان از جور و ستم و سیاهی در میان ایرانیان به دوران پیش از اسلام باز می‌گردد. ظهور سوشیانت در هدایت و پیروزی آدمیان بر اهریمن و ستمگران، رستاخیز مردگان و روز جزا و سرانجام چیرگی نیکی بر سراسر گیتی، که از جمله‌ی آرای آیین زرتشت به‌شمار می‌آید، برای ایرانیان مفهومی بیگانه نبود. برآمدن و ظهور شیخیه و بابیه در نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم هم بیش از هر چیز در کنار منجی‌طلبی و یافتن راه خلاصی از سردرگمی دینی، در چاره‌جویی برای انبوه مشکلات (قحطی، فقر و فلاکت و بیماری و تعدی) مؤثر افتاد. مردم از تنگدستی و ستم و نابه‌سامانی امور به فغان بودند. هزاره‌ی موعود نیز فرا رسیده بود و منجی‌طلبان بیش از هر زمان دیگر برای ظهور بی‌قراری می‌کردند. شورش و اعتراض مردم روزگار، به نشان خیزش خشماگین تهی‌دستان شهر و روستا بر علیه تعدی و زورگویی ستمگران و بی‌پناهی، بستر مناسب را برای مطالبه‌ی ظهور مهیاتر کرد. همان‌طور که آوردیم امری که زمینه‌ی مناسبی برای پذیرش ادعای پیشوایان آیین‌های منجی‌طلب این دوره را فراهم آورد، نزدیکی هزاره‌ی پس از غیبت امام دوازدهم

شیعیان بود. بنیان‌گذار بدعت شیخیه، شیخ احمد احسایی، و سپس جانشین بلافصل او سید کاظم رشتی، وعده‌ی این ظهور را با توجیهات فقهی و تاریخی فراهم آوردند.

شیخ احمد احسایی مردی تیزهوش، موشکاف و اهل کتاب بود. دل‌بستگی‌اش به مذهب شیعه از دیدگاه او مستلزم اصلاحاتی در این مذهب بود. وی با آمیزه‌ای از آرای پیشینیان خودی — مشعشیان، حروفیان، باطنی‌گری و تقابل اخباریان با اصولیان — و به تأثیر از فلسفه‌ی یونانی، به‌ویژه مفاهیم نوافلاطونی آن، در پی مدینه فاضله‌ای نادنیوی، ظهور مهدویت و امام زمان را در پاسخگویی به فضا و نیاز زمانه به پیروان خود نوید داد. شیخ عنوان می‌کرد که مؤمنان تا ظهور حجت عصر، به واسطه‌ی «شیعه‌ی کامل» که «باب» (در)ی به امام غایب شیعیان است، می‌توانند با منبع حقیقت و راه صالح ارتباط برقرار کنند.

برمبنای همین نگرش ناجی طلبی بود که سید علی‌محمد شیرازی خود را در ابتدا باب نامید. شیعه‌ی کامل یا انسان کامل، ناشی از جوهر امام در باورهای شیعیان بود که در اندیشه‌ی عرفانی — باطنی اسماعیلیان پیشین ریشه داشت. بسیاری از فلاسفه و متفکران، عارفان و باطنیان ایران، در پی یافتن این مفهوم مطلب نوشته و به جست‌وجو پرداخته‌اند. پیروان مذهب شیعه همواره خواهان مدینه فاضله‌ای بودند که از طریق هدایت انسان کامل و معصوم — امام — برقرار شود. سید کاظم رشتی شاگرد مؤسس شیخیه، پس از مرگ وی به مدت هفده سال پیشوای بلامنزاع این جریان بود. همو بود که وعده داد ظهور امام زمان نزدیک است. پس از مرگ سید کاظم، چون جانشینی برایش تعیین نشد، بین شاگردان و مریدانش چنددستگی افتاد. دسته‌ای بزرگ گرد حاجی کریم خان کرمانی گرد آمدند که به دسته‌ی کریم‌خانی معروف شدند و برخی دیگر از شیخیان اطراف حاجی میرزا شفیع حلقه زدند. تعدادی از شاگردان برجسته‌ی پیشوایان شیخی نیز به سید باب ایمان آوردند.

پیروان شیخیه، عملاً در مخالفت با اجتهاد علمای روحانی متشرع و با تکیه بر باور به رکن رابعه یا شیعه‌ی کامل، در تقابل با دستگاه و سلسله مراتب روحانیون شیعه قرار گرفتند. مکتب شیخی در واقع و در عمل توسط حاج کریم خان کرمانی از ورای تعلیمات و آرای دو پیشوای اولیه به صورت یک مکتب عقیدتی تعریف شده در مقابل متشرعین و بالاسری‌های مدعی و نیز بابیان بر آمد. وی با آثار متعدد خود — که آن را قریب بر ۲۷۸ عنوان ذکر کرده‌اند — دستگاه فکری شیخی را پایه‌ریزی کرد و قوام بخشید. [۲۴]

تبریز به یکی از کانون‌های مستحکم و پردامنه‌ی دسته‌های پیرو شیخیه تبدیل شد. جریان‌های عمده‌ی شیخیان در آنجا برای خود دستگاهی برپا کردند. می‌دانیم تقی‌زاده در نوجوانی به توصیه‌ی برادر بزرگتر و پنهان از پدر متشرع‌اش، به تعلیمات شیخیه علاقه‌مند شد و مخفیانه در مکتب شیخ علی جوان، که مکتب و محفلی نیمه مخفی برای آموزش باورهای شیخی راه انداخته بود، به تلمذ پرداخت.

دعوی سید باب

پس از مرگ سید کاظم رشتی در ۱۲۵۹ق (۱۸۴۳م) یکی از هواخواهان او به نام سید علی محمد شیرازی (۱۸۱۹-۱۸۵۰م / ۱۲۳۵-۱۲۶۶ق) دعوی بابیت امام زمان کرد، چندی بعد هم خود را پیامبر ظهور جدید خواند. در این زمان بنا به روایات پیشوای مرحوم شیخی، شاگردان او بی‌تابانه در سراسر ایران در پی نشانه‌های ظهور به تکاپو پرداختند. برخی از اینان به گرد سید باب در شیراز حلقه زدند و ایمان آوردند. همان‌طور که آورده شد، چند عامل مهم در کنار باور شیعیان به ظهور قریب‌الوقوع امام

زمان، پس از چندین صدسال غیبت کبرا به دعوی سید علی محمد شیرازی یاری رساند: اول اعتقاد شیخیه به معاد غیر جسمانی و حضور دائمی امام در عالم درونی؛ دوم سپری شدن هزاره‌ی اول پس از غیبت کبرا (۱۲۶۰ق/ ۱۸۴۴م)، که شیعیان را به امکان ظهور حساس کرده بود. موضوع بعدی و بسیار مؤثر، تأکید بر سخنان مکرر سید کاظم رشتی جانشین شیخ احمد احسائی، رهبر شیخیان، مبنی بر فوریت ظهور امام غایب بود. در آذربایجان و تبریز بسیاری از شیخیان و پیروان اهل حق به هواخواهی باب برخاستند و به او گرویدند. محکمه پر سرو صدای و اعدام چند سال بعد پیشوای آیین جدید در تبریز شوری همه جانبه آفرید.

محاکمه‌ی باب در تبریز

علی محمد شیرازی را در ۱۲۶۳ق (۱۸۴۷م) به دستور حکام قاجار از قلعه‌ی چهریق، که در آن زندانی بود، به تبریز آوردند. جمعی از علما به‌ویژه ملا محمد ممقانی و نظام‌العلما با حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد در جلسه حضور یافتند و به استنطاق و محاکمه‌ی سید باب پرداختند. سید در مجموع بر ادعای خود ایستاد و دعوی خویش را رد نکرد. به رغم واجب‌القتل دانسته شدن سید باب از سوی روحانیون، وی تا سه سال بعد، یعنی ۱۲۶۶ق (ژوئن ۱۸۵۰م) زنده ماند. در این زمان ناصرالدین شاه در جایگاه سلطان نشسته بود و میرزا تقی‌خان امیرکبیر مقام صدارت را برعهده داشت. سید باب را به تبریز آوردند و تیرباران‌اش کردند. رویدادی که بی‌تردید، و به شهادت تاریخ، منشأ تلاطم‌ها، آشوب‌ها و کشاکش‌های بسیار در دهه‌های بعدی تا آستانه‌ی مشروطه شد. اگر از خیزش و کنش‌های بعدی بابیان و کشاکش‌های ناشی از آن در شهر و روستا — از جمله تبریز — بگذریم، حضور فعال و مؤثر دسته‌های برخاسته از میان اینان به‌ویژه بابیان ازلی در نهضت مشروطه، خود گواه مسلمی از این ادعاست.

سید باب، به روایت و بر پایه‌ی اسنادی، میرزا یحیی معروف به صبح ازل را به رهبری پیروان خود برگزیده بود. گرچه جریان مخالف آنها — بهائیان — به روایت و اسناد دیگری پیشوای خود را جانشین و سپس پیامبر بشارت دعوی باب دانسته‌اند. کشاکش بابیان با مخالفان و دولت قریب هشت سال پرتب‌وتاب به درازا کشید. دورانی که دعوی دینی باب با برخی نوآوری و خواسته‌های اجتماعی و سیاسی درهم آمیخته شد.

مقابله‌ی قهرآمیز دولت با همکاری علمای مخالف پیروان باب، سرانجام با سوء قصد ناموفق چند تن از بابیان به ناصرالدین شاه در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ق، به کشتار بی‌رحمانه و شقاوت‌بار بابیان در تهران و ولایات انجامید. [۲۵] بدعت بابی، تقابل با مذهب غالب و جزم شکنی حقانیت ابدی دین اسلام و اعلام ظهورهای جدید بعدی بستری را برای روی آوری ایرانیان به نوجویی و آغوش بازتر مفاهیم نوآیین فراهم نمود. در همان سالها گوینو نوشت: «بابیان را می‌توان در میان هواخواهان اندیشه‌های اروپایی باز شناخت.» [۲۶] فرانسوی دیگری هم چند سال بعد طی گزارشی آورده بود که این نوپردازان افراد بسیار ملایم و مسالمت‌جویی‌اند و جز اصلاحات نو آرمان دیگر ندارند و می‌گویند باید ارتباط ایران با اروپا مستقیم‌تر باشد، زیرا از فرنگیان می‌شود خیلی چیزهای خوب آموخت. امری که بی‌شک در مشروطه‌خواهی پیروان این آیین، به‌ویژه ازلیان، نمود و بروز یافت. شرح مفصل و مجزای ماجرا را در کتابی دیگر پی گرفته‌ام.

فرنگیان در تبریز

تبریز از معدود شهرهای ایران و شاید، در برهه‌هایی از سده نوزدهم، تنها شهر غیر از تهران بود که فرنگیان و اتباع خارجی دیگر در آنجا به کار و فعالیت و زندگی پرداخته بودند. تأثیر آرا، عملکرد، و تعامل آنان بر فضای سیاسی و فرهنگی شهر، از جمله نکات و بحث‌های مهم در موضوع تحقیق این کتاب به‌شمار می‌آید. طی چند گفتار آتی به تأثیر تعاملات فرهنگی با روسیه، نقش زبان و فرهنگ فرانسه و تأثیر تنظیمات و تحولات عثمانی به‌اجمال اشاره خواهیم کرد.

تعامل فرهنگی با روسیه

مراد از این گفتار درخصوص تأثیر فرهنگ، و زبان و آرای سیاسی - اجتماعی سرزمینی که در سده‌های هیجدهم و نوزدهم روسیه خوانده شده، پرداختن به تجاوزها و مداخله‌های ویرانگر حکومت توسعه‌طلب تزاری در امور ایران نیست. بی‌شک هیچ ایرانی دلبسته به زادگاهش نمی‌تواند از کنار ضدیت روسیه‌ی تزاری با ایران و ایرانی و نتایج مصیبت‌بار مداخله‌ی آن کشور در کشاکش تجددخواهی و آزادی‌طلبی این سرزمین به سود دشمنان مردم بی‌اعتنا بگذرد؛ همچنان که انبوهی شواهد در این زمینه وجود دارد و افشاگر این موضوع‌اند. اما باید بتوان تأثیر و تأثرات فرهنگی را تا حدی از سیاست‌ورزی‌های جانبدارانه و یا تعارض‌های مرسوم جدا دانست و ارزیابی کرد. روسیه را تنها نمی‌توان در قامت حکومتی تجاوزگر و استعمارطلب نگرست و تلقی کرد. بینش و کنش متفکران و روشنفکران آن سرزمین به دلایل متعدد، و مهمتر از همه، همسایگی و وجود مرزهای طولانی و نیز تعامل و مراوده‌ی مردم این دو سرزمین، به خصوص همبستگی و خویشاوندی دیرپای ولایات از دست رفته‌ی ایران در آغاز سده‌ی نوزدهم بر ایرانیان و به خصوص آذربایجان و سواحل دریای خزر تأثیری دیرپا و مؤثر بوده است. خاطره‌ی تلخ و عبرت‌آموز شکست‌های ایران از روسیه در یاد ایرانیان به منزله‌ی عاملی محرک در بیداری و خواست تغییر و اصلاح و نیز پرورش یافتن چند نسل از اندیشمندان و روشنفکران این سرزمین، پاک شدنی نیست. برنامه و سیاست تجاوزگرانه و استعماری برای دستیابی و تسلط به ایران و چیرگی بر این سرزمین و راهیابی مستقیم به شبه جزیره هند و افریقا نفرتی تاریخی در حافظه تاریخی مردم ایران حک کرده است. اهالی تبریز از این بابت از همه بیشتر آزرده شدند زیرا مستقیماً در کام آتشین این آفت سوختند و ساختند. اگر هم مجالی یافتند ایستادگی کردند و بابت آن بهای گزافی پرداختند. اینها از جمله‌ی عوامل مؤثری بودند که ذهن و روان فرزندان اندیشمند و برخوردار از حس مسئولیت آذربایجان را متأثر کرد که با گذر زمان تا آستانه‌ی مشروطه تداوم و ژرفای بیشتری هم یافت. نفرت عمیق اصلاح‌طلبان و روشنفکران میهن‌دوست و تجددخواه از عملکرد روسیه و اقدامات مداخله‌گرانه‌ی عوامل آن حکومت، تعدی آشکار مأموران حکومتی و وابسته‌های کنسولی آن دولت در تبریز، حمایت آنان از سیاه‌ترین و خودکامه‌ترین عناصر حکومتی در ایران، جملگی خاطره‌ی تلخ و نفرت‌باری را از نام و میراث روسیه در میان اقشار آگاه آن شهر برجای نهاد. این خاطره‌های دیرپا در نحوه‌ی پرورش مراحل اولیه‌ی شخصیت‌هایی چون تقی‌زاده نقش مؤثری بازی کرده است. اقدامات دشمنانه و ضدیت روسها با مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان همواره به قوت تمام برقرار بوده و تداوم داشته است. حمایت سرسختانه از دشمن اصلی مشروطه (محمدعلی شاه)، شرکت مستقیم در بمباران مجلس اول توسط قزاقان روس، اشغال تبریز و کشتار فعالان و بزرگان شهر، و سرانجام انهدام و تسخیر واپسین سنگرهای مشروطه‌خواهان در روند اتمام حجت (اولتیماتوم) آنان و تعطیل کردن مجلس دوم که بر پنج سال تلاش

ایرانیان و در صدر آنها_ تبریزیان_ برای تشکیل حکومت قانون و نظام پارلمانی نقطه‌ی پایانی نهاد، شمه‌ای از کنش‌ها و اقدامات حکومت روسیه‌ی تزاری و وابستگان آن به‌شمار می‌آید. تقی‌زاده و یارانش در سراسر این دوره در راه تحقق اهداف آزادی خواهانه‌ی خود، همواره حضوری فعال و مؤثر داشته‌اند. به‌رغم این حضور، تأثیر تعامل و مراوده‌ی فرهنگی بین مردم این سرزمین با اهالی روسیه را، به ویژه مناطقی که در آغاز قرن نوزدهم به اشغال نیروهای روسیه درآمده بود، ولایاتی چون قفقاز و ماورای قفقاز با اشتراکات فرهنگی، پیوندهای خویشاوندی و بعضاً زبانی با مردم آذربایجان، نمی‌توان نادیده انگاشت.

بین تبریز و روسیه از دیرباز ارتباط تنگاتنگ برقرار بوده است. زبان روسی در این شهر رایج بود. در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم و دهه‌ی نخست سده‌ی بیستم و دوران مبارزات مشروطه‌خواهی رفت و آمدهای پیوسته و گسترده‌ی چند صد هزار کارگر ایرانی که حتی تا دورترین نقاط روسیه هم ساکن شدند، بازرگانانی که میان ایران و روسیه به تجارت مشغول بودند، و مهمتر از همه سکونت بسیاری از اتباع روسیه در ایران، این تعامل و تأثیر و تأثر را بیش از همه بارز کرده بود. نفوذ گسترده‌ی روس‌ها در ایران چندان بود که در آغاز جنگ بین‌المللی اول، بیش از ۵ هزار تبعه روسیه در ایران، به ویژه آذربایجان و سواحل خزر، سکونت داشتند. [۲۷]

روشنفکران و اندیشمندان تبریزی و روسی، به خصوص در قفقاز، در این تعاملات نقش فعالی داشتند. کتاب و روزنامه و افکار جدید پدیده‌ای از این مسیر به درون ایران راه یافت. تقی‌زاده خود به نحو تأمل برانگیزی به این نکته اشاره می‌کند:

«مطبعه ابتدا از روسیه به تبریز آمد، و خط تلگراف کمپانی هند و اروپا هم از ادسا و تفلیس و جلفا به تبریز راه یافت، و این شهر را با اروپا مربوط ساخت. تقریباً در حدود سنه ۱۲۹۳- ۱۲۹۵ ق پس از برقراری خط تلگراف در ایران چند نفر از تبریز به تفلیس فرستاده شدند که صنعت تلگرافچگی را یاد بگیرند و پس از تحصیل به اینجا برگشته که ظاهراً یکی از آنها سعدالدوله، میرزااوجاد خان بود. از تربیت شدگان قفقازیه که فعالیت مدنی آنها منشأ اثر در آذربایجان شد، میرزا فتحعلی آخوندوف بود، از اهل شکی که یکی از اولین پیشروان مدنیت جدید در میان مسلمانان قفقاز بود. علاوه بر تیاترهای ترکی و بسیار شیرین او، وی به فارسی بسیار چیز نوشت، مانند انتقاد بر *روضه‌الصفاء* و اشعار فارسی وی در باب لزوم تغییر خط... از قدیمی‌ترین روزنامه‌های ترکی که در قفقازیه نشر شد روزنامه *کینچی* (برزگر) بود و مشهورتر از آن روزنامه *ترجمان* منتشر در قرین بود به مدیریت اسماعیل گایسرنیسکی که سالها دوام کرد و مشهور شد. بعد روزنامه بزرگ یومیه شرق روس در تفلیس که حدود سال ۱۳۱۸ ق و یا قبل از آن و سالهای بعد که محمد آقا شاه تختینسکی از ملاکین و اشخاص شاه تختی [۲۸]- از توابع نخجوان - نشر کرد و خیلی رونق گرفت و از اولین روزنامه‌ی یومیه بزرگ مسلمین روسیه بود. این روزنامه در زمان جنگ روس و ژاپن انتشار زیادی داشت و محررین آن میرزا جلیل محمد تقی‌زاده نخجوانی - بعدها صاحب روزنامه‌ی *فکاهی ملانصرالدین* در تفلیس... و فائق افندی نعمان‌زاده و غیر هم بودند... بعدها میرزا جلیل و فائق افندی روزنامه‌ی *ملانصرالدین* را تأسیس کردند یکی از بهترین نشریات عالم اسلامی و بسیار مؤثر بود در تبریز نیز بسیار مرغوب و با اثر بود.» [۲۹]

تقی‌زاده در دنباله‌ی این سخنرانی مختصر و فهرست‌وار به نمونه‌های متعدد تأثیر و ارتباط معنوی بیداردلان آذربایجان با روسیه، به‌ویژه با قفقاز و داغستان، اشاره می‌کند. پرداختن به این نمونه‌ها، ما را با

ابعاد و عمق این ارتباط و تأثیر بر بینش و کنش تبریزیان از جمله تقی‌زاده آشنا می‌کند. یکی از موارد مهمی که در ارتباط با شخص او قابل ذکر است، اشاره‌اش به تقی صدقی اردوباری همشهری پدرش است:

از اشخاص متجدد بیدار قفقاز... مشهدی تقی صدقی اردوبادی از اشخاص بسیار تجدد دوست و ترقی طلب بود که در اردوباد مکتب به طرز جدید باز کرده و نظر دوایر بالاتر را جلب نمود، او را به نخجوان دعوت کردند و آنجا مدرسه خوبی انداخته و به نشر افکار جدید پرداخت. او نوشتجاتی به فارسی داشت و به ترکی نیز مقالات و رساله‌هایی می‌نوشت که یکی به مناسبت جشن صد ساله پوشکین بود و یک مقاله او را با سوز کلام ما در تبریز به شکل رساله چاپ کردیم. [۳۰]

تقی‌زاده ۴۴ سال بعد از سفری که پیش از مشروطه به تفلیس کرده بود، طی یک سخنرانی خطاب به اعضای حزب نوبنیاد «عامیون» به یاد می‌آورد که در آن سفر در شهر پیر جنب و جوش تفلیس با «انقلابیون گرجی و ارمنی معاشرت و دوستی» [۳۱] داشته است. او بارها در نوشته‌های پراکنده‌ی خود و در اشاره‌های گذرا، بدون ذکر جزئیات، از تأثیر آنچه در شهرهای باکو و تفلیس و برخی دیگر مناطق آن سوی مرزهای آذربایجان بر او و همدوره‌هایش گذشته، سخن گفته است. تقی‌زاده‌ی جوان در سیر و سیاحتش در جست‌وجوی تازه‌ها که واقعه‌ی بزرگ معنوی در زندگی‌اش به شمار می‌رفت، با چهره‌های تجددخواه قفقازی، با مدیر هوشمند و نوجوی روزنامه‌ی *ملانصرالدین* و نسلی از روزنامه‌نگاران تجددخواه آن سامان محشور شد و با آنان به گفت‌وگو، مباحثه و تعامل پرداخت. از این طریق باب آشنایی‌اش با بسیاری از سایر عناصر و عوامل جریان نوگرایی منطقه گشوده شد. همین گفت‌وگوها، مطالبات، و مشاهدات بود که تقی‌زاده‌ی جوان را دگرگون کرد. این سفرها بر شخصیت او تأثیری شگرف داشت. شور و هیجان زایدالوصف او در سالیان بعد که خاطرات آن زمان را به یاد می‌آورد حاکی از این امر است.

تصویر روسیه در میان تبریزیان

تعامل و مراوده‌ی نسبتاً مستقیم تبریزیان با روسیه و قفقاز به درک و دریافت تحولات و تغییرات و آرای نوین در آن سرزمین و تأمل آنان در این زمینه‌ها انجامید. از همان آغاز کار دارالسلطنه‌ی تبریز، شناخت دقیق‌تر روسیه، که دشمن عمده شناخته می‌شد، در دستور کار قرار گرفت. با پیوسته شدن مناطقی از ایران و فرایند قلمروگستری روزافزون روسیه، منزلت و مقام پتر کبیر که پیشگام چنین سیاستی فرض می‌شد، مورد عنایت ایرانیان قرار گرفت. آوازه، اقدامات، و عظمت پتر کبیر چنان پیچیده بود که تاریخ‌نگاری پتر کبیر اثر ولتر، در خصوص کارنامه و حیات او، از اولین آثاری بود که به دستور عباس میرزا به فارسی ترجمه شد. [۳۲] برخی از فصل‌هایی که در آن کتاب آمده از این قرار است: کارهای عظیم پتر، نظام دولت و تربیت ملت، سیر و سیاحت پتر کبیر در فرنگستان، روانه کردن پتر کبیر چند نفر از نجبای روس [را] به ممالک فرنگ جهت تحصیل علوم متفرقه، در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن پتر کبیر. اینها همه عنوان‌هایی حساب شده و برگزیده بودند که از ضرورت‌های توانمند شدن ایران هم به‌شمار می‌آمدند. در کتاب، از جمله، آمده است:

«پتر در رزانت رأی و متانت عقل و صیانت ملک و تربیت ملت و محافظت دولت اعجوبه زمان بود. از اول سلطنت خود هر کاری که در ولایات روسیه به عمل آمده است، از جمله عزم خویش

بوده، نخست خود تعلیم گرفته، بعد مردم که محض پیروی سلطان آن را یاد گرفته‌اند... و باید دانست: اگر اول پطر خود متعلم نمی‌گشت و درس نمی‌خواند، کسی اقدام نمی‌کرد. پطر این مرحله را درست دریافت... پس حکم فرمود که جمیع کتب معتبره‌ی فرنگ را به زبان روسی ترجمه نمایند و چاپ زنده تا جمیع مردم بخوانند و از عموم علوم اطلاع حاصل به هم رسانند.» [۳۳]

مترجم کتاب آگاهانه و عامدانه دولت مردان ایران را به تدبیر و شیوه‌ی مطلوب اخذ مدنیت نوین هدایت می‌کند. در سفرنامه‌ی هیئت عذرخواهی ایران به مناسبت قتل گریبایدوف به ریاست خسرو میرزا، پسر عباس میرزا، پس از جنگ‌های دوم ایران و روس، در احوال پطر می‌خوانیم:

«آنچه از اوصاف او مذکور می‌شود از کارهای او معلوم می‌آید بسیار قابل ماده بوده است. قطع نظر از تمشیت و تدبیر امور سلطنت و قانون نظام که امروز نتایج افکار او باعث وفور قوت و استحکام سلطنت و رونق امور دولت روسیه شده، در اکثر علوم غریبه و صنایع عجیبه هم مسلم بوده است. بعضی چیزها از صنایع او در مدرسه‌ی علوم مشاهده شده...» [۳۴]

در همین سفرنامه آمد که مردم روسیه هم بهره‌چندانی از دانش و علوم نداشتند. پیشرفت و ترقی را از زمانی آغاز دیدند که «پطر کبیر استعداد بهم رسانیده از فرانسه و نمسه (اطریش) معلم‌ها آورده، بنای مدارس گذاشت.» می‌دانیم که اولین مدرسان دارالفنون به دستور امیرکبیر از اتریش فرا خوانده شدند. گزارشگر سفر به روسیه می‌افزاید: «از آن زمان تاکنون اقسام علوم و فنون و صنایع و حرف در مملکت روس تولید می‌شود. در تمام ولایت‌ها مدارس بنا کرده‌اند و از علوم همه ملل جهان در آن تحصیل می‌شود.» نویسنده پس از شرحی بر وضعیت مملکت‌داری روسیه و ذکر آگاهانه و هوشمندانه سخنان «اهل سیاست روس» می‌نویسد: «مردم این قرن را با قرن سالفه در عقل و ادراک تفاوت بسیار است. و منافع امنیت و آرامش، و مفاسد شورش و ازدحام را چه در مملکت خود و چه در سایر ممالک دیده و دانسته‌اند» و اگر رویه‌ای که در روسیه اجرا شده در ایران استوار شود «مزید ادراک اهل مملکت شده» و «امر صنایع آن قدر رونق می‌یابد که احتیاج آن بالمره از سایر ممالک منقطع می‌گردد... و از شر همسایگان محفوظ می‌ماند.»

نویسنده‌ی هشیار برانگیزنده و زیرکانه می‌نویسد: غرض دولت روس از این همه تماشاخانه‌های متعدد و اشاعه‌ی این همه اسباب سرگرمی و عشرت، علاوه بر تفریح ملت، ایجاد مشغله و خیالات برای مردم است. وقتی مردم بیکار نباشند «زبان بر عیب‌گویی» بسته و دل از عیب‌جویی برمی‌بندند. [۳۵]

از همراهان به‌نام این هیئت به روسیه که در رویدادهای سده‌ی نوزدهم ایران نقش مؤثر و مفیدی داشت، یکی هم میرزا تقی‌خان فراهانی، امیرکبیر بعدی، بود که در این زمان جوانی ۲۳ ساله بود. مشاهدات در روسیه ذهن هشیار، تیزبین و ایران‌خواه‌اش را دربرود. این سفر تأثیرات ژرفی بر ذهنیت سیاسی و مملکت‌داری وی برجای نهاد. دیگر شخصیت برجسته‌ای که در این سفر حضور داشت، محمدخان زنگنه امیر نظام آذربایجان بود. [۳۶]

عمده اعضای هیئت در دستگاه دارالسلطنه‌ی تبریز و رویدادهای مهم بعدی نقش فعال داشتند. بی شک مشاهدات این سفر در پرورش و بیداری ذهن آنان مؤثر بود. مسافران ما به روسیه با «طیارت» که «ترجمه آن تماشاخانه است» آشنا شدند. محلی که «هنرمندان صاحب سواد» که «در فنون محاوره و رقص و غنا مهارت کامل دارند» هنرنمایی می‌کنند. گزارش دادند که این دختران و پسران در مدرسه با

مدرسان «اهل طرب و فصحا» تربیت می‌شوند. از مدارس طب، نقاشی، مهندسی، چاپ و کشتی‌سازی و دیگر صنایع و تجارت سخن گفتند. «مدرسه‌ی دختران» را که هفت‌صد شاگرد داشته ملاحظه کردند. دختران در آن علم حساب و جغرافیا و حکمت طبیعی و موسیقی و زبان‌های اروپایی را در کنار دوخت و دوز می‌آموختند. گزارش دادند که در پترزبورگ تنها برای دختران ده مدرسه‌ی کوچک و سه مدرسه‌ی بزرگ تأسیس کرده‌اند؛ مدرسی که علاوه بر دروس عادی، حتی پیانو و خط و ربط فرانسه هم به آنها می‌آموزند. همه اشاراتی آگاهی‌آفرین، برانگیزاننده و پرسش‌زا بود. برای فهم بهتر تاثیر فضای سیاسی و فرهنگی روسیه در میان اهل اندیشه و نوآوری های زمانه به چند نمونه‌ی برجسته اشاره کنیم.

میرزا یوسف خان مستشارالدوله

از این قانون‌خواه تجددطلب دوران قاجار در ارتباط با تاثیر فرهنگ و زبان فرانسه در میان ایرانیان سخن خواهیم گفت. در این‌جا به رابطه‌ی او با فرهنگ و تحولات روسیه می‌پردازم. مستشارالدوله در رساله‌ی یک کلمه‌ی خود به اقامت چهارساله در تفلیس و مشاهده «انتظام و اقتدار لشگر و آسایش و آبادی کشور» اشاره دارد. در همان زمان نوشت: همواره از خود پرسیده «چه می‌شد که در مملکت ایران نیز این نظم و اقتدار و این آسایش و آبادی حاصل می‌گردید؟» [۳۷]

این فرهیخته‌ی قانون‌خواه در فاصله‌ی سالهای ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۸ ق به مدت هشت سال کارپرداز حاجی ترخان بود و سپس به منصب کارداری ایران در پترزبورگ ارتقاء یافت و سرانجام کنسول در تفلیس شد. او تا سال ۱۲۸۳ ق در مناطق تحت سلطه‌ی روسیه بود. تحول اندیشه‌ی او در قفقاز به واسطه‌ی آشنایی با روشنفکران و آرای اندیشمندان قفقازی و روسی آغاز شد. دوستی پایدار او با میرزا فتحعلی آخوندزاده در تفلیس در روند فکری و رویکردهای او مؤثر افتاد. مکتوبات پرسش‌آفرین *کمال‌الدوله‌ی* او را به فارسی ترجمه کرد. رساله‌ی «یک کلمه» را، که در زمان اقامت پاریس نوشته بود برای اظهار نظر دوستاش، آخوندزاده، به تفلیس فرستاد. به نقد آخوندزاده بر این اثر جای دیگر اشاره کردیم.

مستشارالدوله در اواخر عمر طی نامه‌ی مفصلی از تبریز به شاه نسبت به فساد و استبداد حکومتی هشدار داد و تأکید کرد که اگر زمامداران ایران در پی قانونمند کردن نظام بر نیابند اجبار زمانه و مدنیت نوین تحصیل خود را مجری خواهد داشت. نامه‌ای که حاصلی جز داغ و درفش و زندان برای این روشن-ضمیر بلا کشیده به بار نیآورد و او را زمینگیر کرد. [۳۸] مستشارالدوله در سال‌های پایان عمر در تبریز اقامت گزید. حاصل تجربیات و آشنایی با تحولات عصر جدید و آرای تجددخواهانه‌اش، چه مستقیم و چه از طریق روزنامه‌های چاپ خارج چون *اختر استانبول*، [۳۹] در میان تبریزیان و دیگر هموطنان‌اش تأثیرات بسیار نهاد.

طالبوف (طالب‌زاده) تبریزی

عبدالرحیم طالبوف (۱۲۵۰-۱۳۳۰ ق) در کوی سرخاب تبریز به دنیا آمد. در نوجوانی به قفقاز رفت و به اتکای استعداد ذاتی و تلاش خود ثروتی اندوخت و به بازرگان خوش نام و با نفوذی بدل شد. به زبان روسی تسلط یافت و از این راه با فرهنگ و مدنیت عصر نو آشنا شد. جوانی شانزده ساله بود که برای زندگی بهتر به تفلیس رفت. سپس مقر خود را در تمرخان شوره، مرکز داغستان، قرار داد. در کنار فعالیت‌های تجاری، به دلیل عشق و علاقه‌ی فراوان به کسب دانش و آگاهی، به مطالعه‌ی کتب و روزنامه‌های تجددخواهانه روی آورد. با اقدامات خیریه و فرهنگ‌دوستانه، به منزله‌ی یکی از

شخصیت‌های مهاجر ایرانی مورد احترام سراسر قفقاز، مطرح شد. این بازرگان روشن اندیش که پیشینه‌ای شیخی داشت، آرای اصلاح‌طلبانه‌ی خود را با گذر از میان‌سال‌ی به قلم آورد و آثار مؤثری آفرید. با حمایت از ایجاد و گسترش مدارس جدید و مؤسسات فرهنگی در قفقاز، عثمانی و حتی درون ایران به عنوان شخصیتی محبوب در محافل تجددخواه ایران جلوه کرد. طالبوف چندان در سیر فکری و بیداری پیش از نهضت مشروطه در میان فعالان سیاسی آذربایجان تأثیر نهاد که بدون حضور در تبریز در مقام نماینده‌ی مردم آذربایجان در مجلس اول مشروطه انتخاب شد. کسروی مورخ تبریزی در خاطرات خود می‌نویسد: نخستین کتابی که در آغاز علاقه‌مندی به دانش‌های نوین اروپایی به دست آورد و خواند:

«کتابیست که به نام هیئت طالبوف شناخته گردیده و تاکنون چند بار چاپ یافته. این کتاب را به فرانسه فلاماریون دانشمند به نام فرانسوی نوشته. ستاره‌شناسی را با زبان ساده و شیرینی که بی‌آموزگار توان فهمید باز نموده. سپس آن را به روسی ترجمه کرده‌اند و طالبوف ترجمه به فارسی کرده. چنانکه کتاب استادانه نوشته ترجمه‌اش نیز استادانه بوده. من از خواندن آن لذت بسیار برده و بارها آن را از آغاز تا انجام خواندم و یکایک زمینه‌ها را به اندیشه سپردم و از این‌که در اروپا دانش به چنان راه روشنی افتاده، خشنود و شادمان گردیدم.» [۴۰]

تقی‌زاده در خاطراتش از تأثیر ژرف کتاب *سیاحت‌نامه ابراهیم بیک* تألیف زین‌العابدین مراغه‌ای یاد می‌کند. حضور طالبوف در روایت‌های این کتاب در مقام منتقدی اجتماعی، نشان از تأثیر او بر پیشروانی چون مراغه‌ای دارد. کتابی که به قول کسروی ولوله‌ای در میان ایرانیان عصر مشروطه انداخته بود و تنها کسانی که خود در رویدادهای زمانه حضور داشته‌اند، می‌توانند عمق و گستره آن را در یابند. دو جلد اول کتاب احمد یا سفینه طالبی در سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۱۲ق (۱۸۹۴ و ۱۸۹۵م) در چاپخانه‌ی اختر استانبول به چاپ رسید. کتاب، روایت گفت‌وگوی بین پدر و فرزند است. احمد فرزند نکته‌سنج کنجکاو و زیاده‌خواهی است و پرسش‌های متعدد از همه چیز و همه جا طرح می‌کند و پدر، نویسنده، با زبانی سلیس و ساده‌فهم در تلاش پاسخ‌گویی، از تحولات نوین علمی و فنی و مسائل و رویدادهای سیاسی و فرهنگی به روش تطبیقی میان اروپا و ایران سخن می‌گوید. پدر دانش و آگاهی را می‌ستاید، تعلیم و تربیت بر مبنای مقتضیات زمانه را راه رسیدن به آن می‌خواند. می‌گوید: بدون آشنایی به علوم و فنون و مهارت‌های جدید نمی‌توان از عقب‌ماندگی جاری در ایران دور و جدا شد و به ترقی و پیشرفت سزاوار و مطلوبی که در اروپا تحقق یافته است دست یافت. طالبوف ظاهراً به تأثیر کتاب *امیل* نوشته روسو، در تأکید بر آموزش کودکان و نوجوانان و ضرورت تعلیم عمومی و ایجاد مدارس جدید، سیر روایت خود را در این اثر تنظیم کرده است. در کتاب دیگری در کارنامه ازلیان ایران به تأثیر و تاسی این کتاب از رساله - میرزا کاظم - فروغی در روزنامه تربیت اشاره کرده‌ام. طالبوف زبان فرانسه نمی‌دانست و کتاب فلاماریون فرانسوی را هم از روسی به فارسی ترجمه کرده بود. تأثیر آرای متفکرانی چون او بر فضای زمانه و ذهنیت تجددخواهانی چون تقی‌زاده، مبنی بر تأکید ضرورت تحول آموزش و پرورش سنتی ایران و ایجاد مدارس تراز نوین، تردیدناپذیر است. هرچند میان آرای تقی‌زاده‌ی لائیک با گرایش‌های سوسیال دموکراسی زمان مشروطه، و بینش و کنش طالبوف تفاوت و اختلاف بسیار وجود دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد، اما آثار ابتدایی طالبوف بر ذهنیت تقی‌زاده‌ی جوان تأثیر فراوانی نهاد.

طالبوف با کمک سید محمد شبستری (ابوالضیاء) که در انتشار روزنامه‌های /حدید و مجاهد تبریز سهیم بود، یک شماره نشریه فکاهی به نام شاهسون در سال ۱۳۰۶ق منتشر کرد. می‌دانیم که شبستری در حلقه‌ی چهار نفره تجددخواه تبریز با حضور تقی‌زاده قرار داشت. او را در کنار تقی‌زاده و یاران‌اش در تأسیس مدرسه تربیت برای پایه‌گذاری اصول جدید تعلیم و تربیت و تدریس زبان‌های خارجی، می‌یابیم. شبستری به عنوان مدیر مدرسه اعلامیه تأسیس را امضاء کرد ولی از ترس جاهلان متعصب ناگزیر به تهران گریخت. جای پای فعالیت مشترک بعدی ابوالضیاء و تقی‌زاده را در تأسیس کتابفروشی تربیت سراغ داریم. به هر حال، ارتباط طالبوف با شبستری و همراهی این فرد اخیر با تقی‌زاده برای سال‌های طولانی می‌تواند زمینه تأثیر و مراوده‌ی نامستقیم برای آن دو به شمار آید.

طالبوف از جمله شخصیت‌هایی است که آرا و اقدامات‌شان دارای ابعادی چندگانه است. او نه آن گونه که آدمیت مدعی است مبشر عقلانیت لیبرال بود، و نه چنان که مخالفان‌اش معرفی کرده‌اند ایمان‌سالاری شریعت مدار بود. او همچون اکثر متفکران ایران زمانه خود آمیزه‌ای از دیدگاه‌ها و ایده‌های متفاوت و بعضاً متضاد و ناهمخوان را در آرای خود عرضه کرده است.

تقی‌زاده‌ی ۲۹ ساله و جوان، پیش از ورود به مجلس اول، زمانی طالبوف کهنسال را در خانه‌اش در داغستان ملاقات کرد؛ که هر دو باورهای ترقی‌خواهانه‌ای نسبت به نظام مطلوب و آتی ایران داشتند. در این زمان تقی‌زاده رساله‌ی ۷۰ صفحه‌ای معروف خود در «تحقیق حالات کنونی ایران» را در مصر نوشته و منتشر کرده بود. در این نوشته، ضمن نقد اوضاع ایران عنوان کرده بود که باید با شتاب هر چه تمام‌تر و عزم کامل و غیرت واقعی، تمدن جدید اروپایی را قبول و اجرا کرد و از تجربه نمودن مجرب، دوری گزید. تقی‌زاده در خصوص این رساله در ملاقات خود با طالبوف در شعبان ۱۳۲۴ق در داغستان به بحث پرداخت. طالبوف با تحسین از این نوشته یاد کرده و گفته بود: «وقتی رساله شما را خواندم، دیگر از مرگ ترسی ندارم، زیرا می‌بینم پس از این افرادی به وجود آمده‌اند تا آن‌چه صلاح ملت است بیان کنند.» [۴۱]

تقی‌زاده در همین رساله به‌صراحت تأکید کرد که هر دولت و ملتی که مدنیت زمانه‌ی خود را نپذیرد و «اصول جدید و علوم عصریه» را راهنمای خود قرار ندهد، پایان محتوم‌اش انقراض و محو شدن خواهد بود.

تقی‌زاده اطلاع دیگری از بحث‌های آن چهار روزی که، به مآخذ خاطراتش، شب و روز مشغول صحبت بودند به دست نمی‌دهد. از آنچه چند ماه بعد در کشاکش حوادث مجلس اول روی داد، می‌توان پی برد که این دو نفر برای پیشبرد امور سیاسی جامعه‌ی ایران رویکردهای متفاوتی داشتند. طالبوف یکی از مهمترین آثار خود، *مسالك المحسنين*، را در آستانه‌ی پیروزی جنبش مشروطه به اتابک امین‌السلطان صدراعظم مستبد و بدنام پیش از مشروطه تقدیم کرده بود. در واقع، مدت‌ها بود که او برای ترقی، تعالی و انتظام امور ایران بر مبنای فهمی که از الگوی ژاپن در ترقی و توسعه یافته بود، به اتابک معزول دل بسته بود. نامه‌ای از دوران مجلس اول، ربیع الثانی ۱۳۲۵ق، در دست است که نشانه‌ای شفاف از نگرش مثبت و شیفتگی او نسبت به این صدراعظم مدیر و مدبر، اما مستبد و طماع به شمار می‌آید. او اتابک را مظهر درایت و کفایت معرفی کرد که حالا پس از مسافرت‌اش به دور دنیا، در پیش از مشروطه، خواستار بر پای نظام قانونمند شده است. [۴۲]

ارتباطات و اسناد این دوره از زندگی طالبوف، جملگی نشان از جبهه‌گیری شفاف او در برابر برخی آرا و اقدامات تقی‌زاده دارد. به بیانی مختصر، اعم مطالب و توصیه‌ها و اشارات تاریخی نشان می‌دهد که در اوج مخالفت جریان رادیکال و لائیک مشروطه به رهبری تقی‌زاده، طالبوف به‌صراحت جانب اتابک را

گرفته است. علاوه بر آن، از رد و نشانه‌های اختلاف طالبوف با سوسیال دموکرات‌ها و جریان‌های رادیکال قفقازی نیز می‌توان پی برد که او در این زمان با آرای سوسیال دمکراتیک تقی‌زاده مخالف بوده است. طالبوف انجمن‌ها و احزاب نوین را مسبب هرج و مرج می‌دانست و تصریح داشت: ایران یک مملکت، یک ملت، یک مذهب است که احتیاج و منافع‌شان واحد است. [۴۳] او همچون بسیاری از ناسیونالیست‌های تمامیت‌خواه که تمرکزشان یکپارچگی و وحدت مطلق به هر بهائی است، هرگونه تشکل مدرن سازمانی و حزبی را مانع وحدت ملی می‌پنداشت. [۴۴] او ایران زمان مشروطه را شایسته-ی دموکراسی پارلمانی نمی‌دانست و خواهان استبداد منور و در عمل حاکمیت رجال مستبد و مدبری چون اتابک بود. کما اینکه نوشت حتی اگر او را به نمایندگی مجلس مشروطه انتخاب کنند:

«عقیده‌ی من باز همان است که ایرانی و مجلس، حکایت گاو و دهل زدن است» در همین نامه تأکید دارد که مقتضیات زمان را باید در بستر حفظ موازین اسلامی پیش برد و تطبیق کرد. [۴۵]

طالبوف در این برهه در مسیری متفاوت سیر می‌کرد و دلایل امتناع او از تصدی‌گری و کالت مجلس اول بیش از هر موضوع دیگر آزدگی شخصی و باورهایش بوده است، گرچه بی تردید تکفیر هراس‌آفرین علمای متشرع هم در نیامدن‌اش به ایران مؤثر گردید. به نظر می‌رسد که او نتوانسته بود، پس از انتخاب به نمایندگی و ملاقات با تقی‌زاده در داغستان و چندی بعد با هیئت نمایندگی تبریز، که در مسیر رفتن به تهران با آنها مذاکره کرده بود، آنها را به سوی نظر و آرای خود جلب کند. درواقع، تنها توانست میرزا فضلعلی آقا نماینده‌ی شیخی مسلک روحانیون آذربایجان را به سوی خود متمایل کند. به همین دلیل هم بود که در مذاکرات مجلس اول میرزا فضلعلی آقا تنها نماینده‌ای است که در میان وکلای تبریز از او دفاع کرده است.

بررسی دقیق مباحثه‌ها و مجادله‌های روزنامه‌های قفقازی هم نشان می‌دهد که طالبوف در این مرحله در جبهه‌ی مقابل و مخالف جریان‌های رادیکال و سوسیال دموکرات آن منطقه قرار داشت. او در قفقاز و میرزا فضلعلی آقا، یار و همفکرش در ایران، در واقع باورمندانی دین‌مدار شیخی مسلکی بودند که ضمن مخالفت با روحانیون مشروطه‌خواه، برای حفظ و صیانت از احکام و موازین شرع در مقابله با اندیشه‌های نوین اروپایی و به‌ویژه رهروان لائیک آن در ایران، در جریان مخالف جبهه‌ی رادیکال جنبش مشروطیت قرار گرفتند. هواخواهی همه‌جانبه‌ی قلمی و عملی طالبوف از اتابک بهترین دلیل این مدعا است.

طالبوف در جریان سفر مظفرالدین شاه به خارج در سال ۱۳۲۰ق، دوبار در باکو به واسطه‌ی آشنایی با اتابک، صدراعظم وقت، به حضور شاه رسید. مظفرالدین شاه در خاطرات دومین سفرش به فرنگستان از این ملاقات‌ها یاد می‌کند. شواهد نشان می‌دهد که رابطه‌ی طالبوف با اتابک چندان ربطی به ادعای بعدی مشروطه‌خواهی این دولتمرد نداشته است، بلکه این دو مبادله و مراوده‌ای دیرپا با هم داشته‌اند. اینکه پیش از پیروزی جنبش مشروطه، سال‌ها پیش از طرح مسئله‌ی صدراعظمی او در دوران مجلس اول، مهمترین کتاب طالبوف به این رجل خودکامه و بدنام قاجار، تقدیم شده است، خود شاهد دیگری است بر وجود نوعی رابطه و یا همدلی آن دو. به همین دلیل هم بود که مشروطه‌خواهان رادیکال او را به «ایمان‌پرستی و سازش با رجال مستبد» متهم کرده بودند. طالبوف خود در نامه‌ی محرمانه‌اش به میرزا فضلعلی آقا [۴۶]، به این امر اشاره می‌کند. دفاع جانانه‌ی روزنامه حیات با گرایش پان‌اسلامی و احمد آقاییف (۱۸۷۰-۱۹۳۸م) از طالبوف که به شدت تحت تأثیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و اندیشه‌ی اتحاد اسلام او در تقابل با مجاهدین سوسیال دموکرات قفقازی قرار داشت، نمونه دیگری از این صف بندی را نشان می‌دهد.

فریدون آدمیت طالبوف را مدافع و نماینده‌ی لیبرالیسم با گردهایی از عنصر سوسیالیستی می‌خواند [۴۷]. همچون سایر مبالغه‌های تاریخی ایشان، باید گفت که طالبوف چنین آدمی نبود. بدیهی است که او با اندیشه‌ها و آرای متفکران اروپایی از طریق زبان و فرهنگ روسی آشنا بود و برخی مفاهیم و اشاره‌ها پیرامون ضرورت قانون، مخالفت‌اش با خودکامگی فردی، در برهه‌ای مشروطه را نظامی مطلوب دانستن، نقد عقب ماندگی ایران، ترغیب ترقی‌خواهی، در بستر این آشنایی در آثارش عرضه شده است. از بنتام متفکر اجتماعی و اصلاح‌گر قانون‌گذاری انگلیسی، هنری توماس باکل مورخ انگلیسی، ولتر، روسو، و رنان از اندیشمندان فرانسوی و... جملگی در نوشتارهای طالبوف نام برده شده است. اما برخلاف ادعای مورخ مشروطه نمی‌توان صرفاً بر مبنای این آشنایی‌ها و یادکردن‌ها - که عمدتاً از صافی ذهنیت و ترجمه‌های سطحی روسی آنان پذیرفته بود - او را نماینده‌ی لیبرالیسم ترقی‌خواهانه و حتی متمایل به سوسیالیسم خواند.

سرشت اندیشه‌ی طالبوف مذهبی بود و روشن است که آن آشنایی‌ها بر جهان بینی دینی او تأثیر نهاده و موجب تأویل‌های جدیدی از متون و احکام قدسی در آرای او شده بود. طالبوف عمل‌گرایی بود که در پی سراب نافرجامی در تطبیق و سازگاری احکام شریعت با مفاهیمی می‌گشت که از غرب، البته چنان که خود او تصور می‌کرد، دریافته بود. مساوات در نگاه او، برابری به مفهوم بهره بردن از تمام مواهب آن، معنی نمی‌داد. او چندان ناآگاه نبود که نداند انسان‌ها در سلسله مراتب حقوق اسلامی صاحب حق مساوی نیستند. آزادی اندیشیدن، بنیادی‌ترین مؤلفه آزادی فردی و اجتماعی و امکان وجود و گسترش دموکراسی، در رویکرد طالبوف نقش مهمی نداشت. آزادی در نزد طالبوف به معنای حق مساوی در مقابل قانون بود. صرف قانونمند شدن نزد طالبوف در جوهر خود مساوات و آزادی را به همراه داشت. حق نظارت و مشارکت مردم در سرنوشت خود برای او جایگاهی نداشت. او قانون می‌خواست از نوع قانون اساسی ژاپن و برای اجرای آن هم مدیرانی لایق و مدبر چون اتابک را لازم و کافی می‌پنداشت.

طالبوفی که آدمیت به جامعه‌ی ایران شناساند، از آرا و اندیشه‌ای متشکل از دو عنصر لیبرالیسم سیاسی و سوسیالیسم به مفهوم عام برخوردار است. اما دقت در ژرفای آثار و آرای او نشان می‌دهد که طالبوف فردی مذهبی است و آنچه را هم که از افکار غربی، یا به تفسیر آدمیت - عقلانیت انتقادی تأثیر پذیرفته، نه تنها در تعارض با باورهای دینی خود نمی‌دیده، بلکه همواره بر همخوانی و همراهی و سازگاریشان تأکید داشته است. بی‌گمان پیشینه و مراودات شیخی او در این امر مؤثر گردید. در *مسالک‌المحسنین* صریحاً می‌نویسد: «کتاب منزل اعتقاد، فقط قرآن است. دین پاک، فقط حقیقت اسلام و اساس تعیین آن کلمه‌ی توحید است» و نتیجه می‌گیرد که باید: «معنی احکام را بدانیم، بدعت و تحریف را از اصلاح و تکمیل فرق بدهیم.» [۴۸]

بنابراین، او بدعت و پیروی نکردن از موازین و احکام کتاب مقدس را متنفی می‌دانست و تأویل و تلقی جدید، یا به قول خود «معنی احکام»، را با آن یکی نمی‌شناخت. کما اینکه بدون هیچ پرده‌پوشی و توهمی در معروف‌ترین رساله‌اش «یضاعات در خصوص آزادی» که مهمترین اثر او در فلسفه‌ی سیاسی خوانده شده است، می‌نویسد:

«اساس و منبع قوانین اسلام قرآن شریف ماست که مادام‌الدهر بر ملت ایران، حلال او حلال و حرام او حرام است. در اینجا حق داریم بگوییم چون کتاب الله در دست است، نوشتن کتب قوانین دیگر چه لازم است؟ یکی چون معانی آیات قرآن را جز علماء، دیگران نمی‌دانند. ما می‌خواهیم او را در دسترس بکنیم، تا همه بدانند و همه بهفهمند. از آن جهت توضیح معانی

قرآن را در فصول متعددی که او را قانون می‌گوییم، اقتضای عمر و لزوم حفظ حوزه اسلام واجب شرعی نموده.» [۴۹]

وی برخلاف طالبوفی که آدمیت معرفی کرده، بدون هیچ‌گونه ابهامی تأکید می‌ورزد که احکام و قوانین کتاب مقدس منشأ و سرشت جهان‌بینی اوست. قانون برای او همان احکامی است که باید از درون معانی قرآنی استخراج شود. در واقع او اصلاح‌طلبی دینی است که تفسیر و روشن کردن معانی قرآنی را برای تنظیم مناسبات اجتماعی و اقتضای عصر به شیوه‌ی خاص خویش، وظیفه‌ی خود می‌داند. امری که پیش از او توسط پیروان سید باب طرح و بسط یافته بود و امروز پس از قریب صد سال، متفکران اسلامی و کسانی که خود را روشنفکر و اصلاح‌طلب دینی می‌خوانند مبنای جهان‌بینی و فلسفه‌ی سیاسی خود قرار داده‌اند. او تدوین قوانین جدید را نه به‌منزله‌ی بدعت و آفرینش، بلکه در تفسیر جدید از احکام و موازین قرآنی ممکن می‌دانست. برای برون‌رفت از خمودی و سستی عقب‌ماندگی، روزآمد کردن تفسیر احکام را پیشنهاد می‌کند. به‌بیانی، یکی از اولین پیشکسوتان متفکر و اصلاح‌گر دینی مسلمان ایران به‌شمار می‌آید، که با تأکید بر امکان سازگاری احکام شریعت با مقتضیات عصر و مفاهیم نوین غربی اندیشه‌های خود را عرضه کرده است. او در زمانی که اندیشه‌های لیبرال اروپایی جذابیت خیره‌کننده‌ای داشته و نظام‌های برآمده از آن با کارآمدی و توانمندی خود متفکران شرقی را تحت تأثیر قرار داده بودند، ضمن حفظ جوهر و سرشت شریعت‌خواهی از لزوم سازگاری باورهای ایمانی خویش با مقتضیات عصر سخن می‌گفت. بی‌گمان در این نگره تأثیر دگراندیشان دینی غیر مسلمان به ویژه ازلیان زمانه محسوس است، گرچه او همچون دیگر برآمدگان شیخی از آنها دوری می‌کرد.

طالبوف بر مبنای تصویر خود از الگوی مطلوبش، ژاپن امپراطوری، قدرت حکومت آنها را ناشی از اراده ملت می‌خواند. اما ایمان تزلزل‌ناپذیر او به اسلام موجب شد که منشأ قدسی برای اراده‌ی انسان قائل باشد. محدودیت‌های قانونی که در اندیشه‌ی لیبرالیسم غربی وجود دارد که منشأ و مبنای خود را از اراده‌ی ملت برمی‌گیرد، با محدودیت‌هایی که در جوهر قدسی و ازلی احکام مقدس، تحت عنوان اصل امر به معروف و نهی از منکر قائل است، تفاوت بنیادی و ماهوی دارد.

طالبوف برخلاف نیتش، در عمل مذهب را با سیاست در هم آمیخت. در پرده‌پوشی‌ها و خلط آشکارش در مفاهیم، پوشاندن تفاوت‌های بنیادی میان مبانی و موازین اندیشه آزادی و دموکراسی نوین با احکام شریعت، یکی را متمم دیگری و دارای ریشه در همان دومی معرفی می‌کرد. در سرشت اندیشه‌ی طالبوف، قرائت شریعت‌مدار از آزادی، حضوری انکارناپذیر دارد. حریت قرآنی به معنای رفع ظلم را، از ضروریات شریعت اسلام می‌شناخت. آزادی به مفهوم غربی آن به مثابه یک حق، بنا بر گفته‌های مونتسکیو، به این معناست که آدمی هر کاری را که قانون اجازه داده می‌تواند انجام دهد و آنچه را قانون منع دانسته مجبور به انجام آن نشود. چنین حقی بر اصل و تکلیف مذهبی مقدم است. حق قانونی مبنا بر حقوق طبیعی انسان دارد. بر این گمان استوار است که انسان آزاد به دنیا می‌آید. در حالی که اختیار و تکلیف مبتنی بر اصول قدسی، زمینه‌ساز محدودیت‌های آزادی انسانی‌اند. انسان نه آزاد به دنیا می‌آید و نه مختار است، بلکه مکلف است. این باور هیچ‌سختیتی با مفهوم فلسفه‌ی حقوق نوین انسان ندارد، که امری حق‌مدار و برون از محدودیت‌های نانسان‌ی است. یکی، امر به معروف و نهی از منکر و بایدها و نبایدهای پرسش‌ناپذیر و ازلی را آغاز تعریف خود قرار می‌دهد و دیگری، بر مبنای مباحث فلسفی پیرامون حقوق انسانی تعریف خود را عرضه می‌کند. در اولی، حق براساس مذهب و

احکام تغییرناپذیر آن تعیین و محدود می‌شود. در دومی، اصالت با خود حق آزادی انسانی است، آنچنان که آریا برلین، کنش‌های خودمختاری و توانایی انتخاب را بدون مداخله‌ی عوامل بیرونی تعریف کرده است. اولی دخالت امر شریعت و اصالت احکام آن را نه تنها ضروری بلکه اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل چشم‌پوشی می‌داند، و دومی خواست و اراده‌ی مردم را که در قوانین قابل تغییر و اصلاح انعکاس یافته، مبنای تعریف خود قرار دهد.

طالبوف از پیشکسوتان اندیشه‌هایی به‌شمار می‌آید که دین را از معرفت دینی جدا می‌کنند و بحث قبض و بسط نظری شریعت را طرح می‌کنند؛ کسانی که بر مبنای سطح آشنایی خویش با دانش هر مونتیک نوین غربی به تأویل اصول شریعت و انطباق‌پذیر کردن آن با مقتضیات زمان برآمده‌اند. اندیشه‌های طالبوف را می‌توان از جمله حلقه‌های گمشده و گسسته‌ی دانست که «اندیشه‌ی اصلاح‌طلبی دینی» را ساخته‌اند. شکل پرداخته و پخته‌تر آرای التقاطی طالبوف را در نزد بسیاری از کسانی که در دهه‌های اخیر تحت نام اصلاح‌گران دینی خود را معرفی کرده‌اند، به‌وضوح می‌توان بازشناخت.

به گمان طالبوف «معنی مشروطه این است که خواستن و توانستن از هم جدا باشد. یکی بخواهد و دیگری بتواند بکند.» [۵۰] این اندیشه در بنیاد خود با نگرش دنیامدار و سوسیال دموکرات تقی‌زاده که در آن مردم بر مبنای اراده‌ی خویش توانایی تحقق مشروطه را دارند و با نهادهای مدنی و شرکت مستقیم خود در سرنوشت سیاسی جامعه در این جهت حاضرند، تفاوت ماهوی داشت. تقی‌زاده‌ی جوان به گفته‌ی خودش در خاطراتش، در فاصله‌ی سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۵ ق در تبریز به کتب و آرای طالبوف دسترسی یافته و آنها را علاقه‌مندانه پیگیری کرده است. اما سال‌ها بعد، طالبوف را «کم‌مایه و عوام‌پسند» می‌خواند که گرچه آدم نیکی بوده اما علم و فضلی نداشته است [۵۱].

میرزا فتحعلی آخوندزاده

آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵ ق / ۱۸۱۲-۱۸۷۸ م) نمایشنامه‌نویس، مورخ، مصلح اجتماعی، مبتکر اصلاح خط و الفبای ملل اسلامی، منتقد ادبی و اجتماعی، در شهر نوخا در قفقاز به دنیا آمد. او در کنار تحصیلات رسمی، زبان روسی آموخت. در تفلیس در سمت مترجم زبان‌های شرقی به خدمت حاکم روسی منطقه در آمد. از سن ۲۳ سالگی تا پایان عمرش در این مقام باقی ماند و تا درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافت. اقامت طولانی او در تفلیس مرکز ادبی و فرهنگی روسی منطقه، او را با زبان، ادبیات و هنر روس آشنا کرد و از مسیر این آشنایی‌ها به مدنیت اروپایی راه یافت. قلم تیزبین و نقاد او که بارها بر ایرانی‌تبار بودن خود و دلبستگی‌اش به شرایط و آینده این کشور تأکید می‌ورزید، در میان ایرانیان فرهیخته به‌ویژه در تبریز تأثیر بسیار برجای نهاد. او معایب و واپس‌گرایی جوامع اسلامی، خرافات، تعصب، و مقاومت در مقابل تحولات و علوم جدید در میان مردم و بزرگان جامعه، فساد و نظام عقب مانده‌ی سیاسی را مشاهده می‌کرد و نمی‌توانست نسبت به همه‌ی اینها بی‌توجه باشد. با هشجاری در زمانه‌ای که «یوروپا و ینگه دنیا بر اسب تیزپای دانش و علوم و ترقی می‌تاخت»، افسوس می‌خورد چرا هموطنانش به این تحولات بی‌اعتنایند و هنوز در قصه‌های عامیانه چهل طوطی و یا کتب خرافی «مصائب لازار یا ابواب الجنان» سرگرمند. [۵۲] وی در نتیجه‌ی آشنایی با شاعران و نویسندگان دکابریست، فعالان سیاسی و متفکران نهضت پوپولیستی دموکرات‌های روسیه و هنرمندان و نویسندگان تئاتر به مزایای اندیشه و روش‌های نوین در بیداری و ترقی پی برد. مدتی نیز در مدرسه‌ی ولایتی قفقاز

در تفلیس زبان فارسی تدریس کرد. [۵۳] در سال ۱۸۶۵م اثر مشهور خود سه مکتوب کمال الدوله را در مقابله با خرافات و نقد تعصب، جهالت و خودکامگی، نوشت. این اثر را برای دوست همفکر و آزاده‌اش میرزا یوسف خان مستشارالدوله فرستاد تا به فارسی ترجمه شود. آخوندزاده به نحوی خستگی‌ناپذیر با ارسال نامه و نوشته‌های متعدد برای شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی در راه نفوذ و گسترش آرای اصلاح‌گرانه‌ی خود تلاش می‌کرد [۵۴]. میرزا یوسف خان مستشارالدوله، در ۱۲۸۶ق رساله‌ی یک کلمه‌ی خود را براساس اصول حقوق بشر فرانسه نوشت. مستشارالدوله در متن این اثر پیشگام حقوقی سده نوزدهم، برای سست کردن مقاومت متشرعین و مخالفان قانون‌گذاری عرفی، در توجیه سازگاری و یافتن ریشه‌ها و اشتراک‌های اسلامی با این اصول تلاش بسیار نمود. وقتی آن را برای دوستش آخوندزاده فرستاد، جوابی در سنجه و نقد دریافت کرد. آخوندزاده بر رساله‌ی یک کلمه، نقدی یا، به قول خودش کریتیکا، نوشت. ضمن تأیید و تحسین تلاش نویسنده در شرح و توصیف اصول حقوق بشر، با صراحت نوشت: «شما در باب اجرای عدالت به احکام شریعت تمسک کرده‌اید» و افزود که در محاکمات شرعی، حقوق زن و مرد و غیرمسلمان ذمی با مرد مسلمان یکی نیست. در مورد «حریت شخصیه» و چند اصل دیگر رساله نیز، ایراداتی را منظور کرد و نتیجه گرفت:

«رساله‌ای که شما از یوروپا آورده بودید، و جمعی آیات و احادیث را نیز به تقویت مدعای خود در آن رساله دلیل شمرده بودید، نتیجه‌ی خیالات یوروپائیان است. زعم شما چنان بود که اتخاذ آن برای تحصیل مراد کافی است. اما غافل بودید از این که ترقی معنوی و خیالی به این ترقی صوری و فعلی، سبقت و تقدم نجسته است. اتخاذ تجربه‌ی دیگران حاصلی نخواهد بخشید، وقتی که انسان به اسواد خیال و طرح‌اندازی عقول ارباب تجربه پی نبرده باشد. . . . باید مردم به قبول خیالات یوروپائیان استعداد به هم رسانند. باید خیالات یوروپائیان در عقول مردم ایران به تجارت و مصنوعات یوروپائیان سبقت و تقدم داشته باشد.» [۵۵]

آخوندزاده با باورهای اروپامدار خود بر ضرورت شناخت و فهم بنیان‌های فکری مدنیت نوین و یا به قول خودش «خیالات یوروپاییان» به‌منزله‌ی نخستین گام در بیداری، خلاقیت و ترقی، و ناسازگاری اصول حقوق بشر انقلاب فرانسه با احکام شریعت، در نقد رساله‌ی دوست خویش تأکید ورزید. آخوندزاده را پیشگام نقد ادبی، یا به‌قول خودش کریتیک یا قرتیقا، دانسته‌اند. او «رساله‌ی قرتیقای» خود را در ۲۵ مارس ۱۸۷۱ م (۱۵ محرم ۱۲۸۷ ق) نوشت. پس از شرحی بر تجربه اندیشمندان اروپایی منبئ بر دفع «قبایح و زمایم از طبیعت بشر» توسط «کریتیکا»، که با نصیحت و موعظه‌ی مرسوم در ایران متفاوت است، و اشاره به این موضوع مهم که این پند و اندرزها در چند سال اخیر موجب بیداری مردم نشده است، نوشت:

فن کریتیکا در منشآت اسلامیة تا امروز متداول نیست. از این جهت شما از این قبیل چیزها وحشت می‌کنید. نهایت برای تربیت ملت و اصلاح و تهذیب اخلاق هم‌کیشان و برای نظم دولت و اتخاذ اوامر و نواهی آن نافع‌تر از کریتیکا وسیله‌ای نیست. [۵۶].

در تأثیر مهم و مشخص دیگر آخوندزاده بر فرهیختگان تبریزی، از رابطه‌ی او با میرزا آقا تبریزی می‌توان یاد کرد. میرزا آقا که او را نخستین نمایشنامه‌نویس فارسی زبان ایران دانسته‌اند، نمایشنامه‌های معروف آخوندزاده را خواند و از آنها تأثیر فراوانی پذیرفت. میرزا آقا درس‌خوانده‌ی دارالفنون بود و مسلط به زبان فرانسه و آشنا به زبان روسی. آخوندزاده برای ترجمه نمایشنامه‌های خود به فارسی با میرزا آقا مکاتبه داشت.

میرزا آقا در رد درخواست آخوندزاده نوشت: «خواستم کتاب تیاتر را، چنان که خواسته بودید به زبان فارسی ترجمه بکنم، دیدم که ترجمه‌ی لفظ به لفظ، حسن استعمال الفاظ را می‌برد و ملاحظت کلام را می‌پوشاند. در حقیقت حیغم آمد و ترجمه را موقوف داشتم» [۵۷]. میرزا آقا نمایشنامه‌های خود را همراه نامه برای آخوندزاده فرستاد و تأکید کرد: از وقتی نمایشنامه‌های ترکی او را مطالعه کرده از «نکات شیرین و عبارات دلنشین آنها که موجب انواع عبرت و تربیت است بصیرت حاصل کرده» و لذا به پاس آن بر خود لازم می‌بیند: «در این شیوه‌ی خجسته و سبک و سیاق پسندیده به آن سرور معظم تقلید و پیروی کند.» میرزا آقا در نمایشنامه‌های به‌جا مانده‌اش، تباهی، عقب‌ماندگی، استبداد و بی‌قانونی اجتماع دوره‌ی ناصری را با طنزی گزنده و نکته‌سنج به تصویر می‌کشد [۵۸]. آخوندزاده با تذکراتی دقیق، میرزا آقا را در فهم نمایشنامه نویسی مدرن یاری رسانید [۵۹].

آخوندزاده بر ادبیات و شعر کلاسیک فارسی، چند نقد قابل تأمل نوشت. امری که بر دو نسل از فرهیختگان ایران و تبریز تأثیر بسیار نهاد. او به تأثیر رئالیست‌های روسی خلاقیت و بازآفرینی‌های هنری آثار کلاسیک فارسی را که کمتر می‌شناخت، به نقد کشانید. آخوندزاده به زبان فارسی تسلط کافی نداشت، خود در نامه‌نگاری با ایرانیان به این امر معترف است، و از این رو شناخت کافی و لازم هم از ادبیات وسیع و غنی کلاسیک فارسی نداشت. رویکرد فردگرای اروپامدار آخوندزاده از یک‌سو و حضور انبوهی از نوشتگان سرشار از خرافه، پندار، مدح و تزیین و ربایبی که بدون توجه به واقعیات تاریخی و نیازهای اجتماعی زمانه و صرفاً به تقلید از گذشتگان همچنان در ایران و سایر کشورهای آسیایی رواج داشت، از سوی دیگر، موجب نتیجه‌گیری‌های نادرست او در ارزیابی مجموعه میراث ادبی ایران شد. همین امر مؤلفه‌ی بسیار مهمی است که بر اندیشمندان و فعالان سیاسی ایران نسل‌های بعد چون میرزا آقا خان کرمانی و کسروی مؤثر افتاد.

آخوندزاده به صراحت تأکید می‌ورزید که: «بدون تربیت ملت، قوانین نتیجه نخواهد بخشید»؛ [۶۰] به بیانی دیگر، تربیت، دانش‌آموزی و پیدایش ذهن آگاه و مسئول را لازمه ترقی و تداوم قانون می‌شناخت. اشاره‌ی او به برخی منورالفرکان ایرانی بود، که بر این پندار پای می‌فشردند و معضل اصلی ایران را صرفاً «بی‌قانونی» می‌دانستند. از این رو نوشت: «جمعی تنظیمات و تحدیدات خوبست ولی... پای‌بست ندارد و بی‌دوام است، امر موقتی است. بعد از چند روز فراموش خواهد شد. باید علوم و معارف... عمومیت پذیرد.» [۶۱]

به باور آخوندزاده فقدان قانون و نهادهای قانونی در نظام مملکت‌داری خود از بی‌دانشی رهبران کشور است. باوری که تأثیر گسترده‌ی آن بر آرا و عملکرد تقی‌زاده و برخی دیگر از همدوره‌هایش قابل مشاهده است.

آخوندزاده، به‌جز زبان روسی هیچ زبان اروپایی دیگری نمی‌دانست و آشنایی او با مدنیت فرنگی از طریق زبان و فرهنگ و متفکران روسی بود. او به تأثیر از رئالیسم غالب ادبی - فرهنگی آن زمان روسیه، به آثاری اهمیت می‌داد که بیانگر مشکلات و واقعیات روزمره‌ی اجتماعی و راهگشای خواسته‌ها و آمال تجددخواهان در بیداری، ترقی مردم و جامعه باشند. نقد و بررسی، یا به‌قول خودش «فن کریتیکا» را هم در همین راستا مد نظر داشت. تأکید دائمی تقی‌زاده بر «طریقه‌ی تحقیق و تتبع اروپایی، دوری از لفاظی و بازی با کلمات، اجتناب از حواشی بی‌ربط و پرداختن به کنه و جوهر موضوع تحقیق» در تکامل رویکرد نقد و بررسی نوین، در این ارتباط قابل تأمل است. ضدیت او با خرافه و تأکیدش بر ضرورت دوری و پرهیز از خرافه، تزیین و پرداختن به ریشه‌ی معضلات، و آموختن فن نقد و بررسی مدرن، جملگی در ادامه‌ی چنین پیشینه و ذهنیتی بود.

آخوندزاده در آغاز، لزوم اصلاح الفبا و خط فارسی و ترکی را طرح کرد، بعد از مدتی بر تغییر خط عربی به لاتین تأکید ورزید. به گمان او، با تغییر خط و الفبای فارسی، سهولتی در تعلیم و تربیت کودکان فراهم و مشکل و مانع اصلی آموزش و پرورش و بیداری مردم رفع می‌شود. از این رو، پذیرش الفبای لاتین را پیشنهاد کرد؛ امری که در ترکیه و برخی مناطق قفقاز و ماورای قفقاز پذیرفته ولی در ایران با آن مخالفت شد. تقی‌زاده همچون بسیاری از منورالفکران اولیه‌ی ایران، به تأسی از آخوندزاده به این مؤلفه توجه خاصی مبذول داشت.

آخوندزاده را بیش از هر چیز منقد صریح معلق‌نویسی، اغراق‌گویی و پرحرفی مرسوم در میان تاریخ‌نگاران و ادیبان ایرانی می‌شناسیم. او بود که توجه ایرانیان را به فن نوین تاریخ‌نویسی، تحلیل علمی و عالی تاریخ جلب کرد و بر «آثار لفظ پردازانه‌ی تاریخی مانند تاریخ وصاف و دره‌ی نادری تاخت» [۶۲] رویکرد انتقادی آخوندزاده به مسائل اجتماعی همچون فساد، تعدی، جور و خودکامگی، جهل، خرافات و تعصب در ایران سده نوزدهم، بی‌شک بر منورالفکران و اندیشمندان نیمه‌ی دوم آن سده و زمانه مشروطه مؤثر بود. او نقد اجتماعی نسبت به ناروایی، فساد و خرافات را همچون سلاحی برنده و محرک در بیداری مردم و ساختن جامعه‌ای مطلوب می‌شناخت و به‌صراحت مطرح می‌کرد: «دوره‌ی گلستان و زینت‌المجالس گذشته است، امروز این قبیل تصنیفات به کار ملت نمی‌آید» [۶۳]

زین العابدین مراغه‌ای

مراغه‌ای از جمله آذربایجانی‌هایی بود که به تفلیس رفت. پس از چند سال اقامت نایب کنسول شهر کنائیس گرجستان شد. خود می‌نویسد: «آن وقت ما هم کنسول و هم رئیس قوم و ملت و هم تاجر شدیم» [۶۴]. مراغه‌ای در روسیه به تابعیت آن دولت درآمد و تا سال ۱۳۲۱ق که تقاضای ترک تابعیتش پذیرفته شد، تبعه‌ی آن کشور باقی ماند. پس از دهه‌ها اقامت در روسیه به استانبول رفت و در زمره‌ی فعالان محفل روشنفکری مهاجرین و تبعیدیان ایرانی آن شهر قرار گرفت. از آن پس به نوشتن پرداخت و برای بیداری مردم زادگاهش، کتاب معروف *سیاحتنامه ابراهیم بیگ* را نوشت. کتابی که به گواهی تاریخ زمانه، از عوامل برانگیزنده مردم و باسوادان در تحرک سیاسی عصر مشروطه شد. این کتاب سرگذشت یک جوان بازرگان‌زاده‌ی ایرانی در مصر است که به ایران می‌آید و تباهی و فساد حکومت و تاریک‌اندیشی متعصبان مذهبی و نابسامانی‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را مشاهده می‌کند و همه‌ی ماجراها را با زبانی ساده و قابل فهم عوام به قلم می‌آورد. کسروی به بهترین وجهی تأثیر مراغه‌ای بر فضای سیاسی-فکری تبریزیان را بازگفته است. [۶۵]

در تعامل ایرانیان با روسیه چند گفتار دیگر قابل اشاره است.

جنگ ۱۹۰۴ روسیه و ژاپن (الگوگیری از ژاپن)

ظهور خیره‌کننده‌ی ژاپن در مقام یک کشور توانمند آسیایی و پیشرفت‌اش در عرصه‌ی بین‌المللی سالهای پایانی قرن نوزدهم و دهه‌ی آغازین سده‌ی بیستم توجه بسیاری از ایرانیان را به خود جلب کرد. تصویری که عمدتاً از طریق نشریات خارج از کشور چون *حبل‌المتین* و *اختر* به درون راه یافته بود و بیش از آنکه بیانگر واقعیت‌های این کشور آسیایی باشد، نمایانگر آمال و آرزوهای خود ایرانیان بود.

حبل‌المتین کلکته در طول جنگ بین ژاپن و روسیه طی گزارش‌های مفصلی در ترسیم این امر سهمی مؤثر داشت. [۶۶]

در این تصویرسازی‌ها، ژاپن کشوری شرقی چون ایران وانمود شد که توانسته قد برافرازد و خود را در مدت کمی از چاه ذلت برون کشد و بر قلعه‌ی پیشرفت و قدرت بایستد، به‌گونه‌ای که دولت قدرتمندی چون روسیه تزاری را — که دشمن اصلی ایران در این زمان شمرده می‌شد — شکست دهد و خوار کند. کشوری آسیایی کم‌وسعت، و کم‌جمعیت، و ناشناخته‌ای در جهان در کمتر از نیم قرن توانسته بود با بهره‌گیری از تجربیات و تحول علوم و فنون فرنگی به سرعت شگفت‌انگیزی از یک نظام کهن به نیرویی پرقدرت و مؤثر در عرصه‌ی جهانی بدل شود.

در سال‌های پایانی سده‌ی نوزدهم، ژاپن به منزله‌ی یک قدرت توانمند نظامی و استعماری با شکست دادن کره و چین و اشغال این سرزمین‌ها، منابع جدیدی را برای صنایع و خواسته‌های رو به گسترش خود به‌دست آورد. کشاکش و تعارضات روسیه و ژاپن، سرانجام در فوریه‌ی ۱۹۰۴ که کشتی‌های جنگی ژاپن به پورت آرتور حمله بردند، به جنگی تمام‌عیار کشیده شد. پس از چند ماه جنگ خونین، روسیه قدرت بزرگ نظامی عصر و دشمن اصلی دولت‌های ایران و عثمانی در مقابل دولتی کوچک اما مصمم و پرتوان آسیایی به زانو درآمد. نخستین نتیجه‌ی مستقیم و مهم این کشاکش و شکست، انقلاب گسترده‌ی ژانویه‌ی ۱۹۰۵ در روسیه و رویداد یکشنبه خونین بود.

ژاپن با این پیروزی تاریخی توانسته بود روال گسترش و کامیابی روس‌ها را که قریب یک سده ادامه داشت قطع کند و به قهرمان بی‌بدیل و الگوی مردم آسیا، به‌ویژه در میان ایرانیان و عثمانیان بدل شود. تصویر ژاپن در روزنامه‌هایی چون *اختر استانبول* و *حبل‌المتین* کلکته، و نیز برخی جراید عصر مشروطه بیانگر حیرت و تحسین بسیار نسبت به پیشرفت یک ملت کوچک آسیایی به همراه قیاس، حسرت و افسوس از درماندگی، انحطاط و نابه‌سامانی‌های موجود در جامعه ایران بود. امری که تداوم ترسیم تصویر آن کشور، الگوی ترقی و پیشرفت در راه دستیابی به مدنیت فرنگی در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم قرار گرفت. ژاپن در تمام این دوره در ذهن اصلاح‌گران و منورالفکران ایرانی، سرزمین و مردمانی با اراده و شگفت‌آور را تداعی می‌کرد و علل پیشرفت‌های اقتصادی و پیروزی‌های نظامی‌اش، دغدغه‌ی ره‌جویان ایرانی شده بود.

تصویر ژاپن در کتاب احمد

بی‌گمان طالبوف تبریزی در آفرینش تصویری پنداربا فانه و رؤیایی از ژاپن، به‌عنوان الگوی زیست، پیشرفت و حکومت مطلوب، آنچه خوبان همه دارند، در کتاب مؤثر و عامه‌پسنداش در عصر مشروطه، *کتاب احمد*، تأثیر به‌سزایی داشته است. وی می‌نویسد: ژاپن بزرگ‌ترین مجمع‌الجزایر آسیاست، در آن کشور اداره‌ی دولتی تا سال ۱۸۸۸ حکومت مطلقه بوده، ولی از آن تاریخ مطابق قانون اساسی، میکادوی حلیه، حکومت خود را مقید و مشروط نمود، اکنون این کشور آسیایی یکی از ممالک متمدنه دنیا محسوب می‌شود. این طفل یک شبه ره صد ساله می‌رود. کسی نمی‌داند تا سی سال دیگر به کجا خواهد رسید [۶۷]. طالبوف در جای دیگری حتی پیش‌تر هم می‌رود و سخن خود را از زبان امپراتور ژاپن و در گفتگوی خصوصی با یکی از مقربینش برای خوانندگان خود بیان می‌کند. مقرب از امپراتور پرسید: چرا حق خود را مشروطه نمودی؟

«فرمود اولاد اجداد من آزادی مردم را به وام گرفته بودند و من چون حق‌شناس هستم قرض موروثی را ادا نمودم. دوم چون معایب سلطنت مطلقه را فهمیدم و یقین کردم که تبعه مظلوم

می‌شوند، اگر اصلاح نمی‌نمودم، البته فضای آسمانی به معاونت مظلومین برمی‌خواست و به اخلاف من کیفر بدی می‌رسید.» [۶۸]

منتقد اجتماعی، غیرمستقیم حکومت‌گران ایران را به کیفر الهی هشدار می‌دهد و از آنها می‌خواهد برای اجتناب از این عقوبت، همچون امپراتور ژاپن، به دادن حق مردم پایبند شوند و نظام خودکامه ایران را قانونمند نمایند.

طالبوف در پندآموزی دولت‌مداران، ژاپن را الگو قرار داده و از آن سرزمین، کردار نیک امپراتور و از دانش و رعایت پروری‌اش سخن می‌گوید و در خیال‌پردازی‌های خود می‌افزاید: راز موفقیت آنها گذشتن از «غرض شخصی و اثبات غرض نوعی» است. [۶۹]

نتیجه‌گیری طالبوف از علل شکست روسیه از ژاپن هم قابل تأمل است: امپراتور ژاپن بدی‌های فرمانروایی خود را فهمید و پس از خدادهای بد مکرر به رفع معایب همت گماشت، اما تزار روسیه این‌ها را نشنید، خودکامه باقی ماند و هر کس در برابر او ایستاد با زندان و مرگ روبه‌رو شد. نتیجه این‌که در زمانه‌ی جنگ، «علم آزادی» ژاپن بر «جهل و ظلمت سلطنت مطلقه» روسیه غلبه کرد. نویسنده توانایی نیروی دریایی ژاپن و جنگیدن تا سرحد مرگ ژاپنی‌ها علیه سربازان خسته و گرسنه و ناراضی روسیه را که شش هفته در قطار روباز از اقصی نقاط روسیه به محل جنگ آمده بودند، به استبداد حکومتی روسیه و آزادی‌خواه بودن حاکمیت ژاپن تشبیه و تقلیل داد و نتیجه‌ای که خود می‌خواست بر گرفت و برای عبرت بزرگان ایران به قلم آورد. این ساده‌گویی و تقلیل‌گرایی، بر ذهن عناصر ره‌جوی ایرانی که در نفرت و عصبیتی دیرپا از روسیه و حکومت خودکامه‌ی خودی و مشتاق برون آمدن از اوضاع نابه‌سامان سرزمین خویش به‌سر می‌بردند، در آستانه مشروطه تأثیری برانگیزاننده داشت.

پیروزی تاریخی ژاپن بر روسیه و بازگویی غالباً افسانه‌پردازانه‌ی مبتنی بر وجود دموکراسی در آن کشور و وابسته دانستن علل ترقی و توانمندی‌اش به این امر، جملگی به اجزای یک گفتمان در نوشته‌های ایرانیان بدل شد. ژاپن در این بازپردازی‌ها، کشوری خودی و خویشاوند آسیایی محسوب شد، که حقانیت، استعداد و انرژی نهفته و فطری شرقیان را — که ما هم از جمله‌ی آنان هستیم — شناخته و به‌عنوان الگوی بی‌همتا که توانسته همه‌ی مزایا و دستاوردهای مفید فرنگ را جذب، ولی فرهنگ و معنویت خود را حفظ کند، معرفی شد. [۷۰]

تقی‌زاده در عوامل بیداری و تحرک عصر مشروطه می‌نویسد:

«پس از استقرضات پی در پی از روس و دادن امتیازات متوالی به روس و دول دیگر، ناراحتی فکری و هیجان باطنی و بی‌حسابی عمال دولت و خود صدراعظم، عین‌الدوله، و جنگ روس و ژاپن و شکست فاحش روسیه که نسبت به ایران بزرگترین قدرت جبار بود، انعکاس عظیم و تکان‌دهنده‌ای در ایران داشت و بلافاصله انقلاب داخلی روسیه و ایجاد دومای روس، آخرین و مؤثرترین عوامل بلافصل در ده سال ماقبل مشروطیت بودند.» [۷۱]

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه

شکست روسیه‌ی تزاری از کشور کوچک آسیایی ژاپن پیامدهای دوران‌سازی در روسیه داشت و در ایران همچون نیرویی برانگیزاننده به شمار آمد. عوارض جنگی پر دامنه که قریب یک میلیون سرباز به مدت چند ماه درگیر نبردهای خونین آن بودند، برای جامعه‌ی روسیه سنگین و هشیار‌ساز بود و ناراضایتی همه‌گیری میان سربازان، حتی افسران به‌بار آورد و مهم‌تر از همه این ناراضایتی در مناطق کارگری

روسیه به شورش و اعتراض عمومی مردم تبدیل شد. اعتصاب کارگران فولادسازی، شورش ملوانان ناوگان دریای سیاه، و قیام عمومی مردم با مقابله‌ی قهرآمیز سربازان تزار به یکشنبه‌ی خونین در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ در سن پترزبورگ انجامید. مردم روسیه در سراسر سال ۱۹۰۵ با اعتراض و اعتصاب و شورش‌های پیاپی، دولت تزار را به پس نشینی واداشتند. حاصل این تلاطم‌های اجتماعی برپایی مجلس دوما در اکتبر ۱۹۰۵ و شرکت نمایندگان مردم در تعیین سرنوشت کشور شد. در واقع، حقارت و ضربه‌ی عبرت‌انگیز شکست از ژاپن و بازنگری در علل آن و فهم ضرورت تغییر در نظام و مناسبات کشور، به خشم، اعتراض و حضور گسترده‌ی مردم در صحنه‌ی سیاسی جامعه انجامید. تشکیل مجلس دوما، نخستین تجربه‌ی پارلمانی روسیه در مه ۱۹۰۶ و شرکت نمایندگان بخش‌های مسلمان‌نشین روسیه، به‌ویژه در قفقاز و مباحث‌ها و جدل‌های پیرامون آن، در ایران بازتاب یافت و توجه بسیاری را برانگیخت. این مجلس چندان نپایید. با روی کار آمدن استولین مستبد در مقام ریاست وزرای، منحل و بیشتر اعضایش تحت پیگرد پلیسی قرار گرفتند. شرایط خفقان و فضای پلیسی دوره‌ی استولین و پیگرد فعالین سیاسی، به‌ویژه سوسیال دموکرات‌های قفقاز، به مهاجرت و تبعید بسیاری از آنها به آذربایجان به‌ویژه تبریز انجامید. سوسیال دموکرات‌های روسیه از تبریز همچون «گذرگاهی انتقالی» برای ورود نشریات خود از اروپا به روسیه بهره گرفتند. تقی‌زاده «انقلاب داخلی روسیه و ایجاد دومای روس» را از جمله عوامل مؤثر در بیداری مردم ایران برمی‌شمارد. [۷۲]

تولستوی

تقی‌زاده، پراکنده اما به‌کرات از تولستوی به‌عنوان «بزرگ‌ترین منادی عدل و انصاف در روسیه» یاد کرده است. او را «بزرگ‌ترین انسان دوران اخیر» می‌خواند، که ندایش «صد میلیون نفوس آن مملکت را در راه عدالت اجتماعی» و «دفع بزرگترین ظلم‌های جامعه بشری» به هیجان آورد. به روایت تقی‌زاده «قلم آن انسان بزرگ» نه تنها در روسیه بلکه در همه‌ی دنیا ولوله برپا نمود [۷۳]. تقی‌زاده این توصیف را در کنار شرح خواست و آرای پیشین خود به «آزادی رعایا و مالکیت زارعین نسبت به زمین» نوشت. در همین نوشته تأکید کرد که او به تأثیر از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در مجلس اول در مقابل نماینده‌ی مالکان از حقوق زارعان دفاع کرده است.

تقی‌زاده پیش از مشروطه با افکار تولستوی آشنا شد. میرزا جواد ناطق، سخنگوی انجمن تبریز، در خاطرات خود می‌نویسد: «تقی‌زاده و تنی چند از یاران و هم‌فکرانش در محفل «علیهم» قصد داشتند تمام اموال خود را بفروشند و دهی خریداری نمایند و به‌صورت کمون در آن زندگی کشاورزی با اصول تازه برپا نمایند.» [۷۴] تقی‌زاده کتاب *آنا کارنینا*ی تولستوی را از جمله رمان‌های مفید و مطلوب برای ترجمه و انتشار میان مردم توصیه کرد. [۷۵]

تمایل تقی‌زاده‌ی جوان و دوستان محفل علیهم، به تولستوی و دیدگاه برابری‌خواهانه و ساده‌گرایانه-ی ایده‌آلیستی روستایی او، و نیز تأکید مکررش به ضرورت آموزش و سوادآموزی و بیداری مردم تهی-دست روستایی، تأثیر به‌سزایی در آرا و رویکردهای بعدی آنها برجای نهاد. در خاطرات تقی‌زاده می‌خوانیم که میرزا جلیل محمد قلی‌زاده مدیر روزنامه‌ی *ملانصرالدین* و از دوستان تقی‌زاده نیز «عاشق تولستوی بود.» [ص ۴۱] همان‌جا می‌افزاید، قلی‌زاده به تولستوی مسلمان‌ها شهرت داشت. در همین متن، در توصیف تولستوی می‌نویسد: او زمین‌دهات‌اش را میان روستاییان تقسیم کرده بوده و تنها در نصف یک ده خود زراعت می‌کرد، و در ادامه افزود: «او عقیده

داشت شر را با شر نمی‌شود دفع کرد. کسی که آدم کشت، نمی‌شود او را کشت. از تمام نقاط دنیا، از آمریکا و غیره به دیدنش می‌رفتند... میرزا جلیل هم عاشقش بود... چون که اول نویسنده روس بود... او را مثل امام می‌دانستند.» [صص ۴۱ و ۴۲]

چهره دیگری که آرای تولستوی را به تقی‌زاده منتقل کرد، محمدامین رسول‌زاده، سوسیال دموکرات برجسته‌ی آن زمان قفقاز و همراه او در حزب دموکرات و نشریه‌ی *ایران نو* بود. در دوره‌ی مجلس دوم، آثاری از تولستوی و نوشته‌های پیرامون افکار و نظریه‌های او در روزنامه *ایران نو*، ارگان حزب دموکرات، به سردبیری رسول‌زاده منتشر شد.

تولستوی از جمله برجسته‌ترین متفکران و ادیبان سده‌ی نوزدهم روسیه به شمار می‌رود. ناباکف، او را بزرگ‌ترین داستان‌نویس روسیه می‌شناسد؛ [۷۶] بزرگی که تصویر مبهم‌اش در سده‌ی بیستم زیر بار تعالیم‌اش کمر خم کرده است. همان‌گونه که ایدئولوژی‌اش رام، مبهم و به دور از سیاست بود: «هنرش آن قدر قوی بود که درخشش بی‌روار داشت»، متفکری که درباره‌ی مرگ و زندگی، این دو مضمون اصلی بشریت، ما را به تأمل وامی‌دارد. *جنگ و صلح* و *آنا کارنینا*، آثار جاودانه‌اش حاصل چنین کنکاشی‌اند. ناباکوف *آنا کارنینا* را «بالاترین قله‌های خلاقیت» برمی‌شمارد. [۷۷]

در حالی که شکست قیام‌های میانه‌ی سده نوزدهم در اروپا، و ظهور حاکمیت ناپلئون بناپارت در فرانسه، بیسمارک در پروس، و عقب‌نشینی نهضت چارتیسم در انگلستان، فضایی از بدبینی و نومیدی را بر نویسندگان و متفکران پیشرو اروپایی مستولی کرده بود، در این زمان، به‌ویژه از دهه‌ی ششم این سده، ادبیات زنده و پویای روسیه سر بلند کرد که عالی‌ترین مظهرش در وجود تولستوی تجلی پیدا کرد. پیش از آن مناسبات سرمایه‌داری پیشرفته در برخی از کشورهای اروپای غربی، نمایندگان درخشان هنری-ادبی خود را مطابق روح زمانه به صحنه آورده بود. اما زمان بحران فرا رسید و سکون و رکود ادبی را به همراه آورد. در روسیه شرایط فرق می‌کرد، مناسبات سرمایه‌داری تازه در حال تکوین بود. هنوز مناسبات برده‌وار سرواژ بر جامعه‌ی غالباً روستایی آن چیره بود. خصلت دوگانه و برزخ‌مانند دوران گذار از ادغام ناهمخوان مناسبات نوین با نظام سرواژ (نظام فئودالی مبتنی بر کار سرف‌ها)، موجب تلاطمات اجتماعی گسترده و پیامدهای تکان‌دهنده در روستا و شهر شد؛ این امر تا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تداوم یافت. مسئله‌ی کانونی نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم روسیه الغای نظام سرواژ بود. این خواست محوری تغییر و دگرگونی، به پیدایش جریان‌های متعدد سیاسی و درخشش دوره‌ی نوزایی ادبی روسیه منجر شد. نقد تولستوی از جامعه‌ی روسی زمان خودش، در مقام یک پدرسالار روستایی و مصلح اخلاقی، آثار ماندگاری در روسیه و در میان بسیاری رهجویان شرقی از جمله ایرانیان برجای نهاد.

اگر از تأثیر دیرپای تولستوی بر ناتورالیسم آلمانی و سمبولیسم فرانسوی بگذریم - که به بحث این گفتار چندان ارتباطی ندارد - تأکید من بر آرا و رویکرد تولستوی به مبحث دهقانی روسیه و مکتب ادبی واقع‌گرای (رنالیسم) اوست. او به نوعی تجسم و آینه‌ی اعتراض دهقان اسیر روسی، سرف، از دهه‌ی شصت سده‌ی نوزدهم تا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد.

فرایند تکامل سرمایه‌داری و زدوده شدن روح انسانی ناگزیر آن در قالب رواج ماشینیسیم، زیروور شدن روسیه‌ی کهن، رنج، فلاکت و استثمار روزافزون دهقانان، توصیف جاندار و واقع‌گرای طبقات بالای اجتماع، استبداد و فساد بی‌پایان سرمایه‌داری «آسیایی» روسیه، جملگی در آثار تولستوی به والاترین شیوه‌ی هنری نمایان شد. غلبه‌ی مناسبات و نهادهایی که هرروز به‌نحوی غیرانسانی‌تر، تهی‌دستان را به رنج و فلاکت سوق می‌داد، روح حساس و ذهن درخشان او را به تلاطم واداشته بود. طنین انسان‌گرای اعتراض روستایی زمانه علیه انحطاط اجتماعی و تحقیر انسان و تقلیل آنها به بردگانی در جهت بهره‌وری

را، هر چه رساتر در آثار رئالیستی‌اش می‌شد شنید. بی‌شک پاسخ و ره‌جویی‌های خیال‌پردازانه‌ی او ربطی به این انعکاس درخشان و انسان‌گرا ندارد و چیزی از ارزش و اعتبار و تأثیر آن بر اذهان حساس و نوجوی منورالفکران ایرانی نمی‌کاهد. تولستوی مدافع اصلاحات اجتماعی و ترویج‌دهنده‌ی فلسفه‌ی اخلاق بود. او زمانی دراز از عمر خود را در قفقاز گذراند. با وجود خاستگاه اشرافی و زندگی مرفه، از طریق همدلی و همدردی با تهی‌دستان روستا، تأثیر پر دامنه‌ای بر سوسیال‌دموکرات‌های مسلمان قفقازی نهاد. گردهایی از باورهای مساوات‌طلبانه اولیه‌ی تقی‌زاده، تحت تأثیر همین گونه نوشته‌ها و رویکردها بود.

تولستوی به زبان و فرهنگ فارسی و ایرانیان توجه خاصی داشت. او با فولکلور فارسی، ترانه‌ها و موسیقی ایرانی آشنا بود. در رویکرد اخلاقی خود، جایگاه ویژه‌ای برای آثار سعدی، به‌ویژه گلستان، قائل بود. برخی کلمات قصار سعدی را در نصایح و اندرزهای پیام‌گونه‌ی خود به کار بسته است. آثار کلاسیک شاعران فارسی به‌ویژه فردوسی و حافظ را ارج می‌گذارد.

تولستوی نماد عصری بود که به پایان راه خود رسیده بود. او خود را موعظه‌گری مصلح و مبشر اخلاقیات ساده و والای روستایی و فارغ از آلودگی‌های مدرن می‌دانست. آثارش سرشار از حس و ذهنیت حماسی‌اند. در مخالفت با و نکوهش بی‌عدالتی و ریاکاریهای اجتماعی، قهرمانان خود را برمی‌کشید. قوانین و مناسبات موجود را بر نمی‌تافت و خواهان برقراری جامعه‌ای آرمانی و پیرو موازین پاک و آسمانی بود. عشق عمیق‌اش به انسان، او را مخالف هرگونه اعمال زور و خشونت کرده بود. محبت و دوستی را ستایش، و نفرت، دشمنی و خشونت را نکوهش می‌کرد. در مخالفت با بی‌عدالتی‌ها به نقد سنت، حکومت، کلیسا و مناسبات مرسوم آنها پرداخت. او حکومت و مناسبات نامطلوب آن را به نقد کشید و ضمن عدم باور متعارف به مسیح، آموزه‌های او را در چارچوب خیرخواهی و محبت تبلیغ می‌کرد. تعالیم مسیح برای او، کاربردی زمینی برای بهبود وضع مردم و تحمل و مقابله با نابرابری‌ها معنا داشت. تقی‌زاده از این انسان‌گرایی و انسان‌دوستی ژرف تولستوی، به‌ویژه در قبال دهقانان، تأثیر بسیار پذیرفت.

تولستوی به تأثیر از نارودنیک‌ها، از این‌که ثروتمندان بدون هیچ رحم و رعایت معیارهای اخلاقی در قبال فقرا و تهی‌دستان به زندگی اشرافی و تجملی خود مشغولند خشمگین و معترض بود. باور داشت که ثروتمندان باید از رنج و محنتی که تهی‌دستان، به‌ویژه زارعان و روستاییان، در روسیه تحمل می‌کنند، به احساس گناه و شرمندگی دچار باشند. تولستوی به تدریج در این رویکرد خود چندان پیش رفت که حتی علم، هنر، تفریح و هر جلوه‌ی تجملی زندگی را در ازای زندگی ساده و کار جسمانی دهقانان و کارگران نفی کرد. او بر مبنای رویکردی روحانی و پوپولیستی، باور داشت که روشنفکران وظیفه‌ای اخلاقی دارند تا از فضای غالب بی‌عدالتی‌ها بکاهند.

تولستوی در سال‌های ۱۸۶۱-۱۸۶۲م به حکمیت و داوری صلح، مأمور شد. داور صلح، فردی بود که پس از فرمان آزادی سرف‌ها به حکمیت بین مالکین و دهقانان برگزیده می‌شد، تا فاصله و تنش طبقاتی میان آنها را کاهش دهد. تولستوی بحث و جدل سوسیالیست‌های قرن نوزدهم روسیه و اروپا را پیگیری می‌کرد. او از گردهای سوسیالیستی آرای پرودون بیشتر تأثیر پذیرفته بود تا از مارکس و انگلس. پرودون مالکیت را دزدی می‌خواند و مالکین را به دلیل وارد آوردن ستم بر روستائیان مورد حمله قرار می‌داد. هرچند که بعدها در ضرورت مالکیت و رابطه‌ی آن با آزادی فردی و مقابله با قدرت دولتی سخن گفت. پرودون در مرادده با باکونین — نظریه‌پرداز بزرگ مکتب آنارشسیسم — و الکساندر هر تسن، از فعالان و ادیبان سوسیالیسم اولیه‌ی روسیه، و با کارل مارکس و داد و ستدهای فکری و نظری با آنها،

باورهای خود را شکل داده بود. جدل‌های مارکس با پرودون بعدها وسیله‌ای شد برای عرضه‌ی آرای جدید مارکسیستی. پرودون در اواخر عمر، ناپلئون را تحسین کرد و با ارائه‌ی آرای جدید، راه خود را از سوسیالیسم رادیکال به کلی جدا کرد. وقتی عده‌ای از پیروان او شش سال پس از مرگش در کمون پاریس مصدر امور شدند، تأثیر دیر پای او در نهضت سوسیالیستی قرن نوزدهم دریافته شد. تولستوی مفتون رویکرد پرودون به عدالت اجتماعی و مخالفت‌اش با سلطه‌ی پول بود و نام شاهکار ادبی خود *جنگ و صلح* را، از عنوان یکی از نوشته‌های او پیرامون جنگ ایتالیا برگرفت.

پوپولیسم تولستوی و تقی‌زاده

بی‌گمان، نوعی عوام‌زدگی در باورها و رویکردهای تقی‌زاده‌ی دوران مشروطه وجود داشت. اما این عوام‌زدگی با نوع مسلط روسی، و عمدتاً اندیشه‌های اولیه‌ی پلخانف و نیز تولستوی، تفاوت‌هایی دارد. تقی‌زاده با عوام‌زدگی و مردم‌گرایی‌ای که می‌خواست با دل‌بستگی به روستا و دهقانان سوسیالیسم را برقرار کند، هیچ تشابه و ربطی نداشت. او نه تنها عوام‌زده به آن معنا نبود، بلکه متحدین مشروطه را در میان نخبگان و روشنفکران و قشر باسواد و، به قول خود «صاحب کاراکتر» شهری جامعه جست‌وجو می‌کرد، تا کارگران و دهقانان. او هیچ توهمی نسبت به توده‌ای نداشت که آن را «بی‌تمدن» می‌پنداشت و به اقدامات «سنسجیده»ی آنها انتقاد روا می‌داشت. هرچند در تمام دوران مجلس اول قاطعانه و با رویکردی رادیکال در مقابل متنفذین، حکام، مالکین و تعدیات آنها ایستادگی کرد. علی‌رغم دفاع در تمام دوران استبداد صغیر از اقدامات و عملکرد مجاهدین تبریز و حتی توجیه برخی رویدادها و رفتار آنها، به‌ویژه رهبر آنان ستارخان، ضمن تلاش همه‌جانبه‌ی سیاسی - تبلیغی در دفاع از مشروطه در محافل اروپایی، تدارک مالی، مهمات و بسیج افراد در بسط جنبش در آذربایجان، گیلان و اصفهان و استانبول و قفقاز، هرگز در مقابل تندروی و اقدامات شناورده، سنسجیده، لگام‌گسیخته و فاقد انضباط و ترتیب اصولی کوتاه نیامد و پس ننشست. عوام‌زدگی و مردم‌گرایی (پوپولیسم) تقی‌زاده کمتر شباهتی به نوع نارودنیک‌ی و روسی آن داشت. او ائتلاف با اقشار میانه، ترقی جوی و تجددخواهان هوادار مدنیت اروپایی را برای پیشبرد اصلاح و ترقی جامعه ضروری می‌دانست. گرچه بی‌تردید پوپولیسم اولیه‌ی تقی‌زاده تا حدی از رویکرد انسان‌گرا و دهقانی تولستوی متأثر بود.

تقی‌زاده از باورها و رویکردهای تولستوی گرته‌هایی برگرفت که برخی از آنها را با جرح و تعدیل‌هایی تا پایان عمر حفظ کرد. باید توجه داشت وقتی از تأثیر یک شخصیت و باورهای فردی چون تولستوی با پیشینه، محیط نشو و نما، و بالیدن خصوصیات و ذهنیت متفاوت، بر تقی‌زاده سخن می‌گوئیم ممکن است دچار سردرگمی‌های بسیار شویم. نگرش تقلیل‌گرایانه‌ی یک بُعدی که گویا هر چه تقی‌زاده انجام داده و اگر شباهت‌هایی با افکار و اقدامات تولستوی داشته ضرورتاً به تأثیر از او بوده، می‌تواند ساده‌نگرانه و نادرست باشد. تحول و تغییر ذهنیت و شخصیت انسان‌ها امری پیچیده‌تر از یک تقلید ساده است، به‌ویژه وقتی که با فردی چون تقی‌زاده با ذهنی نوجو و بلندپرواز و پیچیده هم روبه‌رو باشیم. به نظر می‌رسد، شیفتگی اولیه‌ی تقی‌زاده به تولستوی و تأثیر شگفت‌این اندیشمند نامدار سده‌ی نوزدهم در سال‌های شکل‌گیری شخصیت و ذهنیت تقی‌زاده حاوی نکاتی قابل تأمل در بازبینی رابطه میان باورها و عملکرد این دو باشد.

نگرش تقی‌زاده به زبان فارسی در ضرورت، سادگی و روانی آن برای مردم، بی‌اعتنایی شگفت‌آور او به هنر، شعر و ادبیات، دست‌کم در چهار دهه‌ی اولیه‌ی عمرش، توجه به کارآیی سیاسی، حماسی اشعار

شاعرانی چون فردوسی در برانگیختن حس هشیاری و غیرت ملی، زندگی زاهدانه، ساده، فقیرانه، رنج بردن و غرق شدن در رسالت خدمت به مردم و جامعه، بی‌اعتنایی به مال‌اندوزی، حس همدردی به مظلومیت تهی‌دستان و... جملگی مواردی قابل تأمل در این زمینه به شمار می‌آیند. تولستوی و پیروانش تبلیغ می‌کردند که در مقابل تعدی و ظلم بی‌نهایت حکام، دولت و برخی مالکان بزرگ باید روستا و آبادی خاصی را برگزید و با استفاده از پول و امکانات خود، به‌گونه‌ای مطلوب جامعه‌ای آرمانی برپا کرد. فضایی که نه تنها رنج دهقانان و روستائیان تعدیل شود، بلکه از سلطه‌ی حکومت نیز رها شوند. تولستوی با تحسین سادگی زندگی روستایی، نوعی وارستگی از آنچه را آلودگی به پول، منزلت و امکانات رفاهی و اشرافی می‌پنداشت، توصیه می‌کرد. او به نظم و مناسبات مسلط جامعه‌ی روسیه سخت نفرت می‌ورزید و مظاهر ستمگرانه‌ی آن را نکوهش می‌کرد.

البته در منش تقی‌زاده تفاوت‌هایی محسوس با برخی خصایل و باورهای اصلی تولستوی وجود دارد که بایسته‌ی اشاره است. تولستوی نخبگان، متخصصان، قشر تحصیل کرده و متنفعی چون پزشکان، وکلای دادگستری، دانشمندان علوم اجتماعی و طبیعی، هنرمندان بزرگ از نقاش تا شاعر، ادیب تا موسیقی‌دان و حتی فلاسفه را تحقیر می‌کرد. همه را گمراه، بی‌اعتبار و فاقد جذابیت اجتماعی و تاریخی می‌شمرد. این رویکرد هیچ شباهتی به رویکرد و نگرش‌های تقی‌زاده نداشت که جمله‌ی این شخصیت‌ها را در حکم برگزیدگان دانش و شعور بشریت می‌ستود. وی فراگیری و آموزش، خلاقیت و پویایی اجتماعی را ثمره‌ی حضور این نخبگان می‌دانست. تولستوی هرگز خود را روشنفکر به معنای جدید یا انتلکتوئل ندانست و در واقع هم چنین نبود. اما، تقی‌زاده نه تنها از ابراز آن واهمه نداشت، بلکه فراگیری تمام و کمال مؤلفه‌های مهم مدنیت غربی را با صراحتی جسورانه تبلیغ و ترویج می‌کرد و آن را برای ترقی و پیشرفت جامعه ضروری می‌خواند. او به‌روزی را نه در روستا و پیروی از اخلاقیات ساده و ابتدایی روستائیان، بلکه در شهر و با پذیرش و به کار بستن رفتار و رویکرد مدرن و امروزی می‌دانست. در کنه اندیشه‌های تولستوی گرت‌های از ضدیت با مناسبات جدید وجود داشت و با هراس و نکوهش به فن و فناوری و جلوه‌های زندگی جدید می‌نگریست.

در یک کلام تقلیل‌گرایانه می‌توان ادعا کرد که تقی‌زاده‌ی دوران مجلس اول و دوم مشروطه سخت مبادی آداب و رعایت مناسکی بود که از غرب فرا گرفته و باور داشته بود. خودش آن را «کاراکتر» مطلوب می‌نامید، در حالی که تولستوی معبود سالهای جوانی او، همه‌ی آنها را مطرود می‌دانست. در مجموع، تقی‌زاده، به اعتبار خاطراتش و تأیید دوستان و همدوره‌های‌ه‌ایش، تولستوی را از بزرگترین منادیان عدل و انصاف، و انسان ارزشمند بزرگ قرون معاصر می‌شناخت. در اخذ ایده‌های سوسیال دموکراتیک اولیه‌اش از افکار تولستوی تأثیر پذیرفت. در روی آوردن به موضوع ارضی و تقسیم زمین بین دهقانان و انسان‌دوستی عمیق خود متأثر از این نویسنده و فیلسوف بزرگ روسیه بود.

تأثیر آراء، اندیشه‌ها و تشکل‌های سیاسی روسیه در تبریز

نفوذ، تأثیر و سیر تحول اندیشه‌های سوسیالیستی، و بعدها مارکسیستی، در روسیه حکایتی متفاوت از کشورهای اروپایی داشت. جامعه‌ای عقب‌مانده و تحت سلطه‌ی مناسباتی به شدت ظالمانه‌ی ارضی، سرزمین شورش‌های خشونت بار و سرکوب‌های خونین‌بارتر، سرزمین زورگویی و حذف فیزیکی مخالفان، گستره‌ی گروه‌های افراطی که بیش از آن که بهره‌از سوسیالیسم انسان‌گرای اروپایی برده باشند، در پی فیصله دادن قاطع، افراطی و رادیکال و سازش‌ناپذیر بی‌عدالتی‌ها و نابه‌سامانی‌ها بودند. جریانهای متعدد و گوناگون نیهیلیستی و آنارشویستی در روسیه‌ی سده‌ی نوزدهم، در پی نابودی نظام

نابرابر حاکم، و حذف فیزیکی دولتمردان آن بودند. پوپولیسم (عوام‌زدگی - عوام پروری) در دهه‌ی هفتم و هشتم همین قرن، در میان فعالان سیاسی روسیه نفوذ گسترده‌ای یافت. گروه‌های گرونده به این رویه با تکیه بر خواست محوری تقسیم اراضی بین دهقانان و ترور شخصیت‌های حکومتی بر اندیشه‌های سوسیالیستی آن دوره سیطره داشتند. سوسیالیسم روستاگرای روس، که در اندیشه‌های عوام‌گرایان (پوپولیست‌ها) و نارودنیک‌ها تبلور می‌یافت، با سوسیالیسم مدرن شهری مارکس و انگلس تفاوت ماهوی داشت. سوسیالیست‌های اولیه‌ی اروپای غربی، از جنم دیگر و برآمده از شرایطی متفاوت با روسیه بودند. در انگلستان، اندیشه‌های اولیه‌ی آنها زیر تأثیر فرایند صنعتی شدن و خواسته‌های اصلاح‌طلبانه‌شان بود. کند کردن برندگی نابرابری‌های برآمده از مناسبات سرمایه‌داری و بهره‌وری عمومی‌تر از نعمت‌های مادی و اجتماعی، خمیرمایه و انگیزه‌ی آرای آنان را تشکیل می‌داد: رویکردی عمدتاً اخلاقی و انسان‌گرایانه در ضرورت استفاده‌ی عمومی بشریت از امکانات و ثروت‌های جهان تحت تأثیر آرمانشهرباوران روزگاران پیشین. در حالی که غالب این گرایش‌ها در روسیه به باورهای آنارشیستی بعدی نزدیک شدند که هدف افراطی و تندروانه‌ی آن حذف حاکمیت و حاکمان را در دستور کار خود قرار دادند. این سوسیالیسم، بیش از آن که بیانگر و تجسم آمال و خیزش طبقات محروم باشد، نمایانگر تمایلات انسان‌دوستانه و خیرخواهانه‌ی منورالفرکان بی‌قرار خواهان آرمانشهر خود بود. بنیان‌گذار اروپایی سوسیالیسم سده‌ی نوزدهم، سن سیمون (۱۷۶۰-۱۸۲۵)، آخرین اثر برجسته‌اش را به نام مسیحیت نوین نوشت و منتشر کرد و براساس رویکرد اخلاقی-انسان‌گرایانه و شبه‌مذهبی، آموزه‌های خود را عرضه کرد. جست‌وجو در آرای بنیان‌گذاران اولیه اندیشه‌های سوسیالیستی نشان می‌دهد که آنان بیش از آن که خواهان محو مالکیت خصوصی باشند، قصد عمومی کردن آن را داشتند. آرایی که مارکس آنها را در زمره‌ی سوسیالیسم تخیلی دسته‌بندی کرد.

به‌رغم انتشار *مانفیسست کمونیست* توسط مارکس و انگلس در فوریه‌ی ۱۸۴۸ و تغییر یافتن شعار متعارف سوسیالیست‌های پیشین از *انسان‌ها همه برابرند*، به "پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید"، آن اندیشه‌ها با تفاوت‌هایی کماکان در اروپای غربی به حیات و تکامل نظری خود ادامه دادند. اندیشه و کنش میخائیل الکساندروویچ باکونین (۱۸۱۴-۱۸۷۶) که در کنار مارکس در مقام یکی از شخصیت‌های رادیکال و سوسیالیست سده‌ی نوزدهم در بین‌الملل سوسیالیستی فعالیت می‌کرد، تبلور روشنی از نوع نگرش ساختاری به سوسیالیسم بود. اختلاف بین مارکس و باکونین و کشاکش میان آن دو، بخش مهمی از آرای سوسیالیستی سده‌ی نوزدهم را پدید آورد. باکونین در دهه‌ی ششم آن سده، به‌عنوان نظریه‌پرداز و فعال آنارشیسم زمانه جلوه کرد. او دولت را نماد شرارت می‌شناخت و اندیشه‌های دولت‌سازانه‌ی سوسیالیستی مارکس را برنمی‌تافت. به گمان او، برابری نمی‌تواند قانونی متکی بر دولت باشد، از این رو وظیفه‌ی خود به‌عنوان یک انقلابی-سوسیالیست را، نابودی هر نوع دولت می‌دانست. ذهنیت آرمانشهرخواه و ساده‌لوحانه‌ی او بر پایه‌ی این پندار استوار بود که اگر انسان‌ها به حال خود گذاشته شوند به نحو مطلوبی خواهند زیست، زیرا منشأ همه‌ی شرها دولت همچون حافظ مالکیت خصوصی است. پیشگام نامدار سوسیالیسم در روسیه، گئورگی پلخانف، ابتدا به کلکتیوهای روستایی - نارودنیک‌ها - دل بست، هر چند که به‌تدریج از باورهای پیشین دست کشید و با ترجمه‌ی روسی *مانفیسست* به مارکس گروید. کشاکش میان پلخانف و نارودنیک‌ها پس از جدایی، در آرای «سوسیالیست‌های» روسی تأثیر بسیار برجای نهاد. جدایی پلخانف از نارودنیک‌های پوپولیست، عمدتاً از اعتقاد او بر این امر ناشی می‌شد که دهقانان توان و امکان بالقوه‌ی تشکیل حزب انقلابی را ندارند - باوری به تأسی از مارکس، که در رویکرد حزب سوسیال دموکرات روسیه تأثیر به‌سزایی یافت. در واقع

پلخانف می‌خواست آرای رهبران سوسیالیستی اروپای غربی را — که بر بستر مناسبات پیشرفته‌ی سرمایه‌داری شکل و قوام یافته بود — با شرایط روسیه‌ای سازگار کند که در برزخی میان سرمایه‌داری و مناسبات ارضی به شدت ناعادلانه و اکثریت مطلق دهقانی دست و پا می‌زد. اما آرای پوپولیستی و دهقان‌گرای نارودنیک، به حیات و نفوذ خود در جامعه‌ی روسیه ادامه داد. کشاکش پیروان مارکس در روسیه — که بعدها در قالب بلشویکها تجسم یافتند — با پلخانف و منشویکها و نیز با رهبران سوسیالیسم آلمانی همچون کائوتسکی، در میان سوسیال دموکراتها و روشنفکران تهریزی به‌ویژه ارامنه‌ی این شهر، تأثیر به‌سزایی داشت. اینها همان‌گونه که در بخش سوسیال دموکراسی این کتاب آمده، به دقت و وسواس عجیبی این بحث و جدلها را پی می‌گرفتند و با مطالعه‌ی نشریه‌های آنها و حتی نامه‌نگاری و تماس شخصی مستقیم با پلخانف و کائوتسکی و سایر سوسیالیست‌های اروپایی و روسی، می‌خواستند نهضت و جنبش ایران از آنها بهره‌گیرند و آرا و نظرات آنان را سرلوحه‌ی حرکت خود قرار دهند.

تشابه بعضاً واقعی و عمدتاً بازپردازی شده میان شرایط ایران و روسیه، با تعاملات فرهنگی، رفت و آمد مهاجران، کارگری و بازرگانی نیز بر گستره‌ی این تأثیر افزود. پلخانف و برخی دیگر از رهبران سوسیالیسم روسی، درباره‌ی ویژگی‌های استبداد آسیایی حاکمیت روس و تفاوت‌های آن با آنچه در اروپا گذشته بود، قلم زده بودند. مردم روسیه‌ی تزاری با تفاوت‌هایی در ذهن ایرانیان مصداق رعایا در ایران جلوه داده شدند. جدایی اینان از دولت، خواست قهر و خشونت در مقابله و نابودی حاکمیت، فقدان روند مستمر اصلاح‌طلبی لیبرال و پیامدهای ناگزیر آن: افراط‌گرایی و تمامیت‌طلبی، فقدان حضور توانمند قشر روشنفکر برون از دیوان‌سالاری حکومتی، بی‌حاصل جلوه نمودن اصلاحات از بالا، ضرورت انقلاب و دگرگونی بنیادی، جملگی تفاوت‌هایی با اروپای غربی و تشابه‌هایی با ایران را در ذهن برخی منورالفرکان و فعالان سیاسی ایرانی بازپردازی کرده بود. جذابیت نظریه‌ها و تحولات سیاسی آن سرزمین در تبریز و رشت بیش از هر جای دیگر ایران مشاهده می‌شد.

آرا و نظریه‌های پوپولیستی سیاسیون و ادیبان روسی، انقلابی‌گری و تمایلات روستایی و بعضاً ضدمدرنیستی و تجددخواهی آنان، مقابله‌ی تروریستی و خشونت بارشان با موانع سر راه رسیدن به آمالشان، جملگی در میان ایرانیان عصر مشروطه کشش مقاومت ناپذیری برانگیخته بود. تشکیل محفل و شعبه‌های اجتماعیون - عامیون ایرانی، از تعدادی مؤمن انقلابی و فداکار، کشاکش میان ارامنه‌ی سوسیال دموکرات تبریز بر سر مرحله‌ی انقلاب و وظایف سوسیالیست‌ها در قبال نهضت مشروطه، که سرانجام به انشعاب آنها و یاری رساندن اقلیت آن در تشکیل حزب دموکرات به رهبری تقی‌زاده انجامید، جملگی نمونه‌هایی از این تأثیر گسترده را بازمی‌نمایند. جنبه‌ی خطابی و مملو از شور و شعار برخی نوشته‌های روسی، دوری از فلسفه و بنیان‌های مدرنیته (تجددطلبی) فرنگی، انقلابی‌گری، سازش‌ناپذیر... جملگی به‌عنوان عوارض یک جامعه‌ی استبدادزده و عاری از روح مدارا، تعامل و مسالمت، تأثیرات دیرپایی در ایران برجای نهاد. در ارزیابی پیامدهای مثبت و منفی تعامل با جامعه‌ی روسیه باید به هر دو جنبه نگریست. پژوهش در این زمینه‌ها و پذیرش قابل تأمل روشنفکران روسیه همچون سیاسیون فعال، متعهد و انقلابی در میان ایرانیان خود جای فراخ و مناسب این زمینه را می‌طلبد.

بdfهمی‌های تاریخی

آنچه مورخان رسمی و قلم‌زنان تاریخی دو سوی مرزها بر مبنای منافع و انگیزه‌های سیاسی و ایدئولوژیک خود در رابطه‌ی ایران و روسیه و قفقاز نوشته‌اند، عمدتاً آمیخته به پیش‌داوری و یا توجیه در

سمت و سوی امیال و انگیزه‌های شخصی، گروهی، و مرامی و یا حکومتی است. وارد شدن به این عرصه در توان، حوصله و خواست این نوشته نیست. تاریخ‌سازی‌های بی‌ارتباط با آنچه گذشت پاسخی مفصل می‌طلبد و غالباً آب در هاون کوبیدن است. بی‌تردید هر یک از این آثار گوشه‌هایی از حقیقت گذشته را آشکار کرده‌اند؛ امری که با بزرگ کردن یکسویه‌نگری در میان انبوهی افسانه و پندار و بعضاً دروغ، تشخیص و سنجش را دشوار کرده است. تقابل منافع، اهداف و سیاست خارجی روس با دول غربی، سند و پرونده‌سازی‌های هر دو طرف، و هیزم‌کشی بومی خود ما، در رواج برخی از این کژفهمی‌ها مؤثر بوده است. با روی کار آمدن حاکمیت بلشویکی بر آن مناطق هم، به‌ویژه از زمان استالین به بعد و رواج تاریخ‌نویسی‌های سفارشی و جهت‌دار مشخص آن، جلوه دادن خود همچون فرشته‌ی نجات مردمان دو سوی، موجب شد که پیشینه‌ها همه در این راستا دستخوش بازپردازی و زمان‌زدایی شوند. واقعیت و افسانه، تاریخ و قصه، حقیقت و دروغ درهم آمیختند. مورخان حاکمیت‌های خودکامه و غالباً خرفت‌پرور خود ما هم در این زمینه تا توانستند هر پیشیز بی‌ارزشی را به آثار تاریخی وارد کردند. به‌ویژه تاریخ‌نویسان چاپلوس درباری، که همواره از عدالت‌پروری و رعیت‌نوازی شاهان ایران سخن به گزاف و یاهو گفته‌اند. هر لشکرکشی، قلمروگستری، و جنایت لشکریان این سو را با توجیه و هزاران ترفند، آزادسازی و رهاسازی از قید زنجیر اسارت دیرپای و «عدالت‌انوشیروانی» جلوه دادند. ورود آرای ناسیونال‌شوونیستی و پان‌های (هواداری‌های) ملی و مذهبی در ایران و عثمانی و قفقاز هم بر پیچیدگی موضوع افزود.

یکی از بدفهمی‌هایی که عامدانه و آگاهانه، از دهه‌ی بیست شمس‌ی به بعد، زیر تأثیر فضای تاریخ‌نگاری هواداری از شوروی و منافع آن، و نگاه آنان به گذشته‌ی روسیه به میان قلم‌زنان و تحلیل‌گران معاصر ما راه یافته این است که گویا تا پیش از انقلاب اکتبر، مردم و فرهنگ روسیه سراسر میراثی صرفاً نامطلوب و مملو از ستم و فلاکت بوده و بلشویک‌ها به افتخار «متمدن کردن روسیه» نایل آمده‌اند. در حالی که می‌دانیم و امروزه در مراکز معتبر دانشگاهی و پژوهشی جهان آن را می‌آموزند که سده‌ی نوزدهم در کشوری که تا آن زمان کمتر سنت ادبی متعلق به خود داشته فضایی آفریده شد و توانست ادبیاتی خلق کند که از لحاظ ارزش هنری تأثیری پر دامنه داشته و از هر نظر، مگر حجم آن، با ما حاصل باشکوه فرهنگی انگلستان یا فرانسه برابری می‌کند؛ با آن که آنها کار خلق شاهکارهای جاودانه‌شان را خیلی پیش‌تر آغاز کرده بودند.

اگر روسیه‌ی قرن نوزدهم علاوه بر تمامی شاخه‌های رشد معنوی، با همان سرعت غیرعادی به درجه‌ای از فرهنگ نرسیده بود که با زبان و فرهنگ کهن‌ترین کشورهای غربی برابری کند، این جریان معجزه‌آسای ارزش‌های زیباشناختی در تمدنی به این جوانی به راه نمی‌افتاد. میراث ادبی و تکوین و تکامل تفکر لیبرال در روسیه‌ی پیش از انقلاب اکتبر در این بازپردازی‌ها کمرنگ یا محو شده است. و تنها تصویر اکثریت عظیم ملت روس در قالب فلاکت زندگی تهی‌دستان بی‌شمار و خشونت و تجاوزگری تزار و قشون وی شهرت یافت. رویکردی که ادبیات و هنر درخشان سده‌ی نوزدهم روسیه را «اسباب‌بازی» و تجمل‌بورژوازی خواند و از پشت شیشه‌ی کبود تیره‌روزی‌ها توان مشاهده‌ی شکوه تخیل، خلاقیت و زیباشناسی ادبی و هنری میراث آن سده را نیافت. غالب آن روح‌های حساس و هوشمندی که آن آثار روسی را آفریدند بی‌تردید بر خفقان و فلاکت تیره‌روزان کشور خود آگاه بودند و آن را در آثارشان نشان دادند. پوشکین، تولستوی، داستایفسکی، گوگول و... در آن فضای مستبد و حضور مییزان مزدور و ابله حکومتی با هزار و یک ظرافت، و به‌قول ناباکف «خرابکاری‌های شادی‌آفرین»، به حکومت تزار سیخ می‌زدند، آن را به استهزا می‌گرفتند، با چنان زیرکی

اندیشه‌ورزانه‌ای کار می‌کردند که حکومت کودن و خودکامه و دستگاه اجرایی متعصب و چاپلوس از عهده‌ی مقابله با آنها برنیاید. با ذهن و رویکرد تمامیت‌خواه رادیکال، شاید کسانی چون تولستوی را کوچکتر از آن بباییم که بود. اما از یاد نبریم که او با خلاقیت فردی و مستقل خود آثار ادبی باشکوهی آفرید. بی‌شک او همچون نارودنیک‌های زمانه‌ی خود تفنگ بر دوش برای ترور تزار به قصر او تونل نزد، اما از آنجا که جسارت نشان داده بود و «ایمانی ساخته و پرداخته‌ی خود را تدوین» کرد، کلیسا او را طرد کرد.

چند امر مهم دیگری که باید در تعامل ایرانیان با روسیه مدنظر قرار گیرد این است که رابطه‌ی روسیه و ایران همواره در ستیز و سلطه‌جویی نبوده است. و دیگر این که حاکمان ایران نیز هرگاه توان و فرصت یافتند بر آن مناطق تاختند، ویران و غارت کردند و مصیبت آفریدند. خاطره‌ی تلخ کشتارهای وحشیانه‌ی آقا محمدخان قاجار به‌عنوان آخرین شاه ایرانی که به گرجستان حمله‌ور شد، در نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم یکی از علل آغوش باز و گشاده‌رویی مردمان آن مناطق به سوی روس‌ها دانسته شده است. مسافران ایرانی همان زمان، خود از این میراث تلخ، دشمنانه و کینه‌زا سخن گفته‌اند.

نکته سوم اینکه در کنار ناتوانی، عقب‌ماندگی سیاسی و ناکارآمدی قوای نظامی ایرانیان در تقابل با موانع عصر جدید، و سلطه‌جویی و قلمروگستری تزاریسم روسیه، باید به عامل مهم و مؤثر دیپلماسی و جور و ستم سایر دولت‌های استعماری، به‌ویژه انگلستان، در وخامت و تیرگی اوضاع نظر افکنیم. ورود ایران به عرصه‌ی سیاست بین‌المللی، مانند برخی دولتهای غربی، بنا بر ضرورت و آگاهی صورت نگرفت، بلکه ناخواسته و با حضور و تحمیل قدرت‌های اروپایی پیش آمد. آن دولت‌ها هم چندان توجهی به منافع ایران و سرنوشت آن نداشتند، بلکه از منظر قلمروگستری خود و رقابت با یکدیگر، به‌ویژه دستیابی به دخیار و مراکز ثروت خیز هند و افریقا، به ایران آمدند. دربار فتحعلی شاه قاجار نه از رموز سیاسی بین‌المللی آگاه بود و نه از روابط و معاهدات طرفی بست؛ این دربار و پادشاه غالباً وجه‌المصالحه‌ی آن قدرت‌ها قرار گرفت. دولتهای فرنگی، دو سه قرن بود که راه‌کار جدیدی را در پیش گرفته و با شناسایی کشورها و سرزمین‌های این نقطه‌ی جهان در پی پیشبرد منافع اقتصادی و منافع سیاسی ناشی از آن برای خود بودند.

بی‌صلاحیتی و بی‌تدبیر حکومت‌گران ایران در اداره‌ی سرزمین‌هایی که روسیه تزاری چندی بعد آنها را به قلمرو خود افزود در کنار نارضایتی عمومی از حکام دست‌نشانده و به‌غایت ظالم و مستبد قاجار در آن مناطق نیز در شکست‌های سه دهه‌ی اول سده‌ی نوزدهم نقشی به‌سزا داشت. معرفت بر این عوامل و شناخت آنها بی‌آنکه شووینیسیم و شور ملی‌گرایی غبار تیره بر ارزیابی ما افکند می‌تواند در سنجش آنچه در نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم گذشت روشن‌گر باشد. تازه فقط مردم قفقاز و ماورای قفقاز نبودند که بعضاً شادمانه به استقبال استعمارگران بعدی روسی شتافتند. در واقع، خود ایرانیان هم به نوعی دست به اعتراض به حاکمیت بی‌صلاحیت و غالباً ستمگرانه‌ی ایرانی و یا دست‌نشانده‌گان آن زدند. شواهد از روی‌گردانی و نارضایتی مردم آذربایجان و تبریز از حکومت جابر، و فلاکت‌های ناشی از آن، به‌عنوان یکی از علل شکست ایران — دست‌کم در دومین دوره‌ی جنگ‌ها — با روسیه حکایت دارند. نقش حاکمیت فتحعلی شاه در تشدید، پیچیده‌تر و خیم‌تر کردن مناسبات روس و ایران بسیار مؤثر و بارز است؛ به خصوص از آن منظر که او و اطرافیانش، برخلاف هشیاری نسبتاً قابل‌اعتنای جانشینان بعدیشان چون محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، و مهم‌تر از همه بزرگان دارالسلطنه‌ی تبریز، از دیپلماسی نوین مدنیت فرنگی هیچ نمی‌دانستند. او به‌جای تمرکز بر پیشبرد اصلاحات و بهبود امور جامعه، قسمت اعظم توان کشور را در جنگ‌های بیهوده و نابرابر هدر داد و فرصت‌ها را سوزانید.

سخنی هم در پیوند دیرینه‌ی فرهنگی میان مردم دوسو بگویم. جدا از این واقعیت ناگزیر امروز که مردم آن سوی مرزها، با حد و مرزها و حکومت‌های خود می‌زیند، ارتباط و تعامل فرهنگی و سیاسی میان آنان و این سو، همواره پرتحرک، مؤثر و کارآمد تداوم داشته است. کنش و واکنش مردمی با پیوندهای تاریخی و فرهنگی، خویشاوندی دینی و زبانی به‌رغم وجود تنش‌های فراوان، در تاریخ ثبت است. گرچه در زمان‌هایی، و عمدتاً از سوی حاکمان کشورگشای دو سو، این مناسبات به خشونت آلوده شده، اما در مجموع، مراوده‌ی فرهنگی-اجتماعی جریان داشته است.

همبستگی پرشکوه

سرانجام این گفتار در تعامل ایران و روسیه را با بحثی پیرامون پدیده‌ی برجسته و مهم زمانه مشروطه به پایان می‌برم. نمی‌توان از کنار این عامل پرشور و انسانی، و به دور از تمام غوغاها و کینه‌زایی‌های دشمن‌آفرین، در تعامل میان ایرانیان و مردمان آن سوی مرزها گذر کرد. به‌رغم آن‌که قدرت حاکمه، قشون و دیپلمات‌های روسیه‌ی تزاری لحظه‌ای از تقابل با مشروطه‌خواهی ایرانیان غافل نشدند و هرچا توانستند نیشتری و ضربه‌ای بر آن وارد آوردند و سرانجام با زور و اتمام حجت مجلس دوم را تعطیل و تبریز و برخی نقاط دیگر را تا مدتها به اشغال سالدات‌های زورگوی خود در آوردند، انقلابیون و فعالان سیاسی سرزمین قفقاز و روسی‌فارغ از ملیت، قوم و مذهب خود با رشادت در تبریز محاصره شده، در کنار مردم و مجاهدین شهر در مقابل دشمنان مشروطه ایستادند.

در دوران اسبِتداد صغیر، که تبریزبان مشروطه‌خواه از همه سوی در محاصره و تهاجم و تنگنا قرار گرفتند، عامل مؤثری سر برآورد: به‌گونه‌ای حیرت‌آور و شادی‌زاه، انبوهی از جنگجویان قفقازی، ارمنی، گرجی، آذری و روسی به یاری تبریزبان شتافتند. همراه آنها جنگیدند، زخمی شدند، جان دادند و تا وقتی قشون متجاوز روسیه تزاری وارد دروازه‌های شهر نشده بود قدمی از حمایت و همدلی پا پس نکشیدند. تازه آن زمان هم خود رهبران مجاهد برای دور کردن این یاران صدیق روز نبرد و سختی از آتش خونین انتقام‌جویی سالدات‌های تزار که در هراس از شعله‌ور شدن انقلاب دیگری در قفقاز، دستور داشتند هرچا آنها را ببینند دستگیر و روانه‌ی سیاه‌چال‌های تزار در آن سوی مرزها کنند، آنان را مخفیانه و شبانه از شهر خارج کردند. با همه‌ی این احوال، بسیاری از آنان به رشت، قزوین و... شتافتند و در ادامه‌ی حرکت مشروطه‌خواهی در آن مناطق تا فتح تهران و احیای مشروطه همراه و همسوی مجاهدین و مبارزین ایرانی ایستادند. به‌رغم علایق و سلايق زبانی، قومی، دینی و فرهنگی بعضاً متفاوت، اینها مخفیانه و با هزار رنج و مرارت از مرزهای روسیه گذشتند و با گذر از محاصره، آتش گلوله و توپ به تبریز وارد شدند و در سنگرها حضور مؤثر و فداکارانه یافتند، در حالی که گرسنگی و بیماری، دستگیری، زندان و اعدام در انتظارشان بود. یکی از زیباترین و باشکوه‌ترین پدیده‌های نهضت مشروطه‌ی ایران همین همبستگی بین‌المللی بود که فراتر از قفقاز به سایر نقاط ایران هم رفت. در زمانه‌ای که از مردم دیگر مناطق درون کشور جز عده‌ای انگشت‌شمار، کسی به کمک مشروطه‌خواهان تبریز — که برای بهروزی و آینده‌ی بهتر همه‌ی ایرانیان تن به گرسنگی و نبرد تا سرحد مرگ داده بودند — نشتافت، این مردان سرزمینهای قفقاز در درون مهلکه‌ی خون، آتش، رنج و نبرد در کنار تبریزبان ایستادند و میراثی پرافتخار از همبستگی انسانی آفریدند که همواره شایسته‌ی ثبت و یادآوری است.

اشاره‌ای هم به ایرانیان ارمنی داشته باشیم که به دلیل آمد و رفت با مناطق تحت کنترل روسیه و نزدیکی با هم‌آیینان خویش در آن سوی سرحدات کانال ارتباط مهمی در انتقال و مراوده میان ایرانیان و تحرکات و ارای آن سرزمین به شمار می‌رفتند.

ارامنه‌ی تبریز

در روایت تجددخواهی ایرانیان و ورود مؤلفه‌های مدنیت نوین، ترسایان ایران نقش مهم و مؤثری ایفا کردند. اشتراک مذهبی و سهولت رفت و آمد و مراوده‌ی آنان با فرنگیان، موقعیت برتر و مطلوب‌تری نصیبشان می‌کرد تا در برهه‌هایی به‌عنوان سفیران سیاسی و یا بازرگانی در صحنه حضور یابند. گشاده‌رویی آنان به پذیرش علوم و صنایع و حرفه‌های نوین فرنگی، نیروی کارآمد و ماهر را در میان آنان پدید آورد. در آستانه‌ی مشروطیت، دو اقلیت مهم و مؤثر ارامنه و آشوری در آذربایجان حضور داشتند. اشاره‌ای کوتاه به این افراد، به دلیل اهمیت‌شان در ورود و معرفی مظاهر نوآوری و تجددخواهی منطقه به روشن شدن هرچه بیشتر موضوع کمک می‌کند. به‌ویژه در خصوص حضور انکارناپذیر ارامنه در تبریز و مراوده و تعامل تقی‌زاده با آنان در این کتاب به بحث پرداخته‌ام. این امر را در اطلاعات پیرامون چگونگی رابطه و تأثیر آرا و اقدامات او با همه‌ی دسته و گروه‌های ارمنی، از دانشناک و هنجاک تا سوسیال دموکرات‌های مستقل ارمنی تبریز به‌دست داده‌ام. درباره‌ی آشوریان در گفتاری بر کارنامه هیئت مذهبی آمریکایی پروتستان در جای دیگری اشاره‌های گذرا و لازم را کرده‌ام. به دلیل اهمیت و رابطه‌ی گسترده‌ی ارامنه‌ی پیشرو با تقی‌زاده و یاران تجددخواه تبریزی دیگرش، تأملی بر حضور و تأثیر ارامنه در آن منطقه روشنگر است.

پیشگامی ارامنه و گشاده‌رویی آنان برای پذیرش مؤلفه‌های نوین فرنگی در آشنایی و رواج بسیاری از اولین‌ها، در میان ایرانیان، همچنین در تبریز، نشان از اهمیت این اقلیت در راهیابی و تأثیر بر منورالفکران ایرانی در آستانه‌ی عصر جدید دارد.

تقی‌زاده از همان اوان جوانی با ارامنه‌ی تبریز دمخور بود و با آنان مراوده داشت. تنها یک نمونه‌ی مهم را در اینجا ذکر و شرح تعامل او با ارامنه‌ی فعال سیاسی تبریز را به فصول دیگر کتاب واگذار می‌کنم. تقی‌زاده در مسیر نوجویی و ره‌گشایی با جلب نظر یار دیرین خود، میرزا محمدعلی تربیت، داروخانه‌ای در تبریز تأسیس کرد و با وارد کردن داروهای فرنگی از آلمان، در پیشبرد پزشکی جدید در تبریز مؤثر واقع شد. او در کار داروخانه از همکاری دکتر پاشایان ارمنی برخوردار شد. این پزشک ارمنی که از مهاجرین عثمانی به ایران بود و طبیب حاذقی به شمار می‌رفت، در وارد کردن کتب و داروهای فرنگی با تقی‌زاده همراهی و با او یاری بسیار کرد. روزی چند ساعت هم در داروخانه‌ی آنان به طبابت مشغول شد. دکتر پاشایان به دلیل گسترش و عمق اعتیاد به مشروبات الکلی در تبریز، انجمن ضدمسکرات برپا کرد. انجمنی که در مدت دو سال توانست با عضویت بیش از سیصد نفر در مقابله با اعتیاد به الکل تلاش کند.

تقی‌زاده خود می‌گوید دکتر پاشایان روزی به او پیشنهاد کرد از آنجا که «مسلمانان تبریز کمتر از ارامنه مسکرات نمی‌خورند، بلکه بیشتر می‌خورند... و در تبریز بیش از تفلیس عرق خورده می‌شود» (ص ۳۳)، جلسه‌ی نطق و خطابه‌ای در مضرات مسکرات برای مسلمانان برپا کند و او هم می‌پذیرد. قرار شد این مجلس در تالار مدرسه‌ی آمریکایی تبریز برپا شود و یکی از سخنرانان هم تقی‌زاده باشد. همزمان با این سخنرانی قرار شد تصاویر روی پرده در مقایسه‌ی قلب و جگر و کلیه‌ی آدم سالم با فرد معتاد به الکل نشان داده شود. این امر در نوع خود بی‌سابقه و نشانه‌ی تجدد غربی بود. محمدعلی میرزا ولیعهد در مخالفت با این اجتماع و گردهمایی پیشرو و متجدد، به تحریک متشرعین پرداخت و توسط حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه غوغایی برپا شد که «ارامنه و آمریکایی‌ها قصد سوئی دارند و می‌خواهند مسلمانان را گمراه کنند.» (ص ۴۳). به‌هرحال این جلسه برگزار نشد اما متن خطابه‌ای که تقی‌زاده آماده کرده بود و ترجمه‌ای از یک رساله فرانسوی بود در دسترس برخی قرار گرفت.

زبان و فرهنگ فرانسه در تبریز

تقی‌زاده می‌نویسد، آشنایی‌اش با علوم جدید و مؤلفه‌های تجددگرا پیش از هر چیز از طریق کتب و ترجمه‌های زبان و فرهنگ فرانسه بود که از اوایل نوجوانی - پانزده سالگی - به فراگرفتن آن کوشش نمود. بخشی از علوم و فنون در طب و نجوم را نخستین بار از زبان فرانسه تحصیل کرد [۷۸].

زبان فرانسه گشاینده‌ی راه مدنیت و فرهنگ آن سرزمین در سده‌ی نوزدهم، به گونه‌ای روزافزون جای پای استواری در مدارس جدید و مراکز معدود مروج علوم و دانش جدید تا میانه‌های حکومت رضا شاه یافت. دارالفنون، نخستین مدرسه دولتی آموزش به زبان فرانسه را در دستور کار خود قرار داد. لازاریست‌های کاتولیک فرانسوی، در مدارس متعددشان در این جهت نقش برجسته‌ای ایفا کردند. آموزشکده‌ها و مدارس تراز جدیدی چون لقمانیه، رشديه، سعادت، و... در تبریز که عملاً از کمک و یاری فرانسویان برخوردار بودند، تدریس و رواج زبان فرانسه را در اولویت قرار دادند.

مدارس خارج از کنترل و نظارت هیئت‌های میسیون لازاریست، چون آلیانس فرانسه و آلیانس یهود، نیز در دوره‌های ناصری و مظفوری در گسترش عمومی‌تر این زبان مؤثر واقع شدند. گرچه در گرماگرم نهضت مشروطه دولتمردان هواخواه آلمان، با پروبال دادن به مستشاران بلژیکی، اتریشی و بعضاً آلمانی که ظاهراً کشورهای «بی‌طرف‌تر» جلوه می‌کردند، تلاش کردند از پیشروی روزافزون حضور فرانسویان بکاهند [۷۹]. اما در این زمان، زبان فرانسه در بسیاری از نهادهای آموزشی قابل اعتنای موجود، در صدر برنامه‌های تدریس قرار داشت.

پیشینه‌ی زبان و فرهنگ فرانسه و آشنایی ایرانیان با فرانسویان

توجه فرانسویان به ایران، پس از مدتها بی‌توجهی و دوری، از زمان ناپلئون سرگرفته شد. او در تلاشهای قلمروگستری خود در فکر حمله به هند و متصرفات انگلیس بود. از این‌رو در پی آن شد که فتحعلی‌شاه را به حمایت و اتحاد خود جلب کند. هیئت‌های سیاسی- نظامی با مقاصد مشخص روانه‌ی ایران شدند. گرچه در حضور پر زور و توانمند روس و انگلیس راه به جایی نبردند، اما این آمد و رفت‌ها و بعضاً تعلیم و آموزش نظامی قشون ایران توسط افسران فرانسوی، ناخواسته ایرانیان را نسبت به زبان، فرهنگ و حتی شیوه‌های حکومتی فرانسه آگاه‌تر و آشنایی با آنها را گسترده‌تر کرد. این آگاهی‌ها در بسته شدن نطفه‌ی بیداری و قوام آن در سده‌ی نوزدهم، و فراهم آوردن زمینه‌های ذهنی و فکری مشروطه نقش مؤثری ایفا کرد.

عباس میرزا پس از شکست در جنگ‌های اولیه از روسیه، در پی جویی علل شکست خودی و «راز» پیروزی‌های دشمن، به ناپلئون و جنگ‌های این ژنرال جسور و قلمروگستر فرانسوی توجه نشان داد. عباس میرزا ناتوانی قشون نظامی ایران را با توانایی و پیروزی‌های ناپلئون علیه روسیه قیاس کرد و در پی این رایزنی و رای‌جویی به فرانسه برای به سامان آوردن امور نظامی و فن‌آوری‌های جدید و تعلیم سربازان ایرانی دل بست. در همین راستا فرانسویان را به گرمی در دارالسلطنه‌ی تبریز پذیرفت و ناپلئون را قهرمان و سرمشق خود خواند.

در واقع فرانسویان با ورود به ایران و همیاری و همراهی با جریان اصلاح‌طلب دارالسلطنه‌ی تبریز و نوآوری‌های آنان از آغاز سده‌ی نوزدهم، به منزله‌ی جریانی پیشرو و خواهان تجدید در رفع واماندگی‌های ایران، در اذهان ایرانیان جا یافتند. خوش‌خیالی ایرانیان نسبت به فرانسه از زمان عباس میرزا رنگ و بویی دیگر یافت.

اگوست بن‌تان افسر فرانسوی که در ۱۸۰۷م برای تعلیم نظامی جدید به نظامیان ایران تحت فرماندهی عباس میرزا آمده بود، ولیعهد را مردی اهل مطالعه و علاقه‌مند به ادبیات و علوم غربی یافت. روشن‌ضمیری که تمایل بسیار دارد بداند که چه عواملی موجب ترقی غرب به ویژه فرانسه گشته و به‌رغم برخی موانع و سنت‌های ملی و مذهبی بازدارنده در راه پیشرفت ایران خواهان ایجاد تأسیسات نظامی و غیرنظامی به سبک غرب است.

در تأیید این امر می‌دانیم که عباس میرزا دستور داد منابع مربوط به چگونگی جنگ‌های ناپلئون در اروپا جمع‌آوری و به ترجمه‌ی مهم‌ترین آنها اقدام شود. مثلاً «حوادث‌نامه» با ترجمه‌ی محمدرضا تبریزی که گزارش نبردهای ناپلئون بناپارت به سال ۱۲۲۰ق با دولت‌های نمسه [پروس-اتریش] و روسیه در اختیار دارالسلطنه‌ی تبریز قرار گرفت. اصلاح‌طلبان دارالسلطنه‌ی تبریز تصور و خوش‌خیالی دراز دامنی از مراد و یاری از فرانسه پروراندند.

در واقع، می‌دانیم که دخالت و زور روس و انگلیس و نادانی و بدفهمی‌های خود ما فرصت چنین دورنمایی را نداد، اما رواج زبان فرانسه دریچه‌ای به فرهنگ و مدنیت پیشرفته‌ی آن کشور به روی ایرانیان گشود. در مجموع، این فرصت گرانبها امکانی را برای نسلی از منورالفکران ایرانی فراهم آورد تا بی‌واسطه به دستاوردهای یکی از درخشان‌ترین تمدن‌های زمانه دسترسی یابند.

پیش از آن که به فعالیت فرهنگی و بسط زبان فرانسه در تبریز بپردازم، باید از نکته‌ی مهم دیگری یاد کنیم. بی‌گمان فرانسوی‌ها یکی از قدرت‌های استعماری سده‌های هجدهم و نوزدهم به‌شمار می‌آمدند. این که آسیب مستقیمی از این رویه‌ی مدنیت نوین فرانسوی بر ایرانیان وارد نیامد، نمی‌تواند عملکرد سیاه این دولت در افریقا و آمریکا و بخشی از آسیا را بپوشاند. افزون بر این، فرانسویانی را می‌شناسیم که در سراسر سده‌ی نوزدهم در راستای یافتن گنجینه‌های باستانی ایران و تزیین موزه‌های متعدد پاریس در تکاپو بودند و در اشتیاق کشف اسرار کهن و یافتن آثار ایران باستان در هر جای وطن ما به کندوکاو پرداختند و پس از دستیابی، علنی و مخفی و با هزار بهانه و ترفند، از میان راه‌ها و کوه‌های صعب‌العبور و بی‌جاده‌ی ایران، میراث ملی ما را به خارج بردند. سرعت و بهره‌برداری از آثار و اشیای باستانی ایران به دست فرانسوی‌ها در قرن نوزدهم و ادامه‌ی آن تا زمان رضا شاه، که سرانجام با دخالت و اعتراض صریح و قاطع دولت ایران خاتمه یافت، چشم‌پوشیدنی نیست.

در این میان می‌دانیم که میانجیگری فرانسوی‌ها در سال ۱۸۵۷م در دوره‌ی کشاکش ایران و انگلیس بر سر هرات، به زیان ایران تمام شد. نیز، وساطت فرانسه میان انگلیس و روس در امر کشورهای پیرامون هندوستان چون افغانستان، تبت، و ایران، عملاً به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م انجامید که ایران را به دو منطقه‌ی نفوذ میان روس و انگلیس تقسیم کرد. این امر اسباب دخالت و تقویت بیش از پیش نفوذ روسیه در ایران را فراهم آورد و یکی از عوامل اصلی و به‌ویژه ناکامی مجلس‌های اول و دوم مشروطه محسوب می‌شود.

برخی اسناد تاریخی از رفتار خشن، متکبرانه، آمرانه و توقع‌های نابجای فرانسویان از ایران به تأسی از دخالت‌های روس و انگلیس نیز حکایت دارد. اما، در حضور مسلط روس و انگلیس در پیشبرد منافع اقتصادی-سیاسیشان، فرانسویان جا پای محکمی در این حوزه‌ها نیافتند. از این‌رو به گسترش زبان و فرهنگ فرانسه همت گماردند تا شاید جای پای برایشان در آینده فراهم شود. در مجموع باید اعتراف کرد که «فرانسویان پیشگام فعالیت‌های فرهنگی در ایران بودند.» [۸۰]

پیامدهای سودمند یا زیان‌بار نهادهای فرهنگی که آنان برپا کردند، همواره مورد مناقشه و بحث بوده است. در مجموع، حرکت این نهادها در سمت و سوی آشنایی ایرانیان با مؤلفه‌های نوین مدنیت مؤثر

بوده‌اند. هر چند انگیزه و هدفشان همچون سایر قدرت‌های استعماری، سود و منافع بازرگانی و پیشبرد سیاست کشور خود بوده باشد. با هر نگاهی که بنگریم، نسلی از فرهیختگان تجددخواه پیشگام فرهنگ و هنر این سرزمین از مدارس و نهادهای فرهنگی و رواج زبان و فرهنگ آنان برخاسته است. باید تصریح کرد که مدارس فرانسوی در ایران غالباً فراتر از اهداف هیئت‌های تبلیغی مذهبی عمل و جنبه‌های عرفی بیشتری عرضه کردند [۸۱].

نخستین ترجمه‌ها از زبان فرانسه در سده‌ی نوزدهم

نشر پیشگام در ایران سده‌ی نوزدهم، بیش از هر چیز دیگر مدیون ترجمه‌ی متون از زبان فرانسه است. توجه ما در این گفتار، عمدتاً بر داستان، نمایشنامه و آثار تاریخی از زبان فرانسه در تبریز یا به قلم تبریزیان است. در میان غیرتبریزیان پیشگام در این زمینه، می‌توان به اعتمادالسلطنه وزیر ناصری که به زبان فرانسه مسلط بود و بر اداره‌ی ترجمه‌ی دولتی هم نظارت و مدیریت می‌کرد، اشاره کرد. او طبیب/جباری مولیر و آثار دیگری را به شیوه‌ی خاص خود به زبان فارسی برگرداند.

میرزا حبیب اصفهانی، متفکر و فارسی‌دان برجسته‌ی زمانه که از جمله فعالان محافل روشنفکران تبعیدی استانبول و از دوستان میرزا آقاخان کرمانی بود، سرگذشت حاجی بابا اصفهانی را از فرانسه به فارسی ترجمه کرد. نثر پیشگام، سلیس و روان این اثر در حکم تجربه‌ای نو در زبان فارسی امکانات و افق گسترده‌ای، پیش روی ادبیات فارسی گشود. او رمان سرگذشت ژیل بلاس را نیز از فرانسه ترجمه کرد. با اصلاحات، تغییرات و نوآوری خاص میرزا حبیب و یافتن معادل‌های ایرانی برای نام‌ها و خلیقات شخصیت داستان، شایان تأمل است [۸۲] میرزا حبیب، میرزا تروپ (مردم‌گریز) اثر مولیر را نیز به فارسی ترجمه کرد.

ایرانیان به نمایشنامه‌های فرانسوی علاقه نشان دادند و غالب نمایشنامه‌های ترجمه شده‌ی پیش از مشروطه از زبان فرانسه به فارسی برگردانده شده بود. بنیان‌گذار نمایشنامه‌نویسی فارسی در ایران، میرزا آقا تبریزی به زبان فرانسه مسلط بود و مدتی سمت کارمندی سفارت فرانسه را داشت. زبان فارسی در نمایشنامه‌های او با فردیت و مضامین دوران جدید آشنا شد.

چاپخانه به ترغیب و دستور عباس میرزا در تبریز دایر شد و در راستای اصلاحات و تجددخواهی بود که کتاب‌های متعدد به قلم یکی از مستوفیان دارالسلطنه‌ی تبریز، به‌نام محمد علی، از زبان فرانسه به فارسی برگردانده شد. نخستین ترجمه‌ها از زبان فرانسه عمدتاً روی امور نظامی و شرح حال و اقدامات قهرمانان جنگ‌های بزرگ و یا فرمانروایان توانمندی چون پطر کبیر، شارل دوازدهم، ناپلئون و... متمرکز بود. می‌توان با نگاهی به سیاهه‌ی آثار ترجمه شده در دارالسلطنه‌ی تبریز، به صحت این ادعا پی برد.

دارالفنون، به منزله‌ی اولین نهاد برجسته‌ی آموزشی نوین ایران، ترجمه و اقتباس برخی مواد درسی را در دستورکار قرار داد. پیش از آن و در دوران سلطنت محمد شاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق)، میرزا آقاسی صدراعظم درویش‌مسلك آن زمان، فهرستی مفصل از کتاب‌های علمی و فنی، و حتی علوم انسانی عصر روشنگری فرانسه به محمد علی خان سفیر اعزامی ایران به پاریس سفارش داده بود [۸۳].

در این سالها محصلانی هم برای تحصیل به فرانسه اعزام شدند. یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین این محصلان میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله بود که از ده سالگی - ۱۲۵۹ق - در پاریس به مدرسه رفت و گیزو وزیر امور خارجه وقت فرانسه از او به‌عنوان شاگردی هوشمند و کوشا در تحصیل یاد

کرده است [۸۴]. هفت سالی که در فرانسه بود، از نوجوانی با مدنیت، دانش، و علوم فرنگی آشنا شد. روزنامه‌نگار معروف فرانسوی آن زمان، که هم با میرزا یعقوب و هم با پسر اندیشه‌ورز و سیاست‌بازش، ملکم خان، دوست بود، از پدر ملکم به‌عنوان برجسته‌ترین مرد آسیا یاد کرده است.

عباس میرزا و سپس امیرکبیر و حتی ناصرالدین‌شاه در آغاز، همه به مترجمان فرانسوی در دستگاه خود پروبال دادند. اما در دهه‌های پایانی حکومت ناصرالدین‌شاه اوضاع ایران در تمایل و علاقه به فرهنگ و زبان فرانسه برگشت. ناصرالدین‌شاه را ترسانند که گسترش زبان و فرهنگ فرانسوی خطری برای مطلقیت و دوام حکومت است و رواج آزادی‌طلبی در آن دیار را شاهد آوردند. شاه هم در هراس از حضور این عنصر محرک، درصدد برآمد تا پای فرنگی را از ایران کوتاه کند. هراس شاه بیش از آنکه جنبه‌ی ملی و ضداستعماری داشته یا بیانگر راه حل کارآمدی برای مشکلات ایران باشد، نشان از عجز، ناتوانی و سرگردانی اهل حکومت در چاره‌جویی، و هراس از رواج مناسبات فرنگی و نافرمان‌سازی آن داشت. ناصرالدین‌شاه چندان از گسترش دانش و فرهنگ فرانسوی هراسید که حتی از اعلان تدریس زبان فرانسه هم خروشان و معترض شد. شاه در وحشت بیداری و آگاهی «رعایا» فرمان به بستن قهوه‌خانه‌ها به عنوان محل تبلیغ نافرمانی، هم داد. به ناصرالدین‌شاه در سفر به فرنگ گوشزد کردند و هشدار دادند که رواج زبان و فرهنگ فرانسه خطر «فتنه و آشوب» و افکار آزادی‌خواهی و نافرمانی را می‌افزاید و مطلقیت حکومت را می‌کاهد. برخی سران دول «منتظم اما مطلقه» اروپایی هم به شاه قاجار تعلیم حکومت‌داری دادند که از روش و طریقه‌ی این مردمان «آشوب‌طلب» پرهیز کند.

ناصرالدین‌شاه پس از مسافرت به خارج و دیدن این‌که مردم آن سرزمین‌ها چقدر گوش و چشم‌شان باز است و به فرمانروای «بیچاره‌شان» چندان وقعی نمی‌نهند و خواهان «سهام» در حکومت‌اند، خطر را احساس کرده بود. از تبلیغات و توصیه‌های مکرر سفرای روس و انگلیس هم نباید چشم پوشید که هر وقت فرصت کردند شاه را از فرانسویان، فرهنگ، و رویه‌ی «انقلابی» آنها ترساندند.

دستاوردهای رواج ترجمه از زبان فرانسه

عیب و ایرادهای فضای آن زمانه را برشمردیم، به دستاوردهایش هم اشاره کنیم. به‌رغم جوانب گوناگون موضوع این گفتار و این‌که تلاش فرانسوی‌ها در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی موفقیت‌چندانی در ایران نیافتند، اما در امور فرهنگی و گسترش زبان و مرادده‌ی فرهنگی، توفیق‌هایی نسبی به‌دست آمد. زبان، ادبیات و علوم فرانسوی تا پیش از جایگزین شدن زبان انگلیسی، علاقه‌ی دو سه نسل از ایرانیان سوادآموخته‌ی ایران را به خود جلب کرد. نگاهی به کتاب‌های در دسترس به زبان فرانسه و یا ترجمه فارسی آنها در سده‌ی نوزدهم ایران نشان می‌دهد که گسترش دامنه‌ی آشنایی ایرانیان با مؤلفه‌های جدید تا حد زیادی وام‌دار آن سرزمین است.

پیامدهای عبرت‌آموز شکست ایران از روسیه توجه ایرانیان، به‌ویژه در تبریز، به علل آن و راه‌حل توانمند شدن و اتخاذ رویه‌ی متفاوت در صورت بروز جنگ دیگری را می‌توان در انبوه آثاری که بعضاً چاپ و برخی به همان صورت دستنویس و خطی به زبان اصلی در دسترس است، مشاهده کرد. قریب ۲۷ اثر درباره‌ی جنگ‌های فرانسه با سایر دولتهای اروپایی، طرز اداره‌ی قشون، رویه‌ی کاربرد جنگ‌افزارهای ارتش آن دولت در فاصله‌ی سه دهه پس از جنگ فرانسه با روسیه، توسط محررین و مترجمین دارالسلطنه تبریز تهیه شده بود. علاوه بر این متون، حجم گسترده و متنوعی از مقاله، گزارش و یادداشت در دسترس قرار گرفت، تا دست‌درکاران حکومتی در تبریز آنها را ارزیابی کارشناسانه کنند. علاوه بر کتاب‌های نظامی، ترجمه‌ی کتاب‌های درسی دارالفنون و برخی مدارس تراز نوین دیگر، ترجمه

در رشته‌هایی چون تاریخ، سیاست و ادبیات—رمان و نمایشنامه—از زبان فرانسه به بیداری و تحرک ذهنی و عملی ایرانیان انجامید:

«وجود این قبیل کتابها رفته رفته بر تمام جنبه‌های فرهنگ ایرانی، از سبک نگارش گرفته تا موقعیت زنان در جامعه تأثیر گذاشت.» [۸۵]

حالا که از پس‌انباشت نظری و معرفت صد ساله‌ای به این آثار انتشار یافته در سده‌ی نوزدهم می‌نگریم، به دلیل ملاحظه‌ی انبوهی آمیخته و عجیب و غریب از ایدئولوژی، خیال‌پردازی، قصه و تاریخ، شاید آنها را جدی نگیریم؛ اما با توجه به نیاز ایران آن زمان به نوسازی، بازسازی و اصلاح نقشی که این قبیل آثار از نظر تاریخی ایفا کرده‌اند، شاید بتوان آنها را منصفانه سنجد. چند نمونه بحث ما را روشنتر می‌نماید.

ترجمه‌ی کتاب *حاجی بابای اصفهانی* به قلم میرزا حبیب اصفهانی از متن فرانسوی، علاوه بر این‌که داده‌های این کتاب تأمل‌برانگیز است و وجهی خیال‌پردازانه دارد و یا نسبت‌های نه چندان منصفانه‌ای به خلیقات و رفتار ایرانیان آن عصر داده، نمونه‌ای کم‌نظیر از کاربرد امکانات نو در بازپردازی زبان فارسی به‌شمار می‌آید [۸۶].

شرح و توصیف‌های متفاوت از انقلاب فرانسه که به فارسی ترجمه شد، نقش مهمی در آراء انگیزه و بازپردازی‌های نهضت مشروطه ایفا کرد. ترجمه‌ی فارسی قانون اساسی سال ۱۸۳۱ بلژیک، به‌عنوان سندی در پیش‌نویس قانون اساسی ایران که در ۱۳۲۴ق به تصویب رسید، مورد استفاده قرار گرفت [۸۷].

جنبش مشروطه ضمن این‌که در زمینه‌ی فرهنگی ابعادی از واقعیت و سردرگمی‌های منورالفکران و درس‌خوانده‌های زمانه را ترسیم می‌کند، اما تلاش در زمینه‌سازی یک نظام حقوقی غیرشرعی را، به‌رغم کاستی، کژروی و تناقض‌هایش، نشان داد که جریان روشنفکر زمانه صرفاً به ترجمه‌های سطحی آثار دوما و لافونتن توجه و تأکید نداشته است. بی‌گمان باید با این نظر برخی منتقدان همراه بود که آن شور و کوشش می‌بایست در سمت و سو و ژرفای مؤثرتری جهت می‌یافت. اما به نکته‌ی مهم دیگری هم باید توجه کرد: وقتی به فهرست کتاب‌های انتشار یافته و ترجمه از زبان‌های اروپایی دهه‌های بعد می‌نگریم، با مقایسه‌ی شرایط متفاوت زمانه با سده‌ی نوزدهم و انبوه ۹۵ درصدی بیسواد آن زمان این سرزمین، و رونق جهل و تعصب و عدم آشنایی مجموعه‌ی جامعه با آنچه در آن سوی مرزها رخ داده بود، درمی‌یابیم که آن کتاب‌ها و پاورقی‌ها، عمدتاً در این سمت و سو برگزیده شده بودند تا ایرانیان را با اندیشه‌های نو، مکتبهای فکری و تحولات دنیای جدید آشنا کنند. علی‌رغم همه‌ی کاستی‌ها که امروز از پس یک سده تجربه می‌شناسیم، بهتر است توجه کنیم:

«میان ترجمه‌های قدیم‌تر و ترجمه‌هایی که از جنگ دوم جهانی تاکنون رواج داشته، می‌توان تمایزی قائل شد. در دوره‌ی اول، ترجمه بهترین شیوه برای آشنا ساختن ایرانیان با غرب به‌شمار می‌آمد. مترجمان نوعاً ترجمه را وسیله‌ای برای تسریع حرکت ایرانیان به‌سوی امروزی‌سازی تصور می‌کردند. آنان ترجمه را، چه ادبی، چه فلسفی و چه تاریخی، ابزاری برای تحول اجتماعی و فرهنگی می‌پنداشتند. ترجمه در نظر آنها اساساً وسیله‌ای برای آموزش و پرورش و ابزاری برای توسعه کشور و انسجام فرهنگی بود.» [۸۸]

نگاهی به مجموعه کتاب‌های انتشار یافته نشان می‌دهد که صرفاً نمی‌توان آنها را به ذکر چند مثال از پاورقی‌های سرگرم‌کننده و سطحی الکساندر دوما تقلیل داد. ضمن این‌که در عین بیسوادی و جهل

عمومی و غیرقابل فهم بودن آثار سنگین صاحبان اندیشه‌ی اروپایی، گاه به هر وسیله‌ای برای ایجاد تحرک، بیداری و آگاهی به ضرورت تغییر متوسل می‌شدند. موانع و کاستی‌های ریشه‌ای فرهنگی جامعه را نمی‌توان به نحوی انتخاب آن پیشگامان ترجمه‌ی سده‌ی نوزدهم تقلیل داد و آنان را نکوهش کرد. پس از سپری شدن قریب یک سده از آن زمان، کماکان ترجمه‌ی کتاب‌ها و مقالات علمی و ژرفانگر اروپایی و آمریکایی در جامعه، کمتر تأثیر دیرپایی دارد. برخی از کتاب‌های آثار منورالفکران سده‌ی نوزدهم، یا هنوز ترجمه نشده یا اگر شده، مورد عنایت قرار نگرفته و انگیزه‌ی اندیشه‌ورزی نشده است. ضمناً، نباید از یاد برد که همین ترجمه‌های «سطحی و غالباً سرگرم کننده» فرانسوی به گسترش افق و امکانات زبان فارسی در گذار به آستانه‌ی عصر جدید انجامید. رویکردهای نو در جهت بازآفرینی، امکانات و افق گسترده‌تری برای زبان فارسی فراهم آورد و جمعیت وسیع‌تری را به کتابخوانی کشاند. ساده‌نویسی و پرهیز از واژگان و نثر پیچیده و تصنعی پیشین در زبان فارسی، که عمدتاً در انحصار دیوانیان و نخبگان بود، حالا در جامعه رواج می‌یافت. بی‌شک، نمایشنامه‌ی طیب / اجباری و میزانتروپ (مردم‌گریز) مولیر فرانسوی، کمتر ربطی به زمینه‌سازی مشروطه‌طلبی داشت و از مضمونی انقلابی برخوردار نبود. اما مفاهیم اجتماعی مطلوبی را با دستکاری‌ها و اقتباس‌های عامدانه و آگاهانه مترجمان فرهیخته‌اش، به عرصه‌ی اجتماعی زمانه عرضه کرد. حضور عوامل و موانع بسیار سانسور حکومتی و شرعی هم در روح زمانه تأثیر اساسی داشت. ترجمه‌ی رمان و عرضه‌ی عمومی آن در جامعه، عملاً زمینه‌ساز حضور فردیت انسان مدرن خارج از قالب‌های کهنه‌ی سنتی قصه‌های پیشین بود. بی‌آن‌که در سطحی بودن رمان سه تفنگدار دوما تردید کنیم، باید بگوییم که وقتی به فضای بسیار سنگین سیاسی-مذهبی و سلطه‌ی بی‌چون و چرای محرمات سنتی سده‌ی نوزدهم می‌نگریم، پی می‌بریم که حتی ترجمه و انتشار چنین رمان‌هایی جسارت و روح نوآوری پر دامنه‌ای می‌طلبید. برخی سنت‌گرایان زمانه، با خواندن همین رمان‌ها همچون یکی از ابزارهای مهم آشنایی با آنچه در دنیای بیرون از ایران رخ داده و اندیشه‌ی تجددخواهی را موجب شده، به آگاهی متفاوتی نسبت به جهان پیرامون خود دست یافته‌اند. چاپ و انتشار، خواندن و دست به دست چرخیدن همین کتاب سه تفنگدار در آستانه‌ی مشروطه چندان دشوار بود که آن را پنهانی می‌یافتند و می‌خواندند. حکایت شیخ ابراهیم زنجانی و کیل مجلس‌های اول و دوم زمان مشروطه از این موضوع خواندنی است:

«... کتاب سه تفنگدار... را محرمانه خواندم و وضع غریبی در ادای مطلب و طرز نوشتن دیدم. بعد کتاب کنت مونت کریستو را دادند خواندم و رمان‌های کوچک دیگر... بعضی رمان‌ها بسیار به بیداری من و جلب به علوم و ترقی تأثیر کرد» [۸۹]

در نمونه‌ای از توجه به کتاب‌های فرانسوی، کتاب جهان‌نمای جدید، نخستین کتاب فارسی که «مجموعه‌ی اطلاعات عمومی بسیار دقیقی راجع به همه‌ی کشورهای پنج قطعه‌ی جهان و حتی جزایر دورافتاده‌ی اقیانوس‌سهاست... و به شیوه‌ی تألیف‌های فرنگی تدوین گشته» و براساس منابع فرانسوی و انگلیسی توسط میرزا محمد حسین فراهانی - دبیرالملک بعدی و منشی میرزا تقی خان امیرکبیر - شایان ذکر است. در این کتاب، با اشاره به مفاهیم مدنیت و نظام جدید فرنگی چون ملت، پارلمنت، وکلای مملکت، مجلس شورای اعظم، قانون آزادی، در ضمن مطالب آمده است که در فرانسه:

«طریق سلوک پادشاه با رعیت به قانون آزادی است... نه پادشاه زیاده از آن دست تطاول بر رعیت تواند دراز کرد، و نه رعیت از آن قرار، ندیم قاعده دیگر تواند آغاز نمود.» [۹۰]

همین اشاره‌های نهان و آشکار و فهم و خوانش گاه متفاوت ایرانیان از این اثر فرانسوی، زمینه‌ساز تفسیر، بازخوانی و بازآفرینی اندیشه‌های نو و تحرکات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی دیار فرنگ در میان ایرانیان شد.

به هر حال، ارزیابی کارنامه‌ی فرهنگی مشروطه نیازمند پژوهش‌های دقیق، همه‌جانبه و مفصل‌تر است، اما بی‌تردید در آن فضای سنگین سده‌ی نوزدهم و بعد قیل و قال و شور مشروطگی، کمتر مجال پرداختن به امور علمی و فرهنگی یافته شد. تقی‌زاده خود در دو دهه پیش از مشروطه در یک بررسی فشرده به نقد و نکوهش کتاب‌های انتشار یافته و چگونگی برگزیدن انواع آن پرداخته است. [۹۱]

روشنفکران پیشگام تبریزی و تأثیر فرهنگ و زبان فرانسه

۱. میرزا یوسف مستشارالدله تبریزی: در خصوص مستشارالدوله برجسته‌ترین منورالفکر قانون‌خواه سده‌ی نوزدهم، در بسیاری صفحات کتاب مطالبی آمده است. شناخت بینش و کنش تأثیرگذار او برای فهم فضای آن عصر ضروری است. میرزا یوسف خان، در خانواده‌ی شناخته‌شده‌ی تبریزی، در ۱۲۳۹ قمری در همین شهر متولد شد و در همانجا هم زبان فرانسه آموخت. خود می‌نویسد: در اواخر سال ۱۲۸۳ ق به فرمان ناصرالدین‌شاه «به شارژ دافری پاریس سرفراز گشتم». مدت سه سال در پاریس اقامت داشت. به سال ۱۲۸۴ ق (۱۸۶۷ م) با بازدید از نمایشگاه بین‌المللی پاریس یا به‌قول خودش اکسپوزیسیون، به‌شدت تحت تأثیر ترقی و تعالی آن سرزمین قرار گرفت [۹۲] سال بعد در شهر پاریس رساله‌ی دوران‌ساز حقوقی و مشهور خود، یک کلمه را به رشته‌ی تحریر درآورد و آن را یک سال بعد در تهران منتشر کرد.

او در پی پاسخ به پرسش اساسی و محوری خود بود: «چرا ما چنین عقب مانده و چرا اینطور از عالم ترقی خود را دورتر داشته‌ایم؟» در همین زمینه، نوشت: ایرانیان بسیاری «نظم و ترقی فرنگستان» را دیده و تصور کرده‌اند که اینها همه به سبب علوم و صنایعی چون «تلگراف و کشتی‌ها و عراده‌های بخار و آلات حربیه است». آنچه اینان در نمی‌یابند، این که همه‌ی اینها «نتایج» است و نه «مقدمات». ریشه‌ی اساسی همه‌ی این نظم و ترقی در واقع حفظ یک کلمه، یعنی «قانون» است. مفهومی که براساس پیروی از آن «هیچ فردی از سکنه‌ی فرانسه... مطلق‌التصرف نیست» و به «هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد» تا «هیچ کس ستم نکند و ستم نبیند». مستشارالدوله با مطالعه و بررسی قوانین دوران ناپلئون، راه حل برون‌رفت ایران از عقب‌ماندگی و درماندگی را، تدوین و اجرای قوانین مدنی دانست. وی نوشت که رساله‌ی یک کلمه - قانون -- را مطابق لوآی (Loi) فرانسوی، مشتمل بر مجمع‌القوانین (code)، عرضه داشته است. وی می‌افزاید که روح دائمی «مجمع‌القوانین یا کُدها» و جان جمله قوانین فرانسه مشتمل بر نوزده فقره است که در فقره‌ی اول «کونستیتوسیون» نام دارد و اصول کثیره‌ی آن در سال ۱۷۸۹ مینا و اساس حقوق عامه فرانسه قرار گرفت. مستشارالدوله پنج تفاوت میان «کود فرانسه» با احکام و «کتاب شریعت» خودی قائل شد، اما به آخوندزاده نوشت: برای این که «دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام است به جمیع اسباب ترقی و سوبلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث صحیح آیات و براهین پیدا کرده‌ام» [۹۳].

یک کلمه تلاش اندیشه‌ورزانه و آگاهانه‌ی میرزا یوسف در تقابل با سنت‌گرایان متشرعی است که هر اقدام در تدوین قوانین عرفی را بدعت و جعل و مخالف اسلام می‌خواندند و در واقع نوعی راه‌جویی در اقعان تجددخواهان دنیامداری است که به ضدیت موازین اسلام با مقتضیات و مفاهیم جدید تأکید

داشتند. میرزا یوسف نسخه‌هایی از رساله‌اش را همان سال ۱۲۸۷ ق (۱۸۷۱ م) به دوستان تجددخواهش چون آخوندزاده و تنی چند از اصلاح‌گران حکومتی رساند [۹۴].

به گزارش ناظم‌الاسلام کرمانی در *تاریخ بیداری/ایرانیان*، می‌دانیم که کتاب میرزا یوسف برای اعضای انجمن مخفی مشروطه «در واقع دستورالعملی بود که از آن قرار رفتار شد» [۹۵]. به اهمیت تاریخی این اثر اشاره کردیم و ضروری است به محتوای آن که در عصر مشروطه در حکم راهنمای قانون‌خواهی مورد نظر بود، اشاره‌هایی بشود [۹۶].

پیش از هر چیز درباره‌ی خود مستشارالدوله بگوییم. در فهم آرای او باید تأکید کرد که یک دگراندیش و باورمند دین‌خواه بود. تلاش او در یافتن منشأ و توجیهات دینی برای اصول قانونی مترقی فرانسه را نه به سست باوری در دین‌مداری او می‌توان نسبت داد و نه آنچنان که در متن نوشته‌اش پی می‌بریم، ناشی از ناآگاهی او به چیستی و چگونگی مدنیت‌فرنگی و مبانی فکری و اجتماعی آن بوده است.

مستشارالدوله به سال ۱۲۸۸ ق در دوره‌ی وزارت عدلیه‌ی میرزا حسین خان مشیرالدوله اصلاح‌گر فرانسه‌دان آن عصر، به خدمت آن وزارتخانه درآمد، اما علی‌رغم برنامه‌های بسیار برای اصلاح امور قضایی ایران، در تنگناهای خودکامگی حکومت گیر افتاد. به دوست ترقی‌خواهش - آخوندزاده - محرمانه نوشت: «به میان کاری افتاده‌ام که نه می‌توانم در بروم و نه خیالات عالیه خود را بروز بدهم» [۹۷]. نخستین طرح قانون اساسی ایران هم با همدلی و رایزنی این دو، قریب ۴۶ سال پیش از پیروزی نهضت مشروطه نوشته شد. تشکیلات عدلیه‌ی جدید را بنیان گذاردند و روزنامه‌ی *وقایع عدلیه* منتشر شد. فضای زمانه و فشار همه‌جانبه خودکامگی سیاسی و اولیای شریعت، امکان انتشار بیرونی یا طرح رسمی آن متن پیشرو را نداد، چرا که «بدعت بود و بدعت خلاف شریعت» [۹۸]. پیش‌نویس و طرح قانون اساسی در این زمان که به تأیید تاریخ در نوشتن آن سهم عمده به مستشارالدوله می‌رسد، در اواخر ۱۲۸۸ ق نوشته شد. متن یافته شده‌ی این قانون به خط مستشارالدوله و در میان اسناد خود او پیدا شده است. متنی که به تصویب شاه قاجار نرسید و تا پیدا شدن آن در این اسناد، تاریخ از آن بی‌خبر بوده است [۹۹]. مستشارالدوله برای قبولاندن این متن به شاه خودکامه‌ی قاجار «طرح قانون حفظ امنیت جان و مال و آزادی مذهب» را از میان همه‌ی حقوق اجتماعی و سیاسی که در رساله یک کلمه خواسته بود، عنوان کرد.

اساس اندیشه‌ی قانون‌خواهی مستشارالدوله - چنان که در میان روشنفکران، اندیشمندان و دولتمردان اصلاح‌طلب حکومتی پراکنده شد - همان رساله‌ی یک کلمه و اصول نوزده‌گانه‌ی آن است. از پراکندن آشکار و نهان این آرا و مفاهیم نو، فغان عالم برجسته‌ی روحانی زمانه به آسمان برخاست: این - که می‌خواهند حکام و داروغه‌ها را «خانه‌نشین نمایند و زمینه را برای آزادی‌خواهی که "اصلاح امور عباد و انتظام بلاد" را برپا می‌دهد، فراهم نمایند». کارنامه‌ی اصلاحات کوتاه‌مدت و نافرجام قانون‌خواهی زمانه به سرانجام مطلوبی نرسید و اوضاع به روال سابق بازگشت. اما تأثیر پردامنه‌ی آن را بر عصر نهضت مشروطه شاهدیم.

میرزا یوسف با وجود حضور مستقیم در وزارت عدلیه، نوشته‌هایی در نشریه‌های فارسی خارج از کشور در صورت قانون‌خواهی و اصلاح امور منتشر کرد. حکایت نوشته‌های او در روزنامه/ختر استانبول علنی شد، و او را به این اتهام از کار برکنار، دستگیر و زندانی کردند. طبق نوشته‌ی اعتمادالسلطنه، مشیرالدوله نویسنده‌ی این مطالب بی‌امضاء به شاه را، میرزا یوسف گزارش کرد [۱۰۰]. فردای آن روز میرزا یوسف را به زنجیر کشیدند و چندماه‌ی زندانی بود. چندی بعد او را در وزارت خارجه و کارگزاری

مهام خارجه آذربایجان به نوعی تبعید فرستادند. باز هم در سال ۱۳۰۸ ق به اتهام همکاری با محفل بیداری تهران و پخش روزنامه‌ی قانون دستگیرش کردند.

رساله‌ی یک کلمه، جلوه‌ی اصلی تأثیرپذیری میرزایوسف از فرهنگ و مدنیت فرانسه است. منبع اصلی «یک کلمه» اصول «کبیرهای» است که در سال ۱۷۸۹ اعلان «اساس حقوق عامه‌ی فرانسه» قرار گرفت. او ۱۹ فقره‌ی مندرج در این اصول «کبیره و اساسیه» را ثبت می‌کند. در مقایسه‌ی آنچه میرزایوسف ذکر کرده با متن و اصول اعلامیه حقوق بشر فرانسه، به تفاوت‌ها و بعضاً تناقض‌هایی در مفاهیم، و خوانش، و بازپردازی رساله‌ی یک کلمه پی‌می‌بریم. قانون اساسی فرانسه بارها از اولین عرضه تا زمانی که میرزایوسف به تحریر نوشته‌اش پرداخته تغییر و اصلاح شده بود، حتی متن اعلامیه حقوق بشر به‌عنوان ضمیمه‌ی این قانون نیز چند بار تغییر یافته بود. البته، او بی اطلاع از این امر نبود و خود در صفحات نخستین رساله ذکر می‌کند که «تجسس و تفتیش در اجزای گدهای (مجمع‌القوانین) فرانسه» کار بیهوده و بی حاصلی است؛ زیرا آنها همچون همه‌ی «قوانین دنیویه» قابل تغییراند.

می‌دانیم که اعلامیه‌ی حقوق بشر بی‌پرده‌پوشی ملت را منشأ قدرت می‌داند و مبنایی غیرزمینی و مقدس آسمانی نمی‌شناسد و قوانین بر اساس نظارت نمایندگان منتخب مردم تدوین و قابل تغییر و حک و اصلاح‌اند. مستشارالدوله در این نوشته به آنچه نظام جدید و حقوق طبیعی دانسته شده عنایتی ندارد. دستکاری و ابتکار میرزا یوسف در برخی مبانی نوین حقوق در تطبیق با محدودیت‌ها و الزام و مصلحت زمانه، آنچنان که او مدنظر داشته، به عیان پیداست. کما این که اصلی‌ترین مبنای این حقوق، یعنی آزادی وجدان (عقیده و مذهب) را پیش نمی‌کشد. از «حریت شخصیه»، «حریت چاپ و نگارش و طبع خیال»، «حریت عقد جامع»، «حریت سیاسیه»، حق «انتخاب وکلا و نواب»، برای «دیوان قانون-گذار» سخن می‌گوید؛ مواردی که همه‌ی زمینه‌های بروز و عرضه‌ی عمومی در نهادها و جراید به‌شمار می‌آید، اما به حق آزادی عقیده و مذهب اشاره‌ای ندارد. رساله به امنیت «نفس و عرض و مال» توجه دارد، اما از مهم‌ترین اصل نظام جدید، یعنی حق مالکیت و امنیت آن که از حقوق فطری و طبیعی ناشی می‌شود، سخنی به میان نمی‌آورد.

حق انتخاب، نظارت و حسابرسی مردم از طریق قوه‌ی قانون‌گذار که به تفکیک از قوای قضاییه و اجرایی حضور دارد، در این رساله به سطح نوعی مشاوره تنزل می‌یابد؛ در واقع حاکمیت کماکان از آن پادشاه و دولت است.

مؤلفه‌ی مهم دیگر موضوع مساوات است که به منزله‌ی یک حق ابدی و عام در اعلامیه‌ی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده، اما در رساله‌ی مستشارالدوله صرفاً به «مساوات در محاکم و در اجرای قانون» و اخذ مالیات به تناسب ثروت، تقلیل می‌یابد. تلاش همه‌جانبه و دقیق مستشارالدوله برای قرائتی سازگار با موازین شرعی و مصلحت‌ها، به‌وضوح در این تفاوت‌ها و تغییرات دیده می‌شود. او با این ادعا که «شریعت مطهره‌ی اسلام ابدأً منافی قوانین عادلانه نیست»، و به قصد «جهاد» در «اقتدار و عظمت اسلام و اسلامیان»، و این که همه‌ی قوانین نظام جدید فرنگی غرض و مقصد اولیای اسلام و ادیان الهی را مد نظر دارند، به تدوین رساله‌ی یک کلمه دست یازید. اما، از آنجا که او در کنه اندیشه‌ی خود به تفاوت قوانین دنیوی با احکام الهی آشناست، بر پنج اختلاف میان این دو تأکید می‌ورزد. اولاً، وحدانیت کتاب‌های فقهی و مداخله نداشتن ملت و دولت در تدوین آنها، در حالی که گد (مجمع‌القوانین) فرنگی «به قبول دولت و ملت نوشته شده نه برای رأی واحد». ثانیاً، قانون فرنگی در هر مورد حکم واحدی دارد؛ در حالی که در کتب فقهی اسلام احکام و آرای متفاوتی در هر مورد آمده است. ثالثاً، متون فقهی با زبانی پیچیده و غیرقابل فهم عمومی نوشته شده‌اند، در حالی که قانون فرانسه به «زبان عامه» نوشته

شده و معانی و مقصود و مفهوم آن از شرح و حاشیه بی‌نیاز و بی‌واسطه است. روشن بود روی سخن با مداخله‌ی اولیای مذهب غالب است. رابعاً، قانون فرانسه مصالح دنیوی را شامل است و اتباع کشور فارغ از مذهب را در برمی‌گیرد، در حالی که کتاب شرع مسلمانان مصالح دنیا را با امور اخرویه در هم آمیخته است و این امر برای «ممل غیرمسلمه» در ممالک اسلامی که با این مذهب موافق نیستند عملی نیست، و از این رو برای «سیاست عامه» مشکل‌ساز است. پنجم، در متون شرعی مقرراتی برای عرف و عادت تدوین نشده بلکه عمدتاً در سینه‌ها ثبت شده است. در حالی که کُد فرانسه «قوانین عرفیه و عادیه را نیز جامع است.»

قانون طلبی ترقی خواهانه‌ی مستشارالدوله را خودکامگان زمانه برناتافتند و پاداش تلاش او را با اسارت در زنجیر، زندان و محرومیت از حقوق اجتماعی دادند [۱۰۱].

رویکرد میرزا یوسف به نظام جدید فرنگی، قوانین و تحولات آن بر نسل‌های بعدی، و نیز مشروطه خواهان تأثیر همه‌جانبه‌ای نهاد. تجددطلبانی چون طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا آقاخان کرمانی؛ نشریات تأثیرگذاری چون *اختر استانبول*، *حبل‌المتین* کلکته، و... و کلاهی مجالس اول و دوم هم از ابداعات، آرا و تأویل‌های میرزا یوسف تأثیر پذیرفتند. تأکید او بر ضرورت اخذ «بنیان و اصول نظم فرنگی»، و تأسی از «کُد فرانسوی»، باور او به تفاوت و جدایی قوانین دنیوی و اخروی که اولی همان قوانین نظام جدید اروپایی و دومی احکام و مقررات دینی است، مساوات در اجرای قانون، حریت شخصی، منع آزار و شکنجه، آزادی مطبوعات و اجتماعات، تأسیس مدارس جدید، جملگی بر متفکران و تجددخواهان پس از او مؤثر افتاد. تفکیک قوانین دنیوی از موازین مذهبی که بستر گذر از فقه سنتی به حقوق جدید را ممکن ساخت، عمده‌ترین تأثیر او بر مجلس اول مشروطه به‌شمار می‌آید.

۲. **میرزا آقا تبریزی، پیشگام تئاتر در ایران:** این چهره‌ی برجسته اما گمنام مانده در میان منورالفرکان تجددخواه پیش از مشروطه و در عصر مشروطه را تا سال ۱۳۳۴ شمسی در تاریخ‌نگاری مرسوم نمی‌شناختیم. تا این زمان نمایشنامه‌های او را منسوب به میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله ثبت کرده بودند. امری که در زمانه‌ی مشروطه دانسته شد، اما بعد از آن همچون بسیاری از فراموشی‌های تاریخ معاصر از انظار عمومی پنهان ماند.

از زندگی میرزا آقا اطلاعات جامعی در دست نیست. زمان تولد و مرگش را نمی‌دانیم. از او دو نامه به آخوندزاده و چند نمایشنامه باقی مانده است. بر مبنای این نوشته‌های خود او می‌دانیم که آموختن زبان فرانسه را از «طفولیت» در تبریز آغاز کرده و نامش «میرزا آقااست و از اهل تبریز» [۱۰۲]. جای دیگر خود را «آقای ابن محمد مهدی تبریزی» می‌خواند.

میرزا آقا به‌عنوان مترجم استادان اتریشی مدرس دارالفنون و همچنین برای خدمت در مراکز سیاسی ایران در استانبول و بغداد معرفی شده است. این تبریزی پیشگام از نمایشنامه به‌عنوان قالب جدیدی که امکان و افق گسترده‌تری برای زبان فارسی، و تخیل، تحرک، و بیداری ایرانیان مهیا می‌کند، بهره گرفت. او نسبت به کمبود محدودیت‌های شیوه‌ی آموزش و پرورش و مکتب سنتی انتقاد داشت و تلاش در جهت نوآوری و آفرینش مواد تحصیلی نو و «درخور فهم خود و اطفال دبستان» را وظیفه‌ای اخلاقی و «تکلیف ملی» می‌دانست [۱۰۳]. عملاً با نوشتن نخستین نمایشنامه‌های فارسی، حضور فردیت مدرن را در این قالب نو، فراتر از حکایات و قصه‌گویی‌های سنتی، فراهم آورد. ظرفیت گفت‌وگو و تبادل فکری در نمایشنامه، مباحثی نو را مطرح کرد و افقی متفاوت و گسترده‌تر را بر روی زبان فارسی گشود. میرزا آقا تبریزی به‌دلیل مقاومت متعصبان در مقابل نوآوری و بدعت، از انتشار نام و انتساب نمایشنامه‌ها به خود پرهیز می‌کرد. خود او در نامه‌ای به آخوندزاده تقاضا کرد که «چند وقتی این کتاب

از بعضی نظرها پوشیده بماند تا وقت اشتها آن برسد» [۱۰۴]. به هر حال ورود نمایشنامه‌ی جدید به نام تئاتر به ایران، مدیون تبریزیان تجددخواه است. به پیشگامی ارامنه‌ی شهر در این حوزه جای دیگر اشاره کرده‌ایم.

انقلاب فرانسه و ایرانیان

آشنایی ایرانیان با انقلاب کبیر فرانسه و تکرار خاطره‌ها و یادآوری‌های هرباره‌ی آن، از جمله مؤلفه‌های مهمی است که در آستانه‌ی پیروزی جنبش مشروطه و در آثار و نشریات برجای مانده، جلوه‌های برجسته‌ی حضور فرانسویان در ایران را بیان می‌کند.

انقلاب دوران‌ساز سرمایه‌داری مدرن فرانسه، و استقرار موفقیت‌آمیز نظامی که مناسبات ارباب - رعیتی را قاطعانه از صحنه‌ی سیاسی-اقتصادی آن کشور ملغی کرد، در سراسر جهان و به‌ویژه در نزد ایرانیان سده‌ی نوزدهم انعکاسی تأثیرگذار و انگیزاننده داشت. دخالت‌ها و دست‌اندازی‌های روس و انگلیس ایرانیان را به ستوه آورده بود، اما فرانسه را، چنان که در آفریقا در مقام یک نیروی استعماری عمل کرده و شناخته شده بود، نمی‌شناختند. این انقلاب کعبه‌ی مشروطه‌خواهان به‌شمار می‌رفت [۱۰۵] و منشأ امیدها و پندارهای پر دامنه‌ی دولتمردان و نیز فرهیختگان و منورالفکران ایرانی سده‌ی نوزدهم بود، چنان‌که در سرلوحه‌ی بسیاری از جراید دوران نهضت مشروطه نقش بسته بود. در این زمینه و به علت زیاده‌روی‌های اغراق‌آمیز برخی مشروطه‌خواهان، اوضاع چنان پیش رفت که رویدادهای مشروطه و شخصیت‌های مؤثر آن را همسان و همخوان انقلاب فرانسه و سران آن وانمود کردند. روزنامه *ندای وطن* تقی‌زاده و کیل تراز اول و سخنگوی جریان لائیک مشروطه را میرابوی زمان و ولتر ایران خواند [۱۰۶]. این بازنمایی و همسان‌بینی‌ها بیش از آن‌که معرفت به انقلاب فرانسه را نشان دهد، آرزوها و آمال خود نویسندگان ایرانی را بیان می‌کرد. شاید به علت همین خوش‌خیالی‌ها و ساده‌انگاری‌ها هم بود که سراغ دانتون، ولتر، و روسو را در میان فرانسویان حاضر در ایران می‌گرفتند. برخی حتی آشنایی به زبان فرانسه را عین فرانسوی شدن تلقی کردند.

انقلاب فرانسه از رویدادهای استثنایی دیار فرنگ بود که بر عناصر تحصیل کرده و حتی برخی مردم کوچک و بازار هم تأثیر نهاد. البته این تأثیرات چندلایه بود و هر کس گره‌هایی از آن را برگرفت. نخستین خیزش بزرگ اروپایی بود که عقاید و آرایش در قالب زبان و اصطلاحات مسیحی بیان نمی‌شد و پاره‌ای از هوادارانش آن را حتی ضد مسیحی جلوه می‌دادند [۱۰۷]. بی‌گمان همین ضدیت و شائبه‌ی غیرمسیحی بودن، در شرق جذابیت استثنایی آفریده بود. از سوی دیگر، فرانسویان برای نشر و ترویج افکارشان در میان مردم منطقه بسیار کوشیدند. حضور فرانسویان نیمه‌لائیک، و به‌ویژه آمریکاییان هواخواه انقلاب فرانسه، در آذربایجان نیز در این امر تأثیر فراوان داشت.

پندار ضدیت انقلابیون فرانسوی با مذهب، به‌ویژه نوع مسیحی آن، در بیان ایرانیان چندان ربطی به آن‌چه در فرانسه می‌گذشت نداشت و بیشتر از ذهنیت مسیحی‌ستیز خود ما ناشی می‌شد. جدایی و استقلال قوای سیاسی و دینی ضرورتاً نمی‌توانست ضدیت با اساس دین باشد. نگاهی اجمالی به این پیشینه یاری‌گر خواهد بود. کما این‌که آزادی وجدان در بیانیه حقوق بشر و شهروندی فرانسه در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ در ماده دهم از این قرار تدوین شده است: «هیچ کس را نباید به‌خاطر بیان عقیده‌ای، حتی مذهبی، به شرطی که مخل نظم عمومی تعیین شده توسط این قانون نباشد، مورد آزار قرار داد.» در

واقع، با جدایی حوزه‌ی عمومی از خصوصی، نظم عمومی را ملاک آزادی وجدان اعلام کردند. به بیان روشن‌تر، حد این حوزه‌های حقوقی و قانون مدنی با باور مذهبی را به رسمیت شناختند.

در قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه، آزادی دینی به رسمیت شناخته شده است. در یک معنا، دین رسمی را نادیده گرفتند. سال بعد از آن بود که آموزش و پرورش را از کنترل کلیسا به در آوردند. اما با روی کار آمدن ناپلئون، کلیسا و اولیای آن مجدداً موقعیت از دست رفته‌ی خود را تا حدی بازیافتند. او در سال ۱۸۰۱ مذهب کاتولیک را به‌عنوان مذهب اکثریت فرانسویان تأیید کرد و آموزش ابتدایی را همچنان تحت نظارت و اداره‌ی کلیسا قرار داد. البته، آموزش متوسط و عالی از چیرگی و کنترل کلیسا خارج شد. در ۱۸۱۴ با بازگشت سلطنت بوروبن‌ها، مذهب کاتولیک دین دولتی و رسمی کشور اعلام شد. امور چنان در مسیر واپس‌روی افتاد که در ۱۸۲۵، بی‌حرمتی به مقدسات دینی مشمول مجازات اعدام دانسته شد. پنج سال بعد، با برافتادن این سلسله، مذهب اکثریت فرانسویان مورد تأیید قرار گرفت. امری که پس از انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ و تأسیس جمهوری دوم فرانسه از متن قانون اساسی حذف شد. در این زمان، و به‌ویژه پس از روی کار آمدن لوئی بناپارت، کلیسا برخی امتیازات گذشته را به دست آورد. قریب یک دهه بعد بود که در مجلس قانون‌گذاری فرانسه، جدایی حکومت از کلیسا تصویب شد و آموزش و پرورش به طور کامل در اختیار دولت قرار گرفت.

کمون پاریس (۱۸۷۱) با صدور حکم آزادی وجدان، خواهان جدایی کامل کلیسا و قدرت حکومتی و مهمتر از همه لغو بودجه‌ی ادیان از سوی دولت شد. پس از شکست کمون، علی‌رغم تلاش همه‌جانبه‌ی هواخواهان نظام لائیک، تا ۹ دسامبر ۱۹۰۵ که قانون تاریخی و رسمی جدایی حکومت و کلیسا در پارلمان فرانسه به تصویب رسید، کلیسا کماکان صاحب قدرت پردامنه‌ای بود. در این قانون، آزادی وجدان و امور دینی در عرصه‌ی خصوصی و اجتماعی به رسمیت شناخته شد؛ مذهب رسمی و دولتی لغو، هزینه نهادهای مذهبی از بودجه‌ی دولتی حذف، و در یک کلام پایان مداخله‌ی دو نماد حکومت و کلیسا در کار یکدیگر اعلام شد. اما ایرانیان کمتر به این مسیر رویدادها و تحولات آن در فرانسه توجه داشتند و کماکان انقلاب فرانسه را در ستیز با کلیسا فهمیدند. این تصویر و پندارها هرچه بود، ایرانیان از همان سده‌ی نوزدهم، دلیستگی و امید فراوان به آن سرزمین، فرهنگ، و زبان و انقلابش بسته بودند. حقوق طبیعی، فردی و مساوات شهروندان در مقابل قانون، نظام سیاسی دموکراتیک و مشارکت عمومی مردم در سرنوشت کشور، به‌ویژه کشته شدن پادشاه فرانسه، لوئی شانزدهم، جملگی تحولاتی بودند که در ذهن ایرانیان سده نوزدهم، چالش فکری و تطبیقی آفریده بود. تا مدت زمانی نسبتاً طولانی، فرانسه منبع دانش، علوم، ترقی، اصلاح و آزادی طلبی در میان ایرانیان از هر گروه و دسته و منزلت محسوب می‌شد.

سفرنامه‌های ایرانیان فرنگ رفته که از فرانسه و انقلاب آن سخن گفتند، در سده‌ی نوزدهم چاپ و منتشر نشد و در دسترس همگان قرار نگرفت. اما: «پیام‌ها و شناخت‌های آنها بر سر زبان‌ها بود و میان ایرانیان رواج یافت. بدین‌سان مفاهیمی چون «جمهور ملت»، «جمهور خلق»، «ارکان عدالت و جمهور»، «امر ولایت را به عهده جمهور ملت و وکلای دولت واگذارند»، «قانون آزادی و حریت»، «رسم حریت و آزادی»، «مشورت عموم»، «مشورت عام»، «وکلائی خلق»، «به طریق مشورت و اجتماع وکیل کردن»، «سلام ملتی»، «ملت فرانسه»، «دارالشورای فرانسه»، «مورخ مشهور ملتی» وارد میدان معنایی زبان فارسی شد و شکل‌گیری بافت گفتمانی نو را ممکن ساخت.» [۱۰۸]

انبوه آثار و نوشته‌های مختلف ترجمه شده‌ی چاپی یا خطی، شواهد و اسناد دست‌نویس مختلف، نشان از نفوذ و تأثیر گسترده‌ی زبان و فرهنگ فرانسه در سده‌ی نوزدهم ایران دارد. هرچند ارزیابی

عمیق و گسترده‌ی این تعامل فرهنگی نیاز به حوصله‌ی فراخ‌تری دارد، با نگاهی به *لغت نامه* دهخدا، حجم گسترده کلمات و مفاهیم فرانسوی را می‌یابیم که نشانگر قلمرو و ژرفای نفوذ زبان فرانسه در زبان فارسی است و امروزه به هر حال بخشی از فرهنگ ما به‌شمار می‌رود [۱۰۹].

از دستبرد برخی فرانسویان در آثار و میراث باستانی ایران و به یغما بردن آن‌ها سخن گفتیم، اما نباید و نمیتوان از سهم ارزنده‌ی فرانسه در کشف و خواندن سنگ‌نبشته‌های کهن ایران، به‌ویژه نبشته‌های میخی و هخامنشی بی‌قدردانی گذشت. این امر بر حافظه‌ی تاریخی تجددخواهان ایرانی در جست و جوی هویت نوین ملی تأثیر نهاده است.

انکیتیل دوپرن (۱۷۳۱-۱۸۰۵م) تحت تأثیر تحقیقات و فضای مساعد نطفه‌های ابتدایی شرق‌شناسی در اروپا، به مذاهب ایران باستان علاقه‌مند شد و با مسافرت به هندوستان توانست نسخه‌های خطی زند، پهلوی و فارسی، و مهم‌تر از همه متون سانسکریت ارزشمندی پیرامون زردشت را گرد آورد و این مجموعه را به کتابخانه‌ی سلطنتی فرانسه تقدیم کند. وی در سال ۱۷۷۱ م متن و ترجمه کتاب مقدس زردشتیان را در فرانسه منتشر کرد. عمده نوشته‌های نشریه فرهنگستان ادبیات فرانسه پیرامون «شرق» در آن زمان به قلم دوپرن است. کار او را اوژن بورنوف (۱۸۰۷-۱۸۲۳م) ادامه داد. بورنوف توانست از طریق زبان سانسکریت، متون زند را بخواند و این زبان فراموش شده را احیا کند. «تفسیر یسنا» در دهه‌ی چهارم قرن نوزدهم اثر مهم و برجسته‌ی او در تاریخ زبان‌شناسی ایران به‌شمار می‌آید. شرح و توصیف دانشمندان زبان‌شناس فرانسوی که از آن پس در بازآفرینی و احیای زبان و مذاهب و آداب و رسوم ایران باستان راه را برای پردازش نوینی از تاریخ ایران فراهم آورد، در این اشاره‌های گذرا نمی‌گنجد.

کار بزرگ و ارزنده‌ی دیگر فرانسویان در سده‌ی هجدهم و نوزدهم عبارت بود از شناساندن ادبیات غنی کلاسیک ایران به فرنگیان [۱۱۰]. *بوستان و گلستان سعدی*، *شاهنامه فردوسی*، *سفرنامه‌ی ناصر خسرو*، *سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک*، دیوان عمر خیام و... جمله‌ی به زبان فرانسه ترجمه شدند. در حوزه‌ی تاریخ ایران باستان، سیلوستر دوساسی، زمینه را برای خواندن متون خط میخی فراهم آورد. بورنوف رمزهای لوحه‌های هخامنشی را گشود. در زمینه‌ی تاریخ‌نگاری هم لوئی دوبو (۱۷۹۸-۱۸۶۳م) نخستین نوشته‌ی دقیق تاریخ ایران را به دست داد. بابلن با نوشتن تاریخ مشرق قدیم راه نرفته‌ای را گشود. جمیز دارمستر کتاب *نگاهی به تاریخ ایران* را منتشر کرد. رنه گروسه و کلمان هوارت در سده‌ی بیستم کار آنها را تکمیل کردند.

فرانسویان شاخه‌ی تحقیقی سکه‌شناسی ایران را نیز پی‌ریزی کردند. مارسل دیولافوا توانست قصر داریوش و خشیارشاه را از زیر خاک بیرون کشد و بشناساند. تاریخ نقاشی و مینیاتور و حرفه‌ها و صنایع ایران قدیم جمله‌ی در پیشگامی اولیه مدیون فرانسویان است. علم نجوم و ستاره‌شناسی نو را هم فرانسویان به ایرانیان شناساندند. در متن این کتاب به‌دلیل علاقه‌مندی پر دامنه‌ی تقی‌زاده و برخی دیگر از تجددخواهان ایرانی به این مبحث، باز درباره‌ی آن صحبت خواهیم کرد.

تقی‌زاده و فرانسه

در آغاز این گفتار آوردیم که تقی‌زاده خود می‌گوید سهم بیشتر آشنایی او با علوم جدید از آن زبان فرانسه بوده و از همان نوجوانی به فراگرفتن آن اهتمام ورزید. گرایش اولیه و اصلی تقی‌زاده به زبان فرانسه، عمدتاً فراگیری علوم جدید و تجربی آن یعنی پزشکی، نجوم، فیزیک و ریاضی بود. شدت علاقه‌ی او به فراگیری این حوزه‌های نوچندان بود که دور از چشم پدر سنت‌گرا و پیرو علوم قدیم خود، به یادگیری زبان فرانسه و علوم نو رایج در آن سامان پرداخت. فراگیری مخفیانه‌ی تقی‌زاده در حوزه‌های نجوم، حساب، هندسه، جغرافیا و پزشکی با یادگیری زبان فرانسه به عرصه‌ی سراسر متفاوتی وارد شد و دریچه‌ی دنیای نوینی را به روی او گشود. کتاب‌های فرانسوی و نوشته‌های ایرانیان متجدد و تحصیل‌کرده‌ی فرانسه به تدریج او را به امور و افکار سیاسی و آزادی‌طلبی متمایل کرد.

در ۲۱ سالگی (۱۳۱۶ق) به‌عنوان معلم فیزیک در مدرسه‌ی دارالفنون (مظفری) تبریز تدریس کرد. حکایت تأسیس مدرسه‌ی تربیت را که زبان‌های فرانسه و علوم و فنون جدید را در برنامه تدریس آن گنجانده بودند و در زیر آتش مخالفت متعصبین خشک‌مغز سوخت و در نطفه خفه شد خود حدیث دیگری است.

نخستین تجربه و تمرین او در زبان فرانسه نوشته‌ای بود در مضرات مسکرات که به یاری انجمن ضدمسکرات دوست ارمنی‌اش دکتر پاشایان در میان بعضی برخی اهالی تبریز توزیع شد. کتاب عجایب آسمانی ترجمه‌ی کتاب *les merveilles celests* نوشته‌ی کامیل فلاماریون منجم نامدار فرانسوی به زبان فارسی، را می‌توان نخستین تلاش موفق تقی‌زاده در آشنا کردن ایرانیان با علوم، افکار، و آرای جدید فرانسویان به‌شمار آورد. کتابی که او را به‌شدت به نجوم علاقه‌مند کرد و حکایت‌اش را در گفتاری مجزا خواهیم خواند.

در همین سالها تقی‌زاده به علوم جدید طب فرنگی علاقه‌مند شد و فراگیری جدی آن را در دستور کار خود قرار داد. حضور دکتر کفری کرمانشاهی - تحصیل‌کرده فرانسه - طبیب مخصوص امیر نظام، پیشکار آذربایجان در تبریز، موجب شد که تقی‌زاده بتواند با حضور در حوزه‌ی درس او، علوم جدیدی چون فیزیک، تشریح، فیزیولوژی و پاتولوژی (آسیب‌شناسی)، و نیز زبان فرانسه را فرا گیرد. کتابخانه‌ی تربیت که به همت او و همراهان تجددطلب‌اش برپا شد به تدریج با جمع‌آوری و عرضه کتب و نشریات فرانسوی، به نیت رواج بحث‌های نو، نقشی مؤثر ایفا کرد.

با تأسیس مجله‌ی گنجینه فنون در سال ۱۳۲۰ ق، تقی‌زاده پاورقی ترجمه‌ی فارسی کتاب فیلسوف و متفکر روانشناس فرانسوی گوستاو لوبون (۱۸۴۱-۱۹۳۱) را تحت عنوان *تمدنات قدیم*، در آن منتشر کرد [۱۱۱].

از گوستاو لوبون کتاب‌های متعددی در روانشناسی مردم، التهاب‌ها و نهضت‌های اجتماعی باقی مانده است [۱۱۲]. عدالت اجتماعی در تفکر او تخیلی و غیرعلمی خوانده شده است. تقی‌زاده در یکی از آخرین نوشته‌هایش با عنوان «حکومت استبدادی و دولت مشروطه» که در *اطلاعات ماهانه* تهران چاپ و منتشر شد، در عوامل محرکه‌ی نهضت مشروطیت از رویکرد لوبون در بیداری و آفرینش تحرک تاریخی یاد کرده است [۱۱۳]. به هر حال، تقی‌زاده از نخستین کسانی بود که لوبون فرانسوی و آثارش را به ایرانیان معرفی کرد. بعدها آرای این متفکر فرانسوی در میان تجددخواهان ایران به اصطلاح «مُد» شده بود، و «در پاتوق‌های روشنفکری تهران نام لوبون زیاد رد و بدل می‌شد. روشنفکرها می‌نشستند و به نام لوبون و یا بحث در اطراف او و آثار او فنجان‌ها سر می‌کشیدند... چون میوه‌ی اندیشه او مزه‌ای داشت که دهان هر متجددی را آب می‌انداخت» [۱۱۴]. این که در دهه‌ی چهل شمسی، پس از سپری

شدن ۶۰ سال از تجربه و مشق‌های اولیه‌ی تقی‌زاده‌ی جوان در ترجمه، آثار این فرانسوی به دهان متجددان روشنفکر آن زمان هم شیرین آمد، قابل تأمل است.

تقی‌زاده‌ی جوان به آرا و نوشته‌های ملکم خان که تأثیر پر دامنه‌ای از متفکران فرانسوی برگرفته بود، نیز عنایت خاصی داشت. در یک کلام، تقی‌زاده از همان آغاز جوانی، فرانسه را مهد دانش نوین و آزادی، و انقلاب کبیر آن را سرآغاز تحولات اجتماعی و سیاسی جهان نو شناخت. به باور او، پیش از انقلاب فرانسه: «نهضت فکری و فلسفی عظیمی در کار نضج و تکامل بود و نوشته‌های نویسندگان بزرگ آن ملت مانند روسو و ولتر و مونتسکیو تأثیر بزرگی در افکار عامه نموده و مبارزه‌ی شدید نیرومندی بر ضد استبداد جسمانی و روحانی یعنی حکمرانان و روحانیون کاتولیک برپا ساخته بود و انقلاب [مشروطه] تا حدی نتیجه این انتباه عمومی بود. مرام عمده‌ی سیاسی آن کسب حقوق برای طبقات پایین عامه بود که کامیابی حاصل شد» [۱۱۵]. در همین نوشته می‌افزاید: «انقلاب کبیر فرانسه تکانی به همه دنیا داد و نوری بود که از افق فرانسه تابان شد و به تدریج در آفاق دیگر نیز درخشید.»

فرنگ‌شناسی تبریزیان

چاره‌ای برای زندگانی و عزت و رفاه و سعادت و قوت و مکنت و جاه و شوکت و غنا و ثروت و رواج تجارت و وفور زراعت و ترقی صنعت و محافظت ایمان و صون دین و و رونق عمران و حیات جاودانی و رفع نادانی و کسب ظفر و فوز و تحصیل نام و شهرت و دست بالای دیگران شدن جز این نیست و تدبیری غیر از این به، که به شتاب هرچه تمام‌تر و عزم درست و غیرت واقعی تمدن جدید را قبول کنیم و آن را به عین همان اصول اجرا نموده و به کار اندازیم و به تجربه مجرب نپردازیم.

تقی‌زاده، ۱۳۲۳ق

نخستین اشاره به فرنگ و فرنگیان

نخستین اشاره و یادکرد مستند کتبی به فرنگ‌شناسی تبریزیان به سال ۷۴۸ق (۱۳۴۷م) بازمی‌گردد. ناشناسی تبریزی در کتابی در باب جغرافیا که به بنیان‌گذار سلسله‌ی مظفری، یعنی امیر مبارزالدین محمد بن مظفر (۷۱۳-۷۵۹ق)، تقدیم شد، پیرامون فرنگ و فرنگیان اشاره‌هایی آورد. [۱۱۶] اشاره‌های این تبریزی بی‌نام و نشان به فرنگ و دستاوردهای آن به‌ویژه عینک و ذره‌بین شاید نخستین یادکرد مکتوب ایرانی به کالاها و اختراعات فرنگیان باشد. [۱۱۷]

دوره‌ی صفوی اوج حضور و فعالیت مسیحیان و فرنگیان در ایران تا آن زمان به‌شمار می‌آید. تمایل و گرایش شاهان صفوی به بهره‌گیری از مسیحیان ایرانی، به‌ویژه ارمنه، و جلب دوستی دولتهای فرنگی برای مقابله با عثمانیان، ورود و فعالیت هئیت‌های سیاسی، بازرگانی و هیئت‌های مذهبی مسیحی به این سرزمین را تسهیل کرد.

در تمام این دوران، و تا دهه‌های اولیه‌ی سده‌ی نوزدهم، تجسم فرنگ در نزد ایرانیان، باورمندان مسیحی بودند و به تحولات فرنگ و یا آشنایی و جذب فرهنگ و زبانهای اروپایی توجه چندانی نشان نمی‌دادند. حاصل جست‌وجو در اسناد و شواهد ایرانیان و حتی سفرنامه‌های فرنگیان تاکنون واجد اشاره‌های درخوری نبوده که نشان از توجه ایرانیان به چیزی باشد که در این دوران در فرنگ در شرف تکوین و تحول بوده است. در واقع، با آغاز کنجکاو‌ی کاوشگرانه و ژرف‌نگرانه‌ی فرنگیان نسبت به شناختن «شرقیان»، مسلمانان و ایرانیان با اتکا به اندیشه‌های اصالت‌خواهانه‌ی مذهبی خویش، فرنگ مسیحی را لایق شناسایی و توجه نیافتند.

پژوهشگری غیرایرانی می‌نویسد برای کسانی که دین خود را والا و زبان آن را زبان فرشتگان می‌شناختند، و هرگز هم‌اورد و همتایی به ذهن خود راه نمی‌دادند، و از آنجا که شیوه‌ی زندگی خود را بی‌کم و کاست می‌یافتند، فرنگ چه چیزی می‌توانست برای ارائه داشته باشد. کمتر دانشمند مسلمانی را می‌شناسیم که به شیوه‌ی جدی و پیگیر به آموختن زبان لاتین و یا سایر زبانهای جانشین آن پرداخته باشد. هیچ اثر مهمی را نمی‌شناسیم که از سوی اندیشمندان مسلمان از زبان‌های اروپایی به عربی یا فارسی برگردانیده شده باشد. [۱۱۸]

باید توجه کنیم که وزیر دانشمند و مورخ بزرگی چون رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ خود که برخی مورخان اروپایی آن را دائرالمعارف کم‌نظیر و بی‌همتای قرون وسطا می‌شناسند، به‌رغم

موقعیت حساس وزارت خود در دستگاه حاکمان مغول در تبریز، هیچ اشاره‌ای به تحولات آن سامان همچنین تلاش و اقدامات پاپ و رهبران سرزمینهای فرنگ برای برقراری مراد و همسویی با ایرانیان نمی‌کند. او نیز فرنگیان را شایسته اشاره و بررسی ندانسته است. ایرانیان، علی‌رغم ارتباط‌های نسبتاً قابل ملاحظه‌ی زمان صفویان نیز نتوانستند از چگونگی و چیرستی آرا و تحولات ممالک فرنگ آگاه شوند. در حالی که سیاحان و مبلغان مسیحی این دوره هرچه نتوانستند اطلاعات و داده‌های جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی را از ایران جمع‌آوری کردند و به سرزمین‌های خود بردند.

نخستین دل‌نگرانی جدی ایرانیان نسبت به فرنگ را در نوشته‌ی حکیمی ایرانی به‌نام بهاء‌الدوله - در گذشته به سال ۹۱۶ ق - در کتابی با عنوان *خلاصه التجارت* یافته‌اند. محقق می‌نویسد این طبیب ایرانی در اثرش از بیماری‌ای جدید (ظاهراً سفلیس) سخن به میان می‌آورد که آن را زخم ارمنی یا آبله‌ی فرنگی می‌خواند. او ضمن هشدار به هموطنان خود می‌گوید که این بیماری ابتدا در اروپا شایع شد و از آنجا به استانبول و دیگر سرزمین‌ها راه یافت؛ در سال ۱۴۹۸م به آذربایجان رسید و از آنجا به عراق و دیگر مناطق ایران سرایت کرد. سفلیس - که در زبان ترکی و اکثر زبان‌های ممالک اسلامی مرض فرنگی خوانده می‌شد - در قرن هفدهم در منطقه به‌عنوان سوقات فرنگ بر سر زبان‌ها افتاد. [۱۱۹]

هشدار که بیش از آنکه اشتیاق و ترغیب در کسب آگاهی از تحولات آن سوی داشته باشد، هراس‌انگیز و دوری‌گزین بود. در حالی که فرنگیانی که به ایران می‌آمدند مشتاق و پیگیر شناخت چیرستی و چگونگی ما بودند. برخی از آنان زبان ما را آموختند، از جزئی‌ترین ابعاد فرهنگی، مذهبی، و سیاسی ما داده‌ها و یافته‌ها گرد آوردند و انبوه سفرنامه‌های این دوره را به فرنگ بردند تا هرچه قابل شناسایی و آموختن و بهره‌وری باشد، برگیرند. در عوض، ایرانیان نتوانستند از این فرصت مغتنم در شناسایی تحولات دورانی که رنسانس و نوزایی لقب گرفت، بهره گیرند.

مراد و صفویان با فرنگ به یاری گرفتن از برخی ساخته‌ها و ابزارهای نظامی در مقابله با عثمانیان خلاصه شد. سلاح آتشین - به‌ویژه توپ - را در همین زمان از پرتغالی‌ها گرفتند و کاربردش را فرا گرفتند و تفنگ را هم در زمان شاه طهماسب وارد کردند و به کار بردند. حتی همین ابزار جنگی نیز به تداوم دانش و تولید آنها نیانجامید، و بعد از مدتی از نظرها افتاد.

دستگاه چاپ هم که به ایران دوران صفوی راه یافت، چندان عنایت ایرانیان را جلب نکرد و دستخوش فراموشی شد. در تمام دورانی که تبریز مرکز سیاسی - تجاری فعالی بود و فرنگیان بسیاری به آنجا در رفت و آمد و اقامت بودند، حتی در هنگام ترجمه‌ی سخنان تازه‌واردان، به فرنگیان مقیم شهر تکیه می‌شد و ما هیچ ردی از علاقه و اطلاع یک ایرانی به زبانهای اروپایی در دست نداریم، و ساکنان قدیمی‌تر فرنگی و فارسی دان را در مقام مترجم به کار می‌گرفتند.

هر چه سفر فرنگیان به ایران موجب آشنایی‌شان با ایران و فراهم آمدن گنجینه‌ی ایران‌شناسی برایشان شد، رفتن ایرانیانی چند به فرنگ نه تنها راه به دانش و آشنایی با تحولات جدید جهان مسیحی نبرد، بلکه بعضاً آثار زینباری هم بر تصویر و ذهنیت اروپاییان از ایرانیان نهاد. فرنگیان مسافر چه در قالب سفرای سیاسی و چه به‌عنوان مبلغ دینی و یا بازرگان، حاصل مشاهدات خود از ایران و ایرانی را تدوین کردند و میراث و گنجینه‌ای برای جامعه و نسل‌های بعدی خود انباشتند. اما ایرانیان، به‌رغم کنجکاوی و حیرت‌شان، تا سده‌ی نوزدهم، شناخت و دانشی برای هموطنان خود برجای ننهاندند. تحولات، چیرستی و چگونگی مدنیت جدید در فرنگ کماکان به عنوان سرزمین کفر و زندقه و دیار عجایب در حاله‌های از ابهام و پوشیدگی در نزد ایرانیان باقی ماند. در عوض، ایران‌شناسی فرنگیان تا آستانه‌ی سده‌ی نوزدهم

توانست با شناخت همه جانبه روحیه و فرهنگ ایرانیان و ایران مجموعه‌ای باکیفیت از اسناد و مدارک وشواهد دقیق برجای نهد. [۱۲۰]

در تمام این دوران، ویژگی‌های فرهنگی، ذهنیت و باورهای سنتی— مذهبی ایرانیان مانع اصلی کنجکاوای نقادانه و پویا در علل و ریشه‌های نوآوری و تحولات فرنگ بود و هراس دهشتناک و بازدارنده‌ی تکفیر سیاسی و یا مذهبی، موجب شد ایرانیان فرنگ‌دیده کمتر سند، رد، و شاهده‌ی از مشاهدات خود برجای گذارند. اگر هم اشاره ای شد همه حذرآفرینی دینی و اخلاقی بود.

به‌رحال، این اشاره‌های گذرا را از آن رو آوردم تا نشان دهم که در آستانه‌ی سده‌ی نوزدهم، مجموعه‌ای از دانش و شناخت «فرنگ‌شناسی»، از آنچه روی داده بود، از ایرانیان در دسترس نبود و این پادریان و مبلغان مسیحی و یا خود فرنگیان بودند که فرنگ را آن‌گونه که لازم و کافی می‌دانستند در ذهن ایرانیان بازپردازی کردند.

در کنار این ذهنیت همگانی عامه‌ی مردم، معدود منورالفکرانی هم بودند که با کنجکاوای و ژرف نگری بیشتری به فرنگ و فرنگی می‌نگریستند. میرعبداللطیف خان شوشتری (۱۱۷۲-۱۲۲۰ ق / ۱۷۵۷-۱۸۰۵ م)، از نخستین فارسی‌زبانانی است که با حیرت از پیشرفت فرنگ سخن می‌گوید [۱۲۱]: «جماعت انگلیسیه» و اندیشه‌ها و علوم آنها را می‌ستاید و برای عبرت هموطنان خود از تحولات و پیشرفت‌های سیاسی، علمی و فنی سخن می‌گوید. از وجود روزنامه و نقش آگاه‌گرانه‌ی آن که به هر گوشه می‌فرستند تا مردم از حوادث مملکت مطلع شوند و بتوانند قضاوت کنند و بزرگان و رؤسا هم بترسند که اعمالشان را بنویسند، لذا از رویه و عمل نامطلوب دوری گزینند. [۱۲۲] وی از وجود آزادی‌های اجتماعی و حضور خانه‌ی مشورت، مجلس شورا، و حق رعایا در انتخاب نماینده، نظام قضایی و «تدبیر مدن» در سرزمین‌های بیرون از ایران گزارش می‌دهد.

میرزا ابوالحسن شیرازی، ایلچی، اندیشمند و منورالفکر فرنگ‌رفته دهه‌های نخستین سده نوزدهم که به سال ۱۸۰۹ م (۱۲۲۴ ق)، به وادی حیرت و شگفتی «انگریز» رفته بود در «حیرت‌نامه» اش وصف نوآوری‌های مردم آن سامان و حمایت و ترغیب آن را به دست داده است. اولین اشاره‌ها به شیوه‌ی مقابله با شیوع و گسترش امراض مسری طاعون و وباست و بر ضرورت «کراتین» (قرنطینه) تأکید می‌ورزد؛ پارلمان و حق رأی و تصمیم‌گیری با رأی اکثریت را شرح می‌دهد. نظام قضایی و مجازات‌هایی را تحسین می‌کند که با شقه و غل و زنجیر کردن مرسوم در ایران تفاوت‌ها دارد. حضور و آزادی مطبوعات را جانبدارانه داوری می‌کند؛ چیستی و ضرورت و کارآمدی آنها را توضیح می‌دهد. [۱۲۳]

این اندیشمند ایرانی سفرنامه خود به فرنگ را «حیرت‌نامه» می‌نامد و در وصف «سرزمین عجایب» گزارش می‌دهد. از یک‌سو برخی «عجایب» فرنگ را می‌ستاید و از دیگر سوی، آن را سرچشمه‌ی فساد، فتنه، و انحراف برمی‌شمرد و زمینه‌ی فرنگ ستیزی را فراهم می‌آورد. [۱۲۴]

در تعامل و تقابل دوسویه‌ی فرنگ با ایران، دولت‌های اروپایی عمده‌تاً بسط نفوذ سیاسی و منافع بازرگانی و صنعتی خود را در نظر داشتند و از سوی برخی از ما نوعی کنجکاوای و پرتوافکنی برحیرت و افسون از علل و راز تفوق آنها و یا تلاش در برگرفتن برخی ابزار و فنون مورد نیاز برای بقا در مناسبات جدید بین‌المللی بوده است. در این رویکرد، که تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم دیدگاه مسلط بود، فرنگ نزد بعضی از نخبگان ما در قامت «غرب مسیحی» تجسد یافت و عمده‌تاً کشاکش‌های مذهبی برجسته شد. به‌ویژه، دل‌نگرانان ایمان که با ورود مؤلفه‌های نوین احساس خطر کردند و در پی استحکام اصالت‌خواهی خودی به موضع‌گیری و مقابله با آنان برآمدند و هر نوآوری را نفی و تکفیر کردند. تنها بستر متفاوت در میان ایرانیان غیرمسلمان شکل و قوام یافت. گذشته از ترسایان، در آن فضای پر فشار و محدود،

رهروان آیین بدعت نگر بابی با برداشتن مرز نجاست فرنگیان و خودی تا حدی در تغییر ذهنیت کافر و بیگانه‌ستیز عمومی خدشه افکند. شرح و بسط آن را در کتاب ازلیان ایران پی گرفته‌ایم.

از روایت‌های متعدد و گاه متفاوت و متضاد که بگذریم، معدودی منورالفکر، آن‌هم از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، با این باور برآمدند که راز تفوق مدنیت نوین داشتن «انتظام» و «قانون» است و به چاره‌جویی و ارائه‌ی راه‌حل پرداختند. کنکاش و جویایی نقادانه و پیگیر فرنگیان، به تدریج «علوم شرق‌شناسی» را پی ریخت و به مبنا و رویکرد مدونی در بینش و کنش آنها به ما بدل شد. کنجکاو و پی‌جویی برخی از فارسی‌زبانان گرچه وجود داشت و نمونه‌هایی از آن را در سفرنامه‌ها و یادداشت‌های عمدتاً خطی زمانه می‌توان دید، اما همچون بسیاری موارد دیگر مدون و نهادینه نشد. [۱۲۵] معدود نمونه‌هایی یافت می‌شود که نشان از این ذهنیت و خواست انگشت شماری در شناسایی فرنگ و فرنگی دارد، اما کم‌اثر و بعضاً به اخذ ظواهری ناکارآمد به‌جای روی‌آوری اندیشیده، جویا، و نقاد انجامید. در مواردی هم که اشاره و آرای در خور تأملی عرضه شد، با گسست‌های بعدی نتوانست در مقابل علوم نهادینه‌ی شرق‌شناسی معرفت مشابهی در فرنگ‌شناسی، که هم خود را بشناسد و هم ریشه‌های فلسفی و علل تجدد آنها را درک کند، به حاصل آورد. [۱۲۶]

فرنگیان نیز درصدد سبب یابی و بسط بستر فهم این چیستی و جگونگی تفکر فلسفی و نظری آن برنیامدند. غالب فرنگیان تا سده‌ی بیستم را تبلیغ‌گران مذهبی، بازرگانان و مأموران سیاسی کشورها تشکیل می‌دادند. نمونه‌های انگشت‌شماری از فرنگیان با دغدغه‌ی حکمت و فلسفه و آگاه به ریشه‌های تفکر جدید و علاقه‌مند به بسط آن معرفت‌ها در ایران نیز بودند، که تعدادشان چندان قابل اعتنا نیست. نمونه‌ی برجسته‌ی این دست اندیشمندان، کنت دو گوبینو سیاستمدار و دانشمند فرانسوی است که پس از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه رئیس دفتر الکسی دوتوکویل جامعه‌شناس و سیاستمدار مشهور فرانسه و وزیر امور خارجه دولت موقت جمهوری فرانسه بود. او در سال ۱۸۵۵ به‌عنوان دبیر اول سفارت فرانسه به ایران آمد و حاصل اقامت سه ساله‌اش کتاب *سه سال در آسیا* بود که در سال ۱۸۵۹ منتشر شد. یکبار دیگر، در اکتبر ۱۸۶۱ از سوی ناپلئون سوم به‌عنوان وزیرمختار فرانسه به ایران بازگشت. دوگوبینو به ایرانیان علاقه‌مند شد و در مقام بیداری آنان به ترجمه و نشر *رساله‌ی گفتار در روش راه بردن عقل* دکارت همت گماشت. او می‌خواست باعرضه‌ی افکار نو در فضای بحث‌های فقهی و کلامی ایرانیان، تحول و تحرک پدید آورد. هرچند دوگوبینو فیلسوف نبود و چندان هم با «دکارت میانه‌ای» نداشت [۱۲۷]، اما به‌قول خودش می‌خواست «مقداری خوراک جدید فکری در اختیار ایرانیان» قرار دهد؛ از این‌رو آن رساله مشهور عصر روشنگری دکارت را عرضه کرد. او بر آن بود که ایرانیان را که چندین سده از تحولات و تحرکات جدید فرنگی و ریشه‌های جوشش فلسفی-نظری آنها بی‌اطلاع مانده بودند و غالباً از طریق اخبار و مشاهدات سطحی و پندارهای نه چندان استوار به نشانه‌ها و جوانبی اشراف یافته بودند به تأمل وا دارد.

ایرانیانی که در پی ضرورت‌های فوری خود چون آموزش و ترویج فنون و صنایع جدید - و عمدتاً در امور نظامی، به‌دلیل ضربه‌های ناشی از شکست‌های نظامی از روسیه و چندی بعد از انگلیس در خارک و هرات، و تا اندازه‌ای علوم پزشکی، به‌علت بیماری‌های مسری و کشنده‌ی همگانی، مترصد راه چاره‌ای بودند.

در واقع، ضرورت‌های آنی، نداشتن درک درست از مبانی فرهنگ و تمدن جدید و همبسته‌ی نوین فرنگی و آسان‌جویی و تقلیل‌گرایی ما موجب شد تا هشیارترین منورالفکران و دولتمردان کشورمان در

پی اصلاحاتی چند، صرفاً به فراگیری هرچه سریع‌تر و شتاب‌زده برخی فنون و صنایع برآیند که شاید گره از معضل فوری ما بردارد.

شتاب رویدادها و تقابل توان و هیبت حیرت‌آور مدنیت جدید که دیگر نمی‌گذاشت ما ایرانیان در حال خود باشیم نیز مزید بر علت شد. از این‌رو، نزدیک‌ترین و سهل‌ترین راه را برای مقصود برگزیدیم؛ راهی که به «الگوی غربی» ترقی و پیشرفت و توانمندی نمی‌انجامید، شاید هم نمی‌توانست بیانجامد. نه این‌که بخواهیم تلاش همه‌جانبه‌ی نظری و عملی پیشگامان تجددخواه ایران، چه در میان دولتمردان و دیوانیان و چه منورالافکران برون از دستگاه حکومتی در سراسر قرن نوزدهم را نادیده انگاریم؛ کما این‌که هر جا هم که پیش آمد نشانه‌هایش را به دست دادیم. اما می‌خواهیم بر این نکته‌ی مهم تأکید کنیم که با آن شرایط و فضای زمانه که برشمردیم، و با برقراری عدم‌توازن قوا، تحمیل و مداخلات روزافزون فرنگیان برای کنترل هست و نیست ما در راستای منافع، اهداف، و باورهای خودشان از یک سو، و شتاب‌زدگی، سراسیمگی و حیرت در هم آمیخته به نادانی و سرسختی استبداد سیاسی و دینی ما از سوی دیگر، توان و ظرفیت معرفت یافتن و جذب چند سده کشاکش نظری و تلاش عملی فرنگیان در دستیابی به مؤلفه‌های جدید در نزد ما موجود نبود. علیرغم تمامی آن تلاش‌ها و پیگیری‌ها — که باید آنها را شناخت و برشمرد — به عمق و ریشه‌های جوشش تحولات جدید، به‌ویژه در زمینه‌ی فلسفه راهی به اعماق نبردیم. [۱۲۸]

موضوع قابل تأمل این است که بعد از قریب صد و اندی سال پس از نشر «رساله‌ی دیاکرت» — گفتار در روش راه بردن عقل اثر دکارت — به کوشش دوگوبینو، (۱۲۷۹ ق) بسیاری از ایرانیان:

«اگرچه سخنان ستایش‌آمیز او را درباره‌ی هوشمندان ایرانی به تفصیل بازگفته‌اند، از تیزبینی‌ها و بررسی درخشان وی راجع به شیوه‌ی تفکر ایرانیان به‌ویژه درباره شیوه برخورد دانایان ایرانی با اندیشه‌های غربی کمتر سخن گفته و یا اصلاً سخنی نگفته‌اند.» [۱۲۹]

همین محقق نکته‌سنج می‌نویسد: داستان شیفتگی ایرانیان به ناپلئون و ولتر از زبان گوبینو را برجسته کرده‌ایم ولی از درون‌مایه اصلی کارهای او در ایران و از برداشت و ارزیابی‌اش از چند و چون این شیفتگی چیزی نگفته‌ایم.

به‌رحال کنه روایت تجددخواه فرنگی و خردگرایانه‌ی آن رساله‌ی روشنگر دکارت در وصف فردیت مدرن: «می‌اندیشم پس هستم»، در ذهنیت ایرانیان قرن نوزدهم چندان تحرک و انگیزش قابل تأمل و جدی‌ای ایجاد نکرد. می‌دانیم نخستین نسخه‌های آن رساله مهم عصر روشنگری را سوزاندند.

نمونه‌هایی چند از برخورد علمای روحانی به فرنگ در آغاز سده‌ی نوزدهم

از آغاز سده‌ی نوزدهم، علی‌رغم نفوذ گسترده و روزافزون علمای روحانی در میان عامه‌ی مردم و جامعه، و استقلال کمابیش مالی آنها که با تکیه بر املاک و زمین‌های وقفی و اخذ خمس و زکات و سهم امام تأمین شده بود، از این‌که رهبران مذهبی از سیاست جهانی مطلع باشند و یا به آن دلبستگی بروز دهند، کمتر نشانی می‌یابیم. [۱۳۰] محور تمرکز آنان رسیدگی در امور دینی و عبادی و تذکرات اخلاقی، نشر کتب و رساله‌های فقهی بود. در آغاز قدرت یابی جدید روحانیون و تجدید دستگاه توانمند آن در دوران صفویه، و چندی بعد در سده‌های هیجده و نوزدهم، مؤلفه‌ی مهم دیگری که ذهن و توان علمای روحانی و مجتهدین را به خود مشغول کرد، مقابله‌ی نهایی اصولیون و اخباریون برای تسلط برفقه شیعه بود. [۱۳۱]

جنگ‌های ایران و روس، به خصوص دوره‌ی دوم آن، زمینه‌ی حضور و نفوذ گسترده‌ی روحانیون در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی را فراهم آورد. حکومت به حمایت روحانیون و فرمانبری مقلدان از آنان، در بسیج تهبی‌دستان شهر و روستا برای سربازگیری و تهییج شرایط جنگی نیاز داشت. مجتهدان نیز فرصت را غنیمت شمردند و با حکم جهاد به صحنه آمدند. ملا احمد نراقی مجتهد برجسته‌ی زمانه مشاور شاه بود. بسط و عمق نفوذ روحانیون در این بزنگاه بحرانی، قدرت سیاسی و توان و دامنه‌ی عمل آنها را به میزان دوره صفویه ارتقا داد. هرچند که عوارض تلخ و ناگوار شکست‌های فضاقت‌بار به سود هیچ کس، از جمله روحانیون، تمام نشد. اما این حضور گسترده به حکومت، دولت‌های خارجی، مردم و مهمتر از همه خود روحانیون، اهمیت و قدرت اجرایی علمای روحانی در ایران را فهمانید. ملا احمد نراقی از علمای به‌نام زمانه درصدد تدوین نظریه‌ای برآمد که اولین زمینه‌های فقهی-سیاسی ایده‌ی ولایت فقیه عالم روحانی را فراهم آورد.

چیرگی باورهای اصولی و پذیرش این امر که هر مجتهدی می‌تواند نظر اجتهادی خود را عرضه کند و هر مؤمنی باید از یکی از این مجتهدین به‌عنوان مراد و راهنمایی دینی خود تقلید کند، منزلت و نفوذ علمای روحانی را بیش از پیش بسط داد.

ناظر خارجی این زمان می‌نویسد: مردم مجتهدان را راهنمای دین و حامی خویش در مقابل حاکمان تلقی می‌کنند. آنان از چنان منزلت و احترامی برخوردارند که بزرگترین و مغرورترین شاهان را به همصدایی واداشته است. حتی اگر احترامی برای آنان قائل نباشند باید به آن تظاهر کنند. [۱۳۲] مجتهدان بر همین مینا در زمان جنگ با روس اعلام جهاد کردند. در میان این علما، ملا احمد نراقی (۱۳۴۵ ق) هم در میان مردم و هم نزد حکومتگران منزلتی والا داشت. نراقی در شرایطی که بخش وسیعی از کشور از دست رفته بود، بیش از آن که بخواهد یا بتواند جوهر مدنیت نوین و یا رویه‌ی استعماری آن را بشناسد و بشناساند در وصف زمانه فتحعلی شاه نوشت:

«... مر کافه رعایا را جامع سعادات، دوران سعادت توأمانش مر قاطبه‌ی رعایا را حاوی فنون کمالات، جهات صوری و معنوی را با هم قرین نموده، کشور سعادت جاودان را چون اقالیم جهان مسخر ساخته و ممالک دل و جان از لوث فرنگیان رذایل صفات پاک نموده، دیار ممالک اخلاق را چون ممالک آفاق در قبضه تصرف در آورده...» [۱۳۳]

در واقع، دل‌نگرانی اصلی نراقی بیش از هرچیز «رذایل ناپاک فرنگیان» است و لذا از این‌که شاه قاجار مملکت را از لوث این «اخلاقیات» پاک کرده و به مناسک و موازین اخلاقی اسلامی پایبند مانده اظهار خرسندی خود را اعلام می‌کند. [۱۳۴]

در دارالسلطنه‌ی تبریز نیز علما و مجتهدان، وجهه‌ی دامنه‌داری یافته و طرف مشاوره‌ی ولیعهد — عباس میرزا — بودند. عباس میرزا نیز در زمان جنگ علیه روس به علمای روحانی متوسل شد و حتی آنان را به جنگ‌های دوم علیه «کفار روس» ترغیب کرده بود. اصلی‌ترین دغدغه‌ی ولیعهد اصلاح‌طلب و تجددخواه پذیراندن ضرورت «نظام جدید» [۱۳۵]، به‌ویژه در امر تسلیحات، لباس و مناسبات قشون، مشابه فرنگ، بود. روس‌ها، فرانسویان و بعدتر انگلیسی‌ها آموزش نظامی ایرانیان را به عهده داشتند. عباس میرزا برای خنثی کردن مخالفت علما ابراز کرد که «نظام جدید» روشی است که پیغمبر اسلام متداول کرده بود و با نشر آیه ۴ سوره صف، در خصوص دوست داشتن جهادگران علیه کفار، توسط خداوند آن را به مهر و امضای علمای تبریز رساند. نظام جدید، پوشیدن لباس ارتشی فرنگی، رعایت انضباط نظامی و پیروی از تعالیم و دستورات افسران فرنگی ارتش بود و علی‌رغم همه‌ی کوشش‌های عباس میرزا و قائم مقام، برخی از روحانیون پوشیدن جامه‌ی فرنگی و پیروی از دستورات «کفار فرنگی»

را مخالف اسلام اعلام کردند. عباس میرزا در هراس از ضدیت علما، برنامه‌ی نظام وظیفه‌ی عمومی خود را اعلام نکرد. وزیر دانشمند و ایران‌خواه دارالسلطنه‌ی تبریز - میرزای بزرگ فراهانی - با وساطت و نزدیکی با علما در تلاش خنثی کردن مخالفت آنها با اصلاحات جدید و تبرئه عباس میرزا از اتهامات «فرنگی‌مآبی» و همراهی با کفار بود. رساله‌های جهادیه علیه «کفر روس» از سوی میرزای بزرگ کوششی دو سویه بود. از یکسو، در بسیج و همراهی علما در مقابله با روس‌ها به کار می‌آمد و از سوی دیگر توجیه و بدفهمی‌های تجددستیز و مخالفت نوآوری‌های لازم درباره «نظام جدید» را رواج می‌داد. مفتون دنبلی (۲۲۰ ق/ ۱۸۰۵ م) می‌نویسد: قائم‌مقام بزرگ نسخه‌ای در آداب جهاد تحریر کرد و «دانایان و صاحب سوادان از جانب علما و مجتهدین به هر قریه و بلد تعیین، رفته که عوام را رسوم جهاد» بیاموزند [۱۳۶]. رسمی که از حکومت برخاست و به تدریج علما و مراجع تقلید بزرگ چون میرزای قمی، کاشف الغطا و... به تأسی آن، رساله‌های جهادیه‌ی متعددی در آموزش و بیداری مردم برای مقابله با «کفار روس» نگاشتند. تکیه‌ی سیاست جنگی دارالسلطنه تبریز بر «رساله‌های جهادیه»، ادبیات سیاسی - مذهبی و مفاهیم مشخص بر مبنای تفسیری مذهبی در تبریز و برخی شهرهای بزرگ ایران رواج داد. کتاب/ احکام/ جهاد میرزا بزرگ قائم‌مقام در رمضان ۱۲۳۳ ق به‌عنوان اولین کتاب فارسی‌زبان چاپ داخل کشور منتشر شد. شیوه و نثر فارسی این اثر که از جانب وزیر اصلاح‌طلب و جویای نظام جدید اتخاذ شد، شایان تأمل است. فغان از بدرفتاری کفار با مردم گرجستان، رسوم فاسد، سستی دین و نادرستی آیین‌شان و ضدیت آن با موازین اخلاق اسلامی در صدر متن خطابه‌گونه برای ایجاد انگیزه در مقابله با روس‌ها قرار گرفت. در نقد آداب و عادات روسیان آمد که «مرد و زن در کوی و برزن مانند... دواب بی‌ستر و حجاب معاشر و مخلوطند»، «انات و ذکور در عرض سنین و شهور، هر شام و سحر چون لحظه و نظر با یکدیگر آموخته‌اند» و «گاه و بیگاه در بزم، شراب بی‌شرم و حجاب خوردند و ریزند و در رقص و سماع نشینند و خیزند». و در وصف بربریت این کفار آنچنان پیش رفته که نویسنده مدعی می‌شود «این طایفه را حدودی چند... که حیوانات وحشی و انسی ملتزم آنند، لازم نمی‌دانند» و روسیان را مصداق این شعر معرفی کرده که: «بی‌تمیزی چند چون خیل خران آن بر این افتاده بین این بر آن»

رساله در «اوصاف ذمیمه‌ی روس» و ضدیت آن با اخلاق اسلامی به نقد طب فرنگی برمی‌خیزد تا اسلام‌خواهی و اسلام‌گرایی خود را بیشتر نشان دهد، می‌نویسد: روسیان «قابله‌ی زنان حامله» را از میان «جراحان و طبیبان» مرد برمی‌گزینند. در وصف پایبند نبودن به اصول زناشویی و رواج زنا با محارم آنان همین بس که:

«مردان‌شان جمله غیبت خویش جویند و ملت و کیش دانند، زنان همه شاهد کوبند نه تابع شوی، چون به کاری شفیع ارتکاب کنند از شفاعت آن اجتناب ندارند که نه تهدید عرف باشد، نه تعزیر شرع.»

کار خلاف‌گویی در وصف زنا با محارم روسیان را به اوج می‌رساند: «پدر با دختر، فرزند با مادر، برادر با خواهر بی‌پرده خلوت کند و شرم نیارد». مراد و آزادی معاشرت یک اجتماع فعال در مزارع و کارخانجات و مراکز تفریح و هنر و بازار زنان با مردان در فرنگ، در ذهن متعصب و ساده‌جوی عوام همچون نشانی از فساد و لاپالایی‌گری یک جامعه‌ی سراسر فاسد ترسیم می‌شود که گویی کار و مسئله‌ای غیر از زنا و فحشا ندارند. افشاگری استعمار و دریافت علل رویکرد کشورهایی چون روسیه برای منابع و بازار جدید و قلمرو گسترده‌ی جای خود را به ادبیات سیاسی - مذهبی می‌دهد که سراسر سده‌ی نوزدهم، ذهنیت فرنگ‌شناسی مردم را آکنده می‌سازد. فرنگ سرزمین کفر و زندقه و لجام گسیختگی و

فاقد هرگونه اصول، اخلاق وموازن انسانی و سراسر در تقابل و ضدیت با اسلام جلوه می‌کند. تأثیر این ادبیات سیاسی و تحولات بر اذهان عمومی و حتی میان منورالفکران ایرانی از این نظر قابل تأمل است که از قلم و زبان وزیر بزرگ اصلاح‌طلب و دانش‌پژوه دارالسلطنه‌ی تبریز عنوان می‌شود.

فرنگ به مسیحیت فاسد و غیراخلاقی تقلیل می‌یابد؛ دستاوردهای مدنیت آن حتی در عرصه‌ی طب جدید دستخوش ستیزی آشکار با نوآوری و تحول می‌شود. پیروی از پزشکی فرنگی نشانه‌ای از تباهی اخلاقی و لگام‌گسیختگی جنسی جلوه می‌کند. [۱۳۷] این ادبیات «جهادی» و غالب آثار پیرامون جنگ‌های ایران و روس در برهه‌ای که بیداری و هشیاری ملی و ضرورت مقابله با تجاوز و حضور استعماری روسیه در ایران زمانه بیش از هر امر دیگر حیاتی بود، بیش از همیشه بر بدفهمی عمومی می‌افزود. در آغاز هجوم فرنگ به ایران به جای زمینه‌سازی فراگیری معرفت مطلوب از محتوای تحولات غرب، دستاویزی شد برای شیوع همه‌گیر آفت تعصب و اصالت‌خواهی «خودی» و نفرت و انزجار روزافزون از هر نوآوری که از جانب فرنگیان کافر عرضه شود. این مبحث و موضوع شایان توجه و سنجش تاریخی گسترده‌تری است. دروغ‌پردازی، گزافه و غلو علیه رویه و مناسبات زندگی در سرزمین «کفار»، نه تنها به ضدیت و دشمنی با دستاوردها و مبانی مدنیت جدید منجر شد، بلکه در آن زمانه و برهه‌ی حساس تاریخی در شناسایی علل ضعف خودی و توانمندی دول استعمارگر اروپایی و روسیه، به انحراف اذهان و پاشاندن خاک بدبینی و نفرت کور به جای شناسایی دقیق انجامید. در افشای پندار و کردار روس‌ها آمد که آنها تنها خواهان آزار و شکنجه و فاسد کردن مسلمانان اند و دست‌درازی آنها به «ناموس مسلمین» را نه در افشاگری از رویکرد استعماری در بلعیدن منافع و تسلط سیاسی و اقتصادی در ایران بر بستر نادانی و ناتوانی ما بلکه:

«محض ایذای مسلمین، سگ به مسجد بردن و آب دهن بر فرش مساجد انداختن و به‌جای مسجد کلیسا ساختن، رسم و سنت است. و گوشت خوک و گاو و گوسفند در یک دکان فروختن از قصاب مسلمان» است.

نویسنده به قصد ایجاد انگیزه در مقابله با تجاوز روس، صرفاً بر ادبیات برانگیزاننده‌ی مذهبی و پدید آوردن دشمنی و نفرت و کینه از روسیان تکیه دارد. پیش از آنکه به بلایی که در این دست‌درازی‌های استعماری برای ملت و کشور نهفته بیان‌دیشد و برانگیزاند، همه‌ی تکیه بر از میان رفتن آداب و رسوم و باورهای مذهبی است. در واقع وانمود شد که گویا هدف اصلی تجاوز استعماری روسیه مقابله با اسلام و تغییر مذهب مسلمانان است و تقابل را جنگ صلیبی مسیحی-مسلمان ترسیم کردند. تصویری خودفریبانه که بهره‌کشی اقتصادی، سیاسی و قلمروگستری نظامی برآمده از رویه‌ی استعماری را ناپیدا می‌کرد.

در زمانه‌ای که بیماری‌های واگیردار و کشنده‌ی متعدد جان هزاران هزار تن از مردم این سرزمین را می‌گرفت و ضرورت یافتن راه‌های جدید برای مقابله با این بیماری‌ها و حفظ جان مردمی بیش از همیشه محسوس بود، که در هر مورد همچون خوشه‌های درو شده‌ی گندم از پای می‌افتادند، این نوشته‌های ستیزنده با «کفار فرنگی»، دانش، کارشناسی و علوم جدید آن به‌ویژه طب فرنگی را هم مورد حمله و ضدیت قرار داد. به فول‌پژوهش‌گر مسلمان این فضا

«شگفت‌افزاتر آن‌که نویسندگان آن حتی از پیشرفت پزشکی و اقداماتی که صرفاً برای حفظ جان انسان‌ها در روسیه چهره بسته انتقاد کرده و از گام‌هایی که در راه ستیز با بیماری‌های واگیردار برداشته می‌شد سخت رنج می‌برده‌اند. آنان از جمله عادات قبیحه‌ی روسیان را این می‌دانسته‌اند که در همه‌ی ممالک ایشان مردانی که طیب و جراح‌اند به جای زنان قابله کفایت کار زنان حامله می‌نمایند. از این‌که

برای جلوگیری از ابتلای مرض مسری دستور داده بوده‌اند که ستر عورت مرد و زن در حمام موقوف است» ابراز ناراحتی کرده. [۱۳۸]

امراض مسری که از عمده‌ترین و مهم‌ترین مصیبت‌های جاری و کشتار جمعیت بود را می‌توانستند با استفاده از تجارب، دانش و کارشناسی طب جدید غربی به حداقل ممکن کاهش دهند؛ اما حتی ستیز با بیماری‌های کشنده هم از جانب «کفار» نه تنها ناروا شناخته شد، بلکه لعن و تکفیر شد و مذموم جلوه داده شد. این امر تا نخستین دهه‌های سده بیستم، کماکان به منزله‌ی بلا و آفت ذهنیت جاهل عوام و بعضاً خواص ما باقی ماند.

این ذهنیت که هر چیز نامطلوب صرفاً «شرک» و کفر جلوه داده شد و هر اقدام و دستاورد و اندیشه‌ی فرنگی، مخالفت و ضدیت با اسلام و وسیله‌ی سستی بنیاد دین و باور مسلمانان خوانده شد، آثار ویرانگر و زیانباری در حافظه‌ی تاریخی مردم ایران و تبریز بر جای نهاد. مقصریایی به جای علت‌یابی نشست، و زبان بر عیب‌جویی گشوده شد و دل از عیب‌جویی آکنده کردند. علت شکست ایرانیان از روس‌ها از زبان علما خواندنی است. پس از شکست عباس میرزا در جنگ دوم علیه روسیه، نقل کرده‌اند که شاه از علما پرسید: چرا در جهاد برای اسلام شکست خوردیم؟ جواب دادند: به خاطر عدم علاقه درونی عباس میرزا به جهاد. [۱۳۹]

فضایی آفریده شد که تاده‌ها فرنگ شناسی غالب ما در همین مدار نادانی و کژ روی فرصت سوزی می‌پرچید. نخستین منورفکر ایرانی که در پی فهم علل شکست‌ها ایران از روسیه به ضرورت «انتظام امور» و شناخت «علم تنظیم» در اندیشه جدید فرنگی رسید، ملکم خان «فرنگی‌مآب» بود. وی در بی‌اعتنایی و عدم فهم عمومی ما از مبانی همبسته‌ی مدنیت نوین نوشت:

«وقتی که قدرت عساکر روس دولت ایران را به تفوق عساکر فرنگ ملتفت ساخت، وزرای ما فی‌الغور، بنای تربیت افواج نظام را گذاشتند و هیچ نپرسیدند که این یک جزء دستگاه فرنگ چه نوع اجزای دیگر لازم دارد. در حالی که هنوز ترکیب دیوان و کل مراسم حکمرانی را از آیین جمشید و از بربرهای سلاطین تاتار اخذ می‌کردند، متوقع بودند که لشکر ایران به پایه‌ی عساکر فرنگ برسند. مالیات را مثل چنگیز می‌گرفتند و افواج را می‌خواستند مثل ناپلئون مشق بدهند. هنوز اسم پول کاغذی را نشنیده بودند ولی می‌خواستند قورخانه داشته باشند. غافل از این بودند که قدرت عساکر فرنگ حاصل هزار نوع دستگاه دیگری است که تا جمیع آن‌ها را نقطه به نقطه اخذ نکنیم، ممکن نخواهد بود که معنی لشکر فرنگ در ایران ظهور نماید. وزرای ما باید بدانند که بدون اخذ اصول مملکت‌داری فرنگ نه تنها مثل فرنگی لشکر نخواهیم داشت، بلکه محال خواهد بود که بتوانیم مثل فرنگ آهنگر داشته باشیم. آیین ترقی همه جا بالاتفاق حرکت می‌کند.» [۱۴۰]

گرچه ملکم خان هم بیشتر از هر چیز در اثر شکست‌ها و مشاهده‌ی نابسامانی‌های دستگاه حکومتی به این ذهنیت رسیده بود که تا دستگاه حکومتی «منتظم» نشود، امور تابعه سر و سامانی نخواهد یافت، اما این توجه شایان تأمل است.

جمع‌بندی

تفکیک و افتراق بین فرنگ و ایران به منزله‌ی دو دنیای جدا و غیرقابل جمع — دارالکفر یا دارالحرب با دارالاسلام — سپری فولادین برای حفظ و پاسداری «خود» پاک و منزله از هرگونه آلودگی آفرید. هراس و دل‌نگرانی از این درهم‌آمیزی، پرده‌ای تاریک بر تحولات، چپستی، و چگونگی مدنیت نوپای برخاسته‌ی

فرنگی در پیش اذهان ایرانیان کشید. فرنگ صرفاً سرزمین مسیحی با ساکنان گمراه و کژاندیش معرفی شد که پیام نجات‌بخش اسلام را نپذیرفته و به همان طریق جهالت پیش از اسلام امور می‌گذراند. فرنگی که، به گمان غالب ایرانیان، وحشی و به دور از مدنیت مانده و حتی میراث یونانی - لاتینی پربار خود را فراموش کرده بود. مگر نه این که مسلمانان بودند که علوم و فنون و آرای یونانی را با نهضت ترجمه‌ی خود حفظ کرده و ارتقا بخشیده بودند. اخبار اروپای قرون وسطا که در واپس‌گرایی همه‌جانبه‌ای دست و پا می‌زد، بسته و گریخته و در گذر از صافی اولیای سنت به معدودی ایرانیان رسیده بود. ذهنیت و پیش‌انگاره‌ای که صدها سال دست نخورده باقی ماند. هر چه از این «جاهلان» فرنگی می‌رسید نه تنها سودی به حال مسلمین نمی‌توانست داشته باشد بلکه مضر هم خوانده شد. فرنگ‌شناسی ما تا آنجا که رد و نشانی داریم، دست‌کم تا نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم در هویتی تقلیب شده به نام دنیای مسیحیت خلاصه می‌شد و به آن تقلیل یافت. این که تا حدی بتوان مدعی شد که تا سده‌ی یازدهم میلادی تمدن فرنگی همان مدنیت مسیحی بود و معرفی هم شد، شاید پذیرفته شده باشد ولی این که تا قریب شش سده بعد کماکان وجه تمایز خود را از فرنگی صرفاً در تفاوت مذهبی و مسیحی بودن آنها و مسلمان بودن خود می‌شناختیم، شایان تأمل است. به همین دلیل هم رابطه فکری میان ما و فرنگ با جزئی تفاوت تا سده‌ها یک سوپه شد. در ترسیم واژگونه و پنداربافانه‌مان، فرنگیان کماکان در ذهنیت قرون وسطایی خود باقی ماندند و چیزی درخور نداشتند که به جوامع «فره‌یخته و پیشرفته‌تر» اسلامی عرضه کنند. حتی پس از دوران نوزایی و رنسانس و پدید آمدن تحولات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، انقلاب صنعتی و علمی، فرنگ این تصویر را در ذهن ایرانیان تجسم می‌بخشید. از تحولات جدید سده‌ی دوازدهم میلادی به بعد هم اگر بگذریم، ایرانیان حتی از تغییرات شگرف و دوران‌ساز سده‌ی پانزدهم به بعد نیز بی‌خبر ماندند و اگر هم انگشت‌شماری از آن باخیر شدند، اعتنایی نکردند و مهمتر از همه این که آن را شایسته توجه و ارزیابی ندانستند. کاتولیسیسم و پروتستانیسم و سیر تحولات جدید در مسیحیت، پیدایش اعتقاد به کار به‌عنوان یک تکلیف مذهبی و روی آوردن هیئت‌های مذهبی مسیحی با دو هدف مشخص گسترش مذهب «تمدن‌ساز» و شناخت و گسترش بستر و زمینه‌های سودجویی و بهره‌وری که از سده‌ی شانزدهم به بعد به سرزمین ما آمدند، از توجه و عنایت ما به دور ماند. در دهه‌های پایانی سده‌های هجدهم و عمدتاً نوزدهم است که به تدریج «سفیران و سیاحان و دانش‌پژوهان فارسی‌نگار به فرنگستان رفتند و از نزدیک با شیوه‌ی زندگی و عجایب فرنگ آشنا شدند.» [۱۴۱] تا این زمان، به‌رغم تمامی آن دگرگونی‌های تاریخی که در فرنگ روی داده بود، با برداشت و پیش‌انگاره‌های پیشین خود، آمدن و رفتن فرنگیان و بینش و کنش آنها را صرفاً نظاره کردیم تا با حفظ خود و آنچه داریم، مانع آلودگی به «نجاسات» آنها شویم. در برهه‌ای که در اروپا، کلیسا و دولت در حال مجزا کردن حیطة‌ی اختیار و نفوذ خود به سازماندهی کارآمد خود برآمدند، هیچ توجهی به این تحولات نشان ندادیم. در حالی که از سده‌ی دوازدهم، در فرنگ حضور قانون به جای احکام، همچون میراثی رومی، رفته رفته و به تدریج جذب و خودی می‌شد، ما تحت تسلط کامل چون چراناپذیر خودکامگی و استبداد فردی بر حوزه‌ی خصوصی و عمومی بودیم و ماندیم. نهادینه شدن مالکیت خصوصی، پیدایش طبقات جدید و قوام یافتن مناسبات سرمایه‌داری از سده‌های ۱۶ و ۱۷ به‌منزله‌ی ویژگی‌های برخی جوامع فرنگ، از ذهن و حوصله و دقت ما بیرون ماند. در حالی که هریک از آن طبقات و گروه‌ها نهادهای خود را تشکیل می‌دادند تا به دفاع از حقوق و منافع‌شان برخیزد، ما رعایای ظل‌الله بودیم. در آن سرزمین‌ها پارلمان به صحنه آمد و مشارکت عمومی‌تر این گروه‌ها را با فراز و نشیب‌هایی و به تدریج پذیرفته شد. حقوق شهروندی در سده‌های هفدهم و هجدهم مطرح و فردیت و آزادی‌های لازمه‌ی حضور آن تا حدی

شناخته شد. با چیرگی مناسبات سرمایه‌داری، عوارض ناگزیر و ضروری آن حکومت قانون، تفکیک قوای سیاسی و دولتی، پیدایش قوه‌های قانون‌گذاری و قضایی مستقل از حکومت اجرایی، انگیزه‌ی زیاده‌خواهی و سودبری، به دستاوردهای جدید در علوم و فنون، فناوری و دریانوردی پیشرفته انجامید. نظام جدیدی برپا شد که دیگر، بنا بر ماهیت ذاتی‌اش، نمی‌توانست در محدوده‌ی خودی بگنجد و قلمروی گسترده‌تر و جهان وسیع‌تری را می‌طلبید. پی بردند که برای این گسترش جهانی، باید از علم و اطلاع برخوردار بود. امکانات، توان و ابزار ارزیابی و کسب آنها را فراهم آورد و راه‌های مطلوب و سودمند و کارآمدتر را برگزید. از این‌رو، شرق‌شناسی پا گرفت و رواج یافت. علمی همه‌جانبه و موشکاف برای شناخت مردمی که باید کشف، فتح و مطیع می‌شدند. اما، ما کماکان بی‌اعتنا و در بهترین حالت حیران و دل‌نگران برج‌ماندیم تا بلای عبرت‌انگیز جنگ‌های روسیه چون هجوم بیماری‌های کشنده بر ما فرود آمد، بلایی که همچون زلزله و قحطی و حتی هجوم قبایل عرب، ترک، مغول و تاتار نبود و دیگر نمی‌شد آن را هم خواست و اراده ازلی و مقدر داشت. [۱۴۲]

در حالی که گزارشگران فرنگی از ایران با دقت و کندوکاو در واقعیات عینی - آن‌گونه که مشاهده و دریافته بودند - و گذراندن این یافته‌ها و داده‌ها از پالایه‌ی ذهنیت خود، به شناختی رسیدند که پایه‌های شرق‌شناسی آنها را می‌ساخت، و اینها همه را با شکیبایی و دقت ثبت و گزارش کردند، نخبگان و نمایندگان ما غالباً نظاره‌گران «حیرت‌سرای فرنگ» بودند و جامعه و مردم را به مضرات و خطرات رفتار و کردار حیرت‌انگیز آنان هشدار و حذر می‌دادند. فرنگ‌ستایی و فرنگ‌ستیزی هم‌زمان و هم‌آوایی در سرتاسر این سفرنامه‌ها مشاهده می‌شود. دولت و اولیای دین و مردم را هشدار می‌دادند که باید از آلودگی‌های آنان پرهیز شود. فرنگ سرزمین کافران، مشرکان، هوسبازان، و آزادی بی‌بند و بار پری‌پیکران و مه‌رویای هوش و ایمان بر باده معرفی شد. میرزا فتح در رساله‌ی «شب‌نامه»، که وصف شهوت‌بار مرد دل‌نگران ایرانی از فرنگستان را ثبت کرده است، به «حکم تکلیف ملت و آیین مذهب خود» از همه‌ی علمای راشدین و قاطبه‌ی شیعیان و مسلمین استدعا کرد که:

مادام‌الدهر از این گروه نابکار احتراز کرده و همیشه برکنار باشند و به تقریر و تحریر و حیل و تزویر آنها هرگز اعتماد نکنند که هنگام فرصت، بی‌سبب وجهه‌ی مخرب دین و ملت بر مضیع آیین شریعتند تا با اخذ مایعرف مسلمین و تصرف ملک ایران چه رسد. [۱۴۳]

تا چند دهه پس از شکست‌های خفت‌بار از روسیه، فرنگ مکانی بود که جماعتی بی‌بند و بار و فاقد اخلاق و ارزش‌های والای انسانی حضور دارند که به دلیل ذات، باور و روش زندگی فتنه‌انگیز و آلوده‌شان بایستی از امت پاک دور نگه‌شان داشت و در مرآده مواظب بود نجاست‌شان آلوده‌مان نکند. از انگشت‌شماری که بگذریم کمتر کسی پرسش‌های مهم در چرایی و چیستی فرنگستان را مطرح کرد. هیچ یک به این پرسش اساسی پاسخ ندادند که اگر این مردم چنان که ما می‌پنداریم در وادی ظالمت، تباهی، فساد و بی‌بند و باری بی‌حد و حصر غوطه‌ورند، و کاری جز خوشگذرانی و باده‌گساری و شهوت‌رانی ندارند، چگونه توانسته‌اند علوم و فنون و صنایع، و مهم‌تر از همه، اندیشه‌های توانمند و کارآمدی برای ترقی و تعالی خود بیافرینند؟ کسی در پی پاسخ به این پرسش نبود که علل چشم‌بستن و ناتوانی زمین‌گیر ما در نگرستن اما ندیدن، گوش فرا دادن اما نشنیدن، نظارت اما در نیافتن تحولات نوین چیست؟

از نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم که بعضی از ما ژرف‌تر به فرنگ نگریستیم و برخی از اندیشه‌ورزان و نخبگان ایرانی مستقیم با فرنگ و آرا و تحولاتشان آشنا شدند، در مقام انتخاب به اخذ جوانب «مفید» مدنیت همبسته‌ی فرنگی برآمدیم و تازه آنها را با بدفهمی‌های پنداربا فانه‌ی خود ادغام کردیم و

آمیزه‌ای ساختیم که کمتر ارتباطی با هر دو می‌توانست داشته باشد. عدم درک و توجه به مبانی و اساس مدنیت نوپا و ریشه‌های جوشش و گسترش و تداوم تحولات جدید، موجب این سردرگمی و کژروی شد که گویا می‌توان عوارض و دستاوردهای برخی ابزارهای کارآمد آن را دستچین کرد و در چارچوب‌های بومی خود به کار گرفت و از آن بر و حاصلی برچید. وقتی هم به نتیجه سریع و دلخواه خود نرسیدیم، در مقام طلبکار از فرنگیان، یا به تعبیر نسل‌های بعد - غرب - در شرایطی که کمتر شناخت و توانی از ما برجا مانده بود - حساب و کتاب خواستیم که چرا به جای یاری و گرفتن دستان نحیف و لرزان ما هر چه توانستند به سود و خواست خود بهره بردند. تو گویی آن فرنگی که جز آلودگی و فساد نداشت، باید به ایران می‌آمد تا به ما توان ایستادن و درست راه رفتن را در جهان جدیدی که نمی‌شناختیم بیاموزد. مگر نه این که به ایران آمده بودند تا هر آنچه می‌توانند بگیرند و به دیار خود برند و با محرومیت ما انبان سیری ناپذیر و جهان‌خواره مدنیت جدید را پر کنند؟ ناتوانی و بیماری دیرپا و زمین‌گیری ما فریاد مظلومیت‌مان به عرش برد. از فرنگیان کافر و آلوده، اهدای دانایی و توانایی می‌خواستیم و می‌خواهیم. ساده‌لوحانه است ما که هزار سال در و پنجره و هر روزنه‌ای را برای شناخت تحولات دنیای فرنگی بسته بودیم و نه نیازی به این دانستن و معرفت حس می‌کردیم و نه ارج و قربی به آنچه در کفرستان می‌گذشت قائل بودیم، از آنان توقع داشته باشیم که آنچه را با رنج و زحمت و تلاش سده‌ها یافته‌اند و ابزار توانایی و جهان‌گشایی خود کرده‌اند، به رایگان به ما ببخشند و تن بیمارمان را شفا دهند تا از جا برخیزیم و حساب او را برسیم که فرنگی و بیگانه و کافرش می‌شناسیم، و بر آنها هم بتازیم. نفرت و هراس و نکوهش، سده‌ها ما را به ورطه‌ای کشاند که غره در آنچه خود داریم باقی ماندیم. و آنکه می‌دانست چه و چگونه بخواند، هر چه لازمه‌ی ذات و توانش بود یافت و برد و ما را بیش از پیش ناتوان و نابسامان و درهم شکست.

یادداشت‌های فصل اول

- ۱- اسکندربیک ترکمان در *عالم آرای عباسی* از واژه‌ی «دارالسلطنه تبریز» استفاده کرده است. (نصرت‌الله فلسفی، *زندگانی شاه عباس*، دانشگاه تهران، ص ۲۳۷).
- ۲- عباس امانت، *قبله عالم*، ص ۵۹۳.
- ۳- سید جواد طباطبایی، *دیبچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، ص ۵۲۱.
- ۴- *نامه‌هایی از ایران*، ص ۷۶.
- ۵- بامداد، جلد اول، ص ۱۹۵. نادر میرزا، در *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، ص ۵۲۰، به تجددخواهی و روشن‌ضمیری بهمن میرزا اشاره کرده است.
- ۶- عباس امانت، *قبله عالم*، ص ۱۲۶.
- ۷- ادوارد برجیس در نامه‌ی خصوصی ۵ ژانویه ۱۸۴۷، می‌نویسد: شاهزاده بهمن میرزا مرا به ترجمه تاریخ علوم طبیعی، رشته‌ای که علاقه‌مندی وافری به آن دارد، گمارده است. در همین نامه اشاره به وجود «شانزده چاپخانه در تبریز» می‌نماید (*نامه‌هایی از ایران*، صص ۱۱۹ و ۱۲۰).
- ۸- برجیس در نامه‌ی مورخ ۳۰ ژوئن ۱۸۴۴ به مادرش در اروپا، نشریه‌ی *پیک گالینیانی*، روزنامه‌ی انگلیسی زبان که در پاریس منتشر می‌شد، را به‌عنوان نشریه‌ای که در تبریز قابل دسترسی است و تحلیل و اطلاعات مفید و منصفانه‌ای به‌دست می‌دهد، اشاره می‌کند. در ادامه می‌افزاید: علاوه بر این نشریه، *اخبار مصور لندن* و *پانچ*، و چندین نشریه فرانسوی نیز به تبریز می‌رسد. او همچنین از چند نشریه دیگر که به دستگاه حکومتی بهمن میرزا می‌رسد، یاد می‌کند: *دبا*، *سیکل*، *ناسیونال* از آن جمله‌اند.
- ۹- هما ناطق، *ایران در راه‌یابی فرهنگی*، ص ۴۸.
- ۱۰- میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، *منشآت قائم‌مقام*، تهران، ارسطو، بی‌تاریخ، ص ۴۰.
- ۱۱- ن. ک به قاسم غنی و عباس اقبال آشتیانی *مجله یادگار*، سال اول، شماره دوم، مهر ۱۳۲۳ شمسی، صص ۲۱ تا ۳۵، همچنین *مجله‌ی بررسی‌های تاریخی*، سال نهم، شماره اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۳، صص ۲۹۰-۲۶۱.
- ۱۲- جهانگیر میرزا، *تاریخ نوین*، صص ۱۱۴-۱۱۳.
- ۱۳- فتح‌الله عبدالله‌یاف، *گوشه‌ای از تاریخ ایران*، ترجمه‌ی غلامحسین متین، تهران، انتشارات ستاره، ۱۳۵۶، ص ۲۱۰.
- بنا بر محتویات سند شماره ۷۴ مورخ ۲۸ جمادی الثانی ۱۲۴۶ق، تا این تاریخ هنوز ایران مبلغی از غرامت را بدیکار بوده است (فاطمه قاضی‌ها، *اسنادی از روند اجرای معاهده ترکمن‌چای ۱۲۵-۱۲۴۵ق*، تهران، انتشار سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، صص ۱۸۱-۱۷۹). همچنین می‌توان به نامه‌های رد و بدل شده میان سفیر روس، دالگورکی، با عباس میرزا و قائم‌مقام، پیرامون تحویل غله رجوع کرد (مجله‌ی *گنجینه اسناد*، سال دهم، شماره ۳۹ و ۴۰، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۳۴ و ۳۵).
- ۱۴- برگسن در نامه‌ی خود اظهار داشت که بازرگانان یونانی در تبریز تجارت را از دست همه گرفته‌اند. (خسرو شاکری، *پیشینه‌های اقتصادی اجتماعی جنبش مشروطیت*، ...، ص ۳۵۴).
- ۱۵- «تجار ایرانی مجبور هستند در هر شهری بین تبریز و هرات و یا تبریز و خلیج فارس رهدار لیک بدهند.» (*اسناد انگلیس*، استیونس به شیل، ۲۶ فوریه ۱۸۵۱ م، شماره ۱۶۶/۰۶۰۶-F. همانجا، ص ۱۲۲).
- ۱۶- عیسوی، همانجا، ص ۱۵۲.

- ۱۷- اتخاذ برخی سیاست‌های نامطلوب و سوءاستفاده از اعتبار، و وارد کردن انبوهی کالای مازاد بر نیاز داخلی توسط تجار ایرانی، در فقدان یک سیاست مرکزی مدون صادرات و واردات نیز به‌عنوان عامل مهم و مؤثر خودی، عملاً زمینه تسلط تدریجی اروپا، به‌ویژه اتباع روسیه و یا بازرگانان مورد حمایت آنان را فراهم آورد.
- ۱۸- خسرو شاکری، *پیشینه‌های...*، ص ۹۱.
- ۱۹- روزنامه *حبل‌المتین*، تهران، سال اول، شماره ۷۰، مورخ ۶ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ق (۱۷ ژوئیه ۱۹۰۷م).
- ۲۰- دوگوبینو، *سه سال در آسیا*، صص ۲۶۱-۲۶۲.
- ۲۱- احمد کسروی، *زندگانی من*، ص ۶۱.
- ۲۲- هما ناطق، *ایران در راه‌یابی فرهنگی*، فصل دوم و سوم؛ نیز حاجی زین‌العابدین شیروانی درویش نعمت‌اللهی مرشد محمد شاه، صوفی جهان‌نیده‌ای که دو گوینو فرهیخته‌ی فرانسوی از او به نیکی و اندیشه‌ورزی یاد کرده است، در کتاب *ریاض‌السیاحه* (تهران، کتابفروشی سعدی، ۱۳۳۹ش) شرحی مفصل از فرقه‌های متعددی که در این دوره سر بر کشیدند، به‌دست داده است.
- ۲۳- همانجا، ص ۶۲.
- ۲۴- ابوالقاسم ابراهیمی، *فهرست کتب مرحوم شیخ احمد احسایی و سایر مشایخ عظام اعلی‌الله مقامهم*، کرمان، چاپخانه سعادت، بی تا، جلد دوم، صص ۳۰۵-۱۶۸.
- ۲۵- برای اطلاع از باورها و ادعاهای سید باب و سیر تحولات بابیه پس از او، پیدایش دو گروه بهائی و ازلی و اقدامات آنان، آثار بسیاری از جانب خود باورمندان این آیین‌ها در دست است. از سوی مخالفین نیز، کتب و رساله‌های متعددی منتشر شده است. نگارنده در کتابی کارنامه بابیان ازلی را به‌دست داده که به زودی آماده انتشار خواهد شد.
- ۲۶- *ایران در راه‌یابی فرهنگی*، ص ۷۳.
- ۲۷- عبدالله یف، ص ۲۱۰.
- ۲۸- تقی‌زاده در سفر طولانی پیش از مشروطه‌اش در قفقاز با محمد آقا شاه تختینسکی ملاقات کرد و با او محشور شد و از وی به نیکی یاد کرد. در شرح آن سفر، همچنین کتاب تأملی بر *روزنامه/اختر* به این شخصیت قفقازی پرداخته‌ام.
- ۲۹- سیدحسن تقی‌زاده، *تهیه‌ی مقدمات مشروطیت در آذربایجان*، خطابه وی اولین بار در اردیبهشت ۱۳۳۸ در تالار کتابخانه ملی تبریز ایراد شد و در شماره اول *نشریه کتابخانه تبریز*، درج شده است. این نوشته در *مقالات تقی‌زاده* جلد اول، صص ۳۷۷ تا ۳۸۸ بازچاپ شده است.
- ۳۰- همانجا، صص ۳۸۳.
- ۳۱- سخنرانی در جمع اعضای حزب *عامیون*، ۱۲ تیر ماه ۱۳۲۷، به نقل از *نشریه شماره ۶ عامیون*، *مقالات تقی‌زاده*، جلد چهارم، ص ۱۶۹.
- ۳۲- فریدون آدمیت، *انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران*، مجله سخن، سال هفدهم، ۱۳۴۶، صص ۳۰-۱۷.
- ۳۳ تا ۳۶- فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، صص ۱۶۳ تا ۱۸۱.
- ۳۷- یک کلمه و یک نامه، صص ۳۵ و ۳۶.
- ۳۸- ناظم‌الاسلام کرمانی در *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۱۸۶، این نامه مفصل و تاریخی را ثبت کرده است.
- ۳۹- نگارنده در *تک‌نگاری تأملی بر روزنامه اختر استانبول*، به نوشته‌های مستشارالدوله در این روزنامه اشاره کرده است. او به جرم نگارش این نوشته‌ها، مغضوب و زندانی شد. در سال ۱۳۰۸ قمری در زندان قزوین و دربندی مشترک با حاج سیاح محلاتی زندانی شد. چند سال بعد، ۱۳۱۳ ق، در انزوا و بیماری ناشی از فشارها و شکنجه‌های زندان درگذشت. تقی‌زاده در شرحی پیرامون نخستین *ادوار پاشیده شدن تخم افکار و عقاید مغرب‌ی می‌نویسد*: «یکی از باشندگان تخم ترقی در ایران میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی بود، که کتاب‌های او به نام *یک کلمه*، *گنج دانش*، و *طبقات‌الارض*، و غیره در زمان خود بسیار خوب بود» (*مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۳۷۹).

- ۴۰- احمد کسروی، زندگانی من، صص ۴۴ و ۴۵. طالبوف علاوه بر این کتاب، پندنامه مارکوس قیصر روم، امپراتور رواقی مشرب روم باستان را از زبان روسی به فارسی ترجمه کرد.
- ۴۱- ایرج افشار، سواد و بیاض، تهران، ۱۳۴۴، ص ۵۲.
- ۴۲- صفایی، اسناد سیاسی دوران قاجار، صص ۴۱۳-۴۱۷.
- ۴۳- نامه‌ی طالبوف به امین السلطان اتابک، مورخ ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۵ق، به نقل از اسناد سیاسی، ص ۴۱۷.
- ۴۴- نامه‌ی طالبوف به میرزا فضلعلی آقا، جمادی الاول ۱۳۲۵ق، به نقل از بحران دموکراسی در مجلس اول، ص ۵۴.
- ۴۵- عبدالرحیم طالبوف، کتاب آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات سحر، چاپ اول ۱۳۵۷، صص ۲۵ و ۲۶.
- ۴۶- نامه ۲۱ جمادی الاول ۱۳۲۵ق، بحران دموکراسی در مجلس اول...، ص ۵۳.
- ۴۷- فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی.
- ۴۸- عبدالرحیم طالبوف، مسالک المحسنین، به همت محمدرضائی، چاپخانه خاور، بی تا، ص ۴۹.
- ۴۹- طالبوف، آزادی و سیاست، ص ۱۲۲.
- ۵۰- همانجا، ص ۶۶. در واقع، طالبوف دو فعل لاینفک تحولات اجتماعی و سیاسی را از هم جدا می‌کرد. خواستن و توانستن: آن که می‌خواهد یعنی مشروطه‌خواهان - مردم، انجمن‌ها و مجلس - و آن که می‌تواند یعنی حاکمان مقتدر و دولتمردانی چون اتابک. به عبارت روشن‌تر، در تفکر او مردم و اراده‌ی آن‌ها در توانستن محلی از اعراب نداشت و منشأ تغییر صرفاً در مدیران و مدیران حاکمیت نهفته است.
- ۵۱- مقالات تقی‌زاده، جلد سوم، ص ۲۵۲. طالبوف نه تنها با هیچ کدام از زبان‌های زنده‌ی اروپایی آشنا نبود، بلکه در زبان و ادبیات فارسی هم «تبحر و تحصیلات کافی نداشت، و تنها در اثر کثرت مطالعه و اطلاع بر اوضاع دنیا از دریچه زبان و ادبیات روسی و ذوق و قریحه فطری و بیشتر در سایه انشای ساده و بی‌تکلف خود توانست سبک تازه و راه نوینی در ادبیات فارسی به وجود آورد... خود او در نامه‌ای که به تاریخ ۱۶ رمضان سال ۱۳۱۶ق به میرزا یوسف خان اعتصام‌الملک نوشته، می‌گوید: ... بنده به زبان روسی آشنا هستم، فرانسه نمی‌دانم و خط روسی را بسیار بد می‌نویسم، خط ایرانی طبیعی بنده نیز، تعریفی ندارد. عربی را هیچ بلد نیستم، فارسی را معلوم است چنان می‌نویسم که عرب فرانسه را.» (از صبا تا نیما، جلد اول، ص ۲۹۸ و ۲۹۹).
- ۵۲- ایرج پارس‌نژاد، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، ص ۵۳.
- ۵۳- آخوندزاده، مقالات فارسی، حمید محمدزاده، تهران، نگاه، ۱۳۵۵، مقدمه ص چهار.
- ۵۴- فریدون آدمیت در اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۸۳، می‌نویسد: «نامه‌های میرزا فتحعلی را به این کسان در دست داریم: میرزا یوسف خان مستوفی‌الملک، میرزا سعیدخان مومن‌الملک، علیقلی میرزا اعتمادالسلطنه، حسین خان مقدم نظام‌الدوله، حسنعلی خان گروسی، محمودخان ناصرالملک، فرهاد میرزا معتمدالدوله، پاشاخان امین‌الملک و چند نفر دیگر که نام مخاطب را بالای کاغذ ننوشته است. به عده‌ای از دوستانش نیز نامه می‌نوشت: از جمله میرزا یوسف خان مستشارالدوله، ملک‌خان، میرزا یعقوب پدر ملک‌م و میرزا محمدرفیع صدرالعلمای تبریزی.»
- ۵۵- همانجا، صص ۱۶۵-۱۵۶.
- ۵۶- میرزا فتحعلی آخوندزاده، تمثیلات، ترجمه محمد قراچه‌داغی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۱، ص ۸.
- ۵۷- میرزا فتحعلی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمدزاده، باکو، ۱۹۶۳، ص ۳۹۱.
- ۵۸- محمدباقر مؤمنی، چهار تیاتر میرزا آقا تبریزی. نمایشنامه‌های میرزا آقا نخستین بار به صورت پاورقی در روزنامه اتحاد تبریز در زمان مشروطه، ۱۳۲۶ق (۱۹۰۸ م)، انتشار یافت. با بمباران مجلس انتشار مابقی آن متوقف شد.
- ۵۹- ایرج پارس‌نژاد، روشنگران ایرانی و نقد ادبی، صص ۹۸-۱۰۲.
- ۶۰- آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۲۸.
- ۶۱- نامه به مستشارالدوله، همانجا، صص ۳۰۹ و ۳۱۰.

- ۶۲- پارسی‌نژاد، ص ۱۹۷.
- ۶۳- نامه‌ی آخوندزاده به میرزا آقا تبریزی (۱۸۷۱م)، *میرزا فتحعلی آخوندوف، مجموعه آثار*، جلد ۲، باکو ۱۹۶۱، ص ۳۷۲ به نقل از منبع بالا، ص ۲۲.
- ۶۴- *از صبا تا نیما*، جلد اول، ص ۳۰۵.
- ۶۵- کسروی، *تاریخ مشروطه*، ص ۱۱۴.
- ۶۶- رکسان هوگ میکاچی، *یک طرح و زوال آن: ژاپن در برخی از متون ایرانی قرن بیستم*، ترجمه منصور چهرازی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ویژه ژاپن، سال پنجم شماره پیاپی ۵۶ و ۵۷، خرداد و تیر ۱۳۸۱.
- ۶۷- طالبوف تبریزی، *کتاب احمد، اسلامبول: مطبوعه اختر*، ۱۳۱۱ق، جلد اول، ص ۱۳۷.
- ۶۸- طالبوف، *مسائل الحیات*، تفلیس، مطبوعه عبرت، ۱۳۲۴ قمری، ص ۱۸.
- ۶۹- همانجا، ص ۱۱۷.
- امری که از دایره‌ی شناخت و ارزیابی ایرانیان بیرون ماند، این بود که جنگ‌های طولانی و ویرانگر روسیه با ایران، عثمانی، لهستان، فرانسه و... در سده نوزدهم توان نظامی آن کشور را به شدت تحلیل برده بود. در کنار توانمندی روزافزون ژاپن، ناتوانی و ناکارآمدی نظامی روسیه از نظرها پنهان ماند.
- ۷۰- کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۵۶ و ۵۷، خرداد و تیر ۱۳۸۱، در مقالات نقد و بررسی پیرامون الگوی ژاپن در ذهن و آثار ایرانیان، این ویژه‌نامه تأملات مفیدی عرضه شده است.
- ۷۱- تقی‌زاده، *تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت*، مقالات، جلد اول، ص ۲۷۲.
- ۷۲- *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۲۷۲.
- ۷۳- *خاک و آدم*، مقدمه‌بر کتابی به همین نام، نوشته محمد علی جمال‌زاده، باز چاپ در *مقالات تقی‌زاده*، جلد دوم، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.
- ۷۴- فتحی، نصرالله، *سخنگویان سه‌گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۱۳۲. به نقل از خاطرات میرزا جواد ناطق، آمده است که: «جماعت علیهم که عده‌ی آنها تقریباً به بیست نفر می‌رسید درصدد بر آمدند هر چه از مال منقول و غیرمنقول دارند، بفروشند و با این سرمایه یک ده ابتیاع نموده و خانه‌های خود را به آنجا منتقل کنند، تمام حوایج ضروری خود را با دست خود تهیه نموده و یک نحو زندگانی فلاحی با اصول تازه در آنجا دایر نمایند.»
- ۷۵- چه نوع کتبی باید ترجمه شود؟، مقالات تقی‌زاده، جلد سوم، ص ۲۲. تقی‌زاده جای دیگر اشاره می‌کند که مقاله‌ای با عنوان *سرحدون*، نوشته تولستوی، به ترجمه مینورسکی، و تحریر فارسی خود نشر کرده است. (*مقالات تقی‌زاده*، جلد سوم، ص ۲۰۸)؛ متأسفانه به این نوشته دست نیافتیم.
- ۷۶- ناباکوف، ولادیمیر، *درس‌هایی در باره‌ی ادبیات روس*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱، ص ۲۳۱.
- ۷۷- همانجا، ص ۲۳۶.
- ۷۸- *مقالات تقی‌زاده*، جلد سوم، ص ۲۳۷.
- ۷۹- از برجسته‌ترین دولت مردان آلمان خواه زمان مشروطه، می‌توان مخبرالسلطنه هدایت سیاست ورز متنفذ آن عصر، و احتشام‌السلطنه از روسای مجلس اول را نام برد.
- ۸۰- *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ص ۷.
- ۸۱- *کارنامه فرهنگی فرنگی*، ص ۸۳. عملکرد شاخه تبریز آلیانس فرانسه در نهضت مشروطه مؤثر و مفید بود. امری که در تاریخ‌نگاری مرسوم مشروطه، مضمول فراموشی متعارف شده است. در تاریخ‌نگاری سیاست‌زده‌ی ما، تأکید بر امور فرهنگی و تقدم آن بر سیاست نشانه انفعال شمرده شده است، از این‌رو به میراث فرهنگی سده نوزدهم و عصر مشروطه چندان عنایتی نشده و توجه قابل تأملی را در آثار تاریخی جلب نکرده است.
- ۸۲- آریانپور در کتاب *از صبا تا نیما*، و طباطبایی در کتاب *مکتب تبریز*، فصل *تجربه‌های نو در زبان فارسی* به سهم ارزنده میرزا حبیب اصفهانی در نشر جدید فارسی اشاره‌های مفید و مستندی کرده‌اند. نگارنده در تأملی

- بر *اختر استانبول*، همچنین کتاب ازلیان ایران شرح مفصلی از پیشگامی میرزا حبیب به‌عنوان یکی از فعالین حلقه روشنفکران تبعیدی دگراندیش آورده است.
- ۸۴ و ۸۳- ایران در راه یابی فرهنگی صص ۲۳۸-۲۴۴.
- ۸۵- کریمی حکاک، احمد، *تاریخچه ترجمه در ایران*، ترجمه مجد کیوانی، فصل‌نامه مترجم، شماره ۲۹.
- ۸۶- فصل *تجربه‌های نو در زبان فارسی*، در کتاب *مکتب تبریز*، اشاره‌های سنجیده و عالمانه‌ای به نقش ترجمه‌های سده نوزدهم در بازآفرینی و گشودن دریچه‌های نوین به زبان فارسی دارد.
- ۸۷- کریمی حکاک، *تاریخچه ترجمه در ایران*. برای دسترسی به سیاهه نسبتاً کاملی از آثار فرانسوی که به فارسی برگردانده شده، به کتاب *تاریخچه ترجمه فرانسه به زبان فارسی در ایران - از آغاز تاکنون*، تألیف داوود نوبی، تهران، چاپخانه کاویان، ۱۳۶۳، صص ۲۸۹-۱۴۶، و نیز مکمل آن، مقاله *معرفی برخی از نسخه‌های خطی و اسناد تعاملات فرهنگی در روابط تاریخی دو ملت ایران و فرانسه*، شرحی تفصیلی بر منابع معرفی شده و در فصلنامه *تاریخ روابط خارجی*، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، شماره ۲۴ و ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۲۴۵ تا ۲۸۶ مراجعه شود. علیرغم این آثار، ما هنوز یک سیاهه دقیق، تفصیلی و همه جانبه از مجموعه آثار و ترجمه‌های زبان فرانسه در سده نوزدهم و زمانه مشروطه در دست نداریم. جای یک بررسی عالمانه و همه‌جانبه کارنامه فرهنگی عصر مشروطه خالی است.
- ۸۸- حکاک، *تاریخچه ترجمه در ایران*، همانجا.
- ۸۹- *خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی*، به اهتمام غلامحسین میرزاصالح، تهران، کویر، ۱۳۷۹، صص ۱۴۹ تا ۱۵۶.
- ۹۰- *امیرکبیر و ایران*، صص ۱۸۶-۱۸۴. نکته‌ی جالب این است که در نسخه دیگر این کتاب که در تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۲۷۳ق به خط رضاقلی تاریخ‌نویس تحریر شده، تغییر و حذف و تبدیل‌هایی راه یافته است. در این فاصله سانسورچیان پی بردند که چه مطالب و مفاهیمی بیدارگر و تحریک‌کننده است. اشاره به «قانون آزادی» و محدودیت‌های قدرت سلطان را، حذف کرده و به جای آن شعر بی‌ربط، آوردند.
- ۹۱- تقی‌زاده کمتر از دو دهه پس از انقلاب مشروطه، در نوشته‌ای تحت عنوان *چه نوع کتبی باید ترجمه شود؟ (مقالات تقی‌زاده)*، جلد سوم، صص ۲۲-۱۹، رای و رویکرد خود در این باره را بیان کرد. اساس مطلب از نظر او پاسخ به این پرسش بود که «چه نوع ملتی می‌خواهید بسازید و چه صفات و خواص و اخلاق و دارایی را بیشتر اهمیت می‌دهید و بر این دوره فعلی و نسل آینده لازمتر می‌شمرید.»
- به باور او آموختن استواری و استقامت، شجاعت و جسارت و فهم مزایای تمدن و حب آن، کسب طریقه تفکر و کار مغربی، نزدیک شدن به بینش یونانی و دوری از بینش هندی و شهودی، فهمیدن فواید آزادی، میل به ثروت و ترقی اقتصادی، فهمیدن زندگی انسانی در مقابل زندگی نباتی، اصلاح ذوق و تلطیف آن، از همه مهم‌تر است. تقی‌زاده پس از شرحی پیرامون ترجمه کتب مفید برای بیداری و پرورش اجتماعی، در ترجمه رومان که امروزه «غذای یومیه مردم دنیا شده»، خواهان دقت است، زیرا «بغایت یا بی‌نیهایت خطرناک می‌تواند باشد، چه این قسم ادبیات فوق‌تصور جذاب و مؤثر در روح انسانی نفوذ مخصوص سحرآسا دارد و ای بسا خط سیر تمام عمر یک جوان را تغییر دهد، او را به زندگی داستانی برانگیزد.» او در پایان چند مثال از کتاب‌هایی که ترجمه آنها را مفید می‌داند، بیان می‌کند که نشان از ژرفایینی و شناخت همه جانبه او از جامعه و روح زمانه است.
- ۹۲- میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی، *یک‌کلمه و یک‌نامه*، به کوشش سیدمحمدصادق فیض، تهران، صباح، ۱۳۸۲، ص ۳۶. همه نقل‌قول‌های این رساله را از همین چاپ برگرفته‌ام. پیرامون رساله یک کلمه و آرای مستشارالدوله، این متفکر تأثیرگذار تبریزی سده نوزدهم، مطلب نسبتاً مفصلی نوشته‌ام. حضور و تأثیر ژرف، نحوه دریافت و خوانش او از نظام قانونی فرنگ و به ویژه در تلاش برای گذر از اصول فقهی - شرعی به قوانین مدنی و یافتن توجیهات و ریشه‌های اسلامی در مبانی و مفاهیم پایه آن تا زمان مشروطه و مجالس اول و دوم بیش از هر اندیشه‌ورز و منورالفکر دیگر ایرانی بارز و جلوه داشت. برای دریافت و ارزیابی تاریخی از آنچه در عرصه قانون‌گذاری این مجلس‌ها گذشت، باید به پیشگامی مستشارالدوله که از بنیانگذاران مؤثر قانون‌خواهی ایرانیان بوده، توجه خاصی مبذول کرد.

۹۳- نامه مستشارالدوله به میرزا فتحعلی آخوندزاده، ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۲۸۶ به نقل از *اندیشه‌های آخوندزاده*، ص ۱۵۵.

۹۴- مقاله‌ی «چاپ‌های یک کلمه»، در *مجله‌ی آینده*، سال پنجم شماره‌های ۱۰ تا ۱۲، دی و اسفند ۱۳۵۸، صص ۸۳۴-۸۴۰. ایرج افشار در این متن می‌نویسد: یکی از نخستین چاپ‌های یک کلمه، نسخه‌ای که به آقا میرزا محمد رئیس وزارت امور خارجه در تاریخ دوم شعبان ۱۲۸۸ ق اهدا شده، در دست دارد. یک کلمه در عصر مشروطیت یکبار هم در تبریز تجدید چاپ شد. این نسخه که در سال ۱۳۲۴ ق آماده بود، در ۱۳۲۷ ق چاپ شد. این چاپ توسط میرزا آقا تبریزی مدیر و نویسنده روزنامه *حشرات الارض* تبریز نشر شده است.

۹۵- *تاریخ بیداری ایرانیان*، جلد اول، ص ۱۶۹.

۹۶- برای ارزیابی‌های متفاوت و قابل تأمل در شناخت آرای مستشارالدوله، می‌توان به کتاب‌های *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تألیف فریدون آدمیت (فصل چهارم)، *دین و دولت مشروطیت* نوشته باقر مؤمنی، و نیز *تشیع و مشروطیت در ایران* نوشته عبدالهادی حائری، صص ۳۲ تا ۴۰ مراجعه نمود.

۹۷ و ۹۸- *الفبای جدید و مکتوبات*، نامه ۷ جمادی‌الثانی ۱۲۸۸ ق، میرزا یوسف مستشارالدوله به آخوندزاده ص ۳۹۹.

۹۹- *اندیشه ترقی...*، ص ۱۹۷. برای پی بردن به روح زمانه و واکنش مخالفان اندیشه قانون‌خواهی آن عصر، مواضع صریح منسوب به حاج ملاعلی کنی را در اختیار داریم که ضمن بدگویی از میرزا حسین خان مشیرالدوله، قانون‌طلبی دستگاه عدلیه او را قباح خوانده و در عناد با آزادی‌خواهی بی‌پرده نوشت: «کلمه قبیحه آزادی... به ظاهر خوش نامست و خوب، و در باطن سراپا نقص است و عیوب. این مسئله برخلاف جمیع احکام رسل و اوصیاء و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام است... در هر زمان خود قید محکم سخت و شدیدی بوده و می‌باشد که ارتکاب مناهی و منکرات ننمایند، متعرض اموال و ناموس مردم نشوند. و هکذا» (همان جا صص ۲۰۰ و ۲۰۱). نویسنده نامه افزود: آزادی بازگشت به حالت «وحوش» و مایه سلطه امیال و هوای و هوس‌های شیطانی است. امری که موجب بی‌نظمی و هرج و مرج می‌گردد که کسی نتواند چاره کند. به روشنی پیداست که اصلاحات وزارت عدلیه، تلاش وزیر اصلاح‌طلب و مستشار ترقی‌خواه و قانون‌طلب مورد خطاب است.

۱۰۰- *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، زیر وقایع سه‌شنبه ۱۲ ذی‌عقده ۱۲۹۹ ق، ص ۱۹۶.

۱۰۱- حاج سیاح محلاتی که خود در سال ۱۳۰۹ ق در زندان قزوین بود، در خاطراتش حکایت دردآلود و پרגصه به زنجیر کشیدن مستشارالدوله، این پیرمرد روشن‌ضمیر و ایران‌خواه و درد و رنج او را به تفصیل آورده است (سیاح، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به تصحیح سیف‌اله گلکار، تهران، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۹، صص ۳۸۶-۳۸۳).

۱۰۲- *الفبای جدید و مکتوبات*، گردآوری حمید محمدزاده، تبریز، نشر احیا، ۱۳۵۷، صص ۳۹۰-۳۸۹. میرزا آقا می‌نویسد: «این بنده اسمم میرزا قلاست و از اهالی تبریز هستم. از طفولیت به آموختن زبان فرانسه و روسی شوق کردم و زبان فرانسه را به قدری که در نوشتن و ترجمه و تکلم رفع احتیاج شود تحصیل کردم و از زبان روسی نیز قدری بهره دارم. بعد از خدمات چند ساله در معلم خانگی پادشاهی و مأموریت در بغداد و اسلامبول قریب چندین سال است که به اذن اولیای دولت، در سفارت دولت فخیمه‌ی فرانسه مقیم تهران منشی اول هستم.»

۱۰۳- میرزا آقا تبریزی، *چهار تیاتر و رساله اخلاقیه*، ص ۱۹۲-۱۹۱.

۱۰۴- همان جا، ص ۸ ملحقات.

۱۰۵- به عنوان نمونه: روزنامه‌ی *ندای وطن* شعار «عدالت، مساوات، آزادی و آبادی»، روزنامه‌ی *صوراسرافیل* شعار «حریت، مساوات، اخوت»، روزنامه‌ی *صبح‌نامه ملی* شعار «حریت، عدالت، مساوات» و بسیاری دیگر جراید آن زمان در سرلوحه خود شعارهایی از این دست را حک کردند. ثبت و تکرار این خواسته‌ها در کنار جشن و پایکوبی زنده باد مساوات و برابری و آزادی در سالگرد اولین انقلاب مشروطه، خشم و اعتراض فضل‌الله نوری و مشروعه‌خواهان را چندان برانگیخته بود که در لویایض ضد مشروطه خود آوردند: چرا به جای زنده باد مساوات،

- برابری یکی فریاد نمی‌زند و نمی‌نویسد: زنده‌باد شریعت، زنده‌باد قرآن، زنده‌باد اسلام (رضوانی، هما، *لویح شیخ فضل‌الله نوری*، ص ۹۳).
- ۱۰۶- «موکب بزرگ در طهران»، روزنامه *ندای وطن*، شماره ۱۴ مورخ ۲۱ رجب ۱۳۲۷ق. نوشته‌ای که به استقبال با شکوه مردم تهران از ورود تقی‌زاده به تهران پس از فتح مشروطه‌خواهان پرداخته است.
- ۱۰۷- برنارد لوئیس، *خاورمیانه...*، ص ۳۲۵.
- ۱۰۸- محمد توکلی طوقی، بازخوانی انقلاب فرانسه در تجدد بومی و بازنندیشی *تاریخ*، ص ۲۱۴. در رویکرد ایرانیان به انقلاب فرانسه، دریافت و بازپردازی از خوانش و فهم مفاهیم آن از این نوشته توکلی بسیار آموخته و بهره برده‌ام.
- ۱۰۹- حسین متقی در نوشته سودمند و مستند و معرفی برخی نسخه‌های خطی و اسناد تعاملات فرهنگی در روابط تاریخی دو ملت ایران و فرانسه، در فصل‌نامه *تاریخ روابط خارجی*، مرکز اسناد وزارت امور خارجه، شماره ۲۴ و ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، صص ۲۴۵ تا ۲۸۶، سیاهه تعدادی از آثار خطی و دستنویس — بسیاری چاپ نشده — موجود در کتابخانه‌های ایران در ترجمه از زبان فرانسه را به دست داده است. این آثار انواع متنوعی از رمان، تاریخ، سفرنامه، مطلب پزشکی، شیمی، فرهنگ و واژگان صنایع نساجی و نظامی را در برمی‌گیرد. این سیاهه تنها گوشه‌ای از گستردگی تعامل فرهنگی ایران و فرانسه را در سده نوزدهم نشان می‌دهد. به احتمال زیاد استاد دهخدا از همین نوشته‌ها و آثار، معادل‌های نوین و واژه‌هایی را برگرفته که در زبان فارسی پیش از او وجود نداشته است. تعامل و تأثیر متقابل دو فرهنگ و زبان فرانسه و فارسی در قرن نوزدهم و پیامدهای ماندگار آن در سده بیستم، می‌تواند مبنای یک پژوهش مفصل و سودمند در شناخت تاریخ تجدد در ایران و جهان باشد.
- ۱۱۰- به منظور شناختی موجز از تلاش ایران‌شناسان فرانسوی، می‌توان به مقاله‌ی "تاریخچه ایران‌شناسی در فرانسه" به قلم محسن صبا، در *فرهنگ ایران زمین*، جلد سوم، تهران، ۱۳۳۴ شمسی، صص ۳۹۰-۳۶۷، مراجعه کرد.
- ۱۱۱- در همین نشریه بود که کتاب *بیست‌هزار فرسنگ زیر دریا*، نوشته ژول ورن رمان‌نویس تخیلی نامدار فرانسوی به ترجمه میرزا یوسف‌خان اعتصام‌الملک، تحت عنوان *تحت‌البحر یا سفینه غواصه* منتشر می‌شد.
- ۱۱۲- از جمله کتاب‌های لوبون در این زمینه می‌توان *روان‌شناسی سوسیالیسم* (۱۸۹۸)، *روان‌شناسی توده‌ها* (۱۸۹۸)، *روان‌شناسی انقلاب* (۱۹۱۲)، *روان‌شناسی جنگ بزرگ* (۱۹۱۶)، و *تمدن عرب* (۱۸۸۴) را یاد کرد که تحت عنوان *تاریخ تمدن اسلام و عرب* به ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، انتشارات افراسیاب، ۱۳۸۰، منتشر شده است. ضمناً علی‌دشتی کتابی از او تحت عنوان *نوامیس روحیه تطور ملل* از زبان عربی در سال ۱۳۰۲ شمسی در تهران ترجمه و منتشر کرد.
۱۱۳. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۴۰۶.
- ۱۱۴- فردید، احمد، *پژوهشگران معاصر ایران*، نوشته هوشنگ اتحاد، ج ۶، ویژه صادق هدایت، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲، ص ۶۲۹.
- ۱۱۵- *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۲۵۸.
- ۱۱۶- *هفت کشور یا صورالاقليم*، به تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۳۵۳ ش، صص ۹۴ تا ۹۶.
- ۱۱۷- عینک که احتمالاً همان «شیشه فرنگی» در اشعار جامی است، از جمله مهمترین محصولات صادراتی جمهوری ونیز به مشرق زمین بود. عبدالرحمن جامی در منظومه *سلامان و ابسال* می‌گوید:
از دو چشم من نیاید هیچکار از «فرنگی شیشه» تا گشته چهار.
- HITTI, Philip K., *Islam and the west: A Historical CuLturaL Survey*, New york, 1962, P. 62 - 118
- ۱۱۹- لوئیس، برنارد، *خاورمیانه...*، ص ۲۶۹.
- ۱۲۰- عبدالهادی حائری در *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه‌ی تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۵۸، بعد، شرح نسبتاً کاملی از سفرهای ناسودمند ایرانیان به خارج در این روزگار را

به‌دست داده است. ژان شیبانی در اثر خود، *سفر اروپاییان به ایران*، اعم میراث فرنگیانی را که به ایران سفر کرده و تا آستانه سده هجدهم میلادی را شرح داده است. فرنگیان در این مشاهدات آنچه آموختنی بود آموختند، آنچه آگاه دهنده بود مکتوب کردند و راه را برای فرنگیان بعدی که به هر دلیل و انگیزه‌ای راهی این دیار می‌شوند، تسهیل کردند. قیاس میراث نحیف فرنگ‌شناسی ما با «ایران‌شناسی» و یا شرق‌شناسی دانا و جویای فرنگیان، قابل تأمل است.

۱۲۱- میر عبداللطیف شوشتری، *تحفه العالم و ذیل التحفه*، به کوشش صمد موحد، تهران، طهوری، ۱۳۶۳.

۱۲۲- همان جا، ص ۲۹۸.

۱۲۳- میرزا ابوالحسن ایلچی، *حیرت نامه سفر*.

جیمز موریه، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی با ترجمه روان میرزا حبیب اصفهانی را، با الهام و تصویرپردازی از شخصیت، آرا و اقدامات او مکتوب کرده است. چهره‌پردازی میرزا ابوالحسن شیرازی در جرید و محافل سیاسی و فرهنگی انگلستان از این سیاست‌مدار اندیشمند و روشن‌ضمیر به‌عنوان نماد خلیقات ایرانیان و چیستی و چگونگی یک ایرانی تا دهه‌های طولانی، معیاری برای شناخت و ارزیابی ایرانی معرفی شد.

۱۲۴- *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی*، ص ۱۶۶.

۱۲۵- محمدتوکل‌طرقی در کتاب کم‌حجم اما پرمحتوای *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی*، انبوهی سنجیده از داده‌ها و دگردیسی مفاهیم فرنگی در ذهن فارسی‌زبانان سده‌های هجده و نوزده عرضه و تحلیل کرده است. به ویژه یافته‌های کمتر شناخته شده آثار مکتوب فارسی‌زبانان هند که آغازگران معرفت فرنگ‌شناسی ما را تشکیل داده‌اند، به‌دست داده است. اصطلاح فرنگ‌شناسی را من از ایشان آموختم. توکل فرنگ‌شناسی را مفهومی نوساخته برای نام‌گذاری کسانی می‌داند که به گونه‌ای به جستجو در باره‌ی فرهنگ و تمدن اروپا پرداخته‌اند. علت انتخاب فرنگ‌شناسی به جای اروپا‌شناسی یا غرب‌شناسی را از این قرار بیان می‌کند که ایرانیان و ترکان و عرب‌ها تا اواخر قرن نوزدهم اروپا را اغلب فرنگ یا فرنچ می‌نامیدند. در فرهنگ مشترک آنها «مغرب» نه نامی برای اروپا، بلکه نام سرزمین‌های شمال آفریقا بود. توکل تأکید می‌کند که کاربرد غرب و مغرب زمین برای اروپا بیانگر چرخشی اروپامدارانه در جهت‌شناسی اندیشمندان ایرانی است.

۱۲۶- برای دستیابی به اشاره‌های نکته‌سنجانه و ژرف در این زمینه ر. ک. به سخنان محمد توکل‌طرقی در *گفت‌وگوی منتشرشده در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۶۵، اسفند ماه ۱۳۸۱، تحت عنوان «ایرانیان و مسئله تجدد»، به‌ویژه صفحات ۱۲ و ۱۳.

127- Buen zod, Janine, *La formation de la Pensee de Gobineau*, Librairie A-G. Nizet, Paris, 1967, P. 337

به نقل از علیرضا منافی‌زاده در «نخستین متن فلسفه جدید غربی به زبان فارسی»، *ایران‌نامه*، سال نهم، شماره، زمستان ۱۳۶۹، ص ۱۰۴.

۱۲۸- پیرامون ترجمه *گفتار در روش دکارت* و آشنایی اولیه‌ی ایرانیان با فلسفه غرب در سده نوزدهم ر. ک. مقالات کریم مجتهدی در *مجله راهنمای کتاب*، سال ۱۸، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ (فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۴) و شماره‌های ۱۰ و ۱۲ (دی و اسفند ۱۳۵۵) و سال ۱۹، شماره ۱۱ و ۱۲. کریم مجتهدی در مقاله «نخستین ترجمه فارسی - گفتار در روش دکارت»، شرح نخستین ترجمه از آثار فلسفی اروپا را به دست می‌دهد. مجتهدی این ترجمه را که تحت نام «حکمت ناصریه» به سال ۱۲۷۹ق، در تهران منتشر شد، نارسا و مملو از عبارات مبهم می‌شناسد و مترجم آن را ناآشنا به فلسفه اسلامی و بی‌اطلاع از فلسفه غربی، همچنان فاقد تسلط بر زبان اصلی کتاب و روش نگارش فارسی می‌خواند (*راهنمای کتاب*، ۱۳۵۴، ص ۴۸). شاید به دلیل همین نواقص و کاستی‌ها و دشواری زبان بوده که در کنار عوامل دیگر، در میان منورالفکران ایرانی توجه چندانی را برانگیخت.

۱۲۹- درآمد روشنگر و پژوهشگرانه علیرضا منافی‌زاده بر *نخستین متن فلسفه جدید* در منبع ذکر شده بالا، ص ۹۹.

۱۳۰- حائری، *نخستین رویارویی‌ها*، ص ۴۱۱.

۱۳۱- کشاکش و مباحثات اخباریون و اصولیون، به سده‌های اولیه‌ی تکوین فقه اسلامی بازمی‌گردد. نکته‌ی مهم از این قرار است که اصولیون بر اجتهاد و استقراء فقیه بر مبنای کتاب، سنت، اجماع و قیاس عقلی علمای روحانی تکیه داشتند. اخباریون بر استخراج احکام دین از حدیث و روایت اتکا می‌کردند. بنیان‌گذار مکتب اخباری‌گری در شیعه را ملا امین استرآبادی، ۱۰۳۳ق، دانسته‌اند. گرچه آرای او ریشه در اندیشه‌های پیشینیان داشت. به باور او عقل و منطق خطاپذیرند و از این‌رو راهنمای قابل اتکایی نیستند و مؤمنین باید به امامان معصوم و اخبار آن‌ها تکیه کنند (محمد امین استرآبادی، *فوائد المدینه*، قم، دارالنشر الاهل بیت، ص ۱۳۱). او بر این باور است که مردم توان فهم کتاب مقدس و سنت نبوی را ندارند، لذا باید به اخبار پیشوایان معصوم رجوع کرد. اصولیان، مؤلفه اجتهاد را به عنوان تعبیه‌ای در دین، از زمان غیبت کبرای امام دوازدهم می‌شناسند. به نوشته مطهری و به نقل از بوعلی آمده که چون اوضاع زمان متغیر است و پیوسته مسائل جدیدی پیش می‌آید، و از آنجا که اصول کلی اسلام ثابت و لایتغیر است، ضرورت دارد در همه اعصار و ایام افرادی حضور داشته باشند که با معرفت و خبرگی کامل در مسائل اسلامی و با توجه به مسائل جدیدی که در هر عصر پدید می‌آیند، پاسخ‌گوی احتیاجات مسلمین باشند (مطهری، مرتضی، *نظام حقوقی زن در اسلام*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۷، ص ۱۰۴). میرسید محمدباقر بهبهانی (وحید بهبهانی) در آغاز حکومت قاجار، اجتهاد را برخلاف نظر اخباریون مشروع خواند و شیخ مرتضی انصاری- فقیه عصر ناصری- نظریه‌پرداز مکتب اصولی، عملاً راه را برای پیروزی نهایی اصولیون فراهم آورد.

132- K. S. , Ann, *The Persian Ulma and Constitutional Reform*, p. 249

۱۳۳- نراقی، *معراج السعاده*، ص ۵، به نقل از حائری، ص ۴۱۳.

۱۳۴- میرزا فضل‌الله شیرازی در *تاریخ ذوالقرنین*، به کوشش نصرافشارفر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، جلد نخست، ص ۶۱۶ به نقل از طباطبائی، ص ۷۷.

۱۳۵- مفهوم «نظام جدید»، نخستین بار در نوشته‌های عثمانی درباره‌ی کل نظامی که پس از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه پدیدار شده بود، به کار رفته بود. اما این مفهوم آن گاه که برای وصف نهادهای نوینی که در ایران و عثمانی در دوره‌ی سلطان سلیم سوم فتحعلی‌شاه بنیان نهاده شد مورد استفاده قرار گرفت، از محدوددهی اصلاحات و نهادهای نظامی فراتر نمی‌رود. مفهوم کنونی «نظام» و «نظامی» در زبان فارسی که معادل ارتش و ارتشی است از دستاوردهای آن دوره است. مفتون دنبلی در بخش «بنای نظام جدید» در *مآثرالسلطانیه* از «تعلیم اعمال حرب و پیکار»، «چابکی و تیراندازی و نشانه‌زنی و قاعده‌ی خصم‌افکنی و سربازی» و ساختن «چخماق و تفنگ و سایر اسباب‌آلات جنگ» نام می‌برد. او هم‌چنین می‌افزاید که «دیگر از جمله ارکان- اعظم نظام جدید ساختن توپ و مشق‌اندازی، اهالی ایرانست» (*مآثرالسلطانیه*، صص ۱۳۸-۱۳۱ به نقل از توکلی در *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی*، ص ۲۳۵).

هما ناطق در *ایران در راه‌یابی فرهنگی*، صص ۱۳۲ تا ۱۴۳، در تفسیری تاریخی از نظام جدید در عثمانی و ایران «نوسازی و اصلاح اداری و فرهنگی» را در این راستا در نظر دارد. سیدجواد طباطبائی در مکتب تبریز در «معنای نظام جدیدی که عباس میرزا برقرار کرد»، در شرحی بر فهم عبدالرزاق دنبلی در *مآثرالسلطانیه*، در ص ۱۰۷ اشارات مفیدی دارد.

۱۳۶- حائری، همانجا، ص ۳۷۶.

۱۳۷- اشاره بر رویکرد تجددستیز و ضدیت با فرنگ، در رساله جهادیه قائم مقام را از صص ۳۹۰-۳۷۴، کتاب *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه‌ی تمدن بورژوازی غرب*، تألیف حائری برگرفته‌ام. چند مثال در شناخت فضای عمومی آن زمانه به فهم موضوع کمک می‌کند. توسل به خرافات و جهل عوام در ذهن شاه و سایر دولتمردان قاجار حضوری مؤثر داشت. فتحعلی شاه به دعا و استخاره سخت مؤمن بود و با حکم «جهاد» بدون نظام و تدارک و تسلیحات مطلوب به جنگ روس‌ها شتافت. طالبوف (در *مسالك المحسنین*، ص ۱۹۸) ذکر قابل تأملی از رویکرد دولتیان در مقابله با مداخله و تجاوز انگلیس به مناطق تحت کنترل ایران دارد: «اصلاح ذات‌لبین شوری بود. یکی از وزرا گفت: میرزا حسین گوهری بیاید دعای زبان‌بندی ملکه انگلیس را بنویسد. کار حسب‌المعمول بگذرد، اینها قابل این خیالات و تراشیدن وسایط روس و فرانسه نیست.»

همو در ص ۸۷ کتاب آورد: «صفحه کتاب دین را باید افزود و اجر جزیل گرفت، نه جغرافیا و عقاید یونانیان بت پرست را». در همین فضای فکری بود که ناصرالدین‌شاه که از شاهان پیشرو قاجار بود به دانشمند وطنی که عمری را بر تحقیق و پژوهش گذارده بود، گفته بود: «حیف و صد حیف که فکر شما در مقام صنعت صرف شود، شما باید این هوش خداداد را مصروف دین و علم و مذهب بفرمائید» (تاریخ بیداری/ایرانیان، جلد اول، ص ۱۴۸).

۱۳۸- همان جا، ص ۳۹۴.

۱۳۹- نوشته‌اند: پس از انهدام ارتش ایران، فتحعلی شاه از ملای برغانی پرسید: ثمر جهاد علما چه شد؟ او علت شکست را بی‌ایمانی عباس‌میرزا خواند (حسین پیرنیا و عباس اقبال: تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه).
۱۴۰- میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، رساله‌ها، به کوشش حجت‌اله اصیل، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، صص ۷۳-۷۲.

۱۴۱- تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ، ص ۱۳۲.

۱۴۲- شایان تأمل است هنوز هم بسیاری از سنت‌گرایان جوامع اسلامی، غرب را تمدنی از دست رفته و بدون معیار و ارزش‌های اخلاقی مطلوب می‌شمارند. اینان غالباً جوامع غربی - معادل امروزی فرنگ دیروزی را - سطحی، بی‌ریشه، مادی و فاقد ارزش‌های اخلاقی و انسانی معرفی می‌کنند. در ذهن این بنیادگرایان اصالت‌جویی، جهان به دارالسلام و دارالحرب که اولی آرمان شهر صدر اسلام و دیگری کماکان همان فرنگ دارای روح صلیبی که خواهان اضمحلال اسلام است تقسیم می‌کنند. غرب را تجسم بربریت و جاهلیت مدرن می‌شناسند. نقد از غرب را با ضدیت با غرب همسان می‌شناسند. در تقابل این پندار بافی ما، برای آن «غربیان» به‌ویژه از نیمه دوم سده نوزدهم، شرق دیگر سرزمین شگفت‌انگیز و صرفاً محل حرم‌های شاهان داستان‌های هزارو یکشب حداقل در بینش و رویکرد شرق شناسان معنی نداشت، بلکه مناطق و کشورهای با مشخصات و خصوصیات تعریف شده و دارای منابع و موقعیت ژئوپلتیک که باید هر چه دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تر شناخت تا آن را در سیطره و کنترل در آورد، و یا حداقل به سمت و سوی منافع سیاسی و سودمندی خود بهره گرفت.

۱۴۳- تجدد بومی، ...، ص ۱۴۱.

سفر رفتن و زیستن در سرزمین کفر و زندقه و آلودگی به عوارض، آرا و رویه زندگی فرنگی از نظر مسلمین امری نا لازم بلکه مخرب و مضر شناخته شد. این پرسش اساسی طرح نشد که چگونه است که غالب مبلغین مسیحی به سرزمین اسلام - که باید روشن کننده افق و برطرف کننده غبار نادانی و گمراهی باشد - می‌آیند، نه تنها از دین و آیین خود جدا و فراری نمی‌شوند بلکه باورمندان، مزارت و رنج گسترش اعتقاد و آرای خود را به‌رغم تمامی موانع، مقاومت‌ها و ضدیت‌ها بر خود هموار می‌کنند. آنها نه تنها هراس از «آلودگی» خود ندارند، بلکه با حوصله و سعه‌ی صدر تمام، فرهنگ، دین و زبان و رویه زندگی ما را می‌شناسند و مطابق با آن کار و امر خود را پیش می‌برند. بیگانه‌ستیزی، تعصب و دفاع کورکورانه از «آنچه خود داریم» در واقع امکان طرح پرسش‌های بنیادی و شناخت غیرخودی، بیگانه و فرنگی را از ما سلب کرد. این که توانش را داشتیم یا نه امر دیگری است، ولی زمانی که هر گونه امکان را ناپیدا می‌سازیم و در صورت یافته شدن کورسویی از معرفت در همان نطف اولیه محوشان می‌کنیم، چه به حاصل می‌توانست بنشینید؟

۱۴۴- پاسخ برخی از «اندیشه‌ورزان» دهه‌های پایانی سده بیستم ما کماکان این است که خرد فرنگی شیطانی است و صرفاً در پی شرک، نفاق و نابودی مسلمین است. غرب اهریمنی مستکبر است که از آن «باید به خدا پناه برد». (رضا داوری اردکانی، انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، تهران، انتشارات مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۱، ص ۲۶۷).

فصل دوم

تقی زاده: تولد تا مشروطه

تولد و خانواده

حسن تقی زاده در یکی از شب‌های نسبتاً سرد پاییزی رمضان ۱۲۹۵ق (۲۷ سپتامبر ۱۸۷۸م)، در کوچ‌های قنبرعلی محله‌ی نوبر در جنوب تبریز به دنیا آمد. خانواده تقی زاده سنتی و مذهبی بود. پدرش سید تقی اردوبادی روحانی و پیشنمازی بود که قریب چهار دهه قبل از تولد سید حسن در قریه‌ای به نام وند از حومه و توابع قصبه‌ی اردوباد نخجوان قفقاز متولد شده بود. سید تقی همواره خود را ایرانی می‌دانست و با تلاش فراوان توانست تابعیت ایران را به دست آورد. او همواره ایرانی بودن را به فرزندان خود یادآوری می‌کرد. پدر در خانواده‌ای مالک و زمیندار بزرگ شده و به تبریز آمده بود. تحصیلات سنتی و اولیه‌ی خود را در آن شهر گذراند و در ادامه عازم نجف شد. مدت هفده سال در محضر شیخ مرتضی انصاری، مجتهد بزرگ عتبات، به تحصیل علوم قدیمه و مذهبی مشغول شد. حدود سال ۱۲۸۹ق به تبریز بازگشت و از آن پس در آنجا زیست.

پیشنمازی و مکتب‌داری سنتی تا زمان وفات، از جمله مشغله‌های اصلی او بود. سید تقی، روحانی‌ای شریعتمدار و سخت‌گیر بود که بنا به گفته‌ی فرزندش «طریقه‌ی افراطی خشکه مقدس» با فرزندانش و رفتاری در چارچوب «مقررات شریعت» با همسرش، معصومه خانم، داشت. [ص ۲۰] برادر بزرگ‌تر از پدر می‌ترسید و مخفیانه در پی علایق خود می‌رفت و از همان نوجوانی به برادر کوچک‌تر، سید حسن، هم توصیه کرد که پنهان از چشم پدر هر آنچه می‌خواهد و می‌پسندد، پی گیرد. فضای کودکی و نوجوانی سید حسن از تیرگی مناسبات و رفتار تحکم‌آمیز آکنده بود. پدر همواره آنها را از سرگرمی‌های جوانی دور نگه می‌داشت. سایه‌ی سنگین پدر بر سر او و دیگر اعضای خانواده را می‌توان از ورای همین چند سطری که سید حسن در وصف کودکی‌اش نوشته، دریافت.

دغدغه‌ی اصلی پدر خارج از خانه بود. رسیدگی به امور مسجد وقت او را اشغال کرده بود. همچون دیگر مردان سنتی جامعه‌ی مردسالار زمانه، دل‌بستگی و مشغولیات دیگری هم داشت. او که پیش از مادر تقی زاده یک بار ازدواج کرده بود، هم‌زمان با زندگی خانوادگی رسمی «عیال دیگری هم، بیوه، ظاهراً به صورت متعه اختیار کرد ولی به خانه نیاورد و جداگانه نگاه می‌داشت». [ص ۲۱]

در فضای درون خانه مناسباتی پدرسالارانه و مقید به رعایت مناسک و آداب مبتنی بر شعایر و موازین سنتی و مذهبی محکمی حاکم بود. در سایه‌ی حضور سنگین پدر، کسی کتابی غیر از کتاب دینی و ادبیات کلاسیک نمی‌خواند. هر تفریح و نشاطی نامطلوب و مضر پنداشته می‌شد. همین هم بود که تقی زاده و برادرش از همان نوجوانی و جوانی به هر بهانه و مناسبتی، علائق خود را خارج از خانه می‌جستند. به مکتب شیخیه رفتند، زبان‌های فرنگی آموختند و پزشکی غیرسنتی پیشه کردند. شاید اگر پدر می‌دانست که این فرزند «سر به راه و مطیع»، چه آتشی بر جان‌ها خواهد زد با شدت بیشتری او

را می‌پایید. کما اینکه وقتی پیش از مرگ پی برد که تقی‌زاده به‌رغم مخالفت و خواست او، پنهانی مطالعات و مراودات «کفرآمیز» داشته، برآشفت. سید حسن خیلی زودتر از آنکه دنیای کودکی و شادی‌های ذهنی و بازی‌های آن را حس و تجربه کند، به دنیای بزرگ‌سالی سنگین و مملو از دشواری‌های زمانه رانده شد. این اتفاق بر روح و روان او آثاری دیرپا نهاد. تقی‌زاده، به گواه اطرافیانش، علی‌رغم سرزندگی از آمال ترقی و پیشرفت، فرد شادمانی نبود. آسیب‌های زمان کودکی، عدم امنیت، و فقدان دنیای کودکانه و تفنن‌های لازم نوجوانی، جملگی آثار دیرپایی بر او نهادند.

سید حسن از همان آغاز در فضای خانوادگی و اجتماعی رشد یافت که هیچ نوع چون و چرا و نافرمانی و «حرمت‌شکنی» در برابر خواسته‌ها و دستورات و آمال پدر برای صلاح آینده‌ی فرزند را نمی‌پذیرفت؛ وی عملاً مخاطرات بسیار را در این محیط پر تعصب به تن و جان خود خرید و در پی فردیت مستقل و نوجو، راه خویش را در پیش گرفت. سید حسن پدر را شخصیتی به افراط زاهد، پرهیزگار، قانع، و مبادی آداب و مناسک مذهبی معرفی می‌کند. سید تقی حدود ۲۴ سال مرجع و امام جماعت مسجدش بود. بیشتر وقت خود را به عبادات و امور مذهبی می‌گذراند و از معاشرت با دیوانیان و اختلاط با آنان پرهیز می‌کرد. اهل مرافعه و غوغا نبود و مال و منالی جز دو خانه‌ی مسکونی کوچک در تبریز و زمینی موروثی در ده ووند، زادگاهش، بر جای نهاد. تقی‌زاده جوانی ۱۹ ساله بود که پدرش در شوال ۱۳۱۴ق به مرض حصه وفات یافت. کشمکش‌های پایان‌ناپذیر پدر با برادر، رابطه‌ی آمرانه با مادر، سختگیری‌های زاهدانه‌ی سنتی و مخفی‌کاری‌های اجتناب‌ناپذیر این‌گونه روابط، بی‌گمان بر تقی‌زاده و بینش و کنش اجتماعی - سیاسی او تأثیری دیرپا گذارد. چنان‌که از نامه‌ها و رابطه‌های بعدی او برمی‌آید، همواره از مخاطب می‌خواست حتی مسائل عادی و پیش پا افتاده را هم پنهان و محرمانه نگه دارد.

از مادر تقی‌زاده همچون زنان هم‌دوره‌اش سخن و اطلاعاتی در دست نیست. بنا به گفته‌ی سید حسن، مناسبات میان پدر و مادر بر مبنای موازین شریعت بود. بنابراین اطلاع می‌توان پی برد که معصومه‌خانم یک زن سنتی، مطیع شوهر و فداکار برای فرزندان بوده است. هشت فرزند زائید. سه تن از آنان چند روز پس از زایمان درگذشتند. زایمان‌ها و بیماری‌های ناشی از آنها معصومه‌خانم را به تدریج علیل و خانه‌نشین کرد. سید حسن فرزند ششم مادر بود که دومین همسر پدر بود و هووی صیغه‌ای شوهر را بیرون از خانه هم باید تحمل می‌کرد.

در میان برادران و خواهران تقی‌زاده، سید مرتضی برادر بزرگ‌تر او ۲۸ سال بیشتر عمر نکرد. سید مرتضی زبان فرانسه خواند و به علوم عقلی گرایش داشت. او به آرای شیخیه تمایل نشان داد و برادر کوچک‌ترش سیدحسن را ترغیب کرد که با نزدیکی به عالم شیخی، شیخ علی جوان، از کتاب‌های شیخ احمد احسائی پیشوای شیخیه قرائتی دگراندیش از متون دینی فرا گیرد. [ص ۲۶] تقی‌زاده می‌نویسد: هم تعلیم فرانسه و هم تلمذ در محضر استاد شیخی را به راهنمایی و توصیه‌ی برادر آغاز کرد. تحول فکری او از زمانی آغاز شد که برادرش او را در خفا و برخلاف خواست پدر نزد مدرس شیخی فرستاد. خواهر کوچک‌تر، ربابه، سی و هفت سال عمر کرد و پس از طلاق از شوهر اولش به عقد میرزا محمدعلی‌خان تربیت، یار دیرین و همراه سال‌های طولانی تقی‌زاده درآمد.

تقی‌زاده برادری ناتنی به‌نام آقا میرجواد داشت که در ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۳۰۰ق به دنیا آمد. به عبارتی، پنج سالی از سید حسن کوچک‌تر و همچون مریدی وفادار به سید حسن وابسته بود. نامه‌هایی چند میان او و سیدحسن مبادله شده است. از نامه‌ی مفصل‌اش، از استانبول به کیمبریج انگلیس، خطاب به تقی‌زاده در دوران استبداد صغیر، در این کتاب یاد شده است. [۱]

تحصیل ابتدایی، معلمان و هم‌دوره‌های‌ها

تحصیل مقدماتی تقی‌زاده، بنا به نوشته‌ی خود او، در چارچوب رسم غالب روزگار به یادگیری و ختم قرآن از چهار پنج سالگی آغاز شد. در چهار سالگی خواندن عمّ جزو را شروع و نماز و آداب شرعی را فرا گرفت. در پنج سالگی قرآن را ختم کرد و به رسم آن دوره‌ی تبریز، در مکتب‌خانه به خواندن کتاب‌های کلاسیکی چون *گلستان سعدی*، *جامع عباسی شیخ بهائی*، *نصاب‌الصبیان*، *ترسل*، و *تاریخ نادری* پرداخت. آنگاه در هشت سالگی مقدمات عربی، کتاب *تصریف در صرف*، و *هشام در نحو*، و *حاشیه‌ی ملاعبده* بر منطق تفتازانی، و شرح شمسیه و شرح مطالع در منطق و مطلول را آموخت. پس از این مرحله تحصیل فقه انصاری و مکاسب او و کتب مشابه نزد علمای تبریز را پی گرفت. [۲]

پدرش، بنا بر پیشینه و ذهنیت سنتی خود، سید حسن را وادار به تحصیل علوم شرعی کرد و به قول خود او در تنگنای محیط پرتعصب و استبداد خوفناک تبریز بزرگ شد. در قیاس قابل تأملی میان نحوه-ی آموزش و پرورش و تربیت خانوادگی خود با محمدعلی جمال‌زاده می‌نویسد:

«اینجانب از سنه‌ی ۱۳۱۱ قمری به شوق آزادی و تجرد از تقلید کورکورانه تبعدی افتاده، از قیل و قال مدرسه دلم گرفت و به مرور زمان هر سال و هر ماه آتش اشتیاقم به نزدیکی به آنچه که مریدان اجتماع روشنایی‌بخش کمال مطلوب انسانی شمرده‌اند تزیید گرفت و از ابتدا کم و بیش درک کردم که تحصیل هر کمالی منوط به آزادی فردی و انسانی است. من و جمال‌زاده از یک خمیر سرشته‌ایم و محیط خانوادگی ما قسماً بی‌شبهت نیست. هر دو از پدری در مسلک روحانی و بی‌اعتنا به ارباب قدرت و جلال به دنیا آمده و در محضر او تربیت شده‌ایم. منتهی والد محترم جمال‌زاده، شادروان آقا سید جمال‌الدین تنها آزاده‌منش نبود، بلکه علمدار و مبارز آزادی بود. و پدر من خود را منزوی از ارباب مروت دنیا دور نگه می‌داشت و حتی در تمام مدت حرفه‌ی روحانی خود که ۲۴ سال در تبریز امامت و حوزه درس مقتدائیت داشت، یک بار هم به مهمانی نرفت و قبول دعوتی نمی‌کرد و از کسی هم کمکی قبول نمی‌کرد. ولی سیر زندگی عهد شباب ما به صورت یکسان نبود. جمال‌زاده در لبنان و سویس و فرانسه طی مراحل کمال و آزادی را کرد و من در تنگنای محیط تعصبات و استبداد خوفناک تبریز ماندم. او به مقصدها رسید و ما هنوز آواره‌ایم و به قول شاعر ترک عثمانی با مجنون در یک کلاس در مکتب درس خواندیم. من عم جزو را ختم کردم و او در واللیل ماند و این بیان حال ما دو نفر معکوساً صادق است.» [۲]

احمد کسروی مورخ نامدار مشروطه در شرح حال تجربه‌ی اولیه‌ی محیط و شیوه‌های ناکار آمد و نامطلوب تحصیل مکتبی آن زمان خود در تبریز شرحی رسا دارد. [۳] تأکید بسیار تقی‌زاده در سال‌های بعد بر لزوم آموزش اجباری و سازمان یافته و مدون مقدماتی مدرن در ایران ناشی از همین تجربه‌ی دردناک و وضعیت اسفناک فرصت‌سوزی بود که او و هم‌دوره‌های‌ها پیش‌گزرانده بودند.

معضل دیگری که بر ذهن حساس، هوشمند، نوجو و بلندپرواز تقی‌زاده نوجوان تأثیر بسیار نهاد و در تمام عمر در تلاش چاره‌اندوزی و تأثیر در تغییر و بهبود آن داشت، وضع اسفناک بهداشت آن روزگار بود. مرگ و میر کودکان و نوجوانان و بیماری‌های واگیردار و غالباً زمین‌گیرکننده و کشنده، در سال‌های پرورش و بالندگی او، امری طبیعی و پیش پا افتاده و حتی مقدر و خواست الهی جلوه می‌کرد. بنا بر اسناد و شواهد، بیش از نیمی از کودکان ایرانی در آن دوره در بدو تولد یا همان سال‌های اولیه، به علت بیماری‌های واگیردار و فقدان بهداشت و طب جدید جان می‌سپردند و معمولاً آنهایی که زنده می‌ماندند، چون از مسیر بیماری‌های جان‌فرسا و طاقت‌فرسایی عبور کرده و جان به در برده بودند، از نظر جسمی و روحی پرتوان، کارآمد و مقاوم‌تر از امروزیان بودند. مرگ و میر مادران و کودکان امری طبیعی شمرده می‌شد. در خانواده‌ی بلافصل تقی‌زاده نیز چنین بود. مادر او هشت شکم زایید و از میان آنان سه تن

چند روزی پس از زایمان درگذشتند؛ تنها تقی‌زاده عمر طولانی و «طبیعی» داشت. این مرگ و میر بر ذهن او تأثیر بسیار گذارد و لزوم تغییر و تحول بهداشت و طب سنتی، پیگیری و علاقه‌مندی تحصیل پزشکی جدید غربی به یکی از دغدغه‌های همه عمر او بدل شد. در همین سال‌هاست که تقی‌زاده به علم طب علاقه‌مند می‌شود و چند سالی آن را پی می‌گیرد.

پیدایش افکار عمومی

هجده سال اول زندگی و حیات تقی‌زاده در دوران سلطنت ناصرالدین شاه گذشت. سنجش کارنامه‌ی نیم قرن حاکمیت ناصری در این اجمال نمی‌گنجد، اما اشاره‌ای مختصر به شناخت بهتر آن روزگار یاری می‌رساند.

پس‌لرزه‌های شکست پیاپی سه دهه‌ی اولیه‌ی سده‌ی نوزدهم و شرمندگی و حقارت ناشی از اندیشیدن به علل آن، در دارالسلطنه‌ی تبریز و دستگاه حکومتی عباس میرزا و قائم‌مقام‌ها در برگ‌های تاریخ ثبت است. نطفه‌های آگاهی از مناسبات و تحولات عصر جدید و ضرورت‌های تحمیلی حضور در آن به انجام اصلاحات و تغییراتی چند در عرصه‌های نظامی، اداری و فرهنگی و مهم‌تر از همه تغییر نگرش به خود در قیاس با مدنیت جدید فرنگی و فراتر دیدن آن از چارچوب جهان‌بینی مسیحی انجامید. در این محیط نسلی نیز پرورده شد. عالی‌ترین تجسم آن، میرزا محمدتقی امیرکبیر صدراعظم ایران‌خواه است که در دارالسلطنه‌ی تبریز بالید. هم او بود که در چند سال اولیه‌ی سلطنت ناصرالدین شاه به اصلاحات بنیادین توجه نمود. بنیان‌گذاری‌های او الگو و مؤلفه‌های جدیدی را به صحنه آورد و موجب تلاطم‌هایی شد. در ارتباط با تکوین و گسترش آگاهی‌های جدید می‌توان مهم‌ترین دستاورد امیر را تأسیس دارالفنون و تأکید بر تربیت نسلی از دانش‌آموختگان ایرانی دانست، که منشأ ایجاد و اصلاح در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شوند. در شکستن بن‌بست ترویج دانش و علوم جدید، باید سهمی بزرگ را از آن او دانست.

در دوره‌ی ناصری شرایط زمان و مناسبات بین‌المللی با شتابی روزافزون دگرگون شد. اوضاع و معرفت درونی همان نبود که پیش از آن بود. شاه مذبذب و متلون هر دم به طرفی متمایل می‌شد، به تأثیر و توصیه، تغییر و اصلاحی را پیش می‌کشید، اما شتابان و هراسان از ادامه و تعمیق آن باز می‌ماند و کشور و نخبگان را به همراه خود به این سوی و آن سوی می‌کشاند. ناصرالدین شاه، سلطان صاحب‌قران، که در نوجوانی زیر نظر میرزا محمدتقی‌خان و در دارالسلطنه‌ی تبریز بالیده بود، بی‌آنکه فرصتی برای پرورش مقام سلطنت یافته باشد، به حکومت رسید. در سرآغاز زمامداری‌اش با آیین‌های دگراندیش شیخی و بابی روبه‌رو شد و هراسان در مقابله با نواندیشان بابی به خشونت روی آورد. بینش و کنش سنت‌شکنانه‌ی این نوگرایان در این برهه، بیداری و بحران و شک تحرک‌زا آفرید. در دوران سلطنت پنجاه ساله‌ی او با تحمیل برخی ضرورت‌های اصلاح و تغییر و حضور گسترده‌تر قدرت‌های توانمند فرنگی، به‌ویژه سه دولت انگلیس، روسیه، و فرانسه، تکوین آگاهی اولیه و واکنش‌های پیامد آن در عرصه‌ی عمومی، زمینه‌های انتقال جامعه‌ی ایران به آستانه‌ی عصر جدید فراهم آمد. بنیان‌گذاری چاپ روزنامه در درون کشور، ورود تدریجی نشریات فارسی زبان چاپ خارج، رفت و آمد ایرانیان و فرنگیان و تعامل بین آنها، ترویج گسترده‌تر زبان‌ها و فرهنگ‌های اروپایی و تحولات کشورهای همجوار، جملگی زمینه‌ساز گسترش فضا و افکار عمومی شد.

با نشر جراید جاندار و بیدارگر فارسی‌زبان در خارج از کشور به منزله‌ی صدا و خواست ملتیان، به-تدریج این تغییر نگرش و توجه تا حد زیادی دقیق‌تر و ژرف‌تر شد. پیش از آن اولیای مذهب و آئین‌ها، مجتهدین و مرادها بودند که افکار و اهداف «رعایا» و مومنین را سمت و سو می‌دادند. حاکمیت هم در پیشبرد امر خود از آنها به عنوان بارکشان و سیاهی لشکر بهره می‌برد. با به میدان آمدن تدریجی عامه‌ی مردم به صحنه و رواج عوامل بیداری و تحرک، در اعتراض و انتقاد گشوده شد.

تحولی روی نموده بود که تا آن زمان ناشناخته بود. همراه با تاخت و تاز اروپاییان در تمامی عرصه‌ها به جبر و تحمیل زمانه و تلاش اصلاح‌گرایانی چند، افزارهای ارتباط همگانی و آموزشی و فرهنگ‌فرنگی هم به‌تدریج به درون ایران راه یافت. تلگراف، تلفن و پست‌خانه، چاپخانه، نشر کتاب و روزنامه در قیاسی کوچک‌تر حضور یافت و تأثیر خود را نهاد. ایرانیانی که به فرنگ رفتند، خبرهایی از دستاوردهای آن سامان دادند که در کنار سفرنامه‌ها و نوشته‌های فرنگیان، افقی نو در برابر دیدگان برخی ایرانیان گشود. سهم دارالفنون را هم جای دیگر برشمردیم. روزنامه‌های فارسی و ایرانیان آن عصر هرچه نقص و کاستی هم داشتند درباره‌ی آنها یک واقعیت را نمی‌توان کتمان کرد که بنیان‌گذاران و نویسندگانشان به هر حیل‌ه‌ی می‌جستند که فکر و دانش نو را نشر دهند. [۴] در سرلوحه‌ی روزنامه نقش تفنگ و توپ ترسیم می‌کردند، و از نهضت استقلال‌طلبانه‌ی یونان سخن می‌گفتند. از خواست مساوات حقوق و اشتراک اموال فرقه‌های نیهیلیست یونانی و روسی و آلمانی یاد می‌کردند که پیامی زیرکانه به خوانندگان می‌رساند تا بدانند در دنیا چه ایده‌های نوبی مطرح است. خواسته‌ها، شعارها و اقدامات گروه‌های سیاسی را در بخش اخبار خارجه به گوش مخاطبان می‌رساندند. تونل زدن زیر قصر تزار و اقدام به ترور چندباره‌ی مستبد روسیه توسط نارودنیک‌هایی که به گفته‌ی نویسنده‌ی روزنامه، آزادی و عدالت و رفع ظلم را می‌خواستند، حاوی پیام و حذرآفرینی غیرمستقیم بود. از پیشرفت نظام اداری و ترقی و آبادانی - خواهی بیسمارک و ناپلئون سخن می‌گفتند تا مردم آگاه شوند که غیر از «قبله عالم» ایران حکومت‌گرانی از جنس دیگر هم ممکن است وجود داشته باشند. از راه‌آهن و کشتی بخار که صدها بار سریع‌تر و بهتر از الاغ و قاطر و کالسکه‌های ما، هزاران تن کالا را تا فاصله‌های هزاران فرسنگ می‌برند، سخن می‌گفتند. درباره‌ی کارخانه‌های شگفتی که از یک‌سو در آن پنبه‌ی خام می‌اندازند و از سوی دیگر ماهوت منجستری بیرون می‌دهند، می‌نوشتند، تا مردم پی ببرند که وسایل حمل و نقل، قاطر و اسب نیست و کار پرزحمت ۱۴ ساعته‌ی دستان پنبه‌بسته دیگر چاره‌ساز رقابت صنعتی - تجاری نو نمی‌تواند باشد. دانش و معارف و مدارس جدیدی را تبلیغ و ترویج می‌کردند که همچون «کارخانه‌ی انسان‌سازی»، آدم تربیت شده متخصص، کارآمد و دانا بیرون می‌دهند. قیاس مملکت مستبده عثمانی را با فرانسه بر کاغذ رقم زدند تا عامه بفهمد چرا اولی و امانده و شکست خورده و رو به اضمحلال است و دومی پیروزمند بر اسب تندپای پیشرفت بر اقصی نقاط جهان می‌تازد. روزنامه‌نگار، جهان‌بینی و کیهان‌شناسی سنتی را یکسره موهوم خواند و ثبت احکام کیهانی سنتی را بی‌معنی و واکاوی امور بر مبنای ارقام هندسی را مطرح و ترغیب کرد. طب جدید فرنگی و مزایای آن را مطرح کردند و فواید واکسن زدن برای پیشگیری از انتشار بیماری‌ها را برشمردند. درباره‌ی قانونمند بودن و منتظم شدن نظام اداری انگلیس و فرانسه و روسیه و حتی عثمانی بحث کردند تا آینه‌ای شود که عامه‌ی مردم در آن بنگرند و بفهمند که همه جا در بر یک پاشنه نمی‌چرخد. قانون به عنوان بُن‌مایه‌ی بهزیست خواهی آدمی و گرایش سیاسی مطرح شد. پیدایش و رواج روح انتقادی و پرورش آن در میان ایرانیان موجب پیدایش مؤلفه‌ای نو شد که پیش از آن دانسته نبود: افکار عمومی.

سهم روزنامه‌های نسبتاً آزادتر فارسی زبان خارج از کشور، به خصوص *اختر/استانبول*، در تکوین آگاهی نو و پیدایش افکار عمومی شایان توجه است. نقش و حضور فرنگیان در تبریز، چه در ترکیب

هیئت‌های سیاسی و تجاری و چه میسیون‌های مسیحی در رواج ابعادی از مدنیت نو، چون تأسیس مدارس و تعلیم و گسترش زبان‌های اروپایی را در جای دیگر عنوان کرده‌ایم؛ از واگویی آن گفته‌ها در اینجا پرهیز می‌کنیم.

تبریز در زمان بالیدن نوجوانی و جوانی تقی‌زاده با جمعیتی حدود صد تا صد و پنجاه هزار نفر یکی از دو سه شهر بزرگ ایران با فضایی متفاوت با دهه‌های پیشین سده‌ی نوزدهم، با مسائل و مشکلات فراوانی دست به گریبان بود. بزرگ‌ترین رویداد تأثیرگذار در حافظه و فضای سیاسی این شهر، خیزش علیه عهدنامه‌ی تنباکو (رژی) بود که در زمان نوجوانی تقی‌زاده روی داد. فضایی که مردم را در سرنوشت و مصالح کشور درگیر کرد.

اندیشه‌های میرزا قا خان کرمانی

از جمله عوامل مؤثر در بیداری مردم و خیزش علیه رژی و قرداد تنباکو، تلاش محفل ایرانیان تبعیدی و مهاجر استانبول و به‌خصوص محفل بابیان ازلی با شرکت فعال منورالفکرانی چون میرزا قا خان کرمانی بود. ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی همشهری و هم‌مسلك آن محفل، و سفر مشترک او از استانبول به ایران در پوشش مستخدم برادر شیخ احمد روحی، یار نزدیک میرزا قا خان کرمانی، و سپس اصرار عوامل حکومت ایران مبنی بر مقصر بودن او و یارانش در این ترور، حکایت دردآلود و پراوازه‌ی انتقال آنان به تبریز و بریدن سرشان، جملگی در سنین بالندگی تقی‌زاده در تبریز بر سر زبان‌ها بود.

کارنامه‌ی میرزا قا خان کرمانی، از منورالفکران اندیشه‌ورز ایران سده‌ی نوزدهم ایران، به علت ابعاد گوناگون بینش و کنش، گاه متفاوت یا حتی متضاد، شایسته تأمل و بررسی مفصلی است که به‌رغم آثاری چند، هنوز باید نگاشته شود. شخصیت یک‌دست و تعریف شده‌ی مشخصی که فریدون آدمیت در کتاب *اندیشه‌های میرزا قا خان کرمانی* پرداخته، گویای جوانب و ابعاد چندگانه‌ی کارنامه و زندگی او نیست. میرزا قا خان کرمانی از جمله فرهیختگان دل‌سوخته‌ای بود که سودای سرفرازی ایران و رهایی کشور از چنگال حاکمیت خودکامه لحظه‌ای او را آسوده نگذاشت. او در نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم در بردسیر کرمان به دنیا آمد. در فضای پرتحرک کرمان و حضور فرقه‌ها و آیین‌های متنوع، با جدل و بحث‌ها آنان آشنا شد. اهل حق، فرقه‌های صوفیه، مکتب شیخیه، آیین‌های بابی و بهائی و زرتشتیان، جملگی در بحث و گفت‌وگو و مراد به ذهن نوجو و کوشای او تأثیر نهادند. پیش از مهاجرت به استانبول، با زبان‌های ترکی، عربی، فرانسه و انگلیسی آشنا شد. پس از عزیمت از کرمان، در اصفهان نزد کشیش ژزوئیت فرانسوی، زبان فرانسه را ادامه داد. نقل کرده‌اند که زبان انگلیسی را هم از هیئت مذهبی پروتستان فراگرفته است. [۵]

میرزا قا خان حدود سال ۱۳۰۴ق به استانبول رفت. گرایش او به اهل حق و سپس باورهای بابی، پس از سفری به عکا و دیدار پیشوای بهائی، ومذاکره باصباح ازل در قبرس به ترکی نوین وگسترده سرکشید. او و دوست همیشگی‌اش، شیخ احمد روحی، با گزینش دختران رهبر ازلیان به همسری، همراهی خود را با او اعلام کردند. کتاب *هشت بهشت* را در همین جهت تحریر کردند. در آن کتاب با ستایش از بابیان ازلی به مقابله با آرای بهائیان برآمدند.

میرزا آقاخان برای گذران زندگی به تدریس و نگارش روی آورد و ابتدا در اداره‌ی روزنامه‌ی *اختر* استخدام شد و مدتی بعد به نویسندگی پرداخت. غالب آثار مهم خود را در استانبول نوشت. پس از

انتشار روزنامه‌ی *قانون* و دریافت برخی شماره‌های آن، به آن دل بست و به هواخواهی *قانون* محفلی در استانبول برپا کرد که جزئیات آن را در نامه‌ای به ملکم خان آورده است. [۶] مطالبی هم برای نشر در آن روزنامه به لندن فرستاد. با اوج‌گیری شورش تنباکو علیه قرارداد رژّی به شور آمد و به نابودی قریب‌الوقوع حاکمیت قاجار دل بست و طرح خیزش عمومی را تدوین کرد و به اجرای آن برآمد. کرمانی در پی بهره‌برداری از همه‌ی عوامل ممکن برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود بود. میرزا آقاخان با نوشتن مقاله‌هایی عالمانه پیرامون این انحصار و علل آن دست یازید. [۷] تقی‌زاده در آن زمان نوجوانی سیزده ساله بود. در تبریز اعتراض علیه رژّی با «فرنگی‌ستیزی» و نبرد با «کفار» در آمیخت. دود کردن تنباکو را عادت‌ی فرنگی دانستند و با لحنی تهدیدآمیز به مقابله با آن برخاستند. طرح شورش عمومی که شرح آن را در کتاب *ازلیان ایران* پی گرفته‌ام با پیگرد و دستگیری فعالان محفل ازلی بیداری تهران به شکست کشید. با ورود سید جمال‌الدین اسدآبادی به استانبول، میرزا قاجان به محفل و انجمن او پیوست. او که به هر ترفندی برای تغییر شرایط ایران دست زده بود، این بار به آرمان «اتحاد اسلام»، طبق فهم خویش، دل بست و با تمام وجود در راه پیشبرد کار آن کوشید. میرزا قاجان در علل معضلات جامعه‌ی ایران عوامل فرهنگی را دخیل می‌دانست و بر ضرورت رفع جهل و غفلت عمومی مردم تأکید می‌ورزید و به شناخت و رفع فساد اخلاقی و خصوصیات که به گمان او تحرک و خلاقیت ایرانیان را فلج کرده بود نیز توجه خاصی مبذول می‌داشت. کتاب *هفتاد و دو ملت* حاکی از خواست او به اتحاد و همزیستی همه‌ی آیین‌ها و مذاهب مختلف در راه برپایی جامعه‌ی انسانی و دور از تعصبات فرصت سوزاست. او با خوش‌بینی و تقلیل‌گرایی، مهم‌ترین علت بدبختی و نکبت مردم ایران و حتی جهان را جنگ و جدل‌های فرقه‌ای و مصیبت زای دینی تلقی کرد و برای زمینه‌سازی نظری اندیشه اتحاد و یا حداقل همزیستی مسالمت‌آمیز آیین‌ها بر اساس مقاله‌ی «قهوه‌خانه سورات» اثر هانری برناردن دوسن پیر (۱۷۳۷-۱۸۱۴ م) و بهره‌گیری از کلمه *هندی* او، و افزودن اضافات و ابتکارات و شناخت خود از آرای مذاهب مختلف، این کتاب را تدوین کرد. کرمانی در این کتاب اندیشه‌های میرزا جواد شیرازی استاد بای‌مسلك خویش در کرمان را مطرح کرده و در قیاس با آرای دیگر باورمندان مذهبی آن را برتر دانسته و «حقانیت» ادعاهای او را بر هر رأی دیگر چیره می‌داند. «سخن حق» در این کتاب، از زبان عالم بای‌بیرون می‌آید. [۸]

هم‌زمان با شورش ارامنه‌ی عثمانی و سرکوب و کشتار آنها، عده‌ای از آنها به ایران پناه آوردند. فرصت مناسبی پیش آمد که دولت‌های ایران و عثمانی برای معامله بر سر تبعیدیان سیاسی دو سو و استرداد آنها به مذاکره بپردازند. کار انجمن اتحاد اسلام هم به نتیجه‌ی مطلوب سلطان عثمانی نرسیده بود. سید جمال‌الدین هم چندان علاقه‌ای به ادامه‌ی کار نداشت؛ رابطه‌ی او و روشنفکران تبعیدی، آقا خان و یارانش، به سردی گراییده بود. همه‌ی شرایط لازم برای قربانی کردن آزادگان ایران خواه فراهم آمد. به دستور امین‌السلطان اتابک صدراعظم، و تلاش پیگیر سفیر ایران در عثمانی، آنها را دستگیر و زندانی کردند. [۹] تلاش برای آزادی اسیران به جایی نرسید و اصرار و تأکید حکومت و سفیر ایران برای استرداد آنها دامنه‌ای افزون‌تر یافت. شواهدی هم در دست بود که پای سید جمال‌الدین و میرزا قاجان و شیخ احمد روحی را در ترور شاه به میان می‌کشید. میرزا رضا گرچه مرید سید جمال‌الدین دانسته شد، اما پس از رهایی از زندان به استانبول به خانه میرزا قاجان و شیخ احمد روحی رفت و مدتی نزد آنان ماند. میرزا رضا به قصد قتل ناصرالدین شاه، به عنوان همراه ابوالقاسم برادر کوچک‌تر شیخ احمد روحی که در استانبول می‌زیست، عازم ایران شد. در واقع، میرزا رضا برای حکومت شناخته شده بود و گذرنامه‌ی او به نام نوکر همراه ابوالقاسم روحی صادر شد. [۱۰] پافشاری عوامل حکومت ایران موجب شد در ذی‌حجه ۱۳۱۳ ق (مه ۱۸۹۶)، دولت عثمانی میرزا قاجان و یارانش را به حکومت ایران تحویل

دهد. آن سه تن را به جرم هم‌دستی با قاتل شاه، یکسره به زندان تبریز بردند و در صفر ۱۳۱۴ق (۱۷ ژوئیه ۱۸۹۶) چند روز قبل از اعدام میرزا رضا، محرمانه در زندان به وضع فجیعی کشتند. [۱۱]

تقی‌زاده در این زمان جوانی ۱۹ ساله بود و در همان سال پدرش را از دست داد. بی‌تردید رویداد قتل میرزا قاجان و یارانش بر او و همگنانش تأثیر جدی گذاشت. او در سفر به استانبول، که شرح آن را خواهیم آورد، با کسانی آشنا و محشور شد که با کرمانی و محفل بیداری ایرانیان استانبول در مرادیه بودند. او در خانه‌ی زین‌العابدین مراغه‌ای با دست‌درکاران و نویسندگان روزنامه‌ی «ختر آشنا شد. تقی‌زاده، برخی آرای میرزا قاجان کرمانی، چون «وطن پرستی خام و افراطی»، «باستان‌ستایی»، و به خصوص روی آوردن به زبان فارسی به دلیل «ورود کلمات فرنگی به اصل فارسی» را نکوهش می‌کرد. او ضمن نقد «تعصب عربی ضد عجم» در نکوهش نوشته‌های کرمانی نوشت:

«تعصبات شعوبی بعضی از مؤلفین قدیم یا نمونه‌ی کامل آن، مرحوم میرزا قاجان کرمانی و بعضی معاصرین مدعی علم، که اصلاً تمام علوم و تمدن اقوام دیگر عالم و حتی قسمت اعظم زبان‌شان را از ایران و فارسی داشته‌اند»، نادرست می‌شناسد. [۱۲]

تقی‌زاده، برخلاف کرمانی، شکوه و پاکی فارغ از کاستی و آلودگی را در گذشته‌ی باستانی ایران نمی‌یافت و ایران پیش از اسلام برایش آن جذابیت و منظره‌ی دل‌فریبی را نداشت که او روایت می‌کرد. کرمانی با بازآفرینی و بازپردازی مفهوم ملت، گذشته‌ای خیالی و شکوه‌مند فارغ از هر ناخالصی و کاستی را تصویر می‌کرد. تقی‌زاده چنین رویکردی را میهن پرستی و وطن پرستی خام و افراطی می‌شناخت. باور نداشت که اسلام و اعراب مسببان اصلی عقب‌ماندگی ایران بوده‌اند، و تصویر باشکوه و بی‌نقص تمدن دوران‌های هخامنشی و ساسانی با مدنیت و عظمتی شگفت‌انگیز را که گویا با آمدن «عرب‌های بادیه‌نشین وحشی و سامی‌های سوسمارخوار و بی‌فرهنگ» به نابودی کشانده شد، نمی‌پذیرفت. او نه تنها این باور را نمی‌پذیرفت که بسیاری از روشنفکران پیش و هم‌زمان با جنبش مشروطه به ترسیم عصر طلایی، شکوهمند و فارغ از کاستی دوران باستان پرداخته بودند، بلکه هر جا توانست آن را نکوهش کرد و جنبه‌های منفی آن را در قیاس با ملی‌گرایی دموکراتیک و انسان‌گرا نشان داد. فرض وجود نژاد آریایی و برتری آن بر نژادهای دیگر چون سامی، با وجود ریشه و حضور این آرا در برخی متون فارسی، به گونه‌ای سازمان‌یافته، منسجم و ایدئولوژیک، در سده‌ی نوزدهم و به ویژه نیمه‌ی دوم آن قرن، در اروپا سر برآورد. آرتور دوگوبینوی فرانسوی با ارائه‌ی نظر نابرابری نژادهای انسانی و ممتاز شمردن مفهومی به نام نژاد آریایی در میان ایرانیان تأثیر بسیاری نهاد. می‌دانیم که او سفیر دولت مطبوع خود در ایران بود و در پراکندن آرا و اندیشه‌های فلسفی نوین میان ایرانیان تلاش داشت. تکاپوی او به فراهم آوردن بستری که زمینه‌ساز روایتی از تجدد شد و بعدها خاستگاه و زمینه‌ی پیدایش و قوام ملی‌گرایی دولت پهلوی اول را تشکیل داد، یاری رساند. با حمایت رسمی و دولتی، آثار و کتاب‌های بسیاری منتشر شد و دامنه‌ی مشرب باستان‌ستایی گسترش یافت. حکومت پهلوی بر بستر فکری همین روایت تلاش کرد اقوام و ساکنان غیرفارسی زبان ایران را تحت یک نژاد و ایدئولوژی با گرایش نوگرایی متشکل کند. با برپایی فرهنگستان زبان کوشیدند کلمات و واژه‌های مهجور پیشین را به جای واژگان عربی و «بیگانه»‌ی مصطلح در زبان فارسی بنشانند. تقی‌زاده با همه‌ی این افکار و تحرک‌ها به نوعی مخالف بود و هم رسماً و کتباً این اختلاف نظر خود را اعلام کرد. او زبان فارسی را یکی از مؤلفه‌های بنیادی هویت و فرهنگ این سرزمین می‌شناخت و حفظ و پالایش و دوام آن را ضروری می‌دانست. بارها مطرح کرد که زبان فارسی امروز در فرایند تحول در بستر زمان و برهم‌کنش‌های ناگزیرش در داد و ستد و مرادیه با اعراب، ترک‌ها، و اروپاییان سر برآورده است؛ از این رو پافشاری بر کلمات مرده و مهجور زبان‌های ایران

باستان و کاربرد اصطلاحاتی که عامه‌ی مردم از آنها سر در نمی‌آورند، زیانبار و مخرب برای فرهنگ و ادب ایران و گسترش عمومی دانش روز است. تقی‌زاده اعراب و اسلام را مشکل و مسبب اصلی عقب‌ماندگی ایران نمی‌شمرد، هرچند مصیبت‌هایی را که بر فرهنگ و مدنیت این سرزمین از طریق حمله اعراب پیش آمد در نظر داشت و نکوهش می‌کرد. خرافات و جهل را عامل تباهی می‌دانست و تعصب و جهالت قشریون در حفظ موازین و سنت‌های بازدارنده و تلاش آنان برای عقب نگاه داشتن مردم در جهل و خرافه را محکوم می‌کرد. تقی‌زاده عقب‌ماندگی ایران و جهل ایرانیان را در مقیاسی گسترده‌تر و به عواملی چند و عمدتاً خودی نسبت می‌داد. ملی‌گرایی افراطی که همه‌ی اعراب را بیمار، کثیف، زشت، بی‌رحم، بی‌شرم، سوسمارخوار، و متکلم به «زبان مشمئزکننده‌ی عربی» می‌شناخت، برای او هیچ کشتی نداشت. مجادلات درازدامن او با صادق هدایت شاهد این مدعاست. مخالفت او با خرافه و تعصب با روایتی از تجدد که اسلام را به عنوان مذهبی بیگانه فرو می‌کوبید و دین زرتشت را در مقام مذهبی خودی برتری می‌بخشید، تفاوت ماهوی داشت. او ایرانیان پیش از اسلام را جملگی شجاع، باهوش، فرهیخته، پاک و فارغ از هر آلودگی نمی‌پنداشت، همان‌گونه که اعراب را صرفاً افرادی جاهل، ظالم، پست و فرومایه و کثیف و ذاتاً بدکردار نمی‌یافت. تقی‌زاده علل از بین رفتن مدنیت کهن و بعضاً شکوفای ایران پیش از اسلام را تنها در حمله‌ی اعراب خلاصه نمی‌کرد و ضعف و تباهی درونی‌اش را که زمینه اضمحلال آن و پیروزی جمع کوچکی اعراب مؤمن و چادرنشین را فراهم کرده بود، عامل عمده می‌دانست. ضمناً، علل عقب‌نشینی مدنیت پیش از اسلام و توفیق اعراب را در تسلط و تغییر و تحول جامعه‌ی ایران ناشی از دورویی و فساد، استبداد و جدایی قدرت‌مداران از مردم ساکن آن و جهل عمومی خود مردم می‌دانست. تقی‌زاده، چون میرزا قاجان کرمانی و برخی دیگر از روشنفکران عصر مشروطه و حتی پس از آن، به دنبال بازگشت اصالت‌جویانه به گذشته و بازیابی عظمت پرشکوه ایرانی - زرتشتی نبود. در نزد او آن دوره با تمام برتری‌ها و کاستی‌هایش گذشته بود. وی رو به سوی آینده داشت و خواهان کسب مؤلفه‌های مدنیت جدید اروپایی بود. ضمن مخالفت با رویه‌ی استعماری تجاوزکارانه و بازدارنده‌ی دنیای "پیشرفته"، بیگانه‌ستیزی را نکوهش و دستاوردهای غرب را در حکم راه‌حل مشکل واپس‌ماندگی تجویز می‌کرد. آنچه را که بعدها زمینه‌های ایدئولوژیک نظری، ملی‌گرایی افراطی از یک-سو، و غرب‌ستیزی و «غرب‌زدگی» و بازگشت به خویش‌ان اصيل گم‌شده در گذشته فراهم آورد، در آرای او جایی نداشت.

تقی‌زاده حتی در نخستین آثار خود در نگاه به غرب و تجدد بر این اصل تأکید می‌ورزید که هر ملتی که نخواهد تمدن عصر و دوره‌ی خود را قبول و اخذ نماید، محکوم به زوال و انحطاط است و از میان خواهد رفت و به دست ملت‌های متمدن زمانه محو و منقرض خواهد شد. [۱۳]

این نظر او دو سال پیش از پیروزی نهضت مشروطه مطرح شده است. او از همان آغاز بر این گمان بود که اخذ مدنیت جدید فرنگی راه‌رهای شرق و ایرانیان از عقب‌ماندگی و ناب‌سامانی است. میهن‌دوستی عنصر غالبی در آرای تقی‌زاده جوان بود که بر مبنای خصوصیات مثبت و بر اساس رویکرد وطن‌خواهی اروپاییان، به ویژه فرانسویان، شکل و قوام یافته بود. در همان رساله‌ی اولیه که به آن اشاره خواهیم کرد - نگاه تقی‌زاده به تاریخ ایران را نقاد و جویا می‌یابیم. او تاریخ گذشته‌ی ایران را به هیچ وجه و در هیچ دوره‌ای فارغ از کاستی و معضل و ایراد نمی‌بیند و خطاب به کسانی که چنین می‌پندارند، می‌نویسد: آنان که می‌پندارند در مملکت ایران: «... روی زمین مرتع دوابش و هفت‌گنبد فلک قباب خرگاهش... ملایک پاسبانش و کیوان دربان آستانش، یا مردمانش بیسمارک خرام‌اند و دلکاسه‌ی عزم، پالم‌رستون تدبیر و گلاب‌دستون تقریر و ایتوی کیاست و گاریبالدی فضیلت و میرابوی خطابت و...» فریفته‌ی خود و محکوم به پیامد ناگزیر آن - کوتاه‌نظری - خواهند بود. آنان را که در خیالات

خودپرستی آن چنان پیش‌رفته‌اند که تصور می‌کنند: «عنقریب است ژاپن باج‌گذار» و «فرمان‌بردار» ایران شود و از شدت محبت این خاک قطره‌ای را دریا و دانه‌ریگی را صحرا می‌پندارند، «شوونینست» می‌خواند. [۱۴] کسانی که «چون طفل»، «از پدر خود بزرگ‌تر ندانند»، اغراق و مدح مفرط و بی‌اندازه‌ای که به دلیل استبداد دیرپا همه‌گیر شده است، رویکردی که موجب شده مردم هر ظالم خودی را عادل و هر جاهل را علامه‌ی دوران، و هر جباری را رستم بخوانند. تقی‌زاده‌ی جوان اغراق و افراط در هر چیزی را عیبی می‌داند که ملت را از جاده‌ی مطلوب دور می‌کند. تفصیل این نوشته‌ی پیش از پیروزی مشروطه‌ی تقی‌زاده را در پایان همین بخش آورده‌ام. بی‌تردید تعامل با آرای میرزا آقاخان کرمانی در انسجام این باورها تأثیر داشته است.

واکنش تقی‌زاده به شیخیه و بابیه

تقی‌زاده‌ی جوان، نوجو و پر از شور و شوق ره‌جویی، در فضای پرتلاطم مذهبی شهر در معرض افکار و عقاید شیخیه و فرقه‌های منشعب از آن قرار گرفت. هواداران شیخی در تبریز آن زمان فعال و قدرتمند بودند. پیشینه‌ی طلبگی و حضور پدر متشرعش تا نوزده سالگی، و سر کشیدن روح کنجکاویش به محضر برخی علمای روحانی دیگر شهر موجب شده بود که او از مقابله‌ی اصولیون با اخباریون در فقه شیعه و سابقه‌ی مخالفت شیخیان با اجتهاد و رهبران اصولی آشنا شود. جدل‌های شیخی و متشرع، و نیز بحث‌های زنده و گاه تا حدی خشونت‌آمیز میان دسته‌های درونی شیخی، فضای مذهبی - سیاسی تبریز را آکنده بود. تقی‌زاده و روح ناآرامش در پی راهگشایی و شناخت بهتر، به همه‌ی نحله‌ها سر می‌کشید. پس از دعوت سید باب و گسترش بابیه و سپس آیین و گروه‌های برآمده از آن - بابیان ازلی و بهائی - و فعالیت‌های فرهنگی و اقدامات سیاسی و بعضاً نظامی آنان که محرک تحولات بسیار سیاسی - اجتماعی در جامعه‌ی آن روزگار ایران شد، جدل‌ها ابعاد متفاوتی یافت که بر همه‌ی آحاد اجتماعی و به‌خصوص گروه‌های درس‌خوانده و منورالفکر ایران تأثیر نهاد. تقی‌زاده خود به‌صراحت بیان می‌کند که پیش از بیست سالگی مدت‌ها نزد شیخ علی جوان «از شرح فواید شیخ احمد احساسی می‌خواندیم» [ص ۲۶] وعده‌ی پیدایش امام زمان و انسان کامل پس از مرگ سید کاظم رشتی به پیدایش مدعیان جدید انجامید، سید باب یکی از برجسته‌ترین این مدعیان به شمار می‌آمد. او با دعوی آیین جدید توانست هواخواهان بسیاری را گرد خود جمع کند. ظهور بابیه و سپس دعوی آیین نوین بهائی و حضور فعالشان در تبریز، دسته‌بندی‌های مذهبی شهر را به حوزه‌ی جدل‌ها و بحث‌های جدیدی وارد کرد. این دسته‌بندی‌ها در افکار و سیر رویدادهای عصر مشروطه تأثیر بسیار نهاد.

در چنین فضایی، ذهن فعال تقی‌زاده که با همه‌ی این محافل ارتباط و بده - بستان فرهنگی و سیاسی داشت، در پی یافتن ریشه‌ها و علل و راه‌جویی در تلاش شناخت و آگاهی دقیق‌تر از باورها و اهداف آنها بود. در ارتباط با افکار شیخیه و متأثر از آن، همان‌طور که خود او هم اذعان می‌کند، شواهدی در دست است. اما یافتن رگ و رد باورها و عملکرد بابیان و دسته‌بندی‌های بعدی آن در بینش و کنش تقی‌زاده پیش از مشروطه دشوار است. یادمان باشد که اکثریت بابیان ازلی فعال زمانه در هراس از تکفیر متشرعین از اظهار آشکار باورهای خود پرهیز داشتند. در آن زمان برای طرد و نابودی فیزیکی مخالفین، صرف متهم کردن آنها به باور این باورها کافی بود. از این رو خودداری از اعلام هر نوع باور یا گرایش و وابستگی به اندیشه و یا گروه‌های یاد شده در آثار باقی مانده، طبیعی است.

تقی‌زاده در سال‌های بعدی فعالیت‌های سیاسی خود، از ارتباط‌ها و آشنایی خود با شیخی‌ها و بابیان ازلی بهره‌ی فراوان گرفت. بی‌شک پیشینه‌ی او، تحصیل در مکتب شیخ علی جوان، ارتباط محلی و تداوم برخی از این رابطه‌ها تا سال‌های طولانی بعدی جملگی نشان می‌دهد که تقی‌زاده افکار، باورها و عملکرد سیاسی - اجتماعی این افراد را از نزدیک و علاقه‌مندانه پیگیری می‌کرده است. از رابطه‌ی تنگاتنگ او با بابیان ازلی فعال مشروطه هم شواهدی در دست است. می‌دانیم که پیروان شیخیه، شاخه ثقه‌السلام تبریزی، و بابیان ازلی در جنبش مشروطه‌خواهی ایران فعالانه و به گونه‌ای مؤثر حضور داشتند. مجاهد بزرگ تبریز، ستارخان پیشینه‌ی شیخی داشت. مجاهدان محله‌ی امیرخیز غالباً باور شیخی داشتند. ثقه‌السلام تبریزی و پیروان شیخی‌اش در شهر نفوذ پرآمنه‌ای داشتند. ازلیان نیز در شهر حاضر و فعال بودند؛ چند و چون آن را در کتاب دیگری پرداخته‌ایم. تقی‌زاده با بسیاری از ازلیان فعال مشروطه در تهران، چون ملک‌المکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، یحیی دولت‌آبادی و... از نزدیک آشنا و با آنها مراودات سیاسی، فرهنگی، و حتی تشکیلاتی داشت. با وجود اینکه تقی‌زاده به تدریج با باورها و خواسته‌های عرفی و دنیامدار، و تأکید بر ضرورت جدایی مذهب از حکومت، از سابقه‌ی مذهبی پیشین خود فاصله گرفت، اما سیر تحول بعدی و اقدامات پیروان این آئین‌ها را با علاقه‌مندی قابل تأملی دنبال می‌کرد. او خود در خطابه‌ی معروفش، *تاریخ انقلاب ایران*، [۱۵] سه عامل مؤثر در نهضت مشروطیت ایران را معرفی می‌کند. یکی از عوامل مؤثر را ظهور بابیه و دسته‌های پس از آن و شکستن سد تعصب و رواج تساهل مذهبی ناشی از فعالیت آنان عنوان می‌کند:

«... تأثیر عقاید بدعت‌آمیز مذهبی و انقلابات دینی مانند شیوخ تصوف و ظهور بابیه که این آخری از اهم اسباب قسم اخیر بود. از یک طرف بلوای بزرگ بابیه در اوایل عهد ناصرالدین شاه و جنگ‌های بزرگ در مازندران و زنجان و داراب و غیره که به شکست بابی‌ها منتهی شد، همه‌ی بابیه را باطناً دشمن سلطنت قاجاریه و ادامه‌ی حکومت کرد و از طرف دیگر همه‌ی آنها که دین جدید را اختیار کرده بودند، از تعصب اسلامی رها شده و بر ضد استبداد ملاحا و خرابی و فساد دین در ایران شده، از معایب و مضرات تعصب اسلامی که مانع ترقی و تمدن و قبول مقتضیات عصر جدید است، فارغ گشته، با پیروان مذاهب دیگر مانند نصاری و یهود با کمال خوشی آمیزش کرده و هیچ نوع اجتناب نداشتند و همچنین کثرت عده‌ی بابیه در میان مسلمانان که ظاهراً جزو هیئت مسلمین به شمار می‌رفتند، قوت و سطوت متعصب هیئت جامعه‌ی ملت را ضعیف کرده و روز به روز عقیده‌ی تعصب را سست‌تر می‌کردند. بعد از غلبه‌ی مذهب بهائی اگرچه ضدیت با دولت و سلطنت از میان بهائی‌ها برطرف شد، لکن وجوب تحصیل سواد برای دختر و پسر و معاشرت با همه‌ی صاحبان مذاهب دیگر و قلع آکره مهملات موهومه آنها را بیشتر از سابق بیدار و متمدن‌تر گردانید. شعبه دیگر که در مذهب بابی مانده و معروف به ازلی شدند باز به شدت هر چه تمام‌تر بر ضد دولت و اداره‌ی حکومت بوده و در همه جا برای آزادی سیاسی و دینی با شوق و ذوق هر چه تمام‌تر می‌کوشیدند. از این قرار ازلی‌ها به انقلاب فعلی [مشروطه] سیاسی و بهائی‌ها به انقلاب معنوی و فکری و اخلاقی کمک زیادی کردند و اقبالاً صد یک نفوس ایران از اسارت زنجیر تعصب اسلامی خلاص شدند که این قسمت چشم باز با قسمت‌های دیگر صوفیه و علی‌الهی یک قسمت بزرگی از ملت را، مستعد قبول شکستن طلسم محکم و تاریک تعصب روحانی و استبداد سیاسی کردند.»

به بیان روشن‌تر، تقی‌زاده در تأثیر بابیان ازلی و دیگر گروه‌های نوجوی مذهبی بر تساهل و همزیستی و معاشرت بیشتر با مذاهب دیگر و آغوش گشوده آنان به مفاهیم و تحولات نوین تأکید می‌ورزد؛ امری که بی‌تردید در حمایت همه‌جانبه‌ی او در زمان مشروطه از حقوق اقلیت‌های مذهبی و

پافشاری بر مساوی بودن همه‌ی آحاد ملت در مقابل قانون — اصل هشتم متمم قانون اساسی — مؤثر بوده است.

تقی‌زاده در شرح حال سیدمحمد علی جمال‌زاده، به آشنایی خود با پدر ازلی او — سید جمال‌الدین واعظ — مستقیماً اشاره می‌کند و می‌نویسد: چند سال پیش از طلوع مشروطیت، آن مرحوم را در تبریز می‌شناخته و معاشرت پیدا کرده و «البته بعدها در تهران همقدم و مصاحب دائمی او بودم.» [۱۶]

یک مورد مهم تأثیر بحث و جدل‌های شیخیه در ذهنیت و عمل تقی‌زاده، می‌تواند رابطه دوگانه‌ی او با ثقه‌الاسلام تبریزی باشد. احتمالاً کندوکاو در کنه تعلیمات و مواضع متفاوت دو گروه عمده شیخیه، که تقی‌زاده در مکتب یکی از آنها تحصیل کرده بود، می‌تواند بر برخی از تحولات فکری و عملی تقی‌زاده آن زمان پرتویی روشن بیافکند. گرچه تقی‌زاده با رویکرد عرفی و دنیامدار خود در زمان نهضت مشروطه از بسیاری باورهای پیشین مذهبی خود فاصله گرفت، اما همان‌طور که گفتیم، گره‌هایی از آن باورها را می‌توان در بینش و کنش بعدی او یافت. او در زمان مشروطه با گرایش عمیق خود به سوسیال دموکراسی در تعامل، همکاری و ائتلاف با بسیاری از کسانی قرار گرفت که در دسته‌بندی‌های مذهبی پیشین مقابل یاکنار او قرار داشتند. [۱۷] مرآده و دوستی دیرینه‌ی تقی‌زاده با ادوارد براون، انگلیسی ایران‌دوست آن دوره — که علاقه‌ی پیگیر و شگفت‌انگیزی به شناخت شیخیه و بابیه، و سپس بابیان ازلی داشت — در این ارتباط قابل تأمل است. از مکاتبات میان این دو می‌توان پی برد که هر دو طرف با علاقه‌ی خاصی به این آیین‌ها توجه می‌کرده‌اند. تلاش فراوان تقی‌زاده بر پنهان کردن هرگونه رد افکار شیخی و بابی بر آرا و عمل‌اش در سال‌های بعد در شرایط تعصب و جوّ سیاسی و موقعیت‌های رسمی و دولتی او قابل فهم است، اما نمی‌تواند نافی این آشنایی، ارتباط، و تأثیر در عمل و نظر او باشد. باید تکرار کرد که در دوران نهضت مشروطه، شریعت‌مداران و صاحبان قدرت سیاسی، مخالفان خود و باورمندان افکار جدید را همواره با تهمت بایگری در معرض خشم و غضب مردم متعصب قرار می‌دادند و به این ترتیب آنها را از صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی خارج می‌کردند. می‌دانیم که حتی بابیان ازلی معروف و شناخته‌شده‌ای چون یحیی دولت‌آبادی که رهبر ازلیان معرفی شده، ملک‌المتکلمین، سید جمال واعظ، و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل نیز باورهای مذهبی خود را می‌پوشانیدند و تقیه می‌کردند. همان‌طور که تقی‌زاده خود به‌صراحت می‌گوید، تأثیر این بحث‌ها را می‌توان در مدارا و احترام و حمایت همه‌جانبه‌اش از اقلیت‌های مذهبی و عقاید دینی و سیاسی دگراندیش مشاهده کرد. موضوعی که تقی‌زاده در تمام عمر طولانی‌اش همواره باور داشت و به آن عمل کرد.

نوجویی و پذیرش اندیشه‌های جدید در مقابل فقه سنتی و مذهب غالب، به‌تدریج تقی‌زاده را به افکار فرنگی متمایل کرد. مخالفت با تعصب دینی و نقش و مداخله‌ی روحانیون در سیر تحول جامعه و گرایش‌های لائیک و لیبرال در خصوص جدایی نهادهای دین و حکومت، و دوری از جزئیات و باور به ضرورت علم و آگاهی، جملگی شواهد تأثیر دیرپای بحث‌های آن زمان تبریز بر روح و روان و فکر و عمل تقی‌زاده در سال‌های بعد به شمار می‌آیند.

عضویت تقی‌زاده در کنار واعظان ازلی در برخی محفل‌های سرّی و نیمه‌علنی در مرحله‌ی اول مشروطیت شاهدی دیگر از ارتباط تنگاتنگ او با ازلیان بابی یا بهتر بگوییم اهل بیان است. در مورد بهائیان هم تقی‌زاده به‌صراحت ذکر کرده که آنها را به‌رغم دوری از سیاست‌ورزی دوران جنبش مشروطیت، جریانی با فرهنگ و معارف پرور می‌شناسد. به دلیل تبلیغ حق تحصیل مساوی دختران و پسران و تساهل و ترغیب در معاشرت با پیروان سایر ادیان و مشوق «انقلاب معنوی و فکری و اخلاقی»، نقش آنها را در شکستن جوّ متعصب آن زمان مؤثر و مثبت معرفی می‌کند.

نامه‌ای از براون به تقی‌زاده در دست است که با نگرشی مثبت به ازلیان و در انتقاد از بهائیان می‌نویسد:

«... در این اواخر کسی میرزا محمدعلی خان شیبانی به من ملامت‌نامه‌ای نوشته است که چرا [من] به مجتهدین [اعتبات نامه] نوشته‌ام و به عباس افندی (عبدالبها) نوشته‌ام. ولی به اعتقاد خودم خوب کردم که از بعضی قراین استنباط شده است بهائیان اگر طرفدار شاه مخلوع [محمدعلی میرزا] هم نبودند، به هر حال درد مشروطیت را نداشتند» [۱۸]

براون در سال بعد در نامه‌ی دیگری به تقی‌زاده نوشت: «... دومرتبه به خدمت عبدالبها نایل شدم و خیلی با ایشان صحبت داشتم، خیلی خوش گذشت. امیدوارم که بتوانید او را ملاقات بکنید.» [۱۹] کمتر از یک‌ماه بعد، براون طی نامه‌ی دیگری از تقی‌زاده می‌پرسد که آیا «تا به حال عبدالبها را ملاقات کرده‌اید یا نه؟» [۲۰] این نامه‌ها نشان می‌دهد براون اطلاع نداشته که تقی‌زاده در دسامبر ۱۹۱۱ — دو سال قبل از آن — با عبدالبها ملاقات کرده است. تقی‌زاده به عادت مخفی‌کاری همه‌جانبه‌اش، تا سال‌ها بعد اشاره‌ای به ملاقات خود با رهبر بهائیان نمی‌کند. [۲۱] در آن زمان تقی‌زاده مدتی بود که پس از صدور حکم فساد مسلک سیاسی علیه او از جانب مجتهدین عتبات، ناچار به ترک ایران شده و در استانبول می‌زیست. در دسامبر ۱۹۱۱ به دعوت سردار اسعد بختیاری برای یک سفر چند هفته‌ای به پاریس می‌رود. تقی‌زاده در روایت مختصری به ملاقات‌اش با عبدالبها اشاره می‌کند. می‌گوید، بنابر وعده-ی قبلی به دیدن او رفته و ایشان او را به گرمی پذیرفت و چند ساعتی با هم صحبت کردند. از جمله اطلاعات کمی که تقی‌زاده می‌دهد، از این قرار است که او از عبدالبها پرسیده بود:

«از قرار معلوم شما طالب آزادی در ایران هستید و از این جهت آیا سزاوار نیست که اتباع شما به دستور شما در مواقع لازم به آزادی‌طلبان سیاسی ایرانی (غیربهائی) همراهی و مساعدت کنند؛ مثلاً در انتخابات و غیره؟ جواب داد که ما اصولاً آزادی را دوست داریم برای اینکه نعمتی از نعم الهی است و نزد خدا مطلوب است ولی نه برای اینکه آزادی به پیشرفت و انتشار مرام ما کمک می‌کند، بلکه بالعکس امر ما در محیط غیر آزاد بهتر پیشرفت می‌نماید.» [۲۲]

از ارتباط بعدی مستند تقی‌زاده با بهائیان می‌توان به آشنایی و مراوده‌ی او با علیقلی خان نبیل‌الدوله ضرابی کاشانی کاردار سفارت ایران در واشینگتن در زمان سفرش به آمریکا در فاصله سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۱۴ یاد کرد. نبیل‌الدوله فرزند کلانتر ضرابی از نزدیکان عباس افندی رهبر بهائیان و از سران بهائیت در آمریکا به‌شمار می‌رفت. او از سال ۱۳۱۹ق به دستور عبدالبها برای تبلیغ بهائیت به آمریکا مهاجرت کرده بود. نبیل‌الدوله در استخدام و اعزام مورگان شوستر مستشار و اصلاح‌گر مالی دوره‌ی دوم مشروطه به ایران همکاری مؤثر داشت. [۲۳]

تقی‌زاده در سفرش به آمریکا پس از مشروطیت و پیش از رفتن به آلمان، مدتی با نبیل‌الدوله محشور بود. سندی در دست است که از آشنایی و رابطه‌ی این دو از مدتی پیش و از زمانی که تقی‌زاده پس از صدور حکم فساد مسلک سیاسی در استانبول تبعید بود، حکایت می‌کند. نبیل‌الدوله طی نامه‌ای از آمریکا به تقی‌زاده در استانبول نوشته که در خصوص «اجیر کردن و فرستادن مستر شوستر» برای سروسامان دادن به امور مالی ایران امیدوار است دولت ایران از آمریکا مستشار بگیرد و «تجارت آمریکا در ایران مفتوح شود.» می‌افزاید: «عامه‌ی آمریکا را حامی و دلسوز ایران نموده‌ام و جراید عمده را... حامی خودمان کرده‌ام.» نبیل‌الدوله در همین نامه از جمع بزرگ آسوری در «شیکاگو» [شیکاگو] خبر می‌دهد که از ارومیه به آمریکا مهاجرت کرده و در کارخانه‌ها «جان می‌کنند که تحصیل یک لقمه نان

کنند و از فواید تربیتی و تجارتي آمریکا محرومند.» وی می‌نگارد: برای یاری آنها داوطلبانه به کالیفرنیا رفته تا اراضی حاصل‌خیزی را برای زراعت و «تشکیل کلونی» فراهم آورد؛ اظهار امیدواری می‌کند که پس از استقرار و ثبات این جمع «چند نفر قالی‌باف و زرگر و بنای ایرانی و شالباف» از ایران بیآورند تا «تجارت مابین ایران و آمریکا را شیوع دهند». از وضع بد سفارت ایران در واشنگتن اطلاع می‌دهد که پانزده ماه است با قرض و فروش اشیای شخصی کار سفارت را «به آبرو گذرانده» ولی به عشق وطن در حال حاضر «معترض» نمی‌شود و صبر و تحمل می‌کند. هشدار می‌دهد که باید روبه‌روی فشار روس‌ها برای گرفتن امتیاز راه‌آهن ایستاد. می‌گوید: روس‌ها «قصد دفع مستر شوستر» را دارند. از تقی‌زاده درخواست می‌کند یاری کرده و با استفاده از نفوذش در محافل سیاسی تهران او را به جای «شارژ دافری» سفارت ایران در آمریکا، به تهران بفرستند تا بتواند «قوه فعالیت خود را در مرکز به کار برد». اشاره‌هایی در این عبارات هست که نشان می‌دهد پیش از این نامه مکاتباتی میان اینان برقرار بوده است. می‌نویسد: «در تمام مطالب که نوشته‌اید، بنده مشغول بوده‌ام و همه قسم اسباب کار را حاضر کرده‌ام» و جای دیگر می‌گوید: «باقی اقدامات بنده را هرگاه انشالله زود تشریف آوردید، خواهید دید.» به بیانی دیگر، تقی‌زاده طی نامه یا نامه‌هایی انجام یک رشته کارها را از او درخواست کرده و نبیل‌الدوله اقدام کرده، و دیگر اینکه تقی‌زاده از استانبول قصد و برنامه سفر خود به آمریکا را به وی اطلاع داده است. افزون بر این‌ها، نبیل‌الدوله به محمد امین رسول‌زاده که در استانبول هم‌خانه تقی‌زاده است، سلام می‌رساند. [۲۴] این موضوع نشان می‌دهد که وی از وضعیت تقی‌زاده در استانبول مطلع بوده است.

تبریز زمان مظفرالدین‌میرزا

واقعه‌ی قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی و با یاری محفل مخالفان تبعیدی و ازلی ایرانی استانبول، پس از تهران، پیش از هر شهر دیگر ایران، در تبریز طنین افکند. تکان و ضربه‌ی کشته شدن شاه «صاحب قران» تبریزیان را لرزانید. ناصرالدین شاه مدتی حاکم این شهر بوده و در مقام ولیعهد بر شهر فرمانروایی کرده بود. با مرگ شاه، مظفرالدین میرزا به سلطنت رسید. سلطنت او در تهران و برپایی حاکمیت و دستگاه خودکامه‌ی ولیعهد، محمدعلی میرزا، در تبریز دوران متفاوتی را برای این شهر و تجددخواهان و فعالان سیاسی رقم زد. تبریز مدت‌ها بود که دیگر از آن رونق و تحرک نیمه‌ی اول سده-ی نوزدهم برخوردار نبود. از زمانی که دستگاه پر از تباهی و سست عنصر ولایتعهدی مظفری برقرار شد، اطرافیان ولیعهد که کمتر شباهتی به رجال و تربیت‌یافتگان دارالسلطنه‌ی تبریز در زمان عباس میرزا و محمد شاه داشتند، مصالح ملی را بازیچه دست‌بندی‌های سیاسی خود کردند و رونق نسبی پیشین از تبریز رخت بر بست. مظفرالدین میرزا کودکی ۹ ساله بود که از ۱۲۷۷ ق به حکمرانی آذربایجان منصوب شد. پیشکاران متعدد، امور تبریز را اداره می‌کردند. مردم تبریز هر از گاهی در اعتراض به ناسامانی و به-ویژه گرانی و کمبود ارزاق عمومی و نان سر به شورش می‌گذاشتند. بحران همه‌جانبه‌ی اقتصادی و اوضاع وخیم نظام اداری دهه‌های پایانی پادشاهی ناصرالدین شاه دامنه‌ی گسترده‌تری می‌یافت. غرامت لغو قرارداد امتیاز تنباکو به رژی به اولین قرضه‌ی دولتی از بانک شاهی انگلیس انجامید. نظام مالی حکومت در این زمان عملاً از هم فرو پاشید. قتل شاه، استحکام و استواری ظاهری حکومتی را خدشه‌دار کرد. مطلقیت حکومت فردی، سرانجام گریبان شاه و حاکمیت را گرفته بود. از سوی دیگر، اوضاع اقتصادی به ازای قوام و گسترش تجارت فرنگیان و عقد عهدنامه‌ها، قرارنامه‌ها و اعطای امتیازات متعدد وخیم‌تر شد. نه تنها تهی‌دستان شهر و روستا در فلاکت و گرسنگی دست و پا می‌زدند، تجار و پیشه‌وران شهری نیز در رقابتی نابرابر و در عرصه‌ای فاقد امنیت و حمایت ملی، در آستانه ورشکستگی

قرار داشتند. در دهه‌ی پایانی سده‌ی نوزدهم میلادی، کارگران مهاجر ایرانی در سرتاسر کشورهای هم‌جوار تا اقصا نقاط روسیه و عثمانی برای به چنگ آوردن نان و آرامش پراکنده بودند. کاهش سریع ارزش پول ایران، تسلط تجارت و کالاهای انگلیسی و روسی بر شریان‌های اقتصادی جامعه، سرازیر شدن انبوه کالاهای ارزان‌قیمت اروپایی، سیر قهقرایی روزافزون کشاورزی و فقدان امنیت تجاری برای بازرگانان داخلی در قیاس با توان نیروگرفته از حق قضاوت کنسولی اتباع روس و انگلیس، در آستانه سده‌ی بیستم میلادی، عملاً اقتصاد ایران را زمین‌گیر کرده بود. اعتراض به امتیاز تنباکو به تجسم ناراضی‌دستان در کاران اقتصاد و تجارت ایران بدل شد. تجار فرصت را غنیمت شمردند و با یاری منورفکران به بهره‌گیری از روحانیون و اعتراضات مردم شهر و بازار برآمدند.

از جمله خیزش‌های گسترده در تبریز شورشی بود که در سال ۱۳۱۳ق اتفاق افتاد. در این شورش مهاجمان معترض خانه‌ی پیشکار را غارت کردند. عین‌الدوله حاکم ارومیه را با سواران مسلح‌اش به شهر خواستند و پس از چند روز ضرب و جرح و کشتار، شورش فرونشاندند. دوران صدارت امین‌السلطان در تهران بود. رکود همه‌جانبه‌ی اقتصادی و تورم مایحتاج عمومی و کاهش و افت روزافزون ارزش پول ایران و بی‌توجهی حاکمیت، هر از گاهی اعتراضات شهری را برمی‌انگیخت. سلطنت که به مظفردالدین میرزا رسید، اوضاع وخیم‌تر شد.

پادشاهی مظفردالدین شاه، با برخورداری از شخصیتی ضعیف‌النفس، بسیار ترسو، و ذهنی به‌شدت خرافاتی و بی‌توجه به امور مملکت‌داری، در بحرانی‌تر شدن اوضاع مؤثر افتاد. پزشک مخصوص او در وصف بیم و هراس‌های دائمی او حکایت‌های بسیار و اسفباری ثبت کرده است. «از همه چیز و همه کس می‌ترسید. از رعد و برق و صداهای ناگهانی می‌ترسید. از آدم‌های ناشناس و از کسانی که برای اولین بار پیش‌اش می‌آمدند می‌ترسید. از عذاب آخرت و مسئولیت وجدانی می‌ترسید... حتی از تجسم واقعی که هنوز صورت نگرفته بود می‌ترسید... و چون جداً عقیده داشت که سید صحیح‌النسب را هرگز صاعقه نمی‌زند، هنگام غرش هوا، یا ظهور طوفان و رعد و برق فوراً به زیر عبای سادات درباری پناهنده می‌شد و خود را به دامن آنها می‌چسباند و کم‌کم با خوانده شدن حدیث کسا و خوردن بعضی داروهای مسکن آرام می‌گرفت و از زیر عبا بیرون آمد.» [۲۵]

در تأیید اظهارات پزشک شاه، وزیر مختار بریتانیا در تهران هم در خاطراتش می‌نویسد: مردی که از همه بیشتر در دربار قدرت و نفوذ دارد سیدی است که شاه را هنگام رعد و برق زیر عبای خود پناه می‌دهد و برایش دعا می‌خواند. [۲۶] این سیدعلی اکبر بحرینی در دستگاه ولیعهد در تبریز هم سال‌ها حافظ او از بلایای آسمانی بود. شاه پسر او را با خود به اروپا برده بود تا زمان رعد و برق برایش روضه بخواند و از مصیبت حفظ اش کند. با توجه به این مختصر، می‌توان شرایط فلاکت‌بار سیاسی و اقتصادی و بحران همه‌جانبه فرهنگی و اجتماعی، توان و ذهنیت شاه مملکت را دریافت. گرچه باید به خصیصه‌ی دیگر شاه هم اعتراف کرد. در دوران ولایتعهدی مظفردالدین شاه در تبریز، وی علی‌رغم ذهن خرافاتی و سستی عنصر و رفتار غیرمسئول و گاه «بچه‌گانه»، در مجموع فردی سلیم‌نفس بود و به معارف جدید اجازه‌ی جلوه داد. [۲۷]

روزنامه در تبریز

چاپ و انتشار روزنامه در چند دهه‌ی پایانی سده‌ی نوزدهم در این شهر پا گرفت. هم‌زمان با تولد تقی‌زاده نشریه‌ای به نام تبریز در این شهر منتشر شد. [۲۸] نشریه‌ی تبریز، به منزله‌ی صدای حکومتی

در آذربایجان، از هشداد و انتقادات/ختر به ستوه و اعتراض برآمد و این نشان می‌داد که/ختر در شهر تبریز مورد توجه بوده که روزنامه‌ی تبریز در مقام پاسخگویی به مطالب آن برآمده است. مجادله و مباحثه میان/ختر و تبریز به نوعی تقابل روزنامه دولتی و آزاد بود که در مندرجات هر دو نشریه منعکس می‌شد. /ختر به نكوهش دخالت «خارج از تکلیف» گردانندگان تبریز پرداخت، و صریحاً متذکر شد که کسی حق قدغن کردن طالبان خواندن/ختر را ندارد. [۲۹]

تقی‌زاده پانزده ساله بود که علی‌قلی صفراوف، معارف‌خواه تبریزی، مخفیانه، شب‌نامه‌ای به زبان ترکی و با شیوه‌ی طنز و فکاهی تحت عنوان شاهسون منتشر و توزیع کرد. صفراوف شش سال بعد نشریه‌ی احتیاج را به منزله‌ی نشریه‌ی غیردولتی و مستقل در تبریز منتشر کرد. همو بود که هم‌زمان با پیروزی نهضت مشروطه، ۱۳۲۶ق، روزنامه‌ی آذربایجان را در تبریز منتشر کرد. [۳۰] از روزنامه‌های دیگری که در جوانی تقی‌زاده منتشر می‌شد، می‌توان مدرسه‌ی مبارکه‌ی دارالفنون و دارالسلطنه‌ی تبریز را برشمرد که اولین شماره‌ی آن در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۱ق بیرون آمد. [۳۱] مدیریت این روزنامه به‌عهده‌ی شاعر نامدار زمان مشروطه، ایرج میرزا، بود که ضمناً نیابت مدرس‌ه‌ی دارالفنون تبریز را هم برعهده داشت. [۳۲] نشریه ناصری هم که در شوال ۱۳۱۱ق در «مطبعه‌ی دارالسلطنه‌ی تبریز» منتشر شد، زیر نظر مدرسه مظفری اداره می‌شد. [۳۳] بربستر این پیشینه روزنامه‌نگاری بود که تقی‌زاده و یاران تجددخواهش به انتشار/الحدید و گنجینه‌ی فنون برآمدند.

تقی‌زاده از همان اوان نوجوانی به پزشکی و علل و چاره بیماری‌های کشنده‌ی ای که گریبان خانواده بلافصل او را هم گرفته بود، علاقه وافری یافت. تأملی در این امر یاریگر بینش و تحرکات پیش از مشروطه اوست.

تحصیل پزشکی: وطن بیمار و حکیمان اجتماعی

نخستین آشنایی ایرانیان با طب فرنگی و شیوه‌های درمانی آن به شیوع بیماری سیفلیس در ایران به-ویژه در خطه‌ی آذربایجان برمی‌گردد. ایرانیان این بیماری را "آبله فرنگی" خواندند و چون آن را نمی‌شناختند، ناچار شدند بپذیرند که باید راه و وسیله‌ی درمان آن را هم از خود فرنگیان بیاموزند. این امر یکی از نخستین دریچه‌های نفوذ طب جدید را بر روی ایرانیان گشود. بهاء‌الدین رازی در اواخر سده-ی نهم هجری قمری از ورود و شیوع گسترده‌ی نوعی بیماری سخن می‌گوید که "ارمنی‌دانه" نام دارد و به "آبله فرنگی" مشهور شده و از فرنگ منشأ گرفته و سپس به روم و عربستان و عراق و فارس رسیده است. [۳۴]

طب سنتی ایران در زمینه‌ی شناخت داروهای گیاهی، داروسازی و علاج برخی از بیماری‌ها با حضور طبیبان نامداری چون زکریای رازی، ابوعلی سینا، جرجانی، بیرونی و... معروفیت و دستاوردهای درخوری یافته بود، به گونه‌ای که تا چندین قرن یافته‌ها و داده‌های آنها در مدارس طب قرون وسطای جهان مبنای کار بود و تدریس می‌شد. اما طب سنتی کافی نبود و، همچون سایر مراحل گسست تاریخی، نتوانست از مراحل اولیه‌ی طب و داروسازی گذر کند. با آغاز تحولات جدید در چند کشور اروپایی، و پیدایش پزشکی نو، به‌ویژه تشخیص بیماری‌ها و شناخت میکروب و کالبدشناسی و راه‌های جلوگیری از پیشروی و سرایت بسیاری از امراض کشنده، طب ایران کماکان در همان سطوح اولیه باقی ماند.

به‌رغم گذر ایرانیان از پزشکی نسبتاً پیشرفته‌ی دوران ساسانی و به‌خصوص حوزه‌ی علمی گندی‌شاپور و نوزایی طب در دوران رازی و بوعلی سینا، به دلیل گسست و عدم انباشت مبانی نظری و تجربی، و نیز ذهنیت سنتی و مذهبی، در آغاز قرن نوزدهم همچون بسیاری حوزه‌های دیگر فرهنگی و اجتماعی، طب سنتی نیز دستخوش انحطاط و حتی واپس‌روی شده بود.

در ذهنیت سنتی و پیش‌مدرن مردم ما، هست و نیست، خوب و بد، بیماری و تندرستی، علاج و ناعلاجی، جمله تقدیر و سرنوشتی شمرده می‌شد که از روز ازل رقم زده شده است. از معدود طبیبان و حکیمان درباری، و عمدتاً در پایتخت که بگذریم، امور طب و معالجه‌ی بیماری‌ها غالباً به جادوگران، فال‌گیران، کیمیاگران، دلاک‌ها، عطاران و حاملان نیروهای غیبی و سحرآمیز واگذار شده بود. این پیش‌انگاره‌ها موجب می‌شد که بدنه‌ی اجتماع چندان به سلامتی و بهداشت تأکید و تعهد نداشته باشد. حکومت هم به سرنوشت «رعایا» توجهی نمی‌کرد و از این بابت مسئولیتی برای خود قائل نبود. رعایا به این دنیا آمده بودند که رنج برند، کار کنند و اسباب راحتی، آسایش و شادمانی حاکمان را فراهم آورند و از آنها امر ببرند و اطاعت کنند. بیماری و مرگ برایشان حق و سرنوشت مقدر شناخته می‌شد. جنبه‌ی دیگر این ذهنیت سنتی موهوماتی را می‌پراکند که بنا بر آنها صاحبان یا مدعیان طب و طبابت معمولاً مشکل‌گشایان و حاملان راز و رمز شگفت‌آوری‌اند و علاج هر بیماری و معضلی را می‌شناسند و داروی آن را به دست دارند.

معدودی از متفکران و اندیشمندان علوم طبیعی ما در طول تاریخ به طب علاقه‌مندی همه‌جانبه‌ای نشان داده‌اند، اینان دغدغه‌ی علم و کنکاش در واقعیت‌های زمینی و طبیعی داشتند و در پی دریافتن دلایل رویدادها و پی بردن به پاسخ‌های مطلوب برای آنها بودند. با وجود فاصله‌ی بسیار میان این معدود نخبگان و اکثریت بدنه‌ی جامعه، جایگاه ارجمند و درخور احترامی برای این اندیشه‌ورزان قائل بودند. در سده‌ی نوزدهم، با ورود طبیبان و حکیمان فرنگی پرشمارتر از پیش، امکان آشنایی گسترده‌تر جامعه با طب نوین فراهم آمد. این پزشکان که همراه نخستین هیئت‌های سیاسی، نظامی و بعضاً هیئت‌های مذهبی به ایران آمدند، در آغاز به معالجه درباریان و دولت‌مردان حکومتی عنایت داشتند. عناصر بالای جامعه برای حفظ و بقای سلامتی خود از دانش و خدمات تخصصی این بیگانگان تازه‌وارد بهره گرفتند؛ کارآمدی و کاردانی آنان، ضرورت اعزام محصل به خارج را برای تحصیل علم طب پیش آورد.

در کنار اطبای دربار و حاکمان، عامل دیگری هم به رواج طب نو یاری رساند، و آن توجه هیئت‌های مذهبی مسیحی به پزشکی در حکم وسیله‌ای برای جلب اعتماد مردم کوچه و بازار و راه یافتن به میان آنان بود که غالباً به دیده‌ی اکراه و هراس به فرنگیان تازه‌وارد و نامسلمان می‌نگریستند. سیاست‌ورز نامدار انگلیسی، دنیس رایت، از زبان یکی از مبلغان هیئت پروتستان انگلیسی می‌نویسد: «به گفته‌ی یکی از اعضای هیئت مرسلین، خدمات پزشکی کلیدی طلایی بود که دل‌های مرتجع‌ترین مسلمانان را می‌گشود.» [۳۵]

در واقع، نخستین پزشکان فرنگی که به شیوه‌ی طب جدید و متفاوت با راهکارهای سنتی بیماران ایرانی را درمان کردند این هراس را کاهش دادند و فضای پرتعصب در این مورد را نرم‌تر کردند. حضور تعصب و پایبندی به طهارت و نجاست و باورهای دست و پاگیر طب سنتی، به‌ویژه در عدم شناخت عوامل اصلی بسیاری از بیماری‌ها چون میکروب‌ها، عدم رعایت بهداشت عمومی، و مهم‌تر از همه کژفهمی‌های مربوط به آب جاری، جملگی عواملی بازدارنده در پذیرش طب نو به شمار می‌آمدند. اینان با یک تجویز کلی علت همه‌ی بیماری‌ها را به دو عامل سردی و گرمی نسبت می‌دادند.

به‌رغم تحولات و تحرکاتی چند ناشی از ورود پزشکان اروپایی و تحصیل برخی ایرانیان در فرنگ، تا دهه ۱۸۷۰م توجه به بهداشت عمومی در دستور کار حکومت قرار نگرفت. بیماری‌های واگیردار و کشنده‌ای چون وبا و طاعون تا ورود طب نو و رواج نگاه جدید به علل آن، به‌خصوص در ارتباط با نگرش سنتی به عوامل درونی بدن آدمی، تقدیر الهی شمرده می‌شد. شناخت اولیه‌ی میکروب‌ها به عنوان عامل بیماری بر نحوه‌ی مواجهه با این بیماری‌ها و، مهم‌تر از آن، نگاه به «عوام و رعایا» تأثیر ماهوی نهاد. تا پیش از آن، پزشکان فرنگی در خدمت حاکمان بودند و به معالجه‌ی آنها توجه می‌کردند. دریافت‌های جدید حکومت‌گران، که این بیماری‌ها واگیردار و قابل انتقال است، و اگر «رعایا» بیمار باشند، آلودگی مرز و دیوار قصرها را هم در خواهد نوردید و سلامتی بزرگان را نیز به خطر می‌افکند، موجب شد که برای پیشگیری از بیماری‌ها چاره‌اندیشی شود. این نگرش نو و پیامدهای عملی آن، معرفت‌شناختی و رابطه‌ی سنتی شاه و رعایا را برهم زد.

محققی در این باره چنین می‌گوید: «این تحول معرفت‌شناسی همچنین ناظر است بر موقعیت جدید پزشکی، هم در ارتباط با شهریار و هم با مردم. این بار اول نبود که پزشکان دربار به معالجه‌ی عوام نیز می‌پرداختند، اما مسلماً اولین بار بود که عوام را به چشم «مردم» نگاه می‌کردند. به موازات تبدیل بهداشت عمومی به موضوع نگرانی دولت، مردم نیز به موضوع دانش پزشکی تبدیل شدند. به این معنا که در ایران قرن نوزدهم، پزشکی بیش از پیش به موضوعی اجتماعی و سیاسی تبدیل شد. شکل ارتباط تنیده شده بین پزشکی، دولت و جامعه دگرگون شد. تحت تأثیر شرایط اضطراری ناشی از بروز بیماری‌های واگیردار، پزشکان دربار هر روز بیش از پیش خدمات پزشکی خود را در اختیار عموم قرار دادند.» [۳۶]

نگرش، رویکرد و ضرورت‌های نوین، بی‌توجهی گسترده‌ی پیشین زمامداران به «رعایا» را که صرفاً برای بهره‌کشی و تسهیل زندگی و خواست حکام حضور داشتند، به توجه و تأکید بر حفظ صحت و سلامت عمومی، مهار بیماری‌ها و درمان مردم، تبدیل کرد. «مردم» از این زمان در برنامه‌ریزی و نحوه‌ی اداره‌ی حکومت به عنوان عامل مهمی جلوه‌گر شد. همین توجه را در نشریات آن دوره هم می‌بینیم. جراید دیگر تنها منعکس‌کننده‌ی اخبار شکار و تفریح و بیماری و سفر شاه و درباریان نبود، بلکه «برای آشنا شدن مردم به امور صحی، مقاله‌هایی راجع به بیماری مسری مثل وبا و ناخوشی‌هایی که از آشامیدن آب‌های آلوده بروز می‌کند، انتشار یافت. نیز به گوش مردم می‌خواندند که ریختن خاکروبه در آب جاری شهر، شستشوی رخت در آنها مایه‌ی نشر مرض می‌گردد و جلوگیری از آن لازم است.» [۳۷]

عوامل حکومتی برای حفظ بهداشت عمومی که این‌بار از جمله‌ی مسئولیت‌های حکومت قرار گرفته بود، دست به اقدامات مطلوبی زدند که حاکی از تغییر نگرش حاکمان بود. برای پاکیزه نگه داشتن شهر و جلوگیری از گل و لای زمستان که به آب مصرفی مردم در چاه‌ها و آب انبارها راه می‌یافت، شروع به سنگ‌فرش خیابان‌ها کردند. علاوه بر تهران، در تبریز هم این کار آغاز شد. از سوی دیگر، قرنطینه و محدود کردن دامنه‌ی بیماری‌های کشنده، که تا آن زمان مورد مخالفت بود، مطرح شد. برخی ایرانیان به قصد زیارت و یا دفن مردگان خود در عتبات، مخالف هرگونه کنترل مرزها و دایر کردن قرنطینه بودند، و برخی جهال هم این امور را نشانه‌ی دخالت بیگانگان کافر در امور مسلمانان جلوه می‌دادند. البته فشارهای خارجی و بستن مرزها به عنوان عاملی مهم در این مورد تأثیر داشت. امری که در هویت آفرینی ملی هم مؤثر افتاد. نگرش حکومت به این موضوع، که دغدغه‌ی دولت‌های خارجی هم بود، تغییر کرد. این‌بار دیگر مسئله تنها داخلی نبود بلکه ابعاد بین‌المللی یافته و حکومت مجبور به نشان دادن عکس‌العمل به آن شده بود. همین تغییر نگرش، مفهوم جدیدی از وطن را مطرح و بازپردازی کرد.

وطن بیمار و حکیم سیاسی: کالبدشکافی وطن

ورود طب فرنگی به ایران، مانند بسیاری مؤلفه‌ها و مفاهیم جدید، بازپردازی‌های نو با خود آورد و ذهنیت نخبگان و کل جامعه را دستخوش دگرگونی کرد. وطن در ذهنیت پیش مدرن، عمدتاً جایگاه، خانه، زادگاه و محل آرامش و راحت جان معنا می‌داد. حب وطن شوری بود که یادآوری آن در ادبیات کلاسیک فارسی آرام جان به‌شمار می‌آمد. البته رویکردی دینی از وطن نیز رواج داشت که وطن را به مفهوم لامکانی و برخوردار از ایمان در آثار و آرای متشرعان معرفی می‌کرد. مفهوم اول مکان رشد و نمو و زاد و ولد و خانه و زیستگاه را در نظر داشت، و دومی وطن را حقیقتی از عالم اعلا و مفهومی ایمانی و غایتی تلقی می‌کرد.

بی‌گمان رویکرد ملی‌گرایانه و جدید به وطن تحت تأثیر انقلاب فرانسه، مفاهیم نوی چون دولت و ملیت را رواج داد. اما زمینه‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت ملی ایران قدیمی‌تر از آن و در آثار مکتوب و ذهنیت برخی فارسی‌زبانان یافته می‌شده است. می‌دانیم ایرانیان هرگاه در مقابل بحرانی قرار گرفتند تلاش کردند هویت خود را در قبال آنچه بیگانه شمرده می‌شد بازتعریف کنند. سده‌ی نوزدهم هم یکی از این برهه‌ها بود که مدنیت فرنگی در قالب قشون نظامی، دیپلمات‌ها و مأموران سیاسی، هیئت‌های بازرگانی و مذهبی، موجودیت این هویت و سرنوشت آتی آن را در معرض خطرهای جدی قرار داد. این بار هم برخی از ایرانیان اندیشه‌ورز بر آن شدند هویت خودی را در مقابل آن «دیگری» بازپردازی کنند.

در میان روندهای بازپردازی سده‌ی نوزدهم، به‌ویژه در عصر مشروطه، مفهومی از وطن به عنوان پیکری زنده و انسانی که نشانه‌ی تغییر نگرش ایرانیان به پزشکی و سلامت کالبد انسانی بود، مطرح شد. در این نگرش جدید، وطن چون انسانی ایرانی و ترکیبی از بدن و نفس و برخوردار از شخصیت، هویت، و خلق و خوی ایرانی تجسم یافت. [۳۸] تقی‌زاده در همان رساله‌ای که پیش از مشروطه در روزنامه‌ی حکمت چاپ و منتشر کرد، مؤلفه‌های چنین نگرشی را مطرح کرد. او ایران را چون پیکری انسانی و زنده که بیمار شده و پرستاری و مداوا نیاز دارد تا از بلایا و میکروب‌های مخرب و کشنده محفوظ نگاه‌داشته شود، ترسیم می‌کند.

وطن را به انسان تشبیه می‌کردند و آن را در چارچوب مفهومی مؤنث، مادر سرزمین یا مام وطن، به‌تدریج جا می‌انداختند؛ مادری که در طی قرون و اعصار علی‌رغم همه‌ی مهر و محبت‌اش بیمار بوده و امروز به حالت نزار در بستر مرگ افتاده است. در این بازپردازی‌ها، به تدریج اصطلاحات طب و خصوصیات جسم انسان که ریشه‌ها و نمونه‌هایی همخوان چندی در ادب و فرهنگ کلاسیک فارسی و حتی نوشته‌های فقهی مذهبی داشت، برای توصیف وطن در مقیاس وسیع به کار گرفته شد. ایران را در حکم بیماری تلقی کردند که باید درد آن را تشخیص داد و دوا مناسب‌اش را یافت. این نوشته‌ها علاوه بر *اختر*، در *پرورش*، *ثریا*، *حبل‌المتین*، و دیگر نشریات فارسی خارج از کشور هم منتشر می‌شد.

با این مقدمات به رشته‌مقالاتی می‌رسیم که میرزا علی محمدخان کاشانی (پرورش) در روزنامه‌ی *ثریا* نوشت. [۳۹] پرورش، همچون طبیبی دردشناس و معالج، مطرح کرد: حکما چنین عقیده دارند که خون در عروق ایرانی فاسد شده است و در نگره‌ی مرسوم ما، فساد این خون جز با مرگ و ترک جان از این جسم ناتوان اصلاح نشود. دیگر داروی مرگ چاره‌ی کار و اصلاح نیست، همان‌گونه که «هالی مغرب» که خون‌شان از ما فاسدتر بود اصلاح شدند و این همه ترقی و تمدن پدید آوردند. پرورش در ادامه به بررسی گذشته‌ی تاریخی وطن مریض احوال ایران می‌پردازد. می‌گوید در دوره‌ی خلفای بنی-

عباس از استقامت انحراف جست، بعضی اطباء گفتند او ناخوشی دق دارد و علاج‌ناپذیر است، اما برخی حکمای حاذق بیماری را درونی دانسته و گفتند جگرش آب شده و دلش از دست رفته است. برخی دیگر مدعی شدند بیماری سل دارد و شفاپذیر نیست. در دوره‌ی صفویه، این وطن بیمار به انقلاب [۴۰] و اضطراب دائم گرفتار و مرض بر وجودش مستولی شد؛ پزشکان مرگ وی را مسلم شمردند و حتی به قبر کندن مشغول شدند. اما زمانی که همه منتظر مرگ بیمار بودند، ناگهان نادرشاه سر برکشید و چون شیر بر شمال و جنوب و شرق و غرب بتاخت. هزار افسوس، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. باز وطن به بیماری و نزاری افتاد و برخی از آن سلب امید کردند؛ اما حکیم سیاسی تشخیص و دوا‌ی دیگری برای بیمار تجویز کرد. پرورش، در این بازپردازی‌های تاریخی، وطن را بیماری وانمود کرد که به پرستاری و مداوای فوری و کامل نیاز دارد و از زبان حکیم سیاسی عنوان کرد که مسئول و مقصر بیماری وطن، رجال و حکام هستند و راه معالجه قطعی تنها با پرستاری فرزندان غیور و شریف آن امکان‌پذیر است.

بحث ایران و وطن به عنوان یک انسان و پیکره‌ی مریض آن با استفاده از استعاره‌های پزشکی در میان سایر نشریه‌ها، و قلم‌زنی نخبگان ایرانی در اواخر سده‌ی نوزدهم و عصر مشروطه رواج عمومی یافت.

تقی‌زاده رساله‌ی «تحقیق حالات کنونی یا محاکمات تاریخی» را زمانی تحریر کرد که در مصر و با پرورش در ارتباط بود (۱۳۲۲ قمری). وی بی‌تردید از این سلسله مقالات تأثیر فراوان پذیرفته بود و حتی از برخی اصطلاحات و کلمات آن نوشته‌ها عیناً برای توصیف‌ها و تشریحات در مقاله‌ی خود بهره گرفت. [۴۱]

منظور از ذکر این مطالب آن است که گمان می‌رود به فهم و درک علل رویکرد و علاقه‌مندی تقی‌زاده‌ی جوان به فراگیری طب نو ما را یاری کند. در این علاقه‌مندی، بی‌شک دغدغه‌های ذهنی در چاره‌جویی معضلات ایران و یاری به مردم مؤثر بوده است.

علوم پزشکی، تشریح، و زیست‌شناسی از جمله علوم به شمار می‌آیند که از آغاز پیدایش انسان اندیشه‌ورز فضای شگفت‌آوری را به روی ذهن‌های کنجکاو و علاقه‌مند گشودند. علوم که پاسخگوی هزاران پرسشی بوده که از آغاز تاکنون برای شناخت بشر و طبیعت پیش روی او قرار داشته است. تقی‌زاده در کنار علاقه‌مندی به طب و طبابت به ریاضی و فیزیک نیز توجه بسیار نشان داد. وی در ضمن تحصیل، تدریس این علوم در سنین جوانی در مدارس تبریز را نیز پیشه کرد. [۴۲] گذر او از دوره و مرحله‌ی طلبگی و تحصیل علوم سنتی، آشنایی با آرای شیخیه، سپس علم نجوم، فراگیری زبان‌های اروپایی و علاقه‌مندی پیگیر به پزشکی جدید، او را به انسانی تجددخواه تبدیل کرد که نوآوری مدنیت جدید را نه از منظر سنتی و با انگیزه‌ی تقابل با آن، بلکه به عنوان عامل یاری‌گر جامعه در جهت حل معضلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بهبود معیشت و کیفیت زندگی روزمره مردم و کشور دریافت. چنین ذهنیتی موجب شد که برای چاره‌جویی و رهاندن جامعه‌ی خودی از چنگال مشکلات، رویکردی مثبت و پذیرش‌گر به غرب پیدا کند. او غرب را مظهر مدنیت و دانش‌های جدیدی می‌شناخت که می‌توانست با فراگیری دستاوردهای مطلوبش، بسیاری از دردها و مشکلات جامعه‌ی ایران را چاره کند. روایت تجددخواهی او با ذهنیت و افقی فراتر از بسیاری از نخبگان تجددخواه آن روزگار و با استقلال رأی ستایش‌انگیزی که در روند این تعامل‌ها به دست آورده بود، به تحقق پذیرش مدنیت نو با کم‌ترین مقاومت در ذهنیت وی انجامید.

بنابر این رویکرد، غرب نه «دشمن» و «دیگریِ مهاجم» و «کافر» بلکه به منبعی از مؤلفه‌های نو و مطلوب، آرا و اندیشه‌های محرک برای پیشبرد امر ترقی و تعالی جامعه و بهزیستی مردم جلوه می‌کند و به‌شمار می‌آید. این نکته جالب است که در آرای تقی‌زاده در دوره‌ی پیش از مشروطه، توجه به رویه‌ی استعماری و ذات تهاجمی مدنیت نو ملاحظه می‌شود. اما او می‌خواست ایران و ایرانی با بهره‌گیری از انباشت علم و دانش و امکانات غرب چنان بنیانی یابد که بتواند استقلال، تمامیت ارضی، و توانمندی خود را تأمین کند و قوام بخشد. این رویکرد اولیه را با فراز و نشیب‌هایی در تمام ادوار تحول فکری و عملی تقی‌زاده حاضر و مؤثر می‌بینیم، چه در زمان گرایش لیبرال دموکراتیک و تجددخواهانه‌ی پیش از مشروطه، و چه در قالب نماینده‌ی سوسیال دموکرات آرمان‌خواه، لائیک، و رادیکال مجلس اول، و چه در مقام نظریه‌پرداز و مغز متفکر ساختن ایرانی نو، مستقل و توانمند در روزنامه‌ی *کاهه برلن*، و چه در ذهنیت تقی‌زاده‌ی ادیب، محقق و منقد اجتماعی، پژوهشگر تاریخ و ادب این سرزمین. توجه وعلاقه‌مندی اولیه‌ی وی به نوآوری علوم جدید و پذیرش آنها به ویژه گرایش پیگیریش به نجوم و طب — که یکی هستی را می‌کاود و دیگری انسان و محیط زیست‌اش را — در شناخت شخصیت، خصوصیات و عملکرد بعدی او ضروری است.

شوق دانستن و ره‌جویی در تقی‌زاده‌ی جوان چندان عمیق بود که لحظه‌ای او را آسوده و آسان‌جو نمی‌گذارد. او در آستانه‌ی نهضت مشروطیت، سال ۱۳۲۲ قمری، عازم سفر به خارج شد که یک سال و نیم طول کشید. نوجویی او دیگر در فضای تبریز سیراب نمی‌شد.

خود او انگیزه‌اش از این سفر را تحصیل طب و تأسیس روزنامه‌ای مستقل و آزاد در مصر عنوان می‌کند. در نامه‌ای به تقی‌یف بازرگان معروف قفقازی می‌نویسد: «من خواستار تحصیل طب در مدرسه‌ی بزرگ و معتبر آمریکایی در بیروت هستم.» [۴۳]

تقی‌زاده در این زمان وطن را آن‌چنان که از نوشته‌های بر جا مانده‌اش در آن زمان برمی‌آید، بیمار می‌داند و برای معالجه‌ی آن به تحصیل طب و پرورش خود به عنوان حکیم و پزشک و نیز تأسیس روزنامه به عنوان حکیم سیاسی رو می‌آورد. در واقع، تقی‌زاده‌ی تجددخواه در اشتیاق یافتن دردهای «جسمانی و روحانی»، آن‌چنان که خود دریافته، قصد عزیمت به خارج می‌کند. راه چاره‌ی امراض جسمانی را با تحصیل پزشکی و چیره دست شدن در حوزه‌ی طب نو و چاره‌ی امراض روحانی را با انتشار روزنامه و گستردن آگاهی و دانش و «جهاد علیه تعصب» می‌بیند. نکاتی که تقی‌زاده در مقاله‌ی «*حکامات تاریخی*» در زمان اقامت‌اش در مصر پیرامون دردها و بیماری ایران و راه‌های معالجه آن عنوان می‌کند، حکایت از چنین ذهنیتی در آستانه‌ی مشروطه دارد.

تقی‌زاده در *خاطرات* خویش در شرح اطرافیانش، از فضای آکنده از مرگ و میر و امراض واگیردار و مصیبت‌زایی سخن می‌گوید که بر حیات مردم ایران از جمله خانواده‌ی بلافصل خودش چیره است. وی علاوه بر مشاهده‌ی بیماری‌های واگیردار و امراض گوناگونی که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران به دلیل فقدان بهداشت عمومی، به خصوص نبود آب سالم، شیوع داشت و جان بسیاری را می‌گرفت، و به قولی از هر ده نوزاد هفت تن پیش از هفت سالگی جان می‌سپزند، آثار مرگ بار آن را در میان خانواده و اطرافیان خود نیز لمس کرده بود. پدرش در هنگام اقامت در نجف زن اول اختیار می‌کند، اما قبل از ورود به ایران هم زن و هم اولاد او فوت می‌کنند. معصومه خانم، مادر تقی‌زاده هشت فرزند زائید. از میان اینها مصطفی پسر اول، تقی، و یک پسر دیگر پس از چند روز درمی‌گذرند. حسین برادر دیگر در کودکی جان سپرد. پسر بعدی هم مدت کوتاهی پس از تولد فوت می‌کند. مرتضی برادر بزرگ‌تر کمتر از ۲۸ سال و ربابه خواهرش ۳۷ سال بیشتر عمر نمی‌کند. به بیانی دیگر، تقی‌زاده اثرات درد و بیماری‌های کشنده واگیردار و فقدان بهداشت و پزشکی جدید را با تمام پیامدهای دردناکش

تجربه کرده بود. مادرش معصومه خانم پس از وضع حملی در سال ۱۲۹۸ قمری، که فرزندش را از دست داد، علیل و به تدریج زمین‌گیر شد. پدر تقی‌زاده به مرض حصه، یکی از امراض شایع آن روزگار، در سال ۱۳۱۴ ق درگذشت. این تنها اطلاعات مختصری است که از چند صفحه معدود نوشته‌های تقی‌زاده پیرامون خانواده بلافاصله برگرفته شده است. اگر آن را به محله و شهر و کشور تعمیم دهیم، می‌توان عمق فاجعه و مصیبت ناشی از پیامدهای بیماری‌های کشنده‌ای چون وبا، طاعون، حصه، آبله و... در شرایط فقدان امکانات بهداشت و پزشکی و فقدان آب سالم با حضور انواع بدفهمی‌های سنتی - مذهبی را برآورد کرد. تقی‌زاده در مقام چاره‌جویی به طب و راهکارهای تقابل با امراض مصیبت بار زمانه روی آورد. در خاطراتش می‌نویسد: پیش از آغاز سفر دور و درازش به خارج در سال ۱۳۲۲ قمری، مرض وبا در جنوب ایران شیوع یافت و در حال پیش‌روی و کشتار به همه نقاط ایران بود:

چون در آن زمان جلوگیری علمی و طبی به واسطه منع مراد و غیره در ایران معمول نشده بود، لذا در تبریز مردم منتظر رسیدن وبا بودند، وحشت زیادی داشتند، چون تحصیل طب کرده بودم به تمام وسایل ممکنه متشیت شدم که خانه‌ی خودمان را از سرایت مرض محفوظ بدارم. آب انبار را آب تازه بستیم. مجرای آب را بکلی مسدود کردیم که یک قطره آب نیاید. همه نوع دواجات تهیه کرده بودم برای دفع میکرب. [ص ۳۷]

سابقه‌ی تحصیل طب

تقی‌زاده در شرح مختصر زندگی ادبی و علمی به قلم خودش در مجله‌ی *راهنمای کتاب* می‌نویسد: «عمده تحصیلات من در علوم جدید در نزد مرحوم میرزا نصرالله سیفالاطبا (که تحصیلات علمی و طبی خود را به فارسی و انگلیسی کامل کرده بود) در تبریز و پس از آن در مدرسه‌ی دارالفنون مظفری تبریز که نظیر دارالفنون تهران سالیان چند دایر بود و همه‌ی فنون علمی را تعلیم می‌داد و به معلم - خانه معروف بود، به عمل آمد و بعد درجه کمال این تحصیلات من نزد مرحوم دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری به عمل آمد.»

میرزا جواد ناطق، از سخنگویان انجمن تبریز و مشروطه‌خواهان به‌نام، نیز در خاطرات خود از دکتر محمدخان کفری یاد می‌کند که همراه با امیرنظام گروسی به عنوان پزشک مخصوص او به تبریز آمده بود. ناطق می‌نویسد دکتر کرمانشاهی «مظهر اعتقاد و طرف توجه والی بوده و مرد آزاده و رادی شناخته می‌شد». خانه‌ی مسکونی دکتر در دربند کوچه (دایه باجی) درست مقابل خانه پدری تقی‌زاده قرار داشت. ناطق به یاد می‌آورد: «پسر این سید تقی [آردوباری] میر مرتضی نامیده می‌شد که به مناسبت هم‌جواری و همسایگی رابطه معاشرت و مصاحبت با دکتر محمدخان پیدا می‌کند و بر اثر تلقینات دکتر کفری در مرحله‌ی آدم شدن و بیدار گشتن بوده که فوت می‌کند. بعد از آن دو پسر دیگر برای مرحوم میر تقی مزبور باقی می‌ماند که نام بزرگ‌ترش میرباقر بوده و نام کوچک‌ترش سید حسن. این سید حسن همان است که بعدها تقی‌زاده شناخته شد. این پسر نیز باز بر اثر همان هم‌جواری و هم‌صحبتی با دکتر محمدخان کفری که به اتفاق محمدعلی خان تربیت حضورش می‌رفتند، در مسائل اجتماعی و سیاسی کسب معلومات می‌کند.» [۴۴]

تقی‌زاده خود به یاد دکتر کرمانشاهی که او را «استاد علامه خود» می‌خواند در مجله *یغما* مقاله کوتاهی منتشر کرد و اطلاعاتی از رابطه خود با او به دست می‌دهد. [۴۵]

دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری (۱۲۴۵-۱۳۲۶ق) قریب ۸۱ سال عمر کرد. روزنامه‌ی *اختر* تحت عنوان «دکتور میرزا محمد» شرح حال مختصری از او به دست داده است. [۴۶] نویسنده در تحلیل مقام علمی دکتر کفری می‌نویسد: دکتر پس از فارغ‌التحصیل شدن از مدرسه‌ی دارالفنون تهران در رشته طب و یادگیری زبان فرانسه مدت چند سال در مناطق مختلف کشور و لشکر طبابت کرد. آن‌گاه برای ادامه‌ی تحصیل و تکمیل تخصص روانه‌ی پاریس شد. در مدت چند سال در رشته‌های مختلف پزشکی با بالاترین نمرات - به نشانه‌ی مهارت و دانایی - دیپلم طبابت را از مدرسه طبی پاریس اخذ کرد. رساله‌ی دکترای او به زبان فرانسه نشان طلایی پالم را کسب کرد که بالاترین نشان علمی دولت فرانسه به شمار می‌آید. به دلیل مهارت و تسلط او بر پزشکی به عضویت انجمن جراحی پاریس درآمد. به روایت بامداد [۴۷] کتابی از دکتر کفری به جا مانده تحت عنوان *بیماری‌های مقاربتی و امراض اطفال* که در مقدمه آن پیرامون خود و تحصیلاتش در فرانسه اطلاعاتی به دست می‌دهد.

دکتر کرمانشاهی با آشنایی به یافته‌های میکروبی‌شناسی پاستور به عنوان آفق جدید پزشکی و به پیروی از اساتید خود، میکروسکوپ و لام‌های میکروبی را به ایران آورد و از اولین پزشکانی بود که در ایران بر مبنای شیوه‌های پاستور و تحقیقات میکروبی‌شناسی او تدریس می‌کرد. این عمل او به شدت مورد اعتراض و نکوهش سنت‌گرایان قرار گرفت. [۴۸]

رویکرد و سخنان بدعت‌آمیز غیرمعارف و احتمالاً باورهای دینی غیرمسلمان دکتر او را معروف به لقب کفری - بی‌دین و کافر - کرد. اعتمادالسلطنه در *خاطرات* اش از او به عنوان میرزا محمد دکتر بی‌دین یاد می‌کند. [۴۹] آرا و سخنان نوجویانه و دگراندیشانه‌ی دکتر در رد موهومات و خرافات خوشایند جماعت سنتی و متعصب نبود و او را به کفر و زندقه متهم کردند. دکتر کفری را به‌رغم رفت و آمد و خدمت در دربار و معالجه‌ی حکام، دارای احساسات ملی قوی یافته‌اند. [۵۰] تقی‌زاده دکتر را از جمله دانشمندان بزرگ می‌خواند که علاوه بر تسلط در علوم غربی و ادبیات شرقی، به مهارت در فنون جدید شناخته شده است. احاطه‌ی کامل او به زبان فرانسه و ادبیات آن سرزمین موجب شد که تقی‌زاده در روند تعامل و تحصیل چند ساله نزد او به فرهنگ فرانسه علاقه‌مند شود. احتمالاً دکتر کفری در ضدیت دیرپای تقی‌زاده با خرافات و موهومات و نکوهش فساد اداری مؤثر بوده است. می‌دانیم که او ترجمه‌ای از اثر لوساژ^۱ نویسنده‌ی مشهور فرانسوی سده‌ی هجدهم را به نام خود منتشر کرد. [۵۱] این اثر حکایت جوانی است که زادگاه خود را به نیت تحصیل ترک می‌کند ولی به دام دزدان و شیادان گرفتار می‌آید و از راه راست منحرف می‌شود و نزد مرد شیادی طب می‌آموزد و بی‌آنکه به کارش مسلط باشد به طبابت و معالجه مردم می‌پردازد و به هر کار پستی دست می‌زند و سرانجام با دست‌یابی به مقامات بالا، هم‌کاسه‌ی اشراف و رجال می‌شود. کتابی پندآموز در خلقیات فرنگ‌رفته‌های فارغ از مسئولیت‌شناسی و اصول اخلاق. می‌دانیم کتاب *حاجی بابا* نوشته جیمز موریه از این اثر بهره و تأثیر بسیار گرفته است: نقد و نکوهشی غیرمستقیم بر «ارتقای سیاسی در جامعه‌ی ایران که جز از طریق کج‌اندیشی و کج‌رفتاری میسر نبود.» [۵۲]

تقی‌زاده، در همان مقاله، در یاد استاد پیشین خود می‌نویسد: دکتر به واسطه‌ی مخالفت‌اش با خرافات و اوهام توسط متعصبین و کهنه‌پرستان به کفرگو و کفری شهرت یافت: «از سعادت من بود که چون از چندی پیش از آن به تحصیل طب اشتغال داشتم به محضر او شتافتم و چند سالی که او در تبریز بود، به زودی علم تشریح و فیزیولوژی و پاتولوژی و همچنین علم فیزیک را فرا گرفتم. آمدن دکتر محمد به تبریز حدود سال ۱۳۱۴ قمری بود.»

علاقه و دلبستگی عمیق تقی‌زاده‌ی جوان به طب جدید گرچه به دلایل درگیری‌های فرهنگی و سیاسی به سرانجام دلخواه او نرسید، اما چندین سال تحصیل طب قدیم و سپس پزشکی نوین را پیش گرفت و داروخانه‌ای نیز با کمک تربیت دایر کرد. به معالجاتی هم دست زد. [۵۳] این علاقه‌مندی او در آستانه‌ی مشروطه و سفر پیش از آن به خارج، به علل مختلفی از جمله فقر مالی و درگیری در شور و شر مشروطه ناکام ماند. اما تأثیرت دیرپای آن در نگره پذیرش گرای او به مدنیت غربی و جهان‌بینی تجددخواهانه‌اش باقی ماند.

علم نجوم

تقی‌زاده از چهارده سالگی شوق و علاقه‌ی خاصی به علم هیأت و نجوم پیدا کرد که تا پایان عمر به نحوی آن را پی گرفت. او تا مدت‌ها به مطالعه‌ی نجوم قدیم یونان معمول در کشورهای اسلامی مشغول بود که در کتاب‌های عربی و فارسی تدوین شده بود و در همین رهگذر به علوم محاسبه چون هندسه، ریاضیات و فیزیک متمایل شد. [۵۴] خود او در مقدمه‌ای بر کتاب *نجوم برای همه* تألیف ماکسول راید، به اشتیاق وافر خود به فن هیأت و نجوم از زمان نوجوانی یعنی در حدود سال ۱۳۱۰ق اشاره و تصریح می‌کند: علم هیأت قدیم را از کتاب *هیأت فارسی قوشچی* و شرح *چغمینی قاضی‌زاده روحی* و *تشریح الافلاک* شیخ بهائی و *سی فصل نصیرالدین طوسی* آغاز کرده و به مرور زمان و صرف اوقات زیاد به تحصیل علم احکام نجوم و ریاضیات مربوط به آن هم کشانده شد. دامنه‌ی مهارت او در این حوزه چندان گسترش یافت که از همان اوایل توان مراجعه به «تقویم فارسی رقومی» را یافت:

«در تکمیل معلومات در فن نجوم قدیم — یونانی — بسیار کوشیدم وقتی به استخراج تقاویم از روی زیچ، مخصوصاً زیچ الغ بیگ بصیرت پیدا کردم و در علم حساب و هندسه قدیم هم... بهره‌ای پیدا کردم.» [۵۵]

مطالعه‌ی آثار نجوم قدیم به تدریج تقی‌زاده‌ی جوان و نوجو را به «علم هیأت جدید» کشاند. این کار را با مطالعه‌ی رساله‌ی «نجوم کوچک» کامیل فلاماریون منجم فرانسوی به ترجمه‌ی طالبوف تبریزی آغاز کرد که از ترجمه‌ی روسی چارکسوف به فارسی ترجمه و در استانبول طبع شده بود. پس از مطالعه‌ی چند رساله و مقاله‌ی دیگر هم که در تبریز به آنها دست یافت، نوشته‌ی وان دیک آمریکائی در علم هیأت که به عربی در بیروت چاپ شده بود او را با جوانب مدرن نجوم آشنا کرد.

تقی‌زاده، پس از قریب شش سال مطالعه و جست‌وجو در این حوزه، که خود خلأ نوشته‌های پیشرفته و جدید متفکران اروپایی را احساس کرده بود، در سال ۱۳۱۶ق — ۲۱ سالگی — به ترجمه‌ی کتاب *نجوم فلاماریون فرانسوی تحت عنوان عجایب سماوی*، که اثری شیرین و شاعرانه هم بود، دست زد و آن را به فارسی برگرداند. این ترجمه هرگز به کسوت چاپ درنیامد اما در برخی مدارس تبریز تدریس شد. وی می‌نویسد: «از آن تاریخ به بعد من دائماً و بدون انقطاع تا به امروز به مطالعه‌ی کتب و مقالات نجومی هوس داشته و با شور مفرطی دنبال کردم» [۵۶]

عامل مهمی که تقی‌زاده را به فراگیری زبان فرانسه علاقه‌مند و پیگیر کرد، همین شور وافر به نجوم جدید اروپایی بود. در واقع، مطالعه‌ی آثار فلاماریون به وی انگیزه بخشید. [۵۷] در این راستا، به دکتر کفری کرمانشاهی نزدیک شد و ضمن تحصیل طب، زبان فرانسه را فراگرفت. جدیت مثال‌زدنی او در فراگیری زبان‌های خارجی به ترجمه‌ی کتاب فلاماریون در سال ۱۳۱۷ق انجامید؛ این متن در مدرسه‌ی

لقمانیهی تبریز و به توصیهی دکتر لقمان پزشک تجددخواه و معارف پرور فارغ‌التحصیل فرانسه تدریس شد. عمق و حجم گستردهی اطلاعات و جذابیت علم نجوم در تقی‌زاده شوری آفرید که تا آخر عمر او را همراهی کرد. این رشته به او حوصله، دقت، ظرافت و حسابگری آموخت و به نامتناهی بودن دانش بشری پی برد؛ به تدریج او را با سنجش زمان و گاه‌شماری بر مبنای حرکت زمین، ماه، و خورشید که دغدغه‌ی انسان اندیشه‌ورز از آغاز تاکنون بوده، دمخور کرد. حجم یادداشت‌ها و مطالعات تقی‌زاده در حوزه‌ی گاه‌شماری حیرت‌انگیز است. [۵۸]

تقی‌زاده در مقاله‌ای تحت عنوان *درباره‌ی دوران افلاک آسمانی*، ترجمه از آثار نیکولاس کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳ م) تلاش‌های این پزشک دانشمند و پیشرو لهستانی علوم دقیقه را برشمرده است که با کنکاش در ریاضیات و نجوم و عرضه‌ی آرای پیشرو جدید، امکان گسست از باورهای جزم‌گرا را فراهم آورد. [۵۹] از جمله نوشت: کوپرنیک با وجود «اندیشه‌های باطلی که سخت در افکار مردم ریشه دوانیده بود، توانست ثابت کند که خورشید مرکز منظومه‌ی بزرگی است و زمین همچون یکی از سیارات آن در ضمن دَوْران بر گرد محور خویش به دور آن نیز دوران می‌کند.»

آرای روشنگر و جزمی‌ستیز کوپرنیک در اروپا نیز با مقاومت و تأخیر بسیار پذیرفته شد. در واقع، قریب دو قرن پس از مرگ این اندیشمند بود که با تلاش پیگیر تعداد انگشت‌شماری از دانش‌پژوهان، قوانین کوپرنیکی به تدریج اجازه یافت در مجامع علمی معرفی و آموخته و آموزانده شود. زمانی که کپلر ریاضیدان و ستاره‌شناس آلمانی (۱۵۷۱-۱۶۳۰ م) آرای خود را بر پایه‌ی روش کوپرنیک مکتوب کرد، رساله‌اش از جانب کلیسا و حکومت در زمره‌ی آثار ممنوعه قرار گرفت. تاریک‌اندیشان متعصب و اولیای کلیسا تحت عنوان جادوگری، مادر کپلر را به زنجیر و شکنجه کشاندند تا پسر اندیشه‌ورزش را به تسلیم وادارند. کپلر با برقراری پیوند میان نظریه‌های کوپرنیک و بر مبنای آرای نیوتن در نیروی گرانش، علوم طبیعی و نجوم را در مسیری نو و بازگشت ناپذیر قرار داد. یکی دیگر از هم‌روزگاران کپلر که اندیشه‌های کوپرنیک را پی گرفت، گالیله فیزیکدان برجسته‌ی ایتالیایی بود. دستگاه تفتیش عقاید کلیسا او را به محاکمه کشاند. هراس از نظریه‌های کوپرنیک که در تقابل و مخالف با نوشته‌های کتاب مقدس قرار داشت، موجب شد که کشیش‌ها با انتشار آثار متعددی در رد آرای او و علم جدید نجوم مطلب بنویسند و با رویکردی جزمی آنها را محکوم و مخالف کلام الهی اعلام کنند. جزم‌اندیشان گالیله را به دادگاه برده و وادار به توبه کردند. سران کلیسا اصول کوپرنیک و گالیله را حتی از بدعت‌های لوتر و کالون در اصلاح دین و برگشتن از جزمیات کاتولیک برای اساس دین خطرناک‌تر دانستند. گالیله سال‌خورده و علیل بر تخت روان را در فوریه ۱۶۳۳ به رم کشاندند تا به جرم خود اعتراف و طلب عفو کند. پیرمرد دانشمند و از بنیان‌گذاران علوم نو را وادار کردند زانو بزند و فرضیه‌ی کوپرنیک را انکار کند. اما این او و علم بود که سرانجام بر تعصب و جزمیات غلبه کرد و کتابش در سراسر اروپا منتشر شد. در سال ۱۸۳۵ که کلیسا به دلیل گسترش علوم و مقاومت اندیشمندان و نوجویان ناچار شد آثار گالیله را از فهرست کتاب‌های ممنوعه حذف کند، در واقع او بود که پس از چند قرن، پرچم پیروزمند دانش و علم را برافراشته بود. شکستن تابوهای دینی که بشر را از پیشرفت و دستیابی به نتایج نوین و راهگشا بازداشته بود، در اروپا با تأنی و فداکاری و تلاش خستگی‌ناپذیر رهروان دانش‌پژوه و روشن‌ضمیر تحقق یافت. پیشینه‌ای که برای تقی‌زاده جوان جذابیت بسیار آفرید.

تقی‌زاده در آن مقاله کلام خود را از زیبایی و گستردگی آسمانها آغاز می‌کند. نجوم را رأس علوم می‌خواند، علمی که بسیاری رشته‌های دیگر چون محاسبه و ریاضیات در خدمت آن‌اند. لذت فکری و عقلی و افق گسترده‌ی دانایی را که این علم در برابر آدمی گشوده می‌ستاید و با استدلال و روشی دقیق سیر تحولات نجوم را برمی‌شمرد. [۶۰]

نجوم و ستاره‌شناسی همواره از جمله علمی بوده‌اند که به دلیل امکان بی‌نهایت کاوش و جستارهای تازه از سویی ذهن کنجکاو و جویای پدیده‌های جدید را از ورای دنیای اسرارآمیز و وسیع فضا و آسمان می‌طلبند، و از سوی دیگر به دلیل محاسبات دقیق و به کارگیری علوم محاسبه‌ای چون ریاضیات و فیزیک برای فاصله‌ها و مشخصات فیزیکی پدیده‌ها و اجسام فضایی، بایستی دقت، ظرافت و حوصله‌ی بی‌پایان داشت. لذت و شوق یافته‌های جدید در ادغام با دقت و ظرافت محاسباتی و علوم پایه چون فیزیک و ریاضی خصوصیتی است که معمولاً نزد علاقه‌مندان این رشته‌ها که سابقه‌ای به درازی تاریخ فکر بشر دارد، به چشم می‌آید. نجوم همواره گشاینده رازهای هستی شمرده شده است. کهن‌ترین علم طبیعی را دانش نجوم دانسته‌اند.

تقی‌زاده با ذهن تیزبین و هوشیارش در پی یافتن پاسخ به تردیدهای روزافزون کیهان‌شناسی سنتی، به نجوم فرنگی توجه کرد و در این راستا بسیار آموخت و از جزئیات متعارف فاصله گرفت.

تعامل تقی‌زاده با ملک‌خان ناظم‌الدوله (۱۳۲۶-۱۲۴۸ق / ۱۹۰۸-۱۸۳۳م)

تقی‌زاده در خاطرات و نوشته‌های پراکنده‌ی خود بارها به استنساخ و مطالعه‌ی مجموعه آثار ملک اشاره کرده است. از گردهمایی محفل تجددخواه تبریز با حضور تقی‌زاده در خانه‌ی میرزا آقا فرشچی که کتابخانه‌ی پر و پیمانی داشت و بسیاری از آثار ملک‌خان را نخستین بار میان تبریزیان مخفیانه چرخاند، خبر داریم. ضمناً به گواه خود تقی‌زاده، در تفلیس از روی مجموعه‌ی کامل آثار ملک نزد مشه‌دی قربان‌علی شریف‌زاده نسخه‌برداری کرده بود. تأکید تقی‌زاده بر رساله‌ای از ملک است که «در معنی و فواید اصول مشروطیت نوشته شده بود» جدا از اختلاف‌های نظری و مشرب‌ی تقی‌زاده با ملک، بی‌تردید دلایل و شواهد روشنی وجود داشته که تقی‌زاده بارها و بارها به تأثیر بسیار ملک بر افکار و آرای تجددخواه دوران جوانی خود اشاره می‌کند. تقی‌زاده سال‌ها بعد به‌رغم نقد و نکوهش بر برخی دیگر از منورالفکران زمانه چون طالبوف و میرزا قاخان و تفاوت نظری باملک‌خان، همچنان با لحنی احترام‌آمیز از آرا و نظریات قانون‌خواهی ملک سخن می‌گوید. [۶۲]

نه تنها تقی‌زاده بلکه بسیاری از منورالفکران سده‌ی نوزدهم با احترام و تحسین از ملک یاد کرده‌اند. میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف تبریزی، زین‌العابدین مراغه‌ای و... جمله‌ی ستایش و تحسین از تأثیر آرای تجددخواه ملک سخن گفته و با احترام فراوان از آن یاد کرده‌اند. آخوندزاده ملک را «روح‌القدس» خواند و نوشت که «این لقب را من به او داده‌ام، از فرط وجد و شعف که از خواندن رساله‌های او به من روی داده است» [۶۳]

میرزا قاخان کرمانی نیز به‌رغم ناهمسازی و تفاوت در رویکرد و باور سیاسی، در زمان انتشار *قانون*، خطاب به او نوشت: «در خدمت و فداکاری مقاصد شما به هر رقم حاضر» [۶۴] کما اینکه به شوق روزنامه‌ی *قانون*، محفل آدمیت در استانبول برپا کرد که به پیروی از مرام آدمیت ملک برپا شده بود. طالبوف نیز در تأیید طرح اصلاح الفبای فارسی ملک به او نوشت: «این خیال عالی اگر اول از من سر می‌زد، بنده آن وقت از اشخاص تاریخی می‌شدم.» [۶۵]

زین‌العابدین مراغه‌ای، ملک را «یگانه گوهر دانش» می‌خواند. [۶۶] این اشاره‌ها از این منظر آورده شد که تا نشان دهد به‌رغم انتقادات و کاستی‌هایی که تقی‌زاده و یا دیگر روشنفکران عصر مشروطه به کارنامه و فرصت‌طلبی‌های ملک روا می‌داشتند، جوهر رویکرد و نوآوری‌های انتقادی رساله‌های او مورد ستایش همگانی بود. مفهوم قانون همچون قانون و محور رساله‌های ملک مورد توجه و دغدغه‌ی قشر فرهیخته‌ی کشور قرار داشت.

ملکم به تأسی از باورهای اثبات‌گرایانه‌ی خود، ترقی و توسعه را با نظم و سازمان اداری همسان یافته بود و تقلیل‌گرایانه، پیچیدگی رأی‌جویی را به زبانی قابل فهم، ساده جلوه می‌داد. این امر جذابیت فراوان آفرید. ترویج علوم و فنون و دانش فرنگی را هم‌زمان با نظم و قاعده‌مند کردن نظام دیوان‌سالار حاکم به-منزله‌ی بستر ترقی و توسعه می‌خواست. بر همین مبنا بود که تشکل‌های فرنگی اجتماعی را کارخانه‌ی «آدم‌سازی» و مروج «آدمیت» خواند و در قامت «فراموش‌خانه»، «انجمن آدمیت»، «روزنامه قانون»، در پی تربیت نسلی از آن «آدم»‌ها بود.

ملکم سال‌ها در اروپا و عثمانی زیسته و با هوشمندی، فرادستی دول فرنگی و ناتوانی و اضمحلال و فروپاشی امپراتوری بزرگ عثمانی را از نزدیک و باریک‌بینانه دیده بود، از این رو به سرعت و بدون ائتلاف وقت می‌خواست نظام ناکارآمد قاجار بر اساس قاعده‌مندی و انتظام نو اصلاح شود. او بدون نظم و دیوان‌سالاری کارآمد هیچ روزنه‌ای برای بیرون رفتن از تنگناهای عصر جدید نمی‌شناخت، که دولت‌های توانمند و زیاده‌خواه مدنیت نو هر روز آن را محدودتر و تنگ‌تر می‌کردند. رواج و اخذ علوم و فناوری جدید را پیامد چنین نظم و قاعده‌مندی می‌دانست. غالب کسانی که بر آرای قانون‌خواهی و فرنگی‌مآبی ملکم نگوهرش روا می‌دارند، به‌ویژه آنان که تضاد اصلی و محوری جامعه‌ی ایران سده‌ی نوزدهم را صرفاً از مجرای تقابل تجدد و سنت می‌نگرند، به مجموع شرایط جامعه‌ی ایران سده‌ی نوزدهم توجه ندارند. ملکم‌خان و منورالفکران همسان او، ضمن اینکه با مقاومت ارزش‌های سنتی و پاسداران آن آشنا، آگاه و درگیر بودند، باورها و یافته‌های خود را از مدنیت نوین صرفاً به عنوان ابزار مقابله و ضدیت با سنت‌گرایی مطرح نمی‌کردند، بلکه درصدد بودند جامعه و نظام خودی را به مسیری اندازند که به آنچه واماندگی و پس‌رفت و انحطاط مناسبات و ارزش‌های سنتی می‌شناختند، پایان دهد. آنها بیشتر از آنکه درصدد ضدیت و مقابله با سنت‌گرایان و برانگیختن آنها باشند، خواستار ایجاد و بنیان‌گذاری نظام جدید و متفاوتی بودند و طبعاً چنین اموری بی‌اعتنا با سنت و اولیای آن حل و فصل نمی‌شد. سنت‌گرایان، نوآوری و گذر از فقه و ارزش‌های سنتی به حقوق جدید را زمینه‌ساز رواج علوم و فنون و دانش و نهادینه کردن ارزش‌های غیردینی می‌دانستند. نوگرایان نه می‌خواستند و نه می‌توانستند سنت‌گرایان پرتوان را به کناری نهند. از این رو به‌رغم پیامدهای نامطلوب بهره‌گیری از آنها و ادبیات سنتی و اسلامی سیاسی در خلط معانی و بدفهمی‌های بعدی، از این خوش‌بینی اثبات‌گرایانه عصر روشنگری سده‌ی هجدهم اروپا برخوردار بودند، و بر این اساس درصدد ایجاد آن بودند.

ملکم از جمله منورالفکران بنیان‌گذار در سده‌ی نوزدهم است. در نقش و تأثیر او بر آرا و عملکرد ایرانیان عصر مشروطه نمی‌توان تردید کرد. او نیز همچون بسیاری از اندیشه‌ورزان معاصر ما در انبوهی از تعاریف کلی‌گرا، تمامیت‌خواه و آرمان‌جو ناپدید شده است. قصد این نوشته به هیچ وجه توجیه و تحسین ملکم‌خان نیست. آرا و اقدامات بسیار متنوع و گاه متضاد او نشان می‌دهد که او را نمی‌توان یک-دست و به یکی از جوانب چندگانه‌ی بینش و کنش‌اش تقلیل داد. بسیاری از قلم‌زنان تاریخ و علوم اجتماعی و سیاست‌ورزان ایرانی درباره‌ی ملکم‌خان نوشته و گفته‌اند. فریدون آدمیت، مورخ نامدار مشروطه، بر این باور است که مشروطگی و قانون‌خواهی ایرانیان بیش از هر شخصیت دیگر مدیون تمام و کمال آثار و اقدامات ملکم‌خان است و بسیاری دیگر نیز به تأسی از او چنین نوشته‌اند. [۶۷] آدمیت برای به دست دادن تصویری یک‌دست و هماهنگ از ملکم، با گذر سریع و آگاهانه از اندیشه و آثار دوران پختگی سیاسی او در روزنامه‌ی *قانون* و کم‌رنگ کردن آنها، عمدتاً بر آثار و آرای دوران اولیه‌ی اصلاح‌طلبی او از بالا تکیه می‌کند. برخی دیگر، با تمرکز بر ادبیات سیاسی روزنامه‌ی *قانون* به دیگر آرا و آثار او توجه چندانی ندارند. اینها هر کدام، آنچه می‌خواهند می‌جویند و عرضه می‌کنند. نه تصویر یک-دست و تحسین‌برانگیز آدمیت بیانگر رسا و کافی کارنامه و شخصیت ملکم است، و نه به دلیل بهره‌گیری

از واژه‌ها و زبان مذهبی‌نما می‌توان او را مروج اسلام سیاسی و بنیان‌گذار طرح حکومت اسلامی خواند. [۶۸] فضا و موج ضد روشنفکری نهفته در خردستیزی فرهنگ سیاسی ما هر بار از پس بحران و گره-گاه‌ها، اوج جدید و بازپردازی‌های نوی می‌آفریند. جامعه‌ای که در چنگال و کمند دین‌خوبی دیرینه خود دست و پا می‌زند، از روشنفکران خود غالباً انسان‌های «کامل» و یگانه و همواره «نیک‌اندیش و درست-کردار» می‌طلبد. وقتی این مطلوب را نمی‌یابد، قلم عیب‌جویی زمان‌زده و غیرتاریخی را به کاغذ می‌برد. آرمان‌خواهی نهفته در فرهنگ سیاسی غالب ما، روشنفکر را همچون منجی و رهبری مدبر و کارآمد می‌خواهد. منورالفکران سده‌ی نوزدهم ما کمتر شباهتی به آن تصویر یکدست و «اصیلی» دارند که این تاریخ‌نگاران ترسیم می‌کنند. آنان برخاسته و فرزند تقابل و تعامل مدنیت جدید فرنگی با جامعه‌ی خودی بوده‌اند و بالطبع در بستر ظرفیت و توان و امکانات همین جامعه بالیده‌اند.

ملکم عمل‌گرا بود و کارآمدی روش‌های سیاسی در نزد وی اولویت داشت. او در تمام دوران زندگی سیاسی‌اش همواره بر قانون‌مند کردن نظام حکومتی تأکید می‌ورزید. چه آن زمان که با پند و اندرز، نگاشتن رساله و مقاله، نامه و ایراد سخن، دولتمردان ایرانی را به قاعده‌مند کردن حاکمیت ترغیب می‌کرد، و چه در اوج انباشت‌های تجربی و نظری و به‌ویژه پس از مشاهده کم‌حاصل تلاش خستگی‌ناپذیر چهار دهه‌اش برای قانع کردن شاه و اولیای حکومت به گردن نهادن بر نظم و قانون، به فشار از بیرون حاکمیت روی آورد و متحدین خود را جای دیگر جست‌وجو کرد. او نه به مفهوم قرن بیستمی آزادی‌طلب بود و نه عدالت‌خواه. خود او هم هرگز چنین ادعایی نکرده است. تا مدت‌ها نظام مطلوب او نه یک حکومت مشروطه‌ی پارلمانی بر مبنای لیبرالیسم اروپایی، بلکه حاکمیتی مستبد متکی بر قانون بود، یا به قول خودش دولت مطلقه‌ی منتظم می‌خواست. او بدترین قانون را از بی‌قانونی مطلوب‌تر می‌دانست. وقتی اصلاح از بالا پیش نرفت به دنبال متحدین جدید و راه عملی‌تر و مؤثر جدید به روحانیون شیعه و دگراندیشان ازلی هم توجه کرد. زمانی که در خیزش علیه رژی و تحریم تنباکو، قدرت و نفوذ کارآمد روحانیون شیعه در بسیج و تحرک مردم و تحمیل خواسته‌ها به حاکمیت را مشاهده کرد، رویه‌ی خود را تغییر داد. از تأثیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا قاجان کرمانی هم در این خصوص نباید بی‌اعتنا گذشت. از بندبازی و فرصت‌طلبی‌های منفعت‌طلبانه و مالی او و تصفیه-حساب‌های شخصی با مخالفین خود، چون اتابک، که بگذریم، تأکید بر قانون‌خواهی را همواره تکرار کرد.

برخورداری از ادبیات مشابه اسلام سیاسی و به کار بردن زبانی مذهبی‌نما در برخی مقالات روزنامه‌ی *قانون*، تحت تأثیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا قاجان کرمانی و هم‌اندیشان ازلی او هم در این چارچوب قابل فهم است. همان‌طور که اشاره شد، ملکم عمل‌گرا، هوشیارانه و آگاهانه شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و صف‌آرایی نیروها را نظاره و تحلیل کرده و بر مبنای یافته‌های خود در پی کشاندن روحانیون شیعه به مقابله با حاکمیت بود. ادعای برخی مبنی بر اینکه ملکم خواهان حاکمیت روحانیون شیعه یا برپایی مجلس اسلامی در ایران بود، با استناد به ادبیات و واژه‌های اسلام‌گرا که رنگ و بوی زبان و فرهنگ سیاسی - مذهبی حاکمیت فعلی ایران را دارد، پایه‌های چندان استواری ندارد. شباهت واژه‌ها ضرورتاً همسانی محتوای دوگانه‌ی دیروز و امروز را نمی‌رساند. او به خوبی از توان و میزان نفوذ روحانیون و وابستگی مقلدان کوچک و بازار به آنان باخبر بود. ضمن اینکه فرهنگ سنتی و دین‌خوبی نهادینه شده‌ی درونی آن را به خوبی می‌شناخت. به یاد داشته باشیم که او به دلیل پیشینه‌ی نصرانی خود زندگی در یک جامعه‌ی مسلمان و سنت‌گرا را به نحو ملموسی تجربه کرده بود و هیچ توهمی در این‌باره نداشت. کما اینکه خطاب به فرنگیانی که در پی رواج مدنیت خود در میان ملل مسلمان به‌ویژه

ایران بودند، به صراحت گفت: شما هرگز از خود پرسیده‌اید چرا «چندین قرن از روابط اروپاییان با عثمانی و ملل مسلمان دیگر می‌گذرد، [و] رشته‌ی خصومت و مخالفت همچنان برجا است. چطور می‌شود توجیه کرد که مردم ما شگفتی‌های مغرب را مشاهده می‌کنند و مشتاق آن نمی‌گردند؟» [۶۹] ملکم پاسخ اندیشیده‌ی خود به سؤال را به این نحو عرضه می‌کند:

«مسلمانان فقط یک اصل مطلق را می‌شناسند و آن دین آنان است. اسلام چون مسیحیت نیست که جامعه‌ی مادی و دنیایی را از جامعه‌ی معنوی جدا سازد و زندگی مدنی را از زندگی دینی تفکیک نماید. اسلام تنها یک اصل واحد می‌شناسد و آن دین است، تمام جامعه بنا بر آن اصل واحد دینی اداره می‌شود و دین دارای یک اصل جزئی است که اروپاییان آن را در نیافته‌اند. . . از نظر فرد مسلمان، حقیقتی جز خدا وجود ندارد. عالم خلقت تحت اراده‌ی پروردگار است. فرد مسلمان. . . به هیچ کار نمی‌پردازد مگر آنچه خداوند امر کرده است. . . تکلیف مسلمان مؤمن عبادت خداست و جهاد علیه کسانی که به نظر او از ستایش خدای یگانه روی برتافته‌اند. خواسته و آرزوی مسلمانان داشتن راه‌آهن و تلگراف یا تأسیس امپراتوری‌های عظیم نیست، گرچه مخالف آن چیزها فی‌نفسه نیستند. هدف اصلی آنان عبادت خدا، پرستش خدا و جهاد با کسانی است که او را به طور مطلق نمی‌پرستند و اینکه در این راه بمیرند و به بهشت بروند. آن تنها اصلی است که بر ذهن مسلمانان سلطه کامل دارد. . . هر چه از مغرب بیاید، مورد بیزارگی مسلمانان خواهد بود. تمدن شما زیر حمایت مسیحیت به مسلمانان عرضه می‌شود و حال آنکه، برای فرد مسلمان چیزی که از دین متخاصم عرضه گردد ارزشی ندارد.»

ملکم در ادامه به صراحت می‌افزاید: مسلمانان می‌دانند که شما مسیحی هستید و سراسر تاریخ آسیای صغیر آکنده از جنگ و نبرد با مسیحیت بوده است. این مردم می‌دانند که شما هدف گسترش دین مسیحی را دارید، سیاست شما و تاریخ شما هم این را ثابت کرده است. اینان بر این تصورند که در گذشته با اسلحه به جنگ آنها می‌آمدید و حالا «با قدرت، علم، سیاست، تجارت، و پول حمله می‌برید؛ لذا این‌ها با هر چه از مغرب بیاید ضدیت می‌کنند. و در مقابل این مشکل چه باید کرد:

«ما [منورالفرکان] خودمان نمی‌توانیم به دلایلی که به آن اشاره کردم. . . از سوی دیگر نمی‌خواهیم مقلد شما باشیم. ما نه می‌خواهیم نزدیک شما بیاییم و نه شما را بپذیریم. البته درست است که ژاپنی‌ها مغرب را سرمشق قرار داده‌اند، ولی ژاپن مانع و مشکل ما را ندارد، یعنی دین آنها آن اندازه نیرومند نبوده است و به همین جهت ما نتوانسته‌ایم شیوه‌ی آنان را در پیش گیریم. به مدت دو بیست سال، شما قدرت و وسایل خود را به کار بردید، کوشیده‌اید و پندها داده‌اید، ولی آنچه انجام گرفته، ناچیز است و همه‌ی ملل مسلمان از مخالفان شما هستند. در این صورت چطور می‌توانید به این مردم کمک برسانید و آنان را وادارید که مدنیت جدید را که حقیقتاً خواستار آن هستند، بپذیرند؟»

ملکم برای شکستن سد مستحکم تعصب و مقاومت در مقابل نوآوری‌های مدنیت نو مثالی ساده می‌زند. می‌گوید: «تعدد زوجات» از بزرگ‌ترین بدبختی‌های مشرق زمین است ولی اگر شما بیایید و به مسلمانان بگویید که آن را ملغا و از مسیحیان تقلید کنید، با مخالفت سخت مواجه خواهید شد. اما اگر اساس را بر این بگذارید و به آنها بگویید «روح اسلام از تعدد زوجات بیزار است» بدون اینکه اهانتی شده باشد، همچون منورالفرکان هوشمند شرقی که یاد گرفته‌اند چگونه با عامه مردم روبه‌رو شوند، مسئله قابل پذیرش‌تر می‌شود:

«تردید نیست که باید آن اصولی که اساس تمدن شما را می‌سازند، اخذ نماییم، اما به جای اینکه آن را از لندن و پاریس بگیریم و بگوییم که فلان سفیر یا فلان دولت، چنین و چنان می‌گوید - که هرگز هم پذیرفته نمی‌شود - آسان است که آن اصول را اخذ نماییم و بگوییم که منبع آنها اسلام است. ثبوت این امر به آسانی امکان دارد و این را به تجربه دانسته‌ایم. یعنی همان افکاری که از اروپا آمده‌اند و مطرود بوده‌اند، همین که گفته و ثابت شد که در خود اسلام نهفته‌اند، بی‌درنگ و از روی اشتیاق مقبول گردیدند. به شما اطمینان می‌دهم که همین ترقی مختصری که در ایران و عثمانی، به خصوص در ایران، تحقق یافته نتیجه‌ی این واقعیت است افرادی که عقاید و اصول غربی را اخذ کردند و به جای این که بگویند منبع آن عقاید اروپا است یا از انگلستان، فرانسه یا آلمان آمده، گفتند ما با اروپاییان کاری نداریم. آن افکار و اصول حقیقی اسلام هستند که فرنگیان از ما اخذ نموده‌اند. این شیوه تأثیر بسیار شگفتی داشته است.» [۷۰]

این نقل قول طولانی را آوردیم تا نشانی باشد که ملکم نه مسلمان باورمند بود و نه می‌خواست اصول و موازین شرعی را در این سرزمین مسلط کند. او با فرنگ شناسی نهفته در فرهنگ سنتی و حافظه‌ی تاریخی ایرانیان دقیقاً آشنا بود و برای سست کردن مقاومت چاره‌ی کار را در اتخاذ روشی یافت که به باور او به اخذ مدنیت نو یاری رساند. اینکه این کار فریبکاری و ریاکارانه بود، امر دیگری است. به یاد داشته باشیم که سیاست‌ورزی نو اساس خود را از آرای ماکیاول گرفته بود و معیار و محک اخلاقی در این امر کمکی نمی‌کرد. بگذریم که آن مدعیان معنویت راستین ما هم خود خدعه و ریای زیادی پیشه کرده‌اند. غرض داور و قضاوت اخلاقی نیست، بلکه نشان دادن این است که ملکم نمونه‌ی وطنی یک سیاست‌ورز جدید فرنگی بود. از این رو کسانی که او را پیشگام و غلم‌دار حاکمیت اسلامی می‌خوانند چون از ادبیات مشابه اسلام سیاسی معاصر، دورویانه بهره برده است، در اشتباه‌اند و کنه آرای او را نشناخته‌اند. یکی چون آدمیت از این موضوع می‌گذرد، چرا که به چهره‌ی یک‌دست تصویر شده اش خدشه وارد می‌آید، و دیگری او را لعن و نکوهش می‌کند چرا که او را سالوس و ریاکار می‌شناسد و بر این تصور است که گویا ملکم خان‌ها بودند که در سال ۱۳۵۷ حاکمیت اسلامی را حاکم کردند. پنداربافی‌های متأثر از شرایط و مقتضیات زمانی و مسئولیت‌گریزی که در پی یافتن مقصر است، منورالفکران بنیان‌گذار سده‌ی نوزدهم را به مسلخ می‌برند تا دامن خطاکار نسل خود را بشویند. ملکم در سخنی با دوست انگلیسی خود به‌صراحت گفته بود: با اقامت و سفر در اقصا نقاط اروپا نظام‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی غرب را مطالعه کرده و برای چاره‌جویی:

«برنامه‌ای را تدوین کردم که بایستی خرد سیاسی اروپا را با خرد مذهبی آسیا ادغام می‌کرد. من می‌دانستم که کوشش برای اصلاح ایران مطابق نمونه‌ی اروپایی امری عبث بود. پس من را تصمیم بر آن شد که اصلاح مادی خود را در ریختی قابل فهم برای مردم، در قالبی مذهبی عنوان سازم.» [۷۱]

همچنان که روشنفکر ایران خواه و آزادی‌طلب و همشهری نامدار تقی‌زاده، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، هم برای رواج و مقبولیت اصول حقوق بشر فرانسه آن را به رنگ و لعاب و ادبیات مذهبی آراست. بی‌آنکه بر صحت و مطلوبیت این رویه تأکید و ورزیم، باید اشاره شود که در ایران قرن نوزدهم فرهنگ سنتی و فضای مذهبی - اجتماعی ما چندان امکان و ظرفیت مطلوبی برای پذیرش نوآوری پدید نیاورده بود تا آن منورالفکران بتوانند شیوه‌ی دیگری را پیشه کنند. آنها به هر دری می‌زدند تا جامعه و حاکمیت را به ضرورت پذیرش تغییر و نوآوری‌ها ترغیب کنند. بی‌تردید هم خطا کردند و هم

کاستی‌هایی داشتند، اما باز این پرسش پابرجاست که چه باید می‌کردند و شاید بهتر است بپرسیم چه می‌توانستند بکنند؟

در تأثیرپذیری و تأثیرگذاری و تفاوت‌های ملکم و تقی‌زاده هم باید به نکاتی اشاره کنیم. تقی‌زاده‌ی مجلس اول کمتر شباهتی به ملکم‌خان داشت، گرچه از تأکید رساله‌های او مبنی بر ضرورت اخذ سیاست‌ورزی جدید فرنگی و برپایی حکومت قانونمند تأثیر فراوان پذیرفته بود. دوران نهضت مشروطه با چند دهه پیش از آن که ملکم بیشتر آرای خود را در آن هنگام مطرح و بیان کرده بود، تفاوت داشت. تقی‌زاده در این زمان با مطالعه و بررسی انباشت تجربی و نظری در ایران، عثمانی، قفقاز، و فرنگ پی برده بود که بسیاری از آرای ملکم به‌ویژه پند و اندرز به حاکمان کارآمد نیست. اما نطفه بستن برخی باورهای زمانه‌ی خود را مدیون محتوا، صراحت و جسارت نوشته‌های آغازگر ملکم می‌دانست. نگرش «دولت - ملت» ساز و سیاست‌ورزی نوع فرنگی خود را از آثار اولیه‌ی ملکم‌خان برگرفته بود. ملکم حاکمیت مطلقه‌ی فردی را نوعی بی‌دولتی می‌دانست. در رساله‌ی «کنستیتوسیون» نوشت که در ایران هرگز نه بساط دولت بوده و نه اسم و لفظ دولت را می‌شناخته‌اند. از آنجا که در ایران نهاد قانون‌گذاری وجود ندارد، نه نظم به وجود آمد و نه دولت می‌داند که ملت به چه مفهوم و حدود است و نه ملت می‌داند تکالیف او چیست و باید از دستگاه دیوان چه بخواهد. هر دو از یکدیگر توقعاتی دارند که خارج از حقوق و مصالح ملی است. دولت فرانسه را نمونه آورد که حاصل تربیت عامه و نه عقلاست: ما «مجبور هستیم که مثل فرانسه و انگلیس، دولت داشته باشیم». دولتی که قدرتش بر وسعت فهم مردم متکی است نه صرفاً بر عقل چند وزیر. این نطفه‌های نخستین مفهوم دولت - ملت نو و ضرورت تأسیس آن در آرای ملکم، بر تقی‌زاده‌ی جوان تأثیر فراوان نهاد. در رساله‌ی «تحقیقات در احوال تاریخی» که در مصر منتشر کرد، این امر به وضوح قابل رؤیت است.

آرای مهم دیگر ملکم که مورد توجه تقی‌زاده قرار گرفت، تأکید و اشاره‌های مکرر ملکم در این ارتباط بود که در شرایط جدید بین‌المللی و تهاجم استیلاطلبانه مدنیت همبسته‌ی فرنگی، دیگر نمی‌توان سر در لاک خود فرو برد و نسبت به تحولات جدید بی‌توجه بود؛ توان و دستاوردهای دولت‌های فرنگی اجبار به ترقی و پذیرش اصول آن را پیش آورده و دیری نمی‌گذرد که آن اوضاع بر ما تحمیل خواهد شد. پیش از آنکه دیر شود باید اساس این مدنیت را آموخت و عیناً به کار برد. از آنجا که خود سنتی و وامانده‌مان در انحطاط گرفتار آمده و امکان و فرصت ایجاد و آغازی متفاوت را نداریم، باید از فرنگی سرمشق بگیریم. اصول نظم و ترتیبات سیاست‌ورزی نو را بشناسیم و نهادهای آن را به عین تأسیس کنیم. روندی که در شرایط فروپاشی روزافزون ملل عقب‌مانده از دایره‌ی تمدن نو، ضرورت فوری و عاجل دارد. در شرایط هجوم فرنگیان برای انقیاد جهان، از جمله وطن و ملت ما، باید شتاب کرد.

گرچه این آرا بیشتر بر اصلاح امور از بالا، حکومتیان، تأکید می‌ورزید و تقی‌زاده‌ی عصر مشروطه به تغییر ساختار حکومتی ایران با تکیه بر پایین، مردم، توجه داشت، اما بذر آرای مشروطه‌خواهی را بر مزرعه‌ی اندیشه‌های تقی‌زاده پراکنده بود. تقی‌زاده دریافته بود که غالب اصلاحات از بالا، ضمن در بر داشتن لایه‌های نوجویی و ترقی‌خواهی، عملاً به تمرکز و توانمندی بیشتر حاکمیت مطلقه و مستبد قاجار انجامیده است. ملکم در آرای قانون‌طلبانه‌اش کمتر نقشی برای مردم قائل بود و نظام مطلوبش در نهایت حکومت متمرکز، مطلقه، و منتظم بود.

رابطه‌ی دولت و ملت در تفکر این دو کاملاً متفاوت بود. ملکم تجسم اصلاح‌گری نخبگان حکومتی بود و برای اصلاح امور به فرادست چشم داشت. او در اندیشیده‌ترین آرای فکری و رهجویی خود در قامت روزنامه‌ی *قانون*، پوشش مذهبی بر آرا و چاره‌جویی‌های خود پوشاند و رسماً خواهان دخالت مستقیم روحانیون در تدوین قوانین شده بود. [۷۲] در حالی که تقی‌زاده در تمام دوران مشروطه، به

رغم فراز و نشیب‌هایی، دموکراتی پیگیر و عرف‌گرا و دنیامدار و خواهان ضرورت جدایی نهادهای دین و حکومت و دور نگه داشتن روحانیون از عرصه‌ی قانون‌گذاری و اجرایی باقی ماند؛ و به همین جرم هم محکوم و تبعید شد. باور پایدار تقی‌زاده ضرورت بیداری ملت و آشنایی‌اش به حقوق، منزلت، و تکالیف خود و گذر از نقش «بنده» و «رعیت» به شهروندانی بود که بر مبنای قانونی مدون حق خود را بشناسند و آن را با حضور فعال خود بطلبند؛ در کشمکش مشروطه نشان داد که دلبسته‌ی اصلاحات از بالا نیست. درباره‌ی این ادعا در کارنامه‌ی او در مجلس‌های اول و دوم سخن خواهیم گفت.

او می‌دانست که حاکمیت مطلقه به‌رغم تلاش قابل ستایش اصلاح‌طلبانی چون ملکم، در ترغیب قاعده‌مندی و قانون، جز مواردی مشخص به تغییر تن نداده و صرفاً از برخی مؤلفه‌های نو در جهت تثبیت و قوام خود بهره گرفته است. روزنامه‌ی *قانون* را به‌دقت مطالعه و بررسی و ملاحظه کرده بود که به‌رغم توجه ملکم در برخی شماره‌های اولیه‌ی آن به بیداری و ترغیب پایینی‌ها برای فشار به بالایی‌ها در پذیرش اصلاح و ترقی، پس از تعطیلی *قانون* و بازگشت ملکم به مسؤولیت‌های دیوانی، فعالیت اصلاح‌گری از بالا و پند و اندرزگویی خود در مکاتبات را از سر گرفته است. حتی در خود روزنامه‌ی *قانون* هم چنین امری محسوس بود. ملکم در آخرین شماره‌های روزنامه، به‌ویژه از شماره‌ی ۳۵ به بعد، بار دیگر به جای مجلس قانون‌گذاری و شورای مرکب از نمایندگان ملت بر تشکیل مجلس «دربار اعظم» تأکید کرد. مجلسی که باید از فضلا و عقلای کشور به انتخاب و نظارت شخص شاه تأسیس شود و هیچ شباهتی به پارلمان مورد نظر تقی‌زاده نداشت. ملکم با برکناری امین‌السلطان از صدارت و پذیرش مقام سفارت کبرای ایران در ایتالیا، مجدداً به تلاش برای اصلاح از بالا و از درون حاکمیت روی آورد. می‌دانیم که در زمان مجلس اول مشروطه، اتابک دشمن پیشین او با توصیه‌نامه‌ی وی برای صدارت به ایران آمد، و تقی‌زاده در تقابل و ضدیت با این امر فعال بود.

تقی‌زاده بی‌تردید از توصیه‌ها و باور و اقدامات پیگیر ملکم در برپایی نهاد و تشکل‌های مدرن وجدید و نشر روزنامه برای پیشبرد امور سیاسی، تأثیر بر افکار عمومی، و ترغیب مشارکت وسیع‌ترین گروه‌های اجتماعی در سرنوشت جامعه تأثیر پذیرفته بود. او از همان روزگار جوانی به تأسیس تشکل و برپایی نشریه توجه خاصی نشان داد. گرچه در محتوا و باور به راهی متفاوت رفت. اگر بتوان از واژه‌های علوم اجتماعی غرب در ارزیابی و قیاس این دو بهره گرفت، شاید بتوان ملکم را تجسم تأثیر نوعی از لیبرالیسم فرنگی و اثبات‌گرایی خوش‌بینانه‌ی فرانسوی اگوست کنت دانست، در حالی که تقی‌زاده‌ی زمان مشروطه یک دموکرات لائیک و پیگیر بود.

محقق کارنامه‌ی فرهنگی زمانه در سنجش گفتاری ناشناخته از ملکم در آستانه‌ی مشروطه (جمادی‌الآخر ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰۵ م) که شاید بیانگر آخرین رهیافت و آرای او باشد، می‌نویسد:

«در این نوشته ملکم از زمان مظفرالدین شاه، دولتمردان و معتمدان را به برقراری حکومت قانون بر پایه‌ی احکام شرعی مشوق شده است. ملکم بیشتر روی به عدالت‌خانه داشت و نه مشروطیت. . . رساله‌ی نامبرده در انقلاب مشروطه جزو نوشته‌های ملکم‌خان در کتاب‌فروشی تربیت تبریز و کتاب‌فروشی شرافت تهران به فروش می‌رفت. اهمیت این رساله از چند بابت است. یکی اینکه کمتر از یک سال پیش از اعلان مشروطیت در اختیار شاه گذاشته شده. پس بی‌گمان مظفرالدین شاه از مفاد آن در فرمان ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ بهره جسته است. از این رهگذر می‌توان ملکم را از الهام‌بخشان آن فرمان به شمار آورد.» [۷۳]

می‌دانیم که در فرمان اول مشروطه، سخن از مجلس شورای اسلامی رفت و خواست عدالت‌خانه مورد تأکید جماعت متخصص در آن زمان بود. به هر حال، اطلاع داریم که مریدان پیگیر ملکم هم‌زمان در

تدارک دایر کردن «جامع آدمیت» بودند تا فعالانه در فرایند قانون‌گذاری مجلس اول سهیم شوند. پیگیری آرای ملکم و تأثیر آرای او در کشاکش مجلس اول نیاز به پژوهشی مجزا دارد. گرچه سند معتبری در ارتباط مستقیم و منظم او با گردانندگان آن جامع نداریم، شواهد حاکی از تماس‌های پراکنده از راه دور هم چندان قابل اعتنا نیست. اما می‌توانیم بگوییم که تقی‌زاده و مریدان ملکم متشکل در جامع آدمیت در مجلس اول آب‌شان به یک جوی نرفت و فرزند مورخ رهبر جامع، فریدون آدمیت، در کتاب *فکر آزادی حساب «مخالفین»* ملکم و پدرش به ویژه تقی‌زاده را مفصلاً وارسی کرده است.

نهضت مدرسه‌سازی تبریز

نخستین مدارس تبریز به سبک جدید را خارجی‌ان و به‌ویژه مبلغان مسیحی دایر کردند. آموزش سنتی عمومی در آن زمان عمدتاً توسط مکتب‌خانه‌ها، یا آموزش خصوصی توسط معلم سرخانه برای فرزندان اعیان صورت می‌پذیرفت. قرن‌ها بود که نظام آموزشی مشخص و کمابیش همسانی در ایران معمول بود. در این نظام کودک از سنین چهار یا پنج سالگی وارد مکتب‌خانه می‌شد. اولین ماده‌ی آموزشی قرائت قرآن بود. تدریس الفبا و خواندن و نوشتن فارسی از طریق روخوانی و رونویسی چند کتاب کلاسیک ادبی ایران حاوی اندرز و حکایات اخلاقی و عرفانی پیش می‌رفت. پس از چند سال اگر امکانات و وضعیت خانواده اجازه می‌داد، نوجوان پسر برای ادامه‌ی تحصیل وارد مکاتب حوزه‌های علمیه‌ی مذهبی می‌شد و صرف و نحو عربی و احکام فقهی را فرامی‌گرفت. گاه در سطح محدودی نیز دروسی سنتی چون ادبیات، نجوم، ریاضیات، هیأت، و بعضاً در یکی دو مکتب طب سنتی نیز تدریس می‌شد. قابل ذکر است که این نظام آموزشی نیز به هیچ وجه عمومیت نداشت و سراسری نبود، و عمدتاً به فرزندان اقشار نیمه‌مرفه، علمای روحانی یا اعیان منحصر می‌شد.

دارالفنون تهران سرآغاز فعالیت مدارس جدید توسط ایرانیان مسلمان به شمار می‌رود. مدرسه‌ای که در آن علوم نظامی، طب، و زبان‌های خارجی و معدودی رشته‌های جدید اروپایی، عمدتاً توسط مدرسان خارجی تدریس می‌شد. دارالفنون تبریز نیز در سال ۱۲۹۳ ق، یعنی دو سال پیش از تولد تقی‌زاده تأسیس شد. [۷۴] تقی‌زاده به تاسیس مدارس نوین به عنوان بستر ساز بیداری و هشیاری و مسئولیت‌پذیری عمومی تأکید بسیار داشت.

برای دریافت از واژه‌ی نوین به عنوان صفت تعریف شده مشخص در پسوند مدارس جدیدالتأسیس باید به پیشینه‌ی آن در مبدأ پیدایش یعنی اروپا اشاره کنیم. آموزش و پرورش فرنگ در هزاره‌ی اول مسیحی اروپا عمدتاً در سیطره، کنترل و نظارت کامل کلیسا بود. جزم‌اندیشی و سنت‌گرایی تا مدت‌ها در مقابل ورود علوم و اندیشه‌های نو به عرصه‌ی آموزش و پرورش نه تنها سرسختانه مقاومت، بلکه در بسیاری موارد با خشونت و حذف فیزیکی نوآوران با آن مقابله می‌کرد. در قرن‌های اول و دوم هزاره‌ی دوم میلادی به تدریج شاهد تحولاتی محسوس در برخی نقاط اروپا هستیم. این تحولات منشأ نگرش‌های متفاوت و نوینی در عرصه‌ی بینش و کردار و شیوه‌های تعلیم و تربیت به‌شمار می‌آیند. پیدایش شهرهایی با مراکز دانشگاهی معتبر و بانفوذ و بازگشتی تدریجی ولی نقادانه به آثار پیشینیان یونانی و رومی، و بازاندیشی در متون و مفاهیم آنها، زمینه‌ی تحول همگانی‌تر و فراگیرتر گذر و گسست متفاوت از رویکرد قدما را فراهم آورد. نقد برخی جوانب سنت، و بیان کمبودها و کاستی‌های پیشینیان و اهل دین و ایمان، لزوم تطبیق با مقتضیات عصر، زمینه‌ی پرداختن به نظریه و آرای جدیدی را مطرح می‌کند.

نطفه‌های اولیه‌ی بحث پیرامون لزوم اصلاح دین و دنیوی شدن آن و تجدیدنظر در اصول و مبانی سنت، به تدریج و با تأنی بسیار مطرح شد. در واقع، با گسستی که میان مدنیت یونان و اروپای غربی قرون اولیه‌ی هزاره‌ی دوم مسیحی به وجود آمده بود، جزمیت اندیش‌شده و سیطره‌ی کلیسای مسیحی حکمروایی کاملی داشت. رنسانس در اروپا بر زمینه‌ی تحولات قرون پیشین و پیدایش و گسترش مناسبات سرمایه‌داری افق جدیدی را برابر چشم بشریت گشود. انسان خودمختار را در فرایندی طولانی، تدریجی و با عقب‌گردهایی، جایگزین انسان قضا و قدری و پیرو مشیت و تسلیم به سرنوشت ازلی خود کرد. انسانی که به این باور رسید که جهان دارای نظام قانونمندی است و می‌توان آن را شناخت و در جهت منافع و خواست خود تغییر داد. گالیله، کپلر، کوپرنیک و... اوهام و جزمیت و اساس نجوم و کیهان‌شناسی پیشین را دگرگون کردند و افسون و سحر را از آسمان و ستارگان و زمین برچیدند. برداشتن این گام باورهای سنتی کلیسا را درهم ریخت و راه را برای شناخت عقلانی و مبتنی بر داده‌ها و گسترش یافته‌ها و دانش بشری، علوم و فنون و دنیای بی‌انتهای اختراع و اکتشاف و آرای جدید بر جهان گشود. روند رو به تکاملی در معرفی و شناخت دستاوردهای جدید بشری امکان‌پذیر شد. دایرا لمعارفی منتشر شد که چکیده و گوهر تلاش چند قرن گذشته‌ی اروپای غربی را مدون کرد و افق گسترده و جدیدی را پیش روی علاقه‌مندان گستراند. مدرنیته‌ای آغاز شده بود که هرگونه غایت‌گرایی را منتفی و یا دست‌کم قابل تردید معرفی می‌کرد. بشر دیگر تنها برای تحقق امر ازلی و غایت الهی نمی‌زیست. اثبات‌گرایی علمی در مقابل باور جزمی در تمام عرصه‌ها صفا‌آرایی کرد. به روایت روسو، بشر جدیدی متولد شد که به جای استیلای ازلی سر به سیطره‌ی قانون طبیعی نهاد.

آموزش و پرورش هم متناسب با حضور چنین فردیتی می‌بایست خود را از چنگال سنت و باورهای غایت‌گرای جزمی آزاد کند، تا بتواند هم خود را از اسارت و محدودیت‌ها برهاند و هم با معرفت و شناخت عقلانی مبتنی بر سودمندی اجتماعی، موجب ترقی و پیشرفت جامعه شود. انسانی که نه تسلیم و مطیع و مجری محض امر ازلی، بلکه کنش‌گر اجتماعی باشد بر مبنای مقتضیات و سودمندی زمانه عمل کند. خوش‌بینی‌های اولیه‌ی *امیل* اثر روسو، چنین باورهایی را مبنای آموزش و پرورش نو قرار داد. نوید دنیای بهتر مبتنی بر تدوین قرارداد اجتماعی میان شهروندان آزاد، مختار و آگاه. روسو با طرح مبناساز اراده‌ی عمومی، در واقع قرارداد و قانون اجتماعی ناشی از آن راه، راه‌حل مقابله با نابرابری و تبعیض پیشنهاد کرد. خوش‌بینی و بلندپروازی مفرط روسو در آفرینش نظریه‌ی اجتماعی نو و نظام سیاسی مبتنی بر قانون که انسانی مختار و نو بسازد، در بنیان‌های سنتی آموزش و پرورش تحولات تاریخ‌سازی را به وجود آورد. انسان‌هایی خیرخواه، معقول، خودمختار و سرانجام اجتماع‌پذیر باید از مجرا و معانی تعلیم و تربیت، *امیل*، او به وجود می‌آمد. انسانی که در هماهنگی و همخوانی طبیعی خود و جهان، از فساد و تباهی بری باشد و نابرابری را که به باور روسو، امری غیرطبیعی بود، نفی و طرد کند. فردی تربیت شده که اجتماع متمدن حاصل اراده‌ی عمومی را تحقق بخشد. عشق به طبیعت روسو مبنای تصویری شد که انسان اجتماعی را نیز چنین بخواهد. بی‌آلایشی و سادگی و جوهر نابی که او در طبیعت «می‌یافت» موجب شد چنین پندارد که آدمی نیز به گونه‌ای طبیعی از آن بهره دارد و تنها کافی است شیوه‌ی تربیت عقلانی به کار رود تا او از فساد و تباهی رهایی یابد که به‌ناحق به او تحمیل شده.

کلیسا و سنت‌گرایان جزم‌اندیش با روسو به مقابله پرداختند و کتاب *امیل* او را که انسانی متفاوت از خواست اولیای کلیسا و باورهای مذهبی پیشنهاد می‌کرد سوزاندند. اما به‌رغم تلاش آنان، آموزش و پرورش بتدریج و با فراز و فرودهایی از انحصار و سلطه‌ی کلیسا خارج شد. نهاد و ساختارهای آموزشی

مستقل و مواد لازمه آن تأسیس شد. تعلیم و تربیت از کنترل و نظارت خواص و قیّم‌های مردم، اولیای کلیسا، که رها شد، راه پرفراز و نشیب رو به تعالی جدیدی را در پیش گرفت. خلاقیت، ابتکار و بدعت انسان رها شده از سیطره‌ی جزمیت و باورهای پرش‌ناپذیر موجب شکوفایی، ژرفا و گسترش علوم و فنون، هنر و فرهنگ شد.

نیاز نظام توانمند و پویا و فزونی خواه نو به تخصص، مهارت و دانش موجب پیدایش سلسله‌مراتب منظم آموزشی چون ابتدایی، متوسطه، عالی و تخصصی، و پرورش متفکران، دانشمندان و متخصصین، و در سطح عمومی تر و تربیت کارگران و کارکنان کارآمدتر شد. این روند که از قرون ۱۲ تا ۱۹م در چند کشور غربی به تدریج ولی رو به جلو تداوم داشت، شگفت‌انگیزترین دوران زندگی بشری بود.

آموزش و پرورش در دو جنبه‌ی سوادآموزی و آموزش همگانی و نیز پرورش خلاقیت‌های ویژه و استعداد‌های نهفته‌ی متفاوت انسان‌ها پیش رفت. جنبه‌ی اول، تربیت و پرورش مردمی باسواد و برخوردار از حداقل آگاهی سودمند مناسبات اجتماعی، و جنبه‌ی دوم تربیت و پرورش انسان‌هایی پیشگام علوم، فنون و صنایع ذوقی و به اصطلاح نخبگان جدید را در دستور کار قرار داد.

هم‌زمان با این تحولات در اروپا، قرن‌ها بود که جامعه‌ی سنتی ما در روالی متفاوت و بی‌خبر از این تغییرات، سیر می‌کرد. نخستین آشنایی‌های جدی قرن‌های هجدهم و نوزدهم با آموزش و پرورش جدید در سطح محدود و معدودی باقی ماند. شکست‌های فضاقت‌بار مقابل روس در آغاز قرن نوزدهم، همچون تکانی برانگیزاننده، معدودی را به فکر کسب علوم و فنون نظامی و تربیت تعدادی متخصص انداخت. تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، انگشت‌شماری روشنفکر و نخبه و دولتمرد به ضرورت تغییر و تحول تعلیم و تربیت سنتی پی برده بودند. اما از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، جامعه در گستره‌ای جدید و فراگیرتر و از طریق مطبوعات فارسی زبان خارج از کشور، چون *اختر و حیل‌المتین*، و جراید چاپ مصر به این ضرورت‌ها پی بردند. تاریخچه‌ی دردناک ضدیت و مقاومت سنت‌گرایان در مقابل نوآوری، و به‌ویژه در خصوص آموزش و پرورش نو در ایران، شرحی مفصل دارد. در این مختصر، صرفاً برای روشن شدن زمینه‌ی بحث و ارج نهادن به اقدامات تجددخواهانی چون تقی‌زاده نکاتی را مطرح می‌کنیم. [۷۵]

تقی‌زاده تحت تأثیر برخی از فلاسفه و اندیشه‌ورزان دوران روشنگری، که به باور آنها دگرگونی و تحول فکری پیش‌درآمد تحولات و انقلاب سیاسی است، به لزوم تعلیمات و سوادآموزی و بیداری همگانی پای می‌فشرد. روشنفکران و تجددخواهان تبریزی از نخستین عناصری بودند که در ایران برپایی مدارس سبک جدید و نشر روزنامه را به عنوان عوامل بیداری و تحرک اجتماعی و ترقی‌خواهی جامعه مورد نظر قرار دادند.

مدارس تبریز و تقی‌زاده

در سال ۱۲۷۵ق/۱۸۵۹م مدرسه‌ی دارالفنون تبریز بنیاد نهاده شد. مدرسه‌ای که گفته‌اند کیفیت و پیشرفت همنام تهرانی خود را نیافت. برنامه‌ی آموزشی محدودتری شامل تعلیم زبان فرانسه، پزشکی، هندسه، پیاده نظام و زبان فارسی داشت. [۷۶] این مدرسه در زمان پیشکاری امیرنظام گروسی به مدرسه‌ی مظفری تغییر نام یافت. گفتیم که تقی‌زاده در همین مدرسه تحصیل کرد.

از مدارس رشدیه که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۷ق با حمایت امین‌الدوله در تبریز تأسیس شد اما دوامی نیافت، جای دیگر سخن گفته‌ایم. تأکید و پیگیری تجددخواهان تبریز بر امر آموزش و پرورش جدید موجب شد که در ده ساله‌ی پیش از مشروطه، شاهد شکوفایی و باروری در این زمینه باشیم. مخالفت و ضدیت سنت‌گرایان و دست‌درکاران مکتب‌خانه‌ها مانع بزرگ پیشبرد نهضت اصلاح

آموزشی بود. به هر بهانه و ترفند و برچسبی از تأسیس مدارس یا تحول برنامه‌ی آموزشی جلوگیری می‌کردند. به مقابله با تأسیس مدرسه‌ی تربیت جداگانه اشاره کرده‌ایم. از هجوم و حمله‌ی طلاب و سنت‌گرایان به مدارس، هم‌زمان با ویران کردن میخانه‌ها و مهمان‌خانه‌هایی که مسافر فرهنگی می‌پذیرفتند، در زمان ولایت‌عهده‌ی محمدعلی میرزا که هر چه از مدارس سبک جدید در تبریز بود از میان برد، نیز سخن گفته شد. این مقابله و ضدیت‌ها به پس‌رفت‌هایی هم انجامید. نخستین مدارس تراز جدید که شیوه‌ی نو آموزشی و متفاوت با مکتب‌خانه‌ها را پیشه کرده بودند، ناگزیر از آموزش زبان و علوم جدید چشم پوشیدند و برنامه‌ی مدرسه را به تعلیم قرآن، ادبیات کلاسیک فارسی و عربی محدود کردند.

در میان مدارس جدید و در ارتباط با کارنامه‌ی فرهنگی تقی‌زاده باید از مدرسه‌ی لقمانیه نام برد. مدرسه‌ی لقمانیه به همت دکتر لقمان‌الملک، پزشک مظفرالدین شاه، فارغ‌التحصیل فرانسه و دوستدار فرهنگ و مدنیت آن سرزمین تأسیس شد. [۷۷] او از جمله محصلینی بود که در زمان ناصرالدین شاه به پاریس فرستاده شد (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ق). بنابر پژوهش‌های ناطق، این مرد نیکوکار و ترقی جوی علاوه بر طبابت و رواج پزشکی سبک جدید فرهنگی، به دست‌درکاران مدارس تبریز هم یاری فراوان رساند. یاری او به تهی‌دستان شهر و کودکان یتیم و فقیر در برگ‌های تاریخ این شهر ثبت شده است. شعبه‌ی مدرسه‌ی آلیانس فرانسه در تبریز به کوشش و همت او دایر شد. دکتر لقمان تالارهای خانه و مدرسه‌ی خود را در اختیار گردانندگان آن آموزشگاه نهاد و خود به عضویت کمیته‌ی آلیانس درآمد. برپایی یکی از نخستین داروخانه‌ها و اقدام به داروسازی نوین در تبریز هم کار اوست. دکتر لقمان، در نهضت مشروطه بارها به یاری مجروحین و بیماران شتافت و بیمارستان سیاری برپا و صدها تن از مردم را در آنجا بستری و درمان کرد. [۷۸] دکتر لقمان در سال ۱۳۱۶ق (۱۸۹۹ م) مدرسه‌ی لقمانیه را دایر کرد. برنامه‌ی آموزشی سبک جدید مطابق الگوی فرانسوی مدرسه برای یک دوره تحصیلی هفت ساله تنظیم شد. این برنامه شامل تعلیم فارسی، عربی، زبان فرانسه، حساب، جبر، نجوم، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، فیزیولوژی، داروسازی، پزشکی، بهداشت، دندان‌پزشکی، عکاسی، تاریخ و جغرافیا بود. گزارش رونق و پیشاهنگی این مدرسه در روزنامه‌های فارسی‌زبان چاپ خارج در آن زمان درج شده است. [۷۹] پس از تأسیس این مدرسه، با تلاش مؤسس دانشمند آن، فرانسویان هم برای پیشبرد امور مدرسه به آن یاری رساندند.

تقی‌زاده که از تأسیس مدرسه‌ی تربیت باز داشته شده بود، به هیئت مدرسین این مدرسه پیوست. تدریس فیزیک را بر عهده گرفت. از همکاران دیگر این مدرسه، می‌توان از ادیب‌الممالک از دوستان تقی‌زاده نام برد که نیابت و عملاً مدیریت مدرسه را بر عهده داشت. باید این مدرسه را یکی از پیشروترین مدارس و الگوی آموزشی مدارس جدید به شمار آورد. مجرب‌ترین گروه آموزشی ممکن، مجهزترین و کارآمدترین امکانات در مدارس نوین تبریز را باید به نام این مدرسه نوشت. به تدریج در کنار تدریس زبان فرانسه که اجباری بود، انگلیسی و روسی هم در آنجا آموزش داده شد. «انجمن ادب» با مدیریت ادیب‌الممالک که در واقع نمونه‌ای از انجمن‌های معارف تهران بود، جهت رسیدگی به امور داخلی مدرسه و گسترش برنامه‌ی آموزشی هفته‌ای سه روز برپا و روزنامه‌ای هم به همین نام منتشر می‌شد. [۸۰]

میان تقی‌زاده و ادیب‌الممالک گرداننده اصلی روزنامه‌ی *ادب* رابطه و همکاری نزدیکی برقرار بود. ادیب‌الممالک از مدافعان پیگیر و سرسخت آموزش و تأسیس مدارس دخترانه در تبریز بود و بارها در مقالات روزنامه‌ی *ادب* بر نادانی و جهالتی هشدار داد که موجب بسیاری معضلات از جمله مرگ و میر

کودکان و رفتار نادرست و خشونت‌بار با آنان می‌شود. در یکی از شماره‌های *ادب* در سال ۱۳۱۶ ق [۸۱]، مقاله‌ای حکایت‌گونه و آموزنده رفتار جاهلانه با کودکان ایرانی و اوضاع نابه‌سامان بهداشت و طبابت خرافی و مصیبت‌بار آن روزگار را نقد و نکوهش کرد. داستان غم‌آلود کودکانی که در اولین روز ورود خود به جهان، به دلیل جهالت و عدم آگاهی والدین از حفظ سلامت و بهداشت و به دلیل شیوه‌های مخرب و نامطلوب طب سنتی و ماماها بی‌سواد جان می‌سپارند. نقد شیوه‌های ناکارآمد آموزشی و فضای غیربهداشتی و آلوده‌ی مکتب‌خانه‌های سنتی و تأکید مکرر بر شیوه‌های اصولی و مناسب رفتار در تربیت و آموزش در راستای شکوفایی استعداد و خلاقیت‌های کودکان ایرانی مورد توجه روزنامه‌ی *ادب* و گردانندگان دانش‌پرور و تجددخواهش بود. ادیب‌الممالک در تقابل تاریک‌اندیشان متعصب، چندی ناچار به ترک تبریز شد و در سال ۱۳۱۸ ق روزنامه *ادب* را در مشهد منتشر کرد. [۸۲]

کتاب‌های درسی فرانسوی به یاری آلیانس فرانسه به مدرسه‌ی لقمانیه می‌رسید. کتابخانه‌ی مدرسه به شاگردان و دوستداران کتاب وام می‌داد. دست‌درکاران مدرسه برای ترجمه‌ی نامه و سند یا متون اروپایی از هیچ کمکی به کسانی که به آن نیاز داشتند، دریغ نمی‌ورزیدند. از جمله خدمات قابل ذکر مدرسه‌ی لقمانیه برپایی داروخانه‌ای بود که دارو و اسباب جراحی در آن یافته می‌شد و شاگردان و کودکان بی‌بضاعت تبریزی را به رایگان آبله‌کوبی می‌کرد. مدرسه و داروخانه به افراد یتیم و تهی‌دست توجه خاصی نشان می‌داد و دارو در اختیار آنها قرار می‌داد و طبق استطاعت و به‌رسم اعانه از آنها مبلغی می‌ستاند.

موجودیت و برنامه‌ی مؤثر و پیشرو مدرسه از سوی مخالفان معارف جدید و برخی روحانیون و طلاب شهر مورد حمله قرار گرفت. مدرسه تحت فشار مجبور شد تعلیم دینی و برپایی نماز روزانه را در برنامه‌ی خود بگنجانند. پافشاری شد که صرفاً شاگردان مسلمان در مدرسه پذیرفته شوند [۸۳]. به‌رغم پذیرش برخی از خواسته‌های شریعتمداران، مدرسه مورد حمله‌ی مستقیم متعصبان قرار گرفت. سید محمد یزدی مخالف معروف مدارس و معارف جدید بر بالای منبر، مدارس جدید را ضداسلامی و محل کافر کردن کودکان مسلمان خواند. مدرسه‌ی لقمانیه به همراه دو مدرسه‌ی جدید دیگر شهر در کنار میخانه‌ها ویران شد. [۸۴] مدرسه‌ی لقمانیه دو سال بعد، هم‌زمان با مشروطه و با مساعدت فرانسویان مجدداً دایر شد. با رفتن دکتر لقمان به تهران، سال بعد مدرسه به یک مدرسه‌ی کاملاً فرانسوی و با مدرسین فرانسوی تبدیل شد. در سال ۱۳۲۳ ق (۱۹۰۵ م) مدرسه‌ی لقمانیه با صد شاگرد از مهم‌ترین مدارس تراز نوین و به قولی فرنگی‌مآب تبریز بود. اینکه در آستانه‌ی انقلاب مشروطه زبان و مدنیت و انقلاب کبیر فرانسه در تبریز شناخته شده و نمونه‌های تاریخی آنرا در آثار برجای مانده و روزنامه‌های تبریز در دست داریم، تأثیر این تعاملات فرهنگی است. کتاب *تاریخ انقلاب کبیر فرانسه* به کوشش میرزا یوسف‌خان مرتضوی فارغ‌التحصیل مدارس فرانسوی با همیاری میرزا جواد ناطق که او نیز زبان فرانسه می‌دانست به فارسی برگردانده و در تبریز چاپ و منتشر شد. [۸۵]

در گرماگرم جنبش مشروطه، در سال ۱۹۰۶ بیش از ۳۰۰ دانش‌آموز در این شهر فرانسه می‌آموختند. می‌دانیم مشروطه‌خواهان از متون و اسناد ترجمه شده‌ی فرانسوی بهره‌ی بسیار بردند؛ در نوشتن مواد قانون اساسی و متمم آن، قوانین بلژیک و فرانسه را به فارسی برگرداندند و مورد استفاده قرار دادند.

همان‌طور که آمد، اولین مدارس سبک جدید در تبریز، جز آنچه هیئت‌های مذهبی مسیحی تأسیس و اداره می‌کردند، جملگی به دست معارف‌خواهان تجددطلب و مستقل از حکومت برپا شد. در آن زمان سازمان و اداره‌ی خاصی به مفهوم امروزی برای تأسیس یا اداره‌ی مدارس وجود نداشت و دولت هم آموزش ابتدایی و عمومی را از جمله‌ی وظایف خود نمی‌دانست. مخالفت‌های جاهلانه و تعصب‌آلود

سنت‌گرایان علیه نوآوری و مدارس جدید، معارف‌خواهان و کسانی را که خواهان تأسیس، اداره و پیشبرد امور این‌گونه مدارس، و نیز یافتن نحوه و شیوه‌ی اداره، تدریس و انتخاب مواد درسی بودند، واداشت تا در سال ۱۳۱۸ق (۱۹۰۰م) «انجمن معارف تبریز» را راه بیندازند. این انجمن سه سالی دوام یافت. پس از اعتراض علیه حضور بلژیکی‌ها در گمرک، به‌ویژه مسیو پریم، که مدارس سبک جدید هم در کنار میخانه‌ها به غارت و تخریب رفت، این انجمن هم از کار باز ماند.

انجمن معارف تبریز در جهت طرح و تدوین شیوه‌های آموزشی، و تأسیس و نیز اداره‌ی مدارس جدید به فعالیت گسترده‌ای دست یازید. نام تعدادی از تجددطلبان و فرهنگیان مؤثر تبریز در میان اعضای انجمن که عمدتاً در پیرامون تقی‌زاده حضور داشتند، نشان از حضور خود وی در عرصه دارد: میرزا حسین طبیب‌زاده (مدیر مدرسه‌ی کمال و همراه و هم‌سفر او به مصر)، سید حسن شریف‌زاده (مشروطه‌خواه معروف و از شاگردان و یاران تقی‌زاده)، میرزا محمدعلی تربیت (یار و همراه تقی‌زاده) و سید حسین عدالت (روزنامه‌نگار معارف‌خواه و پیشرو جنبش مشروطه و از یاران تقی‌زاده)، سید محمد شبستری (یار قدیمی تجددخواه تقی‌زاده) جملگی از فعالان انجمن معارف بودند. در سپاه‌ی سایر اعضا و فعالان نیز اسامی دوستان و هم‌دوره‌های نزدیک تقی‌زاده به چشم می‌خورد. حضور اینان نشان می‌دهد که برپایی مدارس جدید و گسترش آموزش و پرورش نو که آن را نهضت مدرسه‌سازی تبریز نام نهاده‌ایم، در صدر اهداف اساسی تجددخواهان مشروطه‌طلب تبریزی به شمار می‌رفت.

مدرسه‌ی کمال تبریز در دوم ذی‌قعدة ۱۳۱۶ق تأسیس شد. میرزا حسین طبیب‌زاده روزنامه‌ای به همین نام در ۱۳۱۷ق، ۲۲ سالگی تقی‌زاده، منتشر کرد. خبر افتتاح مدرسه‌ی لقمانیه هم در همان شماره‌ی اول روزنامه‌ی کمال درج شده است. از جمله اسناد درجه اول پیرامون اخبار مدارس آن زمان تبریز، یکی هم همین نشریه است. مدرسه‌ی کمال همچون سایر نهادهای آموزش غیرسنتی در موج اعتراضی مردم متعصب و مخالف نوآوری، در کنار میخانه‌ها و مهمانخانه‌هایی که فرنگی‌ها را می‌پذیرفتند، در ربیع‌الثانی ۱۳۲۱ق ویران شد و به غارت رفت. میرزا حسین خان پس از این ماجرا به قفقاز رفت و پس از مدتی عازم مصر شد. خبر ورود هم‌زمان او، تقی‌زاده، و تربیت را در سال ۱۳۲۳ق می‌دانیم. [۸۶] او در مصر چند شماره از کمال را منتشر کرد و پس از استقرار نظام مشروطیت به تبریز بازگشت.

تقی‌زاده از همان اوان نوجوانی با مشاهده‌ی وضعیت نابه‌سامان و مشکلات مکتب‌خانه‌ها و نحوه‌ی آموزش آنها، به ضرورت تغییر و تحول شیوه‌های آموزشی و برپایی مدارس سبک جدید پی برد. چنان‌که خودش در سخنرانی برای اولین دسته‌ی آموزش‌یافتگان تربیت معلم دختران ایران می‌گوید، تأسیس مدارس سبک جدید برای او زمینه‌ساز تربیت یک نسل از ایرانیان آگاه بود که بتوانند خود به عنوان نخستین گروه، رسالت گسترش تعلیمات عمومی را به میان وسیع‌ترین دسته‌های مردم بر عهده گیرند. او این امر را از عوامل اصلی و اساسی بیداری ایرانیان و آشنایی و تجهیز آنان به مقتضیات زمانه و انجام وظایف در قبال آن و نیز رواج علوم و فنون جدید و ترویج همگانی آموزش و پرورش پیشرو می‌شناخت. در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم، نهضت تأسیس مدرسه، حکایتی است از تلاش شگفت‌آور، پیگیر، دردناک و پر از غرور و گاه تأسف نخستین نسل پیشتاز و فرهنگ‌ساز ایران برای بیداری و آگاهی در راه برپایی زندگی بهتر و آسان‌تر. نسل تجددخواهی که به‌رغم تعصب و جهالت و تاریک‌اندیشی و مقاومت مخالفان نوآوری، نخستین سنگ بناهای راه پرسنگلاخ نظام جدید تعلیم و تربیت ایران نو را بنیاد نهادند. تعلیمات همگانی که بعدها در دوران پهلوی اول و با حمایت همه‌جانبه‌ی دولت به اجرا درآمد، در واقع بیش از هر عامل دیگر مدیون بستری است که پایه‌های اولیه و استوار آن در این سال‌ها با تلاش‌های

پیگیر و جسورانه‌ی دو نسل پیش و هم‌زمان مشروطه در ایران فراهم آمد. بی‌آنکه سهم نسل‌های بعد و به‌ویژه اصلاحات دوران پهلوی را در این امر نادیده انگاریم، باید تأکید ورزید که بستر برپایی و زمینه‌های بنیان‌گذار پذیرش دستاوردهای فرهنگی - اجتماعی معاصر در جامعه ایران دهه‌ها پیش به همت دو نسل پیشگام نهضت بیداری و تجددخواهی آغاز شده بود. نشریه‌های معارف‌خواه فارسی‌زبان، به خصوص در خارج از کشور، و در صدر آنها *اختر استانبول*، *حیل‌المتین* کلکته و *جراید چاپ مصر*، در تبلیغ و ترویج مطالب مؤثر و بیدارگر خود در پیشبرد تأسیس مدارس جدید نقش مهمی ایفا کردند. اطلاع‌رسانی از آنچه در دنیای معاصر می‌گذشت، مقایسه‌ی وضعیت کشورهای دیگر، به‌ویژه اروپا و ژاپن و حتی کشورهای منطقه‌ی هم‌مرز با ایران، تفهیم روشنگرانه‌ی نویسندگان این نشریه‌ها در اهمیت آموزش عمومی سبک جدید و پیشرفت و ترقی ناشی از آن، نقش ارزشمندی در نهضت فرهنگی و طبعاً اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران ایفا کرد. گرچه بعدها در تاریخ‌پردازی جانبدارانه، همه‌ی این تلاش‌ها به نام فرد یا افراد خاصی نوشته شد، اما با فاصله گرفتن از پیش‌انگاره‌های عاطفی یا انگیزه‌های سیاسی، درمی‌یابیم که به هیچ وجه نمی‌توان و نباید سده‌ی نوزدهم و عصر مشروطه را در زمانه‌ی بی‌خبری و وابستگی پادشاهان قاجار، ظلم و ستم و مظلومیت مردم، شرح امتیازات ضدملی و تسلیم و ذلت مردم ساکن این سرزمین خلاصه کرد؛ آن‌گونه که بخش وسیعی از تاریخ‌نگاری داخلی و خارجی این دوره را آکنده‌اند.

وجود مدارس با مدیریت و مدرسان فرنگی، اعزام محصلین ایرانی به خارج، برپایی مدرسه‌ی دارالفنون و تربیت نسلی از ایرانیان آگاه، باسواد، آشنا به اسلوب و موازین آموزش جدید، به بستر نهضت فرهنگی مؤثری بدل شد که به‌رغم مقاومت و مخالفت سرسختانه و مملو از خشونت مدافعان آموزش سنتی، و مذهبی و مکتب‌خانه‌داران راه خود را پیش گرفت.

روند رو به رشد و تعالی تحصیل و تدریس، و توجه تقی‌زاده از همان اوان جوانی تا آخرین روزهای عمر طولانی‌اش، و تأکید همواره‌اش بر ضرورت تعلیم و تربیت پایه و همگانی به عنوان اساس توسعه و ترقی و توانمندی جامعه‌ای متشکل از شهروندان مسئول و آگاه به سرنوشت خویش، حاکی از وجود این نسل پیشتاز است. تحصیل علوم نو، زبان‌های خارجی، و سپس تدریس از سنین ۱۸ سالگی، تدارک و تلاش برای تأسیس مدرسه‌ی تربیت در تبریز، آن هم در زمانی که حتی مدرسه‌ی شبه‌سنتی رشدیه هم تحمل نشده بود، نوشته‌ها و سخنرانی‌های متعدد در مراسم فارغ‌التحصیلی نسل‌های پیشتاز معلم سده‌ی بیستم، و تأکید بسیار بر ضرورت تربیت یک نسل معارف‌خواه و حمایت عملی متنوع و پیگیر در چنین حوزه‌هایی، هم بیانگر این ادعاست.

مدرسه‌ی تربیت

با تعطیل شدن مدرسه‌ی رشدیه، تقی‌زاده و محفل تجددخواه پیرامون‌اش درصدد تأسیس مدرسه‌ی تراز نوین برآمدند. هسته‌ی اولیه علاوه بر تقی‌زاده، متشکل بود از میرزا محمدعلی خان تربیت، که نام او را بر مدرسه نهادند، و سید حسین عدالت مدیر روزنامه *احمدیه* و قرار شد سید محمد شبستری، به دلیل اعتبار و نفوذ و تجربه‌ی زیاد، مدیر مدرسه شود. زمان باید اواخر سال ۱۳۱۶ ق باشد. [۸۷] تقی‌زاده خود می‌نویسد او و یاران‌اش تصمیم گرفتند مدرسه‌ای با اصول جدید و برای تعلیم علوم اروپایی و زبان‌های خارجی تأسیس کنند. پس از انتشار خبر و اعلام برپایی مدرسه که به در و دیوار چسبانده شد، در تبریز غوغایی برپا شد و به قول خود او چون نارنجکی ترکیب. مخالفان نوآوری و مدارس جدید با تمام توان و امکان خود به مقابله با این چند جوان فرهنگ‌دوست و تجددخواه برآمدند. حاجی سید محمد یزدی، عالم روحانی معروف، مدرسه را عامل کفر و زندقه دانست و به آن حمله کرد و فتوا داد که هر کس

فرزند خود را به این مدرسه بفرستد، بی‌دین و کافر محسوب خواهد شد: «فریاد و اسلاما برکشید و اتفاقاً مصادف با اوایل محرم هم بود و او در مجالس وعظ و روضه‌خوانی به نهایت شدت مردم را به ضد مدرسه برانگیخت.» [ص ۲۸]

به این ترتیب، علی‌رغم تدارک و صرف هزینه، مدرسه نتوانست کار رسمی خود را آغاز کند. سید محمد شبستری، که رسماً در اعلان‌ها مدیر مدرسه اعلام شده بود، از ترس متعصبین شبانه از شهر گریخت و به تهران پناه برد. تقی‌زاده حدود پنج سالی پس از این واقعه در نامه‌ای به حاجی تقی‌یف قفقازی درباره‌ی تأسیس این مدرسه نوشته است:

«... بعد به تأسیس مدرسه‌ی تربیت بدبخت - که اولین مدرسه ملی بود در تبریز و فاتحه‌الباب مدارس شده - همت گماشتم - در تأسیس و تربیت آن چه زحمت‌ها کشیدم و چه رنج‌ها بردم - که آن هم یک ماه پس از تأسیس و اشتهار به واسطه‌ی اغراض جاهلانیه‌ی بعضی از رؤسا و اقدامات وحشیانه‌ی مردم جاهل به باد فنا رفت و شد آنچه شد - تفصیل‌اش را در روزنامه‌ی ثریا، مطبوعه مصر ملاحظه فرموده‌اید که آن نور مقدس به واسطه همت وحشیانه‌ی حاجی سید محمد یزدی در اطفاء نور تربیت و معرفت خاموش شد. ولی باز به این واسطه تسلی یافتم که این مدرسه مرحوم به موت، خود چندین مدارس متعدد در تبریز احیا کرد، یعنی پس از آنکه به واسطه‌ی دادخواهی این جانب در روزنامه حکمت که عیناً مکتوب بنده را درج کرده بود و ناله و فریادهای روزنامه‌ی ثریا، آن ناسید را به حکم تلگرافی اعلیحضرت شاهنشاهی از تبریز اخراج و نفی کردند. خوفی مجنون مردم جاری گشته و حرکتی که از تأثیر روزنامه‌ها پدید آمد و متوالیاً مدارس کمال، لقمانیه، معرفت، ثریا، نصرت و غیره افتتاح شد.» [۸۸]

تقی‌زاده در این زمان تأسیس مدارس جدید و نشر روزنامه‌ی مستقل و آزاد را دو عامل مهم بیداری و آمادگی ملت برای شرکت در سرنوشت اجتماعی خود می‌دانست. آموزش و پرورش برای او عامل و محرک تغییر به حساب می‌آمد. او به پیروی از خوش‌بینی‌های عصر روشنگری می‌پنداشت رواج آگاهی و دانش بی‌شک آینده‌ی بهتری را برای جامعه رقم خواهد زد. وضعیت نابه‌سامان و ناکارآمد مکتب‌خانه‌های سنتی، نسل او را ناگزیر متوجه الگوی پیشرفته‌ی اروپایی کرد. در این زمان بسیاری از آثار ملکم‌خان را مطالعه کرده بود و به تأسی از «کارخانه‌ی انسان‌سازی» او، تأسیس مدرسه را کاری اساسی می‌دانست. تأثیر و تأکید پیشگامان تجددخواهی سده‌ی نوزدهم چون آخوندزاده، مراغه‌ای و مقالات مکرر و بیدارکننده‌ی نشریات فارسی چاپ خارج، به‌ویژه در مقایسه‌ی وضع ایران با سایر ممالک، جملگی او را به این نتیجه رسانده بود که بیداری و آماده کردن ملت برای تغییر از مسیر تأسیس مدرسه و نظام تعلیم و تربیت سبک جدید می‌گذرد. گرایش او به آنچه آموزش و تربیت فرنگی معنا می‌داد، ضرورتاً همان نبود که از کشمکش و بحث و مجادله‌های متفکران فرانسوی برخاسته بود. مثلاً، او بی‌تردید با نقد روسو از متفکران عصر روشنگری فرانسه آشنا نبود و نمی‌دانست روسو در برهه‌ای بر این باور بود که هنر و علوم هر چه پیش می‌روند موجب فساد و انحراف مغز آدمی می‌شوند و الگوی آموزش او پیش از آنکه ناظر بر خوش‌بینی اثبات‌گرایانه باشد، به جمهور یونانی نزدیک بود. ایرانیان در مجموع عصر روشنگری را جریان‌ی همبسته و منسجم و با خواسته‌ها و سیر تحول یکسان دریافتند. خوش‌بینی پوزیتیویستی نهفته در آرای ملکم‌خان و بسیاری از تجددخواهان ایران که تصور می‌کردند با رواج علم و دانش و نظام و نهادهای پیش‌رونده‌ی آن مشکلات جامعه‌ی ایران حل خواهد شد، این تصور را پیش آورد که گویا همه‌ی نهضت‌های روشنگری در فرنگ همسان و منسجم چنین می‌اندیشیده‌اند. در حالی که می‌دانیم نه تنها در کشورهای مختلف چنین نبوده، و هر کدام به زمانی و درجه‌ای و با تفاوت‌هایی

عصر بیداری و روشنگری خود را آغاز کرده‌اند، بلکه در خود فرانسه مهد روشنگری و کوشندگان دایرالمعارف هم این یکسانی آرا و اندیشه وجود نداشته است. به هر حال، ایرانیان تجددخواه سده‌ی نوزدهم خوش‌بینی و اثبات‌گرایی برخی از متفکران فرانسوی را برگرفته و به مجموعه‌ی فرهنگ و مدنیت فرنگی تعمیم دادند. بی‌شک ذهنیت ساده‌گرای کتاب/احمد اثر طالبوف تبریزی، در کنار مرجعیت آرای ملکم خان در این امر تأثیر فراوان داشت. در واقع، تقی‌زاده و نسل اول روشنفکران عصر مشروطه، بیش از هر موضوع دیگری آنچه را در مفهوم «ترقی» نهفته بود از مدنیت فرنگی برگرفته و بر این تصور بودند برای اینکه ایران هم به ترقی دست یابد باید تعلیم و تربیت از بنیان دگرگون و به تأسی از فرنگیان متحول شود. به نظر می‌رسد، آنان تعلیم و تربیت اروپایی را برای تربیت و بیداری مردم و آماده کردن آنان برای نظام قانون‌مند و حاصل طبیعی آن، که در باور آنان همانا مشروطه بود، لازم می‌دانستند. اصلاح‌گران حکومتی، در آغاز تعلیم و تربیت فرنگی را برای آموزش کادرهای ارتش مدرن و دائمی که توان مقابله با تهاجم بیگانگان را داشته باشد، ضروری یافتند. به تدریج، با تغییر ذهنیت حکومت‌گران نسبت به «رعایا»، و ضرورت یافتن بهداشت و سلامت همگانی و قرار گرفتن آن در برنامه‌ی حکومتی، تربیت پزشکان پیرو طب فرنگی نیز بر آن افزوده شد. در نزد تقی‌زاده و هم‌دوره‌های او، تعلیم و تربیت عرفی عامه برای نفی خرافات و تعصب و بیداری به مسئولیت شهروندی معنی می‌داد که این طرز تفکر با نگرش تربیت افسر نظامی و پزشک در میان اصلاح‌گران حکومتی متفاوت بود. این نگرش نو، متوجه توده‌های مردم بود. زیرا کنترل و نظارت بر تعلیم و تربیت همگانی بر عهده‌ی روحانیون بود و آنها صرفاً خواستار تربیت دینی و مؤمن‌سازی مقلدان مسلمان بودند و به ضرورت علوم و فنون و کارآمدی آن اعتنایی نداشتند. اگر هم چنین توجهی می‌شد، نه برای عامه‌ی مردم که برای خواص و طلبه‌ها بود. آگاهی و بیداری و تعلیم همگانی مردم کوچه و بازار چنان که تقی‌زاده و منورالفکران عصر مشروطه دریافتند، با تربیت دینی و روحانیون در تقابلی آشکار بود. اول اینکه این آموزش نو و نهادهای آن نه تنها تربیت دینی مسلمانان را در نظر نداشت بلکه دانش و علمی را به صحنه آورده بودند که ایمان مؤمنین را سست می‌کرد. مثلاً، زمانی که رساله‌ی *فلک‌السعاده* نوشته‌ی اعتضادالسلطنه انتشار یافته در ۱۲۷۸ق، به عنوان یک اثر علمی جدید مطرح و تدریس شد، با اعتراض سنت‌گرایان روبه‌رو شد. این رساله بر پایه‌ی تحقیقات نیوتون و با طرح و قیاسی از آرای برخی دانشمندان ایرانی نجوم چون بیرونی و فارابی عرضه شد. آرای نیوتون تحولی تاریخ‌ساز در علوم طبیعی پدید آورده بود. این رساله، در واقع، اوهام‌پرستی و تأثیر احکام کیهانی و سحر و جادوی رویکرد سنتی را جداً به چالش طلبیده بود. نویسنده‌ی دانشمند این رساله، با رویکردی نکوهش‌گرانه به خرافات در سنت کیهان‌شناسی سنتی و نظریه‌ی کواکب بطلمیوس، بر عدم تأثیر‌گذاری این آرا در رویدادها و حوادث روی زمین تأکید کرد. او با رد آرای «جهال ایران» به آرای «حکیم دانا، نیوتون» که در همه‌ی علوم تحقیقات بدیع دارد، استناد کرد. نوشت که سراسر «احکام نجوم و اخبار رمال و جفار، کذب محض و محض کذب» است و افزود نیوتون برخلاف خرافی‌گرایان که به تأثیر کواکب باور دارند، می‌گوید حرکات ماه و جزر و مدّ دریا همه از آثار جاذبه‌ی زمین است. رساله به‌صراحت و با جسارت باورهای رایج زمانه در ایران را که پیدایش ستارگان را موجب حوادث و بروز رویدادهای هراسناک و حتی «انقراض عالم و ظهور قیامت» می‌خواندند، نادرست دانسته و اعتقاد به نیک اختری و بد اختری را از منظر تأثیر ویرانگرش بر زندگی روزمره‌ی آدمی نکوهش می‌کند. فالگیری، نمونه‌ی بارز این‌گونه خرافات است. مردمان ساده لوحی که اعتماد به خرافات دارند با فالگیری و باور به آن به جای زندگی عقلانی «مترصد به وقع آن حکم»‌اند. نویسنده‌ی روشن‌ضمیر فراتر می‌رود و با قیاس ظفرمندی ممالکی که از این خرافات دوری گزیده و بدون اعتقاد به «ایام نحس و سعد» به کامیابی رسیده‌اند، اندیشه‌های سنت‌گرایان خرافی را نقد می‌کند. اولیای سنت‌گرا بر نویسنده

ایراد گرفتند و او در مقام استدلال بر بیهودگی اعتقاد آنها پای فشرده است. وقتی برای تأسیس خط تلگراف به آذربایجان رفت نوشت: «دیدم قصه‌ی رد احکام نجوم من در هر شهری مشهور است.» [۸۹] به عبارتی اعتضادالسلطنه سخن از تأثیر نوشته‌اش در توجه و بیداری مردم شهرهای ایران دارد. کیهان‌شناسی اسلامی از بنیان با یافته‌ها و داده‌های جدید غربی در تضاد بود و اولیای دین نمی‌توانستند بپذیرند که با این‌گونه تعلیمات اعتقاد مسلمین سست شود. کمالینکه با تعلیم علوم جدید در دارالفنون به مخالفت برخاستند. از این نگران بودند که علوم جدید به سستی ایمان و اعتقاد و رواج مادی‌گری و الحاد انجامد. مثلاً، نظریه‌ی فرنگیان پیرامون مرکزیت خورشید با خروش آنها مواجه شد. در باور و آرای دینی، زمین ساکن بود و مرکز کائنات شمرده می‌شد. [۹۰] نمونه‌ها بسیار است؛ به این کشمکش در گفتار پزشکی در همین فصل بین طب سنتی و پزشکی فرنگی هم اشاره کردیم. تدریس جغرافیا، اقتصاد، زبان‌های خارجی و حقوق جدید، همه به اضافه‌ی مواردی که برشمردیم مورد اعتراض سنت‌گرایان قرار گرفت. برنامه‌ی سوادآموزی و آموزش عمومی بر مبنای تعلیمات غیردینی آنها را به هراس افکنده بود. کمالینکه برخی به اعتراض برخاستند که با رواج علوم اروپایی در دارالفنون و جایگاه ارجمندی که فرنگیان و تعلیم یافتگان خودی آنها یافته‌اند مردم دیگر چندان راغب به دانش علما نیستند. محمد کریم خان کرمانی گوینده‌ی این سخنان بر آن بود که فرنگیان برای تسلط بر ایران راه و روش خود را رواج داده‌اند و برای ترساندن مردان مؤمن ایران هشدار داد: «تسلط فرنگیان با افتادن اختیار مردان در کف زنان یکسان» است و پرسشی در مقابل آنها عنوان کرد: «آیا هیچ مسلمی راضی می‌شود که اختیار در دست زنان بی‌شعور باشد که هر جا خواهند بروند و با هر کس خواهند بنشینند و هر وقت خواهند از خانه بیرون روند.» [۹۱]

در واقع هم محتوای یافته‌ها و داده‌های جدید فرنگی و رواج عمومی آنها خطرناک دانسته شد، و هم تعلیم عمومی خارج از نظارت علما و چارچوب «تربیت دینی» به خطر افتادن موقعیت مسلط روحانیون تلقی شد. آنان به‌درستی پی برده بودند که رهروان تجددخواه آموزش عمومی نو و بنیان‌گذاران مدارس جدید همین مقصود را دنبال می‌کنند. نسل روشنفکر عصر مشروطه که تجسم خود را در تقی‌زاده و تنی چند دیگر یافت، آموزش و پرورش عمومی از مسیر ایجاد مدارس تراز نوین را قدم اول و شرط ضروری ترقی و توسعه کشور دانست و مجدانه در این جهت گام برداشت. این امر زمینه‌ی هویت‌یابی و وحدت سیاسی ملت را بر مبنای آموزه‌های مدرن و عرفی متفاوت با امت دینی یا تعلقات قومی فراهم آورد.

کارنامه‌ی فرهنگی تقی‌زاده پیش از مشروطه

تعامل و رأی‌جویی‌های دانش پژوهانه و تجددخواهانه‌ی تقی‌زاده‌ی جوان و نوجو، او را در آستانه بیست سالگی در زمره‌ی پیشگامان و فعالان فرهنگی شهر قرار داد. سر کشیدن او به هر عامل اندیشه‌ورزی و نوگرایی موجب شد که محفلی از دوستان تجددطلب و معارف پرور گرد او جمع شوند. محفلی که فعالیت‌های فرهنگی، روزنامه‌نگاری، ایجاد مدارس جدید و نشر و ترجمه و توزیع کتاب و رساله‌های تفکرآفرین را در دستور کار خود قرار داده بود. همان‌طور که در جای دیگر کتاب به تفصیل گفتیم جمع مخفی‌تری هم به نام «علیهم» توسط تقی‌زاده و تنی چند از دوستان‌اش تشکیل شد که علاوه بر امور فرهنگی، به پیروی از سوسیالیست‌های دهقانی تخیلی سده‌ی نوزدهم، به‌ویژه تولستوی، به فکر تأسیس یک کولونی روستایی افتاد.

کتابخانه‌ی تربیت

کتابخانه به همت محفلی تجددخواه متشکل از تقی‌زاده، محمدعلی‌خان تربیت، سید حسین‌خان عدالت و با همکاری سید محمد شبستری و میرزا یوسف‌خان اعتصام‌الملک تأسیس شد. این کتابخانه علاوه بر وارد کردن کتاب‌ها و رساله‌هایی از اروپا، عثمانی، مصر و قفقاز، به تدریج به کانون تجمع تجددطلبان و آزادی‌خواهان تبریز تبدیل شد:

«کار کتابخانه‌ی تربیت به تدریج پیشرفت معتناهایی کرد و بزرگ‌ترین کتاب‌فروشی طرز جدید در تبریز شد. کتب زیادی از هر قبیل از مصر و همچنین کتب ترکی از استانبول و کتب فرانسوی از پاریس وارد می‌کرد و این کتب بین طبقه‌ی تجدددوست تبریز بسیار انتشار یافت و مایه‌ی مهمی برای نهضت جدید شد.» [ص ۳۵]

تقی‌زاده، جدا از کار فروش و توزیع کتاب، در مقام نماینده‌ی برخی نشریات خارجی، از هر کدام چند نسخه به تبریز وارد کرد و در بسط افکار نو مؤثر افتاد. گردآمدن تجددخواهان و مردم علاقه‌مند و ایده‌های جدید محل کتابخانه را به تدریج به یک قرائت‌خانه هم تبدیل کرد. کتابخانه، کار انتشارات را هم پیش می‌برد. روزنامه‌ی *قانون* میرزا ملکم‌خان در تبریز و در چاپخانه‌ی تربیت تجدید چاپ و توزیع شد. [۹۲] *مجله‌ی ضیاءالخفاقیین* که در اروپا توسط سید جمال‌الدین اسدآبادی چاپ و منتشر می‌شد در کتابخانه‌ی تربیت در اختیار علاقه‌مندان‌اش قرار می‌گرفت. پیشرفت و بسط نفوذ این کتابخانه در دستگاه حکومتی محمدعلی میرزا ولیعهد هراس انداخت. تقی‌زاده می‌نویسد: «سخت‌گیری او و دایر کردن دستگاه خفیه‌نویسی — که معادل کارآگاهان این زمان بود — و به تقلید از سلطان عبدالحمید عثمانی [دایر شده بود] این احساسات آزادی‌طلبی را شدت داد.» [ص ۳۳]

این کتابخانه شعبه‌ای هم در تهران تأسیس کرد که «آوازه‌اش در نشریات فرنگی پیچید». [۹۳] کتاب‌هایی که در کتاب‌فروشی تربیت عرضه می‌شد، عمدتاً آثار فرانسوی‌زبان بودند. [۹۴] پیرامون فعالیت‌های مهم کتابخانه‌ی تربیت در زمان مشروطه و در ارتباط با دو نشریه‌ی عصر مشروطه اشاره‌هایی گذرا لازم است. روزنامه‌ی *امید* را که از رمضان ۱۳۲۴ق در تبریز و به فاصله‌ی کمی از دستیابی به فرمان مشروطه منتشر شد، از جمله انتشارات کتابخانه‌ی تربیت خوانده‌اند. در *مجله‌ی جهان‌اسلام*، نشریه‌ی فرانسوی‌زبان چاپ پاریس، که مقالات متعددی از تقی‌زاده را هم منتشر کرده است، آمده است که کتاب‌فروشی تربیت ناشر روزنامه *امید* بوده است. [۹۵] از این نشریه جمعاً ۲۴ شماره شناسایی شده است. براون و تربیت در *تاریخ مطبوعات* خود می‌نویسند: گردانندگان نشریه چند تن از محصلین مدرسه‌ی لقمانیه تبریز بوده‌اند. [۹۶] مورد دیگر درباره‌ی روزنامه‌ی *آزاد* است که به همت محفل تجددخواهان تبریزی منتشر شد. این نشریه از ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۴ق (هشتم فوریه ۱۹۰۷) شروع به کار کرد. اداره‌ی مستقیم این روزنامه به عهده‌ی میرزا رضاخان تربیت، برادر محمدعلی تربیت و از یاران نزدیک تقی‌زاده بوده است. محل توزیع و نشانی پستی آن کتابخانه تربیت بود. از جمله نویسندگان اصلی *آزاد*، تقی‌زاده و محمودخان اشرف‌زاده را می‌توان برشمرد.

نشریه‌ی گنجینه فنون

به سال ۱۳۲۰ق چهار تجددخواه همگام و همراه تبریزی، تقی‌زاده، تربیت و حسین عدالت، با همکاری میرزا یوسف‌خان آشتیانی (اعتصام‌الملک بعدی) *مجله‌ای علمی - ادبی تجددخواه به نام گنجینه‌ی فنون* دایر کردند. این نشریه هر پانزده روز یک‌بار به گونه‌ای نامنظم به مدت یک‌سال منتشر شد. غیر از یکی دو شماره‌ی اول آن، مابقی شماره‌ها به خط میرزا یوسف‌خان و به سبک نستعلیق و چاپ سنگی منتشر

می‌شد. در این جمع میرزا حسین‌خان عدالت تجربه‌ی روزنامه‌نگاری در نشر روزنامه‌ی *الحدید*، دوره اول سال ۱۳۱۵ق، را آزموده بود. گرچه آن نشریه‌ی هفتگی دوام چندانی نیافت و به زودی پس از چند شماره تعطیل شده بود. دفتر *الحدید* دوره اول از همان زمان همواره محل گردهمایی تقی‌زاده و یاران‌اش بود.

از گنجینه‌ی فنون جمعاً ۲۴ شماره در دست است. این نشریه در زمره‌ی نخستین مجلات دانستنی‌های علمی و تأمل‌برانگیز بود که جزو اولین تجربه‌های مطبوعاتی تقی‌زاده به شمار می‌رود. اطلاع از تحولات، اختراعات و مباحث علمی-هنری جدید به زبانی قابل فهم و سودمند در ترویج فنون و علوم جدید در مطالب نشریه مشاهده می‌شود. هر شماره از چهار قسمت مجزا تشکیل می‌شد و هر یک از قسمت‌ها ۴ صفحه بود. در واقع، نخستین پاورقی‌های مطبوعات ایران در این مجله به چاپ رسید. قسمت اول این نشریه به مباحث و مطالب علمی-هنری، قسمت دوم آن به «صنایع مفیده‌ی بشر»، تحت عنوان «هنرآموز» اختصاص داشت که در واقع دایره‌المعارفی درباره‌ی صنایع جدید بود. قسمت سوم نیز کتابی تحت عنوان «تمدنات قدیمه» به قلم تقی‌زاده نوشته می‌شد، که از زبان فرانسه ترجمه می‌کرد. [۹۷] قسمت چهارم نشریه ترجمه‌ی فارسی داستانی علمی-تخیلی اقتباس‌گونه با عنوان «سفینه غواصه» یا «هفت هزار فرسنگ سیاحت» به قلم میرزا یوسف‌خان اعتصام [۹۸] بود. ضمناً این نشریه به نحوی پراکنده اخبار و رویدادهای علمی جهان را که تقی‌زاده و یاران‌اش از مطبوعات خارجی استخراج می‌کردند، به اطلاع خوانندگان خود می‌رساند. تقی‌زاده خود می‌نویسد:

«انتشار مجله نسبت به آن زمان خوب و وسیع بود و دخل و خرج هم می‌کرد، گرچه فایده‌ی زیادی نمی‌داد. در تهران بیش از سایر ولایات مشترک داشت و مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در انتشار [توزیع] آن کوشش داشت و به همین وسیله ارتباط غایبانه میان من و او پیدا شد. شماره اول در غره ذیقعد سنه ۱۳۲۰ق (۳۰ ژانویه ۱۹۰۳م) و شماره اخیر آن در ۱۵ شوال ۱۳۲۱ق (۴ ژانویه ۱۹۰۴م) انتشار یافت. خاتمه سال اول مجله مقارن بود با تصادم بین ژاپن و روسیه در اقصای شرق که به زودی جنگ شروع شد.» [ص ۳۵]

گنجینه‌ی فنون عملاً نخستین نشریه‌ای است که به صورت مجله در ایران چاپ شد. پیش از آن دو مجله‌ی *فلاحت مظفری* (۱۳۱۸ق / ۱۹۰۰م) از سوی اداره‌ی فلاحت تهران و مجله‌ی *معرفت* (۱۳۱۹ق / ۱۹۰۱م) در تبریز منتشر شده بود، اما هیچ‌کدام را نمی‌توان به مفهوم امروزی مجله‌نگاری، مجله نامید. گنجینه‌ی فنون، همان‌طور که ذکر شد، ترکیبی بود از چهار پاورقی که به قلم دست‌اندرکاران نشریه نگاشته می‌شد. مطالب سیاسی، جز موارد معدود در قسمت اخبار خارجه در مجله جایی نداشت. مقالاتی که برای پیشرفت و ترقی و کسب دانش نو و ایجاد پرسش از تحولات عصر جدید مؤثر و مفید تشخیص داده می‌شد اولویت داشتند. تقی‌زاده در نامه‌ای به تقی‌یف قفقازی در مورد گنجینه‌ی فنون نوشت: «چون علمی است و از مدح و قدح مردم و اخبار و سیاست سخن نمی‌راند، رواج مطلوب نخواهد یافت. روزنامه‌ی سیاسی هم که در داخله‌ی ایران، چنانچه معلول عللی است به طور دلخواه [منتشر] نمی‌شود.» [۹۹]

اعضای هیئت تحریریه‌ی این نشریه، جملگی اعضای محفل مخفی تبریز و رهبری بعدی نهضت مشروطه در منطقه بودند. [۱۰۰] علاوه بر همکاران همیشگی مجله، جوانان متجدد و آزادی‌خواهی چون میرزا رضا تربیت، مدیر روزنامه‌ی *آزاد* تبریز و سید محمد شبستری مؤسس روزنامه‌ی *مجاهد*، ارگان مجاهدین تبریز، نیز با این نشریه همکاری داشتند. کتابخانه تربیت محل گردهمایی و مرادده‌ی کتاب و نشریات خارجی و فارسی میان عناصر تجددخواه و مترقی تبریزی، محل توزیع و مدیریت امور

گنجینه‌ی فنون هم بود. در خود مجله اعلان شد کسانی که علاقه‌مند به وصول: «روزنامه‌جات و جراید و مجلات فارسی و عربی و ترکی و فرانسوی و غیره باشند، اداره‌ی گنجینه فنون، متقبل ارسال و رسانیدن آن می‌شود.»

یکی از پژوهشگران احتمال داده که نام نشریه از مجله‌ی ثروت و فنون که نشریه‌ای به زبان ترکی در عثمانی بود و در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۹۱ تا ۱۹۴۴ به مدت ۵۴ سال انتشار می‌یافت، اقتباس شده است. [۱۰۱] نشریه‌ی گنجینه‌ی فنون علاوه بر توزیع در داخل ایران، به قفقاز و عثمانی هم فرستاده می‌شد. [۱۰۲]

سفر خارج

تقی‌زاده پس از یک سال تلاش در نشر گنجینه‌ی فنون و تحمل مشکلات سیاسی و مالی نشر در آن دوره‌ی تبریز، و فعالیت گسترده‌ی فرهنگی در قالب کتابخانه‌ی تربیت و نیز فعالیت‌هایی مخفی و درگیری با مشکلاتی که دستگاه سانسور و خفقان محمدعلی میرزا، ولیعهد، در پیش پایش می‌نهاد، فضای این شهر را برای خود تنگ می‌یابد و عزم سفر خارج می‌کند. او با برقراری ارتباط با نشریات فارسی چاپ مصر و نیز نشریات عرب‌زبانی چون *الهلال*، آوازه‌ی فضای بازتر سیاسی آن کشور را برای نشر روزنامه‌ی فارسی تجددخواه دریافته بود. سفر یک‌ساله و نیمه‌ای را آغاز کرد و در قفقاز، استانبول، مصر و بیروت، و سرانجام دمشق اقامت کرد. سیاحتی پربار بود که تجربیات و آگاهی‌های نوی برای تقی‌زاده جوان به بار آورد. او در سال ۱۳۲۳ق و در آستانه‌ی اوج فضای اعتراضی درون کشور، با اراده‌ای مصمم و ذهنی تجددخواه و مشروطه‌طلب برای بیداری مردم و سهمیم شدن در تغییر اوضاع کشور به تبریز بازگشت.

آغاز سفر

اوایل سال ۱۳۲۲ق بود و بیماری کشنده وبا در کشور شیوع یافته و مردم تبریز در هراس رسیدن این هیولا به شهرشان به سر می‌بردند. تقی‌زاده به دلیل آشنایی با طب جدید، پس از انجام همه‌ی اقدامات احتیاطی لازم را برای حفظ سلامت خانواده، به همراه محمدعلی تربیت از تبریز به سوی قفقاز رفتند. مسیری که از جلفا به نخجوان می‌گذشت. در آن شهر به خانه‌ی قربان‌علی شریف‌زاده وارد شد که او را «دوست یگانه، متجدد و تربیت‌شده و وطن‌پرست» خود می‌خواند [ص ۳۸]. فردی که «تمام نوشتجات میرزا ملکم‌خان را داشت.» مسافران ما یک‌شبانه روز در خانه‌ی او اقامت کردند. روز بعد با درشکه‌ای که همان دوست برایشان تهیه دیده بود، عازم ایروان مرکز ارمنستان شدند. در میانه‌ی راه برای نخستین بار راه‌آهن را که وصفاش را خوانده بودند مشاهده کردند؛ و با این وسیله عازم تفلیس شدند.

تفلیس، پایتخت گرجستان، که مرکز حکومتی کل قفقاز هم بود، مسیر اصلی برای رفتن به استانبول محسوب می‌شد. آنان در هنگامه‌ی شعله‌ور شدن جنگ روس و ژاپن به تفلیس رسیده بودند. می‌خوانیم که تفلیس برای مسافران تبریزی «اولین دروازه اروپا بود.» مانند اینکه به اروپا رفته بودند. مناسبات حاکم را فرنگی و روسی یافتند. [ص ۳۸] تقی‌زاده و تربیت در تفلیس در مهمانخانه‌ی تبریز در محله‌ی بیلگی اقامت گزیدند. روز دوم اقامت‌شان بود که تقی‌زاده نامه‌ی مفصلی خطاب به حاجی تقی‌یف بازرگان نامدار قفقازی نوشت که شرح‌اش را آورده‌ایم. در این نامه روحیات آن روزهای او به‌خوبی منعکس شده است. شوق ادامه تحصیل در رشته‌ی طب فرنگی در ذهن نوجوی وی می‌جوشد. می‌نویسد: تاکنون دو هدف داشته است: «یکی خدمت به وطن محبوب و مقدس و دیگری اندوختن

مخارج تکمیل تحصیل [طب]... اولی به اندازه‌های میسر گشت و دومی که واسطه‌ی تکمیل خدمت به وطن بود و دلم از آتش شوق آن بسوخت حاصل نگشت.» [۱۰۳]

در ادامه می‌افزاید که هنوز «شوق تحصیل» با وجود بیست و پنج سال سن در وجودش شعله‌ور است و از سوی دیگر به علت بالا رفتن سن، «خوف انقضای سن تحصیل بر من غلبه کرده». از این رو، پس از بیرون آمدن از تبریز قصد ادامه‌ی تحصیل دارم. از آنجا که زبان‌های فرانسه و انگلیسی را می‌دانم، منطقی‌اً باید در لندن یا پاریس درس را ادامه دهم، اما متأسفانه در آن سرزمین «انسان مشرق زمین عموماً وطن را فراموش می‌کند» ضمناً هزینه‌ی بالای آنجا خارج از توان و امکان من است. پس از چند سال کسب اطلاعات:

«معلوم شد که آمریکایی‌ها در بیروت مدرسه‌ی بزرگ و معتبری دارند، از صنف مدارس آمریکا که در آن با زبان عربی و انگلیسی تدریس می‌شود. این مدرسه به حدی معتبر و عالی است که به قول روزنامه‌ها و فهرست خود مدرسه گذشته از ممالک ژاپون، اولین مدرسه‌هاست در تمام مشرق‌زمین از آسیا و آفریقا».

تقی‌زاده وصف شهرت مدرسه‌ی آمریکایی بیروت را از دوستان آمریکایی خود در مدرسه‌ی مموریال تبریز (که توسط همان هیئتی اداره می‌شد که کالج بیروت را مدیریت می‌کرد) و نیز به واسطه‌ی ارتباطات گسترده‌اش با جرجی زیدان و نیز در نشریه *الهلال* مصر خوانده و شنیده بود. پیگیری او تا آنجا بود که فهرست کشورهای را به دست آورد که محصل به آن کالج فرستاده بودند و پی برده بود مدرسه‌ی معتبری است که فارغ‌التحصیلان پزشکی و مهندسی آن کارشناسانی حاذق و ماهر از کار درمی‌آیند. درخواست کمک مالی تقی‌زاده به نتیجه نرسید و ما هم سندی در دست نداریم که بدانیم آیا حاجی تقی‌یف پاسخی به درخواست او داد یا خیر. ولی می‌دانیم که به دلیل فراهم نشدن امکانات، تقی‌زاده ناگزیر به انصراف شد و برای هدف دیگر خود، نشر روزنامه، عزم مصر کرد.

تفلیس

تفلیس در زمان ورود مسافران تبریزی ما، زنده‌ترین و فعال‌ترین شهر قفقاز در زمینه‌ی فرهنگی و تجدد فرهنگی حکومت‌گران روسی بود. شهری باستانی که تاریخی متلاطم را از سر گذرانده و تجسم روسی‌سازی ناحیه‌ی قفقاز به شمار می‌رفت. ایرانی‌های بسیاری در این شهر و در محله‌های مشخصی می‌زیستند. تفلیس برای تجددخواهان زبان‌دان و فعال چون تقی‌زاده ناآشنا نبود. شخصیت‌های ارزنده و سرشناس ایرانی همچون فتحعلی آخوندزاده، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی، طالبوف و بسیاری از منورالفرکان دیگر در این شهر به‌سر برده بودند. مرکز فرهنگی سراسر قفقاز شناخته می‌شد و علاقه‌مندان به نوآوری و تجدد از همه‌سو به آنجا می‌شتافتند. پدر فتحعلی آخوندزاده تبریزی بود. خود او هم همراه مادرش هم‌زمان با عباس میرزا نایب‌السلطنه به شهر گنجه‌ی قفقاز رفته و پس از ادامه تحصیل برای یافتن کار به تفلیس آمده بود. تفلیس در زمان او کانون افکار و ادبیات مترقی بود [۱۰۴]. روزنامه‌های متعدد به زبان‌های روسی، ترکی، گرجی، و ارمنی و نیز تئاترها و موزه‌ها، محفل‌های ادبی و فرهنگی پیشرو، ذهن آخوندزاده را متحول کرده بودند. حضور و تحرک تبعیدیان روشنفکر دکابریست روسی، این دیار را به شهری سرزنده و فعال بدل کرده بود. از ارتباط گسترده‌ی آخوندزاده با منورالفرکان درون ایران و به‌ویژه تبریزیان و در میان آنها مستشارالدوله، جلال‌الدین میرزا، ملک‌خان، و میرزا قاسم تبریزی اطلاع داریم.

این را که تقی‌زاده تا چه حد از آخوندزاده و مستشارالدوله اطلاع داشت، نمی‌دانیم. گرچه او در برخی نوشته‌های پس از مشروطیت خود به نام آنها اشاره می‌کند، اما سند مکتوبی در دست نداریم که نشان دهد در زمان نخستین سفرش به تفلیس از آن دو نفر اطلاعاتش در چه حد بوده است. او در کتابخانه‌ی تربیت و از طریق ارتباط‌های خود با سرزمین قفقاز و تفلیس به نشریات و کتاب‌های چاپ آن مناطق دسترسی داشت و بی‌تردید از این موضوع بی‌اطلاع نبوده است. به‌رغم تلاش روس‌ها در تغییر فضایی که فرهنگ و زبان فارسی را تداعی و تقویت کند، در اواخر سده‌ی نوزدهم زبان فارسی هنوز هم در این شهر اهمیت داشت. «*خبرنامه‌ی تفلیس (گازت اخبارنامه تفلیسی)*» که نخستین ضمیمه‌ی فارسی روزنامه «*تفلیسکی و دموستی*» (به زبان گرجی و روسی) بود که از سال ۱۸۳۰م (۱۲۰۹ش) در تفلیس چاپ و منتشر می‌شد. کشکول هفته‌نامه‌ای به فارسی و ترکی بود و نخستین شماره‌ی آن به کوشش جلال‌الدین و برادرش سعید انسی‌زاده در ۱۲۹۹ق در تفلیس منتشر شد.» [۱۰۵]

تفلیس در زمان ورود تقی‌زاده از جمله کانون‌های عمده‌ی مهاجرت ایرانیان، به خصوص آذربایجانی‌ها، به قفقاز بود. ایرانیان جو‌بای کار عمدتاً به باکو می‌رفتند و علاقه‌مندان امور فرهنگی رفتن به تفلیس را ترجیح می‌دادند. به استناد مطالب روزنامه‌ی *حبل‌المتین* [۱۰۶] می‌دانیم که «انجمن خیریه‌ی ایرانیان» شهر تفلیس در سال ۱۳۲۳ق دایر شده بود. محل انجمن هم تکیه‌ی تبریزی‌های شهر بود. [۱۰۷]

مدرسه‌ای نیز تحت نام «مظفری» با نقش مؤثر مهاجرین تبریزی در تفلیس تأسیس شد. [۱۰۸]

جمعیت ایرانی شهر در سال ۱۸۹۰م (۱۳۰۷ق)، یعنی قریب پانزده سال پیش از ورود تقی‌زاده، ده هزار نفر گزارش شده است. [۱۰۹] قسمتی از این جمعیت را روستاییان و تهی‌دستان شهری تشکیل می‌دادند که در پی نان به این منطقه آمده بودند. تعدادی بازرگان آذری و افراد فرهنگ‌دوست نیز در میان آنها به چشم می‌خورد. فعالیت‌های فرهنگی در این شهر چنین حضوری را اثبات می‌کند.

در آغاز قرن نوزدهم، گرجستان تحت حاکمیت روسیه‌ی تزاری درآمد. پس از جنگ‌های ایران و روسیه و شکست ایران و عقد قراردادهای ناشی از آن ادعای مالکیت ایران بر آن ناحیه عملاً و رسماً پایان یافت. روسی‌سازی ساختار اداری-آموزشی گرجستان در سراسر قرن نوزدهم، به‌خصوص از نیمه‌ی دوم آن سده، ادامه یافت. فضای پررونق سیاسی-فرهنگی تفلیس بیش از هر چیز مدیون سیاست تزارهای روسیه بود که مخالفان خود را بیشتر تبعید می‌کردند. آنان این منطقه‌ی آسیای مرکزی را محل مناسبی برای دور کردن روشنفکران و فعالان سیاسی و تبعید آنان می‌دانستند. ابتدا حضور پرشمار روشنفکران دکابریست پس از سال ۱۸۲۵ و تعامل فرهنگی آنان با گرجیان، تفلیس را متحول و ساکنین آن را با اندیشه‌های لیبرالیستی روسی آشنا کرد. بعد نارودنیک‌ها، و سپس شورشیان و نویسندگان پیشرو روسی به این شهر تبعید شدند. در دهه‌های پایان آن سده، سوسیال‌دموکرات‌های معتقد به خط مشی ترور سیاسی، و آنارشویست‌های روسی، و یاغیان لهستانی نیز فضای سیاسی شهر را متلاطم کرده بودند. در واقع، حاکمان روسی با فرستادن محکومین سیاسی به تفلیس، زمینه‌ی رشد آرای لیبرالی و اندیشه‌های رادیکال سیاسی بعدی در تفلیس را فراهم آوردند. همان‌طور که تقی‌زاده هم مشاهده کرده بود، در زمان ورودشان به تفلیس این شهر همچون دروازه‌ی اروپا برای مسافران شرقی این سوی بروز یافت. در دهه‌ی پایانی سده‌ی نوزدهم در کنار جلوه‌های نوین اروپایی، گروه‌ها و محافل سیاسی گرجی و ارمنی و اقلیت روسی، عمدتاً تبعیدیان سیاسی، با باورهای ملی‌گرایانه یا سوسیال‌دموکراتیک فعال بودند. نخستین سازمان گرجی با تمایلات سوسیالیستی، حزب سوسیال‌دموکرات «مسامه داسی» [گروه یا نسل سوم] بود، که در فوریه ۱۸۹۲م تشکیل و روزنامه‌ی *کوالی* [مزرعه] به عنوان ارگان آن منتشر شد. سه سال پیش از ورود تقی‌زاده به شهر، جناح مارکسیستی آن حزب روزنامه‌ی *برنولا* [مبارزه] را با مقالاتی از یوسیف جوگاشویلی، استالین بعدی، مخفیانه توزیع می‌کرد.

همین گروه همراه با چند دسته‌ی دیگر با گرایش سوسیال دموکرات نخستین نمایش «روز اول ماه مه» در قفقاز را در آغاز قرن بیستم در حومه‌ی تفلیس برگزار کرد. سال بعد، ۱۹۰۱م، با ورود تعدادی از سوسیال دموکرات‌های روسی و با همکاری گرجیان هواخواه‌شان، تظاهرات گسترده‌ای برپا شد که حاکی از پاگیری این جریان‌ها در تفلیس بود و همچون نقطه‌عطف و مبدأ حرکت آشکار انقلابی در سراسر قفقاز در نشریه‌ی *ایسکرا* ثبت شد. این رویدادها و تحولات بعدی، حاکی از حضور جریان مؤثر و فعال سوسیال دموکرات در تفلیس بود. هنگام اقامت تقی‌زاده در تفلیس، اعتراضاتی سیاسی به چشم می‌خورد که زمینه‌ساز قیامی در سرتاسر روسیه و تا حد کمتری در قفقاز، به‌خصوص در باکو و تفلیس، به‌شمار می‌آمد.

در فوریه‌ی ۱۹۰۴م، تزار روسیه که در مقابل دولت‌های ایران و عثمانی و برخی کشورهای اروپایی با پیروزی و قلمروگستری یکی از قدرت‌های بلامنازع آن روزگار شناخته می‌شد، در نبرد با کشور کوچک ژاپن طعم نخستین شکست را چشید. فضای سیاسی روسیه، استبداد حاکم بر آن سرزمین را برای اصلاح و تغییر شیوه‌ی حکومتی به مشروطه سلطنتی زیر فشار گذارده بود و در این میان سوسیال دموکرات‌ها نیز در مقیاسی کوچک‌تر روند رو به رشد حضور و تأثیر خود را آغاز کرده بودند. تفلیس در این زمان به دلایل متعدد، و مهم‌تر از همه نزدیکی تنگاتنگ میان سوسیال دموکرات‌های گرجی و روسی و رشد فراگیر آگاهی مردم در قیاس با سایر شهرهای قفقاز، کانون سوسیالیست‌ها و لیبرال‌های روسی شناخته می‌شد. هر دو دسته‌ی سوسیال دموکرات، بلشویک‌ها و منشویک‌ها، در تفلیس فعال بودند، گرچه منشویک‌ها اکثریت غالب بودند. جریان‌های ملی‌گرای گرجی و لیبرال دموکرات‌های متأثر از آرای لیبرالیسم اروپایی نیز در آن دیار فعال بودند.

از اینکه تقی‌زاده در دوران اقامت در تفلیس با چه آرا و آثار و جریان‌هایی آشنا شد و در تماس با آنها و تحت تأثیرشان قرار گرفت، شواهد زیادی در دست نداریم. تنها می‌دانیم که به گفته‌ی خود او تلاطم هنگامه‌ی جنگ ژاپن و روس بر فضای شهر محسوس بود. علاوه بر ایرانیانی که برای تأمین نان، امنیت، و تجارت به تفلیس آمده بودند، معدودی افراد تجددطلب و معارف‌خواه هم بودند که از ایران استبدادی گریخته بودند. شهرهای بزرگ قفقاز چون تفلیس پناهگاه و فضایی را برای ایرانیانی فراهم آورد که در شرایط خفقانی درون کشور امکان نوشتن و فعالیت نداشتند.

در واقع، این دومین سفر تقی‌زاده به قفقاز بود. در سفر اول تقی‌زاده پس از مرگ پدرش و در ۱۹ سالگی، برای فروش ملک کوچک پدری‌اش به قریه و نند رفته بود. اما این بار با اهداف و انگیزه‌ی متفاوتی به این سامان آمده بود. او در این زمان جوانی ۲۶ ساله بود. عمری کوتاه اما پربار و مملو از حوادث و رویدادها و فعالیت‌های متنوع و گسترده‌ی فرهنگی و تجددخواهانه را از سر گذرانده بود. قفقاز در این چند سال متحول شده و شهرهای بزرگ آن دیار چون تفلیس در تب و تاب فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی همه‌جانبه به سوی هویت‌یابی و مقابله با حاکمیت تزار رهسپار بود، و این جنب و جوش فرهنگی-سیاسی گسترده نظر هر تازه‌واردی را به خود جلب می‌کرد. ایرانیان مهاجر و تبعیدی آن منطقه هم تشکل و محافل سیاسی-فرهنگی خود را علنی یا مخفی دایر کرده بودند. به‌رغم فراموشی یا لاپوشانی تقی‌زاده در خاطرات‌اش، وی از مراد و تعاملات‌اش در تفلیس، اشاره‌های گذرا و محدودی به دست داده است، همین‌طور که گفتیم: در نخجوان «تمام نوشتجات میرزا ملکم‌خان» [ص ۳۸] را از مشهدی قربان علی شریف‌زاده که «شخص وطن‌پرست و تجددخواه» بود تهیه و استنساخ کرد. از نوشته‌های تقی‌زاده درمی‌یابیم که شریف‌زاده دوست یگانه، متجدد و تربیت‌شده‌ای بود که به زبان روسی تسلط داشت. پس از یک شبانه‌روز با کمک او به ایروان و سپس تفلیس رفتند. تقی‌زاده و تربیت قریب

یک ماه و نیم در تفلیس پایتخت قفقاز به سر بردند. همان‌طور که ذکر شد، تفلیس برای آنها اولین دروازه اروپا به شمار می‌آمد، مثل اینکه به اروپا رفته‌اند. همه دستگاه فرنگی و روسی بود: «... حدود یک‌ماه و خیلی کسب معرفت کردیم، از اینکه محشور شدیم با اشخاص که در قفقاز تربیت شده و متجدد بودند.» [ص ۳۹]

در میان اشخاصی که تقی‌زاده نام می‌برد، محمدآقا شاه تختینسکی مؤسس روزنامه ترکی *شرق روس* را فردی بسیار با فرهنگ و فوق‌العاده متجدد و در جهان اسلام بی‌نظیر و به‌عینه یک فرنگی تربیت شده اروپایی معرفی می‌کند. فردی متمول، که بیشتر ثروت خود را صرف چاپ و نشر کتاب و روزنامه می‌کرد. تجددخواهی که پیرامون رفع حجاب نوشت و همگان او را فردی دانا و عالم می‌شناختند. بی‌ربط نیست شخصیتی را بهتر بشناسیم که تقی‌زاده پس از قریب نیم قرن، با این تحسین و نیکی در چند کلمه از او یاد می‌کند.

محمدآقا شاه تختینسکی (۱۸۴۶-۱۹۳۱م) از جمله کوشندگان اصلاح الفبا بود که مقاله‌ی نسبتاً مفصل و مؤثرش در میان روشنفکران عثمانی و برخی ایرانیان، تحت عنوان *الفبای مکمل اسلامی* در سال ۱۲۹۶ق (۱۸۷۹م) منتشر شد. میرزا محمدآقا یکی از چهار نماینده‌ی مسلمانان ماورای قفقاز در دومای دوم روسیه در سال ۱۹۰۷م بود. او با سید جمال‌الدین اسدآبادی در زمان اقامت دوساله‌اش در پترزبورگ روسیه آشنا و محشور شده بود. مهم‌ترین نکته‌ی قابل تأمل تاریخی پیرامون رابطه‌ی میرزا محمدآقا با ایرانیان، نوشتاری است از خود او که به سال ۱۸۹۳م اشاره می‌کند که در مقام خبرنگار مطبوعات روسی در استانبول ساکن بود؛ برای روزنامه‌ی *اختر استانبول* مقالات زیادی نوشته است. [۱۱۰]

روزنامه‌ی *شرق روس* از جمله مطبوعات ترکی قفقاز بود که از ۳۰ مارس ۱۹۰۳ تا سال ۱۹۰۵، ۳۹۲ شماره از آن انتشار یافت و هم‌زمان با حضور تقی‌زاده در تفلیس، نشریه‌ی فعال و مطرح در سرتاسر قفقاز شناخته می‌شد. تقی‌زاده اشاره می‌کند که میرزا محمدآقا در روزنامه‌ی یاد شده سه همکار درس-خوانده و متجدد داشت. علاوه بر میرزا جلیل محمدقلی‌زاده، که چندی بعد *ملانصرالدین* نشریه‌ی فکاهی و مشهور تأثیرگذارش را منتشر کرد، میرزا علی‌اکبر صابر، شاعر بزرگ آذری‌زبان قفقاز که تأثیرت‌پایداری در ادبیات دوره‌ی مشروطه به‌ویژه در حوزه‌ی طنز و شعر گذارد، و محمد سعید اردوبادی نیز در نگارش مطالب و انتشار نشریه همکاری می‌کردند. گردانندگان بعدی روزنامه‌ی رادیکال و مؤثر *ملانصرالدین* جملگی در روزنامه‌ی *شرق روس*، و نزد میرزا محمدآقا تمرین روزنامه‌نگاری خود را آغاز کرده بودند. روزنامه‌ی *شرق روس* پیرامون حقوق زنان رویکردی پیشرو و متجدد داشت. ترویج علوم جدید و برپایی مدارس نوین سرلوحه‌ی مطالب‌اش را تشکیل می‌داد. گردانندگان روزنامه خواهان نظام مشروطه و ترویج زبان مادری، ترکی، بودند. آن‌گونه که تقی‌زاده اشاره می‌کند، در مطالب متنوع آن نشریه به اندیشه و آرای تولستوی اشاره و توجه شده است. قلی‌زاده به تولستوی و عملکردش در روستا دل بستگی خاصی نشان می‌داد. نخستین ترجمه‌های آثار تولستوی به زبان ترکی در این روزنامه منتشر شده است. احتمالاً تقی‌زاده از تبریز با نام میرزا محمدآقا و روزنامه‌ی *شرق روس* آشنا بوده است. در *خاطرات*، پیرامون آن نشریه می‌نویسد: «در شرق (ایران و قفقاز به و البته غیر از استانبول) اولین روزنامه یومیه بود، مثل روزنامه‌های اروپایی.» [ص ۳۹]

تفلیس برای تقی‌زاده حکم نماد جامعه‌ای اروپایی بود. در آنجا به تئاتر و موزه رفت. از طریق محمدآقای نام‌برده با میرزا جلیل محمدقلی‌زاده، مدیر بعدی روزنامه‌ی نامدار *ملانصرالدین*، آشنا شد. او را آدمی شوخ‌طبع، وطن‌دوست و از نظر ذوق و زیبانشناسی همچون مولیر یافت. با او محشور و صمیمی شد و دوستی‌شان سال‌ها بعد ادامه یافت. تقی‌زاده پس از بازگشت به ایران از طریق نامه و ارسال کتاب-های فکاهی چون *کثوم‌ننه*، او را با طنز و هجو فارسی مانوس ترک‌کرد. قلی‌زاده تعلیم و تربیت و تحول

فرهنگی را مقدم بر عامل سیاسی و اقتصادی در سیر پیشرفت و تحول اجتماعی می‌دانست و در نمایشنامه، کاریکاتور و نوشته‌های طنز خود همواره بر این امر تأکید می‌کرد. برپایی مدارس نو و آموزش علوم و فنون جدید، در صدر اولویت‌های نوشته‌ها و آرایش قرار داشت. جهل مردم را مؤثرترین عامل تداوم استبداد و عقب ماندگی می‌شمرد. به باور او، مردمی که سواد ندارند نه مقتضیات و ضرورت‌های زمانه خود را می‌شناسند؛ نه توان و امکان شناسایی خود را دارند و نه وظایف شهروندی و حد و حدود اختیارات دولت خود را درمی‌یابند، و نه قادراند در مقابل دنیای نو و دولت‌های پرتوان اروپایی هويت، ملیت و استقلال خود را حفظ کنند. بن‌مایه‌ی پیام قلی‌زاده در روزنامه‌ی *ملانصرالدین* چنین بود. تقی‌زاده در خاطرات‌اش به سابقه‌ی روزنامه‌نگاری قلی‌زاده در شرق روس و سپس تأسیس مستقل روزنامه‌ی *ملانصرالدین* اشاره می‌کند. رمان‌های قلی‌زاده را شیرین می‌یابد و او را تولستوی مسلمانان معرفی می‌کند. [صص ۴۰ و ۴۱]

میرزا جلیل محمدقلی‌زاده در ۱۸۶۹م در نخجوان متولد شد. او همواره با یادآوری پیشینه‌ی اجدادی خود که از خوی به آن سوی ارس رفته بودند، خود را ایرانی و ایران را زادگاه اجدادی خود می‌خواند. پس از تحصیل، پیشه‌ی آموزگاری را برگزید و هشت سال از عمرش را در روستایی در ایروان به تعلیم فرزندان روستایی سپری کرد. نخستین آثار قلمی خود را به صورت نمایشنامه در همین روستا نوشت. در سال ۱۸۹۷م به شهر نخجوان رفت و علاوه بر کار دولتی درگیر فعالیت روشنفکرانه در مسیر ترقی و تعالی و تجددخواهی شد. نخستین کارهای روزنامه‌نگاری او در سال ۱۹۰۱م در روزنامه‌های روسی‌زبانی چون *کاسبی* عرضه شد. در سال ۱۹۰۳م از جمله نویسندگان و دست‌اندرکاران روزنامه‌ی *شرق روس* شد. رمان‌های او در همین نشریه به چاپ رسید. پس از تعطیلی *شرق روس*، قلی‌زاده با برپایی چاپخانه و همکاری با جراید به فعالیت خود ادامه داد. مهم‌ترین و برجسته‌ترین حاصل عمر پر بار او روزنامه‌ی *ملانصرالدین* است که در سال ۱۹۰۶ در تفلیس آغاز به انتشار کرد. کاریکاتورها و عبارات ژرف و هشیارگر این نشریه، علاوه بر قفقاز در سراسر منطقه از جمله ایران مشهور و مؤثر افتاد.

ملانصرالدین را از جمله منابع الهام روزنامه‌های معروف دوران مشروطه، همچون *صوراسرافیل* و *نسیم شمال* شمرده‌اند. نكوهش تعصب دینی، جهل و خرافات و بر کشیدن آزادی اندیشه و نوآوری، در صدر مطالب نشریه بود. افشای ریاکاری و واپس‌گرایی خودکامگان و کهنه‌پرستان در این روزنامه، در بیداری مردم آذربایجان مؤثر بود. در دوران نهضت مشروطه، برادر گرداننده نشریه، میرزا علی‌اکبر محمد قلی‌زاده در تبریز مبلغ و مروج آن بود. در زمان قدرت‌گیری شیخ محمد خیابانی، خود جلیل به تبریز رفت و نشر *ملانصرالدین* را در آنجا از سر گرفت. ۸ شماره از *ملانصرالدین* در شهر تبریز منتشر شد. [۱۱۱]

تقی‌زاده در مسیر بازگشت به تبریز، پس از یک‌سال و چند ماه، مجدداً به تفلیس رفت. می‌نویسد: «دوستان بودند» [ص ۴۵] اشاره‌ای نمی‌کند که این دوستان چه کسانی‌اند. ولی می‌نویسد که پس از شکست روسیه از ژاپن، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه آغاز شده بود. از پیامدهای آن رویدادها هم یکی جنگ ارامنه با مسلمان‌ها در قفقاز بود. به مدت یک‌سال و نیم «ارمنی و مسلمان را سخت به جان هم انداختند، شاید به خاطر این بود که می‌خواستند آنها بر ضد دولت روس اتفاق نداشته باشند.» [ص ۴۵]

تقی‌زاده و همراه‌اش از تفلیس به شهر باطوم رفتند. این شهر در آن زمان مرکز صنایع تازه‌تأسیس نفت واقع در مرز عثمانی بود. شهری که در آخرین جنگ روس و عثمانی به تصرف روس‌ها درآمده بود. جایی با صفا و سبز و خرم در کنار دریا که به تازگی از طریق لوله‌ی نفت به باکو مربوط شده بود. شهری که جمعیتی معادل یک ششم تفلیس داشت و به‌دلیل ورود صنایع جدید و سرمایه‌گذاری‌های خارجی

اهمیت یافته بود. در دهه‌ی نخستین سده‌ی بیستم، بیش از ۲۵ درصد کارگران صنعتی سراسر قفقاز در باطوم کار می‌کردند. در آن زمان میرزا علی‌محمدخان شریف‌الدوله کنسول ایران در باطوم بود. او تقی‌زاده و تربیت را با مهربانی پذیرفت و یاری کرد. مسافران تبریزی با کشتی از باطوم عازم استانبول پایتخت عثمانی شدند.

تقی‌زاده در استانبول

تقی‌زاده و تربیت پس از شش روز مسافرت با کشتی از باطوم به آدسا و سپس استانبول رسیدند. مستقیم به محله‌ی ایرانی‌نشین والده‌خانی رفتند و در کاروان‌سرای (خان) اتاقی اجاره کردند. به قول خود تقی‌زاده: «زمانه‌ی سلطان عبدالحمید بود که نفس نمی‌شد کشید.» [ص ۴۳] ایرانیان استانبول را در آن زمان حدود ده هزار نفر تخمین زده‌اند؛ قریب چهار پنجم آنها اهل آذربایجان بودند. به‌ویژه تجارت میان ایران و عثمانی، جدا از چند تاجر برجسته‌ی تهرانی و اصفهانی و کاشانی، غالباً در دست تبریزیان سرشناس بود. قالی‌فروشی، تجارت کاغذ، و کتاب‌فروشی و چند کارخانه‌ی دباغی و صابون‌پزی و صنایع دستی، اهم حرفه‌های قشر مرفه و ثروتمند جماعت ایرانی را تشکیل می‌داد. برخی مشاغل و کسب و کارهای بازار هم منحصر به ایرانیان بود؛ از جمله سیگارفروش‌ها، قهوه‌چی‌ها، چای‌فروش‌ها، درشکه‌چی‌ها و گاریچی‌های بازار استانبول غالباً آذری بودند. [۱۱۲] علاوه بر جماعت درگیر کار و حرفه، جمعی از ایرانیان فرهیخته و تبعیدی به‌ویژه بابیان ازلی نیز در استانبول اقامت داشتند.

استانبول و ایرانیان تبعیدی یا مهاجر ساکن آن در سده‌ی نوزدهم نقش مؤثر و فعالی در انتقال تحولات نوین و مفاهیم جدید تجددخواهانه به تبریز ایفا کرده‌اند. جذابیت و کشش استانبول برای این تبریزیان از چند نظر در قیاس با سایر نقاط خارج از ایران بیشتر بود. نزدیکی جغرافیایی و ارتباط دیرپای این دو شهر در سده‌های پیشین، هم‌خانوادگی زبانی، مسلمان بودن، اشتراک خلیقات «شرقی» و دشواری‌های فوق تصور سفر و اقامت در فرنگ، جملگی جذابیت‌های خاص و ژرفی در نزد ایرانیان نسبت به این شهر پدید آورده بود.

یکی از منابع دست اول، از ایرانیان استانبول دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم، روزنامه‌ی پیشگام و تجددخواه/ختر است که پیش از دو دهه در بحرانی‌ترین زمان و دوران پایانی حاکمیت عثمانی منتشر می‌شده است. شماره‌های این نشریه مملو از داده‌هایی درباره‌ی اقدامات و فعالیت و آرای ایرانیان مهاجر و تبعیدی یا حتی کسانی است که در سفرهای سیاحتی یا زیارتی یا شرکت در مجامع ایرانی و عثمانی از استانبول گذر می‌کردند. [۱۱۳] حضور گسترده و کیفی نام، آرا و اقدامات این ایرانیان حاکی از تأثیر حوزه‌ی استانبول در تاریخ تجددخواهی ایران سده‌ی نوزدهم و عصر مشروطه است.

تقی‌زاده چندین بار به استانبول سفر کرد و مدت‌های طولانی در آن شهر اقامت گزید. این بار اول بود که او به شهری وارد می‌شد که در تبریز آوازه‌اش را شنیده و خوانده بود. وی می‌گوید که از سال‌های ۱۳۱۶ق، حدود شش سالی پیش از این سفر، و در سن ۲۰ سالگی برخی کتاب‌ها و نشریات ترکی عثمانی در دسترس‌اش بوده و مستقیماً یا از طریق دوستان تجددخواه‌اش آنها را دریافت می‌کرده است. می‌دانیم که او از همان اوایل مشتاقانه پیگیر تحولات و آرای اندیشه‌ورزان و نوع‌نماینان آن سرزمین بوده است. او بارها از تأثیر آرا و اندیشه و فعالیت‌های ترکان جوان در تبریز یاد کرده و تحولات و تنظیمات عثمانی را مورد توجه روشنفکران آذری دانسته است. تقی‌زاده نقل می‌کند که نامق کمال، نویسنده‌ی اصلاح‌طلب مشهور ترک، و فعالیت و نوشته‌های مشروطه‌خواهانه‌اش، در تبریز مورد توجه‌اش بوده است. وی در وصف روابط و آثار مورد مطالعه‌ی خود در اقامت شش ماهه‌اش در استانبول نشانه‌های دقیقی به

ما نمی‌دهد، ولی می‌توان پی برد که در آن زمان چه نوع دلبستگی‌های پژوهشی داشته است. رساله‌ی نسبتاً مفصلی از او در دست داریم که بیانگر بینش و کنش او در استانبول آن زمان است. مثلاً، زمانی که به آرای برخی ایرانیان، که آنها را «وطن‌خواه افراطی» می‌خواند و واژه‌ی «شووینیسیت» را برای‌شان به کار می‌برد، اشاره می‌کند روی سخن‌اش با نظریه‌پرداز آن آراء، میرزا قاجان کرمانی، است. اقامت طولانی شخص اخیر در استانبول و قتل دلخراش او به دست عمال حکومت ایران، ذهن کنجکاو و نوجوی تقی‌زاده را به خود مشغول کرده بود و می‌خواست بیشتر از آن اطلاعات پراکنده‌ای بداند که دستگاه تفتیش و سانسور محمدعلی میرزا در تبریز فرصت و امکان آن را از وی دریغ کرده بود. بی‌تردید آثار موجود و دست‌نویس‌های میرزا قاجان را از دوستان پیشین و حلقه‌ی اختریان استانبول به دست آورده و مطالعه کرده بود. کم‌اینکه تأثیر مستقیم آن در رساله‌ای که در مصر، پس از اقامت در استانبول نوشت، قابل ملاحظه است. از سوی دیگر، می‌دانیم که او به آراء و اندیشه‌های ترکان جوان علاقه‌مند بود و هر چه در این مورد به دست آورده بود مطالعه و با تبعیدیان روشنفکر آن زمان بحث کرده بود. اصلاحات اداری، سیاسی و فرهنگی و تحولات اقتصادی پایتخت عثمانی مورد توجه او بود.

تنظیمات عثمانی و تعامل با تبریز

در سده‌ی نوزدهم، امپراتوری عثمانی در شیب فروپاشی روزافزونی سیر می‌کرد که از دو سده پیشتر آغاز شده بود؛ دیگر از آن هیبت و توان و شکوفایی قرن‌های شانزدهم و هفدهم که تا دروازه‌های وین در قلب اروپا پیش رفته بود، کمتر نشانی باقی مانده بود. همه سو عرصه بر سلطان عثمانی تنگ شده بود. در شرایطی که دولت‌های نوپای اروپایی از هر سو به مقابله با عثمانی پرداخته و سرزمین‌های پهناور آن را تکه تکه می‌کنند، شورش‌های استقلال‌طلبانه‌ی ملل غیرمسلمان تحت سلطه‌ی این دولت هم اوج گرفته بود. سنگین‌ترین ضربات از سوی روسیه فرود می‌آمد.

. تقی‌زاده در مقاله‌ی «جریان‌های سیاسی در ترکیه معاصر» که به زبان فرانسه در نشریه‌ی جهان اسلام نشر داد، با ادبیات سنجیده‌ای حاکی از فهم دقیق‌اش از آراء و تحركات عثمانی نوشت: در مجموع جامعه ترک را سنت‌گرا می‌داند و تأکید کرد که بنیان این سنت‌گرایی «بر پایه‌ی ملیت یا فرهنگ و یا منافع اقتصادی» استوار نبوده بلکه بر کهنه‌پرستی و جهل تکیه داشت. [۱۱۴]

در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم اوضاع تحولات و اصلاحات و نیز آرای اندیشه‌ورزان و مصلحان دو کشور عثمانی و ایران متفاوت بود. گرچه عثمانیان اولین روزنامه‌ی خود را در ۱۸۳۱م با عنوان تقویم وقایع، به تقلید از «وقایع مصریه»، نشریه‌ی پیشگام مصری ملل اسلامی، تأسیس کرده و برخی اصلاحات را در پیش گرفته بودند، اما در نیمه‌ی دوم آن قرن اوضاع چندان با اصلاحات و نوآوری سازگار نبود؛ ترکان جوان عثمانی که علمدار اصلاحات شناخته می‌شدند به مدنیت نو روی خوش نداشتند. تقی‌زاده شرح جاننداری در ارزیابی تنظیمات عثمانیان، آراء و اقدامات ترکان جوان و برخاستن پان تورکیسم در همان نشریه‌ی فرانسوی به دست داده است. [۱۱۵] به نظر می‌رسد که ایرانیان برخی مناطق دیگر در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم با توجه به ارتباطات گسترده‌تر با هند [۱۱۶] و اروپا و حتی روسیه، تا حدی از تأثیر تحولات عثمانی دور شدند. اما در آذربایجان، محفل بزرگ روشنفکران تبعیدی و روزنامه‌ی اختر با انعکاس اندیشه و کنش و رویدادهای آن سرزمین به میان ایرانیان، مشارکت فعال داشتند.

ترکان جوان با تلفیق سنت و اندیشه و مدنیت فرنگی قصد برکشیدن دولت عثمانی را داشتند. آنها اصلاح از بالا را در صدر آرا و اهداف خود قرار دادند. نامق کمال نماد برجسته‌ی اولیه‌ی آنها بر بستر فهم اصالت خواهانه‌ی ای باور داشت که پیشرفت و دانش پروری در سرشت فرهنگ خودی، شرق، نهفته است و بسیاری از جنبه‌های ستودنی غرب برگرفته از ماست. این امر بر میرزا قاجار کرمانی و برخی دیگر از تجددخواهان ایرانی مؤثر افتاد. واقعیت این است که در عمده دستاوردهای مطلوب جامعه‌ی عثمانی در روی آوردن به اصلاح و تنظیمات نقش و مهر پیشگامان مسیحی بسیار برجسته‌تر از ترکان مسلمان بوده است. در این میان یونانی‌ها و ارمنی‌ها پیشتاز بودند. حروف عربی و دستگاه چاپ عربی در قرن شانزدهم میلادی در ایتالیا دایر و کتاب مقدس و برخی متون مذهبی مسیحی به زبان عربی چاپ شد. اجازه‌ی چاپ با حروف عربی تا سده هجدهم در عثمانی مجاز نشد. وقتی سعید افندی پسر سفیر عثمانی در فرانسه توانست به‌رغم مقاومت و مخالفت‌ها چاپخانه‌ی ترکی راه اندازد، چاپ کتاب و آثار اسلامی کماکان ممنوع بود. تازه در ۱۷۲۷م (۱۳۹ق) بود که فرمان سلطان برای تأسیس چاپخانه‌ی ترکی صادر شد. [۱۱۷] بنیان‌گذار صنعت نشر در عثمانی ابراهیم متفرقه (۱۷۴۵-۱۶۷۴) اندیشمند نوگرا و معارف پرور عثمانی مجاری‌نژاد بود که به ترکیه آمده بود. [۱۱۸]

تقی‌زاده طی مقاله‌ی دیگری در همان نشریه‌ی *جهان اسلام*، در شرح تاریخچه‌ی پان‌تورکیسم («مشرَب اتحاد ترکان») پیرامون محافظه‌کاری نوعثمانیان و ترکان جوان به نکات قابل تأملی اشاره می‌کند مثلاً این‌که نامق کمال از پیشگامان ترکان جوان، آرا و اندیشه‌های خود را بر اساس و موازین مشرب اتحاد اسلامی و اتحاد عثمانیان برقرار کرده بود. در این باورها کمتر جایی برای پذیرش و تحمل مطلوب دستاوردهای فکری و علمی مدنیت نو گذاشته می‌شد. این امر به روی گردانی غیرمسلمان و غیرترکان و تفرقه در سرزمین‌های تحت سلطه‌ی عثمانی و پیامدهای دردناک و تقابلهای خونین، و مهم‌تر از همه گنبدی اصلاحات مدنی در عثمانی منجر شد. به باور تقی‌زاده در ذهن و آرای تنگ ملی‌گرایانه‌ی ترکان جوان کمتر جایی برای «دیگران» وجود داشت. تقی‌زاده تأکید می‌کند، منورالفکران عثمانی حتی «اندیشه‌های فلسفی» ایرانیان را برناتافتند. همین هم بود که هم مشروطه می‌خواستند و هم با نوآوری‌های مدنیت نو مقابله می‌کردند. در واقع اینان در بنیان‌گذاری توهم و اندیشه‌های بازگشت به خویشتن‌های شرقیان مسلمان نقش محرکی ایفا کردند.

مدرسه‌ی دارالفنون که در استانبول برپا شد مخالفان اعتراضات گسترده‌ای به راه انداختند. واقعیت این بود که عمق و وسعت تنظیمات بیشتر میان دولتمردان اصلاح‌طلب عثمانی مطرح شد و جا افتاد تا در میان ترکان جوان مخالف حاکمیت. آنها بر این امر پای فشردند که:

«آبخور نیرومندی یا ناتوانی ترکیه اقتصادی نیست بلکه فرهنگی و سیاسی است. پس اگر هم نابسامانی هست از ما نیست، زیر سر دیگران و بداندیشی دیگران است. به عبارت دیگر ترکان جوان چون نتوانستند به‌هنگام چاره‌ساز باشند، از روی ناچاری به خویشتن‌گرایی روی آوردند. یا، به قول یکی از جامعه‌شناسان معتبر عرب، به دنبال گذشته‌ی افسانه‌ای خود روان شدند. همانند گورکنان گذشته را کاویدند. از این تاریخ غرب‌ستیزی در نزد منوران ترک به مثابه ایدئولوژی جلوه‌گر آمد.» [۱۱۹]

نکته‌ی قابل تأمل این‌که نسل روشنفکران ایرانی عصر مشروطه به‌ویژه تقی‌زاده بیش از آنکه از غرب‌ستیزی و بازگشت به خویشتن ترکان جوان تأثیر پذیرفته باشند، بیشتر به اصلاحات و نهادسازی‌های مدرن دولتمردان حکومتی آن سامان توجه کردند. خود تقی‌زاده در همان مقالات خود در نشریه‌ی فرانسوی زبان این رویکرد را به‌وضوح نشان می‌دهد. رویکردی که به پیدایش و قوام بستر فکری و روایتی از تجدد ایران زمان پهلوی یاری رساند.

این همه را گفتیم و تأکید کردیم که ایرانیان در تعامل با دیگر راه‌ها و امکانات ارتباطی به ضرورت تغییر و اصلاح رسیدند، اما از تأثیر نوع‌ثمانیان و نشریات آنها در تبریز نیز نمی‌توان به‌سادگی گذشت. کمالینکه/اختر/استانبول (۱۸۷۶-۱۸۹۶م) به تحرکات آنها توجه داشت. نشریه‌ها و کتاب‌های ترکان جوان که در خارج چاپ می‌شد به استانبول راه می‌یافت. به صحنه رفتن نمایشنامه وطن، اثر نامق کمال، که با شور و استقبال به نمایش درآمد با توجه و دقت ایرانیان محفل/اختر مواجه شد. خبر آن در این روزنامه منعکس و به همراه سلسله مقالاتی در مفهوم وطن و تکلیف در قبال آن منتشر شد و به میان فارسی‌زبانان راه یافت.

خود/اختر هم گواه است که بیشتر توجه و دقت منورفکران ایرانی بر تحولات و اصلاحات در نظام حکومتی متمرکز بود. تعویض دو سلطان در سال ۱۸۷۶م، اعلام حکومت مشروطه، برپایی مجلس مبعوثان، تدوین اولین قانون اساسی عثمانی و بسیاری اصلاحات در نظام آموزشی و رواج معارف و نهادسازی‌های حکومت، جملگی از طریق/اختر به میان تبریزیان راه یافت. ایرانیان تجددخواه درون کشور از این تحولات باخبر شدند و پی بردند که اوضاع حکومت‌ها دیگر به روال اعصار و قرون گذشته نیست و حکومت‌های سرزمین‌های اسلامی هم ناچار به اصلاح نظام خود شده‌اند. /اختر حتی بحث‌هایی را که در مجلس مبعوثان پیرامون عملکرد سلطان، اقدامات ارتش و تدوین قانون اساسی می‌گذشت، به اختصار و با جرح و تعدیل‌هایی به اطلاع خوانندگان فارسی‌زبان می‌رسانید. متن اولین قانون اساسی رسمی تدوین شده با ترجمه‌ی فارسی در این نشریه چاپ شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹ که طومار حرکت سلطان مستبد عثمانی با نهضت دوم مشروطه‌خواهی ترکان جوان برای همیشه در هم پیچیده شد، تاریخ سرزمین عثمانی بحرانی‌ترین و مهم‌ترین تحولات مشرق زمین را از سر می‌گذرانید. در این ۳۵ سال، روزنامه‌ی/اختر بیش از دو دهه در مرکز این رویدادها، شهر استانبول، منتشر می‌شد.

تقی‌زاده در *خاطرات* و آثار پراکنده‌ی دیگرش از تأثیر روزنامه‌ی/اختر بر مسیر فکری خود و هم-دوره‌هایش سخن گفته است: «مطالعه‌ی مرتب روزنامه/اختر منتشره استانبول» [ص ۲۶] از جمله اقدامات تجددخواهان تبریز بود. همان‌طور که اشاره شد، او در نخستین سفرش به استانبول به خانه‌ی زین‌العابدین مراغه‌ای نویسنده‌ی *سفرنامه‌ی ابراهیم بیک*، که انتشارش در ایران ممنوع بود، رفته و با نویسندگان و دست‌درکاران روزنامه‌ی/اختر از نزدیک آشنا شد [ص ۴۴]. برخی افکار و آرای دو نسل اول روشنفکران ایرانی پیش از و هم‌زمان با مشروطه، زیر تأثیر اندیشه‌ها و اقدامات اندیشمندان و اصلاح‌گران عثمانی بود. [۱۲۰]

پس از تأسیس روزنامه‌ی/اختر به مدیریت آقا محمدطاهر، بازرگان‌زاده‌ی تبریزی با پیشینه‌ای شیخی محفلی نسبتاً متشکل از فرهیختگان مهاجر و تبعیدی گردهم آمدند. میرزا محمدطاهر چاپخانه‌ای هم در استانبول تأسیس کرد. انتشار/اختر به سرمایه‌ی او و با یاری معین‌الملک در سال ۱۲۹۲ق (۱۸۷۶م) آغاز شد. او علاوه بر انتشار و توزیع/اختر در میان ایرانیان سراسر جهان و ارسال آن به داخل کشور، کتاب‌های مفیدی نیز به زبان فارسی در چاپخانه‌اش به چاپ رساند. از او کتابی در آموزش زبان فارسی بر جای مانده است که در سال ۱۳۲۵ق در استانبول منتشر شد. در تأثیر/اختر بر ایرانیان جای دیگر مفصلاً سخن گفته‌ایم. برای دستیابی به نمونه‌ای از تأثیر/اختر و مدیر معارف پرورش در میان تبریزیان، می‌توان به *خاطرات میرزا جواد ناطق از سخنگویان انجمن تبریز* رجوع کرد. میرزا جواد از تأثیر محمدآقا طاهر در تحول فکری خویش گفته است. وی می‌نویسد که تغییر وضع روحی و عقیدتی و برانگیختگی به سوی مسائل اجتماعی و سیاسی، به‌ویژه در درک ضرورت تغییر رژیم

استبدادی به مشروطه، نخستین بار روزی در ذهنش جوانه زد که مدیر روزنامه‌ی/ختر را در تبریز و در خانه‌ی میرزا قافرش، از یاران تقی‌زاده، ملاقات می‌کند. [۱۲۱]

شش ماه اقامت مسافران تبریزی در استانبول، کلاً به مطالعه و بررسی و نوجویی سپری شد. تقی‌زاده خود می‌نویسد: در این دوره «شخصیت‌های تربیت‌شده‌ای» را ملاقات کرده، به دبستان ایرانیان رفته و با مدیرش حاجی رضاقلی خراسانی از ازلیان ساکن آن شهر، که علاوه بر مدیریت اداره/ختر مقاله‌نویس روزنامه *حبل‌المتین* کلکته هم بوده، آشنایی و مصاحبت پیدا می‌کند. به منزل حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای نویسنده‌ی نامدار *سفرنامه ابراهیم بیک* می‌رود و دیگر نویسندگان روزنامه پیشرو/ختر را ملاقات می‌کند. [ص ۴۴] در استانبول، از یک کتاب‌فروشی که کتاب‌های ممنوعه داشت، حدود صدجلد کتاب در طول شش ماه می‌گیرد و با شوق وافر می‌خواند. از این آثار تنها به نوشته‌های نامق کمال نویسنده‌ی نامدار ترک و آثاری در زمینه‌ی شناخت تفاوت و رمان گذرا اشاره‌ای می‌کند. از سیاهه و محتوای این کتاب‌ها اطلاع چندانی نداریم. گرچه جای دیگر به قلم او درمی‌یابیم که در آن دوره‌ی شش ماهه: «همه را به خواندن کتب ترکی (که از سال‌ها با آن آشنا شده بودم) گذرانده‌ام و اگرچه در آن زمان استبداد فوق‌العاده در مملکت عثمانی مستولی بود، من علاوه بر عده‌ی زیادی از کتب ادبی و ترجمه‌ی ترکی کتب فرنگی، کتب آزادی‌طلبان آن مملکت را نیز به طور بسیار مخفی به دست آورده و خواندم.» [۱۲۲]

تقی‌زاده نمی‌گوید مسافر غریب ما، و به قول خودش ناوارد به استانبول، چگونه توانسته به سرعت به منابع ممنوعه در شرایط خفقان همه‌جانبه‌ی زمانه‌ی سلطان عبدالحمید دوم عثمانی دست یابد؛ همین نمونه نشان می‌دهد که او در آن شهر هم ارتباط‌ها و مراوده‌های گسترده‌ای با عناصر سیاسی و مؤثر ایرانی و عثمانی شهر داشته که چنین امکانی برایش میسر شده است. به نظر می‌رسد تقی‌زاده ضمن آشنایی گسترده با متون و تحرکات عثمانی، پیش از آنکه از ترکان جوان و آرای آنان، که نقدهای جاندار بر کارنامه‌ی آنان نوشت، تأثیر پذیرفته باشد، به تحولات مصر و مباحثات روشنفکران آن سرزمین توجه داشت. به هردوی این تعامل و توجه‌ها اشاره کرده و جوانب چندگانه‌اش را خواهیم سنجید. [۱۲۳]

آشنایی با مصر و سیر اندیشه و تحرکات تجددجویان آن سرزمین در میان ایرانیان بی‌پیشینه نبود. خان اصلاح‌طلب مصر، محمدعلی پاشا، خدیو مصر که از اهالی آلبانی بود و در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۹ بر مصر فرمانروایی کرد، پیشگام اصلاحات در سرزمین‌های اسلامی بود. خبر اصلاحات گسترده و فرنگی‌مآب او در زمان محمدشاه به ایران رسیده بود. او با اقدامات چشمگیرش تلاش کرد مصر را به جاده‌ی مدنیت نو اندازد. با بازسازی و اصلاح قشون و نحوه‌ی اداره‌ی آن، و تأسیس صنایع و کارخانجات متعدد، تحولات جدید و کم‌سابقه‌ای را پیش برد. با تحول نظام آموزشی و تأسیس مدارس تراز نو، اعزام محصل به فرانسه، تأسیس چاپخانه در ۱۸۲۲م و چاپ و نشر کتاب‌های متعدد علمی، اجتماعی، و نظامی، مصر همچون نمونه و سرمشقی موفق و پیشرو در میان سرزمین‌های اسلامی مطرح شده بود. ایرانیان در زمان صدارت میرزا قاسی مذاکراتی برای اعزام محصل به مصر با مقامات آن کشور آغاز کردند. گرچه این کار سر نگرفت اما حاکی از توجه ایرانیان به تحولات مصر بود.

تعامل تقی‌زاده و ترکان جوان

تقی‌زاده در *خاطرات* و برخی آثار پراکنده‌ی دیگرش یادآوری می‌کند که پیش از سال ۱۳۱۵ق در تبریز به جراید ترک‌های جوان که در پاریس منتشر می‌شد و محرمانه به ایران می‌رسید، دسترسی داشته

است. او از نشریه‌ی «شورای امت» نام می‌برد که در فرانسه به دست احمدرضا بیگ و یاران‌اش منتشر می‌شد. [۱۲۴] تقی‌زاده در مقاله‌ی «تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان» می‌نویسد مقالات و افکار جدید از سه منبع به آذربایجان می‌رسید و «زبان ترکی و اتصال معنوی از این راه که سایر قسمت‌های ایران از آن محروم بودند» را یکی از این سه منبع معرفی می‌کند. [۱۲۵] او در ادامه‌ی این نوشته با نام بردن از شخصیت‌هایی که جملگی بعدها به فعالین سیاسی و فرهنگی و روزنامه‌نگاران به‌نام تبریزی بدل شدند، می‌نویسد اینها «در استانبول چشمشان باز شده بود.» [۱۲۶] بی‌تردید تأثیر حوزه‌ی سیاسی- فرهنگی استانبول بر آذربایجان به علل برشمرده شده بیش از سایر نقاط ایران بود که شاید به حوزه‌های سیاسی- فرهنگی دیگر در هند و اروپا یا قفقاز توجه داشتند. ناگفته پیداست که مقصود از اشاره‌های مکرر بر تأثیر افکار و اقدامات سرزمین عثمانی بر تجددخواهان ایرانی نه به این معناست که هرچه ایرانیان می‌اندیشیدند و یا عمل می‌کردند متأثر از آنان و به تقلید از آنها بوده و نه اینکه ضرورتاً موضوع از این قرار است که تو گویی هرچه آنان در بینش و کنش خود بروز دادند، نعل به نعل در ایران از آن پیروی و به آن عمل شد.

حرکت به مصر

پس از شش ماه اقامت در استانبول و مطالعه و بررسی پیگیر در شب‌های طولانی پاییز و زمستان، تقی‌زاده و تربیت، همراه با میرزا حسین کمال، با کشتی از استانبول به اسکندریه‌ی مصر عزیمت کردند. نوروز در سرزمین مصر پیاده شدند. مدت زیادی در اسکندریه نماندند. تعداد کمی ایرانی در بندر کهن- سال مصر می‌زیستند. روزنامه‌ی مشهور فارسی‌زبان *چهره‌نما* در سال اول انتشارش، هم‌زمان با ورود تقی‌زاده به آن شهر، در اسکندریه منتشر می‌شد. عبدالمحمد مؤدب‌السلطان مؤسس روزنامه به گفته‌ی پسرش منوچهر مؤدب‌زاده در اصفهان متولد شده بود. او بازرگانی بود که پس از سیر و سیاحت در سراسر ایران و قفقاز قصد سفر به آمریکا کرد. به جمع‌آوری و فروش کارهای هنری و دستی علاقه‌مند بود. با اجناسی که فراهم آورده بود، به قصد مسافرت به آمریکا در اسکندریه پیاده شد و آن‌جا را محل مناسبی برای اقامت یافت. اجناس همراه‌اش را فروخت و روزنامه‌ی *چهره‌نما* را در ۱۵ آوریل ۱۹۰۴م (محرم ۱۳۲۲) دایر کرد. [۱۲۷] تقی‌زاده می‌نویسد که پس از ملاقات مدیر *چهره‌نما* و معین‌التجار رشتی عازم قاهره شدند: «مقصد اصلی ما از مسافرت مصر بود که آزاد آزاد بود و قصد ما تأسیس روزنامه در آنجا بود.» [ص ۴۴]

اقامت مسافران ما در مصر قریب شش ماه طول کشید و به دلایلی کار برپایی روزنامه سرنگرفت و با اوج‌گیری نهضت مشروطه به ایران بازگشتند. اما ببینیم تقی‌زاده در این مدت با چه آرا و رویدادهایی آشنا شد و حاصل کار او از این سفر چه بود. او خود در خاطرات اقامت چند ماهه‌اش در قاهره، جز ملاقات با مدیر روزنامه‌ی حکمت، میرزا مهدی زعیم‌الدوله، به نکته‌ی دیگری اشاره نمی‌کند. در چند سطر از آنچه در آن سرزمین گذراند به سرعت می‌گذرد. به مدد اطلاعات پراکنده در سایر آثارش و یاری برخی از نشریات زمانه تا حدی اشاره گونه‌پی می‌بریم که بر او چه گذشته است. می‌دانیم که او به برخی نشریات فارسی چاپ مصر، نیز کتاب‌ها و جراید عرب‌زبان در تبریز دسترسی داشته است. ابتدا اطلاعاتی را بررسی کنیم که از ایرانیان ساکن قاهره داریم.

جامعه‌ی ایرانیان قاهره

در دو دهه‌ی پایانی قرن نوزدهم، اقلیت کم‌شمار اما مؤثر ایرانی و فارسی‌زبان در قاهره حضور داشته است. بازرگانان ایرانی از قرن ۱۶م از هند و بعضاً از خود ایران برای مبادله‌ی کالا به مصر رفت و آمد داشتند. اما به نظر می‌رسد در سده‌های بعدی این حضور کم‌رنگ‌تر شد. [۱۲۸] آندره بوموند تاریخ‌نگار برجسته‌ی فرانسوی در مبحث شناخت گذشته‌ی شهرهای عربی، به «بعضی ایرانیان» در قاهره اشاره می‌کند که به کار تجارت مشغول بودند. در سال ۱۸۸۲م حضور قریب به ۴۰۰ ایرانی و فارسی‌زبان در قاهره ثبت شده است. [۱۲۹] نکته‌ی قابل توجه اینک ده سال بعد، این تعداد ۱۳۰۱ نفر گزارش شده است. این امر حاکی از آن است که در دهه‌ی پایانی آن قرن، تعداد ایرانیان این شهر یکباره به بیش از سه برابر افزایش یافته است. در هنگامه‌ی جنبش مشروطیت، در سال ۱۹۰۷، ۱۳۸۵ نفر ایرانی در قاهره اقامت داشته‌اند. به نظر می‌رسد هم‌زمان با اوج‌گیری سیل مهاجرت ایرانیان در پی کسب نان و دستیابی به آرامش یا امکان تجارت بهتر، به خارج از کشور، ایرانیان به این دیار هم روی آوردند. فضای گشوده‌تر سیاسی، شکوفایی بیشتر اقتصاد شهر و رونق تجاری قاهره برای ایرانیان جذابیت آفریده بود. اطلاعاتی هم در دست است که صحت این ادعا را نشان می‌دهد. در زمینه‌ی تجارت، «بازار خان خلیله» مرکز خرید و فروش کالاهای دستی، هنری و عتیقه‌ی شرقی در این سال‌ها، تا حدی به کنترل ایرانیان و فارسی‌زبانان در آمد، چنان که در دو دهه‌ی اولیه‌ی قرن بیستم، ایرانیان عملاً بیشتر مراکز کسب و کار این بازار مهم قاهره را در اختیار داشتند. [۱۳۰]

در مورد ارتباط جامعه‌ی ایرانیان قاهره با مباحث این کتاب اطلاعات دیگری هم داریم. شرکت اسلامی که در ذی‌قعدة ۱۳۱۶ق به ریاست محمدحسین بازرگان کازرونی و همیاری برخی دگراندیشان تأسیس شده بود، در سال ۱۳۱۸ق آقا میرزا محمدحسین مشکی را به مصر فرستاد تا نمایندگی شرکت را برای صادرات کالاهای ایرانی به آن سرزمین و فروش آنها دایر کند. [۱۳۱] گرچه مرکز این شرکت در اصفهان بود و به منظور رقابت با شرکت‌های خارجی روس و انگلیس با تأکید بر امر خرید و فروش «متعه‌ی وطنی» دایر شده بود، شعبه‌ای هم در تبریز تأسیس کرده بود. کار آن شعبه سرنگرفت زیرا کار تجار بزرگ این شهر عمدتاً وارد کردن کالاهای اروپایی به ایران از مسیر استانبول، و دغدغه‌ی عمده‌ی این شعبه فروش و گسترش کالاهای وطنی بود. اما می‌دانیم که هم سید جمال‌الدین واعظ و هم ملک‌المتکلمین از دگراندیشان دینی زمانه که برای ترغیب مردم به خرید محصولات داخلی توسط این شرکت به شهرهای مختلف ایران مسافرت و وعظ می‌کردند، به تبریز هم آمدند و تقی‌زاده در همان زمان با آنها آشنا و محشور شد. در جای دیگر به این موضوع اشاره کرده‌ایم. شعبه‌ی شرکت اسلامی در مصر در ۱۳ رجب ۱۳۱۸ق با همکاری تجار ایرانی مقیم آن سرزمین افتتاح شد. [۱۳۲]

تمرکز این گفتار بر فضای فرهنگی در میان ایرانیان قاهره است. در زمانی که در استانبول تنها یک نشریه‌ی مهم فارسی‌زبان، /ختر، منتشر می‌شد و در سال ۱۸۹۶ از انتشار باز ماند، در قاهره، در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۹۲م تا نهضت مشروطه، چهار روزنامه‌ی برجسته‌ی فارسی‌زبان پای بر عرصه‌ی مطبوعات نهادند. تشدید سانسور عثمانی و فشار دولت ایران، به‌خصوص پس از تحویل سه تن از روشنفکران تبعیدی ایران، میرزا قاجان کرمانی و یاران‌اش، کار در استانبول را دشوار کرده و برخی دست‌درکاران مطبوعات فارسی و ایرانیان فرهنگ‌پرور، رو به مصر آوردند که فضای مساعدتری داشت. در این زمان مصر و قاهره به حوزه‌ی فرهنگی و تجددخواهی جذابی برای ایرانیان بدل شد. برای شناخت همه-جانبه‌تر جامعه‌ی ایرانی قاهره در آستانه‌ی مشروطیت می‌توان به چهار نشریه‌ی مهم فارسی‌زبانی که در این دوره در مصر منتشر می‌شد، اشاره کرد.

روزنامه‌ی حکمت

حکمت، نخستین نشریه‌ی فارسی‌زبان در مصر و شهر قاهره بود که به مدیریت میرزا مهدی‌خان تبریزی — زعیم‌الدوله — در سال ۱۳۱۰ق (۱۸۹۲م) انتشار خود را آغاز کرد. روزنامه‌ای که به مدت ۱۵ سال و به طور نامنظم منتشر و توزیع شد. این روزنامه به داخل ایران هم می‌رسید.

میرزا مهدی تبریزی (زعیم‌الدوله) حدود سال ۱۲۵۳ق در تبریز به دنیا آمد و قریب هشتاد سال عمر کرد و در شهر قاهره درگذشت. او پزشک حاذقی بود. کسروی گرچه روزنامه‌اش را ندیده اما او را مردی دانشمند و نیک‌اندیش می‌شناسد. امین‌الدوله دولتمرد اصلاح‌طلب و معارف‌پرور ناصر‌ی نیز در سفرنامه‌اش می‌نویسد که میرزا مهدی را در سال ۱۳۱۶ق در راه سفر حج ملاقات کرده و او را «مردی طلیق و بلیغ و هوشمند» معرفی می‌کند که از همه چیز اظهار اطلاع می‌کند. وطن‌دوست بوده و به زبان‌های ترکی و عربی مسلط است و از امور سیاسی بی‌خبر نیست. میرزا مهدی مبلغ پرشور پاکسازی زبان فارسی و سرهنویسی بود و به‌ویژه بر حذف لغات عربی از زبان فارسی تأکید می‌ورزید. [۱۳۳] روزنامه علاوه بر چند مقاله، اخبار ایران و مصر و رویدادهای مهم جهان را منتشر می‌کرد. روزنامه و مدیر ایران خواه‌اش در بحبوحه‌ی مشروطه در سمت و سوی نیروهای مترقی و پیشرو قرار داشت. مثلاً در زمان بمباران مجلس اول و حمله و پیگرد همه‌جانبه‌ی مدیران و گردانندگان مشروطه‌خواه جراید به اعتراض برخاست و از خبر کشته شدن سردبیران دگراندیش روح‌القدس و صوراسرافیل به دست «دژخیمان» اظهار انزجار کرد و از فرار محمدرضا شیرازی مدیر روزنامه‌ی رادیکال مساوات، و سپس بازگشت‌اش به تبریز، «مرکز احرار ابرار»، و نشر دوباره‌ی جریده، خرسندی خود را اعلام کرد. [۱۳۴] این روزنامه در همین سال از انتشار مجدد روزنامه‌ی «استقلال مطبع دارالسلطنه تبریز» با آرا و باورهای مشروطه‌خواهی اظهار شادمانی کرد. [۱۳۵] در ۱۴ رجب ۱۳۲۷ق که روزنامه‌ی *حبل‌المتین* یومیه‌ی تهران به جرم درج مقاله‌ی «اذا فسدالعالم فسدالعالم» در مخالفت با روحانیون و خرافات توقیف شد و وزارت عدلیه به ۲۳ ماه حبس برای مدیر آن حکم کرد، در حالی که اعتراض چندانی از نشریات درون ایران دیده نشد، حکمت قاهره تعدی به آزادی مطبوعات و حکم علیه *حبل‌المتین* را برناتفت و در مطلبی تحت عنوان «پاداش خدمات هیجده ساله *حبل‌المتین*» به پنج دلیل حکم را نادرست اعلام کرد. [۱۳۶] روزنامه‌ی *قانون* چاپ لندن هم در شماره سی و هشتم خود نوشت: «روزنامه‌ی حکمت از قاهره نور تمدن و آزادمنشی را در ایران» می‌تاباند. میرزا آقاخان کرمانی در نامه به ملک‌خان نام میرزا مهدی را در میان کسانی که مورد اعتماد و شایسته‌ی ارسال *قانون* است، پیشنهاد کرد. [۱۳۷] میرزا مهدی با روزنامه‌ی *اختر/استانبول* هم همکاری داشت؛ مقالات و اشعاری در آن منتشر کرده است. [۱۳۸] خبر ورود تقی‌زاده و تربیت و میرزا کمال به مصر در روزنامه‌ی حکمت اعلام شد. نخستین رساله‌ی بلند و معروف تقی‌زاده که مفصل به آن پرداخته‌ایم، اولین بار در سه شماره پیاپی سال ۱۳۲۳ق حکمت منتشر شده است. [۱۳۹]

روزنامه‌ی ثریا

ثریا دومین روزنامه‌ی فارسی‌زبان قاهره بود که انتشار آن از چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۶ق به مدیریت علی محمدخان کاشانی آغاز شد. میرزا علی محمدخان علاوه بر استانبول در تقلیس و شهرهای دیگر قفقاز هم زندگی و تجارت کرده بود. می‌دانیم که طالبوف مدتی نزد او در تقلیس به کار مشغول بود. او خود می‌نویسد: غرض از تأسیس نشریه‌ی فارسی، حبّ وطن، دولت خواهی، ملت‌پرستی، رواج تمدن و

تربیت عمومی و مصالح جمهور ملک و کشور بوده است. در ادامه می‌افزاید: در خدمت وطن هیچ چیز آراسته‌تر از «آگاه نمودن ابنای وطن که غالب روش اجانب ندانند و از سیاست مغربیان که ظاهری چون چهره‌ی خوبان آراسته و باطنی چون دل دوزخیان کاسته دارند، بی‌خبر از مکر و کیدشان غافل‌اند» توسط نشر روزنامه نیست، لذا اقدام به سفر به مصر و انتشار *ثریا* کردم. [۱۴۰]

علی محمد خان مدتی در اداره‌ی *اختر* استانبول به کار مشغول بود. تأثیرگردانندگان و مطالب روزنامه‌ی *اختر* بر دوره‌ی اول *ثریا* محسوس است. از آنجا که سید فرج‌الله کاشانی تأمین هزینه‌های نشریه را بر عهده داشت به دلیل مشکلات مالی و به علت اختلاف نظرش با علی‌محمد خان، به‌ویژه کشاکش بر سر بابیان ازلی و بهائیان، علی‌محمدخان از شماره‌ی ۲۷ سال دوم از *ثریا* کناره گرفت و نشریه‌ی مستقل خود، *پرورش*، را تأسیس کرد. [۱۴۱] با توجه به نوشته‌های شماره‌های بعدی کیفیت روزنامه از این زمان چون سابق نیست. مناقشات و جدل‌های این دو که در *ثریا* و *پرورش* منعکس شده، حکایت از اختلاف نظر عمیق و اختلافات مالی و شخصی و مهمتر مسلکی آنان دارد. از همکاری مجدالاسلام کرمانی ازلی مسلک با *ثریای* قاهره پیش از جدایی [۱۴۲]، همچنین گلیپایگانی مبلغ نامدار بهائیی پس از جدایی خبر داریم. شرح آن را در کتاب ازلیان ایران پی‌گرفته ایم.

از ارتباط تقی‌زاده با *ثریا* هم شواهد مستندی در دست داریم. به تدارک برای تأسیس مدرسه‌ی تربیت در تبریز و حوادث متعاقب آن اشاره شد. تقی‌زاده در نامه‌ای دادخواهانه به روزنامه‌ی *ثریا*، از حمله و مقابله‌ی متعصبین و مخالفین تأسیس مدارس نو به ترغیب و تحریک سید محمد یزدی و سر نگرفتن کار مدرسه سخن گفته است. این نامه در *ثریا* مورخ ۲۲ صفر ۱۳۱۷ به چاپ رسیده است. گرداننده‌ی روزنامه در حاشیه‌ی همان نامه افزوده که: «*خبرنگار* ما ضمناً می‌نگارد که چندین بیچاره که اصلاً نمی‌دانند خبرنگاری چیست، به اسم خبرنگاری *ثریا* متهم شده‌اند. از برای خدا عدم ارتباط آنها را به اداره‌ی *ثریا* را اعلان کنید که اگر نفسی به خبرنگاری متهم شود، جان و مالش در معرض خطر است و امروز خبرنگاری جنایت و گناهی بزرگ شمرده می‌شود.»

از آنجا که لفظ *خبرنگار* بلافاصله پس از امضای نام «سید حسن تقی‌زاده تبریزی» در شرح رویداد آمده است، می‌توان گمان کرد نویسنده‌ی اکثر مطالب و اخباری که به امضای «*خبرنگار* مخصوص *ثریا* در تبریز» آمده باید تقی‌زاده باشد. [۱۴۳]

در شماره‌ی ۵۱ روزنامه *ثریا* [۱۴۴] آمد که نوشته‌های *ثریا* که همه «از روی وطن‌پرستی» بود، مؤثر واقع شد و سید محمد یزدی محرک مقابله با مدرسه‌ی تربیت از تبریز تبعید شد. می‌دانیم روحانی مزبور بعدها در دوران مشروطه در دستگاه محمدعلی میرزا از مخالفین سرسخت مشروطه بود. [۱۴۵]

پرورش قاهره

میرزا علی‌محمد کاشانی، پس از جدا شدن از *ثریا*، روزنامه‌ی *پرورش* را از ۱۰ صفر ۱۳۱۸ق (۸ ژوئن ۱۹۰۰م) در شهر قاهره منتشر کرد. جمعاً ۳۳ شماره از آن انتشار یافت و کارش به علل مشکلات مالی، و نیز بیمار شدن گرداننده‌ی تجددخواهانش متوقف شد. بیماری دیرپایش، سل، سرانجام مرگ زودهنگامش را در سال ۱۳۲۰ق (۱۹۰۳ م) رقم زد. ادوارد براون که با مدیر روزنامه در تماس مکاتبه‌ای بود می‌نویسد: «*پرورش* یکی از مهم‌ترین روزنامه‌های فارسی‌زبان است که از لحاظ نفوذ در میان نسل جوان ایرانی [در آستانه‌ی مشروطه] مقام اول را حائز است و موجب تهییج افکار و محرک احساسات توده‌ی مردم کشور بوده است. به‌علاوه از جهت اسلوب بیان و شیوه‌ی نگارش دارای زیبایی خاصی می‌باشد. . . آهنگ آتشین و شیوه‌ی شیرین فصیح و سلیس *پرورش* تأثیر فوق‌العاده‌ای در افکار عمومی ایرانیان داشته. و فی‌الحقیقه موجد انقلاب فکری در کشور بوده است. برخی مقالات مخصوص آن: «از

قبیل دختر حاجی ندمال، خواب و خیال، مقاله و مصاحبه، دور و تسلسل، و مجلس محاکمه با محضر قاضی وجدان سرمشق فصاحت و بلاغت در زبان فارسی شمرده می‌شود.» [۱۴۶]

کسروی سال نخست پرورش را از بهترین روزنامه‌های زمانه می‌شناسد و گرداننده‌اش را از مردان باغیرت و دانشور معرفی می‌کند. [۱۴۷] پرورش در سفر نخست مظفرالدین شاه به اروپا در زمهری همراهان او بود و نوشته‌های قابل تأمل از ناآگاهی و رفتار نامطلوب اطرافیان شاه به‌جا گذارده است. خود او در شرح مسافرت سه ماهه به اروپا از تأثیر مشاهدات و تحولات فرنگ سخن گفته است. [۱۴۸] مجدالاسلام روزنامه‌نگار نامدار ازلی مسلک دوره‌ی مشروطه با یادآوری خاطرات همکاری خود با پرورش می‌نویسد:

«خدمات و زحمات مرحوم علی‌محمدخان مدیر *تربیا* و پرورش به عالم آزادی ایرانیان از چیزهایی است که احدی نمی‌تواند تردید و انکار نماید، مطالبی از ۹ سال قبل [منظور ۱۳۱۸ق] در جریده‌ی پرورش می‌نوشت که ما امروز جرئت انتشار آن‌گونه مقالات را نداریم و حرف‌هایی در مسافرت فرنگ به شاه مرحوم و وزراء ملتزم رکاب عرض کرد که مدیر *طیمس* [نایمزا] لندن با آن همه آزادی نمی‌تواند به وزراء انگلیس بگوید» [۱۴۹]

مستنصرالسلطنه که از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ق مسئولیت دیپلماتیک ایران در مصر را به عهده داشت دولت ایران را به «زبان‌درازی و تند قلمی» مدیر پرورش هشدار داد. [۱۵۰] میرزا علی‌محمدخان از همکاری مطبوعاتی دو برادر تجددخواه و معارف‌جوی خود میرزا نصرالله شیبانی، رئیس بعدی مدرسه‌ی فلاحت تهران، و میرزا عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) مخبر روزنامه‌ی *تایمزلندن* در تهران، وکیل مجلس دوم مشروطه و از دوستان و همراهان آن زمان تقی‌زاده، در روزنامه‌ی پرورش بهره‌مند بود.

در شرح فعالیت‌های تقی‌زاده باید به نشریه‌ی *کمال قاهره* که توسط همسفر او میرزا حسین کمال، که در سرآغاز سال ۱۳۲۳ق تأسیس شد، هم اشاره ای داشته باشیم. *کمال قاهره* که در غالب آثار فارسی نادیده انگاشته شده، در واقع، در ادامه‌ی کار روزنامه‌ی *کمال* وابسته به مدرسه‌ی کمال تبریز کار خود را همچون روزنامه‌ای خبری - تحلیلی در قاهره آغاز کرد. تقی‌زاده در این برهه کنار دوست تبریزی خود بود و احتمالاً در نوشته‌ها و نشر روزنامه همکاری داشته است. تا شعبان ۱۳۲۳ق (سی سپتامبر ۱۹۰۵) جمعاً ۹ شماره از *کمال قاهره* منتشر و میرزااحسین از مصر به ایران بازگشت. [۱۵۲]

نشریات عرب‌زبان مصر در میان ایرانیان

نسل منورالفکر عصر مشروطیت، برخلاف نسل‌های بعدی، به تحولات و آرای متفکران سرزمین‌های عربی به‌ویژه مصر توجه خاصی مبذول می‌داشت. غالب آنان، از جمله تقی‌زاده، زبان عربی را کامل می‌دانستند و نشریات و کتاب‌های در دسترس آن دیار را مطالعه می‌کردند. تقی‌زاده در نوشته‌ای به سفر خود به مصر اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در مصر معاشرت با جرجی زیدان صاحب مؤلفات معروف و ناشر *مجله الهلال* حاصل شد که از چندین سال قبل آشنایی دورادور به سبب نشر [توزیع] *مجله‌ی او* در تبریز و وکالت آن در آن شهر و به واسطه‌ی مقاله‌ی مختصری که در *مجله‌ی الهلال* نوشته بودم، موجود بود.» [۱۵۳]

جرجی زیدان و مجله‌ی الهلال

گفته شد تقی‌زاده پیش از سفر مصر، در تبریز در مقام نماینده‌ی مجله‌ی *الهلال*، به این نشریه دسترسی داشت و آن را میان هم‌وطنان خود توزیع می‌کرد. اشاره‌ای فشرده به آرا و کارنامه‌ی جرجی زیدان مؤسس و گرداننده‌ی اصلی و نویسنده‌ی اکثر مطالب آن نشریه، به فهم تأثیر مطالب این نشریه بر افکار تقی‌زاده کمک می‌کند.

جرجی زیدان در ۱۴ دسامبر ۱۸۶۱ در شهر بیروت و در خانواده‌ای یونانی که مسیحی ارتدکس و نسبتاً فقیری بودند به دنیا آمد. لبنانی که از شورش‌های بیست ساله‌ی دهقانی علیه تعدی مالکان با معضلات بسیار و نابه‌سامانی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دامنه‌داری بیرون آمده بود. خانواده‌اش به رغم پیشینه‌ی مسیحیت ارتدکس، باورهای مذهبی چندان استواری نداشت. هیئت‌های کاتولیک فرانسوی و پروتستان انگلیسی و آمریکایی از اوایل سده‌ی نوزدهم در سراسر لبنان، به ویژه بیروت، مدارس و مراکز تبلیغی خود را برای جذب مردم برپا کرده بودند. این هیئت‌های مذهبی جدا از نیت و انگیزه‌های استعماری اولیه، بستر و مبنای آموزش و پرورش جدید و نهادهای تربیتی آن را در لبنان فراهم آوردند. در دوران کودکی و نوجوانی زیدان، عملاً تعدادی مدرسه‌ی ابتدایی و متوسطه برای پسران و دختران و حتی دو کالج دایر شده بود: کالج پروتستان سوریه وابسته به هیئت مذهبی آمریکایی، و دانشگاه سنت جوزف وابسته به هیئت ژرژوئیت‌های فرانسوی. زیدان نتوانست از تعلیم و تربیت ابتدایی و متوسطه بهره‌ی چندانی برگیرد. در واقع مردی خودساخته بود که آگاهی و دانش خود را عمدتاً با مطالعه و تحقیق و به یاری سیاحت شخصی به دست آورده بود. باورهای مذهبی - کلیسای ارتدکس یونانی - را نیز در مسیر زندگی و اندیشه‌هایش چندان مؤثر ندانسته‌اند. [۱۵۴] زیدان نوجوان پس از تحصیل دروس مقدماتی ابتدایی به دلیل فقر دامنه‌دار خانواده و وجود پدری که هر نوع آموزشی فراتر از خواندن و نوشتن مورد نیاز کاسبی خود را تلف کردن عمر می‌دانست، ناگزیر به بازار کار وارد شد.

وی به رغم سختی‌ها و محدودیت‌ها، توانست در ۱۹ سالگی امتحان ورودی کالج پروتستان آمریکایی را با موفقیت سپری و برخلاف میل پدر در رشته‌ی پزشکی ثبت نام کند. [۱۵۵] این کالج بعدها به دانشگاه آمریکایی بیروت معروف شد و تقی‌زاده به امید و عشق تحصیل پزشکی در آن به خارج رفت و مدتی هم در بیروت اقامت کرد.

زیدان در سال دوم کالج پزشکی، ۱۸۸۲، ناچار شد درس را نیمه تمام رها کند و هرگز ادامه ندهد. علت این امر پیش آمدن رویدادی بود که او در مجله‌ی *الهلال* شرح‌اش را آورده است. در این سال یکی از اساتید وی به نام ادوین لوئیس، به دلیل ارائه‌ی دروس تکامل داروین و هواخواهی از اندیشه‌های مخالف جزمیات مذهبی از کالج اخراج شد و دانشجویان در اعتراضی با خواست بازگشت استاد اخراجی، کلاس‌های درس را تعطیل کردند. این بحران موجب شد که برخی دانشجویان از جمله زیدان برای ادامه تحصیل بازنگردند. از سال بعد مدیران دین یار کالج هر استاد جدید را مجبور می‌کردند تعهدنامه‌ای را امضا کند که به اصول جزمی مذهبی پروتستان وفادار باشد. زیدان بعدها در مجله‌ی *الهلال* یکی از باورمندان و تبلیغ‌گران نظریه‌ی تکامل داروین شد. او پس از این رویداد برای ادامه‌ی فعالیت و پیشبرد اهداف خود قصد مهاجرت به مصر کرد که در قیاس با بیروت از فضای آزادتری برخوردار بود و در سال ۱۸۸۳ به آن سرزمین هجرت کرد. [۱۵۶]

اولین کار مطبوعاتی زیدان در مصر در دفتر روزنامه «*ز زمان*» (Az-Zaman) [الزمان] در سال‌های ۱۸۸۳-۱۸۸۴ بود. او در تابستان ۱۸۸۶ به لندن سفر کرد و فرصت یافت تا آثار و دیدگاه‌های شرق‌شناسان آن کشور را مطالعه کند. علاقه و دغدغه‌ی عمده و محوری زیدان کوشش در تاریخ بود. آثار

او چه در قالب تاریخ وقایع و تحلیل آنها و چه در شکل رمان‌های تاریخی نشان‌دهنده‌ی این علاقه است. او مردی خودساخته و مستقل بود که در وضعیت عادی متوسط زیست. صاحب خانه‌ای نبود، در کار و زندگی و پیشبرد اهداف خود سخت می‌کوشید و هیچ فرصتی را هدر نمی‌داد. بی‌گمان بزرگ‌ترین حاصل عمرش تأسیس و اداره‌ی *الهلال*، نامدارترین نشریه‌ی عربی‌زبان آن روزگار بود. از سال ۱۸۹۱ تقریباً هر سال یک رمان تاریخی نوشت. در ۱۵ سال آخر عمرش آثار میان‌مایه‌ی تحلیلی پیرامون تاریخ و ادبیات عرب نوشته است. زیدان در ۲۱ جولای ۱۹۱۴م در قاهره درگذشت.

یکی از مباحث عمده‌ی کتاب‌ها و مقالات جرجی زیدان پیرامون شخصیت یا، به قول تقی‌زاده، کاراکتری است که جوانان کشورهای شرقی باید با بهره‌گیری از تفکر و فردیت خودساخته و مستقل جدید غربی ایجاد و بنیان جامعه‌ی خود را بنا نهند. او چه در زندگی‌نامه‌ی خودنوشت‌اش، که در *الهلال* هم چاپ شده است، و چه در پردازش شخصیت‌های تاریخی آثارش، آن‌گونه که مطلوب او بود، این مفهوم را پرورانده است. [۱۵۷] زیدان در پردازش شخصیت خودساخته و مستقل‌اش تحت تأثیر تعلیم و تربیت جدید و فراگیر غربی، به آداب و مناسک و رفتار اجتماعی و حتی نوع لباس پوشیدن توجه داشت. البته باید توجه داشت که زیدان به دلیل پیشینه‌ی مسیحی و سهولت ارتباط با اروپاییان، و نیز به علت خفقان و استبداد شرقی عثمانی در سوریه، زمینه‌ی پذیرش مدنیت و مناسک غربی را، بدون توجه عمیق به نیت، اهداف و منافع دولت‌های استعمارگر اروپایی در گسترش مناسبات و فرهنگ نو داشت. این رویکرد نزد روشنفکرانی که در فضای استبدادی عثمانی و ایران با پیشینه‌ی اسلامی و وجود مخالفت و مقاومت سنت‌ها و مذهب تمامیت‌خواه، کمتر شدنی بود. پذیرش تعلیم و تربیت و مناسک غربی به دلیل ناهمسانی، ناهم‌زمانی و ناهمخوانی با سنن و مذهب در کشورهای مسلمان در میان روشنفکران با معضلاتی پیچیده‌تر همراه بود.

گرچه زیدان مبدع و مبتکر هیچ اندیشه‌ی بدیعی در دنیای عرب نبود و خود نیز چنین ادعایی نداشت، اما چهره‌ای معروف، محبوب و مؤثر در بیداری روزگار خویش به شمار می‌رفت. با انتشار ماهانه‌ی مجله *الهلال* تا زمان مرگش، ۱۹۱۴م، و با نوشتن مقالات متعدد، رمان‌های گوناگون، پژوهش‌های تاریخی، زبان‌شناختی و نیز کارآموزگاری و تدریس نقش برجسته‌ای در مصر ایفا کرد و خود را در مقام یکی از شخصیت‌های دوران بیداری عرب در مصر شناساند. نشریه‌ی *الهلال* و رمان‌هایی که در آن منتشر می‌شد، در سطح گسترده‌ای در جوامع عربی و کشورهای مسلمان، از جمله ایران محبوب بود و مخاطب فراوان داشت. وی برای پیشبرد اندیشه‌ها و آرای خود به دلیل پیشینه‌ی مسیحی با موانع بسیار مواجه شد. [۱۵۹]

زیدان خود را فردی سیاسی نمی‌دانست و راه‌حل‌های عاجل سیاسی را برای ترقی و پیشرفت در خلأ دانایی و آگاهی و حضور جهل و تعصب و بی‌سوادی عمومی چاره‌ساز نمی‌دانست. در نزد او تعلیم و تربیت مهم‌ترین عامل برای توسعه و ترقی و رهانیدن مردم از چنگال جهل و ناآگاهی و ترغیب به مشارکت در سرنوشت جامعه‌ی خود به شمار می‌رفت. [۱۶۰] زیدان در آثار مختلف خود بارها با ایده‌ی پان‌اسلامیستی (اتحاد اسلام) سید جمال‌الدین اسدآبادی و یاران‌اش از جمله سید عبده مخالفت کرد. او این نظر سید جمال‌الدین را که بازگشت به صدر، اصلاح و ناب‌سازی اسلام را چاره‌ی مقابله با مدنیت جدید غربی و استعمار دولت‌های آن دیار می‌دانست، به شدت رد می‌کرد. ایده‌ای که می‌خواست با اتحاد دولت‌های اسلامی تحت هدایت یک پیشوای اسلامی در مقابل دولت‌های اروپایی نیرویی پرتوان و کارآمد بسازد و آنها را از اضمحلال و نابودی برهاند.

زیدان در کنار کار مستمر مطبوعاتی و نوشتن رمان‌های تاریخی به تدریس زبان عربی پرداخت. در آرای او آموزش و پرورش بر هر امر دیگری در راه پیشرفت و ترقی تقدم و برتری داشت. [۱۶۱] زیدان فردیت مستقل، متفکر، آگاه و مسئول برای ترقی و تعالی جامعه را ضروری می‌دانست. او در جامعه‌ای که تعصب اسلامی و سوءظن به مسیحیان، به دلیل هم‌ریشگی آنان با فرنگیان، غالب بود، به مباحث سکولار و مدافع علوم جدید خود در تقابل با سنت و باورهای اجتماعی و مذهبی پرداخت. البته به دلیل پیشینه‌ی مسیحی ترجیح می‌داد که بدون درگیری مستقیم و رودررویی سیاسی، افکار فرهنگی خود را عرضه کند. مثلاً، او در عرضه‌ی باورهای خود به نظریه‌های جدیدی چون داروینیسیم، با پرهیز از درگیری مستقیم، جوانب علمی آن را به زبان ساده و در قالب آثار و مقالات قابل فهم عمومی استناد می‌کرد. زبان او رادیکال و انقلابی نبود، بلکه با منشی ملایم و منطقی و بعضاً قسه‌گونه مطالب را ارائه می‌داد. او می‌دانست علوم و فنون جدید ضرورتاً از تقابل و رودررویی مستقیم با مذهب غالب گسترش نیافته و سکولاریسم به مفهوم ضدیت با دین نیست؛ ضمن اینکه می‌دانست با گسترش نظریه‌های نو و نگاه منطقی به پدیده‌ها، پایه‌های ذهنیت جزم‌گرا و سنتی به نحوی اجتناب‌ناپذیر لرزان خواهد شد. او آگاه بود که در جامعه‌ای به غایت متعصب و سنتی زندگی می‌کند و امر آگاهی و گسترش دانش نو یک-شبه و در تقابل رادیکال پیش نخواهد رفت. گسترش آموزش و پرورش عمومی و اجباری ابتدایی، تربیت نسلی از معلمان و روشنفکران نوگرا و تعقل‌گرا و ترویج علوم و فنون جدید یک فرایندی طولانی، تدریجی، پیگیر و منطقی، می‌تواند با جهل، تعصب، خرافات و عقب‌ماندگی مقابله و راه پیشرفت و ترقی جامعه را تسهیل کند. باورهای او در قالب خواست نظام پارلمانی، تغییر و اصلاحات تدریجی تجلی کرد. با همه‌ی این احوال، زیدان از سوی باورمندان مسلمان، و نیز مسیحی، به دلیل نگرش‌های سکولار و نوشته‌هایش که با گوهر باورهای جزمی مخالف بود، مورد خطاب، عتاب و مقابله قرار گرفت. شدیدترین و خصمانه‌ترین انتقاد و مقابله با زیدان از جانب رشیدرضا، مسلمان و داعی اتحاد اسلام و از شاگردان برجسته سید محمد عبده و سید جمال‌الدین اسدآبادی در مجله شریعت‌خواه المنار صورت پذیرفت. [۱۶۲]

زندگی‌نامه‌نویس‌اش رویکرد اصلی زیدان در برخورد با ساختار اجتماع و تحولات آن را "داروینیسیم اجتماعی" می‌شناسد. [۱۶۳] در قرن نوزدهم، داروین همان منزلتی را داشت که گالیله و نیوتون در قرن‌های پیشین داشتند. داروین خود فردی لیبرال بود و لیبرال‌ها از نظریه‌ی تکامل او خرسند بودند، چرا که بستر جدیدی را برای مقابله با جزمیات سنتی فراهم آورده بود. او با گردآوری انبوهی از دلایل و شواهد، نظریه‌ای را که بی‌پیشینه نبود، تثبیت کرد و به آن پذیرش همگانی بخشید. نظریه‌ی تکامل او حیات را بر مبنای پیدایش و تحول تدریجی از مبدأیی واحد تعریف می‌کرد. اما در آرای او اصل دیگری هم مطرح شد: تنازع بقا. بنابر آرای وی، امکانات و توان محیط برای بقای همه‌ی موجودات زنده کافی نیست، بنابراین، علاوه بر تصادف، اجزای هر نوع واحد برای بقای خود با هم به رقابت می‌پردازند و تنها امکان ماندگاری آنهایی وجود خواهد داشت که به نحو احسن با محیط سازگار می‌شوند.

بحث ما بر سر مبنای زیست‌شناختی آرای داروین نیست، بلکه بهره‌گیری در تطبیق مفاهیم و سازوکارهای زیست‌شناسی در امور اجتماعی است. امری که بی‌تردید در تعارض با انگیزه و اهداف داروین قرار دارد. بدیهی است که همه‌ی موجودات زنده در راه تکامل‌اند، گرچه هر تکاملی همان مفهوم تعالی را در بر ندارد. اما برخی با اتکا به داده‌ها و یافته‌های داروین رویکردی غایت‌خواهانه برای جهان و آینده‌ی آن عرضه و آن را به ابزار توجیه و تفسیر آرای خود بدل کردند. اینها با اتکا به اصول دوگانه‌ی داروین، ستیز برای زنده‌ماندن و ماندگاری شایسته‌ترین و قوی‌ترین، مدعی شدند هر جریان و فردی که از این دو اصل پیروی نکند ناگزیر از میان می‌رود و آنان که خود را با آن تطبیق دهند به سوی تحول و

تکامل ره خواهند پیمود. اینان به تدریج نتیجه‌گیری کردند که ستیز برای ادامه‌ی حیات در میان نژادها و ملت‌ها و تمدن‌ها نیز همسان با قلمرو طبیعت پیش می‌رود و در این کشمکش مرگ و زندگی، شایسته‌ترین‌ها و قدرتمندترین‌ها باقی می‌مانند. نظری که در دهه‌ی پایانی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم بن‌مایه‌ی نظریه‌های ایدئولوژیک قدرت‌های بزرگ و دستاویزی برای جنگ و قلمروگستری و ستیزه‌جویی و برتری‌طلبی نژادی و قومی (فاشیسم و نازیسم) از کار درآمد. کاربرد اجتماعی نظریه‌ی تنازع بقا در تناقض با این نظر قرار گرفت که انسان‌ها برابر به دنیا می‌آیند و تفاوت‌ها معلول شرایط اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی است و می‌توان بر مبنای یک قرارداد اجتماعی و نظام حقوقی و اجتماعی آن را جاری کرد. گرچه همه‌ی کسانی که به تأثیر از اصل تنازع بقا آرای اجتماعی خود را مطرح کردند یک‌دست و هم‌سنگ نبودند. اما صاحبان قدرت و امکانات و دولت‌های توانمند با این ادعا که در نظام موجود، طبقات حاکم و فوقانی به سبب توانایی‌های اخلاقی و ذاتی خود بر جامعه مسلط شده‌اند، به توجیه و سفسطه‌ی بهره‌کشی انسان از انسان و استعمار کشورهای ضعیف‌تر پرداختند. برخی حتی مردم سرزمین‌های «شرقی» را شایسته‌ی وضعیت فلاکت باری خواندند که در آن می‌زیستند. اما برخی هم با مطرح کردن آن خواهان ایجاد تحرک و بیداری برای ایجاد توانمندی و دانایی در نزد ملت خود شدند تا بتوانند از حقوق انسانی خود در مقابل صاحبان قدرت دفاع کنند.

زیدان بر این اساس گمان می‌برد که نیازهای اجتماعی ملل و کشورها و مردم آن را ناچار به قبول ضرورت و پذیرش اصول مدنی خاص و جدید جهانی می‌کند، مدنییتی که اگر مورد قبول قرار نگیرد ناگزیر نابود و مضمحل خواهد شد. او به‌صراحت اظهار داشت هر ملتی باید با شناسایی و تقویت هویت و ارزش‌های اخلاقی، ملی و زبانی خود، مدنیت غالب زمانه را بپذیرد و گرنه نابودی تدریجی و ناگزیر در انتظارش نشسته است. در رساله‌ی *محاکمات تاریخی تقی‌زاده* که در روزنامه‌ی حکمت مصر چاپ شد، چندین بار چنین جملاتی مشاهده می‌شود. با وجود اینکه این رویکرد مختص زیدان نبود، اما او با آثار متعدد و مجله‌ی پرمخاطب‌اش این آرا را در میان مردم منطقه منتشر کرد.

ارائه‌ی آرای دیگری هم در *الهلال* در آثار زیدان در حوزه‌ی مبحث ما قابل تأمل‌اند. *الهلال* در نوشته‌های بسیاری وضعیت مدارس اروپا در قیاس با مدارس بیروت و مصر را به بحث و تحلیل نهاد. مجله به تأسی از بنیان‌گذارش، آموزش عمومی و اجباری را راه‌حل تربیت نسلی از اعراب عنوان کرد که بتوانند مهار سرنوشت کشور خود را به دست گیرند. مدارس رایگان و همگانی برای تعلیمات ابتدایی که بتوانند به زبان عربی علوم و فنون جدید اروپایی را بیاموزانند. زیدان تربیت فردیت مستقل و آکنده از عشق و تکلیف به سرزمین پدری را موجب پیشرفت و ترقی عنوان کرد. او باور ملی‌گرایان افراطی عرب به زبان خالص و ناب عربی را نمی‌پذیرفت؛ با نوشته‌های متعددی پیرامون فلسفه‌ی زبان و مفاهیم زبان-شناسی آرای خود را عرضه کرد. زبان را همچون دیگر مؤلفه‌های فرهنگی متأثر از مراودات و خلط فرهنگی با سایر ملل در جهان زنده‌ی زمانه می‌شمرد. سادگی و قابل فهم بودن زبان برای او مهم‌تر از هر جنبه‌ی دیگر آن بود. عدم باور او به زبان «خالص و پاک» عربی که امکان ارتباط عمومی را مختل می‌کرد، تشابه بسیاری با آرای تقی‌زاده، به‌خصوص در مباحثه‌اش با صادق هدایت دارد که در جای دیگری به آن اشاره کرده‌ایم. زیدان در مقام روشنفکر مدافع نوگرایی، قید و بندهای دست و پاگیر زبان سنتی و کلمات مهجور را برنمی‌تافت و معتقد بود که زبان عربی باید خود را برای سرزندگی، خلافت، شکوفایی و تطبیق با مقتضیات روزگار نو بازسازی کند. او خود در نوشته‌ها و مقالات *الهلال* با کلمات و اصطلاحات عربی قابل فهم تلاش می‌کرد از مرگ زبان پربار عربی جلوگیری کند. او زبان را وسیله‌ی انتقال سهل‌تر و گسترده‌تر علوم و فنون و مدنیت نو می‌دانست. به‌خصوص پس از آنکه در کالج آمریکایی

بیروت مسئولان آگاهانه زبان تدریس مواد درسی را از عربی به انگلیسی تغییر دادند، او این توجه و تذکر را ضرورتی حیاتی یافت و عنوان کرد که تحصیل کرده‌های مراکز آموزشی غربی و کالج‌های وابسته به آنها باید زبان سلیس و روان و قابل فهم عربی را بیاموزند تا بتوانند دانش و تخصص خود را به میان گسترده‌ترین مردم عرب‌زبان انتقال دهند. به گمان او آموزش اگر به زبان عربی نباشد کم اثر خواهد بود. به مخالفت سرسختانه‌ی تقی‌زاده با تعلیم زبانهای اروپایی به کودکان ایرانی پیش از فراگیری فارسی پس از مشروطه در جای دیگر اشاره کرده ایم.

جرجی زیدان *الهلال* را از سال ۱۸۹۲ به‌طور منظم منتشر کرد. این نشریه در تقابل و رقابت با دیگر نشریه‌ی معروف مصر، *ال مکتوف* دایر شد. در اولین سال انتشار طی مقاله‌ای تحت عنوان "*The Lates Egyptian Nahda*" پیام مؤسس آن را می‌خوانیم. *Nhada* (بیداری) به عنوان بیداری فرهنگی و اجتماعی در قیاس با مفهوم رنسانس اروپایی به کار گرفته شد. این مفهوم برخاستن از سستی و رخوت و رفتن به سوی بیداری و خلاقیت و ترقی در میان روشنفکران مصری دهه‌ی پایانی سده‌ی نوزدهم فهمیده شد. مفهومی که فاقد یکی از ویژگی‌های عمده‌ی رنسانس غربی بود که همانا تکرار و بازگشتی خلاق به گذشته به مفهوم یونانی- رومی آن باشد. گذر از رخوت به خلاقیت، از عقب‌ماندگی به ترقی، پیام درونی این مفهوم برای مصریان بود. اما به تدریج که روشنفکران ضرورت بازیابی و بازپردازی هویت مصری و ناسیونالیسم عربی را مبنای پردازش جدیدی از مدنیت پرشکوه باستانی قرار دادند، همین واژه-ی بیداری (*Nahada*) از سوی مذهبی‌های نوحه‌خواه به مبنای بازگشت به اسلام ناب و راستین و از سوی روشنفکران غیرمذهبی به نوآوری در مقابل سنت تعبیر شد.

Nahada در کلیتی تقلیل‌گرا به عنوان روند بیداری و اساس فرایند تحولی که اعراب باید برای آینده بهتر در پیش گیرند، فهمیده شد. روشنفکران اعراب مسیحی چون زیدان دریافت دگرگونه‌ای از این مفهوم در نظر داشتند. اینان از یک‌سو باید هویت خود را از اروپاییان هم‌ریشه در مذهب متمایز می‌ساختند و از سوی دیگر موقعیت و رابطه‌ی خود را با مسلمانان عرب و فضای اطراف خود تعریف می‌کردند. در مجموع، ناسیونالیسم عربی فضا و ذهنیت و هویتی آفرید که اعراب جدا از باورهای مذهبی و خاستگاه و تعلقات گذشته‌شان احساس تعلق معینی پیدا کنند. جمع متفاوت و بعضاً متضاد اینان هفته‌ای یک‌بار در خانه‌ی جرجی زیدان گرد می‌آمدند. [۱۶۴] بخش وسیعی از روشنفکران غیرمذهبی، و بعضاً لائیک عرب با پیشینه‌ی مسیحی بودند که به *Nahada* شخصیت و هویت ملی عربی بخشیدند. در این بررسی فشرده صرفاً به مواردی از اندیشه و عملکرد زیدان اشاره کردیم که از طریق مقالات و حدیث خودنوشته‌ی او در *الهلال* در آستانه‌ی مشروطه در دسترس تقی‌زاده قرار گرفته بوده است و شاید بتوان گفت تداعی گر تأثیر بر او بوده باشد.

تقی‌زاده و روشنفکران عرب

تقی‌زاده، برخلاف نسل بعدی روشنفکران ایرانی که در بازپردازی میهن‌پرستی افراطی به عرب‌ستیزی روی آوردند، نشریات و تحولات سرزمین‌های عربی را با نظری مثبت می‌نگریست. او، برخلاف غالب ملی‌گرایان ایران‌گرای ضدعرب پیش و پس از خود، از میرزا قاجان کرمانی گرفته تا فعالان ادبی- سیاسی زمان پهلوی اول، به فرهنگ و تاریخ اعراب با تساهل و آزاده‌منشی خاص خود می‌نگریست و آنچه را مثبت و قابل تأمل می‌یافت با گشاده‌ذهنی می‌پذیرفت. از همان آغاز زبان عربی را فراگرفت. به اندیشه‌ورزان عرب در لبنان، سوریه و مصر توجه داشت. ارتباط او با مصر و بیروت، و سفر به مصر برای تأسیس روزنامه در ادامه‌ی این تفکر بود. با وجود رگه‌های ژرف ایران‌خواه در اندیشه و رویکردهای

تقی‌زاده، تصویر ضدیت‌گرای غیر خودی از اعراب را نمی‌پسندید. بحث‌های او پیرامون غنای زبان عربی، حضور دیرپا و کارآمد برخی از واژگان عربی در زبان سرآمدان ادبی ایران، مطالعه و ارزیابی تحولات سرزمین‌های عربی و... جملگی حکایت از این گشاده‌نظری او دارد. او حضور برخی واژگان جافتاده‌ی عربی در زبان فارسی مصطلح حافظ و سعدی را کاری انجام شده می‌دانست، از این رو حذف بی‌مناسبت و جعل واژگان بی‌پایه و نارسا و مهجور زبان‌های قدیم ایرانی را نمی‌پسندید.

تقی‌زاده، برخلاف برخی ملی‌گرایان عرب‌ستیز که در مخالفت و ضدیت با اعراب راه افراط پیموده و حتی به ادبیات نژادپرستانه و نفرت‌انگیز و ضرورت دور انداختن هر نشانه‌ی عربی از فرهنگ و زبان روی آوردند، به رابطه‌ی دوسویه با روشنفکران و کشاکش نظری و تحولات دنیای عرب، به‌ویژه مصر با نظر و ذهنی فراخ‌اندیش می‌نگریست. [۱۶۵]

او، به‌رغم گسست شگفت‌انگیز چند نسل روشنفکران و اندیشمندان ایرانی با دنیای عرب، که تحت تأثیر اندیشه‌های آشفته‌ی ایدئولوژیک پدید آمد، هم زبان آنها را به‌خوبی فراگرفت و هم فرهنگ و تحولات تاریخی و اجتماعی آنان را پیگیری می‌کرد. اگر به سیر تأمل و تطور ایرانیان با تاریخ اندیشه و کنش روشنفکران عرب بنگریم، حلقه‌های گم‌شده‌ی بسیاری را می‌یابیم. خلئی که عمدتاً توسط اندیشمندان دینی از سید جمال‌الدین اسدآبادی، علامه نائینی، تا طالقانی، مطهری و بعدها شریعتی در تاریخ ما با بدفهمی پوشیده شده است. در واقع اینها عمدتاً مجرای ارتباطی جامعه‌ی ما با دنیای عرب را پر کرده‌اند. عمده توجه روشنفکران لائیک و ترقی‌خواه به اروپا و روسیه بوده است، در حالی که می‌توانستیم و می‌توانیم از تجربه و تفکر همسایگان ترک و عرب بسیار بیندوزیم. عرب‌ها را در دین اسلام خلاصه کردیم و خود را از آموختن و بهره‌وری مطلوب و به زمان، از آنها محروم کردیم.

به این نکته هم اشاره کنیم که نگرش تقی‌زاده به جرجی زیدان در دوران جوانی و پیش از مشروطه بعدها دچار تحول و دگرگونی شد. او سال‌ها بعد، پس از گذر از مشروطه و اداره‌ی روزنامه‌ی *کاه* دیگر به او و نوشته‌ها و آرای وی همان نظر دوران جوانی‌اش که در تبریز وکیل *الهلال* بود، را نداشت. [۱۶۶]

الهلال همچون دایره‌المعارفی از اطلاعات و روش‌های زندگی جدید اروپایی، و نیز با گزارشگری از گذشته و تاریخ و فرهنگ عرب با زبانی سلیس، روان و قابل فهم محبوبیت گسترده‌ای در جهان یافت. درخواست همگانی از آن به حدی بود که هفت سال پس از انتشار، نخستین شماره‌اش باز چاپ شد. این نشریه در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، علاوه بر مصر و سوریه، در مناطق وسیعی از عراق، هند، مغرب، غرب آفریقا، زنگبار، تانزانیا، استرالیا، ایران و حتی شمال آمریکا توزیع می‌شد و مشترک داشت. [۱۶۷]

چاپ انبوه نامه‌های خوانندگان و مشترکان در سراسر جهان در صفحات *الهلال* بهترین شاهد ارتباط گسترده‌ای است که این نشریه و زیدان در جهان آن زمان داشتند. روش و محتوای مطالب تقریباً غیرمذهبی و غالباً لائیک این نشریه، چندان تأثیرگذار بود که هیئت‌های مذهبی برای مقابله با آن و یکی دو نشریه‌ی مشابه دیگر، به ضرورت انتشار روزنامه‌ای برای نشر ایده‌های مذهبی خود پی بردند. در سال ۱۸۹۸م نشریه‌ی *المصریق* وابسته به هیئت ژزوئیت به مدیریت لویس شیخوی کاتولیک و نیز روزنامه‌ی *المنار* توسط محمد رشید رضا، متشرع مسلمان و داعی اتحاد اسلام (سال ۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۵م) به دلیل خطری که از نفوذ نظری نشریات *الهلال* و *المتف* احساس می‌کردند، انتشار یافتند. [۱۶۸]

تقی‌زاده‌ی جوان، *الهلال* را در میان ایرانیان توزیع می‌کرد. به باور او این نشریه در مقابل برخی جراید عربی و ترکی دیگر که به دست ایرانیان می‌رسید به دلیل انتشار مطالب علمی جدید و ترغیب نظام آموزشی و پرورشی نو، می‌توانست بر بیداری و آگاهی عمومی بیفزاید. [۱۶۹]

نشریه‌ی *الهلال* از اولین جراید عرب زبان بود که مطالب مربوط به نهضت مشروطه‌ی ایران را به چاپ رساند. [۱۷۰]

تقی‌زاده توجه خاصی به ملی‌گرایی ظهور یافته در مصر داشت، به ویژه پیش از آن که اسلام سیاسی معاصر با آن بیامیزد و رویکرد مطلوب و پذیرش‌گرا به مؤلفه‌های نو با اصالت‌خواهی میهن‌پرستی افراطی جابه‌جا شود. او آنچه را در قالب آرای ترکان جوان برخواست، بینشی نو نمی‌یافت و در سلسله مقالات خود در نشریه‌ی فرانسوی زبان *جهان اسلام* به نقد کارنامه‌ی ایشان پرداخت و ضدیت با تجدد نهفته در بینش آنها را نکوهش کرد. اما آن‌چنان که از روح آثارش پیداست و از علاقه‌ای که به پیگیری سیر تحول اندیشه سیاسی مصریان سده‌ی نوزدهم نشان داد، از گرایش‌های آنها به فرانسه، به‌ویژه در گذر به نظام حقوقی جدید تأثیر پذیرفت. او مصر را مهد آزادی و نوآوری و سرآمد کشورهای اسلامی می‌شناخت. به انگیزه‌ی همین عشق و باور به آن سرزمین رفت تا نشریه‌ی آگاه‌گرانه‌ی خود را آنجا تأسیس کند. یکی از جنبه‌های کشش او به ملی‌گرایی مصری، جدا از آنچه بعدها ملی‌گرایی دنیای عرب نام گرفت، این بود که بنیان‌گذاران آن غالباً اندیشه‌ورزان و روزنامه‌نگاران مسیحی مهاجر شامات بودند. این سرزمین تا جنگ جهانی اول جزئی از امپراتوری عثمانی بود. در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم و حتی در آستانه‌ی مشروطه، هنوز مفهوم و هویتی به نام ملی‌گرایی و قوم عربی، آن‌گونه که در میانه‌ی قرن بیستم مطرح شد، وجود نداشت. مسیحیان شامات تحت فشار و تعدی حکومت عثمانی در پی چاره‌جویی برآمدند. وجه مشترکی که آنان میان خود و اعراب مسلمان تحت سلطه‌ی عثمانی می‌یافتند و می‌پروراندند، بی‌تردید مذهبی نبود، نژادی هم نبود. از این رو زبان عربی را برگزیدند. احیاگران زبان و ادبیات و میراث فرهنگی عرب عمدتاً متفکران مسیحی قرن نوزدهم بودند. مسیحیان عرب چون یازجی، شمیل، اسحق و حتی جرجی زیدان در این امر سهیم شدند.

آشنایی با شیخ محمد عبده

تقی‌زاده در طول اقامت در مصر از محضر درس و مباحثه‌ی شیخ محمد عبده، مفتی نامدار مصری و مدرس دانشگاه الازهر قاهره، بهره برده است. [۱۷۱] این نوشته قصد ندارد درباره‌ی کارنامه و آرای عبده به بحث همه‌جانبه‌ای دست بزند، اما همچون سایر موارد مشابه، به ابعادی از آرای او که گمان می‌رود بر تقی‌زاده و تجددخواهان ایران زمانه‌اش تأثیر داشته، اشاراتی می‌شود.

محمد عبده همکار نزدیک سید جمال‌الدین اسدآبادی در مجله‌ی *عروالوئقی* چاپ پاریس بود. این نشریه در دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم در میان اعراب و مسلمانان آفریقا و آسیا تأثیر بسیار نهاد. بسیاری از جراید ترک و فارسی‌زبان از نوشته‌های این نشریه بهره می‌بردند. وسعت و عمق این تأثیر چندان بود که سخن از "مکتب" *عروالوئقی* در جهان اسلام در میان بود. بعد از تعطیلی *عروالوئقی*، سید جمال‌الدین به ایران آمد و محمد عبده به بیروت و سپس به مصر رفت. در بیروت با محمد باقر بواناتی دگراندیش ازلی مسلک انجمنی تشکیل داد که در کتاب ازلیان ایران شرحی بر آن آورده‌ام. او در مصر تا حد زیادی از همسانی باور و عملکرد سید جمال‌الدین فاصله گرفت و رویکردی ملایم‌تر و معتدل و عملگرا اتخاذ کرد. سرانجام به مقام مفتی اعظم مصر رسید. در تاریخ‌نگاری مرسوم ایرانیان، شیخ محمد عبده را شاگرد و مرید سید جمال‌الدین معرفی کرده‌اند. بی‌شک تا حدی می‌توان از نفوذ آرا و عملکرد سید جمال در اندیشه‌ی اتحاد اسلام و نگرش به ضرورت اصلاح دین سخن گفت، اما گزافه‌گویی و افراط در این زمینه مورد تردید است. این تاریخ‌نگاران مکتبی وقتی به سردی و دوری نظری و روابط عبده و سید جمال در سال‌های آخر عمر سید می‌رسند، دستخوش سردرگمی می‌شوند و به عبده انواع اتهامات وارد می‌آورند. عبده، برخلاف سید جمال‌الدین نه تنها زیر تأثیر جریان‌های سیاسی و سیاست‌باز نبود، بلکه به هیچ نوع تغییر و تحول رادیکال و افراطی هم اعتقاد نداشت. او در واقع میانه‌رو، معتدل، و

مصلحت بینی بود که مقتضیات زمانه و مقاومت و توان جمود فکری و قشری‌گری عوام و خواص در مقابل نوآوری، تحول و اصلاح را دریافته بود. او در پی سازگاری موازین شرعی با مقتضیات زمانه بود. مصلحت بینی و اعتدال‌دوراندیشانه، او را سرانجام به مقام مفتی اعظم مصر رساند.

عبده با صدور فتوا و احکام جدید در جهت اصلاح امور دینی و اجتماعی، در میان سرزمین‌های اسلامی مشهور شد. به گمان او، با بهره‌گیری مطلوب از برخی ضرورت‌ها و اندیشه‌های عملی فرنگیان می‌توان در راه استحکام، تداوم و کارآمدی شریعت اسلام در شرایط نو گام برداشت. او همین امور را مبنای دروس نظری خود در الازهر قرار داد. عبده، برخلاف سید جمال‌الدین که جنبه‌ی غالب مدنیت غربی را رویکرد استعماری آن می‌خواند، و به این اعتبار مقابله و ضدیت با آن را از طریق اتحاد و اخوت و توانمند شدن دنیای اسلام توصیه می‌کرد، نه به مقابله، شورش و انقلاب باور داشت و نه در جهت آن گام برداشت. گرچه این دو در زمان همکاری در انتشار نشریه *عروا/لوثقی* در پاریس ظاهراً هم‌فکر و هم‌سو بودند، اما عبده به تدریج استقلال رأی و روایت خود را از رابطه‌ی سنت و تجدد و تکالیف مسلمانان در قبال شرایط جدید عرضه کرد و راهی جدا از بینش و عمل سید برگزید.

بی‌تردید عبده نیز همچون بسیاری دیگر از شریعت خواهان ایمان‌سالار زمان خود از اوهام و پنداربافی سنتی آکنده بود، اما او تا حدی در مقابله با جمود فکری، ضرورت تأویل احکام دین بر مبنای مقتضیات زمانه را مطرح کرد. [۱۷۲] این امر مورد توجه و علاقه‌ی متفکران و روشنفکران رای‌جوی سرزمین‌های اسلامی قرار گرفت. در حضور همه‌جانبه‌ی تعصب و جزمیات پرشش ناپذیر دینی و اولیای آن، سخن از تأویل احکام دین در سازگاری با مقتضیات زمانه سخنی جذاب و کارآمد در راه ترقی و تعالی و زدودن جمود و جزماندیشی‌های مذهبی شمرده شد. عبده، برخلاف رویکرد نسبتاً رادیکال سیاسی سید جمال‌الدین در آنچه ریشه‌کنی بنیان فساد می‌نامید، چاره‌ی رفع جهل عمومی و جمود خواص را تنها از راه تربیت و پرورش در فرایندی طولانی و تدریجی می‌دانست. گرچه دغدغه‌ی اصلی او حفظ کیان و دوام دین بود، اما این رویکرد در مقابل واپس‌گرایی جاهلان‌هی سایر اولیای دین، نوآوری محسوب می‌شد.

عبده، ضمن دوری از مشرب سیاسی غایت‌خواهانه و بازگشت به خویش اسلامی سید جمال‌الدین، در منصب مفتی مصر، دین و سیاست را ضرورت و مکمل یکدیگر می‌دانست. او با وجود ایمان خدشه‌ناپذیرش به موازین اسلام، زمینه‌ساز رویکرد و تحولی نو در حقوق اسلامی شد و راه را برای قوت گرفتن حقوق نو در تأویل جدیدی در سازگاری احکام دین با مفاهیم جدید برای آیندگان گشود. تاریخچه‌ای که عبده در «*رساله التوحید*» از زوال اندیشه و افراط و تفریط، آشوب و عقب‌ماندگی دنیای اسلام می‌دهد، حضور فرمانروایان و سران جاهلی که از روح و جوهر اندیشه و عمل مطلوب دور شده و پیروی عوام نادان از آنان موجب بدفهمی، کج‌روی و خشکانیدن ریشه‌های عقل و ترقی شده، جملگی حاکی از معرفت دگر اندیش دینی - اجتماعی او بود. عبده مسلمانان را به حالت پزشکی توصیف کرد که در گذشته و در صدر اسلام دردهای دیگران را درمان و آنان را از نادانی و بندگی نجات داده، اما امروزه به همان مرضی آلوده شده‌اند که رسالت درمان آن را داشتند و چون از دارویی شفا نمی‌طلبند که در اختیارش است، چشم به راه است که یا اجل‌اش فرارسد و یا معجزه‌ای او را نجات دهد. [۱۷۳]

رگه‌های چنین رویکردی را می‌توان در رساله‌ی *تحقیق در احوال کنونی ایران* که تقی‌زاده در سفر خارج خود پیش از مشروطه نوشت، ملاحظه کرد. گرچه او هیچ همخوانی با ایمان‌سالاری شیخ عبده نداشت، اما بی‌شک آرزو می‌کرد علمای مذهبی ایران نیز همچون او با یک رشته اصلاحات اجتماعی و گذر از فقه سنتی با حقوق جدید همراه شوند. شیخ عبده از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵، زمان مرگش، مفتی بزرگ

مصر بود. می‌دانیم در همین سال‌هاست که تقی‌زاده به شکل گسترده با تحولات مصر در ارتباط بود و مدتی را هم در آن سرزمین به سر برد و به گفته‌ی خودش علاقه‌مندانه به مجالس درس شیخ عبده رفته بود.

عبدالرحمن کواکبی

یکی دیگر از نمونه‌های برجسته‌ی تأثیر اندیشه‌ورزان مصری بر ایرانیان عصر مشروطه کشش و روی آوردن برخی حامیان مسلمان مشروطه در عرضه‌ی تفسیرهای دینی سازگار با حقوق جدید، آثار و آرای عبدالرحمن کواکبی (۱۲۷۰-۱۳۲۰ ق) است. کواکبی روحانی ایرانی تبار سوری با کتاب *طبایع الاستبداد* [۱۷۴] الگو و محرک اندیشه‌های استبدادستیز نائینی در مشروعیت‌بخشی به مشروطه شد. نائینی، بر اساس دریافت کواکبی، استبداد را به دینی و سیاسی تقسیم و جمع‌بندی کرد: «روزگار سیاه ما ایرانیان» از درهم‌آمیختگی این نوع استبداد رقم زده شده است. رویکرد او ارائه‌ی قرائتی از منابع دینی متناسب با مقتضیات زمانه در تأسیس حکومت مشروطه بود. کواکبی کتابش را در ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ ق) در قاهره نوشت. جرجی زیدان این کتاب را در رویکرد و بدعت اولیه‌اش یگانه خواند. [۱۷۵] تقی‌زاده این کتاب را در «بیداری و تربیت» افکار ایرانیان عصر مشروطه تأثیرگذار دانسته است. ماهیت *استبداد* در همان سال ۱۳۲۵ ق و در گرماگرم کشمکش مشروعه و مشروطه مجلس اول در ایران ترجمه و منتشر شد.

تقی‌زاده و مفهوم مشروطه

مورد دیگری که نشان می‌دهد تقی‌زاده به بحث‌های نظری متفکران و اصلاح‌گران مصری توجه داشته اشاره‌ای است که او به مفهوم واژه‌ی مشروطه می‌کند آن‌جا که می‌نویسد: «... کلمه‌ی مشروطیت از لغت شارت فرنگی به معنی فرمان و قرارداد اخذ شده و در مشرق زمین، هم لفظ مشروطیت و هم اصطلاح قانون اساسی و هم خود شکل حکومت معروف به این اسم به ایران از مملکت عثمانی آمده و از آنجا اقتباس شده است.» [۱۷۶]

به پندار او، واژه‌ی مشروطه از ریشه‌ی فرانسوی لاشارت ۱ برخاسته و نه از واژه‌ی عربی شرط. شرط مفهومی عربی بود که قرن‌ها در عثمانی به معنای ملک و یا ودیعه‌ی غیرقابل فروش به کار می‌رفت که متولی برای تعیین مصرف درآمد آن شرایطی را قائل شده باشد. نامق کمال، اصلاح‌طلب نامدار ترک عثمانی، واژه‌ی «شرطنامه‌ی اداری» را در مورد «خط‌گلخانه»، از تنظیمات اولیه در آن سرزمین، به کار برده است. [۱۷۷] به همین علت هم نوع‌عثمانیان خط‌گلخانه را «شرطنامه» نامیدند زیرا به موجب آن خط، فرمانی صادر شده بود که حقوق سلطان عثمانی را محدود می‌کرد. همین محقق فرض کرده که کلمه‌ی مشروطه به معنای دیرینه آن در میان ترک‌ها و هم در اصطلاح مورد استفاده نامق کمال، هر دو می‌تواند از همان شرط عربی گرفته شده باشد. تقی‌زاده به قدر کافی جوانب تاریخی و مستند بحث خود را شرح و بسط نداده و منشأ عثمانی یا مصری خود را به دست نداده است. حائری در اشاره به *خاطرات طهطاوی* و ترجمه‌ی عربی قانون اساسی ۱۸۱۴ فرانسه، نتیجه می‌گیرد که واژه‌ی شرطه در معنای مترادف با شارت ۲ در سال ۱۸۳۱ هنگامی که کتاب این اصلاح‌طلب عرب در مصر انتشار یافت، برای اولین بار به مسلمین معرفی شد. کتاب *خاطرات طهطاوی* [۱۷۸] توسط رستم بیسم، تحت عنوان

سیاحت‌نامه، هشت سال بعد به ترکی منتشر شد. در ترجمه‌ی ترکی واژه‌ی لاتین چارتا که فرانسوی آن شارت بود، عیناً به شکل عربی خود بدون الف و لام یعنی شرط به کار برده شد. [۱۷۹]

اشاره‌های تقی‌زاده به این موضوع نشان می‌دهد که او نسبت به همتایان خود اطلاع دقیق‌تری از ریشه‌ی مباحث مشروطه‌خواهی و مفاهیم رایج آن در میان اعراب و ترک‌های مصر و عثمانی داشته است. اهمیت این موضوع این است که در سرتاسر عصر نهضت مشروطیت ایران و حتی پس از آن پیرامون معنا، چیستی و چگونگی آن و یافتن معادل‌های بومی و بعضاً اسلامی، بدفهمی‌ها و ناهمخوانی‌های بسیار پدید آمد و به تناقض‌های سرنوشت‌سازی انجامید.

در حالی که در بینش برخی اروپاییان واژه‌ی کنستی‌توسین^۱ به معنای حکومت قانون اساسی و نظام پارلمانی به کار رفته است. در زبان فارسی چنین مفهوم و واژه‌ای وجود نداشت و مشروطه را به عنوان معادلی برای آن به کار بردند. [۱۸۰]

«جرئت کن فرزانه شوی»^۲

تقی‌زاده پس از قریب یک سال اقامت در خارج، رساله‌ی *محاکمات تاریخی* را تألیف کرد که در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ق در روزنامه‌ی حکمت قاهره در سه شماره منتشر شد. این رساله اولین اثر قابل تأمل و نسبتاً مفصلی است که دغدغه‌ها و ذهنیت سیدحسن، طلبه‌ی تجددخواه ۲۷ ساله‌ی تبریزی را نشان می‌دهد. هرچند که خودش بعداً این نوشته را خام و ابتدایی خواند، ولی دربرگیرنده‌ی فرایند تحول نظری و کندوکاو او در سنجش آن عصر و جایگاه ایران و ایرانی در پی هویت‌یابی و چاره‌جویی مشکلاتش در ادامه تجربه‌های پیشین است. تلاشی ادیبانه و به زبانی شاعرانه و احساسی در سنجش تاریخ ایران از آغاز تاکنون و دریافت جایگاه امروز و جستن راه برون‌رفت از تنگناهای آن، و شرحی بر انحطاط تاریخی و فرهنگی این مرز و بوم به شمار می‌آید. در این زمان تقی‌زاده صدها کتاب و هزاران نوشته و سند را مطالعه کرده، جراید اروپایی، مصری، عثمانی، قفقازی و فارسی‌زبان چاپ خارج در دسترس‌اش بوده و در تعامل با بسیاری از فعالان سیاسی و فرهنگی پیرو مدنیت نوین به جمع‌بندی‌های نو رسیده بود. او که به امید نشر روزنامه‌ای فارسی‌زبان به مصر آمده بود تا با انتشار و ارسال آن در بیداری و تحرک جامعه‌ی خود سهیم شود، حاصل آنچه را که می‌داند و آموخته و آرزوی تحقق‌اش را دارد، در صفحات این رساله‌ی مفصل عرضه می‌کند. تقی‌زاده در این نوشته، سرشار از باور و دل‌بستگی به میراث خوش‌بینانه‌ی عصر روشنگری است و با نگرشی اثبات‌گرایانه، دستیابی به علم و مدنیت نو را رمز و ابزار رستگاری و بهزیستی بشریت معرفی می‌کند. اینکه او از روشنگری سده‌ی هجدهم و تحول بعدی آن چقدر می‌دانست، دقیقاً اطلاع نداریم، اما به نکته‌هایی از نوشته‌اش اشاره‌هایی خواهیم کرد.

ابتدا به مفهوم روشنگری توجه کنیم. در یک رویکرد کلی و شاید تقلیل‌گرا، روشنگری عبارت است از تفهیم زندگی و اندیشه‌ورزی انسان در چارچوب و الگویی محدود و کامل. باور به حقانیت به عنوان امری «عینی و واقعی» که صرفاً بر مبنای مجهز شدن به دانش کافی و لازم قابل فهم و انتقال به دیگران است، شکل مشخص و تعریف شده‌ای از اندیشه، احساس، زندگی و هنر به‌شمار می‌آید که «درست» خوانده شده باشد. هدف باید گنجاندن خود و دیگران در چنین ساختاری باشد که قرار است خوشبختی و تعالی انسانی بیافریند. مجهز شدن به چنین دانش و معرفتی موجب می‌شود که برای مشکلات فکری

1. constitution

۱. شیلر، نامه‌ی هشتم

و عملی پاسخ مطلوب یافته شود. گوهر پیام روشنگری تأکید بر کارآمدی عقل و دانش در حکم پاسخ دادن به همهی پرسش‌های بشری است. مطابق این ذهنیت، برای هرپرسش معتبری پاسخی «عقلانی» وجود دارد و اگر کسی آن را نداد، می‌تواند آن را بیاموزد و دریابد. همیشه کس دیگری یافت می‌شود که دیر یا زود پاسخ آن را بدهد. پاسخ نزد عقلاست؛ عقلایی که بر مبنای فراگیری دانش و معرفت بشری خیره شده‌اند. در این ذهنیت، عقل کل، چه ازلی و چه بشری، پاسخ آن‌همه پرسش‌ها و دغدغه‌های انسان را خواهد داد. اثبات‌گرایان آرای خود را بر این اصل اساسی عصر روشنگری بنا نهادند. به گمان آنها، برای این پاسخ باید روش‌هایی عقلانی را کشف کرد، آموخت و آموزاند. روش‌هایی که رابطه‌ی انسان با انسان، انسان با طبیعت و انسان با آفریننده را کشف و عرضه می‌کنند. پاسخ‌هایی که همراه و همخوان‌اند. همراهی آرامش می‌آورد و ناسازگاری آشوب و آشفتگی می‌آفریند. «حقیقتی منطقی» و اصیل وجود دارد که سؤال را مشخص و معتبر می‌طلبد، به نحوی روشمند پاسخ‌های سازگار را برمی‌گزیند و حکم تاریخ را در آن مورد جاری می‌کند.

خردگرایی و عقل‌افزایی فرآیند تلاش و کشمکش‌های عصر روشنگری در فرنگ، چنین خوش‌بینی ساده‌گرایانه اما محرکی برای آفرینش، خلاقیت و گسترش دانش و فنون بشری آفرید و برخی ایرانیان عصر مشروطه، از جمله تقی‌زاده، آن را آرمان خود برای تحقق خواسته‌هایشان یافتند.

در این رویکرد، انسان دانا و توانایی که از مسیر چنین تلاشی سر برمی‌آورد، جهان را می‌شناسد و قوانین حاکم بر آن را درمی‌یابد. رابطه‌ی مطلوب آدمی با دیگر آدمیان و رابطه‌ی انسان با طبیعت را تعریف می‌کند و امکان رسیدن به ترقی و پیشرفت و سعادت خود و کل جهان را فراهم می‌آورد. امروزه، نسبت به زمان تقی‌زاده، ما با دسترسی یافتن به پیشینه‌ی آنچه روشنگری خوانده شد، آشناتریم و می‌دانیم که کل حکایت چیز دیگری بود. اول از همه مقوله‌ی روشنگری، اگر بشود آن را همه‌جا و همیشه چنین نامید، نه در خود پدیدآورندگان آن همسان و همگون بود و نه در حوزه‌های جغرافیایی مختلف یک گونه هستی و پاسخ یافت. فرانسه، انگلیس، آلمان و... هر کدام در دوره‌های متفاوت و به گونه‌ای متفاوت‌تر، روشنگری و بیداری خود را آغاز کردند. بنیان‌گذاران اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم فرانسه همچون ولتر، لامتری، فونتئل، سن اورمون، روسو و... نه تنها همسان نمی‌اندیشیدند بلکه در ره‌جویی‌هایشان هم متفاوت بودند. می‌دانیم روسو که در آغاز با پدیدآورندگان دایرالمعارف عصر روشنگری فرانسه همراه بود، به صف نقادان آن پیوست. روسو را غالب ایرانیان قرن نوزدهم به عنوان تجسم روشنگری شناختند. چهره‌ای که شاید در دوره‌ی کوتاه و اولیه و در یک بُعد از اندیشه به آن پیوسته بود. نمی‌دانیم اندیشه‌ورزان عصر مشروطه‌ی ما تا چه حد به این امر واقف بودند که روسو خود به منقدان سرشناس مؤلفان دایرالمعارف پیوست. روسوی محبوب ایرانیان آن زمان بیشتر نشان از خردورزی داشت که الهام‌بخش آرای روبسپیر و اندیشه‌های ژاکوبین‌ها شد. همان روسویی که در بچه‌ی کتاب *قرارداد اجتماعی* را همچون رویکردی نو بر روی بشریت گشوده بود. *قرارداد اجتماعی* متنی کلاسیک بود که بازگشت به مبانی اصیل و نخستین انسانی را در نظر داشت. اصولی که به گمان او همه‌ی انسان‌ها در آن مشترک‌اند. روسوی آن کتاب باور دارد که خرد جهان‌شمولی وجود دارد که مایه‌ی وحدت و یگانگی بشریت می‌شود. نگرشی متفاوت با عواطف و احساسات که آدمیان را پراکنده و از هم دور می‌کند. این خرد جهان‌شمول برپا دارنده‌ی عدالت و صلح همگانی و در تقابل با ستیز و آشوب و اغتشاش است که دل آدمی را از عقل او جدا می‌کند و انسان‌ها را به رویارویی با یکدیگر می‌کشاند. [۱۸۱]

آیزایا برلین، برنارد فونتئل (۱۶۵۷-۱۷۵۷ م) ادیب فرانسوی را نماد داده‌ها و یافته‌های روشنگری فرانسه می‌خواند. کسی که خود طبق فضیلت و حیات سنجیده و عقلانی که پیشنهاد می‌کرد، صد سال

عمر کرد. به باور فونتئل هر اثر سیاسی و هنری زمانی مطلوب‌تر و بهتر است که هندسه‌دانی همه‌ی جوانب آن را در نظر داشته و آن را آفریده باشد. در این اندیشه و قالب علم هندسه تجسم عالی دانش بشری بود که روابط منطقی بین پدیده را در پیش داشت و هندسه‌دان فردی بود که به شیوه و راهکرد منطقی راه‌حل دقیق عرضه می‌کرد. [۱۸۲] نگرش این پیشگام عصر روشنگری فرانسه بر این مبنا بود که جهان کلیتی معقول و منطقی دارد و هر چیزی به ضرورتی وجود دارد. هیچ چیزی بی‌هماهنگی و همخوانی با کل قرار نمی‌گیرد. از این رو حقیقتی منطقی در جهان نهفته است که به یاری و راهنمایی شیوه و چراغ دانش قابل رؤیت و کشف و پیروی است.

پافشاری پایدار و دیرپای تقی‌زاده بر اخذ مدنیت نو همچون یک کل یک‌پارچه و همگون، آن‌چنان که در بررسی رساله نشان داده خواهد شد، در باور به چنین تصور خوش‌بینانه‌ای نهفته است. دراینکه تقی‌زاده‌ی جوان با گوهر و جوانب اندیشه و آرای اندیشه‌ورزانی چون فونتئل یا منقدان عصر روشنگری، هیوم و مونتسکیو آشنا بوده یا نقد آنان را خوانده باشد، تردید رواست. اگر هم چنین بوده بی‌اعتنا از کنار آنها گذشته است، زیرا با خوش‌بینی ساده‌گرایانه‌ی اثبات‌گرایانه‌ای از آرای آنها همراه بود. رویکردی که خوشبختی و بهروزی را یافتنی می‌دانست. تنها باید روش و دانش آن آموخته می‌شد. منتقدانی چون هیوم و مونتسکیو در دیوار بلندبالا و استوار عصر روشنگری خدشه افکنده بودند که همه چیزها در همه جا یکسان نیست و همخوانی ندارند. ضرورتی معین و قابل کشف به نام «حقیقت عینی» و مطلوب وجود ندارد و احتمال در همه چیزمیزانی از تردید رواست.

تقی‌زاده در بستر تاریخی بالیده بود که در زیر هجوم استبداد و آشوب و کشتار ویرانگر و خردکننده‌ی داخلی و خارجی، روح و روانش در هم شکسته شده بود و دیگر نه شور زندگی داشت و نه عزت‌نفس و غروری برای آفرینش برایش مانده بود و نه حسی برای خلاقیت، بالندگی و تعالی و نه عزمی برای دست‌یابی به قدرت داشت. حافظه‌ای تاریخی که آدمیانش به خانقاه و ادبیات عرفانی و دنیاگریز خود پناه برده بودند و در فضای غیردنیوی بر بیهودگی این جهانی پای می‌فشرده و عرفان مذهبی و روحانی را تبلیغ و ستایش می‌کردند. او به تاریخی می‌نگریست که روابط انسان با دیگر آدم‌ها و نیز با محیط پیرامون یکسره همچون تظاهر و تصنع دنیوی و زرق و برق و آرزوهای آن جهانی فرو کشیده شده بود. ذهنیتی که پناهگاه و توجیه‌گر بی‌بهره‌گی از مواهب دنیوی شده و بیش از هر چیز به رابطه‌ی انسان با آفریدگار و تلاش در یکی شدن با او اکتفا شده بود. زندگی پدرش به نوعی چنین بود. در وصف پدرش از دنیاگریزی و وقف زندگی‌اش برای رستگاری آن جهانی سخن می‌گوید.

او در این رساله از تاریخ ایران باستان و با زبانی شاعرانه چنین آغاز می‌کند. [۱۸۳] عصر هخامنشی دوره‌ی شکوه و مدیریت خلاقانه است. شکوفایی و سر برآوردن درخت پر شاخ و برگ و با شکوفه‌های معطر که گرچه تحسین جهانیان را برانگیخت اما صد افسوس که باغبانان در سرکشی به آن و نگهداریش غفلت ورزیدند و در مستی و غرور به وادی گمراهی رفتند. به آب عدالت آبیاریش نکردند، به اصلاح خاکش همت نگماشتند و تنها به بزرگی شاخه‌های آن دل بستند و از یاد بردند که سیل بنیان‌کنی در راه است. غافل ماندند از کرم استبداد که ریشه‌هایش را می‌پوساند و آنچه نباید بر سرمان آمد: به یک تندباد و سیل بزرگ از ریشه برکنده شد. کشور به اشغال درآمد و بنیان پیشین برافکنده شد. بعدها ساسانیان بر سر کار آمدند و درخت تناوری بر جای درخت اول، که با سیل اسکندر کنده شده بود، ریشه دوانید، ساقه بر افراشت و سر بر آسمان کشید و به باروری رسید. اما صد افسوس که باز همان داستان بازپرداخته شد. از گذشته پند نگرفتند و درخت را از آبیاری به آب عدالت محروم کردند و در عوض با آب شور سرشک مظلومین و ستم‌دیدگان و اشک چشم دل‌آزردگان و محرومان

سیرایش کردند، درخت خشکید و به آتش سوزانی که از عربستان می‌آمد، فرو سوخت. باغبان، که همان حکومت باشد، از وظیفه‌ی پاسبانی و خدمت در نگاهداری و حفظ درخت غفلت کرده و در عوض محصول آن را برای سوزاندن و بهره‌ی خویش بریدند و فروغ نوحاسته‌اش را به تیشه‌ی بی‌رحمی و اره‌ی جفا از تنش جدا کردند. دشمنان را حقیر شمردند. «عرب را شترسوار و سوسمارخور گفتند و روم را بی‌خرد انگاشتند.» دین زرتشت را جمیع سعادت و عایق تمام بلیات پنداشتند. فرشته‌ها را انصار غیبی خود فرض کردند. تملق را از حد گذراندند و شاهان را پسران آفتاب خواندند و در پیشگاه‌شان پیشانی بندگی سبیدند. شاهان ساسانی نیز با کمال‌آسودگی و خوش‌خیالی بر اورنگ عظمت خود نشستند و مشغول کامرانی و خوشگذرانی شدند. شب و روز با مغالزه‌ی شیرین و معاشقه‌ی شکر و سماع باربد و نکیسا و تماشای خنیاگران و رامشگران به سر بردند.

اولیایی که از انقراض و اضمحلال دولت‌ها و ملل یهود و کلد و آشور پند نگرفته بودند، به انتقام مظلومین گرفتار شدند. «سیلی بنیان‌کن و خانه‌برانداز از شبه‌جزیره‌ی عربستان و زمین‌های ماورای آن برخاست و با هیبت تمام فرود آمد و بدین خاک سرازیر شد. آن درخت تناور را از بیخ و بن برکنند و از ریشه برانداخت.» و این سرنوشت تمدن و نظامی شد که از شدت غرور، کبر و خودبینی و خودستایی، فساد و تملق آب از سرش گذشته بود، نتیجه‌ی ظلم هویدا شد، افسر و دیهیم‌اش را ربودند.

تا مدت‌ها خاک ایران آن آب سیل آورده را به درون نکشید و عنصر اجنبی دفع نشد. تا اینکه نهالی از سیستان (صفاریان) سر زد و قد برافراشت، اما در اندک مدتی بخشکید. سلسله‌های دیگر یکی بعد از دیگری آمدند اما در کوتاه‌مدتی رو به انحطاط نهاده و به فنا پیوستند. سلجوقیان که از تخم «ترکستان» بودند، نیز آمدند و در سراسیمه‌ی زوال افتادند و به سرنوشت محتوم خود رسیدند. بی‌تدبیری آنان آتش سوزان از مغولستان را به سوی ایران کشاند. شعله‌های فروزان بر باغستان ایران افتاد، حریق‌ی هولناک به وقوع پیوست و خشک و تر آتش گرفت و بسوخت. فضای منور تمدن آسیا را خاموش گردانید، چشمه‌های علوم و معارف را بخشکانید. از همان ماه و روزگار گل‌های تمدن آسیا و ایران آفت زده شد، گلبن‌ها بسوخت. مغولان در هر دیاری که قدم نهادند بر خرد و کلان، پیر و برنا، مرد و زن رحمت نیاوردند. بریدند و دریدند و شکستند، بستند و سوختند. قریب سیصد سال گلستان روح‌پرور ایران از ظواهر حیات تهی و به قبرستان وحشت و ذلت بدل شد. نه نسیمی وزید، نه آبی جاری شد، نه گلی رست، نه نهالی بلند شد نه سنبلی عطر پراکند، نه بلبلی به صدور آمد؛ همه خار بود و زاغ و بوم شوم. نور معارف خاموش شد، دیگ هنر و دانش از جوش افتاد. محصول صنایع بی‌خردار، بازار ادبیات و علم بیکار و کساد شده. فروغ‌های درخشان فضل و فلسفه جملگی به فراموشی سپرده شدند. کتاب‌ها را به دجله شستند. نهرهای ایران از خون بی‌گناهان و بی‌پناهان خونین شد. کتابهایی که یک‌بار توسط اعراب آتش زده شده و کوره‌ی گرمابه‌ی آنان را تافته بود، این بار آن نامه‌های دانش در حریق مغول به آب رودها ریخته شد. حاصل این هجوم و ویرانی‌ها موجب شد که گلزار ترقی و دانش بشری که نتایج زحمات و حاصل تجارب چند هزار ساله‌ی بشری بود، به دست جهالت مشتی ابنای ناخلف آدم به باد فنا داده شد.

اما در آن سوی کره‌ی خاکی همان زمانی که شرق در راه تنزل و زوال و انحطاط افتاد، فرنگ در حال سربرافراشتن بود. پیش از آن چراغ‌های تربیت و مشاغل معرفت در شرق پربار و نورانی بودند و خاوریان در تاریکی جهالت قرار داشتند. اما آنان که از هجوم‌های ویرانگر این سوی مصون مانده بود:

«به هدایت مشاغل فلسفه‌ی حسیه و حکمت مؤسس بر تجارب، راه ترقی گرفتند و بر آبراهه‌ی فرنگ به طریق تمدن افتادند. کم‌کم کار دانش و هنر در آن ملک بالا گرفت و روز به روز پیش رفت. اختراعی دیگر آورد و فنی فن آخر را مستلزم شد.»

وطن ما ایران، که روزگاری مهد تمدن و دانش و معارف آسیا بود، بر اثر حمله‌های خانمان‌سوز یکسره ویران و تباہ شد. ارتباط از هر جهت و با هر جا قطع شد. نه خبر از جایی رسید و نه سکنه‌ی آن از ممالک مجاور باخبر شدند؛ و ندانستند که در دنیا چه می‌گذرد. ایرانیان و مشرقیان بعد از نزول این بلا به «خویشتن» مشغول گشتند و از همگنان و هموردان عرصه‌ی جهانی غفلت ورزیدند. پس از چند قرن دیده از خواب گران گشودند و بر اطراف نظر افکندند: «حریف غربی را در مضمار سبقت سوار اسب تیزرو و آهنین یعنی راه‌آهن دید و خود را روی الاغ لنگ.» توسن دشت‌پیمای رقیب پیکری داشت کوه‌آسا که بخار نفسش در هوا بلند و شیهه‌اش از فرسنگ‌ها قابل شنیدن. صدایش چون غریو دیو و نعره‌ی شیر. هزار مرد را در پشت برمی‌داشت و از دل کوه‌های مهیب و وسط صحرا و بیابان‌های مخوف می‌گذراند. با گام‌های وسیع راه‌های دور و دراز را به یک‌باره می‌پیمود. صحراهای بیکران و بیغوله‌های تاریک مشرق را درمی‌نوردید. در ساعتی راه یک‌روزه و در روزی راه یک‌ماهه‌ی شرقی را می‌پیمود.

شرقی برخاسته از خواب گران چون به دریا نظر افکند، ملاح غربی و ناخدای فرنگی را سوار قلعه‌ی آهنینی یافت که نهنگ‌آسا دریا را درمی‌نوردد و سکان سفاین روی زمین را در کف کشتی‌بان اروپایی دید. در هر ماده از مواد علوم معاش و هر رشته دانش آنها را در درجاتی عظیم پیش‌قدم و برتر از خود یافت. فرق عظیمی دید که مثنوی هفتاد من کاغذ و دل خونین می‌طلبید.

شرقی که در طول زمان کانون عزم و همت، غیرت و حمیت، شعله‌ی رقابت و علوّ طبع وی خاموش شده بود، پاها را دراز کرد و دهن را به آسمان گشود. کار را به قضا و قدر حواله کرد. نشست و باز به زیست خواب گونه‌ی خود مشغول شد و هرزه‌درایی آغازید که «چه غم ز بی‌کلاهی که آسمان کلاه من است.»

کسی نپرسید چه شد که آن تمدن و مردم کوشا و خلاق به این روزگار ذلت بار افتاده است. در تمام این دوران مصیبت‌زا، فضل و هنر در مملکت ما از رواج افتاد، حکمت و فلسفه نیز که اساس ترقی و منشأ حیات ملل، قوت و قدرت و مکنت و رفعت است، به کلی از میان رفت و به جایش علوم قشریه و لفظی معنی منقول تعمیم و مرتبه یافت. تمام مواهب عقلی مردم صرف لفاظی و عبارات پردازی، ضمه و فتحه شد و افکار عالی به واسطه‌ی جهالت حکومت‌گران صفوی مدفون شد. جمع توان ذهنی به هرز رفت و علمی جز ادبیات و شعر عرفانی که در پرورش عقل و ترقی فکر و پیشرفت و قوت ملل تأثیری ندارد، بر جای نماند. سال‌های گرانبها را «در نحو و صرف و اعلال و معانی و بیان و بدیع و عروض و شعر و قافیه و روی مباحث الفاظ و لغت و نیز استهلاک کردند و کتب علمی را که واسطه‌ی ارتقا و غلبه و تسلط و نفوذ است، نجس دانستند.»

سخن از دوران صفوی است که هم‌زمان در سوی دیگر جهان، تحولات سرنوشت‌ساز فرنگ آغاز شده بود. در این دیار علم و صنعت مهجور شد و جهل معمور. از یکی دو شاه صفوی که بگذریم، همه سراسر به تباہی گذشت. آن همه تلاش در بند خرافات و موهومات و پرهیز از تغییر و اصلاح و بهره‌وری از دانش و عقل‌افزاری عصر جدید حتی در زمینه‌ی نظامی هم در پای سواران افغانی به مسلخ رفت. پرهیز شگفت‌آور شاه صفوی در بهره‌گیری از سلاح آتشین و در عوض اتکا بر امدادهای غیبی را باید چگونه توجیه کرد؟ انحطاطی سرنوشت‌ساز آغاز شده بود که عصر روشنگری و توان عقل‌افزاری فرنگی همه‌جا گستر شده بود. زمانی که سواران خان افغان بر دروازه‌های اصفهان پایتخت صفوی رسیدند، خوار شمردن دنیا و سیاست‌ورزی اندیشیده در مقابل رستگاری دینی موجب آن شد که سیاست به ارزشی نیرزد و معرفت آن شناخته نشود. مقدر و سرنوشت‌ازلی آن شد که دروازه‌های شهر را گشودند و دوره‌ای ذلت‌خیزتر از پیش آغاز شد.

به قول تقی‌زاده، روح تفوق و سبقت و سیر تقدم که حاصل زحمات فرزندانگ است همه بر باد رفت. اولیای دل و ایمان به ما مکرر یاد دادند که اگر در این دنیا دستت به آنچه می‌خواهی نمی‌رسد باید نخواستن بیاموزی، که رویکردی خردستیز و دنیاگریز است. وقتی دنیای بیرون برایت دشوار و غیرقابل شناخت و مقابله است، باید سر به درون ببری و در این پناهگاه ساختگی و ذهنی به دنیا بی‌اعتنا شوی. دل بستن و وقف همه چیز در راه رستگاری آن جهانی که نوید رها شدن از سختی‌ها و فلاکت‌های این جهانی می‌دهد، تنها راه تقابل به‌شمار آمد. توصیه شد همه چیزهای دنیوی در این میان فاقد ارزش و اتکاست؛ زرهی بر خود بساز که هر زخم دنیوی را درمانی آن جهانی کند. حاصل آن شد که در ظرفیت روزگار می‌گنجید. نمونه و میراثش را هم پیشینیان زاهد و صوفی ما به ارث نهاده بودند. عقل زمینی و انسان‌بین خوار شمرده شد و دانش و علوم ناشی از آن بیهوده و موجب جدایی بیشتر آدمی از خالق و مروج کفر و زندقه دانسته شد.

تقی‌زاده در ادامه‌ی تاریخ‌گویی ادیبانه‌ی خود لحظه‌ای می‌ایستد و جمع‌بندی می‌کند:

از آنجا که تازیان، مغولان، تاتار و سایر مهاجمین اقوامی بودند که فرهنگ و مدنیت و صنعتی پایین‌تر از سرزمین ما داشتند، با غلبه‌ی خود بر ما موجب پس‌رفت‌مان شدند. وای بر ملتی که مغلوب تمدن پست و فرومایه‌تر از خود شود. اعتلای کوتاه‌مدت دوران صفوی هم وقتی کار به دست مشت‌بی‌خرد و جاهل نفع‌پرست و دنیاگریز افتاد، کردند آنچه توانستند و پس از سال‌ها آسودگی نسبی، باز بنای نهب و سلب عباد و جور و بیداد نهادند. امنیت رخت بر بست و بی‌قانونی و یغماگری، تعدی بر جان و مال ابنای وطن و خداوندان راستین کشور، یعنی سکنه و رعایا، آغاز شد و وطن را دستخوش مصائب بیشتر می‌کردند و نتیجه‌ی اعمال‌شان آن شد که مشت‌افغان کوه‌گرد، تیشه بر ریشه‌ی آن درخت زدند و آن را برای همیشه از پای درآوردند. استقلال و وطن از میان رفت. قتل و غارت و چپاول و تاخت و تاز سراسر کشور را فرا گرفت و درنوردید.

از پس همه‌ی ویرانی‌ها «نادره‌ی دوران» پدید آمد و با همت و عزم و تدبیر این خاک را با زحمات بسیار مصفا کرد و از بیگانگان بیرداخت. دوران نادرشاه گرچه خوش درخشید اما دولت مستعجل بود. ریشه‌کن نابه‌سامانی خود با تیشه‌ی استبداد ریشه‌ی مظلومین بکند و شبان‌گرگران، خود‌گرگ گله گشت. گوسفند را از چنگ گرگان رها کنید و خویش‌کارد بر حلقش مالید. حاکمیت مطلق و اراده بی‌حدود او آشکار و نتایج مخرب آن هویدا گشت.

این بار هم به «علت سابق» اوضاع بر روال گذشته رفت: تمام علت اصلی و منشأ فساد امور جهاننداری مشرق زمین همین است که سیاست یک مملکتی با اراده‌ی حریبه‌ی شخصی اداره می‌شود و ترقی و تنزل کشوری بسته به افکار فردی است. وقتی همه چیز بسته به اراده و آرای فرد خاصی می‌شود، به تعبیر یک رؤیا شهری را خراب می‌کند و به دجالی یک اخترشناس تخت را خالی. حیات میلیون‌ها بشر به یک جزیی محو و نابود می‌شود. اموال و محصول زحمات مردم از رشته مویی آویخته و آن رشته به هر چیزی گسیخته می‌شود. وقتی قانون نیست و اساس حکومت بر مبنای قانون اساسی و تشکیلات علمی گذاشته نشده، همه‌ی امور بستگی به یک نفر خاص پیدا می‌کند. ملت هم در جهل مطلق می‌زید و از اوضاع عالم و احوال ملل دیگر بی‌خبر است. علم و صنعت هم از میان رفته، افکار و عقول مصروف اختلافات مذهبی و نفاق ملی شده و هر بی‌خردی گروهی را دست‌آموز خود کرده و از علوم معاش و معارف دنیا به کلی غافل شده‌اند. رؤسای روحانی که عقول مردم بیچاره در تسلط‌شان است و همه‌ی اعمال و اقدامات خلایق مرهون کلمات ایشان، نیز گذارده‌اند ملت از راه ترقی و صراط مستقیم بازماند: «دم مسیحا خواهد یا عزم نادر شاه، همت پطرکبیر یا غیرت خارق‌العاده‌ی میکادو که این فسادها را به صلاح مبدل سازد.»

هرچه ما از علوم و دانش غفلت کردیم، مدنیت‌فرنگی آن‌چنان پیش تاخته که با کشف و اختراع و ترقی علوم و فنون خود را مرکز تمدن بشری کرده است. سلاح را به صلاح سپرده‌اند. به جای تیر و کمان «توپ کروپ و مکسیم و تفنگ هوایی»، و به جای الاغ و اسب، راه‌آهن. به جای کرجی، کشتی بخار ساخته‌اند. بخار و الکتریک مخلوق خود را به عالم مسلط کرده و جهان را دگرگون نموده‌اند. فکر تیز آدمی کارها را از دست عاجز انسان گرفته و به ابزار آهنین عظیم و چرخ‌های دیویپیکر سپرده. گیتی را عرصه‌ی جولان خود نموده است، داخل شدن در چنین میدانی تسلط به علوم و معارف جدید می‌خواهد و بس. جهان عرصه‌ی تنازع بقا شده است، هر که [صاحب] سلاح علم و فن است بر دیگری دست خالی می‌تازد و او را برمی‌اندازد. هر کس به آب جاودانی معارف زودتر رسید از ظلمت جهالت ره به در برد و دیگری که نرسید در طلسم تعصب جاودانی بماند. «شطرنجی در صحنه است که چون شاه و وزیر سوار فیل و اسب گشته و قلعه را متصرف گردیده‌اند و این پیاده مانده و مات شده».

هرچه بگویم کم گفته‌ام، آنچه این «ملت نجیب» را به فلاکت و ذلت انداخته «میکروب جهالت» است. بیمار ما هر روز ضعیف‌تر می‌شود و رقیبان توانمندتر. ترقی دنیا از امید و جسارت او می‌کاهد. در بستر کسالت افتاده و پرستاران وی نیز در علاج و چاره‌جویی او نمی‌کوشند. در حالی که مرض مشخص و دوا معین است اما خبر از اقدام نیست لذا درمانی هم به صحنه نمی‌آید. ملت در ورطه‌ی ذلت و فقر و مسکنت و جهالت افتاده و کشور در پریشانی و سفالت. سخنان دلسوزان و نصایح راهنمایی مصلحان هم مقبول کسی نیفتاد. دشمنان غدار به شادی می‌نگرند و دوستان دانا به زاری می‌نالند.

زورمندان و قدرتمداران خون‌زیردستان را می‌مکند و رعیت را می‌چاپند. هر که بر سر کار آمد به جای چاره‌جویی امور به پر کردن کیسه‌ی خود سعی کرد و گنجینه را از مال برزگران و بازرگانان و اندوخته‌ی سوداگران و پیلهوران انباشت. هر تکه‌ای را به کسی اجاره دادند و او را بر مال و جان اهالی مسلط کردند. تعدی و ظلم از حد گذشت. بازار رشوه رایج و مردم در سختی و تنگی، کارها پریشان و درهم چون موی زنگی.

دستی لازم است چون اهرم ارشمیدس و عزمی چون عزم میکادو موتسوهیتوی ژاپنی که ملت را از خاکستر گرم برداشته و به بستر نرم نهد و بر مسند عزت نشاند و در جرگه‌ی ملل بزرگ وارد کند. شب و روز و با شتاب هر چه تمام‌تر به کار بپردازد و تا وقت نگذشته و فرصت از دست نرفته، این فاصله‌ی هولناک را طی کند و خود را به قافله‌ی تمدن برساند. علاج حقیقی و قطعی و چاره‌ی یگانه دو چیز است:

«تأسیس حکومت منتظمه و عادلانه با عین اصول اداره‌ی فرنگی و وضع قانون و اجرای عدل و داد برای دولت و تعمیم معارف و تشیید مدارس در میان ملت».

اکنون امور دنیا به علم می‌گذرد و دانش و رونق کار جهان با هنر و معارف است. هر که را علم و قانون است در قوت و مکنات چون فرعون و هارون باشد. چرخ گیتی با روغن حکمت کار می‌کند و کره زمین گوی چوگان سبق‌خوانان و بستان‌های دانش گشته. علوم تازه دنیا بازار شعبده و طلسم را شکسته و رونق اکسیر و کیمیا را برده. حقیقت علم، اوهام و فرضیات قدما را محو کرده و بر افسانه‌ها فایق آمده. طوایف کوچک در سایه‌ی دانش و فن و هنر بر ملل بزرگ سیادت یافته و آنها را اسیر خویش کرده است. با ترقی علم و معرفت به دنیا به اصول کولونیزاسیون [استعمارگری] در اقصی نقاط جهان سرزمین‌هایی پنجاه بار بزرگ‌تر از خاک خویش و ده برابر جمعیت‌اش را تصاحب می‌کنند. بر مبنای اصول اکونومی پولتیک [اقتصاد سیاسی] آنها را به راحتی مدیریت و اداره کرده و از خیر و برکت آن‌ها

بهره می‌گیرند. ثروت طبیعی خاک‌شان را تصاحب و خزاین مدفون در آن اراضی زرخیز را استخراج و به چنگ می‌برند. «چون گاو‌شان می‌دوشند و چون زالو خون بدنشان را می‌مکند.» قوم انگلیس، که ساکنین یک جزیره‌ی کوچک‌اند، سرزمین‌هایی صد برابر خاک اصلی خود را در سراسر کره‌ی زمین به تصرف درآورده‌اند. با سی هزار سرباز انگلیسی، سیصد میلیون هندی را اسیر ساخته و اداره می‌کنند. قوم هلندی با جمعیت قلیل، هفتاد برابر خاک خود را مالک شده در فاصله‌ی سه هزار فرسنگی از سرزمین‌شان به ممالک بسیار و با جمعیت انبوهی را زیر حکمروایی خود دارند و دولت‌های غیرمتمدن را تحت لوای سیاست توسعه‌ی استعماری از دفتر وجود محو می‌کنند. دولت روسیه با اداره‌ی مستبد و اصول قدیمه‌ی خود، زبون و شکست خورده‌ی دولت جوان ژاپن شده است. دولت چین با آن جمعیت انبوهش، تعدی یک دولت کوچک پیشرفته و مجهز به تمدن جدید را نمی‌تواند از خود دفع کند.

عرصه‌ی وسیع دنیا برای دولت‌های متمدن جدید تنگ شده و روی زمین کفایت طمع استعماری‌شان را نمی‌کند. امروز دولت‌های استعماری «مسئله‌ی شرق» را میان خود حل و فصل کرده و دنیا را بین خود تقسیم کرده‌اند. کره‌ی زمین در «قرن بیستم زمین چوگان اروپاییان خواهد شد». اسفا که هم‌زمان:

«ما چنان خفته‌ایم که گویی مرده‌ایم. هنوز از جانی خبر نداریم ولی بر خود می‌بالیم. بر کاخ فلک کمند می‌اندازیم و دیو سفید را در طلسم و بند. چرخ سپهر را گردونه‌ی خویش می‌سازیم و با عقد ثریا می‌بازیم. کرسی عرش را زیر پای‌مان می‌گذاریم و خود را مؤید تأییدات غیبی می‌شماریم. . . سوار اسب کبود را در وقت ملمات دافع بلایا می‌دانیم. با سپند انداختن و آیت-الکرسی به دفاع و با ختم نخود و جوشن صغیر و کبیر به فتح می‌پردازیم. و چون جمیع امور ما با مشاوره‌ی کواکب و ملاحظه‌ی سعد و نحس و استقبال و اجتماع و نظرات ستارگان [می‌گذرد] . . . از هیچ طرفی اندیشه‌ی گزند و بیم آسیبی نداریم.»

ما امروز بدان ابلهی می‌مانیم که از ولوله‌ی دنیا و غلغله‌ی عالم بی‌خبر و پنبه در گوشیم. با کمال آسودگی مشغول لهو و لعب خود هستیم و چون رندان خراباتی و قلندران شیدایی جهان را به چیزی نمی‌شمریم و کائنات را به پیشیزی نمی‌خریم. به خاک در میکده قانع‌ایم و به دلق و پوستینی راضی. هر چه هم ثروت و آزادی خود را دارای جمیع کمالات می‌شماریم، مدعی هستیم که همه‌ی علوم از ما برخاسته و جمیع اختراعات از ایران آموخته شده است. می‌پنداریم کشور ما در قدیم بالاتر و برتر از وضعیت امروزی فرنگ بوده است. تلگراف و ذره‌بین و فتوگراف و دوربین آنها را شیخ بهائی ما می‌دانسته است. حتی کسی به خود من گفت که تلفن را همچون سایر اختراعات از ایران برده‌اند. طرف می‌گفت: تلفن همان است که اطفال ما با ریسمان و قوطی کبریت درست کرده و از دور حرف می‌زنند و این فرنگیان به جای طفلان اسمش را تحریف کرده و تلفون گذاشته‌اند: «این امثال را بر آن آوردم تا طبیعت شوونیسیم و پایه‌ی مشاعر ما خفتگان و غفلت‌زدگان آشکار گردد. که ما چقدر در مستی افتاده‌ایم که مرده را زنده می‌انگاریم و سراب را آب.»

از زبان و نقل به معنی بسیار فشرده، برچیده‌ای از اثر تقی‌زاده در مصر را خواندیم که او در آن رساله‌ی مفصل‌اش چه می‌اندیشید و می‌جوید. او در این زمان تأسیس حکومت قانونمند برای اجرای عدالت و مساوات طبق و عین «اصول اداره‌ی فرنگی» می‌خواست. تأسیس مدارس، گسترش معارف برای رفع جهل و مقابله با خرافه و تعصب میان مردم را می‌طلبید. ترویج دانش و علوم و صنعت نوین را پیشنهاد می‌کرد. به بیانی دیگر، او در آستانه‌ی مشروطه، خواهان نظامی عرفی و دنیامدار و مبتنی بر

حقوق جدید بود، آن‌چنان که در اروپا وجود داشت. عدم پیروی از این امر را نوشداروی پس از مرگ و از دست رفتن مریض عزیز و نازنین و محبوب‌تر از جاننش، یعنی ایران، می‌دید. می‌نویسد، اگر هر چه زودتر چاره‌ی فوق را همچون دوی بیماری ایران عزیز به کار نیندیم «عزت و سعادت و حیات ملی، یعنی روح استقلال زایل» خواهد شد، «مرز و بوم از دست بومیان خارج» گردیده و «ملت نیز محو و مستهلک می‌شود». همان بلایی به سرمان خواهد آمد که فرانک‌ها و سکسون‌ها بر سر قبایل پیش مدرن اروپا آوردند. تقی‌زاده آن زمان فارغ از ملی‌گرایی افراطی کسانی که «کهنه پلاسی گسترده» پهن کرده و به جای پیروی از علم سیاست جدید، «فلسفه‌بافی» و پندارسازی می‌کنند و بر این تصوراند که ما روزگاری «یونانی را ایرانی و عرب را عجم و مغول را کالعدم» کردیم، هشدار داد که در عصر جدید:

«هر دولت و ملتی که تمدن وقت را قبول نکند، محو و منقرض و مضمحل خواهد شد. در عالم ملل متمدنه مستهلک خواهد گشت. این قضیه‌ی کلی استثنا ندارد و احترامی نمی‌گذارد. بدتر آنکه این دفعه استقلال زایل را امید بازگشت نیست.»

تقی‌زاده به تفاوت ماهوی قلمروگستری مدنیت جدید اروپایی با حملات پیشین به ایران مطلع بود و نمونه‌های آن را هم به صورتی خام برشمرد. اگر تازی و مغول و تاتار به عنصر ایرانی تحول یافتند، این بود که آنان اقوامی بودند با تمدن پایین‌تر یا بی‌بهره از تمدن برتر عصر که ما بودیم. از یاد هم نبریم وقتی مشتی معدود یونانی که در آن زمان «متمدن‌ترین ملل عهد خود بودند» بر ما دست یافتند، در مدت زمانی محدود، هشتاد سال، که بر کشور ما استیلا یافتند به‌رغم تعداد کم‌شان و وسعت کشور و کثرت مردم ما فرهنگ و آداب و رسوم خود را در این سرزمین برای مدتی طولانی مسلط کردند.

تقی‌زاده‌ی جوان در آستانه‌ی مشروطه بر این باور است که امروز زمانه عوض شده و گذشت زمانی که اقوام وحشی و ایلات بیابان‌گرد با زور و رفتار وحشیانه بر دول متمدن دست یافته و هستی آنان را به یغما و تاراج برند. حالا عامل حرکت و ترقی دنیا علم و دانش و رونق کار جهان با هنر و معارف است. هر که را علم و قانون است کره زمین گوی چوگان او. نمونه‌های انگلیس و هلند و ژاپن را به عنوان این‌گونه کشورها که می‌خواهند دنیا را به تصرف خود درآورند، مطرح می‌کند. به‌روشنی می‌گوید که مدنیت نوین آن‌چنان زیاده‌خواه است که تسلط بر صدها میلیون نفوس بشری سیراب‌اش نمی‌کند و به تصرف سرزمین‌های اطراف نیل و آمازون و می‌سی‌سی‌پی سیراب نمی‌شود، بلکه «بقیه‌ی دنیا را می‌خواهند فرو برند و فراگیرند.»

تقی‌زاده از همان زمان پیش از مشروطه بر این باور بود که ایران در «حالت نزع» است و در شرایط جدید جهانی چاره‌ای نداریم، مگر اینکه: «با شتاب هرچه تمام‌تر و عزم درست و غیرت واقعی تمدن جدید را قبول کنیم و آن را به عین همان اصول اجرا نموده و به کار اندازیم، و به تجربه‌ی مجرب نپردازیم.»

نتیجه‌گیری‌ای که نشان می‌دهد او از همان آغاز، مدنیت جدید را یکپارچه می‌دید و امکان‌گزینش و جدا کردن مؤلفه‌های آن را نمی‌کرد. رویکردی که با جرح و تعدیل‌هایی تا پایان عمرش در نظر داشت.

بیروت و دمشق

تقی‌زاده پس از اقامت شش ماهه در مصر و نوشتن رساله‌ی فوق، در مسیر بازگشت به تبریز، قریب دو ماه در دمشق و بیروت گذراند. در آثار او هیچ اثری از آنچه در دمشق گذشت نیافتیم. کسان دیگر هم در

این باره نوشته‌اند. ولی می‌دانیم که او در بیروت از «کتابخانه‌های عربی که داشت خیلی استفاده کرد» [ص ۴۵]. احتمالاً به کالج معروف آمریکایی‌های آن شهر هم سر زده است. در آرزوی ادامه‌ی تحصیل طب فرنگی در آن آموزشکده بود، که سر نگرفت. پس از یک‌ماه و نیم به قفقاز می‌رود و مجدداً از تفلیس سر درمی‌آورد. خودش می‌نویسد که «دوستان بودند»، آنها را ملاقات می‌کند و مصمم به قصد ادامه‌ی فعالیت تجددخواهانه به تبریز بازمی‌گردد.

ملت زنده و ملت مرده

تقی‌زاده‌ی جوان با این عزم و اعتماد به نفس به ایران بازگشت. [۱۸۴] در اولین نوشته‌ای که از او در سرآغاز مشروطه به دست داریم، مقاله‌ای است که در روزنامه‌ی *نمای وطن* [۱۸۵] تحت عنوان «ملل حییه و ملل میتیه» [ملل زنده و ملل مرده] منتشر کرد. در این مقاله تقی‌زاده ملی‌گرای تجددخواهی را می‌یابیم که پذیرش مسؤلیت شهروندی را از هم‌وطنانش می‌طلبد. می‌نویسد: «ملتی زنده است که قانون داشته باشد و ملت مرده برعکس آن». شور و حس ملی وطن‌خواهی مبتنی بر «زمام ثابت و مسلک راسخ» را مایه و بنیان و دوام استقلال کشور می‌خواند. «غیرت ملی» و «مفهوم واجبات وطن» را برای ملتی که می‌خواهد زنده باشد و پیش رود، ضرورتی می‌خواند که باید از جانب مردم درک و جذب شود. نمونه و نماد میهن‌دوستی، شجاعت، جسارت، و فداکاری در راه وطن را ژاپن معرفی می‌کند. سرزمینی که ملت‌اش زنده است و «حب وطن» بر تمام اغراض نفسانی و منافع فردی غلبه کرده و عشق و عزت ملی همه چیز را آکنده است. به گمان تقی‌زاده هر فرد ژاپنی وظیفه‌ی خود می‌داند که خدمت وطن و خدمت به همنوع و جان‌نثاری در راه ملت را بر همه چیز ارجح بدارد:

«ملت زنده آن است که هر فرد به حقوق خویش واقف گشته، دارای عقیده و مسلک شخصی ثابت بوده، حق خود را در دنیا به هیچ چیز نفروشد و به هیچ تطمیع و تهدید و وعده و وعید فریب خورده از دست ندهد.»

نماد و نمونه‌ی بارز و پیشرفته‌ی ملت زنده را ملت فرانسه می‌شناسد که به یک اعلان صدهزار لشکر داوطلب باحرارت وطن‌پرستانه به مقابله با دشمن برخاست. ملتی زنده است که آن چنان قدرت و عزت و منزلت یابد که همه‌ی دولت‌ها و ملل با افتخار دست دوستی به سویش دراز کنند و از عداوتش اجتناب ورزند. اما بدانیم آنچه یک ملت را زنده و دیگری را مرده می‌کند «علم» است؛ علم است که ولوله در اقطار زمین انداخته و غلغله‌اش به عرش برین رسیده و در اندک مدتی ملت فرورفته‌ای را بالادست می‌کند و ذلت ملتی را مبدل به عزت می‌سازد. «کوس آزادی در ظلمات فراموش‌خانه‌ی استبداد کوبد و بیرق حریت بر قله‌ی دماوند زند. علم است که در اندک زمانی شکار را شکار می‌نماید و صعوده را شاهین گرداند.»

چکیده‌ی آرای تقی‌زاده در این مقاله از این قرار بود که در عرف سیاست امروز جهان ملل عالم را بنا بر وضعیت و حیات معنوی‌شان به دو گروه زنده و بیدار و مرده و مردار تقسیم می‌کند. برخی می‌گویند ملتی زنده است که قانون داشته باشد و ملت مرده فاقد آن است. گروهی فرض می‌کنند که حیات و ممات ملل بسته به استقلال صوری است و جمعی می‌پندارند تفاوت در کمال و نقص، وجود و عدم قوای نظامی و دفاع در مقابل اجنبی است. اما در واقع هیچ‌کدام پاسخگوی کامل قضیه نیستند. حیات معنوی «عبارت از حس ملی فردی است که در آب و گل آن افراد سرشته شده باشد». فردیت مستقلی که رها از سپاه و لشکر و سرکرده و سالار باشد «هیئت اجتماع» با عزت نفس مشروب می‌گردد و

فطرت‌اش با مایه‌ی حبّ و استقلال و شرف مخمر شده باشد، وقتی ملتی از چنین افرادی تشکیل شود، هیچ دشمن خارجی و قدرتی در عالم قادر به محو آن نخواهد شد: «هیچ دولت قوی و ملت بزرگ و هیچ جباری نتواند ربقه‌ی اسارت بر رقاب ایشان بیندازد و بر آنان چیره شود و زبون سازد. هر که با آن ملت پنجه کند، ساعد خود را رنجه کند. هیچ معده آن را هضم نتواند کرد و هیچ سیلی از ریشه نتواند در آورد.»

در حالی که ملت مرده عزم ثابت و مسلک راسخی ندارد: «اجتماعشان چون اجتماع کلاغ و اتحاد و اتفاقشان لاعن شعور و سرسری، قولشان اوهن من بیت‌العنکبوت و سوگندشان پست‌تر از عصمت هاروت.»

اینان به فردی توانمند آویزان‌اند و در روزگار سختی چشمشان به علمدار و سردار و پیشواست. گاه هم که علائم جنبش و تحرک موقتی به تأثیر کلام و خطابه، نطق و مقاله‌ای نشان می‌دهند «از تحریک تعصب مذهبی و ملی» نشأت گرفته. اما همه «برف تموز است یا دولت نیم‌روز». به این نشانه‌ها و عصبیت‌های کاذب اعتمادی نیست و نباید چنین جوش و خروش‌هایی را جدی گرفت. ملت مرده نه معنی «غیرت ملی» را می‌فهمد نه «مفهوم واجبات وطن» را می‌داند و از آنجا که همواره در محکومیت و تحت حاکمیت گذرانده، لذت استقلال و حاکمیت ملی را در نیافته. مصر و افغانستان نمونه‌های اولند که در اسارت انگلیس غوطه می‌خوردند و ترانسوال و سویس نمونه‌های برجسته‌ی ملل زنده‌اند. به مصر و افغانستان بنگرید که عده‌ی کمی انگلیسی آن سرزمین‌ها را به تصرف درآورده‌اند در حالی که سویس با وجود محدودیت خاک و جمعیت قلیل و با وجود اینکه لشکر و ارتشی ندارد، امروز یکی از دول مستقره و مستحکم اروپاست چرا که معنی ملت زنده را دریافته‌اند. ملت زنده همچون ترانسوال در آفریقا است که از جان و هستی خود گذشتند و در مقابل ارتش توانمند انگلیس ایستادند و سرمشق ملل زنده شدند. به ملت ژاپن بنگرید. با یک‌دهم جمعیت و یک سی‌ام خاک در جنگ ۱۸۹۵ نشان داده شد که به مدد علم و مختصات ملت زنده ژاپنیان بر چینیان «خلاص کش تریاک» و مستغرق اوهام غلبه کردند. ملت زنده همچون ملت فرانسه است که وقتی همه‌ی اروپا بسیج شد تا بر آن سرزمین انقلاب خیز بتازد، به پا خاست. ملت زنده آن است که حضور و حرکات و سکنت وی در ارکان و میزان سیاست عالم تأثیر بزرگی داشته باشد و هر دولت و ملتی را به جلب محبت و احتراز از عداوت‌اش بکشاند و هر جنبش و حرکت‌اش برای ملل و سیاست جهانی مهم باشد. این آرا همه حکایت از ذهنیت و دغدغه‌های تقی‌زاده در سرآغاز مشروطه دارد.

نکته پایانی

تقی‌زاده در رساله‌ی ابتدایی خود، *محاکمات تاریخی*، با نگاهی به گذشته‌ی تاریخی ایران گره‌گاه‌های عمده‌ی تاریخ دو هزار ساله ایران را شناسایی کرده بود: برآمدن مدنیت و دولت‌مداری پرشکوه هخامنشی و چگونگی فرورفتن آن در مرداب شکست از یونانی‌ها، بازسازی امپراتوری ساسانی بر بستر میراث هخامنشی و پیامدهای ورود هلنیسم به ایران و حکومت‌گران یونانی، بحران عظیم و درونی ناشی از کشاکش و تشتت سیاسی و مذهبی و فساد و اشرافیت حکومت ساسانی و پیروزی شگفت جماعتی عرب مسلمان مؤمن و آغاز هزار و اندی ساله‌ی ایران اسلامی که هجوم و ویرانی مغول و تاتار و قبایل ترک را در خود داشت. برآمدن صفویان، انحطاط روزافزون اندیشه و عمل در تله‌ی جزم‌اندیشی و خردستیزی، فساد و ناتوانی حکومت‌های صفوی و قاجار که زمینه را برای هجوم و تسلط مدنیت جوان و پرتوان فرنگی فراهم آورد. او به هم‌وطنان‌اش هشدار داد که مدنیت نوین فرنگی با تسلط بر اقتصاد

سیاسی و سیاست مستعمره کردن جهانی بیرون مانده از چرخه تمدن جدید، استقلال و تمامیت به جا مانده‌ی ما را محو خواهد کرد، مگر اینکه هر چه زودتر و با عزم استوار کمر بر رفع ناتوانی و نادانی‌های خود بندیم. قانون و نظام اداری برقرار کنیم علم و دانش نو را رواج دهیم، از جهل و خرافه و خودکامگی که موانع بازدارنده‌ی تعالی و تکامل اند پرهیزیم تا بتوانیم توان حفظ خود و ملت و کشور را بیابیم. تقی‌زاده با این‌گونه تاریخ‌نگاری غرضی خاص را تعقیب می‌کرد، می‌خواست نشان دهد که همه‌ی این برهه‌ها، رویدادها و پیامدهای آنها بوده که ایران آستانه‌ی مشروطه را زمین‌گیر کرده و چاره‌ای ندارد مگر اینکه اندیشه و راه و افقی نو را پیشه کند.

تقی‌زاده در آستانه‌ی مشروطیت بر این باور بود که تمدن امروزی غرب جهانگیر، مدنیت همبسته و مسلط است و هر ملتی که نخواهد تمدن مسلط عصر خود را قبول و اخذ کند محکوم به زوال و انحطاط و از میان رفتن خواهد بود. در واقع او به نوعی خام و آغازین از معرفت خود بر بنیان‌های اولیه‌ی اندیشه-ی «جهانی شدن» اجتناب ناپذیر مدرنیته را عرضه می‌دارد. به باور او مدنیت نوین تنها مختص به فضای جغرافیایی فرنگ نیست و عملاً با حضور خود در شرق و با توجه به درماندگی نظام و مناسبات اجتماعی آنان شرایطی را فراهم و تحمیل کرده که امکان هر نوع بازگشتی به گذشته را برای همیشه از میان برده است. او از نزدیک، و دقیقاً شاهد بحث‌ها و اقدامات اصالت‌خواهانه و بازگشت به خویشتن‌های مطلوب فراموش شده‌ی باستان‌ستایی یا اسلامی در میان ایرانیان و در عثمانی و قفقاز و مصر بود. ایده‌ی اتحاد اسلام سید جمال‌الدین اسدآبادی و ایران باستان پاک و رؤیایی میرزا قاجان کرمانی و سنت‌گرایی‌های خودی و ترک و عرب را جملگی در نظر داشت. آرای اولیه‌ی او که بعدها زمینه‌ساز روایت تجددخواهی قرن بیستمی او شد، همه‌ی نشانه‌های خام «جهانی شدن» به عنوان بدیلی در مقابل بازگشت‌خواهی تاریخی و اصالت‌جویی‌ها را در خود داشت.

تقی‌زاده از جمله فرزندان متعالی زمان خود بود که جرأت دانستن و تجربه کردن هر پدیده‌ی جدید، و ضرورت نوآوری و تحول‌خواهی را دریافت. استقلال فکری، شخصیت جامع‌الاطراف، هشیاری و میل وافرش به ترقی‌خواهی و اصلاح‌طلبی، همت والا و پیگیری در ره‌یابی به کنه امور، وی را به مشروطه‌طلبی تراز اول بدل کرد. بالیدن در تلاطمات فکری و تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تبریز، آشنایی با مکاتب و آیین‌های نوگرایی مذهبی چون شیخی و بابی، فراگیری زبان‌های عربی، فرانسه و انگلیسی، و سیر و سیاحت در کتاب‌ها، نشریات و آرای متفکران فرهنگ و اندیشه‌ی حوزه‌ی آن زبان‌ها، مطالعه و بررسی مشتاقانه و سودایی‌اش در تحولات اروپا، تنظیمات عثمانی، تحركات قفقاز، جامعه‌ی تجددطلب مصر، مراوده و تعامل با فرنگیان و فرنگ‌رفته‌های تبریز، درگیری مداوم با تحصیل و تدریس و پیشبرد امر نهادهای نوجو چون مدرسه، کتابخانه و قرائت‌خانه، دسترسی‌اش به نشریه‌های فرنگی که به شهر وارد و توزیع می‌شدند، تأمل در علل بیماری‌های کشنده و مسری و توجه و علاقه‌ی روزافزون به پزشکی نوین، تأسیس داروخانه حاوی داروهای جدید اروپایی، از جمله جنبه‌های ویژه‌ی شخصیت پرتحرک او به‌شمار می‌آمدند. در همین حال حصارهای جزم‌اندیشی افق‌های سنتی را درنوردید و به اطلاعات گسترده‌ای در یافته‌های جدید علوم دقیقه چون فیزیک، هندسه و نجوم دست یافت، که اینها جملگی عوامل چندجانبه و چندبعدی‌ای بودند که در بالندگی شخصیت و به قول خودش، کاراکتر مدرن، تقی‌زاده نقش بازی کردند. او در برخورد با هر عامل بیدارکننده، انگیزاننده و نوآور، آن‌چه را می‌توانست برمی‌گرفت و با جسارت به محک آزمون می‌زد. سرشت اندیشه و بافت کردارش در این تعامل و کشاکش ورزیده شد و قوام یافت. بدون عنایت به این پیشینه‌ها و عوامل مهم و تأثیرگذار و پیامدهای آنها، نمی‌توان به ارزیابی و سنجش کارنامه‌ی مشروطه و بنیان آن پرداخت.

یادداشت‌های فصل دوم

۱. این نامه در «*وراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*»، صص ۴۰۲ تا ۴۰۹ آمده است.
۲. مقدمه‌ی سید حسن تقی‌زاده بر کتاب «*آزادی و حیثیت انسانی*»، تألیف سید محمدعلی جمال‌زاده. این نوشته در جلد دوم *مقالات تقی‌زاده*، ص ۱۵۸، بازچاپ شده است.
۳. احمد کسروی، *زندگانی من*، صص ۶-۸.
۴. فریدون آدمیت، *اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون*، ص ۳۹۳.
۵. دبستان کرمانی، «میرزا قا خان کرمانی»، *یغما*، سال دوم، شماره شش، شهریور ۱۳۲۸ ص ۲۵۹.
۶. نامه‌ی ۲۵ ذیحجه ۱۳۰۸ به ملک‌خان، *بررسی‌های تاریخی*، سال ۴، شماره ۵ و ۶، ص ۱۳۴۰.
۷. در *فصل اختر و شورش تنباکو*، در *تکنگاری تأملی بر روزنامه اختر*، به *مقالات میرزا قا خان پرداخته‌ام*.
۸. کتاب *هفتاد و دو ملت*، به قلم میرزا قا خان کرمانی اولین بار با شرح حال نویسنده و مقدمه‌ای در معرفی دوسن پیر، نویسنده‌ی مقاله، در سال ۱۳۴۳ قمری و به کوشش میرزا محمدخان بهادر در انتشارات ایرانشهر به مدیریت حسین کاظم‌زاده ایرانشهر به چاپ رسید.
۹. نامه‌ای از شیخ احمد روحی به مادرش در روزهای گرفتاری در چنگال مأموران سلطان عبدالحمید عثمانی در دست است که حکایت درآلود آقاخان و یارانش در ماه‌های پایانی پیش از استرداد به ایران را نمایان می‌کند (*اندیشه‌های میرزا قاخان کرمانی*، صص ۳۰۲ و ۳۰۳)، مقاله‌ی جان گرنی محقق انگلیسی تحت عنوان *ادوارد براون و جامعه‌ی ایرانی استانبول*، به زبان انگلیسی در کتاب "*Les Iranian D Istanbul*" که تشریح آن را در بخش منابع آورده‌ایم، اطلاعات دست اول و با ارزشی در ارتباط با روحی و کرمانی آورده است.
۱۰. *حیات یحیی*، جلد اول، صص ۱۲۸ به بعد. *تاریخ بیداری ایرانیان*، مقدمه ص ۱۴. *هما ناطق، کارنامه و زمانه‌ی میرزا رضا کرمانی*، ص ۱۲۴.
۱۱. *کارنامه و زمانه میرزا رضا کرمانی*، ص ۱۴۳.
۱۲. *بعضی از علل ترقی و انحطاط ایران*، *مقالات تقی‌زاده*، جلد چهارم، ص ۱۷۴.
۱۳. *مقالات تقی‌زاده*، جلد چهارم، *تحقیق در حالات کنونی یا محاکمات تاریخی*، مصر ۱۳۲۳ ق.
۱۴. همان جا. همه‌ی نقل قول‌ها را از رساله‌ی فوق‌الذکر تقی‌زاده برگرفته‌ام. در *جمالات ذکر شده ضمن حفظ محتوای نوشته‌ی تقی‌زاده*، تغییرات ناچیز غالباً املائی را برای سهولت دخالت داده‌ام.
۱۵. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، صص ۳۲۸ و ۳۲۹.
۱۶. *مقالات تقی‌زاده*، جلد دوم، ص ۱۳۲. تقی‌زاده در نامه‌ای به جمال‌زاده که متأسفانه تاریخ‌اش ذکر نشده و صفحاتی از آن نیز مفقود است، و احتمالاً در سال ۱۳۳۸ شمسی نوشته شده، می‌نویسد: «والد محترم شما آقا سید جمال‌الدین وقتی که در تبریز بود (احتمالاً در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ قمری) که من با ایشان حشر داشتم و صحبت‌های شیرین می‌کرد.» در همین نامه از قصد جمال‌زاده برای نوشتن شرحی بر زندگی پدرش اظهار خرسندی می‌کند و می‌نویسد که این مشروطه‌خواه ازلی «علمدار آزادی و بیداری ایران» بود. (*اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران*، سازمان اسناد ملی ایران، ص ۲۷۸).
۱۷. یکی از نمونه‌های برجسته‌ی این ماجرا، رضازاده شفق (۱۲۷۱-۱۳۵۰ ش) بود که در خانواده‌ای از پیروان مؤمن و مرید خاندان میرزا شفیع و سپس ثقه‌الاسلام تبریزی پرورش یافته بود. شفق از یاران و همراهان فعال و نزدیک تقی‌زاده در حزب دموکرات شد. او چهار سالی پیش از تقی‌زاده در تبریز متولد شد. پنج سال در مدرسه‌ی آمریکایی مموریال تبریز تحصیل کرد. از جمله شخصیت‌های پرورش یافته‌ی تبریز بود که به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه، ترکی و عربی آشنایی کامل داشت و با زبان پهلوی و فرس قدیم نیز آشنا

- بود. از او آثار بسیاری برجا مانده است. (برای دستیابی به فهرست کتاب‌ها و مقالات تألیفی و ترجمه او می‌توان به *اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران*، دفتر پنجم، چاپ سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی، ۱۳۸۲ صص ۲۹۶-۲۹۹ مراجعه کرد.)
۱۸. *نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده*، صص ۳۴ و ۳۵.
۱۹. همان جا، نامه‌ی مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۱۲، صص ۶۴.
۲۰. همان جا، نامه‌ی مورخ ۱۶ ژانویه ۱۹۱۳، صص ۷۱.
۲۱. تقی‌زاده سال‌ها بعد به اختصار از این ملاقات خود سخن می‌گوید. («تفضیل ملاقات آقای تقی‌زاده با عبدالبها»، *مجله‌ی یادگار سال پنجم*، شماره ۶ و ۷، بهمن و اسفند ۱۳۲۷ ش (ژانویه و فوریه ۱۹۴۹) صص ۱۲۹ تا ۱۳۳).
۲۲. همان جا، صص ۱۳۰. تقی‌زاده در همین نوشته عنوان می‌کند که چند روز بعد دو نفر از اصحاب عبدالبها به دیدن او آمدند و برای شام او را دعوت کردند. در آن شب تقی‌زاده چند ساعتی را با رهبر بهائیان گذراند که از جزئیات مذاکرات و سخنان رد و بدل شده اطلاع نمی‌دهد. در آخر مطلب می‌افزاید: چند سال بعد شنیده است که به دلیل کدورت عبدالبها با ادوارد براون — بر سر نشر کتاب «*قط‌الکاف*»، و هواداری ضمنی او از یحیی صبح ازل — و دوستی تقی‌زاده با براون، عبدالبها نسبت به او سرسنگین و از وی ملول بوده است.
۲۳. نبیل‌الدوله با ارسال نامه‌ای به محفل بهائیان ایران از آنها خواست که در استقبال باشکوهی از شوستر و همراهانش در تهران سهیم شوند.
۲۴. متن کامل این نامه در صص ۳۶۹ تا ۳۷۳ کتاب «*نامه‌های مشروطیت و مهاجرت*» آمده است. حلقه‌ی ارتباطی دیگر تقی‌زاده با نبیل‌الدوله، آشنایی و رابطه‌ی نبیل‌الدوله با محمود محمود است که در آن زمان از فعالین حزب دموکرات در کنار تقی‌زاده بود. محمود محمود در سال ۱۹۱۲م برای کارهای تجاری و خرید و فروش اشیای عتیقه‌ی شرقی به آمریکا می‌رود و مدتی در آنجا اقامت می‌کند. واسطه و عامل رفتن او به آمریکا هم مکاتبات میان او و نبیل‌الدوله بود. ایرج افشار می‌نویسد، در همان ایامی که محمود محمود در آمریکا بود، تقی‌زاده در لندن درگیر فعالیت برای اعاده‌ی مشروطیت بود. نبیل‌الدوله به او نامه می‌نویسد: برای تبلیغ سیاسی و بیان عقاید خودتان به آمریکا بیایید، چه اینجا محیط مناسب‌تر است. تقی‌زاده برای اطمینان خاطر نامه‌ای به محمود محمود می‌نویسد و جواب موافق می‌رسد و تقی‌زاده به سمت آمریکا حرکت می‌کند (مجله *یغما*، سال ۱۸ صص ۵۰۳).
- ۲۵ و ۲۶. *خاطرات اعلم‌الدوله ثقفی پزشک مظفرالدین شاه*، صص ۱۹۶، به نقل از شیخ‌الاسلامی در، *افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار*، صص ۳۴۶ و ۳۴۵.
۲۷. *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سعدوندیان، آمریکا، کتاب‌فروشی ایران، صص ۷۳.
۲۸. *روزنامه ایران*، شماره ۳۷۳ مورخ ۲۱ ذیحجه ۱۲۹۵ق صص ۲، خبر انتشار تبریز را اعلام کرد. شماره‌های ۳۰۲، ۳ و ۱۷ سال‌های ۹۷-۱۲۹۶ در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران قابل دسترسی است. لازم به تأکید است که نخستین روزنامه‌ی فارسی زبان تبریز که اخبار دارالسلطنه‌ی تبریز را منتشر کرد، *روزنامه‌ی ملتی* یا *وقایع محروسه‌ی آذربایجان* بود. روزنامه‌ی که در عمل صدای حکومت بود و حرف ملت و مردم را کمتر در آن راهی بود. با همه‌ی اینها، همین روزنامه را دوبار تعطیل کردند. روزنامه در زمان ناصرالدین شاه، سال ۱۲۷۵ق، آغاز به کار کرده بود. *اختر استنبول* از تأسیس *اخبارنامه‌ی تبریز* اظهار خرسندی کرد. «*اختر*، سال ۴، شماره ۳۹، مورخ ۵ شوال ۱۲۹۵ق، صص ۵ و ۶. در نشریه‌ی *کاوه* به مدیریت تقی‌زاده، پیرامون این نشریه آمده است. (کاوه، سال دوم، شماره ۶، غره شوال ۱۳۳۹ قمری).
۲۹. *اختر*، سال ۵، شماره ۱۵، دهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۶ق. همچنین *روزنامه تبریز*، شماره ۲، مورخ ۱۵ محرم ۱۲۹۷ ق، صص ۴.
۳۰. صدر هاشمی، جلد دوم، صص ۵۸، علیقلی صفراوف پس از توقیف نشریه‌ی *احتیاج* به دستور امیرنظام گروسی، والی آذربایجان، روزنامه‌ی *به نام اقبال* را به جای شماره هشتم *احتیاج* منتشر کرد که از آن اطلاعی نداریم.

- برای دستیابی به اطلاعاتی پیرامون صفراوف، می‌توان به مقاله‌ی مفید محمد گلبن تحت عنوان «روزنامه‌ی آذربایجان، تأثیرگذار در انقلاب مشروطه»، مجله گنجینه اسناد، شماره ۶۶، تابستان ۱۳۸۶، مراجعه کرد.
۳۱. سید فرید قاسمی مجموعه‌ی چهار شماره‌ای نشریه‌ی دارالفنون تبریز را، که توسط محمداسماعیل رضوانی یافته شده است، به همراه نشریه‌ی دانش و با مقدمه‌ی رضوانی توسط مرکز گسترش آموزش رسانه‌ها، تهران ۱۳۷۴، منتشر کرد.
۳۲. ناصرالدین پروین، روزنامه‌نگاری و صدرالشعراپی ایرج میرزا، ماهنامه کلک، شماره ۶۷، مهر ۱۳۷۴، صص ۲۴۱-۲۳۹. ایرج میرزا آن زمان ۲۱ سال بیش نداشت.
۳۳. سید فرید قاسمی، ناصری در عهد ناصری، مجله نگاه نو، سال ۸، شماره ۳۹، زمستان ۱۳۷۷، صص ۱۴۷-۱۳۳. در این روزنامه «امور مدنی، اخلاقی، بهداشت، اخبار و تلگراف‌های خارجه، ترویج کتاب و کتابخانه» از اهم مطالب بود. بخش اخبار رسمی آذربایجان آن از منابع دست اول تاریخ آن عصر در رویدادهای مربوط به تبریز در آن زمان است.
۳۴. خلاصه/تجارب، نسخه خطی، شماره ۱۸۰۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۱۱۱ به نقل از تاریخ بیمارستان‌های ایران، نوشته حسن تاجبخش، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۹.
۳۵. دنیس رایت، انگلیسیان در ایران، ص ۱۶۶-۱۶۹.
۳۶. هرمز ابراهیم‌نژاد در مقاله‌ی «پیدمیی، پزشکی و سیاست در آغاز قرن نوزدهم ایران» به زبان فرانسه، به نقل از «وسایل در باب حکومت‌مندی»، نوشته‌ی مراد ثقفی، مجله گفتگو، شماره ۴۴، آذر ۱۳۸۴، ص ۵۲.
۳۷. آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۳۳۶.
۳۸. محمد توکلی طرقي، تجدد بومی و بازانديشي تاريخي، ص ۶۹.
۳۹. به رغم تکننگاری و بررسی مجزایی که درباره‌ی روزنامه‌های تریا و پرورش، در شرح نشریه‌های فارسی سده‌ی نوزدهم، نوشته‌ام و کارنامه‌ی علی محمدخان کاشانی را در کتاب دیگرم به دست داده‌ام، باید تأکید کنم که اطلاعات درباره‌ی نوشته‌های او را اولین بار در کتاب تجدد بومی و بازانديشي تاريخي، تألیف محمد توکلی دریافتیم. پرورش در مقاله‌ی «ملاحظات سیاسی» در تریا، شماره ۱۴، مورخ ۱۷ شوال ۱۳۱۷ ق (۱۷ فوریه ۱۹۰۰ م) که تا شماره ۲۵ ادامه یافت، به این مبحث پرداخته است. آقای توکلی در نوشته‌ی خود به شماره‌های ۱۵ تا ۲۴ اشاره دارد. متن کامل دوره روزنامه تریا و همچنین پرورش، اخیراً توسط کتابخانه ملی ایران باز چاپ شده و در دسترس است.
۴۰. ایرانیان نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم و حتی تا عصر مشروطه، لفظ انقلاب را نه به آن مفهوم امروز، تغییر بنیادی، بلکه به عنوان شورش، اغتشاش، آشفتگی و بلوا و با رویکردی منفی به کار می‌بردند.
۴۱. نمونه‌ی جالبی از نگرش پزشکی به وطن ایرانی، و دردها و راه درمان آن را می‌توانیم در نامه‌ی محمد قزوینی به تقی‌زاده، به تاریخ ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۰ ق، بیابیم. (مقالات علامه محمد قزوینی، گردآورنده عبدالکریم جریزه‌دار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳، جلد سوم ص ۷۳۴).
۴۲. تقی‌زاده در دوم دی‌ماه ۱۳۲۷ ش در تالار شیر و خورشید سرخ ایران به ایراد سخنرانی تحت عنوان «وجه ایرانیان در گذشته به طب و اطباء» پرداخت. این گفتار حاصل پژوهش گسترده‌ی او در کتاب‌ها و تواریخ کلاسیک، پیرامون تاریخچه‌ی طب در ایران بود؛ در آن به‌وضوح می‌توان نشانه‌های علاقه‌مندی و کشش او به طبابت و علوم دقیقه و پزشکی را مشاهده کرد. این سخنرانی در جلد اول مقالات تقی‌زاده، صص ۲۲۸ تا ۲۴۰ آمده است.
۴۳. نامه‌ی تقی‌زاده به حاجی تقی‌یف تاریخ ندارد، اما در تقلیس و احتمالاً به سال ۱۳۲۲ ق نوشته شده است. (غلامرضا طباطبائی مجد در مجله آئینه، سال هفدهم، شماره‌های ۸۵، مرداد تا آبان ۱۳۷۰ ش، صص ۵۵۴ تا ۵۶۳).

۴۴. نصرت‌الله فتحی، *سخنگویان سه‌گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*، چاپخانه خرمی، چاپ اول، ۱۳۵۶ ش، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.
۴۵. *مجله یغما*، سال یازدهم، ۱۳۲۷ش، صص ۳۳۸ تا ۳۴۱. همین نوشته تحت عنوان «یادی از عالم ایرانی: میرزا محمد کفّری»، در جلد دوم *مقالات تقی‌زاده*، صص ۸۹ تا ۹۲ آمده است.
۴۶. «دوکتور میرزا محمد»، در قسمت اخبار خارجی روزنامه *اختر*، سال پنجم، شماره ۴۴، به تاریخ ۱۳ ذی‌قعدة ۱۲۹۶ ق (۲۹ اکتبر ۱۸۷۹ م).
۴۷. *شرح حال رجال ایران...*، جلد سوم، صص ۲۷۵ تا ۲۷۸.
۴۸. حسن تاج‌بخش، *تاریخ بیمارستان‌های ایران از آغاز تا عصر حاضر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۶.
۴۹. *خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۹۶.
۵۰. «صبح امروز با میرزا فروغی [منظور ذکالملك اول] مرافعه داشتیم. کتابی هزل و نظم که ناجی انشاء کرده بود، به تحریک میرزا محمد دکتر بی‌دین، میرزا فروغی بدون اجازه‌ی من داده بود، چاپ کردند. به این جهت تغییر زیادی به فروغی کردم، همه را گرفتم آتش زدم. . .» برخی اشاره‌های دیگر هم در مرآده دکتر کرمانشاهی با دگراندیشان بابی-ازلی به دست داریم، که در جای دیگر پرداخته ایم.
۵۱. *شرح حال رجال ایران...*، جلد سوم، ص ۲۷۷. شرح حال نسبتاً کاملی از دکتر کرمانشاهی به قلم دکتر محمود نجم‌آبادی در *مجله‌ی جهان پزشکی*، سال یازده، شماره هشتم، مورخ آبان ۱۳۳۶ شمسی، منتشر شده است.
۵۲. ترجمه فارسی *ژیل بلاس*، نوشته لوساژ در زمانی که تبعیدیان و اهل قلم ایرانی از ثبت نام خویش بر آثارشان هراس داشتند، موجب ابهام و گفت‌وگوی بسیار شد. امروز به همت پژوهش‌های مجتبی مینوی، اکثر پژوهشگران آن ترجمه را از میرزا حبیب اصفهانی می‌دانند. در یاری و نقش میرزا آقا خان کرمانی در آن ترجمه هم تردیدی نیست. (در این باره ر. ک. هما ناطق، *از ماست که بر ماست*، صص ۱۱۰ و ۱۱۱ و نیز نوشته و اشاره‌های قابل تأمل رئیس‌نیا در *جلد اول ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، تحت عنوان دکتر کفّری کرمانشاهی.)
۵۳. میرزا قا خان کرمانی، *نامه‌های تبعید*، مقدمه، ص ۱۶.
۵۴. تأسیس داروخانه‌های که دواهای فرنگی بیاورد و به مردم کوچه و بازار عرضه کند، شاید امروز چندان مهم جلوه نکند، اما در آن روزگار بدعتی نو بود. از شاه و دربار و برخی حکام مهم که بگذریم، عموم به داروهای سنتی و حکیم باشی و دلاک‌ها که عمدتاً توسط عطاری‌های همه چیز فروش عرضه می‌شد، اعتقاد داشتند. پزشکی جدید و داروهای فرنگی دست‌درازی کفار در امور ازلی معنا می‌داد. اولین داروخانه که «دواجات فرنگی» در تهران عرضه کرد، با «تخطئه و مسخرگی» و «متلک و بی‌ادبی» مواجه شد و تنها ارباب رجوع‌شان خارجی‌های مقیم شهر بود. (جعفر شهری، *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم*، جلد سوم، ص ۶۵۲)، شهری در شرحی مفصل و خواندنی از عطاری و دواخانه‌های تهران ما را با فضای آن روزگار آشنا می‌کند. دواخانه‌هایی که در اواخر سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم دایر شدند، علاوه بر عرضه‌ی دارو، خدمات پزشکی هم عرضه می‌کردند. دوافروش به درمان مردم می‌پرداخت و در واقع حکم کلینیک‌های معاصر را داشتند. میشل فوکو پیدایش کلینیک را تجسم مدرنیته در عرصه‌ی بهداشت می‌داند.
- Michel Foucault, "Birth of Clinic: An Archeology of Medical Perception", N. Y. 1974
۵۵. *جدیدترین اطلاعات نجومی*، مقالات تقی‌زاده، جلد اول، صص ۲۱۷ تا ۲۱۹.
- ۵۶ و ۵۵. مقدمه بر *کتاب نجوم برای همه*، تألیف ماکسول رایلد، ترجمه‌ی حسینعلی رزم‌آرا، ۱۳۳۵ش، *مقالات تقی‌زاده*، جلد دوم، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.
۵۷. تقی‌زاده و بسیاری از منورالافکاران و اندیشه‌ورزان ایرانی هم‌دوره‌اش هم به علم نجوم و هم به آثار فلاماریون فرانسوی علاقه خاصی نشان داده‌اند. مثلاً، در یادداشت‌های روزانه‌ی محمد قزوینی، در دوران اقامت طولانی‌اش در اروپا، در زیر تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۲۰ م می‌خوانیم: «امروز بعدازظهر با آقای میرزا محمدعلی خان [فروغی]

ذکاءالملک رفتیم به ژوویزی (Juvisy) در حوالی پاریس به دیدن مسیو کامیل فلاماریون مؤلف معروف در نجوم و هیأت مخصوصاً برای عامه، آقای ذکاءالملک که او را می‌شناختند مرا به او معرفی کردند، قریب هشتاد سال دارد.» (یادنامه علامه محمد قزوینی، به کوشش علی دهباشی، تهران انتشارات کتاب و فرهنگ، ۱۳۷۸ صص ۴۷۹ و ۴۸۰).

۵۸. یادداشت‌های گاه‌شماری در ایران قدیم در جلد دهم، مقالات تقی‌زاده، زیر نظر ایرج افشار در آبان ۱۳۵۷ در تهران، انتشارات شکوفان منتشر شد. در واقع، تجدید چاپی است از روی متن طبع شده‌ی سال ۱۳۱۶ش به انضمام اصلاحاتی به خط مؤلف. پیش از آن نیز چند نوشته پیرامون نجوم و گاه‌شماری در کتاب بیست مقاله تقی‌زاده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، منتشر شده بود.

۵۹. این مقاله در جلد چهارم، مقالات تقی‌زاده، چاپ شده است.

۶۰. یک نمونه از شور و عشق بسیار تقی‌زاده به علم نجوم که ارتباط تاریخی با عصر مشروطه هم دارد، خاطره‌ای است که او از زمان حضورش در تبریز تحت محاصره در ماه‌های پایانی استبداد صغیر نوشته است. در خاطرات (صص ۱۲۰ و ۱۲۱) می‌نویسد: چند روز اول ورود به تبریز در منزلی که اقامت داشت، بسیاری رفت و آمد داشته و به دیدار او می‌آمدند. روزی که عده‌ای از جمله «سه نفر نماینده علمای نجف» و چند تن دیگر از جمله سید محمدرضا شیرازی (مساوات) جمع شده بودند، از او خواستند که «درسی از علوم جدید بدهید - من هم حاضر شدم و علم نجوم و هیأت درس دادم.» اینکه تقی‌زاده در اوج نبرد و مقاومت دغدغه‌ی دانش و علم نجوم جدید جزم‌شکن دارد، قابل تأمل است.

۶۱. مجتبی مینوی در مقاله‌ی «اجتماع کواکب در سال ۵۸۲» در کتاب تاریخ و فرهنگ، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹، در خصوص کشمکش دانشمندان و اندیشه‌ورزان ایرانی با جزمیات نجوم قدیم و آرای خرافی مستولی بر جامعه شرعی خواندنی و دلکش دارد.

۶۲. تقی‌زاده دهه‌ها بعد با تندی طالبوف را «بی‌سواد صرف، کم‌مایه و عوام‌پسند» می‌خواند که «اگر خودش آدم نیکی بوده باشد» اما «ربطی به علم و فضل ندارد.» (مقالات تقی‌زاده، جلد سوم، صص ۲۵۲) یا به نقدی که بر عرب‌ستیزی و آرای میهن‌پرستی افراطی میرزا قاجان کرمانی وارد می‌داند، در جای دیگر پرداخته‌ام.

۶۳. آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، باکو، ۱۹۶۳، صص ۱۷۶ به نقل از پارسی‌نژاد، صص ۱۸۱.

۶۴. نامه‌های تبعید، صص ۵۴.

۶۵. این اشاره‌ها همه وام‌دار نوشته ایرج پارسی‌پور در روشنگران/ ایرانی و نقد ادبی، صص ۱۸۱ است.

۶۶. سیاحت‌نامه/براهیم بیک، جلد دوم، صص ۲۹۶.

۶۷. علاوه بر آدمیت، هما ناطق، علی اصغر حقدار، حامد الگار، ماشالله آجودانی، و سید جواد طباطبائی و بسیاری دیگر آرا و عملکرد ملکم را به بحث و پژوهش گذارده‌اند. هر کدام از این اندیشه‌ورزان جوانی از امر را بر شمرده‌اند، بررسی یافته‌ها و داده‌های آنان در این محدوده نمی‌گنجد.

۶۸. حامد الگار در کتاب میرزا ملکم خان خود تکیه را بر فرصت‌طلبی‌های مالی و سیاسی و بده‌بستان‌های غیراخلاقی او گذارده است و چندان عنایتی به کنه آرای قانون‌خواهانه‌ی او ندارد.

۶۹. ملکم‌خان، مدنیت/ ایرانی، رساله‌های میرزا ملکم‌خان... گردآوری حجت‌الله اصیل، صص ۱۶۱.

۷۰. همان‌جا، صص ۱۶۳ تا ۱۶۵.

71. Blunt, "The secret history of the English Occupation of Egypt", London, 1907, p. 83.

۷۲. ادبیات سیاسی- مذهبی که ملکم در روزنامه‌ی قانون و احتمالاً به تأثیر از سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا آقاخان کرمانی پراکند، هیچ شباهتی با آنچه تقی‌زاده‌ی عصر مشروطه طرح می‌کرد، نداشت. عبارت‌های «علما سروران این حزب الله»، «اردوی حزب الله»، «رئیس شرعی امت»، «رئیس روحانی ملت باید خیلی بالاتر از هر شاه باشد»، «امام شرعی امت خدا فایق بر جمیع امرای عرفی» (قانون، شماره ۲۱ و ۲۳)، «امر به معروف و نهی از منکر» (شماره ۲۴)، تأکید بر آیات قرآنی: «ان الله لا یغیر ما به قوم حتی یغیر و اما بانفسهم» (شماره ۳۵)، «واعتصموا بحبلا الله جمیعاً و لا تفرقوا» (شماره ۲۶)، «نصر من الله فتح قریب» - ترقی در اجرای احکام مقدس اسلام است. (شماره ۳۶) نظم از خود اسلام باید ظهور کند. (شماره ۳۶) «اسلام حقیقی یعنی علم یعنی عدالت

یعنی ترقی» (شماره ۳۹) و سرانجام در قانون شماره ۲۵ نوید می‌دهد که «دولت حقه» به ریاست مجتهدین «حق است و دنیا را خواهد گرفت» و در شماره ۲۹ خواهان «استقرار دولت حقه» به «ریاست آقا میرزا حسن شیرازی» مجتهد عتبات می‌شود. بی‌تردید خود ملکم بهتر از هر کس دیگر می‌دانست که ما بدون انباشت تجربی در نظم و قانون جدید نمی‌توانیم آن را از اصول و احکام شریعت در مجلس به ریاست علما و زعامت مجتهدین عتبات اخذ کنیم و بتوانیم همان راهی را برویم که فرنگ رفت. او در انبوهی از این اشاره‌های التقاطی غرض اصلی خود را که گذر از حقوق فقهی و شرعی به قانون عرفی و مدرن بود پوشانده بود.

۷۳. هما ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، صص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۷۴. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۳ق اداره‌ی مدرسه‌ی مظفری تبریز بر عهده‌ی محمد ندیم‌باشی مؤسس نشریه‌ی ناصری در تبریز بود. آن مدرسه نشریه‌ای تحت عنوان مدرسه دارالفنون تبریز به سردبیری ایرج میرزا شاعر معروف بعدی منتشر کرد که نیابت مدرسه را هم به عهده داشت.

۷۵. در ایران قرن نوزدهم، کمتر اثری از نهادهای آموزشی جدید بود. اگر هم بود، عمدتاً توسط هیئت‌های مذهبی فرنگی دایر شده بود. دانش و علوم در انحصار ملایان بود. تصویر خواندنی و دردآور یحیی دولت‌آبادی از تجربه‌ی به مکتب رفتن خود در زمان سلطنت ناصرالدین شاه را می‌توان در جلد اول حیات یحیی، صص ۳۰ و ۳۱ خواند.

۷۶. حسین امید، تاریخ فرهنگ آذربایجان، تبریز، فرهنگ ۱۳۳۲، جلد اول، ص ۳۰.

۷۷. هما ناطق، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۵۹.

۷۸. همان‌جا، ص ۶۸ از این پزشک معارف پرور و تجددخواه، اطلاعات پراکنده و نه چندان درخوری در آثار احمد کسروی، شرح حال رجال ایران تألیف مهدی بامداد، و برخی کتاب‌ها پیرامون مدارس تراز نو و یا در حوزه‌ی تاریخ طب ایران در دسترس است، اما شرح لایق و مفید پیرامون اقدامات فرهنگی پیشرو او در تبریز را هما ناطق به دست داده است.

۷۹. روزنامه‌ی تریب، سال دوم، شماره ۳۵، جمادى‌الاول ۱۳۱۸ق (اکتبر ۱۹۰۰م) به نقل از تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد اول، ص ۶۱.

۸۰. روزنامه‌ی ادب، از ۱۷ جمادى‌الآخر سال ۱۳۱۶ق (۲۱ سالگی تقی‌زاده) در تبریز و به مدیریت میرزا صادق‌خان ادیب‌الممالک منتشر شد. این روزنامه به تدریج وابسته به مدرسه لقمانیه شناخته شد.

۸۱. روزنامه‌ی ادب، شماره‌های نهم و دهم، مورخ ۱۷ رمضان ۱۳۱۶ق.

۸۲. ادیب‌الممالک در ادب مشهد هم رویدادهای شهر تبریز را پی می‌گرفت. از اطلاعاتی که پیرامون مدرسه‌ی کمال تبریز در شماره‌های ۱۵ و ۴۰ سال ۱۳۱۸ق موجود است، برمی‌آید که ارتباط منظمی با یاران خود در تبریز داشته است. می‌دانیم که مدیر مدرسه کمال نماینده روزنامه او در تبریز بود. (روزنامه‌ی ادب، شماره ۴۲، سال ۱۳۱۸ق). روزنامه‌ی ادب از ۲۷ رجب ۱۳۲۱ق در تهران نیز منتشر شد. ادیب‌الممالک در سال ۱۳۲۲ق، در آستانه‌ی پیروزی نهضت مشروطه به باکو رفت و مطالب ضمیمه‌ی فارسی روزنامه‌ی ارشاد قفقاز را مدیریت کرد. اشعار میهنی و انتقادی او مردم و جامعه را به بیداری و ترقی و پیشبرد معارف ترغیب می‌کرد.

۸۳. کارنامه فرهنگی فرنگی، ...، صص ۷۲ و ۷۳.

ناطق بر اساس بررسی نظام‌نامه‌ی مدرسه‌ی لقمانیه می‌نویسد: «در ۱۹۰۳م (۱۳۲۱ق) در آستانه‌ی مشروطیت باز پرونده‌سازان سر برآوردند. چنان هیاهویی برخاست که نزدیک بود در مدرسه برای همیشه بسته شود. گفتند شرط ادامه کار و بازگشایی این است که لقمانیه اعلام کند که در آینده دروس اسلامی داشته باشد.» البته در صف مخالفان مدرسه تنها مذهبیون نبودند، بلکه دست روس‌ها و محمدعلی میرزا ولیعهد هم در کار بود. آنها هم موجودیت مدارس نو تبریز را برنمی‌تابیدند. مدرسه‌ی کمال را هم ویران کردند و مدیرش را به مصر فراری دادند. جریان مقابله با پریم، مستشار بلژیکی گمرگ تبریز، و فرنگی‌ستیزی و مقابله با معارف جدید را هم‌زمان در هم آمیختند.

۸۴. همان‌جا، و نیز تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد اول، صص ۶۴ و ۶۵.

۸۵. کارنامه فرهنگی فرنگی، ...، ص ۱۰۶.

۸۶. خبر ورود میرزا حسین خان کمال را به همراه تقی‌زاده و تربیت به مصر در روزنامه‌ی حکمت چاپ قاهره، شماره ۸۴۲، سال ۱۳، دهم صفر ۱۳۲۳ ق می‌خوانیم: «تشریف فرمایی جگرگوشگان وطن به مصر... در این ایام جناب میرزا حسین خان مدیر مدرسه و جریده کمال و جناب سیادت مآب آقای سید حسن [تقی‌زاده] و جناب میرزا محمدعلی خان [تربیت] مدیران جریده گنجینه فنون و کتابخانه تربیت در تبریز با تن خسته و دل پر امید با ضمیر پاک وارد گلشن سرای علوم و معارف مصریه شدند.»

خبر تأسیس و انتشار روزنامه کمال در مصر در روزنامه حکمت قاهره، شماره ۸۵۲، مورخ دهم جمادی‌الاول ۱۳۲۳ ق، تحت نام «تفریظ جریده گرامی کمال» آمده است. خبر تعطیلی روزنامه به دلیل بازگشت میرزا حسین در روزنامه‌ی چهره‌نما، چاپ مصر، شماره ۲۲، سال دوم، مورخ غره جمادی‌الثانی سال بعد، ۱۳۲۴ ق، تحت عنوان چهره‌نما و هزاران اسف، ذکر شده است.

از جمله شاگردان نامدار مدرسه‌ی کمال تبریز به نقل از تقی‌زاده (مقالات، جلد اول، ص ۳۸۸) میرزا حسین - خان کاظم‌زاده معروف به ایرانشهر است که ابتدا در تبریز کتاب‌فروشی و نشریه تأسیس و سپس در خارج ایده‌های تجددخواهانه و ملی‌گرایانه‌ی خود را در نشریه ایرانشهر عرضه کرد.

۸۷. تقی‌زاده در خاطراتش که در هشتاد سالگی نوشته: سال تأسیس مدرسه را ۱۳۱۹ ق می‌نویسد. احتمالاً به دلیل ضعف حافظه و عدم دسترسی به برخی اسناد، چنین آورده است. در حالی که می‌دانیم نامه شکوه‌آمیز و دادخواهانه او از اقدام مخالفین مدرسه در روزنامه ثریا چاپ قاهره در تاریخ ۲۲ صفر ۱۳۱۷ ق چاپ، و پرونده انتشار این روزنامه، آخرین شماره، در ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۱۸، بسته شده است. نامه‌ای هم پنج سال پس از این واقعه در دست است که تقی‌زاده خطاب به حاجی تقی‌یف بازرگان قفقازی نوشته و در آن اشاره می‌کند که مقابله متشرعین با مدرسه، یک‌ماه پس از تأسیس و اعلان افتتاح آن رخ داده است (مجله/آینده، سال ۱۷، ص ۵۵۹). ضمناً اطلاع داریم که حاجی سید محمد یزدی روحانی متشرع در ماه محرم بر سر منبر، معممین را به اقدام بر ضد مدرسه و مؤسسینش ترغیب و تحریک کرد و این باید محرم ۱۳۱۷ قمری باشد که تدارک اولیه‌ی تأسیس مدرسه و چسباندن اعلان آغاز کار آن انجام شده بود.

۸۸. نامه‌ی تقی‌زاده به تقی‌یف، مجله/آینده، سال ۱۷ شماره‌های ۵ تا ۸، مرداد تا آبان ۱۳۷۰ ش، ص ۵۵۹، از تقی‌زاده نامه‌ها و مقالاتی چند در روزنامه‌ی ثریا مصر منتشر شده است. یکی هم همین نامه‌ی اعتراضی به واقعه‌ی تعطیلی مدرسه تربیت است که در روزنامه ثریا مورخ ۲۲ صفر ۱۳۱۷ ق چاپ شده است. در این نامه آمده که تئو چند از نیک نهادان ملت به خیال و تدارک افتتاح مدرسه‌ای به طرز جدید به نام تربیت افتادند و زمینه‌های اولیه کار را هم فراهم آوردند. برخی از جهال که در لباس علم خود را می‌پوشانند، خروش از دل برآوردند که «رکن رکن اسلام در خطر است». به ویژه یکی از این جهال که به شقاوت بدتر از دیگران بود و از مردم یزد بود که تازه به تبریز آمده و در هر دیاری فتنه‌انگیزه و چون بلای آسمانی به آذربایجان نزول کرده و نیرنگ بازی را از سر گرفته بود، حالا هم به «خیال اطفال نور معرفت افتاده، بر سر منار رفته، سلسله عصیبت و جهالت عوام را همی جنباند و می‌گوید: هان ای مردم، نقدینه دین از دست بشد و گوهر گران‌بهای شریعت دست فرسود، علم جغرافیا و وزن ایتالیا و فرانسوی شده...» و این حاجی از مردم خواسته که «این قوم فرومایه که خود را فرنگی مآب می‌نامند، سرنگون» کنند. روزنامه‌ی ثریا، مصیبت تقی‌زاده و یاران‌اش بر سر مدرسه‌ی تربیت را در شماره‌های بعد پی گرفت. سردبیر این روزنامه، تحت عنوان «ژاری ثریا بر تفرقه امت و فلاکت ملت»، در همین شماره روزنامه و نیز شماره ۵۱ مورخ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۷ ق، پیرامون این رویداد مطالب چاپ کرد. سردبیر روزنامه ثریا در شماره ۵۱ این شماره به خوانندگان خود اظهار خرسندی کرد که نوشته‌ها و تأکید ثریا بالاخره در درون ایران تأثیر خود را گذارد و سید محمد یزدی واعظ که مصدر بسی شرارت‌ها شده بود، از تبریز بیرون رفت. می‌دانیم سید محمد یزدی در اوج نهضت مشروطه‌خواهی از پیشستانان سرسخت مخالف مشروطه شد.

۸۹. در این باره از نوشته آدمیت در اندیشه ترقی و حکومت قانون، صص ۲۱ تا ۲۳ بهره گرفته‌ام.

90. Kamran Arjomand, "The Emergence of Scientific Modernity in Iran", *Controversies Surrounding Astrology and Modern Astronomy in the Mid nineteenth Century*, Iranian Studies, vol. 30, No. 1-2, Winter and Spring 1997, pp. 5-24.

کامران ارجمند پیرامون کشمکش سنت‌گرایان با نوآوری علوم اروپایی در ایران قرن نوزدهم شرحی عالمانه و خواندنی دارد.

۹۱. تجدد بومی و بازانندی تاریخی، ص ۱۹۲. همچنین نوشته‌ی کامران ارجمند، همان‌جا، صص ۱۸ و ۱۹.

۹۲. مقدمه‌ی *قانون*، به قلم هما ناطق، ص ۵.

۹۳. *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، ص ۵۳، به نقل از روزنامه‌های فرانسوی.

۹۴. برای دستیابی به سیاهه کتاب‌هایی که در کتاب‌فروشی تربیت عرضه شد، می‌توان به کتاب *از صبا تا نیما*، تألیف یحیی آریان‌پور، که فهرست مفصلی به دست داده و *کارنامه فرهنگی فرنگی*، تألیف هما ناطق، صص ۵۳ تا ۶۱ و *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*...، تألیف فریدون آدمیت مراجعه کرد.

95. "Boural, Nouveaux Journaux" p. 247

به نقل از ناصرالدین پروین، *تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان*...، ص ۵۴۳.

۹۶. *براون و تربیت*، ص ۴۰۷.

۹۷. عنوان این کتاب به زبان فرانسه عبارت بود از *La Civili Sation des Arabes* و اثر گوستاو لوبون [Gustave le Bon]

پزشک و جامعه‌شناس فرانسوی [۱۸۴۱-۱۹۳۳] است که اولین بار در سال ۱۸۸۴م منتشر شده بود.

۹۸. میرزا یوسف اعتصام‌الملک از پیشگامان ترجمه‌ی ادبیات فرنگی به فارسی بود. علی‌اکبر دهخدا پیرامون توانمندی روزنامه‌نگاری او در تحسین از مجله ماهانه *بهار* که توسط اعتصام‌الملک منتشر می‌شد، نوشت: «طرز مجله‌نگاری را تنها *بهار ماهیانه* در عرض دو سال (۱۳۳۹-۱۳۴۱ق) به ایرانیان آموخت. حسن انتخاب مواد، یک‌دستی اسلوب و غدویت سبک این مجله در منتهای حد امکان وقت و ذروهی کمال دسترس بود.» (مقالات دهخدا، جلد دوم، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، تیراژه، ۱۳۶۴ ص ۳۰۳).

اعتصام‌الملک به مقام نماینده‌ی تبریز در مجلس دوم انتخاب شد. هم‌زمان با وظایف نمایندگی، مجله *بهار* را دایر کرد. پروین اعتصامی شاعر برجسته معاصر دختر اعتصام‌الملک است. کتاب *تربیت نسوان* او که در واقع ترجمه‌ای از *تحریر‌المراه* قاسم امین مصری است، در سال ۱۳۱۸ق در تبریز منتشر شد. از دیگر آثار برجسته او، ترجمه اثر معروف ویکتور هوگو، *بینوایان*، است که در سال ۱۳۴۳ق در تهران به نام *تیره‌بختان* آن را از متن ترکی به فارسی برگرداند. در سال ۱۳۰۵ش، از سوی شورایی مرکب از دکتر محمد مصدق، سید حسن تقی‌زاده، و چند تنی دیگر، تأسیس کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی رسمی و اعتصام‌الملک به عنوان نخستین رئیس آن کتابخانه کار خود را آغاز کرد. میرزا یوسف به زبان‌های عربی، ترکی و فرانسه مسلط بود و آثار متنوعی از فرهنگ اروپا را به ایرانیان معرفی و ترجمه کرد. در کنار آثار فرانسویانی چون ژول ورن، فلاماریون و ویکتور هوگو، به تولستوی هم توجه خاصی داشت. بخش‌هایی از ترجمه‌های اولیه‌ی او در نشریه *بهار* عرضه شد. نشریه *بهار*، از جمله مجلات پرباری بود که ایرانیان را با فرهنگ و ادبیات اروپایی و نویسندگانی چون شیکسپیر، ولتر، روسو و تولستوی آشنا کرد. حقوق و نقش زنان، آموزش و پرورش کودکان، حمایت از روزنامه‌نگاری مترقی، جملگی مواردی بود که حاکی از آزداندیشی مترقی اعتصام است.

۹۹. *مجله آینه*، سال ۱۷، شماره ۵ تا ۸، مرداد تا آبان ۱۳۷۰، «نامه تقی‌زاده به حاجی تقی‌یف»، صص ۵۶۳-

۵۵۴. برای اطلاع بیشتر پیرامون *مجله گنجینه فنون*، علاوه بر منابع ذکر شده، می‌توان مطالبی در این آثار یافت: محمد صدر هاشمی، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد دوم، صص ۱۶۷ تا ۱۷۰: سید فرید قاسمی، *گنجینه‌ی فنون*، مجله‌ی گفتگو شماره ۱۸، زمستان ۱۳۷۶، *ادوارد براون (و تربیت)*، *مطبوعات و ادبیات در دوره‌ی مشروطیت*، ترجمه محمد عباسی، جلد دوم، ص ۵۰ (ردیف ۲۹۱).

۱۰۰. پروانده آبراهامیان در *ایران بین دو انقلاب*، ص ۹۸، می‌نویسد: مرکز غیبی تشکل رهبری مجاهدین تبریز را «دوازده تن از جوانان تندرو که با روزنامه *گنج فنون* [منظور گنجینه فنون] همکاری می‌کردند، بنیاد گذاشتند.»

۱۰۱. رحیم رئیس‌نیا، *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، جلد سوم، صص ۲۴۸ تا ۲۸۸، به تفصیل به مجله‌ی ثروت و فنون که مبشر ادبیات و تحولات جدید فرهنگی در ترکیه بود، پرداخته است. به روایت او، تقی‌زاده و یارانش باید دقیقاً مطالب و محتویات این مجله را پیگیری کرده باشند، چرا که شباهت‌های بسیاری علاوه بر نام گنجینه فنون میان مطالب این دو مجله برقرار است. به گمان من، و با توجه به رابطه‌ی نزدیک‌تر تقی‌زاده با نشریه‌های چاپ مصر، به‌ویژه *الهلال قاهره*، به سردبیری جرجی زیدان و نمایندگی آن مجله در تبریز، در این مورد باید با احتیاط لازم سخن گفت. *الهلال*، همان‌گونه که در سرلوحه خود نوشته، مجله‌ای بود «علمی، فرهنگی و ادبی» و بخش‌های مجزا و پاورقی‌مانند آن در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، علمی و بهداشتی این شبیه را ایجاد می‌کند که تقی‌زاده و همکارانش از آن نشریه‌ی برجسته و مشهور زمانه کشورهای اسلامی بیشتر تأثیر گرفته باشند.
۱۰۲. تقی‌زاده در نامه به تقی‌یف قفقازی (*مجله آئینه*، سال هفدهم، ص ۵۵۸) به ارسال نشریه به قفقاز اشاره می‌کند.
۱۰۳. نامه به تقی‌یف، *مجله آئینه*، سال هفدهم، ص ۵۶۰.
۱۰۴. *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، ص ۱۵.
۱۰۵. *دانشنامه ادب فارسی در قفقاز*، به سرپرستی حسن انوشه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶.
۱۰۶. *حبل‌المتین*، سال ۱۳، شماره ۲، چهارم رجب ۱۳۲۳ ق، ص ۱۳.
۱۰۷. برای اطلاع از تاریخچه و عملکرد و اساسنامه «نجمین خیریه ایرانیان در تفلیس» به کتاب *ایرانیان مهاجر در قفقاز - فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۳۱ م*، تألیف نظام‌علی دهنوی که بر اساس اسناد وزارت امور خارجه ایران و توسط انتشارات آن وزارتخانه در بهار ۱۳۸۳ منتشر شده، مراجعه کنید.
۱۰۸. *حبل‌المتین*، سال ۱۱، شماره ۲۷، مورخ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ ق، ص ۲۷.
۱۰۹. *خاطرات پرنس ارفع*، به کوشش علی دهباشی، تهران، سخن، ۱۳۷۸، ص ۳۹. ارفع‌الدوله آن زمان کنسول ایران در تفلیس بود.
۱۱۰. *ایران و عثمانی در آستانه‌ی قرن بیستم*، جلد دوم، ص ۹۵۶. نگارنده در پژوهش پیرامون *اختر استانبول* به برخی نوشته‌های سال‌های ۲۱ و ۲۲ انتشار آن روزنامه برخوردی که مملو از واژه‌ها و عبارات روسی بوده است. از آنجا که اکثر مطالب روزنامه بدون ذکر نام نویسنده چاپ می‌شد، این اشاره شایان توجه تاریخی است.
۱۱۱. میان تقی‌زاده و جلیل محمدقلی‌زاده نامه‌هایی رد و بدل شد. از جمله نامه‌ای به تاریخ ۳۰ محرم ۱۳۲۸ ق - دوران مجلس دوم مشروطه، از تفلیس به تهران در دست است. در این نامه که در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت* چاپ شده، میرزا جلیل، تقی‌زاده را با نام کوچک و بسیار صمیمی خطاب کرده و از او درخواست دارد که به دوست او که عازم ایران است یاری کند.
۱۱۲. خان ملک ساسانی، *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران، بابک، ۱۳۵۴، صص ۹۳ تا ۹۷.
۱۱۳. سیاهه نام این ایرانیان شامل مجموعه متنوعی از متفکران و ادیبان و فعالان سیاسی ایرانی است: میرزا حسن مشیرالدوله (سپهسالار)، حاجی سیاح محلاتی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمدروحو، محسن‌خان معین‌الملک، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، شیخ‌الرئیس قاجار، میرزا صادق مستشارالدوله، میرزا نجفعلی دانش تبریزی، میرزا مهدی‌خان اختر، میرزا مهدی تبریزی (زعیم‌الدوله)، طالبوف تبریزی، میرزا حبیب اصفهانی، زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا جلال‌الدین میرزا، دکتر محمدخان کفری کرمانشاهی، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله و صدها نامدار دیگر تاریخ اندیشه‌ورزی معاصر ایران جملگی در این شهر اقامت داشته و بر فضای فکری آن و انتقال مفاهیم نو به میان ایرانیان داخل مؤثر بودند.
۱۱۴. هما ناطق، *پی‌آمدهای تنظیمات: بحران فرهنگی، بخش سوم، مجله بخارا*، ص ۲۷۰.
۱۱۵. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، توجه به نوشته‌های تقی‌زاده پیرامون تحولات عثمانی را وام‌دار خانم ناطق هستیم. ایشان با تأکید بر این امر که ارزیابی‌های تقی‌زاده از جمله ارزنده‌ترین و عالمانه‌ترین تحلیل ایرانیان

پیرامون تحولات عثمانی است که در سلسله مقالات مجله فرانسوی زبان جهان/اسلام دهه‌های پیش منتشر شده، مرا به سوی آنها متوجه کرد.

۱۱۶. محمد توکلی طرقي در کتاب *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی* با ذکر نمونه‌های مستند و کمتر عرضه شده‌ی تأثیر حوزه‌ی هند در میان ایرانیان قرن نوزدهم، بر این امر تأکید می‌کند. توکلی می‌نویسد: «مطالعه‌ی دقیق سفرنامه‌های نیمه‌ی اول قرن نوزدهم نشان می‌دهد که مفاهیم سیاسی فرنگی را فارسی‌زبانان، آن‌چنان که خانم ناطق تاریخ‌نگار پرکار ایران پنداشته‌اند، از عثمانیان «ترک‌وار و وارونه به عاریت» نگرفته‌اند. اگر نیز وام‌گیری در کار بوده است پیش از آنکه از عثمانیان باشد از فارسی‌زبانان هند بوده که پیشتر از ایرانیان با حکومت و سلطه‌ی مستقیم اروپاییان رو به رو شده‌اند. (ص ۲۱۵)

۱۱۷. برنارد لوئیس، همان‌جا، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۱۱۸. *ایران و عثمانی*، جلد سوم، ص ۳۶.

۱۱۹. *بی‌آمدهای تنظیمات*...، ص ۳۰۲.

۱۲۰. تقی‌زاده در سخنرانی در تالار کتابخانه ملی تبریز در اردیبهشت ۱۳۳۸ش (*مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، صص ۳۷۹ تا ۳۸۰) در نام بردن از افرادی که افکار و اقدامات سرزمین عثمانی بر آنها مؤثر بود و یا در سرزمین عثمانی با اندیشه‌های جدید اروپایی آشنا شدند، می‌نویسد: «آقا محمدطاهر مؤسس و صاحب روزنامه‌ی *اختر* در استانبول که مدتی تنها روزنامه‌ی سبک جدید فارسی در خارجه بود و منشی آن روزنامه حاج میرزا مهدی *اختر* و منشی دیگر آن میرزا مهدی ملقب به زعیم‌الدوله، که بعد به مصر رفته روزنامه *حکمت فارسی* را در قاهره دایر کرد که تا نزدیک اوایل مشروطیت دایر و مقالاتش خیلی مؤثر بود، تبریزی بودند... از ایرانیان مقیم استانبول و ولایات عثمانی اشخاص آذربایجانی تبار و بعضی دیگر بودند که کوشش آنها در بیداری ایرانیان اثر عمده داشت؛ مانند حاج زین‌العابدین مراغه‌ای مؤلف *سیاحت‌نامه/براهیم بیگ*، حاج میرزا حسن‌خان خبیرالملک که چندی کنسول ایران در شامات بود، عاقبت پیرو سید جمال‌الدین افغانی شده و با دو دوست دیگر خود در تبریز کشته شد. آن دو دوست دیگر، یعنی میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی [بودند] و همچنین میرزا حبیب اصفهانی ساکن استانبول نیز که آذربایجانی نبودند، در راه نهضت سیاسی و ادبی ایران در آن ادوار ابتدایی جهد وافر کرده‌اند. نجف‌علی خان [دانش تبریزی]... قونسول ایران در طرابوزان بود،... حسین خان دانش... جمله از تربیت‌شدگان استانبول بودند... بعضی سردستانان زمان‌های بعد و اوایل مشروطیت را هم که از عثمانی تأثیری در آنها بود و یا در استانبول چشمشان باز شده بود، مانند آقا سید محمد شبستری (بعدها به ابوالضیاء معروف شد) و حاجی رسول صدقیانی و معتمدالتجار و جمعی دیگر را می‌توان بر این دسته اضافه کرد که کتب و مقالات ترکی شوری در دل آنها برانگیخته بود، مانند نوشته‌های نامق کمال ادیب و شاعر آزادی‌طلب مشهور ترک و بعدها نوشته‌های احمدرضا [بک] در روزنامه *شورای امت* انتشار یافته در پاریس و غیره. خوب به یاد دارم که *شورای امت* به مرحوم حاج میرزا آقا فرشی در تبریز می‌رسید و من در جوانی در خانه‌ی او همیشه آن روزنامه و چیزهای دیگر را نظیر آن در ترکی و فارسی می‌خواندم.»

۱۲۱. *سختگویان سه‌گانه آذربایجان*...، ص ۳۹-۱۳۵.

۱۲۲. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۲۴۲.

۱۲۳. تقی‌زاده در نقد کارنامه‌ی ترکان جوان نوشت: آنان از میان اقشار سنتی جامعه‌ی عثمانی برخاسته بودند و بیش از آنکه به مدنیت نوین تمایل داشته باشند، حاکمیتی غیرفرنگی و اسلامی می‌خواستند. هما ناطق بر اساس مقاله‌های تقی‌زاده به زبان فرانسه در نشریه‌ی *جهان اسلامی* می‌نویسد: تقی‌زاده در آن تحلیل‌ها بهترین نگره را به ماهیت و تحولات عثمانی و آرای ترکان جوان عرضه کرده است. (ناطق، *بحران فرهنگی در ترکیه و پیامد تنظیمات*، مجله *بخارا*، شماره ۷، شهریور ۱۳۷۸) کمااینکه در قانون اساسی مشروطه اول عثمانی که از قوانین اروپایی برچیده‌هایی داشت و ترجمه آن در *اختر/استانبول آمد*، اسلام به عنوان دین رسمی حکومت اعلام شد.

۱۲۴. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، صص ۲۴۱ تا ۲۴۶.

- ۱۲۵ و ۱۲۶. خطابه در کتابخانه‌ی ملی تبریز، شماره اول نشریه «کتابخانه تبریز»، مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۷۷-۳۸۸.
۱۲۷. اظهارات منوچهر مؤدب‌زاده به نقل از ANJA W. M. Luesink در مقاله‌ی «جامعه‌ی ایرانی قاهره در سرآغاز قرن» در کتاب *ایرانیان/استانبول*، به زبان انگلیسی، ص ۱۹۴.
- جمعاً ۲۴ شماره نشریه در سال اول تا جمادی‌الاول ۱۳۲۳ق عرضه شد. دو شماره اول و دوم سال دوم هم در اسکندریه منتشر شد. محل انتشار شماره‌ی بعدی قاهره است. این روزنامه به ایران و عثمانی و قفقاز ارسال می‌شد. در این سال وبای عمومی مانع بزرگی بر سر راه توزیع و دریافت نشریه در درون کشور شد؛ و همین مشکل به منابع درآمد نشریه خسارت وارد آورد. در بیستم رجب ۱۳۲۳ق دفتر و چاپخانه‌ی *چهره‌نما* دستخوش آتش‌سوزی و تخریب شد. دفتر نشریه از آن موقع به بعد به قاهره انتقال یافت. خبر حریق دفتر و چاپخانه *چهره‌نما* در اسکندریه مصر در روزنامه حکمت چاپ قاهره، سال سیزدهم، شماره ۸۶۰، مورخ اول شعبان ۱۳۲۳ گزارش شده است. روزنامه‌ی *چهره‌نما* به مدت شصت سال در مصر به انتشار خود ادامه داد.
128. Andre Raymond, "Artisans et commerçants au caire au dix-huitième siècle", Damascus, 1973, t. II. p. 468
129. Anjaw. M. Luesink: "The Iranian Community in Cairo at the Turn of the Century", in "Les Iranien s D'Istanbul"
- ایرانیان/استانبول* [مجموعه مقالات به زبان‌های انگلیسی و فرانسه]، زیر نظر تیئری زرکن و فریبا زرین‌باف، انتشار انجمن ایران شناسی فرانسه، تهران ۱۳۷۳، ص ۱۹۳.
۱۳۰. همان جا، ص ۱۹۴.
۱۳۱. ثریا، سال دوم، شماره ۳۳، مورخ ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ ق.
۱۳۲. پرورش، سال ۷، شماره ۱۸، مورخ ۴ شعبان ۱۳۱۸، ص ۱۱.
۱۳۳. حکمت، سال اول، شماره ۳۱، مورخ اول مه ۱۸۹۳. تلاش گرداننده‌ی روزنامه حکمت در بهره‌گیری از واژگان پارسی سره و پرهیز از ترکیبات عربی در متن نوشته‌های روزنامه مشهود است.
۱۳۴. حکمت، سال هفدهم، شماره ۲۷، مورخ غره صفر ۱۳۲۷ق.
۱۳۵. حکمت، سال هفدهم، شماره ۳۵، غره رجب ۱۳۲۷.
۱۳۶. حکمت، دوم شعبان ۱۳۲۷ق.
۱۳۷. نامه‌ی میرزا قاجان به ملک‌خان، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۵، شماره اول، ص ۲۲۷.
۱۳۸. *اختر/استانبول*، سال ۸، شماره ۱۸ (جمادی‌الاول ۱۲۹۹ق)، شماره ۳۲ (شعبان ۱۲۹۹).
۱۳۹. نشر رساله‌ی *تحقیق حالات کنونی ایران یا محاکمات تاریخی این کشور*، در حکمت شماره ۸۵۰، تا بیستم ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ق تا دو شماره بعد، نشانه رابطه میان تقی‌زاده و مدیر حکمت قاهره است. در فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، خاناباا مشار، جلد اول، ص ۱۲۲۰، رساله‌ی تقی‌زاده به عنوان اثری مستقل که در قاهره منتشر شده آمده که نشان می‌دهد متن کامل مقاله هم یک‌جا در همان زمان در آن شهر به چاپ رسیده است.
۱۴۰. مقاله‌ی افتتاحیه‌ی روزنامه‌ی *ثریا*، شماره اول، شنبه ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۱۶ق (۱۹ اکتبر ۱۸۹۸م).
۱۴۱. اعلان رسمی خود علی محمدخان کاشانی در *ثریا*، شماره ۲۷، سال دوم، مورخ ۲۰ محرم ۱۳۱۸ مبنی بر کناره‌گیری از مسؤولیت روزنامه‌ی *ثریا* چاپ شده است. کار *ثریا* با سید فرج‌الله کاشانی پا نگرفت او به‌ناچار به ایران بازگشت و مدتی *ثریا* را در تهران (۱۳۲۱ق) و سپس در کاشان (۱۳۲۷ق) منتشر کرد، اما مورد توجه قرار نگرفت.
۱۴۲. ناصرالدین پروین، *تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان*، جلد دوم، ص ۴۶۱.
۱۴۳. این توجه را وام‌دار رحیم رئیس بنا در کتاب *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، جلد دوم، ص ۹۶۶ هستیم.
۱۴۴. *ثریا*، شماره ۵۱، مورخ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۷.
۱۴۵. *تاریخ مشروطه ایران*، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۱۴۶. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، به ترجمه محمد عباسی، جلد دوم، ص ۲۷۳. براون این اثر را بر مبنای دست‌نوشته‌های محمدعلی تربیت یار و همراه تقی‌زاده و به توصیه او نوشته است.
۱۴۷. تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۴، ۹۴ و ۹۵.
۱۴۸. پرورش، سال اول، شماره ۱۹، مورخ پنجم رجب ۱۳۱۸ ق. میرزا علی محمدخان پرورش خود می‌نویسد: «قصد من از زیارت اروپ نه دیدن نسوان و خوشگذرانی با ایشان بود... بلکه می‌خواستم بدایعی که ودایع اهالی اروپ است، تماشا کنم.»
۱۴۹. روزنامه‌ی ندای وطن، سال سوم، شماره ۲۹، مورخ ۸ شعبان ۱۳۲۷ ق.
۱۵۰. علی بهرامیان، «ادبیات ایرانیان مهاجر: بررسی نشریه‌ی پرورش»، فصل‌نامه‌ی تاریخ روابط خارجی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، سال اول، شماره ۴، پاییز ۱۳۷۹، ص ۱۸۸.
۱۵۱. علی محمد مجیر شیبانی، تاریخ شیبانی، تهران، ۱۳۲۱ ش، صص ۸۲-۸۳.
۱۵۲. تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان...، جلد دوم، ص ۴۶۲.
۱۵۳. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۲۸۶.
154. Philipp, Thomas: "Gorgi Zadan, his life and thought", Beirut Text Und Studien, Orient institute, Derdeutschen, Morgen Land ischenGessell Schaft, Beirut, 1979 p. 11.
- پیرامون آراء، نظریات، و تحولات دنیای عرب علاوه بر آثار کلاسیک آلبرت حورانی استاد پیشین آکسفورد و هیورد دان که در منابع آورده‌ام، از رساله‌ی دکترای توماس فیلیپ عرب‌شناس مشهور در شرح زندگی جرجی زیدان بهره بسیار بردم. فیلیپ این کتاب را در سال ۱۹۷۵ در شیراز و به زبان انگلیسی نوشت. او در مقدمه اشاره می‌کند که کمک مالی تألیف این کتاب را از هیئت تحقیق دانشگاه پهلوی شیراز دریافت داشته است. اساس این تحقیق تر دکترای نویسنده در مرکز مطالعات شرق دانشگاه UCLA بوده است.
۱۵۵. اگر در برخی جزئیات زندگی و کارنامه زیدان توجه و دقت کنیم، به نظر می‌رسد تشابهات فراوانی میان شرایط و مسیر بالندگی زیدان و کارنامه‌ی او با پیشینه و آنچه مورد نظر و دغدغه‌ی تقی‌زاده جوان بود، وجود دارد. مواردی که بی‌تردید در علاقه‌مندی اولیه‌ی او به زیدان و آرای برآمده از مصر تأثیر بسیار نهاد. می‌دانیم که زیدان خاطرات و سرگذشت خودنوشته‌ای در *الهلل* نشر کرده است. *الهلل* به دست تقی‌زاده می‌رسید و می‌توانست بر او تأثیر گذارد. وقتی احمد کسروی به قول خویش از یک مقاله‌ی نجوم روزنامه مصری دگرگون شده و به علوم جدید متمایل می‌شود، می‌توان تأثیر مطبوعات وارد شده به دنیای بسته و پرفشار تبریز آن زمان را دریافت.
۱۵۶. خواننده نکته‌سنج پی می‌برد که ذکر این جزئیات در زندگی و کارنامه‌ی زیدان برای شناخت روحیات تقی‌زاده‌ی جوان چه مناسبتی دارد. در این گفتار تنها به مواردی از زندگی پرتلاطم زیدان اشاره کرده‌ام که تصور کرده‌ام می‌تواند تأثیر او بر تقی‌زاده‌ی جوان را تداعی کند. اما باید در نظر داشت که عوامل مؤثر و متأثر از هم پیچیده‌تر از آنند که صرفاً هر تشابهی را نشانه‌ای از رابطه‌ی یک‌سویه بگیریم، اما باید در نظر داشت که آرا و اندیشه و عملکرد آدمیان در گسست از جهان عینی و برداشت‌های ذهنی از آن و در خلأ به وجود نمی‌آید.
۱۵۷. توماس فیلیپ، ص ۲۳.
۱۵۸. توماس فیلیپ، صص ۱۳ تا ۱۶.
۱۵۹. توماس فیلیپ، زندگی‌نامه‌نویس زیدان، در این زمینه به نکته‌ی جالبی اشاره می‌کند. در صفحه ۳۱ کتاب می‌نویسد: جرجی به‌رغم موفقیت فراوان رمان‌ها و آثار ادبی و تاریخی، و نیز محبوبیت نشریه *الهلل* نزد همگان، هرگز نتوانست مانع بزرگ تعصب مذهبی مسلمانان نسبت به توانایی و ارزش‌های خود را بشکند. کم‌اینکه در سال‌های آخر عمر و در اوج تجربه و دانش مانع تدریس او در دانشگاه الازهر در قاهره شدند. به بیانی دیگر، او و برخی آرای غیرمتعارف‌اش هرگز فهمیده و پذیرفته نشد. رنجشی که در این باب خود زیدان در خاطراتش به‌وضوح به آن اشاره می‌کند، که او علی‌رغم تمام تلاش‌های بی‌وقفه‌اش در تأثیر مثبت در سرزمینی که برای زندگی اختیار کرده بود، هرگز به‌طور کامل پذیرفته و شناسایی نشد. طبیعتاً در کنار عناد سنت‌گرایان، رفتار خودپسندانه و اروپامدار او و هواداری عریانش از تعلیم و تربیت و مناسک غربی در این عدم پذیرش مؤثر بوده است.

۱۶۰. همان جا، ص ۳۳.
۱۶۱. غرض از این اشاره‌ها در بینش و کردار زیدان که شرح آنها در زندگی‌نامه‌ی خودنوشت او در *الهلال* آمده، تأیید و تحسین او و آرایش نیست، بلکه صرفاً به جوانی که به گمان من می‌توانسته بر جوانان جویای نوآوری چون تقی‌زاده تأثیر گذارد، تأکید کرده‌ام.
۱۶۲. فیلیپ توماس، ص ۶۲. محمدرشیدرضا از مهاجرین سوری و مرید سید عبده بود. تعصبات ضدشیعی‌ی او شهره بود. انجمن تبلیغ و راهنمایی به دست او در سال ۱۹۰۹م در قاهره برای مقابله با هیئت‌های مذهبی مسیحی و تأسیس *المسار*، از جمله اقدامات برجسته‌ی او بود. او خواهان خلافت سنی بر جهان اسلام و بازگشت به صدر اسلام بود. او از سوی روشنفکران تجددخواه اروپامدار و از سوی ملی‌گرایان مصری به عنوان یک واپس‌گرا مورد نقد و نکوهش قرار گرفت.
۱۶۳. همان جا، ص ۸۳.
۱۶۴. همان جا، صص ۲۹ و ۳۰.
۱۶۵. برخی روشنفکران ایرانی در دهه‌های اولیه‌ی سده‌ی بیستم به تأسی از عرب‌ستیزی پیشگامانی چون میرزا قان کرمانی و تبلیغات ملی‌گرایانه‌ی رسمی دولتی آن زمان، همه‌ی عوامل و معضلات درونی جامعه‌ی ایران را ناشی از حضور اعراب، فرهنگ، دین و زبان آنها عنوان کردند و خواستار پاک‌زدایی و برکشیدن آنچه «ذات ایرانیّت ناب» گم‌شده می‌نامیدند، شدند. تقی‌زاده همچون سایر افق‌های انسان‌دوستانه و فراخ‌اندیش‌اش با این رویکرد همراهی نداشت. برخورد او با زبان عربی در مقابل لغات متروک زبان‌های ایران باستان و یا اصطلاحات اروپایی، مرادده، مطالعه‌ی آثار و تحولات دنیای عرب، امری که غالب ایرانیان از آن غفلت ورزیدند، جملگی ناشی از همین رابطه و شناخت اولیه و دیرپا در ذهنیت او بود.
۱۶۶. تقی‌زاده در پاسخ ایرادهای عباس اقبال آشتیانی به برخی مقاله‌های کاوه که به استناد و قول برخی قلم‌زنان شرقی چون جرجی زیدان و اعتمادالسلطنه صورت گرفته بود، نوشت: «اولاً معاصرین، آن هم شرقی اقوالشان در تاریخ چگونه تواند شد و فقط اگر اهل دقت و ضبط باشند، قول آنها کاشف از این می‌شود که در یکی از کتبی که فعلاً در دست است، دیده‌اند و اگر بشود به این فقره اعتماد کرد، ممکن است به‌طور احتیاط نقل کرد. لکن اگر آن شخص خودش اهل دقت و نقاد (Critique) بود، اصلاً مأخذ روایت خود را با عدد صفحه به دست می‌داد. آن وقت می‌شد، گفت: «مجمّل التواریخ به نقل ذکاءالملک از آن» و اینکه مأخذ را به دست نمی‌دهد، موجب ضعف اعتماد بر اقوال وی می‌شود. علاوه بر این مؤلفین شرقی هنوز آروش [متد اروپایی را کاملاً اخذ نکرده‌اند و کم‌مایه‌اند و دسترسی به کتب خزانه‌الکتب‌های اروپا ندارند.» (مقالات تقی‌زاده، جلد ۴، ص ۲۹۵).
۱۶۷. توماس فیلیپ، ص ۴۰.
۱۶۸. تا مدت‌ها آشنایی و تأثیر جرجی زیدان، آثار و رمان‌های تاریخی‌اش در میان ایرانیان، از طریق *الهلال* و کتاب عربی زبان او صورت می‌پذیرفت. تا اینکه محمدعلی شیرازی معروف به نقیب‌الممالک برخی آثار او را به-تدریج به فارسی ترجمه کرد. او خود به تقلید از زیدان با بهره‌گیری از رخدادهای تاریخی - اسطوره‌ای در این راه به نوشتن رمان پرداخت. علی‌قیصری در کتاب *روشنفکران ایرانی در قرن بیستم* (ترجمه محمد دهقانی، انتشارات هرمس، چاپ اول ۱۳۸۳، ص ۱۰۶) فهرست ترجمه‌های نقیب‌الممالک از آثار زیدان را به دست داده است.
۱۶۹. شیخ ابراهیم زنجانی وکیل مجلس دوم مشروطه، از اعضای حزب دموکرات، در خاطرات خود، صص ۱۵۵-۱۵۶ می‌نویسد: «روزنامه‌ی *الهلال* مصری می‌آمد، من هم می‌دیدم، کم‌کم ملتفت علوم عصری گردیدم. محرمانه جغرافیای مختصری بدست آورده... فالاماریون که طالب‌اوف آن را به فارسی ترجمه کرده بدست آورده مطالعه کردم... بکلی ممتاز از آخوندها گردیده، اشتیاقی به آزادی و ترقی ملت و علوم عصری و رفع خرافات و اوهام پیدا نمودم.»
۱۷۰. *الهلال*، جلد ۱۷، آوریل سال ۱۹۰۹، صص ۳۸۷-۴۰۷، در مقاله‌ای تحت عنوان «*الدستور الفارسی: تاریخه*» (تاریخ قانون اساسی ایران) که احتمالاً نوشته گرداننده‌ی نشریه جرجی زیدان است، خلاصه‌ای از کتاب *تاریخ مشروطه* براون شرق‌شناس ایران‌دوست را ذکر کرده است. موردی که می‌تواند نشان دیگری باشد از مرادده

- تقی‌زاده و زیدان در این برهه. اولین نوشته *الهلال* پیرامون رویدادهای زمان مشروطه در جلد پانزدهم (۱۹۰۶-۱۹۰۷) به مناسبت مرگ مظفرالدین شاه است. مقاله، پیرامون تاریخ ایران باستان تا عصر حاضر مفصل نوشت. اطلاعات اقتصادی، سیاسی، و جغرافیایی و فرهنگی ایران به گفته‌ی خود مجله برگرفته از کتاب‌های لرد کرزن، فریزر و بی‌شاب بوده است.
- الهلال* در جلد ۱۸ (سال ۱۹۰۹-۱۹۱۰) در مقاله‌ای به اقدامات ضد مشروطه‌ی محمدعلی شاه اشاره دارد. نویسنده از مشروطه‌خواهان می‌خواهد که با تأسیس تشکلهای همسان «کمیته اتحاد و ترقی» در عثمانی که با برکنار کردن سلطان عثمانی بر سر کار آمده بودند کار را یکسره کنند. می‌دانیم زیدان در این زمان همه‌جانسه از حاکمیت جدید بر استانبول حمایت می‌کرد و شوق و شور بسیار یافته بود.
- الهلال* در جلد ۱۸ (سال ۱۹۰۹-۱۹۱۰، ص ۳۴) پس از فتح تهران توسط اردوهای شمال و بختیاری، خرسندی خود را از توفیق مشروطه‌خواهان و گشایش دوباره مجلس و بازگشت ایرانیان تبعیدی اعلام کرد.
- لازم به توضیح است که توجه به مطالب و نوشته‌های مربوط به مشروطه را مدیون مقاله مختصر اما مملو از اشاره‌های مفید شهره گلسترخی تحت عنوان «بازتاب انقلاب مشروطه در برخی از نشریات عربی» در مجله *ایران نامه*، سال یازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۲ هستم.
۱۷۱. تقی‌زاده خود می‌نویسد: در زمان اقامت در مصر، «خوشبختانه فیض زیارت محضر و درس مرحوم شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر نیز نصیب شد.» *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۲۸۶.
۱۷۲. مثلاً از اوهام آرای عبده یکی این که او می‌پنداشت میکروب عامل بیماری در واقع همان جن است که به قالب جسم رفته و آن را به فساد و تباهی و نابودی می‌کشاند.
۱۷۳. حمید عنایت، *سیری در اندیشه‌ی سیاسی عرب*، ص ۱۳۶؛ نیز، آلبرت حورانی، فصل ششم.
۱۷۴. سید عبدالرحمن کواکبی، *طبیعت/استبداد*، ترجمه عبدالحسین میرزا قاجار، نقد و تصحیح محمد جواد صاحبی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳.
۱۷۵. جرجی زیدان، *نبات النهفته/العربیة*، ص ۹۸، به نقل از عنایت، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.
۱۷۶. سیدحسین تقی‌زاده، *زمینه‌ی انقلاب مشروطیت ایران*، (۳ خطابه)، تهران، انتشارات گام، چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص ۱۸.
۱۷۷. عبدالهادی حائری، *تشیع و مشروطیت در ایران*، صص ۲۵۶-۲۵۴.
۱۷۸. برای آشنائی با رفاعه رافع الططهاوی (۱۸۷۳-۱۸۸۰م) از اندیشمندان تجدطلب دوران محمدعلی پاشا در مصر، در زبان فارسی می‌توان به کتاب *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، نوشته حمید عنایت صص ۲۷ تا ۴۴ و در زبان انگلیسی به کتاب مفید و کلاسیک زیر در شناخت تحولات دنیای عرب مراجعه کرد:
- Albert Hourani, *Arabic Thought In the Liberal Age 1798-1939*, Cambridge University Press.
- الططهاوی از متفکران پیشگام عصر بیداری مصر به شمار می‌رود. او از جمله نخستین محصلینی بود که از طریق حکومت محمدعلی پاشا به فرانسه اعزام شد. در اقامت ۵ ساله‌اش در پاریس (۱۸۲۶-۱۸۳۱م) به زبان فرانسه تسلط یافت و با آرا و افکار بسیاری از اندیشمندان عصر روشنگری چون روسو، مونتسکیو و ولتر آشنا شد. در بازگشت به مصر مدرسه‌ای تأسیس کرد که در آن زبان‌های اروپایی، و نیز تاریخ اروپا تدریس می‌شد. مدتی سردبیر روزنامه‌ی رسمی دولتی مصر به نام *وقایع/الاتفاقیه* بود. برخی آرای او پیرامون مفهوم وطن، تکلیف در قبال آن، لزوم تعلیم و تربیت عمومی مردم برای آماده شدن و مشارکت در سرنوشت سیاسی جامعه، ضرورت تدوین احکام و قوانین به مقتضای روزگار، رویکرد مطلوب به فرهنگ و مناسک اخلاقی فرانسه، و تأکید بر رواج علوم جدید در مفهوم غیرسنتی آن، برای پیشرفت و ترقی، بی‌شک در میان روشنفکران عرب و مسلمان تأثیر بسیار داشت. او به دلیل باورهای پیشرو و نوگرایش در ۱۸۵۰ م به خارج از مصر تبعید شد و مدرسه‌اش را تعطیل کردند. چهار سال بعد به قاهره بازگشت و از ۱۸۷۰م سردبیری مجله‌ی وزارت معارف مصر را به عهده گرفت و مقالاتی در آن منتشر کرد. او به تربیت سیاسی، آموزش اصول حکومت و ایجاد انگیزه در مردم برای پی افکندن جامعه‌ای پیشرو و افتادگانه کشورهای اسلامی به راه ترقی و پیشرفت باور داشت.
۱۷۹. حائری، همان، ص ۲۵۶. در چندین نوشته‌ی دیگر ایرانیان پیرامون واژه‌ی مشروطه، بدون اشاره به کتاب *خاطرات ططهاوی* مطلب نوشته شده است، اما مستندترین و امین‌ترین اشاره‌ها را عبدالهادی حائری در اثر فوق

به دست داده است. برای پی‌جویی بحث‌هایی پیرامون مفهوم و تاریخچه‌ی پیدایش و رواج مفهوم مشروطه در ایران می‌توان به چند اثر زیر مراجعه کرد:

محمد محیط طباطبائی در نشریه محیط دو مقاله تحت عنوان «فرمان مشروطه از کیست؟» (محیط، شماره ۱، سال ۱۳۲۱ ش، صص ۹-۱۸) و مقاله «ریشه مشروطه» (در دوره دوم محیط، شماره ۳، سال ۱۳۲۶ ش)، همچنین محمد اسماعیل رضوانی در مقاله‌ی «معنی لغت مشروطه و ریشه‌ی آن» به این مسئله اشاره کرده‌اند. نگارنده نیز در نوشته فشرده‌ای در سال ۲۰۰۶ در یکی از مجلات اینترنتی به این امر پرداختم.

۱۸۰. بحث در این زمینه می‌تواند مفصل عرضه شود، ولی من صرفاً برای آشنائی بیشتر، به نمونه‌هایی معدود از مفهوم مشروطه در میان ایرانیان عصر نهضت اشاره می‌کنم. در «روزنامه‌ی انجمن مقدس ملی»، شماره‌ی ۳، سال دوم، ص ۸ (وابسته به انجمن ایالتی اصفهان) نوشتند: مشروطیت موهبتی الهی است برای اجرای حدود و احکام تعطیل شده‌ی اسلام. همان روزنامه در شماره ۴۹، سال اول، ص ۶ به مهر و امضای سی نفر از علمای روحانی اصفهان تأکید کرد. محتوای مشروطیت بر اساس مقدس اسلام و احیای شریعت قرار دارد. «مشروطه ایرانی»، «مشروطه اسلامی»، «مشروطه مشروعه» و... معادل‌های نسنجیده و ناهمسان دیگری برای نظام جدید پارلمانی غربی به کار رفتند. کار این خلط معنا آنچنان پیش رفت که شیخ علی عراقی نامی در روزنامه مجلس، شماره‌ی ۶۵، سال اول مدعی شد که سلطنت ایران از خیلی قدیم و از زمان کیومرث اول، پادشاه اسطوره‌ای، مشروطه بوده و مضافاً این که اساس مذهب اسلام که بعد به ایران آورده شد نیز بر مشروطه است و نشانه آن هم آیه‌ی قرآنی امر هم شوری بینهم است. اگر از این شیخ پندارباف و تاریخ‌پرداز بگذریم، به نمونه‌های قابل تأملی در ارزیابی متفکران اصلاح‌طلب ایرانی می‌رسیم.

تقی‌زاده خود حکایت ژرف و قابل تأملی را پیرامون مفهوم مشروطه و از زبان یکی از روحانیون تبریز ذکر می‌کند. وی می‌نویسد در مراحل آغازین نهضت مشروطیت در تبریز یکی از علما در مقابل مردم مشروطه‌طلبانی که پیش او رفته و اصرار داشتند وی همراه آنان شود، پرسید: «این چیزی که شما می‌خواهید چیست و معنی آن کدام است؟» مردم عنوان کردند منظورشان حکومت ملی است. مجتهد پرسید: «این چیز که از ممالک دیگر آمده، آیا آنجاها اسمی به زبان خود آنها ندارد؟» پاسخ دادند: کنستی توسیون. مجتهد گفت: «خوبست همین کلمه را بگیرد که در مرکز خودش معنی و تعریف ثابت غیرقابل تغییر دارد و نمی‌توان، بعدها تحریف و تفسیر ناصحیحی کرد. اما اگر کلمه‌ی عربی مشروطه بگویید: اختیار کار و تفسیر آن را به ما [روحانیون] داده‌اید و ما خواهیم گفت: شرط یشرط و هو شارط و زاک مشروطه [شرط شد و شرط خواهد شد و اوست که شرط‌کننده است و پس شما مورد شرط خواهید بود. ا آن وقت روزی می‌گوئیم مشروط به نبودن آزادی، یا مشروط به حکم علما و هکذا و هکذا» (سید حسن تقی‌زاده، زمینه‌ی انقلاب مشروطیت ایران، صص ۵۴ و ۵۵) در واقع هم چنین شد و مراجع عتبات - آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی - که هوادار مشروطه بودند طی نامه‌ای معنی «مشروطه‌ی حقیقی» را مشروط شدن دوایر دولتی و سلطنت به قوانین مطابق شریعت اسلام و مذهب جعفری برای حفظ نوامیس شرعی و صیانت بیضه‌ی اسلام و خودداری از هرگونه بدعت و جعل قوانین زندقه اعلام کردند. مراجع عتبات نظر خود را پیرامون مشروطه در نامه‌ای به مجلس شورای ملی صریحاً روشن کردند (این نامه تحت عنوان مراد از مشروطیت در سایر ممالک، مقصود از مشروطیت در ایران، در «رسائل مشروطیت»، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۴، صص ۴۸۵ و ۴۸۶ منتشر شده است.)

181. Isaiiah Berlin: "The Roots of Romanticism" Ed, Hery Hardy, New Jersey: Princeton 1999.

۱۸۲. تمایل گسترده و ژرف تقی‌زاده به علمی چون فیزیک و هندسه در آن زمان قابل تأمل است. می‌دانیم او نه تنها هر دو را آموخت بلکه در مدارس تبریز پیش از مشروطه تدریس کرده بود.

۱۸۳. جملات و سخنان را با تغییراتی نامحسوس و عمدتاً املائی همه از رساله «تحقیق حالات کنونی یا محاکمات تاریخی این کشور» که در روزنامه حکمت قاهره و سپس جداگانه منتشر شده، برگزیده‌ام. تازه‌ترین چاپ این نوشته را می‌توان در جلد چهارم مقالات تقی‌زاده مشاهده کرد.

۱۸۴. اولین عکسی که از تقی‌زاده در دست است و پیش از مشروطه برداشته شده، جوانی در میانه‌های دهه‌ی بیست عمر را نشان می‌دهد که با ظاهر و نگاهی مصمم و مملو از اعتماد به نفس به دوربین می‌نگرد. (مقالات تقی‌زاده، جلد اول، آخرین عکس آن کتاب).

۱۸۵. *ندای وطن*، سال اول، شماره ۵، سال ۱۳۲۴ ق. نقل قول‌ها همه برگرفته از این مقاله است. این مقاله در *مقالات تقی‌زاده*، جلد چهارم، صص ۳۳۰ تا ۳۴۴ بازچاپ شده است. *روزنامه‌ی ندای وطن* سومین نشریه بود که پس از فرمان مشروطه از ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ق (۲۷ دسامبر ۱۹۰۶) منتشر شد، دوره‌ی این روزنامه که با مدیریت مجدالاسلام کرمانی اداره می‌شد، در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، همچنین در کتابخانه‌ی کنگره‌ی آمریکا موجود است.

فصل سوم

مجلس اول: توفان خیز برمی دارد

«در قرن خویش زندگی کنید، ولی مخلوق آن نباشید. برای معاصران خود آن کنید که بدان نیاز دارند، نه آن چیزی که از آن ستایش کنند.»

«شیلر - نامه نهم»

بازگشت به تبریز و تکاپوی مشروطه‌طلبی

تقی‌زاده در شعبان ۱۳۲۳ق (سپتامبر ۱۹۰۵م) از سفر یک‌ساله و نیمه‌اش به خارج، به تبریز بازگشت. او که به قصد نشر روزنامه به مصر رفته بود، در آنجا از نشانه‌های ظهور نهضت اعتراضی باخبر شد. وزش باد داشت به توفان تبدیل می‌شد. پنج ماه پیش از ورودش به ایران، «کمیته انقلاب» مخفیانه با حضور تعداد نسبتاً چشمگیری از تجددخواهان و قانون‌طلبان پیشرو، نخستین نشست‌های خود را برپا کرده بود. کتابخانه ملی تهران مکان تجمع آنها و پوشش مناسبی برای فعالیت‌هایشان بود. بروز اعتراض‌های متعدد در پایتخت، طلایه‌دار شتاب رویدادها و دگرگونی و بحران‌های همه‌جانبه بود. ورود فعال روحانیون متنفذی چون بهبهانی و طباطبائی از یک‌سو، و تحرک سازمانیافته ناراضیان دگراندیش بای - ازلای چون ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، یحیی دولت‌آبادی، و... به صحنه، سامان دادن تحصن در حرم عبدالعظیم و سپس قم، و سرانجام اوج آن، بست نشستن سرنوشت‌ساز در سفارت انگلیس با شرکت بیش از چهارده هزار نفر، سرانجام به عقب‌نشینی شاه و دربار و پذیرش فرمان تأسیس مجلس شورای ملی انجامید. چندی پیش‌تر، در ماه محرم همان سال (مارس ۱۹۰۵ م)، دسته‌های عزاداری متعدد به ترغیب سیدعبدالله بهبهانی - پس از انتشار تصویری از نوز بلژیکی در لباس الماسکه آخوندی که توهین به مقدسات و اولیای دین تلقی شده بود - خواستار برکناری بلژیکی‌ها از مصدر گمرک شده بودند. تجار و بازاریان بارها بر این امر پای فشرده بودند. پیوند تجار و حمایت‌های مالی بازرگانان در پیوند با بهره‌گیری از بیگانه‌ستیزی به نتایجی ملموس رسیده بود. ماه بعد از آن کسبه و تجار با بستن بازار، توان معترضان را دوچندان کردند. دو ماه پس از ورود تقی‌زاده به تبریز بود که اعتراضات گسترده و عمومی‌تری به نشانه‌ی رفتار خشونت بار حاکم تهران راه افتاد و با کشته شدن عده‌ای از معترضان، تحصن بزرگ شکل گرفت. این بار خواسته‌ها دقیق‌تر و سازمان‌یافته‌تر عرضه شد که نشان از حضور برخی منورالفرکان پیشرو در پشت صحنه بود. برکناری نوز و عزل حاکم تهران تنها خواسته‌های معترضان نبود، بلکه تأسیس عدالت‌خانه، در رأس مطالبات قرار گرفت. همان عدالت‌خانه‌ای که جماعت معترض، محلی برای تظلم‌خواهی مظلومان در مقابل تعدی تصور

کرده بودند و چندان شباهتی به پارلمان در نظام سیاسی جدید اروپایی نداشت. برخی سران روحانی هم فهم و درک شریعت‌مدارانه‌ی خود را از عدالت‌خانه در سر می‌پروراندند و از آن نوعی دستگاه دادرسی شرعی را افاده می‌کردند، اما سیر رویدادها نشان داد که آنان در عمل تحت تأثیر منورالفکران پیشرو، به مفهومی غیردینی، متفاوت از محکمه شرعی، تن دادند. در ادامه‌ی نهضت، شاه صدراعظم عین‌الدوله را که مورد تنفر معترضان بود عزل، و میرزا نصرالله مشیرالدوله را که در مقابله با نهضت رفتار و خوی ملایم‌تری بروز می‌داد، به صدارت منصوب کرد. با پافشاری معترضان و با هدایت عناصر آگاه درون نهضت، سرانجام فرمان تشکیل مجلس شورای ملی پس از چند بار دست به دست شدن و تغییرات، توسط مظفّرالدین شاه صادر شد. در این کشاکش، نقش برجسته، مؤثر، و غالباً نامستقیم اصلاح‌طلبان تجددخواه «فرنگی مآب» و دگراندیشان ازلی در رادیکالیسم و عرضه خواسته‌های غیردینی به ویژه در تأکید بر تغییر نام مجلس شورای اسلامی در فرمان دوم شاه، به مجلس شورای ملی در فرمان فرجامی، قابل تأکید است. بر این امر پافشاری کردند که یهودیان، ارامنه، و زرتشتیان هم از آحاد ملت ایران‌اند و باید منتخب خود را به مجلس شورا بفرستند و لفظ اسلامی با این امر سازگار نیست و باید لفظ ملی عنوان شود. [۱] گستره و عمق افکار عامه و اعتراض و مشارکت عمومی‌تر در چند شهر بزرگ ایران چون تهران، کرمان و تبریز، به خصوص از دهه پایانی سلطنت ناصرالدین شاه با حضور مؤثر و پیگیر و فعالیت روشنفکرانه و بیدارگرانه‌ی منورالفکران قانون‌طلب بر بستر نارضایتی عمومی، سهم‌خواهی و مطالبه‌ی حقوق تجار و بازاریان، رهجویی مذهب‌یون نوگرا، به ویژه از لیان دگراندیش، و مشارکت فعال چند تن از روحانیون چون طباطبائی، بهبهانی و... به اولین پیروزی که همان گذر از خودکامگی فردی به مشروطه باشد، انجامید.

با قتل ناصرالدین شاه آن هم به دست یکی از مخالفان حبس شده‌ی پیشین و دگراندیش که با تحقیر و خشونت حکومت از ایران رانده شده بود، طلسم قدرقدرتی قبله عالم پس از نیم قرن حکومت، در اذهان عمومی شکسته شد. عقب نشینی قابل رؤیت ناصرالدین شاه چند سال پیش از مرگش در لغو قرارداد رژی تنباکو، در مقابل نارضایتی عامه به پیشگامی تجار و همراهی روحانیون و دگراندیشان دینی، مداخله دولت روس که او هم خواهان لغو آن امتیاز شد، بی‌شک نوعی حس ملی‌گرایی را در فضای جامعه، دست کم در پایتخت و چند شهر بزرگ چون تبریز القا کرد که جنبه غالب آن بیگانه‌ستیزی بود. پیوند تجار و روحانیون به عنوان دو عامل مهم در پیروزی خیزش علیه رژی را باید به نام منورالفکران انگشت‌شمار اما مؤثری نوشت که همه امکانات و توان خود را در این راه به خدمت گرفته بودند. تأثیر گسترده‌ی نشریات فارسی زبان چون *اخترستانبول* و *قانون لندن*، و نشر مقالات و اشاره‌های انگیزاننده و بیدارگر محفل ایرانیان استانبول در آنها با شرکت فعال میرزا آقاخان کرمانی و یارانش، و نیز روحانیون، تجار، و حتی درباریان ناراضی و رقیب به صحنه، در گسترش دامنه‌ی خیزش بر بستر نارضایتی عمومی و بیگانه‌ستیزی نهفته در حافظه‌ی تاریخی قابل اعتنا بود. به هر حال شاه در مقابل توان و دامنه‌ی این خیزش، ناچار عقب نشست و غرامت هنگفتی هم با قرض از بانک شاهی انگلیس بر دوش اقتصاد بیمار و ناتوان کشور سنگینی کرد. قرضه‌های ناصرالدین شاه و سپس فرزندش و تقدیم امتیاز و انحصارهای ضدملی و گرو گذاردن درآمدهای حال و آتی گمرک کشور، به وخیم‌تر کردن اوضاع اقتصادی کشور انجامید. اقتصادی که مدت‌ها بود با کاهش روزافزون پول ایران و رقابت نابرابر با تجارت خارجی در سراسیمه قهقرایی کامل در حرکت بود. استخدام مستشاران بلژیکی برای اداره گمرک که عملاً بخش

اصلی درآمد آن در گرو مراکز مالی روس و انگلیس بود، نیز بر نارضایتی تجار و بازاریان افزود. علی‌رغم کارآمدی اداری و تحولاتی که در «نظام» گمرکی و مالی ایران سروسامان دادند، بلژیکی‌ها در عمل مجری منافع دولت‌های ذینفع و غالب بیگانه، به خصوص روس‌ها شدند که ایرانیان از این موضوع ناخشنود بودند. پیامد مهم اوضاع بحرانی اقتصاد رو به زوال، بیش از هر چیز به اوج‌گیری مهاجرت گسترده تهی‌دستان شهر و روستا در پی نان به مناطق هم‌جوار انجامید. این روند تعامل و مراوده با تحولات و آرای جدید آن سوی مرزها را تسهیل و همگانی‌تر کرد. کشاورزی سنتی ایران با ورود سرمایه‌ی خارجی و تجاری شدن آن، و بر بستر ناکارآمدی مناسبات ارضی و تعدی عوامل قدرت، نظام پیشین روستا را در هم ریخت و دهقانان بی‌چیز برای کسب لقمه نانی آواره‌ی سرزمین‌های بیگانه شدند. ورود محصولات انبوه خارجی به بازارهای ایران، مداخلات عوامل روس و انگلیس و توانایی غیرقابل هم‌اوردشان، کسبه و بازاریان ایران را در شهرهای بزرگ عملاً به ورشکستگی کشاند. بسیاری از آنها به جمع بیکاران و مهاجران برون مرزی پیوستند. فعالیت پرتوان مالی انگلیس نبض اقتصادی بنادر جنوب و از آن طریق شیراز و مناطق مرکزی ایران را در اختیار خود داشت. در تبریز روس‌ها از طریق کنسول دولستان — که به نوعی بر شهر حکم می‌راند — نبض اقتصاد و حتی سیاست شهر را به دست گرفته بودند. همین چیرگی نفرت عمیقی از آنها بر دل مردم برجای نهاد که در کشمکش‌های نهضت مشروطه از جمله انگیزه‌های عمده‌ی برآمد اجتماعی تبریزیان به شمار آمد. با همه‌ی این احوال، نکته‌ای مهم را که نباید از نظر دور داشت از این قرار است که اکثر مردم ایران ناآگاه و بی‌سواد بودند و از چرخه‌ی آنچه افکار عمومی خواندیم خارج ماندند.

مؤلفه‌ها و عوامل متعددی که در تأثیر و رواج فضای فرهنگی و سیاسی و طرح الگوی فرهنگی در تبریز برشمرده شد، در محدوده‌ی عناصر معدودی منورالفکر، معارف پرورده، معارف پرور یا اصلاح‌طلبان حکومتی محصور ماند و اکثریت مردم — در این مورد تبریزیان — از این فضا بیرون ماندند. حتی با وجود خیزش گسترده دوره‌ی رژی تنباکو و تا سال‌ها بعد که نهضت مشروطه آغاز شد، به دلایلی که شرح مفصل آن حوصله‌ی خود را می‌طلبد، اکثریت مردم تبریز کماکان در کمند تعصبات، ناآگاهی، و سر در گریبان روزمرگی خویش بودند. کسروی در ارزیابی روحیات و سطح آگاهی و خواسته‌های مردم تبریز زمانه می‌نویسد: در ذهن مردم کوچه و بازار «یک دولت بود و یک شریعت». از یک‌سو شاه فرمان می‌راند به نام دولت و از آن سوی ملایان فرمان می‌راندند به نام شریعت. و در میان عوام به دلیل کشمکش نهان و آشکار میان این دو که می‌توان همراهی و همخوانی بسیار آنان در موارد دیگر را هم بر آن افزود: «هر چه ملایان به فرماندهی خود افزودندی آن را پیشرفت شریعت نام نهادندی.» اینکه کشور را دشمنانی هست و باید اندیشه و چاره‌ای اندیشید و یا اینکه کشور را قانونی باید که ستم کمتر باشد، نه در میان عوام شناخته شده بود و نه در امثال حاجی میرزا جواد، مجتهد آذربایجان، که به مدت سی سال بر دل‌های مؤمنین حکم می‌راند. [۲]

وقتی فرمان مشروطه در تهران صادر و مجلس با شرکت نمایندگان تهران برپا شد، در تبریز خیر محسوسی نبود؛ هرچند که منورالفکران تجددخواه و قانون‌طلب در تکاپو و مجتمع بودند و اقداماتی را مخفیانه و در مقیاس توان خود به پیش می‌بردند؛ اما به قول کسروی: «مردم از ترس محمدعلی میرزا را تکانی نمی‌یارسند.» [۳] وقتی هم حرکتی کردند، به تصور عوام پیروزی مشروطیت همان پیروزی شریعت در مقابل حکومت است. مورخ مشروطه که خود شاهد جریان بود، می‌نویسد: مردم با شوق و شور بی‌سابقه‌ای به دینداری پرداختند و هنگام نیم روز در بازار از هر گوشه آواز اذان برمی‌خاست. در مسجدها جماعت بیشتری پشت سر پیش‌نمازها صف کشیدند. مردم مطربان کولی شهر که «دف

زندندی و آواز خواندندی و پسرانشان رقصیدندی» را از کار بازداشته و عمل آنها را گناه شمردند. برخی را هم از شهر بیرون کردند و بعضی را توبه دادند و سرهاشان را تراشیدند. علاوه بر آن، در مقیاسی بیش از پیش تراشیدن ریش را گناه اعلام کردند. سلمانی‌های شهر گرد آمدند و پیمان نهادند که دیگر ریش نتراشند. به محله ارمنیان شهر هم رفتند و «ارشادشان» کردند که بساط می و مطرب را برچینند و به فضای شریعت پرور برآمده بپیوندند. گرچه منورالفکران شهر هم بیکار ننشستند و به تلاش پیگیر و مخفیانه میان تجار و بازاریان و مردم پرداختند تا آنها را بیدار و تحریک کنند. سرانجام پس از قریب یک ماه و نیم پس از صدور فرمان تشکیل مجلس شورای ملی بود که تکاپو نتیجه داد و جمعی که دایرکنندگان انجمن ملی تبریز بودند، به کنسولگری انگلیس در شهر رفتند و تحصن آغاز کردند و مصرانه از ولیعهد خودکامه که به پذیرش مشروطه تن نمی‌داد، خواستار تأیید اتفاقی در تبریز شدند که در تهران روی داده بود. پیشگام نطق عمومی و کشاندن عوام به صحنه هم میرزا جواد ناطق و سپس دیگر واعظانی چون میرزا حسین و میرزا سلیم بودند که پیش افتادند. حاجی مهدی کوزه‌کنانی بازرگان مترقی شهر هم هزینه‌ی تحصن را تقبل کرد. کربلایی مسیو و دیگر تجددخواهان شهر هم در امر تدارکات کوشیدند.

از سطح آگاهی و ذهنیت مردم کوچه و بازار تبریز در آستانه مشروطه سخن گفتیم. اما از دستگاه خودکامه‌ی محمدعلی میرزا ولیعهد هم شمه‌ای بگوییم که هم قدر و اهمیت فعالیت‌های بیدارگرانه‌ی تقی‌زاده و یارانش را بدانیم و هم علل نفرت و ضدیت بسیار نمایندگان آذربایجان به ویژه تقی‌زاده نسبت به ولیعهدی را بهتر دریابیم که مدت کمی بعد در مقام پادشاه روبه روی مجلس اول مشروطه ایستاد.

دشمن مشروطه

مورخ مشروطه می‌نویسد که در تبریز نسبت به تهران فشار دامنه‌دارتر و نیروی جلوگیری از هرگونه تحرك سیاسی بیشتر بود. رفتار محمدعلی میرزا در تبریز با آنچه پدرش در تهران داشت، همسان نبود: «راستی را کانون خودکامگی تبریز می‌بود و دشمن بزرگ مشروطه و آزادی در اینجا می‌نشست.» [۴]

رفتار مستبد و مخالف نوآوری محمدعلی میرزا و رویه‌ی خشن و ظالمانه‌ی او از همان آغاز نفرت و بیزاری همگانی، به خصوص تجددخواهان تبریز از جمله تقی‌زاده را برانگیخت. گفته شد که تقی‌زاده از شعبان ۱۳۲۳ق وارد شهر شده و می‌دانیم تا رجب سال بعد که از مسیر قفقاز به تهران رفت، در این شهر اقامت داشت. این مدت حدود یک‌سال طول کشید که در *خاطرات* هیچ رد و اثری از آن در دست نیست. به یاری معدود شواهدی که به آنها اشاره خواهیم کرد، تصویری از کارنامه او و یاران تجددخواهش در آستانه مشروطه می‌توان به دست آورد. اطلاعاتی که از این برهه داریم، نشان می‌دهد تقی‌زاده و محفل‌های تجددخواه تبریز در فعالیت‌های مخفی و نیمه علنی در بیداری و آگاهی و تحرك سیاسی- فرهنگی مردم تلاش می‌کردند. دامنه‌ی فعالیت‌ها چنان بود که محمدعلی میرزا را به واکنش واداشت. مقام روحانی پدر متوفای تقی‌زاده و احترام ولیعهد به او از خاطرات خود تقی‌زاده و تأیید برخی منابع دیگر دستگیرمان می‌شود، امری که تا مدت‌ها مانع دست‌درازی مستقیم عوامل دستگاه حکومتی به او شده بود. اما در آستانه مشروطه، به گفته خود تقی‌زاده، او هم تاب تحمل از دست داده بود. تقی‌زاده از طریق رابطی مخفی که او و میرزا ابراهیم آقا - نماینده دیگر بعدی تبریز در مجلس اول - در دستگاه حکومتی شهر داشتند، باخبر شد که «محمدعلی میرزا گفته، فلانی فساد می‌کند. من دیدم وضع خطرناک می‌شود از تبریز رفتم.» [ص ۲۰]

محمدعلی میرزا و تقی‌زاده

تقی‌زاده‌ی جوان پیش از پیروزی جنبش مشروطه همچون دیگر یاران تجددخواهش، با نفرت و بدبینی به محمدعلی میرزای مستبد می‌نگریست. رویه و اقدامات او و مستولی کردن دستگاه گسترده خبرچینان و فضای پلیسی بر شهر، همواره مانع اصلی پیشبرد امور فرهنگی و سیاسی بود. در حالی که در زمان مظفردالدین میرزا اوضاع و احوال تا این درجه مایه آزرده‌گی و فشار نبود. تقی‌زاده خود می‌نویسد: در زمان ولایتعهدی محمدعلی میرزا «تبریز به کلی مسخر روسیه بود.» خود شاهزاده به تدریج به کنترل و تحت سلطه‌ی مستقیم روس‌ها درآمد. معلمی برای یاد گرفتن زبان روسی از مقامات آن کشور خواسته بود، آنها هم یکی از مأموران وزارت خارجه به اسم شاپشال را به این کار مأمور کردند. «این شخص ولیعهد را در ظرف سال‌هایی که در خلوت و جلوت او همراه بود، طوری معتقد و مطیع به روس بار آورد که در عهد سلطنتش در طهران نیز هم او مشیر و مشاورش بود و مثال بارزی از این اعتماد و انقیاد بود.» روس‌ها چندین دهه بود که برای بسط نفوذ خود به تربیت و رابطه‌های ولیعهدهای قاجار توجه خاصی نشان می‌دادند، اما این کار در زمان محمدعلی میرزا اوج جدیدی یافت. تربیت، تعلیمات و تمایلات روس‌خواهانه‌ی ولیعهد او را متفاوت‌تر از پدرش، خودکامه و خودرأی بار آورده بود. فضای تربیتی و آموزشی با معلمان و مشاوران روسی، وی را در تقابل همه‌جانبه با آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان قرار داده بود. شاپشال عملاً مشاور و راهنمای شاه در تمام دوران سلطنت سی ماهه‌اش باقی ماند.

تقابل دیرپا و رادیکال تقی‌زاده با محمدعلی شاه را در بستر این پیشینه باید جستجو کرد. در سرآغاز ولایتعهدی او داستان تلخ و دردناک کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی و یارانش، در خاطره‌ی عناصر آگاه شهر به عنوان اقدامی بیدادگرانه که با شرکت مستقیم ولیعهد صورت پذیرفته بود، ذهنیت منفی از وی برجای نهاده بود. رفتار مستبدانه و ناهنجار محمدعلی میرزا را باید به عنوان عامل، انگیزه، و محرکی در بیداری و برانگیختگی مشروطه‌طلبان تبریزی دانست. تبریزیان رفتار نامطلوب او را با پدرش در زمان ولایتعهدی مقایسه می‌کردند. پدرش در مقام ولیعهدی به رغم سست‌عنصری و برخورداری از ذهنی خرافاتی، در مجموع ملایم‌تر، معارف‌خواه و خواهان مشورت با اطرافیان، و پذیرای آرای مشاوران شناخته می‌شد. اما محمدعلی میرزای تندخو، مخالف هر تحرک و نوآوری و دشمن سرسخت معارف جدید، رویه و رفتاری مستبد، و پرتفرعن داشت. او در پی زد و بندهای مالی و منافع شخصی خود به هر ترفندی دست می‌یازید. ولیعهد تنها فعالان سیاسی و فرهنگی شهر را از خود بیزار نکرده بود. او در احتکار گندم و بالا رفتن قیمت نان و رسیدن آرد نامرغوب به دست مردم هم مقصر بود و تهیدستان شهری از وی بیزاری و نفرت داشتند. محمدعلی میرزا، در پی سودجویی‌های متعارف خود، از برخی تجار شهر پول وام گرفته و با استفاده از قدرتش برای بازپرداخت این وام‌ها بهانه می‌آورد. همه این عوامل و خاطره‌ی بیداد او با مخالفان و منورالفکران در ذهن عناصر روشن بین شهر او را در حکم دشمن آزادی‌خواهان و تجددطلبان جا انداخته بود. کسروی می‌نویسد، کسانی که از رویداد قتل دردناک کرمانی و یارانش آگاه بودند، هرگز آن را بر ولیعهد نبخشیدند و چند سال دیرتر که تکاپوی مشروطه برخاست، کوشندگان «همیشه نام‌های آنان را بر زبان داشتند و یکی از بیدادگری قاجارین همین را شمردی» [۵] وی می‌افزاید که علیرغم ناآگاهی گسترده‌ی عوام و تسلط دستگاه خودکامگی ولیعهد، کسانی هم بودند که معنی کشور و زندگانی توده‌ای را می‌فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپا آگاهی می‌داشتند و آرزوی کوشش برای برداشتن خودکامگی در سر می‌پروراندند. اینان دسته‌ای تشکیل دادند و به کوشش‌هایی پرداختند. کسروی در میان آنها از سیدحسن تقی‌زاده نام می‌برد. در واقع، همان‌گونه که کانون خودکامگی در تبریز برقرار و مسلط بود، کانون تجددخواهی و آزادی‌طلبی نیز مصمم و پیگیر

گسترش می‌یافت. به استناد یادداشت‌های میرزا جواد ناطق، در یک ساله‌ی پیش از مشروطه اعضا و رفقای محفل «علیهم»، روزهای یکشنبه در خانه‌ی میرزا حسین‌خان (عدالت) جمع می‌شده و امر نهضت را پیش می‌بردند. [۶]

محفل «علیهم» اطلاعات پیرامون محفل علیهم را مدیون یادداشت‌های میرزا جواد ناطق، سخنگوی انجمن تبریز هستیم. ناطق در خاطرات خود می‌نویسد: از همان نوجوانی با تقی‌زاده آشنا بوده است. می‌افزاید در هفده سالگی اش [۱۳۱۷ق] دکتر محمدخان کفری پزشک پیشرو آزاده و تحصیل‌کرده فرانسه در محله‌ی دربند، کوچی دایی باجی سکونت داشت؛ مقابل خانه او میر تقی اردوبادی — پدر تقی‌زاده — می‌زیست. ناطق به یاد می‌آورد که سیدحسن همراه محمدعلی‌خان تربیت نزد این طبیب روشن‌ضمیر می‌رفته و علاوه بر تحصیل طب و فراگیری زبان فرانسه، پیرامون مسائل اجتماعی و سیاسی کسب معلومات می‌کردند. تقی‌زاده در این زمان جوانی ۲۲ ساله بود. ناطق به تأسیس کتابخانه تربیت توسط تقی‌زاده و تربیت هم اشاره می‌کند و در ادامه می‌افزاید: به تدریج با عده‌ای از اشخاص طرح دوستی و رفاقت ریخت و نخستین جلسه ملاقات او با اعضای این محفل در حجره‌ی حکاکمی میرزا حداد حکاکباشی روی داد. ناطق در میان نام افرادی که در جلسات این محفل گرد می‌آمدند، علاوه بر تقی‌زاده، از حاج علی دوافروش، میرزا آقا فرشی، شبستری، میرزا حسین‌خان (عدالت) و... نام می‌برد و تأکید می‌ورزد که این اشخاص منورالفکران آن روزگار تبریز بودند که برای خودشان دسته‌ای تشکیل داده و نام «علیهم» را بر خود نهاده و آن کلمه را کلید رمز شناسایی در جمع خویش قرار داده بودند. ناطق ابتکار انتخاب این رمز و نام را از آن تقی‌زاده می‌داند [۷]. این لفظ خرافات مرثیه‌خوانان دوره‌گرد تبریزی را به یاد می‌آورد. در آستانه‌ی مشروطه، اعضای تجددخواه محفل خود را برای مبارزه به صورت گسترده و جدی در تحقق آرمان‌های مشروطه‌خواهی آماده می‌کردند، و به بسط آگاهی و تربیت نیروهای جدید همت می‌گماردند. به نوشته‌ی ناطق، هر جوان فهمیده و روشن‌ضمیر و ضدخرافاتی که وارد دسته آنها می‌شد، در شهر می‌پیچید که فلانی هم از علیهم است. او جماعت علیهم را عده‌ای قریب بیست نفر می‌شناساند که می‌خواستند اموال خود را بفروشند، دهی خریداری و در آن زندگی فلاحی با اصول تازه و مساوات جوینان، دایر کنند. ناطق شرح می‌دهد که این جماعت با افکار جدید و تجددخواهانه خود در مقابله با خرافات و پاره‌ای اعمال ناشایست اجتماعی می‌کوشیدند. محل کتابخانه تربیت را مرکز کار و اجتماع خود قرار داده بودند. یکی از محورهای اصلی فعالیت اینان خواست و اقدام به نشر روزنامه بیدارگرانه و تأسیس مدرسه‌های تراز نو و رواج کتاب‌ها و رساله‌های فرنگی و جدید بود. ناطق در خاطرات خود از شیوه‌های مبتکرانه‌ی جماعت علیهم برای تبلیغ باورهای خود یاد می‌کند. «درویش مجنون» — درویش دوره‌گردی که صدای خوش و چهره و هیبتی جالب داشت — را به محل روزنامه‌ی *الحدید* — به مدیریت و اداره سید حسین عدالت و سید محمد شبستری، یاران دیرین تقی‌زاده — بردند و اشعار وطنی را به او آموزش می‌دادند. او نیز در کسوت درویشان در کوچه و بازار می‌گشت و می‌خواند: «ای وطن، ای که مرا قبله به جز روی تو نیست / نپرستم به خدا کعبه اگر کوی تو نیست. فارغ از ذکر تو یک لحظه نیم هان بنگر / همه عضوم چون زبان ناطق یاهوی تو نیست» اشعاری که هیاهوی بسیار در میان مردم شهر افکنده بود. [۸]

ناطق جوان با آمد و رفت به محفل «علیهم» و شرکت در جلسات آن با افکار نو و تجددخواه آشنا می‌شد و به قول خود برای ریشه‌کنی خرافات اجتماعی می‌کوشید. گروه، کتابخانه تربیت را به قرائت‌خانه تبدیل کردند و به آگاهی عمومی می‌افزودند. حضور محمدعلی میرزا ولیعهد و دستگاه سانسور و تفتیش

عقایدش، موجب شده بود که جمعیت، برخی جلسات خود را به عنوان مجالس روضه‌خوانی برپا دارد. ناطق به یکی از جلسات روضه‌خوانی که در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۴ق تشکیل شده بود، اشاره می‌کند که شیخ سلیم و میرزا حسین واعظ و خود او — سه واعظ برجسته مشروطه‌خواه تبریز — گرد آمده و در ضرورت مصرف تولیدات داخلی و منع خرید مصنوعات خارجی سخن می‌گفتند. ترویج خرید کالاهای وطنی و مضرات مصرف محصولات خارجی نشانه هشیاری ملی اینان بود. محفل، روزنامه‌های چاپ خارج به زبان‌های فارسی، ترکی و عربی و حتی فرانسوی و انگلیسی را از طریق کتابخانه تربیت تهیه، مطالعه و در میان مردم می‌پراکند. ناطق خود از تأثیری که حضور و سخنان مدیر روزنامه *اختر استانبول* در خانه یکی از اعضای محفل — میرزا قافرشی — پیرامون انقلاب فرانسه و ضرورت تغییر در مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران بر تحول فکری او داشت، سخن می‌گوید. ناطق در شرح اقدامات محفل می‌نویسد: من با موافقت و راهنمایی اشخاص این گروه، آثار قلمی طالبوف تبریزی چون سفینه طالبی، کتاب احمد و مسالک المحسنین، همچنین سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ نوشته مراغه‌ای، تاریخ سرجان ملکم، روزنامه‌های اختر، پرورش، ثریا و حبل‌المتین کلکته را به دست آورده و مطالعه نموده و از محیط خشک و بسته طلبگی به دنیای تازه وارد شدم. [۹] فعالیت دیگر محفل، جمع‌آوری اطلاعات و رویدادهایی بود که در میان مردم رخ می‌داد تا بتوانند از این یافته‌ها برای پیشبرد افکار خود بهره گیرند. به نظر می‌رسد که تقی‌زاده و سه نفر یاران دیرینه‌اش در کنار این محفل بزرگ تر، جمع کوچک و مخفی‌تری هم داشتند. تقی‌زاده طی سخنرانی خود در بزرگداشت مشروطه، پیرامون عوامل بیداری مردم تبریز پیش از نهضت مشروطه، به فعالیت مخفی آن زمان خود و یارانش اشاره‌ای گذرا می‌کند: «اوراق محرمانه ژلاتینی مانند حمام جنبان و شب‌نامه‌های ژلاتینی که خود ما و دیگران نشر می‌کردیم.» [۱۰]

در جای دیگری در خاطرات او از این جمع کوچکتر و بسیار سری اشاره ای می‌خوانیم [ص ۲۹]، می‌نویسد پس از حمله‌ی منتصبین و مخالفین برپایی مدارس جدید به اعلان تأسیس مدرسه تربیت — که منجر به فرار سید محمد شبستری مدیر اعلام شده‌ی رسمی مدرسه، به تهران شد — تقی‌زاده ناچار مدتی گوشه عزلت گزید: «من که به واسطه‌ی تمام خانواده خودم محفوظ‌تربودم، گوشه‌نشین شده و به خواندن و نوشتن مشغول شدم و در خفا فعالیت سیاسی هم با هم‌فکران داشتم.» محفل علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات و اتفاقات مهم شهر، در دستگاه حکومتی ولیعهد هم از طریق رابط‌های مخفی خود خبر کسب می‌کرد. به یاری خاطرات میرزا جواد ناطق پی می‌بریم که از چهارم جماد‌الثانی — ده روز پیش از صدور فرمان مشروطه در تهران — تا سوم رجب ۱۳۲۴ق — که تقی‌زاده هنوز در تبریز بود — جمع به گونه‌ای منظم، هر یکشنبه جلسه خود را برپا می‌داشت. هما ناطق به نقل از اصل نسخه خطی خاطرات پدریزگش — میرزا جواد ناطق — می‌نویسد: میرزا حسین خان عدالت موافق تغییر خط فارسی بود و پیشنهاد داده بود که برای سهولت و رواج دانش و علوم جدید به جای الفبای فارسی — عربی، الفبای فرنگی به کار گرفته شود: «این نشست‌ها همان جلسات انجمن ادبی بودند که روزهای یکشنبه در خانه میرزا حسین خان و با شرکت تقی‌زاده و میرزا جواد ناطق و ابوضیاء شبستری و دیگران برگزار می‌شدند.» [۱۱]

در جای دیگر، از زبان میرزا جواد می‌خوانیم که «مجمع سری نشر اوراق تبلیغاتی» را آقایان حاج رسول صدقیانی، کربلایی علی مسیو، جعفر آقا گنجه‌ای، شیخ سلیم و... اداره می‌کردند که در «کمیته سری» عضویت داشتند: «حاج رسول الاغ شامی سفید رنگ داشت که سوار می‌شد و یک نفر فانوس کش جلو می‌انداخت و خودش اوراق را در محل‌های مناسب به زمین می‌انداخت.» [۱۲]

هم‌زمان با جنبش مشروطه، رد و نشان اعضای محفل *علیهم* را در درون انجمن ملی تبریز و تشکل سوسیال دموکرات شهر که تحت عنوان مرکز غیبی معروف شد، می‌یابیم. حاج علی دوافروش، میرزا آقا فرشی، سیدرضا منشی تجارتخانه - کسروی هم نامش را در میان اعضای مرکز غیبی می‌آورد - سید محمد شبستری، سید حسن شریف‌زاده و... برخی از اینان بودند. [۱۳]

روزنامه‌ی *الحدید* نشر دوره دوم روزنامه‌ی *الحدید* در ماه‌های پیشین مشروطه را باید به مثابه بخشی مهم از اقدامات تقی‌زاده و یارانش در شرایط اختناق آن دوره دانست. این روزنامه تحت فشار و نظارت دستگاه سانسور ولیعهد منتشر می‌شد، اما با همه محدودیت‌ها نشانه‌های تجددخواهی پیشروانه‌ی آنان را می‌توان در لابلای مطالب روزنامه مشاهده کرد.

الحدید تنها و نخستین روزنامه‌ی فارسی چاپ تبریز در این دوره است که پس از صدور فرمان مشروطه به صورت سخنگوی مشروطه‌خواهان تبریزی درآمد. [۱۴] دوره دوم نشریه از دوم جمادی‌الاول ۱۳۲۳ق (۶ ژوئیه ۱۹۰۵) تا چهارم شعبان ۱۳۲۴ (۱۱ سپتامبر ۱۹۰۶) ادامه یافت. شماره چهاردهم سال دوم آخرین شماره بود و از آن به بعد روزنامه *عدالت* به جای آن منتشر شد. [۱۵] در شماره اول این نشریه، در انگیزه و علت انتشار نوشتند:

«منظور ما از انتشار این روزنامه‌ی مقدسه، تنبیه و ایقاع [بیداری و هوشیاری] اشخاصی است که نورسنگان باغ وطن عزیز ما در حجر تربیت و تعلیمات ایشان از تنگنای جهالت و نادانی به شاهراه علم و دانایی راهسپار می‌باشند.»

به عبارت روشن‌تر، هدف نشریه نه سیاسی بلکه فرهنگی، در بیداری و نشر معارف و بسط مدارس جدید و شیوه تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان عرضه شد. *الحدید* در سرلوحه خود نوشت: «این روزنامه از قید رسمیت آزاد است». به عبارتی می‌گفت روزنامه غیردولتی است و «رسمیت» ندارد و ثانیاً در بند محدودیت‌های آن نبوده و به جای صدای حکومت، بیانگر خواسته‌های ملت است. متوجه باشیم که مفتشان محمدعلی میرزا ناظر بر اوضاع بودند و نویسندگان ناگزیر به بیان مطالب خود در لفافه بودند. گردانندگان روزنامه تلاش می‌کردند از جدل‌های بی‌بهره‌ای که میان برخی نشریات خارج و داخل برقرار بود، بپرهیزند و صرفاً به وظیفه روشنگری مطبوعاتی خود بپردازند. کم‌اینکه در نقد وضعیت دعوای بی‌پایان بین برخی دست‌اندرکاران نشریه‌های فارسی با لحنی نکوهش‌گرانه نوشت:

«مسلک جراید فارسیه عموماً بر عیب‌جویی و نقص‌جویی است» و تأکید کرد که به جای وارد شدن در این گونه جدل‌های بی‌حاصل، به شناخت مسائل مهم پیش روی و ره‌جویی پرداخته شود. [۱۶] *الحدید* به اعتبار برخورداری از همکاران زبان‌دان، مطالبی را از نشریات اروپایی، عمدتاً عربی، ترکی عثمانی و قفقازی، ترجمه و چاپ می‌کرد. [۱۷] نشریه توجه خاصی به ترغیب تبریزیان در گسترش مدارس جدید نشان می‌داد. [۱۸] نوشته‌های *الحدید* پیش از مشروطه غالباً بی‌امضا و بدون نام نویسنده منتشر می‌شد، اما به استناد یادداشت‌های میرزا جواد ناطق پی می‌بریم که وی هم در اداره و هم در نوشتن مطالب نشریه سهیم بوده است: «خود من هم در جریده *الحدید* مقاله می‌نوشتیم، جماعت *علیهم* در دفتر روزنامه دور هم جمع می‌شدند.» [۱۹]

الحدید در آغاز نهضت مشروطه مقاله مفصلی در بزرگداشت مدرسه پیشرو لقمانیه که تقی‌زاده در آن تدریس میکرد، نوشت و مراسم تحصیلی را که در ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ (اوت ۱۹۰۶) برگزار شده بود، با آب و تاب گزارش داد. [۲۰] تقی‌زاده، علاوه بر همکاری و همراهی فعال در امور *الحدید* مقالاتی نیز در این نشریه منتشر کرده است. گرچه همان‌طور که اشاره شد، نام نویسنده مقالات در نشریه

نیامده، اما تا آنجا که شواهد نشان می‌دهند، دو نوشته‌ی او قابل تشخیص است. اولی مقاله‌ای در سال اول شماره ۳۱ یازدهم ذیحجه و دیگر در شماره ۳۲، هجدهم ذیحجه ۱۳۲۳ق، تحت عنوان «سر ترقی ملل».

در ارتباط با توجه و تأکید/احدید به مسئله زنان و حقوق آنها می‌توان به دو نمونه اشاره کرد. عنوان مقاله‌ی او در شماره ۱۳ مورخ ۲۵ رجب ۱۳۲۳، «در فرایض مربیان حقیقی مردان، یعنی نسوان» و در شماره ۳۸ «مکتوب یکی از مخدرات» در ارتباط با بیداری امر زنان بود.

یادی هم از یاران و اعضای محفل علیهم به میان آوریم. حاج میرزا آقا فرشی به اظهار خود تقی‌زاده: از پیشروان و پیش‌قدمان آزادی‌طلبان و اشخاص بیدار و منور تبریز بود که شاید از ۲۰ سال قبل از مشروطیت شور و شوق وطن‌دوستی و افکار جدید داشت. می‌نویسد آن مرحوم با من سال‌ها هم‌قدم بود و پیش او رسائل و مقالات میرزا ملکم‌خان را (که البته مخفی نگهداری می‌شد) می‌خواندیم. [۲۱]

میرزا حسین خان عدالت: تقی‌زاده در شرحی بر عوامل بیداری تبریزیان پیش از مشروطه می‌نویسد: او و عدالت قریب ده سال تا طلوع مشروطیت با هم فعالیت و کار می‌کردند. سهم و تلاش او در اداره کتابخانه تربیت و ورود و توزیع کتاب‌های خارجی را یادآور می‌شود. [۲۲] فرانسویان میرزا حسین خان را یکی از آزادخواه‌ترین و دانشمندترین تبریزیان شناسانده‌اند. او زبان فرانسه را نیک می‌دانست زیرا مدتی معاون کنسولگری ایران در سن پترزبورگ بود. [۲۳] با زبان روسی آشنا بود به همین دلیل هم مدتی به استخدام کنسولگری روسیه در تبریز درآمد. سید حسین خان به سال ۱۳۰۴ق، به مدت دو سال در زمان اقامت سید جمال‌الدین اسدآبادی در پترزبورگ با او در مرآوده و تماس نزدیک داشت. سید سیاست باز و سخنور و پرشور، در خلال این دو سال بر او تأثیر نهاد. [۲۴] سید حسین از همان اوان جوانی با مدنیت اروپایی و روسیه آشنایی نسبتاً عمیقی یافت و با اقدامات تجددخواهانه و نشر روزنامه، در روند بیداری و آگاهی تبریزیان فعال و تأثیرگذار بود. افکار نو و آرای رادیکال او، به ویژه پیرامون حقوق زنان، خشم متعصبان و محافظه‌کاران بیرون و درون انجمن تبریز را برانگیخت؛ او را به زندان و سپس تبعید فرستادند. کسروی وی را از جمله اعضای هیئت رهبری انجمن تبریز در دوران محاصره تبریز دانسته است. [۲۵] نقشی بیدارگرانه پیرامون حقوق زنان و ضرورت تعلیم و تربیت و ایجاد مدارس دخترانه در ایران ایفا کرد. میرزا حسین پیگیرانه خواستار تساوی حقوق زنان بود و نشریه‌اش در تبریز را به همین علت توقیف کردند. او همواره در صف نخست حمایت از مدارس جدید مشاهده می‌شود. او و تقی‌زاده رابطه و هم‌فکری تنگاتنگی داشتند. در سال ۱۳۱۶-۱۳۱۷ق او را در کنار تقی‌زاده و تربیت در تدارک و تأسیس مدرسه تربیت فعال و هم‌سو می‌یابیم. به همکاری آنان در کتابخانه تربیت و دیگر اقدامات محفل تجددخواه تبریز، در همین کتاب اشاره کرده‌ام.

از محفل کمتر شناخته شده‌ای به نام «هیئت ترقی‌خواهان» با سهم فعال عدالت، در گرماگرم آغاز مشروطه در تبریز نام برده شده است که به نشر و گسترش فرهنگ می‌کوشید، که می‌تواند تشکلی برآمده از همان محفل علیهم باشد. [۲۶]

محمدعلی تربیت: محمدعلی تربیت در محله نوبرشهر تبریز به دنیا آمد. از ایام کودکی در مکتب ملا زین‌العابدین، در کنار تقی‌زاده و هم‌کلاس او، دروس سنتی را فراگرفت. او از همان نوجوانی در کنار تقی‌زاده به تحصیل و تدریس و فعالیت فرهنگی و تجددخواهانه می‌کوشید. می‌دانیم که هر دو نزد دکتر کفری کرمانشاهی درس فرانسه و طب خواندند. تربیت از جمله فرزندان فاضل، روشن‌ضمیر و معارف‌پرور تبریز بود که منشأ خدمات و اصلاحات بسیاری شد. مدتی همسان تقی‌زاده در مدرسه‌های مظفری و لقمانیه تحصیل و تدریس کرد. او را در محفل علیهم، در تدارک تأسیس مدرسه تربیت، برپایی

قرائت‌خانه و کتابخانه‌ی تربیت، انتشار مجله گنجینه فنون و بسیاری فعالیت‌های دیگر تجددخواهان در تبریز، فعال و با تقی‌زاده همگام می‌یابیم. تربیت زبان‌های انگلیسی و فرانسه را فرا گرفت. در سفر یک-سال و نیمه‌ی پیش از مشروطه خود به قفقاز، مصر و عثمانی، یار همسفر و همنشین تقی‌زاده بود. در امر وارد و توزیع کردن نشریه‌ها و کتاب‌های فرنگی به تبریز فعال بود. دوست هم‌فکر و همدل تقی‌زاده بود. با خواهر تقی‌زاده — ربابه — ازدواج کرد و رابطه خویشاوندی هم بین آنان برقرار شد. پس از اعلان مشروطیت، نشریه‌ی هفتگی اتحاد، ارگان انجمن آزادی‌خواه اتحاد را تا ۲۵ شماره منتشر کرد. در کنار تقی‌زاده در دوران استبداد صغیر به فعالیت در جهت احیای مشروطیت پرداخت. پس از فتح تهران، در ایجاد حزب دموکرات به تقی‌زاده یاری رساند و به‌عنوان وکیل مجلس دوم برگزیده شد. در سال ۱۳۰۱ش مجله دیگری تحت عنوان گنجینه معارف را در تبریز منتشر کرد. مدرسه دخترانه «تاموس» را در همین سال در تبریز بنیان نهاد. او در مقام رئیس معارف آذربایجان خدمات فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای را انجام داد. در سال ۱۳۰۱ش «مدرسه دوشیزگان» را گشود، که بعدها به نخستین مدرسه‌ی متوسطه دختران تبریز تبدیل شد؛ همسرش هاجر تربیت، مدافع و فعال حقوق زنان، مدیر آن مدرسه بود. کار مدارس خارجی و ارمنی در این زمان به همت و حمایت او رونق گرفت. پایه‌های آموزشکده تربیت معلم تبریز را بنا نهاد. انجمن ادبی تبریز را فعال کرد. دو سالی به‌عنوان رئیس فرهنگ گیلان منشأ خدمات فرهنگی بسیاری شد؛ از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ش شهردار تبریز بود. خدمات عمرانی او در معماری آن شهر هنوز نمایان و بارز است. کتابخانه تربیت را که بنیانش را همراه با تقی‌زاده گذارده بود، در زمان ریاست فرهنگ آذربایجان با کتاب و امکانات متفاوت رسماً به‌عنوان کتابخانه ملی ایالت افتتاح کرد. محدوده‌ی قلم این کتاب در وصف و شرح حجم گسترده و عمق آرا و عملکرد تجددطلبانه‌ی تربیت ناتوان است. تأثیر او در پویایی و تعالی فرهنگی شهر تبریز بیش از آن است که در این چند سطر بگنجد.

سید محمد شبستری (ابوضیاء): در آغاز نهضت مشروطه، تبریزیان انجمن تبریز را برپا کردند که بنیانگذاران و سران اولیه‌اش غالباً همان فعالان محفل علیهم و برخی اعضای بعدی جریان سوسیال دموکرات شهر بودند. سید محمد شبستری از یاران پیشین تقی‌زاده در این محفل و همگام او در اقدامات تجددخواهانه‌ی شهر به سردبیری روزنامه تازه تأسیس انجمن برگزیده شد که ابتدا با نام جریده ملی، و سپس انجمن تبریز منتشر شد. او سابقه و تجربه روزنامه‌نگاری داشت: «شبستری با آنکه معمم بود، زبان فرانسه را نیک می‌دانست و داستان مادموازل فریک دختر ژاپنی را از فرانسه به فارسی برگردانیده بود.» [۲۷] چندی بعد هم او رئیس تلفن‌خانه تبریز شد، تا ارتباطات میان تبریز با تهران و رشت و استانبول از طریق تلفن و تلگراف تحت کنترل مشروطه‌خواهان باشد. شبستری عضو مرکز غیبی تبریز بود و در آستانه مشروطیت نقش فعالی ایفا کرد. او را در روزنامه ایران نو ارگان حزب دموکرات در کنار تقی‌زاده هم سراغ داریم.

سید حسن شریف‌زاده: تقی‌زاده می‌نویسد: «در فجر تاریخ مشروطیت طبقه‌ای از جوانان باذوق پدید آمدند که مرحوم سید حسن شریف‌زاده که شاگرد من بود... و بعضی دیگر شایسته ذکر و تمجید و یادخیر هستند.» [۲۸] کسروی او را از جمله «کوشندگان تبریز» در بیداری زمان مشروطه می‌شناسد. کسانی که معنی کشور و زندگانی مردم‌گرا را می‌فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاه بودند و در برداشتن خودکامگی فعالیت داشتند. [۲۹] مهدی مجتهدی از قول تقی‌زاده در وصف شریف‌زاده می‌نویسد: او از اوان جوانی تجددخواه شد. مردی منظم و دقیق و با برنامه بود و اسامی کتب مفید را از

تقی‌زاده می‌گرفت و طبق برنامه مطالعه می‌کرد. مدتی زبان فرانسه خواند و سپس به مدرسه مموریال آمریکایی‌های تبریز رفت و زبان انگلیسی آموخت و فردی فاضل و مطلع شد و سرانجام به معلمی مدرسه آمریکایی‌ها پذیرفته شد. تلاش وافری داشت هرچه می‌داند با دلسوزی و پیگیری به شاگردان خود بیاموزد. شاگردان او را بسیار دوست می‌داشتند و به تعبیر تقی‌زاده خود را در زمره حواریون او می‌دانست. شریف‌زاده مدتی هم شاگرد همدل تقی‌زاده بود و در فعالیت‌های تجددخواهانه پیش از مشروطه و گرماگرم نهضت همه‌جانبه کوشا و مؤثر بود. در رویدادهای مشروطه اول تبریز در تمامی صحنه‌ها او را حاضر و فعال می‌یابیم. همسان تقی‌زاده به تندروی و افراط و لجام‌گسیختگی برخی مجاهدین تبریز انتقاد داشت. کسروی در تاریخ مشروطه در شرح هواخواهان‌های از ایستادگی او در کنار آزادی‌خواهان تبریز در مقابل مخالفان مشروطه به ویژه انجمن اسلامیة محله دوه‌چی، با تحسین از او یاد می‌کند. [۳۰]

کسروی در شرح کشته شدن درآلود شریف‌زاده که از هرج و مرج و بی‌برنامگی مجاهدین در زمان محاصره تبریز در فغان بود، روایت می‌کند که در اوج هیجانات و شلوغی‌ها که هر کس حرف خود را می‌زد و کار خود را می‌کرد، شریف‌زاده در سخنانی در صحن انجمن تبریز تأکید کرد که «نگویید جنگ‌ها کرده، کارزار پیش برده‌ایم، هنوز آغاز جنگ‌های ماست.» اما برخی مجاهدین پیام و کنه سخنان او را در نیافته و سخت برآشفتمند. یکی گفت که این بی‌دین چه می‌گوید؟ در این زمان دشواری‌ها، فشارهای همه‌جانبه و فقدان آگاهی ژرف از کشمکش مشروطگی، اختلاف پیشین که ریشه‌های اجتماعی و سیاسی و نحوه نگرش به رویدادها و وظایف پیش روی داشت، اوج گرفت. جان شریف‌زاده از طرف مخالفان و برخی خودی‌ها در خطر قرار گرفت. او از بیم جان مدتی بود که در کنسولخانه فرانسه در تبریز پناه آورده بود و به روایت کسروی آن شب به کنسولگری نرسیده چند مجاهد مست و خشم‌آلود سر راهش را گرفته و با گلوله او را کشتند. [۳۱] هرج و مرج و لگام‌گسیختگی که تقی‌زاده در بدو ورودش به تبریز نسبت به رواج آن هشدار داده بود، جان یکی از صدیق‌ترین مشروطه‌طلبان را در زمانی گرفت که دشمن شهر را در محاصره داشت. بزرگداشت چهلم درگذشت شریف‌زاده با شکوه تمام و با حضور تمامی مشروطه‌خواهان در تبریز برگزار شد. کشته شدن شریف‌زاده که مورد علاقه و احترام مدرسین همکار و شاگردان او در مدرسه مموریال بود آنها را تکانی محرک داد. تأثیر عمیق آن واقعه چندانی بود که برخی از شاگردان به مجاهدین مسلح پیوستند و باسکرویل مدرس جوان آمریکایی مدرسه چنان به سرنوشت و مشروطه ایران دلبسته شد که از مدرسه بیرون آمد و سلاح به‌دست فرماندهی یک گردان مقاومت شهر را به دست، گرفت. شرح دلاوری و صداقت و شور این جوان آمریکایی در راه مشروطیت ایران در تاریخ ثبت است. کسروی با همدلی و تحسین حماسه‌گونه‌ای او را به تصویر کشیده است. [۳۲]

قلب تپنده مشروطه‌خواهی

تقی‌زاده پس از اطلاع یافت از نیت محمدعلی میرزا در قصد آسیب‌رساندن به خود، و از آنجا که چندان تحرکی در تبریز مشاهده نمی‌شد، برای پیوستن به مرکز تکاپوی مشروطه‌طلبی در آن برهه، تهران، بی‌تاب شد. با خواست حضور فعالانه در این رویداد تاریخ‌ساز تبریز را به قصد تهران ترک کرد: «به قصد رفتن به تهران از تبریز حرکت کردم تا از راه روسیه خود را به تهران برسانم» [ص ۵۳]. در زمانی که به گفته خودش جنگ میان ارامنه و مسلمانان قفقاز در جریان بود، به جای انتخاب راه آرام و مناسب‌تر درون ایران، مسیر قفقاز را بر می‌گزیند. این امر نشان می‌دهد از گزیدن این مسیر هدف خاصی داشته

است. در *خاطرات*، روابط ریشه‌ای و رادیکال خود را در این زمان ناگفته می‌گذارد. به تفلیس می‌رود و در آنجا «دوستان آزادی طلب انقلابی متعددی» را که داشته ملاقات می‌کند. همراه با آنها به باکو می‌رود. او نام و مختصات این انقلابیون آشنا و مرتبط با خودش را بیان نمی‌کند، اما از لابه‌لای نوشته‌های پراکنده‌اش پی می‌بریم که این «دوستان» خبر رویدادهای تبریز — بست نشستن در کنسول‌گری و تاسیس انجمن تبریز — را به او می‌دهند. وی می‌نویسد: در باکو ایرانی‌ها کمیته‌ای انقلابی به نام «اجتماعیون عامیون» تشکیل داده بودند که با انقلابیون مسلمان قفقازی مرتبط بود. ملاقات و مذاکره با این «دوستان» دارای چنان اهمیتی بوده که تقی‌زاده با آن همه تب و تاب حضور در تهران، ابتدا به قفقاز می‌رود تا آنها را پیش از رفتن به پایتخت و مرکز مشروطه‌خواهی ایرانیان بیاید، و کارهایی را صورت دهد. بی‌تردید با هوش و درایتی که تا این زمان از تقی‌زاده جوان سراغ داریم، می‌توانیم دریابیم که او بی‌دلیل راه آسان و آرام‌تر زنجان به تهران را رها نکرده تا خطر را به جان بپذیرد و راه پرآشوب و طولانی قفقاز آن زمان را انتخاب کند. او حتی مسیر خود را طولانی‌تر می‌کند و به داغستان می‌رود و چهار روز را با طالبوف تبریزی می‌گذرانند و سپس از طریق باکو به رشت می‌رود. هنگام اقامتش در باکو بازمی‌خوانیم که «در باکو عده‌ای دوست آزادی‌خواه داشته که کمیته انقلابی داشته‌اند.» [ص ۵۳] اینکه از چه زمانی و چگونه با این دوستان متعدد انقلابی و کمیته مرکزی اجتماعیون عامیون آشنا بوده و چه روابطی بین آنها برقرار بوده، مسکوت می‌ماند، ولی می‌فهمیم مدت زمانی پیش از این سفر با آنان ارتباط داشته و آنها را به خوبی می‌شناخته که دوستشان می‌نامد و لازم دانسته پیش از رفتن به تهران با آنها مذاکره و هماهنگی کند.

تقی‌زاده از باکو به رشت می‌رسد. در آن شهر برای انتخاب نمایندگان مجلس جلساتی برپا شده بود. تقی‌زاده باز هم نمی‌گوید که او را در رشت می‌شناخته‌اند و با کسانی در ارتباط بوده است. روایت می‌کند که مشروطه‌خواهان رشتی چون نمی‌دانستند چگونه باید وکلای مجلس را انتخاب کنند، کارشان بیشتر به تعارف می‌گذشت و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد. می‌نویسد: طریقه صحیح و فرایند انتخابات در ممالک خارجه را در جلسه‌ای که حضور یافت، برشمرد که مؤثر و مورد پسند حاضرین قرار گرفت. در پی این جلسات، مشروطه‌طلبان رشت بر اساس «طریقه صحیح اخذ رأی»، وکلای رشت را برای شرکت در مجلس اول انتخاب می‌کنند. اینکه او به آسانی و آغوش باز در میان مشروطه‌خواهان رشت پذیرفته می‌شود و حاضرین هم آرا و سخنان او را «با جان و دل پذیرا» می‌شوند، قابل تأمل است. این امر حاکی از وجود رابطه‌هایی با ساکنان آن شهر است و چنان که وانمود می‌کند در آنجا گمنام و غریب نبوده است. در همین *خاطرات* به اشاره‌ای گذرا درمی‌یابیم که حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، رهبر ازلیان ایران در آن زمان، با تقی‌زاده که از پیش با هم آشنا بوده‌اند در رشت ملاقات می‌کند. به یاد داریم که دولت‌آبادی در زمان انتشار مجله‌ی *گنجینه فنون*، سال ۱۳۲۰ق، وکیل و حامی نشریه در تهران بود. افزون بر اینها، می‌دانیم که سوسیال‌دموکرات‌ها در رشت فعال و تشکل یافته بودند.

تقی‌زاده سرانجام به تهران، قلب تپنده مشروطه، می‌رسد و دوست دوران قدیمش هاشم ربیع‌زاده را می‌یابد و به همراه او به عنوان تماشاچی به بهارستان و سالن مجلس تازه تأسیس می‌رود.

تقی‌زاده در شرح مختصر اولین روزهای حضور خود در تهران می‌نویسد: هاشم ربیع‌زاده را تصادفاً در تهران می‌بیند و اشاره می‌کند که «در طفولیت همسایه و هم‌درس من در تبریز بود.» [ص ۵۶] این دو نفر، بی‌تردید علاوه بر دوران هم‌درسی و نوباوگی، در زمان جوانی هم با یکدیگر محشور بوده‌اند که بلافاصله او را در خیابان شهر غریب می‌یابد و می‌شناسد. جز همراهی ربیع‌زاده با تقی‌زاده برای رفتن به محل مجلس شورای ملی، به کس دیگری اشاره نمی‌کند. درباره ربیع‌زاده از منابع دیگر رد و نشانه‌هایی

در دست داریم. اولین مجموعه رسالات ملکم خان و بازچاپ روزنامه *قانون* او توسط ربیع‌زاده در سال ۱۳۲۵ ق در چاپخانه فاروس تهران انتشار یافت، که از طریق کتابخانه‌های تربیت تبریز و تهران هم توزیع شد. می‌دانیم کتابخانه تربیت در تبریز در مغازه متعلق به تقی‌زاده مستقر و تحت نظارت او و یار دیرینش اداره می‌شد. به بیان دیگر، بازچاپ قانون و مجموعه آثار ملکم که در زمان مجلس اول دست به دست می‌چرخید، حاصل تلاش و همت همین هاشم ربیع‌زاده بود. [۳۳]

تقی‌زاده ده سال پس از نوشتن *خاطرات طوفانی* خود، در ۹۰ سالگی و هم‌زمان با شصتمین سالگرد مشروطیت، در خاطرات خود پیرامون مشروطه یاد آن نهضت تاریخ‌ساز و روزهای اولیه‌ی ورودش به تهران و مجلس اول را بر کاغذ جاری می‌کند. [۳۴]

تقی‌زاده در آن روزها بر صندلی چرخ‌دار، بیمار و فرتوت نشسته بود و دیگر اثر و نشانه‌ای از سید و طلبه گمنامی بر چهره‌ی تکیده‌اش نمانده بود که در ۲۹ سالگی با سری پرشور و اشتیاق مشروطه‌طلبی و آزادی‌خواهی در یک غروب آفتابی روز دهم رمضان ۱۳۲۴ ق سوار بر یک گاری پستی به تهران آمده بود. به یاد آورد که جوانی غریب و ناآشنا در میدان توپخانه پایتخت رها می‌شود و در فکر جایی است که شب را در آن بیتوته کند. از بخت مساعد، یکی از بستگانش را می‌یابد و شب را در خانه او روز می‌کند. فردا زندگی سیاسی جدید تاریخی او آغاز می‌شود. مرد جوان تبریزی با لهجه غلیظ ترکی که تا زمان مرگ آن را حفظ کرد، از عابرین سراغ محل مجلس شورای ملی را گرفت که به دارالشورا معروف و تازگی با حضور نمایندگان تهران تأسیس شده بود. تو گویی نشانی «کوه قاف» را از عابرین متعجب می‌خواست. وقتی با نگاه‌های هاج و واج مخاطبین روبرو می‌شود با حیرت پی می‌برد که آنها نمی‌دانند غریبه جوان از چه سخن می‌گوید. از خود می‌پرسد، نکند به جای تهران اشتهاً به شهر دیگری آمده باشد: «آیا مشروطه و مجلس که این قدر در تبریز درباره‌اش صحبت می‌شد، افسانه و حکایتی بیش نیست و شاید مردم پایتخت از تحولی که در شهرشان و در مملکت‌اشان در شرف تکوین است، بی‌خبرند؟ و گرنه چطور می‌شود در شهری که مقرر شاه و دولت و اعیان است مردم کوچه و بازار تا این حد با نام مجلس و مشروطه بیگانه باشند؟» [۳۵]

جوان تبریزی به هر سختی بود محل مجلس را پیدا کرد و وقتی وارد آنجا شد، تصور کرد وارد مسجد روضه‌خوانی شده است: «... ولی وقتی کفش‌هایم را جلو در کندم، به سرسرا رفتم و از داد و قال و کلا و انتقادهای تند و تیز آنها متوجه شدم که خیر اینجا مجلس است، نه مسجد.»

کفش تقی‌زاده جوان را زندان تهرانی می‌ربایند و ناچار با پای برهنه از مجلس خارج می‌شود. می‌نویسد که در آن روز گرچه پایم بدون کفش ماند ولی در حقیقت از شادی روی پای خود بند نبودم. غم از دست دادن آن کفش، در مقابل هیجان و لذت دیدار مجلسی که آرزوی‌اش را داشتیم، اندک و ناچیز بود. تقی‌زاده پیر و بیمار بر صندلی چرخ‌دار در حالی جشن شصتمین سالگرد مشروطه را نظاره می‌کرد که شاید تنها شاهد زنده و حاضر رویدادهای این خیزش بزرگ نهضت تجددخواهی ایرانیان در مراسم بود. در حالی که در ذهن و خیال خود به شصت سال پیش بازمی‌گشت، به یاد می‌آورد که تازه روزهای بعد بود که وکلای حاضر در مجلس شنیدند که تماشاگر کفش گم کرده آن روز، غیباً به وکالت مردم زادگاهش انتخاب شده است و با استقبال شایانی او را از جمع تماشاچیان به میان خود بردند.

جوانی تجددخواه، کم سن و سال در مقابل خیل عظیم تربیت‌یافتگان عرصه سیاست تهران، می‌رفت تا در مدت کوتاهی به یکی از رهبران تراز اول مشروطه و مدافع پیگیر حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی و حافظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و نماد تجددخواهی رادیکال و لائیک روزگار خود تبدیل شود. مشروطه‌ای که هنوز چندماهی بیش از عمرش نمی‌گذشت و طفل ضعیفی بود که قدرت

حرف زدن و راه رفتن در مقابل استبداد دیرپا و خیل سیاست‌بازان سنتی آن را نداشت «ولی هر چه بود وجود عزیز و مقدسی بود که تشنگان آزادی او را دو دستی چسبیده بودند و مادرانه‌ترو خشکش می‌کردند که از بین نرود.» [۳۶]

یکی از این تشنگان که مشروطه را دودستی چسبیده بود، خود آن طلبه‌ی ۲۹ ساله تبریزی بود. تقی‌زاده می‌نویسد، برخی حاضرین مجلس شورا گفتند: «آدم قحط بود که آذربایجانی‌ها بچه به مجلس فرستاده‌اند» [ص ۶۱]. بعد از هفت هشت جلسه این «بچه» زبان بازمی‌کند و تحسین و اعجاب کسانی را که تصور می‌کردند او حرف زدن نمی‌داند، برانگیخت. خود می‌گوید نطقی غرا کردم که «خیلی گل کرد» و یواش یواش «معروف‌تر شدم» و همه می‌گفتند: «تقی‌زاده چنین و چنان گفت». پیش از آن که به اولین نطق و کارنامه تقی‌زاده در مجلس اول بپردازیم، گفتاری پیرامون انتخاب او به‌عنوان نماینده تبریز ضروری است. اتفاقی که در آثار تاریخی مورد نقد قرار گرفته و برخی آن را نکوهش کرده‌اند.

نحوه و چگونگی انتخابات مجلس اول

انتخابات مجلس اول و برگزیده شدن تقی‌زاده به‌عنوان وکیل تجار آذربایجان، از جمله مباحث مورد مناقشه تاریخی میان مورخان و اهل قلم ایران بوده است. پیش از هر نکته دیگری لازم است چپستی و چگونگی انتخابات مجلس اول را بررسی کنیم.

قانون انتخابات مجلس اول مشروطه در ۱۹ رجب ۱۳۲۴ق (۹ سپتامبر ۱۹۰۶م) به تصویب رسید. پس از صدور فرمان مشروطیت، مجلس موقتی در تهران تشکیل شد و کمیته‌ای را مأمور تدوین نظام-نامه انتخابات کردند. نسخه‌ی تکمیل شده‌ی نظام‌نامه در ۱۳ رجب آماده و برای تصویب به دربار فرستاده شد. یک هفته بعد، این نظام‌نامه امضا و تأیید شد. بر مبنای ماده‌ی اول نظام‌نامه، رأی‌دهندگان به گروه‌های صنفی- طبقاتی شش‌گانه تقسیم شدند. شاهزادگان ایل قاجار، علما و طلاب، اعیان و اشراف، مالکان و فلاحت‌کاران، تاجران و سرانجام اصناف (پیشه‌وران). انتخابات دوره اول مجلس به‌رغم اقتباس برخی اصول اجرایی آن از انتخابات کشورهای اروپایی، بر بنیادهای سنت ایران باستان بر مبنای صنفی- طبقاتی طرح‌ریزی و اجرا شد. گرچه انتخابات روشی نو و مدرن بود، اما مبنای صنفی آن، که گروه‌های ذی نفوذ بتوانند نمایندگان خود را برگزینند، هیچ ربط و شباهتی با انتخابات پارلمان‌های اروپایی نداشت، بلکه ریشه در ایران پیش از اسلام داشت. لفظ انتخابات به مفهومی که ما امروز می‌شناسیم، یعنی انتخاب یکی از نامزدهای نمایندگی بر مبنای رأی اکثریت آرای مردم یک حوزه انتخاباتی، در آن زمان نه وجود داشت و نه اجرای آن بر مبنای این نظام‌نامه دو مرحله‌ای صنفی امکان‌پذیر بود.

نظام‌نامه انتخابات متنی بود شتابزده و سرشار از ابهام، کاستی و تناقض که به دلیل هراس مشروطه‌خواهان از مرگ احتمالی مظفردالدین شاه بیمار و روی کار آمدن محمدعلی میرزای مخالف مشروطه، در زمان بسیار کوتاهی با استفاده از برخی متون ترجمه شده و آرای حاضران در جلسات سرهم‌بندی شده بود. [۳۷]

در این نظام‌نامه، زنان به‌عنوان نیمی از جمعیت ایران در کنار بزهکاران و ورشکستگان به تقصیر، از حق رأی و انتخاب محروم بودند. جمعیت انبوه عشایر نیز در مجلس اول نه در رأی‌گیری سهیم شدند و نه نماینده‌ای داشتند. غالب روستاییان و دهقانان، اکثریت بزرگ جمعیت ایران آن زمان، و از آنجا که در نهضت مشروطه‌خواهی هم نقش برجسته‌ای نداشتند، به دلیل هرج و مرج، تعدی و غارت‌های عوامل استبداد و استعمار و راهزنان ریز و درشت که در سراسر ولایات ایران به جان و مال مردم دست‌درازی و

آن را غارت می‌کردند، رویه‌ای بدبین و بعضاً مخالف اوضاع جدید، که شناختی هم از آن نداشتند، پیش گرفتند. اینان نیز از مشارکت در رأی‌گیری و انتخاب نمایندگان خود بازماندند. فلاحین و مالکین را در زمره گروه‌های شش‌گانه نامیدند. ولی شرط شد که باید صاحب ملکی با حداقل بهای هزار تومان باشد. اکثریت بزرگی این شرط را نداشتند. به بیانی روشن‌تر، تمام کسانی را که از چنین امکانی برخوردار نبودند، از انتخابات محروم کردند. شرط شرکت پیشه‌وران هم دارا بودن دکانی با اجاره‌ی مناسب و عضویت در صنف‌های شناخته شده‌ی رسمی عنوان شد. فقر عمومی روستاییان و اکثر پیشه‌وران، عملاً اقلیت بسیار معدودی از آنها را مشمول شرایط مشارکت در انتخابات کرد. علاوه بر این، گذاردن میزان حداقل سنی ۳۰ سال برای انتخاب شدن و ۲۵ سال برای دادن رأی، بیش از نیمی از جمعیت آن دوره را از چرخه انتخابات بیرون نهاد. نظام‌نامه‌ی انتخابات در مورد ایرانیان غیرمسلمان: مسیحی، یهودی، زرتشتی و بابی، سکوت کامل کرد. با پافشاری و اعمال نفوذ، سرانجام زرتشتیان توانستند ارباب جمشید را به‌عنوان نماینده خود به مجلس وارد کنند. نمایندگی یهودیان و مسیحیان را نیز تحت اجبار و فضای پرتعصب آن روزگار ظاهراً به دو روحانی، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی، واگذار کردند. معتقدان به آیین‌های بابی و برآمده آن نیز به حساب نیامدند. در مجموع، حدود چند درصد از مردان چند شهر بزرگ مشمول انتخابات شدند. سهمیه تهران ۶۱ نفر تعیین شد، اما در عمل ۵۲ نفر بیشتر انتخاب نشدند. از این میان ۲۹ نفر نماینده اصناف و پیشه‌وران بودند. تعداد کل وکلای مجلس ۱۶۰ نفر تعیین شد، اما بر اساس اسناد باقی مانده‌ی مجلس، مذاکرات و گزارش روزنامه مجلس هیچ‌گاه در جلسات بیش از ۹۰ نفر حاضر نشد. از تعداد آرای به دست آمده در تنظیم و تصویب لوایح و موارد رأی‌گیری این عدد حتی بسیار کوچک‌تر نشان می‌دهد.

تازه این شرایط و مزایا تنها در تهران تحقق یافت، اما در ولایات کار به روال دیگری بود. جز یکی دو شهر ایران چون تبریز که انجمن ملی برپا شده و اعضا و دست‌درکاران آن در گزینش وکلا مؤثر بودند، مردم نقش مهمی در برگزیدن نمایندگان خود نداشتند. [۳۸] در برخی شهرستان‌ها، نخبگان، متنفذین، ریش‌سفیدان و علمای روحانی منطقه گرد هم آمدند و فرد مورد نظر خود را برگزیدند، در حالی که از حضور و رأی مردم خبری نبود. تازه اکثر ولایات نه از انتخابات مطلع شدند و نه در آن سهمی داشتند. قائل شدن حق نظارت حاکمان ولایات بر «انجمن انتخابات»، عملاً راه را برای برگزیدن عوامل و برگزیدگان عناصر متنفذ محلی باز گذاشت و در حوزه‌های متعددی، امکان هرگونه حضوری را از مردم حذف کرد. بی‌تردید تقلب‌های آشکار و اعمال نفوذ بسیاری در تهران و ولایات صورت گرفت که در اسناد تاریخی ثبت است. انبوه شکایات رسیده به مجلس، چنان که متن مذاکرات مجلس پیرامون اعتبارنامه نمایندگان نشان می‌دهد، جملگی حاکی از این مدعاست. در برخی موارد که وکلایی بر خلاف میل متنفذین و حکام تعیین شد، در حرکت این نمایندگان به تهران موانع بسیار ایجاد شد. نمونه‌ی این رفتارها و اتفاقات، اعمال نفوذ قوام‌الملک مالک متنفذ فارس در جلوگیری از حرکت نمایندگان شیراز به تهران و یا آمدن فرارگونه وکیل‌الرعا یا نماینده پیشرو و رادیکال مردم همدان، از ترس اوباش و تفنگداران بزرگ مالکان منطقه که درصدد کشتن او برآمدند و یا نمایندگان رشت که بحث درباره اعمال نفوذ اولیای قدرت سیاسی و دینی منطقه در جلسات متعدد مجلس را جاری کرد، است.

مورد مهم دیگر که موجب بیرون ماندن اکثریت مردم حائز رأی، طبق نظام‌نامه، از چرخه انتخابات شد، عدم اجرای مفاد این نظام‌نامه بود. قرار بود انجمن‌های نظارت بر انتخابات در مرکز ایالات و ولایات برپا شود و از شهرهای وابسته بخواهند نماینده طبقات شش‌گانه خود را انتخاب و برای رأی‌گیری نهایی به مرکز ایالات و ولایات بفرستند تا وکیل برای اعزام به مجلس را انتخاب کنند. این امر در بسیاری

مناطق یا تحقق نیافت و یا متنفذین با حضور خود یا نماینده‌ی خود در مرکز منطقه موضوع را فیصله دادند و نفر خود را به مجلس اعزام کردند. بسیاری از ولایات تا میانه‌های کار مجلس اول به دلیل کارشکنی‌های متعدد متنفذین محلی هنوز نماینده‌ای به مجلس نفرستاده بودند. در برخی مناطق با ۶ یا ۷ رای متنفذین و کیل مجلس را «انتخاب» کردند.

در کنار همه‌ی ایرادات از خود نظام‌نامه و نحوه اجرای انتخابات، باید در نظر داشت برای اولین بار بود که درصد کمی از مردم ایران فرصت حضور و مشارکت در سرنوشت سیاسی خود را یافتند و طبعاً کاستی‌ها و کژروی‌های بسیاری باید رخ داده باشد. تقی‌زاده این اولین مشارکت مردم در سیاست را ستوده است [۳۹]

مجلس اول مشروطه عملاً و تاریخاً با تمام کاستی‌ها و کژروی‌هایش تا پایان سلطنت پهلوی تنها مجلسی بود که در مجموع تا حدی گردهمایی از نظام پارلمانی را به ایرانیان نشان داد. اصناف از پایین‌ترین اقشار و طبقات به مجلس راه یافتند. اینان حتی در مجلس دوم، به دلیل تعویض آئین‌نامه انتخاباتی از چرخه سیاست ایران برای همیشه بیرون رانده شدند. اصناف حضوری مؤثر در نهضت مشروطه داشتند و به دلیل خاستگاه اجتماعی‌شان در میان زحمتکشان، از جانب رادیکال‌های نهضت بیشترین تعداد نمایندگان در میان وکلای تهران به آنها اختصاص داده شد. بسیاری از مورخان مشروطه همچون کسروی با تحقیر از این صنف سخن گفته‌اند. به گمان اینان اصناف از افرادی ساده، بی‌سواد و فاقد بینش و کنش سیاسی - اجتماعی لازم تشکیل شده و از این رو در نظام پارلمانی که نیازمند دانش و آگاهی نو است، نه تنها کارآمد نبوده بلکه با عدم تجربه و دانش و با دخالت‌های نامطلوب در امور تخصصی، بر ناهنجاری‌ها افزوده‌اند. کسروی پس از شرحی بر فضای اجتماعی و سیاسی مشروطه و ارزیابی وکلای مجلس اول می‌نویسد: «... از آن سوی نام‌های مشهدی باقر بقال و حاجی علی اکبر پلویز دیدنی است. از این‌گونه کسان ناآگاه چه کار برخاستی؟ در این هنگام که رشته کارها از چنگ دربار درآورده شده و به دست توده می‌افتاد، مردان کاردان و آزموده می‌بایست که به جایی رسد.»

از ۶۰ نماینده تهران تقریباً نیمی نماینده اصناف بودند. سیدحسن تقی‌زاده اما از منظری متفاوت با کسروی، به صحنه مشروطه و مجلس اول می‌نگرد و از حضور رادیکال اصناف در مجلس شورا استقبال می‌کند. یک‌جا، در اوایل کار مجلس که مشیرالدوله، رئیس دولت، اعلام کرد: شاه مشروطه نداده، تنها مجلس شورا مرحمت کرده، به روایت تقی‌زاده و ثبت در تاریخ، به دنبال این اقدام، قیامی در آذربایجان درگرفت و کشمکش شاه با مشروطه‌خواهان بر سر پذیرش یا عدم پذیرش مشروطگی نظام نوین اوج گرفت، به گونه‌ای که در صحن مجلس یک هفته تمام در این زمینه بحث و جدل شد. عاقبت شاه هم تأکید کرد: من مشروطه را قبول ندارم و مشروعه می‌دهم. تقی‌زاده در دنباله این روایت خود می‌افزاید:

«بدین وسیله اختلافی در خود مجلس ایجاد کرد و علما این پیشنهاد را قبول کردند و تقریباً کم مانده بود که حرف دولتیان پیش برود و آزادی‌طلبان مجلس هم در مقابل آخوندها عاجز می‌شدند که از یک گوشه مجلس مشهدی باقر وکیل صنف بقال فریاد سختی برآورد و به علما گفت: آقایان قربان شما، ما یقه چرکین‌های عوام این اصطلاحات عربی و اینها سرمان نمی‌شود. ما جانی کننده و مشروطه گرفته‌ایم حالا شما می‌خواهید آن را فدا کرده از دست بدهید. ما زیر بار نمی‌رویم. این نعره‌ی وکیل مومن و مقدس، آقایان را عقب راند و لفظ مشروطه را نجات داد و عاقبت با دست‌خط شاه که نزاع حل شد، هم لفظ مشروطه و هم کنسستی‌توسیون هر دو ذکر شد.» [۴۰]

انتخابات تبریز

پس از برقراری مشروطه در تهران «نظامنامه انتخابات» را به تبریز فرستادند. طبق دستور نظامنامه، شش تن برای نظارت انتخاب شدند. روزنامه «انجمن تبریز» از همان شماره اول، فرایند انتخابات را به دقت پیگیری و ثبت کرد. گرچه نظامنامه انتخاباتی مبنای کار بود، اما در عمل، جز ظاهر صنفی انتخابات بقیه مراحل و اقدامات بر اساس نظامنامه پیش نرفت. در واقع، این سران و فعالان انجمن تبریز بودند که انتخابات را پیش بردند و وکلا را انتخاب کردند. افراد شش‌گانه، هیأت نظارت، با حضور مشروطه‌خواهان برجسته‌ای چون شیخ سلیم، حاجی محمد جعفر آقا، میرزا آقا ابراهیم و... تشکیلی به نام «انجمن عدلیه» در حیاط انجمن تبریز مستقر و اولین جلسه خود را در ۱۲ شعبان ۱۳۲۴ق برپا کردند. قرار شد هر گروه و صنفی، بزرگان خود را گرد آورده و نمایندگان خود را مستقیماً انتخاب و معرفی کنند.

انتخابات مجلس اول و برگزیده شدن تقی‌زاده موضوع انتقاد و جدل‌های بسیار بوده است. فریدون آدمیت و به تاسی از او غلامحسین میرزا صالح و چند تنی دیگر، پیرامون این موضوع نظر داده‌اند. برای بررسی دقیق و همه‌جانبه‌تر انتخابات نمایندگان آذربایجان در این مجلس، در وهله اول باید به گزارش‌های منظم روزنامه «انجمن تبریز، جریده ملی»، که شرح رویدادها را به دست داده مراجعه کرد. علاوه بر آن، نامه‌ها و خاطرات میرزا فضل‌علی آقا نماینده روحانیون منطقه، که ابتدای کار (۱۲ شعبان تا ۹ رمضان ۱۳۲۴ق) را در روایت خود شرح داده، و نیز نامه‌ها و گزارش‌های مستشارالدوله نماینده دیگر مجلس اول و خاطرات سید جواد ناطق، از سخنگویان انجمن تبریز را بررسی و مقایسه کنیم.

تقی‌زاده در نوشته‌های خود می‌گوید که به‌عنوان نماینده تجار آذربایجان به مجلس اول رفته است، ولی فریدون آدمیت [۴۱] می‌نویسد: «در فهرست وکلای مجلس اول تقی‌زاده خود را نماینده‌ی طبقه تجار اعلام کرده. این اشتباه است او نماینده اصناف است.» میرزا صالح نیز به تاسی از آدمیت همین ایراد را بر تقی‌زاده وارد می‌داند. مآخذ آدمیت همان‌طور که خود آورده، روزنامه *انجمن تبریز*، شماره ۱۰، سال اول، مورخ ۷ شوال ۱۳۲۴ق است. در این شماره عنوان شده که تقی‌زاده در زمره نمایندگان اصناف آذربایجان انتخاب شده است. در واقع، آدمیت تنها با مراجعه به یک شماره از آن روزنامه، ایراد خود را مطرح می‌کند و شماره‌های پیشین را ندیده و یا به آنها توجه نکرده و شاید نادیده گرفته است. در شماره ۹ این روزنامه، نام تقی‌زاده در زمره صاحبان آرای نمایندگی تجار با ۵۱ رأی ثبت شده است. در واقع، تقی‌زاده درست می‌گوید، او هم در رأی‌گیری تجار و هم در انتخابات اصناف رأی آورد، اما به‌عنوان نماینده تجار به مجلس رفت. [۴۲]

میرزا صالح ایراد دیگری هم طرح می‌کند. او گله‌مند است که صحت انتخاب و وکالت تقی‌زاده به این دلیل که بر مبنای بیشترین آرای کسب شده به تهران اعزام نشده، مورد تأیید نیست. طبق اطلاعات دقیق روزنامه *انجمن تبریز* علاوه بر اصناف و تجار، برخی نمایندگان سایر گروه‌ها هم بر مبنای بیشترین آرای کسب شده به تهران نرفته‌اند. امام‌قلی میرزا و کیل شاهزادگان و نفر اول، که بیشترین آرای انتخاباتی را کسب کرده بود، انصراف داد و هدایت الله میرزا به جای او به مجلس رفت. میرزا عبدالرحیم آقا که بیشترین آرا را در میان علمای روحانی کسب کرد، وکالت را نپذیرفت و امام جمعه خوی به جای او وکیل شد. نماینده اول تجار، محمدباقر تاجرباشی، در ایران حضور نداشت و چون قبول نکرد از فهرست نمایندگان ۱۲ گانه آذربایجان حذف شد. طالبوف نفر سوم تجار هم که قصه‌اش مفصل است و آن را در جای دیگر آورده‌ایم، به ایران نیامد و به مجلس نرفت. بنابراین در میان صاحبان آراء تجار،

حاجی محمدآقا حریری با ۵۵ رأی و سید حسن تقی‌زاده با ۵۱ رأی به‌عنوان وکلای تجار به مجلس معرفی شدند.

به نوشته‌ی میرزا صالح: «صحت انتخاب حسن تقی‌زاده... وقتی مورد تأیید قرار می‌گیرد که دلیل روشن مبنی بر استعفای سه نفر دیگر مقدم بر او که از آرای بیشتری برخوردار باشد، داشته باشیم، در ضمن اضافه می‌کنیم که در رساله مختصر تاریخ مجلس ایران، از انتشارات روزنامه کاهو نام حسن تقی‌زاده به عنوان وکیل تجار ذکر گردیده است. ممکن است اشتباه حافظه باشد یا غلط چاپی. اشتباه حافظه نیست برای اینکه او [تقی‌زاده] قوت حافظه داشت و دست کم خودش می‌دانست که وکیل تجار نبوده است.» [۴۳]

نویسنده، انتخابات تبریز را معیوب و مخدوش می‌داند و از کسانی که مدعی‌اند انتخاب تقی‌زاده در عین صحت و سلامت بوده، می‌خواهد بیاند و متن استعفای افرادی را که مقدم بر او رأی آوردند، ارائه دهند. وقتی پس از قریب صد سال تازه با پیدا شدن نامه‌ای از طالبوف در جراید ترکی زبان قفقاز به برخی علت‌های عدم پذیرش و کالت مجلس اول از جانب او پی می‌بریم، چگونه می‌خواهیم کسانی را بیابیم که هیچ اثر، نوشته و سندی از خود باقی نگذاشته‌اند و متن استعفانامه آنها را تقدیم منتقد محترم کنیم تا بر درستی و کالت تقی‌زاده در مجلس اول صحه بگذارند. به هر حال، سندی جز صفحات روزنامه *انجمن تبریز*، پذیرش و استقبال همه‌جانبه مجلس اول، و نیز فقدان هرگونه سخن و بحث و اعتراضی در مذاکرات مجلس مبنی بر تردید در اعتبارنامه نمایندگی تقی‌زاده وجود ندارد. اگر سند و مدرکی وجود دارد، کسانی که مدافع چنین اتهامی هستند باید آنها را ارائه دهند و در تاریخ ثبت کنند. میرزا صالح از زبان *نقه‌الاسلام* تبریزی روحانی شیخی منطقه می‌نویسد: کار انتخابات آذربایجان در مجلس دوم نیز به دسیسه و تقلب‌آلوده بود که چندان ربطی به مجلس اول پیدا نمی‌کند و در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

به روایت میرزا صالح، انتخاب نمایندگان اصناف در سوم شوال ۱۳۲۴ق برگزار شد. به تطابق اسناد تاریخی با آن توجه کنیم. روزنامه‌ی *جریده ملی*، *انجمن تبریز*، شماره ۱۰، هفتم شوال همان سال، بیشترین صاحبان آراء را به شرح زیر اعلام کرد:

۱. میرزا ابراهیم آقا (۴۱۶ رأی) ۲. حاج میرزا آقا فرشی (۲۲۳ رأی) ۳. شیخ سلیم (۳۱۴ رأی) ۴. میرزا علی اکبر (۳۰۸ رأی) ۵. حاج مهدی آقا (۲۱۴ رأی) ۶. حسن تقی‌زاده (۱۸۵ رأی). اما سه نفری که به‌عنوان نمایندگان اصناف به مجلس شورای ملی معرفی شدند، سه نفر زیر بودند: ۱. میرزا آقا ابراهیم آقا تبریزی — که میرزا صالح صحت انتخاب او را به قاعده اکثریت می‌پذیرد. ۲. میرهاشم که نام او در جدول انتخاباتی از اصل نیامده بود. ۳. حسن تقی‌زاده که چهار نفر بر او حق تقدم داشتند.

میرزا صالح گنجاندن نام میرهاشم در فهرست وکلای اعزامی به تهران را ناشی از تقلب و دخالت غیرقانونی هیئت نظار *انجمن تبریز* در انتخابات می‌خواند. [۴۴] در صحت این ادعا تردید زیادی وجود دارد. مستشارالدوله، یکی از وکلای بانفوذ آذربایجان می‌گوید: حتی موقعی که وکلای اعزامی از تبریز از طریق قفقاز عازم تهران شدند هنوز نام و خبری از میرهاشم در میان نبوده است. نبودن نام میرهاشم در فهرست انتخاب شده روزنامه *انجمن تبریز* هم این سخن مستشارالدوله را تأیید می‌کند. مستشارالدوله می‌افزاید: زمانی که ما هیئت نمایندگان آذربایجان از راه تهران به رشت رسیدیم، تازه شنیدیم که: «پس از حرکت ما از تبریز وکلای *انجمن ملی* محض استخلاص خود از حرکات مستبدانه میرهاشم که خود را سرحلقه حکومت کیف می‌پوشانده بود، به صلاحدید علمایی که ظاهراً موافق و باطناً مخالف مشروطیت بودند، مشارالیه را به‌عنوان نماینده دوازدهم چاپاری به تهران فرستادند.» [۴۵]

مستشارالدوله در دنباله روایت خود تأکید می‌کند که پس از وصول این خبر غیرمترقبه، نمایندگان آذربایجان دسته‌جمعی از رشت به تبریز تلگراف فرستادند که انتخاب واعزام میرهاشم به‌عنوان وکیل تبریز، توهینی به همه ماست و اگر نقض نشود، همگی رسماً استعفا خواهیم داد. این اعتراض نتیجه داد و میرهاشم بدون حتی ملاقات با سایر وکلای آذربایجان، فردای ورود آنها به تهران از پایتخت به تبریز بازگشت. بنابراین برخلاف اتهام میرزا صالح به هیئت نظارت انتخابات، می‌بینیم تحت فشار برخی علمای تبریز بود که میرهاشم در زمره نمایندگان آذربایجان جا زده شد و دستکاری و تقلبی در اصل انتخابات اولیه در این مورد خاص در کار نبوده است. میرهاشم، چندی بعد در زمره سران قوای استبداد و در هواداری از محمدعلی شاه علیه مجاهدین تبریز به صحنه برگشت. در واقع، میرهاشم به روایت کسروی مدتی پیش از آنکه او را به زور در فهرست نمایندگان دوازده‌گانه آذربایجان قرار دهند، از ترس مردم تبریز، انجمن، و مجاهدین به تهران گریخته بود. میرزا صالح قضیه «طپانچه‌بازی» در محل انجمن تبریز توسط میرهاشم را بی‌جا و بی‌ارتباط با مسئله انتخابات و به نشانه ناسالم بودن انتخاب نمایندگان و هرج و مرج در انجمن‌های مردمی، که از بن با آنها مخالف است، به خواننده عرضه می‌کند. قصد من از این اشاره‌ها این نیست که وانمود کنم فضای سیاسی آن روزگار سالم و بی‌ایراد بوده است، بلکه همان‌طور که در آغاز این گفتار آوردم، به گمان من ۹۵ درصد مردم ایران از چرخه انتخابات بیرون ماندند. صرفاً می‌خواهم مغلطه‌کاری و تسویه حساب‌های شخصی و سیاسی با شخصیت‌ها و جریان‌های مخالف در فرهنگ تاریخ‌نگاری و نقد سیاسی را طی این نکات نشان دهم. هر ایراد و نقد با بهانه‌جویی و تحریف و جابه‌جایی رویدادها و نگرش متأثر از مصلحت‌زمانی را که صرفاً بر مبنای بغض شخصی و سیاسی عرضه شده، نمی‌توان تحلیل و ارزیابی تاریخی قلمداد کرد.

در روایت میرزا صالح می‌خوانیم: «باید دانست که انتخابات به سادگی برگزار نشد. از یکسو برخی از اهل انجمن می‌کوشیدند در کار انتخابات دخل و تصرف کنند. از دیگر سوی ماجراجویانه به طپانچه‌بازی کشید.» [۴۶]

و در دنباله روایت خود با یک مقدمه‌چینی بی‌ربط و بدون هیچ مناسبتی به تسویه‌حساب با ایرج افشار، بدون ذکر نام او، می‌پردازد. به گفته ایرج افشار یا به قول میرزا صالح «مسئول چاپ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله» که در پانویس شماره یک، میرهاشم را یکی از اشرار تبریز خوانده، اشاره کرده و او را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «باید توضیح داد که میرهاشم در شمار اشرار نبود. به تصریح میرزا فضل‌علی آقا او روضه‌خوان و واعظ بود و به وکالت تبریز انتخاب شد. در واقع می‌توان گفت که میرهاشم متعلق به همان رده اجتماعی بود که سید حسن تقی‌زاده به آن تعلق داشت.» [۴۷]

از نیش بی‌ربطی بگذریم که نثار تقی‌زاده می‌کند تا نام او را به معرکه وارد کند و او را همسان میرهاشم جلوه دهد، چند نکته را باید توضیح داد. پیشینه میرهاشم هر چه بود، او را نمی‌توان همسان تقی‌زاده خواند. در زمان مورد بحث، او به مثابه اشرار ششلول‌بند عمل می‌کرد و سنگ راه انجمن و مجاهدین بود. مسیری که سرانجام او را در خدمت دربار و استبداد و در مقابل مجاهدین تبریز قرار داد. کسروی پیرامون رفتارهای آن زمان میرهاشم می‌نویسد:

«... این مرد که پیشنماز گوشه‌گیری بود، اکنون به نام آنکه من پیشگام شده و تکانی پدید آورده‌ام به آرزوی سروری افتاده و به همگی چیرگی می‌نمود. چنان که گفتیم هنوز از روزهای [کنسولگری در تبریز] این بدرفتاری ازو نمایان گردید. زیرا هر زمانی که می‌آمد، گروهی از سیدها و جوانان دوه‌چی را با تپانچه‌ها به کمر، به پیش و پس خود می‌انداخت و چنان راه می‌رفت که تو گفתי بیگلربیگی است. صندوق اعانه که برای بست‌نشینان برپا گردیده بود، این

آن را گنجینه خود پنداشته و برات‌ها می‌نوشت. در تنهایی کونسول را دیده و به دیگران ارج نمی‌گذاشت. پس از بیرون آمدن از بست بدرفتاری بیشتر گردانیده و خود به تنهایی به دیدن ولیعهد [محمدعلی میرزا] می‌رفت و با او به گفت‌وگو می‌نشست. . . آزادی‌خواهان سخت رنجیدند ولی به پاس مردم دوه‌چی و از ترس تپانچه پیرامونیان میرهاشم سخنی نمی‌پارستند، تا روز ۲۳ مهر (۲۷ شعبان) که نشست انجمن برپا گردیده بود، میرزا حسین واعظ رو به نمایندگان پیشه‌وران گردانیده، بی‌آنکه نام میرهاشم را برد به شمردن بدرفتاری‌های او پرداخت و نکوهش‌ها نمود. لکن در آن میان که وی سخن می‌گفت میرهاشم با دسته خود رسید و . . . از گفته‌های میرزا حسین [واعظ سخنگوی انجمن تبریز] دریافت که نکوهش از کارهای او کرده می‌شود، به میرزا حسین پرخاش نمود، در این میان برادران و کسان او به درون ریخته و میرزا حسین را بسیار زدند. دیگران یا گریخته یا از ترس خاموش ایستادند. این پیشامد به آزرده‌گی مردم افزود. فردا یک دسته از آزادی‌خواهان در مسجد گرد آمده و بازار بندانیدند، و ملایان و دیگران را به آنجا آورده، بیرون رفتن میرهاشم را از شهر خواستار گردیدند و پافشاری نمودند. میرهاشم ایستادگی نیارسته از شهر بیرون گردید و آهنگ تهران کرد. [۴۸]

این نقل قول مفصل را ذکر کردم تا نادرستی ادعای میرزا صالح و نکوهش نادرست‌تر او در شرور دانستن میرهاشم از سوی افشار را، نشان دهم. اسناد دیگر تاریخی از جمله روزنامه انجمن تبریز هم به دار و دسته مسلح او، زد و بندهای پنهان و آشکارش با کنسول انگلیس، محمدعلی میرزا ولیعهد و شرارت‌ها در جلسات انجمن و جمع کردن گروهی در محله دوه‌چی که همه بعدها در مقابل مجاهدین تبریز به رهبری ستارخان ایستادند، تأکید دارد. به هر حال، همان‌طور که گفته شد، گذاردن نام میرهاشم در شمار وکلای آذربایجان در فرایند انتخابات صورت نگرفت، حتی در لیست نهایی اعلام شده در روزنامه انجمن تبریز نیامده است. افشار به درستی میرهاشم را از اشرار می‌خواند، همچنان که خود ناقد و نکوهنده افشار، طپانچه کشیدن او باش میرهاشم را نمونه آورده است. نمونه‌های شرارت‌بازی بعدی او در مقابل آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان در جنگ‌های مسلحانه و ترورهای دوره استبداد صغیر در تاریخ ثبت است. اینکه میرزا صالح، میرهاشم را به دلیل خاستگاه طلبگی با تقی‌زاده از یک رده می‌خواند، در واقع می‌خواهد وانمود کند که گویا کنش این دو در زمان مشروطه از یک جنم و ریشه بوده و برخاسته است، کمالینکه به نمونه‌های مشابه آن در سایر آثارش هم می‌توان مراجعه کرد. میرهاشم به‌عنوان عمده‌ترین تکیه‌گاه و عامل دربار و استبداد در سراسر دوره محاصره تبریز تا آخر مقابل مجاهدین ایستادگی کرد و از معدود افرادی بود که پس از فتح تهران توسط حکومت جدید به اعدام محکوم شد.

اما این تنها مورد قابل نقد در روایت میرزا صالح نیست. او در خصوص شیخ سلیم، یکی دیگر از افرادی که بیش از تقی‌زاده رأی آورده نیز آنچه را می‌داند، برای خواننده نمی‌نویسد. کسروی در تاریخ مشروطه می‌نویسد: شیخ سلیم خود داوطلبانه از نمایندگی صرف‌نظر کرد. اصرار مردم به ماندن شیخ سلیم در تبریز به علت محبوبیت عامه و گسترده‌ای که در شهر داشت، سرانجام او را به انصراف واداشت. [۴۹]

آنچه قابل تأکید است اینکه هیچ سند تاریخی، چون متن صورت جلسه مذاکرات مجلس، روزنامه زمانه به ویژه ارگان انجمن تبریز و آثار هم‌زمان و نزدیک به رویدادهای مشروطه، از جمله روایت ادوارد براون، ناظم اسلام کرمانی و کسروی از آن دوره، به اعتبارنامه تقی‌زاده خدشه‌ای وارد نیاورده‌اند. او با فعالیت‌های همه‌جانبه و مؤثر، ارتباط و مراوده محکم و تقریباً روزمره تلگرافی با تبریز در تماس بود و انجمن او را به عنوان ملجاء و پناهگاه موکلان آذربایجانی در مجلس اول می‌شناخت و انتقادهای

ملائقگی برخی نمی تواند در اعتماد مردم و انجمن تبریز به او تردیدی روادارد. او نماینده اصلح تبریز بود، پرونده و کارنامه مجلس اول دلیل این مدعاست.

تقی زاده خود پیرامون انتخاب نمایندگان تجار از تبریز در سخنرانی معروفش چنین گفته است:

«از وکلای تجار حاجی محمد باقر رضایوف ۷۵ رأی داشت و حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف مؤلف کتاب احمد قدری کمتر از آن. حاج محمدآقا حریری ۵۵ و تقی زاده ۵۱ رأی داشتند. که دو نفر اولی قبول نکردند و کالت به دو نفر ثانوی منتقل شد. دو نفر اولی حاجی محمدباقر و طالبوف، اولی در تمرخان شوره داغستان و دویمی در تفلیس ساکن بودند.» [۵۰]

به رغم تمامی نکات اشاره شده در این متن و دیگر آثار، در کاستی‌ها و نواقص انتخابات مجلس اول، می توان تأکید کرد که به دلیل حضور جریان مشروطه طلب و آزادی خواه قدرتمند در تبریز، انتخابات آن ایالت از زمره سالم ترین انتخابات های عصر مشروطه بوده است و تا زمانی که سند و شاهدهی غیر از سخنان مخالفان تقی زاده طرح نشود، تردید و ابهامی در صحت و کالت او وجود ندارد. علاوه بر آن، با خدمات و اقدامات وی در طول حیات مجلس اول، او به راستی شایسته و کالت مردم پیشرو تبریز بود. تقی زاده در زمان انتخابات در شهر حضور نداشت، او قریب یک ماه پیش از رویدادهای منجر به بست نشینی در کنسولگری و تأسیس انجمن تبریز، در اواسط رجب برای شرکت در فعالیت های مشروطه خواهی به تهران رفته بود. کسروی در تاریخ مشروطه، با وجود همه ناخرسندی و نکوهشی که نثار تقی زاده می کند، به موضوع انتخابات او هیچ اشاره و اعتراضی نمی کند. این بزرگ نمایی ها که گویا سایر نمایندگان مجلس اول بر اساس پیروی دقیق از نظام نامه انتخابات برگزیده شده اند، صرفاً ساخته و پرداخته ذهنیت خیال پردازانه از فضای آن زمان است. قلم زنان مخالف تقی زاده بر مبنای نامه های میرزا فضل علی آقا نماینده روحانیون شیخی تبریز، که در بینش و کنش با تقی زاده دوران مشروطه اختلاف داشت و ارزیابی متأثر از شرایط زمانی و غیرتاریخی به جای پرداختن به مسائل مهم تر، داستان سرایی کرده اند.

در روایت کسروی پیرامون موضوع می خوانیم: «... در تبریز برگزیدن نمایندگان انجام گرفت. ولی چون بسیاری از آنان که برگزیده شده بودند و از مجتهد [میرزا حسن آقا] و ثقه الاسلام بی پروایی می نمودند و دانسته نبود که پذیرفته اند یا نه، و از آن سوی دانسته نبود، در افت [هزینه] سفر را از کجا پردازند، کار همچنان بی نتیجه می ماند. در این زمان از تهران چند بار یادآوری کردند و نیز مجاهدان فشار آوردند و این بود. انجمن به آن پرداخت و پس از گفت و گوی بسیار کسان پایین به نمایندگی شناسانیده شدند.» [۵۱]

به بیانی دیگر، کسروی تصریح می کند که این سران انجمن تبریز بودند که وکلا را برگزیدند. می بینیم که همه اصول نظام نامه انتخابات در تبریز هم ملاک عمل قرار نگرفت و سران فعال شهر وکلا را انتخاب کردند. تعداد رأی گیری ها هم نشان می دهد که تعداد کمی رای دهنده در جلسات انجمن در رأی گیری شرکت جستند. کسروی در ادامه روایت خود، نام تقی زاده را بی هیچ سخن و اشاره ای که حاکی از وجود ابهام و دست بردن به سود او باشد، در این گزینش طرح می کند. کمتر کسی را می شناسیم که ادعان کرده باشد، انتخابات مجلس اول در تبریز عملاً سالم ترین و دقیق ترین انتخابات عصر مشروطیت بوده است. مخالفان تقی زاده، با تأکید بر تقلب و دستبندی در انتخابات تبریز و سرک کشیدن از بالای زده عیب جویی، وانمود می کنند که گویا انتخابات در سایر نقاط ایران صحیح، سالم و طبق اصول نظام نامه انتخابات صورت گرفته و تنها در تبریز، و آن هم در مورد تقی زاده چنین دستبندی تحقق یافته است. اگر هم دسته ای در کار بوده، رهبران مجاهدین و اعضای پیشرو انجمن

ملی تبریز بودند نه چون سایر نقاط کشور که دست بزرگ مالکان، حاکمان و روحانیون در کار اعمال نفوذ بوده است. [۵۲] ضمناً اینان خود باید پاسخ دهند که چرا اعتبارنامه تقی‌زاده گمنام و جوان همچون برخی دیگر در همان زمان و در مجلس اول، توسط مخالفین متعدد و پر قدرتش به چالش گرفته نشده است؟

تقی‌زاده نه تاجر بود و نه در زمره صنف مشخصی در بازار تبریز شمرده می‌شد. بی‌تردید انتخاب او به نمایندگی تجار و اصناف تبریز صرفاً بهانه و پوششی برای اعزام یکی از فرزندان منورالفکر شهر برای دفاع از حقوق شهروندان بود. هیچ‌کدام از منورالفرکان آن روزگار که به مجلس راه یافتند، مشمول امتیازات و محدودیت‌های نظام‌نامه طبقاتی- صنفی یاد شده نبودند. همه آنها عملاً به عنوان نماینده برخی از طبقات یاد شده در نظام‌نامه به مجلس راه یافته بودند. در میان طبقات شش‌گانه، نام و نشانی از منورالفرکان نبود. بر این اساس، انتخاب تقی‌زاده هم بر مبنای شرایط نظام‌نامه نبوده است، اما روند بعدی رویدادها نشان داد که مردم تبریز، تقی‌زاده را به راستی به عنوان نماینده خود برگزیدند و می‌شناختند.

مجلس شورای ملی اول

تقی‌زاده روایت می‌کند: پیش از انتخاب غیابی به نمایندگی مردم آذربایجان، از ماه رمضان به‌عنوان تماشچی در جلسات مجلس اول، که در آن زمان با نمایندگان تهران و بدون حضور وکلای شهرستانی تشکیل شده بود، شرکت می‌کرد. در اواسط ماه بعد یعنی شوال بود که تلگرافی از تبریز به او اعلام شد به وکالت تبریز انتخاب شده است.

مجلس شورای ملی در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ق (۷ اکتبر ۱۹۰۶ م) با حضور وکلای تهران افتتاح شد. شتابزده و در هراس از مرگ احتمالی مظفرالدین شاه، قانون اساسی شامل پنجاه و یک ماده و عمدتاً متأثر از برخی قوانین اروپایی با دستکاری‌هایی که با شرایط بومی سازگار بنماید، در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ق (۲۰ دسامبر ۱۹۰۶) تصویب شد و به امضا و تأیید شاه رساندند.

دقیق‌ترین تصویر ترکیب مجلس اول و وکلای خود تقی‌زاده به دست داده است. وی می‌نویسد که در آغاز کار وجود چند نفر از «تربیت‌شدگان فرنگی مآب» روح مجلس و تا حدی رونق کار شد. [۵۳] صنایع‌الدوله رئیس مجلس و برادرش مخبرالملک، حسن‌خان صدیق حضرت و محقق‌الدوله مدرسان مدرسه سیاسی و میرزا سیدولی‌الله‌خان طبیب را از جمله اینان می‌شمرد. چند هفته‌ای مجلس رونق نداشت و حتی مذاکراتش اهمیت طبع و نشر نداشت. ورود میرزا جوادخان سعدالدوله پس از آزادشدنش از تبعید یزد و ورودش با شکوه تمام به تهران و عضویتش در مجلس، آن را رونقی داد و با مباحث و نکات مهمی در کنار آشنایی با موازین نظام پارلمانی مطرح شده، شدت و گرمی به مجلس داد. از این زمان، جدل‌ها و بحث‌های میان دو چهره‌ی برجسته مجلس، سعدالدوله و صنایع‌الدوله، امور را پیش می‌برد. رقابت این دو عملاً فضای ماه‌های اولیه و قبل از ورود وکلای رادیکال و پیشرو شهرستان‌ها، به ویژه آذربایجان، را در هم شکست. سعدالدوله این بازرگان و دولت‌مرد توانمند آذربایجان، با مناسبات و نظام‌های نوین اروپایی آشنا بود. اختلاف دیرپای او با مستشاران بلژیکی گمرک ایران و به ویژه با ژوزف نوز و همچنین جانبداری از تاجران که توسط علاءالدوله حاکم تهران به اتهام گران‌فروشی به چوب بسته شدند — که یکی از علل محرک آغاز نهضت مشروطه شناخته شد — موجب محبوبیت او در اذهان عمومی شده بود. صنایع‌الدوله رئیس مجلس وقت در اروپا درس خوانده و با مؤلفه‌های جدید

سیاسی آشنا بود. جدل و اختلاف میان او و سعدالدوله در ماه‌های آغازین حیات مجلس در همه زمینه‌ها و در متن مذاکرات نمایندگان مشهود است. سید عبدالله بهبهانی و طباطبائی از علمای بانفوذ حاضر در مجلس اول بودند. اینان در تأویل‌های خود، حدی از سازگاری میان شریعت و مقتضیات سیاست روز را می‌جستند.

تا پیش از ورود تقی‌زاده و وکلای آذربایجان، عملاً فضای عمومی مجلس در سیطره‌ی اعیان مسلک‌هایی چون سعدالدوله در یک‌سو و صنیع‌الدوله در سوی دیگر و در میانه آنها سید عبدالله بهبهانی و یارانش در نوسان بود. قانون اساسی شتاب‌زده مشروطه در واقع حاصل سازش غیراصولی میان دربار و مستبدین، روحانیون و شریعت‌خواهان و میانه‌روان متمایل به محافظه‌کاران سنتی اعیان و تربیت شده قاجار بود. هر کدام از این دسته‌بندی‌ها توانستند به نوعی و به میزانی که زور رسید، و دانایی اشان، خواست‌های خود را در اصول متناقض این قانون بگنجانند. به دلیل کاستی‌ها، تناقض‌ها، و ابهام‌های متعدد موجود در این قانون اساسی بود که پس از ورود وکلای شهرستان‌ها، تدوین متممی بر این قانون در صدر وظایف مجلس قرار گرفت.

مجلس، گذشته از تدوین قانون اساسی در این دوره‌ی اولیه، اقداماتی ابتدایی برای تأسیس بانک ملی هم صورت داد. اولین اقدامی که در نتیجه‌ی آن شور و هیجان مردم را از تشکل شبه‌پارلمانی نوپا دامن گستر کرد، رد کردن درخواست قرضه دولت از دولت‌های روس و انگلیس و طرح تشکیل بانک ملی برای تأمین بودجه مورد نیاز کشور بود. زنان و مردان بسیاری داوطلب شدند و جواهرات و پول هدیه دادند، اما به نتیجه‌ی مطلوبی نرسید.

تأسیس بانک ملی به‌عنوان یک خواست و اقدام ملی تا مدت‌ها در بحث‌های مالی مجلس و نوشته‌های مطبوعات مستقل مطرح بود. [۵۴] مجلس پس از رد لایحه قرضه از خارج به برخی اصلاحات مالی توجه کرد و مستمریات درباریان و برخی هزینه‌های اضافی و تشریفاتی را کاهش داد و قطع کرد. مجلس در این روزها به دلیل فقدان تجربه و ناآشنایی با اصول نظام پارلمانی عمده وقت و انرژی‌اش با صحبت‌های متفرقه، بی‌نظم و بدون دستور آیین‌نامه داخلی مجلس می‌گذشت. روز به روز مجلس بر ضد دولت پرشورتر و تندتر می‌شد، اما هنوز دولت و دربار مجلس را جدی نمی‌گرفتند. آن را نه به عنوان یک پارلمان بلکه صرفاً «عدالت‌خانه» و «محل سخن بازی» ریش سفیدان می‌دانستند، وزرا در مجلس حاضر نمی‌شدند و خود را در مقابل وکلا مسئول و پاسخگو نمی‌دانستند و لفظ مشروطیت هم معمول نبود. در ماه شوال بود که کم‌کم یک رشته مباحثه جدی در مذاکرات مطرح شد. [۵۵] در غالب این رویدادها تقی‌زاده هنوز شخصاً در مجلس به‌عنوان وکیل حاضر نبود. اولین وکیل شهرستان‌ها که وارد شد، شیخ محمدتقی وکیل‌الرعا یا نماینده مردم همدان بود که به دلیل همت و اقدامات مؤثر در حمایت از مردم به ستوه آمده‌ی همدان در مقابل جور و ستم مالکین و محتکرین ارزاق عمومی در مجلس عواید عمومی همدان، به وکالت برگزیده و به سان سخنگوی راستین آنها عازم مجلس شده بود.

تقی‌زاده در روزهای اولیه‌ی ورودش به‌عنوان نماینده، مجلس شورا را زیر نگین و نفوذ کلام سعدالدوله می‌یابد. [اص ۵۶] سعدالدوله‌ای که تند و تیز و سخنور می‌نمود. می‌گوید، سعدالدوله در زمان سفارتش در بلژیک و اختلافاتی که با آنها پیدا کرده بود با مسیو نوز بلژیکی در افتاد. دشمنی سعدالدوله با عین‌الدوله صدراعظم مظفری را هم به دلیل حمایت شخص اخیر از بلژیکی‌ها در گمرک ایران توضیح می‌دهد و تأکید می‌کند که همین ضدیت موجب شرکت فعال سعدالدوله در مرحله اول مشروطه شد.

اولین نطق مهم تقی‌زاده در مجلس

گفتیم تقی‌زاده دومین نماینده غیرتهرانی بود که وارد مجلس شد. چنان که از مذاکرات مجلس و گزارش روزنامه مجلس برمی‌آید، نخستین سخنان او در مقام نمایندگی، اشاره کوتاهی در مورد بانک ملی در جلسه ۲۹ شوال ۱۳۲۴ق (۱۶ دسامبر ۱۹۰۶) است. [۵۶]

پس از ورود تقی‌زاده به مجلس، در ۱۴ ذیقعدہ قانون اساسی به امضای شاه رسید. به فاصله کمی شاه درگذشت و محمدعلی میرزای خودکامه و دشمن دیرینه‌ی تبریزیان به سلطنت رسید. شاه جدید از همان آغاز مخالفت خود را با مشروطه و مجلس نمایندگان علنی کرد. در مراسم تاجگذاری (۴ ذیحجه) با بی‌اعتنایی به وکلای مجلس و خودداری از دعوت آنان برای شرکت در مراسم، که نشانه‌ی علنی تحقیر وکلای ملت به شمار آمد، عناد خود را نشان داد. وکلا از این بی‌احترامی برآشفتنند و سخنانی در مقام مقابله در مجلس ایراد کردند. این موضوع نشان داد که مجلس با شاه جدید مشکل بسیار خواهد داشت و امور همچون دوره‌ی مظفردالدین شاه پیش نخواهد رفت.

تقی‌زاده در جلسه ششم ذیقعدہ ۱۳۲۴ [۵۷] (هشت روز پس از شرکت در جلسات مجلس) خطاب به رئیس مجلس و وکلا، حضور خود را به‌عنوان وکیل آذربایجان با سخنرانی مفصل و قاطعی آغاز کرد. ابتدا با صحنه نهادن بر حقوق موکلین خود، از نامرتب و بی‌نظم بودن جلسات و طرز اداره مجلس سخن گفت. «مجلس ما خیلی ناقص است و بدتر آنکه در راه ترقی و تکمیل هم نیست». در مقام مقایسه، به پارلمان‌های روس و عثمانی که «دول منظمه قانونی» هستند، نگاه کنیم و پس از آن بالاتر به دولت‌های مشروطه اتریش و آلمان و انگلیس و بهتر از آنها به دولت‌های فرانسه، سوئیس و آمریکا می‌رسیم که رفته رفته نواقص پارلمان‌هایشان کمتر می‌شود. گرچه نواقصی دارند ولی به‌عنوان سرمشقی برای بهره‌گیری از تربیت و نحوه اداره مجلس‌مان می‌توانیم از آنها بهره بگیریم. ما که نواقص را می‌بینیم باید بر مبنای وظیفه ملی‌مان در رفع آنها بکوشیم. عیب‌ها را باید گفت و بیهوده رجز نخوانیم و خودفریبی نکنیم. امروز چشم امید جمع ایرانیان داخل و خارج به این مجلس دوخته شده و اصلاح معایب و رفع نواقص را از ما می‌خواهند. از آنجا که تاکنون صدی نود از معایب ایران غافل بوده‌ایم، همه‌ی امیدها به این مجلس است. باید کلمه منحوس «حالا زود است» را، که در زبان و اصطلاح ما ایرانیان معمول است، کنار بگذاریم. وقت گرانبها و تنگ است. نمی‌توان شش ماه از این وقت گرانبها را صرف تکمیل خود مجلس و شرایط اداره آن بکنیم تا همه عیوبش برطرف و جامع‌الشرایط شود تا نتیجه‌ای حاصل آید. باید زودتر آستین‌ها را بالا زد و اقدام کرد. چهار موضوع مهم را باید در نظر گرفت. اول: رعایت و اجرای نظام‌نامه داخلی خود مجلس است. این نظام‌نامه اشکالات بسیار دارد. وقت انعقاد مجلس معین نیست و ما که از ولایات دور به اینجا آمده‌ایم برای کار آمده‌ایم نه برای تفنن و وقت‌گذرانی، همچون برخی آقایان ساکن پایتخت، باید مشخص شود که جلسات در ساعت مقرر و مشخصی منعقد شوند. همه وکلا با هم و سر وقت در جلسات حاضر شوند. برای هر نماینده صندلی و شماره مشخصی در نظر گرفته شود و در جای معین قرار گیرند. رئیس مجلس جلسه را افتتاح کند، مطالب پیش از دستور که از پیش معین شده، مطرح و بیان شود. سپس هر وکیلی که در مورد مطالب یاد شده حرف و سخنی دارد با اجازه از رئیس جلسه، ده دقیقه یا یک ربع ساعت صحبت کند. محل سخنران باید مشخص باشد. ناطق، مطلب خود را بدون اینکه از موضوع خارج شود، ایراد کند. در حین صحبت او همه در سکوت گوش فرادهند و سر خود صحبتی را آغاز نکنند. دیگران بر اساس نوبت و اجازه پس از سخنران، جلسه را ادامه دهند. مذاکره باید هدف داشته باشد و به جایی برسد. آن‌گاه رئیس مبحث را به رأی بگذارد و قطع‌نامه صادر شود.

همه این ترتیبات و جزئیات باید با دقت مراعات شوند، والا کار مختل می‌شود و اگر مجلس چند سال هم به شکل فعلی برگزار شود، به نتیجه‌ای نمی‌رسد. نباید این مجلس را همچون مجالس و دور هم نشینی مرسوم ما ایرانیان دانست. باید در نظر داشت که «وضع اداره، این مجلس، و این اسمی که برای شکل حکومت گذاشته‌ایم در کتب سابقه‌ی ما از قدیم نبوده»، این مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا با زحمات چندین ساله بوجود آورده‌اند. و چون هر چیز دیگر اگر اختراعی را بخواهیم باید از مآخذش بگیریم و تمام جزئیات و آلات آن را استفاده کنیم والا کار ناقص خواهد شد.

دومین مسئله‌ی مهم، احضار وکلای ولایات است که پس از مرتب کردن نظام‌نامه‌ی داخلی باید جداً به آن بپردازیم. حکام مستبد که مشروطه را به سود خود نمی‌بینند، در انتخاب و اعزام وکلا کارشکنی می‌کنند. اگر این کار انجام نشود، از تهران باید مأمورینی به شهرستان‌ها بفرستیم تا ترتیب انتخاب و فراهم کردن ترتیب اعزام آنها به تهران داده شود.

سوم حضور وزرا و هیئت دولت، یعنی قوه‌ی مجریه، در مقابل مجلس و وکلاست؛ هزاران درد بی‌درمان داریم می‌خواهیم ببینیم بر سر هم‌وطنان و موکلاتمان چه می‌آید. مردم به این مجلس دل بسته‌اند؛ اینکه مرتب تلگراف مبنی بر شرایط و رفتار بد حکام و مراجع قدرت با آنها می‌رسد باید پیگیری شود، باید کسی پاسخگو باشد. وزرای دولت چرا در مجلس حاضر نمی‌شوند تا به مسائل بپردازند و راه‌حل یافته شود. وزیر امور خارجه را به مجلس خواستیم، تمکین نکرد و حاضر نشد. این برخلاف قانون اساسی است. وکلا به هزار دلیل هر روزه داد و فریاد می‌کنند، اما دادرسی نیست و مطلبشان از میان می‌رود. دو قوه قانونگذاری و مجریه، پدر و مادر نظم مملکت‌اند. بدون هماهنگی و رابطه این دو قوا هیچ کاری انجام نخواهد گرفت. ما هزاران کار و معضل در این مملکت داریم که اگر پنجاه سال هم همه روزه بنشینیم و کار بکنیم باز هم کم است. لذا باید وقت را از کف نداد. وزرا باید حضور یافته و با هماهنگی و کمک آنها مسائل را مطرح و علل و چاره را پیدا کنیم.

چهارمین موضوع: معضل مطالبه اجرای قانون اساسی از دولت است که هر روز به بهانه‌ای به تأخیر می‌افتد. مجلس باید متحد شود و بخواهیم بیش از این تأخیر نیفتد. شما وکلا هم صدا با من بشوید. شماها که اساس مملکت و صاحب حقیقی این مملکت هستید، شما که آن بالایی‌ها حق تان را می‌خورند و به چشم حقارت در شما می‌نگرند. [۵۸]

این برگزیده‌ای مختصر از سخنرانی دقیق و گویای نیازهای مجلس و مشروطه، نشان از حضور یک شخصیت تراز اول در صحنه سیاست و نظام شبه‌پارلمانی نوپای آن روزگار دارد. پایبندی تقی‌زاده به رعایت مقررات و نحوه اداره مجلس، برخلاف ادعای برخی مخالفان او مبنی بر عدم پیروی از اصول و نظم پارلمانی از همین سخنرانی اولیه پیداست. امری که به گواهی مذاکرات مجلس و روزنامه‌های آن زمان، از خصوصیات بارز او در دوران مجلس اول بوده است. او که تازه هشت روز بود رسماً در مقام وکیل در جلسات مجلس شرکت می‌کرد، به بی‌نظمی و بی‌تجربگی سران و وکلای مجلس پی برده بود. [۵۹] قریب یک سال بعد، در جلسه دوم ذیحجه ۱۳۲۵ق [۶۰] تقی‌زاده پس از تذکرات متعدد در طول سال، مجدداً خطاب به وکلا و ریاست جلسه مجلس گفت:

«گرچه یک سال یا بیشتر است که مکرر عرض کرده‌ام و هیچ ثمره نبخشیده، معهداً یک سال دیگر هم باید بگویم و آن این است که ابدأ مجلس به قانون‌ها و نظام‌نامه‌ها عمل نکرده حتی قوانینی که برای [اداره] خود نوشته است و این‌طور را بنده صحیح نمی‌دانم. باید قانون را رعایت کرد و اگر علتی داشته باشد مجدداً [باید آن قانون] را در کمیسیون لوائح قانونی تقبیح کرد و مقدس شمرد و طابق الفعل عمل نمود و تا حال ندیدم که به یک قانون کاملاً عمل شود.»

تقی‌زاده در ادامه‌ی بحث، نمونه غیبت‌های طولانی و مکرر بعضی وکلا و عدم رعایت موازین پارلمانی از سوی حاضران، دخالت تماشاچیان در مذاکرات جلسات علنی مجلس را مثال آورد. تقی‌زاده به کرات در جلسات مجلس پافشاری کرد؛ مجلس محل بررسی شکایات مظالم و مسائل حقوقی و جزائی مردم ولایات نیست بلکه باید اعم انرژی، توان و وقت را برای تنظیم و تدوین، تصویب و نظارت بر اجرای قوانین صرف کند. بارها مطرح کرد که این مجلس، سازمان شکایات علیه نابسامانی‌ها نیست بلکه این مسائل باید در ادارات دولتی وابسته به وزارتخانه‌ی مربوطه مطرح، بررسی و عملاً درباره‌ی آن اقدام شود. کار اصلی مجلس در این مورد باید نظارت بر مسئولیت وزارتخانه‌ها و وزرای مسئول آنها و چگونگی اجرای قوانین مصوبه پارلمان باشد. [۶۱]

صحن بهارستان محل تظلم‌خواهی مردم از ناهنجاری‌ها و اجحافات شده بود. تقی‌زاده در همین جلسه‌ی مجلس تأکید کرد که قاعده‌ای کلی باید مشخص شود و همه ما مطابق آن رفتار کنیم. در خصوص تظلمات به محض اظهار و استماع نمی‌شود اقدام کرد، باید تحقیق و پس از تحقیق به ادارات مربوطه ارجاع شود. این همه شکایات در مجلس جمع شده، باید قاعده‌ای تعیین و عملاً به آن اقدام کنیم. تقی‌زاده حتی ده روز بعد در سالگرد افتتاح مجلس شورا مجدداً تذکر داد، الآن که یک‌سال کامل از تأسیس مجلس گذشته، متأسفانه هنوز نظام‌نامه‌ی داخلی مجلس مراعات نمی‌شود. بهتر است متن آن را چاپ کنیم به همه بدهیم و وکلا طبق آن عمل کنند. از رئیس مجلس هم خواست که مسئولانه و قاطعانه بر اجرای مفاد آن نظارت کند. [۶۲]

به هر حال، به دلیل پافشاری و کلابی چون تقی‌زاده بود که به تدریج مجلس قوام نظام مطلوب‌تری را پیشه کرد. گرچه نظم، اصول و روح فعالیت و همکاری دسته جمعی بر مجلس مسلط نشد، اما یک رشته اصلاح و تغییر مطلوب صورت پذیرفت. کمیسیون‌ها تشکیل، و مسائل در این هسته‌های تخصصی‌تر مطرح و پیرامون آنها تصمیم‌گیری شد. یک معضل دیگر مجلس اول، حضور مجتهدین در جلسات و تصمیم‌گیری‌ها بود. اینها که وکیل رسمی نبودند، کسانی چون عبدالله بهبهانی و طباطبائی و در مراحل شایع فضل‌الله نوری و تنی چند دیگر، در همه امور دخالت می‌کردند. متن مذاکرات مجلس حاکی از میزان و موارد دخالت این روحانیون بدون هیچ مسئولیت پارلمانی است. مورد مهم دیگر در مجلس اول، به ویژه در ماه‌های اولیه‌ی تشکیل آن، بی‌دانشی و ناآگاهی نسبت به نظام پارلمانی و جوهر و عملکرد آن از سوی غالب وکلا بود. این بی‌خبری بعضاً تا مرحله جهل و تعصب نسبت به نادانی‌ها و کژفهمی‌ها پیش می‌رفت. به هر حال، اطلاعات موجود نشان می‌دهند که حقوقدانان و مدرسین علوم سیاسی تهران، چون برادران پیرنیا، و کسانی چون صنیع‌الدوله، سعدالدوله، و مخبرالسلطنه در تهیه قوانین اولیه، چون نظامنامه انتخاباتی و قانون اساسی دخالت و تأثیر مستقیم داشتند. این افراد در روی آوردن به قانون‌های فرنگی عمدتاً قوانین بلژیک و فرانسه، و برخی کشورهای بالکان را که متأثر از آن سوی بودند، در نظر داشتند. در واقع، صدراعظم، میرزا نصرالله مشیرالدوله، پسران خود، حسن و حسین پیرنیا، را به همراه چند تن دیگر برای تدوین قانون دعوت کرده بود و متن یاد شده در خارج از مجلس آماده و به مجلس عرضه شد.

نظام‌نامه اساسی (قانون اساسی)

تدوین قانون اساسی مهم‌ترین مسئله اولیه‌ی پیش روی مجلس بود. مجلس در آن زمان جز وکیل‌الرعیایا و مدتی بعد تقی‌زاده، صرفاً از نمایندگان تهران تشکیل شده بود. اطلاعات دقیق پیرامون اینکه چگونه و

چه کسانی پیش‌نویس اولیه را تهیه کردند، در جایی ثبت نشده است. آنچه را می‌دانیم باز می‌گوییم. تقی‌زاده که در روزهای پایانی تدوین و تصویب نهایی قانون اساسی در تهران و در تماس نزدیک با دست‌درکاران بود، می‌نویسد: «قانون اساسی ایران که در اوایل به نظام‌نامه اساسی معروف شده بود، اندک پس از آنکه مجلس اول (در ۱۷ شعبان ۱۳۲۴) باز شد، آماده بود و افرادی که در تدوین آن کوشیدند، عبارت بودند از مرحوم صنیع‌الدوله، مرحوم مشیرالدوله [حسن پیرنیا] و آقای حاج مخبرالسلطنه و غیرهم» [۶۳] آدمیت، برادران پیرنیا به ویژه مشیرالدوله را در نوشتن متن اولیه مؤثر می‌دانند. مخبرالسلطنه هدایت هم به نقش مستقیم خود در اصلاح و تغییر متن قانون اساسی اشاره می‌کند. [۶۴] محمد مهدی شریف کاشانی ازلی مسلک از اطرافیان مورد اعتماد سید عبدالله بهبهانی نیز اظهارات تقی‌زاده را تأیید می‌کند: «جناح صنیع‌الدوله و مخبرالسلطنه و میرزا حسن خان مشیرالدوله با بعضی دیگر مشغول به نوشتن قانون اساسی هستند.» [۶۵]

پیرامون دخالت و سهم روحانیون هوادار مشروطه در تدوین قانون اساسی هم اطلاعاتی در دست داریم. اول از همه نامه‌ای از آخوند خراسانی مجتهد عتبات خطاب به روحانیون تهران که در واقع پاسخ تلگراف آنها به محتوای اسلامی و ضرورت انطباق قانون اساسی با احکام شرع است که آخوند آن را «قانون اسلامی» می‌خواند، تذکراتی می‌دهد. [۶۶] سید عبدالله بهبهانی روحانی متن‌فرد آن روزگار هم در رفت و آمد و اقدامات خود در آن روزها در پی اجرای احکام آخوند خراسانی بود. شریف کاشانی معتمد سید می‌نویسد: سید روزی مرا به منزل خواست و عنوان کرد که از او خواسته شده است برای قانون اساسی هر چه پیشنهاد دارد، بنویسد. بهبهانی این کار را به عهده کاشانی می‌گذارد. شریف کاشانی هم با وجود اینکه خود از مطلعین فقهی آن روزها بود، مسئولیت متن پیشنهادی را به یکی از دولت‌مردان مورد اعتماد خود پیشنهاد می‌کند. از روایت کاشانی برمی‌آید که متنی آماده و از طریق بهبهانی به تدوین‌کنندگان قانون اساسی عرضه می‌شود. جزئیات بیشتری از موضوع نمی‌دانیم ولی روح کلی قانون اساسی و برخی اصول آن حاکی از دخالت و سهم داشتن عنصر روحانی در متن تصویب شده است. [۶۷] مجموعه اسناد و شواهد حاکی از نقش اصلی برادران پیرنیا است.

نخستین اشاره به متن قانون اساسی در جلسه ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ ق مجلس بود که مشیرالدوله اعلام کرد تا اول رمضان متن نوشته شده به مجلس عرضه خواهد شد. اما تا چهل و چهار روز بعد، ۱۴ شوال، خبری نشد. مجلس طی نامه‌ای به صدراعظم، خواستار توضیح پیرامون تأخیر و تعویق این موضوع شد. شواهد نشان می‌داد که درباریان با مواردی در متن پیش‌نویس مشکل دارند. جلسه‌ی روز یکشنبه ۲۲ شوال بیشترین بحث نمایندگان پیرامون قانون اساسی بود. [۶۸] نمایندگان به اعتراض برخاستند که چرا تکلیف را روشن نمی‌کنند و متن را برای تصویب مجلس نمی‌فرستند. گفته می‌شد در حالی که عذر تعویق را کسالت شاه بهانه می‌آورند و هرروزه احکام و فرامین به صحنه همایونی می‌رسید، اما در مورد نظام‌نامه اساسی اهمال روا می‌دارند.

آن تأخیر طولانی و این اشاره‌ها حاکی از اختلاف جدی میان دربار و مجلس تازه بنیاد بود. سیزده روز بعد در جلسه ششم ذیقعدة و با حضور تقی‌زاده، که هشت روزی در مجلس حاضر بود، مسئله قانون اساسی مطرح شد. تقی‌زاده در نطق اولیه و مهم خود، که به آن اشاره کردیم بر ضرورت تسریع در تأیید و بازگرداندن قانون اساسی به مجلس تأکید خاصی کرد. سیدعبدالله بهبهانی علت تأخیر را بیماری شاه خواند. به رغم ظاهر هم‌گرای سخنان سید، صرفاً پرده‌پوشی بر علت اصلی بود. در واقع، همان‌طور که چندی بعد معلوم شد، هیئتی که به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد، مسئول بررسی متن پیش‌نویس شده، چند ایراد اصلی به اصول پیشنهادی وارد آورده بود. محمدعلی میرزا که در آن روزها عملاً زمام

امور را به دست داشت، به همراهی درباریان که بیماری روزافزون مظفرالدین شاه را غنیمت شمرده بودند، در حفظ خودکامگی نظام پیشین پای می‌فشردند. برخلاف ادعای بهبهانی و توجیه برخی افراد دیگر، برخی نمایندگان علت تأخیر را می‌دانستند و به درستی به تعویق آن معترض بودند. اولین ایراد ولیعهد حق اختیار مطلق مجلس در انشای قوانین بود. شاه بعدی و اطرافیانش، مجلس را به مفهوم قوه قانونگذار که بتواند «انشای قوانین» کند نمی‌شناختند؛ کما اینکه کشاکش‌های بعدی بر این موضوع صحه گذاشت. ثانیاً، دربار به اصل زیرکانه‌ای که نویسندگان متن پیش‌نویس مندرج کرده بودند تا مجلس بنیانگذار و مؤسس را از حق انحلال شاهانه مصون دارند، اعتراض کرد. موضوع مهم بعدی مجلس سنا بود؛ پیشنهاد دربار این بود که مجلس سنا حق مساوی با مجلس شورا داشته و بتواند مصوبات آن را رد کند و در واقع به عنوان بدیلی هم‌تراز در مقابل قوه قانونگذاری مجلس شورا می‌شناختند. ضمناً، می‌خواستند اکثریت اعضای سنا را منتخبین شاه تشکیل دهند. برخی اصلاحات و تغییرات کوچک‌تر در اصول قانون هم وجود داشت. دستکاری‌های دربار در متن مزبور در جلسه‌های نهم، یازدهم، و سیزدهم ذیقعه ۱۳۲۴ق به مباحثه و انتقاد از جانب نمایندگان منجر شد. در جلسه نهم ذیقعه، رئیس مجلس، صنیع‌الدوله، عنوان کرد که متن نظام‌نامه را برده بودند خدمت ولیعهد، محمدعلی میرزا، قرائت کردند و «در چند جای از چند فصل را بعضی تغییرات جزئی دادند». پس از قدری بحث و گفت‌وگو قرار شد متن اصلاحی با پیش‌نویس اولیه مقایسه و موارد کم یا زیاد معلوم شود. علاوه بر موارد مهم فوق‌الذکر، آشکار شد در اصل یازدهم آورده بودند که در موقع افتتاح مجلس، نمایندگان باید سوگند یاد کنند که با دولت به مخالفت برنخیزند. تقی‌زاده به اعتراض عنوان کرد:

«وکلا، وکلای ملت‌اند، به اینها [شاه و دربار] قسم نمی‌دهند، [این نوع] قسم [را] به نوکر و اجزای مخصوص [خودشان] می‌دهند. در هیچ جا معمول نیست که به وکلای ملت قسم بدهند.»

گرچه این افزوده به اهمیت سه مورد یاد شده‌ی بالا نبود، اما در واقع محمدعلی میرزا قصد داشت مجلسیان را به سوگند وفاداری به حکومت که همان قوه مجریه، و در عمل از نظر او شخص شاه معنا می‌داد، وادار کند. در حالی که اگر قرار بود سوگندی داده شود، وفاداری به تعهد و وظیفه نمایندگی به ملت بود. همان‌طور که اشاره شد، در اصل شانزدهم در متن اولیه آمده بود که مجلس در انشای کلیه‌ی قوانین مختار و تنها مقام قانونگذار است، دربار در نفی این حق اختیار، مجلس سنا را هم‌تراز و دارای حق مساوی با مجلس شورا دانسته بود. به بیانی دیگر، مجلس سنا حق رد مصوبات مجلس قانونگذار را بیابد. وقتی برخی وکلا تذکر دادند که تشکیل مجلس سنا را در نسخه‌ی اولیه نظام‌نامه اساسی قبول کرده‌ایم؛ تقی‌زاده که از بنیاد با تشکیل مجلس سنا با اکثریت متعهد به شاه مخالف بود، گفت: به نظر می‌رسد چگونگی و چیستی مجلس سنا روشن نیست. بهتر است در اصل آن مذاکره شود. در واقع هم چنین بود؛ متن مذاکرات و جدل‌های هیئت مشترک دولت و مجلس، که چندی بعد برای رفع اختلاف به مذاکره، نشان داد که محمدعلی میرزا آگاهانه تشکیل مجلس سنا را به آن نحو که دو سومش را شاه برگزیند و صالح و مقام مساوی در رد یا پذیرش لوایح مجلس داشته باشد، در متن اصلاحیه گنجانده بود. بحث مجلس به درازا کشید و پس از گفت‌وگوهای فراوان، قرار بر این شد که به دربار پیشنهاد شود یا همان نسخه اولی نظام‌نامه به مجلس عرضه شود و یا بپذیرند در کمیسیون مشترکی از نمایندگان دولت و چند تن از وکلای مجلس پیرامون موارد اختلاف به بحث و تصمیم‌گیری بپردازند. در دو جلسه بعدی، ۱۱ و ۱۳ ذیقعه، هم مذاکرات پیرامون قانون اساسی ادامه یافت. سرانجام، کمیسیون مشترک

تشکیل شد. حسن پیرنیا، مویدالسلطنه، و محتشم‌السلطنه از سوی دولت، و از سوی مجلسیان سعدالدوله و دو روحانی، بهبهانی و طباطبایی، به مذاکره نشستند. صورتجلسه آن مذاکرات جایی ثبت نشده، ولی متن قانون اساسی تصویب شده حاکی از نتایج آن جلسه‌هاست. متن ۵۱ ماده قانون اساسی در ۱۴ ذیقعه ۱۳۲۴ق به امضای شاه و ولیعهد رسید. [۶۹]

مسئولیت وزرا

با امضای قانون اساسی، کشمکش قدرت میان مجلس با دولت و دربار تازه آغاز شد. تقی‌زاده در سخنرانی مهم اولیه‌ی خود، در ششم ذیقعه، در میان خواسته‌های چهارگانه‌اش بر ضرورت پاسخگویی وزرا و هیئت دولت، قوه مجریه، در مقابل مجلس و نمایندگان ملت تأکید کرده بود. مشروطه‌خواهان به خصوص جریان رادیکال انجمن تبریز بر این امر پای می‌فشرد. ماه ذیحجه در بحث‌های مجلس بارها مسئولیت وزرا و ضرورت حضور هیئت دولت در مجلس و پاسخگویی به نمایندگان، مطرح شد. قانون اساسی در مواردی که به مسئولیت اعضای هیئت دولت پرداخته، مبهم، ناقص و در برخی موارد متناقض بود و تقابل دولت و مجلس را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. [۷۰] دولت و وزرا بی‌اعتنا به مجلس کار خود را پیش می‌بردند و شاه هم کاملاً از آنها پشتیبانی می‌کرد. در واقع، آنها هنوز طبق روال سابق از جانب شاه انتخاب و به او گزارش می‌دادند و از وی دستور می‌گرفتند. محمدعلی شاه اصولاً مسئولیت دولت و پاسخگویی وزرا در مقابل مجلس و رأی اعتماد و یا عزل آنها توسط وکلا را به رسمیت نمی‌شناخت. تناقض در قانون اساسی نیز موضع او را تقویت می‌کرد. در ماده ۳۷ آمده بود: وزرا نسبت به ذات شاه مسئول هستند. کابینه و وزرا تا مدت‌ها از حضور در جلسه مجلس به رغم تأکید وکلایی چون تقی‌زاده خودداری می‌کرد و شخص شاه هر تغییر و انتصابی را در دولت می‌خواست، بی‌اطلاع مجلس پیش می‌برد.

در این میان، اخبار زورگویی و ستم‌های حکام محلی و خشونت و سوءاستفاده مأموران دولت در ولایات، که تداوم همان وضعیت پیش از مشروطیت بود، به مجلس می‌رسید. حکام و عوامل متنفذ محلی و ولایات مانع برگزاری سریع و صحیح انتخابات می‌شدند و هر روز مجلس و وکلای مترقی را دل‌نگران و عصبانی‌تر می‌کرد. در ۷ و ۹ ذیحجه (۱۳۲۴ق) در مجلس پیرامون اقدام عوامل سپهدار ولی‌خان نصرالسلطنه مالک مستبد و بانفوذ منطقه در چوب زدن ملای تنکابن به جرم اقدام برای برگزاری انتخابات نمایندگان از آن شهر، غوغایی بر ضد خودکامگی دولت و حکام، و بی‌اعتنایی وزیر مسئول به مجلس بالا گرفت. نمایندگان مصمم شدند تصمیم عاجلی بگیرند و کار را یکسره کنند. دولت به رغم اصرار و درخواست مکرر مجلس اعتنایی به این امور نداشت. مجلس نامه‌ای به شاه نوشت و درخواست حضور وزرا در مجلس را مطرح کرد، اما جوابی موافق میل به دست نیامد. در جلسه بعدی، هیچان و عصبانیت وکلا به اوج رسید. این جلسه، سه‌شنبه چهاردهم ذیحجه (۲۹ ژانویه ۱۹۰۷م)، بحث مجلس عمدتاً پیرامون تفکیک قوای مقننه و مجریه و شرح وظایف و رابطه آنها بود. برخی وکلا عنوان کردند فرض کنیم وزرا در مجلس حاضر شدند، که چه بشود، خوب هر چه می‌خواهید بنویسید و دولت هم شاید قبول و همراهی کرد. تقی‌زاده عنوان کرد: «غرض حضور [فیزیکی] آنها نیست. غرض این است که باید وزراء معرفی شده و در اینجا باید حاضر [پاسخگو] شوند.» و در دنباله مذاکرات افزود که باید برای بار سوم به دولت اتمام حجت کرد تا در روز مشخص در مقابل وکلای ملت حاضر و معرفی شوند و پاسخگو باشند. [۷۱]

تقی‌زاده بارها تذکر داد که برای نظم و امنیت و پاسخگویی به خواسته‌های مردم باید هیئت وزرا را مسئول دانست و اگر از عهده برنیامدند، باید عزلشان کرد: «همین‌طور باید رفتار نمود تا اصلاح شود، هر چه عقلاً فکر بکنند غیر از این چیزی نخواهند گفت». در همین جلسه عنوان کرد که هر کس بر این باور است که وزرا را نباید مسئول دانست، بویی از جوهر اصول مشروطگی نبرده است.

در جلسه‌ی یکشنبه ۲۵ جمادی‌الاول، با قرائت تلگراف‌هایی از کرمانشاه، زنجان و اراک مبنی بر غارت و تعدی عوامل زور و استبداد به مردم، مجدداً نوع اقدام و وظیفه مجلس و وکلا، و نیز مسئولیت دولت و هیأت وزرا به بحث عمومی نهاده شد. تقی‌زاده باز هم تأکید کرد:

«در همه جای دنیا که مشروطیت و مجلس است، آنجا وزرا می‌آیند با وکلا مباحثه می‌کنند و مطالب را از روی تحقیق به یکدیگر می‌فهمانند. ولی در هیچ جا وزرا از دو فرسخی نمی‌خواهند که از آنها اظهار امتنان و تشکر هم بشود. . . چنانچه وزرا در این حال بحران مملکت هم‌روزه حاضر می‌شدند، ممکن بود ما در فاصله یک روز بنشینیم در اصلاح حال یک محل [یک شهر] گفت‌وگو کنیم و رفع فساد را بنماییم. . . ما نباید دخالت در جزئیات کارهای وزارتخانه‌ها بکنیم، آنها هم نباید جزئیات کارهای خودشان را به ما اطلاع بدهند. ما باید به طور کلی، اصلاح مملکت را بخواهیم. . . باید کلیه امنیت را از وزیر داخله چشم پوشیده بخواهیم. این شخص وزیر است که منت‌های کفایت خود را به خرج داده و بیش از این از عهده او بر نمی‌آید، در این صورت باید استعفا بدهد یا موانع را به مجلس اظهار کند. مجلس هم‌روزه نمی‌تواند در جزئیات گفت‌وگو کند.» [۷۲]

رویکرد تقی‌زاده در لزوم مجلس قانونگذار قدرتمند در شرایط ویژه‌ی آن زمان چندان بی‌پایه هم نبود. گرچه توازن قوا در نظام پارلمانی جا افتاده‌ی جدید غربی امری بدیهی بود، اما باید در نظر داشت که مجلس اول، به نوعی مجلس مؤسسان و یا به قول رئیس مجلس، «در حکم مجلس مدیره بود، هم ایجاد قوانین کرد و هم حتی‌المقدور، در جلوگیری از مستبدین اقدام نمود.» در شرایطی که نظام حکومتی عملاً به شیوه استبدادی پیشین روزگار می‌گذراند، نهادهای دولتی پابرجا و نظام‌مندی وجود نداشت، نظام مالی و سیستم قضایی در مراحل جنینی و نابسامان قرار داشت، لزوم ایجاد و تأسیس و بنیانگذاری در تمامی زمینه‌ها بر دوش مجلس بود، طبیعتاً این مجلس اول ایران باید در حد و اندازه الزام آن روزگار ظاهر می‌شد. با تصویب قانون اساسی، وجود تناقض‌ها و ابهامات بسیار و مقاومت حافظان نظام خودکامه پیشین در سیاست و اولیای شریعت برای کنترل و سیطره بر امور حقوقی و فرهنگی، و حتی مناسبات مالی، جملگی بر مشکلات و پیچیدگی‌های کار مجلس اول و رای پارلمانی مورد تأیید نظام‌های پارلمانی غربی می‌افزود.

فقدان نظام اداری - تشکیلاتی وزارتخانه‌ها که عملاً و صرفاً نام و نظام اداری مختصری داشتند، موجب شده بود وزرا بیایند و بروند و عملاً تشکیلات و کسانی نباشند که جوابگوی وزیر بعدی و مجلس باشند، و این هم از نظر تقی‌زاده دور نمانده بود. او در جلسه مجلس از اینکه وزارتخانه تشکیلاتی صورتی است و نهادینه نشده و به قول او تیول وزیر بود و با او می‌آمد و با او می‌رفت، شکایت داشت و به همین دلیل تأکید را بر تأسیس و بنیادگذاری قانونی تشکیلات جدید دولتی گذاشته بود. او در مورد استیضاح وزرا در مجلس، به ویژه پیرامون عملکرد حکام ولایات نقش فعالی داشت و هر آنجا که تعدی و اجحافی به مردم یا سستی در اداره امور مشاهده می‌کرد، در جلسات علنی به صراحت پیگیری می‌کرد. ضمناً توجه داشت که این وزرا هر کدام چند وقتی می‌آیند و می‌روند و وزرای بعدی مدتی را که بر سر کارند، به بهانه اینکه از اوضاع بی‌خبرند از مسئولیت و پاسخگویی شانه خالی می‌کنند؛ از این رو اولین قدم

اساسی را برپایی تشکیلات نهادینه و قانون موضوعه هر وزارتخانه می‌دانست: «وزرا اداره وزارتخانه اشان را تاسیس و تشکیل نمایند و هر یک برای خود معاون تعیین کنند.» [۷۳]

تقی‌زاده در پی آن بود که بنیاد نهادهای مدرن دولتی نهاده شود و قوانین موضوعه آن تدوین و اجرا شود و از این طریق مسئولیت‌پذیری سیاسی و اداری، روش‌مند و نظام‌مند شود. در کشمکش مسئولیت‌پذیری وزرا در اداره امور و پاسخگو بودنشان در قبال قوه قانونگذاری، به ریشه نابسامانی‌ها در نظام نو پی برده بود. پاسخگویی وزرا در مقابل مجلس به صراحت در اسناد اجتماعیون عامیون ذکر شد و انجمن و پیشگامان تبریز بر آن تأکید کرده بودند. تقی‌زاده خواهان پذیرش قانونی و اجرای آن بود. این امر سرانجام در متمم قانون اساسی رسمیت یافت. [۷۴]

با پافشاری و تأکید وکلایی چون تقی‌زاده، سرانجام مجلس متفقاً تصمیم گرفت یا دولت تکلیف خود را مطابق مشروطگی حکومت درک کند و یا مجلس را کلاً تعطیل کنند و میان دولت و ملت را خالی بگذارند. هشداری کتبی هم به دولت فرستاده شد که اگر هیئت وزرا یا خود رئیس دولت تا پنج روز بعد در مجلس حاضر نشوند تا رسماً مطابق قانون اساسی قبول مسئولیت در مقابل مجلس کنند، مجلس شورا تعطیل خواهد شد. با تلاش گسترده تقی‌زاده و یاران همراهش به پشتیبانی مجلس، شور و اعتراض مطبوعات و محافل مشروطه‌خواه تهران و تبریز به اوج رسید. دولت ناچار به تسلیم شد و وعده داد چند روز بعد وزرا در مجلس حاضر، معرفی و قبول مسئولیت کنند. دو روز بعد در جلسه ۱۶ ذیحجه، وکلا باز هم پیرامون پاسخگویی وزرا و رابطه قوه مقننه و مجریه به بحث پرداختند. شکایت‌ها و خواسته‌ها و تلگراف‌های ولایات از حد گذشته و نمایندگان درباره بسیاری از عملکردهای دولت ابهام و مشکل داشتند و خواهان پاسخ بودند. تقی‌زاده بررسی این شکایات و درخواست‌ها را بدون حضور وزیر مسئول که هم پاسخگو باشد و هم در پی چاره‌جویی برآید، اتلاف وقت و بی‌حاصل خواند و گفت:

«این مجلس با هیئت دولت که یک عده‌ای از وزرا هستند، طرف است. وقتی که طرف شد، تمام سؤالات را آنها باید جواب دهند. حتی اگر یک کرور سؤال باشد باید جواب داده شود. حال اگر کسی دیگر [غیر از وزرا] هم باشد که آن هم طرف سؤال مجلس باشد باید حاضر والا [کار] ناقص می‌ماند. پس باید تمام وزرا معرفی بشوند و حاضر باشند که سؤالات مجلس بی‌جواب نماند.» [۷۵]

تقی‌زاده تناقض قانون اساسی، به خصوص در اصل ۳۷، را می‌شناخت؛ از این رو در جلسه ۱۹ ذیحجه به صراحت خواستار شد در متن قانون اصلاح و تأکید شود: «وزرا مسئول [در مقابل] مجلس هستند.» و در ایراد برخی که به استناد قانون اساسی مدعی شدند، وزرا نه در مقابل مجلس بلکه در مقابل شاه مسئول و پاسخگو هستند، به رهجویی برآمد:

«مسئول [در قبال] ذات همایونی فقط در یک ماده است، آن را هم مسئول مجلس کنند و مسئولیت و حدود ایشان را معین نمایند.» [۷۶]

تقی‌زاده می‌دانست بی‌همکاری و هماهنگی دولت با مجلس، پیشبرد امور و تامین خواسته‌های مردم ممکن نیست. در همین جلسه از اینکه برخی مدعی شده‌اند که «وزرا حدود قانون اساسی مسئول ذات مقدس [یعنی، شاه] هستند» برآشفت و بر پاسخگویی و همگرایی هیئت دولت در مقابل نمایندگان ملت پای فشرده.

سعدالدوله و تقی‌زاده

عمق و گسترش رادیکالیسم و ریشه‌نگری نهضت و پای‌فشاری بر خواسته‌های انجمن تبریز در ماه‌های اولیه ورود تقی‌زاده در مجلس، موجب تحول و تغییراتی، هم در مناسبات گروه‌ها و هم در نوع تقسیم‌بندی جناح‌های درون مجلس شد. بنا به مآخذ مذاکرات روز یکشنبه ۱۹ ذیحجه ۱۳۲۴ق میان سعدالدوله و تقی‌زاده تفاوت و اختلاف‌نظرهایی بروز کرد. سعدالدوله تا آن زمان عملاً سخنگوی جناح ترقی‌خواه و پیشرو مجلس در مباحثات شناخته می‌شد. با ورود تقی‌زاده به میدان و رابطه‌ی تنگاتنگ او با آزادی‌خواهان تبریز و محافل مشروطه‌خواه تهران، به ویژه شرکت در جلسه‌های کمیته مخفی انقلاب، همراهی برخی نشریه‌های مستقل و رادیکال، سخنرانی‌ها و تأکید و پای‌فشاری بر اعم خواسته‌های انجمن تبریز، به‌عنوان یک نماینده شاخص لائیک و مترقی در جلسات مجلس بروز یافت. اختلاف عمده و چشمگیر میان این دو آذربایجانی در مجلس، ابتدا بر سر مهم‌ترین خواسته‌های مردم تبریز عریان شد. [۷۷] سعدالدوله عزل نوز از مصدر گمرک را خواسته اصلی می‌دانست، ولی تقی‌زاده پذیرش و تأیید مشروطه بودن حاکمیت از سوی شاه و دولت را ارجح می‌خواند. تقی‌زاده در جلسه یکشنبه ۱۹ ذیحجه، زمانی که مسئولیت وزرا و ضرورت تدوین سریع‌تر قوانین وزارتخانه‌ها مطرح شد، بیان کرد که مجلس باید هر چه زودتر قوانین لازم را تدوین و تصویب و به وزارتخانه‌های مربوطه اعلام کند تا نابسامانی‌های کشور به مجرای مناسبی جهت یابد و وزرا مؤظف به اجرا و اداره قاعده‌مند ادارات تابعه خود شوند: «قانون و تنظیمات دوچیزند. یکی هم قواعد است. قانون را باید مجلس بنویسد و تنظیمات اساسی را هم باید مجلس وضع کند، به مدد وزارتخانه‌ها اینجا نوشته، مرتب شوند و همچنین قانون مدنی هم باید از مجلس باشد. بعد از آنکه اینها را مجلس نوشت و تصحیح کرد، قواعد مرتبه‌اخره است که مقام اجرا باشد آن وقت باید وزرا آن را اجرا نمایند.» [۷۸]

سعدالدوله در پاسخ، معترضانة گفت: ترتیب و قواعد وزارتخانه‌ها باید با قوه مجریه و دولت باشد نه با مجلس و قوه قانونگذاری. در واقع، دو دیدگاه در ارتباط با مشروطه، تفکیک قوا و نقش مجلس در قبال دولت و شاه مطرح شد که به تدریج در تکامل نظری و عمل به سرانجام متفاوتی رسید. اندیشه و تجربه تفکیک قوا در نظام‌های سیاسی غربی به مفهوم تعدیل قدرت و تحدید خودکامگی و خودسری پذیرفته شد. مونتسکیو در روح‌القوانین تأکید کرد که هرگاه قوای قانونگذاری و اجرایی در قالب یک شخص یا در وجود یک هیئت از مجریان جمع بشود، آزادی پابرجا نخواهد شد، چرا که بیم آن است پادشاه یا همان سنا، قوانین ستمگرانه‌ای وضع و خود هم اجرا کند. بنابر چنین پیشینه‌ای در غرب، تمرکز قوا، حاکمیت و قدرت، عواقب نامطلوبی در سمت و سوی دموکراسی دانسته شد. در هسته مرکزی اندیشه تفکیک قوا، مناسبات این قوا و شیوه‌ها و ابزار کنترل و تحدید آنها در حدی بود که توازن قوا را برقرار و امکان سوءاستفاده یک قوه را به حداقل برساند. اما در ایران که چنین پیشینه‌ی قانون‌مداری وجود نداشت، به دلیل نابسامانی‌های زمان مشروطه، تناقض و کاستی قانون اساسی، در فقدان انباشت تجربی و نیز دانش سیاسی لازم، این موازنه قوا به درستی درک و اجرا نمی‌شد. تقسیم ظاهری و پرتناقض قوای سه‌گانه در قانون اساسی و عرضه امتیازهای ویژه برای شاه، معضل بزرگی در مقابل مجلس تازه‌پای شورای ملی بود. بر بستر استبداد دیرپای حکومتی در ایران، محمدعلی شاه به سوءاستفاده‌های متعددی از آن دست زد. رویدادی که قرار بود توازن و تحدید قوا را برقرار کند و جلوی سوءاستفاده فردی یا گروهی و یا یک قوا را بگیرد، زمینه توجیه قانونی آن شد.

تقی‌زاده از تمرکز قدرت و سوءاستفاده شاه و قوای مجریه در هراس بود. اینکه چندین بار تأکید کرد مجلس باید قدرت فوق‌العاده‌ای در قبال سایر قوای سیاسی داشته باشد تا بتواند همچون محمدعلی پاشا خدیو مصر و فرانسویان، کشور و جامعه را به جاده ترقی و اصلاح اندازد، از همین بیم ناشی می‌شد. از آنجا که مجلس و قوه مقننه را برگزیده مردم می‌دانست، قدرتمندتر از سایر قوا، به خصوص قوهی مجریه می‌خواست. [۷۹] تقی‌زاده در پاسخ به نقد بر مواضع محافظه‌کاران مجلس که عنوان می‌کردند نباید از مجلس شورای ملی ایران انتظار پارلمانی چون نظام‌های اروپایی داشت، می‌گفت به رغم تمامی کاستی‌ها و موانع، آرزو دارد که نمایندگان برگزیده‌ی مردم، مجلس ایران را مانند پارلمان‌های پیشرفته پیش برند و بگردانند. [۸۰] با مراجعه به مذاکرات مجلس پی می‌بریم که تقی‌زاده به تدریج به این نگره رسیده بود که قوه قانونگذار ایران باید نهادی قدرتمند و توانمندتر از پارلمان‌های اولیه‌ی دموکراسی‌های اروپایی باشد تا بتواند به دلیل فساد و استبداد دیرپای دربار و دولت، تعصب و جهل عمومی و مقاومت سنت‌گرایان در مقابل نوآوری با «پنجه‌ی آهنین» امور کشور را اصلاح کند. او خود به صراحت گفت:

«نباید این مجلس را با پارلمان‌های دویست، سیصد ساله‌ی ممالک مشروطه تأسیس شده قیاس کرد که فقط دولت از پارلمان نظارت و رأی بخواند. . . این مجلس از راه‌های عادی نمی‌تواند داخل کار بشود، بلکه به یک قوه‌ی فوق‌العاده و پنجه آهنینی باید مملکت را اصلاح نمود.» تقی‌زاده در مقابل مخالفت و اعتراض برخی وکلا و دولتمردان کهنه‌کار قاجار مدعی شد که تکلیف مجلس دو چیز است: «وضع قانون و نظارت قانون. نظارت مهم است. اگر این‌طور نباشد مجلس می‌شود اطاق دفتر عرایض حکومت تنکابن» [۸۱]

سعدالدوله با باور به لزوم قدرتمند بودن قوهی مجریه، در مقابل این آرای تقی‌زاده قرار داشت. با حضور تقی‌زاده و سایر وکلای آذربایجان، به تدریج موقعیت ممتاز خود را بر جناح پیشرو و ترقی‌خواه از دست داد و به نحوی روزافزون از رادیکالیزم و ترقی‌خواهی مشروطگی فاصله گرفت. این مسیر سرانجام به جدایی و استعفا از مجلس و پیوستن به دربار انجامید. و حتی مدتی بعد در زمان استبداد صغیر در مقام مشاور و وزارت در خدمت پیگیر و همراهی با شاه، در ضدیت با مشروطه و نظام جدید ایستاد.

سعدالدوله در آغاز مشروطه در میان مشروطه‌خواهان چنان محبوب بود که اولین لقب «بوالمله»، پدر ملت، را به او دادند و در ماه‌های اولیه‌ی نهضت، نقش مؤثر و مطلوبی در پیشبرد امر مشروطه و تدوین قوانین نظام جدید ایفا کرده بود. او از تجار برجسته و سیاستمداران ورزیده‌ی دوران قاجار به شمار می‌رفت. برخی او را مؤسس اصلی و بنیانگذار «جامع آدمیت» تهران دانسته‌اند. گرچه جامع آدمیت که مراد خود را ملکم‌خان می‌دانست، در ظاهر به دست میرزا عباس قلی‌خان قزوینی، آدمیت، اداره می‌شد، اما وجه و تدبیر سعدالدوله بود که آن را در آغاز مشروطگی مطرح کرد. در جای دیگر این کتاب به این محفل اشاره کرده‌ایم که عملاً در مجلس اول در ضدیت با تقی‌زاده و یارانش قرار گرفت. در عضویت درباریان، شاهزادگان و دولتمردان متنفذ، از جمله خود محمدعلی شاه در جامع، بی‌تردید نقش سعدالدوله غیرقابل چشم‌پوشی است. او به دلیل حضور مقامات دیپلماتیک در اروپا به ویژه بروکسل و زبان‌دانی در ترجمه حداقل یک متن قانونی فرانسوی زبان، در تدوین اولین قوانین نظام جدید نقش داشت. [۸۲] وی که خود نوز بلژیکی را استخدام کرده و به ایران آورده بود، پس از مدتی در صف مقدم مخالفان مستشاران بلژیکی در گمرک قرار گرفت. این مخالفت عملاً او را به یکی از رهبران اعتراض‌های گسترده ۱۳۲۳ ق مبدل کرد و به‌عنوان نماینده‌ی اعیان به مجلس اول راه یافت. سابقه‌ی روابط نامطلوب میان نوز و سعدالدوله در زمان وزارتش، موجب شد زمانی که خواسته‌های هفت‌گانه انجمن تبریز به تهران عرضه شد و شاه زیر فشار همه‌جانبه ناگزیر به پذیرش عزل نوز شد که یکی از خواسته‌ها بشمار

می‌رفت، سعدالدوله خرسندی خود را از این موضوع اعلام کرد. در حالی که تقی‌زاده کماکان پای فشاری می‌کرد که عزل نوز در مقابل تأیید مشروطگی نظام و تشکیل انجمن‌ها اهمیت چندانی ندارد. این ماجرا باز هم حاکی از اختلاف بنیادی بین این دو بود.

اینکه بسیاری تاریخ‌نویسان بر اختلافات شخصی و خصوصی سعدالدوله به عنوان انگیزه‌ی اصلی او در تحرک سیاسی و تغییر جبهه‌هایش تأکید کرده‌اند، تا حدی قابل قبول است. می‌دانیم که او با صنیع‌الدوله رئیس مجلس اول ضدیت شخصی و خانوادگی دیرینه داشت و هیچ‌کدام از طرفین هم در پنهان نگه داشتن آن تلاشی نمی‌کردند. خواهر صنیع‌الدوله همسر پیشین سعدالدوله بود و خصومت میان آنها دلایل شخصی داشت. [۸۳] ضمناً، وی به شدت ریاست طلب بود و خود را لایق‌تر از صنیع‌الدوله برای ریاست مجلس می‌شناخت. وقتی تقی‌زاده وارد مجلس شد و به تدریج به‌عنوان رهبر تراز اول جریان رادیکال، پیشرو و لائیک مجلس قد علم کرد، موقعیت برتر سعدالدوله در مجلس فروگامید. به رغم تمام این موارد، نباید از نظر دور داشت که: «چرخش سعدالدوله نشانگر روند قطعی شدن نهضت در نخستین سال انقلاب نیز بود و همین روند به سعدالدوله که سیاستمداری حرفه‌ای بود، حکم می‌کرد که در منازعه فزاینده شاه و مجلس موضعگیری کند و جانب یکی را بگیرد.» [۸۴]

علاوه بر رادیکالیسم تقی‌زاده که وی را در مقابل سعدالدوله قرار می‌داد، وی مجلس را تنها نهادی نمی‌شناخت که دولت از آن صرفاً «نظارت و رأی» بخواهد. او در شرایط خطیر و خاصی که این نهاد نوبنیاد مجلس مؤسس مشروطه در مقابل بحران و تلاطمات و مقاومت مخالفان، مستبدین درباری و دولت از یک‌سو، و سنت‌گرایان شریعت‌مدار از سوی دیگر، لرزان شده بود، می‌پنداشت مملکت را تنها می‌توان با مجلسی پرتوان و با اختیارات بیشتری از آنچه در نظام‌های پارلمانی وجود داشت و با پنجه آهنین اصلاحات رادیکال پیش برد. همان‌طور که گفتیم، به گمان او محمدعلی پاشا در مصر و ناپلئون در فرانسه چنین کرده بود. [۸۵] «نظریه‌های تقی‌زاده در ظاهر ضد و نقیض بودند ولی در باطن چنان نبود و او سعی می‌کرد مجلس را مقتدرتر از قوه مجریه کند.» [۸۶]

مخالفت تقی‌زاده با تشکیل مجلس سنا هم در این فحوا قابل توضیح است. او سنا را نهادی برای تضعیف اختیارات مجلس شورا می‌دانست، به خصوص که محمدعلی شاه اصرار داشت دوسوم اعضای آن با نظر شاه انتصاب شود و دارای حق مساوی در پذیرش و یا رد لوایح مجلس شورا باشد.

تقی‌زاده این رویکرد خود را در مجلس مؤسسان به عناوین مختلف مطرح کرد. او خواهان مجلس توانایی بود که بتواند در مقابل دولت و دربار و مخالفان مشروطه از خواست مردم در مشارکت سیاسی حمایت کند و اصلاحات بنیادی را سر و سامان دهد. مجلس را پایگاه مشروعیت نظام نو و منشأ قدرت و آرای مردم می‌شناخت و اختیاراتی بیش از پارلمان‌های متعارف قانونگذار دیگر کشورها برای آن قائل بود. در همان جلسه علنی ۱۹ ذیحجه، سعدالدوله که با زیرکی و هشیاری خاص خود کینه مقصود تقی‌زاده را دریافته بود، از تقی‌زاده سؤال کرد: شما می‌خواهید این قواعد اساسی را در اینجا اختراع بکنید یا آنچه که در ممالک متمدنه هست، تقلید کنید؟ او دریافته بود که تقی‌زاده مجلسی متفاوت از پارلمان‌های رایج دول اروپایی می‌طلبد. [۸۷]

تقی‌زاده در جهت باور به سهم و اقتدار بیشتر مجلس و وظایف پارلمانی در مقابل دیگر قوا، فراتر از قوه‌ی مجریه آن را به قوای قضائیه هم تعمیم داد. او حتی برخی محاکمات و مجازات متعديان به حقوق مردم را با نظارت مستقیم مجلس می‌خواست. وقتی دولت به انبوه شکایات و دادخواهی مردم بی‌اعتنایی پیشه کرد و هر روز مردم ولایات با تلگراف، نامه و یا حضور در میدان بهارستان خواهان رسیدگی به مشکلات و ناهنجاری‌ها و درخواست مجازات مسببین آنها می‌شدند، تقی‌زاده به این نظر رسید که

مجلس باید برای مردم کاری صورت دهد. از روزی که مشروطه برقرار شد، حتی یک دادگاه عدلیه هم کسی را مجازات نکرده بود. دولت عملاً حداکثر توان خود را صرف رفت و آمد میان دربار و مجلس و یا پرداختن به مسائل تشکیلاتی و کم‌اهمیت می‌کرد.

تقی‌زاده ضمن این رویکرد، تا مدت مدیدی، به استناد به مذاکرات مجلس، امور اجرایی وزارتخانه‌ها را از جمله مسئولیت وزیر مربوطه می‌دانست. [۸۸] کم‌اینکه بارها در مورد امنیت داخلی، سرکشی یاغیان، تعدی حکام محلی، شکایت مردم از متنفذین و ملاک، وزارت‌های داخله و عدلیه را مسئول خواند. گرچه پس از بی‌اعتنایی دولت برای برهه‌ای بر این امر پای فشرده که مجلس ناچار باید به این مسایل رسیدگی کند، زیرا مردم نمایندگان خود را انتخاب کرده تا حافظ منافع و خواسته‌های آنان باشند، اما بارها و بارها تأکید کرد که این وزیران باید نسبت به عملکرد خود در مقابل مجلس پاسخگو باشند. تقی‌زاده، به تدریج با پخته‌تر و مجرب‌تر شدن، خواهان روشن شدن اختیارات قوه مجریه، تدوین قانون و نظام‌نامه‌ی اداره هر وزارتخانه و حدود اختیارات آنان شد. مثلاً در جلسه‌های ۸، ۱۲ و ۱۷ و ۲۰ محرم ۱۳۲۵ق سخنانی را در این موارد عنوان کرد. در ۲۰ محرم به شفافیت مطرح کرد: «من می‌گویم برای این ترتیبات که تشکیل وزارتخانه داده شده یا می‌شود، باید ببینیم هر کاری راجع به کدام وزیر مسئول است. یکی از مواد قانون اساسی است. فرمان یا دست‌خطی صادر می‌شود به هر وزیری که راجع است، باید امضاء کند و مسئول او است.»

همان‌طور که گفتیم، در جلسه ۱۹ ذیحجه نیز گفت‌وگویی مجادله‌آمیز میان تقی‌زاده و سعدالدوله در گرفت، دقت در آنچه طرح شد روشن‌گر مناسبات بین آنهاست. تقی‌زاده در حدود اختیار مجلس شورا پیرامون آشوب و مظالم گفت: هرج و مرج بر دو قسمت است: یکی هرج و مرج سیاسی و دیگری هرج و مرج مدنی. مدنی را باید وزیر عدلیه رسیدگی و نظمیة اجرا کند و کار مجلس نیست. اما هرج و مرج سیاسی باید به اطلاع مجلس برسد و نمایندگان رسیدگی تمام نمایند و تصمیم‌های مناسب را تصویب کنند و اجرای آن را بخواهند. کار اصلی مجلس وضع قانون است والا حوادث روزانه همه روزه رخ می‌دهد و این مجلس برای رسیدگی به آنها منعقد نشده است. سعدالدوله از مجلس اذن خواست که از تقی‌زاده سؤال کند. پرسید: در این‌باره مجلس چه قانونی باید بگذارد؟ تقی‌زاده پاسخ داد: اول باید قانون وزارتخانه‌ها تصویب و سپس اجرا شود. سعدالدوله تأکید کرد تنظیمات با وزرا است، وزرا باید بنویسند، بیاورند و ما آن را تصحیح کنیم، ایشان اجرا و عمل کنند. تقی‌زاده در ادامه گفت: «قانون و تنظیمات دو چیزند و یکی هم قواعد است. قانون را باید مجلس بنویسد و تنظیمات اساسی را هم باید مجلس وضع کند. به عدد وزارتخانه‌ها اینها نوشته و مرتب شوند و همچنین قانون مدنی هم باید از مجلس باشد. بعد از آنکه اینها را مجلس نوشت و تصحیح کرد، قواعد مرتبه‌ی اخیر است که مقام اجرا باشد، آن وقت باید وزرا او را اجرا کنند.»

سعدالدوله پرسید: شما این تنظیمات و قواعد اساسی را می‌خواهید در اینجا اختراع بکنید یا تقلیدی کنید آنچه را که در ممالک متمدنه است؟

تقی‌زاده باصراحت گفت: آنچه که در ممالک متمدنه است.

خلاصه در این جدل دوطرفه تقی‌زاده عنوان کرد که قوانین و قواعد موضوعه هر وزارتخانه مشخص باید از سوی کمیسیون‌های مجلس بر مبنای نهادهای مشابه در «ممالک متمدنه»^۱ که تجربه نظام پارلمانی داشته‌اند، تنظیم و پس از تصویب نمایندگان به وزرای مسئول برای اجرا ارسال شود. سعدالدوله امور و تنظیمات هر وزارتخانه را حوزه اختیار مسئولین و دوایر همان وزارتخانه می‌دانست. بهانه‌ای هم آورد که نوشتن قوانین جزء به جزء وزارتخانه‌ها دو سال طول می‌کشد. تقی‌زاده عنوان کرد که خیر دو

سال طول نمی‌کشد به هر حال بایستی «پارچه به پارچه، فصل به فصل بنویسند، بیاورند، تصحیح کنند و مجری نمایند.» در این برهه زمانی بیشتر وقت نمایندگان به سخنان پرشور اما بی‌حاصل می‌گذشت و ترتیب کار به روال اصولی نمی‌گشت و این تأکیدهای تقی‌زاده چندان جدی گرفته نشد. در حالی که می‌شد کمیسیون‌های مربوطه را هر چه زودتر تشکیل داده و سازمان اداری دولت و وزارتخانه‌ها را از اساس ایجاد کرد. در همین جلسه یکی از وکلا - معمارباشی - که گویا تصور داشت مجلس را تنها برای سخن گفتن برخی وکلا برپا کرده‌اند، عنوان نمود: «آیا این قرآن را که حضرت ختمی مرتبت آورد این قانون ما نیست و یا قانون دیگری می‌خواهیم؟ این ناقص است، آیا عدلیه جز قرآن است؟ آیا حکومت به حق در رفع ظلم جز قرآن است؟ تمام اینها که شما می‌گوئید جز اینکه همه از قرآن است؟ باید قرآن را گرفت، باز کرد و احکام او را در تمام مملکت اجرا کرد.»

آن جدل‌ها و بحث‌ها نشان داد که سعدالدوله و تقی‌زاده با دو فهم متفاوت، عملاً در مقابل هم قرار داشته و ضمناً جریان پیشرو مجلس بیشتر به آرای تقی‌زاده توجه دارد. تقی‌زاده یکی از وظایف اصلی مجلس را ایجاد و بنیاد و تنظیم قواعد اداره و حدود وظایف و اختیارات وزارتخانه می‌دانست. به بیانی نظارت مجلس مؤسسان بر نهادهای جدید اجرایی و دولت را نشان می‌داد، امری که سعدالدوله بنا بر پیشینه‌های عیانی و متفرعن خویش چندان موافق‌اش نبود و سهم بیشتر را از آن قوه مجریه می‌خواست، کما اینکه به دولت پیوست و در مقابل مجلس قرار گرفت.

تقی‌زاده می‌گوید: ما فقط مشروطه می‌خواهیم

بنابر اسناد و شواهد تاریخی، شاه و دربار در عصر مشروطه اولین بار واژه و مفهوم «مشروع» را از منظر رسمی، مطرح کردند. موضوعی که بعد در صدر درخواست‌های شیخ فضل‌الله نوری و یارانش قرار گرفت. تقی‌زاده می‌نویسد: وقتی هنگامه انقلاب و پافشاری تبریز و وکلای آذربایجان در مجلس اوج گرفت، محمدعلی شاه پیشنهاد کرد که به جای مشروطیت لفظ مقننه نوشته شود زیرا ترجمه صحیح کونتسی‌توسیون که در فرمان مشروطه آمده بود، کلمه مقننه بود و نه مشروطه. اما «مجلس و ملت» به هیچ وجه کلمه‌ای غیر از مشروطه را قبول نکردند. بالأخره شاه برای انداختن اختلاف میان مردم تکلیف کرد: «عوض مشروطه، مشروع گفته شود.» این حیلۀ اثر خود را بخشید و جمعی از علما و وکلا و بعضی مقدسین و هم سه نفر از حجج اسلام مجلس، یعنی سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی و خصوصاً شیخ فضل‌الله نوری، دنباله این حرف را گرفته و گفتند که البته لفظ مشروع بر همه چیز مقدم‌تر است و همین را ما قبول داریم.» [۸۹]

تا پیش از مشروطه، تنها نظام حکومتی که ایرانیان می‌شناختند فراتر از «سلطنت مستقله» نبود. حکومت مشروطه از نظر روحانیون حامی آن، چون آخوند خراسانی و دیگر مجتهدین در عتبات و بهبهانی و طباطبائی در تهران با تفاوت‌هایی چند از مشروعیت برخوردار بود. آرای آخوند خراسانی در نامه‌ها و تلگراف‌ها و آثار باقی مانده که به نوعی با جرح و تعدیل و بیان منسجم نظری چندی بعد در کتاب نائینی، تبلور و استدلال فقهی خود را یافت، جملگی حاکی از این امر بود که آنان حکومت مشروطه را دارای مشروعیت اسلامی می‌شناختند. در واقع، واژه مشروطه آن‌چنان که آثار هواخواهان دینی نظام جدید از آن می‌فهمیدند، با معنای کنستی‌توسیون در نظام مشروطه اروپایی همسان نبود. خراسانی برجسته‌ترین چهره‌ی مؤثر روحانی در حمایت نظام نو، در استنباط خود از مشروطه می‌گوید: «مشروطیت هر مملکت، عبارت از محدود و مشروطه بودن دوایر سلطنتی و ادارات دولتی است، به عدم

تخطی از حدود و قوانین موضوعه، بر طبق مذاهب رسمی آن مملکت و طرف مقابل آن، استبدادیت دولت است: عبارت از رها و خودسری است و آزادی سلطنتی است و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم مایرید و قاهر بر رقابت و غیرمسئول هر ارتکاب بودن آنهاست در مملکت.» [۹۰]

اندیشه‌ای که چندی بعد در قامت آرای نسبتاً منسجم‌تر نائینی، روحانی مشروطه‌خواه، گوهر مشروطیت را محدود کردن قدرت و اختیارات سیاسی، و مسئولیت و مهارپذیری آن اعلام کرد. به این ترتیب، واژه‌ی مشروطه (مشروطیت) در این رویکرد مبنایی متفاوت با آن چیزی فهمیده شد که در اروپای غربی بر مبنای حاکمیت قانون بشری و تدوین شده‌ی کنستی توسیون استوار بود. در واقع، روحانیون هواخواه مشروطه با رد تفسیر سنت‌گرایان که بر اصل ناسازگاری اسلام و نظام قانونی جدید پافشاری می‌کردند، درصدد ایجاد نظام فکری و مستدلی برای مشروعیت بخشی به مشروطه برآمدند که با مشروعه‌خواهی آنان متفاوت بود. این نگرش با رد آرای سنت‌گرای شیخ فضل‌الله نوری که خود را در قالب «مشروطه‌ی مشروعه» نمایاند، در واقع و عمل همان باز تولید نظام سلطنتی مستقله - مستبده قدیم با رنگ و لعاب شرعی بود، تلاشی بود در سازگاری میان اسلام و مشروطیت بر مبنای توجیهات فقهی. در حالی که شرایط جدیدی پیش آمده و فقه و اجتهاد سنتی به عنوان تنها منبع دانش و اندیشه سیاسی به چالش جدی کشیده شده بود، نائینی در کتاب «نسیبه‌الامه...» در مقام نظریه‌پرداز مشروعیت مشروطگی ایران، مفهوم ولایت را بر اساس ضرورت محدود کردن قدرت سیاسی تفسیر و مطرح کرد:

«از این دیدگاه ولایت سیاسی، از باب ولایت در باب موقوفات و نوعی امانت بوده و مصلحت موقوف علیهم در آن اصل است. مشروطیت در این گفتمان به محدود بودن قلمرو اختیارات حاکم و حکومت نظریه مشروطه‌ی اسلامی همچون دیدگاهی دوگانه درباره‌ی مشروعیت را تجویز می‌کرد که در آن به نوعی مشروعیت الهی با مشروعیت مردمی تلفیق شده بود.» [۹۱]

لفظاً و معنأً سلطنت مشروطه می‌خواهیم!

پرهیز محمدعلی شاه پس از تاج‌گذاری از تأیید مشروطه بودن نظام سیاسی، با سوءظن و دل‌نگرانی مشروطه‌خواهان مواجه شد. بیش از هر جا در تبریز و در انجمن رادیکال آن، و با توجه به پیشینه‌ای که از شاه جدید می‌شناختند، این دغدغه اوج گرفت. در اواخر ماه ذیحجه، محمدعلی شاه طی نامه‌ای به مجلس که البته دستخط آن را برای طباطبائی و بهبهانی فرستاده بود، به صراحت نوشت: قوانین دولت باید مطابق با موازین شرع محمدی باشد تا قابل اجرا گردد. [۹۲] او به توصیه مشاورانش پی برده بود که کارآمدترین راه مقابله با مجلس و مشروطگی، علم کردن ناسازگاری مشروطه با احکام فقهی اسلام است. در دنباله‌ی خواسته مستقیم شاه، وزرای دولت هم چنین کردند. مشیرالدوله صدراعظم در جلسه علنی مجلس گفت: دولت به شما مشروطه نداده، مجلس مرحمت کرده تا وضع قوانین شود. مخبرالسلطنه هدایت از وزرا هم در خاطراتش روایت جریان را به دست داده است. وی می‌نویسد: وقتی خواسته‌های هفت‌گانه انجمن تبریز به شاه عرضه شد، او در میان خواسته‌ها چند مورد چون عزل نوز را پذیرفته اما تأیید بر مشروطه بودن حکومت را رد کرد. هدایت در ادامه می‌افزاید، هنگام صلاح‌جویی و صحبت با مشیرالدوله صدراعظم عنوان نموده که بهتر است در پاسخ به مجلس بگوئیم در «مملکت اسلامی مشروطه چه معنی دارد، مشروعه باشد» [۹۳]

نماینده دولت در حضور نمایندگان مجلس از قول شاه می‌گوید: ما دولت اسلام هستیم و سلطنت باید مشروعه باشد. مخبرالسلطنه فراتر می‌رود و در ادامه‌ی سخن، وکلا را نصیحت می‌کند که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست، به این دلیل که در دولت مشروطه، آزادی همه چیز هست و در این صورت آزادی ادیان هم باید باشد و این به ضرر اسلام است. در واقع، وزرا کنه اندیشه و ذهنیت شاه جدید در مخالفت با مشروطه را اعلام می‌کردند. می‌دانیم که پیروزی نهضت در شرایطی ممکن شد که جوهر مشروطگی یعنی مجلس شورا بر مظفردالدین شاه بیمار و فاقد توانایی ذهنی، روانی و جسمانی در حال مقاومت تحمیل شد. در فرمانی هم که مشروطه‌خواهان به دست آوردند، نخستین فرمان مظفردالدین شاه، سخنی از مشروطه نبود. در ۱۴ جمادی‌الثانی دست‌خط شاه مبنی بر تشکیل مجلسی مرکب از منتخبین شاهزادگان، علما و اعیان و اشراف قاچاریه و ملاکین و تجار و اصناف صادر شده بود. پیشینه مجلسی که در دوران ناصرالدین شاه برای مدت کوتاهی برپا شده بود و معنی نشستن ریش‌سفیدان مورد تأیید شاه برای پیشبرد اصلاحات ملوکانه داشت، موجب شده بود که با همان ذهنیت چنین دست‌خطی امضاء و تأیید شود. با مقاومت و اعتراض عمومی، بست‌نشینان این دست‌خط را از در دیوار شهر برکنند. چون از مشروطه و شرکت عامه مردم سخنی گفته نشده و عنایت ملوکانه به بندگانش عنوان شده بود. شاه در بستر بیماری و تحت فشار، ناگزیر دست‌خط دوم را صادر کرد و این‌بار به جای مجلس شورا به مجلس شورای اسلامی اشاره شد. سومین دست‌خط هم که در میان آمد، و در ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۴ق توسط محمدعلی شاه صادر شد، در آن تأسیس مجلس شورای ملی و قرار گرفتن دولت ایران در عداد دولت‌های مشروطه و صاحب کنستی‌توسین «مطابق شرع محمدی صلی علیه و آله» ذکر شد. علت فرمان اخیر، پافشاری و اعتراض نمایندگان پیشرو آذربایجان، به ویژه تقی‌زاده و مستشارالدوله و پشتیبانی همه‌جانبه مردم و انجمن تبریز بود. [۹۴] سخنان یاد شده‌ی مخبرالسلطنه و مشیرالدوله هم در فاصله زمانی دست‌خط‌های دوم و سوم ایراد شده است. در فرمان سوم شاه، ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴ق، در مقابل اعتراض و اعتصاب گسترده مردم تبریز و پافشاری و کلای آذربایجان، ناگزیر واژه مشروطه و نظام قانونمند، کنستی‌توسین، را تأیید کرد. به رغم تصریح «لفظاً و معناً» بر مشروطه، شاه زیرکانه در متن فرمان ذکر کرد که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی و مجلس مطابق «شرع مقدس محمدی» نوشته و به اجرا گذاشته خواهد شد.

جمع‌بندی کنیم: محمدعلی شاه با رفتار مخالف مقابل مشروطه و مجلس، سوءظن پیشروان تهران و تبریز را برانگیخت. انجمن تبریز طی تلگرافی به مجلس چند تقاضا مطرح کرد. از جمله مهم‌ترین این تقاضاها درخواست تأیید کتبی مشروطیت نظام، وجود مجلس و قانون اساسی و حق تشکیل انجمن‌های محلی ایالات و شهرها از جانب شاه جدید بود.

تقی‌زاده در روایت خود از اعتراض گسترده ماه ذیحجه (۱۳۲۴ق) در تبریز، می‌نویسد او نامه‌ای در شرح چگونگی مناسبات میان مجلس و شاه و عدم همکاری دولت با نمایندگان، به ویژه در پاسخگو ندانستن وزرا از سوی دولت و دربار در مقابل مجلس، به محمدعلی تربیت یار دیرینش در تبریز فرستاده بود. تربیت نامه را به فعالان انجمن تبریز عرضه کرده و به قول خود تقی‌زاده: «در ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۴ که یک روز پس از وصول مکتوب مزبور بود که هیجان و اعتراض عمومی اوج گرفت. مردم بازار را بسته و در انجمن و تلگراف‌خانه ازدحام نمودند و با ارسال تلگراف به تهران خواسته‌های هفت‌گانه را به تهران اعلام و خواستار رسیدگی فوری شدند. [۹۵]

مخبرالسلطنه هدایت از دولتمردان آن روزگار نیز در خاطراتش پس از شرحی بر مذاکرات هیئت دولت و سخنان مشیرالدوله و خود، مبنی بر طلب مشروعه‌خواهی شاه و دولت و موافقت با عزل مسیو

نوز می‌نویسد: «سعدالدوله گفت: مطلب تمام است، منظور عزل مسیو نوز بود. تقی‌زاده با او طرف شد که به خاطر تو، عزل نوز را جزو مطالب آوردیم والا عزل نوز چه اهمیتی دارد، ما مشروطه می‌خواهیم و غوغا شد.» [۹۶]

همزمان تکاپو در پذیراندن مشروطگی نظام به دربار و دولت، برای رفع کمبود، نواقص و ایرادهای قانون اساسی، در مجلس بحث پر دامنه‌ای در گرفت. کسروی می‌نویسد که برای رفع کاستی‌های قانون اساسی در روز شنبه ۲۶ ذیحجه، مجلس با حضور نمایندگان تبریز کار خود را آغاز کرد؛ می‌افزاید:

تقی‌زاده و حاجی امین‌الضرب هر کدام نوشته‌ی دیگری درباره‌ی کمی‌های قانون اساسی آماده کرده بودند. آنها را خواند و پس از گفت‌وگو و سکالاش چون دیدند در آن باره به سخن بسیاری نیازمندند، بهتر دیدند به همان فهرست درخواست‌های تبریز بس کنند و آنها را نوشته و با دست حاجی مخبرالسلطنه به نزد صدراعظم فرستادند که تا چهار ساعت دیگر پاسخ از شاه گرفته بفرستند. سپس چون پاسخی نرسید هفت تن از نمایندگان برگزیده نزد صدراعظم فرستادند. از آن نیز نتیجه نشد: محمدعلی میرزا ایستادگی می‌نمود و بی‌باکانه پاسخ‌ها می‌داد.» [۹۷]

تقی‌زاده و یارانش با پشت‌گرمی مردم تبریز و جریان پیشرو مشروطه‌خواه در تهران بر مشروطگی نظام تأکید و پای‌فشاری کردند. پاسخ نهایی شاه را هم از دهان صدراعظم و معاونش مخبرالسلطنه خواندیم. شاه به صراحت گفته بود که مشروعه می‌دهد و مشروطه را چون مفهوم غلطی می‌داند، نمی‌پذیرد. رسیدن خبر به مشروطه‌خواهان، اعتراضات گسترده تهران و تبریز و یکی دو شهر دیگر را برانگیخت. شاه تحت فشار همه‌جانبه در روز بعد، سه‌شنبه ۲۹ ذیحجه، به خواست جریان رادیکال مشروطه گردن نهاد و «لفظاً و معناً» طی دست‌خطی، معروف به فرمان سوم مشروطه، بر نظام پارلمانی جدید صحه نهاد. همان‌طور که گفته شد، شاه اما زیرکانه در متن آورد که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه‌ها و دوائر دولتی و مجلس، مطابق «شرع مقدس محمدی» نوشته و به اجرا گذارده خواهد شد. به این روال بود که در این اولین کشمکش مهم میان جریان پیشرو مشروطه که با حضور و نقش فعال تقی‌زاده پیش رفت، محمدعلی شاه موقتاً عقب نشست.

تشکیل کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی

کمتر از دو ماه پس از تصویب قانون اساسی و سر و سامان گرفتن اولیه مجلس، کمبودهای آن در بحث نمایندگان مطرح شد. در جلسه سه‌شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۴ ق (۱۲ فوریه ۱۹۰۷) پس از مطرح شدن ضرورت نوشتن متمم بر قانون اساسی، قرار شد کمیسیونی از اهل بصیرت مجلس انتخاب شود که زبان خارجه بدانند و «از قوانین دول مشروطه» اطلاع داشته باشند و در «امورات داخلی مملکت تتبع داشته و بصیر باشند». یکی از وکلا خطاب به معترضین کاستی قانون اساسی پرسید: «چرا شماها مادامی که وکلای آذربایجان نیامده بود، نظام‌نامه اساسی را تمام [کامل] می‌دانستید اما حالا ناقص می‌دانید» جواب داده شد که نظام‌نامه ناقص است و باید تکمیل شود. همان‌طور که آمد پس از پافشاری تقی‌زاده و چند تنی دیگر، مبنی بر مشروطه بودن نظام و به حمایت از انجمن تبریز و برخی انجمن‌های تهران و نشریات پیشرو و صدور فرمان محمدعلی شاه، مجلس به مثابه قوه مقننه نظام پارلمانی شناخته شد. قانون اساسی را هیئت برگزیده‌ی مشیرالدوله، صدراعظم، نوشته بود، اما این‌بار نمایندگان ملت به قصد تکمیل و رفع نواقص آن کمر همت بسته بودند. جلسه سه‌شنبه ۲۸ ذیحجه نخستین جلسه عمومی مجلس پس از صدور فرمان شاه بود. مجلس شش تن از نمایندگان، سعدالدوله، مشارالملک، امین‌الضرب، سید نصرالله تقوی، مستشارالدوله و تقی‌زاده را به عضویت کمیسیون تدوین متمم و رفع کمبودهای قانون

اساسی معرفی کرد. [۹۸] کمیسیون از اواخر ذیحجه ۱۳۲۴ تا اوایل ربیع‌الاول ۱۳۲۵ قریب سه ماه درگیر بحث برای تدوین اصول متمم قانون اساسی بود. متأسفانه، صورت جلسات و مذاکرات داخلی کمیسیون مکتوب نشده، احتمالاً هر چه هم بوده در واقعه بمباران و غارت مجلس توسط قزاقان شاه از بین رفته است. اما به استناد مذاکرات مجلس، پیرامون محتوا، اصلاحات، و تغییرات مواد آن بحث و جدل صورت گرفت که در کنار یاری از برخی نامه نگاری‌های محرمانه زمانه، می‌تواند در شناخت موارد اختلاف، آرا و استدلال موافقین و مخالفین تا حد زیادی روشن‌گر باشد.

کاستی‌ها و تناقضات قانون اساسی با پافشاری جریان ترقی‌خواه و رادیکال مشروطه به جلسه‌های مجلس کشانده شد. در واقع، دو جریان عمده خواهان اصلاح و رفع ابهام و نواقص قانون اساسی بودند. از یک‌سو جریان لائیک، مکراتیک و رادیکال هواخواه نظام پارلمانی جدید غربی، و در دیگر سوی روحانیون خواستار صراحت بیشتر و دقیق‌تر ادبیات و موازین شرعی و نقش کنترل‌کننده روحانیون بر روند قانونگذاری، بر ضرورت اصلاح قانون اساسی پای می‌فشردند. هر دو جریان بر نواقص متن ۵۱ ماده-ی قانون اساسی و ضرورت رفع آن تأکید می‌ورزیدند.

تقی‌زاده در روند تدوین و تصویب شتابزده قانون اساسی حضور و نقش مؤثری نداشت. وی پس از حضور در مجلس و درخواست‌های چهارگانه‌ی سخنرانی مهم اولیه‌اش، بر پاسخگویی و مسئولیت قوای مجریه و وزرا در برابر مجلس تأکید کرد. در همان جلسات اولیه که اصل نظارت مجلس بر عملکرد دولت وزرا را مطرح کرد، گفت: «لایحه‌ای نوشته شود که این مجلس حق جلوگیری از خرابی‌های مملکت را دارد.» در جلسه ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ق و در پاسخ برخی و کلاً که اعتراض او به نارسایی‌های قانون اساسی را وارد نمی‌دانستند، گفت: «من می‌گویم که لازم بود یک فصلی [در قانون اساسی] را برای وکلای سایر ولایات باقی می‌گذاشتید، که وقتی جمع شوند، حق رأی در آن فصل را داشته باشند.»

اشاره تقی‌زاده به تصویب شتابزده قانون اساسی توسط وکلای تهران، در غیاب و فقدان تأثیر نمایندگان سایر نقاط ایران، و از جمله آذربایجان، بود. در واقع پنجاه و چند نفر از نمایندگان تهران آن قانون را تصویب کرده بودند. و کلاً و برخی مشروطه‌طلبان در هراس از مرگ احتمالی مظفرالدین شاه، به سرعت پیش‌نویس قانونی را تأیید و تصویب کردند که توسط هیئتی در دولت و با شرکت پسران صدراعظم، حسن و حسین پیرنیا، تنظیم شده بود. کشمکش با دربار بر سر مسئولیت وزرا موجب شد که حتی شاه و درباریان و دولت هم خواهان تغییراتی چند در مواد قانون اساسی شدند. به هر حال، قانون اساسی با جرح و تعدیل و سازش‌هایی با امضای شاه جنبه قانونی یافت. همان‌طور که گفته شد، ابهامات و تناقضات در مسئولیت دولت برابر مجلس و دربار، جزئیات نا دقیق و ناروشن تفکیک قوا، چپستی و چگونگی قوه قضائیه و رابطه آن با دو قوه مقننه و مجریه و بسیاری موارد دیگر، ضرورت بازنگری و تدوین متمم را پیش آورد.

ترکیب اعضای کمیسیون تدوین متمم

آدمیت فکر «اصلاح ترتیب قانون اساسی» را به نام هم محفل پدرش، سعدالدوله می‌نویسد. آنچه از صورتجلسه مذاکرات مجلس در دست داریم، نشان می‌دهد که این مخبرالملک نماینده تجار تهران بود که در جلسه‌ای که مسئولیت وزرا و غیبت آنها در مجلس طرح شد، به‌طور غیرمستقیم به موضوع اشاره کرد. در جلسه ۲۳ ذی‌قعدة که بر نقض قانون اساسی تصویب شده بدون حضور وکلای ولایات، ایراد وارد شد و تقی‌زاده تأکید کرد که لازم بود فصلی را برای سایر وکلا باقی می‌گذاشتند تا آنها هم به عنوان

نمایندگان ملت رأی خود را عرضه کنند. این مخبرالملک بود که پیش از سخنان تقی‌زاده گفت: «من این ایراد را از مجلس دارم که آقا سید حسن تقی‌زاده چند وقت است که این ایراد را می‌کنند. اگر وکلای تهران حق داشتند که شروع به کار بنمایند و تأسیس قانون اساسی کنند، پس چرا می‌گویند که هنوز وکلای سایر ولایات حاضر نشدند و شاید آنها [به این مواد] رأی نمی‌دادند.»

بنا بر این سخن نماینده‌ی حقوقدان تهران، برادرزاده صنیع‌الدوله، که هیچ رابطه نزدیکی میان او و تقی‌زاده در مجلس اول مشاهده نمی‌شود، بلکه بر سر اتابک و خویشاوندش که قاطعانه در مقابل تقی‌زاده ایستادند با هم اختلاف داشتند، این تقی‌زاده بود که چند بار به نواقص قانون اساسی معترض شد که بدون حضور وکلای غیرتهرانی تصویب شده بود. ما متن کامل مذاکرات را در دست نداریم ولی می‌دانیم همه آنچه در مجلس گذشت، ثبت نشده و مخبرالملک به تذکرات چندباره و قبلی تقی‌زاده در این سخنان اشاره صریح دارد.

تا زمانی که سند معتبر دیگری فراتر از مذاکرات موجود مجلس به دست نیاید، سهم توجه مجلس به کاستی‌های قانون اساسی و ضرورت اصلاح آن را نمی‌توان به سعدالدوله محدود کرد؛ کماینکه مدعیان این امر هیچ سند و شاهد مسلمی ارائه نداده‌اند. [۹۹] با بررسی اسناد و آثار تاریخی، اشاره‌های معتبری از مستشارالدوله و تقی‌زاده فعالین کمیسیون و میرزا فضل‌علی آقا نماینده شیخی تبریز می‌یابیم که با روایت کسروی و برخی داده‌های دیگر تصویر نسبتاً کاملی از آنچه گذشته می‌توان ترسیم کرد. سعدالدوله در همان جلسه ۲۸ ذیحجه که اعضای کمیسیون تعیین شد، تذکر داد: «این متمم قانون اساسی را طوری باید بنویسیم که مطابق باشد با قوانین سلطنت مشروطه و موافق با قانون شرع هم باشد.»

گزارش دو عضو کمیسیون، تقی‌زاده و مستشارالدوله، پیرامون نقش سعدالدوله در تدوین متمم نشان می‌دهد که او برخلاف ادعاهای مرسوم نقش برجسته‌ای در این امر نداشته است. کماینکه می‌دانیم او به زودی از مجلس استعفا داد و به دولت و سپس دربار پیوست و در مقابل مجلس و نمایندگان آذربایجان ایستاد. تقی‌زاده می‌نویسد: پس از «انقلاب تبریز» و تحمیل خواسته‌های هفت‌گانه‌ی انجمن تبریز و تحمیل کردن مشروطگی نظام جدید به شاه، کمیسیون متمم تشکیل شد. به روایت تقی‌زاده، سعدالدوله صرفاً در یکی دو جلسه کمیسیون حاضر شد و بعد چون ریاست‌طلبی ذاتی او ارضا نشد، از شرکت در جلسات بعدی خودداری کرد. «و همه را سه چهار نفر از وکلا نوشته و تمام کردند.» تقی‌زاده علاوه بر خود و مستشارالدوله، سید نصرالله اخوی (تقوی) و صدیق حضرت مدرس حقوقدان مدرسه عالی سیاسی را در نوشتن پیش‌نویس اولیه متمم دخیل می‌داند.

سهم سعدالدوله در کمیسیون علاوه بر حضور در چند جلسه اولیه، در ارائه یک سند مرجع فرانسوی زبان به اعضای کمیسیون متذکر شده است. تقی‌زاده خود می‌نویسد: «برای نوشتن قانون مأخذ و کتب لازمه در دست نبود و فقط یک جلد قانون اساسی بلژیک که آن را سعدالدوله از میرزا اسمعیل‌خان منشی سفارت بلژیک به عاریت گرفته بود در دست کمیسیون بود که آن را اساس قرار داده و بعدها از قانون اساسی فرانسه و دول بالکان بعضی چیزها بر آن افزوده و نوشتند.» [۱۰۰]

مستشارالدوله هم در نامه‌ای به ثقه‌الاسلام تبریزی به تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ ق [۱۰۱] می‌نویسد: سعدالدوله چون مجلس را مجمع بقال و عطار می‌داند: «دو بار شق و رق به مجلس آمده اما کاملاً مالیده شده بیرون رفته‌اند» که حاکی از رویکرد تحقیرآمیز و پرتفرعن سعدالدوله اعیان مسلک به مجلس نمایندگان مردم و مقابله‌ی قاطعانه‌ی نمایندگان با رویه استبدادی او بود. او که در باطن با دربار همدل

بود و سیاست را از درون زد و بند با شاه و دولتمردان کهنه‌کار قاجار می‌جست، چندی بعد از مجلس استعفا داده و به آنان پیوست.

تقی‌زاده در نوشته دیگری از محقق‌الدوله و صدیق حضرت به‌عنوان افرادی یاد می‌کند که به کمیسیون پیوسته و سهم مؤثری ایفا کردند. [۱۰۲] مخبرالسلطنه هدایت رابط دولت با کمیسیون بود و قرار شد برخی اسناد و کتاب‌ها و پیشنهادات رسیده را به کمیسیون تحویل بدهد. هدایت به مآخذ خاطرات خود در این زمان خواهان مشروعه بود و مشروطه را مناسب حال ایران نمی‌دانست. [۱۰۳] بنابراین، نمی‌دانیم او تا چه حد با کمیسیون همکاری کرد. او با لحنی تمسخرآمیز از رویدادهای روزگار می‌نویسد: «جوانان بی‌تجربه هر کدام رساله‌ای از انقلاب فرانسه در بغل دارند و می‌خواهند رل رفسپیرو دانتون را بازی کنند و آخر کار آنها را ندانسته‌اند. گرم کلمات آتشینند، از بروت آخر کار اطلاع ندارند.» [۱۰۴]

عضو دیگر کمیسیون، سید نصرالله اخوی (تقوی)، که غالباً به نام حاجی نصرالله در متن مذاکرات مجلس شناخته شده، از وکلای طلاب و ظاهراً در زمره شریعت‌خواهان مجلس اول بود. او به عضویت «انجمن مخفی» شناخته شده و در کنار دیگر طلاب و روحانیون عضو آن، آنگونه که ناظم‌الاسلام در تاریخ بیداری آورده، حضور داشته است. در کتاب دیگرم پیرامون بایبان ازلی ایران درباره او و مراودات ازلی اش مفصل تراشاره کرده‌ام. سید نصرالله از اعضای جامع آدمیت به رهبری عباسقلی خان آدمیت به شمار آمده است. [۱۰۵] در کمیسیون متمم و مذاکرات مجلس اول، او را به‌عنوان مدافع شریعت و روحانیون می‌شناسیم. از یک‌سو همراه با میرزا محسن، داماد مجتهد بهبهانی به‌عنوان کارگزاران «انجمن مخفی» عمل می‌کرد و از سوی دیگر به همراه ۱۴ نماینده دیگر عضو جامع آدمیت قرار داشت. به سخنان و عملکرد او در این باره اشاره خواهیم کرد.

مستشارالدوله عضو مؤثر دیگر کمیسیون، که بی‌همراهی او با تقی‌زاده توانمندی جناح لائیک آن - چنان که خواهیم دید نمی‌توانست بروز کند، در خانواده‌ای اعیان در تبریز به دنیا آمده بود. با تحصیل در عثمانی (۱۳۰۰ ق) و کار در سفارت ایران در استانبول (۱۳۰۳ ق) با تحولات و آرای تجددخواهان آن سرزمین آشنا شد. از ۱۳۰۹ در وزارت امور خارجه در آذربایجان به کار گرفته شد. در مجلس اول به عنوان نماینده اعیان آذربایجان برگزیده شد. کارنامه او در مجلس اول در مجموع حاکی از استواری و تجددخواهی پیشروانه‌ی اوست. در دوران استبداد صغیر بیش از هفت ماه در باغشاه زندانی بود. پس از فتح تهران به عضویت هیئت مدیره موقت درآمد. در دوره دوم به عنوان نماینده آذربایجان به مجلس راه یافت و از جمله رؤسای برجسته مجلس دوم درآمد. در ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ از مجلس استعفا کرد. سال بعد به‌عنوان وزیر داخله منصوب شد. از آن پس به تناوب در هیئت دولت حضور داشت.

به گواهی اسناد و صورتجلسه مذاکرات مجلس اول، او از جمله موثرترین و برجسته‌ترین نمایندگان ترقی‌خواه در پیشبرد امر مشروطه بود. در جلسات مجلس، کمیسیون‌های مختلف و در ارتباط با دولت فعال و مؤثر بود. تقی‌زاده در سخنرانی در رثای دوست قدیمی‌اش مستشارالدوله در موزه‌ی ایران باستان، میرزا صادق را از «ارکان مشروطیت و آزادی سیاسی ایران» خواند. از جمله علمداران مشروطیت و استواری مجلس اول دانست که مصالح مملکت و ملت را همواره در نظر داشت:

«مشارالیه در مبارزه برای حقوق ملت و تدوین متمم قانون اساسی یکی از زحمتکشان درجه اولی بود و جانش دائماً در خطر بود. داستان مبارزات او در آن زمان با همراهی رفقای دیگرش مانند حاج میرزا ابراهیم آقا و دیگران تاریخ دوره‌ی مجلس اول است. در واقعه میدان توپخانه وقتی که روز اول بسیار خطرناک بود و مدافعین مسلح - آنهایی از مشروطه‌طلبان که توانستند اسلحه پیدا کنند و بردارند

و بیشتر آذربایجانی بودند [۱۰۶] - شب وکلای آذربایجان را حلقه‌وار احاطه کرده و جمعاً به منزل مستشارالدوله بردند و از آنجا مخفیانه یکان یکان به مامنی مانند... رفتند و شب را آنجا گذراندند. وی عضو کمیسیون بودجه (که آن وقت کمیسیون مالیه نام داشت) و چندین کمیسیون مهم دیگر هم بود. مستشارالدوله علاوه بر قوه‌ی نطق و فصاحت بیانش نویسنده بسیار زبردست و بلیغ بود به حدی که بی‌مبالغه می‌توان در این باره گفت وی شماره‌ی اولین، ارباب قلم بود. با کمال سهولت مراسله و بیانیه و خطابه‌ی فوق‌العاده فصیح و پرمعنی و مؤثری می‌نوشت [۱۰۷] آخرین مراسله‌ی مجلس به محمدعلی شاه که در پی آن مجلس ملی را به توپ بستند به قلم او بود. [۱۰۸] تقی‌زاده پس از ذکر کارنامه مستشارالدوله در زمان مشروطه، به رغم تفاوت نظر در دوران مجلس دوم با وی و با فراخ اندیشی بی‌آنکه به این موضوع اشاره کند، می‌افزاید که «او و من در دوره‌ی اول [مجلس] همیشه با هم و نزدیک‌ترین همه بهم بودیم» و تأکید می‌کند که: «نام مستشارالدوله از یاد ایرانیان نخواهد رفت و مبارزات او برای آزادی سیاسی ملت ایران در تاریخ مشروطیت ایران باید ثبت شود.» [۱۰۹]

عملکرد کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی

اولین اقدام کمیسیون، ترجمه برخی مواد قانون اساسی بلژیک و سپس همتایان فرانسوی، بلغاری و عثمانی آن بود. پس از برگزاری جلسات متعدد، پیش‌نویسی که متن آن را در دست داریم، به عنوان پیشنهاد اولیه و مقدماتی جهت اظهار نظر عمومی وکلای مجلس چاپ و توزیع شد. متنی که تفاوت‌های آن با آنچه به‌عنوان متمم قانون اساسی تصویب و در دسترس است، ماهوی و قابل تأمل است. با پای فشاری جریان رادیکال کمیسیون، به ویژه تقی‌زاده و مستشارالدوله، و یاری دو حقوقدان نامبرده مدرسه علوم سیاسی تهران، در این پیش‌نویس اولیه اصول مترقی و پیشروی تنظیم و عرضه شد.

تدوین پیش‌نویس اولیه مواد متمم قانون اساسی را می‌توان مهم‌ترین تجسم و عرصه رویارویی و کشمکش دیدگاه‌های لائیک با شریعتمداران از یک‌سو، و چالش میان مجلس با دربار و دولت از سوی دیگر دانست. بحران ژرف و عمده‌ی مجلس اول در سهم‌خواهی جناح‌های مختلف و تلاش در گنجاندن اهداف و خواسته‌های خود در متن قانون و به خصوص در چالش و چگونگی گذر از موانع فقه سنتی به نظام حقوقی جدید بروز کرد. این کشمکش فقط به درون کمیسیون چند نفره تدوین قانون محدود نماند، بلکه به عرصه عمومی در مجلس، دولت، دربار، انجمن‌ها، روحانیون داخل کشور و عتبات، نشریات، و بحث‌های روشنفکران کشانیده شد و صف‌آرایی گسترده و شکننده‌ی ائتلاف‌های اولیه‌ی دوران مشروطیت را روشن‌تر نمود. شناخت ابعاد تاریخی این رویداد مهم تاریخ معاصر روشنگر کارنامه، بینش و کنش افراد و جریان‌های درگیر در آن را روشن‌تر می‌کند.

ابتدا ببینیم در مجلس چه گذشت. سخنان پراکنده و مبهمی که در روزنامه مجلس در خصوص متمم قانون اساسی می‌توان یافت، چندان روشن نیست. به نظر می‌رسد که تا اواخر ماه صفر ۱۳۲۵ق، یعنی دو ماه بعد از تشکیل کمیسیون تدوین متمم، غالب بحث‌ها در جلسه‌های غیرعلنی مجلس و گردهمایی‌های خصوصی حاشیه‌ای و ثبت نشده، رد و بدل شده است. پای فشاری و دستکاری‌های روحانیون و وکلای شریعت‌خواه، متن پیشنهادی اولیه‌ی کمیسیون را در جلسات محرمانه از بنیان به چالش کشانده بود. شواهد پراکنده‌ی آن در جراید و گزارش شاهدان آن روزها پیداست. در جلسه ۲۳ صفر ۱۳۲۵ق، جوانبی علنی از این کشمکش پنهان مانده بروز کرد. حاج میرزا ابراهیم آقا وکیل تبریز در ادامه بحث مسئولیت وزرا در مقابل مجلس پرسید: «قرار بود در همین روزها متمم قانون اساسی در

مجلس قرائت شود. هیچ مذاکره نشد، پس این ملت بیچاره این همه زحمت کشیدند، نتیجه فقط همان گرفتن لفظ مشروطه بود؟»

تقی‌زاده سخن همراه تبریزی خود را پی گرفت و افزود:

«اینکه آقای حاج میرزا ابراهیم اصرار دارند در متمیم قانون اساسی، جهت این است که مردم به ما اذیت می‌کنند و می‌گویند آخر مقصود فقط همان گرفتن لفظ مشروطه نبود. لهدا خواهش می‌کنم نوعی همت کنید که این متمیم قانون اساسی در این دو سه روزه تمام شود.»

مستشارالدوله در الگو و نحوه‌ی وضع قانون در مجلس در همین جلسه ابراز کرد: اگر قرار است در فکر تصحیح عملکرد اشتباه و نادرست پیشین باشیم، از آنجا که انباشت تجربی مطلوبی نداریم: «لازم است از یک جایی اقتباس نماییم که در این امورات از روی تجربه کار کرده‌اند. تجربه چه چیز است؟ عطف به ماسبق و بدیهی است کارهای سابق ما تمام خراب است. پس باید اقتباس از آنها بکنیم که خوب تجربه حاصل کرده‌اند، ره چنان رو که رهروان رفتند.»

گرچه سخن از وضع قانون و تعیین تکلیف دو شغله بودن کارکنان دولت بود، اما استدلال و روح کلی قانونگذاری مبتنی بر حقوق جدید را هم به بحث می‌گذاشت و کنایه‌ای هم به کشمکش بر سر اصول متمم در برداشت؛ چرا که بلافاصله مجتهد بهبهانی در مقام پاسخ، سخنانی ایراد کرد که رویکرد و توجیه روحانیون «مشروطه‌طلبی» چون او را نشان می‌داد، به قولی «حیله شرعی را در قانونگذاری جدید عرفی» به یاری گرفته و «سنت ریا و فریب را در ایدئولوژی سیاست عقلی هم وارد می‌گردانید» [۱۱۰]

بهبهانی راه‌حلی را پیش پای مجلس شورای ملی نهاد که هر قانونی وضع و تصویب می‌کنند، باید وانمود شود که از اصول شرعی خود ما برآمده و به منشأ غیرشرعی و فرنگی آن اشاره نکنند. این رویکردی عمل‌گرایانه بود که هر دو سوی جریان به استدلال ریاآلود پوشانده و بر رویه و محتوای آن ادعان داشتند. بهبهانی گفت:

«من یک خواهشی دارم از شما و آن این است هیچ وقت شخصاً عنوان نکنید که در فلان دولت [فرنگی] همچو کرده‌اند، ما هم بکنیم. زیرا که عوام ملتفت نیستند و به ما [روحانیون] برمی‌خورد و حال آن که ما قوانین داریم و قرآن داریم و نمی‌خواهم بگویم که اسم [قانون موضوعه فرنگی] را نبرید، اسم ببرید و بگویید. لیکن بشکافید [دروغ‌پردازی کنید] و معلوم شود [تا پنهان شود] که این کاری که آنها کرده‌اند، از روی حکمت بوده و از قوانین شرعی ما اخذ کرده‌اند.»

شاهزاده اسدالله میرزا نماینده شاهزادگان پایتخت و عضو جامع آدمیت [۱۱۱] در پی سخنان و توصیه واستدلال ریاآلود مجتهد در تدوین قانون به تأیید عنوان کرد:

«بدیهی است که ما رجوع به تاریخ نماییم و می‌بینم این ممالک خارجه قوانین صحیحی که دارند تمام از روی قرآن و قوانین شرع ما برداشته‌اند. کتبی که دارند بنیان آنها بر قوانین شرع ماست.»

فرهنگ سیاسی و در پی آن ادبیات سیاسی و مفاهیم و واژه‌های عرضه شده در عصر مشروطه می‌تواند مدخل و منشأ بحث مفصلی قرار گیرد که در این محدوده مجال پرداختن به آن نیست، اما اشاره‌هایی است برای ادامه روشن‌تر بحث. واژه‌هایی که در ادبیات مشروطه و بحث‌های مجلس بارها به کار می‌رفت، با مفهومی متفاوت از معادل واژگان در فرهنگ متعارف آن روزگار، در ایران بی‌پیشینه نبود و معانی نسبی مشخصی را به ذهن تداعی می‌کرد؛ اما واقعیت این بود که نمی‌توانست مفهوم سیال و هم‌زمانی [۱۱۲] نهفته در آن واژه‌های جدید فرنگی باشد. این بحث را در فرصت دیگری پی گرفته‌ایم. به ادامه داستان متمم بازگردیم.

در همان جلسه ۲۳ صفر، صدیق حضرت، مدرس مدرسه علوم سیاسی به پشتیبانی تقی‌زاده از ضرورت «امروزی» بودن قانون‌های مطرح شده در پیش روی مجلس، به ویژه متمم، سخن گفت و آن بیانگر روح لائیک قانون و کنایه‌ای دیگر بر حامیان شریعت‌مدار مدافع مداخله فقه سنتی در متن قانون به شمار می‌رفت. رئیس مجلس در مقابل این اظهارات به سخن برآمد و عنوان کرد که متمم: «قانون اساسی تمام شده ولی باید به واسطه اهمیتی که دارد در انجمن علی‌حده یک مرتبه خوانده شود که آقایان حجج اسلام همه حضور داشته باشند. این است می‌گویم مشکل است این ماه به مجلس بیاید، زیرا که چند روز دیگر قتل است و تعطیل می‌شود.»

بنابراین نتیجه‌گیری صنیع‌الدوله، درمی‌یابیم که کمیسیون پیش‌نویس، متمم پیشنهادی خود را نوشته است، بی‌آنکه بگویند چرا در جلسه‌های علنی مجلس اشاره‌ای به متن آماده متمم نیست، از فحوی درونی کلام می‌فهمیم که متن یاد شده با شریعت‌خواهان مشکل پیدا کرده و آنها خواسته‌اند «انجمنی از علما»، علی‌حده، با حضور حجج اسلام به بررسی آن بپردازد.

در جلسه بعد، ۲۵ صفر، ابتدا میرزا طاهر تنکابنی نماینده طلاب تهران از طرف «انجمن طلاب» نامه‌ای خطاب به مجلس ارائه کرد که پی‌جوی وضعیت متمم شدند و طی اتمام حجتی، سه روز مهلت دادند تا کار متمم به جلسه علنی مجلس بیاید و سرنوشتش روشن شود. حاج سید نصرالله عضو جامع آدمیت، با تأیید رئیس مجلس تأکید کرد که مهم‌تر از متمم، تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی است، چرا که همه ولایات مغشوش است و باید با تصویب آن رفع این اغتشاشات بشود. این اشاره‌ها حاکی از اولویت پیش روی مجلس بود، علی‌رغم جریانی که او نمایندگی‌اش می‌کرد، از اوج‌گیری نهضت توده‌ای انجمن‌سازی و فشارهای آنان از بیرون بر مجلس، بیشتر نگران بودند و می‌خواستند این جنبش سیاسی را که خواهان سهم و مشارکت در سرنوشت کشور بود، هرچه زودتر محدود و مهار کنند. بی‌شک تدوین قانون مدونی برای فعالیت تشکیلاتی لازم بود اما نمی‌توانست اهمیت و اولویت متمم را لاپوشانی کند. طباطبائی مجتهد حاضر در جلسه هم تأکید کرد که این انجمن‌های پرتعداد اسباب اغتشاشی شده‌اند و «اهم مطالب ملاحظه این امورات است که رفع اغتشاشات بشود». به این بحث در گفتار پیرامون انجمن‌ها باز خواهیم گشت. به هر حال، با عوض کردن فضای مجلس و تغییر جهت آن از متمم به انجمن‌ها موضوع دستکاری‌های اهل شریعت در متن پیش‌نویس متمم در جمع‌های محرمانه راه، پوشانده شد.

مجلس در روزهای بعد با بحث داستان فروش دختران قوچان، آمدن اتابک به ایران، تحرک انجمن‌ها و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی مشغول و درگیر بود و نامی از متمم در جلسات علنی برده نشد. اما بنابر شواهد تاریخی در دست، که در شرح رویدادها به آنها اشاره خواهیم کرد، درمی‌یابیم که در جلسات سری و «انجمن جداگانه علما» بحث برای تغییر متن پیش‌نویس اولیه و شرعی کردن مواد متمم ادامه دارد. به گزارش روزنامه مجلس [۱۱۳]، به تماشایچیان اطلاع دادند امروز به واسطه قرائت متمم قانون اساسی مجلس علنی منعقد نخواهد شد و تمام و کلاً با حضور رئیس مجلس و حجج اسلام در جلسه سری به بحث در آن زمینه پرداختند. از همین روز به بعد، نام ایرادکنندگان سخن در مذاکرات مجلس و یا روزنامه‌ها حذف می‌شود که حاکی از شدت اختلاف نظر و بحرانی بودن اوضاع بود. هراس گردانندگان مجلس و «آقایان» از اینکه مردم کوچه و بازار، انجمن‌ها و نشریات، بدانند که نظر واقعی و روشن موافق و مخالف اصول متمم چیست، افکار عمومی را از یافتن صریح سخنان مطرح شده، حتی در جلسات علنی مجلس هم محروم کرد. شاه هم در این زمان بی‌کار ننشست و همگرا با مداخله علما، خواست سابق خود مبنی بر مشروعه کردن نظام را از سر گرفت. لایحه‌ای به مجلس فرستاد که در

آن با رویکرد شریعت‌مآبی از مجلس، مشروعه خواسته بود. در جلسه ۱۸ ربیع‌الاول (۱۳۲۵) از زبان «یکی از وکلای» متدین می‌خوانیم که:

«به موجب دست‌خطی که اعلیحضرت فرموده‌اند قانون اساسی مشروطه این مملکت موافق شرع باشد، باید خوردن مسکرات و فروش مسکرات و سایر منهیات و تریاک فروشی قدغن و موقوف شود.»

مجلس چندان توجهی به خواسته آن وکیل نکرد و در ادامه بحث سخنانی مفصل از سوی «یکی از وکلای آذربایجان» ذکر شد که درخواست کرد، مجدداً اسامی مذاکره‌کنندگان در مجلس در روزنامه‌ها ذکر شود تا همه بدانند چه می‌گذرد و «اختلاف آرا» را بشناسند.

یازده روز پس از آن جلسه «سری» و حذف نام سخنرانان مجلس، در بررسی متمم، در جلسه علنی مجلس، ۲۵ ربیع‌الاول، در میان بحث‌های مختلف، یکی از وکلا اظهار امیدواری کرد متمم قانون اساسی که برای «دفعه سیم قرائت شده»، هر چه زودتر به اتمام رسد. حاج سید نصرالله تقوی عضو معمم کمیسیون متمم عنوان کرد:

«تأخیر اختتام نظام‌نامه اساسی از آن باب است که قانون ما قانون مقدس شرع محمدی است. باید نهایت دقت بشود که مبدا سر مویی خلاف شود. مقصود این است که واسطه‌ی پاره‌ای از عنوانات اسباب اغتشاش اذهان فراهم نشود. اگر قدری تعویق افتاده به ملاحظه دقت و مواظبت تامی است که باید رعایت شود.»

به عبارت روشن‌تر، تقوی در توجیه علت تأخیر عرضه متمم در جلسه علنی مجلس در پرده می‌گوید که متن پیش‌نوشته‌ی اولیه کمیسیون از جانب روحانیون پذیرفته نیست، لذا برای پرهیز از «خلاف» و «اغتشاش اذهان» و در سوی تطبیق با «قانون مقدس شرع محمدی» باید با دقت تمام اصلاح و بازنویسی شود.

کارنامه‌ی سید نصرالله تقوی عضو جامع‌آدمیت که سروسری هم با محفل مخفی ازلیان داشت و از اعضای فعال کمیسیون متمم هم بود، شایان توجه است. به گواهی مذاکرات مجلس، او خلاف رویه عمومی و پیشرو یاران ازلی خویش در مقابل جریان مترقی و لائیک قانون‌خواه قرار داشت. بنابراین می‌توان از بحث و تقابل همه‌جانبه‌ی میان او و تقی‌زاده و مستشارالدوله و همراهانش در کمیسیون متمم سخن راند. هرگاه کشمکش عریان میان شرع و قوانین عرفی و لائیک پیش‌آمد، او جانب شریعت را گرفت؛ رویکردی که حاکی از نگره و تلاش او در کشمکش پنهان در جلسات غیرعلنی مجلس و کمیسیون تدوین متمم است. اظهار این امر که قرائت سوم متمم هم به پایان رسیده، نشان می‌داد که پیش‌نویس اولیه‌ی کمیسیون تا آن زمان دستخوش تغییرات بسیار به سود شرع شده بود.

در جلسه علنی اول ربیع‌الثانی سید محمد تقی هروی محرر سابق سید عبدالله مجتهد، به مجلس اطلاع داد که «همه روزه حجج‌اسلامیه» در «چند مجلس مذاکره می‌کنند» و به تدریج هر فصل آن را به «دقت و تحقیق ملاحظه» می‌کنند تا «بعدها دچار اشکالی نشویم». حاج میرزا آقا‌نماینده تبریز از اغتشاش اوضاع آذربایجان خبر داد که فعلاً مدتی است همه دست از کار کشیده‌اند و تا مقاصد انجام نپذیرد به کار باز نمی‌گردند. خوف آن می‌رود که این اغتشاش به همه جا سرایت کند و قسمی سخت شود که جلوگیری نشود. «حالا باید چاره اندیشید» و کار متمم نظام‌نامه اساسی - که در صدر خواسته‌های آنان است - را به سرانجامی برسانیم. وقتی وکیل‌التجار مجدداً اصرار بر پیشبرد هر چه زودتر امر متمم کرد، سید محمد تقی هروی باز به هواخواهی حجج‌اسلام و شریعت گفت:

«ما مردم باید بدانیم که ما مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است و این قانون اساسی قانونی است که باید امور یک مملکتی بر وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آن را

به کرات حجج اسلامیه بررسی نموده، اگر ده هزار نفر هم اجتماع کنند و خون ما هم ریخته شود، نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق [شرعی] قانون مجری شود. ما باید از حجج اسلامیه استدعا نموده که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظام‌نامه را تمام کنند.»

مشخص بود که کار از کنترل کمیسیون متمم بیرون آمده و در کف و اختیار حجج اسلام قرار گرفته و سرنوشت آن به تغییرات فصل به فصل متن نوشته شده توسط تقی‌زاده و دیگر اعضای هم‌فکر او، به دستکاری آقایان بستگی یافته است.

چند روز بعد، ۶ ربیع‌الثانی، محمد تقی هروی پیش از خواندن لایحه درخواست زرتشتیان بر مساوات حقوق با دیگر «برادران وطنیه»، عنوان کرد که معلوم می‌شود «بعضی از مفسدین به القاء پاره‌ای شبهات» آنان را به هیجان درآورده و تحریک کرده که چنین خواستی دارند. فضای خفقانی زمانه از ورای سخنان نسنجیده و ترس خورده و سازش‌طلبانه همه و کلا، در این جلسه بیش از همیشه پیدا است. همه به نوعی در توجیه و لاپوشانی اوج‌گیری اختلاف در جلسات غیرعلنی و محافل پشت پرده، نقش داشتند. یکی «نقاقت» داشتن آقایان را علت تأخیر متمم خواند. تقی‌زاده هم با ذکر اینکه «مجلس ملی به جهت تأسیس قوانین است» و افزودن اینکه قانون ما همان قانون اسلام است که زمینه‌ای بود برای سخن اصلی بعدی‌اش:

«اینکه می‌گوییم قانون به انضمام قواعد اجرائیه و عریضه است، هر کسی حق دارد در قوانین نظری نماید. اینجا جای اظهار تقدس نیست، آن هم باید دقت شود.»

گفتاری در لفافه اما روشن برای اهل بصیرت. می‌گفت کار مجلس تدوین «قواعد اجرائیه و عریضه» است، چون هروی و نمایندگان دیگر او را به یادآوری این سخن کشاندند که مجلس قانونگذار جای «اظهار تقدس» نیست، کنایه‌ای بود به آنان که مجلس را با محل انجام فرایض دینی یکی دانسته‌اند. اشاره زیرکانه‌ای هم داشت به اینکه «هر کسی» می‌تواند درباره قوانین اظهار نظر کند که کنایه از مداخله‌ی روحانیون در متن پیش‌نویس بود. درواقع، آنها را همچون سایر شهروندان کشور دارای حق نظر دانست و نه بیشتر.

بیش از آنکه در مذاکرات مجلس پیشتر رویم، ببینیم که همزمان در بیرون مجلس و افکار عمومی چه می‌گذشت. عواملی که بسیار گسترده در پی اعمال فشار بر مجلس برای گنجاندن آرای مورد نظر خود در متن متمم بودند. با وجود فضای سانسوری سخت جلسه‌های علنی مجلس، خبر داریم که در کشاکش تدوین متمم، مخالفین و متشرعین با اتهام بایی‌گری به مقابله با تقی‌زاده و یارانش برخاستند. به استناد نامه‌های خصوصی و مفصل مستشارالدوله به ثقه‌الاسلام تبریزی، می‌توان از اعمال فشار و اتهامات به کسانی مطلع شد که جرم اصلی ایشان نوآوری قانونی و دفاع از آزادی و حقوق مساوی مردم ایران بود.

در نهم ربیع‌الاول (۱۳۲۵ق) که کار پیش‌نویس اولیه متمم قانون اساسی - که چند نسخه آن به جا مانده، توسط کمیسیون مدت‌ها بود تمام شده و در اختیار سایر وکلا قرار گرفته و بحث‌ها به جلسات غیرعلنی با حضور حجج اسلام کشیده شده بود؛ مستشارالدوله طی نامه‌ای محرمانه به ثقه‌الاسلام تبریزی ضمن معرفی همراهان و مخالفین خود برای نخستین بار در نوشته‌ای، تقی‌زاده یار رادیکال و لائیک خود در کمیسیون متمم را چنین معرفی می‌کند: «الحق جوان وطن‌پرست و غیور و صاحب بصیرت و عزم است و رکن رابع ارکان اربعه» [۱۱۴]

از اشاره نامه‌های بعدی درمی‌یابیم که ارکان اربعه متشکل از مستشارالدوله، تقی‌زاده، میرزا ابراهیم آقا و میرزا آقا فرش‌ی هم‌آواز روح غیر شرعی قانون و مواد لائیک و مترقی متمم‌اند. مستشارالدوله دو

هفته بعد، ۱۳ ربیع‌الاول، در نامه‌ی مفصل محرمانه دوازده صفحه‌ای گزارش اوضاع پایتخت، تشکیل هیئت دولت امین‌السلطان و اعتراض گسترده‌ی انجمن‌ها و مردم به تعدی و اجحاف و خواست آزادی راه، به مراد شیخی خود ثقه‌الاسلام می‌دهد. وی می‌نویسد «مظلومین ایران یک‌باره بیدار شده، قبول ظلم نمی‌کنند»، امین‌السلطان تحت فشار از داخل و خارج مجلس برای استعفاست.

مستشارالدوله گرچه به پیروی ثقه‌السلام در این زمان هواخواه صدارت اتابک و مخالف نظر تقی‌زاده در این باره است، اما از او به بدی یاد نمی‌کند و همچنان با اصول متمم به تقویت جبهه لائیک مشروطه، به هم‌صدایی ادامه می‌دهد. در نامه پنج روز بعد، ۲۷ ربیع‌الاول، به دغدغه‌ی نمایندگان در رسیدگی به متمم اشاره می‌کند و با زبانی طنزگونه می‌گوید:

«آقایان عصای شریعت را کشیده و به آن می‌تازند و قانون اساسی [اسلامی] درست کرده‌اند. جماعتی حجج اسلام و غیره درصددند اگر بی‌حضور آنها قانون اساسی را مجلس تصویب کند، و اشربعتا را در تکفیر مجلسیان بلند کنند. به هر نحوی بود، کمیسیونی مرکب از آقایان سید عبدالله و پسرانش، آقا سید محمد [طباطبائی] و پسرانش، شیخ فضل‌الله و پسرش، امام جمعه تهران و چند نفر از ملاهای نافذالقول دیگر با امام جمعه خویی و میرزا فضلعلی آقا آدو نماینده متشرع و شیخی تبریز] و وکیل زنجان [شیخ ابراهیم زنجانی] و ما که اجزای کمیسیون هستیم، هر دو روزی این بیچاره قانون اساسی مورد بحث ماست و کم‌کم مجلس مباحثه علمی و مشاجره‌ی غوامض فقهی به میان می‌آید و وقت منتفی می‌شود» [۱۱۵]

این نقل قول‌های مفصل از عضو معتبر کمیسیون متمم و همراه روز و شب تقی‌زاده در این دوره را می‌آوریم تا سرنوشت دقیق تاریخ تدوین متمم قانون اساسی ایران روشن شود. امری که متأسفانه تاکنون صورت نپذیرفته است. به نقل از مستشارالدوله، بی‌بردی که در ماه ربیع‌الاول که کمتر خبری در جلسات علنی مجلس بود، و اعضای کمیسیون متمم در حضور مجتهدین و متشرعین پرنفوذ تهران و همراهی دو نماینده تبریز در مقابل جناح لائیک مشروطه به بحث‌های فقهی و تلاش در تطبیق اصول متمم و متن پیش‌نویس اولیه کمیسیون با موازین شرعی، درگیر بودند.

دو روز پیشتر از این نامه، میرزا آقا فرشی دیگر نماینده پیشرو و مترقی تبریز، و به قول مستشارالدوله از «ارکان اربعه»، طی نامه مفصلی از تهران به ثقه‌الاسلام از «مخالفت شیخ فضل‌الله و اعوان و انصار او» خبر می‌دهد که «در شاه عبدالعظیم بساط گسترده‌اند و نیز اخبار و اعلانات جعلی مخالفین و تلگرافات آنها به عتبات مبنی بر اینکه مشروطه‌خواهان عموماً بایی هستند و ضد دین...» [۱۱۶]

نکته‌ای که نشانگر فضای خفقانی و ترس‌آلود آن زمان است و باید بر آن تأکید ورزید، غالب نامه‌های فوق به ویژه اطلاعات مهم آن به رمز نوشته شده است. مثلاً، زمانی که مستشارالدوله به فشارهای وارد بر خود و تقی‌زاده می‌پردازد، می‌نویسد: «مرتضی شدن زکی و حسین صادر شده است» با مراجعه به دفترچه رمز مکاتبه میان او با ثقه‌الاسلام درمی‌یابیم که غرض این است که: «دستور قتل تقی‌زاده و مستشارالدوله صادر شده است.» [۱۱۷]

در ماه ربیع‌الاول، با توانا شدن مخالفان و دخالت مستقیم مجتهدین در شرعی کردن متمم قانون اساسی، فضای مجلس و کمیسیون، دیگر برای تقی‌زاده اختناق‌آمیز و غیرقابل فعالیت شده بود. اتهام بایی‌گری، تهدیدها و هواخواهی غالب نمایندگان از مخالفین، آنها را به بیرون مجلس کشاند. ناگزیر، عرصه‌ی فعالیت به مطبوعات و انجمن‌های تهران و شهرستان‌ها گسترش یافت. همان‌طور که اشاره شد، به دنبال جلسه‌های پیشین مجلس که جلساتی هم خصوصی و غیرعلنی برگزار شده بود، مجلس

غیرعلنی وارد بحث و مجادله بر سر متمم قانون اساسی شد. از وکلای مجلس خواسته شده بود که تا پایان کار متمم، بحث‌ها را به بیرون منعکس نکنند. از این رو می‌بینیم که در مذاکرات مجلس و سخنان تقی‌زاده و مستشارالدوله خبری از آنچه در جلسات کمیسیون، به ویژه از زمانی که دست نیست که روحانیون سه‌گانه تهران، نوری، طباطبائی و بهبهانی، در آن شرکت کرده و دستکاری‌های متمم به سود شرع در پیش‌نویس را پیش می‌بردند. فضای تنگی برای چند تن از وکلای هواخواه نظام حقوقی جدید آفریده شده بود. از یک‌سو توان مقابله صریح و همه‌جانبه با نفوذ و قدرت بلامنازع مجتهدین را در آن جمع‌های سری را نداشتند، که بر دل و مغز مؤمنین تهران حاکم بودند، و از سوی دیگر چاره‌ای هم جز روی آوردن جسورانه به همه امکانات باقی‌مانده در مطبوعات و انجمن‌ها نمی‌دیدند. بازار اتهام لامذهبی و بابتی‌گری بودن هم برقرار بود. کار حتی به حکم‌سازی از عکا کشیده شد تا نشان دهند تقی‌زاده و یکی دو تن دیگر از وکلای تبریز بابتی یا بهائی‌اند. هم‌زمان در تبریز هم مخالفان چنین کرده بودند. مستشارالدوله در نامه ماه ربیع‌الثانی (۱۳۲۵) گزارش فضای تهران را به روایت خود از این قرار به تبریز فرستاد:

«محمدعلی شاه بعد از هر تدبیری خواست کار را به دست شریعت ضایع نماید. نایب‌السلطنه دامن همت به کمر زد، علما را دید خاصه شیخ فضل‌الله را، از یک طرف آقا میرزا فضل‌علی آقا، انجمنی از پاره‌ای از علمای وکیل در مجلس تشکیل داده با موضعی مخفی با شیخ فضل‌الله قرار داده‌اند که از طریق شریعت کارها را مختل سازند، اول حرفی که زدند، این بود که قانون اساسی که در دست تنظیم و تصویب است مخالف شریعت می‌باشد، باید علماء ملاحظه کنند، اما سه تفنگداران [منظور تقی‌زاده، مستشارالدوله و فرشی] مجلس دفاع سختی کردند، چون جواب نداشتند، آنها را تکفیر نمودند و سپس تهمت بابتی بودن را اشاعه دادند، کم مانده بود کار ضایع شود. . . عرصه را دوباره به سه تفنگدار تنگ نمودند و قصد ترور آنها را داشتند و ما نیز ناچار از جبهه‌سازی بودیم.» [۱۱۸]

به عبارتی می‌گوید زورمان به مداخله گران شرع در متن متمم نرسید ناچار مسئله را به میان افکار عمومی بردیم. مستشارالدوله در دنباله‌ی گزارش رمز مانند خود می‌افزاید: مشکل اصلی ما تدوین متمم قانون اساسی از یک‌سو و مقابله با دسیسه‌های غرض‌ورزان از سوی دیگر است. قرار بود در سه مورد اساسی، یکی تساوی حقوق ایرانی در مقابل قانون، دوم محاکم عدلیه، و سوم آزادی مطبوعات با شرع مطابقت کنند؛ اما «آقایان به تمامی قانون دست زده‌اند» و خلاصه سخن از «سلطنت چهار و پنج نفری ملاهای تهران بر گردن عموم ایرانیان» است. در نامه محرمانه دیگر مستشارالدوله در همین ماه می‌خوانیم: شیخ فضل‌الله می‌خواهد مشروطه را به سلطنت پنج تن روحانی تبدیل کند: «ما را تهدید به تکفیر می‌نماید». همه این اشاره‌های زنده و هم‌زمان از سوی عضو فعال کمیسیون و همراه تقی‌زاده نشان می‌دهد روحانیون در پی تغییر کامل متن پیش‌نویس اولیه به سلطه شرع و گنجاندن حق وتوی علما بودند.

مستشارالدوله در نامه ۲۹ ربیع‌الثانی از فشار محیط و شرایط تهران و آنچه بر سر پیش‌نویس اولیه کمیسیون آمده، که آنها با آن همه مشقت و زحمت تدوینش کرده بودند، سخن می‌گوید:

«از قانون اساسی بگویم که پس از مطابقت به مشکلی افتاده که مسلمان نشنود و کافر نبیند، راستی تسلیم حقوق سی کرور مردم به دست پنج نفر طراز اول تهران بین خودشان نیز موجب سر و صدا شده به طوری که آقا سید محمد [طباطبائی] از مجلس پا شد و والسلام گفتند. دو سه هزار نفر در حیاط بهارستان داد می‌زدند که باید شیخ فضل‌الله را از شهر بیرون کنید،

خصوصاً خبر احضار وکلای آذربایجان از تبریز غلغله‌ای در شهر و بازار راه انداخته و نزدیک است هنگامه‌ای برپا گردد.» [۱۱۹]

بحث که به اصل هشتم مساوات حقوقی ایرانیان رسید، اختلاف و جدل میان جریان لائیک با بهبهانی اوج گرفت. او به شدت مخالف این اصل بود. خبر نقاهت سید عبدالله را در مذاکرات مجلس چندبار دادند. به قولی «سید بهبهانی قهر کرد و به عنوان بیماری به مجلس نیامد» [۱۲۰] این غیبت عامدانه کار متمم را معطل می‌کرد. در همان جلسه‌ی ۸ ربیع‌الثانی که سخنان سید نصرالله تقوی در شریعت‌خواهی و ضرورت مطابقت متمم با موازین شرعی را خواندیم، پیش از سخنان سید نصرالله، لایحه‌ای از سوی شیخ یحیی وکیل متشرع مجلس خوانده شد که مشخص بود از پیش زمینه‌ای فراهم آمده تا غیرمستقیم به بیرون مجلس گزارش شود که آزادی‌خواهان لائیک موجب کدورت حجج اسلام شده و قصد دارند اصول غیرشرعی را در متمم پیش برند. در متن لایحه آمد که به تکلیف شرعی لازم دیده مهم‌ترین مسئله امروز را که متمم قانون اساسی است، گوشزد نماید:

«از روزی که مذاکره بعضی از فصول شده، این مذاکره مورث اختلافات ناگوار شده این مطلب شمشیری به دست مستبدین داده و هزار گواه و هزار قسم الغاء شبهه و اختلاف می‌نمایند.»

شیخ سپس خواستار طرح متمم در جلسه علنی و کسب رای شد. به دنبال سخنان شیخ، آقا میرزا محسن، داماد مجتهد بهبهانی، گفت: اختلافی در میان نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاهتی است که به مزاج آقای آقا سید عبدالله عارض گردیده». سید نصرالله تقوی دیگر همگرای جریان، دنبال سخن را گرفت و مطالبی عنوان کرد که پیشتر آوردیم. سید نصرالله تأکید کرد که حجج اسلام بیش از همه طبقات دیگر مملکت در خواستاری قانون تقدم جسته‌اند و افزود: آنها فقط برای تقویت و اعلائی کلمه اسلام بود که پیش‌نویس اولیه متمم را اصلاح کرده‌اند. سید نصرالله پس از تأکید بر «مقام شریعت» نکته مهمی را مطرح کرد که در بحث ما قابل تأمل است: اینکه کفر از ظلم بدتر است. در ظلم ولو روزی هزار نفر کشته شود، فسق روی داده است اما چیزی که موجب نقض احکام قوانین اسلام باشد، کفر صریح است و قابل تحمل نیست. محتوا و روی سخن روشن بود. خطاب او به معدود نمایندگان لائیک مجلس چون تقی‌زاده بود که به گمان سید نصرالله می‌خواهند قوانین مخالف اسلام را وضع کنند و عین کفر پیشه کرده‌اند و از هر ظالمی بدترند: «والله متمم نوره ولو کره الکافرون.»

پس از این تکفیر، به قول مستشارالدوله، غیر از سکوت یا تلاش در کوچک جلوه دادن علنی در موارد اختلاف ضمن حفظ اصول وادامه کوشش و مقاومت در آن جلسات سری چه کار می‌بایستی می‌کردند. آدمیت با شیوه‌ی خاص تاریخ‌نگاری خود در شرح رویدادها به این دلیل که تقی‌زاده در جلسه یاد شده گفته بود: القای شبهات می‌کنند تا اختلافی میان وکلا و حجج اسلام نمایند، او را همسان شریعت‌خواهان نکوهش می‌کند. در واقع ایشان که هرگز در شرایط دشوار آن روزگار و فضای ترس خورده نبوده، به تقی‌زاده که جسورانه در کنار معدود ترقی‌خواهان پیشرو در تقابل با مخالفان پرزور و توانمند خود به فعالیت همه‌جانبه مشغول بود، یادآور می‌شود که «شبهه»‌ای در کار نیست، بلکه اختلاف نظر عمیق است. چه باید گفت به محقق موشکاف ما که خود می‌داند در همین جلسه بی‌هیچ پرده‌پوشی هم محفل پدرش، تقی‌زاده را کافر خوانده و حکم کافر در اسلام ابهام ندارد. تلاش او در تصویب اصول لائیک را «عین کفر» دانسته‌اند، اما ایرادهای ملانقطی خود را باید نثار او کند. [۱۲۱] اما ببینیم تقی‌زاده در این جلسه پس از سخنان متأثر از واهمه و هراس سایر وکلا چه گفت؛ چرا که چون همیشه آدمیت در نقد مخالفان خود آنچه را می‌پسندد، برمی‌گیرد و بریده از روح کلی موضوع تحویل خواننده می‌دهد:

«این مطالب مهمی نیست که ما در این مجلس بگوییم. بلی چیزی که هست این است که ما معلم یعنی دست پرورده نداریم که هر روزه بعضی مطالب را به آنها یاد بدهیم. تا این مطالب از اذهان خارج شود. مسلم است هستند اشخاصی که القاء این شبهات را به مردم می‌کنند تا اختلافی میان وکلا و حجج اسلام احداث نمایند.»

می‌دانیم که همه سخنان رد و بدل شده در درون مجلس در متنی که تحت عنوان مذاکرات مجلس داریم، ثبت نشده است. نمونه‌هایش را بارها به دست دادیم. با توجه به سخنان سید محمد طباطبائی که در همین جلسه گفت: وکلای آذربایجان را به خیانت نمی‌شناسیم، می‌توان دریافت کسانی مستقیم آنها را به خیانت متهم کرده بودند که حتی مجتهد به توجیه و دفاع برخاسته است. ضمناً، در همین زمان مشروعه‌خواهان علیه مشروطه قیام کرده و صدای تکفیر و لویح کفرستیزشان بر فضا طنین افکنده بود. شب‌نامه‌های متعددی هم توزیع می‌شد که در آنها با ذکر نام، تقی‌زاده را بایی و لامذهب معرفی می‌کرد. اوضاع چندان دشوار شده بود که همه زحمات مشروطه‌خواهان به مویی بند شده بود. آنان که در خیالات خود روزگار و فضای آرمانی از برهه مجلس اول ترسیم می‌کنند، روح و فضای آن روزها را نمی‌شناسند. تلاش کسانی چون تقی‌زاده، دست‌کم این بود که حالا که متن پیش‌نویس اولیه در مقابل مداخلات شریعت به سرنوشت دیگری دچار شده که کار بیشتری از آنها بر نمی‌آید، دست‌کم روحانیونی چون طباطبائی را که هواخواه مشروطه بودند، به موضع متمایل با خود و مقابل شیخ فضل‌الله و مشروعه‌طلبان قرار دهند. در آن روزها، به استناد مذاکرات مجلس، هر زمان بحث پیرامون وضع قانون جدید به میان می‌آمد، دو مجتهد حاضر در جلسه و برخی وکلای هواخواه برمی‌آشفتمند که نباید گفته شود از تجربه قانونی دیگر مردم و کشورها استفاده شود، بگویید همه چیز را از کتاب شرع گرفته‌اند و ما هم اگر دقت کنیم آن را می‌یابیم. در توانمندی شریعت‌خواهان همین بس که پس از اینکه غالب اصول متمم را مشروط به موازین شرعی کردند، اصل دوم را هم با پافشاری شیخ نوری و همراهی کم و بیش اکثریت مطلق دین خوی مجلس ناظر بر کل قانون و قوه قانونگذار قرار دادند. تازه تقی‌زاده و مشروطه‌خواهان لائیک با دو سه هزار نفر هوادار کوچک و بازار، تنها با نوری و مشروعه‌خواهان و یا مخالفت و مداخله‌های بهیمانی رو به رو نبودند، دربار و شاه هم فعال در غوغا آفرینی ناظر این بحث‌ها و درصد بهره‌برداری به سود خویش و یکسره کردن کار مشروطه بودند.

در فضای چیره دینمدار بر مجلس شورای ملی، همان بس بگوییم که وقتی نظام‌نامه بلدیہ (شهرداری) را در جلسه علنی مطرح کردند، نماینده‌ی شریعتمداری که نام بی‌سمای بحرالعلوم (دریای دانش) را یدک می‌کشید، سخن رئیس مجلس را قطع کرد و به اعتراض گفت که چرا در این نظام‌نامه کلمات مخالف مذهب اسلام چون «تئاتر» و «موزه» آورده شده، باید اینها را از لایحه حذف کرد. در لایحه آمده بود که در شهرها «کتابخانه‌ها، قرائت‌خانه‌های عمومی، دواخانه‌ها، تئاترها و موزه‌خانه‌ها» برپا شود. حرف «دریای دانش» آن روزگار پیش رفت و صنیع‌الدوله رئیس مجلس که نتوانسته بود راه فراری بیابد، بحث را خاتمه داد و آن «کلمات زشت» را از متن لایحه حذف کرد. [۱۲۲]

ماه ربیع‌الثانی هم می‌گذرد و بحث اصلی بر سر اصل تساوی حقوق اهالی ایران در بحث‌های آن جلسات غیرعلنی و مطبوعات مطرح می‌شود و «کمسیون ثانی مرکب از آقایان حجج اسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان چندروز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند.» [۱۲۳] به رغم فضای دشوار، کماکان تقی‌زاده و معدود یارانش به‌راحتی از صحنه خارج نمی‌شوند و بر حقوق جدید و شهروندی مردم ایران تأکید می‌ورزند. از زبان شیخ فضل‌الله نوری با

مخالفت‌هایی که در جلسات مخفی مانده « کمیسیون تطبیق یا کمیسیون ثانی » عنوان شده، آشنا می‌شویم:

«وقتی را صرف این کار با جمعی از علما کردم و به قد میسر، تطبیق به شرع یک‌درجه شد. چنانچه مطبوعه‌ی مشتمله بر اصطلاحات و تصحیحات نزد داعی ضبط است. لیکن فرقه‌ای که زمام امور حل و نقد مطالب و قبض و بسط مهام کلیه به دست آنها بود، مساعدت نمی‌کردند بلکه صریحاً و علناً گفته که ممکن نیست مشروطه منطبق شود با قواعد الهیه و اسلامیه و با این تصحیحات و تطبیقات دول خارجه مها را به عنوان مشروطه نخواهند شناخت.» [۱۲۴]

بنا بر اسناد پی می‌بریم که گوینده‌ی سخن آخر در گزارش شیخ، تقی‌زاده بوده است. خواهیم دید که شیخ وقتی کار با مقاومت تقی‌زاده و یاران و همراهان بیرون از مجلس‌اش به دلخواه پیش نرفت و «نظام‌نامه‌ی اسلامی» به دست نیامد «ماده‌ی نظارت مجتهدین در هر عصر» را به میان آورد. در همین روزها مقاله‌ای در روزنامه *حبل‌المتین* تهران تحت عنوان «سنای روحانی» منتشر شد که عنوان روشنگر آن کنایه از جابه‌جایی مجلس نمایندگان با «انجمن علما» در تدوین قانون بود. موضوع مقاله، سنجش اصل دوم پیشنهادی شیخ فضل‌الله بود. مقاله‌ای که نظر تقی‌زاده در جلسه مجلس را با آرای موافقان حق وتوی علما مقایسه و درباره‌ی آن بحث می‌کند. [۱۲۵] در شرح کشمکش مشروعه با مشروطه مفصل تر به آن خواهیم پرداخت. در متن نوشته دلایل و استدلال تقی‌زاده در مخالفت با الحاق این ماده که مشروعیت خودمختار قوه مقننه را به چالش می‌کشد، مطرح شد.

روزنامه با نادرست خواندن استدلال موافقین اصل نظارت روحانیون، از نظریات تقی‌زاده دفاع کرد. در همان روز انتشار این مقاله، مستشارالدوله نامه‌ای محرمانه به تبریز فرستاد که گزارش چند هفته‌ی اخیر کشمکش و پیرامون متمم را به‌طور خلاصه چنین تصویر می‌کند:

«مشکل‌ترین مواد تساوی حقوق ایرانی است تا بلکه توقعات خارجیان محدودتر شود. ماده دیگر آزادی مطبوعات است که اگر ممیزی را بگذارند، مثل این خواهد بود که مشروطه نباشد و دیگر محاکمات عدلیه است که ارباب عمایم در فکر حکومت دائمی خود هستند، ماده دیگر لزوم تحصیل اجباری است که به اعتراضات مضحکه می‌پردازند و می‌گویند: پسرهای خوشگل نباید به مدرسه بروند و دخترها که هیچ حق تحصیل نداشته باشند. در سایر مواد نیز با حرص و ولع مداخله کرده، می‌خواهند قانون را به شکل شرایع اندازه‌بند. به هر حال لایحه اولی [متن اولیه پیش نویس کمیسیون] را دریافت [کردید] لایحه دومی را هم در لف تقدیم می‌دارم تا ملاحظه فرمائید که عبارات ناقص و بی‌ربط خیلی دارد. [مقصود متن تغییر یافته پیش‌نویس توسط کمیسیون علماست] ولی چه توان کرد که اسلحه تکفیری که معاندین در دست گرفته‌اند، مجال مرافعه نمی‌دهد. قرائت سوم با آرا خیلی ضعیف (۵۲ نفر) قبول شد. همه این مخالفت‌ها بلای تیول و مستمریات است که دارد نظمی پیدا می‌کند. حالت تهران نمونه عرصات است. تفنگداران [مستشارالدوله، فرشی و تقی‌زاده] مورد سخت‌ترین تکفیرند، تا آن حد که می‌خواهند از عکا نامه جعلی بیاورند که همه‌ی ما بایی هستیم. روی این اصل تقی‌زاده و حاج ابراهیم آقا تصمیم گرفته‌اند در مجلس حاضر نشده و از بیرون به مدافعه پردازند.» [۱۲۶]

به تأیید سخن مستشارالدوله می‌بینیم که تقی‌زاده کار را به عرصه افکار عمومی و روزنامه‌ها کشاند و مقاله «سنای روحانی» در همین روز منتشر شد که با توجه به نحوه بیان، ادبیات، و اشاره‌های آن به آرای تقی‌زاده با هم‌فکری نزدیک خود او تدوین شده بود. جای دیگر از جلسات منظم صحبگاهی کمیته

سری انقلاب که تقی‌زاده و دست درکاران مطبوعات در آن شرکت داشته اندسخن آورده ایم. نمونه‌های این هماهنگی را در موارد دیگری هم می‌توان بدست داد.

همزمان در گزارش نظام‌السلام به پدرش، میرزا فضل‌علی آقا، نماینده تبریز در مجلس هم می‌خوانیم که در شهر تبریز خبر پیچیده که: «تقی‌زاده و آقای حاج میرزا ابراهیم از مجلس معذرت خواسته‌اند، یا اینکه خودشان معذرت خواسته به مجلس نمی‌روند و جهت ذکر نمی‌کنند.» [۱۲۷]

وقتی اتهام بابی‌گری و لامذهبی و تکفیر متشرعین عرصه‌ی مجلس را بر آنها تنگ کرده بود، تقی‌زاده تصمیم به خروج از مجلس و بردن مسئله به میان مردم و افکار عمومی گرفت تا بتواند بدون مسئولیت و تعهدات پارلمانی در انجمن‌ها و محافل بیرون مجلس در امر مشروطه بکوشد. در همین روزها، از بروز اعتراض گسترده در تهران، تبریز، و رشت و یکی دو شهر دیگر اطلاع داریم که حاکی از فعالیت گسترده مشروطه‌خواهان لائیک در کشاندن مردم به صحنه سیاست بود. کسروی شرح مفصل رویدادهای تبریز را آورده و روزنامه انجمن اعم خواسته‌های مردم و انجمن تبریز و کشمکش میان جریان متشرع و رادیکال شهر را ثبت کرده است. در رشت نیز، در ماه ربیع‌الاول مردم با بستن بازار و تحصن در تلگراف‌خانه خواستار رسیدگی به متمم قانون اساسی شدند. در گفتار پیرامون انجمن‌ها به این رویدادها باز خواهیم گشت. دامنه و ژرفای اقدامات بیرون از مجلس و مقاومت همه‌جانبه و کلای لائیک در درون کمیسیون و جلسات مجلس موجب شد که شیخ و همراهان مشروعه‌خواهش خود را ناگزیر به تحصن و مقابله علنی برای یکسره کردن کار مشروطه کنند. از سوی دیگر، اعضای انجمن‌های رادیکال تهران در بهارستان تحصن و اعلام کردند تا تصویب متمم قانون اساسی بیرون نخواهیم رفت. مستشارالدوله گزارش تشکیل «انجمن علما» با شرکت و کلای متشرع مجلس را به ثقة‌الاسلام می‌دهد:

«ز گرفتاری‌ها بهره‌جسته و تصرفاتی به دلخواه خود در قانون اساسی به عمل آورده بودند، مثلاً محاکم اداری را کلاً تابع شرعی کرده بودند. کشمکش سختی شروع شد و در قرائت سوم [پیش‌نویس متمم] ما ایستاده‌ایم تا تصرفات فوق‌اصلاح نشود، رأی نخواهیم داد. مجادله فیما بین به بابی‌گری کشید و منتهی به ترک مجلس شد. همه بیرون رفتیم، تماشاجی‌ها [اعضای انجمن‌های رادیکال] از ما حمایت کردند. دستور تعطیلی بازار داده شد و به خاطر قانون اساسی در داخل مجلس دو فرقه تشکیل یافت: فریق فی‌الجنه و فریق فی‌النار.» [۱۲۸]

به استناد این شواهد زنده زمانه دانستیم شریعت‌مداران مجلس انجمن مخصوص «علما» را تشکیل دادند و متن پیش‌نویس متمم مورد نظر خود را نوشتند و هر چه را که در کمیسیون تحریر نوشته شده بود، به سود شرع تغییر دادند. در بحث و مجادله بر سر این دستکاری‌ها به تقی‌زاده و دو سه تن دیگر تهمت بابی‌گری زدند و کشمکش اوج نوینی یافت. افکار عمومی به صحنه آمد و صف‌آرایی واضح‌تر شد؛ مشروطه‌خواهان رادیکال هم به پشتیبانی هواخواهان مردمی بر اصول خود پافشاری کردند. در ادامه‌ی گزارش مستشارالدوله می‌خوانیم که شریعت‌خواهان مجلس می‌خواهند عدلیه در انحصار مجتهدین باشد، ولی سرانجام پس از «بگو و بشنو زیاد»، دیوانخانه و دیوان عدالت عظمی مرجع رسمی تظلمات عمومی شد و قوه قضائی از اختیار روحانیون بیرون آمد و تنها قضاوت در امور شرعی در حوزه اختیار آنان باقی ماند. گزارش مستند و جاندار مستشارالدوله در بحث پیرامون تساوی حقوق اهالی ایران، اصل هشتم متمم، خواندنی است. می‌نویسد: ابتدا جلسه سری با حضور هیئت دولت و غالب امیران و سرداران بر سر تجاوزات سرحدی در ارومیه به بحث پرداخت و بعد جلسه علنی شد و سرانجام اصل مساوی بودن حقوق ایرانیان بعد از چند ماه بحث طولانی تصویب شد. در این روایت مستند که همان روزها نوشته شد، می‌خوانیم:

«تقی‌زاده گفت: تصویب این ماده بعد از جنگ و جدال از قبیل غرامت [امتیازهای شرعی سایر مواد] جنگ گرفته شد. همه مشعوف شدند، زنده باد مجلس طنین افکند، زیرا کار ماده فوق به شکل رسیده بود که علاوه بر صدای واشریعتا که از طرف مخالفین بلند بود، می‌خواستند عین آن را به عتبات عالیات فرستاده نظر بخواهند... باید عرض کنم که بار دیگر قدر وکلای آذربایجان خاصه سه تفنگدار [مستشارالدوله، فرشی و تقی‌زاده] صعود کرد و شهر تهران دانستند که این خدمت از وکلای آذربایجان است.» [۱۲۹]

مستشارالدوله در نامه ۴ رمضان ۱۳۲۵ق از اینکه بالأخره توانستند اصل مساوات حقوقی اهالی ایران را به تصویب برسانند، اظهار خرسندی می‌کند و می‌افزاید که اگر مسئله مساوات حقوق مردم آن‌گونه فیصله یافته بود که «ارباب عمایم» می‌خواستند، مشکلات بزرگی به وجود می‌آمد، تمامی اتباع غیرمسلمان ایرانی به قدری مأیوس شده بودند که زرتشتی‌ها به خیال مهاجرت و ارامنه به ترک تابعیت و یهودی‌ها درصدد عرض شکایت به «مراکز انسانیت جهان» برآمده و «سفارت‌خانه‌ها مصمم شده بودند که اگر مساوات داده نشود، متفقاً پرتست [اعتراض] کنند. در آن صورت از اساس مشروطیت نمی‌شود چیزی به خارجی‌ها قبولاند.»

در واقع، اصل مساوات، اعتبار و هویت مشروطه شمرده شد و به رغم تلاش گسترده متشرعین، تقی‌زاده و یارانش بر ضرورت تصویب آن تا آخر ایستادند. در نامه ۲۶ رمضان مستشارالدوله از دزدی متن اصلاح شده متمم قانون توسط یکی از وکلا خبر می‌دهد که قصد دارد: «در خفا به پازنی و زورآزمایی پرداخته». اشاره به سید محمد تقی هراتی محرر سابق عبدالله مجتهد است که منشی مجلس هم بود و نسخه اصلاح شده متمم را مدتی پنهان کرده بود و «با قهر و غلبه پس گرفتند و از مجلس اخراج شد» [۱۳۰] ضمناً از «شائیدگی تقی‌زاده و شایانی خودش» درباره گذراندن قانون اساسی و مجادله و بحث‌هایی که با سید عبدالله داشته‌اند، می‌گوید و می‌نویسد که او و تقی‌زاده به اتفاق چند نفر از وکلا و وزرا متن قانون مصوبه به مجلس را برای توشیح شاه بردند و امضا گرفتند.

مستشارالدوله در همان نامه‌ی ۲۶ رمضان به ثقه‌الاسلام، وضع تهران را به دیگ بخار بزرگی که به مرور به غلیان و جوش و خروش افتاده تشبیه می‌کند. متمم قانون اساسی به رغم تغییرات و اصلاحات در تطبیق شرعی، به دلیل تصویب چند ماده مهم لائیک همچنان مورد اعتراض مشروعه‌خواهان بود. آنها نظام‌نامه ناب اسلامی می‌خواستند، سید علی یزدی معروف را علم کردند و در مسجد به سید جمال واعظ ازلی مسلک مشروطه‌خواه حملات شدیدی کرد. مستشارالدوله در دنباله گزارش تشکیل «انجمن خدمت» از سرداران و دولتمردان محافظه‌کار قاجار را داد. از تشکیل مجمع دیگری به نام «انجمن ترک» که سعدالدوله و ناصرالملک بزرگ هم‌دان و سعیدالسلطنه در آن عضویت دارند و قصدشان راه انداختن جنگ ترک و فارس بود خبر داد. شریعت‌خواهان هم انجمن‌های متعدد خود را برپا کرده‌اند:

«انجمن آل محمد» از جمله اینانند. از سوی دیگر سید بحرینی استخاره‌چی محمدعلی شاه و نقیب‌السادات به دلیل موقوف شدن مستمریات سر مخالفت برداشته‌اند. سید محمد تقی هراتی - منشی مجلس هم که به دلیل دزدی متن اصلاح شده متمم از مجلس اخراج شده بود «اکنون با شیخ فضل الله و اقوام مسلح خود مشغول تخریب و تهدید مجلس است.» [۱۳۱]

از سوی دیگر، مشروطه‌خواهان به ویژه «انجمن آذربایجان» تهران دو هزار نفر را به حمایت در جلو مجلس گرد آورد و واعظان مشروطه‌خواه و نشریات مترقی از مشروطه‌خواهی کردند. این گزارش‌ها، جملگی حاکی از تلاش جریان رادیکال و لائیک در گرماگرم شور انقلابی در تهران، تبریز و رشت و...

برای پیشبرد و گنجاندن خواسته‌های خود در متن متمم قانون اساسی است. بسیج افکار عمومی به مثابه عامل فشار بیرونی در حمایت از وکلای انگشت‌شمار لائیک مجلس کارآمد شد؛ امری که حاکی از درایت و مدیریت تقی‌زاده و یارانش بود. سخنان پراکنده‌ی برخی وکلای مخالف در اینجا و آنجا هم از تلاش گسترده آزادی‌خواهان در بیرون مجلس حکایت می‌کند. ملا حسن وارث، وکیل صنف قصاب و دباغ تهران در جلسه سه‌شنبه ۵ جمادی‌الثانی به شکایت از انبوه اطلاعیه‌های توزیع شده در سطح تهران سخن گفت: «بعضی لایحه‌های چاپی انتشار داده‌اند و خیلی تمجید و تعریف از بعضی وکلا کرده‌اند و نوشته‌اند به حمدالله به واسطه این وکلا، آزادی به ما داده شد و غرضشان از این آزادی، آزادی مذهب است. مقصود این‌گونه اشخاص معلوم است بنده هم بعضی‌ها را می‌شناسم.»

خشم نماینده شریعت‌خواه از «آزادی مذهب» و هواخواهی انجمن‌ها از تقی‌زاده و یارانش و نشر گسترده اوراق آزادی‌خواه بیرون مجلس نمایان است. حاج سید نصرالله متشرع مجلس هم افزود: «این مذاکرات که در فلان روزنامه مهمل می‌نویسد یا لایحه منتشر می‌نماید، ربطی به مجلس مقدس ندارد.» امام جمعه خوبی نماینده روحانیون تبریز هم دنبال کار را گرفت که این روزنامه‌ها و اطلاعیه‌ها «غیر از باد دادن مملکت و برهم زدن مجلس هیچ مقصودی ندارند.»

همزمان، بنا بر نامه خصوصی سیدرضا پیشکار میرزا آقا فرشی وکیل آذربایجان به تهران هم پی می‌بریم که میرزا علی‌اکبر واعظ معروف به «مجاهد» در رمضان ۱۳۲۵ق در تبریز بر بالای منبر مشروطه‌طلبان را «بابی و لامذهب» خوانده و لعنت کنان فریاد کشیده هر کس که فرزند خود را به مدارس جدید بگذارد لامذهب است. همو خبر می‌دهد که در ماه محرم هم این واعظ: «اتصالاً در علیه معارف و روزنامه‌جات و مدارس حرف می‌زند مثلاً در بالای منبر به جناب طالبوف لعنت نموده و به جناب تقی‌زاده استناد لامذهبی می‌دهد.» [۱۳۲]

در روایت کسروی هم از این تکفیرها مطلع می‌شویم. علت هم مشخص است. تقی‌زاده و چند تن از وکلا تلگرافی در دوم ربیع‌الثانی به تبریز فرستادند. در این متن آمده که متمم قانون اساسی تا کنون به تصویب نرسیده. این امر، دلیل اهمال و سستی مجلس نیست بلکه چند روزی است که هیئتی از علمای مذهبی «حضرات حجج‌الاسلام و علمای اعلام» تشکیل شده تا «مواد آن را به شرع انور تطبیق دهند.» و ما:

«خادمان ملت در تکلیف خود متحیریم نه به آقایان علمای اعلام [زورمان می‌رسد] می‌توانیم گفت که از مطابقه صرف‌نظر فرمائید و نه برادران غیور تبریزی خواهش ما را قبول می‌کنند که چند روز دیگر... فرصت دهند تا قانون اساسی از این مرحله خلاص شده به امضاء برود.» [۱۳۳]

متن تنظیم شده‌ی تلگراف بسیار زیرکانه و رسا بود. غیرمستقیم خبر می‌داد که اگر کار متمم به تأخیر کشیده، به دلیل دستکاری و خواست علما در مطابقه با شرع است. مردم تبریز و انجمن با اعتصاب و اعتراض همه‌جانبه خود خواهان پاسخ صریح و روشن شدند. تلگراف به آنها می‌گفت این روحانیون‌اند که بنا دارند اصول متمم را با احکام شریعت تطبیق دهند و کار و زوری از ما وکلا بر نمی‌آید. خواسته نهفته در متن تلگراف از جانب مردم دانسته و پذیرفته شد. مردم مشروطه طلب به خشم آمدند و گفتند که این پاسخ ما نشد. تلگراف‌هایی از انزلی، رشت، شیراز، سلماس، و ارومیه و برخی شهرهای دیگر هم رسید که همه با بستن بازارها با تبریز هم‌صدا شده بودند و پایان کار مطلوب متمم قانون اساسی را می‌خواستند. اما همان‌طور که آمد، متمم پس از قرائت سوم توسط «انجمن علما»، دیگر آن پیش‌نویس اولیه پیشرو نبود. به گونه‌ای که وقتی قرار شد آن متن پایانی در جلسه علنی مجلس خوانده شود، تقی‌زاده و یارانش که می‌دانستند کسی از نمایندگان یارای مخالفت و مقابله ندارد و جز او و چند

نفر دیگر همراهان کسی رأی مخالف نخواهد داد، مانع کار شدند. کماینکه در رأی‌گیری بر اصل نظارت علما تعداد انگشت‌شمار مخالفین مانع تصویب نهایی آن نشد. کسانی که سخن از جریان مترقی و پیشرو و رادیکال و تجسم شکوه مجلس اول را در برخی مدعیان اعیان و میان‌ه‌روی چون اعضای جامع آدمیت و احتشام‌السلطنه و اعوان و انصار آنها می‌رانند، باید پاسخ دهند که آنان در این برهه‌ی سرنوشت‌ساز که حقوق و آزادی‌های مدنی شهروندی مردم ایران به رأی گذارده شد، کجا ایستاده بودند؟

به هر حال، تقی‌زاده در جلسه ۶ ربیع‌الثانی به رغم چماق تکفیر و فشار همه‌جانبه اکثریت مطلق مجلس و حضور حجج اسلام، دلیرانه ایستاد و مانع خواندن متمم قانون اساسی شد. مطرح کرد که باید بار دیگر در کمیسیون قرائت و بررسی و اصلاح شود، سپس به مجلس باز آید. شیخ حسین شهیدی به ایراد گفت: این آقایان همان اشخاصی بودند که می‌گفتند متمم قانون باید هر چه زودتر تصویب شود، حالا چطور شد می‌گویند مجدداً خوانده و بررسی شود. او که می‌دانست قصد و غرض اصلی تقی‌زاده پیشگیری هر چه بیشتر از تغییرات شریعت خواهان در اصول است، گفت: اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است، بهتر از این تصحیح و تنقیح نمی‌شود که شده. تقی‌زاده پاسخ داد و پافشاری کرد که متن برآمده از کمیسیون علما در جلسه علنی مجلس خوانده و تصویب نشود و به قول کسروی «بدین‌سان از یک آسیبی که نزدیک شده بود، جلوگیری گردید.» [۱۳۴]

تأکید تقی‌زاده در این مرحله بر اصل نظارت علما بود که می‌خواست فرصتی آفریده تادر آن تغییراتی داده شود و تا حد زیادی آن را در کنترل خود مجلس قرار دهند. به این موضوع در کشاکش مشروعه با مشروطه مفضلاً پرداخته‌ایم. آن اصل در ششم ربیع‌الثانی در مجلس خوانده شد و تأیید نشد و تا روز سوم جمادی‌الاول، ماه بعد، که با چهار قلم تغییر، به خلاف آنچه شیخ فضل‌الله مطرح کرده بود، در جلسه‌ی مجلس تصویب شد. این ماجرا نشان می‌داد در این یک ماه که اصل به کمیسیون برگشت، اصلاحاتی زیرکانه در آن داده شد تا کارایی‌اش را به حداقل برساند. وقتی تقی‌زاده و یارانش نتوانستند مانع افزودن اصل دوم بر قانون شوند، دست‌کم با تغییراتی از بُرندگی آن کاستند. در این زمان، مجتهدین عتبات با ارسال حکم صریحی از این اصل به‌عنوان «ماده ابدیه» پشتیبانی و خواهان گنجاندن آن در متن قانون شده بودند و کاری از تقی‌زاده در حذف آن بر نمی‌آمد. اما همان‌طور که خواهد آمد، تلاش زیرکانه و مدبرانه آنها بی‌حاصل هم نماند.

از اسناد هم‌زمان با این رویدادها بهره‌گرفتم تا نشان دهیم نقش مؤثر و برجسته تقی‌زاده برخلاف ادعای برخی مورخان متأخرتر در این رویداد مهم تاریخ معاصر ایران نو چه بوده است. باز هم به آدمیت اشاره‌ای نکنیم. او تلاش تقی‌زاده در تدوین اصول مترقی و دنیوی را چون اصل هشتم در حق مساوی قانونی ایرانیان نادیده می‌انگارد. از سید طباطبائی و آخوند خراسانی و حسام‌الاسلام‌ها نقل قول می‌آورد که به جای خود لازم اما با سرسختی اعجاب‌آوری از نقل بینش و کنش تقی‌زاده پرهیز می‌کند. تنها جایی که نام تقی‌زاده را برجسته می‌کند برای نکوهش و سرزنش اوست. با شیوه متعارف تاریخ‌نگاری خود یک جمله از میان سخنان بسیار او، بی‌ارتباط با روح و متن کلی گفتار و فضای آن روزگار، به خواننده عرضه می‌کند تا وانمود شود تقی‌زاده نقش مؤثری نداشته و یا صرفاً درصدد اخلال و مقابله با اصول مشروطگی بوده است. تنها کسانی می‌توانند دریابند بنیانگذاران قانونگذار عصر مشروطه چه مراتب و مشقت‌هایی را تحمل کردند که با توان و جسارت کم‌نظیری در تاریخ معاصر، همان چند اصل لائیک و مترقی را در متمم بگنجانند، که غرض‌های شخصی را کنار گذارند و بر آنچه گذشت نگاهی از سر مسئولیت و انصاف افکنند. علم بر این مطلب که در فضای شدیداً دشوار و دین‌خوی آن روزگار، حضور و هجوم عوامل استبداد حکومتی و جهل و بی‌سوادی عمومی، فعالیت سیاسی لائیک به چه معنا و چگونه

بود، حتی پس از صد سال هم آسان نیست. آنان چه کشیدند و ما یک سده بعد چگونه درباره‌ی آنها قضاوت می‌کنیم؟

تاریخی که بر مبنای پیش‌انگاره نگاشته شود، آنچه را که نمی‌پسندد کنار می‌گذارد و با رویدادهای خارج از روح آن روزگار، هدف خود را پیش می‌برد. در بخش تاریخ‌نگاری و تقی‌زاده به این امر باز خواهیم گشت. و اما اجمالی در محتوای مواد متمم و منابع آن، برای شناخت فضای زمانه و معرفت تقی‌زاده و هم اندیشان لائیکش در تقابل با مشروعه‌طلبان ضروری است. ابتدا به متون و منابع مورد اتکای پیش نویس اولیه متمم قانون اساسی و تاثیر شان بر متن تصویب شده بپردازیم.

قانون اساسی بلژیک ۱۸۳۱

انقلاب بلژیک با خیزش در بروکسل آغاز شد و به تأسیس کشور مستقل در ۱۸۳۱ انجامید. بعد از شکست ناپلئون در واترلو (۱۸ ژوئن ۱۸۱۵)، کنگره وین، تشکیل اتحادیه‌ی هلند و بلژیک را به‌عنوان حفاظی قدرتمند در شمال فرانسه برای پیشگیری قلمروگستری آتی آن کشور اعلام کرد. شکست و استعفا‌ی ناپلئون سرآغاز ائتلاف شش قدرت بزرگ اروپا برای تغییر نقشه‌ی اروپا بود. طبق قرارداد پاریس (۲۰ مه ۱۸۱۴)، ابتدا استقلال هلند رسمیت یافت و بلژیک به مثابه یک سد نفوذی علیه فرانسه، منطقه‌ای از آن شناخته شد. دولت واحد هلند و بلژیک تحت سلطه پادشاهی هلند در ۲۶ ژوئن ۱۸۱۴ طبق عهدنامه لوزان در دستور کار قرار گرفت و کنگره برلین بر این تصمیم صحنه نهاد. در ۲۴ آگوست ۱۸۰۵ قانون اساسی پادشاهی هلند با وجود اعتراض و مخالفت اکثریت سه ونیم میلیونی مردم ایالت‌های بلژیک (بعدی) به‌عنوان قانون اساسی این مناطق هم تحمیل شد. پیش از آن، قوانین مدنی ناپلئون (۱۸۰۴) در بلژیک به‌عنوان یک منطقه فرانسوی اجرا می‌شد. با وجود برتری بلژیک از نظر تعداد جمعیت، رشد اقتصادی، ثروت معدنی و توان کشاورزی بالاتر، این هلندی‌ها بودند که قدرت و کنترل را در دست داشتند. طلب استقلال از پادشاهی هلند و تأسیس حکومت حافظ منافع بورژوازی نوحاسته‌ی بلژیک از عوامل مؤثر خیزش‌های سال‌های ۱۸۳۰-۱۸۳۱ بود. خواست آزادی مذهب و زبان نیز در دامنه اعتراضات تاثیر نهاد. منع تدریس زبان فرانسه در مدارس و رواج زبان هلندی به‌عنوان زبان رسمی دولتی از موارد مورد مناقشه بود. مذهب اکثریت مناطق، بلژیک بعدی، رومان کاتولیک بود. بسیاری خواهان آزادی تعلیمات دینی خود بودند، در حالی که پادشاه و اکثریت مردم هلند پیرو مذهب کالونیست بودند. هم‌آمیزی همه‌ی این عوامل و تأثیر محرک‌های خارجی و مناسبات جدید اروپا با درجات متفاوت، به خیزش سال ۱۸۳۰ انجامید. در ۲۵ آگوست ۱۸۳۰، بعد از برگزاری اپرای ملی گرایانه‌ی «سرزمین مقدس مادری» مردم بروکسل با شعار و خواسته‌های استقلال‌طلبانه به خیابان‌ها آمدند و ساختمان‌های مهم دولتی شهر را به تصرف درآوردند. به رغم سرکوب نیروهای هلندی، دولتی موقت در بروکسل تشکیل شد.

با تأسیس پارلمان، تدوین قانون اساسی در دستور کار قرار گرفت و قانون ۷ فوریه ۱۸۳۱ توسط جمعی از روشنفکران حقوقدان کاتولیک و سکولار لیبرال بلژیکی، با نگاه و نظر به قانون اساسی میراث انقلاب کبیر فرانسه و قوانین مدنی هلندی، نوشته و تدوین شد. این روشنفکران بنیانگذار، شدیداً تحت تأثیر قانون اساسی و حقوق مدنی آمریکای مستقل نیز بودند، رویکردی که در آن حقوق و آزادی‌های فردی بر برابری می‌چربید. لیبرال‌های بلژیکی در این زمان با توجه به پیامدهای انقلاب فرانسه تا حدی در بیم و هراس اقتباس کامل از دستاوردهای حقوقی آن انقلاب بودند. [۱۳۵] به هر حال، تأثیر بسیار

پردامنه‌ی قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه در سراسر متن بلژیکی قانون قابل مشاهده است. حتی چند ماده‌ای که از همتای انگلیسی خود بهره گرفته، نه مستقیماً بلکه از طریق قانون یاد شده فرانسوی بود. تدوین‌کنندگان، قانون ۱۸۳۰ فرانسه و قانون ۱۸۱۵ هلند را نیز مدنظر داشتند. در فاصله سال‌های ۱۸۳۷ تا پایان قرن نوزدهم، قانون اساسی بلژیک همچون یک الگوی پیش‌رفته‌ی لیبرال اروپایی سرمشق قانون اساسی اسپانیا (۱۸۳۷)، یونان (۱۸۴۴ و ۱۸۶۴)، لوگزامبورگ (۱۸۴۸)، روسیه (۱۸۵۰)، رومانی (۱۸۶۱)، عثمانی (۲۴ دسامبر ۱۸۷۶)، و بلغارستان مستقل (۱۸۷۹)، و سرانجام قانون اساسی و متمم مشروطه‌ی ایران (۱۹۰۶-۱۹۰۷) قرار گرفت.

قانون اساسی بلژیک با وجود تأکید بر پادشاهی بودن نظام و تفاوت با جمهوریت، در شرح وظایف شاه و قوه مجریه نیز از قانون ۱۷۹۱ و بعضاً منشور ۱۸۳۰ فرانسه تأثیر پذیرفت. در اصل ۶۴ آمد که هیچ فرمانی از شاه قانونیت ندارد مگر اینکه وزیر مسئول در مقابل پارلمان آن را امضا کرده باشد. در واقع، شاه هیچ مسئولیت قانونی نداشت. علاوه بر اصل ۶۴، در اصول ۸۹ و ۹۰ نیز بر مسئولیت وزرا در مقابل پارلمان تأکید شده بود. تأثیر منشور ۱۴ اوت ۱۸۳۰ فرانسه که لویی فیلیپ در بازگشت سلطنت بوربون‌ها آن را پذیرفته بود؛ نیز در این متن قانون بلژیک به ویژه در تجدیدنظرهای آن در ارتباط با حقوق مردم، حقوق مندرج در قانون حاصل از انقلاب کبیر فرانسه به خوبی محسوس است. قدرت شاه در منشور فرانسه بسیار فراتر از حقوق وی در قانون بلژیک تصریح شده بود. اما در این قانون هم شاه به‌عنوان صدر قوه مجریه، حق نصب و عزل وزرا را داشت و هم خواست و قدرت او توسط وزرا اجرا می‌شد.

قانون بلژیک در حوزه‌ی اصول قضایی و مالی از مواد قانون هلند بهره گرفت. در واقع، قانون اساسی ۱۳۹ ماده‌ای بلژیک (۱۸۳۱) حاصل سازش میان جریان‌های مختلف سیاسی - مذهبی کشور بود. لیبرال‌های لائیک متأثر از انقلاب فرانسه، حقوقدانان بورژوازی نوحاسته‌ی بلژیک و رهبران و فعالان مذهبی اکثریت کشور - کاتولیک، جملگی در هماهنگی برای تشکیل یک دولت مدرن ملی در بلژیک به توافق رسیدند. هماهنگی حاصل از چنین دستاوردی، موجب شد که از تنش‌های پردامنه‌ی سده‌ی نوزدهم مشابه در بسیاری از کشورهای دیگر اروپایی پرهیز شود. برخلاف ذهنیت تمامیت‌خواه، یکسان‌بین و یکپارچه‌گرای آرمان‌خواه، این قانون ضمن تناقضات ذاتی و ناگزیرش، از نوعی هماهنگی برخوردار بود که با وحدت و یک‌دستی سنتی تفاوت داشت، نمونه‌ای از توفیق یک جامعه مدرن اروپایی آن زمان که به بشریت عرضه شد. تأثیر تکثرگرایی را در متن این قانون می‌توان ملاحظه کرد.

تفاوت مهم دیگر قانون اساسی بلژیک با قوانین اساسی فرانسه و آمریکا که حقوق مدنی جداگانه‌ای تصویب کردند، این بود که در قانون اساسی بلژیک حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی در متن این قانون درج شده بود. از این نظر هم این قانون اساسی الگوی قوانین اساسی بالکان، به ویژه در بلغارستان، مشروطه اول عثمانی، و مشروطه ایران قرار گرفت.

قیاس متن پیش نویس اولیه کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی ایران

با قانون ۱۸۳۱ بلژیک [۱۳۶]

اصل اول قانون اساسی بلژیک با انگیزه ایجاد دولت مدرن ملی با مختصات جغرافیایی و تقسیم مناطق نه‌گانه‌ی آن، که کشور فدرال بلژیک را تشکیل می‌دهند، آغاز می‌شود. اصل اول متن پیش‌نویس اولیه کمیسیون نیز از تقسیمات کشور ایران به ایالات و ولایات آغاز و همه‌ی آنها را نام می‌برد. در حالی که می‌دانیم در اصل اول متمم بازبینی و اصلاح شده توسط «کمیسیون علما» و مصوب مجلس، بی‌آنکه از نام کشور و تقسیمات آن که شناسنامه ملی بود آغاز کند، آمده است: «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.»

در متن اولیه‌ی دست‌نویس، هویت مملکت و مختصات آن به هویت مذهبی و تکلیف شاه در ترویج آن، در متن نهایی تغییر یافت. هویت دینی به جای هویت ملی نشست و برتری مذهب اکثریت در امور سیاسی و اجرائی تثبیت شد. در قانون اساسی بلژیک، پس از تثبیت هویت ملی و مختصات جغرافیایی آن در اصل چهارم، بر مشروعیت قانون مدنی به‌عنوان عامل تعیین‌کننده اداره، تثبیت، و جرح و تعدیل امور تأکید شد، و در آن آمد که جز قانون و قوه‌ی مقننه هیچ احدی در قانونگذاری سهم و نقشی ندارد. در اصل هفتم آن قانون تصریح شد که آزادی‌های فردی بر مبنای قانون تضمین می‌شود و هیچ‌کس خارج از چارچوب قانون صریح، روشن و مکتوب قابل تعقیب نیست مگر به حکم قانونی توسط قاضی بر مبنای قانون و در موارد مشخص و تعریف شده. در تمام اصول مدنی دیگر ناظر و حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی قانون اساسی بلژیک، بدون هیچ‌گونه ابهامی آمد که جز قانون مدنی مکتوب هیچ قدرت دیگری مجاز نیست این حقوق را از افراد سلب کند.

این اصول در متن پیش‌نویس اولیه‌ی متمم، از اصل چهارم به بعد ذکر شد:

«حقوق اهالی مملکت کلیتاً محفوظ است. شئون و درجات شخصیه موجب تباین حقوق نخواهد بود. یعنی ایرانی‌ها از حیث حقوق در مقابل قانون یکسان هستند. معترض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم قانون و به ترتیبی که قانون معین می‌نماید، غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایت و تقصیرات عمده، هیچ‌کس را نمی‌توان فوراً توقیف نمود، مگر به حکم مخصوص رئیس محکمه و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتها به فاصله ۲۴ ساعت به مقصر اعلام شود. امنیت افراد مردم، جان و مال و مکان و مذهب محفوظ و مصون از هر نوع تعرض است. حکم و اجرای هیچ مجازاتی ممکن نیست مگر به موجب قانون و ترتیبی که قانون مقرر نموده.»

اینها همه موادی بود که دقیقاً بر مبنای اصول قانون بلژیک تدوین و تصریح شده بود.

در اصل دوم متمم تصویب شده «ماده ابدیه»^۱ی به حکم علمای روحانی و تلاش شیخ فضل‌الله و یارانش گنجانده شد که در متن پیش‌نویس اولیه کمیسیون وجود نداشت. در آن اصل حق نظارت و توی روحانیون آمد که در تعارض با مشروعیت خودمختار قوه قانونگذاری بود. به جزئیات این مورد در گفتار کشمکش مشروعه و مشروطه خواهیم پرداخت.

در اصل هشتم متمم تصویب شده، از تأثیر فهم و ترجمه‌ی ارتباط مصری ایرانیان از قانون ۱۸۳۰ فرانسه سخن گفته شد. در این ارتباط، اشاره به تأثیر قانون بلژیک هم قابل تأمل است. در متن پیش‌نویس اولیه‌ی کمیسیون، قبل از مباحثات و مداخلات «انجمن علما» که منجر به رختخواب پهن کردن سید عبدالله مجتهد به‌مدت چند ماه در مجلس شد، همان‌طور که ذکر آن رفت، آمده بود:

«حقوق اهالی مملکت کلیتاً محفوظ است، شئونات و درجات شخصیه موجب تباین قانون نخواهد بود، یعنی ایرانی‌ها از حیث حقوق در مقابل قانون یکسان هستند.»

در حالی که در متن تصویب شده در شکل و عبارات تلطیف‌شده‌ای از حقوق مساوی اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی سخن رفته است، «یکسان بودن حقوق» ایرانی‌ها که از نظر حقوقی مفهومی متفاوت داشت، حذف شد. در قرائت شرعی قانون و فقه شیعه سخن از «یکسانی حقوق ایرانی‌ها» قابل پذیرش نبود.

در اصل ششم قانون اساسی بلژیک آمده بود که شهروندان بلژیک در مقابل قانون مساوی‌اند. آنان محق‌اند که در خدمات دیوانی^۱ و لشکری^۲ مشارکت کنند، مگر اینکه قانون استثنایی برای آن قائل شده باشد. نتیجه «تلطیف» شده‌ی اقتباس از این اصل، حذف برابری و تساوی حقوق شهروندان و تصریح بر مساوی بودن در مقابل قانون دولتی و نه تمام قوانین موجود در کشور بر جایش نشست و حق مساوی وارد شدن در مشاغل کشوری و لشکری هم حذف شد. در هر دو مورد با ایرانیان غیرمسلمان و دگراندیشان غیردینی مشکل به وجود آمد. ضمناً، درک مساوات به مفهوم عدالت اجتماعی در قانون لیبرالی-بوژوایی ۱۸۳۱ بلژیک راهی به جایی نمی‌برد، در متمم قانون اساسی ایران نیز مطرح و پیرامون آن بحث نشد. ابهام در چگونگی کسب آزادی و برابری باقی ماند.

آزادی مذهب و عقیده در قانون اساسی بلژیک که حاصلی از هماهنگی و سازش اندیشه‌های لیبرالی و کاتولیک‌ها بود، در اصل‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷ آن آمده است. مذاهب کاتولیک، پروتستان و یهود دارای حقوق مساوی اعلام شدند. روحانیون این آیین‌ها از حمایت مالی مستقیم دولت بهره‌مند شدند. خاطره تلخ تعدی به کلیسا در زمان حاکمیت لائیک فرانسه، در فاصله سال‌های ۱۷۹۴-۱۸۱۴، و نیز تحمیل‌های مذهبی شاه کالونیست هلند در فاصله سال‌های ۱۸۱۵-۱۸۳۰ موجب سوءظن کاتولیک‌های بلژیکی به قدرت سیاسی بود؛ از این رو از آزادی همه مذاهب و انجام فرایض دینی استقبال کردند. ضمناً، برای گرفتن این امتیاز در امور دیگری با لیبرال‌های لائیک سازش کردند. اصل ۱۶ قانون، حقوق مساوی کلیسای کاتولیک بلژیک با مذاهب دیگر را تأیید کرد. قانون اساسی بلژیک تسلط دیرینه کلیسای کاتولیک بر آموزش و پرورش را پایان داد و تعلیم و تربیت عمومی و دولتی را جایگزین آن کرد. همان‌طور که انجام فرایض دینی را برای مذاهب آزاد اعلام کرد (اصل چهاردهم)، انجام ندادن فرایض دینی را نیز برای شهروندان غیرمذهبی آزاد دانست (اصل پانزدهم).

در قانون اساسی بلژیک، در اصل هفتم آزادی‌های فردی تضمین و به صراحت ذکر شد که هیچ‌کس را نمی‌توان مورد تعقیب قرار داد، مگر به حکم قانون و مفاد مترتب بر آن. این امر باز هم حاکی از کرنش کاتولیک‌ها در مقابل لیبرال‌های لائیک بود. در اصل ۱۶ قانون، ازدواج مدنی برون از کلیسا تصریح شد. در اصول ۱۸ و ۱۹ آزادی بیان و نشر بدون هیچ محدودیتی به شهروندان بلژیکی داده شد. بروکسل از پیشینه دیرینه‌ی پناه دادن به اندیشه‌ورزان و اهل قلم برخوردار بود. در اصل ۱۸ علاوه بر ذکر آزادی مطبوعات فارغ از سانسور برای شهروندان بلژیکی، آمده که چنانچه نویسندگانی شناخته شده و غیرشهروند مقیم بلژیک باشد، تألیف و نشر آزاد و فارغ از هر نوع تعقیب و آزار خواهد بود. شهر بروکسل با آغوش باز فعالین سیاسی و اهل قلم و اندیشه‌ورزانی را پذیرا شد که در کشورهای خود از جمله فرانسه، آلمان و هلند و... تحت تعقیب بودند. در میان این پناهندگان نامدار می‌توان از ولتر، مارکس،

1. Civil
2. Military

پرودون، بودلیر و... نام برد. قانون اساسی بلژیک در این زمینه فراتر از قوانین دیگر کشورهای غربی تدوین شد.

از آزادی‌های فردی و اجتماعی قانون بلژیک و متن پیش‌نویس اولیه کمیسیون متمم سخن گفته شد، حالا قیاس کنیم که متن تصویب شده‌ی متمم با دخالت روحانیون، در حال حاضر آن اصول مترقی را به چه صورت ثبت کرد. از عدم ذکر صراحت و شفافیت قانون بلژیک در اصل مساوات متمم (اصل هشتم) که بگذریم، در متن تصویب‌شده‌ی مجلس شورای ملی، قسمت اعظم حقوق مدنی و آزادی‌های فردی و اجتماعی با ذکر موانع و موازین شرعی در عین اینکه اصل دوم کنترل، محدودیت، و اختیار را به موازین شرع و اولیای دین سپرده بود، مفهوم لائیک، مشخص و تعریف شده‌ی آنها را ساقط کرد. اصول مربوط به جدایی دین و حکومت، آزادی فرایض دینی و عبادی، منع تحمیل شکنجه، کار اجباری، برده‌داری در متمم نادیده انگاشته شد. تعلیم و تربیت آزاد دانسته شد، مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد. نشر کتاب و مطبوعات آزاد شد غیر از کتب ضاله و مواد مضره به دین مبین. اجتماعات، احزاب و انجمن‌ها مجاز شد به شرط اینکه مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشد.

از متن مترقی اولیه‌ی پیش‌نویس که با تلاش چندماهه‌ی جریان لائیک با حضور فعال و مؤثر و جسورانه تقی‌زاده، که شرح آن را آوردیم، صرفاً چند مورد تلطیف شده به متمم تصویب شده راه یافت. تعلیم و تربیت همگانی از کنترل اولیای دین به دولت واگذار شد. نظم قضایی به محاکم شرعی و محاکم عرفی (اصل ۲۷) تقسیم و مجزا شد. این موضوع محدود کردن اختیارات شرع و روحانیون در امور حقوق جدید بود.

در اصل ۲۷ بند اول در شرح قوه مقننه متمم تصویب شده آمد که شاه، مجلس‌های شورا و سنا، هر یک حق انشای قانون را دارند ولی استقرار آن موقوف است به موافقت با «موازین شرعی» و تصویب مجلسین و توشیح شاه، جز در حوزه دخل و خرج و امور مالی مملکت که در حیطة اختیار مجلس شورا است. در متن پیش‌نویس اولیه دقیقاً همین عبارات، به استثنای دو کلمه‌ی «موازین شرعی» در موقوف نمودن قوانین تصویب شده آمد. در بند دوم همین اصل در شرح قوه قضائیه هم در متن تصویب شده دستکاری‌های چشمگیری صورت پذیرفت، در حالی که در متن پیش‌نویس اولیه آمده بود که قوه قضائیه و حکم، که اعمال آن مخصوص است به محاکم و دیوانخانه، در متن تصویب شده با سازش میان جریان لائیک و روحانیون، بر جدایی محاکم شرعی از محاکم عدلیه تصریح شد. گرچه امور عرفی را از اختیار روحانیون خارج کرد اما حضور محاکم شرعی به‌عنوان مرکز قانونگذاری و اجرای قانون نیز پذیرفته شد. در متن پیش‌نویس اولیه صرفاً «محاکم و دیوانخانه» بدون لفظ شرعی ذکر شده بود.

در اصل ۳۵ متمم تصویب شده سلطنت و دیعه‌ای الهی شناخته شد که از سوی ملت به شخص منتقل می‌شود، در حالی که در متن پیش‌نویس اولیه بدون ذکر واژه‌های شرعی مشروعیت بخشی از سوی مردم به سلطنت آمده بود.

در اصل پنجاه و هشتم متمم تصویب شده، تصریح شد که وزیر باید مسلمان باشد. در متن پیش‌نویس اولیه بر ایرانی‌الاصل و تبعه ایران بودن به‌عنوان شرط وزارت تأکید شده بود. در اصل ۲۱ متمم تصویب شد که انجمن و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل نظم نباشند، در مملکت آزاد است. در متن پیش‌نویس اولیه، بدون ذکر «فتنه دینی» و «فتنه دنیوی»، که در واقع هر نوع مخالفت با مذهب و اولیای دین از یک‌سو و ضدیت و فعالیت مخالف حکومت از سوی دیگر را در بر می‌گرفت، با اقتباس از قانون بلژیک آمده بود:

«انجمن‌ها و اجتماعات به‌طور مسالمت در تمام مملکت آزاد است. ولی مجتبعین با خود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر می‌کند، باید تبعیت نمایند.»

در اصل هیجدهم متمم تصویب شد: تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد اعلام شد اما محدود شود «به آنچه شرعاً ممنوع» کرده است. در حالی که در متن پیش‌نویس اولیه بدون محدودیت شرعی آمده بود: «تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است.»

پیش از آن که به وقایع‌نگاری چگونگی تدوین و تصویب متمم بپردازیم، به یک مورد دیگر در ارتباط با سهم قوه مقننه و مجلس در قبال قوه مجریه و شاه اشاره کنیم. تأکید فراتراز حد چارچوب قوانین بلژیک و بلغارستان و حتی عثمانی در متمم قانون اساسی به قدرت و اختیارات مجلس شورا، بی‌تردید از سوءظن شدید تقی‌زاده و مستشارالدوله نمایندگان آذربایجان از پیشینه‌ی خودکامانه‌ی شاهان قاجار، به ویژه محمدعلی شاه ناشی می‌شد. سوءظن و دل‌نگرانی از خودکامگی شاهان ایران که هم پیشینه‌ای چنین داشتند و هم شاه حاضر زمان، محمدعلی شاه، نمونه‌ای ناخوشایند از آنان را تداعی می‌کرد، آنان را وادار کرد که با افزایش قدرت مجلس هر چه می‌توانند مقام شاه را در متمم محدود کنند. شاه در نظام سنتی و دیرینه ایران مبتنی بر الگوی پادشاهی «ظل‌اللهی» فرمانروای مطلق بود و در واقع مرکزی بود که همه‌ی نظام اجتماعی حول او می‌چرخید. گرچه در زمان قاجار و به تدریج با برآمدن و توانمندتر شدن عوامل دیگر قدرت، از حیطة اختیارات و تمرکز بیش از حد پیشین کاسته شده بود. اما تسلط خفقان و تفتیش عقاید دستگاه محمدعلی میرزا در تبریز و سوءاستفاده‌های بسیار او از قدرت و سپس مقاومت و توطئه‌های ضد مشروطه، فراتر از پدرش، و تلاش‌های همه‌جانبه‌ی همزمان در مخالفت با تدوین متمم، در آوردن اتابک امین‌السلطان صدراعظم بدنام قاجار، مخالفت با اصول مشروطگی در تقابل با اعضای کمیسیونی که تقی‌زاده و مستشارالدوله سهم بزرگی در تحرک و تحمیل به پذیرش آن ایفا کردند، جملگی موجب شد اصولی تدوین شود که تا حد زیادی با روح قانون بلژیک و منشور ۱۸۱۴ و قانون اساسی ۱۸۳۰ فرانسه متفاوت بود. اصول ۶۳ و ۶۴ و ۷۱، ضمن اینکه شاه را از هر نوع خطا و مسئولیت مبرا کرده بود، وزرا را در مقابل قوه‌ی مقننه مسئول دانست. گرچه شاه کماکان نوک هرم قدرت شناخته شد. در صورت بروز هر اختلافی میان دولت و پارلمان، حرف نهایی را او بر زبان جاری می‌کرد. حق انحلال پارلمان به شاه تفویض شد. حق نصب و عزل وزرا به شاه داده شد. [۱۳۷]

شرح یک به یک تغییرات به سود شرع در متن پیش‌نویس اولیه که منجر به تصویب قانونی شد که در دست داریم، مجال مفصل دیگری می‌طلبد. تنها خواستیم نشان دهیم که در همان روزهای اولیه کار کمیسیون متنی مترقی و لائیک از کار درآمده بود که در چند ماه بعد ضمن تعارض و کشمکش مشروطه با مشروعه و نیز پافشاری مشروطه‌خواهان مسلمان، محتوا و شکل لائیک آن به تدریج کم و کمتر شد تا با تحمیل اصل دوم عملاً مشروعیت خودمختار قوه قانونگذار به سود اولیای دین خنثی شود. در شرح کشمکش چند ماهه مشروطه با مشروعه به این سخن باز خواهیم گشت.

در تاریخ‌نگاری متعارف مشروطه هر چه از رویدادها فاصله گرفتیم، حتی وجود پیش‌نویس اولیه کمیسیون متمم قانون اساسی فراموش شد و بحث‌ها عمدتاً پیرامون متن دستکاری و تصویب شده صورت گرفت. سهم و نقش تاریخی آن بنیانگذاران حقوق جدید ایران، به ویژه تقی‌زاده، در تاریخ‌نگاری متأخر به دلیل حضور و تأثیر اختلاف نظرهای متأثر از شرایط زمانی دوران پهلوی با کارنامه دوران مشروطه تقی‌زاده، کم‌رنگ و غرض‌آلود شد، به گونه‌ای که در سه دهه اخیر در نوشته‌های سفارشی

تاریخ روایتی وارونه پرداخته شده است. برای بازیابی و پردازش هم‌زمان، چگونگی تلاش و تعامل نسل اول لائیک مشروطه، وقایع‌نگاری بر مبنای اسناد معتبر باقی مانده ضروری است.

تأثیر قانون اساسی سال ۱۸۷۹ بلغارستان بر متمم قانون اساسی

در علل انتخاب قانون اساسی بلغارستان برای بهره‌گیری از کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی مشروطه، می‌توان به نکاتی چند اشاره کرد. پیش از هر چیز، این قانون خود حاصل دوره کوتاه‌مدت حضور مؤثر جریان لیبرال دموکرات بلغاری متأثر از آرای فرانسوی و بلژیکی در تدوین و کشمکش آزادی و استقلال طلبی بود. منورالفکران ایران به بلغارها به‌عنوان ملتی کوچک اما مصمم برای کسب آزادی و استقلال از سلطه درازمدت عثمانی می‌نگریستند. بی‌تردید برای باورمندان لائیک ما، اینکه بلغارها خود را از سلطه «خلیفه» عثمانی رها کرده و توانستند تحت تسلط حکومت یک کشور مسلمان، آزادی‌های فردی و اجتماعی ملت خود را تأمین کنند، جذابیت بسیاری داشت. به خصوص از این منظر که بنیانگذاران قانون اساسی بلغارستان با تمایل به آرای فرانسه و در نظر داشتن قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک، در حالی که چندی پیشتر قانون اساسی مشروطه اول عثمانی هم تصویب شده بود، متن را تدوین کرده بودند. مسئله دیگر پذیرش مذهب رسمی، کاتولیک، در متن قانون بلغارستان در تمایز با بلژیک بود. مقوله مذهب رسمی در جامعه دین خوی ایران امری مهم و از دغدغه‌های کمیسیون متمم بود. قانون اساسی بلغارستان^۱ با وجود شناخت و بررسی سایر قوانین اساسی موجود اروپا، قانون ۱۸۳۱ بلژیک را به‌عنوان مترقی‌ترین آنها سرمشق قرار داد. نکته‌ی مهم دیگر اینکه قانون اساسی بلغارستان جدیدتر از همتای بلژیکی خود بود و برخی موارد جدیدتر و مقتضیات روز در آن منظور شده بود. [۱۳۸]

اصل ۱۸ قانون اساسی در تبیین و وضع مالیات‌ها، سازماندهی امور مالی و تهیه بودجه سالانه که جملگی در محدوده‌ی اختصاصی مجلس شورای ملی قرار گرفت، از اصل ۱۰۵ قانون اساسی بلغارستان اقتباس شده بود. ماده ۲۳ متمم از اصل ۷۷ قانون بلغارستان برگرفته شد که بنا بر آن منع ارسال تلگراف یا افشای متن آنها قدغن شده بود. [۱۳۹]

ماده ۱۹ متمم نیز می‌تواند از اصل ۷۸ قانون بلغارستان گرفته شده باشد که نظام آموزش عمومی و ملی را در نظر داشت. در مقابل این اصل مقاومت و ضدیت بسیار ابراز شد. تعلیم و تربیت ابتدایی سنتی کاملاً در انحصار و یا کنترل روحانیون و مکتب‌داران بود. دانش و علوم نو، رواج منکرات و نشر کفر و زندقه معنی می‌داد. جملات متن پیش‌نویس اولیه‌ی کمیسیون حاکی از توجه نویسندگان، هم به قانون اساسی بلغار و هم بهره‌گیری از واژه‌های قانون بلژیک است: تأسیس مدارس به مخارج دولت و تحصیل مطابق قانون مخصوص علوم و معارف مقرر شود. در اصل هجدهم متمم و نیز در متن اولیه‌ی دست-نویس متمم آمده بود «تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است». تأثیر هر دو ی آن قانون‌ها را می‌توان دید، در حالی که در متن تصویب و دستکاری شده افزودند: «مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد». یک نکته‌ی قابل تأمل تاریخی در این باره از این قرار است که تنها متشرعین نبودند که با بیرون آوردن انحصار آموزش از کنترل و نظارت روحانیون مخالفت کردند. مستشارالدوله شاهد روزگار، در نامه ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ق به تقه‌الاسلام تبریزی، در بحبوحه‌ی کشمکش تدوین متمم به این اصل ۱۹ اشاره می‌کند و می‌گوید: «فضل‌علی آقا رفتار خود را به مرحله خطرناکی رسانیده و مخفیانه مشغول تکفیر ما و مختل ساختن قانون اساسی و جلوگیری از فکر تعمیم تعلیمات عمومی است.» [۱۴۰]

فضل‌علی آقا که برخی پژوهشگران بر مبنای چند نامه و یادداشت محدود، وی را «صالح‌ترین» عنصر مشروطه‌خواه معرفی کرده‌اند، روحانی شیخی بود که نه تنها با ائتلاف مشروطه‌خواهی سه‌گانه، مستشارالدوله، فرشی و تقی‌زاده، در این زمان همراه نبود بلکه از سعدالدوله که به مشروطه پشت کرده بود، هواخواهی می‌کرد. بی تردید تقابل باورهای او با برخی دست درکاران بابی ازلی مشروطه که در تعلیم و پرورش نوین غیر دینی زمانه دست داشتند، در این نگره موثر گردید. جانبداری از سعدالدوله موجب شد که وکلای آذربایجان او را کنار بگذارند. [۱۴۱] به استناد سخنان مستشارالدوله، از ثقه‌الاسلام هم نام‌های به فضل‌علی آقا در دست داریم که غیرمستقیم از او بازخواست گزارش‌هایی را می‌کند که از رفتار و رابطه‌هایش به تبریز رسیده است. فضل‌علی آقا در جواب ثقه‌الاسلام که رهبر شیخیه تبریز شناخته می‌شد، در مقام توضیح و پاسخ می‌نویسد: «اینکه می‌گوئید داعی در ردیف مانع‌ها و اشکال تراش‌ها هستم، حرف کسانی است که قصد دارند ملاها عموماً در امر مشروطه بی‌دخل و تصرف باشند و می‌گویند در آتیه انتخابات صنفی را موقوف خواهیم کرد و با داعی غرضیت دارند.» [۱۴۲]

فضل‌علی آقا شیخی که خواهان سهم شدن کنار متشرعین امامیه در دستکاری‌ها به سود باورهای خویش است در ادامه، گزارش می‌دهد که در تهران انجمنی از روحانیون تشکیل شده است که او هم در آن شرکت دارد و در چند زمینه «مفید و مؤثر» بوده است: ۱. مذهب رسمی ایران، اسلام و مذهب اثنی عشری باشد. [که اصل اول متمم شد. ۲. قوانین مخالف مذهب نباشد. [که در غالب اصل‌های متمم مؤثر شد. ۳. تشخیص همراهی یا مخالفت قوانین با مذهب، با مجتهدین متدین علمای شیعه خواهد بود. [که اصل دوم متمم در حق وتوی روحانیون گردید. ۴. پنج نفر علما باید جزء مجلس شورا باشند و نظارتشان قبل از تصویب قوانین باشد، نه بعد از آن که به حیثیت مجلس لطمه بزند. با این حال مغرضین چنین انجمنی را اشکال‌تراش معرفی می‌کند که ناشی از غرض است و غرض چهار نفر که مرکزشان کتاب‌فروشی برادر تقی‌زاده است.» [۱۴۳]

این نامه در گرم‌گرم جلد بر سر اصول متمم قانون اساسی، ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، نوشته شده است. هم آدمیت و هم طباطبائی و بسیاری دیگر از پژوهشگران برجسته تاریخ معاصر بر اعتبار و سندیت نوشته‌های میرزا فضل‌علی آقا تأکید کرده و از آنها برای تدوین و اثبات نظریات خود بهره گرفته‌اند، اما هیچ‌کدام نه به مجموعه سخنان او در متن مذاکرات مجلس توجه داشته‌اند و نه به نقش شریعت‌خواه او در تدوین نظام حقوقی جدید توجه کرده‌اند. اگر مهم‌ترین تجسم نظام حقوقی جدید و گذر از فقه سنتی به قوانین مدون جدید را متمم قانون اساسی بدانیم، قابل پرسش است که چرا ضمن برجسته کردن حضور مثبت او در مواردی چند و در قیاس با مشروعه‌طلبان، به ضدیت گوهر اندیشه و عمل او با قوانین لائیک و بیرون کشیدن از کنترل شرع بی‌اعتنا گذشته‌اند؟

گزارش تأسیس «انجمن علما» برای تطبیق شرعی متمم را هم از زبان مستشارالدوله و هم میرزا فضل‌علی آقا در دست داریم، اما نام‌های هم از شیخ فضل‌الله نوری به تاریخ ۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق در دست است که از وجود این محفل خبر می‌دهد و نشان می‌دهد که این تنها میرزا فضل‌علی آقا و یا بهبهانی و شریعت‌مداران مجلس چون میرزا نصرالله تقوی نبودند که در آن سهمیم بودند، بلکه شیخ فضل‌الله و مشروعه‌طلبان خود از جمله بانیان آن جمع بوده‌اند. شیخ در این نامه به مریدان خود اطلاع می‌دهد، که از آن پس: «انجمن علما - که برای اصلاح مثل سایر انجمن‌ها معمول شده بود، چون موقع توهمات می‌شد، فعلاً موقوف و متروک است.» [۱۴۴]

میرزا فضل‌علی آقا دستاورد و پیامد تشکیل «انجمن علما» را، که خود را در آن سهمیم و همراه می‌خواند، تبدیل تمامی اصول لائیک پیش‌نویس اولیه متن متمم، که توسط کمیسیون و با شرکت

تقی‌زاده تهیه شده، می‌شناسد. مخالفین انجمن را چهار نفر معرفی می‌کند که در کتاب‌فروشی برادر تقی‌زاده، میر جواد، جمع می‌شوند. سخن کوتاه، میرزا فضل‌علی آقا تنها با روحانیون مشروعه‌خواه نرد عشق نمی‌بازید بلکه به گزارش مستشارالدوله در نامه دهم رجب ۱۳۲۵ ق به ثقه‌الاسلام [۱۴۵]، با درباریان و سایر مخالفین هم سر و سر داشت و تهمت بی‌دینی به مستشارالدوله، فرشی و تقی‌زاده را جار می‌زد. مستشارالدوله تأکید می‌کند که خصوصاً تقی‌زاده آماج اصلی اتهامات اوست. این نکته قابل تأمل است که فضل‌علی آقا با وجود نامه‌نگاری‌های مفصل و درازدامن با شخصیت‌های سیاسی و مذهبی چون طالبوف، ثقه‌الاسلام و علمای نجف و پسرش نظام‌الاسلام، ضمن اینکه برخی پاسخ‌های آنها را نگاهداری کرده، از خود کمتر اثری باقی نهاده و احتمالاً آنها را از بین برده است. یادداشت‌هایی هم که به یادگار گذاشته از ۱۲ شعبان تا ۹ رمضان ۱۳۲۴ ق است. بی‌تردید به رغم توجه مبشر چاپ اسناد بر جای مانده‌اش، او رویدادهای مهم دوران تدوین متمم قانون اساسی را هم ثبت کرده بود، اما در سال ۱۳۳۸ ق (۱۹۱۹ م) زمانی که در اروپا بود و دوران نقاهت بیماری کشنده جذام را می‌گذراند، همچون اکثر شخصیت‌های ایرانی آنچه را خواسته تاریخ بداند، بر جای گذارده است. او در این زمان با نشریه *کاهه* و شخص تقی‌زاده همکاری می‌کرد و همراه بود و احتمالاً نخواست آن کشمکش‌های گذشته را ثبت کند و به یادگار گذارد.

از جمله فعالان شریعت‌مدار آن روزگار در تهران، در کشمکش متمم قانون اساسی، یکی هم سید احمد طباطبائی فرزند سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (صاحب عروه) و دیگری حاجی میرزا ابوتراب (شهیدی قزوینی) چشم و حواس سید یزدی در تهران بودند. می‌دانیم سید یزدی از مخالفان سرسخت مشروطه، به ویژه جناح لائیک آن بود. رساله معروف «تذکره‌الغافل و ارشاد الجاهل» در ضدیت با مشروطه را نوشته حاجی میرزا ابوتراب دانسته‌اند. [۱۴۶]

میرزا ابوتراب در جه اجتهاد را در محضر آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی تحصیل کرد و در آستانه مشروطه به ایران آمد. سید کاظم او را نعمت و برکت ترویج شریعت در تهران معرفی می‌کند. از جمله اطرافیان و همراهان شیخ فضل‌الله در تحرکات ضد مشروطه بود. تکفیر طالبوف را هم که به شیخ فضل‌الله نسبت دادند، از او بر خاسته بود. حاجی ابوتراب به گونه‌ای منظم گزارش اخبار تهران را می‌دهد: «و افشای نقشه‌ها و دسایس گروه تقی‌زاده نزد مراجع بزرگ نجف (آخوند خراسانی و صاحب عروه) آنان را از روند انحرافی مشروطیت آگاه و به ماهیت و اهداف عوامل نفوذی و دین‌ستیز در آن جنبش واقف سازد.» [۱۴۷]

میرزا ابوتراب در نامه‌ای مفصل به سید کاظم یزدی در عتبات پس از «کافر و ملحد» خواندن کتاب «مسالك المحسنين» طالبوف، از عبدالرحیم نامی دیگر به نام «تقی‌زاده» یاد می‌کند که «ترویج کفریات» می‌کند و «کسی جرئت حرف زدن ندارد» [۱۴۸] سید احمد طباطبائی فرزند سید کاظم یزدی هم در نامه‌ای به پدر، از کشاکش روحانیون و مقدسین با جریان لائیک بر سر تغییرات متمم قانون اساسی، توصیه اقدام و مقابله دسته‌جمعی مجتهدین عتبات را در این امر می‌کند. و می‌افزاید من و میرزا ابوتراب و بعضی مقدسین دیگر از شرع کوتاه نیامدیم و نتیجه به اینجا رسیده «که حال نصف اهل تهران که متدین باشند در انجام این امر همراه شده‌اند.» [۱۴۹]

سید احمد در نامه یکم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ق که اوج کشاکش مشروعه با مشروطه بود، می‌نویسد: حاصل تلاش او و میرزا ابوتراب و سایر روحانیون به نتیجه رسیده و «حاجی شیخ فضل‌الله کلمه حق را که مطابقه مجلس با شرع باید باشد، گرفته و عقب دارد و ان‌شاءالله امید است کار دیگر از پیش برود.» [۱۵۰]

به این بحث بر خواهیم گشت. از تأثیر قانون اساسی بلغارستان بر اصول متمم چند اشاره دیگر مانده است. مورد دیگری که بنظر می‌رسد در بهره‌گیری از قانون بلغاری به ایران آمده درفش رسمی ایران است. پرچم ایران همان سه رنگ (سفید، سبز، و قرمز) پرچم بلغارستان را دارد، فقط جای دو رنگ اول در ایران عوض شده است. ماده پنجم متمم مطابق ماده ۲۳ قانون بلغاری انتخاب سه رنگ به‌طور مساوی و افقی چنین شباهتی را نشان می‌دهد. [۱۵۱]

مورد دیگری که ارجمند در مقاله ایرانیکا تذکر داده، شباهت‌های اصول اول و ۲۱ متمم با مواد ۳۷ و ۸۳ قانون اساسی بلغارستان است. ذکر مذهب رسمی «کلیسای ارتدکس بلغارستان» همسان شیعه به‌عنوان مذهب رسمی ایران دانسته شده. در این مورد تردید وجود دارد. اگر در پیش‌نویس اولیه و دست‌نویس تقی‌زاده وپارانش در متمم قانون اساسی دقت کنیم که به آن اشاره کردیم، آن متن همچون قانون اساسی بلژیک از نام کشور و تقسیمات جغرافیایی و هویت ملی مشروطیت آغاز می‌کند. از این رو می‌توان گفت اصل اول تصویب شده بیش از آن‌که اقتباس یا برگردانی از قانون بلغاری در پذیرش مذهب رسمی باشد، حاصل مداخله و تأثیر روحانیون شیعه در تغییرات بعدی و تصویب نهایی آن است. در مورد اصل ۲۱ که تشکیل انجمن‌ها و برپایی اجتماعات را به شرط عدم تبدیل آنها به «فتنه دینی و دنیوی» موکول کرده، احتمالاً حق با ارجمند است، به خصوص اینکه بسیاری از کلمات تکرار شده است.

اصل تجدیدنظر در قانون اساسی

در متن قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای به «بازبینی و تجدیدنظر» هیچ اشاره‌ای نشده بود. تقی‌زاده در *روزنامه اطلاعات* ۱۳۲۷ش در مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی اجمالی به چگونگی تصویب قانون اساسی و متمم» چنین می‌نویسد: به دلیل شتاب و عجله‌ای که مشروطه‌خواهان داشتند تا پیش از مرگ قریب‌الوقوع مظفرالدین شاه بیمار آن را به امضاء برسانند، در این زمینه پیش‌بینی و راه‌حلی اندیشیده نشد. البته در ماه‌های طولانی تدوین و کشمکش بر سر اصول متمم قانون اساسی این موضوع مد نظر قرار گرفت:

«در هنگام تدوین این قانون در آخر آن فصلی باز شده بود تحت عنوان: در کیفیت تجدیدنظر در قانون اساسی و چون وضع کشور آشفته و فشار آزادی‌خواهان از اطراف زیاد بود، بدون اینکه بتوانیم این اصل را کامل کنیم، قانون را تقدیم مجلس نموده و سپس به امضاء شاه رسانیدیم. من تردید ندارم که در تمام قوانین اساسی دنیا این اصل پیش‌بینی شده و راهی برای تعدیل و تطبیق مواد قانون اساسی خود باز گذاشته‌اند و ما متأسفانه تحت تأثیر عواملی که یاد شد، نتوانستیم این نکته را ثبت نماییم.» [۱۵۲]

علاوه بر شتاب و فشارهایی که تقی‌زاده برشمرده، بی‌تردید بیم و هراس مجلس اول از مخالفان مشروطه و دربار قاجار در سوءاستفاده‌های احتمالی، و اینکه مبدا به بهانه تجدیدنظر موجودیت قانون اساسی دچار اضمحلال شود نیز در عدم پیش‌بینی برای تجدیدنظر در متون قانون اساسی و متمم دخیل بوده است. [۱۵۳] تقی‌زاده در تدوین متمم قانون اساسی پس از مداخله و اعمال نفوذ روحانیون و شریعت مداران در اصول لاتیک پیشنهادی کمیسیون به ضرورت باز گذاردن امکان تجدیدنظر رسیده بود و به قول خودش علی‌رغم تلاش، فرصت گنجاندن آن را در متن قانون نیافتند.

گزارش کسروی از کشمکش متمم قانون اساسی

کسروی می‌نویسد: کمیسیون متمم با شرکت تقی‌زاده به سرعت تدوین قانون را در دستور کار قرار داد و متن اولیه را تهیه کرد. هم‌زمان «شور و سهش مردم» اوج گرفت و به حمایت نمایندگان خود به صحنه

آمدند. از سوی دیگر حاجی شیخ فضل الله و برخی نمایندگان مجلس «شریعت خواهی» آغاز کردند. «اینان چون پیشگامان آزادی خواهان را بایی یا طبیعی می پنداشتند، چنین می گفتند: خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن می نویسند. این گونه سخنانی را در میان مردم پراکنده می گردانیدند.» کسروی می افزاید، چون کار کمیسیون به پایان رسید و متن آماده شد مجلس از پذیرفتن آن ترسید و «چنین نهاد که کسانی از علما با چند تن از نمایندگان بنشینند و آن را اصل به اصل از دیده گذرانند.» دو تیرگی به وجود آمد و بسیاری از نمایندگان یا شریعت خواهی می نمودند و یا «از ترس، همراهی نشان می دادند.» کسروی نمونه سید محمد تقی هروی محرر سابق و هواخواه مجتهد بهبهانی را مطرح می کند که «در این زمان به حاجی شیخ فضل الله گراییده و هواداری از دسته او می نمود.» در همین جلسه که هروی سخن گفت، یکم ربیع الثانی ۱۳۲۵ق، در مجلس سخن از متمم آمد و تأکید شد که تبریزیان شوریده و آن را می خواهند. سید محمد تقی سخنانی را ایراد کرد که جای دیگر همین نوشته آورده ایم. گفت که ما مسلمانییم و قانون ما اسلام است و لذا قانون اساسی باید ماده به ماده توسط حجج اسلام بررسی شود. کسروی در ادامه روایت می گوید: کسانی از نمایندگان آذربایجان، تقی زاده و برخی دیگر، نقش و حضور توطئه گران دربار را هم در جریان مشاهده کردند «و چون می بایست چاره از تبریز خواهند، چگونگی را به آنجا نوشتند و این شورش اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیشامدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.» قبلاً گفتیم که با اطلاع تلگرافی تقی زاده به تبریز و ایستادگی مصممانه تبریزیان بازار را بسته و دست از کار کشیدند. افکار عمومی بر مجلس فشار آورد که هر چه زودتر متن متمم آماده شود. «انجمن علما» تشکیل شد و متن اولیه متمم را با موازین شرعی مطابق کرد و شیخ فضل الله که از یک ماه پیش «یک اصل برای افزوده شدن به قانون اساسی آماده گردانیده و آن را با خط خود نوشته، نسخه هایی از آن به دست مردم داده بود و اکنون پافشاری درباره ی آن نشان می دهد.» امری که به شریعت خواهان «خوش افتاده، هواداری از آن نشان می دادند، برخی رویه این را با تلگراف به علمای نجف آگاهی داده فتوی می خواستند. در این نشست این را اصل دوم قانون اساسی گردانیدند.»

سرانجام متمم قانون اساسی برآمده تطبیق شرع علما در ششم ربیع الثانی ۱۳۲۵ق آماده قرائت در مجلس شد تا تصویب نهایی شود: کسروی می افزاید: نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده و به خشم آمدند و با هم قرار گذاشتند که از آن جلوگیری کنند.

«چه می دانستند که اگر خوانده شود، بیشتر نمایندگان آن را بر دست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت. مجلس دلیری خود را از دست داده و یارای ایستادگی نمی بود. روز یکشنبه [۶ ربیع الثانی] چون گفت و گو از قانون اساسی به میان آمد، تقی زاده گفت: باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا به مجلس بیاید. شیخ حسن شهیدی ایراد گرفته، گفت: می گوئید: سه دفعه باید قرائت شود. اگر مقصود از این اصلاح تغییر است که منافی شرع باشد، محال است بشود. اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است، بهتر از این تصحیح و تنقیح نمی شود که شده. تقی زاده پاسخ داد و پافشاری نمود و قانون خوانده نشد. بدین سان از یک آسیبی که نزدیک شده بود، جلوگیری کرد.»

واقعیت این بود که متن پیش نویس اولیه کمیسیون در اصلاح روحانیون کاملاً تغییر یافته بود و پای فشاری آگاهانه و جسورانه تقی زاده به همین دلیل بود. کسروی می افزاید دو روز بعد، روز سه شنبه، ۸ ربیع الثانی، تلگرافی از تقی زاده و یارانش به انجمن تبریز مخابره شد. انجمن در حمایت نمایندگان لائیک خود پاسخ داد: «معلوم گردید مجلس مطابقت [منظور انجمن روحانیون] در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده، نه کمیسیون مطابقت، چنانچه این مسئله را عموم ملت به خوبی

می‌داند» و مردم یقین یافتند که «از این کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت عامه ابدأً مطلبی تراوش نخواهد کرد.» لذا تبریزیان تأکید کردند که «ملت آذربایجان ابدأً حاضر نیستند تمکین به اراده‌ی چند نفر اشخاص معلوم‌الحال نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا حقوق علیه‌شان ضایع و پامال استبداد شود» و در یک کلام نوشتند که «ما قانون مشروطه می‌خواهیم نه شریعت.»

اما در تهران روال دیگری در جریان بود. مردم دو دسته شده و بسیاری به هواخواهی مشروعه برخاسته بودند. از این رو سستی در مجلس افتاد: «بدتر از همه حال مجلس می‌بود. نمایندگان یک دسته، شریعت‌خواهی نمودند و دسته دیگر از ترس آنان رویه کاری می‌پرداختند. اگر تقی‌زاده جلو نگرفتی، قانون اساسی با دستبردهای علما در مجلس خوانده شدی، هر آینه پذیرفته گردیدی.»

کسروی در ترسیم فضای وهم‌آلود و ترس خورده مجلس می‌نویسد: فشارها آن اندازه گردید که حتی حاجی میرزا ابراهیم آقا نماینده رادیکال تبریز هم به سخن برآمد و گفت: «خدا لعنت کند کسی را که به قدر سر مویی به اسلام خیانت کند.» کسروی از خواننده خود می‌پرسد در چنین فضایی: «دیگر چگونه می‌توان قانون اساسی نوشت؟» و «چگونه می‌توان پروای شریعت نداشت و زرتشتی و ارمنی و جهود را با دیگران تساوی‌الحقوق شناخت؟» کسروی درست می‌گوید، در این برهه ابراهیم آقا که تا آن زمان کنار تقی‌زاده و مستشارالدوله و فرشی بود، زیر فشار اهل شریعت کنار کشیده و به فعالیت‌های افراطی مخفی رو آورده، اما در ظاهر همگرا نشان می‌داد. همچنان که مستشارالدوله در نامه‌هایی که آوردیم ارکان اربعه مدافع اصول لائیک را را به سه تفنگدار می‌کاهد.

در دنباله گزارش کسروی می‌خوانیم «تقی‌زاده و دیگران را که شریعت‌خواهی نمی‌نمودند بی‌دین می‌خواندند» و می‌افزاید: «آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند و به شریعت‌خواهان پاسخ داده بگوید: اگر شریعت کار زندگی به راه انداختی به مشروطه چه نیاز افتادی؟ نمی‌بود و نمایندگان آنچه در دل می‌داشتند، گفتن نمی‌یارسند.» سرانجام، در جمع‌بندی کسروی از کشمکش متمم قانون اساسی، می‌خوانیم: با تلاش گسترده‌ی شریعت‌خواهان «شور و آزادی‌خواهی در میان توده تهران فرو نشسته»، به رغم «ایستادگی که در تبریز و رشت و دیگر شهرها می‌نمودند، چاره تهران نتوانستی کرد» و در یک کلام: «هنوز مشروطه‌خواهی آن نیرویی که شریعت را به کنار اندازد، نمی‌داشت. راست است که آزادی‌خواهان تبریز دلیرانه قانون مشروطه اروپایی را می‌خواستند و آشکارا سخن خود را می‌گفتند. چیزی که هست این سخن جز از دل‌های پیشروان بر نمی‌خاست و چنان‌که گفتیم دیگران آن را نفهمیده بر زبان می‌آوردند که اگر فهمیدندی بیشترشان در دل ایستادندی و یا آنان به سوی دیگر گراییدندی.»

و در جلسه ۲۹ ربیع‌الثانی که خواندن متمم قانون اساسی آغاز شد، اصل «دیده‌بانی علما به قانون‌ها» که می‌رفت به قانون افزوده شود: «بیشتر نمایندگان به شریعت‌خواهی یا از روی فریب‌کاری، یا از ترس دسته‌بندی طلبه‌ها در حیاط بهارستان، بودن چنان اصلی را در قانون بایا می‌شمردند یا مجلس، یا علما و در این باره سخن‌هایی می‌راندند. تنها تقی‌زاده و یکی دو تن دیگر از آذربایجان به بودن آن خرسند نمی‌دادند.» [۱۵۴]

دستاوردهای حقوقی دموکراتیک متمم قانون اساسی

تفاوت پیش‌نویس اولیه‌ی کمیسیون، که با درایت و جسارت تقی‌زاده و تنی چند نوشته شده بود، با آنچه به‌عنوان متمم در دست داریم، روشن‌گر بسیاری ابهامات تاریخی است. این پیش‌نویس حاکی از دستکاری همه‌جانبه روحانیون و شریعت‌خواهان بر متن قانون لائیکی است که در کمیسیون تدوین

متمم توسط تقی‌زاده و هم‌فکرانش تنظیم شده بود. تاکنون غالب پژوهشگران بر اساس متن تصویب شده‌ی قانون به تحلیل و سنجش کارنامه روشنفکران بنیانگذار حقوق جدید ایران پرداخته و آن را نقد و بررسی کرده‌اند. اما بررسی و تبیین آن پیش‌نویس اولیه حاکی از شناخت و معرفت اعضای کمیسیون بر ابعاد و ژرفای حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندی است. آنها ضمن اقتباس و بعضاً ترجمه‌ی مواد مترقی قوانین بلژیک، فرانسه، بلغارستان و عثمانی، در برخی موارد به نوآوری‌های مهمی در تطبیق قانون بر اوضاع زمانه کشور در سمت و سوی ایجاد هویت دولت-ملت جدید دست یازیدند. اعضای آن کمیسیون خواهان یک نظام حقوقی پیشرفته، نو، و لائیک مبنی بر انباشت تجربه چند صدساله‌ی انسان معاصر جهان بودند. ضمن اینکه نیم‌نگاهی به خصوصیات و ویژگی‌های جامعه خود داشتند. بی‌گمان حاصل کار آنها نواقص و کاستی‌های ناگزیر نوآوری در جامعه‌ی بی‌ثبات و عاری از نهادهای تضمین‌گر اجرایی را داشت. تعارض و تناقضات مندرج در آن، بیش از آنکه حاصل تفکر و کنش کسانی چون تقی‌زاده باشد، بیانگر روح زمانه و صف‌آرایی نیروهای اجتماعی در جامعه دین‌خوی ایران بود. اما او و دیگر همراهانش مهر و نشان خود را بر آن قانون سرنوشت‌ساز زدند و زمینه‌ساز هویت ملی و مدرن حقوقی در تاریخ ایران معاصر شدند که به رغم مداخلات و توانمندی اولیای دین که موجب شد علاوه بر مشروعیت دینی در بسیاری از اصول حضور و دخالت موازین شرعی به‌عنوان عامل کنترل اصل نظارت جمعی از روحانیون بر بالای سر قوه قانونگذار هم گنجانده شود، اصولی مترقی که خودکامگی سیاسی و اختیارات اولیای دین را محدود و مهار کرده و حقوق و آزادی‌های شهروندی را عنوان می‌کرد، تصویب شود. برای شناخت بهتر و همه‌جانبه‌تر بنیانگذاری لائیک‌مشرک تقی‌زاده و یارانش اجمالی بر کشمکش مشروطه و مشروعه به ما کمک خواهد کرد.

کشمکش مشروعه با مشروطه

«المشروطه کفر، و المشروطه طلب کافر، ماله مباح و دمه هدر»

فتوای سیدعلی سیستانی مجتهد [۱۸۵۵]

«اساس قانون مشروطه لباسی است به قامت فرنگستان دوخته، که اکثر و اغلب طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی و کتب آسمانی هستند. هویدا است این فرقه فرنگان که سپاس دین و آیین ندارند، قهراً و بالغوره ناگزیر از تأسیس قانونی خواهند بود که اساس مملکت‌داری و سیاست‌گذاری و تنظیمات ملکیه و انتظامات کلیه و حفظ حقوق و نفوسشان در تحت آن قانون و مربوط بدان اساس باشد، والا زندگانی صورت نیندد، بلکه مجبور از مشروطیت نیز خواهد بود، چرا که قانونشان دایر به احکام الهی و تبلیغ شخصی مقدس رسالت‌پناهی نیست که مصون از نواقص باشد... ولی ما اسلامیان که کتابی داریم آسمانی و پیغمبری عقل اول، چگونه متابعت مشروطه‌طلبان پاریس و انگلیس نماییم.» [۱۸۵۶]

شیخ فضل‌الله نوری مجتهد برجسته‌ی دوران مشروطیت از معدود علمای روحانی بود که با فراز و نشیب‌هایی نه چندان درخور اهمیت از همان آغاز و بدون ابهام خواستار عدالتخانه و نظام‌نامه اسلامی بود. او برخلاف ادعای برخی تاریخ‌نگاران، هیچ‌گاه مشروطه‌خواه نبود، مگر اینکه مفهوم مشروطه دیگری در ذهنشان بوده باشد. او مشروطه را «فتنه بزرگ آخرالزمان» می‌خواند و پیروزی آن را «غلبه اهل فساد و هیجان و فتنه‌های جهان‌سوز اهل عناد» می‌نامید. نوری در همین رساله‌ی «حرمت مشروطه» به‌صراحت می‌نویسد:

«و فذلک الکلام و حاصل المرام، این است که شبهه و ریبهی نماند که قانون مشروطه با دین اسلام حضرت خیرالانام، علیه آلاف التحیه والسلام. پس اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم، این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری است. هر که باشد از عارف یا عامی، از اولی الشوکه یا ضعیف.» [۱۵۷]

شیخ قانون اساسی مشروطه را «ضلالت نامه» نامید که در آن آمده افراد مملکت متساوی الحقوق اند، در حالی که در اسلام «مساوی ممکن نیست». شیخ در شرح سؤال و جواب به مریدان خود می‌گوید: مشروطه خواهان می‌گویند که «مسلمان باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشند»، در حالی که شرع مقدس تکلیف دیگری بر مؤمنین روا دانسته است. شیخ در آغاز مشروطه و تا مرحله‌ای که عدالت‌خانه و مجلس اسلامی خواسته شد با نهضت همراهی کرد، اما با گذر از آن به مجلس شورای ملی و سپس تدوین و بدعت و یا به‌قول شیخ «جعل» قانون اساسی احساس خطر کرد. صراحتاً و بی‌پرده‌پوشی رواج شریعت و اجرای احکام اسلام را می‌خواست و هر گونه قانونگذاری عرفی را اقدامی خلاف کتاب و احکام مقدس می‌شناخت. او با آگاهی کامل می‌دانست که جریان لائیک و دگراندیشان دینی همدل مشروطه‌خواه چه می‌گویند و چه می‌خواهند. آنها «فرقه فرنگان» و طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی در جهان‌شناختی او معنی می‌کردند؛ کسانی که می‌خواهند به پیروی از پاریس و انگلیس، پارلمان و قوه قانونگذار متکی بر اراده مردم و رأی اکثریت برپا کنند. چنین افرادی برای او عین مفهوم مرتد بودند که حکم آن در اسلام روشن است. شیخ بی‌راه نمی‌گفت. در مذاکرات مجلس ۱۹ ذیحجه ۱۳۲۴ق، کوتاه زمانی پس از ورود تقی‌زاده به عنوان نماینده آذربایجان، سخنان قابل تأملی میان سعدالدوله و تقی‌زاده‌ی جوان رد و بدل شد. شرح کامل آن را جای دیگر این کتاب آورده‌ایم. تقی‌زاده خواستار قواعد اساسی و تدوین قوانین برای تدوین ترتیبات و نحوه‌ی اداره وزارتخانه‌های دولتی شده بود، تا هر چه سریع‌تر روال اداره‌ی امور و کشورداری بر اساس قوانین غیر دینی مدرن سامان یابد. سعدالدوله از تقی‌زاده پرسید: «شما این ترتیبات و قواعد اساسی را می‌خواهید در اینجا اختراع بکنید، یا تقلید می‌کنید، آنچه را که در ممالک متمدنه است؟» تقی‌زاده پاسخ داد: «آنچه که در ممالک متمدنه است.»

به بیانی دیگر، تقی‌زاده از همان روزهای اولیه‌ی حضور در مجلس اول به‌روشنی و صراحت عنوان کرد که به قانونگذاری غیردینی و گیتی‌مدار و اداره امور به روال قوانین عرفی و پیشرفته فرنگی توجه خاصی مبذول می‌دارد. چنین شخصیتی را برای تدوین متمم قانون اساسی انتخاب کردند. شیخ فضل‌الله به‌عنوان برجسته‌ترین نماینده شریعت‌خواه دوران مجلس اول درون کشور، در تقابل و ضدیت آشکار با چنین ذهنیتی قرار داشت. طبیعی است بینش و کنش تقی‌زاده‌ی لائیک را برنتابد که خواهان بدعت قانون غیرشرعی در مجلس منتخب مردم است.

شیخ نوری امور جاری را به دو بخش شرعی و سیاسی تقسیم می‌کرد. شرعی را حیطه و انحصار فقهای دینی، و امور سیاسی یا «عرفیه» را حیطه عمل و نفوذ سلطنت مطلقه، و در این برهه مشخصاً مشروعیت سلطنت محمدعلی شاه می‌دانست که او را شاه شیعه می‌خواند. قانون و نظام‌نامه از نظر او همان احکام مندرج در کتاب و منابع دینی اسلام بود: «ای برادر، نظام‌نامه، نظام‌نامه، لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی، یعنی همان قانون شریعت است که هزار و سیصد و اندی است در میان ما هست و جمله از آن — که به آن اصلاح مفاسد ما می‌شود — در مرتبه اجرا نبود، حالا بیابید به عنوان قانون و اجرا شود.» [۱۵۸]

شیخ، با آنچه اصول و اساس مشروطه را می‌ساخت به صراحت مخالفت کرد. او مشروطه را موجب تضعیف قدرت شاه شیعه می‌دانست، با اصل تفکیک قوا و استقلال آنها همراه نبود. ضمن اینکه قوه قضائیه را در اختیار اهل شریعت می‌شناخت. هر نوع آزادی چون آزادی بیان، نشر، وجدان، و مذهب را مخالف موازین اسلامی می‌نامید. اصل وجودی قوه قانونگذاری متکی بر اراده ملت را، ضدیت با احکام الهی می‌خواند. تساوی حقوق شهروندی را به رسمیت نمی‌شناخت. در مدت تحصن مشروعه‌چیان در عبدالعظیم، در رد اساس مشروطه و روح ضد استبدادی آن و در پاسخ به کسانی که مشروعه‌خواهان یا به قول خود شیخ «اسلام‌طلبان»، را به استبداد متهم می‌کنند، نوشتند: «عجیب است که به خلط بحث اشاعه می‌دهند که اسلام‌طلبان مستبدند و حال آن که البته باید مستبد باشند، اساسه‌ی اسلام بلکه هر دینی بر استبداد است.» [۱۵۹]

شیخ نوری به گواهی اسناد باقی مانده از اندیشه‌ورزان دین‌مدار آن روزگار بود و بی‌تردید در تقابل با مشروطه، درد دین و شریعت داشت. اما لفظ مشروعه نخستین بار از سوی محافل حکومتی و در دربار مطرح شد. به کشمکش بین تقی‌زاده و بارانش با دولت و دربار بر سر «لفظاً و معنأ» مشروطگی نظام اشاره کردیم. شاه طی فرمانی بر این خواسته صحه نهاد و موقتاً از مشروعه‌خواهی علنی پرهیز کرد و اولین مرحله‌ی تلاش محمدعلی شاه و اطرافیان برای بازگرداندن مناسبات پیشین در سپردن برخی اختیارات به دست همراهان شریعت‌خواه خود، به ناکامی انجامید. اما زمانی که رفع نواقص قانون اساسی در دستور کار قرار گرفت و کمیسیون تدوین آن به کار پرداخت، عبارت «مشروطه‌ی مشروعه» به صحنه بازگشت. نمایندگی این جریان در درون ایران را شیخ فضل‌الله نوری و در میان مراجع عتبات سید محمد کاظم یزدی (۱۲۴۷-۱۳۳۷ق) که او را صاحب عروه نیز نامیده‌اند، بر عهده گرفت. البته شیخ در درون کشور هم‌تاهای ولایتی چون خمایی در رشت و میرزا حسن مجتهد در تبریز و بسیاری دیگر را با خود همراه و فعال کرد. شیخ با اساس مشروطه مخالف بود اما وقتی پی برد کاری که نباید می‌شد، شده و نمی‌توان گذشته را بازگرداند، مشروطه تا تأسیس مجلس و تنظیم قانون پیش آمده و در حال تثبیت است، تأکید کرد حالا که جریان لائیک مشروطه قوانین را به اقتباس قوانین مترقی اروپا می‌شناسند و می‌نویسند، لازم است علمای روحانی بر همه جزئیات امور نظارت داشته باشد تا از هر گونه بدعت و گناه و شرک جلوگیری شود. از این مرحله، شیخ تأکید را بر مقابله با جریان لائیک و مترقی تجددخواه نهاد زیرا به باور او «قانون آزادی عقاید» را پیشه کرده و تأسیس «فواحش‌خانه» و «مدارس نسوان» را در دستور کار قرار می‌دهند. شیخ با رویکرد نظام پارلمانی غربی در ناپایداری و تغییر و اصلاح‌پذیری قوانین آشنا بود. در همان رساله‌ی حرمت مشروطه هم نوشتند: اینکه می‌گویند مواد قانونی قابل تغییر است، آیا این تغییر از اسلام به کفر است یا از کفر به اسلام، خرافات هر دو معلوم است. شیخ بازی‌های ظاهری زبان برخی مواد قانونی را هم می‌شناخت و اظهار داشت که این مطابق شرع بودن در برخی مواد از سوی روحانیون مشروطه‌طلب صرفاً برای بستن دهان من و توی مسلمان، بر زبان جاری می‌کنند.

شیخ و تطبیق شرعی پیش‌نویس متمم قانون اساسی

گفتم که کمیسیون متمم قانون اساسی پس از دو ماه و اندی بحث و مذاکره، پیش‌نویس اولیه‌ای را آماده و به مجلس عرضه کرد. با پای‌فشاری اهل شریعت قرار شد که مجلس فوق‌العاده‌ی متشکل از حجج اسلام و برخی وکلا و اعضای کمیسیون به تطبیق آن با شرع بنشینند. مرجع مورد اعتماد شیخ در عتبات، سید محمد کاظم یزدی بود. اخیراً یک نسخه از متن پیش‌نویس تدوین شده توسط تقی‌زاده و همکارانش به دست آمده که در حاشیه‌اش به خط آن مجتهد، اصلاحات و تغییراتی به سود شریعت

درج شده است. به نظر می‌رسد شیخ نوری و یا دیگر هم‌تایانش نسخه‌ای به منظور استعلام نظر سید کاظم به عتبات فرستاده‌اند و او آرای خود را بر آن نوشته‌اند. [۱۶۰] آنچه شایان توجه تاریخی است، عبارت است از منظور شدن مشابه و در مواردی کلمه به کلمه‌ی آرای سید در متمم قانون اساسی مصوبه مشروطه، که نشان می‌دهد این نسخه در دسترس «انجمن یا کمیسیون علما» برای دستکاری در متن اولیه قرار گرفته و آنها از آن بهره برده‌اند. مثلاً، اصل هجدهم در آزادی تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع عبارت «مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد» از متن سید برگزیده شده است. این امر در اصل بیستم، آزادی مطبوعات، در اصل ۲۱، برگزاری اجتماعات و تشکیل انجمن‌ها، و برخی دیگر مواد متمم تصویب شده هم گنجانده شده است.

شیخ نوری در نامه‌ای به فرزندش ضیاء‌الدین نوری در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق در نجف اشاره می‌کند که چند روزه گذشته در «مجلس فوق‌العاده» سری به بررسی و بحث مواد نظام‌نامه اساسی مشغول بوده است. متن تلگرافی هم که کسروی در تاریخ مشروطه به تاریخ ۳۰ ربیع‌الاول آورده، گویاست که شیخ در مسیر تطبیق مواد قانون با موازین شرعی کوشا بوده است. شیخ در همان نامه به پسرش نوشت که من به این جلسات می‌روم برای اصلاح «خدا کند متفرجین امر خود را از پیش نبرند.» [۱۶۱]

شیخ به رغم مخالفت با اساس مشروطه در این برهه خود را ناگزیر می‌دید که در جلسات شرکت کند تا هنگام تطبیق موازین شرعی «انحرافی» چون زمان تدوین قانون اساسی پیش نیاید. او وکلای لائیک را نامسلمان، متهم به خروج از اسلام و محل آمر مسلمانان می‌شناخت. شیخ در مذاکره با علمای روحانی مشروطه‌خواه، طباطبائی و بهبهانی، که برای مذاکره در اتمام تحصن مشروعه‌خواهان به عبدالعظیم رفته بودند، گفت: انتخاب این وکلا از روی بصیرت نشد:

«مراد من همه اینجا است وکیل مسلمان باید مسلمان باشد وکیل خارجی از ملت اسلامی [غیر مسلمان] بدرد ما نمی‌خورد. امور ما را نیز اصلاح نمی‌کند. . . هفت هشت نفر هستند که از متهمی گذشته، مسلمان نیستند، خود شما آنها را می‌شناسید، این جماعت [منظور متحصنین مشروعه‌خواه] حاضرند مدلل و ثابت نمایند که این اشخاص مذکور خارج از طریق اسلامی و باعث انقلاب و هرج و مرج و محل آسایش مسلمانان هستند.» [۱۶۲]

شیخ در ادامه‌ی مذاکره بر اولین خواسته خود که خارج کردن آن چند وکیل «نامسلمان» از مجلس باشد، تأکید می‌ورزد، و به عنوان درخواست دوم خود می‌افزاید: «مشروطه باید قوانین و احکامش سر مویی از طریقه شرع مقدس نبوی خارج نشود.» مورد سوم اینکه «آزادی در اسلام کفر است» لذا باید از مشروطیت حذف شود.

قبلاً گفتیم که حاصل جرح و تعدیل و تطبیق‌های شیخ و یارانش سرانجام روز یکشنبه ۶ ربیع‌الثانی به مجلس شورا آمد تا پس از تصویب وکلا به دربار فرستاد شود. تقی‌زاده و یارانش از مآقع مطلع بودند و می‌دانستند اگر متن اصلاحی شیخ در جلسه علنی مجلس خوانده شود با اکثریت آرا تصویب می‌شود و کسی یاری مخالفت با آن نیست. [۱۶۳] او در فرصت به دست آمده طی تلگرافی با امضای برخی از دیگر وکلای آذربایجان جریان را نامستقیم و در لفافه به اطلاع مردم تبریز رساند. انجمن تبریز پس از بحث و بررسی اوضاع پاسخی قاطع روانه تهران کرد و در متن تلگرافی منظور شد که گویا کمیسیون علما در تضاد با مشروطیت و قانون اساسی بوده و به نظر می‌رسد بعضی از «اعضای مطابقه» اشخاص طرفدار استبدادند و از آنها نفعی در صلاح عامه تراوش نخواهد کرد؛ از این رو ما ملت آذربایجان صریحاً اعلام می‌کنیم که ابداً حاضر به تمکین به اراده چند نفر در ضایع شدن حقوق ملی خود نیستیم و تقاضا

داریم روشن کنید در کدام یک مواد قانون اساسی ایراد و مباحثه لازم داشته‌اند. روشن بود سخن تبریزیان این بود که مشروطه می‌خواهیم نه شریعت. تأکید تقی‌زاده و هم اندیشانش در آن جلسات سری، با حمایت و مقاومت مشروطه خواهان تبریز و رشت و وانجمن‌های پیشرو در تهران، شیخ را متوجه کرد که مخالفان به راحتی تن به اصلاح و تطبیق کامل اصول متمم با موازین شرع نخواهند داد، از این رو با انتشار اصلاحیه پیشنهادی خود به ویژه تأکید بر ماده‌ی نظارت مجتهدین موضوع را به داوری افکار عمومی در سوی جلب دین یاران کشاند.

شیخ خود شرح جریان را به دست داده است. می‌نویسد: پس از آنکه پیش‌نویس اولیه متمم قانون اساسی، که آن را «دستور ملعون» می‌خواند، نوشته شد از او درخواست تطبیق با موازین اسلامی شد. او وقتی را صرف این کار با جمعی از علما کرد و به حد امکان تا درجه‌ای تطبیق شرعی داده شد: «لیکن فرقه‌ای که زمام امور حل و عقد مطالب و قبض و بسط مهام کلیه، به دست آنها بود مساعدت نمی‌کردند بلکه صریحاً و علناً گفته که ممکن نیست مشروطه منطبق شود با قواعد الهیه و اسلامی» [۱۶۴]

شیخ صراحتاً اظهار می‌دارد هیئتی که زمام امور کمیسیون را در دست داشتند، که به تقی‌زاده و هم‌فکرانش اشاره دارد، گفتند مشروطه با قواعد شرعی قابل جمع نیست. شیخ آنها را «هیئت خبیثه» می‌خواند که با پاره کردن زنجیر شریعت هر چه توانستند با اعلانات و مقاله در روزنامه‌ها از اولیای دین و علمای متدین بد گفتند و نوشتند. با پافشاری تقی‌زاده و همراهانش بر روح لائیک متمم، این خود شیخ بود که مطلب را از آن جلسات سری به مطبوعات کشاند و اصل پیشنهادی خود را در خصوص نظارت علما در روزنامه صبح صادق منتشر کرد. در این روزنامه آمد که متن زیر شرحی است که شیخ نوری مجتهد مرقوم فرموده و جهت اطلاع اهالی تهران و ولایات طبع و نشر کرده، اینک روزنامه جهت اطلاع آن را منتشر می‌کند. شیخ در حاشیه‌ی مطلب نوشته بود که این اصلاحیه در جلسه شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق در جلسه‌ای در مجلس با حضور حجج اسلام و برخی وکلا نوشته شده تا به نظامنامه ملحق شود و اتفاق آرا بر این شد که دیگر تغییری نخواهد کرد. [۱۶۵]

روزنامه‌ی *حبل‌المتین* تهران در گزارش مذاکرات مجلس روز سه‌شنبه، ۲۹ ربیع‌الثانی، پس از اشاره به لایحه شیخ نوری و تلاش برای الحاق آن به متمم قانون اساسی نوشت: تقی‌زاده تأکید کرده پیش‌نویس نوشته شده در کمیسیون مستغنی از این الحاقیه است و طبق قانون اساسی، قوانین پس از گذشتن از مجلس شورای ملی و سنا و امضای شاه قابل اجرا و اجرا و تأیید علما نیست. در واقع، تقی‌زاده ایراد وارد آورده بود که اگر نظارت و تأیید قوانین با امضای چند نفر مشخص از علما، حکم قانون قابلیت اجرا پیدا کند و بعد چند نفر دیگر از آقایان روحانیون آن را خلاف شرع بیابند، باز هم قانون می‌تواند ملغی و از قانونیت خارج شود و در عمل این شیوه کار موجب فلج شدن احکام مجلس خواهد شد، لذا اصل الحاقی شیخ نوری را نامربوط دانسته بود. [۱۶۶]

استدلال مانع تراش، درست و عالمانه‌ی تقی‌زاده حاکی از فهم بالای او از فقه شیعه بود. او ضمن شرح منطقی مسیر تدوین و تصویب و اجرای قوانین توضیح داد که در فقه شیعه، اصولیون، بر مبنای باور به اجتهاد روحانیون جامع‌الشرایط، هم‌زمان ممکن است چندین فقیه حضور داشته باشد و در صورت تفاوت و تناقض در آرای آنها، به خصوص در امر تطبیق قوانین با موازین شرعی، مباحثه می‌تواند مرجعیت قانونی و امر قانونگذاری را به تعطیل و تعویق اندازد و روال اداره مجلس را مختل کند و بر روی یک مورد اختلاف، بحث می‌تواند تا ابد ادامه یابد و جامعه از روال اصولی نظام قانونگذاری محروم شود. تقی‌زاده افزود: هر روحانی حق دارد هر نظری پیرامون قوانین تصویب شده دارد را خارج از مجلس عنوان کند.

روزنامه مجلس در گزارش این جلسه نوشت: «شروع به قرائت قانون اساسی شد، ماده‌ای که راجع بود به نظارت هیئت علما بر قوانین موضوعه مجلس قرائت شد. در لزوم اضافه کردن این ماده بر قانون اساسی مذاکرات به میان آمد. بالأخره ورقه رأی منتشر به اکثریت آراء قرار شد این ماده بر قانون اساسی اضافه شود.» [۱۶۷] دو روز بعد روزنامه *حبل‌المتین* مقاله بحث برانگیز و پرسروصدای خود تحت عنوان «سنای روحانی» را منتشر کرد.

«سنای روحانی» یا «دیده‌بانی علما»

در سرمقاله‌ی روزنامه *حبل‌المتین* تهران، شماره‌ی ۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق، تحت عنوان «سنای روحانی» پیرامون تشکیل هیئت علمای ناظر بر مجلس و مصوبات قانونی و آرای موافق و مخالف مطرح شده در جلسات سری کمیسیون اصلاح و تغییر پیش‌نویس بحث شد. این مقاله به خوانندگان خود خبر داد: قریب یک ماه است الحاق یک ماده تازه به نظام‌نامه‌ی قانون اساسی، موضوع بحث مخالف و موافق است: «مذاکره در مجالس مخفی و جلسات سری بود. تدریجاً این ایام به مجلس علنی آمده و از سه‌شنبه گذشته [۶ روز پیشتر] تاکنون و کلای محترم گفتگو و مذاکرات زیاد نموده‌اند و تاکنون فیصله نیافته، به علاوه اوراق متعدده در صحت و فساد لزوم و عدم لزوم آن طبع و نشر شده است.»

روزنامه شرح داد که اساس این ماده جدید برپایی هیئتی پنج نفره از علمای تراز اول است که در تمام اعمال و قوانین موضوعه در مجلس نظارت داشته باشند و هر قانونی را که می‌خواهند وضع کنند، اول به هیئت یاد شده عرضه دارند و هرگاه اجازه داده شد به مجلس بیاید، والا نمایندگان حق بحث نداشته و بی‌امضای و اجازه آنان قانونیت نخواهد یافت. نویسنده در شرح استدلال موافقان اصل نوشت: آنان برآند هر قانون که مخالف شرع باشد از درجه اعتبار ساقط و باطل است حتی اگر در مجلس اتفاق یا اکثریت آرا بر آن تعلق گرفته باشد و به صحه همایونی نیز توشیح شده باشد، چرا که تشخیص موافقت و مخالفت با اساس شرع در اختیار روحانیون است. «یعنی علما و فقها می‌فهمند که با شرع موافق یا مخالف است و سایر طبقات از تشخیص دادن آن عاجز هستند. . . این هیئت در السنه و افواه مردم امروز به سنای روحانی مشهور شده است.»

این مقاله سپس نظر مخالفان با الحاق این ماده به قانون را درج کرد. با ذکر نام از سخنان تقی‌زاده در جلسه سه‌شنبه پیش مجلس به‌عنوان مخالف یاد کرد. تقی‌زاده گفت: چون در قانون اساسی ذکر شده که قوانین نباید مخالف شرع باشند دیگر نیازی به ماده نظارت علما نیست. اشاره‌ی تقی‌زاده به قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای مصوبه مجلس بود. نوشته در ادامه در بسط آرای تقی‌زاده گفت: این امر ایراد دارد که علما قانونی را مخالف شرع تشخیص دهند باید ثابت شود تا آن قانون ساقط شود، چرا که اعتراض علما پس از تصویب قوانین موجب رکود و اختلال امور می‌شود. تقی‌زاده پیشنهاد کرد همچون تجربه‌ی مصر می‌توان مواد قانونی را قبل از تصویب در روزنامه‌ها منتشر کرد و از صاحب‌نظران از جمله علما نظر خواست یا می‌توان متن مواد را برای علما، حقوقدانان و کارشناسان امر فرستاد تا نظر خود را ابراز کنند. پس از آن جمع آرا و نظریات پیشنهادات بررسی را و با در نظر گرفتن جوانب قوت آنها خود مجلس قانون را تنظیم کند. در این روال مجلس استقلال قانونگذاری خود را حفظ کرده و از یاری و هم‌فکری کارشناسان هم بهره می‌گیرد.

تقی‌زاده در جلسه پنج روز پیشتر مجلس درباره همین اصل گفته بود: اعطای حق ویژه به علما خود به نوعی سلب آن از سایر اقشار و طبقات است. دادن این حق به علما «حق عمومی را سلب و منحصر به افراد مخصوص» کردن است. [۱۶۸]

گزارش روزنامه صبح صادق درباره این جلسه چنین بود: با حضور ۹۲ نفر نماینده، جلسه رسمیت یافت، ماده دوم الحاقی را مبنی بر نظارت علمای روحانی بر تصویب قوانین به رأی‌گیری نهادند. در زمان رأی‌گیری ۸۹ وکیل صاحب رأی حضور داشتند و ماده‌ی یاد شده با ۵۸ رأی موافق، ۲۸ رأی ممتنع و سه رأی مخالف با اکثریت آرا به تصویب رسید. در واقع به رغم تلاش تقی‌زاده که در تمامی اسناد و مذاکرات مجلس مخالفت خود را با دخالت روحانیون در فرایند قانونگذاری مطرح کرد، اصل دوم پیشنهادی شیخ فضل‌الله نوری با تعدیل و اصلاحاتی چند مورد تأیید و تصویب قرار گرفت. [۱۶۹] نکته مهم تاریخی این است که به جز تقی‌زاده، مستشارالدوله و میرزا قاسم فرشی هیچ کدام از وکلای مدعی مشروطه - از جمله اعضای جامع آدمیت مورد ستایش برخی مورخان - به این ماده که روح غیر شرعی و لائیک قانون و هویت مشروطیت را ساقط می‌کرد، رأی مخالف ندادند.

اما در اصل هشتم متمم، به گزارش همین شماره صبح صادق [۱۷۰]، پای فشاری تقی‌زاده نتیجه داد و طی این اصل «اهالی مملکت در مقابل قانون سیاسی و دولتی متساوی الحقوق خواهند بود.»

به رغم تصویب متمم قانون اساسی اختلاف و کشمکش میان دو جریان لائیک و شریعت‌خواه به پایان نرسید. مطبوعات و انجمن تبریز و برخی انجمن‌های تهران و رشت با نشر مطالب پیرامون موارد اختلاف به ارائه‌ی آرای خود و مخالفت با آرای شیخ و دیگر روحانیون مخالف در تهران، تبریز و رشت پرداختند. بحث پیرامون دیگر مواد متمم قانون اساسی در جلسات سری و بعضاً علنی مجلس ادامه یافت. مثلاً، اختلاف نظر پیرامون مجازات قانونی و احکام شریعت در جلسه پنجشنبه ۸ جمادی‌الاول نشان داد، در بسیاری از موارد کشمکش مشروطه با مشروعه نهان و آشکار ادامه دارد. در واقع دو بینش و رویکرد کاملاً متفاوت پیرامون دین و سیاست و مناسبات بین آنها، در تمامی عرصه‌ها به مجادله و معارضه پرداختند. معتبرترین اسناد هم‌زمان که به مسائل مورد اختلاف بحث و اشاره کرده لویج یا روزنامه خود شیخ فضل‌الله نوری است که در زمان تحصن علیه مجلس و جریان لائیک مشروطه‌خواهان منتشر شد و بیانگر باورها و رویکردهای شریعت‌خواهان و فهم آنها از مخالفانی چون تقی‌زاده است.

روز جمعه نهم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق، چند روز پس از تصویب اصل الحاقیه روحانیون، انبوهی از مشروطه‌خواهان مخالف شیخ نوری در مدرسه صدر تهران گرد آمدند و خواستار مقابله با شیخ و تبعید او از تهران شدند. روز بعد مشروطه‌خواهان در مدرسه سپهسالار جمع شدند و درخواست‌های روز قبل تأکید کردند. شیخ و یارانش در هراس از مقابله و خطرات احتمالی، شبانه به شهر ری پناه بردند و تحصن گزیدند. صبح روز بعد، یکشنبه یازدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق، تقی‌زاده در جلسه مجلس علناً شیخ و یارانش و اقدام آنها به تحصن را نکوهش کرد.

شیخ و یارانش به محض استقرار در ری با ارسال تلگراف به سراسر کشور و عتبات و روحانیون سرشناس، علل اقدام خود را تشریح کردند. در متن تلگراف به مجتهدین عتبات ذکر کردند که «به واسطه‌ی طغیان زنداقه و دعوت آنها به الحاد و زندقه در منابر و مجالس... تمام علما، الا دو نفر [منظور بهبهانی و طباطبائی] سه شب است در زاویه حضرت عبدالعظیم مقیم‌اند» [۱۷۱] و چند روز بعد هم طی تلگرافی به شهرهای بزرگ ایران با امضای شیخ و تنی چند از روحانیون برجسته به مردم سراسر کشور اطلاع داده شد که علما بنا به تکلیف اسلامی خود به دلیل «مردود» شدن اصلاحات درخواستی در متن متمم، عازم مهاجرت به عتبات بوده و خواهان اقدامات لازمه آنها هستند. [۱۷۲]

به قول کسروی، در این تلگراف‌ها «هوش آخوندی» به کار رفت و وانمود شد که جمع اصلاحات درخواستی آنها در متن متمم وارد نشده است. در همان روز یکشنبه یازدهم جمادی‌الاول که اولین روز مهاجرت و تحصن بود، وقتی طباطبائی مطرح کرد اگر وکلا صلاح می‌دانند به حضرت عبدالعظیم برویم

ببینیم حرف آنها چیست، تقی‌زاده و تنی چند با این کار مخالفت کردند و رفتن وکلا را ضروری ندانستند. اما آنان چند روز بعد بدون مشورت و اجازه مجلس عازم مرقد عبدالعظیم شدند. گفت‌وگویی که به نتیجه نرسید.

شیخ و یارانش چندان بیراه نمی‌گفتند. اصول و احکام پیشنهادی آنان با تغییرات و جرح و تعدیل‌های زیرکانه‌ای به تصویب رسیده و در موارد مهمی چون مساوات هم آرای آنها نادیده انگاشته شده بود. شیخ در ضمن مذاکرات به طباطبائی و بهبهانی گفته بود: باید هفت هشت نفری از وکلا که مسلمان نیستند و از طریقه اسلامی برون و باعث انقلاب و هرج و مرج هستند از مجلس اخراج شوند. [۱۷۳] مجلس نیز برای مقابله با تلگراف‌های یاد شده، متن مفصلی تهیه و به علما و مردم شهرهای مختلف ایران ارسال داشت. [۱۷۴] سید کاظم یزدی یکی از سه مجتهد عتبات به هواداری شیخ و خواسته‌هایش برخاست و با تلگراف‌هایی به سراسر ایران خواستار مخالفت با جریان لائیک مشروطه شد.

روزنامه *صوراسرافیل* در شماره ۵ مورخ ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق، چند روز پس از آغاز تحصن مشروطه‌طلبان، در سرمقاله‌اش از شیخ نوری و یارانش به‌عنوان «چند نفر از این تجار دین» یاد کرد که باید «دعای دینی آنها را به دراهم معدود خرید» و با ذکر نام به «خلاف و خیانت‌های» شیخ که از حد گذشته اشاره کرد. از اصول پیشنهادی شیخ تحت «ماده‌های فساد و منابع بغض و عناد» نام برد. روزنامه از جمله تعهدنامه طباطبائی مورخ ۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق را ذکر کرد، که از موافقت‌نامه‌ای با شیخ در خودداری از هرگونه مخالفت و ضدیت با مجلس شورای ملی خبر می‌داد. [۱۷۵]

این درست است که شیخ به جرح و تعدیل در اصل دوم و طرح اصول خلاف موازین شرع در مواد دیگر متمم قانون اساسی معترض بود، اما واقعیت دیگری هم که او را در پای‌فشاری خود در مقابل جریان لائیک مشروطه استوارتر می‌کرد، بی‌اعتنایی مطلق مجلس به حضور، تأثیر و بحث پیرامون اصل دوم، یعنی هیئت نظارت علما، بود. تا اول محرم ۱۳۲۶ ق، سال بعد، در مجلس هیچ سخنی در عملی کردن و اجرای این اصل مطرح نشد. تازه در این روز هم بعد از اشاره شیخ حسین، مجلس از کنار آن گذشت و حاصلی به دست نیامد. یک‌بار هم که بهبهانی بر مبنای دست‌خط آخوند خراسانی برای انتخاب ۲۰ نفر از علما برای نظارت بر قوانین در جلسه‌ای حضور یافت (جلسه ۵ شنبه ۲۸ ربیع‌الاول)، پس از بحث و مذاکره‌ی وکلا جلسه بی‌نتیجه خاتمه یافت. اصل دوم عملاً به حالت تعلیق و تعطیل، همان‌گونه که شیخ گفته بود، در آمد و جناح لائیک مشروطه با هر وسیله‌ای از اجرای آن جلوگیری کرد.

تقی‌زاده و تحصن شیخ نوری

دسته‌بندی و سنگربندی دو جریان مشروطه و مشروطه‌خواه کم‌کم به جاهای باریکی کشیده شد. نشریات و انجمن‌ها و مشروطه‌خواهان مخالف شیخ با برگزاری اعتراض و گردهمایی‌های متعدد و توزیع مقاله و شب‌نامه، شیخ و تعدادی از اطرافیان او را مورد شدیدترین حملات قرار دادند. از جانب دیگر، شیخ هم بیکار نبود. با ارسال تلگراف‌ها و چاپ اعلامیه‌ها با عرضه آرای خود و تحریک هواخواهانش به نوع دیگری در مقام مقابله برآمد. تحصن شیخ که یکی از مجتهدین برجسته و با نفوذ تهران به شمار می‌آمد، و همراهان و هم‌فکران بسیاری در شهرستان‌ها داشت، موجب آشوب و برخوردهای حاد و بعضاً فیزیکی میان دو گروه شد. در جلسات مجلس از شنبه اول جمادی‌الثانی تا مدت‌ها موضوع آشوب‌ها و درگیری‌های روزافزون در تهران و شهرستان‌ها مورد اشاره و وکلا بود. برخی نمایندگان عنوان کردند: دولت باید با آشوبگران مقابله کند و جلوی این هرج و مرج و استبداد را بگیرد. عوامل استبداد و دربار

هم فرصت را مغتنم شمردند و برای مقابله با مشروطه و جریان رادیکال آن وارد صحنه شدند. مخبرالسلطنه هدایت که در این زمان هم با مشروطه‌خواهان در ارتباط بود و هم به‌عنوان عضو هیئت دولت به دربار دسترسی داشت، می‌نویسد:

«شیخ فضل‌الله بساط قضاوت را در قورخانه پهن کرد، اوباش چاله میدان دور او جمع شدند. جلو قورخانه، حال نظمیه، چادری بلند شد. منبر تکیه دولت را زیر چادر گذاردند، عده‌ای توپ هم کنار حوض قرار گرفت. جمعی کثیر هر روز گوشه‌ی میدان زیر چادر اطراف جمع می‌شدند. ناطقین در مطاعن بابی‌های مجلس نطق می‌کردند، تا پاسی از شب در مقابل جماعتی در مسجد ناصری [اجتماع مشروطه‌خواهان] و مجلس سنگر بستند. . . میرزا عنایت نام زنجانی در میدان قربانی شد. به درختش آویختند. هفته‌ای گذشت، اقدامی نشد، البته در انتظار داخله و بیشتر خارجه دولت منتظر است که اقدام از طرف ملیون بشود، بازارها بسته است، مسجد و میدان قاص به اهل‌ها و نااهل‌ها، نقشه در نظر و خیال‌ها در سر، روز می‌گذرد. من غالب شرفیاب می‌شوم. . . شیخ محمود ورامینی هم پشکل داخل مویز است و علمدار ورامینی. زمزمه توپ بستن مجلس به گوش‌ها می‌رسد، از وضع میدان هم پیداست که تشر نیست. نوبتی وارد اطاق برلیان [مقر شاه] شدم. دیدم سید ابوطالب زنجانی، پسرهای نقیب‌السادات، سعدالدوله، اقبال‌الدوله و چند نفر دیگر شرفیاب‌اند. . . در مجلس شب در اطاق امیربهدادر معلوم شد کنکاش روز برای حمله به مجلس بوده است. سعدالدوله را اوایل آب‌المه گفتند، بیجا، حال ام‌العله می‌خوانند بیجا. به امیربهدادر گفتم مقصود شاه بستن در مجلس است شاید من بتوانم وکلا را حاضر کنم برخیزند بروند. . . گفت منظور شاه رفتن چهار نفر است از تهران، تقی‌زاده، میرزا ابراهیم، سیدجمال و ملک‌المتکلمین. . . با تقی‌زاده صحبت کردم که سفری به خراسان برود قبول نکرد. . . مجلس و میدان به التهاب باقی است دو روز گذشت. . . جمعی در میدان توپخانه جمع شده‌اند و در مقابل آنها جمعی در مسجد [سپهسالار]...» [۱۷۶]

مخبرالسلطنه در دنباله‌ی روایت خود آورد: او دو دست‌خط از شاه خطاب به هر دو جریان گرفت و ابتدا به مجلس رفت. کمیسیون متشکل از چند نماینده از جمله تقی‌زاده تشکیل شد و دست‌خط شاه بررسی گردید. تصمیم اتخاذ شد که به گردهمایی مشروطه‌خواهان رفته و آنها را آرام و قانع کنند تا به خانه‌هایشان بروند. سید عبدالله بهبهانی، احتشام‌السلطنه رئیس مجلس و تقی‌زاده به میان جمع مسجد سپهسالار رفته و سخن گفتند. مخبرالسلطنه می‌افزاید: «انصاف تقی‌زاده داد سخن را داد و بهتر از آنکه من گمان می‌کردم، نطق کرد. مردم که در مسجد بودند، متفرق شدند. وکلا هم به منازل خود رفتند.» [۱۷۷]

مخبرالسلطنه سپس به میان جمع هواداران شیخ در میدان توپخانه می‌رود و دست‌خط شاه را به آنها عرضه کرده و اطلاع می‌دهد که جمع مشروطه‌خواهان متفرق شده و به خانه‌هایشان رفته‌اند، اما شیخ به تخلیه میدان و پایان تحصن تن نداد. نمایندگان مجلس با ارسال پرسش‌نامه‌ای در معنی مشروطه و آزادی و رابطه مجلس شورا با موازین شرعی در آرای شیخ، خواهان پایان دادن به تحصن شدند. [۱۷۸] شیخ و همراهانش در پاسخ، خواسته‌های خود را به این شرح نوشتند: اول، کلمه مشروطه به کلمه‌ی مبارکه مشروعه و قانون محمدی تغییر یابد. دوم، لایحه نظارت علما بر قوانین موضوعه بدون تغییر و جرح و تعدیل‌ها به قانون وارد شود. سوم، بر اساس خواست آخوند خراسانی مجتهد عتبات آورده شود که قانونیت مواد سیاسی و امور شرعی همه با موافقت با شریعت منوط باشد. چهارم، اصلاحیه‌هایی که در محضر علما در مواد متمم قانون اساسی نوشته شد همه بی‌کم و کاست در قانون باز نوشته شود. [۱۷۹]

شیخ و هوادارانش در انتشار اعلامیه‌های ضد مشروطه با تحریم چاپخانه‌ها مواجه شدند. بسیاری از نوشته‌های اولیه و لوائح شیخ که معروف به روزنامه‌های بنام او شد، با دست و خط خوش نوشته شد. بعد از چند روز متحصنین یک دستگاه چاپ سنگی خریدند و مخفیانه به شهر ری بردند. دستگاه چاپ از روز هفتم جمادی‌الثانی در مرقد عبدالعظیم آغاز به کار کرد. [۱۸۰]

مشروع خواهان، لایحه‌های معروف به *روزنامه‌ی شیخ فضل‌الله* را با همین دستگاه چاپ و منتشر کردند. این لایحه‌ها همه بیانگر آرای شیخ در دلایل شرعی مخالفتش با مشروطه و اصول لائیک قانون اساسی و افشای مخالفان است. [۱۸۱]

تقی‌زاده در جلسه هشتم رجب ۱۳۲۵ق، وقتی بحث شد که عده‌ای به نزد متحصنین بروند، مخالفت کرد و گفت: آنها کار غیرقانونی کرده‌اند. در حالی که «از ملت تهران یک مختصری مخالفت کردند و جمعی آنها را از اینجا بیرون کردند». اشاره به متفرق کردن اجتماع مشروطه‌خواهان در مسجد سپهسالار در نزدیکی مجلس بود. آنها خواست وکلا و دولت را پذیرفته و به خانه رفته بودند، در حالی که مشروع خواهان کماکان به اقدامات غیر قانونی خود ادامه می‌دادند. تقی‌زاده در ادامه سخنان خود افزود:

«آخرین علاج این است که آنها باشند و ما هم هیچ اعتنا نکنیم و آنها در تحت قانون و حکم حکومت باشند و آقایان اجازه بدهند که این سنگ [چاپ] را توقیف نمایند. ما باید احترام زاویه مقدسه را منظور داریم، مادامی که کار آنها متعقب به فساد نباشد، آنجا در کمال خوبی تعیش کنند. ولی در تحت حکم حکومت باشند هر وقت خلاف قانونی از آنها تراوش کرد، باید جلوگیری و مجازات شوند.»

میرزا محمود کتابفروش خوانساری دیگر نماینده مجلس گفت: عقیده‌ی بنده مخالف نظر تقی‌زاده است. ما باید در صلاح بکوشیم، آنها به وسیله همین لوائح فساد می‌کنند. حاج میرزا علی آقا، نماینده‌ی دیگر ادامه داد: عقیده‌ی بنده هم همان طور است که تقی‌زاده فرموده، در آنجا باشند تا کم‌کم رفع شبهات شده، عقاید فاسده از مطالب حقه معلوم شود و هرگاه عمل خطایی از آنها صادر شد، به مجازات برسند. یکی دیگر از وکلا پرسید: مگر آن همه نسبت کفر و زندقه به ما نسبت داده‌اند را ندیدید؟ و کیل بعدی در مخالفت با نظر تقی‌زاده که می‌گفت بگذارید آنها در آنجا باشند، سخن گفت و خواستار شد که وزیر داخله دخالت و آنها را دفع کند. وکیل‌التجار در پایان گفت: چرا هر وقت یک کلمه بر خلاف علما نوشته شد، ما تماماً رأی می‌دادیم که باید روزنامه‌ها به واسطه آن توقیف شود. حالا چه شده است که هر روز این روزنامه [شیخ فضل‌الله] همه قسم نسبت به حجج اسلام روا می‌دارند اما توقیف نمی‌کنند، امنیت داخله با وزارت داخله است باید این مفساد را اصلاح کند. [۱۸۲]

تقی‌زاده تأکید می‌کرد که حق اجتماع و آزادی بیان متحصنین باید محترم شمرده شود، اما دولت هم باید از طریق قانونی جلوی فساد و آشوب اینان را بگیرد و راه را توقیف «سنگ چاپ» بیان کرد که روزنامه و اعلامیه‌ها علیه مجلس و تحریک به آشوب را چاپ می‌کردند. به گواهی متن *لوائح شیخ*، مجلس و برخی وکلا به کفر و زندقه و نامسلمانی، بابتی‌گری و... متهم و مومنین و مقلدین خود را به شورش و اعتراض علیه مجلس قانونی کشور فرامی‌خواندند. با چند مورد قتل و ضرب و جرحی که توسط مخالفان و موافقان، از هر دو سوی، صورت پذیرفته بود، احتمال وخیم شدن اوضاع و خارج شدن امور از کنترل، زیاد بود. تقی‌زاده چاره کار را توقیف قانونی سنگ چاپ می‌دانست. در حالی که برخی وکلای دیگر خواهان برخورد خشونت بار وقاطع قوای دولتی برای بیرون و متفرق کردن متحصنین بودند.

چهار روز بعد، دوازدهم رجب ۱۳۲۵ق، مجدداً وکلا پیرامون بست‌نشینیان و اقدامات آنها به بحث پرداختند. ابتدا لایحه اصناف که هفته پیش نوشته بودند، قرائت شد. در متن آن لایحه در خصوص «رفع ساکنین حضرت عبدالعظیم» که به واسطه نشر روزنامه میان مسلمین اختلاف انداخته و «توقیف سنگ طبع» سخن گفته، و از مجلس خواسته بودند تا از دولت جداً بخواهد تا «رفع این فساد» بشوند تا «اصناف آسوده مشغول کسب شوند». یکی از وکلا هم در تأیید متن لایحه تأکید کرد که در این روزنامه‌ها به اکثر مردم «نسبت کفر و زندقه داده‌اند»، چند تن دیگر از وکلا خواستار توقیف سنگ چاپی شدند که اوراق «تکفیر‌آمیز» و تحریک مردم به آشوب علیه وکلای ملت را هر روزه منتشر می‌کرد. اکثر سخنگویان به این موضوع اشاره کردند که باید به وزیر داخله نوشته شود امنیت را تأمین و با توقیف سنگ چاپ و پایان این اجتماع، غائله را پایان بخشند. [۱۸۳] واقعیت آن روزگار از این قرار بود که برخی نشریات را همین مجلس و دولت به بهانه‌های کوچک‌تر و تحت لوای «توهین به علما»، حکم به سانسور و توقیف، محاکمه و زندانی مدیران آن داده بودند، اما این بار در مقابل شکایات مکرر انجمن‌ها و مراکز مشروطه‌خواه و حتی تأکید و خواست وکلای مجلس به سکوت و مسامحه می‌گذشت. در جای دیگر همین کتاب، نمونه‌هایش را به دست داده‌ایم. ضمناً از جمله‌ی خواسته‌های اصلی متحصنین مشروطه‌خواه تغییر مواد قانونی آزادی قلم و مطبوعات و تأکید بر سانسور و «تهذیب مطبوعات» بود. شیخ به صراحت مخالف «آزادی قلم» بود و مهم‌تر از آن «آزادی عقاید» را ضدیت با اصول و احکام شریعت و کتاب مقدس می‌دانست:

«یک کلمه در نظام‌نامه، آزادی قلم ذکر شد، این همه مفساد روزنامه‌ها وای اگر آزادی عقاید بود، چنان‌که اصرار دارند، آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد» [۱۸۴] شیخ در شماره‌ای از روزنامه‌اش ذکر کرد قانون اساسی مجلس از روی قانون‌های خارج مذهب ما نوشته‌اند و «از جمله یک فصل از قانون‌های خارجی که ترجمه کرده‌اند، این است که مطبوعات مطلقاً آزاد است. . . این قانون با شریعت ما نمی‌سازد. لہذا علما عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ظلال و اشاعه فحشا در دین اسلام ممنوع است. کسی را شرعاً نمی‌رسد که کتاب‌های گمراه‌کننده مردم را منتشر کند و یا بدگویی و هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و به مردم برساند. پس چاپ کردن کتاب‌های ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء و کتاب بیان علی محمد باب شیرازی و . . . روزنامجات و لوایح مشتمل بر کفر و رد و سب علماء اسلام تماماً در قانون قرآنی ممنوع و حرام است. لامذهب‌ها می‌خواهند این در باز باشد تا این کارها را بتوانند کرد.» [۱۸۵]

شیخ و مشروطه‌خواهان آزادی بیان و قلم، و مهم‌تر از آن آزادی عقیده را صرفاً برای مسلمانان باورمند مورد تأیید آنها، جایز می‌شمردند و برای مخالفان هیچ‌گونه حقی در این زمینه قائل نبودند و آن را هم به صراحت مطرح می‌کردند. یکی از سخنرانان جمع تحصن، به نام شیخ علی لاهیجی گفت: مردم بر اثر «کثرت انس روزنامه‌ها» درک و شعورشان تغییر کرده و «رغبت به معاشرت فرنگیان و فرنگی‌مآبان و طبیعیان و لامذهبان پیدا» کرده‌اند و «جلسی یهود و نصاری و مجوس و فرقه‌ی ضاله بابیه شده» اند و «از موانست علما و ابرار و اخیار صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خود که مادام‌العمر به ایشان اقتدا» داشته، سرپیچی و عداوت نشان می‌دهند. سخنران سپس با نام بردن از روزنامه‌های کوکب دری و صور اسرافیل و اعلان مجاهدین قفقازیان که دین اسلام را «کهنه» خوانده و «متصل در هر انجمنی فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری» زدند به تحریک مردم برآمد. [۱۸۶]

روز چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق، سالگرد فرمان مشروطه را در تهران به نحوی باشکوه برگزار کردند. دو روز و دو شب در حالی که مشروعه‌خواهان و شیخ‌استوار در مقابل مشروطه مقاومت می‌کردند، جشن شادمانی و سرور در سراسر شهر برگزار شد. [۱۸۷] چند روز بعد روزنامه‌ی شیخ در نسخه مورخ هیجدهم جمادی‌الثانی خود با اعتراض به مراسم و خشم فراوان و با لحنی تحریک‌کننده نوشت: «پیروان دین اسلام هیچ ختمی به این شکل دیده و یا شنیده بودید. و هیچ دیده و شنیده بودید که رؤسای روحانی شما را غنفاً [به اجبار] در مجلس در قطار مادام‌های فرنگان [خانم‌های فرنگی] کشیده و در ازدحامی که سراپا علی‌رغم اسلام و اسلامیان است، حاضر و مستبشر [مزده دهنده] داشته باشند، آن بازار شام، آن شیپور اسلام، آن آتش‌بازی‌ها، آن ورود سفرا، آن عادیات خارجه، آن هورا کشیدن‌ها و آن همه کتیبه‌های زنده باد، زنده باد و زنده باد مساوات و برادری و برابری. می‌خواستید، یکی را بنویسید: زنده باد شریعت، زنده باد قرآن، زنده باد اسلام.»

ترکیب متحصنین میدان توپخانه

تحصن ضد مشروطه میدان توپخانه یک دست نبود. در میان آنان کارکنان و هواداران دربار، لوطیان و مردم باورمند مذهبی، برخی معترضان به مشروطه نیز در کنار مشروعه‌خواهان و شیخ نوری حضور داشتند. در میان جمع حاضر طلاب، ملاها، واعظ، متولیان و معلمان مکتب‌خانه‌ها، گردانندگان مساجد و اوقاف، لوطیان مذهبی، بازاریان شریعت‌خواه، ناراضیان از مشروطه و مشروعه‌خواهان، کارکنان دربار شامل قاطرچیان، کارکنان اصطبل و انبارها و کارگاه‌های سلطنتی که حقوقشان به تعویق افتاده بود، جملگی در میدان حاضر بودند. گرچه مخالفان شیخ فضل‌الله در تاریخ‌نگاری خود تحصن میدان توپخانه را فتنه‌ی جمعی ارادل و اوباش نامیدند، اما همچون اکثر بدیهیات تاریخی ما جنبه‌های ناگفته دیگری هم در این ماجرا وجود دارد. تاریخ‌نگاری غیرمکتبی مشروطه از احمد کسروی پیشکسوت برجسته آن تا امروز، شرکت‌کنندگان در اعتراض میدان توپخانه و تحصن عبدالعظیم را جمعی قلدر و مزدور، قمارباز، اشرار و باج‌گیر خوانده‌اند. اما واقعیت آن است که ضمن حضور عناصری از این دست، اکثریت مردمی بودند که دغدغه آنها دفاع از شریعت و مخالفت با اصول مدنی نظام نو بود که آن را غیرخودی، بیگانه و کفر و زندقه می‌شمردند. ذهنیت و گرایشات عوام‌فریبانه و مردم‌باورانه‌ای که همواره تصویر مثبت و دلخواه از «مردم» مورد نظر خود دارد، اینان را مجبور کرده آن جماعت را عناصر مطرود جامعه توصیف کنند. نگرش عوام‌فریبانه‌ای که فضیلت تخیلی برای مردم عادی قائل می‌شود، حضور و تأثیر جهل، تعصب، بی‌سوادی و حرکت مردم مقلد و معتقد را نادیده انگاشته است. [۱۸۸]

منظور از این سخنان این است که بگوییم جمع تحصن‌کنندگان مخالف مشروطه تنها عده‌ای اوباش و ارادل نبودند، گرچه چون همیشه برخی از فرصت بهره برده و خواسته‌های خود را پیش بردند. باور مردم و اقشار پایین شهر تهران به مبانی شرع و تقلید از مجتهد و پیشنماز و متولیان مساجد، به مشارکت تعداد زیادی از آنان در جمع تحصن انجامیده بود. به قولی «توده عوام» از منظری شریعت‌خواه و پایداری و تعصب به باورهای مذهبی و پیروی از علمای مراد خود در مقابل مشروطه ایستادند. [۱۸۹]

صدیت و اعتراض علیه تفکر و دستاوردهای مدنیت نو، تنها به شیخ و چند تن روحانی اطرافش اختصاص نداشت و حاضران میدان توپخانه هم تنها عده‌ای اوباش نبودند. این جمع نماد تضادی ماهوی و ریشه‌ای در مناسبات اجتماعی ایران بشمار می‌رفت. به قول خود شیخ، زمانی که «اصل مشروطیت و حدود آن» به میان آمد، اموری به ظهور رسید که هیچ‌کس مطلع و منتظر نبود و به نحو زایدالوصفی مایه وحشت و حیرت رؤسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین شد. در *لویح* شیخ نوری آمد که

جماعت لاقید و بایی مذهب و طبیعیون لامذهب همه در جنگ با خلق خدایند. اینان «کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دایره احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند»، نمی‌بینند که «این قانون با شریعت ما نمی‌سازد» و در نمی‌یابند که «تشر کتب ظلال و اشاعه فحشا و ایجاد مدارس نسوان در دین اسلام حرام است». نمی‌دانند که شرعاً نمی‌توان «کتاب‌های گمراه‌کننده مردم» را منتشر کرد. این لامذهب‌ها می‌خواهند این در آزادی باز باشد تا کتاب‌های ولتر فرانسوی را چاپ کنند. شرع مقدس و پیروان آن از لفظ «مشئومه‌ی آزادی» بیزار است و «آزادی و مساوات و برابری» را که «خارج از قانون الهی است» نمی‌پذیرد. بر بالای منبر و در لویج گفتند که «ای خدایپرستان، این شورای ملی و حریت و آزادی و مساوات و برابری و اساس قانون مشروطه حالیه، لباسی است به قامت فرنگستان دوخته که اکثر و اغلب طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند.» مشروعه‌خواهان درخواست کردند که «دسته بایی‌ها، و دسته طبیعی‌ها و دسته مستضعفین در دین که همه منکر اسلام و مروج کفرند باید به کل خارج شوند، چه از متن مجلس و چه حوالی مجلس»، کلمه مشروطه حذف و «کلمه مبارکه مشروعه و قانون محمدی» جایگزین شود. مطبوعات، انجمن‌ها و همه کسانی که مخالف شرع و احکام آن هستند، باید از میان بروند. تبلیغات گسترده‌ای که در عناد با اساس مشروطه و رهروان آن موثر افتاد.

تقی‌زاده و امور قضائی

«روح و حقیقت مشروطه عبارت است از قوه قضائیه.» [۱۹۰]

در گذار از سلطنت مطلقه به نظام مشروطه، یکی از خواسته‌ها تأسیس عدالتخانه بود. هم برخی از منورالفکران چون ملک‌خان و هم بعضی روحانیون و هم عامه‌ی مردم، هر کدام به ظن خود محکمه نظام می‌خواستند. در قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای اولیه از چپستی و چگونگی قوه قضائیه خبری نبود. با وجود صراحت قانون به پذیرش قوه قضائیه، نکته‌ی شگفت‌آور و دردانگیز این است که حقوقدانان و مدرسان مدرسه علوم سیاسی که متن را نوشتند به دلایلی که چندان روشن نکردند، امور قضایی را مسکوت نهادند. این موضوع به مهم‌ترین چالش‌های پیش روی مجلس‌های اول و دوم تبدیل شد. بی‌تردید جامعیت احکام شرعی و حضور پرتوان محاکم شرعی، این حیطه را از دسترس آنان دور کرده بود. اسلام از زمره معدود ادیانی است که در غالب امور کیفری دارای احکام جامع و مفصلی چون دیه، قصاص، تعزیر و... است.

پیش از مشروطه، دو مرجع قضایی و محاکم شرعی به زعامت روحانیون و دادرسی عرفی توسط منتخبین حکومت به نوعی در کنار هم فعالیت می‌کردند. گرچه حکام و منتفدین و ارباب قدرت در شهر و روستا و عشایر غالباً بدون مراجعه به محاکم شرعی یا عرفی کسی را که مقصر می‌دانستند، خود کیفر می‌دادند. انبوه شکایت، نامه و دادخواهی‌های رسیده به مجلس اول در همان ماه‌های اولیه حاکی از این تعدی و اجحاف و خودسری‌های چندگانه بود.

چند عامل مهم توازن سنتی میان محاکم عرفی و شرعی را در دهه‌های منجر به پیروزی نهضت مشروطه برهم زده بود. اول از همه، تحمیل حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) از جانب دولت‌های اروپایی، به ویژه روس و انگلیس، صلاحیت و اعتبار نیم بند قضایی ایران را زیر سؤال برده بود. دومین مسئله، قدرت‌گیری روزافزون روحانیون و به تبع آن محاکم شرعی، به ویژه پس از خیزش و تحریم رژی تنباکو بود. روحانیون، به دلیل انسجام و عمق و نفوذ احکام گسترده شرعی، بیش از پیش به‌عنوان تنها

امکان دادخواهی و قضاوت و در خلأ قوانین حقوقی مدون توانستند محاکم شرعی را گسترش دهند. از سوی دیگر، میل، اراده، و استنباط قاضی محاکم عرفی بیش از خود اصول قانونی نیم‌بند موجود، ملاک صدور بود و از این رو مورد اعتراض عمومی قرار گرفت. در فقدان قوانین دقیق و مدون حقوقی و احکام غیرقابل پیش‌بینی و گاه ناقص یکدیگر در محاکم «غیرشرعی»، و از سوی دیگر، حضور احکام جا افتاده ترو مرسوم شرعی، و قابل پیش‌بینی بودن آن، محاکم شرعی رونق گرفته بود. بست‌نشینی نیز بر پیچیدگی اوضاع می‌افزود. سنت بست‌نشینی در اماکن مذهبی و یا خانه‌های روحانیون معتبر، خصلتی دوگانه داشت. از یک‌سو، مظلومان و بی‌پناهان برای حفظ جان و اموال خود چاره‌ای جز بست‌نشینی نمی‌یافتند — به این مورد بعدها پناه بردن به مراکز دیپلماسی و تجاری دولت‌های خارجی در ایران نیز افزوده شد — و از سوی دیگر، حضور چنین بدیلی در تضعیف کارآمدی محاکم قضائی عرفی عمل می‌کرد.

نکته‌ی مهم دیگر، دخالت و تضعیف دو نوع محاکم عرفی و شرعی در کار یکدیگر بود که آشفتگی نظام عدلیه‌ی ایران را دوچندان می‌کرد. به رغم اصلاحاتی محدود و فاقد انسجام قانونی و نهادهای لازم، به ویژه در دوره‌ی زمامداری امیرکبیر، سپهسالار و امین‌الدوله، در آستانه مشروطه آشفتگی و سردرگمی و فقدان قوانین واحد و محاکم مشخص بیش از پیش بروز می‌کرد. به همین دلیل، خواست تأسیس عدالتخانه را همه‌گیر می‌یابیم.

فضای عمومی آستانه جنبش مشروطیت رو به سوی عدالتخانه و مرکز دادخواهی به مظالم داشت. معرفت سیاسی عامه بیش از آنکه آزادی‌های فردی را بخواهند، عدالت می‌خواست. عدالت در مذهب شیعه از جمله اصول اساسی است که دستگاه فقهی آن را تعیین می‌کند. در این جهان‌بینی، عدالت مفهومی متفاوت با همسانی حقوقی نهفته در مفهوم فرنگی *Equality*، به معنای برابری در لیبرالیسم اروپایی فهمیده می‌شد. معنای برگرفته‌ی عامه از عدالت، به مثابه رویه و رفتار مبتنی بر انصاف، هیچ نشانی از بنیان برابری خواهی حقوقی و قانونی جدید نداشت که سرآغاز منسجم خود را در قامت اصول حقوق بشر شناسانده بود. در فقه شیعه، اصل عدالت از معیارهای اسلام است که باید دانست چه موضوع و میثقی بر آن منطبق می‌شود. در این جهان‌بینی آنچه عدل است را دین تعیین می‌کند؛ به بیانی دیگر، عدل حاکم بر احکام است نه تابع احکام. عدل اسلامی نیست بلکه اسلام عادلانه است. احکام اسلام با عقل آدمی تدوین نشده که ناعادلانه یا ناقص باشد، بلکه از طریق کتاب و موازین شرع شناخته شده است، مانند قصاص یا حکم ارتداد. عدل به معنای مساوی در تلافی است، یعنی خیری را با خیری بیشتر از آن تلافی کنی و شری را به شری کمتر از آن جواب گویی. عدالت در این بنیان، میانه‌روی و اقامه مساوات میانه‌ی امور است، به اینکه به هر امری آنچه سزاوار است بدهی تا امور مساوی شود و هر یک در جای واقعی خود که مستحق آن است قرار گیرد. عدالت در این رویکرد ایمان آوردن پرسش‌ناپذیر به آنچه حق است، معنا پیدا می‌کند.

عدالت در معرفت‌شناسی لیبرالیسم جدید اروپایی، در برگیرنده‌ی دو مقوله‌ی آزادی و برابری شناخته می‌شد. مقوله اول، دربرگیرنده‌ی حق مساوی در آزادی‌های اساسی چون آزادی وجدان، آزادی اندیشه، آزادی اجتماعات، حقوق و آزادی‌هایی که شرافت و حقوق و شان فردی را شامل می‌شود: آزادی مالکیت، نقل و انتقال، انتخاب شغل و پیشه و حق داشتن دارایی شخصی و مقوله برابری بیش از هر چیز مساوات در مقابل قانون است. مساواتی فارغ از نژاد، قومیت، مذهب و جنسیت. این تعریف لیبرال‌منش، به تدریج جای برای مفهوم فراختری به نام عدالت اجتماعی به معنای توزیع مساوی امکان و ثروت و مواهب مادی را باز کرد.

آزادی نهفته در برابری لیبرالی در میان مسلمانان به ویژه ایرانیان شیعه مذهب، پذیرفته نبود. فقه شیعه بر مبنای عبودیت و تقلید بنا نهاده شده است. آزادی تداومی کننده‌ی نشر و گسترش بینش و کنش کافران، زنادقه، ملاحده و روی برتافتن از موازین و بنیاد احکام شریعت بود. آن مفهومی که از مشروطه انگلیسی و یا تعبیر کسانی چون توکویل برخاسته بود و مساوات بی وجود آزادی را تحمیلی معرفی می‌کرد، در ایران عصر مشروطه شناخته نبود. اگر هم معدود کسانی این مفهوم را می‌شناختند آن را در ایران آن زمان ممکن و شدنی نمی‌یافتند. حق مساوی برخورداری از آزادی‌های بنیادین و ظرفیت و امکان اجتماعی و اقتصادی، ابعاد تفکیک‌ناپذیر عدالت را تشکیل می‌دهند. جمعی که به نوعی در خود تعارضی بنیادین را دارد و صرفاً با وضع قوانین و نهادهای ناظر می‌توان حد مطلوبی از عدالت را پیش برد.

نظام حقوقی در ایران عصر جدید در چارچوب اندیشه‌ورزی نو را می‌توان بیش از هر کس مدیون بنیانگذارهایی چون میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و ملک‌خان به ویژه میرزا یوسف، بر بستر گذری که دگراندیشان غیر مسلمان گشوده بودند، دانست. وی در این بستر گشوده - که شرحی از آن را در کتاب ازلیان آورده ام در آشنایی با مدنیت فرنگی و نظام حقوقی جدید آن، به ضرورت‌های نوی پی برده بود. به بن بست سنت قدمایی، فقه، و احکام حقوقی شرع در مقابل پیچیدگی‌های روزافزون عصر جدید اندیشیده و در قیاس کارآمدی حقوقی نو، نیاز ره‌جویی متفاوت را حس کرده بود. با این نگرش که می‌توان با اقتباس از اعلامیه‌ی حقوق بشر فرانسه و بهره‌گیری از تاویل دگر اندیش موازین و احکام شرع، اساس نوی برای حقوق جدید آفرید، به تدوین رساله «یک کلمه» خود دست زد. مستشارالدوله قدم اولیه‌ی تدوین نظام حقوقی نو را سست کردن پایه‌ی مقاومت سنت‌گرایان ایمان‌سالار می‌دانست. پس، از آنجا که خود باورمندی روشن‌ضمیر بود، با اتکا بر تاویل از مبانی و احکام برخاسته از منابع دینی، برای سازگاری میان مفهوم قانون نو با نظام معرفتی و فقهی شیعه تلاش کرد. تلاشی اولیه برای استخراج مفاهیم حقوق اساسی از منابع فقهی و عرفی، مبنی بر این اصل که رعایت حقوق مردم از ضروریات اسلام است. او افق جدیدی را در برابر نسل حقوقدان عصر مشروطه و فقیهان شیعه گشود، که به جهان و انسان و جامعه و دین از منظر جدید بنگرند.

تعریف و دریافت همسان او از خاستگاه و اعتبار قانون و احکام شرعی، زمینه را برای گشودن چنین افقی فراهم آورد. به گمان میرزا یوسف خان، هر فرمان و امری که شخص صادر کند، قانون نیست بلکه قانون تجسم اراده‌ی عمومی است؛ حکم شرعی هم گرچه از استناد به کلام خداوند اخذ شده، اما در نهایت رأی یک شخص مجتهد درباره‌ی موضوع شخصی است. به بیانی دیگر، او جایگاه حکم در نظام فقهی - حقوقی شیعه را در اندیشه سیاسی - حقوقی اجتهادی شناخت، و میان آن و درکی که از قانون جدید یافته بود رابطه‌ای قابل تأمل برقرار کرد.

از زمان تفوق اصولیون بر اخباریون، مفهوم اجتهاد در دستگاه فقهی شیعه به‌عنوان ساختاری صاحب صلاحیت در تفسیر منابع دینی و متکی بر فهم و استنباط و احکام فردی تثبیت شده بود. بنیان اندیشه‌ی اصولیون بر پایه‌ی چهار ستون کتاب، شرع، سنت و روایت، اجماع و عقل فردی مجتهد گذاشته شده بود. جنبه‌ی انسان‌مدار این دستگاه فقهی راه را برای پاسخگویی به مقتضیات زمانه بر مبنای تفسیرهای فردی - اجتهادی تا حدی باز گذاشته بود. در نظام مشروطه، اندیشه‌ورزان دیندار حامی نظام نو به خواسته‌ها و مفاهیم جدید، مشروعیت مذهبی می‌دادند. مثلاً، قانون‌خواهی و خواست آزادی و عدالت را در لوای شرک خواندن استبداد و کافر دانستن مخالفین تظہیر کردند. در واقع، برخی از آنان مقتضیات جدید را بر مبنای الگوی دینی انسان، با بهره‌گیری از منابع دینی توجیه

می‌کردند. طالبوف در بازپردازی نواز فهم دینی سازگار با عصر جدید در رساله «*بیاضات در خصوص آزادی*» می‌نویسد:

«اساس و منبع قوانین اسلام، قرآن شریف است که مادام‌الدهر بر ملت ایران حلال او حلال و حرام او حرام است. در اینجا حق داریم بگوییم چون کتاب الله در دست است نوشتن قوانین دیگر چه لازم است؟ بلی چون معانی قرآن را جز علما دیگران نمی‌دانند ما می‌خواهیم او را [قابل] دسترس بکنیم که همه بدانند و همه بفهمند. از آن جهت توضیح معانی قرآن را در فصول متعدده که او را قانون می‌گوییم، اقتضای عصر و لزوم حفظ حوزه اسلام واجب شرعی نموده.» [۱۹۱] طالبوف در دنباله بحث، در تعریف معنی عدل آن را معادل میان‌ه‌روی معرفی می‌کند که در قوانین معمولی علل متمدنه بر اساس «*موج‌پروری*» وضع شده است. لازم به تاکید است که برکشیدن نواندیشی دینی و فقهی نوین از منابع دینی هم آواز با مقتضیات زمانه بیش از عامل دیگر مدیون بن بست شکنی دگراندیشان بایی است که در جای دیگر پرداخته ایم.

آخوند خراسانی و قوه قضائیه

خراسانی در مقام برجسته‌ترین مجتهد شیعه‌ی هواخواه مشروطه، در همان آغاز مشروطه طی نامه‌ای به مجلس اعلام داشت: «نظام‌نامه قانون اسلامی»، منظور قانون اساسی مشروطه، را به گونه‌ای تنظیم و تصحیح نماید که «در موارد راجعه به محاکمات و سیاست با موازین شرعیه منطبق و به توارد انتظار و مرور دهور و اعصار، مورد شبهه و اشکال نباشد.» [۱۹۲]

تأکید این مرجع شیعیان عصر مشروطه بر اینکه «فقه‌های عادل جامع‌الشرایط» باید به امر قضاوت در مراجعات و محاکمات بپردازند، در تلگراف و نامه‌های عصر مشروطه و انعکاس آن در مجلس موجب واکنش و مباحثات بسیار شد. بهبهانی به‌عنوان رابط آخوند در این زمینه می‌کوشید. همان‌طور که اشاره کردیم، بهبهانی در غالب محاکمات آن روزگار به‌عنوان حاکم شرع، احکام را امضاء کرده است. خراسانی در نامه‌ای به ناصرالملک نایب‌السلطنه نوشت: «در خصوص ترتیب قانون عدلیه، مراقبت کامل لازم است که بعون الله تعالی از روی واقع و در حقیقت مظهر عدل و ناجی ظلم و بر طبق شریعت مقدس تأسیس شود. مقام قضاوت شرعیه که منصب الهی عزاسمه است مطابق اصول مذهب مقدس جعفری... کاملاً محفوظ و نفوذ و مطاعیت احکام صادره از حکام شرع انور، کما هو حق، مرعی و موجبات حفظ اتحاد کلیه آقایان عظام، علمای اعلام و قاطبه ملت را کما ینبغی رعایت خواهند فرمود.» [۱۹۳]

آخوند در همین نامه‌ی مفصل، علاوه بر تاکید بر ضرورت «عدم تخلف» از ماده دوم متمم در حق نظارت و وتوی روحانیون در مجلس، به نشریات معترض شد: «به جای اینکه قوانین برای منع از ارتکاب منکرات اسلامی را اشاعه» دهند، «افتتاح قمارخانه‌ها و بیع و شراء و مالیات بستن بر سکران و نعوذ لک را اعلان» و «معاندین مشروطیت» را تقویت می‌کنند. ضمناً خواسته شد که در مدارس مواد درسی منافی اسلام منع و معلمین مذهبی برای تعلیم اصول و فروع مذهبی گمارده شوند.

آخوند در نامه دیگری که هیات نظارت بر مجلس، مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی، را معرفی می‌کند، «محدوده‌ی قانونگذاری» مجلس را دقیقاً تعریف کرد: «قوانین راجعه به مواد قضائیه و فصل خصومات و قصاص و حدود و غیرذلک از آنچه صدور حکم در آنها وظیفه خاصی حکام شرع انور است و برای هیات معظمه دولت جز ارجاع به مجتهدین عدول نافذالحکومه و اجرای حکم صادر - کائناً ما کان - مداخله و تصرفی نیست. البته وضع این گونه قوانین و دستورالعمل حکام شرع انور از وظایف مجلس

محترم ملی خارج، در شریعت مطهره مبین و معلوم و وظیفه مجلس محترم در این امور فقط تعیین کیفیت ارجاع و تشخیص مصداق مجتهد نافذالحکومه است.» [۱۹۴]

آخوند خراسانی همچون مخالفین مشروطه، چون سید محمد کاظم یزدی مجتهد برجسته دیگر عتبات و یا شیخ فضل الله نوری روحانی مشروعه‌خواه تهران، در امر قضاوت، حقوق و شرع، حق قضاوت مجتهدین رویکردی شریعت‌مدار و غیرعرفی داشت. قضاوت فقها، حقانیت و نافذ بودن احکام فقه شیعه در مقابل حقوق عرفی جدید و آیین دادرسی و عدلیه‌ی نو، امری بود که مجموعه‌ی روحانیون بر آن پای می‌فشردند. زمانی که نامه‌ی اول آخوند خراسانی در جلسه‌ی علنی مجلس قرائت شد، در حالی که متمم قانون اساسی دستگاه قضائی را عرفی می‌شناخت و استقلالی برای محاکم شرع قائل نبود، سید عبدالله بهبهانی تأکید کرد: «تمام ترتیبات عدلیه راجع به اجرای حکم شرع می‌شود و عدلیه کاری ندارد مگر اجرای قوانین و احکام شرعیه.» [۱۹۵]

طباطبائی، مجتهد دیگر مشروطه‌خواه هم به اعتراض و گله به نوعی همصدایی برآمد که با تأسیس محاکم عدلیه دیگر کاری برای علما باقی نمی‌ماند. [۱۹۶]

قوه قضائیه نو در متمم قانون اساسی

گفتیم که در قانون اساسی، از چیستی و چگونگی قوه قضائیه در مواد ۵۱ گانه آن سخنی نرفت. امری که مورد نظر کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی با شرکت فعال و مؤثر تقی‌زاده قرار گرفت. در قانون اساسی، در بخش «قوای مملکت»، بند دوم اصل ۲۷، صرفاً نوشته شده بود: «قوه قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است به محاکم شرعیه در شریعات و به محاکم عدلیه در عرفیات.» در همین بند مختصر، مطرح کردند که صلاحیت‌های شرعی از عرفی در نظام قضایی مشروطه جداست. اصل قضاوت و دادرسی را مخصوص حکام شرع فرض کرده و محاکم شرعی مرجع اصلی امور قضائی اعلان شد. آن بخش از مسائل عرفی را که در صلاحیت محاکم عدلیه شناسایی کردند، مشمول عنوان «قضا» ندانستند و آنها را به عنوان مسائل «حکمیه» یا امور حکومتی و عرفی قلمداد کردند، تا از آنچه در صلاحیت محاکم شرع است، ممتاز و متمایز باشد. به بیانی دیگر، در این اصل «قوه قضائیه و حکمیه» به معنی آن است که در نظام قضایی ایران، دادرسی شرعی (قضا) اصل و دادرسی حکمی یا حکومتی (عرفی) فرع است؛ تفکیکی که بعداً در اصل ۷۱ متمم مجدداً بر آن تأکید شد. [۱۹۷] نکته‌ی درخور تأکید و تکرار از این قرار است که برخلاف ادعای مخالفان دین‌اندیش مشروطه، اصول متمم قانون اساسی صرفاً بر مبنای ترجمه و اقتباس از قوانین فرنگی تدوین نشده، بلکه بنیانگذاران نظام حقوقی نوین ایران با هشیاری عالمانه و سنجیده، و بی‌تردید با کاستی و نواقص اجتناب‌ناپذیر ناشی از احکام شرعی، غالب اصول آن را مطرح و تعریف کردند.

پیرامون اصل هشتم متمم که حقوق مساوی اهالی مملکت ایران مقابل قانون را به رسمیت شناخت، مفصل‌تر سخن خواهیم گفت. در اصل دهم متمم در محترم شمردن حقوق و آزادی شخصی، تصریح شد که جز در مورد جرایم مشهود، هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم کتبی مقامات صاحب صلاحیت قضایی و ضمناً باید علت حبس و تبعید ظرف ۲۴ ساعت به متهم ابلاغ شود. در اصل دوازدهم، اختیار احکام شرع در امور قضاوت به چالش گرفته شد: «حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود، مگر به موجب قانون». جرم صرفاً موردی شناخته شد که در قانون ذکر شده باشد. اصل نهم و سیزدهم متمم جان و مال و مسکن و شرف مردم محترم شمرده و حریم منزل شخصی مصون اعلام شد. احدی حق ندارد جز در مواردی که قانون پیش‌بینی کرده، آن هم توسط مأمورین صاحب صلاحیت

به حکم قانون، به قصد دستگیری مجرم و یا به دست آوردن آلات جرم وارد حریم شخصی شهروندان شود. اصول ۱۵، ۱۶ و ۱۷ متمم حق تملک اموال منقول و غیرمنقول و منع هرگونه مصادره‌ی خودسرانه، مگر به حکم قانون، تصریح شد. همه‌ی این موارد در مقابله و کاستن اختیارات محاکم و احکام شرعی پیشین بود.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای جدید قضایی متمم قانون اساسی از این قرار بود که در اصول ۲۷ و ۲۸، استقلال قوه قضائیه از دو قوای دیگر مجریه و مقننه به رسمیت شناخته شد. امری که گرچه به اجرا درنیامد، اما حاکی از هوشمندی تدوین‌کنندگان آن است. می‌دانیم که پس از مشروطه و دوران حکومت پهلوی، قوه قضائیه تحت نظر و اداره‌ی وزارت دادگستری قرار داشت که عضوی از قوه مجریه بود. اصول ۸۱ و ۸۲ متمم که استقلال قضا و حق عزل و تغییر را تعریف کرده، تأکید دیگری بر ضرورت استقلال قوه قضائیه بود. یکی از تناقضاتی که از چشم تدوین‌کنندگان متمم بیرون ماند، و شاید هم حاکی از نگرش و باورهای آنان بود، پاسخگویی وزیر عدلیه، مسئول قوه قضائیه، در مقابل مجلس و قوه مقننه بود. این وزیر همچون سایر اعضای هیئت دولت در معرض سؤال و استیضاح، و نظارت کامل و حتی امکان عزل قرار داشت. به بیانی دیگر، هر چالش مجلس با هیئت دولت می‌توانست دستگاه قضایی را نیز متأثر کند.

مورد مهم دیگر، رابطه قوه قضائی با شاه بود. اصل ۴۶ متمم، عزل و نصب وزرا را در اختیار شاه قرار می‌داد. وزیر عدلیه هم مشمول این اختیار بود. ضمناً یکی از امتیازاتی که متمم به شاه داد، عبارت بود از حق امضای قوانین. به بیانی دیگر، اگر شاه قانونی را امضا نمی‌کرد، اعتبار اجرائی نداشت. می‌دانیم که شاه با استفاده از این اختیار خود تا مدت‌ها از امضا، «توشیح»، متن متمم قانون اساسی خودداری کرد. به استناد اصل ۸۰ متمم، رؤسا و اعضای محاکم عدلیه به فرمان همایونی منصوب می‌شدند؛ همچنین طبق اصل ۸۳ تعیین مدعی عموم (دادستان) با تصویب حاکم شرع بر عهده شاه بود. تدوین‌کنندگان، در واقع انتخاب دادستان را از اختیارات روحانیون بیرون کشیده و به مقام عرفی، سلطنت، واگذار کردند.

در متمم قانون اساسی، با تدوین چند اصل بنیادی، زمینه تشکیلات و سازمان قضائی نو در ایران معاصر فراهم آمد. اشاره شد که در اصل ۲۷ بر جدایی کامل احکام دینی و اختیارات روحانیون از امور عرفی و سیاست تأکید شده است. در بند دوم اصل ۷۳ آمد: «کسی نمی‌تواند به هیچ اسم و رسم محکمه بر خلاف مقررات قانون تشکیل نماید» و در اصل ۷۴ تصریح شد «هیچ محکمه‌ای ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون». در این مواد اعتبار و اختیار محاکم شرع که برخلاف نص صریح قانون فعال بودند، به چالش گرفته و نفی شد. صدور و اجرای احکام صرفاً بر اساس قانون مدون عرفی موجبیت می‌یافت.

در اصل ۷۱ نوشتند: «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع‌الشرایط است»، یعنی وزارت عدلیه و دادگاه‌های عرفی مراجع رسمی و مسئول رسیدگی به شکایات مردم ایران شناخته شد. اصل ۷۲ جرایم سیاسی را در صلاحیت دادگاه‌های عرفی عام قرار داد. اصل ۸۶ در ضدیت آشکار با فقه شیعه «محکمه استیناف» برای تجدیدنظر در احکام صادره را به رسمیت شناخت. این امر دو درجه‌ای بودن دادرسی در نظام قضائی پس از مشروطه را ممکن کرد و برخلاف سنت هزار ساله‌ی محاکم شرعی بود، و در مجلس دوم نماینده‌ی روحانیون، مدرس، به صراحت با آن به مخالفت برخاست. مخالفین مشروعه‌طلب نظام جدید هم در لویح خود این مورد را نقض آشکار احکام کتاب مقدس خواندند. تجدید نظر در احکام پریش ناپذیر شرعی جایی نداشت.

این اصول اولیه و هوشمندانه به رغم کاستی‌هایشان ناشی از نبود پیشینه و انباشت تجربی قانونگذاری در ایران، مبنای نظام حقوقی جدید ایران پس از مشروطیت قرار گرفت. [۱۹۸] گرچه بسیاری از این بنیانگذاری‌ها تحقق عملی نیافت و تا مدت‌ها کماکان قضاوت بر اساس احکام دستگاه فقهی امامیه پیش می‌رفت. قانون تشکیل وزارت عدلیه در ۲۱ رجب ۱۳۲۸ق (۱۹ ژوئیه ۱۹۱۰) توسط مشیرالدوله، که در تدوین متن قانون اساسی شراکت و سهم مهمی داشت، در مقام وزیر عدلیه‌ی آن زمان تدوین و به مجلس دوم عرضه شد. مدرس، نماینده‌ی علمای مذهبی با قانون تنظیمی مشیرالدوله به مخالفت برخاست و هشت ماده بر آن افزود. سال بعد، ۱۳۲۹ق (۱۹۱۱م)، مشیرالدوله قانون اصول محاکمات را تهیه کرد که باز هم مدرس با آن مخالفت کرد به باور مدرس هیچ‌کس غیر از مجتهد جامع‌الشرایط حق محاکمه و فصل خصومت در دعاوی شیعیان را نداشت. پس از مذاکرات مفصل در مجلس دوم، چند ماده به این قانون افزوده شد و در کمیسیون عدلیه به نام «قانون موقتی اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و احکام صلحیه»، مشتمل بر ۳۲۵ ماده در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ق (۷ ژوئن ۱۹۱۱) به تصویب رسید. [۱۹۹] تا زمان رضاشاه و بنیانگذاری دادگستری جدید توسط داور، کنترل محاکمات عملاً با حاکمان شرع بود.

اما اصل مساوات حقوقی. در اصل هشتم متمم آمده بود: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود.» با تصویب این اصل، در واقع و عمل نظام حقوقی جدید ایران که با اعلام مشروطیت ایجاد شده بود، پای بر عرصه‌ای نهاد که حقوق مساوی مردم ایران را به نحوی برگشت ناپذیر در متن قانون مطرح و تثبیت کرد. دستاوردی بی‌نظیر در آغاز تاریخ حقوقی جدید ایران. به استناد آثار و اسناد تاریخی برای تدوین این اصل چند ماه فضای مجادله در کمیسیون و جلسات علنی مجلس، انجمن‌ها و مطبوعات - با شرکت فعال و مؤثر تقی‌زاده، حاکم بود. به رغم ضدیت سرسختانه و پردامنه‌ی روحانیون مخالف مشروطه از یک‌سو، و ایراد و مداخله‌های فقهی روحانیون مشروطه‌خواه به ویژه سید عبدالله بهبهانی، که از همراهی اکثریت قاطعی از نمایندگان مجلس برخوردار بود از سوی دیگر، و در حالی که تقی‌زاده و موافقان حقوق شهروندی مساوی مردم ایران در معرض شدیدترین اتهامات لامذهبی و بی‌دینی قرار گرفتند، این اصل به صورتی که مشاهده می‌کنیم تصویب شد. کلمه به کلمه این اصل شاهد مسلمی بر زیرکی و هوشمندی اندیشه‌ورز جدید از یک سو، مرعوب‌شدگی و مداخله شریعت در چالش طولانی تدوین آن، از سوی دیگر دارد. عواملی که تغییر در واژه‌ها و مفاهیم را موجب شد و عامدانه و آگاهانه یکی از شگفت‌انگیزترین رویدادهای مشروطه و گره‌گاه کشمکش مشروطه و مشروعه را متحقق کرد. با وجود اینکه در سایر اصول «ملت ایران» مطرح شد، در این اصل از «اهالی مملکت ایران» یاد شد. متأسفانه جزئیات و صورت‌جلسه مذاکرات کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی در حمله عوامل محمدعلی شاه به مجلس، همراه با بسیاری از اسناد مجلس اول از دست رفت و ما صرفاً گزارش‌های گذرا و ضد و نقیضی از آنچه گذشت، به دست داریم. به نظر می‌رسد که مدافعان لائیک این اصل چون تقی‌زاده به هیچ وجه زورشان نرسید و نتوانستند ایرانی غیرمسلمان را به‌عنوان عضوی از ملت ایران به مخالفان سرسخت و نیرومند متشرع که معنای طایفه شیعه و مسلمان از ملت را مد نظر داشتند - بقبولانند، از این رو برای وارد کردن غیرمستقیم آنها به قانون، واژه اهالی یا ساکنین مملکت را جایگزین کردند. دوم اینکه، به جای واژه‌ی کلی قانون مطرح شده در تمام اصول دیگر در این مورد پسوند دولتی را افزودند. روشن است، غرض این بود که بگویند منظورشان قانون شرع نیست، از این رو به مساوی بودن در مقابل قانون دولتی اشاره شد. از نظر حقوقی این دو تفاوت بنیادی دارند. در مبنای حقوق اسلام، غیرمسلمانان در مقابل قانون شریعت صاحب حقوق مساوی نیستند. نکته

ظریف‌ترینکه در متن این اصل آمد که اهالی در مقابل قانون دولتی مساویند. در مقابل، تا در درون قانون باز مفاهیمی کاملاً متفاوت‌اند. به هر حال، با تغییرات و دستکاری‌های هوشمندانه‌ی حقوقی، این اصل به عنوان تکیه‌گاه قانونی ایرانیان، فارغ از تفاوت و تمایزات مذهبی، قومی، نژادی، زبانی و حتی جنسیتی ثبت شد.

ماده هشتم متمم قانون اساسی: متساوی‌الحقوق بودن مردم در مقابل قانون

شیخ فضل‌الله نوری در رساله «حرمت مشروطه» در اشاره به ماده هشتم متمم قانون اساسی که خواستار حقوق مساوی مردم ایران در مقابل قانون بود، نوشت: «یک نفر از اصول هیات [کمیسیون تدوین متمم] معدود بود، گفت به داعی، که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند، دول خارجه ما را به مشروطه می‌شناسند و اگر این ماده نباشد، لکن تمام مواد، باقیه باشد ما را به مشروطگی نخواهند شناخت. فدوی در جواب او گفتیم: فعلی الاسلام والسلام و برخاستم و گفتیم: حضرات جالسلین بدانید مملکت اسلامی مشروطه نخواهد شد، زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.» [۲۰۰]

اصل مساوات همه شهروندان ایران در مقابل قانون دقیقاً همان‌گونه که تقی‌زاده به شیخ تأکید کرده بود جوهر نظام مشروطه به شمار می‌رفت، چنان که جریان لائیک تجددخواه می‌شناخت، این اصل به‌عنوان اصلی‌ترین موضوع تعارض میان مشروعه و مشروطه، تفاوت‌ها را به نحو بارزی نشان داد.

تقی‌زاده به شیخ گفته بود: ماده مساوات حقوقی مردم ایران آن قدر اهمیت دارد که بدون آن کسی نظام ایران را در عرصه جهانی به مشروطگی نخواهد شناخت و شیخ به درستی و بر مبنای اعتقادات اسلامی خود پاسخ داد: مساوات در اسلام از محالات است و مملکت اسلامی مشروطه نخواهد شد. در واقع، تقی‌زاده فقدان چنین ماده‌ای را عدول از سنت و اصول مشروطیت شناخته شده غربی می‌دانست و شیخ هم به درستی آن را مخالف و ناسازگار با احکام دین اسلام می‌خواند.

متأسفانه مذاکرات مجلس پیرامون اصل تساوی حقوق شهروندی مردم ایران از جلسات علنی به جلسات غیرعلنی منتقل شد و ما اطلاع دقیق و مستندی از جزئیات بحث‌ها نداریم. اما از اسناد و شواهد و روزنامه‌های مشروعه‌خواهان و اشاره‌های مشخص در متن آنها پی می‌بریم که تقی‌زاده و تنی چند بر این اصل آزادی‌خواهانه و برابرطلب پای فشرده‌اند. شیخ با این ماده هیچ سر سازش نداشت و آن را سبب سست شدن مبانی احکام شریعت در قبال انسان مسلمان می‌شناخت. در جمع‌بندی این کشمکش، برجسته‌ترین مورخ معاصر مشروطه فریدون آدمیت، در جدلی که بر سر «مشروطیت اسلامی» در گرفت، مهم‌تر از جنبه نظری و مسلکی‌اش «قضیه نبرد قدرت‌طلبی روحانی» را مطرح می‌داند، تردیدهای جدی وجود دارد. او به درستی به مخالفت و ضدیت میان روحانیون برای «ریاست شرعی و قدرت سیاسی» میان شیخ و سید عبدالله بهبهانی اشاره می‌کند و درست‌تر آن که بهبهانی پرونده‌ی پر و پیمانی از سوءاستفاده‌ها و بند و بست‌های مالی و سیاسی در اختیار داشت و «انگیزه‌ی باطنی‌اش ریاست فائقه روحانی بود، نه تأسیس حکومت مشروطه ملی. و خود داعیه چنین ریاستی را در سر می‌پروراند.» و بی‌شک شیخ فضل‌الله نوری هم همچون اکثر روحانیون مجتهد و برجسته در پی ریاست عالی روحانی بود، اما خلاصه کردن دو تفکر و رویکرد نسبت به سنت و تجدد، شریعت‌خواه و لائیک، در پرتو انگیزه و رقابت مرسوم میان سران روحانی، نه اصولی است و نه بیانگر جوهر آنچه در مجلس اول گذشت. آدمیت می‌نویسد: «نخست شیخ فضل‌الله قضیه نظارت هیات علما را بر قوانین موضوعه به میان کشید. اما نظارتی بیرون از حوزه مجلس. چون این فکر پذیرفته نگشت، شیخ با هواخواهانش در حضرت

عبدالعظیم بست نشست. به حربه تکفیر دست برد. اعلام‌نامه‌هایی در طرد مجلس و اصول مشروطگی منتشر ساخت، آزادی‌خواهان را جماعتی منحرف‌الطریقه خواند.» [۲۰۱]

همان‌طور که آوردیم، دغدغه‌ی مشروعه‌طلبان را نمی‌توان صرفاً به ریاست‌خواهی و اختلاف شخصی دو مجتهد تقلیل داد. شاید به دلیل همین ذهنیت است که آدمیت در آخرین کتابش در خصوص مشروطه، *مجلس اول و بحران آزادی*، نه اشاره‌ای به شیخ و مشروعه‌خواهان می‌کند و نه از باورها و آنچه در مسیر تصویب مواد متمم قانون اساسی به‌عنوان مهم‌ترین و بحرانی‌ترین گره‌گاه مشروطه چیزی می‌گوید. او کشمکش اصلی زمانه را نه مقابله و جدل دو دیدگاه شریعت‌خواه و لائیک، بلکه در بحث‌ها و اختلاف نظر و عملکرد و کلای هوادار و عضو جامع آدمیت با جریان رادیکال و انقلابی مشروطه تقلیل و خلاصه می‌کند. به این مبحث در جای دیگر این کتاب پرداخته‌ایم. این اشاره را آوردیم تا تأکید کنیم شیخ نوری به رغم تمامی زد و بندها و نزدیکی‌ها با دربار و مستبدین و رقابت برای ریاست روحانی آن روزها و اختلافات شخصی با کسانی چون بهبهانی که در این زمان به‌عنوان یکی از رهبران مشروطه‌خواه شناخته می‌شد، دغدغه اصلی‌اش شریعت و خطر مؤلفه‌های جدید غربی یا خودی غیرمسلمان در جهت سست کردن بنیادهای ایمان و احکام اسلامی بود. او ابتدا عدالت‌خانه‌ی اسلامی خواست، بعد که مشروطه به رغم خواست او پیش رفت و مجلس شورای ملی تأسیس شد و تدوین قانون اساسی یا به قول او جعل و بدعت قانون غیرشرعی را پیش برد، رواج آزادی قلم و بیان به دور از سانسور دولتی و موازین شرعی پرده‌های سنتی را درید و به قول شیخ هر چه می‌خواستند، می‌گفتند. به درستی و زیرکانه دریافت که مسیر جامعه در تضاد با شریعت و قوانین اسلامی و کنترل علما قرار گرفته است. او تفاوت ماهوی و جوهری دموکراسی غربی و احکام اسلامی را درک کرده بود. روزنامه‌های انتشار یافته در زمان تحصن جملگی حاکی از چنین ادعایی است. نزدیکی و همراهی او با مستبدین و دربار نیز از سر همین دغدغه بود. او برای مقابله با دشمن اصلی آن‌گونه که می‌شناخت، با مستبدین و دربار و مخالفان جریان لائیک همراه شد. آنها را کم‌خطرتر و قابل تحمل‌تر از دگراندیشان غیرمسلمان و یاجریان لائیک غربگرایی می‌دانست که با قصد ویران‌گری تمامی باورها و موازین اعتقادی او به میدان پای نهاده بود. تقی‌زاده بارها در جلسات مجلس تأکید کرد که مشروطه حاصل تجربه‌ی نظام پارلمانی اروپایی است و ما اگر اصول آن را به سلیقه و باورهای خود تغییر دهیم، دیگر مشروطیت نخواهد بود. در حالی که شیخ در لوایح خود که پیش از این آوردیم، صریحاً می‌گفت قانون ما همان اسلام است. حالا که قانون نوشته شده باید با اسلام تطبیق داده شود و هیئتی از علما بر صحت و سقم و قانونیت آن ناظر باشند. شیخ به رغم توان و نفوذ و تلاش بسیار، نتوانست حتی همان اصل نظارت علما را هم آن‌گونه که نوشته و مطلوب می‌دانست به تصویب برساند. جریان لائیک مشروطه با مقاومت و فعالیت بسیار در آن جرح و تعدیل‌های مهمی صورت داد. زمینه‌ای را فراهم آورد که عملاً آن اصل هرگز اجرا نشود.

در مورد اصل مساوات حقوقی هم شریعت‌خواهان اصرار داشتند که آورده شود: همه مسلمانان در مقابل قانون مساویند. غیرمسلمانان را شامل این مساوات نمی‌دانستند. کیخسرو شاهرخ از رهبران زرتشتیان تهران در خاطرات خود مدعی است: وقتی با این خواست شریعت‌مداران از طریق روزنامه‌ها مطلع شد به شدیدترین وجهی به ارباب جمشید نماینده زرتشتیان در مجلس اعتراض نمود. زرتشتیان با نوشتن چند لایحه و توزیع آن در مقابل عمارت مجلس، ملاقات و مذاکره با مجلسیان در اصلاح این ماده مؤثر افتادند. [۲۰۲]

علاوه بر زرتشتیان، ارمنه هم از پیشنهاد عدم تساوی حقوق همه ایرانیان، مسلمان و غیرمسلمان، معترض بودند. به گزارش اسناد محرمانه سفارت انگلیس، هم نوری و هم بهبهانی مجتهدین به نام آن

دوره با اصل مساوات مسلم و غیرمسلم مخالفت کردند. به روایت مخبرالسلطنه هدایت و تأیید تقی‌زاده بر سر همین اصل قریب شش ماه در صحن مجلس رختخواب پهن شد و مردم هم در جوار مجلس تجمع کردند. کسروی و سایر مورخان نیز به پافشاری همه‌جانبه‌ی آزادی‌خواهان بر سر حق مساوی مردم ایران در مقابل قانون چه در مجلس، عمدتاً توسط تقی‌زاده و یاران انگشت‌شمارش، و چه در بیرون مجلس در گردهمایی‌های همه‌روزه‌ی انجمن‌های تهران و اعتراض مشروطه‌خواهان تبریز و انجمن ملی اشاره کرده‌اند. شیخ نوری در تمامی این دوره همچنان اعلام می‌کرد که به حکم اسلام در قانون الهی همه دارای حقوق مساوی نیستند، و برای جلوگیری از مفساد دینی و دنیوی به هر کس حق و حقوقی داده شده که باید رعایت شود. اصرار و پافشاری تقی‌زاده در تدوین و تصویب این ماده تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشت. همان‌طور که آورده شد سید محمد تقی [۲۰۳] به نمایندگی از جریان شریعت‌مدار مجلس در جلسه یکم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق زمانی که بحث متمم قانون اساسی پیش آمد، گفت: «ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما، قانون مقدس اسلام است. این قانون اساسی قانونی است که باید امور یک مملکتی بر وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آن را به کرات حجج اسلام بررسی نموده، اگر ده هزار هم اجتماع کنند و خون‌ها هم ریخته شود، نباید راضی شویم که بدون تطبیق [با شرع اسلام] و تحقیق [و نظارت علما] قانون مجری شود.» کسروی پس از نقل این سخنان نماینده هوادار شیخ نوری می‌افزاید که: «کسانی از نمایندگان آذربایجان، تقی‌زاده و برخی دیگر، نقشه دربار و زیان و آسیب آن را دریافتند و چون می‌بایست چاره را از تبریز خواهند، چگونگی را به آنجا نوشتند و این شورش اردیبهشت‌ماه را که یکی از برجسته‌ترین پیش‌آمدهای تاریخ مشروطه است، پدید آورد.» [۲۰۴] به این ترتیب، تقی‌زاده و یارانش برای مقابله با حرکت مشترک دربار، مخالفین مشروطه و شریعت‌خواهان مردم تبریز و انجمن‌های تهران و نشریات مستقل را به صحنه کشاندند.

تقی‌زاده در مقابل وکلای هم‌نظر شیخ فضل‌الله بارها اعلام کرد که او وکیل مردم در پارلمان به مفهوم جدید و امروزی آن است و قصدش قانونگذاری به مفهوم نیاز و مصلحت عرفی روز کشور و جامعه است. جمع نشده‌ایم در اینجا که قانون شرع وضع کنیم، آن قانون را هزار و سیصد سال پیش عرضه کرده‌اند و در دست است. بلکه جمع شده‌ایم تا «قانون اساسی سلطنت مشروطه را که در میان تمام دولت‌های مشروطه مجری است» تدوین و تصویب کنیم. تقی‌زاده به گواه سخنان بسیاری در مجلس و در سخنرانی‌های انجمن آذربایجان و گردهمایی‌های میدان بهارستان، مرجعیت را رأی وکلای ملت و اراده آنان اعلام کرد. وظیفه مجلس از نظر او علاوه بر مرجعیت در تدوین و تصویب قانون، مسئولیت و نظارت بر اجرای آن نیز بود. او به صراحت گفت، تکلیف مجلس دو چیز است: «وضع قانون و نظارت قانون. نظارت اهم است، اگر این‌طور نباشد مجلس می‌شود اطاق دفتر عرایض.»

به اصل مساوات بازگردیم. این اصل به عنوان ماده هشتم متمم قانون اساسی، در سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق به تصویب رسید. شیخ و یارانش ۶ روز بعد تحصن و اعتراض تاریخی خود را آغاز کردند. تحصنی که قریب سه ماه طول کشید و پس از ترور آتابک صدراعظم، با پادرمیانی برخی واسطه‌های روحانی به پایان رسید.

شیخ در مقابله با این اصل در لوایح خود نوشت: «یکی از مواد آن ضلالت نامه [قانون اساسی] این است که افراد مملکت متساوی‌الحقوقند.» و افزود «دو اصل مودی خراب نماینده‌ی رکن قدیم قانون الهی»، مساوات و حریت‌اند. قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه به مساوات. در حالی که لازمه قانون مساوات در حقوق آن است که باورمندان فرق ضاله و کافر با طایفه امامیه یکی شمرده شوند. «حال آنکه حکم ضال یعنی مرتد به قانون الهی آن است

که قتلشان واجب است و زنشان به این است و مالشان منتقل می‌شود به مسلمین، از وارثشان و جنازه آنها احترام ندارد، غسل و کفن و صلوه و دفن ندارد، بدنشان نجس است، معامله با آنها باطل و حرام است و عملشان اجرت ندارد و اما یهود و نصاری و مجوس حق قصاص ابداً ندارند، و دیه آنها هشتصد درهم است. پس اگر مقصود اجراء قانون الهی بود، مساوات بین کفار و مسلمین نمی‌طلبیدند... و مساوات را قانون مملکتی خود نمی‌خواندند.» [۲۰۵]

یکی از اتفاقات مهم تاریخی لایحه‌ای بود که در روزهای پایانی بحث پیرامون اصل مساوات از جانب زرتشتیان در جلسه مجلس خوانده شد. زرتشتیان با پشتیبانی پارسیان هند و حمایت اقلیت لائیک و رادیکال مجلس در این زمان عرض وجود کردند و با ارسال یک رشته یادداشت، لوابیح و مذاکره با وکلا و شرکت در جلسات انجمن‌ها، از جمله انجمن آذربایجان در تهران، خواستار حقوق مساوی قانونی با مسلمین شدند. لایحه‌ی مورد اشاره در واقع چهارمین لایحه از نوع درخواست‌ها بود که به مجلس عرضه شده بود. در متن لایحه آمد: «عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم، در حفظ حقوق در شمار ناس محسوب شویم. تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد، مگر به حفظ شرف انسانیت و پاس شرافت انسانیت، نشود، مگر به مساوات در حقوق انسانیت. ما عرض نمی‌کنیم در قوانین مذهبی دیگران شریک و سهمیم باشیم، بلکه عرض ما بر مساوات حقوق مملکتی و مجازات است... ضمناً عرض نمائیم که هرگاه حفظ حقوق مملکتی و مجازات عامه رعایا به همین لفظی که عرض می‌شود به مساوات شرط نشده باشد دیگر انسانیت برای ما نیست و تاب تیغ جفای ظالمین را نداریم. پس در جواب، سایر تکالیف ما را هم معین فرمایید.» [۲۰۶]

پیرامون محتوا و خواست لایحه، مذاکرات میان وکلا صورت گرفت. برخی در توجیه قانونی و جوهر دمکراتیک مشروطگی بر تساوی حقوق مسلم و غیرمسلم در حمایت از حقوق زرتشتیان و سایر اقلیت‌ها سخن گفتند. [۲۰۷] تقی‌زاده گفت: «هرچه بگوییم به طرف خودمان [یعنی وکلای مجلس] می‌گوئیم و در این چهار مرتبه [چهار لایحه درخواستی زرتشتیان] تماماً به کنایه گذشته و ما می‌دانیم که حقوق شرعیه تغییرپذیر نیست. ما هم می‌خواهیم که حقوق آنها را زیاد و محکم نماییم. ولی باید فهمید که این تظالم از کجا است و جهت چیست. محرک لازم ندارد، ظلم خودش محرک قوی است. تاکنون هیچ می‌دانید چه ظلمی به آنها شده است و آنها خیال دارند که مهاجرین خود را به وطن اصلی عودت دهند؟ پس باید حتی الامکان حفظ حقوق آن را بکنیم.»

رویداد دیگری هم که حقوق مساوی زرتشتیان را در سطح جامعه مطرح کرد و وکلای هشجاری چون تقی‌زاده از آن برای پیشبرد ماده مساوات قانونی بهره فراوان بردند، قتل فریدون زرتشتی است که با محافل رادیکال مشروطه در ارتباط بود. زرتشتیان در اعتراض به این قتل، خواستار دستگیری و مجازات قاتلین شدند. نظمییه زیر فشار افکار عمومی و تأکید برخی وکلا از جمله تقی‌زاده، پس از پی‌جویی ۹ تن را دستگیر کرد. در جریان بازپرسی و دادگاه معلوم شد که آنان تعدادی از مخالفان مشروطه متحصن در میدان توپخانه هستند که به دسیسه دربار و «کینه‌توزی با مجلس و قانون اساسی، که برابری به زرتشتیان داده بود، وی را کشته‌اند» [۲۰۸] دادگاه مجرمین را به ضرب شلاق و تبعید و زندان محکوم کرد. حکم در حیاط عدلیه با حضور وزرای جنگ و عدلیه و نمایندگان انجمن‌ها و چند صدتن تماشاچی و در روز ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ق اجرا شد. از مجرمین پس از شلاق زدن، دو تن را به زندان تهران و هفت تن دیگر را به تبعید کلات فرستادند. شرکت فعالان مشروطه‌خواه و همبستگی با زرتشتیان در مراسم عزاداری فریدون زردشتی و نوشته‌های متعدد نشریات مستقل و سخنان جلسات مجلس، جملگی تجلی روح ملی و قانون‌خواهی آن روزگار شد. مجازات قاتلین مسلمان که خارج از

قانون قصاص و جزای اسلامی صورت پذیرفت، بر مشروعه‌خواهان گران آمد. از سوی دیگر، دربار هم از این اقدام خرسند نبود چرا که تعدادی از عوامل شاه هم در میان متهمین بودند. حس همبستگی عمومی و ملی ایرانیان مشروطه‌خواه به رغم کارشکنی‌ها و مخالفت‌های دو سوی جریان، تجلی عمومی یافت. با وجود دخالت مستقیم دربار در این واقعه، مشروعه‌خواهان با عنوان کردن این مسئله که برای قتل یک «مجوس» نباید چندین مسلمان را مجازات کرد، این اقدام را خلاف شرع و موازین مجازات اسلامی دانستند.

مقاومت در مقابل حقوق مساوی مردم ایران تنها از جانب مشروعه‌خواهان نبود، بلکه بسیاری از وکلا و علمایی چون سید عبدالله بهبهانی هم آن را امری نشدنی و خلاف شرع می‌دانستند. برخی پژوهشگران تاریخ معاصر، امکان و زمینه‌ی مشروطیت ایران و گذار از نظام فقهی به نظام حقوقی جدید را به نام تلاش‌های مشروعیت بخشی روحانیون هوادار مشروطه و به ویژه میرزای نائینی و کتاب *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله* او نوشته‌اند. این ادعا محل تردیدهای جدی است. نوآوری‌های فقهی این مجتهد قابل چشم‌پوشی نیست و در جای خود به مواردی از آن که به حوزه‌ی این گفتار مربوط می‌شود، اشاره کرده ایم. او با درک مقتضیات عصر جدید تلاش قابل تحسینی آغاز کرد تا برخی از اصول حقوق جدید را بر مبنای قرائتی نو از منابع دینی، مشروعیت مشروطگی ایران تفسیر و توجیه کند. اما باید در نظر داشت که نائینی کتابش را پس از پایان کار مجلس اول و در دوره‌ی استبداد صغیر نوشت و زمان بسیاری از گشودن بستر تاویل و تفسیرهای نوجو از منابع دینی گذشته بود. برخی مدعیند چند تلگراف و نامه‌ی آخوند خراسانی به مجلس اول و ایرانیان آن زمان، به قلم نائینی است. به این موارد هم در جای خود اشاره کرده ایم. به هر حال، به استناد این داده‌ها که تأثیر مهم و برانگیزاننده در مشروعیت مشروطه داشت، نمی‌توان مدعی شد که مجتهدین هوادار مشروطه در عتبات و نماینده عملی آنها در تهران، سید عبدالله بهبهانی، بانی، محرک و سازنده اصول حقوقی نوین بودند. کم‌اینکه آرا و عملکرد بهبهانی، اگر او را نماینده‌ی جریان مشروطه‌خواه [۲۰۹] در کشمکش مجلس بدانیم، چنین ادعایی را ثابت نمی‌کند. برای توجیه تردید در این ادعا، خوب است که کارنامه روحانیون مشروطه‌خواه را به اجمال بررسی کنیم. بیش از آن گذری بر مقوله «اقلیت‌های دینی» ضروری است.

اقلیت دینی در ایران [۲۱۰]

پیرامون فلاکت، و اجحاف، و ستمی که بر مردم مسلمان ایران رفته، بسیار نوشته‌اند. کتاب‌ها و آثار تاریخی آکنده از گزارش فشارها و تضییقاتی است که بر مردم شهر و روستا رفته است. از فقدان آزادی و حداقل امنیت برای جان و مال و هستی مردم سخن رانده‌اند. تنها با خواندن سفرنامه حاج سیاح و سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ مراغه‌ای می‌توان به ابعادی از سیه‌روزی، جهل، و ستمی پی برد که بر مردم این مرز و بوم رفته است. اما آنچه در این وقایع‌نگاری‌ها و ارزیابی‌ها خالی است، و در بسیاری از موارد تو گویی اصلاً وجود ندارد؛ زندگی اجتماعی به مراتب دشوارتر و فلاکت‌بارتر ایرانیان غیرمسلمان و شاید بهتر بگوییم غیرشیعه‌ی امامیه ایران است. به رغم این بی‌اعتنایی و فراموشی‌های ناشی از هراس عامدانه و آگاهانه‌ی اهل قلم، از موارد معدود و گذرا و غالباً تلطیف‌شده‌ای در اشاره به غیرمسلمانان در یک جامعه‌ی متعصب مذهبی از آنها، می‌توان خبرهایی در نوشته‌های تاریخی برگرفت. همین معدود یافته‌ها هم حاکی از آن است که از زمان صفویه که انحصار و تعصب مذهبی اوج نوینی یافت، علاوه بر اهل سنت، دگراندیشان مذهبی نیز در ستیز و محدودیت همه‌جانبه‌ای قرار گرفتند. به ویژه، گستراندن باور به طهارت و نجاست مرز خشونت‌باری میان «خودی» و «آنان» ترسیم کرد. باید گفت که این امر خاص

ایران و ایرانی نبوده، و ایرانیان در قیاس با اروپای قرون وسطی و یا حتی قرن بیستم که یهودی ستیزی و قتل‌عام آنان در دستور کار قدرت‌های حاکم بر جامعه قرار داشت و یا ممالک هم‌جواری چون عثمانی و قفقاز که غیرمسلمانان در آنجا با قتل‌عام گسترده روبه‌رو شدند، از تحمل و تساهل بیشتری برخوردار بودند و این قلم نیز هر جا که چنین یافته مورد آن را گوشزد کرده است. هم مردم و هم دولت‌مداران ایرانی در مجموع، در قیاس با بسیاری از سرزمین‌های دیگر به پذیرش «غیر خودی» آغوش گشوده‌تری داشتند. اما هر گاه تعصب «دین حقه» بر دل و مغزشان غلبه کرد، شاهد افزایش تبعیض، اجحاف، و رویدادهای تلخ و دردآوری در تاریخ اجتماعی ایرانیان غیرمسلمان هستیم. به خصوص، آنجا که مرادها در سمت و سوی آمال و خواسته‌ها، منافع و تثبیت منزلت خود، این تعصب جهت یافته را هدایت کردند.

حضور تداوم و شکوفایی اقلیت‌های دینی به نحوی اجتناب‌ناپذیر و مؤثر به شک‌آفرینی در حقانیت مطلق باورهای جزمی و سست شدن پایه‌های سلطه‌ی متولیان آن در تاریخ یاری رسانده است. شک و تردیدهای ناشی از چنین فضایی گاه موجب خلاقیت و شکوفایی اندیشه و دستاوردهای درخشان میراث بشریت شده است. در طول تاریخ، همواره حیات دگراندیشی مذهبی سهمگین‌ترین خطر برای اولیای دین مسلط محسوب شده است. صرف وجود و زندگی روزمره آنان که به احکام و موازین غالب باور ندارند و آن را به دیگران یادآوری می‌کنند، حتی اگر به ناچار و به زور در عرصه عمومی سکوت معنی‌داری اختیار کنند، زار بندند، و بر در و دیوار محل کسب‌شان تابلوی «اقلیت دینی» و یا نشانه‌های «جهود» و «گبر» بیاویزند تا همه بدانند که اینان «نجس‌اند» و مؤمن باید از آنان پرهیز کند [۲۱۱]، باز هم هر روز این معنا را تداعی می‌کند که بیرون از دایره‌ی حقانیت دینی اکثریت، دگراندیشانی می‌زیند که باورهای آنان را نه تنها پذیرا نیستند بلکه به رغم محدودیت‌ها، تنگناهای مادی و معنوی، بر اعتقاداتی متفاوت پای می‌فشردند و خشم فروخته خود را فروتر می‌برند، رنج می‌کشند، و باورهای خود را به امتیازهای آنان نمی‌فروشدند و بر میثاق خود استوار می‌مانند. در کنار عوامل انحطاط چند صد ساله‌ی اخیر، شاید بتوان همین محو تدریجی دگراندیشان مذهبی را برشمرد. آمار و شواهد نشان می‌دهد که جمعیت غیرمسلمان از زمان روی کار آمدن حکومت صفوی تا آستانه‌ی مشروطه به نحو حیرت‌آور و چشمگیری کاهش یافت. شگفت نیست وقتی که هیئت پروتستان آمریکایی برای یافتن نسطوریان آذربایجان به منطقه آمدند، آنها را نیافتند و ناچار به جستجوی روستاهای دور افتاده و کوهستان‌های صعب‌العبور ارومیه شدند و آنها را در اقلیتی کم‌شمار یافتند. زرتشتیان پرتعداد ۶ یا ۷ سده‌ی پیش ایران که آتشکده‌های متعدد مخروطی‌ی بر جای مانده و سفرنامه مسافران فرنگی گواه آن است، در آستانه مشروطه یا به روستاهای دور افتاده رانده و یا در محله‌های مخصوص و محدود و جداگانه محصور شدند. نخستین سفیر فرانسه، کنت دوسرسی، در مشاهدات خود از تبریز با تأثیر از ویرانی و سکوت محلات تبریز و تهی شدن محلات، به ویژه از ترسایان نوشت. درباره فرقه و آیین‌های متعدد دوران محمدشاه و نیمه‌ی اول سده نوزدهم، به ویژه بابیان و آیین‌های منشعب آنها، که حکایت دیگری دارد و بیشترین قربانی کشمکش‌های مذهبی را دادند، کتابی مفصل می‌توان نوشت.

در خصوص تأثیر ترسایان ایران بر رشد فرهنگی و رواج آموزش نوین و آشنا کردن ایرانیان با برخی دستاوردهای فرنگ در جای دیگر اشاره‌هایی آورده‌ایم و از آنجا که در این مختصر مجال پرداختن به ابعاد مختلف آن نیست، از این مبحث می‌گذریم. در اینجا صرفاً اهمیت حضور تکثر و دگراندیشی در ایجاد شک در اذهان و پرسش و تأمل و نوآوری را یادآوری می‌کنیم.

نامسلمانان کم شمار ایران عصر مشروطه، کماکان در حاشیه جامعه قرار داشتند و از امتیاز و امکان برابر با هم‌تایان مسلمان خود برخوردار نبودند. حتی در دوره‌ی مجلس اول از زبان کیخسرو شاهرخ شاهد زرتشتی آن زمان می‌خوانیم: «سید عبدالله بهبهانی و میرزا محمد طباطبائی که از قدرت زیادی برخوردار بودند، اعتقاد داشتند تنها نمایندگان مسلمان می‌توانند در مجلس حضور یابند. ایشان گفتند که روحانیانی مانند خود آنها می‌توانند نمایندگی غیرمسلمانان را به عهده داشته باشند! این پیشنهاد مورد تأیید جوامع ارمنی و یهودی قرار گرفت. اما ما از پذیرش آن سر باز زدیم... و ارباب جمشید نماینده ما در مجلس اول گردید.» [۲۱۲]

حکایت تأیید و «راضی شدن» ارامنه و یهودیان خود قصه‌ای دردناک در تاریخ رضایت‌های اجباری و ناشی از ارباب ما دارد. از ناظم‌الاسلام کرمانی که در انجمن مخفی فعال و با روحانیون در ارتباط تنگاتنگ بود، در *تاریخ بیداری ایرانیان* می‌خوانیم: خبر رسید که طایفه یهود و ارامنه و زرتشتی اصرار دارند و کیلی از میان خود انتخاب کنند و این مطلب باعث «ایراد علمای نجف و اصفهان شد»، لذا اعضای انجمن مخفی رأی دادند که حضرات را دیده و آنها را از انتخاب و کیل از نوع خودشان منصرف کنیم. و بالأخره طایفه ارمنی حق خود را به طباطبائی و یهودیان به بهبهانی «واگذار نمودند». کرمانی می‌افزاید نماینده زرتشتیان، ارباب جمشید، را هم ملاقات کردیم و از او خواستیم «منصرف شود»، «چرا که اگر علمای اصفهان و عتبات عالیه بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد، البته امضا نمی‌کنند، بلکه جداً مخالفت خواهند کرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهند بود. پس مناسب این است که شما هم مانند طایفه ارامنه و یهود، یا حق خود را ساقط و یا به کس دیگر از مسلمانان منتقل نمائید یا آن که وکیل خود را از مسلمانان انتخاب نمائید.» [۲۱۳]

نه حکایتی که به زرتشتیان از «تأیید و رضایت» یهودیان و ارامنه در واگذاری حق نمایندگی خویش گفته بودند، حقیقت داشت، و نه قصه‌ترس خورده‌ای که ناظم‌الاسلام به عنوان تاریخ آن روزگار نقل می‌کند، واجد همه حقیقت است. یهودیان از سوی خود نماینده‌ای برگزیدند به نام عزیزالله سیمانی که از سوی آنان به مجلس اول رفت، ولی «پس از چند روز احساس کرد که این آزادی برای او نمی‌باشد، زیرا به غیر از یک عده محدود که به یهودیان حسن نظر داشتند، اکثریت با نظر تنفر و انزجار به یهودیان می‌نگرند، لذا به فوریت استعفا داد و ملت به مرحوم جنت مکان، آقای سید عبدالله بهبهانی برای دفاع از حقوق یهودیان و کالت دادند.» [۲۱۴]

و از شگفتی و کارآمدی تلاش‌های پرثمر در حذف ایرانیان نامسلمان در تاریخ‌نگاری معاصر این است که کسی نمی‌تواند ردی بیابد از این آقای عزیزالله سیمانی نماینده یهودیان ایران در مجلس اول که در فضای خفقانی و مملو از انزجار هم‌وطنان مسلمانش چند روزی بیشتر دوام نیاورد، چه کسی بود و از کجا آمده و چگونه او را انتخاب کردند و چرا حتی یک سخن و کلمه از او یا درباره‌ی او در مذاکرات مجلس یا گزارش شاهدان مشروطه یافت نمی‌شود. او را به چه جرمی به جز نامسلمان و یهودی بودن به فراموشی سپرده و از صفحات اسناد و شواهد تاریخی زدودند؟

اما باز هم اسناد دیگری در دست است که نشان می‌دهد آن «رضایت» اقلیت ارمنی ایران هم صحت ندارد. مذاکرات مجلس نشان می‌دهد که ارامنه چندین بار پیگیر حق نمایندگی خود شدند. در واقع همه گزارش‌های آقایان پیرامون واگذاری حق و حقوق، نه تنها حقیقت ندارد بلکه آگاهانه و عامدانه ساخته شده است. آن دو مجتهد به نام آن غیرمسلمانان امر خود را در مجلس پیش بردند.

به استناد گزارش صورتجلسات مجلس در روز سه شنبه ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ق، می‌دانیم که «رئیس کل ارامنه‌ی اصفهان» خواسته‌اند حق انتخاب و نماینده به ارامنه ایران داده شود. تقی‌زاده در همین

جلسه از حق دو نماینده داشتن آرامنه پشتیبانی کرد. وی مطرح کرد که چون آرامنه آذربایجان در تحت ریاست خلیفه دیگری غیر از آرامنه سایر نقاط ایران اند «به همان نحو که در قانون نوشته شده است، آنها هم جزو ملت ایران و صاحب رأی و انتخاب هستند.» تقی‌زاده کاغذی را که از آرامنه ایرانی ساکن آمریکا برای او فرستاده و همه‌جانبه از مشروطه و وطن خود پشتیبانی کرده بودند به مجلس ارائه داد و خواستار همراهی و تأیید حق انتخاب وکیل آنها شد. آرامنه داخل در فضای ترس زده مسلط از طریق هم کیشان برون از مرز خواسته خود را به گوش هم وطنان مسلمان خود رساندند. مراجع مذهبی آرامنه داخل هم مستقیماً خواهان اخذ حق نمایندگی خویش شدند. سرانجام با بهانه‌گیری و بحث بی‌نتیجه قرار شد که روز بعد درباره‌ی این موضوع مذاکره و تصمیم لازم اتخاذ شود. درخواستی که مورد توجه واقع نشد و آرامنه کماکان محکوم به «رضایت واگذاری» حق خود در مجلس اول باقی ماندند. [۲۱۵]

این شواهد جملگی نشان می‌دهند که در تاریخ‌پردازی معاصر ایران هر جا خواسته‌اند در عوامل مؤثر و رویدادها دست برده و آنچه را صلاح دانسته به ثبت رسانده‌اند. حالا که پی بردیم «رضایتی» در کار نبوده و آقایان خود قییم «اقلیت‌های دینی»، ارمنی، زرتشتی و یهودی، در مجلس شدند و شاید هم فشارها آنچنان شد که برخی از این غیرمسلمانان از خیر حق خود گذشتند، ردی از پرونده ایرانیان «فرقه ضاله و زنادقه» بگیریم و ببینیم سرنوشت آنها در مجلس اول به کجا کشیده شد.

آخوند خراسانی و شیخ‌مازندرانی دو مجتهد مشروطه‌خواه عتبات، پس از پایان کار متمم قانون اساسی در مجلس، طی اطلاعیه‌ای ضمن اظهار خشنودی از تصویب ماده دوم، که حق نظارت و توی روحانیون را بر مجلس عنوان کرده بود، تأکید کردند: اولاً این ماده باید ابدی باشد و امور سیاسی زمانی قانونیت می‌یابد که بر اساس و موافقت شرع تنظیم شده باشد، و دوم اینکه برای دفع «زنادقه و اجرای احکام الهیه عزاسمه بر آنها و عدم شیوع منکرات»، اصل دیگری تدوین و تصویب شود تا مجلس به مقصود نهایی برسد و «فرق ضاله مایوس و اشکالی متولد نشود». به بیانی دیگر، مجتهد بزرگ شیعه صریحاً خواستار شد که بنابر اصلی که بایستی به متمم قانون اساسی افزوده شود بنایی نهاده شود که غیرمؤمنین یا به قول او «فرق ضاله و زنادقه» نه تنها به مجلس راه نیابند بلکه بر اساس احکام الهی حسابشان از مسلمانان جدا شود. این اصل تکلیف الهی را صحه می‌گذارد تا احکام شرع اجرا و منکرات منع شوند. [۲۱۶]

روشن است که مجتهد نه تنها به مساوات شهروندی ملت ایران باور نداشت، بلکه با حذف آنان که عضو فرقه‌های ضاله محسوب می‌شده و به نظرش عضوی از اهالی مملکت ایران محسوب نمی‌شدند «حق مساوات» شرعی، جامعه‌ی قانون بیوشد. خراسانی، به رغم اینکه با «تقریظ» بر کتاب «نسیه‌الامه و تنزیه‌المله» میرزای نائینی در ربیع‌الاول ۱۳۲۷ق مطالب آن را شایسته تمجید و سزاوار تعلیم و تعلم و تفهیم برای اصول مشروطیت بر اساس شریعت محقه دانست [۲۱۷]، اما سال بعد لایحه‌ای در «تشریح مشروطیت» صادر کرد که در آن پس از نکوهش «مواد فاسده‌ی مملکت» که به «اسم مشروطه‌خواهی [خود را] به میان انداخته و مقاصد فاسده‌ی خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم آورده، لازم دانست که «مشروطیت واقعی را تشریح و توضیح دهد: محدود و مشروط بودن ادارات دولتی و سلطنتی، عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه «برطبق مذهب رسمی مملکت» و «چون مذهب رسمی ایران همان دین قویه اسلام و طریقه حقه یا اثنا عشریه» است پس: «حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاص و عام مستفاده از مذهب و متنبیه بر اجرای احکام الهیه عزاسمه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از

منکرات اسلامی و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سدا ارتکاب خودسرانه و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین.»

و در پایان اطلاعیه به صراحت تکرار شد تا «اسلام‌پرستان مملکت و سرداران عظام ملت» معنی دیگری از مشروطیت نفهمند، مشروطگی: «... در ایران بر اساس مذهب جعفری... کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود و هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواستہ خودی به میان اندازد و برخلاف قوانین و احکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقه و بدعتی احداث و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی به شکل ملعون دیگر به مراتع اشنع از اول برپا نماید.»

تأکید آخوند بر اینکه مشروطه بر اساس نهی از منکرات اسلامی بنا نهاده شود و کسی خارج از آن نباید قانون جعل کند و زندقه و بدعت برپا دارد، روشن بود که مخاطبش دگران‌دیشان دینی و سیاسی‌اند.

به رغم تصویب اصل هشتم، حقوق مساوی میان مردان شیعه با سایر ایرانیان به اجرا در نیامد. «زرتشتیان دادخواه» ایران همان روزها طی اطلاعیه‌ای از مجلس به پرسش چیستی و چگونگی اصل هشتم برآمدند. در صدر اعلان آمد که «پیش که برآورم ز دستت فریاد / هم پیش تو از دست تو خواهیم داد» سؤال شد: که آیا در نظام‌نامه اساسی که مؤسسون به تأسیس مشروطیت است، رعایت و حفظ حقوق این گروه به مساوات شده است یا نه؛ هرگاه تفاوتی در بین نهاده شد جهت را معین فرمایید؛ چرا و در آن صورت تکلیف ما چه خواهد بود؟ اگر ما را مساوی با خود نمی‌دانید، بهتر است حکم به تبعید از وطن عزیز ما را صادر کنید. ما امید بسته بودیم که مهاجرین ما، پارسیان هند، که همه‌گونه آسایش و راحتی تحت عدالت دولت انگلیس در آن سرزمین دارند و امروز از هر حیث سرآمد ملل آنجا شده‌اند و هنوز به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنند، به «امیدواری قانون مساوات» پس از ۱۲۵۶ سال هجرت به مرز و بوم خود بازگردند و خدماتی که به دولت خارجه می‌کنند، نسبت به دولت و ملت خود روا دارند. اما به نظر می‌رسد آنها باید از ما استقبال و پذیرایی کنند. خلاصه، زرتشتیان ایران که قریب ۱۳ قرن دندان بر جگر نهاده بودند، با مشروطه به قول امام جمعه تحریک شده و «ادعاهای زیادی» داشتند، خواهان حقوق مساوی شده و تهدید به مهاجرت می‌کردند: «داد و فغانی که از صدمات ۱۲۵۶ ساله پدر بر پدر، بر اعضاء و احشاء این گروه جای گرفته شرحش به این مختصر نکتجد. همانا ستم‌دیده و بیچاره‌ایم و از دادخواهی درآمده‌ایم.» [۲۱۸]

دریغ که نماینده زرتشتیان در مجلس اول هر جا که به سخن درآمد یا برای جامعه‌ی محروم خود دادخواهی می‌کرد یا گزارش و شکایت خانواده‌های زرتشتی را که فردی از خانواده‌شان به قتل رسیده عرضه می‌کرد و خواهان رسیدگی می‌شد. او چهار بار در کل مجلس اول سخن گفت و غالباً داد می‌خواست. [۲۱۹] چنین بود کارنامه‌ی تنها نماینده‌ی ایرانیان غیرمسلمان در مجلس اول. [۲۲۰]

بهبهانی می‌گوید: عدلیه فراش‌باشی شرع است

کارنامه‌ی بهبهانی، نماینده مجتهدین حامی مشروطه عتبات در مجلس اول، در خصوص قوه عدلیه (قضائیه) و اصل مساوات را به اجمال بررسی کنیم. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: یک روز به مجلس رفتم و در اطاق مخصوص کمیسیون عدلیه، سید عبدالله و جمعی از آقایان را به بحث می‌بینم. هر چه خواستند قانون عدلیه را در مجلس بخوانند، سید عبدالله انکار می‌کرد و می‌گفت: «قانون عدلیه را ما علما باید نگاه کرده، تصحیح نمائیم و هرطور نوشتیم، مجلس بدون تصرف به آن رأی بدهد.»

اما پیشروان مجلس با این امر مخالفت کردند. در ادامه روایت می‌خوانیم که روزی هم مسئله در جلسه علنی مجلس عنوان شد. سید عبدالله مجدداً پافشاری می‌کند که نوشتن قانون عدلیه در انحصار آنهاست و عدلیه را از قول ناصرالدین شاه «فراش‌باشی شرع» می‌خواند. هر چه برخی و کلاً عنوان می‌کنند که مقصود ما احکام شرعی نیست بلکه قانون عرفی عدلیه است، او نمی‌پذیرد. [۲۲۱] دولت‌آبادی در گزارش خود از کشاکش متمم قانون اساسی باز هم تأکید می‌کند: دلیل اصلی تأخیر در تدوین نهایی آن که مورد اعتراض تبریزیان و مشروطه‌خواهان تهران بود، همین مسئله عدلیه و قضاوت بود که سیدعبدالله آن را در انحصار روحانیون می‌شناخت:

«روحانیان مجلس میل دارند به صورتی نوشته شود که به مسند ریاست شرعی آنها خللی نرساند، مشروطه‌خواهان میل دارند به صورتی نوشته شود که تمام محاکمات راجع به دیوان عدالت باشد و در مسائل شرعی از طرف دیوان عدالت به محاضر شرعی رجوع شود. از این جهت دو سه روز در مجلس مذاکره طول می‌کشد. یک روز آقا سید عبدالله با جمعی از دانشمندان مجلس طرف شده، اصرار می‌کند نوشته شود: محاکمات در اموال و اعراض و نفوس راجع به محاکم شرعیه مجتهدین عظام است و در امور عرفیه راجع به دیوان عدالت عظمی. مجلسیان میل ندارند به این صورت نوشته شود، کار به مشاجره کشیده، مجلس بر هم می‌خورد. خبر به نمایندگان انجمن‌ها می‌رسد به هیجان آمده، بر ضد آقا سید عبدالله قیام می‌نمایند.» در ادامه روایت می‌خوانیم که تحت فشار انجمن‌ها و پافشاری و کلاهی پیشرو، بهبهانی ناگزیر «صورتی را که در کمیسیون نوشته» شده امضا می‌کند و غائله رفع می‌شود. [۲۲۲] سید عبدالله بهبهانی با اصل هشتم متمم نیز به سختی مخالفت کرد و به عنوان یک مجتهد شیعه معتقد به عدم برابری مسلمان و غیرمسلمان، در مقابل قانون پافشاری کرد. [۲۲۳]

جدل برای احقاق حق مساوی «اقلیت‌های دینی»

در سوم ذیحجه ۱۳۲۵ق (ژانویه ۱۹۰۸م) مرگ دلخراش فریدون خسرو اهرستانی که در کتاب‌های تاریخی به نام فریدون زردشتی یا فریدون پارسی معروف است، تهران را تکان داد. ۸ یا ۹ نفر به خانه این صراف و سرمایه‌دار نامدار تهرانی که به هواخواهی و یاری مشروطه‌خواهان شناخته می‌شد، رفتند و او را به وضع فجیعی در برابر چشمان زن و فرزندانش به قتل رساندند. دست‌کم دو تن از این مهاجمان به تفنگداری دربار شناخته شده بودند؛ این دو تن در حمله به ساختمان مجلس و ضرب و شتم مشروطه‌خواهان در میدان توپخانه هم متهم بودند. این رویداد جریان رادیکال و لائیک و انجمن‌های هوادار و نشریه‌های پیشرو را به خشم آورد و خواهان مجازات مسببین حادثه شدند. اعضای انجمن آذربایجان و یکی دو انجمن دیگر پایتخت، در بیرون مجلس گرد آمدند و پیگیری فوری رویداد را خواستار شدند. روزنامه‌های مساوات و حبل‌المتین، طی مقالاتی جزئیات حادثه و ضرورت رسیدگی به دادخواهی خانواده‌ی مقتول را مطرح کردند. این اولین بار نبود که یک غیرمسلمان ایرانی کشته می‌شد، اما اهمیت آن، هم‌زمانی با کشمکش بر سر اصل هشتم و حقوق مساوی شهروندان میان مشروطه و مشروعه بود. جریان لائیک فرصت را غنیمت شمرد و نه تنها بر دادخواهی خانواده‌ی مقتول پای فشرد و پیگیر تحقق خواست جامعه زرتشتی برای مجازات قاتلان شد، بلکه آن را به زمینه‌ای برای کاهش قدرت و اختیارات مقامات روحانی و دین‌زدایی نظام حقوقی مبدل کرد. روحانیون «مشروطه‌خواهی» چون سید عبدالله بهبهانی به همراهی بسیاری از نمایندگان مجلس بر مبنای موازین شرعی تأکید می‌کردند که مجازات و اعدام چند مسلمان برای کشتن یک زرتشتی با احکام اسلام مطابقت ندارد و مقتول غیرمسلمان با قاتلان مسلمان از حقوقی مساوی برخوردار نیستند.

در روز شنبه ششم ذیحجه، سه روز پس از این قتل، ارباب جمشید نماینده‌ی زرتشتیان در مجلس درخواست کرد که عریضه‌ی انجمن زرتشتیان مورخ چهارم ذیحجه، ارسالی به مجلس قرائت و پاسخ داده شود. در «عریضه طایفه زرتشتیان» خطاب به مجلس شورا آمد: ای پناهگاه ایرانیان و ای حامی درمندگان و ای دستگیر مظلومان، ما که خون ملیت و عرق ایرانیت و حب وطن عزیز داریم و ۱۲۵۷ سال برای روز داوری و دادرسی و تلافی مافات هر گونه فشار را تحمل کرده‌ایم، دیگر تاب و طاقت در زمانی را نداریم که تمدن تمام عالم را فراگرفته است. ما خواستار دادخواهی و مجازات کسانی هستیم که یک جوان کاسب این طایفه را در بستر خواب به روشی وحشیانه کشته‌اند. در جایی که در پایتخت مملکتی چنین جنایتی رخ می‌دهد که باید مامن عموم باشد، حال سایر ولایات مانند یزد و کرمان که اشرار آن بارها امتحان خود را داده‌اند، از این پس معلوم خواهد بود.

پس از قرائت متن عریضه، سید عبدالله بهبهانی مدعی شد که ما در این مورد مجاهدت داریم اما چیزی که هست، این واقعه در شب اتفاق افتاده و کشف عاملین آن سخت است. یکی دیگر از وکلا عنوان کرد که اینان برادران وطنی و ایرانی‌های اصیل ما هستند، اما باید به دولت مهلت داد تا مرتکبین را دستگیر و مجازات کنند. امام جمعه مطرح کرد، از آنجا که هزار و سیصد سال است با این جماعت به خوبی و احسان رفتار شده، لابد محرکی دارند که آنها را به این گونه خواسته‌های ناخوشایند و توهین‌بار واداشته است. تقی‌زاده نیز به سخن درآمد و با جملاتی تلخ و طنزآلود اشاره قابل تأملی را در پاسخ عنوان کرد:

«در اظهار تأسف، از این مسأله، بنده هم شریک هستم، ولی در مسئله آخری که وکلا می‌گویند امید است که مرتکبین این قتل به دست آمده و مجازات داده شوند، بنده شریک نیستم و امید هم ندارم. . . در تمام این مطالب گفتگو شده و می‌شود و حال ما مثل همان مجلس اولیای مقتول است که تمام مردم از این مسئله اظهار تأسف کرده، دسته دسته در منزل شخص می‌روند و اظهار افسوس می‌کنند. و این مجلس هم در واقع همان حال را پیدا کرده. در این خصوص نطق‌ها می‌شود، اما کم کم از میان [یاد] می‌رود و فردا واقعه دیگر اتفاق می‌افتد که این از یاد می‌رود. پس باید. . . هیئت وزرا حاضر شوند و یک وقتی را معین کنند که هم ما و هم این طایفه‌ی زرتشتی و تمام مردم تا آن وقت ساکت بوده و منتظر نتیجه و مجازات مرتکبین باشیم.»

تقی‌زاده می‌دانست که در فضای اظهار تأسف‌های زبانی بی‌نتیجه و عدم پیگیری قانونی غالب نمایندگان، این جنایت هم مشمول مرور زمان می‌شود. اکثریت مجلس برای اینکه ناچار به مجازات مسلمان به جرم قتل یک زرتشتی نشوند و برای خاموش کردن اعتراض زرتشتیان و کسانی چون تقی‌زاده که بر حقوق آنان پافشاری می‌کردند، چون موارد مشابه دیگر، دادخواهی را با اظهار هم‌دردی ظاهری برگزار کردند. اما تقی‌زاده بر اقدام عملی و دسته‌جمعی قوه مقننه و مجریه تأکید می‌کرد. اتهام تحریک اقلیت‌ها برای دادخواهی هم وسیله‌ای بود برای خفه کردن صدای حق‌طلبانه آنان که بارها در مجلس عنوان شده بود. زمانی که زرتشتیان در جلسه یکشنبه ۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق طی لایحه‌ای خواستار کسب حقوق مساوی شدند، امام جمعه خوبی گفته بود که اینان در ۱۳۰۰ ساله گذشته همواره از حقوق و رفتار مطلوب برخوردار بوده‌اند، نمی‌دانیم محرک آنها کیست؟ تقی‌زاده به پاسخ صریح و شفاف گفته بود:

«هر چه می‌گوییم به طرف خودمان [مسلمان] می‌گوییم. ما می‌دانیم که حقوق شرعیه تغییرپذیر نیست. ما هم می‌خواهیم حقوق آنها [زرتشتیان] را زیاد و محکم نماییم. ولی باید

فهمید که این تظلم از کجاست و جهت چیست؟ محرک لازم ندارد. ظلم خودش محرک قوی است. تا کنون هیچ می‌دانید چه ظمی به آنها شده است.»

یک هفته بعد، سیزدهم ذیحجه، در جلسه‌ی علنی مجلس میرزا ابراهیم آقا و کیل تبریز اشاره کرد که صنیع حضرت قاتل فریدون پارسی را گرفته‌اند ولی روشن نیست می‌خواهند چه کنند؟ در دنباله‌ی جلسه چند تن از وکلا سخنانی ایراد کردند و تقی‌زاده با همان زبان طنز و تلخ عنوان کرد: «هر وقت اینجا در خصوص مجازات گفت‌وگو می‌شود، من می‌خواهم بیرون بروم که نشنوم. هر وقت صحبت مجازات اینجا شده اسباب توهین فراهم آمده است. اگر این‌طور مذاکرات نشود بهتر است. در همان بعد از قتل فریدون اینجا این اظهار را کرده که ما اینجا نشستیم فقط به جهت اظهار تأسف نمودن، هیچ وقت مجازات نداده‌ایم و نخواهیم داد، مگر اینکه هر کسی گرفتار شده، مدتی در اطاقی مانده، شام و نهار به او داده شده و بعد به توسط و غیره خلاص شده است. پس این‌طور صحبت‌ها هر چه کمتر بشود بهتر است.»

پیش بینی مندرج در اطلاعاتی دادخواهانه زرتشتیان و سخنان تقی‌زاده به حقیقت پیوست. اهمال و سستی نسبت به سرنوشت هم‌وطنان غیرمسلمان، موجب شد که در جلسه ۵ محرم ۱۳۲۶ نامه‌ی دیگری از انجمن زرتشتیان قرائت شود که به دلیل تأخیر در مجازات قاتلین فریدون در رفسنجان یک زرتشتی دیگر را کشته‌اند. نایب رئیس مجلس هم اعتراف کرد که در گرفتاری و مجازات قاتلین فریدون تا اندازه‌ای «سستی و مسامحه» شده است. با پای فشاری مجلس، وزیر عدلیه در روز بعد برای پاسخگویی حضور یافت و عنوان کرد اشخاصی که متهم بودند دستگیر شده و در عدلیه محبوسند و مشغول استنطاق هستند و تا ۹ روز دیگر نتیجه به دست می‌آید. پانزدهم محرم فرارسید و وعده‌های داده شده تحقق نیافت. در مجلس، علت عدم وفا به عهد خواسته شد. در مذاکرات بعدی مجلس دیگر رد و خبری از این قضیه نیست.

سرانجام در ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶، هشت نفر را به شلاق، زندان و تبعید محکوم کردند. در حکم دادگاه [۲۲۴] هیچ اشاره‌ای به نام فریدون پارسی، و اینکه افراد یاد شده به جرم قتل او مجازات می‌شوند نرفته است، بلکه با پای فشاری نویسندگان حکم که امضای سید بهبهانی را دارد، اتهام آنها شورش و تحریک اوباش در میدان توپخانه و حمله به ساختمان مجلس ذکر شده است. به نظر می‌رسد گردانندگان دادگاه که مشروطه‌خواه بودند، چند منظور از این محاکمه داشتند: اولاً به دادخواهی خانواده مقتول که هواخواه و یاری‌گر مشروطه‌خواهان بودند، پاسخ مطلوب داده باشند، ضمن اینکه در جلب زرتشتیان به نهضت مؤثر افتد. در آن زمان پارسیان هند با امکانات گسترده و پیام‌های دل‌گرم‌کننده به ایران، دری گشوده بود. کم‌اینکه به دلیل فعالیت همه‌جانبه‌ی برخی انجمن‌های رادیکال، مطبوعات پیشرو و برخی وکلای مجلس چون تقی‌زاده در دادخواهی قتل، عده‌ای از زرتشتیان به عضویت انجمن آذربایجان در تهران درآمدند. دوم اینکه، از رابطه صنیع حضرت و مقتدر نظام با دربار، به ویژه در بسیج و تحریک مخالفین مشروطه در میدان توپخانه و سپس حمله مسلحانه به ساختمان مجلس، مطلع بودند و از طریق برپایی این دادگاه به افشاگری توطئه علیه مشروطه توسط دربار پرداخته و ضمناً شاه را متوجه عواقب اقدام علیه مجلس کنند. اما اینکه در حکم سخنی از فریدون زردشتی نیست، در حالی که هم در جریان محکمه و هم مطالب انتشار یافته در مطبوعات که جزئیاتی از قتل و بازجویی‌ها را عنوان کرده بود، همه می‌دانستند دلیل اصلی این محاکمه قتل یک زرتشتی است، حاکی از فشار سهمگین روحانیون و سلطه تعصب در ارتباط با ایرانیان غیرمسلمان است. آنها علت برگزاری محکمه و صدور حکم را برای ثبت در تاریخ وارونه جلوه دادند. محاکمه‌ی چند مسلمان به جرم قتل یک «گبر مطیع-

الاسلام» امری نبود که تحمل شود. حکم هم توسط حاکم شرع، سید عبدالله بهبهانی، و قانون شرع صادر شد. در قانون شرع حکم قتل یک غیرمسلمان، قصاص نیست. تساوی حقوق یک زرتشتی با مسلمان شرعی نمی‌تواند باشد. متمم قانون اساسی هم در فقدان قوانین مدنی و قضائی صرفاً تساوی در مقابل قانون دولتی را مطرح کرده بود. به هر حال، در فضای ارباب‌آلود آن روزگار و پیشبرد ریای اهل دین، حکم صادره کسی را به جرم قتل فریدون قصاص نکرد، بلکه به جرم دیگری، همراه قاتل احتمالی فریدون، که به گواهی روزنامه محاکمات در بازجویی‌ها شناخته شده بود و صادق کچل نام داشت، جمع سران اوباش حمله‌کنندگان به مجلس به شلاق و تبعید مجازات شدند.

این رویداد مهم و کم‌نظیر که حقوق اقلیت‌های مذهبی را مطرح کرد، موجب عرضه عمومی آرا و کنش جریان‌های مختلف در مجلس، انجمن‌ها و مطبوعات شد. اول از همه، سنت‌گرایان با شدت تمام مقابل جریان لائیک و پیشرو مشروطه ایستادند و با توسل به موازین و احکام شریعت استدلال کردند که اسلام میان مسلمان و غیرمسلمان تمایز قائل است و دولت مسلمان مؤظف است، از این احکام الهی پیروی و آنها را اجرا کند. ضمناً اظهار تأسف و هم‌دردی‌های مرسوم ایرانیان با خانواده مقتول غیرمسلمان غالب نمایندگان مجلس به تاسی از فضای مذهبی جامعه و فشار روحانیون و یا هراس از آن، از اینکه این مسئله موجب سر باز کردن دمل تبعیض و اجحاف دیرینه به ایرانیان غیرمسلمان شده، خرسند نبودند و مسئله را با اهمال و بی‌اعتنایی و به امید فراموشی در گذر زمان بر گزار کردند. در سطح عمومی و بر اساس باورهای مذهبی عنوان کردند چرا به خاطر «گبری»، چند مسلمان را قصاص می‌کنند. در حالی که مجازات بر اساس حکم شرعی و توسط سید عبدالله بهبهانی امضاء شده بود، انجام پذیرفت. از سوی دیگر، این رویداد موجب شد که جریان رادیکال و لائیک بیش از پیش در مقابله با تبعیض حقوق مساوی شهروندی اقلیت‌های مذهبی پای فشرده. تجسم این امر در کشمکش بر سر اصل هشتم متمم قانون اساسی بروز یافت. به رغم مخالفت و ضدیت سرسختانه، حقوق مساوی همه اهالی ایران در مقابل قانون به رسمیت شناخته شد. پیگیری تقی‌زاده و برخی انجمن‌ها و حمایت نشریات پیشرو در این رویداد شگفت‌انگیز در جامعه دین‌خوی ما تأثیر فراوان داشت. شاید به جرئت بتوان مدعی شد که همین کشاکش بر سر حقوق مساوی قانونی بود که صف‌بندی‌های مشروطه را روشن‌تر کرد، معضلات را آشکار کرد و بیداری و آگاهی عمومی را غنا بخشید. بعد از این بحث‌ها بود که شیخ فضل‌الله و مشروعه‌خواهان در تهران، و میرزا حسن مجتهد در تبریز، حاج خماسی در رشت و بسیاری دیگر از مخالفین مشروطه جانبداری و همراهی نیم‌بند پیشین خود با نهضت را رها کردند و به گونه‌ای آشکار ضدیت خود را با نظام حقوقی نو به عرصه عمومی کشاندند.

محاکمه متهمان فروش دختران قوچان

محکمه متهمان فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانلو به‌عنوان رویدادی مؤثر و همه‌گیر که با حضور و نظارت مؤثر و پرشور تقی‌زاده همراه بود، نمایشی از قانون‌خواهی و تساوی‌طلبی فقیر و غنی و دفاع از حقوق و «ناموس» دختران ایران شد. برای نخستین بار در تاریخ قضائی ایران معاصر، سرداران متنفذ حکومتی به استنطاق و محکمه‌کشانده شدند. در واقع، به اولین رویارویی عملی و حقوقی مشروطه‌خواهان با حکومت و مسئولان آن تبدیل شد: رویداد فروش دختران قوچان به ترکمانان عشق‌آباد در بهار ۱۳۲۳ق و دوران حکومت آصف‌الدوله در خراسان و به اسارت رفتن زنان باشقانلو در ماه رمضان همان سال (نوامبر ۱۹۰۵) در حمله ترکمانان به بجنورد، تحت حکومت سالارمفخم پیش آمد. دخترفروشی از فقر یا بهره‌وری حکام و حمله راهزنان مرزی و اسارت زنان ماجرای تازه‌ای نبود، اما

دوره‌ی مشروطیت و تشکیل مجلس اول، آن را به هویت‌یابی ملی، محرک غیرت ایرانی و حمایت از زنان ستمدیده ایران تبدیل کرد. «اهمیت ملی این داستان چنان شد که از نخستین ماه‌های تشکیل مجلس اول رسیدگی به ماجرای دختران قوچان یکی از موارد تظلم‌خواهی ملت علیه استبداد کهن و یکی از راه‌های آفرینش قدرت ملی شد. مذاکرات مجلس اول در مورد دختران قوچان چون متنی بود که از راه نگارش آن برخی از معانی اساسی نظم نوین سیاسی نظیر تساوی شاه و گدا در برابر قانون، تثبیت مجلس به مثابه صدای ملت در برابر قدرت اشرافیت، ضرورت تدوین قانون عرفی به جای احکام شرعی و حق قانونگذاری مجلس به جای مجتهدین، جدایی قوه مقننه از قوای قضائیه و اجرائیه، ماهیت مسئولیت وزرا در برابر مجلس شکل گرفت، ساخته و پرداخته و آزموده شد.» [۲۲۶]

اما علیرغم اهمیت داستان به استناد مذاکرات مجلس و روزنامه‌های آن روزها، در تاریخ‌نگاری‌های پس از مشروطه از یادها رفت و ماجراهای دیگر به‌عنوان عوامل و آغازگر نهضت در یادها و کتب تاریخی ثبت شد. تقی‌زاده شاید از زمره معدود کسانی باشد که آن را به‌عنوان نمونه‌ای با اهمیت از ستم و اجحاف دوران قاجار و از علل و انگیزه‌های تحرک سیاسی نهضت مشروطه ثبت کرد. در حالی که در آثار مردان مورخ مشروطه بعدی کمتر اثر و ردپایی می‌توان از آن یافت. پژوهشگر حکایت دختران قوچان به ما می‌آموزد که: «این فراموشی... گویای خصوصیات فرهنگی سیاسی و ملاحظات تاریخ‌نگاری دوران نوی جامعه ماست... و بیانی از مناسبات زن و مرد در جامعه ما و نشانی از آن گونه تاریخ‌نگاری است که مردمدار و مردستا بوده، ارزشی برای ثبت آنچه به زنان مربوط باشد، قائل نیست.» [۲۲۷]

و اما پیشینه حکایت در مذاکرات مجلس اول: یکی از نخستین شکایت‌هایی که مکرر در مجلس و در کنار تعدی‌های پرشمار ولایات مطرح می‌شد، کارشکنی حکام و جلوگیری آنان از انتخاب نمایندگان ولایات برای مجلس اول بود. اولین اشاره به آصف‌الدوله، حاکم زمان این رویداد در خراسان، در ارتباط با پاسخگویی به نمایندگان ملت از زبان تقی‌زاده در چهارم ذی‌قعدة ۱۳۲۴ (۱۹ دسامبر ۱۹۰۶) ثبت شده است. نامه‌ای خوانده شد که در آن از کارشکنی و ناممکن بودن انتخابات سخن آمد. تقی‌زاده فرصت را غنیمت شمرد و مطرح کرد: «خوبست عزل آصف‌الدوله را بخواهید. با این اخبار به طور اجمال معلوم است خیلی مرد ظالم و مهملی است.»

دفعه‌ی بعد تقی‌زاده در جلسه ۱۳ محرم ۱۳۲۵ ضمن پیوند دادن مسئولیت وزرا، ضرورت حضور و پاسخگویی هیئت دولت در مجلس راجع به مسئله را مطرح کرد که دو ماه است وعده داده‌اند: اسرای قوچان را به ایران برگردانند، حالا تازه می‌گویند باید تحقیقات بشود. آصف‌الدوله حاکم خراسان باید عزل شود، اسرا را برگرداند و بعد هم مجازات شود.

با ورود آصف‌الدوله به تهران در ۷ صفر ۱۳۲۵ (۲۲ مارس ۱۹۰۷)، جنب و جوش گسترده‌ای در شهر میان مشروطه‌خواهان مشهود بود. هر روز تا پاسی از شب در مقابل مجلس هنگامه‌ای برپا بود. سخنرانان در گردهمایی‌ها خواستار لغو تیولداری، اصلاح امور داخله و محاکمه آصف‌الدوله بودند. نشریه *ندای وطن* که تقی‌زاده هم مطالبی در آن منتشر می‌کرد، *صور اسرافیل*، *مجلس*، *روح‌القدس* و برخی نشریات دیگر، جملگی پیرامون حکایت دختران قوچان و مسئولیت سالار افخم و آصف‌الدوله مطلب منتشر کردند.

سرانجام، مجلس در مقابل سهل‌انگاری و بی‌توجهی وزارت داخله در روز ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ (۲۶ آوریل ۱۹۰۷) با اکثریت آرای ۷۹ موافق، یک رای مخالف، و ده ممتنع، وزیر افخم وزیر داخله را که در عین حال مسئولیت رئیس هیئت دولت را هم برعهده داشت، به اتهام سهل‌انگاری عزل کرد. [۲۲۸] چهار روز بعد، ۲۵ ربیع‌الاول، تقی‌زاده این بار تأکید پیشین خود مبنی بر مجازات آصف‌الدوله را تکرار

کرد؛ ضمناً برای رفع بهانه و از آنجا که می‌دانست دولت در استرداد اسرا به سرعت اقدام نخواهد کرد، اظهار داشت که باید این دو مسئله را از هم جدا کرد، تا سریع‌تر به مجازات آصف‌الدوله اقدام شود. معاون وزیر داخله به دلیل تغییر هیئت دولت و روی کار آمدن اتابک، امین‌السلطان، و تعویض وزرا، خواهان مهلت بیشتری شد. تقی‌زاده به اعتراض گفت: مسئله آصف‌الدوله قریب سه ماه در این مجلس مورد بحث است و در تمام جراید دنیا هم منتشر شده [۲۲۹] و ربطی به تغییر وزیر ندارد و هر چه زودتر باید اقدام شود. با این مقدمات و پای فشاری قرار شد مجلس کمیسیون مخصوص عدلیه‌ای برای رسیدگی به این امر تشکیل دهد. طی اعلانی هم از احاد ملت ایران درخواست شد هر کس در این زمینه اطلاعاتی دارد به مجلس شورای ملی اطلاع دهد. [۲۳۰] در جلسه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ (۹ ژوئن ۱۹۰۷) شش نفر از جانب مجلس برای نظارت بر کمیسیون عدلیه به منظور رسیدگی به اتهامات علیه آصف‌الدوله و سایر متهمین فروش دختران قوچان و به اسارت گرفتن زنان باشقانو انتخاب شدند: تقی‌زاده، محمد یزدی و کیل‌التجار نماینده سوسیال دموکرات و پیشرو رشت و چهار تن دیگر. کمیسیون کار خود را از ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ق آغاز کرد. همان روز علی‌اکبر دهخدا در ستون چرند پرند روزنامه *صوراسرافیل* و از زبان حال دختران قوچان تصنیف معروف خود را منتشر کرد؛ اپرا مانند سوزناکی که حکایت رنج و اسارت دختران غریب ایرانی را در مهمانسرای سرزمین بیگانه در کنار وصف بی‌خبری و غفلت حاکمان و دولتمردان ایرانی بیان می‌کرد. دختران از ملت و نمایندگان مجلس می‌خواستند که به فکر آنها باشند و آنها را از غربت و اسارت و خواری نزد بیگانه برهانند. [۲۳۱] تصنیف میهنی و دادخواهانه دختران اسپر قوچانی در کوچه و بازار و قهوه‌خانه ورد زبان‌ها شد. روزنامه‌ی *محاکمات* به مدیریت مجدالاسلام، از همان شماره نخست جزئیات محکمه و سرانجام حکم صادره را پیگیری و منتشر کرد. روزنامه‌های دیگری چون *حبل‌المتین*، *صوراسرافیل*، *کشکول*، و *ندای وطن* نیز با نشر اخبار محاکمه به بحث پیرامون ابعاد مسئله پرداخته و آن را به عرصه عمومی کشاندند. در انجمن‌ها و نشست‌های مردمی مسئله روز جدل‌ها شد. ناطقین در خطابه‌های خود روایت‌گر این موضوع بودند و آن را نمایشی بر صحنه ملی می‌دانستند. [۲۳۲]

بی‌ظن‌ترین صحنه‌ی محکمه در تاریخ ایران عصر قاجار رقم زده شد. دو روستایی، رعیت قوچانی در یک سو نشستند و دو تن از اشراف و سرداران صاحب نفوذ و املاک، آصف‌الدوله و سالار مفخم، در سوی دیگر مورد سؤال و جواب قرار گرفتند. در حالی که تقی‌زاده و پنج نماینده دیگر مجلس به عنوان نظار ملت حضور داشتند. به قول روزنامه *محاکمات*: «اول مجلس محکمه قانونی که در ایران ایجاد شده» با حساسیت و توجه عمومی و نظارت برگزیدگان ملت برگزار شد. این ماجرا که به باور نویسنده محاکمات موجب آن است تا آن روز را عید ملی قرار دهند. [۲۳۳]

در گزارش روز اول محکمه، وزیر عدلیه پس از ادای شهادت روستاییان قوچانی در شرح بلاهایی که بر خانواده، دختران و زنانشان آمد، آنها را به بیرون جلسه فرستاد و سپس آغاز به پرسش از آصف‌الدوله حاکم پیشین خراسان کرد. امری که از چشم وکلای ملت به ویژه تقی‌زاده مخفی نماند و در جلسه بعد تصحیح شد. در جلسه دوم قرار بود سؤال و جواب با آصف‌الدوله و سالار مفخم ادامه یابد. «قبل از شروع، تقی‌زاده تذکر داد: طرفین را بفرمائید حاضر کنند زیرا که در محاکمه قانوناً باید طرفین یک‌دفعه وارد و یک‌دفعه خارج شوند. وزیر [عدلیه گفت] بلی در موقع محاکمه چنین است که می‌فرمائید، ولی اینجا فعلاً استنطاق است و برای استنطاق حضور یکی یکی لازم است. تقی‌زاده: عرض بنده این است اگر محاکمه است باید طرفین حاضر باشند و اگر استنطاق است چرا وقت استنطاق روستایان قوچانی، آصف‌الدوله و سالار هر دو حاضرند ولی در وقت استنطاق آنها، قوچانی‌ها را مرخص می‌نمائید. باید اساس

تساوی همیشه در عدلیه ملحوظ باشد. وزیر: چشم، بعد از این، این نکته ملاحظه می‌شود. قوچانی‌ها را حاضر کنید.» [۲۳۴]

نکته دانی مساوات خواهانه تقی‌زاده که در کشاکش کمیسیون متمم قانون اساسی پیرامون اصل هشتم بر حق مساوی عموم شهروندان ایران تأکید کرده بود، در همین آغاز محاکمه قابل تأمل است. اشاره‌ی او منشأ طرح عمومی و حقوقی «تساوی شاه و گدا» شد که برای اولین بار در یک محکمه علنی برای حق مساوی روستاییان قوچانی با سرداران و حاکمان آن روزگار به کار می‌رفت. روزنامه آئینه غیب نما در قالب کاریکاتور پرمعنایی به استقبال سخن تقی‌زاده رفت. در زیر تصویر و در مکالمه یکی می‌گفت: «سبحان‌الله!! این هم کار شد؟ شخص برود حکومت کند حالا با رعیت در یک صندلی نشسته محاکمه کنند؟» و دیگری حیرت‌زده افزود: «کسی باور می‌کرد آصف‌الدوله را با عارض خود به مساوات در دیوان خانه محاکمه کنند؟» [۲۳۵] سید جمال واعظ انقلابی آن عصر هم در معنی حقوق به سخن برآمد که: «... حالا نمرودیم و با چشم خودمان دیدیم که آصف‌الدوله فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و سالار مفخم حاکم قوچان با دو نفر مرد زارع فقیر قوچانی برابر وزیر عدلیه اصلاً فرقی مابین آنها نمی‌گذارند...» [۲۳۶]

تذکر شجاعانه و هوشمندانه تقی‌زاده موجب شد در روال محکمه منبعده رعایا، وکلا، وزرا و سرداران در جمع و کمابیش هم‌سنگ سخن گفتند. [۲۳۷] طرح هم‌ترازی و مساوات میان رعیت و حاکم رویدادی کم‌نظیر در نظام حقوق جدید ایران بود.

غرض این نوشتن و پرداختن، ذکر جزئیات و پیشینه تاریخی، دستبردهای ایلات و راهزنان تراکمه به خراسان و زد و بندهای آشکار و نهان حکام و متنفذین محلی و غفلت و سهل‌انگاری‌های حکومت به سرنوشت «جماعت رعیت» نیست. بُعدی که در این گفتار مورد تأکید است، تبدیل شدن حکایت فروش دختران قوچان و اسارت زنان باشقانلو به واقعه‌ای ملی و تشکیل اولین محکمه حقوقی جدید و دادخواهی برابر خواهانه در عصر مشروطه است. تجربه‌ای نو که «تساوی فقیر و غنی، رعیت و سردار را در پیشگاه قانون عرفی» به نمایش گذاشت: «اگرچه فقر رعیت و ظلم حکومت و حتی دخترفروشی ناشی از این دو واقعه‌ای بی‌سابقه نبود، شرایط سیاسی زمان، بازگویی این دو حادثه را تبدیل به تظلم ملت علیه دولت کرد.» [۲۳۸]

در بستر مساوات‌طلبی حقوقی جدید و دوران مجلس اول، این حکایت از طریق نشریه و شبنامه، انجمن‌های مردمی، منبر و وعظ، قهوه‌خانه و کوچه و بازار و صحن مجلس ملی: «نه تنها به برانگیختن مردم علیه استبداد و پیوستن آنان به صفوف مشروطه‌خواهان یاری رساند، بلکه با ایجاد تاجر و خشم و همدردی در گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده، فضای هم‌دلی بین آحاد ملت آفرید.» [۲۳۹]

محکمه سردار بجنورد و حاکم خراسان در میان عامه مردم انعکاس گسترده‌ای یافت و حیل‌المتین چاپ تهران، روزانه با ذکر جزئیات مذاکرات مجلس و چگونگی محکمه، مردم سراسر کشور را در جریان این رویداد استثنائی حقوقی قرار داد. [۲۴۰] سرانجام در ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق به صدور حکم رسید. کمیسیون به‌رغم اعتراض تقی‌زاده که اشاره خواهیم کرد، آصف‌الدوله را به دو هزار تومان جریمه به خاطر قصور در اقدام لازم برای پیشگیری رویداد، محکوم کردن سالار مفخم و عزل از حکومت بجنورد و توقیف او تا استرداد اسراء و سردار افخم حاکم وقت استرآباد را با تقلیل یک درجه رتبه نظامی و پرداخت پنج هزار تومان جزای نقدی و محرومیت یک ساله از خدمات دولتی محکوم کرد. حکم صادر شد اما اعلام عمومی آن به تأخیر افتاد. متن آن در روزنامه محاکمات چهل روز بعد منتشر شد. [۲۴۱] اگر جرم متهمین دادگاه را آن‌طور که ذکر شده بایسته بدانیم و بپذیریم، مجازات مندرج در حکم صادره در

مقابل ابعاد و عمق اتهام محاکمه شوندگان نمی‌توانست منصفانه باشد. به هر حال عدلیه به روستاییان قوچانی ستم‌دیده اطمینان خاطر داد که: «بروید آسوده باشید انشاءالله به زودی اسرای شما را استرداد نموده و به شما تسلیم می‌کنیم.»

تقی‌زاده در همین جلسه پایانی اظهار امیدواری کرد: «امروز عالم انسانیت متوجه این محکمه است و امیدواریم طوری بشود که همیشه حقوق انسانیت محفوظ بماند.» [۲۴۲]

افکار عمومی احکام مجازات‌های صادر شده را که در اجرای آن هم تعلل می‌شد، کافی ندانست. مجدالاسلام در روزنامه *محاکمات*، این محکمه و رأی صادره را با محاکمه دریفوس نظامی یهودی فرانسوی پیوند زد، که به نوعی بازنگری و قیاس نابرابری حقوقی و اجحاف در فرانسه و ایران آن روزگار بود، و آن را مهم‌تر از محاکمه دریفوس در فرانسه خواند. [۲۴۳]

به رغم تأخیر طولانی در اعلام عمومی حکم محکمه و سپس اهمال و ضعف اجرائی دولت، بارها در مذاکرات مجلس، نمایندگان مجلس به ویژه تقی‌زاده سرنوشت دختران قوچان و استرداد اسرای باشقانلو مطرح کردند و خواستار پیگیری آن شدند. در این میان، تقاضای تجدیدنظر در رأی دادگاه از دو سو به عدلیه رسید. یکی سرداران تحت محاکمه که محکومیت خود را نپذیرفتند و با انواع ترفند و رشوه و توسل به منابع قدرت، ارسال نامه و واسطه قرار دادن سید عبدالله بهبهانی، در تلاش برای لوٹ کردن رأی صادره بودند؛ از سوی دیگر هم جریان رادیکال مشروطه در قالب انجمن‌ها و همراهی برخی نشریات مترقی خواستار مجازات شدیدترو یا دست‌کم اجرای سریع‌تر حکم صادره بودند.

ده روز پس از صدور حکم، دوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ (۱۳ ژوئیه ۱۹۰۷)، در مجلس این پرسش مطرح شد: چرا وزیر عدلیه، آصف‌الدوله را به عدلیه احضار نمی‌کند. روزنامه‌ی *حبل‌المتین* به طنز نوشت: آصف‌الدوله چون از محکمه قدری کسل شده و گرمی هوا نیز اذیت کرده به ییلاق تشریف فرما شده و از دردسر خود را آسوده کرده است. تقی‌زاده هم در جلسه گفت: گویا سالار مفخم تب کرده و با ضمانت خواهان رهایی اویند. عدم قدرت تصمیم‌گیری تنها به دستگاه اجرایی و وزارت عدلیه محدود نمی‌شد. مجلس هم همان‌طور که تقی‌زاده بارها تکرار کرد، تنها به شور می‌پرداخت، بی‌آنکه به تصمیم مشخصی برسند و یا الزاماً هدف از بحث را رسیدن به اخذ رأی نهایی بدانند. [۲۴۴]

مذاکرات مجلس نشان می‌داد که «رأی» بیشتر معنای فقهی و اندرز ریش سفیدان برایشان معنی می‌داد تا به نقش شفاف حقوقی آن در نظام پارلمانی غربی. همه «رأی» و نظر خود را ابراز می‌کردند بی‌آنکه رأی پارلمانی نتیجه‌گیری و اجرا شود. در همان جلسه دوم جمادی‌الثانی تقی‌زاده گفت: آصف‌الدوله در شهر نیست که در عدلیه حاضر شود و به زبانی تلخ و انتقادی از عدم کارایی و سستی در اجرای احکام وزارت عدلیه افزود:

«حاضر نشود بهتر است و افتضاح ما کمتر. به جهت اینکه از پارسال که فرمان مشروطیت صادر شده، نزدیک است بالمره مجازات از میان برود. یک نفر را به مجازات نرسانیده‌اند، چنانچه می‌بینیم پس از چند محاکمه و ثبوت تقصیر، حالا می‌گویند سالار مفخم تب کرده و باید از او ضامن گرفته و رهایش کرد. در صورتی که مثل آفتاب روشن شده که ترکمن را دعوت کرده و مسلمان را به اسیری داده. می‌گویند سی هزار تومان بدهد با ضامن و خلاص شود، حال آنکه چندی قبل چهل هزار تومان می‌داده. . . سردارها اجماع کرده‌اند که نمی‌گذاریم او مجازات شود. اگر این‌طور پیشرفت حاصل نماید دیگر در این مملکت مجازات نمی‌شود به احدی داد. هر صنفی این دسته‌بندی را می‌کنند.»

چند روز بعد، فرمانفرما، وزیر عدلیه، را به مجلس خواستند (۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۷). وزیر حاضر شد و اهمال در اجرای حکم دادگاه را به ملاحظات سیاسی ربط داد و آن را مخالف مصالح مملکت دانست. اشاره کرد که این محاکمه پای سردارها را به صحنه کشاند، آنها تاکنون چنین چیزی ندیده بودند. سردارها هم برای مقابله با انجمن‌های عامه، انجمن خود را برپا کرده و دولت و وزیر عدلیه را تحت فشار گذاشته بودند. تقی‌زاده به نکوهش توجیهات فرمانفرما پرداخت و گفت: گرچه عدلیه ظاهرش مرتب است اما اصل مطلب اجرای مجازات است که وجود خارجی ندارد: «اگر بنا بشود سرداری در تحت قانون گرفتار شود و سایر سردارها جمع شوند و اغتشاش نمایند، بنده هم فردا گرفتار می‌شوم، سادات جمع شوند و اغتشاش می‌نمایند آن وقت قانون از میان خواهد رفت. عمده مجازات است.»

این سخنان زمانی گفته می‌شد که دو هفته‌ای بود مشروعه‌خواهان به زعامت شیخ نوری تحصن و اعتراض خود علیه مشروطیت و حق حقوق مساوی ایرانیان در مقابل قانون را پیشه کرده و با نشر لوایح متعدد به رد مبانی حقوقی مشروطه فعال بودند. به همین دلیل هم تقی‌زاده در اظهارات خود اشاره کرد که اجرای حکم محکمه‌ی یاد شده منافی با شرع نیست و از آنجا که سیاست عرفیه بوده، هر چه زودتر باید اجرا شود.

در جلسه‌ی دو هفته بعد، ۱۹ جمادی‌الثانی، فرمانفرما مجدداً در مجلس حضور یافت و پس از اشاره به درخواست استیناف سالار مخم، گفت: مدارک جدیدی پیدا شده «بعضی دلایل دارند بر تبرئه ذمه خود»، لذا حکم ثانی لازم است. سخنانی که برای فراهم کردن زمینه در آزادی و تبرئه متهمین محکمه عنوان می‌شد. تقی‌زاده به تمامی جریان از نحوه محکمه گرفته تا نوع تصمیم‌گیری درباره حکم نهایی اعتراض داشت. نگران هرج و مرج قضائی و آثار جریمه‌های پولی و زد و بندها بود. [۲۴۵] در تأیید این نگرانی به سخنان خود تقی‌زاده گوش بسپاریم:

«بنده بر سر تا پای این عمل اعتراض دارم و تماش را باعث افتضاح می‌پندارم. به این ترتیب که رسیدگی شده، درست رسیدگی نشده. اصفالدوله با سالار مخم در یک جا نشسته بودند و قوچانی‌ها بیرون می‌رفتند که آنها استنطاق بشوند و به این ترتیبات به موجب دوسیه‌های وزارت خارجه مثل آفتاب روشن شد که ترکمان را سالار مخم دعوت و دوازده نفر مردم را کشته. . . در ایران هر کاری با پول درست می‌شود. ولی در فرنگستان اگرچه پول می‌گیرند اما جزو جزا و مجازات است [رشوه نیست] ترتیب اصلی از میان نمی‌رود. . . در موقع محاکمه اجزای عدلیه از همه قسم آمده نشستند و گوش می‌دادند که اکثریت [رای] با آنها بیفتد. . . بعد از آنکه من رأی به قتل دادم، گفتند نمی‌شود تمامی اجزای عدلیه لرزیدند و گفتند سردارها اینجا هستند. بالأخره بعد از گفت‌وگو قرار شد پنج سال حبس و مواجب او مقطوع و شئون او سلب شود. من آشکارا می‌گویم که از ۱۴ جمادی‌الثانی پارسال، بعد از دستخط مشروطیت، مجازات از این مملکت برداشته شده و هر چه هرج و مرج شود به واسطه همین است و امروزه این مسئله که نظر تمام دنیا به آن است و در تمام روزنامه‌ها درج شده، با وجود این اگر مجازات صحیح داده نشود، اسباب افتضاح خواهد شد.»

روشن بود که در کشاکشی نابرابر پاسداران و متنفذین نظام کهن در مقابل معتقدان به نظام حقوقی جدید قرار گرفته‌اند. سردارها که تا آن زمان پاسخگوی «جماعت رعیت» و کلای ملت نبودند، مجازات یکی از خود را پذیرا نبودند و با تمام توان و امکان از پذیرش آن شانه خالی می‌کردند. فرمانفرما وزیر عدلیه هم که خود یکی از اعیان قاجار و در رابطه نزدیک خویشاوندی و مالی با آنان بود، به‌عنوان واسطه‌ی کار تلاش می‌کرد. حالا که محکمه تمام شده مسئله را لاپوشانی و مشمول مرور زمان کرده و

زمینه آزادی سالار مفخم را فراهم کند. در این کشمکش، سید عبدالله بهبهانی هم بیکار نبود، به نمونه اقدامات او اشاره کرده‌ایم.

در همین جلسه، وزیر عدلیه از این‌که تقی‌زاده اشاره به رشوه‌خواری و زد و بند برای رهایی سالار مفخم کرده بود، برآشفته پرسید: آیا من چیزی گرفته‌ام؟ تقی‌زاده پاسخ داد: ثابت نشده گرفته‌اید یا نگرفته‌اید. وزیر عدلیه پرسید: آیا غرضی دارم؟ تقی‌زاده: آن هم معلوم نیست، رشوه نمی‌گذارد که هیچ امری در این مملکت صورت بگیرد، بارها گفتم غیرت کنند و رشوه نگیرند. معهذا پدرزن سالار به این در و آن در افتاده پول می‌دهد. به در خانه وکلا و وزرا و روزنامه‌نگاران می‌رود.

وزیر عدلیه سپس بر استیناف سالار مفخم کرد تأکید و پافشاری کرد که این موضوع باید رسیدگی شود. تقی‌زاده باز هم جسورانه و قاطع در دفاع از حق روستائیان قوچانی گفت: شواهد به اندازه کافی فراوان است و در محکمه هم نشان داده شد. این‌که می‌گویید سند تازه به دست آمده، ما هم شواهد بیشتری در اثبات جرم آنها به دست آورده‌ایم. از این رو هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای استیناف وجود ندارد و رأی صادره باید اجرا شود. «ضمناً همه می‌دانند که محکمه عرفی بود» و رأی صادره هم عرفی است. وکلا را به دادگاه کشاندند اما اجزای عدلیه همه آمده بودند تا به متابعت وزیرشان اکثریت یافته و هر حکمی می‌خواهند، صادر کنند. حالا هم در اجرای آن تعلل و تأخیر دارند.

با پای فشاری وزیر عدلیه و پشتیبانی اکثریت وکلا و به رغم مخالفت تقی‌زاده، قرار شد کمیسیونی مرکب از سه نفر وکلای خراسان، شش نفر وکلای ناظر پیشین، که تقی‌زاده هم جزء آنها بود، و شش تن از روحانیون وکیل مجلس و در حضور حجج اسلام برای استیناف در دستور کار قرار گیرد. قرار بر این شد که کمیسیون در روز ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ (۱۳ اوت ۱۹۰۷) تشکیل شود. اما بحث و اولویت‌های دیگری این موضوع را تحت‌الشعاع قرار داد و کمیسیون برگزار نشد.

در جلسه‌ی ۲۸ رجب ۱۳۲۵، موضوع اجرای حکم دادگاه مطرح شد. تقی‌زاده از سستی وزارت عدلیه و دولت و ناتوانی مجلس در وادار کردن مقامات اجرایی به مجازات و استرداد اسرا به درون کشور سخن گفت. عضوی از «اتحادیه غیبی نسوان» یکی از تشکل‌های زنان ایران طی نامه‌ای به روزنامه‌نمای وطن با شکایت از عدم اجرای قانون و همچنین انجام وعده‌های مهم دولت و مجلس، عنوان کرد که قریب چهارده ماه از برپایی مشروطه گذشته ولی امور آن‌چنان که بایسته است، پیش نرفته است. حالا چهل روز هم کار را به دست ما زن‌ها بدهید تا ببینید چه می‌کنیم. در فهرست کارهای بسیاری که خواهند کرد، یکی هم استرداد اسرای قوچان به خانه‌هایشان عنوان شد. [۲۴۶]

موضوع فروش و اسارت زنان و پیگیری اجرای حکم محکمه در انبوه مشکلات و مسائل پیش روی مجلس مردانه از یادها رفت. کماکان تلاش برای آزادی سالار مفخم از زندان از سوی برخی وکلا و نیز مقامات دولتی و سرداران ادامه داشت. دو ماهی گذشت. در جلسه‌ی دوم ذیقعدی ۱۳۲۵ سید عبدالله مجتهد تقاضای آزادی سالار مفخم را در لفافه مطرح کرد و گفت: او کاغذ نوشته که بودن بنده در حبس فایده ندارد، ضامن و پول می‌دهم، املاک خود را گرو می‌دهم که بروم و اسرا را مسترد دارم و اگر نکردم دهات مرا ضبط کنید. سید در ادامه افزود این شخص خودش می‌رود اسرا را مسترد می‌دارد چرا عاقل چیزی را که از او نتیجه حاصل شود از دست بدهد. پس از ادامه بحث برخی وکلا، تقی‌زاده به فروش و اعتراض گفت:

«این مسئله علت خارجی و داخلی جهات پلتیکی دارد. اگر مجلس بخواهد این مسئله را به جایی نرساند، دیگر حرف او در نظر ملت اعتباری نخواهد داشت. و هر وقت که این مسئله یادام می‌آید از حال طبیعی خارج می‌شوم و کاش سالار مفخم در حبس می‌مرد و متذکر این مسئله

نمی‌شدیم. اشخاصی که می‌خواهند به او رحم کنند به آن محبوسین بیچاره، یعنی صاحبان اسرا [قوچانی‌های روستایی] که در خیابان‌های تهران [ویلان و محبوس‌اند و اکثر روزها اینجا حاضرند و در کوچه و بازار جلوی ما را گرفته، ناله می‌کنند رحم نمایند. ما اگر در مجلس این مطلب روضه‌خوانی می‌کنیم حق داریم، قرار بود که تا غره شوال اگر اسرا را مسترد نداشت مجازات شود. ولی معلوم می‌شود که فراموش کردیم. پس خوب است حالا که مجلس رای خودش را مجری نداشت همان طور فراموش مان باشد و به خاطر نیاوریم که بیشتر اسباب افتضاح ما نشود، به همان نحو در حبس باشد تا بمیرد.»

سالار مخم به رغم تلاش دربار و سردارها و پرداخت مخارج و رشوه‌ی گزاف فرزندان، و با وجود پادرمیانی و اصرار چندباره سید عبدالله مجتهد برای آزادی‌اش، تا بمباران مجلس و کودتای محمدعلی شاه در زندان ماند و پس از ویرانی «خانه ملت»، مجلس شورای ملی، او را از محبس عدلیه رها کردند. [۲۴۷]

چند سال بعد در زمان مجلس دوم، شایعه انتصاب آصف‌الدوله به حکمرانی خراسان، مجدداً حکایت دختران قوچان را از فراموشی بیرون کشید و نمایندگان مجلس زبان به انتقاد گشودند. [۲۴۸]/ *ایران نو* ارگان حزب دموکرات ایران مطلبی تحت عنوان «راجع به تعیین آصف‌الدوله» چاپ کرد. [۲۴۹]/ *ایران نو* با بازچاپ تصنیف دردآور و اپرا مانند دهخدا، حکایت دختران قوچان را که از یادها رفته بود، زنده کرد. قضیه فروش و اسارت زنان خراسانی در گذر زمان و در لابلای تاریخ‌نگاری‌های مرسوم روزگار به‌عنوان عامل محرک غیرت ملی و برقراری مساوات میان فقیر و غنی، رعیت و حاکم و طرح حضور زنان در عرصه عمومی به فراموشی سپرده شد. افسانه‌ی نجم‌آبادی که بیش از هر کس بازپردازی و یادآفرینی این حکایت از دست رفته را مدیون او هستیم، در علل فراموش شدن این رویداد مهم می‌پرسد: چگونه است که حوادثی چون چوب خوردن تاجران مرد قند بازار تهران و کشته شدن دو طلبه مرد و پخش عکس مسیو نوز بلژیکی به لباس روحانیت در تاریخ‌نگاری مشروطه به عنوان عوامل آغاز جنبش، اولویت طرح یافت. مولف، خود پاسخ می‌دهد: در فرهنگ زمان خود و شاید هم‌اکنون، به یک معنا ناموس از دست رفته، آبروی ناموسی بازیافتنی نیست. چون آب رفته که به جوی بازگشتنی نیست. به نتیجه نرسیدن این پیگیری‌ها بی‌ارتباط با این معضل فرهنگی نیست؛ دختران از دست رفته پس‌گرفتنی نبودند. دست بیگانه به تن محرم آنان رسیده بود. شاید فراموشی بعدی دختران و حکایت آنان پیوندی با این‌بار متضاد فرهنگی، ناموس از دست رفته، داشت. دختران قوچان پس از «دست درازی مردان بیگانه» دیگر «دختران ایران» نبودند. بنابراین، در فرهنگ مردسالار همان بهتر که فراموش شوند!!

تقی‌زاده و امور مالیه

تقی‌زاده به‌عنوان نماینده‌ی تجار تبریز به مجلس راه یافت، از این رو تأملی در این مورد بجاست. بی‌تردید او تاجر نبود و در قشر منورالفکر تجددخواه جای می‌گرفت. در میان همراهان و یاران تجددطلب او در تبریز، عده‌ای از تجار ترقی‌خواه یافت می‌شد. کنش تقی‌زاده پیش از مشروطه، همسان تاجر نبود. دغدغه‌ی اصلی او امور فرهنگی بود. در تأسیس مدرسه، دایر کردن نشریه، تدریس، و اداره کتابخانه فعال بود. در میان اعضای محفل علیهم تعدادی تجار خوشنام و پیشرو یافت می‌شد که در سطح شهر صاحب نفوذ و توان بودند. کسانی که در تأسیس و اداره‌ی اولیه‌ی انجمن تبریز و «مرکز غیبی» سهم اصلی را ایفا کردند. همان‌ها هم بودند که در غیاب تقی‌زاده در تبریز او را به نمایندگی خود برگزیدند. این تجار سهم مؤثری در پیشبرد مشروطه و پیروزی اولیه‌ی آن داشتند. گرچه از نظر کمیت

قابل ملاحظه نبودند، اما صاحب ثروت و نفوذ در بازار بودند و نیز بین اصناف شهری، روحانیون و دستگاه حکومتی رابطی مؤثر بودند. اصناف و بازاریان همواره به تجار به عنوان پیشگامان و بزرگان خود می‌نگریستند و در تلاطمات سیاسی و اقتصادی آنها را حافظ منافع خود می‌شمردند. همین اهمیت و تأثیر موجب شد که آنها در زمره «طبقات» شش‌گانه در نظام‌نامه انتخابات شمرده شوند. برخی خواسته‌های اصلی و مهم تجار ملی، در مجلس مورد پشتیبانی تقی‌زاده قرار گرفت. او در کمیسیون مهم «امور مالیه» مجلس، سهم و شرکت فعال و مؤثری ایفا کرد. به چند مورد مهم مالی مجلس اول چون بودجه سالیانه، تأسیس بانک ملی، استقراض از خارج، اخذ مالیات، تیول و تسعیر در کارنامه مجلس اول، و نقش تقی‌زاده به اجمال اشاره خواهیم کرد. آنچه در شرح کارنامه مجلس اول قابل ذکر و تکرار است، از این قرار است که هم در آستانه مشروطه و تلاطمات نهضت، و هم در مجلس اول، بازرگانان پیشرو و منورالفکر آزادی‌خواه و قانون طلب به ائتلافی ترقی‌خواه دست یازیدند که مایه قوت و پیشبرد مشروطه شد.

نخستین درخواست استقراض در دوران حاکمیت ملی

خزانه حکومتی خالی بود. کمبود نقدینگی و بحران روزافزون مالی موجب شد دولت درخواست استقراض خارجی را پیش کشد. مدت کوتاهی پس از تأسیس مجلس، دولت طرح استقراضی به مبلغ بیست کرور تومان از دو بانک شاهنشاهی (انگلیسی) و استقراضی (روسی) به نمایندگان عرضه کرد. قرض‌های اخذ شده‌ی دوران ناصری و مظفری، سود و جریمه‌های دیرکرد و تعویق وام‌ها و فشار همه جانبه برای دریافت آن از سوی دو بانک متنفذ یاد شده و حمایت‌های دیپلمات‌های این دو کشور که در ایران مستقر بودند، هیئت دولت را به ستوه آورده بود. اوضاع چندان وخیم بود که برای آمدن محمدعلی میرزا ولیعهد به پایتخت ناچار به دریافت مساعده نقدی از بانک استقراضی شده بودند. طبق اصل بیست و پنجم قانون اساسی، هر نوع استقراض دولتی خواه از داخل و خواه از خارج، باید با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی می‌بود. برخلاف انتظار سران دو بانک و دولتیان طراح استقراض، مجلس به اعتراض برخاست. تجار ملی آن را نشانه‌ی درماندگی و تسلیم کشور و دولت دانستند و گفته شد که اگر وضعیت مالی دولت تا این اندازه وخیم است که ناچار به قرض شده، باید از سوی مجلس رسیدگی و راه‌حل محلی پیدا شود و بر امکانات خودی تکیه کنیم. [۲۵۰]

هراس ایرانیان از قرضه خارج و ضدیت آنان با این امر در صفحات روزنامه‌های پیشرو مشروطه‌طلب و ایران‌خواه منعکس شده است. روزنامه *ندای وطن* نوشت: «استقراض خارجه: اینکه به ظاهر خیلی موجب تکدر خاطر ایرانیان است و مثل کسی که از اژدها و افعی بترسد مردم ایران از استقراض خارجه وحشت دارند و انصافاً هم حق دارند. مردم ایران از ده سال به این طرف آثار مشئومه استقراض از خارجه را دیده‌اند.» [۲۵۱]

بحث‌های مجلس و محافل مشروطه‌خواه به پیشگامی تجار پیشرو و ملی‌گرا بر علیه استقراض از خارج، ضرورت تأسیس بانک ملی را پیش آورد.

بانک ملی اولین پیشنهاد تأسیس بانک ایرانی در سال ۱۲۶۹ق، به وسیله حاج امین‌الضرب، بازرگان معروف، به ناصرالدین شاه داده شد. تلاش بسیار اما بی‌حاصل امین‌الضرب در سال ۱۳۱۳ق هم به جایی نرسید. لایحه تأسیس بانک ملی در ۲۷ رمضان ۱۳۲۴ق به مجلس عرضه شد. به رغم نیت خیر مجلس و شور و شوق فراوان مردم کوچه و بازار، به ویژه زنان، تأسیس بانک سرنگرفت و تنها بر کاغذ ماند. به نظر می‌رسد به رغم ادعای زبانی تجار بزرگ در حمایت از تأسیس بانک ملی، آنها نیاز فوری و عملی به

چنین نهادی را احساس نکردند و یا شاید هم نداشتند. پیرامون علل به اجرا درنیامدن این پیشنهاد پژوهش درخوری صورت نپذیرفته است. دولت و دربار بر نمایندگان فشار آوردند، حالا که با استقراض از خارج موافقت نشد، باید تشکیل بانک ملی منوط به داشتن سرمایه باشد تا بتواند نیازهای مالی حکومت را تأمین کند. در جلسه ۱۶ صفر ۱۳۲۵ق مطرح شد هفته پیش جلسه‌ای در دربار منعقد گردیده در باب استقراض از بانک ملی یا از خارجه، آقایان از خارجه تصمیم گرفته‌اند. تقی‌زاده به سخن برآمد و گفت: «همه می‌دانند بانک ملی منشأ سعادت ملت است. بر فرض، بانک ملی تشکیل نشود ولی خطور دادن تصویب قرض از خارجه را خیال کفر است. آن وزیری که تصدیق می‌کند استقراض از خارجه را باید از خود و خانواده و هستی خود بگذرد.» [۲۵۲]

در جلسه ۱۸ جمادی‌الاول که باز هم مسئله بانک به میان کشیده شد. یکی از وکلا گفت: «اگر امنیت بود و مردم مطمئن بودند که پولشان از دست نخواهد رفت، حتماً سرمایه کافی را می‌پرداختند.» پس از اینکه میرزا آقا فرشی از نمایندگان آذربایجان مسئله ناامنی را پیش کشید و دولت را مسبب آن خواند، تقی‌زاده معترضان به جواب برخاست: «اگر کسی احساسات ملی داشته باشد، مسئله امنیت را پیش نمی‌کشد. اگر مردم بخواهند مملکت نجات یابد، باید با وجود ناامنی پول بپردازند تا بانک تشکیل شود و نباید دنبال بهانه باشند.» [۲۵۳]

میرزا آقا فرشی از تجار سرشناس تبریزی بود که ضمن ترقی‌خواهی ثروت قابل ملاحظه‌ای داشت. او به مثابه یک تاجر موفق و ترقی‌جو مسئله فقدان امنیت، به ویژه از جانب دولت را مطرح کرد. به نظر می‌رسد که در کنار بی‌میلی تجار، روشنفکرانی چون تقی‌زاده بودند که تأسیس بانک را به مسئله‌ای ملی - میهنی تبدیل کرده بودند و آن را عملی برای طرح مفهوم ملیت و ایجاد حب و شور ملی در سمت و سوی استقلال، در مقابل مداخلات مالی خارجی می‌دانستند. کم‌اینکه مسئله بیرون از مجلس، در صفحات روزنامه‌های پیشرو و انجمن‌های ملی پرشورتر از مجلس مطرح و پیرامون آن بحث شد. کسروی در شرح این جریان به تکانی که این امر به ایرانیان داد و آگاهی و شور ملی که ایجاد کرد بیشتر توجه دارد تا به خود تأسیس بانک. او از تحرک و شور میهن‌دوستی مردم کوچه و بازار و زنان در این موضوع اظهار خرسندی می‌کند، اما اضافه می‌کند وقتی موضوع تأسیس بانک با وام دادن به دولت گره خورد، فضا فرق کرد.

کسروی در گزارش خود از جلسه جمعه ۱۳ شوال بازرگانان پیشرو تبریزی و اعضای انجمن می‌نویسد: پس از بحث و سخن فراوان امر تأسیس بانک را مطلوب و مهم خواندند ولی با دادن وام به دولت «که بیشتر آن به کیسه بدخواهان توده خواستی رفت هم‌داستان» نبودند. و تلگرافی هم به تهران فرستادند که تبریزیان همه با تأسیس بانک ملی که اسباب استخلاص دولت و ملت است، همراهند اما آنچه در این باب می‌خواهند برخی تأمینات است. اول از همه بودجه مملکت باید اصلاح شود تا در آتیه حاجتی به استقراض جدید نشود و دوم اینکه تا قانون اساسی [منظور متمم] تصویب نشود، امکان تأسیس بانک نخواهد بود. اگر هم نیاز فوری مالی هست خود امنای دولت که از متمول‌ترین اهالی ایران هستند این وجه را تأمین کنند تا مملکت به خارجه محتاج نشود. [۲۵۴]

عدم اطمینان به دولت از سوی تجار، ریشه دیرینه در تاریخ ایران داشت. یاد مصادره‌ها و تصرف‌ها در حافظه تاریخی و تجربه پیشین ایرانیان که همواره از فقدان امنیت و مالکیت خصوصی در فغان بودند در اینجا هم رخ نمود. گرچه این امر به خواسته‌های پیشرو و منطقی‌ترین یافت اما خاطره تلخ بی‌اعتنایی به مالکیت و امنیت و مصادره‌های همیشگی حاکمان و صاحبان قدرت در زمان مشروطه هم سرایت کرد. آنها در تدارک تأسیس نظام جدیدی در برهه‌ای از تاریخ ایران بودند که با تجاوزهای متعدد و مداوم

به جان و مال و غصب مال و دارایی‌ها و غارت تنها یک‌سال فاصله داشت. مصدر دولت را هم عمدتاً کسانی چون ناصرالملک بزرگ مالک و دیگر اعیان و اشرافیت قاجار به دست داشتند. محققی در این باره می‌نویسد: «تجار در چنین مقطع زمانی نیاز عاجلی به تأسیس بانک ملی نداشتند و حتی در صورت ایجاد بانک باز هم به کارشناسان خارجی لایق و آشنا با نظام بانکداری جدید نیاز بود، در حالی که تا این زمان بانک شاهنشاهی به خوبی از عهده انجام امور مالی آنها برآمده بود و قادر بود نیازهای آن را برآورده کند.» [۲۵۵] بنابراین، شاید بتوان عنوان کرد که طرح تأسیس بانک ملی به تاثیر و تلقین منورالفکران آن روزگار عرضه و گسترش یافت و بیش از آنکه تجار کار آن را پیش برند و به سرانجام رسانند، آنان بودند که از آن برای پیشبرد امر سیاسی خود در بیداری و تحرک مردم به حس و غیرت ملی بهره گرفتند.

روزنامه رادیکال *صور/سرافیل* در ۱۴ شوال ۳۲۵ ق پیرامون بانک ملی به نکوهش تجار بزرگ برخاست و با تحریک غیرت وطن پرستی آنان خواست که نگذارند «تاجرباشی‌های ایران» کشور را به بازار «شیشه‌خرده‌های روس» تبدیل کنند و با دغل و تقلب حیات مملکت را با خرابی پول ایران به خطر افکنند. [۲۵۶] می‌دانیم تاجرباشی لقب نمایندگان و کنترل‌کنندگان انتظام امور تجاری شهرهای بزرگ ایران از سوی دولت روسیه تزاری بود که صرافی و انتقال پول وعمده صادرات و واردات را به دست داشتند. [۲۵۷] واقعیت این بود که مشروطه هم نتوانسته بود، امنیت لازم مالکیت و تجارت و معیشت مورد نظر تجار را تأمین کند، از این رو طرح تأسیس بانک ملی پیش از آنکه ضرورت اقتصادی ایجاد کند، امری سیاسی باقی ماند. سیدجمال واعظ ازلی رادیکال آن زمان هم در سخنان خود تجار را نکوهش و عنوان کرد: بانکی که آنها می‌خواستند برقرار کنند بانک ملی نبود بلکه یک بانک شخصی بود. [۲۵۸]

جریان مترقی و رادیکال مشروطه که انعکاس سنجیده نظریات اقتصادی خود را در آرای دهخدا در روزنامه *صور/سرافیل* عرضه می‌کرد، با تکیه بر «کمبود و قلت سرمایه» در ایران، ضرورت بانک ملی را مطرح کرد. همو بود که با قیاس بانک متکی بر سرمایه خودی و پیرو سیاست ملی، زیان امتیازاتی را برشمرد که بانک‌های خارجی به اعتبار کنترل امور مالی ایران به دست آورده‌اند. دهخدا مشکل اساسی اقتصادی ایران را کمبود سرمایه دانست و تأسیس بانک را در رفع آن، اساسی خواند. نویسنده‌ی *حبل‌المتین* هم به تجار هشدار داد که بی‌اتحاد آنها در مقابل بانک‌ها و تجارت خارجی که می‌تواند در قالب بانک ملی صورت گیرد، اقتصاد ملی رشد نخواهد کرد. نویسنده روشن‌ضمیر این نوشته تأکید کرد که تجار باید منافع عامه را در نظر بگیرند و پس از اخذ امتیاز بانک ملی از دولت با استخدام کارشناسان ماهر و آگاه امور پولی کشور را به دست گیرند. این موضوع هم مطرح شد که در کنار تهیه سرمایه، علم و تجربه نیز لازم است. [۲۵۹]

اما به رغم همه این حرف‌ها و پای فشاری‌ها از جانب عناصر رادیکال مشروطه، تجار بر اساس منافع آنی و عاجل اقتصادی خود عمل کردند. فقدان امنیت کاری آنان موضوع تازه‌ای نبود؛ ریشه‌ای دیرینه داشت و آنها هزینه‌گزافی در نبود آن پرداخته بودند و با بحث‌های نظری و شعارهای ملی، طرح بانکی که بودجه حکومت را تأمین کند قبول نیفتاد. سر جان ملکم، فرستاده هوشمند انگلیسی که به ایران آمده بود تا زیر و بم ما را شناسایی کند، تا راه گسترش همه‌جانبه نفوذ و تسلط انگلیس در ایران را تسهیل کند، می‌نویسد: تا زمانی که تجار ارتباطی با امور حکومتی ندارند و هیچ شغلی را از جانب دولت نمی‌پذیرند، از امنیت برخوردارند. وی می‌افزاید که چون تجار در گذشته رنج برده‌اند با احتیاط عمل می‌کنند. نه تنها در معاملاتشان محتاط‌اند، بلکه مثل دیپلمات‌های محافظه‌کار پیام‌های رمزی خودشان

را دارند و برای عده‌ی کمی ثروتمندان را بروز می‌دهند. [۲۶۰] کنت دو گوینو وزیر مختار دانشمند فرانسوی هم در این باره نکات قابل تأملی ابراز می‌دارد. وی می‌نویسد: «تجار در ایران بی‌هوده خطر نمی‌کنند و صرفاً در صورت «امنیت کامل» پول وام می‌دهند. دولت هم برای تأمین پول مورد نیاز خود از آنها وام می‌گیرد. [۲۶۱] تازه این مشاهدات بازمی‌گردد به نیمه قرن نوزدهم و به زمان مشروطیت با وخیم شدن همه‌جانبه و در ابعاد گوناگون، ناامنی برای تجار افزون هم شده بود. تعدی حاکمان به آزادی و امنیت تجار در دهه‌های پایانی سده نوزدهم و سوءاستفاده‌های متعدد آنها چنان گسترده بود که تجار به هیچ وجه به حکومت‌گران اعتماد نداشتند. «پیامدهای منفی صادره‌های خودسرانه، نقص تعهدات مالی و اخذ مالیات و اخذ آزادی خودسرانه» موجب زیان بسیار تجار شده بود. [۲۶۲] همین امر موجب شد که در کنار حضور آگاهانه نسبت به منافع و مصالح ملی، غالب بازرگانان ترجیح می‌دادند معضلات خود را با راه‌حل‌های فردی چاره کنند. حتی در آستانه‌ی مشروطیت برخی از آنان برای حفظ امنیت و سودآوری بیشتر به تابعیت خارجی تمایل داشتند و غالب ثروت خود را در خارج از ایران، قفقاز یا استانبول، نگه می‌داشتند. این عامل یعنی عدم امنیت و آزادی تجاری و نداشتن دورنما در شرایطی که نظام نوپا هم چندان استوار به نظر نمی‌رسید، علت اصلی سرنگرفتن کار بانک ملی بود.

در آخرین جلسه‌ای که درباره موضوع تأسیس بانک ملی به نحوی گسترده و جدی در مجلس مطرح شد، تقی‌زاده که با علل حذر تجار آشنا بود، آرای خود را در این باره ابراز کرد. در جلسه‌ی ۶ شعبان ۱۳۲۴ ق اظهار داشت: ترتیبات قدیمه‌ی بانک با ترتیبات حالیه خیلی متفاوت است. بانک و پول هر دو ضروری است. تأسیس بانک برای ملت و پول برای دولت. اما این دو را باید جدا از هم وارسید و چاره اندیشید. بانک را باید «اشخاص صحیح» مسلط بر «اصول علمیه» جمع شده تشکیل بدهند. وزیر تجارت هم باید پیش قدم و محرک این امر باشد. رجز خوانی و خطابه‌خوانی‌ها هم به جایی نرسیده و نتیجه‌ای نداده است. اینکه برخی می‌گویند برای این قبیل کارها زمان نیاز داریم، درست است ولی بیش از شش ماه است که همین‌طور سخن گفته می‌شود؛ اگر تا حال شروع کرده بودند نتیجه به دست آمده بود. اینکه می‌گویند: «عایدات دولتی داخل بانک شود» خطاست. برای تأمین پول مورد نیاز دولت هم ضروری است، کمیسیون مختلط از وزرا و وکلا و غیره تشکیل و علاجی کنند. ضمناً، در کنار تأمین پول برای دولت، مهم‌ترین کار برای نجات ایران، «ممیزی» امور مالی است.

تقی‌زاده بارها در جلسات مجلس یادآور مسئله بانک ملی شد. مثلاً، در جلسه ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ق ضمن درخواست اقدام برای «نظام ملی» و بهره‌گیری از شور مردم برای تأسیس قشون ملی، مسئله بانک ملی را مطرح کرد. گفت: «در خصوص بانک ملی که مکرر مذاکره شده و تمام وکلا تصویب نموده‌اند، خوب است این تصویب هم به فعلیت دربیاید و بدیهی است اجرای هر کاری هم با دولت است و باید اقدامات نمایند.»

بودجه

پس از اینکه طرح تأسیس بانک ملی کماکان روی کاغذ و در قالب سخنان شفاهی نمایندگان مجلس باقی ماند و با بی‌اعتنایی و عدم حمایت عملی تجار و صاحبان ثروت و مقابله بسیاری از مالکان و بازرگانان و صرافان بزرگ فراموش شد، نمایندگان مترقی که با درخواست‌های مکرر هیئت دولت برای پول و استقرار خارجی روبه‌رو بودند، به تأکید تقی‌زاده خواستار «ممیزی» دخل و خرج کشور شدند. مطابق اصل ۱۸ قانون اساسی «تسویه امور مالیه و تعدیل بودجه» در انحصار و اختیار مجلس شورای ملی قرار داشت. اصل‌های ۹۴ تا ۱۰۳ متمم قانون اساسی پیرامون امور مالیه عمومی بود. اصل ۹۴ هر

نوع مالیات را صرفاً با تصویب مجلس شورا قابل اجرا می‌دانست. تشکیل «دیوان محاسبات» که اعضای آن را مجلس تعیین می‌کرد، مأمور «معاینه و تفکیک مناسبات امور مالیه و تفریق حساب کلیه محاسبین خزانه» شناخته شد تا در هزینه و مصرف مقرر هر یک از اقلام مخارج مشخص نظارت کامل کند. مطابق اصل ۱۰۲ دیوان محاسبات باید کلیه محاسبات مملکت را با اظهار نظر تخصصی به مجلس شورای ملی ارائه دهد.

بیشترین مخارج آن زمان را دستگاه عریض و طویل دربار و مستمری‌های شاهزادگان متعدد و اعیان و مقربان دربار تشکیل می‌داد. تقی‌زاده در شرحی مستند و قابل تأمل بر این مخارج، جزئیات مستمری برخی اعیان، شاهزادگان دختر و پسر را آورده است. [۲۶۳] مثلاً، شجاع‌السلطنه ۱۱۵ هزار تومان مستمری سالانه داشت که حدود ۱/۵ (یک و نیم) درصد کل بودجه آن زمان بود. کمیسیون مالی مجلس که بر امر بودجه هم نظارت داشت به روایت تقی‌زاده مدت هفت ماه تمام با کار دائمی و جرح و تعدیل این «حقوق» و مستمری‌های غیرضروری خیل مفت‌خورهای دربار تا حدی بودجه را بر اساس درآمد و مالیات‌ها موازنه کرد. این عمل با مقاومت سرسختانه و بعضاً خشونت بار «مستمری‌خورها» روبه رو شد. لایحه‌ای تصویب شد که برای خود شاه هم حقوق مشخص تعیین کرد. این امر نارضایتی شدید شاه را برانگیخت. هزاران نفری از خدمتکاران، منشی‌ها، شتربانان و قاطرچیان، میرزا بنویس‌های کاخ و حرمسرا، خزانه، آشپزخانه، انبار، قورخانه، کارگاه و اصطبل توسط دربار، که حقوق آنها را به تأخیر انداخته بود، تحریک شدند. به آنها گفته شد که: «مجلس حقوق شما را تماماً حذف کرده و این بودجه سلطنتی که مقرر شده برای شخص شاه است». لذا همگی در وحشت از قطع نان خویش به میدان توپخانه ریخته و تحصن معروف زمان مجلس اول را برپا کردند. [۲۶۴]

خزانه تهی بود و دولت برای ضروری‌ترین امور، چون پرداخت به سربازان و کارکنان دولت در مانده شده بود. مجلس برای چاره‌اندیشی ناگزیر بود که هر جا ممکن بود صرفه‌جویی کند. وقتی مستمری و مواجب درباریان و بودجه دستگاه عریض و طویل سلطنت هم تا حدی کاسته شد، شاه و اطرافیانش برآشفتنند و بنای کارشکنی را گذاشتند. حقوق شاه به یک کرور تومان و بیست خروار گندم محدود شده بود، از این رو زیرکانه مسئولیت جمعی از حقوق‌بگیران خود را به دوش مجلس انداخت. تقی‌زاده در اعتراض در جلسه علنی مجلس به سخن برآمد: «همه می‌دانند که پادشاه را حقوق در مقابل خدمت می‌دهند و چنین فرض شود که یک کرور به شاه داده شده است. جریمه است که فقط مختصری را خرج کرده و باقی را برای ذخیره بماند و اجزاء و بیوات بی‌پا [بدون حقوق] شوند، بلکه گفته شد این سه قلم موضوع شود، الباقی همان یک کرور است که پارسال به بیوات داده شد و امسال هم باید داده شود. والا بازمی‌گویم که مخارج شخصی یک نفر بیش از دوازده هزار تومان نیست.»

سخنان علنی تقی‌زاده که در جلسه علنی مجلس دهم شوال ۱۳۲۵ق ایراد شد، خشم درباریان و اعوان و انصارشان را برانگیخت. بساط فتنه و آشوب در میدان توپخانه برپا شد. وقتی زنان حرمسرا و کارکنانشان در داخل ساختمان مجلس به اعتراض نشستند، در مجلس موضوع به بحث گذارده شد. تقی‌زاده صریحاً اظهار داشت «زنان شاه، مسئله مجلس نیست.» [۲۶۵]

تأکید اصلی تقی‌زاده بر نهادینه شدن تدوین و تنظیم بودجه کشور و کنترل بر هزینه و درآمدهای دولت بود. او بارها در جلسه‌های علنی بر ضرورت ارائه هر چه زودتر بودجه دولت به مجلس پای‌فشاری کرد. مثلاً، در مذاکرات جلسه ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۵ گفت: «بند می‌گویم آن فصل قانون اساسی که نوشته شده است باید پانزده روز قبل از عید، بودجه مملکتی به مجلس بیاید، کو؟ چرا کمیسیون مالیه مشغول کار نمی‌شود که بودجه به مجلس بیاید؟ چرا مشغول اصلاحات مالیه نیستند؟»

هشت روز بعد که دولت بودجه را به مجلس ارائه داده بود، باز از زبان او در مذاکرات می‌خوانیم: «بودجه مملکت بعد از چند ماه زحمت گفتیم و اصلاح شد» و در ادامه جزئیاتی از این بودجه را مورد ارزیابی و پرسش قرار داد. از سرنوشت دو فقره پول پرسید: سیصد و هشتاد هزار تومان اشرفی که دولت از خزانه برای مخارج فوق‌العاده گرفته بود، به اضافه پول‌هایی که از مردم گرفته شد تا به ارباب حقوق که از بودجه پارسال طلب داشتند، داده شود. مشخص نیست که این دو فقره پول چه شد. تقی‌زاده از وزیر مسئول پرسید: سرنوشت آن سیصد و هشتاد هزار تومان پول اشرفی چه شده و کجاست. و افزود: متأسفانه این روزها می‌شنوم که تقریباً شصت هزار تومان از آن پول بیشتر باقی نمانده، معلوم نیست به که حواله داده‌اند، آیا مطابق تدوین مجلس به مصرف صحیح رسیده و یا اینکه با این فلاکت و تنگدستی مملکت یک مرتبه صد هزار، صد هزار به این و آن داده‌اند. تأکید کرد که یک روزی مقرر شود تا وزیر مالیه در مجلس حاضر شود و صورتحساب این دو فقره را به مجلس عرضه کند. [۲۶۶]

نظارت بر تدوین بودجه‌ی کشور و نحوه‌ی مصرف و حذف مستمری‌های انبوه انگل‌های حکومتی و اعوان و انصارشان از جمله اقدامات مهم مالی مجلس اول بود. تقی‌زاده نقش مؤثر و فعالی در این زمینه ایفا کرد.

نشریه‌های زمان مشروطه

«مجلس مقدس شورای ملی، مجلس وضع قانون است. نه اشتغال به جزئیات. آن هم صحبت از روزنامه. آنهم توقیف. چه توقیف؟ توقیف کلی منع عمومی! ما تازه کوسه ریش پهن می‌شنویم! دولت مشروطه است، لکن قلم و زبان آزاد نیست. سلطنت مشروطه است، لکن مردم زیر فشار. این تناقض یعنی چه! این تضاد کدام است. . . می‌گویند اینها فضولی می‌کنند و زبان‌درازی می‌نمایند!! آقا جان! روزی که شما غیر از ظلم و استبداد، تصویری نمی‌کردید و از همه اوضاع عالم بی‌خبر بودید، *حبل‌المتین* [کلکته] داد مشروطیت می‌زد و دست و قلم و وقت خود را صرف پیشرفت این مقصود می‌کرد. کتابچه قانون نشر می‌داد، لزوم هیئت مقننه را می‌نوشت. حالا تازه، فضولی می‌کند؟! این کلمه‌ی نامربوط که از بقایای آثار خبیثه‌ی استبداد است، هنوز از زبان‌ها نیفتاده و از خاطرها محو نشده است!

امروز چشم سی کرور نفس ایران، بلکه تمام اهل عالم به مجلس شورای ملی دوخته‌اند و منتظرند نتایج صحیحه از این مجلس مشاهده نمایند. آیا صحیح است در جراید اروپا و آمریکا این خبر منتشر گردد که مجلس شورای ایران مذاکره در توقیف عموم جراید نموده‌اند؟ ... آیا جای این حرف‌ها در مجلس مقدس شورا است؟ آیا این کار تکلیف و کلا است. . . رسیدن به یک درجه‌ای از مراحل تمدن بدون روزنامه ممکن نیست. . . هر کس تصور کند یک ملت بدون روزنامه، ترقی می‌کند، در اشتباه بزرگ گرفتار شده است. حالا دیگر اختیار با شماست. این گردن ما و آن شمشیر شما. هر چه حکم کنید، اطاعت می‌شود.» [۲۶۷]

با دستیابی به فرمان مشروطیت، قریب ۷ دهه از انتشار اولین نشریه‌ی فارسی‌زبان درون کشور و قریب یک قرن از چاپ نخستین روزنامه‌ی سراسر فارسی‌زبان جهان در هند می‌گذشت. روزنامه‌های فارسی زبان چاپ خارج به مثابه عاملی خارجی از عوامل مثبت و محرک ترقی و ورود مفاهیم قانون‌خواهی به درون کشور بشمار می‌آمد. بر خلاف غرب که مطبوعات به عنوان وسیله ارتباط جمعی و ضرورتی یاری‌گر و اساسی در تحول ساختارهای نوین پذیرفته، تکامل و رشد یافت، در جامعه ما به عنوان عاملی بیگانه که ذهنیت استبدادی، اسطوره‌ای و دین‌خوی ما را برملا می‌کرد، دریافته شد. حرام-زاده‌ی زبان دراز و فضولی که آرامش و نظم سنتی و درونی ما را در هم می‌ریخت و خطاها و نواقص را

برملا می‌کرد. این عامل خارجی نافرمان و کافرنا به‌عنوان پدیده‌ای مزاحم و برهم زننده نظم اجتماعی و آگاهی انگیزاننده‌ی هرج و مرج و افسارگسیختگی «جماعت رعیت» مورد عتاب و نفرت صاحبان قدرت سیاسی و اولیای کنترل و اختیار دل و ایمان مؤمنین قرار گرفت. در غرب، به رغم حضور دیرپای سانسور میراث عصر تفتیش عقاید، با رشد و قوام مناسبات جدید سرمایه‌داری، مطبوعات به عنوان اولین گام‌های ایجاد، رشد و گسترش دانش و علوم اجتماعی و طبیعی، مقولات و تحولات زاینده آن و بیداری و آگاهی مردم در مشارکت به ساخت مدنیت نو پذیرفته شد. همه‌ی آن عوامل و پدیده‌ها، بیگانه و مخالف نظم و سامان جامعه پیش‌مدرن ما دانسته شد. در حالی که در فحواي آن مدنیت و در بستر آن تحولات، روزنامه به‌عنوان همراه و یاور پیشرفت و ترقی و ابزاری برای تبلیغ آن ایده‌ها در سطح عمومی شناخته شد، اما در ایران صاحبان قدرت آن را مروج فساد و هرج و مرج و اغتشاش تلقی کردند و با انواع ابزارهای بازدارنده به مقابله‌اش برآمدند.

به‌رغم این موانع، روزنامه به عنوان آفرینش عصر روشنگری و پراکندن ایده‌های نو در میان عامه، بیداری و پرورش افکار عمومی از جانب برخی منورالفکران ایران سده نوزدهم و عصر مشروطه شناسایی و بالنده شد. مطبوعات در درون کشور به عنوان صدا و پژواک حضور حاکمان به صحنه آمد و دولت‌مردان اصلاح‌طلب ضرورت آن را به «قبله عالم» قبول‌اندند. اما به تدریج صدای ملت، دردها، رنج‌ها و خواسته‌های آنان در گذر از مفهوم رعیت به مفاهیم مردم و ملت نیاز به پژواک حضور دیگری را مطرح کرد. اولین بار خارج از کنترل دستگاه سانسور ناصری نشریات فارسی زبان خارج برای فراهم آوردن بستر فرهنگی برای معرفی علوم و فنون جدید و تحرک و بیداری ملت آغاز به کار کردند.

بسیاری از اولین مفاهیم را همین نشریات در جامعه مطرح کردند. نهضت فرهنگی و مدرسه‌سازی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین خواسته‌های جراید فارسی‌زبان، موجب تحول و دگرگونی در تهران و تبریز و یکی دو شهر دیگر ایران شد. تا مدت‌ها خواندن روزنامه غیر دولتی «جرم» محسوب می‌شد. از این رو، در جامعه به جای روزنامه‌های بیدارگر و آزاد و مسئول، شب‌نامه‌ها منتشر می‌شدند. دوران مظفری شاهد اوج‌گیری این‌گونه رسانه‌های عمومی شد. رسانه عمومی پیش از آن ابزارهایی سنتی چون منبر و وعظ و تا حدی اجتماع در قهوه‌خانه و زورخانه بود.

برخی پژوهشگران، نقش روزنامه‌های عصر مشروطه، به ویژه روزنامه‌های چاپ خارج، را در تکوین آگاهی و تحرک سیاسی مردم به دلیل بی‌سوادی اکثریت جامعه ناچیز دانسته‌اند. بی‌تردید بی‌سوادی اکثریت مردم آن روزگار موجب جدایی میان آنان و منورالفکران روزنامه‌نگار و نشریات بود. اما ذکر دو نکته این ادعا را محل تردید جدی قرار می‌دهد. یکی این‌که مشروطه را همان چند هزار نفر باسواد و یا کسانی که به باسوادان دسترسی داشتند، مطرح کرده و پیش بردند. مشروطه حاصل تلاش هزاران نفر از مردم غالباً با سواد چند شهر اصلی ایران، به ویژه در تهران، تبریز، کرمان و رشت بود. ضمناً نباید فراموش کرد که روزنامه‌خوانی از دربار تا قهوه‌خانه و محافل جمعی مخفیانه و درون‌خانه‌ها از سوی باسوادان برای بی‌سوادان به شدت رواج یافت و به دسترسی گسترده‌تر اهالی شهرها به مطبوعات و مطالب مطرح شده در آنها انجامید. شیوه‌های ابتکاری نو و کارآمدی چون بهره‌گیری گسترده از کاریکاتور، تصویر، و جملات کوتاه امثال و حکم مانند، هم عامل مهم دیگری در رواج و تأثیر مطبوعات بشمار می‌آمد. کاریکاتورهای روزنامه‌هایی چون *ملانصرالدین* در ابعاد گسترده‌ای در خانه‌ی تبریزیان دست‌به‌دست می‌چرخید، و چالش و پرسش می‌آفرید.

نمونه دیگری از ابتکار مشروطه‌خواهان در ترغیب مردم به روزنامه آن بود که خواندن «مطبوعات مقدس» ملی از بالای منابر و مراکز وعظ و سخنرانی توصیه می‌شد، که مقاومت متشرعان و مؤمنان را

در برابر نزدیک شدن به نشریات سست می‌کرد. سیدجمال واعظ و ملک‌المکلمین و سایر وعاظ دگراندیش مشروطه‌خواه با نقل از «روزنامه مقدس حیل‌المتین» و دیگر نشریات مترقی، مردم را به خریدن و خواندن روزنامه به‌عنوان حرکتی ارجمند و فعالیتی معنوی خدایسندانه ترغیب می‌کردند. روزنامه از این زمان به بعد در حکم کرداری مشروطه‌طلبانه و تعلق به هواخواهان نظام نوین تبدیل شد. از سوی دیگر، موانع بازدارنده‌ی سنتی و سیاسی هم بیکار نشستند. سانسورچیان حکومتی از یک‌سو، و اولیای دین با نهی از منکرات مذهبی از سوی دیگر، به مقابله با مطبوعات مشروطه‌خواه برآمدند.

در زمان صدور فرمان مشروطه، هنوز وزارت انطباعات کنترل و نظارت بر نشریات را بر عهده داشت. در اصل سیزدهم قانون اساسی آمد: «هر کس صلاح‌اندیشی در نظر داشته باشد، در روزنامه عمومی برنگارد تا هیچ امری از امور در پرده و بر هیچ کس مستور نماند. معهداً عموم روزنامه‌جات تا مادامی که مندرجات آنها مخل اصلی از اصول اساسیه دولت و ملت نباشد مجاز و مختارند که مطلب مفیده و عامل‌المنفعه را همچنان که مذاکرات و صلاح‌اندیشی خلق را بر آن مذاکرات به طبع رسانیده و منتشر نماید و اگر کسی در روزنامه‌جات و مطبوعات برخلاف آنچه ذکر شده به اغراض شخصی چیزی طبع نماید یا تهمت و افترا بزند، قانوناً مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.»

به استناد این مدرک، روزنامه‌نگاران حق حضور در جلسات علنی مجلس و استماع گزارش و مذاکرات دولتی و اطلاع از جزئیات آنها را یافتند. در پی این امر، انتشار مطالب افشاگرانه و سیاسی پیرامون رویدادهای کشور گسترش یافت. مطالبی که غالباً فضولی و زبان‌درازی انگاشته و دربار و شاه، دولت و وزرا، مجلس و وکلا را به واکنش واداشت و ضمناً تقابل میان خود این نشریات را دامن زد. نحوه‌ی صدور امتیاز و حد و حدود آزادی مطبوعات در برهه دست‌خطی و صدور دست‌خط مشروطیت تا تدوین و تصویب نخستین قانون مطبوعات در مجلس، به نحوی به همان شکل سابق ادامه یافت. امتیازهایی که در ابتدا برای برخی نشریات چون تربیت، به ویژه مجلس و ندای وطن به رغم تأسیس نظام مشروطه کماکان از سوی شخص شاه صادر شد. پس از انحلال وزارت انطباعات و محول شدن نظارت بر مطبوعات به وزارت علوم، معارف و اوقاف بعدی، نظم و نظارت خاصی در اداره مطبوعات به وجود نیامد. در موارد مختلف، دخالت مستقیم شاه و دربار، دولت و وزرا و حتی مجلس و بعضاً انجمن‌های محلی و ایالتی را مشاهده می‌کنیم.

پس از صدور فرمان مشروطه دوران پرتلاطم و جدیدی در تاریخ مطبوعات ایران آغاز شد: دورانی پرشور، تجربه‌آموز و با ابعاد مطلوب و نامطلوب. مطبوعات با اتکا به موارد مندرج در قانون اساسی که آزادی مطبوعات را تأمین می‌کرد، به‌عنوان سخنگویان آزاد و مستقل نسلی جدید از روزنامه‌نگاران در مقابل نشریاتی رسمی و دولتی به صحنه آمدند که پیش از این صرفاً انعکاس صدا و خواسته‌های حکومت بشمار می‌آمدند.

در فرایند دسترسی به نظام مشروطه، و نیز در ماه‌های اولیه‌ی استقرار مشروطه، انبوهی شب‌نامه و نشریات مخفی و نیمه‌مخفی از جانب مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان منتشر و توزیع می‌شد. به دلیل خفقان و کنترل از جانب انطباعات و نظمیه‌ی دولتی، این نشریات و شب‌نامه‌ها مخفیانه دست به دست می‌چرخید. با آزادی نسبی ناشی از استقرار مشروطه، ضرورت وجودی آن گونه رسانه‌ها کم‌رنگ شد و جایش را به انبوه نشریاتی داد که تحت عنوان مطبوعات مستقل و آزاد منتشر می‌شدند. هرچند معدودی محفل و تشکل‌های مخفی فعال بودند که عقاید و انتقادات خود را کماکان از طریق شب‌نامه به اطلاع عموم می‌رساندند، در جلسات ماه‌های اولیه‌ی مجلس برخی از این شب‌نامه‌ها و اعلان‌های

اعتراضی مورد نقد و بررسی نمایندگان قرار گرفت. مثلاً، به چند جلسه ماه شوال ۱۳۲۴ ق اشاره می‌کنیم.

در جلسه ۱۵ شوال، سخن از «اعلان منتشره از معاندین» به میان آمد. حاجی سید نصرالله نماینده عضو جامع آدمیت اظهار داشت: چون صاحب اعلان مرتکب دو امر خلاف شده باید رسیدگی و نام او معلوم شود و به دو جهت تنبیه شود: «یکی آن که بر ضد مجلس اعلان منتشر نموده، دیگر آن که نسبت آن را به مجلس داده است». نماینده‌ی متشرع از مجلس تازه تأسیس می‌خواست که نقش دستگاه سانسور را بازی کند و کسی را که جرئت کرده اعلانی در انتقاد از عملکرد مجلس چاپ و توزیع کند به مجازات برساند.

چند روز بعد در ۱۹ شوال، سیدالحکما نماینده ملاکین تهران، ادامه‌ی سخن هم‌فکر خود را پی گرفت و پرسید: «در باب آن اعلان که پرپر روز صحبت شد، چه کردید؟» صنیع‌الدوله رئیس مجلس گفت: مدیر چاپخانه‌ای که اعلان را چاپ کرده آمد عذرخواهی کرد، گویا به حضرت عبدالعظیم رفته [پناه برده]. میرزا محمود کتابفروش ادامه داد و تأیید کرد که آری خود چاپخانه دار گفت: کیفیت جریان را خدمت میرزا سید محمد مجتهد گفته. مجتهد طباطبائی هم در ادامه گفت: آره طرف خودش پیش من هم آمد و عذر تقصیر خواست. به این ترتیب، برخی نمایندگان خود در سانسور آنچه چاپخانه منتشر کرده بود، شرکت مستقیم کردند و به نوعی جانشین سانسور چیان وزارت انطباعات شدند.

در این برهه، هنوز وزارت انطباعات سانسور همه‌جانبه‌ای بر نشریات، جز روزنامه‌ی مجلس، اعمال می‌کرد. به گزارش روزنامه *ندای وطن*، هم‌زمان با ورود نمایندگان آذربایجان و حضور تقی‌زاده که از مدتی پیش در تهران بود، لایحه‌ای دست به دست می‌چرخید، مشتمل بر این که آزادی قلم از ضروریات و لوازم قانون اساسی است و اگر قلم آزاد نباشد ابداً مشروطه نیست. در کشمکش بر سر تحمیل مشروطه‌ی «لفظاً و معنأ» که تقی‌زاده در آن نقش کلیدی ایفا کرد، آزادی قلم و نشر مورد تأکید قرار گرفت، به گونه‌ای که عملاً از ارائه اخبار روزنامه به وزارت انطباعات برای ممیزی خودداری می‌کردند. [۲۶۸] مخالفت با وزارت انطباعات ادامه یافت و نمایندگان در تقسیم‌بندی وزارتخانه‌های هشت‌گانه‌ی به رسمیت شناخته شده، عملاً وزارت انطباعات را کنار نهادند. به گزارش *روزنامه‌ی مجلس* [۲۶۹]، در جلسه ۱۷ محرم ۱۳۲۵ ق یکی از نمایندگان پرسید: در خصوص وزیر انطباعات قرار چه شد؟ چرا مزاحم می‌شود؟ و کلا گفتند: ما وزیر انطباعات نداریم و در کابینه بعدی آن وزیر حذف شد. دو هفته بعد، ششم صفر، مخبرالسلطنه هدایت به عنوان وزیر علوم و معارف مسئولیت امور مطبوعات را در وزارتخانه برعهده گرفت. تا یک سال بعد که قانون مطبوعات در پنجم محرم ۱۳۲۶ ق در مجلس تصویب شد، کشمکش بر سر آزادی نشر ادامه یافت. با برداشته شدن سد بزرگ نظارت و سانسور مطبوعات، انبوهی از جرایم مشروطه‌خواه در تهران و ولایات منتشر شد.

تقی‌زاده از همان ابتدای ورود به تهران و شرکت در جلسات مجلس بر آزادی مطبوعات تأکید و در صدر خواسته‌های خود مطرح کرد. در ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۴ در کشمکش با محمدعلی شاه و دولت بر سر «مشروطگی» نظام و خواست‌های هفت‌گانه‌ی انجمن تبریز، تقی‌زاده در تلگرافی به تبریز در تلاش به درخواست متحصنین تبریز در تلگراف‌خانه بر سه مبحث انگشت نهاد: پاسخگو بودن و مسئولیت وزرا در مقابل مجلس، ضرورت حذف وزارت گمرگات و کنترل آن به وزارت مالیه، و اهمیت آزادی بیان و مطبوعات به عنوان اعم پایه‌های اساسی مشروطه. [۲۷۰] می‌دانیم که چندی بعد، انحلال وزارت انطباعات رسماً اعلام شد.

در فقدان قانون منسجم مطبوعاتی و نحوه امتیاز و حد و حدود آزادی قلم، نشر و نشریات کماکان محور کشمکش‌های داخل و بیرون مجلس باقی ماند. در جلسه ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵، موضوع سانسور و محتوای مطالب روزنامه‌ها در جلسه علنی مجلس مطرح شد. شیخ حسین سقط فروش نماینده متشرع تهران، عنوان کرد: «امروز از اینجا حرکت نمی‌کنم تا مجازات روزنامه‌نویس‌ها معین شود. . . اگر به این ترتیب که روزنامه‌ها به وزیر و غیر وزیر هر چه می‌خواهند بنویسند جلوگیری نکنیم، به دولت و ملت خیانت کرده‌ایم.»

حاج سید نصرالله دیگر نماینده متشرع، جهت و اهمیت موضوع را از نقد بر سیاست‌ورزان به شریعت کشاند و گفت: «بیش از این در این موضوع حاجت به گفت‌وگو نیست، باید به دین مقدس اسلام بد گفته نشود و هرگاه نسبتی داده شد بر عموم مسلمانان فرض و متحتم است که آن نسبت را ارائه بدهند و نسبت دهنده به مجازات برسد. مجلس در حقوق شخصیه گفت‌وگو نمی‌کند.»

به نظر عضو جامع آدمیت وظیفه مجلس شورای ملی نه پرداختن به امور و حیثیت شخصی فردی و عرفی سیاست‌ورزان، بلکه مجازات کسانی است که به زعم او به دین اسلام نسبت ناروا داده‌اند. مجلس هم پس از اتمام حجت مانند سخنران متشرع بعدی، محرر سابق سید عبدالله مجتهد، دهان بست و قضیه را ادامه نداد.

متمم قانون اساسی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ تصویب شد. اصول ۲۰، ۷۷ و ۷۹، پیرامون مطبوعات و مواد ۲۲ و ۲۳ در چگونگی پست و تلگراف بود. در اصل بیستم، مطبوعات در حالتی که مطالب مضر به حال دین و شریعت و مخالف قانون نشر نکنند، آزاد شناخته شدند و در صورت تخلف به مجازات طبق قانون تأکید شد. در اصل‌های ۷۷ و ۷۹ به تشکیل هیئت منصفه برای محاکم مطبوعاتی و ضرورت اتفاق آرای آن در صدور رأی اشاره شد. پس از مجادله و کشمکش بسیار، سرانجام نخستین قانون مطبوعاتی مشروطه ایران در پنجم محرم ۱۳۲۶ق به تصویب مجلس رسید. این قانون ۵۲ ماده‌ای، ضوابط و حد و حدود برپایی و اداره مطبوعات را مشخص کرد. در تدوین اصول این قانون، دربار و شاه از یک‌سو و روحانیون و شریعت‌خواهان از جانب دیگر توانستند تا حد زیادی خواسته‌های خود را اعمال کنند و به کرسی بنشاندند. پای فشاری و مداخله‌ی جریان لائیک و رادیکال نیز در برخی اصول قابل رویت است، اما فضای کلی حاکم بر قانون حاکی از توان‌گیری روزافزون شریعت‌خواهان با همکاری سایر جریانات مدعی ترقی‌خواهی، چون کهنه‌کاران اصلاحگر قاجار و وکلای عضو جامع آدمیت بود. در ماده‌ی ۳۳ این قانون آمده است: مطالب جرایم آزاد است تا زمانی که با شریعت اسلام همخوان باشد. در ماده ۳۶ آن، توهین به پیشوایان اسلام جرم شناخته و شایسته‌ی مجازات معرفی شد. در سایر اصول برانگیختن مردم به بزهکاری، ارتشیان به نافرمانی، توهین به پادشاه، نوشتن مطالب مضر به اسلام و مسلمین، اهانت به سران کشورهای دوست و بی‌احترامی به دیپلمات‌های دولت‌های خارجی، انتشار اخبار محرمانه‌ی ارتش و مراجع قضائی از جمله جرایم مطبوعاتی شناخته شد.

مجازات هم طبق ماده‌ی ۴۴ تعیین و اداره آن بر عهده قوه قضائیه محول شد. این مجازات‌ها شامل جریمه‌ی نقدی، توقیف نشریه و مجازات مدیران مسئول روزنامه عنوان شد. روزنامه‌نگاران متعهد شدند پیش از آغاز کار خود در نشریات «التزام شرعی» و احترام و اجرای مفاد این قانون را مکتوب کنند. تصویب قانون مطبوعات با عکس‌العمل مخالف و نکوهش بسیاری از نشریات غیردولتی مواجه شد. روزنامه‌ی *مسالوات* در ویژه‌نامه‌ی مخصوص این مبحث و در مقالات و یادداشت‌هایی، به نقادی محتوای مواد و پیامدهای اجرایی آنها پرداخت. از جمله، در نوشته‌ای که احتمالاً به قلم تند و

طنزپردازانه‌ی سید محمدرضا شیرازی بود، آمد که از یمن توجه و ترحم، رحمت و عنایت قانون برآمده و کلای سرآمد عصر ما منبعده:

«قوانین جاری، دوایر منظم، مملکت آرام، رعایا شادکام، قشون مرتب، خزانه معمور، کبوتر و شاهین هم پرواز، گرگ با میش دمساز، دزد با قافله انباز، ظالم و مظلوم همراز، جاهل و عاقل هم‌آواز.» [۲۷۱]

که کنایه از خفقان قانونی ناشی از اجرای مواد قانون مطبوعات بود و فضایی که بعداً بر نشریات فارسی عصر مشروطه غلبه خواهد کرد. نویسنده از سازش قانونی میان مجلس و دربار برای آرام کردن جوّ به شدت بحرانی آن روزگار در خشم و با قلمی تند به فغان بود. اوج نارضایتی در روزنامه مساوات چند روز بعد در شماره‌ی ۲۱ با سرمقاله «شاه در چه حال است» منعکس شد. لحن هتاک، خشن و توهین‌آمیز این مقاله موجب شکایت شاه از روزنامه و مدیر آن شد. مساوات در شماره بعد، شماره‌ی بیست و دوم، مورخ دوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۶، شرح محاکمه‌ی مدیر روزنامه را به جرم نوشتن آن مطالب درج کرده است.

روزنامه‌های *حبل‌المتین*، *صوراسرافیل*، *ندای وطن*، روزنامه فکاهی *کشکول* نیز در اعتراض به محدودیت‌های قانونی جدید، مطالبی منتشر کردند. در همین جا اشاره شود که با بررسی مجموعه نوشته‌ها در نقد یا حمایت قانون مطبوعات، موافق یا مخالف آن کمتر نوشته‌ی تحلیلی و نقد اندیشه‌ورزانه و خردگرا در اصول این قانون و پیشنهادهای اصلاحی مشاهده می‌شود. قسمت اعظم نوشته‌ها عمدتاً ابزار مخالفت‌های سطحی و لفاظی‌های مرسوم بود. دخالت مستقیم و قیّم‌آبان‌های حکومت، نقش آمرانه‌ی مجلس، مداخله گسترده‌ی شریعت‌خواهان در ایجاد موانع در راه نشر آزاد از یک‌سو، و عدم شناخت اصول دموکراسی و آزادی‌های مدنی در فقدان انباشت تجربه و آشنایی بسیار محدود مشروطه‌خواهان و دست‌درکاران مطبوعات، از سوی دیگر بیش از آنکه ره‌گشا باشد، معضل‌آفرین شد و بر پیچیدگی‌های بحران افزود. فقدان تجربه روزنامه‌نگاری آزاد و مستقل، بر بستر سطح نازل معرفت و شناخت از وظایف و اختیارات رسانه‌های همگانی، هم از سوی مشروطه‌خواهان و هم از جانب مستبدین، متشرعین و مخالفین آزادی بیان و قلم و نشر، ناهنجاری‌های روزافزون مناسبات سیاسی - فرهنگی آن روزگار دو چندان شد. فضای ضد آزادی بیان و نشر تنها در دربار، شاه و مجتهدین و شریعت‌مداران خلاصه نمی‌شد. تنها در مجلس مشروطه نبود که گفته شد دولت مشروطه است، لکن قلم و زبان آزاد نیست، بلکه در انجمن رادیکال تبریز هم روزنامه‌ی *عدالت* تبریز را به جرم انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «زن و معارف»، که مورد اعتراض روحانیون بود، رسماً به دستور انجمن توقیف و مدیرش را به مجازات و زندان محکوم کردند.

برخی عناصر رادیکال و مترقی مشروطه انتشار روزنامه‌های بیدارگر و فرهنگ‌ساز را پیشه کردند، اما انبوه ۹۷ درصد جمعیت بی‌سواد جامعه مانع بزرگی در این حوزه بود. در این برهه، شاهد اوج‌گیری خلاقیت و ابتکار جرایدی چون *صوراسرافیل* به‌عنوان ارگان غیررسمی جریان لائیک و رادیکال برای بیداری و انگیزش تهری‌دستان شهر و روستا هستیم. صفحه طنز «چرند پزند» دهخدا، نه تنها میان باسوادان بلکه اقشار بی‌سواد جامعه پس از بارها بازخوانی در قهوه‌خانه‌ها و مراکز همگانی، دهان به دهان میان اهالی می‌چرخید و پرسش‌های بیدارکننده می‌آفرید. علاوه بر بیگانگی مردم با مطالعه و خواندن، و بیسوادی عمومی، مشکل دیگر پیشروان مطبوعات، هزینه سنگین نشر و اداره آن و بنیه‌ی اندک مالی آنان بود. اغلب این صاحبان مطبوعات، از توان و امکان مالی چندانی برخوردار نبودند، که به تعطیلی و جوان‌مرگی بسیاری از نشریات آن روزگار در همان چند شماره نخست انجامید. روزنامه *ندای وطن* در

سنجش زمانه به معضل نشریه‌داری آن عصر اشاره کرده است. [۲۷۲] از میان تعداد بسیار نشریاتی که ظهور کردند، تنها چهار روزنامه‌ی رادیکال مهم پایدار و مؤثر در تهران ماندند: *حبل‌المتین* تهران، *صوراسرافیل*، *روح‌القدس* و *مساوات*. در مورد ارتباط تقی‌زاده با این نشریات و معدودی دیگر، اشاره‌هایی در کارنامه‌ی مطبوعاتی و فعالیت‌های او در سمت و سوی آزادی‌نشر و بیان، لازم است.

تعامل تقی‌زاده با نشریات عصر مشروطه

حبل‌المتین یومیه‌ی تهران، توسط سید حسن کاشانی ازلی مسلک نماینده روزنامه و برادر مؤسس *حبل‌المتین* کلکنه به دلیل شتاب حوادث، تأخیر دریافت نسخه‌های روزنامه از هند، و تشنگی عمومی برای دسترسی سریع‌تر به اخبار رویدادها از ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق (۲۹ آوریل ۱۹۰۷) در پایتخت آغاز به نشر کرد. این روزنامه تا ۱۴ رجب ۱۳۲۷ (اول اوت ۱۹۰۹) به انتشار خود ادامه داد. گرداننده‌ی این روزنامه دارای افکار و آرای منسجم و رادیکالی در نهضت مشروطه نبود، اما در مجموع نشریه او را می‌توان در زمره مطبوعات پیشرو و مترقی و هم‌سو با جریان لائیک و رادیکال در غالب موارد دانست. او در مکتب معتبر برادرش روزنامه‌نگاری آموخته بود و در قیاس با سایر کسانی بود که با شور و علاقه یا به امید منزلت یا مقام و شهرت به نشریه‌داری روی آوردند، به گونه‌ای حرفه‌ای‌تر روزنامه خود را اداره می‌کرد. این نشریه به امر استقلال و هویت ملی کشور و ملت بیشتر ارج می‌نهاد تا آزادی و عدالت اجتماعی. سلسله مقالات افشاگر و بیدارکننده و جاندار آن پیرامون قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس در تقسیم ایران، نشریه را در این زمینه صاحب اعتبار کرد. همین مقالات بودند که مبنای نوشته‌های «کمیتة ایران» لندن در مقابله با سیاست‌های نزدیکی با روسیه و نیز محرک بخشی از کتاب *انقلاب مشروطه‌ی ادوارد براون* شدند.

حبل‌المتین تهران را چهار بار رسماً توقیف کردند. چند بار هم گرفتاری‌هایی چون حمله‌ی گروه‌های فشار به روزنامه رخ داد. مثلاً، در دهم ذیقعدہ ۱۳۲۵ق، هم‌زمان با گرد آمدن مخالفان مشروطه در میدان توپخانه و تدارک کودتای اول و ناموفق محمدعلی شاه علیه مجلس، عوامل استبداد و برخی مشروعه‌خواهان به دفاتر روزنامه‌های مترقی، از جمله *حبل‌المتین* حمله کردند و پس از غارت اموال آن، همه‌ی شماره‌های نشریه را از بین بردند. نخستین توقیف رسمی این روزنامه به بهانه نشر یک اطلاعیه لاتاری بود ولی دلیل اصلی توقیف انتشار سلسله مقالات افشاگرانه علیه دخالت مأموران دولت روسیه در امور داخلی و قضایی ایران بود. برای نخستین بار در همین زمان است که از توقیف و توبیخ مطبوعات در مجلس سخن به میان آمد و آقایان تحت لوای مقابله با تبلیغ لاتاری در *حبل‌المتین*، خواستار مجازات شرعی مدیر دگر اندیش و توقیف آن نشریه شدند. [۲۷۳] توقیف روزنامه چون بمبی در فضای تهران منفجر شد و راه افتادن سیل اعتراض عمومی مردم و سایر نشریات مترقی را برانگیخت. مردم و دست‌درکاران مطبوعات، همدردی و همیاری خود را با روزنامه و دست‌درکارانش اعلام کردند. واعظان مشروطه، ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ، در سخنرانی و وعظ خود در افشای استبداد و سانسور و در دفاع از آزادی بیان سخن‌ها گفتند. به استناد مطالب خود روزنامه، از شهرهای سراسر کشور هم تلگراف‌های متعددی در همبستگی و همدردی به دفتر *حبل‌المتین* رسید. این روزنامه در اولین شماره پس از انتشار مجدد، چند قلم از این تلگراف‌ها را منتشر کرد و همدردی اهل قلم، روزنامه‌نگاران و کارکنان و کارگران چاپخانه و جراید را با شور و شوق بسیار به اطلاع عموم رساند. اولین اعتصاب کاری ایران حول همین توقیف و همدردی با این روزنامه برپا شد. به قول این نشریه «از راه نوع پرستی و همکاری جراید شریفه‌ی خود را تعطیل [کرده] بلکه کلیه ادارات خود را محترمه نداشت نیز

تعطیل فرموده. . . قسم یاد کردند تا رفع توقیف نشود، شروع به کار نخواهیم کرد.» اعتراض عمومی جراید و اعتصاب کارکنان چاپخانه‌ها و مطبوعات، انتشار همه نشریات، از جمله نشریه مجلس را متوقف کرد. [۲۷۴] این حرکت اولین اعتصاب کارگری ایران که در عین حال نخستین اعتصاب عمومی مطبوعات در دفاع از آزادی بیان و نشر هم بود. موضوع را به مذاکرات مجلس شورای ملی کشانید و دولت مجبور شد انتشار مجدد *حبل‌المتین* را آزاد اعلام کند.

به استناد مذاکرات مجلس در تاریخ ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق، شیخ حسین سقط فروش «مدعی‌العموم» همیشگی شرعی مجلس که از گذاشتن لاتاری در فلان خانه و نشر اعلان آن در *حبل‌المتین* خبر داده بود، گفت:

«در اینجا روزنامه آزاد است ولی به شرط اینکه مخالف با کد (Code) نباشد و کد ما قرآن است. نباید روزنامه یا غیر آن مخالف او باشد. حالا که وزارت علوم می‌خواهند *حبل‌المتین* را از توقیف خارج نمایند، باید از تمام صاحبان جراید التزام بگیرند که اگر برخلاف قرآن چیزی نوشتند، توقیف ابدی باشد.»

در ادامه، حاج آقا امام جمعه تأکید کرد: شرع کسی را آزاد قرار نداده و خداوند هم زبان را آزاد خلق نکرده است. حدی از برای آن قرار داده است که نباید تجاوز کند. . . امروز هیچ چیز از برای مجلس مضرتر از این روزنامه‌جات نیست.

حبل‌المتین در شماره ۱۱۳ سال اول نوشت: دلیل واقعی توقیف که به بهانه‌های شرعی پوشانده شد، مقالات ضد روسی و به ویژه پناه دادن سفارت روسیه به ملک‌التجار، یکی از مجرمان دادگستری، بود. همان‌طور که آوردیم، این توقیف چهار روزه به اولین اعتصاب کارگری ایران منجر شد. روزنامه در غالب نوشته‌های خود از مواضع و عملکرد و کلای لائیک و رادیکال، به ویژه تقی‌زاده حمایت کرد. در کشمکش تدوین متمم، همان‌طور که نمونه آورده‌ایم، در مقابل مشروعه‌خواهی اهل شریعت ایستاد. روزنامه ماجرای بست‌نشینی مخالفان مشروطه را در حرم عبدالعظیم با لحنی تند و زبانی گزنده شرح داد. آنها را بدفهم و عامل شر و علیه نظام جدید خواند که «به نام روضه‌خوانی مجلس در مسجد جامع که مرکز شهر است منعقد کرده، خلق را به اسم حق، به طرف باطل دعوت» می‌کنند. به دست آمدن ششلول و قمه و استعمال آن در کشتن مشروطه‌خواه را نمونه‌ای از قصد اصلی آنها عرضه کرد. [۲۷۵]

تقی‌زاده در تأثیر *حبل‌المتین کلکته*، پیش از مشروطه، بر افکار تجددخواهی اولیه خود سخن گفته است. [ص ۲۷] در ارزیابی نوشته‌های *حبل‌المتین تهران* چند مقاله را با زبان و ادبیات سیاسی درون و بیرون مجلس تقی‌زاده همسو یافتیم که در تک‌نگاری جداگانه‌ی *حبل‌المتین* به آنها اشاره کرده‌ایم. اما موضوع روشن، حمایت نشریه از تقی‌زاده در زمان حکم فساد مسلک سیاسی صادره از مجتهدین و چند مورد دیگر که در متن کتاب آورده‌ایم، حاکی از روابط متقابل و تفاهم موردی آنان دارد. از تقی‌زاده چند مقاله و نامه در *حبل‌المتین‌های کلکته* و تهران سراغ داریم. مقاله «کشف الغطا» در شرح چگونگی پیدایش احزاب سیاسی در ایران و نقد بر مواضع اعتدالیون در صفر ۱۳۲۹ق، از آن جمله است. او در این نوشته اعتدالیون را سازشکارانی هم‌سو با خواست دولت‌های بیگانه روس و انگلیس می‌خواند که با بزرگ‌نمایی و غلو بیش از حد در مورد رادیکالیسم دموکرات‌ها، هویت و خصوصیات ملی‌گرای آنان را در اذهان عمومی مخدوش و منفی جلوه داده‌اند.

تقی‌زاده مقاله‌ای تحت عنوان «حقیقت وقایع جان‌گداز شمال» در روزنامه *حبل‌المتین کلکته* [۲۷۶] منتشر کرد که متن آن با نامه هفتم مندرج در کتاب «نامه‌هایی از تبریز»، نوشته‌ی او به ادوارد براون،

یکسان است. مقاله‌ی مربوط به عملکرد روس‌ها در شمال ایران است. پیش از چاپ این مقاله در *حبل‌المتین*، طی نامه‌ای به تاریخ اول فوریه ۱۹۱۲م نوشته را برای براون به زبان انگلیسی فرستاده بود. این نوشته در رساله معروف براون تحت عنوان «بحران/ایران» که افشاگر تجاوزات و تعدیات جنایتکارانه‌ی روس‌ها و همراهی انگلیس بود، اصلاحاتی را گوشزد کرده بود. نویسنده اوضاع ایران را روز به روز بدتر می‌یابد و می‌نویسد که تسلط روس‌ها در تمام زمینه‌ها قریب‌الوقوع و نابودکننده استقلال کشور است. به موضوع برخی دیگر نوشته‌های *حبل‌المتین* در دوران مجلس دوم در فصل مربوطه اشاره کرده‌ایم.

اما در مورد تقی‌زاده و مدیر *حبل‌المتین* تهران اطلاع مهم دیگری در دست داریم که شایان تأمل است. پس از بمباران مجلس و آغاز دستگیری و تعقیب‌های مأموران محمدعلی شاه، سید حسن کاشانی همراه میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، ملک‌المتکلمین، و بهاء‌الواعظین در باغ امین‌الدوله مخفی شدند. با پیگرد قزاقان شاه، دو نفر اولی دستگیر شدند و مطابق اسناد تاریخی، به قتل رسیدند. سید حسن کاشانی از مهلک جان به در برد و خود را به سفارت انگلیس رسانید و همراه هفتاد تن دیگر از مشروطه‌خواهان در باغ سفارت متحصن شد. وی همراه تقی‌زاده و دهخدا و دو تن دیگر، همان‌طور که در بخش استبداد صغیر آورده‌ایم برای تبعید به خارج رهسپار انزلی شد و از آنجا به قفقاز رفت. تقی‌زاده و دهخدا به اروپا رهسپار شدند و سید حسن در تفلیس ماند. پس از مدتی قصد عزیمت به کلکته، نزد برادرش مدیر روزنامه هفتگی *حبل‌المتین*، را می‌کرد. اما نامه‌ای از تقی‌زاده به تاریخ ۱۹ رمضان ۱۳۲۶ق به او رسید که از وی می‌خواست به جای کلکته روانه ایران شود. سید حسن در پاسخ نامه تقی‌زاده در ۸ شوال ۱۳۲۶ آمدگی خود را برای قبول درخواست تقی‌زاده اعلام کرد. [۲۷۷] سید حسن حدود ۷۰ روز بعد از ارسال نامه‌ی یاد شده، در محرم ۱۳۲۷ از قفقاز راهی گیلان شد و در آنجا به مجاهدینی پیوست که مشغول فعالیت برای احیای مشروطه بودند. دو هفته پس از ورودش، نخستین شماره *حبل‌المتین* رشت، شماره ۵۶، سال دوم، را در ۲۲ صفر ۱۳۲۷ق منتشر کرد. در این زمان انجمن ایالتی گیلان که پس از قتل آقابالاخان حاکم رشت کنترل شهر را به دست گرفته بود، *حبل‌المتین* را به مثابه ارگان غیررسمی خود برگزید. *حبل‌المتین* رشت پس از نشریات دوره استبداد صغیر که در تبریز انتشار یافتند، از جمله معدود جرایدی بشمار می‌آید که در بررسی تاریخ آن زمان از اهمیت تاریخی خاصی برخوردار است. این روزنامه مخفیانه به تهران و برخی نقاط دیگر ایران برده می‌شد و در ترغیب مردم برای احیای مشروطیت و مقابله با حاکمیت خودکامه‌ی محمدعلی شاه نقش مؤثری ایفا می‌کرد. نقش تقی‌زاده در ترغیب و اقناع سید حسن کاشانی به بازگشت به ایران و انتشار *حبل‌المتین* رشت در دوران استبداد صغیر از اهمیت تاریخی برخوردار است. *حبل‌المتین* رشت، از ۲۲ صفر ۱۳۲۷ تا اول رجب همان سال به مدت چهار ماه و نه روز، در مجموع ۷۴ شماره منتشر شد. کاشانی در مسیر حرکت اردوی شمال و فتح تهران اخبار فعالیت مشروطه‌خواهان را منعکس می‌کرد. در شماره ۵۸ این نشریه، انتقال دفتر روزنامه به تهران را به اطلاع خوانندگان خود رساند. انتشار در تهران با نشر مقاله‌ای در ضدیت با خرافات و رفتار اولیای مذهبی که ضدیت با اساس اسلام تلقی می‌شد، برای همیشه متوقف شد. در جای دیگر این کتاب به این موضوع اشاره کرده‌ایم.

در مذاکرات مجلس، ۲۲ رمضان ۱۳۲۵ق، موضوع سانسور و مجازات روزنامه‌های *حبل‌المتین* و *صوراسرافیل* مطرح شد. اسدالله میرزا به تلگرافی از «انجمن قفقاز به جناب تقی‌زاده» اشاره کرد که در آن آزاد شدن روزنامه‌ی *حبل‌المتین* درخواست شده بود. سید نصرالله گفت: «بنابر حکم مجلس مقدس، روزنامه *حبل‌المتین* توقیف است. هر کس مدعی است حاضر شود، محاکمه شود». حاجی سید نصرالله،

عضو فعال جامع آدمیت، هر زمان که در خصوص تقابل با آزادی بیان و قلم بحث می‌شد، خواهان توقیف و جلوگیری از کار روزنامه‌نگاران مستقل و ترقی و مقابله با آنها می‌شد. این نماینده هر زمان نیاز به مقابله با آزادی خواهان داشت صفا خفه‌کن «مقدس» را به دنبال مجلس و احکام صادره می‌بست تا حساب دست مخالفان آید. پس از چند اشاره از سوی وکلای دیگر، سید نصرالله مجدداً تأکید کرد: «من ملاحظه نمودم این آرتیکلی [مقاله] که در آن درج بود، علاوه بر توهین، بعضی ضررها امروزه به جهت این مملکت داشت، لذا من ایراد کردم». آقا شیخ حسین سقط فروش متشرع هم در دنباله سخن هم‌فکرش گفت: «آن روز که مذاکره‌ی حبل‌المتین شد، همه گفتند مقصر است، من می‌گویم غیر از [تاکید بر آزادی مذهب، تقصیر پلتیکی کرده است. پس نه این است که تقصیر ندارد، توقیف او از روی حق بود. بدین سان غالب وکلای مجلس به جای پرداختن به معضلات اصلی پیش روی جامعه و نظام مشروطه، مشغول مجازات اهل قلم بودند. اما روزنامه‌نگاری تازه آزاد شده از بند سانسور پیشین، قصد تسلیم و خاموشی نداشت.

حبل‌المتین تهران پس از فتح تهران با مشکل سانسور و توقیف از همان شماره ششم مواجه شد. این بار شریعت خواهان بر اساس منعیات دینی به سراغ نشریه آمدند. سرمقاله شماره ششم تحت عنوان «ذافسدالعالم فسدالعالم» به قلم سید نورالدین خرقانی پسر سید اسدالله خرقانی [۲۷۸] با اشاره به تاریخ ایران باستان، نوشت: ایرانیان چندین بار با هجوم بیگانگان استقلال خود را از دست دادند، اما: «بدترین موقعی که شرف قومیت و استقلال ایران را مضمحل و نابود ساخت، همان وقتی بود که قومی از باربار [بربرها] وحشی‌های جزیره‌العرب و بادیه‌نشینان... عربستان... بر ایران حمله آورده و اینک هزار و سیصد سال است که نژاد ایرانی می‌خواهد پشت خود را از زیر بار سنگین خرافات آنان خالی نماید.» سپس با اشاره به استقلال طلبی و مبارزه ایرانیان با اعراب مسلمان به دوره معاصر رسید که قهرمانان حریت و دلاوران آزادی دعوی نیکنامی بر عالمیان می‌نمایند: «بدبختانه پاره‌ای از کهنه‌معتقدان اوهام، هنوز چنان تصور می‌کنند که با این طلوع آفتاب تمدن و ترقی و تابش شمس حریت و سعادت، اهالی بیدار ایران هنوز وجود آنان را در عالم واقعی می‌نهند... به واسطه‌ی تدریجات و تلبی‌سات و مردم‌فریبی می‌خواهند بر سر مردم سوار شوند.»

نویسنده در ادامه‌ی مقاله از «علما نمایان» که «در هر بلد دکان خدا باز کرده» و به «معاونت چند نفر محکمه‌گردان‌ها، احکام اسلام را ملتیس و مردم را رنگ کرده» و «شصت سال در کنج مدرسه زیسته، عاقبت پس از فراغت به اسم مشروعه‌بازی، عوام ناس را القاء نموده و از جاده ترقی و تعالی امم حیه [املل زنده] خارج می‌نمایند»، سخن گفت. اینان را ظالم خواند که به لباس دین درآمده و تحت عنوان‌های متفاوت و متعددی حضور دارند: «آقا شیخ... موذن و آقا سید... سجاده‌کش» و... نمونه با نام را هم مطرح کرده از قربان علی زنجانی به عنوان نماد «شرارت و خیانت آخوند» نام برد. زبان و لحن تند این مقاله غوغایی برپا کرد و مدیر روزنامه را به دادگاه کشاندند. *ندای وطن*، تحت عنوان «محاکمه قانونی مدیر حبل‌المتین» گوشه‌هایی از ماجرا را به دست داده است. [۲۷۹] دادگاه حکم کرد که روزنامه ۲۳ ماه توقیف باشد. پس از این رویداد مدیر نشریه، دیگر در مطبوعات عصر مشروطه نقشی نداشت و مدت کمی بعد درگذشت.

محمد امین رسول‌زاده روزنامه‌نگار قفقازی که در جلسات دادگاه *حبل‌المتین* حضور داشت [۲۸۰]، در گزارش خود برای روزنامه «ترقی» قفقاز [۲۸۱] با عنوان «توقیف حبل‌المتین» نوشت: به موجب فرمانی از سوی وزارت معارف، شماره ۶ *حبل‌المتین* ضبط گردید و جلو انتشار آن را گرفتند. «همه تقصیر محرر بیچاره» این بود که نوشته بود، هزار و سیصد سال است که ایرانیان می‌خواهند پشت خود

را از زیر بار سنگین خرافات عرب‌ها خالی نمایند. مخبر فقفازی افزود: به دلیل این‌که نوشته بودند «شریعت خرافات» است، شورش صورت گرفت و خواستار مجازات نویسنده مقاله گردیدند. «صدرالعلما از اعضای مجلس فوق‌العاده پیشنهاد کرد نویسنده آن هم مثل شیخ نوری به دار کشیده شود»، اما برخی دیگر مانع شده و خواستار محاکمه بر مبنای قانون شدند. رسول‌زاده در خاتمه نوشت: رویه مقابله «انتقام‌جویانه» بود در حالی که دولت باید قانون را با اعتدال اجرا کند. راه‌حل منطقی این بود که همان شماره ششم نشریه توقیف می‌شد ولی انتشار روزنامه متوقف نمی‌شد. مدیر روزنامه را هم بدون محاکمه و محکومیت قانونی توقیف نمی‌کردند. زیرا او یک روزنامه‌نویس ساده‌ی دگراندیش است، نه جانی است و نه خائن. دولت نباید به هر مورد جزئی دست‌چاچه شود. [۲۸۲]

درباره روابط و هم‌صدایی برخی دیگر نشریات زمانه به ویژه صوراسرافیل با تقی‌زاده در جای دیگر کتاب سخن آورده ایم.

تقی‌زاده و انجمن‌ها

«اینکه گفته می‌شود هرج و مرج است بنده تصدیق ندارم که هرج و مرج باشد این انقلاب ملی است به هواخواهی مجلس... از این انقلاب و هیجان ملی که امروز هست و اسمش را هرج و مرج گذاشتند، معلوم گردید که ملت می‌تواند حفظ حقوق خود را نماید.»

سیدحسین تقی‌زاده، مذاکرات مجلس ۲۰ ذیقعد ۱۳۲۵ (۲۶ دسامبر ۱۹۰۷)

کارنامه تقی‌زاده در مجلس اول، بدون سنجش حضور و رابطه انجمن‌های دوران این مجلس ناقص خواهد بود. پیش از پرداختن به این رابطه تأمل بر چند موضوع بسیار روشنگر است.

واژه و پیشینه انجمن

انجمن در فارسی به معنای گرد آمدن و مجلس برپا کردن به کار رفته است. [۲۸۳] با گسترش زندگی شهری در ایران و گرد آمدن مردم به منظور مشورت در امور، به مفهوم انجمن برپا کردن به کار می‌رفت. گذشته از انجمن‌های مذهبی شیعه و یا دگراندیشان غیر مسلمان، که در برخی شهرهای بزرگ ایران همچون محافل و تشکیلات برپا می‌شد، اصناف دوره قاجار نوعی شبه‌تشکیلات برپا کردند که شعبه‌ای از بوروکراسی اولیه شهری بود. البته این انجمن‌ها داوطلبانه و بر اساس رضایت و میل اعضای خود تشکیل نشدند؛ بیشتر بر مبنای دستور و اداره از بالا، توسط عوامل حکومت برای کنترل امور بازار سامان یافته بودند و هیچ شباهتی به تشکل‌های همتایان اروپایی خود نداشتند. تشکیل گروه‌هایی برای تأدیه مالیات و پیشبرد مقاصد حکومتی، موجب پیدایش و شکل‌گیری نخستین انجمن‌های صنفی در ایران شد. فلور می‌نویسد: «وضع اصناف در دوره‌ی قاجار گواه آن است که اعضای صنف صرفاً انجمن‌هایی بوده‌اند، که افراد آن پیوند سستی با یکدیگر داشته و وظیفه‌شان هموار کردن راه جمع‌آوری مالیات و نظارت حکومت بر زندگی اقتصادی بوده است» [۲۸۴] بنابراین پژوهش، این سازمان‌های صنفی بیش از آنکه در تثبیت حقوق اعضای خود باشند و از نظر سیاسی بر حکومت تأثیر گذارند، به‌عنوان ابزار حکومتی برای تنظیم و تسهیل خواسته‌های حاکم، از اعضای صنف کاربرد داشتند. گرچه با شیوه‌های سنتی، اعضای صنف خود را در مقابل حاکمیت به نوعی کمرنگ و ناکارآمد حمایت می‌کردند، با پیشکش و رشوه و سهم دادن به شاه، حاکم، و داروغه، و مجتهد امکان ادامه کار برای اعضای صنف خود را میسر می‌کردند. رؤسای صنف رابط چانه‌زنی با مراجع قدرت به شمار می‌رفتند. در برخی موارد معدود چون احتکار گندم

و آرد و یا کیفیت ارزاق عمومی، کم‌فروشی یا گران‌فروشی پای این سازمان‌های صنفی به صحنه و کشمکش سیاسی هم کشیده شد، اما این امر روند غالب نبود، و نقش و نشانی از آنچه در عصر مشروطه به‌عنوان انجمن سیاسی یا صنفی تثبیت شد، نداشتند.

حضور گسترده‌ی اصناف در بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس و پای‌فشاری در دستیابی به دست‌خط مشروطه، این تشکل‌های نامنسجم صنفی را به عرصه سیاسی وارد کرد. به قول کسروی، برخی از این اصناف تصور می‌کردند که کار مجلس شورا کنترل بازار و حمایت از آن در امر پایین آوردن هزینه و قیمت مایحتاج اولیه‌ی زندگی است. تبلیغ و عاظم مشروطه‌خواه که با وعده ارزانی و فراوانی ارزاق عمومی مردم را به هواداری از مشروطه فرا می‌خواندند، در این بدفهمی سیاسی مؤثر افتاد. در ماجرای جذب و روی‌آوری گسترده تهی‌دستان شهری در ماه‌های اولیه کار مجلس، از این عامل مهم نباید گذشت، که در ماه‌های پایانی کار مجلس موجب روی‌گردانی و بی‌اعتنایی مردم کوچک و بازار نسبت به سرنوشت مجلس و مشروطه شد. به خصوص از آن زمان که با تبلیغ همه‌جانبه شریعت‌خواهان، مجلس مرکزی برای تدوین قوانین غیراسلامی و یا لامذهبی قلمداد شد. عامه عمدتاً درد نان و سختی معیشت داشتند، از این رو در آغاز به مشروطه عنایت نشان دادند. شریف کاشانی در گزارشی از باغ سفارت و متحصنین گزارش می‌دهد: هر کدام از اصناف جدا جدا چادر خود را برپا داشته و به زبان عوامی خود تابلویی نوشته و در بالای بساط خود آویخته‌اند که معین باشد آنها از چه صنف‌اند. شعارها حاکی از سطح فهم آنها از مشروطیت بود. [۲۸۵] اعضای این گروه‌های صنفی، افراد عامی و زحمتکش نهضت را تشکیل دادند.

فکر مشروطگی از عنصر روشنفکری برخاست. برخی در نقش اصناف در مشروطه اغراق کرده‌اند. در مسیر آگاهی‌آفرینی بود که اصناف به تشکیل انجمن‌های تراز نو خود در دوران مجلس اول توفیق یافتند. قریب سی نماینده‌ی اصناف در مجلس اول حاکی از تأثیر و حضور آنها در این مرحله آغازین جنبش است. انجمن خاصی هم به نام «انجمن اصناف» تشکیل شد و روزنامه‌ای که بعداً *بامداد* نام گرفت، منتشر کردند. [۲۸۶]

در بسط معنای «انجمن»، برخی آن را با «شورا» همسان یا همراه خوانده‌اند. شورا واژه‌ای عربی و قرآنی به معنای شور و مشورت است. این واژه گرچه ریشه و پیشینه در اعراب صدر اسلام داشت، اما استعمال کاربرد آن پس از پیدایش اتحاد شوروی در ایران گسترده و همه‌گیر شد و سپس از طریق جریان‌های سیاسی چپ و یا حتی مذهبی استفاده شد. در عمل، برخی جریان‌های سیاسی چپ در فضای دین‌خوی جامعه در بهره‌برداری ابزاری از شورا، تجمع و جلسات مردم را به «خواست و دستور الهی» ربط دادند. [۲۸۷] همین محقق می‌نویسد، آنچه مردم به نحو طبیعی در آغاز مشروطه به وجود آوردند و سال‌ها پس از سر کار آمدن رضا شاه ادامه یافت، «انجمن» بود. برخی از پژوهشگران در تعریف و تمجید و اوصاف اغراق‌آمیز، انجمن‌های زمان مشروطه را نوعی الگوبرداری از شوراهای انقلاب ۱۹۰۵ روسیه خوانده‌اند. [۲۸۸] ضمن پرهیز از یک‌جانبه‌گری و اغراق، بی‌گمان اخبار و بحث‌های و اشاره‌های نشریات فارسی‌زبان چاپ خارج، از رویدادها و تحولات نهضت‌های سیاسی روسیه، عثمانی و یا حتی فرانسه به میان فعالان سیاسی درون کشور راه و نفوذ یافته بود. ناظم‌الاسلام کرمانی از رهبران «انجمن مخفی»، از موثرترین تشکل‌های آستانه‌ی نهضت مشروطه، در سخنان اولیه‌ی خود به قیام مردم روسیه برای آزادی اشاره می‌کند. [۲۸۹]

به رغم نشانه‌های محدودی، برقراری ارتباط بین انجمن‌های دوران مشروطه با شورا و حکومت شورایی نوع روسی، چندان سامان استواری ندارد. محقق با طرح دو مآخذ موجود در این زمینه ضمن

جلب توجه ما تأکید می‌ورزد که چندان اعتباری برای این استدلال در شواهد تاریخی به دست نمی‌آید. یکی از آنها *خاطرات ناصح‌زاده*، میرزا جواد ناطق، است. سخنگو و فرستاده انجمن تبریز می‌نویسد: هنگامی که از سوی انجمن مأمور به ولایات شدم در سفر دیلمان هر روز در مسجد به منبر می‌رفتم و مردم را با منافع حکومت شوروی آشنا می‌کردم. [۲۹۰] احتمالاً ورود این اصطلاح به خاطرات ایشان حاصل ذهنیت بعدی نویسنده از واژه‌ی حکومت شوروی و پس از انقلاب اکتبر روسیه و تأثیرپذیری ایرانیان از رویدادهای آن انقلاب است. دیگری، مقاله‌ای است از جلیل قلی‌زاده در یادآوری سفر ۱۹۰۹م به آذربایجان که می‌نویسد: امروز من آن سفر را به خاطر آوردم و به یاد رفقای آزادی‌خواه و شوراطلب خود افتادم. [۲۹۱] این استنادها که عمدتاً ناشی از ذهنیت نویسندگان در دوره‌های بعدی و در زمان نوشتن خاطرات بوده، چندان روشن نمی‌کند که زمان مشروطه مقصود انجمن‌ها و یا «رفقای شوراطلب» چه بوده است. از این رو وصل کردن آنها به مفهوم شورا در ذهنیت شوروی‌گرایی بعدی، چندان اعتبار در زمانی تاریخی ندارد.

در این گفتار به روند تحول و محتوای تشکل و محافلی که خود را پیش از دوران معاصر ایران و مشروطه انجمن می‌خواندند، کاری نیست. سخن از مجامع سیاسی یا فرهنگی - اجتماعی است که همزمان، و عمدتاً پس از صدور دست‌خط مشروطه در تهران و برخی نقاط ایران برپا شد. در واقع، مجامعی برپا کردند تا نمایندگان بخش وسیع و اکثریتی بزرگ از مردم ایران را که نه خود به مجلس شورا دسترسی داشتند و نه برگزیدگانشان به آن راه یافتند، گرد هم آیند. به رغم دستاوردهای ارجمند مجلس اول که در این کتاب هر جا لازم شد برشمرده‌ام، باید تأکید کرد که مجلس مشروطه نه نماینده اکثریت مردم، جماعت «رعایا»ی ایران، بود و نه به آزادی و حقوق فردی و اجتماعی آنان چندان عنایت عمیقی داشت. خواست نمایندگان، برپایی قانون بود. مهار نظام خودکامه و قانونمند کردن آن خواست مرکزی مشروطه‌طلبان و مجلس بود. دموکراتیک کردن قانون، امری بود که شاید می‌توانست بعدها مطرح شود. اما مردمی که در طی قرون و اعصار از بی‌عدالتی و نابرابری به ستوه آمده بودند، دیگر صبر و قراری نداشتند و وقتی به مجلس راه نیافتند، تازه بیشتر عوامل تعدی و اجحاف خود را همچنان بر مسند قدرت یافتند، ناچار به تشکل‌های بیرون از مجلس توجه و انجمن‌های خود را برپا کردند، و یا به محافلی که از خواسته‌های مستقیم و فوری آنان حمایت می‌کرد و یا مدعی آن بود، پیوستند. صدای فعالان «رعایا» در مذاکرات مجلس شورا هم شنیده شد:

«سبحان الله ما وکیل انتخاب کردیم که در مجلس شورا حقوق مغضوبه ما را از دست ظالمین بی‌رحم باز ستاند. هیچ وقت احتمال نمی‌دادیم که وکیل بتواند حقوق حقه ما را به ظالمان ببخشد. . . اگر پیشتر از این می‌توانستیم دادی بزنیم، فریاد بکنیم، تظلمی نمائیم. حالا دیگر نمی‌توانیم نفس بکشیم. اگر بیشتر بدون سند حقوق ما را می‌بردند، حالا با سند می‌برند که وکلای مجلس چنین رای داده‌اند. اگر بگوئیم وکیل خائن است می‌گویند مخالف مجلس شده‌اید.» [۲۹۲]

چند سال پیش از مشروطه نیز تشکل‌های مخفی و یا نیمه‌سری به نام انجمن تشکیل شده بود. محفل روشنفکری ایرانیان تبعیدی استانبول را میرزا قاجان کرمانی و یارانش، آن‌گونه که در نامه‌نگاری او با ملکم خان نشان می‌دهد، برپا کردند. یکی از محققین به نقش میرزا قاجان کرمانی در پایه‌گذاری انجمن سری در کرمان اشاره می‌کند. [۲۹۳] ضمناً، می‌دانیم که قاتل ناصرالدین شاه، میرزا رضا کرمانی، با محفل ازلی استانبول مرتبط بود و چندی هم در آن شهر زیست. جریان تشکیل انجمن «اتحاد اسلام» در استانبول به زعامت سید جمال‌الدین اسدآبادی هم در برگ‌های تاریخ ثبت است. رد و تأثیر بایبان در

تشکل‌های مخفی زمان قاجار را می‌توان جسته و گریخته پی گرفت. فرمانده پلیس ناصرالدین شاه هم سخن از «دسته‌های ناراضیان» از طرز حکومت شاه و صدراعظم رانده، که عمدتاً بایی‌اند و به ترویج افکار خود همت گماشته و «به تقبیح و تخطئه تعدد زوجات و رشوه‌خواری و اجحافات شاه و عمال وی آغاز نمودند.» [۲۹۴] همزمان با تشکیل محفل روشنفکران تبعیدی در استانبول و در ارتباط با روزنامه‌ی *قانون* و گروه *اختریان/استانبول*، محفل بیداری در تهران توسط عوامل حکومتی شناخته شد و اعضای آن را دستگیر و زندانی کردند. میرزا قاجان کرمانی در همان نامه‌های تبعیدش به تدارک تشکیل انجمنی به هواداری از *روزنامه قانون* در استانبول اشاره می‌کند. از انجمن مخفی در اصفهان، متشکل از واعظین نامدار ازلی مشروطه‌خواه هم خبر داریم، که *روزنامه غیبی* را منتشر و *رویای صادق*، *خواب نامه*، مکالمه گویانه معروف بیدارگری را منتشر کرد که نوشته‌ای در نفی خرافات و تعصب و افشای استبداد است. [۲۹۵]

در دهه پیش از مشروطه، شب‌نامه‌های مخفیانه‌ی متعددی از جانب مخالفین حکومت منتشر می‌شد که نشان می‌دهد محافل مخفی چندی وجود داشته‌اند. یکی از این شب‌نامه‌های نسبتاً منظم «*لسان‌الغیب*» بود که با چاپ ژلاتینی توسط کمیته سری تهران، ۱۳۱۹ق، متشکل از یحیی کاشانی، حسن رشیدی، و چند تنی دیگر که به باورهای بایی-ازلی می‌شناسیم، انتشار یافت. این محفل علیه امین‌السلطان، اتابک، و مستبدین دربار افشاگری می‌کرد. اینان بودند که چندی بعد روزنامه مخفی *غیرت* را منتشر کردند. درباره محفل و انجمن‌های مخفی و نیمه علنی پیش از مشروطه بایبان ازلی در کتاب دیگری مفصل پرداخته ایم. محفل «*علیهم*» تبریز که تقی‌زاده و یارانش برپا کردند، نیز یکی از شمار همین شبه تشکل‌های مخفی بود.

یکی دیگر از انجمن‌های مهم که همزمان و اندکی پیش از مشروطیت، در همدان به وجود آمد «مجلس عواید عمومی همدان» بود که شاید بتوان آن را اولین تجربه و تمرین دموکراسی انجمنی و محافل شورایی علنی ایرانیان در تاریخ معاصر دانست. [۲۹۶]

انجمن فوائده همدان، به مدت شش ماه، از پانزدهم جمادی‌الاول (۴ ژوئیه) تا ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ق (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶م)، فعالیت کرد. در واقع، برخلاف تصور رایج تاریخ‌نگاری مشروطه که از کنار این تجربه انجمنی گذشته‌اند، آن را باید نخستین انجمن مردمی دوران مشروطه نامید. طبقات و گروه‌های اجتماعی مذهبی متفاوتی برای اولین بار به نحوی مسالمت‌آمیز در کنار هم به بحث و اخذ تصمیم پیرامون مسائل مهم سرنوشت‌ساز خود پرداختند. در این مجلس، وکلای اصناف در کنار تجار و بازرگانان بزرگ، نمایندگان اقلیت‌های مذهبی ارمنی و یهودی در کنار مسلمانان، پیروان تصوف و دسته‌هایی چون صفی‌علیشاهی، در کنار متشرعان نشستند و بدون خشونت توانستند نقش مؤثری در بهبود وضع زندگی و دفاع از حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود در مقابل دولت و زورمداران منطقه ایفا کنند. انجمنی برپا شد که در طول شش ماه چنان فضای تحت سلطه‌ی استبداد و مطیع و فلاکت‌زده‌ی حیات شهری همدان را دگرگون کرد که نخستین نماینده‌ی ولایات در مجلس شورای ملی، حاج شیخ محمدتقی معروف به اسم بامسمای وکیل‌الرعا یا را انتخاب کرده و به رغم میل مستبدین و متعصبین، ملاکین، و برخی علمای منطقه، به تهران فرستاد. وکیل مترقی و رادیکالی که برای اولین بار در تاریخ ایران معاصر و شاید تا چندین دهه بعدی، نخستین کسی بود که در جلسه علنی مجلس شورای ملی و در صحنه سیاست ایران، بحث حق رأی زنان را به میان کشید و با دفاع از حقوق اصناف، دهقانان و مردم تهی‌دست شهری نام نیکی از خود به یادگار نهاد. [۲۹۷]

وقتی مجلس مشروطه برپا شد، اکثریت جمعیت ایران بیرون از چرخه سیاست مشروطگی قرار گرفتند. دهقانان و روستاییان و عشایر که بیش از ۸۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، در تقسیم‌بندی شش‌گانه طبقاتی - صنفی آیین‌نامه انتخاباتی، عملاً نه در رأی‌گیری و نه به عنوان وکیل جایی در مجلس اول نیافتند. آنچه تحت عنوان سهمیه «ملاکان و فلاحان» تعیین شده بود، عملاً با اعمال نفوذ ملاکین و امکانات مالی و نظامی متنفذین محلی، آنان بودند که خود را به‌عنوان نماینده روستاییان جا زدند و به مجلس راه یافتند. قرار بود عوامل ستم و تعدی و بهره‌کشی به روستاییان از حقوق و منافع آنان در مجلس شورای ملی دفاع کنند!!! عملکرد مواضع و کارنامه کل مجلس در ارتباط با مسئله ارضی و دهقانی و معضلات روستاییان به خوبی نشان داد که این افراد نماینده چه کسانی بوده‌اند. گرچه مجلس اول مشروطه پیشروترین مجلس تمامی دوران حیات آن مجلس تا سال ۱۳۵۷ بود، اما نه تنها در زمینه‌هایی چون سهم دهقانان از زمین، تعدیل آن در مقابل مالک، مالیات مستقیم بر دارایی مالکین و تأمین و حفظ حقوق اجتماعی روستاییان گامی برداشت، بلکه مخالفت‌های همه-جانبه‌ی وکلا در مذاکرات مجلس و تدوین قوانین حاکی از جهت‌گیری و گرایش کلی مجلس به سود مالکین بود. الغای رسم تیول که امری مترقی به شمار می‌آمد و در مورد آن سر و صدای بسیاری برپا شد، در عمل سهم دهقانان از زمین و بهره‌برداری از آن را دست‌نخورده باقی گذاشت و عمدتاً بر نحوه‌ی وصول و ارسال مالیات به دولت تمرکز کرد:

«رعایا به مجلس راه نیافتند که هیچ، مالکان بر کرسی نمایندگان تکیه زدند. در توصیه این امر بارها گفته‌اند: انقلاب مشروطه از آن شهرنشینان بود و رعیت نقشی نداشت. اما از یاد می‌برند که اصلاح مالکیت و ستم ارضی - از نیمه دوم سده نوزدهم - اساسی‌ترین اشتغال فکری متفکران و مخالفان در انقلاب بود.» [۲۹۸]

همین پژوهشگر به درستی تأکید می‌کند که مجلس مشروطه نه به آزادی‌های اساسی به مفهوم آزادی وجدان، اندیشه، و بیان و مساوات میان همه شهروندان، از جمله ایرانیان غیرشیعه معتقد بود، و نه با درخواست‌های رادیکال آنان سازگار بود.

به قول یکی از نمایندگان مجلس، ملت هنوز اطمینان حاصل نکرده که کارش با طرف مقابل تمام شده یا نه، در واقع فلک‌المعالی در مذاکرات علنی مجلس اشاره می‌کرد به این‌که هنوز با حضور و دخالت همه‌جانبه شاه خودکامه و مستبدین در عرصه دولت مشروطه، تکلیف حقوق مردم روشن و استوار نبود.

بسیاری بر حضور و نقش انجمن‌ها به‌عنوان عامل هرج و مرج تأکید کرده و مداخله آنها در اوضاع سیاسی و فشار بر مجلس و دولت و دربار را «فضولی» و «اغتشاش» نامیده‌اند. برخی از این افراد کل عنصر انجمنی دوران مشروطه را یک‌دست وانمود کرده و با یک نگرش کلی و غیرمنصفانه درباره‌ی آنها قضاوت کرده‌اند. بی‌شک، بسیاری انجمن‌ها در بستر جهل، بیسوادی، تعصب و کژفهمی‌های موجود زمانه، برخی مردم کوچه و بازار، و یا به قول معروف عوام، ملعبه و ابزار دست سیاست‌بازان و میوه‌چینان فرصت‌طلب شد. اما نمی‌توان آن را ملاک سنجش کلی کارنامه انجمن‌ها قرار داد. در زمانی که عناصر رادیکال و آزادی‌طلب پیشرو و بخش وسیعی از مردم امکان حضور در صحنه سیاست را نمی‌یافتند، چه باید می‌کردند؟ مجلس تجسم اصلی مشروطه نه تنها با حضور و خواسته و آمال آنان سازگاری و همراهی نداشت، بلکه در چند مقطع هم‌وغم خود را مقابله و حذف فیزیکی و سیاسی آنان قرار داد، کار تا آنجا پیش رفت که مجلس تحمل حضور دو سه نماینده رادیکال و لائیک با گرایش سوسیال دموکراتیک، چون تقی‌زاده، را در درون خود نداشت و اخراج آنها را در دستور کار قرار داد. در بستر چنین

وضعیتی، دو راه بیشتر نداشتند؛ یا باید با تشکل خارج از مجلس، مخفی و زیرزمینی به فعالیت و اقدامات قهرآمیز روی آورند که معدودی چنین کردند و به عنوان عامل خشونت در عصر مشروطه و حضور در مجلس شورای ملی نکوهیده شدند و یا باید با تشکل‌های علنی و از طریق انجمن‌ها حضور و خواسته‌های خود را اعلام می‌کردند.

نه می‌توان کل کارنامه‌ی انجمن‌های متفاوت و گاه متضاد را یکدست و همسان دانست و بر مبنای رویکردی تک بعدی و یکسویه پیرامون آنها به قضاوت کلی و مطلق نشست، و نه می‌توان بر مبنای عملکرد و آرای برخی اعضای یک انجمن و چند رویداد خاص، تمامی حیات سیاسی و اجتماعی و تاثیر و عملکرد همه اعضای آن انجمن را محل تردید قرار داد و محکوم کرد. نگرشی از این دست، ساده‌لوحانه، تقلیل‌گرا و دور از انصاف و اعتدال پژوهشی و قضاوت تاریخی بوده و ضمن رواج بدفهمی و کژاندیشی، امکان شناخت جوانب چندگانه‌ی پدیده و عملکرد تاریخی انجمن‌ها را در شرایط زمانی و مکانی آن دوره محدود می‌کند.

باید در نظر داشت که این تنها اپوزیسیون و فعالان سیاسی رادیکال، و یا به قول برجسب‌های رایج «تندرو و افراطی» نبودند که انجمن تاسیس کردند. در اوج کشمکش‌های سیاسی مجلس اول، همه گونه انجمن‌سازی و یا بقولی «انجمن بازی» رواج یافت. حتی محمدعلی شاه و درباریان مخالف مشروطه هم انجمن‌های خود را برپا کردند. در واقع، برای هر کاری حتی کوتاه‌مدت و گذرا نیز انجمن تاسیس می‌شد. تقی‌زاده در *خاطراتش* از قریب ۱۴۴ انجمن یاد می‌کند. [۲۹۹] ملک‌زاده تعداد آنها را ۲۰۰ ذکر می‌کند. کسروی حضور ۱۸۰ [۳۰۰] انجمن را نکوهش می‌کند. شریف‌کاشانی نوشت که «انجمن آل محمد» محفل درباریان بود. [۳۰۱] به عبارتی، در زمانی که محمدعلی شاه علناً مخالفت خود را با حضور انجمن‌های مشروطه طلب اعلام و مداخله آنها را در امور سیاسی نادرست و تعطیلی‌شان را می‌خواست، خود با انجمن‌های مخالف مشروطه مرتبط بود و آنها را مشمول همه‌گونه حمایت مالی و سیاسی قرار می‌داد. انجمن آل محمد، در واقع متشکل از روحانیون مخالف مشروطه و هوادار شیخ فضل‌الله نوری بود. «انجمن فنوت»، محفلی بود که برای خنثی کردن و مقابله با فعالیت‌های انجمن آذربایجان توسط آذری‌های مخالف مشروطه مقیم تهران تشکیل شد. «انجمن اسلامیه» تبریز که روزنامه‌ای هم به نام «ملا عمو» علیه مشروطه منتشر می‌کرد، توسط علمای طرفدار محمدعلی شاه در تبریز برپا شده بود. «انجمن داد و اتحادیه قاجاریه» در ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق توسط شاهزادگان و درباریان مخالف مشروطه راه افتاد و روزنامه‌ای به نام «قاجاریه» نیز به طرفداری دربار منتشر کرد. [۳۰۲] «انجمن حاجی سید محمدعلی همت‌آبادی» در تبریز، به گفته کسروی، بر آن بود که اگر باده‌خواری با ریش نتراشیده دیدند با او امر به معروف کنند. کار این انجمن چنان بالا گرفت که ماجرای آن در مجلس شورا مطرح و دستور تعطیل شدنش صادر شد. [۳۰۳] کار به جایی رسید که یکی از شیوخ آن دوره به تمسخر می‌نویسد: «... هر جا نگاه می‌کنی فرنگی‌مآب و در هر گوشه شهر می‌بینی تعدادی از کسب و کار دست کشیده و در نقطه‌ای دور هم جمع شده اسم آن را انجمن گذارده‌اند و برای هر انجمنی هم اسمی گذارده‌اند. انجمن صدق، انجمن صفا، انجمن رجاء، انجمن وفا، انجمن ادب، انجمن نصب، انجمن طلب، انجمن حدت، انجمن عزت، انجمن غیرت، انجمن فیروز، انجمن نورو. . .» [۳۰۴]

پی می‌بریم که نه تنها انجمن‌ها از نظر ترکیب اعضا، برنامه و روش کار و اهداف اصلی و فرعی‌شان یک‌دست نبودند، بلکه در عمل هم متفاوت رفتار می‌کردند. به رغم ادعای غالب آنها در دفاع و پشتیبانی و حمایت از قانون اساسی و مجلس شورا، برخی از آنان در تعارض با موازین مشروطگی قرار داشتند.

گاه به جای پارلمان در منطقه عمل می‌کردند: مثال مجلس عواید محلی همدان، انجمن تبریز، انجمن رشت و گاه رابط مجلس با مردم و ابزار بسیج و متشکل کردن فعالیت‌ها در جهت حمایت از برخی آرا و وکلا در مجلس بودند. برخی حافظ منافع گروه یا محله، یا همشهری‌ها و یا صنفی خاص بودند. بعضی مذهب و ایدئولوژی خاصی را نمایندگی می‌کردند. تعدادی از انجمن‌ها هم حافظ نظام سنتی، شاه و دربار بودند. برخی دیگر پای‌بندی به احکام مذهبی را در نظر داشتند. خود عامل و ابزار امر به معروف و نهی از منکر جامعه می‌شمردند. تعدادی برای رقابت و حتی تخریب سایر انجمن‌ها برپا شده بودند.

گاه حضور فعال عنصری مستبد و مخالف با ماهیت مشروطه در انجمن‌ها، ابزار تخریب و کژروی‌های فراوان شد. مثلاً ارشدالدوله که مدتی نیز در کنار امیربهادر رئیس سواران سلطنتی کار کرده بود، در «انجمن مرکزی» به ریاست رسید. ذهنیت و عملکرد مستبد ارشدالدوله به درگیری او با مشروطه‌خواهانی چون ملک‌المتکلمین کشید و از انجمن مرکزی اخراج شد. اخلال و تخریبی که در این برهه از او سر زد بی‌تردید به پای انجمن‌های مشروطه‌طلب و رادیکال نوشته شده است. او پس از بمباران مجلس در روزهای منحوس و پرانده آن دوره، از عوامل مؤثر اجرایی و اداری دستگاه میرغضبی محمدعلی شاه در باغشاه بود.

این نمونه‌ها را ذکر کردیم تا روشن شود که نمی‌توان همه رویدادها و کاستی‌های دوره‌ای از تاریخ را به نام چند انجمن مشروطه‌خواه نوشت و ضرورت حضور مدنی تشکل‌های مردم برای فعالیت و حضور و نظارت سیاسی-اجتماعی و فرهنگی را از بنیان نفی کرد. برخی انجمن‌ها فرهنگی بودند، چون انجمن جراید، انجمن معارف و برخی صنفی چون انجمن مستوفیان و انجمن معماران، تعدادی هم‌ولایتی‌های مقیم تهران بودند، چون انجمن تفرشیان که محمد مصدق هم عضو آن بود، یا انجمن معروف و با نفوذ آذربایجان در تهران و انجمن برادران دروازه قزوین. برخی دیگر اقلیت‌های مذهبی بودند چون اتحادیه بنی‌اسرائیل و انجمن‌های ارمنی و زرتشتی و بابی. انجمن‌های مدافع شاه و دربار و حافظ منافع اعیان و اشراف هم بودند، چون انجمن سردارها، انجمن خدمت. حتی برای پیشبرد امر کشاورزی «انجمن فلاح» برپا شد. برای سوادآموزی و گسترش علوم «انجمن سواد اعظم» تأسیس کردند. . . مختصر این‌که، هر کدام از این انجمن‌ها و تاریخ ایجاد و فعالیت و تحولات آنان را باید جداگانه و مشخص بررسی کرد تا بتوان به ارزیابی دقیق و همه‌جانبه‌تر در کارنامه‌ی انجمن‌های دوران مشروطه دست یافت.

تقی‌زاده می‌نویسد: «کم‌کم در همه بلاد ایران انجمن‌هایی برپا شد، تقریباً مثل مجلس ملی در همه کاری دخالت می‌کردند و مراکز انقلاب شده و به شکایات از دست مستبدین و خوانین و اعیان و علما و ملاکین رسیدگی کرده و فقرا را حمایت می‌نمودند. کم‌کم در قصبه‌ها و بعضی ولایات مانند آذربایجان و گیلان و در دهات بزرگ نیز انجمن‌هایی پیدا شد و تقریباً منتهی به هرج و مرج می‌گشت. مجلس شورای ملی خود را پیش یک کار واقع شده یافت که به هم زدن آنها محال بود، لذا مجبور شد برای قوت خود و استرضای ولایات و هم برای رفع خودسری‌ها و بی‌قاعدگی‌های انجمن‌ها و برابر حذف انجمن‌های قصبات و دهات، قانونی برای انجمن‌های ایالتی و ولایتی نوشته و ترتیب دهند. این قانون از روی قانون فرانسه و مخصوصاً قانون همان انجمن‌ها در الجزایر اقتباس شد.» [۳۰۵]

دهقانان و روستاییان را مزاحم و فضول در امور «مشروطه شهری» دانستند و خواستار تعطیل انجمن‌های آنان شدند. از سوی دیگر، زنان هم که حدود نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند، نه تنها نماینده‌ای در مجلس نداشتند بلکه با گردهمایی و محفل‌هایشان، تحت بهانه «رواج فساد و فحشا»

از همه سوی مخالفت کردند. شرح مفصلی از برخی انجمن‌های زنان در کتاب ازلیان ایران آورده ام، که از تکرار آن در اینجا پرهیز می‌کنم.

محقق برجسته مشروطه در مسیر عیب‌جویی از کارنامه انجمن‌ها و توجیه علل مخالفت خود، مدعی شده که وکلای مجلس اول «تجسم عمده‌ی طبقات اجتماعی» بودند، در حالی که می‌دانیم اکثریت انبوه جمعیت ایران فاقد هرگونه نمایندگی و حضوری در مجلس بود. [۳۰۶] در واقع، زمانی که مجلس تجسم عمده‌ترین طبقات اجتماعی و بیانگر خواسته‌های آنان نشد و آزادی‌خواهان و دگراندیشان و نامسلمانان به رغم حضوری معدود و کنترل شده در ترکیب آن، از پیشبرد خواسته‌های خود باز ماندند، انجمن‌های راه، به‌عنوان ملجأ، پناهگاه و تجسم آمال و آرزوهایشان برپا کردند. به قول یکی از پژوهشگران، صحنه انقلاب را از مجلس به این تشکل‌های مدنی و محفل‌های عمدتاً جوشیده از میان عمومی‌ترین احاد اجتماعی منتقل کردند. همین معترضین نوشتند که: «رعیت انقلاب کرد تا نمایندگان رعایا به مجلس بروند و نه غاصبین مال ملت. یا به خیال تان مردم نمی‌دانند و ثوق‌الدوله‌ها چقدر مال از مردم صرف کرده‌اند و امروز و کیل مشروطه شده‌اند؟ این نمایندگان همانانند که مردم علیه‌شان برخواستند...» [۳۰۷]

بی‌شک نقش مثبت برخی انجمن‌های دوره اول مشروطه در بسیج و متشکل کردن مردم و ترویج خواسته‌های دموکراتیک، تمرین و مشارکت در سرنوشت سیاسی کشور حتی در حمایت همه‌جانبه از مجلس و تأثیر در تدوین اصول متمم قانون اساسی، تجربه ارزنده‌ای در تاریخ معاصر ایران بوده است. ضمن این که، نمی‌توان از نقشی که برخی اعضای این انجمن‌ها در ایجاد هرج و مرج و افراط و تفریط‌های عصر مشروطه ایفا کردند، گذشت و آنها را نادیده انگاشت. بسیاری از اعضای این انجمن‌ها مردمانی ستم کشیده بودند که تعدی به حقوق فردی و اجتماعی‌شان را با تمام وجود لمس کرده و با سری پرشور و اراده‌ای مصمم خواهان بهبود وضع خود و جامعه بودند؛ طبعاً شور بسیار و آگاهی سیاسی نازل در فقدان نهادهای قانونی و نبود انباشت تجربی در تمرین دموکراسی، در رفتار و اقدامات آنان بی‌تأثیر نبود. اما چه باید می‌کردند که کماکان در خانه نشسته تا عده‌ای که قرن‌ها بر سرنوشت‌شان حکم رانده بودند همچنان به فعالیت و تعدیات خود ادامه دهند؟

از زبان ثقة‌الاسلام روحانی تبریز می‌خوانیم: «... کارها بسیار منقلب و پریشان است. دهات به هم خورده و رعیت سرپا ایستاده. ملاک نه خیال سر بریدن داشتند و ندارند و نه از ملک خودشان دست برمی‌دارند. رعیت نجیب و مؤدب مهذب قانون‌دان از مدرسه پاریس درآمده درس «آنارشستی» خوانده، نمی‌خواهد چیزی [به مالک] بدهد. انبار را غارت می‌کند، مباشر [او] را جواب می‌دهد.» [۳۰۸]

همین روحانی شیخی در نامه دیگری در نکوهش اخراج میرزا حسن مجتهد روحانی و مالک بزرگ، از شهر تبریز توسط مشروطه‌خواهان نوشت: «توکرها و عمله» با «طایفه سوسیالیست» قاطی شده و «نزدیک است خانه ایمان خراب شود». مخالفت و اعتراض دهقانان علیه مالکین که گاهی گندم و گاهی خود مالکیت املاک و گاهی حضور و دخالت علما را بهانه کرده و «اسباب توحش» فراهم آورده‌اند. روزگار ناجوری است و سرانجام آشوبی که اینان دامن زده‌اند این است که «دهاتیان ابدأ تمکین بر ارباب نکرده مالیات نخواهند داد.» [۳۰۹]

تقی‌زاده در جلسه مجلس به کنایه و زبان طنز خاص خود در حمایت از اقدام دهقانان در دفاع از حقوق خود، گفته بود: «گویا این باشد که ارباب‌ها و ملاکین می‌خواهند سرهای رعایا را ببرند و آنها سرشان را در وقت بریدن عقب می‌کشند و این تحمل به سرکشی تعبیر می‌شود... [مالکین] در املاک خود سلطنت مستبده می‌رانند، جریمه می‌گیرند، چوب می‌بندند، تنبیه و همه‌گونه سیاست و بگیر و ببند، بزن و بکش به کار می‌اندازند و بر جان و مال و ناموس و عصمت دهاتیان دست‌درازی کرده و

مسلط شده‌اند و هرگز مسئول اعمال خود نیستند. . . [در حالی که] روستائی که نه ماه تمام خودش و خانواده‌اش و عیال و اولادش در زیر آفتاب کار کنند و غرق عرق شوند و محصول به عمل آورند، هر ساله همه را به علاوه دار و ندار و جُل و پلاس خانه را همه در وجه نقصان ناپذیر حضرت مالک‌الملک دوباره و سه باره بپردازند و در هر دفعه مباشرین قبض نداده بگیرند و دفعه دوم باز مطالبه کنند و عاقبت مجبور به فرار کردن به بادکوبه و قفقاز نمایند. اینها هستند که اولاد وطن ما را به هند و قفقاز و عثمانی ریختند و سالی سیصد هزار نفر را مجبور به رفتن به خارجه می‌کنند.» [۳۱۰]

در واقع، نقه‌الاسلام در نقد و نکوهش سخنان تقی‌زاده در مجلس بود که در آن نامه به مستشارالدوله وکیل دیگر تبریز در مجلس شورا اشاره می‌کند: مالک خیال سر بریدن ندارد ولی رعیت «قانون‌دان از مدرسه پاریس آمده» خیالات آنارشیستی دارد و انبار غلات احتکار شده را غارت می‌کند و مباشری را که برای چندمین بار درخواست سهم مالک را دارد، جواب رد می‌دهد. می‌دانیم که انجمن تبریز در مقابله با روستاییان و دهقانان فرمان داد مأمورینی باید به دهات روند تا جلوی سرکشی رعایا را بگیرند. واقعه دهقانان قره‌چمن و سرکوبی و کشتار آنان و اخراج شیخ سلیم از انجمن در همین ارتباط در تاریخ ثبت شده است. [۳۱۱]

در مجلس، اکثریت وکلا، روستائیان را شورشگر و هرج و مرج‌طلب و غاصب اموال مالکان خواندند. آنها را نافرمانانی نامیدند که حق مالکانه و مالیات نداده و از اطاعت سر می‌پیچند. تقی‌زاده ا به گواهی مذاکرات مجلس به دفاع از حقوق زارعین و نقد و مقابله با مالکین و خودکامگان محلی برخاست و خواستار حمایت روستاییان و مجازات عاملین تجاوز و تعدی و برکناری حکام مستبد محلی شد. تقی‌زاده خود، در وصف بلایایی که در دوران مشروطه بر سر دهقانان ماکو آمد، اشارات قابل تأملی دارد. در شرح دوران مجلس دوم و زمان تبعید اجباری از ایران، به حکم علمای عتبات، که از ماکو گذر کرد، می‌نویسد: «وقتی که من از خاک ماکو می‌گذشتم در قراغین و سایر دهات عرض راه، مناظری دیدم که فوق‌العاده رقت‌انگیز بود. مردمی که مال و املاکشان ضبط شده بود، به سختی افتاده بودند و در زمستان در صحرا میان علف‌های خشک می‌خوابیدند. در یک ده مهمان یک پیرمردی شدم که نقل می‌کرد در آن قتل عام امنظور قتل‌عام و کشتار بزرگ توسط اقبال‌السلطنه در دوران مجلس اول است! از همان ده کوچک مسکن خود او اقبال‌السلطنه ۹۶ نفر را کشته بود و فقط از قوم و خویشان نزدیک آن شخص از برادرزاده و عموزاده و غیره هجده نفر مقتول شده بودند.» [۳۱۲]

این نمونه‌ها را ذکر کردیم تا دریابیم اکثریت بزرگی از ایرانیان وقتی صدا و منافعشان در مجلس شنیده نشد، ناگزیر و خودجوش و گاه با یاری به تشکیل انجمن‌های خاص خود روی آوردند. چنان که انجمن‌های عباسی در گیلان و یا نمونه مجلس عواید عمومی همدان نشان داد. رفتار متناقض و ابزاری با مردم در زمان مشروطه موجب شده بود که اکثریت مردم از نهادهای مشروطه سرخورده شوند. غیبت مردم در کودتای موفق محمدعلی شاه و پایان عمرمجلس اول، در حالی که چند ماه قبل از آن با حضوری خیره‌کننده و قاطع کودتای ذیقعه دربار و مستبدین را خنثی کرده و شاه را مجبور کرده بودند در جلسه علنی مجلس حاضر شود و سوگند وفاداری به قانون اساسی و اصول مشروطه یاد کند، قابل تأمل است. نخبگان محافظه‌کار مشروطه‌خواه در دولت و مجلس، توده مردم را جدی نمی‌گرفتند و متفرعانه آنها را همچون عوام جاهل می‌نگریستند، در حالی که هیچ اقدام مؤثری هم برای آگاه کردن و بسیج و حضور فعال آنها در صحنه‌ی نهضت مشروطه انجام ندادند، اما در زمان ناکامی و شکست، تقصیر همه چیز را بر سر همان «عوام جاهل» خراب و خود را در پیشگاه تاریخ تبرئه کردند. در واقع، مردم برای این عده فقط ابزاری به شمار می‌آمدند برای زورآزمایی در مقاطع و روزهای خاصی به منظور

دستیابی به خواسته‌های مشخص. این نکوهش‌گران بعدی و سبب‌سازان «ناکامی و شکست مشروطه» در زمان مشروطه، هر زمان «صلاح مشروطه و مصلحت مملکت»، چنان که محافظه‌کاران میانه‌رو و راست‌رو نهضت تشخیص می‌دادند، مردم را همچون سیاهی لشکر وارد صحنه می‌خواستند و از سوی دیگر، پس از دستیابی این آقایان به مناصب و مقامات، آنها را خارج از صحنه می‌خواستند و هرگونه حضور بعدی‌شان را فضولی و دست‌درازی به حد و حدود قدرت و حیطة نفوذ خود می‌نامیدند. زمانی که سرنوشت آزادی و حقوق مردم و ترقی کشور در کشمکش تحصن سفارت انگلیس و تأسیس و برپایی مجلس اول با حضور وکلای اقلیت کوچکی از مردم به جایی نرسید، عناصر رادیکال و انقلابی چاره‌ای نداشتند جز آنکه این خواسته‌ها را به میان مردم و جامعه ببرند و از آنها بخواهند که خود مستقیماً در سرنوشت سیاسی جامعه مشارکت جویند.

همه‌ی کسانی که از عدم تعقل و حضور خشونت و تندروی در میان انجمن‌ها و برخی مطبوعات سخن می‌گویند، از این موضوع دلگیرند که چرا سرنوشت مشروطه سرانجام از صحن مذاکرات مجلس به خیابان‌ها و انجمن‌هایی چون انجمن تبریز و رشت و بحث‌ها و مقالات نشریات منتقل شد. بد نیست بپرسیم که چرا چنین شد؟ آموزنده است که به جای مقصریابی و سبب تراشی، به علل و شرایط آن روزگار توجه شود. با وجود تمامی اعتمادی که مردم و مشروطه به نخبگان و وکلای مجلس ابراز داشتند تا حقوق و آزادی‌های شهروندی را از طریق تدوین قانون اساسی و نهادهای رسمی و دولتی به دست آورند، حاصل آن شد که مستبدین و حاکمان خودکامه یکی بعد از دیگری در تهران و ولایات بر مسند قدرت بنشینند و دمار از روزگار مردم درآرند. امین‌السلطان اتابک صدراعظم منفور، مستبد و وطن‌برداشته دوره‌های پیشین را، که از ترس و نفرت عمومی به خارج گریخته بود، با سلام و صلوات و احترام به ایران آوردند تا بر اریکه رئیس‌الوزاری دولت مشروطه تکیه زند. در سیاهه وزرای دولت‌های مشروطه در تمام دوران مجلس اول، نام بسیاری از بدنام‌ترین و مستبدترین محافظه‌کاران تربیت شده‌ی حاکمیت پیشین به چشم می‌خورد. حکام ایالات و ولایات یا همان مستبدین و تعدی‌گران پیشین بودند و یا بعد از مدتی وقفه به مسند قدرت‌شان بازگشتند. مجلسی که باید برگزیده و نماینده‌ی مجموعه ملت باشد، حتی یک نماینده از ۸۰ تا ۸۵ درصد جمعیت روستایی ایران نداشت، بلکه چند تن از منفورترین ملاکین خودکامه بر صندلی‌های آن نشسته بودند. صاحبان قدرت و ثروت، کرسی‌ها را میان خود و اطرافیان‌شان تقسیم کرده بودند و چند تنی از اقلیت رادیکال مجلس را که از حقوق مردم دفاع می‌کردند علناً تهدید کردند و لایحه‌ای به مجلس بردند که باید آن عده تصفیه و اخراج شوند. خواستار انحلال انجمن‌های مدنی مردم شدند، خواهان تعطیل نشریات و دستگیری دست‌اندرکاران جراید شدند. راه گفت‌وگو و حق نظارت و دخالت در سرنوشت سیاسی را بستند. سیاهه نام مخالفان خود را که از رهبران نهضت بودند علناً به مجلس تکلیف کردند که باید از ایران تبعید و یا تحویل قزاقان شاه شوند. وقتی مجلسی که قرار بود ضامن حقوق فردی و اجتماعی مردم و مشروطه در مقابل متنفذین باشد، از برکناری امیربها درها و اقبال‌السلطنه‌ها و قوام‌الملک‌ها در مانده و ناتوان می‌ماند، چه می‌توانستند بکنند. سکوت و رضا و تن دادن به آنچه صاحبان قدرت می‌خواستند؟ وقتی دو سه نفر وکیل مترقی مجلس را هم تحمل نمی‌کردند و خواسته‌های آنان را تندروی و افراط می‌خواندند، مردم چه راهی جز روی آوردن به انجمن‌های خود داشتند؟ تنها راهی که می‌ماند این بود که تکلیف و سرنوشت حقوق شهروندی و مشروطه را به انجمن‌ها بسپارند تا مردم با تمام کاستی‌ها و تعصب‌ها و خطاها و ناکارآمدی‌های غیر تخصصی‌شان، خود دست به کار شوند. وقتی چنین شد، آیا باید حاصل غیر از آن می‌شد که دیدیم؟ شاید‌ها و اگرهای بسیاری را می‌توان مطرح کرد، اما با اگرها و شاید‌های فرضی سال‌ها بعد، نمی‌توان به ارزیابی گذشته پرداخت. شاید

اگر نود درصد مردم ما بیسواد نبودند، شاید اگر تعصب و تاریک‌اندیشی مخالف آزادی و ترقی و نوآوری سنت‌گرایان نبود، شاید اگر تجربه‌ی دموکراسی و فعالیت اجتماعی - سیاسی داشتند، اگر استبداد و خودکامگی هزاره مرسوم چه در حاکمیت و چه در فرهنگ عمومی نبود، شاید اگر برخی مطبوعات به جای فحاشی‌های بی‌مورد به شخص شاه و مستبدین دیگر به گونه‌ای مستدل به آگاهی و ترویج اصول آزادی و راه‌های دستیابی به حقوق اجتماعی می‌پرداختند، شاید اگر ذهنیت مرید و مرادی عمومی فرهنگی مان‌گرایان مردم و انجمن‌ها را نگرفته بود، و از چند نفر افراط‌کار و تروریست که مملو از شور و عشق به آرمان‌های بهروزی مردم و کشور و تهی از دانش و معرفت عقلانی بودند، دنباله‌روی نکرده بودند، و هزاران شاید و اگر دیگر. اما در واقع می‌دانیم که اگر و شایدهی وجود نداشت و همه این واقعیت‌های جامعه آن روزگار و بعضاً امروزی مان بوده و هستند و بدون در نظر گرفتن این مؤلفه‌ها، هرگونه داوری و ارزیابی تاریخی آرزو و قصه‌پردازی خیالی و پندربافی واهی بیش نمی‌آمد.

تقی‌زاده در اوج کشمکش دربار با مجلس و مشروطه با مشروعه بر سر متمم قانون اساسی و هم‌زمان کودتای ذیقعدہ محمدعلی شاه، زمانی که انجمن‌ها به حمایت مجلس در میدان بهارستان جمع شده و تلگرافات متعدد از ولایات بیانگر اعتراض مردم تبریز و رشت و قزوین و اصفهان و... همه بر خواسته‌های مشروطه پای می‌فشردند و وقتی برخی نمایندگان این حضور گسترده مردم را هرج و مرج و آشوبگری خواندند، به صراحت گفت: «این انقلاب ملی است به هواخواهی مجلس...» [۳۱۳]

در همین جلسه، که برای تصمیم‌گیری در مورد محمدعلی شاه و عواملش برگزار شد که کودتای ذیقعدہ علیه مجلس و مشروطه را سامان داده بودند، مجلسیان انجمن‌ها را که به پشتیبانی مجلس برخاسته و کودتای اول شاه را عقیم نهادند، عامل هرج و مرج خوانده بودند. در حالی که مجازات‌اشرار ولایات و عاملین حمله به مجلس و تیراندازی در جلوی مجلس از جمله‌ی خواسته‌های انجمن‌ها بود.

مذاکرات مجلس نشان می‌دهد که هر جا سخن از «اعتدال» رانده شد، مشخصاً و عملاً به معنای ساخت و پاخت با قدرت و پا نهادن روی اصول اساسی حقوق شهروندی و آزادی‌های مدنی و همسان‌سازی مفاهیم برابری و مساوات قانونی با مقتضیات روزگار، آن‌گونه که صاحبان قدرت می‌پنداشتند، یا سازگاری با احکام شریعت، و مهم‌تر از همه خوف از عنصر آزادی و وجود آزادی خواهان به کار رفته است. حقوق حقه شهروندی را زیر پا نهادن این گام اول اعتدال بوده وگرنه چماق و برچسب «افراط» و «تندروی» و «آشوبگر» بر سرشان کوبیده می‌شد. جامعه‌ای که قانون‌مند نیست و بنیان‌های مدنی نه حضور دارند و نه وجودشان را تحمل می‌کنند، اعتدال به چه معنا می‌تواند باشد؟ آیا معنای اعتدال حذف بینش و کنش دگراندیشان است؟ همواره چماق «افراط»، «تندروی»، «هرج و مرج طلب» و بهانه‌های «مصلحت و مقتضیات ملی» و صلاح دین برای پیشبرد مقاصد خاص و جامعه‌ای نامدارا و فارغ از حضور صدا و وجود جریان‌های رادیکال و آزادی‌خواه و تحمیل آرا و امیال صاحبان نفوذ به کار رفته است. اگر اعتدال به معنی پای‌بندی به قانون و مسالمت‌جویی و اصلاح‌طلبی است، چرا آن صاحبان قدرت هرگز هیچ احترامی به حقوق شهروندی سایرین و هیچ ملجایی را صالح‌تر از خود نمی‌شناختند؟ اگر قانون و پای‌بندی به آن مطلوب است، چرا پادشاه، وزرا، حاکمان و مخالفین مشروطه هر جا توانستند و خواستند قانون را زیر پا نهادند؟ هر جا هم لازم دیدند با تکیه به برخی مواد قانونی و در حالی که خود پایمال‌کننده‌ی اصلی آن مواد بودند، مخالفان و دگراندیشان را به «اعتدال» و دوری از «تندروی» خواندند. واعظ مشروطه‌خواه، سید جمال‌الدین ازلی مسلک، سخنان گزنده و قابل تأملی دارد که خواندنی است:

«ای مردم، ای کاش خداوند به جای این همه ایمان یک جو عقل به شما عطا می‌کرد. شما باید نخست مفهوم آزادی را دریابید، آن‌گاه به طلب آن برآیید. ورنه دیگران به نام شما معرکه‌گیری خواهند کرد و شما را از گردونه بیرون. اگر به حقوق خودتان ملتفت نشوید، دیگران برایتان حقوق خواهند ساخت. یکی مرشد خواهد شد و یکی قطب، یکی شارب و یکی زلف، یکی شاه و یکی پیغمبر...» [۳۱۴]

وعده و نوید تحدید و کنترل استبداد دیرپا با دست‌خط مشروطه و برگزاری انتخابات مجلس اول، موجب رها شدن انرژی بخش وسیع‌تری از مردم برای شرکت در عرصه سیاسی شد و اولین گردهمایی‌ها در واقع برای نظارت در امر انتخابات بود، ولی به تدریج مردم این انجمن‌ها را پناهگاه و مرجع شکایات و اعتراضات خود از تعدی و نابسامانی‌ها دانستند و در حفظ آنها کوشیدند. عناصر آگاه هم این انجمن‌ها را بستری برای آگاهی دادن و متشکل کردن مردم در دفاع از مشروطه و آرمان‌های انقلاب یافتند. برای آشنایی از عملکرد تأثیر انجمن‌های مشروطه‌خواه لازم است تعدادی از آنها را به اختصار بشناسیم.

تقی‌زاده و تشکل‌های خارج از مجلس

اولین تجربه تشکیلاتی انجمن‌گونه تقی‌زاده حول فعالیت علنی کتابخانه تربیت و انتشار مجله‌ی گنجینه فنون و سپس محفل سری علیهم شکل گرفت. تجربه بعدی مؤثر، ارتباطاتی بود که در سفر یک‌سال و نیمه به خارج پیش از مشروطه در قفقاز، مصر و استانبول به دست آورد. او در آن سرزمین‌ها با محافل و تشکل‌های علنی، مخفی و یا نیمه علنی سیاسی و فرهنگی آشنا و محشور شد. پس از بازگشت به تبریز قریب یک سال تا دستیابی به فرمان مشروطه در فعالیت‌های سیاسی - فرهنگی علیه دستگاه خودکامه محمدعلی میرزا ولیعهد و در سوی بیداری و آگاهی افکار عمومی، با جوانب دیگر کار تشکیلاتی، گرچه غیرمنظم، محشور شد. فعالیت‌های مرتبط با تشکیلات و نهادهای مدنی برون از مجلس تقی‌زاده در دوران مجلس‌های اول و دوم، منشأ حدس و گمان بعضاً بی‌اساس و شواهد مسلمی شده است. در این گفتار تلاش خواهد شد تا در پرتو اسناد و مستندات موجود، این جنبه از کارنامه نظری و عملی تقی‌زاده نشان داده شود. از میان انجمن‌ها و سازمان‌های مخفی و یا نیمه مخفی که در نهضت مشروطیت تأثیر تعیین‌کننده داشته‌اند، از چند جریان نام برده شده است. انجمن ملی (کمیتة انقلاب)، انجمن مخفی، جامع آدمیت، تشکل اجتماعیون عامیون تهران (سوسیال دموکرات)، مرکز غیبی تبریز. تقی‌زاده عملاً، مستقیم و یا از طریق واسطه با کل یا اجزای این تشکل‌ها در ارتباط نظری و تشکیلاتی قرار داشت. علاوه بر اینها، ارتباط تقی‌زاده با انجمن‌های رادیکال و مشروطه طلب تبریز، رشت، تهران و چند شهر دیگر شایان تأمل و بررسی است. در سنجش کارنامه تشکیلاتی او به استناد اسناد معتبر در حد امکان و محدوده‌ی این کتاب اشاره‌هایی خواهد شد.

انجمن مخفی

ناظم‌الاسلام کرمانی از بنیانگذاران انجمن مخفی، شرح چگونگی تشکیل و تحول این محفل را در تاریخ بیداری/ایرانیان به دست داده است. او ایده‌ی تشکیل آن را به نام سید محمد طباطبائی مجتهد مشروطه‌طلب نوشته است، اما همان‌طور که در کتاب دیگری آورده ام بنیان محفل را دگراندیشان بایی - ازلی برپا کردند. این مجتهد، در خانواده‌ای بالیده بود که در آن تشکل و انجمن مخفی چندان مفهوم ناآشنایی نبود. پدرش سید صادق مجتهد عضو فراموش‌خانه ملکم‌خان ناظم‌الدوله بود، مرادوای هم با

فراماسونری داشت. خود سید محمد هم بی‌ارتباط با فراماسونری نبود. به نظر می‌رسد خواست اصلی مجتهد برپایی عدالتخانه بوده است. چنین می‌نماید که انجمن مخفی حاصل ائتلاف و یا درهم آمیختگی عناصری از دو جریان معترض شیعه و ازلیان بابی بود. رد حضور بابیان از مراده ازلیان شناخته شده‌ای چون ملک‌المکلمین و سید جمال‌الدین واعظ به گزارش ناظم‌الاسلام را در اختیار داریم. مورد بعدی در این باره تمایل اعضای برجسته انجمن به آرای بابیان است. خود ناظم‌الاسلام از تعلیمات استادش میرزا آقا خان کرمانی متأثر بود، او را در تعامل ده ساله با میرزا یحیی دولت‌آبادی رهبر ازلیان آن روزگار هم سراغ داریم. مجدداً اسلام کرمانی و میرزا حسن رشیدیه نیز کمابیش به تمایلات ازلی شناسایی شده‌اند. مرشد معنوی انجمن، سید محمد طباطبائی، نیز از مراده با بابیان اعراض نداشت. او خود به استادی و فضیلت حق تقدم سید هادی نجم‌آبادی روحانی دگراندیش بابی معترف است. قابل تأمل است که برخی دیگر اعضای انجمن نیز از زمره شاگردان شیخ نجم‌آبادی بوده‌اند.

شیخ هادی نجم‌آبادی (۱۲۵۰-۱۳۲۰ق) روحانی روشن ضمیر عصر ناصری - مظفری که بسیاری از اهل فضل چون محمد قزوینی و علی‌اکبر دهخدا و... بر روی گشاده او به دگراندیشی گواهی داده‌اند، باورهای بابی داشت. از او کتابی با عنوان *تحریر العقلا* [۳۱۵] باقی مانده است. شیخ در این کتاب از فرنگیان که طریقه قضا و حکومت‌شان بر مبنای عدالت باشد، یاد می‌کند و می‌افزاید: در حالی که ما ایرانیان چنان از راه صراط مستقیم منحرف شده که «راه شیطان» می‌رویم، دلیل تفوق فرنگیان عدالت و امنیت جان و مال آنهاست. در میان ما اشخاصی به «لباس اهل دین و زهد و تقوی» همچون «شیاطین انیسه» در «لباس سالکین راه حق» کج‌روی و بدفهمی را مروج‌اند و «مردم ایشان را هادی و مرشد می‌دانند.» شیخ هادی انحطاط اسلام را در تفرقه و ایجاد فرقه‌های متعدد از جمله شیعه می‌جوید: «آن فرقه متوسل به ائمه هدی شدند و به توسط آن بزرگواران و اصحاب ایشان دین پیغمبر را به نحوی که در دست دارند، استنباط و استفاده نموده‌اند و کتبی تدوین نموده که احکام شرعیه به نوبه و اصول دینیه خود را در آنها ثبت و ضبط نمودند که به واسطه اهل بیت و اصحاب ایشان به حضرت خاتم می‌رسانند. این طایفه اگرچه فرق مختلف نیز هستند دل تماماً به توسل ائمه اظهار تمسک و محبت و مودت و ایمان ایشان را باعث نجات خود می‌دانند.»

شیخ در ادامه، حقانی گری شیعیان را همسان با باور پیروان یهود و نصاری دانسته که می‌گفتند: «چون ما از بنی اسرائیل هستیم و خدا ما را برگزیده است یا به حضرت گرویده، یا شیعه علی بن ابی طالب هستیم. یا گریه بر امام حسین نموده‌ایم. در قیامت معذب نیستیم یا آخر الامر به شفاعت شافعین نجات خواهیم یافت.»

بابیان ازلی آن روزگار به دلیل تعصب و زجر و آزاری که در انتظارشان بود، بی‌آنکه خود را به صراحت بابی بخوانند در لوای نقد و نکوهش باورهای دینی و اولیای مذهبی شیعه، آرای خود را ابراز می‌کردند. آنان سخنان خود را با شیوه ماهرانه‌ی خاصی عرضه می‌داشتند تا بتوانند با فراهم آوردن زمینه‌ی تأویل و تفسیر متفاوت، بقای خود را تضمین کنند و مولفه‌های نوینی را بگسترانند. چنان که می‌دانیم، کمتر شخصیتی با عقاید بابی - ازلی بوده که بی‌پرده‌پوشی و بهره‌گیری از سخنوری و استدلال‌های شناخته شده‌ی منقدان مذهب غالب، باورهای خود را عرضه کرده باشد. ادبیات مذهبی - سیاسی ازلیان که از درون تاریخ کشمکش و نبرد سهمگین و خونین آیین بابی در دوران قاجار سر برکشیده بود، شایان تأمل و بررسی مفصلی است و لزوم بازبینی و خوانش متفاوت تمامی آثار بر جای مانده آن دوران را می‌طلبد. [۳۱۶]

در ارزیابی کلی عملکرد انجمن مخفی می‌توان مدعی شد که در مجموع «معتدل و میانه رو» خواهان عدالت‌خانه شد و ظاهراً مشروطه را به معنایی که جریان لائیک چون تقی‌زاده می‌طلبید، طالب نشدند. گرچه تفاوت‌هایی میان اعضای ناهمگون آن محفل به چشم می‌آید، اما در کنه اهداف آنان که کند و کاو کنیم، انگیزه اصلی‌شان چاره‌جویی در مقابل بحران هویت و اوضاع سراسر آشفته‌ی آن عصر بود. چاره‌اندیشی آنان هم گسترش دینمداری دگراندیش و به صحنه آوردنش به مثابه عامل برانگیزنده و محرک سیاسی بود. مقابله با خودکامگی سیاسی و «نجات حقیقت دین» و هویت امت و پیشگیری از گرفتار شدن مملکت اسلامی در چنگال کفار فرنگی در نظام‌نامه و مذاکرات انجمن به میان آمده است. ناظم‌الاسلام روایت‌گر هدف و هویت انجمن مخفی، می‌نویسد که اعضا بر آن بودند که اگر در این حالت بمانیم: «پنج سال دیگر این مملکت اسلامی به دست خارجه خواهد افتاد. پس مسأله حفظ بیضه اسلام ما را مکلف کرده است، بر حرکت.» [۳۱۷]

در سنجش تأثیر ازلیان، علاوه بر حضور اعضای شناخته‌شده‌ی متمایل به بایی، می‌توان به نظام‌نامه آن انجمن مراجعه کرد که تجسم اتحاد و یگانگی و تساهل مذهبی رساله هفتاد و دو ملت میرزا آقا خان کرمانی بود. در ماده چهارم مدعی شدند که ادیان چهارگانه‌ی زرتشتی، یهودی، نصاری و مسلمان، جملگی به ظهور حضرت مهدی آخرالزمان باور دارند. از این نظر، انجمن تحت اسم مبارک آن حضرت است «و لذا اسم ریاست در این انجمن بر کسی گذارده نمی‌شود.» [۳۱۸] اینکه اشاره کردند که انجمن رئیس مشخصی ندارد و تحت ریاست اسمی حضرت است، خود پس زدن ریاست سنتی مجتهدین شیعه در محفل بود. در ماده نهم نظام‌نامه آمد که «احترام علمای هر طایفه و وظیفه‌ی اعضای انجمن است» و از آنجا که در ماده‌ی دوم این طایفه‌ها را برشمرد، روشن است که خواهان ورود دگراندیشان مذهبی به عرصه سیاسی و شناسایی حق آنها بود. آنان به دلیل فضای پرتعصب جامعه نمی‌توانستند از حق آزادی مذهبی خود سخن بگویند، ولی از زبان دیگران به میدان آمدند و زیرکانه و غیرمستقیم حق و حقوق و فعالیت مساوی پیروان دیگر ادیان تثبیت شده‌ی عصر را خواستار شدند. در جلسات هم به بهره‌گیری از شیوه و «رسم طایفه بابیه» ترغیب کردند. در جلسه ششم انجمن - دوازدهم محرم ۱۳۲۳ ق: «یکی از اجزاء گفت: رسم طایفه بابیه این است که هر کس را که گرفتار محاکمه و مرافعه درب خانه‌های ملاها باشد، او را دیده و به طرف خود مایل می‌نمایند. لامحاله از متخاصمین یکی محکوم شده است، او را دعوت به دین خود می‌نمایند. حالا خوب است ما ملتفت این نکته باشیم و ملاحظه کنیم هر کس که ستم‌دیده ظلم دیوانیان باشد، او را دیده و به مقصود خود او را جذب و جلب نمائیم.» [۳۱۹]

اولاً، بابیه در این مکالمه «طایفه» و «دین» خوانده می‌شود، نه «فرقه ضاله»؛ دوم این‌که آنان از ناراضیان درب خانه‌ی ملاها عضوگیری می‌کنند؛ و سوم این‌که روش آنان مطلوب و قابل بهره‌گیری و پیروی دانسته می‌شود. اما می‌دانیم فضای آن روزگار مناسب عرضه‌ی شفاف باورهای بایی نیست. در روایت ناظم‌الاسلام در شرح مذاکرات انجمن، از زبان یکی از اعضا می‌خوانیم: فکر و تمرکز باید منحصر به اجرای قانون اسلام باشد و برای رواج قانون خواهی باید پراکنده شود که: «اغلب آنچه دیگران دارند، از قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده‌اند، پس باید کاری کرد که قانون اسلام در بین ما جاری شود.» اگر پوشش اسلامی واژه‌های به کار برده را حذف کنیم، آنچه می‌ماند این است: «دیگران»، که روشن است مقصود «غیرمسلمانان» است، قانون‌هایی وضع کرده‌اند که بایستی در میان مردم پراکنده شوند و برای ترغیب و تمایل عمومی باید وانمود و گفته شود که آن قانون‌ها همه از منابع دینی اسلام اتخاذ شده‌اند.

سید اسدالله خرقانی شاگرد برجسته شیخ هادی نجم‌آبادی که ارتباط نزدیکی با تقی‌زاده داشت و شرح آن خواهد آمد، در کنار و اطراف مجتهدین عتبات در ترغیب مشروطه‌طلبی آنان مؤثر و فعال بود. حلقه دیگر ارتباط شیخ هادی با تقی‌زاده، پسر شیخ هادی، محسن نجم‌آبادی بود که در حزب دمکرات دوره‌ی مجلس دوم از دست‌درکاران بود. شیخ هادی را به دلیل انتساب به آیین بایی تکفیر کردند. [۳۲۰] ذکر این نکات لازم بود تا گواهی باشد برای تمایلات ازلی غالب اعضای انجمن مخفی. سید محمد طباطبائی مرشد معنوی انجمن را صادق‌تر و پاک‌بازتر از دیگر علمای روحانی آن زمان به ویژه در قیاس با فساد مالی سید عبدالله بهبهانی دانسته‌اند. او هم در تصویب اصول قوه قضائیه و هم در اصل مساوی‌الحقوق بودن ایرانیان در مقابل قانون دولتی با جریان مترقی مشروطه تا حد زیادی همراهی و همسویی نشان داد. به هر انگیزه و دلیلی که چنین رفتاری کرد، شایسته ثبت و تحسین است. در حالی که همتای پرنفوذ او، بهبهانی، در هر دو مورد مخالفت کرد. طباطبائی خواهان مجلسی شد که در آن به امور مردم رسیدگی شود. [۳۲۱] قابل تأمل است که سید نه تنها معنا و پیامدهای مشروطه و مجلس شورا را می‌دانست، بلکه سامان‌گیری نظام نو را به زبان علما و از جمله موقعیت و منزلت خود می‌شناخت. کماینکه در بحث بر سر استقلال قوه قضائیه و محاکم عرفیه، از کنترل و اختیار مجتهدین به لحنی قابل تأمل گفته بود: با این محاکم عدلیه که بنیان می‌شود آیا کاری برای ملاها خواهد ماند که انجام دهند. [۳۲۲]

با توجه به ترکیب اعضای انجمن می‌توان گفت که تنی چند از ازیلیان یا افراد متمایل به آنان امور را می‌چرخاندند. ورود عنصر مذهبی آمیخته به آرای دگران‌دیشان دینی همراه با ادبیات سیاسی شیعه نما، مردم و طلاب بیشتری را به صحنه مشروطه کشاند. به قول کسروی: «تا دیرگاهی همه جا رشته در دست ملایان و روضه‌خوانان می‌بود و اینان به دلخواه خود مشروطه را همان رواج شریعت می‌پزندیدی.» [۳۲۳]

گرچه پس از این که طلاب و عوام دانستند که مشروطه رواج «شریعت» و یا «ارزانی و فراوانی ارزاق» نیست، بسیاری از آن روی گرداندند و حاصل در روز بمباران مجلس بروز کرد.

انجمن مخفی در ذیحجه ۱۳۲۲ق و آستانه اوج‌گیری اعتراضات عمومی علیه وضعیت موجود در تلاش برای نزدیکی با سید عبدالله بهبهانی مجتهد پرنفوذ عصر و همراهی او با سید محمد طباطبائی برآمد. [۳۲۴] انجمن خواستار اصلاحات اجتماعی و برپایی مجلس شد. در برهه‌ای هم موضوع جمهوری به‌عنوان یک الگوی حکومتی در جلسات مطرح شد. روند تحول انجمن با نزدیکی و تسلط هر چه بیشتر روحانیون شیعه به جانب محافظه‌کاری سنتی و دور شدن از گرایش‌های ازلی اولیه پیش رفت. در کارنامه انجمن باید افزود که «اختلاف مسلک» میان اعضا، کار تشکل را به بن‌بست و سپس تعطیلی کشاند و «انجمن مخفی ثانی» به پیشنهاد مجتهد طباطبائی بدون حضور برخی عناصر «نامطلوب» برپا شد. ناظم‌الاسلام در توصیف خود از موضوع، نفوذ عناصر «ناسالم» به انجمن مخفی اولیه را موجب تشکیل انجمن دوم خواند. در این برهه شاهد رهبری مستقیم ترورحانیون شیعه در کار انجمن هستیم. آنان درصدد نزدیکی و همکاری با شیخ فضل‌الله نوری و برخی شریعت‌خواهان دیگر به اقداماتی دست یازیدند. در این زمان است که تشکل در پی «کسب رضایت» ایرانیان غیرمسلمان به تفویض حق نمایندگی خود در مجلس به سیدین سندین برمی‌آید. پسر شیخ فضل‌الله، میرزا مهدی، در انجمن فعال می‌شود. اما فعالیت این تشکل هم متوقف می‌شود. اختلاف با مجتهد بهبهانی بروز می‌کند. در انجمن دوم با وکالت داماد مجتهد بهبهانی، آقا محسن، در مجلس شورا مخالفت می‌شود. رقابت میان میرزا مهدی، فرزند مجتهد نوری [۳۲۵]، و داماد بهبهانی اوج می‌گیرد. خود نظام‌الاسلام در دلیل تعطیلی

انجمن «نیامدن میرزا مهدی به انجمن» را برجسته می‌کند و می‌گوید خود او هم از آن پس دیگر به انجمن وارد نشد و جلسات دیگر منعقد نگردید. گرچه به‌طور غیررسمی و جسته و گریخته گه‌گاه سه چهار نفری دور هم جمع می‌شدند. در ارتباط تقی‌زاده با برخی اعضای انجمن مخفی در جای جای این کتاب اشاره‌هایی آورده‌ایم.

انجمن ملی (کمیته انقلاب)

تأسیس کتابخانه ملی به گرد آمدن تعدادی از طلاب و روشنفکران که از لیان شناخته شده ای هم میانشان بود و مراوده‌ی آنان با هم انجامید. گسترش دامنه‌ی این فعالیت فرهنگی و معارف‌پرور، بحث و تأثیر متقابل، موجب شکل‌گیری انجمن ملی شد. جلسه تاسیس انجمن در ربیع‌الاول ۱۳۲۲ق مخفیانه در حومه‌ی تهران برگزار و بر اساس خواسته‌های سیاسی ترقی‌خواهانه به تفاهم رسید. ملک‌زاده در روایت خود از این تشکل، پدرش ملک‌المکلمین را بنیانگذار اصلی آن معرفی می‌کند. سیاهه‌ی اعضای ۵۴ نفره اولیه انجمن را ملک‌زاده به دست داده است. [۳۲۶] علاوه بر ملک‌المکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، یحیی دولت‌آبادی، محمدرضا مساوات، سید اسدالله خرقانی، یحیی میرزا، ایرج میرزا، مجدالاسلام کرمانی، اردشیر جی زرتشتی، ارباب گیو پارسی، میرزا جهانگیرخان (صوراسرافیل بعدی)، حاجی سیاح محلاتی و تعدادی دیگر از شخصیت‌های برجسته آن زمان در میان اعضا به چشم می‌خوردند. سوگند جمع به پرچم ایران حاکی از هویت ملی انجمن بود. استقرار «حکومت قانون و عدالت» به میثاق اعضا تبدیل شد. حضور پرتوان دگراندیشان ازلی در تشکل قابل تأمل است. ترکیب اعضای انجمن:

«شان‌دهنده‌ی همگونی ایدئولوژیکی گوناگونی اجتماعی روشنفکران آن دوره بود. این پنجاه و هفت نفر عبارت بودند از: پانزده کارمند دولت، هشت معلم، چهار مترجم و نویسنده، یک پزشک، چهارده روحانی — که برخی از آنان با علوم جدید آشنا بودند — یک رئیس قبیله، سه بازرگان و چهار صنعتگر. همه اعضای گروه از طریق دارالفنون یا آموزش زبان‌های اروپایی مطالعه و ترجمه‌های جدید و یا تحت تأثیر سیدجمال‌الدین و ملک‌خان، با تمدن غرب آشنا شده بودند.» [۳۲۷]

همین محقق غالب از لیان دگراندیش را در زمره روحانیون شیعه به حساب آورده است. حضور کسانی که چندی بعد به فعالیت یا عضویت در جریان سوسیال دموکرات شناخته شدند نیز در این جمع شایان توجه و اشاره است. علاوه بر مراوده‌ی تقی‌زاده با واعظان ازلی، همگامی نشریات *صوراسرافیل* به سردبیری میرزا جهانگیرخان و *مساوات* به مدیریت محمدرضا مساوات، که بیانگر آرای رادیکال مشروطه بودند، نیز در این ارتباط قابل ذکر است. ضمن این‌که باید به عضویت سید نصرالله اخوی (تقوی) و میرزا محسن آقا محرم و داماد سید عبدالله مجتهد هم توجه کرد؛ این افراد در طیف مخالف تقی‌زاده قرار داشتند.

انجمن چندی بعد هسته کوچک‌تری به نام «کمیته انقلاب» با اعضای رادیکال‌تر و اهداف مشخص ترقی و مشروطه‌طلب تأسیس کرد. ملک‌زاده می‌نویسد: کمیته انقلاب در آغاز با ۹ عضو شروع به کار کرد. ملک‌المکلمین، سید جمال واعظ، محمدرضا مساوات، سلیمان‌خان میکده، یحیی دولت‌آبادی، شیخ‌الرئیس قاجار، سید اسدالله خرقانی، میرزا محسن داماد بهبهانی و نصرت‌السلطان. حداقل پنج نفر از این افراد به باورهای ازلی یا سوسیال دموکرات شناخته شده‌اند. سید اسدالله خرقانی روحانی با تمایلات مذهبی دگراندیشی و صدرالعلما و برادرش میرزا محسن، داماد بهبهانی، و برادر دیگرش نصرت‌السلطان،

هر سه از فعالان مشروطه‌خواه و اطرافیان سید عبدالله بودند. در میان اعضا، یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا از عناصر رادیکال مؤسس «انجمن حقوق» از اجزای جامع آدمیت بودند که چندی بعد انشعاب کردند و در مخالفت با جریان راست رهبری جامع به فعالیت پرداختند.

انجمن ملی مرام‌نامه‌ای ۱۸ ماده‌ای را هم به تصویب رساند که حاکی از برنامه مترقی و فعال علیه حکومت بود. این محفل علاوه بر اقدامات اصلاحی در بیداری و تحرک سیاسی درون کشور، سید اسدالله خرقانی را برای تأثیر بر روحانیان و ترغیب آنها به حمایت از نهضت به عتبات فرستاد. در زمان تحصن عبدالعظیم، سران تشکل فعال و مؤثر بودند و ضمن مشارکت در امر ارتقای سطح آگاهی و رادیکال کردن خواسته‌ها، با انتشار و توزیع شب‌نامه در بسیج افکار عمومی تلاش کردند.

برخی افراد فعالیت‌های کمیته انقلاب را با محفل عمومی و خصوصی سوسیال دموکرات تهران یکی دانسته‌اند. کمیته انقلابی متشکل از طلاب اصلاح‌طلب، ازلیان دگراندیش و نیروهای دموکرات و انقلابی با گرایش‌های سوسیال دموکرات بود. فعالیت کمیته انقلاب در دوران مجلس اول با فراز و نشیب‌هایی ادامه یافت. برخی تقی‌زاده را عضو آن دانسته‌اند، در این زمینه در جای دیگر همین کتاب موضوع را شکافته‌ایم.

انجمن ایالتی تبریز (انجمن ملی تبریز)

پیش از تأسیس انجمن تبریز، محافل و انجمن‌هایی چند، اما عمدتاً مخفی برپا شده بود. محفل «علیهم»، و تشکل «مرکز غیبی» را می‌توان از این جمله برشمرد.

تردیدی نیست که بانی برنامه و تأسیس هسته اولیه انجمن تبریز را تعدادی از سوسیال دموکرات‌های آذری، تشکیل می‌دادند. از این رهبران و موسسین اولیه، علی مسیو، حاجی رسول صدقیانی، دوافروش، آقا میرباقر، شریف‌زاده و مسوات را کسروی و تنی چند از مورخان نام برده‌اند. میرزا جواد ناطق، یکی از سخنگویان اولیه‌ی انجمن تبریز در خاطرات خود از «مجمع سری» یاد می‌کند که اوراقی ژلاتینی چون شب‌نامه و انتباه‌نامه منتشر می‌کرد. هم‌زمان با اعلام مشروطه در تهران و تشکیل مجلس اول با حضور نمایندگان تهران و حتی تدوین و تصویب قانون اساسی، در تبریز به دلیل اختناق و کنترل همه‌جانبه‌ی دستگاه سانسور ولیعهد محمدعلی میرزا، سخنی از مشروطه نبود. رسیدن اخبار تهران را مانع می‌شدند و حتی با شدت با مشروطه‌خواهان که هنوز مخفی یا نیمه مخفی فعالیت داشتند، مقابله می‌کردند. تا مدت‌ها از فعالیت علنی خبری نبود، از این رو عمدتاً مجامع مخفی چون گروه‌های اجتماعیون عامیون تبریز معروف به «مرکز غیبی» و تنی چند از واعظان مترقی چون شیخ سلیم و جواد ناطق و تعدادی از بازرگانان آگاه و مترقی بودند که طرح تشکیل انجمن تبریز و سپس تحصن در کنسولگری انگلیس را برای مجبور کردن ولیعهد به پذیرش مشروطه پیش بردند. میرزا جوادناطق می‌گوید که در جلسه مخفی تصمیم گرفتند به تاسی از تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس در تهران، در تبریز هم چنین بساطی برپا شود. [۳۲۸] کسروی هم سخنان ناطق را تأیید می‌کند و می‌گوید رشته امور در دست مرکز سری بود که مخفیانه امور را پیش می‌برد. اولین سران انتخابی انجمن هم عمدتاً اعضای منسوب به اجتماعیون عامیون بودند. از اعضای شناخته شده این گروه سوسیال دموکرات که بی‌شک در ارتباط تنگاتنگ و مستقیم با تقی‌زاده بودند، چند تن را می‌شناسیم. سید محمد شیبستری (ابوالضیاء) که در اکثر فعالیت‌های تجددخواهانه‌ی پیش از مشروطه همواره در کنار تقی‌زاده بود و حاجی میرزا آقا فرشچی، که هم در دوران مجلس اول وهم در استبداد صغیر همراه تقی‌زاده در لندن فعالیت سیاسی داشت، و نیز

مساوات، از جمله اینان بودند. شبستری را به دلیل تجارب گسترده‌ی روزنامه‌نگاری به سردبیری روزنامه/انجمن تبریز گماردند. او علاوه بر نشر روزنامه‌ی فکاهی شاهسون، در کنار تقی‌زاده در نشر نشریه گنجینه فنون و بعدها در کنار رسول‌زاده در اداره روزنامه سوسیال دموکرات/ایران نو، ارگان حزب دمکرات، حضور یافت.

انجمن در دفاع از آزادی بیان نشریاتی مترقی چون *ملانصرالدین*، *حبل‌المتین* و *صویراسرافیل* هم درگیر شد و با مستبدین درافتاد و به تهران و مجلس اعتراض کرد. پیرامون کارنامه انجمن تبریز که آن را از جمله انجمن‌های شورایی آن زمان خوانده‌اند، نوشته‌اند: «... آن محفل که به قصد انتخاب و کلا پا گرفت، به آن وظیفه بسنده نکرد. قوانین خود را در برابر قوانین مجلس نهاد و خود "در نقش پارلمان" ظاهر شد. نگهبانی و بسیج توده‌ها را تدارک دید، به قضاوت و مشورت در امور مالیات و نرخ ارزاق نشست. گاه تا پای مصادره‌ی املاک انبارداران و زمین‌داران پیش رفت. در ولایات شعبه زد. باب مرآوده با کانون‌های دیگر و کشورهای دیگر گشود. گاه جانشین قدرت سیاسی آمد، گاه جایگزین مجلس شورای ملی شد، گاه در مقام نماینده‌ی قانونی دولت تجلی کرد. تا جایی که از اهل صلاح برید و به اهل سلاح گروید.» [۳۲۹]

اولین اقدام مهم انجمن تبریز در کنار انتخاب وکلا، تعیین نرخ برای غله و کاهش بهای نان، از معضلات حیاتی و معیشتی مردم، بود. اما ملاکین و غله‌داران و محتکران منافع خود را در خطر دیده و بنای ناسازگاری و اعتراض نهادند. کار در مواردی هم به مصادره‌ی اموال برخی محتکران و غله‌داران و مالکین کشید. یکی از غله‌داران و مالکین بزرگ منطقه، مجتهد معروف تبریز، حاجی محمد حسن آقا بود. از او نامه‌ای گرفته شد که اختیار اداره دهات و غلات خود را به انجمن دهد تا با قیمت مطلوب به فروش رسانده شود. دامنه‌ی اختلاف به اخراج و تبعید مجتهد و حاجی میرزا کریم امام جمعه شهر از تبریز انجامید. محمدعلی میرزا ولیعهد، که از ابتدا تلاش می‌کرد انجمن را پس از انتخاب وکلا تعطیل کند، حضور و وجود آن را غیرضروری اعلام کرد و مدتی هم در مقابل پافشاری مشروطه‌خواهان موقتاً عقب نشسته بود، خواهان خاتمه فعالیت آن گردید. در واقع شرایط را مناسب دید و به نفع علمای اخراج شده وارد صحنه شد. با ارسال نامه‌هایی به تهران و از ورای سخنان برخی وکلای مجلس به مقابله با اقدام انجمن تبریز برآمد. در مجلس مطرح شد که انجمن ایالتی به اموال برخی از جمله تعدادی علما دست درازی نموده و عواید املاک میرزا حسن مجتهد را تصرف کرده است. سید محمد طباطبائی، روحانی معروف در مجلس انجمن را با نام «مجلس تبریز» نکوهید و برای اولین بار در مقابل فعالیت و خواسته‌های مردم و انجمن واژه‌ی «هرج و مرج» را به کار برد و گفت که مجلس شورای ملی یکی بیشتر نیست: «نمی‌دانم چه می‌گویند این وضع تبریز اسباب اغتشاش شده نه تنها در تبریز مجلس است بلکه در همه جا پیش خود مجلس قرار داده‌اند» تقی‌زاده تنها نماینده‌ی حاضر آذربایجان در جلسه در دفاع از انجمن تبریز به سه نکته اشاره کرد:

«در تبریز مجلس شورای ملی نیست، انجمن ایالتی است» دوم اینکه در شرایطی که هنوز قانون مدونی برای انجمن‌ها نوشته نشده یا باید هر چه زودتر این «دستورالعمل قانونی» را تصویب و به تبریز بفرستید که «از آن رو رفتار نمایند» و یا این که «باید به سنت مستبدانه پیشین توسط حکام با آنها مقابله نمود». تقی‌زاده در ادامه بر کارنامه و تأثیر مثبت انجمن تبریز صحنه گذارد و خطاب به مجلس افزود: انجمن تبریز «مدعی بر این است که جمیع ظلم از تبریز رفع شده است، اگر عیب پیدا کنید بنده حاضر» [۳۳۰]

به این ترتیب بود که اولین مخالفت علنی دربار، علما و نمایندگان مخالف حضور انجمن‌ها و فعالیت مدنی بیرون از دستگاه دولتی خنثی شد. روزنامه‌ی انجمن تبریز هم نامه‌ای خطاب به «وکلا‌ی محترم دارالشورای کبرای ملی» در دنباله گزارش مذاکرات مجلس منتشر کرد که در آن برای «رفع تهمت از انجمن تبریز» و لزوم و محسنات تشکیل آن «در این زمان فترت» در تکمیل سخنان تقی‌زاده توضیح داد که انجمن تبریز تنها ملجاء عدل و پناه مظلومین و اهالی بیچاره است، در حالی که برخی آن را «موجب هرج و مرج مملکت و اسباب اغتشاش شمرده‌اند». روشن است که «ظالمین و مستبدین» این حضور مقدس را «مانع استبداد و خیالات مغرضانه‌ی» خود می‌دانند؛ حالا که می‌بینند با قهر و زور نتوانسته‌اند جلوی حضور و فعالیت آن را بگیرند از راه نفاق‌افکنی و از زبان وکلای مجلس اقدام می‌کنند. اشاره‌ی نویسنده به تلاش محمدعلی میرزا برای تعطیلی انجمن بود و در ادامه استدلال‌ات منطقی خود در دفاع از ضرورت وجودی انجمن تبریز افزود: اگر چنین انجمنی در آذربایجان نبود، همچون خراسان در دست مستبدی چون آصف‌الدوله اسیر و ذلیل می‌شد و نمی‌توانست حتی وکلای خود را هم انتخاب کند و به تهران فرستد. انجمن با زحمت بسیار این کار را به گونه‌ای مطلوب به سرانجام رسانده، خواستند پس از انتخابات انجمن را تعطیل کنند، اما مردم که به یاد داشتند چگونه مستبدین و مأمورین ظالم پوست اهالی بیچاره و بی‌پناه را کنده و اسیر می‌کردند، به این کار تن ندادند. این‌که هر روز از ولایات و از ظلم زورگویان و مستبدین محلی به مجلس شکایات می‌رسد، در تبریز هم وضع بهتر از آن نیست. اگر وکلای این وضعیت مغشوش ولایات و عدم امنیت راه‌ها و شوارع را ناشی از وجود انجمن می‌پندارند، در اشتباهند. کل مملکت در بی‌نظمی و ناامنی و هرج و مرج است. در مورد مصادره اموال سید حسن مجتهد هم آوردند: اولاً که مسئله اموال نبوده بلکه غله‌ی دهات اوست، و دوم این‌که او را به زور مجبور نکردیم بلکه خود با رغبت به این کار تن داد. نوشته‌ی یاد شده در شماره‌ی بعدی روزنامه انجمن، شماره ۴۱، هم ادامه یافت و از جمله نوشت: تمام اهالی تبریز به متابعت انجمن ملی چشم بر حکم و گوش به فرمان نشسته و وکلای خود را به مجلس فرستاده و منتظر اوامر دارالشوراست و ابداً ذره‌ای خیال استبداد و خودمداری، بلندپروازی یا جداسری هم در سر ندارد. نویسنده سپس کارنامه و دستاوردهای انجمن در بهبود وضع مردم را برشمرد: برگزاری انتخابات، حل مسئله پیچیده و قدیمی نان در شهر و کاهش قیمت غلات، سد باب رشوه و تعدی متصدیان امور و... این نوشته تذکر داد که تنها نارضایان از انجمن کسانی هستند که «معاش فوق‌العاده ایشان از کیسه مردم بود و آبادی خانه‌شان از خرابی مساکن بیوه‌زنان و یتیمان» تأمین می‌شد. اینان را شورش طلبانی، مخالف مشروطه خواند که همواره درصد فتنه و آشوب و نفاق‌اند. در خاتمه تأکید کرد انجمن تا تدوین و تصویب نظام‌نامه انجمن‌ها در تلاش اجرای صحیح امور خواهد بود. با اینکه پس از تشکیل، بارها در دهات و قصبه‌جات خواسته شد که اجازه‌ی تأسیس انجمن را به آنها بدهیم اما انجمن تبریز پاسخ منفی داده و خواسته تا وصل نظام‌نامه انجمن‌ها منتظر بمانند.

در همان جلسه‌ای که سید محمد طباطبائی از دست‌درازی به اموال و املاک و دهات مجتهد تبریز و هرج و مرج انجمن تبریز سخن راند، روحانی دیگر حاضر در مجلس، سید عبدالله بهبهانی، هم در تأیید گفت: آنها قدری تند رفته‌اند. برای اولین بار در صحن مجلس واژه تندروی که بعدها بارها و بارها از جانب مخالفین حضور مردم در عرصه اجتماعی تکرار شد، در وصف اقدامات انجمن تبریز به کار رفت. سید خواستار مذاکره و اقدام در این باب شد. نتیجه این شد که تلگرافی از جانب هر دو روحانی به تبریز ارسال شد و خواستار معاودت روحانیون اخراجی به شهر شدند.

انجمن در امر مالیات و رهایی زندانیان بی‌گناه و بلا تکلیف زندان‌های رسمی و رسیدگی به وضع اسارتگاه‌های ملاکین و متنفذین محلی نیز مداخله کرد. مجلس این دخالت‌ها را برنتافت. انجمن از محرم ۱۳۲۵ ق (فوریه ۱۹۰۷) که تعدیاتی پیاپی در شهر رخ داده و مستبدین و مخالفین دسته‌های خود را متشکل و مسلح کرده بودند، جوانان عضو خود را به پاسداری و محافظت مسلحانه از امنیت شهر و محلات گماشت. «کمیته نجات» وابسته به انجمن به ریاست ستارخان تعلیم و مشق نظامی ملت را بر عهده گرفت.

مسئله قشون ملی، گارد داوطلب یا سرباز ملی نیز در مذاکرات مجلس مطرح و تقی‌زاده بر وجود این نیروی داوطلب در شرایط ناتوانی و فقدان ارتش و قوای مسلح منظم برای حفظ امنیت و مقابله با تعدیات اشرا و راهزنان و تجاوزات به سرحدات و حمایت از مجلس تأکید کرد. از آنجا که بر جناح رادیکال مشروطه و شخص تقی‌زاده به دلیل طرح «گارد ملی» یا قشون ملی نقد و نکوهش روا داشته‌اند، تأملی ضروری است.

گارد ملی

در جلسه ۱۲ شوال ۱۳۲۵ ق (۱۹ نوامبر ۱۹۰۷) رئیس مجلس عریضه‌ای از جانب انجمن‌هایی را قرائت کرد که در مدرسه سپهسالار جمع شده بودند. در این عریضه به کنایه آمده بود که از شهر تهران تنها چند قراول در اطراف چادرهای ما محافظت می‌کنند، در حالی که امنیت جان و مال بیشتر از اینها نیرو نیاز دارد در ادامه آمده بود: یا دولت موجبات امنیت را تأمین کند و اگر نمی‌تواند این کارها به خود انجمن‌ها واگذار کند تا حفظ و حراست خود را بر عهده گیرند. از کشمکش مشروطه‌طلبان با مخالفین، و مجروح و کشته شدن تنی چند یاد شده بود. در این برهه که مجلسیان به حمایت انجمن‌ها محتاج و متکی بودند، از جانب رئیس اعلام شد که «این انجمن‌ها همه کمال همراهی را در اساس مشروطیت و اجرای قوانین از مجلس خود دارند و باید کمال امتنان را از آنها حاصل کرد.»

تقی‌زاده در تأیید خواسته انجمن‌ها و تأیید آن گفت، مقصود انجمن‌ها این است که در حالی که در کنار چادرهای انجمن‌های تحصن‌کننده‌ی صحن مسجد سپهسالار تعدادی قراول برای حفظ نظم گذاشته‌اند:

«از برای شهر به این بزرگی هیچ تهیه در تنظیم و تأمین آن نمی‌شود و حال آنکه از همه جا مغشوش تراست. حالا جواب این مطلب با هیئت وزرا است که چه اقدامی کرده‌اند والا ملت خودش به‌عنوان سرباز ملی یا غیر از آن یک عده برای محافظت خود تهیه کنند و از همه گذشته ما باید خیلی از این انجمن‌ها متشکر باشیم که با این سردی هوا متحمل همه قسم زحمات و صدمات در این یک سال شده‌اند. حال با هیئت وزرا است که جواب کافی بدهند.»

رئیس دولت هم که در جلسه حضور داشت، ضمن تشکر از همراهی انجمن‌ها گفت اقداماتی برای نظم و امنیت شهر انجام شده و مشغول هستیم. در آن برهه‌ی خاص اغتشاش، هرج و مرج و تعدی حکام، راهزنان و متنفذین محلی در سراسر کشور و همچنین شهر تهران اوج گرفته بود. رئیس دولت فقدان پول و امکانات و قشون منظم و مرتب را عامل این ناامنی‌ها شمرد. در همین جلسه بر ضرورت تشکیل قشون ملی برای حفظ امنیت همگانی و مشروطیت تأکید شد. تقی‌زاده در دنباله مذاکرات «در باب سرباز ملی» عنوان کرد:

«... مردم از روی میل و رغبت داوطلبانه در مقام قبول خدمت برآیند. امروز در این موقع که ملت به هیجان آمده، دولت می‌تواند یک استفاده صحیحی حاصل نماید، ولی اگر چند وقت بعد بخواهد یک همچو فایده ببرد، نمی‌شود چرا که ملت از آن شوق خواهد افتاد. حالا خوب است هیئت وزرا یک امتحانی بکنند. ولو اینکه یک عده‌ی کمی هم فراهم شود، از جوانان رشید داخل در نظام کنند و سلاح به آنها بدهند تا شوق و شغف مردم کاسته نشود.»

پس از تأیید و پشتیبانی دو سه نفر از وکلا از تشکیل واحد قشون ملی داوطلب تحت نظارت و کنترل دولت، تقی‌زاده افزود:

«... در خصوص سرباز ملی که یکی از موضوع مذاکرات بود، عقیده بنده این است که این کار خیلی مهم است و امشب وقت آن است که نتیجه از آن گرفته شود و چنانچه آقا میرزا ابوالحسن خان لایحه قانونی در این خصوص نوشته بودند، صحیح است. هر طور وزیر جنگ صلاح می‌داند به این کار اقدام کنند و این رغبت و اقبال ملت را نگذارند که سرد بشود، چون از یک ادباری ملت این اقبال را نمودند، وقتی است که دولت می‌تواند استفاده کند ولو امتحاناً یک عده را که شرایط و استعداد آنها موجود است، قبول کرده داخل نظام کنند.»

روشن بود، تقی‌زاده حضور و اقبال عمومی مردم در صحنه برای حمایت از مشروطگی نظام و امنیت عمومی را رویدادی مثبت و در راستای مشارکت عمومی می‌دانست و از مراجع ذیصلاح می‌خواست که بر اساسی قانونمند و کارآمد از این شور عمومی بهره مطلوب برده شود. عریضه و شکایات متعدد از سراسر کشور مبنی بر تعدی و اغتشاش راهزنان و مخالفین مشروطه و فقدان امنیت اجتماعی و سیاسی هر روزه به دست نمایندگان می‌رسید. قشون منظم و نهادینه دولتی هم عملاً وجود نداشت. دو روز بعد در جلسه علنی، نایب رئیس مجلس بحث «سرباز ملی» را طرح کرد و پس از اظهار نظر نمایندگان، درخواست شد، کمیسیونی تعیین شود تا ترتیب این کار را در چارچوب قوانین نظامی تدوین کرده و به مردم اطلاع دهد تا ملت در این امر سهیم شوند. در همین جلسه از جانب انجمن‌ها گفته شد تا پاسخ مناسبی برای حل مسئله امنیت شهر داده نشود از مسجد سپهسالار خارج نخواهند شد. در بیانیه آمد که وقتی در روز روشن «از دوش عبا و از بغل زن بقچه می‌ربایند تکلیف مردم چیست؟» [۳۳۱]

به دلیل فضای مسلط بر مجلس و اکثریت محافظه‌کار که مخالف مشارکت عمومی مردم بودند چندان نتیجه‌ای از بحث‌ها حاصل نشد. بحث «گارد ملی» در جلسه ۶ شوال ادامه یافت. [۳۳۲] تقی‌زاده مجدداً تأکید کرد که «قشون داوطلب» می‌تواند به نظام نوین برای امنیت و کنترل نظم کمک کند.

تقی‌زاده در ادامه، عامل اصلی هرج و مرج و نابسامانی ولایات را انتصاب مجدد همان حاکمانی دانست که پیشتر به دلیل تعدی و ظلم برکنار شده بودند. از مجلس خواست به انجمن‌ها اعلام شود که مجلس با تشکیل قشون داوطلب تحت کنترل و نظارت مراجع ذیصلاح قانونی موافق است، اما جزئیات آن باید در کمیسیون مربوطه مجلس تدوین و عرضه شود و در اسرع وقت چنین کاری صورت خواهد پذیرفت. رئیس جلسه از وکلا سؤال کرد که آیا با پیشنهاد تقی‌زاده موافقت می‌کنند؟ جمعی گفتند: «صحیح نیست، نباید رجوع شود». یکی از نمایندگان که گویا متوجه تفاوت «گارد ملی» و «قشون داوطلب» با ارتش منظم و دائمی کشور نشده بود، گفت: به جای هر کاری بهتر است قشون حاضر مرتب و منظم شود. تقی‌زاده در مقام تصحیح به جواب برآمد:

«گویا در قشون داوطلب اشتباه شد. قشون داوطلب این است که فقط روزی چند ساعتی به ترتیبی که معین شود از دولت سلاح گرفته، مشق می‌کنند و پس از مشق سلاح خود را رد می‌نمایند. یک وقتی که مملکت محتاج به قشون شد، اینها حاضر هستند.» [۳۳۳]

هشیاری و ذهن فراخ تقی‌زاده از معنی و رسالت گارد داوطلب که در نظام‌های جدید غربی عملاً به اجرا درآمد، از این سخنان پیداست. در دنباله‌ی بحث و در پاسخ به برخی و کلا که کسر بودجه و کمبود پول، و نیز ضرورت اختصاص امکانات برای قشون موجود دولتی را بهانه قرار داده و درخواست انجمن‌ها را نادرست می‌خواندند گفت:

حرف انجمن‌ها این نیست که بخواهند پول و بودجه‌ای صرف ایجاد گارد داوطلب شود. سخن اصلی این است که در خیلی از نقاط کشور عملاً بدون این که اجازه و قانونی باشد، مردم به اتکای امکانات و شور و شوق خود تمرین و مشق نظامی می‌کنند ولی تحت هیچ ترتیبی نیست و به همین دلیل هم نتیجه مطلوبی به دست نیامده است. کنه سخن این است که به یک ترتیب صحیح و روش مندی اقدام به این کار شود تا بهره کامل عاید شود.

دو روز بعد، ۱۹ شوال ۱۳۲۵ق، در جلسه‌ی علنی مجلس دستخط محمدعلی شاه پیرامون انجمن‌ها قرائت شد. شاه وجود انجمن‌ها را محل نظم و امنیت و آسایش شهر و عنصری غیرلازم خواند. یکی از نمایندگان به پشتیبانی خواسته شاه عنوان کرد: پادشاه خود حافظ مجلس و مشروطه است، دیگر لزومی به وجود انجمن‌ها نیست. دیگری گفت: فرمایشات شاه صحیح است، انجمنی که مولد فتنه باشد البته باید دفع کرد و افزود:

«بعضی از انجمن‌ها هست که سری است و مخرب اساس مشروطیت است. و در حقیقت مخرب سلطنت محمدعلی شاه است، البته این گونه انجمن‌ها را باید دفع کرد. فرمایش ملوکانه هم این بود که من خودم حافظ اساس مشروطیت هستم پس خواهش می‌کنم آن انجمن نباشد... این نوع انجمن‌ها را با تمام قوا باید دفع کرد.»

چند روز بعد تقی‌زاده مجدداً یادآور موضوع شد و پرسید: قرار بود کمیسیون وزارت جنگ در مورد «سرباز داوطلب» لایحه بنویسد و به مجلس پیشنهاد کند، در این باب چه اقدامی شده است؟ معلوم شد که هنوز امر درخواستی انجمن‌ها حتی به کمیسیون جنگ هم ارجاع نشده است. خواست «قشون داوطلب» که در برنامه سوسیال دموکرات‌ها مطرح شده بود با اکثریت مخالف مجلس و دولت مواجه و از دستور کار مجلس عملاً حذف شد. [۳۳۴]

انجمن آذربایجان در تهران

این انجمن از جمله بزرگ‌ترین و مؤثرترین و فراگیرترین ائتلاف از رادیکال‌ترین آزادی‌خواهان مشروطه‌خواه در تهران به شمار می‌رفت. در گستره و تنوع دمکراتیک اعضای آن، بی تردید نقش کاریزمات و فراخ اندیش تقی‌زاده موثر بوده است. بنای اولیه‌ی آن را آذری‌های مقیم پایتخت گذاردند، اما به تدریج آزادی‌خواهان غیرآذری و حتی تعدادی از زرتشتیان مشروطه‌خواه به آن پیوستند. اولین رئیس انجمن مرتضوی بود. به گزارش روزنامه *حبل‌المتین*، تقی‌زاده پس از استعفای مرتضوی به ریاست آن انتخاب شد: «انجمن محترم آذربایجان که از شهرت و کثرت خدمت مستغنی از تعریف و توصیف است و تمامیت اعضای مردم وطن پرست غیرتمند و پرهمتند در این ایام به واسطه یک رئیس تازه که تازه به اتفاق آرا منتخب شده رونق و جلوه تازه گرفته و زیاده از سابق مورد توجه وطن‌خواهان و امیدواران شده است. یعنی بعد از استعفاء مرتضوی جناب آقای سید حسن تقی‌زاده که سبب فضایل و مکارم و شهرت جلالت قدرت و علو مقامش کران تا کران را احاطه کرده به ریاست انجمن برقرار و جناب معاضدالسلطنه که در صفات حسنه و اخلاق حمیده تالی جناب معظم است به سمت نیابت

ریاست انتخاب گشتند. از این حسن انتخاب نهایت خوشی وقت شده و هر دو وجود معظمین را تبریک و تهنیت می‌گوئیم. سید حسن کاشانی.» [۳۳۵]

گرچه تقی‌زاده رسماً مدتی اسمی ریاست انجمن را بر عهده داشت، اما به دلیل حجم مشغله و درگیری روزافزون در مجلس و کمیسیون‌های مختلف آن، انجمن عملاً به دست معاضدالسلطنه اداره می‌شد. ریاست انجمن دوره‌ای بود، گفته‌اند که چندی هم «شجاع نظام» به ریاست انجمن رسید. [۳۳۶] تقی‌زاده خود می‌گوید در عمل معاضدالسلطنه رئیس انجمن بوده است:

«اول مرا رئیس انجمن آذربایجان کرده بودند. بعد از چندی گفتم چون وکیل مجلس هستم مناسب نیست و استعفا دادم. بعد معاضدالسلطنه رئیس شد. او هم که وکیل مجلس شد آقا سید جلیل اردبیلی رئیس آنجا شد.» [۳۳۷]

قاتل اتابک، عباس آقا، را عضو انجمن آذربایجان خوانده‌اند، اما تقی‌زاده در خاطراتش تأکید می‌کند که «به اشتباه گفتند و عضو انجمن آذربایجان بود.» [۳۳۸] انجمن آذربایجان چنان نفوذی در تهران و در میان آزادی‌خواهان یافت که تعداد اعضای رسمی‌اش را تا حدود سه هزار ذکر کرده‌اند. [۳۳۹] جلسات عمومی آن در چهارشنبه هر هفته با حضور عده زیادی برگزار می‌شد. [۳۴۰]

علاوه بر نامبردگان، از اعضای مؤثر انجمن تعدادی را می‌شناسیم: میرزا عبدالرزاق حکاک که در دوران مجلس دوم همراه با تربیت توسط افراد مسلح هوادار اعتدالیون ترور شد. میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل از گردانندگان روزنامه سوسیال دموکرات صوراسرافیل که در دوره‌ی بمباران مجلس اعدام شد، میرزا احمدخان حامدالملک، سید ابوالقاسم خلخالی، میرزا حسین کرمانشاهی، شریف‌العلماء و...

انجمن در خارج از تهران نیز شعبه‌هایی تأسیس کرد. صوراسرافیل [۳۴۱] گزارش داد که سیدعلی برهان‌المحققین واعظ آذربایجانی در تأسیس انجمن‌های خراسان، قوچان، سبزوار، سمنان و رشت که شعب انجمن اتحادیه‌ی آذربایجان است، تلاش کرده است. در همین شماره‌ی آن روزنامه آمد: زرتشتیان تهران تازگی به انجمن آذربایجان پیوسته و از اعضای آن به شمار می‌روند. اطلاعیه‌ی «انجمن اتحادیه آذربایجان» از عموم برداران مسلمان درخواست کرد پیوستن، اتحاد و یگانگی این برداران وطنی را پاس دارند و نهایت «اکرام و احترام این ملت قدیم محترم که یادگار نیاکان ایرانند به منتها درجه که وجدان و حس انسانیت حکم می‌کند بکوشند، و در نیک و بد آنان خود را شریک و سهیم دانند» [۳۴۲] از ارتباط این انجمن با کمیته باکوی اجتماعيون عاميون هم یاد شده است. [۳۴۳]

لمبتون پژوهشگر انگلیسی تاریخ ایران، کمیته اجتماعيون عاميون تهران را، که بر مبنای خاطرات منسوب به حیدر عمواغلی در قتل اتابک نقش اصلی ایفا کرد، یکی از جریان‌های وابسته به انجمن آذربایجان دانسته است. اما ایشان هیچ سند و شاهده‌ی را ذکر نمی‌کند. منطقی به نظر نمی‌رسد که کمیته‌ی فوق‌العاده مخفی تحت رهبری حیدر به یک انجمن علنی وابسته باشد. آن کمیته دستورات و آرای خود را از کمیته باکوی اجتماعيون عاميون دریافت می‌کرد. [۳۴۴] اعضای این انجمن در اقدام و فعالیت‌های آن، یعنی دفاع از مجلس شورا و مصوبات مهم آن همواره در میدان بهارستان حاضر بود و با برپایی جلسات سخنرانی و برگزاری گردهمایی‌های بزرگ بر اصول خود پای می‌فشرد. حضور آنان در رویدادهای کودتای عقیق محمدعلی شاه در ذیقعد و کشمکش مشروطه و مشروعه و نیز دلاوری‌های روز دردناک بمباران مجلس که با تفنگ در مقابل توپ‌های قزاقان ایستادند، جملگی در برگ‌های تاریخ ثبت است. [۳۴۵] کسروی حکایت تشکیل «انجمن فتوت» در تهران، مرکب از آذربایجانی‌های مخالف انجمن آذربایجان را آورده و اعلام «انجمن اتحادیه آذربایجان» را در مقابله با آن ذکر کرده است. [۳۴۶]

کسروی انجمن آذربایجان را «نیرومندترین و به کارترین انجمن‌ها» دانسته، و می‌نویسد: «... چنین پیداست که با کمیته اجتماعیون عامیون ایرانیان قفقاز هم بستگی می‌داشت.» [۳۴۷]

انجمن آذربایجان در تهران مجرای مستقیمی بود که ارتباط مجلس و مشروطه‌خواهان در تهران و سایر ولایات را با انجمن مهم ایالتی تبریز برقرار می‌کرد. در واقع، انجمن تبریز از طریق انجمن آذربایجان در تهران بر بحث‌ها و پیشبرد امر مشروطه نظارت داشت.

نقش برجسته انجمن آذربایجان در مقابله با کودتای عقیم ذیقعه‌ی شاه در شواهد و مستندات ثبت شده است. دست نوشته حاجی سید مرتضی مرتضوی وکیل آذربایجان و نماینده اصناف و تجار در مجلس اول مشروطه از رهبران انجمن، که در همان روزهای نیمه اول ذیقعه‌ی ۱۳۲۵ق (دسامبر ۱۹۰۷) نوشته شده، در دست داریم. وی می‌نویسد:

«روزهایی که شاه درصدد بستن مجلس و انجمن‌ها خواهان برکناری سعدالدوله هستند. شیخ فضل‌الله نوری در میدان توپخانه اوباش و تهی‌دستان شهری را علیه مجلس و آزادی‌خواهان بسیج کرده است. انجمن‌ها از طریق انجمن آذربایجان و ابرادران دروازه‌[قزوین مسلحانه در مسجد سپهسالار بست نشسته‌اند. سه هزار تفنگدار به یاری انجمن‌ها و وکلای شتافته‌اند و آماده انقلاب دیگرند.» [۳۴۸]

به استناد دست نوشته‌ی همین وکیل مترقی آن روزگار در این برهه‌ی حساس سعدالدوله از مشروطه سر برتافته و محمدعلی شاه را به یکسره کردن کار مجلس برانگیخته بود. چون دربار مستقیماً نمی‌توانست به اقدام آشکار دست زند، به سراغ ناراضیان تهی‌دست شهری و قاطرچیان و شترداران و کارکنان دربار و لوطیان محلات که به فرمان پیشوایان متشرع خود هم گردن می‌نهادند، رفته و فتنه و تحصن میدان توپخانه را آفریدند. از سوی دیگر هم شیخ فضل‌الله و یزیدی‌های مخالف مشروطه را به صحنه آوردند. شعار «مجلس اسلامی» و نفی مشروطه و مجلس شورای ملی سر دادند. انجمن‌ها از طریق هوشیارانی چون تقی‌زاده از نقشه و طرح دربار مطلع شدند و در بهارستان به اعتراض و تحصن برخاستند. در ادامه‌ی گزارش می‌خوانیم:

«در هشتم ذیقعه به دنبال فراخوانی که انجمن آذربایجان داد، نمایندگان سایر انجمن‌ها در مسجد سپهسالار گرد آمدند. مجلس را از نقشه سعدالدوله آگاه کردند. همان روز عریضه‌ای به شاه فرستادند و خواستار عزل و تبعید سعدالدوله و امیربهادر شدند.» [۳۴۹]

از سوی دربار بساط کودتای نظامی تدارک شد و حتی محل استقرار توپ علیه مجلس و آزادی‌خواهان متحصن را تعیین کردند. اما مجاهدان در دسته‌های انبوه به یاری مجلس آمدند و اعضای انجمن آذربایجان مسلحانه در برابر قشون استبداد از مجلس محافظت کردند. شاه از حضور تحسین برانگیز و انقلابی مشروطه‌خواهان مضمم به هراس افتاد. اکثریت محافظه‌کار مجلس نیز از وحشت انقلاب و ریشه گرفتن روزافزون نهضت، فکر سازش با شاه را پیش کشید. حضور پرننگ و مؤثر انجمن آذربایجان در این رویداد تاریخی دوران مجلس اول در برگ‌های تاریخ ثبت است. بدون این حضور، بی‌تردید شاه در همان ذیقعه کار مشروطه و مجلس را یکسره کرده بود. مرتضوی در یادداشت‌های ناتمام و ارزشمند خود از آن روزهای بحرانی می‌نویسد، در حالی که دشمنان مشروطه و آزادی از هر سو عرصه را بر جریان رادیکال نهضت تنگ کرده بودند، در روزهای پایانی تحصن مردم در مسجد سپهسالار، فرستاده شیخ فضل‌الله بالای منبر:

«تمامی وکلای را خائن شمرده و صراحتاً فتوی داده است که هر کس وکلای مجلس را بکشد، در این دنیا پادشاه و در آخرت خداوند عالم جزای خیر خواهد داد. مردمانی که در مسجد سپهسالار

جمع شده بودند، این همه معاندت آشکار با دولت را دیدند و چون هیچ کدام حربه نداشتند، هر کدام رفت پی کار خودش و نماند جز آدم‌هایی که از اجزای انجمن آذربایجان بودند و فوراً اسلحه تدارک دیده بودند.

شب دوشنبه خیلی خطرناک بود. ابدأ خاطر جمع در منازل خود نداشتیم. بنده و جناب مستشارالدوله و حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی‌زاده با هشت تفنگچی آذربایجانی که از جمله جناب سعیدالملک و برادرش آقا میرزا محمدخان بودند، شب را در جایی فی‌الجمله امن که گمانی نمی‌رفت، رفتیم. مرگ فردا محقق بود... طرف مقابل آشکارا اعلان مخالفت داده بود و تمامی الواط و اشراش شهر را با عده‌ای قاطرچی و جلودار جمع کرده، قزاق و سوار هر چه بود، وارد و برای جرات و جسارت الواط در دورشان جمع کرده و از مخزن دولت هر چه تفنگ و فشنگ است، به الواط تقسیم شده است.» [۳۵۰]

نویسنده‌ی حاضر در صحنه در دنبال گزارش جاندار خود می‌افزاید: در حالی که دشمنان با تجهیز و مهمات و نفرات آماده از هر سو در خیال نابودی مجلس و مشروطه بودند، در آن شب حساس جمع یادشده، از جمله تقی‌زاده، نتیجه‌گیری کردند که باید فردا حتی به قیمت کشته شدن، در مجلس حاضر و متحصنین مشروطه طلب باقی‌مانده در مسجد سپهسالار را همراهی کنند:

«شب هر کس وصیت خودش را کرد، هر نوشته و اسنادی که داشت به صاحبخانه سپرد... صبح هم‌دیگر را وداع کرده و به راه افتادیم. و همان روز که دهم ذیقعه بود، دهم محرم حساب کردیم. بعد از آنکه از مرگ خودمان خاطر جمع شدیم، ابدأ ترس یا واهمه نداشتیم. متصل با هم-دیگر شوخی می‌کردیم. صبح از پناهگاه شبانه خارج شدیم... بعد از اینکه ما وارد مجلس شدیم هر کس آمد ما را دید، جسارت پیدا کرده رفته رفته جمعیت زیاد گردید.»

در آن روزها دشمنان مشروطه عزم نابودی نهادهای برآمده جنبش را داشتند، آزادی‌خواهان را هر جا می‌یافتند، مورد ضرب و جرح قرار می‌دادند. در ۱۲ ذیقعه دو نفر از مشروطه‌طلبان را گرفته و پس از شقه کردن به دار آویختند. به گزارش همین شاهد آن زمان درمی‌یابیم که تقی‌زاده همراه و در کنار انجمن آذربایجان در صحنه حاضر و مؤثر در شکست کودتای ذیقعه بوده است.

مجلس و انجمن‌ها

در متمم قانون اساسی، اصول ۹۰ تا ۹۳ را در خصوص «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» تنظیم کردند. اهمیت تنظیم بندهایی مجزا و مشخصی برای انجمن‌ها، چنان بود که در کشاکش تدوین متمم بارها بهانه‌ای برای تأخیر متمم و اولویت آن قانون در مذاکرات نمایندگان مطرح شد. بی‌تردید لزوم کنترل انجمن‌هایی که هر روزه یکی پس از دیگری بی‌هیچ مجوز قانونی و رسمی سر برآورده و به قول تقی‌زاده در همه امور دخالت می‌کردند، عامل مهمی در تنظیم قانون مخصوص انجمن‌ها بود.

آوردیم که اولین مخالفت با انجمن‌ها از سوی سید محمد طباطبائی در مذاکرات مجلس ثبت شده است. او انجمن را عامل هرج و مرج خواند و خواستار انحلال آنها شد. این مجتهد انجمن‌ها را عامل تخریب مجلس و مملکت دانست. به ویژه از آن منظر که انجمن تبریز در مقابله با میرزا حسن مجتهد و امام جمعه و هوادارانشان در تبریز، که در پی انحلال کل انجمن و یا اخراج و عاظ رادیکال چون شیخ سلیم بودند، نه تنها کوتاه نیامده بود، بلکه موجب اخراج مجتهد و امام جمعه از شهر شد. پس از مذاکرات و اظهار نظر نمایندگان برخی گفتند هر انجمنی که به تصویب مجلس تشکیل می‌شود، عیب ندارد و باقی انجمن‌ها که به تصویب مجلس نبوده، باید تعطیل شوند.

تأثیر مخالفت متشرعین با انجمن‌های رادیکال و مترقی — همان طور که خواهیم آورد آنان انجمن‌های اسلامی خود را حقه و درست می‌دانستند — سرانجام در متمم قانون اساسی متبلور شد. ماده‌ای را که تقی‌زاده و یاران قانوندانش در متن اولیه پیش نویس کمیسیون تدوین متمم آورده بودند مبنی بر اینکه اجتماعات و انجمن‌هایی که مسلح نباشند آزادند، به این ترتیب تغییر دادند که فقط انجمن و اجتماعاتی آزادند که «مولد فتنه‌ی دینی و دنیوی و مخل نظم نباشند». و می‌دانیم «فرقه ضاله» را که منظور لامذهبان و دگراندیشان مذهبی به ویژه بابیان بود در متن قانون از حق انجمن و حضور محروم کردند. در قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم عنوان شد که اعضای انجمن‌ها نباید به «فساد عقیده»- مفهومی رسا برای باورهای غیر شیعه امامیه مورد تأیید مجتهدین - آلوده باشند. بارها و بارها، علنی و خصوصی، در جلسات مجلس و یا از طریق روزنامه و شب‌نامه اعلام کردند که اعضای انجمن‌های مشروطه‌خواه بابی و لامذهبنده و از این راه به تحریک عوام علیه انجمن‌ها دست یازیدند.

تقی‌زاده پیرامون قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی نوشت: تدوین‌کنندگان، آن را از قانون فرانسه به ویژه نوع انجمن‌هایی که برای اجرا در الجزایر بود، بهره گرفتند: «کمیسیونی که به نوشتن این قانون مأمور بود از مآخذها استفاده کرد. و قانونی ترتیب داد. منتهی آنکه موادی را حذف کرده و یک فصل از خود بر آن افزودند، راجع به حق نظارت انجمن‌ها در محاکمات و شکایات و همچنین در جریان قوانین مالیه. .. اعضای کمیسیونی که قانون انجمن‌ها را نوشتند عبارت بودند از: سید حسن تقی‌زاده، محمدقلی خان مخبرالملک و مستشارالدوله و دو سه نفر دیگر (جمعاً شش نفر بودند)» [۳۵۱]

به استناد مذاکرات مجلس در چند مورد مهم، تقی‌زاده در متن این قانون تأثیرگذار بوده است: یکی ممنوعیت شرکت حکام و معاونین آنها در محل سکونت در انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی است (ماده ۸)، و دیگری ماده‌های ۸۸ تا ۹۱ در بسط وظایف انجمن‌ها در حوزه قضائی و حق اخطار به حاکم در نقض قانون و اختیار پیگیری تا احقاق حق متظلمین و نیز رسیدگی به شکایات راجع به مالیات بود. قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی با همه نواقص و کمبودهایش که ناگزیری تدوین قوانین بشری است، سرآغازی بود بر پذیرش و تحمل حضور اجتماعات خارج از دولت و به رسمیت شناختن حق نظارت بر دولت و قوه‌ی مقننه و قضائیه و اداره امور محلی منطقه. این قانون در صورت رفع نواقص و کاستی‌ها در مجلس‌های بعدی و اجرای صحیح آن می‌توانست مسیر مطلوبی در رواج دموکراسی و مشارکت مردم در سرنوشت جامعه و کشور باشد. می‌دانیم که نشد و نگذاشتند. از همان اوان کار انجمن‌ها، و حضور و فعالیت آنها تحمل نشد و به جای مقابله‌ی قانونی با خودسری و اغتشاش و بی‌قانونی برخی اعضای انجمن‌ها، کل موجودیت آنها را مزاحم سیاست‌ورزی دانستند. در حالی که با توجه به شرایط خاص جامعه ایران و ضرورت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقوام و اقلیت‌ها در کنار اکثریت مردم ایران، مرکزگریزی قانونی نهفته در اصول این قانون در صورت اصلاح شدن و تکامل یافتن می‌توانست مفید واقع شود. در ماده‌ی ۹۹ آن قانون آمد که «چون انجمن ایالتی بصیرت در امور و حوائج ایالات دارند، لازم است اولیای دولت قبل از اقدام به تغییرات در ایالات، رای انجمن‌های مزبوره را بخواهند ولی مجبور به پیروی از آن نیستند.» نظارت در اجرای قوانین مصوبه مجلس در ایالات از جمله اختیارات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. انجمن‌ها طبق ماده ۱۰۳ نمی‌توانستند در اموری که راجع به منافع منطقه خود نیست، اعتراض کنند. به عبارتی به پیروی از اصل ۲۹ متمم قانون اساسی منافع و مسائل ویژه هر ایالت و ولایت در اختیار انجمن‌ها گذاشته شده بود.

تقی‌زاده با توجه به پیشینه حکام ولایات که با زد و بند و پرداخت مبالغ و رشوه‌های آشکار و نهان از جانب شاه انتخاب و به آن مناطق تحمیل می‌شدند، در جلسات مجلس بارها به حق نظارت انجمن‌ها بر

عملکرد آنها تأکید داشت. به دلیل دخالت مکرر حکام در انتخابات و سایر امور ولایات، تقی‌زاده خواستار شد که در متن قانون گنجانده شود کسی که مالکیت دارد و صاحب منافع شخصی در منطقه است، حق انتصاب شدن به عنوان حاکم آن منطقه را ندارد. او ضمناً بر خرید و فروش مناصب، به ویژه در اعزام حکام ولایات، معترض بود. در همان روزهای اولیه‌ی ورود خود در مجلس تصریح کرد: «می‌بینیم در این روزها دکان دادوستد باز است و بازار خرید و فروش منصب‌ها به رواج. مناصب است که می‌خرند و می‌فروشند... حالا من اسم نمی‌برم و نمی‌ترسم از این که اسم ببرم به سابق گفتم که باید این امور توقیف باشد.» [۳۵۲]

حکام ولایات و ایالات

در جلسه ۲۷ محرم ۱۳۲۵ق، موضوع و کارنامه حکام ولایات در میان نمایندگان به بحث گذاشته شد. هر روز شکایات و تظلم مردم سراسر کشور از تعدی حکام و دست‌درازی آنها به جان و مال مردم و اعمال نفوذشان در امور اقتصادی منطقه به مجلس می‌رسید. در همان روزها مردم اصفهان به دلیل تعدی بسیار و آزار و چپاول «مناهی دولت و ارکان مملکت» بست نشستند و طی تلگرافی به مجلس دادخواهی کردند. وکیل‌التجار اظهار داشت: خوب است آن قانونی را بنویسند که هر کس صاحب مستغلات کلی در ایالتی است، نباید حاکم آن ایالت شود. تقی‌زاده که از قبل لایحه‌ای را آماده کرده بود و با سخنران هم‌آواز بود، به سخن درآمد و اجازه خواست آن را قرائت کند. متن از این قرار بود که هر کس در ایالتی افزون بر مسکن مورد نیاز، اموال غیرمنقول زاید بر هزار تومان ملک داشته باشد، نمی‌تواند در آن ایالت حاکم شود. صدای اعتراض بسیاری درآمد و از جمله خواستند اثبات شود که در خارجه چنین قوانینی وجود دارد. تقی‌زاده در ادامه تأکید کرد: در ممالکی که عدالت پیش رفته این قانون جاری است و به عقیده من فواید کلی دارد. اگر بخواهیم ثابت کنیم که در خارجه چنین است نیاز به کتاب و سند است، اما می‌توانیم تکیه را بر اثبات فوایدش بگذاریم. مقصود این نیست که صاحبان املاک را باید بیرون کرد، حال آنکه تمام این اغتشاشات را آنها می‌کنند. آن کس که صاحب ملک است، اسباب فراهم می‌آورد که کسان و بستگان خود را انتخاب کند و انجمن ایالتی و بلدی را به میل خود تشکیل دهد. چنانچه در انجمن اصفهان که به هوای نفسانی شد. تقی‌زاده با برشمردن اعمال نفوذ مالکین و صاحبان ثروت در انتخابات وکلای مجلس، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، همچنین انجمن‌های بلدی (شهرداری)، مضرات آن را برشمرد. احسن‌الدوله از نمایندگان مالکین، ضمن تأیید این که قانون کلی نوشته شود که کسی نتواند ظلم کند، افزود: لازم نیست مالک باشد یا نباشد. در واقع، این حامی ملاک، می‌خواست قانون را با کلیات سر هم آورد. همواره تنی چند از «دارندگان ثروت و ملک» در پی آن بودند که از برندگی و صراحت قانون به ویژه آنجا که در تقابل منافع شخصی یا عمومی هم طبقه خویش قرار می‌گرفت، بکاهند. پس از بحث بسیار قرار بر این شد که کمیسیونی تشکیل شود و پیرامون این موضوع تصمیم‌گیری کند. [۳۵۳]

بر اساس قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، وظایف حکام مشخص شد و برخی آرای مطرح شده‌ی تقی‌زاده در متن قانون آمد. اما نه از جانب دولت و قوه مجریه این قانون اجرا شد و نه اجازه دادند انجمن‌ها به اختیارات و وظایف مندرج در قانون همت گمارند. شکایات متعدد از ولایات به مجلس می‌رسید. به استناد مذاکرات مجلس، بارها تلگراف و تظلم مردم مطرح شد و تقی‌زاده همواره یکی از نخستین کسانی بود که پیگیری شکایت‌های مردم را طلب می‌کرد. در برخی موارد، نمایندگان با عزل حاکم مورد شکایت گریبان خود را رها می‌کردند. تقی‌زاده اظهار داشت تا زمانی که عزل حاکم بر مبنای

اتهامات و شکایات مردم به بررسی حقوقی و در صورت ثبوت تقصیر به مجازات قانونی نرسد، بهره‌ای عاید مردم نمی‌شود و حکام دیگر هم متنبه نخواهند شد. [۳۵۴]

وقتی ادامه شرارت شیخ محمد ورامینی و لوطی نایب حسین کاشانی در مجلس مطرح و اهمال و سستی حکام، که صرفاً در پی پر کردن جیب خود بودند، عنوان شد، تقی‌زاده به صراحت گفت:

«در سابق که مشروطیت در کار نبود، وقت نوروز حکام را تغییر می‌دادند برای پر شدن کیسه صدراعظم و حالا که دوره مشروطیت است باز از یک ماه قبل می‌بینیم که حکام را تغییر می‌دهند. پس ما برای چه اینجا نشستیم؟ برای اینکه حقوق ملت را حفظ کنیم. اینجا حکومت هر جا را می‌خواهند معین می‌کنند و ما هم قبول می‌کنیم و حرفی هم نمی‌زنیم. الان در تمام روزنامه‌ها این است که یک نفر شخص شصت ساله جای یک وزیر عالم نشسته و به عادت قدیم [دوران استبداد] رفتار می‌نماید. [قدیم] یک جایی از یک حاکمی شکایت می‌کردند، اولیای امور یک اندازه‌ای رسیدگی می‌کردند، حالا از قرار معلوم باید [حتی] آن هم نباشد. ما باید از وزیر مسئول توضیح بخواهیم که چرا حکومت‌ها را تغییر داده و می‌دهد؟»

روشن بود که این اظهارات اشاره به رشوه‌گیری و ادامه فروش مناصب داشت. تقی‌زاده بارها تأکید کرد: ما وکیل مردم هستیم اما عملاً جز بحث و همدردی غالباً بی‌حاصل و بی‌نتیجه در مورد شکایت‌های مکرر مردم در ظلم و تعدی حکام ولایات، کار چندانی پیش نبرده‌ایم:

«این مجلس مجمع عقلانی ملت است. به واسطه اینکه تمام رعیت زیر بار ظلم بوده‌اند. هر وقت شکایتی کردند باید آن حاکم را با چند نفر از متظلمین خواست که حضوراً احقاق حق شود.» [۳۵۵]

مورد مهم دیگری که تقی‌زاده در این ارتباط عنوان و پیگیری کرد، مسئله مالیه شهرهای ولایات بود که عملاً به‌عنوان خزانه شخصی حاکم صرف زندگی تجملی او و اطرافیان می‌شد. در جلسه‌ی سه‌شنبه ۴ صفر ۱۳۲۵ق در ضرورت نظارت و مشارکت مردم شهر از طریق انجمن‌های محلی بر امور مالی و درآمد و هزینه‌ها از یک سو و استقلال مالیه از حیثه اختیار حکام محلی و انتقال آن به وزارتخانه مالیه، اظهار داشت:

«مالیه را از حکام بگیرد و به محصلین وزیر مالیه بدهید که آن‌ها دریافت کنند. اما دو ملاحظه در این صورت لازم است، یکی بودن عدلیه در هر ولایت و یکی نظارت انجمن ملی به مالیه. عدلیه به این زودی موبس نخواهد شد تا به قانون نظام‌نامه انجمن ملی بتواند نظارت داشته باشد. لذا خوب است [موقتاً] و عجالتاً عدلیه و نظارت مالیه هر دو با انجمن ملی باشد و محصلین وزیر مالیه دریافت مالیات نمایند. حکام دیگر مداخله نکنند.»

در فضای دوره‌ی پس از مشروطه، امور ولایات کماکان به روال سابق می‌چرخید و قدرت اجرایی حکومت و امور وزارت خانه‌ها و ادارات دولتی در کنترل شخصی حکام بود. فقدان شعبه‌های وزارت عدلیه در شهرها و عدم استقلال امر تنظیم و جمع‌آوری مالیات از امور اجرایی حکومتی، موجب سوء استفاده و یکه‌تازی حکام در چاپیدن مردم و بهره‌وری شخصی بود. تقی‌زاده با اعتقاد به برپایی نهادهای اجرایی مالی و عدلیه در ولایات تحت کنترل وزیر مربوطه و حضور مدنی انجمن‌ها در نظارت و مشارکت سیاسی، چنین اشاره‌ای را ضروری دانسته بود.

بحث بر سر ولایت یا ایالت

قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی سرانجام در آخر صفر ۱۳۲۵ ق (۱۴ آوریل ۱۹۰۷) به تصویب مجلس رسید. تقی‌زاده از جمله شش عضو کمیسیون بود که بر تدوین مواد آن نظارت داشت. برخی اعضا، به‌طور غیرمستقیم از سوی سعدالدوله، مخالف سرسخت مشارکت مردم در سیاست، در پی تنظیم اصولی بودند که عملاً انجمن‌ها را محدود و کنترل کند. قانون استعماری انجمن‌های فرانسه در الجزایر را ترجمه و در اختیار کمیسیون قرار دادند. تقی‌زاده با تمام تلاشی که کرد فقط توانست برخی مواد را اصلاح کند یا تغییر دهد. یکی از موارد اصلی بحث، تعیین ایالات و ولایات کشور بود. از این منظر که بهانه‌ای برای تعطیل و ممنوع کردن بسیاری از انجمن‌ها از طریق مخالفان حضور و مشارکت مردم در صحنه سیاسی شد؛ تأملی در این مورد ضروری است.

اهمیت تعیین ایالات و ولایات کشور از آنجا بود که سهم نمایندگی آنها در مجلس فرق می‌کرد. به موجب آن قانون، انجمن ایالتی می‌توانست دوازده نماینده به اضافه یک نماینده از هر بخش وابسته به آن ایالت به مجلس بفرستد، و در عوض انجمن‌های ولایتی تنها شش نماینده به اضافه یک نماینده از هر بخش وابسته به آن ولایت را برمی‌گزیدند. ماده‌ی دوم قانون یاد شده ایران را به پایتخت و چهار ایالت تقسیم کرده بود: آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس، و خراسان. بر اساس ماده سوم، ولایت بخشی از مملکت تعریف شد که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد. بحث بر سر چیستی و چگونگی این مواد به اعتراض گسترده عمومی پیرامون اینکه کجا ایالت و کجا ولایت باشد، انجامید. برای خود مجلس و نمایندگان هم چندان روشن نبود که برخی شهرها و مناطق طبق قانون تصویب شده ولایت‌اند یا ایالت. آیا انجمن ایالتی در آنجا باید تشکیل شود یا انجمن ولایتی. این مشکل ابتدا میان ساری و بابل [بارفروش] در مذاکرات مجلس تجلی کرد.

اگر مازندران ولایت شمرده می‌شد، جز شهر ساری مرکز آن، قانون حق تشکیل انجمن در شهر دیگری چون بارفروش را به رسمیت نمی‌شناخت. در حالی که قریب به هشت ماه بود در بارفروش انجمن ولایتی مؤثر و فعالی تشکیل شده بود که با این مبنا عملاً غیرقانونی شمرده و بایستی تعطیل می‌شد. به استناد مذاکرات مجلس، نمایندگان در جلسه ۸ شعبان ۱۳۲۵ ق (۱۷ سپتامبر ۱۹۰۷) آرا و نظریات متضادی در این باره مطرح کردند. یکی گفت بارفروش اهمیتش بیشتر از شهر ساری است. حتی خود نماینده‌ی مازندران با اعتراض به تلگراف اتابک صدراعظم، که اخطار داده بود غیر از ساری جایی دیگر حق تشکیل انجمن ولایتی نیست، اعلام کرد که مازندران شهرت و اعتبارش در مجموع به حضور شهر بارفروش است و الآن هم هشت ماهی است که در آنجا مردم انجمن فعال و معتبری تأسیس کرده‌اند. دولت بر مبنای مواد قانون تصویب شده مجلس، ساری را که مرکز حکومت بود محق به تشکیل انجمن ولایتی می‌شناخت و خواهان تعطیل انجمن بارفروش شد. در مورد گیلان هم بحث بر سر اینکه ایالت یا ولایت محسوب شود، تا مدت‌ها در مجلس ادامه داشت. در جلسه‌ی ۱۴ رجب ۱۳۲۵ (۲۴ اوت ۱۹۰۷) مجلس با اکثریت آرا رأی داد که گیلان ولایت، و رشت مرکز آن است. غرض از این مقدمات اشاره به سخنان تقی‌زاده در جلسه علنی شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۵ ق است که جای تأمل تاریخی پیرامون رویکرد و آرای او به قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مجلس و ضرورت و موجودیت انجمن‌ها دارد.

نایب رئیس جلسه دو تلگراف را قرائت کرد که از لاهیجان رسیده بود. یکی از آنها در خصوص امتناع از ولایت بودن لاهیجان و دیگری خواستار تعطیلی انجمن ایالتی رشت بود. مجلس پیش از آن رأی داده بود که گیلان ولایت است. اما مشروطه‌خواهان پیش از این رأی، انجمن ایالتی رشت را برپا کرده بودند. حسام‌الاسلام یکی از نمایندگان منطقه گفت: چه ضرر دارد رشت ولایت باشد و در لاهیجان هم انجمن

برپا باشد. او در اشاره به اختلاف سنتی و دیرپای بین این دو شهر افزود که اینها هر کدام خواهان انجمن خود هستند. محقق‌الدوله گفت: ما نمی‌توانیم در قوانین تصرف و خلاف آن رفتار کنیم، به موجب نظام-نامه‌ی ایالتی، رشت ولایت شده است. تقی‌زاده که در جلسه حاضر بود به سخن آمد و عنوان کرد: مجلس باید ارزیابی کند که کدام یک انجمن لازم دارد و کدام انجمن نمی‌خواهد، همان روز که در این باره صحبت شد، من جداً گفته بودم رشت ایالت است. گفتند ولایت است و به جهت یک غلط اجباری در محذور افتادیم. به هر حال، قانون تصویب شده. اگر گیلان ولایت است لاهیجان جزو آن است و اگر ایالت است باید همان جا انجمن داشته باشد. پای‌بندی تقی‌زاده به مجلس و سر فرود آوردن در برابر قانون، با وجود مخالفت نظری و شخصی، حتی در ارتباط با انجمن‌ها که همواره از حقوق و موجودیت-شان دفاع می‌کرد، قابل تأمل است.

مخالفان و دشمنان انجمن‌ها

در ضدیت و تقابل با حضور و مشارکت عمومی مردم در قالب انجمن‌ها، «استبدادطلب، مجلس ملی، دولت‌های روس و انگلیس، هر کدام به شیوه‌ای داوطلب» و سهیم شدند. [۳۵۶] شواهد آن روزها هم نشان می‌دهد که علاوه بر اینها طیفی گسترده از نخبه‌گرایان دولتمرد عرصه سیاسی، دین‌باوران، اهل قلم، و بسیاری از مدعیان آزادی و دموکراسی، حضور انجمن‌ها را مخل امور و مخرب دانسته‌اند. بی‌آنکه بخواهیم انگیزه و علل این رویکرد و رویه را یکسان بدانیم، با تأسف باید بگوییم که جامعه‌ی تک‌صدایی و همسان خواه ایران در یک وحدت مرسوم در مقابل این امکان و ابزار تمرین دموکراسی و مشارکت عمومی ایستاد. از آدمیت، مورخ برجسته مشروطه آغاز کنیم که در آخرین کتابش از رشته بررسی‌های مشروطه، کنه نظر خود را پیرامون انجمن‌های عصر مشروطه آشکار می‌کند و می‌نویسد:

«از کل دستگاه انجمن هیچ مرد سیاسی برجسته و نیم برجسته‌ای برنخاست و هیچ نقشه اصلاح و ترقی که اصالتی داشته باشد، از جانب انجمن‌ها عرضه نگردیده، و اگر هم چیزی بوده ما آگاهی نداریم. در همه آن جهات بنیاد انجمن ورشکسته و عقیم بود. تنها اتحادیه نسوان همتی به خرج داد و اندیشه بدیعی آورد.» [۳۵۷]

از تعارف و ثمن‌بخشی آگاهانه نویسنده به اتحادیه نسوان، به دلیل صدور یک اطلاعیه خطاب به مجلس که بگذریم، برای این که مقصود آدمیت از «مرد سیاسی برجسته و نیم برجسته» و «نقشه اصلاح و ترقی» را دریابیم که به باور او اگر وجود داشت پرونده مطلوب و مثبتی برای انجمن‌ها باقی می‌ماند، باید در لابلای آثارش جستجو کنیم که به گمان او چه کسانی تجسم والا و برجسته مشروطه بودند؛ همچنین کدام نقشه‌ی اصلاحی عرضه شده در مشروطه را ارائه داده‌اند. هر دو پرسش به یک‌جا ختم می‌شود: جامع آدمیت، اعضا و رئیسش. در بخش تاریخ‌نگاری همین کتاب آورده‌ایم که آدمیت، سعدالدوله‌ی پیش از جدا شدن از جامع آدمیت و احتشام‌السلطنه بعد از آن را تنها کسانی می‌شناسد که شایسته عنوان مرد سیاسی برجسته‌ی عصر بودند. نقشه اصلاح و ترقی را هم در مرام‌نامه «جامع آدمیت» می‌یابد و آن را مهم می‌داند. آدمیت موجودیت کل انجمن‌ها را، به استثنای جامع آدمیت، عامل تحریک و فلج کردن کار مجلس و مشروطگی می‌شمارد. [۳۵۸] آدمیت، بنابر ماهیت به شدت متفرعن و نخبه‌گرایش، با تحقیر از حضور مردم در عرصه‌ی سیاسی سخن می‌گوید. او برخلاف بسیاری مورخان مردم‌باور، بدون هیچ انصافی مردم کوچه و بازار را در «بهترین صورتش» دنبالجه‌ی بی‌اراده و مقلد صرف «رهبان هوشمند» می‌داند که همچون سیاهی لشگری «به حرکت اجتماعی نیرو دادند» و در

«بدترین حالتش»، پرخاشگر و ابزار خشونت و کردار جنون‌آمیز می‌شناساند. گرچه هسته‌ی حقیقی روانکاوانه‌ی از خیزش‌های توده‌گرا در این ارزیابی یافت می‌شود، اما همه‌ی ابعاد حضور مردم در نهضت را در برنمی‌گیرد و نمی‌توان این‌گونه از منظر نخبه‌گرای صرف به سنجش یک سویه و همسان بین نشست. آدمیت، در مجموع، مردم را به استثنای نخبگان، «توده‌ی بی‌فرهنگ و بی‌سر و پایان شهری» معرفی می‌کند که هیچ خبری از آن چیزی نداشتند که «حقوق انسانی و آزادی و سیاسی و حکومت انتخابی هست». [۳۵۹] گرچه شاید مفهوم مشروطه در بعد سیاسی و حکومت انتخابی از منظر روشنفکری برای مردم بی‌سواد کوچک و بازار روشن نبود، اما اینکه برخی از آنها دست‌کم در چند شهر فعال مشروطه‌خواه از «حقوق انسانی» خود هم خبری نداشتند، در کوران نهضت مشروطه صحت ندارد. شواهد مستند نشان می‌دهد که در فرایند تمرین سیاسی در انجمن‌ها گروهی از مردم به ضرورت آن پی بردند و جانانه و استوار در حد توان و امکان خود و فراتر از اکثریت نخبگان و اهل زد و بند، به ویژه عناصری که آدمیت تجلی آگاهی و ترقی‌خواهی معرفی می‌کند، در راه برپایی جامعه‌ی بهتر در برهه‌هایی هستی و نیستی خود را بر سر آن نهادند و نه تنها به‌عنوان سیاهی لشکر، بلکه در محتوا و حرکت اجتماعی، به ویژه رادیکالیسم و خواست اصلاحات اساسی‌تر اجتماعی، مؤثر و فعال بودند.

بنابر شیوه‌ی مرسوم تاریخ‌نگاری آدمیت که یکی از علل و عوامل راه چنان اغراق‌آمیز جلوه می‌دهد تا عوامل و دلایل دیگر کم رنگ یا محو شوند، در شرح استعفای احتشام‌السلطنه رئیس مجلس چند دلیل و زمینه را ناگفته می‌گذارد و صرفاً وانمود می‌کند که این انجمن‌های رادیکال با تقی‌زاده همسو بودند که با تهدید و ارباب این شخصیت «استثنایی و تجسم‌والای مشروطه‌طلبی و قانون‌گرایی مجلس اول» را مجبور به استعفا کردند. با مراجعه به متن مذاکرات مجلس و گزارش برخی شاهدان، جریان خلاف خاطرات خودنوشته‌ی احتشام‌السلطنه، که سال‌ها پس از مشاهده‌ی ابعاد و پیامد رویدادها برای برکشیدن خویش تحریر شده، جوانب دیگری از علل این ماجرا را ملاحظه می‌کنیم. از مذاکرات مجلس، گزارش روزنامه‌های آن دوره و خاطرات حاضران صحنه چون یحیی دولت‌آبادی که بگذریم، در اسناد دیپلماتیک خارجی باقی مانده نیز می‌خوانیم که احتشام‌السلطنه به دلیل خاستگاه و رویه ریاست‌طلبانه و استبداد رأی عیان خود، غالباً بر سر مسائل تشریفاتی و غیر مهم با دیگر نمایندگان مجلس اول به دعوا و نزاع پرداخته و بارها به بهانه‌های مختلف مجلس را به قهر و ناز ترک و تهدید به استعفا می‌کند. رویه‌ی اصلی او برای اجبار نمایندگان مجلس به رأی دادن به نفع او و خواسته‌هایش همین ناز و تهدیدها بود. به قول دیپلمات روسی، می‌خواست او را با التماس و التجاء بازگردانند. او که «به اعتبار مستحکم و نفوذ خود بر مقامات سیاسی و اجتماعی افتخار می‌کرد» با تحکم بر مجلس فرمان می‌راند. [۳۶۰]

در همین گزارش سفیر روسیه می‌خوانیم که پیش از جدایی احتشام‌السلطنه از مجلس، به او گفته بود: «تمام مجلس را در دست دارد و با قدرت کامل به زودی خواهد توانست انجمن‌ها را که موجب بدبختی بزرگی برای ایران هستند، قلع و قمع کند.»

رویه‌ی مستبد و اشراف مسلک احتشام‌السلطنه که به شیوه‌ی پیشین دوران استبداد بر مجلس منتخب مردم حکومت می‌راند، نه از زبان تقی‌زاده و آزادی‌طلبان آن عصر، بلکه از هم نظر و همراه خود در دشمنی و ضرورت سرکوب انجمن‌های مردمی، یعنی سفیر روسیه، هم قابل تأمل است. همین سفیر در گزارش محرمانه به مافوق خود «علت اصلی» مخالفت مردم مشروطه‌خواه با احتشام‌السلطنه را رویه و رفتار دیکتاتورمانانه‌ی او در مقام ریاست انجمن می‌شناسد: «چنین روشی آن هم از سوی رئیس پارلمان در نظر همان انجمن‌هایی که او درصدد از بین بردنشان بود، بسیار خطرناک می‌نمود. مجلس نیز که ظاهراً از امیال خودکامانه‌ی رئیس خود خسته شده بود، بدون هیچ‌گونه تأسفی استعفای احتشام را

پذیرفت.» احتشام‌السلطنه در راستای رویه‌ی مستبد خود در اداره‌ی مجلس با همه جریان‌ها و شخصیت‌های آن روزها درگیر شد. [۳۶۱]

در طیف مخالفان انجمن‌ها، باید از صنیع‌الدوله اولین رئیس اعیان مسلک مجلس اول هم یاد کرد، که چندین بار «انجمن‌های مخفی» را دشمنان ملت خواند که با نقاب میهن‌پرستی و دموکراسی‌طلبی، هرج و مرج و انقلاب را پیش می‌برند. صنیع‌الدوله هم علت استعفای خود از ریاست مجلس را حضور انجمن‌ها عنوان کرد. او حتی مانند در ایران عصر مشروطه را بی‌فایده خواند.

در خصوص تسلط و رواج فضای ضدیت با انجمن‌ها، باید اقدام و تلاش پیگیر عوامل دولت روسیه را در نظر داشت. گزارش هارتویگ از تهران، در شرح ملاقاتش با نظام‌السلطنه رئیس هیئت دولت، خواندنی است. دیپلمات از صدراعظم پرسید آیا در محیط مجلس کسانی وجود دارند که طرفدار تاسیس جمهوری در ایران باشند؟ نظام‌السلطنه بدون تردید و درنگ پاسخ داد: چنین افرادی واقعاً وجود دارند، اما تعدادشان بیش از ۵ یا ۶ نفر نیست و درست از همان اختلافی که بین پادشاه و مجلس وجود دارد، مایه و نیرو می‌گیرند. گزارشگر آن روزگار افزود، نظام‌السلطنه معتقد است: چنانچه شاه و وزرا و پارلمان با یکدیگر متحد شوند و امور مملکت را پیش برند «غلبه بر نفوذ مخرب گروه یاد شده و دفع فعالیت هرج و مرج طلبانه‌ی انجمن‌ها کار دشواری نخواهد بود.» طرف روسی به رئیس دولت ایران اطمینان داد که محمدعلی شاه خیرخواه ملت و وفادار به قانون اساسی است و او هم باید سعی کند اعتماد شاه را به خود جلب کند. نظام‌السلطنه متذکر شد که تحقق اقدامات قاطع علیه تبلیغات انقلابی جریان رادیکال نهضت را در رأس برنامه‌های کابینه‌ی جدید قرار داده و برای پیشبرد آن به حمایت شاه نیاز دارد و از سفیر متنفذ روسیه خواست که در جلب نظر شاه ایران میانجیگری کند. [۳۶۲] به بیانی دیگر، همه باید متحد شوند تا جریان رادیکال و لائیک، و به قول آنها «۵ یا ۶ مخرب جمهوری‌خواه» و انجمن‌های مردمی حامی آنها از میان برداشته شوند.

در اسناد مخفی و دیپلماتیک روسی هم ضدیت و دشمنی با انجمن‌ها و تلاش در ترغیب و هدایت شاه، هیئت دولت و عوامل سیاسی خود به کرات ملاحظه می‌شود. هارتویگ به مافوق خود در وزارت امور خارجه روسیه گزارش داد که دیروز، سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ (۴ ژوئن ۱۹۰۸)، او و مارلینگ دیپلمات انگلیسی به مشیرالدوله در هیئت دولت، «توصیه‌هایی» را نموده‌اند. گفته‌اند: «وظیفه خود می‌دانیم توجه شما را به تحریکات و تبلیغاتی که مجدداً برانگیخته شده و می‌تواند مشکلات جدی به بار آورد، جلب کنیم. به خصوص حرکتی که توسط انجمن‌ها علیه شاه سازماندهی شده خطرناک است. ظاهراً هم دولت و هم مجلس، احساس اعتماد کاملی نسبت به شاه دارند! هدف انجمن‌ها گرفتن افراد وفادار و گارد حفاظ از شاه است تا بدین وسیله بدون برخورد با مانعی نیات جنایتکارانه خود را عملی سازند. وزرا و نمایندگان ملت مؤظفند از این مصیبت که عواقب نابودکننده‌ای را به همراه خواهد داشت، جلوگیری کنند.» [۳۶۳]

آقایان «دلسوز» ملت ایران در نگرانی از خواست و «نیات جنایتکارانه انجمن‌ها» برای برکناری چند مستبد هم آواز روسیه و دشمن مشروطه از اطراف دربار چون امیر بهادر پس از ارشاد وزیر دولت، سپس به نزد عضدالملک بزرگ خاندان قاجار رفتند و «نظریات مشابیهی» را طرح کرده و متذکر شدند: «او به عنوان یک قاجار و فرد وفادار به پادشاه باید تمام مساعی خود را در جهت حل و فصل برخوردهای خطرناک به کار گیرد.»

عضدالملک هم همان اطمینان‌های مشیرالدوله را به سفیران دولت‌های «دلسوز و مسئول» داد. اما واقعیت چه بود؟ در همین برهه برخی از این آقایان به‌همراهی دیپلمات‌های روسی، همسو با محمدعلی

شاه به تدارک کودتا علیه مشروطه مشغولند. ارشادها نتیجه داد و شاه روز بعد از این مذاکرات با انتقال دستگاه سلطنت به منطقه امن‌تر از کاخ خود برای مقابله با انجمن‌ها و مشروطه آماده می‌شد. چند روز بعد، ۷ ربیع‌الاول، در تلگراف هارتویگ [۳۶۴] می‌خوانیم: توصیه‌های او مثمرتر شده و اقدامات قاطعی علیه دشمنان شاه صورت گرفته است. سفیر روسیه همان جا اطلاع می‌دهد که با کلنل لیاخوف فرمانده قزاق‌ها در ارتباط بوده و از رویدادها مطلع می‌شده است. گزارش‌های روسی نشان می‌دهد که دیپلمات‌های روس و انگلیس قدم به قدم با شاه و دولت و برخی نمایندگان مجلس و سران متنفذ مذهبی چون سید عبدالله مجتهد در ارتباط و تماس بوده و تأکید اصلی را بر مقابله و حذف انجمن‌ها نهاده بودند. اینان علل بمباران مجلس توسط قوای قزاق را جمع شدن مشروطه‌خواهان در محل انجمن آذربایجان و آغاز تیراندازی و پرتاب بمب و کشته شدن چند قزاق و کارمند دولت ثبت کرده‌اند. [۳۶۵]

سفیر روسیه عقب‌نشینی شاه پس از کودتای عقیم ذیقعه علیه مشروطه و سوگند وفاداری او را، تسلیمی مبتنی بر موافقت نامه‌ای «شرم‌آور» خواند. [۳۶۶] به استناد همین اسناد، توطئه‌ای سازمان یافته در همکاری و همراهی مشترک «دیپلمات‌های دلسوز» روس و انگلیس و عوامل مخالف مشروطه برای نابودی مجلس اول در جریان بود. بهانه‌ی اصلی آنها هم نظارت و سهم‌خواهی مردم و انجمن‌ها در راستای مشارکت در سرنوشت خویش بوده است. [۳۶۷] آنها خواهان آرامشی به دلخواه خود و حکومتی بدون حضور مردم و مطبوعات افشاگر نابسامانی‌ها و نیز حذف اقلیت رادیکال مشروطه بودند. کم‌اینکه در صدر خواسته‌های دربار پیش از بمباران مجلس تحویل هشت رادیکال مشروطه خواه مطرح شد. دشمنی مؤثر روس‌ها با انجمن‌ها بر اساس گزارش‌های باقی مانده‌ی رسمی، عمدتاً حضور دو انجمن آذربایجان و برداران دروازه قزوین بود. با سایرین نه تنها مشکلی نداشتند بلکه از متشکل شدن سرداران و دولتمردان اعیان قاجار در «انجمن خدمت» اظهار خرسندی هم کردند. در این گزارش‌های روسی «تقی‌زاده رهبر چپ افراطی در مجلس» معرفی شده است. [۳۶۸]

اشاره‌ای به سیاست رسمی انگلیس و رویه‌ی دیپلمات‌های آن کشور به شناخت بهتر فضای آن زمان کمک می‌کند. سیاست محوری انگلیس در قبال مشروطه اول بر اساس ضدیت و رقابت با روسیه تنظیم شده بود. در تمام دوران مجلس اول، اینان از جناح محافظه‌کار، میان‌روان جامع آدمیت و روحانیون چون بهبهانی و طباطبایی در تهران و حامیان آنها در عتبات، حمایت می‌کردند. اما در قبال انجمن‌ها رویه‌ای دوگانه داشتند. کم‌اینکه سفیر آن دولت همراه با روس‌ها در جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق هشدار داد که انجمن‌ها می‌خواهند شاه را از سلطنت بردارند و ما تحمل نخواهیم کرد. و افزود: اگر چنین شد دولت روسیه ناگزیر به اقداماتی خواهد بود که همراهی ما را خواهد داشت. به قولی، دیپلمات‌های انگلیسی صدای انقلاب و رادیکالیسم را در رشت و تبریز می‌شنیدند و اخطار می‌دادند که حکام ایران به تنهایی قدرت مقابله با آنها را ندارند.

در مارس ۱۹۰۷ سفرای دو دولت انگلیس و روس اخطارنامه‌ای به دولت ایران عرضه و تأکید کردند که نهضت خطرناکی علیه سلطنت در حال تکوین است و این دو دولت نمی‌توانند اجازه دهند لطمه‌ای به منافع آنان وارد شود. آنها خطر را بیش از هر جا از جانب آذربایجان احساس می‌کردند. [۳۶۹]

وزیرمختار انگلیس در تهران، سر سیسل اسپرینگ رایس، در گزارش رسمی خود در بهار ۱۳۲۵ق (مه ۱۹۰۷) از وجود انجمن‌های مستقلی یاد کرده که در شهرهای ایران برپا شده و حکام منفور را یکی پس از دیگری اخراج می‌کنند، و آنها را عامل و خطر بی‌نظمی جدی و عمومی شمرد، عاملی که روحیه مقاومت در مقابل قدرت و ستمگری را در کشور رواج داده است. [۳۷۰] اما وی در نامه‌ی خصوصی و

بیانگر نظر شخصی خویش به تاریخ سوم ژانویه ۱۹۰۷ به نحوی متفاوت و مثبت، از مشارکت و شور و شوق مردم در نهضت مشروطه سخن می‌گوید:

«واقعاً زبان و قلم از تشریح تحولاتی که در این اواخر در ایران صورت گرفته عاجزند. نمی‌دانی مردم با چه شوق و شغفی از دستاوردهای جدید خود در نظام مشروطه، از آزادی‌هایی که در سایه این نظام نصیبشان شده، و از کارهایی که حاضرند در راه وطن‌شان انجام دهند، صحبت می‌کنند. به حقیقت اگرچه اکنون نزدیک به یک سال است که موجب کارمندان دولت پرداخت نشده و همه می‌دانند که اگر حکومت ایران حاضر باشد آن پول نقدی را که آماده است (به شرط امضای قرارداد وام) از ما بگیرد، آن وقت تمام حقوق‌های عقب افتاده یک‌جا پرداخت خواهد شد. همین کارمندان مفلس ترجیح می‌دهند بی حقوق کار کنند ولی زیر بار قرضه خارجی نروند. این قبیل کارها و فداکاری‌ها شوخی نیست و من فکر نمی‌کنم کسی چنین حقی داشته باشد به وکلای نامحرب و نوگزیده بخندد که چرا جای نشستن روی صندلی، در کف تالار مجلس می‌نشینند یا اینکه با چشمانی اشک‌آلود بیست تومان اعانه از شاگردان دبستانی برای تأسیس بانک ملی قبول می‌کنند. . .» [۳۷۱]

نامه خصوصی دیگری از وزیرمختار وقت انگلیس به تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۰۷ به دوستش لرد کرنلی در دست است که ستایش‌های هم‌دلانه‌ی در خلوت او در حق مشروطه‌خواهان و نفرتش از روس‌ها را متفاوت از اسناد رسمی دیپلماتیک و سیاست رسمی دولت مطبوعش عیان می‌کند. شکوه و ناله دارد از اینکه دولت انگلیس انتظار دارد او در خفه کردن نهضت مشروطه ایران با روس‌ها همراه و همکار باشد. او هم‌صدایی با دولت تزاری روسیه را نکوهش می‌کند و آن موضع را نسبت به منافع سیاست خارجی دولت خود مضر معرفی می‌کند. رایس می‌نویسد: روس‌ها به نفع شاه درصدد خاموش کردن صدای نهضت دموکراسی ایران‌اند اما: «مداخله کردن بدون داشتن بهانه‌ای در دست امکان‌پذیر نیست. به این دلیل در این اواخر می‌کوشند تا چنین بهانه‌ای را پیدا یا جعل کنند و با توجه به امکاناتی که در ایران دارند، بهانه مطلوب به طور حتم، دیر یا زود پیدا خواهد شد.» [۳۷۲]

می‌دانیم بهانه‌ی اصلی پیدا شده که مکرر عنوان شد، هرج و مرج طلبی انجمن‌های مردمی و افراط و زیاده‌خواهی جریان رادیکال نهضت و سرانجام بهانه‌های مشابه منجر به اولتیماتوم روی نمود. رایس چند ماه بعد در نامه‌ای به تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ به ادوارد گری وزیر امور خارجه از بحرانی شدن اوضاع ایران و تلاش‌های آن‌چنانی و درهم‌آمیزی عوامل مختلف، سخن می‌گوید: «تشکیلات حکومتی کاملاً از هم پاشیده، دشمنی میان شاه و ملت به اوج خود رسیده، این عقیده در ذهن مردم فرو رفته که پادشاه کشور باطناً با روس‌ها هم‌دست است و تصمیم جدی دارد بی‌نظمی و ناامنی را در سراسر کشور، به آن میزان برساند که بهانه برای دخالت روس‌ها ایجاد گردد. از همه بدتر اینکه مردم ایران پس از بسته شدن قرارداد اخیر - [قرارداد ۱۹۰۷] جداً معتقد شده‌اند که دو دولت روس و انگلیس باطناً با نقشه شاه - که هدفش از بین بردن حکومت مشروطه است - موافقند و این قرارداد را به این منظور بسته‌اند که پس از سقوط نظام مشروطه هر کدام به سهم مورد نظر خود دست یابند.»

«مردم» در نگرش نخبگان

ابعاد چندگانه‌ی مقوله انجمن‌ها در عصر مشروطه را به اجمال بررسی کردیم. اما این بحث بدون شناخت معرفت آن روزگار نسبت به مفهوم مردم و در نتیجه ضرورت مشارکت سیاسی و اجتماعی عمومی ناقص است.

مخالفان و نکوهش‌گران انجمن‌های دوران مجلس اول اگر با موجودیت انجمن به‌عنوان تجسم اجتماع مردم در سهم‌خواهی و نظارت سیاسی - اجتماعی در سرنوشت خویش در ضدیت نباشند، غالباً استدلال خود را تحت لوای برهم خوردن فضای دموکراتیک و سامان مجلس نمایندگان مردم، لاپوشانی و توجیه کرده‌اند. در فضای دموکراتیک، هر جا زمینه‌ای بود به فقدان یا حضور آن اشاره کرده‌ایم. گرچه در دوران مجلس اول بیش از تمام برهه‌های تاریخ معاصر امکان به صحنه آمدن بخش وسیع‌تری از جامعه در عرصه عمومی مهیا شد، اما فضا کماکان برای اکثریت کمی، مردم ایران نه تنها دموکراتیک نبود بلکه هر نوع اعتراض و مداخله آنان به نوعی فضولی و زبان‌درازی و دخالت در کار نخبگان اداره‌کننده‌ی امور تلقی می‌شد و با تمام امکانات مقابله می‌کردند. پیش از هر چیز باید به واژه و مفهوم «مردم» در این توجیه و مخالفت‌ها پرداخته شود. آنچه در ذهنیت امروزی این منقدین از واژه‌ی مردم وجود دارد، غالباً تخیلی و محصول آرمان و آرزوهای خود آنان از انبوه بی‌شکل و کشاداری به نام «مردم» است، تا آنچه در روزگار مشروطه در قالب مردم می‌گنجید. در بحث مربوط به نظام‌نامه مجلس اول گفتیم که فریب ۹۰ درصد یا بیشتر از «مردم» ایران یا به زبان زمانه «هالی مملکت ایران» از دایره انتخاب شدن و انتخاب کردن بیرون ماندند؛ به بیانی نمایندگان مجلس شورای ملی نماینده‌ی برگزیده آن ۹۰ درصد نبودند. این مجلس نماینده کمتر از ده درصد جمعیت ایران، با سرسختی مقابل برپایی تشکل‌های محلی آن ۹۰ درصد ایستاد. تازه همان چند درصد جمعیت به صحنه آمده در تهران و چند شهر دیگر هم در نظر و اقدام و اجتماعات آزاد نبودند. از ایرانیان غیرمسلمان و اهل «فِرَق ضالّه» و «لامذهبان و طبیعیون» که بگذریم، در مجلس گفته شد: «شرع کسی را آزاد قرار نداده تا زبان را هر طور که می‌خواهد بچرخاند». در مجلس، علاوه بر مجتهد طباطبائی که وجود انجمن‌ها را عامل تخریب مجلس و ویرانی مملکت خواند، بسیاری دیگر هم معترض و خشمگین از زبان‌درازی «رعایا» فریاد برآوردند که «اینها می‌خواهند سر مردم را ببرند». یکی نبود از این نماینده ملاکین پرسد: سر کدام «مردم» را می‌خواهند ببرند. همه تلاش دولتمردان اعیان مجلس چون سعدالدوله این بود که با اره‌ی تیزتر قانونی سر «رعایا»ی به فغان آمده را ببرد. و نیز خود وی بود که بارها تذکر داد: «این انجمن‌ها آسایش و ایمنی شهر را بهم می‌زنند و به همه کارها از سیاسی و دولتی مداخله می‌کنند».

دولت و مجلس مشروطه نسبت به سرنوشت روستاییان بی‌تفاوت بودند و آنها را داخل آدم حساب نمی‌کردند. در حالی که آنها قربانیان اصلی اغتشاش و اجحاف و راهزنی‌های رسمی و غیررسمی بودند. خشم نمایندگان مجلس از اقدامات به ناگزیر آنان برای احقاق حق و متشکل شدن در انجمن‌های عباسی گیلان چنان بود که مستقیماً نماینده و لشکر برای سرکوب نافرمانی‌شان فرستادند. «جماعت رعیت» واژه‌ی تحقیرآمیزی بود که تنها بر زبان و ذهنیت شاه و دربار و دولت جاری نمی‌شد، بلکه نخبگان و نمایندگان مجلس هم با تفرعن از آنها و رفتار و کردارشان یاد می‌کردند. تهی‌دستان شهری هم چندان سرنوشت مطلوبی در نگاه و خواست و برنامه‌های نخبگان ایران نداشتند، گرچه هر بار به سیاهی لشگری به نام «مردم کوچه و بازار» محتاج شدند، گریبان برای آنان چاک دادند و پس از دستیابی به خواست خود آنها را با تحقیر از یاد بردند. «مردم عوام»، «مردم خام»، «رعایای جاهل»، «عوام متعصب» و هزاران صفت دیگر بیانگر نگاه تحقیرآمیز همان کسانی بود که علل و دلایل آرای خود

را در پشت دفاع از مصالح مردم و عموم پنهان می‌کردند و می‌کنند. قلم به دست دلسوزی چون کسروی آن‌چنان با تحقیر از نمایندگان بقال و پینه‌دوز تهرانی سخن می‌گوید که شگفت‌انگیز است. شیخ فضل‌الله نوری مجتهد مشروعه‌خواه اساساً «بقال و قاطر فروش» را داخل آدم نمی‌دانست، چه رسد به حق رای و نمایندگی و در کنار آقایان و آقازاده‌ها نشستن.

طبق آمار، در تهران، پس از سه سال و اندی از استقرار مشروطه، برای مجلس دوم تنها ۷ یا ۸ هزار نفر رای دادند. وصف جمعیت ایران، همان مردمی که همه خود را مدافع آنان وانمود کرده‌اند، از زبان میرزا جواد ناطق سخنگوی انجمن تبریز خواندنی است:

«جمعیت ایران را ده میلیون تخمین زده‌اند... علی‌التحقیق، نصف این جمعیت طبقه نسوان است که مشغله روزانه آنها و سمه کشیدن، چادر قالبی بسر کردن، چپق را مسلسل پر کردن و برای ساعات فراغت، گاهی با لنگه کفش مسلح شدن و با هم‌دیگر گلاویز شدن است... از این عده فعلاً در تحصیل ثروت ثمره‌ای به دست نمی‌آید... دیگر و به‌طور تخمین سه میلیون اطفال خردسال است... طبقات پریشان، فقیر، اطفال خود را از پنج شش سالگی به کارخانه فرش‌بافی می‌فرستند که شب و روز در آنجا با گرد و خاک... و در هوای مرطوب و کثیف به فرش‌بافی اشتغال می‌ورزند... و در ده دوازده سالگی به فلج، مرض و درد کمر و سایر امراض گرفتار آمده و از هستی او بهره‌وری ساقط می‌شوند. پس از این عده هم چیزی عاید جامعه نمی‌شود. تنها می‌ماند دو میلیون، از این عده هم تقریباً نصف بلکه بیشتر مرده‌ی قبله عالم است، از قبیل: حکام، فرآش، حجج اسلام، ملازم الامام، آیت‌الله، روضه‌خون، مداح، درویش، قطب، مرشد، کمر بسته و نظر کرده، اوجاق، شش انگشت، علمدار، فال بین، رمال و طاس بین، مارگیر، تسخیرکننده جن و ملائکه و آفتاب و ماه، گل مولا، قضیده خوان، شاعر و نظایر آن... می‌توان گفت که زحمت اعاشه و تدارک قوت این پارازیت‌ها که مانند عشقه و لیلاب به ساق درخت باردار پیچیده است و از نمو و رشد آن ممانعت می‌نماید به گردن عده قلیل و زحمتکش است که ثروت معنوی را از زیر خاک بیرون می‌آورند.» [۳۷۳]

این جماعت زحمتکش که بار همه ملت را بر دوش نحیف خود داشت نه تنها به مجلس راهی نداشتند بلکه حق انتخاب کردن نماینده را هم نیافتند. اوضاع آنان همان بود که بنیانگذار سلسله قاجار به جانشین خود توصیه کرده بود که: «ارباب زراعت و فلاحت باید چنان باشند که هر ده خانه را یک دیگ نباشد تا به جهت طبخ آش روز به عطلت و انتظار به سر برند.» [۳۷۴]

پرسش از این قرار است که به قول مخبرالسلطنه هدایت، حاکمی اشرافی که خود به تحقیر رعایا شهره بود، مردمی که وصف حالشان همچون «بمبی در سینه‌ها مخفی است تا کی بترکد»، چه باید می‌کردند تا همچون زمان‌های پیشین حق و حقوقش، حضور و وجودش را به رسمیت بشناسند. هدایت «در گزارش ایران» از اوضاع زمان مشروطه می‌نویسد:

«ایران را بی‌سامانی و پریشانی فرا گرفته. روس از یک‌سو می‌کشد و انگلیس از یک سو. ترکیه عثمانی هم سری توی سرها می‌آورد... حکام بالمقاطعه پیشکش به شاه و سهمی به صدور و مبلغی به اجزاء دربار و صدراعظم می‌دهند و می‌روند به بخت و اقبال و یا به قوه‌ی تعدی تا چه وصول کنند. به انواع اسامی از رعیت نقد و جنس گرفته می‌شود. مردم آن که در شمال است خودش را به روس بسته و آن که در جنوب است به انگلیس. وزرا چشمشان به دهان سفارتین است. اکثر علمای تهران سر به سفارتی سپرده‌اند و به روس کمتر و به انگلیس بیشتر - مردم بازاری که خارج از این بازی هستند، خشم‌آلوده منتظر دست غیب‌اند... رجال دولت همه در

فکر منفعت. فکری که در هیچ کله نیست فکر مملکت است. . . بمبی در سینه‌ها مخفی است تا کی بترکد.»

در مجلس دوم هم که ظاهراً روستائیان حق رأی یافتند، قصه‌ی «دمکراسی خودمانی» جمال‌زاده را باید خواند که چگونه ارباب ده کاغذهای رأی را پر کرده میان روستائیان که به پابوس خداوند هست و نیست خود آمده بودند، توزیع می‌کرد تا روز رأی «رعیت بیسواد و جاهل» وقت خود را به بطالت نگذراند و پس از انجام تکلیف سریعاً به بیگاری خود بازگردد. سر مگوی رأی‌ستانی از تهی‌دستان شهر و روستا را هم از زبان حاجی میرزا زکی‌خان بخوانیم: «پول آجیل مشکل گشاست، و زر در ترازو، قاضی و مفتی را هم به رقص می‌آورد.» [۳۷۵]

به واژه‌ی مردم‌بازگردیم، که هر موقع مخالف بودند «اراذل و اوباش»، «ولگردها و فواحش»، «اشرار»، «گدایان حرف‌های»، «وازدگان اجتماعی»، «مزدور» و «عوام متعصب» لقب گرفتند، و هر موقع موافق بودند و بسان سپاه لشگر رهرو راه نخبگان بودند، «مؤمن»، «فداکار»، «پاکباز» و «قهرمانان توده» لقب یافتند. این نکته قابل تأمل است که در هر کدام از این رویکردها اکثریت مردم از چرخه حضور محروم شدند. واقعیت این است که در روزهای سرنوشت‌ساز مجلس اول که منجر به بمباران و تعطیلی آن شد، غالب مردم از مجلس و مشروطه روی گرداندند و پی کار خود رفتند و بی‌اعتنا شاهد از میان رفتن نهادی متشکل از نخبگان شدند که با زندگی و نیازهای مادی و معنوی روزمره آنان کمتر ارتباطی داشت. مجلس که می‌توانست با حمایت از انجمن‌ها و یاری رساندن به اصلاح و رفع کاستی‌های آنها در جذب بیشترین تعداد مردم و سهم کردن آنان در سرنوشت خویش عمده‌ترین حامیان خویش را به صحنه بیاورد، عملاً با قرار گرفتن در مقابل مردم و انجمن‌ها و در بده و بستان‌های فرصت‌سوز با اهل قدرت سیاسی و شرعی، موجب خالی شدن صحنه و ورود و نفوذ گسترده‌ی عوامل دربار و مخالفین مشروعه‌طلب شد. و آن اتفاقی افتاد که نباید می‌افتاد. مشروطه‌خواهان و مجلسیان مردم را ترغیب و تشویق می‌کردند که از اهداف مشروطه و موجودیت و خواسته‌های مجلس حمایت و برای آنها فداکاری کنند. مردم هم در بسیاری موارد و اتفاقات، دست‌کم تا ماه‌های پایانی مجلس، این خواسته را با جان و دل لبیک گفتند و به صحنه آمدند. حضور خیره‌کننده و جانبازانه در مقابله با کودتای ذیقعدی شاه و تقابل با مشروعه‌خواهان در حمایت از مشروطه، موجب تعالی و قدرت بیشتر مجلس شد. اما در عمل و واقع چه نصیب‌شان شد. کدام قانونی در سمت و سوی خواسته‌ها و منافع آنها وضع شد. به قول تقی‌زاده، همچون مجالس فاتحه‌خوانی جز همدردی زبانی و دلسوزی‌های بی‌پشتوانه و یا محکوم کردن لفظی ظلم و اجحاف به چه رسیدند؟

نگرش عوام‌گرایانه و مردم‌فریبانه از «مردم» غالباً پوشش و توجیهی برای پنهان‌کاری و تقلیل‌گرایی در سمت و سوی انحصارگری قدرت سیاسی یا دینی شده است. به این پرسش اساسی که «این مردم» چه چیزی‌اند که حق و حقوق و خواسته‌هایشان باید به دست آید یا حفظ شود، کسی پاسخ شفاف نمی‌دهد. مردم در ذهنیت صاحبان قدرت و یا رهروان کسب قدرت با حذف «آن دیگری» و یا به حاشیه کشاندن او مفهومی قابل لمس می‌یابد. در تقابل با افراد و گروه‌های بیرون مانده از عرصه‌ی اجتماعی است که توده‌ی بی‌شکل و غالباً ایدئولوژیکی مردم، معنی پیدا می‌کند. ارزش‌ها و مرزهایی ترسیم می‌شود تا تعیین شود چه کسانی از جمله‌ی «مردم» باشند و «دیگرانی» ناهمراه و دگراندیش بیرون از آن.

در واقع، به حاشیه رانده شدگان و بخش بدون سهم و حق جامعه در این مفهوم از دایره‌ی سهم و مشارکت در سرنوشت خویش و جامعه بیرون نهاده می‌شوند. چارچوب ارزشی و کنشی این نگرش در

ذهنیت و رویکرد تمامیت‌خواه، خود را نماینده و غایت طلب آن «مردم» تعریف شده ایدئولوژیکی می‌نماید و برای تحقق چنین «حقانیتی» از به کارگیری هیچ رویه و بهره‌گیری از هیچ ابزاری رویگردان نیست. منحرف کردن افکار عمومی و تأکید بر ستیز با آنان که در مفهوم حقّی «مردم» و ارزش‌های نسبت داده شده به آنان نمی‌گنجد، خمیرمایه‌ی اصلی همه جریان‌های مردم‌فریبانه است. دعوی نمایندگی کل «مردم» همواره با برجسته کردن «دشمنان مردم» و ضرورت پیکار و حذف آن دیگری و بیرونی، همراهی ناگزیری دارد. در عصر مشروطه هم هر جریان سیاسی و دینی، مخالفین خود را بیرون از این کلیت بی‌شکل «مردم» دانسته و بی‌اعتنا به سرنوشت و خواسته‌های آنان بینش و کنش خودش را پیش برده است.

در ارتباط با حضور و مشارکت و سهم‌خواهی «مردم» در نخستین تمرین دموکراسی و تجارب جدید سهیم شدن در سرنوشت و تحول جامعه در قالب انجمن‌های صنفی، ایالتی، و ولایتی، شهر و روستا، باید به نکات پیش گفته توجه کرد. خطاها و کاستی‌ها و افراط و تفریط‌های ناگزیر چنین حرکتی صرفاً در فهم بستری میسر است که در آن فقدان انباشت تجربی، دانش و درایت سیاسی لازم و بهره‌برداری و تخریب عناصر نامطلوب مستبد، تاریک‌اندیش و واپس‌گرا، و نیز مخالفت سرسختانه‌ی خودکامگی سیاسی و مخالفان نوآوری و مشارکت عمومی قابل شناخت و ارزیابی باشد.

اما نمی‌توان و نباید از نظر دور داشت که شرکت فعال و گسترده‌ای از آن «مردم» و یا به قولی «جماعت رعیت و عوام» در تاریخ معاصر ایران به‌عنوان یکی از استثناها روی داده است. تجاربی که غالباً عامدانه و بعضاً به اهمال و سستی در تاریخ‌نگاری مشروطه جایگاه مطلوب خود را نیافت. بدفهمی و کژاندیشی جریان‌های سیاسی و روشنفکری، مخالفت‌های بسیار و سرسخت با هر نوع حضور و مشارکت مردم در امر سیاسی، از جانب خودکامان فعال مایه‌آ و تأکید بیش از حد بر کاستی و خطاهای ناگزیر هر حرکت دسته‌جمعی نهادینه نشده از سوی اهل قلم تاریخ، موجب شد که انصاف پیرامون تاریخچه و دستاوردهای انجمن‌های سیاسی مشروطه‌خواه ملاحظه نشود. محکوم کردن، نقادی، و نکوهش یک-دست و همگانی انجمن‌ها بدون موردپژوهی‌های مشخص، نهادن خطا و کاستی و انحرافات اعضای این انجمن‌ها به پای کارنامه کل آن انجمن، نادیده انگاشتن فضای زمانی و مکانی و بستر تحولاتی که این انجمن‌ها در آن بالیدند، اوضاع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی زمانه، استبداد دیرپا و ضدیت خودکامگان سیاسی و اولیای دین و مهم‌تر از همه دخالت و کارشکنی‌های عوامل دولت‌های روس و انگلیس و... جملگی موجب ایجاد این نگرش و رویکردی یک‌جانبه و تک‌بعدی به پیشینه این انجمن‌ها شد. حرکت دسته‌جمعی و متشکل در تاریخ معاصر ایران همواره با دشمنان و موانع بسیار و استواری روبه‌رو بوده است. علاوه بر خودکامگی و استبداد و تمرکز حکومت در دست‌انفراد معدودی، مؤلفه‌های مذهبی و فرهنگی نیز در این میان، از موانع سرسخت به شمار آمده‌اند. رابطه مراد و میریدی، باور عمیق به نقش سرنوشت‌ساز و «ضروری» شخصیت فرهمند، کاریزما، در ذهنیت عمومی نیز در تخریب حرکت‌های خودجوش و دسته‌جمعی متشکل کمتر از خودکامگی استبداد نبوده است. خواه این شخصیت فرهمند باورها و اهداف «مطلوبی» داشته، خواه مخرب و زیانبار؛ در مجموع، حضور آگاهانه و قائم به ذات مردم را در چارچوبی تنگ و تک‌صدایی محدود کرده است.

با توجه به مجموع موانع و عوامل یاد شده، حتی در زمان ورود احزاب به تقلید و اقتباس و تاسی از جوامع غربی در عرصه سیاسی ایران به‌عنوان اهرم مشارکت وسیع‌تر جامعه، با تکیه بر نخبگان در زمینه‌ی نهادینه نشدن خاستگاه و پایگاه اجتماعی این تشکل‌ها به جای فراهم آوردن ابزار مشارکت عمومی، اجتماعی و سیاسی، به نتایج مطلوب دست نیافت. «مردم» این بار فقط ملعبه‌ی دست حاکمان،

متنفذان، و ریش سفیدان و رؤسای ایل و مذهب خود نبودند، بلکه حضور نخبگان جدید سیاسی در قالب تشکل‌های نوپا بر پیچیدگی مشارکت متشکل مردم افزود. فضای متأثر از استبداد آن روزگار هم کمتر امکان تمرین، یادگیری، و کاستن خطا و رفع مشکلات را فراهم کرد.

در جمع‌بندی کارنامه و دستاوردهای انجمن‌های دوران مجلس اول باید گفت که مشارکت خودجوش در دخالت و نظارت مدنی نو در سرنوشت و تحولات جامعه فرصت مطلوب نیافت. انجمن‌های دوران مشروطه در بهترین حالت خود تجمعی ناهم‌ساز از انباشت تجربی و ذهنی سنتی مرسوم مردم و جامعه، با فهمی ناهم‌زمان از تشکل‌های مدنی در سمت و سوی مشارکت سیاسی - فرهنگی نخبگان و فعالان سیاسی شد. بعضاً نظارت و مشارکت را جایگزینی برای نهادهای دولتی و حتی حضور مستقیم در قدرت سیاسی تلقی کردند. از این رو به جای تحدید و نظارت در سمت و سوی ترقی و پیشرفت و کسب تدریجی خواسته‌ها و اصلاح امور، جایگزینی نهادها مورد نظر قرار گرفت. در جامعه‌ی پیش‌مدرن ایران، صنف در شهر، ایل در عشایر و روستاها، واحدهای اقتصادی - اجتماعی سنتی و جمعی مشاوری و تصمیم‌گیری، تا حد معینی مردم را در سرنوشت جامعه خود شریک می‌کردند. با مطرح شدن و ایجاد نهادهای شبه مدنی نو، چون مجلس، قانون اساسی و انجمن، پیچیدگی اوضاع دوچندان شد. همان‌طور که آوردیم، اکثریت عظیمی از مردم، از چرخه این نهادهای نوپا بی‌نصیب ماندند و به مشارکت و حضور همه‌جانبه مطلوبی دست نیافتند. فقدان انباشت تجربی و عدم برقراری مناسبات سالم و فضای مطلوب برای اصلاح و پیشرفت از یک‌سو، مقاومت مستبدان و واپس‌گرایان مخالف هر نوآوری و بی‌کفایتی اکثریت نخبگان سیاسی جامعه از سوی دیگر، زمینه را برای ناکامی روزافزون نهادهای جدید فراهم آورد. روی برتافتن اکثریت مردم از انجمن‌ها، مجلس و دولت نوپای مشروطه در زمان بمباران مجلس و محدود شدن شعاع عمل آنان در قیاس با حرکت همه‌جانبه و گسترده آنان در چند ماه قبل، در مقابل کودتای ذیقعدی دربار که ناکام ماند، جملگی حاکی از این واقعیت بودند. نباید از نظر دور داشت که برخی از این تشکل‌ها با بدنه جامعه بی‌ارتباط و به شکلی متناقض و بعضاً ساختگی و خارج از فعالیت خودجوش مردم و با تحمیل برخی متنفذین سیاسی - مذهبی سنتی یا جدید به وجود آمده بودند. محافلی، بیش از آنکه بیانگر نیاز درونی، طبیعی، و منطقی فضای سیاسی جامعه باشند، به ابزار پیشبرد امیال و خواسته‌های نخبگان یا اهل قدرت تبدیل شدند.

رویکرد ابزارگونه به برخی از این انجمن‌ها، ناپختگی سیاسی - مدنی دست‌درکاران این تشکل‌ها، سرعت و فشار گنج‌کننده‌ی رویدادها، مقاومت همه‌جانبه‌ی مستبدان و نیروهای توانمند سنتی و مذهبی، بدفهمی و کژاندیشی‌های گسترده‌ی برخی نخبگان سیاسی، اقتباس ظاهری از نهادهای مدنی جدید غربی، تدوین برنامه‌ها و اساسنامه‌ها بر مبنای ترجمه، جرح و تعدیل‌های تقلیل‌گرا و نه بر پایه خلاق و منطبق بر خصوصیات و نیازهای جامعه ایران و حضور و دخالت عنصر سیاسی و وارداتی - روسی و تحمیل آن بر پیچیدگی‌ها افزود.

با وجود تمام این نکات و داده‌ها نباید دستاورد و تجارب انجمن‌های دوران مشروطه را نادیده انگاشت. خواست و فعالیت در راستای تبدیل شدن نهادهای سنتی پیش‌مدرن ایران به تشکل‌ها و محافل سیاسی نوی چون مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی، و بعضاً تشکل‌های خودجوش مردمی و سیاسی - فرهنگی، در فضایی که قدرت حاکم و سنتی با تمام توان در مقابله و تخریب و کارشکنی از جانب عوامل و عمال خود می‌کوشید، کار آسانی نبود. در فضایی که مذهب و سنت با موضع‌گیری‌های روشن و صریح حضور آنان را برنمی‌تابید و در لوای لامذهبی و فرنگی‌مآبی با هر نوآوری دشمنی می‌کرد، همین کارنامه دستاورد بزرگی بشمار می‌آید.

بر این بستر، از دخالت‌های گسترده و مخرب دولت‌های خارجی، به ویژه روس و انگلیس، در جهت منافع و آمال دولت‌های خود، باید یاد کرد که فضایی متشنج و بحرانی آفریده شد، و به فضای سالم و منطقی کمتر فرصتی می‌داد. زمانی که انعطاف و اعتدال به زمان در حاکمیت و سنت و مذهب جاری نشد، در فقدان دانش و آگاهی سیاسی - اجتماعی مطلوب، سلطه‌ی جهل و بیسوادی همگانی، ناپختگی، ناکارآمدی و بی‌کفایتی غالب نخبگان سیاسی، راه بر کج‌روی و تقلید آماده شد. وقتی به نظام‌نامه، مرام - نامه و آیین‌نامه‌های برخی محافل می‌نگریم، پی می‌بریم که فضای غیردموکراتیک، تحکم‌آمیز، مغلطه‌گر و ایززاری، حضوری استوار و نامیمون دارد. وقتی فرصت اصلاح در فضای سالم گرفته شد، آرا و تشکل‌های انعطاف‌ناپذیر و هم‌سوی بازتولید سم استبداد، و روش‌های غیردموکراتیک سر برآورد. نباید از یاد برد که مدت کمی بیش از یک‌سال از حیات مجلس اول که با آن همه مشکلات، موانع و کاستی‌های هزار ساله باید مقابله می‌شد، که نه کافی بود و نه بعضاً مطلوب، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. این امر به مانع نهادینه شدن فضای دموکراتیک جامعه تبدیل شد. وقتی مردم از نظارت مدنی مطلوب در سرنوشت سیاسی جامعه خویش طرفی نبستند، از آن روی برتافتند و بنا بر ذهنیت آشنا و سنتی - مذهبی مرسوم خود چشم بر حضور ناجی و رهبری فرهمند و کاریزما بستند. منتظر ماندند تا نجات - دهنده‌ای فرا رسد که به جای آنها و برای آنان امور را به نحو مطلوب و با مشیت آهینین پیش ببرد. ذهنیت جزمی سنتی با روکش‌های نو به جای مشارکت عمومی شهروندان مسئول و نهادهای لازم تشکل و عرضه‌ی آن، خواستار ناجی فرهمند شدند. آن شد که همه می‌دانیم.

تقی‌زاده در تقابل مستقیم با کودتای محمدعلی شاه

در کارنامه مجلس اول و عملکرد و آرای تقی‌زاده چند گفتار دیگر در تقابل او و یارانش با دربار و محمدعلی شاه مانده است که باید به آنها پرداخت. ابتدا به کودتای عقیم ذیقعه‌ی شاه علیه مجلس و مشروطه و نقش تقی‌زاده بنابر اسناد و شواهد موجود، می‌پردازیم.

کودتای عقیم ذیقعه شاه علیه مجلس و مشروطه

در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ (۲۶ اکتبر ۱۹۰۷) ناصرالملک کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. اما از همان آغاز کار همچون سایر دولت‌های مستعجل دوران سلطنت محمدعلی شاه با دسیسه و کارشکنی‌های دربار علیه مجلس و مشروطه و تلاش در کنترل وزرا و هدایت آنها در سمت و سوی اهداف خودش با الگوی سابق استبداد، مواجه شد. مارلینگ دیپلمات انگلیسی که با ناصرالملک در ارتباط تنگاتنگ بود و منظمأ با او ملاقات و مذاکره می‌کرد و شرح آن را هم در اسناد انگلیسی به دست داده است، در نامه‌ی مورخ ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (اول شوال ۱۳۲۵ق) به مافوق خود، ادوارد گری، در گزارش رویدادهای آن روزها نوشت: دولت ناصرالملک با سه مسئله مهم دست و پنجه نرم می‌کند: اول، چگونگی مقابله با تحریکات شاه علیه مجلس و مشروطه؛ دوم معضل پیچیده‌ی مالی؛ و سوم تجاوز قشون عثمانی به سرحدات. [۳۷۶] این دیپلمات که در میان دربار و دولت در رفت و آمد و مذاکره بود، فضای آن روزها را به گونه‌ای دقیق برای وزارت امور خارجه کشور خود تصویر می‌کند. همراهی و حمایت روسیه از شاه در مقابله با مجلس و تحریک علیه انجمن‌های مشروطه‌خواه، بی‌پولی مزمین دولت که توان و امکان مقابله با بی‌نظمی و ناامنی را در سراسر کشور سلب کرده و مانع تشکیل نظمیه‌ی منظم در تهران و ولایات، و نیز تشکیل قشون سراسری برای مقابله با راهزنان و آشوبگران و دفاع از سرحدات بود. مورد سوم هم

تجاوزهای مکرر عثمانیان به سرحدات، به ویژه آذربایجان بود که بارها مورد اعتراض انجمن تبریز و انعکاس آن در مجلس و دولت شده بود. مشروطه‌خواهان دست محرک و مداخله‌گر دربار را در این موارد دخیل می‌دانستند.

دو روز بعد از این گزارش، کمیسیون مالی مجلس در راستای اصلاحات مالی برای کنترل هزینه و بالا بردن توان مالی دولت «بودجه سلطنتی» را تصویب کرد و ۳۰۰ هزار تومان از بودجه ۸۰۰ هزار تومانی دربار را کاهش داد. ضمناً نصف ۱۵۰ هزار تومان مستمری‌های غیرضروری را حذف کرد. این عملکرد بر شاه و درباریان و عوامل و انصار غالباً طفیلی آنان، گران آمد. خشم و عصبیت آنها بی‌دلیل نبود. کمیسیون مستمری‌های حیرت‌آور آنها را به میزان بسیار کاسته بود. مثلاً، مستمری شجاع‌السلطنه را از ۱۱۵ هزار تومان به ۱۲ هزار تومان، و ظل‌السلطان را از ۷۵ هزار تومان به ۱۲ هزار تومان، و مستمری شاه را به ۳۰ هزار تومان کاهش داد. جمعاً از مزایای ۱۳ تا ۱۴ نفر از درباریان و شاهزادگان ۳۰۰ هزار تومان به سود بودجه دولت، کسر شده بود. گرچه شاه دو روز بعد در مجلس حاضر شد و تحت فشار عمومی سوگند وفاداری به مشروطیت و قانون اساسی یاد کرد، اما واقعیت پشت پرده این بود که عوامل او در خفا مشغول تدارک فتنه توپخانه و حمله به مجلس بودند.

تقی‌زاده و برخی دیگر از وکلای مترقی مجلس در این برهه در تلاش اصلاحات مالی کشور و در پی ایجاد درآمد از منابع مالی داخلی و برقراری موازنه‌ی هزینه و درآمد دولت بودند. شاه و درباریان کماکان به روال سابق، خزانه و درآمد مملکت را بودجه شخصی خود می‌پنداشتند. گرچه اصلاحات مالی انجام شده آن روزها بی‌کم و کاست نبود، اما می‌توانست در صورت همکاری جمعی در تداوم خود تصحیح شود، اما چنین نشد، بلکه کارشکنی‌ها اوج گرفت. اولین اقدام شاه در کاهش هزینه‌های دستگاه سلطنت، قطع مواجب و مستمری کارکنان فرودست دربار چون قاطر و شترخانه، صندوق خانه و فراشان بود. این اقدام آگاهانه و زیرکانه در جهت تحریک و ایجاد نارضایتی و قرار دادن آنان در مقابل مجلس بود. به آنها گفته شد که مجلس حقوق آنان را حذف کرده است.

در سوم شوال ۱۳۲۵ (۱۰ نوامبر ۱۹۰۷) که در خصوص بودجه‌ی دربار بحث می‌کردند، تقی‌زاده در پاسخ سؤال یکی از نمایندگان در این مورد و خواست برخی دیگر برای تجدید نظر در مستمری دربار تأکید کرد: «رأی در خصوص بودجه سلطنتی سال به سال تغییرپذیر نیست، مثل قانون است و این دفعه سوم است که مذاکره می‌شود و تغییرناپذیر است ولی مثل قانون که هر وقت اقتضا کرد، تغییر می‌پذیرد.»

در واقع، روی سخن با معترضان لایحه بود که تغییر آن را می‌خواستند؛ تأکید بر قانونیت مصوبه کمیسیون مالی مجلس پس از تصویب مجلس بود که از یک‌سو لازم‌الاجرا بود و از سوی دیگر تنها وقتی قابل دستکاری بود که همچون سایر قوانین به بحث و اصلاح درون قوه قانونگذاری گذاشته شود. به هرحال، مجلس پس از این سخنان تقی‌زاده با ۸۳ رأی موافق لایحه را تصویب کرد.

۶روز بعد، نهم شوال (۱۵ نوامبر)، رئیس مجلس به نمایندگان اطلاع داد نامه‌ای اعتراضی از سوی کارکنان رده پایین دربار مبنی بر قطع مواجب و مستمریشان به مجلس رسیده است. تقی‌زاده طی سخنان مفصل و قاطعی عنوان کرد: مجلس وظیفه دارد در صورتی که شکایت و شورش از جانب مردم صورت گیرد، رسیدگی و پاسخ لازم دهد، اما در این مورد مشخص است عامل شورش «رئیس» آنهاست. شاه مسئول حقوق و مواجب آنهاست. باید از محل بودجه سلطنتی پرداخت شود و به مجلس ربطی ندارد:

«اگر می‌گویند خیر، خواهیم گفت که سال سی هزار تومان از برای مخارج شخصی سلطنت معین شده، مابقی آنها را خودمان می‌دهیم.» به بیانی دیگر، روی سخن با پادشاه بود: «هر کس هر چه می‌خواهد باید از خود شاه بخواند. قانونی از سوی مجلس تصویب شده، بودجه دربار تعیین گردیده و حقوق بیوتات سلطنتی باید از آن محل پرداخت شود و اگر چنین نشود مجلس چاره‌ای ندارد که سی هزار تومان حقوق شاه را پرداخت و سپس از محل مابقی وجه، حقوق کارکنان دربار را مستقیماً پرداخت نماید.»

علاوه بر مذاکرات مجلس که شاهد این گفت‌وگوست، گزارشگر سفارت انگلیس در مجلس، چرچیل، هم در «خلاصه جریان جلسات مجلس» به مافوق خود خصوصی نوشت:

«نظر به اینکه دسیسه‌بازی‌های عمال شاه به ویژه سعدالدوله، حالتی تهدیدآمیز بخود گرفته، کمالینکه جنجال ساختگی اشخاصی که مستمری آنها کاهش یافته است و زد و خورد بین نفرات قزاق و هنگ سیلاخور در روز ۲۱ [نوامبر ۱۹۰۷ معادل ۱۴ شوال ۱۳۲۵ق.] به همان جهت می‌باشد. بحث پرهیجانی در مورد این موضوع در مجلس در گرفت که تقی‌زاده سهم عمده‌ای در این مذاکرات داشت.» [۳۷۷]

جلسه روز بعد مجلس، ۱۰ شوال، اعتراض «عمله‌جات بیوتات» مجدداً مطرح شد. همزمان، اطلاعیه‌ی «انجمن مرکزی» تهران مبنی بر تحریک و اغتشاش «عمله‌جات شترخانه و قاطرخانه»، و برخی عوامل دربار قرائت شد. بنا بر مفاد این اطلاعیه: حقوق کسی قطع نشده و تنها چهارصد و پنجاه هزار تومان از مستمری سیزده، چهارده نفر که پول زیادی می‌گرفتند کسر شده، در حالی که پانصد هزار تومان بودجه دربار هم از حقوق ملت ایران کسر شده است. تقی‌زاده در همین جلسه به سخن برآمد:

«یک قانونی که برای اهالی یک مملکت وضع می‌نمایند و یک دسته مردم زیر بار آن نمی‌روند، باید آنها را مجازات داد. در این صورت هیچ لازم نیست که مجلس در این باب مذاکره نماید، ولی از بابت اینکه به تمام مردم معلوم شود که به چه اندازه کار کمیسیون از روی صحت شده، باید توضیح داده شود. زیرا معلوم می‌شود که اینها بهانه است، می‌خواهند آشوب نمایند و ما هم که اینجا نشستیم، قوه قهریه نداریم ولی بی‌خود هم اینجا نشستیم. با قوه ملت اینجا نشستیم. حالا بر فرض یک کرور الواط و اشرار جمع شوند، می‌خواهند شرارت کنند و حال آنکه این اندازه هم نمی‌شوند. خود ملت رفع آنها را به خوبی خواهد نمود. اما در باب بیوتات، اولاً همه می‌دانید که پادشاه را حقوق در مقابل خدمت می‌دهند و چنین فرض نشود که این یک کرور [پانصد هزار تومان] به [شخص] شاه داده شده است. . . باز هم می‌گویم که مخارج شخصی یک نفر بیشتر از دوازده هزار تومان نیست.»

با این سخنان قاطعانه که کنایه از بی‌عملی و سستی و کوتاهی قوه مجریه در مقابل متحصنین میدان توپخانه بود، عنوان شد که شاه به عنوان مسئول پرداخت مواجب بیوتات سلطنتی از محل بودجه‌ی تصویب شده، مؤظف به حل مسأله است. در غیر این صورت، مردم متشکل در انجمن‌ها و گردآمده در مسجد سپهسالار که آمادگی خود را جهت حمایت از مصوبه مجلس اعلام کرده‌اند، مستقیماً وارد صحنه شده و اغتشاش را پایان خواهند داد. قانون تصویب شده باید اجرا شود. رئیس مجلس هم در تأیید اعلام کرد که ملت ایران شاه دوست است، ولی از حقوق خود هم دست برنخواهد داشت. سیر رویدادها و توطئه سازمان یافته‌ی دربار نشان داد که به رغم حضور ظاهری شاه در جلسه پنجم شوال و ادای سوگند وفاداری به قانون اساسی، مسئله حقوق خدمه‌ی دربار را بهانه‌ای برای اغتشاش و ایجاد درگیری با مجلس کرده‌اند. این که برخی تاریخ‌نویسان از خواست و اقدام تفاهم‌آمیز شاه

برای هم‌گرایی با مجلس در این روزها سخن گفته‌اند و بر این اساس حرکت انجمن‌ها و جریان رادیکال مجلس را تندروی و ایجاد تشنج و انمود کرده‌اند، مطابق با روح زمانه‌ی مندرج در اسناد تاریخی نیست، و عمدتاً از ضدیت خود آنها با وجود رادیکالیسم در امر اصلاحات مالی و محدود کردن اسراف و ریخت و پاش‌های شاه و درباریان است. در آن روزها، تشنج در تهران اوج جدیدی یافته و سعدالدوله به‌عنوان یکی از فعالان صف مخالفین مشروطه، در کنار امیربهداد و چند تنی دیگر از اطرافیان شاه به دسیسه علیه نهضت در کار بودند. سعدالدوله علاوه بر همراهی با سیاست روس در تقابل با انجمن‌ها و جریان رادیکال مجلس، شخصاً هم با مجلسیان خصومت داشت. او که ریاست مجلس را به رقیب خود، صنیع‌الدوله، باخته بود و پس از ورود نمایندگان آذربایجان و جلوه کردن تقی‌زاده از منزلت رهبری فکری و معنوی جریان پیشرو مجلس هم پس افتاده و عملاً با خروج از مجلس در مقابل آن قرار گرفته بود، بیش از همه بر طبل دسیسه‌چینی می‌کوبید. به خصوص، پس از اینکه مجلس انتصاب او به وزارت خارجه را با اکثریت آرا رد کرد، بیش از پیش مصمم به مقابله با مجلس برآمده بود. به دلیل همین فتنه‌چینی‌ها بود که مجلس خواهان اخراج او از اطراف شاه شده و او را عامل تعارض روزافزون میان دربار و مجلس و کارشکنی در امر دولت می‌شناخت. این ماجرا به کودتای ذیقعدی علیه مجلس انجامید.

آدمیت در شرح پیش‌درآمد برخورد سلطنت و مجلس، بدون اشاره به این رویدادها برای فراهم آوردن پیشینه‌ای قانع‌کننده از «نقش مخرب» انجمن‌ها و جریان رادیکال مجلس و تطهیر شاه و اطرافیان مخالف مشروطه چون سعدالدوله هم اندیش پدرش در جامع آدمیت و امیربهداد می‌نویسد: پس از سوگند شاه در مجلس در ۵ شوال [۱۳۷۸] حال و هوای تفاهم میان مجلس و دربار فراهم آمد. رویدادهای آن روزها خلاف این ادعا را نشان می‌دهد. علاوه بر رفت و آمدهای سعدالدوله و امیربهداد به سفارت روسیه و دربار و تحریکات روزافزون شاه، تحریکات دیگری هم ناقض این ادعاست. تحریک کارکنان رده پایین دربار، تظاهرات و عریضه‌نویسی‌های آنان در مقابل مجلس که بلافاصله پس از کاهش مستمری‌ها آغاز شد، از جمله این اقدامات بود که به آن بازخواهم گشت. اسناد و شواهد زنده‌ای هم که حاکی از دسیسه‌چینی همه‌جانبه دربار و شاه در این برهه است، واکاوی خواهیم کرد.

سعدالدوله، همچون مدیر اجرایی مدبری چندین طرح جداگانه اما همگون برای تشدید تشنج و مقابله با مجلس و انجمن‌ها را تدارک دید. نخستین نمونه‌ی چشمگیر شرح گلایه‌آمیز ناصرالملک رئیس دولت از این فضای توطئه‌آمیز است. او در ملاقات با سفیر انگلیس و به استناد گزارش خصوصی و رسمی این دیپلمات به مافوقش در وزارت امور خارجه، اشاره‌های قابل تأملی دارد. مارلینگ در نامه ۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۹ شوال ۱۳۲۵) به گری می‌گوید: ناصرالملک بر این باور است که آمدن شاه به مجلس در ۵ شوال و ادای سوگند صرفاً یک نمایش عاری از حقیقت بوده و دولت اسنادی در دست دارد که حاکی از «عملیات شرارت‌آمیز شاه» و «دسیسه‌های» روزافزون اوست. مارلینگ در همخوانی با نظر رئیس دولت از آشوب‌ها در آذربایجان، اصفهان، تحریک عشایر ترکمن و شاهسون به راهزنی و غارت و عفو رحیم‌خان یاغی ضد مشروطه به‌عنوان نمونه‌های این دسیسه نام می‌برد. ناصرالملک در همین ملاقات به صراحت به وزیر مختار می‌گوید: به گمان او کودتایی در شرف وقوع است. به همین دلیل هم او و وزیر کابینه «با اطمینان از اینکه با وجود دسته‌بندی‌های شاه ادامه‌ی کار دولت ناممکن است، از این نظر روز ۲۳ ماه گذشته نوامبر [معادل ۱۶ شوال] استعفانامه‌های خود را تسلیم کردند». سفیر به مافوقش اطلاع می‌دهد که رئیس‌الوزرای ایران به دلیل دسیسه‌چینی‌های شاه، که به هر بهانه و فرصتی در امر دولت و مجلس اغتشاش و اختلال پدید می‌آورد، احساس ناتوانی می‌کند، به خصوص که نیرو و قشونی هم برای مقابله با آن آشوب‌های روزافزون ندارد. ضمناً او چندان به بریگاد قزاق هم خوش‌بین نیست و امیدوار است

دست کم «این دسته بی‌طرف بماند». ناصرالملک با توجه به مراوده‌ی روزمره با عوامل دولت و دربار و شخص شاه، از تحرکات آنها مطلع بود و در این ملاقات صریحاً تأکید می‌کند: شاه در پی «اغتشاشات جدی» است تا فضایی متشنج را فراهم آورد که «مجلس را مستقیماً مورد حمله قرار دهد؛ دولت هم نیرویی در اختیار ندارد. بهترین انتظاری که می‌توان از بریگاد قزاق داشته باشد، این است که این دسته بی‌طرف بماند. لیکن یقین دارد که کلنل لیاخوف جانب شاه را خواهد گرفت.» [۳۷۹]

مارلینگ در همین نامه از تحرکات متعددی پرده برمی‌دارد که بر علیه مجلس و مشروطه و در راستای انجام کودتا علیه این دو نهاد و نظام از سوی شاه و درباریان در جریان است. «ملاقات‌های دائم سر مترجم روس با سعدالدوله مشاور اصلی شاه»، «رفتار فرمانده بریگاد قزاق که جز فرامین شاه فرامین هیچ‌کس دیگر را اطاعت نمی‌کند و نیز صمیمیت او با امیربهادر جنگ، و بالأخره این حقیقت را که شاه می‌کوشد با گرو گذاشتن جواهرات سلطنتی از بانک روس قرضه بگیرد و این خبر چندی است برملا شده است.»

به استناد مذاکرات مجلس، می‌دانیم که نمایندگان پیشرو مسکوکات طلای موجود در خزانه سلطنتی را که قریب ۶۰۰ هزار تومان ارزش داشتند، و نیز سایر جواهرات سلطنتی را متعلق به ملت و دولت می‌دانستند و خواستار تحویل آنها از سوی دربار بودند.

مارلینگ در نامه محرمانه روز بعد به ادوارد گری، پس از برشمردن اهم اغتشاشات ولایات، ناتوانی دولت ناصرالملک، خزانه‌ی خالی، و نبود قوای لازم برای امنیت و کنترل امور بر بستر «خصوصیت پنهانی و علنی شاه و گروه ارتجاعی» اطراف او به بن‌بست رسیدن اوضاع را تصویر می‌کند و می‌افزاید:

«خصوصیت شاه گمان می‌کنم در نظر ایرانیان این یک دشواری است که بیشتر از فقدان پول موجب نگرانی است، نه دولت و نه رهبران ملیون هیچ راه مسالمت‌آمیزی سراغ ندارند تا بدان وسیله شاه را از عملیات شوم خود بازدارند و همه اطمینان دارند که اگر به کاری دست بزنند که جنبه زور و فشار داشته باشد، موجب دخالت روسیه به جانبداری از شاه منجر خواهد گشت» و در ادامه از کمک مالی مخفیانه برخی منابع از جمله دولت روسیه به شاه برای تدارک اقدامات مخالف مجلس و مشروطه یاد می‌کند. [۳۸۰]

سعدالدوله و اطرافیان شاه، هم‌زمان و با هدف تشنج‌آفرینی به تحرکات دیگری هم دست زدند. نظمی‌ی تهران گروهی از زنان تن‌فروش را با این شعار به خیابان‌های تهران فرستاد که: «مشروطه به ما آزادی داده و ما باید از قیود دینی آزاد باشیم و مطابق میل خود زندگی کنیم.» این اقدام دامن زدن به تعارض آشکار با حقوق زنان و قرار دادن شریعت‌مداران در مقابل مجلس و مشروطه، به خصوص جریان رادیکال و پیشرو بود. می‌دانیم هر سخنی که اشاره به حقوق زنان داشت، در آن زمان از جانب مشروعه‌خواهان به فحشا و فساد ترجمه می‌شد. [۳۸۱]

اوج دسیسه در پنجم ذی‌قعدة [۱۱ دسامبر] ظاهر شد که کارکنان رده پایین دربار به همراهی عده‌ای از اوباش شناخته شده و هواداران دربار به رهبری کسانی چون صنیع حضرت و مقتدر نظام، در میدان توپخانه گرد آمدند و به تظاهرات علیه مجلس و دولت پرداختند و خواهان لغو مشروطیت شدند. به گزارش کسروی، عمده‌جات بیوتات در میان جمعیت شور بیشتری نشان می‌دادند و هر چه از سوی مشروطه‌خواهان به آنها گفته می‌شد که از حقوق شما چیزی کسر نشده و آن ۳۸۰ هزار تومان از «جاهای دیگر بریده شده و به سالانه شما هیچ پیوستگی نمی‌دارد، اثری نمی‌کرد. یک روز هم به خانه ناصرالملک رفته بی‌شرمی بیش از اندازه نمودند.» [۳۸۲] در این میان که مجلس و جریان رادیکال از همه سوی در معرض فشار قرار داشت، انجمن‌ها به میدان آمدند و در مدرسه سپهسالار جمع شدند.

همزمان، هواداران دربار و مخالفان مشروطه در میدان توپخانه گرد آمدند. این رویارویی و جنگی تمام عیار و آنگاه کودتای شاه پس از این زمینه‌چینی‌ها، قریب‌الوقوع شد.

انجمن‌ها در همان اطلاعیه که در جلسه دوازدهم شوال مجلس قرائت شد سه خواست مشخص را مطرح کرده بودند. نکته‌ی اول مربوط به خزانه‌ی خالی دولت و تصمیمی بود که مجلس برای تأمین بودجه از منابع داخلی گرفته بود. درباره گرفتن مبالغی از شاهزادگان و امرا و خودداری برخی از آنها از دادن وجه مزبور، گفته شد که اگر تا هفته آینده مجلس دریافت کرد که هیچ‌گونه «به عهده انجمن‌ها محول فرمائید تا آنها بگیرند». دوم، وصول مالیات است که وکلای مجلس مقرر کرده‌اند. سوم شهر طهران نظمیه کافی ندارد تا امنیت و نظم را برقرار کند، انجمن‌ها آماده‌اند تا خودشان «حفظ و حراست خود را بکنند.» [۳۸۳]

آدمیت در مقام ضدیت با انجمن‌ها و برای عرضه اغراق‌آمیز نقش آنان در ایجاد بحران و نابسامانی آن زمان می‌گوید: اگر کار بر مدار انقلاب می‌گشت، آن پیشنهاد و تدابیر برش سیاسی داشت و شاید می‌شد به کارشان گرفت اما در زمانی که «شاه در مجلس همراهی خود را با آیین مشروطگی اعلام داشته بود» کاربری نداشت و خطا و خطرناک بود. [۳۸۴] اما واقعیت این بود که همراهی ظاهری و زبانی محمدعلی شاه و تدارک گسترده‌ی پشت صحنه‌ی او علیه مجلس و مشروطه نشان می‌داد که شرایط خطیر انقلابی و خطر و تهدید مخالفان جدی بود و نیاز به مداخله مردمی و حضور انجمن‌ها در صحنه و به حمایت از مجلس بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شد. تنها قوای مسلح کارآمد موجود، بریگاد قزاق بود که جز از شاه فرمان نمی‌برد و با رهبری و ریاست مستقیم لیاخوف روسی، دشمن قسم خورده مشروطه و مجلس، در پی فرصت مناسب برای یکسره کردن کار مشروطه بود. تجمع هواداران دربار به رهبری صنیع حضرت و کسانی مشابه او در توپخانه و حمله‌ی آنها به آزادی خواهان و ساختمان مجلس نیز ضرورت نیرویی مردمی برای دفاع از آنها و نیز حمایت از مجلس در برابر حملات احتمالی بعدی، جملگی حاکی از آن‌اند که آدمیت به خطا رفته است. اگر در همان زمان مجلس با این خواسته‌ی اصولی مطرح شده مبنی بر اینکه بریگاد قزاق با اخراج فرماندهان روسی تصفیه شده و تحت نظارت مستقیم قوای مجریه قرار گیرد، و ضمناً تشکیل «گارد ناسیونال» (گارد ملی) به معنای قشون داوطلب عملی شده بود که برای حفظ مشروطه و مجلس تشکیل شود و در صورت لزوم به مدافعه برآید، شاید فاجعه‌ای که چند ماه بعد در قامت کودتای موفق همان قزاقان به دستور مستقیم شاه پرونده مجلس اول را در هم نوردید، قابل پیش‌گیری بود. از این هم بگذریم که کسانی چون آدمیت که در این برهه به انتقاد از خواست تشکیل قشون ملی داوطلب مردمی برای حفظ مجلس و دستاوردهای نهضت از سوی انجمن‌ها و جریان رادیکال جنبش پرداخته‌اند، در سنجش بمباران مجلس صد و هشتاد درجه تغییرجهت داده و از همان انجمن‌ها به دلیل عدم حضور در صحنه برای پاسداری از مجلس و جلوگیری از کودتا شکوه می‌کنند و سهم بزرگ ناکامی مجلس اول را به نام آنها می‌نویسند.

تقی‌زاده در جلسه ۱۲ شوال (۱۹ نوامبر) که لایحه انجمن‌ها قرائت شد، در اشاره به محتوای آن اطلاعیه اظهار داشت: مقصود انجمن‌ها در لزوم حضور قوای نظمیه در حفظ امنیت و نظم شهر است در حالی که برای چند سیاه چادر مخالفان مشروطه، نظمیه مأمور گذارده اما کل شهر مغشوش‌تر از همیشه است و هیچ برنامه و تدارکی هم در این جهت انجام نمی‌شود. امنیت عمومی از جمله مسئولیت وزرا و قوه مجریه است. باید بگویند که:

«چه اقدامی کرده‌اند والا ملت خودش به‌عنوان سرباز ملی یا غیر از آن یک عده برای محافظت خود تهیه کند، و از همه گذشته ما باید خیلی از این انجمن‌ها متشکر باشیم که با این سردی

هوا متحمل زحمت شده، این اقدامات را می‌کنند و تا به حال آنچه توانسته‌اند از صلاح‌اندیشی پیشنهاد مجلس نموده‌اند و با کمال نجابت و معقولیت متحمل همه قسم زحمات و صدمات در این مدت یک سال شده‌اند. حال با هیئت وزرا است که جواب کافی بدهند.»

رئیس مجلس هم در تایید سخنان تقی‌زاده گفت که همین‌طور است، انجمن‌ها کمال همراهی را با مجلس داشته‌اند. رئیس دولت، ناصرالملک، هم از حمایت انجمن‌ها تشکر و تأیید کرد که «در این مدت یک‌ساله این ملت به نجابت رفتار کرده‌اند»، در مسئله نظم شهر هم مدعی شد که در تدارک هستند تا پلیس و ژاندارم ترتیب دهند و امنیت کامل برقرار کنند. وعده‌ای که فقط در حد سخن باقی ماند. تنها نیروی منظم مسلح شهر کماکان بریگاد قزاق تحت رهبری لیاخوف روسی بود که بر نهضت مشروطه ضربه‌ای سهمگین وارد آورد. تقی‌زاده در همین جلسه هشدار داد: بحران در مقابل مشروطه و مجلس جلوه دارد و بهتر است از آمادگی و شور مردمی بهره برد و دسته‌ی «سرباز ملی داوطلب» تشکیل دهیم، اما گوش شنوایی نیافت. به برخی عبارات تقی‌زاده به استناد مذاکرات مجلس در همان روز و آنچه او در آن روزهای خطیر گفت و مورخان چون آدمیت وارونه جلوه داده‌اند، توجه کنیم:

«در باب سرباز ملی بنده مطلبی داشتم که فعلاً موقع اظهار آن است. هر سخنی یک مقامی دارد، فی‌الحقیقه به عقیده‌ی من در هر موقعی یک همچو اتفاق نمی‌افتد که مردم از روی میل و رغبت، داوطلبانه در مقام خدمت برآیند. امروز در این موقع که ملت به هیجان آمده، دولت می‌تواند یک استفاده صحیحی حاصل نماید، ولی اگر چند وقت بعد بخواهد یک همچو فایده‌ای ببرد نمی‌شود، چرا که ملت از آن شوق خواهد افتاد. حالا خوب است هیئت وزرا یک امتحانی بکنند، ولی اینکه یک عده کمی هم فراهم شود. از جوانان رشید داخل در نظام کنند و سلاح به آنها بدهند تا شوق و شفع مردم کاسته نشود.»

آدمیت در تحریف‌هایی که معمولاً از سخنان تقی‌زاده به عمل می‌آورد، مدعی می‌شود: سخن این بود که انجمن‌ها... دسته‌های سرباز داوطلب را در اختیار و مسئولیت خویش داشته باشند. [۳۸۵] ایشان نمی‌گویند که این سخن را چه کسانی و کجا گفته‌اند. تنها مدعی می‌شود در پیشنهاد انجمن‌ها بود. با مراجعه به مذاکرات مجلس و مطالعه‌ی دوباره‌ی اطلاعیه انجمن‌ها چنین موردی را نمی‌یابیم. انجمن‌ها همان‌طور که آوردیم به هیچ وجه مسئله «گارد ناسیونال» یا «قشون ملی داوطلب» را در لایحه خود مطرح نکردند، بلکه این موضوع چندی بعد در جراید مطرح و به بحث نهاده شد. آدمیت ناراستی دیگری هم می‌کند. مدعی می‌شود که مبتکر قشون ملی داوطلب شخص محبوب پدرش احتشام السلطنه بوده است. برای سند به صفحات ۶۲۲ و ۶۲۳ خاطرات پرداخته شده سالها بعد او ارجاع می‌دهد. مذاکرات مجلس زمانه چنین ادعایی را معتبر نمی‌شناسد. مهم اینکه با مراجعه به منبع ارجاع شده در می‌یابیم که احتشام السلطنه مفهومی سراپا متفاوت از نیروی داوطلب ملی را مدنظر دارد. او خود به صراحت نیرویی مشابه ینی چری عثمانی می‌خواهد، که هیچ شباهتی به آنچه انجمن‌ها زمان مشروطه می‌خواستند، نداشته است.

انجمن‌ها به روشنی به یک مسئله مشخص اشاره کردند: قوای نظمیه و قزاق‌ها برای محافظت هواداران دربار و مشروعه خواهان در نزدیکی آنها چادر زده بودند، اما کسی در فکر حفظ امنیت و جان اعضای انجمن‌ها متحصن در مسجد سپهسالار و میدان بهارستان، و نیز نمایندگان مجلس نبود. درخواست آمد که یا دولت چنین محافظتی را بر عهده گیرد و یا اجازه دهد که انجمن‌ها برای حفظ خود تدارکی نمایند. چند روز بعد که ارادل و اوباش هوادار دربار به رهبری صنیع حضرت چند مشروطه‌خواه

را به طرز فجیعی به قتل رساندند و مسلحانه به مجلس حمله بردند، دلیل این خواست هوشمندانه روشن شد.

آدمیت خواست به تجاسر و تشنج را از اقدام اول لایحه انجمن‌ها بیرون می‌کشد اما در تناقض سردرگمی که خود آفریده ناگزیر از شکوه حضور مسلحانه داوطلبان انجمن‌ها در حمایت از مجلس در کودتای عقیم ذیقعه سخن می‌گوید. وقتی تقی‌زاده در مجلس اظهار داشت که رادیکالیزم و تعمیق بسیاری دستاوردهای مشروطه و استواری مجلس را همین مردم کوچه و بازار موجب شده‌اند، آدمیت برمی‌آشوبد و می‌نویسد: حرکت مشروطه‌خواهی را مردم کوچه و بازار به وجود نیاوردند و نظام مشروطه‌ی پارلمانی ابتکار عوام سرگذر نبود بلکه آنان در بهترین صورت مقلد و در بدترین حالت پرخاشگر و ابزار خشونت و کردار جنون‌آمیز بودند و با لحنی به شدت توهین‌آمیز و با در هم آمیختن مردم مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب با لومپن‌ها، همه را با یک چوب می‌راند و به نادرستی و ناراستی می‌افزاید: «بنا به گزارش‌های شهودی در حساس‌ترین دقایق آن بحران سیاسی هیچ آثار حیات از انجمن‌ها دیده نشد و همه‌ی آرایش دفاعی ابتکار خاص مجلس بود.» [۳۸۶]

از توهین‌های نخبه‌گرایانه و متفرعانه‌ی نویسنده به چند هزار نفری که با گذشتن از جان و مال خود در راه مشروطه در آن لحظات خطیر کنار مجلس ماندند و در حفظ دستاوردها و قانون اساسی پای فشردند که بگذریم، زمانی که از پیروزی مشروطه خواهان در عقیم گذاردن کودتای شاه و قزاقان علیه مجلس سخن می‌گوید، ناچار می‌شود لب به تحسین بگشاید و نقض ادعای پیشین خود را عرضه کند.

آدمیت در همین صفحات با دستکاری اسناد، و عرضه‌ی اطلاعات نادرست، آن‌گونه که خود می‌خواهد، جمع مشروطه‌خواهان مسجد سپهسالار را که برای حفظ مشروطه و مجلس گرد آمده‌اند جمعی «توده‌ی بی‌فرهنگ و بی‌سروپایان شهر» می‌خواند و پس از این مقدمه‌چینی‌ها حرف همیشگی را که در گلویش گیر کرده بیرون می‌ریزد: تقی‌زاده را «وکیل مدافع لومپنیسم، نماینده‌ی اقلیت عوام فریب» می‌خواند. پرونده‌ی تقی‌زاده، چنان که در شرح کارنامه مجلس اول آورده‌ایم پاسخ این فحاشی‌هاست. مذاکرات مجلس را در آن روزها پی‌گیریم.

گفتیم که تقی‌زاده در جلسه ۱۲ شوال تأکید کرد که «هر طور وزیر جنگ صلاح می‌داند به این کار اقدام کنند و این رغبت و اقبال ملت را نگذارند که سرد شود.» و بهتر است این شور انقلابی را سازمان دهند و قشون داوطلب ملی تحت نظارت دولت تشکیل شود. سخن انجمن‌ها هم در شرایط گرد آمدن دسته‌های مسلح مخالف مشروطه این بود که اگر دولت نمی‌تواند امنیت ما و مجلس را حفظ کند، اجازه دهد برای حفظ خود، نه اداره‌ی شهر چنان که آدمیت مدعی است، جوانان داوطلب مشروطه‌خواه را متشکل کنند و به آنها مشق نظامی داده شوند.

«انجمن‌ها» دو روز بعد لایحه دیگری به مجلس فرستادند. در آن مطرح کردند که جواب مجلس به ما داده شد، اما اقدام عملی صورت نگرفت. پول مالیات شاهزادگان هنوز وصول نشده و «در خصوص سرباز ملی مقرر فرمایید کمیسیون معین شود که ترتیب این امر را در تحت قوانین نظامی داده و به مردم اطلاع بدهند که ملت با کمال شوق حاضرند». در مورد مسئله سوم، «امنیت شهر» کماکان نامنی بیداد می‌کند. روز روشن «از دوش عبا و از بغل زن بقچه می‌برند، تکلیف مردم چیست؟ تا جواب این عرایض داده نشود ما از مسجد سپهسالار خارج نخواهیم شد.» [۳۸۷]

در اینجا نیز می‌بینیم که برخلاف مغلطه‌ی برخی مورخان، انجمن‌ها کماکان خواستار سهیم شدن و همکاری داوطلبانه تحت موازین دولت و دستورالعمل‌های مجلس و خواهان ترتیب اثر دادن عملی وعده‌های داده شده هستند. برخی و کلا هم تأیید کردند که «امنیت در شهر نیست» و نمونه‌هایی از

چاقوکشی در عباس‌آباد و حمله به یک خانه در سنگلج و غارت اموال آوردند. در جلسه شنبه ۱۶ شوال (دو روز بعد) معلوم شد که روز جمع‌هی پیش «جلسه فوق‌العاده‌ای» برای بررسی مسائل مطرح شده‌ی انجمن‌ها تشکیل شده بود. ضمناً، لایحه‌ی سومی از سوی انجمن‌ها قرائت شد. در آن آمد که جوابیه‌ی مجلس و تشکیل جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی دیروز موجب امتنان انجمن‌هاست، اما هنوز به وعده‌ای که فرموده‌اید اثری مشاهده نشده تا بینیم که از بابت امنیت داخلی چه اقدامی شده و کمیسیون مربوطه پیرامون قشون، منعقد شده است یا نه. اعلام شد که داوطلبان ملت هر کدام دو نفر ضامن می‌دهند و با وثیقه کاسبان محترم برای فداکاری حاضرند. افزودند: «به این ترتیب به جهت نظام جدید، در تحت ریاست مخصوص اعلیحضرت شهربازی و هر قانونی که وزارت جنگ معین نماید، مطیع هستند. پس خوب است من باب امتحان مقرر شود که یک عده را بگیرند.»

به رغم تصمیم مجلس در مورد تشکیل کمیسیون نظامی و بررسی امر، غالب نمایندگان که مخالف حضور مردم در صحنه و در هراس از آنها بودند، با اتلاف وقت — تأیید زبانی از یک‌سو و انفعال عملی از سوی دیگر، و برخی سخنان دوپهلوی و کلی — روزگار می‌گذراندند. در جلسه غیرعلنی، همچون جلسات متعدد غیرعلنی دیگر مجلس، که مشروح مذاکرات آن را در دست نداریم، بحث‌های داغی در جریان بود. به خصوص، جلسات مربوط به اوج بحران رابطه‌ی بین دربار و مجلس انتشار نیافت که از نهم تا چهاردهم به طور غیرعلنی منعقد شد. گزارش اسناد روس و انگلیس درباره‌ی آن روزها بیانگر جوانبی از رویدادهاست. طبق این اسناد، شاه برای یکسره کردن کار انجمن‌ها و مجلس خواستار ورود چند هنگ از سواران تحت فرمان امیربهداد جنگ از آذربایجان به پایتخت شد. پس از مستقر شدن این نیروها در شهر، اعتراض مجلس و انجمن‌ها و جمع مشروطه‌خواهان برخاست. در آن شرایط پر آشوب و اغتشاش که راهزنان و اوباش عرصه را در سراسر کشور بر مردم تنگ کرده بودند، شاه به جای برقراری نظم و امنیت در کشور درصدد استفاده از قشون موجود برای سرکوب و حذف مشروطگی نظام بود.

سفیر انگلیس در گزارش به مافوق خود، در نامه‌ی محرمانه‌ی ۲۵ ذیقعد ۱۳۲۵ق (۳۱ دسامبر ۱۹۰۷) نوشت: بحران سختی پیش‌بینی می‌شود؛ مشروطه‌طلبان در مسجد سپهسالار جنب مجلس گرد آمده و اقدامات شاه و عواملش را تقیح می‌کنند و خواستار عزل و تبعید سعدالدوله و امیربهداد هستند. شاه نیز قوه قهریه‌ی بسیاری مرکب از فوج امیربهداد و فراس‌های دربار در میدان توپخانه مستقر کرده است. آنها برای حمله به مجلس عزم خود را جزم کرده‌اند.

شواهد جملگی از برخاستن توفان مهیبی خبر می‌داد. از سوی دیگر، مخالفان حضور مردم در صحنه که در واقع مزاحم و مانع اصلی پیشبرد اهداف شاه در یکسره کردن کار مشروطه بودند، تحرک کامل داشتند. در چنین اوضاع خطیری، درون مجلس سخن از تمرد، سرکشی، و مداخله انجمن‌ها بود. به ویژه، اصرار انجمن‌ها مبنی بر اجازه آمادگی نظامی داوطلبان مردمی مشابه تبریز برای دفاع از مشروطه و مجلس، و حفظ جان اعضای خود را برجسته کرده و در هراس، آنها را به مداخله در امور اجرایی متهم می‌کردند. در جلسه‌ی ۱۶ شوال که لایحه‌ی سوم انجمن‌ها خوانده شد، شور و غلیان روزافزون مردم پس از اقدامات گسترده شاه و امیربهداد، و به ویژه دسیسه‌های سعدالدوله، موجب وحشت محافظه‌کاران مجلس شده بود. تقی‌زاده در همین جلسه تأکید کرد: در مسئله قشون داوطلب بهتر است مجلس حداقل جواب معقولی، چون «رجوع به کمیسیون شد» به مردم بدهد. در مورد امنیت کشور هم افزود: اینکه کماکان همان کسانی را سر کار می‌آورند که خود مسبب اغتشاش‌اند، به آرامش و نظم یاری نمی‌رساند، بهتر است که دایره‌ی انتخاب را افزایش دهند و اشخاص جدیدی که «قابلند و داخل کار نبودند» به صحنه آورند تا رفع این اختلال و اغتشاش بشود.

به نظر می‌رسید که غالب نمایندگان یا به خطیر بودن زمان پی نبرده بودند و یا در هراس از مردمی شدن نهضت، بهانه پیش می‌آوردند. تقی‌زاده در پاسخ به آنها اظهار داشت: مسئله به این پیچیدگی نیست که باید قانون تصویب شود تا جواب انجمن‌ها داده شود آنها «فقط اجازه مشق کردن درخواست نموده‌اند.» تازه همین تدارک و آمادگی را هم تحت ریاست و نظارت دولت و مجلس می‌خواهند. «مجلس به هر طور که مقتضی بداند حکم می‌کند، فقط اجازه به اهالی اینجا [تهران] می‌دهد.» این اقبال و حضور مردمی را باید قدر دانست و «استفاده صحیحی حاصل نماییم». این‌که در بسیاری از ولایات بی‌اجازه و نظارت دولت و مجلس «مردم به شوق خود» مشق می‌کنند «ولی چون در تحت ترتیبی نبود، این است که هیچ نتیجه نشده است پس اگر به یک ترتیب صحیحی اقدام به این کار شود، ممکن است استفاده کاملی به عمل آید.» تلاش تقی‌زاده در قانع کردن مجلسیان هراسان ادامه داشت که از یک‌سو در وحشت مداخله و حمله احتمالی قشون دربار و اوپاش هوادار شاه، مستقر در میدان توپخانه، بودند و از سوی دیگر، هراسی مضاعف‌تر از مردم کوچه و بازار وجودشان را آکنده بود.

در جلسه‌ی ۱۹ شوال (۲۶ نوامبر ۱۹۰۷) مجلس، تقی‌زاده گفت: «مملکتی که مردم در آن سکنی دارند، حافظ می‌خواهند، امنیت می‌خواهند، همه چیز می‌خواهند. برای اینکه حقوق خود را حفظ کنند، وکلایی برای خود انتخاب می‌کنند که نظارت در امورات دولتی داشته باشند.» دولت مسئول اجرایی و اعاده امنیت کشور است. یک‌سال است که ما وکلا فریاد می‌کنیم که در فلان جا امنیت نیست و یا فلان محل قشون لازم دارد. «هر روز یک مانعی پیش می‌آید و کسانی که مفسد و مفتن هستند، شیوه‌ها و شعبده‌ها انگیخته، سنگی پیش پای می‌گذارند» نمی‌گذارند کار پیش رود. چند نفری اطراف شاه هستند که نمی‌گذارند مملکت آرام باشد و مسائل حل شود، باید آنها را طرد و بیرون راند. این سخنان اشاره به سعدالدوله و امیربهداد و سایر درباریان مستبد بود که آن روزها در واگرایی میان دربار و مجلس و مشروطه‌خواهان به تلاش پردامنه‌ای دست زده بودند.

در ۲۰ شوال (۲۷ نوامبر) تعدادی از وکلای مجلس به حضور شاه رسیدند. شاه سخنرانی‌ای ایراد کرد که متن آن در جلسه علنی روز بعد مجلس قرائت شد. اهم مقاصد شاه حول دو مورد متمرکز بود: شاه که خود در همه امور مستقیماً دخالت می‌کرد و خواهان اخراج وکلای مترقی مجلس بود، مدعی شد که مجلس از حد قانونی خود در تفکیک با قوه مجریه گذر کرده است؛ دوم، اعضای انجمن‌های مردمی گرد آمده در مسجد سپهسالار را جمعی اشرار خواند: «اشرار تماماً هر یک به اسم انجمن برای خودشان معین کرده و مخل آسایش اهالی و نظم شهر شده و سایر انجمن‌های صحیح را بدنام کرده، امروز مداخله به تمام امورات سیاسی و دولتی و مجلس پارلمنت می‌نمایند.

روی سخن شاه با انجمن‌های مردمی بود، در حالی که آنها در نهایت آرامش و نظم جمع شده و منتظر پاسخ مجلس بودند؛ همزمان دسته‌های هوادار دربار عربده‌کشان در میدان توپخانه و برخی نقاط دیگر تهران به آزار و غارت مردم مشغول بودند. شاه گفت، اگر مسئله انجمن‌ها «حفظ مجلس» است، به موجب سوگندی که یاد کرده‌ام حفظ مجلس «برعهده شخص من است نه رعیت». شاه که اقدامات علنی و آشکارش علیه مجلس به گواهی سفرای روس و انگلیس و شواهد معتبر آن روزها روشن بود، خواهان حذف حضور مردم از صحنه بود، تا کودتایی که تدارک می‌دید، موفق شود. برخی مورخان مغلظه کردند و این اطلاعیه‌ی شاه را نشان و خواست او به تفاهم، مصالحه، و امنیت وانمود کرده‌اند. این ادعا در جریان کودتای ماه بعد، بطلان خود را نشان داد. این‌که نوشته‌اند «آن دستخط سیاسی مهمی است. مفاد و سبک آن کاملاً متمایز از دستخط‌های متعارف درباری است. . . شاه به قانون مشروطگی و قاعده‌ی انفصال قوا استناد جسته. . . انتقاد شاه موجه به نظر می‌آید.» [۳۸۸] بی‌ربط و ساده‌انگاری بیش

نیست. شاهد آن را هم خود شاه از اقدامات همان روز و روزهای بعد تأمین کرده است. علاوه بر اینکه کارکنان رده پایین دربار به تقابل با مجلس تحریک و انگیزته شدند، زنان درباری هم در اعتراض به قطع مواجبت‌شان متحصن شدند. در جلسه‌ی ۲۱ شوال که دستخط شاه خوانده شد و در آن متفرق شدن انجمن‌ها و مردم متحصن مسجد سپهسالار خواسته شده بود، خبر رسید که «جمعی از زوجات شاه در اینجا متحصن هستند، نمی‌شود گذاشت اینجا باشند.» تقی‌زاده که می‌دانست شاه زنان حرم را به صحنه تقابل و تحصن در مجلس واداشته است، گفت: «بنده هیچ به زوجات اهمیت نمی‌دهم.» زنان یاد شده از بازماندگان شاهان پیشین، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، بودند، به همین دلیل تقی‌زاده در ادامه بحث تصریح کرد «این که می‌گویید از خانواده سلطنت هستند، این‌ها از خانواده سلطنت نیستند. یک وقتی سلطانی آمد و عیال زیاد گرفت. حالا نباید تا قیامت از مال ملت بخورند. اینکه می‌گویند رعایت [حالشان] شود، بلی رعایت کردن خوب است ولی از مال شخصی نه از مال ملت.»

سه روز بعد، در جلسه‌ی ۲۴ شوال (اول دسامبر ۱۹۰۷) جوابیه‌ی مجلس به دستخط شاه قرائت شد. در باب تفکیک قوه مقننه از مجریه آمد: مجلس از حد خود تخطی نکرده اما دولت هم نباید در اجرای امور تساهل و تعلل ورزد و از حد قانون تجاوز نماید تا موجب تزلزل مجلس بشود. در باب انجمن‌ها هم عنوان شد که قرار است نظام‌نامه‌ای برای دستورکار انجمن‌ها نوشته شود، آن زمان هر اقدام خلاف قانون قابل مجازات است. می‌دانیم شاه خواسته بود که انجمن‌ها برچیده شوند. تقی‌زاده که با بند دوم این جوابیه دمساز نبود، معترضانه گفت: به موجب قانون اساسی اجتماعات آزاد است، نظام‌نامه هم لازم نیست و در نقد آنان که - به تاسی از برخی کشورهای اروپایی به ویژه قانون تشکل‌ها که فرانسه برای اداره مستعمره خود در الجزایر نوشته بود - خواهان تدوین قانونی برای کنترل انجمن و اجتماعات مردمی بودند، تصریح کرد که «ما بالمره تاسی به ممالک خارجه نمی‌توانیم بکنیم، زیرا که آنجاها مسبوق به مقدمات بوده‌اند و اینجا در اجتماعات یک اندازه که مقتضی بوده سختگیری شده است» تأمل در جوهر نهفته در این اظهارات و عبارات دیگر تقی‌زاده در این جلسه لازم است.

آدمیت در نقد سخنان این جلسه‌ی تقی‌زاده می‌نویسد: «تنها یکی از نمایندگان اقلیت نسبت به بند دوم آن درباری وضع نظامات انجمن‌ها ایراد داشت.» [۳۸۹] ایشان، چون همیشه آنچه را لازم می‌داند از سخنان تقی‌زاده و استدلال او، تجرید می‌کند و بیرون می‌کشد. جالب‌ترین که مورخ ما «اندیشیده‌ترین استدلال حقوقی و سیاسی» آن جلسه را از زبان امام جمعه خویی می‌شنود. آدمیت نمی‌گوید: منطق استدلال تقی‌زاده در این بود که در ایران به اندازه کافی محدودیت برای اجتماعات مردمی در قانون اساسی وضع شده، لذا فوریتی برای نظام‌نامه خاصی برای کنترل بیشتر آنان نیست. اشاره او به دو ماده‌ی متمم قانون اساسی بود که هر نوع اجتماعات مولد فتنه دینی و دنیوی را ممنوع دانسته بود، که در واقع چنین ابعاد وسیع محدودیت ناظر بر فعالیت اجتماعی در هیچ یک از کشورهای مدعی مشروطه‌ی مورد استناد آن نمایندگان وجود نداشت. تقی‌زاده دقیقاً می‌دانست چه می‌گوید. سعدالدوله از مخالفین سرسخت انجمن‌ها و مشروطگی نظام، ترجمه‌ای از نظام‌نامه‌ی مربوطه‌ی ناپلئون سوم را تهیه کرده و به شاه ارائه داده بود. نظام‌نامه‌ای که صرفاً برای محدود کردن آزادی‌های مندرج در قانون اساسی فرانسه تنظیم شده و عمدتاً در مستعمراتی چون الجزایر اعمال می‌شد. سعدالدوله در تماس نزدیک با همفکران روسی خود در سفارت آن کشور، در پی حذف کامل انجمن‌ها از عرصه اجتماعی چنین متنی را تهیه کرده بود. اشاره‌ی تقی‌زاده به تاسی از قوانین ممالک خارجه همین متن بود که مجازات‌های سنگینی برای هر نوع فعالیت سیاسی - اجتماعی پیش‌بینی شده بود. در تأیید این امر، گزارش خصوصی و محرمانه هاردویک سفیر روسیه در تهران به مافوق خود را می‌خوانیم: در کنار امیربهدار، که در وفاداری -

اش به شاه و دشمنی‌اش با انجمن‌ها و مشروطه شکی نیست، علیه مجلس و انجمن‌ها، سعدالدوله نیز قرار دارد که مورد اعتراض مشروطه‌خواهان است:

«وی که از عدم موفقیت‌ها در زمان فعالیت پارلمانی و نیز به واسطه برکناری از پست وزارت خارجه به خشم آمده است، ترجمه روش کار (نظام‌نامه) ناپلئون سوم را برای بررسی تقدیم شاه کرده است. این نظام‌نامه درباره مجالسی است که امنیت اجتماعی را تهدید می‌کنند و نیز مجازات‌های شدیدی که بدان مناسبت وضع شده است. انجمن‌ها که مورد حمایت مجلس بوده و ادامه حیات خود را در خطر دیده‌اند، حملات شدیدی علیه سعدالدوله به راه انداخته‌اند تا این دشمن خطرناک را از سر راه خود بردارند.» [۳۹۰]

تقی‌زاده در همان جلسه در پاسخ اعتراض امام جمعه خویی و همفکران دیگرش گفت، من نمی‌گویم که نظام‌نامه نوشته نشود، اما نباید آن لایحه را چنان تنظیم کنند که مردم بگویند می‌خواهند انجمن‌ها را توقیف کنند و تا وقتی که نظام‌نامه نوشته شود، باید به استناد قانون اساسی عمل شود. واقعیت این بود که شاه و اطرافیان، امیربهادر و سعدالدوله، با هماهنگی سفیر روسیه، انجمن‌ها را عامل شرارت و هرج و مرج و خلاف امنیت دلخواه خود می‌دانستند و فقط حذف آنها را به‌عنوان یک عنصر مزاحم و افشاگر اقدامات ضد ملی می‌خواستند. دست‌خط ۲۰ شوال شاه هم مؤید این امر بود. البته، شاه و درباریان و روسیه تنها نبودند، در درون مجلس هم اکثریت و کلاً به خصوص سلطنه‌ها، دوله‌ها، ملاکین، و روحانیون در مخالفت با انجمن‌هایی که ابزار سهیم شدن مردم در سرنوشت سیاسی خود و نظارت بر دولت و مجلس و دربار بودند، با آنها همراهی می‌کردند. در میان مخالفان انجمن‌های مردمی، جریان پر قدرتی که ۱۵ عضو هم در مجلس داشت و ظاهراً خود را مشروطه‌خواه می‌نمود، فعال بود که هم بر قانون‌مندی پای می‌فشرد و هم حذف حضور مردم «کوچه و بازار» را از صحنه سیاست می‌خواست. جامع آدمیت که از همراهی اتابک طرفی نبسته بود، این بار شاه را به عضویت خود درآورد. فرزند مورخ مؤسس آن جمعیت، عضویت شاه در تشکل را «دوره‌ی اعتلای قدرت معنوی و نفوذ سیاسی و اجتماعی» مشروطه می‌خواند. [۳۹۱] سوگند یاد کردن محمدعلی شاه خودکامه به وفاداری از اصول حکومت مشروطه و اصول جامع آدمیت را تجسم این اعتلا برمی‌شمرد. در استناد به نوشته‌ی عباس‌قلی خان آدمیت - پدرش، - مدعی می‌شود: شاه پس از مرگ اتابک و دستگیری او توسط نظمیه، اسناد و تحریرات محفل را به دست آورده و خوانده و آنها را مطابق فکر و هدف خود یافته است. [۳۹۲] از این رو باید پذیرفت که شاه و اینان مخالف انجمن نبودند، بلکه صرفاً حذف «انجمن‌های مزاحم» را می‌خواستند تا آنچه می‌خواهند بر سر نهضت و کشور بیاورند. سران جامع، دست‌خط مطلوبی برای رنگ‌آمیزی چهره شاه به مشروطه‌طلب بودن او نوشتند و در ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ (۶ نوامبر) به امضاء رساندند. [۳۹۳] شاه هم برای خرسندی رهبر معنوی جامع نامه‌ای ارادت‌آمیز به ملک‌خان فرستاد که روزهای آخر عمرش را در ایتالیا می‌گذرانید. به گفته‌ی فرزند رهبر جامع، این «سند گرانبهای تاریخی» نشان می‌دهد شاه به صرف عضویت یافتن و سوگند یاد کردن در جامع، مشروطه‌خواه و حافظ نظام جدید شده است. [۳۹۴] شرح آدمیت در خصوص کشمکش میان جامع آدمیت و «تندروان» متشکل در انجمن‌های مردمی، به ویژه انجمن آذربایجان خواندنی و قابل تأمل است. وی می‌گوید تندروان می‌گفتند: «جامع آدمیت به سوی دربار گراییده است و سران آن انجمن بر ستیزی خود با جامع افزودند. ولی آزادی‌خواهان غیر انقلابی پیمان محمدعلی شاه را سبب تقویت نهضت مشروطه دانستند.» [۳۹۵]

مورخ مشروطه می‌داند که شواهد مسلم تاریخی جملگی گواه بر ضدیت محمدعلی شاه با مشروطه است و تزویر و تظاهر او به همراهی با مشروطیت، همان‌گونه که در چند بار سوگند یاد کردنش در مجلس نشان داد، تنها برای خام کردن نهضت و فرصت‌آفرینی برای یکسره کردن نظامی بود که حد و حدود قدرت او را از همه سو تنگ کرده بود؛ از این رو در مقام مغلظه می‌نویسد: «تمی‌توان تصور کرد که تعهدات کتبی محمدعلی شاه و سوگند یاد کردن او در مجلس و در جامع آدمیت با شرح و توصیفی که گذشت همگی تزویر و ریا و دام خدع‌های باشد که شاه گسترده بود.» [۳۹۶]

پیشینه‌ی آن شاه مستبد از اوان ولایتعهدی در تبریز تا آن روزها، همه حاکی از تلاش شاه برای حذف مشروطگی ایران بود و نمونه‌های متعدد آن را حتی در آثار مشروطه‌ی خود این مورخ می‌توان یافت. رویدادهای روز بعد، و کودتای ذیقعد، کمتر از چهل روز بعد از ادای سوگند شاه در جامع آدمیت، هم حاکی از نادرست بودن ادعای یاد شده در بالاست. اگر فرض را بر این قرار دهیم که جامع آدمیت و پدر مورخ، به تاسی از خواست مشروطه‌خواهی خود در تلاش جلب شاه به محفل خود بود، تاکید بر مشروطه خواهی شاه به استناد نامه‌هایی را که میان شاه و عباسقلی‌خان رد و بدل شد و در کتاب «فکر آزادی...» آمده، باید حاکی از ساده‌انگاری ایشان دانست. در روزهایی که عریبه‌کشان میدان توپخانه با تفنگ و قمه در زیر چتر حمایت قزاقان روسی و سواران امیربهادر به مشروطه‌خواهان و مجلس حمله‌ور شدند، رئیس جامع طی‌نامه‌ای، به ادعای آرشو خصوصی که به آنها دسترسی نداریم، به شاه از نیت و قصد او که «برهم زنده اوضاع و ملیت» بود متعرض شد. شاه هم که باید از ساده‌لوحی رهبر جامع انگشت تعجب بر دهان گرفته باشد، خیالش را راحت کرد و گفت: «من ابداً سبقت نخواهم کرد آسوده باشید» [۳۹۷] در حالی که صنیع حضرت و دیگر عوامل شاه مسلحانه به مجلس حمله‌ور بودند. از شگفتی این‌گونه تاریخ‌پردازی، یکی هم این است که مورخ مشروطه، حضور تکراری شاه در مجلس و سوگند یاد کردن و امضای پیمان تفاهم ۱۶ ذیقعد میان مجلس و دربار را هم به حساب نضایح و نامه پدر خود به شاه واریز می‌کند و بازهم سخن از واگرایی شاه می‌گوید. اما در ادامه روایت ببینیم واقعیت چه بود که شاه ناگزیر پس از کودتای شکست خورده‌ی خود، تسلیم‌طلبی موقت و ظاهری پیشه کرد تا در فرصت مناسب دیگری نیت خود را پیش ببرد.

شاه پس از نزدیکی با جامع آدمیت و جلب نظر واگرایانه‌ی آنها، ضمن بهره‌گیری از مشاوره‌ی سعدالدوله و امیربهادر و حامیان روسی‌شان، در اواخر رمضان ۱۳۲۵ ق و ماه شوال به تدارک اقدامات علیه انجمن‌ها و موجودیت مشروطه و مجلس بر آمد. دست‌خط مورخ ۲۰ شوال او به منزله‌ی شروع اقدامات علنی اوست. پیشتر به اقداماتی که پنهانی به اشکال مختلف صورت گرفته بود و نمونه‌هایش را هم آوردیم، اشاره کردیم: ناصرالملک رئیس دولت به دوستان انگلیسی خود اطلاع داده بود که در معرض کودتای شاه علیه مجلس قرار داریم. همان‌طور که ذکر شد، آزادی‌خواهان و اعضای انجمن‌های رادیکال در مسجد سپهسالار و مخالفین در میدان توپخانه گرد آمدند. دولت‌آبادی که خود شاهد روزگار بود، در شرح رویداد نهم ذیقعد می‌نویسد:

بالآخره حرف [مشروطه‌خواهان] به اینجا می‌کشد که تمام مفاسد از شاه است. سعدالدوله و امیربهادر جنگ و اقبال‌الدوله و شاپشال خان روسی که معلم شاه است و بعضی از خلوتیان شیخ نوری و سیدعلی یزدی و غیره دستیار او هستند، باید چاره کار خودش را کرد تا فتنه‌ها بخوابد. سخن به این مقام که می‌رسد، نگارنده می‌گوید بهتر این است نطق مجلس را به من واگذار کنید... آقا سید حسن تقی‌زاده هم بعد از من تقریباً در همین زمینه صحبت می‌دارد و... بالآخره قرار می‌شود از همان مجلس عریضه تلگرافی به شاه نوشته شود که سعدالدوله و

امیربهادر جنگ نمی‌گذارند شما به آسودگی پادشاهی نمائید و ما ملت به آسایش زندگانی کنیم. ما دوستدار تخت و تاج و هواخواه سلطنت هستیم. خواهشمندیم این دو نفر را از خود دور کنید که رفع سوءظن ملت شد. آسوده‌خاطر مشغول کار خود باشند.» [۳۹۸]

بنابراین دانستیم که انجمن‌های رادیکال در نهم ذی‌قعدة با حضور دولت‌آبادی و تقی‌زاده و تنی چند دیگر به بحث و گفت‌وگو پرداختند. شور و عصبیت مردم پس از سخنان دولت‌آبادی و تقی‌زاده آرام می‌شود و به جای مقابله با شاه، طرد عوامل فتنه‌ی اطراف او را خواستار می‌شوند که یکی مشاور و دیگر فرمانده قشون سرکوبگر اوست. نامه به شاه می‌رسد. پاسخ او همچنان قاطع و روشن بود، کاملاً اینکه در نامه به ناصرالملک نوشته بود: اولاً «فلان انجمن حق ندارد مستقیماً با من مکاتبه و مذاکره کند.» دوم، «امیربهادر کشیکچی باشی است، و نوکر دولت نیست، بلکه نوکر من است و کشیک خودم را به او سپرده‌ام و اختیار عزل و نصب او هم با من است»، ضمناً سعدالدوله شغل رسمی ندارد که برکنار شود. ناصرالملک پاسخ داده بود، من نمی‌توانم چنین جوابی را ارسال کنم. [۳۹۹] شاه در هر سه مورد مغلطه می‌کرد. هر جمع و گروه مردم ایران می‌توانست و حق داشت بنابر آزادی‌های مصرح در قانون اساسی به شاه و دولت و مجلس و یا هر مجمع دیگری نامه بنویسد. قصد مذاکره نبود، صرفاً خواسته بودند خواسته‌های جمع متحصن خود را به اطلاع شاه برسانند. دوم این که، اگر امیربهادر صرفاً وظیفه‌ی امنیت دستگاه شاه را بر عهده داشت، چرا حدود ۷۰۰ نفر از سواران او در داخل شهر و میدان توپخانه چادر زده و آماده هجوم به مشروطه‌خواهان بودند. سوم، همه می‌دانستند سعدالدوله که گرچه شغل رسمی ندارد، از زمانی که از وزارت خارجه توسط مجلس عزل شده بود، به دربار آمده و نقش مشاور او در مقابله با مجلس و مشروطه را ایفا می‌کرد. شاه آورنده نامه را دستگیر و زندانی کرد. ناصرالملک صدر وزرا می‌گوید: شاه در حاشیه آن نامه به وزیر داخله نوشت: «مجلس را به توپ بندد»، وزیر داخله هم پیش او آمد و موضوع را اطلاع داد. ناصرالملک به شاه پیغام داد که در جلسه‌ی مرکب از درباریان و هیئت دولت مسئله رسیدگی شود. [۴۰۰] جمع تشکیل می‌شود و حمله به مجلس را نادرست می‌خواند. شاه عصبانی هیئت دولت را احضار کرد و با توپ و تشر برخواست خود صحنه نهاد. هیئت دولت و ناصرالملک خود را ناچار به استعفا دیدند. عوامل شاه همزمان در میدان توپخانه و بهارستان فتنه‌گری را آغاز کردند. اوباش هوادار دربار به رهبری صنیع حضرت و مقتدر نظام به مشروطه‌خواهان حمله بردند. عین‌السلطنه اعیان مسلک در گزارش روزگار می‌نویسد:

«مقتدرنظام، رئیس داش مشدی‌های چاله میدان را با صنیع حضرت رئیس داشی‌های سنگلج و حسن‌آباد و توابع آنها، دیدم با جماعتی از داشی‌های چاله میدان و سنگلج و حسن‌آباد ایستاده‌اند.» سخن از مسجد سپهسالار و جمع مشروطه‌خواهان است. در این میان یکی از حاضران در مسجد بیرون می‌آید و مقتدرنظام فریاد بر می‌دارد: «ای پدرسگ بایی‌ها، ای زن قحبه فکلی‌ها، ای پدرسوخته سید جمال، ای... ملک‌المتکلمین چه از جان ما می‌خواهید» و بنای فحاشی و دریدگی نمود. [۴۰۱]

اینان به مثابه گروه‌های فشار دربار و سعدالدوله به مقابله آمده بودند با «قمه و قداره و تپانچه و تفنگ» به زد و خورد با مشروطه‌خواهان پرداختند. اوباش دربار سپس به میدان توپخانه رفتند و به شعار و تظاهرات پرداختند و فریاد «ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم»، سر دادند. شاه همان روز، نهم ذی‌قعدة، ناصرالملک و هیئت دولت را به جرم تخطی از دستورش مبنی بر حمله به مجلس دستگیر و زندانی می‌کند. با وساطت سفیر انگلیس ناصرالملک را آزاد می‌کند و به خارج از ایران می‌فرستند.

ناصرالملک هر که بود، رئیس دولت برگزیده خود شاه بود و رفتار تحقیرآمیز با او با هیچ معیار سیاست‌ورزی نوین نمی‌خواند. [۴۰۲]

شاهی که با صدراعظم برگزیده خود و موردحمایت انگلیس چنین کند با مردم کوچه و بازار و مخالفان چه‌ها نخواهد کرد. روز بعد در حالی که رئیس دولت ایران از تهران به اروپا می‌رفت، شاه چند نفر از وکلای مجلس را به حضور طلبید و از آنها خواست که جواب دو دسته متخاصم هواداران خود و مشروطه‌خواهان متحصن را خود بدهند و متفرقشان کنند. زد و خوردهای پراکنده و حمله به مجلس موجب تعطیلی جلسات علنی شد و از ۸ تا ۱۵ ذیقعدة صورتجلسه مذاکرات وجود ندارند. دقیق‌ترین گزارش آن روزها، به ویژه در شناخت نیت و قصد شاه و درباریان و مخالفان مشروطه را می‌توان در اسناد محرمانه دیپلماتیک روسی یافت.

واقعه‌ی میدان توپخانه به روایت اسناد رسمی روس

هارتویگ، سفیر روس پنج روز پس از واقعه به مافوقش گزارش می‌دهد: وزرا و اعضای میانه‌رو مجلس زمانی که لحظه‌ی قطعی برای عمل علیه انجمن‌ها فرا رسید، عقب‌نشینی کردند. در صورتی که درک آنها با شاه پیرامون تأثیر سوءانجمن‌ها بر کشور همسان بود. شاه انحلال کلوپ‌های سیاسی را خواستار شده و وزرا جواب رد دادند. در هشتم ذیقعدة استعفا دادند. «کل اعضاء کابینه استعفا کرد تا شاه خود به قلع و قمع انجمن‌ها بپردازد». شاه از مدت‌ها پیش کوشش می‌کرد چند هنگ از ایلات بختیاری و شاهسون و سواران امیربهادر جنگ را به تهران فراخواند «تا با کمک آنها بتواند کار انقلاب را یکسره کند». اما با نبودن پول و بی‌کفایتی و خیانت برخی اطرفیانش، در روزی که قرار بود انجمن‌ها به تصرف درآیند، قوای نظامی کافی برای این اقدام فراهم نشد. از صبح نهم ذیقعدة (۱۵ دسامبر) «توده‌های ملت در میدان توپخانه اجتماع کرده و فریاد می‌زدند: زنده باد شاه، نابود باد مشروطه‌خواهان»، تعدادی از آنها مسلح بودند و بقیه نیز چوب و چماق داشتند. تیپ قزاق نیز با آرایش کامل در میدان مستقر بودند. شاه امیدوار بود این صحنه‌ها و تظاهرات به قدر کفایت باعث وحشت انجمن‌ها بشود. اگر در این زمان قشون برای تصرف مسجد سپهسالار و بستن موقت ساختمان مجلس اقدام کرده بود، پیروزی کامل نصیب شاه می‌شد. مشروطه‌خواهان هم از غفلت و اهمال درباریان استفاده کردند و هر دو ساختمان را به دژهای کاملاً مسلح تبدیل کردند: «انجمن‌ها که ابتکار اوضاع را به دست خود می‌دیدند، سر زنده و با نشاط شدند.» [۴۰۳] از سوی دیگر، اجتماع مخالفین مشروطه در میدان توپخانه با نیروهای تازه‌وارد تقویت می‌شد. وعاظ روحانی چون سیدعلی آقا یزدی از یاران شیخ فضل‌الله، سید محمد یزدی (طالب‌الحق) که از حواریون محمدعلی شاه از همان ولایتعهدی در تبریز بود، سید اکبرشاه روضه‌خوان که در بابی و مرتد خواندن مشروطه‌خواهان شهره بود، موجب تحریک جماعت حاضر در میدان شدند. آنان نیز ضمن حمله به مشروطه‌خواهان هر جا که می‌یافتند: «به دفتر روزنامه صوراسرافیل حمله برده، تابلوهای دفاتر روزنامه‌های افراطی و مترقی را کنده بر دروازه‌های میدان [توپخانه] نصب کردند. در همین روز دو قتل به وقوع پیوست. انبوه جمعیت دو تن از هواداران قانون اساسی را که قصد داشتند به جان ناطقین مرتجع سوءقصد کنند، به قتل رساندند.» [۴۰۴] دیپلمات روسی در ادامه این گزارش زنده، برای توجیه قتل چند مشروطه‌خواه که میان جمعیت انبوه میدان گیر افتاده بودند و شرح آن در آثار دیگر تاریخی هم آمده است، از «خیال سوءقصد» به رهبران ضد مشروطه می‌نویسد.

گزارش حبل‌المتین از واقعه

روزنامه‌ی *حبل‌المتین* که چند روز پس از این رویداد منتشر شد، شرحی تند برکنش نادرستی که در آن روزها به دست عوامل و گروه‌های فشار مخالف مشروطه روی داد به دست داده است. [۴۰۵] این روزنامه نوشت: «حرکات وحشیانه اشرار و مردمان بی‌سروپا و یک مشت اراذل و اوباش که شبانه، به عرق خوردن و عربده کشیدن و هیاهو نمودن، مشغول و روز فریاد ناهنجار - ما مشروطه نمی‌خواهیم - گوش‌ها را متنفر می‌نمودند. انجمن‌ها نیز به قرار روز گذشته، حاضر و برای اطاعت احکام مقدسه مجلس، بی‌اختیار بودند.»

روزنامه افزود، مجلس از مردم و انجمن‌های مشروطه‌خواه خواستند که پراکنده شوند، اما مردم اعلام کردند که ما شما را در مقابل این گروه که نه شرف دارند و نه شأن و از هیچ عمل شنیعی هم پروا ندارند، تنها نمی‌گذاریم. مردم آماده دفاع از مجلس، برخی مسلح و برخی دست خالی جان بر کف در بهارستان ایستادند. اما از آن سو در میدان توپخانه از زبان مخبر روزنامه می‌خوانیم دشمنان مشروطه: «در این روز به خانه آقا شیخ فضل‌الله، رفته و شیخ مزبور را که مقتدا و پیشوای آنها است به میدان آورده و سپس به خانه جمعی دیگر رفته هر کس در باطن با آنها هم‌دست بوده، آورده.» خطیبان آنان چون یزدی و اکبرشاه و سادات شیرازی بر بالای منبر جماعت را تحریک کردند که «هر کس کلاه ماهوتی بر سر و سرداری در بر، و یک عصا در دست دارد، فرنگی مآب است. واجب‌القتل. خلاصه آنچه در عهده داشتند، نامربوط گفتند... سپس فریاد می‌کردند: ما دین نبی می‌خواهیم و از مشروطیت و مجلس بیزاریم. و نیز بر حسب دستور بزرگان و رؤسای خود، سرلوحه جراید و تابلوی بلدیه را که در بالای ادارات آنها نصب بود، شبانه به سرقت کنده و برده در میدان توپخانه نصب نموده و دلیل بر فتح بزرگ خود گرفته، گمان کردند بندر آرتور را تسخیر نموده‌اند. تابلوی حبل‌المتین و جریده مجلس و صوراسرافیل و رهنما و جام جم و هر چه در حوالی و نزدیکی بود برده و گویا سوزانیده‌اند. و این حرکت را که بر سفاهت و رذالت برهان وافی است، تعرفه شجاعت قرار داده، بالأخره بدین معنی اکتفا نکرده، شروع به لخت کردن و چاپیدن مردم نمودند.»

روزنامه ضمن شرح قطعه قطعه کردن چند مشروطه‌خواه به دست جماعت، در پایان پرسید: در حالی که از اجامر و اوباش توقعی غیر از شرارت و جنایت نیست، چرا کسانی چون شیخ فضل‌الله و ملامحمد آملی که خود را حجه‌الاسلام مطلق و رئیس مسلمین می‌خوانند و مدعی تقدس و زهد و ترک دنیا هستند چگونه فتوا به قتل چند عابر بی‌گناه داده‌اند؟ «نام این اعمال را چه می‌گذارند و با کدام شریعت و قانون مطابق می‌کنند؟»

به هر حال، مجموعه‌ی شواهد و اسناد نشان می‌دهد که علاوه بر اوباش و اراذل در میان مخالفان مشروطه، گروه کثیری از تهیدستان مومن شهر و روستا به تاسی از روحانیون مشروطه‌طلب علیه مشروطه حضور داشتند. این که در تدارک و پیشبرد طیف مخالف مشروطه دست عوامل دربار مؤثرتر و در پی کودتای نابودکننده‌ی مجلس و انجمن‌ها بودند، تردیدی نیست. اما حضور پررنگ و مؤثر انجمن‌ها در صحنه و آمادگی رزمی آنها در میدان بهارستان نقشه کودتا را عقیم نهاد. این که آدمیت به استناد اسناد انگلیسی و برداشت تجرید عبارتی از سفیر انگلیس به نادرستی مدعی می‌شود که «بنابر گزارش‌های شهود، در حساس‌ترین دقایق آن بحران سیاسی هیچ آثار حیات از انجمن‌ها دیده نشد» [۴۰۶] بیانگر روح آن روزگار نیست و اعتبار تاریخی ندارد. مجلس به پشتیبانی از مشروطه‌خواهان در بهارستان درخواست شاه برای تعطیلی جلسات مجلس را رد کرد. چند تن از وکلا به ویژه نمایندگان آذربایجان و شخص تقی‌زاده آنچنان که در یادداشت‌های جاندار مرتضوی وکیل تبریز آوردیم، کمیسیون

مدافعه‌ی متشکل انجمن‌ها را هدایت کردند. شاهد حاضر صحنه می‌نویسد: «اعضای انجمن آذربایجان... .
 . معرکه مدافعه را گرم می‌کنند.» [۴۰۷]

مجاهدین مسلح آماده جانبازی، چند شبانه روز به نگاهبانی مجلس و میدان بهارستان همت می‌گمارند. حمله مسلحانه عوامل دربار به رهبری صنیع حضرت دفع می‌شود. شاه خواستار انحلال و متفرق شدن انجمن‌ها و بیرون کردن چند نماینده رادیکال از مجلس و دستگیری برخی رهبران ملی بود. در مقابل، مجلس به پشت‌گرمی مشروطه‌خواهان متشکل در انجمن‌ها، شش درخواست مشخص را مطرح کرد: «عزل سعدالدوله، نظارت وزارت جنگ بر امیربهدادر و قشون تحت فرمانش، قرار دادن بریگاد قزاق در کنترل وزارت جنگ، حضور شاه و سوگند وفاداری یاد کردن در اجرای قانون اساسی، دستگیری و محاکمه حمله‌کنندگان به مجلس، تشکیل قوای دویست نفره گارد ملی برای حراست مجلس.» [۴۰۸]

رفت و آمد هیئت‌ها میان دربار و مجلس و چانه زدن بر سر خواسته‌های دو سوی ادامه داشت. «تقاضای شاه در خصوص تبعید چهار نفر وکلای طراز اول» [۴۰۹] عملاً قابل پذیرش نبود. خواسته شاه مستقیماً متوجه تقی‌زاده و یاران انگشت‌شمار رادیکالش بود. انجمن تبریز و بسیاری از تشکل‌های مشروطه‌خواه ولایات با ارسال تلگراف و آمادگی حضور در صحنه، جبهه آزادی‌خواهان را تقویت کردند. در تکمیل طرح کودتای شاه، همه چیز آماده بود. تنها «تصرف بهارستان و مسجد سپهسالار و دستگیر نمودن عده‌ای از قاندرین ملت» مانده بود. با ورود سواران و هواداران ورامینی شاه به میدان توپخانه و آمادگی رزمی قزاق و قشون امیربهدادر و دسته‌های فشار تحت رهبری مقتدر نظام و صنیع حضرت، و حضور واعظین مشروعه‌خواه در صحنه، همه چیز به سود شاه به نظر می‌رسید. اما حضور پرتعداد مشروطه‌خواهان که لحظه به لحظه هم افزایش می‌یافت و موجب دلگرمی مجلس می‌شد، وزنه را عوض کرد.

سعدالدوله اولین کسی بود که شکست کودتا را احساس کرد: «هنگام عصر خواهرزاده سعدالدوله موسوم به محمدخان به ملاقات من [سفیر انگلیس] آمده و خواهش نمود مکتوبی به مضمون اینکه سعدالدوله در حمایت دولت انگلیس است به شاه بنگارم» [۴۱۰] به گزارش مارلینگ سفیر انگلیس که همراه هم‌تای روسی خود در آن روزها در اطراف دربار پرسه می‌زد. در روز یکشنبه ۱۶ ذیقعد که آن دو در حضور شاه بودند، فضا را متفاوت با هفته پیش یافتند که شاه خود را پیروز مطلق می‌دانست: «علامات افسردگی در دربار سلطنت ظاهر و هویدا بود.»

اما کماکان در ضدیت خود با انجمن‌ها پای می‌فشرد و آنها را عامل شرارت می‌دانست و خواستار برچیده شدن بساطشان بود. در این زمان، عوامل دربار در میدان توپخانه بساط خود را برچیده بودند و «هیجان مردم برای تنبیه رؤسای اشرار اتصالاً رو به ازدیاد می‌نهاد - اگرچه در میدان توپخانه کسی باقی نماند. بالعکس بهارستان و مسجد سپهسالار بر جمعیت [مشروطه‌خواهان] خود افزود.» [۴۱۱]

سخنان و اقدامات تقی‌زاده در مجلس شورا را در طی دو هفته کشمکش در ماه ذیقعد تا آنجا آورده‌ایم که در صورتجلسات مجلس ثبت شده است. اما از تحرکات او در خارج از مجلس هم نشانه‌های قابل تأمل و معتبری در دست داریم. تقی‌زاده عملاً در این برهه نقش مرجعیت انجمن‌ها و مشروطه‌خواهانی را یافته بود که در مسجد سپهسالار و میدان بهارستان گرد آمده بودند. او از طریق رئیس نظمی‌ی محمدعلی شاه از رویدادهای دربار و دستور و اقدامات شاه مطلع می‌شد. خود او سال‌ها بعد، از ارتباط مخفیانه رئیس نظمی‌ی با میرزا ابراهیم آقا، وکیل همراه تقی‌زاده در این زمان، پرده برداشت:

«رئیس نظمیه محمدعلی شاه که رفیق محرمانه‌ی او [امیرزا ابراهیم آقا] شده و مسخر آن مرحوم گردیده بود، شبانه در دل شب اخبار دربار را برای او و من می‌آورد و دستور می‌داد که برای جلوگیری از ایجاد سوءظن شاه به رئیس نظمیه و جلب مزید اعتماد او به وی، به اجرای اوامر سوء شاه برای قتل غدارانه‌ی ما تظاهر نماید و یکی از عمال خود را وادارد که تیری به سوی آن مرحوم خالی کند که لباس او را سوراخ نماید و تا آنجا که یاد دارم این کار به عمل آمد و عبا‌ی او [امیرزا ابراهیم آقا] سوراخ شد.» [۴۱۲]

مخبرالسلطنه هدایت از اعضای هیئت دولت که در روزهای کودتای ذیقعد در دربار و شاهد جریان بود، می‌نویسد: «گویا شب ۱۴ ذی‌قعد ۱۳۲۵ بود. به اطاق امیربهادر وارد شدم. عضدالملک و آصف‌الدوله و ظفرالسلطنه را مبهوت دیدم. امیربهادر بعد آمد. آصف‌الدوله گفت: اگر کار به این درست می‌شود، مرا به دار بکشند. دانستم واقعه تازه رخ داده به امیربهادر که او هم متفکر بود، گفتم: اگر که منظورشان نبودن مجلس است من می‌روم به وکلا می‌گویم کار را به خونریزی نکشانند و متفرق شوند. . گفت: شاه نمی‌خواهد مجلس نباشد، می‌خواهد چهار نفر در تهران نباشند. تقی‌زاده، سید جمال، میرزا ابراهیم، ملک‌المتکلمین.» [۴۱۳]

متأسفانه در فاصله نهم تا هجدهم ذیقعد، روزنامه مجلس، و نیز متن مذاکرات مجلس در دست و روزنامه‌های دیگر منتشر نشدند تا از آن طریق اطلاعات بیشتری به دست آوریم. اما همین شواهد از درون دربار و اسناد دیپلماسی برای ما روشن می‌کند که تقی‌زاده در نقش رهبری نهضت، مرجع و فعال بود و در شکست خوردن کودتای ذیقعد مؤثر گردید. شاه، بعد از فرمان تعطیل انجمن‌ها و تبعید کردن تعدادی از آزادی‌خواهان از جمله تقی‌زاده، اراده‌ی مصمم خود را برای شکستن مقاومت آزادی‌خواهان و مردم هوادار آنان بروز داد. پس از ترور اتابک، تحت فشار شدید انجمن‌ها و اقلیت مجلس، و همراهی مطبوعات مشروطه‌خواه، به رغم خواست بسیاری از نمایندگان مجلس در تصفیه و تبعید آزادی‌خواهان، — به استناد مذاکرات مجلس، این مجلس دیگر نمی‌توانست به مامشات با شاه آن‌گونه که جامع آدمیت و فراکسیون پارلمانی آنها پای می‌فشرده‌اند، تن دهد. برخی مورخان چون آدمیت وانمود کرده‌اند که مجلس، نمی‌خواست به این مامشات تن دهد، در حالی که اسناد حاکی از ناتوانی در سازش به دلیل حضور گسترده و قاطعانه آزادی‌خواهان و جریان رادیکال مشروطه بود. در واقع، در مذاکرات مجلس سخن از تصفیه، حذف، تعطیل و تدوین نظام‌نامه برای انجمن‌ها بود، آنها حتی محدودیت‌های قانونی قبلی در مقابل اجتماعات و انجمن‌ها را کافی نمی‌دانستند و بر مبنای قوانین ضد آزادی‌خواهی زمان ناپلئون سوم خواهان تدوین نظام‌نامه جدیدی بودند. کمااینکه مجلسیان در مذاکرات «تفاهم» با شاه اعلام کرد که مانع کار انجمن‌های «مولد فتنه دینی و دنیوی» خواهند شد و ضمناً در نخستین فرصت نظام‌نامه و اصول شدیدتری را وضع خواهند کرد. اما شاه این پاسخ را هم کافی ندانست. خواست او تعطیلی کامل انجمن‌ها بود. مجلس هم ضمن این‌که بدون انجمن‌ها و حضور کارآمد و مؤثر آنها در صحنه‌ی کشمکش‌های ماه ذیقعد توان مقابله با دربار را با خود نمی‌دید، از رادیکالیسم انجمن‌ها هراسان بود. این منگنه‌ای دوسویه بود که تناقض و تعارض و دوگانگی می‌آفرید. با وجود تمایل آشکار به سازش با شاه از رئیس آن، احتشام‌السلطنه، تا نمایندگان دیگر عضو جامع آدمیت و خیل عظیم نمایندگان اعیان و مالک در رفع «مزاحمت» انجمن‌های «فضول» و مداخله‌گر در امور سیاسی، خود را توانا نمی‌یافت. شاه هم ضمن گشوده گذاشتن در مذاکره با مجلس و سرگرم و دلخوش کردن نمایندگان، مصممانه در تدارک کودتا و یکسره کردن حساب آزادی‌خواهان بود. موضع تقی‌زاده هم روشن بود. در جلسه ۴ ذیقعد مجلس به صراحت گفت:

«فرمانروایی با ملت است و ملت فرمان و حکم می‌دهد که به دست جمعی حکام اجرا شود. ملت مجلس را برگزیده و وزرا مسئول در مقابل آن مؤظف به اجرایند.»

وقتی مجلس فرصت را به مماشات گذراند، کابینه و دولت هم در مقابل قهر و قاطعیت شاه استعفا داد، خطر کودتا محسوس شد و عوامل محرک بی‌پروا به صحنه آمدند. اوباش مخالف به سرکردگی صنیع حضرت نوکر گوش به فرمان شاه، به مجلس حمله آوردند. دیگر چاره‌ای نبود، تقی‌زاده و جریان رادیکال نهضت هم هواخواهان مشروطه را برای حفظ مشروطگی ایران به صحنه آوردند. مستشارالدوله که در آن روزها در کنار تقی‌زاده بود، زمان حمله صنیع حضرت به مجلس را ثبت کرده است:

«تقی‌زاده، من، حاج میرزا ابراهیم آقا دانستیم توطئه بزرگی بر علیه مجلس و وکلا تهیه شده است. بدون تأمل به فکر دفاع افتادیم. اسلحه‌ای که بدو حاضر داشتیم عبارت بود از چهار رولور که ما چهار نفر داشتیم و یک قبضه تفنگ پنج تیر آلمانی که علی بیگ از منزل من آورده بود.» [۴۱۴]

مستشارالدوله در ادامه می‌افزاید: چند قزاق قراول جلو مجلس هم اسلحه‌شان را به فرمان رئیس بریگاد، لیاخوف، گرفته و بی‌سلاح بودند. همه چیز آماده یک فاجعه بود: «خودمان هم با هم قرار دادیم اگر کار سخت شد با چهار قبضه رولوری که چهار نفری داشتیم به دفاع بپردازیم.» در این میان، دو دسته مشدی‌های عولادجان و چاله میدان و سنگلج، حدود ششصد، هفتصد نفر، به مجلس هجوم آوردند. درهای مجلس را به موقع بستند و مشدی‌ها با تفنگ و قمه‌های عریان بنای هیاهو و شلیک و عربده گذاشتند. محافظین آزادی‌خواه مجلس نیز از آن سوی به مهاجمین شلیک کردند. جماعت اوباش ترسیدند و فرار بر قرار ترجیح دادند و به میدان توپخانه رفتند. مستشارالدوله در دنباله روایت می‌گوید که دلاوران مردمی: «جوانان مشروطه‌طلب و فدائیان آزادیخواه» با متانت انتظام و جدیت وظیفه‌شناسی آماده در صحنه ماندند تا جنایات هواداران دربار در توپخانه در بهارستان تکرار نشود. وقتی سرانجام در نتیجه‌ی مذاکره توافقی حاصل شد، مجلس شش نفر که مستشارالدوله هم به نمایندگی جریان مرفقی در میان آنان بود، را به‌عنوان نمایندگان نهضت به دربار فرستاد. شاه در مذاکره اظهار داشت: حافظ مجلس شورای ملی باید پادشاه مملکت باشد نه هر بقال و چقال تفنگ به دست گرفته، که باعث اغتشاش و ناامنی شود. مستشارالدوله در مقام پاسخگویی گفت: البته نگهبان حقیقی مجلس باید اعلیحضرت باشد اما در زمانی که چند صد نفر اوباش تحت فرمان دو صاحب منصب نظامی به مجلس هجوم می‌آورند، اگر همان بقال و چقال‌ها که ما را نماینده کرده‌اند نبودند، و تفنگ به دوش ما را حفظ نکرده بودند، خدا می‌دانست چه به سر ما و مجلس می‌آمد. به هر حال، مجلسیان خواسته‌های شش‌گانه را به شاه رساندند. مستشارالدوله شرح تحقیر نمایندگان مجلس را، بازی‌های سیاسی و کاغذی که در آن روز در دربار رد و بدل شد، به دست داده است. در روز یکشنبه ۱۶ ذیقعد، قسم‌نامه‌ی شاه از یک‌سو و قسم‌نامه‌ی وکلای ملت از سوی دیگر، مبنی بر توافق قرائت شد؛ تقی‌زاده به سخن آمد و گفت:

«ما در این دقیقه و امشب تشکر می‌کنیم از اینکه پرده‌ای که در روز یکشنبه قبل بالا رفته بود و حالا از آن مرتبه پایین می‌آید در واقع یک پرده وحشتناک تاریخی بود و کمال امیدواری را از ملت نجیب عزیز خود داشته و داریم. روزی که اکثر وکلا در کمیسیون‌ها حاضر بودند یک‌مرتبه صدای شلیک بلند شد. .. الحمدالله که دیدیم با این حال ملت با کمال جد و جهد در حفظ حقوق خود حاضر شد و نگذاشت که حقوق آنها... با این حرکات از بین برود...»

حاصل شکست کودتا، تبعید ظاهری سعدالدوله بود. امیر بهادر که تحت حمایت شخص شاه و سفارت روسیه بود، برجا ماند. مجلسیان هم از همان روز پس از این توافق، بر شدت مخالفت خود با انجمن‌ها و مطبوعات مستقل و پیشرو افزودند. در واقع به بهانه نرنجاندن شاهی که تا چند روز پیشتر می‌خواست کار نظام جدید را یکسره کند، به برقراری خفقان و اقدامات ضدآزادی روی آوردند. سخن غالب و کلا در روزهای بعد، متوجه هرج و مرج ناشی از فعالیت انجمن‌ها و زبان‌درازی مطبوعات بود. آنها که در روزهای خطیر کودتا در پناه دلاوری و جانبازی اعضای انجمن‌ها پایدار مانده بودند، به اجرای خواست شاه در حذف انجمن‌ها و نشر آزاد کمر همت بستند. سید عبدالله بهبهانی در جلسه علنی روز ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵ق مجلس گفت: ما در خدمت شاه بعضی تعهدات کرده‌ایم «مدیران جراید و نطاقین» چیزی ننویسند که موجب کدورت خاطر شود. برخی دیگر نمایندگان نیز در آن روزها بر تعطیلی انجمن‌ها تأکید ورزیدند. تقی‌زاده به حمایت از حضور مردمی در صحنه سیاسی کشور و اجتماعات و نشریه‌های آزاد گفت:

«اینکه گفته می‌شود که هرج و مرج است، بنده تصدیق ندارم که هرج و مرج باشد. این انقلاب ملی است به هواخواهی مجلس، و این هم که گفته شد نباید خیلی طول کشیده باشد، صحیح است ولی در هر مملکتی که انقلاب ملی شده، خیلی طول کشیده و اشخاصی که استهزا می‌کردند که ما [جریان رادیکال نهضت] با سیم تلگراف کار می‌کنیم [با مردم ارتباطی نداریم] بحمدالله معلوم کردیم که آن طور نبود. از این انقلاب و هیجان ملی که امروز هست و اسمش را هرج و مرج گذاشتند، معلوم گردید که ملت می‌تواند حفظ حقوق خود را بنماید. . . [ملت] رفع این غائله را که نقض قانون اساسی بود می‌خواهند بنمایند.»

وی در ادامه افزود: دو امر در این میان مطرح است. اول ظاهری که همان قسم خوردن بوده است و دوم اجرای کامل مواد صلحنامه است. ملت می‌خواهد ببیند که آیا این تفاهم به نتیجه عملی هم می‌رسد یا نه. از جمله مواردی که تأکید شد مجازات عاملین حمله به مجلس و مشروطه‌خواهان بود. می‌دانیم که صنیع حضرت و مقتدرنظام را در محکمه قاتلین فریدون پاریسی محکوم کردند. [۴۱۵]

حاصل حضور گسترده‌ی مشروطه‌خواهان پیرامون مجلس، پیمان صلح و سازش میان شاه و مجلس شد. مواد مهمی از این پیمان اجرا نشد و بستر اصلی کودتای پیروزمند چند ماه بعد شاه برای یکسره کردن کار مجلس و مشروطه را تسهیل کرد. شاه نه در مذاکرات صداقت نشان داد و نه در اجرای مواد گامی برداشت. هشت روز پس از امضای این صلحنامه (۲۳ ذیقعه) از سوی «مجاهدین قزوین» تلگرافی در جلسه علنی مجلس قرائت شد که در آن گفته شد که ما به دستور مجلس بازار را باز کردیم و فرمان گذاردیم ولی متحیریم که نتیجه چه شد، منتظریم مجازات اشرار و تنبیه مقصرین را ببینیم، والا ساکت نخواهیم نشست. تقی‌زاده بلافاصله گفت:

«هیئتی از طرف مجلس تعیین شده و هیئتی هم از طرف دولت، دست‌خط‌ها آوردند که در حقیقت شروط صلح بود و هیئت کابینه جدید هم این شروط را قبول کرد که اجرا نماید و تشکیل یافت. مجلس هم این چند روزه را دوره انقلاب فرض کرده و صلح نمود، ولی بدیختانه هیچ یک از شروط صلح اجرا نشده است. اما حالا می‌بینیم که همه نمایندگان و دولتیان [اظهار شغف می‌نمایند، نمی‌دانم به چه جهت و حال که هنوز امیربهادر صاحب سوار و فوج است و هر روز از آذربایجان سوار [تازه] می‌آید. سعدالدوله در همان جا که بوده هست و اشرار را هم مجازات ندادند. بعضی را هم می‌خواهند طرف عفو واقع شود و بعضی را هم گریزاندند و ابدأ امنیت نیست. جناب حاجی میرزا علی آقا [نوری حکما و کیل روحانیون تهران] فرمودند که به

ولایات تلگراف بکنید که مردم [معترض و متحصن] ساکت شوند و حال آن که ابدأ ساکت نمی‌شوند... جواب آمده که ما ساکت نشده و نخواهیم شد، مادامی که شرط صلح اجرا شود و مجلس هم مثل بخاری که ذغال سنگ آن تمام شده باشد سرد می‌شود، و من باز مکرر می‌گویم که ابدأ هیچ یک از شروط صلح مجری نشده.»

تقی‌زاده بر هماهنگی آزادی‌خواهان تهران و ولایات در اجرای مفادی که خود مجلسیان با شاه نوشته بودند تأکید می‌کرد. به هر حال، تا مدت‌ها هیچ یک از بندهای توافق‌نامه اجرا نشد. سعدالدوله را از تبعید برگرداندند. امیربهادر را تثبیت کردند. عوامل حمله به مجلس و مشروطه‌خواهان را هم پس از پافشاری تقی‌زاده و یارانش به تبعید فرستادند تا پس از کودتای پیروزمند بعدی به تهران بازگردانند. تنها موردی که جریان اکثریت مجلس، دولت و دربار، با هماهنگی پیگیری می‌کردند، حذف و تعطیل انجمن‌ها و نشر آزاد بود. امری که پشتوانه مردمی مجلس را در روزهای خطیر بعدی از میان برد. از تراژدی‌های تاریخ این که همان‌ها که حذف انجمن‌ها از صحنه را می‌خواستند، در زمان پیروزی دربار در بمباران مجلس و کشتار آزادی‌خواهان زبان به نقد و نکوهش انجمن‌ها درآوردند که چرا در صحنه نبرد حضور فعال و مؤثر نیافتند؟

کودتا و بمباران مجلس، فرجام مجلس اول

پس از کودتای شکست خورده‌ی ذیقعه دربار، آرامش نسبی پیش از توفان نهایی برقرار شد. ظواهر، تبلیغات و تعارفات مرسوم دربار و جامع آدمیت حاکی از برقراری صلح و صفا میان محمدعلی شاه و مجلس بود، اما شواهدی که ارائه خواهیم کرد، همچنان نشانه‌ی تدارک و تصمیم قاطعانه شاه برای یکسره کردن مشروطه است. افرادی با عمده کردن سوءقصد به جان شاه، آن را عامل اصلی تصمیم شاه برای نابودی مشروطه و مجلس اول وانمود کرده‌اند، گرچه بی‌گمان این رویداد می‌تواند در تسریع عملی کردن نیت قلبی شاه یا تشدید آن در مقابله نهایی با مجلس اول و آزادی‌خواهان تأثیر نهاده باشد، اما نه به وجودآورنده‌ی آن بود و نه در قضاوت تاریخی می‌توان خاستگاه و خصوصیات اجتماعی و درونی را در بینش و کنش شخصیت‌های تاریخی به این یا آن رویداد تقلیل داد و ساده کرد. برای پیگیری منطقی این بحث، ناگزیر در گفتاری فشرده کارنامه محمدعلی شاه، دشمن اصلی داخلی مشروطگی، را و امی‌رسیم تا بتوان بر بستر آن رویدادهای منتهی به روزهای پرانده و تراژیک بمباران مجلس را بهتر درک کرد.

محمدعلی شاه دشمن شماره یک مشروطگی ایران

محمدعلی شاه از همان زمان ولایتعهدی و والیگری آذربایجان با رویه استبدادی و سودجویانه‌اش با آزادی‌طلبان و تجددخواهان تبریز در تعارض و مجادله بود. خصیصه‌ی خودمدار و خردستیز او به شدت در مخالفت با عنصر تعقل، روشنفکران، متفکران و قلم به دستان، و کلاً هر قلم و زبان مسئول و بیدارگر بود. فضای تربیتی و آموزشی او در ارتباط با مدرسان و مشاوران روسی، عملاً روحیه‌ای مستبد و هم‌سو با سیاست‌های روسیه تزاری را در او تقویت کرده بود. آذربایجان از زمان جنگ‌های ایران و روسیه در آغاز سده نوزدهم، منطقه‌ای تحت توجه خاص دولت روسیه بود، و این دولت آن را در زمره مناطق تحت نفوذ تجاری و سیاسی خود محسوب می‌کرد. شاپشال، معلم روسی ولیعهد، شاگرد سلطنتی خود را با تمایلات روسی‌دوستی و مخالف آزادی تربیت کرد. او از همان اوان جوانی با اتخاذ رویه و اقدامات مشخصی در مقابل پیشگامان روشنفکر جامعه، و زبان و موجودیتشان، قرار گرفت. آنها را در محیط

حکومتی خود قابل تحمل نمی‌دانست. هیچ نوع انتقادی را بر خود روا نمی‌داشت و کسی را لایق ابراز پرسش و چون و چرا در حکومت خود نمی‌یافت و کینه آنان را که در بیداری و تحرک مردم تلاش می‌کردند، به دل گرفته بود. آنها را عناصر فضول و زبان دراز و مزاحمی می‌خواند که آرامش و آسایش دلخواه او را برهم می‌زنند و عامل هرج و مرج و اغتشاش‌اند. تبریزیان از او به زمان ولایتعهد و آغاز مشروطه با ناخرسندی نقل می‌کردند که گفته: «من مادامی که زنده‌ام با مشروطیت ضدیت خواهم کرد و راضیم، مملکت را روس‌ها برده، من خادم ایشان باشم ولی راضی نیستم استعدای ملت را برآورم و با ایشان مقاومت می‌کنم.» [۴۱۶]

حتی اگر دقیقاً چنین حرف‌هایی زده باشد، این کلمات مضمون فهم عمومی تبریزیان از استبداد و خودکامگی ضدملی و ضدمردمی او بوده است. محمدعلی میرزا در مقام حاکم آذربایجان، به فلک بستن روزنامه‌نگاران را افتخار خود می‌دانست. سانسور و خفقان دوران ولایتعهدی او چنان بود که حتی یک سخنرانی ساده در «مضرات مسکرات» را هم نمی‌توانست تحمل کند.

تقی‌زاده در توصیف محمدعلی شاه خصایل او را چنین برمی‌شمرد: «عیب آن شخص بدبخت تنها در مخالفت با مجلس اول نبود، بلکه معایب خیلی فاحش و مفاسد بسیار و بی‌عقلی‌ها و نادانی‌ها و اوهام و خرافات و هم اعمال بد و قبیح به افراط و طمع مالی بیش از اندازه و مصاحبین سفیه و ابله و فاسد و افسد داشت که شرح آنها در صد صفحه نگنجد و همان نقایص و فسادها بیشتر موجب سرنگونی او شد. . . آن بدبخت خیلی هم پیرو خرافات و عقاید عوامانه بود و به آخوندهای نادان و فاسد می‌گروید، اعمال

روزانه‌اش با استخاره انجام می‌شد، . . . برای مبارزه با مجلس و تخریب آن هم استخاره کرده. . .» [۴۱۷]

در تأیید سخن تقی‌زاده می‌توان به استخاره‌های مکتوب شاه مراجعه کرد که حاکی از شخصیت خرافاتی و بیانگر دورویی و ریای درونی اوست. تربیت ناصحیح دوران ولایتعهدی و مشاوران و مربیان ناصالح و خرافی، و بی‌توجهی مظفرالدین شاه به تربیت پادشاه آتی کشور، بستر معضلات بی‌پایان دوران کوتاه پادشاهی محمدعلی شاه را فراهم آورد. بی‌تردید، حضور مربیان روسی که آگاهانه پادشاه آتی کشور را از تدبیر و فن سیاست‌ورزی جدید دور نگه می‌داشتند، تا نتواند از مصالح و منافع ملی در مقابل نفوذ روزافزون این قدرت متجاوز دفاع کند، در این امر تاثیر فراوان داشت. فقدان حضور مشاوران ایران خواه و مدبر ایرانی و نظارت روزمره آموزگاران روسی و درباریان مورد اعتماد دیپلمات‌های روسی، دقیقاً در جهت اجرای چنین نقشه‌ی سازمان‌یافته‌ای بود. شاپشال به‌عنوان معلم، مشاور و شخص مورد اعتماد محمدعلی میرزا در تبریز، در تمام دوران سی ماهه سلطنت هم در کنار شاه حضور فعال و مؤثر داشت. اعتقاد راسخ و مطیع محمدعلی شاه به ضرورت حضور و نفوذ روسیه در ایران، نقشی ویرانگر در عدم سازش و همراهی با نظام جدید مشروطه ایفا کرد. تقی‌زاده که به‌عنوان یکی از رهبران فاتح تهران با شاه مخلوع در سفارت روسیه ملاقات کرد، در یادآوری روحيات او در آن روزها می‌گوید:

«این مرد [شاپشال] در ظرف سال‌هایی که در خلوت و جلوت همراه ولیعهد بود وی را طوری معتقد و مطیع به روس‌ها بار آورد که وقتی اینجانب محمدعلی میرزا را پس از خلع از سلطنت و تحصن در سفارت روس در زرگنده بر حسب تقاضای خودش ملاقات کردم با ترکی با من صحبت کرده و به من گفت: من به روس چنان امید بسته و تکیه کرده بودم (به اصطلاح ترکی کمر بسته بودم) که خیال می‌کردم آنها هند و چین و ماچین را زیر نگین من خواهند درآورد.» [۴۱۸]

کسروی هم در شرح دورویی و روحیه‌ی خرافاتی و تظاهرات عوام‌فریبانه و دیندارانه‌ی وی می‌نویسد: که در زمان ولیعهدی در دهه محرم هر سال شب عاشورا پای برهنه به کوچه‌ها افتاده و چهل شمع به

مسجد بردی و کتاب‌های دعا به چاپ رسانیدی و در کارهای حکومتی استخاره از ملاحا می‌نمود. محمدعلی شاه در مقام شاه کشور هیچ امر روزمره‌ای را بدون سعد و نحس بودن استخاره قابل اجرا نمی‌دانست. نادانی و سفاقت او چندان بود که سید ابوطالب زنجانی، ملایی مستبد و متعصب و مخالف سرسخت مشروطه، با پاسخ‌های دلخواه خود به استخاره‌ها، شاه را با همراهی شاپشال اداره می‌کرد. به یکی دو نمونه از تفسیرهای خردستیز و ضدآزادی و مشروطه سید ابوطالب توجه کنیم تا عمق ویرانگرانه‌ی چنین رویه‌ای در کشورداری محمدعلی شاه را بهتر دریابیم. [۴۱۹]

پس از ترور اتابک و هراس روزافزون شاه و درباریان، در مورد قدرت‌یابی آزادی‌طلبان استخاره کرد: آیا صلاح است «با ملایمت و مصالحت از سلطنت استعفا دهم» و یا لاغیر. سید ابوطالب بر مبنای تفسیر یک آیه قرآنی پاسخ داد: این فقره نشانه ملایمت برای مردم است اما در مورد شخص اعلیحضرت «خوب نیست و هرگاه مقصود سخت‌گیری به دیگران باشد خیلی خوب است». سید توصیه می‌کند و در تعبیر استخاره می‌گوید: «شاه نباید استعفا کند بلکه باید با سخت‌گیری حکومت را ادامه دهد.» وقتی انجمن‌ها و جریبان رادیکال مشروطه‌خواهان مجازات امیربهادر جنگ شدند، شاه استخاره کرد که جواب سخت به آنها بدهم یا نه؟ پاسخ سید بر مبنای آیه قرآنی که نشانه‌ی ظهور و قهر و غضب پروردگار است، از این قرار آمد: «برای استنطاق و محاکمه خیلی خوب است و برای غیر آن خوبی ندارد.» به بیانی دیگر، سید از شاه، ضدیت سرسختانه‌تر و استنطاق و محاکمه آزادی‌خواهان را می‌خواهد.

محمدعلی شاه، پس از مشاوره با اطرافیان داخلی و روسی خود به یکسره کردن مشروطگی ایران تصمیم گرفت و عزم باغشاه کرد تا از آنجا رهبری کودتا را به دست گیرد. استخاره کرد که این کار خوب است یا خیر. سید این بار بدون اشاره به آیه قرآنی، صرفاً با بهره‌گیری از تمثیل و روایات، جوابیه‌ی مفصلی می‌فرستد که با مثالی از تزار روسیه او را به جسارت و شجاعت در انجام امری که پیش گرفته، ترغیب می‌کند. [۴۲۰] احتمالاً سید ابوطالب در این پاسخ با همراهان روسی دربار هماهنگ بوده است. نمونه‌ای دیگر را هم بیان کنیم تا روشن شود سرنوشت مردم و مشروطیت ملعبه دست چه کسان و باورهایی بوده است. شاه در روز بمباران مجلس استخاره کرد: اگر امشب چند تن از مشروطه‌خواهان چون میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و بهاء‌الواعظین و... دیگر مفسدین را گرفتار کردم، صلاح است یا خیر. سید جواب داد که «تخلف از این نیت جایز نیست». جوابیه‌ی سید به استخاره‌ی شاه در مورد فرستادن توپ برای بمباران مجلس هم خواندنی است: سید بر اساس حکم خداوندی به موسی در مقابل فرعون مصر می‌گوید: «این کار باید اقدام بشود، غلبه قطعی است اگرچه زحمت در اول داشته باشد.»

ضدیت شاه با مصالح و مقتضیات ملی و زمانه و بر خورداری او از صفات و خصائل نامطلوب چنان بود که حتی احتشام‌السلطنه که در زمان ریاست مجلس با محمدعلی شاه همراهی و سازش پر دامنه‌ای کرد، در خاطرات خود او را «ذاتاً متعدی و استبدادطلب» می‌خواند که اطرافیان و مشاوران مستبدش، چون کامران میرزا و امیربهادر جنگ و متنفذین درباری، و تحریکات خارجی، به ویژه نفوذ روسیه و وجود بریگاد قزاق تحت رهبری صاحب منصبان تزاری مرتباً او را به ضدیت و عناد با مشروطیت تشویق و ترغیب می‌کردند. او شاه را «آدمی مزور، مستبد، بی‌شرف، مقدس‌نما، ظالم، عیاش، پست فطرت، خودرأی و خودخواه، پول دوست» می‌خواند. [۴۲۱]

روحیه خشن و کژخو، خود مدارو عدم تحمل هر ندای خلاف میل خویش محمدعلی میرزا باعث نفرت دوگانه‌ای میان او و مشروطه‌خواهان رادیکال تبریزی شده بود. او از نظر تربیت و دانش فردی بی‌بهره از تعلیمات سیاسی بایسته، و بغایت جاهل و خرافاتی بود. در ترکیب مریبان و مشاوران او نامی که نشانه‌ای از کوچک‌ترین گرایش به دانش جدید و یا موازین مشروطه داشته باشد، نمی‌یابیم. شخصیت

مستبد، مردد، متزلزل و مذبذب او جایی برای تدبیر و اقتدار سیاسی باقی نمی‌گذارد. او نه از تدبیر پدر بزرگ خود بهره‌ای برده بود، و نه از نرم‌خویی و معارف پروری پدرش نشانی داشت، اما هرچه خصلت ناشایست و ضد تجدد و آزادی را در آنان سراغ داشت دوچندان از آن خود کرده بود. دستگاه سلطه و تعدی و سودجویی او در تبریز و کشمکش و نفرت بسیار آزادی‌طلبان و مشروطه‌خواهان تبریز از همان اوان، زمینه را برای برخورد خصمانه میان او و موازین و نهادهای مشروطگی گسترش داد؛ او با فلسفه سیاسی مشروطه، حکومت انتخابی، که منشأ حاکمیت را مردم می‌دانست و مناسبات سلطنت با سایر قوای نظام جدید چون قانونگذاری و قضاییه و دولت مسئول و پاسخگوی وکلای برگزیده‌ی ملت را می‌پذیرفت سر تا پا مخالف بود. نظام جدید که منشأ مشروعیت الهی سلطنت را نفی و دوران حاکمیت مطلقه فردی را پایان شده اعلام می‌کرد، برای او ناخوشایند بود. او از همان آغاز کار، نسبت به این که حقوق و تکالیف مشخصی برای شاه و دستگاه سلطنت تنظیم شده معترض بود، و با قانون اساسی مخالفت کرد. قانون از نظر او خواست و اراده‌ی شاهانه بود. نظامی که در آن نه شاه و نه مقام وی قانونگذار بود؛ و رأی قانون اساسی که بنا بر آن دخالت رعایا، یا به قول خود او جماعت بقال و چقال، را اصل می‌دانست با تربیت دیرینه او دمساز نبود. بارها به اطرافیان خود گفته بود مگر ممکن است شاه هم همچون همه آحاد ملت موظف به پیروی قوانینی باشد که رعایا تدوین می‌کنند. در نظام جدید، سلطنت مقامی بود که به نام ملت به او تعویض شده است. حکومت دیگر در قالب و وجود شخص شاه تبلور نمی‌یافت، بلکه از سلطنت جدا شده بود.

تقی‌زاده‌ی جوان و برخی دیگر از تجددخواهان تبریزی همواره با بدبینی و نفرت به رویه و اقدامات محمدعلی میرزا در زمان ولایتعهدی می‌نگریستند. کسروی حال و رفتار ولیعهد را انگیزه‌های مؤثر برای بیداری و بیزاری مردم تبریز دانسته و گرایش او به روسیه و رویه آزمند مال‌پرست و سودجویش را نکوهش کرده است. [۴۲۲]

همان‌طور که در بخش پیشین گفتیم، تقی‌زاده فعالیت‌های گسترده‌ی تجددخواهانه فرهنگی و سیاسی و ناخوشایند ذهنیت مستبد ولیعهد در تبریز را پی می‌گرفت. [۴۲۳] در واقع، همان‌گونه که کانون خودکامگی در تبریز بود، کانون تجددخواهی و آزادی‌طلبی و ترویج معارف نیز در آن شهر فعال و در حال گسترش بود. رویارویی این دو کانون، بر ذهنیت و کشاکش بعدی مشروطه تأثیر نهاد. هم‌زمان با پیشرفت مشروطه در تهران، فشار و سخت‌گیری ولیعهد در تبریز عرصه را بر کوشندگان دشوار کرده بود. در حالی که در تهران مجلس با حضور نمایندگان برپا شده بود، در تبریز نشانی از آن دیده نمی‌شد و «مردم از ترس محمدعلی میرزا تکانی نمی‌یارسند.» [۴۲۴]

محمدعلی میرزا پیش از عزیمت به تهران تلاش کرد انجمن مترقی و منتخب مردم تبریز را با این بهانه تعطیل کند که تنها وظیفه‌اش که انتخاب و کلا باشد به پایان رسیده است. در همان روزها، در مجلس سخن از انجمن تبریز شد. مجتهد طباطبائی مدعی شد: خیلی شکایت‌ها از «مجلس تبریز» می‌شود، اگر این‌طور باشد، مملکت هرج‌ومرج می‌شود. مجلس شورا یکی بیشتر نیست، نمی‌دانم آنها چه می‌گویند. «تقی‌زاده و حاجی محمد اسماعیل به سخن درآمده هر یک جداگانه پاسخ داده و گفتند: آنجا مجلس نیست، انجمن ایالتی است، برای رسیدگی به دادخواهی مردم است.» [۴۲۵]

کسروی در تفسیر مذاکرات می‌نویسد که این گفت‌وگوها نشان می‌داد که محمدعلی میرزا اینان را دیده و با آنان از انجمن تبریز گلایه کرده و خواستش این بوده که با دست و یاری آنان، انجمن تازه پا و رادیکال تبریز را از میان بردارد و از سوی آن دل آسوده گردد. تقی‌زاده و یارانش از همان آغاز نقشه شاه را خنثی کردند. شاه می‌خواست وانمود کند انجمن تبریز در رقابت و همسانی مجلس شورای ملی در

تهران برپا شده است. اقدامات او و ایادیش در تهران و ولایات همه حکایتی چنین داشت. تقی‌زاده خود از تلاش اولیه‌ی محمدعلی شاه برای علم کردن مشروعه در مقابل مشروطه و تأکید بر اینکه به مجلس مشورت اعطا شده نه نظام جدید قانونگذاری، سخن گفته است. عقب‌نشینی ناگزیر و اجباری محمدعلی شاه در پذیرش مشروطه، موجب کینه بیشتر او از مشروطه و جریان رادیکال نهضت شد. استبداد رأی، بدقولی و بدخواهی و زورگویی شاه در تمام دوره حکومت سی ماهه‌اش در برگ‌های تاریخ و این کتاب ثبت شده است. به استثنای چند برهه‌ی کوتاه مدت که موقعیت خود را ضعیف و نامناسب احساس، و با وعده وعید و سوگندهای ظاهری به قولی توبه‌های گریزگونه ادعای وفاداری به نظام جدید و پیروی از قانون اساسی کرد، همواره رویه‌ای خودمدار و ضدآزادی پیشه می‌کرد.

محمدعلی شاه از همان روز تاجگذاری، با بی‌اعتنایی و نپذیرفتن دعوت نمایندگان ملت، رویه و اراده‌ی مصمم خود را در ضدیت با مشروطه و مجلس نشان داد. تغلل شاه جدید در امضا و تأیید قانون اساسی و سپس متمم، قدم‌های بعدی در این جهت بود. اعتراض و شورش طولانی مدت تبریزیان در اولین ماه‌های پادشاهی او، ذیحجه، که با نقش مؤثر تقی‌زاده و حمایت و پایداری انجمن تبریز به اجبار و تسلیم شاه به پذیرش مشروطگی نظام و برخی خواسته‌های دیگر در جهت محدود کردن قدرت او بود. زورآزمایی بعدی میان تبریز و دربار با حضور مؤثر تقی‌زاده بر سر متمم قانون اساسی پیش آمد. شاه همراه و همسو با شیخ فضل‌الله نوری و مشروعه‌خواهان در مقابل مشروطگی صف‌آرایی مجدد کرد. تقی‌زاده و یارانش در آن تقابل یا تأکید بر نو و جدا از مذهب بودن برخی مواد قانون پای فشردند. گنجاندن بسیاری از خواسته‌های مدرن مدنی، به رغم دستکاری‌های هواخواهان مناسبات پیشین و مشروعه‌خواهان، به استحکام موقعیت تقی‌زاده، و انجمن تبریز و کلاً جریان رادیکال مشروطه و تضعیف دربار انجامید. [۴۲۶]

در شوال ۱۹۰۷، تصویب بودجه‌ی سلطنتی و قطع و کاهش مستمری‌های گزاف و بی‌سبب شاه و درباریان موجب ناراضیتی و نفرت بیشتر آنان را فراهم آورد. در ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ که زد و خورد میان مجاهدین انجمن تبریز، که برای آوردن گندم به قراداغ رفته بودند، و سواران بیوک خان، فرزند رحیم خان ایل بیگی مستبد قراداغ، روی داد، اعتراض علیه شاه به عنوان محرک بیوک‌خان به عنوان نمونه‌ای از کشمکش‌های پیش روی مشروطه رخ نمود.

رحیم‌خان، سردار نصرت، در آن زمان از نزدیکان و معتمدین محمدعلی شاه و به قولی از کارگزاران دربار بود. انجمن تبریز و وکلای حامی آن در مجلس، به ویژه تقی‌زاده، شاه را عامل این تحریک و رویداد علیه مشروطه‌خواهان اعلام کردند. شاهدان گواهی دادند که رحیم‌خان از تهران به پسرش بیوک‌خان در آذربایجان دستور مقابله با مأموران اعزامی انجمن تبریز برای تهیه و رساندن گندم به تبریز را داده بود. مخبرالسلطنه هدایت گزارش می‌دهد که پسران سردار نصرت به تحریک مرکز، بلوا برپا کرده‌اند. در مجلس هم عنوان شد که رحیم‌خان به مثابه عامل اصلی رویداد در پایتخت باید توقیف و از ریاست ایل عزل، و پسرش بیوک خان برای محاکمه به تهران خواسته شود. تقی‌زاده در جلسه‌ی مجلس پافشاری کرد که هیئت دولت باید این گونه مفاسد را چاره یا استعفا کند. مجلس پس از مباحثه، هیئتی را به دربار فرستاد تا اعتراض و خواسته‌های مردم تبریز و وکلای حامی آنها را به اطلاع شاه برساند. شاه هم ناگزیر دست‌خطی مبنی بر احضار بیوک‌خان به تهران صادر کرد. اما مشروطه‌خواهان قانع نشدند. با برقراری ارتباط و هماهنگی میان تبریز و تهران، پس از بحث فراوان در مجلس، سه شرط برای حل مسئله مطرح شد: توقیف رحیم خان و عزل وی از ایل بیگی قراداغ، برکناری بیوک‌خان از فرماندهی و دادن تضمین برای تأمین امنیت تبریز در مقابل هجوم راهزنان ایل‌های قراداغ. پس از اهمال شاه در

اجرای این خواسته‌ها و محدود کردن امر به احضار بیوک خان به پایتخت، با هماهنگی جریان رادیکال مشروطه، اعضای انجمن‌های پیشرو و هواخواهان آنها در بهارستان گرد آمدند و بازار را به نشانه همبستگی با مردم تبریز بستند و در اعتراضی گسترده بر خواسته‌های سه‌گانه تأکید ورزیدند. با گسترش دامنه‌ی اعتراض‌ها و پای‌فشاری و کلای مترقی چون تقی‌زاده، هیئتی به دربار فرستاده شد و محمدعلی شاه ناگزیر و تحت فشار عمومی، دست‌خط جدیدی صادر کرد که توقیف سردار نصرت در تهران و خلع بیوک خان از سرکردگی سواران در آن تصریح شد. در مذاکرات روز بعد، ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، دست‌خط یاد شده خطاب به وزیر عدلیه خوانده شد و خواهان اجرای آن شدند. مردم کماکان در بهارستان حضور داشتند و دستگیری و مجازات رحیم‌خان را می‌خواستند. شاه به رغم میل خود، ناچار به دستگیری هم‌پیمان وفادار خود تن داد. در این رویارویی، جریان رادیکال مشروطه در تهران و تبریز با هماهنگی و حمایت و همبستگی مشروطه‌خواهان، شاه را عقب راندند و نشان دادند که در نظام نوپا، شاه دیگر نمی‌تواند رویه‌ی مستبدانه و خودسر پیشین خویش را ادامه دهد. کینه عمیق و ضدیت شاه علیه مجلس و جریان رادیکال مشروطه در این جریان عریان تر شد. عقب‌نشینی و درماندگی او در این کشمکش، ابهت و روحیه‌ی خودرأی او را به چالشی رودررو کشاند. شرح شکست و عقب‌نشینی اجباری بعدی شاه در کودتای ذیقعد را هم مفصلاً در گفتار پیشین آورده‌ایم که کینه راسخ او علیه جریان رادیکال مشروطه و انجمن‌های مردمی و مطبوعات مستقل حامی آنها را در دل او جمع کرد.

نقش ویرانگر محمدعلی شاه و کشمکش بی‌پایان او برای مقابله با مشروطه و مجلس در دولت‌های مستعجل و متعدد دوران مجلس اول بارز است. در این دوره، هشت کابینه به ریاست شش رئیس دولت بر سر کار آمد. دو کابینه‌ی اول، وزیر اخم و مشیرالسلطنه، هر دو از تربیت‌شدگان قدیمی دستگاه خرفت‌پرور دربار بودند که بی‌بهره از تدبیر و معرفت سیاست‌ورزانه‌ی جدید، در مقام نوکران گوش به فرمان و مطیع شاه خودکامه، نه با موازین مشروطه همراه بودند و نه خود را در مقابل قوه قانونگذار مسئول می‌دانستند و کماکان به فرمان شاه بودند. شاه هم به همین علت آنها را در دوره‌ی حاکمیت مشروطه در مقام دولت، مقابل مشروطگی نظام قرار داده بود. مجلسی که می‌دید شاه به روال سابق هیئت دولت را نوکران و مسئول در مقابل شخص خود می‌پندارد، با تصویب دو قانون، یکی برپایی تشکیلات ایالات و ولایات کشور و دستورالعمل برای حکام، و دیگر قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، تا حدودی حقوق اداری جدید و ضوابط اداره دولت مشروطه را تعیین کرد. این امر با بی‌اعتنایی و کارشکنی شاه و درباریان و اطاعت دولت و حکام در تهران و در ولایت از وی، چندان مورد اعتنا قرار نگرفت و امور با جرح و تعدیل‌هایی به روال سابق ادامه یافت. با عمق‌یابی کشمکش سلطنت و دربار با نهادهای نوپای مشروطه و تلاش آنان برای قانونمند کردن نظام سیاسی، و محدود کردن اختیارات شاه و دربار و تفکیک قوای سه‌گانه در چارچوب قانون اساسی، شاه برای به صحنه آوردن فردی مقتدر و مدیر در مقابل مجلس و مشروطه، امین‌السلطان، اتابک، را در محرم ۱۳۲۵ از اروپا به ایران احضار کرد. امین‌السلطان سیاست‌ورز مستبد و بدنام دوران قاجار، که بینش و کنش او علیه مصالح کشور و استقراض و امتیازات ویرانگر به دولت‌های خارجی و اقدامات گسترده‌ی ضدآزادی او برای عموم روشن بود، به خواست شاه به ایران بازگشت. صدارت اتابک حاصل ائتلاف و همراهی تمام جریان و جناح‌های مخالف رادیکالیسم روزافزون مشروطه بود. شاه، درباریان و تربیت‌شدگان دستگاه قاجار، جامع آدمیت و روحانیون مشروطه‌خواه، به ویژه سید عبدالله بهبهانی، جملگی این سیاست‌ورز بدسابقه را حمایت کردند و با رأی اکثریت و کلای مجلس، ۲۷ رأی موافق در مقابل ۴ رأی مخالف، تقی‌زاده و یارانش، به صدارت نشانند. مذاکرات مجلس در روزهای ۲۲ و ۲۹ صفر ۱۳۲۵ بیانگر مباحثات و تقابل بر سر صدارت اتابک

بود. تقی‌زاده تأکید می‌کرد که سابقه اتابک شناخته شده است: «امتیازات و ناموس مملکت را بر باد داده است»، «اگر امین‌السلطان وارد این مملکت شود دیگر باید از اهل ایران مأیوس شد»، «امین‌السلطان بزرگ‌ترین خائنین به ملت است و لقب شایسته او خائن‌السلطان است و باید محاکمه شود»، اگر می‌خواهید این مجلس قوام داشته باشد، اولاد ناخلف، ناپسری خائن این خاک نباید بیاید نباید بگذاریم همان آدم‌های سابق مسلط شوند و اتابک از عوامل مؤثر مسمومیت فضای سیاسی زمان دو شاه پیشین، ناصرالدین شاه و مظفردالدین شاه، بوده است. به رغم این ایرادهای مستدل تقی‌زاده که در مذاکرات مجلس ثبت شده، با موافقت اکثریت با ائتلاف دربار و خواستاران مناسبات پیشین، اتابک با فرمان شاه و حمایت همه‌جانبه سید عبدالله بهبهانی به صدارت رسید. دولت امین‌السلطان همچون سابق، همان ترکیب اجتماعی وزرای پیشین را حفظ کرد و ادامه داد. وزارت جنگ را به عموی مستبد شاه، کامران میرزا، داد. در کشمکش با عملکرد دولت و وزرا و پافشاری تقی‌زاده، چندی بعد کامران میرزای خودکامه که اعتنایی به مجلس نداشت، مجبور به استعفا شد. عمر چهارماهه کابینه‌ی اتابک سراسر به تشنج و کشمکش‌های فرصت‌سوز نظام جدید گذشت و جامعه و کشور از دوره او طرفی نیست. محور اصلی تلاش اتابک در سمت و سوی اتحاد دولت و مجلس و شاه در مقابل جریان مترقی و لائیک مجلس و مشروطه، و حذف آنان از صحنه بود. اتابک قاطعانه مخالف حضور و مشارکت مردم در سرنوشت جامعه بود. به قول خود او: کیفیات سیاسی دوران سابق تغییر یافته و عامل سومی به وجود آمده که عامه مردم است و دولت و مجلس باید در مقابل آن همگون و همراه گردند.

هرج و مرج و بلوای مستبدین، راهزنان، و برخی سران ایلات در این دوره چندان دامنه یافت که بارها بحث مذاکرات مجلس را به خود اختصاص داد. تقی‌زاده با هماهنگی انجمن‌ها، به ویژه انجمن تبریز و یکی دو انجمن در تهران، در مقام اعتراض به انفعال دولت و قوای اجرایی در تأمین نظم و امنیت شهروندان، به انتقاد از دولت اتابک بر آمد. در جلسات مطرح کرد که «وزیر داخله هیچ اقدامی نمی‌کند». مقصود اتابک بود که علاوه بر ریاست دولت عنوان وزیر داخله را یدک می‌کشید. افزود که قوه مجریه، دولت، مفساد پایتخت را چاره نمی‌کند. فقدان امنیت در تهران و ولایات و بی‌اعتنایی دولت که همه‌ی کوشش خود را برای حذف انجمن‌ها و جریان رادیکال صرف می‌کرد، جملگی مورد نقد و نكوهش تقی‌زاده بود. وی تأکید می‌کرد که اگر دولت از عهده‌ی مسئولیت بر نمی‌آید از کار کناره‌گیری کند یا موانع و گرفتاری‌هایش را به اطلاع مجلس برساند تا چاره شود.

با ترور اتابک در ۲۱ رجب، کابینه‌ی جدید به ریاست مشیرالسلطنه سیاست‌ورز کهنه‌کار و به قول شاهدان زنده‌ی آن روزگار، کودن و گوش به فرمان، بر سر کار آمد (۲۹ رجب ۱۳۲۵). این دولت از همان آغاز با مخالفت مجلس مواجه شد و با رأی اکثریت مطلق مجلس سقوط کرد. در ۱۸ رمضان همان سال، شاه کابینه‌ای به ریاست ناصرالملک را بر سر کار آورد. ناصرالملک سیاستمداری بود مشهور به هواداری از انگلیس که توانست اکثریت مجلس و افکار عمومی عرصه سیاست تهران را به سوی خود جلب کند. در این زمان، کانون دسیسه علیه مشروطه در دربار و دولت توانمندتر از همیشه به کار افتاد. تقی‌زاده به مثابه سخنگوی اقلیت رادیکال مجلس، در جلسه‌ی علنی مجلس از حضور اطرافیان مخالف مشروطه شاه سخن گفت که در پی مقابله و حذف مجلس‌اند. (۱۹ شوال ۱۳۲۵)، اشاره‌ی او به ضعف دولت و توطئه‌ی دربار برای یکسره کردن کار مجلس بود. نظر او و سایر همراهان رادیکالش درست از کار درآمد و شاه در تدارک کودتا می‌کوشید. واقعه میدان توپخانه و همکاری مشترک دربار و مشروطه‌طلبان، در ماه ذیقعد، بحران عمیق‌تری را علیه نظام جدید دامن زد. همان‌طور که قبلاً گفتیم، ناصرالملک و کابینه‌اش هم قربانی این کودتای نظامی شدند. به هر انگیزه و دلیل، او صریحاً احضار

امیربهداد جنگ و سواران تحت فرمانش به تهران و صدور دستورالعمل برای بریگاد قزاق به منظور یکسره کردن مشروطه را خواستار شد. [۴۲۷] کودتای شاه با هشیاری و جسارت و مقابله‌ی به موقع و گسترده‌ی درون مجلس، انجمن‌ها، و مردم هوادار مشروطه، و حمایت مطبوعات مترقی عقیم ماند. شاه باز هم پس از شکست به عقب‌نشینی ذلت‌آوری تن داد. اما تدارک کودتای دیگری را کماکان در دستور کار خود قرار داد.

مورد دیگری که کشمکش میان خودسری شاه با نظام نوپا را عریان کرد، تصویب مصوبات مالی مجلس مبنی بر مرکزیت خزانه‌ی عمومی مالی حکومت و برچیدن بساط زینبار خزانه سلطنتی و انتقال وجوه آن به مرکز بود. محمدعلی شاه این امر را برتافت و در مقابل تصویب آن مقاومت کرد. او خزانه را حساب شخصی خود می‌دانست؛ مدعی شد که اینان می‌خواهند او را از گرسنگی بکشند. سرانجام شاه در این مورد هم با اکراه ناچار به عقب‌نشینی شد و طبق مذاکرات مجلس، موجودی خزانه سلطنتی به خزانه ملی حکومت انتقال یافت.

با ترور اتابک، به قول کسروی «دل‌های درباریان پر از بیم و ترس گردید» [۴۲۸] و موجب عقب‌نشینی موقت شاه و دولت‌مردان هوادار او شد. صنیع‌الدوله رئیس مجلس هوادار اتابک استعفا داد و احتشام‌السلطنه به ریاست مجلس رسید. عوامل دربار و مشروعه‌خواهان دست از تحصن برداشتند و به خانه‌هایشان بازگشتند. میان درباریان و مجلس ظاهراً صلح و صفا برقرار شد. حتی مستبدانی چون امیربهداد جنگ و اقبال‌الدوله نیز سوگند وفاداری به مشروطه یاد کردند. شاه هم تحت فشار همگانی تظاهر به وفاداری به قانون اساسی کرد. آرامش سه ماهه پیش از توفان بر فضای سیاسی تهران حاکم شد. در حالی که هر روز خبر می‌رسید دربار در خلوت دشمنی و خصومت خانمان‌سوز علیه نظام جدید مشغول تدارک است. در دوره‌ی هفت ماهه ریاست مجلس احتشام‌السلطنه که از اول شعبان ۱۳۲۵ تا ۲۵ صفر ۱۳۲۶ ادامه یافت، مجلس در قیاس با حکومت چهار ماهه‌ی پراشوب اتابک توانست قوانین مطلوب بیشتری تصویب کرد. و اقدامات مترقیانه‌ای را سامان دهد. اما احتشام‌السلطنه‌ی هم همسو با شاه، خواهان حذف مشارکت همگانی و انجمن‌ها از صحنه سیاسی بود.

برخلاف ادعای غیرمستند برخی مورخان، روابط شاه و مجلس هرگز بهبود نیافت، گرچه ظاهراً دو سوی گه‌گاه تعارفات مرسوم ایرانیان را نثار همدیگر می‌کردند. اما این تظاهرات زبانی ملاک همگرایی اینان نبود. کرنش غالب نمایندگان مجلس را نیز که در تقابل با رادیکالیسم مشروطه قرار داشتند، نمی‌توان ملاک ارزیابی و شناخت روح زمانه قرار داد. همان‌گونه که سوگند و تعهدنامه‌های چند باره‌ی شاه را نمی‌توان حاکی از خواست و وفاداری او به قانون اساسی و پذیرش مشروطگی نظام وانمود کرد.

پس از ترور اتابک و عضویت و همراهی شاه با جامع آدمیت در فضای مخالفت و اعتراضات گسترده عمومی، شاه در پنجم شوال ۱۳۲۵ به مجلس آمد و سوگند وفاداری نسبت به اساس مشروطیت یاد کرد. او در این برهه، به پشتیبانی جامع آدمیت و ۱۵ عضو آن در مجلس و انجمن خدمت (اکابر) که توسط شاهزادگان و دوله‌های نظام پیشین و حضور مؤثر احتشام‌السلطنه در آن و برخی دیگر تشکل‌ها و انجمن‌های مخالف مشروطه، و نیز اکثریت وکلای هراسان از حضور و مشارکت مردم، هدف اصلی را بیش از هر امر دیگری حذف عنصر رادیکال و افکار عامه، و مشارکت عمومی مردم، به خصوص طرد جریان لائیک مشروطه قرار داده بود. کما اینکه تصفیه‌ی وکلای مترقی، تقی‌زاده و یارانش، از مجلس مطرح شد و برای کنترل انجمن‌ها نوشتن نظام‌نامه بر اساس قانون دست‌راستی زمان ناپلئون سوم در دستورکار قرار گرفت. در مجلس، امام جمعه‌ی خوبی و هم‌فکرانش، با حمایت احتشام‌السلطنه و اعضای جامع آدمیت جملگی به سخن تقی‌زاده (۲۴ شوال ۱۳۲۵) که گفته بود اجتماعات به موجب قانون

اساسی به میزان کافی محدود شده‌اند دیگر نظام‌نامه و محدودیت جدید لازم نیست، حمله کردند و آن را برهم زننده و ترغیب‌کننده بی‌نظمی و اخلال دانستند. شاه هم به شدت به مجلس و دولت فشار می‌آورد که تکلیف انجمن‌ها را باید یکسره کنند و آنها تعطیل شوند. البته منظور تنها چند انجمن مترقی و رادیکال بود، و نه انجمن‌های هوادار دربار و مخالف مشروطه. سعدالدوله، مشاور آن روزهای شاه در پیشبرد اهداف ضد مشروطه‌ی شاه به او یاری بسیار می‌رسانید. شاه در این مرحله، خواهان تعطیل انجمن‌ها و مجامع غیردولتی هوادار مشروطه شد؛ آنها را مخل نظم و مجری هرج و مرج خواند. کشمکش ماه ذیقعدۀ نشان داد که محمدعلی شاه هرگز با موازین و نهادهای مشروطه کنار نیامد و در مطلقیت حکومت خود، «رعیت و بقال و چقال‌ها» و مردم کوچه و بازار و جریان مترقی مشروطه را سهیم ندانست.

پایان کار مجلس اول

کشمکش شاه با مجلس و مشروطه به روزهای پایانی می‌رسید. شاه به رغم تظاهر در پذیرش شفاهی خواست مجلس و انجمن‌ها برای تصفیه دربار از عناصر نامطلوب و فاسد، مخفیانه در تدارک کودتای دیگری بود. صف‌آرایی نیروهای دو سو، با شرایط کودتای عقیم ذیقعدۀ متفاوت بود. علاوه بر عدم عزم اکثریت مردم برای دفاع از کیان مشروطه و مجلس، انفعال غالب نمایندگان مجلس به ویژه جامع آدمیت که بر واگرایی با محمد علی شاه سیر می‌کرد و قوای نهضت را به پای رضایت دربار کاسته بود، این‌بار سناریوی کودتا از سوی دربار با دقت و ظرافت همه‌جانبه‌تری برنامه‌ریزی شده بود. شکست ذیقعدۀ، درس‌های بسیاری به دشمنان مشروطه داده بود. مشاوران روسی و درباری شاه، این‌بار همه‌ی جوانب کار را در نظر گرفته بودند. عملکرد شتابزده و مملو از تظاهر بیرونی توطئه‌ی پیشین در ارتباط با دولت ناصرالملک که با دستگیر، تحقیر، و زندانی کردن رئیس دولت همراه بود، موجب افشاگری و نکوهش بسیار افکار عمومی و حتی در میان اطرافیان خود شاه و دیپلمات‌های خارجی ساکن تهران شده بود. ضمناً، حضور مشیرالدوله و برادرش در هیئت دولت، و اعتبار و نفوذ آنها میان مشروطه‌خواهان و محافل نفوذ سیاسی و قدرت، شیوه‌ی برخورد متفاوت‌تری را می‌طلبید. ابتدا برای میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) توطئه‌ای سازمان یافته ریختند تا پیش از یکسره کردن کار انجمن‌ها و مجلس، دولت را فلج و یا وادار به تن دادن به خواسته‌های دربار و کودتا کنند. مشیرالدوله، حدود سه هفته پیش از بمباران مجلس مجبور به استعفا شد و گزارش امر را هم به رئیس مجلس ارائه داد. می‌دانیم که روز بعد از این رویداد بود که شاه در باغ شاه مستقر شد تا کودتای ۲۰ روز بعد را تحقق بخشد. پیش از آنکه به صف‌آرایی دو جبهه انقلاب و ضدانقلاب و کشمکش میان شاه و مجلس بپردازیم، ذکر ماجرای توطئه دربار علیه مشیرالدوله، به عنوان نشان آشکار عزم دربار و روسیه در یکسره کردن کار مشروطه و مجلس لازم است. شواهد نشان می‌دهد که او از همراهی مستقیم با شاه در پیشبرد نقشه‌های وی پرهیز کرد. امیربهادر و اطرافیان شاه شالوده‌ی محکمه‌ای را برای بی‌اعتبار کردن خانواده مشیرالدوله و برادر وزیرش تدارک دیدند. سرهنگی با سندی ساختگی مدعی شد که از پدر متوفای آنها، نصرالله مشیرالدوله، هشت هزار تومان طلب دارد. محکمه در باغشاه به ریاست مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا و عضویت امیربهادر و چند تنی دیگر برپا شد. در جریان دادگاه، ساختگی بودن متن ادعایه عریان شد و امیربهادر خشمگین از فاش شدن دسیسه، جلسه را برهم زد و از محکمه خارج شد. پس از این جلسه، مشیرالدوله و برادرش موتمن‌الملک استعفای خود را به صدراعظم تسلیم کردند. [۴۲۹]

شاه در چهارم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ (۴ ژوئن ۱۹۰۸) همراه با سربازان سلطنتی و قزاقان تحت رهبری لیاخوف از کاخ گلستان عازم باغشاه شد. بهانه‌ای هم برای این حرکت آوردند، وانمود شد که شاه به دلیل «توطئه‌ی مخفیانه‌ی انجمن‌ها» برای روی کار آوردن ظل‌السلطان به اقدام قاطع روی آورده است. [۴۳۰] می‌دانیم که انجمن‌ها یک‌دست نبودند، همان‌گونه که شخصیت‌های سیاسی جریان‌های فعال نیز چنین نبودند. به هر حال، بهانه‌ای بیش نبود؛ شاه مدتی بود که تصمیم خود را گرفته بود. در مورد ظل‌السلطان، شاهزاده متعدی و بدسابقه قاجار و نظر تقی‌زاده در مورد او در روزهای پیش از رویداد کودتا، باید اشاره کنیم که تقی‌زاده نه تنها با او همسو و دل‌بسته‌ی او نبود، بلکه به استناد مذاکرات مجلس سیزدهم در ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ (۱۴ مه ۱۹۰۸)، در بحث پیرامون منابع مالی داخلی برای بودجه دولت ایران با ذکر نام تاکید کرد که بهتر است به جای فشار مالیاتی به مردم تهیدست، از دادن وجوه دولتی به امرا و اغنیا جلوگیری شود.

«عقیده بنده این است که ابداً رای ندهیم از مالیات مملکت که مایه سعادت است یک دینار به امرا و اغنیا داده شود. . . اگر از حقوق معدودی از اغنیا وام کسر شود یا هیچ داده نشود، مثل شاهزاده ظل‌السلطان و غیره خیلی بهتر است از ترتیب اول.»

انتقال حرمسرا و دستگاه سلطنتی و اردوکنی شاه موجب دل‌نگرانی مشروطه‌خواهان شد. به فاصله چند روز، کابینه برکنار و مشیرالسلطنه مامور تشکیل دولت شد. در هشتم جمادی‌الاول صورت دست-خط شاه تحت عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» در سطح عمومی منتشر شد. شاه مشروطه‌خواهان را به خرابکاری و پیمان‌شکنی متهم کرد و از موضع قدرت و جنگ طلبی عریان گفت: «هر کس از حدود خود تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سختی خواهد شد.» الفاظ تند و توهین‌آمیز شاه حاکی از نفرت و خشم او و اعلان دشمنی علنی و اعلام جنگ با مجلس و مشروطه‌خواهان بود. [۴۳۱] عناصر مترقی‌تر هیئت دولت را با محکمه و اتهام ساختگی مجبور به استعفا کردند و مابقی عملاً در مسیر اهداف شاه قرار گرفتند. اما مجلسیان، انجمن‌ها، و مطبوعات هر کدام پاسخ اعلان جنگ علنی شاه را دادند.

در جلسه علنی مجلس اعلان شاه را قرائت کردند و درباره‌ی آن به بحث پرداختند و پس از رأی‌گیری قرار شد که مجلس لایحه‌ای در پاسخ آن بنویسد و توسط هیئتی به نزد شاه فرستد. چنین کردند و شاه شفاهاً با فریبکاری مرسوم خود جملاتی در مساعدت و همراهی با مجلس ابراز داشت. در جلسه‌ی سه‌شنبه ۱۶ جمادی‌الاول مجلس، گزارش این دیدار به بحث گذاشته شد. [۴۳۲] جوابیه‌ی مجلس بر موازین قانون اساسی و اساس مشروطگی سلطنت تنظیم و عنوان شد: در حالی که از دولت چند هزار ساله ایران تنها اسمی در جهان مانده و جهل و بی‌قیدی داخلی و تسلط خارجی استقلالی باقی نگذاشته بود، مشروطه به میدان آمد و اعلام کرد که سلطنت ودیعه‌ای است که در حکم موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض شده است و مسلک سلطنت را برای همیشه دگرگون کرد. با وجود توشیح فرمان مشروطه توسط شاه مرحوم و تصدیق آن توسط اعلیحضرت در ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴، ملت که در انتظار آثار ترقی، تمدن، امنیت و آسایش بود، شاهد افزایش روزافزون اغتشاشات ولایات و ناامنی راه‌ها و تعدیات در سرحدات شد و مهم‌تر از همه در پایتخت که تحت نظر مستقیم خود شاه و هیئت دولت و مجلس اداره می‌شد، وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد که قلم از نشر آن شرم دارد. برخی مقربین دربار عامل اصلی بودند. «اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنه و افواء مثل طاعون و وبا در عداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و مرکز اذهان است.» در حالی که هنوز دل‌های رمیده مردم آرام و جراحات‌های پیشین وارده التیام نیافته بود، تعدادی مفسد امان نداده و برای اخلال روابط پادشاه و مردم وقایع چند روز قبل را به وجود آورده و زحمات

دوساله را به خطر افکنده‌اند. این اقدامات و اعمال همه در نقض اصول نهم، دهم، دوازدهم، چهاردهم و بیست و سوم قانون اساسی رخ داده و ریشه‌های نونهال مشروطه را سست کرده است. درست در زمانی که مرزهای کشور در معرض مخاطرات عظیمی است، نفاق‌افکنان بر شدت اقدامات خود افزوده‌اند. چند تن خائن و مفسد درباری که اطراف شاه را گرفته‌اند می‌خواهند اغراض شخصی و مفسد خود را به شاه و ملت تحمیل کنند. در این شرایط خطیر، تکلیف بر وکلای ملت است که احترام به قوانین را یادآور شوند. سلطنت مشروطه، بنابر قانون اساسی اصولی دارد که رعایت آن موجب عزت و افتخار ملت و شاه می‌شود.

لایحه‌ی مفصل و مستدل مجلس، در ادامه به شاه یادآور شد که به موجب اصل چهل و چهارم قانون اساسی، شخص پادشاه از مسئولیت میراست و وزیر دولت در هر گونه امور در مقابل مجلس مسئول هستند. به موجب اصل ۴۵، کلیه قوانین و دست‌خط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد. به موجب اصل ۵۷، اختیارات و اقتدارات سلطنتی همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است. در پایان لایحه، وکلای ملت شرافتمندانه و مسئولانه، تعهد خود نسبت به مفاد قانون اساسی و ضرورت پیروی شاه از آن را گوشزد کردند.

شرایط بس خطیر شده و مشروطگی نظام با اقدامات مکرر شاه و درباریان و برخی اعضای دولت نقض و نفی شده بود، و وکلا بنابر وظیفه و شرافت پارلمانی خود آنچه را باید، مستدل و منطقی اعلام کردند. همان‌طور که گفتیم، شاه زیرکانه، پاسخ کتبی نداد و شفاهاً اظهار مساعدت و همراهی کاذب کرد. قول و قرارهای همیشگی و تکراری چندباره‌ی پیشین خود در ارتباط با مجلس و مشروطه را بر زبان راند. اما، شواهد عملی حاکی از عزم شاه در اجرای کودتا بود. عمال دربار، میرزا سلیمان خان میکده از ملیون مشروطه‌خواه و ازلی مسلک را در ۱۵ جمادی‌الاول دستگیر، شکنجه و زندانی کردند. روز ۱۸ جمادی‌الاول، شاه وزرا را به مجلس فرستاد. از جانب شاه خواهان تبعید هشت تن از سران مشروطه شدند؛ ضمناً آزادی وابستگان جنایتکار دربار را طلب کردند که علیه انجمن‌ها و مردم و مجلس در واقعه توپخانه به تعدی نظامی دست زده بودند. [۴۳۳] در همین جلسه، مطرح شد که سه روز است تلگراف-خانه را اشغال و تلگراف‌های متعددی که از جانب انجمن‌ها و مجلس به سراسر کشور و بالعکس برای مخابره به آنجا رفته، همه را توقیف کرده‌اند. به استناد قانون اساسی، چنین کاری «به کلی مخالف آزادی و حریت و قانون است». تقی‌زاده نخستین سخنران جلسه گفت:

«دو سه روزی است که این امر رخ داده و اسباب هیجان فوق‌العاده مردم شده، هم از مردم پول می‌گیرند و هم مخابره نمی‌کنند. از آنجا که این عمل نقض قانون اساسی است، مجلس شورای ملی با تمام قدرت برای حفظ قوانین با وزارت داخله تماس گرفته و خواستار رفع این مانع شود. علاوه بر این بعد از تحقیق ما متفقاً از فردی که مرتکب چنین اقدامی شده اظهار نفرت نموده و او را خارج از این ملت می‌شناسیم.»

تقی‌زاده در ادامه‌ی بحث افزود: از قرار تحقیقات موثق و کامل معلوم می‌شود که هم توقیف می‌نمایند و حتی مستقیماً با دست بردن در متن‌های رسیده، به سانسور علنی می‌پردازند. در دنباله‌ی سخنان برخی دیگر از وکلا، تلگراف «انجمن اتحادیه تبریز» که به نحوی به دستشان رسیده بود، خوانده شد که در آن آمد: «زن‌های غیوره آذربایجان، امروز شرف ملیت را از تمام عالمیان ربوده... گوشواره و دستبندهای خود را به صندوق اعانه تقدیم می‌کنند و جوانان ملت داوطلبانه و جان بر کف حاضر به حراست از دارالشورا بوده، لذا از وکلای محترم ما را از گزارش وقایع تهران محروم نکنند.»

مذاکرات نشان می‌دهد که در آن روز مدتی هم جلسه سری در مجلس برگزار شده و اکثریت نمایندگان مایل به تسلیم در برابر شرایط شاه بوده‌اند. در آن روز، قریب یک هفته بود که انجمن‌ها و مشروطه‌طلبان در میدان بهارستان و پیرامون مجلس حلقه زده و دل‌نگران و ناظر رویدادها بودند. به گزارش *روزنامه مجلس*، «یکصد و هشتاد انجمن ملی تهران در مسجد و مدرسه سپهسالار تحصن نموده و حقوق خود را مطالبه و جبر کسور وارده بر چندین اصل از قانون اساسی را استدعا می‌نمودند.» [۴۳۴]

در جمع انجمن‌ها، از خلع ید محمدعلی شاه از سلطنت بر مبنای رأی عمومی سخن به میان آمد. سخنران اصلی اجتماعات ملک‌المتکلمین بود که به شدت بر ظلم و ظالمان می‌توپید. همزمان، «حزب اجتماعیون عامیون» ورقه ژلاتینی تهدیدآمیزی به شاه و درباریان به نام مجاهدین و مردم منتشر و توزیع کرد. اعلامیه با شعار پاینده باد مجلس و ملت نجیب ایران و نابود باد استبداد به پایان رسید. [۴۳۵] به نظر می‌رسد که در این زمان گروه اجتماعیون عامیون که واعظ نام‌برده از اعضای آن شناخته می‌شد، چندان توان اجرایی مؤثری نداشت. شواهد نشان می‌دهد که رهبر بلامنزاع آنان، حیدرخان عمواغلی، در تهران نبود و پس از آزادی از زندان، به اتهام شرکت در سوءقصد به جان شاه، به قفقاز رفته بود.

روزنامه *صوراسرافیل* [۴۳۶] طی مقاله‌ی مفصلی نوشت، نمی‌دانیم چه بلای ناگهانی بر سرمان آمده، آیا قشون دشمن ما را غافلگیر کرده که چندین دسته سوار عصر چنگیز تفنگ به دست به حالت آماده باش بی‌محابا به هر طرف شهر می‌تازند. چند تن پاچه ورمالیده در عهد مشروطه به هر سمت شلیک می‌کنند. همه جا ناله است همه جا فریاد چپاول و غارت و عربده و تهدید است. جریان چیست؟ شاه در چهارم جمادی‌الاول به باغشاه رفته است. دو سه نفر روسی نژاد در دربار در خیالات تصرف کامل با فشارهای غیرعادلانه مجرای تنفسی ما را دچار مشکل کرده، چند نفر از منفورترین آدمیان که اختیار دربار و دولت را در کف جور خود گرفته از اتفاق دولت و ملت جلو می‌گیرند، شاه هم گوش خود را به ناصحان و دلسوزان ملت بسته و به خواسته‌های آنان تن می‌دهد. با اقدامات خلاف قانون اساسی و احضار امیربهداد وابسته به روس به باغشاه معلوم نیست، عاقبت کار به کجا خواهد کشید.

علمای مجتهد عتبات که از طریق بهبهانی در جریان امور بودند، طی تلگرافی «قشون‌کشی هیئت موحش» را نکوهش و اظهار امیدواری کردند که گسیختگی کلی امور مملکت حاصل نشود. اطلاعیه لحنی اخطارآمیز به شاه و بازدارنده‌ی فرماندهان اردو و قشون از اقدام بر ضد مشروطیت داشت. [۴۳۷]

یحیی دولت‌آبادی که در آن روزهای خطیر در کنار انجمن‌ها و مجلس حضور داشت، در روایت خود از وقایع می‌نویسد: در جلسه‌ای با حضور ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، سید محمدرضا مساوات، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، میرزا داوودخان و حسین آقا (پرویز) در خانه ملک‌المتکلمین به مشورت نشستند تا بتوانند راه حلی برای:

«هم خیالی در امور و جلوگیری از مفاسد انجمن‌ها و ناطقین و نویسندگان» بیابند و ترتیبی دهند تا از «نطق‌ها و کتابهای» متفرقه و متناقض جلو گیرند و «با مشورت یکدیگر بگویند و بنویسند و اقدام نمایند.» [۴۳۸]

به بیانی دیگر در جلسه‌ای که در روز شنبه ششم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ برگزار شد، سران و فعالان مشروطه‌خواه در تلاش هماهنگ و همسویی بودند تا به قول دولت‌آبادی «از تندروی‌های بی‌جا تا آنجا که ممکن است، جلوگیری شود.»

روز بعد، یکشنبه هفتم جمادی‌الاول، چندتن از اعضای دولت که پیام مجلس را می‌بردند، توسط قزاقان و به دستور شاه دستگیر و زندانی شدند. دوشنبه خبر تدارک شاه برای یکسره کردن مشروطه به

مجلس و انجمن‌ها می‌رسد و غوغایی برپا می‌شود. به روایت دولت‌آبادی، کمیسیون غیررسمی و اضطراری از بیست نفر از سران متنفذ ملی در یکی از اطلاق‌های مجلس برپا می‌شود تا برای چه باید کرد، تصمیم‌گیری کنند. «اغلب آنها از اجزای انجمن آذربایجان‌اند، یعنی منسوب به تندروان مجلس، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین هم هستند.» [۴۳۹]

جمع یاد شده ستاد خبری تشکیل می‌دهد و اطلاعات و اخبار و تلگراف‌ها را در محل رسیدگی می‌کند. جوانانی که با انجمن‌های فعال ارتباط دارند، در رفت و آمد هستند. عوامل شاه مانع ارسال تلگراف و ارتباط میان تهران و ولایات می‌شوند. همان‌طور که گفتیم، فردای روز اعلان «راه نجات» شاه صادر می‌شود. روایت دولت‌آبادی را پی‌گیریم: نمایندگان مجلس روزهای دوشنبه و سه شنبه هشتم و نهم جمادی‌الاول در تلاش برای کنترل هیجان و شور مردم و انجمن‌ها و آرام کردن فضای پرتشنج بهارستان‌اند و مسالمت‌آمیز خواهان آزادی سه دولتمرد دستگیر شده‌ی واقعه یکشنبه در باغشاه می‌شوند. قشون دولتی و قزاقان به آرایش جنگی در اطراف میدان بهارستان مستقرند، در حالی که جمعیت چند هزار نفری مردم هم برای حفظ دستاوردهای مشروطه و حمایت از مجلس گرد آمده‌اند. دولت‌آبادی از حرکات و حرارت «مشکوک» و افراطی برخی افراد در تحریک و تشنج اطلاع می‌دهد در حالی که: «انجمن‌های ملی حقیقی به واسطه‌ی پریشانی ملت گرفتار بی‌پولی هستند و امورشان مختل است، انجمن‌های دولتی از محل معین مخارج آنها می‌رسد و هیچ‌گونه نگرانی ندارند.» [۴۴۰] اشاره به تداخل برخی انجمن‌های طراحی شده و باطناً مستبد و عناصر مشکوکی است که به لباس مشروطه‌خواهان در برخی انجمن‌ها نفوذ کرده‌اند. [۴۴۱]

در واقع، دربار به واسطه‌ی نفوذی‌ها و خبرچینان از توان و وضعیت مشروطه‌خواهان مطلع است. در آن روزها که دربار با تمام امکانات دولتی و قشون مجهز در تدارک کودتا بود، اوضاع مردمی که در بهارستان جمع شده بود، چنان مختل بود که حتی پول نهار را نتوانستند تهیه کنند. غالب توانمندان و تجار بانفوذ در این زمان هم دست از حمایت مشروطه برداشته و مشروطه‌خواهان را در عین تنگدستی و مضیقه رها کردند. درباره‌ی عدم تفاهم و کلا و فقدان امکانات تدارکاتی و تسلیحاتی انجمن‌ها در آن روزها در ادامه بحث خواهیم کرد. مجلس در عین، نتوانسته بود حتی حقوق ناچیز عقب‌افتاده‌ی وکلارا پرداخت کند. تجار بزرگ که برای منافع و مقاصد خود سوار قطار مشروطه شده بودند، به دلایل بسیار و به علت دست نیافتن به آمال آنی خود و اوضاع نامطلوب و هرج و مرج همه‌گیر کشور، از مشروطه روی برتافتند؛ حتی امین‌الضرب که در رویدادهای پیشین از مشروطه‌خواهان حمایت مالی کرده بود، «درمانده و حیران» میان دو جریان ایستاده بود. پاریسیان نیز که در واقعه‌ی توپخانه به مجلس و انجمن‌ها پول و تفنگ رسانده بودند، به دلیل قتل فریدون زردشتی سخت دل‌نگران و هراسان در شرایطی که ضعف مجلس و وکلارا می‌دیدند، در هراس از اقدامات تلافی‌جویانه بعدی مستبدین، به کناری ایستادند. اوضاع کاملاً با پیش فرق می‌کرد، خود وکلای آذربایجان، جز تقی‌زاده، میرزا ابراهیم آقا، و مستشارالدوله، هر کدام به دلیل و نظری، سازی متفاوت کوک می‌کردند. به رغم تلگراف‌های مساعد و امیدوارکننده‌ای که از ولایات می‌رسید، عملاً هیچ نشانی از یاری عملی آنها در روزهای منجر به بمباران مجلس نبود.

در مجلس، برای ترتیب دادن امور، دو کمیسیون سیاسی و دفاع تشکیل شد. ریاست کمیسیون سیاسی را ممتازالدوله، رئیس مجلس بر عهده داشت. مستشارالدوله و تقی‌زاده هم در کمیسیون‌های سیاسی و دفاع فعال بودند. به گواهی یادداشت‌های مستشارالدوله، یکی از بحث‌های کمیسیون سیاسی بررسی خواست شاه مبنی بر تبعید «هشت نفر از تندروهای روزنامه‌نویس‌ها و خطبای آن روز از

تهران» [۴۴۲] بود. موضوع اصلی کمیسیون مدافعه هم تدارک و تنظیم امور تسلیحاتی و هدایت داوطلبان مسلح ملی بود. تلگراف‌های متعددی هم به ولایات ارسال می‌شد و شرح مآلوقع رویدادهای تهران را به اطلاع رساندند. رابطه با انجمن‌ها و برگزاری اجتماعات سیاسی مشروطه‌خواهان هم از جمله امور جاری کمیسیون سیاسی بود.

گزارش معتبری از جلسه «کمیسیون مدافعه» دهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق (۱۰ ژوئن ۱۹۰۸) با شرکت مؤثر تقی‌زاده در دست داریم. تقی‌زاده که تا آن روز در هدایت و تنظیم امور مدافعه همه‌جانبه در تلاش و با هشیاری از صف‌آرایی هر دو سوی کشاکش مطلع و اندیشناک بود، با صراحت و استقلال نظر دیرینه‌اش و متفاوت با اعضای اجتماع‌یون عامیون شعبه تهران به ویژه ملک‌المتکلمین، اعلام کرد که «باید صلح کرد و صلاح نیست زیاد سختی بشود.» [۴۴۳]

تقی‌زاده در این جلسه‌ی مهم که قریب ده روز قبل از بمباران مجلس تشکیل شد، در علل تغییر نظر و عدول از نبرد تا به آخر و یا مصالحه، چند نکته قابل تأمل را عنوان کرد: اول اینکه «در مجلس شورا همراهی و موافقت دیده نمی‌شود و اکثریت کورکورانه با آن طرف است.» و «دوم: در انظار خارجی، به طور رسمی و غیررسمی، سخن بر «زیاده‌روی انجمن‌ها و گرفتن اختیار از دست مجلس» و قوه قانون‌گذاری است و بر این مبنا و جهت بر «هرج و مرج» نیروهای انقلاب تأکید می‌کنند. سوم: بر اساس تحقیق می‌دانیم «ما را استعداد مدافعه کامل نیست.» به همه این دلایل، «غیر از اینکه صلح کنیم و به تدریج کارها را اصلاح نماییم چاره نداریم. من عقیده خود را می‌گویم و دل‌م می‌خواهد معلوم باشد او ثبت شود کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید. [بنابر همین گزارش، در ادامه مذاکرات و در میان سخنان مفصل تقی‌زاده، ضمن تأکید و عدم سازش بر «حقوق ملت»، ضرورت تصریح بر اصول قانون اساسی در فرایند مصالحه هم مطرح شد. می‌خوانیم: «آقایان به واسطه اطلاع از وضع مجلس بر باطن کارها که تا آن وقت آن‌طور نمی‌دانستند در تفکر فرو رفتند.» تأملی در سه امر مطرح شده بر مبنای اسناد و شواهد آن زمان که ناظر بر هشیاری، دقت، و دوراندیشی مستقل تقی‌زاده در این برهه‌ی خطیر است، می‌تواند به فهم بهتر فضا و شرایط تاریخی آن روزها کمک کند. تقی‌زاده، به گواهی موافق و مخالف، تا آن زمان به عنوان یک نماینده رادیکال و لائیک ملی‌گرا با جسارت و شجاعت در تمامی مجادله‌ها و کشمکش‌های مجلس اول، به رغم دشمنان توانای سیاسی و مذهبی بر آرا و کنش آزادی‌طلبانه و تجددخواهانه‌ی خود پای فشرده بود، و به شهادت اسناد و شواهد موجود، که در گفتارهای پیش هم آنها را آورده‌ایم، در بزنگاه‌های مهم و سرنوشت‌ساز تقابل با دربار و خواهندگان مناسبات مطلقه‌ی پیشین، و نیز شریعت مداران متنفذ و برجسته‌ای چون شیخ فضل‌الله نوری و مشرعه‌طلبان بر اصول و موازین خویش استوار ایستاده بود. بنابراین اتهام بی‌اساس برخی نوشته‌های تاریخی که توان و ظرفیت شناسایی زمان و مکان و شرایط متفاوت سیاسی و اجتماعی را ندارند و همواره بر تمامیت‌خواهی و رادیکالیسم چپ‌روانه‌ی یک سویه تأکید می‌ورزند، در این مورد چندان اعتباری ندارد. بررسی سه دلیل یاد شده در بالا می‌تواند روشن‌گر بحث باشد.

مجلس پس از رویداد بمب‌اندازی به شاه و کشمکش میان احتشام‌السلطنه و سید عبدالله بهبهانی از یک‌سو، و کل عناصر و جریان‌های هوادار بازگشت نظام پیشین، با اقلیت رادیکال از سوی دیگر، دچار ضعف شدید شده بود. علاوه بر آن، تبلیغات گسترده و مؤثر مشرعه‌طلبان به رهبری سید کاظم، مجتهد پرآوازه عتبات و شیخ نوری در داخل، در مخالفت با اساس مشروطه و اصول لائیک متمم قانون اساسی و اتهام بابی‌گری و ضدیت با موازین شرع عناصر رادیکال و انجمن‌ها، بر دشواری‌ها بیش از پیش افزوده بود.

از فضای ترس خورده و نامتحد مجلس آغاز کنیم. احتشام‌السلطنه در مقام ریاست مجلس با رویه‌ای مستبدانه در این جهت مؤثر افتاد. هرچند برخی اهل تاریخ او را موجب اعتلای منزلت مجلس پس از ترور اتابک جلوه داده‌اند، اما به استناد شواهد مستند، به خصوص گزارش مذاکرات مجلس، نزدیکی روزافزون احتشام‌السلطنه به دربار و انجمن اعیان و تلاش او برای حذف آنهایی که استبداد و تحکم قاجاری او را در ریاست مجلس بر نمی‌تافتند، در تضعیف مجلس و اختلال تمرکز نمایندگان بر امور مهم تأثیر بسزایی داشت. با مراجعه به شواهد تاریخی، موضوع روشن‌تر می‌شود.

به گزارش یحیی دولت‌آبادی، که به گواهی وی و احتشام‌السلطنه، رابطه نسبتاً نزدیکی میانشان برقرار بوده: احتشام‌السلطنه از روزی که بر مصدر ریاست مجلس نشسته، تصور می‌کند مجلس هم یکی از تیول اوست. جلسات مجلس را غالباً سری و دور از انظار و مردم تشکیل می‌دهد. کشاکش میان او و سید عبدالله مجتهد که هر دو به نوعی در صدد تحکیم اقتدار خود بر مجلسند، اوج گرفته است. احتشام‌السلطنه در جلسه علنی مجلس سید عبدالله را به رشوه‌خواری و خوردن حقوق مردم متهم می‌کند و جمعی وکلا با او همراهی می‌کنند. سید عبدالله و وکلای هوادارش هم از سوی دیگر با هیاهو و قیل و قال به اعتراض برمی‌آیند. دولت‌آبادی در ادامه می‌افزاید: وکلای مجلس چند دسته شده‌اند؛ عده‌ای به منزل احتشام‌السلطنه می‌روند و یک دسته به منزل سید عبدالله. در این کشمکش برخی انجمن‌ها، به ویژه انجمن اصناف به هواخواهی سید عبدالله به مقابله با احتشام‌السلطنه می‌پردازند.

دولت‌آبادی که با سید عبدالله هم محشور است، در دنباله روایت می‌افزاید که شاه در این خیال است که توسط احتشام‌السلطنه دست سید و سپس «بعضی از وکلای آذربایجان» را از مجلس کوتاه کند. در ادامه این حکایت، می‌توان گفت وقتی کار به دلخواه احتشام‌السلطنه پیش نرفت، او به فکر تأسیس مجمعی بیرون از مجلس برای پیشبرد اهداف خود می‌افتد. اول از همه: «برای پیشرفت مقصد خود که اطمینان دادن به شاه باشد بعضی از انجمن‌ها را از قبیل انجمن آل محمد و انجمن اتحادیه طلاب و غیره را با خود همراه کرده و تقریباً بیشتر از نصف وکلای مجلس را هم که مردم ساده‌لوحی هستند، طرفدار خود نموده با وجود این تندروان با اقلیتی که دارند کار خود را می‌کنند و نمی‌گذارند احتشام-السلطنه به مقصد خود برسد.»

لذا در پی برپایی مجمع خارج از مجلس برمی‌آید. احتشام‌السلطنه، دولت‌آبادی را می‌خواهد و به او اطلاع می‌دهد که می‌خواهد مجمعی متشکل جمعی از وکلا، میرزین و ملیون بیرون از مجلس شورا تشکیل دهد، تصمیم‌ها را بگیرد و سپس به مجلس ببرد و تصویب کند. دولت‌آبادی مدعی می‌شود به رغم بی‌میلی‌اش، ابزار تشکیل اولین جلسه آن محفل می‌شود. اما برخلاف انتظار، مخالفین نیز در جلسه حضور می‌یابند. تقی‌زاده و مستشارالدوله هم که از موضوع مطلع شده بودند، در میانه‌های جلسه می‌رسند. احتشام‌السلطنه پس از یمین و یسار بافی، مقصود اصلی خود را مطرح می‌کند و معلوم می‌شود: «مقصد اصلی حاضر کردن زمینه برای وزارت جنگ علاءالدوله است. تقی‌زاده و مستشارالدوله جواب مجملی به او می‌دهند و ساکت می‌شوند.»

بنابراین گزارش زنده، پی می‌بریم که هدف اصلی رئیس مجلس رساندن برادر مستبد و بدنام خود علاءالدوله، که در رویداد کودتای ذیقعدی شاه علیه مشروطه (مجلس و انجمن‌ها)، انجمن‌های مشروطه-خواه مصرأ خواستار برکناری و تبعید او شده بودند، به وزارت جنگ بود. [۴۴۴] جلسه بی‌نتیجه به پایان می‌رسد و دو روز بعد مجدداً تشکیل می‌شود، اما باز هم به نتیجه‌ای نمی‌رسد، چرا که نیت اصلی رئیس مجلس روشن‌تر می‌شود. و بار سوم، عملاً چندان از مجمع مورد نظر استقبالی نمی‌شود و نقشه به هم می‌خورد: «احتشام‌السلطنه از بر هم خوردن انجمن مزبور از سه نفر نماینده فوق‌الذکر [از جمله تقی‌زاده]

سخت ملول شده» و به بدگویی و دشمنی علیه آنها شدت می‌بخشد و هر چه بیشتر با شاه «خصوصیت می‌کند و می‌کوشد روابط مجلس را با شاه زیاد نماید و دست‌خط مهرآمیز او را به مجلس می‌رساند و به او هم وعده می‌دهد اکثریت ثابتی در مجلس موافق نظریات او و مخالف با مشی تندروان برقرار نماید.» [۴۴۵]

مختصر اینکه، برخلاف ادعای دو دهه بعد احتشام‌السلطنه در خاطراتش و تاسی فریدون آدمیت از آن و پذیرش محتوای آن، تا پیش از استعفا و خالی کردن صحنه و فرار به اروپا، با تشکیل انجمن دربار و آن‌گونه مجامع، و مشغول و درگیر کردن مجلسیان بر سر اهداف و منافع خویش، و درباریان و وجهه-آفرینی برای شخص شاه، انرژی و توان قوه‌ی قانون‌گذاری را به ضعف و انحراف کشانده بود. مشروطه‌ای که احتشام‌السلطنه می‌خواست، از مسیر مشارکت و اراده مردمی و نظام و حکومت برآمده از مشروعیت آن، گذر نمی‌کرد. او، بنابر تمایلات عمیق آلمان‌گرای خود، طالب حکومت متمرکز و مستبدی از نوع آلمان رایش ویلهلم دوم بود. کماینکه خود او در همان زمان در مکالمه با امیر بهادر، سرکرده مخالف مشروطه‌ی قشون شاه تأکید کرد: خواهان حفظ و دوام تاج و تخت قاجاری خود و نظام پادشاهی چون «امپراطور آلمان» است. [۴۴۶]

احتشام‌السلطنه، علاوه بر نقش مؤسس در انجمن خدمت یا اکابر، که مجمع اعیان و شاهزادگان و درباریان بود، از اعضای فعال «جامع آدمیت» نیز بشمار می‌آمد. به همین دلیل، پس از استعفای صنیع-الدوله، که او هم عضو جامع آدمیت بود، و به استناد مذاکرات مجلس، به پیشنهاد شاهزاده اسدالله میرزا، عضو فعال دیگر آن محفل، به ریاست مجلس رسید. علاوه بر این شواهد، گزارشگر سفارت انگلیس در مجلس هم که نظر خوبی نسبت به احتشام‌السلطنه داشت، به مافوق خود می‌نویسد: رئیس مجلس کلیه امور را مخفیانه در کمیسیون‌ها و دور از انظار مردم و به‌طور غیرعلنی می‌گذراند و بسیاری از جلسات مجلس را هم سری برگزار می‌کند: «به علاوه قوانین برای محدود نمودن دخول [حضور] عموم طبقات مردم به مجلس وضع نموده است. . . سری نمودن مجلس باعث سوطن عمومی نسبت به او شده... عقیده مردم بر این است که او یا برای منافع شاه و یا برای منافع شخصی خود مشغول کار است.» [۴۴۷]

در مکاتبات محرمانه و دیپلماتیک روس‌ها هم می‌خوانیم: «احتشام‌السلطنه در روزهای اخیر بر سر یک سری مسائل تشریفاتی با چند تن از وکلا به دعوا و نزاع برخاسته و به حالت اعتراض جلسه را ترک کرد. . . علت اصلی مخالفت‌ها علیه احتشام‌السلطنه این بود که وی آشکارا سعی می‌کرد نقش یک دیکتاتور را ایفا کند. . . مجلس نیز که ظاهراً از امیال خودکامانه رئیس مجلس خسته شده بود بدون هیچ‌گونه تأسفی استعفای احتشام‌السلطنه را پذیرفت و فوراً دست به انتخاب جانشین وی زد.»

علاوه بر شرایط متفاوت مجلس، این بار به رهبری لیاخوف که مستقیماً از مرکزیت حکومت قفقاز دستور می‌گرفت، قزاقان از همان آغاز کنترل امور را به دست گرفتند. در رویداد کودتای شکست‌خورده ذیقعه که عمده صحنه تحت هدایت امیر بهادر و قشون تحت فرمان آذربایجانی او بود، انجمن‌ها و مشروطه‌خواهان با حمایت انجمن تبریز به تهدید کردن آنها برخاستند و گفتند که اگر علیه نهضت دست به کشتار بزنند، در مقام تلافی خانواده‌های آنان را در آذربایجان آزار خواهند داد. این‌بار هم تلگرافی به امضای «انجمن ایالتی آذربایجان» به سرکردگان آذربایجانی قشون امیر بهادر در تهران فرستاده که در آن با لحنی تهدیدآمیز گفته شد: در صورت مقابله با مشروطه خواهان همسان یک «خائن ملت و وطن در آذربایجان با خانه و کسان شما رفتار خواهد شد و به هیچ چیز شما ابقا نخواهد شد.» [۴۴۸] اما این بار کار از کنترل آنها خارج و مستقیماً در کف تام‌الاختیار لیاخوف روسی بود.

در ۱۳ جمادی‌الاول، میرزا سلیمان میکده رئیس «انجمن برادران دروازه قزوین» را دستگیر کردند و به عنوان نخستین اسیر نهضت به باغشاه بردند و به زنجیر کشیدند. قریب پانصد تلگراف از سراسر کشور به تهران مخابره شد که آمادگی خود را برای جان فشانی در راه مشروطه و حفظ مجلس اعلام می‌کردند. ولی به قول کسروی، در آن روزهای خطیر «بیشترش جز لاف و فریب نمی‌بود.» و صرفاً در حد همان سخن و کاغذ باقی ماند. عوامل شاه تا روز ۸ جمادی‌الاولی مانع رد و بدل تلگراف می‌شدند و تلگراف‌خانه تهران را اشغال کردند. تبریز تا آن روز متوجه نشده بود که در تهران چه می‌گذرد.

رئیس مجلس هم در جلسه ۱۸ جمادی‌الاولی اعلام کرد: قریب سیصد تا چهارصد تلگراف در همراهی با مجلس از ولایات رسیده است. می‌توان پرسید در روزهایی که دشمن مشروطه در تدارک کودتا بود، مجلس چه می‌بایست می‌کرد؟ در حالی که بیشترین توان و انرژی نمایندگان در مقابله با عناصر رادیکال و انجمن‌های مردمی حامی کیان مشروطه و به تلاش برای حذف آنها به هرز می‌رفت و مخالفان همه‌جانبه به میدان آمده بودند. مجموعه عوامل برشمرده شده، حضور خیره‌کننده و مؤثر مردمی در شکست کودتای پیشین ذیقعه را تبدیل به حضوری کم‌رنگ کرده بود.

تقی‌زاده خود در علل تغییر رویه و تاکتیک سیاسی خویش، علاوه بر عدم استعداد و توان کافی و لازم از سوی آزادی‌خواهان برای مقابله با دربار، به «نصیحت عقلا» و توصیه میرزا حسن خان مشیرالدوله در چهارم جمادی‌الاول (۱۳۲۶ق/۴ ژوئن ۱۹۰۸) به کمیسیون خارجه مجلس که تقی‌زاده هم عضو آن بود، نکات قابل تأملی را بیان می‌کند:

«در دوم جمادی‌الاول سفیر روس و انگلیس از شمیران به وزیر امور خارجه، مشیرالدوله، تلگرافی به زبان فرانسه فرستادند که باید او را ببینند و در آنجا گفتند برای مذاکره در اوضاع فعلی است که وحشت انگیز می‌آید. وقتی که آمدند با لحنی تهدیدآمیز اخطار کردند که اگر ملیون بر خلاف شاه اقدام کرده و موقعیت او را به خطر بیندازند، روسیه مداخله می‌کند. مشیرالدوله قبل از پذیرایی آن دو مأمور سیاسی خارجی، همان روز به مجلس آمده و تقاضای فوری مذاکره با رئیس مجلس و کمیسیون خارجه که مستشارالدوله و من (تقی‌زاده) هم عضو آن بودیم، نمود و ما را دعوت به مجلس کردند و حکایت او را شنیدیم و بسیار نگران و متوحش شدیم. آن بود که شاه از شهر بیرون رفت و مشغول جمع‌آوری اردو شد و انجمن‌ها قصد مقابله نمودند. ما به آنها نصیحت دادیم که اقدام تجاوزی نکنند، و البته در این نصیحت همه عقلا — و البته رئیس مجلس ممتازالدوله و مشیرالدوله — موافق بودند.» [۴۴۹]

بازگردیم به سخن اصلی. دانستیم تقی‌زاده در کمیسیون مدافعه به سه دلیل ضرورت مذاکره و مصالحه مطرح کرد. اول، عدم همراهی اکثریت و کلا و عدم آمادگی مجلس، که قانونی بودن مقاومت را منتفی جلوه داده و ضمناً زمینه‌ی جنگ داخلی را فراهم می‌کرد. دوم، افکار عمومی مردم و دولت‌های اروپایی با استناد به هرج مرج و زیاده‌روی‌های برخی اعضای انجمن‌ها، که تبلیغات منفی گسترده‌ای علیه مشروطه برپا کرده بودند. و سوم، فقدان استعداد و آمادگی مدافعه و مقابله همه‌جانبه در جبهه نهضت. این دلایل، به رغم شعارها و گردهمایی‌های روزانه‌ی یکی دو هزار نفر اعضای انجمن‌ها، در فقدان توان رزمی و تسلیحاتی لازم برای رویارویی با قزاقان تحت فرمان لیاخوف روسی، مجهز به توپ و تفنگ، منطقی جلوه می‌کردند. در روز موعود هم با تمام دلآوری و جانبازی تعدادی از جوانان فداکار مشروطه-طلب، حاصلی جز مرگ و غل و زنجیر و از میان رفتن تمامی جلوه‌های نهضت به دست نیامد. در همان جلسه تأکید شد: ما چه صلح کنیم و چه جنگ، باید قوه و استعداد لازم و کافی داشته باشیم. این موضوع را همه‌ی حاضران تأیید و تصدیق کردند. دولت‌آبادی، گزارشگر جلسه، خودش طی سخنانی

افزود: «استعداد ما برای صلح یا جنگ فقط اتحاد ماست و مخصوصاً نمایندگان مجلس. این استعداد چنان که گفتند امروز برای ما مهیا نیست و اگر بتوانیم اختلاف کلمه خود را برطرف سازیم تنها راهی است که ما را به مقصد می‌رساند.» [۴۵۰]

ملک‌المتکلمین از مخالفین سازش، مدعی بود «صاحب منصبان فوج خلج» با مشروطه خواهان همراهند و لحظه‌ای که نبرد آغاز شود به یاری خواهند آمد. دولت‌آبادی در دنباله روایت زنده خود می‌گوید: این صاحب‌منصبان اغلب با مجلس و انجمن‌ها مراوده داشتند و «رفقای زودباور ما آنها را صدیق و محرم خود دانسته و هر چه در سر و در دل دارند با آنها در میان می‌گذارند.» این که این تصویر تا چه حد گویاست چندان اهمیتی ندارد؛ می‌دانیم که به اعتبار همین تصورات واهی بود که در اوضاع برشمرده شده در بالا عده قلیلی با کمترین ابزار جنگی توقع داشتند نبرد پیروزمندی را علیه کودتای مشترک دربار- روسیه ممکن جلوه دهند. تقی‌زاده که خود مسئول کمیته مدافعه بود، بهتر و دقیق‌تر از هر کس دیگر از عدم توان و امکانات نهضت اطلاع داشت. بر همین بستر و به رغم خواست و اهداف شخصی و باورهای سیاسی، به صراحت و جسارت مطرح کرد: توان و استعداد دفاع و مقابله نداریم. او بر خلاف ملک‌المتکلمین، چندان به انبوه تلگراف‌های رسیده که همه روی کاغذ وعده فرستادن استعداد جنگی می‌دادند، دل نبسته بود. شاه، درباریان و لیاخوف هم به خوبی از این وضعیت آگاه بودند. از این رو این بار با آمادگی و رفع ناکارآمدی‌های چند ماه پیش، در کودتای ذیقعه، به پیروزی خویش مطمئن بودند. باز هم به گزارش دولت‌آبادی می‌خوانیم: برخی ناطقین پر شور انجمن‌ها هر روز در میدان بهارستان به تهییج و شعار سر دادن پیگیر بودند. و «هر کس را بفهمند حرف صلح می‌زند او را تخطئه می‌کنند و مستبد و هواخواه شاه‌اش می‌خوانند.» [۴۵۱]

از سوی دیگر، شاه هم بنا بر خصلت استبدادی و دشمنی خود با مشروطه در هماهنگی با روس‌ها و تحت تأثیر ترغیب و تشویق آنها تقاضای تحویل و تبعید تعدادی از سران مشروطه را می‌کند و تدارک گسترده‌ای را برای حمله و ضربه‌ی نهایی به مجلس و نهضت سامان می‌دهد.

تقی‌زاده در کل دوران مجلس اول حضور مردم و انجمن‌ها را در صحنه سیاسی نه نشانه‌ی هرج و مرج، بلکه ناشی از شرایط انقلابی و لازمه تمرین دموکراسی و مشارکت سیاسی عمومی تلقی و قلمداد می‌کرد و پرورش افکار عمومی را در مسیر شرکت مستقیم در سرنوشت سیاسی و اجتماعی، مؤلفه‌ای مؤثر در رشد و تعالی آزادی و ترقی فردی و اجتماعی می‌دانست. ضمن این که هرگاه لگام‌گسیختگی و افراط را مانع پیشبرد مطلوب سیاست‌ورزی نو می‌یافت، به اعتراض و ابراز نکوهش برمی‌خاست. علاوه بر شاه و عوامل دربار، که انجمن‌های مشروطه‌خواه را یاغی می‌دانستند، مخالفت دیپلماتیک روس و انگلیس و حتی فرانسه و آلمان و غالب رسانه‌های عمومی خارجه از طریق خبرنگاران مطبوعات انگلیسی و فرانسوی و نمایندگی‌های خبری روس حاضر در تهران، جملگی با اشاره به حضور برخی جوانان مسلح وابسته به انجمن‌ها در میدان بهارستان مدعی بودند که اینان مشتکی یاغی و خواهان جنگ با دولت قانونی ایرانند. کسروی در روایت خود از قول تقی‌زاده نقل می‌کند که او پس از متفرق شدن انجمن‌ها در میدان بهارستان گفته است:

«ملت را آنارشیست قلم داده بودند، می‌خواستند میان ملل متمدنه بدنام سازند. حال دیگر نمی‌توانند کاری کنند. مظلومیت خود را به عالم اثبات نمود.» [۴۵۲]

به رغم پرهیز نیروی مقاومت از خشونت و خواست و درخواست به مذاکره و مصالحه در پیشگیری از جنگ داخلی، شاه و مشاورانش از روز دهم جمادی‌الاول عملاً در تهران حکومت نظامی برقرار و فضای پرتشنج و ناامنی را مسلط کردند. شاه روز بعد قوای قزاق را برای اتمام حجت خطاب به مجلس شورای

ملی فرستاد و تهدید کرد در صورتی که مردم حاضر در بهارستان متفرق نشوند، به توپخانه متوسل خواهد شد. در این برهه هشت تن از فعالان نهضت که شاه درخواست تحویلشان را داده بود، در یکی از اطاق‌های ساختمان مجلس ساکن و به نوعی بست نشسته بودند. محمد علی‌شاه به رغم ادعا و پیام‌های صلح‌طلبانه به مجلس، دمی از توطئه‌ی آشکار و نهان در تدارک کودتا بیکار نماند. گزارش‌های مخفیانه‌ی کنلن لیاخوف، فرمانده قزاق که در فاصله‌ی چهارم تا بیست و سوم جمادی‌الاول کنار و همراه، مشاور نظامی شاه در تدارک کودتا و بمباران مجلس بود، و بعدها به دست آمد، حاکی از برنامه‌ریزی دقیق دشمنان مشروطگی است. شاه و مشاورانش حساب شده و با حوصله روز به روز حلقه محاصره را تنگ‌تر می‌کردند. [۴۵۳]

طبق این اسناد، نقشه‌ی حمله به مردم مشروطه طلب و مجلس از جانب اداره عملیات نظامی قفقاز با همکاری گارتویک سفیر روسیه در ایران و با هماهنگی و دخالت مستقیم لیاخوف تنظیم و اجرا شد. تاریخ این گزارش‌های محرمانه، نهم و سیزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق است. در آن روزهای پرفشار تاریخ مشروطه، معدود نمایندگان مانده در صحن مجلس شورا در مقابل خواست و تأکید شاه به تحویل و تبعید هشت تن از سران نهضت تسلیم نشدند. گرچه اکثریت و کلاً بارها در ضمن مذاکرات تمایل خود را در همراهی با این امر مطرح کردند، اما به گواهی شواهد زنده‌ی آن روزها، به ویژه مستشارالدوله، این تقی‌زاده بود که مصرانه مخالف تحویل سران مشروطه که غالب فعالین ازلی مسلک بودند، شد. کسروی با همه انتقاد و نکوهشی که بر کارنامه تقی‌زاده روا می‌دارد، در این باره با لحنی جانبدار می‌نویسد: «این گناهی از تقی‌زاده نبوده، اگر آن هشت تن از ایران بیرون رفتندی باز محمد علی میرزا دست نکشیدی.» [۴۵۴]

تقی‌زاده با وجود این که در کمیسیون مدافعه اعلام کرده بود که به چند دلیل، از جمله عدم توان نیروهای نهضت، خواهان مذاکره و مصالحه است، اما به تسلیم سران نهضت به عوامل استبداد راضی و با آن همراه نشد و ضمن تأکید بر پایداری روی اصول مشروطه، زمانی که روند جریان به سوی مقابله و دفاع سیر کرد، همچون اعضای «جامع آدمیت» به کناری نرفت و به نظاره نایستاد، تا بعدها با نامه‌ها و یادداشت‌های ساخته شده پنهان مانده در آرشیو خصوصی میراث‌سازی کند. در ماه‌های خطیر پایانی عمر مجلس اول، بسیاری از کسانی که برخی اهل تاریخ، دستاوردهای مشروطگی ایران را به نام آنها نوشته‌اند، یا چون سعدالدوله در کنار و همراه استبداد یاری‌گر دشمن شدند و یا چون امثال احتشام‌السلطنه از کشور گریخته و عافیت خویش را بر مصالح نهضت ترجیح دادند. تقی‌زاده تا روز بمباران در صحنه و مرکز رویدادها همراه و پیشگام آن ایستاد.

پیش از پایان بردن کارنامه مجلس اول و نقش تقی‌زاده، چند اشاره‌ی اجمالی لازم است. اسناد و شواهد آن روزها نشان می‌دهد که نه وکلای مجلس مردان جنگی بودند و نه چنین آمادگی و توان نظامی وجود داشت. مردم آنان را به مجلس فرستاده بودند تا با تدوین و تصویب قوانین مطلوب نظام نو را پی‌ریزی کنند. اهل نبرد و جنگ نبودند. اکثریت هم از چند هفته پیشتر صحنه و مجلس را خالی کرده بودند. مذاکرات مجلس، حاکی از حضور کمتر از نصف نمایندگان در جلسات ماه جمادی‌الاول است. غالب آنها هم که مانده بودند، نه تنها همراهی نمی‌کردند بلکه در مراوده با عوامل استبداد، ساز مخالف با نهضت می‌زدند. در صف نهضت و انجمن‌ها هم جز معدودی در انجمن‌های آذربایجان و مظفری، عملاً توان و افراد مسلح در اختیار نداشتند. از سایر نقاط ایران هم به استثنای چند تلگراف کاغذی، نیرویی به یاری برنخاست.

به شهادت روزنامه‌ی انجمن تبریز و تاریخ مشروطه‌ی کسروی، انجمن ایالتی آذربایجان در آن روزها شاه را خائن به ملت و دولت مشروطه خواند و خواهان اتحاد ملت برای رهایی از «شر و فساد» خائنین شد. انجمن با ارسال تلگراف به سراسر ایران، به نقض قانون اساسی و مخالفت و قصد تخریب اساس مشروطه اعتراض کرد. تبریز پرشور، همچون همه‌ی لحظات نهضت می‌خواست در حد توان و امکان خود به مشروطه‌خواهان و مجلس در تهران یاری برساند و حتی تعدادی سوار برای اعزام آماده کرد، اما عملاً دیر شده بود. سرعت رویدادها بر خلاف روند جریان در کودتای عقیم چند ماه پیش، به کام و خواست دربار و روس‌ها و قزاقان آماده جنگ، پیش می‌رفت.

انجمن‌های مشروطه‌خواه تهران مجدداً چهار روز پیش از مباران مجلس در نوزدهم جمادی‌الاول در مدرسه سپهسالار در نزدیکی مجلس گرد آمدند. تقی‌زاده در این روز دیگر دریافته بود که شاه این بار سر مصالحه یا عقب‌نشینی ندارد و قصدش نابودی و یکسره کردن کار مشروطه است و چاره‌ای جز مقابله و جنگ نمانده است. کسروی در شرح آن چند روز می‌نویسد:

«حاجی میرزا ابراهیم‌آقا و تقی‌زاده و کسان دیگری جنگ می‌خواستند به ویژه تقی‌زاده که چون رئیس انجمن آذربایجان بود [۴۵۵] و پشت‌گرمی به دلیری می‌داشت پافشاری آشکاری درباره جنگ می‌کرد.» [۴۵۶]

کسروی می‌افزاید: دو روحانی، بهبهانی و طباطبایی، «ایستادگی ستمکشانه» می‌خواستند و به جنگ راضی نبودند، گرچه تا پایان کنار مشروطه‌خواهان ایستادند. اما برخی نمایندگان هم «پستی» نمودند و گفتند: «آن هشت تن بیرون روند، خشم شاه فرو نشیند.» متأسفانه روزنامه‌ها در آن روزهای پایانی پیش از کودتا به دلیل تسلط قزاقان بر سراسر شهر منتشر نشدند و یا حاوی گزارش‌های دقیق نیستند، و ما از دستیابی به بسیاری جزئیات مهم محرومیم. از تقی‌زاده و شاه‌دیان مؤثر رویداد هم سخن یا نوشته هم‌زمانی به دست نیامده و متون تاریخی و خاطرات باقی مانده که غالباً سال‌ها بعد نوشته شده، نیز در این زمینه چندان قابل اتکا نیست. کسروی از یک سو می‌نویسد، تقی‌زاده در روزهای پایانی چاره‌ای جز مقاومت نمی‌داشت، و از سوی دیگر چند سطر بعد او را نکوهش می‌کند که چرا به وعده وعیدهای انجمن‌های تهران و دیگر ولایات امید داشت. اما می‌دانیم بر خلاف این تصویر، تقی‌زاده در کمیسیون مدافعه به صراحت عدم آمادگی و عدم استعداد جنگی مشروطه‌خواهان را مطرح کرده بود. به هر حال، به رغم تلگراف‌های متعدد و پیایی دریافتی از سراسر کشور، که بی‌تردید به دلگرمی و خوش خیالی مشروطه‌طلبان می‌افزود، همه آن سخنان پرشور و وعده‌های یاری در روز سرنوشت در حد سخن و روی کاغذ باقی ماند. از آن سوی، مخالفان مشروطه به گونه گسترده‌ای به میدان آمدند. در کنار عوامل دربار و عملی استبداد، مشروعه‌خواهان مجدداً از همه جا سر برآوردند و با پخش شب‌نامه و اطلاعیه، سران نهضت را به بی‌دینی و خیانت معرفی می‌کردند و به مردم تکلیف می‌کردند از پیوستن به صف مشروطه حذر کنند.

کسروی در ادامه‌ی گزارش خود ضمن ارائه جوانبی از آنچه گذشت، نکات ضد و نقیضی را هم به میان می‌کشد که قابل تأمل است. تقی‌زاده را به استناد و شهادت یک تلگراف‌ساختگی متهم به دروغ‌گویی و شورانیدن و سودجویی از تبریزیان می‌کند. روایت کسروی محل تردید جدی است. اولاً، در زمان نوشتن تاریخ مشروطه اش، دوران رضاشاهی، میانه خوشی با تقی‌زاده ندارد. از این رو در پی یافتن هر رد و نشانی برای محکوم کردن تقی‌زاده است. در این مورد هم به خطا، بر اساس تلگرافی که منسوب به تقی‌زاده فرض شده، او را نکوهش می‌کند. تقی‌زاده خود در این باره به اعتراض می‌نویسد:

«تلگرافی که مرحوم کسروی در کتاب خود (تاریخ مشروطه/ایران، بخش سوم چاپ دوم ص ۶۴) به من نسبت داده و گفته که چند روز قبل از توپ بستن مجلس به رمز به تبریز مخابره کرده‌ام، اساسی ندارد. خصوصاً که نه عبارات آن شبیه به انشای من است و نه من ابدأ با کسی در تبریز رمزی داشتم.» [۴۵۷]

تقی‌زاده در دنبال مطلب می‌افزاید: این تلگراف را که در روزنامه‌ی *انجمن تبریز* در تاریخ ۲۵ جمادی‌الآخر هم منتشر شده، برای تشویق مردم و تحریک آنها به مقابله جعل و منتشر کرده بودند. کسروی نکوهش بسیار بر مشروطه‌خواهان تهران روا می‌دارد و آنها را به سستی و خطا متهم می‌کند، اما خود در قیاس تهران با تبریز معترف است: «تبریز با تهران یکی نمی‌بود، در اینجا [تبریز] چند هزار مجاهد ورزیده با سر و سامان آماده می‌بودند و خواهیم دید که چه مردان دلیر و کاردانی از میان ایشان برخواست.» [۴۵۸]

شواهد نشان می‌دهد که به رغم همه‌ی محدودیت‌ها و موانع، در تهران نیز به ویژه در روزهایی که تقی‌زاده و سران مشروطه پی بردند قصد مذاکره و مصالحه‌ی آنها حاصلی به بار نخواهد آورد، به بسیج افراد مسلح و جنگنده‌ی مشروطه دست زدند. تعدادی در پشت بام مجلس، برخی در اطاق‌های بالای قسمت شمالی مجلس، عده‌ای در اطراف و داخل مسجد سپهسالار، و حیاط انجمن آذربایجان سنگر گرفتند. اما در عمل تنها حدود هفتاد تن در روز پایانی با معدودی تفنگ و طپانچه و با پشتوانه‌ی کمی مهمات در کنار چند صد نفر مردم عادی کوچه و بازار در صحنه بودند.

تقی‌زاده در شرح رویدادهای منجر به بمباران مجلس، توضیح داده که نکات مهم آن را آوردیم. خاطره‌ای هم از محمدعلی جمال‌زاده نویسنده نامدار معاصر از آن روزهای پرانده بخوانیم. می‌نویسد: زمانی بود که محمدعلی شاه با مشروطه‌خواهان و مجلس درافتاده و تصمیم به یکسره کردن مشروطه و نابودی عناصر پیشرو نهضت گرفته بود. شاه به باغشاه رفته و ششول بندان قزاق خود را در سطح تهران مستقر کرده و خواستار تحویل سران نهضت شده بود. یکی از اینان سید جمال واعظ بود.

پسر نوجوان سید جمال به یاد می‌آورد که مادرش او را برای گرفتن خبری از پدرش به عمارت مجلس شورا فرستاده بود. جمال‌زاده وقتی وارد ساختمان مجلس می‌شود، می‌بیند وکلای حاضر در تالار بزرگی دور هم نشسته‌اند. در میان وکلا پدرش سید جمال و دوست نزدیکش ملک‌المتکلمین هم حضور داشتند. در حالی که به دیوار تالار تکیه داده بود شنید: سخن از نیت بد شاه درباره چند تن از مشروطه‌طلبان مشهور است و هر لحظه ممکن است آنها را توقیف کنند و به قتل برسانند. پدر به فرزند دل‌نگران می‌گوید: برو تقی‌زاده را پیدا کن تا برای کاری لازم به میان جمع بیاید. جمال‌زاده در جستجو در ساختمان مجلس، تقی‌زاده را در پلکانی به سوی طبقه بالای مجلس می‌یابد:

«با همان عمامه سیاه کوچک و قبا و لباده سرگرم تحویل گرفتن تفنگ و اسلحه‌ای بود که از پایین به دستش می‌دادند. او به یکی دو نفر که پهلویش ایستاده بود تحویل می‌داد. خوب در خاطر دارم که میرزا جهانگیرخان [سردبیر روزنامه *صور/سرافیل*] و میرزا قاسم‌خان صور [سرافیل] چند قدم آن طرف‌تر نشسته بودند...» [۴۵۹]

تقی‌زاده، به رغم مخالفت با جنگ، زمانی که پی برد رودرویی اجتناب‌پذیر است، به سهم خود درگیر تدارک و دفاع شد.

سرانجام، روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸م) فرا رسید؛ روز منحوسی که قزاقان و قشون تا به دندان مسلح شاه با توپ و تفنگ و نارنجک مجلس را محاصره کرده بودند.

فرماندهان اردوی ضد مشروطه از نیرو و توان محدود محافظان مجلس اطلاع داشتند. جوانان مشروطه-خواه، تک تیراندازان معدود مستقر در بالای ساختمان مجلس و انجمن آذربایجان تعدادی از قزاقان حمله‌کننده را مورد اصابت تیر قرار دادند. مقاومت چندان شدید و دلاورانه بود که لیاخوف دستور داد تا با گلوله‌های سهمگین توپ به مشروطه‌خواهان شلیک کنند. اکثریت محافظین مجلس جنگ ندیده و غیرحرفه‌ای بودند، ولی تا توان و گلوله داشتند به نبرد نابرابر ادامه دادند. پس از ۹ ساعت، مقاومت عملاً در هم شکسته شد. دیوید فریزر گزارشگر انگلیسی تایمز لندن، به رغم مخالفت با مشروطه‌خواهان رادیکال، از دلاوری و جسارت مجاهدین انجمن آذربایجان نوشت.

تأملی در علل پیروزی کودتای محمد علی شاه علیه مجلس اول

تفصیل سخن را در متن گفتارهای پیشین آورده‌ایم. از این رو، صرفاً به اختصار و به عنوان جمع‌بندی، از علل پیروزی کودتای دربار علیه مشروطه بر چند نکته تأکید می‌کنیم. بر مبنای شواهد تاریخی، می‌توان پی برد که در زمان این رویداد، به استثنای چند هزار نفر مشروطه‌خواه در تهران، اکثریت بزرگ «عوام» یا با شاه و مجریان حکومتی و مخالفان شریعت‌مدار نهضت همراه شدند و یا سکوت و بی‌تفاوتی پیشه کردند. این فضا و شرایط در اواسط کار مجلس چندان محسوس نبود. در روزهای پایانی که قداره‌بندان قزاق در پی نابودی هر عنصر آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب بودند، از حضور گسترده مردمی خبری نبود که چندی پیشتر در کشمکش با مشروعه و سپس واقعه میدان توپخانه و عقیم‌گذاردن کودتای ذیقعه شاه جلوه‌های پرشکوه و مؤثر داشتند.

محمد تقی بهار در توصیف ترکیب جمعیت مردم ایران در زمان مشروطه می‌نویسد: «اکثریت مردم ایران ارتجاعی و اقلیت مردم انقلابی و متجدد بود.» وی می‌افزاید که در آغاز رفته رفته مخالفین مشروطه حس کردند مقاومت در برابر نظام نو بی‌فایده است. اول ساکت شدند، و بعد خود را با مشروطه‌خواهان آمیختند. در اوایل نهضت، اقلیت تجددخواه سلطه یافت و قانون اساسی به دست آمد. [۴۶۰] بهار که خود در رویدادهای مشروطه شرکت مستقیم داشت، می‌افزاید: علاوه بر لایه‌های بالایی جامعه، برخی مردم تهی‌دست و برخاسته از طبقات فرودست جامعه نیز از استبداد محمد علی شاه پشتیبانی می‌کردند و «تنها طبقه متوسط به مشروطه وفادار ماند.»

ملک‌زاده، از دیگر حاضران در صحنه‌ی آن روزگار می‌نویسد: شیخ فضل‌الله نوری در میان مردم کوچه و بازار و به ویژه افراد معتقد به دین و بی‌سواد نفوذ قابل‌ملاحظه‌ای داشت. [۴۶۱] با گذشت زمان و روشن شدن آرا و اهداف عناصر رادیکال و لائیک و همدلان غیرمسلمان مشروطه که تعداد محسوسی دگراندیشان بابی-زلی در میانشان بود و گوشزدهای مکرر حذرآفرین روحانیون و مخالفین نظام نو که منزلت و قدرت سنتی خود را در معرض خطر می‌دیدند، مردم حساس‌تر شدند و با سوءظن به مشروطه-خواهان می‌نگریستند و شور و همراهی روزهای اولیه را چندان نشان نمی‌دادند. اخطارهای پیاپی متشرعین مبنی بر تضعیف و نابودی ارزش‌های سنتی و موازین شرع در صورت برقراری حاکمیت مشروطه‌خواهان، سیل اتهام کفر و زندقه، بابی‌گری و لامذهبی، فرنگی‌مآب و... موجب روی‌گردانی بسیاری از تهی‌دستان شهر و روستا از مشروطه شده بود. در بیشتر محلات تهران و روستاهای اطراف که مردم مطیع و مقلد روحانیون بودند، مشروطه‌خواهان علناً «بابی‌های ملحد» خوانده می‌شدند. کسروی هم به مشابه این امر در تبریز مکرراً اشاره می‌کند. در شرح *زندگانی* خود تصریح می‌کند که مردم عوام زادگاهش در شمال تبریز با روحانیون متشرع و مخالف مشروطه همراه و هم‌صدا بودند. این امر چندان

بر او سخت شد که در اوج محاصره‌ی تبریز، کسروی جوان ناگزیر به پنهان کردن تمایل و همدلی خود با مشروطه‌خواهان شد. [۴۶۲]

در برهه استبداد صغیر و مقاومت یازده ماهه تبریز، محله‌های فقیرنشین و پرجمعیت شهر به مراکز مخالفان و دشمنان مشروطه مبدل شده و محلات متوسط سنگر نهضت شده بود. [۴۶۳] در تهران هم با تفاوت‌های جزئی، همین روال حاکم بود. همان‌طور که در جای دیگر کتاب آوردیم، در گردهمایی مخالفان مشروطه در میدان توپخانه که غالب مورخان توده‌گرا و پوپولیست آنها را صرفاً یک دست‌عده-ای اوباش و چپاولگر معرفی کرده‌اند، تهی‌دستان مومن شهری حضوری محسوس داشتند. علاوه بر اوباش و لوطی‌های داش‌مشدی چاله میدان، عولادجان، و سنگلج که غالباً در بیشتر گردهمایی‌ها، به نوعی و درجه‌ای و سمتی فعال بودند، گروه‌هایی از مردم نیز حاضر بودند. [۴۶۴]

روزنامه صوراسرافیل هم گزارش داد: جماعت مستقر در میدان که به شدت علیه مشروطه‌چیان «بی-دین» تحریک و ترغیب شده بودند، به عابرینی هم که کلاه غیرسنّتی و فرنگی‌مآب بر سر داشتند، حمله می‌بردند و با شر و شور آماده هجوم به مراکز «فساد» مشروطه‌خواهان شده بودند. یحیی دولت‌آبادی که خود از سران انجمن اصناف بود، در خاطراتش از تردیدهایی که در دوره پایانی عمر مجلس نزد اهل بازار برای تعطیل کسب به‌وجود آمده بود، سخن می‌گوید. عده زیادی از آنها همسو با پیشوایان مذهبی مشروطه‌طلب خود همراهی و همدلی با مشروطه را از دست داده بودند، کمااینکه در روزهای پایانی، انجمن اصناف در میان انجمن‌های حاضر در بهارستان حضور نیافت. [۴۶۵] انجمن اصناف تهران با توجه به تعداد زیاد نمایندگان اصناف در مجلس اول، ۲۹ نفر، از جمله تشکل‌های مهم و مؤثر پایتخت محسوب می‌شد. تحرک و پیشگامی برخی اصناف، چون مشدی باقر بقال در مجلس اول، در برگ‌های تاریخ ثبت است. نقش و رابطه این افراد در بستن بازار و خیابان و تأثیر بر رد یا تصویب مصوبات مجلس بارها این اهمیت را نشان داده است. اما این انجمن یک‌دست نبود، حضور هردو عنصر روشنفکران و روحانیون در آن، هرازگاه آن را به سویی هدایت می‌کرد. روحانیونی چون شیخ فضل‌الله در روزهای اولیه‌ی مجلس، مجتهدین پرنفوذ چون بهبهانی و طباطبایی، و حتی ازلیان شناخته‌شده‌ای چون یحیی دولت‌آبادی، جملگی در روند نظری و عملکرد این انجمن تأثیر نهادند. مخالفت انجمن اصناف با عناصر رادیکال در جریان ترور اتابک آشکارتر شد. همان روزها، روزنامه‌ی روح‌القدس [۴۶۶] آن انجمن را دست‌نشانده و تحریک شده مخالفین مشروطه خواند. واقعیت مشروطه این بود که عملاً نهضت بر شانه‌های چند هزار فعال معدودی شهرهای بزرگ ایران متکی بود. کسروی که با دل‌بستگی بسیار به مشروطه آن را «سررشته‌داری توده» می‌نامد، خود ناگزیر به اعتراف می‌شود که صرفاً «دسته اندکی» از رهبران و پیشگامان نهضت که تازه معرفتشان هم از آنچه در اروپا به معنی مشروطه و حکومت قانون یکسان نبود و غالباً «جز آگاهی‌های سرسری نمی‌داشتند»، به مشروطگی آگاهی یافته بودند و تصریح می‌کند: «توده‌ی انبوه»، مردم، نه تنها «معنی مشروطه» را نمی‌دانستند، بلکه «خواهان آن نیز نمی‌بودند». [۴۶۷]

انبوه روستائیان متعصب ورامینی که در میدان توپخانه چادر زدند، گواه روشنی از مصداق این ادعاست. واقعیت تلخ اما انکارناپذیر و قابل تکرار که از سوی مورخان عوام‌گرا و هواخواه مفاهیم کشدار و همسان‌بین، اما غیرتاریخی، چون «توده»، «خلق»، و «مردم» نادیده انگاشته شده این است که از جمعیت قریب ده میلیونی ایران در عصر مشروطه تنها چند هزار نفر در تهران و شاید چند برابر آن در تمام ولایت‌هایی پیشاهنگ چون تبریز، رشت، قزوین، کرمان، اصفهان و... درگیر انتخابات مجلس اول شدند. همان زمان شیخ نوری مشروطه‌طلب در مذاکره با طباطبایی و بهبهانی در زمان تحسن عبدالعظیم به صراحت به این امر اشاره صریح نمود. [۴۶۸]

مستقل از انگیزه‌ها و اغراق‌گویی‌های شیخ مخالف مشروطه، غرض از این اشاره بیان حقیقتی از ترکیب و ذهن مقوله‌ی «مردم تهران» است. پس از تبلیغات گسترده‌ی شریعت‌مداران برجسته و متنفذی چون شیخ نوری و یارانش، مردم کوچه و بازار آن شور و حمایت اولیه و یا تصویر شده در اکثر کتاب‌های تاریخی مشروطه که با تاریخ مغایرت دارد، را نداشتند. از یک‌سو، در آغاز بسیاری از آنها پنداشته بودند که مشروطه همان اجرا کردن موازین شرعی است؛ دوم و مهم‌تر و مؤثرتر، اینکه عدم پاسخگویی به خواسته‌های عاجل و حیاتی اقتصادی و سیاسی آنان از سوی مجلسیان نیز بر نارضایتی، روی گردانی و انفعال آنها دامن زده بود. در بستر فقدان دانش و آگاهی و هرج و مرج و اوضاع نابسامان کشور نیز دامنه‌ی پذیرش تبلیغات ضد مشروطه را گسترده‌تر کرده بود. از یاد نبریم که گروه‌های سنتی و دین‌خوی آن روزگار هیچ همراهی و هم‌خوانی میان خود با زبان و خواسته‌های روشنفکران، که پیامدهای حکومت قانون و مشروطه را در نظر داشتند، احساس نمی‌کردند. روزنامه معتبر و میانه‌رو تمدن، در همان زمان نوشت: ۹۹ درصد مردم معنای مشروطه را نمی‌دانند. [۴۶۹] کسروی که با روحانیون چندان روی خوش نداشت می‌نویسد:

«نبوه مردم تنها به نام پیروی از آنها [روحانیون] به جوش و تکان برخاستند.» [۴۷۰]

کمااینکه به رغم پافشاری تقی‌زاده و یاران انگشت شمارش در مجلس، و حمایت چند انجمن پایتخت و برخی انجمن‌های رادیکال، اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر حق وتو و نظارت روحانیون بر مجلس و قوانین به پیشنهاد و تأکید شیخ فضل‌الله عملاً به تصویب رسید. این امر نشان داد شیخ و هم‌فکرانش در مجلس توانسته‌اند اصلی را که اساس مشروطگی نظام و استقلال قوه قانونگذار را خدشه‌دار می‌کرد، به متن قانون وارد کنند. حمایت گسترده و پای‌فشاری شدید روحانیون و طلاب سراسر کشور موجب شد تا مجتهدین عتبات مخالف شیخ نیز این اصل را لازم و ابدی بنامند. سیر رویدادها حاکی از این بود که پس از مقابله‌ی علنی و صریح شیخ و برپایی علم مشروعه‌خواهی، مجلس و مشروطگی به معنایی که طیف رادیکال و لائیک می‌خواست، بسیاری از پشتوانه‌های مردمی خود را از دست داد.

غالب نوشته‌ها درباره مشروطه، در علل ناکامی مجلس اول در مقابل کودتای درباری- روسی از فهم و شناخت این عامل تعیین‌کننده طفره رفته‌اند. برخی همه‌ی بار را بر دوش معدودی «تندروان و افراطیون» افکنده‌اند. کسانی که چون تقی‌زاده در پی آن بودند تا چنین مردمانی را در فرایند عمل و تداوم نهضت تربیت کنند، در این‌گونه آثار مقصر قلمداد شده‌اند. عده‌ای هم با عمده جلوه دادن مداخلات خارجی، که البته بسیار هم مؤثر بود، از فهم علل درونی که بستر مؤثر و امکان عملی کردن آن مداخلات را فراهم آورد، درماندند. در مجموع، به جای یافتن علت‌ها، مقصر و معلول‌یابی پیشه کردند. توگویی اگر به جای آن عده‌ی مترقی آزادی‌خواه، تعدادی دیگر می‌نشستند و یا اگر قدرت‌های خارجی مداخله نمی‌کردند، همه کارها به‌طور اصولی پیش می‌رفت و کاستی‌ها و بدفهمی‌ها و کژروی‌های نهادینه در جامعه ما یک شبه ناپدید می‌شد. اینکه هنوز پس از سپری شدن قریب یک قرن از مشروطه، مورخان عاج نشین ما حضور میلیونی «توده‌ی» کوچه و بازار در مقابله با تجدد و نوآوری لائیک را صرفاً به حساب حقوق‌بگیران و اوباش می‌سنجند، حاکی از همین عدم فهم و دریافت واقعیت‌های درونی جامعه دین‌خوی ماست. فرجام سخن آن‌که، عوامل موفقیت شاه در مقابل مجلس اول را صرفاً نمی‌توان با یک‌جانبه‌گری و متهم دانستن چند لائیک آزادی‌خواه توضیح داد.

یادداشت‌های فصل سوم

۱. تاریخ بیداری ایرانیان، جلد اول، ص ۵۶۲.
- ۲ و ۳. تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۷۹-۱۹۰.
۴. تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۵۲.
۵. تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۸۶.
۶. سخنگویان سه‌گانه آذربایجان...، ص ۱۴۰.
۷. همان جا، ص ۱۲۰ تا ۱۳۳.
۸. همان جا، صص ۱۳۱ تا ۱۳۳.
۹. همان جا، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۱۰. تهیه مقدمات مشروطیت، مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۸۷.
۱۱. کارنامه فرهنگی فرنگی...، ص ۵۱.
۱۲. سخنگویان سه‌گانه آذربایجان...، ص ۱۴۴.
۱۳. ناطق، هما، انجمن شورایی در انقلاب مشروطیت، ص ۲۵.
۱۴. پروین، ناصرالدین، تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان...، جلد دوم، ص ۴۰۴.
۱۵. تبدیل الحدید به عدالت، روزنامه عدالت، شماره ۱۶، مورخ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ق. از شماره ۴۸ عدالت، مورخ ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، سرانجام نام سید حسین خان به عنوان مؤسس در سرلوحه ذکر شد.
۱۶. تعرض بر جراید فارسیه، الحدید، شماره ۴۸، مورخ ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴.
۱۷. الحدید ترجمه کتاب فته عسان، اثر جرجی زیدان و به ترجمه محمدعلی تربیت را که پژوهشی تاریخی و به زبان داستانی بود به صورت پاورقی منتشر کرد.
۱۸. اخبارات خارجه، الحدید، شماره ۲۰، مورخ هشتم جمادی‌الاول ۱۳۲۴.
۱۹. سخنگویان سه‌گانه آذربایجان...، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.
۲۰. سند شماره ۴ کتاب کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، نیز، صص ۷۵ و ۷۶.
۲۱. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۸۰.
۲۲. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۸۵.
۲۳. کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، صص ۵۹ و ۶۰.
۲۴. ایران و عثمانی در قرن بیستم، جلد اول، ص ۸۶.
۲۵. تاریخ مشروطه ایران، ص ۷۱۰.
۲۶. انجمن شورایی در انقلاب مشروطیت، ص ۲۶.
۲۷. انجمن شورایی در انقلاب مشروطیت، ص ۱۶.
۲۸. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۸.
۲۹. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۹۳.
۳۰. همان جا، ص ۵۹۹.
۳۱. همانجا، صص ۶۹۳ و ۶۹۴.
۳۲. همان جا، ص ۸۴۳ به بعد.

۳۳. روزنامه *صوراسرافیل* بارها اطلاعیه آبونمان و اشتراک یک‌ساله و بازچاپ شماره‌های *قانون* را اعلام کرده است (مثلاً به شماره ۱۲، مورخ ۲۶ رجب ۱۳۲۵ قمری و شماره بعدی مورخ سوم شعبان همان سال مراجعه شود) ملکم خان در آن زمان از ایتالیا شماره‌های چاپ اول *قانون* را به منظور چاپ مجدد برای ربیع‌زاده به تهران و تبریز می‌فرستاده است.

۳۴. روزنامه *کیهان*، ۱۷ مرداد ۱۳۴۵، *خاطرات تقی‌زاده*، ۱۱ تا ۱۶ مرداد.

۳۵. تقی‌زاده، حسن، *مقالات تقی‌زاده*، جلد پنجم، ص ۱۱۸.

۳۶. همان جا، ص ۱۲۰.

۳۷. مخبرالسلطنه هدایت که مسئولیت نظارت بر انتخابات تهران را عهده‌دار بود، خود در خاطراتش تأکید می‌کند که از ترس احتمالی شاه، وکلای تهران را هم به سرعت برگزیدند. (*خاطرات و خطرات*، ص ۱۴۴). به گفته‌ی تقی‌زاده، قوانین نظام‌نامه انتخابات مجلس اول از مواد قوانین اولیه انتخاباتی، قانون اساسی بیسمارک در آلمان، تأثیر گرفته بود. (براون، ادوارد، *انقلاب ایران*، چاپ ۲۰۰۶، Mage publishers، صص ۳۵۵ تا ۳۶۱).

۳۸. یک مورد استثنایی، انتخاب حاج شیخ تقی وکیل‌الرعیای همدانی به‌عنوان نماینده‌ی «مجلس عواید عمومی همدان»، نخستین تجربه دموکراسی انجمن‌های شورایی ایرانیان در تاریخ معاصر است که در مقاله‌ای مجزا و در جایی دیگر به آن پرداخته‌ایم. مجلس فواید عمومی همدان به مدت شش ماه، از پانزدهم جمادی‌الاول (۴ ژوئیه) تا ۱۴ ذی‌عقده ۱۳۲۴ قمری (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶)، فعالیت کرد. به رغم اینکه اکثر منابع تاریخی مدعی شده‌اند که قدیمی‌ترین مجلس ایالتی، انجمن اصفهان بوده که در دسامبر ۱۹۰۶ تشکیل شده، این تشکیل شده، این تشکیل مردمی در همدان که منشأ تحولات بسیار در مدت کوتاهی شد، اولین تجربه دموکراسی جمعی عصر جدید در ایران به شمار می‌رود. مردم همدان به پاس تلاش‌های مدیرانه و دلسوزانه، وکیل‌الرعیایا را به‌عنوان اولین وکیل شهرستان در مجلس اول انتخاب کردند و به تهران فرستادند. برای کسب اطلاعات بیشتر بنگرید به: *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات زرین، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۷؛ *خاطرات نویسی ایرانیان*، نوشته برت، گ، فراگنر، ترجمه مجید جلیلود رضائی، شرکت سهامی انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۷؛ *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت*، به قلم فریدون آدمیت.

۳۹. تقی‌زاده، سخنرانی در انجمن آسیای میانه در انگلیس در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۰۸ مطابق با ۱۶ شوال ۱۳۲۶ قمری.

۴۰. تقی‌زاده، سید حسن، *زمینه‌های انقلاب مشروطیت ایران* (سه خطابه)، انتشارات گام تهران، ۱۳۵۶، چاپ دوم، صص ۵۲ و ۵۳. تقی‌زاده در نوشته دیگری هم تحت عنوان «لفظ مشروطه و یادی از اوایل مشروطه» (*مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، صص ۳۸۹ تا ۳۹۴) با تحسین فراوان از نقش اصناف در حفظ جوهر مشروطه در مقابل دربار و علمای مشروطه‌خواه یاد می‌کند و می‌نویسد: «فقط در این ضمن باید از کار بسیار مهم و مؤثر یک شخص عالی‌مقداری نیز ذکری بکنم و آن مشهدی باقر بقال وکیل بقال‌ها در مجلس اول است که در واقع اصلاح مشروطه را وی نجات داد و آن چنان است که در واقع کشمکش عظیم مذکور بر اثر هیجان تبریز در آخر سال ۱۳۲۴ق که قریب دو هفته طول کشید و مذاکرات و مبارزات مجلس با آقای حاج مخبرالسلطنه هدایت... پی در پی برای حل اختلافات بین شاه و مجلس رفت و آمد می‌کرد... وقتی که عاقبت از طرف دربار به مجلس آمده و گفت حالا که شما اصرار در لفظ مشروطه دارید، شاه می‌فرماید من با مشروطه موافقم که البته باید امور بر طبق شرع انور باشد و جامع‌تر از کلمه مشروطه است. فوراً بر اثر این زرنگی نبض جمعی از مقاومت‌کنندگان ساقط شد و مخصوصاً علما فوراً رضا داده و گفتند این بهترین راه حل است و کسی را از مشروطه‌طلبان متجدد مجلس جرات مقاومت با علما در این باب نبود. لکن یک مرتبه مشهدی باقر مرحوم فریاد سختی کشید و به این مضمون حرف زده و گفت: آقایان قربان جد شما بروم ما اصناف و یخه چرکین‌ها و مردم عوام این اصطلاحات غلیظ عربی را نمی‌فهمیم، ما چیزی را که به زحمت و خون و دل و این همه مجاهدت گرفته‌ایم، اسمش مشروطه است و با این لفظ‌پردازی مشروطه خودمان را از دست نمی‌دهیم. وکلای اصناف هم با او همراهی کردند، علما که ملاحظه کلی از اصناف و عوام داشتند و نمی‌توانستند آنها را که هسته امت و

- اصحاب بودند برنجانند، موافقت کردند و لفظ مشروطه را در واقع روح و معنی آن نیز مستقر شد.» همان جا، ص ۳۹۳ و ۳۹۴.
۴۱. آدمیت، فریدون، *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۳۹۶.
۴۲. میرزا صالح سال‌ها پس از این خطای آدمیت، به او تاسی می‌جوید و آن حرف‌ها را تکرار می‌کند.
۴۳. *خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضل‌علی آقا تبریزی*، مقدمه به قلم غلامحسین میرزا صالح، ص ۷.
۴۴. همان جا، ص ۶.
۴۵. مستشارالدوله، صادق، *یادداشت‌های تاریخی و اسناد سیاسی*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۱، ص ۲۶.
۴۶. همان جا، ص ۴.
۴۷. منبع ۴۳، همان جا، ص ۵.
۴۸. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه*، جلد اول، ص ۱۷۱.
۴۹. شیخ میر سلیم به روایت روزنامه *انجمن تبریز* و اسناد آن روزگار، و نیز بنا بر مفاد *تاریخ مشروطه* کسروی، از جمله طلاب ساده دل و پاکدل و دگراندیشی به شمار می‌رفت که در نجف درس خوانده و در تبریز پیش‌نماز مسجد بود. در زمان مشروطه دل در گرو مردم و دفاع از حقوق آنان داد، از این رو محبوبیت بسیاری به دست آورد. به یکی از سخنگویان سه‌گانه انجمن تبریز معروف شد. او با زبانی ساده و عامه‌فهم و با ضرب‌المثل‌ها و قصه‌های شیرین مردم را با مشروطه‌ای که می‌شناخت، آشنا کرد. او را از جمله نمایندگان و سران فعال و مؤثر انجمن ملی تبریز خوانده‌اند. غالب اسناد تاریخی به پاکی و فسادناپذیری و مهر او به مردم تأکید کرده‌اند. *تاریخ مشروطه* کسروی سرشار از ستایش و یاد نیک اوست. کسروی می‌گوید، این مرد در آن چند سال مشروطه نه کسی را آزرده، نه پول و رشوه‌ای گرفت، زندگی ساده خود را رها نکرد و جز به نیکی و خیر مردم نکوشید. پاک زیست و در سر غیرت به دار رفت. در زمان هجوم قشون متجاوز روس به تبریز به جرم فعالیت‌های پیشین مشروطه‌طلبی به دار آویخته شد. او از جمله وطن‌خواهانی بود که در کنار یاران محفل علیهم و گردهمایی‌های اسلامی پیش از مشروطه و در لوای روضه‌خوانی، امر سیاسی پیش می‌برد و رواج امتعه داخلی را تبلیغ و ورود و مصرف کالاهای خارجی را نکوهش می‌کرد. در تحصن کنسولگری و بست‌نشینی مشروطه‌خواهان تبریز از سران مؤثر بود. درگیری میرزا حسن مجتهد تبریز با شیخ سلیم که سرانجام به اخراج مجتهد از تبریز توسط مجاهدین انجامید در آثار تاریخی آمده است. در انتخابات وکلای اصناف با ۳۱۴ رأی نفر سوم شد، اما هم مردم تبریز که به او دل‌بسته بودند مانع رفتنش به تهران شدند و وجود او را در انجمن تبریز مؤثرتر دانستند، و هم خود او چندان تمایلی برای رفتن به تهران نداشت. از شیخ سلیم نه بازمانده‌ای باقی است و نه آثار مکتوبی از او در دست است و به دلیل مرگ مظلومانه و دردناکش توسط سربازان روسیه تزاری در سال ۱۳۳۰ قمری، عمری دراز نیافت تا چون دیگران بتوان جزئیات دقیق‌تری از زندگانی‌اش به دست داد. تنها شرحی مختصر بر زندگی و اقداماتش به قلم خود او در روزنامه *شمس استانبول*، شماره ۴۴، مورخ ۲۰ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ قمری، در زمان استبداد صغیر منتشر شده است. در آن شرح از مخالفت شیخ فضل‌الله نوری، دشمنی عین‌الدوله و محمدعلی میرزا با خود یاد کرده است. کسروی در صفحات ۲۳۸ تا ۲۴۸ جلد اول *تاریخ مشروطه* درگیری میان افرادی که آنها را «بدخواهان مشروطه» می‌خواند با شیخ سلیم و مجاهدین شرح می‌دهد. این رویداد منجر به اخراج مجتهد بانفوذ، میرزا حسن، از تبریز شد. شیخ سلیم به اصرار مردم از نمایندگی صرف نظر نمود و در تبریز ماند و منشأ اقدامات بسیار بعدی در مشروطه گردید.
۵۰. تقی‌زاده، سید حسن، *تاریخ انقلاب ایران*، جلد اول، *مقالات تقی‌زاده*، ص ۳۳۹.
۵۱. *تاریخ مشروطه*، ص ۲۳۶.
۵۲. این که اینان همه تلاش و تمرکز خود را گذارده‌اند تا هر بهانه و شاهدهی را برای تخطئه کارنامه تقی‌زاده برجسته کنند، تنها نشانه ضدیت شخصی آنهاست و گرنه چرا کل انتخابات در مجلس اول را به بحث نگذارده‌اند.

جز خانم منصوره اتحادیه در کتاب *مجلس و انتخابات* تا کنون کمتر سنجش دانشورانه‌ای از انتخابات مجلس اول عرضه شده است.

۵۳. تقی‌زاده، سید حسن، *تاریخ انقلاب ایران*، جلد اول، *مقالات تقی‌زاده*، ص ۳۴۴.

۵۴. خاطره بد قرضه‌های پیاپی دوران ناصری و مظفرالدین شاه و اتابک امین‌السلطان در ذهن ایرانیان موجب شد که پس از طرح درخواست قرضه دولت، نمایندگان با اکثریت آرا با آن مخالفت کنند. همزمان با این بحث‌ها در مجلس، ولیعهد، محمدعلی میرزا، برای تصدی مقام سلطنت عازم تهران بود. شاه جدید برای هزینه سفر خود به قرضه از بانک استقراضی روس متوسل شد. از آنجا که به موجب اصل بیست و پنجم قانون اساسی، هر نوع استقراض دولتی از داخله و خارجه باید با اطلاع مجلس باشد، دولت وقت درخواستی برای ۲۰ کرور تومان قرض از بانک‌های شاهنشاهی، انگلیسی، و استقراضی روس را به مجلس آورد.

در متن این لایحه شروط دولت‌های روس و انگلیس برای اعطای وام به ایران ذکر شده بود: اول این‌که دولت ایران محل مصرف این پول را با اطلاع آن دولت‌ها تعیین کند و مهم‌تر از آن گرو و ضامن پول، واگذاری گمرکات شمال به روس و پست‌خانه و تلگراف‌خانه به دولت انگلیس تعیین شد. با مقابله و اعتراض شدید و کلا این لایحه رد شد. معین‌التجار بوشهری نماینده تجار تهران در مخالفت با طرح، خواستار حسابرسی سه ساله درآمد و مخارج دولت شد و اظهار داشت که در صورت نیاز به قرضه نباید از دولت‌های روس و انگلیس با این شرایط و قیود سنگین اخذ شود، بلکه باید راه دیگری بیابیم. راهی «ملتی»، یعنی تشکیل بانکی به اسم ملت که بتواند بودجه‌ی مورد نیاز دولت را تأمین کند. اخذ وام‌های متعدد و تعهدآور سنگین از خارج، پیامدهای اقتصادی و سیاسی بسیار در دهه‌های پیش از مشروطه داشت و تجار بزرگ ایران عوارض بنیان‌کن آن را در بنیان‌های اقتصادی و فلاکت روزافزون صنعت و حرفه‌های داخلی ملاحظه کرده بودند. برای اطلاع دقیق‌تر از جزئیات این لایحه و چگونگی مقابله مجلس با آن، به تحقیق سودمند مظفر شاهدهی در کتاب *تاریخ بانک استقراضی روس در ایران*، چاپ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، چاپ اول، صص ۵۴۱ تا ۵۵۹ مراجعه شود.

۵۵. تقی‌زاده تصویر آن روزهای مجلس را چنین ترسیم می‌کند:

«مجلس ملی در ۱۷ شعبان در عمارت طاق‌نما در دربار افتتاح شد و پس از چند روز به بهارستان منتقل شد. مجلس تا مدتی عبارت از وکلای شهر تهران بود که قریب شصت نفر بودند. . . تا قریب دو ماه مجلس ملی رونقی نداشت و مذاکراتش طبع و نشر نمی‌شد. عده‌ی کمی از تماشاچیان در مجلس حاضر می‌شدند و دخول در مجلس آزاد بود. . . ماه رمضان و شوال به مذاکرات در خصوص قرض ۴۰۰ هزار لیره انگلیسی از دولتین روس و انگلیس که دولت به توسط ناصرالملک میرزا ابوالقاسم خان وزیر مالیه و مهدی قلی‌خان مخبرالسلطنه به مجلس پیشنهاد کرد و پس از مذاکرات زیاد رد شد. ترتیب قانون اساسی که به اسم نظام-نامه‌ی اساسی مجلس خوانده می‌شد و مشتمل بر ۵۱ ماده بود و مباحثه در اصلاحیه که میان مجلس و شاه در بعضی مواد آن پیدا شد و اقدامات ابتدایی برای تأسیس بانک ملی که ناشی از رد قرض دولت از روس و انگلیس شد و مردم به هیجان آمده و داوطلب شدند که خود بانکی ایجاد کنند و صحبت‌های متفرقه و بی‌نظم ایمن و بدون دستور (تهیه مطالب پیش از وقت) مانند عمل نان تهران، مذاکرات سخت بر ضد اعمال خیر صحیح آن از اجزای دولت گذشت و روز به روز مجلس بر ضد دولت تندتر و پرشورتر می‌شد. با وجود این دولتیان و دستگاه سلطنت و ارکان دولت اعتنائی به مجلس نداشته و حتی مجلس را به معنی پارلمان نمی‌گرفتند بلکه مانند یک عدالتخانه و یک مجمع بازی حساب می‌کردند، وزرا در مجلس حاضر نمی‌شدند، خود را مسئول مجلس نمی‌دانستند و در مطالب لازمه مجلس عریضه می‌نوشتند و بعد از مدتی جواب می‌گرفت، لفظ مشروطیت هم معمول نبود. در ماه شوال مجلس کم‌کم رونقی گرفت.»

۵۶. روزنامه مجلس، سال اول، دوشنبه غره ذیقعد ۱۳۲۴ ق (۱۷ دسامبر ۱۹۰۶)، ص ۲.

۵۷. صورت مذاکرات مجلس اول، صص ۲۸ و ۲۹، همچنین روزنامه مجلس، جلد اول، صص ۶۷ و ۶۸.

۵۸. متن کامل این سخنرانی را که حاکی از نگرش تقی‌زاده‌ی جوان نسبت به نظام پارلمانی و معضلات آن روز است، می‌توان در روزنامه مجلس، شماره ۱۶، سال اول، هفتم ذیقعد ۱۳۲۴ق، ۲۳ دسامبر ۱۹۰۶، و یا در کتاب *مجلس اول و نهادهای مشروطیت*، نوشته علی‌اصغر‌حقدار، تهران، نشر مهرنامک، ۱۳۸۳، صص ۸۶ تا ۹۲ یافت.

۵۹. ادامه بی‌نظمی‌های مجلس و نواقص نحوه اداره امور مجلس به مطبوعات اروپا رسیده بود و در آن نشریات با تمسخر و تحقیر از عدم رعایت ابتدائی‌ترین اصول اداره جلسات و حتی نحوه نشست و وکلا روی زمین هم یاد می‌شد. قریب یک سالی پس از این سخنرانی تقی‌زاده و تذکرات پیاپی او نامه‌ای به امضای عبدالغفار تبریزی نایب اول سفارت ایران در لندن در دست داریم که در ۹ شعبان ۱۳۲۵ق به تقی‌زاده نوشته و در آن به این مسئله اشاره کرده و از جمله می‌نویسد:

«روزنامه تایمس لندن که اول روزنامه انگلستان و در هر نقطه عالم دایر و سایر است، دو سه ماهی است که توجه مخصوص به پارلمان ایران و اوضاع ایران انداخته و به خصوص بعد از قرارداد روس و انگلیس، [منظور قرارداد ۱۹۰۷]، از قرار معلوم علاوه بر اخبار روزانه «رایتر» [نویسنده] چند خبرنگار در سفارت انگلیس طهران و بانک تلگرافخانه برای خود معین کرده که مقاله‌ها راجع به ترتیبات مجلس ملی و گفت‌وگوها و اقدامات مجلس با شرح و بسط تمام و آب و رنگ مالاکلام می‌نویسند. مفاد «و عین السخط تبدی المساویا» هر قصوری که برای مجلس موجود و یا متصور است به قلم می‌آرند. محض نمونه اینک ترجمه مختصر مقاله یکی از خبرنگارهای تایمس را که ۲۴ ماه اوت نوشته تقدیم می‌دارم.» تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل «.. چنان که در پارلمان‌های ملل متمدنه رسم است اگر سؤالات راجع به ادارات را و همچنین مطالب و مسائلی را که محل گفت‌وگو خواهد شد یک روز قبل چاپ و به ادارات فرستاده می‌شود و همچنین به اعضای مجلس می‌رسانند تا ادارات جواب‌های کافی لازم حاضر و اعضاء هر یک مطالب را قبل از وقت به نظر دقت و تأمل آورده و کسب اطلاعات در آن باب کرده و روز بعد لب عقاید خود را بی‌حشو و زاید اظهار می‌کردند، هم وقت مجلس تلف نمی‌شد و هم بعضی بیانات بی‌سر و بن به میان نمی‌آمد. و تا وقتی هم در مسئله‌ای به تصمیم نمی‌آمدند، مطلب دیگر را مطرح نمی‌کردند، تمام اشکالات و معطلی‌ها رفع می‌شد. حضرت عالی در منظور داشتن این مطالب همه وقت به مجلس اخطار می‌فرمائید. اما از قرار معلوم بذل همت و ایستادگی مخصوص در این باب لازم است.»

متن کامل این نامه که مسائل دیگری هم در آن مطرح شده در نامه‌های مشروطیت و مهاجرت - سال‌های ۱۳۲۵ق به بعد، از رجال سیاسی و بزرگان محلی به سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۸۶، صص ۲۹ تا ۳۲ آمده است. (عکس این سند در صص ۵۰۶ تا ۵۱۱/اوراق تازه‌یاب مشروطیت چاپ شده است). روزنامه تایمز و چند نشریه دیگر، که بعضاً در فصل بعدی به آنها پرداخته‌ایم، در ایران خبرنگار داشتند و مقالات بسیاری پیرامون پارلمان ایران منتشر می‌کردند. در واقع، نوشته‌های تبلیغ‌گونه‌ی متعددی با این محتوا که ایرانیان قوم متمدنی نیستند و نمی‌دانند پارلمان چیست و شایسته و بایسته نظام پارلمانی هم نیستند حتی نشست بر صندلی را هم نمی‌دانند، در جریان زمانه منتشر می‌شد. تقی‌زاده در دوران استبداد صغیر با این تبلیغات و پیشینه‌ی مسموم فضای سیاسی اروپا رو به رو بود و تلاش بسیار کرد تا آن را به سود نهضت مشروطه تغییر دهد.

۶۰. مناکرات مجلس، دوم ذیحجه ۱۳۲۵ق، همچنین به گزارش روزنامه مجلس، شماره ۱۹، سال دوم، سوم ذیحجه ۱۳۲۵ق (۷ ژانویه ۱۹۰۸).

۶۱. مناکرات مجلس، ۹ جمادی‌الثانی، نیز روزنامه مجلس، شماره ۱۴۲، سال اول، مورخ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق، ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۷.

۶۲. مناکرات مجلس، ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق، نیز روزنامه مجلس، شماره ۱۴۷، سال اول، مورخ ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵، اول اوت ۱۹۰۷.

۶۳. مقالات تقی‌زاده، جلد پنجم، ص ۹۰. به نظر می‌رسد مدرسان مدرسه علوم سیاسی به ویژه میرزا محمدخان صدیق حضرت مدرس حقوق اساسی آن مدرسه که هم از حقوق جدید مطلع بود و هم دینمداری مومن و فقه‌دان بود، در این امر هم دست بالا داشته‌اند.

۶۴. گزارش ایران، ۱۳۶۳، ص ۱۷۶.

۶۵. واقعات اتفاقیه در روزگار، جلد اول، ص ۱۲۰.

۶۶. روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۳۱، مورخ ۶ ذیحجه ۱۳۲۴ قمری، نیز متن مذاکرات دارالشورای ملی.

۶۷. واقعات اتفاقیه در روزگار، جلد اول، ص ۱۲۰.

۶۸. صورت مذاکرات مجلس اول، ص ۲۰، روزنامه مجلس، ۲۳ شوال ۱۳۲۴ قمری (۱۰ دسامبر ۱۹۰۶). از این پس هر جا از مذاکرات مجلس در این کتاب سخن به میان آید، منظور همین سند است. اگر غرض روزنامه‌ی مجلس باشد، شماره و تاریخ آن ذکر خواهد شد.

۶۹. همایون کانونیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۱۵، از قول جمال‌زاده می‌نویسد: تقی‌زاده آن‌قدر در مرگ قریب‌الوقوع شاه و در نتیجه به تخت نشستن محمدعلی میرزا قبل از تصویب پیش‌نویس قانون اساسی نگران بود، که از پزشک مخصوص شاه تقاضا کرده بود او را تا وقتی که سند مزبور برای توشیح وی آماده می‌شود، زنده نگاه دارد.

۷۰. اصول ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۰ و ۴۲ قانون اساسی حد و حدود و مناسبات و مسئولیت وزرا را تعیین می‌کرد. در حالی که برخی نمایندگان چون تقی‌زاده اصرار بر پاسخگویی و مسئولیت دولت در مقابل وکلای ملت داشتند، در این مواد هیچ تعریف مشخص و شفافی موجود نبود.

۷۱. صورت مذاکرات مجلس اول، صص ۶۹ و ۷۰، نیز روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۳۶، مورخ هفدهم ذیحجه ۱۳۲۴ (۳۰ ژانویه ۱۹۰۷).

۷۲. مذاکرات مجلس، نیز روزنامه مجلس، شماره ۱۳۱ (سال اول)، ۲۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ (۸ ژوئیه ۱۹۰۷)، ص ۳.

۷۳. روزنامه مجلس، سال دوم، شماره ۶۲، مورخ ۲۸ محرم ۱۳۲۶ ق (۲ مارس ۱۹۰۸ م).

۷۴. تقی‌زاده در همان نامه‌ای که به محمدعلی‌خان تربیت در تبریز فرستاده بود، و منجر به اعتراض گسترده انجمن تبریز و ارسال خواسته‌های هفت‌گانه شد، در رابطه‌ی مجلس با وزراء نوشته بود: نه وزراء به مجلس می‌آیند و نه به سؤال و جواب و کلا جواب می‌دهند. به روایت خود تقی‌زاده، کاغذ او که به تبریز رسید، اواسط ماه ذیحجه در تبریز آتش سوزانی مشتعل شد، مخصوصاً آنها که با محمدعلی شاه ضدیت داشتند. بازار و دکان‌ها بسته شد و علیه خودسری دربار و دولتیان اعتراضات گسترده به راه افتاد (مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۴۷).

۷۵. صورت مذاکرات مجلس، روز ۱۶ ذیحجه، نیز روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۳۷، مورخ هجدهم ذیحجه ۱۳۲۴ ق (دوم فوریه ۱۹۰۷).

۷۶. مذاکرات مجلس، ۱۹ ذیحجه، مجلس، سال اول، شماره ۳۸، مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۴ ق (۴ فوریه ۱۹۰۷).

۷۷. صورت مذاکرات مجلس اول، ۱۹ ذیحجه ۱۳۲۴ ق، نیز روزنامه مجلس، شماره ۳۸، سال اول، مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۴ ق (۴ فوریه ۱۹۰۷)، ص ۲.

۷۸. تا مدت‌ها مطابق صورت جلسات مذاکرات مجلس، رابطه‌ی تقی‌زاده با سعدالدوله مطلوب به نظر می‌رسید. مثلاً، در جلسه یکشنبه ۱۹ ذیحجه، سعدالدوله پس از اشاره به این که مردم فکر کرده‌اند مجلس محل شکایت و جای تظلم است، و به جای این که به دوایر مربوطه مراجعه کنند، عریضه به مجلس می‌فرستند، به نظر می‌رسد مردم معنا و مفهوم مجلس شورای ملی را نمی‌دانند، از این رو بهتر است در این باره متنی در روزنامه‌ها نوشته شود، افزود: «ما اینجا نویسنده خیلی داریم، آقای تقی‌زاده خوب است، خوب چیز می‌نویسد. باید به مردم فهماند معنی مجلس را که مجلس معنی‌اش اینها نیست که شما فهمیده‌اید.»

۷۹. روزنامه مجلس، شماره ۱۲۴، مورخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ق.

۸۰. روزنامه مجلس، شماره ۳۳، مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۵ ق.

۸۱. روزنامه مجلس، شماره ۶۳ (سال اول)، مورخ ۱۷ صفر ۱۳۲۵ ق.
۸۲. ابراهیم صفائی در شرح حال سعدالدوله از سلسله گزارش‌های رهبران مشروطه، جلد دوم، ص ۳۶۲ مدعی است: سعدالدوله در تدوین قانون اساسی شرکت کرد و حتی قانون اساسی بلژیک را برای استفاده هیئت تدوین ترجمه کرد و بعضی مواد آن را که مغایر با دیانت اسلام بود، تغییر داد، ولی ترجمه او پذیرفته نشد.
۸۳. صفائی، ابراهیم، رهبران مشروطه، جلد دوم، صص ۳۴۹-۳۷۱.
۸۴. آفاری، ژانت، انقلاب مشروطه ایران، ص ۹۶.
۸۵. سخنان تقی‌زاده در جلسه ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ق مجلس.
۸۶. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸.
۸۷. مذاکرات مجلس، ۱۹ ذیحجه، همچنین روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۳۸، ص ۲.
۸۸. مثلاً، در جلسه‌ی یکشنبه، ۷ ذیقعد ۱۳۲۴ ق، که معضل گوشت و نان تهران، که در واقع از جمله مسئولیت‌های بلدیہ [شهرداری] شناخته می‌شد، این امر به میان آمد. تقی‌زاده به صراحت عنوان کرد: این امور ربطی به مجلس ندارد و باید به مسئول مربوطه واگذار و پاسخ خواسته شود: «وظیفه این مجلس رسیدگی در امورات کلیه است نه جزئیه. وکلای ولایات برای رسیدگی امورات جزئیه اینجا نیامدند. این مجلس مراقب وزارت و این امور در تحت اداره‌ی وزیر داخله است. باید حکومت بلدیہ از هر طبقه و صنفی مجلس بلدیہ داشته باشد و این امور را از آن جا باید خواست نه از مجلس.»
۸۹. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۴۹.
۹۰. رسایل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، کویر، ۱۳۷۴، ص ۴۵۸.
۹۱. میرموسوی، سیدعلی، اسلام، سنت، دولت مدرن، نوسازی دولت و تحول در اندیشه سیاسی معاصر شیعه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۲۰. با وجود تفاوت نگره خویش با برخی داده‌های این منبع، فصل پنجم این کتاب شرحی خواندنی و قابل تأمل در توصیف بنیادهای نظری و مفهومی سلطنت قدیم و سنجش نظریه‌های سنتی شیعه در ارزیابی قدرت است که در واقع و عمل جز بازتولید حاکمیت سلطنت مستبد پیشین نبود. آثاری از این دست واز سوی اهل دین، می‌تواند پرتو جدیدی بر ایجاد سلسله بحث‌ها و پژوهش‌هایی افکند که با نقد جویا و پویای سنت، ظرفیت و امکانات، و خلاصه دار و ندار آن، مفاهیم جدید را در اندیشه سیاسی ما به بحث روشننگری بکشاند. تفسیرهای نو متناسب با الزامات عصر در جهت سست کردن موانع امتناع فکری و جزمیات، می‌تواند امکانات جدیدی را در عرصه اندیشه سیاسی و پرهیز از ایدئولوژی‌زدگی بگشاید.
۹۲. شریف کاشانی، جلد اول، ص ۱۲۵.
۹۳. خاطرات و خطرات، ص ۱۴۷.
۹۴. تقی‌زاده در خاطرات می‌نویسد: شاه می‌گفت من مشروعه را قبول دارم نه مشروطه. آخوندها هم گفتند بلی این درست است، آن‌گاه «ما مدعی شدیم». سیدعبدالله بهبهانی و همراهانش هم می‌گفتند، مشروعه درست است. مستشارالدوله وکیل متنفذ دیگر آذربایجان در مجلس که همیشه هم همراه و هم‌صدا با تقی‌زاده نبود، پس از شرحی بر آنچه پیرامون مشروطگی «لفظاً و معنا» در گرفته بود، می‌نویسد: «اگر عرض کنم که سلطنت مشروطه را ما سه نفر [مستشارالدوله، حاج میرزا قافرش و تقی‌زاده نمایندگان آذربایجان] گرفته‌ایم، بی‌مبالغه است، دو روز دیگر تمامی مساعی ما دو سه نفر مصروف شد بر اینکه نگذاریم بر حسب تکلیف و خواهش دولت کلمه مشروعه در اذهان اهل مجلس پایه و مایه بیفکند. دولتیان این عنوان را مثل طعمه جلو آقایان می‌اندازند که رخنه بر اساس عمل وارد نمایند. بحمدالله این کوی سعادت از میدان برده شد. از ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴ ق دولت ایران مشروطه است.» (نخستین نامه مستشارالدوله به ثقه‌الاسلام تبریزی در ذیحجه ۱۳۲۴ ق به نقل از زندگی‌نامه ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۳، ص ۱۲۵).
۹۵. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۲۷۴.
۹۶. مخبرالسلطنه (هدایت، خاطرات و خطرات، کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۶۳، ص ۱۴۷).
۹۷. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه، جلد اول، ص ۲۱۹.

۹۸. تقی‌زاده در ۲۸ ذیحجه، زمان معرفی اعضای کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی در جلسه حضور نداشت و او را غیاباً به این وظیفه انتخاب کردند. با این‌که بسیاری تاریخ‌نگاران مخالف با وارونه کردن رویدادها، از بی‌اهمیت بودن نقش و اثر تقی‌زاده سخن رانده‌اند، هر جا که به انتخاب و معرفی بر سر مهم‌ترین گره‌های مشروطه می‌رسیم حتی مخالفین او نتوانسته‌اند حضور او را نادیده انگارند. کمالینکه غیاباً در تبریز به وکالت مجلس‌های اول و دوم برگزیده شد. در سرتاسر حیات ۲۰ ماهه مجلس اول و حضور ۸ ماهه در مجلس دوم، وبعد در تبریز و در زمان استبداد صغیر، در هیئت مدیره موقت پس از فتح تهران، به‌عنوان نماینده‌ی شاخص و مهم‌ترین شخصیت روشنفکر عصر مشروطه به گونه‌ای مدام و برجسته حضور نام و آرای او محسوس است.

۹۹. آدمیت می‌نویسد: روایت منظم معتبری از اعضای کمیسیون متمم به دست ما نرسیده است. (ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۴۰۹) به نظر می‌رسد آن‌گونه که خود ایشان تصریح کرده تنها نوشته‌ای، که آن را هم مغشوش می‌خواند، در دسترس داشته مقاله‌ی *قانون اساسی ایران و متمم آن چگونه تدوین شد*، به قلم عبدالحسین نوایی (مجله یادگار، شماره پنجم، سال چهارم، بهمن ۱۳۲۶ش، صص ۵۳۴-۵۴۷) بوده است. این نوشته بر اساس سخنان و مصاحبه تقی‌زاده با نوایی تنظیم شده است، شاید هم به همین دلیل آن متن را مغشوش می‌شناساند. گرچه بر اساس بحث‌های مطرح شده، در جلسات علنی مجلس، به درستی می‌نویسد: «ماهیت مسائل مورد اختلاف و زمینه کشمکش‌ها مظاهر برخورد سیاست عقلی و شریعت بودند، برخوردی که بر روند تدوین اصول متمم قانون اساسی تاثیر نهاد» (همان جا ص ۴۱۰) اما هیچ اشاره‌ای به نامه‌های مهم و معتبر به جا مانده از مستشارالدوله به ثقه‌الاسلام و نیز نامه‌های میرزا قافرشی دیگر نماینده تبریز نمی‌کند که همزمان با کشمکش تدوین متمم نوشته شده‌اند. دو فرضیه‌ی ممکن، در دسترس نبودن کتاب و یا غیرمعتبر دانستن نامه‌ها، نیز نمی‌تواند توجیه‌گر این بی‌اعتنایی آدمیت باشد. او از کتاب *زندگی‌نامه ثقه‌الاسلام*، به قلم نصرت‌الله فتحی در کتابش بهره می‌گیرد، اما صرفاً برای وارد کردن ایرادهای ملانقطی و ضدیت با تقی‌زاده و مستشارالدوله. در ص ۱۷۲ کتابش با جابه‌جایی آگاهانه و عامدانه متأثر از شرایط زمانی، تلاش و کلای آذربایجان در تحمیل مشروطگی نظام به دربار و دولت را که خواهان جابه‌جایی آن با لفظ مشروعه بودند، بی‌قدر و ارج نشان می‌دهد. مورد دوم که آدمیت از نامه‌ها به شیوه‌ی خاص خود بهره می‌گیرد، باز هم در ارتباط با اختلاف نظر میان فرشی و ثقه‌الاسلام بر سر مسلک تقی‌زاده است. ثقه‌الاسلام مدعی آنارشیزست بودن تقی‌زاده است، دلیلش هم عملکرد یکی از خویشان تقی‌زاده در تبریز می‌داند؛ اما میرزا قافرشی که خود در کنار تقی‌زاده در تهران و همراه او در پیشبرد خواسته‌های رادیکال در کشمکش متمم است، می‌نویسد: تقی‌زاده آنارشیزست نیست، بنابراین آدمیت آنجا که می‌خواست تصویرسازی بر منبای پیش‌انگاره‌های ضد تقی‌زاده مطلوب می‌نماید، از متن نامه‌ها استفاده می‌کند تا آنچه را که می‌پسندد به خواننده خود القا کند، و آنجا که بر تصویری که او از تقی‌زاده در مشروطه ترسیم کرده خدشه وارد می‌آورد، کل نامه‌های دیگر همین منبع را نادیده می‌انگارد. با هوشمندی و دقت نظری که در آدمیت سراغ داریم، بی‌تردید این رویکرد آدمیت عامدانه و آگاهانه برای بی‌خبر گذاشتن خواننده است. او اگر اعتباری برای این نامه‌ها قائل نبود، هر جا مطلوب دانسته از آنها بهره نمی‌گرفت.

۱۰۰. همان جا، ص ۳۵۱.

۱۰۱. *زندگی‌نامه ثقه‌الاسلام تبریزی...*، ص ۲۱۷.

۱۰۲. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۳۹۲.

۱۰۳. *خاطرات و خطرات*، ص ۱۴۷.

۱۰۴. همان جا، ص ۱۵۰.

۱۰۵. آدمیت، *فریدون، فکر آزادی...*، ص ۲۴۱.

۱۰۶. یکی از معدود مواردی که در تاریخ ثبت است و تقی‌زاده اسلحه به دست گرفته، زمان رویداد میدان توپخانه است که عمال دربار به رهبری صنیع حضرت و مقتدر نظام، که همزمان با محاکمه متهمین فروش دختران قوچان به مجازات محکوم شدند، مسلحانه به ساختمان مجلس و نمایندگان حمله بردند. مستشارالدوله خود در یادداشتی تحت عنوان *واقعه میدان توپخانه*، شرح آن را به دست داده است. (یادداشت‌های تاریخی، جلد اول، صص ۳۹-۵۰) او در گزارش خود از جمله می‌نویسد:

«تقی‌زاده، من، حاج میرزا ابراهیم مرحوم و میرزا آقا دانستیم توطئه بزرگی بر علیه مجلس و وکلا تهیه شده است. بدون تأمل به فکر دفاع افتادیم. اسلحه‌های که بدو حاضر داشتیم عبارت بود از چهار رولور که ما چهار نفر داشتیم، و یک قبضه تفنگ پنج تیر آلمانی که علی بیک از منزل من آورده بود... خودمان با خود قرار دادیم اگر کار سخت شد با چهار قبضه رولوری که چهار نفر داشتیم به دفاع بپردازیم... هر دو دسته مشدی اوباش مقتدر نظام از یکسو و اوباش عودلاجان و چاله میدان در سوی دیگر که ششصد هفتصد نفر می‌شدند با صداهای ناهنجار رو به مجلس هجوم آوردند. درهای مجلس را حسین آقا به موقع بست و مشدی‌ها با قمه‌های عربیان جلو مجلس بنای هیاهو و شلیک و عربده گذاشتند. از طرف اشخاص معدودی که در گوشه و کنار بهارستان حاضر بودند مثل تیمورتاش [جوان مجاهد مدافع مشروطه آن زمان] و حسن‌السلطنه چند تیر رولور خالی شد و مخصوصاً چند تیر تفنگ که از گلدسته [مسجد سپهسالار] شلیک شد بسیار مؤثر افتاد. ولی از داخل مجلس هیچ تیری انداخته نشد. زیرا نمی‌توانستیم مختصر فشنگی که داشتیم به هدر تلف نمائیم و قوه دفاعیه خود را به وقتی نگه داشته بودیم که مهاجمین به داخل مجلس وارد شوند. ولی جرئت کار را نیافتند و با هیاهو و عربده مجلس را ترک کرده و رو به میدان توپخانه رفتند. معلوم شد در آنجا تدارکات مفصل است...» (همان جا ص ۴۱ و ۴۲).

۱۰۷. در تأیید سخنان تقی‌زاده در فصاحت، غنا، و دقت نظر کلام و قلم مستشارالدوله، می‌توان به مجموعه نامه‌ها و نوشته‌های خود او مراجعه کرد. چند جلد آثار او به کوشش استاد ایرج افشار منتشر شده است. نامه‌های پرمغز و جاندار او در کتاب نصرت‌الله فتحی تحت عنوان *زندگی‌نامه تفه/الاسلام تبریزی...*، که در این کتاب بهره‌ی فراوان از آنها برده‌ام، سند زنده‌ی توانایی او در این زمینه است.

۱۰۸. تقی‌زاده، سیدحسن، مرحوم مستشارالدوله، یغما، سال پنجم، شماره دهم، دی ماه ۱۳۳۱ ش، صص ۴۵۲-۴۵۳.

۱۰۹. آدمیت در شرح کارنامه مجلس اول، با بی‌اعتنایی حیرت‌آوری از کنار نقش مؤثر میرزا صادق مستشارالدوله گذر می‌کند و جز یکی دو مورد کوتاه، او را ارج نمی‌نهد و از سخنان و عملکرد او در مذاکرات و کمیسیون‌های مجلس بی‌اشاره در خوری می‌گذرد. غالب مواردی هم که به او توجه دارد، در نقد و نکوهش اوست و یا قصد بهره‌برداری در ضدیت با مخالفین دارد. مثلاً، در شرح پیشینه لفظ مشروطه و فهم از سلطنت مشروطه، تحت تأثیر شرایط زمانی و بی‌ارتباط مستقیم با بحث، در حاشیه ص ۱۷۳ کتاب *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، پس از اشاره به سخن مستشارالدوله که خود، میرزا ابراهیم آقا، و تقی‌زاده را سه تنی می‌خواند که تأیید «سلطنت مشروطه» را از محمدعلی شاه گرفتند، می‌نویسد: «این ادعای مستشارالدوله لاف و گزاف بی‌معنی است. هیچ‌کدام از ایشان در حرکت مشروطه‌خواهی و اعلام مشروطیت و تأسیس مجلس ملی و تنظیم قانون اساسی ذیقعه‌ی ۱۳۲۴ مشارکت و دخالتی نداشته‌اند». به نظر می‌رسد آدمیت مثل همیشه وقتی نام تقی‌زاده را به نیکی می‌شنود، تمرکز و انصاف پژوهشی خود را از دست می‌دهد. مستشارالدوله هیچ‌کجا، از جمله در همین نامه‌ی مورد اشاره آدمیت، سخن از «حرکت و اعلام مشروطیت و تأسیس مجلس ملی و تنظیم قانون اساسی ذیقعه‌ی ۱۳۲۴» ندارد. اشاره‌ی آدمیت بی‌ارتباط با موضوع است. گرچه با هشجاری‌ای که در آدمیت سراغ داریم، پذیرفتنی نیست که او متن نامه را درست نخوانده باشد، و اشاره‌اش هم ناشی از بدخوانی و بدفهمی باشد. چنان که برخی مورخان در توجیه شیوه‌ی متعارف تاریخ‌نگاری او به پرده پوشی پرداخته‌اند. او آگاهانه و عامدانه رویداد مقابله برای تحمیل و پذیرش مشروطگی نظام به محمدعلی شاه را تحت تأثیر شرایط زمانی به کسب مشروطیت زمانه مظفرالدین شاه ربط می‌دهد تا با مغلظه ادعای مستشارالدوله را گزاف و لاف وانمود کند. بی‌تردید، هر کس از رویدادهای مشروطه مطلع باشد، می‌داند که به رغم کسب مشروطیت و توشیح مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه خودکامه پس از روی کار آمدن از امضا و تأیید مشروطگی نظام خودداری ورزید. دربار و هیئت دولت نه تنها مشروطه را قبول نداشت، بلکه به‌صراحت به وکلای آذربایجان و در جلسه علنی مجلس گفتند: شاه مشروطه نداده و صرفاً مجلس مشورتی اعطا کرده است. روی سخن و اشاره مستشارالدوله به روشنی با این رویداد است نه کسب مشروطه و قانون اساسی زمان مظفرالدین شاه. عصبیت و «بدخوانی و بدفهمی»

آغشته به غرض آدمیت، زمانی که نوشته مخالفان پدر خود را می‌خواند، حیرت‌آور است. برای روشن شدن ماجرا و از آنجا که نامه‌ی یاد شده قابل دسترس عموم نیست، اشاره‌هایی ضروری است. مستشارالدوله در نامه به ثقه‌الاسلام در گیرودار تدوین متمم و تلاش شاه و دولت برای جایگزینی لفظ مشروطه با مشروطه، می‌نویسد: پس از ورود وکلای آذربایجان به تهران از سوی صدراعظم، مشیرالدوله، احضار شدند. دو سه روزی بود به دلیل نامه‌ای که تقی‌زاده به تبریز فرستاده (کسروی شرح آن را آورده است) و مقاومت دربار و دولت در پذیرش و تأیید مشروطه و مسئولیت وزرا در مقابل مجلس، انجمن تبریز و آزادی‌خواهان به اعتراض گسترده برخاسته و صدای خود را به تهران رسانده بودند. صدراعظم آنها را خواسته بود تا از طریق واسطه نمایندگان مردم را آرام کند. به روایت مستشارالدوله، و تأیید تقی‌زاده که در جای دیگر این کتاب آورده‌ایم، می‌خوانیم که ضمن مذاکرات طولانی، مشیرالدوله در پاسخ به یکی از وکلا به صراحت گفت:

«دولت به شما مشروطه نداده است تنها اجازه تشکیل مجلس و وضع قانون داده است. . . بعد از اعتراض حاج امین‌الضرب، بنده به سرپا ایستاده گفتم: جناب اشرف، ملت ایران از دولت سلطنت مشروطه خواست و گرفت و الآن هم خودش را صاحب مشروطه می‌داند. می‌فرمائید: نظام‌نامه سلطنت مشروطه نیست، بالعکس ما آن نظام‌نامه را مال سلطنت مشروطه دانسته و اختیار کرده‌ایم ولی ناقص است و ما در تکمیل نواقص آن الساعه اصرار داریم و مطالبه می‌نمائیم. اگر دولت تصور می‌کند به جهت نقصان نظام‌نامه به ملت مشروطه نداده است، پس خواسته است ما را فریب بدهد. ما هرگز فریب نخورده و در استحکام مشروطه که با تکمیل نظام‌نامه اساسی ممکن است، سعی لازم را خواهیم کرد. . . سپس خودمان و خصوصاً حاج میرزا آقا و تقی‌زاده، حاج میرزا ابراهیم آقا و بنده از مجلس مزبور به تلگراف‌خانه رفته و از آنجا تا ساعت هفت از شب رفته مشغول مخابره [موضوع به تبریز و دیگر نقاط ایران] و مذاکره بودیم.

اگر عرض کنم که سلطنت مشروطه را ما سه نفر گرفته‌ایم، بی‌مبالغه است. دو روز دیگر تمامی مساعی ما دو سه نفر مصروف شد بر اینکه نگذاریم بر حسب تکلیف و خواهش دولت کلمه مشروطه در اذهان اهل مجلس پایه و مایه بیفکند. دولتیان این عنوان را مثل طعمه‌ای جلو آقایان می‌اندازند که رخنه بر اساس عمل وارد نمایند. بحمدالله این کوی سعادت از میدان برده شد، از ۲۷ ذی‌عقده ۱۳۲۴ [با امضاء و دست‌خط محمدعلی شاه] دولت ایران مشروطه است.» (زندگی‌نامه ثقه‌الاسلام تبریزی. . . صص ۱۲۴ و ۱۲۵)

این نامه در ماه ذیحجه، چند روز پس از ماجرا، از تهران به تبریز فرستاده شد. در تأیید سخنان مستشارالدوله و در رد نظر آدمیت، از مخبرالسلطنه هدایت واسطه دربار و مجلس هم آگاهییم که او خود را مبتکر جایگزینی لفظ مشروطه به جای مشروطه معرفی می‌کند و به دربار و دولت قبولانده که مشروطه به صلاح کشور و ملت نیست (خاطرات و خطرات، ص ۱۴۷). پس از این اقعاع، صدراعظم به صراحت اعلام کرد که ما نظام فعلی را مشروطه نمی‌شناسیم. در حالی که مستشارالدوله در پاسخ می‌گوید، خیر آنچه در فرمان و قانون اساسی آمده مشروطگی نظام است و ملت هم چنین می‌اندیشد. اگر نواقصی هم هست به رفع آن کوشا خواهیم بود. بنابراین، می‌بینیم که برخلاف ادعای آدمیت، مستشارالدوله نمی‌گوید نظام مشروطه نبوده است، بلکه تأکید هم دارد که از همان زمان صدور فرمان چنین می‌شناسد. بلکه این دربار و دولت است که خلاف وانمود می‌کنند. فرمان محمدعلی شاه، ۲۷ ذی‌عقده ۱۳۲۴، مبنی بر پذیرش مشروطگی نظام تأییدی بر سخن مستشارالدوله مبنی بر رسمیت شناختن مشروطه از جانب شاه جدید و دولت وقت است.

۱۱۰. /ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۴۱۲.

۱۱۱. فکر آزادی. . . ص ۲۴۱.

۱۱۲. مجتهد بهبهانی علاوه بر ریا و حیلۀ شرعی مرسوم علما در ریشه‌سازی برخی مفاهیم فرنگی، جنبه‌ی دیگری از فرهنگ سیاسی عصر مشروطه را برملا می‌کرد و آن رویکردی تکرار شده میان فعالان سیاسی و اصلاح‌طلبان ایرانی بود که ادعا می‌کرد:

«پدیده‌های امروزی به همان شکل و معنی دیرین باقی مانده‌اند و به نوعی از تاریخ‌زدایی و زمان‌زدایی دست‌یازیده‌اند. بدین روال، چگونگی پیدایش و گسترش بسیاری از پدیده‌های فرهنگی و سیاسی معاصر که تحت لوای فرهنگ و سنت اصیل ارائه شده‌اند همچنان ناشناخته مانده‌اند» [تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی

ص ۷] به قول توکلی چالش‌های سیاسی دوران مشروطه در عین حال چالشی زبانی برای تعیین مرز معنایی واژگان‌های مهم و کلیدی زمانه چون ملت، دولت، آزادی، مساوات، مشروطیت و مشروعیت هم بود: «لایه‌های متفاوت معنایی به سنگر مبارزات سیاسی تبدیل شده بود. لایه‌های معنایی کهنه و نو بیانگر انگارش‌های سیاسی (Political imaginary) گوناگون و منافع اقشار اجتماعی گوناگون بود... در این برخوردها لایه‌های معنایی نو و کهنه هم‌چون برخورد اقشار اجتماعی، با هم سازش کرده و آمیزه‌ی معنایی را به وجود آورد که نمایانگر حال و هوای بافت اجتماعی و فرهنگی ایران در آن دوره‌ی مشخص تاریخی بود.» (همان جا ص ۲۲۴).

منظور از واژه‌ی هم‌زمانی که در این نوشته به کار گرفته شده و شاید بتوان «در زمانی» هم آن را ترجمه کرد، Diachronic با ریشه‌ی یونانی است. Dia به معنای through و chronic از واژه‌ی chromos، وقت و زمان، مشتق شده است و بیانگر مفهومی است که در فرایند زمانی تحول و تکامل یافته است. این مفهومی است سیال که هم از نظر زمانی و هم مکانی لایه‌های زمانی دارد و هم بیانگر تکررگرایی نهفته در آن است. هر کدام از مفاهیم وارداتی به کار برده شده‌ی عصر مشروطه، بسته به خاستگاه و فهم بیانی واژه، میزانی از معنا را عرضه می‌کرد، اما با قرار دادن معادل‌های بومی که خود معنای جا افتاده و سنتی پیشین و متفاوتی داشتند، تحریف اساسی، هم در سنت و هم تجدد را بروز داده است. گرچه این معنا به قول توکلی، نمایانگر حال و هوای بافت اجتماعی و فرهنگی ایران دوره‌ی مشخص بود، اما در تقابل با مفاهیمی که در فرهنگ سنتی ما پیشینه‌ای دیرپا داشت و «لباس قداست به تن کرده بودند.» (موسوی، سیدعلی، اسلام، سنت، دولت مدرن، ص ۲۵۶) بحران و پیچیدگی اوضاع را تشدید کرد. از آنجا که انسجام ظاهری یا شاید هماهنگی موجود در نظام معنایی سنتی را متزلزل می‌کرد، به کشمکش مشروعه و مشروطه شدت بخشید.

۱۱۳. مجلس، شماره ۸۱ (سال اول)، مورخ ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ (۳۰ آوریل ۱۹۰۷).

۱۱۴. زندگی‌نامه‌ی تقی‌الاسلام تبریزی...، ص ۱۴۱.

۱۱۵ تا ۱۱۹. همان جا، صص ۱۷۵ تا ۱۶۲.

۱۲۰. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ص ۴۱۹.

۱۲۱. فریدون، آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، ص ۴۲۰. این‌گونه قضاوت‌های غیرمنصفانه و ضدیت با روشنفکران عصر مشروطه کم‌سابقه نیست، اما کاش اینان لحظه‌ای از برج عاج نقادی متأثر از شرایط زمانی و آرمان‌خواهانه‌ی خود پایین می‌آمدند و خود را در جایگا مشابه زمان و مکان آنان تصور می‌کردند. آدمیت در همین فضای هراس‌آلوده هفت دهه بعد است که در آخرین کتاب مشروطه‌اش، به خود جرئت نمی‌دهد به کشمکش اصلی آن زمان، بین مشروطه و مشروعه، بپردازد و نقد و نامی از شیخ فضل‌الله و لویج و تلاش‌های او در مقابله با آنچه خود مدافع آن است، یعنی مشروطگی نظام نو، نمی‌برد. در حالی که کماکان تیغ تیز حمله خود را نثار جریان رادیکال و لائیک مشروطه می‌کند.

۱۲۲. گزارش سراسپرینگ رایس به ادوارد گری، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۷، نیز *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، ص ۴۲۶.

۱۲۳. مستشارالدوله، صادق، *خاطرات و اسناد*... مجموعه چهارم، به کوشش ایرج افشار، تهران، طایفه، ۱۳۷۰، ص ۲۲۵.

۱۲۴. رساله تحریریم مشروطه، نوشته شیخ فضل‌الله، به نقل از ملک‌زاده، جلد چهارم، ص ۸۷۱.

۱۲۵. سنای روحانی، *حبل‌المتین*، تهران، سال اول، شماره ۴۳، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ق (۱۷ ژوئن ۱۹۰۷). /

۱۲۶. *زندگی‌نامه تقی‌الاسلام*...، ص ۱۸۲.

۱۲۷. نامه ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ نظام الاسلام به پدرش میرزا فضل‌علی آقا، به نقل از *خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضل‌علی آقا*...، ص ۷۵.

۱۲۸. *زندگی‌نامه تقی‌الاسلام*...، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۱۲۹. همان جا، ص ۲۲۴.

۱۳۰. همان جا، ص ۲۲۷.

۱۳۱. همان جا، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.
۱۳۲. وقایع مشروطیت به روایت نامه‌های سید رضا به حاج میرزا آقا فرشی، به کوشش تقی آذر مقدم، تبریز، یاران، ۱۳۸۶، صص ۴۲ و ۴۳.
۱۳۳. متن این تلگراف که امضای تقی‌زاده پای آن است در صص ۳۱۰ و ۳۱۲ جلد اول تاریخ مشروطه کسروی آمده است.
۱۳۴. تاریخ مشروطه... ص ۳۴۹.

135. Blaustein, A. P. and Flanz, G H (eds), "Constitutions of the world", Dobbs Ferry, N. Y., Oceana publications, 1971 (Loos Leaf version in English. Latest for Belgium is 2002 version)

همچنین، متن اینترنتی قانون اساسی در سایت پارلمان بلژیک قابل دسترسی است. برای اطلاع از چگونگی خیزش انقلابی بلژیک و نحوه تدوین و سنجش حقوقی اصول قانون اساسی بلژیک می‌توان به دو اثر رجوع کرد: Edwiger Lefebvre, "The Belgium Constitution of 1831: the Citizen Burgher" in www.zerp-uni-bremen.de/deutsch Senelle R: "The Belgian constitution, Commentary", Memo From Belgium – views and Survey, Ministry of Foreign Affairs, External Trade and Cooperation For Development, Bruxelles No. 166, 1974.

۱۳۶. هر جا به متن پیش‌نویس اولیه کمیسیون متمم قانون اساسی، که از این پس صرفاً با عنوان اختصاری پیش‌نویس اولیه متمم از آن یاد می‌کنیم، اشاره کرده‌ایم؛ مقصود چاپ تصویر سند، دو نسخه اوراق پیش‌نویس متمم قانون اساسی اولیه کمیسیون است که برای مطرح شدن در مجلس شورای ملی چاپ و در اختیار وکلا نهاده شده بود تا اصلاحات و نظرات خود را در آن منعکس کنند. این دو نسخه در صص ۹۱ تا ۱۰۰ کتاب قباله تاریخ، به کوشش ایرج افشار، تهران، طلیعه، ۱۳۶۸، و نیز صص ۳۷۱ تا ۳۸۰ جلد دوم مجموعه اسناد مستشارالدوله چاپ شده و قابل دسترسی است. این متن بعدها با دستکاری‌های بسیار، به شکل متمم قانون اساسی تصویب شده‌ی مشروطه در آمد. آن متن اولیه بیانگر ذهن و آرای لائیک تقی‌زاده و یارانش در کمیسیون بود که با دستبردهای ذکر شده به متمم قانون اساسی موجود مشروطه تبدیل شد.

۱۳۷. برای دستیابی به تفسیرهای اندیشه‌ورزانه و قابل تأمل و متفاوت از چیستی و چگونگی قانون اساسی مشروطه ایران در زبان فارسی، منابع چندان جامعی وجود ندارد. اما به زبان انگلیسی چند منبع ارزشمند قابل دسترسی است:

- 1) Arjomand, Said Amir, "The Constitutional Revolution", in Encyclopedia Iranica, p. p. 187-92.
- 2) Lockhar, Laurence, "The Constitutional Law of Persia, An Outline of their Origin and Development", Middle east Journal, vol 13 (1959), pp. 372-88.
- 3) Afray, Janet, "Civil Liberties and the Making of Iran's First Constitution", Comparative Studios of South Asia, Africa and the Middle east, 25, No 2, (2005) pp. 341-59.

۱۳۸. اولین قانون اساسی بلغارستان [Turnovo constitution] توسط جمعی لیبرال‌های استقلال طلب بلغارستان از عثمانی، نوشته شد. بلغارها در شرق بالکان و در کنار دریای سیاه می‌زیستند و به زبان اسلاو سخن می‌گفتند. تبارشان فنلاندی-تاتاری بود. آنها در کنار آلبانیایی‌ها جزو معدود مردمان آن منطقه بودند که هنوز استقلال و هویت ملی خود را کسب نکرده بودند. روسیه بارها از آنها برای تضعیف امپراتوری عثمانی بهره گرفته بود. مسیحیان بلغار تا سال ۱۸۶۰ مرجعیت اسقف نشین قسطنطنیه را پذیرفته بودند، اما از این سال آموزش زبان بلغاری و استقلال کلیسای خود را خواستار شدند. در ۱۸۷۰ سلطان عثمانی تحت فشار روسیه و برخی دولت‌های اروپایی دیگر، بلغارستان را به‌عنوان یک ملت مستقل با دین واحد شناخته و یک والی را به فرمانروایی آنجا منصوب کرد. گرچه عثمانیان برای حفظ متصرفات مناطق غیرمسلمان و متفاوت اروپایی خود در قرن نوزدهم دست به اصلاحاتی زده بودند، اما در دهه‌های پایانی آن قرن شرایط دیگر برای ادامه سلطه کافی نبود. اروپاییان به «مسئله شرق» و حل آن توجه خاصی نشان می‌دادند. کشورهای نوبنیاد جدا شده از عثمانی یکی بعد از دیگری ظهور می‌کردند. در قانون اساسی ۱۸۷۹ پادشاهی بلغارستان، منبع اصلی اقتباس قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک بود که نمونه‌ای پیشرفته و منسجم از خواسته‌های بورژوازی لیبرال اروپایی بشمار می‌رفت؛ تفکیک قوای مورد نظر مونتسکیو در این قانون دقیقاً منظور شده بود. پارلمان ملی منطقه خودمختار بلغارستان، قانون ولیکوتارنوا را تصویب کرد. قانونی که عملاً چهار سال بعد از طریق کودتای روسی نادیده انگاشته شد. این قانون با اصلاحاتی در فاصله سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۱ در سمت و سوی تقویت قدرت پادشاهی، تا سال ۱۹۴۷

- که شوروی بلغارستان را اشغال کرد، رسمیت داشت. از جمله اصول مهم این قانون، یکی پذیرش کلیسای ارتدکس بلغارستان به‌عنوان مذهب رسمی، و دیگر این‌که هر کس که در سرزمین بلغارستان متولد و یا از پدر و مادری بلغار متولد شود، شهروند آن کشور محسوب می‌شود. می‌توان برای کسب اطلاعات بیشتر و دقیق‌تر پیرامون قانون اساسی و تاریخ استقلال بلغارستان به این منبع مراجعه کرد:
- C. E. Black, "The influence of Western Political Thought in Bulgaria, 1850-1885", in the American Historical Review, vol 48, no. 3, April 1943, pp. 507-520.
۱۳۹. مقاله سعید امیرارجمند، *قانون اساسی مشروطیت*، در مدخل «انقلاب مشروطیت» *دایره‌المعارف ایرانیکا* حاوی نکات دقیق و عالمانه‌ای است که در این نوشته به یاری نگارنده آمده است. تأکید ایشان مرا به مطالعه و قیاس اصل به اصل قانون‌های اساسی بلژیک و بلغارستان با متمم قانون اساسی ایران ترغیب کرد.
۱۴۰. *زندگی‌نامه شهید نیک‌نام ثقه‌الاسلام*، ...، ص ۱۷۵.
۱۴۱. همان جا، ص ۱۸۹.
۱۴۲. همان جا، ص ۱۷۹.
۱۴۳. همان جا، ص ۱۸۰.
۱۴۴. «نامه حاج شیخ فضل‌الله نوری به طلاب در خصوص رفع اختلافات و شبهات فی‌مابین علما» در مقاله‌ی «حاج شیخ فضل‌الله نوری و رویدادهای زندگی او به روایت اسناد خانوادگی کیا»، نوشته سه‌لعلی مددی، فصلنامه *تاریخ معاصر ایران*، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، ص ۲۴۰.
۱۴۵. *زندگی‌نامه شهید نیک‌نام ثقه‌الاسلام*، ...، ص ۲۰۱. میرزا فضلعلی آقا به تأسی از ثقه‌الاسلام رهبر شیخیه‌ی تبریز هواخواه سرسخت سعدالدوله بود. سعدالدوله با ثقه‌الاسلام خویشاوندی داشت و او بنا بر تعصب خانوادگی و آذربایجانی و این‌که اصولاً مردان قدرتمند سیاسی را تحسین می‌کرد، به فضلعلی آقا و حتی مستشارالدوله بارها توصیه می‌کرد که با او همراه شوند. در نامه‌های متعددی به مستشارالدوله و دیگر وکلای تبریز، از این‌که روابط شان با سعدالدوله به هم خورده و او را از خود رانده‌اند، اظهار تأسف می‌کند. مثلاً، در نامه غره ربیع‌الاول همان منبع ص ۸۵، می‌نویسد: «در خصوص جناب سعدالدوله نباید او را تنها بگذارید... صورت استعفا نامه‌اش در روزنامه حبل‌المتین دیدم. جواب که داده علی‌الظاهر صحیح است. آذربایجانی مخصوصاً باید متحد باشند... ضمناً گله از جنابعالی و بعضی دیگران دارد.»
- نمونه دیگر در نامه (ص ۱۲۶ همان منبع) هواخواهی از سعدالدوله را ترغیب می‌کند. ثقه‌الاسلام حتی پس از استعفا‌ی سعدالدوله از مجلس و پیوستن به دربار هم از او جانبداری می‌کرد.
۱۴۶. فریدون آدمیت به استناد *تاریخ بیداری ایرانیان* تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی، این رساله را نوشته سید احمد یزدی پسر سید محمدکاظم یزدی مجتهد برجسته مخالف مشروطه در عتبات می‌داند. (*ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ص ۲۶۱) برخی دیگر آن را نوشته حاج شیخ عبدالنبی نوری شمرده‌اند (حائری در تشیع و مشروطیت، ...، صص ۲۲۷ و ۳۵۶). غلامحسین زرگری‌نژاد در (*رسایل مشروطیت*، ص ۱۷۲) آن را به قلم شیخ فضل‌الله نوری می‌شناسد. آجودانی در (*مشروطه ایرانی*، ص ۵۸۳) آن را نوشته میرزا علی اصفهانی می‌خواند. علی ابوالحسنی (مندز) در مقاله «*بی‌ت‌الله حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی*» با دلایل مستندتر، مؤلف رساله را میرزا ابوتراب قزوینی معرفی می‌کند. (فصل‌نامه *تاریخ معاصر ایران*، سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۸۵، ص ۹۲ و ۱۲۷).
۱۴۷. ابوالحسنی، علی، *فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران*، سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۰۸.
۱۴۸. همان جاف ص ۱۱۱.
۱۴۹. همان جا، ص ۱۲۴.
۱۵۰. همان جا، ص ۱۲۴.
۱۵۱. یحیی ذکاء در مقاله «تاریخچه تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم هجری قمری تا امروز» سال سوم و چهارم، شماره ۳۱ تا ۳۸ (اردیبهشت تا آذر ۱۳۴۴ شمسی) می‌نویسد: «برای تحقیق در منشأ ایجاد و انتخاب درفش سه رنگ دوره مشروطه، نویسنده چندین بار مذاکرات دوره‌ی اول و دوم

- مجلس شورای ملی را زیر نظر گذرانیده، متأسفانه مطلبی در این خصوص به دست نیورده است و از کمیسیون مأمور تنظیم و تهیه متمم قانون اساسی نیز صورت جلساتی (اگر بوده) باقی نمانده است تا به آنها مراجعه شود. از اشخاصی هم که در کمیسیون مزبور شرکت داشته‌اند اینک تنها جناب آقای سید حسن تقی‌زاده در حال حیات هستند که نویسنده برای کسب اطلاع در این مورد به جناب ایشان نیز مراجعه کردم ولی متأسفانه ایشان نیز موفق نشدند، مطلبی را به خاطر بیاورند.» مقاله یحیی ذکاء همچون اکثر پژوهش‌های ایشان مفید و قابل تأمل‌اند، اما در این مورد باید توجه داشت که تقی‌زاده در زمان مراجعه ایشان قریب ۸۸ سال سن داشته و بر صندلی چرخدار و رنجور از بیماری‌های متعدد دوران کهنسالی از جمله فقدان حضور ذهن بودند.
۱۵۲. *مقالات تقی‌زاده*، جلد پنجم، ص ۹۱. («نحوه تجدید نظر در قانون اساسی و اصلاح قانون انتخابات» در روزنامه *اطلاعات*، شماره ۶۸۷۴، مورخ ۱۵ اسفند ۱۳۲۷ ش.)
۱۵۳. جعفری ندوشن، علی‌اکبر، و زارعی محمودآبادی، حسن، *تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۴۸. نکته‌ی مهم اینکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب سال ۱۳۵۸، نیز درباره شیوه و چگونگی تجدیدنظر سخنی به میان نیامده بود. / ۱۵۴. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه*، صص ۲۹۱ تا ۳۷۲.
۱۵۵. *مشروطه گیلان، از یادداشت‌های رابینو به انضمام وقایع مشهود در ۱۳۳۰ قمری*، به کوشش محمد روشن، رشت، کتابفروشی طاعتی، ۱۳۵۲، ص ۱۲۸.
۱۵۶. ترکمان، محمد، *مجموعه رسایل و اعلامیه‌های شیخ فضل‌الله نوری*، جلد اول، ص ۳۲۰.
۱۵۷. همان جا، *رساله حرمت مشروطه* ف صص ۱۰۱ تا ۱۱۶.
۱۵۸. همان جا، ص ۳۵۹.
۱۵۹. همان جا، ص ۳۴۸.
۱۶۰. متن این نسخه‌ی پیش‌نویس اولیه متمم با تغییر و اصلاحات سید کاظم یزدی در فصل‌نامه گنجینه اسناد، سال شانزدهم، شماره ۶۲، تابستان ۱۳۸۵، صص ۵۸-۶۷ آمده است. مقایسه چند نسخه معدودی که از متن پیش‌نویس اولیه تدوین شده‌ی کمیسیون متشکل از تقی‌زاده و شش تن دیگر، با اصلاحیه‌های حاشیه‌ای آنها و تطابق با مواد متن تصویب شده، امری است که بررسی آن حوصله‌ی مفصل و دقیق‌تری می‌طلبد که در شناخت آنچه در کشمکش هفت ماهه‌ی بحرانی مجلس اول گذشت، مهم است.
۱۶۱. مجلس شورای ملی ایران در ۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ دو نسخه از پیش‌نویس کامل شده متمم قانون اساسی را برای ملاحظه شیخ فضل‌الله نوری فرستاد. (مجله *تاریخ معاصر ایران*، سال دهم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۵، ص ۲۲۷، سند شماره ۱۵) در دوم ربیع‌الثانی مجلس شورای ملی یک دعوت‌نامه کتبی و رسمی از نوری جهت شرکت در بحث‌های مربوط به متمم قانون اساسی در مجلس تقاضای حضور کرد (همان جا، ص ۲۲۸).
۱۶۲. *مکتوبات، اعلامیه‌ها... شیخ فضل‌الله*، جلد دوم، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.
۱۶۳. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه*، صص ۳۱۰ تا ۳۱۸.
۱۶۴. *مکتوبات، رساله‌ها... شیخ فضل‌الله نوری*، جلد اول، صص ۱۰۲ تا ۱۱۴.
۱۶۵. با انتشار این متن در روزنامه‌ی *صبح صادق*، شماره‌ی ۴۸، عده‌ای به دفتر آن روزنامه حمله کردند و تمام نسخه‌های روزنامه را از بین بردند. مدیر روزنامه، شماره ۴۸ را مجدداً با عنوان *اعتنار به تاریخ*، در روز بعد منتشر کرد. در این تجدید چاپ متفاوت روزنامه آمده که لایحه‌ی شیخ فضل‌الله بدون اجازه و خلاف وظیفه و ترتیب اداره روزنامه چاپ شده، از این رو آن نسخه روزنامه را ساقط و باطل اعلام کرده و نمره ۴۸ را تجدید چاپ کردیم و از سهو و اشتباه اول از آقایان عذر می‌خواهیم منبع تا این گونه مطالب به امضای عموم علمای اعلام و تصویب و کلای مجلس نرسد، صورت رسمیت نخواهد داشت. اخیراً دانشگاه تهران ۱۵۱ شماره از سال اول روزنامه *صبح صادق* را تجدید چاپ کرد (۱۳۸۴ ش). در این جلد، شماره ۴۸ روزنامه که تاریخ یکشنبه ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق را داشته و متن و نامه شیخ فضل‌الله نوری را چاپ کرده، نیامده و در عوض شماره ۴۸ روز بعد، ۲۱ ربیع‌الثانی، را دارد که «*اعتنار*» در سرمقاله آن به چشم می‌آید. در مقدمه‌ی این جلد توضیح داده‌اند که نسخه اولی، شماره ۴۸، را نیافته‌اند. حمله به مطبوعات به هر بهانه و علتی امر خلاف آزادی بیان و قلم به شمار

- می‌آید و محکوم است. به نظر می‌رسد همه نسخه‌های آن شماره از میان برده شده است. با وجود اتهام وارد آوردن هواخواهان شیخ به مشروطه‌خواهان لائیک، گزارشی از ضیاءالدین دری از هواداران شیخ فضل‌الله داریم که مدعی است، خود او آنروز دیده بود که چه کسانی آن اوراق را لگد زده و آتش می‌زدند و می‌افزاید: «بعدها فهمیدم که این حرکات زشت بیشتر از طرف آخوندهای داخل امخالف شیخ فضل‌الله بوده، چون می‌دانستند که اگر مرحوم شیخ، داخل مجلس باشد دیگر حنای آنها رنگی ندارد بلکه بیسوادی آنها کاملاً واضح خواهد شد» (مکتوبات، رساله‌ها. . . شیخ فضل‌الله. . . جلد دوم ص ۳۲۴).
۱۶۶. روزنامه *حبل‌المتین تهران*، سال اول، شماره ۴۰، مورخ پنجشنبه اول جمادی‌الاول ۱۳۲۵ قمری (۲۲ ژوئن ۱۹۰۷م)، صص ۴ و ۳.
۱۶۷. روزنامه *مجلس*، سال اول، شماره ۱۱۴، چهارم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ (۱۶ ژوئن ۱۹۰۷)، ص ۱.
۱۶۸. *صورتجلسه مذاکرات مجلس*، پنجشنبه اول جمادی‌الاول ۱۳۲۵.
۱۶۹. اصل اولیه پیشنهادی شیخ فضل‌الله که در روزنامه *صبح صادق* چاپ شده، در چند مورد مهم با آنچه به‌عنوان اصل دوم در متمم قانون اساسی تصویب شد، تفاوت دارد. گرچه اکثر آثار تاریخی ماده دوم تصویب شده، را همان متن پیشنهادی شیخ معرفی کرده‌اند، که درست نیست. جز فریدون آدمیت که به تفاوت هیئت نظار علما در درون یا بیرون مجلس در این دو متن اشاره کرده، سایرین چون مصطفی رحیمی در *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*، ص ۹۹، عبدالهادی حائری در *تشیع و مشروطیت در ایران*، ص ۲۸۰ و . . . این دو متن را یکی فرض کرده‌اند. در متن پیشنهادی شیخ، علاوه بر حضور هیئت علمای خارج و مستقل از مجلس که آدمیت هم به آن توجه کرده است، تعداد اعضای هیئت مشخص نبود و مرجعی هم چون اصل دوم متمم برای تشخیص و تعیین هیئت تراز اول تعیین نشده و لفظ «عالم بودن به مقتضیات عصر» را هم به عنوان شرط عضویت در هیئت نیابورده است. محمد ترکمان در مقاله‌ی دقیقی به این موضوع اشاره کرده است. («نظارت مجتهدین طراز اول - سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره‌ی اول تقنینه» نوشته محمد ترکمان در *مجله تاریخ معاصر ایران*، کتاب اول، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۲، ص ۳۲) متن کامل پیشنهادی شیخ در ص ۳۷۷ رسائل اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری، جلد اول آمده است. رهروان تجددخواه لائیک مخالف شیخ «عالم بودن به مقتضیات عصر» را در متن گنجانده و به مجلس قبولانده‌اند. شیخ نوشته بود که انجمنی از علمای بیرون از مجلس ناظر و حاکم بر عملکرد آن باشند، چیزی شبیه «شورای نگران» در حکومت اسلامی فعلی؛ کمالین که خود شیخ در مذاکرات با سیدین، بر برون بودن هیئتی از علما از مجلس تأکید داشت. او شأن علمای روحانی را اجل از آن می‌دانست که وکیل و عضو مجلس باشند. در مذاکرات مجلس هم در دو جلسه‌ی پیاپی به این مسئله اشاره شده است. مسئله مهم دیگر این بود که در اصل گنجانده شد که برای انتخاب هیئت ۵ نفری ناظر بر قوانین، مراجع و مجتهدین نام بیست نفر را به مجلس ارائه دهند تا وکلای مجلس با اکثریت آرا بتوانند پنج نفر را انتخاب کنند. این امر به مجلس اجازه می‌داد تا مجتهدین مخالف خود را به نوعی رد کنند. این اصلاحات پس از بحث‌های بسیار توسط مخالفین شیخ در متن پیشنهادی او افزوده و تعدیل شد و شیخ حق داشت که کماکان از «مردود» شدن الحاقیه پیشنهادی خود سخن گوید. حتی در تدوین این اصل هم جای پای جریان لائیک برای کم اثر کردن عملی آن مشاهده می‌شود.
۱۷۰. *یومیه صبح صادق*، شماره ۵۹، مورخ ۵ جمادی‌اول ۱۳۲۵ ق، ص ۴.
۱۷۱. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*، جلد اول، ص ۳۷۶.
۱۷۲. همان جا.
۱۷۳. *مکتوبات، اعلامیه‌ها. . . شیخ نوری*، جلد دوم، ص ۲۱۰.
۱۷۴. *تاریخ مشروطه ایران*، جلد اول، ص ۳۷۹.
۱۷۵. روزنامه *صوراسرافیل*، شماره پنجم، ۱۵ جمادی‌اول ۱۳۲۵ق (۲۷ ژوئن ۱۹۰۷م).
۱۷۶. *خاطرات و خطرات*، ص ۱۶۲.
۱۷۷. همان جا، ص ۱۶۳.

۱۷۸. متن سؤال و پاسخ‌های شیخ در مکتوبات... و اعلامیه‌های شیخ فضل‌الله، به کوشش ترکمان آمده است.
۱۷۹. همان جا، صص ۳۶۳ تا ۳۶۸.

۱۸۰. روزنامه *حبل‌المتین*، شماره ۷۲، سال اول، نهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق، نامه‌ای را چاپ کرد که در آن خبر خرید و حمل چاپخانه آمده است.

۱۸۱. اولین اشاره به این لوایح در تاریخ معاصر، توسط محمد اسماعیل رضوانی در مقاله‌ای در فصلنامه *تاریخ، نشریه تحقیقی* گروه آموزش تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، شماره دوم، صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۶ ثبت شد. رضوانی انتشار جمعاً ۲۱ شماره از این روزنامه را گزارش کرد. دو شماره از این روزنامه در دست نیست. کتاب *لوايح آقا شيخ فضل‌الله* به اهتمام خانم هما رضوانی دختر آقای رضوانی در سال ۱۳۶۲ توسط نشر تاریخ ایران، نسخه‌های یافته شده را منتشر کرد. محمد ترکمان در کتاب *رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شيخ فضل‌الله نوری*، تصاویر این روزنامه‌ها را باز چاپ کرده است. اخیراً موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران کتابی به همت و تصحیح ستار شهوازی بختیاری (چاپ اول ۱۳۸۶) تحت عنوان *بازخوانی روزنامه شيخ فضل‌الله نوری* با دقت و نکته‌جویی‌های جدید منتشر کرده که متن کامل نسخه‌های روزنامه شيخ فضل‌الله را در آن آورده است. نگارنده از اطلاعات و حاشیه‌ها و متن لوایح این کتاب بهره فراوان برده‌ام.

۱۸۲. سخنان و کلا در جلسه یکشنبه ۸ رجب ۱۳۲۵ق در مذاکرات مجلس آمده است؛ همچنین روزنامه *مجلس*، سال اول، شماره ۱۶۰، دوشنبه ۹ رجب ۱۳۲۵ق (۱۹ اوت ۱۹۰۷م)، ص ۴ و بقیه مذاکرات این روز در شماره ۱۶۱، صص اول و دوم آمده است.

۱۸۳. روزنامه *مجلس*، سال اول، شماره ۱۶۳، ۱۴ رجب ۱۳۲۵ق (۲۴ اوت ۱۹۰۷م)، ص ۳ و ۴.

۱۸۴. نامه شيخ فضل‌الله به پسرش در نجف، *رسائل*... شيخ فضل‌الله نوری، جلد اول، ص ۱۴۶.

۱۸۵. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه*، جلد اول، صص ۴۲۲ و ۴۲۳.

۱۸۶. نطق شيخ علی لاهیجی، ۷ رجب ۱۳۲۵ق در کتاب *بازخوانی روزنامه شيخ فضل‌الله نوری*، به کوشش ستار شهوازی، صص ۱۸۱ تا ۱۸۹.

۱۸۷. همان جا، ص ۱۴۱. کسروی شرح دلکش جشن سالگرد مشروطه را در صفحات ۴۱۲ تا ۴۱۵ جلد اول *تاریخ مشروطه* آورده است.

۱۸۸. نمونه برجسته‌ی این افراد که از آنها اقتباس فراوان شده است، احمد کسروی مورخ نامدار *تاریخ مشروطه* است. اعتقاد به مفهوم کشدار، تک‌بعدی، و بی‌محتوایی چون «سررشته‌داری توده» و دفاع مطلق از مردم ساده‌دل، بی‌شیله پيله و دلاور، و نکوهش نخبگان، روشنفکران، اهل نظر و حاملان بینش مدنی غربی در سرتاسر *تاریخ مشروطه* و آثار دیگرش مشاهده می‌شود. ذهنیت عوام‌گرایانه در تاریخ معاصر ایران موجب کج‌فهمی و کج‌روی‌های بسیاری شده است. سیاست و تعقل را از عرصه نظری و نهادهای مدنی مرتبط و لازمه‌ی آن به خیابان کشانید. تحسین ساده لوحانه‌ی اجتماع و کل بی‌شکلی به نام «توده»، «خلق»، «امت» در میان گروندگان به ایدئولوژی‌های چپ و مذهبی، و دشمنی با عنصر ذهنی و روشنفکری، زمینه‌ساز اصلی تجددستیزی و بازگشت‌های اصالت‌خواهانه شد. بر همین مبنای ذهنیت، علل مشکلات و معضلات دیرپای جامعه ما را بر اساس دشمنی و توطئه‌ی عده یا جریان و یا دولت خاصی توضیح داده‌اند. بی‌تردید استبداد، استعمار و یا کژروی و حتی خیانت و وابستگی برخی دولتمردان و یا نخبگان در کاستی و ناکامی‌ها سهیم بوده‌اند. اما توضیح آن به‌عنوان ریشه‌ی همه مشکلات جامعه ایران قابل تأمل است. اعتقاد و باور به نظریه‌ی توطئه و این‌که همواره علل معضلات را نه در خود بلکه در برون و محصول توطئه و دسیسه‌ی فرد یا گروه و دولتی غیر خودی فرض کرده‌اند، به ترسیم مرزهای ساختگی خودی و دیگری، فرشته و اهریمن انجامیده و چنان بینش و کنش تعقلی را فلج کرده که شناخت علل و ریشه‌ها را دشوار و پیچیده کرده است. معنای نهادینه شدن مفاهیم نو مسخ شده و بدفهمی‌های بی‌شمار و غالباً پنداربا فانه، فضا را تیره کرده است. مردم‌گرایی ساده‌انگارانه‌ی توده‌پرستی و خلق‌پرستی را معادل دمکراسی دانسته، استقلال و مصالح ملی را معادل بیگانگی ستیزی انگاشته، استعمار را همان تجدد و دستاوردهای مدنی آن خوانده و در نتیجه، تجددستیزی را با ستیزه با استعمار یکی گرفته‌اند. شور و شوق و تعهد را به جای شعور و آگاهی و تخصص نهاده، استقلال و خودکفایی را

- با پرهیز و دوری جویی از علم و دانش و فناوری مدرن، سیاست‌زدگی را با سیاست، نقد را با پرخاش و استهزا و دشنام و توهین، نقادی را با نقالی، اندیشه‌ورزی را با اعتقاد و ایمان‌سالاری همسان و همراه دانسته است.
۱۸۹. یرواند آبراهامیان، در مقاله ارزشمند «توده مردم در انقلاب مشروطه» در کتاب *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی*، به ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، نشر شیرازه، ۱۳۷۶، به نقش مردم مخالف مشروطه اشاره می‌کند. به گفته‌ی این محقق، واژه‌های کشدار «توده مردم» و «خواسته‌های مردمی» در ارزیابی‌های ایرانیان کاربردی دقیق ندارند. در واقع این مدافعان «خلق»، «مردم»، و «امت» اند که اندیشه‌های خود را پیش می‌برند، در حالی که توده مردم موجی یک‌دست و با خواسته‌های پیشرو و مترقی نیست و نمی‌تواند باشد.
۱۹۰. روزنامه مجلس، سال چهارم، شماره ۱۰۷، سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ ق، ص ۱.
۱۹۱. طالبوف، عبدالرحیم، *آزادی و سیاست*، به کوشش ایرج افشار، تهران، سحر، ۱۳۵۷ ق، ص ۱۲۲.
۱۹۲. صورت مذاکرات مجلس اول، ۷ ذیحجه ۱۳۲۴، روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۳۱، مورخ ۶ ذیحجه ۱۳۲۴، نیز *سیاست‌نامه خراسانی*، ص ۱۶۶.
۱۹۳. روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۶۳، مورخ ۶ محرم ۱۳۲۸ ق، صورتجلسه مذاکرات مجلس دوم و سوم محرم ۱۳۲۸. در جلسه‌ی مورخ ۱۳ محرم ۱۳۲۸ ق پاسخ مجلس به تلگراف خراسانی قرائت شد: «تلگراف مبارک که در باب منع از اشاعه‌ی منکرات و گماشتن معلمین مذهبی در مدارس و نشر بعضی مقالات مضره در روزنامه‌جات امر شده بود، زیارت و در حضور وزرا عظام قرائت شد و قرار شد که از تمام این طبقات جلوگیری نمایند. امیدواریم موفقیت تامه حاصل آید که بیش از پیش مراقبت شود.» (روزنامه مجلس سال سوم شماره ۶۶ مورخ ۱۴ محرم ۱۳۲۸)
۱۹۴. روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۳۸، مورخ ۱۱ رجب ۱۳۲۸ ق، ص ۳، *سیاست‌نامه خراسانی*، ص ۲۶۰، ترکمان، محمد، مدرس در پنج دوره تقنینه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷، جلد اول، ص ۳۰۵.
۱۹۵. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ص ۴۱۸. یحیی دولت‌آبادی از ناظران رویدادهای آن روزها، می‌نویسد: «سید عبدالله به دلیل زندگی اشرافی و پرهزینه خود همواره در پی یافتن منابع مالی و «دخل عمد» است و «از شریعت و عرفیات هر دو فایده می‌برد، عدلیه اعظم را یک دکه اجرایی برای احکام خود تصور می‌نماید و توقع دارد ناسخ و منسوخ احکام او هر دو را اجرا کند تا از هر دو راه استفاده کرده باشد.» («حیات یحیی»، جلد دوم ص ۲۲۰)
۱۹۶. همان جا، ص ۴۱۹.
۱۹۷. امین، حسن، *تاریخ حقوق ایران*، تهران، انتشارات دایرةالمعارف ایران، ۱۳۸۲، ص ۴۶۶.
- به رغم این تفکیک، روحانیون تا دوران رضاشاه عملاً از طریق محاکم شرع کنترل امور قضائی را به دست داشتند. در همان زمان مجلس اول، سید عبدالله بهبهانی محاکمه گردانندگان روزنامه *صوراسرافیل* را قضاوت کرد. در رویداد قتل فریدون پارسا نیز او حکم مجازات مسببین را بر اساس موازین شرعی صادر کرد.
۱۹۸. در همان زمان مشروطه، حقوقدان برجسته مصطفی منصورالسلطنه عدل، در کتاب *حقوق اساسی یا اصول مشروطیت*، بی‌جا، بی‌نام، ۱۳۲۷ ق، نظام قضائی نو بر مبنای اصول قانون اساسی مشروطیت را به سنجش و نقد نهاد و نکات مهم و قابل تأملی را مطرح کرد. نیز می‌توان به اثر عالمانه‌ی *دائری و نظام قضایی در ایران*، نوشته سید حسن امین، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱، مراجعه کرد. بحث و سنجش گذر از سنت فقهی به حقوق جدید و مداخله و تأثیر اسلام سیاسی در مسیر تاریخی بعدی آن، در بهره‌گیری‌های ایدئولوژیک از یک سو، و غفلت شگفت‌آور جریان‌های مدعی آرای لائیک که سیاست‌زده صرفاً در پی کسب قدرت سیاسی به هر ایدئولوژی آویزان شدند، در فهم تاریخ معاصر دیروز و امروز و سرنوشت فردای ما نقش مهم و حیاتی دارد. به خصوص از زمانی که جنگ سرد طیف بندی بین‌المللی را بر سرزمین ما تحمیل کرد و چند نسل ایرانیان سیاست‌زده خرسند و مغرور از یافتن چاره، به سقوط هم‌وطنان خود در چاه ویل یاری رساندند. حکومت پهلوی دوم هم با وارد شدن به این عرصه بین‌المللی و تحت تأثیر سیاست غرب، با خفقان، ندانم‌کاری، سهل‌انگاری و غفلت ناشی از زندانی شدن در کلیشه‌های گمراه‌کننده، زمینه رشد جریان‌های ایدئولوژیک را بیش از پیش

فراهم آورد. سهم پنداربافی و رؤیابرویی‌های بزرگ نمای حاکمیت پهلوی و بی‌توجهی اسفناک به آنچه در بطن جامعه دین‌خوی ایران می‌گذشت، که آستان زایش دردناک نسل‌های بعدی شد، نیز در این راستا قابل تأمل است.

۱۹۹. امین، حسن، *تاریخ حقوق ایران*، ص ۴۹۶ تا ۴۹۸. قابل تأمل است که در زمان جنگ بین‌الملل اول، در حکومت مهاجرین به ریاست نظام‌السلطنه مافی، وزارت عدلیه را به سید حسن مدرس که روحانی شناخته‌شده‌ای بود، واگذار کردند و او نیز چند عالم دینی را به سمت قاضی منصوب کرد. (امین، حسن محمدحسین مقصدلو *استرآبادی: مجتهد مشروطه‌طلب و همکار سید حسن مدرس و امین‌الشریعه*، (مجله ره‌آورد، شماره ۵۷، تابستان ۱۳۸۰، صص ۲۸۰-۲۵۸).

۲۰۰. *رسائل مشروطیت*، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، صص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲۰۱. این سخنان آدمیت را از صص ۴۲۹ تا ۴۳۱، کتاب *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، جلد اول، انتشارات پیام، ۱۳۵۵، برگرفته‌ام.

۲۰۲. *خاطرات ارباب کیخسرو شاهرخ*، به کوشش شاهرخ شاهرخ و راشنا رایتر، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، انتشارات مازیار، ۱۳۸۲، ص ۷۳. به روایت کیخسرو شاهرخ، نماینده زرتشتیان در مجلس، جمشیدیان، اذعان کرد: از معضلات و پیچیدگی‌های زبانی قانونگذاری اطلاع چندانی ندارد.

۲۰۳. کسروی در ص ۲۹۴ جلد اول تاریخ مشروطه پیرامون سید محمد تقی می‌نویسد او یکی از پیروان سید عبدالله بهبهانی بود و به کوشش او نمایندگی مجلس اول را به دست آورد و در این زمان به سوی حاجی شیخ فضل‌الله نوری گراییده و هواداری از دسته او می‌کرد. سید محمد تقی همان نماینده‌ای است که در مجلس اول لایحه تصفیه و اخراج وکلای جریان رادیکال مشروطه، از جمله تقی‌زاده را نوشته است. او از شریعت‌خواهان هوادار شیخ در مقابل تقی‌زاده و یارانش بود.

۲۰۴. *تاریخ مشروطه*، جلد اول، صص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۲۰۵. *تذکره‌العافل و ارشاد الجاهل*، در کتاب *رسائل مشروطیت*، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، ص ۱۷۸.

۲۰۶. متن لایحه در روزنامه‌ی مجلس، شماره ۱۱۶، سال اول، ۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق (۱۸ ژوئن ۱۹۰۷م)، ص اول.

۲۰۷. روزنامه‌ی مجلس، شماره ۱۱۵، سال اول، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق (۱۷ ژوئن ۱۹۰۷م)، در ذکر سخنان وکلا مثل بسیار مواقع دیگر، اظهارات تقی‌زاده را جرح و تعدیل و کنه اشارات او را در دفاع از حقوق زرتشتیان حذف کرده است. در این زمینه، متن مذاکرات مجلس اول تا حدی گویاست.

۲۰۸. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه*، جلد دوم، ص ۵۳۰.

۲۰۹. به گواه نامه‌ها و تلگراف‌های مجتهدین عتبات هواخواه مشروطه به ایران، به ویژه آخوند خراسانی، بهبهانی طرف مورد اعتماد و پشتیبانی و رابط مستقیم آنها بوده است.

۲۱۰. واژه اقلیت دینی به دلایلی که در این مختصر نمی‌گنجد، دارای بار منفی در فرهنگ و ادبیات سیاسی مصطلح کشور ماست. به کار بردن اقلیت در مقابل اکثریت بر مبنای باورهای دینی، ضمن این که حاشیه‌نشینی آنها را تداعی می‌کند، کمیت را به حوزه حقوقی می‌کشاند و زمینه تبعیض بیشتر را فراهم آورده است. نگارنده آگاهانه آن را به کار برده، چرا که تأکید اکثریت مسلمان بر استفاده از این واژه در نظام حقوقی، آن را به وسیله و توجیهی برای محدود کردن آنها تبدیل کرده است. با این امید که در زبان آتی و دموکراتیک فارسی واژه‌هایی چون ایرانیان غیرمسلمان و یا جوامع ایرانی غیرمسلمان جایگزین آن شود.

۲۱۱. واژه‌های جهود و گبر، بیانگر فرهنگ سیاسی - مذهبی سلطه‌گر و تحقیرکننده‌ی اکثریت جامعه ماست.

۲۱۲. *خاطرات ارباب کیخسرو شاهرخ*، به کوشش شاهرخ و راشناراتیر، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، مازیار، ۱۳۸۲ ص ۷۲.

۲۱۳. *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۵۸۳.

۲۱۴. لوی، حبیب، *تاریخ یهود ایران*، تهران، کتاب‌فروشی بروخیم، ۱۳۳۹ش، جلد سوم، ص ۸۴۷-۸۱۸. ۲۱۵.

۲۱۵. *خلیفه‌گری ارامنه ایران* و هند، نامه‌ای از جلفای اصفهان خطاب به مستشارالدوله وکیل تبریز در مجلس به

۱۶ محرم ۱۳۲۶ ق فرستاد و برای «طایفه ارمنی» تقاضای حق دو نفر وکیل برای شرکت در مجلس اول کرد. در این نامه از جمله آمد: «با پست قبلی داعی از طرف عموم ارامنه اصفهان و نواحی برای اجازه انتخاب دو نفر وکیل ارمنی در مجلس مقدس ملی حضوری امنای محترم دارالشورای ملی کتباً مزاحم شده، اکنون هم مجدداً از تمام امنای مفخم و حضرت‌عالی مستدعیم که این خواهش و استدعای حقه‌ی ارامنه این صفحات را قبول فرموده و رشته مودت و اتحاد حقیقی بین مسلمانان و ارامنه محکم‌تر نموده... و حتی‌المقدور زودتر اجازه مرحمت شود که وکلا را انتخاب نموده و وظایف وطنیه را اجرا کنند... داعی خلیفه باگرات نماینده ارامنه ایران و هندوستان.» (اسناد مشروطیت، خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، (مجموعه دوم) به کوشش ایرج افشار، ص ۲۲۳).

می‌بینید که «رضایتی» در عدم حضور نمایندگان اقلیت‌ها در مجلس اول وجود خارجی نداشته و مورخان مرعوب ما چگونه به دروغ و یا اشتباه در تقلید دیگران، «کسب رضایت» زورکی را که همان محکوم بودن همیشگی ایرانیان غیرمسلمان به پذیرش سلطه‌ی بی‌چون و چرای اکثریت مسلمان بود، در آثار خود ثبت کرده‌اند. دریغ و درد که حتی احمد کسروی هم هیچ اشاره‌ای به این امر نمی‌کند که ارامنه نه یک‌بار، بلکه دو بار کتباً تقاضا کردند که حق نمایندگی در مجلس به خود آنها داده شود. اسفا که این ناراستی را خود تقی‌زاده هم سالها بعد متفاوت با مساوات طلبی زمان مشروطه اش و متأثر از فضای عمومی در مقاله یادی از مجلس اول تکرار نموده است.

۲۱۶. لواط، رسایل... فضل‌الله نوری، جلد اول، صص ۲۳۷-۲۳۹، همچنین سیاست‌نامه خراسانی، صص ۱۷۰ و

۱۷۱. یک روی سخن مجتهد با بایبان ازلی است که شرح آن در کتابی دیگر پرداخته‌ام.

۲۱۷. سیاست‌نامه خراسانی، ص ۲۳۰.

۲۱۸. صورت جلسه مذاکرات مجلس، ششم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ق.

۲۱۹. برای یافتن کارنامه تنها نماینده جوامع غیرمسلمان در مجلس اول، می‌توان به صورت مذاکرات مجلس روزهای ششم ربیع‌الثانی، ۱۹ جمادى‌الثانی، ششم ذیحجه سال ۱۳۲۵ ق و نوزدهم محرم ۱۳۲۶ ق مراجعه کرد. ارباب جمشید جمعاً چهار بار در مجلس سخن گفت، دو بار خواستار جوابگویی به دادخواهی زرتشتیان پیرامون قتل پرویز پارسی و فریدون زرتشتی شد. یک‌بار برای بخشش حقوق خود برای کار خیر و یک‌بار هم طی سخنان مختصری پیرامون بانک ملی و سستی در پیگیری کار آن، برخاست.

۲۲۰. شهری، تهران در قرن سیزدهم، جلد پنجم، ص ۳۴۴. با وجود سهم ارزشمند و همبستگی همه جانبه و مؤثر ایرانیان غیرمسلمان با نهضت مشروطه و بهبود وضع حقوقی آنها در متن متمم قانون اساسی، در برخورد و رفتار عملی با آنان تا عصر پهلوی چندان بهبودی در احوالشان حاصل نشد. مثالی از انبوه یافته‌ها روشنگر این ادعاست. پس از کودتای رضاخان و روی کار آمدن دولت سید ضیاء طباطبائی، در زمره دستورات «بلدیه» و برای «بهبود» وضع بهداشت پایتخت، سید ضیاء رئیس دولت جدید هم‌زمان با دستور جمع‌آوری گدایان و کلاه‌برداران و معرکه‌گیران تأکید کرد: «یهودیان باید برای شناخته شدن به جلو قبای خود وصله سیاه بزنند» و «ارامنه باید تا چهل و پنج روز دکاکین و خانه‌های خود را از داخل شهر به شمال شهر و نقاطی که دولت معلوم می‌کند، تغییر بدهند».

۲۲۱. حیات یحیی، جلد دوم، ص ۲۴۸.

۲۲۲. همان جا، ص ۱۵۰.

۲۲۳. اسپرینگ رایس سفیر انگلیس در تهران به مافوق خود در پیرامون اصل هشتم متمم در شرحی خواندنی می‌نویسد: از میان سه مجتهد حاضر تهران در مجلس، طباطبائی از اصل پشتیبانی کرد. نوری و بهبهانی هر دو مخالف آن بودند. به گمان آنها قانون اسلام بایستی در کشور اسلامی اجرا شود. اسناد انگلیس، F. O. 416/32, May

۲۲۴ و ۲۲۵. روزنامه محاکمات، ماه محرم ۱۳۲۶، به ویژه در ۱۳ محرم، جریان محاکمه و دادگاه را پیگیری می‌کرد. متن حکم شرعی پایانی دادگاه به امضای سید عبدالله بهبهانی را می‌توان در صص ۵۱۵ و ۵۱۶ تاریخ مشروطه کسروی یافت.

۲۲۶. نجم‌آبادی، افسانه، حکایت دختران قوچان - از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه، سونند، نشر باران، ۱۹۹۵، ص ۴. در شرح قصه دختران قوچان و جریان محاکمه متهمان، مدیون کار ارزشمند خانم نجم‌آبادی هستیم. به کمک نکاتی که در کتابش آمده، سایر مطالب این کتاب، به مجموعه نشریه‌های عصر مشروطه‌ی رهنمون شدم و تا آنجا که توانستم از آنها یاری گرفتم. بدون همراهی داده‌ها و یافته‌های نجم‌آبادی، این اشاره‌ها به نشریات زمانه نمی‌توانست نوشته شود.

۲۲۷. همان جا، صص ۸ و ۹.

۲۲۸. برای دسترسی به جزئیات بیشتر، می‌توان به صورتجلسه مذاکرات مجلس در روزهای ذکر شده در این نوشته مراجعه کرد. از این پس، از تکرار تاریخ صورتجلسه مذاکرات مجلس در پانویس خودداری می‌کنیم و هر جا تاریخ مذاکره آمده، منظور همین سند است.

۲۲۹. روزنامه تایمز لندن در بخش اخبار ایران و گزارش مذاکرات مجلس بحث‌های مربوط به دختران قوچان را هم منتشر کرده است. مثلاً می‌توان به تایمز لندن، شماره‌های ۲۲ و ۲۷، فوریه ۱۹۰۷ مراجعه کرد.

۲۳۰. روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۹۰، ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق (۱۲ مه ۱۹۰۷)، ص ۳.

۲۳۱. صوراسرافیل، شماره ۴، مورخ ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق (۲۰ ژوئن ۱۹۰۷). نیز حبل‌المتین، سال ۱۵، شماره ۱۶، ۶ رجب ۱۳۲۵ق (۲۶ اوت ۱۹۰۷)، مقاله‌ی «رؤیای صادقه یا تقلید از روزنامه شریفه صوراسرافیل».

۲۳۲. حکایت دختران قوچان، ص ۱۴۰.

۲۳۳. «محاکمه در خصوص اسرای قوچان»، روزنامه محاکمات، شماره ۲، مورخ ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق (۲۵ ژوئن ۱۹۰۷)، ص ۲.

۲۳۴. «محاکمه آصف‌الدوله و سالار مفتح (یا رعایا قوچان در وزارت عدلیه)»، حبل‌المتین تهران، سال اول، شماره ۵۱، مورخ ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق (۲۷ ژوئن ۱۹۰۷).

۲۳۵. روزنامه آئینه غیب نما، شماره ۸، مورخ ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق (۱۱ ژوئیه ۱۹۰۷).

۲۳۶. «موعظه آقای آقا سید جمال‌الدین در معنی حقوق»، روزنامه جمال، شماره ۱۷، مورخ ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق (۱۸ ژوئیه ۱۹۰۷).

۲۳۷. حکایت دختران قوچان، ص ۴۷.

۲۳۸ و ۲۳۹. همان جا، ص ۲۳۷.

۲۴۰. حبل‌المتین، سال اول، از شماره‌های ۴۷ تا ۹۱، مورخ ۱۵ ربیع‌الاول (۲۹ آوریل ۱۹۰۷) تا ۵ رجب ۱۳۲۵ق (۱۵ اوت ۱۹۰۷).

۲۴۱. «رأی کمیسیون عدلیه در خصوص اسرای باشقانلو»، روزنامه محاکمات، شماره ۱۴، مورخ ۳۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ (۱۰ اوت ۱۹۰۷).

۲۴۲. حکایت دختران قوچان، ص ۱۵۲.

۲۴۳. «متعلق به محاکمه در خصوص اسرای باشقانلو»، روزنامه محاکمات، شماره ۱۴، مورخ ۳۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ (۱۰ اوت ۱۹۰۷). خانم نجم‌آبادی در ص ۱۶۳ کتاب حکایت دختران قوچان می‌نویسد، این مطلب که مجدالاسلام این محاکمه را مهم‌تر از محاکمه دریفوس در فرانسه می‌خواند، اغراق لغوی نبود. ورود مقولاتی چون «اولین محاکمه قانونی نظام مشروطه»، «شخص قانونی»، «وکیل حقوقدان» به‌عنوان کسی که از «رباب علم حقوق» تواند بود، «به‌طوری که در میان ملل متمدنه معمول است، اتکای لایحه حقوقدان مزبور به «رسوم اقتباس شده نظام‌های حقوقی اروپائی» را خانم نجم‌آبادی نشانه‌های آن ادعا می‌شناسد. اینها سخنانی قابل تأمل‌اند، اما باید از اغراق و قیاس مع‌الفارق میان وضعیت حقوقی ایران و فرانسه و این دو محکمه پرهیز کرد.

منگل بیات در نقدی بر کتاب نجم‌آبادی و به ویژه در ارتباط با این قیاس می‌نویسد: مجدالاسلام یک بابتی ازلی بود که به صف هواخواهان سکولار مشروطه پیوسته و خواهان آزادی مذهب بود. او که زیر فشار همه‌جانبه‌ی

قاجاریان قرار گرفته و به تعیید و محرومیت اجتماعی واداشته شده بود، بیش از هر چیز در تجدیدنظر و قضیه‌ی دریفوس رهایی و آزادی مذهبی می‌یافت. نمی‌توان کوشش برای استیناف [تجدیدنظر] رای صادره این دو محکمه، در ایران و فرانسه، را با توجه به شرایط و پیامدهای کاملاً متفاوت سیاسی و حقوقی دو کشور هم‌سنگ دانست.

به نظر می‌رسد، هم‌زمان با نوشته‌های روزنامه محاکمات، در فرانسه از کشمکش اخلاقی و معنوی در اعاده حیثیت و تجدیدنظر در محکومیت دریفوس به چالش کاملاً نوینی گذر کرد که گرچه ظاهراً نبرد همان نبرد می‌نمود، اما در اوضاعی جدید، دیگر مساله عدالت و تجدید نظر مطرح نبود. بلکه اولویت تلاش جریان‌های متفاوت اما همسوی مترقی در مهار کردن قدرت روحانیون، پایان مداخله دولت و کلیسا در امور یکدیگر، ارتقای آموزش و پرورش در چارچوب نگرش لائیک بود. قضیه‌ی دریفوس محل تلاقی آمیزه‌ای از دارندگان اندیشه‌های چندگانه و با انگیزه و منافع متفاوت در نظام قضایی فرانسه شد که به رغم عوارض نه همواره مطلوب، به تدوین قانون لائیک فرانسه و جدایی دین از دولت یاری رساند. این‌که ایمان به گنهکاری دریفوس در نظر برخی، همسان با ایمان به کلیسا و موازین دینی معنی داشت، صورتی از پیکار دیرین کلیسا و جمهوری به قضیه داد. شاید شباهت‌هایی چون ظهور و فوران یهودی‌ستیزی در فرانسه، بی‌عدالتی در حق اقلیت دینی، دستکاری جریان‌های راست و ارتش در پرونده‌سازی و منع و خودداری مقامات قضائی فرانسه از بازگشایی پرونده دریفوس برخی از ماجرابی‌ها را که در ایران می‌گذشت، برای مجدداً اسلام تداعی شده بود.

۲۴۴. حکایت دختران قوچان، ص ۱۸۰.

۲۴۵. همان جا، ص ۱۷۵.

۲۴۶. «مقاله مخدرات» در روزنامه ندای وطن، سال اول، شماره ۷۰، ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ (۱۲ اکتبر ۱۹۰۷).

۲۴۷. سید عبدالله مجتهد به استناد مذاکرات مجلس در روزهای ۶ و ۱۱ سال ۱۳۲۵، دوبار درخواست آزادی سالار مفخم را مطرح کرد ولی مجلس زیر بار نرفت (حکایت دختران قوچان، ص ۲۱۸).

۲۴۸. همان جا، ص ۲۲۵.

۲۴۹. ایران نو، شماره ۱۵۳، مورخ ۲۷ صفر ۱۳۲۸ (۱۰ مارس ۱۹۱۰).

۲۵۰. تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، صص ۴ و ۵. درخواست دولت مشیرالدوله در ۲۳ رمضان ۱۳۲۴ (دهم نوامبر ۱۹۰۶) به مجلس عرضه شد.

۲۵۱. روزنامه ندای وطن، سال دوم، شماره ۲۰۰، پنجم صفر ۱۳۲۶ (۸ مارس ۱۹۰۸)، ص .

۲۵۲. صورت مذاکرات مجلس اول، صص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ نیز روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۶۴، مورخ ۱۸ صفر ۱۳۲۴ ق (۲ آوریل ۱۹۰۷ م).

۲۵۳. روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۱۲۰، ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق.

۲۵۴. تاریخ مشروطه...، صص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۲۵۵. ترابی فارسانی، سهیلا، تجار، مشروطیت و دولت مدرن، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۴، ص ۱۵۴. خانم فارسانی در سنجش علل شکست طرح تأسیس بانک ملی در دوره‌ی مشروطه، درباره‌ی هشت علت بحث کرده که قابل تأمل است (همان جا، ص ۱۵۵). قانون اجازه تأسیس بانک ملی ایران در سال ۱۳۰۶ ش تصویب شد و یکی از آرزوهای مشروطه‌خواهان ملی‌گرای ایران تحقق یافت (تاریخچه سی ساله‌ی بانک ملی ایران، تهران، چاپخانه بانک ملی، ۱۳۳۸ ش).

۲۵۶. صوراسرافیل، شماره ۱۷، مورخ ۱۴ شوال ۱۳۲۵ ق، ص ۲.

۲۵۷. شرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه، ص ۵۰.

۲۵۸. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ۱۳۸۱، ص ۱۹۵.

۲۵۹. حبل‌المتین، سال ۱۳، شماره ۳۲، (مورخ ۱۸ صفر ۱۳۲۴؛ ۱۳ آوریل ۱۹۰۶)، و شماره ۳۹، همان سال، مورخ ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ (۸ ژوئن ۱۹۰۶).

۲۶۰. پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت...، صص ۹۴ و ۹۵.

۲۶۱. همان جا، ص ۹۵.
۲۶۲. همان جا، ص ۹۶.
- ۲۶۳ و ۲۶۴. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۲۷۸.
۲۶۵. آبراهامیان، پرواند، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ص ۱۲۶.
۲۶۶. روزنامه مجلس، سال دوم، شماره ۴۰، ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۵ ق (سوم فوریه ۱۹۰۸ م).
۲۶۷. *حبل‌المتین*، تهران، سال اول، شماره ۵۹، مورخ ۲۳ جمادالاول ۱۳۲۵ (۵ ژانویه ۱۹۰۷) سرمقاله. ۲۶۸.
۲۶۸. *ندای وطن*، سال دوم، شماره ۱۴۵ و ۱۴۴، شنبه غره ذیحجه ۱۳۲۵ ق، ص ۱.
۲۶۹. مجلس، سال اول، شماره ۵۰، مورخ ۲۰ محرم ۱۳۲۵ (۱۴ مارس ۱۹۰۷)، ص ۳.
۲۷۰. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*، ص ۴۶۷. تلگراف به تبریز، ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۴ ق.
۲۷۱. روزنامه مساوات، سوم ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ق.
۲۷۲. *ندای وطن*، سال دوم، شماره ۱۴۶، همچنین شماره‌های ۸-۱۴۷، سوم ذیحجه ۱۳۲۵ ق.
۲۷۳. نگارنده طی یک تک‌نگاری نسبتاً مفصل کارنامه *حبل‌المتین*، به خصوص در مورد رویدادهای مجلس اول را کاویده‌ام. این نوشته در سال ۲۰۰۳ در نشریه شهروند چاپ تورنتو در چند شماره منتشر شده است. این رساله، با اصلاحات و افزوده‌هایی چند در فرصت مناسبی در قامت کتاب منتشر خواهد شد. برای کوتاه کردن سخن و ارجاعات، خواننده علاقه‌مند می‌تواند به متن آن نوشته در سایت اینترنتی شهروند مراجعه کند.
۲۷۴. *حبل‌المتین*، سال اول، شماره ۷۹، مورخ ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق (اول اوت ۱۹۰۷).
۲۷۵. *حبل‌المتین*، سال اول، شماره ۴۸، مورخ ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ق (۲۳ ژوئن ۱۹۰۷).
۲۷۶. *حبل‌المتین*، سال نوزدهم، شماره ۳۹، چهارم جمادی‌الاول ۱۳۳۰ ق (۲۲ آوریل ۱۹۱۲).
۲۷۷. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*... ص ۵۲۲.
۲۷۸. *حبل‌المتین*، تهران، شماره ۶، مورخ ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ق (۳۱ ژوئیه ۱۹۰۷).
۲۷۹. *ندای وطن*، سال سوم، در شماره‌های ۱۷، مورخ ۲۴ رجب و ۲۶، مورخ ۵ شعبان ۱۳۲۷ ق، اشاره‌های مختصری به این ماجرا شده است.
۲۸۰. *ندای وطن*، شماره ۱۷، فوق‌الذکر، در سیاهه نام کسانی که در جلسات محاکمه حضور داشتند نام «جناب رسول‌زاده مجاهد معروف» را ذکر کرده است.
۲۸۱. ترقی، شماره ۱۷۴، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۰۹ م (اول شعبان ۱۳۲۷ ق).
۲۸۲. رسول‌زاده، گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، صص ۲۷۸-۲۷۹.
۲۸۳. سعدی می‌گوید: «سخن در نهان نباید گفت که بهر انجمن نشاید گفت» فردوسی انجمن را محل گرد آمدن گروهی برای مشورت به کار برده است: «یکی انجمن ساخت با بخردان هشیوار و کارآزموده روان»
- «یکی انجمن ساخت با بخردان بزرگان و بیداردل موبدان»
۲۸۴. فلور، ویلم، وظیفه سیاسی صنف در جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۶۵، جلد دوم، ص ۱۰۰-۱۰۱.
۲۸۵. *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد اول، صص ۷۴-۷۶.
۲۸۶. عنصر روشنفکری در تشکیل و هدایت انجمن صنفی حضور داشت. یحیی دولت‌آبادی در جلد دوم خاطرات خود شرح آن را به دست داده است. هم او بود که در انتشار برخی شماره‌های *بامداد*، ارگان انجمن نقش مؤثر ایفا کرد. کشمکش میان جریان روشنفکری نهضت با شریعت‌خواهان، و به‌ویژه اعوان و انصار سید عبدالله مجتهد در همین اثر خواندنی است.
۲۸۷. شاکری، خسرو، «پیشینه جنبش انجمنین از مشروطه تا فردای شهریور بیست»، کتاب *جمعه‌ها*، شماره ۵، زمستان ۱۳۶۴، ص ۶.
۲۸۸. ژانت آفاری در کتاب *انقلاب مشروطیت ایران*، با ذکر حضور صدها «انجمن انقلابی» و منصوره اتحادیه در پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، صص ۲۴۹-۲۵۰ به این موضوع اشاره دارد. سر اسپیرینگ رایس

- سفیر بریتانیا در زمان مشروطه، الگوی برخی انجمن‌ها را «سوویت‌های روسیه» در انقلاب ۱۹۰۵، روسیه معرفی می‌کند (Spring Rice to Grey. May 27th, 1907, No. 113, FO 317/301).
۲۸۹. تاریخ بیداری/ایرانیان، جلد اول، ص ۲۴۶.
۲۹۰. خاطرات ناصح‌زاده، ص ۲۹۲، به نقل از رساله «انجمن‌های شورایی در انقلاب مشروطیت» به قلم هما ناطق، ص ۲۴. این رساله‌ی مختصر اما دانشورانه و مفید ما را با چند و چون برخی انجمن‌های متعدد که در تب و تاب مشروطیت در ایران دایر شدند، آشنا می‌کند.
۲۹۱. نشریه ملانصرالدین، مورخ ۹ نوامبر ۱۹۲۲م، به نقل از همان ص ۲۴.
۲۹۲. مذاکرات مجلس، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق، گفتار آقا سید تقی.
۲۹۳. کهن، گوئل، تاریخ سانسور مطبوعات در ایران، جلد اول، ص ۲۳۶.
۲۹۴. خاطرات کلنل کاساکوفسکی/افرمانده بریگارد قزاق روس در ایران، ترجمه عباسقلی حلی، تهران، سیم‌رغ، ۱۳۵۵، ص ۶۱ و ۶۲.
۲۹۵. رساله «رؤیای صادقه» که در دوران مشروطه نسخه‌های دست‌نویس و بازچاپ اولیه اش میان اهل سواد چرخیده بود، اخیراً به صورت کتاب توسط انتشارات مرد امروز در خارج از کشور، به کوشش بهرام چوبینه، ۱۳۶۵، منتشر شده است. کوششگر متن، آن را از مجله‌ی/ارمغان، سال چهاردهم، ۱۳۱۲ ش، برگرفته است.
۲۹۶. مقاله «یادی از اولین تجربه دموکراسی انجمن‌های شورایی/ایرانیان، مجلس عواید عمومی همدان» را در تابستان ۲۰۰۵ نوشتم. این مقاله به استناد خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار تنظیم شده است.
۲۹۷. از معدود مؤلفان آثار تاریخی که به این رویداد مهم تاریخی اشاره می‌کند، یکی هم فریدون آدمیت است که پس از سال‌ها نادیده‌اندگاری عمومی در کتاب/ایدئولوژی نهضت مشروطیت/ایران [تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵ش] با اشاره‌ای نقش مؤثر و رهبری‌کننده‌ی رادیکال و کیل‌الرعیای همزمان با برپایی مجلس اول، علیه اربابان و محترکان گندم، را متذکر می‌شود. اما ایشان هم بسیاری اقدامات و رویدادهای مهم این جریان را نانوخته می‌گذارد. خانم ژانت آفاری در کتاب انقلاب مشروطه/ایران نیز در چند سطر مختصر به انجمن فواید همدان و وکیل‌الرعیای رهبر آن بدون اشاره به نام و نشان روزنامه آنان و چگونگی و چستی اقدامات مجلس فواید عمومی می‌پردازد.
۲۹۸. ناطق، هما، انجمن‌های شورایی در انقلاب مشروطه، ص ۴.
۲۹۹. زندگی طوفانی، ص ۴۰۷.
۳۰۰. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه، ص ۵۷۰.
۳۰۱. شریف کاشانی، واقعات/اتفاقیه...، جلد اول، ص ۱۴۶.
۳۰۲. صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات/ایران، جلد چهارم، ص ۹۵.
۳۰۳. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه، ص ۲۶۵.
۳۰۴. مجله راهنمای کتاب، سال ۲۱ ص ۳۷۶.
۳۰۵. تقی‌زاده، تاریخ انقلاب ایران، ص ۲۷.
۳۰۶. فریدون آدمیت در مجلس اول بحران آزادی...، ص ۱۸۱، می‌نویسد: «به هر صورت مجلس که قطب اصلی سیاسی ملی بود، از نظر سرشت طبقاتی‌اش عمده طبقات جامعه را در بر می‌گرفت. و از نظر عقاید و آراء مهم‌ترین جناح‌های فکری در حوزه‌ی مشمول نسبتاً گسترده‌ای جای گرفته بود - به ذات مهم‌ترین منبع سنجش افکار عمومی بود.»
- آدمیت برای توجیه انتقادات خود از انجمن‌های مشروطه‌خواه، که آنان را موجب ناکامی مجلس و هرج و مرج می‌خواند و برای اقتاع خواننده خود نسبت به عدم ضرورت وجودی انجمن‌ها در این برهه خطیر، ناچار است که بی‌نظری پژوهشی را کنار نهد و بگوید که ترکیب مجلس از نظر سرشت طبقاتی عمده طبقات جامعه را در بر گرفته و از نظر عقاید و آراء نیز مهم‌ترین جناح‌های فکری را شامل می‌شود. آدمیت خود می‌داند که در عمل و

واقعیت نه نمایندگان عمده طبقات جامعه به مجلس راه یافتند و نه آن مجلس نماینده‌ی مهم‌ترین آرای جامعه بود.

۳۰۷. ناطق، هما، *انجمن‌های شورایی*، ص ۵.

۳۰۸. نامه شماره ۱۳، مورخ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، *ثقه الاسلام به مستشارالدوله به نقل از نامه‌های تبریز*، تهران، نشر و پژوهش فرزانه، ۱۳۷۸ش، ص ۷۲.

۳۰۹. همان جا، صص ۴۰ و ۴۱. در شرح آرای روحانی شیخی برجسته مشروطه‌خواه تبریز این اشاره هم قابل تأمل است که در نامه مورخ ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ق در اوج کشمکش بر سر حقوق مساوی مردم ایران در مقابل قانون، اصل هشتم متمم قانون اساسی - نوشت: «حریت ادیان، چه مناسبتی با حالت حالیه ما دارد.» (*نامه‌های تبریز*، از *ثقه الاسلام به مستشارالدوله*، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرزانه، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰) و در واقع به مستشارالدوله توصیه می‌کرد که به چنین باور و اصلی در متمم، رویه مخالف آزادی وجدان و مذهب و حقوق مساوی مسلمان با غیرمسلمان داشته باشد.

۳۱۰. روزنامه *انجمن تبریز*، سال اول، شماره ۷۱، مورخ ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق.

۳۱۱. فرمان انجمن تبریز برای اعزام مأمورین به دهات برای جلوگیری از «سرکشی و تجاوز» رعایا، در روزنامه *انجمن تبریز*، شماره ۷۱، سال اول، مورخ ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، آمده است.

۳۱۲. تقی‌زاده، *تاریخ انقلاب ایران، مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۲۵۷. کشتار بزرگ در دهات اطراف ماکو به دست اقبال‌السلطنه در چند جلسه مجلس اول مورد بحث برخی و کلاً به ویژه تقی‌زاده قرار گرفت. تقی‌زاده در ذیحجه ۱۳۲۸ ق از این منطقه گذر کرده و از دهات خالی و روستائیانی که از تعدی و هراس مالکین و کشتارهای حاکم به عثمانی و قفقاز فراری شده بودند، سخن می‌راند.

۳۱۳. *مناکرات مجلس*، ۲۰ ذیقعد ۱۳۲۵ ق، نیز روزنامه *مجلس*، شماره ۱۰، سال دوم، ۲۲ ذیقعد ۱۳۲۵ ق (۲۸ دسامبر ۱۹۰۷م).

۳۱۴. *شهید راه آزادی سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی*، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۶ش.

۳۱۵. کتاب *تحریرالعقلا* اولین بار توسط داماد شیخ، میرزا مرتضی نجم‌آبادی، تهران، ارمغان، ۱۳۱۲ش، منتشر شد. اخیراً چاپ دیگری از آن در سال ۱۳۷۸ با مقدمه علامه محمدتقی جعفری توسط انتشارات وزارت ارشاد اسلامی به بازار کتاب آمده است. همه نقل قول‌ها را از همین چاپ اخیر صص ۵۳ تا ۱۱۵ آورده‌ایم.

۳۱۶. این بحث را در کتاب *ازلیان ایران* پی گرفته‌ایم.

۳۱۷. *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۲۶۲.

۳۱۸. همان جا، صص ۲۸۶-۲۸۷.

۳۱۹. همان جا، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۳۲۰. *ملک‌زاده، انقلاب مشروطیت*، جلد اول، ص ۲۱۵.

۳۲۱. *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۳۸۱. کسروی نیز در *تاریخ مشروطه*...، صص ۸۱ تا ۸۶ نامه‌های طباطبائی به مظفرالدین شاه و عین‌الدوله صدراعظم را ذکر کرده است.

۳۲۲. اسناد انگلیسی، F. O. 416/33. July 16, 1907, No 40.

۳۲۳. *تاریخ مشروطه*...، ص ۲۶۱.

۳۲۴. *ملک‌زاده برخلاف ناظم‌الاسلام*، پیوند میان طباطبائی و بهبهانی را به نام «کمیته انقلاب» و تلاش پدر خویش - *ملک‌المتکلمین* نوشته است. (*تاریخ انقلاب مشروطیت*، جلد دوم، ص ۲۵۱. درباره نقش موثر ازلیان در این مورد در کتاب *ازلیان ایران* مفصل‌تر آورده‌ام.

۳۲۵. *ملک‌زاده*، شیخ مهدی پسر ارشد شیخ فضل‌الله را از جمله طلبه‌های «انقلابی» درویش مسلک، بی‌تکبر و آزادمنش» و دارای «طبعی سرکش و سری پرشور» معرفی می‌کند که «از دیرزمانی در یکی از مجامع آزادی‌خواهان که میرزا ابراهیم‌خان، منشی سفارت فرانسه، سید اسدالله خرقانی، مجلسی اصفهانی و سلطان زواره در آن شرکت داشتند، عضویت پیدا کرده بود.» (همان جا، ص ۲۷۵). نگارنده در کتاب *دیگرم درباره تمایلات ازلی و عملکرد همراه شیخ مهدی با آنان* اشاره‌هایی آورده‌ام.

۳۲۶. تاریخ انقلاب مشروطیت، جلد دوم، ص ۲۳۹. ملک‌زاده علاوه بر این ۵۴ نفر، سه تن دیگر، یعنی سردار اسعد بختیاری، سلیمان میرزا اسکندری، و بحرالعلوم کرمانی، را که در جلسه مؤسس کمیته شرکت کردند، برمی‌شمرد اما از آنها به‌عنوان عضو انجمن یاد نمی‌کند.
۳۲۷. آبراهامیان، پرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۱۰۱.
۳۲۸. این داده‌ها عمدتاً از مقاله ارزشمند خانم هما ناطق پیرامون انجمن تبریز و نیز کتاب *سخنگویان سه‌گانه آذربایجان در انقلاب مشروطیت*، تألیف نصرت‌الله فتحی، و اشارات کسروی برگرفته شده است. خاطرات میرزا جواد ناطق به نقل از هما ناطق در *انجمن شورایی در انقلاب مشروطیت*، ص ۱۳.
۳۲۹. ناطق، *انجمن‌های شورایی*، ص ۱۶.
۳۳۰. صورت مذاکرات مجلس اول، ذیقعدہ ۱۳۲۴ ق (ژانویه ۱۹۰۷)، ص ۴۸، نیز روزنامه *انجمن تبریز*، شماره ۴۰، مورخ ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۴ ق (۷ فوریه ۱۹۰۷).
۳۳۱. روزنامه مجلس، شماره ۲۱۳، مورخ ۱۶ شوال ۱۳۲۵ ق (۲۲ نوامبر ۱۹۰۷)، ص ۳.
۳۳۲. روزنامه مجلس، شماره ۲۱۴، مورخ ۱۷ شوال ۱۳۲۵ ق (۲۴ نوامبر ۱۹۰۷)، ص ۳.
۳۳۳. روزنامه مجلس، شماره ۲۱۵، مورخ ۱۸ شوال ۱۳۲۵ (۲۵ نوامبر ۱۹۰۷)، ص ۱.
۳۳۴. نظام مافی در *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، ص ۲۶۶، می‌نویسد: «جالب است که تأسیس گارد ملی از درخواست‌های بلشویک‌ها و جزو برنامه آنها نیز بود.» نسبت دادن غیرمستقیم این خواسته به بلشویک‌ها که در سال ۱۹۰۷ در میان ایرانیان شناخته نبودند چندان منطقی به نظر نمی‌رسد، گرچه نویسنده محترم نیز چنین فرضی را عنوان نکرده است.
۳۳۵. روزنامه *حبل‌المتین*، تهران، شماره ۱۶۶، سال اول، ۱۳ شوال ۱۳۲۵ ق (۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ م)، ص ۴.
۳۳۶. *عین‌السلطنه*، جلد سوم، ص ۲۱۱۷.
- ۳۳۷ و ۳۳۸. *خاطرات تقی‌زاده*، ص ۸۵.
۳۳۹. کاشانی در *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم، ص ۸۵۹، اعضای این انجمن را ۲۹۶۵ تن ذکر کرده است.
۳۴۰. به گفته روزنامه *حبل‌المتین*، تهران، شماره ۷۸، سال اول، ۲۰ جمادی‌آخر ۱۳۲۵ ق (۳۱ ژوئیه ۱۹۰۷ م)، ص ۴، مرکز انجمن آذربایجان در خیابان چراغ‌گاز در نزدیکی مجلس بود و روزهای یکشنبه عصر برای ثبت نام اعضا و چهارشنبه‌ها مجلس عمومی برگزار می‌شد. در همین شماره آمده که روز چهارشنبه بیستم جمادی آخر تقی‌زاده یک سخنرانی مهم را برگزار می‌کند و از این رو از کسانی که مایلند، خواسته در جلسه حضور یابند.
۳۴۱. *صوراسرافیل*، سال اول، شماره ۲۳، ۱۷ محرم ۱۳۲۶ ق (۲۰ فوریه ۱۹۰۸ م)، ص ۸.
۳۴۲. *اعلام انجمن آذربایجان*، همان جا.
۳۴۳. اعظام قدسی، *حسن، خاطرات من*، ص ۱۹۶.
۳۴۴. به نوشته لمبتون، پیرامون *انجمن‌های سری در مشروطه*، مراجعه شود.
۳۴۵. یحیی دولت‌آبادی در *خاطرات خود*، جلد دوم، صفحات ۳۲۸ و ۳۲۹ شرح مقاومت جانانه‌ی این تفنگچیان را آورده است. احمد کسروی هم شرح دلاوری‌های اعضای این انجمن را به گونه‌ای حماسی در تاریخ مشروطه آورده است (صص ۶۰۵ تا ۶۱۵).
۳۴۶. انجمن آذربایجان طی تلگرافی به تبریز متذکر شد که بعضی از تبریزی‌های مقیم تهران به خیال تأسیس انجمنی به نام «فتوت» متشکل از «اشخاصی معلوم‌الحال» تحریک شده و با ذکر دو نفر از مؤسسين آن، مفاخرالملک و حاجی محمدتقی صراف، خواستند که نماینده آن انجمن پذیرفته نشود. (*تاریخ مشروطه*، ص ۴۷۸) روزنامه‌های *روح‌القدس* و *حبل‌المتین* هم در همان زمان نوشتند که در مسجد، شیخ عبدالحسین نامی به منبر رفته و با بدگویی از مشروطه و مجلس «تقی‌زاده و مستشارالدوله و دیگران را نام برده، کافرشان نامید» و این کار به تحریک انجمن فتوت نسبت داده شد.
۳۴۷. *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۴۵۴.

۳۴۸ و ۳۴۹. ناطق، هما، «در معرفی یک سند در مشروطه‌ی مشروعه»، زمان نو، شماره ۳، پاریس، صص ۴۱ و ۴۲.

۳۵۰. راپورت ایام انقلابات تاریخی یا صدمات سلطنت مستبده، همان جا، ص ۴۵.

۳۵۱. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۴۱.

۳۵۲. مناکرات مجلس، نهم ذیحجه ۱۳۲۴ق (۲۴ ژانویه ۱۹۰۷).

۳۵۳. روزنامه مجلس، شماره ۵۴، سال اول، ۲۸ محرم ۱۳۲۵ ق (۲۲ مارس ۱۹۰۷).

۳۵۴. اتحادیه، منصوره، مجلس و انتخابات، ص ۳۳.

۳۵۵. مناکرات مجلس، شنبه ۲۴ محرم ۱۳۲۵ق.

۳۵۶. ناطق، هما، انجمن‌های شورایی...، ص ۲۸.

۳۵۷. مجلس اول، بحران آزادی...، ص ۱۳۵.

۳۵۸. ایدئولوژی نهضت مشروطیت...، ص ۲۴۶.

۳۵۹. مجلس اول، بحران آزادی، صص ۲۱۲-۲۱۳.

۳۶۰. اسناد دیپلماتیک روس، کتاب نازنجی، جلد اول، ص ۱۶۱.

۳۶۱. مثلاً، می‌توان به اوج اختلاف سید عبدالله مجتهد با احتشام‌السلطنه بر سر ریاست در مجلس اشاره کرد.

سید عبدالله هم در درون مجلس و هم در میان برخی انجمن‌ها به ویژه انجمن طلاب تهران نفوذ بسیار داشت و برای تضعیف احتشام‌السلطنه از آنها بهره می‌گرفت.

۳۶۲. کتاب نازنجی، صص ۹۴ و ۹۵ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵ق؛ ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸م).

۳۶۳. همان جا، جلد اول، ص ۱۹۷.

۳۶۴. همان جا، ص ۲۰۱.

۳۶۵. همان جا، ص ۲۱۸.

۳۶۶. همان جا، ص ۲۳۲.

۳۶۷. همان جا، صص ۲۳۲ تا ۲۴۱.

۳۶۸. همان جا، ص ۲۴۵.

۳۶۹. حسن معاصر، جلد اول، صص ۱۷۶ و ۳۴۱، نیز جواد شیخ‌الاسلامی، اسناد انگلیسی، مجله‌ی سخن، مهر

۱۳۴۴ش، ص ۱۱۴.

370. S. G Wynn (ed), *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring Rice*, A Record, London, 1929, II, page 28

۳۷۱. اسپرینگ رایس این نامه خصوصی را خطاب به دوست صمیمی‌اش والنتین چیروول سردبیر بخش وقایع

خارجی روزنامه تایمز لندن از تهران فرستاده بود. متن فارسی آن را می‌توان در نامه‌های خصوصی سرسیسل

اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس، به ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۱۵۶

خواند.

۳۷۲. همان جا، ص ۱۷۳.

۳۷۳. ناطق، هما، در معرفی یک سند یا در مشروطه‌ی مشروعه، پاریس، مجله زمان نو، شماره ۳، ص ۴۱.

۳۷۴. روضه‌الصفاء، جلد نهم، ص ۳۰۱.

۳۷۵. جمالزاده، محمدعلی، دمورکراسی خودمانی، آلمان، نشر نیما، ص

۳۷۶. از مارلینگ به سرداورد گری، تهران، ۸ نوامبر ۱۹۰۷، به نقل از تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، جلد

اول، ص ۵۳۰.

۳۷۷. همان جا، جلد اول، ص ۵۴۹.

۳۷۸. آدمیت در ص ۲۰۳ مجلس اول و بحران آزادی...، آمدن شاه به مجلس را در دوم شوال می‌آورد، در حالی

که به استناد مذاکرات مجلس، شاه در پنجم شوال در مجلس حاضر و سوگند یاد کرد. دو علت برای متفاوت

عنوان کردن این روزها می‌توان تصور کرد. اول این که آدمیت صرفاً اشتباه کرده و سه روز پیشتر را برای رویداد

نوشته است که ایراد و خطایی جزئی و بی‌اهمیت است؛ دوم این که با شناختی که از دقت و هوشمندی او سراغ

داریم، آگاهانه چنین وانموده تا نشان دهد که شاه قصد تفاهم و هم‌گرایی با مجلس داشته، اما روز بعد از این اقدام مطلوب او برای آشتی ملی، در سوم شوال، مجلسیان به تحریک وکلای مخالف شاه چون تقی‌زاده با تصویب قطع مستمری‌های دربار، تعارض و واگرایی را دامن زدند و به این ترتیب عناصر رادیکال مشروطه را مسئول ایجاد تشنج جلوه می‌دهد. نتیجه‌ای که آدمیت می‌گیرد در این مضمون قابل تأمل است.

۳۷۹. از مارلینگ به سرداوردگری، شماره ۲۶۳ محرمانه، تهران ۵ دسامبر ۱۹۰۷، همان‌جا، صص ۵۵۲-۵۵۴.

۳۸۰. نامه محرمانه مارلینگ به سرداوردگری، تهران، ۶ دسامبر ۱۹۰۷، همان‌جا، صص ۵۵۵-۵۶۰.

۳۸۱. آفاری، ژانت، انقلاب مشروطه ایران، ص ۱۷۸.

۳۸۲. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۰۰.

۳۸۳. آدمیت در دستکاری‌های آگاهانه خود به نقل از گزارش همان جلسه‌ی مجلس، خواسته‌های سه‌گانه انجمن‌ها را تغییر داده و به دلخواه خود ذکر می‌کند. (مجلس اول و بحران آزادی، ص ۲۰۸) با مقایسه متن اطلاعیه مندرج در صورتجلسه مذاکرات و نقل آدمیت، تفاوت‌های محسوس آنها را می‌توان دریافت. مثلاً، خواسته اول در نقل آدمیت که در واقع خواسته سوم انجمن‌هاست، وانمود شده که انجمن‌ها خواسته‌اند تا «حراست شهر را به انجمن‌ها محول دارند»، در حالی که در متن اطلاعیه‌ی انجمن‌ها، در مفهومی کاملاً متفاوت آمده: «عرض سیم: شهر طهران چند چادر نشین مستحفظ و حاکم لازم دارد. حال که حاکم مقتدری نیست و قراول و رئیس نظمیه از عهده بر نمی‌آید، یا موجبات امنیت را فراهم فرمایید، یا به انجمن‌ها محول دارند تا خودشان حفظ و حراست خود را بکنند».

دو تفاوت مهم با متن دستکاری شده آدمیت دارد: در وهله‌ی اول، خواستار تامین امنیت عمومی توسط نظمیه و حکومت شدند و در صورت عدم توانایی، دست‌کم اجازه دهند تا انجمن‌ها خودشان حفظ و حراست جمع خود مستقر در محل تحصن، نه شهر را، بر عهده گیرند. سخن از حمله اوباش و اراذل و مخالفان مشروطه به اعضای انجمن‌ها و قتل چند نفر از آنان در محل تحصن بود. آدمیت با جابه‌جایی عامدانه می‌خواهد وانمود کند، انجمن‌ها قصد داشتند به جای دولت خود کنترل شهر تهران را به دست گیرند و از این وارونه‌گویی هرج و مرج طلبی آنها را استنتاج کند.

۳۸۴. مجلس اول و بحران آزادی...، ص ۲۱۰.

۳۸۵ و ۳۸۶. همان‌جا، صص ۲۱۳-۲۱۰.

۳۸۷. مذاکرات مجلس.

۳۸۸. آدمیت، مجلس اول و بحران آزادی، ص ۲۰۴.

۳۸۹. همان‌جا، ص ۲۰۷.

۳۹۰. تلگراف هارتویگ، ۱۴ دسامبر ۱۹۰۷م (۱۸ ذیقعد ۱۳۲۵ق)، کتاب نارنجی، جلد اول، ص ۷۰.

۳۹۱. فکر آزادی...، ص ۲۷۵.

۳۹۲. همان‌جا، ص ۲۷۷.

۳۹۳. همان‌جا، ص ۲۸۰.

۳۹۴. همان‌جا، صص ۸۳-۲۸۵.

۳۹۵. همان‌جا، ص ۲۸۶.

۳۹۶. همان‌جا، ص ۲۸۷.

۳۹۷. همان‌جا، ص ۲۹۲.

۳۹۸. حیات یحیی، جلد دوم، صص ۱۶۲-۱۶۳.

۳۹۹. حیات یحیی، جلد دوم، ص ۱۶۲، نیز کتاب آبی، جلد اول، ص ۱۱۶.

۴۰۰. خاطرات و اسناد ناصرالملک و یادداشت‌هایش، ص ۸۴، به نقل از زندگانی سیاسی ناصرالملک، نوشته رامین یلفانی، ص ۱۴۲.

۴۰۱. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، جلد سوم، ص ۱۸۴۸.

۴۰۲. در سفاهت و خودکامگی محمدعلی شاه قصه‌های بسیار می‌توان گفت. در همین مورد، خان ملک ساسانی در *یادبودهای سفارت استانبول*، صص ۴۵ و ۴۶، می‌نویسد: محمدعلی میرزا سال‌ها پس از خلع ید از سلطنت در استانبول به او از خاطرات آن روز و رفتار وقیحانه و تحقیر آمیزش با رئیس دولت منتصب خود ناصرالملک گفته است؛ وقتی فرستادم ناصرالملک را دستگیر کنند می‌خواست با چادر و چاقچور و پیچه زنانه فرار کند. در همین حال نزد من آوردندش. عکاس خواستم که پیش از آنکه طناب دار به گردنش بباویند عکسی با آن قیافه بردارد. عکاس مشغول عکس برداری بود که چرچیل فرستاده وزیر مختار انگلیس آمد و موجبات آزادی و خروج او از ایران را فراهم کرد.

۴۰۳. *کتاب نارنجی* (اسناد روسی)، جلد اول، صص ۶۸ و ۶۹.

۴۰۴. همان جا، صص ۷۳ و ۷۴.

۴۰۵. *حبل‌المتین*، شماره ۱۹۰، مورخ ۲۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ق (۲۶ دسامبر ۱۹۰۷)، صص ۱-۴. این روزنامه در همین شماره برای اختصارگویی و حذف برخی جوانب قضیه، بدلیل فشار و خفقان موجود و محذورات، در گزارش جریان، از خوانندگان خود عذرخواهی کرد و نوشت: علت اصلی رویداد را به اندازه‌ای که آزادی داریم و مرخصیم بر خاطر خوانندگان دانشور عرضه می‌داریم. هراس ناشی از حمله به مطبوعات و توقیف جمعی آنها به دستور وزیر علوم در هفته‌ای که تهران در آشوب و غارت می‌سوخت، در این اظهارات محسوس است.

۴۰۶. آدمیت، *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۲۱۳.

۴۰۷. *حیات یحیی*، جلد ۲، صص ۷۰-۱۷۱.

۴۰۸ تا ۴۱۱. *کتاب آبی*، جلد اول، صص ۱۴۵ تا ۱۴۳.

۴۱۲. *مقالات تقی‌زاده*، جلد چهارم، ص ۱۶۹. در تأیید سخن تقی‌زاده، یحیی دولت‌آبادی در جلد دوم *حیات یحیی*، ص ۱۸۶ می‌نویسد: «... رضا بالا معتضد دیوان که از اعضای انجمن آذربایجانی و جوانی کارآمد است به تقویت تندروان رئیس پلیس طهران گشته، گرفتاری اشرار را از او می‌خواهند و باید دانست که مجازات دادن به رؤسای اشرار یا مجتمعی میدان توپخانه کاملاً مخالف رضای شاه و کارکنان او است ولی تندروان مجلس شورای ملی و نمایندگان انجمن‌ها اصرار دارند که آنها دستگیر و مجازات شوند، چونکه جزو شرایط صلح است. . رضابالا به تشویق تندروان از وکلای آذربایجان مخصوصاً تقی‌زاده و حاج میرزا ابراهیم آقا قبول این شغل را نموده...»

۴۱۳. هدایت (مخبرالسلطنه)، *مهدیقلی، گزارش ایران...*، ص ۲۰۴.

۴۱۴. مستشارالدوله، *یادداشت‌های تاریخی*، ص ۴۰.

۴۱۵. شرح محاکمه آنان در روزنامه *محاکمات*، ۵ محرم ۱۳۲۶ ق (۸ فوریه ۱۹۰۸) آمده است.

۴۱۶. *خاطرات حاج سیاح*، ص ۵۶۲.

۴۱۷ و ۴۱۸. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، صص ۲۶۷-۲۸۲.

۴۱۹. برای برخی از استخاره‌های محمدعلی شاه و تفسیر و جوابیه‌های آنها از سوی سید ابوطالب زنجانی مشاور مذهبی ضدمشروطه و دشمن هر نوآوری، به مقاله *چند استخاره از محمدعلی شاه با جواب‌های آنها* به قلم احمد توکلی، در مجله *یادگار*، شماره ۸ و ۹، سال پنجم، فروردین واردیهشت ۱۳۲۸، صص ۴۵-۶۵. برای شرح حالی از سید ابوطالب به مجله *یادگار*، سال سوم، شماره هشتم، مراجعه شود.

۴۲۰. متن و پاسخ استخاره‌ها را از همان مقاله مجله *یادگار* برگرفته‌ام.

۴۲۱. *خاطرات احتشام‌السلطنه*، صص ۶۵۲-۶۵۴.

۴۲۲. *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۱۹۱.

۴۲۳. کسروی می‌نویسد که در سال‌های بازپسین پیش از مشروطه در تبریز:

«کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده را می‌فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپا آگاه می‌بودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خودکامگی می‌کردند و اینان کم‌کم یکدیگر را شناخته و دسته‌ای گردیده و به کوشش‌هایی می‌پرداختند. ما از آنان کسانی را می‌شناسیم و کسانی را هم نام‌هایشان را شنیده‌ایم و اینک آنچه می‌دانیم در اینجا می‌شماریم: میرزا حداد حکاک باشی، برادرش میرزا محمود، سید حسن تقی‌زاده،

- میرزا حسین خان عدالت، سید محمد شبستری ابوالضیاء، سید حسن شریف‌زاده... کسانی از ایشان که تقی‌زاده و شریف‌زاده و ابوضیاء و تربیت و عدالت و صفراوف باشند، دانش نیز اندوخته و برخی زبان‌های اروپایی را می‌دانستند و در *حبل‌المتین* و دیگر جاها گفتارها می‌نوشتند... تقی‌زاده و تربیت نامه‌ای به نام *گنجینه فنون* می‌نوشتند. «تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۹۳.
۴۲۴. همان جا، صص ۱۹۶-۱۹۷.
- ۴۲۵ و ۴۲۶. تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۴۵.
۴۲۷. تلگراف هار تویگ به ایزولسکی، مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۴ ذیقعد ۱۳۲۵ق)، کتاب *نارنجی*.
۴۲۸. تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۵۸.
۴۲۹. باستانی پاریزی، *تلاش آزادی*، صص ۱۳۲-۱۳۳.
۴۳۰. کتاب *نارنجی* (اسناد روسی)، جلد اول، ص ۲۳۳.
۴۳۱. روزنامه مجلس، شماره ۱۴۷، مورخ ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ (۱۲ ژوئن ۱۹۰۸) دست‌خط شاه را تحت عنوان *راه نجات* منتشر کرد اما اعلام داشت که «این کلمات بی‌اصل» را به شخص شاه نسبت داده‌اند بدون اینکه ایشان مطلع باشند. به گمان این روزنامه، آن نوشته کار منافقین بود. اما بعد معلوم شد که اعلامیه از سوی خود شاه صادر شده است.
۴۳۲. صورتجلسه مذاکرات مجلس، ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق؛ روزنامه مجلس، شماره ۱۵۰، مورخ ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ (۱۷ ژوئن ۱۹۰۸).
۴۳۳. روزنامه مجلس، شماره ۱۵۲، مورخ ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ (۱۹ ژوئن ۱۹۰۸).
۴۳۴. روزنامه مجلس، شماره ۱۵۳، مورخ ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ (۲۱ ژوئن ۱۹۰۸)، ص ۱.
۴۳۵. متن اعلامیه در *وقعات و اتفاقیه در روزگار*، جلد اول، صص ۱۷۹ و ۱۸۰ آمده است.
۴۳۶. *صوراسرافیل*، شماره ۳۱، مورخ ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.
۴۳۷. *سیاست نامه خراسانی*، صص ۱۹۱ تا ۲۰۰.
۴۳۸. *حیات یحیی*، جلد دوم، ص ۲۵۸.
۴۳۹. همان جا، صص ۲۶۲-۲۶۳.
۴۴۰. همان جا، ص ۲۷۰.
۴۴۱. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: «نمونه‌ی انجمن علمی، گرچه مدت‌ها پیش برای امر تشکیل و اداره مدارس تشکیل شده بود ولی حالا به امر کامران میرزا نایب‌السلطنه و به توسط سید حسین شوشتری که شخص جسور و مستبدیست، در لباس ملایی یک انجمن سیاسی دایر شده، اعضای آن سید و ملا و پیش‌نماز و روضه‌خوان و محرر شرعیات و غیره است و به هر یک پول می‌دهند و سور فراوان دارند بر ضد حوزه‌ی علمیه علمایی که با مجلس و مشروطه همراهند، و از این قبیل انجمن‌ها در شهر و اطراف متعدد دایر کرده‌اند. مشروطه‌خواه و مستبد مخلوط و مشتبه شده و همه از یکدیگر ظنین گشته‌اند و این کارها اغلب به توسط ارشدالدوله می‌شود. ارشدالدوله از اول به اسم مشروطه‌خواهی داخل انجمن‌ها شد و در موقع تحصن نمایندگان انجمن‌ها در بهارستان مدیر انجمن مرکزی گشته و در ظاهر مشیر و مشاور کارهای ملی و در باطن از کارکنان جدی امیربهداد جنگ و مستبدین دربار بوده است.» همان جا، ص ۲۷۱.
۴۴۲. مستشارالدوله، *یادداشت‌های تاریخی*، ص ۵۴.
۴۴۳. *حیات یحیی*، جلد دوم، ص ۲۷۸.
۴۴۴. شاهزاده علالدوله از جمله تربیت شدگان مستبد قاجار بود که در آستانه مشروطه به چوب بستن چند تاجر بازار به دستور او یکی از علل آغاز نهضت مشروطه خوانده شده است. او و برادرش احتشام‌السلطنه در رفت و آمد منظمی با درباریان و شاه و تلاش برای همراه کردن مجلس با شاه و حذف انجمن‌های مردمی بودند. انجمن خدمت یا اکابر توسط آنها و متشکل از شاهزادگان و درباریان غالباً مخالف مشروطه تأسیس شد تا وانمود شود

- کسانی چون امیر بهادر فرمانده قشون مخالفین، یک‌شبه «مشروطه‌طلب» شده‌اند. درباریان مستبد و بدنامی چون کامران میرزا عضو این انجمن بودند.
۴۴۵. حیات یحیی، جلد دوم، صص ۱۹۸-۱۹۱.
۴۴۶. *خاطرات احتشام‌السلطنه*، ص ۵۳۷. توصیه‌های احتشام‌السلطنه و مخبرالسلطنه، مشاوران هواخواه نظام بیسمارکی آلمان به شاه آن چنان مؤثر بود که محمدعلی شاه در روز ۲۱ جمادی‌الاول، دو روز پیش از بمباران مجلس، اولین شرط خاتمه دادن به محاصره مجلس را پذیرش اختیاراتی نظیر اقتدارات امپراطور آلمان برای خود اعلام کرد (حیات یحیی، جلد دوم، ص ۳۰۵).
۴۴۷. *کتاب آبی*، جلد اول، صص ۱۷۶ و ۱۷۷.
۴۴۸. کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۵۷۸.
۴۴۹. تقی‌زاده، *زمینه انقلاب مشروطیت ایران* (سه خطابه)، ص ۶۰.
۴۵۰. حیات یحیی، جلد دوم، ص ۲۷۹.
۴۵۱. همان جا، ص ۲۸۳.
۴۵۲. کسروی، همان جا، ص ۵۷۱.
۴۵۳. نامه‌های سری لیاخوف به مافوق قفقازی‌اش را پانوف بلغاری به دست آورد. پانوف از جمله سوسیال دموکرات‌های حامی مشروطه و فعال همگام مجاهدین در اردوی شمال در مسیر فتح تهران بود. این نامه‌ها توسط دستیار ایرانی ادوارد براون، سید حسن تبریزی، ترجمه و در قالب مقاله‌ای تحت عنوان *مسئولیت دولت روس و وضعیت ناگوار ایران امروز*، به قلم براون، در انگلیس منتشر شد. انتشار این گزارش‌های سری که دخالت مستقیم دولت روسیه تزاری در کودتا علیه مشروطه و بمباران مجلس را نشان می‌داد، موجب شد تا آن دولت در مقام توجیه و تکذیب برآید و آنها را ساختگی اعلام کند. متن این نامه‌ها به زبان فارسی در کتاب *سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران*، به قلم م. یاولویچ و ترجمه م. هوشیار، تهران، کتاب‌های جیبی ۱۳۵۷، صص ۱۱۲-۱۱۹، همچنین *تاریخ مشروطه کسروی*، صص ۵۷۲-۵۷۴ قابل دسترس است.
۴۵۴. کسروی، همان جا، ص ۵۸۷.
۴۵۵. تقی‌زاده به دلیل نقش فعال و علنی در مقام وکالت مجلس صرفاً مدت کوتاهی رئیس انجمن آذربایجان بود. در همان برهه هم نیابت او معاضدالسلطنه امور را اداره می‌کرد. اما بی‌تردید رهبر معنوی آن انجمن، که یک-دست هم نبود، شناخته می‌شد.
۴۵۶. کسروی، همان جا، ص ۵۸۷.
۴۵۷. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۳۱۰.
۴۵۸. کسروی، همان جا، ص ۹۹.
۴۵۹. *یادنامه تقی‌زاده*، به اهتمام یغمایی، ص ۲۰۶.
۴۶۰. بهار، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، جلد اول، ص ۲.
۴۶۱. ملک‌زاده، *تاریخ مشروطیت*...، ص ۵۵۵.
۴۶۲. کسروی، *زندگانی من*، ص ۳۲.
- به نقل از آبراهامیان، ص ۱۲۴ به ۱۲۳. Great Britian correspondence, vol 1, no 2, pp. 99
۴۶۴. در *ایران بین دو انقلاب*، ص ۱۲۰ می‌خوانیم: «شیخ فضل‌الله که اکنون از رادیکال‌های غیرمذهبی می‌ترسید، امام جمعه سلطنت‌طلب تهران را در تشکیل سازمانی با عنوان انجمن آل محمد یاری کرد و از همه مسلمین صدیق خواست تا برای دفاع از شریعت در مقابل مشروطه‌طلبان کافر در میدان توپخانه جمع شوند. بیشتر مردم به این تقاضا پاسخ مثبت دادند. به قول یک شاهد مخالف، مرتجعین با تمام قوا در این میدان بزرگ جمع شدند. این جمعیت از گروه‌های مختلف تشکیل شده بود: روحانیون و طلاب، به ویژه از حوزه درس شیخ فضل‌الله، درباریان و مستخدمان، لوطی‌های مسلح، دهقانان اراضی سلطنتی ورامین، کارگران ساده و فقرای بازار تهران و هزاران تن از صنعتگران، قاطرچیان، خدمتکاران و شاغلان رده‌پایین اقتصاد کوچک قصر سلطنتی.
۴۶۵. . حیات یحیی، جلد دوم، صص ۱۹۲-۱۹۳ و ۲۱۷.

۴۶۶. روزنامه روح/قدس، شماره ۶، مورخ ۸ شعبان ۱۳۲۵ق، ص ۳.

۴۶۷. کسروی، همان جا، صص ۲۵۹-۲۶۱.

۴۶۸. شیخ نوری گفته بود: «انتخاب این وکلا از اصل نامناسب و غلط بود... گذشته از عدم بصیرت در این انتخاب جدید، آیا از سی و شش کرور جمعیت ایران غیر از سه الی چهار هزار نفرشان بیشتر رأی داده‌اند؟... از تمام مردم تهران پرسش کنید ببینید رأی داده وکیل در مجلس دارند؟ یا از وکلای حالیه خبر دارند؟... ما جماعت بلکه بیشتر اهالی تهران این وکلا را نمی‌خواهند. اما نه تمام وکلا را بلکه هفت الی هشت نفر هستند که از متهمی گذشته، مسلمان نیستند، خود شما آنها را می‌شناسید.»

مستوفی تفرشی، ابن میرزا نصرالله، تاریخ انقلاب ایران، نسخه خطی کتابخانه ملی، جلد اول، به نقل از علی ابوالحسنی، صص ۳۹۶-۴۰۰/

۴۶۹. روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۹، مورخ ۱۹ صفر ۱۳۲۵ق، ص ۱.

۴۷۰. تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۱۱.

فصل چهارم

سوسیال دموکراسی و تقی‌زاده

سوسیال دموکراسی

مفهوم سوسیال دموکراسی در این فصل را به معنای گرایش‌های سوسیالیستی متفاوت و مجزا از آنچه بعدها و پس از پیدایش بلشویسم و مارکسیسم روسی تحت عنوان «مارکسیسم - لنینیسم»، «سوسیالیسم علمی»، «سوسیالیسم انقلابی» و یا «کمونیسم» شناخته و عنوان شده به کار برده‌ایم. سوسیال دموکراسی اولیه، از ترکیب دو واژه‌ی سوسیالیسم و دموکراسی برآمده و در نگاهی کلی معنایی از دموکراسی اجتماعی تا جنبه‌ی سوسیالیسم انقلابی را در بر می‌گرفت. برای مشخص کردن عنصر اصلی و مشترک سوسیالیسم به معنایی که از دهه سوم سده نوزدهم در چارچوب آرای «سن سیمون» تا انقلاب اکتبر نظر و عمل پیروان آن را تحرک و سامان داده می‌توان ارجحیت اهداف و نیازهای جامعه بر فردمحوری نظام سرمایه‌داری را برجسته کرد. با ظهور مارکسیسم در اروپای غربی و سپس ظهور بلشویسم در روسیه، مکتب‌های پیشین با گرایش‌های سوسیالیستی چون «انارشیزم»، «سندیکالیسم»، «سوسیالیسم مسیحی»، «سوسیال دموکراتیسم...» جملگی همه به عنوان سوسیالیسم «غیرعلمی» و «تخیلی»، ناکارآمد و تجدیدنظرطلب در اساس آنچه را سوسیالیسم علمی می‌خواندند، معرفی شد. مضمون این نقد هم بر این مبنا استوار بود که آرای آن مکتب‌های پیشین از معرفت بر هنر و سیاست، الزامات، امکانات و تضادهای جامعه سرمایه‌داری عاری و از منظری تاریخی و اجتماعی بی‌بهره بوده و بیشتر بر ناکجاآباد انسان‌دوستانه و اخلاقی و تعدیل نابرابری‌ها تکیه داشته‌اند. به هر حال، بی‌آنکه این نوشته مختصر بخواهد به موارد اختلاف و صحت و سقم آرای چند سوی این مجادله بپردازد، بر این نکته تأکید می‌ورزد که آن مکاتب و اندیشه‌های کلاسیک سوسیالیسم سده‌ی نوزدهمی با حضور پیروزمندانه‌ی بلشویسم در روسیه راه خود را از آنچه کمونیسم خوانده شد، جدا کرد. خواست تدریجی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، پرهیز از ماهیت و عملکرد انقلابی مارکسیسم که خود را جبر و مامای تاریخ دانسته و ناگزیری گذر به کمونیسم از طریق حاکمیت «دیکتاتوری پرولتاریا» را طراحی کرد، به تدریج به سنت «سوسیال دموکراسی اروپای غربی» تبدیل شد که با جنبه‌های اخلاقی و مدنی با شالوده‌های نظری در اندیشه‌های عصر روشنگری و اومانیزم میراث آن دوران، مبنای کار قرار گرفت. به بیانی دیگر، آنچه در اروپای غربی به تدریج به عنوان سوسیالیسم در میان طیف چپ غالب شد، عبارت بود از خواست حق و رأی همگانی و مشارکت گسترده‌ترین آحاد اجتماعی در سرنوشت سیاسی، توسعه و ترقی و بهبود اوضاع اقتصادی و رفاه اجتماعی تنگدستان، نظارت گسترده‌تر دولت بر اقتصاد و ائتلاف دموکراتیک میان طبقه متوسط و تهی‌دستان برای پیشبرد اصلاحات اجتماعی. لایه‌هایی از این عناصر را در آرای «تقی‌زاده‌ی» عصر مشروطه نیز می‌توان جست و یافت.

پژوهش پیرامون آرا و گرایش‌های سوسیالیستی در ایران با دشواری‌های چندی روبه‌روست. فعالیت پنهان و مخفی محافل و جریان‌های رادیکال عصر مشروطه، و پیگردهای شدید پس از آن، اصرار حاکمیت و دولت، و نیز خود افراد درگیر در این جریان برای از بین بردن رد هرگونه گذشته‌ی انقلابی، نگرش عمیق، گسترده، و دقیق این کار را محدود، دشوار و گاهی پیچیده و رازآلود کرده است. با وجود همه محدودیت‌ها که نگارنده به برخی جوانب آن واقف است، برای پیگیری و یافتن رد فعالیت و آرای نظری نقش تقی‌زاده در دوران نهضت مشروطه اول و سپس تأسیس اولین حزب پیشرو و مدرن در ایران، شناخت حزب دموکرات، لازم است شمه‌ای از پیشینه افکار سوسیالیستی در میان ایرانیان، به ویژه آرا و عملکرد سوسیال دموکرات‌های ارمنی و سوسیال دموکرات‌های جامعه مسلمان قفقازی که در اقدامی ائتلافی در ایجاد قوام آن حزب سهیم شدند، نیز روشن شود.

در ضمن نکته حاشیه‌ای اما پراهمیت درباره‌ی برخی از کسانی را باید یادآوری کنیم که به نام سوسیال دموکرات عصر مشروطه معرفی شده‌اند. این افراد پیش از آنکه به سوسیالیسم به مفهومی که ما امروز می‌شناسیم نزدیک باشند، باورهای دگراندیش ازلی داشتند ولی از ابراز صریح آن پرهیز می‌کردند. ازلیان، هم در میان مسلمانان و هم در جمع گروه‌ها با گرایشات سوسیالیستی حاضر و فعال بودند. تشریح چستی و علل آن نیاز به مجالی فراخ‌تر و مستقل دارد که در رساله‌ای دیگر پرداخته‌ام.

پیشینه افکار سوسیالیستی در ایران

اکثریت قریب به اتفاق تاریخ‌نگاران و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران، آغاز نفوذ آرای سوسیالیستی در میان ایرانیان را از سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵، اغلب در افکار و تحرک سوسیال دموکرات‌های مسلمان مهاجر قفقازی دانسته‌اند. [۱]

«فریدون آدمیت» چند اشاره گذرا و مبهم و نارسا به گرایش‌های سوسیالیستی پیش از این برهه دارد. او «میرزا قا خان کرمانی» را پیشگام آشنایی با آرای سوسیالیستی معرفی می‌کند، که تا حدی مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. اگر به مطبوعات فارسی زبان آن زمان به ویژه اختر استانبول مراجعه کنیم، پی می‌بریم که سال‌ها پیش از مهاجرت کرمانی به استانبول و ورودش به این شهر، در این نشریه بحث‌هایی در حوزه‌ی اندیشه‌های سوسیالیستی و فعالیت معتقدان این مشرب، مطرح و نوشته شده است. سخن این مورخ هم که نمونه کسان آگاه از «جریان سوسیالیسم غربی» و «توضیح عقاید فرق مختلف فرنگستان یعنی در ممالک مشروطه» را در یادداشت و اسناد و مدارک خصوصی «جامع آدمیت» پدرش می‌جوید و می‌یابد، عاری از معرفت تاریخی در شناخت پیشینه آرا و افکار سوسیالیستی در میان ایرانیان است. [۲] چنین کوششی در جهت تأمین میراث مطلوبی برای آن محفل و بنیان‌گذار آن از اعتبار تاریخی بی‌بهره است. اولاً، آن یادداشت‌ها از رساله‌ی «مسائل الحیات» نوشته «طالبوف تبریزی» اقتباس و رونویسی شده و در محدوده‌ی همان شناخت سطحی و ساده‌اندیشانه‌ی طالبوف نسبت به تحولات و آرای سوسیالیستی مغرب از صافی نویسندگان روسی سده نوزدهم بود؛ ثانیاً این‌گونه یادداشت‌ها و برخی دیگر منابع که این مورخ مشروطه به عنوان نمونه‌هایی در شناخت ایرانیان از سوسیالیسم آورده در محدوده «خطی» و مشاوره‌های چند نفره خصوصی باقی ماند و انتشار عمومی نیافت. در حالی که سال‌ها پیشتر از آن، در صفحات نشریه‌ی فارسی زبان اختر استانبول اطلاعات، آرا و اقدامات پیروان سوسیالیسم در قالب مقاله، اخبار و شرح رویدادها و عملکرد حاملین و معتقدان این اندیشه در کشورهای اروپایی و روسیه به ذهن و فکر قشر وسیع‌تر باسواد جامعه رسوخ یافته بود.

نخستین اشاره‌ها به افکار سوسیالیستی در زبان فارسی را در اختر استانبول ملاحظه می‌کنیم. گزارشگر روزنامه در بخش اخبار آن می‌نویسد: جماعت سوسیالیست که طالبان شراکت اموال و آزادی مطلق اند و مقصدشان آزادی و مساوات مطلقه است، در پی مشروطه کردن همه حکومت‌هایند، لذا نهایت ضدیت را با دولت‌های خود روا می‌دارند. آنها با پادشاهانی که حاکم مطلق بر ابنای بشر شده و اراده مستبد خود را بر عموم تحمیل می‌کنند، دشمن‌اند. [۳] اختر پنج سال پس از رخداد کمون پاریس در صفحات خود به این رویداد اشاره دارد. گرچه درک نویسنده از تحولات سوسیالیسم در اروپا سطحی است و ریشه‌های خودی مشترک در جنبش مزدکیان و نهضت قرامطه را با آن می‌جوید، اما سلسله - نوشته‌های متعدد آن نشریه قریب ده سال پیشتر از پیوستن میرزا قاجان کرمانی به محفل روشنفکران ایرانی استانبول، نشان از آشنایی ایرانیان تبعیدی در استانبول با آرا و اقدامات سوسیالیست‌ها، از جمله تلاش سوسیال دموکرات‌های آلمان، فرانسه، ایتالیا، یونان و روسیه دارد. در دستگاه این روزنامه کسانی بودند که با علاقه‌مندی و پیگیری به این حوزه توجه نشان می‌داده‌اند. شش سال اول انتشار روزنامه اختر (۱۸۷۶-۱۸۸۲م) سرشار از اسناد درجه اول تاریخیچه و پیشینه نفوذ افکار سوسیالیستی در میان ایرانیان است. شرح مفصل آن را در جای دیگر آورده ایم.

پژوهشگری، بر اساس یافته‌های «زارع ملکاریان» محقق ارمنی از دیر مذهبی و معروف میغی «تادریسیتین‌ها» می‌نویسد: اولین هسته سوسیالیستی در ایران را گروهی از روشنفکران ارمنی تشکیل دادند که در روز پنجم ژانویه ۱۸۹۱ میلادی (۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۰۷ قمری) - چهار سال پس از انتشار مقالات روزنامه اختر در خصوص فعالیت سوسیالیست‌ها - در شهر تبریز فعالیت سوسیال دموکراتیک خود را آغاز کردند. [۴]

«لوئیس نعلبندیان» پژوهشگر ارمنی، در شرح فعالیت حزب داشناک، از ورود تیگران استپانیان عضو فعال و معروف داشناک در تبریز و اقدامات گسترده او در تأسیس کارخانه‌ای برای مونتاژ و تولید مهمات و اسلحه به منظور ارسال به مناطق ارمنی‌نشین عثمانی در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۳۰۷ میلادی) حکایت می‌کند. [۵]

در تأیید این گفته‌ها می‌توان گفت که در کنگره جهانی کپنهاک (انترناسیونال)، از وجود کارخانه اسلحه‌سازی و انبارهای مهمات و محل تدارک و آموزش فدائیان ارمنی و اعزام آنها به عثمانی در شهرهای سلماس، خوی و تبریز ایران سخن به میان آمده است. از اقدامات و حضور گسترده بعدی «تیگران استپانیان» و شرکت مؤثر و هم‌دلانه او در کنار مجاهدین تبریز در زمان محاصره استبداد صغیر اطلاعاتی در دسترس داریم. او از جمله انگشت‌شمار بنیانگذاران فدراسیون انقلابیون ارمنی - داشناک - بود و حضور و فعالیت همه‌جانبه او در ایران به مدت طولانی یعنی قریب پانزده سال پیش از مشروطه، نشان از اهمیت آن تشکل در ایران دارد. [۶]

در آرشو دولت انگلیس نیز اسنادی یافت می‌شود که از گرایش سوسیالیستی در همان زمان - اعتراضات علیه انحصار رژی تنباکو - سخن می‌گویند. گزارشی به تاریخ فوریه ۱۸۹۲ میلادی در دست است که به سخنان امین‌السلطان - اتابک - پیرامون مخالفان دولت ارجاع داده می‌شود. امین‌السلطان به نقش «بایان» در مخالفت با رژی (انحصار تنباکو) و قصد آنها در بهره‌برداری از زمینه مناسب فراهم شده برای سرنگونی سلطنت ناصرالدین شاه اشاره و اهمیت آنها را گوشزد می‌کند. امین‌السلطان برای دیپلمات انگلیسی شرح می‌دهد که «بایان» به دو دسته تقسیم شده‌اند: «بهائیان» و «ازلیان». در روایت او بهائیان از دخالت در امور حکومت و سیاست دوری می‌کنند اما ازلیان خواهان نابودی حکومت‌اند. آنها را به نهیلیست‌های روسی شبیه می‌داند. امین‌السلطان نامه‌ای را که بهائیان ایرانی بمبئی به او نوشته‌اند

نیز ارائه می‌کند. در یادداشت ضمیمه‌ی همین گزارش آمده که بهائیان در مکاتباتشان، از لیان را به تمایل به سوسیالیسم افراطی متهم می‌کنند. [۷] متأسفانه به دلایل متعدد، شواهد مستند و دقیقی را از آرای کسانی که به عنوان بایان ازلی و یا حاملین باورهای آنان نام برده شده، در آثار مرسوم تاریخ‌نگاری ما نیامده است. هراس از تعدی متعصبین و مخالفین، خود اینان را هم از ابراز صریح نظر و آرایشان محروم کرده است. قریب یک دهه بعد در آغاز نهضت مشروطیت، کسانی چون «سید جمال واعظ»، «ملک‌المتکلمین»، «یحیی دولت‌آبادی»، «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل» و... که از جمله‌ی از لیان شناخته شده‌اند، در رویدادهای مشروطه نقش مؤثر و فعالی ایفا کردند. برخی از این افراد را عضو مجامع و محافل سوسیال دموکرات زمان مشروطه معرفی کرده‌اند. شرح بایسته آن را در دفتر دیگری پرداخته‌ام.

مورد تاریخی دیگری که در همان زمان‌ها توجه را به تأثیر و حضور افکار سوسیالیستی در میان ایرانیان جلب می‌کند، بازجویی‌های میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه و ارتباط او با محفل نویسندگان اختر است. میرزا رضا در ذیحجه ۱۳۱۲ ق (ژوئن ۱۸۹۵ م) از زندان حکومت ایران آزاد شد. او به دلیل باور و عملکرد مخالف حکومت، هم‌زمان با اوج‌گیری موج اعتراضی علیه دربار و شخص ناصرالدین شاه — پس از اخراج سید جمال‌الدین از ایران — چهار سال زندان کشید. میرزا پس از آزادی روانه استانبول شد و به محفل بیداری و گروه روشنفکران رادیکال پیرامون میرزا قاجان کرمانی پیوست. موضوع خلع و قتل شاه از مدت‌ها پیش در این محفل کانون بحث‌ها و گفت‌وگوها بود. [۸]

ناطق در پژوهش مستند خود — بر اساس نامه‌های بازمانده از میرزا قاجان کرمانی و دفاعیات میرزا رضا کرمانی — درباره‌ی تأثیر افکار آنارشیست‌های اروپایی می‌نویسد: دفاع از انقلاب و اشاره‌ی به افکار نهیلیست‌ها از جانب میرزا رضا حاکی از آن است که او نیز از طریق میرزا قاجان کرمانی و یا از طریق مطالعات مستقیم با این جریان‌های تاریخی آشنا بوده است. [۹] ناطق به یک پرسش و پاسخ متن استنطاق میان بازجو و میرزا رضا اشاره می‌کند که نگارنده نیز مطلب و اشاره به نمونه‌ی مشابه فرنگی آن را در کند و کاو خود در بررسی روزنامه اختر استانبول آورده‌ام. در بازپرسی، از میرزارضا پرسیده شد طپانچه‌ای که شاه را با آن به قتل رساندی چه شد؟ گفته شده که زنی در صحنه بوده و طپانچه را از او ربوده و برده است؟ میرزا رضا پاسخ داد: خیر زنی در میان نبود. مگر ایران ما هم یک‌باره نهیلیست شده است که در میان اهالی‌اش آن‌طور زن‌های شیردل پیدا شود؟ میرزارضا در ادامه تأکید می‌کند که اگر به تواریخ فرنگ نگاه کنید برای اجرای مقاصد بزرگ تا خون‌ریزی‌ها نشده، مقصود به عمل نیامده است. این سخنان میرزا بیانگر آشنایی او با آرای نهیلیست و آنارشیست‌های اروپایی آن زمان است.

همان‌طور که اشاره شد، اختر استانبول اولین منبع مکتوبی است که به نحوی محدود، اما روشنگر، به افکار و تحركات سوسیالیستی جدید اروپایی توجه نشان داده است. میرزارضا مدتی را با محفل ایرانیان تبعیدی و فعال سیاسی استانبول گذراند و روزنامه اختر به عنوان برجسته‌ترین جریده فارسی زبان زمانه در منطقه در دسترس او بود. بی‌تردید میرزارضا در مدت نقاقت و اقامتش نزد «شیخ احمد روحی» و همراه و یار دیرینش میرزا قاجان کرمانی، با اختر و گردانندگان آشنا شده است.

در روزنامه اختر، علاوه بر اشاره به نهیلیست‌ها و آنارشیست‌ها، نوع و روش و عملکرد آنان، به خصوص اقدامات «ناردونیک‌ها» و ترور «لکساندر دوم» تزار روسیه و اعلامیه گروهی که «پلخانف» از رهبران تراز اول آن به شمار می‌آمد، در توضیح دلایل اقدام به ترور تزار در جهت آزادی و منافع ملت روس آمده است. [۱۰] / اختر در مقاله‌ای تحت عنوان «نهیلیست» نوشت:

«علی‌رغم اقدام ناموفق و چندباره ترور تزار، به این علت که او با غضب حقوق ملت در محکمه مردمی به مرگ محکوم است، باید سرانجام به قتل برسد.» در همین نوشته پیرامون عاملان ترور آمده است که هدفشان رسیدن ملت به حریت بوده و تا دستیابی به حضور نهایی که برافراشتن بیرق آزادی بر خرابه‌ی استبداد است خواهند جنگید. اختر در ادامه، افکار و مقاصد گروه «نهیلیست و سوسیالیست» را که بر مبنای اخبار نشریات اروپا به فعالیت گسترده مشغول‌اند، شرح می‌دهد؛ به وقایع کمون پاریس و ایده «انترناسیونال» نیز اشاره می‌کند. در این مقاله آمده است: نزدیک بود دولت فرانسه با این اقدامات شورشگرانه محو و منقرض شود. از آنجا که اینان طالبان مشارکت عمومی در اموال و خواهان آزادی و مساوات مطلقه و مشروطه کردن حکومت‌ها هستند، حضورشان برای دولت‌ها خطرناک است. نویسنده، از «مسیو لوتی بلان» به منزله‌ی یکی از رهبران برجسته این گروه‌ها یاد می‌کند؛ وی کسی است که با نشر کتاب و برگرفتن سلاح و اقدام مسلحانه، این افکار را گسترش داده است. مقاله‌ی روزنامه ادامه می‌دهد: «از این حضور، سودایی پرشور در سر تنگدستان افتاده، رفته رفته در فرانسه، در انگلستان، آلمان، اوستریا (اتریش)، و روسستان (روسیه) و سایر بلاد اروپا میان مردم، به ویژه «گروه عمده و کارگران» شهرت و رواج تمام یافته است. کار اینان آن چنان بالا گرفته که فضا به حکومت روس تنگ شده و خبرهای استعفای امپراتور و لایحه ولیعهد و تواتر مشروطیت حکومت روس از نتایج اقدامات دهشت‌آمیز این طایفه است.»

نکته قابل تأمل از این قرار است که نویسنده‌ی مقاله پس از این مقدمات، برای مساوات طلبی ریشه‌های یونانی و ایرانی باستان می‌یابد. به «اندیشه‌های فیثاغورث حکیم یونانی» و افکار «مزدک ایرانی» اشاره می‌کند. از «حسن صباح» - رهبر باطنی «اسماعیلیان الموت» - به عنوان کسی یاد کرده که مشابه افکار آنان را صدها سال بعد پی گرفت و به ترور مخالفان به عنوان یک روش سیاسی و مؤثر و کارآمد پرداخت. [۱۱]

اختر در شماره‌های متعددی اخبار فعالیت، اقدامات و افکار نحله‌های مختلف سوسیالیستی زمانه را بیان کرد و توضیح داد. مثلاً، در سال ۱۸۸۰ [۱۲] در پی اخبار سوء‌قصد به تزار روسیه در راه‌آهن و کاخ زمستانی پتربورگ در شماره‌های پیشین، مطلب نسبتاً مفصلی در شرح نقب زدن در زیر کاخ تزار و آتش زدن آن از جانب «گروه نهیلیست پترسبورگ» - که همان ناردونیک‌ها باشند - منتشر کرد. این روزنامه اقدامات بعدی ناردونیک‌ها برای ترور تزار را از طریق نشریات روسی و اروپایی پیگیری کرد. انبوه اخبار و گزارش و مقاله پیرامون جوانب گوناگون بینش و کنش نحله‌هایی که در آن دوران در طیف سوسیالیسم می‌گنجید، در شش سال اول روزنامه نشانه این ادعاست. صرفاً نمونه‌ای از میان انبوه اشاره و گزارش‌های اختر ذکر شد تا ارتباط سخنان میرزارضا کرمانی در بازجویی با افکار و عملکرد آنارشویست‌های اروپا، و نیز ناردونیک‌های روسیه - مندرج در روزنامه - روشن‌تر شود. محفل روشنفکران تبعیدی ایرانی ساکن استانبول از طریق چنین بحث‌ها و منابعی با ایده‌های سوسیالیستی و سیاسی فعال زمانه آشنا شده بودند و در لوای اشاره و اخبار، جوانبی از آن را به درون ایران منتقل کردند.

گفته شد که نخستین هسته‌های سوسیالیستی در ایران توسط فعالان سیاسی ارمنی سامان گرفت؛ برای درک بهتر و شفاف‌تر چگونگی محافل، تشکل‌ها و رویکردهای فکری و عملی سوسیال دموکرات‌های عصر مشروطه تأملی گذرا بر مبنای اسناد اصلی این محافل ضروری به نظر می‌رسد. نکته قابل تأکید در ضرورت بررسی پیشینه و پیشگامی فعالیت سوسیالیستی روشنفکران ارمنی در ایران، از این قرار است که تاریخ‌نگاری ایدئولوژی‌زده، نگرشی را در تاریخ‌نگاری معاصر ایران رایج کردند که بنا بر آن، اندیشه‌ها و

نهادهای سوسیالیستی در ایران صرفاً به تأثیر سوسیال دموکراسی قفقاز و روس تأسیس شده و گسترش یافته است. در این نوع تاریخ‌نگاری نقش برجسته و آغازگر فعالان سیاسی ارمنی محو و یا کم‌رنگ شده است.

علاوه بر آنها، برخی مورخان و پژوهشگران آذربایجانی نیز در حرکتی ناگفته و نانوشته در این جریان سهیم شدند. به استثنای «احمد کسروی» که اشاره‌هایی بسیار محدود به نقش مؤثر ارمنه در نهضت مشروطه دارد، غالب تاریخ‌نویسان در بی‌رنگ کردن نقش مؤثر روشنفکران ارمنی در رشد اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران، و نیز در نهضت مشروطه قلم زده‌اند. [۱۳] در ارتباط با تقی‌زاده و سوسیال دموکراسی، از سهم و مراد او با جریان سوسیال دموکرات تبریز معروف به مرکز غیبی، سوسیال دموکرات‌های مستقل ارمنی، فدراسیون دانشناک و همچنین هنجاک‌ها اطلاعاتی در دسترس داریم.

مرکز غیبی

درباره ارتباط تقی‌زاده با مرکز غیبی، باید به چند نکته اشاره کرد. افراد عضو آن اغلب کسانی بودند که با مجله‌ی «گنجینه فنون» همکاری می‌کردند و یا حول کتابخانه تربیت گرد می‌آمدند. برخی از تجار و یاران تجددخواه منورالفکر پیش از مشروطه‌ی تقی‌زاده در تبریز در زمره‌ی بنیادگذاران انجمن تبریز بودند و برخی از آنان محفل سری معروف به مرکز غیبی را بنا نهادند. بنابر خاطرات «میرزا جواد ناطق»، می‌توان تصور کرد که تعدادی از اعضای «محفل علیهم» هسته‌ی اولیه مرکز غیبی را تشکیل داده‌اند. برخی تاریخ‌نگاران چپ ایران، آن تشکل را حزب سوسیال دموکرات تبریز معرفی کرده‌اند. مورخان شوروی و پیروان وطنی آنها مرکز غیبی را یک سازمان سوسیالیستی خوانده‌اند. اعضای که از این محفل می‌شناسیم تصویر دیگری را ترسیم می‌کنند. زعامت مرکز به گواهی شاهدان رویدادهای تبریز با کربلایی علی مسیو، بازرگانی با پیشینه مسلک شیخی بود. هیچ‌کدام از اعضای دیگر گروه را، چون «حاج رسول صدقیانی»، «حاج علی آقا دوافروش»، «میرزا محمدعلی تربیت»، و... به مرام سوسیالیستی نمی‌شناسیم. در ضمن، این افراد از گرایش‌های سوسیال دموکراتیک به مفهومی که خود می‌شناختند تأثیر پذیرفته بودند. اساس اکثر آثار تاریخی در سوسیالیست خواندن مرکز غیبی بر ادعای بی‌سند و مآخذ کسروی مبنی بر اینکه این تشکل مخفی سوسیالیستی بوده، استوار است. موضوعی که خود کسروی هم به آن نپرداخته و شواهدش را به دست نداده است. کسروی مرکز غیبی را از پدیدآورندگان مجاهدین و رهبری عملی نهضت مقاومت تبریز می‌داند. اندیشه و نشانه‌های گروه به سال ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳ قمری و در زمان حضور آکنده از اختناق «محمدعلی میرزا» ولیعهد بازمی‌گردد. بی‌تردید سازماندهی زیرزمینی و بسیار مخفی لازم بود که این تشکل بتواند در آن فضا دوام یابد. شاهدان از درایت سازماندهی، تدبیر و قاطعیت، هشیاری و دوراندیشی رهبری محفل سخن می‌گویند.

کربلایی علی، به علت درگیریش در امور تجاری به اروپا، استانبول و قفقاز در رفت و آمد بود. زبان و فرهنگ فرانسه را دوست می‌داشت و به علت مشارکت در گفت‌وگوهای پرآمنه‌ای پیرامون تاریخ خیزش‌های آن سرزمین، به ویژه انقلاب کبیر فرانسه، به مسیو معروف شد. در مراد او با قفقاز در تماس با سوسیال دموکرات‌های مسلمان آن مناطق قرار گرفت و به این اندیشه آشنایی یافت.

طاهرزاده بهزاد که خود را دست پرورده کربلایی علی می‌داند، در کتابش پیرامون مشروطه او را مردی فولادین و محکم می‌خواند که از همان اوان دست‌یابی به فرمان مشروطه در تحرکات و امنیت

تبریز نقش مؤثری ایفا کرد. فردی شجاع و درستکار، که نه از تهدید می‌هراسید و نه از راه تطمیع رام می‌شد و شب و روز بدون وقفه به حل و فصل امور مختلف و متنوع نهضت و مقاومت مشغول بود. [۱۴]

«سلام‌الله‌جاوید» دیگر عضو گروه، او را یک انقلابی تمام‌عیار حرفه‌ای و با بینش عمیق اجتماعی، آگاه به مناسبات جهانی و مسلط به روان‌شناسی مدیریت، فداکار و از خود گذشته، اما خشن و قاطع در برخورد با مخالفان و یا خائنین به آرمان‌های انقلاب تصویر می‌کند.

مجموعه‌ی شواهد نشان می‌دهند که او در همه‌ی کارهای روزمره‌ی مجاهدین، نیازهای روحی، جسمی، تهیه‌ی مهمات جنگی و حل و فصل اختلاف میان مبارزین دخالت مستقیم داشت و گاه به مجازات و تنبیه‌های سخت و همراه با قهر دست می‌زد. رادیکال پیگیری بود که از جان و مال خود در راه آرمان‌های مشروطه دریغ نداشت. سه پسر خود را در این راه فدا کرد. اموال و خانه‌اش بارها در غارت مخالفان نابود شد. در دشوارترین زمان مبارزه‌ی مجاهدین در محاصره تبریز، نبوغ در سازماندهی، قدرت و قاطعیت رهبری خود را نشان داد. شواهدی مبنی بر افراط چپ روانه و خشونت در پافشاری بر اصول و نظم مبارزاتی او در دست است که ضمن پیامدهای نامطلوب آن، در دل مستبدین و مخالفین مشروطه هراسی عمیق افکنده بود. او در سال ۱۳۲۸ قمری (۱۲۸۹ شمسی) در سن ۴۴ سالگی بر اثر مسمومیت که هوادارانش آن را مشکوک به توطئه می‌دانستند جان سپرد.

کسروی براساس ارزیابی اسناد و اظهار گواهان آن زمان درباره وقایع پس از فرمان مشروطه چنین می‌نویسد: «در تبریز آزادی‌خواهان فیروزانه می‌کوشیدند. در بیرون، انجمن یا چنان که خود می‌نامیدند مجلس ملی، و در نهران مرکز غیبی کارها را پیش می‌برد. چون دست محمدعلی میرزا و پیرامونیان او را بر تافته بودند. انجمن هم به جای عدلیه نشست و به دادخواهی‌هایی که از خود تبریز یا از شهرهای دیگر می‌رسید گوش می‌داد و هم به جای حکمران نشسته به ایمنی شهر و سامان آن می‌کوشید. مرکز غیبی که بیشتر در خانه شادروان علی مسیو برپا شدی با دو چشم باز کارهای محمدعلی میرزا و پیرامونیان او را می‌پایید و راه بردن دسته مجاهدان که تازه پدید می‌آمدند می‌پرداخت.» [۱۵]

کسروی از افرادی که در محفل‌های مشروطه‌خواه تبریز پیش از مشروطه گرد می‌آمدند نام تقی‌زاده را هم در کنار علی مسیو به میان می‌کشد. اسماعیل امیرخیزی نیز در خاطرات خود از آن روزها می‌نویسد: در یک گردهمایی در تبریز در اوایل سال ۱۳۲۴ قمری قریب پانزده نفر حضور داشتند. اکثر این شخصیت‌ها چندی بعد از سران نهضت مشروطه در تبریز معرفی شده‌اند. به گفته امیر خیزی این جلسه‌ها هر هفته تکرار می‌شد و اخبار فعالیت مشروطه‌خواهان در تهران نیز به آنها می‌رسید. او از تشکیل دهندگان این جمعیت علاوه بر علی مسیو و صدقیانی، علی دواچی، نام تربیت و تقی‌زاده را هم نام می‌برد. [۱۶]

«حسین آقا فشنگچی» از اعضای مرکز غیبی این گروه را یک جریان باورمند به مسلک سوسیال دموکراسی معرفی می‌کند و از یاران تقی‌زاده در اداره مجله «گنجینه فنون» و «کتابخانه تربیت» نام افرادی چون «تربیت» و «سید حسین عدالت» هم در کنار علی مسیو ثبت می‌کند. [۱۷]

در نخستین اطلاعیه شناخته شده پس از فرمان مشروطیت شعار «رنجبران دنیا متحد شوید»، «زنده باد دوستان آزادی و مشروطیت» و «مرگ بر دشمنان آزادی» از جانب کمیته تبریز — حزب اجتماعیون عامیون ایران — مشاهده می‌شود. برخی این اطلاعیه را متعلق به مرکز غیبی دانسته‌اند. احتمال دارد اجتماعیون عامیون — مجاهد همان مرکز غیبی نباشد. [۱۸]

از محرم ۱۳۲۵ قمری (مارس ۱۹۰۷) محفل‌های سوسیال دموکرات و رادیکال تبریز مشق سپاه-گری و تیراندازی را برای مجاهدین و لوطیان مشروطه‌خواه در پیش گرفتند. از انعکاس این جریان در

مذاکرات مجلس خبر داریم. این حرکت از زبان دو مجتهد مجلس و برخی نمایندگان مایه اغتشاش نامیده شد. در این زمان در تهران مشروطه به صحن مجلس محدود بود و تا مدتی بعد هنوز از انجمن‌های علنی رادیکال خبر چندانی نبود. اما در تبریز از همان آغاز کار، انجمن ملی و سوسیال دموکرات‌ها کنترل امور را به دست گرفتند و مردم را به صحنه آوردند و برای رویارویی با خطرات احتمالی پیش‌رو مهیا کردند. [۱۹]

در بسیاری از داده‌های کسروی و برخی دیگر تاریخ‌نویسان در خصوص رویدادها و اتفاقات تبریز که به مرکز غیبی نسبت داده شده، می‌توان تشکل دیگری، یعنی اجتماعیهون - عامیهون (مجاهدان) را هم سهم دانست که به آن خواهیم پرداخت. واقعیت این است که دقیق نمی‌دانیم سهم هر کدام از این تشکل‌ها در آن تحولات و رویدادها چه بوده است، ولی می‌دانیم که محفل‌های نهانی و سری در پشت آن اقدامات وجود داشته است. مثلاً از مطبوعات وابسته به مرکز غیبی، روزنامه «مجاهد» را نام برده‌اند که در سال ۱۳۲۵ قمری به مدیریت «سید محمد شبستری» از یاران نزدیک تقی‌زاده در کتابخانه تربیت چاپ می‌شد. برخی حتی این نشریه را ارگان مرکز غیبی خوانده‌اند.

مرکز غیبی در قبال بسیاری از رویدادهای مشروطه در تهران و مجلس شورا واکنش بروز می‌داد و در تبریز برای هماهنگی با نمایندگان رادیکال آذربایجان، به ویژه تقی‌زاده و میرزا ابراهیم آقا، به بسیج و اعتراض‌های مؤثر دست می‌زد. به استناد متن تلگراف‌ها و شرح ارتباط نمایندگان تبریز، چون تقی‌زاده، با انجمن ایالتی و برخی مجاهدین سوسیال دموکرات، می‌دانیم که نه انجمن تبریز یک دست بود و نه همه سوسیال دموکرات‌های حاضر در صحنه سیاسی شهر همراه و هم‌سو بودند. حضور تقی‌زاده در تبریز دوران استبداد صغیر، استقبال و احترام پر دامنه و عمیق اعضا و سران انجمن ایالتی به گواهی روزنامه انجمن، و سپس نقد و نكوهش برخی از اعضای آن محفل‌های سری، جملگی نشان از اختلاف نظر و دو دستگی میان سوسیال دموکرات‌های تبریز داشت.

مرکز غیبی با سوسیال دموکرات‌هایی که از مرکز باکو — اجتماعیهون عامیهون (مجاهد) — پیروی می‌کردند اختلاف پیدا کرد، حتی در مواردی کار به درگیری کشید که با تفوق و تثبیت موقعیت علی مسیو و همراهی مسالمت‌آمیز محفل دیگر پایان یافت. کسروی به نقل از شاهدان ماجرا روایتی از آن را بدست داده است. [۲۰] به هر حال، این کشاکش و بعد گلوله‌باران «یوسف خزدوز» از سوسیال دموکرات‌های فعال شهر، نشان داد که در محفل‌های نهان زمانه تنها مرکز غیبی به رهبری علی مسیو حضور نداشته و نمی‌توان تمامی اقدامات پشت پرده و سری را به نام آنها نوشت.

آنچه به عنوان مرکز غیبی معروف شده، در واقع تشکل پنهانی افراطی و رادیکالی است که با بهره‌گیری زیرکانه/این عنوان مذهبی - سری را در جلب اعضای جدید و هراس‌افکنی در میان مخالفان و دشمنان شایع کرده بود. برخی مورخان روسی، همچون «یوانف» مرکز غیبی را یک تشکل مستقل سوسیال دموکرات معرفی کرده‌اند. سندی بر اثبات این ادعا هم عرضه نکرده‌اند. تنی چند از قلم‌زنان پیرو روایت‌های ایدئولوژیک‌زده نیز به عراق و سخن‌پردازی‌های غیرتاریخی و غالباً بی‌اعتبار، حضور این جریان در رویدادهای تبریز را در هاله‌ای رازآلود پیچیده و توان و امکان آن را بیش از آنچه بوده جلوه داده‌اند؛ و حتی سابقه آن را به چند سال پیش از مشروطه کشانده‌اند. این روایت‌گران برای اثبات ادعاها و توصیف‌های مبالغه‌آمیز خود نه سندی ارائه داده‌اند و نه دلایل مستند عرضه کرده‌اند. اینها پایه اصلی نوشته‌های خود را چند اشاره مبهم و گذرا در کتاب «تاریخ مشروطه کسروی» و یا «خاطرات امیر خیزی» و بسیاری گفته و شنیده‌های شفاهی و غیرمعتبر قرار داده‌اند. با تمام احترام به پیشگامی کسروی در مشروطه‌نگاری، باید گفت که او پیرامون مرکز غیبی به شواهد شفاهی و سخنانی اشاره

می‌کند که در اعتبار تاریخی‌شان تردید جدی رواست. نمونه‌های سطحی، ایدئولوژی زده و سخن‌پردازانه این روایت‌ها را می‌توان در دو کتاب سرداری‌نیا پیرامون مرکز غیبی و رهبرش علی مسیو یافت. [۲۱]

هسته مرکزی اطلاعات این دو کتاب در هم آمیخته‌ای از همان داده‌های شناخته شده پیشین و افزوده‌های داستان گونه و بی‌سند و مآخذ نویسنده است و چیز جدیدی بر آگاهی ما نمی‌افزایند. بی‌گمان، این تشکل در رادیکالیسم فضای سیاسی تبریز، پخش شب‌نامه‌ها و تعلیم مبارزان مسلح شرکت مؤثر داشته است. اما نمی‌توان و نباید تمامی فعالیت‌های مبارزاتی مخفی آن زمان را، به دلیل فقدان اسناد کافی و معتبر، صرفاً به علی مسیو و یارانش نسبت داد. نمونه‌های متعدد دیگری از حضور و فعالیت سوسیال دموکرات‌های مستقل ارمنی، هنگ‌چاک، داشناک، اجتماع‌یون عامیون (مجاهد) و سوسیال دموکرات‌های قفقازی در دست است که حاکی از تلاشی غیرمنصفانه و غیرتاریخی است در یک‌جانبه‌نگری و نوشتن همه آن اقدامات به نام یک دسته خاص. علاوه بر شواهد و نمونه‌هایی که در همین کتاب پیرامون فعالیت سایر جریان‌های سوسیالیستی و رادیکال زمانه از جمله ارامنه آورده‌ایم، به موارد دیگری هم برمی‌خوریم که حاکی از فعالیت مستقل برخی سوسیال دموکرات‌ها جدا از مرکز تحت رهبری علی مسیو است. مثلاً، «انجمن حقیقت» که علی‌اکبر مجاهد، کربلانی حسین آقا فشنگچی و میرزا محمود اسکوئی و اسماعیل امیرخیزی عضو آن بودند [۲۲]، یا «هیئت ترقی‌خواهان» که معارف‌پرور بود و در هدایت مدارس کوشیدند. سید حسین عدالت عضو آن، روزنامه‌ی «لحدید» را برپا کرد و در آن تساوی حقوق برای زنان را مطالبه می‌کرد و به دلیل نوشتن مطالبی علیه زن‌ستیزی توسط انجمن تبریز توقیف شد. «انجمن مساوات» را هم می‌شناسیم که «با آزادی‌خواهان همگام بودند» [۲۳]

منطقی‌ترین نگاه به تاریخچه‌ی مرکز غیبی را – تا زمانی که اسناد و شواهد معتبر جدیدی یافت شود – می‌توان از این قرار تصور کرد که این مرکز شعبه‌ای از جریان‌های سوسیال دموکرات یا رادیکال تبریز بوده است. فریدون آدمیت با استناد به نوشته «سلام‌الله جاوید» [۲۴]، مرکز غیبی را شعبه اجتماع‌یون عامیون (مجاهد) ایران دانسته است. «خسرو شاکری» هم مستقل بودن مرکز غیبی را به عنوان یک تشکل سوسیال دموکرات محل تردید می‌داند و آن را «گروه پیش‌تاز و رادیکال انجمن تبریز به رهبری علی مسیو» معرفی می‌کند. [۲۵]

در خصوص عضویت تقی‌زاده در این مرکز، جز سخنان برخی حاضران در رویدادهای زمانه، سند معتبری در دست نداریم. از ارتباط و مراوده نسبتاً منظم او با اکثر سران و فعالان سوسیال دموکرات تبریزی و سابقه همکاری و همراهی با آنان در امور اجتماعی و فرهنگی، و همچنین مکاتبه‌های بر جای مانده خبر داریم، اما تا زمانی که سندی معتبر عضویت او را تأیید کند، در این مورد تردید رواست. خود او در خاطراتش از آن دوره فعالیت‌های مخفی و ارتباطاتش مطلب صریحی بیان نکرده است. البته، او حتی نقش یگانه و منحصر به فرد خود را در تأسیس حزب دموکرات دوران مجلس دوم هم کم‌رنگ و کوچک جلوه می‌دهد و با فروتنی یا پنهان کاری قابل تأملی، می‌نویسد که در حزب دموکرات نقش مهمی نداشته است [ص ۱۶۹]. ضمناً، تقی‌زاده پیش از تحصن در کنسولگری تبریز از طریق قفقاز عازم تهران شد و چندی بعد به عنوان وکیل تبریز غیباً انتخاب شد و از آن پس در تبریز حضور مستقیم فیزیکی نداشت. گرچه ارتباط منظم از طریق نامه و تلگراف و رفت و آمد دوسویه با شهر، فعالان و هم-فکرانش را ادامه داد.

درباره فعالیت مرکز غیبی از «ثقه‌الاسلام تبریزی» روحانی شیخی و فعال زمانه تبریز هم در خاطرات و نامه‌های به جا مانده‌اش اطلاعاتی در دست است. او به صراحت به «مرکزی» که علی مسیو و یارانش در آن عضوند و فعالیت‌های رادیکال «و تندروانه»‌ای را پیش می‌برند اشاره می‌کند. در حوادث

مربوط به روستائیان قره چمن و اوج‌گیری مسئله ارضی و دهقانی، ثقه‌الاسلام در شرح جناح‌بندی درون انجمن تبریز و مقابله با میرزا حسن مجتهد و حمایت شیخ سلیم از روستائیان به جان آمده بر حضور مؤثر و فعال محفل رادیکال سوسیال دموکرات صحنه می‌گذارد. ثقه‌الاسلام در جای دیگر هم از جمعی که گرد آمده و «اسم مرکز» بر خود گذاشته‌اند و «خود را مشیر و مشار قرار داده‌اند» یاد می‌کند و می‌نویسد که «کربلانی علی معروف به مسیو و جعفر آقا پسر برادر حاجی اسد گنج‌های» از جمله آنان بودند و می‌افزاید: «حاجی صمد نام خیاط و قلعه وان‌باشی گمرکی که هر دو از سخت رویان بودند به میان مردم انداخته و موکل بر هتک حرمت اعیان و اشراف بزرگان کردند. مجملاً جمعی از اجامر و اوباش که یوسف خزدوز و حاجی احمد نقاش و میر تقی چایچی و امثال او بود، هنگامه گرم کن شده داد آشوب را دادند.» [۲۶]

نام‌هایی که ثقه‌الاسلام برمی‌شمرد اکثراً به عضویت مرکز غیبی شناخته و معرفی شده‌اند. صمد آقا خیاط از آزادی‌طلبان جسور تبریزی بود، او را مسئول قتل «حاج قاسم اردبیلی» مستبد و مالک ضد مشروطه شناخته‌اند، او را بعدها در رویدادهای زمان «شجاع‌الدوله» و کشتار عناصر پیشرو مشروطه در تبریز به شکل فجیعی به قتل رساندند. «حاجی احمد نقاش» نیز از مبارزان تبریزی بود که توسط عوامل شجاع‌الدوله به طرز دردناکی کشته شد. یوسف خزدوز نیز به تأیید کسروی و نامه‌های ثقه‌الاسلام از جمله «سردسته‌گان مجاهدین» شمرده شده است. یوسف از فعالان معترض و عاصی مرکز غیبی شناخته شده که در گرماگرم نهضت مقاومت تبریز ترور می‌شود. [۲۷]

ثقه‌الاسلام در جای دیگر تأیید می‌کند که جمعی به اسم «فدایی» در شهر هستند که دو فرقه شده‌اند، یکی جماعتی که از قفقاز آمده تشکلی معروف به «شعبه قفقازیه» را پدید آوردند: «مهر مخصوص دارند که پای اوراق می‌زنند» که حکایتی از وابستگی به مرکز اجتماع‌یون عامیون (مجاهد) باکو دارد، و «شعبه دیگر از تبریزیان است، آنها هم مهر دیگر دارند.» [۲۸] همو در خاطرات خود نیز نمونه‌هایی را با ذکر نام عنوان می‌کند که نشان می‌دهد تعدادی از مجاهدین تبریز خود را «تابع مرکز» دیگری می‌دانستند که احتمالاً همان مرکز باکو باشد. در ادامه از میرزا علی واعظ و یجوبه‌ای نام می‌برد که: «لایحه‌های وارده از قفقاز و بادکوبه را قرائت نمود، اثبات کفر پاره‌ای اشخاص نموده و در خصوص اشخاص که معروف به مجاهدین قفقاز بودند نطق‌های سختی کرد و اهالی شتران [محلّه دوه چلی] که آنجا بودند، حکم طرد آنها را می‌خواستند.» [۲۹]

دودستگی میان گروهی که پیرو باکو بودند، با تشکل محلی — علی مسیو و یارانش — گاه موجب مقابله این جریان‌ها شد که نمونه‌هایش را آوردیم. علی مسیو تمایلات قوی مذهبی داشته است. شواهد و گزارش‌های برجای مانده‌ی برخی اعضا نشان می‌دهد که او با قدرتی نامحدود حکم می‌راند. مجاهدین فدایی عضو را با توجه و روش‌های مذهبی و تأکید بر اصل شهادت در مکتب شیعه برای اقدام نهایی آماده می‌کرد. «طاهرزاده بهزاد» که خود یکی از این جوانان بود در کتابش گزارش جلسه‌ای مخفی برای اعزام مأموریت را آورده است.

بهزاد اشاره می‌کند که علی مسیو با استناد به رویداد و حکایت کربلا، قیام امام حسین را به عنوان سرمشق فدائیان مسلمان قلمداد کرد و در خاتمه سخنرانی میان آن با روایت خود از انقلاب کبیر فرانسه و فداکاران آن پیوند برقرار کرد. گرایش دینی علی مسیو و هم‌فکرانش را در انتخاب نام مرکز غیبی به جای مرکز سری که تداعی‌گر باورهای غایت طلبانه مرسوم دینی بود، نیز می‌توان مشاهده کرد. تبلیغات وسیع مبنی بر بابی، طبیعی، و لامذهب بودن مجاهدین قفقازی احتمالاً در تلاش‌های پردامنه‌ی محافل سوسیال دموکرات درون کشور به منظور اسلام‌نمایی تأثیر به‌سزایی داشته است. این عامل به تدریج در

کنار عوامل دیگر میان آنان فاصله افکند. بهره‌برداری ابزارگونه از دین برای پیشبرد امور سیاسی موجب بدفهمی و خلط معانی بسیار شد و آثار زیانبار آن را در جریان‌های سوسیالیستی سراسر سده بیستم ایران می‌توان مشاهده کرد.

فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد)

گروه‌ها و شعبه‌های متعددی تحت نام اجتماعیون عامیون یا مجاهد اعلامیه داده و یا شناخته شده‌اند. بسیاری بر این پندار بودند که آنها سازمان‌های مجزایی‌اند. تا زمانی که اسنادی نو و معتبر در آرشیوهای پنهان شوروی سابق نافی این موضوع شود، همه شعبه‌ها و مراکزی را که می‌شناسیم به نام هر دو و یا ترکیبی از هر دو امضاء و اعلامیه داده‌اند. آنها جداگانه و با نام‌های مختلف، یک تشکیلات به نام فرقه اجتماعیون عامیون با پسوند ایران‌اند که خود را حزب سوسیال دموکرات ایران هم خوانده‌اند. حزب سوسیال دموکرات مسلمان - همت خود را نماینده‌ی همه مسلمانان قفقازی می‌دانست، اما تشکیلی که نام ایران را به دنبال داشت در ایران دست کم تا مدت‌ها شعبه‌های مجاهدینی شناخته می‌شد که در آغاز برای کار سیاسی در میان کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز به ویژه باکو بوجود آمد. به تدریج در بسترشور و عمق‌یابی نهضت مشروطه با ایجاد شعبه‌هایی در شهرهای مهم در ایران چون تهران، تبریز، رشت، انزلی، قزوین و مشهد ابعاد فعالیت خود را گسترش داد. طبعاً برخی اعضای محفل همت در آن شرکت کردند اما این دو تشکل برخلاف اکثر نوشته‌های تاریخی ایرانیان یکی نبوده‌اند.

در ابتدا، مرکز این جریان در شهر باکو برای تبلیغ و ترویج آرای خود در میان کارگران ایرانی در مراکز نفتی منطقه آغاز به فعالیت کرد. کمیته مرکزی آن متشکل از «تریمان نریمانوف»، «میرزا جعفر زنجانی»، «نورالله یکانی»، «حسین سرابی» و چند تنی دیگر در سال ۱۹۰۵م تأسیس شد. برخی مؤسس اصلی تشکل را نریمانوف دانسته‌اند. او خود پس از انقلاب اکتبر مدعی این اقدام شد. در اساسنامه‌ای که در سال ۱۹۰۷ تدوین شده، نیز گفته شده که اولین اساسنامه این سازمان دو سال پیشتر در سال ۱۹۰۵ تصویب شده است. به هر حال، ما از برنامه و اساسنامه مصوب کنفرانس اجتماعیون عامیون (مجاهد) در سپتامبر ۱۹۰۷ (۱۵ شعبان ۱۳۲۵ق) خبر داریم. [۳۰] در ضمن، می‌دانیم که در ژانویه ۱۹۰۷م، در زمان عبور وکلای آذربایجان از طریق قفقاز به تهران، اعضای فرقه در باکو و تغلیس دو پیش‌نویس برنامه آن تشکل را به وکلای ارائه داده‌اند و هر دو را هم در روزنامه «ارشاد» منتشر کرده‌اند. [۳۱] برنامه مدون فرقه را هم در آرشیو رسمی شوروی می‌توان یافت که باید در سال ۱۹۰۶ تصویب شده باشد. «بلووا»، محقق شوروی، اولین بار آن را یافته و منتشر کرده است. متن فارسی آن را هم در دست داریم. [۳۲] در متن این سند، صحبت از انجمن‌ها می‌شود؛ بنابراین، باید پس از تابلستان ۱۹۰۶ که انجمن‌ها تشکیل شده‌اند، تنظیم شده باشد. آنچه در مورد مرام و رویه حزبی این تشکل باید تأکید کرد این نکته است که آنان پس از حضور در ایران و کار سیاسی میان مردم، با ملاحظه فضای اجتماع و نفوذ گسترده‌ی عنصر مذهب و اقتدار اولیای دین، در پی تعدیل موارد و اصولی که مورد مناقشه می‌توانست باشد، به اصلاحاتی در برنامه و مرام‌شان دست زدند. برنامه‌ی ۱۹۰۷ کنفرانس مشهد، پارلمان‌تاریسم را به صراحت تأیید می‌کند و سخنی از انقلاب در آن به میان نمی‌آید. در آن بر آزادی دین و عقیده تأکید شده است. در حالی که، در پیش‌نویس‌های ارائه شده به وکلای تبریز و برنامه‌های یافته‌شده‌ی کمیته‌های قفقاز، این موارد حذف شده و متشکل کردن مجاهدین در چارچوب سازمان، وظیفه‌ای مقدس و قرآنی خوانده شده است. در این برنامه اظهار امیدواری می‌شود که «به امید خدا» پس از فراهم شدن زمان مناسب و تحقق بیداری مردم ایران خواسته‌های بیشتری نیز مطرح

خواهد شد. مورد مهم دیگر مسئله ارضی و برخورد با دهقانان بود. در پیش‌نویس انتشار یافته در روزنامه «ارشاد» قفقاز، به صراحت خواهان تقسیم تمام املاک میان کسانی شده که آن را کشت می‌کنند، در حالی که در برنامه مشهد به مقتضیات زمانه‌ی ایران، این مورد تعدیل شده بود.

یکی از پژوهشگران سوسیال دموکراسی در ایران مطرح می‌کند: احتمالاً مخالفت نمایندگان آذربایجان و انجمن ایالتی با مسئله ارضی تأثیر معتدل‌کننده‌ای بر برنامه سازمان داشته است. [۳۳] در «برنامه مشهد» صرفاً از مصادره و تقسیم «املاک خالصه» میان دهقانان و خرید و تقسیم «املاک خصوصی» از طریق بانک زراعی صحبت می‌شود. گرچه برخی شعبه‌های اجتماعین عامیون به ویژه گیلان و خوی، فراتر از این برنامه رفتند و با تشکیل انجمن‌های عباسی در روستاهای شمال، رویه رادیکال‌تر در مسئله ارضی پیش گرفتند. حضور تجار زمین‌دار و مالکان در انجمن‌های ایالتی و مجلس از یک‌سو، و مخالفت همه‌جانبه‌ی آنان بی‌شک در این تعدیل تأثیر به‌سزا داشته است. حضور نام مجاهد در معرفی شعبه‌های این تشکل در ایران، و تأکید بر وفاداری به اسلام در اساسنامه و رعایت موازین اسلامی در نظام‌نامه، جملگی نشان از فشارها و تنگناهایی است که بر سوسیال دموکرات‌های ایرانی که تعدادی از دگراندیشان دینی چون ازلیان هم در میانشان بود درسوی این تعدیل‌ها وارد آمده است. گرچه کماکان تأکید بر اطاعت و پیروی از کمیته مرکزی باکو شد، اما عملاً به راهی متفاوت رفتند.

در علل انحلال شعبه‌های داخل اجتماعین عامیون و اعلان رسمی آن از جانب کمیته مرکزی باکو، این فاصله گرفتن از ایده و برنامه سوسیال دموکراتیک اولیه می‌تواند مؤثر بوده باشد. حضور دین‌ورزان دگر اندیشی چون سید جمال واعظ و ملک‌المکلمین در شعبه تهران و ادعاهای اسلامی نمای مندرج در اعلامیه‌های آنان، همه نشان از تغییر و تعدیل تدریجی مرام و برنامه شعبه‌های درون ایران دارد. با عضوگیری بیشتر از دگراندیشان دینی درون کشور و با در نظر گرفتن مقتضیات و محذورات و شاید کوشش در سازگار جلوه دادن اصول سوسیالیستی با شرایط زیست و حضور قدرتمند اسلام و روحانیون، شعب درون کشور روش‌های عملی‌تر و قابل قبول‌تر عامه مسلمان را پیشه کردند. به ویژه در زمینه مذهب و آزادی عقیده و مسئله ارضی به سازش‌هایی جدی در تضعیف و خلط مفاهیم و اصول سوسیالیستی دست زدند و میراثی برجای نهادند که در تشکل‌های بعدی سوسیالیستی ایران ثمره و حاصلش بارز است.

شعبه‌ی اجتماعین عامیون ایران (مجاهد) در تبریز

اولین سند با نام «فرقه اجتماعین عامیون ایران - مجاهد» که تاکنون به دست آمده، بیان‌نامه‌ای است که ضمن تبریک‌گویی بابت دستیابی به فرمان مشروطه در جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ق (اوت ۱۹۰۶) حضور خود را به عنوان «اجتماعین عامیون - مجاهدین اسلام در ایران» معرفی کرده‌اند. خود را فداییان راه خدا نامیده که باید «پرچم سرخ آزادی» را برافرازند و با تفاهم و وحدت مانع پیشرفت دشمنان عدالت شوند و امر آزادی و مشروطه را پیش برند. [۳۴] سند بعدی که احتمال داده شده به اجتماعین عامیون ایرانی - باکو تعلق داشته باشد و یا دست‌کم وجود تشکلی سوسیال دموکرات ایرانی در آن منطقه را نشان دهد، به تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۰۶ (۱۷ شوال ۱۳۲۴ ق) توسط پلیس تزاری به دست آمده است. شباهت میان مواد این سند با آنچه اجتماعین عامیون باکو در آن زمان مطرح کردند این احتمال را تقویت می‌کند. تفاوت‌هایی هم میان محتویات این نوشته با مرام‌نامه حزب مجاهد که در سال ۱۹۰۷ - سال بعد - در مشهد تدوین و نشر شد، وجود دارد که حاکی از رادیکالیسم و قاطعیت بیشتر پیرامون مسئله ارضی، و آزادی عقاید مذهبی و توجه به بهبود وضعیت زندگی اقشار تهیدست در قیاس با مرام-

نامه مشهد است. [۳۵] این متن نشان می‌دهد که شعبه‌های اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد) همه پیرو یک مرام‌نامه و مرکز واحد نبوده‌اند.

سند مهمی هم به تاریخ ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ ق (۲۵ ژوئیه ۱۹۰۷) در دست است که از ارتباط مرکز اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد) قفقاز با ایران و تقی‌زاده حکایت می‌کند. در میان اسناد تقی‌زاده، معرفی‌نامه ۵ نفر اعزامی از باکو با ذکر نام یافت شده که مهر و امضای «مرکز مقدس مجاهدین ایران در بادکوبه» را دارد. [۳۶]

به مآخذ نامهای از استانبول — از «تقی‌زاده به ادوارد براون» در «تراجم احوال شهدا» در زمان تجاوز قشون روسیه به تبریز در دسامبر ۱۹۱۱م — تقی‌زاده، دو نفر از اعضای فعال اجتماعیون عامیون را به سال ۱۳۲۴ ق و در آستانه مشروطه می‌شناخته است. شرح سفر او در آن زمان به قفقاز را در بخش دیگر آورده‌ایم. [۳۷]

تقی‌زاده در جزوه‌ای تحت عنوان «حکومت وحشت روس‌ها در تبریز» که در اکتبر ۱۹۱۲م (شوال ۱۳۳۰ ق) چاپ شد، در معرفی «مشهدی محمد اسکویی عمواوغلی» که در دسامبر ۱۹۱۱ (محرم ۱۳۳۰ ق) توسط روس‌ها در تبریز به دار آویخته شد، نوشت که او یکی از بهترین و فداکارترین مشروطه‌خواهان و وطن‌دوستان تبریزی بود: «از پیش از عهد مشروطیت در بادکوبه بود و می‌کوشید. یکی از اعضای فرقه مجاهد بود که به سوسیال دموکرات ایران معروف بودند، که ترجمه‌اش اجتماعیون عامیون ایران می‌شد. اسم و عنوان مجاهد در ایران هم ابتدا از آن فرقه منتشر شد. چون اعضای آن فرقه را که فرقه مجاهد نام داشت نیز مجاهد می‌گفتند و حصه‌ی عظیمی در انقلاب ایران و مشروطیت آن داشتند. در انقلاب عهد ستارخان از رؤسای مجاهدین بود... مشارالیه را شخصاً می‌شناختم.»

تقی‌زاده جای دیگر در همین منبع در شرح حال «حاجی خان ویجویه‌ای» معروف به مشهدی حاجی که باز هم توسط روس‌ها به قتل رسید، از ارتباط خود با اجتماعیون مجاهد سخن می‌گوید: «مشهدی حاجی مرحوم قریب ۳۵ سال داشت. از رؤسای مجاهدین انقلاب ۱۳۲۶ قمری [منظور مقاومت تبریز دوران استبداد صغیر] و بعد از انقلاب کمیسر نظمیه یعنی کدخدای محله شده بود و در اوایل در بادکوبه تجارت داشت. اینجانب او را در سنه‌ی ۱۳۲۴ قمری پیش از اعلان مشروطیت در عهد مظفرالدین شاه هنگام سفر خودم به تهران در بادکوبه دیدم که مشغول کاسی بود و در فرقه اجتماعیون عامیون مجاهد ایران در بادکوبه عضو بود.» [۳۸]

تقی‌زاده در همین منبع اشاره می‌کند که «تقی‌وف» ۳۸ ساله و عضو اجتماعیون عامیون مجاهد را نیز شخصاً می‌شناخته است. فرد دیگری که در ارتباط با تقی‌زاده می‌شناسیم، «محمد صادق‌وف» از سران کمیته باکو اجتماعیون عامیون است. اطلاع داریم که در ماههای پایانی محاصره تبریز، وقتی عرصه از همه سوی بر نهضت مقاومت تنگ شد و فقدان رهبری مدبر بیش از پیش محسوس شد، محمد صادق‌وف با ارسال تلگرافی به تقی‌زاده در انگلیس ندا داد که «بیاید و گرنه کار از دست می‌رود». چندی بعد تقی‌زاده را در تبریز می‌یابیم.

اجتماعیون عامیون (مجاهد) — شاخه‌ی تهران

با وجود تمامی قلم‌فرسای‌های تاریخی و توصیف‌های اغراق‌آمیز، سند و شواهد مستند و معتبری از اقدامات و آرای این شاخه در دست نداریم. می‌دانیم آنها در تهران بودند و در سیر رویدادهای نهضت مشروطه تأثیر داشته‌اند. اما تاکنون متن یک اعلان و اطلاعیه با امضای اجتماعیون عامیون (مجاهد) شعبه تهران به دست نیامده است. یا حداقل من نیافتم. به نظر می‌رسد این شعبه یا آن چنان درباره‌اش

توضیح داده‌اند، قوی و مؤثر نبوده و یا برخلاف شعبه‌های دیگر در تبریز و رشت و انزلی به گونه‌ای کاملاً سری اداره می‌شده که تاکنون هیچ ردی از آن به دست نیامده است. پرسش‌های درخور تأملی در این - باره پیش می‌آید که شاید با یافته شدن مدارک جدید بتوان پرتو روشنگری بر ابهامات افکند و پاسخ‌هایی برای آنها یافت. یک احتمال قابل ذکر باورها و وابستگی‌های ازلی برخی از اعضای این محفل است که جای دیگر به بحث گذارده ایم. چرا از این شعبه که گفته می‌شود بزرگ‌ترین و مؤثرترین شعبه حزبی در ایران عصر مجلس اول بوده، آیین‌نامه، مرام‌نامه و یا دستورالعملی باقی نمانده است؟ برخی فرضیه‌های ممکن را واری می‌کنیم. یکی از توجیهات برای فقدان نام و نظام‌نامه و یا اسناد مشابه دیگر، شاید این باشد که ذات مخفی مبارزه و پنهان‌کاری، اعضای تشکل را از انتشار بیرونی اسناد باز داشته است. اما این توجیه صرفاً برای انتشار بیرونی می‌تواند قابل فهم باشد، کما اینکه در حزب دموکرات ایران در دوران مجلس دوم نیز چنین موردی پیش آمده بود. با وجود تدوین و تصویب مرام‌نامه و نظام‌نامه حزبی، از انتشار و اعلان بیرونی آن تا قریب یک سال بعد خودداری شد. هراس دموکرات‌ها از «تپام» انقلابیگری، تندروی و افراط که از جانب مخالفان اعتدالی نثارشان می‌شد، آنها را به لاپوشانی باورهایشان کشانده بود. اما می‌دانیم که چنین اسناد حزبی وجود داشته و بعدها علنی شده است. این موضوع که درباره حوزه تهران اجتماعيون عاميون پس از قریب یک سده هنوز یک کاغذ و سند یافت نشده است، قابل تأمل و تعجب است. پرسش مهم دیگر از این قرار است که این شعبه در روزهای حساس و بحرانی مشروطه و مجلس اول کجا بوده و چه می‌کرده است؟ می‌دانیم که شاخه‌ی آن فرقه در تبریز در تعلیم و تسلیح مجاهدین درگیر بود و حاصل پربارش را در مقاومت و مقابله مسلحانه در بزنگاه‌های حساس ملاحظه کردیم. حتی در رشت هم در دامنه‌های تنگ‌تر اما چشمگیر این رویه پیش رفت. اعضا و سران این شاخه در آن روزهای خطیر چه می‌کردند؟ چرا تهران و مجلس در روز بمباران صرفاً با چند تفنگ و تعداد معدودی افراد تعلیم یافته فنون نظامی در مقابل قزاقان قرار گرفت؟ در حالی که می‌دانیم قزاقان تعلیم‌یافته‌ای چون منشی‌زاده و ابوالفتح زاده در دسته تحت رهبری حیدر حاضر و فعال بودند. چرا اینان به تسلیح و آمادگی داوطلبان انجمن‌ها همت نگماردند؟ شخص حیدرخان که در سازماندهی و جنگجویی و تدبیر نظامی‌اش این همه قلم زده شده، در آن روزها چه می‌کرده؟ چرا مقاومت تأثیرگذاری از سوی او و یارانش در آن روزهایی که محمدعلی شاه و قداره بندان تهران را جولانگاه خود کرده و هل من مبارز می‌طلبیدند، صورت نگرفته است؟ در حالی که اکثر کسانی که در آن روزهای اندوهبار توسط قزاقان شاه دستگیر و کشته شدند، از اطرافیان و بعضاً عضو نیمه علنی این تشکل شناخته شده‌اند. سید جمال واعظ اصفهانی، ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و تعدادی دیگر همه از زمره اجتماعيون عاميون تهران معرفی شده‌اند. حیدر و اعضای مخفی و مسلح تشکل در آن اوضاع کجا بوده و چه می‌کردند؟

گفته شد که محتملاً شاخه‌ی تهران نخستین و بزرگ‌ترین کمیته شهری حزب مجاهد در درون کشور بوده است. طبیعی هم به نظر می‌رسد که اینان تهران را برای آغاز فعالیت خود برگزینند. فریدون آدمیت که در توان نظامی و ترورهای پردامنه‌ی شاخه‌ی تهران بسیار تأکید می‌کند و پای آن را در هر ترور و اقدام تروریستی به میان می‌کشد نیز در این باره اطلاع نو و مستندی به دست نمی‌دهد. او در کمتر از یک صفحه در کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای «فکر دموکراسی/اجتماعی در نهضت مشروطیت» به آنها اشاره می‌کند؛ آن هم به مآخذ چند صفحه خاطرات ناقص منسوب به حیدرخان عمواوغلی. پیرامون این خاطرات در جای دیگر همین کتاب سخن می‌گوئیم. بر مبنای این خاطرات ما از «کمیته مجری» و «هیات مدهشه» اطلاع می‌یابیم. اولی کارهای تدارکاتی و دیوان‌سالاری تشکل، و دومی امر نظامی و

ترورها را پیش می‌برد. این متن مدعی حضور حوزه تهران اجتماعیون عامیون در سال ۱۳۲۴ قمری است. نویسنده چنین مدعی می‌شود که با چند نفر از وکلا که با فرقه اجتماعیون عامیون مسلمان قفقاز رابطه داشتند: «با هم ارتباط پیدا کرده و معاً کار می‌کردیم.» آدمیت این دو را تقی‌زاده و حاج میرزا ابراهیم آقا شناسایی می‌کند. [۳۹] این ادعا، محل تردید جدی است؛ در اینکه تقی‌زاده حیدر را می‌شناخته شکی نیست. اما این آشنایی نه نشان عضویت و اشتراک سازمانی آنان است و نه بیانگر همخوانی و همراهی در اقدامات سری کمیته می‌تواند باشد. اینکه از چه زمانی تقی‌زاده با حیدرخان آشنا شده و این رابطه تا چه درجه‌ای پیش رفته اطلاع دقیقی از هیچ‌کدام آنان در دست نیست. نمی‌دانیم که تقی‌زاده عضو این حوزه شد یا خیر. به گمان این پژوهش، در عضویت تقی‌زاده در یک تشکل به شدت مخفی و سری که منشأ غیرایرانی را هم در اذهان عمومی تداعی می‌کرده در شرایطی که او در مقام وکیل مجلس شورای ملی به حضور و فعالیت علنی و قانونی داشته، تردیده‌های جدی رواست. تقی‌زاده را، ضمن رابطه داشتن با بسیار دسته‌ها، گروه‌ها و شخصیت‌های آزادی‌خواه و حتی میان‌رو و محافظه‌کار، بنابر مقتضیات منزلت سیاسی‌اش، باهوش‌تر و دوراندیش‌تر از آن سراغ داریم که با عضویت در محفل چندنفره حلقه‌ی حیدرخان خود را دچار مخمصه‌ای کند که کل اهداف و وجهه‌ی او را به مخاطره افکند. به هر حال، تا زمانی که اسنادی خلاف این ادعاها را ثابت نکند و صرفاً بر اساس شواهد و ارزیابی‌های خود به حدس و گمان‌هایی در این زمینه بپردازیم، این جدل‌های قلمی ادامه خواهد داشت و سخن هیچ‌کس، حتی اگر آدمیت مورخ اندیشه‌ورز مشروطه باشد، حکم و حجت تاریخی نیست. به استناد خاطرات منسوب به حیدرخان در تهران، دو حوزه — یکی خصوصی و دیگری عمومی — در شکل و آغاز فعالیت در تهران وجود داشته است. حوزه‌ی خصوصی مرکب از یک هسته‌ی مخفی ۵ تا ۷ نفره و بسیار سری با باور و انضباط شدید سازمانی، و حوزه عمومی مرکب از بازاریان و هواداران تشکل، جلسات خود را برگزار می‌کرد.

به مآخذ این نوشته، حوزه عمومی با ایجاد و گسترش انجمن‌ها در تهران، به تدریج محو شد و صرفاً حوزه‌ی سری و خصوصی باقی ماند. در این خاطرات از ملک‌المتکلمین و سید جمال به عنوان اعضای حوزه خصوصی یاد شده است. این دو واعظ پرشور و مشروطه‌خواه، به داشتن باورهای بابی-ازلی شناخته شده‌اند. بیشترین اطلاعات تکرار شده‌ی آثار تاریخی به تأثیر نوشته‌های «مهدی ملک‌زاده» فرزند ملک‌المتکلمین تنظیم شده است. این داده‌ها بعضاً با عواطف و غلوهای مهرآمیز نویسنده عرضه شده و قابل تردیدند. ملک‌زاده در کتاب مفصل خود شرحی «بر کمیته انقلاب» آورده که در دیگر کتاب‌های متأخرتر مشروطه‌شناسی، از آن سخنی به میان نیامده بود. نویسنده این کمیته را حوزه‌ی عمومی اجتماعیون عامیون در تهران دانسته و پدرش را رهبر آن معرفی کرده است. ملک‌المتکلمین را برخی دیگر هم عضو این شاخه دانسته‌اند. او در سفری به تبریز با تجددخواهان آن شهر از جمله تقی‌زاده آشنا و محشور شد. حیدرخان از طریق ملک‌المتکلمین به میان طلاب تهران و متحصنین سفارت راه پیدا کرد. سید جمال واعظ اصفهانی را نیز به عضویت آن حوزه معرفی کردند سابقه آشنایی او با تقی‌زاده به ملاقات آن دو در تبریز پیش از مشروطه باز می‌گردد.

تقی‌زاده خود می‌نویسد: «چند سال قبل از طلوع مشروطیت ایران، من آن مرحوم را در تبریز شناختم و با آزادی‌طلبان آن شهر با او قدری معاشرت پیدا کردم. البته بعدها در طهران هم قدم و مصاحب دائمی او بودم.» [۴۰]

ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ پیش از مشروطه برای ایجاد شعبه «شرکت تجارتي اسلامیه» که کالا و منسوجات وطنی را ترغیب می‌کرد به تبریز مسافرت کرده بودند. در روزنامه مجلس هم یک

نامه آمده که از وجود اجتماعیون عامیون در تهران حکایت دارد. [۴۱] نشریه سوسیال دموکرات «صوراسرافیل» و نویسنده‌ی سوسیالیست آن - علی اکبر دهخدا - که به سردبیری یکی از اعضای شناخته شده کمیته تهران - جهانگیرخان صوراسرافیل - هم اداره می‌شد، در ارتباط با این جریان و تشکل بوده است.

تقی‌زاده و نشریه سوسیال دموکرات صوراسرافیل

شواهد و اسناد بسیاری حاکی از نقش مؤثر تقی‌زاده در تأسیس، حضور در میان گردانندگان و نویسندگان نشریه‌ی رادیکال - سوسیالیست صوراسرافیل وجود دارد. او این روزنامه را از آن خود و در جهت اهداف و خواسته‌های دوران مجلس اول خویش می‌پنداشت و در راه تداوم انتشار و غنای آن از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد. پیوستن دهخدا، در حکم اصلی‌ترین نویسنده مطالب، دفاع از نشریه در صحن مجلس و نوشتن «دفاعیه» و حمایت از حضور مؤثر و پیشرو آن، تا هماهنگی منظم در تنظیم نوشته‌ها و اداره روزنامه، جملگی پیامد این ارتباط منسجم و مسلکی اوست. در حساس‌ترین برهه‌های مجلس اول، مطالب ۳۲ شماره این جریده حاکی از نوعی هماهنگی و همراهی دقیق میان اظهارات تقی‌زاده در مذاکرات مجلس با محتویات روزنامه، به‌ویژه ستون پرترفدار و محبوب چرند پرند است.

تقی‌زاده در مقدمه لغت‌نامه دهخدا و در شرحی بر زندگی و فعالیت علی‌اکبر دهخدا نوشت: در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری میرزا قاسم‌خان تبریزی از دوستان قدیمی دوران کودکی و همدوره تحصیلی‌اش در تبریز و از هواخواهان مشروطه به فکر دایر کردن روزنامه‌ای به سرمایه خود برآمد. نزد او آمد و در تدارک و چگونگی این امر به مشورت پرداخت. در گفت‌وگو عنوان شد که برای نویسندگی اصلی مطالب نشریه، جوانی اهل قلم هست که توان نویسندگی او چندان شناخته شده نیست. قرار شد تقی‌زاده نمونه نوشته او را بخواند و اگر پسندید برای نگارش در روزنامه استخدام شود. تقی‌زاده نمونه کار این قلم‌زن جوان را مطالعه و ارزیابی کرد. خود می‌نویسد: نوشته جوان او را تحت تأثیر قرار داد و خیلی پسندید و بلافاصله به میرزا قاسم‌خان که او یکی دیگر از همکاران نشریه، میرزا جهانگیرخان شیرازی، را هم شناخته بود، استخدام میرزا علی‌اکبر قزوینی (دهخدا) را تشویق و توصیه کرد. به این ترتیب، روزنامه صوراسرافیل به مدیریت و صاحب امتیازی میرزا قاسم خان تبریزی و سردبیری میرزا جهانگیرخان شیرازی و نویسندگی علی‌اکبر قزوینی (دهخدا) آغاز به کار کرد. [۴۲] تقی‌زاده می‌افزاید: خود او در همان شماره اول روزنامه مقاله‌ای نوشته و بعدها هم در نظارت و راهنمایی اداره روزنامه شرکت داشته است.

صوراسرافیل از همان آغاز اعلام کرد که برای تحقق سه هدف وارد عرصه مطبوعات شده و تا آخرین نفس، بی‌هراس از تهدید و هلاکت و با صدای رسا در این نیت مقدس پایدار خواهد ماند: اول، تشکیل معنی مشروطیت، دوم، حمایت از مجلس شورای ملی؛ و سوم، معاونت و حمایت از روستائیان، ضعیفان، فقرا و مظلومین. [۴۳] مدیر و گردانندگان نشریه، سنجیده و با اهداف مشخص و تعریف شده کار خود را آغاز کردند. بی‌شک، این اهداف اعلام شده نخستین، و نیز پیگیری و مداومت بعدی نشان از پیروی آنان از مرام و باورهای تعیین‌شده‌ی دقیقی داشت. با ارزیابی مجموعه شماره‌های این نشریه، عملاً می‌توان مواد مندرج در مرام‌نامه اجتماعیون عامیون را به عنوان سرمشق نوشته‌ها دریافت. گردانندگان آگاه و سوسیال دموکراتش، به‌ویژه شخصیت برجسته این اندیشه در آن زمان - دهخدا - با دقت و ژرفای فکری خاصی، این فهم و امور را پیش می‌بردند. گرچه روزنامه هرگز خود را به عنوان ارگان رسمی و

علنی اجتماعیون عامیون معرفی نکرد، اما بررسی مطالب آن تردیدی در رابطه تنگاتنگ مرامی و شاید سازمانی با آن تشکل باقی نمی‌گذارد.

از عضویت حداقل دو شخصیت اصلی در هدایت و نوشتن مطالب روزنامه، در کمیته انقلاب و یا به قول بعضی حوزه اجتماعیون عامیون تهران نام برده‌اند. علاوه بر محتوای نوشته‌های نشریه، از رابطه و تأثیر دوسوی آن با برخی نشریات سوسیال دموکرات قفقازی چون ارشاد و ملانصرالدین هم که گویای تمایلات سوسیالیستی گردانندگان آن است، خبر داریم. میرزا جهانگیرخان شیرازی معروف به صوراسرافیل (۱۲۵۵-۱۲۸۷ ش) در این زمان جوانی ۳۰ ساله بود که کار سردبیری نشریه را برعهده گرفت. او را از دگراندیشان مذهبی و ازلی می‌شناسیم که در التهاب‌های جنبش مشروطه همچون بسیاری از هم‌کیشانش به اندیشه‌های سوسیال دموکراتیک گرایش یافت. او را عضو کمیته انقلاب و حوزه خصوصی اجتماعیون عامیون تهران معرفی کرده‌اند. ملک‌زاده پیرامون او اطلاعاتی در تکمیل داده‌های «تاریخ بیداری ایرانیان» به‌دست داده است. او با چاپ برخی آثار هم مسلکش میرزا افغان کرمانی به ویژه آئینه سکندری در شناسایی اندیشه‌های کرمانی و باورهای روزگار خویش رد به جا گذارده است. اما سند و گواه معتبر درباره‌ی بینش و کنش و نقش او، خود روزنامه صوراسرافیل است. پژوهشگری می‌نویسد که در اهمیت و نقش جهانگیرخان همین بس که هم دوستان و هم دشمنان مشروطه، مهر و کین خود را به نشریه صوراسرافیل نثار او کرده‌اند. [۴۴] محمدعلی شاه و مستبدان به او کینه و نفرت شدیدی بروز دادند. او از اولین جان‌باختگان مطبوعات مستقل و پیشرو ایران معاصر به شمار می‌آید. چند مقاله در صوراسرافیل شماره‌های ۲۰ و ۳۱ را حاصل قلم او شناخته‌اند. در سرمقاله شماره ۳۱ نشریه در روزهای پایانی عمر مجلس با جسارت از شاه و دربار می‌خواهد که خود را اصلاح و در برابر خواسته‌های مردم و مشروطه تمکین کنند.

علی‌اکبر دهخدا دموکرات پیگیر با باورهای سوسیالیستی در نوشتن مطالب صوراسرافیل سهم اصلی داشت. او با شور و شوق بسیار و دانشی فراتر از بسیاری هم‌نسلان خویش به عرصه روزنامه‌نگاری بیدارگر و رادیکال عصر مشروطه گام نهاد و صور آزادی و بیداری را بی‌محابا فریاد کشید. قلم او مملو از عشق و علاقه به تنگدستان و ستمدیدگان کوچه و بازار و شهر و روستا و خواهان رهاییدن آنها از جهل، خرافه و تعصب بود. او از معدود کسانی بود که پی برد بدون نفوذ در میان مردم عادی جامعه نمی‌توان در عمق و سختی جهل آنان اثر گذاشت؛ از این‌رو با تکیه بر سنت ادبی بازی با کلمات و به یاری دانش فراخ خود از امثال و حکم و طنز فارسی، ستون پرطرفدار و خواندنی چرند پرند را بنیاد نهاد. با زبان گفتاری و رایج مردمان عادی به نوشتن در مطبوعات پرداخت و راه نویی به دور از زبان پرتکلف و نامانوس حاکم بر روزنامه‌نگاری روزگار، برای فهم ساده‌ی سیاست‌ورزی نو گشود. او از جمله کسانی بود که روزنامه‌نگاری عصر مشروطه را با نهضت بیداری و قانون‌خواهی زمانه همراه و همسو کرد و به عنوان کرداری مشروطه طلب گستراند. با تسلط بر چم و خم زبان‌های فارسی و ترکی و آشنایی با مطبوعات فکاهی قفقاز، به‌ویژه ملانصرالدین، جا پای همشهری نامدار خود عبید زاکانی در افشای جهل و تعصب و تاریک‌اندیشی نهاد. روزنامه صوراسرافیل در مدت کوتاهی چندان در نزد مردم محبوبیت یافت که به پرتیراژترین نشریه عصر مشروطه تبدیل شد. گرد آمدن انبوه علاقه‌مندان هر نسخه روزنامه در بیرون چاپخانه صوراسرافیل و خواندن مطالب نشریه در قهوه‌خانه‌ها و مراکز عمومی، و به‌ویژه در گردهمایی‌های انجمن‌های مردمی، جملگی حکایت از اقبال افکار عمومی به این نشریه مترقی و رادیکال زمانه دارد.

در ارتباط منظم نشریه و گرداندگانش با جریان رادیکال مشروطه و شخص تقی‌زاده دلایل دیگری هم در دست داریم. در جلسات هماهنگی و اخذ تصمیم فعالین رادیکال نهضت که برخی آن را «کمیته انقلاب» نامیده‌اند، و روایت‌های متفاوت حضور و نقش مؤثر آن را در پیشبرد موازین و اصلاحات مشروطه‌خواهی ایران تأیید کرده‌اند، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و دهخدا در کنار تقی‌زاده حضور داشته‌اند. تقی‌زاده خود می‌نویسد که قبل از آغاز روز و طلوع آفتاب، این حوزه که محض مراقبت از مشروطیت و تقویت آن در خانه حکیم‌الملک جلسه‌های منظم خود را برگزار می‌کرد، در موضوع‌های مربوط به تقویت مجلس شورای ملی و مشروطیت و هماهنگی مطالب نشریه‌های رادیکال با بیانات وکلای پیشرو مجلس و وعاظ و رؤسای انجمن‌های هواخواه صحبت و تصمیم‌گیری می‌کرد. تقی‌زاده هم آواز با این ادعا، درباره آن جلسات می‌نویسد: «دو سه نفر نویسنده درجه اول تهران که عبارت بودند از مدیر و سردبیر روزنامه صوراسرافیل که مؤثرترین جراید بود - میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا علی اکبر دهخدا... شرکت داشتند.» [۴۵]

صوراسرافیل در زمره اهداف سه‌گانه خود، تکمیل معنی مشروطیت و حمایت از مجلس شورای ملی را عنوان کرده بود. این روزنامه هرگز مجلس را در مقابل مخالفین مشروطه تنها نگذاشت. مقالات گزنده در دفاع از مجلس در رویداد توپخانه و حمله عوامل دربار به مجلس، کودتای ذیقعدة شاه و تحصن مشروعه‌خواهان، نمونه‌هایی شفاف از این ادعا است. اما دهخدا بی‌باک و سوسیال‌دموکرات ضمن این حمایت، از انتقاد به مجلس و نمایندگان و طرح کمبودها و نواقص هراسی نداشت و آن را با انگیزه و در جهت تقویت مجلسی مطلوب و مستحکم در تداوم مشروطه با دیدی اصلاح‌گرایانه نقد می‌کرد. این روزنامه، خواهان مجلس شورایی بود که خواسته‌های مردم در زمینه عدالت اجتماعی، آزادی‌های فردی و اجتماعی، استقلال و توانمندی روزافزون کشور و توسعه و ترقی خودکفایی جامعه را پاسخگو باشد. شجاعت و صراحت بیان روزنامه در نقد نواقص و کژروی‌ها، و پافشاری بر اصول و موازین رادیکال مشروطه، از خصوصیات برجسته نشریه به شمار می‌آمد. بارها توقیف و توقف، غارت و تاراج دفتر روزنامه در حمله گروه‌های فشار مخالفین، تعقیب و مقابله عوامل سانسور، مخالفت و تکفیر دین یاران، هرگز نتوانست این روزنامه را از ادامه راه خود در تحقق وعده‌های برشمرده شده شماره اول بازدارد. سازش و غفلت دولت و مجلس مشروطه بر سر دفاع از حقوق محرومان و اجحاف روزافزون قدرت‌مداران، همواره مورد انتقاد گزنده و صریح و روشن‌گر روزنامه قرار داشت. این نشریه عملاً به آینده تمام‌نمای تحولات، رویدادها و خواسته‌های آن روز ایران نو بدل شد. در دفاع و پاسداری از آزادی‌ها، چون آزادی بیان و نشر و اجتماعات گامی پا پس نکشید. روزنامه بارها به مردم هشدار داد که در انتخاب و کلا دقت کنند و ملاک را «عظم بطن، کلفتی گردن، بزرگی عمامه، بلندی ریش، زیادی اسب و کالسکه» قرار ندهند. زمانی که برخی نمایندگان مجلس را با تطمیع به تأیید صدرالوزرائی امین‌السلطان اتابک کشاندند و یا مجلس قصد اخراج و تصفیه چند نماینده انگشت‌شمار رادیکال و انقلابی را کرد در هر دو مورد روزنامه با نوشتن مطالب روشن‌گرانه به افشای موضوع پرداخت.

تقی‌زاده در مقام «دفاع» از صوراسرافیل و آزادی بیان

در شش شماره‌ی اولیه‌ی صوراسرافیل خط مشی دست درکاران و نویسنده شهیر آن دهخدا مشخص و بارز شد. محتوا و ابتکارهای نو و شیوه‌ی جدید صوراسرافیل به هراس و تکاپوی مخالفان آزادی قلم و بیان انجامید. هنوز دو روزی از انتشار شماره اول نشریه نگذشته بود که ابتدا سانسورچیان دولتی به صحنه آمدند. «مخبرالسلطنه» وزیر علوم که مسئولیت مطبوعات را هم برعهده داشت، میرزا جهانگیرخان

سردبیر نشریه را به اداره خود فراخواند و او را استنطاق کرد. گزارش جلسه «نیم ساعت در دارالفنون» در شماره دوم به قلم او جریان را شرح داده است. دارالفنون کنایه‌ای از آموزش وزیر سانسورچی و تعلیمات او برای اداره‌ی روزنامه و محتوای مطالب بود. آنان از اینکه در شماره اول، اداره‌ی انطباعات مسئول سانسور و کنترل مطبوعات را «اداره‌ی پوسیده» خوانده و آرزو کرده بود حالا که مملکت مشروطه شده مطبوعات هم آزاد باشد و کلمه‌ی «منحوس سانسور» یعنی تفتیش در مطبوعات همچون سایر الفاظ منفوره‌ی یادگار «دوره‌ی خوف و وحشت» از وطن ما محو و نابود شود، دل‌نگران شده بودند. به نوشته سردبیر رادیکال و انقلابی صوراسرافیل، وزیر علوم گفته و تحکم کرده بود: من دیروز رفتم به مجلس شورای ملی و در خصوص جریده شما صحبت کردم و قرار شد شما را «سیاست» کنیم. ولی به شما می‌گویم که بعد از این اینطور نوشتن را ترک کنید. جواب داده شد که من غیر از آنکه آزادی ملت و خیرخواهی دولت را بخواهم چه کرده‌ام که سیاست شوم اگر در این راه مجازات شوم «کمال افتخار را دارم». وزیر پرسیده بود: «این چرند پرند» یعنی چه، پاسخ شنید که قسمت اخلاقی و آموزنده صوراسرافیل است. وزیر امر کرد که به طرز دیگری نوشته شود. مورد بعدی که به میان آمد مقاله «مسئولیت قلم» بود. مقاله‌ای که احتمالاً به خامه تقی‌زاده بود. جواب‌های مستدل میرزا جهانگیر خان همه خواندنی و مستدل بود. [۴۶] اما وزیر اعیان مسلک به منطق آزادی‌خواهانه میرزا جهانگیر خان وقعی ننهاد و با تندی گفت: من «این حرف‌ها را گوش نمی‌دهم» و شما باید آنچه ما صلاح می‌دانیم بنویسید «والا روزنامه شما را توقیف می‌کنم. مطلب همین بود که گفتم.»

چاپ و نشر مطالب و مقالات بیدارگر و پرسش‌آفرین نشریه ادامه یافت و محبوبیت و اقبال عمومی مردمی، همه مخالفان آزادی قلم و حضور مردمان «فضول» در صحنه را به میدان و مقابله با روزنامه‌نگاری مستقل و مترقی کشاند. شماره پنجم، دیگر امان تحمل شریعت‌مداران را برید. نویسندگان در مقاله‌ای تحت عنوان «فسانه خواب ربا یا داستان بی‌اصل»، و از زبان یکی از شرکت‌کنندگان در مجلس «شیاطین و قشون شکسته استبداد» به چاره‌اندیشی برای مقابله با مشروطه، از ضرورت خریدن چند تن از «تجار دین» که «جز لیره و امپریال به چیزی اعتقاد ندارند و در مقابل اسکناس و منات، تمام دنیا و آخرت را به هیچ می‌شمارند»، در کشاندن عوام به صحنه سخن گفت. نویسندگان به صراحت و تندی مجتهد نامدار مشروعه‌خواه را «تاجرباشی بازار دین فروشان شیخ فضل بی‌نور» خواند که با بودجه و کمک مالی مستبدین و بانک استقراضی روس به مقابله با مشروطه برخاسته است. شریعت خواهان مشروعه‌طلب متحصن را «کهنه‌پرستان روحانین» نامید. نویسندگان با ذکر نام متحدین مشروعه‌خواهان را جمع «لوطی‌های تهران» هواخواه استبداد و واعظان و جمعی از مخالفان مشروطه سراسر کشور مشابه میرهاشم دوه چی و قاطرچی و فراش‌ها که پسر رحیم خان و اقبال‌السلطنه را به غارت و کشتن اهالی ترغیب کرده‌اند، معرفی کرد. لحن تند و اتهامات نوشته موجب خشم بسیار شریعت‌خواهان و وکلای هواخواه آنان در مجلس و برخی اعضای هیئت دولت گردید. نشریه توقیف شد. در مقام «دفاع» تقی‌زاده در شماره ۷ و ۸ پس از رفع توقیف با بهره‌گیری از ادبیات فقهی و تاریخی به اتهاماتی که از سوی مجتهدین به نشریه وارد آمده بود پاسخ داد.

ادبیات و لحن مقاله «حاکمات تاریخی» تقی‌زاده در این نوشته قابل رویت است: پس از مقدمه‌ای تاریخی بر تحولات چهارده قرن گذشته در سنجش علل انحطاط کشور و جامعه نوشت: «رؤسای ما نخواستند معایب حادثه امور خودمان را نه از دوست و نه از دشمن بشنوند. ابداً گوش به هیچ‌گونه انتقادات و مباحثات ندادند.» و به جای دل سپردن به دلسوزی و نقد خیرخواهانه آن را «توهین به شرع و دین» دانستند. «تا یک کلمه حرف برخلاف آرای مسلمانی خودشان شنیدند» بدون برهان منطقی

احساساتی شده و «دهن به تکفیر و لعن باز نمودند». هر کس که به «اصلاح مفاسد ادارات روحانیه و تنقید معایب و نواقص روحانین برخاست و مردم را متذکر بدان احادیث متروک نمود که در ذم علما سوء وارد است» مورد عتاب قرار گرفت و به جای پیروی از «معقولات و علوم حکمیه و عقلیه و مجادلات ادبیه در علوم دین» فوراً «کافر و منحرف از دین» خوانده شد. ما از راه همین دلسوزی بود که در نمرات اولی روزنامه در چندین جا به «به قول لین و موعظه‌ی حسنه» بعضی از علمای خود را که از «راه هوی-پرستی» درصدد تخریب به ضد اسلام راستین درآمده‌اند «متنبه ساخته و چندین کلمه حرف حق به اعتقاد خودمان در تنبه غافلین زدیم. غافل از اینکه مدعیان در کمین‌اند. و حسودان نکته‌چین نصف کلمه‌ی توحید را از وسط، پس و پیش می‌گیرند و غلغله تکفیر بلند نمودند و مردم را به تحریک و تحرک واداشتند، «بعضی‌ها حکم وجوب قتل دادند». «برخی به انتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن یعنی توقیف رای دادند. و بعضی حتی خواهان «قتل» بجای توقیف شدند. «از هر دهانی طعن و لعن به صوراسرافیل که به قول بعضی کتابیست در مصر چاپ می‌شود، و به روایت برخی دیگر نسخه‌ایست از هند می‌آید، می‌بارید». آنچنان ولوله انداختند که امر بر خود ما هم مشتبه شد و نسخه‌های پیشین را پیش روی گذارده و «مشغول مطالعه شدیم» و حالا حاصل سنجش نوشته‌های خود را به اطلاع عمومی می‌رسانیم.

نوشته هر جا جمله‌ای را در تقابل با شریعت و اولیای دین بود با جمله دیگر در توجیه ضداسلامی نبودن مقایسه کرد و در تفسیر مخالفت‌های صریح نوشته‌های نشریه با «علما» که برخی را «دین فروش و کهنه‌پرست» خوانده بود آورد که هر کس «عمامه و عبا و نعلین» دارد از زمره «علما» نمی‌توان شمردش. نقدی که ما به برخی علما داریم این است که «مطالب حقه خود را به زبان عوام تدوین نکرده و نثر ننمودند. همه‌ی کتب معتبره علمیه دینی ما به زبانی نوشته شده که جز امثال خودشان، کسی به حل آنها قادر نبوده و سایر مسلمین از استفاضه و استفاده از آنها بی‌بهره بودند.» و حالا بعد از قرن‌ها باید یک شارحی پیدا «شود و معانی آنها را که محبوس اغلاق الفاظ و تقید جعل کرده» را برای فهم عمومی مدون کند.

نویسنده نتیجه گرفت: نقد به اولیای دین و «اجماع علما و عظام مذهب» که از روی «دلسوزی و غیرت» باشد، ولو «خطا و سهواً یک اسنادی داده شود ثواب دارد.» اینکه در نشریه گفته‌ایم «طلاب ما از مباحثه با علمای اهل کتاب و مذاهب دیگر عاجزند. من خودم که باز دوباره هر چه فکر می‌کنم گناهی در این جمله نمی‌بینم. برای آنکه عجز پیروان یک مذهبی در یکی از ادوار متهمتر [قهقرا] آنان از اثبات حقیقت دین هیچ‌وقت دلیل حقانیت طرف مقابل... آن مذهب نمی‌شود». نویسنده ضمن تأیید بی‌دانشی و فقر استدلال و منطق از سوی طلاب و روحانیون زمانه، آن را نشان عدم حقانیت اصل دین ندانست. اینکه برخی بدون قرائت دقیق مقاله‌ی ما صرفاً «به استماع، عصای تکفیر بلند کرده‌اند و بعضی از فضلا مخصوصاً دیدیم که بدون مطالعه مقاله، رجه‌بالغیب حکم قتل ما را می‌داد.» ناشی از پیروی نکردن از این جمله است: «یکی نیست که به قانون منطقی و بدون چماق تکفیر صحبت کند.»

این مقاله همان‌طور که محقق دیگری نوشته، متنی جدی و استدلالی با بهره‌گیری از منابع دینی و عبارات متداول در میان طلاب دین ورز زمانه و متفاوت از سبک نگارش معمول دهخدا در سایر شماره‌های صوراسرافیل است و صرفاً برای جوابگوئی و خاموش کردن مدعیان مخالف به زبان خود آنان تحریر یافته است. [۴۷] کاری که کارساز شد و مدت زمان بیشتری را برای انتشار نوشته‌های پیشرو و مترقی روزنامه فراهم آورد.

صوراسرافیل تا شماره شش که تا حدی استوارتر شد، محل اداره خود را کتابخانه تربیت تهران معرفی می‌کند. می‌دانیم کتابخانه تربیت خیابان ناصری تهران، به‌عنوان شعبه‌ای از هم‌نام تبری‌زی خود افتتاح شد. این نشان دیگری از ارتباط میان گردانندگان روزنامه با تقی‌زاده و یارانش بود. [۴۸]

حضور دهخدا در منزل تقی‌زاده در روز بمباران مجلس شورای ملی و پناه بردن مشترک آنها به‌سفارت و تبعید اجباری به خارج، از نشانه‌های محرز نزدیکی فکری و عملی میان این دو در آن برهه خطیر دارد. پژوهنده‌ی تاریخ‌دان آثار تقی‌زاده می‌نویسد: «از جمله دلایلی متقن که دلالت بر ارتباط تقی‌زاده با روزنامه صوراسرافیل دارد، اشاره‌ای است در شماره سوم آن - در موضوع نشریه لایحه‌ای که آقا میرزا ابوالحسن خان وکیل فارس به تقی‌زاده فرستاده بود و تقی‌زاده آن را در روزنامه به طبع رسانیده است (ص ۲۱) نشانه دیگر نامه‌ای است از افضل‌الملک کرمانی بر ضد فرمانفرما (حاکم کرمان) که در شماره ششم (ص ۴۵) چاپ کرده‌اند و آن مکتوبی بوده است که افضل‌الملک به تقی‌زاده نوشته بود. و تقی‌زاده آن را در صوراسرافیل به چاپ رسانیده است.» [۴۹]

علاوه بر این موارد، به گفته تقی‌زاده در شماره اول نشریه مقاله‌ای به قلم او آمده است. با بررسی ادبیات سیاسی نوشته‌های تقی‌زاده در آغاز کار مجلس اول، باید نظر ایرج افشار را صائب دانست که مقاله‌ی «مسئولیت قلم» در صوراسرافیل شماره یک را از حیث سبک و نگارش و اسلوب فکر با نوشته‌های آن دوره تقی‌زاده هماهنگ می‌داند. [۵۰]

هماهنگی و همراهی شگفت‌انگیز نوشته‌های چرند پزند دهخدا با رویکرد تقی‌زاده و عناصر رادیکال و لائیک مجلس نشان از ارتباط تنگاتنگ و روزانه آنان دارد. در زمان رای‌گیری بر سر صدارت اتابک که تنها سه رای مخالف تقی‌زاده و یارانش را در پی داشت، دهخدا نوشت: هفتاد و چهار رای مجلس علنی، یک گرگ چهل ساله را از برلن دوباره کشیده به جان ملت می‌اندازد؛ و می‌افزاید مردم حالا تازه می‌فهمند که وکیل‌باشی‌ها مثل دخو خلوت رفته در عدم تشکیل قشون ملی قول صریح می‌دهند.

زمان دیگر دخو در صوراسرافیل شماره دوم پس از جلسه مجلس که تقی‌زاده تأکید بر تدوین لایحه‌ای علیه رشوه‌خواری و برای مجازات رشوه داشت، نوشت: «ای وکلای محترم ملت! آیا دولت و مملکت ایران مشروطه‌ی صاحب کنستی‌توسیون است یا خیر؟ آیا معنی مشروطه این است که مطبوعات آزاد نباشد؟ آیا ما که نوشته‌ایم شیرینی خواستند افترا و بهتان بوده؟ آیا در تبریز رئیس انطباعات برای اجازه طبع کتب، یک کله‌قند و دو جلد کتاب نمی‌گیرد؟ آیا قند شیرینی نیست یا با سایر مواد شیرین فرقی دارد؟»

در دوره‌ی کشاکش متمم قانون اساسی، مقابله مشروطه با مشروعه‌خواهان، دفاع از خواسته‌های دهقانان به جان آمده و بسیاری موارد دیگر، صوراسرافیل، حامی و همراه و بعضاً پیشگام طیف لائیک و رادیکال بود. در زمانی که در مجلس شورای ملی مسئله انجمن و گردهمایی «نسوان» مطرح شد، دهخدا در دفاع از حقوق زنان، معترضانه خطاب به نمایندگان با زبانی طنز در صوراسرافیل شما ۳۱ نوشت: «وکلا و وزرای ما خوب می‌دانند که اگر خانم‌های ایران دور هم جمع شوند، مدرسه باز کنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند کم کم خواهند فهمید که دیزی‌های پاک و پاکیزه بهتر از دیزی‌هایی است که دو انگشت دوده در پشت و یک وجب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد. پسرها هم بعدها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده و مثل جناب تقی‌زاده پای‌شان را توی یک کفش می‌کنند و می‌گویند: تا کی وزراء، رجال و اولیای امور ما از میان یک عده معین و محدود انتخاب شده و اگر هزار دفعه کابینه تغییر کند باز با شکم مشیرالسلطنه یا آواز حزین نظام‌السلطنه و یا جبهه‌ی

آصف‌الدوله زینت‌افزای هیئت [دولت] باشد. البته می‌دانید... این رشته سر درازهایی هم دارد. یعنی فردا که این خیال عمومی شد در موقع انتخابات دوره‌ی دوم نوبت و کلاً هم خواهد رسید.»

می‌دانیم که تقی‌زاده در آن جلسه مجلس به دفاع از حق اجتماع و انجمن زنان برخاست. دهخدا و کلای ناهمراه با ملت را هشدار می‌دهد: زمانی که «خیال» کسانی چون تقی‌زاده «عمومی شد» مردم می‌دانند که در زمان رأی‌گیری چه کسانی را انتخاب نکنند. دهخدا در زمان محاکمه متهمین فروش دختران قوچان در دفاع از دادخواهی روستائیان قوچانی همراه با تقی‌زاده صفحات بسیاری از صوراسرافیل را به تشریح این موضوع اختصاص داد.

محور مشترک دیگر نشریه با تقی‌زاده، همراهی و مرادده آن با روزنامه ملانصرالدین در قفقاز بود. از دوستی و ارتباط میان جلیل محمدقلی‌زاده سردبیر روزنامه فکاهی - کاریکاتور و رادیکال قفقازی - ملانصرالدین - در جای دیگر این کتاب خبر دادیم. تأثیر و بده بستان‌های دوسویه میان صوراسرافیل و ملانصرالدین مورد بحث و ارزیابی بسیاری از پژوهشگران است. [۵۱] در تأثیر محمدقلی‌زاده در نوشته‌های مسئول چرند پرند تردیدی نیست. دهخدا تعداد زیادی از آثار منظوم او را هم به فارسی ترجمه کرد. «ملاعمو» قهرمان محبوب روزنامه ملانصرالدین منبع الهام «کبلا دخو» بوده است. ملاعمو در روزنامه ملانصرالدین رویدادهای ایران را بر مبنای نوشته‌های دخو در صوراسرافیل پی‌گیری می‌کرد. این نشریه از طریق درج اخبار و گزارش‌ها پیرامون رویدادهای جهان، ذهنیت عمومی را درباره سیاست‌ورزی نو در ممالک پیشرفته‌ی اروپا، و قیاس آن با آنچه در ایران می‌گذشت، بیدار می‌کرد و ارتقا می‌بخشید. از کشورهای اروپا، به ویژه سوسیال دموکرات‌های فرانسه و آلمان گذشته، به روسیه هم توجه خاصی نشان می‌داد. در صوراسرافیل شماره ۲۸، مقاله‌ای اقتباس‌گونه و ترجمه‌ای از نوشته‌ای در روزنامه ارشاد باکو - وابسته به حزب سوسیال دموکرات مسلمان قفقاز - در خصوص مسلک احزاب سیاسی روسیه چاپ شد، که برای احراز کرسی‌های وکالت در مجلس دولتی - دوما - به مبارزه انتخاباتی برخاسته‌اند؛ مرام و رویکردهای این احزاب را با زبانی مستدل و رسا و ساده فهم به خوانندگان معرفی کرد. [۵۲] روزنامه در نوشته دیگری، تحولات مجلس دوما را پیگیری کرد و به‌ویژه مسائل مهم مطرح شده در مذاکرات آن را به اطلاع فارسی‌زبانان رساند. تقسیم املاک دولتی، کلیسا و مالکان بزرگ، از جمله مسائل مهم مورد بحث مجلس دوما بود. حکومت تزار در مخالفت با اصول و خواسته‌های رادیکال، دوما را به تعطیلی کشاند. صوراسرافیل در دفاع از خواسته‌های نمایندگان مجلس روس، اعلامیه دوما درباره تقسیم اراضی میان دهقانان را چاپ کرد. در هماهنگی با مطالب روزنامه، در ۲۲ محرم در مجلس شورای ملی، تقی‌زاده ضرورت حمایت و همبستگی با دوما را مطرح کرد. مجلس پس از بحث و گفت‌وگو متن تلگرافی را تصویب و به روسیه مخابره کرد. [۵۳]

روزنامه خود را سخنگو و آینه‌ی انعکاس اعتراض و خواسته‌های تنگدستان شهر و روستا دانست. در مقاله «دروس والايشاء» [۵۴] با استناد به عبارت «عسل و خربزه با هم نمی‌سازد» و شرحی بر وضعیت طبقات و مناصب مختلف، نتیجه گرفت که در واقع همه این مقامات و طبقات دو دسته بیشتر نیستند: یکی رؤسای قوم و دیگری اولیای دولت و هر دو دسته یک مقصود بیشتر ندارند: «می‌گویند شما کار کنید، زحمت بکشید، آفتاب و سرما بخورید و لخت و عور بگردید... بدهید ما بخوریم تا شما را حفظ و حراست کنیم.» این دو گروه ادعای مشروطه‌خواهی هم دارند. حکایت آنکه شنید نباید خربزه و عسل را با هم بخورد و خورد و از درد به خود پیچید، وقتی رفیقش پرسید مگر نگفتم اینها با هم نمی‌سازند، جواب داد: حالا که این دو خوب با هم ساخته‌اند که من یکی را از میان بردارند.

صوراسرافیل و به‌ویژه ستون چرند پرندهای دهخدا، نمونه‌هایی بی‌همتا از منابع غنی تاریخ اجتماعی مردم ما در دهه اول سده بیستم است. قلم توانا، مسئول، نقاد، طنز و ژرفابین نویسنده در قالب حکایت، روایت، استعاره و ضرب‌المثل به آگاهی، بیداری و تحرک مردم می‌پردازد. یکی از شخصیت‌های مستعار چرند پرند یک دهاتی است که در میان مطالب طنز، مناسبات ظالمانه ارباب - رعیتی و زورگوئی‌های مالکین و اربابان و حکام ولایات را با نثری ساده، داستانی، و روایت‌های عامه فهم، افشا و روستاییان و زارعان را به حقوق خود آگاه می‌کند. [۵۵]

نوشته‌های مستدل و نسبتاً جامع دهخدا در امور اقتصادی و مسئله ارضی، بیان دانشورانه‌ی آزادی سوسیال دموکرات‌ها در این زمینه‌ها بود. راه حل‌های مشخص و شفاف عرضه شده در صوراسرافیل قابل تأمل است: «رعایای ایران در همان قسمتی که زراعتش را برعهده گرفته‌اند مالک و صاحب اختیار باشند.» برای تحقق این امر دولت ایران با «خریدن ملک از ارباب و فروختن آن به رعیت»، و نیز تقسیم املاک دیوانی در میان بزرگان به الغای کهن ارضی دست یازد. برای سهولت امر، تأسیس «بانک زراعی ملی» به‌عنوان ابزار سازمانی تحقق پیشنهادات فوق به میان آمد. برای روشن کردن موضوع نمونه‌ای تاریخی هم عرضه کرد. در روسیه، نمایندگان دوما خواسته‌اند: «خالصه‌های دولتی و املاک کلیسا و ملاکین را بین رعایا تقسیم و به آنها واگذار نموده، حق را به حقدار و نتیجه و حاصل زحمت را به رنجبران تقسیم نمایند.»

صوراسرافیل حق اعتراض و مقابله و حتی «شورش عمومی» دهقانان را از حقوق مشروع و «مسلمیات قانونی» آنها به رسمیت شناخت. نمونه‌ی دهقانان لشت نشا و رهبری انجمن‌های عباسی را به‌عنوان رویه مطلوب دفاع از حقوق زارعین مطرح می‌کند. بر امیر اعظم حاکم گیلان می‌تازد که افصح‌المتکلمین مدیر «روزنامه خیرالکلام» و دیگر رهبران انجمن‌های عباسی مدافع روستاییان را دستگیر، آزار و زندانی کرده بود، و او را با هجوی گزنده به تازیانه‌ی انتقاد می‌نوازد. امیراعظم هم که از نقش مرجعیت و تأثیر تقی‌زاده بر صوراسرافیل و دوستی او با دهخدا آگاه بود، در نکوهش عبارتی که دخو - دهخدا - در روزنامه درباره او نوشته بود به تقی‌زاده متوسل می‌شود و تلگرافی به او می‌فرستد. می‌نویسد که من «فدایی ملت نه نوکر دولت» و استعفا‌ی خود را اعلام می‌کند. [۵۶]

دهخدا هم‌زمان با شورش دهقانی و فعالیت انجمن‌های بلوکات و به دفاع از آنها در گیلان نام و عقاید ژان ژوره (۱۸۵۰-۱۹۱۴) سوسیالیست و اندیشمند فرانسوی که مسئله تقسیم زمین میان دهقانان برای رفع ستم ملاکین و قدرتمندان را عنوان کرده بود در روزنامه مطرح می‌کند: «عقاید رئیس آدم‌پرست‌های دنیا - ژان ژورس - را هر کس در باب آتیه ایران دیده باشد و انقلابات قرا و قصابات رشت را در این اواخر به آن ضمیمه نماید، می‌داند که پایه این حرف‌ها بر هوا نیست و به زودی همه این خیالات آدم آزادکن در ایران از اولین مسلمیات قانونی خواهد شد.» [۵۷]

می‌دانیم که کنگره مشهد اجتماع‌یون عامیون قریب دو ماهی قبل از نشر این مقالات دهخدا برگزار شده بود و برنامه تشکل با تعدیل‌هایی پیرامون مسئله ارضی در قیاس با برنامه کمیته مرکزی باکو به تصویب رسید. صوراسرافیل ضمن برجسته کردن جوانب مختلف آن، با اشاره به آرای ژان ژوره، به تجربه جهانی پیرامون مسئله ارضی، ناگزیری پایان محتوم چنین روابط ظالمانه‌ای را نوید داد. براساس برنامه مشهد، که نظام پارلمانی را پذیرفته بود، دهخدا در روزنامه از مجلس خواست تا با تأسیس بانک زراعی، برنامه خرید و تقسیم اراضی میان دهقانان را پیش برد. اما مجلس ایران که عمدتاً متشکل از اعیان و اشراف و روحانیون و بعضاً مالکین و تجار زمیندار شهری بود، با این کار نه تنها همراه نبود بلکه زارعین را عامل آشوب و تخریب دانست و نمایندگان خود را برای خاموش کردن صدای آنها به گیلان فرستاد و

از دولت خواست با قوای نظامی، نافرمانی و حق طلبی را خاتمه دهد. صوراسرافیل بارها به مجلس تذکر و اخطار داد و به مجلسیان، نمونه دومای روسیه را یادآور شد که وکلای مردم در آن از حقوق دهقانان دفاع کرده‌اند. [۵۸] نوشت، صرف تصویب قوانین و برنامه‌های مطلوب، کافی نیست، بلکه باید مختصات و شرایط کشور و موانع بی‌شمار آن را هم دید و برایشان چاره عملی اندیشید. اما اندیشه‌های رادیکال صوراسرافیل فراتر از ظرفیت و توان زمانه مشروطیت ایران بود و گوش شنوایی در دولت و اکثریت مجلس نیافت. [۵۹] «مطالعه این مقاله‌ها چهره‌ی برجسته اقتصاددانی را نشان می‌دهد که اقتصاد و سیاست و زمان خویش را می‌شناسد و از آن مهمتر با موانع و مشکلات توسعه اقتصادی ایران هم عمیقاً آشناست. می‌داند چه می‌خواهد و با راه‌های رسیدن به این خواسته نیز بیگانه نیست.» [۶۰]

روزنامه علاوه بر مجلس و حاکمان منطقه، دولت و وزراء پیرامون مسئله ارضی، به روحانیون و نقش آنان در اراضی موقوفه و حمایت از سرکوب دهقانان اعتراض کرد. در مواردی با ذکر نام «خمامی مجتهد گیلانی» - همتای شیخ فضل‌الله در آن دیار - و مخالف سرسخت انجمن‌های دهقانی - عباسی - و «میرزا حسن مجتهد روحانی» و بزرگ مالک بانفوذ تبریز را، که خود دهات بسیاری در تملک داشت، به انتقاد کشید.

روزنامه علاوه بر انعکاس خیزش‌های دهقانی و حمایت از آن، خبر «شورش عملجات» راه تهران - سمنان را چاپ کرد و از وزرات فوائد عامه و شوارع و معادن خواست که «دفع ظلم و بی‌حسابی را از آقایان عملجات» بکند. [۶۱]

صوراسرافیل نظریه‌های رادیکال و مترقی پیرامون زنان را با زبان ویژه و حکایات طنزآمیز خود به میان کشید. نکوهش خرافه و سنت‌های دست و پاگیر تحمیلی بر زنان، مناسبات مردسالارانه و مبتنی بر زور میان زن و مرد، وجود تنگنا و معضلات زنان در عرصه اجتماعی، تعدد زوجات، ازدواج‌های اجباری و سوءاستفاده مردان جامعه از متنفذین، آخوند محله و وکیل و وزیر در سوی سلب حقوق زنان، حجاب زنان، تقاضاهای زنان برای تأسیس انجمن‌ها و برپایی گردهمایی، مدارس «نسون» همگی مورد اشاره و تحلیل روزنامه بودند. [۶۲] روزنامه حتی نظر خوانندگان خود را در شماره‌ی سی و یکم نشریه، به نهضت زنان انگلیسی برای کسب حق رأی جلب کرد.

حمایت روزنامه و گردانندگان سوسیال دموکراتش از احقاق حقوق دهقانان به جان آمده، نشانه تندروی و افراط جریان رادیکال مشروطه دانسته شده است. «مجدالاسلام کرمانی» از روزنامه‌نگاران زمانه درباره کشاکش استبداد و مشروعه با مشروطه‌طلبی و آزادی‌خواهی، در ایجاد انجمن نوشت: «از شهرها گذشته به تمام دهات هم سرایت کرد، در هر قریه که صد خانوار جمعیت داشت. . . انجمن دایر شد. . . مخصوصاً بعد از انتشار روزنامه صوراسرافیل که صریحاً رعایا را تشویق می‌کرد که مال‌الأجاره به مالکین ندهند بلکه حاصل تحریرات او این بود که اراضی متعلق است بخود رعایا که کار می‌کنند و باید اراضی را از تصرف مالکین شهری انتزاع نمود، تسلیم و تقسیم بین رعایا نمایند. معلوم است که تمام مردم شریک ندادن هستند والایما در دوره هرج و مرج، این بود که یکدفعه از زیر بار اطاعت مالکین خارج شدند و کار به جایی رسید که مباشر نظام‌السلطنه در موقعی که وزیر داخله و رئیس‌الوزرا بود، از دهات زنجان به او نوشتند: رعایای آن دهات به کلی یاغی شدند. . .» [۶۳]

در مجلس هم از یاغی شدن دهقانان و ندادن «حق مالکان» سخن رانده شد. تقی‌زاده در جلسه علنی ۱۱ صفر ۱۳۲۵ ق زمانی که اعتراض و تلگراف مالکین گیلانی از سرکشی دهقانان خواننده شد، گفت:

«مقصود از سرکشی رعایا که در این تلگراف خصوصاً تلگرافات و مکتوبات دیگر که از ولایات می‌رسد گویا این باشد که اربابها و ملاکین می‌خواهند سرهای رعایا را ببرند و آن سرهاشان را در وقت بریدن عقب می‌کشند و این عمل به سرکشی تعبیر می‌شود. . . ملاکین. . . در املاک خودشان سلطنت مستبده می‌رانند، یعنی در حقوق و در حدود مدنیه و جنائیه و سیاسیه آن رعایا مداخله و حکمرانی می‌کنند، جریمه می‌گیرند، چوب می‌بندند، تنبیه و همه‌گونه سیاست [مجازات] و بگیر و ببند، بزن و بکش به کار می‌اندازند و بر مال و جان و ناموس و عصمت دهاتی‌ها دست‌درازی کرده و مسلط شده‌اند و هرگز مسئول اعمال خود نیستند. پس حالا که رعایای شهری به استبداد تحمل نیاورده و با پادشاه خود کنار آمده و قرار گذاشته، آزاد شوند و سلطنت خودشان را مشروطه کرده‌اند، آیا رواست که باز دهاتی‌ها در زیر همان استبداد سابق بمانند.»

تقی‌زاده در همین جلسه وقتی صحبت از برگشت تیول‌داری شد، عنوان کرد: «امروز سلطنت قدیمه مشروطه شده باید رعیت صاحبان تیول هم مشروطه شده ما از بیست کرور دهنده، که ملت هستند هیچ ملاحظه نمی‌کنیم، اما آن چند نفر گیرنده را که صاحبان تیول هستند، ملاحظه می‌کنیم که نرنجند.»

در همین روزها بحث «سرکشی رعایا» در دهات آذربایجان هم در انجمن تبریز مطرح شد. یک ماه بعد از سخنان تقی‌زاده، ثقه‌الاسلام تبریزی که از نظر فکری و نظری با عنصر لائیک رادیکال در تبریز مخالفت می‌کرد، در نامه‌ای به مستشارالدوله در تاریخ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ [۶۴] در گزارش از اوضاع منطقه و تقابل با اظهارات تقی‌زاده در مجلس نوشت: «کارها بسیار منقلب و پریشان است. دهات به هم خورده و رعیت سرپا ایستاده. ملاک نه خیال سر بریدن داشتند و دارند، نه از ملک خودشان دست برمی‌دارند. رعیت نجیب مودب، مهذب و قانون‌دان از مدرسه پاریس درآمده درس آنارشیش [آنارشیشم] خوانده، نمی‌خواهد چیزی بدهد، انبار را غارت می‌کند، مباشر را جواب می‌دهد.»

ثقه‌الاسلام به مثابه نماینده متنفذ جریان محافظه‌کار و شریعت‌خواه شیخی مسلک انجمن تبریز و به گواهی خاطرات و نامه‌های به جا مانده، خودش همواره در مقابل اصلاحات اجتماعی رادیکال و اعتراض دهقانی و اندیشه‌های سوسیال دموکرات قرار داشت. اینکه می‌نویسد مالکین خیال سر بریدن ندارند، اشاره به سخنان تقی‌زاده در همان جلسه ربیع‌الاول فوق‌الذکر است که اتهام سرکشی به دهقانان را تشبیه کرده بود به اینکه چرا روستاییان برای اینکه سرشان بریده نشود آن را کنار می‌کشند. تمسخر ثقه‌الاسلام از دهقانان «قانون‌دان از مدرسه پاریس آمده» هم نشان از اعتراف او به حضور اندیشه‌های پیشرو سوسیال دموکرات داشت.

روزنامه، مفاهیم نو سیاسی آن عصر را در قالب نوشته‌ها و با زبانی قابل فهم عامه به میان افکار عمومی می‌برد. در آن نوشته شد، سیاست ورزی نوین همان معنی تنبیه در زبان ما را ندارد بلکه رویه و معیشت زندگی اجتماعی است. کنسرواتور (محافظه‌کار) یعنی هواخواهان وضع قدیم که متفاوت از مستبدین ما هستند؛ درجه‌ای از کمال و عدالت را می‌خواهند اما بقای وضع قدیم و یا حداقل حفظ وضع موجود را دارند. نویسندگان و روشن ضمیر روزنامه — دهخدا — می‌نویسد که تغییرسلطنت مستبده به مشروطه نیاز به ایجاد «لغات مستحدثه مشروطه» دارد، و گرنه از فهمیدن معنی و مقصود عاجز شده و همواره گیج و گنگ به جا خواهیم ماند. [۶۵] همان‌جا می‌گوید:

«پارتی‌های بزرگ ما از روی هواخواهی روس و انگلیس تعیین می‌شود.» کهنه‌پرستان را هشدار به پایان دوره‌شان می‌دهد. آنها را «مدعیان تولیت قبرستان ایران» می‌خواند که کمال انسان را محدود می‌کنند و راه پیشرفت در جامعه امروز را از ایرانیان سلب کرده‌اند. [۶۶] دزدی، رشوه و فساد مأمورین

دولتی را افشا می‌کند و محمدعلی شاه را از گوش سپردن به سخنان خائن به کشور و ملت برحذر می‌کند. سرگذشت غم‌انگیز شاهانی را که در مقابل مردم خود ایستاده‌اند، یادآور می‌شود. به قدر تمداران هشدار می‌دهد که مخالفت با نظام جدید به زیان خودشان خواهد بود. خودکامگی و تعدی را نقد می‌کند. صوراسرافیل در عمل و در میان نوشته‌های عامه فهم خود مرام‌نامه اجتماعيون عاميون را پیش می‌برد. هم‌زمان با تقی‌زاده با مجلس سنا و سهم بیشتر داشتن شاه و اعیان مخالف است. وزراء را نه تنها در مقابل مجلس مسئول می‌داند بلکه می‌گوید باید از جانب مجلس برگزیده شوند. اصل مساوات در مقابل قانون را در متمم قانون اساسی پیگیری و حمایت می‌کند. تدوین قوانین عرفی، تشکیل و برپایی نهادهای مستقل، دادگاه‌های قضایی، کوتاه کردن دخالت روحانیون و مراجع اجرائی، دولت و حکام را می‌خواهد.

صوراسرافیل با نشر اخبار و رویدادهای انجمن‌های رادیکال به حمایت و هدایت آنها یاری می‌رساند. ضمن اینکه به انجمن بازی بی‌حساب و کتاب آن سال‌ها روی خوش نشان نمی‌دهد. [۶۷] از انجمن آذربایجان و برادران دروازه قزوین در تهران، انجمن ایالتی تبریز و انجمن‌های دهقانی عباسی در گیلان به عنوان کرداری مشروطه طلب، پشتیبانی اما انجمن سازی‌های بی‌ربط را نکوهش می‌کند. در صوراسرافیل شماره یک در تبعید، حکایت جمعی تاجر را می‌آورد که به تقلید روال زمانه انجمن تشکیل داده تا درباره سیاست کشور سخن بگویند. اینان در جلسات خود به جای طرح مسائل مملکتی به موارد بی‌اهمیتی چون چگونگی حمام عمومی رفتن و مسئله طهارت و نجاست آب آن می‌پردازند. وقتی یکی از آقایان در امر نجاست آب با سایرین اختلاف پیدا می‌کند، مقابله آنها با هم آغاز می‌شود. آنها این یکی را مستبد و او آنها را کافر می‌خواند. روایتی طنزگونه و نقاد از فرصت‌سوزی برخی انجمن‌های زمانه مشروطه که مسائل شان ربطی به ضرورت و مقتضیات عصر مشروطه نداشت. رابطه‌ی صوراسرافیل با انجمن‌ها دوگانه است. از یک سو با تمام وجود از حضور و ضرورت مدنی آنها در مقابل مستبدین و مخالفین مشروطه دفاع و آن را توجیه می‌کند. از سوی دیگر از مسئولیت و تعهد ژورنالیستی خود در نقد و نکوهش کاستی و خطاها و افشای ناراستی‌ها در پیشگاه افکار عمومی عقب نمی‌نشیند.

صدای وکلای رادیکال چون تقی‌زاده را از میان مطالب نشریه می‌توان شنید. می‌نویسد که چشم‌های ملت و همه‌ی عالم اسلامی به وکلای مجلس شورای ملی ایران است. [۶۸] خطر را هشدار می‌دهد: «گوش به زنگ تکفیر پارلمان باش.»

در روزهای پایانی و در چند شماره آخر نشریه که مجلس در خطر حمله‌ی دربار قرار داشت، در اکثر مطالب در مقام حامی و مدافع سرسخت مجلس به مخالفان تاخت، مردم را به بیداری و تحرک ترغیب و خطر و پیامدهای اضمحلال مجلس را به همه گوشزد کرد. زبان نقاد همراه با نیش و نوش گزنده و بیدارگر دهخدا به نادایی که اسرافیل از همان شماره آغازین در صور دمید و آزادی، مساوات و برادری را خواست وفادار ماند. در نقد مجلس نوشت: «بردارم و بنویسم وزرای ما تا ارگانیزاسیون [سازماندهی] ادارات خودشان را مکمل نکنند، مشروطه ما به یک پف خراب می‌شود. من چه کار دارم بگویم انجمن‌ها و اجتماع مشروع را هر کس جلوگیری بکند معنیش این است مجلس شورای ملی تعطیل بشود؟ مگر پشت گوشم داغ لازم دارد که بردارم بنویسم علت تکمیل نکردن عده‌ی وکلای مجلس این است که مبدا خدای نکرده چهار تا آدم بی‌غرض داخل مجلس شود و پارتی بی‌غرض قوت بگیرد...» [۶۹]

نویسنده‌ی دوراندیش و سوسیال دموکرات نشریه با قلمی نقاد ضرورت سازماندهی ادارات و وزارتخانه‌ها را تذکر می‌دهد، به مجلس و وکلا گوشزد می‌کند که از انجمن‌ها و اجتماعات عمومی مردم جلوگیری نکنند. چرا که آنها مهم‌ترین و مؤثرترین تکیه‌گاه و حامی مجلس و مشروطه‌اند. اگر بنابر این

شود، مجلس شورا دیر یا زود تعطیل خواهد شد. می‌گوید: جهانیان حضور خیره‌کننده و مؤثر انجمن‌ها و اجتماعات عمومی حامی مجلس را در کشاکش کودتای ذیقعد شاه و درباریان علیه مجلس دیدند که آنها را ناکام کرده و به عقب‌نشاندن و به سوگند وفاداری نسبت به اساس مشروطه و قانون اساسی وادار کرده بودند.

دریغ و درد که چند ماه بعد، در عدم تحرک مطلوب انجمن‌ها که توسط دولت و وکلا و علمای روحانی و افراط و تفریط برخی اعضای آنها تضعیف شده بودند، دشمنان آزادی و مشروطه با عده‌ی کمی قزاق سرنوشت مشروطه اول را در هم پیچیدند. بسیاری محققان، عدم حضور گسترده و مؤثر انجمن‌ها و مردم در دفاع از مجلس و در روز بمباران آن را به کم‌کاری، سستی و ناراستی برخی رهبران مشروطه در تهران، همچون تقی‌زاده، نسبت و تقلیل داده‌اند. این نگاه یک‌سویه و نامنصفانه است. واقعیت حکایتی دیگر را روایت می‌کند. مردم به دلایل مختلف آن ضرورتی را حس نمی‌کردند که در حمایت و مداخله پیشین به سود مشروطه و مجلس احساس کرده بودند. فشارها و تبلیغات گسترده‌ی نیروهای راست و اعیان مسلک در دفاع از دربار تا فشار میانه‌روان داخل مجلس بر تندروی و رادیکالیسم و هرج و مرج انجمن‌ها، بعضی از رهبران را چون تقی‌زاده به تعدیل رویه و حضور این تشکل‌ها ترغیب کرد. در اینجا منظور توجیه و تأیید این اقدام نیست، بلکه صرفاً بیان واقع‌های تاریخی است. بار دیگر باید گفت که این نقادان غالباً با ذهنیتی پوپولیستی و کل‌گرا «مردم» را تعریف می‌کنند و آن بخشی را «مردم» می‌دانند که موافق و هم‌جهت باورها و خواسته‌های آنها اقدام کرده و به صحنه آمده‌اند. انتشار اعلامیه‌ها و روزنامه‌ی شیخ فضل‌الله نوری و تلاش و عاظ مخالف مشروطه در مجالس و مناظر، به‌ویژه پس از کشاکش مشروعه‌خواهان با مشروطه‌خواهان بر سر اصول متمم قانون اساسی، و اقدامات گسترده آنان در اقناع بسیاری از مردم عادی و رویگردانی آنان از مشروطه تأثیر به‌سزایی نهاده بود. آنان جوانب و نادرستی این ادعا را که مشروطه همان پیروی از اساس شریعت است و نیت مشروعه‌خواهان سرفرازی و عظمت اسلام و مسلمین است، برای مردم به زبان و استدلال‌های مرسوم شریعت‌مداران خود بازگو کرده بودند. آنان پافشاری جریان لائیک و رادیکال در مجلس، انجمن‌ها و نشریه‌های پیشرویی چون صوراسرافیل را بر موازین نوین حقوقی و عرفی مدرن و اروپاگرا، به نشانه لابلایی‌گری، لامذهبی، بایی‌گری و کوشش در جهت تضعیف اساس سنت و مذهب، و سستی ایمان مومنین، و رواج فساد و فحشا به عوام کوچه و بازار فهمانده بودند. آنان با زبان قابل فهم و درک مردم زمانه نشان داده بودند که کسانی چون تقی‌زاده و دهخدا جز اصلاحات اساسی ویرانگر سنت و ثبات وضع پیشین و تضعیف اقتدار پیشوایان مذهبی را نمی‌خواهند. بنابراین، رویگردانی بخش وسیعی از مردم به دلایل شرعی و هراس ایمان سالارانه را باید در ملاحظات و ارزیابی‌های تاریخی دخالت داد. این امری است که غالب مورخان «توده‌گرا» که مردم را یک‌دست، پیشرو، رادیکال و آگاه بر منافع و مصالح خود وانمود کرده‌اند، آن را عامدانه نادیده انگاشته‌اند. پذیرفتن اینکه بخش گسترده و اکثریتی وسیع از مردم زمانه از منظری اسلام‌گرا یا مخالفان مشروطه همراه بوده‌اند و یا دست‌کم انفعال پیشه کرده بودند، برای چنین ذهن‌گرایانی که همواره مردم را یک‌دست و مطلوب و در جهت باور و خواسته‌های خود می‌پندارند، دشوار است.

صوراسرافیل در گرم‌گرم کشاکش متمم قانون اساسی به صحنه آمد. سوسیال دموکرات‌ها بلندگویی برای بیان و اعلام آرای رادیکال خود می‌خواستند. زبان و نثر مردمی و قابل فهم نیاز بود تا این کشاکش و ضرورت‌ها را توضیح دهد و تشریح کند. همان‌گونه که مخالفان هم دو ماه بعد از آغاز کار صوراسرافیل، روزنامه شیخ فضل‌الله را منتشر کردند. در این برهه، ائتلاف پیشین مشروطه‌خواهان در حال ترک

برداشتن و شکستن بود. موضوع به جزئیات و رویکردهای مشخص پیرامون آزادی، مساوات، حقوق اقلیت‌ها، رابطه شریعت با گیتی مداری در امور قضایی، اداری، آموزشی و انتشارات رسیده بود. در واقع و عمل اتحاد شکننده کلی و کشدار مشروطه‌خواهی در حال گسیختن بود و جریان‌های مختلف تشکیل‌دهنده‌ی آن برای پیشبرد رویکرد و باورهای خود به شفاف‌سازی بیشتری پرداخته بودند. شیخ فضل‌الله مجتهد متنفذ زمانه و سایر روحانیون از یکسو، و اجتماعیان عامیون و جریان رادیکال لائیک از سوی دیگر، به مخالفت و ابراز شفاف‌تر نظریه‌های خود پرداختند. جریان اول، خواهان دخالت شریعت در همه امور بود، سیاست را عین دیانت می‌پنداشت و تأکید می‌کرد که اگر قرار است مناسبات پیشین برقرار نباشد، دست‌کم هیئتی از علما باید بر همه امور و قوانین ناظر و حاکم باشند. اجتماعیان عامیون - از تقیه‌های اینجا و آنجا و توجیه‌های اسلام‌نمایشان که بگذریم - در اساس خواهان جدایی مذهب از حکومت و امور عرفی بودند. دخالت علما در امور سیاسی و حکومتی را نمی‌خواستند. بر آزادی وجدان و مذاهب، آزادی بیان و نشر اجتماعات تأکید داشتند. صوراسرافیل با زبانی عامه فهم همه این موارد را در میان مطالب و ضرب‌المثل و اخبار خود می‌پروراند و از همان آغاز با لعن و نکوهش دین‌یاران، دربار و اکثریت وکلای مجلس روبرو شد. به جرم نکوهش روحانیون در شماره ۶ نشریه، آن را مدت یک‌ماه توقیف کردند. گردانندگان نشریه را مجبور به تغییر لحن و محتوای مطالب کردند. همان‌طور که قبلاً آوردیم، در مقاله «دفاع»، که در شماره بعد منتشر کرد، متنی دفاعیه‌گونه از آرا و خواسته‌های روزنامه به قلمی آشنا به ادبیات و آیات قرآنی و عبارات معمول علمای مذهبی، توسط تقی‌زاده و احتمالاً با همکاری دهخدا انتشار یافت. این نوشته برخلاف نثر مرسوم دهخدا برای جوابگویی به مخالفان با استدلال و ادبیات خود آنها به مقابله پرداخت. مطالب افشاگرانه و جسورانه در شماره اول، و به‌ویژه مقاله‌ی «ظهور جدید» در شماره چهارم در نکوهش پیروی و اطاعت کورکورانه از مذهب و اولیای دین خشم متشرعین را برانگیخته بود. روزنامه در شماره پنجم موارد و علل همراهی و همخوانی برخی از روحانیون با مستبدین مخالف مشروطه و مصالح ملی را برشمرده بود.

این روزنامه در عمر کوتاه ۱۴ ماهه خود قریب ده بار توقیف شد. با وجود اینکه وعده‌ی هفته‌ای دوبار انتشار داده بود، صرفاً توانست ۳۲ شماره منتشر کند. گاهی به «امر مجلس»، زمانی به «فرمان دولت»، و وقتی به «حکم تکفیر»، و گاه به بهانه «پاره‌ای مصلحت‌ها» روزنامه را تعطیل کردند. همان‌طور که گفتیم، فشارهای طاقت فرسا و بازدارنده بر چند روشنگر انگشت‌شمار و مسئول نشریه چندان پدرومانه بود که برای کاهش مقابله مستبدان و متعصبین، مجبور به تغییر در لحن، در مقام توجیه و استفاده از ادبیات فقهی و سیاسی متفاوتی برآمدند.

دهخدا در صوراسرافیل شماره ۱۴ در وصف گروه‌های فشار که به نشریات و جریان‌های رادیکال و پیشرو حمله می‌کردند در میان مطالب طنز خود نوشت: «بعد از آنکه یک دسته پنجاه نفری... به اداره صوراسرافیل حمله کردند من... از ترس جان رفتم توی خانه... بله من ترسیدم برای اینکه حق داشتم بترسم. برای اینکه من این کتک زدن را دیده بودم. برای اینکه من دیده بودم وقتی کسی را می‌زدند همه سر آن یک نفر می‌ریختند و غالباً بعد از آنکه در زیر چملاق بیچاره می‌مرد تازه از یکدیگر می‌پرسیدند: ... چه کرده است؟»

تقی‌زاده، هم جای دیگر نشریه با قلم رسایش نوشت: ترس‌اش از این است که به جای درست کردن ابرو، چشم هم کور شود: «لذا گاهی باید لب بریست و مهر خاموش بر دهان نهاد.» [۷۰]

صوراسرافیل سیاست در دنیای جدید را مربوط به معیشت زندگی روزمره اجتماعی می‌شناسد که «ربطی به معاد و دین کسی ندارد». می‌گوید مردم اروپا مفهوم سیاست در زبان خود را به نوعی به کار

می‌برند که «ابتداً به دین و آیین کسی معترض نمی‌شوند» چرا که دین و باورهای شخصی امری شخصی‌اند. در کشورهای متمدن «کاری به وجدان یکدیگر ندارند» در حالی که میان ما «خرافات و اوهام» رواج دارد و هر اشاره در سیاست را توهینی به دین و آیین خود می‌پنداریم. [۷۱]

همان‌طور که آوردیم صوراسرافیل از آرای رادیکال سوسیال دموکرات در باره دهقانان و خواست آنها به اصلاحات ارضی حمایت کرد. تقی‌زاده، هم‌زمان در سخنان مجلس تا میزان محدودی که فضای ترس‌آلود نمایندگی زمانه مجلس اجازه می‌داد، در هماهنگی با آن روزنامه کوشید. کما اینکه ثقه‌الاسلام اقدام «خلاف شرع» را خارج از مشروطه دانست و در نامه‌ای نوشت: «بی‌تمکینی رعیت که در اثر نطق‌های تقی‌زاده و بعضی ارباب هوس و واعظین تبریز بود، خانه رعیت و مالک را خراب کرد.» [۷۲]

رادیکالیزم روزافزون مشروطه در تهران و آذربایجان، چندان ثقه‌الاسلام را هراسان می‌کند که به مستشارالدوله و فرشی از نزدیکان خود در تهران می‌نویسد: نکند آنها هم با اقدامات و افکار تندرانه تقی‌زاده همراه شوند. آنها نیز در مقام پاسخگویی جواب می‌دهند «تقی‌زاده ابتدا انارشیاست نیست.» [۷۳]

در این زمان با وجود اختلاف نظر میان فرشی و مستشارالدوله با آرای سوسیال دموکراتیک تقی‌زاده، آنها در پیشبرد خواسته‌های لائیک متمم قانون اساسی همراهی مؤثری با تقی‌زاده می‌کردند به‌گونه‌ای که این سه نفر را در مجلس «سه تفنگدار» لقب داده بودند.

سوسیال دموکرات‌های قفقازی

تأملی بر علل علاقه‌مندی و مشارکت فعال سوسیال دموکرات‌های قفقازی

در نهضت مشروطه

با شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، و به‌ویژه پس از اعلام انحلال مجلس مقننه نوینیاد آن، دوما، و یورش همه‌جانبه‌ی پلیس تزار به روشنفکران و فعالان سیاسی قفقاز، عرصه فعالیت اجتماعی و سیاسی تنگ و محافل و تشکل‌های علنی و نیمه مخفی و اکثر نشریات آنان تعطیل شد. فروکش کردن جو انقلابی و آغاز حکومت استبدادی استولپین بر روسیه، گروه‌های سوسیال دموکرات قفقازی را در معرض فروپاشی کامل قرار داد. اکثر این فعالان و گروه‌های سیاسی در فضای نیمه آزاد و تلاطم‌های جنبش سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵، و به خصوص پس از بیانیه ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ تزار که آزادی‌های مدنی را تضمین و اجازه برپایی دوما را اعلام کرد، برای پلیس تزاری شناخته شده بودند. زمانی که یورش حکومت آغاز و سایه‌ی خفقان گسترده شد، بسیاری دستگیر، زندانی، تبعید و یا فراری شدند. گروه همت، در حکم بزرگ‌ترین جریان سوسیال دموکرات مسلمان تحت پیگرد پلیس از هم گسیخت. اکثر رهبران دستگیر و زندانی و برخی دیگر چون «محمد امین رسول‌زاده»، «بنیادزاده»، و صدها تن دیگر از اعضای رده پایین این تشکل به ایران پناهنده شدند. اوضاع چنان بود که در پایان سال ۱۹۰۷ م عملاً از حزب همت اثر چشمگیر و متشکل و فعالی برجای نماند. پس از این برهه، جز از طریق گرد آمدن چند نفری محدود در دسامبر ۱۹۰۹ در گنجه و تهیه برنامه حزبی لیبرال مسلکی که در آن اثری از باور و آرای سوسیالیستی نبود، خبری در دست نیست. برخی از اعضای سوسیالیست همت، چون «عزیز بیگ‌اوف»، به صورت انفرادی و مستقل به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه پیوستند. تعدادی هم با انتشار هفته‌نامه «یولداش» — که سه شماره بیشتر تا سپتامبر ۱۹۰۷ منتشر نشد — و روزنامه «حیات باکو» — که توسط «بنیادزاده» در ۱۹۱۱ م منتشر شد، و انتشار کوتاه‌مدت نشریه فکاهی آری، فعالیت سیاسی —

اجتماعی خود را ادامه دادند. شکست انقلاب ۱۹۰۵ عملاً به فعالیت متشکل همت در قفقاز تا آستانه انقلاب اکتبر و بعد از آن پایان داد.

عامل مهم دیگر روی آوردن و مشارکت فعال سوسیال دموکرات‌های قفقازی در نهضت مشروطه، خویشاوندی و پیشینه آذری‌ها و تاتارهای قفقازی است. این دو قوم اغلب خود را ایرانی می‌دانستند و به روسیه به‌عنوان کشوری با فرهنگ، زبان و مذهبی بیگانه می‌نگریستند و به ایران دلبستگی فراوانی داشتند. تجسم اجمالی فضای اجتماعی - فرهنگی و تقسیم‌بندی شهر باکو در دهه‌های پایانی سده نوزدهم و هم‌زمان با جنبش مشروطه، می‌تواند در این زمینه روشنگر باشد. باکو عملاً بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهر قفقاز بود.

سرزمین‌هایی که در دهه‌های اولیه‌ی سده نوزدهم بر اثر تجاوز روسیه از کنترل ایران خارج شده بود، به تدریج به منطقه نظامی ارتش تزاری، با هدف قلمروگستری، مرکز نفوذ و کنترل بر مناطق تحت پوشش دول عثمانی و ایران تبدیل شد. در فرایندی نسبتاً طولانی، این حکومت نظامی توانست نظام خان‌خانی آن مناطق را از هم بگسلد. کارگزاران دولت تزار تلاش همه‌جانبه‌ای را سامان دادند تا هر زمینه و خطر بالقوه برای تمایل به ایران را از میان بردارند. مثلاً، در اواسط دهه ۱۸۲۰، در منطقه‌ای که بعدها آذربایجان شوروی خوانده شد، هفت ایالت زیر نظر یک حاکم نظامی شکل دادند: روسی، باکو، دربند، شکی، قره باغ، شیروان و تالش. تا مدت‌ها زبان رسمی برای امور حقوقی و اداری فارسی بود. در دهه ۱۸۴۰ حکومت نظامی جای خود را به نظام اداری و دولتی سیاسی داد. در تمام این برهه، اسکان تدریجی مردم روس در مناطق یاد شده پیگیری شد. نایب‌السلطنه در ۱۸۴۵، اداره امور را در سراسر قفقاز به دست گرفت؛ او مستقیماً به شخص تزار گزارش می‌داد. اصلاحات دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰، تلاش گسترده برای تغییر وضعیت آسیایی و ادغام آن مناطق به سرزمین روسیه تا حد زیادی اوضاع منطقه را دگرگون کرد.

سرانجام، حالت ویژه و خودمختار قفقاز در زمان الکساندر سوم به پایان رسید و مقام نایب‌السلطنگی قفقاز حذف شد. فرماندار کل قفقاز پس از آن حاکم آن مناطق بود. طرز اداره قفقاز هم با نوع و روش ادارات حکومت مرکزی روسیه منطبق شد. روسی‌سازی قفقاز و ورود جمعیت انبوهی از کارکنان دولتی و نظامی روس به این مناطق، بافت جمعیت و فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را نیز دستخوش تحول فراوانی کرد. علاوه بر کارکنان حکومتی در اواخر سده نوزدهم، موج گسترده‌ای از دهقانان مهاجر روسی به منطقه کوچانده شدند و اراضی مرغوب پرآب را به تملک درآوردند. از بین رفتن مناسبات خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی و پدید آمدن بلوک منطقه‌ای و ایالات مسلمان‌نشین با پیشینه مشترک، به تدریج نوعی حس تعلق و ملی‌گرایی را در میان مردم منطقه دامن زد. قفقاز که تا دهه ۱۸۷۰ با یافته شدن نفت چهره‌ی اقتصادی‌اش دگرگون شد، در تمام زمینه‌ها از سایر نقاط روسیه، به‌ویژه مناطق صنعتی آن عقب مانده‌تر بود و عملاً مصرف‌کننده کالاهای تولیدی شهرهای بزرگ روسیه به شمار می‌آمد. در نیمه دوم سده نوزدهم، توسعه و کشت پنبه، توتون، و پرورش کرم ابریشم وضعیت کشاورزی منطقه را بهبود بخشید. معادن مس گره بیک - که ایرانیان مهاجر بسیاری در آنجا ساکن و شغال بودند - به‌عنوان تأمین‌کننده مس سراسر روسیه در کنار پیشرفت صنعت قالی‌بافی و گسترش تجارت عمومی، استاندارد زندگی برخی شهرهای بزرگ قفقاز را ترقی داد. به‌رغم تمامی این تحولات، در مجموع منطقه کماکان کشاورزی و نسبت به سایر مناطق روسیه عقب‌مانده باقی ماند. رشد و توسعه‌ی منطقه، پس از دهه ۱۸۷۰ م، مدیون کشف نفت و گسترش صنایع وابسته به آن است که بازار کار وسیعی را در چند شهر از جمله باکو فراهم آورد.

باکو

این شهر بندری در برخی آثار تاریخی و متون فارسی به‌نام قدیمی ترش بادکوبه هم نامیده شده است. باکو در جنگ‌های ایران و روس (۱۸۱۳-۱۸۰۴ م) برای همیشه از تصرف و کنترل ایران خارج شده و براساس معاهده گلستان در ۱۸۱۳ تحت حکومت روسیه درآمد. شهر عملاً در دهه‌ی پایانی سده نوزدهم به محل سکونت بسیاری از تجار و مهاجران و خیل عظیم بیکاران ایرانی - به‌ویژه آذربایجانی - تبدیل شد. باکو به‌صورت یک کلان شهر بزرگ و مرکز نفتی جهانی درآمد. برپایی تأسیسات صنعتی و پالایشگاه‌های عظیم در دهه‌های پایانی سده نوزدهم، منطقه را به بازار وسیع کار برای مهاجران مناطق هم‌مرز تبدیل کرد. رشد جمعیت باکو در دو دهه‌ی منتهی به ۱۹۰۳، بیش از پانزده برابر شد و آنجا را به مهم‌ترین و بزرگترین شهر قفقاز تبدیل کرد.

در شهر باکو و اطرافش عمدتاً سه گروه مردم ساکن بودند: مسلمانان، روس تبارها و ارامنه. جمعیت مسلمانان حدود نصف جمعیت اهالی را تشکیل می‌دادند. اما سهم آنان از ثروت، صنعت، مشاغل مهم و همچنین سطح دستمزدشان در پایین‌ترین سطح قرار داشت. آنان به علت تحصیلات پایین، و منشأ روستایی یا نیمه روستایی، عمدتاً به عنوان کارگران غیرماهر با دستمزدی کم در صنایع یا حاشیه آنها مشغول به کار بودند. این هر سه گروه در مناطق خاص خود سکونت داشتند. [۷۴] در سال‌های مورد بحث ما - حدود ۱۹۰۰ م - مسلمانان در مناطق حاشیه شهر، شهرک‌های صنعتی، و یا نواحی نفتی چون روستاهای صابونچی، بالاخانی و... در نوعی حلبی‌آبادها گذران می‌کردند. فقر و کمبود امکانات بهداشتی و زیستی در این مناطق بیداد می‌کرد. در میان مسلمانان دو دسته عمده برجسته بودند: یکی آذری‌ها و دیگر تاتارها.

برخی از این افراد که زمینی داشتند و نفت در آنها فوران کرده بود، صاحب ثروت و امکانات شدند. وضعیت تاتارهای مسلمان در مجموع بهتر از آذری‌ها بود. زمین‌داران، سرمایه‌داران و تجار روسی و ارمنی به تدریج بر منطقه سلطه‌ی کامل یافتند. از تنی چند، چون تقی‌اوف سرمایه‌دار بزرگ، خیرخواه و ثروتمند مشهور که بگذریم، ثروت و قدرت در کنترل غیرمسلمانان بود. [۷۵] برخی روشنفکران آذری، چون «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، با نشر آثار و نمایشنامه تلاش پرآمنه‌ای برای بیداری و آگاهی مسلمانان منطقه پیش بردند. او نیز، چون سایر آذری‌های منطقه، خود را ایرانی می‌دانست و دغدغه اصلی آثارش، مسائل و معضلات جامعه و مردم ایران بود. گرایش‌های ملی‌گرا - باستان‌ستا و عرفی‌گری روشنگرانه دو خصوصیت برجسته او را تشکیل می‌داد. او در این مسیر خرافات و تعصب و جهالت را افشا و ترقی و مدنیت نوین را ترویج و ترغیب می‌کرد.

نخستین نشریه ترک زبانان قفقاز در سال ۱۸۷۵ م تحت نام «آکینچی» توسط یکی از فرهنگیان منطقه به نام «حسن زردآبی» (۱۸۳۲-۱۹۰۷ م) منتشر شد. تمایلات نارودنیک‌ی (پوپولیستی) زردآبی حاصل تحصیل او در دانشگاه مسکو بود. مخاطبان او عمدتاً روستاییان و مردم تهیدست مسلمان قفقاز بودند.

آکینچی ساده‌نویسی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داد. [۷۶] بسیاری از روشنفکران مسلمان قفقازی پیرامون نشریه گرد آمدند. اما این نشریه نتوانست میان مردم عمدتاً بیسواد منطقه که از جانب متعصبین مذهبی هم تحریک می‌شدند، پایه و نفوذی یابد. گرایش هواخواهانه زردآبی به سوی عثمانی و باورهای ناردونیک‌ی روسی، مخالفان بسیاری برای او دست و پا کرد. این روزنامه در سال ۱۸۷۷ بعد از دو سال انتشار از فعالیت باز ماند. پس از آکینچی، نشریاتی چون «ضیاء» (۱۸۷۹-۱۸۸۰ م)، «ضیاء قفقازیه» (۱۸۸۰-۱۸۸۴ م) و «کشکول» (۱۸۸۳-۱۸۹۱ م) به زبان ترکی منتشر شدند، اما از بحث‌های سیاسی -

پوپولیستی آکینچی دوری گزیدند و به تدریج زبانی غیربومی متمایل به عثمانی در میان آنها رواج یافت. از تعطیلی کشکول تا سال ۱۹۰۴ که نشریه «شرق روس» منتشر شد، دیگر نشریه ترکی زبان دیگری چاپ نشد.

در منطقه، روزنامه‌ی معروف باکو - «کاسپی» به زبان روسی خواننده فراوان داشت. تاتارهای قفقاز هم نشریاتی چند منتشر کردند. روزنامه‌ی «ترجمان» توسط «اسماعیل بیگ گاسپرینسکی» [گاسپر علی اسماعیل بیگ] از ۱۸۸۳ با کمک مالی تقی‌یف در درباقچی سرا منتشر شد، و به تدریج خود را به مثابه سخنگوی مسلمانان روسیه عرضه کرد. این نشریه ایده‌ی اتحاد مسلمانان ساکن روسیه بر مبنای گرایش‌های پان‌ترکیسم و هویت قومی و زبان ترکی را رواج داد. در این برهه، هنوز در عثمانی اندیشه‌ی پان‌ترکیسم چندان گسترده نبود. سلطان عثمانی عمدتاً در تلاش بود که از هر نوع تشنج که ائتلاف و وحدت جامعه چندقومی سرزمین‌های تحت حکومتش را به خطر اندازد، دوری گزیند. به همین علت هم بود که اکثر ترکان جوان و اندیشه‌های پان‌ترکیستی محدود و در خفا فعالیت می‌کردند.

رویکردهای پان‌اسلامیستی - اتحاد مسلمان جهان در مقابل دنیای مسیحی و اروپایی - و پان‌ترکیستی، عمدتاً در دو دهه پایانی سده نوزدهم در منطقه قفقاز و در میان روشنفکران تا حدی رواج یافت. حضور سید جمال‌الدین اسدآبادی به مدت چند سال در قفقاز، در گسترش اندیشه‌های پان‌اسلامیستی تأثیر فراوان گذاشت. در کنار این ایده‌ها، با برپایی مدارس جدید، اندیشه‌های لیبرالیستی اروپا و گرایش‌های سوسیالیستی هم تا حدی در میان محافل روشنفکری رواج یافت.

حزب سوسیال دموکرات روسیه از اوایل سده بیستم - ۱۹۰۰ - در باکو تا حدی نفوذ یافته بود. دو جناح بلشویک و منشویک این حزب در میان کارگران مناطق نفت‌خیز فعال بودند، اما عمدتاً توانسته بودند کارگران و روشنفکران غیرمسلمان را جذب کنند. حزب سوسیال دموکرات ارمنی - هنجاک - و فدراسیون انقلابی ارمنه - داشناکتسیوتیون - هم در میان کارگران ارمنی فعال بودند. اعتصاب بزرگ دسامبر ۱۹۰۴ مناطق کارگری که توسط برخی سوسیال دموکرات‌های مستقل کارگری - برادران لووایلیا شچندر یگف - به راه افتاده بود، با پیوستن حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و تشکل‌های ارمنی به بزرگترین نهضت کارگری قفقاز تبدیل شد، و حکومت تزاری را به عقب‌نشینی و تصویب نخستین قرارداد کاری در روسیه مجبور کرد. وقایع یکشنبه خونین - نهم ژانویه ۱۹۰۵ - نهضت کارگری باکو را به صحنه آورد. از این زمان بود که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه وارد مرحله جدیدی شد و کل منطقه را به التهاب و فعالیت گسترده سیاسی کشانید. در تمام این دوره (۱۹۰۵-۱۹۰۷) آذری‌ها، و در کل مسلمانان قفقاز، تا حد زیادی خود را از درگیری‌ها و فعالیت سیاسی کنار کشیده بودند. خصومت دیرپا میان مسلمانان و ارمنه و سایر مسیحیان منطقه با ورود و سیل مهاجرین ارمنی ساکن عثمانی - به دلیل اجحافات و تعدی در آن سرزمین به آنها - و تخصیص فرصت‌های بهتر کار و زندگی به ارمنه، و هیزم‌کشی متعصبین و ملی‌گرایان دو طرف، آتش جنگ مسلمانان و ارمنه را در قفقاز شعله‌ور کرد.

ارمنه برخلاف مسلمانان، به دلیل فعالیت‌های پیگیر زیرزمینی در عثمانی دارای تشکل‌های منسجمی بودند. در سال ۱۸۹۶، فرماندار جدید کل قفقاز برای کسب حمایت مسلمانان محدودیت‌هایی نسبت به ارمنه اعمال کرد. مدارس ارمنی به دستور دولت تعطیل شد، کلیسای گریگوری برای پیوستن به کلیسای ارتدکس روس تحت فشار قرار گرفت و در اداراتی که مشاغل مهم و مؤثر از آن ارمنه بود، نیز برخی مسلمانان را جایگزین آنان کردند. مصادره اموال کلیسای گریگوری موجودیت مستقل جامعه ارمنی را دستخوش مخاطرات غیرقابل چشم‌پوشی کرد. در این زمان بود که تشکل‌های ارمنی که تا آن زمان در سیاست منطقه رویکرد ضدروس نداشتند، به اقدامات تروریستی دست یازیدند. حتی در سال

۱۹۰۳ به جان فرماندار کل — گلیتسین — که مسبب اقدامات ضدارمنی دانسته شد، سوءقصد کردند. دولت روس هم برای استفاده از خصومت‌های دیرپا و تعصبات قومی و مذهبی میان ارمنه و مسلمانان دست به کار و آتش بیار معرکه شد. اوج‌گیری نهضت انقلابی و وحدت اعتصابات کارگری — مستقل از قومیت و مذهب — موجب شد که دولت تزاری بیش از پیش به این اختلافات دامن زند. قتل یک مسلمان توسط داشناک‌ها در ۶ فوریه ۱۹۰۵، مسلمانان روستانشین را به حمله به محله ارمنی‌نشین باکو کشانید. سه روز قتل و غارت چهره‌ی زشت تعصب و قومی‌گری را بروز داد. پلیس تزار هم عمداً به دستور دولت وارد صحنه نشد، مشابه این واقعه در شهرهای ایروان، نخجوان و شوواد تفلیس در ماه‌های بعد تکرار شد. دامنه‌ی خشونت از شهرها به روستاها کشیده شد. این حوادث و حضور متشکل و سازمانی ارمنه، به‌ویژه در حزب داشناک، زمینه و بستری را تشکیل داد که مسلمانان منطقه را به پی بردن بر ضرورت اتحاد و تأسیس تشکل سوق داد. تشکل کوچک و نامنسجمی در میان مسلمانان در باکو، گنجه و شهرهای بزرگ دیگر نطفه بست. برخی روشنفکران مسلمان با گرایش‌های سوسیال دموکراتیک، سیاست تفرقه‌انداز دولت را نکوهش کردند و خواستار وحدت ارمنه و مسلمانان شدند.

در تابستان ۱۹۰۵ نخستین کنگره مسلمانان سراسر روسیه با پشتیبانی برخی تجار ثروتمند، تشکل‌های مسلمانان را فرا خواند. این کنگره در ۱۵ اوت ۱۹۰۵ با شرکت ۱۵ هیئت نمایندگی از سراسر روسیه، «قفقاز» و حتی «سیبری» و کریمه، مخفیانه در یک قایق تفریحی در نیژنی نوگراد افتتاح شد. گاسپرینسکی موسس روزنامه ترجمان رئیس کنگره بود. کنگره پس از بحث فراوان پیرامون تعیین نماینده مسلمانان سراسر روسیه و با هدف برقراری سلطنت مشروطه و حق تساوی مسلمان و غیرمسلمان در مقابل قانون، و رفع تبعیض و محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی مسلمانان مشغول به کار شد. مسلمانان دو کنگره دیگر هم در ۱۳ ژانویه و ۱۶ اوت سال ۱۹۰۶ برگزار کردند و ائتلاف انتخاباتی با کادتها — مشروطه‌خواهان روسیه — را در دستور کار خود قرار دادند. کنگره سوم تشکل «اتفاق» را سیاسی و فعال کرد. سرانجام، تزار در زیر فشار مبارزات مردم سراسر روسیه — در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ — کتباً به انجام پاره‌ای اصلاحات و اعطای آزادی‌های مدنی و بازگشایی مجلس، دوما، تن داد. مسلمانان قفقاز شش نماینده به دوما فرستادند. از ماوراء قفقاز چهار نماینده‌ی مسلمان انتخاب شد که یکی از آنها «محمدشاه تختینسکی» لیبرال مشروطه‌خواه و ناشر سابق «شرق روس» بود. شاه تختینسکی — که تقی‌زاده از او به نیکی یاد کرده و مدتی با او دمخور بود. — به حضور و مهاجرت روس‌ها در مناطق مسلمان‌نشین اعتراض و از حق مساوی مسلمان و غیرمسلمان پشتیبانی کرد. دوما سه ماه بعد به فرمان تزار در سوم ژوئیه ۱۹۰۷ منحل شد. [۷۷]

همت

شعب اجتماعیون عامیون درون ایران در زمان مشروطه تا زمان اعلام رسمی مرکز باکو و انحلال آنها — دوران مجلس دوم — عمدتاً به کمیته باکو وابسته بودند و آن را به منزله‌ی فرماندهی جریان تأیید می‌کردند. این موضوع، و تبلیغ مورخان مکتبی شوروی تا مدت‌ها این تصویر را ترسیم می‌کرد که آن مرکز باکو — اجتماعیون عامیون (مجاهد) — با حزب همت یکی بوده است. اسناد و شواهد جز اینها را نشان می‌دهد. برای شناخت دقیق‌تر این شعبه‌ها در درون ایران — که در نهضت مشروطه شرکت فعال و مؤثر داشتند — لازم است تاریخچه مختصری از سوسیال دموکرات‌های مسلمان قفقازی را بیان کنیم. [۷۸]

حضور چشمگیر چند گروه ملی‌گرا در میان ساکنان باکو التهاب‌های اجتماعی و سیاسی بسیاری را در منطقه برانگیخت. کارگران روس عمدتاً بخش نخبگان کارگری و در واقع تجسم جریان‌های بودند که مارکسیست‌ها آن را پرولتاریای صنعتی می‌خواندند. سوسیالیست‌های حزب کارگری روسیه عمدتاً در میان آنها به فعالیت در بسیج و ترویج آرای خود می‌پرداختند. کارگران ارمنی، عناصر متنوعی از کارگران ماهر و غیرماهر بودند و بعد از کارگران روسی از نظر دستمزد و مهارت قرار داشتند. همان‌طور که اشاره شد، جریان‌های سیاسی ارمنی — چون داشناک و هنجاک — در میان آنها فعال بودند. اما کارگران مسلمان که از میان اقوام تاتار، اکثراً آذری، لژی و مهاجرین دیگر ایرانی تشکیل می‌شدند، با وجود اینکه درصد بالایی از نیروی کار منطقه را تشکیل می‌دادند، به دلیل بیسوادی و عدم مهارت و ندانستن زبان، نیروهای غیر ماهر با دستمزد پایین صنایع محسوب می‌شدند. [۷۹] گفتیم که اینها، هر کدام محله‌ها و مناطق ویژه‌ی خود را داشتند و نوعی آزدگی و بیزاری آمیخته به حسرت و نفرت و حسادت در میانشان برقرار بود. تعصب و جهل فرهنگی و مذهبی، و بهره‌وری فرصت‌طلبان همه گروه‌ها برای کنترل اوضاع و پیشبرد منافع خود، بر دامنه‌ی این تقابل و تناقضات می‌افزود. با وجود اینکه باکو پس از دو سه شهر بزرگ روسیه، از جمله مراکز کارگری و مهم و مورد توجه جریان‌های مختلف سوسیالیستی و سیاسی زمانه به شمار می‌رفت، سوسیال‌دموکرات‌های منشویک و بلشویک نتوانستند در میان کارگران مسلمان نفوذ چندانی داشته باشند.

تعصب مذهبی و نفرت قومی، به خصوص به این دلیل که در رهبری و فعالین اکثر گروه‌ها، روس‌ها و ارمنه حضور داشتند، در کنار منشأ روستایی و بیسوادی این کارگران، جملگی علل و موانع استواری در مقابل نفوذ اندیشه‌های سوسیالیستی در میان آنان بود. پس از رکود اقتصادی سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۳ و اعتصاب‌های متعدد و بعضاً موفق تحت رهبری همان فعالین سیاسی، متشکل‌تر شدن ارمنه پیرامون احزاب ارمنی سوسیالیست و ملی‌گرا — هنجاک و داشناک — و روسیان منطقه پیرامون منشویک‌ها و بلشویک‌ها و دیگر محافل سوسیالیستی روس‌تبار، در طی مقابله‌های خونین قومی در منطقه، مسلمانان به ضرورت سازماندهی پی بردند. آنان دریافتند که بدون تشکیل منسجم در تحولات آتی، بیش از پیش از جامعه منزوی و به حاشیه رانده خواهند شد.

پس از عدم توفیق سوسیال‌دموکرات‌های حزب کارگری روسیه برای نفوذ آرای سوسیالیستی بین مسلمانان و متشکل کردن کارگران مسلمان، گروهی متأثر از اندیشه‌های سوسیال‌دموکراتیک به تأسیس همت اقدام کردند. [۸۰] در واقع، هسته اولیه همت توسط ملی‌گرایان آذری قفقاز با گرایش ضعیف سوسیالیستی در تأسیس نشریه‌ای به نام همت — در دسامبر ۱۹۰۴ — کار خود را آغاز کرد. از این نشریه‌ی مخفی در فاصله دسامبر ۱۹۰۴ تا فوریه سال بعد، جمعاً شش شماره انتشار یافت.

تا پیش از این حضور عمومی و سیاسی، مسلمانان به صورت انفرادی به باورهای سوسیالیستی تمایل نشان می‌دادند و حزبی که بعدها انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه را بنیان نهاد، به دلیل بی‌اعتنائی و عدم تمایل مسلمانان قفقاز و دشواری فعالیت سیاسی در میان آنان — و به خصوص در میان مسلمانان آذری — کار تبلیغی و ترویجی چندانی در میان این جمع پیش نبرده بود. هسته اولیه جریان همت نه از درون و در رابطه مستقیم با آن حزب، بلکه به صورت حرکتی جدا و مستقل، کار خود را آغاز کرد. محفل متشکل از چند نفر روشنفکر آذری با انتشار شش شماره همت که در سرلوحه‌اش «جنبانندگان کوه با همت مردان» را قرار داده بود، هویت و حضور خود را اعلام کرد.

نشریه همت طی این شش شماره به سردبیری «محمدامین رسول‌زاده» که بعدها حضور فعال و مؤثری در نهضت مشروطه ایران و در همراهی با تقی‌زاده یافت — اداره می‌شد. انتشار همت هم چون

اولین روزنامه مستقل آذری - آکینچی - در باکو با واکنش‌ها و ضدیت شدید روحانیون شیعه مواجه شد و آن را بدعتی در مقابله با اسلام معرفی کردند. پلیس تزاری با توقیف دستگاه چاپ محفل، انتشار نشریه‌ی همت را ناممکن کرد. بی‌شک فعالیت سوسیالیستی حزب کارگری روسیه در قفقاز به رهبری استالین در رواج افکار سوسیال دموکراتیک تأثیر داشت، اما برخلاف ادعای مورخان استالینی و هم‌تایان ایرانی‌اش، تاکنون هیچ سند معتبری که از رابطه و تأثیر مستقیم آنان در تشکیل همت حکایت کند، به دست نیامده است. رابطه‌ی بین این دو، نه تنها روشن نیست بلکه محتوای نشریه‌ی همت، عمدتاً بر محور ناسیونالیستی در دفاع از مسلمانان آذری در مقابل تعدی و استبداد روس‌ها به مثابه بیگانگان متجاوز است. علی‌رغم اینکه گردانندگان نشریه‌ی سوسیال دموکرات شناخته شده‌اند، هیچ مطلبی که حاکی از روح و مواضع مارکسیستی باشد در نشریه یافت نمی‌شود. این موضوع از تفاوت ماهوی میان این دو جریان، و استقلال فکری بنیانگذاران اولیه‌ی همت در آن زمان حکایت می‌کند. سنت‌گرایی و نوعی ضدیت در مقابله با روشنفکران اروپا رفته و فرنگی‌مآبی که به آداب و زبان محلی بی‌اعتنا بودند و روس‌گرایی را تبلیغ می‌کردند، در نوشته‌های نشریه حضور چشمگیر داشت. این نشریه، ضمن تبلیغ آموزش‌های جدید و هواخواهی محافظه‌کارانه و رقیقی از حقوق زنان برای تحصیل و قرار گرفتن در وضع بهتر معیشت، تقویت زبان مادری و انجام مناسک سنتی را خواستار بود.

برخلاف آثار و مواضع حزب کارگری روسیه، در این نشریه سخنی از انقلاب و تغییرات بنیادی و اصلاحات عمیق اجتماعی نیست. حتی در برنامه حزب همت چند سال بعد، ۱۹۰۹، خواست‌های سوسیالیستی وجود ندارد و هیچ‌گونه اشاره‌ای به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در آن یافت نمی‌شود. [۸۱] به هر حال، گرایش سوسیال دموکراتیک همت از نوع آنچه بعدها مارکسیسم - لنینیسم - بانی مارکسیسم روسی - لقب گرفت، نبود. آنها ضمن انتقاد از تعدی و استبداد حکومت روسیه بر مسلمانان منطقه و نقد و نکوهش خرافات و تعصب روحانیان شیعه، به فرنگی‌مآبی و اروپایی‌گری برخی روشنفکران مسلمان روی خوش نشان نمی‌دادند. جنبه‌ی توانای عنصر ملی‌گرایی در آرای اینان، وجه تمایز دیگرشان بود. عمده کسانی که گروه همت را تشکیل دادند، ناسیونال سوسیالیست دموکرات مسلمان بودند. آنان همواره خود را سوسیال دموکرات مسلمان همت می‌خواندند، تا هم تمایز خود را از حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به افکار عمومی نشان دهند، و هم از هراس و وحشت مسلمانان از اندیشه‌های الحادی آنان بکاهند. گرچه در رهبری گروه انگشت‌شماری از اعضای بعدی حزب سوسیال دموکرات روسیه شعبه باکو هم حضور داشتند، اما گروه در سال‌های مورد بحث همواره استقلال فکری - تشکیلاتی خود را، دست کم تا پیوستن کامل به بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، حفظ کرد.

تفاوت همت با مارکسیسم روسی در گزارش پلیس تزاری هم منعکس است. آنها این محفل را یک جریان سوسیال دموکرات قومی در میان تاتارها و مهاجرین ایرانی می‌شناختند. [۸۲] اینکه برخی از اینان سال‌ها بعد به باورهای غالب و رایج مارکسیستی تحت رهبری بلشویک‌ها گرویدند، به زمانه و بحث مشخص ما ربطی ندارد. [۸۳] در ضمن به تدریج عناصری از اعضای حزب کارگری روسیه شعبه باکو به گروه پیوستند و جنبه سوسیالیستی آن را قدرتمندتر کردند. علاوه بر محمدامین رسول‌زاده، معصوم اوف، سلطان مجید افندی‌اف، نریمانوف و عزیزبیگوف نیز از جمله فعالین مؤثر گروه به شمار می‌رفتند. نریمانوف آموزگار، پزشک و سوسیالیست معروف، با رهبران حزب کارگری روسیه در تماس تنگاتنگ بود و با پیوستن خود به جمع اولیه‌ی محفل مؤسس نشریه همت، از جمله‌ی فعالین این گروه شد. عزیز بیگوف که به زودی در زمره‌ی رهبران گروه درآمد، با انقلابیون مشروطه‌خواه روسیه - کادتها - و همچنین مارکسیست‌های روسی در ارتباط بود و در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت فعال داشت؛ وی بعدها به

حزب بلشویک پیوست. پس از تعطیل شدن نشریه همت و توقیف دستگاه چاپ آنها، فعالیت مخفی همت ادامه یافت. برای اولین بار در اکتبر ۱۹۰۵، در افشای سیاست‌های تأخیری و کارشکنی حکومت تزار در برپایی مجلس دوما، کلمه حزب را به نام خود افزود. در این زمان علاوه بر باکو، شعبه‌هایی در داغستان و برخی دیگر مناطق ماورای قفقاز تأسیس کرد.

از جمله اقداماتی که نشان از افزایش دامنه‌ی قدرت عنصر سوسیالیستی در گروه در مقابل گرایش‌های ناسیونالیستی برخی اعضای گروه دارد، انتشار نشریه‌ای دوزبانه - ترکی و ارمنی - به نام «دعوت» (کوچ) در ۱۹۰۶ بود. این نشریه پس از انتشار ۱۹ شماره توقیف شد، اما به التیام زخم میان دو گروه قومی یاری رساند. همتی‌ها چندی هم نشریه «تکامل» را به سردبیری رسول‌زاده - که باز هم در آوریل ۱۹۰۷ پس از ۱۴ شماره توسط پلیس تزاری تعطیل شد - منتشر کردند. [۸۴]

همت از اکتبر ۱۹۰۵ خود را به عنوان حزب «سوسیال دموکراتیک مسلمان همت» معرفی کرد. در سال ۱۹۰۶، «زینال زینالوف» از ماوراء قفقاز با پشتیبانی همت وارد مجلس دوما شد. همت در این سال‌ها خود را نماینده و مدافع مسلمانان منطقه می‌دانست. تلاش حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، به‌ویژه شخص استالین رئیس کمیساریای امور ملیت‌های حزب، در جذب و ادغام همت ناکام ماند. [۸۵]

خلط مواضع و دوگانگی ناسیونالیستی - سوسیالیستی مستتر در برنامه‌ی حزب و ترکیب اعضای تشکیلات، موجب شد دو جریان متفاوت و در تقابل با یکدیگر در سال‌های بعدی، از درون همت بیرون آید. برخی بنیانگذاران و اعضای اصلی محفل همت، چون رسول‌زاده، به راهی متفاوت از مارکسیسم روسی و بلشویسم رفتند. در مرام‌نامه و برنامه مصوبه سال ۱۹۰۹ نه سخنی از سوسیالیسم آمده و نه اهداف و برنامه‌های سوسیالیستی برای قفقاز را در نظر دارد. همان‌طور که اشاره شد، پس از استبداد و سرکوب استولیبین، رسول‌زاده به همراه بنیادزاده، هابیل‌وف و صدها تن از اعضای ساده به ایران پناه بردند. فعالیت همت، عملاً به مثابه یک سازمان متوقف شد. اقدامات و تلاش مطبوعاتی و فرهنگی اعضای از همت به صورت انفرادی ربط چندانی با تشکل نداشت. در سال ۱۹۰۹ چند نفر از اعضای حزب گرد آمدند و مرام‌نامه و برنامه‌ی حزب را تدوین کردند. بنیادزاده نشریه «حیات باکو» (باکی حیات) را در سال ۱۹۱۱ منتشر کرد. تعدادی از اعضای حزب هم به حزب کارگری روسیه پیوستند. برخی، همچون رسول‌زاده، در انسجام و فعالیت حزب دموکرات ایران در کنار تقی‌زاده قرار گرفتند. در ۱۹۱۲ هم گروهی از فعالان سابق همت، بنیان حزب مساوات را گذاردند که با رویکرد ناسیونالیستی، در آغاز بر اتحاد اسلام تأکید می‌ورزید، اما به تدریج مسئله جدائی و استقلال سرزمینی را که بعدها آذربایجان شوروی خوانده شد، در سرلوحه کار خود قرار داد. اینها، بعداً با تأسیس حکومت مساوات آذربایجان در مقابل بلشویک‌ها قرار گرفتند. گرایش‌های ناسیونالیستی ترکی و باورهای اسلامی مانع اصلی پیوستن همت به حزب کارگری روسیه بود. در سال ۱۹۲۰، و در دوران سلطه بلشویک‌ها و زمانی که عملاً تلاش‌های استقلال طلبانه‌ی جمهوری‌های قفقاز به شکست انجامید و همت هم مدت‌ها بود که نقش، تأثیر و فعالیت نداشت، با پیوستن آخرین بازماندگان همت به جریان غالب بر شوروی، حیات این تشکل به پایان رسید. [۸۶]

نقش و تأثیر همتی‌ها در نهضت مشروطه ایران

همت نه به عنوان یک تشکل، بلکه اعضای آن به‌طور پراکنده و بعضاً مستقل — در زمانی که کمتر نشانی از حضور تشکیلاتی و منسجم آن سازمان وجود داشت — در نهضت مشروطه ایران سهیم شدند. از سران حزب که در رویدادهای آن زمان نقش مؤثری داشتند، می‌توان از نریمان نریمانوف، مشهدی عزیز باکف و محمد امین رسول‌زاده یاد کرد. اشاره کردیم که پس از انقلاب ۱۹۰۵ و گذر دوره کوتاه آزادی‌های پس از آن، همت همچون سایر جریان‌های سیاسی تحت پیگرد شدید پلیس تزار، از فعالیت گسترده و سازمانی پیشین بازماند و بسیاری از اعضایش به ایران و عثمانی پراکنده شدند. در سال ۱۹۰۷ حتی روزنامه‌های نیمه‌علنی ارشاد و تکامل هم تعطیل شدند؛ همتی‌ها از ابزارهای اصلی تبلیغ خود محروم شدند. حمایت و هم‌دلی آزادی‌خواهان و سیاسیون ایران، به ویژه روشنفکران آذربایجان در این مرحله به آنها یاری رساند.

در اکثر آثار شوروی مدار، صرفاً از یاری و حمایت یک‌سویه‌ی سوسیال دموکرات‌های قفقازی از نهضت مشروطه ایرانیان یاد شده است، اما در واقع ایرانیان و نهضت مشروطه‌ی آنان در وانفسای خفقان استولپین مستولی بر قفقاز، با پناه دادن به فعالین و مجاهدین آن منطقه، با آغوش باز از آنها پذیرایی کردند. «میرزا جعفر زنجانی»، سوسیال دموکرات رادیکال مشهور با گروه تحت فرمانش — که در خوی به فداکاری بسیار دست زدند — توسط آزادی‌طلبان آذربایجان در کنار و در پیشاپیش خود پذیرفته شدند. از این نمونه‌ها کم سراغ نداریم. مهم‌ترین روزنامه‌ی آن زمان «ایران نو» محمدامین رسول‌زاده را با احترام و هم‌دلی فراوان به عنوان سردبیر خود به کار گرفت. تقی‌زاده پس از مصاحبه و آشنایی، اورا مناسب تصدی سردبیری آن شناخت. مشروطه‌خواهان ایران در تبریز، رشت، قزوین، تهران، همدان و... این آوارگان و تبعیدیان سیاسی را در صدر مجلس خود نشاندهند. به شهادت تاریخ، اکثر اینان، ایران را خانه خود انگاشتند و دل در گرو آن سپردند. در این برهه، فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، در میان آذری‌های قفقاز بیشتر ایران‌گرا بود و کمتر رو به سوی ترکان عثمانی داشت. نریمانوف، رسول‌زاده و حتی احمد آقاییف — که بعدها مروج برجسته نوعی پان‌ترکیسم متمایل به عثمانی شد — ایران را سرزمین خویش و ایرانیان را همراهان و برادران خود می‌خواندند. [۸۷]

انجمن‌های عباسی گیلان و آرای تقی‌زاده در خصوص مسئله ارضی و دهقانی

یکی از اقدام‌های جدید سوسیال دموکرات‌ها در گیلان تشکیل «انجمن بلوکات» بود. [۸۸] غرض از «انجمن بلوکات» تأسیس انجمن‌های دهستان چهارده‌گانه معروف به انجمن‌های «عباسی» یا «ابوالفضلی» حامی دهقانان گیلان در زمان نهضت مشروطه است. اطلاعات تاریخی پیرامون این انجمن‌های رادیکال که دهقانان گیلان را بسیج و متشکل و در امر مبارزه برای حقوق حقه خود علیه مالکان و اجحاف مقامات دولتی هدایت کردند، چندان زیاد نیست. یکی از معدود منابع معتبر در این‌باره روزنامه پیشرو «خیرالکلام» رشت است. اکثر اطلاعیه‌ها، تلگراف‌ها و شکایات دهقانان در این نشریه درج شده است.

روزنامه خیرالکلام

اولین شماره‌ی نشریه خیرالکلام در ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق (۴ اوت ۱۹۰۷) منتشر شد و با فراز و نشیب‌ها و توقیف و توقف‌های متعدد تا محرم ۱۳۳۰ که روس‌ها با حمله و نابود کردن چاپخانه عروه‌الوثقی، محل چاپ این نشریه را از بین بردند، کار خود را ادامه داد. [۸۹] اکثریت شماره‌های روزنامه

در رشت منتشر شد. [۹۰] «افصح‌المتکلمین»، مدیر و سردبیر روزنامه بود. در کارنامه‌ی او علاوه بر *خیر‌الکلام*، نشریه‌های *ساحل نجات* در انزلی، و *راه خیال* را هم سراغ داریم. او به دلیل فعالیت مؤثر و عضویت در محفل رادیکال سوسیال دموکرات گیلان و انجمن‌های عباسی، بارها مورد تعدی و عتاب قرار گرفت. اکثر مقالات نشریه به نثر و قلم ساده و رسا و عامه فهم مدیر آزادهاش نگاشته شده است. این شیوه‌ی نگارش حاکی از توجه و دقت مسئولان روزنامه برای جلب خوانندگان تهری دست شهر و روستاست. در مطالب آن از کاربرد هرگونه نثر منشیانه متعارف زمانه که می‌توان در سایر نشریات همزمان یافت، پرهیز شده است؛ نثری که گاه با زبان جدی و گزنده و گاه با طنزی تلخ و بیدارگر و افشاکنده همراه بود. روزنامه به شدت ضدروس و علیه مداخله و تجاوز و تعدی کنسول و عوامل و سالدات‌های آن دولت بود. مقالات آن سمت و سوی ایران‌گرایی داشت و مداخله‌های خارجی را به شدت نکوهش می‌کرد. این روزنامه با منتفدین خودکامه و زورگو، مالکین بزرگ، حکمرانان متعدد گیلان، روحانیون برجسته‌ی منطقه، به‌ویژه حاجی خمایی ملای شریعت‌خواه و مدافع مستبدین و مالکین، جناح محافظه‌کار انجمن ولایتی رشت در افتاد و اقدامات مستبدانه و تعدی و ستم بر مردم تنگدست و بی‌پناه را افشا و از حقوق محرومان شهر و روستا با تمام توان دفاع و حمایت کرد.

مواضع افشاگرانه‌ی روزنامه علیه دخالت‌های ناروای کنسول روس و قزاقان در گیلان که گویا در کشور خود می‌زیند و مردم ایران رعایای مطیع آنها هستند، موجب شد که کنسول روس بارها علیه مدیر آن اقدام کند و حتی در دو مورد با ضرب و شتم با او روبرو شود. قزاقان روس، افصح‌المتکلمین را به زور از دفتر روزنامه بیرون کشیدند و به کنسولگری بردند. مجاهدین رشت با حضور در آنجا به اعتراض برآمدند و سالدات‌های روسی با طپانچه با آنها مقابله کردند. انجمن ولایتی گیلان به مجلس شورای ملی دادخواست اعتراضی فرستاد و خواهان دخالت دولت در عزل کنسول مستبد و مداخله‌گر روس «تکراسف» شد. [۹۱]

سردبیر روزنامه در شماره اول نوشت: «الحال که قلم بر کاغذ نهادم نه با کسم دوستی است و نه دشمنی. مقصود من نفع عباد است در رفاه بلاد. رشوه نمی‌گیرم. ملاحظه ندارم. شخص نمی‌پرستم. . . حق می‌گویم تا رمق دارم. صواب می‌نویسم. اضطراب نمی‌کنم. خیر عموم را طالب، اصلاح مفساد را کاسب، هزل و ملاحظه‌نگویم. راه بطالت نیویم.» [۹۲]

افصح‌المتکلمین در همین شماره اول در وصف خط مشی خود با صراحت نوشت: به قصد بیداری و آگاهی مردم قلم می‌زند. بیانگر رویدادهای زمانه است، بی‌کم و کاست. بی‌پرده فارغ از هر ملاحظه‌ی متعارف. در نقد به ادعای دست‌خط شاهانه که گفته می‌شد: آزادی را به ملت اعطا کرده‌ایم، نوشت: راستی ما چه وقت بنده شدیم که آزاد گردیم؟ و خود پاسخ داد: از همان وقت که آزادی‌ها را دو دستی تحویل رؤسای مان دادیم و آنها شدند، آزاد مطلق و ما بنده‌ی زرخرید و حالا از این کار خود پشیمانیم و توبه کرده که دیگر آزادی‌هامان را به کسی تعارف نکنیم و انسان در حقوق یکسان بمانیم.

در رمضان ۱۳۲۵ قمری، سه ماه پس از انتشار *خیر‌الکلام*، امیر اعظم حکمران تازه وارد گیلان در بدو ورود برای ایجاد هراس در ذهن و دل آزادگان منطقه، افصح‌المتکلمین را در کنار سید جلال (شهر آشوب)، رحیم شیشه‌بر و استاد علی کفش‌دوز به‌عنوان مسببین اعتراض دهقانان و تهری‌دستان روستاهای گیلان و رهبران انجمن ابوالفضل (عباسی) به استنطاق کشید. محل انجمن عباسی را بست. گزارش کارگزار وزارت خارجه در گیلان، به میرزا فضلعلی آقا وکیل شیخی تبریز در مجلس اول، به تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۲۵، که یک روز پس از این رویداد نوشته شده به‌عنوان سند زنده‌ی دست است. در این گزارش آمده است که این چهار نفر عضو انجمن ابوالفضل هستند و برای عزل وزیر اکرم حاکم

«پیشوا و جلورو بودند و در هر مقدمه گویا سردسته می‌باشند»، آنها را آورده و چوب مفصلی زدند و به افتضاح حبس‌شان کردند. [۹۳]

همدردی و همراهی و یاری روزنامه‌نگاران و نشریه‌های مستقل سراسر کشور با مدیر خیرالکلام در جراید آن زمان به ثبت رسیده است. روزنامه‌ی فکاهی‌نویس و طنزپرداز تبریز، در شماره ۶ مورخ ۱۵ صفر ۱۳۲۵ در حمایت از خیرالکلام و دیگر افراد توقیف شده، کاریکاتوری با عنوان «آزادی مشروطه» منتشر کرد. گورستانی را تصویر کرد که روی هر سنگ قبر نام یکی از نشریات متوقف یا توقیف شده حک شده بود. در کنار گورستان، حاجی بابا چهره‌ی طنزپرداز روزنامه ایستاده و می‌گوید: آفرین بر همت مسلمانان، عجیب سعی کرده و این قبرستان را آباد کردید. با این همه ترقی، بعضی افترا می‌زنند که مسلمان‌ها خوابیده‌اند.

افصح‌المتکلمین را در همان ماه رمضان به دستور حاکم جدیدالورود از گیلان اخراج کردند و عملاً کار روزنامه متوقف شد. صوراسرافیل که در عمل بیانگر آرا و نظریات جریان رادیکال و لائیک سوسیال دموکرات تهران بود به حمایت از سردبیر آزاده خیرالکلام برآمد. علی اکبر دهخدا در ستون چرند پرند، از افصح‌المتکلمین حمایت و امیر اعظم حاکم گیلان را نکوهش کرد. [۹۴] در همین شماره، افصح‌المتکلمین از «علمای رشت» خوانده شد که تنها تقصیرش بیان حرف حق است. نقد کوبنده و افشاگر صوراسرافیل بر امیراعظم گران آمد و تلگرافی به تقی‌زاده در تهران ارسال کرد و از آن با انتقاد از دهخدا، پرسید چرا باید در روزنامه علیه او مطلب بنویسند؟

با فعالیت گسترده جریان رادیکال مشروطه‌خواه رشت، مردم با مخابره تلگرافی خواستار عزل امیراعظم شده بودند و در مذاکرات مجلس هم این درخواست مطرح شد. امیراعظم از حضور و تأثیر تقی‌زاده در صوراسرافیل و دوستی او با مدیر این نشریه آگاه بود و می‌خواست از این طریق از خود دفاع کند و از آنجا که بحث عزل او در مجلس مطرح شده بود، پیشدستی کرده و نظر تقی‌زاده را به خود متمایل کند. [۹۵]

افصح‌المتکلمین در دفاع از حقوق زارعان و افشای تعدی مالکین و حامیان آنها در دولت و مجلس و حتی انجمن ایالتی رشت باز نایستاد. [۹۶] هر حاکمی به گیلان آمد خیرالکلام را مشمول «لطف و کرم شلاق» خود قرار داد و اولین کارش توقیف روزنامه یا تبعید گرداننده‌اش بود. [۹۷] یکی از موارد پر تشنج، اعزام «ظفرالسلطنه» به حکومت گیلان بود. با توجه به پیشینه مستبدانه و بدنام او، مردم رشت با اطلاع از این انتصاب به اعتراض گسترده برخاستند و مراکز کسب و دوایر فعال شهر را تعطیل کردند. [۹۸] تقی‌زاده و مستشارالدوله و کلای آذربایجان طی تلگرافی به انجمن ایالتی اطلاع دادند که با کوشش حامیان مشروطه: «مأموریت شاهزاده ظفرالسلطنه موقوف» شد. [۹۹] این موضوع نشان از هماهنگی جریان رادیکال مشروطه و رابطه سه سویه رشت، تبریز و تهران و پافشاری بر خواسته‌های مردم در مجلس شورا دارد.

در سند دیگری نیز ارتباط «انجمن ابوالفضل» و افصح‌المتکلمین با تقی‌زاده نشان داده می‌شود. در میان اوراق تقی‌زاده، تلگرافی از سوی انجمن عباسی به او یافت شده که به رفتار خلاف قانون نسبت به افصح‌المتکلمین اعتراض کرده است. افصح علیه معین‌الممالک عرض حال داده بود. [۱۰۰]

ترکیب انجمن‌های عباسی (ابوالفضل) و چگونگی تشکیل آن

چنان که گفتیم، به دلیل مخفی کاری تشکل‌ها و پیگرد شدید مخالفین، مستبدین، و عوامل مالکان متنفذ منطقه، از این انجمن‌های دهقانی و ترکیب و نحوه اداره و مختصات سران و اعضای آنها اطلاعات

مشروح و دقیقی در دست نیست. در آغاز وانمود می‌شد این تشکل محفلی مذهبی است و اعضای آن طبق رویه و روال این‌گونه محفل‌ها برای اجرای مراسم و سخنرانی‌های وعاظ مذهبی دور هم گرد می‌آیند. حتی برای نمونه مراسم عزاداری در مراکز عمومی برگزار کردند. اما به تدریج با حضور سران و وعاظ شناخته شده‌ی رادیکال معلوم شد که تشکلی سیاسی و انقلابی با اهداف و برنامه مشخص پیشرو در عرضه و پیگیری خواسته‌های تهی‌دستان شهری و زارعین است. مولف کتاب گیلان در جنبش مشروطیت می‌نویسد: «وجه تسمیه انجمن ابوالفضل این بود که با معرفی خود به نام دسته‌ای عزادار و سینه‌زن، از مداخله حکام کسب مصونیت نموده، بتوانند آزادانه در امور اجتماعی و سیاسی بحث کنند. انجمن ابوالفضلی را سید عبدالوهاب صالح رهبری می‌کرد. انجمن مزبور در خانه حاجی آقا ناصر صوفی تشکیل می‌یافت که از ظاهر آن جز اجتماع معدودی متدین در مجلس روضه‌خوانی چیزی دستگیر نمی‌شد.» [۱۰۱]

اعضای محفل به تدریج در امور اداره شهر دخالت کردند. خواهان تعدیل و بعضاً الغای مالیات‌ها و عوارض حکومتی شدند و در دهات به بسیج و هدایت دهقانان دست زدند. نامه بی‌تاریخی که باید در ماه رمضان ۱۳۲۵ق نوشته شده باشد، در میان اسناد و اوراق تقی‌زاده یافت شده که در این‌باره اطلاعات گرانبهایی به دست می‌دهد. این گزارش مفصل ۵ صفحه‌ای که فرمانده سواران قزاق اعزامی از جانب دولت و مجلس، «سرهنگ حسن علی» را برای سرکوب دهقانان به گیلان فرستاده است، جزئیاتی دقیق از سیر رویدادها، خیزش‌های دهقانی منطقه و کوشش حکومت مشروطه برای مجبور کردن آنان به بازگشت به وضعیت سابق، و ادامه مناسبات ارضی و پرداخت بهره مالکانه ظالمانه، به روشنی بیان می‌کند. [۱۰۲] سرهنگ منصور حسنعلی‌خان، در گزارش خود که نمی‌دانیم برای چه کس یا جریانی ارسال شده، از طغیان مردم کرگان‌رود بر ضد ستم و تعدیات «عمیدالسلطنه» — سردار امجد — و فرزندان «ارفع‌السلطنه» اطلاعات دست اول و منحصر به فردی می‌دهد. می‌نویسد از روزی که از تهران عازم شمال شد در سه نقطه گیلان اقدام کرده است. اول در قصبه لنگرود که در آنجا «غتشاش زیاد بود» و مردم دو دسته شده بودند. سپس عازم انزلی شده و «در عرض ۹ روز آنجا هم کارش تمام شد»؛ دفعه سوم با سی نفر قزاق مأمور کرگان‌رود شدم. «در کرگان‌رود قیامت عظمی، مردم ریختند به جان و مال یکدیگر» و در ادامه می‌افزاید: «در شهر رشت سیدی هست موسوم به سید شهر آشوب. تمام‌الوات (کذا) را دور خود جمع کرده، اسمش را گذاشته انجمن حضرت عباس. این انجمن بر ضد انجمن خیره، انجمن عمادیه، انجمن مختاریه، انجمن قفقازی، انجمن زهرماریه، انجمن... شما در تهران نشست و از گوشه‌ی وطن خود که واقع در سرحد روس است اطلاع صحیحی ندارید. نمی‌دانید در طولش چه می‌شود...»

سرهنگ منصور در ادامه روایت می‌کند: عمیدالسلطنه و ارفع‌السلطنه شهره به تعدی به رعیت دارند. به منطقه که رسیدم، رعیت دور من جمع شد و شکایت داشتند. قریب یکماه مرا نزد خود نگاه داشتند: «عمارت دو کروری عمیدالسلطنه سوخته شد. قریب پنجاه شصت نفر مقتول، تمام زراعت خراب... اداره لیازنف رعیت روس غارت شد... اهالی کرگان‌رود می‌گویند تمام تقصیر از ارفع‌السلطنه است... روز یکشنبه پنجم رمضان [۱۳۲۵ قمری] اهالی اسلام با کرگان‌رودی‌ها — در خفا تهیه دیده بودند — به قدر دو هزار نفر ریختند در بازار اسلام بنای تیراندازی را نمودند. ارفع‌السلطنه را می‌خواستند بکشند که او هم فرار کرده بود. به طرف قزاق‌ها آمدند... در ضمن غارت تمام اسباب قزاق مال خود بنده را به تاراج بردند... پنج قبضه تفنگ در آن گیرودار برده‌اند.»

در گزارش سرهنگ فرمانده سواران قزاق به منطقه خواندیم که اهالی کرگان رود توسط انجمن عباسی به رهبری سید جمال معروف به شهر آشوب از اعضای رادیکال و شناخته شده و فعال پیشین انجمن رشت، علیه حاکم منطقه و پسر زمین‌دارش، شورش کردند. حاکم و مالک را مجبور به فرار کردند و عمارت گران‌قیمت دو کروری او را سوزاندند، انبارهای غله احتکار شده را و اداره «لیازنف» بازرگان روس، کنترل‌کننده شیلات منطقه، را به غارت بردند. فرمانده قزاق اعزامی خود معترف است که طبق بررسی‌های او «اینها» بر منطقه با جور و تعدی بسیار به رعیت حکومت می‌کردند، اما حرکت اعتراضی روستاییان و ماهیگیران فقیر منطقه را خیزش اوباش می‌نامد. افسوس می‌خورد که کاش ویروس وبا همه را کشته بود تا نبیند روزی که یک «دهاتی بی سروپا» جرئت نموده و به اجحاف وجود مالک و حاکم معترض شود. صدافسوس اینکه وکیل پیشرو مجلس «معاذالسلطنه» هم در معیت قزاقان و به دستور مستقیم مجلس شورا می‌رود و انجمن‌های زارعین را با زور و قهر و به نام مشروطه و مجلس تعطیل می‌کند.

به نظر می‌رسد تقی‌زاده با علاقه‌مندی خاصی خیزش‌های دهقانی گیلان را پیگیری کرده و اسناد آن را تا حد ممکن باقی نهاده است. در نامه دیگری، که باز هم در میان اسناد و یادداشت‌های تازه‌یاب مشروطیت تقی‌زاده یافت شد، از زبان حاجی آقا بزرگ در رشت می‌خوانیم: در شهر سی‌هزار نفری رشت در سال ۱۳۲۵ قمری انبوهی هزار نفره در تلگراف‌خانه شهر گرد آمده و خواهان رسیدگی به وضعیت «چهار نفر از مجاهدین رشت» در زندان حاکم مستبد گیلان شده‌اند. به ماخذ اسناد دیگر که آوردیم می‌دانیم امیراعظم، چهار نفر از مجاهدین رشت شامل افصح‌المتکلمین گرداننده روزنامه خیرالکلام و سه نفر دیگر از یاران و فعالین انجمن عباسی (ابوالفضل) در رشت - رحیم شیشه‌بر، محمد کفشدوز و سید جلال شهر آشوب - را به جرم فعالیت در احقاق حقوق تهی‌دستان و نوشتن برخی مطالب علیه کنسولگری روس دستگیر و پس از تنبیه بدنی به مدت هشت ماه زندانی کرده بود. از این گزارش‌ها مطلع می‌شویم عناصر محافظه‌کار و حامی مالکان در هراس از عمق‌یابی بیشتر نهضت، خواستار رسیدگی و رفع و رجوع هستند. علی‌رغم کوشش چندماهه نتوانستند مردم را آرام کنند و به خانه‌هایشان فرستند، از این‌رو به تهران و مجلس متوسل شدند. چند وکیل مجلس از جمله «معاذالسلطنه» به منطقه آمدند و برخی انجمن‌ها را بستند. «حسام‌السلام» نماینده متشرع رشت در مجلس بر بالای منبر در رشت گفت: مجلس نخواهد گذاشت رعیت حق مالک را بخورد.

«رابینو»، دیپلمات ساکن رشت، هم گزارش‌های مشابه و دقیقی از رویدادها و فضای زمانه به‌دست داده است. در یادداشت‌های او می‌خوانیم که «اهالی لنگرود» علیه «مشکوه‌السلطنه» معترض شدند؛ او در هراس به ملای منطقه متوسل شد، با تفنگ به سوی مردم تیراندازی کردند تا مردم را بترسانند. مردم به جان آمده هم به داخل خانه او هجوم بردند و «مشکوه‌السلطنه» را روی یابو گذاشته، میان بازارها گردش دادند و بعد از یابو پایین کشیده و چوب زدند.»

بزرگ مالک منطقه به رشت آمد و به انجمن ولایتی عارض شد و «علامت‌های چوب خوردن خود را به وکلا نشان داد» [۱۰۳] مالکی که هزاران بار رعیت بیچاره و بی‌پناه را به چوب بسته بود به انجمنیان پناه برده و حق‌خواهی می‌کرد. روزگار وارونه‌ای شده بود، کسی را باور نبود این همان رعیت سربریز، مطیع و مظلوم است که هر بلایی سرش می‌آوردند به تقدیر و آخرت متوسل می‌شد و به زندگی ذلت‌بار خود ادامه می‌داد. این «شهر آشوبان» چه کرده بودند که رعیت سال‌ها حقش را مالک و حاکم و اعوان و انصارشان خورده و هر چه خواسته بودند کرده بودند، رعیتی که شب عروسی دخترش اول باید آقازاده

خان را راضی می‌کرد و گاه دختر نوگلش را به او تقدیم می‌کرد، حالا او را بر یابو می‌نشانند و در کوچه و بازار می‌گرداند.

رابینو در ادامه گزارش خود آورد که انجمن رشت اعلانی صادر کرد که رعایا باید مال‌الاجاره خودشان را به ملاکین بدهند و

«ملاها و حاجی خمایی که به تهران از برای شکایت از انجمن رفته بودند، دو روز دیگر به اتفاق وزیر اکرم به گیلان خواهند آمد. . . ارفع‌السلطنه، پسر عمیدالسلطنه، با پنجاه سوار بیرون کرگان رود است اهالی او را راه نمی‌دهند. سید جلال شهر آشوب که یک وقت نماینده اصناف [رشت] بود با دو سه نفر به لشت نشاء که ملک مختص [محسن خان] امین‌الدوله است فرستاده از برای تشکیل انجمن. از اعمال او شکایات بسیار رسید و او را به رشت احضار کردند، نیامد. . . هفت سال مال‌الاجاره و مالیات را به رعایا بخشید و به این بهانه دو سه هزار نفر رعایا دور خود جمع کرده، ادعای سلطنت می‌کرد و حکم انجمن [رشت] را نمی‌خواند. . . باز هم از طرف مجلس [شورای ملی] اعلان شده است که رعایا مال‌الاجاره خودشان را باید بدهند و اگر به مالکین مقروضند مثل سابق باید پیله‌ی خود را عوض قرض خودشان به مالک بپردازند. می‌گویند میرزا رحیم شیشه‌بر، از وکلای انجمن، به دهات نوشته است که رعایا مال‌الاجاره خودشان را ندهند و پیله مثاله را هم ندهند. رعایا جلو بار پیله‌ی مال حاجی رستم بادکوبه که به شهر آوردند گرفته زیر لگد گذاشتند، مالکین به شنیدن این خبر به انجمن رفته شکایت از حرکات میرزا رحیم [شیشه‌بر] کردند و به حکم رئیس انجمن [ولایتی رشت] از وکالت معزول شد. سید جلال شهر آشوب به حکم انجمن رشت محبوس شد. اهالی لشت نشاء که به آنها چهار هزار قوتی برنج مال‌امین‌الدوله را تقسیم کرده بود، می‌گویند به شهر آمده او را خلاص خواهیم کرد.» [۱۰۴]

در ادامه یادداشت‌ها می‌خوانیم که چند نفر از پیشکارها و فراش‌های مالکین به همراه چند تن از اعضای انجمن ولایتی رشت که در این زمان با غلبه اکثریت محافظه‌کار از مالکین منطقه در مقابل زارعین حمایت می‌کرد به تولم فرستادند تا رعایا را به دادن مال‌الاجاره ترغیب کنند. اما دهقانان عاصی و به جان آمده جلوشان را گرفته و به رؤسای‌شان چوب و فوری زدند. داده‌های این یادداشت‌ها هم در روایت سرهنگ حسنعلی منصور که پیشتر آوردم تأیید می‌شود. زارعین دیگر حاضر نبودند به مناسبات سابق تن دهند و توسط مالک و حاکم تنبیه و مجازات و غارت شوند. نشانی بی‌تردید از حضور عنصر آگاه و سوسیال دمکرات.

سرانجام اعتراضات گسترده و حمایت پیشه‌وران و اصناف رده پایین شهر رشت و تحصن زارعین گیلانی نتیجه داد، دولت و انجمن رشت مجبور به آزاد کردن رهبران انجمن ابوالفضل شدند. رابینو می‌نویسد: «چون اهالی شهر و کسبه و اصناف کراراً به انجمن ملی و دارالحکومه می‌رفتند و به سختی مطالبه استخلاص رحیم شیشه‌بر و سید جلال شهر آشوب را می‌کردند به طوری که به استعفای انجمن منتهی شد آخر الامر آنها مستخلص [شدند].» [۱۰۵]

در دنباله روایت رابینو می‌خوانیم شهر آشوب و دو نفر دیگر که از بند آزاد شدند، دوباره به فعالیت گسترده علیه ملاکین برخاستند. مالکین و عوامل استبداد هم از پای نشستند، قزاق به لشت نشاء به مقابله قهرآمیز زارعین فرستادند. اهالی به رشت آمده و در انجمن متحصن شده و دادرسی خواستند. اهالی شفت هم از ستم حاکم به شهر آمده و از زورستانی املاک خود بست نشستند. در رسیدگی معلوم شد که فراشان دولتی به زنان روستائی تعدی کرده و لذا از سوی انجمن تنبیه و به محبس حکومتی فرستاده شدند. اما مفاخرالملک آنها را خلاص کرد. خیزش تنگدستان روستا اوج گرفت. در فومن

«حاجی سید رضی» از مالکین متمول «با رعایا سخت‌گیری» کرده و مردم هم او را تهدید کردند و از ترس جان عازم تهران شد. هم‌زمان با این اعتراضات گسترده، کنترل اوضاع از دست حکام، مالکین و رهبران محافظه‌کار انجمن رشت خارج شد. حاجی خمایی روحانی حامی ملاکین از تهران به رشت بازگشت. دانستیم که مجلس هم «معاضدالسلطنه» و «محمد صفی‌خان» — رئیس سابق دارالفنون تهران — را به گیلان فرستاد. معاضدالسلطنه «قانون نامه» انتخابات جدید انجمن رشت را بر جمع مردم خواند. در همین زمان ورود دو کشتی جنگی روسی در انزلی «اسباب حیرت مردم شد». قزاقان روسی، عوامل حکومت و حامیان مالکین همه در یک صف در مقابل اعتراضات تهرانی‌دستان شهر و روستا ایستادند. اما مردم را دیگر نمی‌شد ساکت و مطیع کرد. به قول کنسول روس محرک و رهبر داشتند. انجمن‌های عباسی آرام و قرار سابق را برهم زدند. رابینو در روح زمانه می‌نویسد: «در دهات هر وقت گفت‌وگو می‌شود، مأمورین حکومتی و نوکرهای مالکین را همیشه چوب می‌زنند و مجبورند فرار کنند.» اما اعتراض به روستا محدود نبود. در شهر رشت هم اوضاع آرام نمانده بود و سید جلال شهرآشوب، حاجی میرزا محمدرضا مجتهد رئیس انجمن سابق را به اختلاس پنجاه هزار تومانی متهم کرد. «بزاز» که جزو مجاهدین بود محبوس شد، مجاهدین درصدد آزادی او برآمدند، فراش‌های حکومتی مقابله کردند. مجاهدین قفقازی را به صحنه کشاندند «تا تلافی کنند». چهل سوار قزاق تازه نفس از تهران برای سرکوبی کرگان رودی‌ها رسید. حاکم رشت «توپ‌ها را بیرون کشید و قزاق‌ها را توی شهر می‌گردانید». مردم در مخالفت با انتخابات فرمایشی جمع شدند. «قرار شد انجمن‌هایی که در دهات تشکیل شد برچیده شوند. . . تخمیناً دویست نفر قزاق از تهران آمدند، می‌گویند از برای برچیدن انجمن‌های دهات است.» [۱۰۶] اما اعضا و فعالین انجمن‌های عباسی «به سنگر رفتند»، برخی هم «عازم تهران می‌باشند می‌خواهند به مجلس ملی عریضه کنند تا انجمن‌ها را برنچینند». مالکین هم از سوی دیگر مجلس برپا داشتند که نظار مورد نظر خود بر انتخابات وکلای مجلس شورا برگزینند. «رعایا شفت با تفنگ و علم به شهر آمده»، خبر رسید که در منجیل هم مردم «تلگراف‌خانه آنجا را گرفته‌اند»، الآن شش روز است که «متصلاً بازار را هی می‌بندند و هی باز می‌کنند». سرانجام با اعمال نفوذ و تقلب، وکلای انجمن رشت را انتخاب کردند: «باز هم از تهران حکم رسید که انجمن بلوکات [دهات] را موقوف دارند.» در این میان انجمن‌های پیشرو و افراطی‌تر انزلی و لاهیجان را هم برچیدند. انجمن عباسی اخراج دو نفر وکیل را که با اعمال نفوذ انتخاب شده بودند، خواستار شد. مردم در تنکابن ملک سپهدار را «غارت» کردند. خبر آمد که به تحریک ارفع‌السلطنه مالک کرگان رود که به اردبیل پناه برده بود، عده‌ای عشایر راهزن به آنجا فرستاده و اموال رعایا را غارت می‌کنند و تعدادی از زارعین را کشتند. قزاقانی که برای برچیدن انجمن به کسما رفته بودند چون نتوانستند کار را پیش برند یکصد قزاق دیگر فرستاده شد. در فومن چون خواستند عوض پول از زارعین اجناس آنها را بگیرند: «رعایا می‌گویند ما نمی‌دهیم.» در دیلمان «رعایا را جمع کرده، بیدق سرخ استوار، رو به خانه‌ی مشیرالملک رفتند، آنها را تعاقب کردند، اهالی انجمن عباسی به تلگراف‌خانه رفتند. می‌گویند وزیر اکرم قابل حکومت نیست باید معزول شود.» [۱۰۷]

انجمن‌های عباسی کماکان خواهان تجدید انتخابات‌اند و انتخاب حاجی شریعتمدار و حاجی سید محمود را تقلب می‌دانند. پافشاری اعضای انجمن‌های عباسی سرانجام به عزل وزیر اکرم حاکم گیلان انجامید. انجمن رشت تلگراف به ولایات فرستاد: «تا انجمن عباسی را راضی کرده، از آنجا عودت بدهند و اگر شکایت دارند به انجمن نظاره [انتخابات در رشت] رجوع کنند.»

امیراعظم حاکم جدید وارد شهر شد: «سید جلال شهرآشوب به دارالحکومه احضار شد نیامد، اما دیروز با پانصد اعضای انجمن عباسی به دارالحکومه آمد. . . به نمایندگان انجمن عباسی، امیراعظم جواب داد از چهارده انجمن شما متصل شکایت دارند و اسباب فتنه هستید. سید شهرآشوب جواب داد که از مجلس ملی و از انجمن راضی هستیم لکن شریعنمدار و حاجی میرزا محمدرضا از روی تقلب به وکالت انتخاب شدند باید از رشت اخراج شوند. از منبر حاج حسام‌الاسلام [وکیل علمای رشت در مجلس شورا] گفت که انجمن عباسی باعث تمام فتن گیلان شده است. یک نفر از مستمعین که در آنجا حاضر بودند بلند شد گفت نمی‌گذاریم مالکین ظلم به رعیت کنند. حسام‌الاسلام جواب داد مجلس ملی نخواهد گذاشت که رعایا مال مالکین را بخورند.» [۱۰۸]

بقیه ماجرا را از زبان دیگر حاضران زمانه خواندیم. نیروی قزاق به بلوکات و دهات فرستادند و از آنها خواسته شد با شدت تمام رعایای سرکش را مطیع کنند. در این میان خبر حمله درباریان و شاه-کودتای ذیعقده- به مجلس رسید و شرایط جدیدی آغاز شد. مردم گیلان به تدارک نیرو برای حمایت از کیان مجلس و مشروطه برآمدند. مشق نظامی دادند، گفتند که سرباز ملی هستند به حکم انجمن‌ها، پست‌خانه و تلگراف‌خانه رشت و گمرک انزلی بسته شد. مردم علناً علیه شاه به سخن برآمدند، تجمعات و دکاندارها مغازه را بستند و اثاثشان را به خانه منتقل کردند. با رسیدن خبر که شاه در مقابل اعتراض و مقاومت مجلس و انجمن‌ها عقب نشست و سر صلح دارد، اوضاع تا حدی آرام شد. در این میان، آزادی‌خواهان به کاری استثنائی در تاریخ ایران برآمدند و انجمن «بلدیه» - شورای شهرداری - را برپا کردند.

با پافشاری مردم و مقابله با حکام مستبد گیلان، امیر اعظم هم به دنبال چند حاکم پیشین برکنار و حکومت تهران ظهیرالدوله حاکم عارف مسلک و میانه‌رو را به گیلان فرستاد. سکونت او هم دیری نپایید و سردار افخم مستبد بدنام را به حکومت اعزام کردند. اعتراضات دهقانان در طولش و کرگان رود، تنکابن و برخی نقاط دیگر ادامه یافت. سردار افخم با هزار سواره و پیاده و دو قبضه توپ کوهستانی عازم طالش شد. کرگان رودی‌ها اعلام کردند ما با دولت سر دعوا نداریم ولی سردار امجد را هم به حکومت قبول نداریم. «سربازها بازار آلان را غارت کرده، سوزانیدند» و بعد از مدتی عازم کرگان رود شدند: «دیروز کرگان رودی‌ها بی‌خبر بر سر آنها ریخته یک توپ از ایشان گرفتند و سربازها فوراً به کپورچال که پنج فرسخ مسافت داشت فرار کردند و روز دیگر به انزلی آمدند. . . سربازها خیلی غارت کردند و در زمان فرار اردو از برای شهر و بازار انزلی از دست سوارهای شاهسون که همراه سردارین بودند به تنگ آمده بودند.» [۱۰۹] هزار نفر قزاق و سوار جنگجوی مسلح حریف دهقانان جان به لب رسیده به رهبری انجمن عباسی نشدند. رابینو از قول فراریان اردوی حکومتی می‌نویسد که ما اهل جنگ در بیشه‌های گیلان نبودیم. کسی را نمی‌دیدیم ولی یک صد گلوله از هر سو بر سرمان ریختند.

در رشت هم قیام مشروطه‌خواهان با تدارک و برنامه‌ریزی دقیق به سرانجام رسید و دارالحکومه و مراکز مهم شهر را با شبیخون یک باره تصرف کرده و با اعلام حکومت مشروطه، پایان استبداد صغیر در گیلان را اعلام نمودند. «کمیته ستار» رشت در این قیام نقش رهبری‌کننده و مؤثر ایفا کرد. در این برهه، انجمن‌های عباسی به رغم مقابله همه‌جانبه نیروهای مخالف در بسیاری از مناطق گیلان، به‌ویژه خارج از شهرهای بزرگ بر اوضاع مسلط بودند.

درباره‌ی رهبران این انجمن‌ها تا اندازه‌ای که اسناد و شواهد معتبر هم زمان اجازه داد، سخن گفتیم. سید جمال سیف‌الشریعه معروف به شهرآشوب که در آغاز نماینده اصناف و پیشه‌وران رشت بود، توسط انجمن برای رسیدگی و آرام کردن دهقانان به جان رسیده، به منطقه لشت نشاء فرستاده شد. اما او به

جای پیروی از خواست رهبری انجمن، بر مبنای آرا و خواسته‌های رادیکال - سوسیال دموکراتیک خود به بسیج و متشکل کردن دهقانان در انجمن عباسی منطقه پرداخت و عملاً در مقابل جریان رهبری میان‌رو و بعضاً محافظه‌کار انجمن رشت قرار گرفت. چند هزار زارع جانباز و آماده‌ی نبرد برای احقاق حقوق همواره پایمال شده‌ی خود را متشکل کرد. مقابله‌ی آنها با قوای مسلح و جنگ دیده قزاق را از روایت‌های موجود خواندیم. انجمن عباسی لشت نشاء اجاره بهای معوقه هفت ساله و مالیات‌های بی‌پایه منطقه را ملغی اعلام کرد و انبارهای مالک و محترکان را گشود و برنج را میان روستاییان گرسنه تقسیم کرد.

رحیم شیشه‌بر دیگر رهبر به نام انجمن عباسی از مشروطه‌طلبان فعال شهر رشت و عضو انجمن ولایتی بود. او به همراه سید جمال از انجمن رشت اخراج شد. آنها را آشوب‌گر و لامذهب و عامل تحریک و نافرمانی رعایا خواندند. با اعمال نفوذ مالکین، این دو به همراه تنی چند از یاران‌شان دستگیر و زندانی شدند. زمانی که زارعین جان بر کف لشت نشاء در راه آزادی رهبران خود تهدید به ورود مسلحانه به شهر رشت نمودند و جریان رادیکال سیاسی درون شهر و اصناف و سوسیال دموکرات‌های متشکل در انجمن عباسی حمایت کردند، آن دو از زندان آزاد شدند. شیشه‌بر از اعضای فعال «کمیتة ستار» در قیام و رهایی شهر و احیای مشروطه بود.

در میان فعالین انجمن عباسی، طلبه‌های رادیکالی چون «میرزا کوچک‌خان» - رهبر بعدی نهضت جنگل - هم به چشم می‌خوردند. در حالی که روحانیون بزرگ منطقه که خود یا مالک بودند، یا حامی شرعی مالکین محسوب می‌شدند، انجمن‌های عباسی و اقدامات رادیکال آنها را محکوم و تکفیر می‌کردند. حاجی خمایی، روحانی برجسته منطقه و دو نماینده هوادار او در مجلس از این رده بودند. «سید عبدالله بهبهانی» روحانی مشهور تهران که به‌طور منظم در جلسه‌های مجلس شورای ملی حاضر و در تمامی مراحل و مسائل مداخله داشت نیز به مقابله با اقدامات زارعین گیلانی برآمد. در زمان اعتراض و شورش‌های دهقانی در لشت نشاء و حکومت ظهیرالدوله در گیلان، سید عبدالله بهبهانی طی تلگرافی به حاکم پیغام داد: «از قرار مسموع عده‌ای از رعایای لشت نشاء به واسطه‌ی تحریک محرک معلوم‌الحال، بدون جهت بنای شرارت و خودسری را گذاشته، با مستأجر کل لشت نشاء که مبلغ کلی با تبعه داخله و خارجه طرف معامله هستند، ضدیت می‌نمایند. در این موقع وصول مال‌الاجاره‌ی نوعانی این‌گونه اختلافات سبب خسران و زحمت عمومی خواهد گردید. در صورتی که اظهارات آنها معلل به غرض و مقصودشان فساد است بفرمائید و تا بین آن محل را سریعاً مقرر دارید، نتیجه اقدامات را اطلاع بفرمائید. . . عبدالله موسوی بهبهانی.» [۱۱۰]

علاوه بر مالکان، روحانیان، جریان محافظه‌کار و میان‌رو رهبری انجمن ولایتی رشت، هواداران و حامیان آنها در تهران - دولت و مجلس و دربار - در زمانی که نشریه سوسیال دموکرات صوراسرافیل و نویسنده پیشرو آن - دهخدا - به حمایت انجمن‌های عباسی و اعتراض‌های دهقانی در تعدی حکام و مالکین برخاست.

روزنامه حبل‌المتین در چندین شماره خود در مقام حمایت از «حقوق مالکین»، «آشوب رعایا» را نکوهش کرد. این روزنامه، نامه امیر اعظم حاکم گیلان را چاپ کرد. در آن آمده بود: «انجمن ابوالفضل از حدود خود به کلی تخطی کرده و در اذهان بعضی عقاید زشت را القاء کرده، آنها را ترغیب و تحریص بر ندادن حقوق دیوان و حقوق ملاکین نموده و به اصطلاح تخم لق در دهان‌شان شکسته‌اند.» حبل‌المتین تهران در مقابل افصح‌المتکلمین و در کنار حاکم قرار گرفت و حتی خواست که این روزنامه‌نویس آزاده را دستگیر و به تهران فرستند تا «تحریص بر چاپیدن مال اغنیا» نشود. خدا را

شکر کرد که هنوز قانون شرع، کتاب و سنت در دست است: «هیچ کدام نمی‌گویند که رعیت حقوق مالک و مال‌الاجاره را ندهد.» [۱۱۱]

تقی‌زاده در دوره استبداد صغیر هم از اوضاع منطقه و انجمن‌های عباسی از طریق رابط‌های گیلانی خود خبر داشت. نامه و یادداشتی از میرزا کریم‌خان رشتی رهبر «کمیته ستار رشت» از هتل دانوب پاریس به تقی‌زاده در لندن در دست است. میرزا کریم در این زمان از رشت به قفقاز و سپس به پاریس آمده تا تقی‌زاده را ملاقات کند. این سفر برای تدارک اسلحه و داوطلب جنگجو برای قیام آتی رشت صورت گرفته بود. میرزا کریم نوشت: حکومت از رشت تا انزلی پیش رفته اما سواران دولتی نمی‌توانند وارد خاک کرگان رود بشوند. سردار امجد - مستبد وفادار محمدعلی شاه که با سوار و مهمات به قصد طالش آمده بود - جرئت نمی‌کرد از رشت حرکت کند: «اطراف رشت یعنی شش فرسخی رشت که حکومت‌نشین است تمام شلوتی [شلوغ] است. حکومت قدرتی در آنجاها ندارد.» [۱۱۲]

تقی‌زاده سال‌ها بعد در شرح خود بر تاریخ مشروطه نوشت: «کم‌کم در همه بلاد ایران انجمن‌ها برپا شد. تقریباً مثل مجلس ملی و ولایتی در همه‌ی امور مداخله می‌کردند و مراکز انقلاب شده و به شکایات از دست مستبدین و خوانین و اعیان و علما و ملاکین رسیدگی کرده و از فقرا حمایت می‌نمودند. کم‌کم در قصبه‌ها و بالأخره در بعضی از ولایات مثل آذربایجان و گیلان در دهات بزرگ نیز انجمن‌ها پیدا شد و تقریباً منتهی به هرج و مرج می‌گشت و لهذا مجلس شورای ملی خود را پیش یک کار واقع شده یافته که به هم زدن آن محال بود و لهذا مجبور شد که برای قوت خود و استرضای ولایت هم برای رفع خودسری‌ها و بی‌قاعدگی‌های انجمن‌ها و حذف انجمن‌های قصبات و دهات قانونی برای انجمن‌های ایالتی و ولایتی نوشته و ترتیب بدهد.» [۱۱۳]

به بیانی، تقی‌زاده سال‌ها بعد که آرای رادیکال زمان نهضت مشروطه خود را کنار گذارده بود، اعتراف می‌کند که مجلس برای «حذف انجمن‌های قصبات و دهات» و «رفع خودسری و بی‌قاعدگی انجمن‌ها» آن چنان که مجلسیان می‌طلبیدند «مجبور شد» قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تدوین کند. قانونی که اگر اجرا می‌شد و نواقص و ناهمخوانی‌هایش در فرایند تمرین دموکراسی عمومی‌تر مردم شهر و روستا برطرف می‌شد، شاید می‌توانست جامعه را در ترقی و آزادی و مشارکت عمومی یاری بسیار رساند. دهقانان و روستاییان ایران که اکثر جمعیت فعال کشور در زمانه مشروطیت را تشکیل می‌دادند در پیدایش و گسترش نهضت مشروطه که عمده‌تاً حاصل تلاش افسار شهری آن هم در چند شهر معدود بود، نقش و حضوری نداشتند. گرچه برخی دهقانان و روستاییان آواره و مهاجر از تعدی مالکان به قفقاز در قامت آگاه‌ترین نیروی سیاسی حاضر در جنبش در مراحل بعدی نهضت پس از دستیابی به فرمان مشروطه به نوعی مؤثر شدند. اما سوسیال دموکرات‌های ایرانی عمده‌تاً از دهقان آواره به کارگر مراکز صنعتی قفقاز تبدیل شده بودند و نمی‌توان آنها را نماینده دهقانان خواند، اما بی‌تردید ارتباط و بندهای بسیار با خاستگاه اجتماعی پیشین خود داشتند. نظام‌نامه انتخابات مجلس اول هم در عمل با گذاردن شرط دارا بودن زمینی به ارزش ۱۰۰۰ تومان اکثریت بالای دهقانان را از چرخه نظام پارلمانی بیرون نهاد. با حضور عوامل مخالف آنها چون تجار زمین‌دار، مالکان و علمای متولی زمین‌های موقوفی و برخی که خود صاحب زمین و مالک دهات بسیار بودند، روستاییان عملاً در کنترل انجمن‌های شهری و مجلس مشروطه نقش و نمایندگی نداشتند.

با گسترش و نفوذ نهضت، عناصر سوسیال دموکرات که به سیاست ارضی و مسئله مهم دهقانی توجه نشان می‌دادند، برخی مؤلفه‌های مهم منافع روستاها و دهقانان، در مجلس، صفحات روزنامه‌ها و معدودی انجمن‌ها مطرح شد. مجلس با الغای رسم عقب مانده و ستمگرانه تیول، تعدیل مالیات و منع

زورستانی از زارعان در مناسبات ارضی تا حدی در این امر دخالت کرد. امتیاز تیولداری یکی از بنیادهای مناسبات اقتصادی و نحوه اداره کشور و برگرفته از نظام ارباب رعیتی آن زمان به شمار می‌آمد. امتیازی که ساختارهای روستایی و ارباب رعیتی و سنتی ایلی و دلالی شهری ایران آن را مسلط و در سوی منافع خود قرار داده بود. لغو این امتیاز سنتی، در واقع برای سهولت و گسترش مالکیت خصوصی و حضور عمومی‌تر در مناسبات اقتصادی صورت پذیرفت. مجلس به مالکیت و مناسبات ارباب رعیت اعتنای چندانی نداشت.

ساختار اقتصادی - اجتماعی زمانه در دهات ایران بر پایه‌ی نظام ارباب رعیتی استوار بود. نحوه تقسیم محصول میان رعیت و ارباب بر اساس سیستم مزارعه به میزان عوامل پنج‌گانه‌ی تولید - زمین، آب، بذر، چارپا و زارع - مبتنی بود. ارباب صاحب چهار عامل بود و چهار پنجم محصول تولید شده را تصاحب می‌کرد و دهقان با یک پنجمی که به انواع شیوه‌ها و ترفندها از آن کسر هم می‌شد، نمی‌توانست معاش بخور و نمیر خود و خانواده‌اش را تأمین کند. همیشه گرسنه و فلاکت‌بار زندگی می‌کرد. خان‌ها، مالکان، اعیان و اشراف، رباخواران و تجار زمین‌باز، مقامات اداری و نظامی در منطقه، روحانیان و اشراف مذهبی که هم در زمان فلاکت مالی دولت قاجار زمین‌های خالصه بسیاری را خریده بودند و هم با کنترل و تولید اراضی موقوفه در روابط نزدیک با بزرگ مالکان و سهم شرعی، جملگی به نوعی در مقابل دهقانان و روستائیان قرار داشتند. رباخواران، سلف‌خران و کدخدایان نیز در کنار آن خیل بهره‌وران حاصل زحمت روستائیان را از سفره‌ی آنان می‌ربودند. بخش کثیری از انبوه چندصد هزار نفری مهاجران آواره ایرانی قفقاز، همین روستائیان جان به لب رسیده، بی‌پناه و فقیر را تشکیل می‌دادند. فقدان نظام قضایی و دادرسی هم موجب می‌شد که در دهات مالکان و متنفذین کوچک و بزرگ به هر طریقی که می‌خواستند مجازات اجرا و جریمه دریافت کنند. شکایات و اعتراض‌های گسترده‌ای که هر روز به مجلس شورای ملی می‌رسید، حکایت از ادامه اوضاع نامطلوب و نابودکننده جاری و بازمانده‌ی روابط پیشی در دهات ایران بود.

در کنار تعدی و فشار وارد بر روستائیان و دهقانان در سده نوزدهم، فقدان بنیان مالی برای اداره‌ی حکومت قاجار در کنار اسراف، حیف و میل اموال دولتی در جهت منافع شخصی موجب شد که حکومت برای رفع نیازهای روزافزون زندگی انگل‌وار شاه و درباریان، شروع به فروش املاک خالصه کند. خالصجات که همواره در کنترل حاکمیت بود، از نیمه دوم قرن نوزدهم به تدریج از سوی تجار و مالکان ثروتمند و یا حکمرانان و مأموران دولتی خریداری و تملک می‌شد. در گیلان متمولان، مالکان و حکام متنفذی چون «سپهدار تنکابی» و «سردار منصور»، قسمت اعظم املاک دولتی (خالصجات) منطقه را خریداری کردند. اغلب این افراد، زمین‌ها را به یک‌سوم ارزش واقعی آن به چنگ می‌آوردند. آنها با بهره‌کشی همه‌جانبه، زارعان و کشت‌کاران را به گرسنگی و فلاکت کشانده بودند.

از سوی دیگر، سرمایه‌های استعماری دولت‌های اروپایی و روسیه با ورود به عرصه اقتصادی ایران، کشاورزی نسبتاً خودکفای ایران به‌ویژه در خطه‌ی گیلان را به تدریج به سوی تأمین منابع مورد نیاز و سودآور خود سوق دادند. قحطی‌های ویرانگر، فقر و فلاکت و آوارگی روزافزون «رعایای بیچاره ایران» به‌عنوان یکی از عوارض این مؤلفه جدید است که به جای تأمین نیازهای داخلی، به توصیه و خواست بازارهای روسیه و اروپا به کشت و تولید پنبه، توتون و تنباکو و حتی خشخاش روی آورد. صاحب - منصبان دولتی، تجار و مالکان ثروتمند، درباریان و وابستگان شاه، به روش‌های مختلف در خرید املاک یا تصاحب بر مبنای رویه سنتی، حاصل خیزترین زمین‌های گیلان و آذربایجان را به تملک خود درآوردند. [۱۱۴] به رغم تأکید بسیار مورخان مشروطه مبنی بر عدم حضور دهقانان در زمانه‌ی

مشروطه برخی از آگاه‌ترین اقشار آنها به هدایت عناصر پیشرو و سوسیال دموکرات، پی برده بودند که زمانه دگر شده و در بر همان پایه پیشین نمی‌چرخد و باید با حضور مشروطه و مجلس شورای ملی تغییر کند. [۱۱۵]

از رویدادهای گیلان و تشکیل انجمن‌های عباسی گفتیم، اما در آذربایجان هم شاهد تحرکاتی در میان زارعان بودیم. اولین برخورد جدی و مهم در آذربایجان بر سر دهات و غلات «میرزا حسن مجتهد» پیش آمد. کمبود ارزاق، گندم و گرانی نان معضل همیشگی آن دوران در این برهه هم رخ نمود. انجمن ایالتی تبریز در مقام مهار بهای نان و سامان دادن به امر غلات و جلوگیری از احتکار محصول توسط زمینداران به صحنه آمد. قیمت که تعیین شد، اعتراض آنها بالا گرفت. مجتهد در آغاز کنترل فروش غلات پر حجم و فراوان خود را به انجمن واگذار کرد. کسروی نوشت میرزا حسن زیر فشار آزادی خواهان به این کار تن داد. مجتهد مجدداً بر سر کشتار دهقانان بی‌پناه قره چمن در کنار مالکان و حاکمیت قرار گرفت و حکم به تنبیه «رعیت» داد تا از آن پس سرمشق دیگران شود. او دهات و دهقانان بسیاری را در کنترل خود و اعوان و انصارش داشت. سرکشی «رعیت» مالکیت همه را به خطر انداخته بود. مجتهد که در آغاز روی خوش به مشروطه نشان داد، وقتی پی برد که قضیه رهبری او و یارانش نیست بلکه خواسته‌های رادیکال و «خطرناکی» در میان است، پا پس کشید و در صف مستبدان و مخالفان مشروطه قرار گرفت و «انجمن اسلامیه» محله دوه چی را تقویت کرد. [۱۱۶]

در خوی، زمین مالکان بزرگ توسط «میرزا جعفر زنجانی» و یاران سوسیال دموکراتش میان زارعین کشت کار تقسیم شد. مجلس در آن کشاکش به همراه جریان غالب انجمن ایالتی در کنار ملاک و حاکم و در مقابل روستائیان ایستادند و رفع «فتنه» را خواستند. روزنامه انجمن تبریز از زبان اعضای انجمن ایالتی گزارش داد که «دهاتی‌ها با وجود بی‌سواد بودن روزنامه خریده به دهات می‌برند که باسوادی پیدا کرده، بخواند.» [۱۱۷] هواخواهان مالکین و متنفذین روستا با انواع ترفندها از آگاهی و متشکل شدن دهقانان جلوگیری می‌کردند و حتی به مقابله علنی و مستقیم برمی‌آمدند. تقی‌زاده در جلسه علنی ۱۱ صفر ۱۳۲۵ مجلس اول، زمانی که اعتراض و تلگراف مالکان گیلانی از سرکشی دهقانان مطرح شد، گفت: مقصود از سرکشی رعایا که در این تلگراف، خصوصاً و تلگرافات و مکتوبات دیگر که از ولایات می‌رسد، گویا این باشد که ارباب‌ها و ملاکین می‌خواهند سر رعایا را ببرند و آنها سرشان را در وقت بریدن عقب می‌کشند که این عمل به سرکشی تعبیر می‌شود. تقی‌زاده در همین جلسه وقتی صحبت از برگشت تیول شد، افزود: امروز سلطنت قدیمه مشروطه شده باید رعیت صاحبان تیول هم مشروطه شود. ما به جای حمایت از چند صاحب تیول باید منافع بیست کرور روستایی که اکثریت مردم ما را تشکیل می‌دهند حفظ کنیم.

اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد)؛ سواحل خزر

دست‌کم دو شکل را در رشت و انزلی به نام اجتماعیون عامیون می‌شناسیم. شعبه رشت پس از تهران را «مهم‌ترین و فعال‌ترین شاخه آن فرقه» [۱۱۸] دانسته‌اند. اعلامیه‌ای به امضای «فرقه مجاهدین رشت» در دسترس است. رابینو کنسول انگلیس در رشت می‌نویسد: در باکو فرقه اجتماعیون عامیون دارای کمیته سری است و در آن منطقه قریب شش هزار عضو دارد که غالباً از ایرانیان مهاجر هستند. [۱۱۹] نشان دیگری که حضور و تأثیر شاخه‌ی رشت را محرز می‌کند، انتشار روزنامه «مجاهد» چاپ رشت است. این روزنامه پنج شماره از تاریخ ۹ شوال ۱۳۲۵ (۱۵ نوامبر ۱۹۰۷م) تا دوم محرم ۱۳۲۶ (۵ فوریه ۱۹۰۸م) منتشر کرد. مدیر و صاحب امتیاز نشریه‌ی «فرقه مجاهدین دارالمرز رشت» ثبت شده

است. در واقع، ارگان رسمی اجتماعیون‌عامیون ایران — مجاهد — بوده است. در متن روزنامه نام گردانندگان و نویسندگان مخفی است. می‌دانیم «اسماعیل احمدزاده تبریزی» مأمور انتشار نشریه‌ی تشکیلاتی مجاهدین بود. حاجی اسماعیل بازرگانی مترقی و تجددخواه بود که ابتدا در باکو به تجارت اشتغال داشت و پس از آمدن به رشت چاپخانه (مطبوعه) حروفی عروه‌الوثقی را تأسیس کرد. اکثر نشریات پیشرو و آزادی‌خواه منطقه، چون مجاهد، نسیم شمال، خیرالکلام، حبل‌المتین رشت، و تمدن، در تبعید و چند روزنامه دیگر توسط این چاپخانه منتشر می‌شده است. این چاپخانه بارها از جانب مخالفان مشروطه و آزادی‌نشر و بیان، به خصوص مأمورین مهاجم و متجاوز روس مورد حمله قرار گرفت و صاحب تجددطلبش را آزار فراوان رساندند. [۱۲۰]

نقش پررنگ سوسیال دموکرات‌ها در انجمن ولایتی رشت بیش از سایر نقاط ایران نمایان بود. این انجمن تنها انجمن ایالتی و ولایتی بود که در آن مسلمان و سوسیال دموکرات ارمنی در کنار هم عضو و فعال بودند. رشت از معدود شهرهای ایران بود که افکار نوین و تجددخواه به آن راه یافت و مقبول افتاد. رشت در آستانه مشروطیت از مناطق آباد و مراکز علم و صنعت نوین در ایران شمرده می‌شد. جمعیت این شهر که از بزرگ‌ترین شهرهای شمال ایران بود، در آن هنگام قریب ۳۰ هزار نفر تخمین زده شده است. بیماری‌های کشنده طاعون و وبا و بروز قحطی‌های مکرر، جمعیت گیلان و رشت را به نصف دهه‌های پیش رسانده بود. رشت مرکز عمده تجارت ایران با قفقاز و روسیه بود. محصول نوغان گیلان به اروپا صادر می‌شد، تعداد نسبتاً زیادی اروپایی در رشت می‌زیستند. سوسیال دموکرات‌های ایرانی باکو هم به دلایل حضور و مراوده تعداد زیادی مهاجر گیلانی در قفقاز در ارتباط مستقیم بودند.

«کمیته ستار» رشت

به گزارش روزنامه «نسیم شمال»، کمیته ستار رشت در ۱۷ محرم ۱۳۲۷ ق (۹ فوریه ۱۹۰۹ م) تأسیس شد. [۱۲۱] به علت مخفی بودن فعالیت و رعایت اصول مخفی‌کاری، جزئیات جلسه‌ها و تدارکات اولیه که منجر به تشکیل کمیته ستار شد، روشن نیست؛ اما قریب به اتفاق اسناد و صاحب‌نظران و حاضران رویداد، «میرزا کریم‌خان رشتی» را در جلو صحنه و بخش علنی‌تر جریان پیشگام و مؤثر در نقشه و عمل ایجاد آن دانسته‌اند. بی‌تردید نقش اجتماعیون‌عامیون ایران (مجاهد) و سایر جریان‌های سوسیال دموکرات منطقه، چون ارامنه و قفقازی‌ها در این اقدام مؤثر و مهم بوده است. از این‌رو نمی‌توان به تنهایی و آن چنان که مورخان شوروی وانمود کرده‌اند، آن را شعبه‌ی سوسیال دموکرات اجتماعیون‌عامیون (مجاهد) و یا مجمع خصوصی آن دانست.

در میان اسامی سیزده‌گانه‌ای که از مؤسسين کمیته ستار شناخته شده‌اند، علاوه بر کریم‌خان رشتی و سه برادرش، «علی محمدخان تربیت» یار جوان تقی‌زاده، رحیم شیشه‌بر — رهبر خیزش‌های روستایی و انجمن‌های عباسی، «حسین کسمایی» از رهبران میانه‌رو انجمن ولایتی رشت و «پیرم‌خان ارمنی» را بخوبی می‌شناسیم. «فخرایی» از شرکت‌کنندگان و حاضران رویدادهای آن روزها می‌نویسد: کمیته در رأسش میرزا کریم رشتی قرار داشت و جلسات آن در خانه‌ی میرزا یوسف خان تشکیل می‌شد و دارای کمیسیون‌های فرعی بود: یکی کمیسیون جنگ — که حکم ستاد فرماندهی نظامی داشت — و دیگر کمیسیون مالی که وظیفه‌اش تهیه و تدارک امور مالی و اداری کمیته بود. [۱۲۲]

در کمیته ارامنه سوسیال دموکرات، دانشناک و مسلمان تبارانی با گرایش و آرای متفاوت میان‌رو تا سوسیال دموکرات حضور داشتند. در باور سوسیال دموکرات میرزا کریم‌خان رشتی تردید وجود دارد. او از خاستگاهی بازرگان — زمیندار بود و هر دو پیوند را می‌شد در زندگی و عملکرد سیاسی‌اش ملاحظه

کرد. به رابطه و بند و بست‌های بعدی او در دوران رضاشاه در این گفتار کاری نیست، اما در زمان مورد بحث طبق شواهد موجود، او یک مشروطه‌خواه قانون‌طلب و مخالف استبداد محمدعلی شاه و خواهان احیا و بازگشایی مجلس شورای ملی بود. به‌هرحال، به دلایلی عناصر ملی و آزادی‌خواه رشت او را نامزد اعزام به خارج از ایران برای تدارک نیازهای قیام کردند. در منابع شناخته‌شده‌ی مرسوم مشروطه، گفته شده که میرزا کریم‌خان از رشت به قفقاز می‌رود و از طریق تماس با سوسیال دموکرات‌های ایرانی قفقاز تدارک مهمات و داوطلب مسلح به ایران را پیش می‌برد و در بازگشت به رشت، قیام منجر به تصرف شهر را رهبری می‌کند. اما اوراق تازه‌یاب مشروطیت یافت شده در اسناد تقی‌زاده بُعد دیگری را که تاکنون به آن پرداخته نشده نشان می‌دهد. بر مبنای این شواهد جدیدتر، روشنی بیشتری می‌توان بر پیشینه مبارزات نهضت مشروطه در گیلان افکند. عمده‌ترین کتاب‌های تاریخ مشروطه تاکنون به تاسی از احمد کسروی، عمدتاً بر رویدادهای آذربایجان و تا حدی تهران تأکید ورزیده‌اند. بسیاری از منابع موجود پیرامون نقش گیلان در مشروطه، قیام رشت و تشکیل اردوی شمال بر مبنای تاریخ‌نگاری رسمی آن زمان شوروی و هم‌تای ایرانی‌اش روایت آن را بر اقدام و هدایت سوسیال دموکرات‌های روسی - بلشویک - به کارگزاری میرزا کریم‌خان عنوان کرده‌اند.

فخرایی، گزارش‌گر جنبش مشروطه در خطه‌ی گیلان نیز ضمن نام بردن از دیگر حاضرین در کمیته ستار، میرزا کریم‌خان را عامل، مؤسس و رهبر کمیته ستار می‌خواند. تاکنون سند کتبی و معتبری در این باره به‌دست نیامده است. کماکان تشکیل اولیه‌ی کمیته ستار در ابهام باقی می‌ماند. ما از اقدامات میرزا کریم پس از اعزام به خارج توسط جمعی که کمیته ستار را تشکیل دادند اطلاع داریم. اسناد یافته شده در اوراق تقی‌زاده تا حد زیادی روشن‌گر این برهه است. «ژانت آفاری» در کتاب مشروطه‌ی خود مدعی است که کریم‌خان رشتی از طریق «گریگور یقیکیان» نظریه‌پرداز حزب سوسیال دموکرات ارمنی هنجاک تحت تأثیر آرای سوسیال دموکراتیک قرار گرفته بود؛ وی البته سندی برای این امر به‌دست نمی‌دهد. صرف اتکا به همکاری بعدی یقیکیان با برخی سوسیال دموکرات‌های مسلمان تبار ایرانی در این مورد کافی نیست. احتمالاً نوشته‌ی «مهدی ملک‌زاده» در این خصوص که یقیکیان همراه سردار محبی، میرزا کریم‌خان و میرزا حسین کسمائی و مدیر روزنامه نسیم شمال به تشکیل مجامع ملی پرداختند، مورد استناد آفاری بوده است. [۱۲۳] خود هنجاکیان هم در بزرگ‌نمایی نقش یاران خود و کم‌رنگ کردن شرکت دانشک‌ها، به‌ویژه بیرم‌خان در پیشبرد قیام گیلان و حرکت اردوی شمال برای فتح قزوین و تهران در این موضوع بی‌تأثیر نبوده‌اند. از آنجا که اطلاعات تاریخی ملک‌زاده در مورد گیلان محل تردید و فاقد اعتبار کافی‌اند، باید در قیاس با اسناد و شواهد معتبرتری داده‌های او را بررسی کرد. احمد کسروی، و به تاسی از او فخرایی و ملک‌زاده و بسیاری دیگر مدعی شده‌اند که میرزا کریم‌خان به باکو رفت و از طریق «حاجی تقی‌یف» بازرگان را ثروتمند و سلطان نفت باکو با کمیته اجتماعیون عامیون (مجاهد) رابطه برقرار کرد. اما اسناد تازه‌یاب تقی‌زاده نشان می‌دهد که قضیه چنین ساده و کلی نبوده است.

از اسناد یافته شده نزد تقی‌زاده پی می‌بریم که او از چند جنبه‌ی مهم و تأثیرگذار با فعالان نهضت در گیلان در ارتباط و مؤثر بوده و در تدارک قیام رشت و تشکیل اردوی شمال نقش و سهم بسیار مهمتری نسبت به آنچه تاکنون پنداشته شده، داشته است. از ملاقات و مکاتبه او با میرزا کریم‌خان از رهبران شناخته شده قیام باخبر می‌شویم. میرزا کریم‌خان برای تدارک و آوردن اسلحه و داوطلب جنگی به قفقاز می‌رود و از طریق چند سند پی می‌بریم که از قفقاز به پاریس می‌رود. شش نامه و یک یادداشت از او به تقی‌زاده وجود دارد که یکی از نامه‌ها روی کاغذ هتل دانوب پاریس نوشته شده است. [۱۲۴] در

این نامه‌ها، نقش هدایت فکری تقی‌زاده، و تلاش او در تهیه پول و تسلیحات، برقراری ارتباط با سوسیال دموکرات‌های قفقازی، ارسال اسلحه و مهمات و گسیل داوطلبان جنگی به گیلان کمک به خیزش شمال به روشنی دیده می‌شود. تقی‌زاده در تبعید و در جهت حمایت از مقاومت تبریز، فعالانه در پی ایجاد مراکز و کانون‌های دیگر مبارزاتی علیه محمدعلی شاه بود تا فشار طاقت فرسا و متمرکز قوای ضد مشروطه علیه مجاهدین تبریز کمتر شود. تأملی در این اسناد، روشنگر ابعاد سهم تقی‌زاده در این حوزه است.

میرزا کریم خان به تقی‌زاده اطلاع می‌دهد که بزودی امین‌الملک مرزبان همراه با اسمعیل خان از پاریس به لندن خواهد آمد. در این نامه، گزارش وقایع گیلان را می‌دهد و می‌گوید که در انزلی و آستارا، مبادی ورود به ایران، کنترل شدید مرزی گذاشته‌اند. آقایانی هم از بادکوبه نوشته‌اند که زودتر به سوی باکو حرکت کنیم. در آنجا بهتر می‌شود کار کرد و باید زودتر به آن سوی بروید. میرزا کریم در ادامه می‌افزاید به رغم این ضرورت، متأسفانه هنوز پولی که قرار بود برسد، دریافت نشده و قول داده که به محض دریافت پول «فوری شرفیاب» شود و پس از مذاکره فیما بین از آنجا هم یک روز بعد به سوی مقصد - باکو - حرکت کند.

میرزا کریم خان در نامه بعدی خبر می‌دهد که اخبار خوبی از رشت دریافت داشته است. به نامه «محمد حسین یزدی» - رئیس‌التجار [۱۲۵] - اشاره می‌کند و اطلاع می‌دهد که او به تقی‌زاده سلام می‌رساند و پیغام داده به زودی در کمال قدرت و جلال از شما در داخل استقبال خواهیم کرد. میرزا کریم باز هم می‌نویسد که رشتی‌ها و اهالی انزلی ساکن باکو شرحی مفصل فرستاده و خواستار رفتن سریع او به آنجا شده‌اند. ضمناً دو نفر از مجاهدین قفقازی را نام می‌برد که «جزو مجاهدین شعبه قفقاز بوده‌اند» و از رشت اطلاع داده‌اند که «مشغول هستیم». این اشاره‌ها و اسناد نشان از فعالیت گسترده‌ی ورای مکاتبات چند صفحه‌ای میان تقی‌زاده و میرزا کریم دارد که متأسفانه تاکنون یافت نشده است. چند اشاره مهم را که به ابهام، استعاره با رمز نوشته شده از درون این نامه‌ها می‌توان بیرون کشید. میرزا کریم از درخواست تقی‌زاده برای رفتنش از پاریس به لندن و تأکید میرزا کریم به انجام «اوامر شما»، حضور و مراد به بیش از این متون را ثابت می‌کند. [۱۲۶]

نمی‌دانیم میرزا کریم به انگلیس می‌رود یا خیر. اما تقی‌زاده در متنی که برای ترجمه به ارمنی جهت درج در مقدمه کتابی که به زبان ارمنی در تهران انتشار یافت، از ملاقات خود با کریم خان در پاریس ما را باخبر می‌کند:

«... عبدالحسین خان معزالسلطان و برادرش میرزا کریم خان که مردمان بسیار فعال و کاری و شجاع و مدبر بودند. پس از ملاقات با اینجانب در پاریس خود را به رشت رسانیدند که در آنجا اقوام و خویشان و دوستان زیاد و خانواده معتبر و معروفی داشتند و در خانه خودشان جمعی از مجاهدین قفقاز و میرزا علی محمدخان تبریزی [تربیت] را نگاهداری کرده، به دلیل ذات مخفیانه‌ی مبارزات آن برهه، از این موضوع اطلاع بیشتری نداریم که در این ملاقات چه گذشت که بلافاصله میرزا کریم خان عازم قفقاز شد تا تدارک و تسلیحات لازمه قیام رشت را فراهم کند.»

به رد اسناد بعدی همین مجموعه، میرزا کریم خان به قفقاز می‌رود. آدمیت به ماخذ سخنان شفاهی کریم کشاورز، پدر ایشان - محمد یزدی ملقب به وکیل‌التجار - را مترجم و رابط میرزا کریم خان با اجتماعین عامیون قفقاز معرفی کرده است. [۱۲۷] به نظر می‌رسد میرزا کریم نتوانسته از پاریس به انگلستان و ملاقات تقی‌زاده برود، در عوض تقی‌زاده در اوج فعالیت‌های حمایت‌گرانه از جنبش مشروطه

در لندن، به پاریس می‌رود و در ملاقات با میرزا کریم قرار و مدارها را می‌گذارند. هر دو هم در فاصله چند روز به تفلیس می‌روند.

در این مجموعه، پاکتی یافت می‌شود با مهر تفلیس به تاریخ ۴ نوامبر [۱۹۰۸] که ۲۰ روز بعد در کمبریج توسط تقی‌زاده دریافت شده است. این پاکت حاوی دو نامه از باکو و تفلیس است. معلوم می‌شود که پس از آن ملاقات با تقی‌زاده، میرزا کریم به باکو می‌رود. در اولین نامه از باکو به تقی‌زاده گزارش می‌دهد که برادرش — منظور سردار محبی — امروز می‌رود و من هم فردا به تفلیس می‌روم و «مشغول می‌شوم». مطالب اصلی و مهم نامه به رمز است. سخن از برنامه‌های «تجارتی» است که میرزا کریم برای تحقق آنها به قفقاز آمده است. میرزا کریم از تقی‌زاده می‌خواهد که چند پاکت با تمبر الصاق شده و آدرس پستی مندرج در آن برایش بفرستد تا از آنها برای ارسال گزارش‌ها و نامه‌های بعدی به انگلیس استفاده کند. ابتدا می‌گوید در رشت چند دسته شده‌اند. یکدسته دور حاجی خمایی جمع شده و جمعی دور سردار امجد و عده‌ای هم دور شریعتدار. سپس اشاره می‌کند: با این وضع برای اینکه «تجارت» پیش برود باید کوشش و دقت بسیاری مبذول شود. در باکو به هر شکلی بود با «بیع و شرط و ضمانت» هزار منات از «آن سه هزار منات» به دست آورده‌ام. اشاره به مبلغ تعیین شده‌ی قبلی میان تقی‌زاده و میرزا کریم‌خان رشتی برای تحقق «آن تجارت» است. ترازنامه‌ی هزینه‌های خود را هم به تقی‌زاده گزارش می‌کند. با وجود رعایت امساک، حدود ۳۵۰ منات در پانزده روزه خرج شده است. می‌نویسد که بقیه را فردا برمی‌دارم و می‌روم: «تفلیس مشغول تجارت می‌شوم. تا از رشت پول برسد بنده مشغول به تجارت خواهم شد. ولی استدعا دارم سفارشات بدهید در باب حمل و نقل برنج که خیلی مواظبت لازم است که بین راه فاسد نشود، یا اینکه آب نخورد. زیرا بنده هرگز از این شکل تجارت‌ها نکرده‌ام و مطلع نیستم. اینها را دیگر خودشان باید بهتر بدانند.» [۱۲۸]

در نامه‌ی بعدی از تفلیس به کمبریج به تقی‌زاده گزارش می‌دهد: «دوستان را ملاقات کردم در باب تجارت عنقریب عملی می‌شود. ان‌شاءالله امیدوارم فایده کلی بشود. سرمایه‌ی اشتراکی سه هزار منات بوده است. شصت منات خریدن اشیاء در رشت بوده است. سیصد و پنجاه منات هم که خرج شد. دو هزار منات سرمایه نقداً داده می‌شود. . . شریک هم داشته است. شرکاء دیگر هم حاضر به همراهی. مشغول تجارت از امروز می‌شویم. کاغذ را به توسط همان شخص بدهید به بنده برسد.»

در این نامه‌های رمزگشوده، میرزا کریم‌خان اطلاع می‌دهد که دوستان مشترک و آشنای تقی‌زاده را در تفلیس ملاقات کرده است. تجارت مشترک آنها — یعنی تهیه مهمات و مواد منفجره — در حال عملی شدن است. از سرمایه‌ی اشتراکی — سه هزار مناتی — که حاکی از تهیه بخشی از این پول‌ها از طریق تقی‌زاده است — شصت منات خرج «اشیا» مورد نیاز در رشت شده که بی‌شک تسلیحات جنگی است؛ دو هزار منات هم نقداً به‌زودی خرج خرید اسلحه خواهد شد. شرکا — یعنی داوطلبان جنگی — هم حاضر به همراهی شده‌اند.

میرزا کریم‌خان در نامه از قفقاز عنوان می‌کند که قرار است سید عبدالرحیم نامی — که هویتش پوشیده می‌ماند — و از ساکنان عشق‌آباد است ملاقات کند. لحن و طرز نام بردن این شخص حاکی از آشنایی دو سوی مکاتبه از هویت مستعار مورد نظر است. از تقی‌زاده تقاضا می‌کند پاسخ نامه را هم توسط «همان شخص محمد صادق» در تفلیس به او برساند و می‌افزاید: «در ضمن هر چه سفارشات و تأکید است مرقوم دارید به همان شخص که کار را کوچک فرض نکند.» [۱۲۹]

میرزا کریم و تقی‌زاده هر دو شخص مزبور را می‌شناخته‌اند. اما تقی‌زاده بیشتر و دقیق‌تر؛ لذا میرزا کریم می‌خواهد اهمیت اقدامات در دست انجام، از جانب تقی‌زاده به فرد مزبور تأکید و سفارش شود.

میرزا کریم از همان آغاز خروج از رشت در ارتباط با تقی‌زاده بوده، نظر و رای او را در تمام موارد پرسیده و به اجرا گذارده است. تا کنون گمان بر این بود که بین میرزا کریم و سوسیال دموکرات‌های قفقازی و باکو و تفلیس از طریق دیگری ارتباط برقرار شده، اما به مآخذ این اسناد پی می‌بریم که تقی‌زاده نقش اصلی در این راستا ایفا کرده است. در میان این اسناد، تلگرافی هم به خط لاتین و به تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۰۸ (۲۸ شوال ۱۳۲۶ ق) از تفلیس به کمبریج در دست است. میرزا کریم از تقی‌زاده تقاضا می‌کند که سفارشات لازم انجام گیرد. گویا با تقی‌زاده قراری داشته که لحظه مهم انجامش فرارسیده است. یک هفته پس از این تلگراف، تقی‌زاده را در درون کشور و تبریز در محاصره سراغ داریم (۳۰ نوامبر ۱۹۰۸ معادل ۶ ذیقعه ۱۳۲۶). به بیان روشن‌تر، تقی‌زاده در همین روزها اروپا را به قصد تبریز ترک گفته و در مسیر ایران به قفقاز می‌رود. در فاصله‌ی یک هفته‌ای تلگراف میرزا کریم و ورود تقی‌زاده به تبریز، با توجه به نامه ارسالی تقی‌زاده به ستارخان از تفلیس [۱۳۰] و حضور او در قفقاز، همزمان با تدارک مهمات و داوطلبین انقلابی برای قیام رشت، می‌توانیم احتمال ملاقات بعدی آن دو را در قفقاز در نظر بگیریم. میرزا کریم در ۱۳ محرم ۱۳۲۷ ق (۵ فوریه ۱۹۰۹) چند هفته پس از ورود تقی‌زاده به تبریز به رشت وارد می‌شود. [۱۳۱] چند روز بعد، تصرف شهر تحقق می‌یابد. فرماندهی دسته اعزامی مجاهدین و داوطلبان مسلح از قفقاز به رشت با میرزا علی محمدخان تربیت یار جوان تقی‌زاده بوده است. این مورد هم مجرای دیگر ارتباطی تقی‌زاده با قیام رشت را نشان می‌دهد. خط رابطه سوم تقی‌زاده با گیلان، آشنایی پیشین او با دانشک‌ها، به‌ویژه شخص پیرم‌خان است. او خود در خاطراتش [ص ۸۸] در مسیر تبعید پس از بمباران مجلس اول به خارج می‌نویسد: «در رشت که بودیم محرمانه از مشروطه‌خواهان به کنسول‌خانه آمده و با ما ملاقات کردند. یکی از آنها پیرم بود.»

تقی‌زاده، پیرم را مردی شجاع و کم‌نظیر می‌خواند که زحمات زیادی برای مشروطه کشیده است. [۱۳۲] سهم پیرم در کمیته ستار روشن نیست. مدعی شده‌اند که نقشه‌ی روز قیام را از او پنهان داشته بودند. بنابر یادداشت‌های خود پیرم، او از جمله هفت نفر بنیانگذار کمیته ستار بود. می‌گوید سه نفر از اعضای این کمیته ارمنی و چهار نفر دیگر از ایرانیان مسلمان تبار بودند. اشاره می‌کند که این کمیته چند بار منحل و مجدداً تشکیل شد. به نظر می‌رسد پس از بروز اختلاف میان اعضای کمیته ستار با پیرم، او از آنان جدا می‌شود و به انزلی می‌رود و کمیته جدیدی به نام «برق» را مرکب از چهار ایرانی مسلمان تبار و سه ارمنی تشکیل می‌دهد. پیرم در روایت خود، کمیته‌ی برق را متفاوت در مرام با کمیته ستار و پیرو مرام‌نامه «سوسیالیست‌های انقلابی» معرفی می‌کند، در حالی که کمیته ستار خود را در زمره اجتماعيون عاميون می‌شناساند و مَهري نیز به همین عنوان تهیه کرده است.

پیرم در دنباله مطلب می‌افزاید که پس از روشن شدن این موضوع، کمیته برق رسماً راه خود را از کمیته ستار جدا کرد و اختلافات شدید میان این دو محفل به‌وجود آمد. [۱۳۳] بر مبنای شواهد تاریخی زمانه می‌توان فرض کرد که پیرم خواسته مرام‌نامه دانشناک‌یستون را مبنای نظر و عمل کمیته ستار قرار دهد، اما آنها خود را پیرو مرکز باکو اجتماعيون عاميون (مجاهد) دانستند. کمالینکه در همین یادداشت‌ها می‌نویسد کمیته ستار در آغاز — که او هم در زمره اعضای آن بود — «آیین‌نامه داخلی دانشناک را پذیرفته و مواد آن را به مورد اجرا گذاشتند.»

با توجه به سردی رابطه و اختلاف نظر میان دانشناک‌های ارمنی و سوسیال دموکرات‌های مسلمان تبار قفقازی چنین امری محتمل به نظر می‌رسد.

مورد دیگری که ارتباط تقی‌زاده با تدارک قیام رشت توسط سوسیال دموکرات‌ها را نشان می‌دهد، نامه‌ای از میرجواد برادر تقی‌زاده از استانبول به تاریخ ۲۲ شوال ۱۳۲۶ (۱۷ نوامبر ۱۹۰۸) به تقی‌زاده در

کمبریج است. می‌دانیم در این روزها میرزا کریم در تفلیس به سر می‌برد. میرجواد می‌نویسد: «امروز تلگراف از تفلیس به اسم حقیر آمده، باز پول خواسته بودند به این عنوان بود: سید جواد - وجه برسانید که کار فوت می‌شود.»

میرزا کریم در این اوان در تدارک خرید مهمات و احتیاجات نبرد برای ارسال به رشت بود. به‌رحال این تلگراف حاکی از ارتباط میان برادر تقی‌زاده با مبارزان درون کشور بود که در آن زمان از جانب او رابط ایرانیان ساکن استانبول به خصوص کمیته سعادت بود و در جمع آوری پول و تجهیزات مورد نیاز مبارزان داخل فعالیت می‌کرد. با اقداماتی که در تفلیس در جریان بوده است، تلاش گسترده‌ای برای تدارک و ارسال مایحتاج فعالان انقلابی درون کشور، در قفقاز، استانبول و اروپا جریان داشت. همان‌طور که در گفتار دیگر این کتاب آورده‌ام، تقی‌زاده با برخی مجاهدین اردوی شمال، به خصوص میرزا کریم رشتی پیرامون فتح عاجل تهران اختلاف نظر داشت. تقی‌زاده با نظر میرزا کریم‌خان در فتح بی‌وقفه تهران با نیروی نظامی به رهبری «سپهدار تنکابنی» مخالفت کرد. اما، پس از فتح تهران، تقی‌زاده تلگراف تبریکی با عنوان «دوست عزیز» این رویداد را به میرزا کریم تبریک گفت و نوشت: «اختلاف عقیده را حسن‌نیت و خلوص عقیدت طرفین تلافی می‌کند.» [۱۳۴]

تقی‌زاده پس از فتح تهران از طریق باکو و انزلی، از تبریز عازم تهران شد. به گزارش روزنامه نسیم شمال [۱۳۵]، در خانه میرزا کریم خان به مدت دو هفته اقامت گزید و سپس به تهران رفت.

رویداد بعدی که حاکی از ارتباط تقی‌زاده با میرزا کریم خان است، در ماجرای ورود ظل‌السلطان برادر محمدعلی شاه از اروپا به ایران از طریق انزلی روشن می‌شود. ظل‌السلطان که عمری در حسرت پادشاهی قاجار سوخته بود، پس از خلع ید محمدعلی شاه از سلطنت شتابان خود را به ایران رساند. مجاهدین گیلان او را در رشت بازداشت کردند و ماجرا را طی تلگرافی به تهران و تقی‌زاده اطلاع دادند. مجاهدین شمال به دستور تهران مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد برای خزانه خالی حکومت تهران از وی گرفتند و به تهران فرستادند. میرزا کریم‌خان طی تلگراف‌های متعددی که به تهران فرستاد، شرح موقوف را به اطلاع تقی‌زاده رسانید، و در یک مورد سلام دوست مشترکشان صادق اوف را به او ابلاغ کرد. [۱۳۶]

قضیه ماهیگیران انزلی و امتیاز لیانازوف

دریای خزر و رودخانه‌هایی که به آن می‌ریزند، از مراکز استثنایی و غنی از ماهیان در جهان بوده است. روس‌ها از دیرباز برای به‌انحصار درآوردن و کنترل کردن صید ماهی این رودخانه‌ها و بحر خزر تلاش می‌کردند. در ضمیمه معاهده ترکمن‌چای (۱۸۲۸ م) برای اتباع روس حقوق ویژه و امتیازاتی در این زمینه منظور شده است. ناصرالدین شاه کل شیلات شمال را به میرزا حسین‌خان سپهسالار اجاره داد و او نیز آن را یک‌جا به روس‌ها واگذار کرد. اینان هم در قبال وجه بیشتری، هر منطقه را به عده‌ای اجاره می‌دادند. میرزا حسین‌خان در ۴ اکتبر ۱۸۷۹ م (۷ ذی‌قعدة ۱۲۹۶ ق) اجاره‌نامه شیلات را به چهار بازرگان تبعه روس از جمله «استپان لیانازوف» منتقل کرد. این امتیاز با فراز و نشیب‌هایی تا ۳۱ ژانویه ۱۹۵۳ (۱۱ بهمن ۱۳۳۱ شمسی) در خانواده لیانازوف باقی ماند و گریبان دولت ایران را رها نکرد. مطابق این قرارداد و تمدیدنامه آخر آن در آستانه جنبش مشروطیت، شیلات دریای خزر در قبال سالی پنجاه هزار فرانک طلا اجاره داده شد. امتیازدار روس هم برای صید هر هزار ماهی هفت تومان به ماهیگیران شمالی دستمزد می‌داد. ضمناً طبق این امتیازنامه، ماهی حلال صید شده برای مصرف داخلی ایران اختصاص داشت.

به زمان مورد نظر ما، سردار منصور، حاکم انزلی با کمپانی لیانازوف در مورد صید ماهی‌های حلال تنها منبع امرار معاش ماهیگیران ایرانی تبانی کرد. تا پیش از آن، طبق قرار اولیه ماهی‌های حلال سهم صیادان انزلی بود و آنها صرفاً ماهی‌های «حرام» را به مراکز کمپانی و شیلات تحویل می‌دادند. اما حرص و آز روس‌ها حد و مرزی نداشت؛ ابتدا با رشوه توانستند صید ماهی‌های حلال را به قرارداد خود بیفزایند و سپس آن را به سردار منصور به مبلغ ۲۲ هزار تومان اجاره دهند. سردار منصور هم آن را به چهار برابر قیمت به خود ماهیگیران اجاره داد و این شرط را هم گذاشت که ماهی سوف را در ازای هر هزار تا، هفت تومان به اداره شیلات تحویل دهند. سوف ماهی فلس‌داری با دو دندان بزرگ بود که به دلایلی آن را حرام اعلام کرده بودند. صیادان از این اجحاف و بهره‌کشی جدید برآشفتمند و به اعتراض برخاستند. روشن بود که سوسیال دموکرات‌ها با فعالیت‌های تبلیغی و روشنگری میان ماهیگیران، آنها را به حقوق حقه خود و تعدی چندباره آگاه و با متشکل‌کردنشان در مقابل کمپانی لیانازوف و مستبدین حاکم، به احقاق حق برانگیخته بودند. علاوه بر این، سردار منصور که با منطقه همچون ملک طلق خود رفتار می‌کرد، حتی حمل تخم مرغ به مرزهای ایران از پرداخت عوارض به او معاف نبود. این حاکم خودکامه برای کرج بانان و لنگه‌چی‌ها هم مالیات بسته بود. این عوارض خارج از تحمل ماهیگیران زحمتکش منطقه، در همان ماه‌های نخستین مشروطه در پی اعتراض‌های گسترده لغو شد. مردم در ۴ شوال ۱۳۲۴ ق با ارسال تلگرافی به مجلس شورای ملی به اعتراض برخاستند. در این تلگراف هم به امتیازنامه لیانازوف اعتراض کردند و هم از تعدیات روزافزون سردار منصور شکایت کردند. از وکلای مجلس خواستند ضمن لغو امتیاز روس‌ها، اجحاف سردار منصور متوقف و حقوق آنها مسترد شود. جمع اعتراضی، علاوه بر ارسال تلگراف به تحریم کالاهای روسی تهدید کردند و قریب سه هزار نفر در تلگراف-خانه انزلی تحصن کردند.

روزنامه‌ی مجلس در اولین شماره خود اعتراض ماهیگیران را منعکس کرد. [۱۳۷] همین روزنامه در شماره دیگری مطرح کرد که روز پیش مجلس برای پاسخ به تلگراف صیادان جلسه تشکیل داد و نتیجه گرفت که فعلاً مخالفت با قرارنامه لیانازوف ناممکن است. چند نماینده در موافقت و مخالفت سخن گفتند. یکی از وکلا گفت که بنابر مواد این قرارداد، هر یک از طرفین — دولت ایران و کمپانی — از متن قرارداد تخطی کند باید پنجاه هزار تومان به طرف دیگر بپردازد. یعنی، روشن شد که فسخ قرارداد ممکن است. [۱۳۸] اعتراض صیادان و قرارداد لیانازوف در جلسه دوم ذیقعه ۱۳۲۴ (۱۷ دسامبر ۱۹۰۶) مجلس نیز مطرح و به بحث نهاده شد. گفته شد ماهیگیران انزلی طی کاغذی خواستار پاسخ دادن به خواسته‌های خود شده‌اند. رئیس مجلس — صنیع‌الدوله — اظهار داشت که هنوز متن امتیازنامه از وزارت خارجه مطالبه نشده و قرار بر این شد پس از واصل شدن متن، تحقیق و به موضوع رسیدگی شود. [۱۳۹] چند روزی در مجلس به اتلاف وقت گذراندند، تا اینکه یکی از وکلا پرسید: مسئله امتیازنامه لیانازوف چه شد؟ صنیع‌الدوله پاسخ داد، دیر نشده جوابش می‌رسد. سرانجام در جلسه ۱۸ ذیقعه همان سال (۳ ژانویه ۱۹۰۷)، تقی‌زاده پس از سخنانی در ظلم و تعدی متنفذین و حکام در ولایات ایران و عدم پاسخگویی مجلس افزود: «... از انزلی خبر می‌رسد که ماهیگیرها در بست رفته‌اند و شکایت می‌کنند ولی ما [وکلا] هم اعتنایی به مطالب آنها نمی‌کنیم.»

تقی‌زاده به مآخذ مذاکرات مجلس، خواستار پیگیری شکایت صیادان و پاسخ درخور به آنان شد. از رئیس مجلس پرسید متن امتیازنامه لیانازوف که از مسئولان ذیربط خواسته شد، به چه نتیجه‌ای رسید، اگر داده‌اند، چرا در مجلس عرضه نشده و اگر نداده‌اند، چرا نمی‌دهند؟ یک ماهی گذشت و در روز ۴ ذیحجه، مجلسیان که منتظر بودند این اعتراض همچون دیگر شکایات مردم با گذشت زمان فراموش

شود، با طرح دوباره‌ی مسئله صیادان و سرنوشت متن درخواستی قرارداد مواجه شدند. تقی‌زاده مجدداً با نكوهش بی‌تفاوتی مجلسیان به موضوع، یادآور شد: «مطلب دیگر در خصوص صیادان انزلی است. لایحه دادند، خواندند، هر ۳ هزار نفر از صیادان انزلی این همه شکایت و تظلم کردند. آخر کسی به تظلمات ایشان رسیدگی نکرده است.» [۱۴۰]

بعد از دو ماه معلوم شد که وزارت امور خارجه در ارسال اصل متن امتیازنامه به مجلس جهت رسیدگی تعلل می‌کند. در جلسه روز پنجم ذیحجه (۱۳۲۴) در مجلس عنوان شد که برای بار چندم از انزلی تلگرافی رسیده و مردم گفته‌اند که به تحریک مغرضین ما را دستگیر و حبس، و ظلم و تعدی می‌کنند؛ چرا تا حالا به خواسته‌های ما رسیدگی نشده است؟

سه ماه دیگر هم گذشت، و مجلس اقدامی صورت نداد. در جلسه ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ق مجلس، تلگرافی از انزلی قرائت شد که به وکلا اطلاع داد: «چهار روز است عموم ملت، حتی دهات و تمام ادارات و گمرک از کار دست کشیده، با اهل و عیال در تلگراف‌خانه حاضرند و هر دقیقه هیجان مردم بیشتر و هیچ دخل به سابق ندارد و رفع این هیجان فوق قدرت وکلاست.»

فرقه اجتماعيون عاميون انزلی شاخه‌ای مستقل از واحد رشت برپا کرد و خود را هم مسلک آن ندانست. آنها گفتند که عناصر مستبد پیشه در شعبه‌ی رشت رسوخ کرده‌اند و از این‌رو تفکیک و جدایی خود را از آنان اعلام کردند. اعتراض سازمان یافته و متشکل ماهیگیران انزلی علیه امتیازنامه لیانازوف و مؤسسه‌ی وی و تنظیم خواسته‌های روشن و رادیکال از جمله اقدامات مؤثر این شعبه به شمار می‌آید. حضور علنی فرقه در چند مورد ثبت شده است، اما مهم‌ترین مورد آن همین قضیه ماهیگیران انزلی بود. فرقه‌ی انزلی در هدایت و احقاق حقوق کرجی‌بانان انزلی هم فعال بودند. در یادداشت‌های رابینو دیپلمات حاضر در منطقه می‌خوانیم: «کرجی‌بانان با هم متحد شدند که به بارگاه دریا برای آوردن یاشک‌ها [روسی به معنای بار] از کشتی که همیشه مشغول بوده، نروند تا کشتی‌ها در باب اضافه کرایه آنها قراری بدهند.» [۱۴۱]

در چندین مورد هم خبر از تعطیل و بسته شدن گمرک انزلی، و جلوگیری از ورود مهمات روس‌ها و یا صادرات نوغان گیلان می‌رسید؛ در تلگراف‌خانه و پست‌خانه هم خواسته‌های مترقی و رادیکال از حضور سوسیال دموکرات‌ها در پشت صحنه حکایت می‌کرد. [۱۴۲]

عزل «عمید همایون» معاون حاکم انزلی هم بر اثر فشار و اعتراض جریان رادیکال و حمایت آزادی‌خواهان سایر مناطق میسر شد. علی‌رغم پافشاری اهالی انزلی، مجلس شورا «معاضدالسلطنه» را به منطقه فرستاد و انجمن انزلی را برچیدند. [۱۴۳] دست‌کم از دو مورد آتش زدن اسلحه و تفنگ‌هایی که برای دولت محمدعلی شاه به گمرک انزلی رسید، خبر داریم. [۱۴۴] حضور فعال و مؤثر سوسیال دموکرات‌ها در انزلی موجب شد که عمده توجه و تأکید نهضت، بیداری و احقاق حقوق متشکل و دفاع از کیان ملی و مخالفت با مداخلات بیگانگان باشد. [۱۴۵]

اکثریت وکلای مجلس اعتراض صیادان انزلی را همچون احقاق حق دهقانان گیلانی آشوب، دست‌درازی، فضولی و «خوردن مال مالکان» خواندند و «حسن حسام‌الاسلام» وکیل متشرع و مدافع مالکین رشت را برای خواباندن سروصدا به گیلان فرستادند. اما صیادان انزلی نسبت به حقوق خود آگاه بودند و از حق طلبی خود عقب ننشستند. مجلس هم به اهمال و سستی گذراند. مجلس اول در ماه‌های پایانی و در کشاکش با دربار و مخالفان مشروطه، زمانی که بیش از هر زمان به پیگیرترین هواداران مشروطه‌خواه نیاز داشت، خواسته‌های اساسی آنها را نادیده انگاشت. در بحبوحه‌ی استبداد صغیر، محرم

۱۳۲۶ (ژانویه ۱۹۰۸)، کماکان از انزلی خبر می‌رسید که صیادان جمع شده و با پرتاب سنگ و شورش به خانه مباشر به اعتراض برخاسته‌اند. [۱۴۶]

در علل مهم ناکامی مجلس اول در مقابل دشمنان مشروطه، همان‌طور که نمونه‌های دیگرش را در این کتاب آورده‌ایم، یکی هم همین وجود فاصله و دور شدن روزافزون آن از مردم تهی‌دست شهر و روستا، به‌ویژه بخش متشکل و آگاه آن بود. مجلس که توانسته بود در مقابله با کودتای ذیقعدی دربار در پناه حضور انبوه حاضران انجمن‌های مردمی پیروزمند بیرون آید، چند ماه بعد با محروم کردن خود از حمایت پیگیرترین و فداکارترین نیروهای متشکل و آماده نهضت با حمله دو هزار قزاق لیاخوفی از پا درآمد. اکثریت مجلس سخنان وکلای دلسوز، رادیکال و مسئولی چون تقی‌زاده را نشنید و با اتهاماتی چون «تندروی و افراط» با هر حرکت رادیکال مردمی برای احقاق حقوق به مقابله برخاست و خود را از فعال‌ترین هواخواهان نظام نوین محروم کردند.

مذاکرات مجلس تا آنجا که ثبت شده و به دست ما رسیده، جملگی حاکی از تأکید و هشدار مکرر تقی‌زاده بر رسیدگی و حمایت از خواسته‌های تهی‌دستان شهر و روستاست. او صرف دستیابی به دست‌خط مشروطه را کافی نمی‌دانست و در راه ترقی، توسعه و دموکراسی خواستار اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ژرف‌تربود. حمایت او از صیادان انزلی نمونه‌ای از این رویکرد به حساب می‌آید. علاوه بر مذاکرات مجلس، از وجود رابطه تقی‌زاده با سوسیال دموکرات‌های انزلی هم رد و خبرهای دیگری در دست داریم.

روزنامه ساحل نجات

روزنامه سوسیال دموکرات *ساحل نجات* به مدیریت و نگارش «میرزا ابوالقاسم افصح - المتکلمین» در انزلی، از ۷ شعبان ۱۳۲۵ ق (۱۶ سپتامبر ۱۹۰۷) تا ۲۸ رمضان همان سال (۵ نوامبر ۱۹۰۷ م) منتشر شد. علاوه بر ۷ شماره این دوره زمانی، به گواهی یادداشت «خطار» که در شماره‌ی یکم روزنامه‌ی نجات درج شده، «یکی دو نمره» توسط «یکی از جوانان ساکن انزلی» و «بی‌اطلاع شرکا» به طبع رسیده است. روزنامه از خوانندگان خود خواست آن نسخه‌ها را ندیده بگیرند و نمره اول همین شماره را مینا تلقی کنند. جز این گواهی، از آن نسخه‌ها نشانی به‌دست نیامده است. به‌نظر می‌رسد که تعدادی عناصر سوسیال دموکرات «جوان» به معنای تندروتر اجتماعيون عاميون این نسخه‌ها را منتشر کرده‌اند.

در روزنامه‌ی *ساحل نجات* انزلی، «مؤسس کلی شرکای مطبوعه ساحل نجات» افصح‌المتکلمین معرفی شده است. در واقع، روزنامه در چاپخانه خود چاپ می‌شد. چاپخانه‌ی ساحل نجات به مثابه اولین «مطبعه‌ی انزلی» در سال ۱۳۲۵ ق شروع به کار کرد. علاوه بر افصح‌المتکلمین مدیر *خیر الکلام* رشت، در میان شرکای چاپخانه «اسماعیل احمدزاده تبریزی» را به‌عنوان برپاکنده و سرمایه‌گذار می‌شناسیم. میرزا اسماعیل در ارتباط تنگاتنگ با مجاهدین بود. روزنامه «تدای وطن» [۱۴۷] نوشت: «فرقه‌ی مجاهدین یک دستگاه مطبوعه آورده‌اند و عملاً قریب روزنامه به اسم ساحل نجات دایر خواهد شد.»

از احمدزاده، بنیانگذار چاپخانه، نامه‌ای به تاریخ ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق به تقی‌زاده در دست است که به نکات قابل تأملی اشاره دارد. نویسنده با لحن و کلامی ایران مدار به دوست هم ولایتی خود می‌نویسد: جز قوه قلم هیچ قوه‌ی دیگر نداریم و خبر برپایی چاپخانه و روزنامه را می‌دهد: «اختیار مطبوعه ساحل نجات با حضرت عالی است... به همین ملاحظه و کالت و سایر زحمات دیگر اداره را در تهران و تبریز به کتابخانه تربیت می‌خواهم بدهم... شماره اول روزنامه دور نیست که روز شنبه [۴ روز بعد] طبع می‌شود... از انجمن اتحاد آذربایجانیان [انجمن آذربایجان] در تهران بسیار امیدوار شده‌ایم.

در رشت نیز اهل آذربایجان... انجمنی به اسم مجاهدین تبریز تشکیل دادند که همه آدم‌های غیور و جوان‌های کارآمد هستند و با [مجاهدین] انزلی اتحاد و رابطه دارند... و رکن مجاهدین انزلی باز چند نفر تبریزی است، هرگاه لازم باشد همان رشته را وصل بفرمائید یعنی تهران مرکز باشد آن وقت رشت و انزلی را نیز متصل بفرمائید. یک رابطه مخصوص هم در میانه باشد. با قفقازیه نیز ارتباط داریم. خیلی خوب است دستورالعمل این کار هم بسته به حضرت مستطاب عالی است. رئیس مجاهدین رشت آقا محمد حسین دائی تبریزی است... جان نثار اسمعیل احمدزاده تبریزی.»

در سرلوحه نشریه ساحل نجات ذکر شده بود: «روزنامه آزاد، ملی، علمی، ادبی، تاریخی که از حمایت مشروطه و عدالت سخن می‌گوید.» ساحل نجات مدافع حقوق ماهیگیران بندر انزلی در برابر کمپانی لیانازوف و عوامل حکومتی بود. لیانازوف شیلات شمال را عملاً به انحصار و ید کنترل خود درآورده بود. [۱۴۸]

برای ملاحظه‌ی نمونه‌ای از نثر و رویه‌ی روزنامه به بخشی از مقاله‌ای که در ۷ شعبان - دو هفته پس از ترور اتابک اعظم، در شماره دوم ساحل نجات منتشر شد، نگاهی می‌اندازیم: «یکی از علل تامه خرابی مملکت سپرده نشدن کارها به دست مردمان عاقل است. هر کس ارقی و برقی داشت، زلف را لعاب و سبیل را تاب داده بود، مصدر کارهای بزرگ و خدمات سترگ می‌کردیم. او نیز پی شهوات نفسانیه و لذا ید جسمانیه می‌رفت، مطمح نظرش تنها خوشگذرانی و کامرانی بود. چنانچه ناحیه‌ای از مملکت از دست می‌رفت عیشش منقص نمی‌شد... و اگر صدای شیون می‌شنید و ناله‌ی بینوایان به فلک می‌رسید، ککش نمی‌گزید و دم را غنیمت می‌دانست. ولی حالا وقتی است که تملقات شاعرانه باید به دور افکنیم. دورانی نیست که بگوییم حضرت والا شایسته سروری است و بایسته برتری. ما دیگر حوصله این کارها را نداریم. باید جدی بگوییم و جدی بشنویم. هر که را هوش در سر و عقل در دماغ است بایستی امور را به او بسپریم و خود ناظرش باشیم. هر که خدمت به وطن نمود، باید او را روی مردمک دیده نشاند و گرامیش داشت و هر کس خدعه و خیانت نمود، مجازاتش کرد.»

تقی‌زاده و سوسیال دموکرات‌های ارمنی

تقی‌زاده پیش از دستیابی به فرمان مشروطه، در تبریز با ارامنه پیشرو و تجددخواه شهر در مراوده بود. از همکاری تنگاتنگ او با «دکتر پاشایان» در داروخانه‌ای که به همراه تربیت برپا کرده بود، خبر داریم. در زمانه‌ی مشروطه هم از ارتباط او با گروه‌های متشکل و فعال سیاسی ارمنی چون داشناک، هنگچاک و، مهم‌تر و مؤثرتر از همه با اقلیت گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی تبریز، در تشکیل حزب دموکرات اسناد و شواهدی در دست است. [۱۴۹]

تعامل و مذاکره با داشناک‌ها

اولین رد و نشان مستند فعالیت متشکل ارامنه‌ی تبریز به سندی در آرشیو فدراسیون انقلابی ارمنی — داشناک — در شهر بوستون آمریکا برمی‌گردد که به خط «رستم»، مبارز معروف عضو رهبریت داشناک تحریر شده است. طبق این سند که به زبان ارمنی است، پی می‌بریم که در آوریل ۱۸۹۲م در شهر تبریز داشناک‌ها کنفرانسی برپا و رسماً درخواست برگزاری کنگره اول فدراسیون را تصویب کردند. در این متن آمده، سه مسئله‌ی اصلی پیش روی ارامنه انقلابی قرار دارد که باید در یک کنگره عمومی ارزیابی و تصمیم‌گیری شود. می‌دانیم که دو سال پیشتر، فدراسیون داشناک در تقلیس پایه‌ریزی شده بود. و سال

بعد — ۱۸ مه ۱۸۹۱ — نشریه دراشاک به عنوان ارگان فدراسیون منتشر شد. اما هیچ‌گونه برنامه مشخص و مدون راهنمای فعالیت تشکل وجود نداشت. در واقع، اینکه اولین اشاره به ضرورت تدوین استراتژی و تاکتیک حزبی از شاخه فعال تبریز تشکل در دست است، نشانه‌ی اهمیت و گستردگی شعبه تبریز است. اولین کنگره گروه در تابستان ۱۸۹۲ در شهر تفلیس برگزار و برنامه حزب در آن تصویب و اعلام شد. سازمان نام خود را از فدراسیون انقلابیون ارمنی — داشناک به فدراسیون انقلابی ارمنه — داشناک — تغییر داد و خروج هنجاک‌ها از ائتلاف پیشین را به رسمیت شناخت. [۱۵۰]

داشناک‌ها در سال‌های اولیه‌ی دهه پایانی سده نوزدهم توانستند با فعالیت گسترده و جذب اعضای بسیار، شعبه‌های فعالی در برخی مناطق ایران برپا کنند. «نعلبندیان» مورخ ارمنی تأکید می‌کند: کشور ایران سرزمین رویایی و کعبه آمال و پیشرو امر ارمنه در آن سال‌ها به شمار می‌رفت. سرزمینی با غالب مردمان مسلمان که بر روی ارمنه‌ی آماده مبارزه برای حفظ موجودیت و حقوق ارمنه‌ی عثمانی آغوش گشوده بود. مراکز اصلی داشناک‌ها در ایران شهرهای تبریز، سلماس و خوی بود؛ اما در تبریز، به دلیل اهمیت و حضور اقلیت فعال ارمنی، حضور مؤثرتر یافتند. مبارزان ارمنی — قفقازی تحت پوشش آموزگار، کشیش، زوار و تجار وارد ایران و با تدارک مالی، مهمات و آموزش لازم برای مبارزه به ترکیه اعزام می‌شدند. یکی از نخستین فعالان سرشناس داشناک «تیگران استپانیان» بود که با ورود به تبریز در سال ۱۸۹۱ کارخانه کوچکی تحت نام کارخانه مرکزی اسلحه (Kahriskh Zinagord Zaran) به منظور مونتاژ و تولید مهمات برپا کرد.

تیگران در این خصوص صاحب تجربه بود. او پیش از آمدن به ایران در کارخانه اسلحه‌سازی تولای روسیه مشغول به کار بود. قطعات و ماشین‌آلات کارخانه در شهر تولای تهیه و به همراه تعدادی از کارگران ماهر در کارخانه اسلحه‌سازی دولتی تفلیس مخفیانه به تبریز آورده شد. علاوه بر استپانیان، دست‌کم چهار نفر دیگر از کارکنان کارخانه را می‌شناسیم. [۱۵۱] دیر مذهبی دریاک (Derik) در سلماس در نزدیکی مرز ایران و عثمانی، مرکز و انبار اصلی مهمات تولیدی و محل آموزش فدائیان ارمنی داشناک بود. در اسناد کنگره جهانی داشناک‌ها در وین هم به کارخانه‌ی یاد شده اشاره شده است. در اسناد این کنگره آمده است که در فاصله ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۶ در این کارخانه بیش از ۳۴ کارگر مشغول به کار بودند. در علل توجه بسیار تشکل‌های ارمنی، به‌ویژه داشناک‌ها، به ایران، تدارک نظامی و تربیت فدائیان برای انجام اقدامات تروریستی در خاک عثمانی بود.

در عثمانی و روسیه، با توجه به حضور نیروی سازمان یافته‌ی پلیسی، امکان برپایی چنین مراکزی فراهم نبود. اما در ایران به دو دلیل، یکی ضعف نیروهای انتظامی و فقدان ارتش مرکزی و تشکل پلیسی سراسری، و دیگری عدم حساسیت دولت و مردم ایران به فعالیت ارمنه، به‌ویژه علیه عثمانی، این امکان وجود داشت. در واقع، به قول نعلبندیان مورخ ارمنی، ارمنه ایران را محلی مطلوب برای تدارکات سیاسی و نظامی خود یافتند. پژوهشگر دانشور ایرانی هم در یافته‌های خود از اسناد فرانسوی و خاطرات میرزا جواد ناطق سخنگوی انجمن تبریز می‌نویسد که در برهه‌ای — ۱۹۰۶ — که عثمانیان از همه سوی بر ارمنه می‌تاختند: «انجمن تبریز شعبه‌های خود را در سلماس و ارومیه گشود، قشونی هم آراست و به پشتیبانی از مسیحیان منطقه برآمد. می‌دانیم که انجمن تبریز خواهان حقوق مساوی مسیحیان با مسلمانان بود. اعضای انجمن در این‌باره گفتار فراوان داشتند و کوشش بسیار کردند. پس یاری ارمنیان به انقلاب مشروطه تبریز هم یکی از این رو بود که مسیحیان از مشروطه‌خواهان قول گرفته بودند که در احقاق حقوق آنان از پای ننشینند.» [۱۵۲]

روزنامه انجمن تبریز [۱۵۳] هم در حمایت و همدلی با ارامنه سخن گفت. از قول ارامنه آمده است که وقتی مشروطه‌خواهان تبریز در کنسولگری انگلیس متحصن شدند، اعلام کرده بودند که همه ما برادران وطنی و خاکی یکدیگریم. این روزنامه هم با تأیید این امر افزود که ارامنه امروز با جان و دل به مشروطه اظهار اتحاد دارند: «لذا روا نیست که ما پشت پا بر اخلاص آنها بزنیم، در حالی که همه ما ساکن یک خانه، اهل یک مملکت و رعیت یک سلطنت مشروطه هستیم.»

ناطق با نثری بشر دوستانه می‌نویسد در تمام طول نهضت مشروطه که در کشورهای همسایه عرصه بر ارامنه تنگ می‌شد و قتل عام آنها در دستور کار بود: «خوشا که در این میان مردم آذربایجان هرگز به خون عیسویان آلوده نشد، بلکه انجمن تبریز و مشروطه‌خواهان دست خالی به یاری هم میهنان [غیرمسلمان] خود شتافتند.» [۱۵۴]

در تعدی و تقابل‌های پیش و پس از جنبش مشروطه هم که عده‌ای از مسیحیان آذربایجان کشته شدند، دست مداخله‌گر قوای عثمانی و شیخان مزدور و تحریک شده‌ی آنان و یارگیری و دسته‌بندی هیئت‌های مذهبی خارجی مسیحی بیش از هر عامل دیگری در کار بود تا دشمنی و مقابله مردم ایران. ایران در تمام این سال‌ها به پناهگاه تبعیدیان ارمنی در منطقه تبدیل شده بود. نکته‌ای را هم مطرح کنیم. دولت ایران در تمام دوران فعالیت داشناک‌ها در آذربایجان از فعالیت این مراکز کمابیش مطلع بود. تا دیرزمانی به دلیل مقابله با دولت عثمانی، چندان گرفت و گیری نسبت به فعالیت‌ها بروز نمی‌داد، اما در سال‌های پایانی سده نوزدهم بود که نگرانی از گسترش و عمق این اقدامات به دغدغه دولت ایران بدل شد و در مواردی چند، کار حتی به درگیری نظامی کشیده شد و تعدادی از فدائیان ارمنی کشته شدند. [۱۵۵]

به سخن اصلی و پیشینه فعالیت داشناک‌ها در ایران بازگردیم. از رابطه و مرادوه تجددخواهان و فعالان سیاسی جامعه مسلمان تبریز با داشناک‌ها شواهد و اسناد مستندی نیست، اما سیاهه‌ای از اعضای کمیته آذربایجان آن شکل در دست داریم که قابل تأمل است. بنا بر این سیاهه، در تبریز ۱۵۹ مرد و ۴۲ زن در آستانه نهضت مشروطه عضو فعال و رسمی شعبه آذربایجان تشکل داشناک بودند. [۱۵۶] با وجود آغاز فعالیت داشناک‌ها در تغلیس، به تدریج به دلیل وضعیت راهبردی و جو نسبتاً مساعد ایران در قیاس با عثمانی و روس در برخورد با ارامنه، مراکز قدرتمند و مؤثر خود را به درون ایران منتقل کردند. حتی مقر کمیته مرکزی حزب را به تبریز انتقال دادند. همین کمیته بود که در پاییز ۱۹۰۶ کنفرانس عمومی داشناک‌های سراسر ایران را برگزار کرد. یفرم‌خان نماینده و از رهبران داشناک رشت در این گردهمایی خواهان شرکت فعال ارامنه در نهضت مشروطه شد. [۱۵۷]

سهام چشمگیری از گسترش حضور و مشارکت داشناک‌ها در نهضت مشروطه را می‌توان به استپان زوریان که با نام مستعار رستم در تبریز فعالیت می‌کرد نسبت داد. رستم از بنیانگذاران سه‌گانه‌ی اولیه‌ی کل تشکل داشناک، و نیز شاخه‌ی پر قدرت آنها در آذربایجان بود. او بود که در کنگره‌ی چهارم جهانی حزب در وین (۱۹۰۷) بر ضرورت مشارکت فعال در جنبش مشروطیت ایران تأکید کرد و خواهان تصویب آن شد. کنگره او را مسئول مذاکره با رهبران تراز اول نهضت مشروطه برای تعیین جوانب فعالیت و همکاری در پیشبرد این موضوع کرد. از جلسه‌های مشترک او با تقی‌زاده و چند تن دیگر در زمستان ۱۹۰۹ اطلاعاتی در دست داریم. شرح آن را به‌دست داده‌ایم. کمیته‌ی مرکزی داشناک، نشریه آراوار [صبح] را به زبان ارمنی در تبریز منتشر می‌کرد. تا مدت‌ها داشناک‌ها از مرادوه با ایرانیان مسلمان و آمیختن امور ارامنه با آنان، با هدف پیشگیری از درگیری‌های مشابه عثمانی و قفقاز پرهیز می‌کردند.

در مجموع، دانشناک‌های فعال در میان جریان‌های سیاسی ارمنی، تأثیر چندانی بر سیر تحول ایده‌های سوسیال دموکراسی در میان ایرانیان غیرارمنی نداشتند.

اسناد درجه اول و معتبر آرشیو آن تشکل نشان می‌دهد که حتی در دوره‌ی مجلس اول هم چندان رد و اثری که نشان دغدغه‌ی مشروطه‌خواهی ایرانیان در گفتار و عمل آنها باشد وجود ندارد. دانشناک جریان‌ی انقلابی - ناسیونالیست بود که پس از به اوج رسیدن درگیری نظامی دولت عثمانی علیه ارامنه ساکن آن سرزمین، گروهی تروریستی را سامان داد و از ایران به‌عنوان پایگاهی برای تدارک و اعزام به ترکیه سود جست و تا حد ممکن تلاش داشت، موجب ترغیب و تحریک تعصب متشرعان و حساسیت دولت ایران نشود. ضمناً، باید در نظر داشت که پرهیز دانشناک‌ها از درگیری در اوضاع سیاسی درون ایران می‌توانست به دلیل تجارب تلخ و مرگبار از آنچه باشد که بر سر ارامنه در عثمانی و قفقاز آمده بود. درگیری‌های عثمانی و قفقاز که عمدتاً ناشی از تعصبات مذهبی یا قومی بود، فعالان و تشکل‌های سیاسی ارمنی را در هراس و تردید، از دخالت در اوضاع سیاسی درون ایران باز می‌داشت. امن بودن ایران در قیاس با آن سرزمین‌ها، تساهل و تحمل حکومت و مردم ایران، علی‌رغم موارد معدودی که به تحریک متعصبین غوغاآفرین به‌وجود آمده بود، در آثار و اسناد تاریخی خود ارامنه ثبت و تأیید شده است. در اوج بحث‌های میان مشروطه و مشروعه که مسئله حقوق مساوی اهالی ایران که دربرگیرنده ارامنه ایران هم می‌شد، با وجود حضور مؤثر زرتشتیان برای دفاع از حقوق مساوی خود، تمرکز فعالیت ارامنه، از جمله مسائل پیش روی آنها در عثمانی به شمار می‌آمد. تقاضای حق نمایندگی ارامنه در تبریز و اصفهان که در مذاکرات مجلس مطرح شد، و گزارش آن را در همین کتاب آورده‌ایم، عمدتاً از جانب خلیفه‌گری مذهبی بود و گروه‌های سیاسی چون دانشناک هنوز از ورود به صحنه سیاسی ایران هراس و پرهیز داشتند.

دانشناک‌ها با فعالیت گسترده در میان ارامنه توانستند در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵ - آستانه پیروزی نهضت مشروطه - بیش از دو هزار عضو در ۲۴۲ دسته مخفی در ایران سازمان دهند. از این تعداد، بنابر پژوهش خانم بارباریان، حدود ۳۰ درصد زن بودند که عمدتاً در فعالیت‌های تدارکاتی و تبلیغاتی نقش فعال داشتند. در شعبه تبریز آنها، زنان بسیار فعال و مؤثر بودند. پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و سپس اوج‌گیری خفقان استولپینی در روسیه و پیگرد پلیس تزاری و درگیری‌های میان ارامنه و مسلمانان در قفقاز، تعداد زیادی از فعالان سیاسی احزاب ارمنی به ویژه دانشناک‌ها به ایران پناه آوردند. رهبری دانشناک به تدریج و در آغاز استبداد صغیر پی برد که سیر حوادث ایران چنان پیش می‌رود که بیش از آن نمی‌توان نسبت به رویدادها و سرنوشت نهضت مشروطه ایران بی‌تفاوت و بی‌توجه بود. وقتی ملاحظه کردند سوسیال دموکرات‌های قفقازی و گرجی و سپس گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی که شرح خواهد رفت، و حتی هنگام‌های رقیب، فعالانه به نهضت مقاومت تبریز پیوسته و وجهه‌ی اجتماعی - سیاسی و امکان فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود را گسترده‌تر کرده‌اند، و از سوی دیگر، در صورت شکست نهایی مشروطه، احتمال رخدادهای مشابه در عثمانی و قفقاز نسبت به ارامنه وجود دارد، به سرنوشت مشروطه ایران توجه همه‌جانبه بروز دادند.

یکی از عوامل دیگر که پیوستن دانشناک‌ها به نهضت مشروطه را شتاب بخشید، گسترش تدریجی اقدامات پردامنه‌ی مأموران دولتی ایران برای محدود کردن فعالیت گروه‌های سیاسی ارمنی بود. مثلاً، در سوم ژوئیه ۱۹۰۶ ورود و توزیع ارگان مرکزی دانشناک، دراشاک، همچون سایر نشریات سیاسی، توسط دولت ایران ممنوع شد. این نشریه بیش از ۱۶ سال نسبتاً آزادانه به ایران وارد و توزیع می‌شد. تا مدت‌ها دولت ایران هم به دلیل زبان ارمنی نشریه و محدود بودن توزیع آن، چندان حساسیتی نشان نمی‌داد. اما

با روی کار آمدن محمدعلی شاه با تمایلات و وابستگی شدید به دولت تزاری روسیه، و فشار و تأکید کنسول و مأمورین روسیه خفقان همه‌جانبه‌ای برای محدود کردن عرصه فعالیت گروه‌های سیاسی ارمنی آغاز شد. در این مورد مشخص، مأموران محمد علی شاه نه تنها مانع ورود نشریه شدند بلکه در ژوئیه‌ی همان سال ۲۵۰۰ نسخه در تبریز و ۱۱۷۰ نسخه در انزلی را سوزاندند. دانشک‌ها رسماً و کتباً اعتراض خود را اعلام کردند. [۱۵۸] در فاصله‌ی امضای دست‌خط مشروطه تا بمباران و کودتای محمدعلی شاه علیه مجلس، در مجموع ارامنه چندان فعالیت مستقیم و گسترده‌ای در نهضت مشروطه ایران نداشتند و عمده فعالیت‌شان وقف مبارزه علیه روسیه تزاری و دولت عثمانی می‌شد.

پس از تحولات جدید برشمرده در بالا، کمیته مرکزی آذربایجان این شکل، در شرح فعالیت سال-های ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶، در مورد خطر قتل‌عام احتمالی ارامنه ایران به کنگره‌ی جهانی چهارم دانشک هشدار داد. در این گزارش آمده است که از منابع موثق شنیده شده که محمدعلی میرزا - ولیعهد - که در آن زمان در تبریز بود، با عوامل خود و همراهی عده‌ای از متعصبین مذهبی می‌خواهد زمینه‌ی درگیری گسترده‌ای میان ارامنه و مسلمانان را فراهم آورد. [۱۵۹] علاوه بر آن، تحت تأثیر نوشته‌های احمدیگ - روشنفکر ترک - در روزنامه حیات باکو تبلیغ می‌شد، ارامنه دشمن مسلمانان‌اند. این نمونه‌ها به همراه چند مورد دیگر، فعالان ارمنی را متوجه حساسیت شرایط جدید سیاسی ایران کرد. آنها را به این جمع‌بندی رساند که دیگر حالت بی‌طرفیشان در اوضاع جدید کارآیی ندارد، بلکه واقعیت تحولات جدید صحنه سیاست ایران بیانگر خطرات سرنوشت‌سازی برای موجودیت و بقای جامعه ارمنی است و باید هر چه سریع‌تر جهت‌گیری خود را مشخص، تعریف و جاری کنند.

در کشاکش مشروطه و مشروعه، فشار برخی علما و متشرعین مذهبی بر ایرانیان غیرمسلمان یهودی، مسیحی، بابیان و حتی زرتشتیان در حال گسترش بود. بحث‌ها پیرامون اصل هشتم متمم قانون اساسی هم که اصلی‌ترین گره میان آزادی‌خواهان و متشرعین به شمار می‌رفت، از یک‌سو، و طرح مسئله بقا و آتیه ارامنه ایران در کنگره چهارم جهانی دانشک و تأکید کمیته آذربایجان آنها، آن‌چنان که در اسناد داخلی دانشک‌ها می‌یابیم، جملگی ضرورت سهیم شدن آنها در مشروطه را پیش کشید.

بنابر گزارش دروشاک، شماره ۵ سال ۱۹۰۷، کنگره جهانی وین به خواست رستم ضرورت پیوستن دانشک‌ها به مشروطه را تصویب کرد و رستم مأمور مذاکره رسمی با رهبران نهضت ایران شد. رستم، چندی بعد در نامه مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۸ میلادی به دفتر سیاسی دانشک گزارش جلسات سری خود را با سران مشروطه نوشت. در این سند مهم آمد که مذاکرات ۶ روز ادامه داشت و جلسه‌های پنج‌گانه‌ای با حضور سید حسن تقی‌زاده، حاج میرزا قاجار ابراهیم و مستشارالدوله وکلای آذربایجان و تنی چند دیگر برگزار شد.

رستم نوشت که گروه مذاکره‌کننده «از شخصیت‌های چشمگیر سیاسی و اجتماعی ایران تشکیل یافته و آنان میل ندارند در زیر قراردادی امضاء بگذارند که از جانب یک حزب انقلابی امضاء گردیده است. ممکن است یک گروه به ظاهر انقلابی را [بعدها] مأمور مذاکره با ما کنند.» رستم در بازگشت از کنگره، در باکو بود که خبر درگیری میان شاه و مجلس را شنید. خود را به تهران رسانید و متوجه شد که عوامل دربار در کودتای ذیقعه شکست خورده‌اند. سه روز بعد از ورود او به پایتخت، فریدون پارسا از هواخواهان زرتشتی مشروطه در خانه خود به قتل رسید. دست عوامل شاه در ترور در کار بود. رستم می‌نویسد: «اولین جلسه مذاکره در ۳۰ دسامبر ۱۹۰۷ [۲۴ ذیقعه ۱۳۲۵ ق] بوقوع پیوست جلسات بعدی در ۳۱ دسامبر و روزهای دوم و سوم و چهارم ژانویه سال ۱۹۰۸ تشکیل شد.»

رستم در توصیف حاضران در جلسات می‌نویسد: «سید حسن تقی‌زاده نماینده جوان تبریز از شخصیت‌های مؤثر و متنفذ مجلس، این شخص مبتکر مذاکرات بود و از نیروی او پشتیبانی [انجمن‌های انقلابی الهام می‌گیرد].»

از سوی ارامنه، علاوه بر رستم، هوسپ میرزایان عضو فعال داشناک شعبه تهران و نماینده بعدی ارامنه در مجلس دوم هم شرکت داشت. در مذاکرات، به روایت رستم، شش پرسش محوری مورد بحث و ارزیابی قرار گرفت. اینکه تا چه حد زمینه‌ی رشد و تحول و تکامل بعدی نهضت مشروطه در مقابل اقدامات بعدی شاه تأمین شده است. چه اقداماتی بر علیه توافق انگلیس و روس – منظور قرارداد ۱۹۰۷ – در پیرامون تمامیت و استقلال ایران انجام شده است. مسئله سرحدات ایران به ویژه حملات پیاپی عثمانیان که دشمن ارامنه محسوب می‌شدند، هم مطرح شد. ضمناً، داشناک‌ها از حاضران غیرارمنی پرسیدند که در صورت همکاری آنان با مشروطه، مشروطه‌خواهان چه کمک و تسهیلاتی حاضرند در اختیار آنها بگذارند؟ [۱۶۰]

حاصل توافق جلسه‌ها از سوی طرف‌های غیرارمنی و تقی‌زاده را در اسناد مکتوب نداریم، اما روایت ارمنی داشناک‌ها را در دست داریم. قرارداد توافق شده گرچه به دلایل سیاسی از سوی طرف‌های ایرانی غیرارمنی از جمله تقی‌زاده رسماً امضاء نشد، اما شفاهی مورد قبول قرار گرفت. هر دو سو، قول و قرارهایی گذاشتند و سهمی در اجرا را برعهده گرفتند. هدف اصلی تقی‌زاده که با تأیید کتبی رستم مبتکر جلسه‌ها بوده است، جلب حمایت ارامنه‌ی فعال سیاسی ایرانی و تقویت موضع مشروطه‌خواهان در مقابل خطر روزافزون حمله نهایی دشمنان مشروطه، به‌ویژه کودتای دربار – روسیه بود. از جمله موارد مهم این شد که تبلیغات داشناک‌ها در اروپا به سود نهضت مشروطه‌ی ایران ادامه و گسترش یابد. رستم از مرکزیت جهانی داشناک خواست که مطالب و منابع لازم در این باره را که ارامنه ایران به اروپا خواهند فرستاد، برای نشر در مطبوعات استفاده شود و ضمناً آنها هم بریده‌های جراید اروپا حاکی از نوشته‌ها در این باره را به ایران بفرستند. رستم تأکید کرد که برای تقابل و افشاگری قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس بهتر است از ارتباطات فرانسوی استفاده شود. گرچه در صف بندی‌های اروپا، فرانسه با هر دو دولت رابطه نزدیکی داشت و دخالت فرانسه شاید چندان مثرم ثمر نمی‌بود.

در مورد کمک داشناک‌ها به‌ویژه در مقابله با تجاوزات سرحدی عثمانیان گفته شد که این کمک‌ها می‌تواند در حد جنگ‌های پارتیزانی باشد، اما ضرورت برپایی یک ارتش متمرکز منظم ایرانی کماکان در اولویت بود. رستم نوشت جزئیات صحبت‌هایی را که در این باره شده عنوان نمی‌کند، زیرا صورتجلسه‌های ارسالی گویای آن هستند. از سوی دیگر، داشناک‌ها از طرف‌های غیرارمنی حاضر در مذاکره وعده گرفتند که از آزادی نقل و انتقال نیروهای مسلح آنها داخل ایران جلوگیری نشود و به ورود و حمل اسلحه در داخل در موارد مهم مجاز باشند، در عوض داشناک‌ها در تهیه و ارسال اسلحه، تأسیس مراکز مهمات‌سازی، اعزام گروه‌های رزمی و تبلیغاتی در خارج از ایران بسود مشروطه‌تعهدهایی دادند.

یکی از موارد مهم مورد مذاکره و قابل تأمل هیئت ارمنی با تقی‌زاده و سایر طرف‌های جامعه‌ی مسلمان ایران طرح مسئله و به کارگیری قدرت سوم اروپایی برای تضعیف یا مقابله با نفوذ روس و انگلیس در ایران بود. در گزارش مکتوب رستم به مرکزیت تشکل خود می‌خوانیم که بنا بر بحث‌های جلسه‌ها و زمانی که مطرح شد، بهتر است پای یک دولت دیگر به میان کشیده شود؛ به‌ویژه دولتی که نسبت به ایران سیاست استعماری چون بریتانیا و روسیه نداشته باشد، نام فرانسه به میان آمد. در

جلسه‌ی بعدی، از سوی طرف غیرارمنی خواسته شد که اگر ارمنه می‌توانند و ابزارش را دارند، بهتر است به مشروطه‌خواهان در کسب نظر مساعد دولت فرانسه یاری رسانند.

نمی‌دانیم دقیقاً چه اقداماتی و از جانب چه کسانی صورت گرفت. آنچه را یافتیم، مروری کنیم. از طرح سخنان ژان ژوره از رهبران حزب سوسیالیست فرانسه در صوراسرافیل خبر داریم. از رابطه‌ی میان دهخدا و تقی‌زاده و براون به‌عنوان حامی مشروطه با برخی جریان‌ها و عناصر فرانسوی هم اطلاع داریم. در فصل بعدی ارجاع داده ایم. ضمناً، از تلاش مشروطه‌خواهان برای ترغیب فرانسه به میانجیگری در زمان اولتیماتوم روس در دوره مجلس دوم با اطلاع هستیم. ژان ژوره در روزنامه‌ی اومانیته سیاست استعماری روس و انگلیس در ایران را محکوم کرد. [۱۶۱] ضمناً، به رابطه و قلم‌زنی‌های مکرر تقی‌زاده و محمد قزوینی در مجله فرانسوی زبان جهان اسلام در پاریس [Revue du Monde Musulman] جای دیگر همین کتاب اشاره کرده‌ایم.

کاپیتن فرنان آنژینیور [Fernand Angineur] در سال ۱۹۰۸ برای انجام مأموریتی سیاسی و با حمایت مالی کمیته آسیای فرانسه به ایران اعزام شد و مدت ۲۴ روز از تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸ در تبریز تحت محاصره - زمان استبداد صغیر - به سر برد. یادداشتهای ذیقیمتی هم از رویدادها و فضای زمانه و ذهن و روحیات مجاهدین و مردم تبریز برجای نهاده است. او هم با روحانیون مخالف مشروطه و هم با مجاهدین و شخص ستارخان مصاحبه کرد؛ نقشه محله‌های تبریز و جبهه‌گیری آنها له و علیه مشروطه را هم ثبت کرده است. او به سوءظن مفرط ایرانیان نسبت به دولت‌های استعماری روس و انگلیس اشاره می‌کند و می‌گوید پس از امضای قرارداد ۱۹۰۷ و بسط نفوذ و سلطه آن دولت‌ها در ایران: «به تنها ابرقدرت خارجی‌ای که سوءظن ندارند کشور فرانسه می‌باشد که با زبان و فرهنگ آن آشنایی خوبی دارند. زبان فرانسه تنها زبانی است که اغلب زمامداران این کشور صحبت می‌کنند. آنچه قابل اهمیت برای فرانسه می‌باشد این است که ایرانیان می‌دانند ما در مسایل ایران موضع بی‌طرفانه اتخاذ کرده‌ایم.» [۱۶۲]

این اظهارات گرچه در برگیرنده همه حقیقت پشت پرده نبود، و همراهی و همگرایی گاهگاه فرانسه با آن دو دولت را لاپوشانی می‌کند، اما نشان از فضا و ذهنیت ایرانیان آن زمان دارد.

پس از آن جلسات مشترک با حضور موثر تقی‌زاده، دانشناک‌ها بلافاصله دو تن از رهبران مرکزیت جهانی شکل را به آذربایجان فرستادند و پس از مذاکره و توافق با ستارخان، به کمیته‌ی دفاع از شهر و نهضت مقاومت پیوستند. تجربه و مهارت دانشناک‌ها در جنگ و امور نظامی و تهیه بمب و راکت، به‌ویژه توسط شخص رستم که متخصص شیمی بود، به یاری مقاومت تبریز آمد. راکت‌هایی که علیه دشمنان در میانه‌های کارزار محاصره تبریز به اردوی دشمن پرتاب شده غالباً محصول کارگاهی با مدیریت رستم بود. گروه رزم دیده دانشناک با شرکت رستم، کری - معاون بعدی یفرم خان در نظمیته تهران - گئورک، جمشید گالستیان و ماریتروس در پرتاب راکت و مین‌گذاری نقش مؤثری در نبرد ایفا کردند.

نامه‌ای از کمیته مرکزی آذربایجان دانشناک به کمیته جهانی غرب دانشناک‌ها مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۰۹ در دست است که نشان می‌دهد جلسه‌ی مهم دیگری با حضور سید حسن تقی‌زاده با واهان ذاکریان و رستم قارخانین، اعضای کمیته مرکزی آذربایجان دانشناک، در زمستان ۱۹۰۹ برپا شده است. در این جلسه‌ی سری که در پی تلاش‌های تقی‌زاده برای تشکیل و تقویت یک حزب فراگیر دموکرات متشکل از جریان‌های پیشرو انجام می‌گرفت، توافقی ضمنی بر سر یک پلاتفرم مشابه با آنچه بعدها در قامت حزب دموکرات برپا شد، با بهره‌گیری از تجارب تشکیلاتی دانشناک‌ها به‌دست آمد. [۱۶۳] البته می‌دانیم که طرح تشکیل حزب دموکرات در زمستان ۱۹۰۸، پیش از این جلسه - توسط تقی‌زاده با

شرکت و اطلاع ورام پیلوسیان و تیگران هاکوپیان از سوسیال دمکرات‌های مستقل تبریزی به نتایج محسوس رسیده بود. نکته‌ی قابل تأمل دیگر در اسناد دانشناک، اختلاف نظر میان کمیته تهران دانشناک با پلاتفرم مشترک شعبه تبریز آنها با حضور تقی‌زاده در جمع مذاکراتی است.

رابطه‌ی کمیته تهران دانشناک با دموکرات‌ها و تقی‌زاده به گونه‌ای دیگری پیش رفت. در کشاکش‌های سال ۱۹۱۰ در تهران و حاد شدن اختلاف میان عناصر دموکرات و اعتدالی کمیته تهران، به تأثیر از میرزائیان نماینده ارامنه در مجلس تلاش داشت خود را بی‌طرف نگه دارد. ضمناً اختلاف و سوءظن میان رهبری کمیته تهران به حضور تقی‌زاده، در مورد بسیاری از مسائل عنوان شده بود. در اسناد از سوءظن آنها به گرایش‌های ناسیونالیستی تقی‌زاده و آذری بودن او و حضور سوسیال دموکرات‌های مسلمان همتی، چون رسول‌زاده و همچنین شرکت حیدرعمواوغلی در حزب دموکرات تحت رهبری او سخن به میان آمده است. ضمناً، رویکرد عمیقاً ناسیونالیستی - ارمنی - کمیته تهران و شخص میرزائیان در سوءظن به تقی‌زاده و یارانش که عمدتاً آذربایجانی بودند بر این امور بی‌تأثیر نبود. هوسپ میرزائیان نماینده دانشناک مجلس دوم در نامه‌ای به رستم قارخانیان از خطرات احتمالی مشارکت فعال ارامنه در نهضت مشروطیت - که دوران بحرانی را سپری می‌کرد - سخن گفت. [۱۶۴] میرزائیان به شووینسم فارس و ترک اشاره و عنوان کرد که مشروطه به باور او عملاً شکست خورده و ارامنه از دو سو در معرض خطر قرار دارند. از یکسو، سوسیال دموکرات‌ها، حزب دموکرات و ترکان جوان که جملگی به نوعی مخالف ارامنه و احزاب سیاسی آن هستند و ممکن است به دلیل شرکت در صف‌آرایی‌های سیاسی مشروطه و درگیری‌های روزافزون گروه‌های سیاسی غیرارمنی، مجازات‌های سنگین در انتظار ارامنه باشد. از سوی دیگر، در اوج‌گیری تلاطمات سیاسی ایران از جانب نیروهای استبداد و متعصبین مذهبی هم احساس خطر می‌کردند. این اسناد نشان می‌دهد که کمیته تهران دانشناک هم از احتمال تسویه حساب سوسیال دموکرات‌های مسلمان قفقازی - که تجربه تلخ آن را در مقابله‌ی ارامنه و مسلمانان پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه چشیده بودند - و هم از قتل عام احتمالی توسط مخالفان مشروطه در صورت پیروزی آنان در هراس بودند. گرچه در عمل و با تمام این دل‌نگرانی و دغدغه‌ها، نماینده ارامنه در مجلس به ائتلاف و همکاری فعال با هیات پارلمانی حزب دموکرات، دست‌کم تا زمان حضور تقی‌زاده در مجلس دوم، ادامه داد.

دانشناک‌ها، پس از تلاش اولیه برای نزدیکی به تقی‌زاده در تبریز، که به نتایج دلخواه آنها برای تشکیل یک حزب ائتلافی با جریان رادیکال و لائیک مشروطه ختم نشد، به‌ویژه شرکت فعال و مؤثر دسته رقیب ارمنی در تبریز - جریان اقلیت سوسیال دموکرات‌های مستقل ارمنی - در تشکیل حزب دموکرات، به‌تدریج از دموکرات‌ها دور شدند. در کشاکش سیاسی تهران، دانشناک‌ها وارد زد و بندهای سیاسی و نزدیکی با «ناصرالملک» و «صمصام» و نیز سردار اسعد بختیاری و بعضاً ائتلاف با اعتدالیون در مقابل دموکرات‌ها شدند.

همکاری بیشتر کمیته‌ی آذربایجان و فاصله گرفتن روزافزون مرکز تهران از حزب دموکرات محسوس بود. در آستانه‌ی اولتیماتوم روس و در غیبت نقش مرجع تقی‌زاده در صحنه، دانشناک‌ها عملاً به دیگر سوی تعارض سیاسی گرایش یافتند؛ در حالی که در آغاز فتح تهران - بی‌رم و دانشناک‌ها به جریان رادیکال و تقی‌زاده نزدیک‌تر بودند. در نامه‌ی یکی از فعالان دموکرات به تقی‌زاده، می‌خوانیم که در دسته‌بندی‌های سیاسی تهران دانشناک‌ها به حزب «تفاق و ترقی» و جناحی از اعتدالیون بیشتر گرایش دارند. از «خطرات مهیبه دانشناقسیتون» برای «آتیه مملکت» و تحریک و ترغیب سردار اسعد به دیکتاتوری سخن رانده شد: «سردار اسعد و سپهدار و بی‌رم ائتلاف کرده و با تمام قوا بر ضد کابینه

[مستوفی‌الممالک با برخی وزرای دموکرات] کار می‌کنند.» [۱۶۵] این ارزیابی در روزهای پایانی اقامت تقی‌زاده در تبریز پیش از تبعید اجباری به خارج، نوشته شده است.

گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی تبریز

حضور و فعالیت گروهی از سوسیال دموکرات‌های ارمنی مستقل از هنجاک و داشناک، دو تشکل اصلی فعال ارمنی، بر مبنای اسناد و مدارک نویافته مسلم است. به دلیل اهمیت و نقش دیرپای اقلیت این گروه در تشکیل حزب دموکرات و همکاری تنگاتنگ با تقی‌زاده، تأمل در چیستی و چگونگی آرا و کارنامه‌ی این محفل را مفصل‌تر پی می‌گیریم. نخستین شاهد و نشانه‌ی فعالیت خارجی این هسته به نامه‌نگاری‌های افرادی از گروه با کائوتسکی و پلخانف، از رهبران سوسیال دموکراسی بین‌المللی در تابستان ۱۹۰۸ باز می‌گردد. گرچه نامه‌ای از ژوزف کارخانیان به پلخانف به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ در دست است که در آن به محفل مطالعاتی و بحث‌های منظم سوسیال دموکراتیک تعدادی از سوسیالیست‌ها در تبریز اشاره می‌کند. با توجه به اشاره‌ای که در استفاده از امکان و مقام کمیته محلی هنجاک در تبریز می‌شود، می‌توان انگاشت که این محفل در آغاز ضمن ارتباط یا وابستگی و یا تأثیر از هنجاک‌ها، تا حدی هم مستقل بوده است. از نظر یکی از پژوهشگران پیشینه نهضت سوسیال دموکراتیک ایران، این گروه وابسته و یا جزو هنجاک‌ها نبوده است. [۱۶۶] این محقق، با استناد به چند مورد فرضیه خود را طرح می‌کند: اینکه هیچ‌کدام از اعضای گروه در نوشته‌ها و مکاتباتشان اشاره‌ای به عضویت یا مواضع حزب هنجاک ندارند. آرسن گوادور هم در خاطراتش — که خلاصه شده انگلیسی‌اش به دستمان رسیده [۱۶۷] — در شرح خود بر تشکیلات هنجاک‌ها اشاره‌ای به نام اعضای این گروه مستقل سوسیال دموکرات تبریز نمی‌کند. اما آنچه نظر این محقق را منطقی‌تر و قابل اعتنا می‌کند، این است که هدف اصلی حزب هنجاک برپایی کشور مستقل ارمنستان در سرزمین عثمانی بود، در حالی که دغدغه اصلی گروه سوسیال دموکرات تبریز — آن‌گونه که در نامه‌های آنان سراغ داریم — حل مسائل و معضلات، واقعیات جامعه و نهضت مشروطیت ایران و فعالیت در مسیر برقراری دموکراسی و سوسیالیسم در ایران بوده است.

نامه‌نگاری «آرشاویر چلنگریان» عضو فعال گروه به «کائوتسکی» به تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) و پاسخ کائوتسکی به تاریخ اول اوت همان سال، و نیز نامه بعدی چلنگریان — ۲۱ اوت ۱۹۰۸ — که در آن زمان از تبریز به تفلیس رفته بود، نشان می‌دهد که این تشکل هم در فعالیت عملی و تدارکاتی، تهیه اسلحه و داوطلب و یاری به مجاهدین در محاصره تبریز بوده و هم در ارتباط با رهبران سوسیال دموکرات بین‌المللی سعی در راهیابی راهبردی و تاکتیک نقش سوسیال دموکرات‌ها را در نهضت مشروطه داشته است. براساس اسناد و نامه‌های موجود می‌توان مطرح کرد که این گروه عمدتاً روشنفکران ارمنی بودند که به تأثیر سوسیال دموکراسی بین‌المللی به سوسیالیسم گرایش یافتند و محفل مطالعاتی برپا کردند. این محفل، علاوه بر کتاب‌های پلخانف و کائوتسکی، نشریات آنان چون مجله «زندگی سوسیالیستی» را در اختیار داشته است. آنان پیش از ورود سوسیال دموکرات‌های قفقازی برای پیوستن به مقاومت تبریز تشکل منظم، منسجم و با برنامه‌ای داشته‌اند. از چگونگی باورها و عملکرد گروه تا پیش از تابستان ۱۹۰۸ سند معتبری در اختیار نداریم، ولی براساس نامه و اسناد بعدی می‌توان نکات قابل تأمل تاریخی را مطرح کرد.

چلنگریان می‌نویسد که گروه پیش‌نویس برنامه‌ی عملی خود را تدوین کرده بود ولی رویدادهای مشروطه، بمباران مجلس و کودتای محمدعلی شاه مسائل جدید و عاجلی را در مقابل آنان نهاد و لزوم بحث و تبیین مواضع و روش پیشبرد جریان مبارزه‌ی دموکراتیک در ایران، آنها را به برگزاری کنفرانسی عمومی ترغیب کرد. آغاز و عمق مقاومت تبریز و تلاطم‌های نهضت دموکراتیک رو به رشد مشروطه ایران، این روشنفکران ایرانی - ارمنی را به ضرورت تدوین آرای خود و چگونگی برخورد با مسائل پیش روی وادار کرد.

اختلاف نظری مهم و بنیادین درون گروهی نیز دلیل مهم دیگری بود که برپایی کنفرانس سری ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ (۲۶ رمضان ۱۳۲۶ق) را به میان آورد. برای تدارک و تدوین نظری و رئوس بحث‌های این کنفرانس، دو جریان عمده‌ی گروه با سران بین‌المللی سوسیالیست نامه‌نگاری کردند. چلنگریان در نامه‌ی یاد شده اهم اختلافات دو جریان را به اختصار شرح می‌دهد و می‌نویسد که قرار است برای تجدیدنظر در پیش‌نویس برنامه و راهبردهای آتی گروه دو ماه بعد، کنفرانسی برگزار شود و پیرامون مشارکت و نقش سوسیال دموکرات‌ها در نهضت دموکراتیک مردم ایران به بحث بپردازند و برنامه‌ی جدیدی تدوین کنند. همو می‌افزاید که گروه از آغاز پیدایش تمام هم و غم خود را صرف ترویج اصول نظری سوسیال دموکراسی بین‌المللی در ایران قرار داده بود، اما رویدادهای اخیر مشروطه و کودتای محمدعلی شاه آنان را به ضرورت بازبینی و اتخاذ برنامه و تاکتیک‌های عملی کشانده است.

چلنگریان از وجود دو جریان عمده در این تشکل خبر می‌دهد. می‌گوید برخی رفقا بر مبنای دلایل محکمی باور دارند که گروه باید از وضعیت انفعالی و کار صرف تبلیغی و ترویجی مارکسیستی خارج شود و در جهت برقراری دموکراسی و ترقی اقتصادی و اجتماعی ایران، با حفظ اصول و مبانی فکری خود، فعالانه در نهضت مشروطه مشارکت کند. اینها بر این مبنا که یک سوسیال دموکرات براساس باورهای سوسیالیستی خود باید پیگیرترین و ثابت قدم‌ترین دموکرات باشد، ضرورت شرکت فعال در نهضت دموکراتیک مردم ایران - نهضت مشروطه را، مطرح می‌کنند. این جریان نهضت مشروطه را مترقی، و در راستای باورهای خود ارزیابی می‌کنند. به گمان آنها، علی‌رغم حضور برخی گرایش‌ها و عناصر عقب مانده و حتی ارتجاعی در جنبش، در مجموع نهضت دموکراتیک مشروطه مترقی بوده و باید در جهت رادیکال‌تر کردن آن نقش فعال و موثری ایفا کرد.

چلنگریان از جریان غالب دیگری در گروه هم سخن به میان می‌آورد که نهضت مشروطه را انقلابی با محتوا و رویکرد مترقی نمی‌شناسد و می‌گوید، از آنجا که در مقابله با سرمایه خارجی - تنها عاملی که می‌تواند در ایران توسعه اقتصادی پدید آورد - قرار دارد به مانعی طرح و توسعه مدنیت اروپایی در ایران تبدیل شده است. چلنگریان به نمایندگی از سوی گروه، از کائوتسکی تقاضا می‌کند نظر خود را پیرامون خصلت انقلاب ایران و نقش سوسیال دموکرات‌ها در جنبش ایران بر مبنای موازین سوسیالیستی اعلام کند، تا در مجمع آینده مورد بحث عمومی کنفرانس قرار گیرد. کائوتسکی دو هفته بعد در نامه‌ای و در پاسخ نوشت: ارزیابی و داوری در مورد کشور ایران - که عمدتاً تاکنون ناشناخته مانده برای او دشوار است، با این حال گمان دارد که سوسیالیست‌های ایرانی موظفند در نهضت دموکراتیک شرکت فعال نمایند. در کشوری که مناسبات اقتصادی توسعه نیافته و پرولتاریای صنعتی بوجود نیامده است، سوسیالیست‌ها در جنبش دموکراتیک بایستی نقش مؤثر در سمت و سوی رادیکالیزه کردن آن ایفا کنند. رهبر سوسیال دموکرات آلمان می‌افزاید مبارزه برای کسب دموکراسی، در اصل خود یک مبارزه طبقاتی بوده و همان‌گونه که مارکس در برخورد با انقلاب ۱۸۴۸ و در فقدان حزب پرولتری در همکاری با نهضت دموکراتیک عنوان کرد، باید در مبارزه‌ی جاری ایرانیان مشارکت کرد.

کائوتسکی، ضمناً تأکید کرد که مقابله با سرمایه خارجی ضرورتاً ماهیتی واپس‌گرا ندارد. از آنجا که سرمایه خارجی می‌تواند مانع توسعه بازار داخلی شود، که پیش‌شرط توسعه صنعت ملی است، بنابراین مبارزه و مقابله با سرمایه‌ی خارجی رویکردی مترقی و مثبت و هم‌سو با نهضت کارگری غرب به شمار می‌آید. نهضت کارگری سوسیالیستی برای پیدایش و تداوم خود در کنار آزادی‌های سیاسی به استقلال کشور و صنعت ملی از نفوذ اقتصادی و سیاسی دولت‌ها و سرمایه بیگانه هم نیازمند است. کائوتسکی، چلنگریان را تشویق کرد که درباره جنبش انقلابی ایران و مشروطیت مقاله‌ای با دیدگاه‌های مارکسیستی بنویسد تا او در مجله «نئوزویت» چاپ کند. چلنگریان که در این زمان در تفریس به سر می‌برد و برای تدارک تسلیحات و بسیج داوطلب در یاری به مقاومت تبریز، در رفت و آمد میان تبریز و قفقاز بود، طی نامه‌ای به تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۰۸ به کائوتسکی اطلاع داد که مقاله‌ای مفصل درباره علل رخداد و چگونگی نهضت انقلابی ایران برای آن نشریه خواهد فرستاد. [۱۶۸] می‌دانیم چلنگریان به قولش وفا کرد و مقاله مفصل او در دو شماره نشریه‌ی یاد شده منتشر شد. [۱۶۹]

بنابراین نامه‌ها پی می‌بریم که در گروه سوسیال دموکرات ارمنی تبریز، دو جریان فکری متفاوت وجود داشت. چلنگریان در کنار واسو خاچاطوریان نماینده‌ی مواضع و آرای اکثریت گروه بود. از مندرجات نامه‌ها بر می‌آید که اکثریت گروه نظریات دموکراتیک کائوتسکی را نپذیرفتند و از این‌رو از طریق دیگر با پلخائف، از رهبران سوسیال دموکراسی روسیه که در آن زمان در ژنو به سر می‌برد، تماس برقرار کردند. این دو در نامه‌های جداگانه‌ای به پلخائف نقطه نظرات و روایت خود را از کنفرانس اکتبر ۱۹۰۸ تبریز و همچنین صورتحلالت این گردهمایی را ارسال داشتند. اشاره به این نامه‌ها، از این نظر اهمیت دوچندانی می‌یابد که نشان می‌دهد برخلاف تأکید و تحریف تاریخ‌نگاری شوروی و پیروان بومی آن، این سوسیال دموکرات‌های ارمنی ایران بودند که عمده تمرکز خود را به اوضاع اقتصادی - سیاسی درون کشور متوجه کردند و دغدغه‌ی اصلی‌شان صف‌آرایی نهضت دموکراتیک مشروطه ایران و وظیفه سوسیال دموکرات‌ها در قبال آن بوده است. یک نکته‌ی مهم دیگر که باید به آن اشاره کرد، این است که واسو خاچاطوریان و بخشی از جریان اکثریت گروه، برخلاف اقلیت که ارمنه ایرانی بودند، از زمره ارمنه و گرجیان سوسیال دموکرات بودند که در ۲۸ اوت ۱۹۰۸ (۳۰ رجب ۱۳۲۶ ق) همراه تعدادی از سوسیال دموکرات‌های باکو و گرجی، به جانب تبریز آمده و به مجاهدین در محاصره، پیوسته بودند.

خاچاطوریان ضمن فعالیت عملی در اقدامات دفاعی و نبردهای روزمره‌ی نهضت، یکی از نظریه‌پردازان کنفرانس معروف سوسیال دموکرات‌ها در اکتبر ۱۹۰۸ (رمضان ۱۳۲۶) به عنوان مدافع باورهای اکثریت در ضرورت کار کمونیستی صرف و تشکیل سازمان خالص آن بود. خود «واسو» حدود یک‌ماه پس از برگزاری کنفرانس تبریز در نامه‌ای به تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ (۲۴ شوال ۱۳۲۶) خطاب به پلخائف، ضمن ارائه اطلاعاتی در خصوص حضور و اقدامات سوسیال دموکرات‌های قفقازی در تبریز، درباره‌ی نهضت مشروطیت ایران از آغاز تا بمباران مجلس اول به اختصار توضیح می‌دهد. وی می‌نویسد که همه شهرهای ایران به استثنای تبریز تسلیم شاه شده و این آخرین سنگر هم به محاصره درآمده، ولی در اثر مقاومت مجاهدین به رهبری ستارخان، نهضت در حال گسترش و قوام است و بسیاری از انقلابیون به آن پیوسته‌اند. خاچاطوریان از اعزام سوسیال دموکرات‌ها به تبریز و حضور آنان در آن شهر و اوضاع سنگرهای مقاومت خبر می‌دهد و می‌افزاید که بعد از به توپ بستن مجلس، در حالی که میان انقلابیون و مستبدین جنگ ادامه داشت، ما قفقازی‌ها بر آن شدیم که به مبارزه بپیوندیم. در ۲۸ اوت ۱۹۰۸ یک دسته از داوطلبان ما به تبریز اعزام و در ۱۸ سپتامبر وارد شهر شدند. ظرف مدت ۲۰ روز، در

مسیر حرکت تا شهر مجبور به جنگ با خان‌های مرتجع شدیم. رفقای تفلیسی هم قبل از ما رسیده بودند.

در همین نامه، به گروه سوسیال دموکرات متشکل از روشنفکران ارمنی ایرانی قبل از ورود این دسته‌های قفقازی اشاره می‌کند. وی می‌نویسد که آنها به این گروه ملحق شده و تشکیلات را سازماندهی و هیئت اجراییه‌ای هم برای آن انتخاب کردند. بنابراین پی می‌بریم که این سوسیال دموکرات‌های قفقازی پس از ورود به تبریز، اکثریت گروه را تشکیل داده و تلاش کردند آن را به سوی ساختاری کاملاً سوسیالیستی و غیردموکراتیک سوق دهند. خاچاطوریان، صورتجلسه کنفرانس گروه را هم برای پلخائف ارسال داشت و در این نامه اشاره کرد که پس از بحث‌های فراوان و تأکید اکثریت بر کار صرفاً سوسیالیستی، «چند نفر تشکیلات ما را ترک کردند». به عبارتی، اقلیت گروه که چندی بعد در کنار تقی‌زاده در تدارک فعال حزب دموکرات و تأسیس شعبه‌ی آذربایجان آن سراغ داریم، همین دسته منشعب بودند. [۱۷۰] پنجاه روز پس از نوشتن این نامه، تقی‌زاده وارد تبریز می‌شود. اقلیت گروه در این برهه با باور به فعالیت دموکراتیک و عدم امکان کار سوسیالیستی درصدد ایجاد تشکیلی در جهت حضور فعال‌تر در نهضت مشروطه‌ی ایران بودند. نمی‌دانیم که تقی‌زاده با اینان پیش از این رویدادها آشنا بوده و رابطه داشته یا خیر.

به‌هرحال، بر اساس تبادل نامه‌هایی به زبان فرانسه میان سران این اقلیت با تقی‌زاده، پی می‌بریم که در ماه‌های پایانی محاصره‌ی تبریز، جلسات بحث و مذاکره برای ایجاد یک حزب فراگیر دموکراتیک مردم ایران میان انشعابیون گروه با تقی‌زاده برپا و به نتایج ملموس هم رسیده بود.

کنفرانس اکتبر ۱۹۰۸ در تبریز

بنا بر صورت جلسه‌ی [۱۷۱] که سوسیال دموکرات ارمنی برای پلخائف ارسال کرده، نشست مخفیانه با شرکت ۲۸ یا ۳۰ نفر در تبریز برگزار شد. اسامی شرکت‌کنندگان به دلایل امنیتی و مخفی‌کاری مستعار یا ناکامل ذکر شده است. خط مشی اقلیت تنها دو رأی داشت و حامل نظر دموکراتیک و مخالف فعالیت سوسیالیستی صرف و ناب در ایران آن زمان بود. «ورام پیلوسیان» و «سدراک» دو نماینده‌ی نظر اقلیت بودند. ورام و دوست هم‌فکرش «تیگران ترهاکوپیان» (ت - درویش) را چندی بعد در کنار تقی‌زاده در تدارک نظری و عملی تأسیس حزب دموکرات ایران سراغ داریم. [۱۷۲] گزارشی هم از پلیس آلمان که تحرکات سوسیال دموکرات‌ها خودی را زیر نظر داشته، در سال ۱۹۰۹ در دست است که در آن پیرامون گروه سوسیال دموکرات تبریز و انشعاب آنها اطلاعاتی مشابه را به دست می‌دهد. در این متن آمد که دانشجویان و کارگران ایرانی در تبریز، تشکل سوسیال دموکراتیکی براساس مدل اروپایی برپا کرده و علناً کوشیده‌اند با انترناسیونال دوم در آلمان ارتباط برقرار کنند. این گزارش می‌افزاید که این تشکل حتی تلگرافی هم برای احزاب سوسیالیست اروپا ارسال و به هجوم ارتش روسیه به تبریز اعتراض کرده است. جالب توجه است که در این گزارش به انشعاب این گروه نوپنیا اشاره دارد و می‌گوید با اینکه هر دو طرف اختلاف اساسی - تاکتیکی و تشکیلاتی دارند، ولی تلاش می‌کنند تا انقلاب ایران را به سوی چپ هدایت کنند. [۱۷۳] اقلیت گروه با تحلیل برخی واقعیت‌های اقتصادی ایران عنوان کرد که شرایط عینی و ذهنی فعالیت سوسیالیستی صرف وجود ندارد و از این‌رو سوسیال دموکرات‌ها هم باید از طرح و اقدام در این راستا احتراز کنند. کنفرانس با اکثریت مطلق، نظر مخالف این افراد را تصویب کرد و موجب انشعاب اقلیت شد.

روایتی دیگر هم از کنفرانس در دست داریم. چلنگریان در نامه‌ی دهم دسامبر ۱۹۰۸ (۱۵ ذیحجه ۱۳۲۶ ق) به پلخائف اطلاع داد که سه ماه پیشتر، تشکیلات آنها عمدتاً یک گروه کوچک از روشنفکرانی بود که کار خود را با انتشار آثار نظری مارکسیستی آغاز کرده بود. هم‌زمان با تشکیل گروه، انقلاب مشروطه اتفاق افتاد و مشکلات عملی بسیاری برای آنان آفرید. با ورود سوسیال‌دموکرات‌های قفقازی، این تشکل به حضور فعال در نبرد انقلابی و مسلحانه تبریز پرداخت. اما اکثریت گروه این مشارکت را کافی نمی‌دانست، بلکه وظیفه خود را آگاهی و بسیج و سازماندهی زحمتکشان و کارگران در سمت و سوی منافع طبقاتی می‌شناخت. چلنگریان نظر اقلیت را آغازی از دموکراسی عامیانه و عوام‌گرایی خواند، در حالیکه اکثریت از منظری سوسیالیستی خواهان حضور تشکیلاتی مستقل سوسیالیستی بود. فهرست آثار و نشریات درخواستی چلنگریان از پلخائف نشان می‌دهد که سوسیال‌دموکرات‌های آن زمان تبریز بیشتر از حتی نسل بعد از شهرپور بیست به آثار مارکسیستی و بحث‌های میان سوسیال‌دموکرات‌های بین‌المللی و اروپایی توجه و از مضامین آنها اطلاع داشته‌اند.

تیگران ترهاکوپیان که با اسم مستعار «ت. درویش» در ایران فعالیت می‌کرد، در نامه سوم دسامبر ۱۹۰۸ خود به پلخائف پیرامون بحث‌های کنفرانس و گروه سوسیال‌دموکرات مستقل تبریز روایت و اطلاعات دیگری به ما می‌دهد. از همکاری تنگاتنگ درویش با تقی‌زاده در تدارک برنامه و تشکیلات حزب دموکرات ایران که در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت، مطلع هستیم. تیگران در کنار ورام پیلوسیان دوست و هم‌فکرش، در تدارک نظری و مرام‌نامه و اقدامات عملی تأسیس حزب دموکرات ایران نقش فعالی ایفا کرد. بحث‌های این دو و تلاش آنها در پیشبرد مبارزه دموکراتیک در نهضت مشروطه و اقناع رهبران سوسیال‌دموکراسی بین‌المللی چون کائوتسکی و پلخائف در بررسی تاریخچه اندیشه و عمل سوسیال‌دموکراسی ایرانیان در مشروطه اهمیت اساسی دارد.

مکاتبات و اسناد گروه سوسیال‌دموکرات تبریز نشان می‌دهد که آنها با علاقه‌مندی بحث‌های میان سوسیالیست‌های بین‌الملل را پیگیری می‌کردند. با اشاره‌های مشخص به آثار کائوتسکی و پلخائف، همچنین بحث و جدل‌های پلخائف با بوگدانف در مجله‌ی صدای سوسیال‌دموکرات مشخص می‌شود که اینان در حدی بالاتر از نسل‌های پیرو سوسیالیسم بعدی به بحث‌های نظری درجه اول مارکسیستی به‌ویژه در اروپا توجه داشته‌اند.

چلنگریان در نامه‌ی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۱۰ [۱۷۴] با اینکه قول داده بود جهت انتشار در نشریه‌ی سوسیالیستی چند مقاله بفرستد، اشاره می‌کند که در حال حاضر وقت او بیشتر صرف نوشتن برای روزنامه گروه می‌شود که از دو ماه قبل انتشار آن آغاز شده است. نشریه‌ای که آن را اولین روزنامه سوسیال‌دموکرات در ایران می‌خواند. متأسفانه علی‌رغم پیگیری فراوان نگارنده، ردی از این روزنامه به‌دست نیامد؛ اما این سند نشان می‌دهد که تا زمان ارسال این نامه شماره یا شماره‌هایی از آن در تبریز منتشر شده است. چلنگریان ضمناً اطلاع می‌دهد که گروه امیدوار است نماینده‌ای به کنگره بین‌الملل سوسیالیست در کپنهاگ بفرستد. [۱۷۵]

پس از کنفرانس و انشعاب، مباحثه میان دو جریان علنی‌تر شد و انعکاس بیرونی یافت. تیگران از یاران نزدیک تقی‌زاده آرای خود را در مجله سوسیال‌دموکرات نئوزوئیت منتشر کرد. تیگران حتی در بحبوحه‌ی مبارزات تبریز شخصاً به ژنو رفت و با رهبران سوسیالیست بین‌المللی ملاقات کرد. نامه‌ی یاد شده‌ی او به پلخائف در سوم دسامبر و سلسله مقالاتی که در مجله نئوزوئیت آمد، موید این امر است. [۱۷۶] چلنگریان و درویش هر دو از ارامنه‌ی ساکن تبریز بودند. چلنگریان همان‌طور که در یکی از نامه‌هایش امضا می‌کند در شعبه بانک شاهنشاهی تبریز مشغول به کار بود. تیگران از سال‌ها پیش در

آذربایجان به فعالیت و کار درگیر بود، در حالی که نمایندگان و رهبران جریان اکثریت کنفرانس، از اهالی قفقاز بودند. شاید همین آشنایی عمیق و گسترده‌تر بومی موجب شده بود که شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران را دقیق‌تر و متفاوت از سوسیال دموکرات‌های قفقازی دریابند. روند بعدی و تکامل‌یافته‌ی آرای اقلیت سرانجام به تشکیل حزب دموکرات ایران انجامید. برای شناخت روحیات و نظریات تیگران - درویش - همراه تقی‌زاده در فعالیت‌های بعدی به مقاله یاد شده‌ی او توجه کنیم.

با جمله آسیا بیدار می‌شود آغاز کرد و ادامه داد که ما ایرانیان در آستانه ائتلاف بزرگی قرار داریم که مدت سه سال در شهرها تشکیل شده است. در ادامه، در تبیین نهضت مشروطه، درباره‌ی سر کار آمدن سلسله قاجار و وضعیت مردم و جامعه تحت حکومت ناکارآمد و خودکامه آنان سخن گفت. اوضاع تحت حکومت قاجاریان روزبه‌روز رو به فلاکت و اضمحلال رفت. مقاله برآمدن بابیه را به مثابه جنبشی انقلابی و زمینه‌ساز نهضت‌های بعدی مردم ایران بر علیه حکومت استبدادی می‌خواند و آموزه‌های جدید سیاسی آنان را طلایه‌دار مقابله با «استثمار ملایان و دیوان‌سالاری» حکومتی معرفی می‌کند. تحلیل اقتصادی نویسنده از مناسبات تولیدی و ارضی دوران قاجار و برخی اطلاعات دیگر، دارای اشتباهات تاریخی و بنیان‌های ناستوار و غیردقیق است. اما در مجموع نشان می‌دهد که این سوسیال دموکرات‌های ارمنی تلاش می‌کردند جامعه و مناسبات آن را شناسایی و تحلیل کنند و بر مبنای آن، راه‌حل‌های خود را برگزینند. جریانی که متأسفانه به سنتی پایدار تبدیل نشد و به جای آن روحوانی، تقلید و ترجمه‌ی ایدئولوژی‌زده استالینی از دهه‌های بعد رواج یافت و نتوانست در مسیر تحول و با رفع نواقص و کاستی‌های نخستین گروه‌های سوسیال دموکرات ایرانی مثمر‌تر شود.

تیگران مبارزه مجاهدین تبریز به رهبری انجمن ایالتی تبریز با «انجمن اسلامی» مخالف مشروطه را یک مبارزه طبقاتی علیه «رتجاعیون یعنی ستاد ملاکان، روحانیون، اشرافیت خونی و پولی و زمین‌داران بزرگ» می‌نامد. خواسته‌های دموکراتیک انقلابیون مبنی بر «استقرار مجدد قانون اساسی، نظام پارلمانی، برابری و آزادی‌های دموکراتیک و استقرار مجدد امنیت و احترام به عدالت» را دلایل استمرار مقاومت و مبارزه علیه حکومت محمدعلی شاه می‌شمرد، اما تأکید می‌کند که سوسیال دموکرات‌ها نباید در مورد مشروطه‌خواهی ایران دچار توهم و اغراق شوند زیرا «خواسته‌های دموکرات آن چندان هم عظیم نیستند». مثلاً، مسئله ارضی و دهقانی در درجه اول اهمیت قرار ندارد. تیگران «بی‌خبری توده مردم» و فقدان «سازمان‌های نیرومند و بادوام» را عواملی برای بازداشتن و کاستی مشروطه می‌داند و در پایان از تلاش سوسیال دموکرات‌های تبریزی برای تأسیس حزب سوسیال دموکرات سخن می‌گوید. او ستارخان را رهبر انقلاب تبریز می‌خواند، که به دلیل خاستگاه اجتماعی و فقدان دانش سیاسی و تحصیلات لازم می‌تواند موردی برای دل‌نگرانی چپ‌ها باشد.

به رغم تلاش صادقانه و پیگیر این سوسیال دموکرات‌ها برای تطبیق آرای مارکسیستی بر شرایط عینی و ذهنی ایران، به علت فقدان انباشت تجربی و ناهمخوانی بسیاری از آن‌ها با شرایط و خصوصیات جامعه ایران که عمدتاً ناشناخته بود، این فعالیت‌های آغازین همه در مرحله جنبشی و نوپایی به سر برد و طوفان تحولات و اوضاع سیاسی جامعه ایران نیز فرصت چندان مطلوبی برای رشد و تحول و اصلاح این اندیشه‌ها را مهیا نکرد. پس از انقلاب اکتبر و تسلط تاریخ‌نگاری ایدئولوژی‌زده و ناسیونالیستی روسی ناشی از آن هم تحولات در مسیری متفاوت جریان یافت. قضاوت در مورد جریانی نوپا که در بحبوحه‌ی تلاطمات پرشتاب نهضت مشروطه و هم‌زمان به مبارزه مسلحانه و جنگ روزانه در شهر تحت محاصره تبریز روی آورد، چندان آسان نیست. موضوع درخور تأمل از این قرار است که سوسیال دموکرات‌های تبریزی ضمن حضور منظم و فعال در مبارزات مسلحانه مقاومت، توانستند آرا و افکار خود را در مراوده و

ارتباط مستقیم با رهبران بین‌الملل سوسیالیست تدوین کنند. ضمن بسیج و مشارکت فعال در نهضت دموکراتیک مشروطه، حمایت بین‌المللی و گسترده‌ی احزاب سوسیال دموکرات اروپایی را از مشروطیت ایرانیان ترغیب کنند. با نوشتن مقاله‌های متعدد در نشریه‌های برجسته و شناخته‌شده‌ی اروپایی، مسائل مردم و جامعه ایران و دخالت دولت‌های روس و انگلیس را به میان افکار عمومی اروپا ببرند و حمایت آنها را جلب و نام و مبارزات مردم کشور ناشناخته ایران را برای اولین بار در محافل سیاسی بین‌المللی مطرح کنند.

متأسفانه، نسل‌های بعدی روشنفکر و فعال سیاسی ایران از این کوشش‌ها و بحث‌های میان ایرانیان و اروپاییان، میان سوسیال دموکرات‌های تبریزی با رهبران نهضت سوسیالیستی اروپا بی‌خبر ماندند و نتوانستند از این تجربه‌های مهم بهره‌مطلوب تاریخی بگیرند. آراء، تجربه و اقدامات سوسیال دموکراسی مستقل آغازین ایران منبع بسیار مهمی برای شناخت و بهره‌گیری نسل‌های آینده در بر داشت، که این جریان متأسفانه متأثر از مداخله نامطلوب سوسیال دموکراسی روسی و سپس بلشویکی و استالینی از نسل‌های بعدی دریغ شد. با محو و کمرنگ کردن آن گذشته و تاریخ‌سازی در پرنگ جلوه دادن سهم بلشویک‌ها در نهضت مشروطه، فعالیت بر مبنای آراء و نظرات سوسیالیست‌های اروپایی، جای خود را به نگرش و رویکرد غرب‌ستیز بلشویکی از سوسیالیسم داد. تقلید و پیروی بی‌چون و چرا از برنامه و عمل مارکسیسم روسی و به کار بستن باورها و رویکردهای مطابق خواست و منافع آن، موجب انحراف و پیش آمدن مصایب بسیاری شد که شرح و بررسی آن از حوصله این نوشته خارج است. [۱۷۷]

علاوه بر رابطه و همکاری میان تیگران و پیلوسیان با تقی‌زاده در تدارک اولیه تأسیس حزب دموکرات در فاصله ۱۹ اوت ۱۹۰۹ (دوم شعبان ۱۳۲۷ قمری) تا ۱۹ اکتبر ۱۹۱۰ (۱۴ شوال ۱۳۲۸)، چه وقتی تقی‌زاده در تهران - پس از فتح - حضور داشت و چه زمانی که به دلیل حکم فساد مسلک سیاسی مجتهدین، ناچار به خروج و تبعید از ایران شد و در استانبول سکنی گزید، ارتباط تنگاتنگی میان آنان و تقی‌زاده در تداوم کار، تدوین نظام‌نامه و مرام‌نامه حزب دموکرات ایران بوده است. در پیوست‌های پایان این کتاب و به دلیل اهمیت شناخت این رابطه در دو گفتار فشرده، کارنامه تیگران و پیلوسیان را بررسی خواهیم کرد. نقش و تاثیر این سوسیال دموکرات‌ها، کنار و همراه تقی‌زاده در تأسیس حزب دموکرات به عنوان نخستین تشکل حزبی تراز نوین دموکراتیک و برپایی نشریه ایران نو به عنوان نخستین نشریه مدرن به سبک اروپایی را در فصلی مجزا به بحث گذارده ایم.

جمع بندی

سنجش بینش و کنش سوسیال دموکراسی در نهضت مشروطه از این منظر اهمیت بنیادی دارد که شاید بتواند پرتوی ابتدایی و روشننگر بر علل پانگرفتن و نهادینه نشدن چپ دموکراتیکی افکند که بتواند شیوه، افکار سنتی و آیین‌های جزمی مسلط را بشکند. بتواند گفتمانی را مطرح کند و قوام بخشد که ضمن بهره‌گیری خلاق و پویا از روش و نهادهای جمعی و سنتی مشورت و تصمیم‌گیری و مشارکت عمومی سیاسی - فرهنگی داخلی در روستاها، مناطق عشایری و شهرهای ایران، در نو کردن جامعه از تجربه و نهادهای غربی پیشرو و دموکرات بهره‌گیری بهینه کند. این سازوکاری است که احتمالاً می‌توانست در دموکراتیک‌سازی تفکر و زندگی سیاسی عمومی مردم ایران مؤثر واقع شود. جامعه در دو سوی حاکمیت و اپوزیسیون در پذیرش نهادینه‌ی مفاهیم نو فکری، و تجربی، چه همگانی و چه نخبگان، در تلاش‌های نظری و عملی برای برپایی نظام و جامعه‌ای دموکراتیک شکست خورد. تداوم فرساینده و فرصت سوز و چرخش بازتولید هربراه‌ی سموم و عوارض مخرب این امر موجب شد از

معدودی نخبه و گرایش که بگذریم، جامعه‌ی ایران در کلیت خود اسیر در فرصت طلبی‌های سیاسی، تقیه‌کاری و ابزارسازی ناهم‌زمان و فلج‌کننده، صورت‌های امروزی و ویرانگرتر اصالت‌خواهی ملی یا مذهبی آمیخته به تخیل و موعودگرایی و نیاز روزافزون به رهبری فرهمند و فرارزاینده مسئولیت‌پذیری شهروندی گرفتار شود. این امر در دهه‌های پایانی سده بیستم حاصل ناگزیر و کارآمد خود را عملاً تثبیت کرد. ارزیابی ابعاد، چگونگی، و چیستی علل این تحول نیاز به پژوهش بسیار و دانشورانه‌ی عمومی دارد تا بتوانیم تصویر تاریخی منتقد، جویا و پویا، بی‌شائبه‌ی ایدئولوژیک، یا بهره‌وری‌های رایج سیاسی در مقصربایی را ترسیم کنیم. امری که نگارنده در اثر دیگری در حد توان خود در مقدمات آن خود را سهیم کرده و راستای آن کوشیده است.

تجربه‌ی نظری و عملی کارنامه‌ی تقی‌زاده چه در نهضت مشارکت همگانی‌تر مردم در قالب انجمن‌های ایالتی و مردمی و چه در بنیانگذاری و فعالیت حزب دموکرات ایران عصر مشروطه، به‌عنوان نخستین تشکلی که بر اساس الگوی اروپایی در ایران سامان یافت و جامعه و مردم را با نحوه‌ی سیاست‌ورزی نوین آشنا کرد، در این پیشینه‌ی تاریخی اهمیت بسیار روشنگری دارد. مردم‌سالاری نهفته در بینش و عمل تقی‌زاده‌ی دوران مجلس اول، تأکید و خواست او به عقب‌نشاندن ریشه‌های مداخلات سیاسی خودکامگان داخلی و اولیای دین، و تلاش در گشودن فضای گسترده‌تر حضور مردم در سرنوشت سیاسی جامعه، بیشتر به سوی بهبود و تعالی اجتماعی گرایش داشت تا به انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی به شیوه‌ی قهرآمیز و انقلابی. تأمین امنیت اجتماعی، بهبود وضع معیشتی مردم، توزیع عادلانه درآمد و اموال، سهیم کردن مردم کوچه و بازار در تحركات سیاسی - فرهنگی، انتخابی کردن مقامات حکومتی و نظارت قوه قانونگذار منتخب بر امور اجرایی، جملگی مختصات جهان‌بینی سوسیال دموکراتیک تقی‌زاده عصر مشروطه را تشکیل می‌دهند. گرایش اولیه‌ی او به «سوسیالیسم مسیحی» بدون کلیسای تولستوی که باور داشت در بطن مالکیت نوعی دزدی نهفته است، از این‌رو باید آن را از آلودگی زدود و به یاری تنگدستان و محرومان برخاست، او را بیشتر به باور سوسیالیست‌های اومانیست [انسان‌گرا] اروپایی نیمه‌ی اول سده نوزدهم نزدیک می‌کرد تا به باورهای مارکسیست‌های متأخر در برخورد به مالکیت خصوصی. متأثر از همین امر هم بود که او عمیقاً به کارآمدی آموزش و تشکیل دسته و نهادهای آموزشی نو برای اعتلا و تربیت نسلی از رفاه‌طلبان مساوات‌جوی دل‌بست و در محفل علیهم برای تحقق آن سهیم شد.

افق فکری تقی‌زاده زمان مشروطه به نوعی تمایلات سوسیالیستی فراختر از باور و رویکرد قشری و جزمی سوسیالیسم روسی گرایش داشت. او با آنچه مارکسیسم - لنینیسم خوانده شد و تجسم خود را در قامت و آرای بلشویسم یافت، همراه نبود. دموکراتیسم ریشه‌نگر او با گرده‌های ایران‌خواه و فراخ‌اندیشی همخوان بود. او خیال انقلاب جهانی و یا اندیشه‌های غایت‌خواهانه‌ی جزمی را در سر نمی‌پروراند. پیشرفت و تعالی جامعه‌ی ایران را در گرو شکستن و واپس‌راندن موانع دیرپای تحقق توسعه، ترقی، و دموکراسی می‌شناخت. استبداد و خودکامگی حاکمیت فردی را نخستین مانع می‌دانست؛ از این‌رو مشارکت سیاسی عمومی را بر هر امر دیگری مقدم می‌داشت. آن را بستری برای فراهم آوردن افکار و زمینه‌های نظری و تأسیس و تداوم نهادهای لازم برای فعالیت و پیکار انسانی آزاد برای تحقق اصلاحات اساسی اجتماعی می‌یافت. دموکراسی پایدار را از مسیر تمرین و مشارکت عمومی بیشترین گروه‌های مردم در عرصه سیاسی - فرهنگی و تربیت کادرهای کارآموده از یکسو، و ارتقای سطح آگاهی و مسئولیت‌پذیری عامه‌ی مردم از سوی دیگر، ممکن و شدنی می‌شناخت. او تلاشی

خستگی‌ناپذیر و صبورانه در بهره‌گیری از تجارب و پیشینه‌ی نهادهای صنفی - سیاسی مشورتی سنتی جامعه در شکل انجمن‌ها در مشارکت، تربیت و تمرین دموکراسی مردم کرد.

در همین راه، در تبدیل مجلس شورا به یک «پارلمان» ملی - مدرن و مسئولیت‌پذیر کوشش بسیار کرد. جهان‌بینی سوسیال دموکراتیک او در چارچوب چپ دموکرات اصلاح‌طلب با خواست اصلاح جامعه موجود قابل تعریف است. به بیانی دیگر، او را باید از زمره سوسیال دموکرات‌های غیر مارکسیست آن زمان شناخت. رادیکالیسم او در چارچوبی متفاوت با مفهوم تسخیر قدرت سیاسی با قهر و زور مرسوم در آرای چپ سنتی ایران معاصر قابل فهم است. او کسب اکثریت در انتخابات و نظام پارلمانی را برای پیشبرد اصلاحات مد نظر خود را امری لازم می‌شمرد. با نقد نظام سنتی مطلقه اما نامتمرکز ایران، و برشمردن جوانب زیانبار و فرصت‌سوز آن در برقراری عدالت، و آزادی و توسعه، به ضرورت اصلاحات دموکراتیک رسیده بود. اما تنها به مجلس و ره‌جوئی اکثریت آن دل نیست، بلکه مسیری اصلاح‌طلب برای تأثیر و مشارکت همگانی‌تر در دستیابی به اصلاحات سیاسی دموکراتیک و اصلاحات اقتصادی برابرطلبانه در بیرون مجلس را سازمان و رهبری کرد.

تقی‌زاده جامعه‌ای آکنده از جهل، تعصب و واماندگی و حاکمیتی به غایت مستبد و ناکارآمد در برابر خود می‌دید. از این رو به امکانات جدیدی که با مشروطه به صحنه آمده بود، برای پیشبرد اهداف و خواسته‌های درازمدت اصلاحی خود دل بست و از آنها بهره گرفت. با فراخ‌اندیشی و واقع‌گرایی که در فرایند فعالیت و اقدامات عملی و تجددخواهانه به آنها رسیده بود، به کوشش تطبیق و بهره‌وری از امکانات جامعه خودی برآمد. او برخلاف برخی رهروان اندیشه‌های سیاسی نسل‌های بعد، بینش خود را صرفاً بر مبنای آشنایی سطحی با آرای حاملان یا پیروان آن‌ها برنگرفته بود، بلکه از همان نوجوانی و جوانی درگیر عملی پیشبرد فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه برای ترقی و تعالی و مدرنیزه کردن محیط پیرامونی خود بود. بسیاری از ضرورت‌ها را نه از ورای کتاب‌ها و رساله‌ها، بلکه در تب و تاب شرایط و نیازهای عملی جامعه دریافته بود. در واقع، و به تدریج شاهدیم که از دوره‌ی مجلس اول و سپس فعالیت‌های بین‌المللی حمایت‌گرانه از مشروطه در دوران استبداد صغیر، و تشکیل حزب دموکرات در دوره مجلس دوم، عملاً به انطباق نوعی سوسیال دموکراسی آنچه‌ان که فهمیده بود، در نظام موجود همت گماشت. تجسم پخته، محافظه‌کارانه و تعدیل‌شده‌ی آن را بعدها در حزب عامیون دهه بیست پیش کشید. او مشروطیت را در تقابل با خودکامگی سلطنت و حاکمیت اعیان و اشراف قاجار می‌دانست؛ به همین دلیل هم تا پایان کار مجلس دوم در مخالفت شدید خود با ایجاد مجلس سنا، متشکل از نمایندگان اقشار متنفذ جامعه و منتخبان شاه و دربار، پای فشرد. بیان نظری این رویکرد درباره‌ی سوسیال دموکراسی در مرام‌نامه حزب دموکرات تا حد زیادی منعکس شد. دفاع از «ضعفا و مظلومین و رنجبران و کسبه‌های بی‌دست و پا» در مقابل «جماعت مقتدرین» که در راحتی و آسایش حاصل دسترنج اولی‌ها می‌زیند و «راه اطلاع و خلاصی و اخذ حقوق را به روی آنها» بسته‌اند، در همین چارچوب مطرح شد. در این مرام‌نامه آمد که تاکنون «فرقه‌ی رنج‌کش، آزاد در اظهار نظر نبوده و اگر اظهاری کرده یکسره به فنایش می‌کشاندند. و طرف دیگر به میل خود آنچه می‌خواسته می‌کرده» است. به موجب مرام‌نامه دموکرات «هر کس اجرت زحمت خود را ببرد... رنج به کسی، گنج به کسی از رنج او داده نشود.» قانون تصویب و اجرا شده به‌طور تساوی میان مالکین و زارعین حکم راند تا «مملکت ویران و ضعفا و دهاتی‌ها را به عملگی در خارجه گریزان ننمایند.» عوارض و تحمیلات از سوی مالکین به مراسم و رسم منسوخ و موقوف، و مشمول مجازات شود. حکومت خودمختار ارباب و ملاکین در امور ملکی و مدنی و حکم در جنایت و تقصیرات باید به کلی منسوخ شود. در محاکمه متهمین فروش و

اسارت دختران قوچان از زبان تقی‌زاده و پای فشردن او، تساوی «دهاتی و مقتدرین» را در عمل قانونگذاری و اجرایی خواندیم.

مرام‌نامه‌ی حزب دموکرات، در امور ارضی هم سخن از تقسیم «راضی خالصه میان زارعین» و تشکیل «بانک زراعتی» برای خرید «ملاک و زمین‌های اربابی» و تقسیم آنها میان دهقانان و کشت‌کاران به میان می‌آورد. ضمناً پیشنهاد کرد که اربابان با پولی که دریافت می‌کنند بهتر است سرمایه خود را در تأسیس کارخانجات و ایجاد ساختارهای رفاه عمومی اقتصادی چون راه‌آهن به کار برند. ملی کردن صنایع طبیعی، رودخانه، جنگل‌ها، چراگاه‌ها، معادن که با امتیازات ضدملی به استعمارگران داده می‌شد، عنوان شد تا مقتدران سرخود «حقوق ضعفا را دخل شخصی خود نکنند». در حقوق کارگران هم بر «آزادی تعطیل، محدود کردن روز کاری به هشت تا ده ساعت» و «منع بیگاری» و کار «بدون مزد و نان به عملگی» تأکید شد.

درباره‌ی موقوفات که عمدتاً در کنترل روحانیون و منبع درآمد مهمی به شمار می‌آمد، در مرام‌نامه دموکرات آمده باید «تحت نظارت و اداره دولت» قرار گرفته و «عایدات موقوفات عمومی صرف معارف» گردد تا دست «وقف‌خواران و مفت بران» کوتاه شود. «تعلیم مجانی و اجباری برای همه افراد ملت» با تأکید بر «تعلیم و تربیت نسوان» در آن عنوان شده است.

چنین رویکردی به سوسیال دموکراسی ناظر بر جنبه عملی و کارآمد تطبیقی آن با شرایط و مقتضیات ایران متمایز از هدف غایی و آرمان‌گرایانه‌ی سوسیالیسم نوع روسی بود. متن مذاکرات مجلس‌های اول و دوم هم با همه محدودیت‌های مجلس، شاهده‌ی این ادعاست. تقی‌زاده ساختار سیاسی پدرشاهی و پدرسالارانه ایران را که به شیوه‌ی خودمدارانه و متکی بر برگزیدگان اعمال قدرت می‌کرد، می‌شناخت و در برابر آن مقابله‌ای سنجیده را پیش گرفت.

حزب دموکرات برخلاف فرقه اجتماع‌یون عامیون - مجاهد، و سوسیال دموکرات‌های قفقازی، در مراحل نخستین تأسیس و فعالیت یک‌ساله‌ی اولیه که تقی‌زاده نقش بنیانگذار و مرجع، و در مرادیه نزدیک با سوسیال دموکرات‌های ارمنی قرار داشت، از اسلام‌نمایی و پراکندن توجهات دینی و تکیه بر روحانیون پرهیز داشت و این را در مرام‌نامه و نظام‌نامه حزبی هم منعکس کرد. اینکه پس از خروج تقی‌زاده به حکم فساد مسلک سیاسی توسط مجتهدین از صحنه سیاسی داخل، با ورود عناصر مذهبی و کوشش غیراصولی برخی فعالان حزبی که در سازگار جلوه دادن اصول سوسیال دموکراسی با موازین مذهبی فعال شدند و امور را به سوی دیگری بردند، از صراحت و تفاوت شکل و باورهای اولیه‌ی حزب دموکراتی که تقی‌زاده بنیان گذارد، با آنچه تحت نام سوسیال دموکراسی قفقازی - ایرانی رواج یافت، نمی‌کاهد.

تأکید مرام‌نامه حزبی و اقدامات عملی تقی‌زاده بر جدایی دین از حکومت و کاستن مداخله دین یاران در امور سیاسی و عرصه‌های همگانی - به‌ویژه در دو حوزه آموزش و قضاء - هسته برابرطلبانه و امتیازشکن آرای سوسیال دموکرات او را نشان داد. نشریه «یران‌نو» تجسم بسیاری از خواسته‌ها و آرای سوسیال دموکرات تقی‌زاده بود. وی آگاهانه سردبیری آن را به رسول‌زاده سوسیال دموکرات میانه‌رو و اندیشه‌ورز داد. اولین شعبه حزبی را در آذربایجان با یاری مستقیم و همه‌جانبه سوسیال دموکرات‌های مستقل و ایران‌خواه ارمنی ایجاد کرد. با جسارتی کم‌نظیر و تکرارنشده در زمانه‌ی تعصب و تعدی بر ایرانیان غیرمسلمان با آنها وارد اتحاد و ائتلاف و همکاری نزدیک شد و همه‌گونه از حضور و فعالیت آنها حمایت کرد. اقدامی که در تاریخ ایران معاصر آن هم در دهه‌ی آغازین سده بیستم نمونه‌ای استثنایی و

حیرت‌آور از فراخ‌اندیشی و آزادمنشی سوسیال دموکراتیک ثبت تاریخ است. همدلی و مرادده گسترده او با بابیان ازلی در مشروطه شایسته بررسی مجزا و مفصلتری است.

نخستین جلوه‌ی خصیصه‌ی اساسی نظام سیاسی ایران در زمان مشروطه کوشش همه‌جانبه‌ی حاکمیت در منع دخالت مردم در مشارکت سیاسی و اجتماعی و تأسیس نهادهای مدنی سیاسی چون انجمن و حزب بود. که بر خلاف حاکمیت، تقی‌زاده به عنوان پیشتازی جسور و بدعت‌آور دخالت مردم را در همه شئون اجتماعی در صدر خواست و برنامه و عمل خود قرار داد. عقب‌نشینی موقت سلطنت و فراهم شدن فضای بازتر سیاسی پس از استقرار مشروطیت بستری فراهم آورد تا تقی‌زاده در ایجاد و گسترش انجمن‌های برون از نهادهای دولتی و مجلس به عنوان ابزار حضور و تأثیر مشارکت سیاسی وسیع‌ترین افشار آگاه جامعه بکوشد. نخستین تمرین‌های دموکراسی سیاسی با تمام نواقص و کژروی‌ها در همین زمان شروع شد، امری که در فضای ضدیت بسیار مخالفین - سیاسی داخلی و خارجی و اولیای دین - دوام و فرصت لازم برای اصلاح و فراگیری و رفع نواقص نیافت. در مجلس دوم با ارزیابی و سنجش برخی کاستی‌های دوران پیشین، به ایجاد نخستین حزب ترزاز نوین دموکراتیک با برنامه و اهداف و تشکیلات تعریف شده و موثر دست یازید.

اینکه استبداد دیرپای سیاسی و سلطه اولیای دین چنین حضوری را برنتابید و فرصت رشد و اصلاح و آموزش بعدی جامعه مدنی را اجازه نداد، موضوع دیگری است و از اهمیت بنیانگذاری در این زمینه نمی‌کاهد. تقی‌زاده تلاش‌های اولیه و بدعت‌گرایانه خود را در ایجاد نخستین نهادهای جامعه‌ای مدنی برون از چرخه باور و نهادهای سنتی سیاسی و مذهبی را پیگیرانه و مؤثر، چنان پیش برد که هر دو جریان اقتدار و سلطه جامعه در مقام حذف و تکفیر او برآمدند. عدم تحمل این نوآوری‌های ضروری برای دموکراسی و توسعه و مقابله‌ی خشونت بار در حذف و محو امکان استمرار و اصلاح این نطفه‌های اولیه‌ی جامعه مدنی را سست و ناکارآمد کرد. کوشش تقی‌زاده در ایجاد نظام و سامانه‌ای مستقل لائیک و عمومی آموزش و پرورش و استقلال قوه قضایی لائیک همه در جهت آرای سوسیال دموکرات او بود. نمونه‌های آن را در ایجاد مدارس مستقل و غیردولتی و متفاوت با مکتب‌خانه‌های سنتی و نیز پای فشاری بر حقوق مساوی ایرانیان غیرمسلمان و ضرورت اجرای مجازات‌های قانونی به تساوی درباره اقتدارگرایان سیاسی - در واقعه محاکمه دختران قوچان - و یا روحانیون - در واقعه قتل دو اسماعیلی نیشابور و فریدون پاریسی - که در این کتاب به آنها اشاره شده، شاهد بودیم. شکستن و سست کردن هیبت چون و چرناپذیر لایه‌های تبعیض‌آفرین و امتیاز ده به طبقات ممتاز و بالادستی سیاسی و دینی در زمره نخستین تلاش‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی او در دوران مجلس اول و دوم در برابرطلبی در تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود.

در رویکرد او به حق مشارکت عمومی‌تر مردم، چنان که نمونه‌هایش را به‌دست داده‌ایم، مردم برای نظارت بر یا سهیم شدن در فعالیت اجتماعی به قییم یا سفارش و اجازه صاحبان اقتدار و مرادهای گوناگون سنتی نیاز ندارند. وی هم در حضور انجمن‌ها و مردم کوچه و بازار شهری در مقابله با کودتای ذیقعه و هم در مقابله دهقانان به جان آمده از ستم مالکان و حکام متجاوز و خودداری از پرداخت بهره مالکانه، اعتراض و مخالفت‌های مردم را به حق دانست. آزادی‌های فردی و اجتماعی را تنها امتیازی برای صاحبان قدرت و نخبگان در نهادهای سنتی و یا ساختارهای جدید زمانه مشروطه را نمی‌شناخت، بلکه آن را حضوری مؤثر در راستای بیداری و آگاهی و احقاق حقوق بهینه‌ی مردم تلقی می‌کرد. او به مقابله با مخفی‌کاری‌های توطئه‌آمیز مقتدران در دور کردن و کور کردن امکان اطلاع و بیداری مردم برآمد و نشر آزاد و مستقل را ترغیب و حمایت می‌کرد. بارها تصمیم‌های نخبگان را که مستقیم یا غیرمستقیم

علیه مصالح ملی و منافع عمومی مردم بود به آگاهی عمومی رساند و موجب شرکت و مداخله‌ی مردم شهرهای پیشرویی چون تبریز و تهران و رشت و... در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شد.

در کشاکش مباحثات تدوین اصول غیردینی و پیشرو قانونی، به‌ویژه متمم قانون اساسی، مردم را به صحنه کشاند و به‌عنوان عامل فشار و مشارکت عمومی اجازه نداد اولیای قدرت هر چه می‌خواهند به تصویب برسانند. آنچه اصول و مواد مترقی در آن قوانین به میراث ایران نو رسید، حاصل همان مداخلات و حضور بود. در حضور کسانی چون تقی‌زاده و بر مبنای ذهنیت فراخ‌اندیش سوسیال دموکراتش بود که ائتلاف شگفت و تکرارنشده‌ی دموکراتیک و مدنی از مجموعه نیروهای خودی مسلمان و مسیحی، زرتشتی و یهودی و بابی، و بین‌المللی در مشروطه امکان‌پذیر شد. اوج سازمان یافته و منسجم آن در دوران استبداد صغیر و فعالیت‌های بین‌المللی در حمایت و احیای مشروطه و فعال کردن روشن‌ضمیرانی چون «پراون» انگلیسی و «ژان ژوره» فرانسوی، سوسیال دموکرات‌های اروپایی، قفقازی و سپس تأسیس حزب دموکرات با حضور پیشروان جامعه مسلمان و ارمنی، ایرانی و خارجی را شاهد بودیم. ایده‌ی مردم سالاری کثرت‌گرای تقی‌زاده، او را به ترغیب و تشویق شهروندان به مشارکت در تشکل‌های خودمختاری چون انجمن در دوران مجلس اول کشاند. او در واقع متأثر از کسانی چون «توکوویل» برای جلوگیری از اقتدار نهادهای سنتی و نیز استبداد و ستم اکثریت، برپایی تشکل‌های داوطلبانه‌ی انجمن و گروه‌های دینفع مردمی را تشویق کرد تا صدای خود را از این طریق به گوش همگان برسانند.

وی عدالت اجتماعی را بدون پذیرش و تحقق آزادی‌های فردی و سیاسی، ناکجاآباد و آرزوهای بسیار نیک اما دور و دراز و غیرعملی می‌شناخت. چند دهه پیشتر از غالب مدعیان سوسیال دمکرات معاصر در ایران پی برد که تأسیس حزب فراگیری متشکل از آحاد و اقشار مردم و نیروهای چپ و میانه براساس برنامه‌ای دموکراتیک ضروری است. حزبی که در عمل امکان ممارست و تمرین دموکراسی و تحمل دگراندیشی را فراهم آورد. عنصر روشنفکری را که اقشار سنتی و اقتدارگرایان با اتهامات فرنگی‌مآب و اروپاگرا، لامذهب، دهری و بابی از مشارکت همگانی حذفشان کرده بودند، به نحوی منسجم و سازمان‌یافته و در ائتلافی گسترده و مثال‌زدنی وارد تاریخ معاصر ایران کرد. گرچه همان‌طور که تاریخ نشان داد، این جریان در مقابل اقبال گسترده به مکتب مارکسیسم روسی مغلوب شد و پس نشست؛ بررسی این پیشینه درس آموز حائزاهمیت بسیار است.

کشاکش جنگ سرد — از دیدگاه غرب با اردوگاه شوروی — و نقش مؤثر حزب توده در حضور ایرانی آن، به تدریج موجب شد تا هر تحلیل و ارزیابی تاریخی شخصیت‌ها و رویدادها در تاریخ معاصر معطوف به چگونگی تأثیر و جهت‌گیری با این کشاکش شود. تخطئه شخصیت‌هایی که با این جریان همراه نبودند، همه‌گیر و منطقی جلوه‌گر شد. هرکس با اردوگاه و آرا و عملکرد «کشور مادر سوسیالیسم» همراه نبود، با مهر و انگ انگلیسی و غرب‌زده مواجه شد. بازنویسی تاریخ گذشته، از جمله مشروطه، در خدمت به این امر در دستور کار قرار گرفت.

در خاتمه‌ی سخن پیرامون آرای سوسیال دمکرات اولیه‌ی تقی‌زاده تأکید بر این نکته و یادآوری آن لازم است که شواهد تاریخی بر شمرده در این فصل نشان می‌دهد که تمایلات و گرایش‌های بینش و کنش تقی‌زاده به سوسیال دموکراسی بیش از آنکه از مسیر قفقاز و مکتب روسی مارکسیستی غرب‌ستیز تأثیر پذیرفته باشد، به تاسی از سوسیال دموکراسی اروپای غربی و همگامی با سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز شکل گرفت. او در وهله اول نظام قانونمند می‌خواست. باور عمیقی به نظام پارلمانی داشت. تأسیس حزب دموکرات با همکاری گسترده‌ترین جریان و عناصر سیاسی چپ و میانه‌رو، و حضور ایرانیان مسلمان، ارمنی، زرتشتی و همکاری با ازلیان در این ارتباط میسر شد. اندیشه‌های لائیک او با

رویکرد ابزارگرایانه و بعضاً اعتقادی سوسیال دموکرات‌های مسلمان قفقازی و اجتماعیون عامیون — مجاهد — تفاوت داشت. کما اینکه در دوران مجلس دوم، در مقابل مرکز باکوی اجتماعیون عامیون ایستاد و حزبی مستقل و بی‌اعتنا به آن تشکل و شعبه‌های آن را در درون ایران راه‌اندازی کرد. این موضوع موجب پیوستن بخش وسیعی از سران و اعضای آن شعبه‌ها به حزب دموکرات ایران شد.

نزدیکی حیرت‌آور او به سوسیال دموکرات‌های مستقل ارمنی و پر و بال دادن به آنها در تأسیس حزب دموکرات، حاکی از استقلال رأی و ایران‌گرایی لائیک ذهنی اوست. گرایش که ضمن بهره‌گیری از معدود روشنفکران ایرانی غیرمسلمان که بر اثر تماس با برخی متفکران و روشنفکران اروپایی به اندیشه‌ورزی و عمل پیشرو و نوآور روی آورده بودند، جنبه‌ی قدرتمندی از تمایلات ملی را در خود داشت. دیگر اینکه، او تقریباً با تمام گروه‌ها و عناصری که در سرکوب‌های بعدی دوران استالین هدف قرار گرفتند در تماس بود و در ایجاد و گسترش نوعی همبستگی جهانی حیرت‌آور و استثنایی با جنبش مشروطه می‌کوشید، و همین امر شایان تأمل در علل تخطئه و حذف بعدی کارنامه سوسیال دموکرات او در جنبش مشروطه است. مراددهی او با گروه‌ها و عناصر مختلف ایرانی تبارهای غیرمسلمان، سوسیال دموکرات‌های قفقازی، لیبرال دموکرات‌های انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی میراثی بر جای نهاد که کمتر در تاریخ‌نگاری ایدئولوژی‌زده و سیاست‌گر پس از جنگ جهانی دوم در ایران مطرح شده است. این امر در روایت تجددخواهی و سیاست‌ورزی ایرانیان در سده بیستم شایان تأمل و کنکاش گسترده و عمیق‌تری است. [۱۷۸].

یادداشت‌های فصل چهارم

۱. عبدالحسین آگاهی در رساله‌ای تحت عنوان «*تغیلات اکتبر و ترویج افکار مارکسیسم - لنینیسیم در ایران*» در کتاب *انقلاب اکتبر و ایران*، چاپ حزب توده ایران، ۱۳۴۶ ص ۷۹، نقل قولی ناقص و دستکاری شده از «*ختر*» استانبول در مفهوم سوسیالیسم به دست داده است. به نظر می‌رسد که او هم چون آدمیت و رواسانی، دوره کامل روزنامه *ختر* را در اختیار نداشته و یا مطالعه نکرده است، و از عبارتی که در آثار تاریخی به واسطه‌ی روزنامه دولتی «*ایران*» و نقل قول ناقص و تعدیل شده‌ی آن از *ختر* استانبول چندین بار تکرار شده، استفاده کرده است. شاپور رواسانی هم در صص ۴۲ و ۴۳ کتاب *نهضت میرزا کوچک‌خان*...، این عبارت آگاهی را مجدداً نقل کرده است. نکته‌ی اصلی نوشته آگاهی به تأسی از تحریف استالینیستی تاریخ‌نگاری شوروی، عبارت است از اینکه رواج و نفوذ و موفقیت سوسیال دموکراسی ایران در زمانه‌ی مشروطیت مرهون جریان بلشویک حزب کمونیست شوروی بوده است. پیش از هر چیز، در زمان انتشار *ختر* استانبول نه جریان لنینی - بلشویکی وجود داشت و نه تأثیر و نفوذی در میان ایرانیان می‌توانست داشته باشد. آشنایی و حضور همه‌جانبه‌ی مارکسیسم روسی در قامت بلشویکی آن از استانه و زمان انقلاب اکتبر آغاز شد و تعمیم آن به تاریخ قبلی تحریف تاریخ است. حضور «*بلشویسم*» در سال‌های متأخر دهه اول سده بیستم قابل شناسایی است اما در آن سال‌ها هم ایرانیان چندان همراهی و هم‌گامی با آن نداشتند.
۲. آدمیت، فریدون، *فکر دموکراسی اجتماعی مشروطیت*، صص ۱۱ و ۱۲.
۳. *ختر استانبول*، سال سوم، شماره دوم، ۹ محرم ۱۲۹۴ ق (۲۴ ژانویه ۱۸۷۷ م). نگارنده طی یک بررسی فشرده در «*آملی بر روزنامه ختر استانبول*» در فصلی از آن به پیشینه افکار سوسیالیستی و اشاره به آن در روزنامه *ختر* استانبول پرداخته‌ام. مطلبی که در نشریه شهروند کانادا شماره‌های ۸۵۵ و ۸۵۷-۲۳ ژانویه ۲۰۰۴ / ۲۶ دی و سوم بهمن ۱۳۸۲ ش - در مورد نخستین اثر و نفوذ ایده‌های سوسیالیستی در میان ایرانیان، تحت عنوان «*ختر و افکار سوسیالیستی*» منتشر شد.
۴. احمدی، حمید، تجربه تازه‌ای در تاریخ شفاهی سه نسل مبارزین جنبش چپ، *نشریه نقطه*، سال سوم شماره ۷، بهار ۱۳۷۶ ص ۱۹.
5. Nalbandian, Louis, *The Armenian Revolutionary movement*, University of California Press, Third Printing 1975, p. 173
۶. شعبه دانشکد در تبریز در آوریل ۱۸۹۲ میلادی برای سر و سامان دادن به تشکیلات و اتخاذ خط مشی واحد سازمانی، طی دست‌خطی به قلم استپان زوریان - که در ایران با نام مستعار رستم فعالیت می‌کرد - به ضرورت تشکیل نخستین کنگره سازمان اشاره می‌کند. تنها نسخه‌ی این فراخوان تاریخی که حای از وجود واحد تبریز آن حزب است، در آرشیو فدراسیون انقلابی ارمنه - دانشکد - در شهر بوستون ماساچوست بایگانی و حفظ شده است.
7. F. O. 539/56N 124 (35) 16 Feb, 1892
- ۸ و ۹. ناطق، هما، *کارنامه و زمانه میرزا رضا کرمانی*، حافظ، چاپ اول ۱۳۶۳ ص ۹۵ و ۹۶.
۱۰. *ختر*، سال ششم شماره ۴، ۲۳ محرم ۱۲۹۷ ق / ۶ ژانویه ۱۸۷۹ م.
۱۱. برخی بازپردازی و یافتن ریشه‌های بومی افکار غربی، به‌ویژه در حوزه آرای سوسیالیستی و رواج مفاهیمی چون مساوات‌طلبی مزدک، را ساخته‌وپرداخته میرزا قا خان کرمانی می‌دانند، در حالی که نویسنده ناشناس *ختر* سال‌ها پیش از ورود میرزا قا خان به استانبول این نوشته را تحریر کرده است.
۱۲. *ختر*، سال ششم، شماره ۱۲، ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۹۷ ق / ۳ مارس ۱۸۸۰ م.
13. Chuqueri, Cosroe, *Armenian - Iraniaians and the Birth of Iranian Socialism (1905-1911)*, in "The Armenian's of Iran", p. 80-81
۱۴. طاهرزاده، بهزاد، *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۴۵۶.
۱۵. *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۳۲.

۱۶. طاهرزاده، بهزاد، همان‌جا ص ۴۶۹.
۱۷. همان‌جا، ص ۴۸.
۱۸. جاوید، سلام‌الله، نهضت مشروطیت/ایران و نقش آزادی‌خواهان جهان، ص ۷۵.
۱۹. کسروی می‌نویسد: «آن کانون نهانی این شایندگی را از خود نشان می‌داد. این کانون به پدید آوردن یک دسته جنگجویانی به نام مجاهد می‌کوشید و راستی را یک سپاهی از میان توده می‌آراست و برای پیشرفت آن خواست بود که این داستان تفنگ خریدن و مشق تیراندازی کردن را به دستگیری سخنگویان و دیگران پیش آورده بود و از پشتیبانی و هواخواهی نیز باز نمی‌ایستاد.» تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۳۷.
۲۰. کسروی می‌نویسد: دسته‌ای از اینان «چون خود را وابسته به کمیته باکو می‌شماردند» از رهبریت مرکز غیبی فرمانبرداری نمی‌کردند: «... کشاکش و دشمنی سختی در میانه پدید آمد و بی‌آنکه مردم از چگونگی آگاه گردند، از دو سو بسیج جنگ خونریزی دیده شد که هر دم بیم آغاز آن می‌رفت. در نتیجه این روزهای پنجشنبه، آدینه و شنبه ۲۹، ۳۰ و ۳۱ خرداد (۸، ۹ و ۱۰ جمادی‌الاول) بازارها باز نشد و انجمن برپا نگردید و مردم با بیم و نگرانی به سر بردند. ولی چون سردستانان از هر دو سو بیشتر کسان با فهم و آموده‌ای بودند از خونریزی جلو گرفتند و بی‌آنکه در بیرون دانسته شود با یکدیگر آشتی نمودند. از روز یکشنبه بازارها بازگردید و مردم به کار خود پرداختند و چیزی بیرون نیفتاد و در روزنامه‌ها در این باره چیزی نوشته نشد. ... با این همه این داستان نیز در تهران به رنگ دیگری جلوه گردید و ... خود انگیزه دیگری برای بدگمانی [به مجاهدین تبریز] شده» تاریخ مشروطه ایران، صص ۴۰۰ و ۴۰۱.
۲۱. مؤلف آن دو کتاب درباره مرکز غیبی ادعاهای بی‌بایه‌ی زیادی را مطرح می‌کند که صرفاً به کار تاریخ‌سازی می‌آید. از جمله، می‌نویسد که ستارخان عضو مرکز غیبی بوده و استناد خود را به سخنان و شایعات چندین دهه بعد برخی تبریزیان استوار می‌کند. این سخنان حتی وجود مرکز غیبی و عضویت ستارخان را در آن زمانی ادعا می‌کند که او صرفاً دلال اسب بوده و روح و ذهنش نیز از سیاست و مشروطه‌خواهی خبر نداشت. تاریخ مستند مشروطه چنین پیشینه و تاریخچه‌ی درازی برای مرکز غیبی نمی‌شناسد.
۲۲. قیام آذربایجان...، ص ۴۵.
۲۳. ناطق، هما، انجمن‌های شورایی، ص ۲۷.
۲۴. فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت...، ص ۲۰. نیز نهضت مشروطیت و نقش آزادی‌خواهان، صص ۳۶ و ۳۷.
۲۵. پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت...، ص ۲۰۸.
۲۶. مجموعه آثار قلمی شادروان ثقه‌الاسلام تبریزی، ص ۵۲.
۲۷. تاریخ مشروطه ایران، صص ۶۳-۶۵.
۲۸. مجموعه آثار قلمی ثقه‌الاسلام...، نامه شماره ۲۳ هشتم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ ق، ص ۱۹۴.
۲۹. همان‌جا، صص ۶۰ و ۶۲.
۳۰. ترجمه روسی این سند اولین بار توسط بورومانسکی در مجله «کراسنی»، موجود در آرشیو شوروی، عرضه شده است:
- Bor-Ramenskii, E. *Iraskaia Revolutiutsia 1905-1911 gg. I. Bol'sheviki Zakavkaz'ia*, Krasny Arkiv, no. 105, 1941.
- متن فارسی آن را در صص ۸۷ تا، ۹۹ مجله دنیا، شماره ۳، سال ۴، پاییز ۱۳۴۲، منتشر شده است.
۳۱. روزنامه/ارشاد، قفقاز، شماره دهم، ۱۴ ژانویه ۱۹۰۷.
۳۲. اسناد تاریخی سوسیال دموکراسی...، به کوشش خسرو شاکری، جلد ششم، صص ۱۶-۲۴.
33. Chaqueri, Cosroe, *The Russo-Caucasian origins of the Iranian Left-Social Democracy in Modern Iran*, Curzon Press 2001, p. 126
- از آنجا که متن فارسی این اثر با جرح و تعدیل‌هایی توسط خود خسرو شاکری اخیراً به فارسی ترجمه شده، از این پس به متن چاپ شده‌ی کتاب او نشر اختران، ۱۳۸۴، ارجاع می‌شود.

۳۴. نسخه‌های متعددی از این بیانیه به زبان‌های روسی، فارسی، فرانسه و آلمانی عرضه شده است. نسخه مورد استفاده این کتاب ترجمه فارسی خسرو شاکری از نسخه فرانسه این است. همان‌گونه که او می‌گوید، اول از همه منتشر شده و کامل‌تر از سایر نسخه‌هاست (پیشینه‌های اقتصادی، اجتماعی...، ص ۲۱۵). نسخه ناقص این سند در کتاب سه مقاله درباره‌ی انقلاب مشروطه ایران، تألیف پاولویچ، تریاویرانسکی با ترجمه م. هوشیار، تهران: کتاب‌های جیبی ۱۳۵۷، ص ۳۸ آمده است. واژه‌های به کار برده شده در نسخه اخیر به ادبیات سیاسی دهه بیست شمسی و دوران فعالیت حزب توده بیشتر شبیه است تا آنچه ما از اجتماع‌یون عامیون چند دهه پیش از آن سراغ داریم.

۳۵. صالح علی‌اوف این سند را در مجله‌ی «مردم آسیا و آفریقا»، چاپ روسیه در سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر کرد. در زبان فارسی، مجله نئیبا این نوشته را تحت عنوان «سندی ناشناخته درباره‌ی حزب دموکرات ایران» در سال ۷، شماره دوم، ۱۳۴۵ ش عرضه کرد. در پرونده‌ی دادستانی دادگاه منطقه باکو، هشت صفحه از این یادداشت به زبان فارسی موجود است. اصل آن در بایگانی مرکزی دولتی آذربایجان - آرشیو تاریخ نگهداری می‌شود. طبق پرونده‌ی دادستانی، در ساعت ۹ صبح روز ۴ دسامبر ۱۹۰۶ هشت مرد مسلح وارد چاپخانه شدند و با تهدید، تمامی کارکنان را زندانی و با استفاده از دستگاه‌های چاپ، اوراقی را چاپ کردند. پس از رفتن آنها، چند برگه از آن متن برجا مانده و به دست پلیس افتاد.

۳۶. اوراق تازه‌یاب مشروطیت...، صص ۴۹۵ و ۴۹۶.

۳۷. نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، صص ۲۰۳ و ۲۰۴ / ۲۴۰ و ۲۴۱.

۳۸. همان‌جا، ص ۲۲۰.

۳۹. فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، ص ۲۰.

۴۰. مقالات تقی‌زاده، جلد دوم، ص ۱۳۲.

۴۱. روزنامه مجلس، سال اول، شماره ۲۲۲، اول ذیقعد ۱۳۲۵ق (۷ دسامبر ۱۹۰۷) ص ۴. این نوشته ناقص چاپ شده و با ذکر «قیه دارد» خاتمه می‌یابد. اما در شماره‌های بعدی نشریه مابقی مطلب ادامه نیافته است.

۴۲. لغت نامه دهخدا، چاپ اول، مقدمه، جلد اول ص ۳۹۵.

۴۳. صوراسرافیل، شماره اول، ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ق (۳۰ مه ۱۹۰۷) ص ۱.

۴۴. مؤمنی، باقر، صوراسرافیل، تهران، ۱۳۵۷، ص ۴۴.

۴۵. نامه سیدحسن تقی‌زاده، مورخ ۱۳۴۴/۸/۲۶، به مجله سخن، بهمن ماه ۱۳۴۴.

۴۶. صوراسرافیل، شماره ۲، ۲۴ ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ (۶ ژوئن ۱۹۰۷) صص ۹-۷.

۴۷. آریانپور، یحیی، از صبا تا نیما، جلد دوم، ص ۸۴.

۴۸. در میان اسناد تقی‌زاده نامه‌ای از میرزا قاسم خان تبریزی بر روی کاغذ صوراسرافیل (مورخ ۲۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ق چند روز پیشتر از نشر شماره ۹) خطاب به تربیت به دست آمده است. مضمون این نامه مربوط به روزنامه صوراسرافیل و طرز پرداخت مخارج و دریافت عواید آن و حاکی از ارتباط با کتابخانه تربیت است. اینکه تربیت این مکتوب حواله را به تقی‌زاده داده، که از شرکای کتابخانه بوده، و در میان اوراق او به‌دست ما افتاده است، همه حاکی از این ارتباط است (همان‌جا ص ۵۱۵).

۴۹. همان‌جا، ص ۵۱۵.

۵۰. همان‌جا، ص ۵۴۳.

۵۱ و ۵۲. آریانپور در کتاب از صبا تا نیما، (جلد دوم صص ۸۶-۹۲).

۵۳. مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۵۱.

۵۴. صوراسرافیل، شماره ۲۵.

۵۵. چرند پرند، صوراسرافیل ۷ و ۸.

۵۶. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۵۰.

۵۷. صوراسرافیل، شماره ۱۹.

۵۸. صوراسرافیل، شماره ۲۴.

۵۹. برای دستیابی به شرحی مفید و قابل تأمل از آرای اقتصادی صوراسرافیل می‌توان به چند مقاله خواندنی احمد سیف تحت عنوان «ندیشه‌های اقتصادی دهخدا»، در کتاب *دخوی نابغه*، به کوشش ولی‌الله درودیان، و «ستاد دهخدا و عقب‌ماندگی ایران» و «برعلیه رانت جویی» مراجعه شود که در کتاب *دهخدا مرغ سحر در شب تار*، مجموعه مقاله به کوشش ولی‌الله درودیان، نشر اختران، ۱۳۸۳، چاپ شده است. از این نوشته‌های روشننگر و مملو از نکات بدیع و دقیق بهره فراوان برده‌ام. علاوه بر آن، آدمیت در کتاب *فکر دموکراسی/اجتماعی در نهضت مشروطیت*، و باقر مؤمنی در شرح مختصر اما مفیدش بر صوراسرافیل نیز نکات مهمی را یادآور شده‌اند.

۶۰. سیف، احمد، «ندیشه‌های اقتصادی دهخدا» در کتاب *دخوی نابغه*، ص ۱۶۳.

۶۱. صوراسرافیل، شماره اول.

۶۲. مقالات چزند پزند در صوراسرافیل، شماره‌های ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۳۱.

۶۳. *تاریخ انحلال مجلس*، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱، ص ۵۲.

۶۴. *نامه‌های تبریز ثقه‌الاسلام*، ... ص ۶۹.

۶۵. سرمقاله صوراسرافیل، شماره ۱۴.

۶۶. سرمقاله صوراسرافیل، شماره ۱۲.

۶۷. صوراسرافیل، شماره‌های ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶ و ۲۸، اخبار انجمن‌ها را منتشر کرده است.

۶۸. صوراسرافیل، شماره ۱۰.

۶۹. صوراسرافیل، شماره ۱۹.

۷۰. مقاله «دفاع»، صوراسرافیل، شماره ۷ و ۸.

۷۱. سرمقاله صوراسرافیل، شماره ۱۴.

۷۲. *زندگی‌نامه شهید نیک‌نام*، ... صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

73. همان‌جا، ص ۳۱۸.

74. A. Altstadt – Mirhadi, *The Azerbaijani, Turkish Community of Baku before World War I*. P. hd. dissertation, University of Chicago, 1983, pp. 49-92

علاوه بر اثر بالا، می‌توان به مقاله و سخنرانی مولف یاد شده، در کنفرانس «تحولات ملی و اجتماعی در قفقاز»، برپا شده در واشنگتن دی سی، آوریل ۱۹۸۰، پیرامون تحولات قفقاز و باکو، سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۰ مراجعه شود:

Economic Development and Political Reform in Baku: The Response of the zerbaidzhani Bourgeoisie .

۷۵. تقی‌اوف، بازگان مشهور منطقه که نامه‌ای از تقی‌زاده به او را - پیش از مشروطه - در دست داریم، در کنار اداره مراکز صنعتی و تجاری و طبیعتاً استثمار کارکنان خود، مردی بود با سخاوت. کارهای عام‌المنفعه و خیرخواهانه‌ی او به خصوص حمایت از اقدامات فرهنگی و نشر روزنامه نقش مؤثری در رشد افکار عمومی و بیداری مردم مسلمان منطقه ایفا کرده است.

76 . Hajibeyli, D. , *The Origins of the National press in Azerbaijan*, A. R. 25. No. 88 (1930), 758-769

۷۷. برای شناخت خاستگاه و ویژگی فعالیت‌های سیاسی آن زمان در قفقاز می‌توان به اثر زیر مراجعه کرد:
Ronald Grigor, Suny, *The Baku Commune, 1917-1918: Class and nationality in the Russian Revolution*, Princeton University Press, 1972 .

۷۸. برخی پژوهشگران، محفل، هسته یا حزب همت (تأسیس ۱۹۰۴) را به نادرستی نخستین تشکل سوسیالیست ایرانیان معرفی کرده‌اند. همت در اصل محفلی بود که در میان مسلمانان ساکن قفقاز تشکیل شد. برخی مهاجران ایرانی آن مناطق هم بعدها در تشکل حضور یافتند.

۷۹. میرزا ابراهیم آقا وکیل رادیکال تبریز و همراه تقی‌زاده در مجلس اول، در گزارش خود به جریده‌ی ملی (نشریه انجمن تبریز، شماره ۴۶، مورخ ۶ محرم، و شماره ۴۷، ۱۳ محرم، ۱۳۲۵ق) تصویر پرآب چشمی از وضع ایرانیان مهاجر ساکن قریه صابونچی و بالاخانه ترسیم می‌کند.

۸۰. برای اطلاع دقیق‌تر و بیشتری درباره‌ی تاریخچه حزب همت، در کنار تز دکترای «جامعه ترکی - آذربایجانی باکو» نوشته میرهادی (به زبان انگلیسی) - که پیشتر اشاره کردیم می‌توان به اثر زیر مراجعه کرد:

Swietochowzki, Tadeusz, *Himmat Party: Socialism and Nationality Question in Russian Azerbaijan, 1904-1920*, Cahiers dumonde Russe et Sovietique (January = June 1978), 19 (1-2), pp 119-142 .

از سوی‌توخوسکی کتابی هم پیرامون رویدادهای آن زمان در قفقاز، به فارسی ترجمه شده که در فهرست منابع آمده است. آثار انگلیسی، فرانسه و فارسی خسرو شاکری نیز اطلاعات ذیقیمت و اشارات قابل تأملی پیرامون حزب همت دارد، که در منابع آورده‌ایم.

۸۱. شاکری، خسرو، *پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی*، ص ۱۷۸. علاوه بر این منبع، روسانی در کتاب *نهضت جنگل*...، ص ۵۸، به نسخه‌ای از اساسنامه و مرام‌نامه همت که در باکو چاپ شده و مَهر شعبه تفلیس این تشکل اشاره می‌کند که در آرشیو تاریخ انقلابی جمهوری سوسیالیستی گرجستان نگهداری می‌شود.

۸۲. همان‌جا، صص ۱۷۶ و ۱۷۷.

۸۳. از معروف‌ترین اعضای گروه همت و مؤثر در تاریخ ایران، می‌توان به چند چهره برجسته در فعالیت‌های اولیه‌ی محفل اشاره کرد. اسدالله آخوندوف [آخوندزاده] کمونیست نامدار ایرانی دهه بعد که در تأسیس حزب کمونیست ایران سهم مؤثری ایفا کرد؛ مشهدی عزیزبیگ‌اوف (۱۸۷۰-۱۹۱۸م) انقلابی و کمونیست بلشویک بعدی؛ نریمان نجف‌اوغلی نریمانوف (۱۸۷۰-۱۹۲۵)، چهره برجسته بلشویک و از یاران استالین در سال‌های بعد و... همان‌گونه که خسرو شاکری تأکید کرده، همت به عنوان یک مجرای انتقال عقاید و روش‌های مارکسیسم روسی به ایران تأثیر قطعی خود را بر جنبش چپ ایران بر جای نهاده است. (پیشینه‌ها...، ص ۱۷۴).

۸۴. *نشریه تکامل*، و مقالات مربوط به ایران به قلم رسول‌زاده را در ضمیمه‌ی پیرامون محمدامین رسول‌زاده - یک زندگی پرحادثه، همین کتاب معرفی کرده‌ام.

۸۵. *ویتوخوفسکی* در کتاب *آذربایجان روسیه*، ص ۶۶، به تلاش نافرجام استالین در سال ۱۹۰۶ برای ادغام همت در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، براساس اسناد معتبر، اشاره کرده است. کتاب فوق‌الذکر به ترجمه مطلوب کاظم فیروزمند، تهران، نشر شادگان، ۱۳۸۱، به زبان فارسی در دسترس است. ادعای میرجعفر باقروف از رؤسای محلی حزب کمونیست شوروی و از یاران استالین، مبنی بر اینکه همت یکی از سازمان‌های وابسته به حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بوده و تأسیس آن را به ابتکار و اقدام شخصی استالین خوانده، اعتباری ندارد. برای اطلاع از ادعای باقروف ر. ک.:

Iz istori Bolsheristkoi organizatisii, Baki, Izerbaidzhan, Moscow, 1946, p. 57

برخی پژوهشگران ایرانی چون آدمیت و روسانی هم بی‌ماخذ معتبر، چنین ادعائی را با تفاوت‌هایی تکرار کرده‌اند. فریدون آدمیت حزب همت را «یکی از شاخه‌های اصلی» حزب «نیرومند» سوسیال دموکرات کارگری روسیه معرفی کرده است (فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۳). هیچ سند و شاهی هم برای این «حکم تاریخی» خود عرضه نمی‌کند. او در ادامه مدعی می‌شود که نریمانوف بنیانگذار همت بوده است. می‌دانیم که محفل همت در ۱۹۰۴ برپا شد و شش شماره نشریه هم منتشر کرد. نریمان نریمانوف، در اوایل ۱۹۰۵ به گروه همت پیوست؛ بنابراین او را نمی‌توان بنیانگذار آن نامید. احتمالاً ادعای نریمانوف پس از انقلاب اکتبر - که خود را بنیانگذار فرقه اجتماعیون عامیون در ۱۹۰۵ نامیده، موجب این بدفهمی شده است. آدمیت به تاسی از برخی مورخان متاخر استالینی که همت و فرقه اجتماعیون عامیون باکو را یکی دانسته‌اند، چنین خلطی را تصور کرده است. آدمیت در فکر دموکراسی... از وابستگی کمیته سوسیال دموکرات ایران یا اجتماعیون عامیون ایران در باکو به حزب همت یاد می‌کند که باز هم درست به نظر نمی‌رسد. در همین زمان که همت بنیان گذارده شده، بلشویک‌های قفقازی در زمستان سال ۱۹۰۴ گروهی مستقل به نام «عدالت» را برای کار سیاسی در میان ایرانیان مهاجر منطقه تأسیس کردند که فعالان آن محمد یاروف، جایا ریدزه و آخوندوف بودند. اگر همت وابسته به بلشویک‌ها بود چه نیازی به تأسیس تشکلی مجزا برای کار در میان کارگران مهاجر ایرانی پیدا می‌شد؟ شاپور روسانی هم در کتاب *نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران*، تهران، چاپخش، ۱۳۶۳ صص ۵۸ تا ۶۰، در مورد همت اطلاعاتی به دست داده است. او مدعی شده که همت به طور رسمی به سازمان باکوئی حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه تعلق

داشت و از اجزای آن بود. سندی در دست نیست که چنین ادعایی را تأیید کند. منابع روایاتی برای آن کتاب - که اصلاح شده‌ی رساله‌ی دکترای اوست - همه در چارچوب تاریخ‌نگاری رسمی استالینی، یا در همخوانی با آن، تنظیم شده است. ایشان در همین صفحات انتشار برنامه حزب همت در سال ۱۹۰۹ را نشان فعالیت منسجم سازمانی همت می‌پندارد. چنین نیست. در بهترین حالت، این سند که در آرشیو پلیس شهر الزابت پل به‌دست آمده، صرفاً می‌تواند توضیح دهد که تنی چند از اعضای همت گرد هم آمده و سندی را نوشته‌اند. ضمناً، در این نوشته، برخلاف ادعای روایاتی نه تنها نشانی از سوسیالیسم به مفهوم مارکسیسم روسی در آن یافت نمی‌شود، بلکه هیچ ردی از وابستگی به حزب کارگری روسی هم عرضه نمی‌کند. طرح یک رشته خواسته‌های عام دموکراتیک با گرایش سوسیال دموکراتیک رقیق، مانند آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و هشت ساعت کار و تقسیم زمین بین دهقانان، در قیاس با برنامه سوسیالیست‌ها در همین دوره فاصله و تفاوت بسیار دارد. می‌دانیم در همین زمان برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به رهبری بلشویک‌ها طرح همه‌جانبه‌ای را برای انقلاب سوسیالیستی در دستور کار خود قرار داد.

۸۶. پس از فوریه ۱۹۱۷ و اوج‌گیری مجدد التهاب‌های سیاسی در قفقاز و تلاش برای برقراری سلطه سیاسی بر منطقه، جریان همت تجدید حیات یافت و به مثابه شکل سوسیالیسم آذری وارد صحنه شد. همان‌طور که اشاره شد، در فاصله سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷، جز فعالیت انفرادی اعضای سابق همت و یا تشکیل انجمن مساوات [حزب مساوات بعدی] توسط برخی اعضای آن تشکل (در سال ۱۹۱۲)، عملاً فعالیت محسوسی به‌عنوان یک جریان سیاسی از همت دیده نشد. با حضور قدرتمند حزب کارگری روسیه پس از ۱۹۱۷، موضوع احیای همت در دستور کار برخی دیگر از فعالان سیاسی قرار گرفت. اینان از مارس ۱۹۱۷ با توجه به مقاومت مسلمانان در پیوستن به جریان‌های سوسیال دموکرات روسی، فعالیت مستقل خود را آغاز کردند. رئیس کمیته موقت جدید، متشکل از نیمانوف، عزیز بیگوف، و بنیادزاده و تنی چند اعضای جدید، همت را فعال کردند. همت حتی در کمیته اجرایی شورای انجمن‌های مسلمانان منطقه عضو شد، اما در مقابل غیرسوسیالیست‌های مسلمان در اقلیت ماند، و از این‌رو کناره گرفت. همت در این برهه با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کرد. حزب مساوات که غالب بنیانگذارانش همتی‌های سابق بودند، با برنامه و ایده‌های ناسیونال - سوسیالیستی گسترده‌ترین حمایت را در میان مردم مسلمان منطقه کسب کرده بودند. از سوی دیگر، همتی - های باکو که تاکنون تا حد زیادی خود را از مقابله‌ی دو جریان منشویک و بلشویک دور نگه داشته بودند، در این زمان که اختلاف به جدائی و ضدیت کامل در همه عرصه‌ها کشیده شده، مدتی علناً هوادار بلشویک‌ها بودند و سرانجام هم به حزب آنها پیوستند. اکثریت در شهرهای دیگر عمدتاً به منشویک‌ها گرایش داشتند و استقلال خود را حفظ کردند. اینان دو روزنامه *آل بایراق* (پرچم سرخ) و *گله جک* (آینده) را منتشر کردند. حزب در دوره سه ساله ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ تشکل خود را احیا و فعال کرد. اما با تسلط کامل بلشویک‌ها بر سراسر قفقاز، حیات همت - که در سال‌های آخر عملاً با تمایلات منشویکی در رویدادهای سیاسی فعال بود - برای همیشه به پایان رسید. (مقاله «حزب همت و پیرش سوسیالیسم و ناسیونالیسم در آذربایجان، ۱۹۷۸، و کتاب *آذربایجان روسیه - شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان*، نوشته سویتو خوفسکی.)

۸۷. تاریخ‌نگاری معاصر ما در قبال شناخت چرایی و چگونگی تغییر فضای سیاسی - فرهنگی در اران که بعدها آذربایجان شوروی خوانده شد، بسیار کم کار کرده و در هیاهو و تقابل جریان‌های ناسیونال شوونیستی فارس و ترک و افراط و تفریط‌های ایدئولوژی‌زدگی و سیاست بازی آنان، در کنار هیزم فراهم آوردن پان اسلامیت‌ها در این زمینه، غفلت بسیاری کرده و عملاً از معرفت و سنجش مطلوب بازمانده است. امید می‌رود که نسل جوان و روشن‌ضمیر ما بتواند به دور از اتهام‌ها و برچسب‌های متعارف و آرای جزمی پر از تعصب این جریان‌ها، به بررسی و ارزیابی تغییر و تحولات اجتماعی - فرهنگی دهه‌های پسین سده نوزده و دو دهه نخستین سده بیستم بپردازد تا شاید پرتوی بر این چرایی و چگونگی افکند و جوانب و علل آن روشن شود. متأسفانه، هنوز یک تک‌نگاری صریح و روشنگر پیرامون عوامل و تحولاتی که موجب گذر بسیاری از روشنفکران قفقازی از ناسیونالیسم ایران‌گرا به ناسیونالیسم عثمانی‌گرا شد، فارغ از جانبداری از یک سوی تقابل، در دست نداریم. غالب آثار در این

زمینه به نوعی برای مقابله از یکسو و جانبداری از سوی دیگر تحریر شده‌اند. میرزا فتحعلی آخوندزاده خود را ایرانی می‌دانست و ما امروز صرفاً از او به‌عنوان پیشگام و متفکر اندیشه بیداری و ترقی لائیک یاد می‌کنیم. نریمان نریمانوف از مریدان آخوندزاده، خود را ایرانی می‌شناخت؛ رسول‌زاده که ایران را کشور خود خواند و در برهه حساس نهضت مشروطه دل در گرو سرنوشت مردم ایران نهاد، جملگی نمونه‌های تأمل برانگیز آن دوره‌اند. اما پس از مشروطه می‌بینیم تحولی که از یکی دو دهه پیشتر آغاز شده بود، به بازپردازی هویتی انجامید که خود را در مقابل روس‌ها از یک‌سو و ایرانیان از سوی دیگر تعریف می‌کند، راستی چه شد؟

۸۸. در تقسیمات کشوری پیش از قانون سال ۱۳۱۶ ش، قسمتی از ولایت را که دارای یک قصبه و چند محال بود و توسط یک نفر نایب الحکومه از طرف حاکم ولایت اداره می‌شد بلوک می‌گفتند. در قانون متأخرتر واژه‌ی دهستان به جای کلمه بلوک تصویب و رایج شد.

۸۹. علی‌رغم تلاش بسیار، نتوانستیم دوره کاملی از روزنامه «خیرالکلام» به‌دست آوریم. صرفاً به برخی شماره‌های موجود در موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به واسطه‌ی یک دوست، دست یافتیم. برخی توجه و اشاره‌های مربوط به این روزنامه را همچون موارد مشابه دیگر، بیش از هر منبع دیگری وام‌دار پژوهش دست اول تاریخ روزنامه‌نگاری ایران ناصرالدین پروین هستیم.

۹۰. شماره‌های ۱۳ تا ۱۹ خیرالکلام در زمانی که مدیر آزادهاش برای دادخواهی از تنبیه و مجازات بدنی در انجمن ولایتی رشت و تعطیل روزنامه‌اش به تهران رفته بود، در پایتخت منتشر شده است.

۹۱. مشروطه گیلان...، ص ۲۲۸.

۹۲. روزنامه خیرالکلام، شماره اول، ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق.

۹۳. خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضلعلی آقا تبریزی، ص ۹۵.

۹۴. روزنامه صوراسرافیل، شماره ۱۷، ۱۴ شوال ۱۳۲۵ ق، صص ۷ و ۸. دهخدا با زبان طنز و استعاره‌های خاص خود امیراعظم را «نازجون پهلون» نامید که کنایه از ارادت و ادعای صفا و جوانمردی پهلوانی حاکم جدید داشت. در متن آمد که کار امیر اعظم «ضعیفه جزونی» است و نه پهلوونی. رحیم شیشه‌بر و سه نفر دیگر را به همین علت «جزوند» دخو پرسید: چطور شد پات به آنجا نرسیده مثل نایبای قاطرخونه پای روزنومه چی... چوب بستی؟» که اشاره به تنبیه فیزیکی افصح‌المتکلمین بود. در ادامه پرسید: «اگر بچه‌های انجمن ابوالفضل همین فرداش جُل پوستت به دوشت داده بودند چه می‌کردی؟» دهخدا جای دیگر در نکوهش بلاهایی که مخالفین آزادی بیان بر سر مطبوعات مستقل و پیشرو آورده‌اند، نمونه سلطان‌العلمای خراسانی دست‌اندرکار روزنامه روح‌القدس و افصح‌المتکلمین را ذکر کرد.

۹۵. علاوه بر تلگراف امیر اعظم به تقی‌زاده، تلگراف ۹ رمضان ۱۳۲۵ ق سردار معتمد نیز اقدامی در این راستا بود. (اوراق تازه‌یاب مشروطیت، صص ۵۰ و ۵۱)

۹۶. برای دستیابی به نمونه‌ای از نثر ساده، روان و بیدارگر افصح می‌توان به مقاله مکاشفات در خیرالکلام، شماره اول، مورخ ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق، مراجعه کرد. متن به بیان طنز و شرح خواب خلسه‌مانندی است که راوی را به بارگاه الهی می‌برد. در روایت مجلس شورایی متشکل از جبرئیل و عزرائیل و میکائیل، همراهی مستبدین، مالکین و برخی وکلای مجلس شورا در بی‌اعتنایی و حتی مقابله با دهقانان گیلانی را به تصویر می‌کشد و نتیجه می‌گیرد که: «خائن را قابل شور نمی‌دانیم. شما بروید فکری برای خودتان بکنید که مورد ملامت قرار نگیرید.»

۹۷. پس از امیراعظم، آقابالاخان سردار افخم حاکم جدید، که چندی بعد توسط مجاهدین سوسیال دموکرات در تصرف رشت کشته شد، نیز دستور به توقیف خیرالکلام داد. بعدها در دوره دوم مجلس شورای ملی هم خیرالکلام در ذیقعه ۱۳۲۸ ق به دستور بهاءالسلطنه فرماندار رشت توقیف شد.

۹۸. روزنامه انجمن تبریز، سال اول، شماره ۷۵، ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ق، تلگراف انجمن رشت به تبریز برای یاری خواستن در عزل حاکم جدید را که به ضدیت مشروطه معروف بود، منتشر کرد. در متن این تلگراف آمد که ظفرالسلطنه دشمن ملت را با فوج و سوار به حکمرانی گیلان منصوب کرده‌اند و ما گیلانی‌ها این لکه ننگ را نمی‌پذیریم. انجمن ایالتی تبریز همدلانه در تلگرافی اعتراضی به تهران، خواسته مردم رشت را منعکس کرد.

۹۹. روزنامه/انجمن تبریز، سال اول، شماره‌های ۷۷ و ۷۸، ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق، ص ۵.
۱۰۰. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۵۱.
۱۰۱. گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۳۶.
۱۰۲. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و...، صص ۵۱ تا ۵۳.
- ۱۰۳ تا ۱۰۹. یادداشت‌های رابینو - در مشروطه گیلان، به کوشش محمد روشن، صص ۷۲ تا ۲۹.
۱۱۰. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، مقدمه، ص بیست و چهار.
۱۱۱. حبل‌المتین، شماره‌های ۱۶۴ و ۱۷۷، ۱۱ و ۲۶ شوال ۱۳۲۵ق.
۱۱۲. اوراق تازه‌یاب مشروطیت. . .، صص ۸ و ۹.
۱۱۳. تاریخ انقلاب ایران، مقالات تقی‌زاده، جلد اول.
۱۱۴. برای اطلاع بیشتر از وضعیت کشاورزی ایران در دوران قاجار می‌توان به چند اثر زیر مراجعه کرد:
- 1) Gilbar, Gad. G, *Persian Agriculture in the Late Qajar Period 1860-1906, Some Economic and Social Aspects*, in *Asian and African Studies*, 1978 .
- 2) Lambton, A. K. S. , *Landlord and Peasant in Persia*, Oxford, 1969 .
- 3) issawi, C. , *The Economic History of Iran, 1800-1914*, Chicago, 1971 .
- ۴) سیف، احمد، *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم*، نشر چشمه، چاپ اول ۱۳۷۳.
- ۵) دو فصل اول کتاب، *پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی، جنبش مشروطیت*، نوشته خسرو شاکری.
- 6) Floor, W. M. , *Agriculture in Qajar Iran*, Washington, 2003 .
۱۱۵. متأسفانه مورخان مشروطه پیرامون حضور دهقانی عصر مشروطه یا بی‌اعتنایی پیشه کرده و یا با رویه‌ای مخالف به سنجش پرداخته‌اند. کسروی در تاریخ مشروطه‌اش عمدتاً به رویدادهای شهری، آن هم در آذربایجان و تهران توجه نشان داده است. اشارات او به شهرهای شمالی ساحل خزر صرفاً در ارتباط با تلاش برای تصرف شهر رشت و حرکت اردوی مشروطه‌خواهان برای فتح تهران در ماه‌های پایانی استبداد صغیر است. فریدون آدمیت در فکر *دموکراسی اجتماعی*...، رویدادهای دهقانی شمال و تشکیل انجمن‌های عباسی را گذرا بررسی کرده است. پرداختن عوامانه‌ی غلوآمیز و ایدئولوژی زده برخی مورخان چپ به مسئله جنبش‌های دهقانی در چند اثر پیرامون مشروطه نیز چهره واقعی و برون از افسانه‌پردازی این مبحث را ترسیم نمی‌کند. عمده تلاش بسیاری از اینان، درشت نمایی نقش مارکسیسم روسی در بیداری تحریکات دهقانی ایران است. این فصل نهضت مشروطه نیاز به پژوهش و واری و تاریخ‌نگاری گسترده و مشخصی دارد. اشاره‌های نگارنده که توان و تخصص لازم برای ارزیابی مسئله ارضی در ایران را در خود نمی‌بیند، کافی نمی‌تواند باشد. امیدوارم کسانی که شایسته‌ی چنین تحقیقی هستند، یا پیش‌گذارند و جوانب چندگانه‌ی این حکایت ناگفته را به تحریر درآورند.
۱۱۶. ملانصرالدین، روزنامه پیشرو قفقازی، کاریکاتور صفحه اول خود را به اخراج امام جمعه از تبریز اختصاص داد. این روزنامه در جای دیگر به طنز نوشت: مردم تبریز از صراط مستقیم منحرف شده، انبارهای امام جمعه را خالی می‌کنند، خان‌های هزار ساله را از املاک بر می‌کنند، در ارومیه، حجه‌الاسلام را از شهر بیرون می‌کنند، از پادشاه حساب و کتاب می‌خواهند، وزراء را از فروش دلبخواه مملکت بازمی‌دارند. (جلیل محمدقلی‌زاده، *چاله*، ملانصرالدین، شماره ۴۳، نوامبر ۱۹۰۷، به نقل از «انجمن‌های شورایی»، ص ۴۰)
۱۱۷. روزنامه/انجمن، سال اول، شماره ۳۸، هیجدهم ذیحجه ۱۳۲۴ ق، ص ۴.
۱۱۸. فکر *دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت*، ص ۲۰.
۱۱۹. مشروطه گیلان از یادداشت‌های رابینو، به کوشش محمد روشن، کتاب‌فروشی طاعتی رشت، ۱۳۵۲ش، ص ۱۰۲.
۱۲۰. پروین، ناصرالدین، *تاریخ روزنامه‌نگاری ایرانیان و دیگر پارسی‌نویسان*، جلد دوم، ص ۷۵۰.
- خبر تأسیس *مطبعه‌ی عروه‌الوثقی* به مدیریت آقازاده اسماعیل در شماره اول روزنامه‌ی *نسیم شمال*، دوم شعبان ۱۳۲۵ق آمده است. این روزنامه افتتاح این چاپخانه حروفی را روز یکشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۵ اعلام کرده است. چاپخانه همواره مورد تهاجم سالدات‌های روسی و عوامل حکومتی و متعصبان قرار گرفت. آخرین بار در

زمان مشروطه، محرم ۱۳۳۰ق بود که همزمان با جنایات روس‌ها در آذربایجان، در گیلان هم بگیر و ببند و کشتار و تبعید آزادی‌خواهان اوج گرفت. در گیلان، قریب صد نفر قزاق به دستور نکراسف کنسول روس به چاپخانه عروه‌الوثقی حمله بردند و هر چه قابل شکستن و ویران کردن بود در هم کوبیدند و هر چه شکستی نبود سوار بر عراده‌های روس به کنسولگری بردند. جرم چاپخانه این بود که اعلامیه اعتراضی مردم رشت علیه مداخلات و اتهامات کنسول و مأموران متجاوز روس را چاپ کرده بود. (مشروطه گیلان، صص ۲۲۵-۲۵۷).

۱۲۱. روزنامه نسیم شمال، شماره ۲۳، مورخ ۲۴ محرم ۱۳۲۷ق (۱۶ فوریه ۱۹۰۹ م) ص ۱، در مقاله «رشت و آزادی» آمد: «در ۱۷ محرم الحرام کمیته ستار به نام نامی و اسم گرامی ستارخان سردار ملی در گیلان مباحی گردید.»

۱۲۲. فخرایی، ابراهیم، گیلان در جنبش مشروطیت، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۱۲۳. آفاری، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۳۱۲، ملک‌زاده، جلد پنجم ص ۱۰۴۰.

۱۲۴. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، صص ۲-۱۴.

۱۲۵. محمدحسین یزدی به گفته ایرج افشار، روزنامه‌ی سفینه را در یزد می‌نوشت. او مشهور به محمدحسین سفینه از تجار یزدی مقیم رشت و از مشروطه‌خواهان بود. روزنامه‌ای هم به نام گلستان در رشت منتشر کرد که فقط چهار شماره بیرون آمد. (فخرایی، گیلان در جنبش مشروطیت، صص ۱۴۹ و ۲۷۹).

۱۲۶. مقالات تقی‌زاده، جلد دوم، ص ۹۸.

۱۲۷. فکر دموکراسی اجتماعی...، ص ۲۳.

آقا محمد یزدی نماینده پیشرو با گرایش سوسیال‌دموکراتیک در مجلس‌های اول و دوم مشروطه بوده است. روزنامه‌ی نسیم شمال چاپ رشت (شماره ۲۴ مورخ اول صفر ۱۳۲۷ق ص ۴) در توصیفی از خرسندی و قدردانی از اقدامات «انجمن ایالتی گیلان» درباره‌ی وکیل‌التجار نوشت: «نایب رئیس [انجمن] آقا محمد وکیل‌التجار است که در دارالشورا بعد از آقای تقی‌زاده با ثمرترین اشجار است.»

۱۲۸. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۱۳.

۱۲۹. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، همان‌جا.

۱۳۰. نامه تقی‌زاده به ستارخان در مجله‌ی یغما، سال سی‌ام (۱۳۵۶ ش).

۱۳۱. رابینو در یادداشت‌های مشروطه گیلان، ورود میرزا کریم خان را ۹ فوریه ۱۹۰۹ (۱۷ محرم ۱۳۲۷ق) نوشته است. از آنجا که یک روز پیش از آن، حمله‌ی مجاهدین به دارالحکومه و تصرف مراکز مهم رشت صورت پذیرفته و قیام آغاز شده بود، این تاریخ نمی‌تواند درست باشد. می‌دانیم میرزا کریم خان در رهبری روز قیام حضور داشته است.

۱۳۲. تقی‌زاده، حسن، اشخاصی که در مشروطیت سهمی داشتند، مجله یغما، سال ۲۴ شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۵۰.

۱۳۳. از انزلی تا تهران، یادداشت‌های خصوصی بی‌پیرم خان مجاهد ارمنی، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۵۶.

۱۳۴. تلگراف تقی‌زاده به میرزا کریم خان، روزنامه نسیم شمال، شماره ۴۷، ۹ رجب ۱۳۲۷ق.

۱۳۵. نسیم شمال، شماره ۴۹، مورخ ۱۴ رجب ۱۳۲۷ق.

۱۳۶. این تلگراف‌ها همه در نسیم شمال چاپ شده است. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، صص ۱۸۶ و ۱۸۷ و یادداشت‌های مشروطه، رابینو کنسول انگلیس در رشت نیز در این زمینه اطلاعاتی بدست داده‌اند.

۱۳۷. روزنامه مجلس، شماره ۱، مورخ هشتم شوال ۱۳۲۴ق (۲۵ نوامبر ۱۹۰۶).

۱۳۸. روزنامه مجلس، شماره ۶، مورخ ۱۶ شوال ۱۳۲۴ق (۳ دسامبر ۱۹۰۶).

۱۳۹. متن مذاکرات مجلس و روزنامه مجلس، شماره ۱۴، سوم ذیقعد ۱۳۲۴ (۱۸ دسامبر ۱۹۰۶)، همچنین، روزنامه مجلس شماره ۳۰ پنجم ذیحجه، ۱۳۲۴ (۲۰ ژانویه ۱۹۰۷).

۱۴۰. مذاکرات مجلس، ۱۸ ذیقعد ۱۳۲۴ق.

۱۴۱. یادداشت‌های مشروطه، صص ۱۳ و ۱۴.

۱۴۲. همان‌جا، ص ۵۱.

۱۴۳. همان‌جا، ص ۷۳.
۱۴۴. همان‌جا، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.
۱۴۵. نامه به امضای ۴۸ نفر از اهالی انزلی، همزمان با اعلان فرقه انزلی خطاب به ظهیرالدوله حاکم جدیدالورود گیلان، حکایت از بیداری و هشیاری ملی و آزادی‌خواهی مردم منطقه دارد. (خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران: زرین، ۱۳۶۷، صص ۳۲۰ و ۳۲۱).
۱۴۶. اسناد روسی، کتاب نازنجی، جلد اول ص ۱۲۳.
۱۴۷. روزنامه ندای وطن، شماره ۵۰، سوم رجب ۱۳۲۵ق (۱۳ اوت ۱۹۰۷م).
۱۴۸. روزنامه ساحل نجات، شماره یکم، هفتم شعبان ۱۳۲۵ق (۱۶ سپتامبر ۱۹۰۷م).
۱۴۹. نگارنده در پیش‌نویس اولیه‌ی کتاب، بر مبنای اسناد اصلی - دانشناک، هنجاک و گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی تبریز، گفتارهایی نسبتاً مفصل پیرامون آرا و کارنامه آنان در ایران، و به‌ویژه تبریز نوشته بودم که برای جلوگیری از طولانی شدن این کتاب از متن حاضر حذف شده‌اند. آنچه در این کتاب آورده‌ام بخش ناچیز و فشرده‌ای صرفاً در نقش و ارتباط مستقیم تقی‌زاده است و امید دارم که آن یادداشت‌ها در قالب رساله‌ای جداگانه منتشر شود. در مورد گروه آخر یاد شده در بالا، مفصل‌تر سخن گفته‌ام چرا که بخش اقلیت آن در همگامی و همکاری نزدیک با تقی‌زاده تا پایان کار مجلس دوم حضور داشته است.
۱۵۰. نام جدید سازمان فدراسیون انقلابی ارمنه، Hay heghapokhakan Dashnaksutium، اعلام شد. این سند در نشریه درآشاک، ماه اوت و سپتامبر ۱۸۹۴ منتشر شده است. برای آشنایی به این سند از جمله می‌توان به صص ۱۶۶ تا ۱۷۳ کتاب لوئیس نعلبندیان مورخ ارمنی مراجعه کرد:
- Nalbandian, Louis, *The Armenian Revolutionary Movement The Development of Political Parties Through the nineteenth century*, Berkeley: University of California press .
151. Ibid. Louis Nalbandian, p. 218 .
۱۵۲. کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.
۱۵۳. انجمن، سال دوم، شماره ۷، رمضان ۱۳۲۵ ص ۲.
۱۵۴. کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، ص ۲۲۹.
155. Berberian, Hourii, *Armenian and the Iranian Constitutional Revolution of 1905-1911*
۱۵۶. حوری بارباریان، همان‌جا.
۱۵۷. برای دستیابی به آمار اعضای شعبه‌های دانشناک در درون ایران، می‌توان به کتاب یاد شده‌ی حوری بارباریان مراجعه کرد. برای دستیابی به روایتی از کنفرانس عمومی دانشناک‌ها در تبریز، علاوه بر کتاب فوق، شرحی از هرایر خالاتیان در مقدمه کتاب حماسه بیرم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵، آمده است.
۱۵۸. فصل سوم، کتاب خانم بارباریان به زبان انگلیسی.
۱۵۹. همان‌جا، ص ۹۶.
۱۶۰. برای دستیابی به جزئیات بیشتر، از سؤال و جواب‌های دو سوی مذاکره به روایت گزارش رستم به مرکزیت دانشناک، علاوه بر آرشیو نامبرده‌ی فدراسیون دانشناک، می‌توان به صص ۲۹ تا ۴۰ مقدمه کتاب حماسه بیرم، مراجعه کرد.
۱۶۱. اومانیتیه، مورخ ۲۹ مه ۱۹۰۹م.
۱۶۲. گزارش کاپیتان آثرینینور به ریمن لونک سفیر فرانسه در ایران، ترجمه عطا آیتی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دهم، شماره ۳۹ پاییز ۱۳۸۵ ص ۲۴۰.
۱۶۳. ر. ک. به فصل چهارم کتاب حوری بارباریان به زبان انگلیسی.
۱۶۴. حوری بارباریان، ص ۱۳۶.
۱۶۵. نامه خامنه [احتمالاً با نام منوچهر ایرانی هم در حزب دموکرات شناخته می‌شد] ۷ ذیحجه ۱۳۲۸ق، نامه‌های دوران مشروطیت، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۱۶۶. در این زمینه، به پانویس شماره ۱۶ مقاله *پیدایش سوسیالیسم در ایران*، انتشار یافته در کتاب انگلیسی زبان *ایرانیان/ارمنی*، به ویراستاری خسرو شاکری ص ۱۰۹ مراجعه شود. همین‌جا تأکید کنم، که انتشار بیرونی غالب اسناد مورد اشاره گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی را بیش از هر کس مدیون همت والای خسرو شاکری پژوهنده مسئول، پرکار و ژرفابین اسناد سوسیال دموکراسی و چپ ایران هستیم. کتاب *سوسیال دموکراسی در ایران*، نوشته او، به زبان فرانسه، و برخی دیگر کتاب‌هایش به زبان انگلیسی که در فهرست پایان کتاب آورده‌ام، عمده نامه‌ها و اسناد فعالان ارمنی سوسیال دموکرات را جمع‌آوری کرده و به دست داده است. نامه‌نگاری‌های به زبان فرانسه اقلیت گروه به تقی‌زاده را هم ایرج افشار در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت منتشر کرد* و برخی از ابهامات را در تدارک و تأسیس اولیه حزب دموکرات روشن کرده است.

۱۶۷. *ایرانیان/ارمنی*، به ویراستاری خسرو شاکری (به زبان انگلیسی) مقاله:

Arsen Guidor, *The Hnchakist Party and the Revolutionary Movement in Persia (1908-1911)* .

خانم بارباریان در کتاب خود به زبان انگلیسی، ص ۸۱، همچنین پانویس ۹۵ ص ۱۰۶ از رابطه و اثر گذشته هنجاکچی گروه سخن می‌گوید. حضور سداراک دوم در کنار ورام پیلوسیان به‌عنوان نمایندگان جریان اقلیت کنفرانس اکتبر ۱۹۰۸ گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی تبریز، که برخی او را همان سداراک بانواریان هنجاک‌کیست معروف دانسته‌اند، چنین فرضیه‌ای را هم مطرح می‌کند.

۱۶۸. متن مکاتبات سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز با کائوتسکی و پلخائف، همه از کتاب *ایرانیان/ارمنی*، به ویراستاری خسرو شاکری به زبان انگلیسی، صص ۳۱۱ تا ۳۴۷ برگرفته شده است. به گفته شاکری اصل نامه کائوتسکی به چلنگریان به زبان آلمانی تاکنون یافته نشده است. متن ارمنی آن در روزنامه دروشاک ۹ نوامبر ۱۹۰۸ چاپ شده و ترجمه فرانسوی آن به همت خود شاکری در کتاب «سوسیال دموکراسی در ایران» به زبان فرانسه — که در منابع پایان کتاب آورده‌ام — آمده است.

۱۶۹. سلسله مقالاتی از چلنگریان در دو شماره نشریه *نئوزوئیت*، پیرامون شرایط انقلابی و وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران و نقش نیروهای فعال سیاسی به چاپ رسیده است:

The Economic and Social Causes of the Persian Revolution, in *Neue Zeite* No. 33, May 13 and No. 34, May 20, 1910, pp. 198-205 and 234-40 .

۱۷۰. این نامه‌ی خاچاطوریان هم اولین بار توسط خسرو شاکری در کتاب *سوسیال دموکراسی در ایران* به زبان فرانسه منتشر شد. اخیراً متن فارسی آن در کتاب *نقش ارامنه در سوسیال دموکراسی ایران* به کوشش محمدحسین خسروپناه، در صص ۸۹ تا ۹۷ برگردانده شده است. اصل نامه در آرشیو پلخائف نگهداری می‌شود. ۱۷۱. اصل صورت جلسه مذاکرات کنفرانس (۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ / ۲۶ / رمضان ۱۳۲۶ ق) در کتابخانه سالتیکوف شدرین، سن پترزبورگ [لنینگراد]، است. این سند همراه نامه‌ای از خاچاطوریان به پلخائف ارسال شد.

۱۷۲. تیگران ترهاکوبیان (ت - درویش)، طی مقاله‌ای در نشریه *نئوزوئیت*، شماره ۲۰، سال ۲۷، مورخ ۱۲ فوریه ۱۹۰۹، صص ۷۲۰ تا ۷۲۶ که در اشتوتگارت آلمان چاپ می‌شد، آرای اقلیت در مورد این بحث‌ها، و اختلاف نظر و سرانجام انشعاب در گروه سوسیال دموکرات ارمنی تبریز را آورده است.

173. *La Social – Democratic en Iran*, Florance, Mazada press, 1979, p. 249

۱۷۴. این نامه اولین بار در *تاریخ سوسیال دموکراسی ایران* به زبان فرانسه — ص ۲۷ — آمده است. نگارنده از متن انگلیسی آن در کتاب *ارمنیان/ایران* به ویراستاری شاکری، ص ۳۴۵، استفاده کرده است.

۱۷۵. کنگره هشتم انترناسیونال سوسیالیست در ۲۸ اوت تا ۳ سپتامبر ۱۹۱۰ در کپنهاگ برگزار شد. دو گزارش پیرامون مسائل نهضت مشروطه ایران در کنگره قرائت شد. یکی گزارش والاس مگلاذره عضو حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (منشویک)، معروف به تریا، که فعالانه در مبارزات مجاهدین تبریز مشارکت کرد و مجروح شد، و دیگری گزارش یک دانشناک بود. برای دستیابی به متن فارسی گزارش تریا می‌توان به *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، تهران، علم، ۱۳۵۸، جلد ششم، صص ۲۶ تا ۳۲، مراجعه کرد. قطعه‌نامه کنگره در مورد ایران، در روزنامه *تمدن*، شماره ۳، مورخ ۲۸ شوال ۱۳۲۸ ق، چاپ شده است. به‌رحال، هیچ ردی از حضور نماینده‌ی گروه سوسیال دموکرات تبریز در کنگره کپنهاک در دست

- نیست. چلنگریان در هر دو نامه ۱۹ نوامبر و دهم دسامبر ۱۹۰۸ خود شرح مجروح شدن تریبا در پیشروی نیروهای مجاهد در مراغه، علیه مستبدین، و بستری شدن او را در بیمارستانی در تبریز به پلخائف اطلاع داده است. شاید گروه نتوانسته این نماینده را اعزام دارد، و یا به دلایلی مانع شرکت نماینده‌ی آنان در کنگره بین‌المللی شده‌اند. برای دستیابی به گزارش حزب داشناک به کنگره می‌توان به سند زیر مراجعه کرد:
- Rapport Presente au Congress Socialiste international de Copenhague Parle Parti Armenien "*Das Chnak Zoution*" Geneva, 1910, S. 44. FF .
۱۷۶. به پانویس شماره ۳۸ ص ۱۱۱ کتاب انگلیسی زبان *ارمنیان ایران*، و توضیحات روشننگر شاکری مراجعه شود. مقالات درویش (تیگران) تحت نام «انقلاب ایران» در نشریه *نئوزوئیت*، سال ۲۷، شماره ۲۰، مورخ ۱۲ فوریه ۱۹۰۹ چاپ شده است. متن ترجمه فارسی آن در کتاب *نقش ارامنه در سوسیالیسم دموکراسی ایران*، صص ۱۵۳ تا ۱۶۵، در دسترس است.
۱۷۷. برای دستیابی به روایت خواندنی شاکری از این امر می‌توان به مقاله *تولد سوسیالیسم در ایران* در کتاب انگلیسی زبان *ارمنیان ایران* به ویراستاری خود شاکری مراجعه کرد.
۱۷۸. آنچه درباره بینش و کنش تقی‌زاده عصر مشروطه آوردیم، در تمام ابعاد و لایه‌های قابل تعمیم به تقی‌زاده ناسیونالیست روزنامه‌کاوه و دوران رضاشاه نیست. تقی‌زاده همچون بسیاری سیاست‌ورزان ایران که در جوانی رادیکال و باورهای چپ دارند و به تدریج به میانه و راست گرویده‌اند، بعدها بسیاری آرای خود را تغییر داد و عملکردی متفاوت را پی گرفت.

نهضت مشروطه و نقش تقی زاده
سوسیال دمکراسی و جدایی دین از دولت

جلد دوم

منوچهر بختیاری

نهضت مشروطه و نقش تقی‌زاده
سوسیال دمکراسی و جدایی دین از دولت
منوچهر بختیاری

چاپ اول اسفند ۱۳۹۳ (مارس ۲۰۱۵)

انتشارات پگاه، تورنتو کانادا

Pegah Publication

www.pegahfarsibook.com

pegahbook@rogers.com

Tel. 001 416 2230850

ISBN: 978-3-943147-91-9

مرکز پخش در اروپا

انتشارات و مرکز پخش فروغ

Forough Publication

Jahn Str. 24

50676 Köln

Germany

Tel. 0049 221 9235707

www.foroughbook.net

info@foroughbook.net

فهرست مطالب، جلد اول

۹	مقدمه
۱۳	فصل اول: تبریز زادگاه و گهواره تجدد
۸۷	فصل دوم: تولد تا مشروطه
۱۸۵	فصل سوم: مجلس اول : توفان خیز برمی دارد
۴۲۱	فصل چهارم: سوسیال دمکراسی و تقی زاده

فهرست مطالب، جلد دوم

۵۱۱	فصل پنجم: تبعید و بسیج افکار عمومی در خارج از ایران
۵۸۹	فصل ششم: مجلس دوم : زخم تکفیر و تبعید دوباره
۶۷۷	فصل هفتم: حزب دمکرات ایران
۷۲۳	فصل هشتم: تقی زاده در تاریخ نگاری معاصر
۸۵۷	پیوست‌ها
۸۵۸	پیوست ۱. مرآده تقی زاده با برخی علمای روحانی
۸۶۶	پیوست ۲. شیخ فضل‌اله نوری (۱۲۵۹-۱۳۲۷ق)
۸۶۹	پیوست ۳. حیدر عمواغلی
۸۷۳	پیوست ۴. محمد امین رسول زاده: حیاتی پرحادثه
۸۸۱	پیوست ۵. ورام پیلوسیان
۸۸۵	پیوست ۶. تیگران ترهاکوپیان (ت. درویش)
۸۹۴	پیوست ۷. برجیده‌ای از مکتوبات مجتهد مازندرانی در فساد مسلک سیاسی تقی زاده
۸۹۶	پیوست ۸. نامه‌ی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و آقامیرزا عبدالله مازندرانی به علیرضاخان عضدالملک (نایب‌السلطنه) در افشای مسلک سید حسن تقی زاده

- پیوست ۹. نامه‌ی ستارخان و باقرخان به نایب السلطنه، همزمان با بروز بحران
میان تقی‌زاده و حزب دموکرات با اعتدالیون و بهبهانی و صدور حکم
فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده ۸۹۷
- پیوست ۱۰. اعتبارنامه نمایندگی تقی‌زاده در مجلس دوم شورای ملی ۸۹۸
- گاهنامه وقایع ۹۰۷
- منابع و مراجع ۹۲۳
- گزیده‌ای از آثار دیگران درباره تقی‌زاده ۹۳۷

تقدیم به ایرج افشار

به خاطر یک عمر تلاش خستگی ناپذیر در راه شفاف‌سازی اسناد و شواهد تاریخی ایران،
بی‌حضور پر بار و تاریخ‌دان او نوشتن کتاب ممکن نبود

فصل پنجم

تبعید و بسیج افکار عمومی در خارج از ایران

جغد شوم استبداد - تبعید از ایران

تقی‌زاده پس از غلبه قزاقان بر بهارستان و تصرف سراسر پایتخت و اعلام حکومت نظامی به سفارت انگلیس در تهران پناه برد. بوم شوم استبداد بر خرابه‌های مجلس ندای روزهای پر اندوه و ملالت باری را برای زبان و قلم و قلب مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان بر سراسر پایتخت طنین افکنده بود. ابعاد خفقان و گسترده‌گی جنایات عوامل شاه و روسیه ثبت کتب تاریخی است. فضای غیرقابل تنفس و سنگین آن روزها را تنها کسانی می‌توانند حس کنند که خود در شرایط مشابهی زیسته باشند. چه روزگار پرمحنتی را با پناه بردن به سفارت بیگانه باید به جان خریده باشد. چهره‌ی برجسته مشروطه، نقطه اتکای انجمن و مردم تبریز، مرجع مورد تأیید انجمن‌های رادیکال تهران، رشت، قزوین و . . . وکیل پرغرور و ابهت، سخنور پرشور مجلس باید با چه اندیشه‌های تلخی دست و پا زده باشد تا برای حفظ جان و فراهم شدن امکان فعالیت مجدد در راه آمل انسانیش از چنگال خونین دژخیمان هم وطن و «خودی» به بیگانگان پناه برد، بیگانگانی که سیاست دولت شان موردنکوهش و نقد او بود. چه باید می‌کرد وقتی که ایرانیان دشمن یار و خودکامه‌ای که ایران را برای خود و منافع آزمندانه خود کور و کر و لال می‌خواستند و در پی یافتن و بر دار کشیدن او بودند. زمانی که شاه مملکت که سوگند وفاداری به اساس مشروطه و اصول قانون اساسی یاد کرده بود و تعهد نموده تا ایران و ایرانی را پاسدار و حافظ باشد دست در دست دولت متجاوز و ایران‌ستیز روس و عوامل قزاقش کوچه به کوچه، خیابان به خیابان و شهر به شهر در پی یافتن هر عنصر ایران‌خواه و آزادی‌طلب قصد جان او کرده بود؟ در آن روزهای مصیبت بار تاریخ معاصر که قداره‌بندان و میرغضبان باغشاه جز خون ریخته مشروطه‌طلبان رادیکال نمی‌خواستند، تقی‌زاده خود و یاران رادیکالش را به امن‌ترین محل قابل دسترس رساند. در واقع تحصنی را آغاز کرد که سرانجامش چندان روشن هم نبود. اخباری که روزهای بعد به تقی‌زاده و سایر متحصنین رسید حاکی از آن بود که اگر در آن بزنگاه به دست قزاقان افتاده بودند بی‌شک در کنار سایرین کشته می‌شدند و مشروطه را از مسئول‌ترین رادیکال‌های آزادی‌خواه زمانه ایران محروم کرده بودند.

حضور کار بدستان و قلم‌زنان جراید رادیکال چون حبل‌المتین، مساوات، روح‌القدس و صوراسرافیل در کنار تقی‌زاده پس از روز غمبار بمباران مجلس نه از سر تصادف بود و نه بی‌سبب و علت. آنان به همراه تقی‌زاده به‌رغم تفاوت‌ها و احتمالاً موافق نبودن در برخی جوانب و آراء، جمعاً طیف رادیکال و لائیک مشروطه را در دوران مجلس اول نمایندگی می‌کردند. با تمام نواقص و کاستی و کژروی‌زبان و قلم، سمبل نهضت مشروطه محسوب می‌شدند.

قزاقان به فرمان مستقیم شاه و نظارت کلنل لیاخوف برای دستیابی به پناهندگان سفارت را محاصره نمودند. پس از چندین روز مذاکره و دخالت مستقیم پادشاه انگلیس و تأکید دولت آن کشور، ایزولسکی

وزیر امور خارجه روسیه به سفیر روسیه در تهران تلگراف نمود که قزاق‌ها از اطراف میسیون انگلیس خارج شوند و ضمانت کتبی درباره مصونیت زندگی و جان و مال افرادی که در تحسن هستند صادر شود. [۱] خشونت و جنایات عوامل شاه و روسیه موجب خجالت وزارت امور خارجه انگلیس گردید. همراهی و امضای قرارداد ۱۹۰۷ دو دولت در محافل سیاسی و مطبوعات انگلیس با اخبار تعدی و قتل و شکنجه مشروطه‌خواهان که هر روز می‌رسید مورد و وسیله‌ی اوج‌گیری استیضاح و فشارهای بسیار مخالفین سیاست خارجی ادوارد گری گردید.

تقی‌زاده و یاران آزادی‌خواهش قریب یک‌ماهی در سفارت انگلیس متحصن بودند. ابتدا به فشار سفارت روس و تأکید شخص کلنل لیاخوف فرمانده قزاقان و خواست محمدعلی شاه خواهان تحویل آنها به جلادان باغشاه بودند. مسئولین سفارت هم برای حفظ وجه سیاسی و بین‌المللی خود نمی‌توانستند به چنین امری تن دهد. در مذاکرات معلوم شد که جرم تقی‌زاده از تمام پناهندگان سنگین‌تر و مجازاتش شدیدتر است، کما اینکه پس از اینکه عوامل دربار به ناچار به تبعید چند تن از رهبران و فعالین نهضت تن دادند ابتدا خواستند که تقی‌زاده تعهد نماید حداقل ده سال از ایران بیرون بماند. مدت تبعید ده‌خدا ۸ سال و مدیر روح‌القدس ۷ سال خواسته شد. [۲]

تقی‌زاده و همراهانش را در ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۳۲۶ ق از تهران به سوی انزلی در مسیر تبعید از ایران اعزام شدند. تقی‌زاده می‌گوید در رشت ما را به حمام بردند «همه مردم مطلع شدند»، مردم در درون و اطراف حمام ایستاده بودند. «در حمام فراشی بلند شد یک مرتبه گفت: خدا تیغ پادشاه اسلام را براتر کند، خدا دشمنانش را ذلیل کند. مردم از ترس‌شان حرفی نزدند. کوچه و خیابان‌ها تا کنسولخانه دو کیلومتر راه پر آدم بود. می‌دویدند از آن طرف مثل اینکه شاه یک مملکتی بیاید.» [ص ۱۸۸] اما آن فراش نمی‌دانست که در کمتر از هشت ماه بعد، یاران همین اسیران که با خفت به آنها می‌نگرد و توان و تیغ پادشاه را به رخشان می‌کشد آقابالاخان حکمران مستبد شهر را به سرنوشت تلخی دچار و پرچم مشروطه را بر فراز فرمانداری شهر می‌آویزند. یکی از تبعیدیان میرزا علی محمدخان تربیت یار جوان تقی‌زاده بود که هفت ماه بعد با اسلحه و داوطلبان جنگجو مخفیانه به رشت باز می‌گردد.

اسیران ما تا چند روز بعد می‌بایستی از خاک میهن و کسانی که نگران‌شان بودند دل می‌کنند. تقی‌زاده در حدیث خود نوشته‌اش وصف ادبی - عاطفی آن روزهای تلخ و ماندگار در ذهن و روانش را نیاورده. اما شرح دلگداز یار و همسفرش - علی اکبر دهخدا - را داریم. دهخدا هم بیم جان داشت و شاه کینه‌توز زخم انتشار صوراسرافیل و قلم گزنده او را به دل داشت و از گردانندگانش میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل را با بی‌رحمی کشته بود و بی‌تردید در پی دست یافتن به نویسنده مطالب گزنده و روشنگر چرند پرند بود. دهخدایی که اگر به دست دژخیمان سلطان افتاده بود، امروز از میراث پرشکوه فرهنگی دهه‌های بعد خود محروم بودیم. او در کنار تقی‌زاده از میان قریب شصت نفر پناهنده سفارت از کسانی بود که شاه مصرانه خواستار تبعیدش شده بود. دیگر همراهان تقی‌زاده سید عبدالرحیم خلخالی از گردانندگان نشریه مساوات، سید حسن کاشانی مدیر حبل‌المتین تهران نیز چنین بودند. آنان همه به جرم انتشار آنچه شاه نمی‌پسندید از ایران اخراج می‌شدند.

دهخدا با قلم اشک ترک‌نش، حکایت تلخ و دردآور آن روزهای محنت‌زا را به یادگار گزارده است. او سرپرست مادر و خواهر و برادر کوچکترش بود که در تهران غارت زده و بحرانی رهایشان کرده بود. به سید نصرالله اخوی با نثری آندوه‌زا می‌نویسد: «گویا از حال من بی‌خبر نبودید و می‌دانید که در زمان ساده‌پرستی و عصر احترام پیران هر دو از تمتع محروم مانده‌ام. الان می‌روم و در صورتیکه یک نفر در تمام روی زمین نمی‌شناسم که یک نفر فقیر را دستگیر کند. یک "خائنی" را پناه دهد. چنانکه دیدید و

دیدیم، خواهر و مادر و برادر کوچک هم که تیغ و تیری است بر دل و جگرم.» تنگدستی مالی خود را یادآور می‌شود اما چیزی برای خود نمی‌خواهد بلکه از تقوی برای خانواده بی‌سرپرستش در اوج استیصال یاری می‌طلبد. با علو همتی شایسته می‌افزاید:

«باید فراموش کنند که این استیصال نامه از طرف آن کسی است که در مدت دو سال تمام در مقابل وعده وزارت و امید میلیونها پول نلغزید و شرف را به هیچ یک از زخارف مبادله نکرد. از این رو تنها خواهشی که می‌کنم در صورت رد یا قبول این آخرین اثر وجود من که آبروی من است پیش کسی ریخته نشود و سر را از خودشان تجاوز ندهند» [۳]

ناکامی و درددری و تبعید هر انسانی را دچار پریشانی خاطر می‌سازد و تقی‌زاده و دهخدا از این امر برکنار نبودند. تقی‌زاده در اوج تهیدستی و به قول خود در حالی که پولی در جیب نداشت هزینه سفر برای تبعید را با علو همت کم نظیری نپذیرفت: «برای ما پنج نفر نهصد تومان دادند به سفیر. تقسیم می‌کردند، اول از آن سیصد تومان خواستند به من بدهند، گفتم من نمی‌خواهم، پول محمدعلی شاه را نگرفتم. ظاهراً پنج تومان هم نداشتیم. گفتم مقداری را به دهخدا بدهند. سیصد تومان به او دادند...» [ص ۸۴] او در آن روزهای درددری و تنگدستی بیش از آنکه به فکر حال و روز و آتی خود باشد، دل نگران خانواده میرزا ابراهیم آقا و کیل کشته شده تبریز بود. در میان پناهندگان سفارت هیچکدام مالدار نبودند. ممتازالدوله آخرین رئیس مجلس که در سفارت فرانسه پناه گرفته بود، ده تومانی برای آنها فرستاد تا چند روز امور بگذرانند. وقتی از سوی یک زرتشتی آشنا و مشروطه‌خواه به تقی‌زاده اطلاع داده شد، پولی که خواسته بودید حاضر است. به آورنده پول گفت: صد تومان را بدهد به خانواده حاج میرزا ابراهیم آقا.

تنگدستی و بی‌پناهی تقی‌زاده همچون دوست پاکبازش دهخدا، در چند ماه آتی استبداد صغیر همواره آنها را آزار داد. در این چند ماه عذاب و غربت دمی از کوشش در راه احیای مشروطه پا پس نکشیدند، در حالی که برخلاف دوله‌ها و سلطنه‌های ایرانی مهاجر خارج به نان شب خود محتاج بودند. ویرانگری و احتضار حیثیت انسانی فقر را، تنها اهل درد می‌دانند، کسانی که خود طعم گس و تلخ آن را چشیده و کشیده‌اند. او که آوازه نام و شهرتش در مطبوعات اروپا به‌عنوان سخنگوی مشروطه و نگهبان آمال و آرزوهای ملتش طنین‌افکن بود برای گذران معیشت روزمره اش در ماههای آتی همواره مستاصل بود.

ماههای بعد در پاریس، لندن و استانبول و به گواه شاهدان زمانه، تقی‌زاده همواره در تنگنای مالی و با حداقل امکان زنده ماندن می‌زیست. ماجرای غمبار تنگدستی مالی او در تمام سفرهای دوران استبداد صغیر و تبعید و سپس خروج چند سال بعد - پس از حکم فساد مسلک سیاسی، تمامی دوران فعالیت‌های سیاسی او در خارج را به درد ورنج می‌آلاید. انعکاس آن را در ریاضت کشی و امساک پابرجا و در سراسر زندگی بعدی‌اش می‌یابیم. او در استانبول، انگلیس و فرانسه و آلمان و حتی آمریکا و سپس در ایران این رویه را به‌عنوان شیوه‌ی زندگی مقدر خود پذیرفت. تقی‌زاده در تمام عمر از جمع‌آوری مال پرهیز داشت. نامنی و بی‌ثباتی شگفت‌آور زندگی سراسر فعال و پرتلاطمش به او یاد داده بود که از هر نوع وابستگی پرهیز کند. او نه فرزندی به جا گذارد و نه ارث و میراث مالی قابل اتکاء. آنچه برجا گذاشت یادداشت‌ها، نامه‌ها و آثار چاپی یا دست‌نویسی بود که همچون جان خود و به نشانه یک عمر کوشش ایران‌خواه و انسان‌گرا و آزادی‌طلبش پاس می‌داشت. گرچه به سختی دریافت که استقلال و آزادی فعالیت اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی، حداقلی از رفاه و امکانات مالی را می‌طلبد. او با این معضل در سراسر زندگی سیاسی و فرهنگی‌اش حداقل تا دست‌یابی به مقامات زمانه پهلوی دست به گریبان بود.

تقی‌زاده در دوران استبداد صغیر با شور و سخت جانی، امساک و ریاضت زندگی، گذران کرد. هر جا هم به کاری دست زد، صرفاً برای گذران امور جاری خود و ادامه کوشش سیاسی‌اش بود. به گفته خود در برهه‌هایی هم که به چنین کارهایی دست یازید همواره به دنبال فرصتی بود که به آنچه عشق می‌ورزید بازگردد، مترصد بود تا به نیرو و قریحه و دانش خود را وقف آمال خود کند. شگفتا چه نیروی سرشار از امید به آینده بهتری داشت که توانسته در آن فشارها و تنگدستی در راه رسیدن به ایده‌آل‌های خود قدمی پا پس نکشد.

اسیران را به تبعید غربت می‌بردند. غربت و غم سست کننده آن برای آدمی آگاه و مسئول و عاشق قابل پذیرش نیست. غربت و آوارگی کنار آمدنی نیست. چیزی در درون شقه می‌شود که وصف شدنی نیست. اندوه و هول و هراس و بی‌پناهی تازه تبعیدی را تنها آنهایی که تجربه‌اش کردند می‌توانند حس و بیان کنند. کابوسی که در خواب و بیداری رهایت نمی‌کند. آنهم برای کسانی که نبض‌شان در تلاطمات افت و خیز وطنش می‌جوشد. تازه تبعیدی احساس پرآشوبی از باخت همیشگی را با خود همراه دارد. آرمان و آرزوها، وطن، محیط آشنا و دوستان و خویشاوندان و در یک کلام رشته پیوندی حیاتی و هویت‌آفرین را در هم می‌گسلد. تازه تبعیدی برخلاف مهاجر مهر و زخمی سوزناک بر جان و روح خود احساس می‌کند. شاید هر دو در تنهایی و غربت شریک باشند، اما همسان و هم‌تراز نیستند. تبعیدی سیاسی در گذشته می‌زید، گذشته‌ای که به‌رغم بلاها و دردهایش همیشه برایش امنیت درونی را می‌سازد. زندگی در آرزوها و رویاها و آرمان‌ها غالباً سهلتر از روبرو شدن با تلخی‌های جهان غیرخودی و ناآشناست. او به خواست خود نیامده تا در سازندگی این دنیای بیگانه جدید سهیم شود. اگر کوششی دارد، رمقی به جا مانده، همه مرهون و در همان دنیای گذشته خودی است.

تازه تبعیدی در روزهای آغازین سفر اندوه‌بارش، بند تنی است افسرده و سرشار از ناامیدی، ترس و لرز و بی‌پناهی که بر دوش خویش سنگینی غیرقابل تحملی دارد. تنی از نا رفته و از پا افتاده، خسته و کوفته و دلگیر و دلمرده، گاه آرزو می‌کند کاش برای همیشه چشم می‌بست تا چنین روزهایی را نمی‌گذرانند. به‌ویژه آنکه هزاران آرزو و داستان نانوخته و حکایت ناگفته در سینه و مغزش نقش برسته دارد. چه‌ها که نمی‌توانست کند، تا روزگار بهتری برپا شود. بی‌هویتی زهرآگین‌تر از هر خوره‌ای بر جان تبعیدی اندیشه ورز می‌کوبد. بقول قصه‌پرداز بزرگ روزگارمان «چیزی مثل خوره روح او را در انزوا می‌خورد و می‌تراشد». دهخدا هم‌سفر تقی‌زاده همان روزها نوشت: «انسان هر قدر بر خودش مسلط باشد هر چند که در مقابل همه نوع ناملايمات نلرزد اما وقتی که تنهایی خودش را محقق ببیند، تمام امیدهایش مقطوع و ملايمات حیات - اگر باشد - در دهنش تلخ‌تر از حنظل خواهد شد.» [۴]

تازه تبعیدی برزخی با خود حمل می‌کند. چه کردم و چه کنم‌ها. وحشت و دلهره و ناامنی. وحشت از آنچه که بر جامعه و هموطنانش خراب خواهد شد، وجودش را تسخیر کرده است. به‌ویژه مسافران تبعیدی ما که وجدان بیدارشان به سرنوشت میهن و مردم‌اش مسئول بود. تازه تبعیدی در درون می‌گرید بی‌آنکه کسی اشک‌اش را ببیند. چیزهای نو می‌بیند اما یاد و ذهنش را وطنی که ترکش کرده آکنده است. در همه چیز نشان و یادی از معبودش می‌جوید و می‌یابد. کنده شدن از خانه و کاشانه و رسیدن به پناهگاهی که در انتخابش کمتر سهمی داشته، او را به سرگیجه‌ای دردناک می‌اندازد. برزخی دارد که نه نشان از بهشت دارد و نه جهنمی. طعم حقارت، صدای شکستن مناعت طبع. بی‌دلیل و علت انتظار می‌کشد. انتظار خبر، نامه یا ندای آشنایی که پایان کابوس منحوس را وعده و نشانی دهد. تبعید و آوارگی سیاسی - آنهم در دهه آغازین سده بیستم - همچون سرطانی بر جان سلول‌های سالم آنها افتاده بود. تا یکی یکی تسخیر و بیمارشان کند. هر شایعه و خبری نامطلوب دلهره به جان‌شان می‌افکند. شوم

است و حالتی دوگانه و برزخی می‌آفریند. وقتی زیستن در وطن و میان «خودی‌ها» به کوری و کری و لال بودن همسان می‌شود، وقتی زورمداران و صاحبان قدرت آنها را به جرم دگراندیشی و «زیاده‌خواهی» به مسلخ و قصابی می‌کشند چه باید می‌کردند؟

دهخدا هم زمان اقامت در پاریس و در آن روزهای تبعید نوشت: «برای من پاریس حکم طهران و تبعید حکم تکفیر و گرسنگی در غربت حکم بدبختی در وطن بود... تقریباً از زندگی و آنچه که در آن هست بغایت زده و متنفرم و گمان می‌کنم که راحت در عزلت کلی یعنی مرگ است... مردم تصور می‌کنند که من همان کسم که در طهران و در میان لذاذت تام و تمام زندگی محاط به دوستان یکدل و برادران و اقوام با محبت با اطمینان از معیشت - اگرچه با سختی - و امید مرگ در راه دوستان، وطن و پیروی مردمان راستگو خودم را در معرض مهالک کرده و می‌نوشتم، آنچه را که خوب می‌دیدم و هیچ نمی‌دانند که الان یاس تا چه حد و ناامیدی من تا چه اندازه است.» [۵]

باید تبعیدی سیاسی بود، آنهم در سرآغاز سده بیستم با همه محدودیت‌ها و تنگناهای متفاوتش، بی‌پناهی و فقدان هرگونه اهرم حمایت‌گر در جامعه میزبان، تا روحیات دهخدای آن زمان را لحظه‌ای لمس کرد. یاران ما در آن نخستین تجربه تلخ تبعیدشان چه کشیده‌اند. آنها هیچ شباهتی به پیروان بی‌خیال فرهنگ خوش‌باش و فراموش کار عامه مهاجرین دهه‌های اخیر نداشتند. دهخدا همچون تقی‌زاده بی‌پول و تهیدست بود و برخلاف انبوه دوله و سلطنه‌ها در عسرت می‌زیست. او در همان نامه خطاب به «حضرات پارسی» دوله و سلطنه‌ها که در زبان و ادعا خود را هواخواه مشروطه می‌خواندند نوشت: «وزارت کردید، ریاست کردید، دزدیدید، بردید، خوردید و الان هم فرقی که در زندگی‌تان پیدا شده همین است که پول‌هاتان را آورده‌اید در مملکت آزاد با تجمل‌تری عیش می‌کنید؟»

سرخوردگی و ناامیدی دهخدا وقتی اوج می‌گیرد که می‌بیند او تهیدست با تمام وجود در پی انتشار صوراسرافیل در تبعید است اما یکی از آن اعیان و اشراف را همتی نیست تا دو هزار تومان بدهد تا کار انتشار نشریه سر گیرد. دهخدا در نامه بعدی به دوستش پیرنیا شرم‌آلود می‌گوید: «سه روز است که با نان و شاه بلوط می‌گذرانم.» [۶] صدای شکستن عزت نفس والای تبعیدی نامدار فرهنگ و سیاست ایران از ورای کلمات این نامه آزارمان می‌دهد. اما کماکان در کار نوشتن برای ایران و ایرانی است. برای روزنامه دبا [Les Debats] می‌نویسد، به سخنرانی در «انجمن اخوت اسلامی [La Fraternité]» [Musulmane] که به ابتکار احمدرضا بیگ از رهبران ترکان جوان در پاریس برپا شده، می‌پردازد و در تلاش جذب و ترغیب حمایت فرانسویانی که می‌شناسد، از نهضت مشروطه و مقاومت تبریز است. دهخدای پرشور و توانمندی که قلم جاندار و بیدارگرش چندی قبل تن مستبدین و تاریک‌اندیشان را به لرزه افکنده بود، از مرگ و زندان نه‌راسیده و پنجه در پنجه گروه‌های فشار آنها برای توقف و توقیف قلم و زبان آگاه‌گرانه‌اش انداخته بود، سخن از خودکشی، یاس و بیهودگی خود می‌گوید. ضمن اینکه اخبار ایران هم نوید آینده خوشی نمی‌داد. همه جای کشور در سکوت فرو رفته و قداره‌بندان، صدا و شور مشروطه را خفه کرده بودند. تنها تبریز قهرمان بود که در محاصره همه جانبه قشون استبداد با وضعی نه چندان امیدوار کننده می‌جنگید. هنوز نه گیلان برخاسته بود و نه اصفهان و بختیاری. در تبریز هم تنها دو سه محله در کنترل مجاهدین جان برکف به رهبری ستارخان مقاومت می‌کرد.

نامه‌های بجا مانده دهخدا و اشاره‌های تقی‌زاده حکایت از وضعیت روحی و جسمی نه چندان رضایت‌بخش روزهای آغازین تبعید دارد. هر کدام بنا بر ضعف و بنیه‌ای که داشت درجه و میزانی از این وضعیت برزخی را تجربه می‌کرد. شاید دیگر کسانی قدرت تطبیق با محیط جدید را بتدریج کسب کرده‌اند، اما آنان زخمی کهنه را بر دل و روح خود داشتند، جز بازگشت وطن و تغییر اوضاع به چیز

دیگری راضی و آرام نمی‌شدند. تقی‌زاده از جمله آنانی شد که در فضای پر اندوه و برزخی تبعید نگذاشت خوره آن بر روح و جسم‌اش بنشیند و فلج‌اش کند. او سازندگی و سرزندگی برای فردای ایران را پیشه کرد. او از آن دسته تازه تبعیدانی نبود که بگذارد مجادله درونی به زانوش درآورد و یا به استحاله‌اش کشاند و در خاموشی خود یا جسمی زنده بمیراند. خموشی را عین و دم مرگی چنین می‌دانست. تبعید را به کارزاری علیه دشمنان مردم و بهروزی کشورش و دفاع از حق زیست انسانی‌تر و احیای مشروطه تبدیل نمود. دمی آسوده نماند. دشوارترین مرحله زندگی رانده شده از سرزمین مادری این است که تصمیم گیرد آیا زیست او موقتی است یا دائمی. او از همان روزهای آغازین توانست روح و جسم‌اش را جمع و جور کند و تبعید را فرصت و بستری سازد برای بازنگری و بازاندیشی نوین و مرحله نوینی از تمرین و تجربه فعالیت سیاسی بین‌المللی. او صدای پرطنین و آزاده‌ی مردم ایران در عرصه جهانی و بانگ رسای مشروطه در قلب اروپا شد. با گفت و شنودی خلاق در تبعید به تولدی نوین و ذهنیتی فراختر از پیش ارتقا یافت. مجموعه اقدامات و سخنرانی‌های او در محافل بین‌المللی حاکی از باور راسخ او به پایداری سیاهی حاکم بر کشور بود. با این اعتقاد که دوران تیره تبعید را می‌توان با کوشش و مسئولیت در زنده نگاهداشتن آرمان‌های نهضت مشروطه و حمایت همه‌جانبه از مقاومت و مبارزه مردم ایران به پیشگامی تبریزیان، روشن و آینده‌ساز نمود. تبعید در بنیان خود خطر همواره‌ی فراموشی را بر دوش دارد. دامی که از خشم، اندوه، پشیمانی، شرمساری و سرزنش گذشته، سر راه تازه تبعیدی گسترده می‌شود. بهانه‌هایی می‌شود برای انفعال و روگردانی و توجیهی برای ناتوانی، خواری و زبونی. تقی‌زاده جغرافیا و تغییر مکان را بهانه‌ای برای انفعال و مسئولیت‌گریزی قرار نداد.

تقی‌زاده خود در صحبتی خصوصی با ابراهیم زنجانی گفته بود چرا تا سالها از ازدواج و تشکیل خانواده پرهیز کرده بود. او که بارها طعم گس غربت و آوارگی را کشیده بود، همواره و تا سالیان درازی که توانست تنهایی را تحمل کند، با تعلقات و تعهد و آرزوهای خود پیوند زد. تجربه تاریخ گذشته میهنش را هم به یاد داشت که در همه ادوار تاریخی پیشتازان جامعه از بیداد مقتدرین یا به بالای دار رفته و یا راه دیار بیگانه و جلای وطن، تبعید، کوچ اجباری و بی‌خانمانی را در پیش گرفته‌اند. او می‌دانست که اندوه دوری از دیار و تعلق آن برای در هم شکستن آدمی سنگین است چه رسد به دوری از یار و خویشان. گوئی می‌دانست که همواره باید آماده کردن باشد. ضمن اینکه تقی‌زاده عصر مشروطه در سرزمین خود هم تا حد زیادی غریب و غیر متعارف بود. او نه امکان و ثروت دوله‌ها را داشت تا سفر خارج را عیش و نوشی دیگر سازد و نه آرامش و پناهگاه ذهنی باورمندان مذهبی را داشت تا در آن بیارامد.

او درد از همه سو راندگی را با خود داشت. غربت سیاسی و فرهنگی را در ذهن خود حمل می‌کرد، نمی‌خواست غربت دردناک گمشدن معشوق را هم با خود بکشد. از همان روزهای آغازین حضور در باکو و تفلیس مصمصانه ادامه مبارزه قاطعانه با دشمنان آزادی و احیای مشروطه و بازگشایی مجلس شورای ملی را پیش گرفت. همان‌طور که در این بخش خواهیم دید در پیشبرد و تحقق این مسئله کانونی دمی عقب‌نشست و فرصتی را هدر نداد. همان‌طور که دیگر دوست همراهش دهخدا نیز پس از گذر از روزهای آغازین پر دلهره و دردناک تبعید، زندگی سرشار از کوشش برای آینده بهتر را از سر گرفت. مسیر مسافرت غم‌انگیز و کیل برجسته مشروطه و همراهان آزادی‌طلبش از تهران به رشت و عزیمت با کشتی از انزلی به باکو بود.

تبعیدیان در باکو

تقی‌زاده و همراهان در «هتل اسلامی» شهر باکو اقامت گزیدند. در نامه‌ای از معاضدالسلطنه از حاضرین هتل می‌خوانیم: تقی‌زاده، عبدالرحیم خلخالی، علی اکبر دهخدا، حسین آقا پرویز و او به مذاکره نشستند و پس از تبادل نظر قرار شد که شهری را در اروپا برای فعالیت در احیای مشروطه انتخاب کرده و همگی آنجا جمع شوند. پیرنیا می‌نویسد قصد این بود که مثل «ژون ترک‌ها» و ارامنه که برای آزادی و حریت و استقلال خود در خارج مشغول اقدامات بودند، در ژنو جمع شده و پس از تهیه مکانی آغاز به فعالیت نمایند. [۷] به روایت تقی‌زاده هم می‌خوانیم: تبعیدیان پس از مذاکره و مباحثه بسیار قرار گذاردند که در راه اعاده مشروطه و مبارزه با محمدعلی شاه مرکزی را برای فعالیت افشاگرانه در جلب حمایت از نهضت مقاومت مردم ایران انتخاب نمایند. سوئیس را برگزیدند و عده‌ای برای تدارک و تهیه مقدمات امر ابتدا به پاریس و سپس به سوئیس رفتند. تقی‌زاده در خاطرات [صص ۹۲ و ۹۳] می‌نویسد: در طول اقامت در باکو تهیدست و بی‌پول در آن شهر بسر می‌برده تا عده‌ای از جانب انجمن خیریه ایرانیان باکو به دیدن او آمدند و ضمن صحبت و مذاکره عنوان نمودند که آنان می‌خواهند در جهت احیای مشروطه ایران اشخاصی را برای تبلیغ و فعالیت به اروپا بفرستند. برای این امر هم مبلغی پول جمع‌آوری نموده‌اند. انجمن از این مبلغ هزار روبل (منات) به تقی‌زاده که نام و شهرتش را می‌شناختند، دادند تا او و همراهان بی‌معتلی به اروپا عازم شوند. تقی‌زاده، نامی از افرادی که نزد او آمده و پس از مذاکره به راحتی وجه را تحویل او دادند، نمی‌برد. اما اعتماد اعضای انجمن مزبور به تقی‌زاده نشانه اهمیت و جبهه و ارتباطات گسترده اعلام نشده تقی‌زاده است. ضمن اینکه از ارتباط مستقیم یار همراه تقی‌زاده - معاضدالسلطنه - با این انجمن خبر داریم.

انجمن خیریه ایرانیان بادکوبه در سال ۱۳۲۴ ق توسط تعدادی از ایرانیان فعال شهر باکو با حمایت میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه - کنسول تجددخواه آن زمان ایران جهت تاسیس مدرسه‌ای برای تحصیل کودکان ایرانی، همچنین امور خیریه برای یاری به ایرانیان مهاجر بی‌بضاعت ساکن منطقه تشکیل شد. به دنبال این تلاش، مدرسه اتحاد ایرانیان در بادکوبه در ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ ق تحت نظارت همین انجمن تاسیس گردید. می‌دانیم که معاضدالسلطنه به وکالت مجلس شورای دوره اول برگزیده شد و در این زمان در کنار تبعیدیان باکو بسر می‌برد. [۸]

نکته قابل اهمیت پیرامون «انجمن خیریه» مزبور تاثیر و نفوذ گسترده مرکز باکو اجتماعيون عاميون در فعالیت‌های آن است. گرچه انجمن عمدتاً توسط تجار و ایرانیان مرفه منطقه حمایت می‌شد، اما شواهدی در دست است که نشان می‌دهد اعضای فرقه اجتماعيون عاميون (مجاهد) هم در میان آنها حضور داشته و مراوده بسیاری وجود داشته است. به‌عنوان مثال می‌توان به دو سند در آرشیو وزارت امور خارجه ایران و مکاتبات بجا مانده آن سالها اشاره نمود. [۹]

تقی‌زاده در اقامت یکماهه در باکو برای جلب حمایت و جمع‌آوری کمک برای ارسال به تبریز کوشش‌هایی آغاز نمود. او خود می‌نویسد: در باکو به کمک حیدرخان تاری و یردیف (عمواوغلی) و احمدبیک آقاییف دور افتاده و پیش افراد مرفه باکو رفته و «تقاضای کمک مالی و اسلحه برای انقلابيون تبریز و مرحوم ستارخان کردم.» [۱۰] تقی‌زاده یا به دلیل فراموشی زمان سالخوردگی و یا پوشانیدن رد ارتباطات رادیکال آن زمانش سخنی از اقدامات و رابطه‌های خود با اجتماعيون عاميون باکو نمی‌گوید، اما بر مبنای اقدامات بعدی می‌دانیم که او علاوه بر حیدر با بسیاری دیگر هم آشنا و محشور بوده است.

تقی‌زاده سپس از باکو عازم تفلیس می‌شود و در «هتل اروپا» اقامت می‌کند. همزمان دهخدا و معاضدالسلطنه هم از باکو به آنجا آمدند. آنها به مقصد پاریس، تفلیس را ترک کردند، اما تقی‌زاده مدتی

در آن شهر می‌ماند. او در خاطرات خود می‌نویسد: «در تفلیس مامورین روس به سختی درباره‌ی ما مراقبت می‌کردند. هر کس از ایرانیان به دیدن ما می‌آمد، بعد او را به اداره پلیس می‌بردند و استنطاق می‌کردند.» [ص ۹۲ و ۹۳]

اظهار فوق نشان می‌دهد که پلیس تزاری تبعیدیان را تحت نظر داشت و برای شناسایی ارتباطات محلی به‌ویژه با سیاسیون فعال قفقازی کسانی که به ملاقات آنها می‌آمدند را بازجویی می‌نمودند. در این میان محمدعلی خان تربیت که از تبریز گریخته بود هم به تقی‌زاده می‌پیوندد و از آن پس بقول خود او «جمیع‌المال» می‌شوند. این دو به همراه حسین پرویز قصد عزیمت اروپا می‌کنند.

تقی‌زاده در پاریس

تقی‌زاده به همراه محمدعلی تربیت و حسین پرویز از قفقاز و از طریق وین به پاریس می‌رسند. در خاطرات می‌نویسد در هتلی اقامت کردند که دهخدا و معاضدالسلطنه و برخی دیگر مشروطه‌خواهان ایرانی حضور داشتند. [ص ۹۵] بیشترین تعداد مشروطه‌خواهان برون مرزی در اروپا در شهر پاریس گرد آمده بودند. اکثریت اینان اعیان، سلطنه و دوله و سردارها بودند. کسانی چون احتشام‌السلطنه، ممتازالدوله، سردار اسعد، ظهیرالسلطان، مخبرالسلطنه هدایت، امیر اعظم، ناصرالملک و... از سرشناسان «حضرات پاریسی» بودند. چند نفری نیز چون محمد قزوینی، جلیل ثقفی و تنی چند دیگر از ایرانیان سرشناس بودند که پیش از رویدادهای مشروطه در پاریس اقامت داشتند نیز در ارتباط با این گروه قرار گرفتند. [۱۱] دهخدا در نامه‌های بجا مانده بجز یکی دو نفر چون محمد قزوینی مابقی را «حضرات پاریسی» می‌نامد - کسانی که جریان راست و اعیان مسلک مشروطه‌خواهان ساکن پاریس را نمایندگی می‌کردند.

پاریس دهه اول سده بیستم

به گفته خود تقی‌زاده یک مقصد اصلی او پس از خروج از ایران شهر پاریس بود. شهری که در ذهن تجددخواه جوان تبریزی ما سمبل نهضت و خیزش‌های سیاسی آزادی‌طلبانه و مساوات‌جویانه پرتحرک و کارآمدی بود که ارمغان‌های نوین برای بشریت معاصر به حاصل آورده بود. انقلاب کبیر فرانسه و جنبش‌های انقلابی سراسر سده نوزدهم همه تداعی‌گر مدنیت پیشرو و آزادی‌خواه جهان نوین بود. تقی‌زاده به پاریسی پا گذاشت که دو سال پیشتر، دیوان عالی کشور فرانسه برای آخرین بار پرونده درایفوس نظامی یهودی مشهور را مورد تجدیدنظر قرار داده و رای به برائت او داده بود. فضای سیاسی روشنفکری پاریس هنوز آکنده پیامدهای آن بود. او که باور عمیق به ضرورت جدایی دین از دولت داشت به شهری پا گذاشت که دو سال و اندی پیشتر سرانجام پس از قریب دو سده کشاکش، رسماً قانون لائیسیتته جدایی کلیسا از دولت را در همه زمینه‌ها تصویب کرده بود.

همزمان با ورود تقی‌زاده به فرانسه بیش از ۴۰ نشریه در پاریس و غالباً با گرایش‌های مشخص سیاسی منتشر می‌شد. در نشریات فرانسوی که نماینده‌ی قشر فرهیخته پاریسی بودند چون تان [Temps] [سیکل Siecle]، جهان اسلام [Revue Du Monde Musulman] برخی اخبار و رویدادهای ایران بی‌اظهارنظر یا جانبداری از مبارزات مردم و مشروطه‌خواهان را منتشر می‌نمودند. کمیته آسیای فرانسه نیز بولتنی را منتشر می‌نمود که به کشورهای این سوی از جمله ایران توجه داشت و برخی رویدادهای سیاسی یا فرهنگی را منعکس می‌کرد. نشریه سوسیالیستی اومانیتته به قلم سردبیر پیشرو و مترقی‌اش

ژان ژوره مداخلات روس و انگلیس در ایران را محکوم نموده بود. [۱۲] ایرانیان از طریق اشاره‌های دهخدا در روزنامه صوراسرافیل با آرا و افکار سوسیالیستی ژان ژوره آشنا بودند. دهخدا در بحث پیرامون مسئله ارضی به نام و آرای ژان ژوره اشاره کرده بود. سوسیالیسم در فرانسه در این برهه بتدریج راه خود را از کمونیست جدا کرده بود. فعالیت‌های سندیکالیستی و مدافع حقوق و منافع اقتصادی کارگران بر جنبه سیاسی و آرمان‌های غایت‌گرایانه مارکسیستی تقدم یافته بود. بر این باور پای می‌فشرده که دمکراسی پارلمانی و تکیه بر رای دهندگان وسیله‌ای موثر و کارآمد خواهد بود تا آنها را به قدرت سیاسی نزدیک کند و از این مسیر قانونی، اصلاحات رفاه اجتماعی و سایر قوانین دولتی و راه بهبودی وضع طبقات فرودست به‌ویژه کارگران را تصویب و پیش برند. سرنگونی قهری دولت پارلمانی سرمایه‌داری دیگر در دستورکار آنها نبود. کمونیست‌ها - وفاداران به آرمان‌های مارکس در تحقق نظام کمونیستی - این سوسیال دمکرات‌ها را سازش‌کنندگان با سرمایه‌داری و کندکننده برای مبارزه صرفاً سوسیالیستی و کارگری می‌شناختند. کسانی که بجای اقدام قاطع، اشتی ملی مبتنی بر رای عمومی و اکثریت را پیش کشیده بودند. در واقع نهضت سندیکالیستی و تالیس اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌ها و احزاب سیاسی سوسیال دمکرات بجای مبارزه انقلابی و قهرآمیز - آنچه‌ان که پیشوایان کمونیسم طرح کرده بودند - برای پایین کشیدن حکومت‌های سرمایه‌داری، به چانه‌زنی برای امتیاز و شرایط بهتر زندگی و کار طبقات فرودست روی آورده بودند. در دهه پایانی سده نوزدهم سوسیال دمکراسی به سبک حزب سوسیال دمکرات آلمان به‌عنوان الگوی فراگیر و عمومی سوسیالیسم در اروپای غربی مورد پذیرش غالب سوسیالیست‌ها قرار گرفت. گسترش و پذیرش حق رای عمومی در فرانسه و جدایی روزافزون سوسیال دمکرات‌های آن کشور از کمونیسم - که جایگاه استوار خود را نه در کشورهای با مناسبات پیشرفته سرمایه‌داری و طبقه کارگر صنعتی جا افتاده بلکه در روسیه که هنوز در برزخی در هم آمیخته از مناسبات پیشین ارضی و سرمایه‌داری دست و پا می‌زد و حاکمیتی بغایت استبدادی داشت یافته بود - فضای سوسیالیسم فرانسوی زمانه بود.

اولین شکل به تاسی آموزه‌های مارکس در ۱۸۸۰ توسط ژول گد در فرانسه ایجاد شد. در ۱۹۰۵ جریانی که هواخواه پل بروس بودند با این باور که باید با بهره‌گیری از امکانات موجود نظام سرمایه‌داری امر اصلاحات را پیش برد، از حزب گد جدا شدند. آنها غایت خواهی کمونیستی مارکس را رد کرده و حزب سوسیالیست فرانسه را تشکیل دادند. برجسته‌ترین چهره‌ی این تشکل در زمان ورود تقی‌زاده به پاریس، ژان ژوره و الکساندر میلران بودند. جریان سوسیال دمکراسی فرانسه سمبلی شد از سوسیالیسم پارلمانی اروپای غربی که راه خود را از کمونیسم انقلابی روسی جدا کرد. در واقع سوسیال دمکراسی به مفهومی که تقی‌زاده شناخت در کشوری پیروزی بر جریان انقلاب و غایت‌خواهانه کمونیستی بدست آورد که لیبرالیسم و دمکراتیسم بورژوازی به رشد و شکوفائی رسیده بود. سنت حق رای همگانی و دمکراسی پارلمانی برای تحقق خواسته‌های جامعه‌گرایانه و سوسیالیستی مد نظر قرار گرفت. آنها به جای طرح سرنگونی قهری و روی کار آمدن حزبی که خود را نماینده کارگران می‌خواند و خواست حداکثر برقراری نظام سوسیالیستی را مد نظر داشت اصلاحات حداقلی را چون حق رای عمومی، تدوین قوانین کار و رفاه اجتماعی، پذیرش رسمی حقوق پایه کارگران چون هشت ساعت کار، حق اجتماع، اعتصاب و اعتراض و بهبود شرایط و محیط کار، وجود آزادی‌های بیان، نشر و مساوات حقوقی عمومی را پیش کشیدند. امری که تاثیر آن را در برپایی سال بعد حزب دمکرات به رهبری تقی‌زاده مشاهده می‌کنیم. در برنامه مشترک سوسیالیست‌های فرانسوی در ۱۹۰۵ ذکر شد که سوسیال دمکرات‌ها باید

در پارلمان تمام کوشش خود را وقف عمومی کردن آزادی‌های سیاسی و دفاع از منافع و حقوق کارگران و پیشبرد اصلاحات در بهبود شرایط زندگی و کار آنان کنند.

تقی‌زاده در خاطرات خود از اینکه این فضای زمانه را تا چه میزان و ژرفایی دریافت و در چه تأملاتی قرار گرفت ما را مطلع نمی‌کند. اما از خلال نامه‌های دهخدا دیگر همراهش، تا حدی ردهایی می‌یابیم.

تقی‌زاده یک ماهی در همان هتلی که دهخدا و برخی دیگر مشروطه‌خواهان اقامت داشتند، بسر برد. آنان بزودی دریافتند که دولت فرانسه چاپ هرگونه نشریه از سوی آزادی‌خواهان تبعیدی ایران را منع کرده است. از آنجا که خواست مرکزی انتشار نشریه و ارسال آن به درون ایران در جهت ترغیب مبارزه بود، ناچار کشورهای دیگر را مد نظر قرار دادند. در همان روزها نامه‌ای به تاریخ ۸ اوت ۱۹۰۸ (دهم رجب ۱۳۲۶) از میرزا آقا حسین‌زاده به معاضدالسلطنه که در سویس بود نوشته شد، و در آن آمد: «جناب آقا میرزا علی اکبر خان [دهخدا] می‌خواهد اگر اسباب فراهم بشود روزنامه صوراسرافیل را در پاریس دایر نماید. نمی‌دانم هموطنان غیرت خواهند کرد یا خیر.» [۱۳]

عناصر رادیکال تبعیدیان پاریس اقلیت انگشت‌شماری بودند که به استثنای معاضدالسلطنه در تامین حداقل مخارج روزمره خود هم ناتوان بودند. اکثریت دویست نفره ایرانی به اصطلاح مشروطه‌خواه در آن شهر از وضعیت مالی مطلوبی برخوردار بودند اما از همراهی با رادیکال‌ها پرهیز داشتند. دهخدا خود در نامه‌ای به دوستش پیرنیا می‌نویسد: این آقایان دوله‌ها و سلطنه‌ها خود را مشروطه‌طلب می‌دانند بی‌آنکه از جان و مال خود قدمی بردارند: «حکایت امیربهادر است که می‌گفت من مشروطه‌طلبم به شرطی که تمام شئون اقتدار، چپاول و یغمای سابقم بر جانش بماند.» [۱۴] نامه‌های رد و بدل شده زمانه همه حاکی از مخالفت اکثریت اشراف و اعیان مدعی مشروطه‌خواهی ساکن پاریس با تحرک رادیکال است. همزمان با تلاش دهخدا و پیرنیا و همکاری حسین پرویز و محمد قزوینی برای تاسیس روزنامه صوراسرافیل، تقی‌زاده بدلیل وجه بین‌المللی و زبان‌دانی به لندن که مرکز دیپلماسی بین‌المللی بود، توجه کرد. دهخدا و یارانش هم پس از ناامید شدن از «حضرات پاریسی» و مشکلات بسیار نشر و توزیع نشریه در پاریس، عزم ایوردن سویس نمودند. [۱۵]

برای شناخت روحیات و اهداف تقی‌زاده در زمان اقامت پاریس، نامه مفصلی از او به ستارخان فرمانده مقاومت تبریز بدست داریم که احتمالاً حدود یک هفته پیش از تاریخ دوم تا پنجم شعبان ۱۳۲۶ ق (۳۰ اوت تا دوم سپتامبر ۱۹۰۸ م) نوشته شده است. [۱۶] تقی‌زاده می‌نویسد تا چند وقت دیگر به تبریز خواهد آمد و در تمام طول اقامت در باکو و تفلیس یک دقیقه راحت نبوده و شب و روز پیگیر مشغول استمداد به مقاومت تبریز و فعالیت در جلوگیری از قرضه و وام به دولت ایران است. به‌عبارتی تقی‌زاده پس از یکماه و نیم اقامت در قفقاز و یک ماهی در پاریس، احتمال می‌داد که سفر چندروزه‌ای هم به انگلیس داشته باشد تا بر افکار عمومی آن کشور تاثیر گذارده و سپس عازم تبریز در محاصره شود. نکته مهم دیگر در این نامه، رویه قاطع تقی‌زاده در رابطه با محمدعلی شاه است. از ستارخان می‌خواهد که با «ثبات قدم و عزم راسخ و ایمان کامل ثبات استقامت ورزیده و ایستادگی نموده، ابداً به صلح و آشتی به راه دادن حاکم اعزامی تهران به شهر راضی نشده، منتظر کمک قفقاز بشوید که از پیش و پس به شما خواهد رسید» [۱۷]

تقی‌زاده با فعالیت گسترده در باکو و تفلیس توانسته بود قول همکاری و همراهی داوطلبان و یاری مالی و تسلیحاتی را از سوسیال‌دمکرات‌های قفقازی کسب کند. در ادامه نامه به صراحت تأکید می‌کند پادشاه «طاغی و روس پرست» محمد علی شاه، اصول ۵۱ گانه قانون اساسی را نقض کرده و عهد و

سوگند خود را شکسته، لذا ایرانیان غیور و فرزندان رشید ایران رسوایی سلطنت چنین شاهی تن نخواهند داد. از ستارخان می‌خواهد حکومت موقت انقلابی را اعلام و رسماً بدست گیرد تا در خارجه مجاهدین تبریز را به یاغی‌گری و شورشی شناسند. صریحاً ذکر می‌کند که احمد شاه را پادشاه خود بخوانید و دولت مرکزی ایران را تحت سلطنت او به رسمیت بشناسید، محمدعلی شاه غاصب تخت و تاج است و غیرقانونی حکومت می‌کند لذا وظیفه مجاهدین است که به تهران رفته و احمد میرزا را به تخت بنشانند. تقی‌زاده از ستارخان تقاضا می‌کند تلگرافی به پارلمان فرانسه از طریق یکی از جراید مخابره کند. همزمان تلگرافی به «ژون ترک‌ها» در استانبول بفرستد و همبستگی دو جنبش مشروطه‌خواه و حریت طلب را اعلام نماید. نوشت: خواستار شوید که اختلافات مرزی قدیم میان ایران و عثمانی را به کناری نهاده و خیال ما را از مرزهایمان راحت بگذارید تا بتوانیم به مبارزه اصلی خود پردازیم. می‌دانیم که بر مبنای محتوای این نامه، تلگراف‌ها از سوی تبریز به پاریس و استانبول مخابره شد. اشاره‌های نامه نشان می‌دهد در این زمان، خلع ید فوری محمدعلی شاه را در صدر خواسته‌های مشروطه‌خواهان می‌دانست. تقی‌زاده پس از مشاهده موج فزاینده تبلیغات در اروپا علیه مجاهدین تبریز که عمدتاً توسط آژانس خبری روس و روزنامه تایمز لندن دامن زده می‌شد، خواهان گذر از مرحله مقاومت و نبردهای مسلحانه به تشکیل حکومت موقت انقلاب بود. امری که می‌توانست موج تبلیغ مخالفین در یاغی و راهزن خواندن مجاهدین را خنثی کند و نشان دهد مسئله نهضت، تشکیل حاکمیت قانونی مشروطه در ایران است. تقی‌زاده فراتر از بسیاری رادیکال‌های نهضت مشروطه در این برهه به ستارخان نوشت: تشکیل "دولت اداری موقت یا جمهوری موقتی" را مد نظر داشته باشد تا دول خارجه و افکار عمومی دنیا بدانند که مبارزین تبریز تنها عده‌ای یاغی و شورشی نیستند بلکه نماینده واقعی مردم ایران و تجسم مشروطه قانونمدار ایرانند. می‌دانیم مدتی بعد که تقی‌زاده به تبریز می‌رسد و وضعیت فلاکت‌زا و غمبار مردم گرسنه، خسته و درمانده را مشاهده کرد، از سوی دیگر رفتار نه چندان مطلوب و برخی اقدامات خودسرانه در میان مجاهدین را ملاحظه نمود، و مهمتر از همه خطر روزافزون تجاوز قوای روس با موافقت ضمنی و سکوت جانبدارانه انگلیس را دریافت، دیگر عزل محمدعلی شاه برایش در اولویت قرار نداشت. او برخلاف برخی مجاهدین پرشور و ساده‌اندیش تصور نمی‌کرد صرفاً با رفتن شخص شاه همه معضلات و مسایل ایران حل خواهد شد. خطر تجزیه و بر باد رفتن استقلال کشور و وضعیت نابهنجار مردم و فقدان رهبری کارآمد که بتواند کشور را به سرانجام مطلوب هدایت نماید همه موجب شد که تقی‌زاده تغییر رویه دهد.

ورود به لندن

تقی‌زاده در پاریس بود که نامه‌ای از ادوارد براون مستشرق ایران دوست دریافت کرد. براون از او خواسته بود که برای غنا و گسترش فعالیت‌های مشروطه‌طلبی و طرح حقوق مردم ایران در افکار عمومی به انگلیس مسافرت کند.

انگلیس زمان ورود تقی‌زاده

زمانه دیگر دوران یکه تازانه ملکه ویکتوریا نبود. آن عصر به پایان رسیده و خوش خیالی‌های اشراف منش و دستورات اخلاقی سده نوزدهم دچار سستی شده بود. انگلستان تنها کشور توانمند استعماری نیمه دوم سده نوزدهم نبود. وضعیت اروپا در حال دگرگونی شتابانی بود. اتحادیه پادشاهی اتریش - مجارستان و همچنین دولت میلیتاریستی و نوپای آلمان، فرانسه زیاده‌طلب که از آشوب و انقلاب‌های

سده نوزدهم رها و به نوعی هارمونی ملی تحت رهبری جریان راست و محافظه‌کار رسیده بود در دوردست‌ترها، روس، ژاپن و حتی آمریکا سهم بیشتری از جهان را می‌طلبیدند.

اوضاع در درون هم چندان ثبات نسبی پیشین را نداشت. تحولات و مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به چالش و کشمکش‌های نوینی انجامیده بود که خبر از آینده‌ی مبهم و گاه هراس‌انگیزی می‌داد. ژان ژوره سوسیالیست نامدار فرانسوی چند سال پیشتر از ورود تقی‌زاده با مشاهده ستیزه‌جویی نظام نوین، آینده تیره‌ای را پیش‌بینی نموده بود، او به صراحت گفت صلح به شانس و تصادف واگذار شده است. به جهانیان هشدار داد که اگر این بار آتش جنگی افروخته شود چنان ابعاد وسیع و دهشتناکی خواهد داشت که برخلاف جنگ‌های پیشین سراسر عالم را فرا خواهد گرفت و تمام سرزمین‌ها را به کام مرگبار خود خواهد کشید. هشدار می‌دهد که چند سال بعد در قالب جنگ اول جهانی مصیبت و فاجعه آفرید. سرمایه‌داری زیاده‌خواه و قلمروگستر میدان کارزار را گسترش داده است. همه کره زمین از خون انسان‌های بی‌شمار سرخ فام خواهد شد. [۱۸]

این اروپای زمانه، آن سرزمینی نبود که تقی‌زاده آوازه‌ی آن را از طریق مطبوعات، کتب و شاهدان مسافر خودی و بیگانه خوانده و شنیده بود. اروپا دیگر همان حاصل نوید زیبایی و تعالی که متفکران عصر روشنگری و پوزیتیویست‌های سده نوزدهم وعده داده بودند، نبود. به‌رغم تمامی دستاوردها و پیشرفت‌های خیره‌کننده دانش و علوم و تکنولوژی و در یک کلام توسعه مادی بشری، سراسر سده نوزدهم با فقر معلول روزافزون مدنیت نوین دست و پنجه نرم می‌کرد.

صحنه سیاسی نظام پارلمانی انگلیس هم دچار دگرگونی و چالش‌های نوین و بعضاً بحرانی بود. در سرآغاز قرن بیستم با درهم‌آمیزی چند جریان سوسیال دمکرات، انجمن فایین، حزب مستقل کارگر و اتحادیه‌های کارگری و حتی گروهی کوچک از زنان خواهان حق رای زنان، حزب کارگر انگلیس به‌عنوان جریان نسبتاً رادیکال پارلمانی - در مفهوم انگلیسی آن - قد علم کرد. امری که توازن قوا در صحنه سیاسی و نظام پارلمانی را از غلبه محافظه کاران و لیبرال‌ها خارج ساخت. حضور اقلیت نیرومندی از ایرلندی‌های خواهان خودمختاری یا استقلال در پارلمان نیز از همخوانی و یکدستی نیروهای سیاسی در عرصه داخلی و سیاست خارجی می‌کاست. از سرآغاز قرن مسئله ایرلند به موضوع مهم چالش‌های سیاسی ارتقا یافت. ایرلند در کشاکش‌های جنوب و شمال، مداخله انگلیس، اوج‌گیری اختلافات مذهبی کاتولیک و پروتستان بتدریج درگیر جنگ داخلی می‌شد. دولت حاکمه انگلیس از حزب لیبرال به نخست‌وزیری سر هنری کمپل بانرمن (۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸) و سپس به نخست‌وزیری هربرت هنری اسکویت (۱۹۰۸ تا ۱۹۱۶ م) عملاً سکان قدرت را بدست گرفت. حضور ادوارد گری وزیر امور خارجه با نفوذ و توانمند و هواخواه نزدیکی و اتحاد با روسیه در این سالها در رابطه با موضوع بحث ما قابل تأمل است. درفاصله سلطه ادوارد گری به وزارت امور خارجه سیاست خارجی بریتانیا، در صف‌آرایی بین‌المللی که منجر به جنگ بین‌الملل اول شد، به‌رغم مخالفت اپوزیسیون در پارلمان و رادیکال‌ها در محافل سیاسی و مطبوعات در سمت و سوی نزدیکی و اتحاد با روسیه و تشکیل بلوک علیه آلمان بود. محور سیاست خارجی انگلیس در منطقه خلیج فارس و به‌ویژه ایران بر اساس دو امر کانونی: رویکرد و صفت‌بندی‌های اروپایی و منافع آن دولت در مستعمرات به‌ویژه حفظ و ثبات امنیت سرزمین زرخیز هندوستان تعیین می‌شد. اساس سیاست خارجی گری فراهم آوردن ائتلافی از انگلیس، فرانسه و روسیه در اروپا بود. قدرت‌های امپریالیستی اروپا برای بیرون آمدن از بحران‌های داخلی و بسط نفوذ جهانی خود در تدارک میلیتاریسم و صف‌آرایی و قطب‌بندی ذینفع بودند. دغدغه بزرگ انگلیس در این برهه گسترش روزافزون نفوذ و قلمرو عملی روسیه از یکسو و آلمان از سوی دیگر بود. دو نظر و جناح اصلی

در محافل سیاسی آن دولت در مقابل هم قرار داشته و به هر ترفند و وسیله‌ای برای پیشبرد امر خود در تلاش بودند. جناحی خواهان ائتلاف و نزدیکی با آلمان به‌عنوان یک کشور اروپایی بود و روسیه را به‌عنوان کشوری شبه آسیائی و با حاکمیت سیاسی استبدادی و فاقد سنت لیبرالی و پارلمانی در حاکمیت و دشمن ذاتی سرسخت انگلیس می‌شناخت. جریان دیگری که در این برهه نماینده پر قدرت خود - ادوارد گری - را بر مسند وزارت خارجه نشانده بود در راستای کاهش تنش و نزدیکی و ائتلاف با روسیه بود و آلمان را دشمن بالفعل انگلیس می‌یافت. دولت میانجی روس و انگلیس هم فرانسه بود که همواره آلمان را دشمن می‌داشت و آن را مهمترین خطر برای حیات فرانسه و منافع اروپایی و استعماری آن می‌شناخت.

روسیه پس از شکست ژاپن (۱۹۰۴) و انقلاب ۱۹۰۵ از تاب و توان دهه پایانی سده نوزدهم افتاده بود. جنگ‌ها و تقابل او با دولت عثمانی و نزدیکی ترکها به آلمان‌ها، تمایل برای حل مناقشات و مراکز بحرانی در آسیا با انگلیس بیشتر شده بود. با روی کار آمدن ایزولسکی وزیر امور خارجه مخالف آلمان و هواخواه ائتلاف با فرانسه و انگلیس بر این ضرورت افزوده شد. پس از توافق بر سر مراکش که فرانسه و انگلیس موارد مهم مورد مناقشه خود را به زیان آلمان‌ها سر و سامانی دادند، این ائتلاف محتمل تر شد. مصر و سودان به کنترل انگلیس و مراکش تحت حاکمیت فرانسه درآمد. حالا تنها موانع مهم ائتلاف، معضلات و کانون‌های بحران آسیا میان روس و انگلیس بود. تبت، افغانستان و به‌ویژه ایران محور این اختلافات بود. سرزمین‌هایی که در سیاست خارجی انگلیس کمر بند امنیتی هندوستان محسوب می‌شدند. رشد روزافزون هیبت ترسناک توان نظامی آلمان و ضرورت مهار آن و تشکیل بلوک بندی اروپائی موثر در مقابل آن، ادوارد گری را واداشت که تمام کوشش خود را بر حل موارد اختلاف با روسیه متمرکز کند. حاصل آن در قرارداد ۱۹۰۷ جلوه کرد.

در میان طیف منقدان و مخالفان سیاست خارجی ادوارد گری، جمعی از نیروها و عناصر با انگیزه، اهداف و آرای متفاوت حضور داشت. جناح رادیکال خود حزب لیبرال گری، اکثریت نمایندگان حزب کارگر، استقلال طلبان ایرلندی، برخی از نویسندگان برجسته، بعضی مطبوعات و یا روزنامه‌نگاران موثر قلم، رادیکال‌های سوسیالیست و حتی عناصر متنفا از محافظه‌کاران استعمارگر به‌ویژه اداره هند انگلیس چون لرد کرزن فرمانده پیشین هندوستان همه بنوعی و به درجه‌ای مخالف کوتاه آمدن و سازش با روسیه بودند. گروه آخر گرچه حل اختلاف میان دو دولت را به نفع دور نگه داشتن دست روسیه از هند می‌دانستند، اما هرگونه عقب نشینی انگلیس و امتیازدهی به روسیه در مذاکرات را تسهیلی در راه دست‌اندازی روسیه و نزدیک‌تر شدنش به مرزهای هند می‌دانستند.

رادیکال‌ها شامل برخی سوسیالیست‌ها و نویسندگان پیشرو مطبوعات از دو منظر مهم با سیاست خارجی گری مخالف بودند. اول تنظیم اساس سیاست خارجی بر مبنای قطب بندی اروپائی را مسیری برای افزایش خطر جنگ مهیبی می‌شناختند. اشاره آنها به جنگ احتمالی با آلمان بود. دوم مخالفت آنها با استعمار کشور و ملل ضعیف‌تر و حمایت از حق استقلال و تمامیت ارضی آن کشورها. چپ‌ها و برخی لیبرال‌های انگلیس به شدت مخالف نزدیکی با دولت تزاری روسیه بودند. آن حکومت را رژیم می‌شناختند که هرگونه اصلاح مدنی، حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی را نفی کرده است. به‌عنوان مثال گاردنییر سردبیر دیلی نیوز نزدیکی و تفاهم دولت انگلیس با روسیه را به‌عنوان اتحاد با «مرتجع‌ترین رژیم در اروپا» محکوم کرد. [۱۹]

امضای قرارداد ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلیس در چنین فضایی تحقق یافت. مشروطیت ایران و دخالت روسیه تزاری در سرکوب و بمباران مجلس، تصرف نظامی مستقیم تبریز، شمال ایران تا قزوین

بر مشکلات ادوارد گری افزود. گری در توجیه مداخله و تجاوز روسیه که با اطلاع و سکوت جانبدارانه انگلیس ممکن شده بود و عملاً آفاگر معنای درونی قرارداد ۱۹۰۷ بود، سرکوبی مجلس شورا و مشروطه را قدمی در سوی آرامش و ثبات ایران خواند و حضور روس‌ها را موقتی برای تسهیل دسترسی آذوقه و تامین جانی اتباع خارجی از جمله انگلیسی‌ها و به سود امنیت ایران نامید. امری که مورد اعتراض مخالفین قرار گرفت. آنها سرکوبی مشروطه و مجلس را به سود تثبیت قدرت روسیه ارزیابی کرده و حضور قشون روس را هم امری دائمی خواندند. محرک و عامل مهمی بر ابعاد و گستره جریان افزود، و آن حضور تبعیدیان ایران به‌ویژه شخص تقی‌زاده با همکاری و حمایت موثر ادوارد براون بود.

ادوارد براون پیگیرترین هواخواه مشروطه ایران در انگلیس

ادوارد گرانویل براون (۱۸۶۲-۱۹۲۶ م) مستشرق و ایران‌شناس نامدار انگلیسی در خانواده‌ای متمول پرورش یافت. از سالهای تحصیل در کالج ایتون که جنگ روس و عثمانی در گرفت، به «شرق» توجه خاصی نشان داد. زبان ترکی و سپس عربی و فارسی را بخوبی آموخت. در تابستان ۱۸۸۴ جوانی ۲۲ ساله بود که به استانبول رفت و دو ماهی در عثمانی گذراند. در ۱۸۸۷ دکترای کمبریج را کسب کرد. اما به جای طبابت تمام وقت و علاقه خود را صرف زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران زمین نمود. در تابستان ۱۸۸۸ سفری به ایران کرد و در سیر و سیاحت یکساله‌اش مدتی هم در شهر کرمان گذراند. کتاب «یکسال در میان ایرانیان» حاصل چنین سیر و سفری است. او در مدت اقامت آنجا مدتی در محفل‌های مذهبی به تحقیق و پژوهش پرداخت و در آنجا با نام و شهرت فرهیختگانی چون میرزا آقا خان کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی - روشنفکران محفل ازلی ایرانیان استانبول - و همچنین روزنامه اختر استانبول آشنا شد. پس از بازگشت به کالج کمبریج نامه‌ای به مدیر آن روزنامه نوشت و مرآده گسترده و دیرپایی را با ایرانیان روشنفکر - مهاجر و تبعیدی - استانبول آغاز نمود. براون از اکتبر ۱۸۹۳، تدریس زبان فارسی کالج کمبریج را بعهده گرفت. او عشق و علاقه و تعهد بسیاری به فرهنگ و ادب فارسی و ایران یافت. او خود می‌نویسد: به کشور و ملت ایران را پس از کشور و ملت خودم بیش از هر مورد دیگر در دنیا عشق می‌ورزم. [۲۰] نظرات سیاسی پیشرو و رویکرد همدلانه و هوادار نهضت مشروطه ایران نام و یاد خوش همبستگی بی‌دریغ او را در تاریخ معاصر ایران به جا گذارد

در کنار خصایل انسان دوستانه و حمایت از حق تعیین سرنوشت ملل جهان و استقلال ملی آنها، براون یک ویژگی برجسته و شفاف و محرک در آرا و در سراسر زندگیش در بینش و کنش سیاسی - فرهنگی خود نمایان داشت: و آنهم ضدیت آشتی‌ناپذیرش با روسیه تزاری و همدلی با مردم کشورهای که مورد تجاوز و هجوم عوامل آن قرار گرفته بود. همین احساسات ضدروس بود که از همان اوان جوانی و آشنایی با ادب و فرهنگ و پیشینه «شرق» به هواداری از ترکان جوان و ایرانیان سوق داده شد. [۲۱] آنجنان که از قلم و عمل تقی‌زاده می‌شناسیم او هم به شدت مخالف روسیه تزاری بود. زخم عمیق شکست‌های دهه‌های نخستین سده نوزدهم بر حافظه تاریخی به ارث رسیده‌اش نفرت و ضدیت همه جانبه‌ای در تقی‌زاده جوان آفریده بود. تجاوزات و مداخلات آن دولت به‌ویژه در حمایت و پابرجائی حکومت مستبد قاجار و ناکامی مجلس اول حس شدید ضدیت از منظری ملی‌گرا و ایران‌خواه در دفاع از استقلال ایران در تقی‌زاده در این برهه وجود داشت. نزدیکی و همراهی و همدلی او با اپوزسیون و جریان‌های مخالف دولت روسیه و حتی گرایش او به سوسیال دموکراسی بی‌شک آمیخته و متأثر از چنین حسی بود. براون وقتی شرح اقدامات و نقش موثر تقی‌زاده در مرحله اول نهضت مشروطه و مجلس اول را شنید با مکتبه با او باب آشنایی دیرپایی را آغاز نمود. این دو در احساسات مشترک

ضدروس و ضرورت استقلال ایران همراه و همدل بودند. با رسیدن نامه براون، تقی‌زاده هم از فعالیت کم حاصل خود در پاریس راضی نبود مصرتر خواهان رفتن به لندن و گسترش اقدامات بسود مشروطه شد. [۲۲] روحیه تقی‌زاده با دوله‌ها و سردارهای مقیم پاریس که تنها در سخن هوادار مشروطه بودند همخوانی نداشت.

پیش از ارزیابی کارنامه تقی‌زاده در انگلیس اشاره ای به قرار داد ۱۹۰۷ و فضای سیاسی آن کشور یاری گراست.

قرارداد ۱۹۰۷ و کشاکش سیاسی در انگلیس

همان‌طور که اشاره شد در این برهه برخی از سیاستمداران و فعالین اجتماعی و حتی بازرگانان دینفع با قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و نزدیکی و مصالحه روزافزون ادوارد گری وزیر امور خارجه با روسیه مخالف بودند و آن را به زیان مصالح انگلیس می‌شناختند. به گمان آنها این نزدیکی صرفاً موجب تقویت روسیه و گسترش نفوذ آن در منطقه خواهد شد. گری طراح اصلی سیاست خارجی انگلیس در این زمان برهم‌گرایی و همکاری با روسیه پا می‌فشرد. او بر این اساس که روسیه به‌رغم خواست و اقدامات انگلیس در ایران نفوذ گسترده و روزافزونی را بدست آورده و دیگر نمی‌توان جلوی آن را سد کرد و از آنجا که تسلط روسیه بر مناطق شمالی ایران تثبیت شده، باید با توافق با آن دولت منافع انگلیس در جنوب را حفظ و گسترش داد. در واقع به باور گری انعقاد قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ وادار کردن روسیه به پذیرش حضور و تسلط انگلیس در جنوب بوده و مانع پیشروی آنها به سوی هندوستان محسوب می‌شود. همان‌طور که در روسیه جناح هواخواه آلمان در دولت مخالف این مصالحه بود در انگلیس هم طیفی از جریان‌های مختلف چپ تا لیبرال به صف مخالفان پیوستند. در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ م قراردادی مبتنی بر توافق بر سر افغانستان، تبت و ایران به امضا رسید که دو دولت امتیاز و حقوقی برای یکدیگر در مناطق دینفع قائل شدند. تازه قریب یکماه بعد بود که امضای این قرارداد ضدایرانی در مجلس شورای ملی طرح و مورد بحث و کلا قرار گرفت.

امضای قرارداد با مخالفت برخی اعضای احزاب و شخصیت‌های انگلیسی مخالف سیاست خارجی گری مواجه شد. عناصری از احزاب کارگر، حزب ملی‌گرای ایرلند، طیف سوسیالیستی، همچنین جریانی از حزب لیبرال که نزدیکی و توافق با روسیه را مانعی برای سرمایه‌گذاری آزاد بازرگانان انگلیسی در منطقه می‌دانست مخالفت خود را اعلام کردند. هم‌زمان تعدادی از دولتمردان انگلیسی اداره کننده هند که با سیاست خارجی گری مخالف بودند و در هراس توانمندی بیشتر روسیه برای حاکمیت بر هند به مخالفین قرارداد ۱۹۰۷ پیوستند. این کشاکش‌ها به صحنه مطبوعات انگلیس کشیده شد و دو سوی جریان دلایل خود را برای جلب افکار عمومی عرضه داشتند. ادوارد براون از مخالفین سرسخت این قرارداد بود، مواضع ضدروسی او، دخالت موثر و مستقیم قزاقان و دیپلمات‌های روسیه در حمله، بمباران و تعطیلی مجلس اول مشروطه و خشم ایران‌خواه و همدلی‌اش با مشروطه همه موجب فعالیت‌های گسترده‌ای از سوی او شد. او در این زمان در ارتباط با سازمان پیشرو هواخواه "راه رفاه مردم هند" نیز بود. مسئله ایران یکی از مولفه‌های مهمی بود که محافل مخالف گری با تکیه بر آن با سیاست خارجی حاکم بر دولت انگلیس مخالفت می‌کردند. مخالفت براون با قرارداد بیش از هر چیز هواخواهی از استقلال و حاکمیت ملی ایران بود. براون ایرانیان را «مردمی بزرگ و با نبوغ» می‌دانست که برخلاف تبلیغات مخالفین هم می‌توانند و هم شایسته مشروطه و نظام پارلمانی هستند. [۲۳]

براون تنها در مورد ایران نبود که آزا و عملکرد مترقی خود را نشان داد. او همان‌طور که اشاره کردم همکاری بعدی او با استقلال‌طلبان ایرلند، سازمانهای بهبودخواه وضع کنگو، مصر و هند، همچنین عضویت فعال در کمیته بالکان در راه آزادسازی اوکراین، مخالفت مکرر با دخالت دول اروپائی در سرنوشت ملت‌های شرقی در پرونده او حضوری شفاف دارد. براون در نامه‌ی ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۸ به دنیس راس پیرامون رویدادهای منجر به بمباران مجلس نوشت:

«خیلی از بابت ایران دلتنگم و از سر ادوارد گری و حکومت فعلی ناامیدم. مقاله دیگری از من در *Forthnightly Review* - شماره اکتبر - خواهید یافت که جواب مقاله‌ای به قلم . . Angus Hamilton . اگر به روس‌ها فشار می‌آوردند، کلنل لیاخوف و افسران دیگر خود را فراموش می‌خواندند، از قتل عام ایرانیان بیچاره جلوگیری می‌شد. ولی خیال می‌کنم سر ادوارد گری نیز مثل گلاستون در مورد روس‌ها حماقت به خرج می‌دهد، نمی‌دانید چه نامه‌های تاسف‌انگیزی از دوستان خودم در سفارت انگلیس در تهران به من رسیده است، می‌گویند در وضعیت تحقیرآمیزی قرار داده شده‌اند که نمی‌توانند به کسانی که از آنها انتظار یاری دارند کمک کنند.» [۲۴]

بی‌تردید در طیف مخالفان قرارداد همه با نیت و خواسته‌های پیشرو چون براون به صحنه نیامده بودند. این جو سیاسی هم در پارلمان و هم در نشریات، بحث و جدل‌های بسیار آفرید. در میان مخالفان قرارداد لرد کرزن و اچ. اف. لینچ هم که شخصاً به ایران مسافرت کرده و هم به اوضاع ایران آشنا بودند، از منظر حفظ منافع انگلیس این قرارداد را مضر می‌دانستند. لینچ نماینده لیبرال پارلمان منافع مستقیمی هم در ایران داشت. او با قراردادهای جاده‌سازی چون مسیر قم به تهران، اهواز به اصفهان منافع شخصی هم در ایران داشت و گسترش و تثبیت نفوذ روس در ایران را خطری مستقیم می‌دانست. او در لوای دفاع از حقوق مردم ایران با این قرارداد به سختی و صمیمانه مخالفت کرد. روزنامه *حبل‌المتین* کلکته ماه سپتامبر همان سال مضمون معاهده را منتشر و به همراه تحلیل آن را مضر به حال ایران دانست. [۲۵] در واقع شکست روسیه از ژاپن، روسیه را از ضدیت پیشین با انگلیس عقب نشانده و آماده تفاهم و همکاری با آن دولت نموده بود. انگلیس هم همواره نگران هند و مصر بود و برای حفاظت منافع خود در ایران و افغانستان تمایل به سازش با روسیه داشت. تغییر و تحول مناسبات جهانی، ظهور آلمان توانمند به‌عنوان یک خطر روزافزون برای مناطق نفوذ روس و انگلیس در عرصه جهانی به‌ویژه منطقه، این دو دولت را به تقسیم ایران به مناطق نفوذ شمال و جنوب کشاند. انگلیس که حفظ گنج استعماریش - هند - در صدر سیاست‌هایش بود در مجموع به سود خود می‌دید که در مورد ایران و افغانستان با روسیه به تفاهم برسد. روسیه هم برای دست‌اندازی به مناطق نفوذ جدید پیشروی از دو سوی هرات و خلیج فارس را در برنامه داشت. حضور ناوگان قدرتمند انگلیس در آب‌های گرم ایران و منافع گسترده آنها در جنوب و به‌ویژه پس از پیدایش نفت، تسلط روس‌ها در شمال ضرورت وجود یک نوع حکومت مرکزی بینابینی که قابل کنترل و نظارت باشد را برای ایران طرح کرد. قرارداد ۱۹۰۷ حاصل چنین اوضاعی بود. ادوارد گری با این گمان که دشمنی سرسخت با روسیه به صلاح انگلیس نیست و حضور روسیه را در شرق ایران و عثمانی به حضور آلمانها که آرام آرام برای منطقه دندان تیز می‌کردند را ترجیح می‌داد. در سال ۱۹۰۶ ایزولسکی که هوادار پیگیر اتحاد روس و انگلیس بود به وزارت خارجه روسیه منصوب شد. قرارداد در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق روز ترور اتابک امین السلطان به امضای دو طرف رسید. تفاهم روس و انگلیس و نزدیکی روزافزون آنها در سالهای بعدی به رغم فراز و نشیب‌هایی در صف‌بندی مقابل آلمان و عثمانی در ایران و کل منطقه، همچنین اروپا، جنگ اول جهانی را شعله‌ور ساخت. مسئله ایران در این مرحله نقطه تلاقی بسیاری از جریانات موازی شد که بر

شمردم. ورود تبعیدیان ایرانی به‌ویژه تقی‌زاده به انگلیس بستر این کشاکش‌ها را متوجه حاکمیت هواخواه روس و مستبد محمدعلی شاه و ضرورت حمایت از مشروطه‌خواهان نمود. [۲۶]

میرزاآقا اصفهانی در انگلیس

اولین مهاجر مشهور ایرانی زمان مشروطه که وارد انگلیس شد، میرزا آقا خان نفتی (اصفهانی) بود که پیش از بمباران مجلس ایران را ترک کرده بود. میرزاآقا اصفهانی مدتی نسبتاً طولانی در استانبول اقامت داشت و در ارتباط با محفل ازلی منورفکران حلقه روزنامه اختر قرار گرفت. از او مقالاتی در حبل‌المتین کلکته نیز منتشر شده است. او در آستانه مشروطه به ایران آمد و همچون دیگر هم مسلکان ازلی اش به محفل متشکل معروف به «انجمن مخفی» پیوست. او را به جرم نوشتن شب‌نامه علیه عین‌الدوله صدراعظم به همراه مجدالاسلام و حسن رشديه به کلات تبعید نمودند. در دوران مجلس اول به نمایندگی تبریز رسید، اما مدت زیادی در این مقام باقی نماند. انجمن تبریز مخالفت‌های او را برنتافت. مشروطه‌خواهان تبریز او را به اتهام همکاری و اخذ رشوه از خان مستبد ماکو و همکاری با دربار محمدعلی شاه طرد نمودند. در دهم ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ق «انجمن ایالتی آذربایجان» طی تلگرافی از تبریز به مجلس شورای ملی اعلام نمود: میرزاآقا اصفهانی در بدو ورود خود به تبریز خود را به‌عنوان مجاهد مشروطه به مردم نشان داد و «به زور عوام و قوهی جبریه» عنوان وکالت تحصیل کرده و به تهران آمد. در ادامه اتهامات انجمن تبریز آمد که این روزها پاره‌ای ادعاها از نامبرده بر ضد مشروطیت در بیان عموم طبقات مردم و انجمن‌ها منتشر شده. «چون اعتبارنامه مشارالیه بدو موافق انتخاب طبقه جلیله و نظامنامه نبوده و مردم مجبوراً امضا کرده‌اند، لهنذا مستدعی هستیم از امروز که نهم ربیع‌الاول است قانوناً مشارالیه را به سمت وکالت آذربایجان در مجلس شورای ملی نپذیرفته و در عداد وکلای محترم آذربایجان نشناسند» [۲۷]

تلگراف دیگری هم به همین تاریخ از سوی «انجمن مشورت» از تبریز به تهران خطاب به مجلس گزارش کرد که در جمعه هشتم ربیع‌الاول (۱۳۲۶ ق) به همت برخی از مشروطه‌خواهان انجمنی بنام «مشورت» تاسیس شده که ضمن مذاکرات از «خیانت میرزاآقا اصفهانی نسبت به مشروطه صحبت شد، حضار عموماً در مقابل این خیانت مشارالیه را از وکالت عزل نمودند» [۲۸]

در فضای سیاسی مقابله با سیاست خارجی ادوارد گری و قرارداد ۱۹۰۷، ادوارد براون و برخی مخالفان چپ سیاست خارجی انگلیس، او را به عنوان نخستین مشروطه‌خواه تبعیدی که به لندن رسیده پذیرا شدند. [۲۹] براون از پیشینه و مقابله انجمن تبریز با میرزاآقا بی‌اطلاع بود. ترتیب مصاحبه او با منچستر گاردین که نشریه‌ای پیشرو و با گرایش‌های چپ بود داده شد. [۳۰] میرزاآقا که انتقاداتی به مشروطه به‌ویژه جریان رادیکال و انجمن تبریز داشت در ۲۵ اوت ۱۹۰۸ در نشریه وست مینسترگازت [West Minister Gazeete] در نوشته‌ای اقدام محمدعلی شاه در انهدام مجلس اول را به گونه‌ای تفسیر و توجیه نمود، که انگشت اتهام متوجه مشروطه‌خواهان می‌نمود. ادوارد براون می‌نویسد: میرزاآقا در تابستان ۱۹۰۸ به لندن آمد و در نشریه مزبور از اقدام محمدعلی شاه در انهدام مجلس دفاع نمود و افزود که او بعد از این به منظور تحریک مجتهدین عتبات جهت قطع حمایت‌شان از مشروطگی ایران به کربلا عزیمت نمود. [۳۱] براون در همین منبع می‌افزاید: در پاسخ مقاله میرزاآقا که تحت عنوان «در ایران چه گذشت» منتشر شده بود من در شماره چهارم سپتامبر همان نشریه در دفاع از مشروطه و مجلس پاسخ دادم.

میرزاآقا در تقابل و ضدیت با جریان رادیکال مشروطه و عصبیت ناشی از خلع ید از نمایندگی مجلس توسط انجمن تبریز پس از بمباران مجلس با نوشتن مقاله‌ای در نشریه وست مینستر گارد لندن فضای نامطلوبی برای حمایت از عملکرد پیشین انجمن‌ها و مجلس آفریده بود. براون در مقام جواگویی به او به پشتیبانی مشروطگی ایران برآمد. تا پیش از این نوشته براون از مخالفت میرزاآقا با تقی‌زاده و جریان رادیکال مشروطه چندان مطلع نبود. [۳۲]

پیشینه آشنایی براون با تقی‌زاده

براون از طریق دلیو. ا. اسمارت شاگرد پیشین خود در کالج که نامه‌نگاری منظمی از تهران با او داشت با نام تقی‌زاده آشنا شده بود. شهرت او را به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین و نام‌آورترین مشروطه‌خواهان پیگیری می‌شناخت. اسمارت در اواخر اکتبر ۱۹۰۸ به براون یادآوری کرد که تقی‌زاده یک منبع مهم و موثق اطلاعات پیرامون ایران و مشروطه در اقدامات علیه سیاست خارجی گری در منطقه در اروپاست. [۳۳]

براون علاوه بر اسمارت با برخی دوستان و شاگردان سابق دیگر خود در تهران و شهرهای بزرگ ایران، مکاتباتی داشت که او را با رویدادهای مجلس اول و تقی‌زاده آشناتر نموده بود. اسمارت از مخالفان سیاست گری در نزدیکی با روسیه بود و همدلی با مشروطه‌خواهان نشان می‌داد. تقی‌زاده در خاطراتش [صص ۸۱-۸۳] از کوشش‌های اسمارت برای حفظ جان پناهندگانی که پس از بمباران مجلس به سفارت پناه برده بودند یاد می‌کند. نتیجه این همدلی و تلاش این شد که محمدعلی شاه با وجود اصرار بر تحویل و مجازات آنان به شرط تبعید و خروج از ایران - تقی‌زاده و تنی چند - به این پناهندگان تأمین جانی داد. به مآخذ یکی از نامه‌های مبادله شده میان براون و تقی‌زاده در می‌یابیم که اسمارت از براون پرسیده بود که آیا تقی‌زاده به انگلیس رسیده یا نه؟ از جمله اطلاع داد که پیغام تقی‌زاده در خصوص جمع شدن وکلای مجلس اول در شهر تبریز را به منبع مربوطه منتقل کرده است. [۳۴] که نشان از خواست و طرح تقی‌زاده در برپایی مجلس مشروطه در منطقه تحت کنترل مجاهدان تبریز داشت.

از نامه‌های بجا مانده میان تقی‌زاده و براون پیداست که مکاتبه میان‌شان از پنجم اوت ۱۹۰۸ میلادی آغاز شد. براون در این نخستین نامه می‌نویسد: شهرت و نام تقی‌زاده را از طریق منابع مطمئنی دریافته است. علاوه بر مورد پیشین حداقل دو منبع دیگر این آشنایی را می‌شناسیم. اول حضور شیخ حسن تبریزی دستیار براون در تدریس فارسی کالج کمبریج است. شیخ حسن تبریزی از فرهیختگان با دانش ساکن اروپا و در مرادده با ازلیان بود. او نقش موثر و فعالی در همکاری و دستگیری براون در تدریس زبان و ادبیات فارسی داشت. شیخ حسن در برهه‌ای که تقی‌زاده و جمعی دیگر از تبعیدیان مشروطه‌خواه پس از بمباران مجلس به اروپا آمده و در بلاد مختلف فعالیت می‌کردند با آنان همکاری همدلانه داشت. و خودنیز به نگارش مقالات سیاسی در روزنامه‌های عثمانی - چون سروش - و حبل‌المتین کلکته برآمد. [۳۵] شیخ حسن به خواست براون در آغاز ورود تقی‌زاده به لندن همراه او و در کنارش حضور داشت. در جلسات و سخنرانی‌ها و مصاحبه با مطبوعات انگلیسی به تقی‌زاده یاری بسیار نمود. یکی از اقدامات ماندگار تاریخی شیخ حسن ترجمه فارسی گزارش و نامه محرمانه کلنل لیاخوف - فرمانده قزاق حمله‌کننده به مجلس بود. این اسناد لیاخوف به مقامات دولتی در قفقاز - در ۹ ژوئن ۱۹۰۸ - در مورد «تبدیل حکومت مشروطه به استبداد قدیمی» و خیال کودتا علیه مشروطه

اعتراف می‌کند. از جمله آمده که محمدعلی شاه شخصاً فرمان آزادی عمل در قلع و قمع مشروطه و آزادی خواهان و انجام کودتا علیه مجلس را به او داده است. [۳۶]

شیخ حسن در کنار مشروطه خواهان آزادی خواه همکاری داشته و براون در مقدمه کتاب «انقلاب ایران»، او را همراه و یاور خود در نوشتن کتاب معرفی کرده است. مقالات سیاسی او در روزنامه های فارسی خارج در دوران استبداد صغیر در هواخواهی مشروطه نشانگر این رویکرد اوست. به عنوان نمونه «مکتوب از کمبریج» - که محمدعلی شاه را مورد خطاب و عتاب قرار داده بود در روزنامه حبل المتین آمده است. [۳۷] تقی زاده در عزیمت از پاریس به لندن مورد استقبال شیخ حسن قرار گرفت. او به توصیه براون و احتمالاً خواست خودش وسایل و محل اقامت تقی زاده در انگلیس را فراهم و در بسیاری از اقدامات حمایت گر مشروطه همراه او بود. [۳۸]

تقی زاده در لندن

تقی زاده در پاریس بود که براون طی نامه ای به او اطلاع می دهد که خواهان آشنایی، ملاقات و همکاری او در حمایت از مشروطه ایران است. براون در این سند خود را از «دوستان ایران» خواند و آمادگی همه جانبه خود در حمایت مشروطگی ایران را اعلام کرد. در نامه ۸ سپتامبر ۱۹۰۸ - زمانی که تقی زاده هنوز در پاریس به سر می برد - به تقی زاده نوشت: «از بس که محامد و محاسن آن سرکرده مجاهدان وطن پرست گوش زده ای این دعاگوی اخلاص کشیده است، بیش از حد مشتاق ملاقات بوده و هستم.» [۳۹]

تقی زاده پس از بمباران مجلس که مستقیماً توسط قزاقان روس به رهبری لیاخوف انجام شده بود، سکوت جانبدارانه انگلیس را ملاحظه و خطر تفاهم و قرارداد این دو دولت را بیش از پیش دریافته و در سفر اروپا و آشنایی با فضای سیاسی و دیپلماسی اروپا متوجه شده بود که یکی از اقدامات کانونی مشروطه خواهان ایران در تبعید، تشدید تضاد میان دو دولت با بهره‌وری هوشمندان از نیروهای درونی و موثر سیاسی بریتانیا به‌ویژه حزب مخالف لیبرال و احزاب دست چپی انگلیس است. حضور این تقابل و مهمتر از آن مولفه نیرومند و موثری بنام «افکار عمومی» تقی زاده را به سوی انگلیس کشاند. خواهیم دید که تکیه بسیار او بر جلوگیری از تصویب و تحویل هرگونه وام و قرضه به دولت قاجار، مقابله با تبلیغات گسترده ضد مشروطه روس‌ها و ترسیم یک تصویر مطلوب از مجاهدین تبریز در جلب حمایت افکار عمومی، همه اقداماتی در این راستا بود.

براون در نامه ۲۱ سپتامبر خود به تقی زاده اطلاع می دهد که نامه او را دریافت داشته و از اینکه نتوانسته در زمان ورود او به لندن به استقبالش رود، متأسف است. این سه نامه آغازین نشان می دهد که این دو، تا آن زمان یکدیگر را ملاقات نکرده بودند. در نامه سوم در می یابیم که براون اخبار و مقاومت تبریز علیه قوای محمدعلی شاه را در روزنامه های انگلیس به‌ویژه تایمز لندن با نگرانی و اعتراض تعقیب می کند و می افزاید که برای جلب حمایت از نهضت مردم ایران نزد سر ادوارد گری وزیر امور خارجه رفته و «عریضه مفصلی» نوشته اما از او مایوس است چرا که «این وزراء در فکر مصلحت خودشان هستند ولی در صورتی که آن حاصل شود، هیچ در قید ساینین نیستند، یا اقلأ جهدی از برای آن نمی کنند.» [۴۰]

این اشارات مبین این بود که ملیون ایران به‌ویژه تقی زاده در تلاش بهره‌وری از افکار عمومی و تقابل و تضاد با سیاست خارجی غالب انگلیس در نزدیکی و همراهی با روسیه اند. او کوشش به ترغیب لیبرال های ایران خواهی چون براون برای در فشار گذاردن هر چه بیشتر دولت انگلیس برای تغییر

سیاست نسبت به حکومت محمدعلی شاه داشت. از سوی دیگر براون به اخبار و اطلاعات منفی علیه نهضت مقاومت تبریز و مشروطه‌خواهان در نشریات انگلیسی معترض بود و باور داشت حضور منبع معتبر و مستقیمی چون تقی‌زاده در آن کشور وزنه مقابله با نزدیکی دولت‌های انگلیس و روس و افشای آنچه بر ایرانیان گذشت به مثابه عوارض این نزدیکی و همراهی را سنگین و وزین‌تر می‌کند. او می‌دانست تقی‌زاده به مثابه نقطه ارتباط میان ایرانیان مشروطه‌خواه در تبریز و تهران و رشت و ... با مهاجرین و تبعیدیان اروپا، قفقاز و استانبول می‌تواند اطلاعات دست اولی را برای نشر در جرید و طرح در پارلمان در اختیار مخالفان گری قرار دهد. منبع اصلی اطلاعاتی جرید و محافل سیاسی انگلیسی عمدتاً مطالب جسته و گریخته نشریه تایمز لندن بود. این نشریه مجاهدین و مقاومت تبریز علیه محمدعلی شاه را عده‌ای شورشی و ماجراجو و اقدام شاه علیه مجلس را به‌عنوان تنها راه برقراری نظم و امنیت معرفی می‌کرد. حضور مستقیم و شخصی تقی‌زاده با توجه به ارتباط گسترده او با ایران به‌ویژه از طریق کمیته سعادت استانبول و سوسیال دمکرات‌های قفقازی موجب می‌شد که اخبار دست اول و دلخواه روایت مشروطه‌خواهان و به سود رزمندگان و مجاهدین تبریز در اختیار جرید و محافل سیاسی اروپا قرار گیرد. در این برهه ادوارد گری موافق ورود قوای روس به مناطق شمالی ایران بود و مخالفت او با مشروطه و اینکه مجاهدین را عده‌ای ماجراجو و شورشی می‌دانست در این رویه تاثیر داشت. تقی‌زاده تاحدی ظرافت‌های دیپلماسی و بهره‌وری از افکار عمومی به سود مشروطه را دریافته بود. می‌دانست اگر فعالین سیاسی ایران رویه اصولی پیشه کنند می‌توانند از تعارضات منافع دول اروپائی به‌ویژه روس و انگلیس، همچنین تضادهای درونی خود احزاب و جریانات سیاسی انگلیس به‌ویژه روی‌آوری روزافزون محافل و شخصیت‌های چپ علیه اتحاد آن دولت در همگرایی با سرکوب نهضت ملی و قانون‌خواهی ایران به سود خود بهره‌برند.

تقی‌زاده در نامه‌های ارسالی خود از پاریس به براون تقاضا کرده بود براون هر چه می‌تواند در حمایت از مشروطه و مبارزین در محاصره تبریز به‌ویژه در تاثیر بر پارلمان و سیاست دولت انگلیس به‌ویژه در امر قرضه و وام به ایران اقدام عاجل نماید: براون هم در پاسخ نوشت: «رقیمه‌ی جناب عالی زیارت گردید و باعث کمال حزن و غم گردید. خدا می‌داند می‌خواهم هر چه از دستم بیاید بکنم. و بعضی اقدامات هم کردم ثمر نبخشید و در آینده هم به قدر امکان خود کوتاهی نخواهم کرد. پیش آن جناب خجل هستم.» [۴۱]

تقی‌زاده در اواخر سپتامبر ۱۹۰۸ وارد لندن شد. همزمان با تقی‌زاده، معضدالسلطنه نماینده مجلس و حامی اصلی و نزدیک دهخدا در راه‌اندازی و انتشار روزنامه صوراسرافیل در تبعید، محمدصادق طباطبائی مدیر روزنامه مجلس، محمدعلی تربیت دوست و همسفر مشروطه‌خواه تبریزی نیز در لندن به سر می‌بردند.

تقی‌زاده وقتی به انگلیس رسید، متوجه جو ضد مشروطه ایران و مجاهدین تبریز در میان افکار عمومی و به‌ویژه دیپلمات‌ها، مجلس و مقامات دولتی موثر انگلیس گردید. لذا بلافاصله در صدد برآمد تا هم تبلیغات سوء ضد مشروطه که ستارخان و مجاهدین تبریز را عده‌ای ماجراجو، یاغی و راهزن وحشی هرج و مرج طلب معرفی می‌کرد خنثی نماید و هم با جلب حمایت محافل موثر در سیاست خارجی انگلیس ضمن فراهم نمودن همدلی و دوستی برای نهضت ایران، از دادن هرگونه قرضه و وامی به محمدعلی شاه جلوگیری کند. وام می‌توانست توان و کارآمدی دستگاه سرکوب دربار را بالا برد. در این برهه ادوارد گری نظر مساعدی به دادن قرضه به دولت وقت ایران داشت. تقی‌زاده با هوشیاری از شرایط سیاسی انگلیس به‌رغم موانع و دشواری‌های بسیار بهره‌برده و در محافل سیاسی و پارلمانی در مخالفت

با قرارداد ۱۹۰۷، همچنین افزایش تعدی و مقاصد دولت روسیه در ایران و مناطق دیگر شرق اقدامات موثری را موجب شد.

برخی محافل سیاسی انگلیسی علاوه بر دلایل اقتصادی و سیاسی به علت احتمال و امکان نفوذ، رشد و قوام نهضت‌های مشروطه‌خواهی در هند و مصر در هراس از پیروزی، پیشرفت و عمق و تاثیر آن در مناطق مزبور بودند. همدردی دو سال پیش برخی جناح و محافل در انگلیس با مشروطه‌خواهان ایران عمدتاً ناشی از خواست آنها برای قطع نفوذ روسیه و محدود شدن قدرت دولت‌ها و وابسته آن در ایران بود. پس از امضای قرارداد ۱۹۰۷ و تغییر و تحولات منطقه جو و مقتضیات روز، و منافع مهمتر، انگلیس به ضد نهضت مشروطه چرخیده بود. تقی‌زاده هم با درک این موضوع اعم فعالیت خود را برای تاثیرگذاری و فشار بر این سیاست به کار برد.

همان‌طور که گفتیم یکی از دغدغه‌های بزرگ تقی‌زاده و مشروطه‌خواهان پیشگیری از اخذ وام محمدعلی شاه بود. امری که از سوی انجمن‌های مشروطه‌طلب درون و بیرون کشور نیز مورد تأکید و یادآوری بود. پس از بمباران مجلس، دربار که دیگر نمایندگان ملت را مانع قرضه دولت‌های روس و انگلیس نمی‌دید به مذاکره با آنها برآمد. بانک استقراضی روس به انواع شیوه‌های مستقیم آشکار و یا غیرمستقیم و پنهان به حمایت از محمدعلی شاه پرداخت. شاه بدلیل بحران مالی و خزانه خالی حکومت و نیاز عاجل پولی برای تأمین دستگاه سرکوب خود درخواست وام پنج هزار لیره‌ای از دو بانک وابسته به انگلیس و روس نمود. روسیه آشکارا موافق این امر بود اما بی‌همراهی و تأیید انگلیس نمی‌خواست به چنین امری مبادرت ورزد. [۴۲] ادوارد گری و دستگاه خارجی بریتانیا در معرض انتقاد و نکوهش‌های شدید رادیکال‌ها و افکار عمومی، برای چنین همراهی آشکاری محذوریت داشت. گزارش سابلین دیپلمات روسیه در ایران را در گفتگو با رسول‌زاده مخبر آن زمان روزنامه ترکی زبان "ترقی" قفقاز در دوران استبداد صغیر بدست داریم که گفته بود:

«ما زمانی که در دوره محمدعلی شاه می‌خواستیم وامی جزئی به حکومت بدهیم تلگراف‌های اعتراضی از اطراف بر سرمان می‌بارید. آنها خواستار آن بودند مادام که پارلمان باز نشده وام داده نشود» [۴۳]

از یاری مالی بانک استقراضی روسیه در ماه‌های پایانی استبداد صغیر به تدارک و توانمندی محمدعلی شاه برای مقابله با مشروطه‌خواهان ثبت تاریخ است. این بانک حتی زمانی که اردوهای شمال و بختیاری در حال پیشروی به سوی پایتخت بودند، صد هزار لیره در ازای گرو جواهرات سلطنتی در اختیار محمدعلی شاه قرار داده بود. می‌دانیم که پس از فتح تهران تقی‌زاده مامور مذاکره برای بازگرداندن جواهرات سلطنتی به خزانه کشور شد. محمدعلی شاه در همان زمان اقامت تقی‌زاده در لندن - دسامبر ۱۹۰۸ (ذیقعه ۱۳۲۶ق) توسط سعدالدوله وزیر امور خارجه به مذاکره با سفارت‌های دو دولت روس و انگلیس برای اخذ وام بزرگی اقدام نمود. [۴۴] طبق اسناد رسمی انگلیس در می‌یابیم که در همان زمان فعالیت گسترده کمیته ایران و پناهندگان ایرانی علیه سیاست خارجی گری، وزارت امور خارجه بریتانیا در پاسخ به پیشنهاد چهار ماده‌ای روسها درباره چگونگی برخورد با شاه و شرایط وام به او غیرمستقیم اقدام به وام را رد نمود. در پاسخ رسمی وزارت امور خارجه که از طریق سفیر بریتانیا در روسیه به وزارت امور خارجه آن دولت عرضه شد، آمد: «دولت انگلیس تصور می‌کند که بهترین رویه‌ای که دولتین انگلیس و روس اتخاذ نمایند، این است که بکلی از مداخله در امور داخلی ایران احتراز نموده و بگذارند انقلابات حاضر اینقدر امتداد حاصل نمایند تا هر یک از عناصری که در مملکت

قوی‌تر است گوی سبقت را براباید . . . دولت انگلیس تصور می‌کند که در مسئله استقراض به هیچ وجه عجله‌ای لازم نیست و بهتر آن است که به عهده تعویق گذارده بشود . . .» [۴۵]

همزمان با اقامت تقی‌زاده در لندن، براون در ادامه فعالیت‌های حمایت‌گرانه از مشروطه و مخالفت با سیاست خارجی گری مقاله‌ای مفصل برای تایمز لندن فرستاد. لوات فریزر مسئول دایره خارجی نشریه از نشر آن سر باز زد و از براون خواست که در مواضع خود جرح و تعدیل‌هایی نماید. فریزر تأکید داشت که اتهامات براون علیه سیاست خارجی انگلیس غیرقابل پذیرش است و از نظر او معتبر نیست و بهتر است او و دوستانش تغییر و تجدید نظر در آرای خود نمایند. [۴۶] فریزر روز بعد - ۱۲ اکتبر ۱۹۰۸ - فراتر رفت و از براون صریحاً خواست عبارت مربوط به عملکرد نماینده روسیه در تهران از متن مزبور حذف شود. خبرنگار تایمز بارها در نوشته‌های خود در این نشریه، مشروطه‌خواهان ایران را به اغراق، افسانه‌سازی و اتهامات واهی علیه نقش روسیه در ایران متهم نموده بود. در واقع تبلیغات هواخواهان و مخالفین سیاست‌گری پس از کودتای دربار علیه مجلس از هر دو سوی تشدید شده و با حضور پناهندگان ایرانی اوج جدیدی یافته بود. این تقابل و سانسور آشکار روزنامه تایمز نشان از حضور غیرمستقیم اداره خارجی وزارت امور خارجه در عرصه مطبوعات بود.

نزدیکی آگاهانه و سنجیده تقی‌زاده به براون و حفظ فاصله ضمن همکاری با دیگر مخالفان سیاست ادوارد گری قابل تأمل است. او خود در وصف و قدردانی از براون در مجلس سوگواری براون در سال ۱۳۰۵ در شرحی رسا اقدامات آن زمان او را برشمرده است. [۴۷]

«بیانیه پناهندگان» در تایمز لندن

گرداندگان تایمز در همراهی با سیاست خارجی ادوارد گری رویکردی منفی و مخالف با مشروطه‌ایران را نمایندگی می‌کردند. تقی‌زاده در آغاز تلاش نمود که این رویکرد را به سود مشروطه تغییر دهد. خود می‌نویسد: قبل از ورود ما به انگلیس روزنامه تایمز چنانکه رسم و شیوه دائمی آن جریده بود بعد از تخریب مجلس، مقاله‌ای در مذمت مجلس و مشروطه‌طلبان نوشته بود، لذا من و معاضدالسلطنه به راهنمایی و همراهی براون روزی با تعیین وقت به اداره روزنامه رفته و مدیر آن را ملاقات کردیم.

«سخن گفتیم و از تحریکات روس‌ها در ایران برای براندختن مشروطیت و یاری و همراهی آنها با مستبدین با وجود عهدنامه که با انگلیس داشتند و تعهد عدم مداخله در مقابل همدیگر نسبت به امور داخلی ایران، حرف زدیم. صاحب و مدیر تایمز پرسید آیا دلیلی برای این اظهار دارید، خوشبختانه من اسنادی داشتم و از آن جمله عکس تلگرافی را که شجاع نظام از تبریز به محمدعلی شاه کرده و تقاضا کرده بود به قونسولگری روس در تبریز از طرف سفارتشان دستور داده شود که بیست هزار فشنگ مازور به قشون دولتی بدهند و در تلگراف دیگر وصل آنها اطلاع داده شده بود و علاوه بر این قریب هفت فقره اسناد دیگر ارائه دادیم و بعد بیاننامه مبنی بر مطالب خود به آن روزنامه دادیم به امضای خودمان که روز بعد به‌عنوان مانفیسست وکلای ایران در روزنامه خود نشر کرده و یک مقاله اساسی هم تا حدی در تأیید ما نوشت» [۴۸]

«بیانیه پناهندگان» با امضای تقی‌زاده و معاضدالسلطنه در روزنامه تایمز ۱۵ اکتبر ۱۹۰۸ منتشر شد. [۴۹] در این اطلاعیه دستاوردهای مجلس اول مشروطه در تدوین و اجرای قوانین مدنی، تنظیم بودجه متعادل و مفید، همچنین جنبه‌های مثبت انجمن‌های مردمی مشروطه اول در گسترش

ارزش‌های مدنی برشمرد. تاثیر این تشکل‌ها در بسیاری از زمینه‌های آموزشی و آبادانی و بهبودی وضع معیشت مردم برجسته شد. اقدامات کارآمد دیگر این دوره در قیاس با زمانه خودکامگی عنوان گردید. تأکید شد که چنانچه دول اروپایی از حمایت مادی و معنوی محمدعلی شاه دست بردارند، مشروطه و نظام پارلمانی قابل احیا است.

به عبارت روشن‌تر تقی‌زاده در مقام تکذیب گزارش‌های رسمی انگلستان پیرامون وضعیت ایران به روشنگری همه جانبه و بعضاً غلوآمیزی در کارنامه، ظرفیت و توان بالقوه جنبش دموکراتیک ایرانیان برای جلب حمایت افکار عمومی از مشروطیت ایران دست یازید. به‌رغم انتشار مانفیست و مقاله‌ای پیرامون مشروطه، دست اندرکاران محافظه‌کار روزنامه در همسویی با وزارت امور خارجه رویکرد منفی خود را ادامه دادند. در ۲۲ اکتبر، تقی‌زاده به براون اطلاع داد روزنامه تایمز هنگام انتشار متن ارسالی آنها، بعضی مطالب را حذف و سانسور کرده است، به‌ویژه آنجا که تلاش داشته چهره متعادل از مشروطه‌خواهان نشان دهد. [۵۰] تایمز لندن و محافل محافظه‌کار پیرو ادوارد گری مشروطه‌خواهان را افراطیونی که خواستار اغتشاش و هرج و مرج هستند جلوه می‌دادند.

در متن مانیفیست، تقی‌زاده برای جلب افکار عمومی علیه مداخلات خارجی در ایران و حمایت از مشروطه‌خواهان تبریز آنها را اصلاح‌طلبان خواهان قانون اساسی خواند و عبارات و لحن نوشته را به گونه‌ای تنظیم نمود تا از تاثیر تبلیغات گسترده مخالفین در آنارشیست و انقلابی‌گری افراطی مجاهدین بکاهد. در واقع پاسخی بود به نوشته‌هایی در نشریات انگلیسی و آژانس خبری روسیه که مشروطه‌طلبان را هرج و مرج‌طلب و یاغی علیه نظام قانونی خوانده بودند. تقی‌زاده در این متن ضمن دفاع از ضرورت وجودی مجلس، از حضور انجمن‌های مردمی هم در صحنه سیاسی به‌عنوان بستر سهیم شدن مردم در سیاست ورزی نوین دفاع نمود. باید در نظر داشت که در آن برهه واژه انقلابی به‌عنوان اغتشاش‌گر و بلواطلب مفهوم داشت و آنچه چندی بعد به‌عنوان معادلی برای رادیکالیزم پیشرو به کار رفت مدنظر نبود. کوشش مشترک براون و تقی‌زاده برای ایجاد همدردی و حمایت افکار عمومی اروپا به‌ویژه در انگلیس و فرانسه در قامتی قابل پذیرش و فهم و هماهنگ با ارزش‌های لیبرالی - پارلمانی با خواست اصلاح‌طلبانه و ترقی‌خواهانه مبنی بر تامین حقوق و آزادی و برابری‌های فردی و اجتماعی قانونی قابل فهم است. در این پردازش، مجاهدین تبریز نه صرفاً افرادی جنگ طلب، مسلح انقلابی و اغتشاش‌گر برای سرنگونی «دولت قانونی» کشور بلکه سمبل مردمانی اصلاح‌طلب و خواهان نظام پارلمانی که بدلیل عناد و تعدی به قوانین رسمی کشور، مداخله و تجاوز مکرر و آشکار دولت مستبد و خودکامه محمدعلی شاه - که برخلاف مواد قانون اساسی به یاری و حمایت دولت تزار روسیه ناچار به مقاومت مسلحانه شده‌اند و خواستی غیر از بازگشت نظام پارلمانی و گشایش مجلس ندارند، تصویر شد. در حالی که همان‌طور که اشاره شد، گری و هواخواهان سیاسی و مطبوعاتی‌اش تصویر دیگری را ترسیم می‌کردند. انقلابیونی گمراه، فاقد تدبیر، دوراندیشی و دانش لازم که صرفاً بر اساس ضدیت افراطی و کورکورانه با روسیه به فتنه‌آفرینی علیه حکومت قانونی کشور دست یازیده‌اند.

تقی‌زاده در سنجش افکار عمومی و چالش و بحث‌ها و اختلاف نظرهای سیاسی در نظام پارلمانی انگلیس و فرانسه دریافت که انگلیس به معنای یک دولت - ملت واحد و یکدست که از یک باور و انگیزه و خواست سیاسی تعریف شده مشخص جهان شمول پشتیبانی کند عملاً وجود ندارد. بلکه علاوه بر حضور جریان‌های اداره کننده دستگاه‌های حاکم، گروه‌های ذینفع و شخصیت‌ها و نشریاتی هم هستند که نظر و رویکرد متفاوت و منقذی را پیشه کرده و می‌کنند. تلاش نمود که از این عامل به‌عنوان ابزار فشار به سود مشروطه ایران بهره گیرد. امری که با توجه به توان محدود پناهندگان در آن برهه و زمان

بسیار کوتاه چند ماهه اقامتشان، توفیقی کم‌نظیر گردید و مسئله ایران را علاوه بر مطبوعات پیشرو در صحنه پارلمان، محافل سیاسی و نشریات محافظه‌کار طرح و موثر افتاد. اما امور همواره آنچنان که تقی‌زاده می‌خواست پیش نمی‌رفت به گونه‌ای که حتی به دوست ایران دوستش براون معترض و شاکی شد.

پس از انتشار مانیفست پناهندگان - در ۱۹ اکتبر ۱۹۰۸ - تقی‌زاده ناخرسندی خود را از عدم همکاری لازم و کافی در سوی احیای مشروطه در انگلیس و پیش رفتن امور آنطور که او گمان و آرزو داشت، را به براون ابراز نمود. گلایه کرد که سیر و سرعت رویدادها به پیش بینی و توقع او و یارانش پیش نمی‌رود. تصریح نمود که من برای کمک به ملت به اروپا آمده و امیدوار بودم که سفر من به لندن دو سه روز بیش طول نکشد. آمده بودم تا با ملاقات با نمایندگان مجلس و دیدار وزیر امور خارجه بریتانیا آرا و نظریات خود را اظهار نمایم. انتظار داشتم در چند جلسه و گردهمایی و مقاله در نشریات بتوانم در تغییر و بهبود وضعیت کشورم تاثیر گذارم. در حالی که در شرایط دشواری همراه چند نفر از دوستانم در یک اطاق بسر می‌برم. تقی‌زاده گلایه نمود که لینچ قول داده بود امروز بعدازظهر مرا در ساختمان پارلمان ملاقات نماید و ترتیب ملاقاتش با تعدادی از نمایندگان مخالف گری را بدهد. اما شک دارد که این اقدام ارزش کارآمدی برای اهداف آنها داشته باشد. [۵۱] براون در نامه روز بعد - ۲۰ اکتبر - در پاسخ از اینکه امور طبق دلخواه تقی‌زاده و همراهان مشروطه‌طلبش پیش نمی‌رود اظهار تاسف و حزن نمود و افزود که هر چه از دستم برآید می‌کنم. بعضی اقدامات هم کرده‌ام که متأسفانه تا کنون در تغییر سیاست خارجی بریتانیا ثمربخش نبوده است. نوشت واقعیت این است که این وزراء صرفاً در پی مصالح خودشان هستند و غم دیگران ندارند. معهدنا چندی پیش خود را بزحمت به گری رسانده و داد سخن بدادم. بعداً هم نامه مفصلی نوشتم، کوشش بسیاری هم نمودم تا شما را به ملاقات او ببرم، اما نشد. «پیش آن جناب خجل هستم. ولی این خجالت از تقصیر خودم نیست. از ظروف زمان و مکان است. باز هم همیشه در فکر ایران و مصالح آن هستم.» [۵۲]

در این روزهای نیمه اکتبر تقی‌زاده و دوستانش در عین تنگدستی مالی در پانسینی در لندن اقامت داشتند و میان او و براون در کمبریج مکاتبات روزانه و منظمی رد و بدل می‌شد. تقی‌زاده کوشش داشت هر چه سریعتر تاثیر اقدامات برای جلب افکار عمومی در فشار بر دولت انگلیس به نتایج ملموسی برسد. همان روز عصر - ۱۹ اکتبر - تقی‌زاده به پارلمان انگلیس رفت و با لینچ و تعدادی از نمایندگان منقد و مخالف سیاست گری ملاقات کرد. شرح آن را همان زمان در نامه ۲۰ اکتبر به براون داده است. حاصل این ملاقات، قرار یک گردهمایی بزرگتر در مرکز آسیایی لندن گردید. براون در ۲۱ اکتبر از اینکه تقی‌زاده به پارلمان رفته و با برخی نمایندگان ملاقات داشته، اظهار خرسندی نمود. و افزود که به‌رغم حجم بالای کارهای روزمره، آماده است در ترجمه متن سخنرانی احتمالی آن گردهمایی همکاری نماید. ضمناً اطلاع داد که چند نامه برای او به آدرس کمبریج رسیده که نشان از آن دارد که ارتباطات تقی‌زاده در ایران، قفقاز، پاریس و استانبول مکاتبات با او را به آدرس براون می‌فرستاده‌اند. تقی‌زاده در این زمان آدرس ثابتی نداشت و بدلیل محاصره تبریز و تسلط استبداد بر سراسر ایران از طرق مختلف و غیرمستقیم، راه‌های ارتباطی و مرادده برقرار کرده بود. یکی انجمن سعادت ایرانیان استانبول و دیگری صاحب نسق در پاریس بود. [۵۳]

شواهد بجا مانده به‌ویژه نامه‌های رد و بدل شده میان براون و تقی‌زاده نشان می‌دهد که بسیاری از مکاتبات این زمان، از طریق براون به تقی‌زاده می‌رسیده است. به‌ویژه هر کس کاری یا نوشته و پیغام فوری به تقی‌زاده داشت به آدرس براون می‌فرستاد. تقی‌زاده در خاطرات [ص ۱۱۱] از وصول نامه‌ای از

ایران به آدرس براون اشاره می‌کند. نویسنده نام خود را امضا نکرده و به رمز نوشته بود: ای حسن ای حسین فکر مرا بکنید من در صحراها هستم. تقی‌زاده می‌گوید از خط نامه دریافتی بودم که نوشته محمدرضا شیرازی (مساوات) است که نتوانسته بود پس از بمباران مجلس و پیگرد عوامل شاه محل مناسبی بیابد و به دهی رفته و پنهان شده بود. منظور از حسن - تقی‌زاده - و از حسین - حسین پرویز - بود. نمونه مهم بعدی آدرس قبض سفارش بمب پستی است که حیدرخان عموآوغلی برای شجاع نظام مردنی فرستاده و منجر به کشته شدن آن دشمن سرسخت مجاهدین شده بود. پست‌خانه قبض سفارشی را به آدرس کمبریج برای تقی‌زاده فرستاده بود. [۵۴]

کوشش در تغییر فضای ضد مشروطه به نتایجی محدود اما مطلوب در چند مورد انجامید. تقی‌زاده با ریچارد هنری گرتون در نشریه مترقی منچستر گاردین ملاقات و مصاحبه‌ای داشت. حاصل، نشر مقاله‌ای همدلانه با تبعیدیان مشروطه‌خواه گردید. مقاله به نقش و حمایت روسیه در کودتا علیه مجلس و مشروطه اشاره کرد. [۵۵] براون هم در نامه ۲۷ اکتبر به تقی‌زاده نوشته بود: صاحب نشریه مزبور با هر مطلبی که می‌خواهید همراهی خواهد کرد. براون در همین نامه اظهار تاسف می‌کند: اخبار بدی از ایران بدستش رسیده و کاپیتان استوکس، همچنین کوان دیگر رابط او در تهران برایش طی نامه‌هایی از اقدامات ضد مشروطه روسها اظهار نگرانی نموده و نسبت به آینده یاس خود را اظهار کرده‌اند. براون ضمناً ناخرسندی خود را از لینچ نشان می‌دهد و می‌گوید از او هیچ خبری نیست و ظاهراً در پارلمان هیچ چیز در مورد مسایل ما نگفته است. [۵۶]

در همان روز که براون این نامه را نوشته بود در پارلمان انگلیس چند تن از نمایندگان مخالف، گری را به چالش کشیده بودند. دکتر راترفورد نماینده رادیکال، جان دایلون ملی‌گرای ایرلندی و جیمز گرادلی نماینده حزب کارگر، همچنین لینچ به اعتراض علیه گری سخن گفتند. [۵۷] خود لینچ هم در نامه ۲۸ اکتبر به براون تأکید نمود که نشان‌های شفاف‌تری در سانسور اخبار توسط و همراهی وزارت امور خارجه و نشریه تایمز وجود دارد. تایمز در گزارش پارلمانی پرسش و اشاره مهم گرادلی در این مورد را حذف نموده بود. گرادلی از آداورد گری خواهان روشن شدن این اطلاع شده بود که کنسول روس در تبریز برای نیروهای سرکوب‌گر مشروطه مهمات تهیه کرده است. [۵۸]

تبلیغات و نوشته‌های روزنامه‌ها در قلب انگلیس خیرش به محافل دیپلماتیک آن دولت در تهران هم رسید. پاتریک کووان - از منابع اطلاعاتی براون در تهران به او در چهارم دسامبر همان سال نوشت: در ایران «همه فکر می‌کنند شما و تقی‌زاده بسیار میانه‌رو هستید . . . من اظهار نظر در مورد میانه‌روی تقی‌زاده را از منابع مهمی شنیده‌ام.» [۵۹]

تقی‌زاده به‌رغم دشواری غربت و تنگناهای مالی‌اش [۶۰] به فعالیت گسترده خود ادامه داد. جرایدی چون دیلی نیوز و منچستر گاردین در مذمت روسیه و دولت هوادارش در ایران مشروطه‌خواهان را برکشیدند. روزنامه تایمز هم به کار و رویه مخالف خود ادامه داد. تقی‌زاده در سخن از اوضاع آن روزها می‌گوید: بدلیل حضور فردی که «بسیار دشمن آزادی مشرق زمین و متمایل به روس» در مسئولیت امور خارجه، تایمز لندن طی نوشته‌ای اظهارات تقی‌زاده را گفته و ادعاهای افسانه‌ای شاه پریان خواند. [۶۱]

به کوشش براون و برخی یاران انگلیسی مخالف گری و به ترغیب روزافزون تقی‌زاده و تبعیدیان برای روشن‌گری اوضاع ایران، ترتیب نشست با حضور منتقدان پارلمانی سیاست خارجی انگلیس داده شد. این نشست در ۲۹ اکتبر با حضور تقی‌زاده و معاضدالسلطنه و ۲۵ نماینده پارلمان و براون برپا شد. جلسه‌ای که منجر به تشکیل «کمیته ایران» شد.

ابتدا خطابه مشروطه‌خواهان قرائت شد. و اعتراض و شکایات آنها از سیاست خارجی انگلیس مطرح گردید. متن تکثیر شده سخنرانی در میان اعضای پارلمان - مجلس عوام - توزیع شد. نتیجه موفقیت‌آمیز این گردهمایی و راهبرد حساب شده آن از سوی براون با وزنه موثر تقی‌زاده، منجر به تشکیل Persian Committee «کمیته ایران» با شعبه‌های پارلمانی و خارج از پارلمان گردید. لنینج به ریاست کمیته و براون به معاونت او برگزیده شد. کمیته با باور به تجارت آزاد در شرق و در ضدیت با سیاست نزدیکی با روسیه و مخالفت با عملکرد وزارت امور خارجه انگلیس در قبال مشروطیت ایران از حق حاکمیت ملی ایران در حد مشخصی دفاع نمود. بتدریج ابعاد فعالیت و اعضای کمیته ایران آنچنان گسترده شد که بسیاری از شخصیت‌های دست چپی و سوسیالیست احزاب سیاسی، همچون لیبرال مخالف سیاست خارجی گری در آن گرد آمدند. فشار این کمیته برای تغییر سیاست خارجی آن زمان انگلیس که تفاهم و همکاری با روسیه در افغانستان و ایران و مداخله مستقیم در ایران بود، گسترده شد. [۶۲] مخالفت متمرکز، سازمان یافته با حضور عناصر موثر انگلیسی موجب عکس‌العمل و توجیه و تفسیر گری و هواخواهانش شد. براون در کتاب «انقلاب ایران» نوشت: تشکیل این کمیته در ۳۰ اکتبر ۱۹۰۸ بیش از هر چیز مرهون تلاش پیگیر و مستقیم تقی‌زاده و همکاری معاضدالسلطنه بوده است. [۶۳]

سخنرانی در جلسه پارلمانی و تشکیل کمیته ایران

پافشاری تقی‌زاده و یارانش سرانجام نتیجه داده بود. در ۲۹ اکتبر جلسه‌ای در ساختمان مجلس عوام با شرکت تبعیدیان مشروطه‌خواه ایران برگزار شد. قریب ۲۵ نماینده مجلس در جمع حاضر شدند. علاوه بر براون، برایلسفورد از نشریه دیلی نیوز هم حضور داشت. غالب نمایندگان حاضر از رادیکال‌های مجلس بودند. دیلی نیوز ۳۰ اکتبر همان سال شرح این جلسه را بدست داده است. [۶۴] به روایت این نشریه سه مسئله در جلسه‌ی مذاکرات میان ایرانیان و انگلیسی‌های حاضر، روشن شد. اول اینکه بر اساس اطلاعات مستند و دست اول از وکلای مجلس اول در یافتیم که برخلاف تصویر وادعای عوامل سیاسی و تبلیغاتی روسیه، مجلس شورای ملی اصلاحات مطلوب بسیاری را پیش برده بود. دوم دخالت مستقیم و گسترده روسیه در امور داخلی ایران روشن شد. کلنل لیاخوف فرمانده قزاقان مستقیم و باحکومت نظامی بر اوضاع و دادگاه‌های پس از کودتا نظارت دارد. کماکان دستگیری و تعدی مامورینش ادامه داشته و هنوز تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی در زنجیرند. سرانجام اینکه اگر اجازه داده شود روسیه تحت بهانه حفظ امنیت تبریز را اشغال نماید آخرین امید استقلال و آزادی ایرانیان محو خواهد شد. حاصل جلسه پربار بود. همان شب دو تن از حاضرین جلسه با گری ملاقات کردند و موارد برجسته شده توسط پناهندگان ایرانی را به اطلاع او رساندند. گری در این نشست کماکان از مواضع ضد ایرانی و همگرایی خود با روسیه دفاع کرد. [۶۵]

نتیجه اصلی این جلسه تشکیل «کمیته ایران» به ریاست لنینج و معاونت ادوارد براون و تعدادی از نمایندگان عمدتاً رادیکال، اعضای کمیته بالکان و دست اندرکاران نشریه دیلی نیوز بود. در میان اینان چهره‌ی اج ان. برایلسفورد خبرنگار رادیکال دیلی نیوز و عضو کمیته بالکان که دغدغه دموکراسی در جهان را از منظری انسان دوستانه و دمکرات طلب در دفاع از حق استقلال ملی ملت‌ها دنبال می‌کرد، برجسته است. او مدافع سرسخت حقوق زنان، مخالف خشونت به حیوانات، حامی مردمان فرودست و مظلوم بود. قلم او علاوه بر ایران، در مورد ایرلند، مصر، آلبانی، مقدونیه و ارمنه تحت تعدی روسیه به

سود حقوق انسانی و ملی آنها می‌نوشت. [۶۶] این خبرنگار و تنی چند دیگر از دست اندرکاران نشریه لیبرال و مترقی دیلی نیوز در زمان اقامت تقی‌زاده در انگلیس در کنار او قرار گرفتند و به مسائل ایران دلبستگی نشان داده و از آرا و حقوق مشروطه‌طلبان دفاع کردند. [۶۷]

برنامه و اهداف کمیته ایران

از زمان تشکیل کمیته ایران تا خروج تقی‌زاده از انگلیس کمتر از دو ماه گذشت. بی‌شک فعالیت گسترده آغازین آن تا حدی مرهون وجود تبعیدیان ایرانی به ویژه تقی‌زاده و بهره‌وری از وجهه، اعتبار سیاسی، منابع اطلاعاتی، پیگیری و پافشاری او بود. اما نام، حضور موثر و دلبستگی ایران‌خواه براون را نباید انکار نمود. او برخلاف بسیاری از دولتمردان شرکت کننده در این کمیته دغدغه سیاست بازی‌های حزبی، گروهی و حتی مرامی نداشت و آنچنان که قلم، زبان و عمل او نشان می‌دهد نه انگیزه و منافع تجاری و مالی در ایران داشت. [۶۸] و نه مدافع و حافظ قلمروگستری استعماری انگلیس و همگرایی با روسیه در ایران بود. پافشاری کمیته ایران در ضرورت احیای مشروطیت ایران بیش از هر کس دیگری در میان اعضای انگلیسی آن مرهون پیگیری و ایران‌خواهی شخص براون بود. ایرانیان مشروطه‌خواه پناهنده در استبداد صغیر به‌ویژه شخص تقی‌زاده منزلت و تأثیری بالا در این هدف مرکزی ایفا نمودند. اینکه کمیته توانست تعدادی از اعضای پارلمان انگلیس و حتی فرانسه و نشریات و شخصیت‌های رادیکال و میانه‌رو و انگشت‌شماری محافظه‌کار با انگیزه‌های متفاوت را در خدمت امر ایران و مشروطه در سوی فشار بر سیاست خارجی دولت انگلیس به کار گیرد، بی‌شک نمونه‌ای برجسته در کارزار و فعالیت بین‌المللی نهضت دمکراتیک ایرانیان و سرمشقی کم‌نظیر گردید. سابلین دیپلمات روسیه در اوج فعالیت کمیته ایران و حضور تقی‌زاده در لندن - ۱۶ نوامبر ۱۹۰۸ (۲۱ شوال ۱۳۲۶ ق) برای تحریک و ترغیب مقامات بالای روسیه به مداخله نظامی عاجل و فوری در تبریز پس از برشمردن مضرات حضور مجاهدین مسلح در شهر برای تجارت روسیه و ناامنی جان و مال اتباع روس می‌نویسد: کمیته‌های مشروطه‌طلبان ایرانی در استانبول و لندن به تصور اینکه مبارزه در راه عقیده در جریان است به «آشوبگران تبریز کمک و پول می‌رسانند» [۶۹] امری که نشان از تأثیر و فعالیت کمیته ایران و تکاپوی ایران‌مداران استانبول و قفقاز داشت.

براون علاوه بر فعالیت گسترده در انگلیس برای تقویت جبهه جهانی حمایت از مشروطه ایران سال بعد - ۱۹۰۹ - سفری به فرانسه نمود. اقدامی که سال بعد هم تکرار شد. [۷۰] مکاتبات او و ژان هریت [Jean Herbet] در دست است. هریت در کنار ژان ژوره سوسیالیست، از مشروطه و نهضت دمکراتیک مردم ایران حمایت کرد. نوشته‌های او در نشریه سیکل و اکشن [L'action] از این نظر اهمیت داشت که سیاست خارجی فرانسه همسو با ائتلاف روس و انگلیس بود. هریت که آوازه و اعتبار براون در رابطه با نهضت دمکراتیک مردم ایران را شنیده بود به او در معرفی خود نوشت: پیش از یکسال است که در نشریه‌های اکشن و سیکل در دفاع از آزادی و حیثیت ایرانیان قلم می‌زند. اظهار اشتیاق نمود تا با براون که شخصیت ممتازی در مسئله ایران شناخته شده بود ملاقاتی داشته باشد. [۷۱]

تقی‌زاده و براون استدلال سست‌گری در توجیه عملکرد روس‌ها در سرکوبی مشروطه و مجلس را برملا کردند و نشان دادند که در واقع همین قرارداد ۱۹۰۷ و سکوت و همراهی انگلیس بوده که روسیه را تشجیع به شدت عمل روزافزون علیه مردم ایران و مشروطه نموده است. دخالت علنی و مستقیم لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق و سایر عوامل روسی اطراف شاه در کودتا و اقدامات خشونت بار متعاقب آن

محاصره مقاومت مشروطه‌خواهان تبریز همه به نشانه‌های چراغ سبز قرارداد ۱۹۰۷ در مطبوعات انگلیس نشان داده شد.

زمینه‌چینی وزیر امور خارجه انگلیس

برای تجاوز مستقیم قشون روسیه به تبریز

نامه‌ای به تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۸م از وزارت امور خارجه انگلیس به ادوارد براون یار ایران‌خواه مشروطه‌طلبان در دست است، که از هماهنگی و همصدایی دو دولت روس انگلیس در ماه‌ها پیشتر از تجاوز مستقیم سالدات‌های روسی به تبریز نشان و خبر می‌دهد. آنان به بهانه‌ی امنیت جانی و مالی اتباع خارجی به‌ویژه روسی در صدد بودند حمله آتی قشون روس به شهر را پیشاپیش توجیه و تطهیر نمایند. در این متن آمد که طولانی شدن اغتشاشات آذربایجان ضررهای سنگینی بر تجارت روسیه وارد آورده است. ضمناً تعداد کثیری انقلابی - رادیکال روسی در میان مبارزین مشروطه حضور دارد. ادوارد گری تأکید نمود که هیچ دلیل منطقی برای اعتراض به رویه دولت روسیه در ایران وجود ندارد و در مقابل نکوهش براون پاسخ داد: قرار نیست هیچ سربازی از مرز ایران بگذرد مگر اینکه مال و جان اتباع روس به خطر افتد. [۷۲] این اشاره و تأکید با سخنانی مشابه در جلسه پارلمانی انگلیسی در ۲۹ اکتبر تأیید و پشتیبانی شد. نشریه منچستر گاردین که در رابطه با براون بود در شماره همان روز خود، گری را متهم نمود که عملاً در ترغیب و تشویق روسیه به مداخله در شمال ایران کوشش می‌کند و جاده را برای این امر صاف می‌سازد تا در اذهان عمومی توجیه نماید که روسیه محق به گسیل قوای نظامی به درون ایران است. در همین شماره نشریه با رویه‌ی همدلانه با ایرانیان، تقاضای مقاومت تبریز که بدست براون رسیده بود را به اضافه نوشته‌ای به قلم تقی‌زاده و یارانش در شرح تحولات نوین ایران و نقش تجاوزگرانه روسیه همراه نکوهش وردیه به سیاست‌های گری را نیز منتشر نمود.

آرتور مور

یکی از اولین و موثرترین اقدامات کمیته ایران به ترغیب تقی‌زاده و برای خنثی کردن تبلیغات سوء مخالفین مشروطه و جناح ادوارد گری در هیئت دولت انگلیس، اعزام دبلیو. ای مور به‌عنوان خبرنگار و گزارشگر مستقیم خود به ایران به‌ویژه تبریز بود. امری که می‌توانست تنها منبع خبری انگلیس در ایران که با گزارش‌های خبرنگار دست راستی و مخالف مشروطه تایمز بود، مقابله نماید و چهره‌ی مطلوبی از مبارزین مقاومت تبریز در اذهان عمومی فراهم آورد. منبع دیگر و اصلی رویدادهای ایران و مقاومت تبریز عمدتاً آژانس‌های خبری روسیه بود.

با کوشش بسیار سه نشریه لیبرال دبلیو نیوز، منچستر گاردین و دبلیو کرانیکل بخشی از هزینه سفر آرتور مور به تبریز تقبل شد. [۷۳] قرار شد نصف هزینه سفر و اقامت آرتور مور را کمیته ایران و مابقی را نشریات مزبور تقبل نمایند. تقی‌زاده در خاطرات [ص ۱۱۸] شرحی از آن را بدست داده می‌نویسد:

آرتور مور منشی کمیته بالکان که جوانی فعال و زرنگ بود به تبریز فرستاده شد:

«طرفداران مشروطه ایران از اعضای پارلمان و مدیران بعضی جراید انگلیسی طرفدار ما بودند، معتقد بودند درست نیست تلگرافاتی که درباره‌ی تبریز و جنگ‌های مشروطه‌طلبان، ستارخان و مجاهدین با قشون دولتی و عین‌الدوله هر روز می‌رسید و در روزنامه‌ها نشر می‌شد و غالباً از طریق پترزبورگ - روسیه - به وسیله آژانس پترزبورگ فرستاده می‌شد، فقط از مخبرهای روسی بیاید و آژانس انگلیسی یا غیرروسی در محل نباشد و روزنامه‌های انگلیسی مآخذ اخبار نداشته باشند. لذا بر آن شدند که یک

مخبر مستقلی به تبریز بفرستند که اخبار را مستقیماً به جراید انگلیسی برساند. پس مستر مور سکرتر کمیته بالکان را برای این کار انتخاب و نامزد کردند و نصف مخارج را که هشتصد لیره تخمین شده بود همان کمیته ایران به عهده گرفت و نصف دیگرش را ترتیبی دادند که سه تا از روزنامه‌های نسبتاً آزادی‌طلب و طرفدار ایران یعنی دیلی نیوز، دیلی کرویکل و منچستر گاردین - که این یکی خیلی طرفدار ایران بود - بدهند یعنی این سه تا روزنامه چهار صد لیره و کمیته هم چهارصد لیره بدهند و آن شخص را به تبریز بفرستند. این شخص راه افتاد و کمی [یک هفته بعد] از ورود من به تبریز وارد شهر شد و در واقع آخرین کسی بود که از راه جلفا، قبل از بسته شدن آن راه به تبریز رسید.»

مکاتبات میان لینچ و براون با مور هم این روایت تقی‌زاده را تأیید می‌کند. [۷۴] می‌دانیم مور به‌عنوان گزارشگر کمیته ایران برای تهیه اطلاعات دست اول و موثق از مقاومت مشروطه‌خواهان در تبریز به این شهر مسافرت کرد. او دقیقاً ده روز پس از بازگشت تقی‌زاده به تبریز - که شرح آن را خواهیم آورد - به شهر وارد شد. مدتی بعد به صفوف مبارزین ایران پیوست و شجاعانه در مقام سردستگی یکی از گروه‌های مجاهدین تبریز در کنار و همراه آنها جنگید. [۷۵]

مور پیش از عزیمت به ایران ملاقاتی با تقی‌زاده داشت و تماس و رابطه‌های لازم در تبریز را از او گرفت. از مکاتبات میان لینچ در لندن و براون در کمبریج در می‌یابیم که آنها به تاثیر داده‌ها و ترغیب تقی‌زاده دل نگران تجاوز قریب‌الوقوع روس‌ها به تبریز بودند و اصرار داشتند مور هر چه زودتر به ایران برود تا در صورت وقوع چنین امری، منبع معتبر و مستقلی علیه توجیه و دروغ پردازی‌های وزارت امور خارجه انگلیس و آژانس خبری روس وجود داشته باشد و جراید انگلیسی و مخالفین سیاست خارجی گری در مجلس به اخبار دست اول دسترسی یابند. در این برهه محور تبلیغات هماهنگ روس و انگلیس تأکید بر هرج و مرج و اغتشاش‌گری مجاهدین تبریز و عدم امنیت جانی و مالی اتباع خارجی در ایران به‌ویژه آذربایجان بود. امری که در عمل و واقع زمینه چینی نهایی تجاوز آتی قشون روسیه در افکار عمومی را فراهم می‌کرد.

در کنار این اقدامات، برگزاری جلسه‌های سخنرانی و کنفرانس و دعوت از برخی شخصیت‌های موثر سیاسی - اجتماعی انگلیسی در صدر برنامه اقامت چند ماهه تقی‌زاده در آن کشور قرار گرفت. در این میان مخالفان شامل خود مقامات دیپلماتیک روس در انگلیس و جریان‌های خواهان تفاهم و همصدایی با آنها در مجلس و دولت و محافل خبری انگلیس هم بی‌کار ننشستند و به تبلیغات گسترده‌ای علیه تبعیدیان و تقی‌زاده برآمدند.

روز دهم نوامبر ۱۹۰۸ در ضیافتی به افتخار تقی‌زاده و برخی دیگر پناهندگان ایرانی در محل اقامت تی فیشر آنوین - یک ناشر رادیکال که بعد به کمیته ایران هم پیوست - تقی‌زاده فرصت را غنیمت شمرده و در حالی که براون سخنان او را به انگلیسی سلیس ترجمه می‌کرد به روشنگری در حمایت مجاهدین تبریز و مشروطگی ایران برآمد. او با نگویش و نقد مستند ادعاهای مکرر وزارت امور خارجه انگلیس و مخبر روزنامه تایمز لندن به پاسخگویی برخاست. مخالفان مدعی شده بودند که تبعیدیان ایرانی از جمله تقی‌زاده خواهان شرکت فعال و مداخله‌گر مستقیم انگلستان در صحنه سیاسی ایران شده‌اند و این امر نتایج ناخوشویندی را به دنبال خواهد آورد. تقی‌زاده به صراحت و با رد این امر به اطلاع عمومی رساند که او و همراهان مشروطه‌طلبش تنها خواهان آنند که وزارت امور خارجه انگلستان، دولت روسیه را از دخالت بیشتر و متجاوزانه در امور داخلی ایران بازداشته و از سیاست همراهی با آنان دست بردارد و ایرانیان فرصتی یابند تا مسایل خود را به دور از مداخله خارجی حل و فصل نمایند. در واقع مخالفان وانمود می‌کردند تقی‌زاده و تبعیدیان ایرانی خواهان مداخله انگلیس در امور داخلی و سیاسی

ایران هستند و از این منظر در جلب افکار عمومی مردم می‌کوشیدند. تقی‌زاده در همین جلسه بر تعهد مشروطه ایران در راستای ترقی و توسعه و برابری مذهبی تأکید نمود. [۷۶] براون هم در شرحی در تاریخ مشروطه‌اش به این جلسه و بحث‌های آن اشاره کرده است. به گواهی روزنامه تایمز، تقی‌زاده به حاضرین اطلاع داد که مشروطه: آزادی و برابری قانونی را نه تنها به اکثریت مسلمان ایران عرضه کرده بلکه برای ایرانیان غیر مسلمان چون زرتشتیان حقوقی قائل شده که پیش از آن وجود نداشت. تقی‌زاده تأکید نمود: ایرانیان نه تنها خواستار مداخله مستقیم انگلیس در ایران نیستند بلکه خواهان خاتمه هر نوع مداخله خارجی هستند و برای استقلال کشور آنچنان ارجی قایلند که بدترین استبدادها را بر آزادترین حکومتی که با مداخله و سلطه خارجی همراه باشد، ترجیح می‌دهند. [۷۷]

جلسه ۱۱ نوامبر ۱۹۰۸ در مرکز جامعه آسیایی لندن

جلسه ویژه‌ای در مرکز جامعه آسیایی لندن به امر ایران و مشروطه اختصاص یافت. رونالد شاو نماینده مجلس عوام رئیس مرکز بود. کسی که خود اندک زمانی بعد به «کمیته ایران» پیوست. او دوبار در فاصله سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۷ به ایران سفر کرده بود و از جمله شخصیت‌هایی بود که به دلیل دغدغه و دل‌نگرانی بر سر امنیت هند به قرارداد ۱۹۰۷ و همگرایی با روسیه معترض بود. [۷۸] در این جلسه علاوه بر تقی‌زاده، ادوارد براون و چند تن شخصیت‌های سیاسی و مطبوعاتی مطرح انگلیس حضور داشتند. تقی‌زاده پس از سخنان مقدماتی براون در معرفی، سخنرانی خود را آغاز نمود. سه روایت از این رویداد، یکی شرح خود براون در کتاب انقلاب مشروطه‌اش، دیگری اشاره تقی‌زاده در خاطرات و گزارش روزنامه تایمز لندن از این جلسه را در دست داریم. [۷۹]

هواخواهان سیاست خارجی ادوارد گری، تقی‌زاده و تبعیدیان ایرانی را با شدیدترین الفاظ مورد نکوهش و حمله قرار دادند. دیوید فریزر گزارشگر ضد مشروطه تایمز لندن در جلسه حاضر و به متهم کردن مشروطه‌طلبان برآمد. تقی‌زاده در روایت مختصر خود از این جلسه می‌نویسد: به دنباله دوندگی‌های مدام ما در مجلس عظیمی که از سوی انجمن آسیای مرکزی با حضور تعداد زیادی از رجال مهم و نمایندگان مجلس عوام انگلیس و ارباب جراید تشکیل شد، سخن گفتیم. مخالفین بر ضد مقصود ما برخی را تحریک نموده و جهت اخلال در جلسه فرستاده بودند که فعال‌ترین آنها همان دبیر سیاسی معاند تایمز لندن - دیوید فریزر بود. کسی که بعد در مقام خبرنگار تایمز در تهران همزمان با فتح تهران حضور داشت و آنچه توانست بر ضد انقلابیون و طرفداری از محمدعلی شاه و روس‌ها مقالات و تلگراف به انگلیس فرستاد. تقی‌زاده در ادامه روایت می‌افزاید فریزر پس از ختم خطابه او و در زمان سؤال و جواب عنوان کرد: این حرف‌ها که درباره مشروطه‌خواهی ایرانیان ابراز شده، اساسی ندارد و من خودم در تهران بودم و قتیکه مجلس شورای ملی اقدام به تاسیس بانک ملی کرد و همه گونه مساعی و تبلیغات در باب جمع پول برای تاسیس بانک شد کسی کمکی نکرد، صرفاً تعدادی از اصناف خورده پا و غیره که جمعاً صد هزار تومان جمع کردند، حاصلی بدست نیامد. تقی‌زاده در جواب زیرکانه اش گفت: بیان این آقا به خیر ما بود زیرا که اولاً اگر در مملکتی، اعیان و اشراف طالب اصلاحات و آزادی باشند و توده مردم نسبت به آن بی‌قید باشند برای آن مملکت امید نجاتی نیست ولی بالعکس اگر عامه ملت و خورده پاهای شور اصلاح و آزادی داشته و اشراف پوسیده مخالف آن باشند آن ملک به ساحل نجات می‌رسد و ثانیاً حساب و کتاب ایشان صحیح نیست، چه نه تنها صدها نفر از بزرگان و رجال در تهران هر یک پنج هزار تومان امضا کردند که نیم میلیون تومان می‌شود و نه تنها یک میلیون از تبریز وعده

کردند. من فقط دو نفر را مثال می‌زنم که آن صد هزار تومان رقمی که ایشان مدعی شدند را به تنهایی داده‌اند. [۸۰]

تقی‌زاده در پاسخ سؤال حاضرین تأکید نمود: انتخابات آزاد و اصلاحاتی که در دوره مجلس اول تصویب و پیش رفت همه نشان فهم و ژرفای مشروطگی ایران و شایستگی مردم ایران برای نظام پارلمانی است. امری که اگر با کودتای دربار متوقف نمی‌شد، ایران راه به سوی ترقی و توسعه را پیش می‌برد. تقی‌زاده تلاشی که برای آزادی و مساوات مذهبی و حقوقی در تدوین متمم صورت گرفته را از جمله دستاوردهای برجسته مشروطه‌خواهان ذکر کرد که با فریاد شادمانی حاضرین مواجه شد. همان‌طور که آوردیم دیوید فریزر در جلسه حاضر بود. مقالات او در بر شمردن نواقص، کژفهمی و تأکید بر جوانب و موارد منفی فضا و لحن مخالف علیه مشروطه‌خواهان در شماره‌های تایمز لندن، مدافع اقدامات دولتیان در کودتا علیه مجلس بود. فریزر در سخنانی مبنی بر رد محبوبیت و موافقت اکثریت مردم ایران با مشروطه مطرحه در خطابه تقی‌زاده، نمونه تاسیس بانک ملی را به نشانه عدم توفیق مجلس و رویگردانی عمومی مردم از مشروطه را عنوان کرد. تقی‌زاده به گونه‌ای مستدل پاسخ او را داد. فریزر با زیرکی به حقیقت تلخی اشاره کرد و از تقی‌زاده پرسید: اگر مردم اینقدر به موفقیت و سرنوشت مشروطه همراه بودند چرا پس از کودتا پیش نیامدند؟ [۸۱]

روزهای بعد از این جلسه، تبعیدیان برای مقابله با تبلیغات سوء مخالفین به‌ویژه نوشته و داده‌های تایمز لندن به مصاحبه با نشریات و برپایی محافل سخنرانی ادامه دادند. ارتباط منظم تقی‌زاده با مشروطه‌خواهان ساکن پاریس موجب شد که سه روز بعد - در ۱۴ نوامبر - در تأیید و همصدایی با سخنان تقی‌زاده در آن جلسه، نامه‌ای به امضای بیست نفر از مشروطه‌طلبان ایرانی مقیم پاریس در نشریه رادیکال نیشن Nation منتشر گردید. [۸۲] فعالیت گسترده تقی‌زاده و مخالفین قرارداد ۱۹۰۷ در انگلیس موجب شد که حتی نشریه محافظه کار و دست راستی مورنینگ پست (Morning Post) مشتاقانه درخواست ملاقات و مصاحبه با تقی‌زاده نمود. براون در نامه دوم دسامبر ۱۹۰۸ خود به تقی‌زاده پیشنهاد می‌کند بهتر است او دعوت مستر باربر از گردانندگان آن نشریه را بپذیرد و هر چه زودتر با او در دفترش ملاقات نمایند. براون اظهار امیدواری کرد شاید تقی‌زاده بتواند با ارائه اسناد و دلایل و برهان مستدل این شخص را متمایل به امر مشروطه ایران نماید. [۸۳]

براون علاوه بر فعالیت همدلانه با ایرانیان در حمایت مشروطه و مقاومت تبریز روابط بسیار نزدیک و خوبی با ترکان جوان عثمانی که در گیرودار مشروطه دوم با سرنگونی همیشگی نظام سلطانی حکومت نوبنیاد ترکیه جوان را طرح‌ریزی می‌کردند، برقرار نموده بود. براون در نامه ۱۶ نوامبر خود از کمبریج به لندن، تقی‌زاده را به شرکت در جلسه کمیته بالکان ترغیب نمود. محفلی که برخی اعضای مخالف سیاست خارجی گری آن در کمیته ایران هم حضور داشته و در راستای همصدایی با تبعیدیان مشروطه‌خواه ایران در مقابله با دشمنان مقاومت ایران همراه بودند. ترکان جوان ساکن انگلیس هم در این کمیته حضور داشتند. تقی‌زاده در خاطرات [صص ۱۰۶ تا ۱۰۸] وصف این جلسه را تا حدی بدست داده است. می‌نویسد: وقتی که در لندن بود و انقلاب مشروطه ترکان جوان تازه به وجود آمده بود، انگلیسی‌ها خرسند از این پیروزی علیه سلطان عثمانی - عبدالمجید دوم - که رابطه نزدیکی با آلمان‌ها - دشمن آتی انگلیس در اروپا - از آنها حمایت می‌کردند. می‌افزاید:

«در همان اوایل هیاتی از پیشوایان انقلاب مخصوصاً احمدرضا بیگ و دکتر ناظم از موسسین انقلاب و از طرف دولت جدید که تحت نفوذ حزب اتحاد و ترقی بودند به لندن آمدند و انگلیسی‌ها استقبال خوبی از آنها کردند... از جمله یک کمیته‌ای که معروف به کمیته بالکان

بود و از چندی پیش ترقی پیدا کرده و بر ضد عثمانی بود و طرفداری از [استقلال] ملل بالکان می‌کرد و به اسم بالکان کمیتی معروف بود، دعوتی از این پیشوایان نهضت جدید و مخصوصاً همان احمدرضا و دکتر ناظم کردند و مهمانی بزرگی برای آنها ترتیب دادند. در آن مهمانی مرا هم دعوت کردند و پرفسور ادوارد براون را که طرفدار ژون ترک‌ها بود دعوت کردند و تقاضا نمودند که نطقی در سر نهار بکنند.»

براون هم در همان نامه ۱۶ نوامبر به تقی‌زاده نوشت: احمدرضا بیگ از رهبران حکومت تازه بنیاد ترکان جوان هم آنجا خواهد بود و شاید بتوان نتیجه و امکان مطلوبی هم عاید ایران شود. [۸۴] همان‌طور که ذکر شد براون از حامیان سرسخت و پیگیر ترکان جوان عثمانی بود و احتمال داده بود که با نزدیک نمودن مشروطه‌خواهان دو کشور بتوان فضای همدلانه‌ای در حمایت مقاومت و نهضت مشروطه ایران ایجاد نمود. براون خواهان همکاری و همصدایی نزدیک‌تر رهبران موثر ترک و ایرانی بود. امری که چندان مطلوب و دلخواه او پیش نرفت. براون ضمن حمایت از اهداف مترقی ترکان جوان در تدوین قانون اساسی و برپایی نهادهای نوین چون پارلمان . . . بارها تأکید و باورهای پان ترکیستی‌شان را در مناطق بالکان تحت سلطه عثمانی، همچنین سرزمین‌های عرب نشین نکوهش کرد. [۸۵]

براون در سخنرانی در جلسه کمیته بالکان خطاب به رهبران پیروزمند مشروطه دوم عثمانی یادآور شد: حالا که شما از استبداد رها شده و به آزادی رسیده‌اید، همسایه خود ایران را فراموش نکنید. این مستشرق ایران دوست در هر فرصتی مسئله ایران و نهضت مقاومت را مطرح و در احیای مشروطگی ایرانیان کوشش صادقانه داشت.

در میان اقدامات گسترده تقی‌زاده در حمایت مشروطه و مقاومت تبریز از ملاقات او با شخصی به نام موریسون در اداره هند (Indian office) مرکز لندن در چهاردهم دسامبر ۱۹۰۸ هم خبر داریم. به نظر می‌رسد یکی از آخرین تلاش‌های او پیش از عزیمت به قصد تبریز باشد. [۸۶] تقی‌زاده از تقابل و تضاد سیاست خارجی گری با حکومت هند انگلیس اطلاع داشت. هشیاری و تلاش سیاست‌ورزانه مدرن او برای ترغیب هر نیروی بالقوه‌ای برای مقابله با سیاست همگرایی گری با روسیه در ایران تحسین‌برانگیز است.

تقی‌زاده با هشیاری و فراخ‌اندیشی تلاش بسیار نمود تا در مدت اقامت چند ماهه‌اش در انگلیس تصویری مثبت و معتدل از نهضت و فعالین آن در افکار عمومی مردم ایجاد نماید. تبلیغات گسترده مخالفین به‌ویژه عوامل روسی و حامیان انگلیسی‌شان در هرج و مرج‌طلبی، افراط و تروریست و یاغی جلوه دادن مجاهدین تبریز و تبعیدیان ایران در اروپا ضرورت چنین امری را بر او روشن نموده بود. معدود عکس‌هایی که در زمان اقامت تبعیدیان مشروطه‌خواه به‌ویژه تقی‌زاده در مطبوعات انگلیسی چاپ شد نشانی شفاف از اینگونه کوشش‌ها دارد. به‌عنوان مثال عکسی از تقی‌زاده و دیگران حاضر در همان جلسه دهم نوامبر ۱۹۰۸ در نشریه منچستر گاردین دوازدهم نوامبر چاپ شده که قابل تأمل است. در زیر عکس که تقی‌زاده، معاضدالسلطنه و محمدعلی تربیت حضور دارند، ذکر شد اینان اعضای پارلمان ساقط شده مشروطه ایران‌اند. لباس مدرن - کت و شلوار با کراوات - هر سه نمایندگان مشروطه ایران آگاهانه انتخاب شده بود. تصویری که به گمان تبعیدیان ایرانی می‌توانست ذهنیتی پیشرو و مدرن از مجلس و نمایندگان مشروطه ایران در افکار عمومی بیافریند. [۸۷] اینان با این فرض که تصویر لباس اروپایی بر تن نمایندگان تبعیدی مقاومت ایران، مدرن‌گرایی مشروطه‌خواهان را در افکار عمومی مردم انگلیس و اروپا نشان می‌دهد، چنین نموده بودند. [۸۸]

تقی‌زاده و لنینچ

اچ. اف. بی لنینچ نماینده لیبرال پارلمان به رغم عضویت در حزبی که ادوارد گری وزیر امور خارجه وقت انگلیسی هم عضو بود با سیاست خارجی او به‌ویژه در تفاهم و نزدیکی روزافزون با روسیه همراه نبود. او با این باور که دولت بیش از هر امر دیگر باید منافع سرمایه‌گذاری خصوصی و آزاد در شرق را تسهیل کند به مخالفان گری پیوست. این رویه را در نامه‌ها و اسناد بجا مانده از براون و تقی‌زاده به وضوح می‌توان دریافت. به هرحال لنینچ از آن دسته مخالفان سیاست گری بود که در کنار نگره‌های سیاسی بر اساس منافع تجاری و اقتصادی خود با تبعیدیان ایران همراهی کردند. لنینچ با شناخت دقیق‌تر مواضع و آرای رادیکال تقی‌زاده از او دور و به سردار اسعد و حضرات پارسی نزدیک شد. در زمان مجلس دوم لنینچ عملاً و فعال از اعتدالیون جریان مخالف تقی‌زاده حمایت می‌کرد. [۸۹] با تمام تلاشی که تقی‌زاده صورت داد تا خود و مشروطه‌خواهان تبریز را از اتهامات تندروی مبری سازد، امری که گری و هواخواهان رسانه‌ای‌اش به گونه‌ای همه جانبه پیش آورده بودند، لنینچ و محافظه‌کارانی چون او بیشتر به سردار و دوله‌های پاریس نشین تمایل داشتند.

لنینچ در ۱۹۰۹ طی دو سفر به پاریس و استانبول با مخالفان ایرانی که در داخل نهضت مشروطه به میانه‌روی شهرت داشتند ملاقات و مذاکره نمود. سردار اسعد و ناصرالملک سیاستمدار مشهور قاجار از این دسته بودند. به همین دلیل هم بود که در فوریه ۱۹۰۹ سردار اسعد به انگلستان سفر کرد و با سر چارلز هادرینگ معاون وزیر امور خارجه انگلستان مذاکراتی داشت. گفته شد که احتمالاً لنینچ ترتیب این ملاقات را داده بود. [۹۰] این ارتباط و مرادده میان لنینچ با سردار اسعد و ناصرالملک نشان می‌دهد که او آنها را بر تقی‌زاده رادیکال ترجیح می‌داد. کما اینکه می‌بینیم لنینچ حتی بر براون هم تاثیر می‌کند و مدتی بعد اسناد و نامه‌های براون نشان می‌دهد که او هم پس از میرزاآقا اصفهانی (نفطی) و محافظه‌کاران هواخواه گری در انگلیس و لنینچ، تقی‌زاده را به تندروی متهم می‌کند. البته براون همواره دوستی و تمایل و علاقه خود به تقی‌زاده را تا روز مرگ حفظ نمود. انتقاد او از تقی‌زاده بیشتر در نامه‌ها و خصوصی بود و در جمع و عموم همواره در کنار او قرار گرفت. [۹۱]

ردهایی از اختلاف میان براون که بیشتر به تقی‌زاده نزدیک بود با لنینچ و دیگر مخالفان گری هم بجا مانده است. به‌عنوان مثال در یک مورد می‌دانیم لنینچ مجبور شد نامه‌ای را صرفاً با امضای خودش به مطبوعات بفرستد «زیرا براون با محتوای آن موافق نبود» [۹۲]

فعالیت گسترده سه ماهه - اکتبر تا دسامبر ۱۹۰۸ - تقی‌زاده در انگلیس بر فضای سیاسی تاثیر فراوان گذارد. محور اصلی اقدامات او در تقابل با تبلیغات گسترده روس‌ها و پشتیبانان آنان در وزارت امور خارجه انگلیس با برگزاری کنفرانس و ایراد سخنرانی نشر مقالات در نشریات در جلب افکار عمومی مردم انگلیس و متشکل نمودن مخالفان ادوارد گری وزیر امور خارجه و سیاست نزدیکی او با روسیه و مخالفت با مشروطه‌خواهان ایرانی بسیار موثر بود. علاوه بر آن دست اندرکاران سیاست دولت انگلیس ناچار به احتیاط و پرهیز از حمایت علنی و عرضه وام به حکومت محمدعلی شاه شدند.

بی‌تردید نقش موثر ادوارد براون در این فعالیت‌ها فراموش نشدنی است. رابطه براون و تقی‌زاده فراتر از این همکاری و همراهی رفت. براون برای تربیت و تقی‌زاده در کتابخانه دانشگاه کمبریج کار تنظیم فهرست کتابهای خطی عربی و فارسی پیشنهاد کرد تا از این طریق آنها که در مضیقه مالی شدید بودند بتوانند گذران مختصری داشته باشند. گرچه بعدها روشن شد که او این مبلغ را از جیب خود می‌پرداخت ولی برای اینکه غرور و عزت نفس بسیار تقی‌زاده را جریحه‌دار نسازد وانمود کرده بود که این پول را مسئولین کتابخانه می‌پردازند. مشکل مالی برای تبعیدیانی چون تقی‌زاده و دهخدا مانع بزرگی

در گذران زندگی در اروپا بود. با وجود اینکه تقی‌زاده به دلیل فعالیت‌های گسترده و متنوعش نیاز به پول و امکانات داشت و منبعی هم در اختیار نداشت، عزت نفس همیشگی او اجازه نداد که به طریق‌های نامطلوب دست یازد. آنچنان که از خاطرات و نامه‌های خود او و دهخدا و براون اطلاع داریم، او از همان روز آغازین پناهندگی تا بازگشت به تبریز با این معضل مهم دست و پنجه نرم می‌کرد. او نه سرمایه‌ای داشت و نه توانسته بود همان مختصری که دارد را با خود به اروپا بیاورد. این نشان می‌دهد که او به هیچ وجه پیش‌بینی چنین وضعیتی را نکرده بود. اینکه او در چند ماه اقامت در اروپا مدام در پی یافتن کاری برای تامین حداقل امور معیشتی بود توجه می‌دهد که او در کنار درد غربت و آوارگی، حجم گسترده مسئولیت و فعالیت، همواره با مشکل مالی دست به گریبان بود. مکاتبات میرزا کریم رشتی مسئول تهیه اسلحه و مهمات برای قیام رشت با تقی‌زاده نشان می‌دهد که اکثر مبارزین نهضت با این معضل روبرو بودند.

فعالیت‌های هواخواهی از مشروطه و مقابله با حاکمیت خودکامه و دولت حامی آن روسیه که با همدلی و همراهی و بعضاً سکوت آگاهانه دولت انگلیس همراه بود پس از خروج تقی‌زاده از انگلیس دچار وقفه محسوسی شد. تقی‌زاده تا زمانی که تلگراف‌هایی از آذربایجان و قفقاز بدستش رسید و او را دعوت به عزیمت به تبریز نمود، در انگلیس به فعالیت ادامه داد. پیش از ترک انگلیس در جلسه‌ای در کمبریج تشکیل شد، اعلان‌هایی به زبان انگلیسی و با شعار فارسی «زنده باد مشروطه ایران» بر در و دیوارها چسبانده شد. تقی‌زاده آخرین سخنرانی خود در انگلیس - دوره استبداد صغیر - را ایراد کرد و عازم بازگشت به ایران و پیوستن به مجاهدین تبریز شد.

در مدت اقامت در انگلیس تقی‌زاده امر مهم دیگری را صورت داد. می‌نویسد:

«... من و رفیقم [محمدعلی تربیت] قریب سه ماه در منزلی نزدیک کتابخانه در کمبریج ماندیم و غالب ایام را با براون بسر برده و از مصاحبت عالمانه او مستفیض می‌شدیم و گاهی تا مدتی بعد از نیمه شب من که خوشبختانه حافظه خوبی داشتم شرح وقایع بیست و یکماهه دوران مجلس اول را بیان می‌کردم و او یادداشت می‌کرد که نتیجه آن قسمتی از مندرجات کتاب تاریخ انقلاب ایران او است که قریب دو سال بعد نشر کرد.» [۹۳]

به عبارت روشن‌تر در تنظیم مطالب کتاب «تاریخ انقلاب مشروطه» ادوارد براون که نخستین اثر معتبر رویدادهای مشروطه دوران مجلس اول است، اطلاعات و معرفت تقی‌زاده از رویدادهای مشروطه نقش موثری داشته است. با بررسی کتاب این امر را به وضوح می‌توان یافت.

کتاب «انقلاب مشروطه» براون

از جمله کارهای ماندگار و مهم ادوارد براون درباره ایران تدوین کتاب «تاریخ انقلاب ایران» پیرامون نهضت مشروطه ایرانیان است. این کتاب چهره‌ی نویسنده‌ای هواخواه مملکت و مردم ایران را نشان می‌دهد. براون ایرانیان را صاحب تاریخ و تمدنی دیرپا و شکوهمند می‌شناخت که بر میراث بشریت افزوده و لیاقت و توان لازم برای استقلال و آزادی‌های فردی و اجتماعی در جهان معاصر را بایسته‌اند. براون نامه‌نگاری‌های دوسویه بسیاری با برخی شاگردان و دوستان انگلیسی خود در مراکز دیپلماتیک و سیاسی انگلیسی در ایران داشت که به‌عنوان منابع مهمی در تدوین کتاب مورد استفاده قرار داد. بقول پژوهشگری همینکه براون بی‌آنکه مسافرت به ایران عصر مشروطه داشته و یا شخصاً شاهد رویدادها باشد توانسته کتابی به جامعیت تاریخ مشروطه - فراتر از آنچه خود ایرانیان نوشته و یا در دسترس

داشته باشند - در سپتامبر ۱۹۱۰ منتشر نماید نشان درجه معرفت و تسلط آکادمیک او و همچنین تعهد و مسئولیت و هواخواهی بسیار او به استقلال و حق تعیین سرنوشت مردم ایران دارد. [۹۴] همو در جای دیگر می‌نویسد: انتشار کتاب براون در سپتامبر ۱۹۱۰ موجب عکس‌العمل بر له و علیه آن گردید. رادیکال‌ها، بیشتر سوسیالیست‌ها و مطبوعات مخالف استعمار همگی از حضور آن که بیانگر استقلال و پیشگامی مردم ایران در قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی بود، اظهار خرسندی نمودند. در حالی که نشریه‌ها و محافل محافظه‌کار حامی سیاست خارجی ادوارد گری با آن برخوردی خصمانه داشتند. برای معترضین به سیاست خارجی گری، کتاب نشانی از بیداری ملت و تعدی و مداخلات روس و انگلیس در ضدیت با حق تعیین سرنوشت و استقلال ایران شناخته و همچون دادنامه‌ای علیه سیاست خارجی غالب دولت انگلیس بهره‌برداری شد. [۹۵]

کسروی برجسته‌ترین مورخ پیشکسوت تاریخ نهضت مشروطه ایران به اعتراف خود در نسخه اولیه کتابش عمیقاً تحت تاثیر کتاب براون قرار گرفت. کتاب براون دلیل نزدیکی زمانی با رویدادهای مشروطه عملاً به یک کتاب کلاسیک در این حوزه مبدل شده است. تا پیش از آن و حتی مدت‌ها بعد غالب نوشته‌های به زبان انگلیسی پیرامون مشروطیت از قلم مخبران اروپامداری بود که با نظری بدبینانه و خودمرکز، به ایرانیان و اقدامات آنان می‌نگریستند و اصولاً مردم ایران را شایسته و بایسته نظام قانونمند نوین نمی‌شناختند. تقی‌زاده در دو سه ماهی که با براون در انگلیس محشور و در فعالیت‌های حمایت‌گرانه از نهضت مقاومت تبریز و احیای مشروطه همراه بود، ضمن تاثیر گرفتن از او بر آرا و معرفت او از زمانه مجلس اول تاثیر فراوان گذارد. تلاش همدلانه این دو در تغییر ذهنیت و افکار عمومی در رابطه با ملیون ایرانی موجب شناخت و همراهی بیشتر آنان گردید.

براون پس از آشنایی چند ماهه و فعالیت مشترک با تقی‌زاده در نامه به تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۰۸ - یعنی کمتر از سه هفته پیش از ورود تقی‌زاده به تبریز - در نامه‌ای خصوصی به دوستش سر دنیس راس در نکوهش ذهنیت و تصویر نادرستش و غالب دیگر سیاستمداران انگلیسی از شرقیان به‌ویژه ایرانیان نوشت:

«عدم همکاری تو با مشروطیت مرا خیلی ناراحت می‌سازد. من آن را به این امر مربوط می‌دانم که تو بین انگلیسیان مقیم هند هستی و محیط فاسد آنها در تو اثر گذاشته است. ولی تو البته تقی‌زاده و دیگر رهبران دسته ملی را نمی‌شناسی و نمی‌توانی بدانی چه مردان صدیق، قابل و خوبی هستند. مقاله فوق‌العاده زشت و گمراه کننده در روزنامه انگلیش من کلکته دیدم... این نوشته نماینده‌ی فکر انگلیسیان مقیم هند است. به هر حال ترک‌ها باعث رواج این دروغ شده‌اند که آسیایی‌ها نمی‌توانند حکومت مشروطه داشته باشند ولی اگر خدا بخواهد، ایرانیان عکس این را ثابت خواهند کرد. بگذار انگلیش من هر غلطی می‌خواهد بکند. به هر حال لیتچ و من تمام سعی خود را می‌کنیم تا احقاق حق مشروطه‌خواهان ایران را کرده باشیم و همدردی مردم این کشور را نسبت به آنان جلب نمائیم. این کار مشکلی است ولی کارها خوب پیش می‌رود. من وارد جزئیات نمی‌شوم، چون نمی‌دانم در این مورد با من هم عقیده هستی یا نه. به هر حال این موضوع [مشروطگی ایرانیان] برای من خیلی عزیز است. نمی‌توانم بفهمم چگونه کسانی که می‌دانند ایرانیان مردمانی بزرگ و با نبوغ هستند و می‌توانند - چنان که در گذشته کرده‌اند - کارهای زیادی برای سلامت معنوی دنیا انجام دهند، نمی‌تواند در این بحران بزرگ با دل و جان با آنها همکاری کنند.» [۹۶]

تقی‌زاده در زمان نوشتن این نامه هنوز در انگلیس بود. ممارست نسبتاً طولانی او با براون به اعتراف این مستشرق ایران‌دوست در مطالبی از این دست و تدوین کتاب کلاسیک‌اش در کنار و همراه منابع دیگرش، پیرامون مشروطه تاثیر بسیار نمود.

پیش از اینکه به عزیمت تقی‌زاده به قصد تبریز بپردازیم اشاره به یک نکته مهم در ارزیابی کارنامه تقی‌زاده در انگلیس ضروری است. کمیته ایران پس از خروج او از اروپا عملاً تا مدت‌ها منفعل شد. صحنه برای تبلیغات گسترده مخالفین و پیشبرد سیاست‌های ضد مشروطه فراهم‌تر شد. معاضدالسلطنه در نامه مورخ ۱۳ مارس ۱۹۰۹ به انجمن سعادت استانبول نوشت:

«لندن خالی ماند و معاندین ما مشغول کار شدند بطوریکه یک نفر از محترمین روسیه یک آرتیکل [مقاله] خیلی مفصل بر ضد مشروطیت ایران نوشته و بکلی اعمال حسن‌ه‌ی پارلمان [مجلس اول مشروطه] را تکذیب کرده. ناچار کارهای ایوردون آدر نشر صوراسرافیل را ول کرده مجدداً برای جلوگیری آن مزخرفات بی‌اصل شخص محترم روس مجبور شدم به لندن آمده، جواب او و نسبت‌هایی که به مشروطیت ایران داده و ابدأ مأخذی ندارد رد کرده به دلایل اثبات نمایم که این شخص محترم روس از راه غرض این آرتیکل را نوشته است.» [۹۷]

به‌رغم کوشش‌هایی از این دست هرگز آن سه ماه تاریخی در جلب افکار عمومی و ایجاد تحرک بسیار در محافل سیاسی انگلیس تکرار نشد.

«از میان تمامی تبعیدیان ایرانی در انگلستان در سال ۱۹۰۸ تنها تقی‌زاده بود که قوی‌ترین ارتباط را با ای. جی. براون برقرار کرد و از بیشترین حضور در رسانه‌ها و دستگاه تبلیغاتی برخوردار گردید. براون به عنوان منبع اولیه اطلاعات در رابطه با ایران برای مخالفان سیاست خارجی انگلستان به شمار می‌آمد. به علاوه از نظر منتقدان غالباً چپ‌گرای گری، او بیش از لینچ - رئیس کمیته ایران - در میان ایران نفوذ داشت. بنابراین رابطه قوی میان براون و تقی‌زاده برای تقی‌زاده و دوستان رادیکال او در گشایش دوباره مجلس (۱۱-۱۹۰۹) یک سرمایه ارزشمند به حساب می‌آمد.» [۹۸]

تقی‌زاده هم به‌رغم تفاوت در بینش و کنش و با حفظ استقلال نظری خود با فراخ‌اندیشی کم نظیری در پیشبرد امر سیاسی مشروطه و استقلال کشور به دوستی و همکاری براون ادامه داد و تا لحظه مرگ از او به‌عنوان دوست و یار خود و ایران یاد می‌کرد. گرچه دوستی پایداری میان براون و تقی‌زاده برقرار شد، اما براون ضمن علاقه و همکاری همه‌جانبه با تقی‌زاده، رویه افراد محافظه‌کاری چون حسینقلی خان نواب را مطلوب‌تر می‌دانست. چند منبع این فرضیه را قابل اتکاتر می‌سازد. براون درنامه به شیخ حسن تبریز دستیار تدریس زبان فارسی‌اش به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۱۱ (صفر ۱۳۲۹ ق) به این امر اشاره دارد. حسینقلی نواب را از دوستان قدیمی خود می‌نامد که عاقل و شجاع و شایسته هر نوع اعتماد و اعتقادی است و نمی‌تواند حرفی را برخلاف او در گوش خود جای دهد و سپس می‌افزاید: «تندروی‌های آقای سید تقی‌زاده از جاهای دیگر معلوم و مبرهن شد ولی در حق نواب گمان بد نکنید که البته از بهترین و عاقل‌ترین رجال ایران و صفا دید عجم است.» [۹۹]

ضمن اینکه از اختلاف مشرب شیخ حسن که مرادوات ازلی داشت، با تقی‌زاده خبر داریم. کشاکش و نقدهای چندی بعد این دستیار براون در روزنامه شمس استانبول با جناح رادیکال و به ویژه عملکرد تقی‌زاده و در همسویی با میرزا آقا اصفهانی و نزدیکی و مرادوات آنها با علمای عتبات می‌تواند منبع دیگری از این رویکرد را نشان دهد. بی‌تردید در مدت همکاری و محشور بودن براون و شیخ حسن در

کمبریج این بحث‌ها طرح و تاثیر داشته است. شیخ حسن به نگره و عملکرد رادیکال تقی‌زاده معترض بود.

براون در نامه‌ای که به آخوند خراسانی مجتهد عتبات فرستاد و خواهان وساطت در تعدیل حکم فساد مسلک سیاسی علما به تقی‌زاده شد نیز به «تندروی»های تقی‌زاده اشاره دارد. [۱۰۰]

احضار به تبریز

هم تقی‌زاده و هم براون اشاره دارند که فعالیت‌های گسترده قریب سه ماهه اقامت تبعیدیان در انگلیس که منجر به تشکیل کمیته ایران و درگیر نمودن شخصیت‌های لیبرال و حتی چپ‌گرا و مبارزه همه جانبه‌ی رسانه‌ای به سود مشروطه گردید، تنور را گرم کرده بود و طی تلگرافهایی از آذربایجان و خارج، از تقی‌زاده درخواست برگشت به ایران شد و حضورش را در تبریز ضروری تر دانستند. برخی فرماندهان نظامی و جنگجوی مجاهدین تبریز نیاز به سیاستمدار همه جانبه‌گر و کاریز مایی برای پیشبرد امور احساس می‌کردند.

تقی‌زاده می‌نویسد: قصد داشتند در ولایات مختلف انگلستان هم شعبه‌های کمیته ایرانی برای ترویج مقاصد برپا شود و او به شهرهای مختلف برود و تبلیغات کند، ولی تلگراف تبریز که از جلفا مخابره شده بود به همه این خیالات پایان داد. [ص ۱۰۵] علاوه بر آن محمدصادق‌وف از سران کمیته باکو اجتماعیون عامیون هم تلگرافی به تقی‌زاده فرستاد و ندا داد که «بیائید و گرنه کارها از دست می‌رود». تقی‌زاده به‌رغم ضرورت فعالیت در انگلیس، برای پیوستن به مجاهدین تبریز از طریق باکو عازم ایران می‌شود.

نخستین اقدام، اعزام محمدعلی خان تربیت به استانبول بود تا بتواند ضمن فراهم کردن امکانات به ویژه تذکره، هزینه سفر را از آنجا ارسال کند. تقی‌زاده ابتدا از لندن به پاریس رفت. جمع نسبتاً بزرگی از مشروطه‌خواهان ایرانی در آن شهر بودند. هفته‌ای یکبار در قهوه‌خانه معروف به «کافه دولاپه» (قهوه‌خانه صلح) جمع می‌شدند. تقی‌زاده قصد رفتن خود به تبریز را افشا نکرد. او خود می‌نویسد تنها به فرشی و کیل مجلس اول که از قدیم رفیق بود گفتم که می‌خواهم به استانبول بروم. چون در عثمانی، ترکان جوان انقلاب کرده و پیروز شده‌اند قصد استمداد از آنها برای یاری به مبارزین تبریز دارد. [ص ۱۰۶]

تقی‌زاده در پاریس ملاقات و مذاکرات مهم و سری با سردار اسعد و برخی دیگر شخصیت‌های برجسته حاضر در آن شهر داشت. او همچنین مذاکرات سرنوشت‌سازی با میرزا کریم رشتی که برای دیدن او از قفقاز به پاریس آمده بود انجام داد. یک هفته پس از این ملاقات به ماخذ نامه میرزا کریم، تقی‌زاده را در تبریز سراغ داریم. به هر دوی این موارد اشاره‌هایی خواهیم داشت.

تقی‌زاده در متنی که برای ترجمه به ارمنی جهت نشر در مقدمه کتابی به زبان ارمنی در تهران به ملاقات خود با میرزا کریم خان رشتی که برای ملاقات او از قفقاز به پاریس آمده بود، اشاره دارد. [ص ۱۰۱]

شرح مفصل آن را در پیرامون نقش و اثر تقی‌زاده بر تحرک مشروطه‌خواهان قیام‌گر گیلان آورده‌ایم.

تقی‌زاده پس از اقامت چند روز در پاریس به سوی استانبول حرکت کرد. شهری که اقلیت نسبتاً بزرگی از ایرانیان مهاجر و تبعیدی مشروطه‌خواه را در خود داشت. انقلاب مشروطه دوم ترکان جوان، پایان نظام سلطانی عثمانی را رقم زده بود. تقی‌زاده چه از دوران پیش از مشروطه و چه در برهه مجلس اول و همچنین اقامت چند ماهه در لندن و پاریس در ارتباط با برخی سران آن نهضت به‌ویژه احمدرضا بیک قرار داشت. از ملاقات آن دو به مهمانی بزرگی که در لندن برپا شده و براون و تقی‌زاده هم حضور داشتند اشاره کردیم. گرچه احمدرضا بیک در آن جلسه طی نطقی در پاسخ تقاضای براون در یاری به

همسایگان ایرانی‌شان برای احیای مشروطه مدعی شد که آنچه می‌توانند خواهند کرد، اما می‌دانیم نه تنها این امر محقق نشد، بلکه قشون حکومت جدید از اوضاع در هم ریخته زمانه ایران برای تصرف و الحاق مناطق مرزی ایران نهایت استفاده را برد. به هر حال با پیروزی ترکان جوان، مشروطه‌طلبان ایرانی هم امیدواری‌های جدیدی یافتند، به گونه‌ای که دهخدا و معاضدالسلطنه هم ادامه انتشار صوراسرافیل در تبعید را رها کرده و به استانبول شتافتند. در زمان اقامت تقی‌زاده در اروپا، میر جواد برادرش که در استانبول اقامت داشت طی نامه‌هایی او را از رویدادها و تحولات و وضعیت ایرانیان آن شهر مطلع کرده بود. به‌عنوان مثال میرجواد در ۲۲ شوال ۱۳۲۶ق، «نظامنامه انجمن برادران» [ایرانی] که انجمن در دست تأسیسی از مشروطه‌خواهان در استانبول بود را به ضمیمه برای تقی‌زاده فرستاده و درخواست نموده بود که اگر امکان دارد یک نظامنامه مطلوب تری در این مورد نوشته و ارسال دارد. [۱۰۲]

تقی‌زاده مخفیانه و بی‌اطلاع کسی به استانبول رسید. می‌نویسد سعی داشت یک نفر هم از مقصد او مطلع نشود. تنها به محمدعلی تربیت که در محله ایرانی‌های شهر اقامت داشت کاغذی محرمانه نوشت بیاید و او را ببیند. تقی‌زاده نهایت اصول مخفی‌کاری را برای اینکه در آن شهر شناخته نشود انجام داد. حتی نامه مزبور را شخصاً به تربیت نرساند بلکه از طریق صاحب هتل که یک یونانی بود فرستاد. تربیت آمد و قرار شد که تقی‌زاده مخفیانه از مسیر روسیه به تبریز برود. برای این کار همه چیز می‌بایستی جعلی باشد. «تذکره» (پاسپورت) کسی که از تبریز به استانبول آمده بود گرفت و به تقی‌زاده داد و او از محله فرنگی‌های استانبول به کنار دریا رفت. بلیطی از یک کشتی روسی تهیه و عازم آدسا شد. تقی‌زاده برای اینکه شناخته نشود ریشی هم گذاشته بود و تمام مدت در اطاق خود در کشتی ماند تا به مقصد رسید.

در آدسا به باغی رفت و روز را در آنجا گذراند و بلیط راه آهن گرفت و به ولادی در قفقاز رفت. قصد داشت رفیقش - علی زاده [۱۰۳] را در ولادی قفقاز بیابد تا مقدمات سفر او به تبریز را مهیا کند. تقی‌زاده در تمام مراحل این سفر نهایت مخفی‌کاری را داشت زیرا می‌دانست که پلیس تزاری در پی شکار کسانی چون اوست. ضدیت و شدت فعالیت‌های گسترده او علیه دخالت‌های روسیه در ایران به‌ویژه پس از اقدامات در اروپا بر حساسیت در این زمینه می‌افزود.

ابتدا قصد داشت از راه کوهستانی بین ولادی قفقاز و تفلیس به تفلیس برود اما زمستان بود و راه‌ها صعب‌العبور. پس از مشورت با علی‌زاده بدلیل بسته بودن راه مزبور تصمیم می‌گیرد به‌رغم خطر بیشتر راه‌های معمولی، تا جلفا را با راه آهن برود. در خاطرات می‌نویسد: «این کار بسیار مشکل بود و ممکن بود شناخته بشوم. ترس فوق‌العاده من از روس‌ها بود که مبادا مرا بشناسند و مانع حرکت بشوند.» [ص ۱۰۹]

ترس تقی‌زاده بی‌دلیل نبود کما اینکه روس‌ها برادر تقی‌زاده - میر جواد - که در تفلیس مانده بود و خواسته به ایران برود، بدلیل داشتن نام تقی‌زاده در ایستگاه راه آهن دستگیر و زندانی کرده بودند. او در نهایت اختفا و تغییر قیافه و تذکره‌ی جعلی شبانه از باکو رد شد و نصف شب به تفلیس رسید. بسیاری در این دو شهر او را می‌شناختند، لذا تا رسیدن قطار ایروان و جلفا چند ساعتی را در ایستگاه تفلیس گذراند. می‌نویسد ریش بلندی داشت و روزنامه‌ای هم جلوی صورتش گرفته بود. در ایستگاه مکالمه فارسی چند نفر ایرانی که از مقابلش می‌گذشتند را شنید. سرانجام به شهر ارمنی نشین الکساندرپل رسید و پیاده شد. تقی‌زاده در این سفر طولانی و پرمخاطره به قصد تبریز سر از الکساندرپل در می‌آورد و به منزل شخصی می‌رود که «بعدها به حیدرخان عمواوغلی مشهور شد.» [ص ۱۰۹]

او اطلاع دارد که حیدر خود در آذربایجان است لذا سراغ کربلایی علی اکبر تارویردیف پدر حیدرخان را می‌گیرد. وقتی پدر پیر حیدر را می‌یابد خود را معرفی می‌کند. تقی‌زاده تنها اشاره دارد که کربلایی به توصیه و معرفی حیدر، از پیش با نام او آشنا بود: همین که خود را معرفی کرد پدر حیدر که جریان را می‌دانست همراه او به مغازه خود وارد شد و او را به حاضرین با نام مستعار «میرزا ابراهیم خان» معرفی می‌کند.

«رفتیم وارد مغازه شدیم. دیدیم دور تا دور نشسته‌اند. او بلند گفت که آقا میرزا ابراهیم خان مامور کمیته [اجتماعیون عامیون؟] است از تفلیس می‌آید. ما شدید نماینده کمیته ایرانی تفلیس» [ص ۱۱۰] تقی‌زاده قصد داشت میرزا علی محمدخان تربیت برادر کوچکتر یار دیرینه‌اش را بیابد. شب را در خانه پدر حیدر می‌ماند و تلگرافی به تفلیس می‌زند و علی محمدخان را به آنجا فرا می‌خواند. دو روزی منتظر ماند اما خبری نشد و سرانجام دریافت که او در تفلیس نیست و به باکو رفته و از آنجا با تعدادی از مجاهدین قفقازی محرمانه به رشت عازم شده است. می‌دانیم که او قریب یکماه و اندی به همراه داوطلبین اعزامی در رشت مخفی به تدارک قیام درگیر بوده است.

تقی‌زاده در زمان تبعید از ایران در مسیر اروپا مدتی در باکو بود و با حیدرخان دمخورو محشور بود. او خود در یکی از نوشته‌ها به این امر اشاره دارد. می‌نویسد که من پس از بمباران مجلس و تبعید به باکو رسیدم و به کمک حیدرخان تاری ویردیف: «... دورافتاده و یکان یکان پیش میلیونرهای باکو رفته، تقاضای کمک مالی و اسلحه برای انقلابیون تبریز و مرحوم ستارخان کردم...» [ص ۱۰۴]

به هر حال پذیرایی گرم و دوستانه پدر حیدر بی‌پیشینه نبود و حیدرخان که خود در آن زمان در خوی در نبرد با نیروهای مخالف مشروطه درگیر بود به پدرش توصیه تقی‌زاده را کرده بود. تقی‌زاده چهار پنج روزی در الکساندرپل توقف کرد و چون از آمدن میرزا علی محمد تربیت مایوس شد عازم حرکت به سوی جلفا شد. کربلایی علی اکبر - پدر حیدر - به توصیه پسرش او را تنها نگذاشت. با وجود پیروی و تنگی نفس، سالم رساندن تقی‌زاده به درون ایران برایش اهمیت داشت. «با وجود اینکه زمستان سختی بود و او تنگی نفس داشت با من آمد گفت من باید شما را به ایران برسانم و برگردم.» [ص ۱۱۳]

سرانجام مسافر ما به سرحد رسید. تقی‌زاده می‌گوید در آنجا اشخاصی که با او دوست بودند به‌ویژه شخصی بنام بخشعلی آقا او را پذیرا شد. و مخفیانه تا معبر مرزی مشایعت کردند. همان شخص هم کار تذکره و تشریفات گمرکی را به انجام رسانید. تقی‌زاده از رودخانه مرزی گذشت و پا به خاک وطنی گذاشت که چند ماه پیش با خفت و خواری او را به تبعید فرستاده بودند. تقی‌زاده با نام مستعار مشهدی علی از مرز رد شد. قیافه مبدل موجب شد که رئیس کار تذکره‌ی آنجا که جوانی از شاگردان پیشین تقی‌زاده در تبریز بود هم او را نشناخت. پس از ورود به جلفای ایران به همراه یک نفر اهل تبریز که از زیارت مشهد بازمی‌گشت درشکه‌ای گرفته و به سوی تبریز رفتند. در مسیر ابتدا به شهر مرند رسیدند. در مرند هم او را به‌عنوان نماینده کمیته انقلابی ایران در تفلیس معرفی کردند. مرند در آن زمان در تسلط مجاهدین مشروطه‌خواه بود. معهدا تقی‌زاده نهایت مخفی‌کاری را رعایت کرد و به‌عنوان میرزا ابراهیم خان مامور «کمیته اجتماعیون عامیون تفلیس» شبی را در شهر مرند گذراند. او دقت داشت تا رسیدن کامل به تبریز شناسایی نشود. به تبریز که رسید خبر ورود او منتشر شد. ابتدا به منزل دوست قدیمی خود میرزا سید حسین خان عدالت رفت. شب را در خانه او ماند. دو سه نفر از دوستان خیلی نزدیک را خبر کردند و تا ظهر خبر ورود او در شهر پیچید. همه او را در لندن سراغ داشتند و حالا در شهر تبریز حضور داشت. اولین اقدام رفتن به همراه دوستان به محل انجمن تبریز بود. تقی‌زاده در اروپا مستقیم و یا با واسطه انجمن سعادت استانبول و برخی اشخاص دیگر با تبریز در تماس بود. [ص ۱۰۵]

او تا لحظه ورود به تبریز به مآخذ اسناد در دست به ترغیب مجاهدین و مقاومت تبریز بر ایستادگی بر اصول مشروطه پرداخته بود. تلگراف‌های بجا مانده که در جاجای این کتاب اشاره کرده‌ام نشان ارتباط متقابل انجمن ایالتی تبریز با تقی‌زاده بود. پیش از آنکه به رویدادهای اقامت دویمت و اندی روز تقی‌زاده در تبریز تا فتح تهران اشاره کنیم گذرا به رابطه دهخدا و تقی‌زاده در برهه استبداد صغیر می‌پردازیم.

رابطه‌ی دهخدا و تقی‌زاده در استبداد صغیر

پناهندگی و دربردی غربت این دو با هم آغاز شد و به‌رغم تفاوت‌های نظری این دو تا فتح تهران به‌عنوان برجسته‌ترین نمایندگان عنصر رادیکال مشروطه شناخته شده‌اند. دهخدا در کنار معاضدالسلطنه، ایوردون سویس را جهت انتشار روزنامه صوراسرافیل در نظر گرفت و تقی‌زاده به پاریس و سپس لندن رفت تا از نام و شهرت و توانائی‌های خود در خدمت و حمایت از نهضت مشروطه و مبارزین درون کشور بهره‌بردار گیرد. دهخدا در اسناد بجا مانده به نقش برجسته حضور و اقدامات تقی‌زاده تأکید دارد. نفوذ روزافزون روس با مقاومت سرسختانه مجاهدین تبریز علیه محمدعلی شاه زمینه بحرانی‌تری را محسوس کرده بود. امکان اشغال همه جانبه ایران به‌ویژه تبریز همواره دغدغه دهخدا و تقی‌زاده بود. به‌ویژه در دوران استبداد صغیر با حضور انبوه مجاهدین و سوسیال دمکرات‌های قفقازی که به مقاومت تبریز پیوسته بودند این خطر را بیشتر نموده بود. دولت روس حضور این مبارزین را منبع خطر بالقوه‌ای بر ضد موجودیت خود می‌شمرد. لذا در ماه‌های پایانی استبداد صغیر، تجاوز مستقیم و گسترده‌تر نیروهای نظامی روس هر روز بیش از پیش موجب هراس مبارزین و مشروطه‌خواهان می‌شد. دهخدا پس از خروج تقی‌زاده از اروپا به مقصد تبریز و بی‌اطلاعی از او به تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۰۹ به معاضدالسلطنه در پاریس نوشت:

«خبر وحشت اثر دخالت روس در ایران و شکست اهالی تبریز و بی‌اطلاعی از جناب تقی‌زاده که کجا هستند و چه می‌کنند و ... چنان خسته و کسلم کرده که نمی‌توانم بیان کنم ... همه با هزار دلیل بر ضد این سید [منظور تقی‌زاده] حرف می‌زنیم. والله اگر تمام این مدعیان هر یک ده یک، گرمی و پشتکار او را داشتند الان کارها به تمامه اصلاح شده بود. چه ضرر دارد آدم جاه‌طلب باشد و کار هم بکند ... والله ایران در شرف رفتن است، بالله اسارت همه ماها نزدیک است ... اگر امروز در لندن یک نیمه تقی‌زاده باشد، با مقدمه‌ی آن زحماتی که آن بیچاره و جناب عالی متحمل شده‌اید، کافی است برای اینکه نقشه روس‌ها را خنثی کند و اقلاً چهار روز را ممتد نماید.» [۱۰۶]

دهخدا در نامه دیگری به انجمن سعادت استانبول که از ایوردون سویس به تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۰۹ (۲۵ صفر ۱۳۲۷ ق) فرستاده می‌نویسد: بیش از چهارصد هزار نفر از اهالی ایران طالب ترقی کشور، این روزها در نقاط مختلف خارجه آواره و سرگردانند و همه هم خواهان خلاصی ایران نیم سوخته‌اند، اما متأسفانه فقدان اتحاد و یگانگی موجب کندی و بی‌عملی شده است. سپس می‌افزاید:

«لبته خاطر حضرات عالی مسبوق است هنگامی که حضرت مستطاب اجل آقای تقی‌زاده روحی فداه در فرنگ تشریف داشتند برای اهمیت موقع بیش از دو ماه وقت خود را با حضرت مستطاب معاضدالسلطنه در لندن صرف جلب افکار انگلیسی‌ها به مقاصد ملت و کشف پرده بازی روس در ایران و لزوم عدم دخالت در کارهای ایران نمودند و بطوری که در اندک مدتی تمام قوای پولتیکی و مطبوعات انگلیسی که در خواب بودند به طرف ایران جلب نمودند که یک ورق روزنامه و یک سوسیته [Society] نبود که در آن به گفتگو رفتار روس در ایران مشغول نباشند.

ولی همان وجود مقدس وقتی از لندن برگشتند و اغتشاش داخلی تبریز و لزوم وجود کاری و کافی در آن صوب ایشان را به طرف آذربایجان کشید، با هزاران تضرع به همه گفتند که لندن امروز اهم مواقع است و بیدار نگاه داشتن انگلیسی‌ها و جلب افکار عامه انگلستان لازم‌ترین کارها است و برای این مقصود همیشه چهار پنج نفر اشخاص عالم و کافی و صاحب نفوذ... وجودشان در لندن لازم است ولی بدبختانه تا حال هیچ کس از بزرگان قوم درک اهمیت این موقع را نکرده، یک نفر هم به آنجا نرفت. تا باز کارگزاران روس در انگلیس افکار خود را قائم مقام افکار احرار ایران کرده و به نشریات جعلی و دروغ تمام رشته‌های آن وجود مقدس و جناب معاضدالسلطنه را پنبه کردند.» [۱۰۷]

دهخدا در همین نامه به اطلاع انجمن سعادت رساند که ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلیس طرفدار سیاست روس است و اگر بزودی چند نفر مطلع و معتبر به لندن فرستاده نشود کار ایران تمام است. ضمناً افزود که معاضدالسلطنه برای همین امر مجدداً به لندن رفته ولی صدای یک نفر مثر ثمر نیست. و طبق اطلاعاتی که دریافت داشته روس‌ها بدلیل همین خالی شدن فضای سیاسی و آرام شدن صدای اعتراض، بدون ترس از افکار عامه انگلیسی‌ها قشون به تهران و رشت خواهند فرستاد. دهخدا نالید که اگر یک دقیقه دیرتر بجنیبم تعزیه تمام خواهد بود و در پایان پیشنهاد می‌دهد کسانی چون ممتازالدوله و احتشام‌السلطنه روسای سابق مجلس شورای ملی که گفته و قولشان قابل احترام است به لندن رفته و همچون روش و گفته‌ها و اقدامات سابق تقی‌زاده فضای هوادار روس و ضدایرانی انگلیس را تغییر دهند. حضور و کارنامه تقی‌زاده و تاثیرات آن در زمان اقامت در انگلیس به‌عنوان نمونه‌ای که تکرار نشد مورد تحسین و تمجید دهخدا قرار گرفت.

تقی‌زاده در تبریز

تقی‌زاده در ۱۴ ذیحجه ۱۳۲۶ ق (۹ دسامبر ۱۹۰۸) وارد شهر تبریز شد. [۱۰۸] روزنامه انجمن تبریز با مسرت خبر ورود تقی‌زاده را اعلام نمود. او را فرزند یگانه آذربایجان نامید و حیات و کارنامه سیاسی و خدمات بی‌شائبه و قلم ایران مدار او را تحسین کرد. چهار روز بعد در ۱۸ ذیحجه، تقی‌زاده به دعوت انجمن در جلسه عمومی و علنی با حضور عده‌ی کثیری از بزرگان، مسئولین شهر و مردم عادی شرکت نمود. نطق مفصل او با سخنان تأییدآمیز میرزا حسین واعظ و شیخ محمد خیابانی ادامه یافت. تقی‌زاده ضمن برکشیدن آرمان‌های مشروطه، شرحی بر وضعیت خطیر جنبش ملی و تاکید بر نگاه‌های نگران آزادیخواهان سراسر ایران و جهان به مبارزان تبریز، هرج و مرج و اعمال ناشایست معدودی از مجاهدین که زمینه را برای یاغی و وحشی خواندن مبارزین مشروطه در انظار عمومی داخل و خارج فراهم نموده محکوم و غارت و چپاول اموال و کشتن زن و بچه مخالفین را نادرست و غیرانسانی خواند و خواهان اصلاح و نظم امور نهضت مقاومت گردید.

به روایت روزنامه انجمن پس از ختم جلسه تقاضا شد: پیرامون مطالب و انتقادات طرح شده، جلسه‌ی دیگری برگزار و پس از مذاکره، تصمیمات مطلوب اتخاذ شود. ورود و حضور تقی‌زاده که شخصیت محبوب و متفکری شناخته می‌شد با استقبال عمومی مواجه شد. او خود می‌نویسد:

«رفتیم انجمن ایالتی... همه جمع شدند. زمان خیلی بد تبریز بود. یواش یواش عرضه بر اینها تنگ شده بود و در محاصره افتاده بودند. آمدن من برای اینها خیلی قوت قلب شد. خیلی خوشحال شدند و می‌گفتند فلان کس می‌داند کارها خوب است یا نه. خیال می‌کردند من از همه چیز خبر دارم. در

صورتی که یک هفته طول نکشید که محاصره کامل شد و یک راه فقط باز بود، همان راهی که من از جلفا آمدم. آنجا هم بسته شد.» [صص ۱۱۷ و ۱۱۸]

روز بعد از سخنرانی آغازین تقی‌زاده، جلسه‌ای با حضور ثقه‌الاسلام روحانی شیخی معروف و جمعی از مجاهدین، تجار و اصناف تشکیل شد. به گفته گزارشگر روزنامه انجمن، تالار انجمن ایالتی تماماً مملو از جمعیت بود. تقی‌زاده مجدداً سخنانی را عنوان نمود. از جمله تأکید نمود:

«تمامی مذاکرات این دو روزه سر دو کلمه بود که آن دو کلمه را به اینطور خلاصه می‌توان کرد: موفقیت در هر کار منوط به دو چیز است یکی خواستن از روی حقیقت و صفای قلب و صداقت واقعی، دیگری به دانستن طریق تحصیل آن و یا رجوع کردن بدان کسانی که علم مخصوص در آن کار دارند.» [۱۰۹]

گذر از تجربه ۲۱ ماهه مجلس اول و سفر به اروپا، استانبول و قفقاز افق گسترده و نوینی از امر ترقی و توسعه سیاسی بر تقی‌زاده باز گشود. او به ظرافت‌های برنامه‌ریزی و تقسیم‌کار مدرن، دقت و تخصص در امر سیاست‌ورزی نوین آشنا و از رویکردهای سنتی ثنویت‌گرا، یکسویه و مطلق دورتر شده بود. او در این زمان دیگر از باورهای رایج و یک‌بعدی پیشین که همه معضلات و گرفتاری‌های کشور را ناشی از استبداد حاکمیت و به‌ویژه شخص شاه و چند نفر از اطرافیان او می‌دانست فاصله گرفته بود. نگرش ساده لوحانه و تقلیل‌گرایی که معضلات بسیار در تاریخ معاصر ایران آفرید و فرصت‌های حیاتی سرنوشت‌سازی در ترقی و اصلاح امور سلب نمود. او هرج و مرج، خودسری و قانون‌گریزی، عدم تدبیر و تعدیل و نرمش در امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و پیامدهای مخرب آن را در دوران مجلس اول به عیان مشاهده کرده بود. گرچه کماکان بر آزادی، دموکراسی و نظام پارلمانی پای می‌فشرد و مشروطه و نظارت و دخالت مردم بر سرنوشت خویش را به‌عنوان رویکرد و ضرورت اصلی در پیشبرد امور باور داشت، اما می‌دانست که مصالح ملی، ترقی و پیشرفت و بهبود وضع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه امری نیست که صرفاً با جابجائی و جایگزینی شاه یا چند مهره‌ی دیگر تحقق پذیرد. او با سفر به اروپا و مرآده، مطالعه و بررسی اوضاع و مناسبات در نظام پارلمانی کشورهای انگلیس و فرانسه به این نتیجه رسیده بود که راه پیشبرد امور، ضرورتاً از مقابله تا به آخر و عاری از انعطاف اپوزیسیون در مقابل دولت نمی‌گذرد. بلکه بخش زیادی از معضلات ناشی از جهل و نادانی عمومی، فقدان دانش، تخصص، تقسیم کار و رویکرد عقلانی در امر سیاست و فهم مطلوب مفاهیم مدنی نوین است. او نتیجه عدم مصالحه به زمان لازم را در عمر کوتاه مجلس اول دیده بود و حذف کامل طرف مقابل را تنها چاره کار نمی‌دانست. با مبارزه پارلمانی و سیاسی جریان‌های مخالف در اروپا دریافته بود که می‌توان همراه و همسان در فهم و رویکردها نبود اما پیرامون حداقل‌های اجتماعی سیاسی توافق کرد و هماهنگ بود، ضمناً بر اصول و موازین حداکثر خود پای بند بود و آن را تبلیغ و ترویج کرد. در این زمان تقی‌زاده دیگر انقلابی‌سازش ناپذیر و آتشین مزاج خواهان تغییرات بنیادی فوری نبود، او در ارزیابی بینش و کنش مشروطه‌خواهان و حکومت به این گمان رسیده بود که در دوران مجلس اول تندروی‌هایی صورت پذیرفته و پافشاری بیش از حد بر حذف شاه و برخی مقامات لزوماً به مفهوم برقراری آزادی و نظام دموکراسی نیست بلکه تعادل، اصلاح و مصالحه جوانب مهمی از سیاست مدرن را تشکیل می‌دهند و بدون اتکا به این جوانب کل جامعه آسیب می‌بیند و دستاوردها هم یکی بعد از دیگری از میان می‌رود. فرصت‌ها سوخته و امکان و افق توسعه و ترقی محدود می‌گردد.

تقی‌زاده اینبار با کوله‌باری از انباشت تجربی و آرای نوین و تعدیل شده به ایران بازگشته بود تا از دولت‌گریزی سنتی پیشین فاصله بگیرد و با شرکت مستقیم، صبورانه، پیگیر و متعادل در سرنوشت

سیاسی جامعه، اوضاع را بهبود بخشد. او فهمیده بود که می‌توان اختلاف نظر داشت ولی با توافقی حداقل، امور را پیشبرد و توسعه سیاسی - اقتصادی را تسهیل نمود. لذا باید مسئولیت‌پذیری، مدارا و تلاش مداوم و عقلانی را بجای یک سوی‌نگری، تعصب و مطلق‌نگری پیشه کرد.

ثقه‌الاسلام تبریزی که هیچگاه از طرح تفاوت و تقابل خود با رویکرد و آرای تقی‌زاده ابا نداشت در خاطرات خود می‌نویسد: «در اواسط ذیحجه ۱۳۲۶ قمری تقی‌زاده بی‌خبر و اطلاع وارد شهر شد. از او دیدن کردم و صحبت از بی‌نظمی و تفنگچیان ملت و غارتگری آنها شد. به من گفت که در فرنگستان اطمینان به شما و اجلال‌الملک داشتیم که در این باب‌ها لازمه اقدامات را بنمائید. گفتم: ماها از گفتن خسته شده‌ایم، نفوذ شما بیشتر است و تازه وارد هستید حالا نوبت شماست.

در انجمن و غیره حاضر شده، نطق‌های موثر کرد و مردم را از غارت و حرکت لابلایانه منع نمود ولی به خرج احدی نرفت. او دائماً صحبت از اصلاح می‌کرد و می‌گفت حتی با عین‌الدوله بنای مخبره گذاشت. آدم عین‌الدوله به شهر آمد و با او ملاقات کرد و مذاکره نمود. من هم در ۱۸ ذیحجه به‌عنوان تبریک کاغذی به عین‌الدوله نوشتم و کم‌کم مذاکره انعقاد مجلس مذاکره به میان آمد و چند کاغذ رد و بدل گردید. تقی‌زاده نیز نهایت همراهی را داشت.» [۱۱۰]

همو در جای دیگر در شرحی بر ورود و اقدامات آغازین تقی‌زاده نوشت: در اواسط ذیحجه تقی‌زاده ناگهان در شهر تبریز پیدا شد. رابطه اولیه‌مان گرم بود و او از بعضی حرکات سوء و هرج و مرج طلب اظهار نگرانی نمود. با نطق در انجمن و در محافل دیگر تلاش نمود که لجام گسیختگی مسلط بر شهر را روالی و نظمی بخشد. [۱۱۱] تقی‌زاده در این زمان بایشینه تبلیغات گسترده روس‌ها و هواخواهان انگلیسی‌شان که مشروطه‌خواهان را عده‌ای ماجراجو و شورشی‌یابی و غارتگر و انمود می‌کردند آشنا بود و می‌دانست که دولت روسیه تحت عنوان برقراری نظم و امنیت و پایان دادن به هرج و مرج قصد مداخله و تصرف و در صورت امکان الحاق آذربایجان را دارد و مرتب به این امور هشدار می‌داد. ورود تقی‌زاده با خوشامد مشروطه‌خواهان مواجه شد. روزنامه انجمن مورخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۶ ق - چهار روز پس از ورود تقی‌زاده به تبریز - نوشت:

«جناب آقای سید حسن تقی‌زاده که نام نامیش سردفتر افتخار آذربایجان و وجود گرمایش مایه امیدواری حریت پروران ایران است. روز پنجشنبه چهاردهم ماه به وطن خود پیوستند. یقین آنست که تقی‌زاده را با آن سرگذشت تاریخی خودشان در تمام ایران کسی نیست نشناخته و نداند حیات سیاسی و خدمات واقعی ایشان... اینک آذربایجان با نهایت مسرت این یگانه فرزند خویش را در بر داشته و ما نیز با قلبی مملو از حس امتنان تبریکات خویش را به عموم هموطنان آذربایجانی تقدیم و به غرور مالکیت این چنین گوهر گران قیمت خود وطن خود را در بلندترین درجات نیک بختی تهنیت می‌گوئیم.»

حضور تقی‌زاده به گواهی روزنامه‌های زمانه و هم گزارش شاهدان موجب قوت قلب مبارزان در محاصره تبریز گردید. اما همان‌طور که اشاره شد برای تقی‌زاده انسجام، نظم، امنیت و پیشبرد امر مشروطه در اولویت بود. او در جلسات متعددی معضلات مبارزه و عدم سازماندهی و رویه نامطلوب برخی مجاهدین را مورد انتقاد قرار داد. امیر خیزی و چند تن از شاهدان رویدادهای زمانه در این مورد گزارش داده‌اند. به ماخذ روزنامه انجمن که از منابع دسته اول تبریز در محاصره است، تقی‌زاده تلاش نمود تا برخی «بی‌قاعدگیها» را طرح و رفع نماید. [۱۱۲]

انتقاد در افراط و لجام گسیختگی به گواهی روزنامه انجمن بر برخی گران آمد و از انجمن ایالتی درخواست تشکیل جلسه دیگری کردند. در جلسه ۲۲ ذیحجه، مجاهدین در جلسه انجمن حاضر شده و در تجدید عهد با مشروطه و اصول آن سوگند یاد کردند. تعهد نمودند که به آرمان‌های مشروطه وفادار

مانده و عده قلیلی از مجاهدین که مرتکب برخی بی‌عدالتی‌ها و رفتار و کردار ناشایست شده‌اند را نکوهش کردند. به گزارش همین شماره روزنامه انجمن ضرورت سازماندهی منظم و رعایت اصول در دستورکار قرار گرفت و «از همان روز به این طرف همه مجاهدین غیور دسته دسته به اطاق نظام رفته و بعد از رسم تحلیف، اسامی خود را در دفتر مخصوصی نویسانده و مشغول دفاع از تبریز گردیدند.» [۱۱۳] در همین روزها قشون حکومتی محاصره تبریز را تنگتر نمود و بر حملات خود افزود. به گواهی گزارش‌های روزنامه انجمن، از زمان ورود تقی‌زاده به تبریز بر انسجام و هماهنگی و نظم امور افزوده شد. مقاومت با پیوستن نیروهای تازه نفس و انسجام بیشتر در مقابل قشون قدرتمند حکومتی و راهزنان شاهسون ایستادگی کرد و در این راه قربانی‌ها داد.

تقی‌زاده خود در خاطراتش می‌نویسد آن روزها در اثر محاصره بسیار شدید، قحطی آذوقه پیش آمد و روز به روز بیشتر شد. نانوائی‌ها بسته شد و غله و حبوبات و سایر مایحتاج زندگی نایاب شد. به حدی که کم‌کم مردم بی‌غذا ماندند و مرگ از گرسنگی مشاهده شد. ولی مقاومت و جنگ با قشون محمدعلی شاه مداومت داشت:

«کار تبریز یک وقت خیلی سخت شد در طهران هم سفارت انگلیس و روس که بر حسب دستور دولت خودشان به محمدعلی شاه اصرار می‌کردند مشروطیت را برگرداند و مجلس شورای ملی را دوباره برقرار بکنند می‌گفتند محاصره تبریز را بردارد. مخصوصاً روز بروز دایره انقلاب در ولایات وسعت می‌گیرد و نظم بکلی از ایران برداشته می‌شود چاره جز استرداد مشروطیت نیست.» [ص ۱۲۱]

به تلاش و پای فشاری تقی‌زاده و پیرو جلسات برگزار شده در محل انجمن تبریز قرار شد تا کنون هر چه بوده گذشته ولی از امروز باید تمامی اعضای ادارات و روسای و مسئولین و مجاهدین و هر کسی که خود را موظف به خدمات ملی می‌داند سوگند یاد کند که منبع «به هیچ وجه حرکتی برخلاف آسایش عمومی و مقاصد مشروعه خود و امنای ملت نخواهند کرد و روز جمعه را قرار گذاشتند که یک مجلس عمومی تشکیل داده و رسم تجدید عهد را بجا بیاورند.» [۱۱۴]

گزارشگر روزنامه هم تأیید کرد به‌رغم اینکه اکثریت مجاهدین جان و مال خویش را وقف مقاصد ملی کرده‌اند ولی «پاره‌ای متجاهدین هستند که خود عده‌ی قلیلی بوده و مرتکب برخی بی‌اعتدالی‌ها گشته و با رفتار و کردار ناشایست خودشان اسباب بدنامی نكونامان را فراهم آرند.» روزنامه انجمن افزود: تجدید پیمان با میثاق‌های ملی و مشروطه چنان در روحیه مجاهدین تأثیر مثبت داشت که تهاجم دو سه روز اخیر از طرف سواران صمدخان مراغه‌ای را بطور قهرمانانه رد نموده و سه دفعه شکست فاحش به آنها دادند. به تأثیر سخنان تقی‌زاده و مباحثه چند روز، نتیجه‌گیری شد که مجاهدین مشروطه‌خواهان باید رفتار و کرداری پیشه کنند تا بهانه به دست مخالفین و دشمنان ندهند. مجاهدین سوگند یاد کردند که منبعد اعمالی برخلاف آسایش عمومی و مقاصد ملی مرتکب نشوند. نام و مشخصات مبارزین و نوع اسلحه و محل خدمت آنها همه در یک دفتر ثبت گردید. ده روز پس از ورود تقی‌زاده، مور خبرنگار اعزامی کمیته ایران نیز به تبریز وارد شد و مدت کوتاهی بعد به مجاهدین پیوست. او وهوارد باسکرویل معلم آزادی‌خواه و هواخواه مشروطه هر کدام به‌عنوان سرکردگان دسته‌ای از مجاهدین در نبردها شرکت نمودند.

بیست روز پس از ورود تقی‌زاده به شهر - چهارم محرم - نشستی متشکل از ستارخان، باقرخان، ثقه‌الاسلام تبریزی و تقی‌زاده برگزار شد. اوضاع بسیار وخیم شهر و محاصره همه جانبه قوای استبداد و ضرورت مذاکره با دولتیان عنوان صحبت بود. طرح شد که قوای دولتی و راهزنان ایلاتی با تمام قوا

سخت ایستاده و شهر را از همه سوی محاصره کرده و در صدد حمله پایانی به شهر است. مردم هم خسته و گرسنه از جنگ طولانی و کمبود ارزاق عمومی‌اند، لذا پیش از آنکه ملت قوت و توان کامل از دست دهد باید با دولتیان مذاکره و تبادل آرا شود. شاید اصلاحی و زمینه‌ای فراهم شود و بتوان با حفظ اساس و اصول نهضت برخی سازش‌ها کرد. عنوان گردید که معنی صلاح و صلح این نیست که ملت تمام تکالیف و خواسته‌های دولتیان را قبول نماید و یا دولت مقاصد ملت را کامل و تمام پذیرا شود. این هر دو را تسلیم می‌گویند غرض از صلح و اصلاح این است که هر دو طرفین بر حد وسط و حداقلی توافق کنند که هم مشروطه برقرار شود و هم فیما بین دولت و ملت آشتی شود. ثقه‌الاسلام در خاطرات خود در گزارش این جلسه ثبت کرد که جمع حاضرین پس از مذاکرات مفصل به انعقاد مجلس مذاکره رای مثبت دادند و جلسه پایان یافت. [۱۱۵]

در هشتم محرم (۱۳۲۷) در انجمن ایالتی تبریز مجلس خصوصی برگزار و در ضرورت مذاکره با دولتیان به بحث پرداختند. رای بر این قرار گرفت که به عین‌الدوله فرمانده قشون حکومتی تکلیف شود که جمعی را به تبریز بفرستد و به مذاکره با نمایندگان مقاومت بپردازد. جلسه همچنین اشخاصی را که از طرف مشروطه‌خواهان بایستی در مذاکره حضور یابند را انتخاب نمود. قرار شد یازدهم محرم ادامه این مذاکره پیش برده شود. حاضرین تقی‌زاده را مامور نموده تا به عین‌الدوله نامه بنویسد. [۱۱۶]

به گزارش ثقه‌الاسلام مجلس خصوصی دیگری در پانزدهم محرم برقرار شد و به روایت او تقی‌زاده تأکید داشت که مبنای مذاکره و «عنوان صحبت ما باید بر سر قانون اساسی باشد». به عبارتی تقی‌زاده محور و کانون مذاکره با دولتیان را پذیرش و اقدام طرفین در چارچوب قانون اساسی مشروطه می‌دانست. ثقه‌الاسلام می‌افزاید: سرانجام در ۱۸ محرم در انجمن تمام سران و مسئولین شهر حاضر شده و رای به رفتن هیئتی برای مذاکره دادند و تقی‌زاده هم در جلسه این امر را تأیید نمود. «قرار شد که تقی‌زاده تفصیل را به باسمنج [محل استقرار قوای عین‌الدوله] بنویسند و من نیز بنویسم»

در جلسه روز بعد - ۱۹ محرم - که هشتاد نفر از متنفذین شهر حضور داشتند اعزام یک هیئت مذاکره تأیید مجدد گردید. ناطق جلسه تقی‌زاده بود. به قلم ثقه‌الاسلام رای تقی‌زاده بر این بود که باید به عین‌الدوله تکلیف کرد به کنسول فرانسه بنویسد که او با هیئت شهری در مقام ناظر بی طرف همراهی نماید و در مجالس مذاکره حاضر شود و تمام مذاکرات هم روی کاغذ ثبت شود. «قرار شد من و تقی‌زاده این تفصیل را به عین‌الدوله بنویسیم و فردا که پنجشنبه بود با سوار مخصوص چاپار روانه نمائیم. شب کاغذ نوشته شد. در آن اثنا از جانب سردار ملی [ستارخان] حکم رسید که نباید کسی به باسمنج برود و قدغن کردند که کاغذها را نبرند و این صحبت [منظور مذاکره] متوقف شود، در ثانی معلوم شد حاجی علی معروف به دوافروش با سدراک ارمنی نزد سردار رفته رای او را زده‌اند و این مسئله متروک شد.» [۱۱۷]

به روایت ثقه‌الاسلام تنها ثبت کننده دقیق رویدادهای این برهه، تا اواخر محرم ۱۳۲۷ غالب اهالی شهر، اعضای انجمن تبریز و ثقه‌الاسلام و تقی‌زاده رای بر ضرورت مذاکره هر چه سریعتر با دولتیان و آشتی ملی بر مبنای اصول قانون اساسی مشروطه بوده است. ستارخان و باقرخان هم در این توافق همراه بودند. اما به کوشش برخی اعضای «مرکز غیبی» و دانشناک‌های ارمنی، ستارخان رای خود را برگرداند و مانع پیشبرد امر مذاکره گردید. ثقه‌الاسلام در ادامه می‌نویسد: او پس از این روی برگردانی از توافق، از پیشبرد امور مایوس و دیگر از خانه بیرون نمی‌آمد و با احدی مرادوه نمی‌کرد. به گفته خود او بیشترین توان و وقتش صرف دفاع از اشخاصی بود که سران نهضت به دلیل ناتوانی در تامین بودجه مقاومت، پول‌های زور و گزاف از آنها می‌خواستند اما:

«کم‌کم آثار ضعف در شهریان پیدا شده، مردم از گرفتن اعانه و سخت‌گیری‌ها به شدت منزجر بودند و هر روز مبالغی گزاف بایستی به اتباع سردار و سالار داده شود. کار اعانه تمام شد، آخر به‌عنوان مالیات سنوات آتیه، قبض چاپی داده پول گرفتند، نان نیز کمیاب شده ... کار نان و آذوقه به سختی کشید و دست و پائی می‌زدند و حرکت مذبح می‌کردند و هکذا. سایر آذوقه نایاب شد، روغن یکمن شش تومان بالا رفت و تفنگچیان سست می‌شدند و کاری از پیش نمی‌توانستند ببرند و هر حمله که بسمت قرا ملک می‌بردند بی‌اثر می‌ماند و مغلوب شده برمی‌گشتند.» [۱۱۸]

در پایان ماه صفر اختلاف و دونگری مشخصی پیدا شد، دو جریان در انجمن و شهر با هم در تقابل و مباحثه روزانه قرار داشتند. این دونگری در ماههای صفر و ربیع‌الاول با سختی‌اوضاع عریان‌تر و شدیدتر شد. بحران نان و آذوقه به نهایت رسید، حلقه محاصره قوای دولتی عرصه را از همه جهت تنگ‌تر کرد. ذخیره غذا و امکانات اولیه به اتمام رسیده بود. مجاهدین و مردم خسته و گرسنه، بی‌دورنما از رهبران خود پاسخ و راه حل می‌خواستند. بتدریج شرایطی فراهم شد که توان و مقابله جنگجویان برای حمله جدید علیه قوای دشمن وجود نداشت. کنسول بریتانیا در تبریز در گزارش به مافوق خود از قول اجلال‌الملک رئیس انجمن تبریز و حاکم رسمی شهر نوشت: «... ذخیره غله تمام شده، اکثریت بزرگی از سکنه بیش از ۲۰۰ هزار نفری تبریز داشتند گرسنگی می‌کشیدند، و بیم آن می‌رفت که نشود بیش از این آنها را کنترل کرد. هر لحظه ممکن است سر به شورش بردارند و به غارت و چپاول منزلی بروند که خیال می‌کردند در آن‌ها مواد غذایی یافت می‌شد.» [۱۱۹]

مردم گرسنه و خشمگین در کوچه و بازار روان بودند. شایعات احتمال حمله به منازل و مناطق اروپانشین و حتی کنسولگری‌های خارجی هم بر هراس دیپلمات‌های خارجی می‌افزود.

نیروهای مقاومت برای شکستن صفوف محاصره شهر در ۲۸ و ۲۹ ربیع‌الاول (۱۹ و ۲۰ آوریل ۱۹۰۹) به تدارک حمله نومیدانه علیه مواضع صمدخان برخاستند. آشفتگی، ناهماهنگی و فقدان سازماندهی درست موجب شد که حمله تا صبح روز بیست و نهم به تعویض افتد و عوامل دشمن دقیقاً برنامه حمله را مطلع شدند و منتظر ماندند. دو گروه به رهبری باسکرویل معلم آمریکائی و مور گزارشگر کمیته ایران لندن در این حمله نافرجام و محکوم به شکست شرکت نمودند. عده‌ی زیادی از جمله باسکرویل در میدان رزم کشته شدند. این نبرد که از آخرین تلاش‌های مبارزین محافظ شهر بود به شکست فاجعه بار و نومیدکننده‌ای خاتمه یافت. در روز سه‌شنبه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق جنازه هوارد باسکرویل هواخواه آمریکائی مشروطه ایران باشکوه تمام تشییع شد. در حضور آمریکائی‌ها، آرامنه، مجاهدین ایرانی و قفقازی، تقی‌زاده نطقی ایراد کرد. [۱۲۰] این شکست در کنار مجموعه شرایط بر شمرده بحرانی شهر ضرورت مذاکره‌ای که توافق شده و تقی‌زاده همراه آن بود، دوباره از نو مطرح نمود. اما به نظر می‌رسد که پافشاری احساسی جریانی که هر نوع مذاکره را نفی می‌کرد موجب تلف شدن فرصت‌ها شده بود. موقعیت خطیر شهر، شکست‌های پیاپی مجاهدین، گرسنگی و خشم و عصبیت روزافزون مردم، توانمندی همه جانبه قشون محاصره کننده که هر روز با راهزنان مشتاق غارت ایلاتی تقویت می‌شد، خطر محسوس تجاوز و دخالت قوای روس‌ها همچون دو ماه پیش که شرایط بهتری برای مذاکره بود برای مشروطه‌خواهان مطلوب نبود.

تنگناها و بحران همه جانبه تبریز در هفته‌های پایانی به قحطی نان و آغاز اعتراضات گسترده مردم کوچه و بازار انجامید. وضعیت نومید و در حال انفجار شهر از کنترل مجاهدین و انجمن تبریز هم خارج شد. کنسولگری‌های روس و انگلیس و حتی فرانسه در وحشت و هراس موجودیت و اتباع خود از حمله

احتمالی مردم و مجاهدین گرسنه به ساختمانها و منابع خود به فکر چاره‌جویی بودند. تلگراف‌ها و گزارش‌های زمانه میان دیپلمات‌ها و وزارت‌های خارجه دولت‌های مذکور، همچنین گزارش‌های مستدل منابع مستقل‌تر چون خبرگزاری‌ها و فرانسویان همه حاکی از وضعیتی غیرقابل کنترل و در حال انفجار در شهر تبریز بود. جنگجویان گرسنه، خسته و عاصی برای رهایی از بحران به حملاتی انتحاری منتج به شکست علیه مواضع نیروهای صمدخان در پایان ماه ربیع‌الاول دست یازید. کنسول انگلیس در گزارش خود به مافوقش از ملاقات خود با ستارخان در روز بعد از این شکست در وصف روحیات سردار می‌نویسد:

«... بعد از شکست، آخرین اقدام‌اش علیه صمدخان، تا حدودی دلسرد و غمگین بود، اما هنوز آن قدر روحیه داشت که از نیتی که در سرش بود دم زند و حاضر به تسلیم نبود، از جمله می‌گفت که اگر هیچ نوع ماده خوراکی هم نباشد، پسر خردسالش را خواهد خورد. با این حال نهایتاً با ما موافقت کرد که با توجه به درخواست‌های حکومت بریتانیا و روسیه از شاه در لحظه کنونی برای رسیدن به توافق لحظه‌ی بسیار مساعدی بود، و قول داد به هیچ وجه با مذاکرات مخالفت نکند.» [۱۲۱]

می‌دانیم ستارخان چندی پیشتر شخصاً با مذاکره موافقت کرده بود، اما به تاثیر تندروان از تعهد خود سربرتافت. اینبار هم چنین شد. برای فهمی از اقدامات تقی‌زاده قدری به عقب بازگردیم.

تقی‌زاده و عین‌الدوله

اشاره کردیم که انجمن و حتی ستارخان و باقرخان در جلسه مشترکی با ثقه‌الاسلام تبریزی و تقی‌زاده با ضرورت مذاکره با عین‌الدوله همراه بودند. در دوم محرم (۱۳۲۷) نامه‌ای از حسینقلی خان گماشته عین‌الدوله - فرمانده نیروهای شاه در محاصره تبریز - خطاب به تقی‌زاده که ۱۶ روز پیش وارد تبریز شده بود رسید. در متن نامه اشاره شد این بار سوم بوده که نامه برای او ارسال می‌شود ولی جوابی از تقی‌زاده دریافت نکرده است. تقی‌زاده پیش از پاسخ دادن به آن نامه‌ها، نشست‌های مهمی با سران انجمن تبریز، سردار و سالار و ثقه‌الاسلام برگزار کرده و مطمئن شده بود که جمع آنها با مذاکره موافق‌اند. در این نامه ذکر شد: از روزی که عین‌الدوله شنیده، تقی‌زاده وارد تبریز شد، هر روز تأکید می‌کند تا اسبابی فراهم آید تا او را از نزدیک ملاقات نماید. [۱۲۲]

تقی‌زاده به حسینقلی خان پاسخ نوشت: می‌تواند او را در محل اداره‌ی روزنامه مساوات ملاقات نماید. ترتیب ورود او به شهر را نیز با قراول‌های سنگرهای شهر هماهنگ کرده است. در نامه بعدی تقی‌زاده به گماشته عین‌الدوله می‌نویسد: بعد از حرکت شما در مجمعی از اعضای محترم انجمن ایالتی آذربایجان و آقایان ثقه‌الاسلام و بعضی دیگر مطالب مورد مذاکره را بیان کردم و «همه به همان قرار قائل شدند». به‌عبارتی بر اساس این نوشته، نشست میان تقی‌زاده و نماینده عین‌الدوله با اطلاع دقیق مجاهدین محافظ شهر برقرار شد و پس از بازگشت حسینقلی خان از شهر او مسائل مطروحه را در انجمن تبریز با مردم و بزرگان شهر در میان گذاشت و همه با این موارد موافقت کردند. قرار شد نخستین گام این توافق ورود هیئتی که نماینده رسمی عین‌الدوله است در «روز پنجشنبه ۱۲ ماه» به شهر باشد. تا با منتخبین مردم تبریز - همان‌طور که آوردیم از سوی انجمن انتخاب شده بود مذاکره نمایند.

نکته دیگر تأکید شد: غرض تأمین «زمینه صلح با صداقت» است. تقی‌زاده ترتیب و رؤس مذاکرات را هم مشخص کرد: ابتدا مسائل مورد اختلاف، بحث و نتیجه‌گیری شود. برخلاف مذاکرات بی‌حاصل

شفائی نوع قدیم «برای مصلحت طرفین و عدم اشتهاارات بی‌مآخذ و بکلی بی‌ثمر»، توافقنامه‌ای نوشته و به امضای هر دو طرف برسد. [۱۲۳] تقی‌زاده پیشنهاد کرد در این جلسه یکی از کنسول‌های ممالک بی طرف فرانسه یا آمریکا که آنها را «تمایندگان دول متحابه غیر از دول مجاوره» می‌نامد، بدون عنوان رسمی و حق دخالت در متن مذاکرات، «فقط به شکل تماشاجی» و ناظر دعوت به عمل آید. در آن زمان دول فرانسه و آمریکا در اوضاع ایران ذینفع شمرده نمی‌شدند و متفاوت از روس و انگلیس محسوب می‌گردیدند. ضمناً برای این جلسه روز پنجشنبه با ثقه‌الاسلام و سید‌المحققین به‌عنوان نمایندگان شهر موافقت شد.

جلسه بعد بدلیل مخالفت ستارخان و تعدادی از اعضای مرکز غیبی وارانمه داشناک شهر برگزار نشد. داشناک‌ها بیش از هر چیز دل نگران قتل عام احتمالی ارامنه توسط قشون محاصره کننده، در صورت مصالحه بودند. تقی‌زاده نامه دیگری به تاریخ پنجشنبه ۱۸ محرم به حسینقلی خان نوشت که حاوی جزئیات قابل تأملی در شناخت رویدادهای زمانه و ذهنیت تقی‌زاده است. تقی‌زاده می‌نویسد: این آخرین تلاش بی‌نتیجه‌ای که برای مصالحه و نشان دادن طرفین بر سر میز مذاکره نموده، می‌نویسد: این آخرین نامه او خواهد بود چرا که همیشه «طالب صداقت و مردانگی و یکسره شدن امور» است. [۱۲۴] چانه زدن و قلم‌زنی و مشاعره‌های بچگانه و مرسوم سنتی پیشین را نکوهش می‌کند و می‌گوید چه خیال باطلی است که تصور می‌شود می‌توان «انقلاب‌های جدی واقعی را دفع و بی‌واسطه آب، آتش را خاموش کرد.» تقی‌زاده با زیرکی درک نوین خود از ظرافت‌های مذاکره در ذهنیت نوین و مدرن را طرح می‌کند. با طنزی گزنده از جوانی و بی‌تجربگی خود در مقابل ریش سفیدان شهر و مملکت سخن می‌گوید: در این اوضاع فلاکت‌بار که هیچ کس گوش شنوا برای مصالحه ندارد و هر دو طرف قصد حذف دیگری را در سر دارند، می‌خواهد تدبیری برای نجات وطن و ملت بیاندیشد. در حالی که «یک مشت بچه سالخورده» سیاست باز در تهران مملکت و هست و نیستش را بازیچه لجاجت، ظلم و تعدی خود قرار داده و خون هموطنان و برادران خود را می‌ریزند می‌نویسد: «همه به همدیگر افتاده و به لجبازی اسباب پذیرای دشمن بیگانه را فراهم می‌کنند.» [۱۲۵] در حالی که پادشاه مملکت تمام عظمت شاهنشاهی خود را در ریختن «یک قاشق خون من و امثال من می‌داند و شاید اگر موفق شود چراغانی و آتشبازی در باغشاه هم می‌کند.»

تقی‌زاده ناراحت از اینکه آنهمه تلاش و مذاکره و توافق «به واسطه یک تغییر ناگهانی»، یکباره از سوی رهبران مقاومت انکار و هیچ کدام از قرارهای توافق شده عملی نشد، یاس خود را از ادامه تلاش و اقدام برای مصالحه اعلام می‌کند. تقی‌زاده در ادامه می‌افزاید در این شرایط مردم هم که از این مصالحه ناامید شده‌اند رویه سرکشی و سخت‌تر پیشه کرده‌اند. و برای بار آخر از «ملت» می‌خواهد قبول کنند هر روز که مقرر شود پنج یا شش نفر از علما و عقلائی شهر به باسمنج محل اردوی عین‌الدوله رفته و شاید مفری پیدا شود. تقی‌زاده دقیقاً جوانب کار را هم مشخص می‌کند. برای تحقق این امر دو شرط پیش می‌کشید: یکی امنیت جانی و شرفی نمایندگان اعزامی و دوم توقف بی‌قید و شرط همه اقدامات جنگی. لذا ضروری است متارکه موقتی فوری برقرار شود.

سرانجام عین‌الدوله فرمانده قوای دولتی مستقیماً نامه‌ای به تقی‌زاده فرستاد و در آن پس از اظهار خوشوقتی به حضور او در تبریز از اینکه شخصیتی چون او که «درد وطن و نوع» دارد و «از هر آلاشی منزه و مبری» است برای مصالحه و مذاکره قدم پیش گذاشته اظهار خرسندی نمود. عین‌الدوله خواستار ملاقاتی دو ساعته و حضوری شد تا شاید گشایشی در بن‌بست مابین پدیدار شود. [۱۲۶] تقی‌زاده در

پاسخ می‌خواهد که حسنیقلی خان گماشته به شهر فرستاده تا شاید «فکر و رحمی به حال این خاک بدبخت که یادگار بزرگان بوده و حالا بدبختانه بازیچه یک دسته تازه چرخان بی‌قید گشته» حاصل شود. عین‌الدوله نامه دومی به تقی‌زاده می‌نویسد و تأکید می‌کند بایستی جلو لجاجت دوطرف و خونریزی و آدمکشی و بدنامی و رسوایی میان دولت و ملت گرفته شود و می‌افزاید: شخصی که خواسته بودید به شهر فرستادم تا مقدمات امر فراهم شود و فرصت از دست نرود.

تقی‌زاده در جواب از عین‌الدوله می‌خواهد که پا پیش گذارده و نام نیکی از خود بر جا گذارد و «واسطه العقد دولت و ملت» شود. [۱۲۷] و افزود که دیگر طاقت او از مشاهده فجایع و بلاها و فلاکت مردم و کشور به سر رسیده و اوضاع آنچنان وخیم است که «دل هر دشمن دانا و هر عاقل مستبد یا مشروطه‌هم» طاق شده است. از دل خونین خود نالید:

«تمی‌دانم این ناله‌های بدبختان که درختهای بارورشان بریده و سوزانده و بزغاله و گاوشان کشته و خورده و جل پلاششان برده، ناموسشان پایمال شده، آذوقه‌شان، عیالشان و تخم مزرعه سال نوعشان به یغما رفته، بچه‌های معصومشان ذبح شده، نان‌آور خانه‌شان کشته شده، آیا این اطفال و زنان یتیم و بیوه، این فقرا، فلک زده که در روی حصیر مساجد یا کنج کوچه‌ها و صحراها مانده در تمام عالم، در آسمان و زمین شنونده‌ای هست یا نه؟ آیا مکافات برای مسببین آن می‌باشد یا نه؟» [۱۲۸] و در پایان می‌افزاید که امیدوار است فرصت از دست نرود و «وطن و ملت» را از این بدبختی با حفظ «حقوق و شرف ملی» نجات دهیم.

اما از سوی دیگر ثقه‌الاسلام که از مخالفت برخی سران شهر با مذاکره راضی نبود شخصاً به باسمنج رفت و در بیستم ماه ربیع‌الاول با عین‌الدوله ملاقات کرد. در خاطرات خود روایت می‌کند: در مذاکره با عین‌الدوله تأکید نموده ضعف و مردم عادی کارشان به خوردن علف کشیده و مرگ و میر در میانشان شدت گرفته در حالی که «تفنگچی و امثال آنها» نان و همه چیز دارند. در عین حال عین‌الدوله هم با متهم کردن مشروطه‌طلبان به «لامذهبی» مذاکره را بی‌نتیجه گذارد. [۱۲۹] ثقه‌الاسلام از رفتار غیرمسئولانه و افراطی برخی مجاهدین و ستارخان در اوج بحران که خطر روزافزون مداخله روس‌ها بر فراز آذربایجان به اهتزاز درآمده بود، خبر می‌دهد. رفتارهایی که بیش از هر چیز نشان بی‌تدبیری و فقدان ظرافت رهبری جنگجویان مسلح شهر در دنیای سیاست و دیپلماسی بود. کنسول روس، دشمن شماره یک مشروطه در تبریز نیز از این امر برای فراهم آوردن شرایط تجاوز علنی به شهر نهایت سوءاستفاده را می‌کرد. به روایت ثقه‌الاسلام:

«در این هنگام قونسول روس با اعضای انجمن در شهر مرآوده می‌کرد. در انجمن پاره‌ای مذاکرات شده و تهدیدات از جانب عموم به قونسول‌ها می‌شد. و به افواه عوام انداختند که ملت ما را می‌کشد و این شیوه را مدتها بود که قونسول روس پیش گرفت، حتی پشت بام کنسولخانه را سنگربندی کرده بود. روسای شهر هم خیلی تزییقات به قونسول روس کردند، آدم‌های او [امراسلات] پست او را در ایام تردد به خارج تفتیش می‌کردند، حتی روزی که پاختانوف قونسول روس می‌خواست به روسیه برود، سردار ملی با سواره‌اش رفت و واگون آنها را تفتیش کرد. هر کس از این حرکات منع می‌کرد متهم به طرفداری روس می‌شد.» [۱۳۰]

این سخنان را کسی عنوان می‌کند که به فعالیت‌های ضدروسیه شهرت داشت و در زمره نخستین کسانی بود که چندی بعد توسط قشون متجاوز روسیه در شهر تبریز به دار زده شد. [۱۳۱] ثقه‌الاسلام به‌رغم تفاوت و اختلاف نظری با تقی‌زاده به‌ویژه در دوره مجلس اول، در این زمان واقع‌بینانه در کنار تقی‌زاده بر ضرورت مصالحه ملی پای فشرده. گرچه کماکان در خاطرات خود از نقد و نکوهش تقی‌زاده ابا

ندارد. اختلاف میان تقی‌زاده با ستارخان و بخشی از رادیکال‌های انجمن تبریز و مرکز غیبی در این برهه اوج جدیدی یافت. علاوه بر امر مذاکره با قوای دولت محاصره کننده شهر، حمله اردوی شمال برای تصرف تهران هم این اختلاف را برجسته‌تر نمود. بررسی اسناد هر دوی این موارد آرا و کنش تقی‌زاده را در این برهه شفاف‌تر نشان می‌دهد.

بوسه مرگ: پایان غم بار چپ روی کودکانه

به‌رغم پافشاری ثقه السلام و تقی‌زاده که سمت و سوی رویدادهای پیش روی را درست تشخیص داده بود، هرگونه مذاکره و مصالحه با قوای حکومتی منفور و ممنوع اعلام شد. سرنوشت تلخ آتی نشان داد که تقی‌زاده در این پای فشاری محق بود. قوای روس در تدارک ورود به آذربایجان بود و چپ روی‌های کودکانه سران بی‌دانش و سازش‌ناپذیر نهضت بر طبل مبارزه تا به آخر می‌نواخت. اوضاع بحرانی شهر بهانه‌های بسیار به دست روس‌ها برای تجاوز و اشغال شهر داد و هواداری دیپلمات‌های خارجی دیگر به‌ویژه انگلیس و حتی فرانسه در این امر نشان داد که بی‌تدبیری آن روزها ناگزیر چنین فرجامی را می‌طلبید. وقتی قوای روس به قصد انهدام کانون اصلی مشروطه و مقاومت ملی مردم ایران از مرز گذشت و سریعاً عازم تبریز گردید. این خود سران مجاهدین - به‌ویژه ستارخان - بودند که برای جلوگیری از ورود قوای متجاوز و قهار روس به تبریز تن به تسلیم بی‌شرط و یک‌سویه به محمدعلی شاه دادند. کسانی که مذاکره بر اساس موازین قانون اساسی را منفور می‌دانستند و به‌رغم پای فشاری تقی‌زاده که مرتب گوشزد می‌کرد تا فرصت از دست نرفته در چارچوب قانون اساسی مشروطه مذاکره و مصالحه‌ای برقرار شود، رای خود را پیش بردند. وقتی خبر رسید تا چهل و هشت ساعت دیگر تبریز از دست خواهد رفت دستپاچه و هراسان نه مذاکره، بلکه تسلیم تمام و کمال و بی‌قید و شرط به دشمن شماره یک نهضت محمد علی شاه را بی‌هیچ مذاکره‌ای پذیرا شدند. سرانی که از ظرافت‌های سیاسی و مقتضیات روز بی‌بهره بودند، یا همه چیز را می‌خواستند و یا در زمان ناچاری و بن‌بست هیچ را. همان رهبران ملت‌مسانه در نامه‌ای نالیدند که «دامن پدر نامهربان بهتر از نوازش بیگانگان است» و تأکید نمودند که استقلال کشور را بر هر چیز از جمله جان خود و نظام مشروطه مقدم می‌دانند. [۱۳۲]

ورود روس‌ها به تبریز در روزهای پایانی استبداد صغیر

تبریز در آن روزها خسته، نزار و درهم کوفته بود. مردم در چنگال سیاه مرگ و بیماری، گرسنگی و گلوله‌باران ممتد قشون دولتی و راهزنان ایلی و مخالفان درون شهر دست و پا می‌زدند. انبوه مجاهدین خودی و خارجی مدافع شهر پس از قریب یک سال مبارزه و مقاومت نابرابر و از پا افکن، توان آغاز یک نبرد با نیروهای تازه نفس و مجهز تزاری را در خود نمی‌یافتند. سران نهضت که چندی پیش حتی حاضر به مذاکره با دولتیان نبودند، ناچار به ترک مقاومت شدند. دخالت عامل خارجی آخرین توش و توان نهضت را به چالش مرگ و زندگی کشانده بود. همزمان سران ایلاتی و بزرگ مالکان منتفذ در رهبری اردوهای شمال و جنوب، در تدارک تکمیل سناریوی حذف رادیکالیسم پیشرو نهضت مشروطه بودند. هفته‌های غم‌انگیز و دردآور پایانی استبداد صغیر در واقع کاستی توان و تدبیر و ناکارآمدی رهبران جنگجوی مقاومت را بیش از همیشه نشان داد. همزمان با تسلط همه جانبه و پراندوه و خفت بار سالدات‌های روسی بر جان و مال و شرف انسانی مردم تبریز، سناریوی سر کار آمدن پیروزمند کسانی

در عرصه سیاست تهران در حال اجرا بود که هیچ اعتقادی به مفاهیم و اصول بنیادی مشروطگی ایران نداشتند.

فاجعه تکمیل شد. سردار قهرمان مقاومت خود را ناچار به پناه بردن به شهیندرخانه عثمانی - که در واقع کنسولگری آن دولت در تبریز بود، یافت. مجاهدین و حامیان بین‌المللی نهضت که ماهها در کنار تبریزیان فداکارانه در راه مشروطه رزمیده بودند برای گریز از اسارت دژخیمان تزاری به اصرار خود مجاهدین تبریز، شبانه با لباس مبدل شهر را ترک کردند. در حالی که تبریز با مصیبت مداخله و حضور قشون روسیه دست و پنجه نرم می‌کرد، در تهران سپهدار بزرگ مالک خودکامه تنکابن و رئیس ایلاتی - سردار اسعد - وارد پایتخت شده و امور را به قبضه خود درآوردند. وصف فرمانده اردوی شمال را از زبان یکی از سران مجاهد زمانه آن اردو خواندنی و اندوه‌زاست. [۱۳۳]

مخالفت تقی‌زاده با حرکت اردوی شمال برای فتح فوری تهران

از فعالیت و رابطه تقی‌زاده با مجاهدین گیلان به‌ویژه در امر تهیه اسلحه و نیروی داوطلب برای اعزام به رشت و تدارک قیام منجر به تصرف شهر و برافراشتن مجدد پرچم مشروطه در بخش سوسیال دمکراسی همین کتاب سخن گفته ایم. اسناد تازه‌یاب مورد استناد نشان از نفوذ، مرجعیت و محبوبیت تقی‌زاده در میان مشروطه‌خواهان گیلان دارد. علاوه بر مکاتبات میان تقی‌زاده و نماینده مجاهدین گیلان برای تدارک قیام - میرزا کریم خان رشتی - شواهد دیگری هم از این ادعا می‌شناسیم. روزنامه مشهور و محبوب نسیم شمال رشت، تقی‌زاده را از جمله «باثمترین اشجار» [۱۳۴] معرفی کرده و در تلگراف میرزا حسین خان کسمائی از رهبران نهضت در گیلان و رئیس انجمن ایالتی رشت به ستارخان این علاقه و احترام را در اوج محاصره تبریز را به وضوح مشاهده می‌کنیم. [۱۳۵]

از ملاقات میرزا کریم خان و تقی‌زاده در پاریس خبر دادیم و مراجعت با فاصله‌ی یک هفته‌ای آنها به قفقاز و سپس به تبریز و رشت را هم اطلاع داریم. در توافق و نقش موثر و ضرورت برپایی یک هسته مشروطه‌خواه جدید در رشت از سوی تقی‌زاده برای مقابله با حکومت محمدعلی شاه که همه‌ی توان خود را بر سرکوب و یکسره کردن مقاومت تبریز گذارده بود، نیز با توجه به اسناد اشاره شده تردیدی نیست. [۱۳۶]

اقدام اردوی شمال در حرکت و تصرف شهر قزوین نیز بنا به تلگراف مشترک ارسالی از تبریز به گیلان - با امضای تقی‌زاده و ستارخان - نیز مورد ترغیب و حمایت تقی‌زاده بود. [۱۳۷] این سند به مشروطه‌خواهان گیلان تأکید دارد که در تصرف شهر قزوین عجله لازم اعمال شود. این اقدام مشترک تقی‌زاده و ستارخان با وجود اختلاف نظر و ناخرسندی ستارخان از نقد و نکوهش تقی‌زاده به برخی رویه و رفتار نادرست مجاهدین تبریز نشان از احترام و مرجعیت تقی‌زاده نزد مجاهدین تبریز همچنین اردوی شمال دارد.

علاوه بر این سند شفاف، تلگراف بسیار مفصل تقی‌زاده از تبریز به رشت برای معز السلطان از رهبران اردوی شمال در دست است. در این تلگراف تقی‌زاده ضمن تأکید صریح مبنی بر ضرورت پیشه کردن رویه و رفتار اصولی مجاهدین با مردم شهرها و قصبات سر راه اردو و «مواظبت تامه فوق‌العاده در جلب قلوب عامه و عدالت درباره عموم اهالی به مساوات» از مجاهدین می‌خواهد با رعایت قواعد و نظم لازم از «تعدیات بعضی مجاهدان بر جان و مال و منع غارت مطلقاً از هرگونه باشد، تعمیم عدل یعنی حتی درباره‌ی متهمین به استبداد و محکم نمودن راه‌های اطراف مازندران و طوالش و تهران واجب و ضرورت

است. آنگاه هر چه زودتر اردو به طرف تهران حرکت داده و در تسخیر قزوین همت بگمارید، به طرف اردبیل، آستارا و خلخال هم آدم‌های مخصوص فرستاده، دعوت نمائید... جان نثار ملت تقی‌زاده» [۱۳۸] در ادعای برخی مورخان از جمله کسروی که تقی‌زاده را از آغاز مخالف حرکت اردوی شمال می‌شناساند، با پیدا شدن این اسناد و شواهد و همچنین بررسی روزنامه‌های زمانه به‌ویژه نسیم شمال رشت تردید رواست. با قلم‌زنانی که دشمنی و غرض ایدئولوژیک یا شخصی با تقی‌زاده دارند، سخنی نیست. اما پیرامون کسروی محقق برجسته مشروطه باید اشاره کرد که بنظر می‌رسد این اسناد و شواهد یا در دسترس او نبوده و یا بی‌اعتنا از قبل آن گذشته و نادیده انگاشته است.

حداقل با آشنایی با آثار کسروی می‌دانیم که او به روزنامه *نسیم شمال* دسترسی داشته است. اینکه چرا چنین اسناد مهمی در مخالفت با حکم صادر شده‌اش را ندیده و مبنای کار قرار نداده قابل تأمل است. طبق این اسناد تقی‌زاده تا پایان ماه صفر ۱۳۲۷ در کنار و همراه ستارخان تأکید صریح بر ضرورت تصرف قزوین و در صورت امکان برخی شهرهای دیگر منطقه است. در پاسخ همین تلگراف اخیر، میرزا علی محمدخان تربیت از فرماندهان اردوی شمال، توضیحاتی را به اطلاع تقی‌زاده می‌رساند. [۱۳۹] شاید کسروی این سند را هم ندیده باشد و یا حداقل در زمان نوشتن تاریخ مشروطه در اختیار نداشته است. به هر حال به جای داستان‌سازی بی‌پایه، باید برای این سؤال مهم پاسخ درخوری یافت: چه شد و چه تحولات و ضرورت‌هایی برای تقی‌زاده مطرح گردید که او پس از فتح قزوین با حرکت فوری اردوی شمال برای فتح تهران مخالفت کرد. تقلیل این تحول نظری به خواست تقی‌زاده در مقابله و خوار شمردن ستار و یارانش با توجه به اسناد فوق‌الذکر نمی‌تواند مبنای تأمل‌انگیزی در سنجش شرایط پیچیده زمانه وصف آرایبی نیروهای موافق و مخالف نهضت باشد. کسروی بی‌بروگرد و یکسویه گمان دارد که تقی‌زاده و یارانش می‌خواستند «مجاهدین» به پیروزی‌های جدید دست نیابد تا خود بتوانند رهبری و پیشاهنگی امر مشروطه را به دست آورند. می‌دانیم چنین نشد، اول از همه سران مجاهدان تبریز از سر ناچاری خود را تسلیم محمد علی شاه خواندند و در حضور مداخله روسها غالباً به عثمانیان پناه بردند، دوم اینکه این مجاهدین اردوی شمال نبودند، بلکه خان بختیاری و بزرگ مالک تنکابن فاتح واقعی پایتخت گردیدند. برای تردید در این یکسویه‌نگری ساده‌گرایانه باید اوضاع تبریز و تهران و همچنین رویدادهایی که در درون اردوی شمال می‌گذشت و تقی‌زاده خود یا توسط منابع معتبر و سران درگیر فعالیت‌ها از آنها اطلاع داشت را به ارزیابی گذارد. تقلیل مجموعه علل و اوضاع در محدوده ملی و بین‌المللی زمانه به انگیزه و اختلاف نظر شخصی و یا عیب جویی یک نفر از عجایب تاریخ‌نگاری ماست.

تقی‌زاده و ستارخان

می‌دانیم تقی‌زاده در اوج مقاومت تبریز و فعالیت‌های خود در اروپا در حمایت آن و احیای مشروطه مخفیانه خود را به شهر تبریز رساند. کسروی زمان رضاشاه در تاریخ مشروطه اش، تقی‌زاده برهه مشروطه را میوه‌چینی می‌خواند که خود را به تبریز رسانید تا «... بجای آنکه از کوشش‌های سردستگان و مجاهدان و مجاهدان خشنودی نماید و او نیز گرهی از کار بگشاید، از همان آغاز رسیدن خشکه پارسایی از خود نشان داده، به ستارخان و مجاهدان ایرادها می‌گرفت.» [۱۴۰] کسروی دهه‌ها بعد از رویدادهای زمانه اظهار تعجب می‌کند که چرا مجاهدین و مردم تبریز در بدو ورود تقی‌زاده به شهر او را به مثابه یکی از رهبران شایسته و بایسته مشروطه احترام بسیار گذاردند و صلاح کار و پیشبرد امور را از او می‌پرسیدند. در ترسیم و توصیف کسروی

«... ولی او خودخواهانه کنار جسته در خانه می‌نشست و از پشت پرده به کارشکنی می‌کوشید. یکی از بهانه‌هایی که پیدا کرده بود اینکه مجاهدان خانه را تاراج می‌کنند.» [۱۴۱]

کسروی سپس در رد ایرادات تقی‌زاده مبنی بر هرج و مرج و لجام گسیختگی برخی از مجاهدین مسلح در تبریز می‌گوید بیشتر آنان مردان پاکدل و بی‌نیازی بودند که به مال کسی دست درازی نمی‌کردند و در ادامه جمع‌بندی می‌کند: تقی‌زاده و تربیت و چند تن دیگر گذشته از «خودخواهی» که دامنگیرشان شده در این انتقادات که او «کارشکنی» می‌نامد انگیزه دیگری هم داشتند. آنها را «کبوتر دوبرجه» ای توصیف می‌کند که به دلیل زندگی در انگلیس و پیروی از اندیشه‌های سیاسی آن سرزمین «بدگویی از مجاهدین که یک دسته جانبازانی می‌بودند» دریغ نداشتند.

کسروی خود بارها در همین کتاب مواردی از دست درازی‌ها و رفتار ناپسند برخی از مجاهدین مسلح بدست داده، اما برای نکوهیدن تقی‌زاده چنین مدعی می‌شود که آنان افرادی بی‌نیاز و با علو همت بودند، در حالی که خود بهتر از همه می‌داند که بیشتر آنها لوطیانی بوده که برای نان شب محتاج مستمری و حقوقی بودند که انجمن تبریز می‌پرداخت. کسروی چند سطر پایین‌تر روشن توضیح می‌دهد که انتقاد و ایراد واقعی تقی‌زاده به مجاهدین چه بوده است:

«لیکن حاجی میرزا حسن و امام جمعه و میرهاشم و دیگران که در اسلامیه نشست، و خود آنان سواران را به تاراج شهر می‌فرستادند، مجاهدان که خانه‌های آنان را تاراج کردند جای هیچ ایراد نمی‌بود. در جنگ چنانکه دشمن را کشند، دارائیش را هم تاراج کنند... ولی تقی‌زاده همین را دستاویزی ساخته به ستارخان و باقرخان بد می‌گفت و بدینسان یک دسته را از آنان جدا گردانیده به سرخود گرد می‌آورد. حیدر عموآوغلی که از تهران با وی همبستگی می‌داشت، در اینجا نیز به او پیوسته و در نهران با ستارخان دشمنی می‌نمود.» [۱۴۲]

بنابراین اگر از بازی با کلمات و متهم کردن‌ها بگذریم خلاصه جریان به روایت کسروی این بوده که تقی‌زاده به برخی رفتارهای نامطلوب مجاهدین ایراد و انتقاد داشته و طرح نموده و تعدادی از اعضای انجمن ایالتی تبریز و مجاهدین و حیدر عموآوغلی هم با او همراه و هم‌رای بودند. اصلی‌ترین انتقاد هم عمل نادرست مجاهدین در تاراج و غارت خانه‌های مخالفین مشروطه برای مقابله به مثل عملکرد ضدانقلابی اینان بوده است.

کسروی اما فراتر می‌رود و در ادامه روایت چند سطر پایین‌تر نمونه‌ای از «دشمنی» تقی‌زاده با مجاهدین را هم عنوان می‌کند. می‌گوید محمدعلی خان تربیت «از خویشان و از افزارهای دست او» نامه‌ای به ادوارد براون در انگلیس نوشته و در آن ستارخان را لوطی و تاراجگر قره داغی خواند و از براون خواسته که موردی در ستایش و بایستگی ستارخان در کتاب تاریخ انقلاب مشروطه‌اش را طرح نکند. کسروی در پایان روایت، برای اثبات ادعای خود متن به اصطلاح «نامه‌ی تقی‌زاده»، را هم گواه اتهامات خود می‌آورد. کسروی ادعا می‌کند «آن نامه بی‌نام چاپ شده ولی ما می‌دانیم که نویسنده‌اش تربیت بوده.» بجز این حدس خود سند و مدرک و شاهد دیگری برای روایت و ادعای خود به خواننده ارائه نمی‌دهد.

تقی‌زاده در خطابه‌های «تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران» در پاسخ به اتهامات کسروی می‌گوید براون در کتاب انقلاب ایران (مشروطیت) خود در شرحی که در وصف ستارخان آورده چنین نامه‌ای را چاپ نموده است. اما حکایت آنی نیست که کسروی می‌نویسد: «... براون می‌گوید [نامه] از شخصی به او رسیده که به قضاوت و تمیز او کمال اعتماد دارد.» [۱۴۳]

بر مبنای متن چاپ شده در کتاب براون، نویسنده «نامعلوم» نامه مدعی است که ستارخان یک سوداگر اسب بی‌سواد و جاهل قره داغی است که از مفهوم مشروطه، اطلاع چندانی ندارد. او از لوطیان تبریز است که در مبارزه تبریزیان، شجاعت و روحیه رهبری قابل توجهی از خود نشان داده و توانسته سلطه خویش را بر لوطی‌های محله خود امیرخیز محرز نماید. اما موفقیت او را فاسد نموده و بعضاً رفتار ناپسندی از خود نشان می‌دهد. از جمله به شراب‌خواری و زنجارگی پرداخته است. پس از این مقدمات نویسنده نامه می‌افزاید: تمامی مشروطه‌خواهان با درجه پایین‌تر از ستار، آزرده خاطر بوده و خواستار برکناری وی هستند، تقی‌زاده هم با این سخن موافق است. [۱۴۴]

تقی‌زاده در ادامه مطلب ضمن نادرست و بی‌انصافی خواندن برخی از اتهامات نویسنده نامه مزبور به ستارخان می‌افزاید به‌رغم عدم تأیید برخی رویه و رفتار مجاهدین، طرح علنی آن را به سود نهضت نمی‌شناسد. [۱۴۵]

تقی‌زاده در ادامه روایت خود به کسروی اعتراض می‌کند چرا صرفاً بر مبنای سوءظن و حدس، نوشتن آن نامه را به میرزا محمدعلی خان تربیت نسبت داده و عنوان کرده که او این عمل را به دستور تقی‌زاده انجام داده است. تقی‌زاده بدرستی معترض است، کسروی هیچگونه سند و شاهی برای این اتهام خود عنوان نکرده بود. تقی‌زاده در ادامه احتمال می‌دهد که نویسنده نامه یک فرد انگلیسی و مورد اعتماد براون در داخل ایران باید باشد. دقت در نوع کلمات و طرز گزارش و اشاره‌هایی چند در متن این نامه حدس تقی‌زاده را تقویت می‌کند. نویسنده ستارخان را یک لوطی خوانده و او را به کلودووال راهزن دلیر تشبیه می‌کند، ضمناً اگر نامه به دستور تقی‌زاده نوشته شده باشد چرا بی‌امضا است و اگر او یا دوستش تربیت نامه را نوشته‌اند و خواسته‌اند در خفا نامی از آنها برده نشود چرا نام تقی‌زاده را در تأیید سخنان خود عنوان می‌کند. به هر حال قصد از ذکر این نمونه این بود که برخی انتقادهای بی‌پایه کسروی به تقی‌زاده را نشان دهم، امری که بر انصاف پژوهشی و قضاوت تاریخی او سایه افکننده است. اتهام زدن اینچنین بدون سند و مدرک عملی غیرمسئولانه است.

امروز پس از سالها برای تاریخ روشن شده که نویسنده این نامه همان‌طور که تقی‌زاده به درستی حدس زده یک انگلیسی بوده است. والتر اسمارت از دیپلمات‌های وزارت امور خارجه انگلیس که در زمان مقاومت تبریز در شهر به سر می‌برده آن را به براون نوشته بود. این نامه به تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۱۰ میلادی (۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ ق) از تبریز به براون فرستاده شده و در میان مجموعه اسناد براون کمریج موجود است. [۱۴۶]

کسروی این سند را به‌عنوان اصلی‌ترین شاهد قضاوت و اثبات دشمنی شخصی تقی‌زاده علیه ستارخان عرضه می‌کند. اسناد و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که سیر رویدادها و مواضع اتخاذ شده توسط طرفین، مدعای این نکته است که اختلاف میان تقی‌زاده با ستارخان را نمی‌توان به گونه‌ای ساده به دشمنی شخصی تقلیل داد، بلکه بر سر خط مشی، شیوه‌های مبارزه، نوع و مسیر فعالیت اجتماعی و جهان‌نگری آن دو، بوده است.

ستارخانی که کسروی در تاریخ مشروطه شناساند با شخصیت تاریخی که در واقع وجود داشت تفاوت‌هایی دارد. کسروی ستارخان را قهرمان یگانه‌ای معرفی می‌کند با ایستادگی گردانه، کاری کرد که در تاریخ مشروطه ایران هیچ کاری به بزرگی و ارج‌داری آن نیست. کسروی بدلیل باورهای ضد شیعه و ضد شیخی خود تلاش دارد از باورهای عمیق دین سالارانه ستارخان با پیشینه شیخی سخنی نگوید. واقعیت این است که او مسلمانی مومن و پای بند به تقلید احکام مجتهدین بود و یا حداقل چنین می‌نمود. کما اینکه بارها تأکید کرد ما به حکم حضرات حجج اسلام نجف اشرف که نواب امام و آقایان

حقیقی روحانی مانند حمایت کننده مجلس شورای ملی تهران - شیدالله ارکانه، و انجمن مقدس ایالتی تبریز و مشروطه می‌باشیم. الان حکم ایشان در بغل من است. [۱۴۷] ستارخان همواره یک باورمند ایمان سالار مسلمان باقی ماند. در رویارویی دوران مجلس دوم، ستارخان و باقرخان صریحاً با تکیه بر باورهای دینی و پیروی از اولیای مذهبی در مقابل حزب دمکرات و هواخواهان آنها به‌ویژه تقی‌زاده ایستادند. به این امر در جای خود پرداخته‌ایم. دومین امر در شناخت روحیات ستارخان گذشته از رویه خودمدار و برخی عادت‌های نابایسته چون میخوارگی که بر عملکرد او به عنوان رهبر مجاهدین موثر گردید، امی بودن، فقدان دانش و اطلاع از ظرافت‌ها و مولفه‌های نوین سیاست‌ورزی مدرن بود. خود کسروی بارها قهرمان نامی‌اش را «عامی» و «بی‌سواد» خوانده است. [۱۴۸]

ستار مرد جنگ و رزم بود و از اصول و ظرافت مذاکره، مصالحه و تدبیر سیاسی بی‌بهره بود. بقول خود کسروی او چون پلنگ بیابان در بن‌بست پس کوچه‌های شهری نمی‌دانست چه باید بکند. اصرار و تأکید متلون ستارخان در ممنوعیت هر نوع مذاکره با دولتیان تا زمانیکه قشون متجاوز روس به دروازه‌های شهر تبریز نزدیک شد، شاهد و مدعی شفاف این بی‌تدبیری است. او همچون برخی دیگر باور داشت که خطر تجاوز روس را امثال تقی‌زاده برای سست شدن مبارزه و مقاومت علم کرده‌اند. او خطر روزافزون دست‌درازی روس‌ها علیه استقلال کشور و نابودی نهایی مشروطه در نیافت. فاجعه‌ای که با ورود قوای روس و عوامل محلی‌اش به تبریز واقعی بودن این اخطار و هشدار را ثابت کرد.

دومین مسئله در تغییر تصمیم تقی‌زاده این بود که محمدعلی شاه در تهران با قدرت‌گیری مشروطه‌خواهان در ولایات و فشار دول خارجی با اعاده مشروطه در این برهه به ناگزیر موافقت کرده و حتی صادق مستشارالدوله را مامور تدوین نظامنامه انتخابات مجلس دوم نمود. تقی‌زاده بر مبنای تلگراف‌هایی که از تبریز ارسال داشت گمان داشت حالا که شاه ناچاراً گردن به مشروطه داده، اردوی شمال در قزوین مانده و به تهران هجوم نبرد چرا که احتمال دارد روس‌ها به این بهانه علاوه بر تبریز، قزوین و تهران را نیز اشغال نمایند.

تقی‌زاده در این برهه به «اختلاف عقاید» و وجود دو نظر متفاوت در میان مشروطه‌خواهان اشاره دارد. بنا بر مسئولیتی که در قبال سرنوشت مشروطه و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور در مقابل تجاوز خارجی احساس می‌کرد، خود در شرح باورهایش در چنان شرایط خطیری، مشروطه‌خواهان را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته اول باور دارند که

«... به جهت ملاحظات باریک داخلی و خارجی باید از نواقص کار چشم پوشیده، با دولت صلح و صفا کرد. اگرچه قلوب دولتیان کاملاً صاف و پاک نیست، اگرچه باز آثار استبداد در تهران باقی است، اگرچه وزراء و درباریان مغرض و خائن‌اند، اگرچه ایشان تا یک اندازه با اجانب ساخته‌اند، و اگرچه مرکز غیرقابل تغییر است. زیرا مضرات قلب این اساس از معایب حالیه هر قدر زیاد باشد بیشتر است و آن مشروطه حقیقی صحیح بی‌غرضانه و اداره‌ی امین وطن‌پرست مشروطه‌طلب مراعات‌کننده کافه حقوق ملت و وطن به دلایل علمی محال و ممتنع است. این است که به هر نحو است ولو ظاهراً و صوره زورکی با دولت باید اتحاد نمود و هر چه آن طرف خلاف کند، اغماض کرده. گرم گرفت، به عینه مثل دوستی و اتحاد دول دشمن با همدیگر در مقام اقتضاء خصوصاً روس و انگلیس. اگر تفصیلش را بدانید که با وجود اختلاف منافع طبیعی و محال بودن صفا و صمیمیت از طرف روس‌ها که دشمن طبیعی انگلیس است چطور انگلیسی‌ها از ناملایمات مشهود هر روزه چشم پوشیده، زورکی به ملاحظه موازنه سیاسی اروپا و ترس [از] آلمان دوستی می‌کنند.» [۱۴۹]

بنابراین تأکید خود تقی‌زاده، او در این مرحله اوج بحران کشور و مشروطه باور داشت که تمامیت ارضی کشور در معرض خطری محسوس و سرنوشت ساز قرار داشته و احتمال از میان رفتن استقلال ایران توسط قوای متجاوز روس مهم و عاجل‌ترین مسئله جلوی روی ایرانیان می‌باشد. او به‌رغم شناخت کامل از ماهیت «استبدادی، خائن و غیرقابل اصلاح دربار محمدعلی شاه» که خود او با جسارت و شجاعت و رادیکالیزم همه جانبه‌ای در تمام حیات مجلس اول با آن مبارزه نموده بود، گمان می‌کرد که می‌توان و باید موقتاً سازش ملی نمود، به‌ویژه آنکه در همان زمان، محمدعلی شاه در زیر فشار داخلی و خارجی، گروهی را مامور تنظیم نظامنامه انتخاباتی مجلس دوم نموده و حاضر به پذیرش هر چند ظاهری مشروطه گردیده بود. تقی‌زاده این سازش با حکومت تهران را همچون ظرافت و محدودیت‌های ائتلاف و اتحادهای شکننده میان دول رقیب روس و انگلیس علیه دشمن مشترکشان - آلمان - و با رویکرد حفظ و پیشبرد منافع فوری و عاجل خود تشبیه می‌کند.

در همین تلگراف تقی‌زاده به صراحت می‌نویسد که «به دلایل تئوریک و علمی» به این باور رسیده که امکان برپایی مشروطه حقیقی - که در آن به تمامی خواسته‌های ملت و کشور پاسخ مثبت و مطلوب داده شود، در ایران آن روز وجود ندارد. او با اشاره به هرج و مرج و آشوب سراسر مملکت و همچنین آشفتگی، بی‌نظمی و سردرگمی‌های میان مشروطه خواهان - که هر کدام ساز خود را می‌نواختند - در فقدان عنصر دانش سیاسی و عناصرمدیر در عرصه سیاست ورزی مدرن، صریحاً اعلام می‌کند که کسب خواسته‌های حداکثرنظام راستین و مشروطه حقیقی در ایران و در آن مقطع خاص به دلایل متعدد از جمله جهل و بیسوادی عمومی، فرقه‌بازی و شور و هیجان بسیار، سطح نازل آگاهی، دانش سیاسی و ناتوانی‌های خودی با توانایی و مداخله جویی ضد ملی دول بیگانه میسر نیست. پس حداقل آنچه می‌توان عملی نمود را باید در جهت مصالح و مقتضیات کشور و نهضت پذیرفت.

تقی‌زاده در همین تلگراف نظریه دومی میان مشروطه‌خواهان که به نظر می‌رسد برخی از اعضای مرکز غیبی تبریز و مجاهدینی چون ستارخان طرح می‌نمودند را نیز عنوان می‌کند. نظری که گمان دارد هیچگونه سازشی با حکومت تهران پذیرفته نیست و «تجات ایران فقط در هجوم ملت به تهران و قطع دایره فساد و قلع ماده استبداد است و بس و از روس و انگلیس و فلان هیچ ترس نیست.» [۱۵۰] تقی‌زاده با عباراتی روشن و صریح تأکید دارد که او خود از طرفداران نظریه اول است ولی از آنجا که به تصمیم‌گیری دمکراتیک اعتقاد دارد و صرفاً خود را صاحب یک رای بیشتر نمی‌شناسد و یک راه و تصمیم نمی‌تواند در این شرایط پذیرفته شود تصمیم نهایی را بعهد خود مجاهدین می‌گذارد. تقی‌زاده خطاب به کسانی که صرفاً با نگره ای رومانیتیک و رادیکال به انقلاب می‌نگریستند جملاتی را نوشت که روحیات خود او را در آن روزها ترسیم می‌کند:

«... آن خیالات و فرضیات قشنگ را هم در کارخانه خیال از روی رولسیون [انقلاب] ممالک خوب دنیا و تربیت شده مثل فرانسه که منشأ تمدن است و عثمانی که یک میلیون قشون نظامی فرنگی مآب دارد می‌بافند و قیاس با مملکتی می‌کنند که ثلث سکنه‌اش ایل چادرنشین وحشی و یغماگر و اغلب مجاهدینش دارای اوصافی است که من از ذکر آن خجلم... علاوه بر این معتقد بر این هستم که بدون مدارس و مکاتب، ایران کنونی با این سکنه‌ی حالیه هر نوع خودکشی کند و هر ورش را برگرداند، خواه یخنی بکند یا ترید، بهتر از این نخواهد شد و ابرو اصلاح می‌شود، چشم ضایع. برای اصلاح آن هم باز عوض یک سال، سه سال جنگ لازم می‌شود و هکذا که باید مادام‌الدهر ایران در انقلاب و خون‌ریزی باشد و چون انقلاب هم فرصت

تعلیم و تربیت نمی‌دهد، همیشه بعد از صد سال هم در همان جایی هستیم که بودیم. باز آدم نداریم. باز همه دزد و مفرزند.

اگر اختیار کافه ایران را هم به دست جنابان عالی و بنده بدهند بهتر از این نخواهیم توانست اداره کنیم. چه که به یک کلمه مشکلات زیاد و بی‌حد است و آدم نیست و السلام. با این همه رای بنده یک رای بیش نیست و واجب‌الاتباع هم نیست.» [۱۵۱]

تقی‌زاده در خاتمه تلگراف، آرزوی موفقیت برای مجاهدین دارد و به دوستان خود در اردوی شمال از جمله پیرم خان سلام می‌فرستد. کمیسیون جنگ قزوین - مجاهدین گیلان در پاسخ تقی‌زاده تلگراف مفصلی که باز هم در روزنامه نسیم شمال منتشر شده است ارسال داشت. در متن این تلگراف آمد: آنان اطلاع دارند نظریات تقی‌زاده مورد تأیید «انجمن مقدس ایالتی آذربایجان» می‌باشد - گرچه تقی‌زاده خود چنین ادعائی را طرح ننمود - و تعهد نمود که «شتابزدگی و تندروی» در برنامه و عمل مجاهدین رشت وجود ندارد و امور با هماهنگی و صوابدید مجاهدین تبریز پیش خواهد رفت. [۱۵۲]

بنابراین شواهد قضیه اختلاف شخصی و دشمنی فردی میان تقی‌زاده و برخی مجاهدین در کار نبوده و در تمام پروسه حرکت اردوی شمال از شهر رشت، تقی‌زاده به‌عنوان شخصیتی مورد احترام و مشورت رهبران مجاهدین گیلان حضور فعال - گرچه غیرمستقیم - داشته است. تقی‌زاده بلافاصله پس از فتح تهران در ۲۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۷ قمری تلگرافی به میرزا کریم خان رشتی ارسال و در آن عنوان نمود که این سرور و فتح ملی را تبریک گفته و آرزو دارد: «اختلاف عقاید را حسن نیت و خلوص عقیدت طرفین تلافی» کند. [۱۵۳] تقی‌زاده پس از فتح تهران از راه قفقاز به رشت و سپس به تهران می‌رود. دو هفته اقامت در رشت در خانه میرزا کریم خان رشتی مهمان او بود.

در نتیجه‌گیری مطالب این بخش می‌توان نوشت: تقی‌زاده در مقطع خاصی و در فاصله فتح قزوین تا فتح تهران به دلایلی چون کاستی‌های نیروهای انقلاب بویژه رهبری آن و مهمتر از همه ضرورت حفظ استقلال کشور در مقابل خطر روزافزون قوای متجاوز روسیه به سازش ملی با حکومت تهران و پیشبرد تدریجی نهضت مشروطه تمایل داشت. کمیته واسطه با نقش پررنگ میرزا صادق مستشارالدوله در تهران هم بر آشتی ملی پا می‌فشارد. آنها حتی نظامنامه انتخابات مجلس دوم را هم نوشته و به تبریز فرستاده بودند. تقی‌زاده به معضلات اردوی انقلاب آشنا بود. می‌دانست که علیرغم حضور عناصر انقلابی و رادیکال و انگشت شماری از یاران و همفکران خود او چون تربیت و مجاهدین سوسیال دموکرات، عملاً رهبری اردوی شمال با سپهدار مالک بانفوذ و هوادار روس تنکابن است. سپهداری که چند ماه پیشتر فرمانده نیروهای شاه در محاصره و در هم شکستن مقاومت تبریز بوده و صرفاً بدلیل رنجش شخصی از شاه با قهر به گیلان بازگشته و ضمناً و مهمتر از همه چیز او در این مرحله علیرغم رهبری اردوی مشروطه‌خواهان در ارتباط و تماس مستقیم با محمدعلی شاه و همچنین کنسول روس بود. تقی‌زاده همانگونه که خود در متن تلگراف فوق‌الذکر آورده: نگران پیشروی قوای روس به تهران و احتمالاً تبریز و از میان رفتن استقلال کامل ایران بود. کما اینکه سواران روس در همین زمان - آهسته و منظم - پشت سر اردوی شمال تا دروازه‌های قزوین پیش آمده و تماس خود را با سپهدار حفظ نموده بودند. آیا با توجه به پیشینه سپهدار که در هواداری از روس‌ها شهره خاص و عام بود و تماس‌های منظم او با کنسول روس و عوامل او، می‌توان هراس تقی‌زاده را بی‌پایه خواند؟ آیا خطر توطئه و حمله برای شکست نهایی اردوی انقلاب و از میان رفتن استقلال کشور پیش از همیشه بر آسمان ایران پرواز نمی‌کرد؟

تقی‌زاده همانگونه که خود در متن‌های فوق‌الذکر عنوان می‌کند نگران سطح نازل آگاهی، دانش و تدبیر مجاهدین، همچنین از خودسریها، هرج و مرج، افراط و تفریط و رفتار نامطلوب برخی از

مجاهدین شاکی بود. نمونه‌های متعدد این رفتارها چه در رشت و چه در مسیر قصبات و در شهر قزوین را اسناد تاریخی ثبت نموده است، مسئله به گونه‌ای پیش رفت که عده‌ای از مجاهدین به حالت قهر اردو را ترک نمودند. کسروی و شاهدان اردوی شمال هم نمونه‌هایی از آن را بدست داده‌اند. بنا بر مجموعه علل برشمرده، تردید و نگرانی‌های تقی‌زاده چندان بی‌پایه نبود. کسروی اما مسئله را به دشمنی شخصی و ریاست‌طلبی تقی‌زاده تقلیل می‌دهد. او این اصل مسلم تاریخی را در نظر نداشت که یک مورخ نمی‌تواند و نباید بر اساس آمال و داده‌های امروز به داوری پدیده‌ها و تحولات و عملکرد شخصیت تاریخی گذشته بپردازد. نتایج تحولات و عملکرد افراد که روشن شد تشخیص و قضاوت یک سویه آسان می‌شود، ولی از انصاف پژوهشی و بی‌نظری مورخ به دور است که چنین کند.

تأملی بر علل مخالفت تقی‌زاده

حضور سپهدار در فرماندهی اردوی شمال و سردار اسعدخان ایلاتی در اردوی بختیاری بی‌شک در ارزیابی تقی‌زاده و مواضع این زمانش تاثیر فراوان داشت. او می‌دانست که با قدرت یابی اینان در حالی که هیچ گونه شکل رهبری کننده منسجم وجود نداشت، عملاً نیروهای رادیکال و دمکرات از دستیابی به قدرت باز می‌مانند. تقی‌زاده در همان روزها برای تدارک اولیه تاسیس حزب دمکرات در گیر اقداماتی همه جانبه بود. رساترین وصف حضور عناصری چون سپهسالار در رهبری نهضت را پژوهشگر نکته سنجی به دست داده است: «در پرتو واقعیت‌هایی که پیش‌ترشان در آن زمان شناخته شده بودند، کشاندن سپهسالار و امثال او به صفوف قیام از جانب مشروطه‌خواهان کار نابخردانه‌ای بود، و معلوم شد که برای جنبش دمکراتیک و پیشرفت اجتماعی به منزلی بوسه‌ی مرگ بود.» [۱۵۴]

تقی‌زاده با همه نقدی که بر عملکرد لجام گسیخته و رویه نامطلوب برخی مجاهدین به‌ویژه قفقازی‌ها داشت، اما سپهسالار را هم به خوبی می‌شناخت. او خود می‌نویسد:

«حس خود من این است که سپهدار و سردار اسعد خیلی از مجاهدین می‌ترسیدند، از بابت اینکه طهران دست اینها نیفتاد. می‌دانستند که آنارشویست هستند و دیگر به خود اینها اعتناء نمی‌کنند و شلوغ می‌شود. حس من این است که این دو با هم قرارش را گذاشتند که مجاهدین قفقازی دیرتر بیایند به طهران.» [۱۵۵]

تقی‌زاده سپهدار را «خیلی تابع روس‌ها» و «حرف شنوی» آنها می‌شناساند که «قرض زیادی به بانک روس داشت»، دارای املاک وسیعی در تمام ایران از آذربایجان تا لرستان بود. و برای حفظ منافع و املاک خود و بدلیل وابستگی و بدهی مالی مستقیم با روس‌ها همراهی می‌کرد. به حدی که «اگر روس‌ها اصرار داشتند کاری بشود او تخلف نمی‌کرد.»

تقی‌زاده سردار اسعد را هم دقیقاً می‌شناخت: او را از روسای اردوی بختیاری عازم فتح تهران می‌داند که «هم از انگلیسی‌ها اطاعت می‌کرد» و هم «سهام نفت جنوب را داشت» [۱۵۶]

تقی‌زاده به درستی می‌گوید که سپهدار در مسیر اردوی شمال در ارتباط مستقیم و اطلاعاتی با کنسول و عوامل دولت روسیه بود. قوای روس پس از تصرف انزلی تا نزدیکی قزوین پشت سر اردوی شمال در حرکت بود. بدنامی سپهسالار در مقام رهبری قوای حکومتی در محاصره تبریز در دوران استبداد صغیر و سرکوبی اساسی‌ترین هسته مشروطه‌خواهی زمانه ثبت تاریخ است. تعدی و اجحاف‌های بی‌شمار بر دهقانان و رستائیان املاک گسترده‌اش مستند اسناد تاریخی است. نامه‌ها و شکایات مردم به فغان آمده در روزنامه‌های زمانه منعکس است. [۱۵۷]

وصف سپهدار از زبان نراتوف معاون وزیر امور خارجه روسیه در نامه محرمانه به نایب‌السلطنه قفقاز - شایتلوف - بخوانیم:

«هنوز در مورد سپهدار چنین قضاوت می‌شود که این همان رهبر سابق گروه‌های انقلابی است که برای برانداختن محمدعلی شاه از گیلان به طهران پیشروی کرد. با اینهمه این مطلب فراموش می‌شود که او را به زور مجبور به پذیرفتن این نقش کرده بودند و نه فقط او هرگز یک فرد انقلابی نبوده بلکه حتی مشروطه‌خواه با اعتقادی نبوده است... بالعکس دلایل فراوانی در دست است که باعث این اندیشه می‌گردد که او در طی کوشش نافرجام شاه سابق [محمدعلی شاه] برای بازیافتن تخت و تاج از دست رفته یکی از هواداران مخفی وی بوده است.» [۱۵۸]

این سخنان که در مکاتبات سری دیپلماتیک پس از فتح تهران رد و بدل شده، نشان از ماهیت درونی و پشت پرده سپهدار فرمانده اردوی شمال دارد. با حضور رهبرانی اینچنین تقی‌زاده امیدی به برپایی نظامی توانمند و کارآمد پیشرو نداشت. با فتح تهران و غلبه بر محمدعلی شاه این سرداران و تربیت یافتگان دستگاه مستبد قاجار بودند که کنترل امور را بدست گرفتند. بقولی با بر مسند نشستن اینان بود که آقازاده‌ها و «گل‌های سرسبد باغشاه» دوباره مجلل‌تر از پیش بر سریر قدرت حضور یافتند. [۱۵۹]

علاوه بر اردوی شمال، شرکت فعال و موثر بخش مهمی از ایل بختیاری در اردوکنشی فتح تهران که به نام مشروطه‌خواهی آنان ثبت آثار تاریخی شد، شایسته تأمل و سنجش ژرف‌تری است. دولت‌های روس و انگلیس و چندی پس‌تر آلمان همواره از عشایر و ایلات در خدمت اهداف خود بهره می‌گرفتند. نظام چادرنشینی و متفاوت از ثبات بیشتر یکجانشینی و ریاست پدرسالارانه خان‌خانی سنتی بر عشایر همواره آنها را در مقابل شهر و یکجانشینی روستا و یا رقبای ایلی و قومی قرار می‌داد. علاوه بر این روال کلی به منافع مشخص خان‌های بختیاری پس از دستیابی انگلیسی‌ها به نفت در جنوب در این اردوکنشی توجه و تأمل نمود. بی‌تردید تقی‌زاده زمانی که سخن از عدم آمادگی این گونه رهبران برای پیشبرد امر مشروطه و بهروزی ایرانیان دارد، بیهوده نمی‌گفت.

سرانجام مقاومت تبریز

قوای روس روز پنجشنبه هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ق به تبریز رسید. در بیست و دوم همان ماه به موجب اخطار کنسول روس، سران انجمن ایالتی از مجاهدین خواستند که تا ظهر همان روز اسلحه خود را بر زمین گذارده تسلیم شوند. یک ساعت پیش از ظهر سالدات‌های روس هر جا شخص مسلحی می‌دیدند اسلحه را مصادره و بعضاً خودش را تنبیه می‌کردند. دو روز بعد - ۲۴ ربیع‌الثانی - قزاقان روسی هر جا سنگر و تویی از مشروطه‌خواهان می‌یافتند با دینامیت منفجر می‌کردند. نیروهای متجاوز همچون فاتحی صاحب اختیار نقشه دقیق شهر را ترسیم و کتباً فهرست توپ‌ها و قورخانه را درخواست نمودند. اذیت و آزار مردم و باج‌گیری از کسبه توسط سالدات‌های روسی امری عادی و روزمره شد. ستارخان هم دست از مبارزه‌طلبی برداشت و طی تلگرافی که متن آن توسط اسماعیل امیرخیزی منشی سردار نوشته به محمدعلی شاه تشکر خود را از موافقت ملوکانه به احیای مشروطیت اعلام و افزود: اومنبعد دست از هرگونه مجاهدت برداشته و پی کار خود خواهد رفت. [۱۶۰]

اما این تنها پیامدهای تجاوز روس‌ها نبود. فشار و تعدی و آزار مردم و آزادی‌خواهان را به جان رساند. کنسول روس همچون حاکمی مطلق بر هست و نیست منطقه و سرنوشت مردم حکم راند.

ستارخان و باقرخان و عده‌ی دیگر از مشروطه‌خواهان به ناچار برای اعتراض به اقدامات قوای روس و بیم روزافزون جان خود به کنسولگری - شهیدرخانه - عثمانی پناه بردند. در نامه متحصنین در شهیدرخانه دولت عثمانی آمد که دول روس و انگلیس کتباً اعلام کرده بودند که قوای روس صرفاً برای خدمت به انسانیت و باز کردن راه آذوقه و شکستن محاصره وارد ایران و تبریز شده‌اند. در حالی که شهر دیگر چنین معضلی ندارد، بهانه‌ای برای حضور قوای بیگانه وجود ندارد. سالدات‌های روس هر روزه بر تجاوز و تعدیات خود افزوده و در امور داخلی مملکت دخالت می‌کنند و موجب آزار و سلب امنیت مردم شده‌اند، لذا ما به دولت اسلامی عثمانی پناهنده شدیم تا مراتب مظلومیت ما و تجاوزات روس‌ها را اعلام و خواستار تخلیه قوای آنها از خاک ایران گردیم. [۱۶۱] آنهمه پای فشاری و درشتخویی و سرسختی برای مبارزه تا به آخر با دربار و ناچیز شمردن امکان مداخله مستقیم روس‌ها، سرانجام بسیاری از دستاوردهای مقاومت تبریز را به خطر افتاد و روز و حال مردم فلاکت کشیده تبریز بدتر از پیش گردید. وضعیت ناامن و لجام گسیخته شهر، محاصره و بحران نان و آذوقه، مردم به عصیان آمده و گرسنه بهانه روس‌ها برای تصرف تبریز شد اما واقعیت اینکه اوضاع سیاسی و اجتماعی بدتر از پیش گردید. زمانی انجمن و مجاهدین تبریز حاضر به تسلیم بی‌قید و شرط به دولت وقت در تهران شدند که دیگر کار از کار گذشته و قوای متجاوز و قهار بیگانه در دو قدمی شهر بودند، تلگراف ملتسمانه و تسلیم بی‌قید و شرط مجاهدین که پیش از آن هیچ اقدام مصالحه‌جویانه و مذاکره‌ای را هم بر نمی‌تافتند و نشانه سستی و دشمنی با مشروطه می‌شمردند، نشان داد که سیر رویدادها و مقتضیات زمانه را درست تشخیص نداد ه بودند. شاید که روس‌ها با یافتن بهانه‌های دیگر به تجاوز خود ادامه می‌دادند کما اینکه نیروهای آنان دیگر آذربایجان را تا جنگ اول جهانی رها نکردند، اما باید اعتراف کرد که پافشاری بر همه چیز یا هیچ چیز مرسوم سنتی ایرانیان اینجا هم در پیچیده کردن اوضاع موثر بود. همان‌هایی که هرگونه مذاکره را خیانت به آرمان‌های انقلاب خواندند در آخرین لحظه که کاری پیش نمی‌توانست رود، با زاری و التماس دست به دامن «پدر نامهربان» - محمدعلی شاه - شدند تا نگذارد تبریز به دست روس‌ها افتد. این امر نشان داد که قهرمانی ماجراجویانه همیشه کارساز و چاره‌پرداز نیست. مطلق‌انگاری و عدم انعطاف در مدیریت دوران بحران مجاهدین در ماه‌های پایانی نبرد تبریز اوضاع شهر را به حد انفجاری کشانده بود. سرخوردگی، نومیدی، عصبیت و لجام گسیختگی حتی در میان رهبران درجه اول مقاومت آنها را به اتخاذ رویه و رفتارهای نامطلوب کشانده بود. آنچه در این میان قربانی شد و بیشترین آسیب را متحمل شد مردم عادی کوچه و بازار بودند که بی‌پناه در میان سه نیرو به هر بهانه‌ای کشته و آسیب‌های جسمی و روحی و مالی دیدند. لازم به تکرار است که بهترین وصف لوطیان جنگجو را کسروی خود بدست داده است، او به‌رغم توجیه و دفاع از لجاجت و سرسختی ستارخان و یارانش می‌نویسد:

«مردانی که به کشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جانبازی شیوه‌ای نشناخته، در برابر این نیرنگ‌ها و رویه‌کاری‌ها همچون پلنگ بیابان بودند که به کوچه‌های پیچ‌پیچ و بن‌بست شهر می‌افتد و راه چاره را گم کند.» [۱۶۲]

استقلال کشور و حس وطن‌پرستی مردم تبریز زیر سم سواران دولت تزاری به تمسخری دردناک کشیده شد. چه تفاوتی میان تدبیر و سیاست‌ورزی مدرن با چنین مطلق‌نگری یک سویه‌گر در دو برهه زمانی نزدیک به هم می‌تواند باشد. ذهنیتی تمامیت‌خواه که هیچ سازش نمی‌پذیرفت و همه چیز را می‌خواست، از روی ناچار و ذلت سرانجام به آنچه با زور تحمیل شد تن داد. [۱۶۳]

تاکید بر چند نکته

رهبری هر دو اردوی فاتح تهران با دو تن از اشراف مالک و خان عشایری بود. یک مالک مستبد که امتحان خود را چه در منطقه نفوذ و قدرتش - در تنکابن - داده بود و چه در خدمات بی‌شمارش به دربار قاجار و آخرین آن شرکت فعال در فرماندهی قشون استبداد در محاصره تبریز و دیگری خانی ایلاتی که به شیوهی سنتی بر بختیاری‌ها و مناطق تحت پوشش‌شان فرمان بی‌چون و چرایی می‌راند و خود را مدعی تاج و تخت می‌دانست. مضافاً اینکه سپهدار با دولت روس در رابطه تنگاتنگ در منافع و همسویی نظری قرار داشت و در سرتاسر مدت فرماندهی اردوی شمال به شواهد تاریخی در تماس روزانه و منظمی با کنسول روس قرار داشت و حرکت هماهنگ قشون روس در گیلان در پشت سر اردوی شمال در حالی که مجاهدین قفقازی مخالف حکومت خویش را تحت نظر داشت، ثبت تاریخ است. رابطه خان‌های بختیاری و به‌ویژه سردار اسعد با انگلیسی‌ها و منافع متقابل و تنظیم شده بر سر امنیت راه‌های جنوب و نفت نیز تردیدناپذیر است. سرکردگی و نفوذ و منزلت فرماندهان هر دو اردو، فرماندهی و قدرت مداری بی‌چون و چرایی بعدی آنها را پس از فتح تهران قابل پیش بینی نموده بود. تقی‌زاده ضمن دوری از چپ‌روی کودکانه، دل نگران تسلط سران دو اردو بر تهران بود. حضور افراد و جریان‌های رادیکال و آزادی‌خواه در هر اردو به‌ویژه شمال ضمن اینکه به کار نبرد و درگیری‌ها و فداکاری در مقابل قشون دولتی کارساز و مطلوب بود، اما عملاً نقش تعیین کننده‌ای در سیاست، خط مشی و برنامه دولت احتمالی آینده نداشت. کما اینکه دقیقاً چنین شد. بیشتر این افراد مسلح، جنگجویانی بودند که بدون یک رهبری منسجم و سازمانده و با برنامه مشخص در اردو حضور داشتند. غالب آنها صرفاً نبرد و تخریب و ترور را بخوبی آموخته اما از دانش و شعور و تدبیر سیاسی بهره چندانی نداشتند، ورود اینان به پایتخت می‌توانست معضلات بسیار آفریند. فقدان رهبری منسجم و با برنامه در راس نهضت دغدغه اصلی تقی‌زاده در این زمان به شمار می‌رود. او پیامدهای آن را در طول اقامت چند ماهه‌اش در تبریز به عیان مشاهده کرده بود. اردوی بختیاری در عمل یک حرکت ایلی برای فتح و تصرف و احتمالاً بدست آوردن قدرت در تهران - چون روال مرسوم قدیمی و جا افتاده تاریخ هزار ساله گذشته بود. بر این روال هر وقت یک ایل توان حکومت و ادامه اداره و کنترل قدرتمند کشور را از دست می‌داد، مدعیان قدرت در قالب ایلات دیگر پا به صحنه می‌گذاشتند. به‌رغم تحصیلات و آشنایی سردار اسعد با برخی جوانب و مولفه‌های مدنیت نوین، به دلیل خاستگاه اجتماعی خانی و هم ساختار سنتی ایلی که در راس آن قرار داشت و مهم‌تر از همه گره خوردن منافع شخصی او و رهبری ایل‌اش با منافع انگلیس در جنوب در ژرفای مشروطه‌خواهی او تردید فراوان می‌توان داشت. حداقل اینکه نمی‌توان مدعی شد که ورود او به صحنه مشروطه، ناشی از پذیرش و ضرورت‌های بنیادی حکومت دمکراتیک بوده است. در اردوی شمال هم گرچه برخی مورخان مدعی شده‌اند که سپهدار اسماً رهبر و فرمانده بود، اما در عمل چنین نبود و پیامدهای بعدی قدرت‌گیری بلامناع او در عرصه سیاست دولت‌های پس از فتح تهران هم خلاف این ادعا را نشان داد. اینکه او در بحبوحه‌ی نبرد بدلیل محافظه‌کاری و عدم قاطعیت، جلو صحنه و نبرد را به افراد پرشور و جانباز خواهان نبرد انقلابی سپرده بود، هیچ از اهمیت نفوذ، قدرت و برنامه و تجربه سالیان دراز بازی او در عرصه سیاست نمی‌کاهد. کما اینکه به عیان دیدیم پس از فتح تهران اینان «سرداران مشروطه» لقب گرفتند و تا مدتها مشاغل کلیدی قدرت را میان خود تقسیم می‌کردند. [۱۶۴]

همان‌طور که اشاره کردیم عامل مهم دیگر در ذهنیت تقی‌زاده آن زمان، حضور قدرتمند دولت‌های انگلیس و روس، چه در قالب نیروهای مسلح، سفارت و کنسولگری‌های موثر و توانمند و متعدد آنها در سراسر ایران، به‌ویژه قشون متجاوز روس، همواره او که بر استقلال ایران پای می‌فشرد را دل نگران

می‌کرد. با توجه به قرارداد ۱۹۰۷، احتمال مستعمره شدن و از میان رفتن همیشگی استقلال کشور ذهن و روان هر ایرانی متفکر و مسئولی را در آن روزها پریشان می‌کرد. روسیه با مشروطه دشمنی آشتی‌ناپذیری داشت. پیروزی مشروطه در ایران نمونه و دورنمای یک حکومت دمکراتیک را در مقابل چشمان مردم مناطق مرزی ایران به ویژه در قفقاز گشوده بود. مبارزین ضدروس در میان مشروطه‌خواهان پناه آورده و فعال بودند. امکان روی کار آمدن جریان رادیکال ضدروسی هم آنها را هراسان کرده بود لذا قشون روس آگاهانه و دقیق پشت سر اردوی شمال در حرکت و مراقبت بود.

تقی‌زاده با تشخیص این شرایط بود که با فتح عاجل تهران مخالفت و خواستار آشتی ملی گردید. در اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق فرمان اعزام قوای اضافی روس برای تصرف تبریز از طرف نایب‌السلطنه قفقاز صادر شد، نیرویی که در دهم ربیع‌الثانی - ده روز بعد - عملاً به دروازه‌های تبریز رسید. تلگراف تسلیم مقاومت تبریز دو روز پیش از آن به محمدعلی شاه ارسال شد، ملتسمانه و ازسر ناچاری خواسته شد اگر رنجشی میان شاه و ملت هست موجب نشود پای قوای روس به تبریز باز شود. در این زمان تقی‌زاده در تبریز بود. به هرحال این تلاش برای جلوگیری از فجایعی که چندی بعد بر تبریزیان فرود آمد، صورت پذیرفت اما به موقع پذیرفته و کارساز نشد. قوای روس بر مردم تبریز تاختند و بساط مشروطه، انجمن ملی و مطبوعات مستقل و آزاد - مجموعه دستاوردهای مقاومت و مشروطه - را برچیدند. مجاهدین یا به کنسولگری عثمانی پناه بردند، یا آواره و دربدر و مخفی شدند. تعداد زیادی هم توسط قوای روس و عوامل داخلی‌شان دستگیر، زندانی، شکنجه و بعضاً بطرز فجیعی کشته شدند.

نکته مهم تاریخی دیگر این است که اختلاف نظر میان تقی‌زاده و ستار و برخی اعضای مرکز غیبی و تعدادی از مجاهدین گیلانی تنها در درون کشور بروز نمود بلکه در میان ایرانیان تبعیدی و مهاجر هم طرح شد. وضعیت خطیر ایران، قرارداد ۱۹۰۷ - تقسیم ایران میان مناطق نفوذ روس و انگلیس، نیاز محمدعلی شاه به حمایت این دول برای پیشبرد امر کشور و حفظ تاج و تخت خود و در یک کلام حیات و تداوم استقلال و تمامیت ارضی کشور دغدغه اینان بود. سؤال مرکزی طرح شده این بود: ملت در شرایطی که حفظ استقلال و آینده مملکت اولویت دارد آیا باید بگذارد محمدعلی شاه کامل و تمام و ناچار به دامن دول بیگانه پناه برد یا می‌توان با مذاکره و توافقی‌هایی بنوعی همزیستی یا ائتلاف با او دست یازید. بدیل مستعمره شدن ایران یا احیای مشروطه ضمن احقاق حقوق ملت به همراه حفظ تاج و تخت شاه در این زمان در مقابل مشروطه‌خواهان بیش از همیشه جلوه داشت. این بحث‌ها و اختلاف نظر را در حکایت چاپ مجدد صوراسرافیل توسط دهخدا و معاضدالسلطنه و تقابل حضرات پارسی با هیئت ایوردون هم می‌بینیم: برخی از ایرانیان مهاجر و تبعیدی پاریس برای سهولت ائتلاف فوق، با انتشار مجدد صوراسرافیل با هدف واژگونی سلطنت محمدعلی شاه مخالفت کردند. [۱۶۵] نامه‌های معاضدالسلطنه و دهخدا موید این امر است. گرچه محمدعلی شاه در عمل نشان داد که کماکان غرضی جز منافع شخصی و حفظ قدرت خود به هر بهائی ندارد اما مشروطه‌خواهان دغدغه آتیه مملکت را داشتند. اسناد و شواهد بسیاری نشان می‌دهد که برخی آزادی‌خواهان ایرانی در این مرحله خطر اصلی را اشغال مستقیم ایران توسط قوای روس می‌دانستند. [۱۶۶] خطیر بودن اوضاع بحدی خود را بر مسئول‌ترین مشروطه‌خواهان تحمیل کرد تا کسانی چون دهخدا که تا چندی پیش در صوراسرافیل به کمتر از سرنگونی شاه راضی نبود تلگرافی به دربار مخابره کرد و میانجی شدن روس‌ها برای امنیت تبریز و حفظ تاج و تخت او را اضمحلال استقلال کشور خواند. [۱۶۷] بهانه اصلی روس و تأیید دیپلمات‌های انگلیسی این بود که چون نبرد و اغتشاش ادامه دارد و مردم شهر تبریز و همچنین اتباع خارجی در

گرسنگی و خطر مرگ به سر می‌برند و دولت ایران هم برای باز کردن راه آذوقه به شهر اقدامی نکرده پس آنها تصمیم گرفته که خود راه آذوقه را باز کرده و محاصره شهر را خاتمه دهند. [۱۶۸]

در خاتمه این گفتار به سخنان منشی ستارخان از رویدادهای هفته‌ها پیش از ورود روسها به تبریز توجه کنیم. به روایت شاهد حاضر زمانه، سران انجمن متحیر و متعجب و سرگردان بودند که چه باید کرد و پس از مشاوره صلاح دیدند که تقی‌زاده را به انجمن دعوت و با او مشورت کنند:

«آقای تقی‌زاده بزودی در انجمن حضور به هم رسانید و از مفاد نامه [روس و انگلیس] مطلع گردید. چون اهمیت امر را نیک دریافته بود سخت متأثر گردید. پس از اندکی سکوت گفت چاره منحصر بفرود آن است که بدون فوت وقت به شاه تلگراف کنیم که فوری امر اکید به عین‌الدوله و روسای اردو [دولتی] صادر کنند که راه آذوقه به شهر باز شود. تا بهانه به دست دیگران نیفتد و ما نیز دست از مستدعیات خود برداشته مطیع امر دولت خواهیم بود. یکی از اعضای انجمن که هنوز به اهمیت مسئله پی نبرده بود گفت چگونه می‌توان پس از تحمل زحمات و مشقات طاقت‌فرسا و خون دل خوردن و هزارها قربانی دادن دست از مشروطه برداشته پناه به کسی بریم که باعث این همه گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها بوده است.

آقای تقی‌زاده گفت هنگام مباحثه نیست، موقع عمل است، نباید فرصت را فوت کرد، همین قدر می‌گویم که باید نخست کشور را از استیلای بیگانه مصون داریم، سپس سخن از مشروطه برانیم. وقتی که لشکر بیگانه قدم به خاک مملکتی کند چه جای مشروطه و استبداد است؟ بالاخره آقایان نظر آقای تقی‌زاده را تصویب کردند، قرار شد که هر چه زودتر از سیم کمپانی تلگرافی به شاه مخابره کرده و صریحاً عقیده خود را بگویند. آقای تقی‌زاده چیزی [امتنی] مسوده کرده و برای حاضرین خواند، همه تصدیق و تصویب کردند.» [۱۶۹]

قابل تأمل است بدانیم حتی پس از این تصویب، چند نفر از اعضای انجمن، تهدید تجاوز قوای روس را بازی سیاسی «پلتیک» خوانده و در سکوت اکثریت اعضای انجمن مانع مخابره تلگراف شدند. به هرحال این آخرین تلاش هم با تأخیر و تردید و چپ‌روی کودکانه کسانی مواجه شد که چندی بعد بعضی از آنها با ورود قوای روس از تبریز گریختند و مابقی هم به مسلخ‌گاه سالدات‌های روسی شتافتند.

اخبار و شواهد هفته و روزهای بعد صحت نظر تقی‌زاده را تأیید نمود و سرانجام انجمن تبریز پنج روز پیش از ورود قوای روس مجدداً از تقی‌زاده باری خواست و در سوم ربیع‌الثانی متن تلگراف تقی‌زاده ترجمه و از طرف تلگرافخانه به تهران مخابره شد. شاه روز بعد تلگراف را خواند و بقولی به شدت متأثر گردید. [۱۷۰] مابقی فاجعه را همه می‌دانیم.

جمع‌بندی کارنامه تقی‌زاده در استبداد صغیر

با بمباران مجلس اول، تقی‌زاده به تبعیدی ناخواسته و اجباری خارج از کشور وادار می‌شود. از زمانی که ایران را ترک می‌کند تا فتح تهران و احیای مشروطه لحظه‌ای او را آرام و قرار نمی‌یابیم. به‌رغم فشار و اندوه تبعید و دربدری و فقدان امکانات مادی کمتر روزی را به بطالت گذراند. دغدغه جسم و روان و ذهنش، ایران و ایرانی و سرنوشت مشروطگی تازه‌پای سرکوب شده بود. با دقت و پیگیری مثال‌زدنی رویدادها و تحولات دولت و دربار و مقاومت مشروطه‌خواهان درون کشور را زیر نظر داشت. با امید و خواست احیای مشروطه، با هشیاری به بسیج و ترغیب تمامی امکانات ممکنه یاری‌گر نهضت در خارج از کشور درگیر شد. از همان روزهای آغازین در قفقاز به هر شهری که ایرانی یا ایران‌خواهی یافت سر زد و در بسیج امکانات مادی و تسلیحاتی و داوطلبان نبرد علیه دشمنان تا به دندان مسلح مشروطه کوشا

بود. با حفظ ارتباطی تنگاتنگ با مجاهدین تبریز و مشروطه‌طلبان سایر نقاط ایران در اراده‌ی مصمم به نبرد تا پیروزی پای فشرد. با نامه، تلگراف و ارسال پیام‌های متعدد به پیروزی قریب‌الوقوع مشروطه امیدوارشان نمود. نخستین و موثرترین حمایت بین‌المللی متشکل از نهضت را در اروپا و به‌ویژه انگلیس را موجب گردید. آزادی‌خواهان اروپایی، قفقازی و عثمانی را به موضوع ایران و سرنوشت مجلس اول جلب کرد. محافل سیاسی و پارلمان‌های اروپا را به تحرک و بحث پیرامون امر ایران کشاند. ایرانیان ساکن عثمانی، قفقاز و اروپا را به تشکل و فعالیت گسترده دعوت کرد. ارتباط تنگاتنگی با مبارزین تبریز، رشت و مشروطه‌خواهان بختیاری برقرار نمود. مسئولیت‌پذیری و تعهد ستودنی او به زنده نگاه داشتن تنور مشروطه در ایران در تمامی مدت اقامتش تا بازگشت به ایران و پیوستن به مجاهدین تبریز مشهود است. ابعاد گوناگونی از اقدام و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی را پیگیری شد. ضمن فعالیت گسترده سیاسی از اقدام و پژوهش فرهنگی مربوط به ایران غافل نبود. از همکاری با ادوارد براون در تهیه مواد اولیه نخستین تاریخ مدون نهضت مشروطه تا تنظیم فهرست کتاب‌ها و اسناد فارسی دانشگاه کمبریج، از نامه‌نگاری‌های متعدد در ترغیب و جهت دادن مهاجرین ایرانی در راستای پویایی فرهنگ و ادب فارسی تا ایجاد تحرک و سمت و سوی مطلوب به فعالیت سیاسی، از نوشتن مقاله در مطبوعات انگلیس و فرانسه و عثمانی تا سخنرانی و خطابه در هر آنجایی که گوش شنوایی در حمایت مشروطه می‌یافت، ترغیب و بسیج نیروهای داوطلب، تدارک و جمع‌آوری مالی تا تهیه تسلیحات و مهمات برای ارسال به مبارزین آذربایجان و گیلان، نقش فعال در برپایی کانون‌های جدید مشروطه‌خواهی در رشت و اصفهان برای بیرون آوردن تبریز مبارز از انزوا در مقابل استبداد و دربار و خلاصه انبوهی از فعالیت کمی و کیفی حیرت‌آوری را در انظار تاریخ زمانه را به معرض نمایش گذارد.

زمانی که در نظر بگیریم تقی‌زاده با دست خالی و بدون هیچ پشتوانه مالی به تبعید فرستاده شد و گاه محتاج حداقل نیازمندی‌های یک زندگی بخور و نمیر بود، ارزش کارنامه او در دوران استبداد صغیر را بهتر در می‌یابیم. طبع بلند او موجب شد که نه تنها بودجه دولت ایران برای تبعید را رد کند بلکه حتی کمک مالی ادوارد براون را نپذیرد. از طرف دیگر عوامل بسیار دیگری برای دلسردی و نامیدی و کناره‌گیری هر مبارز تبعیدی با فشارهای ناشی از چنین نوع زندگی وجود داشت. علاوه بر تنگدستی و فقر دردآور و گاه غیرقابل تحمل، غربت و بی‌کسی و خشم و اندوه ناشی از سرنوشت مجلس اول و مشروطه پس از آنهمه تلاش و فداکاری شبانه‌روزی، تقی‌زاده شاهد خوشگذرانی و بی‌تفاوتی بسیاری از مدعیان دولت مدار مشروطه در اروپا بود. به قول دهخدا: «در عزایی که صاحبان عزا به عیش مشغولند» چگونه می‌توان از دیگران توقع حمایت از امر مشروطه و ایران داشت. [۱۷۱] تقی‌زاده می‌دید که تعداد زیادی از اشراف، اعیان و متولین مدعی مشروطه در شهرهای اروپا به‌ویژه پاریس گرد آمده و بی‌خیال از آنچه در ایران می‌گذرد به عیش و نوش مشغولند. به‌رغم اندوه بسیار، دمی از ترغیب و به صحنه کشانیدن آنها باز نایستاد. لیبرال، میانه‌رو و محافظه‌کارترین آنها با همه اختلاف نظری که با آنها داشت را به فعالیت سیاسی دعوت کرد. او که شاهد افراط و تفریط‌های مرحله اول مشروطه بود اینبار با کوله‌باری از انباشت تجربه و فراخ‌اندیشی مدرن به تلاش گسترده‌ترین تحرک و آشتی ملی به ضرورت گردآوردن جبهه ائتلافی از ایرانیان مشروطه‌خواه در مقابل استبداد خودکامه مورد حمایت دول بیگانه دست یازید. نقش موثر او در این امر چه در میان ایرانیان و چه در جلب حمایت بین‌المللی شایسته تأمل و درس‌آموزی تاریخی است.

یادداشت‌های فصل پنجم

۱. کتاب نارنجی، جلد اول صص ۲۲۵-۲۲۶ و ۲۳۱.
۲. کتاب آبی، جلد اول ص ۱۳۰.
۳. نامه‌های سیاسی دهخدا، به کوشش ایرج افشار صص ۱۱ و ۱۲.
- ۴ تا ۶ «نامه‌های سیاسی دهخدا» ص ۱۷ تا ۲۱.
۷. نامه معاضدالسلطنه پیرنیا مورخ ۳۱ مارس ۱۹۰۹ (۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری) به مدیر روزنامه حبل‌المتین کلکته، در کتاب «مبارزه با محمدعلی شاه: اسنادی از فعالیت آزادی‌خواهان در اروپا و استانبول» صص هیجده و نوزدهم.
۸. برای آشنایی با انجمن ایرانیان باکو به‌ویژه پیرامون مدرسه اتحاد می‌توان به کتاب «ایرانیان مهاجر در قفقاز - فعالیت‌های فرهنگی در سالهای ۱۹۳۱-۱۹۰۰ میلادی» تألیف نظام علی دهنوی، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهش وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۸۳ مراجعه نمود.
۹. مورد اول به قتل رسیدن علی عسکر - که به احتمال زیاد از اعضای فرقه باکو اجتماعیون عامیون بوده - توسط رضی خان نایب کنسول ایران در باکو به سال ۱۳۲۵ ق است. پلیس تزاری تعدادی از ایرانیان منطقه را به اتهام شرکت در این قتل دستگیر و زندانی نمود، در حالی که رضی خان آزاد بود. انجمن خیریه (به مآخذ سند شماره ۲۴۵، غره صفر ۱۳۲۵، کارتن ۷، پرونده ۶، سواد انجمن خیریه به سفارت، اسناد امور خارجه بدون نمره، ۲۸ رجب ۱۳۲۵، کارتن ۷ پرونده ۶ به نقل از منبع پیشین ص ۳۹) طی تلگرافی به وزارت امور خارجه به این مسئله اعتراض کرد و از علاءالسلطنه وزیر امور خارجه وقت خواستار احضار رضی خان به تهران و اقدام برای آزادی ایرانیان دستگیرشده بی‌گناه شد.
۱۰. مقالات تقی‌زاده، جلد اول ص ۳۸۲.
۱۱. «اسنادی از فعالیت آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول ...» صص هفدهم و هجدهم.
۱۲. /اومانیتیه [L'Humanite] مورخ ۲۵ مه ۱۹۰۵ م.
۱۳. ایرج افشار در «مبارزه با محمدعلی شاه ...»، صص نوزدهم.
۱۴. همانجا، ص سی و دوم.
۱۵. در میان ایرانیان ساکن پاریس آن دوره محمد مصدق جوان - نخست وزیر ملی‌گرای برجسته معاصر بعدی - هم حضور داشت که از زمستان ۱۳۲۶ ق برای تحصیل به پاریس آمده و در مدرسه عالی علوم سیاسی در رشته مالی ثبت نام کرده بود. در غلبه فضای محافظه‌کار اعیان و اشراف قاجاری در میان ایرانیان پاریس قابل تأمل است که حتی از مصدق این زمان هیچ نشانی حاکی از فعالیت مشروطه‌خواهی وجود ندارد، او هم خود را از اجتماعات سیاسی و تشکیلاتی مشروطه‌خواهان دور نگه داشته بود. شایان ذکر است که به‌رغم این برکنار نگاه داشتن خود از هر نوع تحرک سیاسی در دوران استبداد صغیر، پس از فتح تهران توسط دو اردوی شمال و بختیاری، مصدق در مصاحبه با روزنامه اخبار [Les Nouvelles] پاریس مورخ ۲۲ اوت ۱۹۰۹ به دفاع از مشروطه و فتح تهران برآمد. مصدق در همین مصاحبه از چهره‌هایی اشرافی چون ناصرالملک، سردار اسعد، فرمانفرما ... به‌عنوان کسانی که با روی باز و آزاده و تعلیمات عالییه اروپایی همتای بهترین سیاستمداران فرنگی‌اند، دفاع می‌کند. ترجمه فارسی این مصاحبه در کتاب «مصدق و مسایل حقوق و سیاست»، گردآوری ایرج افشار، تهران: سخن ۱۳۸۲ صص ۳۱۸-۳۲۴ آمده است.
۱۶. تاریخ نامه ۲۲ رجب است. از آنجا که در متن نامه تقی‌زاده از ستارخان می‌خواهد که تلگرافی به پارلمان فرانسه ارسال دارد و می‌دانیم این تلگراف در فاصله دوم تا پنجم شعبان ۱۳۲۶ ق از سوی انجمن ایالتی

آذربایجان به مجلس‌های دوگانه فرانسه مخابره شده و همان مضمون و اشاره‌های نامه تقی‌زاده را در خود دارد می‌توان چنین احتمالی را مطرح کرد. (اوراق تازه‌یاب مشروطیت ص ۱۳۱)
۱۷. همانجا صص ۱۳۱ تا ۱۳۵

18. Goldberg, Harey: "The Life of Jean Jaures" University of Wisconsin Press 1962, p. 245

19. D. McLean: "English Radical, Russia and the Fate of Persia 1907-1913", The English Historical Review, vol 93, No. 367, April 1978 p. 338

20. "Edward G. Browne and the Iranian Constitutional Struggle ... " p. 8

۲۱. پیرامون زندگی و کارنامه ادوارد براون به‌ویژه در کشاکش‌های سیاسی پیش از جنگ بین‌الملل اول در انگلیس و تاثیر او بر رویکرد و افکار عمومی انگلیس در رابطه با مسئله ایران و نهضت مشروطه تحقیق در خوری انجام نشده است. بیشترین کوشش در این باره توسط جان گرنی پژوهشگر انگلیسی به قلم آمده و اخبار خوش از کتاب در دست اقدام او در این باره گزارش می‌دهد. از گرنی چند مقاله درباره براون به انگلیسی و فارسی در دسترس است که بعضاً اشاره کرده‌ام. نگارنده در تأملی بر روزنامه اختر استانبول، همچنین در کتاب در دست تهیه پیرامون ازلیان ایران درباره این ایران خواه انگلیسی و مراوداتش با بابیان شرح مفصلتری پرداخته‌ام. در رابطه با دغدغه و همدلی و همراهی براون با مشروطه‌ایران به‌ویژه طرح آن در افکار عمومی مردم انگلیس و تشکیل کمیته ایران و مخالفت با سیاست خارجی دولت انگلیس در همراهی و امضای قرارداد ۱۹۰۷ علیه مردم و کشور ایران، مقاله مختصر اما بسیار مفید David Mclean تحت مشخصات زیر وجود دارد:

"A Professor Extraordinary: E. G. Browne and his Persian Campaign 1908-1913: in the Historcial Journal, 21, 2 1978, pp 399-408

برای شناخت ذهن و آرای براون و همکاری صمیمانه‌اش با تبعیدیان ایرانی به‌ویژه تقی‌زاده در کنار خاطرات و مجموعه مقالات تقی‌زاده و تذکر شفایی و یادداشت ایرج افشار، مقاله دانشورانه منصور بن‌کداریان با مشخصات زیر به من یاری بسیار رساند. به واسطه این مقاله مفید به برخی اسناد و جراید زمانه پیرامون تقی‌زاده هدایت شدم:

Mansour Bonakdarian, "Edward G. Browne and the Iranian Constitutional Struggle: From Academic Orientalism to Political Activism" Iranian Studies, vol 26, No. 1 and 2, Winter and Spring 1993 pp. 7-31

۲۲. از صاحب نسق یکی از همراهان مشروطه‌خواه سردار اسعد نامه‌ای به تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۰۸ به تقی‌زاده در لندن در دست است. صاحب نسق پس از سخن فراوان از غفلت و بی‌غیرتی حضرات پارسی که کاری برای احیای مشروطه نمی‌کنند به تقی‌زاده که پس از اقامت یک‌ماهه در پاریس عازم انگلیس شده بود نوشت: «بعد از ورود حضرت عالی به پاریس امید داشتم که به واسطه فرمایشات و مواعظ جناب عالی، ایرانی‌ها قادر و تواناکاری بکنند، آن هم نتیجه نداد. همین که مدتی گذشت و هیچ اثری ظاهر نشد با خود خیال کردم که خوب حضرت تقی‌زاده هم تشریف آوردند و سعی خود را نمودند و از ایرانی‌ها اقدامی نشد، حال که نشد پس ماندن در پاریس و وقت گذراندن چه حاصل دارد.» (اوراق تازه یاب مشروطیت ... ص ۴۲۴)

۲۳. از میان انبوه اسناد و شواهد به یک مورد آنهم از نامه‌های خصوصی براون شاهد مدعا را در پانویس ۱۰۳ -- نامه براون به دوستش سر دنیس راس به تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۰۸ آورده‌ام.

24. Browne: "Letters from tabriz-the russian suppression of the Iranian constitutional movement, edited and intoduced by Hasaan Javadi, Mage publishers, washington,dc. 2008, Ppxxi .

۲۵. حبل‌المتین"، شماره ۱۱۲ مورخ ۳۰ رجب ۱۳۲۵ ق (۹ سپتامبر ۱۹۰۷) تحت عنوان «راجع به معاهده روس و انگلیس . . .» نوشت: در حالی که ایرانیان درگیر رویدادهای مشروطیت و تاسیس مجلس شورا بودند و در حالی که میدان دیپلماتیک ایران خالی بود، دول روس و انگلیس با هم ساختند. روزنامه در شماره بعد (۱۱۳) مورخ ۲ شعبان ۱۳۲۵ / ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷) مطلب را ادامه داد و اظهار داد: در شرایط غفلت و بی‌خبری ما معاهده مزبور به معنای خاتمه یافتن سلطنت و از دست رفتن استقلال ایران است. سلسله مقالات روشنگر نشریه در دو شماره بعدی و در سرمقاله حاکی از اهمیت و خطیر بودن مسئله داشت. پیش از حبل‌المتین، روزنامه مجلس از شماره ۱۶۸ مورخ ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۳۱ اوت ۱۹۰۷) به قرارداد اشاره کرد و از قول یکی از مطلعین مقیم پاریس سؤال کرد که آیا وکلای محترم ما از اتحاد روس و انگلیس خبر دارند؟ می‌دانند برای وطن عزیز چه خواب‌ها دیده‌اند، آیا از مضمون قرارداد مطلع شده‌اند؟ . سرانجام در ۲۹ رجب ۱۳۲۵ (۸ سپتامبر

۱۹۰۷) مسئله قرارداد در مذاکرات مجلس طرح شد ولی چندان مورد توجه و اولویت و کلا قرار نگرفت. مجدداً در جلسه ۲۶ شعبان همان سال رئیس مجلس مراسله سفارت انگلیس که برای وزارت امور خارجه ایران ارسال شده بود را قرائت نمود. نوشته اطلاع داده بود که قرارداد مزبور توسط دو دولت روس و انگلیس امضا شده و بزودی انتشار بیرونی خواهد یافت. تقی‌زاده در این جلسه ضمن تأیید اشاره‌های وطن دوستانه برخی و کلا افزود: «... برای دولتی که دو دولت دیگر در خاک او قرارداد بگذارند جای تاسف است ولی این را هم می‌گوئیم که دولت ایران می‌تواند حقوق خود را حفظ کند و هیچ خللی بر او وارد نیاید و بعد از اتمام مذاکرات می‌گوئیم زنده باد استقلال ایران». شرح مفصل این مقالات حبل‌المتین را در تک‌نگاری پیرامون این نشریه آورده‌ام.

۲۶. ادوارد گری در کتاب خود نوشته‌اش به صراحت عنوان کرد: قضیه ایران بیش از هر موضوع دیگری طاقت مرا فرسود. Edward Grey: "Twenty five years 1892-1916", London, 1925.

(به نقل از "ایران برآمدن رضاخان" نوشته سیروس غنی ص ۲۵)

۲۷. «مشروطیت در آذربایجان»، اسناد مستشارالدوله، مجموعه چهارم، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۷۰ ص ۷۵.

۲۸. همانجا، ص ۷۶.

۲۹. بنکداریان: «تبعیدیان جنبش مشروطه ایران و مخالفان سیاست خارجی انگلستان ۹-۱۹۰۸»، ترجمه حمید تقی‌پور، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم شماره‌های ۷ و ۸ تابستان و پاییز ۱۳۸۰ ص ۳۲.

۳۰. منچسترگاردین ۶ ژوئیه ۱۹۰۸، همانجا.

31. Browne "The Persian Revolution ..." p. 117

۳۲. میرزا آقا اصفهانی مدتی هم به عتبات رفت و به‌عنوان نماینده علما مامور مذاکره بامحمدعلی شاه در ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق وارد ایران شد. اما پس از خلع ید شاه، میرزا در هراس از تلافی مشروطه‌خواهان تهران را ترک کرده مدتی هم توسط مشروطه‌خواهان فاتح زندانی شد. پس از آزادی در ۱۳۲۸ ق روزنامه «عصر» را منتشر نمود و مدتی هم به حزب اعتدالیون که در تقابل تقی‌زاده و حزب دمکرات بود، پیوست. شرح مفصلتر کارنامه او را در کتاب در دست درباره ازلیان ایران آورده‌ام.

۳۳. اسناد براون جعبه ۱۲، نامه‌هایی از ایران ۱۹۰۵-۱۹۰۹ به نقل از بنکداریان ص ۱۲۹ در اثر زیر:

"Britain and Iranian Constitutional Revolution of 1906-1911", Syracuse University Press, Syracuse, New York 2006

متن دست‌نویس اولیه کارنامه تقی‌زاده در استبداد صغیر را در تابستان ۲۰۰۵ و سفر به ایران نوشته بودم که کتاب ارزشمند بنکداریان به لطف بابک بختیاری دانشجوی دانشگاه تورنتو در زمستان ۲۰۰۸ بدستم رسید. در متن اولیه به‌رغم مراجعه بسیار به اسناد انگلیسی و فارسی فاصله‌های پر نشده‌ای برای فعالیت تقی‌زاده در اقامت چند ماهه در انگلیس وجود داشت، با مطالعه این کتاب پربار و محققانه به منابع دسته اول بیشتری پیرامون رویدادهای زمستان ۱۹۰۸ انگلیس آشنا شدم. گستردگی و غنا اسناد اصلی مورد استفاده، گزینش و چینش دانشورانه داده‌های مهم آن، پیوند و سنجش هوشیارانه و فراخ‌اندیش مطالب که نشان از معرفت بالای این پژوهشگر از روح و فضا و سیر رویدادهای زمانه دارد در تکمیل این بخش به من یاری بسیار رساند. ضمن اینکه مسئولیت هر لغزش، بدفهمی یا کژیی مطالب و داده‌های این کتاب ارزشمند بعهده خود من می‌باشد، در این باره خود را وامدار کتاب ایشان می‌دانم.

۳۴. «نامه‌های ادوارد براون به تقی‌زاده» ص ۷.

۳۵. «نامه‌های ادوارد براون به تقی‌زاده»، ص ۱۷۶.

۳۶. تصویر این "رپورت‌ها" در صص ۱۷۹ تا ۱۸۲ منبع بالا آمده است.

۳۷. حبل‌المتین، سال ۱۶ شماره ۳، مورخ ۵ رجب ۱۳۲۶ ق صص ۸ و ۹، همچنین مقاله «وکیل و موکل» با امضای حسن تبریزی از کمبریج انگلستان در "حبل‌المتین"، همان سال شماره ۴۶ مورخ ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۷ ق، صص ۹ تا ۱۱ و یا مکتوب شیخ حسن تبریزی از کمبریج در روزنامه سروش استانبول شماره ۷ سال ۱۳۲۷ ق.

۳۸. براون در کتاب انقلاب مشروطه از حسن بک فرزند شیخ حسن در فرماندهی تیپ شصت نفره از مبارزین در نبرد مبارزین مشروطه در نبردهای علیه محمدعلی شاه در جنگ بادامک یاد می‌کند.
۳۹. *نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده*، ص ۳.
۴۰. همانجا ص ۶.
۴۱. نامه ۳۰ اکتبر ۱۹۰۸، "نامه‌های براون به تقی‌زاده"، ص ۹.
۴۲. کتاب آبی، جلد اول ص ۲۲۲.
۴۳. مقاله محمدامین رسول‌زاده تحت عنوان: «در سفارت روس»، روزنامه ترکی زبان "ترقی" قفقاز شماره ۱۷۵، ۱۹ اوت ۱۹۰۹ (دوم شعبان ۱۳۲۷) به نقل از "گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت..."، ص ۲۸۲.
۴۴. کتاب آبی، جلد دوم صص ۳۴۴-۳۴۵.
۴۵. همانجا، صص ۴۰۱، ۴۰۲.

46. Britain and Iranian Constitutional Revolution p. 129-130

۴۷. این خطابه در مجلس سوگواری براون ایراد و طی جزوه‌ای به مناسبت وفات براون در سال ۱۳۰۵ ش در تهران نشر شد. بازچاپ آن در جلد دوم "مقالات تقی‌زاده"، قابل دسترسی است. در این متن می‌خوانیم: «پس از توپ‌بندی مجلس شورای ملی و پیش آمدن استبداد صغیر مشارالیه [براون] داخل میدان مجاهده برای کمک به مشروطیت ایران شد و مقالات متوالی نوشته، پی در پی نشر کرد و خطابه‌ها خوانده، شوری در مردم انگلیس برای کمک به ایران احداث می‌کرد. از فراریان ایرانی یعنی مشروطه‌خواهان، کسانی که به لندن رسیدند به آنها دستگیری و هر نوع کمک کرد، ابتدا بعضی از مجاهدین تبریز به انگلستان وارد شدند، مرحوم پرفسور ابرون لباس و پول به آنها داد، بعد من و چند نفر از وکلای مجلس اول مانند آقای معاضدالسلطنه و حاجی میرزا آقا فرشی رسیدیم... خبر ورود ما را به لندن شنید، در کاغذی که به یک شخص ایرانی [شیخ حسن تبریزی] که معاون او بود نوشت، اکیداً دستور داد که به ما همه نوع معاونت به حساب او بکند و چنین نوشت: این مردان نجیب شجاع که در راه وطن خود جان‌فشانی کرده و آوره شده‌اند حقی بر گردن ما دارند و مخلص هم بهره‌ای از این شرف دارم، بعد به لندن آمد و وقتی که به من عرضه کرد که من در انگلستان مانده برای ایران کار کنم و تاریخ مشروطیت را بنویسم و او مرا از حیث معیشت فارغ‌البال می‌سازد و من قبول نکردم... وی در همه دوندگی‌ها که ما داشتیم بهترین کمک ما بود و در نطق‌ها و خطاب‌ها که در انجمن آسیای مرکزی لندن در کمبریج در یکی از اطاق‌های کمیسیون‌های مجلس ملی انگلیس دادیم، همه جا اولین معاون و مقوی و اغلب مترجم ما بود.»

۴۸. *تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت ایران*، مقالات تقی‌زاده جلد اول ص ۳۰۷.
۴۹. اصل (مانفیست پناهندگان ایرانی) در روزنامه تایمز شماره ۳۸۷۷۸ مورخ ۱۵ اکتبر ۱۹۰۸ به چاپ رسید. تصویر انگلیسی آن در کتاب "اسنادی از فعالیت آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول" صص ۴۴۷ تا ۴۵۲ و "اوراق تازه یاب مشروطیت" ص ۶۰۹ باز چاپ شده است.
۵۰. بنکداریان: «تبعیدیان جنبش مشروطه...» همانجا ص ۳۶.
51. Brown Papers, "Britain and Iranian Constitution..." p. 131
۵۲. «نامه‌های ادوارد براون»، به کوشش زریاب و افشار ص ۹.
۵۳. *اوراق تازه یاب مشروطیت*: «تقی‌زاده و صاحب نسق» صص ۴۲۱-۴۳۵.
۵۴. مجله "یغما" سال پنجم شماره چهارم، تیرماه ۱۳۳۱ ص ۱۷۵، همچنین "مقالات تقی‌زاده" جلد پنجم صص ۱۷-۱۹.

55. Manchester Guardian Oct 29, 1908

کپی بریده نشریه اهدایی ایرج افشار، همچون سایر موارد سپاسگزار ایشان هستم. منچسترگاردین در نوشته‌ای همدلانه با تبعیدیان و در جهت مخالف تایمز لندن به میدان رسانه‌ای آمد.

۵۶. «نامه‌های ادوارد براون به تقی‌زاده» صص ۱۲-۱۳.
57. "Britain and Iranian" P. 132
۵۸. همانجا، نامه لینچ به براون مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۸.

۵۹. نامه‌ای از ایران، جعبه دوم اسناد براون به نقل از بنکداریان، همانجا.
۶۰. تقی‌زاده خود نوشت: در مدت اقامت در لندن «حتی مایه‌ی زندگی یک هفته هم نداشتم» [مقالات تقی‌زاده، جلد دوم ص ۵۷]
۶۱. مقالات تقی‌زاده، جلد اول ص ۳۰۷.
۶۲. کمیته ایران در روزنامه‌های عصر مشروطه از جمله ایران نو - ارگان حزب دمکرات - به نام «مجلس ایرانی» در آن سرزمین معرفی شده است. . .
۶۳. ادوارد براون، «انقلاب ایران»، ترجمه احمد پژوه، انتشارات معرفت، ۱۳۲۹ ص ۲۷۵. منصور بنکداریان با سعه صدر و موشکافی پژوهشگرانه اش متن اولیه این فصل را خواندند. در میان چند تذکر و اصلاح، متفاوت از این تحلیل و فهم من به نگارنده نوشت این نظر براون در واقع صرفاً یک تعارف بوده و گرنه تقی‌زاده و معاضدالسلطنه نقشی در ایجاد کمیته ایران نداشته‌اند. البته همان‌طور که در متن آورده ام . یافته‌های این پژوهش چنین نمی‌داند. به نظر می‌رسد که بدون حضور معتبر و موثر تبعیدیان ایرانی به ویژه تقی‌زاده و معاضدالسلطنه به این سرعت و کیفیت کمیته ایران شکل و قوام نمی‌یافت.
۶۴. بنکداریان نام رادیکال‌های شرکت‌کننده در جلسه را در ص ۱۳۳ کتاب‌اش آورده است.
۶۵. لینچ در نامه ۲۹ اکتبر ۱۹۰۸ خود به براون شرح نشست با ادوارد گری را بدست داده است. (همانجا ص ۴۳۷)
- ۶۶ و ۶۷. بنکداریان، همانجا.
۶۸. براون علاوه بر عایدی مناسب و تثبیت موقعیت ممتاز مدرسی زبان‌های شرقی در کالج کمبریج از خانواده بسیار ثروتمندی هم برخوردار بود. پدر او صاحب شرکت کشتی‌سازی و معدن زغال سنگ بود. (خاطرات تقی‌زاده صص ۹۸ و ۹۹)
۶۹. کتاب نارنجی، جلد دوم ص ۳۶.
۷۰. گزارش مختصری از سفر براون به پاریس و اقدامات و سخنرانی‌های او در روزنامه "ایران نو" سال اول شماره ۱۲۰ مورخ ۱۸ محرم ۱۳۲۸ (۳۰ ژانویه ۱۹۱۰) ظاهراً به قلم محمد قزوینی منتشر شده است.
۷۱. اسناد براون به نقل از بنکداریان ص ۱۸۶. همین منبع می‌نویسد: آرای هربت در این باره در منچستر گاردین ۶ دسامبر ۱۹۱۱ آمده است. براون در سفر مارس ۱۹۰۹ به پاریس هربت را ملاقات نمود .
۷۲. Foreign Office to Browne, Oct 28, 1908 به نقل از بنکداریان همانجا ص ۱۲۳.
۷۳. بنکداریان با سنجش مطالب سه نشریه مزبور می‌نویسد: دلیلی کرانیکل ابتدا از قرارداد ۱۹۰۷ - روس و انگلیس - حمایت کرد، در حالی که دلیلی نیوز از همان آغاز مخالفت رادیکال خود با این همصدایی و تفاهم اعلام نموده بود. منچستر گاردین هم در آغاز قرارداد را به‌عنوان وسیله‌ای برای حل اختلاف با روسیه خوشامد گفته بود اما با رشد اعتراض منقدین - اینکه این قرارداد در واقع برای مداخله و تجاوز روسیه به ایران مشروعیتی همه جانبه فراهم کرده بود، به مخالفین قرارداد پیوست و شماره‌هایی از نشریه را به حمایت از پناهندگان مشروطه‌خواه و آرای آنها اختصاص یافت. (بنکداریان همانجا ص ۴۴۳)
۷۴. بنکداریان، پانویس ۹۸ ص ۴۴۳.
۷۵. آرتور مور مدتی بعد به روایت خودش با ملاحظه «رویه هرج و مرج طلب» برخی مجاهدین بتدریج به انتقاد و نکوهش این رفتار و اقدامات برآمد. براون در نامه ۱۶ اکتبر ۱۹۰۹ (اول شوال ۱۳۲۷ ق) به مآخذ «نامه‌های براون به تقی‌زاده» ص ۲۳ در گزارش وضعیت کمیته ایران یا بقول او «انجمن لندن» نوشت: فعالیت آن عملاً «کن لم یکن شده» و دلیل اصلی آن هم مطالبی است که مخبر ما «مور» در نشریه‌های «تیمس و وست مینستر گزیت و . . .» با رویکردی مخالف مجاهدین و مشروطه‌طلبان نوشته، امری که موجب دل‌نگرانی و سستی دوستان در حمایت نهضت ایران شده است. به هرحال رویکرد مثبت و همدلانه مور و گزارش‌های ارسال‌ی آغازین او تا حد زیادی افکار عمومی را به هواخواهی مشروطه ایران جلب نموده بود.
76. The Times, 12, November 1908

در این قسمت هم از پژوهش دست اول بنکداریان بهره فراوان و مستقیم برده‌ام.

77. The Times, Nov 11, 1908 page 10

۷۸. بنکداریان: «انگلیس و مشروطه» ص ۴۴۰.
۷۹. بنکداریان نیز به اختصار و مستند روایت روشن‌گری در صص ۱۵۱ تا ۱۵۳ از این جلسه ارائه داده است.
۸۰. مقالات تقی‌زاده، جلد اول ص ۳۰۸.
۸۱. «مقالات تقی‌زاده» جلد اول ص ۳۰۸، تایمز لندن ۱۲ نوامبر ۱۹۰۸، زندگانی طوفانی صص ۱۰۳ و ۱۰۳.
82. Nation, Nov 14, 1908
- میرزا آقا فرشچی و کیل تبریز در مجلس اول، محمد صادق طباطبائی مدیر روزنامه مجلس، یحیی دولت‌آبادی و علی اکبر دهخدا از جمله امضا کنندگان نامه بودند. دهخدا در نامه ۱۵ نوامبر ۱۹۰۸ خود به این امر اشاره دارد. (نامه‌های سیاسی دهخدا ص ۲۲)
۸۳. «نامه‌های ادوارد براون به تقی‌زاده» ص ۹.
۸۴. «نامه‌های ادوارد براون به تقی‌زاده» ص ۱۵.
۸۵. نمونه نوشته براون در نشریه منچستر گاردین ۳۰ اکتبر ۱۹۱۱ م. (به نقل از بنکداریان ص ۴۴۱)
۸۶. «نامه‌های ادوارد براون به تقی‌زاده» ص ۱۸.
۸۷. قابل ذکر است که ادوارد براون با این درک و تلاش تقی‌زاده و یارانش همراه و موافق نبود. او لباس طلبگی و عمامه سیدی تقی‌زاده را به عنوان یک لباس سنتی شرقی برای این تصویر مطلوب‌تر از تقلید رسوم فرنگی می‌دانست. (بنکداریان ص ۱۴۹ و ۴۳۹)
۸۸. نگارنده با چنین گمانی خود را همراه نمی‌بینم، تنها خواستم به‌عنوان نمونه‌ای از تلاش مدرن‌گرایی تبلیغی تقی‌زاده و یارانش مطرح کنم. پوشیدن لباس‌های سنتی و ملی را به هیچ وجه موجب سرشکستگی و عقب ماندگی نمی‌شناسم. به هر حال حق انتخاب نوع پوشش از جمله حقوق اولیه انسانی است. در میان اسناد تقی‌زاده (مقالات تقی‌زاده جلد اول ص ۱۵ تصاویر ضمیمه) عکسی چاپ شده که در ۱۳۲۶ ق در اروپا برداشته شده است. عکسی که تقی‌زاده جوان تبعیدی را در لباسی اروپایی با کراوات نشان می‌دهد و کمتر نقشی از تقی‌زاده سید و طلبه بر خود دارد.
۸۹. بنکداریان در خوانش متن چاپ نشده این فصل بر خلاف فهم من برایم نوشت: لینچ بتدریج به‌عنوان یک مدافع راستین استقلال ایران نقش بسیار موثری در فعالیت‌های کمیته ایران تا زمان مرگش در سال ۱۹۱۳ م ایفا نمود.
۹۰. علاوه بر نامه لینچ به براون اول جون ۱۹۰۹ در اسناد ادوارد براون، به بنکداریان همانجا ص ۴۳، مراجعه شود.
۹۱. تقابل و تفاوت دو خط مشی در میان تبعیدیان در این برهه آشکار شده بود. علاوه بر «حضرات پارسی» چون سردار اسعد، مخبرالسلطنه و سایر دوله‌ها و سردارها که به گونه‌ای عریان با خط مشی و رویه تقی‌زاده همراه و همخوان نبودند، فرشچی و کیل تبریزی که همراه تقی‌زاده در لندن حضور داشت بدلیل همراه نبودن با مواضع تقی‌زاده در مانفیسست پناهندگان منتشره در روزنامه تایمز، از امضای آن انصراف داد. (مریم اتحادیه در "پیدایش و تحول احزاب سیاسی...". ص ۱۸۰) ضمن اینکه میان تقی‌زاده و معاضدالسلطنه هم چنین اختلافاتی بروز کرد. این تقابل پس از فتح تهران به عضویت آنها در دو حزب مخالف - اعتدالی و دمکرات - عریان‌تر شد. معاضدالسلطنه بتدریج به سردار اسعد و حضرات پارسی نزدیکتر شد. دهخدا همراه و یار نزدیک او طی دو نامه در ماه ژانویه ۱۹۰۹ از سویس از خواست معاضدالسلطنه برای همکاری با حضرات پارسی سردار اسعد که به نظر او خواهان تاسیس حکومت استبدادی بختیاری در ایران بود، اظهار نگرانی نمود. دهخدا در نامه پنج ژانویه ۱۹۰۹ خطاب به معاضدالسلطنه نوشت:
- «آقای عزیز من آنقدر که در طهران در انجمن‌ها و مجامع گوش به این حرفها بی‌نتیجه دادید بس نشد؟ چرا باید وقت را تلف کرد که مخبرالسلطنه چه می‌گوید یا احتشام‌السلطنه چه می‌فرماید. کار ما معین است. باید رشته‌ی خودمان را بگیریم و برویم. اگر به مقصود رسیدیم چه بهتر و گرنه پیش وجدان و انسانیت خجل نیستیم که عمر را به مذاکرات بیهوده و دفع‌الوقت تلف کرده‌ایم.»
- دهخدا در نامه نهم ژانویه همان سال به همکاری با سردار اسعد اخطار و تذکر داد. (نامه‌های سیاسی دهخدا)

۹۳. مقالات تقی‌زاده، جلد دوم ص ۵۷.

۹۴. بنکداریان، همانجا ص ۹۲.

۹۵. همانجا، ص ۲۲۸.

۹۶. «نامه‌هایی از تبریز»، ص ۱۶. در تاریخ‌نگاری پیرامون مشروطه به‌ویژه از دهه بیست شمس و با ورود و نگره و رویکرد تاریخ‌نگاری سیاست‌زده شوروی و قلم‌زنان ایرانی پیرو آنان، با برجسته کردن مطلق و یکسویه نقش محافل و عناصر قفقازی و روسی در نهضت مشروطه، حضور انگلیسی‌های حامی مشروطه و ایران دوست در این عرصه را محو، کم‌رنگ و یا وارونه جلوه داده‌اند. با رواج و هم‌گیر شدن تئوری توطئه و اینکه هر انگلیسی تجسمی از حاکمیت و دولت استعماری آنهاست و لذا بینش و کنش او صرفاً ابزاری در خدمت مطامع این دستگاه قلمروگستر ضدایرانی محسوب شد. در فضای یکسویه اینچنینی نقش و تاثیر کسانی چون براون، کمیته ایران و معترضین پیگیر و بعضاً رادیکال و پیشرو علیه سیاست خارجی گری در ایران و حمایت گسترده برخی از آنان از ملیون و مشروطه ایرانیان محو یا کم‌رنگ گردید. مورخان غیرمکتبی و پیرو تئوری توطئه چون ابراهیم صفائی، محمود محمود، خان ملک ساسانی و اسماعیل رائین نیز با طرح اغراق و یک جانبه‌گری و بعضاً فرضیات توهم‌زا بر این آشفته‌گری تاریخ افزودند. تاریخ‌نگاری رسمی مکتبی و سفارشی دولتی دهه‌های اخیر نیز به دلیل نیاز بسیار به دشمن خارجی و غربی، ابعاد نوینی بر این گونه تاریخ‌پردازی افزودند. منصور بنکداریان در کتاب نامبرده پیشینش با استناد به شواهد و مدارک اصلی زمانه توانسته این فراموشی عامدانه و آگاهانه و وارونه نویسی‌های تاریخی را که یک جامعه پیچیده و چندبُعدی اروپایی را به سیاست غالب حاکمیت به‌ویژه در نگره و رویکرد استعمارگرش خلاصه و تقلیل داده و وجود افکار عمومی و چندصدایی متکثر و بعضاً پیشرو در این جوامع را نفی نماید، را نشان دهد. معدودی چون ژانت آفاری پیشتر در کتاب انقلاب مشروطیت به اختصار در بر شمردن همبستگی بین‌المللی در دفاع از مشروطه و حق تمامیت ارضی کشور و علیه مداخله روس و انگلیس در ایران به عناصر پیشرو انگلیسی به‌ویژه براون و کمیته ایران اشاره نموده است. خسرو شاکری محقق پیشینه سوسیال دموکراسی و چپ ایران نیز با فراخ‌اندیشی متفاوتی از غالب قلم‌زنان سوسیالیست ایران معترف است که براون «بهترین دوست جنبش مشروطیت ایران» بوده و همدلانه و صادقانه در این راستا فعالیت کرده است. (پیشینه‌های جنبش مشروطیت ص ۳۲۵) تأکید باید کرد که ادوارد براون با جسارتی کم نظیر در میان انگلیسی‌هایی که می‌شناسیم بر سیاست خارجی آن کشور نگوهرش و نقد و روشنگری بسیار روا داشت. کتاب «نامه‌هایی از تبریز» او را به فارسی در دسترس داریم. تک تک عبارات او حاکی از احترام و علاقه بسیار او به ایران و ایرانی و استقلال و حیثیت آنهاست. او سیاست تفاهم و نزدیکی گری با روسیه و پیامدهای مصیبت بار آن برای مشروطه را با استناد به رویدادها و مدارک غیرقابل انکاری در معرض دید افکار عمومی گذارد. در پیشگفتار محققانه همین کتاب نتایج شوم لحظه به لحظه بلاهایی که بر سر ایرانیان آمد را بر شمرده است و در جمع‌بندی خود و علت انتشار نامه‌ها و اسنادی که عمدتاً توسط تقی‌زاده در دسترس قرار گرفته نوشت: «اینک برای اینکه نمایندگان مجلس و مردم انگلستان بدانند سیاست خارجی ما باعث چه جنایاتی علیه انسانیت شده است مبادرت به چاپ نامه‌هایی از تبریز و عکس‌هایی می‌کنیم، تا آنچه شرح داده شد بیشتر روشن گردد» (پیشگفتار نامه‌هایی از تبریز ص ۷۵) براون در پیامد «روحیه شکسته و امیدهای بر باد رفته و هرج و مرجی که در ایران» پس از مشروطه حاکم شد «روسیه و انگلستان را مسئول مستقیم» دانست. (همانجا ص ۷۶)

97. تصویر این نوشته در سند هفدهم کتاب: اسنادی از فعالیت آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول . . . صفحات ۳۸ و ۳۹ آمده است. این نامه به تاریخ ۲۰ صفر ۱۳۲۷ قمری (۱۳ مارس ۱۹۰۹) از لندن به استانبول ارسال شده و در آن از نحوه‌ی تشکیل مرکز ایوردون همراه دهخدا در احیای روزنامه صوراسرافیل و حرکت تقی‌زاده و تربیت به سوی تبریز، همچنین علت ورود معاضدالسلطنه به لندن برای مقابله با تبلیغات سوء و مخالف مشروطه در مطبوعات و محافل سیاسی انگلیس اطلاعات دست اولی دارد. معاضدالسلطنه در نامه روز بعد - ۱۴ مارس ۱۹۰۹ - از لندن به دهخدا در سویس (سند شماره ۱۱ همان منبع) نوشت: «ظاهراً روس‌ها طرحی را برای دخالت در امور ایران تهیه کرده‌اند و در فکر ارائه رسمی آن به دولت بریتانیا برای تأیید هستند،

تا اینکه بریتانیا با دخالت روسیه در ایران موافقت نماید . . . در چنین زمانی ضروری است که چند نفری در لندن باشند تا اینکه همانند زمان حضور ما در آنجا بتوانند به کمک مطبوعات صدای خود را بلند کرده و جلوی این واقعه را بگیرند.»

خود براون هم به معاضدالسلطنه اصرار داشت که مرکز اداره و انتشار صوراسرافیل در تبعید از ایوردون سویس به لندن منتقل شود و برفقدان حضور تقی‌زاده برای پیشبرد فعالیت‌های حامی مشروطه افسوس خورد: «حقیقتاً جای تاسف است که مرکز صوراسرافیل را اینجا قرار ندادند، زیرا اینجا هم آزادی هست و هم اهمیتش بیشتر از سویس است. حالا ما بکلی محروم مانده‌ایم. کسی نیست که در صورت احتیاج بتوانیم از او استشاره کنیم . . . می‌دانید که بودن جناب عالی و جناب سید تقی‌زاده در مجلس‌های اینجا، چقدر تقویت می‌کرد.» (عبدالحسین نوایی: «فعالیت مشروطه‌خواهان ایرانی در فرانسه و سویس»، اطلاعات ماهیانه شماره ۱۱، بهمن ۱۳۲۷ ش ص ۴۴)

۹۸. بنکداریان: «تبعیدیان . . .» ص ۴۶. بنکداریان به درستی به دو رویکرد موازی در رابطه براون با تقی‌زاده اشاره دارد. دوستی و احترام شخصی بسیار به شخصیت و فردیت کاریزما و مسئول تقی‌زاده از یکسو، اما با مواضع رادیکال او چندان همراه نبود. براون در کتاب انقلاب ایران تصریح دارد تقی‌زاده آن زمان را یک سوسیالیست و آشنا با افکار و باورهای سیاسی رادیکال نوین اروپایی می‌شناسد. علاوه بر مواردی که اشاره شد، براون در دوران مجلس دوم با وجود اینکه در اقامت مجدد تقی‌زاده در لندن در دسامبر ۱۹۱۱ از هیچ کوشش در کمک به او خودداری نکرد اما به گونه‌ای شفاف از ناصرالملک - نایب‌السلطنه - برای تشکیل یک دولت متمرکز و توانا برای مقابله با روس‌ها حمایت نمود.

۹۹. نامه‌های براون به تقی‌زاده، ص ۱۷۴.

۱۰۰. مجله یادگار، سال اول شماره ۲.

۱۰۱. مقالات تقی‌زاده، جلد دوم ص ۹۸.

۱۰۲. «اوراق تازه یاب مشروطیت» ص ۴۰۹. متن «پروگرام سیاسی انجمن برادران» در ص ۴۱۰ همین منبع آمده است. در این برهه در استانبول تشکل مزبور تاسیس شده بود. انجمنی که به فعالیت نیمه مخفی میان ایرانیان ساکن آن شهر درگیر شد. زین‌العابدین مراغه‌ای نویسنده‌ی «سیاحت نامه ابراهیم بیگ» که در این زمان با انجمن سعادت استانبول همراه نبود نیز با این انجمن تازه تاسیس همکاری می‌کرد. انجمن برادران ایرانی نمایشنامه‌های پیرامون تاریخ مشروطه ایران در استانبول به روی صحن تئاتر برد. (حسین کاظم زاده ایرانشهر - «شرح حال نگارنده کتاب اصول اساسی فن تربیت»، تهران: اقبال، ۱۳۲۹ ش و همچنین «آثار و احوال کاظم زاده ایرانشهر»، تهران: اقبال، ۱۳۵۰ ش مراجعه شود.)

۱۰۳. تقی‌زاده جای دیگر از این دوست خود - علیزاده - اطلاعاتی بدست می‌دهد: «علیزاده دیگری که بعدها اناام فامیلش را دیپور شد مثل ملانکه بود. در ولادی قفقاز کنسول افتخاری ایران بود. آخرش روس‌ها گرفتند حبسش کردند. الان در ایران یک نفر هم مثل او پیدا نمی‌شود. به روس‌ها صریحاً می‌گفت که من به شما معتقد نیستم. او را که بردند به استنطاق گفت من به شما اعتقاد ندارم، حتی اسم مرا برده بودند که با او ارتباط داری؟ گفته بود بلی. آخر به نحوی از انحاء خلاص شد. در دوره‌ی دوم یا سوم از آذربایجان وکیل شد. خواهر سلیمان میرزا رئیس دمکرات‌ها را گرفت» (خاطرات صص ۱۳۷ و ۱۳۸)

۱۰۴. مقالات تقی‌زاده، جلد اول ص ۳۸۲.

۱۰۵. صاحب نسق یکی از مشروطه‌خواهان همراه سردار اسعد در پاریس از تلگراف‌هایی که اخبار تبریز را به اطلاع تقی‌زاده رسانده، یاد می‌کند. (اوراق تازه یاب مشروطیت ص ۴۲۵)

۱۰۶. نامه‌های سیاسی دهخدا، صص ۳۸ تا ۴۰.

۱۰۷. همانجا، صص ۴۳ تا ۵۴.

۱۰۸. اسماعیل امیرخیزی: «قیام آذربایجان» ص ۲۹۵، همچنین روزنامه "انجمن" تبریز سال سوم شماره ۳۴ مورخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۶ ق.

۱۰۹. روزنامه "انجمن" شماره ۳۵ مورخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۶ ق، ص ۲.
۱۱۰. «مجموعه آثار قلمی شادروان ثقه‌الاسلام شهید تبریزی» به کوشش نصرت الله فتحی، ۱۳۵۵ ش، ص ۱۳۴.
۱۱۱. نصرت الله فتحی: «زندگی‌نامه شهید نیکنام ثقه‌الاسلام تبریزی» ص ۴۱۰.
- ۱۱۲ تا ۱۱۴. روزنامه "انجمن" شماره ۳۵ سال سوم مورخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۶ ق ص ۱.
- ۱۱۵ تا ۱۱۸ - «زندگی‌نامه شهید نیکنام...» ص ۱۳۷ به بعد.
۱۱۹. گزارش ۲ مه ۱۹۰۹، کنسول بریتانیا در تبریز به سر جی اچ بارکلی وزیر مختار بریتانیا در تهران، بایگانی کشور بریتانیا (FO 248/974) ترجمه فارسی این سند در نشریه "نگاه نو" ویژه نامه مشروطیت، مرداد ۱۳۸۵ ص ۹۰ تا ۹۵.
۱۲۰. امیر خیزی، "قیام آذربایجان..."، ص ۳۸۴.
۱۲۱. همانجا ص ۹۴. بی‌شک «اختلاف عقیده» ای که تقی‌زاده از آن سخن می‌گوید ریشه‌های نظری و عملی داشت. طبق شواهد تاریخی مجاهدین تبریز به‌ویژه ستارخان با باورهای شیخیه و باقرخان با اعتقادات متشرع و سنت‌گرا با تقی‌زاده که تفکر و رویکرد لائیک و مذهب‌گریز و مدرن سیاسی داشت همراه و همخوان نبودند. تمایل دو رهبر جنگجویان تبریز و همکاری مستقیم‌شان با اعتدالیون که مخالف دمکرات‌ها و رهبرشان تقی‌زاده بودند چندی پس از فتح تهران این امر را بیشتر نشان داد. ابراز مواضع صریح همسو آن دو در زمان مجلس دوم و روزهای پایانی منتج به واقعه پارک اتابک در پیروی از روحانیون به‌ویژه مجتهدان عتبات - آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی - همچنین عبدالله بهبهانی رهبر بلامناع مخالف تقی‌زاده در آن زمان همه شواهد این مدعاست. تلگراف و نامه‌های ستارخان و پیوستن او به همراه باقرخان به «هیئت احرار» و موضع صریح علیه تقی‌زاده و خواستگاری اخراج او از مجلس، همه ثبت تاریخ است. این دوگانگی به زمان محاصره تبریز و تلاش تقی‌زاده برای مدنی و قانونی کردن بینش و رفتار مجاهدین و جلوگیری از لجام گسیختگی و هرج و مرج آنان جلوه عریانی یافت.
- ۱۲۲ تا ۱۲۸ - هشت نامه تاریخی مهم هفته‌های پایانی محاصره تبریز در "اوراق تازه یاب مشروطیت"، صص ۱۴۵ تا ۱۵۷ آمده است. این نامه‌ها که میان تقی‌زاده و عین‌الدوله رد و بدل شده حاکی از چپستی و چگونگی پیشبرد امر مذاکره‌ای است که هرگز به سرانجامی نرسید.
۱۲۹. «مجموعه آثار قلمی ثقه‌الاسلام»، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۱۳۰. همانجا، ص ۱۴۷.
۱۳۱. ثقه‌الاسلام در یکی از آخرین نامه‌های بجا مانده پیش از اعدام مظلومانه‌اش توسط قشون روسیه به تاریخ ۲۴ شوال ۱۳۲۷ ق نوشت: «من راضی هستم که مرا در سیبری به شکستن سنگ چخماق وادار نمایند اما بیرق روس در این مملکت نباشد.» ("مجموعه آثار قلمی..."، ص ۲۳۰.) و می‌افزاید در برهه‌ای که بسیاری روبه‌توسل به کنسول روس پیش گرفته بودند من در حالی که تمام اطراف تبریز در دست دولتیان بود به تهران تلگراف کردم و برای مذاکره به اردوی عین‌الدوله رفتم. ثقه‌الاسلام با نظر تقی‌زاده که خطر تجاوز مستقیم روس به آذربایجان را مرتب گوشزد می‌کرد موافق بود و میگفت بهتر است پیش از مداخله بیگانگان که «تیشه بر ریشه خود زدن است» مصالحه‌ای در درون میان دولت و ملت با حفظ اصول برقرار شود تا هر بهانه‌ای از دشمنان مملکت سلب شود. ثقه‌الاسلام در همین نامه می‌نویسد:
- «... تلگراف رمز مستشارالدوله که به تقی‌زاده کرده فعلاً نزد من حاضر است (زیرا رمز را من می‌دانستم) که گفته احتمال می‌رود روس حمایت از شاه نماید و کار به جاهای بد بکشد، خود تقی‌زاده آن وقت‌ها مدیر امور بود، چندین دفعه به رشت و اصفهان تلگراف کرد و ضیع و فقیر قبول نکردند» (همانجا ص ۳۳۲) وصف تأمل‌برانگیز ثقه‌الاسلام را در شرایطی که «نهنگ و خرس» [منظور انگلیس و روس] به سر و پای ملت چسبیده خواندنی است: «... اهالی جمعی تماشاچی، طایفه‌ای مسخره‌چی و طایفه‌ای دماغ خود را گرفته که تعفن است و جماعتی از دور ایستاده گریه می‌کنند» (همانجا ص ۳۳۳)
۱۳۲. مقالات تقی‌زاده، جلد ۹، ص ۲۳۷.

۱۳۳. «من اکنون که این تاریخ را از روی یادداشت‌های خود می‌نویسم می‌بینم سپهسالار که در آن تاریخ سپهدار اعظم بود تا امروز به چندین رنگ درآمده است: سپهدار پهلوان دوره‌ی صدارت عین‌الدوله، فاتح مسجد جمعه، کشنده‌ی سید عبدالحمید در استبداد، . . . سپهدار گلوله باران کن قانون اساسی در چشمه علی، داوطلب خفه کردن آزادی‌خواهان تبریز، سردار قشون عین‌الدوله در جنگ با ستارخان و باقرخان، سردار احرار در فتح قزوین و تهران و سپهسالار دولت مشروطه، سپهسالار حامی اعاده‌ی محمدعلی شاه مخلوع به تخت سلطنت با همدستی روس‌ها، سپهسالار همدست صمدخان شجاع‌الدوله در قلع و قمع آزادی‌خواهان تبریز، سپهسالار قتال آزادی‌خواهان تنکابن بتوسط پسرش» علی دیوسالار (سالار فاتح): «بخشی از تاریخ مشروطیت، یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق» بی‌جا، بی‌نام، ۱۳۳۶ ص ۴۹.
۱۳۴. روزنامه "نسیم شمال" شماره ۲۴، اول صفر ۱۳۲۷ ق، ص ۴.
۱۳۵. تلگراف مورخ ۲۶ محرم ۱۳۲۷ ق، روزنامه "نسیم شمال" شماره ۲۶، ۷ صفر ۱۳۲۷ ق، ص ۴.
۱۳۶. *اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده*، اسناد «انقلاب گیلان» در صفحات ۳ تا ۵۷ همه شاهد مستند نقش موثر تقی‌زاده در برپایی قیام گیلان و اثبات این ادعاست.
۱۳۷. متن تلگراف مشترک تقی‌زاده و ستارخان در "نسیم شمال"، شماره ۲۸، ۱۷ صفر ۱۳۲۷ ق، همچنین ص ۲۸ "اوراق تازه یاب مشروطیت" آمده است.
۱۳۸. همانجا، ص ۲۸ و ۲۹.
۱۳۹. متن تلگراف پاسخ علی محمدخان تربیت از گیلان به تبریز در روزنامه نسیم شمال شماره ۲۸ مورخ ۱۷ صفر ۱۳۲۷ ص ۴ و همچنین ص ۲۹، اوراق تازه یاب مشروطیت آمده است.
- ۱۴۰ تا ۱۴۲. *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۸۰۸.
۱۴۳. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول ص ۳۱۹.
۱۴۴. *انقلاب ایران*، ادوارد براون، صص ۳۷۲ و ۳۷۳.
۱۴۵. «اینجانب آن مکتوب را در ذیل کتاب انقلاب ایران [نوشته ادوارد براون] دیده‌ام و متأسف هستم که در باب قهرمان شماره اول مشروطیت ایران چنان بیاناتی شده است. من همیشه نسبت به ستارخان اعتماد خوبی داشته‌ام و وقتی در قسمت وسطی و آخری مبارزات تبریز در آن شهر بودم، مکرر با وی ملاقات داشتم و وی بسیار مودب بود و خوی پهلوانی داشت. البته هر کس بجز معصومین ممکنست جنبه‌های ضعف و نقیصه داشته باشد و او هم از بعضی ضعف‌های بشری خالی نبود. . . . بعضی استنادات اگر صحیح هم باشد جلو کشیدن و تکرار آن [در نظر عام] خارج از انصاف و عدالت و روا نیست. . . . اصلاً شایسته نمی‌دانم شرافت شخصی که صفات و خصایل قهرمانانه او مایه افتخار ایران بود طعنی بشود، حتی ولو آنکه بعضی خطاهای شخصی داشته بوده باشد. من نمی‌دانم چرا نویسنده مکتوب مرا به شهادت طلبیده است. من گاهی از روی صفا و حقیقت و وظیفه وجدانی بعضی اعمال برخی از مجاهدین را انتقاد نموده و آنها را ملامت کرده بودم و در حضور خود آنها این نوع سرزنش را در مجمع علنی یعنی در انجمن ملی در ورود خود به تبریز کردم، لکن به سران مجاهدت‌کنندگان طعنی نکردم. البته بعضی از مجاهدین مورد توبیخ، رنجش قلبی حاصل کردند و حتی بعضی دوستان را اندیشه حاصل شد و بیانات مرا خطرناک به راه می‌پنداشتند، چنانکه قبل از ورود من به تبریز مرحوم سید حسن شریف‌زاده در همین بابها، مجاهدین را در انجمن ملی ملامت و سرزنش نمود و بلافاصله همان روز او را در خیابان کشتند، قاتل به خانه ستارخان پناه برد لکن ستارخان او را گرفتار کرد. تحویل انجمن داد و پس از استنطاق واداشت او را در همان محل قتل شریف‌زاده اعدام کردند.» همانجا صص ۳۱۹ و ۳۲۰.
۱۴۶. ژانت آفاری در "انقلاب مشروطه ایران" ص ۵۰۱ به این‌نامه اشاره می‌کند. نسخه‌ای از آن توسط منصور بنکداریان در اختیار او گذاشته شده است. بنکداریان این‌نامه را در مجموعه اسناد براون یافته و اشتباه کسروی و بی‌اساس بودن اتهام او به تربیت و تقی‌زاده را متذکر شده است.
۱۴۷. باقر ویجویه، *بلوای تبریز*، صص ۵۶، ۱۲۳، ۱۲۴ و ۱۳۴.
۱۴۸. *تاریخ مشروطه ایران* ص ۶۹۳.

- ۱۴۹ تا ۱۵۱. *اوراق تازه یاب مشروطیت*، ص ۳۹ تا ۳۷.
۱۵۲. متن پاسخ مجاهدین رشت که با امضای ح - احتمالاً میرزا کریم رشتی مسئول کمیسیون جنگ اردوی شمال - آمده در روزنامه "نسیم شمال"، شماره ۴۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق، منتشر شده است.
۱۵۳. روزنامه نسیم شمال، شماره ۴۷، ۹ رجب ۱۳۲۷ ق.
۱۵۴. خسرو شاکری: *پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی... مشروطه*، ص ۱۶۵.
۱۵۵. *زندگانی طوفانی*، ص ۱۳۲. علی دیوسالار (سالار فاتح) در یادداشت‌های تاریخی راجع به حرکت اردوی شمال: «بخشی از تاریخ مشروطیت»، ۱۳۳۶ ش، صص ۹۰ و ۸۹ می‌نویسد: در مسیر اردوی شمال از قزوین به کرج «از هر طرف نزد سپهدار می‌آمدند: نمایندگان روس و انگلیس»
او که از فرماندهان مطلع مجاهدین گیلان بود در ص ۸۱ همان گزارش‌ها ذکر می‌کند: «سپهدار دست نشانده روس‌ها بود و هر روز نماینده‌ی روس، رومانسکی به نزد سپهدار آمده با او خلوت می‌کرد و بعد با روسای اردو ملاقات کرده، ما را تهدید می‌نمود که هرگاه اردوی شما از قزوین حرکت کند قشون امپراتوری شما را تعقیب خواهد کرد.»
۱۵۶. همانجا، ص ۱۳۶.
۱۵۷. به‌عنوان نمونه به روزنامه «صبح صادق» شماره ۵۱ مورخ ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ق و روزنامه انجمن تبریز مورخ ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ق مراجعه شود.
۱۵۸. فیروز کاظم زاده: «روس و انگلیس در ایران...» ص ۶۲۹.
۱۵۹. ملک‌زاده: «تاریخ مشروطیت...» جلد ششم ص ۱۳۴.
۱۶۰. اسماعیل امیرخیزی در «آذربایجان و ستارخان». محمدعلی شاه طی دستخطی به تاریخ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ق اعلام کرد: «... مشروطیت ایران بر روی همان (یکصد و پنجاه و هشت) اصل قانون اساسی برقرار و سعادت آینده مملکت را اساس و مدار است.»
- محمدعلی شاه در این زمان بدلیل مقاومت دلیرانه تبریز، تصرف اصفهان توسط قوای بختیاری، تسخیر رشت و تدارک حرکت اردوی مشروطه‌خواهان به سوی تهران، متوجه شده بود که توان اداره کشور را ندارد و امکان پیروزی قریب‌الوقوع مشروطه‌خواهان و عزل او از سلطنت بیش از همیشه شده است. لذا با عقب نشینی خواهان سازش و آرام نمودن جو عمومی شده بود. برای اداره امور شورای دولتی با شرکت برخی عناصر خوشنام را طرح کرده و اعلام نمود که مجلس شورا را بزودی احیا خواهد کرد. امیربهادر جنگ فرمانده قوای استبداد که مورد تنفر شدید بود از کار کنار گذاشت. شاه در ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ طی فرمانی اعلام که اساس و مبانی مشروطه را محترم شمرده و انتخابات جدید در اول رجب همان سال برگزار خواهد نمود. در همین زمان عناصر متنفذ میانه‌رو باز مانده از مرحله اول مشروطه چون صنیع‌الدوله - رئیس سابق مجلس، حسینقلی نواب و حتی صادق مستشارالدوله ضرورت آشتی ملی را برای پایان دادن به وضعیت اسفناک کشور را طرح نموده بودند. خطر روزافزون از دست رفتن استقلال کشور بیش از همیشه ضرورت سازش و همراهی ملی ایرانیان را برجسته نموده بود.
۱۶۱. متن این نامه در صص ۴۴۰ و ۴۴۱ "قیام آذربایجان و ستارخان" نوشته اسماعیل امیرخیزی آمده است.
۱۶۲. کسروی تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۱۲۹.
۱۶۳. کسروی در تاریخ مشروطه ایران ص ۹۰۳ می‌نویسد: ستارخان پس از خبر ورود روس‌ها به آذربایجان خطاب به فعالین شهرگفت: «شما با محمدعلی میرزا کنار بیایید و پروای مرا هیچ نکنید». در تلگراف ارسالی به تهران و محمدعلی شاه نوشتند:
- «شاه به جای پدر و توده به جای فرزندان است. اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد، نباید همسایگان پا به میان گذارند. ما هر چه می‌خواستیم از آن در می‌گذریم و شهر را به اعلیحضرت می‌سپاریم، هر رفتاری با ما می‌خواهند بکنند.» (همانجا)
۱۶۴. ملک زاده می‌نویسد: پس از فتح تهران اگر کسی به خانه سپهدار و سردار اسعد می‌رفت می‌دید که اکثریت مستبدین معروف و کرسی‌نشینان باغشاه در آنجا جمعند و از مشروطه‌خواهان واقعی که برای احیای مشروطه

جانبازی کرده بود، نام و نشانی نیست. مقامات و امتیازات یکی پس از دیگری میان اطرافیان این «سرداران ملی» تقسیم می‌شد. قوام ملک شیرازی که آنهمه در مجلس اول مورد اعتراض مردم فارس بود حکمرانی کرمان را گرفت. سردار جنگ بختیاری که در محاصره تبریز عرصه را بر مجاهدین تبریز تنگ نموده بود به حکومت یزد برگزیده شده. مثال‌های بسیاری از این دست نشان داد که فتح عاجل تهران عملاً موجب جایجائی قدرت به سود عوامل استبداد و ستم و تعدی به مردم تمام شد. اعمال نفوذ این دو «سردار ملی» به‌ویژه سپهدار موجب شد که اکثریت وکلای مجلس دوم از میان محافظه‌کاران و وابستگان ملاک و اعیان انتخاب شوند. اوضاع چنان بود که تشکیل حزب دمکرات به رهبری تقی‌زاده که فاقد ریشه و خاستگاه اجتماعی در میان اقشار ممتاز بود بیش از چند ماه در عرصه سیاست تهران تحمل نشد. دست به دامان مجتهدین عتبات شدند تا حکم فساد مسلک سیاسی او را بدست آورده و او را با چماق تکفیرگونه مذهبی از صحنه بیرون برانند.

۱۶۵. *اوراق تازه یاب مشروطیت*، ص ۴۳۰.

۱۶۶. به‌عنوان نمونه در نامه مورخ هشتم شوال ۱۳۲۶ ق سید حسن کاشانی مدیر روزنامه حبل‌المتین تهران - از تفلیس به پاریس - به تقی‌زاده (اوراق تازه یاب مشروطیت ص ۵۲۲) آمد: «... محمدعلی میرزای مرتد و دیوانه نزدیک است استقلال وطن ایرانیان برود و قشون روس داخل خاک پاک آذربایجان شود، ملت را دچار بلیات نماید. هر چند محتاج نمی‌دانم که خاطر انورت را مستحضر نماید، زیرا که هیچ نکته‌ای از نظر مقدست محو نشده و نمی‌شود.»

تقی‌زاده در نامه به مخبرالسلطنه هدایت در شوال ۱۳۲۶ خواهان برگزاری یک گردهمایی فوری و لازم میان ایرانیان تبعیدی و مشروطه‌خواه اروپا در پاریس می‌شود تا بنشینند و راه حل عاجلی برای اوضاع بحرانی ایران بیابند. (اوراق تازه یاب مشروطیت) می‌دانیم در ۲۲ دسامبر ۱۹۰۸ (حدود یکماه بعد) ایرانیان پاریس با برگزاری یک نشست بزرگ طی قطعنامه‌ای برای «اعاده مشروطیت» که هم مجلس و قانون اساسی و حقوق ملت اعاده شود و هم سلطنت محفوظ بماند (همانجا ص ۴۳۰) خواهان مصالحه و سازش فوری شدند.

از سوی دیگر جریانی در تهران نیز در پی مصالحه و اعاده مشروطه برآمد که مستشارالدوله وکیل پیشرو تبریز در مجلس اول از مهمترین عناصر فعال آن بود. این اشاره‌ها همه نشان می‌دهد تقی‌زاده با وجود پافشاری برای سرنگونی شاه در احیای مشروطه وقتی به تبریز رسید و عمق فلاکت و معضلات را دریافت، عدم انسجام و سازماندهی مطلوب اپوزسیون را دقیقاً شناخت، اولویت استقلال کشور و بهبود وضعیت فلاکت زده مردم را بر هر امر دیگر ترجیح داد و برای خاتمه دادن به فاجعه پیش روی خواستار مصالحه شد.

۱۶۷. متن تلگراف با امضای معاضدالسلطنه و دهخدا مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۰۹ به دربار (سند شماره ۱۲ در کتاب «اسنادی از فعالیت آزادی‌خواهان ایران») معاضدالسلطنه در نامه به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۰۹ (۲۰ صفر ۱۳۲۷ ق) - سند شماره ۱۶ همان کتاب - اقدام در اصلاح میان شاه و ملت را مفید دانست و افزود:

«... بنده با آن همه مایوسی که از دربار ایران خصوص اصلاح داشتیم و می‌دانستم که دشمنان داخلی و خارجی امکان ندارد بگذارند اصلاح شود باز دلی به دریا زده از ایوردون آسویس - محل اداره صوراسرافیل» تلگراف مفصلی که تقریباً ۲۰۰ فرانک قیمت مخابره او شده به توسط جناب اشرف عضدالملک و به امضای اداره صوراسرافیل و جناب آقای میرزا علی اکبر [دهخدا] و خودم و غیره به شاه مخابره کردیم و وخامت و عاقبت کار و اضمحلال سلطنت قاجاریه و انقراض استقلال ایران را در دوره سلطنت ایشان عرض کردیم» در همین زمان میان تقی‌زاده و معاضدالسلطنه شکرآب بود معهدا بر سر مصالحه در ره جویی وضعیت بحرانی کشور همخوان بودند.

۱۶۸. *قیام آذربایجان و ستارخان*، ص ۴۰۷.

۱۶۹. *امیر خیزی*، همانجا صص ۴۰۸ و ۴۰۹.

۱۷۰. خلاصه تلگراف مزبور در ص ۴۱۰، کتاب امیرخیزی آمده و برای دنباله روایت او به صفحات بعد همان کتاب مراجعه شود.

۱۷۱. نامه‌های سیاسی دهخدا، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۹-۴۰. دهخدا در این نامه با اشاره به فعالیت‌های ایران‌خواه ادوارد براون در دفاع از مشروطه می‌نویسد: کاش یک نخود غیرت این خارجی در تن ما برخی ایرانی‌ها بود و به حال براون افسوس می‌خورد که آن بیچاره تا کی می‌تواند سر بی‌صاحب را بتراشد و در عزایی که صاحبان عزا به عیش مشغولند، ماتم بگیرد.

فصل ششم

مجلس دوم: زخم تکفیر و تبعید دوباره

فتح تهران و برپایی مجلس عالی

دو اردوی شمال و جنوب در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ فتح تهران را به پایان رساندند. با پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روس، نهاد فوق‌العاده‌ای در فقدان مجلس شورای ملی به نام «مجلس عالی» زمام امور را به دست گرفت. ترکیب پرتعداد — قریب پانصد نفر — و ناهمگون مجمع عالی تنها از مشروطه‌خواهان و گردانندگان دو اردوی فاتح تهران تشکیل نمی‌شد، بلکه برخی وکلای حاضر در مجلس اول در تهران، جمع اعیان، شاهزادگان، دولتمردان متنفذ قاجار، روسای اصناف، تجار بزرگ و حتی کسانی که نه تنها در تمام دوران استبداد صغیر گامی در حمایت یا احیای مشروطه برداشته بودند، بلکه در تقابل و ضدیت آن حضور داشتند، برای میوه‌چینی محصول رنج و مبارزه مشروطه‌خواهان خود را به میان صحنه نمایش بزرگ میدان بهارستان رساندند. به قول کسروی، اگر کسی به فهرست وزراء و اندام‌های مجلس عالی می‌نگریست می‌بایستی چندان شادی نکند:

«زیرا چنان که پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمدعلی شاه در باغشاه و از هم‌دستان او بودند و این درخور هرگونه شگفت است که پس از آن همه خونریزی در نخستین گام حکمرانی مشروطه، دست اینان در میان باشد.» [۱]

هراسی که تقی‌زاده داشت تحقق عملی یافت. محمدولی‌خان تنکابنی بزرگ زمین‌دار و سیاستمدار کهنه‌کار و از سران نظامی مخالف مشروطه در محاصره تبریز، دوست و هواخواه روسیه، و حاج علی‌قلی‌خان بختیاری، معروف به سردار اسعد، از خوانین ایلاتی، مهار امور حکومت فاتح تهران را به دست گرفتند. «مجلس عالی» روز بعد، ۲۸ جمادی الثانی، نخستین دولت مشروطه دوم را منصوب کرد. سردار اسعد به وزارت داخله، سپهدار تنکابنی وزیر جنگ و سپهسالار کل قشون ایران، ناصرالملک بزرگ مالک همدان وزیر امور خارجه، و فرمانفرما وزیر عدلیه، از جمله اعضای هیئت دولت بودند. به پشتوانه جنگجویان بختیاری و شمال، که خیابان‌ها را در تصرف خود داشتند، سرداران یاد شده مناصب کلیدی مملکت را اشغال کردند. سردار اسعد نهایت بهره‌برداری را از این حضور کرد و خان‌های بختیاری و اطرافیان خود را به حکومت ایالات مهم کشور فرستاد. صمصام‌السلطنه را حاکم اصفهان و عین‌الدوله، دولتمرد مستبد و بدنام، را به حکمرانی فارس فرستادند.

سپهسالار با تصاحب وزارت جنگ و کنترل قشون در اولین گام کلنل پولکونیک لیاخوف فرمانده قزاق در بمباران مجلس اول را در مقام خود ابقا کرد. فرمانفرما وزیر عدلیه‌ای که در جریان محاکمه متهمان فروش دختران کوچان از جانب تقی‌زاده و یارانش بسیار نكوهش شده بود، زمام امور قضایی حکومت جدید را به دست گرفت. وزارت خارجه را به ناصرالملک دادند. دوست نزدیک ادوارد گری، وزیر

پرقدرت خارجه انگلیس، و کسی که به دوستدار انگلیسی بودن شهرت فراوان داشت. او در تقابل با مردم و کشاورش با نماینده مترقی سوسیال دموکرات مردم همدان، وکیل رعایا، ضدیت خود را با «جماعت رعایا» بروز داده بود. این تحصیل کرده‌ی اکسفورد، در دوران استبداد صغیر هر زمان نفوذ و امر انگلیس پیشی گرفته بود و به صحنه آورده شده بود. کماینکه هر زمان نفوذ و زور روسیه چربیده بود، سعدالدوله را برکشیده بودند. در اوج کشاورش در ولایات برای احیای مشروطه، محمدعلی شاه ناصرالملک را به عنوان رئیس‌الوزراء مأمور تشکیل کابینه کرده بود (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷). در یک کلام، هواخواه مستقیم انگلیس در کابینه سهم بزرگی یافت. کسی که به عنوان دشمن اصلی دموکرات‌ها چندان پیگیر و جدی شد که بی‌محابت تمام عناصر مترقی و رادیکال آن تشکل را به نوعی و بهانه‌ای به تبعید اجباری از ایران وادار کرد. [۲]

ترکیب مجلس عالی، و سپس دولت برگزیده‌ی آن، نشان داد که دل‌نگرانی و دغدغه‌های تقی‌زاده بی‌جا نبوده است. سرنوشت آتی کشور را کسانی رقم زدند که اغلب در پی دستیابی به منافع و منزلت شخصی بودند و توجهی به مصالح ملی نداشتند. مجلس عالی تا روز ۲۰ رجب که تقی‌زاده خود را از تبریز به تهران رساند، اقداماتی را انجام داده بود. علاوه بر خلع محمدعلی شاه از سلطنت و جانشینی فرزند خردسال ۱۲ ساله‌اش به سلطنت، گماردن عضدالملک پیر خاندان قاجار به نیابت سلطنت و انتخاب هیئت وزراء، دستور دستگیری و محاکمه تعدادی از «مقصرین پلتیکی» [متهمین سیاسی] را داد.

تقی‌زاده پس از قریب دویمست و چند روز اقامت در تبریز به تهران فتح شده قدم گذارد. همان‌طور که گفتیم، از ۱۴ ذیحجه ۱۳۲۶ ق (۷ ژانویه ۱۹۰۹) که به تبریز محاصره شده وارد شد، تا ۲۰ رجب ۱۳۲۷ (۷ اوت ۱۹۰۹) که به تهران رسید، از جمله کارهای دیگر، هسته‌ی اولیه‌ی تشکیلاتی حزب دموکرات را بنیان نهاده بود. در حالی که تهران وارد شد که سه هفته از عمر و اقدامات حکومت جدید می‌گذشت. در این فاصله، مجلس عالی و دولت منتخبش «دادگاه انقلابی» برگزار کرده و به حکم این محکمه برخی از سران استبداد و مخالفان اعدام شدند. صنیع حضرت از رؤسای دسته‌های حمله‌کننده به مجلس و تشکیل‌دهنده کودتای ذیقعد و واقعه توپخانه در ۱۱ رجب به دار آویخته شد. روز بعد، علی نقی خان مفاخرالملک حاکم بدنام و دشمن سرسخت مشروطه را تیرباران کردند. چند روز پیش‌تر از ورود تقی‌زاده، شیخ فضل‌الله نوری مجتهد برجسته تهران را دستگیر و در شبه محاکمه‌ای سریع به اعدام محکوم کرده، و روز ۱۳ رجب به دار آویختند. ماشین کشتار حکومت جدید در روزهای بعد به کارش ادامه داد. میرهاشم دوه‌چی دشمن مشروطه در تبریز، اسماعیل خان آجودان باشی از افراد مؤثر بمباران مجلس در ۱۴ رجب، به قتل رسیدند. تقی‌زاده روز شنبه ۲۰ رجب وارد تهران بحران زده شد و چند روز بعد با فرمان عفو عمومی برای مقصرین سیاسی، اعدام‌ها متوقف شد.

وی در روز ورود، با استقبال باشکوه مردم تهران مواجه شد که شرح آن را خواهیم آورد. در بدو ورود، خود را با انبوهی مشکلات مواجه یافت. حضور دولتمردان مخالف در مقام‌های کلیدی، مهم‌ترین معضل آن روزگار بود. همراه و دوست چندی بعد او در حزب دموکرات، با طنزی گزنده و تلخ در همان روزها، فضای آن روزگار تهران را در نشریه ترقی سه روز بعد از ورود تقی‌زاده، چنین تصویر کرده است:

«کنون همه کسوت مشروطه‌پرستی در بر کرده و اظهار آزادی خواهی می‌نمایند. بازار پررونق است و باید از فرصت استفاده کرد. اکنون احوال چنین صورتی به خود گرفته است. معلوم نیست که مشروطه پرست از کجا شروع کرده و مستبد در کجا پایان می‌گیرد. همه‌شان قاطی هم شده‌اند و کسی به کسی نیست. محمدعلی شاه خلع گردیده است، اما نیروی اجتماعی محافظ او هنوز تصفیه نشده است، استبداد شکسته است، اما پوستی که به آن طراوت می‌بخشد، کنده نشده است. مشروطه داده شده

است، اما مواد لازم برای محافظت آن هنوز نیرو نگرفته است. همه نیروهای نظامی موجود در شهر مسلح‌اند، همه آنهايي که له و عليه آن هستند، مسلح می‌باشند. با این فرق که تیراندازی‌کنندگان با آن تا حدودی سازمان یافته‌تر و منسجم‌ترند.» [۳]

همین شاهد اندیش ورز زمانه می‌افزاید: گرچه لیاخوف‌ها، عین‌الدوله‌ها و بسیاری دیگر حکم چرک باقی‌مانده در تن مریض و جراحی ناقص‌اند، اما خود «انقلابیون نیز اعتراف می‌کنند» که عمل جراحی ناقص صورت گرفته و چرک باید پیش از بسته شدن دهان زخم بیرون کشیده می‌شود، اما نشد. «آنان اظهار می‌دارند که مریض بیش از این توان تحمل نیشتر را ندارد، از این رو دیگر باید از نیشتر زدن دست برداشت و زخم را با مرهم بهبود بخشید. یعنی که ایران باید راه سازشکاری و گذشت را پیش گیرد.» [۴]

خبرنگار قفقازی رویدادها در خاتمه گزارش خود می‌نویسد: برخی انقلابیون که او با آنان مصاحبه کرده تأکید دارند به دلیل اوضاع نابسامان تن به مماشات داده‌اند اما گذشت هم حدی دارد، تمکین از لیاخوف و عین‌الدوله ضروری نبود.

تقی‌زاده می‌دانست فتح تهران در واقع آغاز اقتدار و سلطه‌ی سران ایلات و ملاکان بزرگ دوران قاجار است. سپردن قدرت به کسانی چون سپهدار، پیامدهای دردناکی برای مشروطه به بار آورد. با رفتن محمدعلی شاه، ساختارهای قدرت پیشین برجای ماند و گریبان مشروطه را گرفت.

تقی‌زاده می‌نویسد: چند روزی از کار مجلس عالی گذشته بود که گفتند برای اداره امور نمی‌شود به گفته تقی‌زاده هر روزه چند صد نفر جمع می‌شوند و مجلس منعقد می‌کنند لذا عنوان شد: بهتر است کمیسیونی انتخاب بکنند و جریان امور به حکم آن کمیسیون جاری شود. «این کار شد و اسمش را گذاشتند: کمیسیون [مجلس] عالی. این کمیسیون عالی هم بزرگ [پر تعداد] بود.» [ص ۱۴۹]

همان‌طور که تقی‌زاده می‌گوید، مجلس عالی برای اداره‌ی کشور کمیسیون موقتی تا تأسیس مجلس دوم تشکیل داد. در این میان، حکومت دوگانه، هیئت دولت و کمیسیون عالی، به لگام‌گسیختگی روزافزون و صدور احکام شتابزده و بعضاً متناقض و بحران‌زا انجامید. دولت از عناصر سنتی و سابقه دار تربیت شده‌ی دستگاه سیاسی قاجار تشکیل می‌شد، در حالی که کمیسیون موقت عمدتاً از حضور عناصر میانه رو و بعضاً رادیکال مشروطه‌خواه برخوردار بود. ناهماهنگی، اختلاف آراء، و دوگانگی این دو نهاد که یکی خود را جانشین موقت مجلس ملی می‌دانست و دیگری شبه دولت متشکل از سرداران فاتح تهران و سیاستمداران کارکنه پیشین بود، موجب شد تا بحث ضرورت تشکیل «هیئت مدیره موقت» پر قدرت تا تأسیس مجلس دوم به میان آید.

اعدام شیخ فضل الله نوری

در کتابی از دسته کتاب‌های «تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، نقش روشنفکران وابسته» که مخصوص تکفیر دینمدارانه تقی‌زاده تدوین شده، آورده‌اند که: «نقش تقی‌زاده در هیات مدیره انقلاب تهران و اعدام شیخ فضل الله نوری بسان نقش او در دوران مجلس اول و ترور اتابک و اقدام به ترور محمدعلی شاه و بدگویی به شاه در مطبوعات وابسته آن روز... است که شاه را نسبت به مشروطه و مشروطه‌طلبان بدبین و وادار به عکس‌العمل شدید نمود. تقی‌زاده موفق شد محکم‌ترین دژ بیداری روحانیت در برابر نفوذ غرب را بر دار کند و خود به‌عنوان فاتح مشروطه در سنگر مجلس شورای ملی، به استحکام بیشتر آزادی و ترقی غربی بپردازد.» [۵]

توگویی مشروعه خواهی از تحصن عبدالعظیم به همان هیئت و فهم به دفاع از کیان شاه شیعه -

محمد علی شاه و دشمنان دین ورز جنبش ملی برآمده است. با این تفاوت که قریب یک قرن دروغ و پرونده سازی و لاپوشانی حقایق را هم خودی کرده و بر آن افزوده است.

تقی‌زاده‌ای که در این کتاب معرفی شده علاوه بر تحریک و بدبین کردن محمد علی شاه، بانی و مسئول اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور سیدعبدالله بهبهانی و «طبیعی مشرب» بوده که علمای عتبات فساد مسلک سیاسی‌اش را حکم کرده‌اند و همه این آرا و اقدامات را هم به دستور مستقیم دولت انگلیس انجام داده است. به گمان نویسندگان این کتاب:

«گناه سلب نفوذ کلمه روحانیت، حقیقتاً بر دامان تقی‌زاده لکه ننگی است که با هیچ دستاویزی پاک شدنی نیست... نه تنها شیخ فضل‌الله بر دار شد و آیت‌الله بهبهانی ترور گردید که چندی بعد آیت‌الله مازندرانی و آیت‌الله خراسانی هم به طرز مرموزی درگذشتند.» [۶]

نفرت و عصبیت نویسندگان کتاب فرمایشی، قدمی فراتر از همه منتقدین افسانه پرداز کارنامه تقی‌زاده برداشته و او را حتی در مرگ آیات عظام عتبات هم مسئول می‌خوانند. از اتهامات بی‌سند و مأخذ مرسوم این گونه نوشته‌ها بگذریم و بر نقش تقی‌زاده در اعدام شیخ فضل‌الله دقیق شویم.

روز ۱۱ ماه رجب عده‌ای از مجاهدین مسلح حکومت فاتح تهران به خانه شیخ فضل‌الله رفتند و او را دستگیر و به نظمیه میدان توپخانه بردند. در این روز، تقی‌زاده هنوز در آذربایجان به سر می‌برد و درگیر کشاکش اوضاع بحرانی ناشی از تجاوز سالدات‌های روسی بود و ارتباط واطلاع زیادی از رویدادهای تهران نداشت. تلگراف‌خانه تبریز هم در تصرف قشون روسی دشمن بود.

دادگاهی با قضاوت و مدعی‌العمومی ۹ تن از مشروطه‌خواهان در تهران برای محاکمه «دشمنان مشروطه» برپا شد که در کنار اعدام چند نفری که برشمردیم شیخ فضل‌الله مجتهد قدرتمند و حامی حاکمیت مطلقه محمدعلی شاه تا لحظه‌ی آخر را، به اعدام محکوم کردند. در حالی که بسیاری از سران مؤثر خودکامه و همکار شاه مخلوع چون عین‌الدوله آزاد بودند و حتی در مناصب کلیدی جا خوش کرده بودند. به نظر می‌رسد شیخ فضل‌الله را حتی خطرناک‌تر از محمدعلی شاه در راه مقاصد فاتحان جدید یافته بودند. با تبعید او کنار آمدند اما شیخ را با قصد و اراده‌ی از پیش تعیین شده به دار کشیدند.

از شگفتی‌های تاریخ معاصر ما و فراموشی‌های عامدانه‌ی آن، یکی هم بی‌خبر ماندن از جزئیات دقیق صورتجلسه دادگاه شیخ و نقش ابزار کارآمد سنتی تکفیر اهل دین در این اعدام، در اسناد و تاریخ-نگاری‌های مهم دوران مشروطه و پس از آن است. کسروی خود می‌گوید که علیرغم پی‌جویی‌های بسیار، نتوانست از این محکمه و از داوران آن و چگونگی محاکمه اطلاع دقیق و مستندی به‌دست آورد و اظهار شگفتی می‌کند که با آن همه روزنامه‌ها که همین هنگام آغاز به انتشار کرده بودند، چیزی در این باره نوشته نشده است [۷]. تنها اطلاعی که کسروی به‌دست می‌دهد، از ایمان راسخ شیخ به باورها و عملکرد پیشین ضد مشروطه خود در لحظه اعدام است.

اینکه چرا روزنامه‌های پر تعداد آن روزگار، تا آنجا که جستجو کردیم، هیچ‌کدام جزئیات این محاکمه را ثبت نکرده‌اند در حالی که جوانب برخی دیگر از دادگاه‌های هم‌زمان را در دست داریم و حتی پس از آن نیز به این رویداد مهم توجه درخور نشان ندادند، خود حاکی این موضوع است که چنین اقدامی را قابل تبلیغ و توجیه و یا دفاع نمی‌دانسته‌اند، یادست‌های پشت صحنه توانمند مسلط مرادها چنین اجازه و جرئتی را به اهل قلم ندادند.

اعدام فضل‌الله نوری در روزنامه‌ی مجلس که در این برهه توسط صادق طباطبائی فرزند مجتهد مشروطه‌خواه و از مخالفین سرسخت دموکرات‌ها و تقی‌زاده، همچنین مخالف جدی شیخ نوری منتشر می‌شد، با اشاره‌ای محدود بازتاب یافت. این روزنامه نوشت:

«سیئات اعمال شیخ نوری عاقبت دامنگیرش گردید. روز شنبه ۱۳ رجب بعد از استتطاق و ثبوت جنایات و فقاوی نامشروع و هزاران هزار تقصیر بین در مدت دو سال تمام، در میدان توپخانه به حکم محکمه خدایی بر دار زده شد. . . . جنایات آنها را مفصل در شماره آینده می‌نویسیم» [۸]

ترکیب هیئت قضات دادگاه شیخ نشان از جمع درهم آمیخته‌ای از ائتلاف نانوشتنه سران سیاسی و دینی می‌دهد که هر کدام شاید نماینده‌ی شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی و متنفذ دینی آن زمان محسوب می‌شدند. سردار بهادر، از خوانین بختیاری، به منزله‌ی نماینده جریان پر قدرت پس از فتح تهران و شخص سردار اسعد در محکمه حضور داشت. سید محمد امام‌زاده، امام جمعه تهران، از اطرافیان و حواریون سیدمحمد طباطبائی مجتهد پرنفوذ آن زمان بود. اعتلاءالملک، نصرالله خلعتبری، پسرعموی سپهدار تنکابنی نیز در حکم نماینده سردار پر قدرت حکومت در محکمه حضور داشت. در برخی متون آمده است که هیئت مدیره موقت در این زمان دایر بوده است. در حالی که می‌دانیم اولین نام و حضور آن در ۲۵ رجب یعنی ۱۲ روز پس از اعدام شیخ ثبت شده است [۹]

در روزشمار مملو از اشتباه یکی از اهل قلم، می‌خوانیم که تقی‌زاده، از جانب خود، علی محمد تربیت را به عضویت هیئت قضات دادگاه معرفی کرده است. این تاریخ‌پرداز مانند اکثر ادعاهایش، بی-مآخذ و سند سخن گفته و حدس و گمان خود را در تاریخ سهیم کرده است. [۱۰] علی‌محمدخان تربیت، از جوانان انقلابی و سوسیال دموکرات آن روز بود که در قیام رشت شرکت فعال داشت و همراه اردوی شمال به تهران آمده و از سران با نفوذ مجاهدین مسلح به شمار می‌آمد. تأثیر تقی‌زاده بر آرا و پیشینه او قابل انکار نیست، اما برای اثبات این که حضور او به نمایندگی تقی‌زاده بوده سند و شاهی در دست نیست. تقی‌زاده آن زمان و نه در هیچ زمان دیگری اعدام شیخ را تأیید نکرد و حتی آن را عملی تندروانه خواند. همان‌طور که گفتیم، او نه در تهران حضور داشت و نه سند و شاهی از رابطه‌ی او با این رویداد به دست آمده است. در خاطرات خود می‌نویسد: رهبران فاتح تهران به هیچ‌وجه حریف تندروی مجاهدین نبودند و با ارسال تلگراف از او خواسته بودند هر چه سریع‌تر خود را به پایتخت برسانند. پس از ورود به تهران، همه کار کرد تا توانست از بی‌رویه‌گی و رفتار لگام‌گسیخته جنگجویان مسلح جلوگیری کند و به همین دلیل هم به قول خودش از او «دل‌سرد شدند». زیرا «هرچه ممکن بود از تعدیات آنها جلوگیری می‌کردم». همان‌طور که رویدادهای بعدی هم نشان داد، تقی‌زاده با بسیاری از سران تندرو مجاهدین همراه و موافق نبود. در خاطرات خود [ص ۱۳۸] نوشت: شیخ فضل‌الله را گرفته و محاکمه کردند:

«وحیدالملک شیبانی و آقا شیخ ابراهیم زنجانی که خودش از علمای زنجان و وکیل مجلس در دوره اول بود، و شیخ فضل‌الله را محاکمه کردند. برای اینکه صورت محاکمه‌ای داشته باشند گفتند که آمدی حکم کشتار مشروطه‌طلب‌ها را دادی. عاقبت آقا شیخ ابراهیم زنجانی ادعای نامه-ای نوشته بود که چاپ شد. گفتند جواب بده او هم اعتنایی نمی‌کرد. آخرش گفتند جزای این اعدام است. هیچ کس خیال نمی‌کرد مجتهد بزرگی را بکشند. . . . وحیدالملک گفت که [شیخ] می‌گفت همه‌تان بایی هستید، همه‌تان بایی هستید.»

بی‌تردید اعدام شیخ فضل‌الله نوری همچون هر حذف فیزیکی دیگر، اقدامی نادرست و خلاف آزادی و دموکراسی طلبی است. نگارنده با نفس حذف دگراندیشان و اعدام به هر دلیل و برهانی مخالف است. و در این مورد خاص، جریان لائیک و باورمندان نظام قانونی مدرن نه تنها بهره‌ای از اعدام شیخ نبردند بلکه بر زمینه و سنن شهیدپروری مرسوم شیعه و استفاده کارآمد سنت‌گرایان، زمینه گسترده‌ای برای تبلیغ و ترویج قرائت دین‌سالارانه از تاریخ، سیاست و اجتماع در سده بیستم فراهم آمد. روحانیون

مشرع نه تنها از این رویداد متضرر و ضعیف نشدند، بلکه پس از یک برهه‌ی کوتاه عقب‌نشینی آگاهانه و امدانه و به مقتضای زمانه، توانستند نیرومند و پرتوان‌تر حضور خود را در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سپس حضور سیاسی بعدی تثبیت کنند.

گفتیم که تقی‌زاده در نیمه دوم رجب به تهران رسید. او خود در روایت آن روزها نوشت که به رغم حکومت دوگانه در تهران، مجاهدین مسلح دو اردوی فاتح به اضافه عده کثیری که کسروی آنها را مجاهدین روز شنبه، روز بعد از خلع ید محمدعلی شاه، می‌خواند، در تهران حضور و تسلط زیادی داشتند. وی در ادامه می‌افزاید که عضدالملک، نایب‌السلطنه و سران دولت به او تلگراف کردند که من زودتر به تهران بیایم:

«در آن وقت ملتفت نبودم که برای چه اینها عجله می‌کنند. بعضی از این مجاهدین واقعاً شرارت می‌کردند و اینها از خدا می‌خواستند من بیایم و جانشان خلاص شود. زیرا معطل بودند و نمی‌توانستند جلو مجاهدین را بگیرند. تصور می‌کردند من می‌توانم از زیاده روی اینها جلوگیری کنم. این بود که التماس می‌کردند که زود به تهران بیایم. وقتی آمدم خیلی خوشحال شدند [مرا] جزو هیأت مدیره کردند. شاید مؤثرترین اعضای هیئت مدیره شدم.» [ص ۱۵۰]

مخبرالسلطنه هدایت در چند خط گذرا به محاکمه و اعدام شیخ فضل‌الله می‌پردازد. وی می‌نویسد: پایداری او در مخالفت کارش را بر سر دار کشانید: «شیخ فضل‌الله گفت نه من مستبد بودم، نه سید عبدالله مشروطه‌خواه و نه سیدمحمد [طباطبائی]. آنها مخالف من بودند و من مخالف آنها. فرقی که بود سیدعبدالله و سیدمحمد طرفدار ملت بودند و او طرفدار مخالفین مشروطه و هر دو در بند ریاست خود. مخبرالسلطنه در نتیجه‌گیری از دادگاه شیخ می‌افزاید: «ایرادی که به شیخ فضل‌الله گرفتند، فتوای قتل متحصنین [مشروطه‌خواه] حضرت عبدالعظیم بود.» [۱۱]

تأثیر قتل چند مشروطه‌خواه توسط اطرافیان یا مریدان شیخ نوری در کشاکش مشروطه-مشروع، به خصوص در میدان توپخانه با توجه به حکم صریح و بی‌پرده چندی پیش آخوند خراسانی در نحوه صدور حکم اعدام شگفت‌انگیز نوری قابل تأمل است. خراسانی در حکم خود نوشته بود: «حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است» [۱۲] و در حکم دیگر، مخالفان مشروطه را مشمول جهاد علیه کفار می‌خواند. [۱۳] شیخ نوری از سرشناس‌ترین و مؤثرترین مخالفان مشروطه بود.

ملک زاده از اعضای حزب دموکرات روایت می‌کند که شیخ را مجاهدین مسلح در ۱۲ رجب دستگیر و او را در یکی از اطاق‌های طبقه فوقانی میدان توپخانه زندانی کردند. به روایت او، شیخ عملاً پیش از محاکمه به اعدام محکوم شده بود و همین که دستگیر و با دادگاه انقلابی مواجه شد، محکومیت او به صورتی غیرقابل اجتناب درآمد. در این روایت می‌خوانیم که شیخ ابراهیم زنجانی در مقام مدعی عموم (دادستان) انقلاب: «ادعانامه مفصلی که حاکی بر مجرمیت شیخ بود، قرائت نمود و اعدام مجرم را از محکمه تقاضا کرد، چون ادعانامه مذکور دارای مقدمه طولانی است و درج آن در این تاریخ چیزی بر معلومات خوانندگان نمی‌افزاید از نگارش آن صرف‌نظر نموده و اصل ادعانامه را از نظر خوانندگان می‌گذرانم.» [۱۴] ملک‌زاده نیز ترجیح داده و صلاح دانسته مقدمه مفصل ادعانامه دادستان محکمه علیه شیخ را در کتاب تاریخ خود ثبت نکند.

روزنامه‌ی مجلس در دو شماره [۱۵] تحت عنوان «استنطاقات شیخ نوری» ادعانامه زنجانی علیه شیخ و سؤال و جواب مطرح شده در دادگاه را به اختصار ثبت کرده که نشان می‌دهد ملک‌زاده متن خود را از روی آن اقتباس کرده است. در متن ادعانامه، جرایم شیخ نوری حرام کردن عنوان مشروطه و

سوگند شکستن به حرمت آن و سپس فعالیت در ضدیت با مشروطیت، تحصن در حرم عبدالعظیم، افترا بستن به وکلا و «بابی و دهری» خواندنشان به عنوان اصلی‌ترین جرم‌ها مطرح شد. علاوه بر آن، اغوا کردن اشرار به ضرب و جرح و قتل مشروطه‌خواهان در میدان توپخانه، همکاری کردن با «مهتر و قاطرچی و سارقین و کلاه‌نمدی‌های محلات و اشرار» در برپایی چادرهای میدان توپخانه، که منجر به کشته شدن «چند نفر بی‌گناه به اشاره و سکوت» شیخ، در آوردن چشم یک مشروطه‌خواه از حدقه، و سپس به دار آویختن‌اش، تحریک و ترغیب و تقویت کردن محمدعلی شاه در مخالفت با ملت و به توپ بستن خانه ملت، تبریک و تهنیت‌گویی بعد از به قتل رساندن و زنجیر کردن مشروطه‌خواهان، پافشاری بر غیر شرعی بودن مجلس شورا در دوران استبداد صغیر، ترغیب شاه به جنگ و قتل ملت تا به آخر، از جمله دیگر اتهامات شیخ عنوان شد. روزنامه‌ی مجلس در شماره بعد، متن اعلامیه‌ی شیخ مهدی نوری مجاهد، فرزند شیخ فضل‌الله را منتشر کرد که در آن آورده بود «پیروی سلک پدر را عقلاً و شرعاً جایز ندیدم». شیخ مهدی ضمن اعلام رسمی دوری خود از هرگونه ارث و میراث شیخ فضل‌الله خواست که حساب و دخل او را با پدر یکی ندانند و بگذارند به سلیقه خود به وظایف ملی خود مشغول باشد. [۱۶]

دیگر حاضران معدود جریان، پراکنده و گذرا اشاراتی به موضوع می‌کنند که به مهم‌ترین آنها خواهیم پرداخت.

پیش از ادامه بحث بر این موضوع تأکید ورزیم که اینکه وانمود شده شیخ فضل‌الله توسط تقی‌زاده محاکمه و اعدام شده، اعتبار تاریخی ندارد و معرفت بر زمان رویداد و سنجش اطلاعات در دست، چنین نمی‌گوید. تقی‌زاده در این زمان در تهران نبود و در سفر دور و دراز و فاقد امکانات ارتباطی راه تبریز به تهران به سر می‌برد و دسترسی به محکمه و داوران آن نداشت. برخی حضور شیخ ابراهیم زنجانی در مصدر مدعی‌العموم محکمه و عضویت چند ماه بعد وی را در حزب دموکرات به عنوان شاهد این ادعا مطرح کرده‌اند. این مدعیان باز هم شتاب‌زده و ناهم‌زمان به تاریخ نگریسته‌اند. در این زمان خاص تقی‌زاده و زنجانی هیچ هماهنگی نظری و عملی نداشته و تاریخ هم چنین موضوعی را ثبت نکرده است. آنها نه تنها در دوران مجلس اول هم‌فکر و هم‌سو نبودند، بلکه در دو جبهه‌ی مخالف سر می‌کردند. مذاکرات مجلس اول هم‌خوانی و همراهی این دو را نشان نمی‌دهد. شیخ زنجانی به رغم انتقاد از تاریک‌اندیشی و خرافات سنت‌گرایان، خود از جمله متشرعان مسلمان‌نما و احتمالاً با تمایلات غیر شیعه مرسوم و مهم‌تر از همه، به عنوان عضو فعال جامع آدمیت در مجلس اول حضور داشت. در این برهه به آخوند خراسانی و نماینده اش در ایران سیدعبدالله بهبهانی، نزدیک‌تر بود تا به جریان لائیک مشروطه‌خواه. [۱۷]

زنجانی حتی تا چند ماه آغاز کار مجلس دوم در کنار دموکرات‌ها قرار نداشت و بیشتر به سوی مجتهد بهبهانی تمایل داشت. متن دادخواست محکمه نیز با زبان و ادبیات اسلامی و فقه شیعه تنظیم، و توسط شیخ زنجانی قرائت شد. شکستن سوگند شیخ به قرآن در وفاداری به مشروطه به عنوان یکی از دلایل اصلی محکومیت او عنوان شد. زنجانی در پایان محکمه ادعا کرد که شیخ نوری بر طبق فتوا حکم حجج اسلام نجف اشرف «که سواد آن در همه ایران منتشر شده»، مفسد فی الارض است و باید طبق احکام اسلام با او همان معامله‌ای کرد که خداوند راجع به آن دستور داده است. اشاره‌ی زنجانی به تلگرافی بود که مجتهدین عتبات در زمان مجلس اول، تصرف شیخ فضل‌الله در امور را حرام دانسته بودند. ضمناً، خواست عمومی مشروطه‌خواهان — از جمله روحانیون و طلاب، برای حذف شیخ، با حمایت و هم‌رأیی روحانیون مخالف‌اش همراه شد. گرچه بی‌گمان مشروطه‌خواهان او را سازش‌ناپذیرترین شخصیت مؤثر مجتهد ساکن ایران به حساب می‌آوردند و حذفش را به سود اهداف خود می‌پنداشتند، اما بی‌حمایت و تأیید یا سکوت هم‌راهانه‌ی روحانیون حامی مشروطه، به‌ویژه مراجع تقلید در

عتبات و نمایندگان حاضر در صحنه آنان در تهران، اجرای این حکم شگفت شرعی نما، میسر نبود. همان‌طور که گفتیم، محمدعلی شاه در دوران استبداد صغیر به توصیه و تأکید شیخ فضل‌الله نوری و دیگر همراهان روحانی مخالف مشروطه طی اعلامیه‌ای علنی، خطاب به علمای تهران تصریح کرد که در حفظ شریعت پیامبر و دفاع از اسلام کوشا باشد و پذیرفت که از فکر و خیال تأسیس مجلس شورای ملی از آن پس دوری کند:

«حال که مکشوف داشتید مجلس با قواعد اسلامی منافی است و حکم به حرمت دادید و علمای ممالک هم به همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نموده‌اند، در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر همچو مجلس [شورا دایر] نخواهد شد.»

در زمانی که شاه از همه سو تحت فشار قرار داشت تا سلطنت لرزان خود را نجات دهد و با اقداماتی تمایل خود به تاسیس مجلس دوم نشان داد، شیخ نوری با ارسال نامه‌هایی از او خواست که در مقابل مشروطه‌طلبان ولایات که به سوی تهران در حال پیش‌روی بودند، مقاومت کند و از بازگشایی مجلس خودداری ورزد. شیخ طی دست‌خطی از شاه «ثبات قدم» در «تقویت اسلام» را خواست و به او امید داد که «غلبه با شماس است هیچ از این بادها نلرزند»، «باید اجتماع ملی بشود و فریاد و اسلام بلند شود»، و تأکید کرد که «علیحضرت تمکین نکند و جواب سخت بدهند» [۱۸]. شیخ نه تنها سر سازش نداشت، بلکه مصمم بود و با ایمانی راسخ مقابله‌ی مسلحانه با مشروطه‌خواهان را ترغیب می‌کرد و خود تا پایان ایستاده بود. ضمناً، ضدیت دشمنانه‌ی شیخ با طباطبائی و بهبهانی دو روحانی متنفذ تهران در برگ‌های تاریخ ثبت است. شیخ فضل‌الله بارها ارسال تلگراف به اقصی نقاط ایران و عتبات، آن دو و روحانیون حامی مشروطه را با اتهامات بی‌دین و لامذهب مورد حمله قرار داده بود. [۱۹] برخی تاریخ‌پردازان کتاب‌ساز وانمود کرده‌اند که مجتهدین عتبات از اعدام شیخ برآشفته و کتباً به تهران اعتراض کردند. البته اینان به جای ارائه سند کتبی، از قول این و آن و شنیده‌ها و ادعاهای بی‌سند و مآخذ را عرضه می‌کنند که اعتبار تاریخی ندارد. طبق مجموعه‌ی فتاوی و نامه‌ها و تلگراف‌های آخوند خراسانی، آخرین بار که از شیخ فضل‌الله کتباً نام برده شده است، سخن از فساد است؛ او را مخل آسایش و مفسد خواننده و تصرفش در امور حرام دانسته شد. این حکمی بود که علمای عتبات در پاسخ «حکم تبعید شیخ فضل‌الله نوری به پیشنهاد سیدین بهبهانی و طباطبائی» صادر کرده بودند [۲۰].

نقش مجتهدین عتبات در اعدام شیخ

علی‌رغم قصه‌پردازی‌های بی‌سند و مآخذ، تاکنون شاهد معتبر و یا سند کتبی مستندی پیرامون واکنش مجتهدین عتبات، به ویژه آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی، به اعدام شیخ نوری به دست نیامده است. سیاست‌نامه خراسانی، که دربرگیرنده نامه‌ها، تلگراف‌ها و فتاوی این مرجع تقلید آن روزگار است، شاهی مسلم بر این ادعاست. مراجع تقلید، خراسانی و مازندرانی، از همان نخستین روزهای فتح تهران به گونه‌ای منظم بر آنچه در تهران و مشروطه می‌گذشت نظارت داشتند و با ارسال تلگراف‌های سریع بر روند رویدادها تأثیر نهادند. سکوت و عدم واکنش رسمی و کتبی مراجع معنایی جز تأیید ضمنی اعدام شیخ نمی‌تواند باشد. مدعی‌العموم دادگاه که خواستار اعدام شیخ شده بود، شیخ ابراهیم زنجانی بود. همان‌طور که آمد زنجانی به عنوان وکیل زنجان در مجلس‌های اول و دوم مورد حمایت همه‌جانبه مراجع عتبات بود. اصلی‌ترین مخالف و دشمن او ملاقربان علی زنجانی، مجتهد ضد مشروطه آن شهر، از سوی مراجع مورد عتاب و خطاب خصمانه قرار گرفته بود. در اسناد آخوند خراسانی ضمن

وجود یک فتوای رسمی و کتبی شفاف علیه ملاقریان علی پس از فتح تهران، تأیید و توصیه نامه‌ای در ضرورت «ترویج شیخ ابراهیم زنجانی» در دست است.

مجتهد خراسانی در زمانی که ملاقریان علی و شریعت مداران ضد مشروطه با شیخ ابراهیم زنجانی به مخالفت همه‌جانبه‌ای دست یازیدند، به تأیید او پرداخت و طی یک نامه کتبی ضمن اظهار خرسندی از وکالت او در مجلس شورای ملی نوشت: «امیدواریم آن وجود محترم در تهران مجهول‌القدر نماند، مثل جناب عالی سالم و متقی را قدر بشناسند.»

و افزود که: «توصیه جناب عالی را مخصوصاً خدمت حضرت مستطاب... سید محمد [طباطبائی] دامت برکاته نوشته‌ام. آن انشاءالله علاوه بر مقتضای رب النوعی، خودشان عوض حقیر هم در تشهیر و ترویج جناب عالی خودداری نخواهند فرمود. مجاری اوقات خودتان را با هرگونه مهمات وقت برای احقر بنویسید.» این نامه‌ی رسمی، حاکی از تأیید مدعی عموم دادگاه شیخ نوری از سوی خراسانی، بزرگ‌ترین مرجع تقلید آن روزگار، علی‌رغم مخالفت مجتهد بانفوذی چون قربان علی زنجانی است [۲۱]. دو مجتهد عتبات در نامه‌ی مشترکی به تهران در ضدیت با ملاقریان علی زنجانی به مجلس و «انجمن‌های ایالتی و ولایتی و علمای روحانی و قاطبه ملت ایران» اطلاع دادند که به دلیل:

«کثرت سن و عدم معاشرت و عالم نبودن جناب آخوند قربان علی زنجانی به مصالح و مفاسد مملکت و اجتماع اشرار و مفسدین وطن فروش در اطراف ایشان موجب اغتشاش مملکت و اختلال اساس و مداخله اجانب و اعلام اسلام است. و تفریق تمام مفتربان که دور ایشان را گرفته‌اند بر اولیای دولت و قاطبه مسلمین واجب فوری و اتباع احکام و آرا منسوب به ایشان مطلقاً حرام است و اعتنا به آنها دشمن به دین اسلام است.» [۲۲]

لازم به تکرار است اینکه خراسانی و مازندرانی پس از قتل شیخ هیچ اشاره‌ای مبنی بر محکومیت اعدام شیخ و یا نکوهش مسئولین آن ابراز نکرده‌اند، نشان از جانبداری و توافق ویا حداقل رضایت آنها دارد. در حالی که مدعی‌العموم دادگاه شیخ را تأیید و مخالف سرسخت او را نفی کردند. در ضمن می‌دانیم که این مجتهدین چندی پیش، حکم صریح به فساد شیخ نوری داده و او را «مخل آسایش و مفسد و تصرفش در امور حرام» و متابعتش را حرام دانسته بودند. [۲۳]

از این اشاره‌ها هم اگر بگذریم، مورد مهم دیگری که از چشم مورخان پنهان مانده و تاریخ‌پردازان مکتبی نیز آگاهانه و عامدانه از کنار آن بی‌اعتنا گذشته‌اند، سکوت کامل سیدعبدالله بهبهانی و طباطبایی دو مجتهد برجسته تهران در این زمینه است. هیچ شاهد معتبر و کتبی در دست نیست که نشان دهد این دو مجتهد مؤثر آن زمان کشور، در برهه‌ی جنیش مشروطه، مخالف اعدام شیخ نوری بوده و یا بعدها آن را نکوهش کرده باشند. با توجه به اینکه اینان در همه امور جزئی سیاسی-مذهبی تهران دخالت و ابراز رای و نظر داشتند، ناچاریم این سکوت جانبدارانه را نوعی موافقت ضمنی با اعدام شیخ و یا حداقل عدم مخالفت آنان تلقی کنیم. این شواهد و اشاره‌ها، نقش مؤثر مجتهدین و همراهی یا سکوت یاری‌گیشان را در حذف شیخ نوری نشان می‌دهد کسی که در کشاکش‌های مجلس اول به عنوان مخالف و برهم زننده آرامش و انسجام روحانیون دانسته شد. در پیشینه‌ی رابطه شیخ نوری با مجتهدین عتبات در زمان مشروطه، نکات قابل تأمل دیگری هم وجود دارد که حاکی از تلاش اولیه آخوند خراسانی برای همراه و مطیع کردن شیخ نوری است؛ این تلاش‌ها به نتیجه دلخواه نرسید. آگاهی این موارد بیانگر کشاکش مهمی است که ضرورت طرح احکام و فتواهای شرعی و نقش انکارناپذیر مراجع و روحانیون آن روزگار در حذف شیخ نوری را مطرح می‌کند.

در زمان تحصن شیخ نوری و مخالفت صریح او با مجلس، قانون اساسی و اساس مشروطه‌طلبی

ایران، آخوند خراسانی تحت عنوان «نصیحت دوستانه به شیخ فضل‌الله، نوری و توصیه مسامحه و اغماض در حق وی» [۲۴]، که در پاسخ نامه استفتاء شیخ علی مدرس مدرسه معیرالممالک مخابره شد، نوشت: «تفرد شیخ نوری»، منظور جدایی و اختلاف نظر او با بهبهانی و طباطبائی و مخالفت با مشروطه است، موجب «صدمه برای سلسله علما شد و عوام را جری و متهور کرد. اعتبار شخص خودشان را برداشتند». آخوند با لحنی تهدیدآمیز اظهار امیدواری کرد نوری به «مقام موافقت بیاید و حفظ مقام خود را بکند.» تلاش اولیه‌ی مجتهد بر «اصلاح» و سر براه و همراه و مطیع کردن شیخ نوری بود، که موفقیت‌آمیز نبود. در ضمن از وجود نامه‌ی منتشر نشده حدود ده صفحه‌ای از آخوند به شیخ نوری خبر داده‌اند. نامه‌ای که احتمالاً بیانگر همان «نصایح دوستانه» و اخطارگونه است که خراسانی در همین جوابیه خطاب به شیخ علی مدرس عنوان کرده بود [۲۵]. بی‌تردید اسناد بسیار دیگری یافت می‌شود که اگر از نهران خانه‌هایی که اطلاع عمومی را مضر به ادعاها و تاریخ‌پردازی‌های سفارشی خود می‌پندارند، صحیح و سالم و بی‌دستکاری عرضه عمومی شود، ابعاد دیگر این ادعا را روشن می‌کند که مجتهدین آن روزگار ابتدا تلاش کردند شیخ نوری را مطیع آرا و خواسته‌های خود کنند و وقتی موفق نشدند به نفی و حذف او روی آوردند و دست‌کم با سکوت جانبدارانه خود حذف فیزیکی شیخ نوری را ممکن کردند.

چندی بعد از آن نامه‌نگاری، حکمی به امضای ۳ مجتهد اصلی عتبات، میرزا خلیل، خراسانی، و مازندرانی، تحت عنوان «حکم به افساد شیخ فضل‌الله نوری و...» خطاب به بهبهانی و طباطبائی در تهران مخابره شد که در آن شیخ را مخل آسایش و مفسد خواندند و تصرفش در امور را حرام اعلام کردند [۲۶].

چند روز بعد، ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۵، که دامنه‌ی مخالفت نوری در تهران گسترش یافت، در تلگراف مفصل دیگری با امضای هر سه مجتهد به روحانیون در تهران، سخن از مخابره «آنچه درباره‌ی مفسد تکلیف شرعی مقتضی بود»، از نجف اشرف آمد [۲۷]. هم‌زمان، شیخ خلیل از مجتهدین سه‌گانه، طی تلگرافی اظهار ملامت از: «مخالفت مخالفین که مخالفت با شرع انور است» به روشنی شیخ نوری را تکفیر کرد. عنوان شد، در حالی که وکلای مجلس شورا، تمام کوشش خود را مصروف «دفع و رفع ظلم و اغاثه مظلومان کرده، که شرعاً و عقلاً حتم و واجب است، مخالفت و معاندت با آنها مخالفت با شریعت مطهره است و دفع و تبعید مخالف لازم است. خداوند تعالی هم نصرت خواهند فرمود» [۲۸].

واژه‌های فقهی و سیاسی فوق صراحت کامل به ضرورت «دفع و رفع» شیخ نوری دارد. مخالفت او با مشروطه عین ضدیت با «شریعت مطهره» دانسته شد.

از سیدعبدالله مازندرانی مجتهد دیگر هم نامه‌ای در ضدیت تکفیر مانند شیخ نوری و یارانش در همان روزها در دست داریم. در متن نوشته که در پاسخ استفتاء یکی از حجج اسلام درون کشور نوشته شده بود، آمد که این روزها «تلگراف‌های متعدده» از درون کشور می‌رسد و حاکی از آن است که

«جماعتی از اهل علم به ملاحظه‌ی تعنیات خود و یا به تحریک بعضی از مستبدین، علم مخالفت برافراشته و زاویه حضرت عبدالعظیم را محل اعتکاف ساخته و فریاد وادینا و اسلاما بلند می‌نمایند. زعماً منم خوف الفتنة الا فی الفتنة سقوطوا، به تبلیس اینکه حفظ دین و ترویج شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله می‌نمایند. یا اینکه جان و مال و عرض مسلمانان را در معرض تلف در می‌آورند».

مازندرانی در ادامه حکم، آرا و اقدامات شیخ فضل‌الله را «مخالفت با صاحب شریعت» دانست و آن تداعی مفهوم فقهی مفسد فی الارض بود [۲۹]. مجتهد مازندرانی در نامه دیگری که در همین جلسه مجلس قرائت شد به روشنی ادعا کرد عملکرد و نظریات شیخ نوری: «دخلی و ربطی به مخالفت دین و مذهب ندارد» و افزود که اینان نمی‌خواهند: «دین و مذهب مردم مشروطه باشد»، لذا به تحریک

«مستبدین و ظالمین» همچون «عمر و بن عاص» که با مکر و حيله «مصاحف بر سر نیزه شد تا دست از حق بردارند»، به میدان آمده‌اند. [۳۰]

در ادامه‌ی این گزارش لازم به یادآوری است که بهبهانی و طباطبائی نمایندگان تام‌الاختیار مجتهدین عتبات در درون ایران، ابتدا تلاش کردند شیخ نوری را از مخالفت و تحصن باز دارند و وقتی موفق نشدند طی تلگرافی به عتبات، صدور «حکم تبعید شیخ» را خواستند. متن این تلگراف گویای عمق و گستره‌ی اختلاف میان آنان با شیخ نوری است. در این نوشته آمده که با وجود اغماض بسیار و تلاش در مسامحه، حرکات و اقدامات مخالف و ضد شیخ ادامه یافته است. او «به هم‌دستی دشمن مجلس و امداد معاندین اسلام... مشغول کار» بود و «چند روز است علناً شروع و با جمعی قاطرچی و ساربانان و الواط در میدان توپخانه مقیم و حکم به قتل علما و مجلس‌خواهان نموده، محرکین به هرج و مرج و قتل و نهب مشغول، عامه مردم و بلاد در هیجان، اقدامات مجدانه فوری لازم، چاره فوری صدور حکم به تبعید او از آن ناحیه مقدسه است. تکلیف بلاد را مستقیماً به خودشان اطلاع فرمائید.» [۳۱]

در پاسخ این درخواست، مجتهدین عتبات با ذکر نام و طی تلگرافی به دو روحانی در تهران «رفع اغتشاشات حادثه و تبعید نوری را عاجلاً اعلام» کردند [۳۲]. در تأیید و تکمیل این تلگراف و برای رفع هر نوع شبهه، مجتهدین متن دومی را که حاوی همه احکام پیشین علیه شیخ نوری بود، خطاب به روحانیون داخل کشور ارسال داشتند [۳۳].

این مستندات را که غالب مورخان مکتبی دهه‌های اخیر آنها را نادیده و ناگفته گذارده‌اند، آوردیم تا پیشینه‌ی ریشه و عمق ضدیت مجتهدین عتبات و نایبان داخلی آنها، بهبهانی و طباطبائی، را با شیخ فضل‌الله در احکام صریح و بی‌پرده ایشان در آن روزها دریابیم. بر مبنای این شواهد و آن چنان که تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد، تاکنون همتای دومی بر محاکمه و اعدام شگفت‌انگیز مجتهد پرنفوذ روزگار، بی‌همراهی خود روحانیون روی نداده است. بی‌این پیشینه که برشمردیم، و همراهی مجتهدین عتبات و روحانیون درون کشور امکان نداشت تنی چند بتوانند به این صورت رسمی و علنی شیخ را به محاکمه و اعدام تحقیرآمیز بکشانند. غالب اتهام‌گران کارنامه تقی‌زاده با کشاندن پای او در اعدام شیخ نوری در واقع تلاش می‌کنند نقش و تأثیر تعیین‌کننده‌ی فتاوی و احکام شرعی مجتهدین عتبات و دین یاران درون کشور را در این رویداد شگفت‌محو یا کم‌رنگ کنند.

ورود تقی‌زاده به تهران

خبرنگار قفقازی به فاصله چند روز پس از ورود تقی‌زاده به تهران در گزارشی تحت عنوان «استقبال ملی» نوشته است که ورود تقی‌زاده و سید محمدرضا مساوات به تهران در روز شنبه ۲۰ رجب با استقبالی شکوهمند از سوی مردم تهران و مشروطه‌خواهان روبه‌رو شد:

«تهران جناب ایشان را به صورتی فوق‌العاده پیشواز کرده، این وجود محترم را که ماده‌ی تجسم اندیشه آزادی و مشروطیت است و امید آینده ایران و وطن می‌باشد، به شایستگی تجلیل کرد.» [۳۴]

تقی‌زاده در باغ شاه، محل دسیسه علیه مشروطه‌خواهان و قتل آنان حضور یافت و سپس از دروازه‌ی باغ شاه وارد تهران شد و به سوی آرامگاه میرزا ابراهیم آقا، نماینده تبریز، که پس از بمباران مجلس در باغ امین‌الدوله به‌دست عوامل حکومتی به قتل رسید، روان شد. در مسیر حرکت، جماعت بسیاری گرد آمده و در دو سوی کوچه‌ها و خیابان‌ها «با کف زدن‌های مداوم و با فریادهای زنده باد آقای تقی‌زاده» با

وکیل پیشرو و رادیکال خود تجدید عهد کردند. آرامگاه یار قدیمی و همراه او در مجلس اول در آن سوی شهر قرار داشت: «جماعت در سراسر این راه طولانی در حال پیشواز هستند زن، کودک، پیر و جوان همه از خانه‌ها بیرون ریخته‌اند.»

تقی‌زاده در حضور بیش از «پنج، شش هزار نفر از اهالی» بر سر قبر میرزا ابراهیم آقا نطق پرشوری در رثای رفیق از دست رفته‌اش ایراد کرد و همچنان که با شعار زنده باد اهالی بدرقه می‌شد عازم محل اقامتش شد. رسول‌زاده، گزارشگر زمانه در دنباله‌ی گزارش زنده و هم‌زمان خود می‌افزاید: «با آشنایی صحبت می‌کنم. به من تبریک می‌گوید و ادامه می‌دهد: الله‌الحمد، تقی‌زاده‌امان هم آمد، ان شاءالله بسیاری از نواقصمان برطرف خواهد شد.»

منبع خبری دیگری که همان روزها ورود تقی‌زاده به تهران را ثبت کرده، روزنامه مجلس است که انتشار آن تازه شروع شده بود. این روزنامه نوشت:

«جناب آقای تقی‌زاده امروز شهر طهران را به قدم میمون خود زیبا و زیور می‌دهند. اهالی بی‌اندازه اظهار ذوق و شوق به دیدار آن مجسمه غیرت و حمیت می‌نمایند و عده زیادی به استقبال ایشان تا قزوین شتافته‌اند. مقام معظم له بالاتر از تمجید و توصیف ما است جز آنکه از صمیم قلب مبارک باد سلامت وجود محترمش را از خداوند مسئلت نمائیم.» [۳۵]

منابع دیگری نیز از استقبال باشکوه مردم تهران از تقی‌زاده خبر داده‌اند. [۳۶]

نطق اولیه‌ی تقی‌زاده در تهران

تقی‌زاده در ۲۰ رجب ۱۳۲۷ق به تهران وارد شد و طی نطق مفصلی آرای خود را درباره‌ی نحوه‌ی تشکیل حکومت آتی ایران عنوان کرد [۳۷]. ضمن انتقاد به اوضاع کنونی سیاسی در پایتخت به ویژه فقدان نهادهای سیاست‌ورزی جدیدی چون احزاب پیشرو، به حضور و قدرت‌گیری مجدد اعیان و شاهزادگان و دست‌پروردگان خودکامه‌ی پیشین در مراجع قدرت اعتراض کرد. رسول‌زاده به عنوان گزارشگر حاضر در صحنه، چند روز پس از این سخنرانی بخشی از سخنان او را در روزنامه ترقی چنین روایت می‌کند:

«راستی تا کی این وطن بیچاره‌ی ما همچنان ملک طلق مشتی خائن باقی خواهد ماند؟ راستی این شاهزادگان چقدر سعادتمندند که در مملکت هرگونه اصولی که قائم شود، اینان آقا بالاسر می‌شوند. در استبداد اینها، در مشروطیت اینها، در بایی‌گری اینها، در اسلامیت اینها، در هر حال [او هوایی] اینها. کار اینها باید دیگر یک‌باره یکسره شود. برای اداره‌ی مملکت که می‌خواهد دوره‌ی نوی را آغاز کند، آدم‌های نو باید جستجو کرد. دیگر بس است که مملکت همچنان نوکر این آقایان باقی بماند. دیگر باید نو شود.» [۳۸]

همین خبرنگار ورزیده و شاهد روزگار می‌نویسد: آرا و نظریات تقی‌زاده میان مردم تهران تأثیر بسیار داشت و به عنوان «مقاصد ملت» مورد استقبال اهالی قرار گرفته و به تأثیر همین انتقادات هم بود که انتصاب عین‌الدوله به حکومت فارس ملغی گردید [۳۹].

هیئت مدیره موقت

درباره این هیئت اسناد و شواهد زیادی در دسترس نیست. چند اشاره و شاهد محدود هم زمان و یا

نزدیک به رویداد را وارسی می‌یابی دولت‌آبادی از شاهدان رویدادهای آن روزگار می‌نویسد: تقی‌زاده پس از ورود به تهران به دستگیری چند نفر از هم مسلکان دموکرات خود، مجلس عالی پر تعداد و ناکارآمد را به هیئت مدیره تبدیل کرد. مجلس مقتدر و فعالی تشکیل داد؛ دولت‌آبادی می‌افزاید تقی‌زاده و یارانش را متهم کردند که «... می‌خواهد از روی نقشه ناپلئون بناپارت رفتار کند، خود را به وسیله‌ی هیئت مدیره شاخص مملکت قرار بدهد». همو می‌افزاید: تقی‌زاده و هم مسلکانش در مقابل «جمعیت مخالف» که دو سردار فاتح تهران یعنی سپهدار و سردار اسعد آنها را همراهی می‌کند، قرار گرفته‌اند. «تقی‌زاده به نام مجاهدین قفقاز و فرقه اجتماعیون عامیون (سوسیال‌دموکرات) نفوذ کلمه خود را زیاد کرده و خود را بر دیگران مقدم می‌داند» همزمان از سوی دیگر «از طرف مرکز اجتماعیون عامیون بادکوبه اشخاص به تهران آمده، بر عملیات تقی‌زاده اعتراض می‌کنند.» [۴۰] به این عامل دوم در فصل سوسیال دموکراسی پرداخته ایم.

دولت‌آبادی مدعی است این هیئت تا افتتاح مجلس دوم موقتاً برقرار بود و امور را اداره می‌کرد ولی تنها چیزی که موجب نگرانی بود: «ضدیت تقی‌زاده و رفقاییش با سپهدار و تابعینش می‌باشد» [۴۱]. سپهدار هم در خاطراتش مخالفت صریح و همه جانبه تقی‌زاده و جریان پیشرو هیئت مدیره موقت با خود و اقداماتش را تأیید می‌کند: «بعد از اینکه دربار را معین کردیم، وزراء معین شدند... نظمیته را به اصرار به یفرم‌خان دادند. من راضی نبودم، من گفتم که اسباب رنجش اهالی به واسطه مذهبی است... دیگر اختیار آن دست مجلس عالی [بود]... تقی‌زاده را احضار کردند و من گفتم حالا زود است نشیندند. زود وارد شد. ده مطلب برای ما سوغات آورد، مجلس عالی را بهم زد، هیأت مدیره تشکیل داد.» [۴۲]

رسول‌زاده در این زمان به عنوان مخبر نشریه‌ی ترقی قفقاز در تهران حضور داشت، مصاحبه‌ای با تقی‌زاده انجام داد که چند روز بعد در آن روزنامه منتشر شد:

«در ملاقاتی که درباره‌ی هیئت مدیره با آقای تقی‌زاده داشتیم، این یگانه سیاستمدار ایران در پاسخ به سؤال: هیئت مدیره چه خواهد کرد؟ به خبرنگارتان گفتند: کارهایی را که هیئت مدیره به زودی انجام خواهد داد، عبارتند از: اتخاذ تدابیر لازم جهت محو کردن پندارهای ارتجاع و آمادگی برای جلوگیری از هر حرکت مخل نظم و آرامش، جست و جوی راه‌های به دست آوردن پول، که امروزه نیاز فراوان به آن داریم، توجه به تربیت شاه و تصفیه دربار از افراد مشکوک و آوردن افراد قابل اعتماد به جای ایشان، توجه بیشتر به نیروی انتظامی مملکت و آوردن آن به حالی که دارای نیروی لازم برای محافظت ایران نو باشد، اتخاذ تدابیر لازم و انجام اقدامات سنجدیه برای اخراج نیروهای روس از قلمرو ایران. انجام امور زیاد دیگری نیز در مدنظر است و ما در اینجا تنها به ذکر آنهایی که فوریت دارند بسنده کردیم.» [۴۳]

تقی‌زاده در پاسخ به این پرسش که آیا کمیسیون فوق‌العاده پس از تشکیل هیئت مدیره استعفا می‌دهد یا خیر؟ گفت که آری لازم بود استعفا کند اما به علت پاره‌ای ملاحظات باقی می‌ماند ولی در امور اجرایی دخالتی نمی‌کند. کماکان هفته‌ای یکبار تشکیل جلسه می‌دهد و از اقدامات هیئت مدیره کسب اطلاع می‌کند. ضمناً هیئت مدیره دارای شعبه‌هایی خواهد بود که در صورت لزوم از اعضای کمیسیون فوق‌العاده نیز برای شرکت در این کمیسیون‌ها انتخاب خواهد شد. [۴۴]

تقی‌زاده خود می‌نویسد: هیأت اجرایی مرکب از بیست نفر انتخاب شد که هر روز گردهم آیند و تصمیم‌های مهم مملکتی را اتخاذ کنند. مرکز کار هیئت را در کاخ گلستان گذاشتند. دو جریان مشخص در اعضای هیئت مدیره قابل تشخیص است. طیف محافظه‌کاران و رجال تربیت شده‌ی دوران قاجار به

رهبری سپهدار و تا حدی سردار اسعد و با حضور افرادی چون وثوق‌الدوله. در این طیف افرادی که چندی بعد هسته اولیه مؤسس حزب اعتدالیون در مجلس دوم را تشکیل دادند با یاری دو مجتهد «مشروطه خواه» بهبهانی و طباطبائی — با هم‌سویی و یاری برخی از سران اردوی شمال چون سردار محی در یک‌سو و طیف دوم به ویژه با آمدن تقی‌زاده به تهران و هم‌سویی کسانی که مدتی بعد رسماً گردانندگان حزب دموکرات شدند، شکل گرفت. با وجود نفوذ گسترده طیف اول، با حضور کارآمد و کاریزمای تقی‌زاده طیف دوم برخی تصمیم‌گیری‌های هیئت‌مدیره را پیش می‌برد. اینان میرزاعلی محمدخان تربیت — یار جوان تقی‌زاده — را به فرماندهی کل مجاهدین مسلح کشور برگزیدند. سپهدار در خاطراتش از مخالفت تقی‌زاده با برپایی مجلس دوم سخن می‌گوید اما هیچ‌سندی برای تأیید این رویکرد در دست نیست. همه شواهد نشان می‌دهد که تقی‌زاده و دموکرات‌های هواخواه او، جملگی خواهان تشکیل هرچه زودتر مجلس دوم شورای ملی بودند. یکی از محققین تاریخ مشروطه می‌نویسد: شاید مخالفت مقطعی تقی‌زاده نه بر اساس تأسیس هرچه سریع‌تر مجلس بلکه بر سر نحوه‌ی برگزاری انتخابات بوده [۴۵] و سپهدار این امر را به مخالفت با برگزاری خود انتخابات و انمود کرده است. طبق شواهد تاریخی شکی نیست که سپهدار و تقی‌زاده در یک راستای فکری نبودند. شرکت فعال سپهدار در محاصره دردناک و خونین مقاومت تبریز پیش از آنکه میانه‌اش با عین‌الدوله فرمانده قشون دربار به هم خورد، مواضع محافظه‌کار و اشرافی او، امکان نزدیکی، هم‌سویی و حتی هماهنگی این دو را ناممکن کرده بود. اسناد تاریخی، از جمله خاطرات این هر دو تن، حکایت از این ضدیت دارد. طبیعی است که سپهدار هر جا فرصت یابد در وارونه‌گویی و نکوهش تقی‌زاده سخن گوید. [۴۶]

گزارشگر دیگری در روایت خود شرح می‌دهد که در مجلس عالی اولیه تشکیل شده پس از فتح تهران، به دلیل کثرت افراد حاضر، عملاً امکان رای‌گیری و توافق بر سر امور و نحوه‌ی پیشبرد آنها سلب شده بود، از این‌رو تقی‌زاده برای بالا بردن کارایی و آسان کردن تصمیم‌گیری بر سر مسائل و معضلات بی‌شمار پیش پای دولت در شرایط بحرانی و انقلابی، طرح تشکیل هیئت‌مدیره متشکل از افراد برگزیده‌ی محدودتری را ارائه داد. این هیئت با شرکت قریب ۲۱ نفر از ۲۵ رجب، ۵ روز بعد از ورود تقی‌زاده به تهران، آغاز به کار کرد. همین گزارشگر که در این زمان در کنار اعتدالیون بعدی و مخالفین تقی‌زاده قرار داشت، می‌افزاید:

«.. انتخاب اجزاء و اعضا [هیئت] مدیره را جناب تقی‌زاده مرتب داشته که بیشتر از معاشرین و دوستان معزی‌الیه منتخب شده، چون ذاتاً و خلقتاً جناب تقی‌زاده خیالات بلند و هوای عالی در سر داشته و دارد که در [جمع پر تعداد و نامنسجم] کمیسیون عالی از پیش نمی‌رفت، ولی هیئت مدیره بیست نفر معین گردید. از بیست نفر منتخبین هیأت مدیره، بیشترش موافق و هم خیال تقی‌زاده شده‌اند، لذا هرچه و آنچه به نظر و خیال معزی‌الیه می‌رسید، از هیأت همان را خواستگار شده، ممضی می‌گردد.» [۴۷]

طبق «اخطار هیئت مدیره به ولایات» [۴۸] در روز ۲۵ رجب ۱۳۲۷:

«مجلس عالی مرکب از علمای اسلام و عقلا و کفات مملکت و روسای مجاهدین تشکیل یافته و به اتفاق آرا تصویب شد که اعضای کمیسیون فوق‌العاده، هیئتی را از خود انتخاب کنند و این جمع با یک حاکمیت کلی و مستقل که حقیقتاً دارا و جامع تمام قوای مملکت باشد، رشته مهمات امور را به دست گرفته، با نفوذی که بر تمام وزارت خانه‌ها و ادارات ید‌علیا و حکومت مطلقه داشته باشد، حل و تسویه معضلات امور را تا انعقاد پارلمان بر عهده بگیرد... از تاریخ

مزبور به نام هیأت مدیره، همه روزه در عمارت شمس‌العماره تشکیل یافته و زمام مهمات مملکت را احاطه و اداره می‌نماید.»

علیرغم مطالب بالا و برخی اسناد تاریخی دیگر مبنی بر غالب بودن آرای یاران تقی‌زاده در هیئت مدیره موقت، از حضور توانمند و متنفذی از اعتدالیون، متشکل از میرزا علی محمد دولت‌آبادی، ازلی مسلک و از رهبران و مؤسسین بعدی حزب اعتدالیون، سید محمد صادق طباطبائی، فرزند روحانی با نفوذ دوران مجلس اول و مدیر روزنامه معروف مجلس، معاضد السلطنه، که در این زمان هم‌سو و همراه تقی‌زاده نبود، و چند تن دیگر چون سردار اسعد و سپهدار تنکابنی، که دولت را در دست داشتند، باخبریم. غالب اینان چندی بعد حزب اعتدالیون مخالف تقی‌زاده، را بنیاد نهادند. تقی‌زاده و یارانش در مجموع رویکردی رادیکال و پیشروتر به برخی از اقدامات این جمع داشتند. علیرغم اوضاع بحرانی، ترکیب ناهمگون هیئت و کاستی‌ها و خطاهای ناگزیر آن روزها، هیئت مدیره توانست تا حدی نظم و ترتیب را در فقدان حکومت خودکامه و نسبتاً متمرکز محمدعلی شاه، حداقل در تهران، برقرار کند. هیئت مدیره با انتشار اطلاعیه‌ای به همه مجاهدین اعلام کرد که از آن پس فرمانده و مسئول آنها علی محمد خان تربیت خواهد بود. سردار محی که خود را صالح‌تر و مدعی می‌انگاشت، بلافاصله استعفا داد و اعتراض خود را از مسئولیت‌ها اعلام کرد [۴۹]. شریف کاشانی می‌نویسد:

سردار محی، هم‌سو با سپهدار وزیر جنگ، پیشنهاد داد حالا که استبداد و محمدعلی شاه از میان رفته و وجود مجاهدین مسلح دیگر به روال سابق ضروری نیست، مجاهدین اسلحه خود را تحویل داده و مرخص شوند یا به استخدام دولت درآیند. در ظاهر پیشنهاد مطلوبی به نظر می‌رسید. اما سپهدار در این زمان انگیزه و هدف دیگری داشت. اوضاع بحرانی، حضور نیروهای مخالف بسیار و خودسری و گردنکشی و ناامنی در سراسر کشور از جمله تهران در فقدان قوای منسجم نظامی حکومتی ضرورت حضور متشکل نیروهای مسلح انقلاب تحت رهبری واحدی را پیش‌گذاشته بود. تقی‌زاده که خود بارها، حتی در اوج توان مجاهدین تبریز، به لجام گسیختگی و خودسری نیروهای مسلح غیرمتمرکز و بی‌برنامه اعتراض داشت، در این زمان هنوز خواهان و موافق مرخص شدن مجاهدین مسلح نبود و خلع سلاح آنها را در زمانی که حکومت نوپا و لرزان مشروطه را که با دشمنان متعدد روبه‌رو بود مناسب نمی‌دانست. گرچه کماکان بر ضرورت هماهنگی، کنترل و انسجام نیروهای مسلح انقلاب تأکید داشت و خلع سلاح بسیاری از مدعیان یک شبه‌ی مجاهدت که به یکباره پس از خلع ید محمدعلی شاه خود را وارد معرکه نموده بودند را ضروری اعلام کرده بود. سردار محی به تأسی و هدایت سپهدار و از آنجا که خود را مدعی و لایق رهبری مجاهدین می‌شناخت این پیشنهاد را به هیئت مدیره داده بود. سپهدار هم بنا بر باور و خاستگاه اعیانی و ملاکی محافظه‌کارانه‌اش حضور جنگجویان مسلح رادیکال را برای تحکیم قدرت خود خطرناک می‌یافت. متأسفانه به دلیل برگزاری سری جلسات و عدم ثبت غالب تصمیم‌های هیئت مدیره، اسناد و شواهد زیادی از رویدادهای تاریخی آن زمان در دست نیست. روایت مختصر تقی‌زاده پیرامون سیر وقایع پس از فتح تهران خواندنی و قابل تأمل است [۵۰].

تقی‌زاده پس از شرحی بر تشکیل مجلس عالی و تصمیمات عاجل چند روزه پس از فتح تهران می‌نویسد در ۲۰ رجب که او وارد تهران شد، کمیسیون عالی موقت اقدامات متعددی را انجام داده بود. مهم‌ترین کار هیئت، اخراج محمدعلی شاه از ایران بود:

«برای این منظور هیئتی مرکب از چهار پنج نفر معین کرد که با مذاکره با دو سفارت خارجی، امور مربوط به شاه مخلوع را تصفیه کنند. این امور عبارت بود از گرفتن جواهرات سلطنتی از او که با خود برده بود و گرفتن املاک شخصی او برای دولت در مقابل تا دیه قروض او به بانک‌ها و

اشخاص و تعیین مستمری جهت او برای زندگی در خارجه و بعضی امور دیگر. این هیأت که مرکب بود از مرحوم مستشارالدوله و وثوق‌الدوله و [حسینقلی] نواب و اینجانب و گاهی هم مرحوم صدیق حضرت، چندین بار به سفارت روس [محل استقرار محمدعلی میرزا] در زرگنده رفته و با حضور سفیر انگلیس سر جورج بارکلی و نایب او شارژ دافروس سابلین و معاون او، مواد قراردادی را، که پروتکل خوانده شده در کتاب آبی و بعضی کتب دیگر چاپ شده، مذاکره و مباحثه نموده و به پایان رسانیدند و امضاء شد.»

تقی‌زاده در دنباله گزارش خود از کارنامه هیئت مدیره موقت می‌افزاید: این هیأت به واسطه تنگدستی و خالی بودن خزانه‌ی به ارث رسیده: «حکم کرد از عده‌ای از مستبدین با ثروت، جریمه‌ای برای بودجه دولت گرفته شود و گرفته شد و این پول‌ها پیش وکیل الرعایا همدانی جمع شد و به حکم و دستور هیئت مدیره خرج می‌شد.»

از جمله امور مهم انجام شده هیئت مدیره موقت، فرمان دستگیری ظل‌السلطان بود که از اروپا به ایران آمده بود. مبلغ نسبتاً کلانی از او برای صندوق حکومتی اخذ کردند. اخراج معلم روس ولیعهد (اسمیرنوف) که یک نظامی روسی همسان شاپشال معلم محمدعلی شاه بود، از جمله اقدامات بعدی بود. هیئت مدیره حکیم‌الملک را مأمور اصلاح دربار کرد. تقی‌زاده می‌نویسد: «وقتی که ما تسلط پیدا کردیم و محمدعلی شاه را برکنار کردیم، حکیم‌الملک ریشه همه اینها را کند. . . حکیم‌الملک آن معلم یعنی اسمیرنوف را بیرون کرد، روس‌ها خیلی برآشفتنند.» [ص ۱۴۱]

دولت روس در اعتراض به این اقدامات، دولت نوپا را به اعزام قوای روس مستقر در قزوین به پایتخت تهدید کرد. در نقش مؤثر تقی‌زاده در این اقدامات رادیکال و ملی‌گرا و ضد روس تردیدی نیست. به رغم وابستگی برخی عناصر دولت، همچون سپهدار، به روس، هیئت مدیره موقت روبه‌ای پیشرو و رادیکال اتخاذ کرده بود. روس‌ها وقتی نتوانستند جلوی اقدامات هیئت مدیره را بگیرند، برای تأثیرگذاری در فضای زمانه و فشار در تحمیل خواسته‌های خود، به دولت مردانی که با وام و قروض سنگین به بانک و منابع مالی روسی وابسته بودند، اعلام کردند که هر چه زودتر بدهی خود را بپردازند. در این میان روشن شد که سپهدار فرد اول دولت، هشتصد هزار تومان، و سردار منصور دیگر وزیر کابینه ۳۵۰ هزار تومان به بانک استقرازی روس بدهکارند [۵۱]. تقی‌زاده می‌نویسد: بانک استقرازی روس در ایران در واقع شعبه‌ای از وزارت مالیه روسیه بود که با اعتبار و وام‌های هنگفت به بزرگان و اعیان و ارباب نفوذ مملکت به ویژه در دربار، افسار آنها را در دست گرفته تا مطیع مطلق خود کند:

«... و به واسطه این زنجیر بند که خیلی بهتر و مؤثرتر از بذل و رشوه غیرقابل استرداد بود، مدیونین مجبور بودند دائماً به میل و تقاضای روس‌ها کار بکنند و نفسی برخلاف آنها نمی‌توانستند بکشند و هر وقت حرکتی برخلاف میل آنها می‌کردند فوراً طلب بانک را مطالبه می‌نمودند و به وسیله دادن این قروض سیاسی به مردم، متنفذین را در تار عنکبوت خود پیچیده بودند.» [۵۲]

مخالفان اصلی با تقی‌زاده و برنامه‌های مترقی‌اش، در این برهه سپهدار و هواخواهان او بودند. اینان با نشر و توزیع شب‌نامه‌های بسیاری علیه تقی‌زاده دست به تبلیغ و توهین زدند. توانمندی و کارآمدی فعالیت متمرکز و گسترده دموکرات‌ها به رهبری تقی‌زاده خشم و عصبیت آنان را برانگیخته بود. به قول یکی از شاهدان و گزارشگران آن برهه: «شدت حملات و تعداد زیاد این اعلامیه‌ها نشانه‌ی قدرت و اهمیتی است که دموکرات‌ها یافته بودند. این گونه دشمنی‌ها که سابقه طولانی داشت اوایل جنبه حزبی نیافته بود و فقط تدریجاً حزب اجتماع‌یون اعتدالیون عناصر ضد دموکرات را جمع کرد و آغاز به مخالفت

با دموکرات‌ها و حمایت از سپهدار کرد.» [۵۳]

در این شب‌نامه‌ها، تقی‌زاده به دلیل تلاش در تأسیس و گسترش حزب دموکرات به «پارتی‌بازی» نكوهش و قیام رشت و فتح تهران را به نام سپهدار ثبت کردند. نوشته بودند تقی‌زاده که روزی مدیر یک روزنامه و صاحب یک کتاب‌فروشی بود به مقام عالی رسیده که مردم او را مرجع خود می‌شمردند، ولی با تبدیل کمیسیون عالی به «دایراکتور» [هیئت مدیره موقت] فعال مایشاء رفتار می‌کند. در این اعلامیه‌ها، معضل اصلی مملکت نه حضور قوای بیگانه و معضلات مالی و اغتشاش مستبدان، بلکه «درد بی‌درمان وجود تقی‌زاده» دانسته شد [۵۴]. تقی‌زاده را «مخرب و جمهوری‌طلب» نامیدند [۵۵]. اقدام به تشکیل حزب دموکرات را ننگ و ضدیت با عرق مسلمانی دانستند [۵۶]. دشمنی با تقی‌زاده را به تدریج به عرصه‌های مذهبی هم کشاندند، موضوعی که سرانجام به حکم فساد مسلک سیاسی او کشید و خواهان اخراج او از مجلس و کشور شدند.

نکته‌ی قابل ذکر تاریخی دیگر از این قرار است که در ترکیب هیئت مدیره‌ی موقت نه تنها نام و نماینده‌ای از روحانیون نیست، بل برخی خواسته‌های مجتهدین را نادیده می‌گرفتند. علمای نجف، آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی، پس از فتح تهران در ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۷ق، طی تلگرافی به مستشارالدوله رئیس «مجلس عالی» اظهار امیدواری کردند که در کنار مجلس شورا، هرچه سریع‌تر مجلس سنا افتتاح شود [۵۷]. این خواسته تحقق نیافت، همچنان که تأکید آنها در تحقق فوری اصل دوم متمم قانون اساسی را نادیده انگاشتند و بسیاری امور را خلاف دستور علمای عتبات پیش بردند و به تلگراف مجتهدان وقعی ننهاده‌اند.

انتخابات مجلس دوم

براساس نخستین نظام‌نامه انتخاباتی مجلس اول، نحوه انتخابات صنفی تعیین شد. بنیانی که نه بر مبنای سیاست‌ورزی جدید، بلکه بیشتر بر بنیادهای سنت ایران باستان و تقسیم جامعه به گروه‌های صنفی - طبقاتی استوار شده بود. بی‌تردید، انتخابات و رأی‌گیری روشی جدید و نو بود. در مجموع، جز تهران و یکی دو حوزه انتخاباتی دیگر، همین نظام‌نامه انتخاباتی هم مراعات نشد و وکلای بسیاری بر مبنای روابط و مناسبات سنتی و اعمال نفوذ علما، مالکین و متنفذین حکومتی تعیین شد. از تهران و یکی دو شهر دیگر چون تبریز که بگذریم، عملاً مفهوم انتخابات در چارچوب نظام پارلمانی و شرکت در سرنوشت سیاسی برای مردم روشن نبود و این ریش سفیدان و متنفذین دینی و یا مقتدرین محلی یا صنفی بودند که افراد مورد نظر و تأیید خود را به مجلس فرستادند. زمانی که تقی‌زاده از طریق قفقاز روانه تهران شده بود، در مسیر سفر به رشت شاهد تلاش انتخاباتی مردم آن شهر بود. [۵۸] حتی در تبریز که تجددخواهی و مشروطه‌طلبی چند دهه سابقه ذهنی داشت، جز ظاهر صنفی انتخابات مابقی فرایند آن بر اساس نظام‌نامه نبود و در عمل فعالان و مسئولان انجمن تبریز بودند که وکلای را انتخاب کردند [۵۹].

استمرار بافت سنتی جامعه و نظام قدرت، علی‌رغم روش‌های عرضه شده‌ی سیاست‌ورزی نو، مانع اصلی و جان سخت نهادینه شدن مفاهیم و روش‌های نظام پارلمانی در ایران بود. تغییر این وضعیت با حضور قلیلی مشروطه‌خواه روشن‌ضمیر، به سهولت ممکن نبود. علی‌رغم تلاش بسیار این افراد، نهضت مشروطه نتوانست موازنه قدرت و نفوذ و امتیازات اқشار و طبقات حاکمه و متنفذ را تغییر دهد. نظام دیرپا و کهن زمین‌داری و ایلپاتی، و مناسبات و روش‌های سنتی که مشروعیت خود را از آن بر می‌گرفت، کماکان برقرار ماند. حتی می‌توان ادعا کرد که نمایندگان این مناسبات با ورود به مجلس‌های

مشروطه اول و دوم توانستند مواضع خود را بعضاً بهتر پیش برند و مانع تغییرات بنیادی شوند. وکلای متنفذ این افراد هر تلاشی را برای به خطر افکندن قدرت صاحبان سنتی ثروت و امکانات و کنترل جامعه خنثی می‌کردند و با اتهامات تندروی، افراط، لامذهبی و فرنگ مابی به آن می‌تاختند. گرچه نظام جدید با افزودن مفاهیم و مناسبات نو، نحوه فعالیت سیاسی را تا حد زیادی تغییر داد، اما این صاحبان متنفذ قدرت بودند که خود را به سرعت با شرایط جدید سیاست‌ورزی هماهنگ و همراه کردند و از بستر آن برای تحکیم منافع و قدرت خود بهره بردند.

در ماه‌های پایانی استبداد صغیر محمدعلی شاه در تهران در هراس از گستره روزافزون کانون‌های مشروطه‌طلبی در سراسر ایران و در زیر فشار سفرای خارجی در احیای مشروطه دستور داد که هیئتی به تدوین نظام‌نامه انتخابات مجلس دوم بپردازد. نخستین جلسه هیات در ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق در تهران تشکیل شد. قانون جدیدی متفاوت با آئین‌نامه انتخاباتی مجلس اول تنظیم شد و زمانی که اردوی مشروطه‌طلبان شمال قزوین را فتح کرد، آن را برای توشیح به شاه عرضه داشتند.

پیش نویس قانون جدید در همان زمان مورد اعتراض تقی‌زاده قرار گرفت. مستشارالدوله از مسئولین هیئت یاد شده، در خاطرات خود به تلگرافی اشاره می‌کند که تقی‌زاده از تبریز به او در تهران مخابره کرد. تقی‌زاده در اشاره به مغایرت‌های آئین‌نامه جدید با برخی مواد قانون اساسی مشروطه نوشت: مادام که رسماً مشروطه برقرار است باید از قوانین اساسی تخلف نشود و قانون یا حکمی بر خلاف آن صادر نشود، گرچه برخی تغییرات قانون متفاوت با آئین‌نامه انتخابات پیشین مطلوب است ولی بهتر است در حال حاضر در نظام‌نامه انتخابات قید نشود، زیرا مخالف قانون اساسی است. و زمانی که مجلس برقرار شد، توسط خود مجلس رسمی مشروطه، قانونی به این تغییرات اقدام شود. بهر حال متن تهیه شده به ولایات به ویژه انجمن تبریز برای اطلاع و کسب نظر ارسال شد. انجمن تبریز به برخی مواد آئین‌نامه اعتراض کرد [۶۰]. اعتراض تقی‌زاده و انجمن تبریز به تفاوت‌های میان برخی مواد نظام‌نامه جدید با مواردی بود که قانون اساسی مشروطه بر آنها تصریح کرده بود. [۶۱]

براساس نظام‌نامه جدید، مبنای صنفی انتخابات لغو و انتخابات دو مرحله‌ای شد. تعداد وکلا از ۱۵۶ به ۱۲۰ تن تقلیل یافت. وکلای تهران به ۱۵ نفر کاهش و سهم آذربایجان از ۱۲ به ۱۹ نفر افزایش یافت.

اقلیت‌های دینی - ارمنی، زردشتی و یهودی و نیز ایل‌های بختیاری، قشقایی و ترکمن، امکان برخورداری از کرسی نمایندگی در مجلس را یافتند. در این نظام‌نامه، بند ۴ از ماده ۵، کسانی که خروجشان از دین اسلام در حضور یکی از حکام شرع ثابت شده باشد، از حق شرکت در انتخابات محروم شدند و همچنین بند یکم از ماده هفتم، اعتقاد به دین اسلام، از شرایط انتخاب شونده‌گان دانسته شد [۶۲]. ضمناً، تصریح شد که نمایندگان اقلیت‌های سه‌گانه دینی غیرمسلمان، مسیحی، زردشتی و یهودی، باید در دین خود ثابت عقیده باشند. در متن نظام‌نامه تأکید شد که گزینش صنفی پیشین به انتخاباتی دو درجه‌ای تغییر می‌یابد. در «توضیح اول» نظام‌نامه آمد: مراد از گزینش دو درجه‌ای آن است که نخست در محله‌های یک شهر یا در شهرهای یک حوزه انتخاباتی، گرد هم آیند و از میان خود نمایندگان برگزینند که «منتخب» آن حوزه شمرده می‌شوند. سپس این منتخبین، در مرکز حوزه انتخابیه گرد می‌آیند و از میان خود وکیل اعزامی به مجلس را انتخاب می‌کنند. مثلاً، انتخاب‌شدگان درجه‌ی اول آذربایجان، پنجاه و هفت تن و وکلای برگزیده‌ی آنان ۱۹ تن بودند. در این نظام‌نامه نیز زنان کماکان محروم شدند و با وجود کاهش شرط دارایی مالی، اکثریت مردم کشور به علت فقر شدید، از چرخه انتخابات برکنار ماندند. به خصوص آنکه بسیاری از ملاکین و متنفذین با خریدن آرا، که بعدها

مرسوم و عمومی شد، افراد مورد نظر خود را به مجلس فرستادند.

در فرایند انتخابات مجلس، به دلیل استمرار رابطه و مناسبات سنتی قدرت، اعمال نفوذ و تقلب‌های بسیاری ثبت شده است. فقدان نهادهای ضروری پیشبرد صحیح انتخابات همچنین نظارتی، فقدان دانش و اطلاع از نظام جدید انتخابات در میان عوام و حتی برخی خواص، اعمال نفوذ صاحبان ثروت و قدرت و دسته‌بندی و فرقه‌گرایی رایج، جملگی موجب شد که یک انتخابات مطلوب پیش نرود. اغتشاش و لگام گسیختگی در سراسر کشور و ضعف دولت نوپا، به ویژه آشفته سری‌ها در ولایات نیز مزید بر علت شد. مداخله‌های خارجی، روس و انگلیس، در برخی مناطق نیز انتخابات را تحت شعاع قرار داد. در تبریز و برخی مناطق شمالی انتخابات با حضور سالدات‌های روسی و فشارهای عوامل محلی‌اشان در شهر مواجه بود.

تقی‌زاده هم از تبریز و هم از تهران به عنوان وکیل مجلس دوم برگزیده شد، اما او ترجیح داد که به عنوان نماینده زادگاهش در مجلس شرکت کند. برخی انتخاب تقی‌زاده را تقلب دانسته و انتقاداتی را مطرح کرده‌اند [۶۳]. استناد همه‌ی آنها اظهار تقيه‌الاسلام تبریزی در نامه‌ای به خویشاوندش است. تقيه الاسلام می‌نویسد: انتخابات تبریز با تقلب و دسیسه برگزار شد و دموکرات‌ها را متهم به تقلب کرد. وی تصریح می‌کند که محمدرضا مسالوات و حسن تقی‌زاده از این طریق انتخاب شده‌اند. استناد یکسویه و بی‌اعتنایی به مجموعه اسناد، عوامل و شرایط دیگر، آن هم به نظر فردی که شخصاً و عقیدتاً در صف مخالفان دموکرات‌ها و تقی‌زاده بود، نمی‌تواند چندان قابل اتکا باشد. اما ببینیم که در همین نامه‌ی مورد استناد نکوهش‌گران تقی‌زاده، تقيه‌الاسلام چه گفته است:

«راستش را به شما بگویم: اشخاصی که انتخاب شدند، اولاً با چه دسیسه و تقلبات، ثانیاً به چه بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی و بی‌علمی تشریف دارند. آن رفیق معهود صاحب ورقه ابداً حق عضویت انجمن را که تحصیل کرده بود نداشت. زیرا که دارای شرایط انتخاب نبود، نه ملک داشت نه مالیات بده بود. با نیتی و مقصدی اول او را داخل انجمن کردند و اسم گذاشتند که حیات ملکی را به او بخشیده‌اند و حال آنکه بالمره دروغ بود. بعد اعضا یک نفر معین کمیته ترتیب داده، اسم پاره اشخاص را به مردم نویسانند که از جمله مدیر مساوات و مدیر و مدیر نجات و شیخ رضا دهخوار قانی و امثال او بودند. که دو نفر اول، اولاً معروفیت ندارند، ثانیاً ابداً خبرت و بصیرت از وضع آذربایجان ندارند. بالجمله سعی کردند پارتی خود را محکم نمایند. در دوره ثانیه انتخاب، تقلبات کردند تا قرعه به اسم خواهان و همیاران خودشان برآمد.» [۶۴]

به بیان روشن‌تر، تقيه‌الاسلام که در این زمان در جناح مخالف حزب دموکرات و اعضای آن که نام می‌برد قرار دارد، از این‌که اینان با فعالیت همه‌جانبه در سمت و سوی انتخاب یاران حزبی خود می‌کوشند به فریاد است و طبق ذهنیت سنتی مرسوم، که انتخابات را جمع ریش‌سفیدان و علمای منتفذ منتصب می‌کند، آنها را متهم به «پارتی بازی» و تبلیغات حزبی مغایر با رویه مرسوم سنتی می‌کند. می‌دانیم ملیت و ملی در فهم دینمدار تقيه‌الاسلام صرفاً به معنای همبستگی و تعلقات دینی ناظر بود. تقيه‌الاسلام هیچ اشاره‌ای به بند و بست‌های متعدد و گسترده‌ی ملاک و اعیان و علما برای انتخاب افراد مورد نظر شان نمی‌کند، در حالی که اکثریت ۱۹ نفره‌ی نماینده آذربایجان در مجلس برگزیدگان اینان بودند. این‌که مساوات را در کنار تقی‌زاده به عنوان افرادی معرفی می‌کند که معروفیت، خبرت، و بصیرتی از اوضاع آذربایجان ندارند، صرفاً به دلیل مخالف بودن او با نظر و آرای حزب دموکرات در این مرحله است. اما، در مورد تقی‌زاده که او را تحت نام «رفیق معهود» به رمز خطاب می‌کند، اشارات او قابل تأمل است. صلاحیت او را براساس نظام‌نامه‌ی انتخابات که بنابر آن انتخاب‌شوندگان باید صاحب

ملک باشند، رد می‌کند و اینکه کسی از هواخواهان او «حیاتی» را به نامش کرده تا این مانع از پیش پا برداشته شود معترض است و آن را تقلب و دسیسه می‌خواند. ضمناً، می‌نویسد که او عضو انجمن تبریز نبوده است. می‌دانیم که تقی‌زاده قریب ۲۰۴ روز تا ورود به تهران در تبریز محاصره شده حضور فعال و مؤثر داشت، کم‌اینکه خود ثقه‌الاسلام بارها در خاطراتش، که اشاره کردیم، به این موضوع اذعان می‌کند. او همواره وکیل آذربایجان و عضو انجمن ایالتی و از رهبران نهضت شناخته می‌شد. ثقه‌الاسلام به غرض و از موضع مخالف، تقی‌زاده‌ای را که بارها به‌عنوان یک مشروطه‌خواه مطلع و متفکر و متعهد می‌شناخته، به بی‌لیاقتی، بی‌کفایتی، بی‌علمی و ناآشنایی با آذربایجان متهم می‌کند و به این استناد که صاحب ملکی در تبریز نیست او را فاقد صلاحیت شرکت در انتخابات می‌خواند.

استناد برخی قلم‌زنان مشروطه به این سخنان برای متهم کردن تقی‌زاده به تقلب در انتخابات مجلس از اعتبار چندانی برخوردار نیست. انتخاب او، هم در تهران و هم در تبریز، اعتبار و معروفیت و محبوبیت کتمان‌ناپذیرش را، چنان که در اسناد و شواهد آمده است، نشان می‌دهد و بیان می‌دارد که نیازمند تقلب و دسیسه در اخذ رای نبوده است. از هر شهر ایران که می‌خواست، از سوی مردم قدرشناس، بی‌هیچ‌گونه دشواری می‌توانست انتخاب شود. در تاریخ ۲۰ شعبان ۱۳۲۷ق، انجمن نظارت بر انتخابات، مرکب از سران و بزرگان مشروطه‌خواه آذربایجان، طی تلگرافی از تبریز به تهران به تقی‌زاده و مستشارالدوله اعلام کرد که «جنابان عالی به اکثریت تام به نمایندگی دارلشورای کبری شیدالله ارکانه منتخب و از این حسن انتخاب عرض تبریک نموده و انشالله چند روزه اسامی سایر منتخبین دوره‌ی اولی را اظهار و استحصالی رای خواهد شد.» [۶۵]

این سند از سوی انجمن تبریز که اکثریت اعضا و رهبران همراهان تقی‌زاده نبودند، صادر شده است. در نتیجه، قلم‌زنانی که تقی‌زاده را به تقلب در انتخابات متهم می‌کنند، یا به اسناد اصلی دسترسی نداشته‌اند و یا صرفاً از روی غرض‌ورزی شخصی و نظری چنین مطلبی را مطرح می‌کنند. از استقبال با شکوه مردم تهران از تقی‌زاده هم در جای خود سخن گفتیم. انتخاب او از پایتخت نشان قدرشناسی مردم بود.

افتتاح مجلس دوم

مجلس دوم در غره ذیقعد ۱۳۲۷ گشایش یافت. بیشترین دل‌نگرانی پیشرو در کنار بحران مالی و خزانه خالی، توان و نفوذ سیاست‌بازان سنتی قاجار و حضور مداخله‌گر دول روس و انگلیس، مداخله سران دینی در امور سیاسی و امر قانون‌گذاری بود. تقی‌زاده پس از ورود به تهران و آغاز فعالیت گسترده در رهبری نهضت و عرصه سیاسی جدید، علاوه بر مقتدرین سنتی، چون سپهدار و مجموعه‌ای که چندی بعد حزب اعتدالیون را تأسیس کردند، از همان آغاز همچون دوران مجلس اول در کش و قوس ناگزیری با سنت‌گرایان مذهبی قرار گرفت. از مقابله‌ی آرای لائیک و مشروطه‌طلب او با مشروطه‌خواهان در دوران مجلس اول، سخن به میان آوردیم. در این برهه هم وی کماکان بر مساوات شهروندی و مخالفت‌اش با مداخله دین و حق نظارت و دخالت روحانیون در عرصه‌های قانون‌گذاری، اجتماعی و سیاسی تأکید داشت. بهبهانی، روحانی متنفذ و برجسته مشروطه اول، چندی پس از فتح تهران خود را به پایتخت رساند. جریان لائیک با انتشار اطلاعاتی‌هایی ضرورت عدم مداخله او و هم‌فکرانش در امور سیاسی را مطرح کرد. شریف کاشانی، از معتمدان سید عبدالله به نقل از این اطلاعیه نوشت:

«بعد از ورود سرداران فاتح و تغییر سلطنت و استیلای مشروطیت، بعضی مردم عجله در آمدن

حجت‌الاسلام بهبهانی از نجف به تهران دارند، جمعی از فرنگی‌مآبان و مشروطه‌خواهان زمزمه دارند که اگر آقا بیایند، اصلاً نباید مداخله در امور داشته باشند. چون این ترتیباتی که پیش آمد، همه به واسطه عدم رفتار به قانون بود. در افتتاح ثانوی مجلس، اصلاً نخواهند گذاشت که آقای بهبهانی مداخله در امور داشته باشند.» [۶۶] بهبهانی در پایان شوال ۱۳۲۷ ق وارد تهران شد.

در آغاز و بنا بر تصریح خود تقی‌زاده شخصاً حضور و مداخله روس و انگلیس را مهمترین عامل و مانع ایجاد یک نظام استوار ملی می‌شناخت. می‌نویسد: «مجلس شورای دوم از ابتدا از یک طرف دچار یک سلسله اشکالات خارجی از بدترین اقسام آن بود و از طرف دیگر مبتلای بحران مالی و تنگدستی فوق‌العاده بود که آن نیز از سخت‌گیری‌های دول خارجی پیش آمد. این مجلس در باریک‌ترین موقع تاریخی ایران خطرناک‌ترین بحران‌های مملکتی و خوفناک‌ترین زمانی واقع شده بود. هیچ مجلسی در ایران... این قدر موقع مشکل و تاریک و هولناک نداشته... این مجلس که شاید هم از حیث اجزای تربیت شده و عالم، پرمایه‌ترین مجالس ملی ما بود، در زیر تندباد حوادث خارجی و تهدیدات متولد شده، در زیر یادداشت‌های جان‌ستان و دسایس گوناگون خارجی به سر برد و در زیر صاعقه‌های اتمام حجت‌های التیماتومی درگذشت.» [۶۷]

مجلس کار رسمی خود را از دوم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ ق آغاز کرد. نخستین اقدام در ششم ذی‌قعدة، انتخاب مستشارالدوله به ریاست مجلس بود. سه روز بعد، عضدالملک با اکثریت مطلق آرا به نیابت سلطنت برگزیده شد. روز ۱۶ ذی‌قعدة، دومین کابینه سپهدار تنکابنی را تأیید کرد. مجتهدین عتبات از همان آغاز با ارسال نامه و تلگراف، تشکیل سنا و تدارک اجرای اصل دوم متمم در حق نظارت روحانیون، را در دستور کار مجلس قرار دادند. ابتدا، تأکید مجتهدین این بود که «عجالتاً همان عدد مبارک [۵ نفر] را از آقایان مجتهدین عظام که علماً و تماماً قبول عامه دارند، موقتاً برای اقامه این وظیفه مهمه انتخاب فرمایند تا پس از تحقیق کامل، نتیجه تحقیقات خود را در معرفی بیست نفر معروض داریم.» اما همان‌طور که در شرح مفصل آن آورده‌ایم، مجلس زیر بار نرفت و وکلای مترقی و به‌ویژه تقی‌زاده و یارانش، با اتکا به موارد قانونی و ابهامات نهفته در اصل یاد شده، اجرای نظارت شرعی بر قوانین را به تأخیر انداختند. تأسیس مجلس سنا هم با پافشاری تقی‌زاده و همراهان دموکراتش تا پایان کار مجلس شورا مشمول مرور زمان شد.

همچون دوره‌ی مجلس اول، موضوع حفظ امنیت و نظم کشور از اهم مسایلی بود که وکلا بر آن تأکید و اصرار می‌ورزیدند. حضور قشون متجاوز و مداخله‌گر روسیه در آذربایجان و شمال و نافرمانی‌های گاه و بی‌گاه بریگاد قزاق در تهران، مورد توجه نمایندگان بود. برای تدارک قشون ملی مطلوب، بودجه و پول لازم بود. تأمین آن از طریق استقراض داخلی در دستور کار قرار گرفت. به کوشش دموکرات‌ها به هدایت تقی‌زاده کمیسیونی مرکب از ۱۲ نفر از سوی مجلس با حضور فعال تقی‌زاده و شرکت نمایندگان از هر دو جناح حزبی، برای تأمین و نحوه استفاده از منابع داخلی مالی تشکیل شد [۶۸]. این کمیسیون، تقی‌زاده را به اتفاق آرا به ریاست انتخاب کرد و پیرامون نحوه و چگونگی تأمین منابع مالی داخلی در چند جلسه بحث کرد.

کمیسیون، گرفتن وجه اجباری از منابع داخلی را صلاح ندانست و آن را تحمیل به ملت خواند و طی هشت جلسه در پنج مورد به تفاهم رسید. نحوه‌ی مصرف آن و نظارت بر آن را در زمره وظایف مجلس قرار داد و برای تأمین محل وجوه و بازپرداخت اصل و فرع استقراض و عایدی خالصه‌جات تحقیق کرد و تصمیم‌هایی گرفت که در جلسه ششم جمادی الثانی ۱۳۲۸ در قامت قانون استقراض داخلی در یازده ماده با اکثریت آرای مجلس تصویب شد. این قانون از دقت نظر و انگیزه‌های ملی‌گرایانه

تدوین کنندگانش حکایت می‌کرد [۶۹]. در «پروگرام دولت»، پیشنهادی به مجلس دوم توسط کابینه دوم سپهدار تنکابنی، تأمین مالی از استقراض خارجی پیشنهاد شد. برخی و کلاً از این پیشنهاد حمایت کردند و آن را در دستور کار مجلس قرار دادند. استقراض از منابع مالی روس و انگلیس به شرحی که خواهیم آورد پیش رفت و همان‌طور که در تأسیس بانک ملی در مجلس اول موانع بسیار ایجاد شد، این بار هم قروض ضد ملی که گمرک‌های کشور را وثیقه می‌گذاشت به صحنه آمد. سپهدار با حمایت اکثریت اعتدالی خواسته‌های خود را بر مجلس و دولت تحمیل کرد. نزدیکی به روس و انگلیس و کسب رضایتمندی آنها موردنظرشان بود، در حالی که وکلای دموکرات بر خواسته و رویکرد ملی‌گرایانه به عنوان اقلیت پافشاری می‌کردند.

درهم آمیختگی چند عامل در این مرحله، کشاکش دموکرات و اعتدالی را به اوج جدیدی رسانید. سپهدار و اعضای کابینه، دموکرات‌ها را محل آرامش و نظم دلخواه خود می‌پنداشتند و پافشاری ملی-گرایانه در مجلس و افشاگری‌های «ایران نو» و برخی جراید هواخواه آنان را در ضدیت با خود می‌دانستند و با انواع ترفندها به توقف و توقیف نشریات، تحریک نیروهای مخالف، به ویژه متشرعین و روحانیون، انتشار شب‌نامه‌های متعدد، نیز حمایت از نشریات متعدد به ویژه روزنامه مجلس، حتی کشاندن ستارخان و باقرخان به سمت و سوی خود، مبارزه علیه دموکرات‌ها به رهبری تقی‌زاده را پیش می‌بردند.

دولت به تدریج تحت عنوان کنترل مالی کشور درصدد انحصاری کردن همه چیز، از گوشت و نمک و کبریت و رودی گوسفند، و بستن مالیات بر ورود اسب و قاطر و الاغ و چرخ‌دستی به شهرها برآمد. لویح پیشنهادی دولت که عمده‌تاً توسط قوام‌السلطنه به مجلس عرضه و بعضاً با اعمال نفوذ مخالفین دموکرات‌ها تصویب می‌شد، جملگی حاکی از این امر است.

مداخله‌ی عوامل دیپلماتیک و قشون بیگانه در امور داخلی ایران از جمله بحث‌های اصلی مجلس دوم بود، که این موضوع سرانجام پایان کار آن را رقم زد. مقابله با تقی‌زاده و دموکرات‌ها در سطح بحث‌های مجلس محدود نشد. روزنامه/ *ایران نو* را بارها به جرم انتشار مقالات انتقادی بر عملکرد دولت و نسبت به مداخله روس‌ها توقیف کردند. کشاکش را به جایی رساندند که باقرخان را در انجمن احرار و سپس مجلس به سخن علیه تقی‌زاده و دموکرات‌ها ترغیب کردند و او به نام ملت به آنها اعلام کرد: یا خود از مجلس بروند یا آنها را بیرون خواهند راند و اکاملاً نابودشان خواهند کرد [۷۰]. روزنامه‌ی مجلس هم پژواک صدای ضد دموکرات شد و از زبان باقرخان نوشت: اگر امور به روالی که دولت تحت ریاست سپهدار می‌خواهد، پیش نرود و مقتضی شود باز در این راه جانبازی خواهیم کرد. تهدید به مداخله آشکار در امر پارلمان این بار تنها از سوی مجتهدین صورت نگرفت، بلکه از زبان یکی از سرداران تبریز اعلام شد که خودش شخصاً به مجلس خواهد آمد و حساب آن چند نماینده «خاطی» را کف دستشان خواهد نهاد [۷۱].

نکوهش مجازات‌های انتقام‌گونه و وحشیانه صحنه‌های اعدام توسط فاتحان تهران از سوی *ایران نو*، و پاسخ روزنامه مجلس در دفاع از قصاص، و ضد اسلام خواندن دموکرات‌ها و نشریه‌ی *ایران نو*، و پی‌جویی مجتهدین عتبات در توهین به احکام شریعت و قصاص، سرشت سیاسی رویدادها را با لباس شرعی به آنجا کشاند که حکم فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده صادر، و دخالت مستقیم و غیرقانونی روحانیون بیرون از مجلس در قوه مقننه آشکار شد. تجربه‌ی کشمکش سرسختانه‌ی تقی‌زاده با مشروعه‌خواهان، و پافشاری بر خواسته‌های لائیک این بار به یاری مخالفان شتافت و حذف او را پیش بردند. پس از صدور این حکم که به عنوان یک تکلیف دینی صادر شده بود، تقی‌زاده نه تنها از مجلس خارج شد بلکه تحت

حفاظت کامل چند تن از هواخواهان خود هر شب در محلی متفاوت می‌خوابید. سپهدار، اعتدالیون، سیدعبدالله بهبهانی، و به قول *حبل‌المتین* روس‌ها، خرسند از حذف سرسخت‌ترین اصول‌گرای دموکرات مجلس در تضعیف حزب دموکرات و پیش بردن خواسته‌های خود فعالیت کردند.

در نهم رجب ۱۳۲۸ق سیدعبدالله بهبهانی در خانه خود توسط چهار مرد مسلح ترور شد. روز بعد، بازار تعطیل شد و طلاب و بازاربان به عزاداری پرداختند. مخالفان تقی‌زاده و دموکرات‌ها فرصت را غنیمت شمردند و او را به شرکت در قتل مجتهد متهم کردند و عوام را علیه او و همراهانش برانگیختند. امکانی دست داد تا حکم چند ماه پیش مجتهدین عتبات را علنی کنند و تقی‌زاده را به خروج از کشور وا دارند. تقی‌زاده ناچار به تبریز رفت تا اوضاع آرام‌تر شود و به مجلس بازگردد.

از آن سو، دسته‌های مسلح هوادار اعتدالیون درصدد ترور حیدرعمو اوغلی برآمدند و وقتی به او دست نیافتند علی محمدخان تربیت راه که از مدت‌ها پیش عملاً منفعل شده بود، به همراه عبدالرزاق حکاک، از اعضای فعال حزب دموکرات، در ۲۵ رجب به قتل رساندند. مقابله‌ی سیاسی به ترور کشانده شد و حضور افراد مسلح و نامسجم در تهران اوضاع را بحرانی‌تر کرد. سردار محی، از رهبران اردوی شمال که در قدرت سهمی مطلوب نیافته بود، برای خود دارودسته‌ای داشت. وی در این زمان به‌دلیل تمایلات حزب اعتدالی به دسته‌های مسلح تحت رهبری ستارخان و باقرخان مستقر در پارک اتابک نزدیک شد.

در ۲۶ رجب نظمی و دولت طی اعلانی از عموم کسانی که اسلحه در دست داشتند. خواست که ظرف ۴۸ ساعت آن را به مقامات تحویل دهند و وجهی دریافت دارند [۷۲]. البته این حکم شامل سواران بختیاری و مجاهدین تحت سلطه و فرمان پیرم خان نمی‌شد؛ از این رو مجاهدین مستقر در پارک اتابک به این بهانه از تحویل سلاح خود امتناع ورزیدند. به روایت دولت‌آبادی، باقرخان با دسته خود به نشیمنگاه ستارخان در پارک اتابک می‌رود و مجاهدین هم‌سو با خود را هم گرد می‌آورد. تصور او این بود که با حضور سردار ملی کسی به آن محل دست درازی نمی‌کند؛ بازاربان و روحانیون هم به آنها دلگرمی دادند و سپهدار تنکابنی هم با آنها مساعدت می‌کرد، گرچه خود شخصاً جلو نیامد و در زرگنده کنار سفارت روس منتظر سیر وقایع نشست. از سوی دیگر، دولت و بختیاری‌ها هم تدارک می‌بینند تا پس از انقضای مهلت اگر آنان تسلیم نشدند از طریق قوای قهریه خلع سلاحشان کنند [۷۳]. سرانجام، قوای دولتی و بختیاری به سرکردگی پیرم‌خان رئیس نظمی‌ی تهران پارک اتابک را محاصره کردند. علی‌رغم وساطت سفرای آلمان و عثمانی که نزد ستارخان رفته بودند، ستارخان، به روایت دولت‌آبادی، به دو دلیل حاضر به تسلیم سلاح مجاهدین نشد. یکی این که آنها به او پناه آورده و تحویل آنان را شرط جوانمردی نمی‌دانست، دوم این که هرگز گمان نمی‌کرد دولتیان جسارت حمله به حریم او را داشته باشند. اما درهم آمیزی جند عامل: فتنه‌گری سپهدار و اعتدالیون، و خواست تصفیه حساب بختیاری‌ها و مجاهدین تحت رهبری پیرم، در بستر ساده لوحی و مرکز‌گریزی و انضباط ناپذیری مجاهدین و ستارخان و اعمال نفوذ برخی دیپلمات‌های روس و انگلیس، فاجعه‌ای را به بار آورد. روز یکم شعبان ۱۳۲۸، جنگی نابرابر میان قوای مجاهدین گرد آمده در پارک اتابک و قشون تحت فرمان دولتیان درگرفت. سپهدار فتنه‌گر که به جهت بیرون ماندن از دولت جدید زهر خود را به مشروطه‌خواهان هر دو سوی وارد آورده بود، به ولایت و دهات خود در تنکابن بازگشت. ستارخان سردار نهضت مشروطیت از پای مجروح و زمین‌گیر شد. و تعدادی از افراد مسلح هر دو طرف کشته شدند.

غیبت تقی‌زاده در تهران به زمان این رویداد، کسی که در نزد غالب نیروهای مسلح تهران مقام مرجعیت داشت، قابل تأمل است. در فقدان او، توطئه مقتدرین سنتی چون سپهدار و مرکز‌گریزی و

ملعبه دست شدن مجاهدین پرشور اما بی‌تدبیر، و عدم تحمل دولتیان فاجعه‌ای دردناک آفرید. یک هفته بعد، در جلسه مجلس سرانجام اعضای پنج نفره هیئت نظار مجتهدین بر قوانین مجلس انتخاب شدند. گرچه تا پایان مجلس تنها دو تن از فهرست نهایی آنان در مجلس حضور یافتند. ناامنی، شورش، و اغتشاش سراسر کشور را در بر گرفته و دولت عاجز از تأمین امنیت کشور بود. روس‌ها با مراکز سیاسی، اقتصادی و حضور قشون نظامی خود به مداخله و بسط و عمق نفوذشان ادامه می‌دادند و انگلیس هم فرصت را مناسب دید و طی اتمام حجتی در ۱۰ شوال ۱۳۲۸ (۱۴ اکتبر ۱۹۱۰) به دولت ایران پس از نكوهش شرایط ناامنی و روند شرارت‌ها در کشور که مانع پیشبرد امر تجارت انگلیس در ایران شده بود، مهلتی سه ماهه داد که راه‌های بوشهر یا شیراز و اصفهان امن و عاری از شرارت شود، در غیر این صورت، دولت انگلیس برای حفظ منافع خود قوایی مرکب از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر نظامی را وارد ایران خواهد کرد. بی‌شرمی در این متن تا آن‌جا رسید که تأمین هزینه این قشون را از محل اخذ مالیات‌های ایالت فارس و افزایش ده درصدی حق گمرکی بنادر جنوب قرار داده بود [۷۴].

انگلیس، به اقتباس بریگاد قزاق و قشون تزاری حاضر در ایران، به دنبال بهانه بود تا پلیس جنوب ایران را تشکیل دهد. پاسخ مستدل دولت و مجلس و اعتراض روزنامه‌ها به ویژه *ایران نو* و دموکرات‌ها در مجلس، مثمر‌تر واقع نشد و دولت انگلیس هدف اصلی خود را تحقق عملی بخشید. روزنامه «*ایران نو*» ارگان دموکرات‌ها طی مقاله‌های شدیدالحن در اعتراض به تجاوز دو ساله قشون مداخله‌گر روس نوشت: حالا انگلیس در پی همان مقاصد است؛ این نشریه با لحنی وطن‌دوستانه به ترغیب روح و غیرت ملی مجلس، دولت، و افکار عمومی پرداخت [۷۵].

نشریه‌ی یاد شده خواستار فراخوان تجمع عمومی در ۱۴ ذی‌قعدة در میدان توپخانه شد. در جمع چندهزار نفری آن گردهمایی، سخنرانان به افشای مداخله روس و انگلیس در امور داخلی کشور معترض شدند. مهدی ملک‌زاده از دموکرات‌ها و یحیی دولت‌آبادی و چند تنی دیگر از فعالین سیاسی پایتخت، التیماutom انگلیس را محکوم کردند. با بیرون رفتن سپهدار از صحنه، دموکرات‌ها و دولت‌مداران هواخواه آنان تا حدی نفوذ خود را گسترش دادند. اعتدالیون برای مقابله با آنان در ۸ صفر ۱۳۲۹ ق ناصرالملک را به کشور آوردند. ورود او موجب منسجم شدن اعتدالیون و جبهه مخالفین دموکرات شد.

از سوی دیگر، در اوج‌گیری بحران داخلی و مداخله خارجی دموکرات‌ها طرح تشکیل «کمیته نجات ملی»، متشکل از احزاب سیاسی درون مجلس و ارامنه دانشناکیسون، و جناح جدا شده‌ی رادیکال اعتدالیون و ایلات مشروطه‌خواه را مطرح کردند. ناصرالملک، سیاستمدار تربیت شده انگلوفیل همین نقشه را از دموکرات‌ها ربود و با تغییراتی آن را از آن خود کرد و جبهه ائتلافی علیه دموکرات‌ها تشکیل داد. در همین فاصله، صنایع‌الدوله در چهارم صفر ۱۳۲۹ ق توسط دو نفر از اتباع روس ترور شد. صنایع‌الدوله و برادرش مخبرالسلطنه را طرف‌های درگیر برای تأسیس بانک آلمانی و گسترش منافع اقتصادی آلمان و طالبان ورود آلمان، برای تضعیف روس و انگلیس به ایران می‌شناختند.

ناصرالملک با دموکرات‌ها به‌غایت دشمن بود و اصولاً از منظری نخبه‌گرا، مردم ایران را شایسته مشروطیت نمی‌شناخت. او با تربیت‌شدگان دستگاه قاجار تفاوتی ماهوی داشت و آن هم این بود که در آکسفورد تحصیل کرده بود. وی به پیروی از سیاست محافظه‌کاران انگلیس، مخالف هر تحرک و فعالیت ریشه‌ای و حضور مردم در صحنه سیاست بود. انتخابش به نیابت سلطنت در مقابل مستوفی‌الممالک که مورد حمایت دموکرات‌ها بود، با اعمال نفوذ خارجی و حمایت جناح راست اعتدالیون صورت پذیرفت. «*ایران نو*» در شماره‌های متعددی آشکار و نهان به مقابله با ناصرالملک برآمد. به خصوص، در مقاله‌ای، نظر ناصرالملک را که در نامه‌ای خصوصی ابراز داشته بود که دولت ایران نه هوادار روس و نه آلمان

است، بلکه خواهان دوستی، توجه و معاونت انگلیس است، به شدت نکوهید و نوشت: نایب‌السلطنه با «رسمیت تمام در صفحات مطبوعات که سند شده است، به تمام دوست و دشمن، انگلیس‌پرستی ایران را اعلان می‌دارد و در این پرستش خود به اندازه‌ای غلو کرده پیش می‌رود که اعلان خصومت بر دول معظمه دیگر می‌نماید» و در ادامه افزود: بیانات مذکور ممکن است سیاست بین‌المللی ما را پیچیده و مشکلات ایران را دو چندان نماید [۷۶].

روزنامه/یران نو با نکوهش «اکثریت اعتدالی مجلس تحت حمایت ناصرالملک» آن را «اتحاد مقدس» خواند. که کنایه‌ای از اتحاد دول متفق اروپا به رهبری مترنخ علیه حکومت فرانسه در ۱۸۱۵ بود. نویسنده، تحرک و ائتلاف جدید را تلاش طبقات ممتاز علیه دموکراسی نوپای ایران و فرقه سیاسی-اش، حزب دموکرات، نامید [۷۷]. این نشریه قتل صنیع‌الدوله و تشکیل کمیته‌ای به نام «نجات مجازات ایران» را در کنار سر برآوردن اغتشاش در مازندران و فارس، تحریک شیخ خزعل در خوزستان، ملاقات سفیر روس در منزل علاءالدوله، ادعا و اتهام کشف نارنجک در خانه دموکرات‌ها و مداخلات روزافزون روس و انگلیس را نشانه‌های بارز این توطئه سازمان یافته علیه دموکراسی معرفی کرد. نویسنده در پایان خواستار بیداری ملت ایران و پیمودن مسیر دموکراسی شد که در مهلکه‌ای بحرانی و تاریخی، گیر افتاده بود.

واقعیت شرایط سیاسی آن روزگار نشان می‌دهد که در خلأ تقی‌زاده در مجلس و سیاست تهران، که همواره بر مصالح ملی پای می‌فشرد، عوامل ایجاد بحران و نابسامانی در کشور که حضور و مداخله روزافزون روس و انگلیس بستر جلوه و گسترش آن بود، در تشنج فضا تأثیر گسترده‌تری نهادند. از ترورهایی چون کشتن سیدعبدالله بهبهانی، بیش از همه مخالفان دموکرات‌ها و وابستگان روس و انگلیس بهره بردند. حضور عناصری چون سپهدار، و تا حدی سردار اسعد، و سپس ناصرالملک و خیل انبوه تربیت‌شدگان قاجار، در دولت‌های پس از فتح تهران اوضاع را درهم و آشفته‌تر کرد تا خواسته روس‌ها در حذف دستاوردهای مشروطه تحقق یابد. همراهی آشکار و نهان انگلیسی‌ها با روس‌ها و عوامل آنها، که در قامت طرح تشکیل پلیس جنوب و استقرار خارجی و جانبداری از مداخلات روسیه بروز یافت، در متشنج‌تر شدن اوضاع مؤثر افتاد. ناکارآمدی و عدم انسجام و ثبات نظری و عملی دموکرات‌ها، که پس از خروج تقی‌زاده شدت گرفت، کشانیدن جدل‌های سیاسی به ترور و حذف فیزیکی رقبا از سوی هواخواهان دو حزب اصلی این زمان، همچنین گروه‌های خودسر دیگر، توان وامکان خروج از بحران را فروکاهید.

با حضور ناصرالملک در نیابت سلطنت، و تنگ شدن عرصه بر دموکرات‌ها، سپهدار تنکابنی مجدد به صحنه سیاست بازگشت و پنجمین کابینه خود را در نهم ربیع‌الاول ۱۳۲۹ق تشکیل داد. «پروگرام دولت» جدید، رفع «فساد و ترور یسم»، «اعمال مجازات»، «تأمین انتظامات»، «اجرای قانون مطبوعات»، «جلوگیری از تجاوز نشریات از حدود»، «تعقیب استقراض»، «حفظ و تشدید روابط حسنه با دول متحابه»، در ۱۴ ربیع‌الاول با ۴۷ رأی اکثریت اعتدالی به تصویب مجلس رسید [۷۸]. برنامه‌ی دولت بیش از این که پیرامون اصلاحات اداری، مالی و سیاسی و امنیت کشور باشد، نقشه برای مقابله و حذف دموکرات‌ها به عنوان عناصر مزاحم، یعنی پیشبرد آنچه سپهدار و ناصرالملک و روس و انگلیس می‌خواستند، بود. کمابینه در نخستین اقدام، یارمحمدخان مجاهد کرمانشاهی، حیدرعمو اوغلی و رسول-زاده سردبیر روزنامه/یران نو از تهران و ایران تبعید شدند، عدلیه و مالیه را از افراد دموکرات تصفیه، و روزنامه‌های مترقی و رادیکال را توقیف کردند. «پروگرام» یاد شده، بیش از آن که اوضاع را آرام و مشکلات را حل و فصل کند بر تقابل حزبی و گروهی افزود و هدف اصلی را حذف عنصر دموکراتیسم و

رادیکال نهضت قرار داد. بحرانی را دامن زد که تنها خواسته روس‌ها در نابودی و تعطیلی نهایی مجلس مشروطه را تسهیل می‌کرد. تیر خلاص به مجلس و مشروطه با التیماتوم روسیه به قلب مشروطه شلیک شد.

کشاکش با روحانیون در مجلس دوم

اصل دوم متمم قانون اساسی

دانستیم که اصل دوم متمم قانون اساسی، به کوشش جریان رادیکال و لائیک، با چهار تغییر در متن پیشنهادی شیخ فضل‌الله نوری، به تصویب مجلس اول رسید. در واقع وقتی تقی‌زاده و معدود یارانش نتوانستند این ماده را از متن قانون حذف نمایند، کوشش کردند تا با این دستکاری‌ها در کمیسیون تدوین متمم از برندگی آن بکاهند. سه رای مخالف مجلس هم نشان داد که تقی‌زاده و فرشی و مستشارالدوله همچنان بر تقابل خود با موجودیت این ماده ایستاده‌اند.

پس از افتتاح مجلس دوم، مجتهدین عتبات و برخی روحانیون درون کشور که قصد کنترل و نظارت تمام و کمال بر قانون‌گذاری و محدودیت آن را در چارچوب احکام شریعت داشتند، مسئله را طرح و خواستار اجرای آن اصل شدند. عدم توفیق روحانیون مخالف مشروطه در تصویب نظام‌نامه‌ای کاملاً اسلامی و مطابق فقه شیعه، و حضور برخی اصول لائیک و پیشرو در متمم قانون اساسی، اجرای اصل حق وتو و نظارت شرع و تطبیق مصوبات مجلس با مبانی و موازین دینی را در اولویت خواسته‌های روحانیون قرار داد. مجلس دوم در دوم ذیقعدہ آغاز به کار کرد. آخوند خراسانی و ملاعبدالله مازندرانی در تاریخ ۲۳ ذیقعدہ طی دستورالعملی مفصل، ضمن تأکید بر ضرورت افتتاح مجلس سنا، اجرای اصل دوم متمم را خواستار شدند. دو مجتهد یاد شده، دو سال پیش‌تر از آن، در تلگراف مورخ ۷ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق، ماده دوم متمم را اصل «بدیه» نامیدند که با اجرای آن زنادقه دفع و «اجرای احکام الهیه و عدم شیوع مذاکرات» ممکن و موجب یاس «فرقه ضاله» خواهد شد. همان زمان شیخ فضل‌الله به متن تصویب شده اصل دوم و چهار مورد اصلاحی کمیسیون متمم مجلس، که تقی‌زاده عضو فعال و مؤثر آن بود، اعتراض کرد و به گلایه از بدفهمی هم کسوتان خود نوشت: علمای عتبات اهمیت اصلاحات و دستکاری‌های این ماده را درک نکرده و

«چنین تصور فرموده‌اند که فصل دایر بر نظارت و مراقبت هیأت نوعیه از عدول مجتهدین هر عصر به همان نهج مطبوع در صفحه‌ی مخصوصه که ملاحظه فرموده‌اند قبول مجلس و درج نظام‌نامه شده است.» [۷۹]

طبق ماده‌ی یاد شده، قرار شد که فهرست ۲۰ نفره‌ای از علمای روحانی توسط مجتهدین پیشنهاد شود و مجلس از میان آنها برای هیئت نظار ۵ نفر را با اکثریت آرا انتخاب کند. خراسانی و مازندرانی در نامه به مجلس نوشتند که چون تحقیقات ضروری در تعیین فهرست ۲۰ نفره مزبور به نتیجه نرسیده، بهتر است هر چه سریع‌تر عده‌ای از روحانیون تهران که مورد قبول عامه هستند، موقتاً برای انجام این وظیفه انتخاب شوند تا ما هم پس از تحقیق کامل نظر نهایی خود را اعلام داریم. در واقع، خواسته شد که فهرست از سوی روحانیون تهران انتخاب شود تا مجتهدین عتبات فرصت و امکان یافته نظر نهایی را صادر کنند. تلگراف مجتهدین، به مآخذ مذاکرات مجلس، در جلسه‌های علنی خوانده نشد. آخوند خراسانی تلگراف دومی را در هفتم ماه بعد — ذیحجه — به مجلس مخابره کرد. دو روز بعد، در جلسه ۹

ذیحجه هر دو متن قرائت شد [۸۰]. در تلگراف دوم هم اشاره‌ای به فهرست ۲۰ نفره نشد و تعیین نام‌ها در تهران خواسته شده بود. به نظر می‌رسد که در جمع خود مجتهدین عتبات هم اتفاق رأی در انتخاب مجتهدین ناظر بر مجلس وجود نداشت. این موضوع از چشم مخالفین پنهان نماند و با انواع شیوه‌های زیرکانه‌ی قانونی و جدلی در مذاکرات مجلس، عملاً اجرای اصل دوم را مشمول مرور زمان و فراموشی کردند.

پیشنهاد مجتهدین مبنی بر انتخاب ناظرین از سوی مجلس در تعارض با نص ماده‌ی دوم متمم بود. کمالینکه یکی از نمایندگان بر آن انگشت نهاد و گفت که طبق قانون آیات عظام خود باید بیست نفر را انتخاب کنند و مجلس نمی‌تواند این وظیفه را برعهده گیرد زیرا محظوراتی به‌وجود می‌آید. نماینده دیگری هم به یاری آمد و افزود: حالا که ما هنوز مشغول وضع قوانین نشده‌ایم و خود علما هم در مجلس حضور دارند، وقت زیاد است تا آقایان انتخاب خود را انجام دهند. نماینده‌ای از اقلیت دموکرات تحت رهبری تقی‌زاده گفت: «معلوم است ما در غیر مسائل ضروری مقلد آنها هستیم، لکن در امور سیاسی ملکیه تقلید نمی‌کنیم» و برخی از موارد در دست تدوین هم «ربطی به مسایل شرعیه ندارد.» ضمناً تأکید کرد که فهرست ۲۰ نفره‌ی اولیه نباید تنها از نجف انتخاب شود بلکه به سراسر ایران تعلق دارد و گر نه خلاف قانون اساسی است. در همان جلسه‌ی ۹ ذیحجه، یکی از وکلا به نکته‌ی نهفته‌ای در متن تلگراف مجتهد عتبات اشاره کرد و گفت: مفهوم ماده‌ی دوم متمم این است که حجج اسلام، اسامی ۲۰ نفر را به مجلس پیشنهاد و نمایندگان از بین آنها ۵ نفر را انتخاب کنند: «چنانچه بخواهند خودشان هم پنج نفر را انتخاب کنند اقدام به یک امر غیرقانونی است.» [۸۱]

این در واقع اشاره به متن تلگراف بود که وعده داده در اولین فرصت پس از تحقیقات نظر نهایی خود را در انتخاب هیئت پنج نفره اعلام خواهند کرد. مکالمات آن روز مجلس نشان می‌دهد که در این ۵ هفته تشکیل مجلس تلگراف‌های متعددی از سراسر کشور درباره‌ی اجرای ماده دوم از سوی روحانیون و برخی انجمن‌های دین یار به مجلس رسید که نه در مذاکرات مطرح و نه در صورتجلسه‌ها ثبت شد.

در این روز، غالب وکلای عضو حزب دموکرات چون اردبیلی و زنجانی در عدم همخوانی پیشنهاد مجتهدین عتبات با نص قانون و عملی نبودن آن سخن گفتند. مجلس تا دو هفته بعد به کار خود ادامه داد و در ۲۲ ذیحجه تلگراف دیگری از سوی خراسانی و مازندرانی خطاب به روحانیون تهران رسید و مجدد خواسته شد که افراد واجد شرایط فهرست ۲۰ نفره مجلس به ایشان معرفی شود [۸۲].

مجلس، بی‌اعتنا به این تأکیدات کار خود را پیش می‌برد. سه هفته بعد، ۱۳ محرم ۱۳۲۸ ق، ذکاءالملک فروغی جوابیه مجلس به تلگراف آخوند خراسانی را که ۱۰ روز قبل در جلسه مجلس عرضه شده بود، قرائت کرد؛ اما نکته‌ی جالب اینجاست که در آن جلسات به همه چیز پرداخته شد جز اصل دوم متمم. مجتهدین که همراهی و اطاعت از مجلسیان ندیدند، سرانجام در سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۸ ق طی نامه‌ای مفصل فهرست تعدادی از روحانیون عتبات و برخی شهرهای ایران را برای انتخاب ۵ نفر نهایی به مجلس پیشنهاد کردند [۸۳]. نامه مجتهدین عتبات تا دو ماه و نیم بعد نه در مذاکرات مجلس مطرح و نه علنی شد. متن مذاکرات مجلس و روزنامه‌های آن روزها همه حاکی است که غالب تلگراف‌ها و نامه‌های خراسانی و سایر مجتهدین هواخواه مشروطه بلافاصله و یا در اولین فرصت ممکن به صورت عمومی منتشر می‌شد. اینکه با گذشت قریب ده هفته هنوز این نامه مطرح نشده بود قابل تأمل، و نشانه‌ی اعمال نفوذ مؤثر جریان لائیک و رادیکال و همراهی برخی میانه‌روها است. اما مجتهدین هم بیکار ننشستند. وقتی خبری از واکنش مجلس نشد، یک هفته بعد از نامه‌ی یاد شده، تلگراف دیگری به مجلس مخابره شد که شایان تأمل است. آن متن هم ۸۰ روز بعد در جلسه علنی مجلس قرائت شد. در

این تلگراف، علاوه بر تأیید فهرست ارسالی نام دیگری را هم افزودند و حتی توصیه کردند که این روحانی «به افزودنی عدد منتخبین بر پنج نفر صادر شود.» [۸۴]

به نظر می‌رسد در این فاصله در جمع‌های نهان نمایندگان مجلس جدل‌های بسیار و سختی جریان داشته که به جلسات علنی راه نیافت و در همان کمیسیون و جلسه‌های سری نهان ماند. سرانجام، پس از چند ماه تأخیر، در جلسه ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸، یکی از نمایندگان از این جدل و اختلافات به نحوی تلطیف شده پرده برداشت و عنوان کرد: «این اختلافی که بالنسبه به نمایندگان در اینجا شیوع داده‌اند کم کم به عتبات و نجف سرایت کرده است و بعضی لویج در این خصوص آمده است»، نایب رئیس مجلس هم به سرعت موضوع را درز گرفت و گفت: «وقتی که از موضوع خارج می‌شویم این‌طور می‌شود. شما مطلب خودتان را [کتاباً] بنویسید که وقتی اجازه می‌دهم، بدانم به چه اجازه [صحبت] می‌دهم.» معمم دیگری در مجلس در ادامه سخن نماینده قبلی بی‌پرده‌تر گفت: «از قرار معلوم بیست نفر از علمای عتبات به مجلس معرفی کرده‌اند و تا به حال جزو دستور [مجلس منظور] نشده و این مطلب هر قدر زودتر به مجلس بیاید برای اینکه جلو تعرضات مخالفین را بگیرد خیلی لازم است.» همین نماینده سه روز بعد، ۲۰ جمادی‌الثانی، مجدد به موضوع اشاره کرد که خوب است «لایحه علما قبلاً طبع و توزیع شود که وکلا مسبوق شوند» و افزود: فهرست ۲۰ نفری علما اعلام شود تا وکلا ۵ نفر را انتخاب نمایند. مستشارالدوله رئیس مجلس عنوان کرد که روز پنجشنبه، دو روز بعد، «مجلس خصوصی» برگزار خواهد شد که در این مورد غیرعلنی مذاکره خواهیم کرد و آن وقت در «مجلس علنی رأی» خواهیم گرفت.

موضوع را به جلسه‌ی غیرعلنی بردند که از جزئیات آن، همچون بسیاری جلسه‌های غیرعلنی دیگر، در این باره هم اطلاعی در دست نیست. درباره‌ی آنچه به ماخذ مذاکرات ثبت شده روزهای بعد می‌یابیم، تنها باید اشاره کرد که در آن جلسه وکلای عضو حزب دموکرات، به خصوص سیدحسین اردبیلی، مواردی را در انتقاد به اجرای اصل دوم مطرح کردند. اینکه قرار بود پس از آن جلسه، مجلس رأی‌گیری کند کماکان مسکوت ماند و سخنی در این باره عنوان نشد. یک هفته پس از این «جلسه خصوصی»، ۲۹ جمادی‌الثانی، نماینده‌ای معترض عنوان کرد: «یک ماه یا چهل روز است که لایحه [مجتهدین عتبات] آمده است در خصوص بیست نفری که باید به مجلس معرفی کنند و مجلس بالاتفاق یا به حکم قرعه ۵ نفر از بین آنها انتخاب نمایند و اسامی آنها هنوز در مجلس علنی خوانده نشده و یکی از اسراری نیست که باید مخفی کرد و می‌بایستی هر چه زودتر در مجلس علنی خوانده شده و در روزنامه‌جات درج شود و زودتر پنج نفر معین شود.»

همین وکیل برملا کرد که در آن مجلس خصوصی «بنا بود چاپ کنند و به دست ما بدهند». معلوم شد که قرار گذارده بودند که فهرست ارسالی علما انتشار عمومی یابد ولی کماکان به تأخیر می‌انداختند. از متن صورت‌جلسه‌ی مذاکرات مجلس چندان از چند و چون جدل و استدلال‌های دو طرف مطلع نمی‌شویم؛ لذا باید به روزنامه‌ها و سایر شواهد مکمل رجوع کنیم. اولاً، عرف‌گرایان و به خصوص اعضای حزب دموکرات در تلاش برای تعویق انداختن کار و طرح علنی آن در مجلس بودند، چرا که می‌دانستند اگر موضوع مطرح شود، بی‌هیچ تردیدی انتخاب ۵ نفر پیش خواهد رفت و هیات روحانی نظار بر عملکرد مجلس به صحنه خواهد آمد و امکان پیشبرد کار قانونگذاری غیرشرعی با مانع بزرگی مواجه خواهد شد.

ثانیاً، آنان با طرح انتقادات و ایرادهای خود در جرایدی چون *ایران نو* افکار عمومی را به آرای خود متوجه کردند. هدف نهایی همان بود که تقی‌زاده در مجلس اول تعیین کرده بود. به یاد داریم که

«انجمن علما» در اوج کشاکش متمم قانون اساسی متن نوشته مترقی اولیه کمیسیون تدوین قانون با حضور تقی‌زاده را با دستکاری و تغییرات بسیار به صورت یک قانون هم‌ساز با شرع اسلامی درآورده و خواستار طرح آن در جلسه‌ی علنی مجلس اول شد. اگر این خواست تحقق می‌یافت، بی‌شک تصویب «نظام‌نامه‌ی اسلامی» کاملاً متفاوت با آنچه صورت گرفت حاصل کار بود. تقی‌زاده مانع طرح آن در جلسه علنی شد و موضوع را مجدد در کمیسیون مطرح کرد و برخی از دستکاری‌های روحانیون حذف و اصلاح و اصل هشتم در مساوات حقوقی اهالی ایران به متن متمم افزوده شد.

کارآیی این روش در مجلس اول، این بار هم چاره‌ساز شد. گذر زمان و مقاومت دموکرات‌ها و عدم طرح موضوع در جلسات علنی، ضمن عرضه عمومی استدلال‌های مخالف این ماده در نشریات، ابزار تقی‌زاده و یارانش در مقابله با حق و توی روحانیون بود. اشاره‌ای به انعکاس بیرونی آن جدل و بحث مطرح شده در جلسات خصوصی، موضوع را روشن‌تر می‌کند.

روزنامه‌ی مجلس در دوم رجب ۱۳۲۸ ق [۸۵] نوشته‌ای از سیدحسین اردبیلی، نماینده خراسان و عضو حزب دموکرات، تحت عنوان «نظرات در اصل دویم متمم قانون اساسی و رفع اشتباهات» منتشر و در پایان، پاسخ به ایرادها و شبهات اردبیلی را به شماره بعد موکول کرد.

اردبیلی که به عنوان نماینده دموکرات در آن جلسات خصوصی، نظر منتقدان اصل دوم را بیان می‌کرد، در این متن با اشاره به صحبت‌هایی که در آن «جلسه موضوعی»، پنجشنبه ۲۲ جمادی‌الثانی، کرده، نوشت: به نظر می‌رسد در خارج از جلسه‌ی «موضوع بحث و انتقاد موجب سؤتفاهم گردید و غالباً چنان وانمود شده که یک نفر از وکلا قانون اساسی را رد کرده است». به دلیل پراکنده شدن این شایعه و برای رفع شبهه و تبرئه از تهمت یاد شده، لازم دیدیم آرای خود را به نظر عامه برسانیم. اولاً، مسئولیت امر متوجه کسانی است که «در مقابل هر اظهار قانونی که خلاف میل و سلیقه آنهاست در عوض رفع اشتباهات و بیانات کافیه علمی بلافاصله اظهارکننده را با حربه تکفیر تهدید می‌کنند». اردبیلی افزود: تلاش او صرفاً در پیشبرد امر قانون است و در این راه اگر هم «طعمه‌ی شمشیر تکفیر هم مسلکان شیخ فضل‌الله نوری بشوم» هراسی نیست. اما اساس ایرادهای من به اصل دوم: اول از همه اینکه گفته شده «مرجع تقلید شیعه» باید ۲۰ نفر روحانی جامع‌الشرایط را به مجلس معرفی کند منظور کیست؟ مراجع تقلید شیعه یکی دو تا نیستند. در نجف چهار پنج نفرند، در کربلا چند تن دیگر در سامره و در بلاد ایران هم حجج اسلامی هستند که از مراجع تقلید محسوب می‌شوند. قرار است اینان به حکم هیئت و اتفاق آرا این فهرست را برگزینند و یا هر کدام دو سه نفر معرفی نمایند. تازه بعد که فهرست ۲۰ نفره از سوی برخی از این مجتهدین اعلام شد، آیا این تکلیف واجب کفایی از سایر مراجع تقلید ساقط خواهد شد و سایر مراجع اعتراضی به این انتخاب نخواهند کرد؟

دوم، تشخیص کیفیت و خصوصیات لازم این بیست نفر به «فقاہت، اجتهاد و تدین و اطلاع به مقتضیات زمان» برعهده کیست؟ با حضرات پیشنهاد دهنده‌ی فهرست است یا برعهده‌ی مجلس؟ اگر حق تشخیص با مجلس است، اگر چند نفر از آنها نزد مجلس فاقد یکی از شروط مقرر باشند آیا باید آنها را کنار نهاد و مابقی انتخاب خود را پیش برند یا مجدد حضرات عده‌ی جدیدی را برای تکمیل فهرست ۲۰ نفره معرفی خواهند کرد؟ سوم، در متن ماده شرط تابعیت افراد نیامده و اگر در فهرست ۲۰ نفره اتباع دول خارجه، عرب، هندو، ترک، و قفقازی، باشد و از آنجا که عضویت در مجلس طبق قانون اساسی مشروطیت تابعیت ایران است، باید چکار کرد؟

خلاصه، اردبیلی ایرادهای ده‌گانه و غالباً مستدلی از درون ماده قانونی بیرون کشید و بر ضد اصل نظارت و حق وتو برشمرد. این موضوع حاکی از حرکت حساب شده و دقیق حزب دموکرات برای

مانع‌تراشی در اجرای اصل یاد شده است. اردبیلی در پایان متن توضیحی خود به دو موضوع دیگر در جهت سست شدن پایه‌های اعتبار و مشروعیت این اصل، اشاره کرد: اول اینکه در موقعی که «شیخ فضل‌الله نوری و اعوان او» در عبدالعظیم متحصن شده بودند، این ماده را مبنای تحریک اغتشاشات خود قرار دادند، از این رو برای جلوگیری «از آن مفاسد»، عبارت این اصل به تصویب عاجل مجلس رسید. در واقع، اردبیلی به روشنی بیان کرد که اضطرار و اجبار شرایط برای پیشگیری از ادامه بحران موجب شد تا اصل شیخ نوری بدون روشن شدن ابعاد و مطلوبیت آن با قانون، شتاب‌زده تصویب شود و حالا که آن شرایط برقرار نیست، باید این جوانب مدنظر و اصلاح قرار گیرد. از این رو، باید طی یک «نظام‌نامه علیحده» جزئیات و فروع و نحوه‌ی اجرای آن مشخص شود. او ضمناً توجه افکار عمومی را به این نکته جلب کرد که طبق اصل سوم قانون اساسی «مجلس شورای ملی مرکب است از اعضای که در [ایران] تهران و ایالات انتخاب می‌شوند»، که کنایه از حضور برخی نام‌ها در فهرست مجتهدین عتبات بود که افرادی از نجف و کربلا و سامرا را پیشنهاد کرده بودند.

جریان مقابل حزب دموکرات، بلافاصله در شماره‌ی بعد روزنامه مجلس [۸۶] به پاسخگویی ایرادهای ده‌گانه اردبیلی که ممکن است «اذهان پاره‌ای ساده‌قلبان را مشوب سازد» برآمد. منتقد اعتدالی و شریعت‌مدار، استدلال منطقی درمبهم و ناروشن بودن اجزای ماده دوم را پذیرفت، اما در مقام توجیه به رد آرای وکیل دموکرات پرداخت. او با اینکه می‌دانست توضیحی در معنای مرجع تقلید در نص قانون نیامده و مفهوم و خطاب آن در حضور پرتعداد مراجع تقلید روشن نیست، نوشت: خراسانی و مازندرانی در راس مجتهدین شیعه قرار دارند و «تکالیف راجعه به مقام ریاست روحانیت حالیه راجع به همین هیئت فوق است که یکی از آن وظایف تعیین بیست نفر و معرفی آنها به مجلس است». نویسنده مغلظه می‌کرد؛ زیرا بسیاری دیگر چنین باوری نداشتند. مراجع تقلید پرتعداد بودند و هنوز اسلام سیاسی و تحمیل یک رهبر مشخص بر صحنه گام ننهاده بود. مغلظه‌ی نویسنده در ایراد دوم اردبیلی، سطحی‌گری او را بیشتر آشکار کرد. ملاک خصلت‌های چهارگانه مجتهدین فهرست: «فقاہت، اجتهاد، تدین و اطلاع به مقتضیات زمان»، از سوی مجلس چه باید باشد به ویژه امر مهمی که به فشار و کلای متری و لائیک در متن اصل وارد شده بود: «اطلاع به مقتضیات زمان» بلا اشاره و پاسخ ماند.

نویسنده ایراد سوم را پذیرفت و تأکید کرد که شرایط منتخبین باید روشن و معین شود؛ اما از آنجا که انتخاب‌کنندگان حجج اسلام هستند، نوشت که آنها در این امر بصیرند. در مورد ایراد چهارم هم که صلاحیت رأی «هیئت علما» در این خصوص مشخص مطاع و متبع خواهد بود، و اشاره‌ی اردبیلی با عبارت «در این باب» می‌توان نتیجه گرفت که رأی هیئت نظار پنج نفره صرفاً تشخیص مخالفت مواد قوانین با احکام اسلام است، و در موارد دیگر چون صحت انتخابات، تصویب بودجه کشور، رأی اعتماد یا سلب اعتماد به وزرا، و غیره چنین نیست. از آنجا که این علما عضو مجلس شمرده می‌شوند با مسئولیت نمایندگی متنافی به نظر می‌آید. منتقد اعتدالی مدعی شده بود که اعضای این هیئت در سایر موارد تابع اکثریت هستند. امری که خود او می‌دانست نمی‌توانست اساس شرعی داشته باشد و باز هم مغلظه بود. رأی هیئت نظار علمای شیعه ربطی به اکثریت آرا نداشت و حقانیت شرعی خود را از تعداد آرا نمی‌گرفت [۸۷].

تلاش نشریات دموکرات در خارج از مجلس و پیگیری و مقابله استدلالی در جلسات غیرعلنی و خصوصی که به گوشه‌هایی از بحث‌ها اشاره کردم، کشمکش جریان لائیک و گیتی‌مدار با متشرع را به شرایطی بحرانی رسانید. با وجود اکثریت موافق، اصل دوم در مجلس و حمایت روحانیون روند جریان به سود آنان پیش نرفت و در عمل نتوانستند انتخاب هیئت ۵ نفره را به سرانجامی برسانند. نوشتن مقاله‌ای

به قلم رسول زاده در روزنامه «*ایران نو*» در اعتراض به نحوه وحشیانه‌ی اعدام علنی موقرالسلطنه، بهانه و وجه جدیدی به کشمکش‌ها داد و وسیله‌ای شد برای تکفیر دموکرات‌ها و لامذهب و لاقید خواندن آنها. دو مجتهد عتبات، خراسانی و مازندرانی، طی نامه‌ای مفصل به ناصرالملک نایب‌السلطنه اعتراض کردند: «از انتشار احکام صادره از این خادمان شرع انور درباره‌ی جریدتین شرق و *ایران نو* و غیره هم به پارتی-بازی جلوگیری» می‌کنند [۸۸] امری که حاکی از مداخله اشکار مجتهدین در تقابل حزبی برعلیه حزب دمکرات داشت. تأملی در این موضوع به شناخت فضایی می‌انجامد که به حکم فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده انجامیده بود.

حکم قصاص و روزنامه *ایران نو*

روزنامه *ایران نو* که در واقع بیانگر صدای تقی‌زاده و یارانش بود، پیرامون مجازات اعدام نوشته‌های منتشر کرد که در آن به نفس اعدام و نحوه وحشیانه اعدام‌های پس از فتح تهران انتقاد شده بود. فرصتی فراهم آمد تا غوغا آفرینان علیه سکولاریسم روبه رشد و نیروهای لائیک بهره گیرند. خبر را به عتبات رساندند. خراسانی، مجتهد عتبات طی تلگرافی به سیدعبدالله بهبهانی خواستار پیگیری امر و ارسال اطلاع از جزئیات بیشتر و دقیق‌تر شد.

بهبهانی این تلگراف را از طریق آقامیرزا محسن، وکیل مجلس شورای اول و داماد خود، به مستشارالدوله رئیس مجلس رساند. در متن تلگراف از جمله آمد:

«... موجب مکاتیب متکثره‌ی داخله در شماره ۱۲۱ جریده *ایران نو*، حکم قصاص را خلاف سیاست و حکمت شمرده و به آیه‌ی مبارکه ولکم فی القصاص حیوه‌ی یا اولی الالباب که حکماً و فلاسفه غیرمسلمین همه به حکمت‌های مودوعه در آن کریمه‌ی مبارکه اقرار به فهم آن افتخار دارند، استحقار نموده، البته چگونگی را اعلام بلکه همین شماره را عاجلاً ارسال فرمایند تا در صورت صدق، حکم الهی عزاسمه به عموم مسلمین اعلام شود.» [۸۹]

مقاله‌ی یاد شده تحت عنوان «*خاطره‌ی سنگین اعدام*» به امضای «نیش» که نام مستعار رسول زاده بود، در نشریه *ایران نو* [۹۰] انتشار یافته بود. واقعیت این بود که در نوشته‌ی یاد شده بدون اشاره به حکم قصاص اسلامی ضمن نکوهش در پرده اعدام، به تبدیل اعدام به آزار و انتقام و شکنجه‌ی محکومین اعتراض شده بود. نویسنده رفتار غیرانسانی و ناعادلانه با محکومین در دوران مشروطه را نکوهش و آن را همسان مظالم استبداد سابق دانسته بود.

روزنامه *سعادت* چاپ همدان، مقاله‌ای از محمدتقی نراقی تحت عنوان «نوش شیرین در دفع نیش زهر آگین» را با آیه‌ی قرآنی منتشر کرد و در آن به موضوع «صحت قصاص» و نکوهش «بی‌علمی یا بی‌دیانتی» نویسنده‌ی مقاله «*خاطره سنگین اعدام*» به امضای نیش در روزنامه *ایران نو* پرداخت. روزنامه *مجلس* وابسته به اعتدالیون، فرصت را غنیمت شمرد و خلاصه‌ی تعدیل شده‌ی مقاله را بازچاپ کرد [۹۱]. نویسنده، نوشته «*ایران نو*» را در ضدیت با «*احکام الهیه* و تکذیب نص صریحی از نصوص قرآنی و ردی آشکار بر خدا و رسول او» دانست و عنوان کرد بنابر تکلیف مذهبی ناچار به پاسخگویی شده است. منتقد، با ادبیات فقهی ابتدا استدلال «نیش» را مطرح کرد. در توصیف چکیده نظر او آورد: «ملحظ و ما حصل مطلب این است که ما با عقیده‌ی قلبی و مسلکی اساساً منکر قصاص و اعدام هستیم و قصاص را باعث حیات مردم نمی‌دانیم. هر کس قصاص را باعث حیات مردم تصور نموده و آن را قانون کرده خودش از جرگه بهترین نمایندگان بشریت و مسلکش از نیکوترین مسالک انسانیت خارج است.»

نراقی در رد استدلال یاد شده می‌نویسد: «این مسلک [قصاص] صحیح است و ما طرفدار این مسلکیم و پس عرضه داریم که این کلمات برخلاف ضرورت مذهب اسلام و مسلمین است و هم رد بر آن انبیایی است که قصاص را قانون کرده‌اند.» عقیده «نیش» مخالف مذهب مسلمین است و چون آن را در نشریه/یران نو انتشار عمومی داده است «خود را محکوم و ملزوم به عقاید اسلامی ندانسته و متنبه و مفید نیستند که مصداق شریفه (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون) و در جائی (هم الظالمون) و در مقامی (همدالعاسقون) شاید واقع شده‌اند.» به عبارت روشن نراقی، نویسنده مقاله/یران نو را کافر و فاسد عقیده و شایسته حکم کافران در اسلام دانست [۹۲].

«نیش» [رسول‌زاده]، مطلبی با عنوان «خاطره سنگین اعدام — رفع اشتباه و سوؤتفاهم» در/یران نو [۹۳] در مقام پاسخگویی به منقدان پیرامون قصاص و مجازات منتشر کرد. بنا بر این نوشته، اشخاصی که همیشه آب را گل‌آلود می‌خواهند و در صدد ماهی‌گیری خود بوده‌اند، هرگز نه در فکر ملت و نه در فکر شرف نوع بشر هستند، قصدشان صرفاً تخطئه و تکفیر مخالف خود است. طرف سخن، روزنامه‌ی «وقت» [۹۴] بود که همیشه به انواع اقسام و افترا و تهمت‌ها می‌خواست در خفا و عریان به حیثیت و مقام دموکرات‌ها لطمه زند. مقاله توضیح داد که نوشته/یران نو، شماره ۱۲۱ پس از دار زدن و مجازات موقر السلطنه و آن فضاحت رنج بار پاره شدن طناب اعدام و لذت دستجمعی جماعت حاضر در میدان به قلم آمده بود و قصدش روشن کردن تفاوت میان مجازات و انتقام بود. اولی شیوه‌ی جوامع متمدن در مقابله با جرایم است و دومی رفتاری وحشیانه و غیرانسانی. اینکه انتقام جویانه میرغضب به جسم و روح فرد مستحق مجازات حمله ور شود نه از منظر معیارهای جامعه مطلوب انسانی پذیرفته و نه در قاموس اخلاقیات شخصی قابل توجیه است: «ما بدون هیچ تردیدی امروز هم می‌گوئیم که رضا نخواهیم داد جانی‌ترین جنایت‌کاران مستحق اعدام را هم گرفتار تحمل مشقات انتقامی کرده و مجازات را به صورت انتقام نمایش دهیم.»

قصاص ملباقر در نیشابور

رویدادی در یکی از دهات نیشابور، کشمکش بر سر اصل هشتم متمم قانون اساسی را که بر حق مساوات شهروندی در مقابل قانون تأکید کرده بود، مجدد دامن زد. تقی‌زاده خود شرحی گذرا از این رویداد به دست داده است. وی در *خاطرات* می‌نویسد:

«در نزدیکی شهر نیشابور در یک دهی که جمعی از اسماعیلیه زندگی می‌کردند، آخوند ده، شیخ باقر، بر دارایی و اموال آنها طمع نمود. ابتدا به مشهد رفته و از معین‌الغریب نامی فتوا گرفته بود که اینان خارج از دین‌اند. پس از بازگشت به ده در مسجد غوغایی برپا کرده و مردم را تحریک نموده و اسماعیلیه مزبور را واجب‌القتل خواند. دو تن از اسماعیلیه را به میدان ده آورد و گفت که اینها باید کشته شوند. برای اجرای حکم میرغضب از حاکم شهر نیشابور خواست. حاکم به این امر تن نداد. ملباقر هم این دو تن اسماعیلیه را با دست خود گردن زد. تقی‌زاده می‌افزاید: سردار اسعد از سران دولت با نشان دادن تلگرافی که این ماجرا را شرح داده بود از او کسب مصلحت نمود. پرسید: «چه بکنیم برای این کارهای ناشایسته که آبروی مملکت را می‌برند... من گفتم البته اینها که مرتکب این کارها شده‌اند باید تنبیه بشوند. پس تلگراف کرد شیخ محمدباقر را گرفتند و روانه طهران کردند و آن آخوند مشهدی، معین‌الغریب، را هم به عتبات تبعید کردند.» [ص ۱۵۴]

تقی‌زاده قضیه را در مجلس مطرح کرد و خواهان مجازات مسئولین این جنایت براساس اصول متمم

قانون اساسی شد. عین السلطنه هم روایتی از این رویداد را عنوان کرده است [۹۵]. کسروی نیز اشاره مختصری به این قضیه دارد [۹۶].

تقی‌زاده در مجلسی در خانه سپهدار «با نهایت شدت بر ضد اعمال شیخ محمدباقر و حامیان او حرف زد» و گفت: شیخ باقر اگر چند نفر مسلمان را کشته بود قصاص می‌شد، خود می‌نویسد:

«این حرف بر آخوندها خیلی گران آمد. مرحوم آقا سیدعبدالله بهبهانی که در آن مجلس حاضر بود، شیخ محمدحسین یزدی... هم حاضر بود. گفت هر چه باشد نوع آخوند را که نمی‌شود کشت. او هر چه باشد از علماست. من بسیار متغیر شدم. آن وقت بیش از اندازه من تند بودم.» [ص ۱۵۵]

روحانیون در اینکه چگونه می‌توان ملای مسلمان را زیر دست یک نفر ارمنی، پیرم‌خان رئیس نظمیه تهران، حبس کرد به شدت معترض شدند. شیخ یزدی روحانی متشرع در همان جلسه گفت: شما اول شراب‌خانه را ببندید، آن وقت آخوند را بکشید. تقی‌زاده هم تأکید داشت که ملای مجرم بایستی به سزایش برسد. این تأکیدها موجب عمیق‌تر شدن اختلاف روزافزون شد. امری که سرانجام به حکم فساد مسلک سیاسی و مداخله مجتهدین عتبات در امور سیاسی و داخلی مجلس انجامید و اخراج تقی‌زاده از مجلس و کشور را طلب کردند.

حکم فساد مسلک سیاسی

تأملی در پیشینه و علل صدور حکم فساد مسلک سیاسی [حکم تفسیق]

اختلاف بینش و کنش تقی‌زاده با طیف راست سیاسی و اعتدالی از یک‌سو، و روحانیون خواهان نظارت و مداخله و کنترل امور اجتماعی و سیاسی از سوی دیگر، سرانجام به نقطه انفجاری رسید. اتحاد همه-جانبه اعتدالیون، اعیان و اشراف قاجار و روحانیون تحت رهبری و هماهنگی سیدعبدالله بهبهانی نماینده مجتهدین عتبات، در هراس از گسترش روزافزون حزب تازه تأسیس دموکرات و پافشاری تقی‌زاده بر حق مساوات شهروندی و حقوق قانونی ایرانیان غیر شیعه امامیه که در دفاع از حقوق اسماعیلیان نیشابور، زردشتیان، و حق نمایندگی آرامنه تیلور یافت، سرانجام به درخواست مستقیم از مجتهدین برای صدور فتوا و حکم اخراج او از عرصه سیاسی ایران انجامید. وقتی تقی‌زاده قدمی از درخواست خود در مجازات روحانی قاتل دو تبعه اسماعیلی ایران عقب ننشست، علما و نمایندگان اعتدالی فرصت را غنیمت شمرده و تسویه حساب نهایی را در حذف او عملی کردند.

تقی‌زاده در دوره‌ی مجلس اول نیز بر سر محاکمه و مجازات قاتلین فریدون فارسی، زردشتی مشهور آن روزگار، و حقوق ایرانیان غیر مسلمان با سنت‌گرایان و متولیان اصول فقهی شرعی در افتاده بود. آن موضوع به نتیجه دلخواه هواخواهان احکام فقهی و قضایی شرعی نینجامید و آنها خاطره خوشی از او نداشتند. اما این بار، با تمام قوا به مقابله و حذف او برآمدند [۹۷]. علی‌رغم تصویب ماده‌ی هشتم حق مساوی قانونی اهالی ایران، بدون ذکر وابستگی اعتقادی و مذهب در متمم قانون اساسی، کماکان این تساوی حقوق یکی از گره‌گاه‌های مشروطه بود. قتل فریدون پارسی در آن زمان دستاویزی شد برای طرفین مباحثه؛ برخی خرسند شدند که یک «گبر» [زردشتی] کشته شده است. زمانی که ضرورت دفاع از حقوق مقتول غیرمسلمان و مجازات قاتل مسلمان مطرح شد، عنوان کردند که جایز نیست از ای کشته شدن یک گبر، مسلمانی قصاص شود، و تأکید ورزیدند که اصولاً «تساوی حقوق غیرمشروع است.» [۹۸]

به‌هرحال، این بار هم تقی‌زاده در جلسات متعدد مجلس بر مجازات شیخ قاتل و دفاع از مظلومیت و حقوق مدنی دو مقتول اسماعیلی مذهب پای فشرد. علمای روحانی برای از صحنه بیرون راندن تقی‌زاده به واسطه سیدعبدالله بهبهانی از مجتهدین عتبات مدد خواستند [۹۹]. هم‌زمان با این بحث‌ها، جدل و کشاکش همه‌جانبه‌ای بر سر اصل دوم، حق وتوی روحانیون بر قوانین مجلس، در جریان بود. در مجموع، جناح مخالف، حضور توانمند و مؤثر تقی‌زاده لائیک را برای پیشبرد نظر خود مضر و خطرناک می‌دانست و از این رو با دخالت مستقیم و غیرقانونی از خارج مجلس، حکم اخراج و تبعید تقی‌زاده صادر شد.

آخوند خراسانی طی تلگرافی که در جلسه علنی مجلس در سوم محرم ۱۳۲۸ق قرائت شد، نشان داد که روحانیون این بار مصمم‌اند که مانع پیشرفت عنصر لائیک مشروطه شوند. این نوشته که تحت عنوان «نذاکراتی در باره‌ی عدم تخلف از فصل دوم / ماده دوم متمم / قانون اساسی، وضعیت مطبوعات، اداره معارف و قانون عدلیه» به ناصرالملک نایب‌السلطنه ارسال شد، تأکید داشت که مذهب رسمی ایران شیعه اثنی عشری است و مجلس شورا حافظ قوام اصول آن به شمار می‌رود، از این رو ضروری است که هیأت مجتهدین نظار هر چه زودتر تشکیل و مشغول به کار شود. به خصوص در این زمان که

«بعضی جرایم معتبره‌ی مملکت به جای اینکه قوانین برای منع ارتکاب منکرات اسلامی را اشاعه و این اساس سعادت را استوار نمایند، افتتاح قمارخانه‌ها و بیع و شراء و مالیات بستن بر مسکرات و نحو ذلک را اعلان، و از معاندین مشروطیت بی‌اندازه تقویت شده، لهذا لازم است به دفع این مفساد مبادرت، و از اندک عایدی این قبیل شناع اغماض، و قوانین ممنوعیت آنها و اجرای حدود الهیه‌ی عزاسمیه بر مرتکب را در تمام ممالک سریعاً منتشر فرمایند.»

آخوند خراسانی سپس خواهان «تهذیب کلیه جرایم و مطبوعات از مواد مخالفه با شریعت» و مسدود کردن کامل «بواب فساد و افساد» شد. ضمناً به عنوان نمونه یادآور دو مقاله شد؛ مقاله‌ی «حبل‌المتین» یومیه تهران شماره ۶ علیه روحانیون و مهم‌تر از آن «جریده مطبوعه تبریز» که بر برخی موانع حضور زنان در عرصه‌های عمومی نقدی روا داشته بود. اشاره‌ی او به مقاله «کج قبرق» در نشریه ترک زبان صحبت تبریز به مدیریت میرزا حسین‌خان عدالت، بار تجددخواه تقی‌زاده بود که پوشیدگی و حجاب زنان ایران و سنت‌های دست و پاگیر مرسوم را به طنز نکوهیده بود. [۱۰۰]

آخوند همچنین اسلامی شدن معارف و تهذیب مدارس از منافیات اسلامی و گماشتن معممین برای تدریس اصول و فروع مذهبی را خواستار شد. در مورد «قانون عدلیه» هم تذکر داد: «مقام قضاوت شرعیه که منصب الهی عزاسمه است، مطابق اصول مذهب مقدس جعفری... کاملاً محفوظ» و رعایت شود [۱۰۱].

این متن، در مذاکرات علنی مجلس قرائت و در جلسه‌ی ده روز بعد پاسخ مجلس آماده و ارسال شد. مجلس با اکثریت آرا تعهد کرد که اوامر آخوند در منع منکرات و گماشتن معلمین مذهبی در مدارس و جلوگیری از نشر مقالات مضره در نشریات اجرا شود. همان‌طور که آمد، چند روز بعد آخوند خراسانی طی تلگرافی به بهبهانی و حج اسلام خواستار پیگیری نکوهش قصاص اسلامی در نوشته‌ای در نشریه «پیران‌نو» ارگان حزب دمکرات شد. با طرح و پافشاری تقی‌زاده در مجازات ملای قاتل دو اسماعیلی نیشابور تقابل به مراحل حساس کشید و چاره را در صدور فتوای نهایی دیدند.

وقایع نگاری حکم فساد مسلک سیاسی علیه تقی زاده

حکم تکفیرمانند و یا به قول خود مجتهدین «فساد مسلک سیاسی» تقی زاده و یا واژه فقهی آن - حکم تفسیق - در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸ ق (۲۳ آوریل ۱۹۱۰) با امضای آخوند خراسانی و سیدعبدالله مازندرانی، دو مجتهد عتبات صادر و طی نامه‌ای به علی‌رضا خان عضدالملک نایب‌السلطنه اعلام شد [۱۰۲].

در متن آن حکم آمد: ضدیت مسلک او با دین اسلام و سلامت مملکت و «شوقش به اینکه همچنانکه مملکت پاریس» در سرزمین نصاری به «الغاء قیود و مذهب تنصر مسلم و معروف آفاق است»، ایران اسلامی نیز به پیروی «همین مسلک ملعون لامذهبی و الغاء قیود و حدود اسلامی» اختیار کند و همچنان که پاریس در میان ملل مسیحی جلوه دارد، ایران نیز میان ملل اسلامی «به همین لکه ننگ و عار» انگشت‌نما و ممتاز شود. به رغم تلاش و نصایح مسلمانان صحت عقیده او که در راستای منافع خارجه قدم برمی‌دارد از آرای خود برنگشت. و اکنون چون سکوت و اغماض بیش از این درباره‌ی این «ماده فاسده شفاقلوسیه» منافی تکلیف اسلامی است وظیفه الهی خود دانستیم و حکم قطعی صادر نمودیم [۱۰۳].

مجتهدین در پایان، نایب‌السلطنه، هیئت دولت، مجلس شورا و سرداران عظام را مؤظف و مکلف به اجرای این حکم دانستند. از نایب‌السلطنه به صراحت خواسته شد که از ورود تقی زاده به مجلس جلوگیری و او از هرگونه مداخله در امور ملت و مملکت منع شود. مجتهدین وظیفه احاد ملت، اولیای امور، علمای اعلام، سرداران و آحاد عساکر را جلوگیری از دخالت این عامل «مفسد و فاسد مملکت» و حذف او اعلام کردند. ضمناً اخطار دادند که بنابر «این حکم الهی» هر کس هم با او همراهی کند مشمول همین حکم می‌شود.

عضدالملک حکم را به اطلاع سردار اسعد رساند. او از نایب‌السلطنه خواست که از ابلاغ حکم آیات تا مدتی پرهیز کند. سردار اسعد، پس از اطلاع از صدور این حکم، تقی زاده را از آن مطلع می‌کند. تقی زاده و بارانش برای چاره‌جویی، در جلسه‌ای در خانه سردار اسعد گرد می‌آیند. به تقی زاده پیشنهاد می‌شود که طی نامه‌ای به نجف اعلام تبعیت از آیات عظام کند و وعده دهد خدمتشان خواهد رسید. تقی زاده می‌گوید، من التماس نمی‌کنم و در *خاطرات* خود می‌افزاید: سیدعبدالله بهبهانی هم مشابه همین پیشنهاد را به او داده است. نشست دیگر و محرمانه‌ای با حضور هردو طرف برگزار کردند. مجتهد بهبهانی به تقی زاده می‌گوید فلانی کار ناجور شده، بهتر است تلگرافی به آیات عظام در عتبات بفرستید و بگویید به نجف می‌آیم و هر چه شما بگویید اطاعت می‌کنم. ما هم می‌گوییم پسر آخوند خراسانی تا بغداد و کربلا به استقبال شما بیاید و شما را با احترام بپذیرند. تقی زاده می‌افزاید «من خیلی تند بودم» لذا پیشنهاد بهبهانی را نپذیرفتم. سردار اسعد پیشنهاد کرد: بهتر است تقی زاده مسافرتی بکند. اص [۳۵۰] بعضی حاضرین جلسه از تقی زاده طرفداری می‌کنند و تلگراف‌هایی هم به عتبات فرستادند که به روایت خود تقی زاده در آنها آمده بود: «درست نیست و کیل مجلس را تکفیر بکنند».

به پافشاری تقی زاده شیخ محمدباقر قاتل دو اسماعیلی و آخوند مشهدی، معین الغریبا، که با صدور فتوای قتل وقوع جنایت را توجیه شرعی نموده بود، سردار اسعد دستور داد که شیخ را به تهران آوردند و آن آخوند مشهدی را هم به عتبات تبعید کردند. رویدادی که به باور خود تقی زاده در *خاطرات طوفانی‌اش* [ص ۱۵۵] «منشأ بغض» شده بود.

واقعیت این بود که در ترغیب صادرکنندگان حکم علاوه بر آرا و خواسته‌های لائیک تقی زاده به ویژه در تأکید بر جدایی دین از دولت و فقه از قانون مدنی، کشاکش‌های سیاسی و صف‌آرایی نیروهای درون و بیرون مجلس نیز به میزان زیادی سهیم بود. در این زمان، تعارض اعتدالی و دموکرات اوج و ابعاد نوینی یافته بود. این موضوع را می‌توان از ورای جدل‌های مطبوعاتی به ویژه میان نشریات ایران نو و

مجلس، و نیز محتوای شب‌نامه‌هایی که به نحوی گسترده در تهران توزیع می‌شد، دریافت. به تلاش‌های لائیک و کشاکش تقی‌زاده و یارانش با روحانیون، که بی‌تردید تأثیر بسیار در صدور حکم داشت اشاره کردیم. اما تأمل بر عامل سیاسی و کوشش همه‌جانبه اعتدالیون در ترغیب آیات عتبات به صدور حکم، به ویژه از طریق سیدعبدالله بهبهانی و دامادش محسن آقا به فهم و درک بهتر شرایط آن زمان کمک می‌کند.

به نشریات، تا آنجا که در حوصله‌ی این کتاب بود پرداخته‌ایم، اما شب‌نامه‌ها که از همان آغاز فعالیت تقی‌زاده در هیئت مدیره موقت، در شمار بسیار و به گونه‌ای منظم در نقد و نکوهش و توهین به او و جانب‌داری از مخالفین، به ویژه سپهدار تنکابنی، مخفیانه توزیع می‌شد، حاکی از تلاش گسترده برای حذف او به هر ترفند سیاسی و یا مذهبی است. در ۲۹ جمادی‌الثانی، مدتی بعد از صدور حکم، شب‌نامه ژلاتینی بدون امضایی در تهران منتشر و توزیع شد که در آن با اتهام «انگلیسی بودن تقی‌زاده»، به پنهان کردن حکم یاد شده توسط سردار اسعد اعتراض شد [۱۰۴].

شریف کاشانی در کتاب خود، قریب سیزده برگ شب‌نامه‌ی مفصل را که با عنوان «فریاد وطن» امضا شده، از آغاز انتخابات مجلس دوم تا مدتی بعد در هواخواهی سپهدار و ضدیت با تقی‌زاده منتشر کرده است [۱۰۵]. لحن همین شب‌نامه‌ها به تدریج از مسائل سیاسی به اتهامات مذهبی و بی‌دینی تقی‌زاده هدایت می‌شود و برمی‌گردد. همان‌گونه که در مجلس اول، تصفیه و حذف تقی‌زاده در اولویت کار مخالفینی قرار گرفت که ناتوان از تقابل سیاسی و نظری با او بودند، این بار هم همین سیاست و ترفند را پی گرفتند. آنها می‌دانستند که با حذف و دور کردن تقی‌زاده از مجلس و عرصه سیاسی ایران، دموکرات‌ها ضربه‌پذیرتر شده و در نتیجه آنها کار خود را سهل‌تر پیش می‌برند. همین‌طور هم شد. تجربه‌های سیاسی و آرای لائیک تقی‌زاده در مجلس اول هم نشان داده بود که او را به این آسانی‌ها نمی‌توان در تقابل سیاسی عقب راند و حذف کرد. اینجا بود که حکم تکفیر مانند با نام فساد مسلک سیاسی، به میدان آمد. میدانی که ایستادگی و رزم در آن از توان هر کسی در ایران اسلامی خارج بوده است.

جدل‌های پنهان پیرامون نحوه برخورد و اجرای حکم تا پایان جمادی‌الثانی ادامه داشت. در بیست و نهم آن ماه، طی اعلامیه‌ای ژلاتینی با امضای «فریاد وطن»، پنهان کردن حکم علمای عتبات توسط سردار اسعد نکوهش شده بود [۱۰۶]. علاوه بر شب‌نامه‌ی یاد شده، حاجی سیدنصرالله از رهبران اعتدالیون و مخالف سرسخت تقی‌زاده در مجلس عنوان کرد: روزنامه‌ها مقاله‌های رسول‌زاده را منتشر می‌کنند ولی حکم علما را بروز نمی‌دهند.

دخالت مستقیم روحانیون در امور داخلی مجلس و مسائل سیاسی، بدون اینکه هیچ‌گونه مسئولیت قانونی در نظام مشروطه و اداره سیاسی کشور داشته باشند، نشان می‌داد که مشروطه‌ای که بارها در مقابل محمدعلی شاه از آن حمایت می‌کردند می‌تواند به آسانی نادیده انگاشته شود. آنها که بارها بر بی‌قانونی و استبداد رأی حکومت فردی شاه نکوهش روا داشته بودند، این بار خود با نقض صریح قانون اساسی و متمم آن، زمانی که مصلحت خودشان اقتضا کرد، به صحنه آمدند. حذف مخالف و رقیب سیاسی و شاید مذهبی خود را بر رعایت مواد قانون ارجح دانستند. نه تنها حکم بر فساد مسلک سیاسی دادند، بلکه خلاف رأی قانون، نماینده‌ی منتخب مردم و عضوی را که اعتبارنامه‌اش توسط مجلس شورای ملی تأیید شده بود، به تبعید از سرزمین خود وادار کردند. علاوه بر آن، به صراحت آوردند: هر کس با او همراهی کند مشمول همین حکم می‌شود. این تهدید تحقق عملی نیافت اما در واقع، خطاب آن با کل جریان دموکرات مجلس بود.

مداخله روحانیون در امور سیاسی و مجلس شورا، حکم اخراج نماینده‌ی انتخابی مردم آذربایجان با ارسال نامه‌ای در سوم جمادی‌الاول در معرفی علمای تراز اول برای هیئت نظار بر مجلس و حق وتوی قوانین مصوب، به مرحله جدیدی وارد شد. در حالی که طبق ماده مصوب، انتخاب هیئت یاد شده بایستی توسط مجلس صورت می‌پذیرفت. در همین نامه‌ی مفصل تأکید شد که قوانین و احکام شرعی قضایی چون قصاص و حدود و صدور حکم در «وظیفه خاص حکام شرع انور است»، و هیئت دولت «جز رجوع به مجتهدین عدول نافذالحکومه و اجرای حکم صادر در کائنا ما کان مداخله و تصرفی نیست» [۱۰۷] به بیان روشن‌تر، علاوه بر حق وتو و نظارت روحانیون تعیین شده، توسط مجتهدین، مجلس شورا، قوای قضایی و هیئت دولت نیز مقید به رجوع و پیروی از حکم شرعی روحانیون هستند.

آخوند خراسانی در اواسط جمادی‌الاول، طی نامه‌ی مجددی به دولت ایران از اینکه «چند نفر لامذهب و مزدوران اجنبی» در اجرای «منکرات اسلامی و مجازات» اخلاص می‌کنند، هشدار داد [۱۰۸]. فشارها افزون‌تر شد. خراسانی و مازندرانی در نامه مفصل دیگری به عدم باور به احکام قصاص و مجازات‌های اسلامی و نکوهش آنها در روزنامه‌های *ایران نو* و *شرق و پارتی‌بازی*، که اشاره به وجود حزب دموکرات بود، خواستار شد که «عشاق آزادی پاریس» قبل از آنکه «تکلیف الهی عز اسمه درباره‌ی آنها طور دیگر اقتضا کند به سمت معشوق خود رهسپار و خود و ملتی را آسوده، و این مملکت ویرانه را به غمخوارانش واگذارند». اشاره واضح مجتهدین به ضرورت اجرای حکم فساد مسلک سیاسی علیه تقی - زاده و اخراج او از کشور بود.

او را از جمله عشاق آزادی نوع پاریسی خواندند که باید هر چه سریع‌تر به معشوق خود در خارج از ایران بپیوندند، و گرنه تکلیف الهی به گونه دیگری اجرا خواهد شد، که حاکی از تهدید مشخص جانی و حذف فیزیکی بود. تقی‌زاده تا مدت‌ها به حکم مجتهدین وقعی ننهاده و در تهران حضور داشت. مخالفین کماکان بدون امضا با نشر و توزیع شب‌نامه‌های متعدد، حمله به او و تأکید بر اجرای حکم روحانیون ادامه دادند. از جمله در شب‌نامه‌ای ژلاتینی نوشتند:

از روزی که تقی‌زاده وارد این شهر شده تا امروز، تماشای تولید نفاق و فساد کرده و چه در مجلس عالی، چه در «دیره» [هیئت مدیره]، چه در دایرکتوار، چه در انتخاب وکلا، چه در افتتاح مجلس، چه در تشکیل چندین پارتی، چه در مجلس، درباره‌ی حجت‌الاسلام بهبهانی ذره‌ای کوتاهی نکرد. مردم می‌گویند تقی‌زاده طالب جمهوری است و اسم آزادی، که هر قسم و هر فقره، هر زناپی و هر لواطی، هر کار خلاف شرعی بخواهد بکند، کسی حق مواخذه نداشته باشد. . . با وجود همه بی‌اعتدالی‌ها، حضرتین حجتین این قدر فرموده‌اند که تقی‌زاده از مجلس خارج شود [۱۰۹].

چند ماهی به همین منوال گذشت. در نهم رجب ۱۳۲۸، حدود سه ماهی پس از حکم مجتهدین، سیدعبدالله بهبهانی را چند قفقازی ترور کردند و اعتدالیون فرصت را غنیمت شمردند، تقی‌زاده را به قتل مجتهد برجسته تهران متهم کردند. این ترور بیش از هر کس به نفع مخالفین تقی‌زاده در یکسره کردن کار حضور او و یاران رادیکال و دموکراتش تمام شد. در مراسم خاکسپاری بهبهانی، عده کثیری از هیات وزرا تا وکلای مجلس و مجاهدین، چون ستارخان و باقرخان، و انواع دوله‌ها و سلطنه‌ها و مردم کوچه و بازار شرکت کردند. در بهره‌برداری همه جانبه از قتل بهبهانی، ائتلاف گسترده‌ای از اعتدالیون و روحانیون و محافظه‌کاران اعیان قاجار علیه تقی‌زاده و حزب دموکرات تشکیل شد. با اینکه برخی ناظران گفتند «عامل و زنده رجب قفقازی بوده» [۱۱۰] اما مخالفین متهم اصلی را تقی‌زاده خواندند. سه روز بعد از قتل، اطلاعیه‌ای بی‌امضا در کوچه و بازار پراکنده شد که در آن تقی‌زاده و حزب دموکرات را مقصر معرفی کرده و «چاره‌ی منحصر» را به رفتن تقی‌زاده دانست [۱۱۱]. در کاغذ دیگری نوشتند: «قاتلین را

هم می‌گویند از پارتی تقی‌زاده است. بعضی گفتند خودش هم بوده. به واسطه این که از عتبات حکم تبعید او به توسط آقا سیدعبدالله آمده بود.» [۱۱۲]

در جلسه‌ی سه‌شنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۸ ق، چند ماه پس از صدور حکم مجتهدین علیه تقی‌زاده، یکی از نمایندگان به نام کاشف، مطرح کرد: طبق کاغذی که از هیئت اتحادیه اصناف آمده گویا حکمی از علمای نجف رسیده است و بنده که یکی از نمایندگان ملت هستم آن را ندیده‌ام. به مأخذ مذاکرات مجلس، کسی پاسخی به این مطلب نداد و مسئله مسکوت ماند. چهار روز بعد، ۱۶ رجب، اسدالله خان گفت «موکلین من می‌گویند حکمی از مقام ریاست روحانی اسلامی صادر شده و در مجلس او را مخفی داشته‌اند؛ بنابراین تقاضا می‌کنم مقرر شود حکم حضرت آیت‌الله قرائت شود و پس از آن من یکی به وظیفه مقدس اسلامیت خود رفتار نمایم». این مکالمه هم بلاجواب ماند.

«هیئت اتحادیه احرار» که باقرخان در آن عضو بود، طی اطلاعیه‌ای به نایب‌السلطنه، خواهان مجازات قاتلین و اجرای حکم فساد مسلک سیاسی در مورد تقی‌زاده شد. در این زمان، ستارخان و باقرخان با اعتدالیون و جریان مذهبی در مخالفت با حزب دموکرات و تقی‌زاده هم‌سو بودند. در اطلاعیه‌ی دیگری در ۲۱ رجب تأکید شد: چند نفر خائن که خرابی مملکت را می‌خواهند، شب و روز به خیال حزب بازی، انتظام امور را مخل هستند، «در چه مذهب و چه خط سیر می‌کنند، بر احدی پوشیده نیست.» امضاءکنندگان خواستار تبعید «این چند نفر» شدند؛ «والا از طرف چاکران بر طرد و نفی این چند نفر» اقدام خواهد شد. در متن این اطلاعیه هم با امضای ستارخان، باقرخان، عبدالحسین و ابراهیم بختیاری اخراج تقی‌زاده خواسته شد [۱۱۳].

تقی‌زاده پس از مشورت با یاران دموکراتش، در ۲۴ رجب از تهران خارج شد [۱۱۴]. روز بعد، در ۲۵ رجب، علی محمدخان تربیت و عبدالرزاق خان حکاک از یاران نزدیک تقی‌زاده توسط افراد معزالسلطان، مجاهدین هوادار اعتدالیون، ترور شدند. تقی‌زاده ناچار به تبریز رفت تا ببیند اوضاع به چه منوال خواهد رفت. نمی‌خواست صحنه را به آسانی ترک کند. تا اول ذیحجه، بیش از چهار ماه، در تبریز اقامت داشت تا به استانبول و سپس به اروپا رفت. در این فاصله فشار مجتهدین برای مجبور کردن تقی‌زاده به خروج از کشور ادامه داشت. دستگاه ترور مخالفین نیز مترصد فرصت بود. هواخواهان هم بی‌کار ننشستند.

برخی تجار و اعضای حزب دموکرات هم به حمایت تقی‌زاده به صحنه آمدند. حاجی محمدعلی بادامچی بازرگان، و حاجی میرزا ابوالحسن انگجی، درباره‌ی چگونگی و چستی حکم صادره علیه تقی‌زاده استفتاء کردند. *حبل‌المتین کلکته* [۱۱۵] ضمن انتشار استفتاء یاد شده، جوابیه‌ی سیدعبدالله مازندرانی و آرای جانبداران خود از تقی‌زاده را هم چاپ کرد. آن مجتهد در توضیح چگونگی و علت صدور حکم نوشت «در قلع شجره‌ی خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت یک دسته مواد فاسده مملکت هم به اغراض دیگری داخل و با ما مساعد بودند.» غرض ما حفظ بیضه اسلام و صیانت دین بود، اما آنها فساد مسلک و خیالات مضره داشتند، لذا اختلاف بروز کرد. آنها «در مقام تحصیل مرادات خودشان به تمام قوا برآمدند، هر چه التماس کردیم» که کنار بیایند، نشد. از «انجمن سری تهران بعضی مطالب طبع و نشر شد که جلوگیری کردیم». در این انجمن آرامنه و یکسری مسلمان نمایان غیرمقیمید به احکام اسلام که «از مسلک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند» هم شرکت دارند. کارشان آن‌چنان بالا گرفت که شعبه‌ای هم در نجف بر پا کردند. رای دادند که ما دو نفر آیات (منظور خراسانی و مازندرانی) تا پیش از این که مقابله با استبداد بوده، مفید بوده ولی از این به بعد مضر هستیم. شیخ پس از این مقدمات به قضیه تقی‌زاده پرداخت و ذکر کرد:

«حکمی که در باب تقی‌زاده از ماها دو نفر صادر شده که متفقاً حکم کردیم اولاً تکفیر نبوده. هر کس نسبت تکفیر داده کذب محض است بلکه حکم به فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیت مملکت بود.» [۱۱۶]

شیخ در تأیید فتوا علیه تقی‌زاده می‌افزاید: گواهی فساد مرام او را هم نه یک یا دو نفر بلکه بسیاری از اعضای مجلس و ملت خواه و مسلمان با سند و مدرک و اساس ابراز کرده‌اند. امری که نشان می‌دهد از مدتی پیشتر مخالفان تقی‌زاده با ارسال شواهد و مدارک، آرا و باورهای سوسیال دموکرات او به ویژه باور به جدایی دین از حکومت و عملکرد لائیک در مجلس و بیرون، آن را به مجتهدین شناسانده و آنها را در صدور حکم ترغیب کرده‌اند. شیخ نمونه هم آورد: «یازده فصل از مقاصد آنها که روی کاغذ زرد طبع شده» که احتمالاً منظور مرام‌نامه فرقه دموکرات است - چون جلوگیری کردیم جمع کردند. شیخ در نکوهش از جانبداری ضمنی متن استفتاء بادامچی از تقی‌زاده، افزود: «اگر دیده بودید، خیلی از این دو ورقی که مرقوم فرموده‌اید نام و انگشت عبرت به دندان می‌گرفتید.» و اظهار امیدواری کرد که او هم پس از ملاحظه «خینان‌های او» به اشتباه خود و عموم ملت آذربایجان درباره‌ی او و امثال او متنبه خواهید شد. متن با قاطعیت افزود: ما علما ایستاده‌ایم «که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی که ابدالدهر خلل‌ناپذیر است استوار داریم» و از آنجا که «یک دسته مواد فاسده‌ی مملکت هم به اغراض دیگر» مدعی مشروطه‌خواهی شده‌اند، ما مکلفیم میان مسلمین مؤمن و معتقد به احکام و موازین شرعی در مشروطه‌خواهی و این عناصر فاسد تمیز و تفاوت را برقرار کنیم. [۱۱۷].

روزنامه حبل‌المتین [۱۱۸] پس از نشر این نامه، نظر خود را در شرحی جانبدارانه از تقی‌زاده در ذیل نوشته عنوان کرد. این روزنامه نوشت که «تمام این دسایس از روسیان [عوامل روس] است» حاصل اسکناس‌هایی است که چند ماه قبل در تهران و برخی شهرهای ایران پراکندند. «بارهای اسکناس که چند ماه قبل وارد تهران شد و به جاهایی که باید برسد رسید». روزنامه تأکید کرد: «تمام این واقعات را روسیان با دست‌های خودمان پیش آوردند چنانچه در قتل آیت‌الله بهبهانی مدلل گردید».

همان‌طور که برخی عوامل با قتل آیت‌الله بهبهانی خواستار هرج و مرج در مملکت شدند. «روسیان بزرگ‌ترین دشمن تقی‌زاده بوده و تاکنون هم هستند. چنانچه هر کس در اخراج تقی‌زاده از مجلس، جزاید روسیه را خوانده و می‌داند که روسیان به اندازه‌ای از اخراج تقی‌زاده مسرور گردیده که از انهدام مجلس به دست لیاخوف خوش‌وقت شده بودند.» ایناند که بیش از هر کس دیگر از اخراج تقی‌زاده از مجلس شادمانی می‌کنند.

روزنامه از خدمات نمایان تقی‌زاده در مراحل اولیه‌ی جنبش مشروطه و مجلس اول، همچنین در استبداد صغیر و پس از آن سخن راند و افزود، با وجود اینکه روزنامه هم مسلک سیاسی تقی‌زاده را نمی‌پسندد و هیچ‌موقع هم آن را تأیید نکرده اما نمی‌تواند از خدمات صادقانه و فداکارانه او در راه تحقق مشروطه چشم‌پوشی کند. یک گوشزد ضمنی و جسارت آمیز هم به آیات عتبات داد: از آنجا که مجتهدین حکم خود را براساس «خطوط و مراسلات و بیانات دیگران» صادر کرده‌اند، بهتر است بدانیم که:

«دشمنان ایران اسباب را چنان فراهم آوردند که امر را بر آنها مشتبه ساخته و آنان نیز بنا به اشتباه خود، امر را مقام منبع ریاست روحانی اسلام مشتبه کرده‌اند.» و اما مسلک تقی‌زاده:

آنچه ما در حق او عقیده داریم این است که تقی‌زاده محب وطن و غیر راشی [فساد ناپذیر] و بسیار با حرارت است. تقی‌زاده دارای معلومات سیاسی به ترتیبات علمیه نیست. با این همه تفکرات سیاسی‌اش از بسیاری از وکلای مجلس بیش است و خدمات نمایان چه در دوره مشروطه اولیه و چه در استبداد

صغیر و چه در این دوره به مشروطیت نموده، جای انکار برای احدی نیست. اما این تنها روسیای نبودند که حذف تقی‌زاده از مجلس و سیاست ایران خرسندشان کرد. اسناد باقی مانده حاکی از شادمانی انگلیسی‌ها هم از این رویداد است. مارلینگ دیپلمات انگلیس در تهران، به مافوق خود وزیر امور خارجه، ادوارد گری، در ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۰ (هشتم رجب ۱۳۲۸) روز پیش از قتل بهبهانی نوشت: کناره‌گیری تقی‌زاده از سیاست به نفع ایران است، اقدامات رادیکال و پیشروانه‌ی او در نهضت مشروطه با خلع ید از محمدعلی شاه دیگر به پایان رسیده است [۱۲۰]. محافل سیاسی انگلیس که در این زمان در خط مشی همراهی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با روس‌ها می‌کوشیدند، به خوبی می‌دانستند خروج تقی‌زاده هم حزب دموکرات، هم بعد رادیکال مجلس و فضای سیاسی جامعه را تضعیف، و هم خواست اصلاحات اساسی در کشور را از حامی و مبارز پایدارش محروم می‌کند. به دنبال این اخراج، تبعید کردن و فراری دادن دیگر عناصر رادیکال نهضت را پی گرفتند و به تدریج جریان راست و میانه‌رو و مذهبی حزب دموکرات تقویت و بر حزب مسلط شد. *ایران نو*، نشریه سوسیال دموکرات و پیشرو آن روزها از روشنگری بازماند. افرادی چون سلیمان میرزا اسکندری و حسینقلی نواب، مناصب مؤثر و مهم حزب دموکرات را به کنترل خود در آوردند. به قول یکی از فعالان دموکرات آن روزگار، پس از خروج تقی‌زاده: «روح مجلس رفته، قانون از کار افتاده، همه اوقات مجلس با قیل و قال و انتخاب و معارضات می‌گذرد.» [۱۲۱]

در این برهه، حزب دموکرات به استثنای شعبه تبریز، بسیار ضعیف‌تر و کم‌رنگ‌تر از آرا و عملکرد رادیکال و لائیک خود حضور داشت. حزبی که توانسته بود با اقتدار سپهدار را وادار به استعفا کند و به رغم تمامی فشار اعتدالیون و ضدیت علمای روحانی و حتی پس از قتل سید عبدالله بهبهانی، دوام آورد، رو به ضعف و فتور نهاد. اعتدالیون هر روز توانمندتر منابع و مناصب قدرت را به کنترل خود درآوردند.

اعتدالیون در مجلس دوم آرای تقی‌زاده را اعراض از دین و تقلیدی از طبیعی مشربان فرنگی می‌خواندند. آنها به باطن یا به تظاهر، اسلام را مبنا و پایه نظام سیاسی-اجتماعی ایران معرفی می‌کردند. احکام دینی را برای حفظ مشروطه ضروری و اساسی می‌شمردند. در واقع، عمده‌ترین سخنگویان اعتدالی در مجلس، همچون شیخ حسین یزدی رهبر معنوی و یا حاجی آقا شیرازی، لیدر پارلمانی‌اشان، با تلقی دینی از مشروطیت و با تکیه بر فتوای مجتهدین عتبات، بر دموکرات‌ها و تقی‌زاده می‌تاختند. به گمان اینان، حضور کسانی چون تقی‌زاده با این باور که اسلام مانع ترقی و تعالی جامعه است، همراه و همخوان با فرنگ و در ضدیت با هویت اسلامی ایرانیان، به حال مملکت زیانبار است. شیخ یزدی، هر قانونی را که با احکام دینی سازگار نباشد بایسته قانونیت نمی‌دانست و باطل می‌خواند. شرط قانون‌گذاری برای او هم آوازی کامل با «مذهب رسمی و دینی اکثریت ملت» بود [۱۲۲].

یزدی در اوج کشمکش بر سر «فساد مسلک سیاسی» تقی‌زاده، عنوان کرد دموکرات‌هایی که جدایی دین و دولت را مطرح می‌کنند، از آرای اروپاییان تقلید می‌کنند و مقلد باور آنها در جدایی حوزه‌های دین و سیاست‌اند [۱۲۳]. به گمان یزدی و باران شریعت‌خواهش، قوانین ایران باید بر «عقاید مذهبی» مبتنی باشد [۱۲۴]. یزدی در بحث‌های بر سر اصل دوم متمم قانون اساسی، حق وتوی روحانیون، با استناد به تلگراف علمای عتبات بر اجرای آن پافشاری بسیار می‌کرد؛ تقی‌زاده و دموکرات‌ها به انحراف مختلف مانع تحقق این امر بودند. در مباحثه بر سر کیفر شیخ قاتل در واقعه اسماعیلیان نیشابور و تأکید تقی‌زاده بر اجرای آن، یزدی از مخالفین سرسخت تقی‌زاده در مجلس در روزهای منتهی به صدور حکم فساد مسلک سیاسی به شمار می‌رفت. تقی‌زاده در خاطرات خود در شرح قتل دو اسماعیلی توسط آخوند مسلمان و کشمکش بر سر آن در مجلس، می‌نویسد که پس از تأکید او بر ضرورت مجازات ملا

محمدباقر، شیخ یزدی گفت: «شما اول شراب‌خانه‌ها را ببندید آن وقت آخوند را بکشید. من گفتم مانع‌الجمع نیست، هم شراب‌خانه‌ها را می‌بندیم و هم آخوند مجرم را به سزایش می‌رسانیم» [ص ۱۵۴] و به باور تقی‌زاده هم او بود که با فشار و توصیه به مجتهدین توانست حکم تکفیرش را به دست آورد.

افسانه‌پردازی رائین

اسماعیل رائین می‌نویسد: پس از ترور مرحوم بهبهانی آخوند ملا کاظم خراسانی که خود از مشروطه‌خواهان بود و کتابی نیز درباره مشروطیت نوشته است، به اتفاق آیت‌الله عبدالله مازندرانی حکم تکفیر تقی‌زاده را صادر و به مجلس ابلاغ کردند [۱۲۵].

از ادعاهای بی‌اساس و متعارف رائین که بگذریم و هرگز ماخذ و مرجع آنها را هم به دست نمی‌دهد، مانند ادعای تألیف کتابی پیرامون مشروطه به قلم آخوند خراسانی، وی آگاهانه و عامدانه، با جابجایی زمان رویدادها وانمود می‌کند که حکم فساد مسلک سیاسی سه ماه بعد، و پس از ترور بهبهانی صادر شده است. در واقع، او آگاهانه در پی آن است که پای تقی‌زاده را به هر نحوی به ماجرای ترور بهبهانی بکشاند. همچون سایر تاریخ‌نویسان بعدی که نتوانستند سند و شاهد معتبری در نقش تقی‌زاده در آن ترور بیابند، او با داستان‌سرایی کاذب، قتل آن مجتهد را دلیل صدور این حکم برمی‌شمرد. بسیاری از کتاب‌سازان بعدی و به ویژه در دو دهه اخیر، نیز به تاسی از این رویه نامطلوب تاریخ-پردازی، با وجود اسنادی که دقیقاً زمان صدور حکم را اثبات می‌کند، کماکان این ادعا را تکرار و بر آن تأکید کرده‌اند [۱۲۶].

پس گرفتن حکم تکفیر مانند

آخوند خراسانی در نامه‌ای به تاریخ ۳ رجب ۱۳۲۹ق (۳۰ ژوئن ۱۹۱۱) به ادوارد براون مستشرق ایران‌دوست، در پاسخ به درخواست او در خارج کردن تقی‌زاده از عزلت‌اش در استانبول، نوشت:

«از بابت آقای تقی‌زاده و سایر دوستان صمیمی ایران، ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است، اما بدبختانه این تغییرات لازمه‌ی قهری زمان ثور و انقلاب است به واسطه آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبه می‌شود، مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات را در عهده ندارد، مع ذلک امید است که به زودی تمام امورات تدارک شده کارها به اشخاص لایق سپرده شوند» [۱۲۷].

به بیانی دیگر، یک سالی پس از صدور آن فتوا، مجتهد به صراحت اعتراف می‌کند: به فشار و توصیه و خواست مخالفین تقی‌زاده چنین حکمی در اوج تلاطمات «ثور و انقلاب» و جابجایی «خادم و خائن» صادر شده است؛ او از خدمات تقی‌زاده به ایران مطلع و به آنها معترف است و او را «دوست صمیمی ایران» می‌شناسد. اما برخی تاریخ‌پردازان که وجود چنین متنی از آخوند را مبنی بر تأیید اشتباه صدور حکم فساد مسلک سیاسی، با ادعاهای خود همخوان نمی‌یابند، به صراحت و بدون ارائه سند و مأخذی، نامه و امضای این مجتهد را هم مشکوک می‌خوانند [۱۲۸]. اینان نمی‌خواهند بپذیرند که حکم صادر شده بیش از هر چیز حاصل کشمکش‌های سیاسی و تأکید تقی‌زاده بر جدایی دین از دولت و تقابل با اعتدالیون بود. توانمندی روز افزون دموکرات‌ها و تقی‌زاده، علی‌رغم تلاش و اتهام زدن‌ها و ائتلاف مخالفان، راهی دیگر جز ورود مجتهدین عتبات به صحنه باقی نگذاشته بود. کمااینکه خود آخوند خراسانی غیرمستقیم به این امر اعتراف کرده است [۱۲۹].

تقی‌زاده اگر می‌خواست مصالح کشور را قربانی پافشاری حفظ خود کند، می‌توانست تمامی نیروهای

پیشرو و ترقی‌خواه را بسیج کند و به صحنه آورد؛ اما او تا مدت‌ها در خلوت به مذاکره ادامه داد و مدتی هم در تبریز به انتظار آرامش نشست؛ اما ترور بهبهانی برنامه‌هایش را در فراهم آوردن زمینه‌ی ماندنش در کشور و مجلس برهم زد.

درباره‌ی دوری تقی‌زاده از جار و جنجال و به قول خودش «ازدحام»، به نامه‌ای از پیلوسیان از فعالان و نظریه‌پردازان ارمنی شعبه آذربایجان حزب دموکرات، به زبان فرانسه اشاره می‌کنیم. پیلوسیان نوشت: از اینکه تقی‌زاده به دلیل فشار روحانیون ناچار به ترک تهران شده ناخرسند است. از تقی‌زاده شاکی است که چرا زودتر شعبه‌ی تبریز حزب را از این ماجرا مطلع نکرده بود. او افسوس دارد که چرا زودتر متوجه وقایع تهران نشده تا با انجام تظاهرات در پشتیبانی از او به اقدام پردازند و به مجلس پیام برسانند که حق ندارد نماینده قانونی آذربایجان را بدون تأیید حوزه انتخابی و موکلانش اخراج کند [۱۳۰]. بنابراین سند، پی‌می‌بریم که بیشتر از یک ماه پس از صدور حکم، تازه شعبه آذربایجان حزب متوجه حکم شده بود. تقی‌زاده، مصالح پیش روی مجلس و مشروطه را مهم‌تر از امور شخصی خود می‌دانست.

صدور حکم علما علیه تقی‌زاده هیچ ارتباطی با ترور بهبهانی نداشت و آنان که صدور آن را به دلیل «دست داشتن» در قتل مجتهد بهبهانی وانمود کرده‌اند، مغلطه می‌کنند. ضمناً در قتل بهبهانی بیش از همه بر شخص تقی‌زاده و سپس حزب دموکرات لطمه وارد آمد. این رویدادها و ترورهای پیاپی که پیشتر گریبان دموکرات‌ها را گرفت و به نام دموکرات یا اعتدالی نوشته شد، بیش از هر چیز تسهیل‌کننده بستر تشنج‌آفرینی برای مداخله گسترده‌ی روس‌ها در امور ایران و حذف جریان رادیکال حزب دموکرات شد.

مجلس سنا

تأکید روحانیون مجتهد عتبات بر تشکیل هر چه زودتر مجلس سنا، مورد دیگری از اختلاف نظر تقی‌زاده با روحانیون و اعیان دست راستی به شمار می‌آید. طرح تشکیل مجلس سنا در متن قانون اساسی مشروطه آمده بود، ولی جریان رادیکال و شخص تقی‌زاده با برپایی آن مخالف بود. تقی‌زاده در دوران مجلس اول هم با تشکیل مجلس سنا مخالفت کرده و آن را ابزار جریان راست و به خصوص خودمداری شخص شاه برای مقابله و تضعیف مجلس شورای ملی می‌شناخت. او در این زمان هم ضمن پذیرش قانونی بودن طرح تشکیل مجلس سنا، آن را «اسباب لنگی کارها» می‌پیش روی دانست [۱۳۱]. وی هواخواهان تشکیل سنا را افرادی می‌شناخت که تاکنون هیچ اقدامی برای پیشبرد مشروطیت انجام نداده‌اند و حالا به استناد قانون اساسی بهانه و توجیهی را برای امر اشرافی و نخبه‌گرایانه خود پیش کشیده‌اند. او به صراحت این مجلس را ابزاری برای قدرت‌گیری اعیان و اشراف قاجار خواند و گفت اینان می‌خواهند استبداد گذشته را در لوای قانون جدید به پیش برند.

خراسانی و مازندرانی دو مجتهد عتبات طی تلگرافی به مجلس شورا، صریحاً خواستار افتتاح مجلس سنا و نیز تشکیل «هیئت مجتهدین عظام» به موجب ماده دوم متمم قانون اساسی برای «مراقبت عدم مخالفت آراء صادره با قوانین شرعی» شدند [۱۳۲].

پیش‌تر، به تلگراف آخوند خراسانی در آغاز کار مجلس دوم، مبنی بر تأکید بر ضرورت تشکیل هر چه سریع‌تر مجلس سنا، اشاره کردیم. در جلسه‌ی نهم ذیحجه ۱۳۲۷، مجلس نمایندگان پس از قرائت متن تلگراف آخوند خراسانی به بحث پیرامون سنا پرداخت. چند تن از معممین، در ضرورت تشکیل

سنا و پیروی از حکم مجتهدین سخن گفتند. اردبیلی به عنوان عضو حزب دموکرات برای بار چندم در این گونه موارد اطاعت امر مجتهدین در تشکیل سنا را رد کرد و آن را از جمله امور سیاسی و غیرشرعی دانست، که به گمان وی حوزه‌های خارج از اختیار روحانیون است؛ از این رو:

«در امور سیاست ملک نباید اطاعت بکنیم. . . طوری که در قانون اساسی نوشته شده است باید اطاعت کنیم یعنی مجلس وقتی که از کارهای فوری خودش فراغت پیدا کرد و حدود اعضای مجلس معین شد، آن وقت شروع به نوشتن نظامنامه مجلس سنا کند. بعد از آن که تقی‌زاده هم در حمایت هم حزبی خود تأکید کرد: تشکیل مجلس سنا در قانون اساسی [منظور شده] است، هیچ‌کس منکر نیست و علاوه بر این، نظامنامه‌اش با مجلس است. مجلس یک وقت مناسب برای تنظیم نظامنامه‌ی سنا بیاید و آن گاه این مجلس تشکیل شود.»

پس از سخنان تقی‌زاده، غالب نمایندگان و رئیس مجلس با این نظر که هنوز زمان مناسب تشکیل سنا نرسیده بحث را خاتمه دادند و عملاً مخالف حکم مراجع عمل کردند. در موارد متعددی، موضوع تشکیل مجلس سنا به میان آمد و هر بار با تأکید نمایندگان حزب دموکرات مبنی بر فوری، ضروری، و یا مناسب نبودن زمان، پس رانده می‌شد. مثلاً در جلسه اول صفر ۱۳۲۸ق از سوی سپهسالار تنکابنی، رئیس الوزرا، نامه‌ای مبنی بر درخواست مشترک «تجار و اعیان و افراد ایل بختیاری» در لزوم تشکیل مجلس سنا قرائت شد و بنابر گزارش روزنامه مجلس، نمایندگان ضمن اعتراف به اینکه کسی منکر این موضوع نیست و حضرت آخوند خراسانی هم در این باب به مجلس اخطار داده است:

«به ایشان جواب داده شد به واسطه‌ی تراکم امور و احتیاج حالیه مملکت سرعت عمل و حاضر نبودن نظامنامه مجلس سنا تاکنون شروع به تشکیل این مجلس نشده، انشاءالله پس از مرتب شدن امور و برطرف شدن این مواقع عن‌قرب شروع به این کار خواهد شد [۱۳۳].»

بنابر باور دموکرات‌ها و شخص تقی‌زاده، در این برهه تشکیل سنا که مجلس اعیان و اشراف و روحانیون دانسته می‌شد، موجب تقویت دربار و موقعیت طبقات ممتاز جامعه، و تضعیف موقعیت مجلس منتخب ملت خواهد بود. تأکید مجتهدین بر ضرورت تشکیل هرچه سریع‌تر سنا هم بیش از آنکه مربوط به اجرای نص قانون اساسی باشد، مربوط به خواسته‌های خود بود، آنچنان که بعدها مجلس خبرگان خویش را بر پا کردند. هر دو سوی جریان با توسل و راه‌های قانونی، اهداف و خواسته‌های خود را مدنظر داشتند. روند جریان در مجلس اول و دوم نشان می‌دهد که تقی‌زاده و یارانش توانستند مانع از تشکیل مجلس سنا شوند.

ایران نو و سنا

ارگان حزب دموکرات در سرمقاله‌ای تحت عنوان «قوای مقننه و مجریه» به منظور فراهم آوردن بستری نظری و استدلالی برای آرای دموکرات‌ها پیرامون مجلس سنا، به صحنه تقابل گام نهاد. روزنامه نوشت: عده‌ای امروز هم خود را مصرف کرده‌اند که مجلس سنا داشته باشیم و دلیل هم آن عنوان کرده اند که چون در اروپا مجلس سنا دارند ما هم داشته باشیم. بعضی هم استدلال دیگری را می‌افزایند که مجلس سنا، قوه‌ی مقابل پارلمان خواهد بود. در رد استدلال اول، نویسنده هم اندیش تقی‌زاده و شاید خود او افزود: اینکه «ملل مغرب قرن‌ها برای تکامل زحمت کشیده‌اند» لذا ما هم باید در تأسیس مشروطه‌امان بی‌کم و کاست از آنها تقلید کنیم، درست نیست. ما باید بنابر ویژگی و خصوصیات درونی کشور و ملت

خودمان خوب و بد آنها را تشخیص دهیم: «مرض تقلیدی که بر ما مستولی شده و نقطه به نقطه هر چیز را می‌خواهیم تقلید کنیم، کم‌کم برای ما از امراض دماغی شده و تا زود است باید درصدد معالجه آن برآمد». ما باید در آینه مملکت خود نظر افکنیم. و اما استدلال دومی هم هست که می‌گوید: مقصود از تقسیم هیات مقننه به دو مجلس، در واقع کاستن نفوذ کامل قوه مقننه است، لذا می‌بینیم در پشت این پرده که به اسم سنا مرسوم است، می‌خواهند حضور ملت در نظام را محدود کنند و در عمل آن را وسیله‌ای کنند تا به واسطه‌اش «جباران» و «ستم‌کنندگان» به نام ملت خواسته‌های خود را به «ستم‌کشیدگان» تحمیل کنند. «شغل مجلس سنا» در نظام‌های پارلمانی اروپا در واقع میانجی میان قوای مجریه و مقننه است تا نگذارد هیچ یک از این دو مغلوب شوند، و در واقع نقشی منفی برای مجلس ایفا خواهد کرد.

نویسنده نمونه‌ی نظام پارلمانی فرانسه را آورد که در آن قاعده بر سلطنت ملی است و میل عامه از طریق قوه‌ی مقننه و پارلمان بر قوه مجریه آمریت دارد. قوه مجریه همیشه تابع قوه مقننه است. اما در همین فرانسه هم وقتی طبقات اعیان و مستبد غلبه کردند، به تقویت سنا و تضعیف پارلمان همت گماشتند. نمونه‌اش هم سال ۱۸۷۶ بود که دولت به رأی پارلمان مبنی بر عفو عمومی راضی نبود و خواست که تصحیح و تعدیل این حکم را به سنا واگذار کند. سنا هم نه تنها قانون را تعدیل نکرد، بلکه خود را در ضدیت با پارلمان قرار داد. به‌رحال، تاریخ نشان می‌دهد که در نظام‌های پارلمانی اروپا موقع بروز مشاجره میان دو قوه‌ی مجریه و مقننه با وجود این که ظاهراً سنا اصلاح‌فیمابین دو قوه را پیش گیرد:

«همیشه کار حقیقی او خدمت به مقصد استبدادیان بوده و همواره برای طبقات خودخواه که مستولی بر سایر طبقات هستند، و سنا نماینده آنهاست، کار می‌کند.»

نویسنده با این مقدمات که بیانگر کنه نظر حزب دموکرات و تقی‌زاده بود، پرسید: آیا درست است که اصلاح و میانجی‌گری دو قوه را به مجلسی محول کرد که «منافع استبداد و ظلم و ستم را مدافعه می‌نماید». در حالی که وقتی یک مجلس منتخب ملت باشد، حتی ملاکین بزرگ و طبقات اعیان هم ناچارند در یک ردیف کنار نمایندگان مردم بنشینند. نویسنده، مجلس سنا را مرکز اعیان و اشراف و ملاکین دانست که بنا بر خاستگاه و منافع طبقاتی خود به ضد عامه‌ی مردم اقدام خواهند کرد و مشروطیت بهره‌ای از وجود آن نخواهد برد، و نباید این شیوه غلط مغربیان را تقلید محض کرد. در این مقاله در ادامه می‌آید: تاریخ آنها نشان می‌دهد که در صد سال گذشته مجالس عالی (سنا) به چهار چیز خدمت کرده‌اند: «فتودالیت، تمول، ظلم به ملت، و خدمت به طبقه اعیان». پس خوب است آنچه در آن جاها باعث گریستن مردم شده، ما مرتکب نشویم [۱۳۴].

زخم تکفیر: تقی‌زاده در تبریز

تقی‌زاده در ۲۴ رجب ۱۳۲۸ ق به اجبار و فشارهای ناشی از حکم مجتهدین از تهران خارج شد و به تبریز رفت و تا اول ذیحجه‌ی همان سال در آن شهر ماند. پافشاری روحانیون و هواخواهان آنها در مجلس و دولت موجب شد وی تبریز را نیز ترک کند و به سوی استانبول روانه شود. او در زمان اقامت چهار ماهه و زندگی نیمه مخفی در تبریز، در قوام و گسترش تشکیلات حزب دموکرات تلاش بسیار کرد. تقی‌زاده قصد عزیمت به خارج از کشور را نداشت و می‌دانست مخالفانش پس از خروج او به سراغ سایر عناصر رادیکال نهضت می‌روند و یکی یکی آنها را هم از صحنه بیرون می‌کنند. کما اینکه چنین هم

شد. حاج محمدعلی بادامچی و حاج میرزا ابوالحسن انگچی از حامیان تبریزی حزب دموکرات با ارسال نامه‌هایی تلاش کردند نظر آیات عظام را تعدیل کنند، اما پاسخ قاطعانه‌ی آنها اصرار و تأیید بر فساد مسلک سیاسی و ضرورت خروج تقی‌زاده بود [۱۳۵]. رواج ترور، به عنوان یک شیوه‌ی مبارزه، رویدادهای خونینی را در کشور رقم زد و تقی‌زاده را سرانجام به این نتیجه رساند که بهتر است برای مدتی از کشور خارج شود و به استانبول برود. حزب دموکرات هم در بستر اوجگیری خفقان داخل، به ضرورت وجود شعبه‌ی فعال و کارآمدی در استانبول پی برده بود که حامی تشکیلات داخل باشد. تقی-زاده با نوشتن نامه به کمیته مرکزی حزب دموکرات، تصمیم نهایی خود را پیرامون ماندن در ایران یا ترک آن به نظر و رأی جمعی آنها واگذار کرد. در همین زمان، کمیته‌ی مرکزی موقت حزب که هنوز علنی نبود، طی نشست‌هایی در حوزه‌های تهران و تبریز، کمیته مرکزی دائمی حزب را برگزید و تشکیل داد. کمیته‌ی مرکزی جدید، طی نامه‌ای محرمانه به تقی‌زاده نوشت طی دو جلسه مسئله مورد بحث و مذاکره قرار گرفت:

«در موقعی که این مسئله مطرح و مذاکره شده، نظر به دلایل چندی که در دست بود و همچنین به واسطه‌ی اطلاعاتی که از مدلول مکاتیب آن رفیق محترم استنباط شده بود که: در تبریز قوای ارتجاعیه جلو آمده و ماندن آن دوست محترم با آن حال که نمی‌توان اطمینان حاصل نمود و از طرفی چنانچه در طهران دیدیم محرکین و مفسدین روز به روز بر شقاق و فساد خود می‌افزایند، حتماً و ضرورتاً جنابعالی از تبریز باید بیرون بروید که رفته رفته مغرضین دستاویز دیگری پیدا نمایند [۱۳۶].»

به رأی کمیته مرکزی صلاح دانسته شد که تقی‌زاده برای حفظ جان و خاموش کردن مخالفین حزب به استانبول برود. حضور او در آن شهر که عده‌ی کثیری از ایرانیان مهاجر در آنجا اقامت داشتند، لازم و مفید تشخیص داده شد. تقی‌زاده در نامه‌های پیشینش به کمیته‌ی مرکزی، «در خصوص روانه داشتن یک نفر» از سران حزبی به آنجا تأکید کرده بود. در متن نوشته‌ی حزبی آمد: «وجود جنابعالی در اسلامبول یک قوت و قدرت بزرگی به فرقه خواهد بخشید.» از سوی دیگر، استقلال و تمامیت کشور به ویژه در ارتباط با عمق و گسترش مداخلات روس با بحران پدافندی مواجه می‌شد و برای فعالیت بین‌المللی برای دفاع از حقوق حقه مردم ایران، نیاز به حضوری چنین پرتوان و معتبر احساس می‌شد. کمیته مرکزی همچنین اظهار امیدواری کرد که تقی‌زاده در مسیر سفرش در شهرهای دیگر آذربایجان ایجاد یا احیای شعب دیگر حزب دموکرات را در «بسط دموکراسی و جلب طرفدار فرقه» موجب شود. در پایان افزودند که پیش از حرکت از تبریز «با دستورالعمل‌های خود کمیته تبریز را منظم» نماید.

نامه‌ای به تاریخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ (۱۳ اکتبر ۱۹۱۰) در اواسط زمان اقامت اجباری تقی‌زاده در تبریز خطاب به یکی از دموکرات‌ها در دست است که در آن، دستورها و توصیه‌هایی پیرامون اقدامات حزب دموکرات و نحوه‌ی پیشبرد امور سیاسی آمده است. این نامه هم از نظر تاریخچه و عملکرد حزب دموکرات، و هم در شناخت وضعیت روحی و ذهنی تقی‌زاده در آن برهه حاوی نکات مهمی است [۱۳۷]. تاریخ نوشته روز بعد از خروج تقی‌زاده از تهران، ۲۵ رجب ۱۳۲۸ است، علی محمدخان تربیت و عبدالرزاق حکاک توسط افراد معزالسلطان وابسته به اعتدالیون ترور شده‌اند. تقی‌زاده در این نامه می‌نویسد: «از شدت غم و غصه تا مدتی دستش به قلم نرفته و «در فراق آن جوان معصوم مظلوم شهید که مظهر فضایل اخلاق و تقوی و درستکاری بود»، حیات‌اش تا مدت‌ها تاریک و تلخ شده و به همین دلیل نتوانسته بود جواب نامه‌ی را که در ۴ شوال در تبریز دریافت داشته، ارسال دارد.» سعی می‌کند علی-رغم دل پر درد و شکایت خود، دوست دموکراتش را دلداری دهد؛ می‌نویسد: «در این تنگنا که مخالفان

و دشمنان از هر سو فشار می‌آورند نباید ناامید شویم.»

زمانه‌ی غریبی برای دموکرات‌ها آغاز شده بود، نایب‌السلطنه با یاری اعتدالیون در تلاش بیرون کردن اعضا و هواداران حزبی از ادارات و سازمان‌های دولتی بودند. گویا رفیق مزبور هم از اداره محاسبات رانده شده و نمی‌توانست در تهران کار مناسبی بیابد. تقی‌زاده در این نامه هشدار و تذکرات مشخصی هم ارائه می‌دهد. درباره اصلاحات وزارت مالیه که حکیم‌الملک درگیر است، به رفقای دیگر با ذکر نام و نشان اشاره می‌کند و تأکید دارد که «با تمام قوا در نگاهداری و رفع معایب و اصلاح نواقص آن جد و کوشش و جانفشانی فرمائید و با کمال حراست و مواظبت و جدیت و فعالیت اسباب خرابی ادارات آن وزارتخانه را تفتیش کرده، مستقیماً به خودش [حکیم‌الملک] برسانید». از همه می‌خواهد که بیش از پیش در کارهای دولتی خود را پیگیر و مسئول و کوشا باشند.

عمده مشکلات آن وزارتخانه تحت هدایت وزیر دموکرات کابینه مستوفی‌الممالک را که در ۱۷ رجب تشکیل شده بود، ناشی از تحریکات «وزیر مالیه سابق و معاونش و معاون حالیه بالاخص» می‌داند که به تحریک دوستان قدیم خودشان کارشکنی می‌کند. اشاره مستقیمی به میرزا حسن و ثوق‌الدوله وزیر مالیه پیشین و هواخواهان اعتدالی او دارد. تذکر می‌دهد که از موش‌دوانی و گربه‌رقصانی مستوفیان کهنه‌پرستی که مخالف هر تجدد و تحول نوین در امور مالی‌اند، غفلت نکنند؛ چرا که هدف اصلی آنها این است که وانمود و ثابت کنند:

«اصلاً عقیده لیبرالیزم و ترقی عنصر جوان، و رونق کار نسل جدید به زمین خورده تا همه تصدیق کنند که بلی در وزارت مالیه جز مستوفی کسی نمی‌تواند کاری بکند.»

پیشنهاد می‌دهد که از توانایی و تخصص در امور مالی ارباب کیخسرو پارسی، نماینده زردشتیان در مجلس که همراه دموکرات‌ها بود استفاده کنند و علاوه بر آن از تدبیر و توان صدیق حضرت مدرس حقوقدان مدرسه عالی سیاسی و فهیم‌الملک فعال دیگر حزبی یاری گرفته شود. صدیق حضرت در تدوین متمم قانون اساسی به عنوان مدرس با دانش یاری بسیاری به تقی‌زاده و جریان پیشرو لائیک کرده بود. تقی‌زاده می‌نویسد که به آقایان برسانید: «محض خاطر فرقه [دموکرات] و استظهار عقیده و حفظ عنصر تجدد هر نوع کمک و معاونت فکری و عملی از دستشان برآید به رفیق [هم] مسلک خودشان [وحیدالملک] بی‌مضایقه بدهند و رأی صواب در مشورت پیشنهاد کنند.»

از همه دموکرات‌ها می‌خواهد رقابت شخصی را کنار بگذارند و با تمام وجود هر کاری به یک هم حزبی واگذار می‌شود مجموعه حزب را مسئول بدانند و کیفیت را به بهترین وجه به سرانجام مطلوب برسانند و موجب «روسفیدی خود و فرقه» در نجات و پیشرفت و رونق امور و «نیکنامی و قوت و تعالی» کشور شوند.

تقی‌زاده مکرر تأکید می‌کند: هر کار دولتی که به دست گرفته‌اید باید به بهترین و والاترین وجه ممکنه و با یاری و اتحاد عمومی پیش رود تا صلاحیت و فداکاری و حس مسئولیت دموکرات‌ها، در وظایف میهنی را نشان دهد و اعتبار دموکرات‌ها را ارتقا دهد. ارشاد و شور سازندگی را ترغیب و بازداشتن مسئولین از خطا و کاستی را توصیه می‌کند. حس مسئولیت و تعهد تقی‌زاده به اصلاح و ترقی امور دولتی در عبارات این نامه موج می‌زند. چندین بار حضور و ثوق‌الدوله را هشدار می‌دهد و می‌گوید باید مواظب او بود. می‌نویسد: «شخاص خوب» را به تدریج باید بر سر کار آورد و بر مبنای آرمان‌های حزبی، پیشرفت و ترقی را مدنظر قرار داد. فداکاری و جان‌نثاری آرامنه در پیشبرد امور را به عنوان نمونه و سرمشقی برای جدیت و اتحاد مثال می‌زند. توصیه‌ی رفیق هم‌مسلک ارمنی خود، دگران — منظور

تیگران هاکویبان سوسیال دموکرات فعال حزب دموکرات — را نیز به تهرانیان کرد. نوشت که او عازم تهران است و برای او که تحصیلات سیاسی و اقتصادی خود را در سویس تمام کرده کار مناسبی در امور مالی فراهم آورید.

تقی‌زاده همچون رهبری که همه جوانب و ابعاد کار سیاسی حزبی و مصالح مملکت، و نیز مواظبت و اصلاح وضعیت اعضای حزب دموکرات را مدنظر دارد توصیه‌های لازم را ارائه می‌دهد. به/ایران نو، ارگان حزب هم که توقیف شده بود اشاره می‌کند و تأکید دارد که: در طبع و انتشار هر چه زودتر/ایران نو خیلی کوشش فرمائید که فرقه بی‌ارگان نماند. ضمناً، پیگیری مجازات قاتلین «دو جوان شهید»، تربیت و حکاک، را خواستار شد.

تقی‌زاده می‌نویسد که در تبریز دوستان زیادی داشت. مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان و تجار مشروطه‌خواه به‌رغم دشمنی متشرعین و مخالفت مسلکی خود با تقی‌زاده، از هیچ کوشش و حمایتی در حق او فروگذار نکردند [۱۳۳۸]. در مدت توقف چند ماهه در تبریز، روزنامه‌های روسی کماکان علیه تقی‌زاده مطلب منتشر می‌کردند و مدعی می‌شدند که «فلانی در تبریز مشغول تحریکات است». [ص ۱۵۷] با اوج‌گیری توطئه و اقدامات روس‌ها، و با توجه به تسلط کنسول روس و حضور پر تعداد سالدات‌های مسلح روس در شهر، احساس خطر کرد و با اوج‌گیری ترورها که بعضاً توسط افرادی از اتباع روسی انجام می‌شد، تصمیم قطعی به عزیمت از ایران گرفت.

تقی‌زاده در مسیر سفر از تبریز به استانبول، از شهرهای ارومیه، سلماس، خوی و سرانجام ماکو در ایران گذر و در هر کدام مدتی اقامت کرد. خودش می‌نویسد که در ارومیه اجلال‌الملک حاکم منطقه از او استقبال شایانی به عمل آورد. دوست صمیمی و مشاور و دستیار حاکم، حاجی میرزا علی‌نقی، پدر مهندس رضا گنجه‌ای معروف به بابا شمل، را ملاقات کرد. مردم مرتب به محل اقامت تقی‌زاده می‌آمدند و او را به خانه‌ی خود دعوت می‌کردند.

پس از چند روز توقف در ارومیه، به سلماس و از آنجا به خوی رفت و همه جا مردم از او استقبال کردند. در شهر خوی، با حضور در انجمن ولایتی مترقی شهر، در سمت و سوی اهداف خود اقداماتی کرد و سپس رهسپار ماکو شد. از او بیانیه‌ای خطاب به مردم و بزرگان شهر خوی در ۱۶ ذیحجه ۱۳۲۸ ق در دست داریم که از «مراحم» آنها در مدت اقامت‌اش در خوی سپاسگزاری کرده است [۱۳۲۹].

خان ماکو در زمان مشروطه‌ی اول و دوره‌ی استبداد صغیر در مقابله با مجاهدین و مردم تبریز اصرار فراوان داشت، و از این‌رو دشمنی شدیدی میان ماکویی‌ها و تبریزی‌ها بروز کرده بود. مشروطه‌خواهانی چون میرزا جواد ناطق و مدتی هم حیدر عمواغلی و میرزا جعفر قفقازی، انجمن مترقی و فعالی در شهر خوی و اطراف ماکو برپا کرده و گسترانده بودند.

شورش گسترده‌ی دهقانی علیه مالکان و خان ماکو در دوره‌ی مجلس اول، موجب فرار اقبال‌السلطنه حاکم منطقه به خارج از ایران شد. تقی‌زاده می‌نویسد که در خوی مجاهدین و باران‌اش اندیشناک و دل‌نگران بودند، اقبال‌السلطنه که مجدد کنترل منطقه را به دست گرفته بود مانع از ورود او به قلمرو حکومتی شده و بیم آن می‌رفت صدمه‌ای به او برساند. از این جهت، ده نفر از مجاهدین رشید سواره و ده نفر نظامی ایرانی همه سواره همراه او عازم ماکو شدند. تقی‌زاده همراه این دسته از وسط قلمرو اقبال‌السلطنه رد شد و به سرحدات عثمانی رسید. شرح فلاکت روستاییان و دهقانان، از اجحاف و تعدی حاکم حریص آن ناحیه را تقی‌زاده در مسیر مسافرت خود نوشته است.

نامه‌های تبریز

پیش از آن که به اقامت نسبتاً طولانی تقی‌زاده در استانبول بپردازیم، پیرامون حضورش در تبریز به نکاتی اشاره می‌کنیم. در زمان اقامت چند ماهه تقی‌زاده در تبریز نامه‌های متعددی میان او و دوستانش و برخی اعضای حزب دمکرات مبادله شد که حاوی نکات قابل تأملی برای شناخت دقیق‌تر بینش و کنش او و فهم تاریخی این زمان رویدادهای ایران است. تقی‌زاده در نامه به یک دموکرات توصیه کرده بود که از کیخسرو شاهرخ، نماینده‌ی هواخواه دموکرات‌های زردتشتیان ایران در مجلس، یاری بخواهند. رابطه تنگاتنگ او با کیخسرو در دوران مجلس اول، و سپس در مدت حضور ۸ ماهه‌اش در آغاز مجلس دوم، به جلب بسیاری از زردتشتیان در انجمن آذربایجان و سپس حزب دموکرات انجامید. در هفته‌های پایانی اقامت تبعیدگونه تقی‌زاده در تبریز، در تاریخ ۱۵ شوال، نامه‌ای از کیخسرو شاهرخ به او می‌رسد [۱۴۰]. زندگی مخفیانه تقی‌زاده در تبریز که هر شب جایی می‌خوابید، موجب بی‌اطلاعی دوست زردتشتی‌اش شده بود. وی می‌نویسد که تا سه روز بیشتر بر این تصور بود که او در فرنگستان است. از خبر سلامتی او اظهار شادمانی می‌کند و می‌افزاید: «امیدوارم خاطر عالی به هیچ وجه از پیشامدهای غیرمترقبه ناگوار آزوده نشود. به نحوی که از ابتدای تصدی جز رستگاری و ترقی این مملکت و اهالی نیتی نداشته و باز به قصد اولی خویش استوار باشید تا شاید به یاری بازوی آهنین و خرد آئین آن بزرگوار روانی تازه به این جانب پژمرده باز رسد. بلی رشک و حسد بسی ویرانی‌های زاید ولیک چون همواره کامرانی با حقیقت است باید دست از دامن حقیقت برداشته منتظر کامرانی بود».

کیخسرو در ادامه می‌نویسد: فقدان تقی‌زاده در تهران محسوس است و اظهار امیدواری می‌کند هر چه زودتر «مقدم مبارک محفل تیره [منظور حزب دمکرات] را روشن و عین حسودان را کور سازد» و در پایان «فاجعه شهادت مرحوم میرزا علی محمدخان [تربیت] جوان ناکام» را تسلیت می‌گوید. در ۶ هفته‌ی پایانی اقامت تقی‌زاده در تبریز، سه نامه از حسین پرویز (تهرانی) از تهران ارسال شده که حاکی از ارتباط منظم تقی‌زاده با تهران و ادامه و پذیرش رهبریت او بر حزب دموکرات است. نامه اول، در ۱۸ شوال (۱۳۲۸ق) نوشته شده و حاوی گزارش سازماندهی جدید و بازسازی حوزه‌های حزبی، به ویژه در تهران و تشکیل کمیته مرکزی است. تقی‌زاده خواستار تشکیل «جلسه‌ای محلی» در شعبه تهران حزب شده بود تا در غیبت او امور نظم و روال مطلوبی یابد [۱۴۱]. بنابر مفاد همین نامه، تقی‌زاده طی تلگرافی از تبریز تصمیم تشکیل جلسه را روز پیش از انعقاد تبریک گفته بود.

کنفرانس شعبه تهران حزب طی جلسه‌ای مخفیانه در منزل حسین پرویز برگزار شد. پرویز می‌نویسد: سلیمان میرزا خواسته بود که به دلیل شرایط نامطلوب پایتخت و اینکه برخی کمر بسته‌اند که دموکرات‌ها را از مجلس بیرون کنند، بهتر است کنفرانس حزبی سری برگزار شود. جلسه با حضور صد و سی عضو منتخب حوزه‌ها و سران حزبی توسط رسول‌زاده افتتاح شد. مجمع به اتفاق آرا شیخ ابراهیم زنجانی را به ریاست سنی جلسه و سلیمان میرزا را به عنوان منشی برگزید. گزارش فعالیت حزب دموکرات شعبه تبریز که توسط تیگران هاگوپیان به فرانسه نوشته شده بود ترجمه و قرائت شد [۱۴۲]. نکته‌ی قابل تأمل این است که گزارش حوزه حزبی قزوین را نماینده قزوین حزب، مسیو آرشاک، عرضه کرد. از نشر رساله «تنفیذ فرقه اعتدالیون» به قلم رسول‌زاده هم خبر داده می‌شود و در می‌یابیم که میرزا ابراهیم قمی نامی [۱۴۳] از جبهه مخالفین و عده پاسخگویی به محتویات رساله را داده است.

پرویز گزارش می‌دهد: اوضاع در تهران چندان مناسب نیست و تلاش برای ورود وزرای مخالف دموکرات‌ها در کابینه افزایش یافته. گنجاندن کسانی چون وثوق‌الدوله و ممتازالدوله را به کابینه در نظر دارند. ضمناً اعتدالیون ناصرالملک را به نایب‌السلطنگی برگزیده بودند. «در شهر هم همان آکاذیب

منتشر است»، که اشاره به اتهامات وارده بر تقی‌زاده در کوچه و بازار داشت. انتشار مجدد/یران‌نواز روز بعد را نوید می‌دهد.

در پنجم ذی‌قعدة، ۲۵ روز پیش از خروج اجباری تقی‌زاده از تبریز، نامه دیگری از پرویز می‌رسد. در این نامه به نامه قبلی تقی‌زاده در ۲۳ سوم ماه پیش [شوال] اشاره می‌شود. ضمناً، از نامه‌ای خبر داده می‌شود که توسط تقی‌زاده به دمکراتی در نجف نوشته شده است. محتویات نامه نشان می‌دهد که تقی‌زاده پس از اطلاع از اقدامات حزبی و تشکیل کنفرانس آن در تهران، دستورالعمل‌های مشخصی نوشته و ارسال داشته بود: «اظهار فرمودید که باید سردار اسعد را در دست داشت و با آن که حالا کم کم فهمیده می‌شود که تلون او و آن نقطه نظری که همیشه در این جا مطرح بود که به جانب دیگری [اعتدالیون] حرکت می‌کند، نتیجه‌ای نداشت، باز می‌توان خود را قانع ساخت که شاید ادامه این کار تاحدی مفید بود... سردار اسعد و سپهدار در اوایل شوال با هم شروع به ائتلاف ظاهری کرده و خواستند کابینه قدیم را به عنوان اصلاح از میان برداشته و ممتازالدوله، مستشارالدوله و سپهدار را به قولی داخل کابینه کرده، جاده‌ی خیالات خود و رفیق مهممل خود ناصرالملک را صاف کنند.»

تلاش دموکرات‌ها در استفاده از اختلاف سپهدار و سردار اسعد و ضدیت بین آنها، به دلیل خاستگاه و باورها و تلون مزاج سردار اسعد به جز در برخی موارد تاکتیکی مؤثر نبود. پرویز می‌افزاید سردار اسعد به «خیال دیکتاتوری و خیالات ناپلئون و کرامولی واداشته، چنانچه وزیر در ضمن اظهارات خود به سلیمان میرزا گفته، شها مکرر این دو تاریخ را خوانده و حفظ کرده‌ام. چنانچه کرامول عده‌ای از وکلار از مجلس بیرون کرد که معلوم نیست کجا رفتند. من هم همین کار را خواهم کرد و به این قسم تهدیدات می‌کند.»

به روایت پرویز اوضاع دشواری پیش آمده بود. از یکسو «ارتجاع قاجاریه» و «قوای بختیاریه»، و از سوی دیگر «حرکات روس و یادداشت انگلیس» فشار وارد می‌آورد. وی عقیده‌ی تقی‌زاده را در این برهه می‌پرسد. پرویز به رمز و ابهام از فعالین دموکرات عتبات و تلاش آنها به ویژه «مسافر» مورد نظری که آشناست سخن می‌گوید. احتمالاً به محمدرضا مساوات اشاره می‌کند که در آن زمان در نجف بود. به تقی‌زاده توصیه می‌کند که ارتباطات خود با عتبات را فعال تر کند و «با رعایت نزاکت لازمه به نجف» بنویسد. قرار شده آنها هم رفتار و رویه خود را اصلاح کنند. سخنی که چندان بی‌ربط هم نبود، نامه‌ی چندی بعد آخوند خراسانی به ادوارد براون را در دست داریم که غیرمستقیم، حکم فساد مسلک سیاسی را پس می‌گیرد.

نامه‌ای از نجف اشرف به تاریخ ۲۶ صیام (رمضان) ۱۳۲۸ خطاب به تقی‌زاده در تبریز در دست است که اشاره‌ی قابل تأملی به رابطه و اقدامات تقی‌زاده در این برهه می‌کند. همان‌طور که مجتهدین عتبات در حکم خود اشاره کرده بودند، تقی‌زاده با تدبیر و دوراندیشی شعبه‌ای مخفی از حزب دموکرات را در عتبات دایر کرده بود. اطلاعات دقیق و مکتوبی از جزئیات این اقدام در دست نیست، فقط اشاره‌های گاه مستقیم و گاه مبهم و پراکنده در نامه‌ها و اسناد یافت می‌شود که نشان می‌دهد تقی‌زاده از زمان مجلس اول با آن مناطق در مراد بوده و حتی کسانی را برای دادن اطلاعات صحیح و یا مطابق نظر و مصالح خود به علمای روحانی، و مقابله با تبلیغات گسترده‌ی سنت‌گرایان مذهبی در دور کردن مجتهدین هوادار مشروطه از نهضت، به آن نواحی فرستاده است. در همین نامه‌ی یاد شده [۱۴۴]، شهرستانی به تقی‌زاده اطلاع می‌دهد که از «این ناحیه محترمه». که اشاره به مجتهدین عتبات است. «شایعاتی» در مجله العلم منتشر شده که نسخه‌ای از آن را برای اطلاع می‌فرستد. احتمالاً، منظور متن صدور حکم فساد مسلک سیاسی علیه تقی‌زاده در آن نشریه است. نویسنده همچنین خبر سلامتی سیدمحمدرضا

مسلاوات را که در آنجا اقامت دارد عنوان می‌کند. ضمناً، در لفافه توصیه می‌کند ارتباطات مکاتبه‌ای با «بعض از خلص احرار نجف اشرف» می‌تواند مفید باشد و روابط بهتری با دایره‌ی روحانیه برقرار شود. این امر نشان می‌داد که در این زمان مخالفین تقی‌زاده - اعتدالیون و سنت‌گرایان - اطراف مجتهدین را گرفته و به تبلیغات وسیعی بر ضد وی مشغول بودند. نویسندگان هم به همین دلیل بر ضرورت رابطه با برخی آزادی خواهان و مشروطه طلبان عتبات تأکید می‌ورزد و توصیه می‌کند. اینک مسلاوات، از مسئولین حزب دموکرات، به نجف رفته بود، حاکی از تحركات این زمان حزب دموکرات است.

نامه‌ی دیگری از شیخ ابراهیم زنجانی به تاریخ چندی بعد خطاب به تقی‌زاده در دست است که می‌نویسد: «افکار نجف را دیگر نفرمایید که به چه درجه فاسد و حیران کرده‌اند. واقعاً بیچاره‌ها متحیر، بلکه به درجه‌ای متهم در عثمانی به تمایل روس هم شده‌اند. بعد از ورود آقای سیدمحمدرضا [مسلاوات] که من رفتن او را نپسندیده و می‌دانستم هزار قسم افترا و دسیسه در کار او می‌کنند، خبری به من رسید. مستقیماً و غیرمستقیم به بعضی معاونت‌ها درباره‌ی او سفارش کرده‌ام.» [۱۴۵]

نامه قابل ذکر مهم دیگر نوشته‌ی احمد استوار، از خویشان نزدیک محمود محمود و عضو فعال حزب دموکرات در تهران بود که یک هفته پیش از خروج تقی‌زاده از تبریز نوشته شد [۱۴۶]. این نامه‌ها همچون سایر مکاتبات دموکرات‌ها نشان می‌دهد که قتل بهیچانی به موقعیت دموکرات‌ها و تقی‌زاده آسیب بسیار وارد آورد و آنها را تحت فشار همه‌جانبه قرار داد. مخالفین اعتدالی و اعیان قاجار هم که غالباً درد دین و ایمان نداشتند با اتهامات و حملات اسلام‌نمایانه عرصه را بر دموکرات‌ها تنگ کرده بودند. اتحاد روش و رویه‌های محتاطانه‌تر و مراعات شعایر مذهبی که در سخنان ترس خورده و کلای مجلس و یا نشریات آنها ملاحظه می‌شد، در همین چارچوب قابل فهم است. استوار در نامه‌ی ۲۳ ذیقعد خود می‌نویسد که ۲۸ مورد دستورالعمل از متن نامه پیشین تقی‌زاده استخراج کرده که برخی را میرزا محمودخان پهلوی [محمود محمود بعدی] انجام خواهد داد و مابقی را خود او پیگیری خواهد کرد. در پاسخ به نامه‌ی تقی‌زاده، که به شکایت تیگران هاکوپیان در سستی اعضای شعبه تهران، نوشت تا حد زیادی حق با اوست، ما زیر فشار قدری عقب ماندیم، اما حالا که سیدمحمد کمره و محسن نجم - آبادی و حسین پرویز از استخدام دیوان محاسبات وزارت مالیه استعفا داده و بیشتر به امور حزبی خواهند پرداخت، وضعیت بهتر خواهد شد. در مورد پی‌جویی تقی‌زاده از شرایط و رابطه میرزاعلی - اکبرخان عدلیه [داور بعدی] جواب داد که او از جمله اعضای دموکرات است. ضمناً از ضدیت فرمانفرما وزیر، که برخی هواخوان حزب دموکرات و کسانی را که با او همراه نیستند اخراج کرده، شکایت کرد.

بنابر نامه‌های متعدد اعضای حزب دموکرات خطاب به تقی‌زاده در تبریز، یکی از مسائلی که او پیگیری می‌کرد گسترش شعبه‌های حزبی در ولایات است. مثلاً، حزب دموکرات شعبه توانمندی در رشت نداشت. دانشکده‌ها و سوسیال دموکرات‌های گیلان در آنجا فعال و بر جریان‌های سیاسی شهر مؤثر بودند. به توصیه تقی‌زاده «پروگرام و نظام‌نامه فرقه» را به رشت فرستادند و از چند هوادار خود خواستار تشکیل شعبه شدند [۱۴۷]. قرار بر این شد که یکی از اعضای بالای کمیته مرکزی به گیلان اعزام شود. متأسفانه نامه‌های تقی‌زاده به مخاطبین که در پاسخ‌های برشمرده شده در بالا آمد، در دست نیست و ما ناچاریم با کنکاش در پاسخ‌های موجود بپذیریم که تقی‌زاده در زمان اقامت در تبریز به چه اموری مشغول و نگران چه کارهایی بود. به راهنمای همین نوشته‌ها، با روحیات و خواست تقی‌زاده به یافتن چاره‌ای برای ماندن و فعالیت کردن در ایران پی می‌بریم.

رفقای دموکرات او نگرانی و دغدغه خود از احتمال آسیب‌های جانی به او را پنهان نمی‌کردند و اصرار داشتند که او خیال آمدن به تهران را از فکر خود خارج کند. زنجانی در نامه‌ای به او نوشت که: «بنده نمی‌توانم صلاح بدانم که حضرت عالی قدم به طهران گذارید. بنده از معارضت اشخاص بزرگ با

شرافت... ابدأ خائف نیستم. اما با اراذل و اوباش و [مردم] بی شرف مفتری و بنکدار و علاف و بازاری مقاومت و مقولت ابدأ صحیح نیست [۱۴۸]. و می‌افزاید خوشبختی او را در این می‌داند که در این شرایط دشوار «بی‌عیال و اولاد و بی‌قید آزاد» است. متأسفانه شدت افتراات به جایی رسیده که «قدر آن وجود عزیز» دانسته نیست در حالی که «تکفیر فلان و تقلیل بهمان از جمله دلایل بزرگواری و مقام عالی است... بگذارید مردم دیگر را پیدا کرده خود را به او مشغول سازند.

وی در ادامه در اشاره به وضعیت عتبات و قتل سیدعبدالله می‌نویسد: «فعلاً بنده تا چیزی از نجف در تکذیب تلگراف سابق و میان اشتباه خودشان نشر شود، یا این مجمع کین و اتباع شیطان لعین متفرق نشود صلاح در آمدن حضرت عالی نمی‌دانم... افسادات کرده و به نام حضرت عالی تمام خواهند کرد. آدم کشته به حضرت عالی خواهند بست. آخر ملاحظه مقتضی یعنی عداوت و حسد موجود - و مانع یعنی شرف، یعنی دیانت یعنی اخلاق حسنه مفقود بفرمائید. از بدبختی قاتل سیدعبدالله هم کشف نشد؛ امثال معاضدالسلطنه و اسدالله خان‌ها [فعالین اعتدالیون] از وقایع اتفاقیه استفاده اعمال غرض کردند، اگرچه بنده تمام اقوال و افعال معاضدالسلطنه را... القایی از دیگران می‌دانم. صبر فرمائید خداوند قدیم و عالم کهنه است. جزای اعمال ممتازها [اسماعیل ممتازالدوله و کیل و وزیر اعتدالی] و مستشارها را با اخوی‌ها [منظور حاجی سیدنصرالله تقوی] خواهد داد. این ملت و این اشخاص اگر هوش یا انصاف داشتند در این سه ماه به فکر می‌افتادند چگونه شد خرابی و مفسده و بیکاری هزار درجه افزود. پس ای اشرار، ای ابرار، ای علماء سوء شما گفتید اصلاح مملکت به نبودن این شخص [تقی‌زاده] است یا اقلاً خود نمی‌فهمند، حرف گوینده را می‌شنیدند.»

زنجانی در همین نامه به تلاش میرزا اسماعیل نوبری و کیل آذربایجان در مجلس و در جمع روحانیون نجف برای تغییر نظر مجتهدین اشاره می‌کند. این نوشته‌ها که همان زمان‌ها رد و بدل شده، جملگی حاکی از خواست و اصرار تقی‌زاده به ماندن در ایران و بازگشت به تهران دارد. به رغم تلاش بسیار تقی‌زاده و یارانش، عرصه را بر او تنگ‌تر کردند و حضورش در تبریز پس از قریب چهارماه اوضاع را آرام‌تر نکرد. مخالفان همچنان خواهان اخراج او از ایران بودند. به قول مهدی ملک‌زاده که آن روزها خود جوان فعالی از اعضای حوزه تهران حزب دموکرات بود:

«پس از مسافرت تقی‌زاده از ایران، حزب دموکرات از خط‌مشی‌ای که داشت منحرف شد و به قول معروف با کهنه‌پرست‌ها پیوند کرد [۱۴۹].»

به این ترتیب، وی برای بار دوم ناگزیر کشور را ترک کرد. بار اول به خواست و پافشاری محمدعلی شاه دشمن قسم خورده مشروطه، و این بار به اصرار مدعیان متشرع مشروطه. استواری قدم و استحکام روحی تقی‌زاده در این برهه به آزمایشی تاریخی نهاده شد. نامه‌های یاران و هم‌فکران حزبی به او گاه هراس‌انگیز و هول‌آور بود. غالباً او را به خروج هر چه سریع‌تر از کشور ترغیب می‌کردند. جان‌ش را در معرض خطر می‌دیدند. ائتلافی توانمند و نانوشته شکل گرفته بود. آرا و عملکرد لائیک و ریشه‌نگر او دشمنان ثابت قدمی برایش دست و پا کرده بود. سپهدار، اعتدالیون، و سایر منتقدین عرصه سیاست تهران با مداخله و فشار همه‌جانبه‌ی دیپلمات‌های روسی در تهران و تبریز، در کنار باورمندان شریعت-خواه و بهره‌وری از تعصب مذهبی عمومی و حکم علماء، ائتلاف هیبت‌آوری را برای حذف و یکسره کردن کار تقی‌زاده به وجود آورده بودند. عرصه را از همه سوی بر او تنگ کردند. هواخواهان این ائتلاف در تبریز نیز حضور او را در شهر بر نمی‌تافتند. عوامل ترور هم فعال شدند. در بدو ورود به تبریز، خبر ترور و قتل میرزا علی محمدخان تربیت جوان که مدتی هم فرمانده کل مجاهدین مسلح در تهران شده بود، به تقی‌زاده رسیده بود. او خود می‌نویسد: این واقعه تأثیر فوق‌العاده در من کرد، زیرا که او مثل اولاد من بود

و او را از بچگی و جوانی تربیت کرده بودم و در طهران هم در یک منزل می‌نشستم. در همین روزها، روزنامه‌های روسی که تلگراف‌هایی از تبریز در آنها درج می‌شد، علیه تقی‌زاده به تبلیغات منفی گسترده‌ای دامن می‌زدند و فضا را متشنج‌تر می‌کردند. به قول خود تقی‌زاده: «می‌نوشتند که فلانی در تبریز مشغول تحریکات است» [همان‌ج]. در این زمان، قشون روس در تبریز با هدایت سفیر ضد ایرانی و مستبد آن دولت، با یاری آژانس خبری پطرسبورگ در این باره به فعالیت گسترده‌ای دامن می‌زدند. حضور سالدات‌های روسی و عوامل داخلی‌شان در شهر خطر را دوچندان کرده بود. تقی‌زاده در تمام مدت حضور در تبریز در جای ثابتی اقامت نداشت و پیوسته تغییر مکان می‌داد. هم‌زمان، دستگاه ترور در تهران و ولایات پرکار و فعال بود. ترور افراد دیگری از اعضا و هواخواهان حزب دموکرات در دستور کار آنها قرار گرفت. تلاش همه‌جانبه‌ی حکومت اعتدالی و پای‌فشاری دیپلمات‌های روسی برای حذف و تبعید عناصر کلیدی جریان رادیکال و لائیک مشروطه به اوج خود رسید. رسول‌زاده، سردبیر روزنامه پیشرو و مترقی *ایران نو*، حیدر، از رهبران سوسیال دموکرات و بسیاری دیگر، جملگی در معرض ترور مسلحانه و تهدید روزمره به قتل قرار داشتند. این فضا، سرانجام آنها را ناگزیر به تبعید فرستاد. واقعیت عریان آن روزها این بود که دستگاه سیاست خارجی روسیه از طریق مراکز متعدد «دیپلماسی» خود در ایران، و با باری قشون مسلح خود، و حتی نیروی قزاق در تهران و تبریز و سایر ولایات، در پی یکسره کردن کار مشروطه‌طلبان و نظام مشروطه‌ی ایران بود. حاکمیت گوش به فرمان در تهران را بدون حضور مزاحمان رادیکال و انقلابی که تعدادی افراطی و تروریست هم میان‌شان بود، می‌خواستند. به گواهی خاطرات ثقه‌الاسلام و نامه‌هایی که برجای مانده، مخالفان در تبریز هم قدرت داشتند. زخم و درد دیرینه و پرتوان تکفیر به عنوان مهم‌ترین عامل، سرانجام تقی‌زاده را ناگزیر به ترک کشور کرد.

تقی‌زاده در استانبول؛ زخم تبعید دوباره

تقی‌زاده در هفته پایانی زمستان ۱۳۲۸ ق (دسامبر ۱۹۱۰ م) و از راه دشوار بایزید، به عثمانی وارد شد. در راه با حوادث و موانعی هم مواجه شد و حتی یک‌بار جان‌ش در مرز به خطر افتاد. به هر حال، به بایزید رسید. او خود می‌نویسد، سرما فوق‌العاده و غیرقابل تصور بود، حرکت با سورتمه و اسب شدت سرما را بیشتر کرده بود. ناگزیر پا را در کاه و کاغذ گذاشتند که از یخ‌زدگی جلوگیری کنند. سیدجواد، برادر تقی‌زاده، هم در این سفر همراه او بود. در شهرهای عثمانی با عزت و احترام بسیار از تقی‌زاده، چهره نامدار ایران آن روزگار، استقبال کردند. کنسول ایران در بایزید برای سالم رساندنش به شهر، شخصاً خطر راه و سرما را به جان خرید و نهایت همراهی را کرد. در واقع، به‌رغم تمامی تبلیغات مخالفان سیاسی و مذهبی، حکومت نوپای ترکان جوان او را به عنوان «مهمان رسمی» پذیرفت. مسافران ما از ارزروم به طرابوزان که بندر دریایی و تجاری شناخته شده‌ای بود رفتند. راه ارزروم کوهستانی بود و با اسب و درشکه راه پرخطر و پرحادثه‌ای محسوب می‌شد. چرخ درشکه یک بار در رفت و برادر تقی‌زاده در ارتفاع هزار متری زیر درشکه ماند. او را بیرون کشیدند و این‌بار سوار بر اسب راه را ادامه دادند. تقی‌زاده پس از رسیدن به طرابوزان با کشتی عازم استانبول شد و برادرش سیدجواد به ایران بازگشت [۱۵۰].

تقی‌زاده در استانبول روزگار دشوار و سختی را می‌گذرانید. از آنجا که ممر زندگی و درآمدی نداشت، منزلی کوچک تهیه کرد و چندی بعد از ورودش، رسول‌زاده سردبیر روزنامه *ایران نو* و همکار تقی‌زاده در

حزب دموکرات هم، که از جانب اعتدالیون و مخالفین دموکرات‌ها و تحت فشار روس‌ها از ایران خارج شده بود، به او پیوست و هم منزل شدند. هر دو در مضیقه مالی بودند؛ از این‌رو برای گذران زندگی به بعضی طالبین درس فارسی می‌دادند و با جزئی‌عایدی آن زندگی بخور و نمیری را می‌گذراندند.

به دلیل تجاوزات مکرر نیروهای عثمانی به سرحدات ایران در دوره‌ی التهاب‌های ناشی از جنبش مشروطه و ضعف دولت مرکزی، کمیسیون مرزی ایران و عثمانی چندین بار تشکیل شد. تقی‌زاده به اعضای ایرانی کمیسیون در مذاکره با عثمانیان یاری رساند. نسخه‌ای از کتاب درویش پاشا، طرف مذاکره میرزا جعفر مشیرالدوله در کمیسیون اسبق سرحدی ایران و عثمانی زمان ناصرالدین شاه، به ترکی بدست آورده بودند که تقی‌زاده آن را برایشان به فارسی ترجمه کرد [۱۵۱].

تقی‌زاده در کنار فعالیت‌های گسترده‌ی افشاگرانه علیه روسیه و رسانیدن صدای مردم اسیر ایران به افکار عمومی اروپاییان و عثمانی، شعبه (کمیته) استانبول حزب دموکرات را هم تأسیس و آن را منسجم کرد. در این زمان، تعداد زیادی دموکرات که توسط حکومت و فشار ناصرالملک و نیز خواست روس‌ها به خارج از ایران تبعید شده بودند، به استانبول وارد شدند. حسین طاهرزاده‌ی بهزاد که عضو حزب بود، در ۲۵ ذیقعد ۱۳۲۹ وارد استانبول شد. او در گزارش خود از آن روزها می‌نویسد: تقی‌زاده همچون همیشه روشنفکران و فرهیختگان را دور خود جمع کرده بود و از ایرانیان مهاجر جمعیتی به نام نشر معارف که در واقع همان حزب دموکرات بود تشکیل داد [۱۵۲]. جمعیت یاد شده هر هفته جلسات خود را برگزار می‌کرد.

در این زمان، تقی‌زاده، محمدعلی تربیت و رسول‌زاده در یک خانه می‌زیستند. بهزاد می‌نویسد که غالب جلسات پیرامون رویدادهای تبریز بود و مرتب خبرهای دردناک و متأثرکننده‌ی درباره‌ی تعدی و جنایات روس‌ها و عوامل محلی آنها می‌رسید. «فراریان تبریز» چندی بعد به «حال پریشان و روح افسرده و وضعیت رقت‌آور وارد استانبول شدند.» [۱۵۳] افرادی که روزگاری شخصیت ممتازی داشتند و از وکلای مجلس یا سران انجمن تبریز بودند، یکی یکی با کمال سختی و با پای پیاده، ده به ده راه پیموده و پس از تحمل مرارت بسیار خود را به استانبول رسانده بودند. نوراله خان یکانی، امیر حشمت، اسماعیل امیر خیزی و بسیاری دیگر، نالان و گرسنه و بی‌پول به این شهر وارد شدند و حکایت‌های غم‌انگیز و جانگداز از رنج و ستمی روایت می‌کردند که بر مردم تبریز رفته بود. این ماجراها آتشی بر جان تقی‌زاده افکند که در نامه‌های تبریز به ادوارد براون و مقاله‌هایش در *حبل‌المتین* در وصف و بسط آن به قلم جاری کرده بود [۱۵۴].

تقی‌زاده و یارانش با بی‌پولی و افلاس روزگار می‌گذراندند، اما از یاری به تازه واردین پناهنده دریغ نداشتند. شیخ اسدالله ممقانی رئیس پیشین انجمن سعادت استانبول، همزمان با ورود نخستین دسته‌های ایرانیان فراری به خاک عثمانی می‌گوید: وقتی امیرحشمت با عده‌ای از آزادی‌خواهان چون اسماعیل امیرخیزی به عنوان پناهنده به سرحدات ترکیه رسیدند، مرزداران ترک تلگرافاً از دولت خود کسب تکلیف کردند و دولت عثمانی هم به تحریک و تلقین برخی اشخاص مخالف دستور توقیف آنها را صادر کرد: چون این خبر به من رسید و من بدون فوت وقت به اتفاق آقای سیدحسین تقی‌زاده، پیش محمود شوکت پاشا وزیر جنگ رفته و نتایج شوم این اقدام را شرح دادم و محمود پاشا از این اقدام سخت متأثر شده و تلگرافاً دستور داد که مجاهدین ایران را فوراً آزاد و با احترام به سمت استانبول روانه کنند [۱۵۵].

به گواهی فراریان تبعیدی بعدی، پس از صدور دستور یاد شده، سرحدداران عثمانی مزاحم مهاجرین و فراریان آذربایجانی نمی‌شدند. شرح مصیبت تبعیدیان تازه‌وارد خود حکایت مفصلی است. غالب آنها

تهیدست و با لباسی مندرس خویش را به استانبول رسانده بودند. حمایت زبانی برخی ترکان جوان نیز مشکلی از آنها حل نمی‌کرد. میرزا حسین واعظ، سخنگوی انجمن تبریز در یک دکان بقالی به کار مشغول شد. محمدعلی ناطق در قهوه‌خانه، اسد آقا در قهوه‌خانه و میرزاعلی شبستری با یاری چند نفر قهوه‌خانه باز کردند. برخی از اینها به انجام کارهای ناهمخوانی مجبور شدند تا گرسنه نمانند.

در این زمان شهرت و رابطه‌های پیشین تقی‌زاده در میان ترکان جوان، برای یاری رساندن به پناهندگان به کار آمد. برخی از تازه‌واردان، به تدریج مشغول تحصیل و نوشتن شدند. نفوذ معنوی تقی‌زاده پشتیبان آنان بود. از زبان یکی از شاهدان حاضر آن روزگار می‌خوانیم:

«حضرت آقای سیدحسن تقی‌زاده در اسلامبول برای مجاهدین منبع فیض و الهام بود و با ایجاد انجمن نشر معارف افکار متشنت ایرانیان اسلامبول را در یکجا تمرکز داد و وسیله‌ای شد که اطلاعات جدیدی به دست آورند [۱۵۶].»

شخصیت کاریزما و توان سازماندهی تقی‌زاده به یاری افراد و جریان‌های حاضر در آن شهر آمد. فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی و نیز بهبودی وضع معیشت و زندگی تبعیدیان را سهل‌تر کرد. انجمن نشر معارف فراتر از شعبه‌ی صرف حزب دموکرات در استانبول اقدام کرد. به تدریج، عده‌ی بسیاری به آن پیوستند:

«جمعیت مذکور در شب اول با حضور پنج، شش نفر تشکیل شد و بعد به مرور زمان عده زیادی عضویت این جمعیت را پذیرفتند... در این جمعیت علاوه بر مطالبه و استفاده از جریانات سیاسی عالم هر هفته کنفرانس‌های علمی و اجتماعی و تاریخی ترتیب می‌شد و اعضای را به جهان علوم جدید و افکار تازه آشنا می‌کرد و در نتیجه همین راهنمایی‌ها بعضی از اعضای جوان جمعیت مورد بحث وارد دانشگاه‌ها شده و پس از پایان تحصیل خدمات ذی‌قیمت و مهمی برای کشور ایران انجام دادند. محضر آقای سیدحسن تقی‌زاده قابل استفاده بود و پنجاه‌های حکیمانه ایشان غالباً مؤثر می‌افتاد. او از مدح گفتن و مدح شنیدن پرهیز می‌کرد و هر کسی را که بی‌پیرایه و بدون اغراق سخن می‌گفت دوست می‌داشت. . . درست خاطر دارم عده‌ای از مجاهدین و فراریان که وارد استانبول شده و در نتیجه رنج‌های فراوان و تحمل فشارهای سیاسی و مالی و بلا‌تکلیفی اعصابشان سخت و مریض شده و به هر کس و به هر چیز بدبین شده و در مذاکرات و محاورات با تقی‌زاده اعتدال و گاهی نزاکت را هم از دست می‌دادند. ولی تقی‌زاده با پندهای پدرا نه آنان را به تحمل و شکیبایی دعوت می‌کرد. تقی‌زاده با آقای رسول‌زاده هم منزل بودند. با وجود اینکه هر دو دارای شخصیت ممتازی بودند زندگی‌شان به سختی می‌گذشت. . . بارها از مرحوم احتشام‌السلطنه [سفیر ایران در عثمانی] شنیدم که آقای تقی‌زاده از استفاده کمک مالی دولت ایران خودداری می‌کرد.» [۱۵۷]

اقامت در استانبول دل‌نگرانی‌های دیگری هم داشت. اخباری که از تحركات سیاسی تهران و تقابل با دموکرات‌ها می‌رسید، چندان خوشایند نبود. با ورود ناصرالملک «چهار اسبه با تمام قوا هجوم به فرقه کرده» و «تقدماً یگانه منظور اکثریت کابینه و برچیدن بساط/ ایران نو و تبعید رسول‌زاده و مصطفی‌خان و حاجی میرباقر آقا است، و بعد یکی یکی رفقای ما را محترماً تبعید تا چه پیش آید.» [۱۵۸]

دوستان تهران خبر می‌دادند: هنوز تبلیغات وسیعی علیه تقی‌زاده به وسیله مخالفین در جریان است: «از این جا تشبثات زیاد بر علیه حضرت عالی به اسلامبول می‌کنند و هر چه زور دارند می‌زنند. . . تا کی افکار این ملت بیچاره تقلید به اشخاص کرده و از آداب کهن دست نخواهند کشید» [۱۵۹] بادامچی، فعال دموکرات تبریز نوشت، در تبریز هم اوضاع چندان مناسب نیست و بهتر است که در همان

استانبول بمانید و افزود «آمدن شما به تبریز صلاح نیست» [۱۶۰] این امر نشان می‌داد تقی‌زاده در نامه‌های پیشین به بادامچی اظهار علاقه در بازگشت به تبریز داشته است. بادامچی در همین نامه می‌نویسد امر فرموده بودید که دوستان «از مداخله‌ی کارهای جاری و ضدیت با حکومت و انجمن [تبریز] ممانعت نماییم.» خبر می‌دهد با حکومت در آذربایجان رابطه مطلوب است، با انجمن هم که عمدتاً در کنترل مخالفین دموکرات‌ها بود، کم‌کم رابطه پیدا شده امید که اصلاح بشود و «امروز مدعی ایالت و انجمن ثقه الاسلام است که با قوت تمام در علیه ایالت کار می‌کند.» وی می‌افزاید که به توصیه‌ی شما دسته بازی نمی‌کنیم. تقی‌زاده به دلیل بحران همه‌جانبه‌ی کشور و حضور روس‌ها به حسن رابطه میان جریان‌های سیاسی و دولت تأکید داشت. در این‌زمان، مخبرالسلطنه هدایت در آذربایجان حاکم بود. در همان روزها نامه‌ای مفصل از احمد استوار فعال دموکرات در تهران رسید (۵ جمادی الثانی ۱۳۲۹) که نوشته بود «آثار ارتجاع روز به روز هویداتر شده و از قوه مشروطه‌طلبان کاسته می‌شود.» ایالات مغشوش و مستبدین گاه در لباس مشروطه و گاه عریان به ذات خود فتنه می‌کنند. خبر آمد که رسول‌زاده توسط سفارت روسیه اخطار شده و صریحاً به او گفته‌اند که «شما برخلاف پلتیک و منافع ما رفتار می‌نمائید. . . ایران نو مانع است و /ایران نو هم نیست مگر شخص شما. البته تا ده روز دیگر از تهران باید خارج شوید و مستقیماً به بادکوبه بروید.» سرانجام زیر فشار، دو هفته بعد رسول‌زاده و زن و بچه‌اش به خروج اجباری از ایران اقدام کردند. هیئت تحریریه‌ی جمعی، کار /ایران نو را به دست گرفت [۱۶۱]. چند نامه هم از محمدعلی تربیت که هنوز در تهران بود می‌رسد؛ اوضاع سیاسی و کشاکش‌های تهران را شرح می‌دهد و می‌گوید تبریزیان خیال دارند شما را به شهر بازگردانند ولی من صلاح نمی‌دانم [۱۶۲]. تنور تبلیغات علیه تقی‌زاده هنوز گرم است. چندی پیشتر هم محمدعلی بادامچی فعال دموکرات در تبریز نوشته بود که جمعی از اهالی محله خیابان درصددند که حضرت عالی را به تبریز بیاورند و با بنده و نوبری مشورت کردند، بنده صلاح ندانستم. «ولی آنها مصرند و چند مجالس کرده‌اند. ولی تشریف‌فرمایی حضرت‌عالی را در این موقع بنده اصلاً صلاح ندانسته و تجویز نمی‌کنم» [۱۶۳].

تقی‌زاده در استانبول همچون همیشه اوقاتش را به بطالت نگذراند. به معدودی از اقدامات مهم زمان اقامتش اشاره خواهیم کرد.

نامه‌هایی درباره‌ی تبریز

این کتاب حاصل تلاش ادوارد براون، ایران‌شناس هواخواه استقلال و تمامیت ارضی ایران و حامی فعال نهضت مشروطه، و دربرگیرنده نامه‌هایی است که تقی‌زاده در طی اقامت دو ساله خود در استانبول (۱۳۲۸-۱۳۳۰ق) پس از تبعید اجباری در پی صدور «حکم فساد مسلک سیاسی» مجتهدین عتبات نوشته و برای براون فرستاده است. سال‌هایی که کسروی به درستی آن را زمانه‌ی «پر اندوه» می‌خواند. کشمکش و جدال اعتدالی و دموکرات به عرصه نوینی کشانده شد. ترور جایگزین و بعضاً مکمل ویرانگر مبارزه سیاسی شد. پس از اخراج تقی‌زاده با حمایت اعتدالیون و همگرایی روحانیون، ناصرالملک را با عزت و احترام از انگلیس به ایران آوردند تا دشمنان و مخالفین دموکرات‌ها را که «دسته‌های پراکنده بودند یکی گردانیده و از آنان دسته بزرگی به نام اعتدالی که سپهدار را که از دیرباز به دشمنی با دموکراتیان شناخته بود، به ریاست وزرا بر گماشت و او و وزیران دیگر را از همراهان خود برگزید.» [۱۶۴] آنان ناامنی و ترورها را دستاویز قرار داده و «بیش از همه به کینه‌جوئی از یارمحمد خان و حیدر عمواوغلی و دیگران برخاستند.» یارمحمد خان پس از فداکاری‌های بسیار در راه مشروطه به دموکرات‌ها پیوسته بود، او را دو هفته در زندان سپهدار گرفتار و بعد به کرمانشاه روانه و سپس به

خروج از ایران و ادارش کردند. نوبت حیدرخان هم رسید، او را با زور مجبور به بیرون رفتن از ایران کردند: «و چون از تهران بیرون رفت سپهدار تلگراف به حکمرانان شهرهای سر راه کرد که در هر شهری حیدرخان چراغ برقی را بیش از دو ساعت نگه ندارند و با کسی نگذارند دیدار کند» [۱۶۵]/ایران نو نشریه پیشرو و بیدارگر دموکرات را به توقف‌ها و توقیف‌ها گرفتار کرده و سردبیر روشن ضمیر آن، رسول‌زاده، را با فشار و همراهی روس‌ها مَهْر خیانت زدند و مجبور به خروج از ایران کردند. عرصه را از همه سو بر دموکرات‌ها تنگ کردند. اما روسیان هنوز راضی نبودند و کار مشروطه و مجلس را یکسره می‌خواستند: هر جا توانستند مستقیم به مدد و مداخله قشون نظامی و دیپلماسی و هر جا دست نداشتند عوامل آشوب و اغتشاش و ضد ملی را بر کار دسیسه و سنگ‌اندازی به میدان آوردند. به هر بهانه و ترفندی از اصلاحات اساسی و مالی جلو گرفتند. سرانجام حضور و اصلاحات شوستر را برناتفتند و با دستاویزهای متفاوت و متعدد التیماتوم را مطرح و مجلس و مشروطه را با سرانجام دردآوری مواجه کردند.

روسیه خشم و نفرت خود از ایران و ایرانی را بیشتر از هر جای دیگری نثار رشت، انزلی و تبریز کرد. چهار پنج هزار سالدات جنگجو و آماده غارت و چپاول خود را در باغ شمال تبریز آماده چنین روزی نگاه داشته بود. آنان که به غیرت ملی و آزادی‌طلبی تبریزیان آگاه و طعم مقابله با آن را چشیده بودند، عامدانه زمینه‌ی وقوع فاجعه‌ای را برای یکسره کردن نهضت، بیرون راندن همیشگی مجاهدان از صحنه و زهر چشم گرفتن از مردم کوچه و بازار فراهم آوردند. از این سو هم مردم که «در میان دو آتش گیر کرده بودند و نمی‌دانستند چگونه خود را کنار بکشند و آسوده کنند، نه خود چنان بیداری و یارایی داشتند و نه پیشرو خردمند دلسوزی را در برابر خود می‌دیدند؛ این گره چگونه باز می‌شد؟ آیا ایران می‌توانست با روس بجنگد؟ یا می‌توانست آن زورگویی را بپذیرد و یک‌باره از سرزمین و آزادی خود دست بردارد؟ هنوز پس از بیست و هشت سال، ما نمی‌دانیم داوری کنیم که ایران در آن روز چه کار بایستی کند.» [۱۶۶]

مجاهدین، انجمن تبریز و مردم هوادارشان تصمیم گرفتند به یوغ زورگویی روس گردن ننهند و ایستادگی کنند. در روزگاری که تهران در کنترل مردانی بود که کمر به نابودی نهضت مشروطه بسته بودند و تبریزیان بهره‌ای از امکان و حمایت مالی و نظامی حکومتی نداشتند، نبردی نابرابر و قابل پیش‌بینی آغاز شد. چهار روز تبریز در خون غلطید. همان‌گونه که شوستر در پاسخ شور ایرانیان گفته بود که «باید کار را به جنگ نرسانید» و اگر چنین شد: «پنج‌هزار قزاق روس به ایران می‌آیند، آخرین روشنایی آزادی و استقلال کشور را پایمال می‌سازند.» [۱۶۷]

مانند موارد بسیاری دیگر، بار سنگین راه بردن نهضت بر دوش آذربایجان و تبریزیان فرود آمد. شاگردان مدارس دسته دسته بیرق به دست، سرود خوانان «یا مرگ یا آزادی»، «یا مرگ یا استقلال» گویان در کوچه و بازار به گردش درآمدند. لاف و گزاف‌های اینجا و آنجا تهران و ولایات و عتبات در حمایت مردم بی‌پناه تبریز که بار گران دفاع از آزادی و استقلال را بر دوش خود گرفته بودند تا فصل دیگری از تاریخ پر اشک و اندوه ما را ورق زنند، عملاً از ارسال تلگراف و حمایت لفظی در کفن پوشی و مشارکت حرفی در نبرد، فراتر نرفت. در عمل و در صحنه نبرد خبری از آنها نبود. اما مخالفان که در کشاکش مقاومت استبداد صغیر در مقابل مشروطه خواهان و آزادی‌طلبان با تمام نیرو ایستاده بودند، این بار هم بیکار ننشستند و هر چه توانستند در مقابله با نهضت انجام دادند. همانها بودند که با یاری روسیان و جهل و نادانی مردم و سران شهر، صمد خان پیشکار پیشین محمدعلی میرزا در تبریز را به شهر آوردند. جنایات روس‌ها در برابر کشتار وحشیانه‌ای که او از آزادی خواهان و مشروطه‌طلبان به

عمل آورد، رنگ باخت. حکایت روزهای پایانی نبرد را مورخ مشروطه که خود در سن ۲۲ سالگی شاهد و ناظر آن هنگامه بود، با لحنی دردآلود چنین ترسیم می‌کند:

« شب چهارشنبه را چه ستاییم و چه نام دهم؟ شبی که کمتر کسی از ترس و اندوه خواب آرامی کرد. شبی که هزارها خاندان با دیده‌های اشکبار سرپرست خود را به سفر اجباری و تبعید فرستادند و یا از خود دور ساخته به نهانگاهی سپردند. این شب تبریزیان دشمنان چیره را از هر سو به خود نزدیک دید و چون نگاه کرد کسی از سرپرستان غیرتمند ندید. دیروز انجمن تاراج گردیده و نمایندگان آن هر کدام به جایی گریختند. [مردم] دانستند که روسیان نیرنگ به کار زده‌اند و تبریز را آینده بیمناکی در پیش است، ولی چه می‌توانستن کردن؟ [۱۶۸] »

از سوی دیگر، دشمنان دیرینه‌ی مشروطه و آزادی در شهر هم دست به اقدام زدند؛ آنان که

«خود توده نیرومندی می‌بودند از دیروز جوش و خروش از خود می‌نمودند و یک دسته از آنان در مسجد صادقیه گرد آمده، سخنانی می‌راندند و بی‌گمان پیوستگی‌هایی میانه ایشان با کونسول خانه روس می‌بوده. این روز را اینان دسته بس انبوهی پدید آورده و بیشتر ملایان شهر را با یک تن از مجتهدان به نام که تا چندی هواداری از مشروطه می‌نمود و کنون رو به سوی دیگری داشت جلو انداخته، به دستاویز آنکه به باسمنج روند و صمدخان را به شهر آورند با غوغا و خروش راه افتادند و چنانکه نوشته‌ایم انجمن ایالتی را که در آن هنگام یگانه پناهگاهی برای آذربایجان به شمار می‌رفت تاراج کرده و نمایندگان را از هم پراکندند و بیرق سه رنگ ایران را از هم دریدند و بدین‌سان بنیاد مشروطه را از آذربایجان برانداختند. این نخستین سیاهکاری در تاریخ آذربایجان بود و افسوس که ننگین کارهای دیگری را در پی خود می‌داشت.» [۱۶۹]

حاصل کار اینکه ثقة الاسلام، شیخ سلیم و برخی دیگر سران شهر را در کنار پسران شانزده و هیجده ساله علی مسیو دستگیر و به مجازات ایستادگی و گردن‌فرازی تبریز به دار کشیدند. روزی رقم زده شد که مورخ مشروطه آن را اشکریزان «پرانده‌ترین روز» تاریخ آذربایجان و شاید مشروطه خواند. این بار هم چون ماه‌های مقاومت و نبرد استبداد صغیر فرزند راستین آذربایجان و مشروطه‌پژواک صدای رنج و اندوه و ستم مردمی شد که عاشقانه آنها را دوست می‌داشت و همه توان خود را در راه آن گذارده بود. تقی‌زاده که در تبعید ناخواسته‌ی استانبول بود؛ هم از طریق تلگراف و تلفن و هم از مشاهده‌ی انبوه تبعیدیان تبریزی که توانسته بودند جان نیمه رمق خود را به آن سوی مرزها بکشاند، از رویدادهای شهر و جنایات روس‌ها و صمدخان مطلع شده بود. او سند مستند و دست‌اول آن روزها را در برگ‌های تاریخ ثبت و صدای مردم را در افکار عمومی جهانیان منعکس کرد. مترجم دانشور و ایران‌دوست نامه‌هایی از تبریز می‌نویسد:

«نامه‌هایی از تبریز مدت زیادی از تاریخ مشروطیت را در بر نمی‌گیرد، ولی با دقت زیاد به ذکر جزئیات وقایع یکی از بحرانی‌ترین ادوار مشروطیت در تبریز می‌پردازد. شاید بیشتر این وقایع را تواریخ دیگر بازگو کرده‌اند، ولی چون این نامه‌ها در بحبوحه‌ی یاس و ناامیدی و در روزهای تاریک اشغال روس‌ها نوشته شده است، به بهترین وجهی احساسات نویسنده و محیط آزادی‌خواه تبریز را برای ما مجسم می‌سازد. در ضمن سند جالبی است از همکاری تقی‌زاده و براون در پیشرفت مشروطیت ایران.» [۱۷۰]

این نامه‌ها همان‌گونه که افشار نوشته، نامه‌هایی درباره‌ی تبریز است نه نامه‌هایی از تبریز:

«تقی‌زاده به هنگام نگارش آن نامه‌ها مقیم استانبول بوده و به وسیله قلم مسئول و تندخود، در جلب کمک جهانیان به مردم آذربایجان می‌کوشیده است. مخصوصاً آنچه او به براون می‌نوشته به منظور تهییج براون بوده است تا از طریق جراید انگلیسی و ایجاد جلسات صحبت مردم دنیا را به تظلم ایرانیان مطلع کند [۱۷۱].»

تقی‌زاده در این نامه‌ها قلم رسای خود را در حکایت درد و اندوه جانگداز تبریزبان می‌گریاند. از زبان تبعیدیانی که هر روزه موج موج از تبریز می‌رسیدند و اخباری که از خویشان به دستشان می‌رسید «داد می‌کشند و استغاثه می‌کنند.» [۱۷۲] به براون و افکار عمومی جهانیان متوسل شد. نوشت:

تبریز به صورت زندانی بزرگ درآمده است و هیچ‌کس نمی‌تواند شهر را ترک گوید. کنسول‌گری‌های اروپایی و «متمدن» هیچ پناهنده‌ای را نمی‌پذیرند. مردم بی‌سلاح و بی‌لباس هیچ پناهی نمی‌یابند تا بتوانند در برابر وحشی‌گری‌های صمدخان ایستادگی کنند. اغلب کسانی که از اعدام جان به سلامت برده‌اند دچار غارت و نهب شده‌اند. یعنی، محروم از دارایی خود، هر روز در انتظار مرگ برادر و برخی دیگر در انتظار مرگ فرزند هستند. همه به تن‌های بی‌روح بدل گشته‌اند. بسیاری دیگر در مرگ عزیزان ناله و زاری می‌کنند. حتی این کارها را نیز به آزادی نمی‌توانند بکنند. زندان‌ها پر از اسیرانی است که در بند گراندند. این بدبختان بی‌نوا با هزاران توهین و خواری چشم انتظار ساعتی هستند که قربانی «اروپاییان متمدن» شوند [۱۷۳].

اگر تمدن چنین می‌خواهد و شما متمدن هستید و به نام تمدن چنین جنایاتی را مرتکب می‌شوید ما از خیر چنین تمدن گذشتیم [۱۷۴].

تقی‌زاده، در عین حال توجه عمومی را به سرنوشت مشروطه جلب می‌کند و از براون می‌خواهد که انتخابات و ضرورت تشکیل مجلس را که مورد مخالفت روس‌هاست، در افکار عمومی و جراید اروپایی انعکاس دهد [۱۷۵]. ضمناً صحنه اعدام و دار کشیدن مشروطه‌خواهان را به نشانه عزت نفس و دلاوری آنها توصیف می‌کند. ثقه‌الاسلام که با کمال قوت و اراده اول تیمم کرد و دو رکعت نماز گزارده و با متانت و جسارت مثال‌زدنی به پای دار آمد. شیخ سلیم هم در پی آن روحانی وطن دوست شیخی به مسلخ مرگ رفت. پسران نوجوان کربلایی مسیو با فریادهای «باشاسون مشروطه» با سری افراشته به بالای دار رفتند. درنده‌خویی روسیان اما ارضاء نمی‌شد جسد برخی آزادگان را همچون گوسفندی از میان دو شقه و بر دو سوی شهر آویختند. خانه کسانی که مقاومت کرده و یا از درون آنها تیری به دفاع برخاسته بود با دینامیت خراب کردند [۱۷۶]. عرصه را چندان بر مردم آزاده تبریز تنگ کردند که ورد زبان آنها این است: «ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت.» گرچه شنیدن و خواندن کی بود مانند دیدن.

تقی‌زاده گزارش جنایت‌های روس‌ها در رشت و انزلی را هم به تفصیل آورد؛ بی‌حرمتی آنان در مشهد شهر مورد احترام اهل تشیع را بازمی‌گوید تا ردالت روس‌ها در نشریات و پارلمان‌های اروپایی طنین‌افکن شود.

تقی‌زاده شرح حالی بر زندگی و مرگ دلاورانه‌ی ثقه‌الاسلام نوشت و برای مجله فرانسوی زبان جهان اسلام پاریس فرستاد. محمد قزوینی طی نامه‌ای از این ماجرا خبردار می‌کند. تقی‌زاده ضمن نوشتن هر گونه خبری به براون که از درون ایران می‌یابد، هم‌زمان برای دوستش محمد قزوینی هم در پاریس آن را می‌فرستد تا او هم آن را «به روزنامه‌های پاریس داده» و هم برای براون به انگلیس فرستد تا اگر نامه‌های او نرسید، نسخه دوم را دریافت کند [۱۷۷]. تقی‌زاده خلاصه شرح حالی از مبارزین و قربانیان تبریز را که به دست روس‌ها و صمدخان کشته شدند، برای نشر به صورت جزوه‌ای تهیه می‌کند و برای براون می‌فرستد. براون نیز در اکتبر ۱۹۱۲ جزوه‌ای حاوی این شرح حال‌ها که فداکاری و دلاوری آزادگان تبریز و رفتار سبعانه روس‌ها را منعکس می‌کرد، تحت عنوان «حکومت وحشت روس‌ها در تبریز» در انگلیس چاپ و منتشر کرد [۱۷۸].

متن فارسی شرح حال ثقه الاسلام که برای انتشار در نشریه‌ی جهان/اسلام در پاریس ارسال شده بود، در حبل‌المتین کلکته، به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۱۲ هم منتشر شد [۱۷۹]. تقی‌زاده علی‌رغم اختلاف مسلک با آن مجتهد تبریزی با فراخ‌اندیشی بسیار لازمه‌ی این برهه‌ی زمانی، ماجرای او را برای جهانیان عنوان کرد. حتی در شرح مسلک او نوشت: مرحوم ثقه‌الاسلام حریت پرور بود ولی مسلک اعتدال را می‌پسندید و همواره ملت را از تندروی و تمامیت‌خواهی پرهیز داده و به اقدام برحسب مقتضیات وقت نصیحت می‌فرمود [۱۸۰] و علی‌رغم صلح‌جویی، صرفاً به دلیل عدم کرنش به روس‌ها و نپذیرفتن خواسته‌ی آنها در تأیید تجاوزهایشان، در تبریز به دار آویخته شد.

روزنامه فکاهی شیدا در استانبول

هم‌زمان با حضور تقی‌زاده در استانبول، به همت تعدادی از جوانان محصل ایرانی هواخواه دموکرات‌ها اطراف تقی‌زاده، از تاریخ ۲۹ شوال ۱۳۲۹ ق، روزنامه‌ای طنز در آن شهر شروع به انتشار کرد. مدیر این روزنامه محمد ضیاء‌الدین بود، و از اعضای تحریریه‌ی آن مظفرخان اسماعیل‌زاده را می‌توان برشمرد. غالب کاریکاتورهای آن روزنامه کار حسین طاهرزاده بهزاد بود، که امضا هم نمی‌کرد. در صفحه‌ی اول این روزنامه آمد: «روزنامه‌ای است فارسی و ترکی، مسلک‌اش بیان حقیقت است». کاریکاتورهای افشاگرانه علیه روسیه و التیماتوم آن کشور در آن مشهود است. محمدعلی تربیت که در همان روزها در استانبول بود، شیدا را دو هفته نامه هزل به مدیریت حاج حسن جعفرزاده تبریزی معرفی می‌کند. نامه - ای از محمدامین رسول‌زاده به تقی‌زاده، به تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱ (۲۵ شوال ۱۳۲۹)، در دست است که در آن به شیدا و درخواست همکاری آنها از او برای نوشتن مقاله اشاره می‌کند:

«رفقای مسلکی همه سلام دارند. در جلسه دیروز [کمیته استانبول حزب دموکرات] رفقا در مسئله [ادامه انتشار] روزنامه شیدا را قطع کردند. مقصود شاید این بود که مرا به امر کمیته مجبور به نوشتن [مقاله برای] شیدا کنند. آقای رضا پرورش می‌گفت مثل یک نفر پولدار که به فقیر کمک نمی‌کند یک روزنامه‌نویس هم معنا مسئول است اگر به یک روزنامه محتاج چیز ننویسد. عجباً گیر کردیم در دست این بچه‌ها. می‌گویم که روزنامه شما هزل است و جدی نیست. من مسلک نوشتن مقالات جدی است قبول نمی‌کنند.» [۱۸۱]

از رضا پرورش که رسول‌زاده به عنوان جوانان دست در کار نشریه معرفی می‌کند، نامه‌ای به تاریخ ۸ جمادی الثانی ۱۳۳۲ ق به تقی‌زاده در آمریکا در دست است که حاکی از احترام فوق‌العاده و مرجع‌گونه‌ی او به تقی‌زاده است. می‌نویسد احوال او را از رضا تربیت پرساست. پرورش از جمله کسانی بود که در زمان حضور تقی‌زاده در استانبول مورد حمایت او قرار گرفته و گویا مدیریت دبستانی در آن شهر را به عهده داشت. او که در دارالفنون استانبول به تحصیل هم مشغول بود از تقی‌زاده می‌پرسد که پس از پایان تحصیل به تهران بروم یا در استانبول بمانم؟ [۱۸۲]

تقی‌زاده در یک سال و نیمی که در استانبول اقامت داشت، کمیته استانبول حزب دموکرات را بنیاد نهاد. در این برهه، علاوه بر میرزا محمدعلی خان تربیت و میرزا رضاخان تربیت از یاران پیشین تقی‌زاده، مشروطه‌خواهان نامداری چون میرزا اسماعیل نوبری، اسمعیل امیرخیزی، میرزا آقا ناله ملت، میرزا غفار زنوزی، محمود غنی‌زاده و برخی دیگر در استانبول به سر می‌بردند. مخالفان جریان تندرو و لائیک مشروطه، عرصه فعالیت در درون کشور را برای اینان تنگ کرد، و ناگزیر یکی پس از دیگری روانه استانبول شده بودند. اسمعیل یکانی و اسمعیل امیرخیزی، در هنگام ترک استانبول به مقصد اروپا، تقی -

زاده را در اسکله تا سوار شدن بر کشتی مشایعت کردند. تقی‌زاده بعدها هم ارتباط خود را با این محفل که با افت و خیزهایی به فعالیت خود ادامه داد، حفظ کرد. زمانی که تقی‌زاده از آمریکا به برلن رفت، طی نامه‌ای به مجمع، همکاری و مشارکت آنها را در کمیته ملیون ایرانیان برلن خواستار شد [۱۸۳].

تقی‌زاده و التیماتوم روس

یکی از عمده‌ترین گرفتاری‌ها و معضلات حکومت نوپای مشروطه از آغاز، تامین منابع مالی برای پیشبرد امنیت و توسعه و اصلاح امور بود. روش کهنه و ناکارآمد مستوفی‌گری، و نحوه‌ی جمع‌آوری مالیات و منابع مالی حکومت، فقدان بودجه و برنامه‌ریزی دقیق، فقدان قوانین مدرن مالی و نهادهای اجرایی در شرایط جدید از یکسو، و یکه‌تازی بانک‌ها و نهادهای مالی بیگانه که هدفی جز تامین منافع خود و به یغما بردن امکانات این سرزمین نداشتند، گستردگی سوءاستفاده‌های مالی عناصر و دار و دسته‌های قدرت از شخص شاه و درباریان تا وزرا و حکام محلی، ملاکان، و سایر متنفذین، در عصر مشروطه هیولایی وحشتناک و اوضاع پیچیده‌ای را برای تامین منابع مالی برای استحکام پایه‌های نظام نو و تداوم آن آفریده بود. واقعیت این بود که کار دولت با خزانه خالی و نظام درهم‌ریخته مالی، و فقدان نهادهای کارآمد نو، دیگر پیش نمی‌رفت. در آغاز جنبش مشروطه، خزانه کشور کماکان در حکم صندوق پس‌انداز و منبع هزینه‌ی شاه و متنفذین قدرت دانسته می‌شد. به همین دلیل، یکی از نخستین کارهای مهم مجلس اول مشروطه نیز چاره‌اندیشی در این باره بود. خالی بودن خزانه‌ی مملکت و ریخت‌وپاش‌های بی‌حساب و کتاب و مصیبت‌آفرین دربار و اعیان قاجار، بارها در جلسه‌های مجلس مطرح شد. کشاکش بر سر قرار دادن حد و حدود برای هزینه‌های دربار، به مقابله‌ی همه‌جانبه‌ی شخص شاه و تحریک سایر عوامل ذینفع انجامید. رویداد میدان توپخانه که با تحریک و تدارک مستقیم شاه و عوامل و انصار او برپا شده بود، حاکی از مقاومت سرسختانه در مقابل هرگونه نوآوری و اصلاح مالی و حسابرسی در نظام کهن مستوفی‌گری و مالی ایران بود.

تیول‌داری و فروش نوع سلف خری مالیات ولایات، وسیله تامین مالی و ابزارهای سوءاستفاده همه-جانبه قدرتمندان با هزینه‌ی سنگین بر دوش تنگدستان شهر و روستا به شمار می‌رفت. مستوفیان ولایات، هرکدام بر مبنای رابطه، انصاف، نوع و سطح زندگی خویش از مردم فلاکت‌زده مالیات می‌ستاندند. اینان نیز به هیچ‌گونه حسابرسی و اطاعت از قانون در تنظیم روابط مالی تن نمی‌دادند. نقش و مهر امور مالی در سرنوشت سیاسی دوران نهضت مشروطه چندان تعیین‌کننده بود که به یکی از اهداف اصلی و پایه‌ای مشروطه‌خواهان تأسیس بانک ملی، و تعیین منبع مالی داخلی و تکیه‌گاهی برای پیشبرد امور تبدیل شد. این موضوع به دلایل بسیار، به نحو مطلوب و استواری پیش نرفت. گرچه اساسنامه‌ی آن را نوشتند، اما منبع مالی لازم به دست نیامد و در بستر نامنی مالکیت و گره خوردن قرضه‌های مالی دولت با سرنوشت آن مانع بزرگی در این راه به شمار آمد.

دو بانک بزرگ و توانمند استقراضی روسی و بانک شاهنشاهی انگلیس، و برخی نهادهای وابسته به آنان چون حضور تاجرباشی‌های روسیه در شهرهای بزرگ ایران به تدریج و عملاً امور مالی خارج از چرخه نظام کهن و ناکارآمد مستوفی‌گری را به کنترل و نظارت خود در آورده بودند. خرید و فروش، تجارت واردات و صادرات، انتقال پول، پرداخت وام به اشخاص و دولت، جملگی به‌نوعی و تاحدی در حیطة قدرت آنان قرار داشت. حتی درآمد گمرکی ایران را که با حضور مستشاران بلژیکی تاحدی نظام و سر و سامانی یافته بود به گرو وام‌ها و اعتبارات متعددی که پرداخته بودند، در آورده بودند. فعالیت پیگیر

و همه‌جانبه تقی‌زاده و هم‌فکرانش در دوران استبداد صغیر، به ویژه در اروپا، برای جلب حمایت افکار عمومی مردم و محافل سیاسی اروپایی در جلوگیری از پرداخت وام به محمدعلی شاه، نشانه‌ی بارز اهمیت منبع مالی در سرنوشت نهضت مشروطه و تقابل با استبداد بود. شاه برای تدارک مقابله با مشروطه‌خواهان، به ویژه مقاومت سرسختانه‌ی تبریز و قیام‌های به پاخاسته‌ی شمال و بختیاری، به پول نیاز مبرمی داشت.

پس از فتح تهران هم دولت‌های متعدد و ناپایدار مشروطه با خزانه‌ی خالی و فقدان منابع مالی، ناگزیر به اقداماتی چند به منظور اخذ پول از ثروت به‌دستان و توانمندان دست زدند. اما این کار هم بودجه لازم و کافی را فراهم نیاورد. سرانجام، «کمیسیون استقراض داخلی» با پافشاری تقی‌زاده و برخی دیگر از وکلا تشکیل شد. این کمیسیون به ریاست تقی‌زاده توانست با تدوین مواد یازده‌گانه، دولت را به استفاده از منابع داخلی ترغیب و مؤظف کند. سپهدار و هم‌فکرانش در دولت و مجلس بر بستر مداخلات بی‌پایان و روزافزون روس و انگلیس و نهادهای ذینفع آنها که با تأمین مالی از درون و حتی وام گرفتن از منابع «غیر» مخالف بودند، مانع بزرگی در این راه به شمار می‌آمدند. از سوی دیگر، عدم اعتماد و عدم همراهی منابع داخلی مالی، فکر استقراض خارجی را مجدداً به عنوان منبع اصلی مالی به صحنه آورد. دستاورد و مصوبات آن کمیسیون که حاصل چند هفته تلاش بود، نادیده انگاشته شد. کشمکش بر سر نحوه استقراضی، کنترل بر اجرا و هزینه‌ها در مجلس دوم، از جمله موارد مهم و پر سر و صدای مباحثه میان دموکرات‌ها و اعتدالیون به شمار می‌آمد. عوامل سیاسی و اقتصادی روس و انگلیس نیز در این راه با هر حربه‌ی ممکن از تهدید و ارباب و التیماutom و کارشکنی، بهره می‌بردند. آنان می‌دانستند که با کارشکنی در این زمینه که پاشنه آشیل نظام جدید به شمار می‌آمد، اوضاع به سود آنهاست و ایرانیان ناگزیر به گدایی در محضر آنان و تن دادن به شرایط ضد ملی قرضه‌هایشان خواهند بود و در غیر این صورت، با حذف و نابودی مجلس و مشروطه دولت مجری اوامر خود را بر سر کار خواهند آورد.

لزوم سروسامان دادن به امور مالی و تغییر مناسبات ناکارآمد و کهن پیشین، از اولویت‌های پیش روی مشروطه به حساب می‌آمد. از یک‌سو، آرمان و اهداف ملی‌گرایانه، مجلسیان را به پرهیز از حضور بیگانگان دعوت می‌کرد، و از سوی دیگر لزوم تأمین امنیت و پیشبرد اصلاحات و اداره کشور بی‌پول و مناسبات موجود میسر و ممکن نبود. دخل و خرج کشور توازن نداشت. استخدام مستشار خارجی یکی از مواد کمیسیون استقراض داخلی یاد شده در بالا برای تأسیس این نظام و نهادهای لازم آن به شمار می‌آمد. دو دولت ذینفع، مخالف استخدام مستشار از کشور و منابعی بودند که تحت کنترل و همراهی با آنان نباشد.

وقتی استخدام از کشورهای دیگر اروپایی، که تاحدی از حوزه‌ی نفوذ روس و انگلیس بیرون بودند، به جایی نرسید، تصمیم گرفته شد به کشوری دورتر روی آورند که منافع سیاسی و اقتصادی مهمی در ایران نداشت و چندان هم دستخوش مخالفت دو دولت یاد شده نبود، تا بتوانند ضمن تنظیم امور مالی تاحدی کشور را از مداخله روس و انگلیس برکنار نگه دارند. آمریکا تداعی‌گر کشوری ثروتمند و پیشرفته بود که از تقابل با استعمار انگلیس خارج شده و توانسته بود با تدوین نخستین قانون اساسی پیشرفته، ترقی و آزادی و توسعه را برای سرزمین خود به ارمغان آورد. به این ذهنیت خوش بینانه می‌توان از ورای نخستین سفرنامه‌ها و مشاهدات ایرانیان فرهیخته‌ی عصر جنبش مشروطه پی برد. فشار طاقت فرسای روس و انگلیس برای کنترل امور مالی ایران و عدم توانایی و دانش کارشناسی درونی، استخدام مورگان شوستر آمریکایی را به عنوان آخرین راه چاره، که عمدتاً از سوی دموکرات‌ها مطرح شد و پیش رفت، در دستور کار قرار داد. همان‌طور که اشاره شد، استخدام مستشار مالی خارجی از همان اولین

روزهای کار هیئت مدیره موقت و سپس مجلس دوم مطرح بود. خواست ملی‌گرایان استخدام مستشار مالی غیروابسته به روس و انگلیس بود. وقتی استخدام از برخی کشورهای اروپایی با مخالفت آن دو دولت به بن‌بست رسید، استخدام مستشار آمریکایی، که هم اروپایی نبودند و هم مصالح سیاسی و مالی مستقیمی در ایران آن زمان نداشتند، پیش کشیده شد. توافق دو دولت یاد شده هم جلب شد. وزیر امور خارجه ایران در ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸ ق (دسامبر ۱۹۱۰) تقاضای استخدام کارشناس خزانه‌داری از آمریکا توسط علیقلی‌خان نبیل‌الدوله - شارژدافر ایران در واشنگتن را به دولت آمریکا عرضه کرد. مورگان شوستر برای این وظیفه معرفی شد.

شوستر در ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ (۶ مه ۱۹۱۱) از طریق انزلی وارد ایران، و چهار روز بعد به تهران رسید. حضور و فعالیت او از همان آغاز با مخالفت و کارشکنی کسانی که منافع‌شان به خطر افتاده و یا مشمول حسابرسی مالی بودند مواجه شد. بلژیکی‌ها که عمدتاً بر گمرک ایران مدیریت و نظارت می‌کردند، از اقدامات شوستر خرسند نبودند. تصویب قانون جوزا در مجلس قدرت بسیار به شوستر داد و نظارت او بر نحوه‌ی مصروف وجوه استقراری خارجی را تأیید کرد. شوستر در مجموع آدمی منظم و سخت‌گیر بود، سابقه کاری او در گمرک فیلیپین به حدی با شدت عمل همراه بود که موجب ناخرسندی عمومی و بازگشت او به آمریکا شده بود. شوستر از همان هنگام که در آمریکا مطلع شد به ایران خواهد آمد، درصد یافتن اطلاعاتی از اوضاع این کشور و مناسباتی سیاسی برآمد که در جهت‌گیری سیاسی و برنامه اصلاحات و ارتباطات بعدی او مؤثر افتاد. اول از همه، کتاب انقلاب ایران ادوارد براون را که با هماهنگی تقی‌زاده نوشته شده بود، مطالعه کرد. خود او می‌نویسد که بلافاصله پس از امضای قرارداد استخدام سفارت ایران در آمریکا، برای یافتن اطلاعات درباره‌ی ایران، این کتاب را یافته و خوانده بود [۱۸۴].

او با تقی‌زاده آشنایی دوری یافته بود و در مسیر سفر چند روزه‌ی خود، در استانبول توقف کرد. تقی‌زاده در آن زمان در آن شهر به سر می‌برد و آن دو با هم ملاقاتی کردند. شوستر می‌نویسد که آنان قریب یک ساعت پیرامون مشکلات ایران گفت‌وگو کردند [۱۸۵]. و نخستین اطلاعات و ذهنیت درباره اوضاع داخلی ایران را که تاحدی مرعوب‌کننده می‌نمود، به دست آورد. نخستین توصیه‌های دوستانه را دریافت داشت و مهم‌تر اینکه اهمیت مجلس شورای ملی را در مناسبات سیاسی و افکار عمومی مردم به او گوشزد شد. مجلس به عنوان نماد ملیت و آزادی‌خواهی به او شناسانده شد. گفته شد که بهترین وسیله‌ی پیشرفت کار و جلب حمایت عمومی، کسب اعتماد و حسن رأی مجلس است. شوستر می‌افزاید که زمان کوتاهی پس از ورود به ایران درستی و صحت این توصیه ثابت شد.

شوستر در کار خود جدیت بسیاری داشت. استقلال شخصی، سرسختی، و انضباط کاری که با اوضاع ایران در آن روزگار همخوانی نداشت، بی‌اعتنایی او به مراکز قدرت، به ویژه محافل دیپلماتیک و سفرا و کنسول‌های سفارتخانه‌های خارجی که هر کدام برای خود حق و حقوقی قائل بودند، موجب مخالفت و ضدیت گسترده‌ای علیه او شد. علاوه بر روس و انگلیس، حتی فرانسه و ایتالیا هم به مخالفان او پیوستند. شوستر به توصیه‌ای که از تقی‌زاده و ملیون دموکرات برگرفته بود، خود را به مجلس شورا پاسخگو می‌دانست. برخی از جوانان عضو حزب دموکرات، همچنین دگران‌دیشان دینی به دلیل دانستن زبان انگلیسی و اینکه ورود این مستشار آمریکایی روزنه‌امیدی برای اصلاح مالیه کشور به روی آنان گشوده بود، در اطراف شوستر حلقه زدند. او هر روز که می‌گذشت با ارزیابی اوضاع، بیشتر به مواضع دموکرات‌ها نزدیک می‌شد. همخوانی و همراهی او با دموکرات‌ها و جهت‌گیری سیاسی خاص‌اش که به منظور اصلاح امور اقتصادی کشور آمده بود، یکی از اشتباهاتش در محاسبه اوضاع سیاسی ایران به شمار

می‌آمد. بهتر بود که به جای جهت‌گیری سیاسی، اصلاحات اقتصادی مستقل خود را پیش می‌برد و به تعارضات و دسته‌بندی‌های سیاسی کشور وارد نمی‌شد.

نظارت و کنترل بودجه، به ویژه درآمد گمرکات که غالباً در گرو بانک استقرایی روس بود، موجب تقابل روزافزون او با بلژیکی‌ها و روس‌ها شد. مرنارد، رئیس بلژیکی گمرک تنها به بانک روس پول نمی‌داد بلکه اکثر اروپاییان که در خدمت دولت ایران بودند، حقوق خود را از او دریافت می‌کردند. کنترل و نظارتی هم بر این پرداخت‌ها صورت نمی‌گرفت. قانون جوزا که حق نظارت و تصمیم‌نهایی را به خزانه‌داری کل تحت ریاست شوستر می‌داد، همگی سفارتخانه‌ها را نگران کرده بود. وقتی شوستر درخواست کرد که تمامی درآمدهای گمرک مستقیماً به حساب خزانه‌داری کل واریز شود، مرنارد امتناع کرد. روس‌ها علناً در سمت مرنارد قرار گرفتند و انگلیسی‌ها با سکوت جانبدارانه ناظر رویدادها شدند.

شوستر به توصیه‌ی دموکرات‌ها، خواهان اخذ وام از منابع مستقل از دولت‌های ذینفع روس و انگلیس بود. روس‌ها مانع اخذ وام او از منابع غیردولتی برای احداث راه‌آهن شدند. اصلاح امور مالی به جدیت در اولویت برنامه و اقدامات شوستر قرار گرفت؛ روس‌ها بی‌پرده پوشی با آن مخالف بودند. هر چه امور مالی ایران نابسامان بود روس‌ها بیشتر بهره می‌بردند. شوستر استقلال رأی و عمل خود را در مقابل بانک شاهنشاهی انگلیس هم نشان داد؛ در مقابل خواست آنها نوشت: تمامی پرداخت‌ها صرفاً با امضای خزانه‌داری کل معتبر است.

شوستر مخالفان و دشمنان داخلی هم برای خود آفرید. به قول مخبرالسلطنه هدایت، او تصور می‌کرد ایران هم نیویورک است و می‌تواند هر اقدام قانونی را صورت دهد [۱۸۶]. مالکین و متنفذین سیاسی متمول را برای پرداخت مالیات‌های همواره پرداخت نشده‌شان تحت فشار نهاد. مثلاً، علاءالدوله حاکم پیشین و بدنام تهران و برادر احتشام‌السلطنه، که هوادار روس بود، هدف حکم صریح او قرار گرفت [۱۸۷]. روسیه که خواهان معافیت ویژه‌ای برای افراد تحت‌الحمايه خود از جمله او بود، با این عملکرد و سیاست مالیاتی شوستر به شدت مخالفت کرد. شوستر بی‌توجه به این مخالفت، از علاءالدوله مالیات ستاند. او اموال شعاع‌السلطنه برادر محمدعلی میرزا شاه سابق را که در کشمکش بازپس گرفتن سلطنت با قوای دولتی درگیر شده بود، به دستور دولت ضبط کرد؛ همین امر به التیماتوم اول روسیه انجامید.

منسوخ کردن رویه‌ی دیرین مالیات‌ستانی توسط مستوفیان، موجب اعتراض گسترده و حتی مقابله برخی از متنفذین شد. نمونه‌ی برجسته این تقابل، به گزارش کتاب خود شوستر، ابراهیم‌خان معتضدالسلطنه (ابوالوزرا) پدر وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه، دولتمردان با نفوذ آن برهه بود که با مستوفی - گری آذربایجان و سوءاستفاده‌های کلان ثروت هنگفتی اندوخته بود. مستوفی الممالک هم سخن شوستر را تأیید می‌کند و می‌نویسد در یکی از محاسباتی که شوستر می‌خواست حکم احضار او را صادر کند، به او تذکر دادم و جلوی او را گرفتم و گفتم: «این پیشکار، پدر وثوق‌الدوله، وزیر مالیه سابق و پدر قوام‌السلطنه است. قلمش را روی کاغذ گذاشته، در ضمن نوشتن نام خودش، گفت: چون پدر این دو نفر است، زودتر امضاء می‌کنم.» [۱۸۸] بقیه‌ی مکالمه این دو به روایت خود مستوفی خواندنی و حاکی از صراحت، صداقت و جدیت شوستر است. شوستر حکایت دولتمردان ایرانی بسیاری را که با گریه و زاری و التماس یا تهدید و دشمنی و اتهام سعی در چشم‌پوشی او از مالیات معوقه‌شان را داشته، در کتاب خود ثبت کرده است.

شوستر لکفر را که به ضدیت با روس‌ها شهرت داشت، مامور رسیدگی به امور مالی آذربایجان کرد که عملاً از مناطق تحت نفوذ آنها شمرده می‌شد؛ این اقدام هم خشم روس‌ها را برانگیخت و هم قوام -

السلطنه و برادر و پدرش را با او مخالف کرد. در آغاز کار، میان‌هی ناصرالملک نایب‌السلطنه با شوستر مطلوب می‌نمود اما زمانی که او بودجه‌ی دربار را کاهش داد که از درآمد ناصرالملک هم کاست، او نیز به صف مخالفان پیوست.

چند هفته‌ای از ورود شوستر گذشته بود که به او خبر دادند برخی مردم اطرافیان او را بهائی و بابی می‌دانند. وزیر مالیه به صراحت از او خواست بهتر است کارکنان خود را اخراج کند چون آنها متهم به بابی‌گری هستند. شوستر با فضای ایران که هر مخالف و نوآوری را بابی می‌خواندند آشنا نبود، و حضور تنی چند از بهائیان و ازلیان و دموکرات‌ها در اطراف خود را عجیب نمی‌دانست. وی می‌نویسد که از این مسأله و حساسیت ایرانیان در تعجب است، برای استخدام افراد چه کار با عقیده مذهبی آنها دارند و به وزیر مالیه گفته بود: آمریکایی‌ها بابی نیستند و ضمناً عقیده و باور مذهبی کارکنان ما هم به مردم و دولت مربوط نیست. دولت بهتر است برای اصلاحات مملکت فکری بکند [۱۸۹]. هم‌زمان با این تبلیغات در درون، روزنامه‌های روسی برای تحریک تعصب عامه، شوستر را به یهودی بودن متهم کردند.

هم‌زمان با اصلاحات شوستر، محمدعلی میرزا، شاه مخلوع و برادرش سالارالدوله از دو سوی کشور با تایید، همراهی و کمک غیرمستقیم روس‌ها به خاک ایران تجاوز کردند. شوستر با تأمین مدبرانه‌ی هزینه‌ی جنگ قشون ایران علیه آنها، توانایی و قاطعیت خود را نشان داد. بعد از این شکست، به دستور مجلس اموال شجاع‌السلطنه را بابت مالیات‌های معوقه توقیف کرد. شجاع‌السلطنه تبعه روس بود و روس‌ها برای بهانه‌سازی به دروغ و جعل سند وانمود کردند املاک او در گرو بانک استقراضی است. شوستر نیرویی نظامی تحت عنوان ژاندارم خزانه را علی‌رغم حضور و مقاومت قزاقان روس، به املاک شجاع‌السلطنه فرستاد. بهترین فرصت برای اتمام حجت با هر نوع اصلاح مالی و مهم‌تر از آن مشروطه و مجلس دوم فراهم آمد و روسیه با اخطار کتبی، التیماutom، خطاب به دولت ایران، خواستار عزل شوستر، لکفر و تعهد ایران شد که بدون رضایت روس و انگلیس مستشار خارجی استخدام نکند و ضمناً خواهان پرداخت هزینه و مخارج لشکر روسیه به ایران شد. روسیه تهدید کرد که اگر ایران در ۴۸ ساعت آینده این تقاضاها را نپذیرد قوای روس از رشت به سوی تهران حرکت کرده و آن را تسخیر خواهند کرد. برای فهم بهتر زمینه و ذهنیت روس‌ها در التیماutom نکاتی چند را بازمی‌گوییم.

محور سیاست روس در ایران؛ دوران مجلس دوم

برخی مورخان با تأکید اغراق‌آمیز بر سیاست‌های بعضاً نسنجیده‌ی شوستر در قطع و کنترل نفوذ روس‌ها، این موارد را عامل اصلی ایجاد بحران میان ایران و روسیه و دادن التیماutom معرفی کرده‌اند که به تعطیلی مجلس دوم و فرجام مشروطه دوم انجامید. اثبات این موضوع که روسیه خواستار تغییر وضعیت سیاسی ایران به سود خود بود و در این راستا به هر وسیله و ترفندی دست زد، با توجه به انبوه اسناد و شواهد معتبر چندان دشوار نیست.

در سیاست محوری روس که اجرا و دستیابی به آن را در سراسر عمر مجلس دوم و یا حداقل تا زمان انحلال آن کنار نهاد، بازگشت محمدعلی میرزا به سلطنت جای خاصی داشت. کنکاش در اسناد رسمی دستگاه دیپلماسی انگلیس و روسیه نشان می‌دهد که دولت روسیه با نظارت مستقیم شخص تزار، تأکید و پافشاری نایب‌السلطنه قفقاز، و اجرای آن توسط کنسول‌های روس در تبریز، رشت، استرآباد و بعضاً سفارت آن کشور در تهران، در پی کنترل و نظارت کامل بر حکومت تهران و حفظ و گسترش منطقه‌ی نفوذ خود در آذربایجان و شمال ایران بود. اگر در برهه‌هایی هم ظاهراً ملایم و

معتدل‌تر با برخی رویدادها روبه‌رو شد، ناشی از برتافتن از این سیاست محوری نبود، بلکه کشمکش‌ها و منافع اروپایی او، به ویژه در قبال آلمان، که عمدتاً در قالب بحران مراکش و ملاقات سران دو دولت روس و آلمان در پتسدام بروز کرد، در این موارد دخیل بود. روسیه، هرگاه که لزوم نزدیکی و کسب رضایت انگلیس به عنوان یک متحد اروپایی علیه قدرت‌های رو به رشد رقیب ضروری بود، رویه‌ی ملایم‌تری در رقابت با انگلیس و تأکید بر منافع خود اتخاذ می‌کرد و هرگاه به آلمان نزدیک‌تر شد و خرسندی سران بریتانیا چندان اولویت نداشت، به شدت و پافشاری بیشتری سیاست ایران خود را پیش می‌برد. تأثیر محافل طرفدار انگلیس و آلمان در هیئت حاکمه‌ی روسیه و تحرکات محافل سیاسی انگلیس در این راستا را نباید ندیده انگاشت.

متأسفانه دسترسی به تمامی اسناد روسیه پیرامون مشروطه تاکنون میسر نشده و آنچه تحت نام کتاب نارنجی در دست داریم، تنها گردهای از چیزی را به ما رسانده که گذشته است. اما، همین محدوده‌ای که در دسترس داریم، همچنین اسناد دستگاه دیپلماسی انگلیس، به خصوص مذاکرات آشکار و نهان میان این دو دولت، نشان می‌دهد که روسیه از رویدادهای درون ایران در حکم بهانه‌هایی برای گسترش و تداوم اشغال ایران و بسط و عمق نفوذ خود در شمال و آذربایجان بهره می‌برده است. مثلاً در زمان پافشاری روس‌ها بر التیماتوم اول و دوم، که سرانجام به بسته شدن اجباری مجلس دوم انجامید، روس‌ها ابتدا مقابله شوستر با مرنارد رئیس بلژیکی گمرک را که تحت حمایت روس‌ها بود بهانه کردند؛ بعد استخدام رئیس قوای ژاندارمی خزانه‌داری کل، میجر استوکس، و سپس خواست اخراج خود شوستر را پیش آوردند؛ چندی بعد تحمیل حق انتخاب مستشاران خارجی برای آنها و نظارت و مشورت دیپلمات‌های روس و انگلیس؛ و سرانجام خواست تعطیلی مجلس را که به هیچ وجه با روس‌ها کنار نمی‌آمد وسیله قرار دادند تا کار مشروطه را یکسره کنند. در تمام مراحل این کشمکش‌ها به عوامل خود مخفیانه دستور اکید داده بودند:

«حتی اگر دولت ایران همه شرایط التیماتوم را قبول کرد، ما باید از اوضاع استفاده نموده و قشون خود را به جلو رانیم تا از منافع خود حفاظت کنیم. مجلس و رژیم فعلی با مخالفت از طرح استقراض از روسیه و با بدبینی خود، امیدی برای ما نگذاشته است. حرکت قشون ما همه دشمنان این رژیم مغفور را شاد خواهد کرد. پس از اخراج آقای شوستر نحوه‌ی حکومت باید تغییر کند.» [۱۹۰]

بی‌آنکه قصد داشته باشیم از بی‌تدبیری‌های آن روزگار، چه در میان دولتمردان ایران، چه در مجلس و جناح‌های رقیب، و یا اقدامات مستقل و بعضاً نابهنگام و نسنجیده شوستر در ژرفای بحران بی‌اعتنا بگذریم، با چند نمونه از انبوه اسناد رسمی موجود می‌توان نشان داد روسیه به چیزی کمتر از نابودی کامل نظام مشروطه و مجلس و سر کار آوردن حاکمیت مطیع و هم‌سو با منافع و مقاصد خود رضایت نمی‌داد. از زبان نراتوف معاون وزیر امور خارجه‌ی روسیه به پاکلوسکی سفیر آن دولت در تهران می‌خوانیم:

«اگر وزیر امور خارجه ایران درخواست کند که شما او را به حضور خود بپذیرید تا با درخواست‌های ما موافقت کند، لطفاً بهانه خوبی بتراشید: از قبیل لزوم کسب دستورات بیشتر از روسیه، تا با این ترتیب ملاقات او را به تأخیر افکنده باشید و هنگ سالیانسکی به انزلی برسد. . . این کار لازم است با توجه به اینکه من به بیوکنن [سرجوج بیوکنن دیپلمات انگلیسی] اظهار کرده‌ام که چنانچه تقاضاهای قبلی ما پیش از ورود سربازان ما به ایران مورد قبول نشود، ما درخواست‌های تازه‌ای مطرح خواهیم کرد که شاید از جمله آنها اخراج شوستر از خدمت در دولت باشد.»

در واقع، نراتوف که تأیید و پشتیبانی مستقیم تزار را با خود داشت در هراس بود که دولت ایران خواست‌های التیماتوم روسیه را پیش از ورود قشون تازه نفس روسیه در فتح احتمالی تهران به انزلی بپذیرد و بهانه‌ای برای همتای انگلیسی خود در توجیه کردن اقدام تجاوزگرانه نداشته باشد. وی در تلگراف فوری و محرمانه خود به پاکلوسکی به صراحت نوشت:

«چنانچه دولت ایران این درخواست‌ها را قبول نکند. و یا بگوید که اجرای آنها به علت مخالفت طرفداران اصلاحات اساسی (رادیکال‌ها) قابل اجرا نیست، ما ناگزیر دسته‌ای از قوای خود را به طرف تهران حرکت خواهیم داد و به نایب‌السلطنه پیشنهاد خواهیم کرد که وزیران خود را معزول کند و کابینه‌ای جدید تشکیل دهد تا مقدم بر هر کاری مجلس غیرقانونی کنونی را منحل کند و دستور اجرای انتخابات جدید و کاملاً قانونی را هم‌زمان با تشکیل مجلس سنا صادر نماید، و سپس شوستر را معزول و بقیه درخواست‌های ما را اجرا کند. . . اگر مجلس پس از اعلام دولت، حاضر به انحلال نشود ما باید او را به بهترین وجهی که ممکن است موافق با مقتضیات محلی جلوه کند به زور مجبور به انحلال کنیم. چنانچه نایب‌السلطنه استعفا کند، یا اقدامات سابق‌الذکر را رأساً انجام خواهیم داد.» [۱۹۱]

این سند رسمی حاکی از خط مشی سیاسی محوری روسیه، یعنی تغییر دادن و مطیع کردن نایب‌السلطنه، دولت و مجلس ایران به هر شکل و ترفندی است. شاید پاسخ و واکنش ایرانیان تأثیر چشمگیر و فاحشی بر اهداف و جوانب سنجیده و دقیقاً طراحی شده‌ی آن نداشت. کم‌اینکه روز ورود قشون روس به رشت (۲۲ نوامبر ۱۹۱۱ معادل ۳۰ ذیقعه ۱۳۲۹) نراتوف درخواست‌های جدیدی به شرایط پیشین افزود. حتی هزینه‌ی قشون کشی روسیه را هم از دولت ایران درخواست و تأکید کرد که دولت ایران باید تضمین دهد که من‌بعد بدون مشاوره و تأیید دولت‌های روس و انگلیس، مستشار خارجی استخدام نکند.

روس‌ها، علاوه بر اعزام قشون پانزده هزار نفری مجهز به سوی ایران، و اشغال کامل تبریز، رشت، و قزوین، و تکیه بر بریگاد قزاق در تهران، متحدین و همراهان داخلی متعددی هم برای خود دست و پا کرده بودند. عناصر و محافل دینفعی که منافعشان با اصلاحات شوستر و دموکرات‌ها به‌خطر افتاده بود، در کنار خیل هواخواهان شاه سابق هم بی‌صبرانه چشم انتظار بازگشت مناسبات پیشین بودند. این امر بنابر محتوای اسناد رسمی موجب دلگرمی بیشتر روس‌ها شد.

در صدر این عوامل، سران دولت، صمصام‌السلطنه بختیاری، و وثوق‌الدوله و احمد قوام‌السلطنه قرار داشتند. صمصام‌السلطنه و خان‌های بختیاری ضمن حفظ منافع درازمدتشان در جنوب، و سهیم بودن در استخراج نفت و برخورداری از روابط تنگاتنگ با انگلیس، که در این زمان همراهی با روسیه را توصیه و ترغیب می‌کرد، مستقیماً و علناً با دموکرات‌ها و شوستر مخالفت می‌ورزیدند و مخفیانه هم تماس با روس‌ها را آغاز و برای برپایی کودتای بختیاری و قلع و قمع کردن دموکرات‌ها اعلام آمادگی کرده بودند. وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه، و احمد قوام وزیر مالیه، با وجود همراهی اولیه با شوستر و اصلاحات اساسی مالی او، به تدریج به صف مخالفان پیگیر او پیوستند. همان‌طور که گفتیم، انتصاب لکفر از جانب شوستر در مالیه‌ی آذربایجان دلیل اصلی مخالفت آنها بود. شوستر در خاطراتش، از طریق منابع خود پی برده بود که پدر این دو وزیر کابینه که سال‌ها مالیات بگیر اصلی آذربایجان بود، با اختلاس و خلاف کاری‌های بسیار ثروت هنگفتی به هم زده و به ریش دولت و خزانه‌داری کل کشور خندیده است. شوستر می‌افزاید که این سوءاستفاده‌ها به دلگرمی و حمایت دو پسر بانفوذش صورت پذیرفته است و اینکه «ناگهان این دو با من مخالف شدند»، به دلیل این نسبت و رابطه قابل فهم است [۱۹۲].

شوستر به نهضت مشروطه و تلاش گسترده و فداکارانه‌ی فعالان رادیکال و خواهان اصلاحات اساسی آن علاقه‌مند شده بود. رویکرد ضد روسی براون در کتاب انقلاب ایران، و ترغیب و تحرک دموکرات‌های اطرافش بی‌تردید بر او تأثیر بسیار نهاده بود. همان‌طور که گفتیم، او پیش از ورود به ایران و استانبول به ملاقات تقی‌زاده رهبر تبعیدی دموکرات‌ها رفته بود. از حضور اقلیت پرشمار ایرانی در آن شهر، به خصوص تبعیدیان جدیدالورودی که در چند ماهه‌ی اخیر زیر فشار مخالفین مجبور به ترک کشور شده بودند، باخبر و متأثر شده بود. تقی‌زاده در خاطرات خود [ص ۱۶۹] می‌نویسد که وقتی شوستر به استانبول آمد: «مرا دیده در ایران تمام دوستان ما دور او جمع شدند. او خواست سر و صورتی به وضع مالی کشور بدهد.»

ضبط املاک شجاع‌السلطنه توسط شوستر، در واقع یکی از ده‌ها بهانه‌ای بود که روس‌ها برای پیشبرد سیاست محوری خود در تغییر نظام سیاسی ایران در پی گردآوری بودند. برخی بر تأثیر آن در روند جریان‌ها به نحو گزافه‌ای تأکید کرده‌اند که از ساده‌انگاری و یک‌جانبه‌گری تاریخی حکایت می‌کند. خلاصه، دولت روسیه برای نابودی مشروطه و دستاوردهای آن چون مجلس، مطبوعات و حضور عناصر رادیکال و دموکرات را که به حفظ منافع مردم و پیشبرد اصلاحات اساسی در کشور کمر بسته بودند، شرایط زمانه را برای دستیابی کامل به اهداف خود در ایران، به ویژه در شمال و آذربایجان مطلوب نمی‌دید. وقتی با کارشکنی و دخالت‌های گسترده‌ی دیپلماتیک، قشون نظامی و عوامل محلی و همراهی مخالفان اصلاحات رادیکال و نیز هم‌سوئی و بعضاً سکوت جانبدارانه‌ی انگلیس در ظاهر، و تحریک و همراهی در باطن، نتوانست مقاومت سرسختانه‌ی جریان رادیکال و دموکرات مشروطه را درهم شکند و مجلس را به تعطیلی بکشاند، آشکارا به تغییر حکومت و اشغال نظامی روی آورد. ابتدا بازگشت شاه مخلوع به قدرت را پیش کشید، هرچند علناً آن را ابراز نکرد ولی از هر تلاشی در این راستا دست برنمی‌داشت. ملاحظات دیپلماتیک اروپایی و پاسخگویی به انگلیس و آلمان و جز آنها نیز مانع از ابراز علنی این قصد می‌شد.

محمدعلی میرزا که در ادسا در تبعید به سر می‌برد، برخی از هواخواهان نظام پیشین را پیرامون خود گرد آورده بود. در بهار سال ۱۳۲۸ ق (مارس ۱۹۱۰)، دامنه‌ی دسیسه‌چینی برای بازگشت به قدرت، با حمایت میزبانان روسی افزایش یافت. در روزنامه‌های ایران، به ویژه *ایران نو* و محافل سیاسی به تأکید دموکرات‌ها سخن از این جنبش و تحرکات خطرناک بود. هرج و مرج و بی‌نظمی سراسر ایران، به خصوص در میان عشایر، زمینه‌ی اصلی توانمندی بالقوه‌ی هرگونه تلاش شاه سابق برای بازیابی قدرت را فراهم می‌آورد. دموکرات‌ها خواهان کاهش قدرت و نفوذ عشایر در ولایات به سود تقویت توان و قدرت دولت مرکزی بودند؛ اقدامات شوستر در ایجاد ژاندارمری خزانه‌داری کل که علاوه بر جمع‌آوری مالیات، امنیت راه‌های تجاری را در مقابل حملات عشایر حفظ می‌کرد، از جمله‌ی حرکات تمرکزگرایی و مقابله با تحرکات مرکز‌گری محسوب می‌شد. فعالیت‌های محمدعلی میرزا و سالارالدوله برادرش در بازگشت به قدرت بر عشایر متکی بود. شرکت قاطعانه و مؤثر دموکرات‌ها و شوستر در مقابله با آنان، ناخرسندی مخالفان را برانگیخت. شاه سابق در روزهای پایانی شوال ۱۳۲۸ (۳۱ اکتبر) با اجازه و موافقت دولت روس، ادسا را به مقصد وین ترک گفت. دولت ایران از این تحرکات مطلع شد و مستمری او را قطع کرد. عوامل روسیه با ارباب و زور وزیر امور خارجه ایران را وادار کردند پرداخت این مستمری را از سرگیرند. هماهنگی روسیه با شاه و پشتیبانی آن دولت از وی پنهان کردنی نبود؛ اسناد آن روزگار جملگی بر این تحرکات حکایت دارند [۱۹۳].

محمدعلی میرزا در رجب ۱۳۲۹ (ژوئیه ۱۹۱۱) با یک کشتی روسی و اسلحه و مهمات فراوان از

طریق سواحل خزر وارد ایران شد. روسیه برای حفظ ظاهر، از اعلام رسمی حمایت از شاه سابق پرهیز کرد اما از تمامی امکانات دیپلماتیک، تجاری، نظامی، و محلی خود در حمایت از او و جلوگیری از تشکیل قوای مقاومت در برابر او، به ویژه در شمال و تبریز، و نیز از نفوذ خود در بریگاد قزاق تهران بهره گرفت. هم‌زمان، انگلیس که در کشمکش‌های اروپا و مراکش با روسیه، سیاست همراهی و هم‌سویی اختیار کرده بود، در ایران نیز با سکوت معنی‌دار و جانبدارانه‌ای به سهولت در پیشروی ضد انقلاب یاری رساند. وقتی نیروی حامی محمدعلی میرزا شکست خورد و روسیه احتمال نابودی نظام را از طریق او ممکن ندید، خود مستقیماً وارد صحنه شد و با التیماتوم و فشار همه جانبه سرانجام آنچه را از مدت‌ها پیش در سر می‌پروراند محقق و مجلس را تعطیل کرد و هرگونه دستاوردهای علنی و رادیکال مشروطه را محو کرد و دولت همراه خود را بر سر کار آورد.

در تحلیل رویداد التیماتوم روس، و سرانجام نافرجام مجلس دوم برخی از تحلیل‌گران و قلم‌زنان تاریخی بار بحران را بر دوش مورگان شوستر آمریکایی و دموکرات‌ها، به عنوان عامل بحران‌ساز نهاده‌اند. بی‌گمان، رفتار مستقل، قاطع و بعضاً نامطلوب با مناسک و روابط مرسوم سیاست‌ورزی درون ایران و نقش و تأثیر سیاست‌های روس و انگلیس، موجب ناخرسندی بسیاری شده بود، اما عامل اصلی بحران در کنار استقلال طلبی سیاسی و مالی میلیون ایران، حضور و دخالت دو دولت یاد شده در امور ایران و مصونیت کاپیتولاسیونی اتباع بیگانه از هرگونه تعقیب و محاکمه، برخورداری از حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) در خاک ایران، و حمایت قضایی بیگانگان از اتباع داخلی هواخواه خود را، غالباً نادیده انگاشته و یا در ایجاد و ژرفای بحران آن را کم رنگ جلوه داده‌اند. روسیه عملاً وابستگی تمام و کمال سیاسی و مالی، انحلال مجلس، حذف دموکرات‌ها، اخراج شوستر و روی کار آوردن دولت مطیع خود را می‌خواست. موضوع ضبط املاک شجاع‌السلطنه و برخی دیگر اقدامات شوستر بهانه بود. تازه تصرف آن املاک در هیات وزیران تصویب شده، و خزانه‌داری کل تحت ریاست شوستر تنها مجری توقیف آن املاک به نفع دولت شد. مأموران دولتی مجری حکم، به دست عوامل روسیه دستگیر و محبوس شدند. اینکه گفته شد چون شجاع‌السلطنه و سالارالدوله رعیت دولت روس بودند به این اقدام مبادرت کردند، تنها بهانه‌ای بیش نبود. قضیه‌ای که پوشش ظاهری اهداف اصلی روسیه در قضیه‌ی التیماتوم، اشغال نظامی و سرانجام تعطیل مجلس شد.

تقی‌زاده و التیماتوم

تقی‌زاده، هم‌زمان با اعلام التیماتوم در لندن اقامت داشت. هفت تلگراف ارسال شده و چند یادداشت دست‌نویس از او پیرامون التیماتوم روسیه باقی مانده است. تلگراف‌هایی که به وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه، مومتن‌الملک رئیس وقت مجلس، و فراکسیون دموکرات در مجلس، سلیمان میرزا، مساوات و وحیدالملک، فرستاد و تقاضا کرد که با مذاکره و معذرت‌خواهی و پذیرش برخی خواسته‌های التیماتوم، کشور را از خطر روزافزون اشغال کامل حفظ کنند. عذرخواهی از روس را نه نشانه ضعف، بلکه جلوه‌ی «غیرت ملی» خواند چرا که شاید بهانه از دشمن برگیرد و مملکت را از خطر اشغال کامل نجات دهد. تأکید کرد که کشور را به خاطر یک عذرخواهی به باد ندهند. خواست که از امکانات دیپلماسی و گفت‌وگوی مدبرانه بهره‌گیرند و به دوستان دموکرات خود که بر مقابله تا به آخر پای می‌فشرند، نوشت که دست از عناد و لجاجت بردارند والا لعنت ابدی تاریخ نثار یک جمع خاص، دموکرات‌ها، خواهد شد. جلوگیری از اشغال پایتخت، نماد استقلال کشور را مهم‌ترین وظیفه ملی خواند و تأکید کرد نگذارید کار از دست اولیای امور خارج و «به دست از دحام بیفتد». اما دموکرات‌ها، به استثنای شیخ ابراهیم زنجانی

که در کمیسیون تصمیم‌گیری نهایی پیرامون التیماتوم شرکت کرد و رأی به پذیرش خواسته‌های روسیه داد، و وحیدالملک یار دیرین تقی‌زاده، مابقی به ویژه شیخ محمد خیابانی، سلیمان میرزا اسکندری، مساوات و... جملگی بر مقاومت تا به آخر و عدم پذیرش رأی دادند [۱۹۴].

تقی‌زاده در این برهه، بنابر استقلال رأی شخصی و سیاسی و حس ملی خود، برخلاف جریان غالب حزب دموکرات در داخل به دو نکته‌ی مهم توجه داشت: اولاً، نبود دولت مقتدر مرکزی و ضرورت حمایت همه‌جانبه‌ی همه‌آحاد و جریان‌های سیاسی از موجودیت و تقویت آن به‌رغم مخالفت خویش با آن؛ ثانیاً، تمامیت ارضی و استقلال کشور، به ویژه خطر اشغال پایتخت توسط قوای روس که ادامه فجایع قشون آنها در تبریز و رشت و انزلی را تداعی می‌کرد.

وی طی تلگرافی به سید محمدرضا شیرازی، نوشت که در این اوضاع خطیر وظیفه‌ی همه‌ی مشروطه‌طلبان و میهن‌دوستان از هر حزب و باور سیاسی این است که همچون یک کل واحد به شکل‌گیری اقتدار دولت ثابت و غیرمتزلزل ملی کمر بندند، زیرا «احتراز شدید از اشغال شدن پایتخت اقدام وظایف» است. دو امر مهم را هم تذکر داد: اول از همه، ادامه رویه نادرست موجب می‌شود مسئولیت تقدیر مملکت بر دوش دموکرات‌ها بیفتد که تاریخ آن را بر آنها نخواهد بخشید؛ از این‌رو پیروی از امر ملی باید به جای تکلیف حزبی بنشیند. باید ملی‌اندیشید و عمل کرد. ثانیاً، نگذارید کار از دست اولیای امور خارج شود و به دست عوام افتد [صص ۲۶۰-۲۶۱]. تقی‌زاده روز پیش از ارسال تلگراف به رئیس مجلس و سران دموکرات، شخصاً در پارلمان انگلیس شاهد نطق ادوارد گری وزیر امور خارجه در باب سیاست خارجی آن کشور پیرامون ایران بود. به یاران دموکراتش نوشت که این نطق «بسیار تهدیدآمیز بوده و صریحاً می‌گوید که باید یک حکومت ثابت و مستحکم مقتدر و بانفوذ در ایران برقرار کنیم». [ص ۴۶۱] در این تلگراف، طلب و تأکید کرد در شرایط خطیر امروزی هر اقدامی می‌شود، به‌رغم اینکه «مدارا یا استقامت» باید «بالاتفاق» باشد.

در شرایطی بحرانی که هستی مملکت در خطر است، باید اختلاف‌های حزبی و مرامی و شخصی را کنار نهیم و متحد و یکپارچه نشان دهیم همه پشت سر دولت حاضر به‌رغم تفاوت‌ها، ثابت و استوار هستیم. تقی‌زاده، علی‌رغم مخالفت بسیار با دولت مستقر ایران، بار دیگر مصلحت ملی و مقتضیات روز کشور را بالاتر از هر چیز دانست. او با رویکردی دموکرات، با وجود اینکه نظر بر مصالحه و مذاکره داشت، نوشت که هر چه می‌کنید، متحد و یکپارچه باشید تا در مقابل بیگانگان کمتر ضربه‌پذیر شویم؛ نوشت که در این شرایط مقاومت مسلح، شعار و تحریم و تهییج پوپولیستی افکار مضر است و «به قدر مقدر از تجربه‌اش باید صرف‌نظر نمود».

وی افزود که به دلیل دوری از صحنه کشور «در خود مسئله اینجانب هیچ رأیی اظهار نمی‌کنم. آنچه دولت و ملت به اتفاق قرار بدهند، بهتر است. به هر حال احتراز شدید از اشغال پایتخت لازم است که در آن صورت به کلی ورق برمی‌گردد.» تقی‌زاده با صراحت تأکید کرد جانبازی وقتی خوب است که رأی جمعی باشد و متحداً در پی اقدام فداکارانه بروند و نتیجه‌ای هم در پی داشته باشد. نوشت، علی‌رغم اینکه در پی آن نیستیم که هیچ نوع مداخله و اخلاقی در امور کشور بکنیم که به قدر کفایت آشفته و مختل است، می‌گوییم باید متحداً، بدون اینکه مسئولیت تاریخی بر عهده یک جمع خاص بیفتد، در پی تصمیم‌گیری عاجل باشیم:

«موقع بسیار باریک است و از عاقبت کار بسیار محزون و اندیشناکم» [ص ۴۶۲] تقی‌زاده در تلگراف [۱۹۵] دیگری خطاب به رئیس مجلس نوشت: شعار و اقدامات تهییجی و بی‌پشتوانه راه به جایی ندارد، در این اوضاع بحرانی و سرنوشت‌ساز «ملایمت با طرف و احتراز از درستی و رفع محذورات با

مذاکره‌ی ملایم است.» باید در حل مسئله هر چه زودتر عجله کرد. در تلگراف مشابهی به موتمن‌الملک تأکید کرد که مسئولیت عظیم تاریخی سرنوشت یک مملکت کهن در مقابل شما نمایندگان ملت است؛ بایستی با جرأت و تدبیر از زوال مملکت پرهیز کنید. اتحاد مجلس در این امر از واجبات است.

در تهران، برخی از افراطیون دموکرات، تلگراف‌های تقی‌زاده را تغییر دادند و وانمود کردند که او دستور به مقاومت داده است. شیخ محمد خیابانی در این زمان نقش مؤثر و تهییجی ایفا کرد. او با شدیدترین لحن مبارزه جویانه‌ای شرایط التیماتوم را رد و اعلام کرد او و دموکرات‌ها و مجلس هرگز به پذیرش آن تن نخواهد داد. نبرد تا به آخر تنها راه ممکن خوانده شد. مجلس در ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹، در آخرین جلسه ثبت شده، در حالی که کمتر از ۶۰ نماینده در صحنه بودند با ۳۹ رأی به تشکیل کمیسیونی برای تصمیم‌گیری نهایی در مقابل التیماتوم رأی داد. به رغم غالب دموکرات‌ها، شیخ ابراهیم زنجانی، وحیدالملک، و تنی چند از دموکرات‌ها با پذیرش مذاکره و تن دادن به شرایط التیماتوم همراه شدند. اکثریت دموکرات‌ها مردم را به مقاومت در مقابل التیماتوم ترغیب و تشویق کردند. در حالی که مردم، یا به قول تقی‌زاده «ازدحام»، به خیابان‌ها آمدند و شاگردان مدارس و زنان و مردان بسیاری به تظاهرات و اعتراض پرداختند، روس‌ها پس از اشغال کامل رشت و انزلی و قزوین آماده ورود به تهران شدند.

در حالی که اکثریت سران دموکرات، اعتدالی، اتفاق، ترقی، و داشناک‌ها مردم را به مقاومت می‌خواندند، کسی نبود بپرسد با کدام توان و امکان قرار است با قشون تا به دندان مسلح و آماده‌ی رزم و کشتار روسیه باید مقابله کرد؟ نتیجه دردناک بود. همان رهبرانی که بر طبل مبارزه می‌کوبیدند، پس از ملاحظه اراده‌ی مستحکم روسیه و ورود قوای تازه نفس تزاری برای اشغال ایران هراسان و شتاب‌زده به شرایطی به نهایت وخیم‌تر از آنچه پیش از آن حتی حاضر به شنیدن نبودند، تن دادند. و این خودی‌ها بودند که مجلس را با زور نظامی تعطیل و پرونده عصر مشروطه دوم را با پایانی غم‌انگیز رقم زدند [۱۹۶].

قشون روس برای پایان دادن به هر نوع مقاومت و درهم شکستن هر نوع مقاومت آتی، دستور قتل-عام داد. در انزلی، رشت و تبریز، چه به دست سالدات‌های روسی و چه عوامل مزدور و وابسته محلی-شان، کشتاری بی‌سابقه و پراشک چشم راه انداختند. شرح دردآلود آن را از زبان و قلم خود تقی‌زاده خواهیم خواند.

برای قضاوت تاریخی نسبت به این ماجراها، آیا می‌توان به صراحت شعارگونه‌ای بر بازیگران صحنه سیاست آن روز ایران تاخت و با ذهنیت امروزی بینش و کنش آنان را در آن روزهای بحرانی تاریخ ارزیابی کرد؟ کسروی در سنجش این رویداد در تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان می‌نویسد: «هنوز پس از ۲۸ سال ما نمی‌توانیم داوری کنیم که ایران در آن روز چه بایستی کند؟» [۱۹۷]

با توجه به حافظه و ذهن کسانی چون تقی‌زاده، که حاصل جنگ‌های پیشین با روسیه و از دست رفتن بخش‌های وسیعی از «ممالک محروسه» ایران برای همیشه را به یاد داشتند، و با توجه به گوشزدهای مکرر مبنی بر خیال و امکان اشغال تبریز توسط قشون تزار در هفته‌های پایانی مقاومت تبریز، آیا هراس تقی‌زاده از اینکه کشوری که به آن عشق می‌ورزید در شرف اضمحلال کامل قرار گرفته، بی‌پایه بود؟

حالا که ما به نامه و اسناد خصوصی دولت روسیه تزاری پس از چندین دهه دسترسی داریم، می‌دانیم که حتی اگر شرایط التیماتوم از سوی ایرانیان پذیرفته می‌شد، با بهانه متفاوتی به قصد یکسره کردن مشروطه و مجلس ملی هدف و خط مشی سیاسی محوری خود را ادامه می‌دادند. اما آن روزها

چنین نبود. تقی‌زاده تصور می‌کرد شاید بتوان با ملایمت و مذاکره و فرصت‌آفرینی، و برطرف کردن بهانه‌های دشمنان کشور و مشروطه، بار مشکلات مردم را کاهش و کشور و مردم را از فرو غلتیدن در سراسیمگی فلاکت نجات داد. او بر مبنای اعتقادهای خیرخواهانه‌ی خود، صلاح کشور و ملت را می‌خواست و بر بستر انباشت تجربه پی برده بود که با شعار و مقاله و «ازدحام خیابانی» نمی‌توان به مقابله با قشون جرار، مجهز، کارآمد، و ایران ستیز روسیه درآمد؛ این کار بهای سنگین‌تری را به بار آورد و او که نتیجه‌ی شور و هیجان حماسی و سخنوری‌هایی توان‌فرسا را در کوچه و بازار دیده بود، گوشزد می‌کرد که شاید تدبیر و هوشمندی در این برهه‌ی خطیر مؤثرتر و کم‌زبان‌تر باشد.

هیئت پنج نفره‌ی مجلس متشکل از زنجانی، سیدحسن مدرس، سردار اسعد بختیاری، فهیم‌الملک و سعیدالاطباء که در روزهای پایانی مجلس دوم برگزیده شدند، زمانی که دیگر چاره‌ای نمانده بود بی‌قید و شرط و مذاکره، شرایط التیماتوم و تسلیم کامل را پذیرفت. اما تعدادی از مجلسیان کماکان به مقاومت خود ادامه دادند. نیروهای مسلح دولت مصمصام‌السلطنه بختیاری، با تأیید ناصرالملک نایب‌السلطنه، به عمارت مجلس آمدند و با بیرون راندن نمایندگان بر در آن قفل و مهر زدند و مشروطه را پایان دادند. به دستور ناصرالملک، که در آن روزها همچون دیکتاتوری فرمان می‌راند، غالب نمایندگان مجلس و مخالفان یا به خارج و یا به قم تبعید شدند. تمامی نشریه‌های کشور توقیف شدند. فشار روس و انگلیس مضاعف شد. ناامنی و اغتشاش سراسر کشور را در نوردید و اقتصاد ایران به بدترین وضعیت خود از آغاز سده بیستم سقوط کرد.

قصه ناگفته‌های هم از حکایت ما مانده، و آن درد و رنج و کشتار در تبریز توسط قشون روس و عوامل محلی آنهاست که آخرین رمق‌های مشروطه‌خواهی و ملی‌گرایی آن شهر را فرو کشید. حکایتی که رساترین شرح آن در قلم کسروی و خود تقی‌زاده، فرزندان مسئول تبریز، بر برگ‌های تاریخ ثبت است. کسروی در سببیت و توان رزمی روس‌ها که از هر سو گلوله بر شهر می‌باریدند در وحشت و هراس که بر تبریزیان مستولی بود نوشت: «اینکه گویند دل‌ها از ترس چاک شود، شاید گزاف است، ولی من خود دیدم در امروز لب‌ها از ترس چاک می‌شد. مردی را در کوچه دیدم به دیوار تکیه کرده و از تکان افتاده و لب‌هایش خشکیده و ترکیده. آوازش کردم، پاسخی نتوانست. از دستش گرفته تا در خانه‌اش رسانیدم.» [۱۹۸]

فاجعه‌ی تبریز

روس‌ها پس از اشغال شهر تبریز در روزهای پایانی مقاومت زمان استبداد صغیر، در آن سامان ماندگار شدند. در کشمکش التیماتوم، نیرویی حدود ۵ هزار نفر مسلح جنگجو آماده در شهر نگاه داشته بودند. تبریز قلب تپنده‌ی مشروطه‌خواهی بود و نیت روس‌ها یکسره کردن کار این شهر بود. می‌دانیم اگر محذورات دیپلماسی نبود و سپس انقلاب اکتبر پیش نیامده بود، الحاق آذربایجان به روسیه حتمی شده بود. روس‌ها در این برهه پی بهانه‌ای بودند تا شور آزادی‌خواهی این شهر را برای همیشه خفه کنند. ماه ذیحجه ۱۳۲۹، هم‌زمان با افزایش فشار بر مجلس و دموکرات‌ها در تهران، در تبریز هم تحرکات ترسناک نیروهای روسی آغاز شده بود. تمرین و آمادگی نظامی سالدات‌های روسی مستقر در باغ شمال و جمع‌آوری قوای تازه نفس از سایر شهرهای آذربایجان، به ویژه اردبیل، حاکی از تدارک روس‌ها برای مقابله با آزادی‌خواهان بود. قزاقان روسی در کوچه و بازار به توهین و آزار و فشار مردم پرداختند و در تحریک مجاهدین شهر می‌کوشیدند تا بهانه کشتار جمعی را بیابند. ماه محرم رسید. روزهای شوم تاریخ مشروطه در راه بود. در دوم محرم (۱۳۳۰) مجلس توسط قوای نظامی دولت در

تهران تعطیل شد. انجمن تبریز در روزهای پایانی با ارسال تلگراف‌های پیاپی به سایر ولایات و تهران همگان را به حضور در پاسداری استقلال کشور می‌خواند. کسروی می‌نویسد، در آن روزها شور و تکان مردم افزون شده و شاگردان دبستان‌ها با شعار یا مرگ یا استقلال در بازار و کوچه‌ها به رفت و آمد بودند. دشمن نیز آماده حمله بود و دسته‌های قزاق و سالدات در خیابان و بازار به آزار می‌کوشیدند تا بهانه‌ای بیافرینند. هر زمان بیم خونریزی می‌رفت. «تبریز می‌دانست یک پرتگاه خونین در پیش است.» روس‌ها در باغ شمال و کنار پل آجی لشکرگاه‌های خود را برپا و آماده کردند. قصد گوشمالی دادن مردم به صحنه آمده‌ی تبریز در سر داشتند [۱۹۹].

سرانجام داستان پرشور و دردناک تبریز آغاز شد. در شب ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹، روسیان دو تن از تبریزیان را کشتند و پیش از طلوع آفتاب مراکز حساس شهر را تصرف کردند و آماده ایستادند. آن روز تلخ و تیره تاریخ معاصر تبریز بسیاری کشته، مجروح، دستگیر و آزار دیدند. مجاهدین و سران شهر هنوز فرمان جنگ نداده و در پی سازش بودند. روس‌ها مذاکره و مصالحه از سر ناچاری را نپذیرفته و به واسطه‌ها پاسخ منفی دادند. کنسول روس که خود را فرمانروای شهر می‌دانست، خواست که تفنگ‌های مجاهدین تحویل شود تا سپاه روس دست از تیراندازی بردارد. سرانجام ثقه‌الاسلام تبریزی و سران انجمن چون پی بردند روس‌ها خیال یکسره کردن مشروطه و مجاهدت را دارند، اجازه‌ی جنگ برای دفاع از خود را صادر کردند. آن روز را کسروی جلوه‌ی جنگاوری تبریزیان می‌خواند:

«هر کس می‌خواست غیرت و مردانگی تماشا کند می‌بایست در این روز به تبریز آید. سراسر شهر شوریده و مجاهدان می‌کشتند و کشته می‌شدند و گام به گام پیش می‌رفتند» [۲۰۰]

در آغاز مجاهدان و مردم با جنگ خانه به خانه و کشتن تعدادی سالدات روسی بخش بزرگی از شهر را از کنترل روس‌ها بیرون کشیدند. روز بعد، سی‌ام ذیحجه ۱۳۲۹، روس‌ها با توپ و تفنگ و قوای کامل بر شهر حمله بردند. در محله مارالان از مراکز مقاومت، روسیان از تاراج و کشتار دریغ نداشتند. و به قول کسروی در هر خانه‌ای می‌آمدند زن و مرد و بزرگ و کوچک را زنده نمی‌گذارند «و بسیاری را در تنور انداختند و نفت ریخته آتش می‌زدند.» جنگی نابرابر آغاز شد که هر آدم عاقل می‌دانست جنگ با دولتی که بزرگ‌ترین ارتش جهان و معادل نصف جمعیت ایران و با تجهیزات کامل دارد، با چند صد مجاهد به جایی نخواهد رسید: «هر کس آینده بیمناکی را با چشم می‌دید با این همه جوشش خون و غیرت مردم را آسوده نمی‌گذاشت. در این چهار روز حالت‌های شگفتی از مردم دیده می‌شد که باید در تاریخ یادگار ماند.» [۲۰۱]

جوانان کم سن و سال با کارد و چوب به مقابله سالدات‌های روسی می‌رفتند و جان می‌باختند. یکم و دوم محرم هم نبرد ادامه داشت. روس‌ها نهایت درندگی و جنایت را نشان دادند. از غارت و چپاول و آتش زدن خانه و محل کسب مردم دریغ نداشتند. سراسر شهر را نبردی نابرابر و دلگداز در گرفت. برخی مجاهدین هنوز سر جنگ داشتند اما روایت‌گر حماسه‌های آن روز می‌نویسد: «بیم درندگی روسیان مردم را به دوراندیشی واداشته و بیشتر ایشان از جنگ بیزاری نشان می‌دادند.» [۲۰۲]

روز چهارم تبریزیان دست از جنگ کشیدند. نتیجه جنگ نابرابر این شد که مجاهدین از شهر بیرون رفتند. ثقه‌الاسلام و شیخ سلیم و چند تن دیگر به جرم و انتقام ایستادگی شهر به دار کشیده شدند و تا جنگ اول جهانی تبریز در کنترل و حکومت روسیان قرار گرفت. کسروی که جنگاوری را ستایش می‌کند، می‌نویسد: «در آن روز چاره‌ای جز جنگ نبود» [۲۰۳]

قضاوت دشوار است، اینکه امروز پس از قریب یک قرن بعد چون حاصل آن را دیده‌ایم زبان به نکوهش بگشاییم، منصفانه نیست.

از پنجم محرم ۱۳۳۰ چند روز پس از سرانجام نافرجام مجلس دوم، دستگاه آزادی و مشروطه از تبریز هم برچیده شد. اما این سرگذشت تبریز در تاریخنگاری‌های مرسوم از زبان و قلم‌ها پنهان ماند و به قول کسروی «جز از پرفسور براون که دفتری در این باره چاپ کرده و اندکی از راستی‌ها را باز نموده در این باره نوشته نشده و این است خود ایرانیان نیز از آن آگاهی درستی نداشتند» [۲۰۴] کسروی زمان نوشتن کتابش اطلاع نداشت که متن انتشار یافته‌ی براون که به صورت جزوه‌ای در انگلیس پراکنده شد، حاصل نوشته‌های تقی‌زاده بود که قلم را در شرح حماسه تبریز و کشتار آزادگان آن گریانده بود. تقی‌زاده در نامه‌ای مفصل در اول فوریه ۱۹۱۲، خطاب به ادوارد براون شرح جانگداز کشتار روس‌ها را ثبت کرده بود. حبل‌المتین کلکته [۲۰۵] در ۲۲ آوریل همان سال (چهارم جمادی الاول ۱۳۳۰) این نوشته را تحت عنوان «حقیقت وقایع جان‌گداز شمال» منتشر کرد. تقی‌زاده مقاله‌های متعددی در افشای اقدامات روس‌ها در ایران و جنایات آنان در سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ بدون نام و امضا در روزنامه حبل‌المتین کلکته منتشر کرده بود. براون مجموعه نامه‌های ارسالی تقی‌زاده را، بی‌ذکر نام او در افشای جنایات روس به چاپ رساند.

جمع بندی

با فتح تهران دولتی به نام مشروطه بر سر کار آمد که حاصل ائتلاف و سازش سران دو اردوی بختیاری و شمال بود، ولی عملاً حاکمیت در دست سردار اسعد و سپهدار، قبضه شد. دوره‌ای به مدت ۱۲ ماه و ۲۰ روز پس از فترت و بمباران مجلس اول، شاهد رویدادهایی بود که سرانجام با بن‌بست اتمام حجت روس در سوم محرم ۱۳۳۰ ق به اجبار و تحمیل و تهدید نظامی پایان مشروطه را رقم زد. در این دوره، مجلس دوم مشروطه در دوم ذیقعد ۱۳۲۷ ق افتتاح شد. هشت ماه بعد، با مداخله و حکم فساد مسلک سیاسی، تقی‌زاده را به خروج از مجلس و مدتی بعد از کشور مجبور کردند. تبعیدی دوباره که این‌بار نه توسط محمدعلی شاه بلکه مدعیان سیاسی و دینی نظام مشروطه به وقوع پیوست. مجلسی که در فقدان تقی‌زاده به عنوان مقام رهبری جناح رادیکال و پیشرو، دموکرات‌ها، خود قربانی اصلی گردانندگان نظام پس از فتح تهران و دخالت بیگانگان شد. تا سه سال بعد (۱۶ محرم ۱۳۳۳ ق)، که مجلس سوم برپا شد، کشور در آشوب و لگام‌گسیختگی همه‌جانبه‌ای به سر برد تا سرانجام جنگ جهانی اول و مهاجرت و رویدادهای پس از آن به نظام مشروطه فرصتی نداد.

یادداشت‌های فصل ششم

۱. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۶۲.
۲. روزنامه مجلس، شماره ۲۹، مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۲۷ق (۲۵ سپتامبر ۱۹۰۹)، ص ۲، ناصرالملک علی‌رغم انتصاب به وزارت امور خارجه، تا مدت‌ها از آمدن به ایران خوداری کرد و ناگزیر علاءالسلطنه را به جای او در کابینه مامور کردند.
۳. رسول‌زاده، محمد امین، فتح تهران؛ به قلم مخبر مخصوص در تهران، روزنامه ترقی، شماره ۱۶۳، مورخ ۱۷ رجب ۱۳۲۷ق (چهارم اوت ۱۹۰۹)، به نقل از گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت، ص ۲۵۰.
۴. همان‌جا، ص ۲۵۱.
۵. تقی‌زاده، سید حسن، تحقیق و تدوین مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، تهران، ۱۳۷۷ش، ص ۱۰۸.
۶. همان‌جا، ص ۱۳۵.
۷. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۶۶.
۸. «مجازات»، مجلس، سال سوم، سه شنبه ۱۶ رجب ۱۳۲۷ق (۳۰ ژوئیه ۱۹۰۹).
۹. خبر تأسیس «هیئت مدیره موقت» به‌جای کمیسیون فوق‌العاده منتخب مجلس عالی، در روزنامه مجلس، شماره ۱۴ مورخ ۵ شعبان ۱۳۲۷ق (۲۲ اوت ۱۹۰۹) ص ۲.
۱۰. عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول، ص ۶۵ از حاضرین هیئت قضات دادگاه، دو دفتر خاطرات برجای مانده که هیچ‌کدام اشاره‌ای به اعدام شیخ فضل‌الله ندارند: شیخ ابراهیم زنجانی و وحیدالملک شیبانی.
۱۱. طلوع مشروطیت، انتشارات جام، ۱۳۶۳، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.
۱۲. حکم آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی به «عموم برادران لشکری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلات و قاطبه‌ی عساکر اسلامی»، در سیاست‌نامه خراسانی، ص ۱۹۶.
۱۳. حکم سه مجتهد عتبات در اهتمام در تشیید مشروطیت در حکم جهاد در رکاب امام زمان، سیاست‌نامه خراسانی، ص ۱۹۶.
۱۴. تاریخ انقلاب مشروطیت، جلد ششم، ص ۱۲۵۹.
۱۵. مجلس، شماره ۷ (سال سوم)، ۱۸ رجب و شماره ۸، مورخ ۲۰ رجب (۷ اوت ۱۹۰۹).
۱۶. لایحه و اعلان جناب آقای شیخ مهدی مجاهد، مجلس، سال سوم، شماره ۹، مورخ ۲۳ رجب ۱۳۲۷ (۱۰ اوت ۱۹۰۹)، ص ۱.
۱۷. عضویت زنجانی در جامع آدمیت و همگرایی او با رهبری آن محفل، حکایت از تفاوت و جدایی نظر و عملی تقی‌زاده و شیخ زنجانی در این برهه دارد.
۱۸. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد پنجم، صص ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱.
۱۹. برای دیدن نمونه‌ی یکی از تلگراف‌های شیخ فضل‌الله نوری، می‌توان به مجله یادگار، سال سوم، شماره ۲، مهرماه ۱۳۲۵ ش مراجعه کرد که به روحانیون زنجان مخابره شده بود.
۲۰. سیاست‌نامه خراسانی، به کوشش محسن کدیور، صص ۱۷۷-۱۸۳.
۲۱. سیاست‌نامه خراسانی، ص ۱۷۰. توصیه‌نامه خراسانی در ترویج و تأیید شیخ ابراهیم زنجانی اولین بار در روزنامه ندای وطن، سال اول، شماره ۲۴، مورخ ۹ ربیع الاول ۱۳۲۵، ص سوم، منتشر شد.
۲۲. مذاکرات مجلس، جلسه ۱۳ ذیقعد ۱۳۲۷، نیز روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۴۰، مورخ ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۷، ص سوم، سیاست‌نامه خراسانی، ص ۲۴۵. ملاقربان علی زنجانی از مجتهدین به نام زنجان در محضر شیخ مرتضی انصاری مجتهد برجسته عتبات درجه اجتهاد گرفته بود. او در آغاز مشروطه با ظفرالسلطنه حاکم

خودکامه و ضدمشروطه همراه و در ضدیت علیه انجمن شهر و مشروطه‌خواهان به فعالیت گسترده پرداخت. دستگاه شرعی او در زنجان بلامنزاع بود. قتل فجع سعدالسلطنه (جمادی‌الاول ۱۳۲۵) که از سوی حکومت تهران در دوران صدارت امین‌السلطان به حکومت زنجان منصوب شده بود، نشان توانمندی و تسلط او و لوطیان پیرامونش بر شهر بود. کشاکش طلاب ملا قربان علی و فراشان حکومتی همزمان با تحصن شیخ نوری و مشروطه‌خواهان در تهران روی داد. ملای زنجانی در زمره روحانیون ولایات بود که همراهی خود را با مشروطه‌طلبی و ضدیت با مشروطه و مجلس اعلام و انجمن ولایتی زنجان مشروطه‌طلب را به اجبار و قهر تعطیل کرد. شکایت انجمن در جلسه علنی مجلس قرائت شد. همزمان با جنگ و گریز اردوی شمال با قشون محمدعلی شاه در روزهای پایانی استبداد صغیر، دار و دسته ملا، مشروطه‌خواهان اعزامی از گیلان را کشته و فراری داد. ملا پس از فتح تهران هم با مسلح کردن هواخواهان خود روبروی قشون اعزامی حکومت مشروطه ایستاد و سرانجام به واسطه و دستور تلگرافی آخوند خراسانی به عتبات تبعید شد.

۲۳. سیاست‌نامه خراسانی، صص ۱۷۷ و ۱۸۱.

۲۴. حبل‌المتین، تهران، شماره ۱۰۵، مورخ ۲۲ رجب ۱۳۲۵، صص ۱ و ۲.

۲۵. محسن کدیور در حاشیه ص ۱۷۶ کتاب سیاست‌نامه خراسانی که به سال ۱۳۸۵ ش منتشر شد، می‌نویسد: «یکی از دوستان چند سال قبل در مجموعه اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران — وابسته به بنیاد مستضعفان — نامه‌ای حدوداً ده صفحه‌ای از آخوند خراسانی به شیخ فضل‌الله نوری رویت کرده است که به احتمال قوی باید همین نامه مورد اشاره [آخوند خراسانی] باشد. علی‌رغم مراجعه و پیگیری مکرر، مؤسسه یاد شده همکاری نکرد.»

۲۶. روزنامه مجلس، سال دوم، شماره ۱۲، مورخ ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۵.

۲۷. روزنامه مجلس، سال دوم، شماره ۲۳، مورخ ۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۵، ص ۲.

۲۸. روزنامه مجلس، سال دوم، شماره ۱۳۹، مورخ ۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵.

۲۹. متن نامه مجتهد مازندرانی در مذاکرات مجلس پنجم، رجب ۱۳۲۵، قرائت شد و در حبل‌المتین کلکته سال ۱۶، شماره ۱۴، مورخ ۲۳ رمضان ۱۳۲۶ هم باز چاپ گردید.

۳۰ و ۳۱. سیاست‌نامه خراسانی، ص ۱۸۰.

۳۲. حبل‌المتین کلکته، سال ۱۵، شماره ۲۷، مورخ ۲۲ ذی‌حجه ۱۳۲۵.

۳۳. سیاست‌نامه خراسانی، ص ۱۸۱.

۳۴. گزارش محمدامین رسول‌زاده در روزنامه ترقی، شماره ۱۸۰، مورخ ۸ شعبان ۱۳۲۷، (۲۵ اوت ۱۹۰۹)، به نقل از گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، صص ۲۹۹-۲۹۴.

۳۵. روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۸، مورخ ۲۰ رجب ۱۳۲۷ ق (۷ اوت ۱۹۰۹) همین سند شاهد معتبر روز ورود تقی‌زاده به تهران است. سخنان آنانی که تقی‌زاده را در اقداماتی که پیش از آن مجلس عالی و کمیسیون عالی و دادگاه‌های انقلاب انجام داده، از جمله مشارکت دادگاه و اعدام شیخ نوری، سهیم می‌دانند، با این اطلاع بی‌اعتبار می‌شود.

۳۶. حسینی تفرشی، سید احمد، روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱ پس از اشاره به استقبال باشکوه مردم تهران از تقی‌زاده می‌نویسد: مستقبلین تا کرج استقبال نموده و تهیه مفصلی دیده و بعد از صرف نهار عصر حرکت کرده و با موزیک و تحمل وارد تهران شد.

۳۷. اینکه در این برهه تقی‌زاده کماکان خود را سوسیال دموکرات می‌دانست شکی نیست، ولی می‌دانیم که او با باور به ضرورت فعالیت‌های دموکراتیک در تلاش‌های اولیه برای تأسیس حزب دموکرات با یاری دموکرات‌های پیگیر ارمنی تبریز، به تهران آمده بود و چندان با اجتماعین عامیون مرکز باکو همراه نبود و راه مستقل خود را پیش می‌برد. کمااینکه چندی بعد به تاسی از او عده کثیری از اعضای اجتماعین عامیون به حزب دموکرات پیوستند و مرکز باکوی آن تشکل مجبور به انتشار/انتباه نامه معروف و اعلام انحلال شعب درون ایران خود شد.

۳۸. اشاره‌های یحیی دولت‌آبادی، جملگی از صفحات ۱۱۸ تا ۱۲۳، جلد سوم خاطرات یحیی، عنوان شده است. در همین ارتباط، سپهدار در یادداشت‌های خاطره‌گونه‌اش می‌نویسد: «در این موقع تقی‌زاده وارد شد و با چند

نفر مفسد سابق که مجلس سابق را به باد داده بودند هم‌دست شدند و بنای بعضی صحبت‌ها را گذاشتند. من با سردار اسعد گفتم که اینها بد تنوهای چیده‌اند. از هر طرف هم اشخاص به اسم مجاهد، حضرات مثل حیدرخان چراغ برق و صادق اوف و دیگران جمع کردند. . . . کم کم حضرات قوت گرفتند. . . هیئت مدیره درست کردند» (سپهسالار تنکابنی: «یادداشت‌های شخصی» صص ۴۶ و ۴۷).

همان‌طور که اشاره شد، سپهدار و تقی‌زاده در دو جریان فکری و رویکرد عملی متفاوت سیر می‌کردند. تقی‌زاده هم تعدیات او در تنکابن و در محاصره تبریز و هم هواخواهی روسی او را بر نمی‌تافت. رویه‌ی رادیکال و پیشرو و مدرن تقی‌زاده با رویکرد و اقدامات اعیان‌منش سیاسی سپهدار از یک جنم نبودند. اما پیرامون صادق‌اوف که سپهدار اشاره می‌کند هم اشاره‌ای در ارتباط با تقی‌زاده لازم است. ایرج افشار به نقل از ابراهیم فخرائی (در جنبش گیلان در مشروطیت، صص ۱۱۴ و ۲۶۲) می‌نویسد: احتمالاً صادق‌اوف همان احمد قازانچایی است که از طرف مجاهدین قفقاز به رشت آمده بود و با اصرار مجاهدین به تهران رسید و بعد هم با دسته‌ای به مازندران رفت و در اقدامات مشروطه‌طلبی شرکت نمود. یکی از تلگراف‌هایی که از تبریز به تقی‌زاده در انگلیس، در استبداد صغیر، مخابره شده و خواستار حضور و عزیمت هر چه زودتر به تبریز و پیوستن به مجاهدین بود، توسط صادق‌اوف ارسال شده بود.

۳۹. شریف کاشانی، *واقعات/اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم، صص ۴۰۸ و ۴۰۹. در ارتباط با وابستگی سپهدار به روس‌ها در بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس نامه‌ای از سفیر روس تزاری در تهران، همراه با ترجمه فارسی آن موجود است که اشاره می‌کند سفارت روسیه کلیه اموال و دارایی سپهسالاراعظم را تحت حمایت خود دارد و او را در مقابل هرگونه مزاحمت داخلی و خارجی محافظت می‌کند. (FO 248 / 1321, 4 october 1910) به نقل از سیروس غنی، *ایران برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، صص ۴۲۹.

۴۰. ملک‌زاده در تاریخ مشروطیت خود روایتی از این خطابه را آورده که در هیئت مدیره موقت ایراد شده است (جلد ششم، صص ۱۳۸-۱۳۵). ملک‌زاده تاریخ این خطابه را به اشتباه پنجم رجب نوشته است. می‌دانیم که تقی‌زاده قریب ۱۵ روز بعد وارد تهران شد.

۴۱. محمدامین رسول‌زاده خبرنگار روزنامه ترک زبان ترقی، چاپ قفقاز، شماره ۱۷۷، مورخ ۵ شعبان ۱۳۲۷ ق (۲۲ اوت ۱۹۰۹ م) به نقل از *گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت*، صص ۲۸۹.

۴۲. همان‌جا، صص ۲۹۰.

۴۳. همان‌جا، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۴۴. در همین شماره، نشریه‌ی ترقی، شماره ۱۸۳، بود که رسول‌زاده اعلام کرد که از هفته‌ی آینده روزنامه‌ای به نام *ایران نو* به شیوه مدرن اروپایی منتشر خواهد شد و خود او در انتشار و اداره آن مسئولیت مستقیم خواهد داشت. نخستین شماره‌ی *ایران نو* در ۷ شعبان ۱۳۲۷ ق (۲۴ اوت ۱۹۰۹) در تهران منتشر شد.

۴۵. نظام مافی، *واقعات/اتفاقیه در روزگار*، صص ۸۶۶، پانویس ۲۹۳.

۴۶. سپهدار در خاطراتی که از او برجای مانده، در توجیه اقدامات خود در تبریز در مقابل مجاهدین و مردم مشروطه‌خواه، در تنکابن، و حکایات بی‌شمار از تعدی علیه روستاییان و دهقانان، رفتار مستبدانه‌اش در رشت و قزوین و در مسیر اردوی شمال تا تهران، قصه‌های خیال‌بافانه و تبرئه‌جویانه ساخته است. سپهدار با صراحت تأکید می‌کند که مخالف آرا و رویکردهای تقی‌زاده و یاران دموکراتش بوده است. حتی آن زمان که رأی اکثریت هیئت مدیره موقت هم‌سو با تقی‌زاده بود و سردار سعد، خان بختیاری، هم ناگزیر به آن گردن نهاد، سپهدار «طاعت» نیاورد و عنوان کرد: «اگر هیأت مدیره را به هم نزنیم، من از تهران فرار کرده، به ولایت خودم می‌روم» (*واقعات/اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم، صص ۴۰۹).

۴۷. همان‌جا، جلد دوم، صص ۴۲۱.

۴۸. مخبرالسلطنه هدایت، *طلوع مشروطیت*، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۴۹. اعلام عنوان فرماندهی کل مجاهد برای علی محمد تربیت به اعتراض گسترده‌ی جریان مخالف انجامید. از آنجا که تعداد بسیاری از مجاهدین اردوی شمال، از سردار محی و سپهدار، وزیر جنگ وقت، حرف شنوی

داشتند، مخالفت خود را با این انتخاب و رای اکثریت هیئت مدیره اعلام کردند. این ماجرا نطفه اختلافات عمیق‌تری داشت که چندی بعد به ترورهای فاجعه‌انگیزی منجر شد. اختلاف گروه‌های خودسر مسلح مجاهدین و کشمکش و ضدیت‌های خشونت بار بعدی، ضرورت خلع سلاح افراد بی‌شمار مسلح و واقعه پارک اتابک را پیش آورد.

۵۰. تقی‌زاده، *تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت، مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، صص ۲۹۸ و ۲۹۹.

۵۱. علی‌رغم مخالفت تقی‌زاده، سپهدار و هم‌فکرانش پس از فتح تهران در نخستین تلاش برای دسترسی به منابع مالی به استقراض از روسیه و انگلیس روی آوردند. یادداشت ۶ ماده‌ای توافقی بارکلی و پاکلوسکی دو سفیر انگلیس و روسیه در مورد نحوه‌ی پرداخت وام، از مردم ایران پنهان نگاه داشته شد و حتی آن را برای شور و بحث به مجلس عرضه نکردند. (*روس و انگلیس در ایران*، صص ۵۳۰-۵۳۱) روزنامه *ایران نو*، ارگان حزب دموکرات به اعتراض برخاست و پیشنهاد کرد که به‌جای وام از بیگانگان با شرایط وطن بر باد ده، بهتر است جواهرات سلطنتی فروخته شود (همان‌جا). در موضوع وام‌گیری دولت‌های پس از فتح تهران باید اشاره کرد که ابتدا روس‌ها به مراد دل رسیدند و در ۱۰ ژانویه ۱۹۱۱ (۱۳۲۸ق) قروض گوناگونی را که ایران از زمان محمدعلی شاه به روسیه بدهکار بود یک کاسه کردند و بنابر قرارداد، در ظرف پانزده سال با بهره‌ی ۷ درصدی پرداخت می‌شد. درآمد همه گمرک‌ها به استثنای مناطق تحت نفوذ انگلیس، فارس و بندرهای خلیج‌فارس، وثیقه آن قرار گرفت:

Text of Treaty in Poklewski's dispatch, Tehran, 6, 19, 1911; S. D. D. 6, 5, 8 .

سپس، بانک شاهنشاهی انگلیس در ۸ مه ۱۹۱۱ (۱۳۳۰ق) وامی به مبلغ یک میلیون و ۲۵۰ هزار لیره انگلیسی با بهره‌ی ۵ درصد به ایران پرداخت، که گمرک‌ها وثیقه آن قرار گرفت.

Imperial Bank of Persia to the foreign office London, Jun 1, 1911, F. O. 371 / 1184 .

۵۲. تقی‌زاده، *تاریخ اوایل انقلاب و مشروطیت*، صص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۵۳. *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد سوم، پانویس ۳۲۹، ص ۸۶۸. برای مطالعه بیشتر می‌توان به صص ۴۸۴ تا ۵۸۵ جلد دوم همین منبع مراجعه کرد. شریف کاشانی اعم این شب‌نامه‌ها را که بیانگر آرای مخالفین تقی‌زاده و دموکرات‌هاست، ثبت کرده است.

۵۴. *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم، ص ۴۹۱.

۵۵. همان‌جا، ص ۴۹۶.

۵۶. همان‌جا، ص ۵۰۰. در شب‌نامه ژلاتینی مورخ ۲۵ شوال ۱۳۲۷ ق آمد: افسوس که ما ننگ نمی‌فهمیم، عرق مسلمانی نداریم، والا *پارته‌ی* بازی نمی‌کردیم، پارلمنت یک مملکت را غبارآلود نمی‌ساختیم. و حال آنکه مصدر قرآن است. مصدر قانون اساسی است، مصدر اتحاد. چقدر حق بود که اولیای امور کلامی نگویند، مگر رضای خدا، قصوری نداشته باشند مگر رضای خدا!»

۵۷. *سیاست‌نامه خراسانی*، صص ۲۴۷-۲۴۸.

۵۸. تقی‌زاده می‌نویسد: «در سیم رمضان به رشت رسیدیم و در کاروانسرای گلشن منزل کردیم و شب همان روز در تیمچه مجلس انتخابات تجار رشت برای انتخاب وکیل به مجلس ملی تهران حاضر شدیم. تجار رشتی و سایر ولایات که در رشت به اسم غربا معروفند هیچ اطلاعی از کیفیت انتخابات نداشتند و برحسب اصرار میرزا صالح‌خان کلاتر تبری‌زی ملت به وزیر اکرم که در آن موقع حاکم گیلان بود همه شب اجتماع می‌کردند و بدون اخذ نتیجه متفرق می‌شدند. من طریقه‌ی انتخاب را بدان‌ها تعلیم دادم و همه قبول کردند و شروع به انتخابات نمودند.» تقی‌زاده، *تاریخ انقلاب ایران*، مقالات، جلد اول، ص ۳۴۳.

۵۹. برای یک بررسی مستند و کامل‌تر پیرامون انتخابات مجلس‌های دوران قاجار، بنگرید به *مجلس و انتخابات*، نوشته منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵.

۶۰. صادق مستشارالدوله از اعضای کمیسیون ۲۰ نفره تدوین‌کننده نظام‌نامه انتخابات مجلس دوم در خاطرات و اسناد خود به جزئیات این موضوع اشاره کرده است.

۶۱. مواد ۱، ۵۷ و ۵۸ نظام‌نامه انتخابات دو درجه‌ای با اصول ۴، ۵، ۶ و ۴۹ قانون اساسی مشروطه تدوین شده‌ی مجلس اول مغایرت داشت. با اعتراض تقی‌زاده و انجمن تبریز، قرار شد نظام‌نامه را به رأی انجمن‌های ایالتی و ولایتی بگذارند. انجمن‌ها هم نظر نهایی این موضوع را به انجمن تبریز تفویض کردند. انجمن ایالتی آذربایجان هم این تغییرات را که مغایر با قانون اساسی بود، پذیرفت. انجمن ایالتی آذربایجان طی تلگرافی به تاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۲۷ به تهران اعلام کرد: درخصوص ماده چهارم و ششم عقیده ارادتمندان این است که تغییر لازم صحیح را داده و تصویب و امضای آن را متعلق به شرط تصدیق مجلس نمایند. ولی عجلتاً مثل عقد فصولی، عمل بدان تغییر کنند و یقین است که مجلس ما برای تغییرات صحیح‌هی مهمه رأی خواهد داد. (متن کامل این تلگراف و موارد دیگر مورد اشاره در صص ۱۰۱ و ۱۰۲ مجموعه چهارم از اسناد مستشارالدوله به کوشش ایرج افشار آمده است.)

۶۲. وکلای عضو حزب دموکرات و تقی‌زاده به واژه‌ی «فساد عقیده و مسلک» حساس و معترض بودند و لذا به تغییر آن در نظام‌نامه مجلس اول مایل بودند. در آیین‌نامه انتخاب مجلس اول کسانی که به فساد عقیده شناخته می‌شدند از حق انتخاب کردن محروم دانسته شدند. کمالینکه هشت ماه از عمر مجلس گذشته بود که تقی‌زاده را به جرم «فساد مسلک» از مجلس اخراج و سپس از ایران تبعید کردند. اتهام «طبیعی مشرب» و «بابی» برای بیرون راندن مخالفین رادیکال و لائیک مشروطه از صحنه سیاسی بارها مورد استفاده قرار گرفت. علی‌رغم اعتراضات در نظام‌نامه مجلس دوم هم با تغییراتی در متن پیشین متذکر شد که: «متجاهرین به فسق و اشخاصی که فساد عقیده دینی و خروجشان از دین حنیف اسلام در نزدیکی حکام شرع جامع‌الشرایط ثابت و یا بشیاع رسیده باشد». قانون اصلاح شده انتخابات در ۲۸ شوال ۱۳۲۹ق در مجلس دوم با ۵۲ نفر رأی موافق از ۶۴ نفر حاضر به تصویب مجلس رسید.

۶۳. برجسته‌ترین نقد غیرمکتبی به سلامت انتخاب تقی‌زاده در مجلس دوم از جانب غلامحسین میرزا صالح به تاسی از آدمیت و استناد به «گواهی ثقه‌الاسلام» مطرح شده است. آدمیت، به اعتبار ضدیتی که با شخص تقی‌زاده دارد، بی‌توجه به مجموع شرایط زمانه و اعمال نفوذ و دستکاری‌های صاحبان زور و متنفذین، از جمله علمای روحانی این موضوع را برجسته کرده است. او هیچ اشاره‌ای به اعمال نفوذ مخالفین در انتخابات تبریز ندارد.

۶۴. آثار قلمی ثقه‌الاسلام، ص ۳۴۴. ثقه‌الاسلام، علاوه بر مخالفت عقیدتی با تقی‌زاده‌ی لائیک و سوسیال دموکرات، بر مبنای ذهنیت سنتی و باور به ضرورت یکپارچگی امت دینی، وجود هر نوع حزب مدرن را در ایران ناممکن و زیانبار می‌دانست؛ او خود به صراحت نوشت: حزب ملی [منظور هم دین] امکان‌پذیر نیست. حزب غیرملی [غیرهم دین] هم مانند دموکرات‌ها و خود مانع و رادع برای حقوق اجتماعی مردم ایجاد می‌کند و مسبب تفرقه و اخلاص می‌شود» (زندگانی شهید نیک‌نام ثقه‌الاسلام... ص ۵۴).

۶۵. متن تلگراف انجمن نظار تبریز به تهران در صص ۱۶۴، اسناد مستشارالدوله، مجموعه چهارم، به کوشش ایرج افشار آمده است. نام اعضای انجمن نظار نیز در صص ۱۶۵ همین منبع ذکر شده است.

۶۶. شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار...، جلد ۲، ص ۴۱۸.

۶۷. تقی‌زاده مجله کاوه، سال سوم، شماره ۲۷، سوم رجب ۱۳۳۶ (۱۸ آوریل ۱۹۱۸)، ص ۲.

۶۸. راپورت کمیسیون، روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۱۱۱، مورخ ۲۸ ربیع‌الآخر ۱۳۲۸ق (۹ مه ۱۹۱۰)، ص ۲.

۶۹. روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۱۲۷، مورخ ۷ جمادی‌الآخر ۱۳۲۸ق (۱۵ ژوئن ۱۹۱۰)، ص ۲.

۷۰. کتاب نارنجی، جلد چهارم، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۷۱. «اخبار شهری»، روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۱۲۴، مورخ ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ق (۸ ژوئن ۱۹۱۰)، ص ۲. دو روز پیشتر در «هیات احرار»، در مدرسه طلاب حیات جاوید، روحانیون و بازاریان و سرداران ملی جمع شدند و به سخنرانی پرداختند. در این جلسه مانع سخنرانی مخالفان دولت شدند. باقرخان و چند تن مجاهد مسلح دیگر در جلسه ناظر بودند. در سخنان خود باقرخان که به زبان ترکی ایراد کرد، لحن تهدیدآمیز

- نسبت به «وکلاهی مجلس» محسوس بود. روزنامه شرق در همان زمان تهدید باقرخان را مشابه نیت تصفیه و بیرون راندن برخی وکلای رادیکال و لائیک مجلس اول دانست.
۷۲. مجلس، سال سوم، شماره ۱۴۶، آخر (سلخ)، رجب ۱۳۲۸ (۶ اوت ۱۹۱۰)، ص ۲.
۷۳. حیات یحیی، جلد سوم، ص ۱۳۸.
۷۴. کتاب آبی، جلد ۴، صص ۹۵۰-۹۵۳.
۷۵. واقعات اتفاقیه در روزگار، جلد دوم، صص ۵۷۲ و ۵۷۳.
۷۶. ایران نو، شماره ۳۷، اول ذیقعدة ۱۳۲۸ ق (۴ دسامبر ۱۹۱۰)، ص ۱.
۷۷. «اتحاد مقدس بر ضد دموکراسی ایران»، ایران نو، سال دوم، شماره ۹۱، مورخ ۱۱ صفر ۱۳۲۹ ق (۱۱ فوریه ۱۹۱۱). نویسنده سوسیالیست این مقاله، حزب دموکرات را تبلور و حافظ سیاسی دموکراسی زحمتکشان دانست که در مقابل «فئودالها و طبقات محافظه کار و ارتجاعی» خواسته‌های آزادی طلبانه و مساوات جویانه را پیش می‌برد. حرکت سازمان یافته جدید علیه دموکراسی را نشانه حاد شدن مبارزه طبقاتی خواند.
۷۸. مجلس، سال چهارم، شماره ۷۴، ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ (۲۱ مارس ۱۹۱۱) صص ۲ و ۳.
۷۹. سیاست‌نامه خراسانی...، حاشیه ص ۱۷۱.
۸۰. در صورتجلسه مذاکرات مجلس متن تلگرافها نیامد. روزنامه مجلس، شماره ۵۳، مورخ ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۷ ق هم تنها متن تلگراف دوم را منتشر کرده است.
۸۱. این سخن چندان بی‌پایه نبود. اول از همه مجتهدین عتبات در فهرست ارسالی ۲۰ نفره خود نام ۷ نفر از علمای نجف را در صدر نام‌ها درج کردند. اینکه آنها در آغاز نوشته بودند، موقتاً مجلسیان ۵ نفر از علمای حاضر را برگزینند تا مجتهدین در فرصت مناسب سیاهه منتخب خود را برای منتخبین دائم هیئت نظار ارسال دارند، حاکی از دو نکته بود؛ یکی اینکه مجتهدین خود توافق آرا در ارسال فهرست نهایی نداشتند و دوم اینکه می‌خواهند پنج نفر دائمی مجلس را خود انتخاب کنند. بارکلی سفیر انگلیس در ایران در گزارش به مافوق خود، وزیر امور خارجه، نوشت: گزارش‌هایی که از بغداد می‌رسد نشان می‌دهند که علمای کربلا و نجف باز هم در امور ایران توجه و مراقبت دارند و خیال دارند چهار نفر وکیل برای نمایندگی در مجلس انتخاب کنند ولی گمان نمی‌رود که به این مقصود نایل گردند زیرا که اتفاق آرا بین خود علما نیست (بشری، احمد، کتاب آبی، جلد سوم، ص ۷۴۳).
۸۲. متن تلگراف آخوند خراسانی و ملاعبدالله مازندرانی، مورخ ۲۲ ذیحجه در روزنامه ایران نو، سال اول، شماره ۱۲۶، مورخ ۲۵ محرم ۱۳۲۸ ق آمده است.
۸۳. حائری، عبدالحسین، اسناد و روحانیت و مجلس، جلد دوم، ص ۲۲، نیز سیاست‌نامه خراسانی، صص ۲۵۹-۲۶۱.
۸۴. سیاست‌نامه خراسانی، ص ۲۶۱.
۸۵. مجلس، سال سوم، شماره ۱۳۴، مورخ ۲ رجب ۱۳۲۸ (۱۱ ژوئیه ۱۹۱۰) صص ۱-۲.
۸۶. «نظرات در نظرات اصل دویم قانون اساسی»، مجلس، سال سوم، شماره ۱۳۵، مورخ ۴ رجب ۱۳۲۸ (۱۳ ژوئیه ۱۹۱۰)، ص ۲.
۸۷. هیئت پنج نفره‌ی روحانیون ناظر بر مجلس، پس از فراز و نشیب‌های بسیار در جلسه‌ی شنبه ۷ شعبان ۱۳۲۸ (۱۳ اوت ۱۹۱۰) انتخاب شد. اما تا پایان کار مجلس دوم، عملاً تنها دو تن از آنان در مجلس حضور یافتند و نظارت آنان به صورت هیئت مجتهدین هرگز عملی نشد.
۸۸. سیاست‌نامه خراسانی، ص ۲۶۵.
۸۹. تلگراف آخوند خراسانی به بهیانی، در مجموعه دوم اسناد مشروطیت مستشارالدوله، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.
۹۰. ایران نو، سال اول، شماره ۱۲۱، مورخ ۱۹ محرم ۱۳۲۸ ق، صص ۱ و ۲. گرچه مقاله با امضای «هیش» منتشر شد، اما یادآور نوشته‌ها و ادبیات سیاسی مقاله‌های رسول زاده به عنوان مخبر روزنامه ترقی قفقاز بود. برای مشاهده‌ی همخوانی این نوشته و اینکه نیش نام مستعار رسول زاده است، می‌توان به دو مقاله‌ی مجازات‌های

- اعدام - در روزنامه ترقی، شماره ۱۶۶، ۲۱ رجب ۱۳۲۷ ق (۱۸ اوت ۱۹۰۹) و مجازات‌های اعدام، در روزنامه ترقی، شماره ۱۷۲، مورخ ۲۹ رجب به زبان ترکی همان سال مراجعه کرد.
۹۱. «صحت قصاص»، مجلس، سال سوم، شماره ۸۴، مورخ ۲۵ صفر ۱۳۲۷ (۷ مارس ۱۹۱۰)، ص ۲.
۹۲. به مقاله مورد اشاره در روزنامه سعادت همدان به مدیریت محمدتقی نراقی دسترسی نیافتیم ولی به نظر می‌رسد که لحن و متن مقاله اولیه بسیار تندتر از نوشته تلطیف شده روزنامه مجلس بوده است. کار به داستان روزنامه مجلس خود در پیش درآمد مقاله آوردند که با وجود اینکه «تحریر آن مقاله تا اندازه‌ای خارج از مسلک ما بود، از درجش تأمل کردیم ولی عاقبت الامر به مناسبت تکرار یادآوری از طرف نویسنده محترم با مختصری اصلاح تبدیل عبارات برای رعایت ملاحظات نزاکت لفظی مقاله مزبور را ذیلاً درج کردیم».
- از محمدتقی نراقی مقاله دیگری تحت نام قصاص باعث حیات مردم است، در روزنامه مجلس، شماره ۹۰، سال سوم، مورخ ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ (۲۰ مارس ۱۹۱۰) در حقانیت مجازات قصاص چاپ و در سه شماره دیگر ادامه یافت. در مجلس شماره ۹۲، مورخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ (۲۶ مارس ۱۹۱۰)، تبلیغ کتابی به نام احقاق الحق، نوشته‌ی محمدتقی همدانی آمد که «دریبه بر طایفه بابیه و بهائیه» بود. تأیید عبدالله مازندرانی مجتهد عتبات و حاجی آقا نورالله اصفهانی بر کتاب، به صورت اعلانی نصف صفحه اول روزنامه را اشغال کرده است.
۹۳. ایران نو، سال اول، شماره ۲۱۸، ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ ق (۳۰ مه ۱۹۱۰)، ص ۲.
۹۴. روزنامه وقت، به مدیریت حسین کسمائی، از ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۸، در تهران چاپ و در رشت پخش می‌شد. جدل وقت با ایران نو ارگان حزب دموکرات چندین بار به نوشتن نقد و نکوهش‌های گاه تند کشیده شد. (نمونه: ایران نو تحت عنوان «جعلیات وقت» در ایران نو، شماره ۲۱۸، مورخ ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ (۳۰ مه ۱۹۱۰). روزنامه وقت از مواضع اعتدالیون در مقابل دموکرات‌ها دفاع می‌کرد.
۹۵. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، جلد چهارم، صص ۴۹-۲۹۴۸. عین‌السلطنه تحت عنوان معین‌الغربا و اسمعیلیه نیشابور، می‌نویسد: چند روزی است شهرت دارد در قریه‌ای که اسمعیلیه‌ها سکونت دارند. حاجی ملابقر درودی با هم‌دستی معین‌الغربا آخوند مشهدی هم‌دست شده و ملابقر شخصاً سر دو نفر از آنها را بی‌رحمانه می‌برد. خازن‌الملک حاکم نیشابور به قصد دستگیری ملابقر سوارانی روانه ده می‌کند و او را دستگیر و به شهر می‌آورند. معین‌الغربا در آستانه حرم مشهد متحصن می‌شود. مردم مسلمان دکاکین را بسته و اصرار بر آزادی ملای دستگیر شده دارند.
۹۶. کسروی در تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۲۷، می‌نویسد: معین‌الغرباء نامی از ملایان مشهد به هم‌دستی یک ملای دیگر در دیه‌های نیشابور، سه کس را از اسماعیلیان بکشت.
۹۷. همان‌طور که آورده شد، فریدون فارسی در سوم ذیحجه ۱۳۲۵ ق مورد حمله عوامل استبداد قرار گرفت. فریدون را کشته و زنش را مجروح کردند. جرمش این بود که به مجلس شورای ملی یاری رسانده بود. تقی‌زاده در مجلس مصراً خواستار شناسائی و مجازات مسئولین این جنایت شد و نظمیه را موظف دانست که اقدام عاجل به عمل آورد. گرچه قاتلین مسلمان بودند، اما این بار در واقعه‌ی قتل دو اسماعیلی، قاتل خود از روحانیون بود و آنان مجازات او را بر نمی‌تافتند. عدم باور به حقوق مساوی میان شیعیان امامیه، به ویژه روحانیون، با «دگران»، علت اصلی این پافشاری بود. تقی‌زاده خود در خطابه‌های مشهور پیرامون تاریخ مشروطیت در باشگاه مهرگان در پاسخ سؤال یکی از حضار که پرسیده بود: «آیا مساوات همه ایرانیان در مقابل قانون که در متمم قانون قید شده، شامل ایرانیان غیرمسلم نیز بود؟» جواب داد: البته شامل بود و برهان ساطع آن مجازات شدید قتل‌های ارباب فریدون زردشتی بود که با وجود حمایت مستبدین از آنها و امید اینها به اینکه مشروطه‌خواهان در مجازات مسلم به خاطر زردشتی متحیر و مردد خواهند ماند، علمای پشتیبان مشروطیت... حکم به مجازات آنها دادند (مقالات تقی‌زاده، جلد اول، صص ۱۳-۳۱۲).
۹۸. حیات یحیی، جلد ۲، ص ۱۸۷.
۹۹. متن کامل حکم فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده از جانب مجتهدین عتبات را در ضمیمه کتاب حاضر آورده‌ایم.
۱۰۰. مقاله «کج قبرقا» در روزنامه صحت، شماره ۴، سال ۱۳۲۷ ق، نوشته میرزا حسین عدالت موجب محاکمه،

آزار و تبعید او از تبریز شد. در این رابطه، نشریه/ایران نو، سال اول، شماره ۶۸، مورخ سوم ذیقعده ۱۳۲۷، ص ۳ تحت عنوان محاکمه میرزا حسین خان و همچنین مجله دره‌ی/نجف، سال اول، شماره‌های ۷ و ۸ و ۱۰، ذیقعده ۱۳۲۸ علیه مقاله عدم تستر و احتجاج زنان مسلمان مطالبی را در موافقت و مخالفت با این نوشته منتشر کردند.

۱۰۱. متن کامل این تلگراف در روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۶۳، مورخ ۶ محرم ۱۳۲۸، ص ۳ آمده است. در مذاکرات سوم محرم ۱۳۲۸ مجلس دوم، این تلگراف قرائت و درباره‌ی آن بحث شد. در ۱۳ محرم همان سال، پاسخ مجلس به این تلگراف تدوین و خوانده شد: «تلگراف مبارک که در باب منع از اشاعه‌ی منکرات و گماشتن معلمین مذهبی در مدارس و نشر بعضی مقالات مضره در روزنامه‌جات امر شده بود، زیارت و در حضور وزراء عظام قرائت شد و قرار شد که از تمام این طبقات جلوگیری نمایند. امیدواریم موفقیت تامه حاصل آید که بیش از پیش مراقبت شود» (روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۶۶، مورخ ۱۴ محرم ۱۳۲۸ قمری).

۱۰۲. برخی افراد، بدون ارائه مأخذ و سند در تاریخ‌نویسی‌های سفارشی دولتی حکم تکفیر مانند تقی‌زاده را به دلیل اتهام و «دخالته» او در ترور بهبهانی جلوه داده‌اند. بسیاری هم به تاسی آن را تکرار کرده‌اند. حکم یاد شده بیش از ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸ (۲۳ آوریل ۱۹۱۰) صادر شد. سیدعبدالله بهبهانی در ۹ رجب ۱۳۲۸ (۱۶ ژوئیه ۱۹۱۰) توسط چند قفقازی ترور شد. چگونه می‌توان رویدادی را که قریب ۸۴ روز بعد روی داده علت صدور حکمی وانمود کرد که مدت‌ها پیش صادر شده است؟ دروغ‌نویسی آشکار و عامدانه تاریخی چه حاصلی جز بدنامی و شک در سایر کتب و نوشته‌هایی از این قبیل می‌تواند به ثمر آورد؟.

۱۰۳. حکم قطعی مورد اشاره مجتهدین تا آنجا که من در کتب تاریخی انتشار یافته معاصر یافتیم، نخستین بار توسط اسماعیل رائین در *انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت*، صص ۱۱۱ و ۱۱۲ چاپ شد. این تلگراف خطاب به نایب‌السلطنه، حجج اسلام، مجلس، هیئت دولت و سرداران عظام ارسال شده بود. این متن در برخی جراید آن روزگار منتشر شد و تقی‌زاده عکسی از آن را در اوراق و اسناد خود نگاهداری کرده بود. این تلگراف با آنچه رائین نقل کرده، تفاوت‌هایی نه چندان مهم دارد. *اوراق تازه یاب مشروطیت*، صص ۲۰۷ و ۲۰۸ به عبارتی حکم قطعی یادشده بیش از تاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸ ق که نامه‌ی مجتهدین به نایب‌السلطنه نوشته شده، باید نوشته و ارسال شده باشد. شریف کاشانی هم در *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم ص ۵۳۵، متن مشابه آنچه را در اسناد تقی‌زاده به دست آمده، ثبت کرده است.

۱۰۴. *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم، صص ۳۹-۵۳۸، صص ۲۰۸ تا ۲۱۲ جلد دوم.

۱۰۵. *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم، صص ۴۸۰-۵۰۵.

۱۰۶. اعلامیه زلاتینی نمره ۵ در *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد دوم، صص ۵۳۷ تا ۵۳۹، برای کندوکاو بیشتر در رویدادهای آن روزگار پیرامون حکم فساد مسلک سیاسی و انعکاس بیرونی آن می‌توان علاوه بر *اوراق تازه یاب مشروطیت* به روزنامه‌ی *حبل‌المتین کلکته*، شماره ۱۵، مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸، و شماره ۱۶، مورخ ۱۳ شوال ۱۳۲۹ مراجعه کرد.

۱۰۷. متن نامه‌ی امریه مانند آخوند خراسانی و عبدالله مازندرانی، مجتهدین عتبات، در روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۱۳۸، مورخ ۱۱ رجب ۱۳۲۸، ص ۳ آمده است.

۱۰۸. روزنامه نجف، سال اول، شماره ۶، مورخ ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ ق.

۱۰۹. متن کامل این شب‌نامه در دفاع از حکم «حضرتین حجتین خراسانی و مازندرانی در قدح و تبعید تقی‌زاده» در صص ۵۳۹ - ۵۳۷ جلد دوم، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، آمده است.

۱۱۰ و ۱۱۱. همان‌جا، صص ۵۴۴ و ۵۴۳.

۱۱۲. *خاطرات عین‌السلطنه*، جلد چهارم، ص ۳۱۷۵.

۱۱۳. سند شماره ۵۱۴۶ و ۵۱۴۵، مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به نقل از مجله‌ی تاریخ معاصر *ایران*، سال سوم، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۸، ص ۲۴۹.

۱۱۴. محبوبیت و نفوذ گسترده و توانمند تقی‌زاده در عرصه سیاست به رغم پافشاری مجتهدین عتبات و مریدان آنها در ایران، حکم اخراج رسمی مجلس شورای ملی را مانع شد. در ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸، رئیس مجلس

- شورای ملی، حسین مومتمن‌الملک طی حکم شماره ۶۱۶۷ به تقی‌زاده نوشت: «جناب آقای تقی‌زاده دام اقباله مشروحه‌ی آن جناب که اجازه سه ماه مسافرت برای اصلاح مزاج خواسته بودید به کمیسیون عرایض و مرخصی رجوع شد. کمیسیون یاد شده این اجازه را به اکثریت تصدیق و نیز مجلس در جلسه شنبه ۲۴ شهر جمادی-الآخر تصویب کرد.» (عکس این سند در جلد نهم مقالات تقی‌زاده چاپ شده است.)
۱۱۵. *حبل‌المتین کلکته*، شماره ۱۵، مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ ق.
۱۱۶. برای فهم و پیگیری دقیق‌تر حکم فساد مسلک سیاسی که مجتهدین صادر کردند، سند اصلی آن را که به گونه‌ای پراکنده در دسترس است، در پایان این کتاب در پیوست‌ها آورده‌ایم. نقل قول‌ها همه از مکتوب مجتهد عبدالله مازندرانی برگرفته شده است.
۱۱۷. *اوراق تازه یاب مشروطیت*، صص ۲۰۸ تا ۲۱۲. اصل نامه‌ی عبدالله مازندرانی ابتدا در روزنامه *حبل‌المتین کلکته*، شماره ۱۵۰، مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ ق چاپ شده است.
۱۱۸. همان‌جا در *حبل‌المتین*، شماره ۱۵.
۱۱۹. روزنامه مجلس، شماره ۱۴۴، مورخ ۲۳ رجب ۱۳۲۸ ق.
120. *Marling to Grey*, July 15 th, 1910, No, 129, F O 371 / 962 .
۱۲۱. نامه‌ی شیخ ابراهیم زنجانی به تقی‌زاده، *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۳۴۱.
۱۲۲. روزنامه مجلس، سال چهارم، شماره ۱۰۲، مورخ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، ص ۳.
۱۲۳. *مناکرات مجلس دوم*، مورخ ۲۸ ذیقعد ۱۳۲۸ ق.
۱۲۴. روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۱۱۱، مورخ ۲۸ ربیع‌الآخر ۱۳۲۸، ص ۲.
۱۲۵. راثین، اسماعیل، *حقوق بگیران انگلیس در ایران*، ص ۴۳۹.
۱۲۶. نمونه متأخر این رویه‌ی نادرست، کتابی است که اخیراً تحت عنوان *زندگی و زمانه سیدحسین تقی‌زاده*، تألیف سیدعلی علوی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، به بازار آمده است. مؤلف یاد شده، به تقلید و تآسی از اسماعیل راثین، کلمه به کلمه، در ص ۱۸۱ همین جملات را تکرار می‌کند و با وجود اینکه به خوبی می‌داند، و در حاشیه‌ی ص ۱۸۶ هم اذعان می‌کند که طبق «حکم تفسیقی» آیات عظام به نایب-السلطنه، تاریخ صدور حکم باید قبل از ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ باشد، و ترور بهبهانی ۸۴ روز بعد روی داده است؛ باز هم در دو مورد برای شبهه در افکار خواننده وانمود می‌کند که این حکم پس از ترور صادر شده است. صداقت قلم، در پیشگاه تاریخ‌نویسی سفارشی دولتی قربانی شده است.
۱۲۷. «مجموعه خطوط مشاهیر، دکتر قاسم غنی»، مجله *یادگار*، سال اول، شماره ۲، مهرماه ۱۳۲۳ ش، ص ۵۱، نیز سیاست‌نامه خراسانی، ص ۲۸۷.
۱۲۸. مؤلف کتاب *سفارشی زندگی و زمانه سیدحسین تقی‌زاده*، می‌نویسد این نوشته‌ی آخوند خراسانی «نه گویای نفی حکم تکفیر است و نه مبین برائت تقی‌زاده» (ص ۱۹۰) و در حاشیه‌ی صفحه بر مبنای الهام غیبی می‌افزاید که نامه را محرر آخوند از قول او نوشته است. اینان که با پیشوایان خود چنین می‌کنند، و هر جا آرای آنان را هم‌سو با خواسته‌های سیاسی - ایدئولوژیک امروزی خود نمی‌یابند، به نفی و تخطئه و تکذیب می‌پردازند با نوشته مخالفان خود چه‌ها که روانی‌دارند.
۱۲۹. تقی‌زاده، در *خاطرات*، ص ۳۴۹، می‌نویسد که پس از تأسیس مجلس دوم به تدریج نفوذ و اعضای حزب دموکرات در تبریز گسترش یافت: «دموکرات‌ها در تهران و تبریز آن قدر زیاد شدند که وقتی در تبریز انتخابات برای انجمن ایالتی شد، همه اسامی که از صندوق درآمدند از ۴۲۰۰ تعرفه ۳۲۰۰ دموکرات درآمد. ناصرالملک که دشمن خونی دموکرات‌ها بود، وقتی این خبر را شنید دودستی بر سرش زد و گفت اینها، آخر ایران را تسخیر می‌کنند. آخر هم به ریشه‌ی آنها آب بست. این کشمکش همچنان ادامه داشت که از علمای نجف بر ضد من حکم آوردند. زورشان نمی‌رسید.» تقی‌زاده در دنباله شرح می‌دهد که حکم تلگرافی را اول بار قوام‌الدوله وزیر پست و تلگراف بود، آورد. بعد هم چون ترسیدند گفتند فتنه می‌شود حکم را مخفی کردند و بروز ندادند - سیدنصرالله در مجلس می‌گفت هر روز روزنامه‌ها مقاله‌های رسول‌زاده را منتشر می‌کنند اما حکم علما را بروز

نمی‌دهند. بعد هم در منزل سردار اسعد جلسه کردند و از من خواستند تا کنار بیایم تا آنها هم حکم را پس بگیرند، گفتم خیر من التماس نمی‌کنم. اما متأسفانه قتل سیدعبدالله بهبهانی اتفاق افتاد و «همه چیز خراب شد.» [همانجا، ص ۳۵۰]

۱۳۰. پیلوسیان به تقی‌زاده، ۹ مه ۱۹۱۰ (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ق)، *اوراق تازه‌یاب*...، صص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۱۳۱. *مذاکرات مجلس شورای ملی*، دوره دوم، سه‌شنبه ۶ محرم ۱۳۲۸ق.

۱۳۲. متن تلگراف در روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۵۳، مورخ ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۷ق، ص ۱ آمده است.

۱۳۳. روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۷۴، مورخ شنبه سوم صفر ۱۳۲۸ق (۱۳ فوریه ۱۹۱۰)، ص ۳.

۱۳۴. قوای مقننه و مجریه، *ایران نو*، سال اول، شماره ۱۰۵، مورخ ۲۱ ذیحجه ۱۳۲۷ (۴ ژانویه ۱۹۰۹).

۱۳۵. مکاتباتی بین تقی‌زاده و فعالان سیاسی در تهران، در زمان اقامت او در تبریز در دست است که نشان می‌دهد او قصد تمدید «مرخصی» سه ماهه‌ی استعلاجی فرض شده را داشته و از طریق شیخ محمد خیابانی این درخواست را به مجلس داده بود. خیابانی در نامه‌ی ۲۵ شوال ۱۳۲۸ق از تهران به تبریز به تقی‌زاده نوشت «درخصوص تمدید مرخصی با رفقا ای دموکرات‌ها مذاکره نمودم. در بدو نظر همه صلاح دانستند که مدت را دو ماه [تمدید] نموده، عریضه را تقدیم مجلس نمایم. بعد خودم فکر و ملاحظه ثانوی کردم. بعضی اشکالات به نظر رسید. بعضی از آنها را به طریق اجمال لازم است عرض نمایم.» خیابانی در ادامه نامه می‌افزاید هنوز کینه و عداوت به تقی‌زاده بسیار است. عنوان کرد روزی که در یکی از کمیسیون‌ها نام شما را طرح کردیم هیاهو کردند که «چرا باز در مجلس اسم تقی‌زاده را می‌برید»، لذا برای جلوگیری از «پیراهن عثمان» کردن بعضی‌ها صلاح است که فعلاً موضوع مسکوت بماند. خیابانی با ذکاءالملک فروغی، رئیس مجلس، هم که همراهی‌هایی با دموکرات‌ها داشت و به قول زنجانی «از خود ما» بود (نامه شیخ ابراهیم زنجانی در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۳۴۴) پیرامون قضیه صحبت کرد؛ او هم معتقد بود که «به آقا بنویسید که صلاح نیست در مجلس مطرح شود. همین طور باشند تا ببینیم چه پیش می‌آید» (نامه شیخ محمد خیابانی در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، صص ۳۴۸، ۳۴۷).

۱۳۶. «از طرف کمیته مرکزی فرقه‌ی دموکرات»، *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۲۲۷.

۱۳۷. ایرج افشار در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۲۱۸ می‌نویسد: «مخاطب نامه کسی است که در دیوان محاسبات خدمت می‌کرده است. احتمال دارد مرحوم مختارالملک صبا باشد». متن نامه در همین منبع صص ۲۱۸ تا ۲۲۵ آمده است.

۱۳۸. مخبرالسلطنه هدایت، والی آذربایجان در آن زمان در *خاطرات و خطرات*، ص ۲۱۱ می‌نویسد: مقام تقی‌زاده در تهران متزلزل شده به تبریز آمد (۴ رمضان). انجمن به او خوش‌بین نبود بلکه اکثر تجار بد و سوء نظر داشتند. دعوتش کردم که در منزل من چند روزی بماند قبول نکرد. به نظمی سپردم مراقب حال او باشد که سوءاتفاقی نیفتد. اندک اندک آن بدبینی اول مبدل شد و لطف برخورد حاصل...»

تقی‌زاده اما پیرامون تمایل انجمن تبریز و مردم به حزب دموکرات و شخص خود نظر متفاوتی را روایت می‌کند. او نوشت وقتی که در تبریز انتخابات انجمن در جریان بود دموکرات‌ها به حدی در شهر نفوذ داشتند که از ۴۲۰۰ تعرفه، ۳۲۰۰ نفر به دموکرات‌ها رأی دادند (*خاطرات*، ص ۳۴۹).

۱۳۹. عکس این بیانیه در جلد نهم *مقالات تقی‌زاده*، سند ۷، به چاپ رسیده است.

۱۴۰. *نامه‌های دوران مشروطیت*، صص ۱۹۹-۲۰۰. رابطه دوستانه و حمایت‌گرانه‌ی تقی‌زاده با زردتشتیان، به ویژه دوستی او با کیخسرو شاهرخ دیرپا بود. به عنوان نمونه‌ای می‌توان به عضویت و همکاری تقی‌زاده در کمیته ایجاد اولین مدرسه ویژه دختران زردتشتی در تهران، نیز در تأسیس انجمن آثار ملی و تلاش در برپایی آرامگاه فردوسی در توس اشاره کرد (*خاطرات ارباب کیخسرو شاهرخ*، صص ۴۱، ۹۳، ۱۶۵).

۱۴۱. عکس این نامه در صص ۳۲۴-۳۳۰/*اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، نیز صص ۲۰۰-۲۰۴ *نامه‌های دوران مشروطیت*، آمده است.

۱۴۲. در پیوسته‌های کتاب حاضر، پیرامون تیگران هاگوپیان و نقش مهم و مؤثر او در حزب دموکرات و رابطه تنگاتنگش با تقی‌زاده بیش‌تر سخن گفته‌ایم. تیگران در زمان تبعید تقی‌زاده طی نامه‌ای که اشاره کرده‌ام، از

- فعالیت‌های سوسیالیستی خود در تهران، بسیج و متشکل کردن کارگران، و ایجاد سندیکایی از کارگران تلگراف-خانه، و میان عده‌ای از آرامنه گزارش می‌دهد.
۱۴۳. این میرزا ابراهیم قمی هم از آن شخصیت‌های جالب معاصر ایران است که تا این زمان تأثیر قلم و جعلیات او را در آثار تاریخی مشاهده می‌کنیم. نگارنده در نقدی بر فصل دوم کتاب *در تیررس حادثه*، نوشته‌ی حمید شوکت، به زبردستی و تردستی‌های میرزا ابراهیم قمی در سندسازی پیرامون نقش دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله و قوام‌السلطنه در برخی اسناد به اصطلاح نویافته مشروطه اشاره کرده‌ام. ایشان در کار جعل اسناد تاریخی و تقلید زبردستانه خط شخصیت‌های تاریخی «استادی» کم نظیر بودند و برای نمونه‌ای از فریب خوردگی مورخان از «تولیدات تاریخی» او می‌توان به آثار ابراهیم صفایی و کتاب نام‌برده به قلم شوکت مراجعه کرد.
۱۴۴. «نامه هبت‌الدین شهرستانی»، از نجف اشرف، ۲۶ صیام [۱۳۲۸]، در *نامه‌های مشروطیت و مهاجرت*، به کوشش ایرج افشار، صص ۱۹۸-۱۹۹.
۱۴۵. همان‌جا، ص ۲۲۰.
۱۴۶. *نامه‌های دوران مشروطیت*، صص ۲۰۸-۲۱۱.
۱۴۷. نامه شماره ۱۰۰، خامنه، *نامه‌های دوران مشروطیت*، ص ۲۱۳.
۱۴۸. همان‌جا، ص ۲۲۱.
۱۴۹. *تاریخ انقلاب مشروطیت*، جلد ششم، ص ۱۳۳۰.
۱۵۰. مخبرالسلطنه هدایت که در آن زمان در استانبول بود، در *خاطرات و خطرات*، ص ۲۱۹ می‌نویسد: «آقای تقی‌زاده از راه وان و بایزید به اسلامبول آمده‌اند. الحق در این عصر اختیار آن راه، خاصه در زمستان به اختیار فقط با عزم راسخ کار مثل این شخص است، کسی دیگر نمی‌تواند با وجود این زحمت و مشقت که در اختیار این راه متحمل شده‌اند از عهده برآید، در نظر اهالی بی‌انصاف تقدیر نشده وقعی و اهمیتی پیدا نکرد، از امور عادی به تصور کردند و حال آنکه بنده می‌دانم چقدر زحمت کشیده‌اند تا اینجا خود را رسانده‌اند.»
۱۵۱. *مقالات تقی‌زاده*، جلد اول، ص ۳۶۱.
۱۵۲. طاهرزاده بهزاد، کریم، *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت*، ص ۳۴۵. حسین پرویز از مسئولین نشر *ایران نو*، پس از خروج رسول‌زاده از ایران در نامه مورخ ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ق (۲ نوامبر ۱۹۱۱) به تقی‌زاده در شرح امور انجام شده به امر تقی‌زاده در تهران، به جواب *کاغذ کمیته اسلامبول* حزب دموکرات اشاره می‌کند که حاکی از حضور فعال و مؤثر این حوزه حزبی در استانبول به رهبری تقی‌زاده است (*نامه‌های دوران مشروطیت*، نامه شماره ۱۳۱، ص ۳۳۶).
- ۱۵۷ تا ۱۵۳. همان‌جا، صص ۳۶۵ تا ۳۵۴. از اسدالله خرقانی نامه‌ای به تقی‌زاده، به تاریخ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ قمری (*اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، صص ۷۴ - ۴۷۲) در دست است که حاکی از ارتباط هم‌دلانه آنهاست. خرقانی نامه‌ی یادشده را از طریق پسرش نورالدین به تقی‌زاده رساند. از نوع سؤال‌ها و نکات مطرح شده در نامه می‌توان دریافت که این اولین ارتباط میان آنها نبوده است. می‌دانیم که پسر سیداسدالله، نورالدین خرقانی، در شماره ۶ روزنامه *حبل‌المتین*، رجب ۱۳۲۷ ق، مقاله *پر سر و صدای «ذا افسد العالم فسد لعالم»* را نوشت که به تعطیلی همیشگی این روزنامه در تهران انجامید. *لحن نقاد و تند نوشته، علیه روحانیون، خشم آنها را برانگیخته بود.*
- ۱۵۸ و ۱۵۹. نامه منوچهر ایرانی، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۹، *نامه‌های دوران مشروطیت*، ص ۲۵۳.
۱۶۰. نامه محمدعلی بادامچی، دوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۹، همان‌جا، ص ۲۵۶.
۱۶۱. نامه احمد استوار، ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، همان‌جا، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.
۱۶۲. نامه محمدعلی تربیت، ۵ رمضان ۱۳۲۹، همان‌جا، ص ۲۹۳.
۱۶۳. نامه محمدعلی بادامچی، ۲۹ رجب ۱۳۲۹، همان‌جا، ص ۲۸۱.
۱۶۴. *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، ص ۱۵۴.
۱۶۵. همان‌جا، ص ۱۵۷.

۱۶۶. همان‌جا، ص ۲۴۴.
۱۶۷. همان‌جا، ص ۲۴۵.
۱۶۸. همان‌جا، ص ۲۸۶.
۱۶۹. همان‌جا، صص ۲۹۸-۲۹۹.
۱۷۰. *نامه‌هایی از تبریز*، ص ۲۳.
۱۷۱. افشار، ایرج، «نامه‌هایی درباره‌ی تبریز، نه از تبریز»، *مجله راهنمای کتاب*، سال پانزدهم، شماره‌های ۱۰-۱۲، دی تا اسفند ۱۳۵۱ش، ص ۸۵۵. در متن ۲۶۷ صفحه‌ای *نامه‌هایی از تبریز*، قریب ۷۶ صفحه پیشگفتار به قلم ادوارد براون آمده است و جز مواردی چند، بقیه به قلم تقی‌زاده از استانبول است. دو مقاله ترجمه شده از روزنامه *ترجمان حقیقت* در عثمانی و یک نامه کوتاه کاظم‌زاده ایرانشهر و سه نامه کوتاه از جنایات روس‌ها در مشهد، نوشته تقی‌زاده نیست. نامه شماره یازدهم (صص ۱۳۲ تا ۱۴۸) کتاب مقاله‌ای است که در روزنامه *حیل‌المتین*، سال ۱۹، شماره ۳۹ تحت عنوان *وقایع جانگداز شمال*، منتشر شده بود. این نامه خطاب و عنوان ندارد. حکایت آن را در نامه‌ای از محمد قزوینی به تقی‌زاده می‌خوانیم که معلوم می‌کند تقی‌زاده نامه را درباره مظالم روس‌ها به قزوینی نوشته بود. قزوینی با صوابدید دوستان و معاشران و هم‌فکران آن زمان که در پاریس همکاری داشته، همچون کاظم‌زاده، هاشم‌زاده، پورداوود و... با حذف قسمت‌های خصوصی نامه که مهر و نشان نویسنده را داشت، به توسط مخبر روزنامه معروف «تان» به *حیل‌المتین* ارسال داشت (متن نامه قزوینی به تقی‌زاده در صص ۸۵۶-۸۵۸ منبع فوق‌الذکر آمده است). ضمناً، به نقل از همین نامه، «شرح حال ثقه‌الاسلام» مندرج در *حیل‌المتین* که در کتاب آمده، نیز به قلم تقی‌زاده است. متنی است که به خواهش قزوینی برای آماده کردن یادبودنگاری در مجله «جهان اسلام» [La Revue du monde] پاریس نوشته شده است. درباره مقاله *حیل‌المتین* خود براون در حاشیه‌ی متن یافته شده در اسنادش نوشته بود: «مقاله تقی‌زاده درباره‌ی اعمال روس‌ها و شمال ایران» (*نامه‌هایی از تبریز*، ص ۲۱).
۱۷۲. *نامه‌هایی از تبریز*، ص ۱۱۹.
۱۷۳. همان‌جا، صص ۱۵۰-۱۵۱.
۱۷۴. همان‌جا، ص ۱۵۳.
۱۷۵. همان‌جا، صص ۱۵۳ و ۱۵۶.
۱۷۶. همان‌جا، صص ۱۶۶-۱۶۷.
۱۷۷. همان‌جا، ص ۱۸۸.
۱۷۸. همان‌جا، صص ۲۰۰ تا ۲۴۸.
۱۷۹. «خلاصه سوانح ثقه‌الاسلام شهید مجتهد تبریزی»، *حیل‌المتین کلکته*، سال بیستم، شماره ۱۲، ۲۶ رمضان ۱۳۳۰ق (۹ سپتامبر ۱۹۱۲). *حیل‌المتین*، در حاشیه این مقاله نوشته‌ای مستند از صلح‌جویی ثقه‌الاسلام و اعدام ناسزا و جنایتکارانه روس‌ها منتشر کرد.
۱۸۰. *نامه‌هایی از تبریز*، ص ۲۵۰.
۱۸۱. محمدامین رسول‌زاده، ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱ (۲۵ شوال ۱۳۲۹ق)، *نامه‌های دوران مشروطیت*، ص ۳۲۶.
۱۸۲. *نامه رضا پرورش*، از استانبول به آمریکا، *نامه‌های دوران مشروطیت*، صص ۳۹۰-۳۹۱.
۱۸۳. یکانی، اسمعیل، *زندگانی تقی‌زاده*، در *یادنامه تقی‌زاده*، صص ۶۵-۲۶۴.
۱۸۴. به‌رغم وجود دو ترجمه فارسی از کتاب شوستر، که در دسترس داشتم، به دلیل ابهام و غلط‌های فراوان و بعضاً مهم در تغییر مفهوم مطلب، عمدتاً از متن انگلیسی شوستر بهره برده‌ام:
- Shuster, W. Morgan, *The strangling of Persia A Personal Narrative*, Mega publisher, Washington, D. C. 1987 Edition, P. 4 .
185. Ibid, P. 36 .
۱۸۶. هدایت، گزارش ایران...، ص ۲۶۳.
۱۸۷. عبدالرحیم خلخانی فعال حزب دموکرات، از تهران به استانبول در نامه مورخ ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۹ به طنز

نوشت: «پریروز از طرف خزانه‌داری کل برای مطالبه مالیات املاک علاءالدوله می‌روند. آقای علاءالدوله آن مظهر غیرت، غیرتش قبول نمی‌کند مالیاتی که تا امسال نمی‌داد، امساله یک نفر مردک آمریکایی نامسلمان از او بگیرد.» (نامه‌های دوران مشروطیت، ص ۳۳۹). او در همین نامه افزود: «امروزه تمام دعوای و تمام کشمکش‌ها بر سر مستر شوستر است. آقای اشرف [رئیس الوزراء] و آقایان وزرا و آقایان مستوفی‌ها، موجب خورها، مستمری‌بگیرها، مفتخورها، ویل‌گردها، مالیات‌بده‌ها، اعیان، اشرف عموماً ضد شوسترند.»

۱۸۸. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، جلد دوم، ص ۳۴۹.

189. Shuster, Ibid, P. 21.

۱۹۰. دستره، آنت، مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۲۰۱.

۱۹۱. تلگراف فوری نراتوف به پاکلوسکی، شماره ۱۸۵۹، مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۱ به نقل از روس و انگلیس در ایران، ص ۶۰۶.

۱۹۲. حمید شوکت در کتاب در تیررس حادثه؛ زندگی سیاسی قوام‌السلطنه، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۵، فصل دوم را تحت عنوان «وزارت و انقلاب» به کارنامه احمد قوام در نهضت و حکومت مشروطیت اختصاص داده است. نگارنده در نقد و بررسی این فصل چند سال پیش متنی نوشتم که در چند سایت اینترنتی منتشر شد، و در کتابی نیز که مجموعه‌ی نقد و بررسی‌های مربوط به این زندگی‌نامه نویسی، است انتشار یافت. شوکت این فصل را بدون اشاره به عملکرد قوام و برادرش وثوق‌الدوله، به خصوص در ماه‌های پایانی بحرانی آن روزگار که به التیماتوم روس و انحلال مجلس انجامید، با روایت خود از نقش قوام در خلع سلاح مجاهدین پارک اتابک، با این ادعا که از فردای آن روز انقلاب «ر آشوب به آرامش گذر کرد» خاتمه می‌دهد. به نظر می‌رسد مؤلف از بحران رو به افزایش که مشروطه و ایرانیان با آن مواجه بودند و بی‌اعتنا گذشته است. در حالی که تازه بادهای سهمگین و زهرآلود مخالفین آرامش و پیشروی اصلاحات اساسی، به ورزیدن آغاز کرده، و به پایان درآلود نهضت مشروطه و مجلس دوم انجامید.

نکته‌ی قابل تأمل این است که شوکت با بهره‌گیری از چند سند عمدتاً جعل شده میرزا ابراهیم قمی در اسناد ثقفی اعزاز، سهمی فراتر از آنچه بوده برای از قوام ترسیم می‌کند و با شگفتی از کنار مهم‌ترین رویداد زمانه مجلس دوم – التیماتوم – و کشمکش با اصلاحات شوستر و دموکرات‌ها، و عملکرد قوام در وزارتخانه‌های بعدی دوران مجلس دوم نادیده می‌گذرد. مخالفت او و برادرش با شوستر را به دلیل انتصاب لکفر بازرس خزانه‌داری کل در آذربایجان و برملا شدن اختلاس و خلاف کاری‌های پدرشان، در مقام اصلی‌ترین مالیات‌بگیر آذربایجان، در چند کلمه گذرا و در حاشیه، می‌گذارد.

۱۹۳. روس و انگلیس در ایران، صص ۵۷۶ تا ۵۸۸.

۱۹۴. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، نیز ضمیمه کتاب خاطرات طوفانی تقی‌زاده.

۱۹۵. غالب این تلگراف‌ها همان روزها در رساله وقایع بیست روزه تهران، مطبوعه جبل‌المتین، محرم ۱۳۳۰ ق، چاپ شده است.

۱۹۶. تقی‌زاده، همزمان با التیماتوم روسیه و در سمت تأثیرگذاری هرچه بیشتر بر روند رویدادها و حفظ استقلال کشور، از استانبول به اروپا سفر کرد. دو التیماتوم روسیه در ۱۹ ذی‌قعدة و ۷ ذیحجه ۱۳۲۹ قمری (۱۱ و ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱) به دولت ایران ابلاغ شد. نامه‌نگاری‌های موجود حاکی از آن است که تعداد زیادی از ملیون ایرانی به تقی‌زاده متوسل شدند تا از وجهه و رابطه‌های خود در بیرون آمدن ایران از تنگنای التیماتوم بهره‌گیرند. تقی‌زاده ابتدا به پاریس رفت. این سفر بایستی در زمستان ۱۹۱۱ (شوال ۱۳۲۹) روی داده باشد. چند نامه به تقی‌زاده در دست است که به حضور او در پاریس در این برهه اشاره دارد و اطلاع داریم که او از لندن نیز تلگراف‌های متعددی به مقامات دولتی ایران و حامیان مشروطه در خارج کشور ارسال داشت، و به عنوان فردی مستقل و غیرحزبی و در راستای مصالح و آتی کشور اظهار نظر کرده است.

در گاه‌شماری نقش تقی‌زاده در این بزنگاه تاریخی می‌توان به چند مورد مهم اشاره کرد. خبر رفتن تقی‌زاده به

پاریس به نقل از نامه‌های دوران مشروطیت (ص ۳۴۸ همچنین ۳۲۵) پیش از شوال ۱۳۲۹ ق (نوامبر ۱۹۱۱) روی داده است. از میرجواد، برادر تقی‌زاده هم نامه‌ای در دست داریم که بعد از ۱۵ نوامبر ۱۹۱۱ (۲۳ ذیحجه ۱۳۲۹) نوشته شده است. نامه‌ای هم از اسماعیل ممتازالدوله آخرین رئیس مجلس اول به تاریخ ۶ ذیحجه ۱۳۲۹ (۲۹ نوامبر ۱۹۱۱) در دست است که در آن به تلگراف ارسالی تقی‌زاده به تهران، در ضرورت اتحاد و اتفاق احزاب و محافل سیاسی در تقویت هرچه بیشتر دولت مرکزی اشاره می‌رود (همان‌جا، ص ۳۴۵). ممتازالدوله تلگراف تقی‌زاده به تهران را به دلیل وجهه مؤثر او در تهران به میان می‌آورد. (همان‌جا، ص ۳۵۵) نامه‌ای هم از محمدعلی تربیت (همان‌جا، ص ۳۵۵) به تاریخ ۷ ذیحجه ۱۳۲۹ (۳۰ نوامبر ۱۹۱۱) از استانبول نوشته شده که از اطلاعات درونی آن پیداست که در جواب نامه تقی‌زاده از پاریس نوشته شده است. تربیت توصیه می‌کند بهتر است تقی‌زاده در همان اروپا بماند؛ وی تأکید می‌ورزد که در این برهه‌ی بحرانی در آنجا: «یقیناً برای ایران از همه جا بهتر کار می‌کنید» و می‌افزاید اگر لندن بروید مؤثرتر است.

۱۹۷. تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۲۴۴.

۱۹۸. تاریخ هجده ساله...، ص ۲۸۸. کسروی همزمان با جنایات محرم آن سال روس‌ها و صمدخان، جوانی ۲۲ ساله بود.

۱۹۹. تاریخ هجده ساله آذربایجان، صص ۲۵۰ - ۲۶۰.

۲۰۰. همان‌جا، ص ۲۶۳.

۲۰۱. همان‌جا، صص ۲۶۹ - ۲۷۰.

۲۰۲. همان‌جا، ص ۲۷۴.

۲۰۳. همان‌جا، ص ۲۷۵.

۲۰۴. همان‌جا، ص ۲۹۰.

۲۰۵. «حقیقت وقایع جان‌گداز شمال»، حبل‌المتین کلکته، سال نوزدهم، شماره ۲۹، مورخ چهارم جمادی‌الاول ۱۳۳۰ ق (۲۲ آوریل ۱۹۱۲).

فصل هفتم

حزب دموکرات ایران

تأملات نظری در چیستی و چگونگی حزب

حزب در ذهنیت و ادبیات نو اروپایی به منزله‌ی شکلی از سامان‌یافتگی سیاسی گروه‌هایی از مردم برای دخالت در سرنوشت سیاسی‌شان تعریف شده است. در این تعریف، حزب در حکم نوعی نهاد ضروری و مؤثر در تقسیم کار اجتماعی، و سپردن پاره‌ای فعالیت تشکیلاتی که داوطلب یا خواستار انجام آن شده پذیرفته شده است. پس از تحولات اقتصادی در اروپا؛ انقلاب صنعتی انگلیس و پیامدهای سیاسی آن، انقلاب فرانسه همراه با رشد مناسبات سرمایه‌داری، طبقات توانمند اجتماعی در اروپای غربی، رخ نمودند. این طبقات اجتماعی و سرگروه‌های فعال آن برای سهمی شدن در سرنوشت و قدرت سیاسی به صحنه گام نهادند و تشکلهای حافظ منافع و خواسته‌های خویش را تأسیس کردند.

پیش‌زمینه نظری تشکل حزبی، بحث‌های نظری و گاهی جدلی صدها اندیشمند غربی، بر پایه‌ی ضرورت قرارداد اجتماعی مبنی بر اعمال اراده انسان به منظور دستیابی به اهداف و مقاصدش تعریف شده بود. انسان به عنوان محور زندگی مدرن و موازین و قوانین قابل اصلاح و تغییر آن، به عرصه‌ی اجتماعی وارد و به عنوان سوژه و موضوع در مرکز تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی پذیرفته شد. این انسان مدرن، مسئول و دارای حقوق فردی و اجتماعی مشخص، در تلاش برآمد تا موانع پیشرفت عقلانیت و بالندگی بینش و کنش را یکی پس از دیگری از پیش پا بردارد. تلاش در این راستا و فراهم آمدن انباشتی نظری و عملی، ضرورت کار گروهی و اتحاد گروه‌های اجتماعی را مطرح کرد. سنندیکا، اتحادیه، سازمان و احزاب به عنوان ابزارهای لازم و کارآمد این جریان به عرصه اجتماعی- سیاسی گام نهادند.

حزب، همزاد و فرزند خلف مشارکت عمومی گروه‌های اجتماعی است؛ پدیده‌ای که خود را تعریف کرده و باید برای تکمیل و رفع ناکارآمدی‌های ناگزیر هر نوع فعالیت جمعی، هر روز بیش از پیش بکوشد تا زمینه تعمیق و گسترش نقش اجتماعی- سیاسی خود را فراهم آورد. حزب را در حکم نهادی شناختند که برای سازماندهی نیروهای اجتماعی بر مبنای توافقی از برنامه، مرام‌نامه و اساس‌نامه برای مشارکت در قدرت سیاسی و یا فعالیت در عرصه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به وجود می‌آید.

احزاب و سازمان‌های مدنی نوین، حامل ارزش‌ها و مناسبات جدیدی بودند که در تعارض و تقابل با ارزش و مناسبات جا افتاده سنتی پیشین قرار گرفتند. مقاومت و پایداری نهادها و مراکز سنتی، با توجه به همخوانی و همدلی و همراهی مناسبات و ارزش اجتماعی سنتی در مقابل این تشکلهای نوپا، ناهنجاری‌های متعددی آفرید. احزاب در غرب نیز نه یک شبه به وجود آمدند و نه صرفاً در یک برهه کوتاه قوام و تداوم یافتند و به مطلوبیت رسیدند. نوآوری به دلیل ذات ویرانگر و مقابله‌گرس با امور قدیم و مرسوم، همواره با سنت و نهادهای جا افتاده و ملازمت اجتماعی آن مواجه بوده است. طبعاً برای

کارآمدی امور و رفع کاستی‌ها، نوگرایی باید روش‌های مؤثر و مطلوبی برای رفع این کاستی‌ها، خطاها و ناهنجاری‌ها برگزیند و پیش گیرد. رویکردی نقاد و اصلاح‌پذیر بر مبنای تمرین و آموختن و آموزاندان، تعامل و گفت و گو، مقابله نوآوری با کهن و نهادهای نو با نهادهای سنتی و کهن برای پیش‌برد هر نوآوری و تحول در جامعه ضروری است.

این بستر، معرفت، پیشینه و اهداف در تشکیل احزاب اولیه در ایران به علل بسیاری میسر و محقق نشد. مشارکت سازمان یافته و مؤثر، به تدریج در دهه‌های پایانی سده نوزدهم اروپا، حضور و ضرورت احزاب را به عرصه عمومی کشاند. بی‌گمان در تمام این مراحل و پس از آن تا امروز، تأسیس حزب، تداوم و نهادینه شدن آن با کاستی‌ها و خطاها و انبوهی ناهنجاری همراه بوده و خواهد بود. اما این عدم مطلوبیت‌ها از ضرورت مشارکت سازمان‌یافته‌ی گروه‌های اجتماعی و فرهنگی نکاسته است. تاریخچه‌ی احزاب در جوامع غربی هم نشان می‌دهد که معضل و کاستی تشکلی‌های سازمان یافته و جمعی، نه ویژگی ایران‌زمین بوده و نه می‌تواند دلایلی برای ترویج عدم ضرورت مشارکت سازمان یافته در سرنوشت جامعه باشد.

حزب بر بستر جوامع مدرن اروپایی تشکلی با اهداف تعریف شده و وظایف مشخص، و مهمتر از همه، جدا و مستقل از دولت شناخته شد. دیرپایی و پویایی احزاب ریشه‌دار در گرو همین استقلال بوده است. در این چارچوب، احزاب مدرن به مثابه ساختاری جدید مبتنی بر خردورزی نو، مراحل گوناگونی را طی کرده تا به ساختار مفهوم حزبی نو دست یابند. احزاب ریشه‌دار سیاسی غربی، غالباً پس از برپایی و استحکام نظام پارلمانی در آن سرزمین‌ها پدیدار شدند. در واقع، طبقات نهادینه شده‌ی اجتماعی، احزاب سیاسی خاص خود را برای حفظ و تداوم منافع و مشارکت خودشان در حوزه‌ی قدرت به صحنه اجتماعی آوردند. در این فرآیند، ابتدا طبقات و اقشار اجتماعی چون اشراف محافظه‌کار و عمدتاً زمین‌دار، سپس با رشد مناسبات سرمایه‌داری، بورژوازی لیبرال و در ادامه، کارگران و هواخواهان آنها در اقشار و طبقات میانی، در اجتماع و سیاست فعال شدند. در بستر این فعالیت و جنبش‌های سیاسی و اقتصادی بود که احزاب و تشکلی‌های سازمان یافته جمعی به وجود آمدند و قوام یافتند.

این تشکلی‌ها در حکم عامل و محرک جنبش‌های سیاسی - اجتماعی رخ نمودند. در تقابل اندیشه و ضرورت‌های آن روزگار و بر مبنای حداقلی از اشتراک نظری و منافع مشترک، به صورت نهادی مستقل و ضروری مقتضیات آن روز درآمدند. پذیرش نسبی این امور که در جامعه جدید تنوع آرا و عقاید شهروندان، وجود و ضرورت دارند و باید نهادهایی نماینده‌ی آنها باشند که به بستر مطلوبی برای نهادینه شدن احزاب در برخی جوامع اروپایی تبدیل شوند. حزب به معنای حداقل مشترک و تعریف شده افکار پراکنده‌ی گروه‌های اجتماعی در پیشبرد مشارکت عمومی و پرهیز از مطلق‌خواهی و همسان‌بینی، پذیرفته شد.

کار حزبی به این معنا که افراد و یا گروه‌هایی در همکاری با یکدیگر و در رقابت با سایر گروه‌ها بتوانند براساس یک رشته اصول توافق شده و اهداف کوتاه و یا درازمدت در قدرت سیاسی و نحوه اداره جامعه سهیم شوند، نیاز فرهنگی عمومی و بستر مطلوب کار جمعی و سازمانی است. این گروه‌ها باید بیاموزند که دیگرانی را تحمل کنند که متفاوت و یا حتی متناقض با آنها می‌اندیشند و می‌خواهند، و حق موجودیت و پذیرش موفقیت دیگران را به عنوان یکی از اصول اساسی فعالیت حزبی مدنظر قرار دهند. تصور و امکان کسب قدرت سیاسی برای احزاب مخالف، اساس حضور و تداوم نظام چند حزبی و حق مشارکت عمومی گروه‌های اجتماعی به شمار می‌آید.

فرهنگ و پیشینه‌ی تجربی حزبی در ایران دوران مشروطه وجود نداشت. از این رو تلاش تقی‌زاده و یاران سوسیال دموکرات ارمنی‌اش در تأسیس و تشکیل نخستین حزب سیاسی نو را تنها در پرتو معرفت و آگاهی نسبت به معضلات ذهنی و عملی، و فقدان انباشت تجربه، مشارکت سیاسی و فرهنگ حزبی در ایران آن روزگار می‌توان سنجید. در شرایطی که مشروعیت قدرت، چه در نظام استبدادی خودکامه‌ی قاجار و چه در حضور قدرتمند و مقام شریعت و سنت، قابل تعریف، توضیح و توجیه بود. اقدام ریشه‌نگر و بدیع تقی‌زاده و یارانش در تشکیل نهاده‌ی که قرار بود مبنای مشروعیت خود را از اراده و رأی مردم و خواسته‌های جدید گیتی مدار بگیرد، با معضلات و موانع بنیادی، و نیز دشمنان توانمندی روبه رو بود.

آسیب شناسی تحزب در ایران

اندیشه تشکیل حزب همچون سایر حوزه‌های مدنیت معاصر و جدید، نه بر بستر جوشش و ضرورت‌های درونی جامعه ایران، بلکه به مثابه امری بیرونی، بیگانه و حاصل آشنایی نخبگان جامعه با جوامع اروپایی دریافت و عرضه شد. شور مشروطه بسیاری از مقولات نو را در برهه‌ی کوتاهی، بدون هیچ‌گونه ریشه و سابقه پیشین در جامعه‌ی آن روز پراکند. در ایران، نه از طبقات پایدار اجتماعی خبری بود نه از جنبش‌های سیاسی گروه‌های آگاه و فعال آنها در کشاکش و مشارکت سیاسی - اجتماعی حضوری به چشم می‌خورد. در جامعه‌ای که سهیم‌شدن و یا مشارکت در سرنوشت سیاسی نوعی فضولی به شمار می‌آمد، و باورمندانش بدعت‌گرانی مهدورالدم محسوب می‌شدند، چگونه می‌توان از ضرورت تشکل‌های حزبی سخن گفت؟ آنچه هم تحت نهضت و حرکت اجتماعی - سیاسی به صحنه آمد، در لوای فرقه و دسته‌های مذهبی بود و یا نمود یافت. خودکامگی شاه و دیرپایی موازین پرسش‌ناپذیر و باید و نبایدهای مذهبی، هر نوآوری و حضور غیرسنتی را بدعتی مضر و مخرب می‌دانست و طرد می‌کرد.

در ایران پیش از پیروزی جنبش مشروطه، نخستین نطفه‌ها و نموده‌های تشکل جمعی و سیاسی نو علنی، وارداتی بود و ریشه‌ای در این خاک نداشت. محفل فراموش‌خانه‌ی ملک‌خان به عنوان تشکلی از دیوان سالاران زمانه، محصلین و مدرسین دارالفنون و برخی نو اندیشان سیاسی و مذهبی، در حکم حضوری فضول و مزاحم به سرعت تعطیل شد. در مرحله‌ی اولیه‌ی مشروطه هم غالب تشکل‌های غیردینی موجود در ایران یا در میان سیاست ورزان ارمنی فعال بودند و یا متأثر از تحولات قفقاز پای بر میدان نهادند. با برقراری مشروطه، انجمن‌ها و محافل متعددی به عنوان محمل گردآمدن و عرضه‌ی برخی خواسته‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، بدون هیچ انباشت نظری و عملی پا گرفته بودند.

این انجمن‌های مردمی در کنار انجمن‌های ایالتی و ولایتی به عنوان یکی از ضرورت‌های زمانی عصر مشروطه به میدان آمدند، اما نه شباهتی به چیزی داشتند که حزب متمرکز و مدرن خوانده می‌شود و نه توانستند جای خالی آن را پر کنند. عدم انسجام نظری و عملی انجمن‌ها و فقدان فرهنگ سیاسی کار جمعی نو، معضلات بسیار مجلس اول و ناتوانی انجمن‌ها در پیش‌گیری و مقابله با کودتای پایانی محمدعلی شاه، کمتر پیشینه‌ی خوش خاطرهای در ذهن مشروطه‌خواهان باقی گذاشت. غالب ارزیابی‌ها به جای علت یابی در مسیر یافتن مقصر در پی سرشکن کردن مجموعه علل ناکامی و گذاردن بار بر دوش انجمن‌ها بود. بستری آفرید که بر هر نوع کار جمعی تراز نوین بعدی تأثیری نامطلوب گذاشت. علل بنیادی دیگری هم در این راستا قابل تأکید است.

در جامعه‌ی ایران پیش از مشروطیت، به دلیل فقدان هیئت حاکمه‌ی متکی به طبقه خاص و خاستگاه اجتماعی مشخص، و قرار گرفتن آن، فراتر از مجموعه آحاد اجتماعی، فاصله عظیمی میان مردم و دولت وجود داشت. به همین دلیل، مشارکت مردم در امور حکومتی نوعی دست‌درازی و دخالت

بی‌جا در اموری تلقی می‌شد که در جایگاه آنها نبود و از این‌رو بر مبنای ذهنیت معمول و پذیرفته‌شده‌ای، حضور تشکل انجمن و احزاب به عنوان مزاحمت و موجب هرج و مرج و تفرقه و سلب آرامش جامعه و اخلال دراراده و فهم اداره کننده گان مملکت شناخته شد. فعالین اجتماعی و سیاسی معترض هم، دولت را غیر خودی دانسته و در تقابل با آن حضور یافتند.

البته، این تنها ویژگی ایران نبود، در کل جوامع یک دست و سنتی که هرم قدرت کاملاً یک‌سویه از بالا به پایین شکل گرفته و قوام یافته و هم‌خوانی و هم‌سانی جامعه و قدرت امری مطلوب شناخته می‌شود، غالباً تقسیم قدرت و مشارکت در آن زیانبار دانسته می‌شود و نشانه‌ی هرج و مرج و آشوب‌گری به حساب می‌آید و احزاب نیز در این راستا وسیله تفرقه و جدایی، معنا می‌شوند.

واژه *پارتی‌بازی* که در زبان فارسی معاصر بر اساس لغت فرنگی «پارتی» به معنای «حزب» بر سر زبان‌ها افتاده و اصطلاح شده، نگرشی تعریف شده در فرهنگ سیاسی معاصر ایران به این مقوله به شمار می‌آید. پارتی‌بازی و یا به عبارتی، تشکیل حزب و فعالیت حزبی به عنوان بینشی منفی و کنشی مخرب و ضداخلاقی در ذهنیت ایرانی، یادآور فرقه‌گرایی، باندبازی، توطئه‌چینی، دسته‌سازی، و بده و بستان‌های پشت پرده و نامطلوب است. براین بستراحزاب به‌عنوان محافلی فرقه‌گرا، برای پیش‌برد منافع فردی و گروهی در مقابل سایر افراد و گروه‌ها شناخته و معرفی شد. کلمه «بازی»، به عنوان پسوند حزب با بار منفی، در سوی سوءاستفاده‌ی برخی با اهداف و مقاصد شیطانی که گویا با منافع ملی و خواسته‌های مردم در ضدیت است، به کار رفت. همه گیر شدن فهم و اصطلاح پارتی‌بازی با دریافتی منفی و ابزار نامشروع در فرهنگ عمومی جامعه ایران از موانع تشخیص مطلوب چگونگی و چیستی حزب به شمار آمد. نگرش منفی و «شیطانی» حزب به مفهوم یک نهاد نو، صرفاً به باورمندان دینی در ایران محدود نمی‌شود [۱].

کسروی که به ضدیت و مخالفت با اولیای مذهب غالب در ایران شهره است، به پیروی از اصالت‌طلبی، یکپارچگی و تمامیت‌خواهی ملی و مخالفت با هر چه تجسم «روپایی‌گری» است، در شرح تشکیل اولین حزب تراز نو و مدرن ایران، حزب دموکرات، با نثر و رویکردی نکوهش‌گرانه می‌نویسد:

«آقای تقی‌زاده همین که از تبریز به تهران آمد یا از راه پیروی به دسته‌بندی‌های اروپا و یا تنها از بهر فزونی نیروی خود، کسانی را از آقایان نواب و حکیم‌الملک و دیگران از همان دم به کار پرداخته، بر آن کوشیدند که نمایندگان تهران و دیگر شهرها از هم‌دستان ایشان باشند و در این‌باره تلگراف‌ها به شهرها فرستادند که به دست افتاد و مایه گفت‌وگو گردید.» [۲]

در این گونه باورهای مرسوم، حضور حزب به صورت یک بازی ظاهری و موجودیتی کاذب در می‌آید که اول از همه هرگونه سهم‌خواهی و کسب قدرت سیاسی را باید رسمی و عملی کنار بگذارد. در واقع، تشکلی را که سهم از مشارکت عمومی نخواهد، نمی‌توان حزب خواند بلکه محفلی برای درد دل و گردهمایی اعضای آن یا پیشبرد برخی منافع شخصی و گروهی مشخص خواهد شد.

در اروپای غربی، بر پایه‌ی طبقات اجتماعی و جلوه کردن نظری-سیاسی بخش آگاه آنها، ابتدا احزاب اشراف و اعیان با رویکرد محافظه‌کار و سپس بورژوازی نوحاسته، و سرانجام تشکل‌های طبقات متوسط، کارگری و سوسیالیستی سامان گرفت؛ اما در ایران این مسیر به نحوی وارونه سپری شد. بدون آن پیشینه‌ها، اجتماع‌یون عامیون به عنوان اولین جریان متشکل با برنامه و خواست مشخص و تعریف شده، آن هم نه در درون بلکه در میان ایرانیان مهاجر یا تبعیدی قفقاز شکل گرفت و سپس حزب دموکرات با تمایلات به نظام پارلمانی و با گرایش سوسیال دموکراتیک، و در نهایت حزب اعتدالیون به

عنوان متشکل کننده و بیان گر جریانی میانه رو و محافظه کار، و دربرگیرنده ی برخی از اشراف و اعیان قاجار به صحنه سیاسی آمدند.

فرقه ی اجتماعیون عامیون ایران عمدتاً از میان مهاجران تجار و کسبه و کارگران ایرانی مقیم باکو عضوگیری کرد. این تشکل از طریق ترجمه و اقتباس خواسته ها و ایده های انتشار یافته در قفقاز، به عنوان برنامه و مرام نامه ی خود، به درون ایران راه یافت. هم زمان با این حضور، نهضت مشروطه ی ایران برپا شد و شتابان قوام یافت. این گروه، چند تن از عناصر برجسته ی خود را به ایران اعزام کرد تا شعبه های آن را در درون کشور تأسیس کنند. به این شعبه ها، در فصل سوسیال دموکراسی همین کتاب اشاره هایی کردیم. این تشکل ایده های ناهمگون و مملو از تناقض و ناهمخوانی و ناهم زمانی با شرایط ایران را نیز همراه خود به این سرزمین آورد. معجونی از لیبرالیسم، ناسیونالیسم مخالف استبداد حکومتی، و کهنه گرایی علمای مذهبی و اقشار سنتی، به همراه نوعی اسلام گرایی و به کار بردن ادبیات و مفاهیم سنتی و شبه مذهبی شیعه، همچنین فهمی از پیشینه و تجارب دگراندیشان ازلی در مرام نامه و برنامه و اعلان های شعبه های این حزب ملاحظه شد. این محافل سوسیال دموکرات عملاً تنها تشکل های سازمان یافته ی دوران مجلس اول بودند. با مطالعه و ارزیابی مذاکرات مجلس، نمی توان هیچ مورد شفافی یافت که بیانگر مرام و برنامه خاص و تعریف شده آن تشکل در نزد افراد و آرای عرضه شده باشد. به کار بردن و تکرار برخی مفاهیم جدید فرنگی چون لیبرال، تندرو، معتدل، محافظه کار، و اشرافیت برای توضیح جایگاه اینان بیانگر آنچه روی نمود، نمی تواند باشد. اگر گاه و ناچار در این نوشته به کار رفته، صرفاً برای پیشبرد بحث و فهم نزدیکتر مطلب بوده است. فقدان انباشت دانش و تجربه و ثبات اجتماعی و سیاسی را می توان در میان اینان، به عیان دید. غالب مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس اول در میان گرایش ها و خواسته های متفاوت، و بعضاً متناقض در نوسان بودند. با این که افراد و دسته های رقیب، یکدیگر را بی هیچ ریشه و پیشینه ای «اعیان»، «ارتجاعی»، «تندرو»، «فراطی»، «محافظه کار»، «انقلابی» و... می خواندند کمتر نشانی پابرجا و استوار از مصداق این مفاهیم غربی می شد در این عناصر و محفل ها یافت. هیچ یک مرام، برنامه، و عملکرد شفاف و روشنی برای پیشبرد امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نداشتند و بیشترین توان آنها در مقابله و انکار جناح و افراد مخالف یا توجیه و دفاع از عملکرد خودی صرف می شد. مثلاً فردی چون سعدالدوله در ماه های اولیه ی مجلس اول به عنوان پیشگام «جریان مترقی و رادیکال» مجلس وانمود شده است، فردی که عمدتاً بر مبنای اختلاف شخصی و به پیروی از منافع خود به مقابله با «محافظه کاری دربار و اعیان قاجار»، و مستشاران بلژیکی حاکم بر گمرک ایران به التهاب های دوران نهضت مشروطه گام نهاده بود. با ورود تقی زاده و باران آذربایجانی اش به مجلس، این صف آراییی شکننده تغییر یافت. وقتی سعدالدوله نتوانست رهبری جریانی را در مشروطه و مجلس به دست گیرد، به سوی دشمنان مشروطه و دربار و حتی همخوانی با سیاست خارجی روسیه کشیده شد و در مقابل مجلس و جریان رادیکال ایستادگی کرد.

ارزیابی کارنامه ی اکثریت و کلای دیگر هم نشان می دهد که پایبندی به مرام و برنامه ی تعریف شده ی مشخصی که بیانگر منافع گروه هایی از طبقات معینی باشد، چندان حضور و ثباتی نداشته است. در نزد بسیاری، تشکل و سازمان به مثابه محملی برای دستیابی به مشاغل و مناصب مهم، و دستیابی به منابع قدرت و ثروت شناخته شد.

با همه ی این کاستی و بدفهمی های رایج و مسلط، معدود منورالفرکان بنیان گذاری چون تقی زاده عملاً و در روند تجربه پی برده بودند که برای تغییر و تحول و تداوم ترقی و بیداری عمومی، راهی جز فعالیت سازمان یافته و با برنامه ی جدی برای مشارکت سیاسی وجود ندارد. به گمان تقی زاده، ساختار

مدرنی چون حزب جزء لاینفک جامعه دموکراتیک مطلوب است. هر چند به موانع، دشواری‌های بسیار کار جمعی سازمان یافته در ایران آگاه بود. انجمن‌های صنفی و سیاسی دوران مجلس اول به نظر او اشکال ابتدایی فعالیت اجتماعی - سیاسی بودند و باید قدمی فراتر نهاد و تشکل با ثبات و منسجم‌تری که هدف و برنامه‌ای تعریف شده برای تحول در جامعه و پیشبرد امر سیاسی داشته باشد، تأسیس شود. او پس از رسیدن به تبریز و گذر از سفر کوتاه اما پر بار اروپایی‌اش، مصمم شد چنین تشکلی را در ایران بنیان نهد. از همان روزهای اقامت در این شهر تحت محاصره، تدارک این رویداد مهم را آغاز کرد.

حزب دموکرات ایران

تقی‌زاده در ماه‌های پایانی مقاومت و محاصره تبریز از اروپا به آذربایجان آمد. فعالیت او در اروپا، انگلیس و فرانسه، عبارت بود از مراوده با مشروطه‌خواهان تبعیدی، برقراری ارتباط گسترده با جریان‌های رادیکال، چپ، و لیبرال سیاسی اروپا، اقدامات و تماس‌های او با سوسیال دموکرات‌های قفقاز، آشنایی و مطالعه نظری نظام‌های پارلمانی جدید مکتبی بر احزاب سیاسی انگلیسی و فرانسه از یک‌سو، و لگام‌گسیختگی و کاستی‌های فعالیت نامتمرکز، نابسامان، بدون برنامه‌ای انجمن‌های دوران مجلس اول از سوی دیگر، او را به ضرورت تأسیس یک تشکل استوار با برنامه و طبق موازین و معیارهای مدرن احزاب اروپایی هدایت کرد. شواهد نشان می‌دهد که او از همان روزهای نخستین ورودش به تبریز، به نحوی در فکر و تدارک این نظر بود.

تقی‌زاده‌ی این دوران دیگر آن تقی‌زاده رادیکال و انقلابی، یا فردی که برخی «تندرو و افراطی» ترسیم کرده‌اند، نبود؛ بلکه با معرفت، شناخت، ژرفا و گستره متفاوتی به جامعه و معضلات آن می‌نگریست. او در مجلس اول با بینش و کنش رادیکال، آزادیخواه، و باوری راسخ به انقلاب و اصلاحات بنیادین اجتماعی، در مقابل شاه، دربار و دولتمردان اعیان مسلک قاجار، با جسارتی کم‌نظیر توانست خود را در حکم رهبر تراز اول و مرجع انجمن‌های مردمی تثبیت کند. نفوذ کلام او بر نشریات رادیکال زمان و جانبداری از آرمان‌های آزادی و عدالت اجتماعی، به ویژه تدوین و اجرای قوانین مدنی و مناسبات لائیک تأکید داشت. علیرغم تلاش همه جانبه‌ی او و یارانش، مجلس اول به بحران کشیده و با حمله و بمباران قزاقان تعطیل شد. در آن برهه، دربار و شاه و دسته‌های سنتی و واپس‌گرای جامعه، با وجود عقب نشینی‌های چشمگیر، به پذیرش مشروطه سلطنتی و محدودیت‌های قانونی آن تن ندادند. تقی‌زاده در این برهه، از نزدیک شاهد زد و بندهای متعددی بود که در میان خیل عظیم دست پروردگان حاکمیت قاجار، که مدعی هواداری از مشروطه و اهداف نهضت بودند، رواج داشت و در عمل آفت و آسیب فرصت طلبی فرساینده‌ی آن را دیده بود. از سوی دیگر، لگام‌گسیختگی مجاهدین و آثار زیانبار شور و شوق فراوان اما تهی از معرفت، آگاهی، تخصص و تقسیم کار سیاسی و افراط و تفریط‌های درآوور و مصیبت‌زای آن را لمس کرده بود. او در سفر به اروپا، به آشنایی ژرف‌تری با اجتماعات سیاسی پاریس و لندن، و سپس استانبول و شهرهای پرتلاطم قفقاز با آن حافظه‌ی تاریخی و پیامدهای مشروطه اول دست یافته و با ذهنی دگرگون و متحول به ایران بازگشت. او دیگر همان جوان آرمان‌خواه انقلابی و سازش‌ناپذیر مجلس اول نبود، حالا با بینش و خواسته‌هایی تحول یافته می‌گفت:

«ما فقط یک آزادی و یک امنیت شخصی و مالی و جانی می‌خواهیم. رولسیونر [انقلابی] نیستیم.» [۳]

نشانه‌های این تحول را از همان روزهای اولیه‌ی ورودش به تبریز و پیوستنش به جنبش، و نحوه برخوردش با معضلات آن می‌یابیم. سخنرانی او در انجمن تبریز به انتقاد از لگام‌گسیختگی، بی‌برنامگی، و اقدامات شتاب‌زده و بعضاً نادرست و تندروانه، ضرورت سازماندهی کارآمد، تقسیم کار و تخصص در میان نیروهای گرداننده و مدافع شهر، تقی‌زاده‌ی متفاوت، متکامل‌تر و پخته‌تری را می‌نماید. پافشاری، جسارت، و استقلال رای شگفت‌آورش در اوج بحران نهضت، اختلاف نظر با جریان غالب «مرکز غیبی» و برخی از مجاهدین اردوی شمال، به وضوح این موضوع را اثبات می‌کند. او بی‌ملاحظه و هراس از هیبت مخالفین و ملاحظات مرسوم محافل سیاسی دوران، آرا و نظریات خود، و مصالح و مقتضیات جامعه و نهضت مشروطه را مطرح و اعلام کرد. در این زمان، ستارخان به‌عنوان رهبر فرهمند مجاهدین مسلح چون و چرا نمی‌پذیرفت؛ هر مخالفتی با رهبران جا افتاده‌ی نهضت، کارشکنی و ضدیت و حتی همکاری با دشمن معنا می‌داد، کمالینکه چند تن از شناخته‌ترین مجاهدین پیشرو آن روزگار را در همین برهه در تبریز به این اتهام طرد ویا ترور کردند. ترور یوسف خزدوز از این دست اقدامات بود. علاوه بر رهبری علنی نهضت مسلحانه، چند گروه و دسته مخفی و نیمه مخفی هم در تبریز فعال بودند. تقی‌زاده همه را می‌شناخت و در ارتباط و مراوده نظری با آنها هم بود. اما مستقل از همه، آنچه را صلاح می‌دانست با جسارتی مثال‌زدنی اعلام می‌کرد و پیش می‌برد.

تقی‌زاده در مدت کوتاه اقامت‌اش در تبریز، با سوسیال دموکرات‌های مسلمان متشکل در «مرکز غیبی» — که با بسیاری اعضایش پیش از مشروطه و دوران مجلس اول محشور بود — همچنین مجاهدین قفقازی آشنا و مرتبط بود. هرچند فاصله خود با آنها و استقلال شخصی و نظری‌اش را از آنان، به‌ویژه رهبریشان، همواره حفظ کرده بود. او با دانشک‌های ارمنی نیز که شعبه قدرتمند و فعالی در آذربایجان داشتند، مراوده داشت. از نشست مشترکشان در زمان مجلس اول اطلاع داریم. هیأت رهبری و نمایندگی دانشک‌ها در زمستان ۱۹۰۷ با تقی‌زاده، مستشارالدوله و تنی چند به جلسه نشستند [۴]. «استپان زوریان» با اسم مستعار رستم از اعضای کمیته مرکزی حزب دانشک در این جلسه حضور داشت. رد پای رستم را چندی بعد در تبریز و به عنوان نماینده دانشک‌ها در کنار مجاهدین تبریز و کمیته مرکزی مقاومت شهر می‌یابیم. نیز، از تماس تقی‌زاده با اعضای کمیته مرکزی آذربایجان دانشک در ژانویه ۱۹۰۹ خبر داریم. نامه‌ی ۱۱ ژانویه ۱۹۰۹ (۱۸ ذیحجه ۱۳۲۶) چند روز پس از ورود تقی‌زاده به تبریز، کمیته مرکزی آذربایجان به کمیته جهانی غرب دانشک به جلسه‌ای با حضور تقی‌زاده، واهان ذاکریان و رستم قراخانیان از اعضای آن مرکزیت، اشاره می‌کند. از جمله موارد بحث، تدارک تشکیل یک حزب دموکراتیک فراگیر در ایران بود. طبق این سند، پیرامون برنامه‌ی عمل مشابه با تشکیلات حزب دانشک، برای سراسر ایران توافقی‌هایی حاصل شد که به عمل درنیامد.

اسناد نویافته دیگری حاکی از پیشگامی اعضای گروه مستقل سوسیال دموکرات ارمنی در همکاری با تقی‌زاده در جهت تأسیس حزب دموکرات است. می‌دانیم که کنفرانس معروف آن گروه در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۸ (۲۱ رمضان ۱۳۲۶ق) در تبریز و با شرکت قریب ۳۰ نماینده تشکیل شد. اقلیت انگشت‌شماری با باور به فعالیت دموکراتیک در مقابل اکثریتی که فعالیت‌های صرفاً سوسیالیستی را مدنظر داشت، در این کنفرانس نمود نظری یافت. اعضای این اقلیت را مدتی بعد در کنار و همراه تقی‌زاده در تدارک نظری و عملی حزب دموکرات می‌یابیم. شاکری پژوهشگر پیگیر جنبش سوسیال دموکراتیک ایران تأکید می‌ورزد که فکر ایجاد حزب دموکرات ایران را سوسیال دموکرات‌های ارمنی طرح و پشتیبانی کردند. اینکه طبق اسناد قابل اتکایی — که عرضه عمومی آنها را بیش از همه مدیون خود این محقق و استاد ایرج افشار هستیم — در این که سوسیال دموکرات‌های ارمنی بودند که به عنوان نیروی محرک و

راهنمای نظری و سازمانی حزب دموکرات به صحنه آمدند، تردیدی نیست. اما در اینکه می‌توان و باید همه‌ی ابتکار و تلاش تشکیل حزب دموکرات به عنوان نخستین حزب دموکراتیک تراز نوین ایران معاصر در جامعه دین خوی مسلمان را به چندتن سوسیال دموکرات ارمنی نسبت داد، تردیدهای جدی وجود دارد.

اولاً، وقتی تقی‌زاده در اروپا بود، با جریان‌های سوسیال دموکرات اروپایی نه تنها آشنایی به هم رساند بلکه در تلاش جلب حمایت آنان از مشروطه‌ی ایران و مجاهدین تبریز با برخی عناصر و تشکل‌های چپ فرانسه و انگلیس، و احتمالاً آلمان آشنا شد. در ضمن او از وجود و چگونگی احزاب سیاسی قفقاز و همچنین در میان نوسلمانیان مطلع بود. به ارتباط و مذاکرات او با دانشکده‌ها هم، پیرامون تشکیل حزبی سراسری ایران، اشاره کردیم. بی‌شک توان سازماندهی و ژرفای نظری روشنفکران سوسیال دموکرات ارمنی در تشکیل حزب، تدوین مرام‌نامه و برنامه حزب، تأسیس و گسترش شعبه‌ی آذربایجان حزب، راهنمایی‌های آنها برای شعبه تهران در برگ‌های تاریخ ثبت است، اما نمی‌توان حضور و تشکیل حزب دموکرات را صرفاً به نام آنها نوشت. به هر حال، روشنفکران و فعالین سیاسی ارمنی به دلیل اوضاع پیچیده‌ی زمانه و روبه‌رو بودن با اکثریت بالای مسلمانان، نمی‌توانستند به‌گونه‌ای شفاف در صحنه عمل کنند. حضور آنها در مقام هدایت‌کننده و بنیانگذار حزب دموکرات، حزبی که قرار بود مجموعه‌ی آحاد و عناصر دموکرات جامعه را با اکثریت بالای مسلمان در بر گیرد، پیامد و مشکلات جدی داشت. اما، در زمینه‌ی نظری هم راهنمایی و یاری رساندند و هم برنامه مدون حزب مدیون آنهاست.

محتوای نامه‌های باقی مانده از پیلوسیان - پیلوسیانتز - حاکی است که او نه تنها برای تقی‌زاده و کمیته تهران رهنمود و آرای خود را می‌فرستاده، بلکه با شعبه‌های مشهد، اصفهان و قزوین هم مکاتبه و مراد داشته است. تبلیغات گسترده‌ی ضد ارمنی که مخالفان حزب دموکرات به راه انداختند، علی‌رغم حضور بیرم خان در نظمیته‌ی تهران موجب شد آرامنه‌ی سیاسی ناهمراه با دانشکده هادر اقدامات خود احتیاط کنند و از عرضه‌ی علنی آرایشان پرهیزند.

حضور و گردآمدن عناصر و جریان‌های متفاوت به گرد یک برنامه در حزب دموکرات و در کنار هم، بیش از هر کس مدیون درایت، هدایت، اعتبار و فراخ اندیشی دموکراتیک تقی‌زاده بود. علاوه بر اقلیت سوسیال دموکرات ارمنی تبریز، رسول‌زاده از گروه سوسیال دموکرات مسلمان همت باکو، حیدرخان که پیشینه عضویت در اجتماعین عامیون وابسته به باکو را داشت، حضور برخی از پیشروترین شخصیت‌های سیاسی - فرهنگی آن روزگار، از رادیکال، میانه‌رو، و حتی تنی چند از روحانیون روشن‌ضمیر چون خیابانی و زنجانی، جملگی در حزب شرکت فعالی داشتند. تقی‌زاده با روابط گسترده و دوستانه و سیاسی نزدیکی که با احزاب هنجاک، دانشکده، آرامنه‌ی گروه مستقل سوسیال دموکرات، سوسیال دموکرات‌های گیلان و برخی اعضای جدا شده‌ی حزب اجتماعین عامیون شعب تبریز، رشت و حتی باکو، «لیبرال‌ها و رادیکال‌های» فعال تجددخواه فارس و آذری داشت، توانست نوعی هماهنگی و سهولت در ایجاد و گسترش حزب را فراهم آورد. اعتبار ژرفی که در دوران مجلس اول مشروطه به عنوان یکی از رهبران دلسوز، مسئول و آگاه جریان رادیکال نهضت به دست آورده بود، در این راستا کمک‌رسان شد.

بنا بر مفاد نامه‌ای که از تیگران هاکوپیان (ت-درویش) به تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۰۸ (۸ ذیحجه ۱۳۲۶ق)، یعنی حدود یک ماه پیش از ورود تقی‌زاده به تبریز تحت محاصره به «گورکی پلخائف» از رهبران سوسیالیست روسیه در دست داریم، مطلع می‌شویم که یک گروه از سوسیال دموکرات‌های ایران تصمیم گرفته‌اند نظریه سوسیالیست‌های مشهور اروپا درباره تشکیلات و تاکتیک‌های لازم را

گردآوری کنند، و در آن نامه افزوده شده که پاسخ‌ها می‌تواند در حل و فصل مسائل و مشکلاتی که اخیراً انقلابیون ما را به شدت مشغول خود کرده، یاری رساند. او نوشت که کشور ما تا چند سال پیش در خواب سنگینی فرو رفته بود، ناگهان بیدار شد و با توان و پایداری شگفت‌آوری به پیشبرد امر سیاسی جامعه خود توجه نشان می‌دهد. درویش افزود: انقلاب ایران به سرعتی شکل گرفت که هیچ‌کدام از ما انتظار نداشتیم. از این‌رو اولین اقدامات و فعالیت‌ها بدون هیچ‌گونه سازماندهی آغاز شده، ولی کمبودهای آن به تدریج آشکار شد. وقتی رهبران انقلابی در سنگرها مشغول بودند، نمی‌توانستند فرصتی برای اندیشیدن به مسائل و پرسش‌های تشکیلاتی بیابند. متأسفانه، وضع ما در تبریز بد بود و در سال گذشته مبارزهای نابرابر توسط قوای مسلح محمدعلی شاه به ما تحمیل شده است. مجبور شده‌ایم زیر آتش گلوله توپ و تفنگ به این مسائل بپردازیم. اینکه چه سیستم تشکیلاتی به کار بندیم و تاکتیک‌های سازمانی باید چه باشند، دغدغه‌ی ماست. درویش اطلاع داد که سوسیالیست‌های ایرانی عده کمی هستند که بیشتر در تبریز اقامت دارند. احتمالاً درویش این پرسش‌ها و پاسخ‌های رسیده را، در نشست‌هایی که همراه با دوستانش چندی بعد با تقی‌زاده در تبریز داشت، مطرح کرده و به بحث داشته است [۶]. از مکاتبه و ارتباط تنگاتنگ ورام پیلوسیان سوسیال دموکرات ارمنی مقیم تبریز هم با تقی‌زاده اطلاع داریم.

تشکیل حزب

تقی‌زاده در ۲۰ رجب ۱۳۲۷ق (اوت ۱۹۰۹) به تهران وارد شد. او خود هیچ اشاره‌ای به تلاش‌هایش در تبریز در مورد تدارک تأسیس حزب دموکرات نمی‌کند، اما بر مبنای اسناد یاد شده، می‌دانیم که او نشست‌های متعددی برگزار کرد و در آن جلسه‌ها جوانان این موضوع را به بحث گذارده و متحدانی برای تأسیس حزب یافته بود. نامه دوم شعبان ۱۳۲۷ (۱۹ اوت ۱۹۰۹) را که چند روز بعد از ورود او به تهران توسط پیلوسیان، سوسیال دموکرات ارمنی از تبریز ارسال شده در دست داریم. پیلوسیان از «طرح عالی» ایجاد حزب دموکرات که جزئیات آن را با دو نفر از دوستان با ذکر نام به بحث گذاشته، اظهار خرسندی می‌کند و خواستار اطلاع بیشتری از جزئیات اقدامات تقی‌زاده در پایتخت در این مورد می‌شود. از اشاره پیلوسیان به نام سیدمحمدرضا شیرازی (مساوات) پی می‌بریم که او در کنار تقی‌زاده از جمله نخستین بنیان‌گذاران حزب دموکرات است. پیلوسیان ضمناً به تقی‌زاده اطلاع داد که نظام‌نامه داخلی حزب دموکرات را طبق قرار قبلی تهیه کرده و توسط محمدعلی اکبرخان از اعضای فعال انجمن تبریز به فارسی ترجمه و آن را برایش ارسال خواهد کرد [۷].

پیلوسیان می‌افزاید که شرایط ایران پیش از همیشه برای تشکیل و گسترش یک حزب دموکرات سراسری مساعد است و باید در پیشبرد آن شتاب بیشتری اعمال شود. ضمناً تأکید کرد که مردم ایران از تشکلهای صرفاً انقلابی خسته و ناامید شده و نیاز به صلح و آرامش دارند. از آن‌جا که انتخابات مجلس دوم در پیش است، برای پیروزی در مقابل رقبا باید هرچه زودتر چنین سازمانی را فعال کرد. پیلوسیان حتی سیاهه‌ی نسبتاً مفصلی را از کسانی که شایسته وکالت مجلس از سوی حزب دموکرات‌اند، مطرح کرد [۸]. پیلوسیان در نامه بعدی که یک ماه بعد به تقی‌زاده در تهران می‌فرستد، نتیجه‌ی اقدامات او و یارانش را در گسترش شاخه تهران حزب پیگیری می‌کند [۹].

بنابراین اسناد معتبر پی می‌بریم که اقامت تقی‌زاده در تبریز به قرار و مدارهای مشخص و تعیین‌شده‌ای پیرامون تشکیل حزب دموکرات انجامیده بود. به نظر می‌رسد که ایجاد شاخه تبریز — چنان که نامه‌های باقی مانده از سوسیال دموکرات‌های ارمنی خطاب به تقی‌زاده حاکی است — پیش از عزیمت او

به تهران به نتایج ملموسی رسیده بود. آنها به توافق‌هایی رسیده و اقدامات عملی را پیش برده‌اند. از حضور و نقش فعال سازمانده این ارمنیان در شاخه تبریز حزب، در ماه‌های بعدی می‌توان صحت این ادعا را اثبات کرد. گزیدن نام دموکرات [۱۰] به جای سوسیال دموکرات این موضوع را می‌نماید که بنیان‌گذاران حزب آگاهانه تفاوت تشکیلات نوپا با اجتماعین عامیون را اعلام کرده‌اند. این حزب روش اصلی پیش‌برد کار سیاسی خود را مبارزه پارلمانی و تلاش در تشکیل ائتلافی گسترده و با اعضای بیشتر در مجلس دوم قرار داد.

حزب دموکرات عملاً ائتلافی جبهه‌مانند از گرایش‌های متفاوت از «انقلابی رادیکال» تا میانه رو «پارلمان‌تاریست»، و حتی معدودی اعیان بودند که فقط گرایش به هم‌سویی با این حزب داشتند. گرچه مرام‌نامه انتشار یافته حزب — که قریب یک‌ساله مخفی نگاه داشته شد — و نیز اساسنامه‌ی حزب با درهم آمیزی فهم سوسیال دموکرات‌های ارمنی و برنامه مشهود اجتماعین عامیون و بنیانگذارش که تقی‌زاده بود، تنظیم و تدوین شده است، اما می‌دانیم که نه سازمان حزب یک دست و یکپارچه بود و نه بسیاری از ادعاهای مطرح شده در آن برنامه مبنای کار حزبی قرار گرفت. تقی‌زاده براساس رویکرد جدیدش در دوری از رادیکالیسم انقلابی دوره‌ی مشروطه اول و در جدایی از تشکلهای موجود سوسیال دموکرات آن دوره، درصدد متشکل کردن گسترده‌ترین فعالین سیاسی و دموکرات جامعه بود. انعکاس برپایی حزبی مجزا از تشکلهای سوسیال دموکرات موجود در دوری از مرکز باکوی آنان و تأکید بر گرایش و اهداف و ترکیب سازمانی دموکراتیک، موجب شد که آن مرکز با صدور اعلامیه‌ای شعب درون ایران را که فعال‌ترین و برجسته‌ترین و قریب به اتفاق بدنه حزب جدیدالتأسیس پیوسته به شمار می‌آمدند، تا اطلاع ثانوی منحل اعلام کند [۱۱].

ترکیب رهبری و اعضای حزب

تقی‌زاده با همکاری سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز که برشمرديم، هسته‌ی اولیه حزب دموکرات را در تبریز در دوران استبداد صغیر برپا کرد. علاوه بر اینها، محمدعلی تربیت، محمدرضا شیرازی (مساوات)، یاران تجددخواه محفل روشنفکری تبریز، سلیمان میرزا اسکندری فعال رادیکال کمیته انقلاب و سردبیر نشریه حقوق و گرداننده محفل انشعابی حقوق، از شعب چهارگانه‌ی جامع آدمیت، سخن‌گو و رهبر فراکسیون حزب دموکرات در مجلس پس از خروج اجباری تقی‌زاده از مجلس دوم، وحیدالملک شیبانی، همراه و همکار تقی‌زاده در دوران استبداد صغیر در اروپا، مخبر پیشین روزنامه تایمز لندن، که رد پای او را در کنار تقی‌زاده در کنگره جهانی سوسیالیست‌ها در استکهلم سال ۱۹۱۷ سراغ داریم، از دیگر سرشناسانی به شمار می‌آیند که به تقی‌زاده و حزب نوپا پیوستند. چندی پس از تأسیس حزب، حیدرعموآغلی و برخی همراهان سوسیال دموکراتش به حزب روی کردند. دو‌نامه از پیلوسیان از تبریز به تقی‌زاده به زبان فرانسه در دست است که به حیدرعموآغلی اشاره می‌کند و از حضور او در تشکیلات اظهار شادمانی می‌کند و پیوستن او و یارانش را در حزب به نشانه عملی شدن ایده دموکراتیک، مطلوب می‌شناسد. از آنجا که حیدر را سازمانده برجسته‌ای می‌یابد، از اینکه او هنوز در پی نبرد مسلحانه با کسانی چون رحیم‌خان، رئیس ضدمشروطه ایمل شاهسون است، اظهار نگرانی می‌کند و بر حضور او در تهران برای پیشبرد اوضاع حزب مکرر تأکید می‌ورزد. پیلوسیان از تقی‌زاده می‌خواهد که حیدر را برای سازماندهی و تبلیغ حزبی در تهران نگاه دارد [۱۲]. گرچه به نظر می‌رسد،

حیدر کماکان ارتباطات مخفیانه خود با مرکز باکو و اداره‌ی هسته مخفیانه‌ی سوسیال دموکرات حوزه تهران را حفظ کرده و فعالیت‌هایی را جدا از حزب دموکرات پیش می‌برد.

محمدمبین رسول‌زاده سوسیال دموکرات مسلمان عضو همت که به ایران پناه آورده و به عنوان مخبر جراید ترکی‌زبان قفقاز در ایران حضور داشت، پس از ورود به تهران با تقی‌زاده و گردانندگان حزب آشنا و علاقه‌مندانه و با شور فراوان به عنوان سردبیر روزنامه‌ی تازه تأسیس *ایران نو*، که چندی بعد به ارگان حزب دموکرات ایران تبدیل شد، به عضویت حزب در می‌آید [۱۳].

علاوه بر اینها شیخ محمد خیابانی روحانی سرشناس و دموکرات تبریز و شیخ ابراهیم زنجانی نماینده دین ورز و دگرانیش زنجان در مجلس، میرزا احمد قزوینی از روحانیون مشروطه‌طلب عتبات که در مقاومت تبریز هم فعالانه سهیم بود، به حزب دموکرات جذب شدند.

آنچه بیش از هر چیز وسعت نظر گردانندگان حزب دموکرات، به خصوص رهبر سرشناس آن، تقی‌زاده، را نشان می‌دهد، حضور و مشارکت فعالانه‌ی تعدادی از ایرانیان غیرمسلمان زرتشتی و یهودی و ارمنی بود. لقمان نه‌ورای نماینده اقلیت یهودی در مجلس، کیخسرو شاهرخ زردشتی نامدار زمانه و آرامنه‌ی اندیشه‌ورز تبریز و قزوین از این جمله بودند. تعداد زیادی از روشنفکران، تحصیل کرده‌ها، جوانان و محصلان مدارس تراز نوین از حزب دموکرات حمایت همه‌جانبه کردند و بدنه‌ی حزب را تشکیل دادند.

تقی‌زاده در زمان اقامت در تبریز برای جلب و تحرک فرهنگیان و محصلین پیش‌تاز از همان آغاز دست به اقدام مهمی زد. انعکاس این اقدامات را در تشکیل هیاتی به نام «جمعیت نشر معارف آذربایجان» می‌یابیم. این جمعیت هدف خود را توسعه معارف و نشر و تعمیم علوم و تأسیس مدرسه و کتابخانه، تالیف و ترجمه کتاب کودکان و انتشار روزنامه در سمت «تنویر افکار و تزکیه‌ی اخلاق عمومی» اعلام کرد. از اعضای جمعیت در کنار تقی‌زاده، علاوه بر یاران دیرینش می‌توان محمدرضا مساوات و محمدعلی خان تربیت، بارون استراک معلم مدرسه ارمنی، حاجی محمدعلی بادامچی، میرزا آقا، مدیر روزنامه *ناله ملت* و بارون آرداشس، مدرس ارمنی را یاد کرد. روزنامه «*حبل‌المتین*» کلکته در همان زمان در شماره ۵ سال ۱۷ مورخ ۱۵ رجب ۱۳۲۷ خبر تشکیل و فعالیت این محفل را ثبت کرده است.

علاوه بر پیلوسیان، از سوسیال دموکرات‌های ارمنی دیگری که در تدارک سیاسی-نظری و سازماندهی حزب نقش برجسته‌ای ایفا کرد، باید به نقش تیگران هاکوپیان (درویش) که در جای‌جای این کتاب به او اشاره کرده‌ایم، تاکید ورزید. اینکه از چه زمانی این ارمنیان پیشرو و فعال سیاسی با تقی‌زاده آشنا و همراه شدند، اطلاع دقیقی نداریم، اما می‌دانیم تقی‌زاده دو ماه بعد از کنفرانس اکتبر ۱۹۰۸ گروه سوسیال دموکرات ارمنی تبریز و انشعاب اقلیت آن به تبریز وارد شد. اینها، با تحلیل شرایط جامعه‌ی ایران به این باور رسیده بودند که امکان کار صرفاً سوسیالیستی وجود ندارد و سوسیال دموکرات‌های پیگیر باید با شرکت فعال و مؤثر در نهضت دموکراتیک در سوی رادیکالیزه کردن آن، زمینه تشکیل یک سازمان دموکراتیک فراگیر را فراهم آورند. نامه‌نگاری‌های پیشین این افراد با رهبران سوسیال دموکرات بین‌المللی چون کائوتسکی و پلخانف — که مفصلاً به آن اشاره کرده ایم، نشان می‌دهد که این افراد به شرایط اجتماعی و سیاسی ایران — که آن را کشور خود می‌شناختند — توجه همه‌جانبه‌ای مبذول داشته بودند. بنابراین ذهنیت بی‌تردید تقی‌زاده رهبر رادیکال و تراز اول مجلس اول را می‌شناختند که نزد تبریزیان محبوب و مرجع شناخته می‌شد. شاکری با استناد به مدارک مهمی چون نامه‌های اشاره شده، این سوسیال دموکرات‌ها را صاحبان تفکر اولیه و تشکیل هسته‌ی آغازین

حزب دموکرات می‌شناسد؛ که تا حد زیادی قابل اتکا است. اما باید توجه داشت که در اسناد دانشکده‌های ارمنی نیز به تلاش برای ائتلاف بخش رادیکال مشروطه به ویژه تقی‌زاده و بارانش با ارامنه، و ضرورت یک سازمان فراگیر دموکراتیک برای سراسر ایران اشاره شده است [۱۴]. اسناد دیگری هم در دست داریم که حاکی از توجه و مراجعه تقی‌زاده به همه گروه‌ها و جریان‌های فعال آن روزگار برای فراهم آوردن ائتلاف سراسری و گسترده دموکراتیک است.

به هر حال مجموعه‌ی اسنادی که به دست آمده، حاکی از پیشگامی و مبتکر بودن تقی‌زاده در طرح، تدارک و ایجاد حزب دموکرات ایران به عنوان نخستین سازمان فراگیر دموکراتیک ایران معاصر است. تقی‌زاده، علاوه بر دانشکده‌ها و سوسیال دموکرات‌های ارمنی مستقل تبریز به گواه یک شاهد عینی رویدادها — ج. استقونی — با سران حزب هنجاک هم مذاکراتی داشته است [۱۵]. ارتباط دیگر میان حزب دموکرات و ارامنه، انتشار نشریه پیشرو و مدرن «*یران نو*» به یاری مالی «بازیل ارمنی» است.

حزب دموکرات توانست قریب ۲۷ نماینده به مجلس دوم مشروطه بفرستد؛ این نمایندگان بیشتر از نواحی شمال و پایتخت ایران، سیزده نفر از آذربایجان، دو نفر از خراسان و هفت نفر از تهران بودند [۱۶]. در میان سران حزب هشت کارمند دولت، پنج رهبر دینی، یک زمین‌دار و یک پزشک به چشم می‌خورد. از پنج رهبر دینی سه نفر شیخی و حداقل یک نفر نیز ازلی بودند.

محمد تقی بهار که خود عضو فعال شعبه مشهد حزب دموکرات بود می‌نویسد: رؤسای دموکرات سیدحسن تقی‌زاده، حسین قلی‌نواب، سلیمان میرزا، وحیدالملک و سید محمدرضا مساوات بودند. آدمیت به نقل از محمود محمود از اعضای برجسته حزب، نام حاجی میرزا باقرآقا قفقازی و میرزا احمد عمارلویی را به عنوان اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب مطرح می‌کند [۱۷]. اکثر مورخان از تقی‌زاده به عنوان یکی از رهبران حزب نام برده، اما از اقدامات گسترده‌ی او در تأسیس حزب اطلاع چندانی به ما نرسانده‌اند. بسیاری از اینان، تقی‌زاده را صرفاً لیبر پارلمانی حزب معرفی کرده‌اند. تقی‌زاده تا قتل سیدعبدالله بهبهانی و خروج اجباری ناشی از حکم فساد مسلک سیاسی روحانیون عتبات، قریب هشت ماه اولی‌هی دوره مجلس دوم، موسس و رهبر بلامناع حزب به شمار می‌رفت. ارتباط و مکاتبات برجای مانده‌ی بعدی نیز نشان می‌دهد که تا مدت‌ها فعالین و سران حزب، نظر و آرای تقی‌زاده را برای نحوه امور مدنظر داشته و مرجع می‌شناختند.

برنامه و مرام

اسناد و شواهد باقی مانده از این تشکل نشان می‌دهد که حزب دارای یک خط مشی و استراتژی و عملکرد واحد و همگن نبوده است. ترکیب جبهه‌ای و ائتلافی، و وجود جریان‌های متفاوت و بعضاً ناهمخوان موجب این ناهمگونی بود. آدمیت با بررسی و تطبیق مرام‌نامه‌ی فرقه دموکرات با دستورنامه‌ی جمعیت اجتماعیون عامیون مصوبه کنگره‌ی مشهد، مدعی است که «فرقه دموکرات ادامه دهنده همان جمعیت است.» [۱۸]

در چون و چرا ناپذیری این ادعا تردیدهایی جدی رواست. اول از همه اینکه اقدامات عملی حزب دموکرات چه در درون مجلس و چه در بیرون، چندان ارتباط اندام‌وار و تنگاتنگی با اصول و مرام‌نامه حزبی نداشت. دوم اینکه علاوه بر مرام‌نامه چند سند دیگر، از جمله نگرش‌های عرضه شده در مطبوعات رسمی حزب، به ویژه «*یران نو*» مبنای پیشبرد بسیاری از اقدامات و هادی شعبه‌های حزبی به شمار

می‌آمد. گرچه مرام‌نامه‌ی حزب رویکردی رادیکال داشته و شباهت‌های بسیاری به دستورنامه شعبه‌ی مشهد اجتماعیون عامیون دارد، اما حزب هرگز خود را انقلابی و خواهان تحول و تغییر بنیادی نخواند و شیوه اصلی سیاسی خود را فعالیت مسالمت‌آمیز و پارلمانی و خواست اصلاحات تدریجی اعلام کرد. اما به علت شرایط زمانه ایران و فقدان انباشت تجربه‌ی حزبی هم‌چنین ترکیب ناهمگن حزب و عملکرد متفاوت شعبه‌های حزبی در سراسر ایران در قیاس با شعبه‌های تهران و آذربایجان، نتوانست به مثابه یک حزب پارلمانتاریست قواعد را رعایت کند. در ترکیب حزب می‌توان از حیدر سوسیال دموکرات که خشونت و ترور سیاسی را ابزاری لازم برای پیشبرد امر سیاسی می‌دانست، تا محافظه‌کارانی چون حسینقلی نواب و برخی روحانیون ملاحظه کرد. در حالی که شعبه‌ی آذربایجان حزب به دلیل حضور روشنفکران سوسیالیست ارمنی و رادیکال‌های آذری رویکردی پیشرو و انقلابی نشان می‌داد، شعبه‌های مناطقی چون مشهد خواسته‌های میانه‌رو و محافظه‌کارانه عرضه می‌کرد. در حالی که روزنامه‌ی *ایران نو* در تهران با محتوایی در مجموع سوسیال دموکراتیک به سردبیری سوسیالیستی چون رسول‌زاده منتشر می‌شد، در شهرهای مختلف ایران نشریه‌های محافظه‌کار و ناسیونالیستی و حتی دین‌مدار متعددی خود را وابسته و ارگان شعبه‌های حزبی می‌خواندند. *ایران نو* دموکراتیسم پیگیر اجتماعی را ترویج می‌کرد، در صورتی که روزنامه‌ی *نوبهار* مشهد و یا نشریه *فروردین* ارومیه نگرش میانه‌رو و نزدیک به محافظه‌کاری سنت‌گرا را بروز می‌دادند. هم‌زمان با چاپ سلسله مقالات اخلاقی - دینی «زن مسلمان» در *نوبهار* به سردبیری ملک‌الشعراى بهار، روزنامه *ایران نو* اندیشه‌های سوسیالیستی و افکار نوین اروپایی را عنوان می‌کرد و در نکوهش تعصب، خرافات، یهودی ستیزی و دفاع از حقوق اقلیت‌ها و برکشیدن حقوق و موجودیت زنان مطلب چاپ می‌کرد. برنامه پیشرو حزب به مثابه سیاست مداوم و پیگیر هرگز مبنای عمل سازمان‌های حزبی و اعضای آن قرار نگرفت و اجرا نشد. در واقع، و عمل مرام‌نامه حزبی حتی در تهران - چه در مجلس و چه در بیرون آن - که فضای گسترده‌تر سیاسی داشت، مورد پیروی و تأکید نبود چه رسد به شهرستان‌ها و ولایات با فضای مسلط تنگ نظرانه و سنتی.

تقی‌زاده مبتکر و بنیان‌گذار حزب، تشکل را «فرقه لیبرال» معرفی کرده و باورهای خویش را «عقیده لیبرالیزم و ترقی» می‌خواند [۱۹]. بی‌تردید مرام‌نامه‌ی حزب حکایت از حضور برنامه مترقی و پیشرو دارد. این مرام‌نامه تا مدت‌ها محرمانه و مخفی باقی ماند؛ نخستین نسخه‌ی چاپی که از آن در دست است، در سال ۱۳۲۸ق (بهار ۱۹۱۱) منتشر شد [۲۰]. مرام‌نامه یاد شده پس از مقدمه‌ی کوتاه به هفت بخش در زمینه‌های سیاسی، حقوق مدنی، قانون انتخابات، قضاوت، امور روحانی و معارف، دفاع ملی، و اصول اقتصادی تقسیم می‌شد.

شاکری می‌نویسد: «حزب دموکرات ظاهراً کم و بیش مطابق الگوی حزب سوسیال دموکرات آلمان، گروهی با سازماندهی متمرکز بود.» [۲۱] شاکری، به دلیل تأکید بر بنیان‌گذاری این حزب توسط سوسیال دموکرات‌های مستقل ارمنی تبریز و ارتباط گسترده آنان با رهبران بین‌الملل سوسیال دموکرات، چون کائوتسکی، چنین موضوعی را مطرح می‌کند. بی‌تردید بنیان‌گذاران حزب به سازماندهی احزاب در اروپای غربی، به خصوص آلمان، توجه داشتند، اینکه در شرایط زمانی و مکانی ایران آن دوره چنین امری تا چه حد موثر بوده، روشن نیست.

در مرام‌نامه‌ی حزب دموکرات، آزادی‌های بیان، مطبوعات، تشکل و حق اعتصاب آمده است. اصول مرام‌نامه بر پایه‌ی اصلاحات اجتماعی و حفظ حقوق و منافع تهیدستان شهر و روستا استوار است. آزادی‌های دموکراتیک همگانی، نظام پارلمانی مبنی بر تفکیک قوای مجریه، قضائیه، مقننه، لغو امتیازات اشرافی و جدایی کامل قوه سیاسی از قوه روحانی را خواستار شد. برخلاف تصریح ماده دوم متمم قانون

اساسی مبنی بر اختیار حق نظارت و کنترل روحانیون بر قوانین مجلس، در این برنامه‌ی حزبی به تفکیک دین از حکومت تأکید می‌شود، که این خواسته با برنامه مشهد اجتماعیون عامیون در تضاد بود. این برنامه، عضویت علمای روحانی در حزب را صریحاً منع می‌کرد. گرچه چندتن از روحانیون برجسته دگراندیش آن روزگار، چون خیابانی و رنجانی عضو حزب شدند [۲۲].

عمل‌گرایی و ضرورت‌های سیاسی روزگار، به خصوص تلاش در دستیابی به بیشترین کرسی‌های مجلس شورا و یا مطالبه‌ی سهم بیشتر در دولت، کابینه و مناصب دولتی، بر پافشاری و تعهد به اصول مرام‌نامه و برنامه حزبی غلبه داشت. کماینکه حزب نتوانست برخی اعضای برجسته‌ی رادیکال آن عصر را جلب کند. از میان این افراد می‌توان وکیل‌الرعیاء، وکیل رادیکال و هوادار حقوق زنان و مدافع تهیدستان شهر و روستای همدان، معضدالسلطنه، و مهم‌تر از همه دهخدا سوسیالیست نامدار آن دوره، را برشمرد که به حزب مخالف اعتدالی پیوستند. هواخواهی گاه‌گاه کسانی چون سردار اسعد، خان متلون ایلیاتی بختیاری در برهه‌ای و یا جذب میانه‌روان سیاست‌مداری چون حسن‌قلی نواب به این حزب، از موارد قابل تأمل است. هم‌زمان با این دوره، انتشار مطالب بسیار تند سوسیالیستی در روزنامه ایران‌نو، که خواسته‌های رادیکال را مطرح می‌کرد، برخی فعالین حزب افکار شبه مذهبی را پیش می‌کشیدند. در نظام‌نامه حزب، به قلم ورام پیلوسیان سوسیال دموکرات و همکاری هاکوپیان، آمده بود که عضو نباید روحانی باشد: «معترف به امورات مذهبی و کسب روحانی نباشد» [۲۳]، در حالی که رساله‌ی توصیفی مرام دموکرات‌ها که تحت‌عنوان «به قلم یک دموکرات» منتشر شد، با عقب‌نشینی و خلط بحث‌های مرام‌نامه، در سازگاری اسلام و جلب نظر شریعت‌خواهان تناقضات بسیاری را عرضه کرد. این رساله به روال دگراندیشان دینی بر این موضوع تأکید می‌ورزد که مبنای اعتقادی حزب دموکرات در دفاع از تهیدستان شهر و روستا، با روح و احکام شریعت اسلام سازگار و همخوان است. نویسنده‌ی رساله، مسلک حزب را والاترین و بهترین مسلک سیاسی عالم و «موافق اساس اسلام» خواند و نوشت:

«این فرقه را حامی رنجبران و لیبرال دموکرات می‌گویند که طالبان مساوات در میان بشرند.» به گمان نویسنده، این همان بینشی است که پیامبر اسلام بر مبنای آن دنیا را منور کرده و اساس استبداد را برافکنده و بنای مساوات را در عالم برقرار کرده و نمونه‌اش هم رفتار خود او بود که با بندگان خدا، چون روی خاک نشستن و غذا خوردن، لباس و موزه خود را پینه کردن، حقوق مردم را مساوی قرار داد و «بر الاغ بی‌جل با ردیف سوار شد». نویسنده پس از این ساده‌گویی و تقلیل‌گرایی‌های بی‌ربط ناهم‌زمان و ناهم‌ساز نوشت: هدف فرقه دموکرات محافظت اصول مشروطیت عامه است: «مبنی بر تربیت انتخاب عمومی و انعقاد و فسخ امتیازات و صفوف ممتازه».

به بیانی دیگر، نویسنده وانمود کرد که آنچه «مساوات اسلامی» خوانده می‌شود، همسان و همخوان «انتخاب عمومی» و «فسخ امتیازات و صفوف ممتازه» است. این نوشته بی‌توجه به کنه اندیشه‌ی اسلام و روحانیون از مساوات طلبی دینی، که صرفاً مساوات عموم مکلفین در مقابل احکام شریعت و مسئولیت همگانی در مقابل کتاب مقدس است، مفاهیم جدید مساوات در مقابل حقوق مدنی را فارغ از هر نوع باور سیاسی و مذهبی، تقدم بخشید و آن را خلط و وارونه جلوه داد. بی‌شک نویسنده می‌دانست که هر مسلمان به موجب احکام قرآن، حقوق و امتیازات مشخص و تعریف شده‌ای نسبت به پیروان سایر ادیان دارد. رده‌بندی امتیاز و رجحان هر فرد در احکام اسلام، بنا بر باور و جایگاهش در نظام فقهی مشخص شده است. مساوات‌طلبی حقوق شهروندی و سوسیالیستی با برابری حقوق مسلمانان، هم باور و یکسان وانمود شد. در این رساله ادعا شد که براساس احکام اسلام، همه مردم برابر و برادرند. امتیازات و

تفاوت‌های اجتماعی جوامع اسلامی برآمده از فراموشی و کنار گذاردن احکام صدر اسلام در قرون متاخر است [۲۴].

نویسنده در تلاش عرضه‌ی توجیه اسلامی مرام‌نامه‌ی حزب که آن را موافق اساس اسلام خواند، وانمود کرد که سادگی زندگی پیامبر اسلام چون غذا خوردن بر زمین و سوار شدن بر «لاغ بی‌جل» نشانه تساوی گدا و شاه در برابر موازین شرعی است. نویسنده از کنار نابرابری‌های تصریح شده در آرای اسلام میان مسلمان با پیروان سایر ادیان و نیز ضرورت رعایت سلسله مراتب فقهی در نابرابری زن و مرد، نابرابری مرد مسلمان با اهل ذمه، و یا لامذهبان در حکم اساس دیانت، آگاهانه و غامدانه گذر کرد. نویسنده از اینها هم فراتر رفته و اختلاف سیاسی میان اندیشه‌ها و احزاب سیاسی را شبیه به اختلاف بین مجتهدین در مسائل شرعی خواند و نتیجه گرفت که احیای احکام از دست رفته‌ی اسلام و بازگشت به برابرخواهی مسلمانان اولیه راه چاره‌ی مشکلات است.

در این رساله با ندیده انگاشتن موازین و احکام فقهی، وجود نابرابری در جوامع اسلامی را صرفاً به سوءاستفاده برخی روحانیون و بهره‌مندی آنان از مزایای زندگی اعیانی تقلیل داد. نویسنده با مسئولیت‌گریزی شگفت‌آوری ادعا کرد: مرام‌نامه‌ی حزب دموکرات می‌خواهد آنچه را که موجب ضعف و انحطاط «اساس اسلام» شده براندازد. در توجیه اشارات مرام‌نامه در امور ارضی و مناسبات مالکان و زارعان، و مخالفت صریح آن با «حقوق شرعی مالک»، که در فقه شیعه تأکید شده، نوشت که چند تن از «حامیان دروغین اسلام» این امر را مطرح کرده‌اند. نویسنده مدعی شد که جدایی دیانت از حکومت مندرج در مرام‌نامه در واقع ادامه‌ی همان رویه همیشگی و متعارف پیشین جوامع اسلامی است چرا که این دو همواره از هم جدا بوده اما نه کامل، و حالا فرقه دموکرات خواهان تکمیل آن است. در این نگره، حزب دموکرات به عنوان تشکلی خودی معرفی شد که می‌خواهد ارزش‌های فراموش شده‌ی اسلامی را احیا کند و اقتدار عالمان دروغین را که بر جامعه مسلط شده‌اند، پایان دهد.

به‌رغم این نگره مواد مفصل هفده‌گانه‌ی بخش اقتصادی مرام‌نامه حزب، به بسیاری از مسائل مشخص اقتصادی ایران توجه نشان داد. این مواد پیشرو خواستار لغو بیگاری، تعیین حداقل سن ۱۴ سال برای نیروی کار، محدودیت ساعت کار طولانی روزانه به ده ساعت، و شش روز در هفته، توجه و دقت در سالم‌سازی و امنیت فضای کاری کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، ملی کردن رودخانه‌ها، جنگل‌ها و مراتع، و نیز وضع مالیات مستقیم، مناسبات مطلوب میان دهقان و مالک و مسئله ارضی بود [۲۵]. این برنامه خواهان تقسیم ارضی خالصه میان دهقانان، تشکیل بانک کشاورزی با اولویت فروش مستقیم این زمین‌ها به روستاییان، آموزش رایگان و اجباری عموم مردم، زن و مرد، سربازی اجباری و دو ساله مردان، و تأکید بر قانون‌گذاری گیتی مدار شد.

برخلاف فهم مرسوم، باور رهبران حزب به استوارسازی امور دموکراتیک، با شرکت در مجلس و تأکید اولیه و به خصوص در مرام‌نامه، بر جدایی دین و حکومت، تقسیم ارضی دولتی و خالصه در میان روستاییان، با مرام‌نامه اجتماعيون عاميون باکو تفاوت‌های بارزی داشت. از سوی دیگر، حرکت مستقل تشکیلاتی و تکیه بر عوامل و امکانات درونی ایران بدون رابطه سیاسی — تشکیلاتی با مرکز باکو که خود را ملجا و مرکز سوسیال دموکرات‌های مسلمان می‌دانست، به مذاق آنان خوش نیامد و آن را دلیل «خودمیشایی» و خودسری دانسته و انتباه‌نامه‌ی معروف خود را مبنی بر قطع و جدایی هرگونه ارتباط رسمی و تشکیلاتی با کسانی که در ایران فعالیت سوسیال دموکراتیک داشتند صادر کردند. در واقع، مرکز باکو تأسیس و استقرار حزب دموکرات به رهبری تقی‌زاده را بر نتابید. یاداشتی که نشریه/ایران‌نو در همان شماره، در دنباله‌ی اعلام انتباه‌نامه، آورد، حاکی از نارضایتی و اظهار حیرت حزب دموکرات

است. در این مقاله آمد که برای تصمیم‌گیری باید اطلاعات و جوانب امر را «سنجیده» ارزیابی کرد، نه اینکه بر مبنای «راپرت‌های اشخاص»، تشکیلاتی را که مراکز مهمی در ایران دارد و حضور نمایندگانش لازم است تعطیل اعلام کرد. / *ایران‌نو* متن انتباه نامه را «خطا» و نادرست خواند. پیوستن مستقل برخی اعضای آن مراکز به حزب دموکرات و جدا شدن تشکیلاتی و استقلال رهبری این حزب نوپا و اختلافات بر شمرده در بالا، آنها را به واکنش وا داشته بود [۲۶].

کشمکش با اعتدالیون

پس از فتح تهران، صف بندی‌های مشخص و روشن‌تری در میان مشروطه‌خواهان هویدا شد. عمده روحانیون و بخش وسیعی از «محافظه‌کاران» و دولت مردان سنتی در ترکیب حزب اعتدالیون و یا به هواداری از آن به صحنه‌ی سیاست گام نهادند. سیدمحمد صادق طباطبائی و علی محمد دولت‌آبادی از روحانیون برجسته‌ی زمانه در مقام رهبری حزب اعتدالیون قرار گرفتند. علی‌محمد دولت‌آبادی، برادر یحیی دولت‌آبادی، که پدرشان جانشین صبح ازل شناخته می‌شد، علی‌رغم برادرش که هواخواه دموکرات‌ها بود [۲۷]، احتمالاً به خواست رهبری از لیان، لیدر اعتدالیون در مجلس شد. سید نصرالله اخوی، نماینده دگراندیش طلاب تهران در مجلس اول، به اعتدالیون پیوست. در کنار این رهبران سرشناس روحانی، عده زیادی از علما و طلاب بد نه حزبی را سازمان دادند. اکثریت مطلق روحانیون که قریب یک سوم و کلای مجلس دوم را تشکیل می‌دادند، با اعتدالیون همراه بودند. حمایت همه‌جانبه‌ی مجتهدین عتبات از این حزب و به میدان آمدن آنها در بزنگاه‌های حساس که خطر پیشروی دموکرات‌ها محسوس بود، با صدور اطلاعیه و احکام متعدد، و حتی صدور حکم به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده رهبر حزب دموکرات، به تقویت و قدرت‌گیری روزافزون اعتدالیون انجامید. روحانیون در دوره‌ی مجلس دوم به صراحت و با اتکا به احکام فقهی و بهره‌گیری از اطلاعیه‌های مجتهدین عتبات پیرامون آزادی، مساوات، امور آموزشی و قضایی به مخالفت با مرام و باور و رویکردهای حزب دموکرات برخاستند. حکم به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده بی‌تردید تنها خطاب به شخص او نبود، بلکه مسلک او را که حامی اصول، موازین و عملکرد حزب دموکرات به رهبری او بود، در بر می‌گرفت.

در میان پنجاه و سه عضو شناخته شده حزب اعتدالی - اعتدالیون عامیون - سیزده روحانی، ده نفر زمین‌دار، نه نفر تاجر، ده نفر کارمند و سه نفر رئیس ایل حضور داشتند. ترکیب رهبری تشکل نیز مانند ترکیب اعضای آن بود: طباطبائی و بهبهانی دو مجتهد برجسته، سپهدار از زمین‌داران بزرگ شمال، شاهزاده عبدالحسین میرزا تحصیل کرده اروپا و بزرگ خاندان اشرافی فرمانفرما و داماد مظفرالدین شاه، عملاً رهبران حزب بودند [۲۸]. ملک‌زاده از فعالین حزب دموکرات در کتاب خود، بیشتر بازاریان تحت نفوذ علمای سنتی را هوادار اعتدالیون می‌شناسد [۲۹]. معدودی از عناصر پیشرو مخالف دموکرات‌ها هم به این حزب پیوست.

برنامه‌ی حزب، تقویت سلطنت مشروطه، تشکیل مجلس سنا، پذیرش مذهب به عنوان بهترین و مؤثرترین سد در برابر ظلم و بی‌عدالتی، حمایت از خانواده، مالکیت خصوصی و حقوق اساسی، ترویج روح همکاری بین توده‌های مردم از طریق آموزش‌های دینی، اجرای احکام شریعت، دفاع از جامعه در برابر «تروریست‌ها و آنارشیست‌ها»، و نیز الحاد دموکرات‌ها و ماتریالیسم مارکسیست‌ها اعلام شد. [۳۰] کشمکش اصلی و عمده میان اعتدالیون و دموکرات‌ها در آغاز بر سر ضرورت اصلاحات و شرعی و غیر شرعی بودن حضور آنها در مجلس، آغاز شد. در جریان انتخاب رئیس‌الوزرا این مجادلات شدت یافت.

دموکرات‌ها از میرزا حسن مستوفی‌الممالک پشتیبانی می‌کردند و اعتدالیون هواخواه سپهدار تنکابنی زمین‌دار بزرگ شمال بودند. اعتدالیون و سایر مخالفان دموکرات‌ها، با متهم کردن آنها به «آنارشسیسم»، «تندروی» و «انقلابی‌گری»، مردم و اقشار سنتی را به هراس افکنده و حذر می‌دادند. در پاسخ به تبلیغات گسترده اعتدالیون، رسول‌زاده در مقام سردبیر/ایران‌نو و عضو کمیته رهبری حزب جزوه‌ای تحت عنوان «نقید فرقه/اعتدالیون» که جدیداً خود را «اجتماعیون اعتدالیون» می‌خواندند، در نقد باورها و رویکردهای آن‌ها منتشر کرد [۳۱].

رسول‌زاده بر مبنای ذهنیت و رویکرد سوسیالیستی خود، اعتدالیون را نماینده «طبقه ممتاز» و «کنسرواتورهای» ایران خواند. ترسیم این صف بندی طبقاتی کمتر ارتباطی با اوضاع درونی جامعه ایران داشت. واقعیت این است که هیچ کدام از احزاب آن دوره بر مبنای خاستگاه طبقاتی و دفاع معین و مشخص از منافع آنها تأسیس نشده و فعالیت نمی‌کردند. اگر معیار و ملاک را صرفاً متن مرام‌نامه‌ها و ادعاهای نظری و سیاسی‌شان بدانیم، شاید چنین تصویری منطقی بنماید، اما اگر آرا و عملکرد آنها را در متن مشروطه بررسی کنیم، کمتر نشان دقیقی می‌یابیم. رسول‌زاده در این رساله با تأکید بر غیرانقلابی بودن حزب دموکرات در تحلیل «انقلاب مشروطه» به استناد آرای مارکس - مبنی بر برخورد و مبارزه طبقاتی - آن را مقابله‌ی طبقات فرودست، شهر و روستا، با طبقات ممتاز، اعیان و مالکین، خواند. به گمان او در ایران نیز مانند اروپا، مناسبات فئودالی برقرار است و دفاع از «زارعین» و مقابله با مالکین را وظیفه حزب دموکرات دانست. اندیشه‌های متناقض و باورهای مارکسیستی رسول‌زاده ارتباط چندانی با آنچه در ایران جاری بود و می‌گذشت، نداشت. به گمان او، لفظ نوظهور اعتدال در ایران همچون امنیت استولپین در روسیه می‌نمود. او نوشت، استولپین هم در روسیه تأکید می‌کرد که باید اول امنیت برقرار و سپس اصلاحات آغاز شود، ولی در عمل هر روز عده‌ای از مشروطه‌خواهان را اعدام می‌کرد. او نمونه‌ی روسی اعتدالیون را هم حزب «هفدهم/کتیر» روسیه دانست که تجسم میانه روان دست راستی و محافظه‌کار بوده است.

رسول‌زاده در دفاع از حقوق زنان، به اعتدالیون ایراد گرفت که آنها نمی‌خواهند: «نسوان ایران را از زیر پرده چادر و شب سیاه» برون آورند و در «صندلی‌های دارالشورای ملی جای» گیرند. او در نقد واژه اجتماعیون در کنار اعتدالیون در نام حزب نوشت: امکان جمع شدن سوسیالیسم با «کنسرواتیسیم» [محافظه‌کاری] وجود ندارد، و این اختراع «ایرانیان تجددپیما»ی ماست که مدعی‌اند سوسیالیزمی کشف کرده‌اند که می‌تواند در جمع شدن با «کنسرواتیسیم طبقات ممتاز» عرضه شود. او این رویکرد را ناشی از «فانتازی مذهب تراشی» متعارف ایرانیان دانست و هر نوع اعتدال و میانه‌روی در امر سوسیالیسم را ناممکن خواند.

رسول‌زاده تأکید کرد که زرتشتیان، ارامنه، و یهودیان از اجزای ملیت ایرانی بشمارند و کسانی را که جز مسلمانان کسی دیگر را به ملیت و اهلیت ایران نمی‌شناسند، نکوهش نمود و آنها را به پاپ‌های رم در قرون وسطی تشبیه کرد، که می‌خواهند هر مخالف تفکر خود را مرتد و «مهدم الدر» [مهدورالدم] بنامند. و در ادامه به آنها یادآور شد قانون اساسی تمام ایرانی‌ها را در مقابل قانون یکی دیده و در نظام‌نامه انتخاب اخیر ارامنه، یهودیان، و زرتشتیان حق انتخاب نماینده دارند.

رسول‌زاده ضمن بر شمردن سستی‌ها و خلأ معانی مرام‌نامه و ادعاهای اعتدالیون، اصول مرام‌نامه حزب دموکرات را با ذکر جزئیات بر شمرد و جمع‌بندی می‌کند که این حزب دموکراتیک مدافع حقوق اکثریت مردم ایران بر مبنای اصول پارلمانتاریسم است.

برای شناخت دقیق‌تر مواضع و اصول و عملکرد حزب دموکرات، روزنامه‌ی *ایران‌نو* یکی از منابع اصلی و معتبر به شمار می‌آید. رسول‌زاده و سوسیال دموکرات‌های ارمنی، و نیز سایر دموکرات‌های برجسته آن روزگار در این نشریه قلم زده‌اند.

مخالفان حزب دموکرات آن را تشکلی ضد دین و روحانیون خواندند، در مجالس ماه رمضان ۱۳۲۹ق، شیخ احمد واعظ در بالای منبر در ضدیت با دموکرات‌ها، مواد مرام‌نامه‌ی دموکرات‌ها را بند بند برای مخاطبان تفسیر کرد. صریحاً، با اشاره به رویکرد آن به مذهب و ضدیت با روحانیون و تأکید بر خواسته‌های آنان در تقسیم املاک، آنها را لامذهب و طبیعی مسلک معرفی کرد. آنان را کسانی نامید که دین مزدک دارند و دشمن روحانیون شیعه‌اند و می‌خواهند با اقدامات خلاف شرع خود در تقسیم اراضی، مالکین ایرانی مجبور به پناهندگی نزد روس و انگلیس روند.

با اوج‌گیری اختلاف و کشاکش اعتدالیون با دموکرات‌ها، بحران درونی ائتلاف خود حزب نیز اوج گرفت. تا مدت‌ها برنامه‌ی حزب محرمانه ماند و انتشار بیرونی نیافت. با انتشار مرام‌نامه، و عریان شدن اصول و موازین آن از طریق انتشار در *ایران‌نو* و سایر نشریات وابسته و هوادار حزب در شهرستان‌ها، افکار عمومی با این آرا آشنا شد. در همین زمان، مقابله‌ی درون مجلس بین دو حزب نیز برای تشکیل دولت و تعیین وزرا به مرحله‌ی جدیدی وارد شد. اعتدالیون به حمایت بهیمنانه برای مقابله با دموکرات‌ها به مجتهدین عتبات روی آوردند. فاسد خواندن مسلک حزب که در مرام‌نامه‌اش خواسته‌های رادیکال، دمکراتیک و بعضاً سوسیالیستی عنوان شده بود، بعد جدیدی به اختلافات سیاسی داد. هم‌زمان، در درون حزب دموکرات هم بحث‌های زیادی پیرامون مقابله با اعتدالیون و روش‌های اجرایی و سیاسی در گرفت. این بحث‌ها به صفحات روزنامه‌ی *ایران‌نو*، ارگان حزب نیز کشیده شد. بحث ترور به عنوان ابزار نامطلوب سیاسی مطرح شد. جدل‌ها و مباحثات میان سوسیال دموکرات‌ها در این زمان پیرامون مرحله انقلاب و وظایف سوسیالیست‌ها هم مزید بر علت شد. جناحی در حزب باور داشت که مبارزه این مرحله نهضت باید بعد فرهنگی و قلمی و نظری و مسالمت‌آمیز باشد و از «سلاح مقاتله» دور نگه داشته شود [۳۲]. مقالات روشن‌گرانه‌ی سوسیال دموکرات ارمنی و یار نزدیک تقی‌زاده در *ایران‌نو* در نكوهش ترور نشان روشن این کشاکش بود.

پس از خروج تقی‌زاده از عرصه سیاست تهران و مجلس، حزب دموکرات از همه سو، بیرون و درون، و به خصوص از جانب دولت روس، تحت فشار قرار گرفت. سلیمان میرزا به رهبری فراکسیون حزب در مجلس برگزیده شد. او نه توان سازماندهی حزبی و تشکیلات تقی‌زاده، و نه ارتباطات و نفوذ و شخصیت فرهمند تقی‌زاده را برای هماهنگی ائتلاف شکننده حزبی را داشت. پرخاشگری و سنت‌نگری او تلون آفرید. مجموعه‌ای از عوامل و آفت‌ها مزید بر علت شد و قدرت حزب دموکرات، چه در مجلس و چه در بیرون، به شدت افول کرد و اعتدالیون در همه‌ی عرصه‌ها یکه تاز عرصه‌ی سیاست ایران شدند. گرچه تقی‌زاده با اعضای کمیته مرکزی و فعالان حزب در ارتباط و مکاتبه بود و گاه‌گاه رهنمودهایی را عنوان می‌کرد و کماکان به عنوان منبع و ملجا رهبری در برخی مواضع و عملکردهای حزب دموکرات مؤثر می‌افتاد، اما به علت دوری راه، سرعت رویدادها، و ضرورت تصمیم‌گیری عاجل، عملاً کارایی چندانی نداشت. حزب دموکرات هرگز وجهه‌ی زمان رهبری تقی‌زاده را نیافت.

هماهنگی گاه‌گاه اعتدالیون در امور سیاسی و ملی با دموکرات‌ها در زمان حضور تقی‌زاده در مجلس، به عناد همه‌جانبه‌ی بعدی بدل شد. به خصوص پس از انتشار رساله «تنقید/اعتدالیون» به قلم رسول‌زاده که نقد و بررسی مرام آنان بود، به گزارش یکی از دمکرات‌ها: بسیاری قهر کرده و بنای مبارزه گذاشتند. هرچه داد زدیم که آقایان نشر این رساله دخیلی به عالم ائتلاف ندارد، شما هم بردارید

در توضیح معنی دموکرات و نظریاتی که دارید دو تا رساله چاپ بکنید، به جایی نرسید و ائتلاف سرنگرفت [۳۳].

ضرورت اتحاد و ائتلاف سیاسی همه‌ی احزاب تحت «کمیته نجات ملی» که از سوی دموکرات‌ها عنوان شده بود هم باعث نشد که اعتدالیون ضدیت را فدای مصالح ملی کنند.

حزب دموکرات پس از خروج تقی‌زاده از مجلس

صدور حکم فساد مسلک سیاسی علیه تقی‌زاده و پافشاری موفق مخالفان در اخراج او از مجلس و صحنه سیاسی کشور، گرچه با قلم و مشروعیت مذهبی مجتهدین صورت پذیرفت، اما عملاً و مؤثر به سود اعتدالیون و کسانی چون سپهدار و ناصرالملک پیش رفت، تا به این وسیله استوارترین و متنفذترین شخصیت دموکرات رو در روی خود را حذف کنند. همان‌طور که گفتیم، حکم مجتهدین در اوایل ربیع‌الثانی (۱۳۲۸) به تهران رسید و تقی‌زاده علیرغم تلاش بسیار، ناچار به خروج از مجلس شد و در تاریخ ۲۴ رجب همان سال تهران را ترک کرد. در آن‌زمان هنوز احزاب سیاسی چون حزب دموکرات علناً اعلام موجودیت نکرده بودند و فراکسیون دموکرات مجلس هم تا مدتی بعد رهبری خود را اعلام نکرد. اما پس از ۸ ماه که تقی‌زاده عملاً رئیس بلامنازع حزب دموکرات در مجلس دوم به شمار می‌آمد، سلیمان میرزا اسکندری عنوان لیدر فراکسیون دموکرات را یافت. البته تقی‌زاده تا حدود چهار ماهی که در تبریز اقامت داشت، کماکان رهبر معنوی حزب به شمار می‌رفت.

سلیمان میرزا اسکندری از نوادگان فتحعلی‌شاه و از یک خانواده‌ی فرهیخته قاجار برخاسته بود. او به تاسی از برادر بزرگ‌ترش یحیی میرزا، ابتدا به جامع آدمیت پیوست. نشریه‌ی حقوق و انجمنی به همین نام را به عنوان جریان رادیکال آن محفل در کرمانشاه تأسیس کرد و راه انداخت. در دوره مجلس اول، پس از انشعاب از جامع، به دلیل ورود عناصر مستبد به آن تشکل جدا و فعالانه به جبهه رادیکال مشروطه پیوست. در کشمکش مشروطه و مشروعه، به جریان لائیک و پیشرو تحت رهبری تقی‌زاده نزدیک شد. پس از مرگ برادر بزرگ‌ترش، یحیی میرزا، به جای او به وکالت مجلس انتخاب شد و به دموکرات‌های تحت رهبری تقی‌زاده پیوست [۳۴].

تقی‌زاده پیش از خروج از تهران، سلیمان میرزا را به عنوان سخنگوی دموکرات‌ها در مجلس برگزید و رسول‌زاده را علاوه بر اداره و سردبیری *بیران‌نو*، در کمیته تهران حزب فعال کرد. سیدمحمدرضا مساوات را به نجف فرستاد تا بتواند با یاری برخی روحانیون روشن ضمیر، بر مجتهدین تأثیر گذارد و حکم فساد مسلک پس گرفته شود [۳۵]. روز بعد از خروج او از تهران، دو عضو فعال حزب دموکرات، یعنی علی محمدخان تربیت و عبدالرزاق حکاک، را در روز روشن ترور کردند؛ نیت از این ترورها انتقام‌جویی مرگ سیدعبداله بهبهانی بود؛ اما این دو هیچ نقشی در آن ترور نداشتند و صرفاً به جرم عضویت در حزب دموکرات و آرای رادیکال کشته شدند. بحران روز افزون حاکی از تنگ کردن حلقه‌ی محاصره و هجوم به قصد تصفیه‌ی نهضت از عناصر رادیکال بود.

از جمله نخستین اقدامات تقی‌زاده پس از ورودش به تبریز، فرستادن تیگران هاگوپیان (دگران)، نظریه‌پرداز و نویسنده‌ی سوسیالیست، به تهران برای همکاری مستقیم با شعبه تهران و تقویت نشریه‌ی *بیران‌نو* بود. تیگران که از بنیانگذاران هسته اولیه حزب در زمان استبداد صغیر در کنار تقی‌زاده به شمار می‌رفت، در هشت ماهه پیش از آن هم به همراه یار ارمنی خود، ورام پیلوسیان، نامه‌های متعددی به تقی‌زاده در تهران فرستاده و در امور حزبی، تدوین مرام‌نامه و تراز اداره‌ی تشکیلات، به آنها یاری بسیار رسانده بود.

تقی‌زاده مدت‌ها در فکر و تدارک تشکیل یک کنگره سراسری حزب دموکرات بود، که هنوز به‌طور غیر رسمی فعالیت می‌کرد. اولین گام در این راه، برگزاری کنفرانس «حوزه پایتخت» و سر و سامان دادن به نظام تشکیلاتی حوزه‌ی مرکز حزب بود. تا آن زمان، طبق اسناد «مجموعه تقی‌زاده» در کتابخانه مجلس [۳۶]، تشکیلات موقتی به نام اداره حوزه پایتخت وجود داشت، که پنج حوزه تهران را اداره می‌کرد. در جلسات هفتگی حزب، یک عضو از کمیته مرکزی مخفی حزب شرکت می‌کرد. حوزه پایتخت، هم نقش انتشارات و هم هماهنگی میان حوزه‌های پنجگانه تهران را به عهده داشت. کنفرانس تهران حزب، یا به قول خودشان «مجلس محلی» در ۱۶ و ۱۷ شوال ۱۳۲۸ق، یعنی ۸۵ روز پس از خروج تقی‌زاده از تهران، در خانه حسین پرویز مخفیانه تشکیل شد [۳۷]. با توجه به تلگرام تبریک تقی‌زاده که روز پیش از تشکیل این کنفرانس، از تبریز به مناسبت تشکیل کنفرانس به تهران مخابره و در روز کنفرانس قرائت شد، می‌توان پی برد که او در جریان کار بوده است.

پرویز در گزارش جلسه به تقی‌زاده می‌نویسد: از هر شعبه (حوزه) در پایتخت ۷ نفر منتخب و جمعاً ۳۵ نفر برای انتخاب اعضای کمیته مرکزی به کنفرانس معرفی شد. این موضوع وجود شعب ۵ گانه پایتخت را تأیید می‌کرد. جلسه با حضور صد و سی نفر توسط رسول‌زاده افتتاح شد. زنجانی و سلیمان میرزا به عنوان رئیس و منشی جلسه انتخاب شدند.

سه نفر امین، مسئول بررسی آرای منتخبین حوزه‌های حزبی: رسول‌زاده، حاج میرباقر آقا قفقازی، و سلیمان میرزا اسکندری، انتخاب شدند. تیگران هاگوپیان (موسیو دگران) گزارش مفصل فعالیت کمیته آذربایجان حزب دموکرات را به فرانسه نوشته و به این جلسه فرستاد. متن ترجمه فارسی آن در کنفرانس قرائت شد. گزارش شعبه قزوین حزب هم که توسط مسیو آرشاک نوشته شده بود، خوانده شد. رأی‌گیری انتخاب کمیته مرکزی مخفیانه برگزار شد و هیچ‌کدام از حاضرین به استثنای سه امین یاد شده که آرای مخفی را شمردند، از نام آنها مطلع نشدند. حسین پرویز نویسنده گزارش جلسه به تقی‌زاده هم تصریح می‌کند: او هم نمی‌داند آنان کیانند، مگر به حدس و گمان.

خبر «انتخابات فرقه دموکرات» در قسمت حوادث شهری روزنامه/ایران‌نو که پس از سه ماه توقف آغاز به کار کرده بود، طی چند عبارت کوتاه گزارش شد [۳۸]. از این زمان به بعد، ارگان رسمی بودن ایران‌نو به گونه‌ای محسوس از لابلای مطالب نشریه بارز است. ایران‌نو [۳۹]، طی مقاله‌ای تحت عنوان «تاکتیک و طرز روش فرقه دموکرات» در شماره‌ی بعدی خود نوشت: حزب دموکرات به فلسفه تکامل معتقد است و ترقی تدریجی مملکت را مد نظر دارد و در این مسیر به کار بردن «قوه‌ی جبریه» را انحراف از مسلک مستقیم خود می‌داند. وی تصریح کرد که اعضای حزب همواره باید مصالح عمومی و حزبی را بر منافع شخصی خود ارجح بدانند و از تصادم با اشخاص بپرهیزند و مرام‌نامه‌ی حزبی را مبنای کار قرار دهند. تبلیغ و ترویج مسلک و مرام حزبی در میان افکار عمومی و فداکاری در راه آن باید در صدر مقاصد اعضا باشد. تاکتیک مهم دیگر حزبی که وظیفه کمیته مرکزی شناخته شد، ائتلاف و همکاری با محافل و احزاب لیبرال و «دست‌چپ» در مقابله با «قوای محافظه‌کار و ارتجاعی» عنوان شد. شیوه‌ی عمل حزب، به کار بردن ابزارهای مسالمت‌آمیز و قانونی چون تبلیغ و ترویج شفاهی، انتشار رساله و کتاب و نشر روزنامه و «تبری جستن» از خشونت بود.

این روزنامه نوشت: طبق گزارش یکی از اعضای حزب دموکرات، روز جمعه گذشته (سه روز پیش‌تر) منتخبین حوزه‌های پنج‌گانه تهران، کمیته محلی و مرکز موقتی (کمیته مرکزی موقت حزب دموکرات) را انتخاب کردند. نکته مهم دیگر در این گزارش: نطق افتتاحیه بود که توسط یکی از اعضای کمیته

مرکزی حزب خوانده شد. بنا بر نامه‌ی حسین پرویز که آوردیم می‌دانیم رسول‌زاده ایراد کننده این نطق بود، بنابراین او یکی از اعضای کمیته مرکزی مخفی حزب بوده است.

مدت جلسه پنج ساعت ذکر شده است. بر دوری جستن حزب از «وسایل قهری» که اشاره‌ای به ترور و «جبر و تهدید» است، تصریح شد. تاکتیک پنجم و مهم حزبی و راه «سعادت و موفقیت فرقه»، شرکت فعال در انتخابات مجلس و جلب اذهان عمومی به نمایندگان حزبی دانسته شد. «استقلال وطن و اعتبار ملی» از آرمان‌های حزبی معرفی شد و در این رهگذر، تشکیل قشون مسلح نظامی توانمند و مالیه منظم و کارآمد حکومتی در صدر فعالیت‌های اعضای حزب خوانده شد. آمد که بدون این دو اصلاح، همواره استقلال و هویت ملی در خطر اضمحلال خواهد بود. در ترویج و تبلیغ مسلک حزبی، کار میان سه دسته مهم شمرده شد: «کسبه، داخل نظام، و جوانان خصوصاً شاگردان مدارس»؛ اما به دلیل برخاستن دموکراسی واقعی از میان «کارگران و دهقانان» حزب باید به گونه‌ای گسترده کار میان آنان را مدنظر قرار دهد. تشکیل کلویی [باشگاهی] در تهران برای گردآمدن و تبادل نظر و برگزاری اجتماعات عمومی فرهنگی - سیاسی پیشنهاد می‌شود. اعضای حزب بایستی در مجامع علمی و فرهنگی نفوذ یافته و با کار و تبلیغ آنها را به فرقه جلب نمایند و از این طریق روح دموکراتیزم را در آن مجامع گسترش دهند. اعضای حزب باید خود را از هرگونه فساد اخلاقی که وجهه حزبی را در انظار عمومی متزلزل می‌کند، دور کنند. اعضا باید روح و غیرت ملی و حب وطن و فداکاری در راه آن نمونه باشند و میان مردم رواج دهند. از آنجا که در مرام‌نامه حزبی «نفکاک قوه روحانیه از قوه سیاسی» ذکر شد و دشمنان و مخالفین آن را مبنای حمله و اتهام اعضا قرار می‌دهند، بایستی با رعایت «نزاکت تمام» و احترام به باورهای دینی مردم، نظریات آزادی خواهانه و بشردوستانه خود را در این زمینه تبلیغ و ترویج نمائیم باید به مردم رساند که «روحانیون حق ندارند که صنف مخصوص و ممتازی را در میان ملت تشکیل دهند.» [۴۰]

چند نکته دیگر در شرح ما از مرام و مسلک حزبی قابل اشاره است. در کشمکش اعتدالیون و دموکرات‌ها که منجر به اعلام رسمی مرام و وابستگی حزبی نمایندگان شد، حاجی آقا شیرازی به عنوان لیدر اعتدالیون، اختلاف نظر خود را به عنوان یکی از مخالفان دموکرات‌ها، در دو مسئله اساسی عنوان کرد: «دموکرات دخالت روحانین را به سیاسیات معتقد نیستند، من برعکس. دموکرات اراضی را به واسطه [خرید و توزیع زمین] و یا غیره می‌خواهند در میان رعایا قسمت نمایند و من بالعکس».

عرصه آن چنان تنگ می‌شود که یکی از دموکرات‌ها به تقی‌زاده نوشت: «در موقع نوشتن مرام‌نامه عجلتاً کاش آن ماده تفکیک قوای روحانیت از سیاسیات را نمی‌نوشتند و کذا ماده تربیت نسوان.» [۴۱]

اعتدالیون با تکیه بر مواد لائیک مرام‌نامه‌ی حزب دموکرات، به تحریک سنت‌گرایان و شریعت‌مداران تلاش می‌کردند. به نظر می‌رسد این شیوه، سازگار افتاد. حمله به مسلک حزب دموکرات به اینها محدود نشد، اعتراض درون حزبی هم گسترده شد. جذب روحانیون و نشر مقالات با ادبیات و قرائت دینی، از مرام دموکرات‌ها به تدریج افزایش یافت. به گونه‌ای در همین نامه به تقی‌زاده توصیه می‌شود: «اگر به حضرت مستطاب عالی ممکن باشد یک شرحی به مرام‌نامه با ادله قرآنی و اخباری مرقوم فرمایند خیلی با موقع و مستحسن است. . . محققاً بدانید اگر آن دو ماده نبود حالا عده فرقه به دو هزار رسیده بود.»

به هر حال، فشار بر دموکرات‌ها از همه جانب وارد می‌آمد تا از آرا و باورهای لائیک مندرج در مرام - نامه دست بردارند. در نامه‌های آن زمان می‌خوانیم: «نقداً یگانه منظور اکثریت و کابینه بر چیدن بساط

ایران‌نو و تبعید رسول‌زاده و مصطفی‌خان و حاجی میرباقرآقا است، و بعد یکی یکی رفقای ما را محترماً تبعید خواهند کرد.» [۴۲]

دموکرات دیگری به تقی‌زاده نوشت که ناصرالملک نایب‌السلطنه یک جلد از مرام‌نامه فرقه را به نجف فرستاده تا «تکفیر عمومی از نجف بیاورند.» [۴۳]

نامه‌نگاری اعضای حزب با تقی‌زاده فعال بود. برخی از دمکراتها همچنان برای پیشبرد امور از تقی‌زاده یاری می‌خواستند. حزب در تهران یک «حوزه تالیفیه» برای تالیف و ترجمه آثار در «نشر افکار دموکراسی» مرکب از هجده نفر از افراد مطلع دموکرات تشکیل داد. احمد استوار یکی از اعضای این حوزه از تقی‌زاده در استانبول خواست: هر رساله یا کتابی به زبان انگلیسی سراغ دارد برایشان ارسال دارد. ضمناً بنابر دستورالعمل تاکتیک حزبی که در ایران‌نو منتشر و شرح‌اش آمد، حزب درصدد تأسیس یک کلوپ عمومی برای اعضا و هواداران برآمد. خانه‌ای هم اجاره شد که آن را تحت اسم رسمی «مجمع ادب» تشکیل دهند [۴۴].

در همین نامه می‌خوانیم: دستورالعمل مفصلی از تقی‌زاده برای کمیته مرکزی حزب رسیده و براساس آن اقداماتی صورت پذیرفته. دموکرات یاد شده می‌افزاید: «رقیمه شریفه اخیر حضرت عالی پیش از حد تصور در رفقای که به زیارت آن نایل شدند مؤثر افتاده و بدین واسطه مشی و طرز حرکت خود را اصلاح نموده‌اند.»

در همین برهه محمدعلی میرزا، شاه مخلوع، و برادرش سالارالدوله از دو سوی به کشور وارد شدند و با پیشروی خود، به هر شهر و منطقه‌ای می‌رسیدند ابتدا دموکرات‌ها را به عنوان دشمنان اصلی خود قلع و قمع می‌کردند. فعالیت در ولایات، هم به دلیل فشار مخالفین و هم حضور عوامل دست‌اندرکار بازگشت نظام سابق دشوارتر از همیشه شده بود. تقی‌زاده برای جلوگیری از اضمحلال حزب، پیشنهاد برپایی کنگره سراسری حزب را داد. پس از اخراج ضمنی رسول‌زاده و حیدر و باقرآقا، اعضای مرکزیت حزب در تهران، تاکید تقی‌زاده بر این امر بیشتر شد. حسین پرویز در جواب پافشاری تقی‌زاده و رسول‌زاده مبنی بر دعوت به کنگره حزبی نوشت:

«مسأله کنگره را که اصرار در تشکیل نموده‌اید و آقای رسول‌زاده شرحی در جزئیات دعوت و تشکیل آن نوشته و تاکید در شروع هم نموده‌اند بسیار خوب و لازم است، ولی چیزی که هست در این انقلابات هم حوزه‌های طهران به واسطه حکومت نظامی و هم کمیته‌های ولایات به واسطه فشار ارتجاع متفرق شده‌اند. مخصوصاً کمیته‌های ولایات غربی از ظلم سالارالدوله همه متواری‌اند و قسمت بزرگ اعضای آن [آن] در تهران هستند که هنوز هم همه حرکت نکرده‌اند و تشکیلات مثل شش ماه پیش منظم و مرتب و مربوط به مرکز نیست والا اول کار ما باید همان دعوت کنگره باشد که متأسفانه اسبابش فراهم نیست و به علاوه به انتخابات هم بیست روز بیش نداریم اگر شروع به کار کنگره کنیم از آن به کلی باز خواهیم ماند [۴۵].»

انتخابات حوزه تهران حزب پیش روی بود و عرصه از همه جا بر رهبری حزب تنگ و امور تا حد زیادی مختل شده بود. وحدت و انسجام حزبی زمان تقی‌زاده هم به تدریج در حال گسیختگی بود. اخبار رسیده حاکی از وجود اختلافات بسیار و عقب نشینی و سر درگمی فعالین حزبی بود. خلخال عضو حزب تازه یادش افتاده بود که «مستشار آمریکایی فاسد/لعقیده است» چون رفیق «آقا میرزا علیقلی‌خان وزیر مختار آمریکا است، شخص فاسد نمی‌تواند اصلاح معایب نماید» [۴۶] که کنایه از اطرافیان مورگان شوستر در خزانه‌داری کل و همچنین تاسی از تبلیغات گسترده مخالفین اصلاحات شوستر، و نیز اشاره

به اینکه کسی که در استخدام مستشاران آمریکایی دست داشته بهائی مسلک است. خلخالی در وصف خیال بافی‌های اسلام خواهش می‌نویسد:

حتی بلیک‌ها [بلژیکی‌ها] یعنی مدیران گمرک و سفارت آلمان و روس هم محض خیرخواهی عالم اسلامی و حب دیانت جعفری (ع) بر ضد آمریکایی‌ها قیام کرده‌اند، اختلاف و اتهامات روس‌ها و کارشناسان بلژیکی گمرک علیه شوستر را ناشی از اسلام‌خواهی آنان و خودی‌تر از دموکرات‌ها که تعصب اسلام ندارند، مییابد.

محمدعلی تربیت هم که با عصبيت از همه شاکی است و نامه‌هایش سراپا نکوهش به دیگر دموکرات‌ها است با مساوات و نیز «موسیو دگران» [تیگران هاکوپیان] اختلاف دارد. می‌نویسد:

به شما نمی‌گویم تمام ضیق و فشار وجدان من از اعضای فرقه است که خیلی بد شده‌اند و غالباً رؤسا جور دیگر درآمده‌اند و اشخاص بد و مستبد داخل فرقه شده‌اند. اقتدار و سلیمان میرزا با هم [در] افتادند من اصلاح دادم. قزوینی با پهلوی [محمود محمود در] افتاد. . . خلخالی هم با حکیم‌الملک سفیه و عمید حرام‌زاده در افتاد. . . آقا سیدجواد [برادر تقی‌زاده] هم با همه در افتاده و به همه بدگویی می‌کند. . . ابوالضیا [شبستری] هم سفیه مطلق شده با هیچ‌کس نمی‌سازد [۴۷].

از سوی دیگر، خلخالی در نکوهش و «مخالف نظری» با تربیت نیز مطالبی می‌نویسد: سلیمان میرزا و سیدجلیل اردبیلی از رهبران حزب هم خیال دارند «رخت به ساحل برند» که کنایه از مهاجرت ناشی از فشار علیه حزب است و اگر چنین شود «بر فرقه باید فاتحه خواند». وی می‌افزاید ناصرالملک «نایب‌السلطنه روز بروز بر عداوت فرقه می‌افزاید» و عمده نیروی سلیمان میرزا مقابله با «بدزبانی و بدسلوکی نایب‌السلطنه است.» [۴۸]

بی‌پولی و فقدان امکانات چایی روزنامه و توقف و توقیف‌های نشر و اعضا هم بر معضلات روزافزون باری سنگین بود. تربیت سرانجام خسته و سرخورده به تبریز و سپس به استانبول می‌رود. محسن نجم‌آبادی هم دل پُری از زمان و زمین دارد و همه را به نکوهش می‌گیرد. سیدعبدالرحیم خلخالی را کم تجربه و در رفتار نادرست با مردم می‌خواند، میرزا سلیمان را ساده‌لوح معرفی می‌کند که به حرف کسی گوش نمی‌کند. [۴۹]

البته این انشعاب و اعراض‌ها تنها خاص دموکرات‌ها نیست؛ اعدالیون هم چهار دسته شده‌اند، ناصرالملک و صمصام‌السلطنه و مداخلات روس‌ها و انگلیسی‌ها و ورود محمدعلی میرزا و سالارالدوله به کشور و اغتشاش بی‌پایان ولایات، سایه خشونت بر عملکرد سیاسی گروه‌ها و مهم‌تر از همه سرخوردگی مردم و تبلیغات گسترده و مؤثر روحانیون علیه ناکارآمدی نظام غیر شرعی و مشروطه، بی‌پولی عمومی، دولتی و سازمانی و شخصی، همه دست به دست هم داده و فعالین و کاربه‌دستان سیاسی را خسته و سرخورده کرده است. این را می‌شود در خاطرات اعتدالیون و اسناد باقی مانده آنها هم دریافت. روحانیون هم خسته از تقابل بی‌پایان، به تدریج از سیاست کنار کشیده و به عزلت «حوزه‌های علمیه» خود پناه بردند. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی یا کناره گرفته یا با دست و پا کردن شغلی در مراکز دیپلماتیک خارج مامنی برای خود به دور از مهلکه فراهم آوردند. احتشام‌السلطنه در سفارت استانبول، سردار اسعد در پاریس و نمونه‌های متعدد دیگر، صحنه به تدریج از عناصر مؤثر خالی می‌شد. یکی دو نشریه‌ی پیشرو هم که گاهگاه از کمند توقف و توقیف‌های چند شماره‌ای به بیداری و غنای زمانه یاری می‌رساندند، از سوی دست‌اندرکاران داخلی و مداخله‌گران خارجی آسوده نبودند. وضعیت سازمان‌های حزبی دموکرات آن چنان به هم ریخته شد که در پاسخ تقاضاهای مکرر تقی‌زاده برای برپایی کنگره‌ی حزبی در سروسامان دادن امور نوشتند:

«... از روی چه ماخذ و مدرک می‌فرمایند که فرقه تشکیل‌کنگره بدهد، از کدام شهر نماینده بخواهد از گردستان یا همدان یا کرمانشاه یا لرستان یا کاشان یا اصفهان یا شاهرود و دامغان یا آذربایجان. غیر از مرکز [تهران] مگر شما جایی دارید و هر جا هم حوزه یا کمیته بوده است به واسطه این انقلابات [اغتشاشات] همه پاشیده شده است.

البته مسبق هستید که این همه اغتشاشات عمده ضررش بر دیموکرات‌ها رسیده است. دفتر [هر] شهری را که سالارالدوله یا محمدعلی میرزا به تصرف درآورد در هر جا دیموکرات سراغ کرد یا کشتند یا گرفتند یا بستند و هر کس نتوانست فراراً خود را به طهران رسانید. در همدان رئیس فرقه را با برادرش کشتند و در شاهرود متفرق ساختند. عجالتاً غیر از طهران و خراسان جای دیگر نیست که بتواند برای کنگره نماینده حاضر کند. علاوه بر این‌ها در این موقع چگونه ممکن است نماینده‌ها را در یک جا جمع کرد از کدام راه و با کدام وسیله... آقایان آقا سیدمحمدرضا [مسلاوات] و حاجی میرباقرآقا [دوست نزدیک حیدرعمواوغلی] و شاهزاده [اسلیمان میرزا اسکندری] و غیره نیز با این عقیده همراهند. اما راه تشکیل کدام است، آن مشکل است و بلکه امروزه محال است. البته باز در این موضوع باید جد و جهد نمود شاید اسباب آن فراهم آید [۵۰].»

رسول‌زاده هم با ارسال نامه به تهران به تشکیل کنگره برای انسجام بخشیدن به حزب و تجدید سازمان آن تأکید می‌ورزید. از جانب حیدر عمواوغلی از اروپا هم به تقی‌زاده و حسین پرویز چنین نامه‌هایی فرستاده شد، اما فقدان رهبر توانمند، و فرهنگداری در درون کشور که بتواند جناح‌ها و افراد گوناگون سیاسی آن روزگار را به ائتلاف دموکراتیک ترغیب کند، از یک‌سو و حجم و تنوع معضلات و شتاب رویدادها و تلاش روس و عوامل داخلی‌اش با همراهی انگلیس در یکسره کردن کار مشروطه و حذف عنصر رادیکالیسم در نهضت، فرصت و امکانی را فراهم نیاورد. پاشنه‌ی آشیل آن روزها، چه در دولت و چه در میان فعالین سیاسی هم «بی‌ثروتی و بی‌داری» بود، نوشتند:

«بدبختانه دیموقرات‌ها همه چیز دارند غیر از ثروت. این است که از بی‌ثروتی و بی‌داری دارای هیچ چیز نیستند. به قول یکی از رفقا هفتصد هزار نفر دیموقرات ایران نمی‌توانند یک روزنامه ایران‌نو را نگاهداری پولی کنند. اگرچه روزنامه از همت وزرای عظام خصوص آقای حکیم‌الملک لمصلحه در محاق توقیف متوقف است. اما به شما اطمینان بدهم که در محاق بی‌پولی توقیف شده است. می‌ترسم مجمع ادب [کلوب عمومی حزب] هم عاقبت همین حال را پیدا کند. مردم‌داران فرقه را کرم نیست؛ کرم‌داران فرقه را درم نیست. باز به شما اطمینان بدهم که فقط ما را همان عشق وطن یا به عبارت آخری جنون علاج‌ناپذیر مطمئن و زنده و امیدوار نگه داشته والا یک ذره علایم امید در چاره کار نیست [۵۱].»

مرام‌نامه حزب و خواسته‌های لائیک آن که از سوی اعضا و روزنامه‌ی ایران‌نو هم تأکید می‌شد، در فضای متعصب و ناهمخوان آن روز پایه‌های مردمی جریان را روز به روز سست‌تر می‌کرد. به قول خلخال، چون بر «ضد طبیعت» ایرانیان بود، صاحبان شریعت بیکار نبودند. با تمام این احوال، تقی‌زاده از راه دور همچنان به یاری و تعالی حزب کوشا بود. علاوه بر رابطه و همفکری به حوزه تهران حزب دموکرات، ارتباط منظم خود با شعبه حزبی آذربایجان را هم برقرار کرد. اقامت و کوشش‌های تقی‌زاده در ماه‌های پایانی استبداد صغیر که منجر به ایجاد هسته نیرومند حزبی در شهر شده و همچنین اقدامات او در برهه پیش از تبعید به استانبول به تقویت و رادیکالیسم این حوزه حزبی انجامیده بود. اسمعیل امیرخیزی در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ق به استانبول نوشت: دموکرات‌ها در

انجمن تبریز دو سوم نمایندگان را به دست آورده‌اند. در محله امیرخیر چهار حوزه حزبی تشکیل داده‌اند [۵۲]. محمدعلی بادامچی عضو دیگر تبریزی حزب هم در مکاتبات منظم، رابطه تقی‌زاده با تبریز و انجمن را فعال نگه می‌دارد. رضاخان تربیت هم هنوز در شهر است و در تماس با تقی‌زاده. بادامچی در نامه ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۹ می‌نویسد: از «دستورالعمل و پروگرام» حضرت‌عالی پیروی خواهد شد. اشاره به توصیه‌های تقی‌زاده در نامه‌های شماره‌گذاری شده‌ای است که دو رقمی شده بود. به‌رغم علنی‌شدن حوزه حزبی در تهران، هنوز در تبریز علنی نبود. می‌دانیم که حضور ارامنه‌ی سوسیال دموکرات در رهبری، مانع از اعلام رسمی آن بود. اما خبر داریم که در ۱۴ جمادی‌الاول همان سال ۵۶ نفر فعال حزبی منتخبین حوزه‌های شهری، در خانه مشهدی محمد ابراهیم کاظم‌زاده جمع شدند تا کمیته‌ی مرکزی شعبه‌ی آذربایجان حزب را برگزینند. نوبری جلسه را افتتاح، و میرزا رضاخان تربیت گزارش فعالیت شش ماهه کمیته را قرائت کرد. خبر رسید که شعبه‌ی فعال ارومیه به‌زودی روزنامه‌ای به نام رنجبر را تأسیس خواهد کرد. جلسه، نوبری و یکانی را به سمت رئیس و منشی جلسه برگزید. سه نفری که رای مخفی نمایندگان حاضر را بررسی و اعضای مخفی رهبری شعبه حزبی را اعلام کنند. نوبری، رضا تربیت و میرزا رضا‌زاده، مدیر روزنامه حزبی در تبریز به نام شفق، انتخاب شدند. به تأکید بسیاری نام ورام‌خان [ورام پیلوسیان] در میان سه نفر اعضای رهبری قرار گرفت که در هراس متعصبین نهان ماند. به هر حال، با وجود اطلاع، قریب چهارصد نفر از اعضای حزبی، محرمانه بودن جلسه در تبریز محفوظ ماند [۵۳].

حبیب آقازاده مدیر روزنامه‌ی «فروردین» و از فعالان شعبه‌ی ارومیه حزب دموکرات هم از کمیته محلی آن شهر به تقی‌زاده در استانبول گزارش فرستاد و تأکید کرد: روزنامه را وابسته به جمعیت می‌داند [۵۴]. از مکاتبه با ورام پیلوسیان فعال دموکرات تبریزی هم خبر داریم؛ او تا آخرین روزهای مجلس دوم در کنار حزب دموکرات و شعبه آذربایجان به عنوان عضو مرکزیت حضور داشت [۵۵]. در گزارش دیگری از کنفرانس ایالتی حزب در تبریز، که در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ برگزار شد، باخیر می‌شویم که مجلس عالی و منظم برگزار شد. مجمع پیشنهاد تقی‌زاده مبنی بر علنی‌شدن حزب و کمیته موقتی رهبری را تصویب و تأیید کرد [۵۶]. فعالیت منظم و علنی‌تر، پس از این جلسه و تبلیغات گسترده موجب کسب اکثریت آرا در انتخابات انجمن ایالتی شد [۵۷]. دوست قدیمی و همسفر مصر تقی‌زاده، حسین کمال تبریزی هم در نامه‌ی ۱۱ شوال ۱۳۲۹ می‌نویسد: درگیر انتشار روزنامه «تبریز» در شهر است و یک‌ساله است که به آذربایجان بازگشته است [۵۸].

تنگناها، اغتشاش، و راهزنی‌ها، مردم را به ستوه آورده؛ ورود شاه سابق و برادرش و لشکرکشی و فتح و گریزهای جدید هم مزید بر علت شد، تجارت و زندگی عادی مختل، سیاست نابسامان و آینده نامعلوم، دولت در تعارض و دست مداخله خارجی از همیشه فعال‌تر، به گونه‌ای شد که انجمن تبریز کسی لایق‌تر از «شاهزاده عین‌الدوله یا فرمانفرما» برای حکومت آذربایجان سراغ نیافت. خطر روی کار آمدن صمدخان که چندی بعد با کشتار خود روی سالدات‌های روسی را سفید کرد باعث پناه‌بردن تبریزیان به آن دولتمردان قاجار و غالباً بدنام و بدسابقه گردید. اسماعیل امیرخیزی در نامه به تقی‌زاده از اوج حماقت روزگار خبر می‌دهد، هیاتی از تجار تبریز به باسمنج رفته و با صمدخان مذاکره کرده، شاید بتوانند در مقابل حضور روس‌ها و راهزنان عشایر، حکومت آذربایجان نظم و امنیتی بیابد. نمی‌دانستند که با دست خود گوسفندوار به مسلخ گرگ درنده‌ای می‌روند. البته چندان هم از حماقت نبود، صمدخان بدکرداری و دندان خودکامگی و فساد خود را در دستگاه محمدعلی میرزا ولیعهد به مردم نشان داده بود. اما

فشارها آن چنان گردید که ناامنی، فلاکت و جهل خرفت کننده مرسوم این مردم بر آن شد تا چون همیشه گرگی را به چوپانی دعوت کنند. صمدخان هم در مذاکره تاکید کرد «دولت باید مرا مقتدر نماید به دفع اشرار. بدین معنی که قوه مجریه در آذربایجان فقط باید من باشم و غیر از من کسی دخالت نکند.» پیام روشن بود. حکومت مطلقه بر آذربایجان را می‌خواست و از همان آغاز تعطیلی انجمن ایالتی را نشانه گرفته بود. فاجعه‌ای در راه بود که کسی یارا، تدبیر و توان پیشگیری آن را نیافت [۵۹].

روزهای التیماتوم روس فرا می‌رسد و سایه‌ی شوم حضور قریب پنج هزار سالدات تا به دندان مسلح روس، در دروازه تبریز، شعور و اعتدال را از سران شهر ربوده بود. خبرهای بدی به تقی‌زاده در استانبول می‌رسید. نامه‌ای از سردار اسعد از پاریس رسید: بیایید با هم فکری بکنیم. تقی‌زاده عازم فرانسه شد. از پاسخ نامه‌های دموکرات‌ها به تقی‌زاده پی می‌بریم که می‌داند در دیگ خان بختیاری، داروی ایران بیمار نمی‌جوشد و از او امیدی در نجات دولت و ملت خسته و سرخورده و بیمار، در مقابل انبوه مشکلات و وارد آمدن فشارها بر نمی‌آید. نامه‌ی برادر تقی‌زاده، میرجواد، هم در همان روزهایی که او در پاریس بود، به وی رسید که در آن نوشته بود: اوضاع در تهران به کلی مختل شده، اعتدالیون چند پاره شده و هر کدام ساز ناهمگون خود را می‌نوازند، دموکرات‌ها هم با رهبری سست و سنتی سلیمان میرزا که از رادیکالیزم، عمدتاً زبان تند و سخن گفتن خشن آموخته و در میان دیگر فعالین حزبی هم چندان محبوب نیست، کار به جایی نمی‌رسد. ناصرالملک سیاستمدار هم به پیروی معلم‌انگلیسی خود بر طبل نفاق و «انتریگ» [دسیسه] می‌کوبد و چه موفق می‌کوبد. سفیر روس هم فعال در رفت و آمد و ریخت و پاش پول و تلاش در حذف هر عنصر رادیکال و به پایان رساندن آخرین رمق نهضت مشروطه است. برخی علما هم که همه چیز را رها کرده و به مسکرات و آبجو خوردن خلایق و حذف منکرات چسبیده‌اند. به تقی‌زاده نوشتند:

«مثلاً جناب آقا شیخ بلال مانند مرحوم آخوند ملاکاظم اعلی‌الله تعامه که تمام آسایش، وسایل ترقی امنیت، طرق و شوارع امنیت مالی و جانی را به این دانستند که کسی انگشت خود را مرطوب نموده و به روی گاری آبجو کشیده و در طهران لفظ منحوس آبجو را از صحفه‌گاری بلکه تمام گاری‌های عالم براندازد... به این جهت [بعضی از علما] قریب ده تومان پول ملت فلک‌زده را به بهای تلگراف دادند به هیات وزرا یا به مجلس مقدس... اخطار فرمودند که روی گاری آبجو را باید حتماً پاک کرد. یعنی آبجو را علناً نفروشد. این بود که وزرای عظام حکم کردند موافق احکام علمای نجف نباید علناً به فروش برسد. کمپانی بدبخت هم لابد شد روی گاری که نوشته بود آبجو، پاک کرد [۶۰].»

تبلیغ و شایعه‌گسترده بر بهائی پروری مورگان شوستر از سوی مخالفین هم قابل تکرار است که چه هیزمی بر آتش رویدادها افکند. آن بیچاره‌ی آمریکایی هر چه می‌گفت من مسیحی هستم و از باب و بهائی هیچ نمی‌دانم و باور مذهبی مردم هم به من ربطی ندارد، اما، اما و هزاران اما... حضور پیرم‌خان و دانشک‌های ارمنی در نظمیه و قوای نظامی نیز وسیله‌ای برای هیاهو و غوغاسالاران بود. به‌قول خلخالی روس‌ها و بلژیکی‌های مخالف اصلاحات شوستر و دموکرات‌ها، صد برابر مسلمان‌تر از خودی‌ها شده و بر طبل اسلام‌پرستی می‌کوبیدند!!

بیچاره مردم مسلمان و باورمند صادق که نمی‌دانستند کی چه کاره است و چه می‌گوید. هر از گاهی گروهی از آنان به امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح کفار به صحنه می‌آمدند. تبلیغ بهائی بودن تقی‌زاده را هم در نامه خلخالی می‌خوانیم، نه اینکه او حامی اصلاحات شوستر دانسته شده و شوستر هم

توسط یک بهائی در آمریکا استخدام شده پس دیگر شکی نمی ماند که تمام خواسته و عملکرد تقی زاده از «فساد عقیده» دینی اش برمی خیزد و بحث های دیگر، جملگی بیپوده و اضافی است. در همان روزها، صفر ۱۳۲۹، تقی زاده مقاله نسبتاً مفصلی به نام «کشف الغطا» به «حبل المتین» کلکته فرستاد که در شماره های ۳۱ تا ۳۳ آن به چاپ رسید. او در شرحی مبسوط بر سازشکاری روزافزون اعتدالیون به روس و انگلیس و اقدامات مخالف مصالح ملی حکومت به دفاع از دموکرات ها و خواسته های ملی گرایانه و اصلاحات اساسی مورد نظر آنها پرداخت و اتهام مخالفین، مبنی بر انقلابی بودن حزب دموکرات را رد و تأکید کرد که آنها اصلاحات تدریجی و کار از طریق نظم پارلمانی را مد نظر دارند. رقابت های روس و انگلیس در کنترل و هدایت اقتصاد داخلی ایران، دسیسه و همراهی سیاسی آنها و مداخله در امور داخلی ایران را افشا کرد. تلاش تقی زاده در «انقلابی» زدایی چهره ی دموکرات ها نشان فشارها و اتهامات داخلی و خارجی بود. می دانیم مفهوم انقلابی در آن زمان عمدتاً به معنای اغتشاش گر و آشوب طلب شناخته می شد. تقی زاده در این مقاله که عیناً در *ایران نو* در داخل کشور هم باز چاپ شد، در رهجویی از تنگناهای موجود یک راه بیشتر پیش روی ایران نمی دید، آن هم انگیختن «عنصر میهن پرستی» و غیرت ملی برای جلوگیری از نفاق و جدایی. ضمن حفظ اصول حداقل دموکراتیزم اصلاح طلبانه، باید اتحادی ملی برقرار شود. ضمناً فریادهای اتحادطلبی اعتدالیون به دور محور خواسته های «اعیان و اشراف غیرملی» را کاذب و اتحادی غیراصولی و غیر ملی خواند. در واقع، مقاله دفاع غیرمستقیم از تز «کمیتة نجات ملی» بود که یار ارمنی او در حزب دموکرات عنوان کرد و ناصرالملک و اعتدالیون در مقابل آن «کمیتة نجات و مجازات ملی» را پیش کشیده بودند که ائتلافی بود از همه ی نیروها جز دموکرات [۶۱].

تاکید کنیم که روزگار به مرام و اهداف دموکرات ها فرصت مناسب و کافی را نداد و کاستی ها و نواقص درونی این اولین تشکل دموکراتیک نوین حزبی نیز توان و مهلت اصلاح نیافت. خروج رهبر فرهمند و *عامل ائتلاف و اتحاد* جریان های مختلف متشکله آن و انسجام نظری اولیه از ایران نیز بر مشکلات حزب افزود. منگنه فشارهای داخلی سیاسی، عناصر و جریان های محافظه کار و راست و خواهان بازگشت مناسبات پیشین، ضدیت روحانیون و هواخواهی اکثریت مردم سنتی و مسلمان ایران در تقابل با آرای لائیک و غیردینی حزب، و از سوی دیگر عزم به نابودی مشروطه و عنصر دموکراتیزم و اصلاح گرایانه ی ملی از سوی روس ها، و همراهی مؤثر انگلیسی ها، پرونده حزب دموکرات دوران مجلس دوم را بست. اما اندیشه و خواسته های عرفی و لائیک آن زنده ماند و جوانه زد. تشکیل ارتش متمرکز و منظم سراسری، نظام غیر دینی تعلیم و تربیت، اتکای مالی به منابع داخلی، کاهش اختیارات و مداخله مذهب در جامعه و حکومت، برپایی دیوان سالاری کارآمد در قوه مجریه، آزادی نسبی ایرانیان نامسلمان و برابری حقوقی آنان با هموطنان مسلمان و... جملگی قریب دو دهه بعد در جامعه به گونه ای منسجم تر و کارآمدتر با همه نواقص و کاستی ها مطرح شدند و مبنای کار قرار گرفتند.

جمع بندی

تقی زاده با این باور که حزب تراز نوین و فراگیر، تجسم سیاست ورزی نوین در چارچوب قانون است، به تدارک و تأسیس حزب دموکرات برآمد. او با آشنایی با نظام های پارلمانی فرانسه و انگلیس مبنی بر حضور و رقابت احزاب در مشارکت سیاسی، پی برده بود که در فقدان حزب منسجم و با برنامه و سازماندهی منظم، فرقه و باندهای ذینفع با اتکا به نهادهای سنتی پیشین بر سرنوشته کشور مسلط و بی رقیب خواهند بود. دخالت مستقیم روحانیون در امور سیاسی، حضور عناصر و اعیان خودکامه ی

قاجار در عرصه سیاسی، عدم انسجام و بی‌برنامگی و حضور توده‌ای مردم در انجمن‌های دوران مجلس اول، و عدم آمادگی آنها برای مقابله با بحران که سرانجام به غلبه‌ی محمدعلی شاه و حذف مجلس اول انجامید، و مهم‌تر از همه، ضرورت روزافزون مشارکت سیاسی با برنامه، تقی‌زاده را به تأسیس حزب ترغیب کرد. در فقدان انباشت تجربی و حضور موانع بسیار در برابر کار جمعی و حزبی در ایران، پیچیدگی و دشواری‌های بسیار بر سر راه تشکیل حزب وجود داشت. تقی‌زاده با هشیاری پی برده بود که احزاب سیاسی در کشورهای غربی نیز حاصل دهه‌ها سیاست‌ورزی، آزمون و خطا و اصلاح بوده است. او دریافته بود که تکامل دموکراسی بدون احزاب فراگیر دارای برنامه، ناقص است. در شرایط جدید تقسیم کار و تخصص در امور سیاسی بدون نهادهای پابرجای حزبی، کهنه‌کاران عرصه سیاست متعارف، صحنه را اشغال کرده بودند. تقی‌زاده سیاست جدید را تخصص می‌دانست و تشکل حرفه‌ای را که در این عرصه وارد و فعال و مؤثر شود ضرورتی عاجل یافت. سیاست‌ورزی پایدار و پیوسته نیاز به نهادهای خاص و حرفه‌ای و با برنامه داشت و تقی‌زاده در این داوری یکی از بنیانگذاران بود. تنها راه درآوردن *انحصار سیاست از چنگ افراد و باندهای متنفذ سیاسی سنتی را تأسیس حزب دانست.*

حزب به منزله‌ی اندامی تخصصی در دنیای سیاست می‌توانست به مشارکت همگانی عمق و ژرفای جدید و مطلوب‌تری دهد. سیاست‌ورزی نوین روش‌مند و قانون‌مند، تنها بر شمشیر و زور و امتیازات ویژه موروثی تکیه نداشت و بیش از هر امر دیگری به تخصصی پیچیده بدل شده بود؛ از این‌رو بهترین محل تمرین و آزمون و خطا و پرورش سیاست‌مداران تراز نوین و ورزیده‌ای که توان مقابله با بحران‌های روزافزون و نیازهای گسترده و پیچیده جامعه را داشته باشند، می‌توانست تشکل حزبی باشد. در جامعه‌ای که بدنه‌ی جامعه عمدتاً بر پایه‌ی وعده و عیده‌های بی‌پایه و یا رابطه یک سویه مراد و مریدی استوار بود، سیاست حرفه‌ای پاسخگو و نهادهای لازمه آن بیش از پیش ضروری می‌نمود. او به تجربه دریافته بود که تنها راه ورود و مشارکت در عرصه‌ی سیاست و رقابت با افراد و دسته‌های همیشه حاکم بر سرنوشت مردم، تشکل سازمانی منظم و جدید و با برنامه بود. او خود در تشکیل و فعالیت انجمن‌های دوران مجلس اول سهیم بود و نقش برجسته و مؤثری را هم ایفا کرده بود، اما به این نتیجه رسیده بود که اگر قرار است نظام پارلمانی در ایران شکل و قوام گیرد، باید احزاب توانمند وارد عرصه سیاست‌ورزی و رقابت شوند. *مشروعیت حاکمیت و نقش ظل‌اللهی شاه با مشروطه، عملاً از میان رفته بود و ضرورت برپایی نهادی مدنی چون حزب که بتواند به عنوان پیشاهنگ امر سیاسی به صحنه آید، در ذهن بنیان‌گذار تقی‌زاده مطرح شده بود.* او خود در مرحله اول مشروطه با تقویت و حمایت همه‌جانبه انجمن‌ها به عنوان ابزار جنبش‌های اجتماعی به پشتیبانی و استمرار کار مجلس و مشروطه دل بسته بود، اما در عمل پی برد که میان جنبش اجتماعی و تشکیلات نامنسجم و گسیخته انجمنی با همه دستاوردهایش در قیاس با حزب به مثابه ساختار و نهاد استوار و منظم و پایدار، تفاوت بنیادی برقرار است. نهادی مستقل که مشروعیت، توان و استمرار خود را از خودش و اجزای درونی‌اش برگیرد. بی‌گمان همه آرا و ایده‌ها و برنامه‌های تقی‌زاده نتوانست در قالب حزب دموکرات حضور و قوام یابد، ولی نخستین نمونه‌ی اولیه‌ی یک نهاد منسجم دموکراتیک و مدرن را که خواهان مشارکت مستقیم در عرصه سیاسی ایران باشد، با تمام کاستی‌ها و کج‌روی‌ها در تاریخ معاصر ایران برپا کرد. تشکلی که در فقدان امنیت و ثبات سیاسی جامعه ایران و به دلیل موانع و مخالفان توانمند بسیار داخلی و خارجی نتوانست در آزمون و خطا استمرار یابد و به تشکل پایدار تبدیل شود. توسعه سیاسی در فقدان مناسبات پایدار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و در حضور موانع بسیار فرهنگی و مذهبی، امکان سیاست‌ورزی جدید را به حداقل رسانده بود. تقی‌زاده علیرغم تمامی این معضلات و موانع و عنادهای در راهی دشوار

پیشگام و بنیان‌گذار شد. حزب برای او تشکل موقتی نبود، به همین دلیل کوشش بسیار کرد تا اولین نهاد حزبی و دموکراتیک و فراگیر در ایران به مثابه تشکلی منظم و منسجم حول اهداف و برنامه مشترک در تبدیل رعایا به شهروندان مسئول تأسیس شود. نهادهای که با ایجاد شبکه‌های ارتباطی گسترده در میان مردم به نشر و تبلیغ افکار و ایده‌های تعیین‌شده‌ی غیرسنتی و لائیک بپردازد و با آگاه کردن و بالا بردن سطح و درک سیاسی - اجتماعی مردم از حمایت آنها برای نیل به اهداف خود در مشارکت سیاسی بهره‌گیرد.

حزب برای تقی‌زاده بازوی اعمال سیاست‌ورزی نو در راه تحقق دموکراسی و پیشبرد درازمدت امور، پیدایش و قوام فرهنگ سیاسی و محل تجربه‌اندوزی سازمانی منسجم بود. او همان‌گونه که بارها نوشت و گفت، حزب را آموزشگاهی برای تربیت فعالان و گردانندگان امور سیاسی کشور و جامعه می‌دانست. در جامعه‌ی پیش‌مدرن ایران، عرصه سیاست در انحصار مراجع قدرت و امتیازات موروثی بود در حالی که حزب به مثابه تشکلی منسجم و تراز نوین می‌توانست به ابزار تربیت کادری مستقل و سیاست‌ورزی مدرن تبدیل شود. بی‌تردید، بستر صحیح و برنامه منسجم و شرایط مطلوب ساختاری لازم بود تا این ایده‌ها تحقق یابد، اما نمی‌شد عرصه‌ی سیاست را همچنان به کنترل و انحصار اولیای قدرت سنتی واگذارد تا شرایط مطلوب‌تر فراهم شود.

تربیت و هدایت افکار عمومی در جامعه‌ای که بیش از ۹۰ درصد جمعیت آن بیسواد و ناآگاه، و بر بستر فرهنگ مسلط مرید و مرادی، پیرو مخالفان آزادی و حق مشارکت همگانی و مساوات شهروندی بودند، از مسائل عاجل و نیازمند فعالیت مستقل و بیرون از چرخه سنتی سیاست‌بازی پیشین به شمار می‌رفت. فقدان فرهنگ و تجربه کار منسجم جمعی عصر جدید در جامعه‌ای که به علت فقدان امنیت و قانون، فضای گسترده‌ای از بی‌اعتمادی عمومی و بدگمانی نسبت به سیاست‌مداران در آن حاکم بود، دشواری کار را دوچندان می‌کرد. سیاست در واژه سنتی و کهن آن در میان ایرانیان، مجازات را تداعی می‌کرد و در چنین فضایی که دریایی عظیم، دولت و مردم را از هم جدا می‌کرد، در حضور و تسلط نامطلوب سیاست‌بازان حکومتی بر همه عرصه‌های عمومی و خصوصی، خلاف منافع و خواسته‌های مردم، کار تقی‌زاده و یارانش شایسته‌ی ارج و یادآوری تاریخی است. از این منظر تقی‌زاده به‌رغم آگاهی بر مشکلات و موانع بی‌شمار که در فعالیت عملی دوران مجلس اول، لمس کرده بود در این راه دشوار و نوین قدم‌گذار و بدعت اولین حزب دموکراتیک ایران را به نام خود نوشت. او مطالبات دموکراتیک را تنها از طریق چنین حزبی ممکن می‌دانست.

تقی‌زاده و یاران انگشت‌شمارش، در چنین فضای رعب‌آور و بحرانی نخستین تشکل حزبی دموکراتیک درون کشور را پایه نهادند. در آن فضای بحران‌ساز بود که عوامل دو دولت روس و انگلیس لحظه‌ای جامعه را آزاد و آسوده نمی‌نهادند. عوامل داخلی، خودکامگان مهار شده‌ی پیشین و کهنه‌پرستان مخالف نوآوری، نیز به اتکالی شبکه‌های گسترده و توانمند و با تجربه خود، در روبرویی نابرابری با جریان لائیک، رادیکال و پیشرو مشروطه، به هر ترفندی دست‌یازیدند. برقراری روابط مستقل، آزادانه بر مبنای منافع گروهی و حتی شخصی بیرون از چرخه‌ی کنترل نظام سیاسی، فرهنگی، و مذهبی در جامعه ایران معاصر همواره دشوار بوده است.

در محیطی که بیسواد، جهل عمومی، و فقدان تجربه پیشین در آن غالب بود، کوشش بنیان‌گذارانه‌ی تقی‌زاده جلوه‌ای متفاوت داشت. جامعه‌ای که حق شهروندان برای تشکیل اجتماعات و نهادهای مستقل از چرخه سنتی قدرت را بر نمی‌تابید و آن را امری وارداتی و زیانبار به حال انسجام و آرامش فرهنگی - مذهبی می‌دانست، این نوآوری را بر نتابید و بر سر ادامه فعالیت و استمرار حیات آن

به هر ترفندی، مانع و بهانه آفرید. تبلیغات گسترده، پخش شب‌نامه‌های افترا آمیز، اتهام و افسانه‌پردازی‌ها پیرامون شخصیت تقی‌زاده، بهره‌گیری از توان و نفوذ علمای مذهبی، توان سنتی سیاست‌بازان، فضای بی‌اعتمادی پیرامون حزب و فعالیت‌هایش گسترده و وقتی نتوانستند علی‌رغم تمامی این مانع‌تراشی‌ها، تقی‌زاده را از تصمیم راسخ خود در پیش برد کارش بازدارند، به حکم فساد مسلک سیاسی مجتهدین روی آوردند و با این ابزار توانا و کارآمد او را از صحنه سیاست ایران عصر مشروطه بیرون راندند. میراث و تجربه بنیان‌گذارانه حزب دموکرات شایان تأمل بسیار در بستر تاریخ مشروطه‌ی ایران است.

نشریات حزب دموکرات

تشکیلات جبهه‌مانند و ائتلافی حزب دموکرات، بیش از هر حوزه در تنوع نشریات حزبی و یا وابسته به آن منعکس شد. پیرامون *ایران‌نو*، به دلیل اهمیت و نقش مؤثرش در تاریخ جراید نو فارسی، مجزا خواهیم نوشت. *ایران‌نو*، نشریات وابسته و یا هواخواه حزب دموکرات را چنین معرفی کرده است: نوبهار مشهد؛ شفق تبریز؛ خیرالکلام رشت؛ صدای رشت؛ زاینده‌رود اصفهان؛ پروانه اصفهان؛ و جمالیه همدان [۶۲].

علاوه بر اینها، می‌توان فروردین در ارومیه، *کرمانشاه* در کرمانشاه، *رعد قزوین*، *دختران* / *ایران* در شیراز، *دهقان* کرمان، *نجات بهلول*، *چننه یا برهنه* و *میزان* در تهران، و *روزنامه‌ی سید* در استانبول را یاد کرد.

شفق تبریز به سردبیری صادق رضازاده شفق از ۲۷ رمضان ۱۳۲۸ ق منتشر شد. از شماره ۱۶ این نشریه نام محمود غنی‌زاده به عنوان همکار هیأت تحریر *روزنامه شفق* اعلام شد. انتشار شماره ۴۳ سال دوم مورخ دوشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۹ ق با قتل عام آزادی‌خواهان تبریز توسط قشون متجاوز روس و ادامه آن، جنایات صمدخان، مصادف شد؛ از این رو نشریه‌ی یاد شده را هم تعطیل کردند. جمعاً ۹۱ شماره از شفق در تبریز با حمایت مستقیم کمیته ایالتی آذربایجان حزب دموکرات ایران منتشر شد. این نشریه به تاسی از سیاست ضدروسی حزب دموکرات، مقالات روشن‌گر و افشاگر بسیاری، به‌خصوص در زمان التیماتوم روس و یکه‌تازی کشتار صمدخان در آذربایجان، منتشر کرد. در میان اعدام‌شدگان آزادی‌خواه تبریز به دست قشون روسی، می‌توان از میرزا احمد سهیلی شاعر ایران‌خواه *روزنامه شفق* هم یاد کرد که به دار آویخته شد. شفق پس از ورود قوای روس به تبریز مدتی با چاپ ژلاتینی و مخفیانه در خوی کار خود را ادامه داد. رضازاده شفق مدیر نشریه، از یاران دیرین تقی‌زاده، پس از اختفا در تبریز ناچار شد به عثمانی بگریزد [۶۳].

روزنامه‌ی دهقان در کرمان با مدیریت احمد بهمنیار، استاد نامدار ادبیات کلاسیک فارسی و از آزادی‌خواهان عضو فرقه دموکرات، منتشر می‌شد. این روزنامه با مسلک اجتماعی از آزادی و حقوق رنجبران و برزگران علیه ستمگری اربابان دفاع می‌کرد [۶۴]. نشریه از ۲۶ شوال ۱۳۲۹ ق آغاز به کار کرد. در مرام آن آمد که روزنامه طرفدار استقلال ایران و حافظ حقوق ایرانیان است. در سرلوحه‌ی روزنامه در ستایش دهقان و درویدن او آمده است. بیشتر مقالات و مطالب این نشریه در دفاع از «رنجبران و دهقانان» و شرح حقوق انسانی، و سودمندی آزادی نوشته می‌شد. سلسله مقالاتی به گویش محلی تحت عنوان «زعیم گرمسیری و ارباب» به مناسبات میان ارباب و رعیت اختصاص می‌یافت. عناوین مطالب نشریه‌ی یاد شده جملگی از مرام سوسیال دموکرات احمد بهمنیار حکایت دارد. بعد از فتح تهران و

ایجاد حزب دموکرات، شعبه‌ی آن تشکل در کرمان برپا شد. احمد دهقان بهمنیار به یکی از اعضای فعال حزب دموکرات بدل شد:

«تبلیغات این حزب و جرایدی که داشتند چنان در شهر کرمان و نواحی اطراف جنبشی پدید آورد که شهر را یک پارچه آتش ساخته بود، روزهای متینگ، سراسر بازار کرمان از جمعیتی که فریاد یا مرگ یا استقلال می‌کشیدند، موج می‌زد، دانش‌آموزان مدارس ملی خصوصاً در آن ایام تظاهرات بی‌سابقه‌ای داشتند.» [۶۵]

مداخله‌ی سلطه‌جویانه‌ی کنسول انگلیس در امور شهر به اعتراضات گسترده شاخه حزبی در کرمان منجر شد. سر کلارمونت اسکرین کنسول انگلیس در کرمان، از نیروی سومی یاد می‌کند که کرمان را به تحرک و تغییر وادار کرد [۶۶].

آن روزنامه در شماره ۱۵ در «شرح مرام‌نامه» فرقه دموکرات، آرای حزبی را برشمرد. *جمالیه‌ی همدان*، به مدیریت حاج محمدحسن اصفهانی ازلی مسلک از ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق (دوم مه ۱۹۱۰) منتشر شد. مواضع ضدروسی نشریه با سیاست‌های حزب دموکرات هم‌سو بود. این روزنامه از اسناد مهم دوران پایانی مشروطه در همدان به شمار می‌آید. به خصوص در ثبت وقایع و رویدادهای مربوط به یهودیان همدان، این نشریه اهمیت بارزی دارد. مدیر نشریه به یادگار سیدجمال‌الدین واعظ که توسط عوامل محمدعلی شاه به قتل رسید، قرائت‌خانه‌ای در همدان تأسیس کرد که در آن انواع کتاب‌ها و نشریات در اختیار عموم گذارده می‌شد.

روزنامه‌ی *آموزگار*، به مدیریت محمدتقی شیرازی به عنوان نشریه‌ی اجتماعی و فرهنگی از هفتم جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق در شهر رشت شروع به انتشار کرد. جمعاً ۲۴ شماره از این نشریه به مسئولیت محمدتقی شیرازی با هواخواهی از حزب دموکرات انتشار یافت. در هر شماره‌ی روزنامه یک ماده از مرام-نامه‌ی حزب دموکرات با نثر و زبانی عامیانه و ساده فهم تفسیر و توجیه شرعی می‌شد. مثلاً، در شماره ۳ مورخ ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ق در تفسیر «دلیل تعیین حقوق رنجبران احتیاج است» نوشت:

آفریدگار هر پدیده‌ای را با حقوقی آفریده، مثلاً به درندگان برای گذران زندگی دندان‌های تیز و چنگال‌های بران داده تا رفع احتیاج نمایند؛ در واقع از این طریق به آن‌ها حق شکار کردن داده است و در همین راستا جهان آفرین برای رفع احتیاجات دست‌های لطیف، انگشتان ظریف، اعضای موزون به انسان عطا فرموده، چون تنها با اعضای بدن نمی‌توانسته حقوق خود را وصول کند، محتاج به آلات خارج است و به همین جهت خارج را نیز برای انسان تکمیل فرمود [۶۷].

این اشاره را آوردم تا نشان دهم که چه ترکیب ناهمگونی در میان اعضا و هواخواهان حزب دموکرات یافت می‌شده است.

روزنامه‌ی *فروردین* به زبان ترکی در ارومیه به سال ۱۳۲۹ق منتشر شد. حبیب‌اله آقازاده مدیر، و سردبیر آن محمود اشرف‌زاده بود. نوشته‌های افشاگرانه علیه تجاوز و مداخله قشون و دیپلمات‌های روس و آذربایجان، سرانجام به دستگیری سردبیر مترقی‌اش به دست عوامل کنسول روس در ارومیه انجامید. او را به شلاق بستند و از شهر اخراج کردند. بنا بر نوشته تربیت و براون، از این نشریه جمعاً ۲۸ شماره منتشر شده است. شرح حال اشرف‌زاده در *روزنامه کوه*، به قلم تقی‌زاده چاپ شده است [۶۸]. بنابراین نوشته، او با جراید *عدالت*، *شفق*، *آزاد*، *مشورت* و *شورای ایران* که در تبریز منتشر می‌شدند، و *حبل‌المتین* کلکته همکاری قلمی داشت. اشرف‌زاده در دوره‌ی استبداد صغیر در کنار مجاهدین تبریز در نبرد علیه دشمنان مشروطه حضور فعال داشت. در نوشته‌ی یاد شده، اشرف‌زاده از زمره اجتماعیون

عامیون معرفی می‌شود که پس از فتح تهران به ارومیه رفت و در ۱۳۲۹ نشریه فروردین را منتشر کرد. روزنامه فروردین، به گواهی همین نوشته «از جراید فرقه دموکرات» معرفی شده است [۶۹].

روزنامه نوبهار. این روزنامه از نهم شوال ۱۳۲۸ ق (۴ اکتبر ۱۹۱۰ م) در مشهد و به مدیریت ملک‌الشعرا بهار منتشر شد. ادوارد براون و تربیت، بنیان‌گذار روزنامه را حیدرخان عمواوغلی معرفی می‌کنند. بهار نیز می‌نویسد که نوبهار را که «ناشر افکار حزب دموکرات ایران بود»، با «تعالیم حیدرخان عمواوغلی از پیشوایان احرار مرکز» دایر کردم [۷۰].

بهار در این زمان جوانی ۲۳ ساله، پرشور و هوادار مشروطه بود. او در سرآغاز نهضت مشروطه به فعالین جنبش پیوست و به گفته خود او، رفقاییش عضو محفلی انقلابی بودند و روزنامه خراسان را به طریق پنهانی طبع و به اسم رئیس‌الطلاب موهوم منتشر می‌کرد. [۷۱] نخستین نوشته‌های آزادی‌خواهانه‌ی او در همین روزنامه به چاپ رسید. در سفر سال ۱۳۲۸ ق حیدر، عضو حزب دموکرات به مشهد، بهار به عضویت کمیته ایالتی حزب انتخاب شد و روزنامه نوبهار را به عنوان روزنامه هواخواه آن منتشر کرد. رویکرد اصلی روزنامه تا التیماتوم روس و تعطیلی اجباری مجلس دوم، عمدتاً ضدیت با مداخله و تجاوز قشون روس در ایران بود. در محرم ۱۳۳۰ ق، به دستور وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه، تحت فشار و درخواست کنسول روس در مشهد، بهار و نه تن از یاران دموکراتش به تهران تبعید شدند. بهار در سه مقاله‌ی شماره نهم نوبهار خواستار تحریم تجارت و مصرف کالاهای روسی شد. در ذیحجه ۱۳۲۹ ق، به دلیل شکایت سفارت روس در تهران، وزارت امور خارجه دستور به توقیف روزنامه نوبهار داد [۷۲]. بهار به جای روزنامه توقیف شده، در ذیحجه ۱۳۲۹ ق روزنامه تازه بهار را با همان سیاق و مضمون منتشر کرد. این روزنامه هم که بنا بر دستور وثوق‌الدوله در محرم ۱۳۳۰ ق تعطیل شد. بهار پس از هشت ماه تبعید، به مشهد بازگشت و روزنامه‌ی نوبهار را مجدداً منتشر کرد. در دوره جدید نشریه، بهار به والی خراسان، نیرالدوله، تعهد داد که از درج مطالب سیاسی دوری کند و عمدتاً به مسائل اخلاقی و اجتماعی بپردازد. بهار در مجلس سوم از کلات و سرخس به وکالت مجلس برگزیده شد. با آغاز جنگ بین‌الملل اول، بهار با زبانی پرشوق و شور سیاسی و با مسلک نکوهش روس و انگلیس در صف ملیون قرار گرفت. از روزنامه نوبهار دوره دوم جمعاً ۷۷ شماره انتشار یافت. بهار عازم تهران شد و نوبهار را مدت کوتاهی به عنوان سخنگوی دموکرات‌ها انتشار داد. به دستور دولت‌های روس و انگلیس این نشریه را به جرم انتشار دو مقاله ضدروس توقیف کردند [۷۳]. روزنامه تازه بهار به عنوان سخنگوی حزب دموکرات در خراسان جمعاً ۹ شماره منتشر شد.

ایران نو: ارگان مرکزی حزب دموکرات

روزنامه ایران‌نو به عنوان یک نشریه مستقل در ۷ شعبان ۱۳۲۷ ق (۲۴ اوت ۱۹۰۹) به حمایت مالی ژوزف بازیل ارمنی، مدرس طب نوین دارالفنون و صاحب امتیازی شبستری (ابوالضیا) و سردبیری محمدمین رسول‌زاده آغاز به انتشار کرد. رسول‌زاده مدتی پیش از آن به عنوان گزارشگر روزنامه ترقی و فرستاده گروه سوسیال دموکرات همت باکو به ایران آمد بود [۷۴].

این نشریه بدون اعلام رسمی، تا شوال ۱۳۲۸ ق (اکتبر ۱۹۱۰) بیانگر آرای حزب دموکرات به رهبری تقی‌زاده بود و از این زمان به بعد رسماً به عنوان ارگان حزب دموکرات ایران منتشر شد [۷۵]. روزنامه‌ی یاد شده از همان آغاز گرایش سوسیالیستی عمیق خود را نشان داد. سرمقاله‌های نشریه سعی در توضیح و روشنگری نکات اساسی مرام‌نامه حزب دموکرات داشت [۷۶]. در این روزنامه اعلام شد که از

۱۹ شوال ۱۳۲۸ ق به بعد، زبان رسمی فرقه دموکرات ایران گردید و رسولزاده هم سردبیر رسمی آن شناخته شد.

گرچه سهم بزرگ اداره روزانه‌ی این نشریه مدیون تجربه و توان مدیریت رسولزاده بود، اما باید تأکید کرد که تقی‌زاده در آن زمان رهبر بلامنازع آن تشکل شناخته می‌شد و مؤثرترین بنیان‌گذار و لیدر فراکسیون حزب در مجلس به شمار می‌رفت و طبیعتاً در برپایی روزنامه/ایران‌نو و انتخاب نوع مطالب آن تأثیر چشمگیری داشت. در ایام جنگ اول جهانی، وقتی تقی‌زاده کلاه را در برلن آلمان منتشر می‌کرد، مشخص شد که او صاحب چه تجربه و توانی در برپایی و اداره‌ی نشریات مدرن است.

انتخاب رسولزاده به سردبیری روزنامه، با وجود اینکه وی تبعه ایران نبود و به زبان فارسی تسلط کامل نداشت، تنها از همدلی و همراهی و احترامی ناشی می‌شد که بین تقی‌زاده به عنوان رهبر و بنیان‌گذار حزب، و رسولزاده متفکر سوسیال دموکرات و روزنامه‌نگار برجسته قفقازی، برقرار شده بود. تقی‌زاده از پیشینه و توانایی و کیفیت روزنامه‌نگاری رسولزاده در قفقاز، و نیز از آرا و اندیشه‌های او دقیقاً اطلاع داشت و در آن شرایط خطیر او را شریک و همراه خود در انتشار ارگان حزب کرد [۷۷].

دخالت تقی‌زاده در/ایران‌نو و نظارتش بر آن، حتی پس از عزیمت اجباری‌اش از ایران ادامه یافت. نامه‌ای به تاریخ ۲۰ روز پیش از اعلام رسمی روزنامه به عنوان ارگان حزبی، در دست است که تقی‌زاده در این نامه دستورات و تذکر و راهنمایی‌های مشخصی راجع به کارهای سیاسی و وظایف حزب دموکرات به یکی از یاران خود در تشکیلات می‌دهد. از جمله در این نامه تأکید کرد:

در طبع و انتشار هر چه زودتر/ایران‌نو کوشش فرمایید که فرقه بی اورگان نماند [۷۸].

به بیانی دیگر، حتی در تبعید هم تقی‌زاده خط مشی حزبی و انتشار مجدد/ایران‌نو، و این بار به عنوان ارگان رسمی حزب، را مدنظر داشته است. سه هفته پس از این نامه روزنامه اعلام کرد که از آن پس به مثابه ارگان رسمی حزب دموکرات منتشر خواهد شد.

این روزنامه در مدت کمی به منزله‌ی معتبرترین و محبوب‌ترین نشریه‌ی پایتخت جا افتاد. اعم بحث‌های مطرح شده مجلس در روزنامه انتشار می‌یافت و با چاپ مقالات و مطالب تحلیلی متعددی، به روشنگری و ارزیابی ابعاد این بحث‌ها می‌پرداخت و بر روند آتی مذاکرات مجلس تأثیر می‌نهاد. /ایران‌نو مدافع حقوق اجتماعی و شهروندی، فارغ از تعلقات و وابستگی‌های مذهبی بود. نوشته‌های آن در نكوهش یهودی‌ستیزی، تعدی به زردتشتیان و ارامنه و نفی تعصب و عدم تحمل مسلمانان در قبال دگراندیشان، شاهد این مدعاست. این روزنامه به هر مناسبتی وجود حق مساوی قانونی ایرانیان غیرمسلمان را گوشزد می‌کرد [۷۹].

حضور پررنگ و مؤثر ارامنه در حمایت مالی و نشر مقالات و نوشته‌های روشنگر در زمان حضور یک سردبیر سوسیال دموکرات مسلمان، همتی، حاکی از حسن مدیریت و تأثیر خصیصه‌ی فرهنگی تقی‌زاده در این هماهنگی‌هاست. در حالی که ارامنه و مسلمانان قفقازی درگیر مقابله‌های خونین با یکدیگر بودند و کمتر نشانی از همکاری میان جریان‌های سیاسی آنان در قفقاز وجود داشت، این اتفاق در ایران شایان تأمل است. حمایت مالی بازیل، مدرس ارمنی طب دارالفنون از این نشریه در منابع متعددی تأیید شده است [۸۰].

شرکت فعال و مؤثر جریان اقلیت گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی تبریز، به ویژه تیگران هاکوپیان و ورام پیلوسیان در اداره شعبه حزب دموکرات در تبریز و نوشتن مطالب متعدد در/ایران‌نو به قلم آنها، حاکی از علاقه و کشش و تمایلات آن‌ها به نهضت مشروطه ایران است [۸۱].

در این روزنامه علاوه بر مقاله و خبر در قالب نامه خوانندگان و یادداشت‌ها و افزوده‌های حاشیه‌ای آنها، ضمن دفاع از حقوق تهیدستان شهر و روستا از حق مساوی قانونی و شهروندی اقلیت‌ها و نیز زنان ایران دفاع همه‌جانبه‌ای می‌شد.

سلسله مقالات و نامه‌های نهضت تهرانی که به‌نام طایره شناخته می‌شد، از شعبان تا ذیحجه ۱۳۲۷ق (زمستان ۱۹۰۹م) به امضای «خادمه وطن عزیز-طایره» در آن منتشر شد، که در بیداری افکار عمومی پیرامون ضرورت آموزش و پرورش دختران ایرانی تأثیر به‌سزایی داشت. طایره (۱۲۸۲-۱۳۲۹ق) (۱۸۶۹-۱۹۱۱م) مروج تعلیم و تربیت نوین در میان زنان و مدافع ایجاد مدارس و خواهان بیداری آنان به حقوق اجتماعی‌شان بود [۸۲].

به باور طایره، زنان، مادران ملت و پرورش‌دهندگان منورالفکران آینده‌ی کشورند. از وجود و حضور آنان است که ملت می‌تواند از فقر ذلت به ترقی و توانمندی دست یابد. اولین نوشته از این دست، تحت عنوان «مکتوب یکی از خانم‌های ایران» حضور نام و مشخصه یک زن در عرصه عمومی و برون از اندرون با توصیه‌ها و خواسته‌های مشخص و پیش‌رو را به ما می‌شناساند [۸۳].

این نویسنده‌ی روشن‌ضمیر ابتدا از حضور و خدمت روزنامه ایران‌نو به کشور و ایرانیان در تبلیغ و ترویج «حقیقت وطن‌پرستی» قدردانی و نام روزنامه را اسمی با مسما خواند و آنگاه خود را معرفی کرد: «کمینه از جنس نسوان می‌باشم»، طایره آنگاه زنان را عضوی همسان مردان جامعه معرفی کرد و افزود: حضور دو شاهزاده خانم ایرانی در سلطنت دوران ساسانی نشان می‌دهد که زنان تربیت شده ایرانی مستعد و توانا هستند. ارج و قرب زن ایرانی پیش از اسلام را یادآور شد. به نشانه اهمیت تعلیم و تربیت در قیاس زن ایلاتی با زنان شهری، دومی را ممتازتر خواند. کلید پیشرفت مملکت و ملت را در ترقی و تربیت «نسوان و اطفال اناثیه‌ی» کشور تذکر داد.

طایره دو ماه بعد، نوشته دیگری به/ ایران‌نو فرستاد [۸۴] و این‌بار هم‌جنسان خود را مورد خطاب قرار داد و عنوان کرد: تعلیم و تربیت اولاد به عهده مادران است پس باید مادرها را در طفولیت در مدارس جدید مجبور به تحصیل علوم کرد. طایره در نقد و نکوهش تعدد زوجات، از زنان خواست که با تحصیل علم و کسب کمالات، محبوب و یاور مردان و در کلیه امور شریک و سهیم شوند تا وطن عزیز در اندک مدتی دارای هرگونه عزت و شرف و صنایع و علوم شود. او ضمناً به رؤسای ملت تذکر داد نباید زنان را موجودات پست فرض کرده و آنها را از هرگونه تربیت و کسب علوم و صنایع محروم و ممنوع کنند. طایره در شماره‌های بعدی/ ایران‌نو به بحث‌های روشنگرانه زنانه خود با جسارت کم‌نظیری ادامه داد و گردانندگان نشریه هم با نشر آن، رویکرد پیشگام خود را نمایان کردند [۸۵].

ایران‌نو با انتشار متن سخنرانی یکی از فارغ‌التحصیلان مدرسه دخترانه‌ی آمریکایی بیت‌آل تهران که از محرومیت و عدم حضور زنان در فعالیت‌های ورزشی سخن گفته بود، ضرورت ورود زنان به عرصه عمومی را بیش از پیش مطرح کرد [۸۶].

انتشار این مطالب در فضای آن روزگار، حاکی از فهم و شم مدیریتی بنیانگذار و فراخ‌اندیشی رهبر حزب دموکرات است.

مورخ نامدار مشروطیت که مایه‌ی سیاسی تقی‌زاده را تحقیر کرده و می‌نویسد: نوشته‌های اجتماعی او هرچه هست حتی تا سی‌چهار سال بعد، پیش پا افتاده، سطحی، و مقدماتی است. قابل تأمل است که هم او چند سطر پایین‌تر در نتیجه‌گیری نهایی می‌نویسد: «روزنامه/ ایران‌نو — سخن‌گوی فرقه دموکرات — در راه روشن‌گری، پیکار با جهل و عقب‌ماندگی و تاریک‌اندیشی بسیار با ارزش بود.» [۸۷]

چگونه می‌توان رهبر بلامنازع و نظریه‌پردازان حزب دموکرات را کم‌مایه و سطحی خواند، اما ارگان نظری-سیاسی آن دستگاه را در راه روشنگری، پیکار با جهل، و عقب‌ماندگی و تاریک‌اندیشی، بسیار بالارزش دانست. آدمیت به شیوه مبالغه‌آمیز همیشگی و به خصوص در مسیر «کم‌مایه» جلوه دادن تقی‌زاده، انتشار برجسته‌ترین نشریه‌ی آن دوره را صرفاً به حساب بینش و کنش و مدیریت رسول‌زاده می‌گذارد و بسیاری دیگر به او تاسی و این عبارات را تکرار کرده‌اند. بی‌تردید رسول‌زاده سوسیالیستی توانا و روزنامه‌نگاری ورزیده و مجرب و مسئول و روشن‌اندیش و فراتر از بسیاری هم‌دوره‌های دیگرش بود، اما درصد بسیار کمی از مطالب روزنامه به قلم او منتشر شد. هرچند تأثیر او در گزینش مطالب، اخبار و گزارش‌های بین‌المللی و رویکرد عمومی و پیشرو نشریه چشمگیر است، اما در انبوه نوشته‌ها و مقالات نظری و ژرف‌اندیشانه، با توجه به اسناد و شواهدی که امروز در دست داریم، سهم بسیاری دیگر چون ارامنه‌ی سوسیال دموکرات، در ارزیابی آدمیت نادیده انگاشته شده‌اند.

ضدیت آدمیت با تقی‌زاده که بارها تکرار شده در این مبالغه‌گویی بی‌تأثیر نیست. ضمن اینکه ایشان هیچ اشاره‌ای نمی‌کند که حاکی از آشنایی او با سهم دیگر نویسندگان و نقش آفرینان نشریه به ویژه تیگران هاکوپیان و ورام پیلوسیان و تقی‌زاده باشد [۸۸] به گواهی اسناد معتبری چون مذاکرات مجلس و روزنامه‌های آن زمان، و شواهدی که در همین کتاب آورده‌ایم، تقی‌زاده در حزب دموکرات دست‌کم تا زمان خروج اجباری از ایران رهبر بلامنازع حزب بود. از تأثیر او بر روزنامه‌ی ایران‌نو نمی‌توان گذشت. برگزیدن رسول‌زاده به‌عنوان سردبیر روزنامه را باید به‌نام وی نوشت. سهمیم کردن ارامنه‌ی سوسیال دموکرات در مطالب نشریه، بی‌شک حاصل افق گسترده و آغوش باز او برای بهره‌وری از همه استعدادها و توان ایرانیان فارغ از قوم و مذهب است. دولت روس و عوامل هواخواه آن در درون، محافظه‌کاران سیاسی اعتدالی، جریان‌های مذهبی و مخالفان شخصی و سازمانی تقی‌زاده و حزب دموکرات، جملگی ایران‌نو را نشریه‌ای لامذهب و فاسد مسلک سیاسی می‌خواندند، اما تقی‌زاده کماکان از آن و سردبیر و نویسندگانش پشتیبانی همه‌جانبه عمل آورد [۸۹].

ایران نو خلاصه کتاب انقلاب ایران ادوارد براون را به فارسی ترجمه و در صفحات خود چاپ و منتشر کرد. ترجمه‌ی برخی از سخنرانی‌های براون در دفاع از مشروطه‌خواهان خارج را در *ایران‌نو* می‌یابیم.

این روزنامه به نوشته‌های پیرامون ایران به ویژه سیاست خارجی روس و انگلیس در نشریات اروپایی و روسیه توجه خاصی نشان می‌داد.

نشریه مقالات متعدد در هواخواهی و تفسیر آرای سوسیالیستی منتشر کرد. *ایران‌نو* در دفاع از سوسیال دموکراسی در ایران و در مقام پاسخگویی به مطالب سایر جراید مخالف به صراحت و روشنی به انتشار مطالب متنوعی پرداخت. مثلاً، زمانی که حسین سرخوش رشتی در روزنامه دست راستی وقت [۹۰] تحت عنوان «مسلک» به نکوهش و ضدیت با احزاب، به ویژه اجتماعین عامیون برآمد، *ایران‌نو* سه روز بعد تحت عنوان رفع/شتباه در نقد آن مطلب به شرح و توجیه باورهای سوسیال دموکرات‌ها پرداخت. نویسنده‌ی مطلب، به روشنی نوشت که سوسیال دموکرات‌های دنیا طرفدار «جمهوریت عامه و حاکمیت فقرای کاسبه»، ضدمالکیت شخصی بوده و هدف نهایی‌شان تحقق سوسیالیسم است.

ایران‌نو، مطالب متعددی پیرامون وضعیت و حق و حقوق زنان ایران منتشر کرد. نامه‌ها و تلگرام‌های اعلان اجتماعات زنان در این نشریه منتشر و حضور اجتماعی زنان مطرح می‌شد. طرح نام و فعالیت

تشکل‌های زنان در این روزنامه، خوانندگان را با فعالیت‌های زنانه آشنا کرد [۹۱]. این روزنامه برگزاری نمایش‌نامه و نشست‌های زنانه را حمایت و خوانندگان خود را ترغیب به شرکت در آن گره‌مایی‌ها کرد. گردانندگان این نشریه با انتشار یک رشته مقالات روشنگر روابط «دولت - ملت» را تشریح و خصوصیات و وظایف هر کدام را مطرح کرد. در سر مقاله‌ی «ما یک ملت هستیم»، بعد از توضیح ضرورت ملی‌گرایی برای مقابله با فرقه‌گرایی سیاسی، جداسری دینی و خودکامگی سلطنت، خواهان مساوات و برابری و آزادی شهروندی همه ساکنان ایران اعم از مسلمان، یهودی، مسیحی، زرتشتی، فارس و ترک در مقابل قانون دولتی شد. نشریه با وجود شرایط تعصب بار در مقاله «تعقیب یهودیان»، در ایران‌نو شماره ۲۳۵، به دفاع از یهودیان روسیه و نکوهش آزار و قتل‌عام آنها و مذمت یهودستیزی در روسیه پرداخت.

ایران‌نو رسماً و مکرراً خواستار جدایی دین از حکومت شد. در مقاله «فلسفه استبداد و سیاست» در دفاع از تهی‌دستان روستا و دهقانان و ضرورت حل مسئله ارضی نوشت که اساس استبداد سیاسی، استبداد دینی است.

ایران‌نو در شماره ۱۸ (سال دوم) به حمایت روزنامه *خیرالکلام* رشت که «چند وقت بود با کمال رشادت در جلو مفسدین رشت مبارزه می‌نمود» و از سوی حکومت توقیف شده بود، برآمد و خوانندگان را مطلع کرد که به‌جای آن روزنامه ساحل نجات شروع به نشر کرده و شعری هم در نکوهش انگلیس برای یادداشت التیماتوم سه ماهه و خیال تأسیس پلیس جنوب به نقل از شماره هشتم آن منتشر کرد [۹۲].

روزنامه *ایران‌نو* در قالب اخبار خارجه و نقل از نشریات اروپایی خواسته‌های خود را زیرکانه و هوشمندانه به خوانندگان منتقل می‌کرد. از جمله‌ی این مطالب می‌توان خبرهایی چون بیرون آوردن عدلیه از حیطة اقتدار کشیشان ژوزوئیت در فرانسه و پرتغال، دستگیری روحانیون عامل اغتشاش در پرتغال [۹۳]، درخواست وزیر عدلیه حکومت موقت جمهوری پرتغال، در بیرون آوردن عدلیه از کنترل کشیشان، بستن مدارس روحانی و کاتولیک، ثبت اجباری و مدنی تولد و متوفیات و ازدواج در دفاتر ثبت دولتی و اعلام جدایی کلیسا از دولت در *ایران‌نو* شماره ۶ سال دوم، اعلام «صرفی کردن مدارس» به نقل از روزنامه رسمی پرتغال و حکم دولتی مبنی بر خارج‌شدن همه مدارس از حیطة اقتدار کشیشان و حذف دروس مذهبی از مدارس را برشمرد [۹۴].

فشار مخالفان دموکرات‌ها، به ویژه اعتدالیون، تقابل علمای عتبات به ویژه حول نکوهش قصاص اسلامی و موثرتر ضدیت عوامل دیپلماتیک روسیه تزاری که از مخالفت و افشاگری‌های روزنامه به خشم آمده بودند، به صدور دستور دستگیری سردبیر روزنامه، رسول‌زاده، انجامید. *ایران‌نو* در شماره ۱۵ سال سوم از دستور بازداشت سردبیر خود خبر داد. در شماره روز بعد، مقاله‌ای تحت عنوان «شتهارات سوءقصد به سردبیر ما» نوشت: علاوه بر صدور فرمان دستگیری رسول‌زاده قصد قتل رسول‌زاده را هم داشته‌اند.

رسول‌زاده در چند شماره پیاپی در لزوم آزادی قلم، مطبوعات و افشای سانسور و استبداد سیاسی، مقالات بی‌پروایی را منتشر کرد. مخالفین با حمایت همه‌جانبه روس‌ها او را مجبور به استعفا و از ایران تبعیدش کردند. *ایران‌نو*، شماره ۵۲، تحت عنوان «سیاست انتقام» در دفاع از سردبیرش که به‌دلیل فشارهای شدید مجبور به وداع از ایران شده، مطلبی منتشر کرد. نویسنده با قلمی طنز، توفیق توطئه مشترک اعتدالیون و دیپلماسی روسیه تزاری را تبریک گفت و آن را نمونه‌ای از انتقام‌جویی و خرابکاری کابینه اعتدالیون نامید. نویسنده از سایر عناصر چون حیدرخان عمواوغلی، یارمحمدخان و سایر

روزنامه‌نگارانی که به جرم هم‌عقیده بودن با دموکرات‌ها دچار سرنوشت مشابه شده‌اند، یاد کرد. در این مطلب با صراحت به سیاست تکفیر، تهمت، افتراء، فتنه، زندان، تبعید، سانسور و بستن مطبوعات پیشرو توسط دولت هوادار اعتدالیون اعتراض شد.

ایران‌نو در اوج بحران و کشمکش رجب و شعبان ۱۳۲۹ق (ژوئیه و اوت ۱۹۱۱م) با افشاگری‌های بی‌پروا به مقابله با اعتدالیون و روس‌ها برآمد؛ حاصل این افشاگری‌ها توقیف نهایی روزنامه بود. ریاست نظمیہ پس از انتشار مطالب افشاگرانه و شعارهای انقلابی چون «برخیز ملت ایران برخیز»، «برای دفاع از آزادی - برای دفاع از وطن - برای دفاع از شرافت و افتخارات ملی» و بر علیه «قوه مرتجعین» و «قشون روس قیام کن - دموکراسی در شرف موت و اساس امور حکومت در دست ارکان ظلم و فساد، لذا باید فریاد خود را بلند و عالم‌گیر کرده و ناله مظلومیت خود را به گوش همه مردم جهان برسانیم» «یا مرگ یا استقلال»، پیشروترین جریده زمانه را به حکم ریاست وزرا و اجرای نظمیہ برای همیشه تعطیل کرد.

کارنامه حزب دموکراتی که تقی‌زاده و یارانش بنیاد نهاده بودند، عملاً با تعطیل مجلس دوم به عنوان پیامد التیماتوم روس بسته شد. نشریات حزبی، به‌ویژه *ایران‌نو*، هم یکی بعد از دیگری توقیف و از صحنه مطبوعات کشور کنار زده شدند. ایران نو به عنوان یک نشریه تراز نوین و مدرن تجربه ای کم نظیر در تاریخ مطبوعات پیشرو و دمکراتیک ایران معاصر به جا گذاشت.

یادداشت‌های فصل هفتم

۱. آیت‌الله خمینی بنیان‌گذار حکومت اسلامی ایران، حزب را با کلمه «حزب بازی» هم‌سان دانسته و می‌گوید: «اصل حزب بازی را به‌نظر من که در صدر مشروطیت حزب را در ایران درست کردند آغاز شد». حزب‌بازی را برای همین درست کردند که نگذارند این ملت با هم آشتی کنند. (صحیفه نور، جلد ۱۱، ص ۱۹۶- تاریخ سخن ۱۳۵۸/۱۰/۱۴) نباید نگرش عمومی و منفی پیرامون حزب را با کنه و ریشه‌های گرایش یکپارچه ساز قدسی آیت‌الله خمینی همسان و یکی دانست. اما بستر و زمینه‌های مشترکی را هم در این نوشته می‌یابیم. این روحانی شیعه، بنا بر ذهنیت توحیدگرا، همسان‌بین و همسان‌خواه حقانی طلب خود، صرفاً یک امت و یک حزب را می‌شناسد. ایشان در سخنانی دیگر در ۱۳۶۱/۱۰/۶ (در صحیفه نور جلد ۱۷) گفته است: از اول عالم تا حال دو حزب بوده است: یکی حزب الهی و یکی حزب غیرالهی و شیطانی. و آثار هر یک هم جدا بوده است و آنکه مال الله بوده چون مقصد خدای تبارک و تعالی است، به سوی او و راه مستقیم است و آنکه بر خلاف این راه بوده که اکثریت هم با اینها، حزب‌های شیطانی است.
۲. کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۲۸، در فصل تاریخ‌نگاری و تقی‌زاده کتاب حاضر گفتیم که کسروی بنابر باور و خواست محوری خود در مورد یکپارچگی و ضرورت کارآمد همگونی فکری، سیاسی، و اجتماعی ایران، نسبت به روشنفکران و تشکل‌ها و احزاب سیاسی به عنوان عاملان تفرقه و اختلاف، نظر خوشی نداشت. از این‌رو، بینش و کنش تقی‌زاده در طی مجلس دوم به سوی سازماندهی و تشکیل حزب دموکرات را نکوهش می‌کند. به گمان او، هر تشکل و گروه و مرام جدید، به ویژه اگر از جانب اروپاگرایان باشد، به نحوی «تفرقه و آلودگی» جدید را در میان مردم می‌آفریند و تضعیف یک پارچگی را که روی ملی‌گرا و همسان‌خواه همان امت اسلامی یگانه‌ی روحانیون شیعه است، به حاصل می‌نشانند.
- وی با این باور که از این احزاب سیاسی مردم ایران طرفی نیستند، اقدام تقی‌زاده و یارانش در تشکیل حزب دموکرات را نادرست خواند. او با وجود اینکه می‌دانست در خلأ وجود و زمینه و تجربه مطلوب و در بستر سطح نازل دانش و آگاهی عمومی، احزاب سیاسی هم بر مبنای اصول و بنیادهای خودجوش و ریشه‌دار اجتماعی برپا شدنی نیستند، اما هر نوع ضرورت سازماندهی در پیشبرد امور و تمرین دموکراسی در قالب کار گروهی و براساس برنامه‌ی خاص و تعریف شده را نفی می‌کرد. در تناقض با این باورها، کسروی کارآیی و توانمندی هدایت سازمانی مجاهدین تبریز را که بدون آن نمی‌توانستند به آن دستاوردها و موفقیت‌ها دست یابند، تحسین می‌کند.
۳. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، ص ۸۲.
۴. حماسه پیرم، صص ۳۱ تا ۳۴، همچنین کتاب حوری بارباریان، به زبان انگلیسی، ص ۱۲۱.
۵. شاکری، خسرو، پیشینه‌ها...، ص ۲۶۶.
۶. مقالات هشت‌گانه و روشنگرانه و مستدل ترهاکوپیان (درویش) درباره ترور و آثار زینبار آن به عنوان روش سیاسی، در روزنامه *ایران‌نو* از روحیه و بینش خلاق یک دموکرات پیگیر در آن زمان حکایت دارد. به این نوشته‌ها در همین کتاب اشاره‌هایی کرده‌ایم.
۷. تصویر چهار صفحه‌ی اول نامه در کتاب *اوراق تازه‌یاب مشروطیت و تقی‌زاده*، ص ۲۳۸ به بعد آمده است.
۸. قابل تأمل است که در این سیاهه، نام محمدعلی تربیت، دهخدا، مجدالملک و ذکاءالملک فروغی در کنار تقی‌زاده و مساوات، به‌عنوان نامزدهای مطلوب مورد حمایت حزب دموکرات در انتخابات مجلس نام برده شده است.
۹. نامه مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۰۹ (۴ رمضان ۱۳۲۷ق). متن این نامه به زبان فرانسه، در صص ۲۴۳ تا ۲۴۶ کتاب *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، چاپ شده است.

۱۰. پیلوسیان در نامه مورخ ۹ مه ۱۹۱۰ (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ق)، از تبریز به تهران، به تقی‌زاده پیشنهاد کرد که واژه ملیون را در نام حزب به کار برد. (اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۲۷۰). تقی‌زاده قریب چهار دهه پس از تأسیس حزب دموکرات طی یک سخنرانی در جمع اعضای تشکل نوبنیاد حزب عامیون، که آنها را وارث تشکیلات قدیم دموکرات در ایران می‌دانست، در تعریف مفهوم واژه‌ی عامیون گفت:

«کلمه عامیون یا دموکرات اسم بسیاری خوبی است ولی باید معنای حقیقی آن هم تحقق پیدا کند. این معنی عبارت از همان است که اعلامیه استقلال آمریکا اعلان کرده، یعنی حکومت مردم بر مردم و به وسیله مردم و آزادی کامل بیان عقاید به وسیله زبان و قلم و آزادی اجتماع و جمعیت‌ها و حریت فردی و عدم مداخله حکومت یا هر قدرت دیگر در آزادی افراد ملت از هیچ حیث، مگر آنجا که ضرورت حیاتی جامعه ملت و امنیت و صحت و اخلاق عمومی اقتضا نماید و مبنی بر قانونی متکی بر قوانین اساسی مملکت باشد.

این نوع زندگی اجتماعی آزاد و مصون از مزاحمت بی‌جا جز به وسیله ایجاد حکومت از طرف خود ملت ممکن‌الاحصا نیست و آن قسم حکومت باید از مجرای نمایندگان منتخب از جانب مردم به وجود آید و این کار یعنی به‌وجود آوردن مجلس انتخابی، محتاج به صحت و واقعیت انتخابات ملی است. (این سخنرانی در مجمع حزب عامیون در ۱۲ تیر ۱۳۲۷ش و در نشریه شماره ۶ آن حزب منتشر شد. بازچاپ آن را می‌توان در مقالات تقی‌زاده، جلد چهارم، صص ۱۶۳ تا ۱۷۱، یافت.)

حزب دموکرات ایران به اسامی «دموکرات عامیون»، و «جتماعیون عامیون: فرقه دموکرات ایران» هم شناخته و معرفی شده است. پیلوسیان در همان نامه‌ی مورخ ۳۰ فوریه ۱۹۱۰ از تقی‌زاده پرسید آیا شما نامی فارسی یا عربی که به معنای دموکرات باشد می‌دانید؟ باید به هراس و نفرت ایرانیان از واژه‌ها و عناوین بیگانه توجه داشت. نکته دیگر این که تاکید نمود، نباید این مفهوم با سوسیال دموکرات اشتباه شود. (اوراق تازه‌یاب مشروطیت، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.)

۱۱. در این مورد که از چه زمان حیدر به مثابه سازمان دهنده‌ی برجسته اجتماعیون عامیون در ایران با تقی‌زاده در حزب دموکرات همراه شد، مدرک و سند دقیقی در دست نیست. اما چند اشاره قابل تأمل ما را با این امر آشنا تر می‌کند. در فصل پنجم به همکاری این دو در جلب و جمع آوری کمک به مجاهدین تبریز در قفقاز در برهه آغازین استبداد صغیر اشاره کردیم. در ماه‌های پایانی محاصره تبریز، هم تقی‌زاده و هم حیدر عموآوغلی در آذربایجان حضور داشتند. ضمناً اطلاع داریم که تقی‌زاده در مسیر عزیمت از اروپا به تبریز، پیش از ورود به مرز ایران چند روزی در خانه پدر حیدر اقامت داشته و سپس با قیافه مبدل و اسم مستعار توسط پدر حیدر تا مرز ایران و روسیه همراهی می‌شود. پیلوسیان به تقی‌زاده — از تبریز به تهران — صریحاً متذکر می‌شود که چندی پیش نامه‌ی از حیدر دریافت داشته که نشانه ارتباط سه طرفه اینان است. پیلوسیان در همین نامه از دوست مشترکشان، حیدرخان، یاد و توصیه می‌کند که از رفتن حیدر برای مقابله مسلحانه در برابر رحیم‌خان جلوگیری شود چرا که حضور او به عنوان یک مبلغ و سازمان‌دهنده در تهران ضروری‌تر است. با جدا شدن حیدر و برخی دیگر اعضای اجتماعیون عامیون، مرکز فرقه در باکو انتباه نامه‌ی معروف را مبنی بر انحلال شعبه‌های داخل کشور تا اطلاع ثانوی منتشر کرد. می‌دانیم حیدر علاوه بر تهران در نقاط دیگر ایران هم در سازماندهی و گسترش شعبه‌های حزبی فعال و مؤثر بود. ملک‌الشعراى بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد اول، می‌نویسد که در سال ۱۳۲۸ق حیدرخان به مشهد مسافرت کرد و سازمان حزبی را در خراسان سر و سامانی داد. به نظر می‌رسد حیدر کماکان نوعی ارتباط مخفیانه‌ی خود را با مرکز باکو و یا عناصری عضو آن را حفظ کرده باشد. ولی در نزد همراهان دموکراتش تا مدت‌ها چنین رابطه‌ای محسوس نبود، اما پس از خروج تقی‌زاده و اقامتش در استانبول، حسین پرویز طی نامه‌ای غیرمستقیم اطلاع می‌دهد: پیرم‌خان از حیدر خواسته که از ایران خارج شود اما او جواب را موکول به کسب اجازه از «فرقه‌ای که بدان منسوب است» نموده است. (نامه‌های دوران مشروطیت، ص ۳۶۳)

۱۲. همان‌جا، صص ۲۶۳-۲۶۴.

۱۳. علاوه بر نوشته و اشاره خود رسول‌زاده مبنی بر آغاز انتشار/ایران‌نو، به سردبیری او، نامه‌ای از رسول‌زاده به میخائیل دتمان (پاولوویچ) به تاریخ ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ق (۱۶ آوریل ۱۹۱۰) در دست است که به خط

پاولوویچ از دو نفر، حیدرخان عموآوغلی و سیدحسن تقی‌زاده، به عنوان همکاران رسول‌زاده در انتشار *ایران‌نو* و سازمان حزب دموکرات در پشت نامه نام می‌برد و تأکید می‌ورزد که حیدرخان اخیراً یک دموکرات شده است. (به نقل از شاکری، در *پیشینه‌های...*، ص ۲۶۴). این اشاره نشان می‌دهد که در این زمان این سه نفر در فعالیت مشترک در حزب دموکرات درگیر بودند. در ارتباط با حیدرخان، می‌توان اشاره کرد که او تا سال ۱۹۱۴ میلادی در کنار دموکرات‌های سابق و کمیته‌ی ملیون و حلقه‌ی اطرافیان تقی‌زاده باقی ماند. دست‌کم تا سال ۱۹۱۳، بنا بر نامه سوم سپتامبر ۱۹۱۳ (اول شوال ۱۳۳۱ق) انتشار یافته در کتاب *نامه‌های تهران*، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۶ تا ۳۸، می‌دانیم که او همچنان دغدغه حزب دموکرات و احیای فعالیت پیشین آن‌را در سر می‌پروراند.

در خصوص رسول‌زاده نیز می‌توان به نامه مورخ شوال ۱۳۲۸ق حسین‌آقا پرویز به تقی‌زاده (*اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، صص ۳۲۹-۳۲۴) اشاره کرد که نقش مؤثر او در تشکیلات حزب دموکرات را نشان می‌دهد. زمانی که تقی‌زاده از تهران خارج شده و به سوی تبعید می‌رفت. این نامه، شرح جلسه کنفرانس مانند حزب دموکرات شاخه تهران در جمعه هفدهم شوال همان سال است.

۱۴. در گنگره چهارم جهانی داشناک در ۱۹۰۷، ضرورت شرکت فعال و مستقیم ارامنه در نهضت مشروطه تصویب شد. (نشریه دروشاک، شماره ۵، سال ۱۹۰۷ به نقل از *حماسه پیرم*، ص ۲۸). استپان زوریان از رهبران حزب که در ایران به نام رستم شناخته می‌شد، مامور مذاکره با طرف‌های ایرانی شد. رستم در دهم ژانویه ۱۹۰۸ طی گزارشی به دفتر بوروی شرقی جهانی داشناک، جزئیات دقیق مذاکره شش روزه با تقی‌زاده، میرزاابراهیم آقا، مستشارالدوله و دو تن از بازرگانان عضو مجلس اول را تقدیم کرد. در گزارش تصریح شد: تقی‌زاده «مبتکر» مذاکرات بوده است. اهم موارد همکاری میان رهبران ایرانی مشروطه با سران حزب داشناک تعیین و تصریح شد. اهمیت قضیه چنان بود که رستم خود به قفقاز رفت و گزارش را عرضه کرد. بوروی جهانی داشناک به رستم اختیار تام داد تا موارد مورد توافق میان داشناک و عناصر پیشرو ایران را تحقق عملی بخشد. واهان زاکاریان عضو کمیته مرکزی آذربایجان داشناک در ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۰ طی نامه‌ای به پیرم‌خان گوشزد کرد: تقی‌زاده سیاست‌مداری زیرک و در عین حال حیل‌گر و عقل‌گراست. در این نامه و در ارتباط با حزب دموکرات ایران، که چندی پیش از آن تأسیس شده بود، اشاره مهم تاریخی و قابل تأملی یافت می‌شود. زاکاریان به ملاقات تقی‌زاده با فعالین داشناک اشاره و تصریح می‌کند که در آن نشست‌ها بر سر شکل‌گیری یک حزب فراگیر ایرانی با شرکت داشناک‌ها توافق نظر حاصل شده بود. زاکاریان تأکید می‌ورزد: تشکیل چنین حزبی در نوامبر ۱۹۰۸ قبل از مذاکرات وی با تقی‌زاده انجام گرفته بوده است. زاکاریان در ادامه‌ی نامه می‌افزاید که علی‌رغم این توافق، تقی‌زاده بی‌اطلاع داشناک‌ها با مشارکت دو نفر از سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز، پیلوسیان و تیگران هاکوپیان، حزب دموکرات را پیش از عزیمت تقی‌زاده از تبریز به عنوان یک حزب ایرانی دموکراتیک تأسیس کرده است. به نظر می‌رسد که به‌دلیل عدم همراهی نظری، به‌ویژه وجود نگرش‌های عمیقاً ناسیونالیستی ارمنی داشناک‌ها، تقی‌زاده سوسیال دموکرات‌های مستقل ارمنی را که دغدغه نهضت ایران داشتند، برای همکاری برگزیده است. زاکاریان در همین نامه از اینکه از او برای پیوستن به هیئت موسس حزب دموکرات ایران دعوت نشده ابراز تاسف و ناخرسندی می‌کند. زاکاریان از ارامنه‌ی تبریزی تبار بود که در زمستان ۱۹۰۹ با تقی‌زاده پیرامون تشکیل یک حزب دموکراتیک سراسری ملاقات‌هایی کرده است. همان‌طور که گفتیم، نامه‌ای به تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۰۹ از کمیته مرکزی آذربایجان داشناک به بوروی جهانی غرب آن شکل در دست داریم که اشاره می‌کند، تقی‌زاده از داشناک‌ها دعوت کرد تا برای همکاری مشترک برای تشکیل یک سازمان جدید همه گیر به گفت‌وگو بپردازند. بی‌شک داشناک‌ها با رویکرد عمیقاً ناسیونالیستی خود نمی‌توانستند حضور اعضای سابق همت - سوسیال دموکرات‌های مسلمان قفقازی - را به‌عنوان یک جریان مهم و مؤثر در درون حزب دموکرات بپذیرند. این نامه را می‌توان با مشخصات زیر در ص ۱۳۵ کتاب انگلیسی‌زبان حوری بارباریان

یافت: *Azerbaijan Central Committee to Western Bureau*, 11 Jan. 1909, 476/3

15. The Dashnaksutun and the Iranian Constitutional Revolution, 1905-1911, *Iranian Studies*, 29 (1 and 2), winter and spring 1996.

۱۶. *ایران بین دو انقلاب*، ص ۱۳۰.
۱۷. *فکر آزادی*، ...، ۳۳۴. در نامه حسین پرویز به تقی‌زاده (*اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۳۲۳) نیز از حاجی میرزا آقا قفقازی به عنوان یکی از سه تن سران شعبه تهران حزب دموکرات نام برده می‌شود.
۱۸. آدمیت، فریدون، *فکر دموکراسی اجتماعی*، ...، ص ۱۲۶.
۱۹. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، صص ۲۲۰ و ۲۲۱. این نامه به مختارالملک صبا در رمضان ۱۳۲۸ ق - پس از خروج تقی‌زاده از تهران به دلیل صدور حکم فساد مسلک سیاسی، نوشته شده است.
۲۰. چاپ چهارم این مرام‌نامه در تاریخ ۱۳۲۹ ق منتشر شد. اشارات این نوشته از همین نسخه، از کتاب *مرام‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌های احزاب سیاسی ایران* در دومین دوره مجلس شورای ملی، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱ است. برنامه حزب در *روزنامه ایران‌نو*، شماره ۱۲۰، مورخ ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ ق (مارس ۱۹۱۱)، ص ۲، تحت عنوان «*طبق فراکسیون پارلمانی حزب دموکرات ایران*» مبتنی بر سه اصل، تمرکز، پارلمانارسیسم و دموکراسی، اعلام شد.
۲۱. خسرو شاکری، پیشینه‌های اجتماعی، اقتصادی انقلاب مشروطه و ...، ص ۲۹۷.
۲۲. عمده‌ترین تفاوت برنامه مشهد اجتماع‌یون عامیون با برنامه حزب دموکرات، تأکید دومی بر جدایی دین از حکومت و منع عضویت روحانیون است. در حالی که در برنامه مشهد آمده بود: «هدف مقدس مجاهدین پیشرفت اسلام است.» به استناد همین مورد هم بود که مجتهدین عتبات، تقی‌زاده و هم‌فکران دموکراتش را فاسد در مسلک سیاسی و خارج از چارچوب دین و آیین و نامسلمان خواندند و خواهان اخراج او از عرصه سیاسی و خلع ید نمایندگی مجلس و حتی تبعید از ایران شدند. حضور متن فرانسوی مرام‌نامه‌ی حزب دموکرات به خط تیگران هاکوپیان سوسیال دموکرات ارمنی در اسناد تقی‌زاده (*اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۳۶۶، پیوست ۱ تا ۲۴) و اشاره‌ای که در نامه‌های رد و بدل شده بین پیلوسیان و تقی‌زاده به دست آمده، حاکی از این است که مرام‌نامه توسط این ایرانیان ارمنی سوسیالیست و بی‌تردید با تایید و همراهی تقی‌زاده در هفته‌های پایانی استبداد صغیر تدوین شده است.
۲۳. اصل «*نظام‌نامه*» حزب دموکرات نوشته پیلوسیان، به زبان فرانسه، در *اوراق تازه‌یاب*، ...، صص ۲۳۸ تا ۲۴۲ آمده است.
۲۴. این گونه نوشته‌های توجیهی و دستکاری‌های متعدد اسلام نما در مواد مرام‌نامه‌ی حزب، با رواج اتهامات «انقلابی»، «ملحد»، و «نامسلمان» به اعضای حزب به تدریج اوج گرفت. نمونه‌های این نوع استدلال‌ها را در نشریه‌های حزبی و مقالات *ایران‌نو*، و نیز نامه‌ی یک دموکرات، و بیانیه «کمیته ستار اجتماع‌یون عامیون - همدان» نیز می‌توان ملاحظه کرد. (برای ارزیابی مختصر و محققانه‌ای در این باره، ر. ک. مطالب خسروشاکری در *پیشینه‌های اقتصادی*، ...، صص ۲۱۱ تا ۲۱۹ و ۲۶۷ تا ۲۶۹). همراهی سیاسی روحانیون و باورمندان اسلام‌خواه حزب دموکرات در عرضه توجیه ایدئولوژیک مواد مرام‌نامه، و بعضاً مخالفت‌های صریح با آن، در عمل تناقضی دیرپا آفرید. متن رساله *اصول دموکراسی - شرح مرام‌نامه دموکرات*، به قلم یک دموکرات در کتاب *مرام‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌های احزاب سیاسی در دومین دوره مجلس شورای ملی*، صص ۳۱ تا ۵۷ آمده است.
- شاکری به دلیل وجود نام شهر «همدان» در بازچاپ رساله‌ای به قلم یک دموکرات، نویسنده آن را میرزامحمدحسن خان همدانی (فریدالدوله گلگون)، موسس و رهبر شعبه سوسیال دموکرات همدان در دوران مشروطه دانسته و می‌نویسد که گلگون گرایش شدید اسلامی داشت. (*پیشینه‌های اقتصادی*، ...، ص ۴۲۴).
۲۵. آفاری، ژانت، *انقلاب مشروطه ایران*، ص ۳۵۰.
۲۶. *روزنامه ایران‌نو*، شماره ۱۲۳، مورخ ۲۱ محرم ۱۳۲۸ ق (۲ فوریه ۱۹۱۰)، ص ۴.
۲۷. منصوره اتحادیه (نظام مافی) در کتاب *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، ص ۳۶۳، می‌نویسد: یحیی دولت‌آبادی که از کرمان انتخاب شده بود به هیچ‌کدام از احزاب نیبوست. گرچه او با سیاست اعتدالیون مخالف بود، دعوت آنان را برای عضویت رد کرد ولی «نمی‌توانست به دموکرات‌ها که آنان را انقلابی می‌نامید، بدون شرط ملحق شود.» تمایلات یحیی دولت‌آبادی به دموکرات‌ها را می‌توان در خاطرات او و برخی اسناد دیگر تاریخی یافت. درباره کارنامه این رهبر شناخته شده بابیان ازلی ایران در کتاب دیگری مفصل‌تر آورده‌ام.

۲۸. آبراهامیان، ص ۱۳۲.
۲۹. ملک‌زاده، جلد چهارم، ص ۲۱۲.
۳۰. مرام‌نامه فرقه اعتدالیون به نقل از آبراهامیان، ص ۱۳۳.
۳۱. در نامه حسین پرویز به تاریخ ۱۸ شوال ۱۳۲۸ق به تقی‌زاده (اوراق تازه‌یاب مشروطیت، صص ۲۳۷) آمده است: «شش‌روز است کتابی در تنقید فرقه اعتدالیون آقای رسول‌زاده نوشته و توزیع شده و در میان مردم اثر کرده است.» متن رساله رسول‌زاده را می‌توان در «مرام‌نامه و نظام‌نامه‌ها» نوشته نظام مافی، صص ۵۹ تا ۸۶ یافت.
۳۲. اختلاف نظر درونی حزب دموکرات با اوج‌گیری ترورها تشدید شد. تقی‌زاده رهبر حزب مجبور به عزیمت از تهران شد. شیخ محمد خیابانی در نامه‌ای در پاسخ مکتوب تقی‌زاده به تاریخ ۲۱ شوال ۱۳۲۸، سه ماه پس از ترور بهبهانی، به او نوشت: کماکان در راه نجات و ترقی و سعادت ملت ذره‌ای سستی به خود راه نخواهد داد. و در ادامه افزود اینکه ماه پیش، رمضان، می‌خواستند از حزب دموکرات استعفا دهد، به خاطر برخی اختلافات نظری بود: ولی چنان‌که خوب ملتفت هستید، روش حرکت و طریق مشی بنده در پیش بردن مقصود غیر از طراز سلوک اکثر رفقا می‌باشد. چنان‌چه حضرت‌عالی هم اشاره فرموده بودید هر وقتی را اقتضایی دارد و هر موقع را اقدامی مناسب است. حالیه ترک سلاح مقاتله نموده و مبارزات و مقابله را با بیان و بنان شروع نموده‌ایم. باید قواعد محکمه منطوق را از نظر دور نکرده غلبه بر خصم و ارائه طریق بر طالبین حق را از روی دستورالعمل حکمای دانا و فیلسوف‌های عاقبت‌بین معمول داریم. افسوس که بعضی‌ها ملاحظه این طریقه را ننموده بهانه به دست مغرضین و تهمت زنده‌ها می‌دهند.» (اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۳۴۶)
- این اشاره‌ها نشان می‌دهد که خیابانی در اعتراض و مخالفت با عنصری که مبارزه مسلحانه و ترور را به عنوان شیوه سیاسی برگزیده بودند، در اوایل رمضان ۱۳۲۸ قصد استعفا کرده بود و تقی‌زاده و تربیت که نامشان در این نامه آمده او را منصرف و به ادامه فعالیت در حزب، که به دلیل تبعید اجباری تقی‌زاده و ترور بهبهانی، مورد هجوم همه جانبه مخالفین بوده و در بحران دست‌وپا می‌زد، ترغیب کرده‌اند. سومین دلیل و مهم‌تر از همه، اینکه خیابانی می‌نویسد حالا که قرار است «ترک سلاح مقاتله» نموده و مبارزات قلمی و بیانی را پیشه کنند، با نکوهش «بعضی‌ها که این طریقه را نپذیرفته و بهانه به دست مغرضین می‌دهند» از تقی‌زاده یاری می‌خواهد. به بیانی دیگر، خیابانی، تقی‌زاده را در این شیوه موافق و همراه خود می‌شناسد و مخالفین را بعضی‌های دیگر می‌خواند.
۳۳. نامه‌های دوران مشروطیت، ص ۲۱۴.
۳۴. به رغم نقش مؤثر و فعال سلیمان میرزا اسکندری در چند برهه تاریخ معاصر ایران، هنوز زندگی‌نامه مدون و قابل‌اهمیتی از او در دست نداریم. بی‌اعتنایی مرسوم کتاب‌های تاریخی ایران که عمدتاً ضرورت‌ها را به سیاست و ایدئولوژی می‌آیند، عامل این موضوع می‌تواند باشد. سلیمان میرزا پس از خروج تقی‌زاده از ایران، نقش مهمی در حزب دموکرات دوران مجلس دوم ایفا کرد. چندی بعد، در زمان برخاستن سردار سپه و آغاز کار او (۱۳۰۰-۱۳۰۵ش) حزب سوسیالیست را تأسیس و هدایت کرد و چندی بعد از برکناری رضاشاه به عنوان دبیر کل حزب توده‌ی ایران تا زمان مرگش (۱۶ دی ۱۳۲۲ش) در صحنه سیاست حضور داشت. طبق مذاکرات مجلس دوم او از ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۷ق با رأی نمایندگان مجلس به جای برادرش یحیی به وکالت برگزیده شد. سلیمان میرزا پس از انحلال اجباری مجلس دوم به همراه برخی دیگر از دموکرات‌ها به قم تبعید شد. او ضمن داشتن گرایش‌های سوسیالیست دموکراتیک به مفهومی که در زمان مشروطیت رواج یافت، کمونیست نبود و تا آخرین لحظه عمر و فعالیت، دینمداری باورمند و پای‌بند مناسک مذهبی باقی ماند. به‌گونه‌ای که تا زمان مرگ او زنان اجازه عضویت و فعالیت در درون تشکیلات سیاسی به ریاست او نیافتند.
۳۵. نامه‌ی «هبه‌الدین شهرستانی»، مورخ ۲۶ رمضان ۱۳۲۸، نامه‌های دوران مشروطیت، ص ۱۹۸.
۳۶. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، صص ۸۴ و ۳۳۰.
۳۷. متأسفانه نامه‌های تقی‌زاده و دستورالعمل‌های او به دموکرات‌ها در تهران را در دست نداریم، اما از برخی نامه‌های باقی مانده، به تقی‌زاده و برخی اشاره‌های مبهم یا آشکار می‌توان پی برد که این کنفرانس دقیقاً بر مبنای دستورالعمل‌های تقی‌زاده تشکیل شد. نامه مفصلی از حسین پرویز، یک روز پس از برگزاری این جلسه در دست

- است که اطلاعات دقیق و ذی‌قیمتی در این باره به دست می‌دهد. (عکس این نامه در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۳۲۴ به بعد، و متن تایپ شده آن در *نامه‌های دوران مشروطیت*، ص ۲۰۰-۲۰۴ چاپ شده است.)
۳۸. ایران نو سال دوم، شماره ۲، بیستم شوال ۱۳۲۸/۲۴ اکتبر ۱۹۱۰م، ص ۲.
۳۹. *ایران نو*، سال دوم شماره ۳، سه‌شنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۸ق (۲۵ اکتبر ۱۹۱۰)، ص ۲.
۴۰. حسین پرویز مسئول اداره *ایران نو* در نامه مورخ پنجم ذی‌عقده ۱۳۲۸ به تقی‌زاده نوشت که نسخه‌هایی از اعلان تاکتیک‌های حزب را برای شعبه حزب به تبریز فرستاده است، و اشاره می‌کند که در *ایران نو* هم این اعلام چاپ عمومی شده است. (*نامه‌های دوران مشروطیت*، ص ۲۰۵)
۴۱. نامه‌های دوران مشروطیت، ص ۲۵۰.
۴۲. نامه منوچهر ایرانی، مورخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۹، همان‌جا، ص ۲۵۳.
۴۳. بادام‌چی، همان‌جا، ص ۲۶۲.
۴۴. نامه احمد استوار، مورخ ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، همان‌جا، صص ۲۷۳-۲۷۴.
۴۵. نامه حسین پرویز، مورخ دوم ذی‌عقده ۱۳۲۹، *نامه‌های دوران مشروطیت*، صص ۳۲۹-۳۳۰.
۴۶. نامه سیدعبدالرحیم خلخال، مورخ ۵ رمضان ۱۳۲۹، همان‌جا، ص ۲۹۵.
۴۷. نامه محمدعلی تربیت، مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۲۹، همان‌جا، صص ۲۹۷-۲۹۹.
۴۸. نامه سیدعبدالرحیم خلخال، مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۲۹، همان‌جا، صص ۲۹۹-۳۰۲.
۴۹. نامه محسن نجم‌آبادی، مورخ ۱۶ شوال ۱۳۲۹، همان‌جا، صص ۳۲۰-۳۲۴.
۵۰. نامه عبدالرحیم خلخال، مورخ ۱۰ ذی‌عقده ۱۳۲۹، همان‌جا، صص ۳۳۳-۳۳۴.
۵۱. نامه خلخال، مورخ ۱۲ ذی‌عقده ۱۳۲۹، همان‌جا، صص ۳۴۰-۳۴۳.
۵۲. نامه‌های دوران مشروطیت، ص ۲۵۵.
۵۳. نامه محمدعلی بادام‌چی، مورخ ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۹، در *نامه‌های دوران مشروطیت*، صص ۲۵۸-۲۶۱.
۵۴. نامه حبیب آقازاده مدیر فروردین، ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، *نامه‌های دوران مشروطیت*، صص ۲۶۶-۲۶۸.
۵۵. همان‌جا، ص ۲۷۵.
۵۶. همان‌جا، ص ۲۷۷.
۵۷. نامه بادام‌چی همان‌جا، ص ۲۸۲.
۵۸. نامه حسین کمال تبریزی، همان‌جا، صص ۳۱۷-۳۲۰.
۵۹. نامه اسماعیل امیرخیزی، مورخ ۲۱ ذی‌عقده ۱۳۲۹، همان‌جا، صص ۳۴۴-۳۴۵.
۶۰. نامه محسن نجم‌آبادی، به تاریخ ۲۷ ذی‌عقده ۱۳۲۹ همان‌جا، صص ۳۵۰-۳۵۱. پس از حمله طلاب و دینداران به مغازه‌های مشروب فروشی ارامنه و یهودیان در تهران و شهرستان‌ها، آبجو را از طریق گاری‌های دوره‌گرد می‌فروختند و به دولت هم مالیات می‌دادند. اما ذکر نام آبجو بر گاری هم مشکل‌ساز شد، و انرژی و وقت مردم، علماء، وزرا و مجلس چندی در این جهت هدر رفت. این نمونه را آوردیم تا نشان بدهیم در اوج التیماتوم و خطر فروپاشی کشور چه مسائلی در فضای ایران آن روزگار در کنار هزاران درد و بدبختی دیگر، انرژی و حواس مردم و کار به دستان را مشغول خود کرده بود.
۶۱. *ایران نو*، شماره ۱۲، مورخ ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ق (۹ آوریل ۱۹۱۱).
۶۲. *ایران نو*، شماره ۱۵، سال سوم، مورخ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ق (۱۴ آوریل ۱۹۱۱م) ص ۱.
۶۳. صادق رضازاده شفق، متولد ۱۳۱۰ق از تجددخواهان جوان منطقه، در مدرسه آمریکایی‌های تبریز تحصیل کرد. او در دسته تحت رهبری معلم آمریکایی ایران‌خواه و آزادی‌طلب حامی مشروطه آن مدرسه، هوارد باسکرویل، به نام «فوج نجات» در مقاومت تبریز برای احیای مشروطه جنگید. (شرح تقی‌زاده بر مرگ باسکرویل در زندگانی طوفانی، ص ۱۱۹)، شفق پس از اشغال تبریز توسط روس‌ها و تعطیلی روزنامه شفق، خود را به استانبول رساند و تحصیلات خود را در «اربرت کالج»، مدرسه عالی آمریکایی، آن شهر ادامه داد سپس به برلن رفت و در آنجا به تحصیلات عالی - فلسفه و علوم تربیتی - تا اخذ دکترا ادامه داد. در این دوره به همکاری با نشریات ملی‌گرا و تجددخواه *ایران شهر* و *فرنگستان پرداخت*. کریم طاهرزاده بهزاد، در *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت*، ص

- ۴۰۲ می‌نویسد: روزنامه شفق از جانب محفلی مشروطه‌خواه مرکب از رضازاده شفق، حسن علی‌زاده (رادپور) - یار و آشنای قدیمی تقی‌زاده، ابراهیم قفقازچی، حاجی عبدالخالق صمدزاده، میرزا محمودغنی‌زاده و سلماسی منتشر می‌شد. کمیته ایالتی آذربایجان حزب دموکرات طی یک اعلان رسمی خواستار حمایت و پشتیبانی اعضای تشکیلات از روزنامه شفق شد. (گوئل کهن، *تاریخ سانسور مطبوعات ایران*، جلد دوم، ص ۵۸۱)
- ۶۴ آدمیت، *فکر دموکراسی اجتماعی*، ...، ص ۱۴۱.
- ۶۵ ابراهیم باستانی پاریزی، در مقدمه پیغمبر دزدان، ص ۳۹.
- ۶۶ سرکلارمونت اسکرین در خاطرات خود می‌نویسد:
- در کرمان نیروی سومی نیز وجود داشت، این نیرو را دموکرات‌ها تشکیل می‌دادند. حزب دموکرات یا اجتماعی که بهتر است آن را سوسیالیست بنامیم، ابتدا در ببحوجه انقلاب مشروطیت سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ در نواحی شمال غربی و مخصوصاً تبریز تشکیل شد. قسمت اصلی این حزب را مجمع انقلابی مجاهدین در آذربایجان تشکیل می‌داد. سال‌ها بعد از آن من به این نتیجه رسیدم که عدم توجه ما به نارضایتی این عده و جدی نگرفتن آنان اشتباه تأسف‌آوری بوده است. حداقل این عده نزدیک‌ترین قشر به آن چیزی که می‌توان نامش را روشنفکران ایران گذارده بودند و تنها گروه مخالف سیستم حکومتی خودکامه و منحطی محسوب می‌شدند که سعی داشت کشور را بر طبق منافع خویش و در راهی غلط اداره کند. در آن موقع ما... درباره این گروه به مقامات بالا چنین اظهارنظر کردیم که آنان جمعی اخلال‌گر و گریه رقصان هستند.
- احمد بهمنیار در ۱۳۳۴ق در زمان جنگ اول جهانی به همراه با سایر آزادی‌خواهان کرمان به فارس تبعید و به مدت ۱۴ ماه زندانی شد. پس از آزادی از زندان، به تهران رفت و سپس عازم خراسان شد و در ۱۳۰۱ش روزنامه *فکر آزاد* را در مشهد منتشر کرد. از ۱۳۰۳ش انتشار آن را در تهران ادامه داد. بهمنیار در ۱۲ آبان ۱۳۳۴ش درگذشت.
- ۶۷ نوزاد، فریدون، *تاریخ جراید و مجلات گیلان*، صص ۹۲ و ۹۳.
- ۶۸ کاوه، شماره ۱۱ مورخ ۱۵ شوال ۱۳۳۴ق، صص ۴-۶.
- ۶۹ اشرف‌زاده پس از اشغال آذربایجان توسط قشون روس، خود را به استانبول رساند و پس از هشت ماه به پاریس رفت. به نوشته‌ی روزنامه کاوه، در آن شهر با اسم مستعار «آذری» در *مجله فرانسوی زبان عالم اسلامی* مقالاتی نوشت و در روزنامه فارسی ماهیانه/*ایرانشهر* کاظم‌زاده در پاریس به عنوان نویسنده اصلی بسیاری از مقالات به کار پرداخت. اشرف‌زاده در دوران جنگ اول در کنار و همراه کمیته ملیون به رهبری تقی‌زاده قرار گرفت و در ۲۰ رمضان ۱۳۳۳ق در نزدیکی کرمانشاه، توسط اشرار راهزن، هنگامی که سی ساله بود، کشته شد.
- ۷۰ بهار، محمدتقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، جلد اول، ص هـ.
- ۷۱ همان‌جا، ص ب. قصیده‌ی بسیار دل‌انگیز بهار در وصف آزادی ایران در جمادی‌الاول ۱۳۲۷ق در روزنامه *خراسان* منتشر شد: *با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست (دیوان ملک‌الشعرا بهار، جلد اول، ص ۱۴۶)*.
- ۷۲ کهن، گوئل، *تاریخ سانسور در مطبوعات ایران*، جلد دوم، ص ۶۴۰.
- ۷۳ برای اطلاع از سرنوشت بهار و این روزنامه می‌توان به *تاریخ مختصر احزاب سیاسی نوشته‌ی خود بهار و تاریخ سانسور در مطبوعات ایران*، نوشته گوئل کهن مراجعه کرد.
- ۷۴ رسول‌زاده در آخرین گزارش چاپ شده‌اش در روزنامه *ترقی*، مورخ ۲۹ اوت ۱۹۰۹، وعده چاپ روزنامه/*ایران‌نو* را که قرار است به شیوه اروپایی در ایران منتشر شود، آورد و نوشت: «خبرنگاران محمدامین رسول‌زاده در انتشار این روزنامه شرکت مستقیم خواهد داشت.»
- ۷۵ تا آنجا که نگارنده یافته، بیش از هفت عنوان نشریه تحت نام/*ایران‌نو* در تاریخ معاصر ایران عرضه شده که در این‌جا صرفاً اولین آن که هواخواه و وابسته به حزب دموکرات ایران دوران مجلس دوم مشروطه بوده، مدنظر است.
- ۷۶ مثلاً، می‌توان به *بیان نامه فرقه دموکرات ایران* از آن، در شماره ۴۱ مورخ ۵ ذیحجه ۱۳۲۸ق، *انتباه‌نامه فرقه دموکرات ایران* در شماره ۶۸، مورخ ۱۳ محرم ۱۳۲۹ق، مقاله/*اتحاد مقدس*، در شماره ۹۱ مورخ ۱۱ صفر

- ۱۳۲۹ق در دفاع از حزب دموکرات و افشای «محافظة کاران اشرافی و مالک» اشاره کرد که در اینجا نوشت: حزب دموکرات نماینده دموکراسی در ایران است. نوشته «بیانات شعبه پارلمانی فرقه دموکرات» در شماره‌های ۱۱۹ و ۱۲۰ مورخ ۱۶ و ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ و سرمقاله «اکثريت و اقلیت» در شماره ۱۰۷ مورخ دوم ربیع‌الاول ۱۳۲۹ در دفاع از دموکرات‌ها، به مثابه اقلیت مجلس اشاره کرد.
۷۷. برای اطلاع از جزئیات بیشتر پیشینه آشنایی و رابطه تقی‌زاده با رسول‌زاده، که مدت زیادی هم پس از تبعید از ایران در استانبول هم‌خانه بودند، به پیوست همین کتاب درباره‌ی رسول‌زاده مراجعه شود.
۷۸. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۲۲۴.
۷۹. *ایران‌نو*، شماره ۱۳ سال دوم مورخ ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ق، ص ۴. اطلاعیه *قرائت خانه عمومی بنی‌اسرائیل*، را در همدان منتشر کرد که خبر از دایر شدن کلاس‌های اکابر را هم می‌دهد.
۸۰. کسانی، از ارتباطات تشکیلاتی بازیل با دانشناک‌ها سخن گفته‌اند. بی‌شک او حمایت‌هایی از نشریه *آراوود* (صبح) ارگان حزب دانشناک که در ۱۳۲۷ق (۱۹۰۹م) در تبریز منتشر می‌شد، می‌کرده است، اما سندی هم در دست است حاکی از اختلاف و دوری او از دانشناک‌های ناسیونالیست و روی آوردنش به جریان‌های سیاسی ایران‌گرا دارد. میرزائی‌ان، نماینده ارامنه در مجلس دوم که عضو دانشناک هم بود بازیل را نکوهش می‌کند که روزنامه *حبل‌المتین* کلکته هم بیشتر از او به آرمان ارامنه و دانشناک‌ها سمپاتی و گرایش دارد. *گزارش میرزائی‌ان به کمیته تهران حزب دانشناک*، ۲۸ اوت ۱۹۱۰، شماره ۵۸۶/۵۸، به نقل از کتاب انگلیسی *ارامنه در انقلاب مشروطه*، نوشته خانم حوری بارباریان، یادداشت شماره ۹۲ ص ۱۶۳)
- این اشاره نشان می‌دهد که اختلاف میان گروه‌های ارمنی در امر توجه به ناسیونالیسم ارمنی و یا دغدغه مسائل ایران، اوج گرفته و انعکاس بیرونی پیدا کرده بود.
۸۱. نظریه‌پرداز ارمنی اقلیت گروه سوسیال دموکرات ارمنی تبریز، تیگران هاکوپیان، با امضای مستعار «ت» - درویش»، مقالات متعددی در *ایران‌نو* منتشر کرد. این مقالات به زبان فرانسه نوشته شده و برای نشر در روزنامه به فارسی ترجمه می‌شد. علیرغم پنهان‌کاری، موضوع به‌نوعی به بیرون درز کرد. روزنامه *تایمز لندن*، نشریه *ایران‌نو* را تحت کنترل ارامنه و قفقازی‌ها دانسته است. (*تایمز*، مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۱۰م - ۱۷ صفر ۱۳۲۸ق)، علاوه بر هاکوپیان، ارمنی سوسیال - دموکرات معروف، پیلوسیان هم با اسم مستعار بحر و دهاتی در *ایران‌نو* مقالات مهمی منتشر کرد.
۸۲. عصمت تهرانی، زنی بهائی مسلک بود که ضمن پافشاری بر آیین خود و تبلیغ آن خواهان بیداری و ترقی زنان ایران بود. از طایره، علاوه بر مطالب اجتماعی چند شعر در روزنامه‌ها باقی مانده است. عکس او را که به هم‌آیین آمریکایی خود مسیو ریمی تقدیم کرده، در دست داریم. شناخت و معرفی طایره را وام‌دار افسانه نجم‌آبادی در نشریه نیمه دیگر، شماره سوم زمستان ۱۳۷۵ش هستیم. او آنچه نوشته، نامه، و شعر از طایره به دست آورده در این شماره منتشر کرده است.
۸۳. *ایران‌نو*، سال اول، شماره ۱۷، مورخ ۲۷ شعبان ۱۳۲۷ق (۱۳ سپتامبر ۱۹۰۹) ص ۲.
۸۴. لایحه خانم دانشمند *ایران‌نو*، سال اول، شماره ۶۵، ۲۹ شوال ۱۳۲۷ق (۱۳ نوامبر ۱۹۰۹)، ص ۳.
۸۵. برای سایر نوشته‌های طایره، به *ایران‌نو*، سال اول، شماره ۷۸، مورخ ۱۶ ذی‌عقده ۱۳۲۷ق (۳۰ نوامبر ۱۹۰۹)، صص ۲-۳ و شماره ۸۴، مورخ ۲۴ ذی‌عقده و شماره ۹۲، مورخ ۴ ذیحجه همان سال مراجعه شود.
- طایره، در دفاع از قابلیت و استعداد و حق مساوی زنان در جامعه، مشروطه‌خواهان، «برادران غیور وطن‌پرست»، را نیز از نکوهش خود بی‌نیصیب نگذاشت و فرهنگ مردسالار مسلط را که زنان را اسیر و مطیع و نادان می‌خواهند، به تازیانه‌ی نقد بیدارگرانه‌ی نواخت. طایره نوشت: دیگر زمانی که به بهانه خرافات امور چنین بود گذشته، زنان باید از خواب غفلت بیدار شده و نگذارند آنچه تاکنون بر آنها رفته بر فرزندان‌شان روا شود و از هم‌جنسان خود خواست که بیایید در مزرعه ایران جدید تخم صلح و محبت عمومی و اتحاد و یگانگی بیفشانیم تا ثمراتش به همه نوع بشر برسد. طایره آخرین نوشته خود را با افزودن «بقیه دارد» به پایان برد، اما این سلسله مقالات در *ایران‌نو* ادامه نیافت. نمی‌دانیم چه شد. او خود از این کار دست‌کشید یا متعصبان زن‌ستیز و موانع بسیار نوآوری و تجددخواهی ادامه آن را متوقف کردند.

۸۶. *ایران‌نو*، سال سوم، شماره ۸۰، مورخ ۲۹ ژوئن ۱۹۱۱، شماره ۸۱، مورخ اول جولای همان سال. فارغ‌التحصیل مدرسه آمریکایی به نام بدردجامال‌الحکما از این که زنان به دلیل محبوب بودنشان در قرون اخیر از شرکت در فعالیت‌های ورزشی محروم بوده‌اند و بنابراین دچار ضعف و ناتوانی جسمی شده‌اند اظهار تأسف کرد. درباره این زن دگراندیش پیشگام تعلیم و تربیت دختران ایران که به خانم مدیر معروف شد، در کتاب ازلیان ایران مفصل‌تر پرداخته‌ام.

۸۷. فکر دموکراسی اجتماعی... ص ۱۵۳.

۸۸. آدمیت، همین رویکرد را پیرامون روزنامه *اختر/استانبول* و میرزا قاجان کرمانی پیشه کرده و تصویری یک‌دست و یک‌سویه عرضه می‌کند.

۸۹. در اوج حملات اعتدالیون و فشار روسیه تزاری، و پس از صدور حکم فساد مسلک سیاسی، رهبر حزب دموکرات، درصدد اخراج دیگر فعالان مؤثر حزب چون حیدرعمواوغلی و رسول‌زاده و... برآمدند. رسول‌زاده را روسی، لامذهب و جاسوس خواندند و سرانجام در جمادی‌الاول ۱۳۲۹ق او را محبور به ترک ایران کردند. روزنامه *مجلس ارگان اعلام نشده حزب اعتدالیون*، ابتدا در شماره ۲۶ مورخ سوم ذیحجه ۱۳۲۸ق و سرانجام در شماره ۱۱۲ مورخ ۶ رجب ۱۳۲۹ق او را جاسوس و دشمن ایران نامید. کسی را که فعالیت و اقدامات گسترده‌ای در جهت استقلال ایران و افشای دخالت‌های روس و انگلیس و گسترش روح وطن‌پرستی در میان ایرانیان در نشریه *ایران‌نو* انجام داده بود به دلیل افکار پیشرو و به قولی «فاسد مسلک» از ایران اخراج کردند. نشریه *ایران‌نو*، ضمن ضدیت با دولت روسیه تزاری و نقد سیاست‌های مداخله‌گرانه‌ی عوامل آن دولت با هرگونه تعدی و اقدام استعماری سایر دول اروپایی به ویژه انگلیس مقابله می‌کرد. مثلاً، *ایران‌نامه*، شماره ۱۱، مورخ دوم شعبان ۱۳۲۷ق دسیسه‌های مشترک روس و انگلیس، به‌ویژه توطئه عوامل انگلیس در جنوب و در میان قشقاییان و شیخ خزعل در خوزستان، و نیز والی پشت‌کوه را محکوم و افشا کرد.

۹۰. روزنامه *وقت*، شماره‌های ۴۰ و ۴۱، مورخ ۹ و ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۸ق.

۹۱. *ایران‌نو*، شماره ۱۲۰، ۲۷ ذیعقده ۱۳۲۹ (۱۹ دسامبر ۱۹۱۱). تشکیل «هیات نسوان اصفهان و برگزاری تظاهرات توسط آنان را مطرح کرد. *ایران‌نو*، ۷ مارس ۱۹۱۰ (۲۴ صفر ۱۳۲۸) نوشته‌ی «درباره زنان مشروطه‌خواه و وطن‌پرست ایران» را منتشر کرد.

۹۲. *ایران‌نو*، سال دوم، شماره ۱۸، مورخ ۹ ذیعقده ۱۳۲۸ (۱۲ نوامبر ۱۹۱۰)، ص ۲.

۹۳. *ایران‌نو*، سال دوم، شماره ۶ و ۷، مورخ ۲۵ شوال و ۲۶ شوال ۱۳۲۸، قسمت اخبار خارجه.

۹۴. *ایران‌نو*، سال دوم، شماره ۱۵، مورخ ۵ ذیعقده ۱۳۲۸ (۸ نوامبر ۱۹۱۰)، ص ۴.

فصل هشتم

تقی‌زاده در تاریخ‌نگاری معاصر

«مورخی که حقیقتی را دانسته باشد و نگوید، یا ناتمام بگوید، راست‌گفتار نیست، مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ‌زنی پیشه کرده باشد.»
آدمیت، فریدون، (امیرکبیر و ایران، ص ۶)

«دیری است با ما سخن به درشتی گفتید
خود آیا به دو حرف تابتان هست؟»

تأملی بر برخی بدفهمی و کاستی‌های تاریخ‌نگاری معاصر

تاریخ نویسی ما، مانند بسیاری از تناقضات و چندپارگی‌های ذهنی و روانی هویت فردی و جمعی ما ایرانیان، دستخوش معضلات خود است. یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای که مشمول تاریخ‌زدایی رایج قلم زنان تاریخ معاصر شده، سیدحسن تقی‌زاده عصر مشروطه است. پیرامون مشروطه و نقش تقی‌زاده بسیار نوشته و گفته‌اند. دو نسل از پرورش یافتگان نظام آموزشی مکتبی سه دهه اخیر در دوره دبیرستان و درس تاریخ معاصر آموخته‌اند که «افراط و تفریط» روشنفکران لائیک و غرب‌گرایی چون تقی‌زاده «عامل انحراف و ناکامی و شکست» مشروطه بوده است. طیف مخالفان و دشمنان ریز و درشت تقی‌زاده، شامل هر دسته و جریان فکری و اعتقادی می‌شود. در چند برهه‌ی تاریخی و زمانی، به دلیل چیرگی و استیلای نگرش و رویکرد ایدئولوژیک - سیاسی خاصی، بر مبنای روند غالب و نیازمندی‌های تاریخ بازسازی‌شده‌ی آن، کارنامه و یا ابعاد و دوره‌ی زمانی مشخصی از عمر طولانی سیاسی - فرهنگی او تخطئه، تحریف و یا جرح و تعدیل شده است. پیش از پرداختن به آرای مهم‌ترین نقادان کارنامه‌ی تقی‌زاده عصر مشروطه، اشاره‌هایی مختصر به چند نکته یاریگر است.

زمان را صالح‌ترین داور و قهرمان اصلی و واقعی تاریخ می‌توان نامید. بینش و معرفت تاریخی صرفاً در بستر زمان مشخص هویت پیدا می‌کند. با شناخت زمان و تفکیک و تجزیه‌ی آن است که می‌توان جایگاه شخصیت‌ها و رویدادها را تا حد امکان در پایگاه تاریخی قرار داد. دریافت زمان مشخص و بازسازی آن در حد توان و امکان می‌تواند افسانه‌گویی‌های ملال‌آور و تکراری بی‌پایه و سند، و کژفهمی و ناهمزمان خوانی گزارش گذشته را تاریخی کرد. اما همواره باید در نظر داشت که بازآفرینی رویدادهای تاریخی هیچ‌گاه گذشته را، همان‌گونه که روی داده و حتی اگر مردمان آن روزگار آن را برای ما حکایت

کرده باشند، نمایان نمی‌کند. به رغم تلاش و دانش بسیار، در نهایت آن «حقیقت»، «واقعیت» یا «عینیت» در ذهن یادآوردگان و سازندگان و روایت‌گران حضوری صوری پیدا می‌کند. هرگاه پدیده‌های پیچیده و چند بُعدی اجتماعی را حاصل بینش و کنش اراده آدمیان بدانیم، هیچ‌گاه با آنچه نسل‌های بعد از طریق مورخان و تاریخ‌نویسان در می‌یابند، یکسان نیست. ادعای بازآفرینی حقیقتی عینی، عبث و همواره ناکامل است. معرفت امروزی را همان بینش و «حقیقت» دیروزیان خواندن، در واقع و عمل جز گزاره‌گویی نیست. تاریخ‌پردازی تاریخ‌نویسان گزاره‌گو، غرض‌ورز، و متأثر از شرایط سیاسی و ایدئولوژی، پیش‌داوری‌های همراه با ستایش یا تکفیر، مدیحه‌سرایی هیجان‌زده و یا عصبیت‌های کینه‌توزانه، جملگی در نگرش تاریخی زمان‌دار رنگ می‌بازد. اگر عینیتی تاریخی وجود داشته باشد و معرفت بر آن را بتوان «حقیقت» تاریخ خواند، بدون رویکردی روش‌مند و معرفت بر زمان رویدادها و سیر تحول آنها قابل دسترسی نخواهد بود. گذشته، همان حال و آینده‌ی ما نیست. معرفت امروزی ما ضرورتاً همه ابعاد و جوانب بینش و کنش دیروز را بازنمایی نمی‌کند. شناخت این تفاوت و تنگنای معرفتی، تاریخ‌نگار را مجبور به تواضعی آگاهانه و مؤثر می‌کند. فروتنی از این دست که دربابیم تشریح و ارزیابی یک رویداد و یا یک شخصیت تاریخی در بهترین حالت، صرفاً بازپردازی ذهن روایت‌گران است. از آنجا که از دخل و تصرف و تأثیر ذهنیت راوی گریزی نیست، ناچار انگ پژوهشگر بر آن تحقیق تاریخی می‌ماند. صادق‌ترین راوی صرفاً می‌تواند در عالی‌ترین شکل محتوای کار خود با دستکاری و بازسازی گذشته در توان و امکان ذهن و معرفت خویش، و در واقع با دخالت ناگزیرش، «عینیتی» متأثر از زمان، گذشته را در حال بازسازی و عرضه کند. از آنجا که وی نمی‌تواند همه آنچه را که در گذشته و در ابعاد و زوایای گوناگونش روی داده، دقیقاً، آن‌چنان که بوده، بیاید و بشناسد، با رویکردی گزینشی و بر مبنای ذهنیت و صافی خود به آن گذشته می‌نگرد.

بی‌گمان، تاریخ‌نگار ناچار است در انبوه اسناد و مدارک دست به گزینش بزند، اما نه به دلخواه و طبق پسند خود، بلکه هم آوا و هم خوان با گذشته و ابعاد چندگانه آن. امر دیگری که موضوع را بغرنج‌تر می‌کند، این است که غالب تاریخ‌پردازان قضاوت و گزینش خویش را از باورها و سلیقه و خواسته‌های خود آکنده می‌کنند و تفاوت میان ارزش‌گذاری و آرای شخصی و سیاسی آنها با آنچه گذشته، ناممکن می‌شود و بسیاری از بدفهمی‌ها و کژاندیشی‌های نظری خود را به جای آن می‌نشانند. تاریخ‌نگار آنچه را شایسته و مطلوب می‌پندارد در روایت خود از گذشته منظور می‌کند، اما تاریخ‌پرداز آن‌چنان در این رویه پیش می‌رود که برخی از مهم‌ترین رویدادها و یا جوانب واقعیت‌های تاریخی را که در زمان خود نقش ایفا کرده‌اند، محو یا کم‌رنگ می‌کند.

تاریخ‌نگاری ما دوره‌های متفاوتی را در روایت شفاهی و یا نوشتاری خود از سر گذرانده است. این تاریخ‌نگاری به رغم گذر از دوران کودکی خود، هنوز در برزخ دوران بلوغ خود دست و پا می‌زند. در میان ما ایرانیان، به علت شیفته بودن به گذشته‌ی اسطوره‌ای ایران باستان و یا تسلیم محض به رویکردهای ایدئولوژیک سیاسی چپ یا مذهبی، عمدتاً بازسازی تاریخ ایران به جای سنجش و نگاهی نقاد و جویا به دلخواه و بر مبنای منافع و تمایلات فردی و گروهی و آرمانی به تعریف و تمجید گزاره‌آمیز و یا به تکفیر و نکوهش خدشه‌ناپذیر نگاشته شده است. سلیقه فردی یا آرمانی متأثر از ذهنیت اسطوره‌ای و یا رویکرد اعتقادی بر اکثر آثار تاریخی ما سایه افکننده است. آفات و موانع درونی و بیرونی سخت پژوهش در حوزه تاریخ معاصر ایران را نه می‌توان در یک ارزیابی تقلیل‌گرا به بحث نهاد و نه می‌توان آن را در نکوهش و نقدی که از قلم معدودی مؤلفان تراویده خلاصه کرد. اما شناخت و وقوف به آنها و معرفت بر میزان و

شدت و ضعف تأثیرشان در کار پژوهش لازم است. [۱]

علی‌رغم تمامی موانع و کاستی‌ها و کژفهمی‌ها، گام نخستین و اساسی تاریخ‌نگاری معاصر ما پیشه کردن رویکرد آزادمنشانه و به کار گرفتن زبان و بیانی دور از جزمیت است. رویکرد دموکراتیک زمانی میسر می‌شود که معرفتی خرد وزر و نقاد، شکاک و جویا، فارغ از ایمان به بدیهیات مسلمی در گذشته، دوری از نفرت یا عشق رمانتیک در بازآفرینی اثر تاریخی به کار رود. تاریخ جولانگاه آفرینش و بازسازی آرزوها، امیال و خواست‌های مورخ نیست. مأوای همسان‌سازی خویش با دیگران دیروزی هم نیست.

مورخ از همان آغاز باید بپذیرد که از توانایی مطلق، معرفتی بی‌نقص و شناختی بی‌کران برخوردار نیست. روایت او، پاسخ‌ها و ارزیابی‌های بی‌پرسش نیست. ذهن و زبان او باید با تواضعی درخور انسان دانا، پرسنده و جویا، کم‌ادعا و به دور از پرخاشگویی عصبی، و خودکامانه، به ارزیابی پردازد. شهامت و توانایی نگریستن نقاد، شکاک و جستجوگر، با فاصله گرفتن از حقیقت یگانه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک میسر می‌شود. رویکرد دموکراتیک به صدای دگراندیش و حتی مخالف امکان حضور می‌دهد و با چماق اتهام و تکفیر با رویدادها و شخصیت‌های تاریخی روبه‌رو نمی‌شود. استبداد و خشونت و مطلق‌نگری همسان‌ساز و همسان‌خواه، حضور تکثرگرا و دموکراتیک و متفاوت با خود را از گذشته برمی‌تابد. رویکرد استبدادی و دانای کل با رویه‌ی تک‌صدایی امکان گفت‌وگو و چندپارگی و چندگانگی تاریخ را حذف می‌کند. یقین به برخی از اسناد و شواهد و یا گزینش جا افتاده و مرسوم از آنان و سرانجام عرضه یک قرائت یگانه، امکان گفت‌وگو و شک در روایت را از بین می‌برد.

به قول تقی‌زاده‌ی جوان، در حدود قریب صد سال پیش: «این فقره از تأثیرات موروثی مذهب ثنویت گرای یزدان و اهریمن است که در هر عصری یکی را مصدر لعن و طعن و دیگری را منبع فضایل و مناقب می‌کنند. این را هیکل انسانیت و آن را مجسمه لعنت می‌خوانند.» [۲]

تو گویی تقی‌زاده دو سالی پیش از آغاز کار مجلس اول مشروطه در انتقاد از نحوه نگرش هم‌وطنان خود به پدیده‌ها و شخصیت‌های تاریخی وصف حال بعدی خود را می‌نوشت. امروز که قریب یک سده از نوشتن این کلمات می‌گذرد، آثار متعددی را می‌یابیم که کماکان در همین چارچوب قرار می‌گیرند. افسوس اینجاست که نمونه این‌گونه ارزیابی‌های یک‌سویه را صرفاً در آثار تاریخ‌پردازان و کتاب‌سازان تاریخ‌پندار نمی‌توان یافت.

تکیه بیش از حد و یک‌سویه نگریستن قضایا موجب می‌شود که تاریخ‌نویس تنها یک روایت و رویکرد را به هر رویداد و مؤلفه تاریخی در شعور و ظرفیت تاریخی خود بپذیرد، و هرگونه تخطی از حصارهای آن ظرفیت، امر نابخشودنی و خیانت به مقدمات شناخته‌شده شود. یک‌جانبه‌گری موجب می‌شود که کارنامه زندگی طولانی، پر از فراز و نشیب، دوره‌های زمانی و شرایط متفاوت تاریخی، تغییر و تحول، تفاوت و تضاد در تفکر و عمل شخصیت‌های تاریخی، جملگی صرفاً به یک جنبه و یا عمل و نظر مشخص از مجموعه اقدامات و اندیشه‌های چندگانه آنها تقلیل یابد و محدود شود. شخصیت‌های تاریخی در این رویکرد یا دارندگان معایب نابخشودنی و گناه‌آلودند و یا از محسنات قابل تحسین و ستایش برخوردارند. تو گویی اینان انسان‌های زمینی نبودند که با همه کاستی‌ها و برتری‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها، فراز و فرودها، خطاها و درستی‌ها، توان و تفاوت‌های روحی و جسمی، در شرایط ناهم‌زمان و برهه تاریخی و مقتضیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حضور یافته‌اند، بلکه با ساده‌انگاری تقلیل‌گرایانه‌ی شخصیت‌ها و کارنامه آنها به فرشته یا شیطان، معصوم یا گناهکار زندگی و عملکردشان تنزل می‌یابد. و از آنجا که ذهنیت یک‌سونگر و آرمان‌طلب تنها خواهان رفتار «مطلوب» و سخن «درست» و پاسخ «اصولی» به همه چیز و در همه‌ی زمان‌هاست، وقتی با این دست آدمیان روبه‌رو نمی‌شود برمی‌خروشد و داد خود را می‌ستاند. چرا نتایج تاریخی نظر و عمل آنها در جهت ایده‌های مشخص و ثابت

هر چه گفته، نوشته و یا انجام داده‌اند آرمانی نبوده است. همین رویکرد یک‌سویه زمانی که با انسان مطلوب و رویداد مورد پسندش روبه رو می‌شود، هر خطا، اشتباه و کاستی سخن و عمل او را توجیه، محو و کم‌رنگ می‌کند و در عمل از شناخت و تحلیل همه‌جانبه و دربرگیرنده وسیع‌ترین عوامل و مؤلفه‌های تاریخی موضوع پژوهش درمی‌ماند و ناگزیر خود را از بسیاری ابزار و امکانات بالقوه‌ی تحقیق و راه‌یابی معرفت به جوانب بیشتر و نوینی از قضایا محروم می‌کند.

فراخواندیشی، همراه با تحمل و تساهل باورها و یافته‌های چندگانه‌ی متفاوت است که افق و خرد معرفت را وسعت می‌بخشد و از غلطیدن به دامان جمود فکری و تحجر باز می‌دارد. تجربه زندگی سیاسی - فرهنگی و معضلات بی‌شمار اجتماعی باید دست‌کم به ما این درس را آموخته باشد که دریافت‌ها و آرای خود را نهایت داده‌ها و بینش بشری نپنداریم و با تساهل و فروتنی به دگراندیشان و رویدادها بنگریم.

تقی‌زاده در پردازش اهل قلم دهه‌ی چهل شمسی

تقی‌زاده در آستانه دهه چهل یعنی دوران رواج و گسترش اندیشه‌ها و راهکارهای اصالت خواه و به شدت غرب ستیز در میان اهل نظر ایران، با سلسله سخنرانی‌های معروف و ماندگارش در ارزیابی کارنامه مشروطه و تأکیدی بر ضرورت اخذ تمدن جدید، در باشگاه مهرگان، پس از سال‌ها سکوت در دهه پایانی عمر، بار دیگر بر روایت تجددخواهانه خویش پای فشرد. هشدار و ندایی که در استیلای تجددستیزان که این بار خود را در پس وارونه‌بینی‌های غرب‌ستیز نهان کرده بودند، نه تنها گوش شنوا نیافت بلکه در آثار دو تن از برجسته‌ترین و مؤثرترین شخصیت‌های فرهیخته و فرهنگی و مورد اعتماد جامعه پژوهاکی منفی داشت.

سال بعد از سخنرانی‌های یادشده، فریدون آدمیت کتاب «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» خود را منتشر کرد و از منظر دفاع از جامع آدمیت و «لیبرالیسم» محافظه‌کارانه‌ی پیروانش در مجلس اول هرجا توانست بر تقی‌زاده رادیکال عصر مشروطه ایراد و انتقاد و اتهام وارد آورد. در نیمه‌های همین دهه، در شناخته‌شده‌ترین و جنجالی‌ترین اثر تجددستیز این دوره، یعنی کتاب «ضرب‌زدگی» جلال آل احمد، تقی‌زاده عامل و ناقل «بیماری غرب‌زدگی» معرفی شد. تأثیر و شخصیت بسیار مهم آدمیت و آل احمد در آن زمان در میان خیل فرهیختگان و ادیبان و قلم‌زنان ایرانی آشکار است. این دوتن، هر دو از مهره‌های اصلی اهل قلم و مورد احترام در بیرون و درون کانون نویسندگان محسوب می‌شدند. مخالفت و ضدیت آشکار با نام و آرای تقی‌زاده از سوی این دو تن، بی‌گمان نقش مؤثر و برجسته‌ای در تخطئه و تحریف روایت و کارنامه تقی‌زاده زمان مشروطه در دهه چهل و پنجاه ایفا کرد. بر همین بستر بود که علی شریعتی سخن‌پرداز و مبلغ نظر و رأی آشفته‌ی «بازگشت به خویشتن» در آستانه انقلاب ۵۷، تقی‌زاده را در سخنرانی‌های متعدد خود به عنوان برجسته‌ترین مخالف اصالت‌یابی و مروج غرب‌گرایی مدرن، هدف دشمنانه‌ترین حمله و اتهام قرار داد. این بازسازی‌ها و تاریخ‌پردازی‌ها، میراثی برای مورخان مکتبی و مذهبی عمدتاً رسمی حکومت اسلامی پس از ۱۳۵۷ فراهم آورد، تا با دست‌چین کردن برخی مؤلفه‌ها، روایت مطلوب خود را عرضه کنند. کمتر کتاب، مقاله و تز دانشگاهی در حکومت اسلامی پیرامون رویدادهای مشروطه و پیشینه تجدد و توسعه عرضه شده که با نام بردن از تقی‌زاده، این تصاویر بازپردازی شده و یا اثر آنها را بیان نکند. علاوه بر این، تعداد زیادی کتاب و پژوهش به پشتیبانی نهادهای و انتشارات دولتی درباره تقی‌زاده منتشر شده که به برخی از آنها در بخش اسناد و منابع اشاره کرده‌ام.

همین توجه و اختصاص انرژی و منابع بسیار به بازپردازی مکتبی تاریخ مشروطه بر مبنای قرائت شریعت مدار و در ضدیت با روایت تجددخواهانه قانون‌گرا و لائیک آن روزگار و در مسیر محو و یا کم‌اثر و وارونه‌گویی نقش تقی‌زاده عصر مشروطه، خود حکایت از حضور مؤثر او در مهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر صدساله اخیر ایران دارد. مغلطه‌گویی متأثر از شرایط زمانی ویا ایدئولوژی زدگی پیرامون شخصیت و کردار تقی‌زاده در آثار تاریخی ایران مختص یکی دو قلم نیست و خود حکایتی مفصل است. پاسخگویی به انبوه بدفهمی‌های سطحی از این دست در این متن نمی‌گنجد. صرفاً برای فهم بهتر تاریخ‌نگاری معاصر پیرامون تقی‌زاده به آرای دو تن از برجسته‌ترین قلم‌زنان این حوزه، احمد کسروی و فریدون آدمیت اشاره خواهیم کرد.

تقی‌زاده در آینه‌ی شکسته «سررشته‌داری توده» کسروی

کسروی بر این فرض پای می‌فشارد که مورخ باید سه شرط داشته باشد: اول اینکه شیوه تاریخ‌نگاری بداند، راستگو و پاک زبان باشد. دوم اینکه خصلت‌های نیکو و مطلوب انسانی را بی‌روراند و در داوری منصف باشد. سوم اینکه خصلت‌های نیکو و راستی چون آزادگی، غیرت، دلیری و از خودگذشتگی را در میان مردم استوار و پایدار گرداند. [۳]

در پی تحقق همین پیش‌انگاره، پیرامون مشروطه ایران نتیجه می‌گیرد: در ارزیابی تاریخی ارجحی نیست بدانیم این جنبش از کجا و بهر چه برخاسته و «اندیشه مشروطه‌خواهی» از کجا به ایران آمده، بلکه مهم این است که بشناسانیم «هزاران مرد در آن جان‌فشانی تاریخی کردند و صدها کسان ناپاکی نمودند.» بر این مینا تاریخ مشروطه تنها از این منظر مهم و ارجمند است که نام و حضور این دو گروه در تاریخ ثبت شود تا عبرتی برای آیندگان باشد. کسروی در کنار این «فلسفه تاریخ» خود در تعریف از مشروطه می‌نویسد:

«مشروطه (یا سررشته‌داری توده) از بهترین سررشته‌داری‌هاست... مشروطه در زمان‌های باستان در یونان و روم پدید آمده ولی نپاییده بود. تا سپس در اروپا پدید آمده و بیشتر کشورها آن را پذیرفتند. در ایران نیز غیرتمندان خواهان آن می‌بودند و سال‌ها می‌کوشیدند تا شادروانان سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی پیش افتاده جنبشی پدید آوردند و بدانسان که در تاریخ نوشته شده از مظفرالدین شاه فرمان مشروطه گرفتند و مجلس شوری در تهران گشاده گردید.» [۴]

اولین تلاش کسروی در نوشتن روایتش از مشروطه به سال ۱۳۰۲ شمسی و زمان اقامت او در دماوند و زنجان بازمی‌گردد. به قول خودش، در سه ماه رویدادهای ۱۶ ساله‌ی آذربایجان را تحت نام تاریخ هیجده ساله آذربایجان فراهم آورد و خلاصه‌ای از آن را به عربی در مجله «العرفان» شهر صیدا در لبنان منتشر کرد. [۵] متن کامل فارسی این نوشته چندی بعد به ضمیمه نشریه پیمان، ناشر اندیشه‌های کسروی، عرضه شد.

کسروی در این برهه‌ی زمانی در پی ره‌جویی برای یکپارچگی ایران بود. با باور به لزوم ضرورت چون و چرا ناپذیر یگانگی ایران در راه سرفرازی و پیشرفت این آرمان خویش، با هر نظریه، رأی، گروه و شخصیتی که مردم را به فهم او به گروه‌های «متخاصم» تقسیم می‌کرد، نه تنها مخالف بلکه دشمن بود. بر اساس این پیش‌انگاره، بارها تأکید کرد که تمدن یعنی هنر زیستن در همسانی، همراهی، هماهنگی و یگانگی؛ و بربریت را معادل غیبت این مؤلفه‌ها معرفی کرد. [۶] نوشته‌های این زمان او جملگی به

نحوی از انحاء در پی راه‌حلی برای یکپارچگی ایران بود. در کتاب «آیین»، به شفافیت با «تئوری مبارزه طبقاتی» مخالفت کرد. در مقاله «چگونه می‌شود به استقلال ملی و واقعی رسید»، عنوان کرد که احزاب در اروپا، ملت‌های خود را به طبقات متخاصم تقسیم کرده و نوعی از بربریت عصر جدید را رقم می‌زنند. کسروی در مسیر این علت‌یابی‌ها، ره‌جویی را وحدت از مسیر کسب آگاهی از طریق آموزش همگانی و منظم در ضرورت یکپارچگی ملی معرفی کرد. به گمان او، یک زبان، یک مذهب، یک فرهنگ، یک حاکمیت مرکزی برای نوسازی و پیشرفت و تعالی کشور چاره‌ساز است. بر پایه همین فرضیات، مخالف نظریه‌های دیگری بود که به باور او ابزار تفرقه‌اندازی در میان ملت به شمار می‌رفتند.

او وحدتی آرمانی و خیال‌پردازانه و با ارزش‌های ذهنی و غیرعملی در دنیای مدرن می‌پردازد که در جهان عینی و مادی امکان تحقق عملی نداشت. ذهن هشیار او به گمراهی و عقب‌ماندگی شرق و ایران گواهی می‌داد و به عنوان اندیشه‌ورزی مسئول و در قالب پیام به دانشمندان اروپا و آمریکا نوشت: ما در شرق خواهیم کوشید گمراهی‌ها و نادانی‌هایی را چاره کنیم که به نام فلسفه، عرفان، ادبیات و یا به هر نام دیگری در میان مردمان رواج دارد تا آنها را از ریشه براندازیم. کسروی راه پیشرفت را از دو مسیر مهیا می‌دید: اول از راه دانش، افزایش و پی بردن به نیروهای طبیعت و آگاهی از محیط پیرامون، و دوم راست دینی یعنی شناخت معنی درست جهان و زندگانی و پی بردن به گوهر آدمی و دانستن جایگاه آن در میان آفریدگان و زیستن به آیین خرد. باور راسخ او به لزوم هماهنگی و هم‌زیستی میان این دو راه جدا از هم، جوهر اندیشه‌ی او در زمان نوشتن تاریخ مشروطه را تشکیل می‌دهد.

تاریخ در نزد کسروی ابزاری مهم برای پیشبرد امور یادشده شناخته می‌شد و او با کارآمدی و کوششی درخور آن را به کار بست. استفاده‌ی ابزاری از تاریخ تنها ویژگی کسروی نبود، بلکه اکثر قریب به اتفاق ره‌جویان و اندیشمندان تاریخ معاصر ما به سهم و فهم خود چنین کرده‌اند. او بر مبنای ضرورتی که یکپارچگی ایران را تنها راه بهروزی و سرفرازی و ترقی می‌یافت، آموزش تاریخ را در حکم وسیله‌ای مؤثر در این چارچوب به کار گرفت. جداسری و فرقه‌گرایی مذهبی، گروه‌های سیاسی و قومی، تعدد زبان‌های قومی و ملی، اندیشه‌های گوناگون جدید غربی، عرفان و آیین‌های شهودی جملگی در نظر او به حال این یکپارچگی زبان‌بار بود. تاریخ در این چارچوب اندیشگی، ابزاری کارآمد بود تا مردم را متقاعد کند که جزئی از یک ملت یگانه‌اند و گوناگونی زبانی و نژادی پدیده‌های جدیدی‌اند که صرفاً در نتیجه تهاجم‌های بیگانه به این سرزمین آورده شده‌اند. در واقع، تاریخ‌نویسی برای او زنده کردن عشق وطنی یکپارچه و پدیدآورنده‌ی گزینه‌های میل به پیشرفت اجتماعی آن در نزد مردم معنا می‌داد. او می‌خواست از راه تاریخ، دین پاک، و زبان پاک را رواج دهد و باورهای ناپاک را بشناساند. عامل وحدت و سرفرازی ملی در نزد او نه قانون و نهادهای ضروری آن بلکه آگاهی اجتماعی توسط تعلیم همگانی «باورهای مطلوب و پاک» بود. تاریخ به گمان او مؤثرترین ابزار بود و پردازش جدید و کارآمد آن را وظیفه خود قرار داد.

کسروی از منظری تمرکزگرا، خواهان ملتی همسان و هم‌اندیشه — پاک دین — بود و هرگونه فردگرایی مدرن را تحت عنوان خودخواهی فردمدار مطرود و محکوم می‌کرد. رویکرد تحقیرآمیز و نکوهنده او به «درس‌خوانده‌ها» و کلاً تجددخواهان هوادار اندیشه‌های نوین، به رغم تأکید فراوان او به ارجمندی و قرب خرد و دانش و آگاهی در واقع بستر خردستیزی و تجددستیزی بعدی انبوه ره‌روان بازگشت به اصالت مطلوب و نیکوی خویش را فراهم آورد.

پاکی ناب و اصالت خواهانه‌ی کسروی، قهرمان می‌خواست. این قهرمان قرار بود در لوای نوشته‌های حماسی - تاریخی به عنوان نماد و سرمشقی عرضه و شناسانده شود. تاریخ را در حکم ریشه‌ای برای

درخت هویت ملی می‌شناخت که «توده» را پایدارتر و استوارتر گرداند و در روزهای سخت با یادآوری آن پایداری و مردانگی قهرمانان خود، استوارتر شود. [۷] برکشیدن قهرمانان مطلوب، رسالت آثار دوگانه‌ی مشروطه‌ی او شد.

آیا او نمی‌دانست که با تمام تأکیدش بر «سررشته‌داری توده» به عنوان بهترین شیوه حکومت و ستایش مردم تهی‌دست فداکار و بی‌الایش، در عمل و واقع این قهرمانان یگانه او وقتی که به صحنه می‌آیند و ناگزیر مردم را به حاشیه و دنبالچه خود می‌رانند؟ خود او هم در کتاب مشروطه‌اش چنین کرد. او با ذهنیت اسطوره‌ای و حماسی پیش‌مدرن‌اش، در پی قهرمانانی بود که به مردم بی‌اعتنا به میراث مشروطه زمانه رضا شاه، درس میهن‌پرستی و حس غرور و افتخار بدهد. به همین دلیل هم دو کتاب اصلی او در این زمینه پیش از آنکه «تاریخ مشروطه» و «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» باشد، حکایت و سرگذشت مجاهدینی است که از میان تنگنا و نبردهای محاصره تبریز برخاستند و تا کشته شدن آخرین قهرمان کتاب او یارمحمدخان کرمانشاهی، ادامه یافت. قهرمانانی تک ستاره که درخشیدند و به قعر آسمان‌ها فرو رفتند. وقتی جامعه‌ای متشکل از شهروندان آزاد و مسئول نباشد، بار سنگین همه نیکی‌های مطلق خیالی به دوش قهرمانان می‌افتد. دموکراسی بار گناه عمومی را از دوش قهرمان برمی‌گیرد و به جامعه‌ای متشکل از شهروندان مسئول در سرنوشت سیاسی - اجتماعی خود منتقل می‌کند. اما کسروی به دموکراسی باور نداشت، حتی آن را به حال و آینده‌ی جامعه‌ی مطلوب عاری از آلودگی - های اخلاقی و دینی، مضر و زیانبار می‌دانست؛ او به هر وسیله‌ای می‌خواست قهرمان مقدس و فارغ از آلودگی‌های مرسوم را در قامت تاریخ مشروطه همچون بنایی سربلند و شکوهمند بسازد و مردم را به تقلید و تحسین وادارد. در بستر تحسین دلاوری، فداکاری، و غیرت پروری جمعی و همسان طلب با عنصر روشنفکری مشروطه در افتاد. حضور روشنفکران را که منادیان افکار متنوع و ایده‌های متفاوت نو بودند، به دلیل لرزان و سست کردن استحکام و یگانگی و وحدت عمومی و توازن سنتی محکوم کرد. روشنفکران را رواج‌دهنده‌ی «آلودگی‌های فکری» می‌شناخت که امت یگانه مطلوب او را آشفته و کژرو می‌ساخت. کسانی چون تقی‌زاده را که بنیانگذار نخستین حزب به شیوه‌ی مدرن غربی به شمار می‌رفت، عامل ویرانگری می‌دید که باید رسوا شود تا همه عبرت گیرند و از آن پرهیز کنند. کسروی می‌خواست با دانش و قلم خود جنگ‌افزایی آفریند در خدمت سرفرازی و پیشرفت ایرانی که عاشقانه آن را دوست می‌داشت. قلمی که نیکی و بدی مد نظر او را بشناساند و پرده از چهره‌ی رویدادها و شخصیت‌ها زدوده و فریب و گزافه و خیانت و دورویی را ترسیم کند و دلاوری، پاکی و آزادی را بنمایاند. هر چه را نشان ناپاکی می‌دید، محو و حذف می‌خواست. در این چاه عمیق و لغزنده و مصلح طلبانه به کتاب سوزان افکاری که پلید و آلوده می‌پنداشت، روی آورد و در روزنامه پرچم ارگان تشکل پاکدینی خود بی‌پرده نوشت:

«آری ما کتاب می‌سوزانیم... آن کتابی که یک مرد ناپاکی به دیگران درس ناپاکی می‌دهد.»

کسروی در کنار این رویکرد ارشادگرایانه، بار گناهی عظیم و سنگین میراث انفعال خود را در روزگار مجاهدت آن فداکاران یگانه‌ای که در کتابش مطرح کرده بر دوش داشت و حالا می‌خواست با قلم جنگجو و سازش‌ناپذیرش آن را جبران کند. با مشاهده جهل عمومی، پس ماندگی و انحراف‌های متعدد فرهنگی و اجتماعی را در انبوه آثار مکتوبی می‌دانست که به گمان او در بدفهمی و کج‌روی‌های مردم مؤثر بودند. به این باور رسیده بود که «چیستان» هستی اجتماعی ایران را باز نموده و «ریشه بدبختی - های توده» را به دست آورده است:

«این درس هاست، این روزنامه‌هاست، این دستگاه فرهنگ‌هاست. آری ما این را به دست

آورده، به آن شدیم که با همه این چیزها نبرد کنیم و همه بدآموزی‌ها را براندازیم، چه آنهایی که به نام دین یا کیش رواج یافته، چه آنهایی که به نام عرفان یا ادبیات پراکنده شده، چه آنهایی که به نام اندیشه‌های نوین اروپایی.»

او همچون مصلحی اجتماعی رسالت پیامبری عصر جدید را بر دوش خود می‌داشت. از آرمان‌گرایی غایت‌گرا و تخیل‌گری پرشور و شر بستری ساخت برای برپایی مدینه فاضله، و با رفتار و رویه‌ای مستبد با مخالفان به جنگ برآمد. نظام مطلوب خود را تحت عنوان «سررشته‌داری توده» مطرح کرد و مشروطه را نمادی از آن وانمود کرد. مفهومی عوام‌گرا که بدون در نظر گرفتن فلسفه سیاسی، برنامه و کارآمدی سیاست‌ورز مشخص و تعریف شده، صرفاً با کلی‌گویی انتزاعی و کشدار، عملاً راه به جایی نداشت. «حقانیت» و حق هدایت چنین جامعه‌ای را لایق کسانی می‌دانست که دلاور و گردن‌فرازند و در روز کارزار آماده‌اند تا آخر نبرد و جان‌بازی کنند. اما کسروی اندیشمند تیزهوش و نکته‌سنجی است که به تناقض‌های نهفته در این نظام اندیشگی خود آگاه است. یکی اینکه ساختن نظام نو صرفاً با تخریب مناسبات و دستگاه پیشین ممکن نمی‌شود و تخریب‌کنندگان آن دستگاه هر چند دلاور و گردن‌فراز باشند، برای ساختن به تدبیر و دانش و برنامه و نهاد نیاز دارند؛ قهرمانان او از این خصوصیات تهی بودند. بعدی اینکه، به رغم تعارفی که نثار توده‌ی تهی‌دست شهری به عنوان حاملین راستین «سررشته‌داری» مشروطه می‌کند، می‌داند این «توده‌ای» که می‌ستاید کمتر از آن خصوصیات سازندگی و ره‌جویی برخوردار است. همچنان که آنها را به دلیل بی‌سواد، کم‌دانشی، تعصب و عامی بودن نکوهش می‌کند و در اوج رویدادهایی که می‌انگارد، پی می‌برد که ملعبه دست این و آن سیاست‌ورز کهنه‌کار شده‌اند؛ از این رو، برمی‌آشوبد و آنها را جاهل و گمراه و نیازمند مصلح اجتماعی می‌بیند که «راه راست» را از گمراهی بر آنان بازگشاید و او کسی جز خود کسروی و بدیل «پاک‌دینی‌اش» نبود.

کسروی در تاریخ مشروطه، همه جا دلاوری و گردن‌فرازی قهرمانانی را که ترفیع بخشیده تحسین می‌کند و آنها را لایق رهبری «توده» می‌شمرد. اما بی‌اعتنا به تأمل در این نکته بنیادین عبور می‌کند که سیاست عرصه مدیریت، کارآمدی و اجراست، و صرفاً با خصوصیات اخلاقی شخصی و ارزش‌های عاطفی چون صداقت، سادگی، رزمندگی و ایستادگی نمی‌توان در عرصه تخصصی و پریچ و تاب آن حضور داشت و مؤثر واقع شد. در آرمانی اخلاقی که پرورانده بود و به عنوان ره‌جویی عرضه می‌کرد، ارزش‌های عاطفی چون مظلومیت، پاکی، راستی، جوانمردی، رزمندگی، شهادت و حتی تهیدستی مالی را چنان تعالی می‌بخشید که فضا برای شناخت پیچیدگی عرصه سیاست و مناسبات و فرایند تحولات اقتصادی و اجتماعی تنگ و تار می‌شود. به همین علت و به اعتبار این تناقض اساسی است که با تعالی بخشیدن و سنجش خصوصیات قهرمانان گمنام و نامدارش چون ستارخان و باقرخان و یارمحمدخان، بدون برقراری ارتباط منسجم و کارآمد با سیاست‌ورزی مدرن، در بسیاری از موارد ناچار به پرده‌پوشی آشکار و توجیه کاستی و خطاهای آنان می‌شود. او که می‌خواهد پیام شجاعت و مظلومیت و حقانیت و جانبازی آنان را بگستراند، هر نگرش و رویکرد منفی را که خدشه بر تصویر آرمانی می‌زند با مهارت زبانی و قلمی حماسی پنهان می‌کند. یکی از دلایل مهم و مؤثر توفیق کتاب تاریخ مشروطه هم همین غلبه‌ی گسترده فضای عاطفی حکایت مشروطه در جامعه‌ای است که شور و عاطفه بر عقلانیت تقدم و تسلط دارد. [۸]

همین کسروی وقتی به سنجه و حساب‌رسی مخالفان و دگراندیشان خود و قهرمانانش می‌رسد، با قاطعیتی چون و چرا ناپذیر و بدون هیچ‌گونه مدارا و انصاف، ارزش‌های اخلاقی را که نیکو می‌پندارد به عنوان محکی مطلق مبنای رفتار و کردار آنان قرار می‌دهد. با بزرگ‌نمایی خطا و کاستی‌های کوچک و

بزرگ آنها، بدون در نظر گرفتن پیچیدگی‌های زمانی و مکانی، اجتماعی و روانی به داوری و محاکمه در «دادگاه» خود می‌کشد. او در آثاری که خود «دادگاه» و «داوری تاریخ» می‌خواند، پلستان و آلودگان را با ذهنیت و ارزش اخلاقی که همسو و همخوان با بهروزی و سرفرازی جامعه و کشور می‌شناسد، سیه-روی می‌کند. چرخش قلمی که با نثر و رویکردی حماسی خصایل مثبت و کارآمد مجاهدین به ویژه قهرمان بی‌بدیل و یکتایش می‌سازد، شخصیتی که کمتر از خطا و کاستی و پلشتی آدمیان دیگر نشان دارد و همه جا و در همه موارد درست کردار و راست گفتار و پاک قلب است، آلودگی و تباهی و دشمنی و خیانت مخالفان را می‌درد.

در پس قلم رسا و حماسی کسروی چه انگیزه‌های نهانی وجود داشت که شاید خود او هم از چند و چون و توان انگیزنده آن در نوشتن تاریخ مشروطه، یا بهتر بگوییم حکایت مجاهدین فداکار و جنگجو، آگاهی کامل نداشت؟ آن همه تحسین و پرستش دلاوری و گردن فرازی روز کارزار و آن همه نکوهش و زشت‌نمایی سازش و عقب‌نشینی و حفظ خود در تقابل با دشمن از چه برمی‌خیزد؟

پیوند میان دانایی و آگاهی و شرمندگی دیرینه آدمی در این چارچوب چه نقش مؤثری در ناخودآگاه کسروی بازی می‌کرد؟ آیا او در آن قلم‌زنی‌های حماسی و پرشور خودزنی نمی‌کرد؟ نه اینکه او هم از شمار درس خوانده‌ها و روشنفکران روزگار به شمار می‌آمد و بی‌بهره از آن شور و رزمندگی ذاتی مجاهدین تهیدست روزهای نبرد و حماسه تبریز. واقعیت این بود که او به رغم حضور در رویدادها، منفعل و تماشاچی برجای مانده بود. گرچه در نقد و بررسی باید متن را از نویسنده جدا کرد، اما کسروی با روح عصبی و پرشر و شور و مصلحانه‌اش همه جای متن حضور دارد؛ چگونه می‌توان او را از کتابش جدا کرد؟ برای روشن شدن این بحث، تجربه شخصی خود او را در رویدادهای مشروطه به نحوی گذرا پی می‌گیریم. شاید تأملی در رویکرد شخصی - عملی خود او به مشروطه ما را در فهم بهتر نگرش‌اش به تاریخ مشروطه و نقد و نکوهش تقی‌زاده یاری کند.

کنش مورخ مشروطه در تلاطم نهضت: کسروی نوجوانی ۱۶ ساله بود که التهاب‌های نهضت مشروطیت در آذربایجان آغاز شد. تا آن زمان، بنا به اظهار خود او، از رویدادهای پیشتر و پیش‌زمینه‌های مشروطه-خواهی ایران بی‌خبر بود و در محیط تعصب‌آلود خانوادگی و محله‌اش هم نام و نشانی از آنچه در تهران و برخی محلات پیشرو تبریز می‌گذشت نبود. او در آن زمان طلبه‌ای پرورش یافته خانواده و مکتبی سنتی و به شدت ایمان سالار بود. می‌نویسد: «نام مشروطه شنیدم. نخستین بار بود که به گوشم می‌خورد و پیداست که معنایش نمی‌دانستم. چون دسته، دسته به کنسولگری می‌رفتند، من نیز پیروی نمودم.» [۹] به گفته خود نوجوان طلبه تبریزی، در میان تحصن‌کنندگان کنسولگری انگلیس در تبریز گفتارهایی از مشروطه‌خواهان را شنید. پی برد که قصد تدوین قانون و برپایی مجلسی را دارند که امور را به نحو مطلوبی سامان دهد. این تعریف مشروطه را پسندید و به آن دل بست. دلبستگی‌ای که به عمل نینجامید.

همان زمان‌ها شاگردان مدارس پیشرو تبریز در جوش و خروش مشروطه‌خواهی افتادند، اما کسروی چنین نبود. به روایت صادقانه‌ی خود او در ماه‌های بعد دو مسئله ذهن کسروی جوان را به خود مشغول و آن را متأثر کرد. می‌نویسد: با مشاهده شور و جنبش مردانی آزادی‌خواه و دلاور که مشق نظامی و تیراندازی می‌کردند تا خود را برای جان‌فشانی در راه مشروطه آماده کنند، سراسر رگ و پی‌اش به لرزه درآمد. همان هیجان و شوری که درون خود او باقی ماند و تظاهر بیرونی نیافت.

در همان روزها بود که نخستین بار «چهره‌ی مردانه، چابک رفتار و خویشتن‌دار» قهرمان یگانه‌اش —

ستارخان — را دید و به شگفت و تحسین درآمد. شخصیتی که بعدها خود کسروی از میان فراموشی - های پس از مشروطه در کتاب مشروطه‌اش از او گرد و پهلوانی حماسه‌ساز نهضت ترسیم کرد. باز هم آن تحسین و احساسات ذهنی و درونی باقی ماند و نمود عینی و بیرونی نیافت. می‌نویسد به تأثیر فضای ضد مشروطه در خانواده پدری خود، «ناچار» می‌شود حتی در زمان جنگ میان مشروطه‌خواهان و مخالفین خانه‌نشین شود و امور را به کتاب خواندن گذرانند. در حالی که صدای گلوله‌ی نبرد قهرمانانی که تحسین‌اشان می‌کرد به داخل کوچه و محله‌شان می‌رسید و چندباری هم تا پشت دیوارهای منزلشان رسیده بود. کسروی که اینک جوانی هیجده ساله بود سر در کتاب خواندن داشت و عملاً نقشی در پیشبرد امیال درونی‌اش ایفا نکرد. باید چه درد و اندوه و احساس گناه سنگینی کشیده باشد؟ احساس عمیق گناهی که کسروی «در زندگانی من» از کنار آن بی‌اشاره و سریع می‌گذرد، اما بی‌تردید در خشم بعدی او از کسانی که در روز کارزار منفعل مانده و اقدامی نکردند تأثیر به‌سزایی داشته است. او خود معترف است که در زمان محاصره و مقاومت یازده ماهه تبریز نه تنها تمام‌وقت خود را صرف مطالعه کرده بود بلکه به تکیه و پنهان کاری احساسات همدلانه و همدردی خود با مجاهدین، از خانواده متشرع و ضد مشروطه خود ناگزیر شده بود. احساس گناه و بی‌عملی در روزهای سرنوشت‌ساز جنگ داخلی تبریز که شهر از همه سوی مورد حمله و محاصره بود و جوانانی هم‌سن و سال او در کنار مجاهدین تفنگ بر دوش می‌رزمیدند، بی‌گمان در اغراق بیش از حد و تعریف و تمجید در برکشیدن قهرمانان جنگجوی مجاهد و تصویر یک‌سالاری از قهرمان یگانه کتابش یاری رسانده است. خاطراتی که کسروی در وصف آن روزهای خود ثبت کرده، جمله‌گی سخن از هم‌دلی در خلوت، بی‌عملی در بیرون و تحسین و شیفتگی عاطفی به نبرد و مجاهد و اسلحه دارد.

کسروی در سرتاسر آثار دوگانه‌ی تاریخ مشروطه‌اش دست درکاران نهضت را به محک عمل قضاوت میکند. اندیشه برای او در آن حدی ارج و قرب دارد که در عمل کارایی خود را نشان دهد و محرک عمل انقلابی باشد. تفاوت «هبران سست و بی‌عمل روز کارزار در تهران» با «مجاهدان جنگاور و در نبرد تبریز» و نکوهش اولی و برکشیدن دومی در قلم و زبان او از همین جا برمی‌خیزد. اما به شرح هم - دلی و همراهی شخص خود با نهضت که می‌رسد، از خیال درون و نقشه نهان در هم‌دلی‌اش می‌گوید و نمونه‌ای از اقدام و سهم عملی شخصی خود ندارد که در تاریخ ثبت کند. در آن روزهای اندوه‌بار پایانی پاییز محرم ۱۳۳۰ که آزادگان و غیرتمندان تبریزی به خاک و خون می‌غلتیدند و شرح اندوه‌بار و غرورآفرین آن را به حکایت خود او در دست داریم، زمانه‌ای که تاریخ شاهد «یستادگی یک دسته از ایرانیان در برابر دولت آهنین مشتی همچون دولت تزاری روس یکی از شگفت‌ترین داستان‌ها»ی روزگار معاصر بود [۱۰] و در کسروی جوان «تکان سختی» را موجب شد.

شب‌ها در چند مسجد به منبر می‌رود و به «شورانبیدن مردم» می‌پردازد. از کوی محیط زندگی خود، حکماوار، تنها عباسی نامی از کشاورزان توانگر محله را همداستان خود کرده بود. این دو گویا چند نفری را با خود همراه می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که «به شهر رفته تفنگ گرفته» و در جنگ «همراهی نمایند». [۱۱] اما تا اینها به خود آیند و در عمل انقلابی و نبردها سهیم شوند، مجاهدین دست از ادامه‌ی جنگ کشیده و روس‌ها پیروزمندانه بر گلستان تبریز همچون زمستانی سخت تاختند و به قول خود کسروی «گلستان جایگاه زاغان شوم گردید» و روزهای سخت و محنت بار آزادگان و مردم شهر فرارسید و نه تنها ناگزیر به «تماشای وحشی‌گری‌ها از نزدیک» وادار می‌شود، بلکه در سفاهت هم محلی‌هایش سهیم می‌شود. می‌نویسد:

«روزی هم همکامواریان با فشار میرحسن آقا مر/ نیز به جلو انداختند و به باغ امیر که نشیمن-گاه صمدخان می‌بود بردند که روی ناپاک و سبیل‌های وحشیانه آن مرد خونخوار را از نزدیک دیدم.»

به این ترتیب، او هم در حماقت هم محله‌ای‌هایش در دعوت قاتل بی‌رحم چندی بعد تبریزیان به شهر در عمل مجبور و سهیم می‌شود. جوانی که در دل و روان به گواهی خود جز حس هم‌دردی با مشروطه-طلبان نداشت شاهد قتل عام آنان گردید. دو جوان شانزده و هفده‌ساله علی موسیو دو سه سالی از او کم‌سن‌تر بودند در مقابل چشمان او به دار کشیده شدند. داستان دلخراش آن روزها را در تاریخ هیجده ساله آورده است. می‌نویسد خود او از میدان بویجویه شاهد مردمی بود که با رنگ‌های پریده و حال پریشیده از جلویش تند می‌گذشتند... چون

«پا به میدان نهادم در سمت چپ چشمم به چیز بزرگی افتاد که از جلو نانویی آویزان و خون از وی می‌چکد... چشم برگردانیدم تکه دیگری را به همان‌گونه در روبه رو دیدم. سخت یکه خوردم و ندانستم چیست... دانستم یوسف است و دو تکه‌اش کرده‌اند. ناپستادم و به شتاب از آنجا دور شدم... رو پس نگردانیدم و هنگام پسین نیز از آن راه بازنگشتم و هنوز پس از ۲۸ سال آن حال دل‌خراش را فراموش نکرده‌ام.» [۱۲]

یوسف همکاموری معروف به نایب یوسف از مردان هم محلی کسروی بود. میرغضبان صمدخان او را همچون گوسفندی دو شقه در دو سوی میدان آویزان کرده بودند. روز دیگر او شاهد انتقال اجساد سران و آزادی‌طلبان تبریزی بود و به قول خود هرگز آن روزهای سیاه را از ذهن نزدود و سه دهه بعد وصف اشک بار آن را به قلم آورد. شیفتگی حیرت‌آور کسروی در مقام مورخ تاریخ مشروطه، در هنگام نوشتن، به دلاوری و شجاعت و گردن‌فرازی مجاهدین تبریز و برکشیدن حماسه‌وار و استادانه نمونه‌های برجسته آن بی‌شک تا حد زیادی از احساس گناه شخصی او به دلیل بی‌طرفی و سکوت و انفعال در گیر و دار مقاومت تبریز و سپس هم‌دردی و هواخواهی نه چندان مؤثر و قابل ذکر بعدی روزهای پایانی کار مجلس دوم آکنده بود. سه دهه بعد در تلاش جبران آن با قلم جنگاور به میدان آمد. با این باور که برای بیداری و تکان مردم باید گزنده و حماسی نوشت، ضمن تمجید از دلاوران مطلوب خود، بر تمام آنها که به گمانش سخن و عمل نامطلوب یا منفعل داشته‌اند شدیداً می‌تازد و آنها را بی‌آبرو و افشای خاص و عام می‌کند. در واقع کسروی زمانه رضاشاه می‌خواست از طریق نوشته و قلم برنده و گزنده‌اش در نهضت مشروطه سه دهه پیشتر، سهیم شود.

کسروی همواره به معنای کامل کلمه یکی از شیفتگان باقی ماند. دلباختگی به زبان فارسی، دلاوری و جنگاوری، مجاهدین مشروطه، عشق بی‌کران‌اش به ایران و سرفرازی آن، جملگی همه زمینه‌ساز ذهنیت و قلم پیش‌داورانه‌ی او شدند. در چارچوب همین شیفتگی است که قلم را چون سلاحی توفنده و غرنده می‌دید که باید بر ناپاکان و آلودگی‌ها حمله برد. هر ایده و فردی که با این ذهنیت تمام و کمال همراه نمی‌دید، از زمره‌ی «بدسگالان و سودجویان» خوانده می‌شد. با همه این توصیفات، تنها زمانی که به اقدام عملی در جهت اهداف سیاسی دست زد، همراهی با شیخ محمد خیابانی در دوره‌ای بود که حزب دموکرات به زعامت او در تبریز قیام کرد و شهر را به دست گرفته بود. به این شکل پیوست اما کمی بعد به دلیل مخالفت با رهبری خیابانی و سامان دادن جریان اقلیت علی‌ه او ناچار به فرار از شهر تبریز شد. مجموعه‌ی این رویدادهای نظری و سیاسی که کسروی درگیر و شاهد آن شد، به پیدایش بستر فکری انجامید که در رویکرد و نگارش تاریخ مشروطه تأثیر به‌سزایی یافت. [۱۳]

کسروی در اوج کنترل رضا شاهی بر کشور و انفعال سیاسی جامعه، از عوام و نخبگان، با به تصویر

کشیدن روزهای پرشور مشروطه، می‌خواست «توده» را به یاد آن روزها اندازد. از یک‌سو شاهد فلاکت و بدبختی و رنج و اندوه «قهرمانان» مطلوب خود در مشروطه در دوران پس از آن بود، نمونه‌های آنها را در کوچه و خیابان و بازار می‌دید که بیکار و گرسنه، ناقص‌العضو و آشفته روان دست‌گدایی دراز کرده و بسیاری هم گمنام و فراموش شده جان داده‌اند، و از سوی دیگر شاهد حضور برخی مشروطه‌طلبان در مناصب بالای حکومتی، به دور از آرمان‌های نهضت، چنان که او می‌خواست، به منزلت و نوایی رسیده-اند. این قیاس و آن احساس گناه دیرین‌اش او را در خشم و اندوهی بی‌پایان فرو می‌برد؛ از این رو بر آن شد تا به کاری کارستان در بیرون کشیدن فراموشی‌ها و عرضه سرمشقی برای نسل‌های آینده برآید تا چنین نباشد. تاریخ مشروطه‌اش این دو احساس متناقض و متشنج را در جای جای خود نهفته و آشکار دارد. احساس گناه ناشی از انفعال و عدم شرکت مستقیم در نبردهای مسلحانه و همراهی با مجاهدین تبریز، عشق و شوریدگی به آن جنگاوران و دلاوران که دوره تاریخی‌اشان به سرآمده بود، در دو سوی یک تعارض روحی، عاطفی و وجدانی در کسروی مورخ در قالب آثار تاریخی‌اش به صحنه آمد.

سرنوشت بازنگری و بازنویسی تاریخ مشروطه به قلم خود کسروی هم در این ارزیابی و شناخت روحيات کسروی قابل تأمل است. نسخه اولیه کتابش را به ضمیمه مجله پیمان سال‌های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ تحت عنوان «تاریخ هیجده ساله آذربایگان» منتشر کرد. آن متن با آنچه امروز ما به عنوان تاریخ مشروطه‌ی کسروی در دست داریم، تفاوت و تغییرهای مهمی دارد که نشان تحول فکری و ارزش‌های کسروی زمان رضا شاه، در اصلاح و بازنگاری نهضت مشروطیت ایران است. کسروی در ضمیمه مجله پیمان به تاسی و تأثیر از ادوارد براون و تاریخ مشروطه‌اش که اولین اثر کلاسیک تشریح و بررسی نهضت بود، نوشت: «آن داستان را تاکنون کسی ننوشته و شاید اگر نوشته‌های پرفسور براون نبود کسی در اروپا نمی‌دانست که دست ستم روس چه گلوهای بی‌گناهی را در ایران بفشرد... مردمی که به روز ناتوانی دولت خودشان در برابر زورگویی همسایه ستمکار، قربانی‌های بزرگ همچون ثقه‌الاسلام و شیخ سلیم و میرزاعلی واعظ داده‌اند. آیا ننگ بر آنان نیست که نام این قربانی‌های گرانمایه را فراموش کرده به دروغ قهرمان‌هایی بسازند؟ ایستادگی در برابر زور و جانبازی در راه غیرت اگر مایه سرفرازی مردمی هست پس چرا ایرانیان این داستان‌ها را که هنوز بیست و اندی سال پیش از زمان آنها گذشته نگارند و به خود نبالند؟» [۱۴]

او با این رسالت خود را نویسنده‌ای صالح و زبردست دانست و به تألیفی دست زد که «مایه سودمندی ایرانیان تواند بود». او که در متن اولیه براون و کتابش را ستایش کرده و پیشگامی ایران دوستانه‌ی او در تاریخ‌نگاری را نمونه و سرمشقی دانسته بود، در بازنویسی متن جدیدامروزی، با لحن و زبانی متفاوت نوشت: «نخست چیزی که من از کتاب‌های براون خواندم تاریخ مشروطه‌ی او بود خشنود گردیدم که کسی در لندن نشسته و به پیشامدهای کشور ما آن اندازه دل‌بستگی نشان داده و به آن سان رنج برده و تاریخ آن را نوشته. همچنان کتابچه‌های او درباره‌ی التیماتوم روس و کشاکش ایرانیان با آن دولت مرا بسیار سہانید. به ویژه که دیدم از نکوهش دولت انگلیس نیز باز نمی‌ایستد و پاسخ‌دهی آن دولت را در آن پیشامد به رخ انگلیسیان می‌کشد. کتابچه او به نام «فرمانروایی هراس در تبریز» مرا بسیار تکان داد. همچنان کتاب‌های او درباره‌ی جنبش بابی‌گری و پیشامدهای آن جنبش به من خوش افتاد. این بود تاریخ هیجده ساله را که نوشتم در دیباچه بخش یکم از براون نام برده و به او سپاس گزاردم. لیکن روزی هم یکی از جلد‌های تاریخ ادبیات ایران او را دیدم به من شگفت افتاد که همچون براون مردی در همچون لندن جایی نشسته به جستجو از شعرهای شاعران و از تاریخ زندگانی آنان پرداخته... چرا یک انگلیسی‌پولی از خود بیرون می‌ریزد که کتاب‌های شرقی به چاپ رساند؟... به هر

حال بدگمان گردیدیم که این شرق‌شناسی که خود را دوست ایران نشان داده، جز بدبختی ایران را نمی‌خواسته و خود با فروغی و تقی‌زاده و دیگر بدخواهان ایران همدست می‌بوده...» [۱۵]

به عبارتی، در متن اولیه کتاب *تاریخ مشروطه* به تأثیر و نظر مثبت خود نسبت به ادوارد براون و طبعاً مطالب و محتوی کتابش اقرار دارد و او را دلبسته‌ی ایران و مردمش و هواخواه مشروطه می‌شناسد، در حالی که در بازنگری بعدی، امروزی، براون را به دلیل انتشار کتاب *تاریخ ادبیات کلاسیک ایران* مشکوک و از کسانی می‌شناسد که جز بدبختی ایران نمی‌خواهد. می‌دانیم کسروی در این برهه ادبیات و متون عرفانی ایران را یکی از عوامل اصلی «گمراهی» و تفرقه‌ایرانیان می‌خواند و سوزانیدن کتاب‌های آنها را خواسته بود. کسروی که تقی‌زاده زمان رضاشاه را ناراست و بدخواه ایران می‌پندارد و از حضور و فعالیت مشترک او در دوران استبداد صغیر عصر مشروطه در احیای مشروطه و هواخواهی از مجاهدت تبریز آگاه بود، بر مبنای نگرش منفی این دوره خود به آنان توطئه‌ای را از ورای رابطه و فعالیت پیشین آنها بو می‌کشد. این هراس باوری را هم به داده‌ها و یافته‌های تاریخ مشروطه براون و هم به تصحیح و انتشار ادبیات کلاسیک ایران، به امثال محمد قزوینی، تقی‌زاده و فروغی تسری می‌دهد و از ورای آن توطئه سازمان‌یافته‌ای برای نشر و ترویج آرا و افکار ناپاک، بدآموز و آلوده می‌یابد. کسروی در بازنویسی کتاب‌های خود و یا مطالب بعدی‌اش بارها و به هر بهانه‌ای براون را نکوهیده است. او را به جرم بازیابی متون قدیم ادبی ایران زیر ذره‌بین نقد و سنجش به جا و نابه جا قرار می‌دهد. [۱۶]

ایراد اصلی و بزرگ کسروی به براون، انتشار آثاری بود که او «بدآموزی‌های صوفی‌گری» می‌خواند. این نقد بیش از هر چیز دیگر از نگرش خود کسروی به ادبیات و عصبیت و خشم او نسبت به آنچه ناپاکی و آلودگی آثار کلاسیک فارسی می‌دانست، سرچشمه می‌گرفت. او انتشار متون ادبی قدیم ایران را گستراندن پندارهای شاعرانه و ترویج صوفیگری در میان ایرانیان می‌شناخت. از این رو عنوان کرد که براون به دروغ و به قصد فریب و توطئه خود را دوست ایران و ایرانی معرفی می‌کند، ولی جز بدبختی مردم ما نمی‌خواهد و زیان بزرگی به زندگی شرقیان می‌رساند. به نوشته‌ی خود کسروی، در دل چاک چاک و «خنجر بر جگر رفته‌اش» از یادآوری آنچه انگلیس بر ایران روا داشته، چنان هیجان و نفرتی نسبت به کبر و غرور اروپاییانی که فکر می‌کردند ایرانیان شایسته آزادی، استقلال و سرفرازی نیستند و باید طبق روش و خواست «اروپایی‌گری» و اندیشه‌های آن پیش روند، ایجاد شده بود که بر کسانی چون براون به عنوان همدست و همراه بدخواه ایران می‌خروشید. کسروی هرگز نتوانست نشان دهد که ارتباط این ذهنیت و سخنان و یا اقدامات دولت انگلیس چه ربطی با بینش و کنش براون دارد که با رویکردی مطلوب و علاقه‌مند به ایرانی و فرهنگ و ادب آن و هواخواهی و باور عمیق به شایستگی ایرانیان در ساختن نظام نوین داشت؟

کسروی در آثار خود به درستی مواردی بسیاری از سطحی‌گری، عدم اطلاع کافی و تعصب و خود بزرگ بینی، و در یک کلام ذهنیت اروپامدار برخی مستشرقین برشمرده است. اما بی‌انصافی محض است که انبوه تحقیقات دقیق، عمیق، پویا، جویا و آگاهنده و پرزحمت پژوهشگران غربی در کنکاش عالمانه‌شان در حوزه‌ی فرهنگ، ادب و تاریخ این سرزمین را به دلیل حضورهای نامطلوب، که باید نکوهید و نقد شوند، نامطلوب انگاشت. [۱۷]

بی‌تردید نمی‌توان انبوه بدآموزی‌های موجود در ادبیات کلاسیک - نشر و شعر فارسی - و یا انگیزه‌های سیاسی - فرهنگی بسیاری از شرق‌شناسان غربی در تسهیل ورود و گسترش نفوذ استعماری دولت‌های اروپایی را نفی و نادیده انگاشت. اما محقق باید در هر مورد خاص، بدون پیشداوری و تعصب

وارسی و کنکاش کند. کسروی ادبیات را همچون تاریخ، ابزار ارائه و گسترش ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی مطلوب می‌دانست. آنچه در این راستا نمی‌یافت نثار آتش می‌کرد. در پاکسازی زبان فارسی هم به همین رویه افراطی و یک‌سویه‌ی پیش رفت، گرچه او چون سرهنویسانی نبود که به قول خودش بر مینای «هوس و نادانی» قلم زده بودند، و به زبان فارسی، دستور و تاریخچه آن تسلط کامل داشت. اما یک‌سونگری را چنان پیش برده بود که برای خواندن روزنامه پرچم و یا کتاب‌هایش چون *ورج‌وند بنیاد*، خواننده ناچار بود یک فرهنگ نامه کسروی را در دسترس داشته باشد تا صرفاً بتواند بفهمد او چه می‌گوید. نگرش سیاست زده و رویکرد ابزارگونه کسروی به زبان فارسی، به عنوان وسیله‌ای برای ساخت ملتی یکپارچه و در خدمت تمامیت ارضی ایران، او را به این اغراق و افراط کشانده بود. ادعای او در تأکید بر ضرورت تغییر خط و الفبا و پذیرش الفبای لاتین — گرچه مدتی بعد آن را پس گرفت — تبلیغ و پیشبرد مذهبی‌گونه زبان اسپرانتو، جملگی نمونه‌های دیگر این رویکرد افراطی کسروی با مسائل پیش رو به شمار می‌آمد. [۱۸] کسروی در جسارت و بی‌پروایی در ابزار باوره‌هایش و قاطعیت چون و چرا ناپذیرش در مقابله با دگراندیشان در هر حوزه، گاه چنان پیش رفته که شور و شوق یافتن و فهماندن آنچه حقیقت پنداشته، وی را به اتخاذ رویکردهای نامطلوب و افراطی کشانده است. هرچند جنبه‌های بیدارگر و شوک برانگیز برخی از این نقدها، گاه به پیگیری‌های بعدی پژوهش و شناسایی فرهنگ و تاریخ ما انجامیده است. عدم همراهی او با فضای غالب و عمومی و بعضاً دوری از سطحی‌نگری مرسوم، موجب ماندن آثاری ارزنده از او در تاریخ فکری ایرانیان شده است که باید آنها را قدر و ارج نهاد. با همه‌ی این احوال، نباید کاستی و بدفهمی‌های آرای او در سیر اندیشه و عملکرد نسل‌های بعدی تاریخ معاصرمان را نادیده انگاشت.

نکته دوم و مهم دیگر در تفاوت متون اولیه و حاضر تاریخ مشروطه، رویکرد کسروی به روحانیون است. در همان چاپ اول و پیش از آنکه به دلیل باورهای بعدی‌اش، روایت خود را از رویدادهای مشروطه تغییر دهد، نوشت: «... نباید فراموش کرد که مشروطه را در ایران علما پدید آوردند. در آن روزها که در ایران غول استبداد درفش افراشته، کسی را یارای دم زدن نبود، تنها علما بودند که دل به حال مردم سوزانیده، گاهی سخنانی می‌گفتند. نمی‌گویم دیگران چیزی نمی‌فهمیدند، می‌گویم یارای دم زدن نداشتند... توده انبوه در بستر غفلت خوابیده و هرگز کاری به نیک و بد کشور نداشتند، در اسپهان [اصفهان] علما دست به هم داده به رواج پارچه‌های وطنی می‌کوشیدند... در بسیاری از شهرها علما پیشقدم گردیدند، دبستان‌ها برپا نمودند... سپس هم دیدیم که بنیاد مشروطه را علما گذاردند.» [۱۹۰]

کسروی در دنباله همین روایت مفصل، که برای روحانیون در مبارزه با استعمار و تأسیس مدارس و بنیادگذاری مشروطه حق تقدم قائل می‌شود، از این نظر برخاستن مشروطه به دست علما را پدیده سودمندی شمرد که «ایرانیان را از آسیب اروپایی‌گری ایمن» می‌خواستند. در ادامه‌ی روایت خود در صلاحیت و راست‌کاری روحانیون و تقبیح و نکوهش «اروپاگران»، به مقایسه میان طباطبایی مجتهد برجسته زمان مشروطه و سیدحسین‌خان تبریزی مدیر *روزنامه عدالت* به عنوان دو نمونه از آنان می‌پردازد. طباطبایی را تجسم والای آرزوهای هر مرد مسلمان پیرامون امر و حضور زنان در جامعه می‌خواند و دیدگاه تجددطلب عدالت را که خواهان آزادی و برابری و حضور زنان در عرصه‌های عمومی بود، نماد فساد و بلهوسی و پیروی از اروپاییان می‌نامد.

کسروی در این برهه، از حضور و نقش و آرای روحانیون شیعه برای مقابله با حضور و آرای مدرن روشنفکران لائیک حمایت می‌کرد. همچون آنان آزادی و برابری زنان را عامل فساد و بلهوسی می‌شمرد و مقاله‌ی معروف *روزنامه‌ی عدالت* را که در جای دیگر اشاره کرده‌ایم، نشان تباهی اینان می‌خواند و

حضور زنان در عرصه اجتماعی را، چنان که در روزگار رضا شاهی بود، به عنوان «یکی از زشت‌ترین عیب‌ها» یاد می‌کند. عدالت از همراهان تجددخواه تقی‌زاده و هم‌باور او در آزادی و مساوات حقوقی مردان و زنان ایرانی بود.

کسروی همین رویکرد را در ستایش از علما و در برخورد با میرزا حسن، مجتهد معروف آن روز تبریز در اشاره به قضیه واگذاری فروش غلات دهاتش به انجمن تبریز، در متن اولیه عرضه می‌کند: «اینها نمونه‌ای از رفتار مجتهد با آزادی‌خواهان است و به یقین می‌توان گفت که در این زمان جز مهر مشروطه و آرزوی پیشرفت آن در دل وی نبوده و پاک‌دلانه در این راه کوشش می‌نمود.» اما در متن چاپی که امروز در دست داریم، با آرا و رویکردی متفاوت به روحانیون در محتوا دست می‌برد. روزگار اوج سال‌های حکومت رضا شاهی است، روحانیون شیعه از عرصه اجتماعی به پستو رانده شده و نکوهش آنها و باورهایشان جو عمومی سیاسی و فرهنگی را آکنده کرده و از حمایت حکومت برخوردار است. کسروی در این برهه دیگر خود را مصلح اجتماعی - اخلاقی می‌پنداشت و با فاصله‌ی تدریجی از روحانیون شیعه و نوشتن آثاری در مقابله و ضدیت با آنها و باورهایشان، متن اولیه را تغییر می‌دهد و نقش روحانیون در مشروطه را فرو کاسته و حتی آنها را در آنچه شکست و ناکامی مشروطه می‌داند، سهیم می‌کند. در متن جدید از روایت مشروطه، روحانیون را نه به عنوان یک جریان مؤثر بلکه بازدارنده‌ی تحرک و ترقی اجتماعی می‌شناساند و در مقام حذف یا تعدیل حضور آنها در تاریخ خود برمی‌آید. به بیان روشن، باورهای جدید خود را در شرح روزگار و روایت مشروطه دخالت می‌دهد. نمونه‌های این رویکرد را در روایت دوگانه او درباره میرزا حسن مجتهد تبریزی و اسدالله ممقانی به وضوح مشاهده کرد. در حالی که در متن اولیه، اقدام مجتهد در ورود و فروش چهار صد خروار غله در شرایطی که شهر در تنگنای شدید ارزاق بسر می‌برد را به نشانه پانکهدادی و مهرش به مشروطه تحسین کرده بود در متن امروزی آن را برای «ترس و حفظ آبروی خویش» شمرده و تبعید و اخراج مجتهد از تبریز از سوی مشروطه‌خواهان را ستوده و آن را نتیجه «پیشرفت مشروطه» معرفی می‌کند. [۲۰]

کسروی در نخستین چاپ ضمیمه *مجله‌ی پیمان* [۲۱] سیداسدالله ممقانی دگراندیش دینی زمانه را آزاده‌مردی می‌شناسد که مسلمانی و ایرانی‌گری او شایسته سپاس است و نقش پیشرو او در مشروطیت باید ستوده شود. از نظارت ممقانی بر فعالیت انجمن سعادت ایرانیان استانبول در حمایت و احیای مشروطه با رویکردی مثبت و تحسین‌آمیز یاد می‌کند. اما در نسخه حال حاضر کتاب نام و عملکرد ممقانی را به‌طور کامل حذف می‌کند. می‌دانیم اسدالله ممقانی در زمان نوشتن متن بازنگری شده، در دوره رضا شاهی، در قیاس با زمان مشروطه تغییر رویه داده و ضمناً به گونه‌ای متفاوت و حتی متضاد با خواسته و باورهای کسروی می‌اندیشید و عمل می‌کرد. کسروی در داوری و کتاب «*دگاه*» خود، ممقانی زمانه رضاشاه را محکوم کرده و فرمان به حذف تاریخی او داد. اما، در روند در این حذف نباید از اختلاف شخصی کسروی با ممقانی گذر کرد. این امر بی‌تردید همچون بسیاری رویکردهای او در تاریخ مشروطه مؤثر بوده است. در زمانی که کسروی و یارانش نشریه *پرچم* را به عنوان ارگان نظریه‌ها و به قول خود «بیرق گروه آزادگان» به مدیریت خود کسروی منتشر می‌کردند، آنها را به اتهام ترویج و انتشار کتب ضاله به دادگستری کشاندند و فرمان به توقیف نشریه دادند. کسروی در این رابطه نوشته‌ی معروف خود «*دگاه*» را به عنوان دادخواست مدعی‌العموم جامعه و مصلح اجتماعی علیه مخالفان و در دفاع از باورهای خود به ویژه عمل کتاب سوزان منتشر کرد. در آن نوشته آورد که در این دادگاه که انگارند برپا شده یک سوماییم که کتاب می‌سوزانیم و در سوی دیگر هژیر، ساعد مراغه‌ای و اسدالله

ممقانی و... قرار دارند. به بیانی دیگر، او در این زمان ممقانی را در مقابل خود می‌یافت و لذا نام و عملکرد پیشین او را در چاپ جدید تاریخ و روایت مشروطه حذف می‌کند. نمونه‌هایی آوردم تا نشانی باشد از رویکرد کسروی به تاریخ. او بیش از آنکه بخواهد تاریخ مشروطه را بنویسد آرمان‌ها و نگرش‌های خود را تبلیغ می‌کرد. همین رویه را در ارزیابی تقی‌زاده هم به کار برد.

«درد اروپایی‌گری» پیش درآمد نظر غرب‌زدگی

کسروی در مقاله‌ای تحت عنوان «پایان کار اروپا چه خواهد بود؟» در روزنامه شفق سرخ به مدیریت علی دشتی، با ستایش از باورهای اصالت خواهانه خویش، به تحلیل و بررسی اوضاع آن روزگار پرداخت. آیین زندگی اروپایی را کوچه بن‌بستی خواند که نه تنها موجب رستگاری جهان غربی نخواهد شد، بلکه ملت‌های شرقی چون ایران را هم به گمراهی و ضلالت خواهد کشاند. اروپا در دهه‌های دوم و سوم سده بیستم خود دچار بحرانی همه‌گیر بود. صد سال تحولات عظیم و شگفت‌آور اقتصادی - اجتماعی و پیشرفت همه‌جانبه‌ی علوم، صنایع، و گسترش کیفیت و کمیت زندگی اروپای غربی را به کرانه‌های حیرت‌آور و غیرقابل قیاس با سایر نقاط جهان رسانده بود. جنگ ویرانگر اول جهانی و کشته شدن میلیون‌ها انسان فعال عرصه اجتماعی، نابودی صنایع و تأسیسات عظیم اقتصادی و اجتماعی و بروز سُبُعیت و درندگی میان دولت‌های برآمده از نظام نو، به حدی فاجعه‌برانگیز بود که قریب یک دهه بعد، سراسر دنیای سرمایه‌داری پیشرفته را به عظیم‌ترین و ژرف‌ترین بحران تاریخی جهان نو، رکود و سقوط اقتصادی - اجتماعی ۱۹۲۹، کشاند. احمد کسروی در مقام شاهد هوشمند آنچه در اروپا می‌گذشت، آن مقاله را به رشته‌ی تحریر درآورد. او در این برهه، پانزده سال آخر عمرش، خود را دیگر صرفاً کسروی محقق دو دهه پیش نمی‌شناخت. آثاری متعدد پیرامون زبان و تاریخ او را به عنوان اندیشمندی تیزبین، نقاد و جویا، بی‌پروا و شجاع و نوآور شناسانده بود. اما این، آن نبود که او را راضی و قانع کند. پیشینه - طلبگی و ذهن دین خوی، او را به این باور کشانده بود که در این زمانه آشفتگی و نابسامانی، یک مصلح اجتماعی باید برخیزد و بر جهان دریچه نوینی را بگشاید. او خود را آماده‌ی اجرای چنین نقشی می‌شناخت.

در همین زمان، سال ۱۳۰۹ شمسی، نخستین دفتر آیین خود را که نوید رویکرد نوینی در اصلاح اخلاقی - اجتماعی می‌نمود، منتشر کرد. جهان و ایران را در بحران و سردرگمی معرفی کرد و خود را مصلح راهگشایی قلمداد کرد که باید بنویسد و راه بنماید و مانع گمراهی مردم و آلودگی بیش از پیش جهان شود. مردان خدا و انواع مذاهب را نکوهید، آرای آنان را جنگ هفتاد و دو ملت و بیهوده و فرصت سوز خواند، اروپا را گمراه و در پایان راه ترسیم کرد و آینده را از آن شرق و طبعاً ایران فرض کرد. کسروی از این پس خود را به مثابه نجات‌دهنده‌ای که از شرق صالح برخاسته و می‌خواهد گمراهان جهان را به آیین و راه و رسم پاک دینی بکشاند، در مجله‌های پرچم و پیمان و شبه تشکل «بامداد آزادگان»، جمعیت پاک‌دینان، نمایانید. راه و رسم «اروپایی‌گری» را درد و مرض و از عوامل مصیبت‌های بشر عصر جدید خواند. مدنیت نو را به جرم نواقص و مصیبت‌هایی که برای جهان به ارمغان آورده بود، محکوم کرد. در ادامه این راه، کتاب «ورج‌آوند بنیاد»، اساس مقدس، را به عنوان کتاب تعلیم خود منتشر کرد. [۲۲] خود را بی‌پرده به عنوان مصلح اجتماعی و پاک دینی و حافظ منافع و خواست «توده» معرفی کرد و، دشمنان را تحت نام «دزد و راهزن و فال‌گیر و دعانویس و گدا و ملا و روضه‌خوان و شاعر و رمان‌نویس و دیده‌دار و آن دسته از بازاریان و بازرگانانند که کالا را دست به دست می‌گردانند» برشمرد. اروپاییان را گمراه و راهشان را بی‌سرانجام دانست. جهان را دستگاه «درچید و به سامان» و آفریده

خداوند خواند. زندگی را به «آیین خرد» و در جنگ با «بدی‌ها»، مطلوب معرفی کرد. خرد را اساس و مبنای معرفت جهان‌شناختی شمرد. خرد در نظام اندیشیدگی کسروی با آنچه تعقل یونانی خوانده شده، متفاوت است. او این خرد را نه محصول فعالیت مغز آدمی، بلکه وابسته به روان می‌خواند که باید میان بد و نیک داوری کند. این خرد ارتباطی به سود و زیان شخصی و عمومی ندارد. او شیوه‌ی زندگی اروپاییان را سوداگرانه و منحط، و خرد برخاسته از آن را مسبب تباهی بشر می‌داند. وظیفه پاکدینان را سوزانیدن و به چاه افکندن و به رود انداختن «تمامی نوشته‌های زیان‌مند از هرگونه که باشد» تکلیف کرد. و خطاب به نقادان سانسور و هواخواهان «اندیشه آزادی» خروشید: «در جهان هر چیزی را نتوان دانست. گفته‌ایم در هر کجا که راه نیست باید باز ایستاده، می‌گویید: اندیشه آزاد است. باید گفت: اندیشه جز از پندار است. اندیشه از چیزی دانسته به چیزی نادانسته پی بردن است. می‌گویید: آدمی کنجکاو است و نتواند جلو خود را گیرد. باید گفت: اینها بهانه است، این کنجکاو‌ها جز هوده‌ی بی‌کاری و نادانی نیست.» و حتی فراتر رفت و با زبانی استبدادی و قاهر مصلحان دینی - اجتماعی خطاب به کسانی که «مردمان را به گمراهی» می‌کشاند و با «خدا و جهان دشمنی می‌ورزند» توپید: باید از این راه دست بردارند. و اگر بازنگشتند و پای فشردند «سزای‌شان کشتن خواهد بود.» [۲۳]

کسروی اروپایی‌گری را مصیبت و دردی مخرب خواند و کسانی در میان ایرانیان که این راه گمراه را می‌روند و توصیه می‌کنند، منشأ و موجب برتری اروپاییان و فرو کشیدن «سنت‌های نیکوی شرقیان» دانست و سرانجام بی‌پرده و پوشش با اشاره به نوشته تقی‌زاده در مجله کلاه آورد که: «یکی هم پرده از مقصود برداشته و بی‌باکانه گفته ایرانیان باید از تن و جان و از درون بیرون اروپایی شوند.» [۲۴]

در بستر همین نظام اندیشیدگی و جهان‌شناسی است که کسروی تاریخ مشروطه را آن‌گونه که امروز در اختیار ماست بازنگری و بازنویسی کرد. او در این برهه خود را به عنوان برگزیده و دارنده‌ی حقانیت مطلق با همه «گمراهان» در نبردی آشتی‌ناپذیر در پذیرش یا حذف می‌یافت. این کسروی دیگر خود را تاریخ‌نگار به معنای متعارف نمی‌شناخت و از این رو هر چه را منتشر می‌کرد به عنوان پیام و حکم حقانی می‌خواند. تاریخ مشروطه را از جمله متونی که برای هدایت و ترغیب به راستی و پاکی است، بازنگری و بازنویسی کرد. از یک‌سو توده مردم را نادان و گمراه می‌دانست و از سوی دیگر در مقابله با عنصر آگاهی مشروطه و رهبران آن از عناصر برخاسته از میان همان «توده گمراه و نادان» صرفاً به دلیل برخورداری از غیرت و مردانگی و گردن‌فرازی بی‌قید و شرط دفاع می‌کند. ستارخان، باقرخان و یارمحمدخان رزمندگان روز کارزار، و دهخدا، تقی‌زاده، فروغی و... را به عنوان روسیاهان و غلط‌کاران ناراست نشان می‌دهد. کسروی بیشتر آثار و اسناد در دسترس خود را واریسی کرده، اما هرگز از حکم‌های پیش‌داورانه‌ی خود عدول نمی‌کند. آنچه را می‌پسندد و برای اثبات صحت پیش‌انگاره‌های خود سودمند و صالح می‌بیند، ستایش می‌کند و مابقی را هرچه باشد بیرون می‌ریزد. با قلمی حماسی و در وصف قهرمانان برگزیده و مرثیه بر حال بازماندگان بی‌سرپرست آنها و با لحنی و کلامی گزنده به نکوهش دگراندیشان، به ویژه خبگان و روشنفکران «درس خوانده و اروپا دیده» می‌پردازد، و کتاب را باز می‌نویسد. قلمی که هر چه باشد، دموکرات نیست. ناپایسته‌ها و مخالفین خود را لحظه‌ای تحمل نمی‌کند و هیچ دورنمای بهروزی در آرا و عمل آنها نمی‌بیند. آنها را عامل تباهی و گمراهی و لایق حذف می‌شمرد. در مقابله با مدنیت نوین و دستاوردهایش چنان راه افراط می‌پیماید که افسوس می‌برد در بستر رواج مفاهیم جدید به تدریج رشته کارها از دست علمای روحانی بیرون می‌آید و راه بر اروپاییان گشوده می‌شود. ضمن ستایش روحانیون مدافع مشروطه صرفاً آنها را به دلیل دوری از قاطعیت، خشونت و خونریزی «لازم» نکوهش می‌کند. تقی‌زاده را به دلیل مخالفت با هرج و مرج و غارتگری برخی

مجاهدین تبریز، با بدترین اتهامات مورد خطاب قرار می‌دهد. دهخدا و تقی‌زاده را به جرم عدم نبرد تا مرگ و ایستادگی در روز سرنوشت‌ساز بمباران مجلس و پناهندگی، به عنوان نمونه‌های خیانت و ننگ مشروطه معرفی می‌کند. در حالی که هرگز اشاره‌ای به عملکرد شخص خود ندارد که در تمام عمرش اسلحه نبرد علیه دشمنان مشروطه را به دوش نگرفت. بلکه به توجیه عدم همراهی خویش با همان مجاهدین و دلیرانی برمی‌آید که آن همه ستایش می‌کند. در یک کلام، خشم و عصبیت او نسبت به مخالفین در این است که چرا آنان دست از باورهای خود بر نمی‌دارند و به پاک دینی او نمی‌گروند. او آرزوی ملتی یکپارچه و تحت لوای آنچه او راه راست می‌شناخت را در سر داشت. از این رو در قلم به حذف و تخطئه و در عمل به مقابله خشن تا نابودی نام، حضور و آرای آنان برآمد.

بی‌آنکه قصد آن باشد که بر نواقص و کاستی‌های مجموعه روشنفکری ایران و یا کارنامه تقی‌زاده پوشش افکنده شود، جوهر اندیشه‌ی ضدروشنفکری و تجددستیز کسروی به دلیل اعتبار و تأثیر پایدار در اصالت‌گرایی همه‌گیر زمان پهلوی دوم، محتاج نقد و بررسی است. مخالفت با مظاهر مدنیت غرب در پوشش «درد اروپایی‌گری» و برتر شمردن اخلاق شرق و ضرورت بازگشت به اصالت‌های پیش مدرن، تقدس انقلابی‌گری و رزمندگی، شهادت‌سازش‌ناپذیر به مفهوم خصوصیتی همیشگی و پایدار و ارزشی مطلق، مفهوم کشدار و پوپولیستی «سررشته‌داری توده» که نوعی برابرجویی عدالت‌خواهانه اخلاقی - ایده‌آلیستی مرسوم دهه‌های اخیر چون حاکمیت مستضعفان را تداعی می‌کند، ستایش مردمان سنتی و والا دانستن ارزش‌های آنان، نکوهیدن درس خواندگان و روشنفکران به عنوان عامل گسست و سستی وحدت عمومی مردم، کم‌بها و بی‌اهمیت خواندن نهادهای سیاسی و مدنی برای مشارکت و کنترل قدرت، تقدیس و افراط و تعصب بر ارزش‌های خاص و حذف و طرد مطلق دگراندیشان مذهبی، سیاسی و فرهنگی، عدم باور به برابری زن و مرد به مفهوم نوین، و ناشایست دانستن حضور مساوی زنان در عرصه اجتماعی - اقتصادی، جستجو و گسترش مفهوم اصالت‌گرایی و بازگشت به «اخلاق پاک» پیشین، نکوهیدن و عاریتی خواندن قوانین و اخلاق شهروندی جهان مدرن، ستایش و ترویج قانونگذاری از بطن و تأویل فقه و سنت، ترویج اجتهادگری و مصلح اجتماعی، در آرای کسروی همه عمق و گستره و بستر اندیشه‌های تجددستیز دهه‌های چهل و پنجاه شد. مبحث مهمی که باید در سنجش کارنامه سده بیستم ایرانیان در جای دیگر و فراختری گشوده شود.

مشروطه‌خواهی در نظام جهان‌شناسی کسروی

کسروی در بازنویسی تاریخ مشروطه میراثی برای نسل‌های آتی بر جای می‌گذارد. خصوصیات مردان پهلوان صفت، یگانه، و مرد کارزار را یادآور می‌شود. این مردان مجاهد قرار بود رژیم دلخواه کسروی، سررشته‌داری توده را در جامعه و سیاست پیاده کنند. اما نه از سیاست و جامعه درک و معرفتی دارند و نه اهل آن‌اند. روزگار نبرد دیر و زود به سر آمد و آنان باید نشان دهند در بستر تحولات جدید از چه جنم‌اند. این چنین هم شد. آنان که در راه احیای مشروطه به ویژه در نبرد یازده ماهه مقاومت تبریز جنگیده‌اند و دلاوری و فداکاری کم‌نظیری بروز دادند. در روزگاری که از ویرانی و جنگ به ساختن و تدبیر کشید، مبهوت و آشفته و دست‌آویز این و آن شدند. مردان چنین کارزاری نبودند. حتی خود کسروی هم از بی‌کاری و درماندگی، بی‌تدبیری و در به‌دوری و ملعبه این و آن شدن آنان می‌نالید و می‌گوید مردانی که به کشتن و کشته شدن خو کرده و جز مردانگی و جانبازی شیوه‌ای نشناخته بودند، در برابر مسائل پیچیده سیاسی و دوران گسترش و قوام مناسبات اجتماعی مسالمت‌آمیز عصر مشروطه

همچون پلنگ بیابان بودند که در بن‌بست کوچه‌های پیچ‌پیچ شهری راه گم کرده باشند. بسیاری بازیچه این و آن شدند و در اوج آن، خلع سلاح پارک اتابک، بی‌اطلاع از اهداف و نیات و مقتضیات روزگار، ملعبه‌ی دست سیاست‌ورزان کهنه‌کار قرار گرفتند. باقرخان و ستارخان در کنار سپهدار و در یک جهت در مقابل جریان پیشرو مشروطه ایستادند. گردنکشی، بی‌نظمی، فقدان انسجام رفتار و کردار، نداشتن تخصص و پیشه مشخص و کارآمد در زمانی که حکومت مشروطه بیش از هر زمان دیگری به تمرکز و برقراری امنیت و پیشبرد برنامه‌های بنیان‌گذاری و سازندگی اداری و نظامی و اجتماعی نیاز داشت، مایه دردسر عمومی شد. طبق معرفت مشروطه‌شناسی کسروی، قرار بود قهرمانان و شخصیت‌های مؤثر مشروطه جایگزین نهادهای مدنی، قوانین لازم و دموکراتیک و مسئولیت مردم در مشارکت و نظارت، و خلاصه همه آنچه نظام قانون‌مند و مطلوب اروپایی می‌طلبید، شوند. رویکردی قهرمان‌پرور که بر بستر پیشینه ذهنیت انتظارخواهی آرمانی دیرینه، در قامت نجات‌دهنده روح و روان و در اسطوره‌ها و مذاهب، حضور مکرر داشته است.

کسروی براساس این ذهن و مشاهدات دهه‌های بعد از مشروطه در عملکرد متفاوت و بعضاً متضاد رفتار و کردار بسیاری از شخصیت‌های نهضت مشروطه، و نیز ملاحظه‌ی پیامدهای تجدیدخواهی ایرانیان که به دولت متمرکز و نوگرا، اما خودکامه‌ی رضاشاه انجامیده بود، به رویدادها و تحولات مشروطه می‌نگریست. به رغم تمام تلاش او در بهره‌گیری از اسناد همزمان، می‌توان ذهنیت و باور و تحولات روزگار رضاشاه را در بازنگاری تاریخی‌اش مشاهده کرد. او شاهد منزلت و مقام افرادی چون وثوق‌الدوله و بسیاری دیگر دولتمردان و وکلای سابق مجلس‌های اول و دوم است و آنها را تحت عنوان میوه‌چینان و بهره‌وران حاصل رنج و مرارت مجاهدین نکوهش می‌کند. به ارزیابی او، همین‌ها عامل سستی و انحطاط مجلس‌های مشروطه شدند. در خشم و عصبیت نسبت به آنان و مهر و عشق به مجاهدین بی‌نصیب، کتابی نوشت که باید مورد داوری تاریخ قرار گیرد.

بی‌گمان بسیاری از نقادان‌های کسروی بی‌اعتبار هم نبود. او به درستی می‌گفت در مجلس‌های دوره‌ی مشروطیت، حضور پرتعدادی از اشراف و پرورش‌یافتگان دستگاه قاجار، مالکان بزرگ، فرصت‌طلبان سیاسی را شاهد بوده‌ایم. کسانی که با تمام وجود و امکانات در مقابل «توده» و مطبوعات مستقل قرار گرفتند و با کارشکنی و بعضاً انفعال و عدم قاطعیت در مقابل مخالفین و دشمنان مشروطه، دامنه‌ی «اکامی» مجلس‌های اول و دوم را گسترش دادند. اما تأثیر آشکار پیامدها و نتایج مشروطه و عملکرد بعدی برخی مشروطه‌طلبان در دوره پس از آن و سلطنت پهلوی اول، بر انصاف پژوهشی و نحوه‌ی تاریخ‌نگاری او تأثیری زمان‌زده‌ای گذارد. همان‌طور که گفته شد، کسروی با هیچ‌کدام از رهبران و فعالان مشروطه، جز چند تن از مجاهدین مسلح تبریز، روی خوش ندارد. وکلای مجلس و سران دولت‌های آن زمان را هم به همین دلیل، و هم تحت عنوان «ناپاکی و بزدلی و سست‌عنصری» در لحظه تصمیم و عمل مشمول بی‌مهری خود قرار می‌دهد. در مجموع، مشروطه‌خواهان، جز چند چهره‌ی شاخص تاریخ مشروطه، همگی را فرصت‌طلبانی خواهان دستیابی به قدرت و ثروت و نظام مطلوب حاصل تلاش مجاهدین مسلح تبریزی می‌شناساند. او ضمن نکوهش روحانیون ضد مشروطه، سیدین را برمی‌کشد. تنها نقدی که به آنها وارد می‌آورد، باز هم به قهر و جنگاوری بازمی‌گردد. همراهی آنها با مشروطه در مرحله‌ی اولیه‌ی نهضت را مثبت و مؤثر می‌خواند، اما می‌گوید چون پیروزی آسان و بدون خشونت به دست آمد، در ادامه‌ی راه زمانی که عمل قاطع انقلابی در مقابل استبداد و دربار ضروری بود، بنابر ماهیت خود در شرایط بحران و بمباران مجلس عقب نشستند. کسروی مورخ، از کنار اندیشه و آرای

سیاسی و جزمیات مذهبی سیدین عبور می‌کند و عمده سخن‌اش بر پایه‌ی معیار رزمندگی و استحکام در نبرد استوار است. هر جا هم که آنان را ستایش می‌کند، در پی قاطعیت است و به محتوا و پیامد خواسته‌هایشان اعتنایی نمی‌کند. اما هم او جای دیگر تعدادی از رهبران و وکلا را به دلیل گرایش ازلی-بابی مورد عتاب قرار می‌دهد. می‌دانیم یکی از اولین آثار تحلیلی و تحقیقی او در مورد آیین باب همراه با نکوهش و نقد باورهای آنان به چاپ رسیده بود. ملک‌المتکلمین، سید جمال واعظ، مجدالاسلام کرمانی، ناظم‌الاسلام، یحیی دولت‌آبادی و... از این گروه بودند. تکلیف مستبدین هوادار دربار و سیاستمداران محافظه‌کار تربیت شده دستگاه قاجار در قلم کسروی روشن است، او آنها را فریبکاران و دشمنان نهضت و توده می‌شناسد. اینان هم تا توانسته بودند نشانه‌های این باور را در عمل خود برجای نهاده بودند.

در یک رویکرد کلی کسروی به دلیل باور عمیق خود - در ضرورت یکپارچگی ملی - هر نوآوری و دگراندیشی نا مطلوب خویش را، حذف شده می‌خواست. اروپایی‌گرایان، بابی‌گری، اندیشه و گرایش‌های سوسیالیستی، لیبرالیستی، شیعه‌گری و مهم‌تر از همه جریان لائیک نهضت، جملگی از نظر او خلاف مصالح ملی و حتی دستیابی و بهروزی بشری سیر می‌کردند. از این رو، نمی‌توانست در باطن امیدی به مجلس، انجمن، حزب و پیروان آیین و اندیشه‌های متفاوت قائل شود. او اختلاف و تفاوت میان مجلس، انجمن‌ها، دولت و... را جنگ هفتاد و دو ملت و رسوخ اندیشه‌های مسخ‌کننده، گمراه‌گر و موجبات تضعیف ملت و کشور و سلب توان عمل و کردار پاک در روز کارزار می‌دانست. «روی هم رفته اینان بی‌ارج درآمده‌اند، از آن سوی دسته‌ی درس ناخوانده و کم‌دانش روی هم رفته نیک بوده‌اند.» [۲۵]

کسروی تلاش در رسوخ باورها و ارزش‌های جدید در سمت و سوی تغییر جامعه و تحول «توده» و شیوه‌ی زندگی و فرهنگ و سنت ایرانیان را بی‌هوده و حتی مضر می‌شمرد، به صراحت نوشت: «در ایران پیش از مشروطه بنیاد زندگانی نیکی برپا بود. از این بنیاد تنها یک گوشه را بایستی ویران کرد و دوباره ساخت و آن موضوع حکومت استبدادی بود که بایستی از پایه کنده و به جای آن حکومت مشروطه را گذاشت.» [۲۶]

بر همین مبنا اندیشه و افکار اروپاییان را گزافه و پرگویی می‌خواند. [۲۷] درس خوانده‌های جدید را هم جز کسانی می‌شناخت که متأثر از این اروپا «سخن‌پرداز و گزافه‌گو» هستند و در لحظه‌ی عمل پا پس می‌کشند. همان‌طور که آوردم، او با عشقی پوپولیستی به جمعی نامنسجم و بی‌شکل به عنوان «توده» بایستگی‌ها را از آن آنها و «همه ناشایستی» را از آن «سررشته‌داران» می‌دانست. [۲۸] بر همین مبنا، صحنه‌ی عمل را میدان کارزار و حضور «توده» و دلاوری قهرمانان گمنام آن می‌شناسد، نه مجلس و انجمن و عرصه‌های سیاسی. به گمان او، مجلس و انجمن‌ها به رغم ضرورت وجودیشان در مقابل استبداد، چون انرژی و توان خود را مصروف بحث‌های «اختلاف برانگیز» کردند و از «عمل» انقلابی همچون مجاهدین مسلح تبریز بازماندند، قابل سرزنش‌اند. پوپولیسم کسروی در ستایش افراطی مردم گمنام و درس‌نخوانده، اما پرشور و جانباز و نکوهش درس‌خوانده‌ها و روشنفکران اروپاگرایی که با ترویج مدنیت و اندیشه‌های غربی موجب گسیختگی در یکپارچگی ملت شده‌اند، در سرتاسر متن بازنگاری شده تاریخ مشروطه مشخص است. در شیفتگی «پاکدلان» بی‌سواد و عامی ولی جان‌برکف زمان می‌نویسد: «نه پیشوایی می‌خواستند و نه نام آرزو می‌کردند، نه در پی پول اندوزی می‌بودند، تنها به نام مردانگی به کوشش برخاسته بودند.» [۲۹]

گرچه انگیزه و دلیل اصلی نوشتن تاریخ مشروطه همین عشق و شوریدگی بی‌پایان او برای ثبت دلیری و ماندگاری نام و عمل این گمنامان بود. اهداف دیگری را هم در حاشیه تعقیب می‌کرد. می-

خواست خیل «مقام‌پرستان و سودجویان» را که به گمان او برپایه‌ی رنج و فداکاری و جانبازی این توده عامی و گمنام به وکالت و وزارت رسیده بودند، در «دادگاه تاریخ» سرافکنده و افشا کند. خشم او به بسیاری مبنای مستحکمی داشت، او جبن و کرنش دولت مردان ایرانی در مقابل استبداد داخلی و استعمار بیگانه، بی‌اعتنایی آنها به مسئولیت در قبال کشور و مردم، زورگویی متنفذین به محرومان و تهی‌دستان شهر و روستا را در فاصله‌ی سال‌های پس از مشروطیت تا نوشتن اثر به وضوح دیده و وجدان مسئولش را آزرده بود.

کسروی در یک عبارت در میان علل پراکنده بسیاری که در تاریخ‌نگاری‌اش به عنوان موجبات «ناکامی و شکست» مشروطه می‌خواند، سه دلیل اصلی را مطرح می‌کند: پراکندگی، ناپاکی و دخالت و توطئه روس و انگلیس. در مقابل این عامل سوم پاسخ او روشن بود: دولتی توانمند و متمرکز و ملی‌گرا را، در مقابل پراکندگی: لزوم یکپارچگی و نفی و طرد همه موانع و عوامل آن قرار می‌دهد. برای معضل «ناپاکی و آلودگی»، مقابله تا مرحله حذف هر تفکر، ایده، ایدئولوژی و نهاد و افرادی که مسئول آن می‌شناسد. در این راه شیعیگری، صوفیگری، بابی‌گری، اروپایی‌گری و آرای برآمده از آن؛ سوسیالیسم، لیبرالیسم و... در برهه ای کل ادیان سامی، حتی ادبیات کلاسیک ایران و شاعرانی چون حافظ و مولوی را هم بی‌نصیب نمی‌گذارد. در پرتو و فهم این جهان‌شناسی و رهجویی کلی کسروی است که می‌توان بیشتر انتقادهای او از تقی‌زاده یا دیگر شخصیت‌های نامطلوبش را بهتر فهمید. در این برهه، مشکل کسروی دیگر اشخاص و افراد نبودند. این مشکل بیش از آنکه با مخاطبین و یا موارد انتقاد باشد، با آرای خود و پیش‌داوری‌های نهفته در باورهایش بود. وجدان معذب و مسئولش، انصاف پژوهشی او را تحت‌الشعاع قرار داده بود. مهم‌ترین حاصل عمر خود را برپایی «باهماد آزادگان» و نظریه‌پردازی «پاکدینی» می‌دانست. ناپاکان و هر آنچه موجب اخلال و ناراستی و زیانبار می‌دانست، می‌بایستی محو و نابود شود. ضدیت و دشمنی مصلح‌گرایانه و پوپولیستی عوام‌پرستانه کسروی او را به مقابله با هر دگراندیشی کشاند. همین مضامین، کتاب‌های مشروطه‌اش را آکنده است. اتفاقی نیست که جلال آل‌احمد که یکسره روشنفکران نوجو و آشنا به مدنیت نوین را خائن و مضر به حال ملت و کشور می‌بیند و فرنگی مآبی و درس خواندگی را بیماری و علت ذلت و عقب ماندگی جامعه می‌پندارد، به رغم نکوهش کسروی در «زیر آب زدن مذهب» و اتهام «کسروی بازی»، تاریخ مشروطه او را اثری می‌شناسد که به تنهایی ارزش بیش از تمامی آثار تحقیقی، تاریخی و حتی ادبی دوره بیست ساله پهلوی اول دارد. [۳۰] آل احمد «کلوب آزادگان» و کتاب «ورج‌آوند بنیاد» را که اساس و ابزار آفرینی جریان‌ی شبه‌مذهبی از سوی کسروی بود، عامل تباهی مردم معرفی می‌کند اما به دلیل پوپولیسم عوام‌پسند او و به ویژه نکوهیدن درس‌خوانده‌ها، روشنفکران و رهبران مشروطه، با تحسین از کتاب تاریخ مشروطه‌ی او یاد می‌کند. کسروی را «تنها تاریخ‌نویس صالح زمانه» [۳۱] می‌نامد و از لابلاهای سطرهای کتاب «در خدمت و خیانته روشنفکران» درمی‌یابیم که در واقع و عمل در بسیاری از ارزیابی‌های عوام‌پرستانه و ضدیت با عنصر روشنفکری خود و امدار کسروی است. [۳۲] آل احمد، تقی‌زاده را نمونه بارز روشنفکرانی می‌خواند که خاستگاه طلبگی دارد [۳۳] و در اغلب موضع‌گیری‌های فکری و اجتماعی تسهیل‌کننده «راه غرب‌زدگی» بود و برای او روشنفکری غیر از روسیاهی و ناشایستی حاصلی نداشته است. [۳۴]

بحث پیرامون ضدیت و دشمنی با عنصر روشنگری و روشنفکری سرفصل بااهمیتی از حکایت تجدیدستیزی در کشور ماست. متأسفانه رویکرد برشمرده در بالا بستر رشد فرهنگ و ادبیات سیاسی ویرانگر و خردستیز و دشمنان بی‌شمار آزاداندیشی و دگراندیشی شده است، از این رو تأمل در ابعاد آن از مهم‌ترین وظایف هر اثر تاریخی پژوهشی در تعالی و تحرک سالم آتی‌هی جامعه ما محسوب می‌شود.

کسروی از میان روشنفکران و روزنامه‌نگاران و کسانی که «دانشمندان و فضایی» اروپاگرا می‌شناسد، کمتر کسی را به «پاکدلی و پاک بازی» معرفی می‌کند که در روز کارزار سستی و زبونی نشان نداده باشد. در حالی که می‌دانیم بسیاری از شریف‌ترین و آزاده‌ترین روشنفکران این سرزمین با چه مصیبت و موانع حیرت‌آوری، بار سنگین و پرهزینه نوآوری و مقابله با کهنه‌پرستی و جزمیات را به دوش نه چندان استوار و ذهن نه چندان دانای خود کشیده‌اند.

از آنجا که کسروی بیش از سودمندی و صلاح و مصلحت کشور و جامعه، صرف عمل انقلابی و قاطعیت روز کارزار را محک سنجش به عنوان قهرمانان مطلوب می‌شناسد، از این رو آنها را شایسته رهبری توده می‌خواند. به همین دلیل مهم، کسروی که با آن همه زیبایی و بیانی حماسی در وصف نبرد مجاهدین مسلح و ستارخان قلم زده، وقتی به پیچیدگی‌های دوران بنیانگذاری قانون، سازندگی نهادهای ملازم جامعه‌ی دموکراتیک و سنجش باورهای آنان می‌رسد، نمی‌تواند علل انفعال، سردرگمی و بازیچه شدن آن قهرمانان را دریابد. نمی‌تواند توضیح دهد چرا آنها در آن برهه به جای ایفای نقش مفید و مطلوب در نظام جدید، خود معضلی پیچیده و افزون بر مشکلات حکومت جدید شدند؟ توصیف زیبای او از آنان در این برهه را خواندیم: پلنگان بیابان که در کوچه‌های پرپیچ و خم و بن‌بست شهری راه گم کرده بودند. [۳۵] اما برون از این توصیف به جا از توضیح علل آن درمی‌ماند و یا نادیده می‌گذارد.

کم بها دادن به عنصر تفکر و عقلانیت، روشنگری و روشنفکری و بی‌ارج و قربی حاملان اندیشه‌های نوین در ذهنیت و نظام اندیشیدگی کسروی پرسش‌های بسیاری را بی‌پاسخ می‌نهد. چگونه قرار است «مجاهدین پاکدل و شایسته رهبری نهضت» در قلم او که هیچ برنامه مشخص و مؤثری برای اداره و مشارکت سیاسی - اجتماعی نداشتند و نه اصولاً چنین افقی در ذهن ساده و ابتدایی و خاستگاه اجتماعی آنان - تهی‌دستان و لوطیان شهری بی‌سواد و یا کم‌سواد - امکان‌پذیر بود، مشروطه به معنای حکومت قانون را هدایت و موفق کنند. او از آنجا که به تناقض این رویکرد خود واقف است، بار گناه و ناکامی‌ها را از دوش قهرمانان خود برمی‌دارد و «علل شکست» مشروطه را صرفاً بر سر سه گروه درس-خوانده‌ها و روشنفکران اروپاگرا، علمای روحانی و تربیت یافتگان نظام پیشین می‌شکند. گرچه در میان این سه دسته، رفتار و کردار آخری را به دلیل ذات استبدادی نظام تربیتی و خاستگاه اجتماعی آنان، طبیعی می‌پندارد. روحانیون را نیز به رغم نکوهش، به دلیل نفوذ و توان در کشاندن توده مردم به نهضت و همچنین جلوگیری از ترویج و گسترش «اروپایی‌گری» و مضرات ناشی از اندیشه‌های آن، حضوری در مجموع مثبت ارزیابی می‌کند و در واقع مسئولیت اصلی کاستی و ناکامی را در پرونده‌ی عنصر روشنفکری جدید می‌نویسد. کسروی در این ضدیت چندان استوار ایستاده که حتی روحانیون را سرزنش می‌کند که چرا با مقابله و مخالفت اینجنا و آنجا با «مشروطیت راستین»، دربرهه‌هایی صحنه رهبری توده و نهضت را برای «اروپاگرایان» خالی کردند. [۳۶]

نکته‌ی مهم‌تر این است که او در هر دو کتاب مشروطه‌اش، حتی الامکان در شرح رویدادها و اهداف و خواسته‌های مشروطه‌خواهان از بیان مرام، نظر و عملکرد جریان‌های رادیکال سیاسی چون سوسیال دموکرات‌ها، و نیز مذهبیبون، مشروطه یا مشروعه طلب، دوری می‌کند. چرا که در نزد وی محک، اندیشه‌های آنان نیست بلکه قاطعیت انقلابی است. با وجود تأکید بر نقش محوری مرکز غیبی در رادیکالیزم و بسیج مردم و اقدامات انقلابی، جز یک مورد اشاره‌ای به آرمان و باورهای آنان نمی‌کند. از آنها و اقداماتشان در جهت تعلیم و تربیت نظامی و دلاوری و آمادگی رزمی سخن می‌گوید اما نمی‌گوید چه می‌گفتند و چه می‌خواستند و یا چه نوشتند. با توجه به ارتباطات گسترده و اسناد موجود، نمی‌توان او را بی‌اطلاع و ناآگاه خواند. کسروی اصولاً به نوشته‌ها، مرام‌نامه‌ها و جراید رادیکال زمان خود توجه لازم

و کافی نشان نمی‌دهد و از بیان نظرگاه‌های سوسیال دموکرات‌ها و همچنین بایبان ازلی، به دلیل مخالفتش با اندیشه‌های سوسیالیستی اروپایی‌گری و «بایبگری» خودداری می‌کند. کم‌اینکه زمانی که به نقد و سنجش می‌پردازد، اختلاف و جدل‌های نظری - سیاسی آن دوران به ویژه میان تقی‌زاده و برخی اجتماعیون عامیون با مجاهدین تبریز و رشت و شخص ستارخان را به بحث پیرامون خصوصیات و سلیقه شخصی تقی‌زاده تنزل می‌دهد. در حالی که می‌دانیم این تفاوت و اختلاف نظر سیاسی بسیار فراتر از رویه و خصوصیات فردی تقی‌زاده، به خصوص به تأکید کسروی ریاست طلبی او، بوده است. همان‌طور که تأکید صرف بر تندخویی، می‌خوارگی افراطی و دیگر رفتار و عملکرد شخصی ستارخان در ماه‌های پایانی محاصره تبریز برای توضیح و سنجش چگونگی و علل اختلاف نظر و عمق بحران آن زمان رویکردی تقلیل‌گرایانه و سطحی خواهد بود.

تقی‌زاده‌ای که کسروی معرفی می‌کند

تناقض چشمگیر روایت کسروی از مشروطه در ارزیابی کارنامه تقی‌زاده و طیف رادیکال و لائیک نهضت، در این واقعیت نهفته است که او بر تقی‌زاده کاستی‌هایی روا می‌دارد، او را به انفعال و سستی در بحران و کشاکش دوران مجلس اول متهم می‌کند، و با عرضه نمونه‌های متعدد عملاً از او انتقاد می‌کند، چرا که به مثابه یک قائل حقیقی ملت عمل نکرده است. واقعیت این است که او به رغم تأکیدش بر مفهوم کشدار و نارسای «سررشته‌داری توده»، مشروطگی را ابداع و ابتکار روشنفکرانی چون تقی‌زاده می‌شناسد و بارها برخلاف ادعای تکرار شده‌اش، نشانه‌های آن را برمی‌شمرد. در حالی که دیگر نیروهای مخالف، تقی‌زاده را به تندروی و افراط متهم می‌کنند، کسروی او را به سستی و عدم قاطعیت کافی معرفی می‌کند. و با ابهام و اشاره‌های کم‌رنگ از کنار اتهام مرسوم دیگر منابع تاریخی در رویدادهای خشونت‌باری چون ترور اتابک و یا سوءقصد به جان شاه عبور می‌کند. او از آنجا که کشتن اتابک را «شاهکار» بزرگی می‌خواند که «سنگ بزرگی را از سر راه پیشرفت مشروطه برداشت» و عباس آقا متهم شماره یک قتل صدر اعظم را «جانبازی بسیار مردانه» [۳۷] می‌شناسد، برخلاف دیگر مخالفان تقی‌زاده او را به افراط و تندروی در این موارد نمی‌خواند. او انجمن‌ها و برخی مطبوعات را به تندروی و افراط نقد می‌کند، ضمن اینکه تقی‌زاده و مجلس را به سستی در عمل مقابل شاه و دربار می‌شناساند.

از مهم‌ترین انتقادات کسروی به تقی‌زاده، می‌توان موارد زیر را برشمرد: اروپایی‌گری، پناهندگی به سفارت انگلیس در زمان بمباران مجلس اول، مخالفت با ستارخان و «دشمنی» با مجاهدین تبریز در زمان محاصره تبریز و تلاش در ریاست‌طلبی در مقابل آنان، مخالفت با حرکت اردوی شمال برای فتح تهران، تأسیس حزب دموکرات به عنوان ابزار مقابله با مجاهدین، نقش مؤثر در ترور سیدعبدالله بهبهانی، سهیم بودن در خلع سلاح پارک اتابک. در خصوص بیشتر این زمینه‌ها در متن این کتاب بحث کرده‌ایم، در اینجا صرفاً به اشاراتی اجمالی می‌پردازیم.

همان‌طور که اشاره شد، کسروی در زمان نوشتن کتاب‌های تاریخ مشروطه خود با تقی‌زاده‌ی میان سال دوره رضاشاه که عنوان می‌نمود خواهان اخذ تمدن فرنگی است، تحت نام «اروپایی‌گری» اختلاف نظر داشت و از آنجا که کتاب خود را دادگاهی برای شناساندن «ناپاکان» می‌دانست، در نفی و حتی تخطئه غیرواقعی نقش مؤثر او در زمان مشروطه برمی‌آید. گرچه در بسیاری موارد حقایق و شواهد حضور فعال و مثبت تقی‌زاده را در سیر رویدادها عرضه می‌کند؛ اما هر جا فرصت می‌کند به جا و بی‌جا به او انتقاد روا می‌دارد. بی‌شک، مناصب، رفتار و کردار و آرای تقی‌زاده عصر رضاشاه در این طرز اندیشه

تأثیر فراوان داشت. او که نکوهش‌گر هر نوع سازش سیاسی و اجتماعی است، نمی‌تواند در زمان نوشتن اثر خود خصوصیات و باورهای تقی‌زاده آن زمان را حتی اگر متفاوت با دوران نهضت مشروطه بوده، نادیده انگارد. کسروی تقی‌زاده را در کنار سایر نخبگان و روشنفکران مشروطه به عنوان عاملین «ناکامی» مشروطه قرار می‌دهد.

به نظر می‌رسد محرک اصلی محکومیت تقی‌زاده در «دادگاه» کسروی آرای تجددخواهان‌ای بود که در نشریه‌ی کاوه چاپ برلن تبلیغ و ترویج می‌کرد. بیان این باور در کاوه برکن که ایران و ایرانیان جز زبان و ادبیات فارسی، همه چیز گذشته‌ی خود را به سود مدنیت همبسته مدرن غربی کنار گذارند تا آن را همه‌جانبه‌ی اخذ کنند به امید اینکه ایران بهتری ایجاد و مستحکم شود، از جانب تقی‌زاده و یارانش مورد مخالفت صریح و علنی کسروی بود. کسروی خود در نشریات تجددخواهان، چون کاوه و ایرانشهر، مطالبی منتشر کرده بود و از بحث‌ها و آرای گردانندگان این جراید مطلع و متأثر بود. گفتیم که در کتاب آیین (۱۳۱۰ شمسی)، در پی گفتمان جدیدی به نقد مولفه‌ی ای پرداخت که بیماری اروپایی‌گری می‌خواند. ادعای برتری اروپاییان را گزافه‌گویی دانست و ماشین‌گرایی و ابزارگرایی آنان را با رویکردی اخلاقی، موجب رنج و عذاب بشری خواند. گرچه سودمندی برخی از این ابزارها را تأیید کرد، اما عنوان کرد که «اگر از دیده‌ی سود و زیان جهان بنگریم دعوی پیشرفت یاوه‌ترین سخن است.» [۳۸]

کسروی بارها تأکید کرده بود: «ویرانی کار اروپا از بی‌خردی و منشأ آن، نابسامانی آیین زندگانی است. وگرنه برای ماشین راه‌هایی هست که هم از سود آن بهره‌یابند و هم از آسیب و زیانش ایمن باشند.» [۳۹] او راه‌هایی هم پیشنهاد کرد. از جمله، پیشنهاد استفاده از ماشین‌آلات کوچک به جای بزرگ، و اگر ممکن نبود برپایی شرکت‌های عمومی برای بهره‌بردن از ماشین‌آلات بزرگ. کسروی به مثابه مصلح پاک دینی خطاب به اروپاییان گفت: «شما که خدا و دین و پاکدلی و همه چیز را کنار نهاده، تنها به زندگانی این جهان پرداخته‌اید، در این راه نیز خطاهای بسیار دارید.» [۴۰]

کسروی با این باورها به روشنفکران تجددخواه لائیکی چون تقی‌زاده که پیروی از مدنیت نوین را به عنوان راه پیشرفت به شرقیان معرفی می‌کرد، خرده می‌گرفت که این کاروان به گمراهی و ضلالت می‌رود. گرچه به تعبیری «تجدد اروپایی را نوع شایسته از راهبرد تجدد» می‌خواند. [۴۱] اما با اتکا و بر مبنای آنچه آیین برتری اخلاقی و «پاکدلی» شرقی می‌شناخت، اروپایی‌گری را تقبیح کرد. «درد اروپایی‌گری» در اندیشه‌ی او در برپایی گفتمان «بیماری غریزدگی» آل احمد تأثیر بسیار داشت. کسروی در زمان نوشتن تاریخ مشروطه خود در مقابل تقی‌زاده‌ی مبشر اخذ مدنیت غربی به مثابه یک نظام همبسته، قرار داشت و به صراحت اعلام کرده بود که باید از اروپا چشم پوشید و به «زندگانی کهن شرقی بازگشت.» [۴۲]

مورد بعدی نقد کسروی به تقی‌زاده، عدم قاطعیت در برخی رویکردهای مجلس اول، به ویژه در روز بمباران مجلس و پناهندگی به سفارت انگلیس برای حفظ جان، است. او در خشم بی‌پایان از پیروزی قزاقان بر مجلس شورا بر تقی‌زاده می‌شورد و او را به سستی و جبونی متهم می‌کند. در نظر نمی‌گیرد که در تهران، ستارخان قهرمان یکتای او حضور نداشت و همتایی هم به وجود نیامد تا «یک تنه»، آن‌گونه که در روایت مشروطه‌اش مدعی شده، پرچم جنبشی را که فرو افتاده بود بر دست گیرد و جان بر کف سایرین را به نبرد بکشاند. نه شرایط تهران چون تبریز آن زمان بود و نه مجلس شورا به مثابه نهاد قانونگذاری می‌توانست نقش انجمن تبریز و نیروهای مسلح پیرامون آن را ایفا کند. زمان بمباران، اوضاع مجلس و تهران سراپا متفاوت و دگرگون شده بود. به این موضوع و شواهد آن پرداخته‌ایم. اینکه برخی پندارگرایان مدعی شده‌اند در هفته آخر عمر مجلس اول، انجمن‌ها عده زیادی را برای دفاع از مجلس و

مقابله با کودتای قریب‌الوقوع دربار بسیج و آماده کرده بودند، تردید فراوان وجود دارد. عملاً، جز تعداد کمی که غالباً نه مسلح بودند و نه رهبری نظامی در کنار خود داشتند که توان و فرهنگندی جنگی ستارخان را داشته باشد، نیرویی حضور نیافت. تقی‌زاده هم در آن روزها خود به رهبران نهضت و وکلا اطلاع داده بود که «استعداد» و توان و تجهیزات مقابله با کودتا وجود ندارد، و بهتر است راه‌های دیگری اخذ کرده و مذاکره و مصالحه بر مبنای اصول قانون اساسی را در نظر بگیرند. اما امور به روند شتابان دیگری پیش رفت که جای دیگر به آن اشاره کرده‌ام. اینکه در برخی انجمن‌های رادیکال تهران از اقدام فوری و اعلان مبارزه سخن می‌رفت و پی برده بودند که دربار و مستبدین در تدارک مقابله با مجلس و مشروطه‌اند، تردیدی وجود ندارد. تلگراف‌های متعدد و شعارگونه‌ای نیز در قالب کفن‌پوشی و آمادگی نبرد تا به آخر از سراسر کشور و محافل مشروطه‌خواه در حمایت از مجلس رسید، اما در واقع جملگی بر روی کاغذ و سخن باقی ماند. تقی‌زاده هم با اطلاع از واقعیت‌های پیش‌روی، صلاح را در مذاکره می‌دید.

نکته‌ی مهم دیگری که کسروی عامدانه نادیده انگاشته، روی برتافتن بسیاری از مردم و یا به قول او «توده» در هفته‌های پایانی عمر مجلس اول از مشروطه است. آنان که عمدتاً شکایات و اعتراضاتشان نادیده انگاشته می‌شد، و از سوی دیگر به دلیل خاستگاه اجتماعی، تهی‌دستان شهری، پس از قریب شش - هفت ماه کشاکش فرساینده مشروطه با مشروعه و تحت تأثیر تبلیغ و ترویج شریعت مدارانی چون شیخ فضل‌الله نوری و هم‌فکرانش، قسمت اعظم آن «توده» از فعالین و سران رادیکال و لائیک مشروطه که عده‌ای بابیان ازلی شناخته شده هم میانشان بود، روی گردانده بود. کسروی چندان در ستایش «توده» پیش می‌رود که این روند را در تهران نمی‌بیند. تعادل نیروهای مشروطه‌خواه در تهران در تقابل با موج روزافزون اتهام لامذهبی و بای‌گری به سود بی‌تفاوتی، دوری، و حتی مخالفت برهم خورده بود. گرچه یکی دو انجمن پیشرو چون آذربایجان و برادران دروازه قزوین توانسته بودند عده‌ای هوادار پیگیر پیرامون مجلس گرد آورند، اما از حضور پر تعداد و خروشان ماه‌های پیشتر خبری نبود. تقی‌زاده فقدان توان و نیرو برای مقابله با کودتای پایانی را قریب ده روز پیش از وقوع آن پیش‌بینی و اعلام کرده بود. درک توده‌گرایی کسروی از یک‌دستی تخیلی «مردم» موجب می‌شود از یاد ببرد که در واقع در گردهمایی‌هایی چون میدان توپخانه علیه مشروطه، تنها اوباش و ارادل و وابستگان دربار نبودند، بلکه عده‌ی بسیاری از جمعیت را مسلمانان باورمند شریعت‌خواه و مصمم مخالف مشروطه تشکیل می‌داد. توده‌ای که او در تاریخ مشروطه چنان ستایش‌اش می‌کند و رهبری نهضت را تحت لوای «سررشته» داری توده» شایسته آنها می‌خواهد، در این برهه بی‌شکل و یک دست و یک پارچه نبود. اکثریت مردم تهی‌دست در مشروطه نیز همچون تمامی نهضت‌های توده‌ای، باور شریعت‌خواهانه داشتند و در تقلید پیشوایان مذهبی‌اشان در برهه‌هایی در مقابل مشروطه و یا دست‌کم جریان لائیک و فعالین ازلی مسلک آن قرار گرفتند. بسیاری از آنها از گرانی، کمبود ارزاق، بیکاری، دگراندیشی دینی برخی سران مشروطه طلب، نامنی و هرج و مرج روزافزون آن روزها شکایت داشتند و نسبت به آن معترض بودند و بعضاً در کنار مخالفان مشروطه قرار گرفتند و یا دست‌کم انفعال را برگزیدند. کسروی در کتاب خود جمع میدان توپخانه را مشت‌ی ارادل و اوباش می‌خواند. تناقض دوگانه‌ی ذهنیت عامه‌گرایی کسروی است که ضمن طرح «سررشته‌داری توده» به عنوان مطلوب‌ترین نظام سیاسی و برکشیدن گمنامان و قهرمانان توده، به دلیل رویکرد نخبه‌گرایی و در مقام مصلح و مراد اجتماعی، اصولاً توده‌ی مردم را آدم‌های حقیر، بی‌دانش و جاهلی می‌بیند که از آگاهی و خرد لازم بی‌بهره مانده‌اند و از این رو نه می‌فهمند و نه می‌توانند نقش مؤثر و مطلوبی ایفا کنند.

واژه‌ی مردم، توده، و خلق از آن مفاهیمی‌اند که در آثار تاریخی معاصر به گونه‌ای دوپهلوی، مبهم و

غالباً نارسا و با رویکردی مثبت و تحسین‌آمیز به کار گرفته شده‌اند. در این مورد مشخص، مراد کسروی از مردم، توده‌ی متوسط و غالباً تهی‌دست شهری، بوده است. قابل تأمل است که او هر جا خواسته از تهی‌دستان شهری یا روستاییان ایران سخن گوید، عمدتاً آنها را تحت لوای «عوام» معرفی می‌کند که باری منفی و غیرمطلوب دارد. او حتی «یگانه قهرمان آزادی ایران» کتاب خود، ستارخان، را «عامی» می‌خواند و می‌نویسد: «این مرد عامی مشروطه را به ایران بازگردانید.» [۴۳] اما به مخالفان مشروطه که می‌رسد، «عوام مسلمان» را برون از «توده» و مشتکی اوباش می‌خواند. گرچه در تناقض با آن، در جای دیگر، به هواداری برخی زنان تهی‌دست شهری از مشروعه و مخالفت با مشروطه اذعان می‌کند. نهضت مشروطه عملاً جنبشی شهری بود و عمدتاً به رهبری و شرکت فعال نخبگان چند شهر بزرگ ایران به راه افتاد. مردم، به معنای آحاد و رده‌های پایین شهر و روستا، غالباً از آن بی‌بهره ماندند و نقشی بازی نکردند. در شرح انتخابات مجلس اول، گفتیم که اکثریت مردم ایران از چرخه انتخاب شدن و انتخاب کردن بیرون بودند. قشر زحمتکش، فقیر و پایین مردم در شهرها نه تنها از حق رأی محروم شدند بلکه هیچ نماینده‌ای هم در مجلس نداشتند. افزون بر اینها در عمل «مشروطه‌خواهان هیچ تلاشی برای کاهش مالیات‌های اساسی و کمک به تهی‌دستان انجام ندادند.» [۴۴] ضمن اینکه لوطیان نیز یک‌دست هواخواه مشروطه نبودند. ورزشکاران و صاحبان قدرت بدنی و ماهر در به کارگیری اسلحه (لوطیان) علاوه بر شرکت فعال هوادارانه در مشروطه در اقدامات و فعالیت‌های مخالف نیز نقش فعال و مؤثری ایفا کردند. نقش اینان، چه در تبریز در مقابله با آزادی‌خواهان و چه در تهران در مقابل مجلس و انجمن‌های پیشرو مؤید چنین ادعایی است. در تبریز نیمی از شهر به ویژه در محله‌هایی چون دوه‌چی، مشروطه-خواهان را لامذهب و بابی می‌شناختند و قاطعانه در کنار و همراه مخالفان نهضت ایستادند. غالب آثار پوپولیستی، توده‌گرا، اینان را جزو توده‌ی مردم نمی‌دانند و تحت عنوان ارادل از آنها یاد کرده‌اند. و آنها را «دشمنان» فاقد باور و خطمشی سیاسی خوانده‌اند. اما واقعیت غیر از این بود. توده مردم در آن زمان صرفاً جمعیت قلیل چند هزار نفره هوادار مشروطه نبود، بلکه قشر وسیعی مذهبی و ناراضی از اوضاع اقتصادی و سیاسی و غالباً هراسان از پیشبرد مؤلفه‌های فرنگی و غیراسلامی هم در صحنه حضور داشتند. توده‌ی گمنام مورد ستایش کسروی عملاً در مجموعه‌ی مجاهدین تنگ‌دست و جان‌برکف تبریزی خلاصه می‌شد. او ضمن برکشیدن دلآوری آنها به فقدان دانش و تفکر سیاسی در میان این لوطیان اعتنایی ندارد؛ امری که موجب می‌شد بسیاری از آنان هرازگاه در مقابل مشروطه قرار گیرند. همان‌طور که مردم در کسوت طلبه هم یک‌دست نبودند. نمونه مشخص میرهاشم دوه‌چی بود که با مریدان خود که لوطیانی چند هم میانشان حضور داشتند در صف مقدم متحصنین کنسولگری حضور یافت و خود را صاحب و پیشگام انجمن تبریز می‌شناخت و وقتی که امور به دلخواه او پیش نرفت به روی آزادی‌طلبان طپانچه کشید و ممصمانه در مقابل ستارخان و باقرخان ایستاد و به ستون استبداد در تبریز تبدیل شد.

پیگیرترین قهرمانان کتاب تاریخ مشروطه، ستارخان و باقرخان وقتی در دوره دوم مجلس عملاً به اعتدالیون دست راستی پیوستند و در مقابل دموکرات‌ها و سوسیال دموکرات‌ها قرار گرفتند و حتی خواهان حذف و اخراج تقی‌زاده از مجلس شدند. کسروی به این موضوع اشاره‌ای نمی‌کند. او از طرح صریح و شرح و ارزیابی این رویداد پرهیز می‌کند. از یک‌سو حزب دموکرات به رهبری تقی‌زاده را می‌بیند، شخصیتی که کسروی هرگز او را به دلیل انتقادهایی که در حق لگام‌گسیختگی سال پیش مجاهدین می‌کند و به خاطر باورهای «اروپاگرایی» روزگار نوشتن تاریخ مشروطه را او نبخشید؛ در سوی دیگر، عناصر اعیان و اشراف سنتی قاجار، عوامل اعتدالی و افراد مسلح وابسته به جریان‌های راست و

ستارخان و باقرخان قهرمانان یگانه خود را می‌بیند. از این رو در شرح واقعه خلع‌سلاح آنها، بدون تجزیه و تحلیل ابعاد و ریشه‌های جریان، بر مظلومیت آنان مرثیه می‌سراید و با زبان و لحنی عاطفی و حماسی به نقد و نکوهش مصیبت رفته بر آنها می‌پردازد. عدم تدبیر، توانایی و ناکارآمدی این لوطیان سنتی را که خالی از ذهنیت تعقلی و پیچیده سیاسی به دام چاله دسته‌بندی‌های سیاسی و گروهی کشیده شدند، نمی‌بیند، حاصل این امر در مجموعه‌ی نهضت مشروطه تأثیر گذاشت. کسروی نقش اینان را که پرشور اما فاقد تعقل سیاسی در صحنه بودند و خود به مثابه بخشی از صورت مسئله‌ی معضل حضور داشتند، در نمی‌یابد. اما با عمده کردن نقش تقی‌زاده و اطرافیان سوسیال دموکرات او، خلع‌سلاح مجاهدین در پارک اتابک را به عنوان یکی از دلایل محکومیت به نام او می‌نویسد. در حالی که با بررسی جوانب و ابعاد رویدادها پی می‌بریم که چنین نیست. روشن است که حضور تقی‌زاده‌ی زنده، سرحال و درگیر و فعال و مؤثر در سیاست، اجتماع و فرهنگ کشور دوران رضاشاه، که به اعتبار منزلت اجتماعی خود پیروی از مدنیت اروپایی را تبلیغ و ترویج می‌کرد، کسروی را به شدت آزار می‌داد. وجدان معذب او از سوی دیگر خود را در مقابل قصه دردآور و غصه‌آلود مجاهدین عصر مشروطه مسئول می‌یافت. سرنوشت دردانگیز ستارخان قهرمان تبریز، را دیده بود که پس از آن همه جان‌فشانی با تنی مجروح و ذهنی مأیوس، گمنام و آزرده جان سپرد؛ همچنین شاهد خیل عظیم مجاهدین روزگار مشروطه بود که همه هست و نیستشان را در دوره‌ای بر سر آرمان‌های مشروطه گذارده بودند. اینان اگر کشته نشده بودند، معلول و در ژرفای تنگدستی، نداری، و ذلت اجتماعی و اقتصادی در کوچه و بازار آواره بودند. او در واقع پیش از آنکه خود را مورخ تاریخ مشروطه بداند، همان‌گونه که خود اذعان کرد، پرونده‌های درخور برای آیندگان به میراث نهاد که در دادگاه آن «پاکان» را برکشیده و «ناپاکان» را رسوا کرده است.

کسروی یک‌سویه می‌نویسد: «در این زمینه‌ها بیش از همه دست آقای تقی‌زاده در کار بوده.» [۴۵] در حالی که از یاد می‌برد در رویداد پارک اتابک، تقی‌زاده در صحنه نبود و حزب دموکرات تحت فشار همه‌جانبه‌ی مخالفان قرار داشت و امر خلع‌سلاح مجاهدین مسئله‌ای بود که عمدتاً از سوی اولیای قدرت و تربیت‌شدگان دستگاه سنتی سیاسی قاجار که با تحقیر به مجاهدین مسلح می‌نگریستند بر بستر هراس از لگام گسیختگی و آتارشی‌گری روزافزون آنها، دامن زده شد. اختلاف بین اعتدالیون و دموکرات‌ها به هیضم این آتش تبدیل شد. ضمن اینکه دیپلمات‌های دولت‌های روس و انگلیس فشار بسیاری بر دولت ایران وارد آورده بودند، که مجاهدین خلع‌سلاح شوند. مجموعه وزرای دولت نیز با این خواست همراه بودند. سردار اسعد و قوای یکه تاز بختیاری در تهران هم وجود مجاهدین مسلح را مخالف امر خود می‌دانست و آن را بر نمی‌تافت. کسروی مجموعه این عوامل در هم تنیده و پیچیده را به شخص تقی‌زاده تقلیل می‌دهد. امری که نه منصفانه است و نه بیانگر آن رویداد تاریخی.

در مورد دیگر ایراد کسروی می‌توان تاکید کرد که تقی‌زاده هرگز «مرد عمل» و مبارز کارزار نهایی، چنان که کسروی از قهرمانان مطلوب خود می‌خواهد، نبود. او روشنفکری بود که با باور به نظام پارلمانی، ایده‌های مترقی و لائیک خود را از طریق مباحثه، نوشتن و شرکت در مجلس به عنوان وکیل ملت و ترویج آرای خود در میان انجمن‌ها و بعداً احزاب پیش می‌برد. او اهل اسلحه و تفنگ برداشتن نبود. کسروی اقدام تقی‌زاده در پناه آوردن به سفارت انگلیس و خروج تحت حمایت دیپلمات‌های آن کشور از ایران را به نحو پرده‌پوشی نکوهش می‌کند. می‌گوید باید می‌ایستاد و جان بر سر آرمان‌های مشروطه می‌گذارد و مرگ را به زیر پرچم بیگانه رفتن، ترجیح می‌داد. از پناهندگی او برای حفظ جاننش، نتیجه می‌گیرد که تقی‌زاده هیچ‌گاه به آنچه می‌گفته و یا انجام

داده، از درون و باطن باور نداشته است. به همین دلیل هم هست که محو ناگزیر لوطیان را که خاستگاه و رسالت اجتماعی‌شان با ورود ایران به مرحله جدید تاریخی اجتناب‌ناپذیر شده بود، به انگیزه‌های شخصی و عملکرد او نسبت می‌دهد.

کسروی با معیارهای جنگاوری و مبارزه مسلحانه، تقی‌زاده را با ستارخان مقایسه می‌کند. در حالی که می‌داند تقی‌زاده در زمره روشنفکران است و چون ستارخان اهل نبرد و رزم نیست. ضمن اینکه اقرار می‌کند مردم تبریز از همان روزهای اولیه‌ی مشروطه تحت هدایت و تعلیم اجتماعیون عامیون، مرکز غیبی، در روزهای جمعه هر هفته مشق نظامی می‌دیدند و اقدام مسلحانه را فرا گرفته بودند و چنین فضایی در تهران فراهم نبود، نقد و نکوهش نثار تهرانیان می‌کند. ضمناً به گفته امیر خیزی، منشی ستارخان، مردم در تبریز: «از جهت اسلحه در عسرت نبودند زیرا قطع نظر از آنکه اغلب مجاهدین دارای اسلحه شخصی بودند، ارک دولتی هم در اختیار مجاهدین قرار گرفت و از این جهت نقصی نداشتند تا محتاج دو قبضه تفنگ باشند و آن را گنجی محسوب دارند، و با وجود این قاچاقچیان قره‌باغ هر هفته از روسیه تفنگ‌های پنج تیری می‌آوردند و با قیمت به مجاهدین می‌فروختند علاوه بر آنان فداییان [فققاری] نیز اسلحه با خود می‌آوردند.» [۴۶]

حضور لوطیان جنگاوری که به صورت حرفه‌ای، تفنگدار بودند، مانند ستارخان که سال‌ها از جمله تفنگداران ولیعهد بود، تفاوت تهران و تبریز را نشان می‌دهد. اینکه کسروی در حضور مجلس و دولتی که مشروطه نام داشت در تهران خواهان مسلح شدن علنی و مستقیم انجمن‌ها همچون تبریز شده است، غیر منطقی و شایان تأمل است. دلیل بسیار مهم دیگر هم موقعیت جغرافیایی و سوق‌الجیشی مجلس در شهر تهران و مبارزات پراکنده مجاهدین در محله‌های گسترده تبریز است که کسروی آگاهانه در ارزیابی و مقایسه‌اش نادیده می‌انگارد. باز از زبان منشی ستارخان می‌خوانیم: «کل مجاهدین تبریز در یک نقطه معین متمرکز نبودند، اغلب محلات شهر در اختیار مجاهدین بود و اگر در جایی شکست می‌خوردند از چند جا مجاهدین محلات [دیگر] به یاری ایشان می‌شتافتند و دشمن را از پیش می‌رانند.» [۴۷]

در این اطلاعات پی می‌بریم که در تبریز از روز اول توپ بستن مجلس، مجاهدین و اعضای انجمن تبریز متفرق و مخفی شدند و مردم آماده، هوشیار و مسلح تبریز به مبارزه برآمدند؛ نه اینکه صرفاً انجمن و یک گروه خاص پیگیر باشد. در حالی که نه مردم تهران چنین بودند و یا آمادگی داشتند، و نه موقعیت و مقام مجلس و فقدان حمایت همه‌جانبه اجازه مقاومت در مقابل توپ‌های قزاقان را می‌داد. از سوی دیگر، تقی‌زاده هیچ‌گاه ادعا نکرد مرد جنگ و نبرد مسلحانه است و نه چنین توقعی از وکیل مجلس به جا و منطقی به نظر می‌رسد. هیچ‌کدام از وکلای مجلس اسلحه به دست نگرفتند که تقی‌زاده دومی‌اش باشد. میرزا قاجار ابراهیم وکیل تبریز هم در کشاکش نبرد مسلحانه کشته نشد، بلکه از صحنه و نبرد نابرابر دور بود که به قتل رسید.

در برخی دیگر از انتقادات ملانقطی، کسروی بی‌پایه تقی‌زاده را نکوهش می‌کند و گاه به اشتباه و یا مبنا قرار دادن شایعات، به صدور حکم علیه تقی‌زاده به عنوان نشانه دشمنی او با سران مجاهدین دست می‌بازد. مثلاً، زمانی که شرح ورود تقی‌زاده از اروپا به تبریز، در استبداد صغیر، را به دست می‌دهد، نقد تقی‌زاده از بی‌نظمی و لگام‌گسیختگی برخی مجاهدین را که مورد تأیید خود او هم هست، تحت عنوان بدگویی و ضدیت‌اش علیه مجاهدین به ویژه ستارخان می‌شناساند. مبنا را هم داستانی بی‌سند و شفاهی از شنید ه‌های خود قرار می‌دهد. می‌نویسد تقی‌زاده به ستارخان گفته بود که فرج آقا فرستاده او در مرند شراب می‌خورد و ستارخان پاسخ داده بود من فرج آقا را برای پیش‌نمیزی نفرستاده‌ام. منشی

و همراه دائمی ستارخان در مورد این مکالمه‌ی ادعایی می‌نویسد:

«به عقیده بنده همچو مکالمه‌ای بدان طریق در میان ایشان روی نداده است. برای آنکه اولاً بنده در تمام ملاقات‌های سردار و آقای تقی‌زاده حضور داشتم و همچو چیزی را از ایشان نشنیدم و اگر در واقع راجع به فرج آقا بین سردار و تقی‌زاده بدون حضور بنده مذاکره‌ای به میان آمد به-طور قطع بدان گونه نبوده است که کسروی نقل می‌کند، زیرا نه آقای تقی‌زاده به سردار بدان وضع زننده جواب می‌دهد زیرا سردار نهایت احترام را درباره‌ی آقای تقی‌زاده مرعی می‌داشت و بیانات وی را لازم‌الاتباع می‌دانست.» [۴۸]

این امر درخور اهمیت است که قریب سی سال بعد بر چه مبنا و سندی، کسروی که نه در متن رویدادها حضور داشته و نه با مجاهدین تبریز محشور بود، با طرح داستان‌های بی‌اهمیتی از این دست، اصل انتقادات تقی‌زاده نسبت به بی‌نظمی، غارت و تاراج برخی از افراد تحت نظارت ستارخان را کم-اهمیت و کم‌رنگ جلوه می‌دهد. بی‌دلیل نیست که کسروی در همین قسمت از کتابش شرح مفصلی در توجیه اقدامات نادرست و رفتار ناپسند برخی مجاهدین و وصف ستایش ساده‌گرایانه‌ی او از درستکاری و پاکدامنی و صداقت سایر مجاهدین را می‌آورد، و با زبانی غیر دمکراتیک اقدامات خشونت‌بار و تاراج اموال مخالفین مشروطه در شهر تبریز را «پر و بال کردن دشمن» و «مایه دل‌خنکی جنگ‌کنندگان» می‌خواند.

تقی‌زاده و ستارخان

تقی‌زاده پیش از ورود به ایران و پیوستن‌اش به مجاهدین تبریز، نامه‌ای به ستارخان می‌نویسد که به شناخت رابطه این دو و فضای زمانه کمک می‌کند. در این نامه آشکار می‌شود که تقی‌زاده در فعالیت‌ی گسترده درگیر است تا از وام اروپاییان به محمدعلی شاه جلوگیری کند و حمایت مادی و داوطلب به تبریز در محاصره برساند، از ستارخان می‌خواهد که: «بداً به صلح و آشتی و راه دادن حاکم تهران به شهر راضی نشده و منتظر کمک قفقاز [شود که] از پیش و پس» به آنها خواهد رسید. تقی‌زاده در قفقاز، لندن و پاریس با اقدامات و فعالیت‌های خود در جلوگیری از عرضه‌ی وام به محمدعلی شاه تلاش بسیاری کرد؛ می‌دانست در صورت تحقق این امر، پول به وام گرفته شده هزینه‌ی سرکوب مقاومت تبریز خواهد شد. ضمناً از اروپا به تفلیس آمده بود تا جریان کمک‌های مالی و تسلیحاتی و اعزام افراد داوطلب بیشتری را به سوی تبریز جهت دهد. متن نامه حاکی از تأکید تقی‌زاده در خودداری از هرگونه سازشی با حکومت تهران در این برهه است. در این زمان چاره‌ای جز خلع شاه در مقابل نهضت نمی-شناخت. صریحاً از ستارخان می‌خواهد که پیش از هر امر دیگر:

«امروز شما حکماً فوراً باید حکومت آذربایجان را به دست خود بگیرید یا کسی دیگر بگذارید و در این کار خیلی خیلی غفلت شده که شما خود را قانوناً و رسماً به داخله و خارجه حاکم شناسانده و احکام و ولایات صادر نمی‌کنید و می‌گذارید همیشه دشمنان شما و طرف شما را به اسم دولت یا حکومت و شما را به اسم شورشیان بنامند.» [۴۹]

موضوع روشن است؛ تقی‌زاده در مدت اقامت در اروپا با اتهام شورشی و یاغی و راهزن شمردن مجاهدین تبریز از جانب هواخوان ادواردگری و کارگزاران آژانس خبری روس در مطبوعات خارجی به ویژه انگلیس و فرانسه، مقابله کرده بود و در اینجا به ستارخان می‌گفت از آنجا که در خارج از تبریز و ایران یک دولت قانونی آن هم در تهران نمی‌شناسند و مقاومت به عنوان جریانی یاغی‌گر و غیرقانونی

معرفی می‌شود، رسماً حکومت موقت انقلابی را اعلام کند. حکومتی که هدف‌اش خلع محمدعلی شاه و جانشینی احمد میرزا در تهران باشد. نکته بعدی که از ستارخان می‌خواهد ارسال تلگرافی به امضای «ستارخان و عموم ملت آذربایجان» به روزنامه‌ها و پارلمان فرانسه است، که در آن تأکید شود ملت ایران با «شاه خائن» در جنگ است و به هر نوع قرض و وام مالی به این حکومت غیرقانونی اعتراض داریم. و به دنبال آن تلگرافی هم به ترکان جوان تازه به قدرت رسیده در استانبول مخابره و طرح شود: مردم ایران همراه با آنان در جهاد آزادی خواهانه هستند، از این رو باید از تجاوزهایی که به سرحدات کشور می‌شود و ایجاد خدشه در فعالیت‌های ضداستبدادی و پیشبرد امر آزادی می‌انجامد، دوری گزینند. بهتر است در این شرایط خطیر دست از تجاوز بردارند و بگذارند تا دو دولت تازه مشروطه در آینده اختلافات مرزی را طی مذاکرات مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند.

دقت نظر، احاطه بین‌المللی به تبلیغات علیه نهضت، خلع سلاح کردن عوامل مخالف مشروطه، بیرون کشیدن تصویر مقاومت از عده‌ای شورشی به قامت دولت موقت انقلابی در انظار داخلی و خارجی، تأکید بر تماس مستقیم رهبر مقاومت تبریز با اروپا و عثمانی و جلوگیری از وام به شاه، تلاش در پیش‌گیری تجاوز قشون عثمانی به مرزهای ایران، تثبیت رهبری ستارخان در جنبش مقاومت و احیای مشروعیت قانونی مشروطه، جملگی جوانب روشن و هوشمندانه این نامه تقی‌زاده به ستارخان است. تقی‌زاده در پایان تصریح می‌کند که تا یک ماه دیگر به تبریز می‌آید و به مجاهدین می‌پیوندد. در این فاصله، در تقلیس و باکو اقداماتی برای حمایت از مقاومت تبریز و نیز قیام رشت انجام می‌دهد و عازم تبریز می‌شود. همان‌طور که در فصل استبداد صغیر آورده‌ایم، روزنامه‌ی انجمن تبریز مورخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۶، با شادمانی ورود تقی‌زاده فرزند گرمی آذربایجان به شهر تبریز را اعلام کرده است. بی‌شک تقی‌زاده پیش از ورود به شهر، اخبار برخی لگام‌گیسختگی‌ها و فقدان سیاست‌ورزی مدیرانه را شنیده و پی برده بود که حضور و وجود او می‌تواند بار و توان مقاومت را افزایش دهد، این نامه‌ی مستند خلاف نظر کسروی نشان می‌دهد که تا این برهه شکی در رهبری فرهمند ستارخان بر مقاومت تبریز به رغم تمامی کاستی‌ها نداشت، و بر آن تأکید ورزید. پیش از ورود تقی‌زاده، اختلافات درونی نهضت وجود داشت و حتی به ترور و مقابله نظامی و سیاسی هم کشیده شده بود. این اتهام که اختلافات درونی مجاهدین پس از ورود تقی‌زاده سر باز کرد، نیز نادرست است. ترور یوسف خزدوز شاهد این امر است. سخنرانی مهم تقی‌زاده در انجمن تبریز مبنی بر رفع نواقص و تأکید بر انسجام و انضباط مقاومت و تعهد عمومی مجاهدین بر رعایت موازین، موجب استحکام جنبش و طرز اداره شهر شد.

اختلاف نظر و تفاوت رویه میان تقی‌زاده با ستارخان و برخی دیگر از افراد شهر چه در نگرش به وظایف و برنامه‌های آتی نهضت و چه در مقابله با محاصره تبریز، و نیز حرکت قشون گیلان برای فتح تهران وجود داشت، و نمی‌توان آن را به ریاست طلبی و تندخویی یا دیگر خصایل شخصی یکی از دو طرف جریان تقلیل داد و ساده کرد. ستارخان به عنوان یک جنگجوی سازش‌ناپذیر به اردوی شمال نوشت که فوراً به تهران بروید. ستارخان و هم‌فکرانش در تبریز و میرزا کریم رشتی در اردوی شمال، خواهان فتح سریع تهران بودند. کسروی در شرح واقعه از دو دستگی در قشون گیلان سخن می‌گوید و می‌افزاید: «از آن سوی در تبریز آقای تقی‌زاده و مساوات و همدستان ایشان و بسیاری از سرجنابان تهران بر آن بودند که پیشنهاد کارکنان دو دولت را پذیرفته و با دربار قاجاری از در آشتی باشند.» [۵۰]

کسروی بر مبنای پیش‌انگاره‌های خود در مورد تقی‌زاده، علت مخالفت او با حمله اردوی شمال به تهران را با این استدلال توضیح می‌دهد که وی می‌خواست از منزلت، آوازه و پیروزی مجاهدین بکاهد تا خود در زمان مناسب صاحب پیروز ریاست شود. چون بسیاری از تناقضات کتابش در چند سطر اعتراف

می‌کند: «نمایندگان انجمن تبریز» و آقای تقی‌زاده و مساوات راهی شدن را روا نمی‌شمارند و چنین عنوان می‌کردند، اگر تکانی از شورشیان دیده شود، سپاهیان روس به جلوگیری درمی‌آیند و کار به جنگ با ایشان می‌انجامد ولی ستارخان و دیگران می‌گفتند از ترس چنان پیشامدی نمی‌توان از پای نشست.» [۵۱]

در این گزارش کسروی مطلب و اشاره مهمی وجود دارد که از نظر مورخان مخالف تقی‌زاده پنهان مانده است. او مخالفت با تصرف سریع و شتابزده تهران را تنها به تقی‌زاده و مساوات محدود نمی‌کند، بلکه از برخی «نمایندگان انجمن تبریز» هم نام می‌برد. غالب مخالفین تقی‌زاده اختلاف‌نظر او با ستارخان را شخصی و منفرد اعلام کرده‌اند؛ در حالی که می‌خوانیم در این راستا، برخی نمایندگان و سران انجمن تبریز هم در کنار و هم‌فکر تقی‌زاده بوده‌اند. در نوشته کسروی که ادعا می‌کند تقی‌زاده اروپا را رها کرد تا برای مقابله شخصی با ستارخان به تبریز بیاید، باید تردید جدی روا داشت. تقی‌زاده اروپا را رها کرد تا از طریق قفقاز و مخفیانه با نام و قیافه بدلی به تبریز بیاید؛ در مسیر سفر به تفلیس و باکو به قیام‌کنندگان رشت و میرزاکریم رشتی یاری رساند و به او رهنمود داد و ضمناً جهت حمایت تبریز به اقداماتی دست زد، نامه و اسناد در دسترس هم جملگی حاکی از عزم و تصمیم او در یکسره کردن کار حکومت غیرقانونی محمدعلی شاه است که با بمباران مجلس مشروطه عملاً قانون اساسی را نقض کرده بود. این موضوع را که چه شد او در تبریز سازش ملی مبتنی بر قانون اساسی مشروطه با حکومت و تأمل و تأخیر در فتح فوری تهران را مطرح کرد، در بخش دیگر کتاب به بحث گذارده‌ایم. نامه‌های برجای مانده از او تا فتح قزوین هم بر عزم او به حرکت اردوی شمال تأکید دارد. خود کسروی هم ادعان می‌کند که خطر تجاوز نیروهای روس بود که تقی‌زاده و مساوات و برخی نمایندگان انجمن تبریز را به مخالفت با حمله‌ی عجولانه به تهران برانگیخت. هشدار تقی‌زاده در مورد خطر حمله و تجاوز قشون روس به تبریز، به موقع شنیده نشد. این امر، که سرانجام به کشت و کشتار وسیع آزادی‌خواهان و ناکامی مقاومت تبریز انجامید.

شاید اگر قدری دوراندیشی و تدبیر و به زمان در بهره‌گیری از راه‌های دیپلماتیک و حتی عقب‌نشینی موقتی و تاکتیکی در مقابل محاصره‌کنندگان مجری و طرح آشتی ملی پیش می‌رفت، کشتار فاجعه‌آور چندماه بعد تبریز قابل پیشگیری می‌شد. هر سوی جریان مسئول پیامدهای باور و اقدامات خویش است، شاید نمی‌توانستند عزم روس‌ها را تغییر دهند، اما زمانی که هر روزنه تدبیر و مصالحه را می‌بندیم یک راه بیش به جا خواهیم گذارد. از شگفتی‌های روزگار اینکه وقتی قوای روس به چند قدمی تبریز رسید و دیگر امکان و وقت هرگونه مذاکره و یافتن راه میانه و سازش بسته شده بود، این خود ستارخان بود که در تلگرافی از سر اجبار و هراس، محمدعلی‌شاه را پدر تاجدار خطاب و گذشتن از گناه فرزندان خطاکارش را درخواست کرد و ملتسمانه از او تقاضا کرد، قبل از اینکه تبریز به تصرف قشون بیگانه تزاری به خواری و ذلت افتد به داد مشروطه‌خواهان تبریز برسد. زمانی که به جای صلح و سازش ملی آبرومندان، تسلیم بی‌قید و شرط و از سر ناچاری را پیش گرفت که دیگر برای یافتن راه میانه و شرافتمندانه‌تری دیر شده بود. و همان‌طور که در فصل دیگر آوردیم، چند روز بعد نه از مشروطه تبریز نشانی ماند و نه آن هل من مبارزه‌طلبی و تمامیت‌خواهی رهبران مجاهد حاصلی به بار آورد. هرآنچه ماند قتل و کشتار و فاجعه، درد، اندوه، افسوس و پشیمانی بود. ستار و یارانش هم چندی بعد ناگزیر برای حفظ جان از ترس ماشین کشتار سالدات‌های روس به کنسولگری عثمانی و به زیر پرچم بیگانه‌ای که پیشتر حتی سخنش را هم نمی‌خواستند بشنوند، پناه بردند.

اما در مورد نقد کسروی بر مخالفت تقی‌زاده به حرکت سریع اردوهای مشروطه‌خواهان به سوی

تهران هم تأملاتی ضروری است. همانگونه که آوردیم تقی‌زاده در مخابره‌ی حضوری و تلگراف خود به اردوی شمال صریحاً می‌گوید: دو گرایش در میان مشروطه‌خواهان تبریز وجود دارد. یکی به دلیل مجموع شرایط داخلی و خارجی، باور دارد که علی‌رغم تسلط استبداد تهران، درباریان و وزرای غیرملی ضرورت مصلحت کشور و مشروطه در مذاکره و توافق «ولو ظاهراً و به صورت زورکی» و آشتی ملی است و نظریه‌ی دوم به هیچ وجه اهل مدارا، مذاکره و سازش نیست و همه‌ی مصائب را زیر سر دربار تهران می‌داند و می‌گوید خود آنهایند که قوای روس را نزدیک تبریز نگاه داشته و از این رو نجات ایران فقط در هجوم به تهران و قطع دایره‌ی فساد است و بس و از روس و انگلیس هم هیچ ترسی نیست. تقی‌زاده افزود: «کمیتة واسطه تهران هم به همین منوال دو دسته شده‌اند و من با رأی دسته اول همراهم اما ابداً اصراری در عقیده خودم ندارم و استبداد نمی‌کنم و همیشه گفته‌ام که من یک رأی دارم. شما هم در میان خود و با عقلای طهران شور کنید و هر چه می‌خواهید عمل نمایید». بنابراین محتوای متن مفصل این تلگراف، در واقع جوابیه به صلاح مصلحت میرزا کریم رشتی و میرزاعلی محمدخان تربیت بوده است، صریحاً می‌گوید که با نظر آنها مخالف است، اما تأکید می‌ورزد: شاید نظر شما بهتر از من باشد ولی باید بدانیم که هر کدام را هم پیش گیرید و هر چه حاصل شود:

«آن خیالات و فرضیات قشنگ را هم در کارخانه‌ی خیال از روی رولیسپون [انقلاب] ممالک خوب دنیا و تربیت شده مثل فرانسه که منشاء تمدن است... قیاس با مملکتی می‌کنند که ثلث سکنه‌اش ایل چادرنشین وحشی و یغماگر و اغلب مجاهدینش دارای اوصافی است که من از ذکر آن خجلم.»

وی می‌افزاید اگر دسته دوم که حرکت به تهران را مدنظر دارد ادعای مقایسه‌ی ایران با فرانسه و دیگر کشورهای پیشرفته‌تر را کنار می‌گذارد و با واقعیت ایران روبه‌رو می‌شد، این رأی را صادر نمی‌کرد. ضمناً هشدار می‌دهد که حضور برخی «اتباع خارجه» در اردوی مشروطه زیانبار است و دولت‌های خارجی به این استناد مداخله خود را توجیه می‌کنند. سخن از وجود اتباع روسی در میان مشروطه-خواهان و هراس قشون تزاری از این انقلابیون و جنگجویان بود که می‌توانست برای سرنوشت قفقاز تزاری هم خطرناک باشد. پس از این مقدمات که حاکی از دیدگاه‌های نو و پخته‌تر تقی‌زاده در شناخت اوضاع داخلی و بین‌المللی بود، جوهر اندیشه و جمع‌بندی خود از وضعیت کلی ایران و مشروطه را روشن می‌کند و می‌گوید جابه‌جایی صرف افراد حکومت چاره و حلال مشکلات کشور ما نیست:

«معتقد بر این هستیم که بدون مدارس و مکاتب، ایران کنونی با این سکنه حالیه هر نوع خودکشی کند و هر ورش را برگرداند، خواه یخنی بکند یا ترید، بهتر از این نخواهد شد و ابرو اصلاح می‌شود چشم ضایع. برای اصلاح آن هم باز عوض یکسال، سه سال جنگ لازم می‌شود. و هكذا که باید مادام‌الدهر ایران در انقلاب و خونریزی باشد و چون انقلاب هم فرصت تعلیم و مدرسه نمی‌دهد همیشه بعد از چند سال هم در همان جایی هستیم که بودیم. باز آدم نداریم. باز همه دزد و مغرضند.

اگر اختیار کافه ایران را هم به دست جنابان عالی و بنده بدهند بهتر از این نخواهیم توانست اداره کنیم. چه که به یک کلمه مشکلات زیاد و بی‌حد است و آدم [کافی] نیست. با این همه رأی بنده یک رأی بیش نیست و واجب‌الاتباع هم نیست.» [۵۲]

یک ماه پس از این تلگراف، تهران توسط دو اردوی شمال و بختیاری فتح شد. به هر حال در این برهه تقی‌زاده به دلایل سیاسی یاد شده و اینکه تا زمانی که از نظر فرهنگی و سیاست‌ورزی مدرن، از فعالین و رهبران مدبر، مسئول و آگاه محروم باشیم، تا زمانی که اکثریت مردم و مجاهدین ما بی‌سواد و جاهل‌اند، بر این نظر بود که اگر تهران را هم فتح کنیم باز در بر همان پاشنه خواهد چرخید. از این رو،

در این شرایط خطیر که نیروهای روسی قصد مداخله مستقیم دارند و تمامیت ارضی ایران در خطر است، آشتی ملی و مذاکره به جای جنگ داخلی اولویت دارد. ارتباط تقی‌زاده با «کمیته واسطه در تهران» که توسط مستشارالدوله و تعدادی دیگر از مشروطه‌خواهان بر پا شده و نظام‌نامه انتخابات مجلس دوم را هم تدوین کرده و قول همراهی محمدعلی شاه را هم گرفته بود، احتمال تجاوز روس در شمال و تبریز و حتی تصرف پایتخت، جملگی دغدغه‌های تقی‌زاده در این برهه بود. کسروی همه این موارد را به ریاست‌طلبی شخصی تقی‌زاده و پس راندن ستارخان تقلیل می‌دهد.

یکی از پژوهشگران می‌نویسد: در این مرحله «تقی‌زاده از بسیاری از آرمان‌های قبلی نهضت دست شسته و امید خود را به امکان دگرگونی ریشه‌ای اجتماعی در ایران از دست داده بود.» [۵۳] تلاش وقفه‌ناپذیر و مثمر‌تر او در همان روزها در تبریز در برپایی هسته اولیه حزب دموکرات با یاری سوسیال دموکرات‌های ارمنی و تنی چند از یارانش آنچنان که در فصل دیگر آوردیم، چنین ادعایی را رد می‌کند. بی‌تردید تقی‌زاده این زمان دیگر آنی نبود که به اجبار شاه به تبعید رفته بود. او بر بستر تجربه و پیامدهای دوران مجلس اول، رفتن به اروپا و قفقاز و مدت طولانی اقامت در تبریز پیش از فتح تهران، مشاهده وضعیت نابسامان مجاهدین پرشور اما بی‌تدبیر و بی‌برنامه برای آتی کشور و نیز مرآه نزدیک با بسیاری از سوسیال دموکرات‌های ارمنی آرای پیشین خود را اصلاح و پخته‌تر کرده بود. این بار می‌خواست با برپایی یک حزب دموکراتیک و سراسری، نسلی از فعالان سیاسی جدید، و یا به قول خودش «آدم لازم» تربیت و متشکل کند. حزبی که با مرام و برنامه مشخص، امور سیاسی را پیش برد. رویکرد و ذهنیتی متفاوت و مدرن. حزبی که با انتشار یک نشریه‌ی سراسری مرکزی، آگاهانه و تربیت‌کننده کادرهای حزبی و هواخواهانی مطلع و پیشرو و نهادهای پیوسته، بتواند سیاست‌ورزی نوین را در ایران عرضه کند. او به علل نظری، به لزوم برپایی یک تشکل ائتلافی گسترده از آزادی‌خواهان رادیکال و لائیک، چپ و میانه رو تحت یک برنامه‌ی تعریف شده برای تداوم و تعالی نظام مشروطه ایمان آورده بود. فعالیت نامنسجم دوره مجلس اول مشروطه، تبعید و تجاری که بر نهضت رفت، او را به این درک رسانده بود. پس، بیشترین توان خود را برای برپایی حزب دموکرات تمرکز داد. وقتی می‌گوید: تا «انقلاب فرصت تعلیم و مدرسه ندهد، بعد از صد سال در همان جایی هستیم که بودیم»، به رغم بوی ضدیت با انقلاب و رادیکالیسم، لزوم ارتقای فرهنگ و دانش و آگاهی و تخصص سیاسی عمومی و جامعه را به عنوان ضامن هر تحول اجتماعی پایدار طرح می‌کند.

برای آشنایی بهتر زمانه و ذهنیت تقی‌زاده، اشاره‌ای از خاطرات علی دیوسالار معروف به سالار فاتح از رهبران اردوی گیلان که خود در قزوین فتح شده حضور داشت و در جریان تلگراف‌ها میان سران اردوی شمالی با تقی‌زاده و انجمن تبریز بود، یاری‌گر است. پس از فتح کامل قزوین، سران اردوی شمال تلگراف‌هایی به تهران، تبریز و برخی دیگر ولایات ایران مخابره کردند. همه تلگراف‌ها به امضای چهار نفر رؤسای مجاهد از جمله سالار فاتح بود. می‌نویسد:

«ولی تبریز خود را به واسطه‌ی سمت در رولوسیون در محل رفیعی نهاده و خصوصاً حالا که تقی‌زاده هم آنجاست و تقریباً به جای پارلمان کار می‌کند و در این موقع که شاه اعاده مشروطیت و انعقاد مجلس دست‌خط کرده است (۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) و روس‌ها به بهانه وارد کردن آرد و آذوقه قشون به تبریز آورده‌اند و اردوی دولتی از تبریز برگشته... تلگرافات تبریز با تقی‌زاده مبنی بر این بود، حالا که شاه مشروطه داده است، قشون ملی فاتح قزوین به سمت تهران تجاوزی ننماید مبدا روس‌ها قزوین و تهران را نیز اشغال کنند.» [۵۴]

بنابراین سند و به گواهی یکی از رهبران اردوی شمال پی می‌بریم تقی‌زاده در آن روزها که قشون روس در تبریز بود و خطر مداخله و تجاوز در شمال و پایتخت استقلال کامل کشور را تهدید می‌کرد و شاه هم به اجبار و ترس و یا هر انگیزه دیگری فرمان اعاده مشروطیت و دستور تدوین نظام‌نامه انتخابات مجلس دوم را در ماه ربیع‌الثانی صادر کرده بود، تأمل و تأخیر حرکت اردوی شمال را خواستار شد. در یک کلی‌گویی، می‌توان دو نظریه‌ی متفاوت مطرح شده را از این قرار جمع‌بندی کرد: یکی سازش ملی در مقابل خطر تجاوز خارجی، و دیگری نبرد انقلابی تا به آخر به هر هزینه‌ای. در همین بحبوحه بود که تبریز پس از آن همه مقاومت به دست قوای روس از کنترل انقلابیون و ستارخان خارج شد.

جمع‌بندی

کسروی مورخی غایت‌خواه بود و براساس رویکرد مصلحانه‌ی خود از قبل می‌دانست چه می‌خواهد بنویسد. تاریخ و مشروطه‌نگاری برای او ابزاری در اصلاح و هدایت محسوب می‌شد. از منظر یک مصلح اجتماعی به شرح و تبیین و قضاوت پرداخت. به مثابه یک ملی‌گرا مدافع یک پارچگی و همسانی ایران، بیش از آنکه دغدغه آزادی و دموکراسی داشته باشد، می‌خواست شالوده‌های استقلال ایران را پی افکند. مقولاتی چون حقوق فردی، قانون اساسی، مجلس شورا، آزادی‌های مدنی و مطبوعات، جملگی به مثابه ابزارهای پیشبرد گفتمان غایت‌خواهانه - ملی‌گرایانه‌ی او حضور و معنی داشتند. او با رویکردی رومانتیکی - عام‌گرایانه، مفهوم کشار «سررشته‌داری توده» را مطرح کرد. در این مسیر با هر عنصر روشنگری و روشنفکری درافتاد. به باورمندان اندیشه‌های متفاوتی چون سوسیال دموکرات، ایرانیان نامسلمان و دگراندیشان مذهبی و حتی کشاکش جریان لائیک با مشروعه‌طلبی توجه چندانی نداشت. آراء و بحث‌های آنها را جنگ هفتاد و دو ملت و بیهوده و زینبار به حال ایران یگانه و یکپارچه خود می‌دانست. تأکید بیش از حد و یک‌جانبه‌ی او بر دلآوری و جنگاوری برخی مجاهدین تبریز، همسان دانستن غرب‌گرایی با مدرن‌گرایی نفی و طرد آن تحت عنوان «درد اروپایی‌گری»، ضدیت با عنصر روشنفکری و «درس‌خوانده‌ها»، او را به یک سونگری و جانبداری آشکار در معرفت و ارزیابی رویدادها کشاند. وی در خوانش، گزینش و چینش اسناد هم چنین کرد. مذاکرات مجلس، اسناد رسمی دولت ایران و دولت‌های خارجی، خاطرات و گزارش دست‌اندرکاران اصلی رویدادها را یا در دسترس نداشت و یا بی‌اعتنا و گاه به دلخواه با آنها روبه‌رو شد. کسروی تاریخ را ابزار اصلاح اجتماعی و بیانگر آرای نظری و میدان تحقق خواسته‌های عملگرایی خود می‌پنداشت. در این جهت، عناصر مطلوب خود را ارتقا بخشید و مخالفین خود را فرو کوبید. رویکرد او به تقی‌زاده بیش از هر چیز دیگر ناشی از تفاوت‌های ماهوی در نگرش‌های لائیک و مدرن او ناشی می‌شد. او به لزوم عنصر دین، و به خصوص «اخلاق پاک» که در آن برای پالایش جامعه و مردم سراغ می‌یافت، باوری ژرف داشت. تمایلات عمیق اصالت‌خواهانه شرقی و ضدیت با آنچه اروپاگری می‌شناخت، او را به تقابلی آشتی‌ناپذیر با امثال تقی‌زاده کشاند. تاریخ مشروطه را نوشت تا ضمن نمایاندن قهرمانان خود، کسانی چون تقی‌زاده را رو سیاه «دادگاه» خود سازد.

نکته‌ی مهم و تاریخی قابل تأمل در رابطه و نگرش کسروی به تقی‌زاده، آرای لائیک و مدرن تقی‌زاده در مقابل ذهنیت و باورهای دین مدار اوست. کسروی خود را مصلح اجتماع و آموزگار اخلاق مردم و جامعه می‌پنداشت، از این رو ادعا می‌کرد هر چه می‌نویسد عین حقیقت و شناخت راستین آن است. اما در واقع، کسروی نیز همچون هر روایت‌گر دیگر، گذشته را از صافی ذهن و خواسته‌ها و آرزوهای خود گذرانید و «واقعیتی» را آفرید که می‌خواست و می‌پسندید. اینکه در اوج تجربه و فعالیت

اجتماعی خود را بانی و پیشوای «پاک‌دینی» خواند که قرار است جامعه را به راه پاک و راستی رهنما کند، تناقض و تضاد ماهوی با آرای لائیک و مدرن تقی‌زاده را نشان می‌دهد. قتل دردآور او توسط گروه نواب صفوی موجب گسست وقایع و عدم شناخت نقش و آرای اصالت خواهانه دین خو و بازگشت خویشتن اصیل گم‌شده‌اش شد. نقش‌زدایی از آرا و اشارات کسروی در مؤثرترین نوشته‌های تجدیدستیزی چون «غربزدگی» آل احمد و «بازگشت به خویش» علی شریعتی نمونه برجسته این گسست به شمار می‌آید. کسروی به صراحت تأکید کرد که باید چشم از اروپا باز دوخت و به زندگانی کهن شرقی بازگشت:

«همین پیام کسروی در دهه‌های بعد در کشف‌الاسرار روح‌الله خمینی، در تسخیر تمدن فرنگی و تراژدی فرنگ فخرالدین شادمان، غرب‌زدگی آل احمد، در آنچه خود داشت احسان نراقی و بازگشت به خویش علی شریعتی جلوه‌گر شد.» [۵۵]

بسیاری از این شخصیت‌ها به ویژه آل‌احمد، نامی از کسروی و آرای ضد اروپایی و اصالت خواهانه گذشته‌گرای درونی‌اش نبردند، اما نخستین نطفه‌های استوار آن اندیشه‌ها را او رقم زد. حضور و تأثیر آرای کسروی در پیدایش اندیشه اسلام سیاسی و دین ناب و اصیل و مجموعه‌ی اندیشه‌های اصالت خواهانه‌ی دهه‌های چهل و پنجاه شایسته پژوهشی همه‌جانبه و بیدارگر است. به قول همان پژوهشگر ژرف بین، قتل کسروی آغاز فراموش کاری عامدانه‌ای بود که نهضت روحانیون ایران را به پدیده‌ای منحصر به فرد و گفتمان اسلام‌گرا و اصالت طلب دو دهه‌ی پس از انقلاب ۵۷ تبدیل کرد، بدون اشاره به یافته‌های او درباره‌ی دین، خرد، اروپاگری، رمان، سینما و... که بنیان گفتمان دینداری معاصر را فراهم آورد، و در زبان و میان روحانیون و بعضاً جلال آل‌احمد و شریعتی عرضه شد. دغدغه‌های بازاندیشی، فکر دینی «اصیل و پاک و ناب» در آرای کسروی، اساس گفتمانی را پی ریخت که ریشه در اندیشه‌ها و آرای نامتجانس و حتی دینی داشت. هم مشروطه خواه بود، هم از زبان و ادب فارسی دفاع می‌کرد و هم با اندیشه‌های جبرگرای حافظ و سعدی و مولوی مقابله و دشمنی می‌کرد. گفتمانی که «راهنمای» بسیاری شخصیت‌ها و اندیشمندان پس از او شد. کسانی که علی‌رغم ابراز مخالفت با کسروی بسیاری از آرای او را از آن خود و از ابداعات و کشفیات خود فرض یا وانمود کردند، و در عین ضدیت با او در پیوستگی اعلام و یا محو شده عامدانه با برخی دیگر از نظریاتش، پیرامون غرب و اسلام سیاسی نظریه‌پردازی کردند. [۵۶]

«حکم تاریخی» آدمیت

دست نوشته‌ی این گفتار سه سال پیش از درگذشت فریدون آدمیت نوشته شده است، فقدان این پژوهشگر پیگیر و پرکار تاریخ‌نگاری مدرن ایران موجب شد که متن اولیه را تا حد زیادی جرح و تعدیل کنم. در آن نوشته در درجه‌ی اول روی سخن با خود آدمیت بود، به امید اینکه ایشان آن را بخواند و پاسخی در خور بدهد. او سال‌های طولانی عمر خود را وقف شناخت مؤلفه‌های بیداری ایرانیان معاصر کرد و سخنان و آرای قابل تأمل و جدی‌تری را به تاریخ‌نگاری ما افزود. من نیز همچون بسیاری دیگر از علاقه‌مندان به سرنوشت تاریخی ایران معاصر، آثار او را به کرات خوانده و به تأمل و کنکاش وادار شده‌ام. از این رو، به شیوه‌ی مرسوم بیش از هر چیزی، روشن کنم که پیش کسوتی و غنا و قابل تأمل بودن نوشته‌های آدمیت در قیاس با پیشینیان، امری نیست که بتوان بی تفاوت و بدون ادای احترام از آن گذشت. لذا انتقاداتی که در این گفتار و کل کتاب به برخی داده‌ها و یافته‌های آثار او وارد دانسته‌ام، به معنای نادیده انگاشتن نقش مؤثر ایشان در تحول فکری بسیاری از جمله خود من نیست، بلکه صرفاً قصدم عرضه‌ی نگرشی نقاد و جستجوگر برای یافتن و خواستن عناصر متفاوت از رویدادهای تاریخی زمان مشروطه بوده است. آدمیت مورخ نامدار نهضت مشروطه است و به علت و سمت و کیفیت نگارش‌های تاریخ‌نگاری‌اش در پیش‌زمینه‌های نظری نهضت مشروطیت ایران، آثارش به نحوی جدی مورد اعتنا و ارزیابی خواهند بود. اما زمانه‌ی علامه‌های همه چیزدان و دانای کلی که همه چیز را دانسته، یافته و عرضه کرده، گذشته است. هیبت نام و روایت آدمیت بر تاریخ‌نگاری ما موجب شده که در بسیاری موارد، رویکرد، داده و یافته و حتی خوانش‌های او از اسناد و شواهد تاریخی بی‌برو برگرد مورد پذیرش و پیروی و تکرار قرار گیرد.

اصرار و تمایل شگفت‌انگیز ایرانیان به بازگشت‌های اصالت‌گرایانه و تقدس آرای پیشینیان، یکی از عوامل مؤثر بازماندن جامعه ما از قافله پیشرفت و تحول مطلوب بوده است. امور پرسش‌ناپذیر و حقایق مسلم در ذهن و حافظه تاریخی، امکان تحرک، خلاقیت و نوآوری را محدود کرده است؛ امری که موجب رواج و قوام بسیاری از بدفهمی‌ها، کژاندیشی‌ها و پذیرش و انتقال غیرنقاد و منفعل آنها به نسل‌های پسین شده است.

یکی از نخستین و شاید مهم‌ترین مؤلفه نوآوری، حضور و تداوم نقد جویا و پویای آرا و عملکرد پیشینیان است، که در فرهنگ مسلط کشور ما کمتر به آن عنایتی مبذول شده و حتی نقد نظر و پیشینه فرهیختگان پیشین نوعی حرمت‌شکنی و دشمنی خوانده شده است. بدون این نقد و بازکاوی بینش و کنش نسل‌های پیشین، کمتر امیدی می‌توان به تحول، ترقی و تکامل روزافزون در جهان شتابان امروزی داشت. هیبت نام، آثار و آرای اتخاذ شده بزرگان و فرهیختگانمان چنان عرصه را بر ذهنیت عمومی جامعه تنگ کرده، که بسیاری از ضرورت‌های فکری و آفرینندگی به پستورانده و محو یا کم‌اثر شده است.

تاریخ‌نگاری ما در بند نوعی سانسور سیاسی و مذهبی و تابوهای سنتی دیرینه و یا خود سانسوری ناشی از حضور و تسلط علامه‌های همه چیزدان، عقل کل و صاحبان حقیقت مطلق اسیر است و دست و پا می‌زند. این امر به انفعال و سردرگمی نسل موجود یاری رسانده است، معضلی که صرفاً ویژگی نوشته‌ها و حکم‌های تاریخی نیست، بلکه به نوع و میزانی بر سراسر فرهنگ و پژوهش و نقدمان مسلط شده است. هر اثر و پژوهشگری هم که به خود جرأت داده در فضا و حوزه بررسی موضوع و رویدادهای مشابه وارد شود به خود اجازه نمی‌دهد در ارزشمندی و یا صحت و سقم رویکردهای آنان تردید روا دارد. بدون نقد گذشته، فردای بهتر و دانایی افزون‌تر ممکن نیست. معرفت تاریخی مطلوب صرفاً از نقد سنت

و سنجش گذشته و شناخت و نقد پیشینیان فراهم می‌آید. ضمن احترام به گذشته و آموختن از وقایع آن، باید آن را در موزه تاریخ گذارد و با نوآوری و بازپردازی‌های نوین خطر کرد، جسارت ورزید، خطا کرد و آموخت. قدم پیش نهاد و لعن و طعن را به جان خرید. بازگشت و تقلید، برگشت و تقدس در گذشته نه چاره‌ساز بوده و نه می‌تواند راهگشای آینده شود.

جز موارد استثنایی و بسیار معدودی در سال‌های اخیر، آدمیت و آثارش یا در هاله‌ای قدسی برون از دایره سنجش و نقد همه‌جانبه و نوجو بر حافظه تاریخی ایران سنگینی کرده و یا با مقابله ایدئولوژیک و سیاست زده مجموعه یافته‌هایش، او را نفی و تخطئه کرده‌اند. آفت ایدئولوژی زده به دلیل نگره پیش-داورانه و منافع سیاسی - آرمانی در نقد آثار متفکری چون آدمیت نه تنها یاری کننده و روشنگر نبوده بلکه با حکم صادر کردن‌های کلی و سطحی تأثیر منفی در این تسلط ایفا کرده است. [۵۷]

فقدان گفت‌وگو و خارج کردن نقد و بررسی‌های تاریخی از هاله‌ای مقدس و رازآلود که گویا فرد یا عده‌ی خاصی توانایی، امکان و مجوز حضور به این حوزه را دارند، موجب پذیرش منفعل و غیرنقاد بسیاری از کج‌فهمی‌های مرسوم تاریخی شده است. امیدوارم این وضعیت با به میدان آمدن پژوهشگرانی نوجو و نقاد و برون از چرخه مرشد و مرید در دهه‌های اخیر بهبود یابد. حضور این نسل نوجو، این امیدواری را نوید می‌دهد که توسط این تازه‌واردان مجهز به دانش و محقق، فارغ از پیش-داوری‌های سیاسی و ایدئولوژیک، و سنت مرید و مرادی نسل‌های گذشته، در قالب خلاقیتی پویا و روش‌مند، رویه‌ای مستدل را پیش گیرند و افق‌های جدیدتر تاریخی نمایان شود. رویکردی که استاد و پیش‌کسوت و اقتدار نظری در روند سنجش و ارائه آثار تاریخی کم‌ترین تأثیر و ارباب را داشته باشد. [۵۸]

متأسفانه کسانی چون آدمیت به رغم تمامی دستاوردهایش در تاریخ‌نگاری امروز ایران و افزوده‌هایی بر این حوزه، در راستای این فضای خفقانی و بازدارنده حاکم بر پژوهش و تاریخ‌نگاری ما تأثیر به‌سزایی داشته‌اند. این گفتار، بی‌آنکه ادعای گفتن سخن نهایی در زمینه‌های بحث شده را داشته باشد، نه مدعی است و نه می‌خواهد مجموع آرا و نوشته‌های آدمیت را به نقد و سنجش گذارد؛ تلاشی مقدماتی است در شناخت معرفت تاریخی این مورخ پرکار و فرهیخته، به ویژه در ارتباط با کارنامه تقی‌زاده عصر مشروطه. تردید ندارم که بسیاری از هواخواهان و حتی صاحب‌نظران فرهیخته بی‌نظر بر من خرده می‌گیرند و نکوهش روا خواهند داشت که چرا با استاد و پیش‌کسوت تاریخ مشروطه چنین گستاخانه و بی‌پروا سخن گفته‌ام. خود آدمیت به ما آموزش داده است:

«حقیقتی را پوشیده نداشتم از آنکه کتمان حقیقت تاریخ عین تحریف تاریخ است و مورخی که حقیقت را دانسته باشد و نگوید و یا ناتمام می‌گوید، راست‌گفتار نیست و مسئولیت او چندان کمتر از آن نیست که دروغ‌زنی پیشه کرده باشد.» [۵۹]

در ادامه درس‌آموزی از این سخن ناصح، به سنجش و قیاس نوشته‌های خود ایشان می‌پردازم. امیدوارم اگر در مواردی خطا دیده و خطا تر گفته‌ام، مرا یاری کنید. پس از قریب نیم قرن قلم‌زنی آدمیت، من حقیر به خودم جرئت داده‌ام به عنوان شاگردی از اهل جامعه‌شناسی و تاریخ در فضای غالب سکوت عامدانه و آگاهانه عمومی، قلم بر کاغذ ببرم و برخی مشاهدات خود از نوشته‌های مورخ مشروطه را با خواننده جدی این کتاب در میان گذارم. امیدوارم پیش از آنکه به چگونگی زبان نوشتارم بپردازید، به چیستی و محتوای آن عنایت کنید. تلاش خواهم کرد برای سنجش آرا و داده‌های آدمیت از برخی نوشته‌های خود او که در نقد مخالفان به کار برده، سود جویم تا اگر برخوردارانه و نادرست است خود ایشان پاسخگوی زبان غیردموکراتیک خویش باشد. شاید تأکید بر جملات قصار خود آدمیت که غالباً

«حکم» و آمریت نادموکراتیک و مطلق‌نگری بر آنها سایه افکنده تا حدی منتقدان این نوشته را قانع‌تر کند. به قول شعری که در سر آغاز این بخش آوردیم: «دیری است با ما سخن به درستی گفتید، خود آیا به دو حرف تابتان هست»؟

آدمیت ذهنیت شکل گرفته و منسجمی داشت. جهان‌شناسی تاریخی او از پیش و در اجزای اصلی‌اش مشخص و تعریف شده بود. او تاریخ را «توالی حوادث» بر اساس «قانون منطقی ترتب معلوم حاکم بر سلسله حوادث» می‌شناخت. به بیانی دیگر، به گمان او هیچ واقعه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیست و می‌توان از بروز آن پیش گرفت. کار مورخ هم در این بستر اندیشگی روشن و تعریف شده است: بر مبنای «بصیرت تاریخی» از میان انبوه «واقعیات، مهم‌ترین و با معنی‌ترین‌شان را مشخص می‌کند و چگونگی وقوع هر حادثه را به درستی و علت یا علل آن را به دست می‌دهد». مورخ «رابطه‌ی منطقی» در توالی وقایع را می‌شناسد، از این رو بر این کار است که «حقیقت» بیرون کشیده شده از ورای اصلی‌ترین وقایع سیر منطقی تاریخ را در قالب «حکم تاریخی» عرضه کند. [۶۰]

آدمیت در اکثر نوشته‌های خود به «حکم تاریخ» تأکید می‌ورزد. او می‌پندارد که عینیتی تاریخی وجود دارد که مورخ با کنکاش در اسناد «دست اول و اصلی» با نگرشی تعقلی می‌تواند «حقیقت و حکم تاریخی» مسلم را در هر مورد بیرون کشد و عرضه کند. اتکای بیش از حد او بر آنچه اسناد اصلی می‌شناسد، اصرار بر نوع خاصی از چینش مطالب و اسناد و خوانشی ویژه، رویکردی آفریده که به گمان او نگرشی تعقلی و بازپردازنده‌ی «حکم تاریخ» است.

معرفت تاریخی مدرن نشان می‌دهد که نه چنین واقعیات مطلق و یک‌سویه‌ای وجود دارد و نه اسناد را می‌توان یک‌بُعدی دید و به حکم تاریخی رسید. چنین حکمی وجود خارجی ندارد، بلکه هر مورخ بنا بر ذهنیت، گرایش، و سلیقه خویش به بررسی و خوانش گذشته می‌پردازد و «حکم» صادر می‌کند. حکمی که دیگری می‌تواند نافی یا ناقض آن باشد. در نهایت، نه عینیتی یگانه و یک‌سویه وجود دارد و نه می‌توان به حقیقتی یکتا و پرسش‌ناپذیر دست یافت. از قلم خود آدمیت نقل کرده‌اند که «دانش تاریخی مثل هر رشته دیگر حدّ یقف ندارد و در انحصار و مونوپل هیچ‌کس نیست» [۶۱] علاوه بر آن، گذشته یا عینیت آن را نمی‌توان چنان که بوده و روی داده در همه جزئیات و ابعاد شناخت و به قلم جاری کرد. آنچه آدمیت «کشف حقایق» می‌نامد، در عمل و در بهترین صورت چیزی نیست جز ارزیابی خود او از سیر رویدادهای گذشته بر مبنای اسنادی که خودش به عنوان اسناد اصلی شناخته و از آن به شیوه خاص بهره برده است. تاریخ پژوهی عرصه یکه تازی یک مورخ نیست بلکه حاصل مجموع تلاش قلم زنان این عرصه است. مورخ در خلاء حضور ندارد، بلکه بر میراث گذشتگان و هم‌یاری دانش و معرفت عمومی، بنیان آثار خود را برپا می‌دارد.

دگراندیشان در قلم آدمیت

آدمیت بر مبنای اعتماد مطلق که به درستی و حقانیت «حکام تاریخی» خود دارد، غالباً با آنان که نمی‌پسندد و یا همسان او نمی‌اندیشند با زبانی غیردموکراتیک و توهین‌آمیز سخن می‌گوید و هرگونه دخالت و اظهارنظر آنان در موضوع تاریخ را نادرست می‌خواند. نمونه‌های پرتعداد این رویکرد متفرعن او را می‌توان در همه کتاب‌هایش نشان داد که حوصله‌ی زیادی را می‌طلبد. تنها به چند نمونه برای روشن شدن این ادعا اکتفا می‌کنم.

آدمیت تاریخ‌نگاران غیردانشگاهی را تحت عنوان «چیزنویسان غیرمتخصص» [۶۲] به تمسخر می‌کشد و می‌نویسد که محصول کار آنها بی‌مایه و سطحی است. همین رویه را در مورد مورخ دانشگاهی منتقد خود با ذکر صفت و تخصص به طنز گزنده به کار می‌برد: «افاضات معلمی که گویا درس تاریخ می‌دهد.» [۶۳] در این اشاره‌ها معمولاً شخص مورد خطاب آدمیت با نام و مشخصات حضور ندارد. او به رویه مرسوم نادرست خود، اینان را لایق ذکر نام نمی‌شناسد.

اهل تاریخ می‌فهمد که مقصود آدمیت، خانم منصوره اتحادیه (نظام مافی) استاد تاریخ دانشگاه‌های ایران است. دلیل این بغض هم روشن است. خانم اتحادیه در کتابش تحت عنوان «پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت»، در این ادعای آدمیت که محمود محمود رئیس کمیته اجرایی حزب دموکرات بوده است تردید دارد. آدمیت در پاسخ با لحنی پرخاش‌گرانه توضیحاتی مبهم و آمرانه در این باره می‌دهد و می‌افزاید: «درک آن معانی ظریف، شعور تاریخی و سیاسی می‌خواهد. آن معلم و امثال او با تفسیرهای ابلهانه‌اشان از فهم تاریخی بهره‌ای ندارد.» خانم اتحادیه به استناد نوشته دیپلمات انگلیسی، بارکلی، به وزیر امور خارجه دولت متبوعش به تاریخ سوم نوامبر ۱۹۱۰ میلادی که حسینقلی خان نواب را رئیس بعدی حزب دموکرات پس از تبعید تقی‌زاده معرفی کرده، همچنین حضور حیدرعمواوغلی در صحنه، نظر آدمیت را قابل تردید دانسته است. آدمیت به جای عرضه مدارک معتبرتر و یا توضیح روشن‌تر در پشتیبانی ادعایش، برمی‌آشوبد و ایشان را مورد اتهام و توهین درشت‌خویانه‌ای قرار می‌دهد. به هر حال، می‌دانیم که کمیته مرکزی حزب دموکرات مخفی بوده و براساس نامه‌نگاری اعضای فعال آن و اسنادی که در دست داریم و آدمیت هرگز به آنها عنایتی نداشته، نام مسئولان حزبی مخفی نگه داشته می‌شد. آدمیت دامنه ناسزای خود را همین جا پایان نمی‌دهد. در رویکرد ارباب‌گر خود برای خاموش کردن قلم و صدای این نویسنده با لحن متفرعن می‌افزاید: «این خانم معلم رومان هم مرقوم می‌فرماید: زندگی باید کرد. اما در داستان‌نویسی همان اندازه بی‌استعداد است که در تاریخ‌پردازی بی‌مایه و حتی بی‌بهره از صداقت علمی.»

آدمیت در خروش از نقد تقی‌زاده بر تاریخ مشروطه و بی‌ارتباط با موضوع، با یکی از کوشندگان و پژوهش‌گران دلسوز، پیگیر و مطلع تاریخ معاصر ایران تسویه‌حساب می‌کند. با شیوه‌ی مرسوم تحقیرآمیزش از نام و هویت فرد مورد انتقاد پرهیز می‌کند و می‌نویسد:

«معدود افرادی هم هستند که در تخطئه هر اثری که بر کارنامه تقی‌زاده ایراد جدی گرفته باشد به جای بحث و انتقاد منطقی به شیوه‌ی ردیلانه دست برده‌اند. شرافت علمی‌شان در این حد است که در نشریه‌ی خود مودیلانه نامه‌های ساختگی آلوده به دشنام، با امضاهایی چاپ بزنند. . . آن افراد ریگ ته جوی بماندند. [۶۴]»

روشن است که این اشاره‌های ناسزاگونه خطاب به ایرج افشار است. فرهیخته‌ای که می‌توان با آرا و برخی یافته‌هایش همراه نبود و در مسیر ارتقای تاریخ‌نگاری معاصر به نقد و بررسی پرداخت، اما او را ریگ ته جوی و بی‌مقدار خطاب کردن، و یا کسی که ردیلانه و فارغ از شرافت و صداقت علمی در نشریاتی که همه از جمله نمونه‌های ماندگار کار روزنامه‌نگاری روشن‌گر و مسئول این سرزمین‌اند، به چاپ نامه‌های ساختگی دست می‌یازد، کمال بی‌انصافی است. در سیاهه نام نشریات و آثار ادبی، خاطرات، اسناد و شواهد تاریخی در بخش منابع هر کتابی که پیرامون دو سده گذشته این سرزمین نوشته شده، نام مؤثر ایرج افشار حضوری پررنگ دارد. پرونده و کارنامه زندگی پربرافروزی ایران خواه ایشان نیازی به تعریف و تمجید ندارد. قضاوت را باید به تاریخ و زمان سپرد.

مورخ مشروطه به شگرد خاص خود در قبال آنچه نمی‌پسندد و در حاشیه‌ی صفحه‌ای از کتاب «اندیشه‌های طالبوف تبریزی» بدون هیچ‌گونه ارتباطی با موضوع بحث و بی‌مورد در کار پژوهشی با حمید عنایت تصفیه‌حساب می‌کند. عنایت را در فهم تاریخی و دانش سیاسی اندک مایه می‌خواند و فردی معرفی می‌کند که «ذهن او از ابهامات و تاریک‌اندیشی‌های نیافته» است. تا اینجا می‌توان درک کرد که آدمیت با افکار و آرای آشفته عنایت بحث دارد. گرچه آدمیت چون همیشه دلیل و شاهدهی برای اقناع خواننده جدی خود به دست نمی‌دهد. قدمی فراتر از نقد نظری رفته و طی یک حمله شخصی عنایت را در کنار عوامل دستگاه‌های دولتی انگلوساکسون «مروج تفکر استعماری و قرون وسطایی» قرار می‌دهد. بی‌تردید هر منتقدی آزاد است آرا و نقد خود را به روشنی بیان کند و حتی درست بداند. تا اینجا نحوه‌ی عرضه بحث علی‌رغم رویکرد ناسالم [۶۵]، تا حدی قابل پذیرش است. اما آدمیت مسئله را از جدل نظری به افترا و اتهام قابل تعقیب در مراجع قانونی می‌کشاند. با بررسی علت این خشم و عصبیت مورخ درمی‌یابیم که کتابی به انگلیسی — که بعدها با نام «اندیشه‌ی سیاسی در اسلام معاصر» به فارسی بر گردانده شد، در ملاحظاتی که برادر مؤلف — محمود عنایت — در حاشیه‌ی آن افزوده، نامی از فریدون آدمیت آمده است. این ترجمه دو سال و نیم پس از مرگ حمید عنایت منتشر شد. آدمیت از اشاره این کتاب به خود و آرای خویش درباره‌ی مشروطیت برمی‌آشوبد و بی‌مناسبت و رابطه از اندیشه‌های طالبوف در سیر قانون‌خواهی، بدون پیشینه به امیرکبیر و خیال «کنستی توسیون» او و سپس گواهی رابرت واتسون نماینده‌ی مجلس انگلیس در صد و سی سال پیش — در سخن از قصد امیرکبیر — حساب حمید عنایت را با چند جمله‌ی مزبور می‌رسد. دست‌کم حرمت یک نویسنده به خواننده جدی خود این است که اگر این‌گونه تسویه‌حساب‌ها در قامت نقد و بررسی عرضه می‌شود، به علل و ریشه‌ها و نشانه‌های هم اشاره‌ای کرده باشد. نقدی که در متن مطرح شد، باید بر مبنای عمل و گفتار فرد مورد نقد، با شواهد پرداخته‌ای اشاره شود. هرگونه نقد و ایرادی که بر آرا و اندیشه‌های خلط آمیز حمید عنایت روا باشد، «مروج تفکر استعماری» اش نمی‌توان خواند.

آدمیت در حاشیه کتاب *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، پس از اشاره به آرای خام و ابتدایی آخوندزاده درباره‌ی علل پیروزی اعراب مسلمان و مسئولیت ایرانیان در آن، مجموعه آثار خاورشناسان غربی را ناقص و بی‌مایه می‌خواند و از نویسندگان خودی علاوه بر آخوندزاده، تنها میرزا قاجان کرمانی را می‌یابد که «در آن مبحث صاحب تعقل تاریخی است». پس از این مقدمات، بی‌ربط به مؤلفان اخیر ایرانی هم گریزی می‌زند و مدعی است که هیچ‌کدام معنی تازه‌ای کشف نکرده‌اند و هر چه آورده‌اند رونویسی گفته‌های «بی‌مایه» فرنگی‌هاست. سرانجام، به مقصود خود از این اشاره‌ها می‌رسد و عبدالحسین زرین‌کوب نویسنده و پژوهش‌گر پرکار معاصر را در فن تاریخ‌نگاری «سیصد سال عقب مانده» می‌خواند. می‌توان باور داشت که کمتر نکته‌ی جدیدی در آثار زرین‌کوب برای افزودن به میراث تاریخ‌نگاری آمده است. در این موضوع که مطالب او که در واقع غالباً یافته‌های جدید تاریخی عرضه شده در آثار نوین فرنگی است، همسان نوشته‌های سه قرن پیشتر بدانیم تردید جدی رواست. با هوش و دانش تاریخی که در آدمیت سراغ داریم، اگر آثار زرین‌کوب را خوانده باشد می‌داند که چنین ادعایی صحت ندارد و صرفاً به منظور ارباب و تمسخر فرد مورد نقد به کار رفته است. [۶۶]

آدمیت در دو صفحه از آخرین کتابش پیرامون نهضت مشروطه، مجلس اول و بحران آزادی، با بسیاری نویسندگان و قلم‌زنان مشروطگی ایران بدون اشاره و سند و توضیح رسا، با حکمی قصارگونه و با زبانی غیردموکراتیک و توهین‌های شخصی تسویه حساب می‌کند. *تاریخ انقلاب مشروطیت*، نوشته مهدی ملک‌زاده را «عاری از اعتبار تاریخی علمی» می‌خواند، آن را اثری «نامعتبر» می‌داند که «قابل

استناد» نیست. *قیام آذربایجان و انقلاب مشروطیت*، نوشته کریم طاهرزاده بهزاد «اثر کم‌مایه‌ی تبلیغاتی» معرفی می‌شود به قلم نویسنده‌ای که «پادوی تاریخ‌پردازی» است. مقدمه رضازاده شفق، استاد فلسفه دانشگاه، بر آن «پشیزی نمی‌ارزد». *قیام آذربایجان و ستارخان*، نوشته اسماعیل امیر خیزی و گیلان در جنبش مشروطیت، نوشته ابراهیم فخرایی، کاشان در جنبش مشروطیت/ایران، نوشته حسن نراقی، «شاید به یک بار خواندن بیرزد. اما نباید انتظار کشف مطالب تاریخ مهمی را از آنها داشت». مورخ پیش کسوت تاریخ‌نگاری مدرن ایران در چند سطر احکام فوق را درباره بیش از ۵ هزار صفحه مطلب، تحقیق و سند پیرامون نهضت مشروطیت صادر می‌کند.

اول از همه تأکید کنم، که مقصود از بردن نام و آثار فوق به هیچ وجه تأیید یا پذیرش مندرجات و ادعاهای این قلم زنان نیست. صرفاً نمونه‌هایی از شیوه و رویه مرسوم آدمیت را در قبال آنچه نمی‌پسندد، نشان داده‌ام. تسویه‌حساب با کریم طاهرزاده بهزاد به دلیل گرایش سوسیال دموکراتیک عصر مشروطه و محتملاً همگرایی و احترامش به تقی‌زاده به چه کار خواننده می‌آید. آیا انصاف پژوهشی و احترام به خواننده نباید موجب شود حالا که نام نویسنده و اثری را لایق ذکر و اشاره دانسته، حداقل نمونه‌هایی از «تبلیغات ایدئولوژیک» او را هم نشان دهد تا خواننده بداند منقد از چه سخن می‌گوید. رضازاده شفق هر چه بود و هر که شد و هر کاری که کرد، دست کم از روزنامه‌نگاران و فعالین سیاسی - اجتماعی پیشرو زمان مشروطه بود و انصاف پژوهشی و تاریخی می‌طلبد که وقتی از او نام می‌بریم، و ادعا می‌کنیم که نوشته او بی‌ارزش بوده و پشیزی نمی‌ارزد، به دلایل این افترا هم اشاره‌ای گذرا شود.

مهدی ملک‌زاده با وجود زیاده‌گویی و قصه‌پردازی‌های بعضاً بی‌ارتباط، در کتاب هفت جلدی تاریخ مشروطه‌اش، و به رغم اینکه بعدها چه می‌اندیشید و چکار کرد، در زمان نهضت مشروطه از اعضای فعال حزب دموکرات دوران مجلس دوم و فرزند ملک‌المتکلمین، یکی از چند شخصیت برجسته و مؤثر نهضت مشروطه، بود. گرچه نفرت آدمیت و دشمنی عباس قلی‌خان پدرش از ملک‌المتکلمین به صراحت در کتابش آشکار است، ولی بی‌انصافی است که با یک جمله حساب اثر پرچم پسرش را برسیم. بی‌تردید مواردی قابل تأمل در لابلای مطالبش یافت می‌شود که یاری‌گر پژوهشگر علاقه‌مند به پی‌جویی و قیاس با سایر شواهد تاریخی باشد. [۶۷] از یاد نبریم که دست کم در خصوص حیات سیاسی و کارنامه ملک‌المتکلمین و محفل‌هایی که ملک‌زاده عصر مشروطه عضو فعال آن بوده، در این کتاب می‌توان به موارد قابل‌اعتنایی برخورد کرد.

هر چند که اسماعیل امیرخیزی و ابراهیم فخرائی، هیچ یک مورخ عالمی چون آدمیت نبوده‌اند و خود هم چنین ادعایی را مطرح نکرده‌اند، اما روایت شخصی و محلی خود را از نهضت مشروطیت در آذربایجان و گیلان به ما عرضه کرده‌اند. این‌گونه خاطره و گزارش‌نویسی‌ها و رویکردها و مواضع بعضاً کژ فهمیده و یا نادرست در لابه‌لای سطورشان و علی‌رغم کاستی‌های بسیاری که دارند، اولی روایت نسبتاً دست‌اولی است به علت حضور فعال و مؤثر مؤلف در انجمن تبریز و مجاهدین آن به ویژه در دوران استبداد صغیر و همراهی و هم‌قدمی در مقام منشی شخصی ستارخان تا مرحله تیرخوردن سردار در ماجرای خلع سلاح پارک اتابک، و دومی از شاهدان محلی و فعال رویدادهای آن روزگار گیلان، بین آثار نه تنها به بیش از یک بار خواندن می‌ارزد، بلکه در قیاس، تطبیق و استفاده از سایر اسناد و مدارک، ارزش تأمل، بررسی، نقد و بهره‌وری هم دارد.

آدمیت، گاه برای خلع سلاح مخالفین، از واژه‌ها و صفات مصطلح رده نویسان مکتبی هم استفاده می‌کند. در *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، در خصوص زندگی‌نامه‌ی سیاسی سیدجمال‌الدین اسدآبادی نوشته نیکی کدی، ایران‌شناس و پژوهشگر نهضت‌های فکری ایران معاصر و عضو برجسته‌ی دانشگاه‌های

آمریکا می‌نویسد: «... همچون اغلب نوشته‌های او سطحی و کم‌مایه است. اساساً مقام فکری سید را به درستی نشناخته، آلوده به اغراض یهودی‌گری است و امانت علمی هم ندارد.» [۶۸]

بنا بر شناختی که از کلی‌گرایی آدمیت داریم، بر فرض بپذیریم همه آثار پر حجم و قابل تأمل خانم نیکی کدی سطحی و کم‌مایه و فاقد امانت علمی‌اند، که حتی آدمیت برای اثبات ادعایش زحمتی به خود نمی‌دهد که نمونه‌ای بیاورد، اما بهره‌وری نژادپرستانه و پر تعصب دینی از واژه‌ی «آلوده به اغراض یهودی‌گری» دیگر به چه توجیهی قابل فهم و توضیح است و ذکر نکوهش‌گرانه و تحقیر آمیز پیشینه مذهبی او به چه کار خواننده جدی می‌آید؟

زخم زبان و ناسزاگویی آدمیت گریبان بسیاری از رهبران و فعالان سیاسی معاصر را نیز گرفته است. یک‌جا می‌نویسد: «حسین پرویز و محمد نجات پادو اجتماعيون فعلی و فرقه دموکرات بعدی بودند. ما این دو نفر را به روشنفکری و آزادی‌خواهی نمی‌شناسیم. محمد نجات از عاملان و خبررسانان سفارت انگلیس هم بود.» [۶۹]

حسین پرویز عضو فعال حزب دموکرات دوران مجلس دوم و سوسیال دموکرات جوان و فعال آن برهه بی‌هیچ سند و شاهد و دلیلی پادو خوانده و از شمار آزادی‌خواهان زمانه حذف می‌شود. میرزا محمد خراسانی ناشر نشریه نجات و فعال سیاسی دوران، به اتهام جاسوسی برای سفارت انگلیس محکوم می‌شود، بدون اینکه دلایل و مدارک این امر به خواننده ارائه شود. به جرم وارد آوردن اتهامات کم-اهمیت‌تراز این، می‌توان نویسنده و متهم‌کننده را به مراجع حقوقی کشاند. آیا خواننده حق ندارد بداند چرا آدمیت نجات را جاسوس و خبرچین بیگانه می‌خواند؟

برای عصبیت و خشم و ناسزاهای آدمیت در کتاب دیگرش می‌توان نشانه‌ای یافت. پیرامون حسین پرویز و محمد نجات می‌نویسد: «هر دو از اعضای فرقه دموکرات بودند و هیچ‌کدام را به تقوای اخلاقی نمی‌شناسیم. حسین پرویز در تاریخ مشروطیت محلی از اعراب ندارد و به اصطلاح خود تقی‌زاده آتش بیار بود.» [۷۰] و در ادامه، بر تقی‌زاده می‌توپد که رأی او در آن زمان «معتبر نیست» جز اینکه با او همکاری کردند «یعنی پادوی وی بودند».

من نه می‌خواهم حسین آقا پرویز تهرانی را به عنوان شخصیت مهم با آرا و کنش قابل تأمل معرفی کنم، و نه او را به این نقش یافته‌ام. اما تخطئه و تحقیر یکی از شخصیت‌های فعال عصر مشروطه از طریق ناسزاگویی و «پادو» خواندنش را نمی‌پسندم. این دشنام را صرفاً توهینی از سر غضب می‌شناسم. مخالفت با آرا و عملکرد افراد یا گروه‌ها هرگز نباید به اتهام و ناسزا و نفی حضور و تأثیر، مطلوب یا غیرمطلوب، و حذف کامل فرد یا گروه از عرصه تاریخ انجامد. آدمیت به «حکم تاریخ» علاقه بسیار دارد و به هر مناسبتی آن را صادر می‌کند. [۷۱]

آدمیت هر کس را که با تقی‌زاده همراه و یا «همکار» و هم‌قدم بوده و به نوعی در عصر مشروطه در مقابل تشکل و باورهای پدر ایشان، عباسقلی خان آدمیت، قرار گرفته به این «جرایم» مورد «عنایت» تاریخی خود قرار می‌دهد. بنابر حکم او، این افراد در مشروطه «محلی از اعراب» نداشته‌اند. صرفاً به عنوان نمونه و در ارتباط با موضوع این کتاب به همین ادعای آدمیت درباره‌ی حسین پرویز و نجات کمی تأمل کنیم. ببینیم که آیا اینان «پادوهای» بیش نبوده‌اند؟

بنابر یادداشت‌های سیدابوالحسن علوی [۷۲] حسین پرویز جوانی باهوش و تجددخواه بود و در آغاز مشروطه به همراه سیدمحمدرضا شیرازی (مساوات) برای بیداری عامه به امر آزادی‌ورقه‌ای به نام «صلح‌نامه» [صبح‌نامه] منتشر کرد. [۷۳]

از این نشریه هیجده یا نوزده شماره در جامعه پخش شد. در تاریخ جراید ایران نوشته‌اند که این جریده‌ی هفتگی دارای سبک انقلابی - سیاسی بود. [۷۴] این روزنامه بیانگر مواضع رادیکال محفل مخفی سوسیال دموکرات تهران بود. با رویکردی چپ‌گرا و متکی بر استدلال‌های اقتصادی و اجتماعی به شرح و تفسیر مناسبات حکومت در قبال مردم می‌پرداخت. تأسیس بانک ملی و ضرورت شرکت مردم در آن و حمایت مستقیم از آن، خواست آزادی‌های فردی و اجتماعی و لزوم مشارکت عمومی مردم در سرنوشت سیاسی خود، در صدر مطالب این روزنامه قرار داشت. نشریه با رویکردی لائیک و مساوات‌گرایانه از همه شهروندان کشور، جدا از مذهب و قومیت، می‌خواست برای ایجاد و قوام نهادهای جدیدی چون مجلس شورای ملی و تأسیس بانک ملی گردهم آیند و متحد شوند.

حسین پرویز پس از بمباران مجلس همراه تقی‌زاده و برخی دیگر آزادی‌طلبان مجبور به تبعید از ایران شد. سراغش را در ایوردون سوئیس داریم، در کنار علی‌اکبر دهخدا و معاضدالسلطنه در کار انتشار صور اسرافیل در تبعید، که بیانگر آرای رادیکال و پیشرو مشروطه‌طلبی زمانه است.

معاضدالسلطنه در نامه اول ژانویه ۱۹۰۹ (۸ ذیحجه ۱۳۲۷ ق) از پاریس به ایوردون خطاب به دهخدا می‌نویسد: «حسین آقا را هم راضی کرده‌ام، می‌آید به ایوردون. یک مژده بود برای همه. یک همچو جوان نازنینی همدم خواهد بود و هم مسلک و هم عقیده.» [۷۵]

معاضدالسلطنه، فعال رادیکال و مشروطه‌خواه مؤثر آن روزگار در نامه روز بعد خود، از ورود حسین آقا به ایوردون اظهار خوشوقتی می‌کند. دهخدا هم در نامه سوم ژانویه همان سال به معاضدالسلطنه با خرسندی و سپاس گزارش داد که «جناب حسین آقا» می‌گوید: در راه معشوق، منظور آزادی و مشروطه، باید «ترک نام و ترک دین و ترک جان» کرد. [۷۶] دهخدا در نامه دیگری به نظر حسین آقا درباره امور چاپ روزنامه اهمیت می‌دهد. [۷۷] در این مرحله دهخدا برای مبارزه علیه حاکمیت مطلقه محمدعلی‌شاه در ایران، اتکا بر تهی‌دستان شهر و روستا را ضروری می‌دانست در حالی که خیل عظیمی از مدعیان مشروطه‌خواه که در پاریس جمع شده بودند، مشغول تقسیم مناصب آینده ایران میان خود بودند. اختلاف و جدل میان جریان رادیکال «ایوردون» و «حضرات پارسی» چون سردار اسعد، فجرالسلطنه، دوله‌ها و سلطنه‌ها، به گواهی نامه‌های به جا مانده از دهخدا و معاضدالسلطنه، و نیز اسناد تقی‌زاده به روشنی قابل رؤیت است. [۷۸]

نیتیم از این اشاره‌ها این است که نشان دهم بر خلاف ادعای آدمیت، حسین آقا پرویز را در این برهه خطیر نهضت مشروطیت، فعال و در کنار دهخدا و معاضدالسلطنه می‌یابیم. سخن کوتاه اینکه مجموعه نامه‌های بالا نشان می‌دهد در این بزنگاه حساس و خطیر پس از بمباران مجلس و تبعید شدن، تمام و کمال همراه و هم‌قدم جریان پیشرو نهضت بود. بنابراین، دشنام‌های آدمیت که او را به جرم همراهی بعدی با تقی‌زاده در حزب دموکرات و اداره روزنامه ایران نو، صرفاً «پادوی» تقی‌زاده معرفی می‌کند و مدعی می‌شود در نهضت مشروطه نقشی نداشته، نه تنها منصفانه نیست بلکه نادیده انگاشتن شواهد و اسناد تاریخی آن زمان است. متن تلگراف معروف دهخدا و معاضدالسلطنه از اداره روزنامه صور اسرافیل در تبعید به محمدعلی‌شاه، به تاریخ ۶ صفر ۱۳۲۷ ق (۲۷ فوریه ۱۹۰۹ م) به خط حسین آقا پرویز است. [۷۹]

پس از فتح تهران، حسین آقا را فعال و مؤثر در تشکیلات حزب دموکرات و در کنار طیف پیشرو نهضت، سراغ داریم. او در روزنامه/ایران نو، پیشروترین و مدرن‌ترین نشریه دوران مجلس دوم، نقش مهم و طاقت‌فرسای سازماندهی اداره‌ی آن را برعهده داشت. نامه‌هایی چند از او به تقی‌زاده و سایر فعالین نهضت در اسناد در دست است. از او نامه‌ی مفصلی به تاریخ ۱۸ شوال ۱۳۲۸ ق در زمان تبعید و خروج

اجباری تقی‌زاده از تهران در دست است که وی را به عنوان یکی از فعالین مؤثر حزب دموکرات معرفی می‌کند. در این سند، در مقام یک مطلع به امور مرکزیت حزب، گزارش فعالیت‌های مهم مسائل مهم سیاسی و حزبی در تهران را با روشی متین عرضه می‌کند. [۸۰] نامه‌ای هم از حیدرخان عمواوغلی، سوسیال دموکرات فعال دوران نهضت مشروطه، به تاریخ سوم سپتامبر ۱۹۱۳ خطاب به تقی‌زاده در دست است که در آن سخن از ضرورت برگزاری یک کنگره سراسری متشکل و منسجم کردن اعضای پراکنده‌ی حزب دموکرات برای فعالیت‌های گسترده‌ی جدید دارد. حیدرخان، حسین آقا را با عنوان «فیکسو عصر واورقانیزاتور نمره اول» معرفی می‌کند. این عنوان حاکی است که او پرویز را سازمان‌دهنده‌ی زبردستی می‌شناسد و این را در تجربه عمل کار در شعبه تهران حزب دموکرات دریافته است. اهمیت و نقش مؤثر حسین آقا در سازماندهی امور اداری حزب دموکرات و نشریه/ایران نو، ارگان آن حزب، در اسناد کتاب حاضر قابل ملاحظه است. در همان نامه حیدر می‌نویسد تلاش کرده پرویز را به ضرورت برپایی کنگره قانع کند. زمانی که حسین پرویز از امور سیاسی دست کشید، مدیریت کتابفروشی معروف «طهران» را بر عهده داشت که در نشر و توزیع آثار پیشرو آن روزگار نقش مثبتی ایفا می‌کرد. کتابخانه را با مشارکت تقی‌زاده تأسیس کرد و تا آخر عمرش، سال ۱۳۳۵ شمسی، به این پیشه شریف اشتغال داشت. این کتابخانه محل تجمع اهل فضل و ادب ایران بود

اما موضوع محمد نجات، که آدمیت همه جا آگاهانه او را در کنار حسین پرویز قرار می‌دهد، از جنم دیگری است. آدمیت او را از عمال سفارت انگلیس معرفی می‌کند. مستنداتش را هم ارائه نمی‌دهد. اینکه پس از مشروطه، به ادعای محمود محمود معلوم شد نجات «سم دارد» و به راه دیگری رفت، امری خارج از بحث دوران مشروطه است. آدمیت به جای اینکه با رویه‌ای مستدل و متین بینش و کنش نجات را - برای خواننده‌ای برشمرد که اتهامات مورخ را از قبیل «کار چاق‌کن مجلس» و یا «مردک پاچه ورمالیده» می‌خواند، عملاً و ناخودآگاه با ناسزاگویی گذشته نامطلوب او را تطهیر می‌کند. حرمت قلم، انصاف و فضای دموکراتیک بحث و نقد را نباید با این گونه دشنام و درشت‌گویی حتی نسبت به دشمنان آلود. کاش آدمیت حالا که مصلحت دیده در اثر جدی مشروطه‌اش از محمد نجات به زشتی یاد کند، اشاره‌ای هم به دلایل آن می‌کرد. این گونه نحوه‌ی گفتار غیردموکراتیک و نادرست به دلیل اعتبار آدمیت می‌تواند به عنوان یک روش مطلوب از جانب دیگران تأیید و به کار گرفته شود. حرمت واژه و رعایت حقوق انسانی مخاطبین و دگراندیشان، از هر منش و روبه، وظیفه‌ی هر اهل علم است. شکستن خط قرمز نقد و نکوهش با توهین و افتراء نفی ارزش‌های اخلاقی و حقوقی بوده که خود آدمیت مروج آن است.

آدمیت در کنار فصاحت و پرهیز از تعارفات رایج با نثری گزنده و غیرمتمعارف بر مخالفان و شخصیت‌های نامطلوب خود می‌تازد. بی‌ملاحظه و محدودیت در ارزش و انصاف هر چه بر زبان و قلمش می‌آید به متن آثار جدی‌اش وارد می‌کند. تا زمانی که حقوق انسانی مخاطبین و دگراندیشان از هر منش و روبه را نقض نکرده، ایرادی بر او وارد نیست. اما گذر از مرزهای اخلاقی و حقوقی از جنم دیگری محسوب می‌شود. در پیش‌کسوت بودن، فضیلت و خدمات کم‌نظیر آدمیت در تاریخ‌نگاری مدرن ایران نمی‌توان تردیدی رواداشت، اما این بزرگ‌نمایی خدمات و ارزش‌ها نباید ما را از نقد این ادبیات آمرانه و افتراآمیز بازدارد. به دلیل وجهه و حضور مؤثر او در تاریخ‌نگاری، معاصر ما، لزوم دقت در آنچه او به میراث گذارده دو چندان می‌شود. ضمناً نباید اجازه داد که او و آثارش همچون برخی افراد دیگر - در زمره «مقدسات» باورهای و شیوه تاریخ‌نگاری ما از نقد و بررسی دور بماند. بازخوانی و بازنگری پویا و نقاد داده‌ها و یافته‌های او می‌تواند گامی رسا در تعالی تاریخ‌نگاری ما باشد. در همین مثال اخیر، می‌توان

به مورد نجات اشاره کرد که عملکرد او به ویژه پس از مشروطه به میزان کافی شواهد برای روشنگری به جا نهاده که مورخ گریز به ناسزاگویی نشود و با اسناد و چرخش قلم، او را به خواننده خود بشناساند. در روان‌شناسی عصبیت آدمیت پیرامون آنچه نوشته نکته‌های قابل تکرار است. او با کسانی چون نجات تنها اختلاف سیاسی ندارد، کم‌اینکه وجه سیاسی و نشانه‌های آن را هم قابل طرح نمی‌داند. نجات مدتی در کنار سلیمان میرزا در انجمن حقوق - یکی از ارکان چهارگانه جامع آدمیت - و در اداره روزنامه حقوق همکاری می‌کرد. این انجمن از جامع جدا و علیه رهبر آن - پدر فریدون آدمیت - افشاگری و فعالیت کرد. به نظر می‌رسد در غالب نمونه‌هایی که خشم و عصبیت و یا مهرورزی و عنایت آدمیت فوران می‌کند به ویژه در دوران مشروطه، به نوعی با جامع آدمیت و پدر ایشان رابطه‌ای می‌یابیم. میرزا محمد خراسانی از سال دوم روزنامه حقوق تا ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ق (۳۰ مه ۱۹۰۸م) که نشریه تعطیل شد، سردبیر آن نیز بود. او در این زمان در مقابله و مخالفت با روزنامه‌ی «آدمیت» به سردبیری میرزا عبدالمطلب یزدی از اعضای فعال و مورد اعتماد عباس‌قلی‌خان آدمیت و رهبری آن محفل قلم می‌زد. می‌دانیم روزنامه آدمیت و گرداننده‌اش همگرا با دژخیمان باغشاه در استبداد صغیر قرار گرفتند.

آدمیت و قهرمانان یگانه‌اش

قلم توانای آدمیت در ارزیابی و قضاوت آنچه می‌پسندد و شخصیت‌های مطلوبش، یک باره و یک سویه، مطلق بین و مطلق نما می‌چرخد. صفت‌های بزرگ‌ترین، نخستین، بنیانگذار، تعالی و تجسم مشروطگی، با فضیلت‌ترین، درست‌ترین، اصولی‌ترین و بسیاری‌ترین‌های دیگر نثار شخصیت‌های مطلوب‌اش می‌شود. اوج این کلمات پرمهر و مطلق‌نگر را در روش تاریخ‌نگاری و یافته‌های تاریخی خویش، آرا و عملکرد پدرش، و تمامی آنان که فرهیخته و مسئول و متعهد به روشنفکری می‌شناسد، می‌توان جست. از زبان خود ستایانه و نخبه‌گرای او می‌خوانیم:

«تحقیق در فلسفه اجتماعی ایران را یازده سال پیش با نشر کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت آغاز نهادم. پیش از آن هیچ اثر ایرانی و خارجی را که در زمینه‌ی بیان این معنی کوشیده باشد، سراغ ندارم. . . روش من تحلیلی است. آن شیوه‌ی آموخته در پژوهش تاریخی، که از دیدگاه متفکران تاریخ و صاحب نظران دانش سیاسی و اجتماعی ممتاز شمرده شد، مورد اعتبار است.» [۸۱]

بحث در این ادعا که تا انتشار کتاب فکر آزادی، که به محتوای آن خواهیم پرداخت، هیچ اثر ایرانی و خارجی در فلسفه اجتماعی ایران معاصر منتشر نشده، امری است نیازمند بحث و تفصیل در جا و حوصله‌ی مطلوب خود؛ اما اینکه نویسنده با زبانی مطلق‌گرا چنین ادعایی می‌کند جای تأمل بسیار دارد. یکی از دردهای مزمن روشنفکری ایران همین گسست‌های آگاهانه و عامدانه از گذشتگان است. غالب فرهیختگان ما می‌پندارند تاریخ اندیشه در حوزه مورد نظر آنها زمانی آغاز شد که آنها دست به قلم بردند. به نمونه‌های آن در همین کتاب اشاره کرده‌ایم. آدمیت این تفرعن قلم را در موارد بسیار دیگری هم به کار گرفته است؛ تنها نمونه‌ای آوردم تا نشان دهد زمانی که یک اندیشه‌ورز خود را آغازگر و بی‌بدیل می‌شناسد، همچون مصلح اجتماعی - دینی به ارشاد و تحکم دیگران خواهد پرداخت.

آدمیت در توصیف قهرمانان خود هم این یک سویگی و مطلق‌بینی را به کار می‌برد. قهرمانان یگانه‌ی کسروی یعنی ستارخان، باقرخان و یار محمدخان، در آثار آدمیت نام و حضور و منزلتی ندارند. او آگاهانه و برای نرنجاندن برخی و برای اینکه مجبور به نقد و نکوهش آنها نشود، از پرداختن به آرا و عملکرد

مؤثر آنها در مشروطه پرهیز می‌کند. اما می‌دانیم نام نبردن و بی‌اعتنایی آدمیت ناشی از عدم شناخت او از رهبران نهضت مقاومت تیریز نیست. آنها را در ایجاد اساس و قوام مشروطگی مؤثر نمی‌شناسد. شخصیت‌های مطلوب و قهرمان او در وهله‌ی اول پدرش عباسقلی خان است، که از زبان و نوشته دیگران «مرشد کامل» و «شیر ایران» و به اتکای صرف آرشو خصوصی خویش، خواهان حکومت قانون و مشروطه دموکراتیک می‌خواند، و در مرتبه بعدی اعضاء و همراهان جامع آدمیت تحت رهبری پدرش، چون سعدالدوله و احتشام‌السلطنه و در حدی کمتر سایر اعضای آن محفل به شمار می‌روند. حکایت آدمیت از عنصر روشنفکری مشروطه و برکشیدن جامع آدمیت وقتی قابل تأمل تر می‌شود که در جمع‌بندی از عملکرد مجلس اول در برهه تقابل با شاه می‌نویسد:

«چنین بود تعالی مجلس در نخستین آزمایش پارلمانی ترقی خیره‌کننده‌ای که مدیون احتشام‌السلطنه و چند تن دیگر از نمایندگان هوشمند و روشنفکر مجلس بود... آنان به مسئولیت روشنفکری خویش هشیار بودند و در ایفای مسئولیت اجتماعی خویش قصور نورزیدند ورنه ما آنان را روشنفکر نمی‌شمردیم.» [۸۲]

پیرامون احتشام‌السلطنه، قهرمان یگانه مجلس اول در آثار آدمیت مفصل‌تر سخن خواهیم گفت. علاوه بر او، به «چند تن دیگر نمایندگان هوشمند و روشنفکر» اشاره می‌شود که در این نوشته آنها را با نام و عملکرد معرفی خواهیم کرد؛ جملگی یک امر مشترک دارند: عضو جامع آدمیت به رهبری پدر مؤلف بوده‌اند. آدمیت دو رویداد مهم مجلس اول، یکی تدوین متمم قانون اساسی و دیگری شکست کودتای ذیقعه محمدعلی شاه علیه مجلس را به نام اعضای جامع آدمیت در تاریخ خود ثبت می‌کند. اولی را به حساب سعدالدوله، دشمن مشروطه، می‌نویسد و دومی را نشان تدبیر و تعهد روشنفکری احتشام‌السلطنه اعیان مسلک می‌شناساند. به هر دوی این ارزیابی‌های اغراق‌گر و وارونه‌گو در متن کتاب پرداخته‌ام.

برای آشنایی نسبتاً کامل‌تری با تصویر قهرمانان آدمیت که جز راستی، فضیلت، مسئولیت‌پذیری، بنیانگذاری، تدبیر و دانش، کمتر آلودگی و کاستی ندارند، قدری به عقب بازگردیم. بی‌آنکه بخواهیم اثر و حضور برخی از این شخصیت‌های سیاسی مؤثر و پیشگام را نفی کنیم تنها می‌خواهیم یک‌سویگی تحلیل و قضاوت و نوع ویژه تاریخ‌نگاری آدمیت را نشان دهیم تا در پرتو آن بتوان ریشه و علل نکوهش او در حق تقی‌زاده را بهتر دریافت.

از امیرکبیر شخصیت بزرگ اصلاح‌طلب دوران ناصری آغاز کنیم. آدمیت خود در مقدمه «امیرکبیر و ایران» در وصف روش تاریخی خود می‌نویسد: «در سرتاسر کتاب سخنی نگفته‌ام که مستند نباشد و سندی ندادم که معتبر نباشد.»

با خواندن کتاب ارزشمند آدمیت، امیرکبیری را می‌شناسیم قهرمان یکتا در حفظ منافع و مصالح کشوری که به آن عشق می‌ورزید. او منبع و منشأ و عامل بیشتر اصلاحات دوران اولیه‌ی سلطنت ناصرالدین شاه به شمار می‌رود. پیشرو مفهوم جدید ایران و ایرانیت و حافظ تمامیت ارضی آن است. انتظام‌دهنده‌ی دیوان‌سالاری سنتی و ابداع‌گر بسیاری اصلاحات نوین اداری، نظامی، آموزشی و قضایی است. با تنظیم جدیدی از مقام وزارت در مقابل شاه خودکامه، اولین نطفه‌های انتظام یافتن حکومت را در تاریخ ایران فراهم می‌آورد. خصوصیات اخلاقی و شخصی امیر در اکثر اوقات استثنایی و والاست. مهم‌تر آنکه از او نقل می‌شود که خواهان کنستی توسیون بوده است. این تصویر مطلق، یک‌دست، هماهنگ و قهرمان مثبت از امیرکبیر، بیش از هر کس دیگر مدیون آدمیت است. اما برای اینکه گردی بر تن پاک قهرمانش ننشیند و خواننده «گمراه» نشود، از عرضه‌ی هر چه می‌داند و یافته است به

نحوی شگفت خودداری می‌کند. حتی در مقام توجیه به تأیید سرکوب قهرآمیز و کشتار بابیان به دستور امیر پرداخته و آن را ضرورتی برای انتظام و استحکام کشور و جامعه می‌خواند. سرتاسر کتاب برای تأیید آرا و اقدامات امیرکبیر و استثنایی نمایاندن روزگار زمام‌داری او، بقیه سلطنت ناصری را در حکم عصر ذلت و تباهی و عقب ماندگی و امتیازات به بیگانگان تصویر می‌کند. نویسنده این ایده را می‌پروراند که کل تاریخ ایران، جز در زمان استثناهای دوگانه‌ای چون قائم‌مقام و عمدتاً امیرکبیر و چندسالی حضور سپهسالار، سرتاسر عصر تباهی، ذلت و سکوت مطلق بوده است. [۸۳] تصویری که کمابیش و به تاسی از او، در آثار قلم زنان دیگر تکرار و از آن اقتباس شده است. اما از آنجا که امیرکبیر، قائم‌مقام، سپهسالار یا هر شخصیت اصلاحگر دیگر، صرفاً یک‌سو و یک بُعد یگانه را نمایندگی نمی‌کنند، با عرضی آثار جدید، ابعاد دیگر بینش و کنش این شخصیت‌ها و تحولات دیگر عصر قاجار متفاوت از رویکرد و یافته‌های آدمیت، معرفت ما بر روح زمان افزون و داناتر شده است.

برای عرضی اثری متفاوت با «امیرکبیر و ایران»، می‌توان به کتاب «قبله عالم»، تألیف عباس امانت مراجعه کرد که عصر ناصری را نه تنها صرفاً دوران تباهی و ذلت و وطن‌فروشی نمی‌بیند، بلکه ریشه و نطفه‌های بسیاری از آنچه را بعدها به عنوان ابداعات و بنیانگذاری‌های دوران پهلوی شناخته شده، در آن عصر نشان می‌دهد. سخن مهم این است که بازپردازی رویدادها و شخصیت‌های تاریخی قطعیتی بی‌چون و چرا نیست و همواره پژوهشگران تازه نفس، داناتر با اسناد و شواهد جدید یا خوانش متفاوت با متون پیشین به صحنه می‌آیند. تاریخ «حکم» یگانه و پرسش‌ناپذیر نمی‌شناسد.

امیرکبیر حکومتی مطلقه مبتنی بر نظمی استوار و مشخص می‌خواست. فساد اداری و مالی را برنمی‌تابید. اما اینکه او را خواهان حکومت مشروطه بنامیم تنها در آرزو و آمال مورخ قهرمان‌پرور، جای می‌گیرد، کما اینکه جز سخن و ادعای شفاهی، زندگی‌نامه نویسی او نتوانسته شاهد و سندی عرضه کند. آدمیت می‌نویسد: «آزادی عقاید دینی و رعایت اصول و انصاف درباره‌ی همه‌ی فرقه‌ها از عمده اصول سیاست مذهبی امیر است.» [۸۴]

آیا واقعاً زندگی‌نامه‌نویس امیرکبیر، او را معتقد به آزادی عقاید دینی می‌شناسد؟ مگر امیرکبیر نبود که بزرگ‌ترین کشتار دگراندیشان بابی را در زمان خود هدایت کرد؟ آدمیت بایه‌ها را در زمره آیین‌های دینی ذکر کرده است؛ پس چگونه ادعا می‌کند که قهرمانش آزادی عقیده و رعایت عدل و انصاف را درباره همه فرقه‌ها به عنوان اصل عمده سیاست مذهبی خود مدنظر قرار داده است.

نظم میرزا تقی‌خانی، دگراندیشی، مدارای مذهبی و آزادی وجدان به مفهوم اصولی آن را نه تنها برنمی‌تافت بلکه با توسل به حداکثر ابزار قهر آن را سرکوب می‌کرد. یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های آزادی و مداراخواهی امیر را قطع و محدودیت آزار و شکنجه دانسته‌اند؛ ولی می‌دانیم که در دوران محمدشاه و صدارت میرزا قاسی بود که اولین فرمان منع شکنجه در ایران صادر شد و در آن زمان دگراندیشی را در بُعدی بسیار وسیع‌تر از زمان صدارت امیرکبیر تحمل کردند و دستشان به کشتار بابیان آلوده نشد.

تاریخ ادعای آدمیت که میرزا تقی‌خان را «بزرگ‌ترین نماینده ترقی و روشنفکری» [۸۵] معرفی می‌کند معتبر نمی‌داند. امیرکبیر را با واژه‌ی روشنفکری که مقوله‌ای عمدتاً قرن بیستمی است، نمی‌توان وصف کرد. آدمیت با ستایش اصلاحات مترقی و پیشرو امیرکبیر، او را نماینده برجسته «ناسیونالیسم ایران» می‌خواند و فراتر اینکه او را به آزادی و مدارای دینی می‌شناساند. [۸۶]

کنه آزادی، حضور و پذیرش آزادی وجدان و اندیشیدن است. بدون آن آزادی‌های سیاسی، فردی و اجتماعی معنا و مفهوم کارآمد خود را از دست می‌دهد. تا وقتی آدمی در تفکر و باورهای ناشی از آن آزاد نباشد نه آزادی بیان مفهوم پیدا می‌کند و نه حقوق شهروندی قابل تحقق است. امیر بسیاری

اصلاحات و نوآوری‌ها کرد اما نه تنها به مدارا و آزادی مذهب و وجدان باور نداشت، بلکه همه‌ی اصلاحات خود را در خدمت استقرار دولت نیرومند مرکزی و برقراری دیوان‌سالاری جدید و استمرار مذهب غالب انجام داد. او مستبدی مرکزگرا، ایران دوست و خواهان آبادی، شکوفایی و استقلال ایران بود. تمامی اصلاحات و اقدامات خود را وقف برپایی و تحکیم حکومتی متمرکز و خودکامه می‌کرد که از سستی و فساد رها باشد.

لاپوشانی آدمیت درباره درخواست پناهندگی امیر به سفارت انگلیس را به این دلیل که چهره یک - دست و عاری از هر کاستی قهرمان یگانه‌اش را خدشه‌دار می‌کند، در بخش دیگر همین نوشته آورده‌ایم. دیگر شخصیت اصلی مورد ستایش آدمیت، ملک‌خان ناظم‌الدوله است. در آثار آدمیت، ملک‌م به عنوان مبلغ بی‌چون و چرای اخذ تمدن فرنگی شخصیتی در مجموع یک دست و لیبرال جلوه می‌کند. او را «جامعه‌شناس سیاسی، زیرک و دانا، تیزبین و نقاد» معرفی می‌کند که «در تاریخ بیداری افکار و نشر عقاید آزادی‌خواهی در ایران قطعاً مقام او بی‌همتاست». مبرزترین فردی است که «اصول عقاید سیاسی جدید و فلسفه حکومت را آموخته بود». نقاد اجتماعی ایران در قرن نوزدهم که: «تا سی سال بعد، هیچ کس نتوانسته سخنی نو و بدیع‌تر از آنچه او گفته بر زبان آورد و همه از او الهام گرفته‌اند.» «نبض روحی شاه و گدا، شیخ و وزیر، عارف و عامی، متجدد و متعصب، فرنگی مآب و اوهام پرست، سردمدار و میرغضب را همگی را در دست داشت و وصف همه را کرده است.» [۸۷]

بعد از این همه گزافه‌گویی، مورخ نامدار مشروطه جمع‌بندی می‌کند که ملک‌م پیشرو بلامنازع آزادی ایران و داناترین آنهاست. از توصیف‌های اغراق‌آمیز مرسوم آدمیت در تکفیر یا ستایش شخصیت‌های تاریخی که بگذریم، او در رویکرد خود صرفاً ملک‌م‌خانی را به شیوه خاص خود ترسیم می‌کند که در دهه‌های اولیه‌ی زندگیش به نوعی لیبرالیسم اروپایی گرایش داشت، اما از اثر او در قامت ناشر و مروج روزنامه قانون زیاد سخن نمی‌گوید.

نمونه دیگر ستایش اغراق‌آمیز آدمیت و قهرمان پروری در آثار او، میرزا آقاخان کرمانی است. در وصف میرزا قاقان که پنج شش دهه پیشتر از او در عرصه سیاسی و نویسندگی حضور داشته می‌نویسد: «از نادره‌های زمان خود بوده در سیر افکار مقام بزرگی دارد. . . از پیشروان حکمت جدید در ایران است. نخستین بار برخی آرای فیلسوفان اخیر غرب را در نظام فکری واحدی به فارسی درآورد. . . اولین کسی است که علم اجتماع و فلسفه و مدنیت را عنوان کرد، مجموع بنیادهای مدنی جامعه را شناخت و قانون تحول تکاملی را بر همه منطبق گردانید.

«بنیانگذار فلسفه تاریخ است و ویرانگر سنت‌های تاریخ‌نگاری، برجسته‌ترین مورخان ما در قرن پیش است و یکتا مورخ متفکر زمان خویش. . . تواناترین نویسنده اجتماعی سده‌ی گذشته است. . . منادی اخذ دانش و بنیادهای مدنی اروپایی، نقاد استعمارگری، هاتف مذهب انسان دوستی، نماینده‌ی نحلّه اجتماعی و متفکر انقلابی پیش از مشروطه هموست.» [۸۸]

به القابی که مورخ پیش‌کسوت تاریخ‌نگاری علمی معاصر ما نثار میرزا آقاخان می‌کند دقت و توجه فرمایید. میرزا قاقان اولین، نخستین، بزرگ‌ترین، یکتا، تواناترین و بنیانگذار در همه زمینه‌های علوم انسانی معرفی می‌شود. او در توصیف گزافه‌آمیز قهرمان مطلوب خویش، کم نمی‌گذارد. او را به صفات «متفکر انقلابی» و حتی «سوسیالیست انقلابی» می‌آراید. این گزافه‌گویی مطلق‌گرا را کسی می‌آورد که صفات تقی‌زاده را از این قرار جمع‌بندی کرده است:

«او اهل همین خاکدان بود، آلوده به کثافت‌هایش. ضعف‌ها و کاستی‌هایش.» [۸۹]

نمی‌دانیم میرزا آقاخان اهل کدام «خاکدان» بود و چگونه توانسته، بایسته همه آن خصایل استثنایی، و به قول آدمیت «نادره وجود» شود؟

بحث درباره‌ی بینش و کنش میرزا آقاخان کرمانی قصه مفصلی دارد. علی‌رغم تصویر یک‌دست و قهرمان‌ساز آدمیت، حکایت او دفتر نانوشته‌ای است که باید نوشته شود. اساسی‌ترین عنصر قلم‌زنی در عرصه عمومی و تأثیرگذار او به همکاری چندساله‌اش با روزنامه اختر استانبول بازمی‌گردد. در کتاب *تأملی بر اختر استانبول* به نوشته و اقدامات او در اقامت ده ساله‌اش در استانبول که اوج تعالی و پختگی سیاسی - نظری‌اش به شمار می‌رفت، پرداخته‌ام.

آدمیت در خصوص نوشته‌های او در *اختر* نه اشاره‌ای می‌کند و نه تحلیل مستندی ارائه می‌کند و از کنار آنها بی‌تفاوت و شاید نادانسته می‌گذرد. کرمانی منورالفکر دلسوخته و ایران دوستی بود که برخلاف تصویر نسبتاً یک‌دست و مطلق بین آدمیت، دچار تناقضات بسیار در نظر و عمل بود. از آن شخصیت‌هایی بود که دیرآمد و چه بسیار زود هم رفت. در چهل و سه سالگی که می‌توانست اوج خلاقیت فکری و آثار بدیع او باشد، به دست عمده استبداد به قتل رسید. سرنوشت دردآور سال‌های غربت و تبعید، و سپس مرگ غم‌انگیزش، از او خاطره‌ی خوشی در میان ایرانیان عصر مشروطه به یادگار نهاد. تأثیر زندگی و آرای او بر روزنامه‌نگاری و تاریخ‌نویسی مشروطه انکارناپذیر است. یکی از بنیان‌های اندیشه و باورهای کرمانی، اعتقادات و آرای ازلی او بود. موضوعی که آدمیت عامدانه آن را کم‌رنگ و بعضاً محو می‌کند. صرفاً به تأثیر دوران نوجوانی او تأکید می‌ورزد. در حالی که او در تمام ده ساله پایان عمرش بر این اعتقاد پای برجا ماند.

اسلام‌نمایی و تقیه‌زلیان آن روزگار، بسیاری از اهل تاریخ را به کژ فهمی و خطا سوق داده است. واقعیت این است که ازلیان فعال بر خلاف اهل بهاء باورهای دینی خود را پنهان می‌کردند تا بتوانند ضمن حفظ جان و منزلت، و در میان جریان‌های مذهبی و سیاسی آن روز نفوذ و تأثیر دانسته باشند. برخی از آنان چون نجم‌آبادی و ناظم‌الاسلام، دولت‌آبادی و... ظاهراً طلبه دینی بودند و برخی دیگر چون ملک‌المتکلمین و سیدجمال واعظ، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و خود میرزا آقاخان حتی به گرایش سوسیالیستی شناخته شده‌اند. اینها همه ناشی از همین تقیه و رویه عملگرایی سیاسی آنها است. کرمانی با رسیدن به استانبول به قبرس رفت و دختر صبح ازل، پیشوای آنان، را به زنی گرفت و به عنوان نماینده ازلیان و رهبریت محفل بیداری استانبول آنان در راستای باورهای خود نوشت و فعالیت کرد. آدمیت برای پنهان کردن این اساس اعتقادی کرمانی می‌نویسد: «گرایش اولیه‌اش به اصول کیش باب همه زاده‌ی محیط پرورش اصلی و عکس‌العملش بود در برخورد با اجتماع.» [۹۰]

گزینش و چینش کلمات بالا از جانب مورخ هوشمندی چون آدمیت اتفاقی و ناشی از سهو نیست؛ اولاً باورهای ازلی او را به «گرایش» کاهش می‌دهد و آن را هم اولیه و به زمان نوجوانی کرمانی می‌رساند. در واقع می‌گوید: اساس باور او ازلی نبوده و تنها گرایشی در او مانده که از تربیت اولیه‌اش در خانواده و یا محیط پرورش نزد استادان یا محیط بایی برآمده و بعدها چنین باورهایی به عنوان پایه نظری و عملی در او مؤثر نبود و اساس آرا و عملکرد او صرفاً متأثر از تربیت پسین و متأخرش در آشنایی با مدنیت اروپایی بوده است. به همین علت هم هست که با صراحت اعجاب‌آوری می‌نویسد: میرزا آقاخان کرمانی مستقیماً از افکار متفکران سوسیالیسم مغرب متأثر گشته است. [۹۱]

آدمیت در جایی ناچار می‌شود در وصف کرمانی بنویسد او کتاب هشت بهشت را درباره عقاید و آرای شیخیه و بابیه نوشته است. باز هم زیرکانه و هوشمندانه با بازی کلمات اعتقاد کرمانی را پنهان می‌کند. وی می‌نویسد آن کتاب «درباره‌ی عقاید بایی بود». با خواندن متن آن اثر پی می‌بریم که هشت-

بهشت صرفاً «درباره عقاید» آن آیین نیست، بلکه بر پایه باور و اعتقاد نویسنده به حقانیت بابیه به قلم آمده است.

«هشت بهشت» کار مشترک کرمانی و یار دیرینش شیخ احمد روحی بود. در واقع، این کتاب در برهه پایانی عمرشان در تأیید و اثبات «امر جدید» بابیه نوشته شد و بیانگر باورهای ازلی - بابی آنها است. این کتاب بلافاصله با واکنش خشم‌آلود بهائیان مواجه شد که در لویج بهائیان منعکس است. شرح مفصل آن را در کتاب ازلیان ایران آورده‌ام.

آدمیت کرمانی را آزاداندیش می‌داند و آزاداندیشی او را از پرورش بابی - ازلی او بیرون می‌کشد اما می‌خواهد او را پیشگام باوراندیشه‌ی سوسیال دموکراسی خود بداند، از این رو به کم‌رنگ کردن باور و ایمان بابی او همت می‌گمارد. در هشت بهشت پیرامون بابیه می‌خوانیم: «این شریعت پاک را خصایصی چند است که آن را از دیگر شرایع ممتاز می‌دارد و بر همه تفضیل و ترجیح می‌دهد.» این نوشته پس از برشمردن چهار خصیصه برتری بابیه بر دیگر ادیان موجود می‌افزاید: «همه علوم نظریه و عملیه در طی اعمال این شریعت مندرج است و در این جا علم و عمل یمین یکدیگرند.» [۹۲]

آدمیت با برگرفتن نقل قول‌هایی تکه تکه و بی‌ربط، خارج از متن کتاب «حکمت‌نظری» کرمانی - کتابی که در اثبات باورهای بابی اوست - وانمود می‌کند که او در همه امور مادی و عقل‌گرا می‌اندیشد و می‌بیند. [۹۳] او به خواننده خود نمی‌گوید که کرمانی در ص اول «هشت بهشت» به صراحت نوشته است:

«شریعت بیان ترتیب منظم و مقرری است که در حوادث کونیه که خداوند سبحانه مدار ترقی عالم اجسام را بر آن نهاده و آدمی را به سعادت جاوید و کمال حقیقی و نجاح اصلی رهبری می‌نماید، زیرا به طرز بدیع از عالم ابداع به عرصه اختراع نازل شده و منتقل می‌کند. عالم اجسام و اکوان را از افق غلظت و کثافت ماده به صنع جوهریت و لطافت صرفه و تبدیل می‌کند ارض هیولیات را به عرصه مجردات و اجسام دنیویه عرضیه را به ارواح جوهریه‌ی اخرویه. . .»

چگونه در این منسجم‌ترین آرای کرمانی می‌توان او را مادی‌گرا یافت؟ آدمیت در جای دیگر همین کتاب از نوشته‌های به قلم کرمانی در هشت بهشت وانمود می‌کند، بحث کرمانی به نظریه‌ی داروین مربوط می‌شود و نشانه‌های پیروی او از اصالت طبیعی را بیرون می‌کشد، در حالی که محتوی و روح نوشته کرمانی در فضایی کاملاً متفاوت سیر می‌کند. [۹۴] بسیاری از اهل تاریخ و علوم انسانی به تأسی از این تصویر یک‌دست آدمیت، کرمانی را روشنفکری «لائیک و لامذهب و بی‌اعتقاد» دانسته‌اند. [۹۵] به کار بردن چارچوب‌های یک‌دست و نوآیینی چون این واژگان برای توصیف کرمانی دقیق و رسا نیست و بیانگر اصلی‌ترین خصوصیت او نمی‌تواند باشد که همانا باورهای بابی و نگرستن عملگرایانه و ابزارگری به آرا و محمل‌های سیاسی - اجتماعی است. به همین دلیل هم هست که بر مبنای برخی عبارات او و به خطا دلایل و ریشه‌های خود ساخته برای او می‌یابند.

در این صفحات تنها چند اشاره محدود از خیل رویکردهای تاریخی آدمیت را آوردم تا دلیل گستاخی ابتدایی‌ام در دست یازیدن به نقد و نکوهش روش و راه تاریخ‌نگاری مورخ پیشگام مشروطه را به خواننده علاقه‌مند مثال آورم. سخن بسیار است و فرصت تنگ. اما برای فهم رویکرد آدمیت در تکفیر و ستایش شخصیت‌های تاریخی ضرورت دارد. شاید این گفتارها مقدمه‌ای باشد تا رها از ارباب و هراس مرسوم و پذیرش پرسش ناپذیر، آرای اهل فضیلت و قلم پیشینیان، مورد بازبینی، بازخوانی و بازنگری قرار گیرد.

پیشینه آشنایی آدمیت با تقی‌زاده

تقی‌زاده بی‌تردید زاده و بالیده در فرهنگ دوئینی و مطلق‌نگر خود ماست و ناگزیر بار گران این میراث بر دوش او بود و به اعتبار چنین انباشتی، با داده‌ها و یافته‌های سرا پا متفاوت فرهنگ نو آشنا شد. او نیز همچون هم‌همی ما با هر بینش و اندیشه و تخصصی به‌نوعی ریزه‌خوار مدنیت و فرهنگ جدید غربی بود. ادعای گزافه و خودستای ما و یا دست و پازدن‌های غالباً کم‌حاصل در استقلال و بلوغ نظری نیز با غلبه‌ی آنچه از فرهنگ نو دریافتیم، راه به جایی نمی‌برد. بنابراین، بیش از هر چیز بگوییم که نگارنده بی‌هیچ توهمی در پی یافتن نابغه‌ای استثنایی نیست که توانسته باشد یک تنه همه این کاستی‌ها و موانع را درنوردد و غایت رستگاری را بر ما بنمایاند. اما معرفت بر ابعاد بینش و یافت کردار تقی‌زاده با ضدیت و تخطئه و افسانه‌سازی متفاوت است. به نظر می‌رسد، آدمیت علی‌رغم اشاره‌های فراوان به نام و حضور تقی‌زاده‌ی عصر مشروطه، کمتر به او و آرا و کارنامه‌اش پرداخته و به‌طور کلی از دو ضدیت و کینه شخصی و یا به قول خود تقی‌زاده دشمنی «پدر کشتگی» با او روبه رو شده است. بی‌ارزیابی آنچه آدمیت — به دلیل اهمیت علامه‌گونه تاریخی‌اش — پیرامون تقی‌زاده گفته، این کتاب را نمی‌توان به پایان رساند.

شناخت شخصی آدمیت از تقی‌زاده به کار اداری او در مقام دیپلمات در سفارت ایران در لندن و حضور تقی‌زاده در ریاست و عنوان سفیر کبیر ایران بازمی‌گردد. همکاری و دورانی که خاطره خوشی در آن بر ذهن آدمیت برجای ماند. براساس شواهد موجود، ارزیابی کتبی کیفیت و توانایی اداری آدمیت از سوی تقی‌زاده در مقام رئیس وی و جملات جسسته و گریخته‌ای که از این دو از آن دوران نقل شده، جملگی حاکی از ناخرسندی و دل‌آزدگی میان آنان است. طبعاً این پیشینه، همچون هر انسان زمینی دیگر در عواطف و تمایلات، در نحوه نگرش آنها به یکدیگر و آرا و نظریاتشان تأثیر پابرجایی گذشته است. آدمیت در همان دوران کار اداری در سفارت بود که تحصیلات دانشگاهی‌اش را تکمیل و اولین نوشته مهم تاریخی خود پیرامون کارنامه امیر کبیر را به عنوان رساله دکتری تألیف کرد. [۹۶]

نخستین نوشته مهم آدمیت که به نام، آرا، و عملکرد تقی‌زاده در آن اشاره شده است، کتاب «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» است. در فاصله دو دهه از زمان به هم خوردن میانه تقی‌زاده و آدمیت به عنوان رئیس و مرئوس در کار دیپلماسی، آدمیت فرصت یافت در آرشو خصوصی پدرش «دلایل محکومیت» تقی‌زاده را بیابد. موضوعی که به نظر می‌رسد تا آخرین کتاب او پیرامون مشروطه به یکی از دغدغه‌های اصلی او تبدیل شد. صفحات پایانی کتاب *مجلس اول بحران آزادی* مویید این ادعاست. اما بینیم کنکاش گسترده آدمیت در یافتن هر نشان و اشاره در محکومیت تاریخی تقی‌زاده از کجا آغاز شد و بر مبنای چه اسناد و شواهدی تحقق یافت.

تأملی بر کتاب *فکر آزادی* و مقدمه نهضت مشروطیت

این کتاب در سال ۱۳۴۰ شمسی به عنوان اولین اثر عصر مشروطیت آدمیت و در اصل به مثابه مقدمه‌ای برای شرح علل این رویداد بزرگ و چیستی و چگونگی بیداری ایرانیان منتشر شد. اگر بخواهیم خلاصه فشرده‌ای از موضوع کتاب عنوان کنیم، می‌توان گفت: در سده نوزدهم ایرانیان با غرب و مؤلفه‌های آن آشنا شدند؛ با اعزام محصلانی چند برای تحصیل به اروپا و بازگشت آنها، افکار و اندیشه‌های قانون و ترقی‌خواهی و لزوم مشارکت عمومی تر آحاد اجتماعی رواج یافت. هرچند اصلاحات امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار، دو صدراعظم بزرگ دوران ناصری، تحولات و تغییراتی چند را

باعث شد، اما این میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله بود که فلسفه سیاسی جدید غربی را به درستی دریافت و منادی و بنیانگذار آن در میان ایرانیان شد. به روایت آدمیت، در ادامه‌ی راه ملکم‌خان، عباسقلی‌خان، پدرش، با تأسیس جامع آدمیت به پیروی مراد خود موجب پیدایش نهضت مشروطه‌خواهی در ایران شد.

در این روایت ملکم‌خان پیامبر آزادی و ترقی و قانون‌خواهی و عباسقلی‌خان بانی و مجری مشروطه‌طلبی خوانده می‌شود. موج عظیمی از عوامل متعدد روشنگر در بیداری ایرانیان به تلاش یکی دو شخصیت مطلوب و مورد تحسین راوی تقلیل می‌یابد. چنین رویکرد و روایتی نه تنها «تعقلی» نیست، چنان که بیانگر حکایت اندیشه مشروطه‌خواهی و آزادی‌طلبی دو نسل از ایرانیان فرهیخته این سرزمین باشد، بلکه تنها به نمایش میراثی پرافتخار برای پدر راوی و معدودی شخصیت‌های مطلوب ایشان تبدیل می‌شود. اگر در کنار تلاش خستگی‌ناپذیر و مؤثر بسیاری شخصیت‌های تاریخی نیمه دوم قرن نوزدهم ایران در جهت بیداری و ترویج اندیشه ترقی و آزادی ایرانیان که بعدها خود آدمیت وصف آن را آورده، انبوه نشریات روشنگری را بررسی کنیم که مؤلفه‌های مدنی عصر جدید را رواج دادند، پی می‌بریم که در تحلیل تنگ نظرانه‌ی بالا چه مجموعه بزرگی از چرخه‌ی بررسی و تحلیل بیرون رانده شده‌اند. وقتی کتاب را مرور کنیم، در میان پیام و رویکرد اصلی نوشته، فضایی برای تسویه‌حساب با مخالفان عباسقلی‌خان آدمیت و نیز دگراندیشانی را آشکارا می‌توان ملاحظه کرد که چون نگارنده کتاب نمی‌اندیشند، آدمیت با قرار دادن پدرش در کنار بنیانگذاران اندیشه قانون‌خواهی و آزادی‌طلبی و ممتاز کردن او، هم با افرادی که به زعم وی با پدرش مخالفت فکری و عملی داشته‌اند تسویه‌حساب می‌کند، و هم هر کسی را که غیر از رویکرد او به مشروطه و علل پیدایش و «ناکامی» آن می‌نگرد، با ناسزا و اتهام مورد خطاب قرار می‌دهد.

خشم و عصبیت شگفت‌انگیز آدمیت در مقابله با مخالفان پدر و تشکل تأسیس شده او، موجب حیرت خواننده و یا پژوهشگری می‌شود که می‌داند گمان دارد او یکی از معدود مورخان ارزشمند و مدرن تاریخ‌نگاری معاصر ایران، به ویژه نهضت مشروطیت است. و بسیاری از آنچه را که نسل ما آموخته، تا حد زیادی در سایه تحقیقات و شیوه‌ی کاری وی میسر شده است. چرا او همچون برجسب‌زنان مکتبی و ایدئولوژیک و متعصبان سیاست‌زده و پیرو نظریه‌ی توطئه آدمی چون یحیی دولت‌آبادی، از رهبران مشروطه، را مرتبط و دلال سفارت انگلیس می‌نامد؟ صفات و عناوینی که آدمیت نثار سیدحسن تقی‌زاده می‌کند چنان متعدد و پر دامنه است که ضروری می‌نماید در این کتاب به بحث گذارده شوند. به راستی چرا چنین است؟ چگونه است مورخی چون آدمیت که در بسیاری موارد عنان عواطف خود را تا حد تحسین آوری کنترل کرده و اجازه نداده بر انصاف پژوهشی او سایه افکند، نوبت به جریان مخالف فکری، سیاسی و تشکیلاتی پدرش که می‌رسد، اختیار از کف می‌نهد و تقی‌زاده را «آخوند بی‌حقیقتی» می‌خواند که «تقید دینی‌اش را از دست داده و تقید اخلاقی هم جایش را نگرفته» است؟

مؤلف کتاب خود را با نگاهی سراسر تحسین و پرستش به پدر، با مسکوت گذاردن تاریخ دقیق تأسیس جامع آدمیت موضوع را چنین برای خواننده جا می‌اندازد که پدرش مدت زمان طولانی و از زمان مرگ ناصرالدین شاه درگیر فعالیت آزادی‌طلبی و ترقی‌خواهی بوده است. با کنکاش در اسناد تاریخی، جز یک مورد که ارتباط ازلی عباسقلی‌خان را نشان می‌دهد، هیچ ردی از فعالیت سیاسی و آزادی‌طلبی او پیدا نیست. آدمیت هم نتوانسته چنین ردی را بیابد و بازگوید. در کتاب «اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی» می‌نویسد: از رساله/نشالله ماشالله نسخه‌ای به خط پدرش عباسقلی‌خان در دست دارد که در رمضان ۱۳۱۰ تحریر شده است. [۹۷] می‌دانیم کرمانی آن رساله را در رجب ۱۳۱۰ — دو

ماه پیشتر - نوشته بود. اینکه دو ماه بعد آن نوشته توسط عباسقلی‌خان استنساخ شده، نشان از نوعی ارتباط آنان از استانبول به تهران دارد. بحث پیرامون ازلیان در مشروطه را باید در جای دیگر پی گرفت. به هر حال، تلاش آدمیت برای آفرینش پیشینه‌ی فعالی برای پدرش با توجه به خیل اسناد و شواهد تاریخی و حتی مدارکی که خود ایشان از آرشیو خصوصی پدرش بیرون کشیده، اعتبار تاریخی ندارد. تنها چنین می‌نماید که عباسقلی‌خان و محفلش فعالیت خود را پس از دستیابی به فرمان مشروطه و برپایی مجلس اول شورای ملی در سال ۱۳۲۵ق، آغاز کرده است. به روایت مؤلف، چنین می‌نماید که نهضت مشروطیت ایران عمدتاً حاصل افکار و اقدامات و فعالیت ملکم‌خان و مریدش عباسقلی‌خان پدر مؤلف است. پیدایش یک باره نام و تأثیر عباسقلی‌خان در ردیف رجال درجه اول مشروطه و هم‌سنگ پیشوایان آزادی در این کتاب، از شگفتی‌های تاریخ‌پردازی معاصر ماست. آدمیت در شرح انشعاب جامع آدمیت و شناساندن مخالفان رهبر آن از زبان پدر، بر بسیاری از شخصیت‌های تاریخی مخالف از جمله تقی‌زاده می‌تازد. استناد او نه به اسناد و مدارک درجه اول نهضت مشروطه، بلکه آرشیو خصوصی و انتشار نیافته‌اش از جامع آدمیت، اظهارات پدر و دوست نزدیک و وفادار او و افزوده‌های مؤلف است. بر مبنای همین یادداشت‌های منتشر نشده، نیش و کنایه و اتهام نویسنده نثار تقی‌زاده و برخی دیگر مخالفان عباسقلی‌خان و محفل آدمیت می‌شود. مؤلف حتی به نقل از آرشیو ساخته و پرداخته پدر مدعی می‌شود که تقی‌زاده، ملک‌المکلمین و تعداد دیگری از مجاهدین آن روزگار، برنامه سوء‌قصد و قتل عباسقلی‌خان را تدارک دیده و در دستور کار قرار داده بودند. موضوعی که اگر در دنیای مدرن امروزی از جانب مؤلفی ادعا شود، ضرورت پیگرد قانونی و حقوقی اتهام زننده را پیش می‌آورد. به روایت راوی از این جریان، که به قصه‌های پلیسی سرگرم‌کننده بیشتر شبیه است تا شرح و تبیین یک رویداد مستند تاریخی، اشاره خواهیم کرد. اما پیش از آن به سخنانی از خود آدمیت در نقد و نکوهش تاریخ‌نویسی بر مبنای اسناد آرشیوهای خصوصی دیگران توجه کنیم:

«در کار نشر مدارک و نوشته‌هایی که از آرشیوهای خصوصی به دست آمده، ایرادهای گوناگونی وارد است. مسئولان انتشار این آثار معمولاً نه سواد تاریخی درست دارند، نه صداقت و امانت علمی دارند، و نه عنوان ادیتور اسناد و مدارک تاریخی می‌شود بر آنها گذارد... از کژری کارشان اینکه گاه اصل سندی که باب طبع‌شان نبوده از مجموعه مدارک کنار گذارده‌اند، گاه با حذف یک لفظ و یا عبارتی اصل مطلب نویسنده را تغییر داده‌اند، گاه به سلیقه و ملاحظات شخصی نکته یا قطعه مهمی را از متن سند حذف کرده‌اند، گاه لغات نسخه اصلی را کهنه و نو کرده‌اند، گاه عنوانی را بر مطالب نویسنده افزوده‌اند که مغایر نوشته‌های صاحب‌خاطرات است، گاه مطالبی که به اقتضای روزگار غیرضروری تمیز داده شده از متن سند حذف می‌شود و متن مسخ‌شده‌ای را چاپ می‌زنند، حاشیه‌نویسی‌های نامربوط هم کم نیستند.» [۹۸]

این نقل قول مفصل را آوردم تا خواننده کامل بخواند و در اشارات و نقدهای بعدی من از نوشته‌های خود آدمیت تنها در متن این نوشته نمونه‌های صریح غالب این چند موردی که آدمیت به عنوان دستکاری و وارونه‌نویسی دیگران در بهره‌گیری از آرشیو خصوصی ذکر می‌کند، در خود آثار آدمیت و رویه مخصوص تاریخ‌نگاری ایشان بیابد.

حالا بپردازیم به روایت آدمیت بر اساس آرشیو خصوصی پدرش. داستان پلیسی هیجان‌انگیزی پیش رواست. در این قصه عباسقلی‌خان در ذیقعد ۱۳۲۵ق و در اوج بحران مشروطه و مجلس اول - ماه‌های پایانی پیش از بمباران مجلس - برای ملاقات با رهبر معنوی و مرشد جامع آدمیت، میرزا ملکم‌خان، از طریق رشت قصد عزیمت خارج دارد. راوی مدعی است که «فراطیون و تندروان» به عوامل خود در

رشت فرمان سوء‌قصد به جان او را صادر کرده‌اند. آدمیت برخی گفته‌ها و شنیده‌های در گوشه‌منشی ناصرالملک بزرگ مالک متنفذ همدان و امیراعظم حاکم مستبد وقت گیلان با پدرش را مبنا قرار داده و بی‌پروا مدعی می‌شود: از جانب تقی‌زاده و برخی دیگر از آزادی خواهان نقشه ترور عباسقلی خان که در آن برهه در رشت و در خانه معزالسلطان سردار محبی، عضو جامع آدمیت، به سر می‌برد، را تدارک دیده‌اند. براساس یادداشت آرشیو خصوصی خود و نادیده ما، مدعی می‌شود که عباسقلی خان در ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ به رشت رسید و در آنجا مطلع شد مخالفانش منتشر کرده‌اند که رئیس جامع، که خود او باشد، نقدینه خزانه انجمن را برداشته و برای خوشگذرانی در فرنگ قصد فرار از ایران را دارد. برای ارزیابی دقیق‌تر روایت آن یادداشت‌های نادیده که هرگز هم منتشر نشدند در شرح این قصه پلیسی - درام در نقشه سوء‌قصد به جان «شیر ایران» و «مرشد کل» و رهبر «هسته انقلاب» از قلم مورخ و به ادعای پدر می‌خوانیم:

«غریب‌تر از همه این بود که در ساعت ورود من به رشت در محضر حکومت نیم‌ساعتی نگذشته، میرزا مهدی خان گرگانی‌الاصل ملایری المسکن که منشی ناصرالملک بود و از بدرقه‌ی آقای خود از بادکوبه و باطوم مراجعت می‌کرد و با من شناختی داشت وارد محضر حکومت گردید و آهسته به گوش من گفت از خاک روسیه نروید. علت پرسیدم. گفت میرزا صادق آقا تبریزی (منظور صادق طاهباز سوسیال دمکرات گروه حیدر عمو اوغلی)، که در هنگامه‌ی قتل اتابک او را هم گرفته بودند و حبس بود، از طرف طایفه‌ای از قبیل آقای تقی‌زاده و ملک‌التکلمین و جمعی از مجاهدین که در تهران هستند، مأمور شده است که در بادکوبه و باطوم شما را به مجاهدین آنجا نشان بدهد تا شما را به قتل برسانند. گفتم به این حرف‌ها نباید اعتماد کرد. اصرار کرد، قسم داد. . . در مجلس دوم دیدم آن آقایان قفقازی با یکدیگر زمزمه و نجوی دارند. عاقبت امیراعظم گفت: حضرات از اقدامات عالییه شما که مبنی بر نجات ایران و ترقی نوع بوده است، تشکرات فوق‌العاده دارند ولی بدبختانه از طرف آقای تقی‌زاده و جناب ملک‌التکلمین به مرکز مجاهدین و از مرکز مجاهدین به تمام مجاهدین گیلان و قزوین و تهران و بادکوبه و باطوم به خط قرمز صریح صادر شده است که در هر کجا شما را بیابند، خوب پذیرایی کنند.» [۹۹]

مفصل قصه‌ی پلیسی به روایت پدر و به قلم پسر را خواندیم. شاید گفته شود چه ضرورتی به نقل این حکایت ساده‌لوحانه و روایت یکی شنید و یکی گفت در این کتاب وجود دارد. اما آدمیت کتاب فکر آزادی خود را با این قصه‌های سرگرم‌کننده پدر آکنده است. نیز، از او خواندیم که مدعی شد: گویا تحقیق در فلسفه اجتماعی ایران معاصر از این کتاب و به آغاز شد و تا پیش از آن هیچ اثری در این معنا که شایسته اعتبار و اعتنا باشد نوشته نشده بود؛ شاید اهمیت دقت در محتوای مطالب آن مدنظر قرار گیرد. ضمناً این قصه آغازگر دشمنی پدرکشتگی دیرینه‌ای میان آدمیت و تقی‌زاده شد؛ به گونه‌ای که ذهن و روان و قلم او را آلوده به غرض کرد.

اما حکایت دیگری هم از علت حضور عباسقلی خان در رشت در دست است که چندان ربطی به داستان‌سازی در جهت بالا بردن اهمیت و نقش او در رویدادهای زمانه ندارد. در این برهه، به دلیل نزدیکی روزافزون جریان رهبری جامع آدمیت و شخص عباسقلی خان به دربار، که با عضویت محمدعلی شاه در آن محفل تکمیل شد، جریانی مخالف در درون تشکل یاد شده سربرآورده و به انشعاب انجامیده بود. مخالفان درون‌سازمانی عباسقلی خان مدعی شدند که رهبر جمعیت پول‌های جمع‌آوری محفل را برداشته و قصد سفر خارج دارد. گرچه ایشان و فرزند مورخشان مدعی‌اند در آن روزهای بحرانی که هم

مجلس و صحنه سیاسی پایتخت آشفته بود، و هم انشعاب و سربرآوردن مخالفان و افشاگری‌های آنان امان رهبر جامع را بریده بود، او قصد سفر اروپا برای ملاقات با ملکم خان را داشته است! به هر حال، طبق این حکایت بی‌سند و مأخذ، بر مبنای دو رویداد و منبع شفاهی غیر قابل پیگیری، قصد ترور رهبر جامع از سوی تقی‌زاده و یارانش برای ایشان افشا می‌شود. یکی سخن در گوشه نوکر ناصرالملک که نمی‌دانیم ایشان چگونه و با چه ابزار غیبی و مجهولی از چنین امر مخفیانه‌ای مطلع شده است. و دومی، اظهار شفاهی چند تن از مجاهدین رشتی و قفقازی در جلسه علنی و در حضور حاکم مستبد گیلان است که آن زمان در به در دنبال عناصر رادیکال محرک انجمن‌های عباسی می‌گشت، گویا آنها در گوش امیراعظم نجوی کردند که به دلیل «اقدامات عالییه» جناب عباسقلی خان در راه «نجات ایران»، خجلت‌زده و متشکرند. اما چه کنند که بدیختانه تقی‌زاده از مرکز مجاهدین دستور داده شما را هر جا یافتیم بکشیم. کدام عقل سالم و منصفی چنین قصه‌ی پلیسی را که به کار روزنامه‌های زرد و سرگرم‌کننده می‌آید، می‌تواند بپذیرد؟

آدمیت قصد قصه‌نویسی ندارد، بلکه باور دارد این یادداشت دست نویس پدرش سندی تاریخی و معتبر است. آن را به عنوان مدرک و شاهد محکومیت تقی‌زاده و ملک‌المتکلمین و صادق طاهباز و کل جبهه به قول خودش «فراطی و تندرو» به خواننده عرضه می‌کند.

انتشار بیرونی این یادداشت بی‌مبنا و غیرقابل تحقیق، در زمانی که می‌دانیم انبوهی از اسناد جامع آدمیت در صندوق خانه مؤلف از انظار عمومی مخفی نگاهداشته شده‌اند شایسته تأمل است. در هیچ منبع تاریخی دیگری جز این آرشیو خصوصی نادیده و منتشر نشده و افزوده‌های پر مهر و کینه فرزندان، این موضوع نه تنها مورد تأیید نیست و بلکه اشاره‌ای به آن هم نشده است. فریدون آدمیت از فرط عشق به پدر و پذیرش بی‌چون و چرای یادداشت‌های او، دشمنی تاریخی حیرت‌آوری با شخص تقی‌زاده به هم زده و هر جا که توانسته به جا و نابه‌جا او را مورد ناسزا و نکوهش قرار داده است. ما در نوشته‌های آدمیت بدترین دشنام‌ها را به منزلت و وجهه ارحمنند و مؤثر تقی‌زاده در مجلس‌های اول و دوم و کل دوران مشروطه شاهدیم.

این حکایت را روایت کردم تاریخه دشمنی آدمیت با تقی‌زاده را نشان دهم. اگر اتکا به این روایت خطاست، خطا را خود آدمیت با انتشار این گونه یادداشت‌های شخصی پدر و وارد آوردن اتهام و گفتن ناسزا در حق تقی‌زاده آغاز کرد و تاکنون کتاب‌های تاریخی بسیاری در این زمینه‌ها و منتشر شده گذشته‌اند ولی متأسفانه کسی جرئت نکرد از آدمیت بپرسد، این چگونه تاریخ‌نگاری در فلسفه سیاسی مدرن است که تو آن را بدعت و آغازگر یک مرحله جدید در تاریخ‌نگاری این سرزمین می‌خوانی. آدمیت این دشمنی و پدرکشتگی را چراغ راهنمای غرض‌ورزی‌های تاریخی خود قرار داد و فضای غیرمنصفانه، جانبدارانه و غیرتعقلی را بر آثار مشروطه‌اش مسلط کرد.

جنبه دیگر اغراق‌گویی‌های غیر تاریخی آدمیت در کتاب *فکر آزادی*، میراث‌سازی بی‌پایه و سند برای جامع آدمیت و پدر خویش است. سند اصلی اعتبار جامع راه، برکنار از آن داستان‌های شبه پلیسی و ساختگی، سخنان «یکی از نویسندگان» تشکیل می‌دهد که آن محفل را «هسته مرکزی انقلاب ایران» می‌خواند. [۱۰۰] خواننده‌ی جدی آثار آدمیت می‌تواند بپرسد، چرا ایشان علی‌رغم تلاش بسیار نتوانسته سند و شاهد دیگری، متکی بر عملکرد خود جامع آدمیت برای مؤثر و کارآمد بودن آن در روند نهضت مشروطه بیابد و عرضه کند. درخور تأمل است که گوینده‌ی سخن بالا عباس اسکندری ژورنالیست سیاست باز و جنحالی دهه بیست شمسی است و جالب‌تر اینکه ایشان هم به خود جامع وابسته است. پدر عباس اسکندری، شاهزاده محمدعلی میرزا (محمدعلی خان) قاجار، از بنیانگذاران و فعالان مؤثر

جامع آدمیت بود. مورخ مشروطه در *فکر آزادی* نام وی را با تکریم ذکر کرده است. عباس اسکندری از ملاکین بزرگ روزگار بود. روزنامه‌نگاری جنجالی و سیاست‌ورز در کنار مدرس که بعدها در حزب دموکرات قوام‌السلطنه فعالیت کرد. اسکندری از همان آغاز تأسیس حزب توده به دعوت و توصیه برادرزاده‌اش ایرج اسکندری، از مؤسسين حزب، به آن تشکیلات پیوست. اما یک‌سال بعد، به دلیل جنجال و جاه‌طلبی و هوچی‌گری خاصی که همه‌ی عمر دنبال کرد، از حزب اخراج شد. او ابتدا روزنامه‌ی «سیاست» خود را در اختیار حزب توده نهاد، بعد از جدا شدن آن را به خدمت قوام‌السلطنه درآورد. در سال ۱۳۲۴ش که قوام نخست‌وزیر شد، به فرمانداری تهران منصوب شد و عضو فعال حزب دموکرات او شد. براساس کارنامه او در مجلس پانزدهم و به گواهی صورت جلسات مذاکرات، وی وکیلی هتاک، ناسزاگو و جنجالی و مدعی دفاع از اصول و مرام و سنت مشروطگی ایران بود. کتابی خیال‌پردازانه هم بر این اساس تحت عنوان «*کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران*» از خود برجای نهاد.

خودش در مقدمه آن کتاب می‌نویسد که قصد و غرضش ایحاد «محکمه‌ای عالی در عالم خیال» بوده است. تاریخ ما از این‌گونه محاکمه‌های خیالی که دادستان و قاضی و مجری مجازات هر سه یکی است، زیاد دیده است. کتابی مملو از شایعه، حدس و نقل قول‌های بی‌سند و مأخذ که گویا به مذاق مخالفان تقی‌زاده خوش آمده است.

آدمیت خود در مقدمه *فکر آزادی* مبنا و اساس تاریخ‌نگاری خویش را اسناد و مدارک منتشر نشده جامع آدمیت معرفی می‌کند. اسنادی که هرگز انتشار بیرونی نیافت تا دیگران نیز بتوانند در معرفت و تفسیر وقایع و نتیجه‌گیری خود آزاد و مختار و بی‌اتکا به گزینش و چینش تکه تکه آدمیت از درون آنها، به شیوه خاصی به شرح و تبیین وجوه متفاوت‌تر از آن رویدادها بپردازند. باید پرسید آن اسناد کجاست و تا چه حد وجود خارجی و یا اعتبار داشته است. امروز اسناد بسیاری کارنامه جامع را خلاف نوشته آدمیت ترسیم کرده‌اند. آدمیت در همین مقدمه به دو منبع مهم دیگر خود در راستای تکمیل روش نقل و تحلیل‌اش اشاره می‌کند. یکی دو صفحه یادداشت دست‌نوشته محمود محمود است که در آن بدون سند مدعی می‌شود تقی‌زاده از ترورهای زمان مشروطه خبر داشته و تصویب آنها با نظر او بوده است. دیگری خاطرات ناقص منسوب به حیدر است که جداگانه پیرامون آن سخن گفته‌ایم. به هر حال، از این شواهد شفاهی گذشته، اساس اتهام آدمیت یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌های منسوب به پدرش در آرشیو خصوصی است که در ارتباط با نقش تقی‌زاده اعتبار تاریخی ندارد. [۱۰۱]

اتهام شرکت در ترور اتابک

آدمیت قریب دوازده سال پس از انتشار کتاب *فکر آزادی* در کتاب «*فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت*»، نام و حضور تقی‌زاده را به میان می‌آورد و او را به مشارکت در ترور اتابک متهم می‌کند. چنین می‌نماید که او یک دهه بعد باز هم در کند و کاو همه‌جانبه در اسناد و شواهد تاریخی نتوانسته مدرک معتبر جدیدی بر محکومیت و تخطئه‌ی حضور تقی‌زاده در مشروطه فراهم آورد. کماکان همان چند صفحه‌ی سرگذشت منسوب به حیدر عمو اوغلی و نحوه‌ی خاص گزینش و چینش خویش از آن را مبنای کار خود قرار می‌دهد. در این کتاب جدید می‌نویسد:

«به تصریح حیدرخان، با تأسیس مجلس شورای ملی چند نفر از وکلا که با فرقه‌ی اجتماع‌یون عامیون مسلمان‌های قفقازی رابطه داشتند، با هم ارتباط پیدا کرده معاً کار می‌کردیم.» [۱۰۲]

سپس نتیجه می‌گیرد که دو نفر از آن نمایندگان به یقین شناخته شده‌اند و در حاشیه‌ی همین صفحه آنها را حاج میرزا ابراهیم آقا و سیدحسن تقی‌زاده معرفی می‌کند. نویسنده از چسباندن این تکه-های پراکنده قصد خاصی را تعقیب می‌کند، زیرا بلافاصله می‌افزاید به مآخذ همان خاطرات حیدرخان، تصمیم به ترور اتابک در حوزه اجتماعیون عامیون تهران اتخاذ شده است. به بیان روشن‌تر، آدمیت بر اساس نوشته‌ای که منسوب به حیدر است و هیچ اشاره‌ای به نام قاتل یا محرکین قتل ندارد، خود نتیجه می‌گیرد و «حکم تاریخی» صادر و تقی‌زاده را به سهیم بودن در قتل اتابک متهم می‌کند.

در اینکه تقی‌زاده با اعضای اجتماعیون عامیون آشنا بود تردیدی نیست؛ نشانه‌های آن را هم در فصل مربوطه همین کتاب به دست داده‌ایم، اما اینکه او از ترورهای کمیته مخفی و هسته نظامی تحت رهبری حیدر خان مطلع یا سهیم بوده، صرفاً ادعایی غیرقابل اثبات است. آدمیت که اولین بار تلاش کرده بود به استناد یاد داشت، بی‌مآخذ و نامعتبر نوشته پدرش پای تقی‌زاده را به خیال و قصد ترور عباسقلی خان بکشاند، موضوعی که تاریخ آن را معتبر نمی‌داند، این بار هم سال‌ها پی‌جویی کرد و زمانی که سند جدیدی به دست نیورد، حدس و گمان خود را مبنای اتهام تروریست بودن تقی‌زاده قرار داد، بی‌آنکه سند و شاهدهی قابل اتکا عرضه کند. اگر فرض را بر صحت خاطرات حیدرخان بگذاریم، در لابه-لای متن ناقص آن هیچ اشاره و ردی مبنی بر شرکت فردی بیرون از «کمیته مدهشه»، مخفی‌ترین هسته‌ی تشکل اجتماعیون عامیون در ترور اتابک، مطرح نشده است. با توجه به انضباط آهنین آن تشکل در تهران، آن‌گونه که تاکنون حتی یک اطلاعیه و مرام‌نامه و یادداشتی از اعضای آن به دست نیامده است، احتمالاً جز مسئولان اصلی کسی خبری از این ماجرا نداشته است. آدمیت که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی درس خوانده و با حقوق و فلسفه سیاسی بین‌المللی هم آشناست، بهتر از همه ما می‌داند که براساس حدس و گمان نمی‌توان نماینده مجلس شورای ملی و از رهبران مشروطیت ایران را به ترور متهم کرد. اینکه تقی‌زاده از نظر سیاسی مخالف اتابک بود و بی‌پروا و هراس در صحن مجلس هم به نقد و نکوهش او پرداخته، نمی‌تواند مبنای اتهام مشارکت در جنایت قرار گیرد. حیدر عموآوغلی که باور راسخی به ترور و بمب‌گذاری داشت، با بسیاری افراد دیگر از جمله تقی‌زاده آشنا بود، چرا آنها متهم به قتل نشده‌اند. حیدر در دوره‌ی مجلس اول هیچ‌گونه رابطه‌ی تشکیلاتی با تقی‌زاده نداشت. در آن زمان تقی‌زاده کار بیرون مجلس را از طریق انجمن‌های ایالتی تبریز و آذربایجان در تهران پیش می‌برد. تازه در دوران مجلس دوم بود که تقی‌زاده برای جلب اعضای جدا شده اجتماعیون عامیون تلاش می‌کرد و حیدر هم به آن حزب پیوست.

بسیاری از اعضای سوسیال دموکرات شعبه اجتماعیون عامیون تهران ظاهراً به حزب دموکرات تحت رهبری تقی‌زاده پیوستند. ضمن اینکه بررسی رویدادها و تحولات جریان رادیکال نهضت در تهران حاکی از آن است که علاوه بر حضور برخی از اعضای اجتماعیون عامیون در حزب دموکرات و به رغم اعلام عمومی مرکز فرقه در باکو در «انتباه‌نامه اجتماعیون» در انحلال شعب داخل کشور، هسته بسیار سری و کوچکی کماکان به فعالیت تشکیلاتی خود ادامه داد. در روند ترورها و اتخاذ برخی مواضع متفاوت از حزب دموکرات و آرای تقی‌زاده این امر قابل ملاحظه بود.

سلسله مقالات سوسیال دموکرات ارمنی، از یاران نزدیک تقی‌زاده، در روزنامه *ایران نو* علیه ترور، به عنوان ابزار و شیوه‌ی فعالیت سیاسی، نشان بارز دیگر این ادعاست که در جای دیگر به آنها پرداخته‌ایم. با دقت نظر در معدود نوشته‌های باقی‌مانده و معتبر آن روزگار، به ویژه مکاتبات میان عناصر رادیکال نهضت، کمابیش می‌توان به ماهیت چنین فضایی پی برد. مثلاً، در نامه خصوصی حسین پرویز

ازگرداندگان اداره روزنامه/یران نو به تقی‌زاده در سال ۱۳۲۹، زمانی که در استانبول در تبعید بود، می‌خوانیم:

«شنیده‌ام بی‌رم ملاقاتی از حیدرخان خواسته و حیدرخان از فرقه‌ای که بدان منسوب است استجازه نموده و او را دیدن منع کرده.» [۱۰۳]

پرویز در ادامه می‌افزاید که پس از مذاکره، بی‌رم رئیس نظمیه خواستار خروج حیدرخان از ایران شده و حیدر هم پاسخ را موقوف به اجازه فرقه وابسته‌اش که باید همان فرقه اجتماعیون عامیون شعبه تهران و یا مرکز باکو باشد، کرده است.

متأسفانه، به دلیل مخفی بودن غالب ارتباطات تشکیلاتی و برجای نماندن اسناد اصلی و محفی اجتماعیون عامیون، غالب کتب تاریخی بر پایه‌ی حدس و گمان، هرچه خواسته‌اند نوشته‌اند؛ گاه از کاه کوهی ساخته و به داستان سربازی پرداخته‌اند. کم‌اینکه از وجود مرکز غیبی یا تشکل سوسیال دموکرات تبریز ما هیچ اثر و نوشته مکتوبی در دست نداریم، اما برخی قصه‌سرایان و کتاب‌سازان حرفه‌ای نوشته‌های پرصفحه‌ای در این باره بافته‌اند.

تأملی در همین چند صفحه «سرگذشت شخصی» حیدر عمواغلی که آدمیت با ارجاع و تکیه‌ی صرف بر آن تقی‌زاده را به حکایت خود به ترور اتابک ربط می‌دهد، در فهم این یک‌جانبه‌گری تاریخی ما را یاری خواهد کرد. اولاً، به قاتل اتابک در این نوشته اشاره‌ای نمی‌شود چه رسد به استنباطی در جهت متهم کردن تقی‌زاده در دست داشتن آن ترور. دوم اینکه این نوشته در همان‌جا ناقص مانده که نویسنده به نام ترور یا ترورکنندگان می‌رسد، و کسی در نوشتن آن تردید می‌کند که می‌دانسته او یا آنان کیانند. سوم، به گمان نگارنده به اسناد، شواهد و گزارش‌هایی که به یک باره از آرشیوهای شخصی و خصوصی برخی خانواده‌های ایرانی دهه‌ها بعد از مشروطه به تاریخ‌نگاری معاصر عرضه عمومی می‌شوند، باید با احتیاط، حزم و تردید و دقت فراوان نگریست. نشانه‌های متعددی از سندسازی و جعل شواهد برای مقاصد شخصی و سیاسی و یا تبرئه و میراث‌سازی برای پدر و بزرگان فامیل و دوستان در دست است که بر ضرورت این تأمل و تردید می‌افزاید. [۱۰۴]

این خاطرات ناقص و چند صفحه‌ای در میان اسناد خانوادگی احمد منشی‌زاده پیدا شده و به گفته خود عباس اقبال، منتشرکننده آن در مجله یادگار، از طریق خود منشی‌زاده به دستش رسیده است. متن نوشته نه به خط حیدر عمواغلی، که چند نوشته از او به تقی‌زاده را در دست داریم، بلکه توسط ابراهیم منشی‌زاده پدر صاحب سند نوشته شده است. [۱۰۵] تاکنون هیچ سند و گواه دیگری رد و اثری در اختیار ما قرار نداده که تأیید کند این خاطرات متعلق به حیدر است. اینکه بسیاری از داده‌های عرضه شده آن، شرح و روایتی از برخی رویدادهای زمانه است، نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده و مستدلی باشد. اولاً، جزئیات زیادی بیشتر از آنچه می‌دانیم به دست نمی‌دهد، ثانیاً هر کس دیگری همچون خود منشی‌زاده که دوران طولانی از یاران و همراهان حیدر بوده می‌توانسته آن روایت‌ها را نوشته باشد. مهم‌تر اینکه؛ همان‌طور که آوردم چگونگی قتل، نام و هویت قاتل یا همکارانش ذکر نشده و سخن بر سر تصمیم‌گیری و طراحی نقشه فراتر نرفته است؛ موضوعی که در بسیاری از آثار تاریخی هم با حدس و گمان عرضه شده بود.

سؤال و تأملاتی دیگر هم در این مورد قابل طرح است. اگر حیدر ضرورت دانسته بود که این نوشته باید ثبت و به جا نهاده شود، چرا خطاب به دیگری تقریر کرده و به قلم خودش نوشته است. در حالی که از چند یادداشت و نامه فارسی او به تقی‌زاده مطلع هستیم، ادبیات نوشته با زبان مملو از واژه‌های ففقاوی و اصطلاحات سوسیال دموکرات‌های زمانه هم چندان همراه نیست. اگر تازه فرض را بر این قرار

دهیم، کمالینکه برخی مدعی شده‌اند، که او پیش از اینکه از قفقاز به ایران سفر کند، فارسی نمی‌دانسته و نمی‌نوشته، اما در زمان نوشتن این خاطرات مدت زمانی طولانی از رویدادهای مشروطه گذشته بود و حیدر سال‌ها بود که در ایران و بطن تحولات سیاسی - اجتماعی زمانه با زبان فارسی محشور بوده است. می‌دانیم حیدرخان پیش از مشروطه به عنوان مهندس برق در باکو به کار مشغول بود و مظفالدین شاه در سفر اول به فرنگ او را استخدام و مسئول تأسیس کارخانه برق برای روشنایی حرم امام رضا در مشهد کرد. مظفالدین شاه مدت دو روز، ۲۳ تا ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۱۸ق، قریب پنج سال پیش از مشروطه، در باکو اقامت کرد. بنابراین، مدتی پیش از مشروطه حضور حیدر را در ایران سراغ داریم. حیدر به گواه اسناد تاریخی و همراهانش فردی پیگیر و باهوش و به چند زبان مسلط بود. او تا سال ۱۳۲۹ق که زیر فشار اعتدالیون مخالف دموکرات‌ها از ایران تبعید شد، بیش از ده سال در میان ایرانیان درون کشور زندگی کرده در تمام این سال‌ها در زمینه‌های متفاوت و گسترده‌ای مشغول و درگیر بود. رهبر و مؤسس کمیته اجتماعیون عامیون (مجاهد) تهران و برخی شهرستان‌های ایران و در ارتباط همه‌جانبه با فعالین سیاسی و اجتماعی مؤثر کشور در مرحله اول مشروط بود. در دوران مجلس دوم، عضو فعال رهبری حزب دموکرات شد. تأکید من این است که او در اجتماع آن روزگار در ارتباط روزمره با مردم، فعالین و رویدادها بوده است. پرسش که چرا این خاطرات را با خط و مهم‌تر از آن با زبانی متفاوت از آنچه از حیدر سراغ داریم نوشته شده است؟ و در آن خبری از اصطلاحات ویژه قفقازی مصطلح زبان حیدر نیست؟

موضوع بعدی و مهم‌تر در تردید، به جا گذاردن خاطرات پیرامون بمب‌گذاری و تدارک قتل رئیس دولت از جانب یکی از مشهورترین سازمان‌دهندگان تشکل‌های مخفی روزگار در ایران و قفقاز است. اینکه چرا در زمانی که حیدر کماکان درگیر فعالیت‌های علنی و مخفی سیاسی در منطقه بود، سند تعقیب حقوقی و جزایی خود را مکتوب کرده و نزد کس دیگری برجای گذارده، محل تردید و تأمل است. حیدرخان از رهبران و اعضای گروه‌های سری حداکثر اصول امنیتی و مخفی‌کاری را رعایت می‌کردند. رازداری و سر بسته نگاه داشتن رویدادها و اقدامات، به ویژه اگر سخن از شرکت مستقیم در ترور سیاسی باشد، از اصول بدیهی و پرسش‌ناپذیر چنین تشکل‌هایی بود. حفظ اسرار سازمانی و اقدامات انجام شده، از جمله بدیهیات شمرده می‌شد. در آن زمان، تمام تلاش دست‌اندرکاران ترورهای سیاسی تکذیب علنی موضوع بود. هنوز چون دهه‌های چهل و پنجاه ایران به نقش ترور در شکستن هیبت و حاکمیت مطلقه باور نداشتند. چگونه انقلابی منضبط تشکیلاتی که قسمت اعظم فعالیت‌هایش مخفی، و حفظ اسرار سازمانی و اقدامات انجام شده‌ی حیاتی و غیرقابل چشم‌پوشی بود، ردی با ذکر نام از خود و دیگرانی باقی گذاشته و آن را مکتوب کرده، محل تردید است. ضمناً، چرا حیدر که در بسیاری از رویدادها و بحران‌های سرنوشت‌ساز آن روزگار ایران و قفقاز حضور داشته، صرفاً در مورد قتل اتابک و بمب‌اندازی نوشته‌ای مکتوب برجای نهاده است؟ حیدر هم از جانب پلیس تزاری روسیه، به خصوص در قفقاز، و هم از سوی مخالفان درون ایران، به خصوص عوامل دربار و اعتدالیون مخالف حزب دموکرات، تحت پیگرد بود و افشای ترور اتابک، رئیس دولت ایران، و بمب‌اندازی و قتل برای کسی که سال‌ها بعد در مجامع ایرانی و بین‌المللی حضوری فعال داشت، می‌توانست دردسرهای بی‌شمار ایجاد کند. باقی گذاشتن سند کتبی طراحی و مشارکت در قتل رئیس یک دولت، حتی در مجامع بین‌المللی آن زمان هم قابل تعقیب بود، چنین کاری عجیب و حماقت‌آمیز به نظر می‌رسد. در حالی که به‌رغم کند و کاو بسیار حتی یک سند و یادداشت از تحرک این شعبه تهران آن محفل، تا کنون بدست نیامده است.

باید تأکید کرد که طبق نظام‌نامه‌ی «شعبه ایرانی مجاهدین»، کنفرانس مشهد، ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ق، مخفیانه بودن و رعایت رازداری تشکیلاتی از امور حیاتی شمرده می‌شد و هرگونه تخطی از آن مستلزم مجازاتی سنگین بود. در بند ۵ تبصره ۱۲ آمده است: اطلاع از جلسات خصوصی جز برای مجاهدین عضو دائمی هسته‌های ۷ تا ۱۱ نفره، برای سایر اعضای گروه ممنوع است و اگر کسی درصدد کسب اطلاع از مطالب و بحث‌های این جلسات برآید بر طبق تبصره چهارمین ماده، مجازات خواهد شد. در بند ۱۳ همین نظام‌نامه به صراحت آمده است: «هیچ‌کس حق ندارد اعضای مجلس سری خصوصی را بشناسد، حتی اعضای مجلس عمومی غیر از دو نفر مأمور ارتباط و یک نفر رئیس فدائیان. هر کس سعی کند آنها را بشناسد خائن تلقی خواهد شد و مجازات خواهد گردید.»

بنابراین، باورش دشوار و محل تردید است که حیدر در مقام رهبر شاخه اجتماعیون عامیون تهران و بنیانگذار دست‌کم دو شعبه فعال دیگر در ایران با تخطی آشکار از این اصول و انضباط آهنین، چگونگی و جزئیات اقدامات مخفی خود را به نفر دیگر انشا کرده و آن را به مثابه سندی مکتوب به یادگار گذاشته باشد. اطلاعاتی که بسیار اساسی و مهم در سرنوشت افراد درگیر مبارزه و رویدادهای زمانه بوده است. در تبصره دوم بند ۴۰ همان نظام‌نامه، آمده است که غیر از فدائیان و مجلس خصوصی هیچ‌کس نباید رئیس فدائیان را بشناسد. بنابر تبصره هشتم از همین بند، فدائیان نباید حتی هم‌دیگر را بشناسند. تمرکز آهنین و مخفی بودن تشکیلات، اطلاعات و مناسبات درونی از مواردی بود که در این نظام‌نامه به کرات بر آن تأکید و اجرا می‌شده است. کماینکه به رغم تلاش بسیار مورخان و پژوهش‌گران، در اسناد رسمی دولت‌های انگلیس و روسیه، نظمیه تهران و حتی بایگانی‌های شخصی تاکنون سندی به دست نیامده که ارتباط اعضای هسته‌های فدائیان اجتماعیون عامیون با ترورهای آن زمان را نشان دهد. مورد مهم دیگر در همین نظام‌نامه، مجازات جرائم و تخلف از پنهان‌کاری در اصول سازمانی است. در بند مجازات مجرمین گروه، اعدام برای کسانی که «سری را افشا کند» با صراحت عنوان شده است. [۱۰۶]

در متن این خاطرات، اشتباهاتی هم از نظر زمانی و ذکر رویدادها به چشم می‌خورد که توسط یکی از پژوهشگران به آن اشاره شده است. مواردی که تردیدهای جدی ایجاد می‌کند که یا حیدرخان اشتباه کرده است و یا خاطرات متعلق به او نیست. [۱۰۷]

علاوه بر این «خاطرات»، آدمیت اساس و منبع اصلی ادعای خود را، آن‌گونه که خود تصریح کرده است، یادداشت دو صفحه‌ای ناقص محمود محمود قرار داده، که باز هم اصلش را در دست نداریم و به عنوان ضمیمه کتاب *فکر/آزادی* عرضه شده است. آدمیت می‌نویسد محمود استاد او بود و او را بسیار دوست و محترم می‌داشت. در این دو صفحه می‌خوانیم: «نقشه کشتن میرزا اصغرخان اتابک و بمب انداختن در خانه علاءالدوله و سوءقصد به محمدعلی شاه را حیدرخان کشید و پیروان او اجرا کردند. این کارها با نظر و تصویب تقی‌زاده انجام گرفت.» [۱۰۸]

اتهام بی‌مآخذ و سند این یادداشت، اگر نوشته محمود محمود هم باشد، صرفاً یک ادعاست. محمود در این زمان و دهه‌های پایان عمرش با حدت و شدتی بسیار با مشروطگی ایران مخالف بود و آن را ضربتی از سوی دستگاه سیاست‌ورزی استعماری انگلیس علیه روسیه و دولت مرکزی ایران زمان قاجار می‌دانست؛ وی مردم ایران را شایسته و بایسته مشروطه نمی‌دانست، از این رو در سال‌های پیرسالی خود با تقی‌زاده عصر مشروطه همدل و همراه نبود. [۱۰۹]

شهرت محمود عمدتاً به علت نوشتن کتاب مفصل و هشت جلدی «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» است. او در این کتاب به صراحت نهضت مشروطه را توطئه انگلیس برای تضعیف دولت مرکزی ایران دوران قاجار معرفی می‌کند و مردم ایران را توانا و شایسته نهضت آزادی خواهانه نمی‌داند. [۱۱۰]

تقی‌زاده در هسته‌ی خصوصی و مخفی «هیأت مدهشه» به رهبری حیدر کاره‌ای نبود که تصمیم‌ها را تأیید یا تصویب کند. این ادعاها تا زمانی که سند معتبر و مکتوبی به دست آید، تنها حدسیات این قلم زنان آن هم در زمانی است که رویه و حال مخالف دارند و در صدد پرونده‌سازی علیه مخالفان‌اند.

آدمیت و پناهندگی تقی‌زاده

آدمیت در کتاب فکر آزادی می‌نویسد:

«رئیس انجمن آذربایجان که خود منادی شورش بود، از روز قبل از حادثه «بمباران مجلس» که قشون ملی آماده کارزار می‌گردید در خفا می‌زیست و روز بمباران مجلس که افراد انجمن آذربایجان با دیگر میلیون علیه قزاقان مردانه می‌جنگیدند او به مجلس نرفت و از خفیه‌گاه به سفارت انگلستان پناه برد. در این دقایق حساس که محک تجربه است و منش واقعی افراد ظاهر می‌شود، آزاد مردان راست‌کردار با صفت راه و رسم دیگری داشته‌اند.» [۱۱۱]

آدمیت با بهره‌گیری از داده‌های درست و غلط، ادبیات سیاسی احساسی و بهره‌گیری از خصلت «مردانه» خواننده، به مغلطه‌گویی علیه شخصیت منفورش می‌پردازد. در شرح رویداد و در جای دیگر این کتاب آنچه را پیرامون وضعیت و عملکرد تقی‌زاده در روزهای پیش و پس از بمباران مجلس می‌دانیم، به بحث گذارده‌ام و در اینجا از تکرار آن واگفته‌ها پرهیز می‌کنم. به کلماتی که آدمیت به شیوه‌ی ماهرانه و مرسوم خود در گزاره‌گویی یا علیه آنچه نمی‌پسندد، در عبارات بالا کنار هم چیده دقت و تأملی رواست. اولاً، تقی‌زاده در زمان بمباران مجلس، رئیس انجمن آذربایجان نبود بلکه سیدجلیل اردبیلی چنین سمتی داشت. ضمناً، تقی‌زاده «منادی شورش» نبود؛ در علل مخالفت او با جنگ در آن روزها بر اساس اسناد سخن گفته‌ام. ضمناً این ادعای دروغ که او روز پیش «در خفا» می‌زیست صحت ندارد. به شهادت اسنادی که آورده‌ام در مجلس حضور داشت. شاهد آن را هم به دست داده‌ام؛ او شب پیش به همراه دهخدا و برخی دیگر به خانه خود رفته بودند تا ببینند چه باید بکنند. بنابراین، «خفیه‌گاه» کلمه‌ای نابه‌جا و صرفاً به نیت بهره‌برداری از عواطف خوانندگان است و اعتبار تاریخی ندارد. بسیاری از اهالی تهران خانه تقی‌زاده را می‌شناختند. همان‌طور که در نقد ادعای دروغین مشابهی به قلم ابراهیم صفائی مورخ توطئه‌نگر و مخالف مشروطه، خود تقی‌زاده گفت: «ادم منزلش که خفاگاه نمی‌شود. من رفتم به مجلس. قزاق‌ها محاصره کرده بودند راه ندادند، مرا و جمعی دیگر که با من بودند.» [۱۱۲] در خفا زیستن دروغین که آدمیت و صفائی به تقی‌زاده نسبت می‌دهند از آن اتهاماتی است که صرفاً برای بی‌اعتبار کردن چهره‌ی تقی‌زاده و بهره‌وری غیرمنصفانه از عواطف خوانندگان غیرجدی نوشته‌های تاریخی به کار می‌آید و محلی از اعراب ندارد. او از لفظ دهن‌پرکن «قشون ملی» که آماده کارزار شد هم استفاده می‌کند، که گویا چنین قشونی وجود داشت و تقی‌زاده به عنوان فرمانده آن از میدان رزم «مردانه» فرار کرده است. این‌گونه تاریخ‌نگاری شایسته آثار جدی تاریخی نیست و به کار دشمنی شخصی می‌آید.

آدمیت پناهندگی تقی‌زاده برای حفظ جان را نکوهش می‌کند و او را شایسته «منش آزاد مردان راست‌کردار» نمی‌داند. او که از تقی‌زاده، قهرمانی و جان بر کفی و سربداری شهادت‌طلبانه می‌خواهد، نمی‌گوید پدر ایشان که او را از زبان این و آن «پیر عقل»، «شیر زمانه»، «مرشد کامل»، «مشروطه‌خواه حقیقی»، و محفل‌اش جامع آدمیت را «هسته انقلاب» در کتاب *فکر آزادی* می‌خواند، در روز بمباران کجا بود و سایر اعضای پر تعداد آن محفل در مجلس و بیرون چه می‌کردند؟ بی‌گمان، برخی را می‌توان به مأخذ «کردار» و بعضی را صرفاً به اتکای ادعا سنجید؛ آن‌چنان که آدمیت مرسوم کرده است. او

نمونه‌های بسیار این رویه را در آثارش ماندگار کرده است. مثال‌هایی از دوگانگی تاریخ‌نگاری او را در نوشته‌هایش به دست داریم.

آدمیت معمولاً شخصیت‌های تحسین شده خود را چنان بزرگ می‌کند که گویا هرگز گردی از آنچه «ناراستی و منش آزادمردان راست کردار» می‌خواند بر آنها ننشسته است. در کتاب *قطور زندگی و کارنامه امیرکبیر آگاهانه و عامدانه از کنار درخواست و خواست پناهندگی و در روزهای آخر پیش از جان سپاری به دست دژخیمان ناصرالدین شاه چشم‌پوشی می‌کند و خواننده خود را بی‌خبر می‌گذارد. دخالت پیش‌انگاره‌های شخصی در داوری و افراط و اغراق در ارزیابی رویدادها چه جای پای شگفت‌آوری در آثار جدی تاریخی می‌گذارد. آدمیت از اسناد تاریخی هر چه را می‌پسندد و لایق شخصیت و یا رویداد مورد بحث‌اش می‌پندارد، دست‌چین کرده و با نثر و زبانی ماهرانه تصویری یک دست و مطلوب باور و خواست خود به خواننده عرضه می‌کند و آنچه را نمی‌پسندد آشکارا بی‌اعتبار می‌خواند یا نادیده می‌انگارد. او که این همه بر پناهندگی تقی‌زاده به عنوان لکه ننگی «غیرمردانه» در عصر مشروطه تأکید دارد و نشان تزلزل منش و علت ناراستی، عوام‌فریبی و سستی باور و عمل او می‌نماید، خود در کتاب *امیرکبیر و ایران* با حذف عامدانه و آگاهانه بخشی از سند موجود تاریخی در دسترسش از کنار قضیه مشابهی بی‌اشاره می‌گذرد.*

گزارش وزیر مختار انگلیس، شیل، تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۵۱ (اول صفر ۱۲۶۸ ق) به وزارت امور خارجه کشورش در روزهای پیش از قتل امیرکبیر مورد استفاده مکرر و مفصل آدمیت در کتابش است. او از مجموعه سند و ضمیمه‌هایش، آنچه را می‌پسندد برمی‌گزیند و در کتاب از آن بهره می‌گیرد، اما یک قسمت را که خلاف تصویر پرداخت شده‌ی او از امیرکبیر است، نادیده می‌گذارد.

در دوگانگی رویکرد پژوهشی آدمیت در این مورد تردیدی نیست. اگر آن اسناد معتبر نیست چرا صرفاً آن بخشی را که می‌پسندد استفاده می‌کند. شیل در گزارش خود که سند بسیار مهمی در شناخت روزهای واپسین عمر امیرکبیر به شمار می‌رود، اعتراف می‌کند از قتل قریب‌الوقوع صدراعظم اصلاح‌طلب بزرگ سده نوزدهم ایران اطلاع داشته ولی اقدامی به عمل نیاورده است. سند ترجمه نامه‌ای است که امیرکبیر پیش از آنکه مأموران روسی خانه‌اش را اشغال کنند به سفیر انگلیس نوشت. در این مکتوب، به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱ (۱۷ محرم ۱۲۶۸ ق) از دولت بریتانیا تقاضای تحت‌الحمایگی کرده است. دو روز بعد از پیشنهاد اعطای تحت‌الحمایگی از جانب روس و یک روز بعد از آنکه خود شیل سندی را که امیرکبیر تحت فشار و در نفی درخواست تحت‌الحمایگی خود از بریتانیا نوشته بود، این نامه مهر و امضا می‌شود. آدمیت از مطالب این گزارش در کتاب خود بهره‌ی فراوان می‌برد. [۱۱۳] ایشان پیشنهاد تحت‌الحمایگی روسیه به امیر را هم طرح می‌کند، اما اینکه خود امیرکبیر زمانی که پی برد که قتل او بسته‌اند و راهی برای نجات جان خود نیافت، درخواست تحت‌الحمایگی دولت انگلیس را کتباً مهر و امضا کرد و به سفیر ارائه داده بود، نادیده و ناگفته می‌گیرد. مورخ و زندگی‌نامه‌نویس امیرکبیر، در تاریخ دست می‌برد و چهره‌ی مستأصل و مأیوس و خواهان ادامه‌ی حیات و حافظ جان قهرمان کتاب خود را نمی‌پسندد؛ پس «حکم تاریخی» بر حذف این نامه در کتاب ۸۰۰ صفحه‌ای خود می‌دهد و هیچ اشاره و ردی هم از وجود آنچه در دسترس داشته، ثبت نمی‌کند. به قول پژوهشگر دیگر دوران قاجار، امیرکبیر خود کتباً سند را به جا گذاشته، اما: ... زندگی‌نامه‌نویس نمی‌تواند اجازه دهد، قهرمانش به سفارتخانه خارجی پناه ببرد، آن هم سفارت انگلیس. [۱۱۴]

در نقد آدمیت به پناهندگی تقی‌زاده در حفظ جان، تقدس «مردانه» مردن متأثر از ذهنیت و باورهای پیش مدرن دیر پای فرهنگ مرگ پرست ما نیز حضوری نامبارک دارد. زندگی ناراست و بد را

نمی‌توان مطلوب دانست. شایسته‌ی انسان است که معنادار بزیسد. فردیت مدرن براساس اعتراض به هستی و جامعه شکل مطلوب‌تری یافته است. فردیتی که آگاهانه خود و دنیای خویش را تغییر می‌دهد. بی‌گمان، بدون اعتراض در مقابل قدرتی که فردیت و آزادی را مسخ می‌خواهد، نمی‌توان زیست. ضمن آنکه باید عنوان کرد مرگ مقصد نهایی نیست. معنادار زیستن و اعتراض شایسته انسان مسئولیت‌پذیر اجتماعی تنها به مفهوم مبارزه قهرآمیز و آشتی‌ناپذیری نیست. گاه مصالحه با مخالفان و تلاش در کند کردن موانع بهتر زیستن به عنوان یک مکمل ترغیب‌مدارا و تسامح هم مطرح می‌شود. همان‌گونه که عقب‌نشینی همواره نادرست نمی‌تواند باشد. فرهنگ سیاسی - دینی و ادبیات صوفیانه کلاسیک ما معنایی از مرگ را رواج داده که در جهان مدرن کارآمد ندارد. برخی صوفیان به ما آموخته‌اند که مرگ پلی است به جهانی برتر، بهتر و مطلوب‌تر. زندگی جاوید را در گرو مرگ دانسته‌اند. نفی زندگی و ستایش مرگ را رویه‌ای والا خوانده‌اند.

آموزه‌های دیرپای سنتی - مذهبی در مرگ معنایی می‌آموزند که در زندگی یافت نمی‌شود. تحقیر زندگی و رواج مرگ پرستی با مفاهیمی دیرپا چون سربداری، جانبازی، مرگ قهرمانی، مرگ با عزت و شرف و شهادت، پیشینه‌ای دیرینه در سرزمین استبدادزده ما دارد. ادبیات و ذهنیتی که اساس منطقی را فراهم آورده تا بهترین فرزندان این سرزمین را به قربانگاه مرگ بکشاند. تو گویی تار و پود خونبار دیار ما را با مرگ شریف‌ترین و صادق‌ترین فرزندانش بافته‌اند. چه استعداد، توان و خلاقیت‌هایی که در آستانه این «منطق» به مسلخ نرفته‌اند. به سراسر تاریخ پردرد و غصه‌مان که می‌نگریم چه اندیشمندان و فرهیختگان آزاده‌ای که پرورش نیافته پژمردند، به قولی شاید چون به ما راه بهتر مردن را آموخته‌اند، راه بهتر زیستن را نمی‌دانیم.

گویا همواره برایمان ویران کردن آسان‌تر از ساختن بوده است. به همین دلیل همه قهرمانان و ماندگارنمان به پیشواز مرگ رفته‌اند. به ما یاد داده‌اند که عاشقانه و شیدایی بر آن میراث بیفزاییم. گویا کافی نیست مستبدان و ستمگران و تاریک‌اندیشان کمر به قتل افراد معترض، متفکر و آزاده بسته‌اند. بی‌عدالتی، نابرابری، فقر اقتصادی و فرهنگی همواره باید مورد اعتراض انسان باشد. زندگی بدون حضوری از این دست ناقص خواهد بود. اما باید زنده ماند و در این راه از هر فرصت، امکان و توانی بهره گرفت. آرزوی مستبدان و واپس‌گرایان، حذف فیزیکی چنین انسان‌هایی است. کار و وظیفه ما یاری رساندن به آنها نیست. چرا باید نافی ضرورت حضور انسان آگاه، مسئول و خلاق در جامعه خود شویم؟

تقی‌زاده از همان نوجوانی به زندگی بهتر و آسوده‌تر این جهانی می‌اندیشید. تمایلش به طب و چاره‌یابی محیط سالم‌تر و زندگی درازتر، تأسیس داروخانه و ورود داروهای فرنگی به تبریز آن زمان، حفظ و پرورش ممتد خود برای توانمندتر و داناتر شدن در راه اهداف والاتر و جامعه‌ای مطلوب‌تر، جملگی حکایت از نگرش زندگی‌پرستانه او می‌کرد.

گرچه می‌دانست مرگ واقعیتی انکارناپذیر است، اما آن را پایان زندگی می‌شناخت. برخلاف بسیاری دیگر زندگی را فقط برای زنده ماندن نمی‌خواست، بلکه لحظه‌ای از تلاش و آفرینندگی و نوآوری برای برجای گذاردن میراث فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در راه ایرانی آباد، آزاد و مستقل و نیرومند باز نایستاد. تمام زندگی شخصی و فردی خود را وقف باورهای دنیوی و زندگی‌پرستانه خود کرد. نه فرزندی برجای گذارد و نه ملک و ثروتی. هر چه ماند اندیشه و دستاوردهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در راستای خیر و صلاح اجتماع بود. او مرگ پرست نبود ولی زندگی انسانی با عزت را همواره ستود و فراتر از توان و امکان یک فرد در این راستا کوشید.

او می‌توانست همچون بسیاری از عافیت‌طلبان و میوه‌چینان روزگار، هم‌رنگ جماعت شود. زمانی که به اروپا رفت و با عزت و احترام فراوان مورد استقبال و حمایت قرار گرفت، با آشنایی به چند زبان می‌توانست زندگی راحت و بی‌دردسری را برگزیند. در حالی که در اوج محاصره‌ی تبریز و کشتارهای استبداد صغیر مخفیانه وارد ایران شد و به مردمی که دوست می‌داشت پیوست. در تمام دوران مجلس‌های اول و دوم دمی از مقابله با استبداد، تعصب، خرافه و نابرابری باز نایستاد و مصایب بسیاری را بر خود خرید. محمدعلی شاه، اعیان و اشراف قاجار، اعتدالیون، علمای روحانی و حتی برخی افراطیون سیاسی، جملگی او را به نوعی نقد و نکوهش کردند. اما او بنا بر ذهن و فردیت مستقل و مدرن خود بر آنچه باور داشت، پای فشرد و شجاعانه حضور خود و آرای مترقی و انسان‌دوستانه‌اش را اعلام کرد و پی گرفت. ذهنیت مرگ پرست، چنین حیاتی را با تمام فراز و نشیب‌هایش در مسلخ مرگی قهرمانانه و نابودکننده قربانی می‌خواهد و می‌پسندد.

تقی‌زاده هرگز ریاضت کشی به مفهوم سنتی آن را نپذیرفت و همواره از ضرورت گذر ایرانی سنتی به «کاراکتر» مدرن تأکید داشت. هرچند از کسانی که صرفاً منافع و رفاه شخصی خود را می‌خواهند و می‌جویند بیزار بود، اما نه خود را از نعمت‌های زندگی محروم کرد و نه آنان را چنین خواست. او می‌خواست زنده بماند تا برای آنچه ارزش والاتر قائل بود، کوشش و مبارزه کند. برخلاف هویت و خواست «قهرمان یگانه»، زنده ماند و بر سراسر زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرن بیستم ایران معاصر نقش پررنگی افکند.

دهخدا، تربیت، خلخال، کاشانی و بسیاری دیگر نیز چون تقی‌زاده پناهنده شدند تا زنده بمانند و عرصه زندگی انسانی را برای مرگ‌آوران و دشمنان آزادی و ترقی خالی نکنند. دهخدا میراثی برجای گذارد که کمتر کسی امروز جرأت می‌کند او را به دلیل حفظ جان در آن روزهای اندوهبار و خفقان‌زای فرار از چنگال دشمنان قهار نکوهش کند. تقی‌زاده زنده ماند تا در قریب شش دهه عمر فرهنگی و سیاسی و اجتماعی به رغم خطا و کاستی‌هایش، میراثی غیرقابل انکار در سرنوشت ایران نو سده بیستم گذارد. میراثی که هر روزه از سوی مرگ پرستان و واپس‌گرایان مورد حمله و تخطئه و مقابله و نفی قرار می‌گیرد. او هنوز آرزوها و خواسته و توانایی‌های بسیار کارآمدی را در خود سراغ داشت. وی ایرانی بهتر و مترقی با شهروندانی برخوردار از حقوق و شرایط زیستی شایسته و بایسته‌ی انسان معاصر می‌خواست. تقی‌زاده جان به در برد تا بتواند در اروپا بانگ شجاعانه، آگاه و وجدان‌بیدار مردمانی باشد که پیشگامانشان قریب چند دهه برای نظام قانونمند عاری از خودکامگی فردی و ایرانی آباد و آزاد و توسعه یافته تلاش می‌کردند و حاصل زحماتشان تحت فشار خشونت و قهر قزاقان به خرابه‌ای مبدل شده و بوم شوم استبداد بر آن لانه کرده بود. دنیا باید می‌فهمید که مجلس مؤسسان قانون‌گذار ایران چرا و به چه جرمی — جز قانون‌خواهی — و توسط چه کسانی ویران و حتی اسناد و مدارکش در آتش جهل و حماقت و خودکامگی سوخت. باید به دنیا گفته می‌شد که میرزا ابراهیم آقا نماینده مردم تبریز را به صرف پافشاری بر باورهای خویش و خواست‌های موکلانش و دفاع از کیان مجلس شورا به همراه تعدادی از جوانان پاکباز این مرز و بوم به خاک و خون کشیدند. با چه سبعیتی و اعظین نهضت را به جرم حق‌گویی و دگراندیشی به دار آویختند. افکار عمومی اروپا و انگلیس باید مطلع می‌شد که با دخالت مستقیم عوامل روسیه تزاری در حمایت از عقب‌مانده‌ترین مخالفان حقوق انسانی مردم، مجلس قانونی ملت ویران و جنبش حق‌طلبانه مردم ایران با زور و قهر خاموش شد. باید نقش انگلیس و دستگاه سیاست خارجی آن دولت در نزدیکی و هم‌گرایی با روسیه که بستر چنین تجاوزکاری را فراهم آورده بود، افشا و مسئولیت‌پذیری افکار عامه را خواستار می‌شد.

صفحات جراید انگلیس و سایر دول اروپایی، پارلمان و نمایندگان آن باید شاهد حقانیت نهضت مشروطه از قلم و زبان تبعیدیان ایرانی می‌شد. در مقابله با تبلیغات گسترده آژانس‌های خبری روس و هواخواهان انگلیسی آنها چون *تایمز لندن* صدایی باید برمی‌خاست. به انبوه نوشته‌هایی که مجاهدین تحت محاصره تبریز را مشت‌های راهزن و غارتگر و ماجراجو می‌خواندند، باید پاسخی درخور آن نهضت تاریخ ساز داده می‌شد. تلاش برای جذب حمایت افکار عمومی و وارد آوردن فشار بر فضای ضدیت با مشروطه ستونی استوار می‌خواست. قصه‌ی آن مردان و زنان و نوجوانان تبریزی که یازده ماه تمام با کمترین امکانات مالی و نظامی در اوج درنده‌خویی استبداد، گرسنگی و راهزنان جباری که با چنگ و دندان در دروازه‌های شهر منتظر ورود و غارت بودند، راوی می‌خواست، کسانی باید بر جراید و محافل جهان فریاد می‌زدند و وجدان بیدار مردم اروپا را به همبستگی و هم‌یاری ایرانیان در بند می‌خواندند.

تقی‌زاده همراه انگشت شمار ایرانیان آزاده بانگ رسای مشروطه‌خواهی ایران در تبعید شد. مشعل آن را در خارج از مرزهای ایران روشن نگه داشت. ارتباطات گسترده میان مهاجرین و تبعیدیان اروپا و عثمانی و قفقاز در حمایت از مقاومت تبریز، راه‌اندازی و گسترش هسته‌های مقاومت جدید در رشت و اصفهان، جملگی مدیون کسانی چون تقی‌زاده بود. او حق‌طلبی مردم ایران را در نشریات اروپایی، عثمانی و قفقازی منعکس کرد. جهانیان پی بردند که مردمی در ایران می‌زیند که همچون ممالک متمدن دیگر شایسته و بایسته‌ی نظم قانونمند و دموکراتیک‌اند. تقی‌زاده زنده ماند تا بتواند در اوج بگیر و ببند و خفقان سراسر ایران به جای زندگی سرخوش و بی‌قیدی که می‌توانست در اروپا داشته باشد، از میان حلقه محاصره دشمن به زادگاهش که عاشقانه دوست می‌داشت، بپیوندد. زنده ماند تا در قامت یک رهبر تراز اول مشروطه روحیه‌بخش و یاری‌گر مقاومت تبریز و نماینده‌ی آنان در هیئت‌مدیره موقت پس از فتح تهران و تأسیس مجلس دوم مشروطه‌خواهان خواستار استقرار مناسبات جدید سیاسی و اقتصادی در راه ایرانی آزاد و پیشرو شود. زنده ماند تا به جرم پافشاری بر حقوق مساوی مردم از هر قوم و مذهب و آرای دموکراتیکش هشت ماه پس از وکالت مجلس با حکم «فساد مسلک سیاسی» مجتهدین عتبات به تبعیدی دوباره افکنده شود و تا امروز ما را در فهم موانع آزادی و ترقی به تأمل و تفکر دعوت نماید. زنده ماند تا برافراشتن پرچم ایرانی مدرن، مؤثر، و کوشا حضور یابد. او زنده ماند تا در نشریه *کاو* نسلی از والاترین و فرهیخته‌ترین ایرانیان را به دور خود گردآورده و منادی آموزه‌های تجدد و اندیشه‌های لائیک در بازپردازی هویتی نوین از ایران و مردمانش برای حضور در دنیای جدید شود. زنده ماند تا محمد قزوینی، پیشگام نقد و تحلیل جدید ایران به او بگوید آفرین بر تو که از درون کوه کوه و خروار خروار خرافه، یاه و پرت و پلا، کم کم چهره‌ی حماسه‌سرای بزرگ ملی ما فردوسی و اثر ماندگارش شاهنامه را روشن کردی. ماند تا در کنار یارانی چون قزوینی، سراپای کتابخانه‌ها و اسناد و شواهد ایرانی و فرنگی را به جستجویی نستوه پردازد و برای بازپردازی ایرانی نو هر آنچه هست بیابد و بشناساند. فرهنگ و آثار ادبی و تاریخی را از ورای انبوه بدفهمی و فراموشی و فسون‌زدگی بیرون کشد تا بدانیم که بودیم و چه هستیم و کجا می‌توانیم برویم. او پی برده بود که گذشته ایران و ایرانی در خرواری خرافات و افسانه و پندارهای زینبار در حال نابودی است، و اگر می‌خواهیم راهی و امیدیی به آینده داشته باشیم باید آن را بشناسیم و پس از یک خانه‌تکانی بنیادی با برون ریختن بسیاری از عناصر زینبار و نیرو بر باده آن، از عناصر مفیدش بهره‌گیریم. او می‌دانست بدون تبدیل «امت» ایمان سالار به مردمانی با هویت مدرن متشکل از شهروندانی آگاه و مسئول، هیچ نهضت سیاسی یا فرهنگی به سرانجام مطلوبی نخواهد رسید. با کنکاش در فرهنگ، ادبیات، و تاریخ سرزمینش جمع‌بندی کرد که باید از پایه آغاز کرد. تعلیم و تربیت اجباری و سراسری برای رفع جهل عمومی و آماده کردن مردم برای

شرکت در ساخت ایران نو و آموزش متوسطه و عالی و تخصصی را برای تربیت نسلی از کارشناسان و سازندگان و مجریان دانش، صنعت و فناوری جدید پیشنهاد کرد. او بر خلاف روشنفکران نسل‌های بعدی آرمان و خواسته‌های غرب‌ستیز پیشه نکرد. توهمی هم درباره‌ی بازگشت‌های اصالت‌خواهانه باستان‌گرایانه یا مذهبی نداشت. می‌دانست با شعار و شور والای عاطفی و در فقدان آگاهی به مصلحت کشور، جامعه و شرایط نوین و پیچیده‌ی جهان نو، در فقدان نظام آموزشی مدرن و در حضور بیسوادی و جهل، تعصب و تاریک‌اندیشی و تسلط آموزه‌های آن بر تمامی ارکان‌های اجتماع و ذهنیت ایرانیان نمی‌توان در دنیای جدید باقی و استوار ماند. تلاش او در سازندگی هویتی مدرن و گیتی مدار، مرکب از شهروندان با «کاراکتر» مسئولیت‌پذیر و آگاه را در روایت تجددخواهی او در سده بیستم را در کتابی دیگر پی خواهیم گرفت. تأکید همواره و پیگیر او بر ضرورت جداسازی نمادین و ساختاری دین از مدیریت جامعه و فرایندهای حقوقی و قانون‌گذاری و تعهد روشنفکری او در نقد و نکوهش هر ایده و رویکرد اصالت‌جو و تأکید بر هم‌پیکره و هم‌بسته بودن مدنیت نوین، نشان از معرفت و گفتمان والای او دارد.

او زنده ماند تا مجموعه طیفی متنوع از هم‌وطنانش او را به جرم تقلید و اقتباس مدنیت غربی محکوم کرده و در این مسیر به اندیشه‌ورزی وادار شوند. مدعیانی که غالباً سطحی و از منظری سیاست و ایدئولوژی‌زده و تعصب با او و نامش آشنا شده بودند.

غالب اینان انبوه هزاران نامه و سند و شاهد به نشانه‌ی کوشش خستگی‌ناپذیر و مؤثر او در بازپردازی هویت ملی مدرن دنیوی ایرانیان را نه مطالعه کرده و نه فهمیده بودند. کاش خواننده بودند که قزوینی وقتی در تحسین از او به پژوهش و کوشش ایران‌مدارش به نقد از «دبای نیمچه عالم ایران» که شاید ده هزار شعر حفظ دارند ولی «از تاریخ و تحقیق و تدقین و روح انتقادی به کلی بی‌بهره‌اند»، نوشت، تا دریابند که چه می‌گوید. یا بیش از آنکه او را بیمار غرب‌زده بخوانند پی می‌برند، وقتی مجتبی منیوی می‌گوید هر ملتی بنیان‌هایی دارد و در هر عصری افرادی برپاکنندگان این بنیان می‌شوند و تقی‌زاده را در کنار قزوینی دو تن از بنیان‌های ملی کشور دانست چرا این سخن را می‌گوید. [۱۱۵]

ناگزیریم از این فراموشی‌ها سخن بگوییم، وقتی در قرن بیست و یکم همه آن درس‌های تاریخ و کوشش استوار و پیگیر و پرهزینه در راه بنای ساختارها، مفاهیم جدید دنیامدارانه را فراموش کردیم و دل و گوش به آشفته‌گویی‌های آل احمد فرا دادیم و تعقل و تجربه پیشین را به عداوات با کارنامه پیشگامان لائیک مشروطه تبدیل کردیم، ناچاریم از آن فراموشی‌ها سخن بگوییم. وقتی به حاصل پایداری و جسارت کسانی چون تقی‌زاده در ماده هشتم متمم قانون اساسی می‌نگریم که ما اهالی ایران در مقابل قانون با حقوق برابر شناخته شدیم، امروز را که می‌بینیم چه باید بگوییم. تازه وقتی پی می‌بریم که همین اصل با چه ساختار استوارتر گیتی‌مدارانه و مدرنی در پیش‌نویس اولیه به تلاش تقی‌زاده‌ها مطرح شده بود و این تغییر یافته آن به دستکاری ترس‌خورده همان مدعیانی است که اسلافشان کارنامه تقی‌زاده را تخطئه و وارونه به نسل جدید جلوه دادند، بیشتر به ارج و قرب نظر و عمل تقی‌زاده پی می‌بریم. چه فراموش کنیم که از یاد می‌بریم تقی‌زاده و تعداد معدودی از روشنفکران هم‌سنگ او در مقابل آن هیبت پرتوان سنت و مذهب و استبداد حکومتی ایستادند و بر حقوق مساوی مردم ایران پای فشردند و ما گناه پناهندگی او برای حفظ جان را بر سر نیزه تمسخر و تحقیر او و یارانش در آثار تاریخی ثبت می‌کنیم. همان اتهامانی را تکرار می‌کنیم که اصالت جویان واپس‌گرا بر او روا داشته‌اند. آثار و انبوه سند و شاهد را می‌گردیم تا اتهامات را در آمیزه‌ای از واژگان و عبارات نظری و دموکرات طلب و لائیک‌پروانیم. تأمل در رواج بدفهمی‌های رایج پیرامون اخذ تمدن جدید که تقی‌زاده، به قول خودش «اولین

نارنجک‌انداز» آن بود، نشان می‌دهد آفرینش مفاهیم خرفت‌کننده‌ای چون غرب‌زدگی و بازگشت به خویشتن بر بستر ضدیت شگفت‌برخی روشنفکران لائیک ایران، توانست آثار ویرانگر و فرصت‌سوزی بر هویت ایران و ایرانی سده بیستم حک کند.

اگر آل احمدها در پریشان‌حوالی و آشفته‌اندیشی خویش دریافتند که تقی‌زاده چه می‌گوید و او را مقلد غرب خواندند، روشنفکران لائیک ما چون آدمیت می‌توانستند بخوانند او در واقع چه گفته و چرا ره‌جویی‌های اصالت‌خواهانه را دام‌چاله‌ی ایران و جامعه و فرهنگ‌اش می‌شناسد. عبارتی از او را یادآور فراموش‌کاران منتقد کارنامه‌ی تقی‌زاده می‌کنم و به قصه‌ی پناهندگی او می‌پردازم:

«منظور من از تمدنی که غایت آمال ما باید باشد، تنها باسوادی اکثریت مردم و فرا گرفتن مبادی علوم و یا تبدیل عادات و لباس و وضع معیشت ظاهری آنها به آداب و عادات مغربی نیست، بلکه روح تمدن و پختگی و رشد اجتماعی و روح تساهل و آزادمنشی و آزاده‌فکری و مخصوصاً خلاصی از تعصبات افراطی و متانت فکری و وطن‌دوستی محکم ولی معتدل و شهادت و فداکاری در راه عقیده خود است که هنوز به این مرحله نزدیک نشده‌ایم.» [۱۱۶]

فهم آرای او برای نسل پرشور و شتاب‌زده‌ی دهه چهل که می‌خواست کار را یکسره کند و حساب غرب را به جرم تاریخ‌استعماری در جهان و دخالت‌های ناروا در ایران کف دستش گذارد و در لوای بیماری و درد غرب‌زدگی همه‌فرنگی‌مآبان سطحی‌گرا و تجددخواهان پیشرو و لائیک را در کنار هم و با هم بیرون بریزد و افشا کند، دشوار و ناهمزمان بود. شگفت‌اینکه مورخ نامدار و لائیک و عالم ما نیز توان و دانایی خود را مصروف آن کرد تا با سرک کشیدن روی هر مدرک و سند و گفته‌ای، پرونده‌های در محکومیت او بیاید و به این نسل عرضه کند. نسلی که در کمتر از دو دهه زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، رشد و استواری وحدت‌شگفت‌انگیز مجموعه جامعه در قالب یک «امت واحد» را رقم زد و امکان توفیق آرای اسلام سیاسی را فراهم آورد که در همان دهه‌ها و در زیر چشمان کم‌سوی قلم زنان فرهیخته‌ی ما در تدارک و سازماندهی برای تسلط بر سرزمین و جامعه و قلب‌های همگان در تکاپو بود. احساس گناه آدمیت را در بازچاپ «مقالات تاریخی» در سال ۱۳۶۲ش در ارتباط با اشتراک خواسته و ناخواسته‌ای که نقادی‌های او با اصالت‌جویان سنت‌گرا یافته بود، می‌توان ملاحظه و در آن تأمل کرد. احساس گناه او از اینکه به عیان می‌دید که چگونه و بر بستر هیبت و اعتبار نوشته‌های تاریخی او و برخی تاریخ‌نگاران دیگر، نسل جدید ایران را به برحذر ماندن از «آلودگی و پلشتی» تقی‌زاده‌ها ترغیب کرده‌اند تا آرای امثال آل‌احمد، که خودش را با این آرا همراه نمی‌دید، بر آنها غلبه کند، احساس گناهی که دیر بود اما شایان تأمل و درس‌آموزی است.

آدمیت در ویراست جدید آن مقالات که یک بار در سال ۱۳۵۲ش منتشر شده بود، به دوستش در انتشارات دماوند گفته بود:

«خیال دارم تجدید چاپ مقالات تاریخی را با حذف آخرین مقاله آن به انتشارات دماوند واگذار کنم. ... آن مقاله انتقادی است درباره‌ی اختلاف سلیقه با یکی از اهل دولت که سفیر ایران در لندن بود. اما این اوان کسانی از راه خصومت از آن شخص بدگویی‌های ناموجه و بی‌دلیلی می‌کنند. و این بزرگوارانه نیست که حالا بخواهد با این کسان دمساز گردد و آب به آسیاب ایشان بریزد.» [۱۱۷]

واقعیت این بود که دیگر دیر شده بود، و نوشته‌های آدمیت در تخطئه کارنامه تقی‌زاده به قول خویش «آب در آسیاب» واپس‌گرایان و آشفته‌دماغ‌هایی چون جلال آل احمد و نویسندگان مکتبی سه دهه اخیر ریخته بود. از اعتبار و هیبت او برای پیشبرد امر خود بهره‌های لازم، کافی و موثر برده بودند.

تقی‌زاده و بمباران مجلس

پیش از آنکه به قلم دشمنانه و تمسخرآمیز آدمیت به عملکرد تقی‌زاده و یاران مشروطه خواه اش در روز بمباران و پناهندگی پس از آن بپردازیم، باید در این خصوص تأملی روا داریم. بنابر یادداشت‌های روزانه ناظم‌الاسلام کرمانی، روز بمباران مجلس، پایتخت تحت چیرگی و یکه‌تازی کامل قزاقان و حکومت نظامی است. بازارها بسته، تعطیلی عمومی، حتی ادارات دولتی هم بسته است. مردم را در درون خانه‌هایشان محصور کرده‌اند. در خیابان‌ها مردم غارت و چپاول می‌شوند.

«... طرف صبح برادرم شمس‌الحکما وکیل مجلس حرکت کرد که برود به طرف مجلس گفتم: شب گذشته درباری‌ها خیال شبیخون به مدرسه سپهسالار را داشتند، قدری تأمل کن تا خبر برسد... مجدالاسلام مدیر روزنامه *ندای وطن* وارد شد... جواب داد شب گذشته قزاق و توپ و سرباز اطراف مجلس و مدرسه را گرفته و نه می‌گذارند کسی وارد بر مجلسیان شود و نه کسی از مدرسه خارج شود، چند نفری را هم گرفته‌اند. در این بین صدای غرش توپ بلند شد... پس از یک ساعت... اخوی شمس‌الحکما مراجعت نمود و با حالی بد و رنگی پریده گفت: تا نزدیکی مجلس رفتم ولی مانع شدند از رفتن و گفت جمعی از وکلا را دیدم که مثل من مراجعت می‌کنند و نمی‌گذارند بروند.» [۱۱۸]

با پیروزی کودتا در بهارستان، بریگاد قزاق در مراکز حساس شهر، که از چندی قبل آنها را به کنترل خود درآورده بود، آشکارا به پیگرد مشروطه‌خواهان، اعضای انجمن‌ها و روزنامه‌نگاران مستقل و مترقی دست زد. غارت و چپاول بازار و خانه مشروطه‌خواهان و دستگیری آزادی‌خواهان تا چند روز ادامه داشت. لیاخوف با برنامه منسجم قزاقان را در سطح شهر پراکنده کرد. سفارتخانه‌های خارجی را هم تحت نظر قرار داد تا مانع بست و پناهندگی سران نهضت شود. به نوشته یک انگلیسی، لیاخوف بی‌اعتنا به قرارداد و در موازین هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با انگلیس و حتی برخی دیپلمات‌های روسی، همچون یک مستبد و حاکم تزاری که صرفاً برای شکوه و عظمت بیشتر روسیه به این اقدام دست می‌زد، حکم کرد:

«... نباید بست نشستن در سفارت انگلیس کارهای او را خراب کند. او عمداً با گماشتن عده‌ی فراوانی از قزاق‌های خود پیرامون سفارت در خوار کردنش کوشید، کاملاً بی‌اعتنا به عواقب امر، بی‌آنکه توجهی به قراردادهای کاغذی یا حقه‌بازی‌هایی از این قبیل داشته باشد. تمام قزاق‌هایش را اگر هم نفرستاد، اجازه داد که دور شهر بگردند و به مردم بگویند که اگر کسی بخواهد نزد ما، سفارت انگلیس، تحصن جوید لیاخوف سفارت انگلیس را بمباران خواهد کرد.» [۱۱۹]

مارلینگ، سفیر انگلیس در تمام روزهای کودتا به هیچ اقدامی دست نزده بود که حاکی از عدم همراهی با روس‌ها باشد، و بروز بحران را هم عملاً شتاب داده بود. کمااینکه وزارت امور خارجه‌ی انگلیس در مقابل شکایت روس‌ها به تحصن تعدادی از سران نهضت در سفارت خانه آن کشور پاسخ داد:

«چیزی که ما طالب آن نیستیم بست‌نشینی عده‌ای در سفارت است اما همیشه نمی‌توان دست رد بر سینه مردم گذاشت.» [۱۲۰]

تقی‌زاده در بیانیه مشترکی با معاضدالسلطنه که به نام «مانیفست پناهندگان» ملیون ایرانی در تایمز لندن، به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۰۸، منتشر شد، می‌نویسد: در روز بمباران، ۲۳ جمادی‌اول ۱۳۲۶، بیمار بود و پس از طلوع آفتاب عازم مجلس شورای ملی شد ولی در میان راه با قزاق‌های دربار که راه‌ها را سد کرده بودند مواجه شد. قزاقان او را نشناختند و ناچار به خانه بازگشت و شب در پناه تاریکی توانست خود را به سفارت انگلیس رسانده و پناهنده شود. این نوشته را معاضدالسلطنه امضا کرده است که در آن زمان گرایش سوسیال دموکراتیک نیرومندی داشت و مدتی بعد به یاری دهخدا، روزنامه‌صور اسرافیل در تبعید را در سویس منتشر کرد. معاضدالسلطنه پیرنیا، در مجلس دوم در طرف مقابل و مخالف تقی‌زاده در حزب اعتدالیون و ریاست مجلس جای گرفت و هیچ نوشته و اشاره‌ای هم از جانب وی در نفی و تکذیب روایت این سند در روز بمباران، باقی نمانده است. در وارونه‌نویسی‌ها مخالفان تقی‌زاده هم سندی معتبر در رد این روایت یافت نشده است. گرچه، چون همیشه در بازی با کلمات ریشخندآمیز و توهین‌آمیز هر چه خواسته‌اند، نوشته‌اند. برای روشن شدن این روایت، به شواهد معتبری که در دسترس داریم مراجعه کنیم.

شرح پناهندگی

در روز ۲۳ جمادی اول ۱۳۲۶ قمری، سرانجام کشاکش «نظام پارلمانی» با شاه خودکامه به پایانی دردناک انجامید. به قول کسروی، مشروطه و مجلس پس از حدود دو سال ایستادگی و مقاومت از پا افتاد. قزاقان شاه با به توپ بستن مجلس و کشتن تعدادی از مشروطه‌خواهان، به دستگیری و تبعید سایرین دست یازیدند. عده‌ی زیادی از وکلا و مخالفین سیاسی یا به ولایات گریختند و یا از ترس دستگیری به سفارت‌خانه‌های خارجی پناه بردند. تقی‌زاده به همراه تعدادی نزدیک به ۶۰ نفر از مشروطه‌خواهان به سفارت انگلیس در تهران پناه برد. از دهخدا که از روز پیش در کنار تقی‌زاده به سر می‌برد — عصر روز پیش بمباران — روایت شده است:

«تقی‌زاده به من گفت شما امشب بیایید منزل من، می‌خواهم یک لایحه مفصل و جامع از اعمال ناشایست و کردار ناپسندیده محمدعلی شاه تهیه کنم و مواردی را که او برخلاف مشروطیت و قانون اساسی رفتار کرده یک به یک شرح بدهم و خیانت او را به ملک و ملت ثابت کنم تا فردا آن لایحه را در مجلس قرائت نموده و [قانوناً] کار او را یکسره کنیم. من شب را منزل تقی‌زاده رفتم و پس از صرف شام چون هوا گرم بود روی پشت بام رفتم و در روی فرش که گسترده بودند نشستم و قلم در دست گرفتم و تا نزدیک طلوع صبح مشغول به نگارش لایحه مذکور بودم. هوا داشت روشن می‌شد که لایحه را تمام کردم و چون بسیار خسته بودم خوابم برد، ولی صدای توپ و شلیک تفنگ مرا از خواب بیدار کرد. تا بعد از ظهر را با اضطراب در خانه تقی‌زاده گذرانیدم، سپس به وسیله درشکه‌ای که تهیه شده بود به طرف سفارت انگلیس روانه شدیم. . .» [۱۲۱]

تقی‌زاده خود در خاطراتش می‌نویسد که روز پیش از بمباران تا دیروقت کنار نمایندگان در مجلس بود. شب به خانه می‌رود و میرزا علی‌محمدخان تربیت، میرزا سیدعبدالرحیم خلخانی، و علی‌اکبر دهخدا و . . . آنجا بودند. فردا صبح از صدای تفنگ بیدار می‌شود. «من گفتم به مجلس برویم. دسته‌ی ما آمد که برویم ما دیدیم قزاق محاصره کرده مانع شد» [ص ۷۵] در ادامه می‌نویسد، تا ظهر جنگ بود.

گفتند مجلس را گرفتند. قزاق‌ها کشته و دستگیر کردند. تقی‌زاده و همراهان در هراس از قزاقان از خانه او به محل یکی از آشنایان در آن سوی کوچه می‌روند. قصد داشتند از طریق خلخانی به یکی از نزدیکان او پناه برند. اما طرف در خانه‌اش نبود؛ در پی چاره‌جویی بودند. ابتدا قرار شد بروند حرم عبدالعظیم اما بعد سفارت‌خانه‌ها مطرح شد. سفارت روس که کسی خواهان نبود آنها محرک اصلی بمباران مجلس بودند. به روایت تقی‌زاده، با وجود شک و تردیدی که در جمع به انگلیس‌ها می‌رفت چون «از یک سال قبل از آن با روس‌ها ائتلاف کرده بودند.» [ص ۷۶] سرانجام با احتیاط تصمیم جمع به پناهندگی سفارت انگلیس می‌شود. «ما کاغذی نوشتیم، گویا خطش را دهخدا نوشت» (همان‌جا) نوشته شد که آنها چند نفرند و جانشان در خطر است و می‌خواهند اگر امکان دارد به آنها پناه بدهید. یادداشت را به میرزا علی محمدخان تربیت که جوانی رشید و نترس بود دادند که ببرد. سرانجام تقی‌زاده و دهخدا و همراهانش وارد سفارت می‌شوند.

قزاق‌ها روز بعد به موضوع پی بردند و سفارت را محاصره کردند و نگذاشتند کسی دیگر به آنجا وارد یا از آنجا خارج شود. محمدعلی شاه اصرار داشت اسامی متخصصین که آنان را «اشرار» می‌خواند، بداند و تحویل آنها را خواسته بود. روز دوم که ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل را به قتل رساندند، انگلیسی‌ها متوجه وخامت اوضاع شدند. محمدعلی شاه به دولت انگلیس تلگرافی اعتراض کرد و خواستار تحویل افرادی شد که در آنجا پناه گرفته بودند. پناهندگان بیست و چند روز در سفارت ماندند. حشمت‌الدوله از جانب دربار مأمور مذاکره با متخصصین شد. او از جانب دربار قول شرف داد که آسیبی به آنها وارد نخواهد شد. تقی‌زاده می‌گوید: «گفتم که اینها انسان‌هایی هستند که قول شرف دادند، قرآن را مهر کردند، آخر مجلس را توپ بستند.» [ص ۸۲] پس از مذاکرات طولانی، شاه گفت تأمین می‌دهد به شرط آنکه شش نفر از ایران تا مدت ده سال تبعید شوند. سرانجام، پس از مذاکرات بسیار قرار شد تقی‌زاده و دیگر متخصصین از ایران تبعید شوند.

آدمیت در پی تعدیل و رقیق کردن اقدامات محمدعلی شاه می‌نویسد: «از کل جماعت پناهندگان فقط دو سه تن در معرض خطر جانی بودند. در مورد دیگران آن خطر وهمی بود.» [۱۲۲] اینکه چگونه آدمیت این موضوع را تشخیص داده و بر چه مبنایی اطلاع دقیق داشت که محمدعلی شاه صرفاً با سه نفر از آن جمع مشکل دارد که معروف‌ترین روزنامه‌نگاران و فعالین سیاسی رادیکال را تشکیل می‌دادند، به قضاوت تاریخ می‌سپاریم.

حال شرح ماجرا را از اسناد رسمی دولت انگلیس بخوانیم:

«تقریباً در ساعت ۹ پیغامی از طرف تقی‌زاده - وکیل شهیر آذربایجان که به واسطه‌ی نطق‌های بی‌پرده و بی‌ترس او، مورد غضب و خشم شاه واقع گردیده - برای ماژوراستوکس رسیده که او و دو سه نفر از رفقاییش مایلند که به سفارت متحصن بشوند، چون که قشون در تجسس آنها است و هر دقیقه ممکن است که آنها دستگیر شوند و در صورتی که در سفارت پذیرفته نشوند حتماً کشته خواهند شد.

«ماژوراستوکس بر وفق دستورالعمل مقرر جواب داده و چندی نگذشت که تقی‌زاده و شش نفر دیگر که سه نفر آنها مدیر *حبل‌المتین* و نایب مدیر روزنامه *مسائوات* و صور *اسرافیل* بودند وارد در محوطه‌ی سفارت شده و اجازه دخول به آنها داده شد. هیچ جای تردید نیست که اگر به آنها اجازه تحصن داده نمی‌شد سه و شاید بیشتر از سه نفر آنها به عاقبت جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین که در صبح روز بعد آنها را بدون هیچ محاکمه خفه کردند - دچار می‌شدند.» [۱۲۳]

اسناد انگلیسی مابقی روایت تقی‌زاده را تأیید می‌کند. پناهندگی تقی‌زاده به سفارت انگلیس ابزاری شد برای حمله و نکوهش و تخطئه‌ی کارنامه او در زمان نهضت مشروطه. وسیله‌ای شد تا مخالفان او هر جا از مقابله با آرا و نکوهش اقدامات او کم آوردند، به عنوان یک برگ برنده مورد بهره‌برداری قرار دهند. [۱۲۴]

بسیاری از مخالفان او از این رویداد برای پیشبرد امور خود پرونده‌های قطور ساختند. در میان مورخان معتبر و مهم، احمد کسروی پناهندگی تقی‌زاده را نشانه سستی او معرفی کرده است. او که همواره دلاوری و جانبازی را در تاریخ مشروطه‌اش ستایش کرده است، طبیعتاً از همین منظر هیچ توجیهی را برای حفظ جان نمی‌پذیرد. به تقلید و اقتباس از کسروی، تاریخ‌نویسان بسیاری از راست و چپ، مذهبی و ملی‌گرا، تقی‌زاده را مورد اتهام و حملات تند قرار داده‌اند. [۱۲۵] اعم انتقاد اینان به تقی‌زاده از این قرار است که او می‌بایستی جان خود را فدا می‌کرد و بدون هراس از کشته شدن در مقابل قزاقان می‌ایستاد. پناهندگی او به سفارت انگلیس را هم نشانه جبن وی می‌شمارند و هم دلیل وابستگی او به انگلیس محسوب می‌کنند. اینان بدون هیچ سند و مدرکی فعالیت مؤثر در حمایت از مشروطه‌خواهان درون ایران در «کمیته ایران» را نمونه‌ای از «انگلو فیل» بودن او می‌شمرند. هنوز باید سال‌ها می‌گذشت تا فعالان سیاسی در خارج کشور اقدامات مشترک با برخی شخصیت‌های لیبرال و چپ کشورهای اروپایی و آمریکا برای حمایت از جنبش سیاسی در درون ایران و در جهت جلب افکار عمومی مردم این کشورها را به عنوان یک رویه مطلوب درک کنند، بپذیرند و به کار گیرند. همان‌طور که اکنون پناهندگی به کشورهای اروپایی و آمریکایی دیگر یک «خیانت» و نشانه جبن شمرده نمی‌شود. کسروی نه تنها به تقی‌زاده، بلکه به دهخدا و سایر عناصر رادیکال مشروطه هم همین نقد را وارد می‌کند. او جسارت و دلاوری را از قهرمانان مشروطه می‌خواهد. [۱۲۶]

کسروی به پیروی از اندیشه ملت‌ساز یگانه و همبسته‌ی عوام‌گرایانه‌اش، اصولاً جمعی یک‌دست به نام توده‌ی بدون هیچ‌گونه تفاوتی در عناصر آن در خاستگاه اجتماعی، طبقاتی، منافع و اندیشه و از لحاظ جنسیتی مردانه با ساختاری مردسالار می‌خواست. از این مردان هم صرفاً دلاوری و جانبازی در روز کارزار می‌طلبید. کسروی در وصف قهرمان یگانه‌ی تاریخ مشروطه‌اش، ستارخان، از پناهندگی او به دفتر دیپلماتیک عثمانی در تبریز در زمان حضور قوای متجاوز روس به سادگی می‌گذرد. شاید چون عثمانیان مسلمان بودند و انگلیسی‌ها مسیحی، و شاید هم آن را در روند اندیشه و عمل ستارخان بی‌تأثیر می‌دانست.

شادمانی مورخ مشروطه از درماندگی مبارزین نهضت

به قول ولادیمیر ناباکوف در کتاب *درس‌هایی درباره ادبیات روس*، برخی جنبه‌های حیات انسان‌ها را باید ناگفته گذارد و گذشت. می‌گویند من از فضولی در برخی جوانب زندگی نویسندگان بزرگ بیزارم و از سرک کشیدن از بالای زرده و چشم‌چرانی در این زندگی‌ها نفرت دارم، چرا که از «ابتدال علاقه انسانی» بیزارم. امیدوارم چشم هیچ زندگی‌نامه‌نویسی هرگز به زندگی خصوصی من نیفتد. وصف تحقیرآمیز، مستبدانه و مبتذل آدمیت از مبارزین فراری و پناهنده مشروطه در مقام یک مورخ جدی و کوشای مدرن، شگفت‌آور و دردناک است.

آدمیت در وصف روز پایانی عمر مجلس اول و بمباران، ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶، با زبانی تمسخرآمیز و هجوآلود و شرحی یک‌سویه و فارغ از انصاف و مسئولیت‌قلم، آن را پرده‌ی آخری از تراژدی آمیخته به کمدی می‌خواند. او «داستان فراریان مشروطه به سفارتخانه‌های خارجی» [۱۲۷] را می‌نویسد که گویا

برخی از سر تفنن می‌خواستند در «نمایش پناهندگی» حضور یابند. تاریخ‌زدایی زمان زده و آرمان خواه از رویدادهای تاریخی، تحقیر فردیت و عواطف انسان درمانده‌ای که از تعدی و پیگرد پلیسی و جنایت‌کاران سرپناهی می‌جوید، این نوشته و توصیف را آکنده است. او با چه لذتی کلمات را می‌جوید و به کار می‌برد. در تحقیر و فرو کشیدن مخالفان پدر و خودش چندان پیش می‌رود که از «رابطه خصوصی سفارت با تندروان مجلس و بیشتر با تقی‌زاده و رفقاییش» سخن می‌گوید؛ سندی هم جز ادعای کسی که خود کتباً وی را «دلال سفارت انگلیس» خوانده، عرضه نمی‌کند. از قول او می‌نویسد: ظاهراً از پیش تهیه این کار را دیده و در آخر وقت خود را به سفارت انگلیس انداخته‌اند. [۱۲۸]

ریشخند آدمیت از آن فضای دهشت باری که قزاقان لیاخوف در به در پی دستگیری آزادی‌خواهان، خانه به خانه غارت و چپاول و کشتار می‌کردند، زمانی به «لوح کمدی» خود می‌رسد که صحنه‌ی ورود فراریان جنایت و کشتار شاه خودکامه به سفارت را توصیف می‌کند: «تقی‌زاده هم شاپو بر سر با لباس فرنگی آمده بود.» [۱۲۹]

چه لذتی باید برده باشد تا هجوآمیزترین لغات، عبارات و صفات را در وصف مبارزان هراسان، گرسنه و تشنه و جدا مانده از عزیزان و یاران، درمانده و دل‌نگران سرنوشت و آینده خود، نهضت و کشور را بر کاغذ ثبت کرده و به کار برده باشد. یکی را با طبق میوه بر کله و ترازو بر دوش، و دیگری با کلاه نم‌دی و بیل باغبانی، بهاء‌الواعظین را برون از رخت‌طلبگی و ریش تراشیده و لباس عوضی ترسیم می‌کند. آن دیگری که در قیافه‌ی یخ فروش با سبد یخ بر سر و یخ‌شکن بر کمر، دل‌نگران جان خود از میان قزاقان محاصره‌کننده خیابان و سفارت می‌گذرد، لبخند به قلم مورخ می‌نهد. با هجوی دردناک و نامنصفانه و عاری از عواطف انسانی، شلاق قلم خود را بر تن درمانده‌ی آنها می‌کشد. گویا قرار بوده در آن روزهای جنگ و خفقان و بگیر و ببند، در حالی که همه جا، از جمله سفارت انگلیس، در محاصره قزاقان لیاخوف است و اشرار حکومتی همه جا را در پی یافتن و تکه تکه کردن مبارزین زیر پا می‌گذارند، با قیافه و لباس رسمی و سلام و صلوات جان خود را به در برند.

روش تاریخ‌نگاری آدمیت

برای سنجش نقد آدمیت بر کارنامه تقی‌زاده در مجلس اول، از سخنی که خود او در آخرین کتاب انتشار یافته‌اش تاریخ فکر، از قول پولیبیوس که او را «سرآمد تاریخ‌نویسی یونان» و «مورخ اندیشمند و متفکر کنستی‌توسین» می‌خواند، آغاز می‌کنیم:

«ما اهل قلم به دلیل اینکه همه چیز را نمی‌دانیم ناگزیر از خطاهای فراوان مصون نیستیم، اما اگر به ملاحظات وطن خویش یا برای خوشامد دوستان و یا به انگیزه‌ی جلب عنایت، معیار سنجش حقیقت را سودمندی قرار دهیم، و به دروغ‌پردازی روی آوریم، آثارمان را بی‌اعتبار کرده‌ایم که زیننده‌تر از کردار اهل سیاست نخواهد بود.» [۱۳۰]

با این امید که در کندوکاو مان در نوشته‌های آدمیت با آفت‌های برشمرده بالا مواجه نمی‌شویم، ببینیم آدمیت چه می‌گوید. مورخ برجسته‌ی مشروطگی ایران، با نگرش اثبات‌گرایانه‌ی (پوزیتویستی) خود در قالب «حکم تاریخ»، «سیر تاریخ» و «منطق تاریخ»، راوی کل است. او همان‌طور که پیشتر آمد، به عینیتی در تاریخ باور دارد که مورخ را موظف می‌کند «حقایق» مسلمی را از آن بیرون بکشد. مورخ در قلم او کاشف حقیقت سودمند و عبرت‌آمیز است. از آنجا که تصور می‌کند گذشته و رویدادهایش جملگی روشن، صریح و آن‌گونه که روی داده در دسترس اوست و می‌توان در آنچه اسناد دسته اول و

اصلی می‌خواند آن را یافت و پرداخت، به نوشتن آثار متعدد خود پیرامون مشروطه اقدام کرده است. مورخ صالح در نگاه او قادر و راوی کل تاریخ‌نگاری است که می‌تواند گذشته را دقیقاً همان‌گونه که بوده بشناسد، سیر تاریخ را دریابد و منطق آن را ترسیم کند. آدمیت تاریخ را علم می‌داند و روش‌های آن را هم چون علوم تجربی در تاریخ‌نگاری خود به کار می‌برد. او به ناتوانی و کاستی‌های تصویر پیامبرگونه و مصلح تاریخی که تصویر می‌کند باور ندارد، صرفاً آن را به عدم توانایی و دانایی نویسندگان نسبت می‌دهد و طبعاً خود را از آن کاستی‌ها و نادانی‌ها مبرا می‌شمرد. تاریخ برای آدمیت آینه‌ی عبرت رسیدن به مدینه فاضله است. از این رو در دادگاه تاریخ خویش پلیدان و ناراستان را افشا و مردان قهرمان یگانه را تعالی می‌بخشد و می‌ستاید. قهرمانانی که به رسالتی تاریخی که او بر دوششان افکنده، آگاه‌اند و در برابر آن مسئول. در مقابل، ناراستان سست مایه‌اند که باید افشا و منفور شوند. تاریخ برای او همچون یک خط سیر مستقیم و رو به تعالی است، از این رو هر عنصر مزاحم و گنبدکننده باید از سر راه برداشته شود. نمونه‌های آن را در نوع منبع‌گزینی و چینش مطالب در این نوشته نشان داده‌ایم. مثلاً، مذاکرات مجلس را سند دست اول و اصلی می‌خواند و منطقاً نیز باید چنین باشد. اما می‌داند که گفت‌وگوی مجلس درباره چند قضیه سیاسی مناقشه‌برانگیز به عمد از صورت مذاکرات حذف شده است. [۱۳۱] اما برای پر کردن جاهای خالی آن به شیوه مرسوم خویش مدعی می‌شود: «خاطرات رئیس وقت مجلس»، احتشام‌السلطنه، که در سال ۱۳۳۹ق (۱۹۲۰م) قریب ۱۳ سال بعد از زمان وقوع — نوشته شده، «اخبار درست را به دست می‌دهند». اینکه خاطرات یک فرد چگونه می‌تواند جای گزارش روزانه روزگار گذشته را پس از ملاحظه نتایج و پیامد رویدادها پر کند، تعجب‌آور است. احتشام‌السلطنه سال‌ها بعد، پس از روشن شدن حاصل کار و نتایج امور در سمت تبرئه خویش و تخطئه مخالفان و بر بستر الزامات روزگار همچون سایر خاطرات نویسان، قلم زده است.

او نه قادر است و نه توانا و نه صالح که جاهای خالی مذاکرات مجلس را پر و برای ما بازگو کند. اما اتکای بیش از حد آدمیت به «منابع اصلی» و آنچه مکمل آن می‌داند، به صورت برخورد با متون مقدس و حجت کل درمی‌آید. همه این اسناد تنها می‌توانند با سایر اسناد مشابه هم‌سنگ قرار گیرند و تکیه یک‌سویه بر یکی دو قلم آن، و نادیده انگاشتن سایر موارد مشابه، به محروم کردن تاریخ از مجموعه شواهد و مدارک می‌انجامد. آدمیت همین رویه را در مورد خاطرات منسوب به حیدر عمو اوغلی و یادداشت دوصفحه‌ای محمود محمود استاد محبوبش، و دست نوشته‌های پدرش به کار می‌گیرد. آنها را معتبر و دست اول و حجت می‌خواند و به عنوان مراجع یگانه و اصلی به تاریخ‌نگاری معاصر تحمیل می‌کند.

مثالی از نحوه‌ی کاربرد عملی این رویه در کارنامه مجلس اول موضوع را روشن می‌کند. آدمیت با حذف عامدانه‌ی آنچه در کشاکش متمم قانون اساسی، به ویژه پیرامون اصول دوم و هشتم روی داده، به اشاره‌های گذرایی در کتاب خود اکتفا و قصد خاصی را دنبال می‌کند؛ او می‌خواهد کوشش تقی‌زاده و مستشارالدوله و یاری مجموعه آنچه را جبهه‌ی «فراطی و تندرو» می‌خواند، از متن تاریخ حذف کند. گرچه سهمی به حساب سعدالدوله به استناد نامه‌های خصوصی پدرش می‌گذارد، اما از بهره‌گیری نامه‌های مستشارالدوله به ثقه‌الاسلام در همان روزها خودداری می‌کند. در حالی که می‌داند حذف عامدانه نویسندگان مذاکرات مجلس و روزنامه‌ی مجلس پیرامون کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی که مستشارالدوله هم عضو آن بوده، برای کم‌رنگ کردن جدل و مناقشه میان طرفین آن صورت گرفته است و آن را هم تأیید می‌کند.

آدمیت دو کتاب آثار قلمی ثقه‌الاسلام (۱۳۵۴) و زندگی‌نامه ثقه‌الاسلام (۱۳۵۲) را که به کوشش نصرت‌الله فتحی انتشار یافته خواننده و آنها را از «منابع ارزشمند» معرفی می‌کند. [۱۳۲] ولی‌نامه‌های گزارش‌گونه و جاندار مستشارالدوله را از آنچه در آن جلسات گذشت آگاهانه و عامدانه نادیده می‌گیرد چرا که به کار حکایتی که می‌پردازد نمی‌آید.

نمونه دیگر اینکه نمی‌دانیم او خود را آگاهانه از برخی دیگر اسناد محروم کرده یا به دست نوشته اولیه متمم و کوشش تقی‌زاده و مستشارالدوله در کمیسیون — که در بخش مجلس اول آورده‌ام — دسترسی نداشته است. در کتب متعدد او هیچ اشاره‌ای از وجود حداقل دونسخه از این پیش‌نویس اولیه نیست. مستشارالدوله در آن نامه‌های رمز خود شرح رویدادها را به مراد معتمد شیخی خود، ثقه‌الاسلام، در همان روزها نوشته و مستند کرده است. در حالی که آدمیت نوشته احتشام‌السلطنه که در آن برهه نه در کمیسیون بوده و نه می‌توانسته سالها بعد گزارش مستند رویدادها را باقی بگذارد و همچنین نوشته مأموران خارجی، به خصوص اسناد سفارت انگلیس، که عمدتاً بر مبنای اظهارات صنایع‌الدوله تدوین شده، ملاک قضاوت قرار می‌دهد. البته آدمیت آنجا که آن نامه‌ها به کار نقد و نکوهش جریان رادیکال و لائیک می‌آید، از آنها بهره می‌گیرد و سند محکومیت تقی‌زاده می‌سازد، اما از کنار گزارش‌های جاندار مستشارالدوله عامدانه می‌گذرد. دلیل آن هم روشن است؛ همچون سایر منبع‌گزینی‌هایش، حضور مؤثر و کارآمد و تاریخی تقی‌زاده در تدوین دست‌نوشته اولیه متمم قانون اساسی و اصول پیشرو آن را بر نمی‌تابد. او در کتابی که بر مبنای عنوان و پیش‌گفتارش قرار است بحران آزادی را در مجلس اول پی‌گیرد، از عمده‌ترین کشاکش مجلس اول که همانا تدوین متمم قانون اساسی و اصل مساوات مردم فارغ از مذهب و قومیت و جدل و مقاومت مشروعه‌خواهان است، گذر می‌کند. مهم‌تر آنکه، مقابله‌ی مشروعه‌خواهان با اصول مشروطگی و کوشش مؤثرشان در گنجاندن حق نظارت و وتوی روحانیون بر قوه قانونگذاری را ناگفته می‌گذارد. او تاریخ را گزینش «مهم‌ترین» رویدادها می‌داند، پس این امر را که سرنوشت تاریخ معاصر ایران را متأثر کرد، شایسته ذکر و تحلیل ندانسته است. در عوض، تمام هم و غم کتاب را بر نقد و نکوهش و محکومیت تقی‌زاده و معدود یارانش قرار می‌دهد. این نوع تاریخ‌نگاری روشن می‌کند که در ذهن مورخ مشروطه، پرونده‌سازی برای تقی‌زاده و جریان رادیکال و لائیک مشروطه و تسویه‌حساب تاریخی با او «مهم‌ترین» وظیفه در آخرین کتاب مشروطه‌اش به شمار می‌رفته است. برخی پژوهشگران برای گریز از نقد قاطع این رویکرد مورخ پیشگام مشروطه، توجیهاتی چون سانسور و ترس خوردگی زمان انتشار کتاب را مطرح کرده‌اند. با دقت در چارچوب کلی کتاب، گزینش مطالب، خوانش اسناد و سیر منطقی تحلیل و سنجش رویدادها، جملگی نشان می‌دهد که آدمیت آگاهانه و عامدانه می‌داند چه می‌خواهد بگوید و چه رویدادهایی را باید نادیده انگارد. سانسور آن روزگار وقتی می‌توانست تأثیر اصلی را در متن گذارد که نویسنده در سیر طبیعی و منطقی نوشته‌اش نتواند داده و یافته‌ای را برای تکمیل و روشن‌گری مطلب ادا کند. در حالی که کتاب چنین نشانی ندارد. آدمیت کل کشاکش مشروطه و مشروعه و تلاش کمیسیون تدوین متمم را از متن روایت خود از بحران آزادی حذف کرده است. او که به نادرستی سهم اصلی را به نام سعدالدوله می‌نویسد، نمی‌خواهد با مراجعه به اسناد معتبر حیثیت و اعتباری برای تقی‌زاده و یارانش در تدوین آن قانون در تاریخ ثبت کند. و مهم‌تر از آن، آدمیت در مجموعه آثارش اعتنای چندانی به نقش و تأثیر مذهب، روحانیون و قرائت‌های شریعت مدار در آنچه تاریخ اندیشه ترقی می‌خواند، قائل نیست. از یکی دو اثرش چون «امیرکبیر و ایران» و «اندیشه ترقی و حکومت قانون» که بگذریم، او این شیوه را در مجموعه‌ی کتاب‌های مشروطه‌خواهی خود از فکر آزادی تا مجلس اول و بحران آزادی پی‌گرفته است. در فکر آزادی، تلاش

ملکم‌خان در کشاندن روحانیون به عرصه سیاسی و بهره‌گیری ابزاری از ادبیات و واژه‌های اسلامی، همراهی و همکاری با سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اندیشه اتحاد اسلام را که تجسم روشن آن روزنامه قانون است بی‌اهمیت و شایسته توجه نمی‌بیند. این رویه نه ناشی از ناآگاهی، بلکه پیروی از «منطق» تاریخی اوست. او همین رویه را در اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی هم به کار می‌برد. کوشش ده سال اخیر زندگیش در اوج پختگی سیاسی و نظری برای کشاندن و سهیم کردن روحانیون در قدرت سیاسی، همکاری و همراهی همه‌جانبه‌ی با سید جمال‌الدین و نقش محوری در انجمن اتحاد اسلام، بازسازی اندیشه دینی بابی - ازلی را به نحوی شگفت‌انگیز نادیده و یا کم‌رنگ می‌کند. باورمندی‌های دینی او را شایسته تحلیل و بررسی دقیق نمی‌شناسد. آدمیت بر مبنای همین شیوه کارنامه جامع آدمیت، پدر و دوستانش، را بررسی می‌کند و می‌سنجد.

نقش مؤثر و کارآمد فعالین جامع آدمیت، چون نصرالله تقوی شریعت‌مدار را در کمیسیون متمم و سراسر مجلس اول برای جانداختن قرائت دینی از قانون ناگفته و نادیده می‌انگارد. هر جا هم اشاره‌ای می‌کند، بدون تحلیل و ارزیابی از کنار آن می‌گذرد. این رویه نه به سانسور آن روزها ربطی دارد و نه با آن قابل توجیه و توضیح است، بلکه جهان‌شناختی تاریخی او را می‌نمایاند و وجه بارزی از رویکرد و خواست عامدانه‌ی او را نشان می‌دهد. به گمان من، آدمیت برای خود تعاریف مشخصی از تاریخ و وظایف مورخ تعیین کرده و در آن چارچوب آثارش را نوشته و عرضه کرده است. او تاریخ را آینه‌ی عقلانیت مورخ می‌شناسد. تفکر عقلانی برای او پیشرفت و تعالی می‌داد؛ پیشرفت و تعالی را هم صرفاً در راستای اندیشه‌ی پارلمانی، قانون‌خواهی و ترقی‌جویی ممکن می‌دانست. او می‌خواهد «اندیشه کنستی توسیون» را در نزد مردم ایران جا بیندازد. چکیده اندیشه‌ی او را همکار و هم‌قدم روشن ضمیرش به خوبی و با صراحت به دست داده است: «او متفکر کنستی توسیون است. انگار آرزویش اصلاح کنستی توسیون بود، با معیارهای خودش در منطق پارلمان ملی و سوسیال دموکراسی.» [۱۳۳]

در این ذهنیت، او تاریخ را خطی مستقیم و رو به پیشرفت در سوی آن اندیشه می‌شناسد. او فقط می‌خواهد ضرورت و چگونگی رسیدن به آن را بیابد و بشناساند. بی‌تردید دغدغه‌ی دینی نداشت. بی‌اعتنایی او به قرائت و ادبیات اسلام‌گرای ملکم، کرمانی، و اعضای جامع آدمیت، و کشاکش مشروطه و مشروعه را نه می‌توان به دین‌داری و مدارای دینی او معنا کرد و نه با سانسور و هراس او تقلیل و توصیف کرد. او این امر را در شمار «مهم‌ترین» مؤلفه‌های آن خط سیر تاریخ نمی‌دانست، و پرداختن به آن را هرز بردن توان و قلم خود می‌پنداشت.

آدمیت نمی‌خواهد مؤلفه‌های کم‌اهمیت مانع خط سیر منطقی تاریخ‌نگاری او شوند. مؤلفه‌های مهم برای او روشن و تعریف شده بود. او نقش جریان لائیک و رادیکال مشروطه به رهبری تقی‌زاده را مهم‌تر و مخرب‌تر از حضور قرائت‌های شریعت‌مدار از مشروطه می‌شناسد، و علاوه بر سلیقه و علائق شخصی بر این مینا تمام تلاش و قلم خود را در این جهت متمرکز می‌کند. اینکه این «مهم‌ترین» مؤلفه‌ها، به قول خودش، از علل اصلی ناکامی و بحران آزادی، چگونه در ذهن و باور او جا گرفته، شایسته تأمل و تأکید جداگانه است؛ اما باید تکرار کرد که او چارچوب مشروطگی را می‌شناخت و ابعاد مهم آن را در آثارش برجای نهاده است. او پایه‌گذار کنستی توسیون در تاریخ معاصر ایران را از ورای سخن نه چندان معتبر و شفاهی، قهرمان یگانه‌ی اولین اثر تاریخی‌اش بیرون می‌کشد. در واقع خواست خود را در دهان او می‌گذارد. می‌گوید، شنیده‌اند امیرکبیر خیال کنستی توسیون داشت. سپس این اندیشه را میرزا حسین - خان سپهسالار پروراند و سرانجام با گذشتن از صافی ذهن و قلم ملکم‌خان به پدر مورخ، عباسقلی‌خان، و جامع آدمیت در عصر مجلس اول به میراث رسید. اما به علل و موانعی که در جنبش مشروطه پیش

آمد، ناقص و ناکام ماند. یکی از موانع اصلی آن هم حضور نامبارک و مخرب تقی‌زاده و یارانش بوده است. مورخ، در این تاریخ‌پردازی، از امیرکبیر تا عباسقلی‌خان، می‌خواهد سیر ترقی‌خواهی و پیشگامان آن را تصویر کند و به قول خود از تحقیقاتش چند هدف مشخص را پی گرفته است: یکی «مقام حقیقی اندیشه‌گران ایران تا زمان مشروطیت را باز نماید»؛ دیگر اینکه «نوآموزان بدانند در این مرز و بوم همیشه مردمی هوشمند و آزاده بوده‌اند که صاحب اندیشه‌ی بلند بودند و به پستی تن در ندادند و از احکام دنیوی دست شستند و روحشان را به اربابان خودسر و نادان و ناپرهیزگار فروختند.» [۱۳۴]

به بیان روشن‌تر، تاریخ را آینه‌ی عبرتی می‌شناسد که مورخ باید برای سرمشق اخلاقی جوانان، یا به قول خودش نوآموزان، آن را به گونه‌ای بیاراید و بپردازد تا آنها بدانند در میان گذشتگان آنها مردمان آزاده، راست‌اندیش و درست‌کردار، در واقع قهرمانانی بوده‌اند که پرچم ترقی و آزادی را بر دوش گرفته و پیش برده‌اند. به این معنا صاحبان اندیشه بلند، روح آزاده و عاری از پلشتی و پستی و واپس‌گرایی و «حطام دنیوی» در چارچوب کتاب‌های مورخ تصویر و نمایانده می‌شوند. قهرمانانی ساخته و پرداخته می‌شوند که غالباً عاری از خطایند و اگر گردی از بدی و آلودگی بر تن و روح والایشان نشست، یا قابل چشم‌پوشیدنی و حتی لاپوشانی است، و یا مقصر دیگرانی‌اند که باید یافته و روسیاه شوند.

در این جهان بینی و رسالت، آدمیت در پردازش تاریخی خود چندان در پی روشن کردن مرز و حدود میان اندیشه‌های دینی و دنیوی، و بین قرائت ادبیات شرعی با رویکرد لائیک نیست. هر جا هم که به این موضوع می‌پردازد حضور و تأثیرش بر قهرمانان خود را کم‌رنگ می‌کند. ضمن اینکه در نقد خود به جهان بینی دینی و دخالت دین در سیاست تأکید می‌ورزد، اما چندان به تفکیک تاریخ اندیشه در این جهت عنایت نشان نمی‌دهد. بهترین نمونه‌ی این رویه را در مورد ملک‌خان و میرزاآقاخان کرمانی به کار برده است. همان‌طور که آمد، در شرح اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی اساس اندیشه‌ی ازلی مسلک او را کم‌رنگ می‌کند و آن را فقط به تأثیر اولیه‌ی دوران جوانی‌اش مرتبط می‌داند. [۱۳۵]

نمونه دیگر بی‌اعتنایی به باورهای شریعت مدار امیرکبیر و تقابل آشکار او با بایبان به عنوان اهل کفر است. همانگونه که از بهره‌وری ملک‌خان از دین به ویژه در روزنامه قانون بی‌اعتنا می‌گذارد. آدمیت آگاهانه و عامدانه باورهای دینی کرمانی را نادیده می‌گیرد تا بتواند قهرمانی همواره ترقی‌جو و متکی به اصالت عقل بیافریند. باور ندارم اینها ناشی از عدم اطلاع اوست و یا سانسور چنین خواسته است. مورخ عنایتی به چندسویگی و ابعاد متضاد آرای کرمانی ندارد، گرچه آنها را می‌شناسد، اما آن را شایسته و بایسته تأکید و بررسی و شناساندنش به آن «نوآموزان» تاریخ نمی‌داند.

گزینش خاص تاریخ‌نگاری او عبارت است از چینش عامدانه و آگاهانه وجوهی که مهم می‌داند و برجسته کردن سیر و حکم تاریخ را از آن میان رسالت خویش می‌شناسد. آدمیت در کنار این وجه اصل تاریخ‌نگاری خود، آدمی است به شدت عاطفی و حساس. این را می‌شود از مهر و عصبیت و نفرت بی‌پایانی دریافت که نثار قهرمانان محبوب و شخصیت‌های منفور خود می‌کند. او خود را یک مصلح یکتا و راوی صالح تاریخ معاصر ایران می‌شناسد؛ از این رو هیچ ندای مخالف و دگراندیشی را بر نمی‌تابد، تا جایی مخالفین را تأیید می‌کند که در مسیر و منطق تاریخ‌اش «مضر و مخرب» نبوده‌اند، در غیر این صورت خشم‌آلود و کینه‌توز بر آنها می‌تازد. همو در نقد ناراستی و کژروی قهرمانان خود چندان نرم‌خو و خطاپوش می‌شود که خواننده را از مهربانی‌اش به حیرت وامی‌دارد. هر جا هم که از دستش برمی‌آید با حذف و نادیده انگاشتن اسناد، گزینش و چینش خاص در مقام توجیه برمی‌آید.

آدمیت خود را خواهان دموکراسی سیاسی می‌شناسد. در کتاب «فکر دموکراسی/اجتماعی» عناصر سازنده مشروطگی ایران را در سه گروه خلاصه می‌کند: ۱. روشنفکران اصلاح‌طلب و انقلابی؛ ۲. بازرگانان ترقی‌خواه؛ و ۳. روحانیون روشن‌ضمیر. [۱۳۶]

آدمیت در همین کتاب می‌افزاید: روحانیون به تأثیر تلقین و نفوذ اجتماعی روشنفکران آزادی‌خواه به صحنه آمده و به تحرک اجتماعی وارد شده‌اند. بنابراین، پندار برخی افراد مبنی بر اینکه آدمیت نقش و تأثیر عنصر روشنفکری در ترغیب و کشاندن روحانیون به عرصه سیاست و مشروطه را نمی‌شناسد، اعتبار چندانی ندارد. اینکه او به نشانه و پیامدهای آن بی‌توجه و بی‌اعتناست، دلیلش بی‌اطلاعی به این موضوع نیست، بلکه نکته اصلی این است که آن را مهم نمی‌داند. اینکه در آخرین کتاب عصر مشروطه‌اش از کنار کشاکش عنصر روشنفکری لائیک با مشروعه در تدوین متمم قانون اساسی و نقش دین یاران بی‌اعتنا و اشاره می‌گذرد، نه ناشی از سانسور و یا ترس خوردگی اوست، بلکه عمدتاً از همین جهان بینی تاریخی و سیر منطقی آن در آثارش ناشی می‌شود. او بی‌گمان به ناکارآمدی و ناسازگاری قرائت دینی از مشروطه آشناست اما سخن چندانی در باب علل آن در آن کتاب نمی‌گوید، زیرا آن را بایسته تأمل و ارزیابی گسترده نمی‌شناسد. آدمیت خود را معمار هنرمند فکر می‌شناسد و فراتر از معلم اندیشه‌ها، به باور او، همین که مطلب از «معنی و جان» همسان باشد، تاریخ‌نویس باید آن را پیروارند و عرضه کند. او حتی قدمی فراتر می‌رود و به افراط در این رویکرد می‌نویسد:

«تأثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود تا درجه‌ای بی‌شبهات به تأثیر نویسنده در اثر هنری نیست.» [۱۳۷]

در چارچوب این ذهنیت، مورخ همچون هنرمند و معمار، اثر خود را می‌آراید و می‌پروراند و به دلخواه و سطح دانایی و خلاقیت فردی خود منطق و مسیر تاریخ و در راستای پیشرفت و ترقی به همگان عرضه می‌کند.

معیار قضاوت آدمیت سودمندی و عبرت‌آموزی اثر اوست. رویکردی که به رغم اتکا به روشمندی تاریخی در فضایی اخلاق‌گرا و مصلحانه در آثارش جلوه‌گر است. او گرچه در یک‌جا می‌نویسد در قلمرو تاریخ، تقویم ثبت وقایع چون درختان بی‌بر است، اما در عمل آن میوه و برگی را که خود می‌پسندد بر این درخت بی‌بر ترسیم می‌کند. [۱۳۸] آنچه آدمیت تحت عنوان «شفقتی فکر تاریخی» به نقد می‌کشد همه‌ی آن آرا و رویکردهایی است که در جهان بینی تاریخی او نمی‌گنجد. در آثارش با هر چه جلوه «تندروی و افراط و خشونت» در پندار و کردار می‌یابد به شدت مخالف است. اما خود ذره‌ای تحمل و مدار را در قبال دگراندیشان بر نمی‌تابد که مجموعه آنها را آشفته فکر می‌خواند.

صف‌بندی‌های مجلس اول در ارزیابی آدمیت

به نوشته‌ی آدمیت، تنها گروهی که تصور روشنی از مشروطیت داشت، عنصر ترقی‌خواه تربیت یافته معتقد به حکومت دموکراسی غربی بود. [۱۳۹] مورخ، مشروطیت را بر پایه نظریه حاکمیت مردم تعریف می‌کند و فلسفه سیاسی نهضت را دموکراسی سیاسی می‌شناسد. بر بستر این جهان بینی، در وصف گروه‌بندی‌های سیاسی مجلس اول مدعی می‌شود که «تعالی خیره‌کننده مجلس اول» مدیون احتشام السلطنه دولت‌مرد نخبه‌گرا و آلمان‌خواه زمانه و «چند تن دیگر از نمایندگان هوشمند و روشنفکر مجلس» است، که غالباً عضو یا هوادار جامع آدمیت‌اند. [۱۴۰] اینان به این دلیل شایسته چنین مقامی شده‌اند که به «مسئولیت روشنفکری خود هشیار» و در انجام تعهد و مسئولیت اجتماعی خویش قصور

نورزیدند. آدمیت این شخصیت‌ها را «عناصر ترقی‌خواه رادیکال» معرفی و تصریح می‌کند که همه اندیشه و خواسته‌های تغییر و اصلاح و بدیع از آنان برخاسته است. [۱۴۱] علاوه بر احتشام‌السلطنه، از صنیع‌الدوله و سعدالدوله به عنوان «برجسته‌ترین و درخشان‌ترین» چهره‌های ترقی‌خواه، روشنفکر مسئول و هوشمند مجلس که به «رجالگی» سقوط نکردند، نام می‌برد. مورخ در وصف گروه‌بندی‌های مجلس در مقابل این گروه «مترقی» در سوی دیگر، «سنت‌خواهان» را قرار می‌دهد که مشروطه را تعرض به باورها و ارزش‌های گذشته خود محسوب کرده و «معمولاً در کسوت ملایی و در اقلیت مطلق بودند». [۱۴۲] مورخ در «منتهاالیه مجلس»، اقلیتی «تندرو» چهار پنج نفره به رهبری تقی‌زاده می‌یابد. آدمیت می‌گوید از گروه سنت‌گرایان کاری برنیامد و حذف شدند. ادعایی که اعتبار تاریخی ندارد. بنابر همان اسناد دست اولی که خود او از آنها بهره گرفته، پی می‌بریم که عنصر شریعت و سنت توانمند تا پایان کار مجلس حضور داشت و مؤثر بود. جالب اینجاست که آدمیت، طباطبائی و بهبهانی و حامیان آنها را نه در صف سنت‌گرایان — که سه نفر آنها را نام می‌برد — بلکه در صفوف «میان‌ه روان متمایل به ترقی‌خواه» می‌نشانند و از شیخ فضل‌الله نوری هم نامی نمی‌برد. تا اینجا و بر مبنای ادعای آدمیت صف ترقی‌خواه مجلس اول و همراهان میانه‌رو آنها را که در بسیار مواقع همراه بودند، شناختیم. پیش از آنکه آرا و عملکرد جبهه «تندروان» را از زبان مورخ پی‌گیریم، تأملاتی بر این به اصطلاح «ترقی‌خواهان رادیکال» مجلس ضروری است.

احتشام‌السلطنه و خاطراتش

آدمیت سال‌ها پیش از نوشتن کتاب *مجلس اول و بحران آزادی* در مجله سخن، در مقاله‌ای احتشام‌السلطنه را «مردی کاردان و نیک‌خواه و مؤمن به حکومت دموکراسی و دانا به اصول پارلمانی» معرفی کرد. استاد او هم گزارش مأموران انگلیس بود. [۱۴۳] در همین نوشته، افزود که احتشام-السلطنه: «در برابر زیاده‌روی‌های روحانیون و روش‌تندروان افراطی سخت ایستاد. ملایان را مرتجع و تندروان را ویران‌کننده رژیم نو بنیان مشروطیت خواند. جلو هر دو را گرفت.»

احتشام‌السلطنه سال‌ها بعد از مشروطه چنین ادعاهایی را در حدیث خودنوشته اش طرح کرده اما کارنامه عصر مشروطه اش به شهادت مذاکرات مجلس و شواهد تکمیلی، تصویر یک‌دست آدمیت را تأیید نمی‌کند. احتشام‌السلطنه هر چه بود فردی دموکرات و خواهان دموکراسی نبود و این ادعای آدمیت اعتبار تاریخی ندارد. او در بهترین حالت، حکومتی از نوع نظام متمرکز، مستبد و قانونمند بیسمارک آلمان را می‌خواست. خود او هم ادعای دموکراسی خواهی نکرده است. وی در خاطراتش، که آدمیت به قاطعیت آن را «ارزشمندترین» کتب از این دست می‌شناسد، دروغ بسیار هم گفته است. او از منظر متفرعن یک دولتمرد تربیت‌شده‌ی دستگاه قاجار مردم ایران را شایسته مشروطه نمی‌دانست. یک‌جا به دروغ می‌نویسد: عیب و ایراد کارم این بود که عضو هیچ دسته و انجمنی نبودم. [۱۴۴] در حالی که می‌دانیم او عضو فعال جامع آدمیت تحت رهبری پدر مورخ بود و مورخ در *فکرآزادی* کارنامه این عضویت را به دست داده است. او همچنین عضو انجمن خدمت یا اکابر محفل درباریان و اعیان بود. این «تجسم عالی مشروطگی» با خرسندی از مباران و تعطیل مجلس اول شورای ملی می‌نویسد: «گر شاه خودپسند و خودسر دست به این جنایت نمی‌زد خیلی زودتر از آنکه به تصور آید، آرزومندان تجدید وقایع و صحنه‌های انقلاب کبیر فرانسه به آرزوهای خود می‌رسیدند.» [۱۴۵]

در واقع، وحشت و هراس این دولتمرد اعیان مشرب زمانه، بیش از دستگاه کشتار باغشاه از ریشه گرفتن و عمیق شدن نهضت مشروطه است. می‌گوید همان بهتر که شاه کار مجلس را یکسره کرد، در غیر این صورت «تندروان» همچون انقلاب فرانسه بساط شاه و دربار را برهم می‌زدند و جمهوری را به ارمغان می‌آوردند. جای دیگر خاطراتش از این دل‌نگرانی خود صریحتر سخن می‌گوید:

«هر پادشاه ترقی‌خواه و عاشق آزادی و حکومت مشروطه‌ای را هم که به جای محمدعلی شاه بود، متنفّر و عاصی وادار به دشمنی و جنگ با مجلس و آن نوع مشروطه‌خواهی می‌نمود. [۱۴۶]»

آدمیت هم از تفرعن اعیان مسلک احتشام‌السلطنه اطلاع دارد و هم می‌داند او هواخواه آلمان غیردموکراتیک بود. مهم‌تر از آنکه دروغ‌گویی و وارونه‌نویسی او را به‌خوبی می‌شناسد؛ اما از آنجا که باید چهره‌ای قهرمان‌گونه برای مجلس اول بتراشد، وانمود می‌کند او اصلح و راست‌گو و خاطراتش قابل اتکاست. آدمیت در کتاب *فکر آزادی*، دو صفحه کامل در وصف و تأیید عضویت و همراهی احتشام‌السلطنه در محفل شبه ماسونی جامع آدمیت قلم زده و از نامه‌ی ملک‌مخبر، مرشد معنوی آن محفل به او نقل قول آورده است. ببینیم احتشام‌السلطنه در خاطراتش در این باره چه می‌گوید. وی تحت عنوان «دعوت به مجمع فراماسون» می‌نویسد: با وجود اینکه وارد انجمن بازی و دسته‌بندی‌ها نمی‌شدم و با «کارگردانان انجمن‌ها و مجامع رفت و آمد نمی‌کردم» همواره از سوی برخی به آن دعوت می‌شدم. از جمله مرا به جمعی دعوت کردند که «به قرینه فهمیدم مسئله لژ و فراموش‌خانه است». رد کردم «نباید متوقع می‌بودند که در چنان جمعی شرکت کنم، در این قضیه هم، جماعتی که خود را طبقه ترقی‌خواه و آزادی‌طلب می‌دانستند و امت ملک‌مخبر بودند و شاگردی مکتب او تاج افتخارشان بود، به دشمنان من علاوه شدند.» [۱۴۷]

معتد مورخ مشروطه، دو صفحه از خاطرات خود را اختصاص به این داده تا به دروغ بگوید عضو جامع آدمیت نبوده و ارتباطی با آنان نداشته است. احتشام‌السلطنه در جای دیگر، زمانی که سعدالدوله عضو دیگر جامع آدمیت از مجلس جدا شد و به دربار پیوست، و به عنوان مغز متفکر توطئه برای یکسره کردن مشروطه مشاور شخص شاه شد، می‌نویسد: سعدالدوله خائن نیست و تصور نمی‌کنم چنین باشد. «مورد تصدیق و قبول من نیست» [۱۴۸] این قضاوت قریب ۱۳ سال بعد از مشروطه نوشته شده و در آن زمان همه از خیانت سعدالدوله به نظام مشروطه آگاه بودند. احتشام‌السلطنه بر خلاف روایت آدمیت، وقتی احساس کرد اوضاع بحرانی است و بنابر نوشته‌ی خودش مجلس اول «بر لب پرتگاه سقوط و زوال» است [۱۴۹]، هوا را پس می‌بیند، استعفا می‌دهد و در اوج مشکلات و نیاز مجلس و مشروطه، از تهران و ایران خارج می‌شود و باز به تأیید خودش «خود را از آن طوفان و گرداب بلا بیرون» می‌کشد. [۱۵۰] و عازم اروپا می‌شود. او که با دربار و اطرافیان شاه هم انجمن و در ارتباط تنگاتنگ بود، به اقرار خویش دریافته بود که شواهدی در دست است که: در اولین فرصت ممکن مجلس را تعطیل و مشروطیت را موقوف خواهند کرد. [۱۵۱]

آدمیت، احتشام‌السلطنه را تجسم دموکراسی سیاسی و تعالی مشروطگی مجلس اول می‌خواند؛ این «قهرمان یگانه» در ارتباط با مجلس و در شرح بمباران و کشتار پس از آن، در تشابه سخن پیش خود می‌نویسد: کار مجلس و جریان رادیکال مشروطه به جایی رسید که:

«اگر محمدعلی شاه، مرتکب آن خطای توأم با خریّت نشده بود دیری نمی‌گذشت که طبقات مردم و بازاریان و کسبه و پیشه‌وران بر ضد مجلس قیام می‌کردند و آن بساط را برمی‌چیدند.» [۱۵۲]

به بیانی دیگر، حالا که او در مقام ریاست نیست و مشروطه طبق آمال او و همپسالگی‌های اعیان و اعضای جامع آدمیت پیش نمی‌رود، همان بهتر که توسط شاه برچیده شد. آدمیت بر تقی‌زاده می‌خروشد که چرا به جای کشته شدن در صحن مجلس روز بمباران به سفارت انگلیس پناه برده است. اما اشاره نمی‌کند که از ماه‌ها پیشتر تجسم عالی مشروطگی مجلس اول در اروپا خوش می‌گذارند و «توپ بستن مجلس را نجات مشروطیت» از نوع خود دانست. [۱۵۳] کما اینکه نمی‌گوید سایر وکلای هوشمند و مسئول عضو جامع در آن برهه خطیر کجا تشریف داشتند.

آدمیت در نقل قول از خاطرات احتشام‌السلطنه ناراستی هم نشان می‌دهد. با دستکاری مطلب قهرمان خود و برای نشان دادن تجسم عالی مشروطگی در کارنامه‌ی او خلاف نقد خود نسبت به خلافتکاری دیگران عمل می‌کند. او خود به دوست و همکار دیرینش نوشته بود:

«تاریخ گذشته را نباید باب روز یا باب دل نوشت. تاریخ را باید بدانسان نگاشت که اگر پنجاه سال یا صد سال بعد نوشته تو را به دست گرفتند، کس نگوید که فلانی جانبدار قلم زد، حق به حقدار نداد و غرض ورزید. اسناد تاریخی چه بسا با اندیشه‌های پژوهشگر آن اسناد همخوان نباشند، اما شرافت روشنفکری حکم می‌کند که در ارائه آنها تحریفی نشود.» [۱۵۴]

اما ببینیم آدمیت این توصیه استاد به شاگرد خود را چگونه در نقل از خاطرات احتشام‌السلطنه به کار می‌برد. مورخ مشروطه می‌نویسد احتشام‌السلطنه چندین بار با سران «فراطیون» به گفت‌وگو نشست و برای امتناع و به راه آوردن آنها برهان آورد: انقلاب هدفی باید داشته باشد، ما به هدف خود رسیده‌ایم و باید حافظ وضع موجود، مشروطه پارلمانی، باشیم. [۱۵۵]

آدمیت در این نقل قول که به صفحه ۶۵۰ خاطرات احتشام‌السلطنه ارجاع داده، دستکاری تأثیرگذاری را در جهت تغییر معنا و نوشته انجام می‌دهد. ابتدا اصل نوشته احتشام‌السلطنه را می‌آوریم که تفاوت آن با نقل قول آدمیت آشکار است:

«در آن چند ماه در چند جلسه ساعت‌ها با ایشان، تقی‌زاده، و دیگر وکلای تبریز بحث و گفت‌وگو داشتم و برای ایشان توضیح داده‌ام که انقلاب و خون‌ریزی برای حصول نتیجه و وصول به یک هدف باید صورت بگیرد. ما به هدف خود رسیده‌ایم و باید حافظ وضع موجود باشیم.»

آدمیت واژه خون‌ریزی با هدف را در سخنان احتشام‌السلطنه حذف می‌کند. اگر قهرمان مطلوب ایشان هم گفته باشد که یک جاهایی خون‌ریزی با هدف و به صلاح است، نمی‌تواند بپذیرد؛ از این رو برای اینکه خواننده گمراه نشود آن، را حذف می‌کند. اما مهم‌تر از آن تعویض معنا و مراد احتشام‌السلطنه در دستکاری بعدی است. بعد از کلمات «حفظ وضع موجود» سر خود و آگاهانه واژه‌ی «مشروطه پارلمانی» را می‌افزاید که در نوشته نیست. روشن است که مراد وی از این قرار است که قهرمان مجلس اول ایشان که در آن روزها رئیس انجمن شاهزادگان و درباریان به اصطلاح «هوادر مشروطه» بود، غرضش از حفظ وضع موجود همان مشروطه پارلمانی است. در حالی که سخن او از اوضاع موجود برزخی زمانه است.

احتشام‌السلطنه خواهان حفظ وضع موجودی است که او و اعوان و انصارش در کنترل اوضاع و مصدر ریاست نظام باشند. ریاست انجمن خدمت را احتشام‌السلطنه برعهده داشت. بسیاری از شاهزادگان، درباریان، ملاکین بزرگ و حتی عموی مستبد شاه، کامران میرزا، در آن انجمن عضو بودند. دموکراسی سیاسی که این تجسم عالی مشروطگی می‌خواست، قرار بود با این دار و دسته تحقق یابد. او می‌گوید باید وضع موجود را حفظ کنیم؛ آدمیت می‌افزاید گفته است باید مشروطه پارلمانی را حفظ

کنیم. مورخ به این توصیه خود وفادار نیست که شرافت روشنفکری حکم می‌کند در ارائه اسنادی که با اندیشه‌های پژوهشگر هم‌خوان نیست، نباید تحریفی صورت گیرد.

«شایسته‌ترین متفکر حکومت مشروطه»، سعدالدوله

آدمیت پس از احتشام‌السلطنه، عضو دیگر جامع آدمیت، سعدالدوله، را شایسته‌ترین متفکر حکومت مشروطه در مجلس اول معرفی می‌کند. [۱۵۶] ایشان در شرح کارنامه‌ی جامع آدمیت و اعضای مهم آن می‌نویسد: سعدالدوله مقام ارجمندی در مجلس اول یافت و نطق‌های او از زمره «پرمغزترین نطق‌هایی است که در دوره اول مجلس ایراد شده است» او را به «آدمیت و سابقه آزادی‌خواهی و فضیلت علمی» معرفی می‌کند و چون این مرتبه از سوی مخالفینش در مجلس رعایت نشد و محترم نماند «به تدریج از آزادیخواهان گسست و به دربار محمدعلی شاه پیوست.» [۱۵۷] در ادامه می‌خوانیم که سعدالدوله از «امنا‌ی مؤثر و فعال جامع آدمیت» بود و آن محفل به رهبری پدر مؤلف در تمام مراحل حضورش در مجلس اول از او پشتیبانی می‌کرد.

اسناد و شواهد تاریخی، سعدالدوله‌ی مستبد مشرب و اعیان‌منش را به سابقه آزادی‌خواهی نمی‌شناسد. آدمیت به گونه‌ای شگفت‌مفاهیم نو را در توصیف شخصیت‌های مطلوب خویش به کار می‌برد. هواداری کوتاه مدت او از مشروطیت نشان آزادی‌طلبی نبوده و نیست. آشنایی او با زبان فرانسه، رابطه او با سفارت در بلژیک، مخالفت با رویه و رفتار دیگر دولتمردان قاجار در پرونده او وجود دارد. اما زبان دانی و مراوده با اروپاییان او را دارای فضیلت علمی و به جرگه آزادیخواهان و ترقی‌جویان وارد نمی‌کند. سعدالدوله در آستانه مشروطه وزیر تجارت دربار استبداد بود. در سال ۱۳۲۳ق در دوران کمیایی قند، چند تن از بازرگانان دست‌درکار را به جرم احتکار به دستور علاءالدوله حاکم تهران شلاق زدند. سعدالدوله معترض شد. نوز رئیس بلژیکی گمرک نیز از اقدام حاکم تهران پشتیبانی کرد. سعدالدوله به دستور عین‌الدوله صدراعظم به یزد تبعید شد. او در آن شهر آرام نماند و به کنسولگری انگلیس پناه برد و تا برکناری عین‌الدوله در آن مرکز دیپلماسی بست نشست.

شرح و سند رسمی انگلیسی آن را در همین کتاب به دست داده‌ایم. به‌هرحال، با پیروزی مشروطه‌خواهان او با عزت و احترام به تهران بازگشت با مقام و منزلت‌الایی به عنوان نماینده‌ی اعیان تهران وارد مجلس شورای ملی شد. عداوت دیرینه‌اش با نوز هرگز او را رها نکرد. با اولین بهانه موضوع عزل او را در صدر خواسته‌های مجلس و مشروطه مطرح کرد. شرح جدل نظری تقی‌زاده و سعدالدوله در قبولاندن خواسته‌های انجمن تبریز به دربار را نقل کرده‌ایم. سعدالدوله تأکید اصلی خود را بر عزل نوز گذارد و تقی‌زاده و انجمن تبریز بر پذیرش مشروطیت نظام از سوی محمدعلی شاه پای فشردند و عزل نوز را یکی از چند درخواست فرعی می‌شناختند.

سعدالدوله همواره در پی ریاست بود. وقتی ریاست مجلس را به صنیع‌الدوله باخت در مقام اپوزسیون قد علم کرد و سخنانی انتقادی بر زبان آورد. با ورود تقی‌زاده به مجلس، که به تدریج منزلت رهبری جریان ترقی‌خواه و رادیکال مجلس را به دست گرفت، سعدالدوله جا را برای مقاصد خود تنگ یافت و راه رسیدن به ریاست را جدایی از مشروطه و پیوستن به دربار تشخیص داد. او از ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق مجلس شورای ملی را ترک کرد. آزادی‌خواهی که آدمیت به او نسبت می‌دهد، همراهی با مشروطه‌خواهان برای کسب قدرت و مقام بود، وقتی رسیدن به این خواسته میسر نشد، به استبداد و دربار روی آورد. آدمیت باز هم در مقام توجیه علل این اقدام سعدالدوله، عدم رعایت مراتب ادب و آدمیت - یعنی ارضای ریاست‌طلبی او را از سوی مشروطه‌خواهان دلیل این حرکتش عنوان می‌کند. در

حالی که این دولتمرد سیاست‌ورز زمانه، جز منافع شخصی خود آمال و آرزویی نداشت. برهه‌ای برای صدارت اتابک امین‌السلطان صدراعظم بدنام دوران تلاش بسیار کرد، و وقتی اتابک خواسته‌های او را تأمین نکرد به صف مخالفانش پیوست، به گونه‌ای که او را در قتل اتابک هم پرتانگیزه و سهمیم دانسته‌اند. مستشارالدوله در نامه ۲۸ رجب ۱۳۲۵ق، یک هفته پس از ترور اتابک، به رمز به ثقه‌الاسلام می‌نویسد: در خصوص اتابک، سعدالدوله مسلماً متهم و بلکه مقصر است و به علاوه با پولتیک محمدعلی شاه کار می‌کند. [۱۵۸]

سعدالدوله وقتی وجهه و منزلت خود در مجلس و مشروطه‌خواهان را از دست داد، در فعال کردن جامع آدمیت تلاش کرد. آدمیت آگاهانه تاریخ تأسیس جامع را مسکوت می‌گذارد. او که به همه آرشو جامع دسترسی داشته، احتمالاً خواسته تأسیس آن در سال ۱۳۲۵ را به سال‌ها پیش ربط دهد. کماینکه از فعالیت دیرینه پدرش در راستای اهداف ملکم در ۱۳۰۳ قمری سخن می‌گوید. یکی از معدود رد و نشان‌های در دست نامه‌ای است که مستشارالدوله به رمز برای ثقه‌الاسلام تبریزی در آخرین روز ماه جمادی‌الاول ۱۳۲۵ می‌فرستد: سعدالدوله دارد در انظار خراب می‌شود، اخیراً انجمنی به اسم آدمیت تشکیل داده بود که فقط از وکلای تبریز، شرف‌الدوله عضویت آن را پذیرفته بود ولی مردود شد، با ساده دلان هر که در افتاد ورافتاد... [۱۵۹]

به نظر می‌رسد مرتبه‌ی سعدالدوله در جامع آدمیت بیش از آن است که مورخ مشروطه وانمود می‌کند. اما گویا ریاست آن محفل را هم به عباسقلی خان باخته بود. به همین جهت هم هست که در کتاب *فکر آزادی* در پایان رابطه‌اش با جامع می‌خوانیم: «سرانجام او از آزادی‌خواهان [منظور جامع آدمیت] برید و به بدخواهان آزادی پیوست... و به بدنامی رفت.» [۱۶۰]

اینجا متوجه می‌شویم سعدالدوله تا زمانی که عضو جامع بود آزادی‌خواه بود، و چون از آن جدا شد بدخواه آزادی شد. در همان روزها بنابر شهادت نامه‌ی مستشارالدوله، ۲۶ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ق، به ثقه‌الاسلام تبریزی، پی می‌بریم: محمدعلی شاه می‌خواهد مشروطه را از بین ببرد و سعدالدوله هم با او همراه است. اگرچه وجود خود سعدالدوله خالی از خطرات نیست که قصد صدراعظم شدن دارد و سپس به ریاست جمهوری رسیدن، به همین جهت با عده‌ای از وکلا در خارج از مجلس مشغول اقدامات محرمانه است. [۱۶۱]

مستشارالدوله در همین نامه از نزدیک شدن میرزا فضلعلی آقا وکیل روحانیون شیخی آذربایجان در مجلس به سعدالدوله خبر می‌دهد و به مراد و دوست شیخی خود در تبریز می‌نویسد، تقی‌زاده «مسلك مستقیم و بادوامی» دارد. حيله‌گری نمی‌شناسد و صدیق است. اما او را «به مخالف مذهب بودن شهره کرده‌اند و باعث عمده‌اش در میان علما هم همین آقا میرزا فضلعلی آقا خودمان است.» کشمکش درون مجلس در خصوص جدایی دین از دولت و تقابل مشروعه با مشروطه اوج گرفته بود و سعدالدوله چون همیشه با وجود عدم باور باطنی‌اش به مشروطیت، سعی در بهره‌برداری از اوضاع داشت. در جای دیگر این کتاب گفته‌ایم که در همین زمان تقی‌زاده را بایی و لامذهب می‌خواندند و در پی عرضه لایحه‌های معممین مجلس با حمایت اعضای جامع آدمیت، خواهان تصفیه و اخراج برخی نمایندگان بودند. سعدالدوله در مقام همراهی با دربار و برای حذف انجمن‌های مردمی نیز فعال و مؤثر بود. باز به گزارش مستشارالدوله در نامه رمز به ثقه‌الاسلام در دوم شعبان ۱۳۲۵ خبردار می‌شویم:

«سعدالدوله مشغول استبداد و اخلال است، اتابک را به کشتن داد، قصد رئیس‌الوزاری دارد، مشیرالسلطنه را به عنوان محلل آورده تا بتواند با پول و قتل و پولتیک و عیب‌جویی و تفتین نقشه تخریب را بکشد و در خفا با کمک او محمدعلی شاه قصد هجوم به مجلس را دارد، عقلای

مجلس به این عقیده‌اند که عنقریب تخریب شروع خواهد شد و من هم به دلیلی یقین دارم.» [۱۶۲]

مستشارالدوله از دورویی شاه در سوگند وفاداری ظاهری به مشروطه و همیاری سعدالدوله برای یکسره کردن نهضت و مجلس خبر می‌دهد و پیش‌بینی‌اش مدت‌ها بعد اثبات شد. وی می‌نویسد؛ اخیراً محمدعلی شاه را خیلی موافق می‌بینم اما همان‌طور که پیش‌تر گفته بودید، هر وقت دیدید سخت موافق شده بدانید مقدمه مخالفتش خواهد بود.

سعدالدوله در این مرحله سخت در پی نابودی مجلس و اساس مشروطه است و به قول مستشارالدوله «مجلس را مجمع بقال و عطار می‌داند، دوبار شق و رق به مجلس آمده اما کاملاً مالیده شده بیرون رفته‌اند.» [۱۶۳] سعدالدوله برای مقابله با انجمن آذربایجان در تهران که عمدتاً مرجعیت تقی‌زاده را قبول داشت، در پی برپایی دکان سیاسی برآمد. در نامه ۲۶ رمضان ۱۳۲۵ مستشارالدوله به ثقه‌الاسلام می‌خوانیم؛ وضع تهران شبیه دیگ بخار بزرگی در غلیان و جوش و خروش است. سعدالدوله شب و روز در پی فساد است: «انجمن تازه‌ای از اهالی آذربایجان به نام انجمن ترک تشکیل داده. . . قصدشان جنگ ترک و فارس راه انداختن است.» [۱۶۴]

نویسنده‌ی نامه می‌افزاید: «شیخ فضل‌الله نوری و همراهانش مشغول تهدید و تخریب مجلس‌اند، کشمکش متمم قانون اساسی هم اوج گرفته، دربار و مستبدین هم از سوی دیگر در اقدام‌اند. در انجمن ترک‌ها بیشتر رجال دوره‌ی مظفری عضویت دارند و گویا تحریک محمدعلی شاه است.»

می‌دانیم در همین زمان مشروطه‌خواهان و انجمن‌ها به یاری و هدایت رهبران پیشرو خود چون تقی‌زاده توانستند به‌رغم حضور توانمند طیف متنوع مخالفین نهضت، خواسته‌های ترقی‌خواهانه را مطرح کنند و پیش ببرند. تجسم آن در تدوین برخی اصول پیشرو متمم انعکاس یافت. آدمیت برای کم‌رنگ و حذف کردن حضور تقی‌زاده و مستشارالدوله در تدوین متمم قانون اساسی، نقش سعدالدوله را که هنوز در این زمان عضو جامع آدمیت بود برجسته کرده و سهم عمده‌ی اصول پیشرو آن متمم را به نام او می‌نویسد. می‌گوید:

«سعدالدوله جزو هیئت هفت نفره مدون‌کننده متمم قانون اساسی بود و در واقع مغز متفکر آن هیئت به شمار می‌رفت.» [۱۶۵]

این درست که سعدالدوله در زمره هیئت هفت نفره برگزیده شد، اما بنا به گزارش‌های صریح مستشارالدوله طی نامه‌هایش به ثقه‌الاسلام، در همان زمان، و تأیید تقی‌زاده دو عضو فعال کمیسیون، سعدالدوله پس از دو سه جلسه، چون خود را در اکثریت و ریاست نیافت و نتوانست خواسته‌های خود را بر هیئت تحمیل کند، دیگر در جلسات شرکت نکرد. او مدتی بود که برای پیوستن به دولت و دربار در پشت پرده مشغول زد و بند بود. کما اینکه در ربیع‌الاول ۱۳۲۵ از مجلس استعفا داد و در مسیری مخالف مشروطه، سر از دربار محمدعلی شاه درآورد. آدمیت او را مغز متفکر کمیسیون متمم می‌خواند، و در آخرین کتاب مشروطه‌اش، *مجلس اول و بحران آزادی* هم او را «شایسته‌ترین متفکر حکومت مشروطه در مجلس اول» می‌نامد. نوشته یا سندی که تأییدکننده این ادعای آدمیت باشد وجود ندارد به او تنها تهیه نسخه‌ای از قانون اساسی بلژیک که در کمیسیون متمم بهره گرفته شد نسبت داده‌اند، که آن هم نشان زبان‌دانی و رابطه او با بلژیکی‌هاست و حاکی متفکر بودن و فضیلت علمی او نیست. شایسته بود آدمیت که چنین ادعایی را مطرح کرده نشانه‌های فضیلت علمی او را به خواننده خود عرضه می‌کرد.

وی غالب اعضای هیئت امنا و مؤسسين جامع آدمیت را به منزلت آزاداندیشی و اندیشه‌ورزی معرفی می‌کند.

همکاری فعال و مستقیم سعدالدوله در هدایت شاه بر علیه نهضت آزادی‌خواهی مردم ایران، با همکاری امیربهادر در زمان مجلس اول موجب شد که خواست تبعید او در شمار خواسته‌های محوری مشروطه‌خواهان قرار گیرد. او در این برهه همواره در کنار استبداد و در صف اول مقابله با نهضت مشروطه قرار داشت. در استبداد صغیر، با جلادن باغشاه همراه و هم‌قدم و عامل بود. پس از انحلال مجلس دوم، به زور التیماتوم روسیه با توافق کامل سازانوف و ادواردگری، وزرای امور خارجه روسیه و انگلیس، در شوال ۱۳۳۰ در لندن قرار شد سعدالدوله به نیابت سلطنت در ایران گمارده شود. مورگان شوستر، شرح آن ماجرا را در کتاب خود آورده است. به دلیل تعطیلی مجلس این امر پیش نرفت؛ تلاش کردند او را به عنوان صدراعظم به صحنه آورند. روسیه‌خواهی و بدنام بودن او چنان بود که غالب نامزدهای وزارت از همکاری با او سر باز زدند. به هر حال، او چهره‌ی بدنام و بی‌آبروی روزگار مشروطه از نیمه‌های سال ۱۳۲۵ق به بعد است و عضویتش در جامع آدمیت نمی‌تواند پرده‌تپه‌پیری بر کارنامه سیاه او در ضدیت با آزادی‌خواهی و مشروطگی ایران افکند.

تاریخ‌سازی آدمیت در «فکر آزادی» و بالا بردن منزلت کسانی چون احتشام‌السلطنه و سعدالدوله و کل جامع آدمیت، به ویژه قرار دادن پدرش عباسقلی‌خان در رده‌ی بالای آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی، به شهادت اسناد موجود، اعتبار چندانی ندارد. میراثی که ضمن بها دادن به عناصر محبوب و مطلوب ایشان در پیرونده‌سازی برای تقی‌زاده و یاران رادیکال و لائیکش به کار آمد، و سایه‌ی ذهنیتی نادرست را بر تاریخ معاصر افکند. با بهره‌گیری واپس‌گرایان و تاریک‌اندیشان مخالف تجدد و نوگرایی در ایران معاصر از این داده‌ها و یافته‌ها، تجددستیزی بر فضای ایران چیره شد که عوارض و پیامدهای آن تا مدت‌ها گریبان ما را رها نخواهد کرد.

صرفاً به دو نمونه از شخصیت‌های مطلوب آدمیت پرداختیم، تا به‌طور فشرده و گذرا نشان دهیم او چه تاریخی از زمان مشروطه پرداخته و عرضه کرده است. کارنامه کامل جامع آدمیت را تا زمانی که اسناد کامل آن از آرشیو خصوصی آدمیت بیرون نیاید، نمی‌توان به دست داد.

اسناد تاریخی معتبرتر از آرشیو خصوصی مؤلف، چون مذاکرات مجلس و مکاتبات و نوشته‌های حاضرین در آن روزگار، و نیز نشریه‌های آن دوره، کارنامه آن محفل را به آزادی‌خواهی و اعتباری نمی‌شناسند که فرزند رئیس آن تشکل ترسیم می‌کند.

تا اینجا دانستیم که عنصر روشنفکری، آزادیخواهی و تفکر دموکراسی سیاسی رادیکال و مشروطه‌طلبی مجلس اول در ارزیابی آدمیت چه کسانی‌اند و اسناد تاریخی درباره‌ی آنان چه گفته است. حالا «طیف تندروان و افراطیون» به رهبری تقی‌زاده را در آثار مورخ مشروطه پی‌می‌گیریم.

«تندروهای» مجلس چه کسانی‌اند؟

دانستیم آدمیت جناح ترقی‌خواه مجلس را که به رسالت روشنفکری و فضیلت آزادی‌خواهی خود متعهد بود، شخصیت‌های عضو و یا همراه جامع آدمیت و همسو با پدر خویش معرفی می‌کند. سعدالدوله تا زمانی که از جامع جدا نشده بود از جانب آدمیت مؤکداً «رهبر ترقی‌خواه مجلس» محسوب می‌شود. در نگره او سعدالدوله شایسته‌ترین متفکر حکومت انتخابی مجلس اول است. احتشام‌السلطنه به کنار، مورخ مورد نظر ما شاهزاده اسدالله میرزا، عضو دیگر جامع آدمیت، را فردی معرفی می‌کند که «همواره در

مجلس اول سنجیده و اصولی سخن گفته» است. و در جمع‌بندی کارنامه این افراد شاخص، درمی‌یابیم که تنها گروهی که تصور روشنی از مشروطیت داشت جامع آدمیت بود که عنصر ترقی‌خواه تربیت یافته معتقد به حکومت دموکراسی غربی را در قالب خود متشکل کرد. در ادامه این روایت یک‌دست پی بردیم که تشکل جامع آدمیت به زعامت «هرشد کل» و «شیر ایران»، القابی که آدمیت در فکر آزادی و از زبان دیگران نثار پدر خود می‌کند، تنها جریانی است که مشروطه حقیقی را می‌شناخته و در پی تحقق آن بوده است. در شرح کارنامه اهل شریعت مجلس اول هم با گزینش و چینش خاص، حضور و تأثیر آنها را کم‌رنگ یا حذف می‌کند. آدمیت نوشت که از گروه سنت‌گرایان کاری برنیامد و حذف شدند. از آدمیت نقل کردیم که مجتهدین و شریعت مداران اطراف بهبهانی نه در صف سنت‌گرایان بلکه «میانه‌رو متمایل به ترقی‌خواه» بوده‌اند. در این مورد، بسط موضوع ضروری است تا نشان دهد چرا آدمیت روایت خودساخته‌ای از کارنامه‌ی اینان به دست می‌دهد.

ایشان به خوبی می‌داند که ماهیت مسائل مورد اختلاف و زمینه کشمکش‌های مهم مجلس اول، مظاهر برخورد سیاست عقلی و شریعت بود، برخوردی که در تدوین اصول متمم قانون اساسی تأثیر نهاد. [۱۶۶] اما بی‌آنکه وجوه و نشانه و پیامدهای آن را در شرح تدوین متمم به نحو همه‌جانبه‌ای بسنجد از کنار کشاکش مشروعه خواهی با عنصر تعقل و لائیک مشروطه – دست‌کم در شرح مجلس اول و بحران آزادی – عبور می‌کند.

در گزینش منابع این تاریخ‌نگاری هم عامدانه و آگاهانه هم‌سو با این رویکرد جهان‌شناختی و روش تاریخی خاص خود پیش می‌رود. او با وجود ارزشمند خواندن منبع نامه و نوشته‌های مستشارالدوله و مکاتبات میرزا فضلعلی آقا این مستندات را به مانند اسناد و نامه‌های تقی‌زاده که به او عنایتی ندارد، عملاً در روایت خود از این ماجرا کنار می‌گذارد. اگر نفرت و عصبیت بی‌پرده‌ی او به تقی‌زاده را دلیل موجهی برای کنار گذاردن اسناد او بیندازیم که شاهد زنده رویدادها بود، از بررسی نامه‌های دو نفر یاد شده که در دو کتاب نصرت‌الله فتاحی پیرامون آثار و زندگی ثقه‌الاسلام در دسترسش بوده، نیز پرهیز می‌کند. به هر حال، مذاکرات مجلس و اسناد مکمل برشمرده آن، آن‌گونه که در بخش‌های همین کتاب آورده‌ام، نشان میانه‌روی متمایل به ترقی‌خواهی برای قرائت شریعت مدار از مشروطه نمی‌شناسد، مگر اینکه طبق جهان‌شناسی آدمیت همکاری و همراهی آنان، به ویژه عضو دین یار کمیسیون متمم، سیدنصرالله تقوی، با «ترقی‌خواهان» دیگر عضو جامع آدمیت را ملاک ارزیابی و سنجش قرار دهیم. درباره سید عبدالله بهبهانی و طباطبائی و وکلای معمم همراهشان در متن کتاب سخن گفته‌ایم و محتاج به واگویی آنها نیست. اما پیرامون سهم مشروعه‌خواهان در کتاب مشروطیت، بنابر آخرین نوشته‌های آدمیت، اشاره‌هایی لازم است.

شیخ فضل‌الله نوری و آدمیت

آدمیت در ارزیابی منابع اصلاح مشروطیت در نقد و نکوهش آثاری که به تحریف و جعل تاریخ دست زده‌اند، می‌نویسد: «فرق عمده‌ای است میان اشتباه و تحریف و جعل تاریخ.» [۱۶۷] وی در شرح دیدگاه و رویکرد شیخ فضل‌الله نوری در کتاب اصلی خود درباره مجلس اول و مشروطه، می‌نویسد: شیخ فضل‌الله در مدارج علمی بر دیگران برتری داشت و در قیامی که به صدور فرمان مشروطیت منجر شد، خدمات ارجمندی کرد، ولی رقابت شدید بهبهانی با او در صف ملایان جدایی افکند و آن به سود استبداد تمام گشت [۱۶۸] مورخ مشروطه در جای دیگر تصریح می‌کند که شیخ نوری در «مشروطیت خواهی مشارکت» داشت، اما به دلیل «رقابت و خودپرستی ملائی» راهش را

جدا کرد. [۱۶۹] به بیان روشن‌تر، آدمیت «مقام علمی» شیخ را برتر از دیگر علما می‌شناسد. او را همراه و هم‌قدم و پیشگام مشروطه می‌خواند و می‌گوید چون ریاست را به بهبهانی باخت سر عناد و مخالفت و جدایی برداشت. برای اینکه خواننده مطمئن‌تر شود که دلیل مخالفت شیخ با اساس مشروطگی — چنان که در پیوست‌های همین کتاب و ماجرای کشمکش بر سر متمم قانون اساسی آورده ایم — صرفاً ناشی از «جریحه‌دار شدن شخصی» و ریاست‌طلبی بوده است، می‌افزاید: «در جدالی که بر سر مشروطیت اسلامی در گرفت، مهم‌تراز جنبه نظری و مسلکی‌اش، قضیه نبرد قدرت‌طلبی روحانیت مطرح بود» و حیرت‌آورتر اینکه می‌افزاید: «مفهوم مشروطه‌ی اسلامی، زاده‌ی چنین رقابت و خودپرستی ملایی بود.» [۱۷۰]

آدمیت در تطابق و اشتراک رفتار و رویه‌ی شیخ فضل‌الله پیشوای مشروعه‌خواهان و سعدالدوله از بنیانگذاران جامع آدمیت، در مقابله با مشروطگی و پیوستن هر دو به دربار و استبداد در ارزیابی مشابه و همسان بینی می‌نویسد:

«سعدالدوله و شیخ فضل‌الله نوری دو مثال گویا و بارزی هستند که چگونه وقتی تمایلات و منش بعضی افراد جریحه‌دار می‌شود، حاضر هستند از اصولی که وقتی خود پیشرو و مروج آن بودند انحراف پذیرند و در راه مخالف خود قدم بردارند.» [۱۷۱]

خواننده‌ی موشکاف می‌تواند به وضوح پی ببرد که مورخ مشروطه به دقت و عامدانه واژه‌های بالا را کنار هم چیده و چه منظوری دارد. شیخ فضل‌الله زمانی خود «پیشرو و مروج» مشروطه‌طلبی بود و چون منش و تمایلاتش را «جریحه‌دار» کردند، از اصول مشروطگی که خود خواهان و پیگیرش بود، «انحراف» پیدا کرد و «راه مخالف» در پیش گرفت. بنابراین روایت، سعدالدوله و شیخ فضل‌الله مشروطه‌خواه بوده‌اند و اگر «مخالقان» و «تندروان و افراطیون» منش و تمایلات آنها را جریحه‌دار نکرده بودند، به استبداد نمی‌پیوستند. همان‌طور که اگر آن چند تندرو نبودند، محمدعلی شاه به مجلس و مشروطه حمله نمی‌کرد و کمر به نابودی آن نمی‌بست. احتشام‌السلطنه استعفا نمی‌کرد و جنبش را از رهبر «متعالی» خود محروم نمی‌کرد و هرج و مرج راه نمی‌افتاد. در این یک سونگری و تاریخ‌پردازی مجموعه عوامل، خاستگاه، ریشه‌ها و انگیزه‌های اساسی نیروهای حاضر در صحنه جملگی به پستورانده و آرا و عمل چند فرد نامطلوب مولف، عامل ناکامی و نارسایی‌ها شمرده می‌شود. من از واگویی آنچه بیشتر و در پیوست‌های کتاب پیرامون ضدیت شیخ نوری با بنیاد و اساس مشروطگی ایران گفته‌ام، اجتناب می‌ورزم، تنها به استناد درس تاریخ دیگری از خود آدمیت که به آن وفادار نماند می‌نویسم: «مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است، بدان گونه که وقوع یافته‌اند، یعنی نه کم نه بیش.» [۱۷۲]

دموکراسی در مشروطه

آدمیت در کتاب «فکر دموکراسی اجتماعی در مشروطیت» صف بندی نهضت مشروطه را به چهار دسته تقسیم می‌کند: «دموکراسی سیاسی»، که آن را در مرکز تعقل اجتماعی می‌نشاند، سپس «دموکراسی اجتماعی» در یک سو، «مفهوم مشروطگی روحانی» در دیگر سو، و جالب‌تر «مشروطیت مشروعه»، که آن را مفهوم مشروطگی طبقه روحانی تعبیر می‌کند و در حاشیه‌ی راست دموکراسی سیاسی جای می‌دهد. این مفهوم گرچه قوه شریعت آن را «می‌هراساند و از مرکز می‌گریزند»، اما به توان حرکت ملی به کلی از هم نمی‌گسلد. [۱۷۳] از آنجا که سخنان مورخ پیشگام مشروطه روشن و گویاست و ارزیابی

خود را از این بحث‌ها در متن کتاب بیان کرده‌ایم، تنها به استناد احکام تاریخی آدمیت نقیض آنها را در خود آثار ایشان به دست می‌دهیم.

آدمیت در وصف صف بندی نیروهای اجتماعی - سیاسی دوران جنبش مشروطه، احکام یک سویه و غیرتاریخی بسیاری صادر کرده که بحث مفصل خود را می‌طلبد. او آن‌چنان در مطلق‌نگری‌های خویش پیش می‌رود که حتی آصف‌الدوله، متهم شماره یک پرونده فروش دختران قوچان و حاکم خودکامه خراسان و وزیر کابینه آن دوره را شخصیتی می‌خواند که «در کاردانی و اراده‌ی نفس او تردیدی نیست.» [۱۷۴] و در همان منبع می‌افزاید که امین‌السلطان اتابک صدراعظم بدنام دوره قاجار در این برهه هواخواه نظام قانون‌مند و مشروطه پارلمانی بود، از جمله نشانه‌های آن را هم همگرایی با پدر خویش رهبر جامع آدمیت می‌شناساند. پیشتر هم از او خواندیم که جامع آدمیت را از زبان یک روزنامه‌نگار جنجالی و بی‌اعتبار «هسته انقلاب» مشروطه دانست. هر کسی هم با این گروه همراه بود ترقی‌خواه و مسئول به تعهد روشنفکری و در زمره آزادی‌خواهان شناخته می‌شود و در مقابل آنان جریانی «فراطبی و تندرو» وجود دارد که «نه خدمتی به آزادی و دموکراتیسم کرد، نه بصیرت و خرد سیاسی داشت.» [۱۷۵]

بی‌تردید وقتی که پی می‌بریم تجسم و تعالی دموکراتیسم سیاسی زمان مشروطه احتشام‌السلطنه، متفکر حکومت انتخابی سعدالدوله، هسته انقلاب جامع آدمیت، و رهبر آزادی‌خواهان زمانه عباسقلی‌خان آدمیت است، آن «تندروان و افراطیون» نه به این نوع دموکراتیسم باور داشتند و نه خدمتی به مسلط شدن آن بر نهضت مشروطه کردند.

آدمیت اینان را «جبهه افراطیون» معرفی می‌کند. رهبر آنان سیدحسن تقی‌زاده:

«منشی پست و حقیر داشت، در خصلت رده پایین خرده‌بورژوازی در افکار عمومی جامعه منزلتی ندارد، هر کس هر چه می‌خواهد بگوید.»
«تقی‌زاده... نه مطالبات عمیقی در ریشه‌های فکری حرکت مشروطه خواهد داشت... پایه دانش او را نوشته‌های ترکی چاپ بادکوبه و عثمانی می‌ساخت.» [۱۷۶]

اما وصف دشمنانه و غیرتاریخی مورخ در همین حد ارزیابی سیاسی نمی‌ماند و پیش‌تر می‌رود و با غرض‌ورزی می‌نویسد:

«تقی‌زاده باطناً تعلق خاطر وطنی نداشت، ترک دوست و عرب‌پرست بود.» [۱۷۷]

قضاوت نامنصفانه آدمیت و به کار بردن زبانی غیردموکراتیک و به غایت ناسزاگونه و به دور از تعقل تاریخی در این جملات به شفافیت روشن است. شواهد تاریخی جملگی یک سویه بودن و خلاف ادعاهای فوق را نشان می‌دهند. عمق و پایه دانش تقی‌زاده و جایگاه و نقش مؤثر او در مشروطگی ایران بسیار فراتر از تصویر تنگ و مطلق‌گرای آدمیت بوده است. در این تصویر علاوه بر دشمنی شخصی، نگرش تنگ مایه‌ی شونیستی ضدسامی و ضد ترک مورخ را می‌توان به وضوح دریافت. اینکه تقی‌زاده «باطناً تعلق خاطر به وطن نداشت»، باید از جمله‌ی آن حکم‌های تاریخی مورخ دانست که ربطی به تاریخ‌نگاری مدرن و خردگرا ندارد. باید پرسید ایشان به یاری کدام نیروی غیبی به «باطن» تقی‌زاده راه یافته است؟

پاسخ این ادعا را در چند جای این کتاب داده‌ایم و از تکرار واگفته‌ها پرهیز می‌کنیم. اینکه محمد قزوینی محقق ارجمند تاریخ و فرهنگ ایران می‌نویسد تا زمانی که تقی‌زاده برای اولین بار مقاله‌ای تحقیقی در مجله کاوه پیرامون شاهنامه فردوسی حماسه‌سرایی بزرگ ملی ایران نوشت، هیچ‌گونه اثر

پژوهشی و ارزشمندی در این‌باره منتشر نشده و آنچه در دسترس بود شاهنامه و فردوسی را در هاله‌ای از خرافات، افسانه و قصه‌پردازی‌های عامیانه فرو برده بود، برای پاسخ به این ادعا کافی به نظر می‌رسد. تقی‌زاده حتی زمانی که اخذ مدنیت جدید بی‌تصرف ایرانی را تنها راه برون رفت ایرانیان از معضلات جامعه می‌دانست، نیز تأکیدی همه‌جانبه، شفاف و مستقیم بر حفظ، قوام و گسترش زبان فارسی، به عنوان عامل و ارکان اساسی هویت ملی ایرانیان، می‌ورزید. نگرش تقی‌زاده به زبان فارسی فارغ از چارچوب تنگ خاک پرستی افراطی و در مخالفت با سره‌نویسی بی‌سرانجامی بود که در دوران قاجاریه آغاز و در عصر پهلوی اوج گرفته بود. اشاره‌ی او به ضرورت حفظ برخی از لغات عربی مانده از قرون و اعصار در زبان مصطلح فارسی و آثار بزرگان ادب و فرهنگ ایران چون حافظ و سعدی و... در مقابله با سامی‌ستیزی و عرب‌ستیزی ناسیونال شونیست‌های مرسوم آن سال‌ها، هیچ ربطی با اتهامات بی‌پایه و شخصی آدمیت ندارد. تقی‌زاده هر چه بود و هر چه کرد و با تمام ایراد و کاستی‌ها، در تمامی دوران زندگی سیاسی و فرهنگی‌اش همواره بر منافع و مصالح و ارزش‌های وحدت ملی نوین تأکید داشت. جدا از کارنامه و تحرک عملی او، مطالعه مقالات متعدد مجله کاوه، انبوه نوشته‌ها و نامه‌های مانده از او نافی قضاوت و حکم نادرست آدمیت است.

تقی‌زاده‌ی تصویری آدمیت در مقام «رهبر افراطیون مشروطه»، آدمی رادیکال و مترقی نیست. چرا که دانستیم ترقی‌خواهان، اعضای جامع آدمیت بودند، کسانی که با آنها همراه شدند، در دسته میانه‌روان متمایل به ترقی جای گرفتند. سهم تندروران در مشروطه به روایت آدمیت صرفاً «خشونت عربیان» بود. آنها مسئول و عامل اصلی «انهدام مجلس» و اساس نظام مشروطه مورد نظر دربار و جامع آدمیت شمرده می‌شوند. در واقع، باید عنوان کتاب «مجلس اول و بحران آزادی» را به کارنامه جبهه رادیکال و لائیک، یا به قول مورخ، «افراطیون» تغییر می‌داد تا خواننده در پی یافتن علل بحران آزادی نباشد. چگونه می‌شود شش ماه بحث بر سر دو ماده متمم قانون اساسی، حقوق شهروندی مساوی مردم ایران و حق نظارت و حق وتوی روحانیون، در درون و بیرون مجلس را نادیده انگاشت و تنها یک بار نام شیخ فضل‌الله را آن هم با لحنی مثبت به میان آورد و کشمکش خشونت بار میان آنان و مشروطگی و تأثیر در «بحران آزادی» زمانه را از روایت مشروطه حذف کرد. نکته‌ی درخور تأمل این است که آدمیت حتی تدوین و طرح حذف نمایندگان رادیکال مجلس از سوی وکیل هوادار شیخ فضل‌الله را، که شرحش را خواهیم آورد، به سود تعالی مجلس و مشروطه ارزیابی می‌کند و اهمال و سستی مجلس را نکوهش می‌کند که چرا کار را تا مرحله اخراج و تسویه کامل تقی‌زاده و دوسه هم اندیش او را، پی نگرفتند. چگونه می‌توان از بحران آزادی مجلس اول سخن گفت و درگیری‌های خشونت بار و معضل‌آفرین مؤثر در فضای آن روزگار را میان هواداران مشروعه و مشروطه در تهران و شهرستان‌ها نادیده انگاشت؟ آیا بهتر نبود بینش و کنش و تأثیر همه عناصر مؤثر در صحنه و عوامل متفاوت و متعدد آن نقد و بررسی می‌شد؟

کم‌رنگ کردن آرا و اقدامات دین‌یاران و همگرایی ضد آزادی اعضای جامع آدمیت با دربار، اتابک و شخص شاه در وقوع بحران آزادی، موجب شد تا طی تاریخ‌زدایی آگاهانه و عامدانه کارنامه رادیکالیسم زمان مشروطه تحریف شود. و بینش و اقدامات و تأثیر آن را به تروریسم و چند مورد قتل و بمب‌اندازی تقلیل دهد. تأکید این نوع تاریخ‌پردازی بر چند نمونه خشونت سیاسی از جانب افرادی با باورهای افراطی در جبهه رادیکال مشروطه، هم سهم عمده و غالب خشونت مخالفان مشروطه را کم‌رنگ کرد و هم دستاوردهای ارزنده‌ی لائیک آن را در فرایند نوسازی بنیان‌های ایران نو به نام و حساب چند نفر مطلوب و محبوب مورخ نوشت. به سهم تقی‌زاده و یارانش در دستاوردهای ارزنده مشروطه به عنوان اساس ایران

نو در متن کتاب پرداخته‌ایم. آدمیت در کتابی که قرار است کارنامه و دوران مجلس اول و موانع آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی را بشناساند، گریزی آگاهانه به دوران مجلس دوم می‌زند، اما نه برای شفاف‌سازی موضوع «بحران آزادی» آن زمان، بلکه به منظور پرونده‌سازی برای تقی‌زاده. در شرح خروج و تبعید اجباری او به «حکم فساد مسلک سیاسی» مجتهدین عتبات، با رویکردی مسئولیت‌گریز و منحرف‌کننده می‌نویسد:

«در مجلس دوم که دستگاه خشونت با مشارکت برخی از همان عناصر افراطی از نو به کار افتاد، و با ترور مرحوم بهبهانی قضیه اخراج برخی نمایندگان بار دیگر مطرح گردید — مجلس با مرخصی طولانی دو نماینده افراطی — حسن تقی‌زاده و میرزا اسماعیل نوبری — عذرشان را خواست. آنها که خود را در خطر ترور متقابل دیدند، بی‌درنگ از ایران رفتند.» [۱۷۸]

قلم مسئولیت‌گریز مورخ با چینش خاص کلمات و رویدادها در کنار هم، فضایی زمان‌زده و غیرتاریخی می‌آفریند. اولاً، بی آنکه همه روایت را بگوید و سند معتبری نشان دهد به خواننده می‌رساند که تقی‌زاده و یارانش مسئول ترور بهبهانی هستند و ثانیاً قضیه‌ی مرخصی موقت مجلس دوم که روپوشی بود برای گریز و سازش با حکم علما را با لایحه حذف حضور نمایندگان رادیکال در مجلس اول همراه کرده و از حکم فساد مسلک سیاسی عامل اصلی اخراج و تبعید تقی‌زاده چشم‌پوشی کرده و سرانجام عامدانه و نادرست آن را به ترور بهبهانی وصل می‌کند. درباره‌ی لایحه حذف نمایندگان پیشرو و لائیک در مجلس اول در متن همین کتاب بحث می‌کنیم و روایت دستکاری شده و وارونه آن را در کتاب آدمیت نشان خواهیم داد، اما جلوه دادن آن همسان با آنچه در مجلس دوم گذشت، نشان می‌دهد که مورخ با تمام باورهای لائیک خود، صرفاً به دلیل دشمنی شخصی می‌تواند از کنار حکم فساد مسلک سیاسی مجتهدین علیه تقی‌زاده به عنوان عامل اخراج و تبعید او بگذرد و وجود و تأثیر آن را در روایت تاریخی خود حذف کند. نه تنها حذف می‌کند، بلکه آن را تحت عنوان مقابله مجلس با تروریسم جلوه می‌دهد. باید دوباره گفت که حکم فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده دست کم ۸۴ روز پیشتر از ترور بهبهانی صادر و عرضه شد و مرتبط کردن آن دو رویداد به یکدیگر صرفاً برای کشاندن پای تقی‌زاده به ترور بهبهانی و توجیه و کمرنگ کردن علت اصلی صدور آن حکم می‌تواند باشد، که همانا باور و آرای لائیک تقی‌زاده در جدایی عنصر دین از حکومت و شریعت از قانون بود.

آدمیت در شرح رویدادهای مجلس اول تلاش مخالفان برای حذف حضور تقی‌زاده و چند تن از همراهانش را در حکم حرکتی مثبت در جهت تعالی و ترقی مشروطگی یاد می‌کند؛ این بار با همسان دانستن آن با حکم مداخله‌گر مجتهدین عتبات در امر مجلس و قوه خودمختار قانون‌گذار در نظام نوین — از کنار آن و بدون هر توضیحی تحت عنوان «عذر خواستن» و اعطای مرخصی طولانی می‌گذرد و آگاهانه خواننده خود را بی‌خبر از فحوا و جوانب اصلی موضوع بی‌اطلاع می‌گذارد. موضوع شگفت‌آور این است که پیش‌داوری، غرض شخصی و نفرت از مخالفان پدرش چه بلای دردآوری بر سر انصاف و قضاوت قلم و بیان مورخ نامدار و ژرف‌بینی چون آدمیت آورده است.

آدمیت در روایت خود از کشمکش‌های مجلس اول و ریشه‌های بحران آزادی، نه تنها حضور و کارنامه جریان پرتوان و مؤثر مشروطه‌خواهی در روند کار مجلس اول را نادیده می‌انگارد، بلکه با توجیه و تقلیل نقش محمدعلی شاه و دربار در توطئه‌های مکرر و مؤثر در آرا و کردار نیز، تندروی چند تن از وکلای رادیکال و انجمن‌ها را مقصر و عمده قلمداد می‌کند. تو گویی فضای خودکامگی، استبداد و اجحاف دوران قاجار نیز به بهانه و حضور چند «تندرو» حاکم بوده است. حاکمان مستبد زمانه، بدون بهانه و دلایلی از این دست و بنابر ماهیت و خاستگاه اندیشه حکومت در ایران، همواره در مقابل آزادی،

سرکشی، نافرمانی، و خودسری رعایا چنین کرده‌اند. محمدعلی شاه، به گواه اسناد و شواهد تاریخی و نمونه‌های متعددی که خود آدمیت و با رویکردی تقلیل‌گرایانه آورده، با توطئه، جنایت، تحریک کردن راهزنان و عشایر محلی، استفاده از قزاق و حتی سالدات‌های روسیه‌ی تزاری، از همان اوایل دوران ولایتعهدی در تبریز، و قریب سی ماه سلطنت، تا خلع ید به دست مشروطه‌خواهان، لحظه‌ای از رویه خودکامه خود پا پس نکشید. با برجسته کردن اقدام و سخن چند تن «تندرو» نمی‌توان آب تظہیر بر آن کارنامه ریخت و جریان رادیکال مشروطه را عامل تحریک و ترغیب اقدامات شاه و بمباران مجلس معرفی کرد.

آدمیت با شیوه‌ی مرسوم خود رفتار وکلای مجلس، انجمن‌ها، نوشته‌های جراید، رویه و عملکرد شاه و مستبدین، دخالت و تجاوز دولت‌های روس و انگلیس، و سرانجام آنچه را ناکامی مجلس اول می‌خواند، به پای تقی‌زاده و معدود یارانش می‌نویسد و دستاوردهای آن دوره را به نام پدر خود — عباسقلی خان — و وکلای عضو جامع آدمیت، به ویژه احتشام‌السلطنه ثبت می‌کند. آدمیت با اصرار و تأکید بسیار، تقی‌زاده و «تندروان» را مسئول عدم مصالحه میان مجلس و دربار می‌شناساند و آن را نکوهش می‌کند؛ ولی همو وقتی به سخنان آشتی‌جویانه تقی‌زاده در زمان تمکین محمدعلی شاه و سوگند به وفاداری به مشروطه می‌رسد، آن را مزورانه می‌خواند. همان‌طور که در جای دیگر کتاب آورده‌ایم، لایحه انجمن‌ها در جلسه علنی مطرح و عنوان شد. انجمن‌ها برای رفع کدورت که تنها مخالفت میان ملت و حاکمیت را دامن می‌زد از مجلس خواستند تا تمایل و احساس آشتی ملی و خرسندی مردم از ادای سوگند وفاداری شاه به مشروطه را به دربار اعلام کند. وکلا به بحث پرداختند. فضای مجلس و انجمن‌ها متأثر از مقتضیات آن روزها صلح‌جویانه بود و بی‌تردید تلاش تقی‌زاده در این اعلان آشتی‌جویانه انجمن‌ها مؤثر بود. خود او هم در آن جلسه سخنانی در این خصوص ایراد کرد. آدمیت با حذف موارد مهم سخنان تقی‌زاده و بیرون کشیدن دو سه کلمه خارج از متن، او را مزور و چاپلوس شاه می‌خواند. اما با مراجعه به متن مذاکرات مجلس پی می‌بریم که نه تنها او مزور نیست و «سپر نینداخته»، بلکه به روشنی می‌گوید شاه باید قانون را رعایت کند. معرفی وزرا به مجلس به‌عنوان بدعتی پراآمده از قانون اساسی، نشان پیروی از نظام و قانون مشروطه است و همواره باید چنین باشد. ضمناً می‌خواهد مجلس، هیئتی را برگزیند تا عین لایحه انجمن‌ها را به شاه عرضه کند و از او اجرای مفاد آن را بخواهد، تا اسباب اتحاد و یگانگی اصولی دولت و ملت فراهم آید. تقی‌زاده بر این نکته هم تأکید ورزید که صرفاً به سخنان گذرا و شفاهی اکتفا نشود. بلکه پیگیری شود تا «نتیجه حاصل گردد» و از شاه باید خواست که انتظارات مردم را برآورده کند تا از امتحان مشروطگی موفق بیرون آید و در عمل ثابت شود که موافق مشروطه است.

آدمیت با دست بردن، جرح و تعدیل، و بازی کردن با کلمات، تقی‌زاده را مزور می‌خواند در حالی که او با پیش گرفتن راه مطلوب، مبتنی بر اصول قانون اساسی مصالحه میان مردم، انجمن‌ها و مجلس با شاه را تصریح می‌کند و مصرانه اجرای آن را از شاه می‌طلبد و امیدوار است که ایشان در عمل از این امتحان سرفراز بیرون آید. [۱۷۹] آدمیت می‌گوید این سخنان تقی‌زاده نشانه‌ی ضعف و سپر انداختن جبهه رادیکال، و یا به قول او «فراطیون» بوده است. ایشان در این ادعا چند خلاف‌گویی و سنجش نادرست را مطرح می‌کند. در این زمان، نفوذ «فراطیون» مورد نظر آقای آدمیت نه تنها ضعیف نبود و سپری نینداخته بودند، بلکه به اقرار و اعتراف خود او با حضور شکوهمند و گسترده‌ی مردم مشروطه-خواه در صحنه، شاه را مجبور به امضا و ادای سوگند وفاداری به مشروطه کرده بودند. تناقض ذاتی رویکرد آدمیت به روشنی در این نکوهش نهفته است. او قسمت اعظم تأکید خود را بر این نکته گذارده که دوران باریکی بود و در این بزنگاه تاریخی مجلس به برقراری صلح و آشتی ملی مایل بود تا برای

بعضی اقدامات سخت بهانه‌ای به دست دربار نیفتد، اما وقتی با جند کلمه تقی‌زاده در این خصوص رو به رو می‌شود، او را به جرم به کار بردن زبانی صلح‌جویانه و دیپلماتیک «مزور» می‌خواند. در عین حال، به سخنان سایر و کلا به ویژه اعضای جامع آدمیت که می‌رسد، آنها را به نشانه مصلحت، اعتدال رفتار و ذهن روشن‌بین ملی می‌ستاید. آدمیت، تقی‌زاده و یارانش را مسئول و مقصر همه معضلات و رویدادهای نامطلوب مجلس اول می‌شمرد و با نادیده انگاشتن مجموعه عوامل، هر جا می‌تواند، هم در عزا و هم در عروسی، سر آنها رامی‌برد.

آدمیت در ارزیابی یک‌سویه و متأثر از میراث‌سازی برای پدرش، چندان پیش می‌رود که همراهی و عضویت اتابک و محمدعلی شاه در جامع آدمیت را نشان تمایل آنها به مشروطه و همراهی با حکومت دموکراتیک و مجلس انتخابی جلوه می‌دهد و آن را پیروزی برای مرام جامعه و رئیس آن می‌شمرد و از قول شاهزادگان و درباریانی چون عضدالملک، صنیع‌الدوله، احتشام‌السلطنه، امیراعظم و... می‌نویسد:

«اگر تندروان انقلابی به کارهای افراطی علیه سلطنت دست نزنند و نسبتاً راه اعتدال پیش گیرند، محمدعلی شاه با حکومت ملی طریق مراقبت پیش خواهد گرفت.» [۱۸۰]

مورخ اینها را فراموش می‌کند در جای دیگر همین کتاب و در تناقضی آشکار با ادعای یادشده، تصریح کرده است:

«هر کس از مدارا و اعتدال سخن می‌گفت مورد خشم محمدعلی شاه قرار می‌گرفت و به جرم آزادی‌خواهی مطرود می‌گردید.» [۱۸۱]

به نظر می‌رسد تناقض در رویکرد و احکام آدمیت پایانی ندارد. معلوم نیست شاهی که هر کس را از مدارا و اعتدال سخن می‌گفت طرد می‌کرد، اگر چند نفر انقلابی راه اعتدال پیش گیرند، چگونه ممکن است همراه حکومت ملی و مشروطه شود؟

مورخ در ادامه‌ی مطلب می‌افزاید که آن شاهزادگان چندان در این اندیشه خطا نمی‌کردند. سوگند و امضای چندین‌باره‌ی شاه در تعهد به مشروطه را هم ملاک صحت حکم خود قرار می‌دهد. امری متناقض که در جای دیگر به عنوان نشان فریبکاری و فرصتی برای یکسره کردن مجلس مطرح کرده بود.

آدمیت در توجیه پدرش در تأکید بر ضرورت عضویت شاه در جامع آدمیت و به نقل از رئیس جامع و در پاسخ اعتراض مجتهد طباطبایی، که چرا شاه را به عضویت درآورده، می‌نویسد: این اقدام در راستای پیشبرد امر مشروطه پارلمانی بوده است. [۱۸۲] در شرایط بحرانی و حساسی که مجلس از همه سوی مورد تهاجم شاه و درباریان است و محمد علی شاه مصراً تصفیه و اخراج و کلای رادیکال، تعطیلی کامل انجمن‌ها و توقیف نشریه‌های مستقل و مترقی را می‌طلبد، درآوردن شاه به عضویت در محفلی که «هسته مرکزی انقلاب» خوانده شده و توجیه این کار تحت لوای مصلحت زمانه، محل حیرت و تأمل است.

آدمیت که هیچ مصلحت و گذشتی را در «پرونده» و کارنامه «جبهه افراطیون» سزاوار نمی‌داند و قاطعانه خواهان اخراج و تصفیه‌ی حضور آنها از هر دو مجلس اول و دوم مشروطه است، محمدعلی شاه دشمن شماره یک مشروطه را در قریب سی ماه سلطنت در این زمانه، به دلیل عضویت در جامعه آدمیت به یکباره هواخواه سازش و همگرا با نظام پارلمانی جلوه می‌دهد. اسفانگیزتر آنکه آدمیت هشت صفحه‌ی پایانی کتابی را که قرار است پیشینه فکر آزادی‌خواهی، سیر اندیشه و آرای پیشگامان مشروطه برای خواننده تألیف کند، به لعن و طعن و ناسزا علیه تقی‌زاده اختصاص می‌دهد؛ امری که جای تأمل در

انصاف و شیوه تاریخ‌نگاری ایشان دارد. معلوم نیست اگر تقی‌زاده، نماینده‌ی «لمپنیسم» دوران مجلس اول از میزان «بی‌مایه و سطحی» اندیشه برخوردار بوده و در عمل نیز در کارنامه‌اش جز «سستی» و ایجاد مانع برای مشروطه و مجلس میراثی نگذاشته، چرا این همه مورد اشاره و توجه مورخ است؟ در حالی که بحث در تاریخچه اندیشه آزادی در تاریخ معاصر است و بسیاری کسان بوده‌اند که در بینش و کنش، به گواهی آثار خود آدمیت، موانع آزادی بوده‌اند ولی مشمول انصاف تاریخی او قرار گرفته و با اعتدال و گذرا و در حاشیه به آنها اشاره شده، به تقی‌زاده که می‌رسد همه جای اسناد و آرشیوهای خصوصی را می‌کاود تا بیابد آنچه را می‌طلبد.

هویت جبهه افراطیون

آدمیت تصویری غیرواقعی از مجلس ترسیم می‌کند. وانمود می‌کند گویا جبهه‌های متشکل از «تندروان و افراطیون» در مقابل جریان دموکراسی‌خواه غربی و نظام پارلمانی متحداً و متفقاً «فعال یا منفعل، گاه علت و گاه معلول، متأثر از هم و مؤثر بر یکدیگر» حضور داشته است. [۱۸۳] آدمیت پای تقی‌زاده را از دو طریق به معرکه این جبهه خیالی می‌کشد: عضویت او در انجمن آذربایجان و دیگری عضویت در اجتماع‌یون عامیون. به هردو این مورد در این کتاب اشاره کرده‌ام. آدمیت در نظر نمی‌گیرد که انجمن آذربایجان عملاً محفل یک‌دستی نبود و عناصر و جریان‌های متفاوت با آرا و انگیزه‌های گوناگون در آن رفت و آمد می‌کردند. ابتدا آذربایجانی‌های مقیم تهران به صرف هم‌ولایتی بودن آن را تشکیل دادند. فعالیت و ریشه‌نگری برخی از آنان چون تقی‌زاده که دوره‌ی بسیار کوتاهی هم رئیس انجمن بود، در پیشرو بودن آن محفل تأثیر داشت اما حضور افراد بسیار محافظه‌کار یا میانه‌رو در آن را نمی‌توان نفی کرد. ضمن اینکه به تدریج همچون همه انجمن‌های عمومی و علنی آن روزگار، عناصر افراطی هم در آن راه یافتند. [۱۸۴] نمی‌توان به صرف عضویت و یا چند سخنرانی تقی‌زاده در نشست‌های این انجمن، همه آرا و اقدامات سایرین اعضا را به حساب او گذاشت. این‌گونه رویکردها از نگرش پیش‌مدرن به عنصر فعالیت اجتماعی برمی‌خیزد. مطلق‌بینی و تقسیم‌طرفین هر رویداد و کشمکش تاریخی به «خودی» و «آن دیگری»، یکی را خیر و دیگری را شر انگاشتن، موجب می‌شود که همه افراد «آن دیگری» همسان و همراه دیده شوند. کارنامه تقی‌زاده را باید براساس بینش و کنش خود او بررسی کرد، طبیعتاً عواملی بیرونی را هم می‌توان برشمرد، اما مبنای ارزیابی و اساس کار را بر عوامل حاشیه‌ای و بیرونی نهادن و «حکم تاریخی» صادر کردن، امری معقول و منصفانه نیست. این رویکرد هرچند اطلاعاتی را به خواننده می‌دهد، اما ابهامات را روشن نمی‌کند و بدفهمی را رواج می‌دهد. میدانی برای حدس و گمان، شایعه-پراکنی و دشمنی شخصی مورخ فراهم می‌آورد.

آدمیت به شیوه خاص خود در برجسته کردن موردی مشخص و تعمیم آن به کل جریان با گزاره-گویی جمع‌بندی می‌کند: «کارنامه جبهه افراطیون محصور به دایره‌ی فعالیت عملی صرف است.» [۱۸۵] به بیانی دیگر، ایشان می‌گوید از تقی‌زاده و هم فکرازش هیچ اندیشه مطلوبی برنخاست و صرفاً در اقدامات عملی جلوه می‌کردند. این حکم کلی را وقتی صادر می‌کند که خود در دو کتاب پیشین کارنامه و فعالیت نظری خلاقی برای برخی اعضای «جبهه افراطیون» برشمرده بود. او در کنار ناسزای خود به نشریه پیشرو صوراسرافیل، به مدیریت و نویسندگی میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و علی‌اکبر دهخدا — که آن را «بیشتر فحش‌نامه» می‌خواند [۱۸۶] — چندین صفحه از اثر خود را وقف شرح و ارزیابی برخی سلسله مقالات ارزشمند انتشار یافته در آن کرده است. نکته‌ی قابل تأمل این است که آدمیت از این

نوشته‌ها به عنوان «نماینده تفکر رادیکال» و «روشنگر تفکر دموکراسی اجتماعی» یاد می‌کند. [۱۸۷] این مقالات به قلم پیشرو و روشنگر دهخدا در سال ۱۳۲۵ قمری انتشار یافتند. نویسنده با اصول سوسیالیسم آشناست و به ویژه به آرای متفکران سوسیال دموکرات، از جمله ژان ژوره فرانسوی توجه دارد. عوارض اجتماعی فقر را می‌داند و بر ضرورت ریشه‌کن کردن آن تأکید می‌ورزد. آدمیت در ادامه می‌نویسد که مؤلف پیشرو مقالات برنامه و «پیشنهاد عملی» هم عرضه می‌دارد و می‌گوید برای جلوگیری از هرج و مرج و پیشبرد آبادانی مملکت از طریق فلاح رعایای ایران، زمین‌هایی را که زراعت می‌کنند باید میانشان تقسیم کرد. آدمیت به روشمندان و خردمندان بودن جدل‌های دقیق دهخدا پیرامون مسئله ارضی در ایران اعتراف دارد. [۱۸۸]

در جمع‌بندی نهایی می‌نویسد:

«ز تحقیقی که کردیم به این نتیجه می‌رسیم که افق تفکر دموکراسی اجتماعی خیلی وسیع‌تر از آن بوده که تاکنون به تصور آمده باشد.» [۱۸۹]

نتیجه‌ای که با احکام صادره ایشان در فقدان تفکر و ارزش نظری جریان رادیکال در تناقضی آشکار است. آدمیت در کتاب بعدی خود، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، از وکلای «ترقی‌خواه و رادیکال» مجلس که «از حق نمایندگان فلاحین» دفاع کردند، چند نفر را نام می‌برد. «پیشرو آنان» محقق‌الدوله، میرزا سعید سیدالحکما، شاهزاده اسدالله شهاب‌الدوله، احتشام‌السلطنه، سید نصرالله تقوی و چند نفر دیگر. [۱۹۰] به گواهی فهرست اعضای جامع آدمیت در *فکر آزادی* نوشته خود آدمیت، نفرات یادشده جملگی همه عضو جامع آدمیت به رهبری پدر مؤلف هستند. با مراجعه به مذاکرات مجلس و شواهد تکمیلی روزگار درمی‌یابیم که کارنامه اینان بیانگر رادیکالیسم، ترقی‌خواهی و پشتیبانی از دهقانان نیست. مواضع و آرای متفاوت و متناقض، و گاه در ضدیت آشکار آنان با جنبش‌های دهقانی در آذربایجان و شمال ایران، همزمان با مجلس اول، به ویژه در فعالیت‌های متشکل در انجمن‌های عباسی، نشان از اشرف منشی و محافظه‌کاری غالب آنان و بیان‌گر آشفته‌گری در سرشت اندیشه و بافت کردارشان دارد. به کارنامه دو تن از این افراد در متن همین کتاب پرداخته‌ام.

در پاسخ این نوشته‌ی آدمیت، از خود او درسی دیگری بیاموزیم:

«چیزی که خاصه زبان تاریخ مشروطیت است، و در واقع همیشه آفت تاریخ‌نویسی بوده، تحریف و مغالطه‌کاری و تبلیغ‌گری است که پادزهرش همان ممیزی و انتقاد تاریخی است.» [۱۹۱]

آدمیت در ادعای بی‌مایگی «جبهه افراطیون و تندروان» خود در آخرین کتاب مشروطه‌اش، هم چندان جدی نیست. در کتابی که کارنامه بینش و کنش دموکراسی اجتماعی در مشروطگی ایران را به بحث و ارزیابی نهاده، خارج از عناصر حاضر در آن «جبهه» نمونه و سندی نمی‌یابد تا عرضه کند؛ هرچه می‌گوید همه نوشته‌ها و حاصل آرای اعضای شناخته شده همان طیفی‌اند که در کنار یا همراه تقی‌زاده حاضر و فعال و مؤثر بوده‌اند. او که تأکید می‌کرده از افراطیون جز خشونت عریان جلو و حاصلی برنخاست، در این کتاب اعتراف می‌کند: تعلیمات اجباری در سراسر مملکت، ایجاد قشون ملی، فکر اصلاح و تغییر نظام ارباب و رعیت در مرام‌نامه اجتماع‌یون عامیون نشان از «افق گسترده اندیشه‌های دموکراسی اجتماعی» دارد؛ وسیع‌تر از آنکه تاکنون گزارش شده است. [۱۹۲] تصریح می‌کند که از نظرگاه مفهوم دموکراسی اجتماعی «مهم‌ترین» مسائل اجتماعی ایران فلاح‌تحتی «اصلاح و تغییر نظام رعیت و اربابی بود. اصلاح آن بنیاد کهن و تغییر ماهیت روابط مالک و زارع، بالقوه در تحول نظام سیاست تأثیر عمده می‌بخشید.» [۱۹۳] تأثیر این آرای جدید و بدیع را در مجلس هم سراغ دارد: الغای

رسم تیول، تعدیل مالیات رعیت، نسخ زور ستانی از زارع. بیرون از مجلس هم تأثیر این اندیشه‌های بدیع و نوین را می‌شناسد:

«مهم‌ترین نتیجه‌گیری تاریخی ما همان نفوذ اجتماعی فکری و مشروطه‌خواهی در روستاست؛ رعایا کمابیش فهمیدند که پس از این حکمرانی به اراده مردم است. و اینکه با آزادی ملت، طبقه زارع دیگر بندگی هم‌جنس خودشان را نمی‌پذیرند. و این خود مقدمه‌ی هشیاری طبقه دهقان به اشتراک منافع اجتماعی خویش بود. بدون هشیاری طبقاتی، بزرگان متشکل نمی‌گردیدند و تحرک اجتماعی نمی‌یافتند.» [۱۹۴]

آدمیت با این نکته سنجی‌ها می‌داند که آنچه در عصبیت و دشمنی نثار «جبهه تندروان» کرده و آثار آنها را فحش نامه و حاصل کارشان را صرفاً خشونت عریان خوانده و در کارنامه آنان هیچ رأی و نظر و عمل بدیع و نوینی در راستای تفکر دموکراسی سیاسی نیافته، اعتبار ندارد. از این رو یکی از مهم‌ترین آثار خود در میراث نهضت مشروطه را خلاف ادعاهای فوق به دستاوردهای جبهه رادیکال و «فراطی» آن دوره اختصاص می‌دهد. می‌نویسد مشروطیت نوید تازه‌ی آزادی به دهقان داد، نویدی که تحرک‌انگیز بود:

«جنبش تازه گیلان را سه جمعیت سیاسی بوجود آوردند: یکی جمعیت اصلی فرقه مجاهدین رشت که آن را انجمن مجاهدین اجتماعیون عامیون نیز می‌خواندند. . . دوم فرقه مجاهدین انزلی که شعبه اجتماعیون عامیون بود و رفته رفته قدرت سیاسی مهمی به دست آورد. سوم انجمن ابوالفضل که به انجمن عباسی شهرت گرفت و اسمش باب طبع طبقه عوام خاصه دهاتیان بود.» [۱۹۵]

آدمیت تأثیر جریان «تندرو» در تحرک اجتماعی همراه تشکل دسته‌جمعی و برنامه‌ریزی فرقه مجاهدین را در نمودهای برجسته زمان در میان ماهیگیران و کرجی‌بانان انزلی هم می‌یابد و عرضه می‌کند. به قول ایشان، «تحرک اجتماعی گیلان در جهت انقلاب پیش رفت»، گرچه استبداد و واپس‌گرایان و آقایان «مشروطه‌خواه» مورد تأیید مؤلف به هراس افتادند و با هر ترفند و توان در مقابل آن ایستادند.

اما از کارنامه «جبهه افراطیون» در دوره مجلس دوم هم بخوانیم تا دریابیم مورخ مشروطه در آن احکام مطلق‌نگر پیشین و پسین خود چندان هم جدی نیست و سخن خود را چندان معتبر نمی‌شناسد؛ نشانه‌های آن را هم مکتوب می‌کند. روزگار «ترقی و تفکر دموکراسی اجتماعی» است، و با فتح تهران، حزب دموکرات ایران تأسیس می‌شود. البته مورخ نمی‌گوید که تأسیس آن چگونه و توسط چه کسانی بود؛ صرفاً از آغاز فعالیت رسمی و علنی آن سخن می‌گوید. تقی‌زاده را تنها به عنوان «رئیس فرقه در مدت هشت ماهه اول مجلس دوم» می‌شناساند. نه از پیشگامی نظری و تشکیلاتی او که نشان تدبیر و توانایی او دارد سخنی در میان است، و نه انبوه اسنادی که سهم بزرگ ایجاد حزب را به سوسیال دموکرات‌های ارمنی می‌دهد، سخنی به میان می‌آید. او چون همیشه شخصیت محبوب و مطلوب خود را می‌یابد و از دومی آغاز و به او خاتمه می‌دهد. او کسی نیست به جز «محمدامین رسول‌زاده متفکر برجسته حزب دموکرات ایران». ریاست کمیته اجرایی حزب را هم به نام استاد محبوب و مورد احترامش محمود محمود می‌نویسد. موضوعی که در اسناد حزبی موجود تأیید نمی‌شود. اتکای آدمیت به سخن شفاهی استادش کافی است و همه باید بپذیرند؛ به قول خودش، هر که هر چه می‌خواهد بگوید سخن او «حجت است». در سرتاسر کتاب جز نکوهش یادی از نقش و تأثیر بنیانگذار و رهبر بلامنازع

آن، تقی‌زاده، نیست. در حالی که می‌داند سردبیر اندیشه‌ورز ارگان حزبی، *ایران نو*، به انتخاب، توصیه و دعوت تقی‌زاده به حزب دموکرات پیوست که ماه‌ها پیشتر تشکیل شده بود. شاید هم نمی‌داند، چراکه او هیچ اشاره‌ای به مکاتبات نویافته‌ی فرانسوی زبان تقی‌زاده و سوسیال دموکرات‌های ارمنی همکار تقی‌زاده در تأسیس حزب و نوشتن مرام‌نامه آن و انبوه مقالات سوسیالیستی نشریه ایران نو ندارد، آنهم در کتابی که تفکر سوسیال دموکراسی را پی می‌گیرد.

آدمیت که پیشتر گفته بود سهم «افراطیون» صرفاً خشونت عریان بود و هیچ اندیشه بدیعی از میان آنها برنخاست، قریب دو‌یست صفحه از کتاب ۲۹۰ صفحه‌ای خود را به کارنامه حزب دموکرات و اندیشه‌های پیشرو سران آن اختصاص می‌دهد. البته اطلاعات نادرست متعددی را هم در نوشته خود وارد می‌کند. اول از همه می‌نویسد: رسول‌زاده «یکی از مؤسسان فرقه دموکرات ایران بود.» [۱۹۶] در کارنامه حزب دموکرات تاریخ تأسیس و مؤسسان آن را آورده‌ایم. بنابر اسناد نویافته مشروطیت در کارنامه تقی‌زاده می‌دانیم، رسول‌زاده ماه‌ها پس از تأسیس پنهانی حزب و پس از فتح تهران با تقی‌زاده آشنا شد و پس از مصاحبه با او به تشکل دموکرات جذب شد و در مقام سردبیر ایران نو آغاز به کار کرد.

آدمیت در جایی برای اینکه نشان دهد مقالات پرمغز دهخدا پیرامون مسئله ارضی در صوراسرافیل ترجمه است و نمی‌تواند به قلم او باشد، بر مبنای حدس و گمان و پیش‌داوری خود مبنی بر اینکه فردی در جبهه رادیکال و «تندروی» آن زمان وجود نداشته که از چنان مایه فکری برخوردار باشد، مدعی می‌شود نویسنده مطالب «از نویسندگان مسلمان سوسیال دموکرات قفقاز و رساله‌اش در سطح آثار محمدامین رسول‌زاده است — که در این زمان مدیر روزنامه ارشاد چاپ بادکوبه بود.» [۱۹۷]. اولاً، همان‌طور که مقالات امضای ع. ا. د، مخفف علی‌اکبر دهخدا، دارد و خود او هم تأیید می‌کند نویسنده برخلاف جمله‌سازی‌های آدمیت در بالا، شخص علی‌اکبر دهخدا سوسیالیست برجسته جبهه رادیکال و «افراطی» آن زمان است. ثانیاً، ردی از آشنایی رسول‌زاده با دهخدا و سایر عناصر رادیکال درون ایران در زمان نوشتن آن مقالات که در فاصله ۱۴ شوال ۱۳۲۵ تا ۱۱ جمادى‌الاول ۱۳۲۶ به چاپ رسیده، در دست نیست. آدمیت جای دیگری به خطا می‌پندارد که رسول‌زاده در ۱۳۲۶ ق (۱۹۰۸) از جانب «حزب سوسیال دموکرات قفقاز» به رشت آمد و در نهضت گیلان مشارکت داشت. [۱۹۸] به گواه گزارش‌های جاندار و معتبر خود رسول‌زاده در روزنامه ترقی چاپ قفقاز، از او اواخر محرم ۱۳۲۷ (نیمه-دوم فوریه ۱۹۰۹) به گیلان آمد و یک ماهی در آنجا اقامت گزید و پیش از حرکت اردوی شمال از منطقه خارج شد و به باکو بازگشت. حاصل سفر او «مکتوبات ایران» در روزنامه ترقی است. [۱۹۹] آدمیت در همان صفحه کتابش رسول‌زاده را «اندیشه‌ساز» حزب دموکرات می‌خواند؛ روزنامه *ایران نو* شاهد زنده‌ای است که نشان می‌دهد در کنار مقالات ارزشمند رسول‌زاده، سوسیال دموکرات‌های ارمنی که نام برده‌ایم حضور فعال و اندیشه‌سازی داشته‌اند و مرام‌نامه فرقه محصول تطابق و اندیشه‌ورزی آنان است.

آدمیت این یار نزدیک و دیرین تقی‌زاده را می‌شناسد که تا دهه‌ها بعد دوستی و احترام متقابل میان آنان برقرار بود، و به مأخذ اسنادی که در متن کتاب به دست داده‌ایم، در تعامل فکری و نظری گسترده بودند. وی او را به مثابه «اندیشه‌گری با مایه، ذهنی فرهیخته، فکری منظم و منطقی» در «فضیلت اخلاقی از با فضیلت‌ترین مردان» یاد می‌کند. [۲۰۰] آدمیت، آگاهانه از دوستی ماندگار و همگرایی آنان در عصر مشروطه سخن نمی‌گوید، زیرا نمی‌خواهد اعتبار و احترامی برای تقی‌زاده در نزد خواننده کتابش دست و پا کند، از این رو خود را از مجموعه نامه‌ها و اسناد معتبر آن روزگار در این حوزه، محروم و خواننده را بی‌خبر و داده‌ها و یافته‌های خود را از خطا پر می‌کند. باید گفت که قریب دو‌یست صفحه

قلم‌زنی پیرامون ارج و قرب و اندیشه‌های پرمایه و منسجم رسول‌زاده سخن می‌گوید. اما از حکم خود که از جبهه «تندروان» هیچ اندیشه بدیع و مطلوبی برنخاست باز نمی‌گردد. او می‌دانتست حضور کسانی چون رسول‌زاده متفکر سوسیالیست در حزب دموکرات و در مقام عضویت کمیته مرکزی در کنار تقی‌زاده و حزبی که او بنیان نهاده، بی‌شک ناشی از شخصیت فرهیخته و پرمایه و سازماندهی و توان او در جذب اندیشه‌ورزان آن روز است. همان‌طور که او توانسته بود متفکران سوسیالیست دموکرات ارمنی تبریز را در حزب گرد آورد. بهره‌گیری به جا و بایسته از هر کدام، گماردن رسول‌زاده باتجربه در کار روزنامه‌نگاری، بی‌تردید ناشی از ذهنی منسجم، مدیر و مدبر و توانا دارد. روشن است، کسی که تقی‌زاده را بی‌مایه و سطحی با منشی پست و حقیر می‌خواند که در افکار عمومی جامعه منزلتی نداشت، نمی‌تواند به خواننده خود بگوید چه گونه است همین آدم و با این «خصوصیات»، توانسته منسجم‌ترین و مدرن‌ترین و دموکرات‌ترین حزب آن عصر را برپا دارد که ارگان و سخنگوی آن «از نظر پرمایگی و فن روزنامه‌نگاری در این دوره مقامی دارد بی‌همتا» [۲۰۱] و جمعی از برجسته‌ترین اندیش‌ورزان و پیشروان زمانه را زیر یک چتر سازمانی گرد آورد.

کارنامه تقی‌زاده و «تندروان» مجلس اول

آدمیت در آخرین کتاب مشروطه‌اش می‌خواهد پرونده محاکمه «تندروان و افراطیون»، به عنوان عاملین اصلی انهدام مجلس اول را پس از قریب بیست و اندی سال از انتشار کتاب *فکر آزادی* به سرانجام مطلوب خود برساند. با خرسندی و آب و تاب از مقابله مجلس با «جبهه افراطی» سخن می‌گوید. به نشان آن از دو لایحه برای اخراج و تصفیه و کلای و ابسته به جریان رادیکال از صحن مجلس اشاره می‌کند. می‌نویسد:

«در این دو سند فعالیت جبهه افراطی در تحریک و توطئه و ایجاد فضای ترور تشریح گشته، به گمان نزدیک به یقین متن آنها با مشورت رهبران مجلس — خاصه بهبهانی و طباطبایی — نوشته شده بود.» [۲۰۲]

آدمیت برای تعدیل جریان، موضوع مشورت با رهبران مجلس را ذکر می‌کند، اما تنها نام دو مجتهد را می‌آورد. اما همه قصه را به خواننده نمی‌گوید. در واقع، این لایحه‌ها — سه فقره بودند و آدمیت آگاهانه یکی را حذف می‌کند — در مشاوره و نظارت کامل دو روحانی — طباطبایی و بهبهانی — وبه ویژه دومی، در هماهنگی و همراهی با روحانیون شریعت‌خواه تنظیم شده بود. محمد تقی هروی، نماینده شریعت‌خواه و دست‌راستی — چنان که متن مذاکرات مجلس حکایت می‌کند — ارائه‌دهنده و هماهنگ‌کننده این لایحه‌ها بود. مواضع هروی چنان روشن بود که آدمیت هم ناگزیر شد او را به عنوان نماینده‌ای معرفی کند که از جانب علما و برخی نمایندگان همراه دیگر علیه جریان رادیکال اعلام جرم کرده بود. [۲۰۳] پیش از آنکه به تناقض روایت و ناگفته‌های آدمیت در این باره بپردازیم، با استناد به متن لوایح و مذاکرات مجلس شرح و علل این اقدام برای تصفیه و اخراج و کلای رادیکال مجلس را بررسی می‌کنیم.

هروی در شرایطی که مشروعه‌خواهان در حرم عبدالعظیم تحصن کرده بودند و بحث‌ها پیرامون اصول متمم قانون اساسی، به ویژه بر سر حقوق مساوی شهروندی اهالی ایران و حق نظارت و وتوی علما بر مجلس و قوانین مصوبه و کشاکش‌های دوسویه‌ی آن در جریان بود، از منظری شریعت‌مدار، خواهان تصفیه و اخراج و کلای رادیکال مشروطه طلب مجلس شد. اعلام جرم و لوایح یادشده که مورد اول

شخصاً از جانب او، و دومی با امضای ده نفر از معممین مجلس ارائه شده بود، گواه و شاهد علل مقابله با جریان لائیک و رادیکال مشروطه در آن بزنگاه تاریخی و بحرانی است. مطلبی که آدمیت آگاهانه آن را نادیده می‌گیرد تا بر مخالفین خود و عمدتاً شخص تقی‌زاده بتازد. موضوع مهم‌تری که اشاره کردم عبارت بود از گذر آگاهانه و عامدانه آدمیت از کنار لایحه‌ای که هروی در روز سه‌شنبه ۵ جمادی‌الثانی و در آغاز تحصن شیخ فضل‌الله و یارانش به مجلس عرضه کرد. آدمیت صرفاً به دو لایحه اشاره و بر آنها تأکید می‌کند، در حالی که سه لایحه در دست داریم که روح و کشاکش‌های آن زمان را بازگو می‌کند؛ رد شدن آگاهانه‌ی او از کنار لایحه اولی شاید به این دلیل باشد که رابطه شفاف هروی با بحث و جدل‌های مشروطه با مشروعه را به صحنه می‌آورد. او صرفاً می‌خواهد خواننده خود را از کشاکش دو جریان در میان نمایندگان قانون‌خواه، معتدل همراه با جامع آدمیت با همراهی متشرعین در یک‌سو و جریان «افراطی» اهل خشونت را به منزله جدل آن روزهای مجلس مطلع و به وی تفهیم کند. در حالی که کسروی در شرح لوایح ارائه شده از جانب هروی علیه جریان رادیکال مشروطه به درستی او را از هواداران اتابک می‌خواند که در جلسه ۲۶ جمادی‌الثانی خواهان محاکمه و بازپرسی یحیی میرزا و برادرش شد. [۲۰۴] برای روشن شدن بستر و محتوای این رویداد ذکر نکته‌هایی ضروری است.

سید محمدتقی هروی، مکتوبی - خطابه مانند و مفصل - در جلسه علنی مجلس سه‌شنبه ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ قمری عرضه کرد. در این متن از جمله آمد که برخی و کلاً آزادی رفت و آمد و سخن گفتن در بیرون مجلس ندارند؛ وی پس از مقدمه‌چینی بسیار، اصل مطلب و کنه خواسته خود را از عریضه مطرح می‌کند: باید آتش حرارت اشخاص متحصن زاویه مقدس حضرت عبدالعظیم را با زبان خوش و دلیل و برهان خاموش کرد. سید هروی تأکید کرد: برای اتهاماتی که مخالفین به متحصنین و شیخ فضل‌الله نوری وارد می‌آورند، دلیل و مدرکی در دست نیست، از این رو باید از طریق مجلس طی درخواستی از وزارت داخله بخواهیم مطالب و مقاصد آنها را به صورت کتبی اخذ کند و به مجلس بفرستد. سید محمدتقی در ادامه برای توجیه اینکه گویا خواسته‌های مشروعه‌خواهان برای او و مجلس روشن نیست؛ اشاره به انبوه تلگراف‌هایی که شیخ فضل‌الله و یارانش برای تحریک و ترغیب شریعت‌خواهان سراسر کشور به اقدام علیه مجلس و مشروطه مخابره کرده‌اند، می‌گوید: باید دلایل و انگیزه‌هایی را یافت که باعث مخابره این گونه تلگراف‌ها شده، و آن گاه مشکل را حل و فصل کرد. در روایت آدمیت، این رویداد که در اوج کشاکش مشروعه‌خواهان با مشروطه و تلاش برای حذف و اخراج و تسویه‌حساب نهایی با «جبهه» رادیکال مشروطه مطرح شد، وجود ندارد. آدمیت آگاهانه آرا و اهداف کسانی که این لوایح را در مجلس عرضه کردند، کم‌رنگ و حذف می‌کند تا وانمود شود جریان صالح، مسئول و طرفدار حکومت پارلمانی در مجلس خواهان اخراج و کلای «افراطی و تندرو» است که مانع پیشبرد مشروطه راستین مورد نظر او هستند. واقعیت این است که اگر از بازی‌های زبانی و حاشیه‌های این لایحه بگذریم، سید هروی به مجلس می‌گوید: شیخ فضل‌الله و مشروعه‌خواهان خواسته‌های منطقی و قابل بررسی عنوان کرده‌اند و اقدامات آنها در تقابل با قانون و سلب آرامش عمومی نیست. در این چارچوب و در اوج انتشار روزنامه و لوایح متحصنین عبدالعظیم، وانمود می‌کند که او به عنوان نماینده مجلس در نیافته که غرض شیخ و یارانش چیست - آنها در اوج کشمکش چند ماهه در جلسات علنی و سری مجلس که شرح آن را در فصل دیگر آورده ایم، لذا مجلس باید به خواسته‌های آنها رسیدگی کند. جوهر این لایحه بر ضرورت برقراری رابطه‌ی حسنه میان متحصن مشروعه‌خواهان با مجلس تأکید می‌کند. جلسه بعدی مجلس هم متأسفانه سری برگزار شد و گزارشی از آن در دست نداریم. برای دستیابی به تصویر روشن‌تری از جریان از چند ماه پیشتر آغاز کنیم.

در همین برهه انتشار دو روزنامه مهم و تأثیرگذار مشروطه، *حُبَل‌المُتین* تهران — از ۱۵ ربیع‌الاول — و *صوَر‌سرافیل* — از ۱۷ ربیع‌الثانی — آغاز شد. این دو نشریه در مدت کوتاهی به محبوب‌ترین و پرشمارترین نشریه‌های آن روزگار تبدیل شدند. در ۲۱ ربیع‌الاول، میرزا علی‌اصغر اتابک، سیاستمدار جهان‌دیده، با تجربه، و در عین حال مستبد و بدنام پیشین، کابینه جدید حکومت مشروطه را تشکیل داد. اغتشاش و هرج و مرج و اجحاف متنفذین، حکام و مالکین و مهم‌تر از همه تهاجم راهزنان و دسته‌های مخالف مشروطه در سراسر کشور وارد فاز گسترده‌ای شد. رحیم‌خان چلیپانلو، راهزن ایلیاتی معروف، و پسرش بیوک‌خان، فتنه جدیدی را با آتش‌افروزی دربار علیه آزادی‌خواهان و مردم آذربایجان برپا کردند. سالارالدوله برادر شاه، با ادعای سلطنت با قشون دولتی وارد جنگ شد. حضور فعال و مداخله گسترده روس و انگلیس در شمال و جنوب ایران، در حکم عامل تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌های دولت، مقاومت وسیع و سرسختانه شریعت‌خواهان در اکثر شهرهای مملکت به تأثیر و تأسی از تلگراف‌های متعدد و تحریک‌کننده شیخ فضل‌الله و یاران متحصن‌ش، جملگی اوضاع را بیش از پیش وخیم و نابسامان کرده بودند. از سوی دیگر، انجمن‌ها و تشکل‌های مشروطه‌خواه نیز در مقابل گردهمایی و تحصن مشروطه‌طلبان، هر روزه با برگزاری همایش‌ها و تجمع‌های اعتراضی اوج کم‌نظیری از حضور مردم هواخواه مشروطه در صحنه سیاسی را رقم زدند. صحن میدان بهارستان و حیات مجلس هر روزه مملو از مشروطه‌خواهان و مردمی بود که اعتراض و شکایات خود را عرضه و از نمایندگان مجلس پیگیری و اجرای فوری آنها را طلب می‌کردند.

در چنین فضایی، مخالفان حضور مردم در صحنه در هراس، از «آشوب‌طلبان» دوروبر صحن بهارستان به تحریک «فراطیون و تندروان» سخن گفته‌اند. مذاکرات مجلس و شواهد مکمل آن حاکی است که در آغاز جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ که لایحه سید هروی قرائت شد، بحث اصلی و کلای رادیکال مجلس، به ویژه تقی‌زاده، پیرامون تصویب نهایی متمم قانون اساسی دور می‌زد. انجمن تبریز و جریان رادیکال مشروطه در آذربایجان توسط نمایندگان خود در مجلس بر تدوین و تصویب اصولی و سریع‌تر این قانون پای می‌فشردند. در سوی مقابل، دربار با ورود اتابک در مقام صدراعظمی، قصد ایجاد قطبی جدید و توانمند از دولت در مقابل مجلس و جریان رادیکال مشروطه داشت. از ۲۱ ربیع‌الاول که اتابک شروع به کار کرد، چهار ماه پرتشنج‌تر بر ایران حاکم شد. قصد اصلی دربار با همگرایی اتابک و روحانیونی چون بهبهانی، تشکیل جبهه فراگیر و مؤثری برای بیرون راندن جریان رادیکال و لائیک از صحنه سیاسی بود. تقی‌زاده، به عنوان یکی از رهبران اصلی این جریان، از همان آغاز مخالف صدارت و حتی ورود اتابک به ایران بود. ولی علی‌رغم تلاش او و یاران انگشت‌شمارش، اتابک در قالب ائتلافی از وابستگان محمدعلی شاه و هواداران اعیان و اشراف خود و با حمایت همه‌جانبه جامع آدمیت و نمایندگان عضو آن، و دخالت مؤثر روحانیونی چون بهبهانی به ایران وارد شد و به صدارت رسید. شواهد آن روزها و ماه‌های بعد از صدارت اتابک نشان داد که حضور وی نه به سود مشروطه بود و نه به بهبود و آرامش اوضاع یاری رساند. تا روزی که اتابک ترور شد، مجلس و دولت و فضای اجتماعی و سیاسی ایران یک روز آرام به خود ندید و هیچ اقدام و کار بدیعی صورت نپذیرفت. کابینه اتابک با حضور وزاری چون فرمانفرما و کامران‌میرزا، و تسلط خود او بر وزارت داخله، عملاً قصد اهل قدرت را برای کنترل خودمدار اوضاع نشان داد. کشمکش جریان رادیکال مجلس با دربار در ۱۴ جمادی‌الاول که توانستند اکثریت قاطعی از مجلس را برای برکناری کامران‌میرزا نایب‌السلطنه و وزیر جنگ و عموی مستبد شاه به دست آورند، به مرحله جدیدی رسید.

همزمان، کشمکش بر سر اصول دموکراتیک و لائیک متمم قانون اساسی با مشروعه‌خواهان، به گره-گاه نهایی و مهمی رسید. اصل هشتم متمم قانون اساسی مبنی بر مساوات حقوق قانونی اهالی ایران، علی‌رغم مخالفت شیخ فضل‌الله و یارانش تصویب شد. در هفتم ربیع‌الاول، شیخ فضل‌الله متن پیشنهادی خود را مبنی بر نظارت روحانیون بر مصوبات مجلس و حق وتوی هیئتی از علمای روحانی از بیرون مجلس بر آن، منتشر کرد. در این فاصله طی نشست‌هایی و با حضور شیخ فضل‌الله، در متن دست‌نویس پیشنهادی و لائیک کمیسیون تدوین متمم که تقی‌زاده در آن نقش مؤثری داشت، برای تطبیق و سازگاری با موازین شرعی، دستکاری و اصلاحاتی به سود شرع انجام گرفت. تقی‌زاده در جلسه ششم ربیع‌الثانی و در مقام سخنگوی جریان رادیکال و لائیک مجلس از مطرح شدن و قرائت متن دستکاری شده جلوگیری کرد و بهانه آورد که باید در کمیسیون مربوطه مجدداً خوانده و بررسی شود. واقعیت این بود که اگر متن اصلاحی روحانیون عرضه می‌شد، اکثریت و کلا یارای مخالفت با آن را نداشتند و به رغم تمام تلاش تقی‌زاده و همراهانش در کمیسیون مربوطه، تا حدی برخی خواسته‌های شیخ فضل‌الله پیش رفت. سرانجام، قریب یک ماه بعد در جلسه سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۵، مجلس اصل دوم متمم نظارت علما را با دستکاری‌هایی زیرکانه، با تلاش تقی‌زاده و یارانش، در متن پیشنهادی شیخ، تصویب کرد.

شیخ و یارانش در اعتراض به برخی اصول دموکراتیک و روح کلی غیرشرعی متمم قانون اساسی، به ویژه در خصوص مساوات حقوقی و آزادی‌های بیان و قلم و دستکاری‌های زیرکانه‌ای که در اصل دوم — حق وتوی علما — داده شده بود، تحصن خود را آغاز کردند. تحصن در دهم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ رسماً شروع شد. مشروطه‌خواهان و انجمن‌های هوادار جریان رادیکال نهضت نیز در مدرسه صدر در دفاع از متمم قانون اساسی و اعتراض به تحصن و تحریکات مشروعه‌خواهان اجتماع کردند. همزمان با عرضه لایحه اول سید هروی، اعتراض گسترده دوسوی کشمکش و گردهمایی و تحصن‌ها به فضای سیاسی ایران چهره‌ی تازه‌ای داد. از هشتم جمادی‌الثانی که احتمالاً اولین نسخه روزنامه‌ی *لویح* شیخ فضل‌الله منتشر و توزیع شد، تا سوم شعبان که تحصن مشروعه‌طلبان خاتمه یافت، بحث و کشمکش اصلی در تهران و برخی شهرهای بزرگ و ولایات میان مشروطه‌خواهان رادیکال با مشروعه‌طلبی جاری بود. سایر مسائل تحت شعاع این مقابله و مباحثه و پیامدهای مربوط به آن قرار گرفت. آدمیت در روایت خود در «مجلس اول و بحران آزادی»، هیچ اشاره‌ای به این مؤلفه مهم در سیاست روزو جوهر زمانه نمی‌کند. در واقع، تحت تأثیر مسائل زمان خود، خواسته و آمال امروز خویش را به هفتاد سال پیش تحمیل می‌کند و فضای روزگار تدوین و عرضه آن لویح را به دلخواه تغییر می‌دهد، تا سخن خود را بگوید. در ۲۱ رجب، اتابک صدر اعظم کشته شد و در کمتر از دو هفته بعد، در سوم شعبان تحصن مشروعه‌خواهان ظاهراً به پایان رسید. در پایان همین ماه، ۲۸ شعبان، سرانجام متمم قانون اساسی با تمام دستکاری‌ها به تصویب نهایی رسید.

در تمام مدت بررسی لویح و اسنادی که آدمیت از آنها تحت عنوان قانون‌مداری و کلای مجلس علیه «تندروان» یاد می‌کند، جریان دین‌یار، به ویژه شیخ نوری، در تهران و برخی علمای روحانی در ولایات از اینکه قرار است در مقابل موازین و احکام دینی قوانین گیتی مدار تدوین شود، برآشفته در مقابل تقی‌زاده و یارانش ایستادگی کردند. این عمل را بدعت جدید بابیان و طبیعت‌گرایان خواندند، که خواست و آرزویشان از میان بردن شریعت اسلام است. می‌خواهند از اسلامیت دارالشورا جلوگیری و مجلس را پارلمان پاریس کنند. واقعیت این است که لفظ تندرو و افراطی که آدمیت در هر صفحه و مطلب کتابش تکرار می‌کند، از زمانی وارد ادبیات سیاسی ایران شد که موضوع قانون اساسی و جدل با دربار و مستبدین و سپس متمم قانون اساسی و کشمکش با مشروعه‌خواهان مطرح شد. از زمانی که

تقی‌زاده و یارانش با حمایت انجمن‌ها، نشریه‌های مستقل، لزوم تدوین قوانین لائیک را پیش کشیدند و بر روح مدنی و جدایی دین از حکومت تأکید کردند، این‌گونه برچسب‌ها در ادبیات سیاسی آن زمان رواج همگانی یافت. شیخ نوری، به درستی تدوین قوانین غیر شرعی را نوعی جان‌شینی و رودرویی با احکام شریعت و تضعیف محاکم شرعی خواند و اعلام کرد که دین مقدس ما اکمل قوانین و دستور عمل زندگی ماست و جعل و بدعتی لازم نیست. وقتی شیخ می‌گفت چه شد که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید، جماعت اینها می‌خواهند پارلمان غربی در مملکت اسلامی بسازند. [۲۰۵] درست فهمیده بود کمیسیونی که با نقش مؤثر تقی‌زاده در کار تدوین قانون بود با ترجمه قوانین کشورهای اروپایی چون فرانسه و بلژیک، بلغارستان، و حتی عثمانی، آن متون را مورد بهره‌برداری و مطابقت با الزام زمانه قرار داده بود. وکلای شریعت‌خواه در مجلس بارها تذکر دادند که قانون ما احکام مقدس اسلام و رمز ما قرآن است. تقی‌زاده و تنی چند از وکلای آذربایجان که دربار و مشروعه‌خواهان را برای دستکاری و تغییر پیش‌نویس مترقی متمم در تلاش و مانع‌تراشی مشاهده می‌کردند، به تبریز و موکلان خود جریان را گزارش دادند. مردم و انجمن ملی تبریز و همراهان آنها در چند شهر و تهران در اعتراض به تلاش برای دستکاری به سود شرع در متن آن قانون، به حمایت از وکلای پیشرو خود برخاستند.

تقی‌زاده در جلسه سه‌شنبه ۲۲ جمادی‌الثانی (۱۳۲۵) مجلس در تداوم پافشاری خود و همراهانش برای پیگیری خواسته‌های انجمن تبریز، ضرورت رسیدگی مجلس و هیئت دولت به آن خواسته‌ها را گوشزد و تأکید کرد. در این زمان، بیوک‌خان پسر رحیم‌خان یآوری، راهزن و یاغی معروف، در قره‌داغ مانع حرکت غله به تبریز شد و کشتار گسترده‌ای به راه انداخت. همزمان، داستان اکرام‌السلطان پیش آمد. پس از دستگیری او توسط مجاهدین تبریز، معلوم شد که برای ترور اعضای فعال انجمن تبریز از تهران و دربار، دستور داشته است. تصویب متمم قانون اساسی و رفع غائله بیوک‌خان و اغتشاش عوامل وابسته به دربار، همه در صدر خواسته‌های مردم تبریز قرار داشت. تبریز در این زمان عملاً حالت جنگی به خود گرفته بود. مردم بازارها را بستند و در تلگراف‌خانه حاضر و خواهان پاسخ صریح و قطعی تهران شدند. در این میان، تقی‌زاده و یارانش هم با حضور در تلگرافخانه تهران در تماس و مرابده منظم با مردم تبریز بودند. هفته دوم جمادی‌الثانی، چند روزی از تحصن مشروعه‌خواهان سپری شده بود؛ انجمن‌های مشروطه‌خواه تهران برای پیگیری و حمایت خواسته‌های مردم تبریز و مقابله با مشروعه‌خواهی به اعتراض و گردهمایی‌های گسترده روی آوردند.

در این فضا بود که هروی لایحه‌های خود را به مجلس عرضه کرد. در حالی که پس از سپری شدن هشت ماه از عمر مجلس، کماکان بسیاری از مسایل مهم مشروطه بلا تکلیف بود. قضیه فروش و اسارت دختران قوچان و محاکمه آصف‌الدوله و دیگر متهمان این رویداد، جریان تعدی و چپاول قوام‌الملک در فارس، رحیم‌خان و پسرش در آذربایجان و ده‌ها اغتشاش بزرگ و کوچک در سراسر ایران، همچنان مورد اعتراض و درخواست رسیدگی مشروطه‌خواهان و مردم بود. مطبوعات و وکلای رادیکالی چون تقی‌زاده، مکرراً مسامحه کاری و بی‌اعتنایی مقامات دولت و مسئولین امر را گوشزد می‌کردند. شور و حال و اعتراض انجمن‌ها و مردم مشروطه‌طلب و شاکی در گردهمایی‌های تهران چندان بالا گرفته بود که تقی‌زاده به خواست مجلس ناچار شد برای آرام کردن جو و شرایطی که ادامه کار مجلس میسر شود، از پنجره عمارت جماعت را به آرامش و اعتدال فرا خواند. [۲۰۶]

و اما لایحه سه‌شنبه ۲۶ جمادی‌الثانی سید هروی که آدمیت از آن به عنوان نخستین لایحه یاد می‌کند. [۲۰۷] ابتدا روایت آدمیت را از این لایحه بخوانیم و سپس متن اصلی را در قیاس با حذف و تعدیل‌های مرسوم ایشان واری کنیم. آدمیت می‌گوید که در این لایحه:

«پای یحیی میرزا و سلیمان میرزا اسکندری به میان کشیده شد و مجلس محاکمه هر دو را خواست»، اوراقی سراپا اهانت و ناسزاگویی به «بزرگان ملت و دولت» توزیع شده است. غوغاجویان فتنه‌جو که اسم خود را وطن‌پرست و ملت‌خواه گذارده‌اند مردم را به آشوب و فتنه ترغیب و تحریض کرده‌اند. رجال و وكلا و علما را متهم و مورد اهانت قرار داده‌اند. یحیی میرزا رئیس دولت — منظور اتابک — را به رشوه دادن به وکلای مجلس متهم کرده‌اند و چون اتهام رشوه گرفتن وکلا بزرگ است، تکلیف مجلس به محاکمه کشاندن سخنران است. نباید به القائات و سخنان «شیاطین مجسم و ابالیس معمم» [منظور ملک‌المکلمین و سیدجمال واعظ] گوش بدهند.

آدمیت پس از این خلاصه‌گویی دست‌چین شده، به شیوه‌ی خاص سندخوانی متعارف می‌افزاید، محمدتقی هروی به عنوان نماینده مجلس اصالتاً و از جانب علما و سایر وکلا و کالتاً علیه یحیی میرزا اعلام جرم کرده است. در این روایت آدمیت چند ایراد وارد است. [۲۰۸]

اولاً، آدمیت از همه حوادث درشت و ریز و مهم‌تر از همه کشاکش مشروعه و مشروطه، به سادگی می‌گذرد و لایحه‌های دادخواست‌گونه‌ی هروی را علیه یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا عمده کرده و قریب ده صفحه بر مبنای این لوایح قلم می‌زند، برای خواننده در آغاز تعجب‌انگیز است. اما با مطالعه‌ی مجدد اولین کتاب تبارشناسی مشروطه‌ی او، فکر آزادی...، انگیزه آن روشن‌تر می‌شود. چون بسیاری از موارد گزافه‌گویی و برجسته‌کاری‌های آدمیت در آثارش نشان و رد دشمنی شخصی و کینه‌ی پدرش، عباسقلی خان را در این مورد هم می‌توان مشاهده کرد. یحیی میرزا در کنار عباسقلی خان، از اعضای هیئت امنای جامع آدمیت بود. اما در این زمان او و انجمن حقوق یکی از ارکان‌های اربعه‌ی تشکل، انشعاب کردند و در شمار مخالفان محسوب می‌شدند. افشاگری‌های یحیی میرزا و یارانش مبنی بر سوءاستفاده‌های مالی عباسقلی خان، در گزارش خود آدمیت در کتاب فکر آزادی ذکر شده است. دشمنی و عداوت دیرینه‌ی پدرش با یحیی میرزا، با ملاحظه لوایح سید هروی که مشخصاً نام او را به صحنه می‌کشاند، برای آدمیت دهه‌ها بعد فرصتی مغتنم پیش آورد که نتوانست از کنار آن بی‌اعتنا بگذرد. این پیشینه موجب شد که این مورخ، از میان آن همه مسائل مهم و اصلی، به این موضوع توجه خاصی نشان دهد. لایحه‌هایی که در عمل هیچ حاصلی جز انحراف مجلس از مسائل مهم پیش روی نداشت. بر پایه‌ی روان‌شناسی خصلت‌کینه‌ورز آدمیت و پدرش، پس از نیم قرن در سالهای ۱۳۶۲-۱۳۴۰ شمسی مبنای تاریخ‌نگاری زمانه مشروطه می‌شود.

اما به محتوای لایحه و سخنان هروی در قیاس با آن خلاصه‌گویی آدمیت هم اشاره‌هایی ضروری است. هروی سخنان خود را با این جمله آغاز کرد: اشخاصی بی‌شرف و بی‌ناموس که بویی از شرع و شریعت و انصاف و انسانیت نبرده‌اند، اطلاعیه‌هایی در میان مردم منتشر نموده‌اند که در آن به رجال دولت — منظور اتابک امین‌السلطان — و بزرگان دین — منظور سیدعبدالله بهبهانی که متهم به رشوه گرفتن از اتابک شده بود — و سادات محترم — منظور شیخ فضل‌الله نوری و یاران مشروعه‌خواهش — اهانت نموده و نسبت استبداد و ضدمشروطه داده‌اند. لذا به باور ایشان و بنابر وظیفه اسلامی خود با این اتهامات که: «اشخاص لامذهب و طایفه ضاله مضله و مفسدین فیما بین دولت و ملت نشر می‌دهند»، باید مقابله شود. هروی افزود که این اشخاص «عقاید باطله‌ی» خود را برای نفاق میان مردم نشر می‌دهند. گفته‌اند بعضی از وکلای مجلس از بعضی وزرا رشوه گرفته تا با اتابک همراهی کنند. این

اشخاص «مفسد فی الارض» هستند و باید مجازاتشان داد تا تولید فتنه نشود. هروی سپس به نطق — یحیی میرزا اشاره کرد که او مشخصاً عنوان کرده بود وزیر داخله — منظور اتابک رئیس دولت که وزارت داخله را هم برعهده داشت — به وکلای مجلس رشوه داده است. این‌گونه اتهامات را در سخنرانی «شیاطین مجسم و ابالیس معمم»، که منظور وعاظ مشروطه‌خواه — ملک المتکلمین و وسید جمال واعظ — وارد کرده‌اند. آدمیت آگاهانه محتوای شریعت‌خواه و دین‌یار سخنان هروی را حذف کرده تا ذهن خواننده را از موضوع و کشمکش اصلی و خواست اصلی هروی و یارانش منحرف کند. تلاش جناح شریعت‌خواه و اکثریت مجلس در این جلسه در حمله به آزادی مطبوعات، نشر اعلان و بیانیه‌های انجمن‌ها و اجتماعات آزادی‌خواهان در جلو مجلس نادیده گرفته شده است. پس از قرائت لایحه‌ی مزبور، میرزا حسین شهیدی نماینده متشرع گفت: «حبل‌المتین از آن بدتر کرده، چه حق دارد این — طوری می‌نویسد». منظور نماینده‌ی یادشده نشر سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌های انجمن‌ها علیه حضور اتابک در صحنه‌ی سیاسی و افشای رشوه‌دادن‌های اتابک برای همراه کردن برخی وکلا و دولتمردان در روزنامه حبل‌المتین تهران بود. سپس رشته سخن را خود محمدتقی هروی به دست گرفت و افزود: «... حبل‌المتین هر نطقی که تماشاجیان و مفسدین در عمارت بهارستان کردند برمی‌دارد و می‌نویسد. چرا... . [این سخنان که] یک جمعی او را شنیدند، برمی‌دارد انتشار می‌دهد به تمام ولایات.» نماینده‌ی همراه دیگری حتی قدمی فراتر می‌نهد و می‌پرسد: «آیا روزنامه‌نویس حق دارد نطق تماشاجیان را بنویسد.»

مسئله مهمی که در روایت آدمیت از بحث پیرامون این لایحه کنار می‌ماند و حذف می‌شود، غرض و مقصود اصلی هروی و یارانش از طرح این لایحه است. آنها از اینکه انجمن‌ها و مطبوعات «فضولی» می‌کنند و نمی‌گذارند میان اتابک و مجلس و دربار رابطه دوستانه برقرار شود و پیگیر اتابک و اقدامات مزورانه او می‌شوند و آنها را افشا می‌کنند، عصبانی‌اند. انتشار لایحه‌ها، سخنرانی‌ها و مطالبی که در مراسم هر روزه میدان بهارستان — یا به قول هروی، تماشاجیان — علیه اتابک عنوان می‌شد، در روزنامه‌هایی چون حبل‌المتین مورد اعتراض هروی و اکثریت مجلس همراه اتابک بود. هروی اصل مطلب و غرض اصلی را در سخنان شفاهی خود بروز داد و آشکار کرد. وقتی مطرح شد که همه اشخاص بانی و مسئول این فتنه‌ها را می‌شناسند، گفت:

«این مطلب صحیح است چنانچه پریشب بعد از نطق — یحیی میرزا فوراً تکفیر اتابک را که در چهار سال قبل [صادر شده] بود قرائت کردند. معلوم نیست این تکفیرنامه فوراً کجا بود، حاضر شد.»

آدمیت در روایت خود، همه این نکات مهم را که در مذاکرات مجلس پیرامون لایحه هروی طرح شده نادیده می‌گیرد و صرفاً مخالفت با جریان رادیکال مجلس را برجسته می‌کند. برای نشان امتناع آدمیت از طرح واقعیت و جلب توجه خواننده و گذر عامدانه و آگاهانه او از کنار علل بحران آزادی زمانه که تحمیل قرائت دینی از امور سیاسی و حقوقی بود.

به مذاکرات مجلس بازگردیم. علاوه بر این موارد، یکی از وکلای هوادار و موافق لایحه، آقا سیدحسین بروجردی، به صراحت گفت که یحیی میرزا و سلیمان میرزا روز یکشنبه مردم را تحریک کرده‌اند و بستن بازارها هم باید به همین علت باشد. وی افزود که «اینها یک محرک بزرگ دارند. امروز باید این مطلب تمام شود، و محاکمه و مجازات آنها را خواست.» وکیل یاد شده به تقی‌زاده اشاره می‌کند و تلاش انجمن برادران قزوین — به رهبری یحیی میرزا و سلیمان میرزا — را مسئول بستن بازار می‌داند و مجازات مسببین را طلب می‌کند. جرم آنها در متن این سخنان ترغیب مردم و بازار به اعتصاب علیه اتابک است. در همین جلسه، وثوق‌الدوله گفت اگر وکلا رأی بدهند: «در همین مجلس و در حضور

حجج اسلام محاکمه شوند و حکم با آنها باشد.» آدمیت در جمع‌بندی از این جلسه می‌نویسد که «رأی کلی مجلس بر محاکمه یحیی میرزا و سلیمان میرزا قرار گرفت.» [۲۰۹] در مجلس و پارلمان قانون‌گذاری رأی کلی وجود ندارد، بلکه آرای وکلا شمرده و محسوب می‌شود. بنابر مذاکرات مجلس رأی‌گیری انجام نشد، صرفاً اکثریت وکلای محافظه‌کار، راست، و شریعت‌خواه، و اعضای جامع آدمیت در این راستا علیه جریان رادیکال و در دفاع از اتابک سخن گفتند. آدمیت، علاوه بر این اشاره نادرست، اطلاعاتی کاملاً غلط‌تر به خواننده خود می‌دهد که حاکی است یا مذاکرات مجلس را دقیقاً نخوانده و یا از سر میل خود هر چه می‌خواهد می‌یابد و عرضه می‌کند. آدمیت به خواننده می‌گوید:

«توافق شد که محاکمه متهمان به پارلمان ملی، به هیئت «فوق‌العاده»‌ای از جانب مجلس احاله گردد.» [۲۱۰]

حال ببینیم کلمه «فوق‌العاده» را در مجلس در چه ارتباطی مطرح کردند. آخرین سخنران جلسه پیش از وثوق‌الدوله، شهشهانی بود که گفت:

«قرار شد در خصوص محاکمه اشخاص سابق‌الذکر رأی گرفته شود که دیگر اسباب تعطیل نشود، و همه روزه برای ما کارهای بزرگ اتفاق می‌افتد که لازم به رسیدگی است و از این رو افکار لازمی ما بالمره از میان رفت. اول واجب این است که بعد از تصویب و اجازه جناب رئیس، مجلس فوق‌العاده در چند روز متوالی تشکیل شود که بقیه قانون اساسی تنقیح و تصحیح شود.»

سخن از تشکیل چند جلسه فوق‌العاده و متوالی برای قرائت و تمام کردن متمم قانون اساسی است. ولی آدمیت وانمود می‌کند، یا بد خواننده است، که توافق شد محاکمه وکلای معترض به هیئت فوق‌العاده از جانب مجلس احاله شود. [۲۱۱]

در جلسه‌ی چند روز بعد، پنجشنبه ۲۸ جمادی ثانی (۱۳۲۵)، عریضه‌ای از جانب دو متهم لایحه‌ی هروی، یحیی میرزا و سلیمان میرزا، در مجلس خوانده شد. [۲۱۲] در متن پاسخننامه آمد که وظیفه‌ی مجلس تنظیم و تصویب قوانین است، در حالی که با مسامحه، ملت را سرگردان گزارده و به جای پرداختن به مسائل اصلی به فریعات می‌پردازند. اظهار امیدواری کردند که ملت را پیش از این سرگردان نگذارند. شیرازه امور از هم پاشیده و دشمنان خارجی اطراف وطن مقدس را احاطه کرده‌اند. داخل مملکت به واسطه‌ی ظلم مغشوش‌تراز سابق است؛ به اسم اینکه مجلس حکم کرده، حکام در مناطق خود فشار را چندین برابر سابق زیادتر کرده‌اند. اگر ما باید مجازات شویم و یا برای حرف‌هایی که زده‌ایم محاکمه شویم، حاضریم محاکمه و مجازات شویم. لیکن عاجزانه تمنا می‌کنیم که متمم قانون اساسی را در مذاکره بیاورید و بیشتر از این ملت را سرگردان نگذارید. خواهش ما این است که زودتر این مجلس استنطاق را برگزار کنید تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

اولین وکیل که به سخن برخاست، سید هروی معروف بود. عنوان کرد این افراد گفته‌اند ما نسبت رشوه گرفتن به وکلای عظام نداده‌ایم، رفع اشتباه شده اما باید محاکمه شوند تا مطالب روشن شود. میرزا فضلعلی آقا نماینده تبریز گفت: این اشخاص چیزی گفته‌اند و روزنامه‌نگار هم چیزی شنیده و نوشته، حالا اگر از وکلا کسی هست که طرف آنها باشد خوب جلو بیاید و مدعی شود و الا به همین مذاکرات که خواسته‌اند کفایت می‌کند.

در مجموع، مجلس راه مدارا پیش گرفت و قضیه را برخلاف خواست هروی آن‌زمان و آدمیت امروز، مهم و قابل تعقیب ندانست و به موضوع اصلی توجه نشان داد که همانا تدوین و تصویب متمم قانون

اساسی بود. اما آدمیت از این ماجرا از اینکه هیئت رهبری و وکلا به مسائل مهم‌تر پیش روی جامعه و کشور پرداخته، راضی نیست. از این رو می‌نویسد مجلس به:

«توطئه جدی که در پس پرده در حال تکوین بود کمابیش هشیار بود و حتی سران پنج‌گانه افراطیون را می‌شناخت، اما هنر تصمیم‌گیری نداشت.» [۲۱۳]

ببینیم تقی‌زاده در این دو جلسه چه گفت. در جلسه اول که لایحه هروی خوانده شد تذکر داد که این‌گونه شکایات و ادعای جرم مربوط به مجلس نیست، بلکه باید در وزارتخانه مربوط که عدلیه است، مطرح شود. در جلسه دوم که نامه متهمین در دفاع از خود خوانده شد گفت:

«اولاً این اشخاص با این لایحه براءت ذمه خود را حاصل کردند، بعد اظهار داشته‌اند که مجلس محاکمه تشکیل شود. برای اثبات این مطلب حالا اگر اثبات این نسبت را می‌توانید، چه ضرر دارد محاکمه [برگزار] بشود. آن هم در عدلیه باشد من صلاح نمی‌دانم وقت مجلس صرف این مطالب جزئی شود.» [۲۱۴]

اما آدمیت از اینکه وکلای مجلس علی‌رغم تأکید بر قضیه و بحث درباره‌ی آن به عنوان امری که اتفاق افتاده و باید از آن گذشت به مسائل اصلی مملکت و کار قانونگذاری پرداخت، و در صورت اصرار بر شکایت از دو نماینده مزبور شاکیان باید به عدلیه مراجعه نمایند، برمی‌آشوبد و می‌گوید: «تشنج پارلمانی حدت گرفت» برخی وکلا در هراس از حضور اعضای انجمن‌ها و مردم معترض و شاکی در اطراف مجلس شاکی بودند و ادعا کردند که در ورود و خروج و اظهار عقیده در مجلس آزاد نیستند و هر کس که مخالف سلیقه افراطیون سخن بگوید تهدید به قتل و ضرب می‌شود. پس از این فضا سازی مهیب و پلیسی، آن سخنان تقی‌زاده را نکوهش می‌کند و او را متهم بر «دفاع از شرارت رفتار و روش ضد دموکراتی ماجراجویان» می‌کند. [۲۱۵]

در کجای دنیا و در کدام نظام پارلمانی، آدمیت سراغ دارد که مجلس کارش امور قضایی و رسیدگی به شکایات حقوقی و شخصی باشد که سخن تقی‌زاده مبنی بر ارجاع قضیه به عدلیه نشان دفاع از شرارت باشد. این آدمیت است که از پارلمان ایران می‌خواهد در اوج کشتار، غارت و چپاول راهزنان و حکام زورگوی ولایات، برخوردهای خشونت‌آمیز میان مشروطه‌خواهان با مشروعه‌خواهان، ظلم و تعدی مالکین به جان و مال دهقانان و روستاییان بی‌پناه سراسر ایران، تدوین قوانین و مبانی تأسیس ادارات و وزارتخانه‌ها، تامین منابع مالی داخلی برای خزانه خالی دولت، تکمیل متمم قانون اساسی، حل مسئله تحصن مشروعه‌خواهان و... به یکی از مشکلات به مراتب کم‌اهمیت‌تر، برای انحراف مسیر مجلس و مشروطه بپردازد. افراط آدمیت در تکرار و تأکید بر آنچه مهم‌تر می‌شمرد و احتمالاً این مسائل برای جامع آدمیت، تشکل محبوب ایشان، در آن زمان مهم بوده است، موجب می‌شود که پی‌نبرد که قضیه‌ی اصلی مشروطه در این زمان چگونگی مقابله با دربار و توطئه رجال وابسته به آن، رابطه با اتابک و حل مسئله مشروعه‌خواهی بوده که موجب سستی روزافزون بنیان‌های مشروطه و اغتشاشات عظیم در سراسر ایران شده، است. [۲۱۶] نکته‌ی جالب این است که خودش می‌داند وقتی در جامعه مدنی احساس ناامنی اوج گیرد، خشونت از عوارض آن است؛ اما به هراس و وحشت و فریاد مردم شاکی که هر روز از سراسر کشور در صحن میدان بهارستان جمع شده تا شکایات و قصه‌ی دردها و فقر و فلاکت و ظلم روزافزون بر خود را به گوش آقایان برسانند نمی‌بیند و نمی‌شنود، اما گلابه و ادعای رئیس اعیان مسلک مجلس از اینکه گویا فردی او را به مرگ تهدید کرده که اگر بوده در جای خود نادرست است و از طریق مراجع قانونی باید پیگیری می‌شد، استعفا می‌دهد و از کار کنار می‌کشد، را برجسته می‌کند.

آدمیت در ادامه روایت خود لایحه دوم آقایان معمم — از جمله خود هروی — محتوای آن را ندیده می‌گیرد و حرف‌های امروز خود را می‌زند؛ قصه‌ای را که به دلخواه خود شروع کرده، بی‌ارتباط با اصل موضوع، به قضیه بمب‌گذاری بعدی و چند ماه بعد بر سر راه محمدعلی شاه می‌کشد. با خواندن لایحه بعدی، که هروی و ۹ معمم دیگر مجلس امضاء کردند و با دقت در سخنان و کلا، پی می‌بریم که در واقع جریان از چه قرار بوده و صرفاً نمی‌توان با وصله پینه‌ی چند کلمه از سخنان هر و کیل دلخواه خود فضای زمانه را دگرگون جلوه داد. بنگریم به آنچه در آنروزها مسائل اصلی مشروطه بود.

در جلسه‌ی علنی مجلس، شنبه ۷ رجب (۱۳۲۵ قمری) ابتدا اطلاعیه انجمن اتحادیه اصناف خوانده شد. در آن عنوان شد که پس از دو سال از مشروطه هنوز نتوانسته‌ایم در تشکیل بانک ملی، دفع مفسد و اصلاح امور پیش رویم و از وکلا خواست که به وظایف اصلی خود عمل کنند. یکی از وکلا گفت: اگر انجمن اصناف جلوگیری نکرده بود، امروز بازار را بسته بودند. آنها امنیت می‌خواهند. دیگری می‌گوید که باید پرسید محرک کیست و چرا می‌خواهند بازار را ببندند. یکی از وکلا گفت: «اینها می‌گویند بعضی از حضرت عبدالعظیم [منظور مشروعه‌خواهان] می‌آیند اغتشاش و افساد می‌کنند که بازار بسته شود». سخنران بعدی پرسید: «این صحیح است که در پهلوی مدرسه یونس خان پسر بنشینند و داد بزنند که: روزنامه تکفیر مجلس!» — که باز هم به لوایح و روزنامه شیخ نوری اشاره می‌کرد.

مجلس هیئتی را به دربار فرستاده که پیرامون تحصن عبدالعظیم مشروعه‌خواهان و آشوب‌های تهران و شهرستان‌ها چاره‌ی اندیشیده شود. به تأکید برخی وکلا هم رویدادهای شهر تحت تأثیر اقدامات مشروعه‌خواهان متحصن بود که آن روزها روزنامه‌های معروف به شیخ فضل‌الله را منتشر و تکثیر می‌کردند و آن مجلس را غیراسلامی و برخی وکلا را غیرمسلمان می‌خواندند. تهمت بایی و طبیعی مشرب در این اوراق علیه جریان پیشرو و رادیکال مشروطه‌خواه مرتب تکرار می‌شد. در روزنامه شیخ، مورخ ۲۶ جمادی ثانی ۱۳۲۵، کمتر از ده روز پیش از این جلسه به جشن سالگرد مشروطه که با شکوه تمام در ۱۴ تا ۱۶ جمادی ثانی در صحن بهارستان و بازار برگزار شده بود، از جانب ملا محمدعلی رستم‌آبادی به شدت اعتراض شده بود. گفته شد که اینان «مساوات و برابری در حدود و حقوق میانه‌ی مسلمانان و سایر فرق اهل ذمه» می‌خواهند و در جمعه ۱۵ و شنبه ۱۶ جمادی‌الثانی جشنی گرفتند:

«که تمام ملل و ادیان از داخله و خارجه و یهود و نصاری و طبقات فرنگی‌ها و مادام‌ها [زنان] خاصه بایی‌مشرب‌ها و طبیعی مذهبی‌ها در جشن مزبور حاضر بودند و مخصوصاً گبرها و ارامنه و یهود طاق‌ها بسته و مزین ساخته بودند و فرنگی‌ها همگی به حضرات آقایان حجج و علمای اعلام حاضر... تبریک و تهنیت می‌گفتند، بدین کلمه که زنده باد آزادی، پاینده باد مشروطه.» [۲۱۷]

سخنران تأکید کرد که این «حضرات طایفه ظالمانه بابیه» که سال‌ها در خفا و تقیه بوده فرصتی به دست آورده تا خیالات فاسد و طبیعی مشرب خود را گسترش دهند. نشریات و اجتماعات اینان سراپا مفسد و توهین به مقدسات است و به خدا قسم یاد کرد که: «از روز تشکیل این مجلس نه به قانون سابق مسجد و منبری و نه صلوة جماعتی، نه دوره‌ی درس و بحثی، نه امنیت و آسایش. مگر غیبت‌ها و تهمت‌ها و اضاعه‌ی صلوات و اتباع [اشاره به آیه ۵۹ سوره مریم که فرزندان ناشایست نماز را تباہ و از شهوات پیروی و به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید] شهوات این یکی از فواید قهریه مجلس.»

سه روز پیش از این جلسه مجلس، ۴ رجب، مشروعه‌خواهان علیه مشروطه و جریان لائیک آن در روزنامه که در تهران توزیع شد، نوشتند: اینان دام نهادند که «حریت و مساوات موجب امنیت» و

پیشرفت مملکت خواهد شد. «مدارس تحصیل زبان و سیاسی و قواعد ثروت» و کسب علوم و صنایع «زنان و دختران» را عنوان کردند. می‌گفتند که این قانون مشروطه فرنگی بوده و هواخواهان آن «اکثر و اغلب طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند.» اینان می‌خواهند که ما «متابعت فرنگیان و مشروطه‌طلبان پاریس و انگلیس» نموده و «دین به دنیا فروشیم و در تحریف کتاب خدا بکوشیم». در همان روز جلسه، ۷ رجب، شیخ علی لاهیجی - سخنانی علیه مشروطه و جریان لائیک بیان کرد که در روزنامه شیخ نوری منتشر و توزیع شد. ابتدا به شدت به روزنامه‌های مستقل و آزادی طلب خروشید و آنها را منبع فساد و شر و آشوب در میان امت مسلمان خواند. سپس اشاره کرد که همین روزنامه‌ها هستند که باعث تغییر «ادراک و شعور» شما مردم شده و «رغبت به معاشرت فرنگیان و فرنگی مآبان و طبیعیان و لامذهبان پیدا کرده‌اید و جلیس یهود و نصاری و مجوس و فرقه ضاله بایه شده‌اید» و از اقتدا به حجج اسلام و مقتدایان نماز خود سرپیچ و عداوت ورزیده‌اید. هر مجلسی برپا می‌شود:

«چهار نفر طبیعی، یک نفر بایی دو نفر فرنگی مآب و سه نفر هم شیعی اثنی عشری آن هم جاهل مرکب یا عامی محض یا تابع شهوت و بنده شکم که معنی فهم را نداند.» ای برادر دینی، مجلس کجا و مذهب کجا، این روزنامه‌جات چون «حبل‌المتین» مروج کفر شده، «اعلان مجاهدین قفقازیان» «روزنامه شماره ۱۴۳ مجلس»، «روزنامه صور/سرافیل»، «روزنامه کوکب دری» و «روزنامه فخر/اسلام» [منظور روزنامه تدین] همه در لعن و رد اسلام و رواج کفریات قدم بر می‌دارند. مردم به تأثیر اینان «در هر انجمن فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری می‌زنند» و می‌خواهند «مساوات بین یهود و نصاری و مجوس و مسلمان» باشد.

در روزنامه شیخ آمد که قانون کتاب آسمانی ما اکمل قوانین است و بر مردم مسلمان عتاب کرد که چرا «در چنین وقتی که از مذاهب مختلفه هرج و مرج بسیار و قتل بی‌شمار در اکثر بلاد پیدا شده دین و آیین خود را فراموش کرده» و درصدد حمایت و همراهی با علما و مهاجرین متحصن در عبدالعظیم بر نمی‌آیند که «متصل داد دین» دارند. در خاتمه، از مردم مسلمان خواست که «چهار روز بعضی از اهل منبر مفسد و روزنامه‌های فاسد را موقوف بدارید و این همه انجمن‌ها که اسباب اختلال امور معاش همه‌ی مردم است بر پا نکنید» شاید آن وقت «امر این مجلس عظیم انجام پذیرد». اشاره به جمع تحصن مشروطه‌خواهان بود.

روزنامه شیخ که قانون خواهان و مشروطه‌طلبان مخالف عناصر لائیک و رادیکال را عامل آشوب و تفرقه و هرج و مرج می‌خواند، ندا داد: «ای لامذهبان که اهل اسلام را به هم انداختید... آیا گمان می‌کنید می‌توانید چهل کرور مُسلم را لامذهب نمائید،... والله هنوز غیرت اسلام نرفته، علمای تهران و سایر بلدان جایی نرفته‌اند، نمی‌توانید که آزادی مطلق را در بلاد اسلام جاری کرد.»

فضای زمانه‌ی آن لایحه‌ها را تصویر کردیم تا سخنان و کلامی مجلس در راستای این روح زمانه و آنچه در تهران می‌گذشت قابل فهم‌تر شود. سرانجام لایحه مزبور توسط سیدمحمدتقی قرائت شد. ابتدا تحلیل و حکم آدمیت به این لایحه را بخوانیم سپس ببینیم که آنها چه گفته‌اند. آدمیت پس از اشاره به محکومیت اکثریت و کلا به «روش افراطیان و خشونت رفتار» شان می‌نویسد، آن قضیه مجمل ماند و تشنج پارلمانی حدت گرفت:

«هفته‌ای نگذشت که گروهی از نمایندگان لایحه مفصل و مستدلی به مجلس دادند و تشریح فضای خوف و ارباب که دامنه‌اش رو به گسترش است، بر حوزه‌ی مجلس هم استیلا یافته وضعی که مجلس را از ایفای مسئولیتش بازداشته. آن را ده تن از نمایندگان امضاء کرده بودند و

کسان دیگر نیز بدان پیوستند. امضای میرزا طاهر تنکابنی حکیم فلسفی و منشی مجلس نیز پای آن به چشم می‌خورد.» [۲۱۸]

آدمیت این لایحه را «مستدل» و بیانگر فضای رعب و خوف زمانه، توصیف کرده، و در دنباله جریان، بر آن قسمتی از متن تکیه می‌کند که به اجتماع مشروطه‌خواهان در میدان بهارستان و عدم احساس امنیت برخی وکلای مخالف آنان در رفت و آمد و سخن گفتن اشاره می‌کند. با بررسی متن اصلی لایحه، بطلان و وارونه‌گویی آدمیت را درمی‌یابیم. اما پیش از آن به نکته‌ای مهم در راستای علت تأکید آدمیت بر ضرورت تصفیه هر چه زودتر وکلای رادیکال و «افراطی» از مجلس اشاره کنیم. ایشان می‌گویند که علاوه بر معممین شریعت‌خواه کسان دیگری از جمله میرزا طاهر تنکابنی به معترضین پیوستند. او آگاهانه از کنار وابستگی و عضویت تنکابنی در جامع آدمیت [۲۱۹] می‌گذرد و به گونه‌ی خاص خود با بستن صفاتی چون «حکیم فلسفی» ارج و قربی غلوآمیز به حضور او در زمره امضاءکنندگان معمم لایحه می‌دهد. در واقع، لایحه معممین مجلس با همکاری، یا به قول آدمیت، «پیوستن» اعضای جامع آدمیت در ائتلاف علیه جریان لائیک و رادیکال مشروطه — به ویژه تقی‌زاده و یارانش — به مجلس عرضه شد. وقتی پی می‌بریم که اینان چه می‌خواستند و غرضشان چه بود، همه‌ی ادعاهای قانون، امنیت و آرامش — خواهی رنگ می‌بازد. حضور مردم مشروطه‌خواه به هواداری جریان لائیک و مقابله با مشروطه‌خواهان موجب غضب و خشم اینان شده بود. تحت عناوین ظاهر فریب امنیت و آرامش، می‌خواستند در همراهی با جریان شریعت‌خواه دست از پافشاری برخواست‌های پیشرو خود بردارند و به خانه و کاشانه خود برگردند تا همه امور به دلخواه آنان پیش رود. اما در متن لایحه برخلاف گزارش آدمیت، از همان آغاز چنین آمده بود:

«غرض از اقدامات وافیه و اهتمامات کافیه حضرات حجج اسلام و علمای اعلام مد ظللالهم علی مفارق الانام و تحمل مشاق کثیره و مهاجرت آن‌ها به زوایای مقدسات و اماکن مشرفه و زحمات و صدمات عموم مسلمین و متدینین مذهب حقه جعفریه اثنی عشریه در این مدت از برای حفظ بیضه اسلام و اجرای احکام شریعت... و انبساط عدل و انصاف و انسداد ابواب جور و اعتساف در کلیه بلاد و اطراف مملکت ایران... چیز دیگر نبود.»

نویسندگان با عرضه‌ی باورهای خود در راستای قرائت دینی و حمایت از روحانیون، تأکید می‌ورزند که جمع متحصنین هوادار شیخ نوری برای حفظ بیضه اسلام و اجرای احکام شریعت برپاست و خواست دیگری ندارند و از این رو اتهام آشوب‌طلبی و فتنه و اغتشاش به آنها نمی‌چسبد. بعد از این زمینه‌سازی به وضوح می‌نویسند که به گمان آنها چه کسانی عامل آشوب و هرج و مرج‌اند. آنها عامل بازداشتن امور و اختلال در کار مجلس و دولت را حضور عده‌ای که «پس از اغتشاش و فتنه به شیوه‌ی وطن‌پرستی و مشروطه‌طلبی و ملت‌خواهی در عمارت بهارستان بنای داد و فریاد گذارده، اوقات اعضای محترم مجلس را متوجه و مشغول اصلاح آنجا کردند که از جعل قوانین باز بمانند. به این حیل و تدبیر اذهان مردم را مشوب و پریشان می‌کنند که این مجلس باعث اغتشاش ملک و هرج و مرج مملکت است نه برای اصلاح دولت و رعیت. متن پس از شرحی بر قانون خواهی به سبک و سیاق نوشته‌های روزنامه قانون با ادبیات دینی چون: «قانون است که احکام مقدسه اسلام را مجری می‌دارد، قانون است که مملکت را منظم می‌کند». که حاکی از نویسندگی اعضای جامع آدمیت داشت، افزودند با این اعتراض‌ها جلو مجلس ما نمی‌توانیم کار کنیم. اینها خیالی جز تخریب و اساس مشروطه و تهمت به وکلای محترم ندارند: «با این ترتیبی که در عمارت بهارستان پیش آمده از حیث اظهار رأی و عقیده در مجلس به قسمی که شریعت مطهره اجازت فرموده آزادی برای ما نیست و نخواهد بود.»

امضاء کنندگان معمم، خواستار شدند ورود مشروطه‌خواهان به میدان بهارستان را منع کنند تا آنها بتوانند آزادانه سخن خود را بر زبان آورند و پیش برند. در میان امضاء کنندگان، علاوه بر هروری و تنکابنی، می‌توان به علی محمد صدرالعلما وکیل معمم، برادر میرزا محسن داماد سیدعبدالله بهبهانی که در مجلس از او هواداری می‌کرد اشاره کرد. نکته مهمی که یکی از وکلا پس از قرائت لایحه اشاره کرد توصیف ترکیب اجتماع گران بهارستان و معترضین به وکلا بود: آنها را سه دسته دانست. یک گروه «حضرت عبدالعظیمی» هستند که کنایه از مشروعه‌خواهان بود، یک دسته مشروطه‌طلب؛ و دسته‌ای دیگر. اما امضاء کنندگان صرفاً خواستار منع ورود مشروطه‌طلبان شده بودند.

تقی‌زاده در همین جلسه مجدداً تأکید کرد: «رسیدگی به این گونه لوایح و تلگراف‌ها وظیفه

مجلس نیست باید آن‌ها را به وزارت داخله رجوع داد تا هرطور صلاح بدانند رفتار شود.»

او با این باور که امور مهمی که بر شمردیم باید در مجلس حل و فصل شود، خواهان ارجاع عریضه‌هایی از این دست به مراکز اجرایی دولتی بود. یکی از وکلا گفت: «مکرر گفته شد که تمام این فسادها از زاویه حضرت عبدالعظیم [مشروعه‌خواهان] ناشی می‌شود. اگر می‌خواهید ملت آسوده شوند باید این فتنه را از آنجا رفع کرد. برای اینکه آنچه می‌خواهند می‌نویسند و منتشر می‌سازند. تاکنون در این خصوص چه اقدامی شده و کدام نتیجه حاصل شده؟ از مجازات مکرر گفته می‌شود، اما از مجازات سالارالدوله هیچ گفت‌وگویی به میان نیست. مجازات او مهمان‌داری است.»

وکیل نکته مهمی را تذکر داد، در حالی که فتنه سالارالدوله امنیت و استقلال کشور را تهدید می‌کرد، آقایان خواستار اخراج و مجازات وکلای رادیکال و پیشرو و تنبیه و منع اجتماعات و نشر آزاد در جرایم پیشرو بودند. سالارالدوله برای به دست آوردن تاج و تخت بخشی از خاک کشور را به خاک و خون کشیده و مقابله هرچه زودتر با او اولویت داشت. انتشار روزنامه مشروعه‌خواهان و اتهامات کفر و زندق به آنان و تحریک مردم علیه آنها، ارسال تلگراف‌های متعدد به سراسر کشور برای بسیج و به صحنه آوردن مردم شریعت‌خواه، از جمله دلایل اصلی نابسامانی و اغتشاشات بود و باید برای آن چاره‌ای اندیشیده می‌شد. در عوض، لایحه‌ی تأکید می‌کند که غرض آنها رواج شریعت است و غرض مشروطه‌خواهان لایحه آشوب و فتنه. آدمیت در جمع‌بندی خود می‌نویسد:

«در اعتراض بر محیط ترور و روش افراطی بود که لایحه جمعی نمایندگان عرضه شد و در دستور کار مجلس قرار گرفت. در این وهله فکر تصفیه مجلس و انحلال انجمن‌های افراطی تبلور یافت در پیشنهاد [مجتهد] طباطبائی ارائه گردید. صداقت او در آزادی‌خواهی به پیشنهادش قوت می‌بخشید.» [۲۲۰]

آدمیت به سخنان برخی وکلا پس از خواندن لایحه‌ای در ضرورت «رفع فتنه‌ی» تحصن عبدالعظیم و اینکه انتشار روزنامه آنان و اتهامات مکررشان به مخالفان جو تشنج و مقابله را هر روز گسترده‌تر می‌کند و ارباب و خوف و هراس در هر دو سوی جریان را هر روز تشدید می‌کند، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

او که می‌خواهد ضرورت تصفیه‌ی تقی‌زاده و یارانش را از این روایت بیرون بکشد، طبعاً نمی‌خواهد فضا و روح زمانه را به خواننده منتقل کند که مقابله دو جریان مشروطه و مشروعه بوده است. در همین جلسه، ۷ رجب، یادداشتی از انجمن‌های معترض به تحصن مشروعه‌طلبان خوانده شد:

«در باب افساد حضراتی که در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم هستند و انتشار روزنامه‌جات آن‌ها اسباب تهییج ملت شده، روز گذشته قریب هزار نفر به انجمن ریخته، اظهار داشتند که غرض این‌ها احداث فتنه و بلوا در میان ما ملت است و از این رو خیال داشتند که دکاکین را

بسته و درخواست دفع و رفع این مفاسد را جداً بنمایند. در این خصوص عریضه‌ای به مجلس مقدس عرض و اظهار شده استدعای همراهی و جلوگیری از این مفاسد داریم. به هر طور مصلحت دانند این اوراق را توقیف و ملت را از شر آنان آسوده فرمایند.»

محقق‌الدوله‌ی وکیل در تأیید این عریضه گفت: باید روزنامه آن‌ها را توقیف و مفاسد آن را رفع کرد. یکی دیگر از وکلا پرسید: قرار بود وزیر سنگ چاپ آنها را توقیف نماید چطور شد؟ دیگری گفت: اصناف لواجیح نوشته و جواب خواسته‌اند، ملت بیش از این تحمل ندارد. میرزا مرتضی قلی‌خان گفت: قرار شده بود که وزیر علوم سنگ [چاپ] را توقیف کنند. ملت تاکنون چند دفعه شورش کردند و آقایان حجج اسلام ممانعت فرمودند. حالا دیگر بیش از این تحمل ندارند.

تقی‌زاده گفت: مردم مشروطه‌خواه تهران مختصری مخالفت کردند و جمعی از آنها را از میدان بهارستان بیرون کردند. اینکه برخی وکلا می‌خواهند برای دلجویی به عبدالعظیم بودند و آنها را بیاورند من مخالفم. با آنها باید تحت قانون و حکم حکومت رفتار کنند. همین که اجازه داده شود سنگ چاپ آنها توقیف شود کافی است. باید احترام حرم را نگه داشت و تا زمانی که اقدامات آنها به فساد و فتنه‌ی قابل تعقیب قانونی نینجامد، باید آزاد باشند.

میرزا ابراهیم آقا وکیل آذربایجان نیز تأکید کرد که این حضرات در آنجا مخالفان را تکفیر می‌کنند. می‌گویند که مجلس قانون اساسی را در خفا و بر اساس کفریات می‌نویسد. وکیل‌التجار هم اشاره کرد که این مجلس روزنامه‌ها را به دلیل انتشار اعلانی در انتقاد یکی از علما توقیف کرد و اکثریت ما وکلا به آن رأی دادیم. اما روزنامه‌های شیخ و یارانش هر روز همه گونه نسبت می‌دهند و کسی توقیف نمی‌کند؛ امنیت با وزارت داخله است باید این مفاسد را اصلاح کرد.

تقی‌زاده پس از این سخنان مجدداً بر رأی خود صحنه نهاد که او مخالف فرستادن قزاق و افراد مسلح برای متفرق کردن تحصن مشروطه‌خواهان است. به گواه مذاکرات مجلس، بسیاری از وکلای دیگر که از همراهان تقی‌زاده نبودند بیشتر به قهر و مقابله و خاتمه تحصن شیخ با زوراصرار می‌ورزیدند و تقی‌زاده چندین بار به برخورد قانونی با آنها تکیه می‌کرد. او صرفاً خواستار توقیف سنگ چاپ آنها شد تا اوراق تحریک‌آمیز و افتراگر منتشر نشود.

آدمیت در دنباله‌ی شرح ماجرا و اینکه همه‌ی مطالب و سخنان و رویدادهای مطرح شده در مذاکرات مجلس را به تصفیه تقی‌زاده و یارانش وصل کند، دست به تحریف و دستکاری دیگری هم می‌زند. گرچه شمار این موارد بسیار است و نمی‌توان در این محدوده همه را برشمرد و ضرورت دارد که خواننده‌ی جدی متن مذاکرات مجلس را با دقت با یکایک ادعاها، برچیده‌ها، چینش و خوانش آدمیت از آنها مقایسه کند تا دریابد که در بسیاری موارد او آنچه را خواسته به جای آنچه گفته شده، گذارده است. نمونه آن را در شرح مذاکرات ۱۴ رجب و مطالبه‌ی تصفیه مجلس از جانب مجتهد طباطبائی شاهدیم. آدمیت می‌نویسد:

«نخست ماهیت آن طرح را بشناسیم. مجتهد اعلام کرد: چند نفر از وکلا هستند که اعتبارنامه آنها از روی تقلب شده باید رسیدگی شود و چند نفر هم هستند که مغرض هستند تا چاره‌ی آنها نشود و تا اصلاحی در امر انجمن‌ها نشود کار درست نمی‌شود. خطاب به اهل مجلس گفت: در خصوص وکلا مسامحه می‌کنید سابقاً گفتم که جمعی از وکلا هستند که به تقلب وکیل شده‌اند. . . جمعی دیگر هزار گونه تقلب می‌کنند و تمام مفاسد از این جهت در مملکت می‌شود.» [۲۲۱]

آدمیت در ادامه می‌افزاید که از طباطبائی در اینکه وکلای خائن کیستند، استعلام شد و او گفت خودتان می‌شناسید. مورخ برجسته مشروطه بی‌شک از تفاوت قصه‌نویسی با ارائه‌ی وقایع تاریخی‌اشناست. در قصه نویسنده می‌تواند سیر وقایع و قهرمانان را آن‌طور که می‌خواهد پیش ببرد، اما تاریخ-پردازی مورخ از گذشته بر مینا و هماهنگ با جوانب چندگانه اسناد و شواهد قابل اتکا است. [۲۲۲]

آدمیت هم متن مذاکرات دو روز ۱۴ و ۱۵ رجب (۱۳۲۵ق) و هم گزارشات و یادداشت‌های رابینو، کنسول انگلیس در رشت را خوانده که در فکر دموکراسی و همین کتاب به آنها استناد کرده است. اما آنچه را خود می‌خواهد، از زبان وکلا به خواننده منتقل می‌کند، بدون اینکه موضوع صحبت آنها با آنچه او می‌گوید یکی باشد. خود موضوع را انتخاب کرده و با استفاده از روایتی جرح و تعدیل شده و چسباندن کلمات، خارج از متن و روح مذاکرات حرف خود را می‌زند. همان‌گونه که در کل کتاب، روند و کشمکش اصلی مشروطه را ترسیم نمی‌کند که از یک‌سو با مشروعه و از سوی دیگر با خودکامگی دربار درگیر بود، بلکه تقابل فرعی «جریان میانه‌رو و محافظه‌کار پارلمنتاریستی» (جامع آدمیت) با «جبهه افراطیون» را برجسته و اساسی نشان می‌دهد. در این راه از تمامی ابزارها، از جمله غرض و آرای مشروعه‌خواهان، علمای روحانی «مشروطه‌طلب» و حتی محمدعلی شاه و درباریان مخالف مشروطه بهره می‌گیرد تا نشان دهد معضل اصلی و علت ناکامی مجلس و مشروطه، چند نفر وکیل «افراطی» و عمدتاً تقی‌زاده بوده است. او به خواننده می‌گوید که بر مبنای مذاکرات مجلس چنین بوده و چنان شده، اما عملاً متن مذاکرات و معضلات اصلی زمانه را نادیده می‌گیرد و با وجود نقل برخی کلمات وکلا، آن هم ناقص و خارج از متن صحبت و موضوع مورد بحث، سخن می‌گوید. این قصه‌سازی — هرچه هست — ربطی به آنچه مورد استناد اوست، یعنی مذاکرات مجلس و موضوع مورد بحث آن روز، ندارد.

آدمیت کلمه‌ی «تقلب» در سخنان وکلا را به تقی‌زاده و یارانش — «افراطیون» — ربط می‌دهد، در حالی که با بررسی آنچه در موضوع صحبت نهفته است پی می‌بریم که موضوع پیرامون انتخاب وکلای رشت، ایالت یا ولایت بودن انجمن ملی گیلان و اختلاف بر سر انجمن‌های شهری انزلی و لاهیجان و فومن است. دخالت جریان شریعت‌خواه گیلان — حاج خماسی — در انتخابات و اختلاف نظر میان انجمن رشت با انجمن‌های شهری دیگر آن استان را به عنوان تقلب وکلای رادیکال در انتخابات جلوه داده و قصه می‌پردازد. حال ببینیم جریان از چه قرار بوده است.

حاج ملا محمد خماسی، ملای قدرتمند و متنفذ رشت، در انتخاب وکلا — به ویژه در مورد بحرالعلوم — اعمال نفوذ کرد. در ضمن، او با حضور وکیل‌التجار، نماینده‌ی پیشرو و آزادی‌خواه رشت، در مجلس به شدت مخالف بود. [۲۲۳] او و تعدادی از تجار شریعت‌خواه بازار خواستار عزل نام‌برده از وکالت شدند. هواداران حاجی خماسی در تلگراف‌خانه رشت به تحصن نشستند و از مجلس عزل او و وکالت حاجی داوود را خواستند. خماسی در ارتباط مستقیم و هماهنگ با سید محمدکاظم یزدی، یکی از سه مرجع تقلید عتبات، قرار داشت که علناً و صریحاً مخالف مشروطه بود. [۲۲۳]

همزمان با کشمکش مشروعه و مشروطه‌خواهان در تهران، حاج خماسی طی تلگرافی که در جلسه علنی مجلس خوانده شد، اعلام کرد که او و یارانش تا انحلال انجمن‌های مشروطه‌خواه گیلان و اقدام مجلس در ناصریه بیرون رشت تحصن خواهند کرد. در مذاکرات مجلس عنوان شد که از تهران توسط بحرالعلوم وکیل شریعت‌خواه رشت در مجلس از حاجی خواسته شده که برای تعطیلی انجمن‌ها و حمایت از مشروطه‌طلبان پافشاری کند. حاجی به همراه چند تن از یارانش به تهران آمد و در جلسه مجلس حاضر و مصراً خواستار انحلال انجمن‌های مردم شد. خماسی سرانجام به تحصن شیخ فضل‌الله در عبدالعظیم پیوست.

خمامی پیش از آن هم از طریق بحرالعلوم، وکیل علمای روحانی مشروعه‌خواه رشت در مجلس، با شیخ فضل‌الله ارتباط فعالی داشت. [۲۲۵] مورد دیگر در اشاره به تقلب در انتخابات، رشد اختلاف میان بحرالعلوم، هوادار شیخ فضل‌الله، با سید عبدالله بهبهانی است. وقتی بهبهانی اطلاع یافت بحرالعلوم به وکالت علمای رشت عازم مجلس است، تلگرافی اعتراضی به رشت فرستاد و در آن به عدم لیاقت بحرالعلوم برای وکالت علما اشاره کرد. هواداران خمامی، بحرالعلوم را شبانه و به سرعت با کالسکه به تهران فرستادند. به هر حال انتخاب بحرالعلوم یکی از موارد تقلبی بود که در جلسات ۱۴ و ۱۵ رجب (۱۳۲۵ قمری) مجلس به آن اشاره شده است. ضمناً «انجمن ایالتی رشت» در زمان انتخاب وکالت تحت نفوذ حسین‌خان کسمایی بود که با حاجی خمامی اختلاف داشت. این اختلاف سرانجام به تبعید خمامی از شهر رشت منجر شد. [۲۲۶] در یادداشت‌های مشروطه‌رابینو هم در این‌باره آمد: «منتخبین که می‌گفتند ما قرعه نکشیدیم [رای ندادیم] از برای انتخاب انجمن و شریعتمدار و حاجی میرزا محمدرضا از روی تقلب وکیل شدند.» [۲۲۷]

به استناد مذاکرات مجلس، همان دو روزی که آدمیت مآخذ قرار داده، دو تلگراف از رشت قرائت شد. در اولی خطاب به اتابک صدراعظم آمده بود: «چهار نفر هم جزو اهل علم هستند که دو نفر آنها سابق وکیل تقلبی بودند، حاج آقابزرگ و سیدعبدالوهاب و سیداحمد و یک نفر دیگر» و در دنباله مطلب آمد که اینان علیه انجمن بدگفته‌اند. در تلگراف دوم هم آمد که حاجی محمدرضا و شریعتمدار محرک شده‌اند.

علی‌رغم تمامی این شواهد، آدمیت مبنای روایت خود را با این توضیح شروع می‌کند: «نخست ماهیت طرح را بشناسیم.» [۲۲۸] منظور ایشان طرح تصفیه وکلای رادیکال از مجلس و انحلال انجمن‌هاست. در حالی که آن اسناد نشان می‌دهد بحث وکلا و از جمله طباطبائی، پیرامون مشکل انتخاب وکلای رشت بوده و هیچ ربطی به «جبهه افراطیون» و تسویه وکلای آنها و سه موردی ندارد که آدمیت به دلخواه از آن مذاکرات بیرون می‌کشد. رئیس مجلس در همان روز ۱۴ رجب به درستی اشاره کرد که اینان می‌خواهند: «در رشت انجمن ایالتی باشد و هر جایی یک انجمن [ولایتی] منعقد گردد. دیگر اینکه می‌خواهند انتخابات عمومی [و نه صنفی] باشد که هرکسی می‌خواهند به میل خودشان انتخاب کنند.»

اشاره‌ی به جایی بود. مشروطه‌طلبان خواهان این بودند که انجمن رشت به عنوان ایالتی شناخته شود تا انجمن‌های ولایتی لاهیجان، فومن، انزلی و... هم طبق قانون امکان فعالیت یابند. دوم اینکه انتخابات را با رأی اکثریت می‌خواستند و نه صنفی طبقاتی طبق خواسته عده معدودی و بر اساس نظام‌نامه تصویب شده. مشکل دیگر انتخابات مورد بحث آن دو روز مجلس که در اکثر سخنان وکلا به آن اشاره شد و آدمیت عامدانه ارتباط آن را با ضرورت واری اعتبارنامه وکلا و انتخابات نمایندگان ندیده می‌گیرد، همین ایالتی یا ولایتی بودن گیلان بود. انجمن رشت گیلان را ایالت می‌دانست و انجمن را «انجمن ایالتی رشت» می‌خواند، در حالی که قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، رشت را ولایت می‌شناخت و باید انجمن ولایتی خوانده می‌شد. [۲۲۹]

طبق قانون یاد شده، به مناطقی که ایالت خوانده می‌شد، ۱۲ نماینده و به ولایت‌ها ۶ نماینده‌ی مجلس سهمیه داده شده بود. مجلس هم پس از رأی‌گیری، رشت را ولایت خواند و تعطیل شدن انجمن‌هایی را خواست که در سایر شهرهای گیلان و حتی روستاها برپا شده بودند. انجمن‌های بزرگ و مؤثری چون انزلی و لاهیجان به این موضوع سخت اعتراض کردند. بنابر یادداشت‌های رابینو و تأیید تلگراف‌هایی که در این‌باره به مجلس عرضه شد، وکیل اصناف در رشت ۱۰۰۰ رأی کسب کرد و علما

۵۰۰ رأی بیشتر نیاوردند. اصناف معتقد بودند که آنها باید دو نماینده به مجلس بفرستند. در جلسه ۱۴ رجب هم به این موضوع اشاره شد که باید طبق نظام‌نامه صنفی باشد نه تعداد آرا. همان‌طور که گفته شد، هواداران خمامی به وکالت وکیل‌التجار اعتراض داشتند و تلگراف آنها هم در مجلس خوانده شد. خمامی با اینکه از علما بود در انتخاب تجار و اصناف هم دخالت مستقیم کرد. حال سخنان طباطبائی در مذاکرات را بررسی می‌کنیم. او بر خلاف ادعای آدمیت، هیچ اشاره‌ای به «تصفیه وکلای افراطی» در جلسه ۱۴ رجب نکرد. جمله او از این قرار که «تعداد انجمن‌ها و بعضی از وکلا که صحت اعتبارنامه آنها معلوم نیست» به همین موضوع مسئله انتخابات رشت و موضوع ایالت و ولایت بودن گیلان مربوط بود. از آنجا که در شهرهای متعددی و حتی روستاهای گیلان انجمن تأسیس شده بود، طباطبائی می‌گفت صرفاً یک انجمن ولایتی در شهر رشت باید بماند و بقیه تعطیل شوند. اعتبارنامه‌ها هم به وکلای رشت مربوط بوده که سخنرانان پیش و پس از او به آن اشاره کردند. آدمیت این جمله را به جمله دیگری از طباطبائی وصل کرد و چنین ربط داد که: «سابقاً گفتم که جمعی از وکلا هستند که به تقلب وکیل شده‌اند»، تا به خواننده القاء کند منظور طباطبائی انتخابات وکلای «افراطیون»، یعنی تقی‌زاده و یارانش است. غرض مذاکرات آن دو روز همان بود که گفته شد، یعنی اعتراض دو سوی جریان مشروطه و مشروعه در تقلب انتخاباتی وکلای یکدیگر در رشت. آدمیت، بعد از این قصه‌پردازی خلاف واقعیت‌هایی که در مجلس گذشت، بحث را به مدتی بعد و سخنان وکلا وصل می‌کند و سناریویی برای اخراج تقی‌زاده از آن بیرون می‌کشد. اخراج وکلای «افراطی» را هروی و ۹ معمم دیگر خواسته بودند. اینکه هم مشروعه‌خواهان و هم دو روحانی منتقد مجلس، طباطبائی و بهبهانی، خواهان حذف و تصفیه وکلای لائیک بودند، امری بدیهی است و آدمیت درست فهمیده؛ اما وصله و پیته کردن بسیاری مسائل ریز و درشت بهم و گذاردن سخن خود به زبان وکلا، قصه‌پردازی است. او اسناد تاریخی را به دلخواه خود می‌خواند و می‌فهمد و بر مبنای آرای خود از آنها تاریخ می‌سازد. استناد آدمیت به سخنان و رویکرد و قضاوت ثقه‌الاسلام تبریزی، میرزا فضلعلی آقا وکیل معمم تبریز، و مجتهد بهبهانی برای آشوب‌طلب و افراطی خواندن تقی‌زاده و اتصال آن به مقتضای شرایط زمان به مذاکرات آن دو روز مجلس قابل تأمل است. [۲۳۰] بدیهی است که این افراد در چارچوب دو جریان مخالف نظری و عملی قرار داشتند. بدگویی کردن و افترا زدن به مخالفان هم که در ادبیات سیاسی ایران فراوان و همیشگی است. طبیعی است که اینها در نقطه مقابل جریان لائیک، اقدامات و آرای تقی‌زاده را «افراطی و تندرو» بخوانند. ضدیت آدمیت با تقی‌زاده دام چاله‌ای می‌شود که او نه تنها به اظهارات و دلایل مخالفان متوسل شود، بلکه در نفی روح غالب زمانه و رویدادها، چنان پیش می‌رود که حکم فساد مسلک سیاسی مجتهدین علیه تقی‌زاده در مجلس دوم را مشابه خواست شریعت‌مداران و اعضای جامع آدمیت در اخراج وکلای رادیکال در مجلس اول می‌خواند. در واقع، غیرمستقیم و ناخواسته به خواننده نکته‌سنج می‌رساند که آن لویج — که آن همه در دفاع از حقانیت و اصلاح بودنشان پای فشرده — نمونه‌ای از تکفیر دین‌باران علیه جریان لائیک است. شرح آن را پیشتر آوردیم. نه در مجلس اول و نه در مجلس دوم این آزادی‌خواهان مشروطه‌طلب نبودند که خواهان اخراج و تصفیه تقی‌زاده شدند، بلکه مخالفان شریعت‌مدار و حامیان هم‌سو با افراد مطلوب مورخ مشروطه چنین لویج و احکامی را پیش کشیدند. اینکه چرا آدمیت هم و غم خود را در تأیید و توجیه آن لویج گذارد، شایان تأمل و شگفتی است.

سید هروی که سه لایحه یادشده را علیه وکلای رادیکال و انجمن‌ها در مجلس عرضه کرده بود، در سوم رجب همان سال در جلسه‌ی مجلس در پاسخ به یکی از نمایندگان که پرسیده بود: «قانون اساسی

«منظور متمم [چی شد؟]»، او که می‌خواست ذهن و کلا را از دستکاری‌هایی که در انجمن علما بر پیش‌نویس متمم رفته بود، به مسائل حاشیه‌ای در محکومیت جریان رادیکال و لائیک منحرف کند، پاسخ داد: «می‌دانید که از اطراف [منظور آزادی‌خواهان] چگونه فشار آورده‌اند، مجلس هم تقصیر ندارد؛ در حقیقت قانون اساسی ما قرآن است که در دست داریم».

وکیل‌التجار گفت: قرآن اساس دین ماست ولی قانون اساسی حدود سلطنت را معین می‌کند و حدود وزراء و وکلا و ملت مشخص می‌گردد، این همه اغتشاشات به واسطه این است که وظیفه هیچ کس معلوم نیست.

اولویت مجلس در این زمان، تصویب متمم قانون اساسی بود نه طرح لوایحی که هروی و وکلای معمم با حمایت اعضای جامع آدمیت پیش کشیده بودند. کارشکنی در روند گیتی مدار حقوقی قوه مقننه و عدم تحمل تعداد انگشت‌شمار وکلای رادیکال، اساس و علل طرح این لوایح بود. متأسفانه، مورخ لائیک مشروطه به دلیل نفرت از تقی‌زاده و یارانش و مخالفت با آنها به حمایت این نوع اقدامات پرداخته و دفاع از آنها را برای ثبت در تاریخ خود ضروری دانسته است.

ترور بهبهانی و «حقیقتی» که بر سر هر بازار می‌گفتند

آدمیت در مقام دادستان، قاضی و مجری «حکم تاریخی» با زبانی مطلق‌گرا و پرسش‌ناپذیر می‌نویسد: قضیه کشتن سیدبهبهانی نه مشکل تاریخی دارد و نه ابهامی دارد. مسئولیت مستقیم حیدرخان و تقی‌زاده در آن حادثه مسلم است. [۲۳۱] دلایل دادخواست و اثبات حکم هم روشن است:

«نوشته صریح رئیس کمیته اجرایی فرقه دموکرات و از یاران یکدل حیدرخان در این قضیه حجت است و مسئله تمام، پرحرفی هم لازم نیست».

منظور از رئیس کمیته اجرایی فرقه دموکرات، محمود محمود است. در عنوانی که آدمیت نثار استاد و دوست مرحومش می‌کند تردید وجود دارد، و تا زمانی که سند معتبری جز این سخنان منسوب به محمود محمود از دنیا رفته عرضه شود، اعتبار تاریخی ندارد. اما طرح این عنوان و یار یکدل خواندن او و حیدر عموآوغلی صرفاً برای ارباب خواننده است و کاربرد دیگری ندارد. مهم‌تر از آن، سخن محمود را «حجت» می‌خواند و مخالفان را به خاموشی امر می‌کند. استفاده آدمیت از زبان و ادبیاتی آمرانه و غیردموکراتیک جای اعتراض بسیار دارد. تاریخ، در سخنان هیچ‌کس «حجت» نمی‌شناسد. متفاوت دیدن رویدادهای تاریخی و عرضه ابعاد و اسناد نو، «پرحرفی» نیست. هیچ‌کس را نمی‌توان با حکم و «حجت» به لال شدن فرمان داد. گویا آدمیت از یاد برده است که خود نوشته است: «هر ممیزی و نقد تاریخ، مو را از ماست می‌کشد و به حساب هر نوشته و رفتار هر کس می‌رسد.» [۲۳۲] تاریخ محل حکمرانی مورخ و حجت خواندن خاطرات شخصی افراد محبوب او نیست.

آدمیت به‌رغم تأکید بر ضرورت احتیاط در بهره‌وری از دست‌نوشته‌ها و خاطرات شخصی دیگران به خاطرات اشخاص مطلوب و یا نکات مورد نیاز احکام تاریخی خود که می‌رسد بی‌برو برگرد آنها را معتبر و حجت می‌خواند.

نمونه‌ی دیگر، خاطرات احتشام‌السلطنه است. درباره آن می‌نویسد: «تصویری که از اوضاع عمومی مجلس و مسایل سیاسی به دست داده راست و درست است.» [۲۳۳]

آدمیت که سند معتبری، جز دست‌نوشته پدرش، برای نیت تقی‌زاده به ترور و قاتل خواندن او نیافته بود، اینجا هم از سرناچاری لحن و هیبت و زبان آمرانه خود را برای ارباب خواننده و مخالفین به کار

می‌گیرد و پای تقی‌زاده را کنار حیدر به ترور بهبهانی می‌کشاند. آن‌طور که پیشتر هم گفتیم، برخی صدور حکم فساد مسلک سیاسی از جانب مجتهدین در مجلس دوم را به رویدادی که ۸۴ روز بعد اتفاق افتاد وصل کرده‌اند تا تقی‌زاده را در این رویداد سهیم کنند. آدمیت به گزارش کاردار سفارت انگلیس هم متوسل می‌شود که نوشته: «مسئول آن قتل را فرقه‌ای می‌دانند که تقی‌زاده یکی از اعضایش است.» [۲۳۴]

از گزارش بالا، به صرف صحتش تنها می‌توان پی برد که عده‌ای از مخالفان حزب دمکرات، مسئول قتل بهبهانی را یکی از اعضای آن حزب می‌دانند، و سخنی از نقش تقی‌زاده در آن جنایت نیست. اما چون این یکی گفت و بعضی می‌گویند کافی نیست. آدمیت سراغ شعری می‌رود که عوام مخالف بر سر هر بازار می‌گفتند. [۲۳۵]

حزب دموکرات یک سازمان یک‌دست با ایدئولوژی و رهبری آهنین، همچون تشکل‌های حزبی اجتماعیون عامیون یا سازمان‌های چپ ایران معاصر نبود. در واقع، ائتلافی جبهه‌مانند از رویکردهای سوسیال‌دموکرات تا میانه‌رو لیبرال برای فعالیت پارلمانی بود. به فرض اینکه فردی و یا جریانی در این تشکل و یا میان هواداران آن کسی را ترور کند، نمی‌توان کل تشکل و اعضای آن را به جرم قتل به دادگاه برد. این برخورد تنها در محکمه تاریخ‌نویسان ما میسر می‌شود. یک لحظه تصور کنیم قرار است تقی‌زاده را به محکمه حقوقی ببرند و او را به جرم ترور بهبهانی محاکمه کنند. در پرونده‌ای که آدمیت پس از سال‌ها کنکاش فراهم آورده، دو صفحه دست‌نوشته منسوب به محمود محمود در گذشته که صرفاً در اختیار آدمیت بوده، شایعات مردم در گزارش مأمور سفارت انگلیس، و شعری که عوام کوچه و بازار می‌خواندند دلایل محکمه باشد. نتیجه را به قضاوت خواننده نکته‌سنج و جدی تاریخ‌واگذار می‌کنیم.

ترور بهبهانی برای وضعیت خطیر تقی‌زاده پس از صدور حکم فساد مسلک سیاسی و خروج از مجلس فایده‌ای جز آنچه به بار آمد، نداشت. کم‌اینکه هم آن زمان و هم در حال حاضر، مخالفان در محکومیت او از این ترور بهره‌ی فراوان برده‌اند و می‌برند. او دوران‌دیش‌تراز آن بود که در برهه‌ای که بیش از هر زمان دیگر نیاز به آرامش و همگرایی داشت تا مخالفین خود را آرام کند، چنین تروری را تأیید کند.

نفی خشونت و ترور

تقی‌زاده در ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ قمری طی نامه‌ای از استانبول به ادوارد براون در انگلیس، در خصوص ترور و خشونت در دوران مجلس دوم سخن می‌گوید که از آن با عنوان «بحرانات و انقلابات اخیر ایران یعنی دوره مشروطیت ثانی» یاد می‌کند. در این برهه، تقی‌زاده به حکم فساد مسلک سیاسی ناچار به ترک تهران و سپس ایران شد. ادوارد براون برای رهانیدن دوستش از مخمصه، نامه‌ای به آخوند خراسانی مرجع عتبات نوشت و از او تقاضای گذشت و تجدید نظر در خصوص حکم یادشده را درخواست کرد. [۲۳۶] این همان نامه‌ای است که آخوند خراسانی در پاسخ‌اش نوشته بود: «از بابت... آقای تقی‌زاده و سایر دوستان صمیمی ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها را مسبوق است. اما بدبختانه این تغییرات لازمه قهری زمان شوره و انقلاب است و به واسطه‌ی آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبه می‌شود. مقام روحانیت هم که مداخله در این جزئیات را در عهده ندارد.»

در واقع، این سخنان همان‌طور که جای دیگر آوردیم، نوعی پس‌گرفتن ضمنی حکم فساد مسلک سیاسی بود. اما غرض از این مقدمات، پرداختن به نامه‌ای است که تقی‌زاده در پاسخ گلایه براون به «تندروی»ها و اختلاف نظرهای شدید، منجر به ترور چند نفر، به لندن فرستاده بود. تقی‌زاده به صراحت

نوشت: «اولاً لازم است که عرض کنم عقیده شخصی مخلص کاملاً به این اصول [ترور] مخالف بوده و این وسیله را در مبارزه سیاسی ردیل‌ترین و مردودترین کل وسایل می‌دانم و نه تنها به واسطه‌ی مخالفت آن به صلاح وقت یا باریکی موقع ایران و غیره و غیره است که این طریقه را قبول ندارم. بلکه اساساً به نظریات. . . مخالف و منکر این اصول هستیم.» [۲۳۷]

به عبارت روشن‌تر، تقی‌زاده به صراحت مخالفت خود را با ترور به عنوان یکی از شیوه‌های پیشبرد امور سیاسی مطرح می‌کند و می‌نویسد که علاوه بر اینکه با نفس عمل مخالف است، در این اوضاع خطیر «صلاح وقت یا باریکی موقع» چنین اقداماتی به سود ایران و مردم و نهضت مشروطه نمی‌تواند باشد.

اما تقی‌زاده در همین نامه به موارد دیگر و مهمی اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: ریشه وقوع این رویداد - حکم فساد مسلک سیاسی - «مرض شرقی وخیم عدم تحمل یا عدم تحمل یا عدم تساهل بود که بعضی بلکه غالبی از پیشروان گرفتار و مبتلای آن بودند و شاید به اضافه‌ی قدری حسد نیز در اصحاب نفوس ضعیفه.»

هشیاری و ژرفای شناخت تقی‌زاده در این عبارات هویداست. برنکوهش عدم مدارا در ایران زمانه تأکید می‌ورزد. او به ذهنیت بسته‌ای اشاره می‌کند که نوآوری و خلاقیت را برنمی‌تابد و از بردباری نسبت به دگراندیشان و تحمل آنان بی‌بهره است. به گمان او، تا دلایل این انسداد ذهنی و پیامدهای خشونت بار آن شناخته نشود، نمی‌توان برای این مرض مزمن «شرقی» علاجی یافت. کاری درداور و طاقت فرسا و به دور از آسان‌جویی‌های متعارف و مقصراًفرین.

تقی‌زاده در همین نامه می‌افزاید که ترورها و سوءقصد‌ها از جانب کسانی صادر شده که دشمن مملکت‌اند. ضمناً یادآوری می‌کند که همه جا و در همه جنبش‌ها «رولوسیونرها» (انقلابیون)، و آنارشئیست‌ها وجود دارند و از اوضاع به سود خود بهره می‌گیرند، مسئولیت اقدامات آنها را نباید به مشروطه‌خواهان واقعی متوجه کرد. نکته دیگری که برای روشن‌تر کردن ذهن براون به آن اشاره می‌شود «در خصوص مسئله نفوذ علما و روحانیون» است. وی می‌نویسد، در اینکه «چند نفر وطن‌پرست» میان علما به نهضت مشروطه خدمات شایانی کردند، سخن و اعتراض نیست و باید قدر آنها را شناخت و خدمات آنها را به مملکت یادآور شد، اما این امر نباید منجر به «دادن امتیازات صنفی قانونی به آن صنف» شود.

«خیال بنده این است که چون علماء ما از سابق نفوذ زیاد و کافی دارند خوب است که آنها را به همان حال بگذاریم و محض ملاحظه اشخاص و افراد خوب [میانشان] که مع‌التأسف نادر است - حسیات را در وضع قوانین مملکتی که حکم دائمی دارند مداخله ندهاده و مغلوب احساسات محبت‌آمیز نشده و در تولید و بخشیدن حقوق امتیازیه که حکم و تأثیر آنها مدید خواهد بود، قدری تأمل کنیم.»

تقی‌زاده بر ضرورت عدم مداخله‌ی روحانیون در امر سیاسی و مملکت تأکید دارد. وی می‌گوید ممکن است در هر دوره‌ای چند روحانی خوب وجود باشد، اما قانون امری درازمدت است و ربطی به حضور یا غیاب افراد معین نباید داشته باشد. ضمن تأیید «خدمات عظیمه‌ی علمای مشروطیت در نجف»، باور دارد که این خدمات که باید بابت آنها قدردانی و حق‌شناسی شود، نباید «موجب دادن یک حق مزیت و تمایز قانونی یا زیاد حصه برده از حقوق مشترک بشری و طبیعی به آنها شود». احساسات مثبت و حق‌شناسی را با قانون مشترک که بر حقوق مساوی همه اهالی صراحت دارد، نباید خلط کرد و

مداخله داد. باید در «حقوق امتیازیه که حکم و تأثیر آنها مدید [دراز مدت] خواهد بود، قدری تأمل کنیم».

پیام نهفته در بینش و رویکرد این زمان تقی‌زاده شایسته تأمل و سنجش است. یکی از خصوصیات بارز و مؤثر در سرشت اندیشه و بافت کردار روشنفکران و فعالان سیاسی ایران معاصر که به تدریج همچون عنصری همخوان و هماهنگ در فرهنگ سیاسی - فرهنگی معاصر دین‌خوی ما نشست و نامیمون جاحوش کرد، درهم آمیختگی امور سیاسی با مذهب بود. تأکید مکرر تقی‌زاده بر ضرورت جدایی این دو عنصر به هم گره خورده، که از هم تغذیه می‌کنند و به هم یاری می‌رسانند، به صدور حکم فساد مسلک سیاسی وی از سوی مجتهدین انجامید. او در این نامه در ایام نهضت مشروطه هم کماکان بر این وجه اندیشه سیاسی مدرن خود تصریح می‌کند. او نه چون برخی، ضدیت با اسلام را وجه نظر و عمل خود قرار داده بود، و نه خوش خیال و ساده‌لوحانه، همچون بسیاری افراد دیگر، آن را به امری خصوصی فرو کاستن ممکن می‌شناخت. او تقابل هشیارانه و معتدل، با حضور مذهب در اداره اجتماع و مملکت‌داری برای برپایی ایرانی مدرن و قانونمند و شهروندانی با حقوق مساوی ضروری می‌دانست. تفاوت او با کسانی که نقد مذهب را به افشاگری‌های روزمره یا توهین به مقدسات مردم فرو کاسته بودند، در همین امر مهم نهفته است. او همواره و تا پایان عمرش بر این نکته محوری گذار ایران از فقه سنتی به حقوق جدید تأکید می‌ورزید. سخنان هشداردهنده‌ی او را در نیمه اول دهه چهل شمسی، زمانی که مجموعه جامعه ایران - به ویژه مدعیان روشنفکری آماده همراهی و هم‌خوانی در سمت سوی اندیشه‌های اصالت‌جویانه و بازگشت به خویشتن غرق کرده بودند، - کمتر کسی شنید و به آن اعتنا کرد. در آن برهه گروهی کوچک‌ترراه گذار به جامعه مدرن را نقدی از نوع کارهای کسروی و صادق هدایت به آداب و مناسک مذهب غالب می‌دانستند، و دسته‌ای بزرگ‌تر و مؤثرتر هم ندای بازگشت به خویشتن گم‌شده را فریاد می‌زدند. نکته‌ی قابل تأمل این است که دسته اول هم آرمان خود را از منظری اصالت‌خواهانه در خویشتن ناسلامی می‌جستند. تقی‌زاده در همین نامه میان «حسّیات گذرا» و الزامات درازمدت در قانونمند کردن و نوسازی کشور تفاوت می‌گذارد و توجه و تأمل براون را هم طلب می‌کند. در حالی که نزدیک نیم‌قرن بعد، روشنفکران ما از چپ و راست، ملی‌گرا و جهان‌وطنی، مارکسیست و مذهبی، جملگی به نوعی وحدت فکری و سیاسی رسیده بودند. درد اروپایی‌گری کسروی، در قامت بیماری غرب‌زدگی آل احمد با تفاوت‌هایی، نماد این وحدت شمرده شد. علی‌رغم تفاوت در ادبیات سیاسی و واژگان، همه از منظری اخلاقی - احساسی متحد خود را در میان جریان‌هایی یافتند که مدعی ستیز با غرب و عوامل داخلی آن و موافق احیاگری خویشتن گم‌شده بودند.

مصطفی رحیمی را به عنوان تنها روشنفکری می‌شناسیم که در ماه‌های پرشورش و مملو از وحدت احساسی و همراهی عمومی در سال ۱۳۵۷، با استقلال رأی و جسارت کم‌نظیری به نقد اوضاع برآمد. چه موافق و چه نکوهش‌گر آرای او باشیم، به این جسارت و استقلال فکری و تعهد روشننگری احترام می‌گذاریم. اما شایسته تأمل است که همین روشنفکر ارجمند در شهریور ۱۳۴۸ و در روزهای نطفه‌بستن اصالت‌خواهی ایرانیان و گرد آمدن همگانی به دور ایده‌هایی از جنم آرای آل احمد، پیرامون او و آرای وی چه گفت. با تأسفی عمیق باید اشاره کرد که چه عالی تجسم موجودیت روشنفکری آن روزگار، از جمله خویش را در قالب کلمات و رویکردی که دیگران را هم به خود می‌خواند، به قلم آورده است:

«جلال دیگر نخواهد نوشت. . . ما که می‌گرییم هم در سوگ جلال می‌گرییم و هم در سوگ ادبیات و هم در سوگ خودمان. زیرا جلال را سخت تنها گذاشته بودیم. این نامردی را به خود پسندیده بودیم که در بیان آنچه دلیری و مردی می‌خواهد به او نمایندگی بدهیم و خود به

تماشا بنشینم... جلال این وکالت را با دل و جان پذیرفته بود. و ما بیان واقعیت‌ها و حقیقت‌ها و دردهای خود را قلم خروشان و ناآرام او می‌دیدیم و در گریزگاه خود یا در دل خود تسلی می‌یافتیم. این گناه ما بود نه گناه او.

... جلال بار خود را می‌برد و بار دیگران را هم، تا مردانه از پای درآمد. چون آرش که همه نیروی خود را در تیری نهاد و خود دیگر نماند. اما این بار لشکر توران تا مرزهای خود واپس نمی‌نشیند. و این بدان معنی است که مفهوم قهرمانی نیز مانند بسیاری چیزهای دیگر دگرگون شده است.

... جهان‌نگری ما با هم تفاوت داشت با اساس نظریه او در غربزدگی موافق نبودم. و در گفت‌وگویی که در این زمینه پیش آمد ایرادهای خود را به او گفتم. [گفت] بنویس رئیس... دشواری در این بود که آخر چگونه می‌توان در برابر این نویسنده صمیمی و انسان ایستاد؟ و دشواری اجتماعی اینکه: آیا در افتادن با نویسنده غربزدگی او را که در برابر رذالت سخت ایستاده بود تضعیف نمی‌کرد؟...

بنویس، رئیس. بنویس! و امروز خیلی دیر است... حمله به نظریه غربزدگی در حکم تیراندازی به قلعه بی‌حفاظ است. جنگی که افتخار فتنی در آن باشد نیست. پیشروی اگر باشد به طرف لشکری است که سردارش بیرون از میدان جنگ از پا درآمده است. [۲۳۸]

مصطفی رحیمی که او را نماد استقامت و جسارت روشنفکری ایران در سال ۱۳۵۷ می‌شناسیم، توان، ضرورت و فضیلتی برای مقابله با ابهت و حضور شگفت‌انگیز جلال آل احمد بر نوک هرم «اندیشه‌ورزی» دهه چهل نمی‌یابد. و از منظری اخلاقی و همگرا و به رغم تأکید بر جهان‌نگری متفاوت خود، ترجیح می‌دهد که در کنار او و مقابل «دشمن مشترک» بایستد. نماد دشمن مشترک این زمان آرای تجددخواه کسانی چون تقی‌زاده بود که به نوسازی از بالا و عدم مداخله مذهب و اولیای دین در ارکان حکومت و سیاست تأکید داشت. کمالینکه در همان کتاب غربزدگی، نماد بیماری غربزدگی و یا به قول آقای رحیمی «رذالت»، شخص و آرای تقی‌زاده معرفی شده بود.

غالب این خوش‌خیالان می‌پنداشتند موضوع مداخله دین‌یاران در سیاست و حکومت — آن‌طور که جلال آل احمد آن را راه رستگاری دانسته بود — سال‌هاست به تاریخ پیوسته و جز خرافات و اوهام نقش و اثری در ساختار آینده ایران ندارد. اینان نه بستر ذهن‌آفرینی عمومی آنچه را امثال آل احمد می‌پراکند، چنان که بایسته است دیدند و نه بازسازی توانمند و کارآمد اساس بینش و کنش اسلام سیاسی را دریافتند که خود را برای سلطه و روی کارآمدن آماده می‌کرد. در واقع، نسبت به ندای درونی وحدت طلب، همسان خواه و مؤثر اصالت‌خواهانه‌ی آرای غربزدگی آل احمد بی‌اعتنا ماندند. متحدین خود را در مقابله با «دشمن مشترک» نه با کسانی چون تقی‌زاده، بلکه در «روحانیون مترقی و مبارز» جستند و یافتند و حلقه شبه مرید و مرادی بر گرد آن تشکیل دادند. هرگاه هم که به خیال مقابله و افشای اسلام سیاسی افتادند، سراغ نوشته‌های کسروی رفتند که در اصالت‌خواهی و یافتن ره‌جویی‌هایش، هم‌ریشه با روحانیت گوی سبقت را از خود سنت‌گرایان ربوده بود. از یاد بردند که کسروی در تمام دوران پرفراز و نشیب عمرش در مقام حافظ اصالت‌جوی «پاکدینی»، در مقام مصلح دین اجتماعی، با مخالفین و رقبایش در افتاده بود و نمی‌توانست پیام و رسالتی برای ایران نو داشته باشد. پیش از آفرینش «پاکدینی»، او خود را نگهبان «شریعت احمدی» دانسته بود. [۲۳۹]

«قهرمانی» که رحیمی به عنوان نماد و پیشگام و وکیل جامعه روشنفکری در وجود جلال آل احمد می‌یابد، خواهان همان «مصلح اجتماعی و برپا کننده پاکدینی» غرب‌ستیز کسروی است. هشدار

تقی‌زاده در سال ۱۳۲۹ قمری — زمان مشروطه — به فراموشی سپرده شد. همان‌طور که پاسخ سنت‌گرایان در حکم «فساد مسلک سیاسی» از یاد برده شد. آن زمان او را مبشر و مروج خشونت خواندند، چرا که سر به اطاعت و تمکین آرامش دلخواهشان نگذارد و دهه‌ها بعد هم‌زمان با تکرار جدید هشدارش به رشد اندیشه‌های اصالت‌جویانه، او را با اتهام «هرهری مسلک» و «بیمار غرب‌زده»، به باد حمله و عتاب گرفتند. و هم‌زمان، برخی مورخان مدعی لائیک‌ما برای اثبات خشونت و بیمار بودن تقی‌زاده کتاب‌های متعدد پیرامون مشروطگی ایران نوشتند.

نخستین نطفه خشونت از زبان و ادبیات و برچسب‌های نفرت‌زا و نابردبار آفریده می‌شود. تجدد و نوآوری در این سرزمین با موانع و ضدیت‌های پرتوانی از سوی ارزش‌های فرهنگ سنتی و دین‌خوی غالب روبه‌رو بوده است. واژه‌ی فرنگی‌مآبی، غرب‌زده، هرهری مسلک، زندیق، مشرک و کافر، بستر آفرینش خشونت نسبت به دگراندیشی و نافرمانی به مراد و اولیای دل و مغز مردمان این سرزمین بوده است. اینان با جا انداختن اتهام‌های بی‌شماری چون خودباختگی، تقلید، دنباله‌روی، وابستگی، بیگانه‌پرستی و فساد مسلک، عملاً دست به تلاش همه‌جانبه‌ای در حذف و محو دگراندیشان مزاحم و نوظهور یازیدند. بی‌تردید خود این نوظهوران «مزاحم» و محل آسایش مطلوب آن مرادان که انباشت نظری، تجربی و ظرفیت‌های چندان استواری هم نداشتند و در بستر ارزش‌های همین فرهنگ و سرزمین بالیده بودند، بهانه‌ها و نشانه‌های فراوانی برای «حقانیت»‌پذیری این اتهامات به دست مخالفین دادند. نیروهای سنتی برای پیش‌گیری از ترویج و پذیرش آرا و تحولات نو که این نوظهوران به میان مردم و جامعه آورده بودند، با برجسته کردن برخی خصوصیات منفی و یا عملکرد نادرست برخی پیشگامان منورالفکر ما، حقانیت اصالت «آنچه خود داشته و داریم» را باز نمودند و بر بستر جهل و بی‌سوادی عمومی مردم، تذبذب و ابتذال و ناتوانی دولتمردان و نخبگان، بازار عیب‌گویی گشودند و دل از عیب‌یابی ره جوی بستند. ضعف و کاستی اینان را عین نادرستی هر نظر و یا تحول نو وانمود کردند و اصالت‌جویی و بازگشت به خویشتن گم شده را تنها چاره جلوه دادند. هر اغتشاش ذهنی، عملکرد غیراخلاقی، اشتباه سیاسی را برجسته کردند و اذهان را از معضل اصلی جامعه منحرف کردند، که همانا جزمیت و پایبندی به داشته‌های ناهم‌زمان پیشین و پیامد ناگزیر آن، بیرون ماندن از چرخه تحول، رشد و تعالی در عصر جدید بود. هیچ‌کس در پی این پرسش مهم برنیامد که اگر معضل اصلی ما حضور چند نفر چون تقی‌زاده است، چرا صدها سال است جامعه ما در منجلاب انحطاط و واماندگی، جهل و تعصب، ویرانی و فساد و خفه کردن خشونت‌بار هر ندای آزادگی و دگراندیشی غوطه‌ور است. صد افسوس که ذهن‌ها بیکار عیب‌گویی از امثال تقی‌زاده گرم شد، تا بساط و دکان عوام‌فریبانی امثال آل احمد گرم و پررونق شود. جلالی که نوشت فرنگیان «سر ما را به مشروطه و استبداد» گرم کردند تا بار خود برند، باید بر تارک روشنفکری ما خودنمایی کند و تقی‌زاده نمونه بیگانه‌پرستی و تقلید و بیماری جلوه داده شود. زبان و ادبیاتی روشنفکرستیز رواج یابد. همه هم در این «سازندگی» متحد و یکپارچه در پی اصالت‌گم‌شده خود و ناجی روزگار، سهم و نقشی ایفا کنند. اما واقعیت این بود که وقتی غالب جامعه روشنفکری ما در پی عیب‌جویی و خوب و بد حکومت پهلوی و حامیان غربی‌اش به هر منفذی سر می‌کشیدند، تجددستیزان بر بستر آنچه امثال جلال آل احمد آفریدند، مقدمات کسب قدرت خود را فراهم می‌آوردند. نخستین گام‌ها هم به درستی طراحی و آماده شد. حذف و حذر آفرینی عنصر روشنفکر غیردینی و در دستور کار قرار گرفت. اینکه چرا آثار تجددستیزان امروز مملو از داده‌ها و یافته‌های فضای ضد روشنفکری قلم‌زنان علوم اجتماعی و تاریخ مدعی لائیک‌دهه‌های ۲۰ تا ۵۰ است، خود نشانی اعجاب‌انگیز از فرهنگ دین‌خوی ماست. اینکه جلال آل احمد والاترین تاریخ مشروطه را

کتاب کسروی می‌خواند، اینکه کتب تجددستیز سفارشی معاصر همه شواهد ضدیت و حقانیت خود را از آثار مورخان مشروطه مخالف تقی‌زاده چون آدمیت می‌یابند و برمی‌گیرند، تصادفی نیست. نشانی از سرشت اندیشه و بافت کردار و کارنامه تحسین‌برانگیز روشنفکران بنیانگذار عصر مشروطه است که این همه دشمنی و ضدیت آفریده و باید به مثابه بخش مهمی از تاریخ معاصر ما بازنگری شود.

یادداشت‌های فصل هشتم

۱. محمد توکلی طرقي در نقد و بررسی کتاب *نامه‌های تبعید میرزا آقاخان کرمانی در فصل‌نامه ایران‌نامه*، سال ۹، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۹، اشاره‌های قابل تأملی در این باره دارد.
۲. تقی‌زاده، در رساله‌ی تحقیق *حالات کنونی ایران*... طبع شده در مصر به سال ۱۳۲۲ قمری، بازچاپ در مقالات تقی‌زاده، جلد چهارم، ص ۵.
۳. *تاریخ و تاریخ‌نگاری*، در کاروند کسروی به کوشش یحیی ذکاء، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۶، صص ۱۷۸-۱۷۹.
۴. کسروی، *بهائیکری، شیعیگری، صوفیگری*، انتشارات نوید، ژانویه ۱۹۸۹، ص ۲۱۴.
۵. *دیباچه تاریخ هیجده ساله آذربایگان از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۰۲*، ضمیمه‌ی نشریه پیمان، سال دوم، شماره یکم، دی‌ماه سال ۱۳۱۳، صص ۸-۱۰، کسروی چند سال بعد با افزوده‌ها و جرح و تعدیل‌هایی آن را تحت عنوان *تاریخ مشروطه*، و مدتی بعد مکمل آن را تحت عنوان *تاریخ هیجده ساله آذربایجان* منتشر کرد.
۶. برای دستیابی به ارزیابی مفید و دانشورانه از آرای ناسیونالیستی کسروی در لزوم یکپارچگی و یگانگی ایران و ایرانیان، ن. ک. آبراهامیان، یرواند، «احمد کسروی: ناسیونالیست مدافع یکپارچگی ایران»، *کنکاش*، دفتر دوم و سوم، بهار ۱۳۶۱.
۷. کسروی، احمد، «یک توده را چنان که راه یابد»، *مجله پیمان*، سال ششم، شماره هفتم، مهرماه سال ۱۳۱۹ ش، ص ۴۱۹.
۸. یزدانی، سهراب، *کسروی و تاریخ مشروطه ایران*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۱. از داده‌های این نوشته دانشورانه و مملو از نکات بدیع بسیار آموختم.
۹. کسروی، احمد، *زندگانی من*، تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۵۵، ص ۳۱.
۱۰. *زندگانی من*، ص ۴۵.
۱۱. همان‌جا، ص ۴۶.
۱۲. *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، ص ۳۳۹.
۱۳. تأکید کنم که در این نوشته به درگیری‌های سیاسی او در سال‌های بعد از نوشتن تاریخ مشروطه، همچنین به کسروی زبان‌شناس، اندیشمند اجتماعی و محتویات آثار غیرتاریخی‌اش کمتر توجه می‌شود. صرفاً در جهت روشن کردن پس‌زمینه‌های ذهنی، روانی و سیاسی تاریخ‌نگاری و آرای او به ویژه در جهت انتقادات او به تقی‌زاده، به اشاره‌هایی بسنده کرده‌ام. کسروی به شدت علاقه‌مند و پیگیر آگاهی و دانش‌های متنوع بود. تنوع موضوع‌هایی که او در نوشته‌هایش عنوان کرده، جملگی از وسعت و حجم پژوهش و مطالعات بعضاً عمیق و دانشورانه او حکایت می‌کند. در این زمینه آثار متعددی در دسترس است که خواننده علاقه‌مند می‌تواند به آنها مراجعه کند.
۱۴. *مجله پیمان*، سال اول، شماره ۱ و ۲، سال ۱۳۱۲ شمسی.
۱۵. کسروی، احمد، *در پیرامون ادبیات*، آمریکا، کتاب‌فروشی ایران، ۱۹۹۱، صص ۱۴۹ و ۱۵۰.
۱۶. برخی انتقادات کسروی از براون به جا و وارد بوده است. مثلاً ترجمه تاریخ طبرستان نوشته محمدحسن بن اسفندیار مورخ ایرانی را که از آن چند چاپ در دست است می‌توان نام برد. براون ترجمه کوتاه و ناقصی از این اثر در انگلیس به چاپ رساند. کسروی کاستی‌ها و غلط‌های متعدد آن را عنوان کرد. برای مقایسه این چاپ براون با مطلوب‌ترین نسخه‌ی موجود به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، از پیشگامان تاریخ‌نگاری معاصر، مراجعه شود.
۱۷. کسروی خود به درستی به ایران‌شناسانی چون دارمستر، نولدکه، بارتولد، کریستین سن و... را حرمت می‌

- نهاد و آنها را از جمله کسانی می‌شمرد که بر ایران منت دارند. اما نگرش متعصبانه و یک‌بعدی‌اش به ادبیات و شعر ایران، و نیز سؤطن بیش از حدش به غربیان ایران‌شناس به عنوان شرکت‌کنندگان در توطئه علیه مردم و کشور ایران، بر قضاوت و انصاف پژوهشی او سایه افکنده بود.
۱۸. برای جلوگیری از سؤتفاهم‌های احتمالی، تأکید کنم که علی‌رغم تمامی این انتقادات که آنها را لازم و به جا می‌دانم، کسروی را از نخستین محققین ایرانی با رویکرد نو و امروزی به تاریخ و زبان‌های ایرانی می‌شناسم. او با ذهنی هوشمند، نکته‌بین و ژرف‌نگر، ما را با زوایای جدیدی از این مقوله‌ها آشنا کرد. برخی خدمات او به تاریخ، فرهنگ و زبان‌شناسی ایران معاصر غیرقابل انکار است.
۱۹. تاریخ هیجده ساله آذربایگان، ضمیمه مجله پیمان، ۱۳۱۲ شمسی، بخش اول، ص ۱۰۶.
۲۰. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، صص ۳۵۴ و ۳۵۵. همچنین مجموعه آثار قلمی نقه‌الاسلام صص ۵۶ تا ۵۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، و زندگی‌نامه شهید نیک‌نام. نقه‌الاسلام در صص ۱۴۸، ۱۵۰ و ۱۵۳ نیز خیزش گرسنگان تبریزی را ترسیم کرده است.
۲۱. ضمیمه مجله پیمان، سال دوم، شماره ۹، ص ۱۸۷.
۲۲. نسخه مورد استفاده نگارنده: *ورجاوند بنیاد*، چاپ چهارم، ۱۳۴۸ شمسی، با مقدمه محمدعلی پایدار است. برای کتاب‌شناسی و سیاهه آثار کسروی می‌توان به سایت شخصی او در اینترنت مراجعه کرد. به دلیل طولانی بودن آثار متنوع او از ذکر آن آثار در اینجا پرهیز کرده‌ام.
۲۳. *ورجاوند بنیاد*، صص ۱۷۳-۱۷۶.
۲۴. کسروی، احمد، آیین، جلد یکم، تهران، *ارمغان*، ۱۳۱۱، ص ۵۵.
۲۵. کسروی، «نیک و بد»، پیمان، شماره سوم، سال ششم، خرداد ۱۳۱۹ شمسی.
۲۶. کسروی، «روزنامه و روزنامه‌نگاری»، پیمان، شماره سوم، سال دوم، اسفند ۱۳۱۳.
۲۷. کسروی، «بیماری پرگویی اروپایی»، پیمان، تهران: فردوسی، ۱۳۸۱، صص ۵۵۴-۵۵۵.
۲۸. *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، ص ۱۲۹.
۲۹. همان‌جا، ص ۳۶۳.
۳۰. همه نقل قول‌های جلال آل احمد را از کتاب *در خدمت و خیانت روشنفکران*، تهران: فردوسی، ۱۳۷۲، آورده‌ام.
۳۱. همان‌جا، ص ۳۹۸.
۳۲. گستره و ژرفای تأثیر آرای کسروی در ذهنیت و آرای ایرانیان معاصر، مبحث مهمی است که باید پرداخته و روشن شود. امری که حوصله‌ی فراخ دیگری را می‌طلبد.
۳۳. همان‌جا، ص ۲۱۱. قابل تأمل است که جلال آل احمد ضمن تأیید و تحسین تاریخ مشروطه کسروی، او را هم نمونه بارز دیگری از همین‌گونه روشنفکرانی معرفی می‌کند که در عمل به غرب‌زدگی یاری رسانده است.
۳۴. کسروی، احمد، مشروطه بهترین شکل حکومت، ص ۹۹.
۳۵. *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، ص ۱۵۶.
۳۶. کسروی، «در پیرامون تاریخ آذربایجان»، پیمان، شماره ۷، سال دوم، تیر ۱۳۱۴ ش.
۳۷. *تاریخ مشروطه ایران*، صص ۴۵۱-۴۶۵.
۳۸. کسروی، احمد، آیین، ص ۱۰.
۳۹. نشریه پیمان، دوره بازچاپ ۱۳۸۱، تهران، انتشارات فردوس، ص ۴۰۵.
۴۰. همان‌جا، ص ۴۰۶.
۴۱. محمد توکلی طریقی، «تجدد اختراعی، تمدن عاریتی و انقلاب روحانی»، *مجله ایران‌نامه*، شماره ۲ و ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۱۸.
- محمد توکلی در این مقاله ارزشمند نکات قابل تأملی را پیش کشیده است. ایشان در بازکاوی نوشته‌های احمد کسروی به این نظر رسیده که این آثار همچون کلید گم‌شده‌ی تاریخ روشنفکران قرن بیستم ایران جلوه می‌کنند؛ آثاری که از یک سو تبلور اندیشه‌های اجتماعی دو دهه پس از انقلاب مشروطیت و از سوی دیگر

آفریننده زمینه پیدایش اسلام‌گرایی و اصالت‌گرایی دو دهه پیش از انقلاب اسلامی‌اند. این پژوهشگر قتل کسروی توسط متعصبین مذهبی را آغاز جریان فراموش کار عامدانه‌ای می‌داند که گفتمان نوینی را میسر کرد، می‌نویسد:

«یافته‌های کسروی درباره‌ی دین، خرد، اروپایی‌گرایی، رمان و سینما بنیان گفتمان دین‌مداری را فراهم آورد که روحانیون مدعی ابداع آن شدند. . . [کسروی] گفتمانی را پی انداخت که ریشه در آراء و باورهای نامتجانس داشت. این گفتمان هم متجدد بود و هم متدین، هم آخوندستیز بود و هم مخالف اروپایی‌گرایی، هم مشروطه-خواه بود و هم خواهان وحدت دینی، هم مدافع زبان و ادب فارسی بود و هم محارب با اندیشه‌های جبر‌گرای سراینده‌گانی چون حافظ، سعدی و مولانا. با پیوند این تجدد و تدین و مقابله با اروپایی‌گرایی، این گفتمان راهنمای کسانی چون علی‌اکبر حکمی‌زاده، غلامرضا سعیدی، هادی سعیدی، عطالله شهاب‌پور، شریعت سنگلجی، محمدتقی شریعتی و روح‌الله خمینی شد. اگرچه برخی از این کسان از مخالفان سرسخت کسروی شدند، اما علی‌رغم این مخالفت، برخی از آرای او را برگرفتند، و برای پیشبرد در رهبرد اسلام‌گرایی به کار بردند. احمد فرید (میهنی یزدی)، فخرالدین شادمان، جلال آل‌احمد، مهدی بازرگان و علی شریعتی از دیگر کسانی‌اند که آثارشان پیوستگی خاصی با نوشته‌های کسروی درباره‌ی اروپایی‌گرایی و اسلام دارد. چگونگی تأثیرپذیری و تأثیرگذاری کسروی را باید بخش دشوار و پیچیده‌ای در تاریخ روشنفکری قرن بیستم دانست.» (همان‌جا، صص ۲۲۷ و ۲۲۸)

۴۲. کسروی، احمد، کتاب آیین، ص ۴۷.

۴۳. تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۹۳.

۴۴. آبراهامیان، یرواند، جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ص ۱۳۵.

۴۵. کسروی، احمد، افسران ما، تهران، چاپ رشديه، ۱۳۵۸، ص ۵۷.

۴۶ تا ۴۸. امیر خیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۵۹۱ و ۵۹۰.

۴۹. اوراق تازه یاب مشروطیت، صص ۱۳۲ تا ۱۳۶.

۵۰. تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۲۹.

۵۱. همان‌جا، ص ۳۴.

۵۲. تمام نقل قول‌ها از تلگراف مفصل تقی‌زاده در صص ۳۷ تا ۴۰/اوراق تازه یاب مشروطیت برگرفته شده است.

۵۳. آفاری، زانت، انقلاب مشروطه ایران، ص ۳۲۶.

۵۴. دیوسالار، علی، یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی شرق، ۱۳۳۶، ص ۷۹.

۵۵. توکلی طرقي، محمد، مجله ایران‌نامه ویژه کسروی، ص ۲۲۲.

۵۶. معرفت بر چگونگی تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بسیاری از متفکران و روشنفکران تاریخ معاصر ایران، و پیوستگی تاریخی آرا و اندیشه‌ها و روایت‌های تجددخواه یا تجددستیزشان بدون دریافت و کند و کاو این حلقه‌های گمشده و گسسته و صراحت در ابزار و عرضه‌ی آنها ممکن نیست. این امر که ضرورتی اساسی در شناخت سیر اندیشه‌های تجدد در روایت‌های آن در تاریخ معاصر، و تلاش در گشودن گره‌ها و معضلات حال حاضر ما دارد. مثلاً شباهت آرای کسروی پیرامون حقوق زنان با آنچه در این چند دهه اخیر عرضه شد، غیرقابل انکار است. کسروی از یک‌سو هوادار چارچوبی محدود از آزادی‌ها چون حق رأی و تحصیل زنان بود و از سوی دیگر و از آنجا که در شالوده فکری و فلسفی خود زنان را شایسته و بایسته حقوق مساوی همه‌جانبه با مردان نمی‌شناخت، آنها را موجوداتی می‌پنداشت که خداوند برای پرورش فرزند و اداره امور داخلی خانه و خانواده آفریده و تأکید می‌کرد که دآوری در دادگاه، نمایندگی در پارلمان، وزیری و فرماندهی سپاه، و بسیاری حوزه‌های دیگر اجتماعی کار زنان نیست. برای دستیابی به آرای کسروی پیرامون زنان می‌توان به رساله‌ی خواهران و دختران ما، چاپ کتاب‌فروشی ایران، مریلند ۱۹۹۴، و رساله‌ی امروز چاره چیست؟ او مراجعه کرد. برای یک ارزیابی اندیشه‌ورز، مفید و تأمل‌برانگیزی پیرامون آرای نامتجانس کسروی، بنگرید به مقاله «بن‌بست تجدد در اندیشه کسروی»، نوشته فرزین وحدت در ایران‌نامه ویژه احمد کسروی. آرای کسروی پیرامون زنان را بنیانگذاران و

- سازمان دهندگان نظام حکومتی فعلی ایران دقیقاً و مرحله به مرحله پیگیری و اجرا کرده‌اند.
۵۷. نگارنده در این ارزیابی قصد بررسی دستاوردهای تاریخی فریدون آدمیت را ندارم. خواننده علاقه‌مند می‌تواند مستقیماً به آثار متعدد ایشان که در سیاهه منابع کتاب آورده‌ام مراجعه کند. ضمناً، در ویژه‌نامه شماره ۹۴ مجله کلک، در به خصوص همکار و دوست نزدیک ایشان، خانم هما ناطق، تحت عنوان *استادم دکتر فریدون آدمیت در جانب‌داری و شرح برخی آرای مطلوب ایشان سنگ تمام نهاده است*. در این زمینه، علی‌اصغر حقدار، در رساله‌ای، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۲ نیز به گونه‌ای فشرده و روش‌مند آرای آدمیت را عرضه کرده است. آقای حقدار خود را از شاگردان آدمیت و پیرو روش تاریخی ایشان می‌داند. آثار ایشان، تا آنجا که من دسترسی یافتم، نشان از ذهنیتی دقیق و لائیک دارد و افق خوشایندی را ترسیم می‌کند.
۵۸. در حاکمیت بی‌چون و چرای نام وهیبت آدمیت بر تاریخ‌نگاری ما همین بس که نزدیک‌ترین پژوهشگر معاصر به آدمیت، که به گمان من از انگشت شمار مورخان اهل نظر و بصیرت ماست، در هراس شاگرد گونه در وصف او از راه دور نوشت: «هنوز از خود می‌پرسم: اگر آدمیت نوشته‌ام را بخواند چه خواهد گفت». (هما ناطق، «استادم فریدون آدمیت»، کلک، شماره ۹۴ ص ۲۵)
۵۹. پیش‌گفتار *امیرکبیر و ایران*.
۶۰. *مجلس اول، بحران آزادی*، صص ۱۳ و ۱۴.
۶۱. هما ناطق، «استادم فریدون آدمیت»، کلک، ۹۴ ص ۲۲.
۶۲. *مجلس اول، بحران آزادی*، بخش منابع.
۶۳. همان‌جا ص ۳۹۴.
۶۴. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۴۰۱.
۶۵. اشاره آدمیت به عنایت، در ص ۵۲ کتاب *اندیشه‌های طالبوف تبریزی* آمده است.
- برای دستیابی به یک نقد دانشورانه و روشنگر به آرای واپس‌گرای عنایت، در قیاس با ناسزاگویی آدمیت، می‌توان به کتاب *درخشش‌های تیره*، نوشته فیلسوف و محقق معاصر، آرامش دوستدار مراجعه کرد. دوستدار با رویکردی تعقلی، ژرف، و مبتنی بر نوشته‌های عنایت، به سنجش باورها و داده‌های او پرداخته است.
۶۶. *اندیشه‌های... آخوندزاده*، ص ۱۲۷.
۶۷. آدمیت، در ص ۴۰۲ همان کتاب، با تمسخر به حرفه‌ی ملک‌زاده اشاره کرده و می‌نویسد: «مؤلف پزشک ما» جرأت فرموده ۱۷۰۰ ص کاغذ سیاه کند. با مطرح کردن تخصص پزشکی او، جرأت و جسارت به وارد شدن در عرصه تاریخ‌نگاری را تحقیر می‌کند.
۶۸. آدمیت، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، جلد اول، ص ۳۳.
۶۹. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۱۳۶.
۷۰. *فکر دموکراسی اجتماعی*، ص ۱۳۷.
۷۱. سنجش «احکام تاریخی» جا افتاده آدمیت نیاز به کتاب مفصلی پیرامون تاریخ‌نگاری معاصر ما دارد که فصولی چند از آن را آماده نشر کرده‌ام.
۷۲. یادداشت‌های سیدابوالحسن علوی، پدربزرگ علوی، نویسنده معاصر ابتدا در مجله *یغما*، دوره پنجم، سال ۱۳۳۱، منتشر و سپس در قالب کتاب *رجال عصر مشروطیت* به کوشش ایرج افشار در ۱۳۶۳ تجدید چاپ شد.
۷۳. احتمالاً مقصود علوی، پیش درآمد نشریه شب‌نامه‌گونه‌ی *صبحانه ملی* است. نشریه‌ای که پیش از مشروطه با چاپ ژلاتین در تهران مخفیانه توزیع می‌شد. شاید خطای باصره در خواندن دست‌نویس‌های علوی پیش‌آمد که به قول کوشنده انتشارات، مجموعه‌ای کهنه و پوسیده کاغذ بوده و موجب این اشتباه شده است. نشریه مخفی چاپ می‌شد و از نام و نشان مسئولان و نویسندگان اطلاعاتی در صفحات آن وجود ندارد. مندرجات شماره‌های ناقص این نشریه در کتابخانه مجلس قابل دسترس است.
۷۴. هاشمی، محمد، جلد سوم، *صبحانه ملی*.
۷۵. تصویر دست‌نویس این نامه تحت عنوان سند دوم در *اسنادی از... مبارزه با محمدعلی شاه*، صص ۷-۴ آمده است.

۷۶. مبارزه با احمدعلی شاه، ص سی و دوم.
۷۷. همان جا، ص پنجاه و دوم.
۷۸. برای شناخت از آرا و عملکرد جریان رادیکال مشروطه در ایوردون سویس در احیای مشروطه و انتشار صور اسرافیل در تبعید، می‌توان به مقاله محققانه ایرج افشار در منبع یادشده مراجعه کرد.
۷۹. سند شماره ۱۷ همان کتاب.
۸۰. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۳۲۳-۳۲۹.
۸۱. اندیشه ترقی و حکومت قانون، مقدمه.
۸۲. ایدئولوژی نهضت مشروطیت.
۸۳. همکار و همراه سالیان آدمیت، در شرحی بر آرا و انگیزه‌های آدمیت می‌نویسد: او از قاجاریان نفرت عمیق داشت درباره آنان می‌گفت: «بن آل قاجار مثل ایل بور بورند، از سگ بیشتر و کم‌ترند.» (هما ناطق، «استادم فریدون آدمیت»، کلک، شماره ۹۴، ص ۲۱)
۸۴. امیرکبیر و ایران، ص ۴۴۰.
۸۵. فکر آزادی...، ص ۴۳.
۸۶. امیرکبیر و ایران، ص ۴۲۳.
۸۷. فکر آزادی...، صص ۹۸ تا ۱۰۳. برای چهره‌ی متفاوتی از ملکم می‌توان به آثار هماناطق، سیدجواد طباطبائی و ماشالله آجودانی مراجعه کرد.
۸۸. اندیشه‌های... کرمانی، ص ۲.
۸۹. مجلس اول، بحران آزادی، ص ۳۹۸.
۹۰. اندیشه‌های... کرمانی، ص ۱۵.
۹۱. دموکراسی اجتماعی...، ص ۶.
۹۲. هشت بهشت، نسخه خطی صص ۱۶-۳.
۹۳. اندیشه‌های... کرمانی، ص ۱۲۲.
۹۴. همان‌طور که ذکر شد، من بحث پیرامون آرا و عملکرد کرمانی را در جای دیگری پی گرفته‌ام. برای جلوگیری از بسط نوشته، تنها به نوشته کرمانی در هشت بهشت، ص ۸۰ و بازنویسی دگرگون آن در اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی به قلم آدمیت ص ۹۷ ارجاع می‌دهم. قیاس اصل نوشته کرمانی با نقل متفاوت و نتیجه‌گیری نادرست آدمیت این ادعا را نشان می‌دهد.
۹۵. آجودانی، مشروطه ایرانی، ص ۱۴۹.
۹۶. یک حلقه ارتباطی میان تقی‌زاده و آدمیت، محمود محمود عضو سابق حزب دموکرات و نویسنده کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس است. ارتباطی که به نظر می‌رسد در تکمیل اختلاف سلیقه میان تقی‌زاده و آدمیت و دشمنی دیرینه‌ی پدر وی، مؤثر بوده است. آدمیت با تعصب و سرسپردگی شاگرد و استادی تا روز پایان عمر به محمود علاقه‌مند بود.
- پایان‌نامه دانشجویی آدمیت درباره‌ی زندگی سیاسی میرزا تقی‌خان امیرکبیر اولین بار با مقدمه و حمایت محمود محمود در سال ۱۳۲۳ شمسی منتشر شد. آدمیت در آخرین اثر منتشرشده‌اش (مقدمه‌ی تاریخ فکر: از سومر تا یونان... تهران، روشنگران، ۱۳۷۵ ص ۱۰) در وصف محمود می‌نویسد: «او از معتقدان اصالت عقل بود؛ از آزادگان بود و به روشن‌سرای خرد تنها آموزگار هم‌وطنم بود...» محمود در کتاب هشت جلدی نام‌برده‌اش، مشروطه را مصیبت بزرگ خواند و با باد سمی که از سوی انگلیس بر بنیان‌های این مملکت وزید همسان دانست. آدمیت نوشته مشروطیت یعنی حکومت عقلانی و محمود هم باورمند اصالت عقل و آزادی است، و بی‌تردید کتاب استادش را با دقت و فراست خوانده است. اما همچنان و با وجود نوشتن کتب متعدد درباره مشروطیت و از آنجا که همواره افراد مطلوبش را عاری از خطا می‌خواهد و می‌یابد، نقدی بر این ارزیابی محمود ننوشت. آدمیت در فکر آزادی دو صفحه از یادداشت‌های محمود را به عنوان سند محکومیت و مشارکت

- تقی‌زاده در ترور ضمیمه کرد و در کتاب *مجلس اول و بحران آزادی* (ص ۳۹۴) هر چه استادش در آن یادداشت نوشته، حجت و درست دانست. وی می‌نویسد: محمود ریاست کمیته اجرایی حزب دموکرات ایران را به عهده داشت. او را به فضیلت اخلاقی می‌شناسیم. روایتش «دقیق و موثق است».
۹۷. اندیشه‌های میرزا قاجان کرمانی، ص ۳۱.
۹۸. *مجلس اول، بحران آزادی*، ص ۳۸۴.
۹۹. *فکر آزادی*، ...، ص ۳۰۴.
۱۰۰. *فکر آزادی*، ...، ص ۲۴۵.
۱۰۱. آدمیت در ص ۳۸۶ کتاب *مجلس اول و بحران آزادی* در ارزیابی خاطرات شخصیت‌های تاریخی می‌نویسد: «هیچ خاطرات شخصی نیست که از همه‌ی این آرایش‌ها، پرده‌پوشی و خلاف واقع گفتن و خودستایی، سر به سر پاک باشد.» اما به خاطرات کسان مطلوب خویش چون پدر و احتشام‌السلطنه و محمود که می‌رسد، آنها را حجت و عین راستی و درستی می‌خواند.
۱۰۲. *فکر دموکراسی اجتماعی*، ...، صص ۱۹-۲۰.
۱۰۳. *نامه‌های دوران مشروطیت*، ص ۳۶۳.
۱۰۴. نگارنده در نقدی بر فصل دوم کتاب حمید شوکت پیرامون زندگی قوام‌السلطنه، به جعل‌های ماهرانه‌ی میرزا ابراهیم قمی در برخی اسناد خانواده ثقفی اعزاز در تاریخ مشروطه اشاره کرده‌ام. مهارت و استادی این اسناد که نشان می‌دهد دکتر علم‌الدوله و احمد قوام فرمان مشروطه و اساسنامه انتخابات مجلس اول را از شاه گرفته‌اند، برخی را فریب داده است. بسیاری از قلم‌زنان تاریخ چون ابراهیم صفائی، حمید شوکت، و حتی خود آدمیت از این اسناد بهره گرفته‌اند. از آدمیت نقل کردم که او در نکوهش بهره‌گیری دیگران از خاطرات و اسنادی که ناگهان سر از آرشیوهای خصوصی برمی‌آورد هشدار داده است. چگونه می‌شود وقتی مبنای محکومیت تقی‌زاده قرار می‌گیرد بی‌جهت و پرسش معتبر و حجت خوانده می‌شود.
۱۰۵. یادگار، سال سوم شماره ۵ صص ۶۲ و ۶۳.
۱۰۶. برای دستیابی به متن فارسی این نظام‌نامه، می‌توان به کتاب *نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران*، نوشته شاپور رواسانی، فصل ضمائم، صص ۳۲۲ تا ۳۲۹ مراجعه شود.
۱۰۷. Reza, Sheikholeslam; D. Wilson: "the memories of Heydorkham Ama uglu", Iranian studies winter 1943.
۱۰۸. *فکر آزادی*، ...، ص ۳۳۴.
- ۱۰۹ و ۱۱۰. محمود پهلوی که پس از سرکار آمدن رضا شاه، لقب خود را به محمود تغییر داد، در زمان مشروطه از فعالان حزب دموکرات بود، همچون بسیاری از سیاست‌ورزان آن روزگار که جوانی رادیکال و پرشورند و در پیرسالی محافظه‌کارند و راست می‌گویند و می‌نویسند، مشروطگی ایران را از بنیان غیرایرانی و مضر به حال جامعه دانست. او پس از مشروطه به خرید و فروش اشیای عتیقه شرقی در لندن مشغول شد و مدتی بعد نبیل‌الدوله کاردار سفارت ایران در آمریکا به او نوشت که علاقه به عتیقه شرقی در آمریکا رو به فزونی است و بهتر است کارش را به آنجا منتقل کند. محمود در سال ۱۹۱۲م عازم آمریکا شد. از مکاتبات میان محمود و تقی‌زاده در این برهه خبر داریم. تقی‌زاده بر مبنای توصیه محمود به آمریکا می‌رود.
- محمود پیرامون دوران صدارت اتابک امین‌السلطان که در بدنامی و اخذ قرضه‌های وطن بر باده از روسیه شهره بود، در ص ۵۳ جلد هشتم کتاب *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*، می‌نویسد:
- «در آن تاریخ هنوز باد سموم مهلک آزادی به مزرعه سبز و خرم ایران نوزیده و افسار طبقه پست و رذل جامعه ایران گسیخته نگشته بود...»
- در جای دیگر، در همان جلد، ص ۱۷، مشروطه را «مصیبت عظمی یا بلای مشروطیت» می‌نامد.
۱۱۱. *فکر آزادی*، ...، صص ۳۲۸ - ۳۲۹.
۱۱۲. مقالات تقی‌زاده، جلد سوم، صص ۳۰۴ - ۳۰۵. به گزارش دهخدا که در کنار تقی‌زاده، شب قبل و روز بمباران، حضور داشته، سخنی از خفاگاه و قصد فرار در میان نبوده است. ولی وقتی گذشتن از خط محاصره

قزاقان، جز پذیرش مرگی داوطلبانه و بی‌حاصل نتیجه‌ای ندارد، چه باید می‌کردند؟ می‌گویند باید نویسنده و متن را از هم جدا کرد و به نوشته پرداخت. زمانی که نویسنده همه هم و غم خود را مصروف اتهام شخصی و احساسی می‌کند و در قضاوت و حکم تاریخی از آن بهره می‌گیرد، نباید از او و کسانی که در این راستا قلم می‌زنند، پرسید: آقایان شما که این همه بر «مردانه نبرد کردن» در قلم‌زنی و روی کاغذ پای می‌فشارید، آیا شده از زندگی راحت و آسوده و فریب‌آلوده در مشاغل محکم و مهم دوران پهلوی خود را در خدمت ایده‌هایی که تبلیغ و ترویج می‌کنید و آنها را نشان تعالی انسانی می‌دانید، گذشته و به نبرد برای خواسته‌های خود همت گمارده‌باشید؟ آیا آدمیت که به عنوان دیپلمات سفارت ایران در انگلیس و یا مشاغل مشابه در سایر کشورها، و در مقام نماینده دائمی ایران در سازمان ملل، همواره و همه‌روزه «منش آزاد مردان راست‌کردار» را از دیگران طلب می‌کند، خود از آن بهره داشته است؟ بهره داشتن حداقلی از انصاف در ارزیابی دیگران، نخستین بنیان آزادی و راست‌کرداری و سلامت و تعادل روحی و ذهنی است.

۱۱۳. نامه امیرکبیر به صورت ضمیمه شماره ۵ گزارش شیل پیوست شده است.

۱۱۴. امانت، عباس، *قبله عالم*، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۳ ص ۶۱۹. خواننده علاقه‌مند برای توضیحات دقیق و دانشورانه‌ی امانت پیرامون رویدادهای منجر به قتل امیرکبیر، در روایتی متفاوت از کتاب امیرکبیر و ایران آدمیت، می‌تواند به فصل چهارم کتاب مراجعه کند. ایشان نامه امیرکبیر را هم در صص ۲۲۸ و ۲۲۹ ثبت کرده است.

۱۱۵. *نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده*، به کوشش ایرج افشار، جاویدان، ۱۳۵۶، ص ۲۷ و مجتبی مینوی، *نقد حال*، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷ ص ۴۷۰.

۱۱۶. سیدحسن تقی‌زاده، «خذ تمدن خارجی»، *خطابه اول*، *مجله یغما*، سال سیزدهم، شماره نهم، آذر ماه ۱۳۳۹ شمسی، ص ۴۲۶.

۱۱۷. سیماکوبان، «آن درخت برومند»، *ماهنامه کلک*، شماره ۹۴ ص ۲۹.

۱۱۸. *تاریخ بیداری ایرانیان*، جلد چهارم، ص ۱۵۶.

۱۱۹. نقل از روس وانگلیس در ایران، ص ۵۰۴.

۱۲۰. one of the British legation staff to spring Rice, Tehran, July 76, 9908 همان‌جا، ص ۵۰۵.

۱۲۱. ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت*، مجلدات ۴ و ۵، ص ۸۲۸.

۱۲۲. مجلس اول و بحران آزادی، ص ۳۴۶.

۱۲۳. کتاب آبی، جلد اول، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۱۲۴. اگر به نفس حفظ جان و پناهندگی سیاسی ایراد است می‌توان اکثر پیشتازان نهضت‌های سیاسی دنیا را مورد عتاب قرار داد. پناه بردن و بست و تحصن به بیگانگان برای نجات جان سابقه‌ای دیرپا دارد و به قدمت تاریخ بشر معترض و متفکر است. اگر هم نکوهش به این دلیل است که چرا تقی‌زاده به سفارت بیگانه در درون خاک ایران پناه برد، آن‌چنان که برخی ساده‌انگاران نوشته‌اند، چند نکته قابل تأمل را می‌توان ذکر کرد: اول اینکه سفارت یک دولت خارجی در درون خاک ایران در واقع و در معیارهای دیپلماسی جهان نو قطعه‌ای از خاک و حیطة نفوذ دولت صاحب سفارت شناخته و محافظت می‌شود. چه تفاوتی میان پناه بردن به خاک انگلیس با سفارت آن می‌توان قائل شد؟

ثانیاً، غالب این نقادان نمی‌توانند شرایط زمانی و مکانی روزگار مشروطه را درک و تصور کنند. دهه اول قرن بیستم ایران است، بست‌نشینی و تحصن همواره به عنوان ابزار حفظ جان در مقابل نظامی که قانون و نهادهای نیم بند محافظ آن را به هیچ می‌گیرد، مورد نظر است. قزاقان مجلس را به توپ و تفنگ بسته و کوچه به کوچه درصدد دستگیری و قتل رهبران مشروطه، به ویژه تقی‌زاده هستند، تمامی دروازه‌ها و معابر عمومی عبور و مرور تحت کنترل مأموران شاه است. از وسیله نقلیه، جز قاطر و اسب و درشکه که قابل تشخیص‌اند خبری نیست، چون امروز اتومبیل و موتور سیکلت و هواپیما برای خروج از شهر در دسترس نیست. تقی‌زاده و دهخدا

و یارانشان چه باید می‌کردند: خود را دست بسته به میرغضبان شاه تحویل می‌دادند و یا اسلحه‌ای که مهارت و توان استفاده از آن را نداشتند به دست می‌گرفتند و جان خود را بر سر حماقت بی‌حاصلی می‌نهادند؟ شاید به قول یکی از مورخان، باید با شتر و اسب و درشکه از بهارستان عازم لندن و یا سرزمین‌های امن دیگری می‌شدند؟

۱۲۵. برای نمونه، به حملات ابراهیم صفایی در این زمینه می‌توان اشاره کرد. ابراهیم صفائی نویسنده‌ای با گرایش عمیق محافظه‌کارانه راست، مشروطه را توطئه انگلیسی می‌داند و هر جا توانسته «دلایل و نشانه‌های» آن را یافته و مورد استناد قرار داده است. او به کسانی که به سفارت خانه‌های فرانسه، ایتالیا، هلند، عثمانی و آلمان پناهنده شدند نقدی روا نمی‌دارد. نویسنده‌ی کتاب ساز و جنجالی، اسماعیل رائین هم در کتاب *حقوق‌بگیران/انگلیس در ایران* بر این موضوع تأکید بسیار ورزیده است. از گروه‌های چپ، تاریخ‌نگاران حزب توده، از همان آغاز در نشریات خود بر تقی‌زاده، به عنوان وابسته به انگلیس حمله بردند. به عنوان یک نمونه‌ی مهم می‌توان به کتاب *برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت*، نوشته رحیم نامور مراجعه کرد.

۱۲۶. پناهندگی مبارزان و فعالان سیاسی، خاص ایران و ایرانیان نبوده است. نمونه‌های تاریخی بسیاری وجود دارد که قابل تأمل اند: پناه بردن برخی مبارزان و انقلابیون فرانسه به انگلیس در زمان انقلاب فرانسه و کمون پاریس. پناهندگی کارل مارکس به انگلیس، پناه بردن سوسیال دموکرات‌ها و یاری گرفتن بلشویک‌ها و شخص لنین از آلمان‌ها برای سرنگونی تزار، پناه بردن بسیاری از آزادی‌خواهان و سیاسیون کشورهای تحت اشغال نازی‌ها به خارج از کشورهایشان، پناه بردن خیل عظیم آلمانی‌های مخالف هیتلر از سال ۱۹۲۶ و در طول جنگ دوم جهانی به انگلیس و آمریکا، خیل عظیم پناهندگان سیاسی ایران دهه‌های اخیر از هر اندیشه و رویکردی به زیر پرچم و حمایت دول اروپایی و آمریکایی و نمونه‌های بسیاری دیگر. باید از اینان پرسید که آیا تقی‌زاده و دهخدا و قریب ۶۰ نفر دیگر از مشروطه‌خواهان که پس از بمباران مجلس به سفارت انگلیس پناه بردند، باید خود را تسلیم قزاق‌های محمدعلی شاه می‌کردند تا همچون تنی چند دیگر سلاخی شوند و یا به زندان و شکنجه دچار شوند تا «تاریخ» آنها را تبرئه می‌کرد؟ تقلیل علل ناکامی مجلس اول به عدم مقاومت چند نفر، از جمله ساده‌انگاری‌های تاریخی، به شمار می‌آید. عدم آمادگی مسلحانه نیروهای مشروطه‌خواه، بحران همه‌جانبه مجلس اول و همراهی اکثر نمایندگان با دربار و یا مخالفان مشروطه‌خواه مجلس، فقدان پایه‌ی مردمی لازم مجلس در میان اکثریت نفوس کشور، توان و انسجام نیروهای قزاق و قوای وابسته به دربار و حمایت دولت‌های خارجی را همه به کناری نهاده‌اند و پناهندگی تقی‌زاده را علت پیروزی شاه بر مجلس اول جلوه می‌دهند که خود حکایتی است. خشم و نفرت و کینه محمدعلی شاه نسبت به افرادی چون تقی‌زاده و دهخدا در تاریخ ثبت است. رفتاری که قزاقان او در روزهای درآوردن حمله به مجلس و نابودی دستاوردهای مشروطه با برخی میانه‌روان و محافظه‌کاران و حتی علمای روحانی هوادار مشروطه کردند، نشان داد که تسلیم شدن به این نیرو آن هم از جانب دهخدا و تقی‌زاده، به جز جان سپاری دردناک حاصلی نمی‌داشت. دو شهید دیگر، به سیاهه ده‌ها هزار شهید این مردم افزوده می‌شد و می‌توانستیم در مرثیه‌خوانی متداولمان از نام و خاطره آنها یاد کنیم. این امر بدون مشارکت داوطلبانه ما خود حضوری به درازای تاریخ خودکامگی و ستم و تاریک اندیشی دارد. بیشتر کسانی که انصاف و اعتدال قلم را در ارزیابی‌های خود نادیده می‌گیرند و بر صفحه کاغذ جولان می‌دهند، خود نیز اگر در شرایط مشابه قرار می‌گرفتند شاید چنین می‌کردند. البته اگر حفظ جان به هر بهائی باشد، طبعاً تاریخ بر آن مهر تأیید نخواهد زد. ولی در کوران نبرد گاه پناه بردن حتی به مخالفان تنها راه جلوگیری از اسارت و سلاخی شدن به دست دشمنان است. اکثریت چشمگیر پناهندگان سیاسی در سراسر جهان از دست استبداد و خودکامگی دولت‌های خود جان بدر برده و به سرزمین‌هایی پناه برده‌اند که شاید مردمان و دولت‌هایشان را از نظر فرهنگی، مذهبی، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دشمن خود محسوب می‌کردند. قصد توجیه و تبرئه تقی‌زاده و دهخدا و امثال آنها در شرایط مشابه نیست بلکه طرح واقعیت‌هایی است که شاید با تأمل در آنها، انصاف پژوهشی و اخلاقی به بار آید. ضمناً به یاد داشته باشیم که استقبال از مرگ و شهادت ضرورتاً سرنوشت و امیال آنها را تسهیل نمی‌کرده است. محروم کردن تجربیات و توان مفید و کارآمد زندگی آتی اینان، خود نوعی به تأخیر انداختن سیر پیشرفت و ترقی و پیشبرد ایده‌های مطلوب انسانی

در جامعه می‌تواند باشد. چه بسیار سرمایه‌های کارآمد و مفیدی که در مسلخ باور شهادت خواهی و مرگ پرستی قهرمانانه که از دست نرفته است. چه فرصت‌ها و امکانات بالقوه‌ای که از چنگال نگریخته است. دنیای بهتر، صرفاً با شجاعت و جانبازی فراهم نمی‌شود. ترس و نومیدی و وحشت جان و اعتدال و دوری از نتایج مخرب خشونت و حذف همواره خصایل نکوهیده‌ای نیستند. تنها نباید و نمی‌توان انسان «کامل» مطلوب، منزله، معصوم، سربدار و دلاور در همه مکان و زمان‌ها را تحسین کرد.

زمان آن فرارسیده که ترسیم رویایی و بعضاً گزافه‌آمیز غیرواقعی و معصوم سازی‌های پیش مدرن ذهنیت شوریده و فارغ از خوردورزی اندیشیده را در مورد برخی شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی و اسطوره‌ای کنار بگذاریم و در نظر گیریم که انسان زمینی فارغ از کاستی، کمبود و خطا صرفاً در رویاهای ما یا پندربافی‌های مرادها وجود دارد.

۱۲۷. مجلس اول، بحران آزادی، ص ۳۴۶.

۱۲۸. حیات یحیی، جلد دوم، ص ۳۴۲. اینکه آدمیت حدس و گمان بی‌مآخذ دولت‌آبادی را مبنی بر اینکه گویا تقی‌زاده و همراهانش، دهخدا، تربیت و... از پیش تدارک پناهندگی به سفارت انگلیس را داده‌اند، مبنای صدور یکی دیگر از «حکم‌های تاریخی» خود قرار داده است همچون دیگر مثال‌ها و نمونه‌هایی که پیشتر آوردم، نشان می‌دهد که آدمیت برای تخطئه و حذف مخالفان خود؛ گفته‌ها و نوشته‌های این و آن و هر سند و کتاب را می‌کاود و گوش به هر سخنی، حتی اگر در گوشه و شفاهی باشد، می‌سپارد. هر جا مطلوب می‌داند از نوشته‌ی دولت‌آبادی بهره می‌برد، و هر جا نمی‌پسندد به خواننده یادآوری می‌شود که او «دلال» سفارت انگلیس بوده و نماد «کردار ناستوده مردمان بی‌ریشه و فضیلت همچون خود اوست» (مجلس اول، بحران آزادی، ص ۳۴۸) وحشت و بدگمانی آدمیت از انگلیس، «اغراض یهودی‌گری» و... به آنجا می‌رسد که پشت هر امری دست پر «توان» سیاست و عمال آن دولت را می‌جوید. همان وحشتی که موجب می‌شود اسناد تاریخی هر نوع ارتباط قهرمان یکتایش با دیپلمات انگلیسی را، حتی اگر درخواست حفظ جان باشد، از نظر خواننده خود پنهان کند. آدمیت، فقط با تقی‌زاده و عناصر رادیکال‌های عصر مشروطه مشکل دارد، کم‌اینکه با وجود دسترسی داشتن به اسناد انگلیسی، از کنار وابستگی و ارتباط سعدالدوله با روس و انگلیس، بلژیک و هلند و... می‌گذرد. چرا که او را مدبری توانا و دانا به «اساس مشروطگی» می‌شناسد. هر چه باشد، او در کنار پدر ایشان، بنیانگذار جامع آدمیت بوده است. سفیر انگلیس، در گزارش به ما فوق خود می‌نویسد: «عصر، خواهرزاده سعدالدوله موسوم به محمودخان به ملاقات من آمده و خواهش نمود مکتوبی به مضمون اینکه سعدالدوله در حمایت دولت انگلیس است به شاه بنگارم. این خواهش نظر به این بود که در سال ۱۹۰۶، وقتی سعدالدوله به کنسولگری دولت فخمیه‌ی بریتانیا در یزد پناهنده گردید، سفارت اعلیحضرت از هیأت دولت شاه متوفی، امنیت جانی برای وی تحصیل کرد.» (کتاب آبی جلد، اول ص ۸۵)

۱۲۹. مجلس اول، بحران آزادی، ص ۳۴۹. نگارنده بارها در پی آن برآمدم تا این قسمت را از کتاب حذف کنم. می‌دانم بسیاری نمی‌پسندند و هر کدام دلایل موجه و غیرموجه قابل تأملی دارند. اما زمانی که مورخ نامدار مشروطه بی‌هیچ شرم و دل‌نگرانی چنین قلم زده و در تاریخ ثبت کرده است، چاره چیست؟ نقد و بررسی چنین تحقیر مقام انسان درمانده ضروری است، گرچه حرم تشکنی پیشکسوت تاریخ‌نگار مشروطه وانمود شود.

۱۳۰. تاریخ فکر، از سومر تا یونان و روم، ص ۲۳۶.

۱۳۱. مجلس اول و بحران آزادی، ص ۱۶.

۱۳۲. مجلس اول و بحران آزادی، ص ۳۹۰.

۱۳۳. هما ناطق: «استادم فریدون آدمیت»، کلک، ۹۴ ص ۱۰.

۱۳۴. اندیشه‌های... کرمانی، ص ۱۰.

۱۳۵. من در کتاب *تأملی بر روزنامه اختر استانبول*، به آرای کرمانی به عنوان یکی از نویسندگان آن نشریه پرداخته‌ام، و به دستکاری‌های عمده‌اندازه آدمیت در کمرنگ کردن باورهای دینی، چه در بهره‌گیری و کشاندن روحانیون به عرصه سیاسی و چه در مسلک‌آزلی او، اشاره کرده‌ام.

۱۳۶. *فکر دموکراسی اجتماعی*، ...، ص ۳.

۱۳۷. در *پیشگفتار اندیشه‌های میرزا قباخان کرمانی*، می‌خوانیم: «اما سلیقه خودمان را داریم: هم مشرب کسانی نیستیم که معتقدند مورخ باید شخصیت خود را از سیر افکار به کلی منتزع گرداند. مورخ وقتی می‌تواند هنرمندانه به کارش بپردازد که خود صاحب اندیشه باشد تا قدر اندیشه را بشناسد. به یک معنی، تاریخ‌نگار واقعی معمار فکر است نه تنها مدرس افکار. تأثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود تا درجه‌ای بی‌شبهت به تأثیر نویسنده در اثر هنری او نیست و این همسانی از لحاظ معنی و جان است که تاریخ‌نویس به تألیف خود می‌دهد. اما در مسئله دیگر هم عقیده مورخانی هستیم که حکم تاریخ را لازم می‌شمارند و در آن حکم ارزش‌ها و اعتباراتی را می‌شناسند.»

۱۳۸. آدمیت، فریدون، *انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران*، *مجله سخن*، سال ۱۷، صص ۲۶-۲۵.

۱۳۹. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ص ۲۲۸، نیز، *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۱۴۸ و ۱۷۱ تا ۱۷۳.

۱۴۰. *مجلس اول*، ...، صص ۱۸۸ تا ۲۰۱.

۱۴۱. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، ص ۳۸۲.

۱۴۲. همان‌جا، ص ۳۶۳.

۱۴۳. آدمیت، فریدون، *برخورد عقاید و تکامل پارلمانی در مجلس اول*، *مجله سخن*، سال. پانزدهم، شماره ۷، تیرماه ۱۳۴۴، صص ۷۰۹-۷۰۳.

۱۴۴. *خاطرات احتشام‌السلطنه*، ص ۶۱۹.

۱۴۵. همان‌جا، ص ۶۷۹.

۱۴۶. همان‌جا، ص ۶۲۳.

۱۴۷. همان‌جا، صص ۶۲۰ و ۶۲۱.

۱۴۸. همان‌جا، ص ۶۱۴.

۱۴۹. همان‌جا، ص ۶۷۶.

۱۵۰. همان‌جا، ص ۶۴۶.

۱۵۱. همان‌جا، ص ۶۷۷.

۱۵۲. همان‌جا، ص ۶۷۸.

۱۵۳. همان‌جا، ص ۶۷۸.

۱۵۴. هما ناطق: «ستادم فریدون آدمیت»، *کلک*، ۹۴، ص ۲۵.

۱۵۵. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۲۸۸.

۱۵۶. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۶۲.

۱۵۷. *فکر آزادی*، ...، ص ۲۳۲.

۱۵۸. نامه‌ی ۲۸ رجب ۱۳۲۵ق مستشارالدوله به *ثقه الاسلام تبریزی*، شهید نیک‌نام، ص ۲۰۷.

۱۵۹. نامه مستشارالدوله به *ثقه الاسلام*، *سلخ جمادی الاول ۱۳۲۵ق* به نقل از *زندگی‌نامه شهید نیک‌نام*، ...، صص ۱۹۱-۱۹۰.

۱۶۰. *فکر آزادی*، ...، ص ۲۳۵.

۱۶۱. شهید نیک‌نام، ...، ص ۱۹۶.

۱۶۲. همان‌جا، ص ۲۱۴.

۱۶۳. *نامه دوم شعبان ۱۳۲۵*، همان‌جا، ص ۲۱۷.

۱۶۴. همان‌جا، ص ۲۲۷.

۱۶۵. *فکر آزادی*، ...، ص ۲۳۲.

۱۶۶. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، ص ۴۱۰.
۱۶۷. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۳۸۹.
۱۶۸. *فکر آزادی*...، ص ۲۴۶.
۱۶۹. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، جلد نخست ص ۴۳۰.
۱۷۰. همان‌جا.
۱۷۱. *فکر آزادی*...، ص ۲۳۲.
۱۷۲. *شورش بر امتیازنامه رژی*، مقدمه.
۱۷۳. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، ص ۱۹۳.
- ۱۷۴ و ۱۷۵. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۶۲.
۱۷۶. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، صص ۳۹۸ و ۳۹۹.
۱۷۷. *مقالات تاریخی*، تهران، پیام، ۱۳۵۵، ص ۱۳۶.
۱۷۸. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۱۳۰.
۱۷۹. *مذاکرات مجلس*، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ق (۷ مه ۱۹۰۸).
۱۸۰. *مجلس اول و بحران آزادی*، همان‌جا، ص ۲۸۸.
۱۸۱. همان‌جا، ص ۲۹۱.
۱۸۲. همان‌جا، ص ۲۹۴.
۱۸۳. *مجلس اول و بحران آزادی*...، ص ۱۰۷.
۱۸۴. آدمیت در میان «طیف جبهه افراطیون» از سه انجمن نام می‌برد: انجمن آذربایجان به ریاست سید جلیل اردبیلی؛ انجمن غیرت به رهبری میرزا ابراهیم آقا تبریزی؛ و انجمن برادران قزوین به ریاست داوودخان علی‌آبادی. (*مجلس اول*... ص ۱۰۸) اما اشاره نمی‌کند که میرزا داوودخان علی‌آبادی پسر میرزا محمدحسین علی‌آبادی، که او را از جمله اعضای حوزه اجتماعین عامیون می‌شناسد، در واقع از اعضا و فعالان جامع آدمیت تحت رهبری عباسقلی‌خان آدمیت هم بود. سال‌ها پیشتر، خود آدمیت در ص ۲۴۰ *فکر آزادی*، از این عضویت یاد کرده است.
۱۸۵. *مجلس اول*...، ص ۱۱۱.
۱۸۶. همان‌جا، ص ۳۹۹.
۱۸۷. *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، جلد اول ص ۲۷۴ تا ۲۷۷. سلسله مقالات به امضای «ع.ا.د» که همان علی‌اکبر دهخدا باشد، پیرامون ضرورت الغای نظام «ارباب و رعیت» از منظری رادیکال و با گرایش سوسیالیستی منتشر شده است. نویسنده با طرح این موضوع که زارعین در فقر و فلاکت بسر می‌برند، تلاش اصلاح اجتماعی بی‌اثر است، لزوم تغییر اقتصاد کشاورزی به صنعتی را مطرح و اصلاحاتی برای رفع فقر دهقانان و بهبود روستا پیشنهاد می‌کند. آدمیت، اولین بار که به این مقالات در *فکر دموکراسی اجتماعی*... ایران اشاره کرده، دهخدا را نه نویسنده بلکه مترجم مقالات معرفی کرده و حتی پیش‌تر می‌رود و مدعی می‌شود که احتمالاً نویسنده از مسلمانان سوسیال دموکرات قفقازی است و رساله‌اش در سطح آثار متفکر سوسیالیست آن روزگار، رسول‌زاده، است. (به پانوش شماره ۳، صفحه ۵۰، در آن کتاب مراجعه شود)
- رویکرد راوی کل، اینجا هم به مدد مورخ می‌آید و می‌نویسد بی‌گمان «دهخدا مترجم آنهاست نه نویسنده اصلی». به خواننده نمی‌گوید به اعتبار چه سند و مأخذی مقالاتی که دهخدا نوشته و امضاء کرده، «بی‌گمان» از قلم او نیست؟ تنها دلیلی که آدمیت ذکر می‌کند این است که نویسنده برخی اصطلاحات را به تلفظ روسی آورده و از این رو نویسنده باید زبان روسی بداند. در حالی که خود او بهتر می‌داند نوشته‌های متعددی از آن دوره در دست داریم که به دلیل فقدان واژه‌ها و لغات فارسی برای توضیح مفاهیم و مؤلفه‌های نظری نو، ناگزیر از اصطلاح رایج که از زبان‌های اروپایی آمده، استفاده شده است. مثلاً، برخی از نوشته‌های روزنامه/ختر *استانبول* در وصف مشروطه و حکومت پارلمانی مملو از واژه‌های فرانسوی‌اند و نویسنده ممکن است فرانسه

نداند، ولی به دلیل بحث‌های میان محافل روشنفکری ایرانیان استانبول، این اصطلاحات به قلم او راه پیدا کرده باشد. اما به نظر می‌رسد آدمیت آگاهانه و برای اثبات «حکم تاریخی» خود که «از جبهه افراطیون هیچ نظر بدیع و فکری معتبر و قابل تأملی برنخاست»، زمانی که ناچار می‌شود به آثار و نوشته و آرای آنها برخورد کند، اگر مجبور به تأیید ژرفا و دقت آنها شود، باید نویسنده را غیرایرانی بخواند. او نمی‌تواند بپذیرد که آن آرای پیشرو نظری متعلق به یکی از همان «افراطیونی» است که بارها آنها را نکوهش کرده و نشریه اش صور اسرافیل را فحش نامه خوانده است.

۱۸۸. فکر دموکراسی اجتماعی...، صص ۵۰ تا ۵۹.

۱۸۹. فکر دموکراسی اجتماعی...، ص ۶۲.

۱۹۰. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.

۱۹۱. مجلس اول و بحران آزادی، ص ۳۸۴.

۱۹۲. فکر دموکراسی اجتماعی، ص ۴۹.

۱۹۳. همان‌جا، ص ۶۵.

۱۹۴. همان‌جا، ص ۶۹.

۱۹۵. همان‌جا، ص ۷۳.

۱۹۶. همان‌جا، ص ۹۷.

۱۹۷. همان‌جا، ص ۵۰.

۱۹۸. همان‌جا، ص ۹۷.

۱۹۹. محمدامین رسول‌زاده، گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه رحیم رئیس‌نیا. مترجم دانشور کتاب در مقدمه شرح این موضوع را به دست داده است.

۲۰۰. فکر دموکراسی اجتماعی...، ص ۹۸.

۲۰۱. همان‌جا، ص ۹۷.

۲۰۲. مجلس اول و بحران آزادی...، ص ۱۱۵.

۲۰۳. همان‌جا ص ۱۱۶.

۲۰۴. کسروی، تاریخ مشروطه، جلد اول، ص ۴۳۹.

۲۰۵. ترکمان، رسایل و... روزنامه شیخ فضل‌الله، جلد اول ص ۱۵۰.

۲۰۶. تاریخ مشروطه ایران، ص ۳۷۰، همچنین متن مذاکرات مجلس جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ق (اوت ۱۹۰۷).

۲۰۷. آدمیت در صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۱ مجلس اول بحران و آزادی، لویج سیدمحمدتقی هروی و یارانش علیه جریان لائیک و رادیکال مشروطه را به بحث گذارده و تمام اشاره‌های من به نوشته او در این موضوع از همین صفحات برگرفته شده است.

۲۰۸. آدمیت دست لطفی هم بر سر یحیی میرزا می‌کشد و می‌گوید شاید وصف هروی از اینکه او را «آلت کار» و از محرکان اصلی رویدادها می‌خواند، دقیق و رسا نباشد. در نظر داشته باشیم که یحیی میرزا چند وقتی انجمن حقوق، یکی از ارکان چهارگانه جامع آدمیت، را اداره می‌کرده و پیش از انشعاب همان روزهای او از جامع، و پیوستنش به جریان رادیکال مشروطه، در نامه‌ای پدر ایشان، عباسقلی‌خان، را «شیر مشروطیت و پدر تمام آدمیان» خوانده بود. (فکر آزادی... ص ۲۷۵).

۲۰۹ و ۲۱۰. مجلس اول، بحران آزادی، ص ۱۱۹.

۲۱۱. شاید این اشارات به طرز چینش و خوانش ویژه آدمیت از اسناد تاریخی، تکرار موارد مشابه باشد. ولی واقعیت این است که «احکام» تاریخی صادره از جانب او فضای تاریخ معاصر را تنگ و یک‌سویه کرده و نگارنده صرفاً معدودی از انبوه یادداشت‌های خود پیرامون مطالب کتب آدمیت و در ارتباط با موضوع این کتاب را برگزیده و به منظور روشن‌تر شدن برخی ادعاها و فرضیات خود از آنها استفاده کرده‌ام.

۲۱۲. متن نامه‌ی یحیی میرزا و سلیمان میرزا در مذاکرات مجلس روز ۲۸ جمادی ثانی آمده است ضمناً روزنامه مجلس، شماره ۱۵۴، مورخ سلخ (اول) رجب ۱۳۲۵ قمری (۱۱ اوت ۱۹۰۷) متن را چاپ کرده است.

۲۱۳. مجلس اول و بحران آزادی، ص ۱۲۰.
۲۱۴. علاوه بر متن مذاکرات مجلس، می‌توان به روزنامه مجلس، شماره ۱۵۵، سال اول، دوم رجب ۱۳۲۵ قمری (۱۲ اوت ۱۹۰۷) ص ۲، مراجعه کرد.
۲۱۵. مجلس اول، بحران آزادی، ص ۱۲۲.
۲۱۶. نمونه‌های معدودی از انبوه معضلات خشونت و ترور و اجحاف علیه مردم را ذکر کرده ایم تا بهتر دریابیم که رویکرد یک‌سویه و گزافه‌آمیز آدمیت در برجسته کردن یک امر، از سمت و سویی که خود می‌پسندد و در راستای آرای جامع آدمیت بوده است، بیانگر ابعاد و فضا و روح دوره‌ی مجلس اول نیست. آدمیت خود در ص ۳۵۲ / *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، جلد اول، از قول وکیل مجلس می‌نویسد که شیخ و حاکم نه تنها نمی‌گذارند فلاحین منطقه وکیل خود را انتخاب کنند بلکه وقتی صحبت از مجلس شورای ملی می‌کنند، با زور با آنها روبه رو می‌شوند:
- وکیل نامبرده گفت «جمعی پیش من آمدند و گفتند: ما اسم مجلس را که می‌بریم شیخ‌های آنجا تفنگ به روی ما می‌کشند. معلوم است که حاکم نمی‌گذارد انتخاب کنند.»
۲۱۷. نقل قول‌ها تماماً از لویج شیخ فضل‌الله معروف به *روزنامه شیخ فضل‌الله* انتخاب شده است. با توجه به تاریخ اعلام آنها می‌توان به صفحات مربوطه در کتاب *لویج شیخ* مراجعه کرد.
۲۱۸. مجلس اول، *بحران آزادی*، ص ۱۲۱. اشارات آدمیت را در این صفحه و دو صفحه بعد می‌توانیم بیابیم.
۲۱۹. فریدون آدمیت در ص ۲۴۱ *فکر آزادی*، نام میرزا طاهر تنکابنی را در زمره وکلای عضو جامع آدمیت ذکر کرده است.
۲۲۰. مجلس اول *بحران آزادی*، ص ۱۲۴.
۲۲۱. مجلس اول... همانجا.
۲۲۲. آدمیت به تاسی و متأثر از پوزیتیویست‌های غربی، بارها تأکید کرده که واقعیت مسلمی وجود داشته و او حقیقت و «حکم تاریخ» را از آن بیرون کشیده و همواره روش تاریخ‌نگاری خود را معرفت و توضیح دقیق و بی‌کم و کاست واقعیت‌ها معرفی کرده و در این راه از تمامی ابزار و راهکارهای زبانی بهره می‌گیرد. با اینکه نگارنده خود را با این رویکرد نسبت به تاریخ همراه نمی‌بیند، ولی آدمیت هم در این نمونه و هم بسیاری موارد مشابه حتی به این اصل که خود باور دارد، متکی نیست و قصه‌ای کاملاً متفاوت با سند مورد اشاره، مذاکرات مجلس، به خواننده تحویل می‌دهد. اینکه هر مورخی تاویل و ارزیابی ذهنی خود از آن گذشته را عرضه می‌کند و عملاً تاریخ می‌پردازد، امری درست است اما نه به دلخواه و جانشین کردن ذهن و سخنان خود به جای گذشتگان و رویدادها، بلکه در راستای روح و فضای کلی و شرایط روزگار هم‌آوا و وفادار به اسناد و شواهد.
۲۲۳. آقا محمد یزدی، وکیل‌التجار، از وکلای رادیکال و آزادی‌خواه مجلس‌های اول و دوم بود. او گرایش سوسیال دموکراتیک داشت. طبق روایت پسرش، کریم کشاورز، در استبداد صغیر نقش مؤثری در مقابله با محمدعلی شاه ایفا کرد. میرزا کریم رشتی و تنی چند از مبارزین وقت مشروطه مخفیانه به قفقاز می‌روند و برای تدارک قیام که منجر به تصرف رشت می‌شود، نفقات و مهمات تهیه ببینند. وکیل‌التجار به دلیل تسلط به زبان روسی، مترجم و رابط تماس مشروطه‌خواهان با کمیته سوسیال دموکرات باکو می‌شود. با وجود اینکه او با رأی اکثریت تجار به وکالت انتخاب شد، حاکم گیلان مخالف او بود و تا مدتی مانع رفتن او به تهران شد. (*یادداشت‌های رابینو در مشروطه گیلان*).
۲۲۴. حاج خمایی در واقع همتای گیلانی شیخ فضل‌الله نوری بود. از همان آغاز به کار مشروطه در پاسخ استفتائی پیرامون «سازگاری مشروطه و قانون و مساوات و حریت» با موازین و احکام اسلام گفت: «این حادثه که در این عصر واقع و تسمیه به اسم مشروطه شده... قلع و قمع آن بر هر معتقدی لازم است و ابداً سازگاری با قواعد اسلام و مسلمانی ندارد. قانون حریت و سویت آشورایی با قوانین مقدس شریعت مطهره منطبق نیست. این مشروطه که ملحوظ افتاد جز فتنه و فساد و ترویج باطل و توهین اسلام نیست. بر قاطبه‌ی اهالی قبله و اهل اسلام است که در اطفاء فائزه‌ی این فتنه مشروطه به جان و مال کوشش نمایند و دین قویم اسلام

را از شر این مشروطه آسوده دارند.» *آثار تاریخ مشروطه*، ملک‌زاده، جلد ۴ ص ۲۲۲ و ۲۲۳. مقابله خمایی با شیخ ابوالقاسم افصح مدیر روزنامه مشروطه‌خواه *خیرالکلام* رشت در تاریخ ثبت است. خمایی از سردار افخم حاکم رشت خواست که افصح را دستگیر کند، چوب بزند و به زندان افکند.

۲۲۵. *یادداشت‌های رابینو در مشروطه گیلان* درباره سران برگزارکننده در تحصن صحرای ناصریه رشت در صص ۱۰۳ و ۱۰۴ حاوی اطلاعاتی است.

۲۲۶. ابراهیم میرفخرایی در گیلان در جنبش مشروطیت صص ۳۳ و ۳۴، پیرامون تقلب برخی از علمای شریعت‌خواه در انتخاب حاجی آقا میررشتی به بحرالعلوم اشاره می‌کند؛ او به استناد گزارش میرزا صالح‌خان به تهران می‌نویسد: «... نحوه‌ی انتخاب بحرالعلوم از طرف سلسله‌علماء، انتخابات دوره اول تقنینه رشت را تا حدی متزلزل ساخت. چه گزارش این بود که انتخاب حاجی آقا میررشتی - بحرالعلوم - بر طبق نظام‌نامه [انتخابات] به عمل نیامده است. عده معدودی در خانه شریعت‌العلماء گرد آمده او را به این سمت برگزیده‌اند. اکثر علما راجع به انتخابش اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند.»

رابینو هم در یادداشت‌های مشروطه خود می‌نویسد که عده‌ای با دستکاری در انتخابات میرزا محمدعلی خان رحمت‌آبادی را به تهران فرستادند. او همچنین عنوان می‌کند که شریعتمدار به همراهی حاجی خمایی برای مقابله با کار مدارس جدید و به بهانه اینکه مسیو شولر مسیحی مدرسه باز کرده و مردم را به دین عیسوی می‌خواند در همین زمان به فعالیت پرداختند. *یادداشت‌های رابینو* ص ۱۱۰]

۲۲۷. *رابینو و مشروطه گیلان*، به کوشش محمد روشن. این چاپ که اضافاتی بر چاپ پیش گفته دارد، در شرح وقایع دهم نوامبر ۱۹۰۶ - ص ۳۵ - از انتخابات وکلای رشت اطلاعاتی ذیقیمتی می‌دهد.

۲۲۸. *مجلس اول، بحران آزادی*، ص ۱۲۴.

۲۲۹. به استناد مذاکرات مجلس ۱۴ رجب ۱۳۲۵ ق (۲۴ اوت ۱۹۰۷)، تقی‌زاده در دفاع از خواسته اهالی رشت گفت:

«ایالت جایی است که مرکز حکومتی داشته باشد و چند ولایت حاکم نشین داشته باشد، پس در این خصوص در باب رشت نمی‌توان شبه کرد زیرا رشت مثل لاهیجان حکومت نشین دارد و همچنین انزلی و از این گذشته باید ملاحظه عوارض را کرد و آنجا بندر است و ثروت آنجا اهمیت دارد» سرانجام مجلس با ۷۲ رأی موافق و ۲ رأی ممتنع و ۲ رأی مخالف، ولایت بودن رشت را تصویب کرد.

۲۳۰. *مجلس اول، بحران آزادی*، صص ۱۲۶ تا ۱۳۱.

۲۳۱. دلایل آدمیت بر محکومیت تقی‌زاده در ترور بهبهانی، جملگی از صص ۱۴۶ تا ۱۴۹ کتاب *فکر دموکراسی اجتماعی* برگرفته شده است.

۲۳۲. *مجلس اول و بحران آزادی*، ص ۳۸۴.

۲۳۳. همان جا ص ۳۸۸.

۲۳۴. *فکر دموکراسی اجتماعی*... ص ۱۴۸.

۲۳۵. همان جا ص ۱۴۷. عوام هواخواه مجتهد در کوچه و بازار می‌خواندند: «تقی‌زاده گفت و شقی‌زاده کشت کسی را که اسلام را بود پشت پناه»

۲۳۶. *مجله یادگار*، سال اول (۱۳۲۳ ش)، شماره سوم.

۲۳۷. کبکی این نامه تقی‌زاده را مدیون دوستی هستم که نخواست نامش ذکر شود. ایشان از جان گرنی که درگیر نوشتن کتابی پیرامون زندگی و کارنامه ادوارد براون است، این متن را به دست آورده است.

۲۳۸. مصطفی رحیمی، «جلال دیگر نخواهد نوشت»، *یادنامه جلال آل احمد*، به کوشش علی دهباشی، تهران: شهباب، ۱۳۷۸، صص ۱۷۷-۱۷۴.

۲۳۹. کسروی در ۱۲۹۷ شمسی، چند سال پیشتر از تدوین اولیه تاریخ مشروطه ایران، کتابی پنج جلدی تحت عنوان *شریعت احمدی* به قصد تدریس در مدارس نوشت. متنی که بیانگر قرائت از اسلام حقانی مورد نظر او بود. کتاب در کتابخانه معرفت با چاپ سریبی منتشر شد. خود او در مقام پاسخگویی به معترضین مشرعی که

به «تولی و تبری از فروع دین» او اشاره کرده بودند، در روزنامه تبریز، شماره ۸، مورخ ۴ عقرب ۱۲۹۸، خود را مبشر و مروج شریعت احمدی خواند. کسی که حلال را از حرام بازشناسانده است.

پیوست‌ها

- ۸۵۸ پیوست ۱. مرآوده تقی‌زاده با برخی علمای روحانی
- ۸۶۶ پیوست ۲. شیخ فضل‌اله نوری (۱۲۵۹-۱۳۲۷ق)
- ۸۶۹ پیوست ۳. حیدر عمواوغلی
- ۸۷۳ پیوست ۴. محمد امین رسول‌زاده: حیاتی پرحادثه
- ۸۸۱ پیوست ۵. ورام پیلوسیان
- ۸۸۵ پیوست ۶. تیگران ترهاکوپیان (ت. درویش)
- ۸۹۴ پیوست ۷. برجیده‌ای از مکتوبات مجتهد مازندرانی در فساد مسلک سیاسی
تقی‌زاده
- ۸۹۶ پیوست ۸. نامه‌ی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و آقامیرزا عبدالله مازندرانی به
علیرضاخان عضدالملک (نایب‌السلطنه) در افشای مسلک سیاسی سید
حسن تقی‌زاده
- ۸۹۷ پیوست ۹. نامه‌ی ستارخان و باقرخان به نایب‌السلطنه، همزمان با بروز بحران میان
تقی‌زاده و حزب دمکرات با اعتدالیون و بهبهانی و صدور حکم فساد مسلک
سیاسی تقی‌زاده
- ۸۹۸ پیوست ۱۰. اعتبارنامه نمایندگی تقی‌زاده در مجلس دوم شورای ملی

پیوست ۱. مرآوده تقی‌زاده با برخی علمای روحانی

از ارتباط تقی‌زاده با عتبات و علمای مجتهد شیعه ساکن در آن دیار دو حلقه مهم را می‌شناسیم. یکی شیخ ابراهیم زنجانی که به نوعی رابط اطلاعاتی آخوند خراسانی در ایران بود، و اخبار و رویدادها را به او گزارش می‌کرد. دوم، سیداسدالله موسوی خرقانی (خرقانی) که اخبار اطلاعات عتبات را برای تقی‌زاده می‌فرستاد. به نظر می‌رسد، این هردو متأثر از بیان ازلی آن عصر بودند، گرچه به آیین آنان نگرویدند اما آنها را نمی‌توان پیروشیعه امامیه مرسوم زمانه دانست. این بحث را من در کتابی پیرامون حضور و تأثیر بابیان ازلی در نهضت مشروطه پی گرفته‌ام. در این مختصر هدفمان صرفاً گشودن بحث در حوزه و حوصله‌ی این کتاب بوده است.

سیداسدالله خرقانی (خرقانی)

سیداسدالله خرقانی موسوی از طلاب نوجوی زمان، مدتی در تهران از شاگردان شیخ‌هادی نجم‌آبادی (۱۸۱۲-۱۹۰۲) روحانی روشن ضمیر بابی مسلک برجسته دوران بود. عبدالهادی حائری شیخ‌هادی را مجتهدی نسبتاً منورالفکر، محترم و مددکار تهیدستان و بینوایان، معرفی می‌کند. شیخ در میان مردم تهران از محبوبیت بسیاری برخوردار بود. نوشته‌اند:

«بیشتر ایرانیان آزادیخواه و روشنگری که در راه آزادی سیاسی فعالیت می‌کردند، از آشنایان شیخ‌هادی بودند که گاهگاهی به خانه او می‌رفتند و تحت تأثیر سخنان سودمند آزادیگرانه‌ی او قرار می‌گرفتند. او با جمع آدمیت ملک‌خان پیوند داشت.» [۲]

یحیی دولت‌آبادی که با شیخ دمخور بود در خاطراتش از او به نیکی یاد می‌کند و در اوصافش می‌نویسد:

«در میان اصحاب شیخ [هادی نجم‌آبادی] با کسی که از همه بیشتر مانوس شده‌ام آقا سیداسدالله خرقانی است. آقا سیداسدالله شخصی فاضل و باذوق است سری پرشور دارد و در محله سنگلج تهران در مدرسه میرزاکی در حجره کوچکی با زندگانی ساده‌ای بسر می‌برد و تدریس مختصر می‌نماید، جوانان با ذوق آن محل باوی الفت دارند و در محضر شیخ از طلاب فاضل و از خواص شمرده می‌شود، خالی از خود خواهی و تهور هم نیست.» [۳]

در میان طلاب زمانه سیداسدالله به عقاید تند و تجددخواهانه معروف بود، به گونه‌ای که عین‌السلطنه از او به عنوان یکی از هواداران سید باب نام می‌برد. [۴] گفته شد که سید در مدت زمان کوتاهی که سیدجمال‌الدین اسدآبادی در مرقد عبدالعظیم مجاور بود (سال ۱۳۰۸ق) در محضر او درس خوانده است. [۵] خرقانی علاوه بر تحصیل و تدریس دروس فقهی و سنتی زمان، فعال و رویدادهای مهم روزگار خود درگیر بوده است.

ملک‌زاده در تاریخ انقلاب مشروطیت/ایران او را از اعضای کمیته انقلاب پیش از مشروطه معرفی می‌کند که در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ق در تهران تشکیل شده بود. می‌دانیم سیدجمال‌الدین واعظ و ملک‌المتکلین و چندتن دیگر عضو فعال این محفل سیاسی بودند. ملک‌زاده نام خرقانی را در زمره ۹ نفری ذکر می‌کند که در محفل ۵۴ نفره برگزیده تا امور را رهبری کنند. خرقانی مدت زمان نسبتاً طولانی در نجف تحصیل کرد و با روحانیون نامدار ساکن آنجا دمخور و آشنا بود. آن انجمن در آستانه

نهضت مشروطیت در مورد تماس با علمای عتبات و جلب آنان در پشتیبانی از امر سیاسی چند نفر را برای رفتن به نجف برگزیدند. محمدرضا مساوات و سید اسدالله خرقانی به دلیل تحصیل در نجف و آشنایی با محیط آن و نفوذ در میان طلاب و علمای ساکن عتبات، انتخاب و به منطقه اعزام شدند. هم‌زمان با تلاطمات و تشدید فعالیت مشروطه‌خواهان در درون، خرقانی هم به عنوان سفیر آنان در عتبات به تبلیغ و ترویج امر مشروطه پرداخت. ملک‌زاده نقش خرقانی را در جلب علمای دینی به افکار نو و یاری رساندن به مشروطه‌خواهان مؤثر می‌داند. [۶] تثبیت موقعیت خرقانی نزد آخوند خراسانی، مجتهد برجسته زمان در ترغیب روحانیون به هواداری مشروطه در آغاز کار تأثیر بسیار داشت.

محمد مهدی شریف کاشانی مورخ ازلی مشرب در خصوص احوال خرقانی اشاراتی کرده است. او را از جمله علمای سیاسی و جامع معقول و منقول برمی‌شمرد که در نجف مستقر است. نامه‌ای از خرقانی به پسرش نورالدین منتشر کرده که حاوی هواداری همه‌جانبه او از امر مشروطه و نگرانی او از مقابله احتمالی محمدعلی شاه با مجلس و مشروطه‌خواهان است. خرقانی می‌نویسد: از تلگراف‌های رسیده از ایران چنین بر می‌آید که عقیده شاه بر این است که وضع مجلس شورا را به سرنوشت دومی روسیه مبتلا کند و از پسرش می‌خواهد اگر چنین است اطلاع دهد تا آنچه تکلیف است در عتبات صورت دهد. [۷]

می‌دانیم نورالدین خرقانی پسر سیداسدالله از مشروطه‌خواهان عصر مشروطه بود. نوشته‌های از او تحت عنوان «ذافسد العالم / فسد العالم» در روزنامه *حبل‌المتین* در دست است. [۸] نوشته‌های در نقد اوهام و خرافات، جهل و تعصب و نکوهش علمای مذهبی و با رویکرد ملی‌گرایی ایران خواه علیه اعراب و علمای شیعه، مقاله‌ای که عصبیت و خروش علمای مذهبی در ایران و عتبات را برانگیخت و غوغا به مجلس شورای ملی کشید و روزنامه را برای همیشه تعطیل و سیدحسین کاشانی مدیر آن را زندانی کردند.

نامه‌ای به تاریخ ۲۳ جمادی اول ۱۳۲۵ق در کشمکش نهایی مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان و ورود اتابک به ایران در مقام صدراعظمی، از سیداسدالله خرقانی در نجف به تقی‌زاده در تهران در دست داریم که نشانگر ارتباط منظم و همراهی نظری آنها در برخی موارد است. این نامه از طریق «بنده‌زاده نورالدین» پسر خرقانی به تقی‌زاده ارسال شده است. از اشاره به «سستی سیدعبدالله»، طفره رفتن یا تمارض جناب سعدالدوله «و ورود شخص خائن» — که به ورود اتابک و صدارت او در این زمان کنایه می‌زند، بیانگر مواضع همراه او با مشروطه‌خواهان رادیکال است. [۹] سیداسدالله می‌نویسد: با وجود شخص وزیر داخله [اتابک] کاری پیش نخواهد رفت. محبت‌های ظاهری او به مجلس را نباید جدی گرفت، قصد اخلال دارد. نمونه‌های آن را هم در اجحاف و اغتشاش قوام‌الملک در شیراز، حاج‌آقا محسن در اراک، متولی باشی قم و تحرک عوامل روسیه تزاری تذکر می‌دهد. مجاهدین تبریز و عقلا و غیرتمندان را به تلاش برای عزل اتابک دعوت می‌کند. اشاره به کاغذهای نجف می‌کند که خیلی مرعوب‌کننده و مخوف، عنقریب بر مجلس حمله خواهند برد. منظور نامه‌های کاظم یزدی مجتهد برجسته مخالف مشروطه در ضدیت با عنصر رادیکال نهضت است. سید با نفی قدسی بودن سلطنت به نقد واگذاری ریاست قشون به شاه، نظارت مجلس بر قشون را خواهان می‌شود. وی می‌نویسد: جواب استفتات در حق «شیخ فضل‌الله مخالفت مجلس» از «لحاظ مبارک» — منظور از نظر آخوند خراسانی — خواهد گذشت. آمادگی خود را برای هر نوع همکاری اعلام می‌کند. خرقانی اطلاعاتی هم از علما و وضعیت عتبات به تقی‌زاده می‌دهد. [۱۰]

سیداسدالله در نامه دیگری به مستشارالدوله به تاریخ ۴ محرم ۱۳۲۶ ق ضمن تبریک مقاومت و جنبش دلاورانه شهر تبریز در راه مشروطیت، به تلاش خود در حمایت نهضت مشروطه در عتبات اشاره می‌کند. [۱۱] به هر حال در این دوره سیداسدالله و پسرش نورالدین هر دو در صف مخالفان شیخ فضل‌الله نوری و حامی او مجتهد عتبات - سیدکاظم یزدی، بوده‌اند. نامه‌ای هم از او برای دفتر نشریه *صوراسرافیل* در تبعید در ایوردون سویس به مدیریت علی‌اکبر دهخدا در استبداد صغیر در دست است. که خواهان ۲۰ نسخه نشریه برای توزیع در نجف می‌شود. خرقانی چند کتاب فروش برای نمایندگی و توزیع روزنامه معرفی می‌کند. ضمناً از مدیران نشریه می‌خواهد که اداره روزنامه را از اروپا به عثمانی نزدیک مرزهای ایران منتقل کند. البته به فضا و لحن مخالف اسلام نوشته‌های طنز چرندپرند اعتراض می‌کند. نام بردن از اشخاص و برخورد تند با آنها را نادرست می‌خواند. به رغم تلاش خرقانی، آخوند خراسانی پس از فتح تهران با مشاهده پیشرفت مشروطه و نهادهای مدنی جدید، به تدریج از مشروطه لائیک سر می‌خورد و با صدور حکم فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده در مقابل او به مثابه برجسته‌ترین نماینده‌ی این جریان ایستاد. خود خرقانی هم در زمان رضاشاه از بسیاری از باورهای خود پس نشست و به نکوهش اصلاحات آن زمان از موضع شریعت پرداخت.

شیخ ابراهیم زنجانی (۱۲۷۲ ق - ۱۳۱۳ ش)

ابراهیم قزلباش زنجانی در خانواده‌ای روستایی و خرده مالک در حوالی شهر زنجان به دنیا آمد و در کنار یازده فرزند دیگر خانواده بزرگ شد. پس از آموزش زبان‌های فارسی و عربی و تحصیل مقدمات طلبگی، در سال ۱۲۹۶ ق به عتبات رفت و مدت ۹ سال در نجف اقامت گزید. در سال ۱۳۰۵ ق به زنجان بازگشت و محضر درس و وعظ برپا کرد. در این سال‌ها قربانعلی زنجانی مجتهد با نفوذ و واپس‌گرا بر آن سامان تسلط شرعی و تا حدی سیاسی داشت. شیخ زنجانی در خاطراتش می‌نویسد: در فاصله‌ها سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰ ق به تدریج در شهر زنجان به عنوان یک روحانی متنفذ و محبوب مردم در مراده با بزرگان شهر مطرح شد. [۱۲]

مباحثه او در سال ۱۳۱۲ ق با میرزاعلی محمد و رقاء، مبلغ نامدار بهائی که از قفقاز به زنجان آمده بود، او را نام‌آور کرد. در این راستا رساله‌ای در رد بهائیت به نام «*رجم‌الرجال*» بر مبنای این بحث‌ها نوشت.

زنجان می‌نویسد که با مراده با برخی نخبگان و مأموران دولتی نوجو، آشنایی با و مطالعه‌ی روزنامه‌های *ثریا* و *پرورش*، که مخفیانه از مصر می‌رسید، ذهنش به تلاطم آمد. مخفیانه و دور از چشم طلاب و ملاها با علاقه فراوان مطالعه می‌کرد. از مسیر این رابطه‌ها، سیاحت‌نامه *ابراهیم‌بیگ* به دستش رسید. بنابر خاطراتش، با ترس و لرز و اینکه مبدا کسی او را به بابی‌گری متهم کند، پنهانی شب‌ها می‌خواند و پی برد که نویسنده آن کتاب شخصی بیدار، وطن‌دوست و ایران‌خواه است که خواسته ایرانیان را از بدبختی و تاریکی و مرداب جهلی که در آن فرو رفته‌اند آگاه کند. و این آغازی شد برای افقی جدید و یا به قول خود زنجانی: «یک دری از افکار به روی من باز کرد.»

مطالعه جراید فارسی و عربی چاپ خارج که مخفیانه به‌دست شیخ می‌رسید، او را بیدارتر کرد. علاوه بر *ثریا* و *پرورش* چاپ مصر، *حیل‌المتین* کلکته به زبان فارسی و *الهیال* مصر به زبان عربی و برخی کتب تجدیدخواهان، چون طالبوف، به تدریج او را با فهمی از مفاهیم جدید آشنا کردند. با خواندن *حاجی بابای* موریه و برخی ترجمه‌های رمان‌های فرانسوی ذهن او دگرگون می‌شود و بر این مینا نوشته‌ای رمان گونه به نام «*رؤیای صادق*» می‌نویسد. با توجه به بدگویی‌های بسیار شیخ ابراهیم از آخوند ملاقربان علی

ملای متشعر منطقه، می‌توان به مقابله و تفاوت‌های فکری او در زمان اقامتش در زنجان با سایر روحانیون روزگار پی برد. در سال ۱۳۱۸ق از زنجان به رشت و بادکوبه و عشق‌آباد در قفقاز سفر کرد و افق‌های جدیدتری بر دیدگان او گشوده شد. رابطه نزدیک و صمیمی با وزیر همایون — میرزامهدخان کاشی — برقرار کرد که در فاصله سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ق حاکم منطقه بود. این حاکم تجدد خواه با تمایلات نواندیشی دینی به افکار نو اروپایی و زبان‌های فرانسه و انگلیسی آشنا بود. همو بود که با ملاقریان علی زنجانی رقیب متشعر زنجانی درافتاد و از شیخ ابراهیم حمایت کرد. او را به افکار ضدروسی و تمایلات لیبرالی نوگرا شناخته‌اند.

شیخ ابراهیم پس از صدور فرمان مشروطه، از ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۴ق با تایید اعتبارنامه‌اش به عنوان وکیل زنجان به مجلس اول شورای ملی وارد شد. پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، به عضویت هیئت مدیره‌ی موقت انقلاب در آمد. چندی پیشتر در مقام دادستان (مدعی عموم) محکمه مخالفان مشروطه، به‌ویژه شیخ‌فضل‌الله نوری جلوه کرده بود. تا آن زمان او به عنوان فرد مورد اعتماد و نزدیک آخوند خراسانی در درون ایران شناخته می‌شد. تاییده‌ی کتبی خراسانی که جای دیگر این کتاب آورده‌ام، شاهد این ادعاست. شیخ در مجلس دوم مشروطه به عنوان نماینده زنجان انتخاب و چندی بعد او را در فراکسیون دموکرات‌ها می‌یابیم. او خود در خاطرات مدعی است که تقی‌زاده از اروپا، مرام‌نامه و نظام‌نامه حزب دموکرات را آورد و شروع به ترویج محرمانه آن نمود. می‌افزاید: تقی‌زاده او را از جمله ده تن آغازین برای تشکیل هسته حزب دموکرات دعوت کرد. ادعایی که چندان محکم نیست. می‌دانیم هسته اولیه حزب توسط تقی‌زاده، مساوات، و سوسیال دموکرات‌های ارمنی در ماه‌های پایانی استبداد صغیر — زمانی که هنوز رابطه‌ی میان زنجانی و تقی‌زاده برقرار نبود — برپا شد. زنجانی در *خاطرات* می‌نویسد: او در کنار چند نفر «مرام‌نامه» حزب دموکرات را تکمیل کردند، در حالی که آن مرام‌نامه عمدتاً حاصل تعامل و مباحثات و کوشش کتبی تقی‌زاده و سوسیال دموکرات‌های ارمنی بوده است.

زنجانی از تقی‌زاده به نیکی یاد کرده است. او را «روح عالی» مجلس دوم و از مردمان دانای عاقل وطن خواه، درستکار و ناطقی بی‌بدیل می‌خواند. زمانی که روحانیون عتبات تقی‌زاده را به فساد مسلک سیاسی متهم و ناچار به استعفا و خروج از ایران نمودند، شیخ ابراهیم از دور شدن او از صحنه سیاست ایران اظهار تاسف و اندوه کرد و نوشت: «پس از رفتن او واقعاً روح مجلس سکنه خورد و ارتجاع قوت گرفت و ناصرالملک — نایب‌السلطنه — به دسایس پرداخت.»

زنجانی در *هجونامه‌ای* به نام «شهریار هوشمند» به افشای عملکرد و آرای ناصرالملک علیه دموکرات‌ها پرداخت. در این نوشته رمان گونه، سرچ رهبر جمعیت آزادی‌طلب، هوادار تهیدستان است. این تهیدستان سر به فرمان سرچ، خود را به هر آب و آتشی می‌زنند. رسانه‌ها او را «سوسیالیست شورش طلب» می‌نامند که راحت و آرامش عمومی را برهم زده و عنصری خطرناک برای مملکت است. به نظر می‌رسد زنجانی چهره‌ی تقی‌زاده را ترسیم می‌کند. کم‌اینکه مشابه آنچه را که از سوی خود کامگان و واپس‌گرایان بر تقی‌زاده رفت را، تشریح می‌کند.

مخالفان، سرچ را دشمنان حق و علم و آزادی می‌نامند. کسانی چون وزراء و امرای جابر و خائن و «کشیشان بی‌دیانت مکار»، کسانی که جان و مال و عرض حق‌گویان را پای مال می‌کنند و به نام اینکه آزادی‌طلبان «مفسد، انقلابی، آنارشویست و مخمل راحت عمومی»‌اند، می‌خواهند آنها را از صحنه حذف کنند. در واقع، به دلیل مانع شدن از «ظلم و فساد اشان» این طالبان عدل و آزادی را «تکفیر» می‌کنند چرا که «در واقع خلل بر ریاست و رشوه‌گیری و مفت‌خواری خود را کفر می‌نامند.» در این رمان، بلقیس

زن آزادی خواه عضو فرقه آزادی طلب در دفاع از آزادی سخن می‌راند و در راه تحقق آن به فعالیت عملی می‌پردازد. می‌دانیم شیخ ابراهیم زنجانی دخترانی آزاده و متعدد تربیت کرد. [۱۳]

بنا بر شواهد در دست می‌توان شیخ ابراهیم زنجانی را از جمله دگراندیشان مذهبی همگرا با ازلیان دانست. خاطرات مانده از او با همان انشاء و واژه‌های مشابه ازلیان در ارزیابی روحانیون، زیارتگاه و مراکز مذهبی شیعه و نکوهش احکام و مناسک متداول مذهبی باورمندان، تدوین شده است. برجستگی دیگر اکثر ازلیان، ضدیت و انکار بهائیت است؛ آن‌چنان که در مباحثه با ورفاء مبلغ معروف بهائی و اشاره به باورهای باب، را می‌توان در کارنامه او یافت. رابطه نزدیک شیخ با میرزامهدی خان وزیر همایون — میرزامهدی خان غفاری کاشانی — در زمان حکومت او در خمسه در فاصله سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ ق و رابطه بعدی این دولتمرد قاجار با پیروان جریان‌های منشعب بایبه، دلیل دیگری بر این ادعاست.

همراهی و همگامی و نزدیکی فکری و عملی با واعظان معروف مشروطه هوادار ازلیان در برگ‌های آثار تاریخی ثبت است. باید به یاد داشت که غالب دگراندیشان مذهبی به دلیل هراس از تکفیر و مقابله با مخالفین، تقیه پیشه و خود را در میان طلاب شیعه پنهان کرده بودند. زنجانی در نامه شوال ۱۳۲۸ خود به تقی‌زاده در ارتباط با «حکم فساد مسلک سیاسی» وی از جانب مجتهدین عتبات، او را «قلب حق خواه حقیقت‌جوی انسانیت و قرب پرور» خواند و افکار و آرای علمای نجف را «حیران و فاسد» نامید؛ کسانی که به مقام «تکفیر فلان و تضلیل بهمان» بر آمده‌اند. او فراتر رفت و صدور چنین حکمی را نشان و دلیل «بزرگواری و مقام عالی» تقی‌زاده خواند و افزود که «ای اشرار، ای ابرار، ای علمای سوء، شما گفتید اصلاح مملکت به نبودن این شخص است، یا اقلاً خود نمی‌فهمند، [کاش حداقل] حرف گوینده را می‌شنیدند» حالا که وضع مملکت بدتر شده است. [۱۴]

زنجانی در همین نامه نوشت: با رفتن تقی‌زاده: «قانون از کار افتاده، همه اوقات مجلس با قیل و قال و انتخاب و معارضات می‌گذرد.»

ثقه‌الاسلام تبریزی (۱۲۷۷ - ۱۳۳۰ ق)

میرزا علی ثقه‌الاسلام تبریزی از علمای روحانی شیخیه در تبریز به دنیا آمد. بر دار رفتن مظلومانه و درد انگیزش به دست قوای متجاوز روس در دهم محرم ۱۳۳۰ ق، در ذهن ایرانیان و تاریخ‌نگاری مشروطه حسی به شدت هواخواهانه و هم‌دلانه نسبت به او برجای نهاده است. ثقه‌الاسلام، علاوه بر علوم قدیمه و سنتی چون حکمت، کلام، و فقه، با تاریخ و جغرافیا و نجوم آشنا و زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و تا حدی فرانسه می‌دانست و با نثر و شعر فارسی آشنایی گسترده‌ای داشت. تعداد زیادی کتاب و رساله به او نسبت داده‌اند. رساله لالان رویکرد او به سیاست و اجتماع را در حوزه مورد بحث ما بیان می‌کند. نامه‌ها و تلگراف‌های متعددی از وی مانده که در مقایسه با اسناد دیگر می‌تواند در منابع مهم در شناخت دوران مشروطه به شمار آید. در شرح رویدادهای تدوین و تصویب متمم قانون اساسی، واقعه توپخانه، و مقابله مشروعه با مشروطه، آمدن اتابک و چگونگی ترور او، خصوصیات و عملکرد متشرعین در تبریز، سوء قصد به محمدعلی شاه، شناخت نمایندگان مجلس اول، توپ بستن مجلس و آغاز استبداد صغیر، قیام و مقاومت قهرمانانه یازده ماهه مجاهدین تبریز برای احیای مشروطه به نقش و عملکرد و آرای خود او در تمامی این رویدادها، یادداشت‌های روزانه و نامه‌های مانده از او از جمله اسناد ارزشمند به شمار می‌رود. لقب ثقه‌الاسلامی در سال ۱۳۱۹ ق از جانب مظفردالدین شاه به او داده شد و از آن زمان ریاست دسته اصلی شیخیه در تبریز را بر عهده گرفت.

ثقه‌الاسلام از جمله عناصر معتدل، و در بیشتر موارد محافظه‌کار و شریعت‌خواه، دوران مشروطه بود. رویه او در مقابل محمدعلی شاه و مشروعه خواهان معتدل و سازشکارانه بود اما درنامه‌های متعددی خطر تجاوز روس را گوشزد و هم‌گامی با سیاست‌های آن حکومت را مذمت کرده است. سرانجام هم جانش را بر سر همین رویه نهاد. روس‌ها در واقعه‌ی تصرف تبریز در عاشورای ۱۳۳۰ از او خواستند اعلانی صادر کند که جنگ و تیراندازی اول از جانب ایرانیان و مجاهدین تبریز آغاز شد و روس‌ها ناچار به پاسخگویی شدند. ثقه‌الاسلام به این ذلت تن نداد و با شجاعت حکم اعدام خود را پذیرفت. کسروی او را مایه رو سبیدی و آرایه تاریخ و سرافرازی ایرانیان خوانده است. ثقه‌الاسلام بر نزدیکی و کم‌رنگ کردن اختلاف و درگیری‌های خشونت بار متشرعان و شیخیه و کم‌رنگ کردن اختلاف و درگیری‌های این دو گروه تلاش بسیار کرد و تا حدی هم موفق شد. ستارخان شیخی و باقرخان متشرع در کنار یکدیگر و در زمان محاصره تبریز همگرا برای احیای مشروطه به جنگ پرداختند. تقی‌زاده در شرح زندگی و کارنامه او در روزنامه *حبل‌المتین و نامه به ادوارد براون* از او به نیکی و قدردانی یاد کرده و با وجود اختلاف نظر، نام و یاد او را او گرامی داشته است.

در ارتباط با موضوع این کتاب اشاره‌هایی بر آرا و تقابل ثقه‌الاسلام با جریان لائیک و رادیکال، به‌ویژه تقی‌زاده روشن‌گر است. ثقه‌الاسلام در نامه‌ی چهارم شوال ۱۳۲۵ق خطاب به برخی وکلای آذربایجان در تهران نوشت:

«در خصوص مملکت شما خیلی تند می‌روید و چنان تصور می‌کنید آنچه شما می‌دانید دیگران نمی‌دانند. ابداء لازم نیست که شما قربان [صدقه] تقی‌زاده بروید. شما از دور می‌شنوید و ما در نزدیک می‌بینیم. تقی‌زاده را تکذیب ندارم و در کلیه امور خیلی خوب است، اما لایق قربان شدن مستشارالدوله است. . . بی‌تمکینی رعیت که در اثر نطق‌های تقی‌زاده و بعضی ارباب هوس و واعظین تبریز بود، خانه رعیت و مالک را خراب کرد.» [۱۵]

ثقه‌الاسلام به روشنی و صراحت تقی‌زاده و یاران رادیکالش را در تبریز به‌ویژه در مسئله ارضی و دهقانی نکوهش می‌کند و آنها را اسباب آشوب و اخلال و نافرمانی زارعین به ستوه آمده ایران می‌شناسد. در همین نامه تأکید می‌کند: به دلیل مخالفت با مرام تقی‌زاده و هم‌قدمانش در محافل و انجمن تبریز متهم به پیروی استبداد معرفی شده است. ثقه‌الاسلام به پیروی معرفت شریعت مدارش از بیداری و آگاهی و رادیکالیسم مردم کوچه و بازار و روستا دل‌نگران بود، کما اینکه تأکید کرد: «بیدار شدن ملت و این عبارات جدید به دلم نمی‌نشیند.» [۱۶] در همین نامه عدم باور خود به برقراری حقوق مساوی شهروندی اعلام می‌کند و می‌نویسد: «هی دانم که در ایران معدلت کلیه و تساوی حقوق عامه نخواهد شد.»

ثقه‌الاسلام عدم تمکین روستاییان و رعایای دهات آذربایجان و عدم پرداخت «حقوق اربابی» به مالکین را آشوب و هرج و مرج خواند و آن را محکوم کرد. در جاجای نامه‌های به‌جا مانده او چنین رویکردی به وضوح پیداست. در یک مورد، در اشاره به سخنان تقی‌زاده در مذاکرات مجلس اول — که گفته بود اعتراض روستائیان نشان شورش و هرج مرج نیست، بلکه می‌خواهند جلو سر بریدنشان توسط مالکین بایستند — به مستشارالدوله نوشت:

«کارها بسیار منقلب و پریشان است. دهات به هم خورده و رعیت سرپا ایستاده. ملاک نه خیال سر بریدن داشتند و ندارند و نه از مسلک خودشان دست بر می‌دارند. رعیت نجیب مؤدب مهذب قانون دان از مدرسه‌ی پاریس در آمده و درس آنارشیس خوانده، نمی‌خواهد چیزی بدهد. انبار را غارت می‌کند، مباشر را جواب می‌دهد.» [۱۷]

ثقه‌الاسلام نسبت به فدائیان و مجاهدین تبریز، به‌ویژه مرکز غیبی و مبارزین قفقازی بدبین و مخالف بود. با تقی‌زاده و برخی وکلای رادیکال تبریز اختلاف نظر داشت. هوادار قدرت و اداره امور با صلاحیت و استبداد تمام بود. قانون برای او برآمده قرآتی دینی بوده و در چارچوب ایمان و فهم شرعی معنا داشت. او به فعالیت «طایفه سوسیالیس» که مردم را تحریک و تحریص کرده و «خانه ایمان را خراب» کرده‌اند، معترض بود. [۱۸]

در همین نامه، شورش دهقانان قراچمن را برای احقاق حق که با سرکوبی قهرآمیز روبه رو شد، محکوم و نادرست خواند و از مقابله با آنان جانبداری کرد و نوشت: «نتیجه این آشوب دهات بالبداهه این خواهد شد که دهاتیان ابداً تمکین بر ارباب نکرده، مالیات نخواهند داد و زراعت نخواهد شد و مالک دلسرد شده. . .» مسببین امر را هم سخنان جانبدارانه تقی‌زاده از رعایا و «عناد مذهبی بعضی اشخاص که به قید شرع مقید» نیستند، خواند.

ثقه‌الاسلام ایمان سالاری بود که به هیچ وجه به «حریت ادیان و وجدان» باور نداشت و آن را موجب آشفتگی و هرج و مرج و رواج کفر می‌دانست در نکوهش آزادی مذهب که در باورهای تقی‌زاده و سوسیال دموکرات‌ها کتباً اعلام شده بود به محرم خود مستشارالدوله در تهران نوشت:

«انتباه‌نامه [مرامنامه] زکی [اسم مستعار تقی‌زاده در مکاتبات رمز] که از باکو منتشر شده و در آنجا حریت وجدان و حریت ادیان را اعلام کرده‌اند، مردم دست‌آویز کرده و خیلی می‌تازد. . . حق و حقیقت این است که این کارها خلاف و خیلی غلط است. دوا را باید موافق مزاج مملکت داد و این اشخاص که خود را طبیب می‌دانند، افسوس که حاذق نیستند مثل جاهل و سورنا است.» [۱۹] اشاره صریح به مرامنامه اجتماع‌یون عامیون است که در آن بر آزادی وجدان و مذهب تأکید شده بود. همو در نامه بعدی در رد بحث اصولی که آزادی‌طلبان رادیکال و لائیک مدعی هستند، نوشت: «حریت ادیان، چه مناسبتی با حالت حالیه ما دارد.» [۲۰]

ثقه‌الاسلام این‌گونه القات را «حکم سم قاتل» خواند. او آزادی مطبوعات را هم برنمی‌تابید و انتشار مقاله‌های آگاهگرانه را مضر به حال مردم و کشور می‌دید و خواهان کنترل مطالب در چارچوب شرعی شد. هر چه بحث مشروطه گستره و ژرفای بیشتری می‌یافت و مردم مطالبات و خواسته‌های جدیدی مطرح می‌کردند، ثقه‌الاسلام به اعتراض برمی‌آمد و با یأس و انزواطلبی و بدبینی مفرط با مشروطه‌خواهان روبه‌رو می‌شد: «وضع مشروطه و غالب اشخاص ابداً موافق سلیقه بنده نیست. و یقیناً سلیقه بنده معلوم است و آن نیز نیست مگر از صلح‌طلبی و طرفدار اصلاح بودن» و در نامه بعدی می‌نویسد که «بنده را نه حواس است، نه قدرت و نه طاقت و نه دماغ.» [۲۱]

ثقه‌الاسلام در رساله لالان که آن را در ربیع‌الاول ۱۳۲۶ق برای تأیید برای علمای نجف فرستاد، رویکرد مطلوب و اصل مشروطه و رسالت مشروطه‌طلبان را حفظ بیضه اسلام در مقابل تجاوز بیگانه دانست و راه درستکاری ایران را استحکام اصول شریعت اسلام و تجسم آن را مشروطه ایرانی خواند.

ثقه‌الاسلام پیرامون اختلاف نظر خود با سوسیال دموکرات‌ها و تقی‌زاده به دوست هم مسلک خود در تهران نوشت: «من حقیقت امر از زکی [تقی‌زاده] هم قدری نگرانی دارم. او با جوراب [نام رمز فدائیان سوسیال دموکرات] می‌رود» [۲۲] در نامه مورخ ۱۹ رجب ۱۳۲۵ق می‌نویسد: «زکی خان با جورابیان نهایت اتحاد دارد» [۲۳] که اشاره به اتحاد تقی‌زاده با جریان رادیکال سوسیال دموکرات دارد. در کشاکش میان شریعت مداران با جریان لائیک در محرم ۱۳۲۵ق به مستشارالدوله اطلاع داد که برخی از اینها میان مردم تبلیغ می‌کنند:

«مشروطه مشروع نیست. بنده هم در این مرحله خیلی سخت ایستادگی کرده گفتم سبحان‌الله، کم کردن ظلم و حد گذاشتن برای تعدی اگر شرعی نباشد، پس ظلم باید شرع باشد و هر کس هر چه می‌خواهد بکند باید مختار باشد.» [۲۴]

در این کلمات، ضمن ایجاد چتر شرعی بر مشروطه، بر ضرورت اسلامی بودن قوانین و اصول آن تأکید می‌شود. ثقه‌الاسلام در نامه‌های متعددی بر رادیکالیسم لائیک مشرب تقی‌زاده اشاره و از آن شکایت می‌کند و به آن کنایه می‌زند. [۲۵] به دلیل رویکرد دینمدار و شریعت‌نگر خود ایجاد و حضور احزاب و امکان تأسیس حزب ملی را مخرب می‌شناخت. او احزاب را امری وارداتی از فرنگ و «مسبب تفرقه و اخلال» ملت اهل دین اسلام [ارزیابی می‌کرد. [۲۶] به همین علت با تقی‌زاده و حزب دموکرات سرسختانه مخالفت کرد.

ثقه‌الاسلام با تشکیل حزب در ایران زمان مشروطه مخالف بود و اصولاً آن را امکان‌پذیر نمی‌دانست. حزب دموکرات را تشکلی «غیرملی» به مفهوم تشکل با اعضای غیر مسلمان می‌شناخت که مانع ورداعی در مقابل حقوق اجتماعی امت و سبب تفرقه و اخلال است. [۲۷] در برهه‌ای در مقابله با حزب دموکرات، به «حزب اتفاق و ترقی» نزدیک شد. او به صراحت و کتباً خود را جزو کمیته آن حزب معرفی کرد. [۲۸]

این شخصیت شیخی، با انتخابات «عمومی و مستقیم» مخالف بود و تأکید می‌کرد که انتخاب و حق رأی باید مخصوص مردم باسواد و مومن و صالح باشد. از این رو لذا انتخابات دو درجه‌ای را صلاح می‌دانست. [۲۹]

در نامه‌ی اعتراض به مدیر روزنامه شفق نوشت: شما می‌گویید رنجبران و فقرا حق دارند خود و کیل بفرستند یا وکیل را انتخاب کنند، من می‌گویم حق دارند ولی لیاقت ندارند والا دایره‌ی خرابی امور وسیع‌تر خواهد شد و با کلماتی نخبه‌گرا و قییم‌وار افزود:

«دهاتی‌ها و ایلات و باج‌گذاران و مالیات‌دهندگان، بی‌ادبی نباشد، قدرت تشخیص نیک را از بد ندارند. . . دردها را می‌بینند و دوا را نمی‌دانند. باید طبیبان تبرعی در مراکز و بلدان بوده باشد که به آنها دوا داده و معالجه نمایند. . . تصور اینکه کوچه‌های تبریز را مثل خیابان شانزه لیزه پاریس باید کرد آسان است، اما در عمل چه عرض کنم. . .» [۳۰]

ثقه‌الاسلام به حقوق مساوی و عمومی باور نداشت و حق رأی برای انتخاب وکیل مجلس را مستلزم «لیاقت» می‌دانست و تأکید می‌کرد که اگر حق داشتن مستلزم لیاقت نیست و اگر حق محروم از انتخاب عمومی صحیح است، پس:

«تسوان و اشخاص که ۲۱ سال ندارند چرا محروم از انتخاب هستند؟ و نتیجه می‌گیرد که به همان دلیل که زنان و افراد زیر ۲۱ سال لیاقت حق رأی و انتخاب را ندارند، تهی‌دستان شهر و روستا و بی‌سوادان هم لیاقت این امر را ندارند.» [۳۱]

پیوست ۲. شیخ فضل الله نوری (۱۲۵۹ - ۱۳۲۷ ق)

حاج شیخ فضل الله کجوری مازندرانی معروف به نوری، در دوم ذیحجه ۱۲۵۹ ق در قریه لاشک از توابع کجور مازندران در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدرش ملاعباس نوری از علمای شناخته شده‌ی منطقه به شمار می‌رفت. شیخ در جوانی پس از تحصیل مقدمات و دروس فقهی و سنتی در تهران، عازم نجف در عتبات شد. تحصیل در محضر درس فقهای برجسته‌ی آن زمان او را به حوزه درس میرزای شیرازی روحانی معروف عصر کشانید. هم‌زمان با عزیمت میرزا از نجف به سامرا، شیخ در همان سال ۱۲۹۲ ق به آن شهر رفت؛ ۱۲ سالی در آنجا بود. او را برجسته‌ترین شاگرد میرزا دانسته‌اند. یحیی دولت‌آبادی، شیخ فضل الله نوری را در «مقام علم و فضل» در عالم دیانت بعد از میرزای شیرازی در آن دوره برتر از سایرین می‌شناسد. [۳۲]

شیخ پس از دو دهه اقامت در عتبات در محرم ۱۳۰۳ ق، و به روایتی، پس از ۱۳۰۰ ق به تهران بازگشت. به گواهی اسناد آن زمان، شیخ پس از کوتاه‌زمانی و به دلیل تسلط بر علوم فقهی و برخورداری از تیزهوشی و توان مدیریت، در شمار برجسته‌ترین روحانیون ایران درآمد. احتشام‌السلطنه رئیس مجلس اول مشروطه می‌نویسد: شیخ در تهران کباده‌ی ریاست می‌کشید و در صف پیشوایان روحانی، مشوق و محرک مردم در همراهی با تحریم امتیازنامه رژی تنباکو بود. [۳۳]

دستگاه گسترده شرعی و قضایی شیخ در آن زمان، با توجه به حجم اسناد مهمور به امضای او همچون یک مرکز ثبت و انتقال اسناد فعال بوده است. او را به حرص در مال و زیاده‌خواهی املاک و حتی گرفتن رشوه متهم کرده‌اند و در مواردی استنادات معتبری در این خصوص به دست داده‌اند. کسروی می‌نویسد: شیخ...

«از یک سو به شکوه و آرایش زندگی و به نام و آوازه دل‌بستگی بسیاری داشت و پارک‌الشریعه بنیاد نهاد و اسب و کالسکه بسیج کرد و همیشه با دستگاه اعیانی می‌زیست. و از یک سو فریفته شریعت می‌بود و رواج آن را بسیار می‌خواست. توده و کشور و این‌گونه چیزها نزد او ارجی نمی‌داشت. به این اندیشه کمتر نزدیک آمده بود. با شور و جنبش مشروطه‌خواهی همراهی نمود ولی معنای آن را نمی‌دانست.» [۳۴]

به نظر می‌رسد برخلاف این نظر، شیخ از تمامی علمای روحانی زمانی خود بهتر و دقیق‌تر با مفهوم مشروطه به مثابه حکومت پارلمانی متکی بر آرای مردم آشنا بود و یکی از دلایل اصلی مخالفتش هم همین بود. درباره رابطه شیخ با قدرت سیاسی بسیار نوشته‌اند و او را به بند و بست‌های متعددی توصیف کرده‌اند. بی‌شک از روحانیون خودرأی و خودمدار دوران بود و صحنه سیاسی ایران را هم به خوبی می‌شناخت و برای امیال و خواسته‌ها و باورهای خود از آنها بهره می‌برد. جاه‌طلبی‌های او طبعاً موجب روابط گسترده و کشمکش و یا بند و بست با قدرتمداران آن دوره شده است.

عین‌الدوله، صدر اعظم بدنام آستانه مشروطه، با شیخ روابط مطلوب و تنگاتنگی داشت و امور شرعی و حتی بعضاً عرفی را به محکمه گسترده شیخ محول می‌کرد و کار او را رونق می‌داد. [۳۵]

در پیوستن اولیه‌ی شیخ به روحانیون «مشروطه‌خواه» بی‌تردید ریاست‌طلبی و رقابت با هم‌عنان روحانی‌اش تأثیر داشت. اما عامل اصلی همان باورهای مذهبی - سیاسی او بود. شیخ به درستی فریفته شریعت خوانده شده است و روزگار را برای تفوق علمای روحانی به تاسی از استادش میرزای شیرازی مغتنم دانست. در نخستین تحصن در مسجد جمعه در ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ ق و عزیمت روحانیون به

قم در ظرف پنج روز بعد، و پافشاری برای گرفتن فرمان عدالتخانه‌ی اسلامی، همراه مؤثری بود. شیخ از همان آغاز عدالتخانه یا مجلس اسلامی را می‌خواست. او تشکیلی برای اجتماع علمای فاضل و متدین و مسلمان می‌خواست که رفتار و اعمال شاه و حکومت و اداره شونده‌گان را با تدوین و تصویب دستورالعمل‌های مبتنی بر شرع مهار و بر آنها نظارت کند. دست‌خط اولیه‌ی مظفرالدین شاه هم خواست او با عبارت «مجلس شورای ملی اسلامی» تأمین کرد.

آنچه بعداً تحت عنوان مجلس شورای ملی، متشکل از وکلای منتخب و پیش‌روی امور با رأی اکثریت به وجود آمد، بدعت و تصویب قوانین مدنی و حتی متضاد و با شرع دانست و آنها را هرگز نپذیرفت. انتخاب وکیل با رأی اکثریت موکلان برای او مفهومی فرنگی و خلاف موازین و احکام فقه شیعیه بود. وقتی امر عدالتخانه اسلامی، آن‌گونه که شیخ می‌خواست، پیش نرفت و مشروطه عنوان شد، مشروعه و شرعی کردن آن را پیش کشید. حق نظارت و رد کردن علمای روحانی برون از مجلس و ورای آن، همچون ناظر و نگهبان بر مجلس و اعمال وکلا و قوانین موضوعه، را پیش آورد و به مدت شش، هفت ماه در مقابل مجلس و جریان لائیک مشروطه ایستادگی کرد و تا حدی آرای امر خود را پیش برد. وقتی علی‌رغم تمام تلاش‌هایش حتی نتوانست متن کامل اصل دوم پیشنهادی متمم قانون اساسی را به شرح و جزئیات دقیقی که خواسته بود به قانون الحاق کند، با مشروطه از در دشمنی آشکار و اتحاد با دربار و محمدعلی شاه برآمد. شیخ به صراحت مشروطه‌خواهان را به پیروی از فرنگ و کفار در مسیر تدوین قوانین مشابه پارلمان‌های انگلیس و فرانسه متهم کرد و موارد غیرشرعی مندرج در قوانین اساسی و متمم را نشانه‌های آن بر شمرد. مخالفان خود را فرنگی‌مآب، طبیعی مشرب و پیرو فرقه‌های مخالف اسلام چون بابی خواند. بنابر باور اسلامی خود، با اساس مشروطه که نظام حقوقی مبتنی بر اراده اکثریت مردم است مخالفت کرد. مبلغ مشروعیت قدرت و قوانین مبتنی بر اراده الهی و موازین کتاب مقدس بود. مشروطه‌خواهان، به‌ویژه جریان رادیکال مشروطه، از نظر او صرفاً بدعتگرانی مشرک بودند که مفاهیم جدید فرنگی چون آزادی، مساوات، قانون اساسی، مجلس شورای ملی را به امت مسلمان تحمیل می‌کردند. شیخ به مؤمنان اخطار داد که در نظام جدید، مسلمانان منزلت مخصوص خود را در برتری نسبت به سایرین از دست خواهند داد. او بدرستی دریافته بود که مشروطیت و شریعت از دو مبنای متفاوت مشروعیت و حقوق برخوردارند و قابل جمع نیستند.

با انحلال و بمباران مجلس اول، شیخ عملاً و آشکارا در کنار و همراه با محمدعلی شاه قرار گرفت و در دوران معروف به استبداد صغیر با احیاء و بازگشت مشروطه به مقابله و ضدیت برخاست و مصلحت‌زمانه — اسلام و ملت را — در «هدم پارلمان تاریسم وارداتی» اعلام کرد و به ناسازگاری مشروطه با مزاج کشور و تحریم آن حکم داد و از شاه خواست «عدالت اسلامی را تکمیل فرما.» [۳۶]

شیخ با سرسختی، حتی با طرح مجلس شورای کبرای مملکتی که در برهه پایانی استبداد صغیر به فرمان محمدعلی شاه برای فریب مشروطه‌خواهان و خاموش کردن هسته‌های مقاومت در تبریز، رشت و تهران علم کرده بود، نیز مخالفت کرد.

مشروعه‌خواهان به زعامت شیخ اعلام کردند:

«مشروطه، آزادی، قانون می‌خواهید، هزار و سیصد سال است که خداوند عالم به ما قانون به توسط محمد مصطفی (ص) مرحمت فرموده، ما قانون مستشارالدوله و تقی‌زاده و باقر بقال را لازم نداریم. شش هزار سال است که خداوند عالم پادشاه واجب‌الاطاعه فرموده و در همه کتاب‌ها اجرای احکام سلطان را بر همه مسلمانان واجب نموده، شما را به خدا انصاف دهید یک ایران سی کرور پادشاه.»

پافشاری و سرسختی شیخ در مقابل مشروطه و مقاومت مسلحانه تا به آخر در مقابل اردوهای فاتح تهران در روزهای پایانی استبداد صغیر، در تاریخ ثبت است. در زمانی که دو اردوی شمال و جنوب عازم فتح تهران بودند، شیخ فضل‌الله دو نامه برای مشیرالسلطنه — صدراعظم وقت — فرستاد که نشان می‌دهد شیخ و مشروعه‌خواهان حتی در آخرین روزها هم تمامی توان خود را برای ترغیب شاه به مقاومت مسلحانه در مقابل مشروطه‌خواهان و آمادگی خود را برای نبرد اعلام کردند. [۳۷]

پیوست ۳. حیدر عمواوغلی

حیدر در سال ۱۸۸۰م (آذر ۱۲۵۹ش) در خانواده ای ایرانی تبار در قفقاز به دنیا آمد. در گنجه پرورش یافت و در ایروان به مدرسه رفت. پدرش علی اکبر تاری وردیف، پزشکی ایران دوست بود. غالب آنچه به عنوان تاریخچه زندگی و کارنامه سیاسی حیدر عمو اوغلی می شناسیم، مملو از داستان پردازی و افسانه سازی های بی سند و مأخذ است. سال تولد، محل تولد، کارنامه و اقدامات سیاسی، باورها و آرای نظری، نقش و اثرش در رویدادهای ایران و روسیه، جملگی به نحوی به گزافه، حدس و گمان آمیخته است. فعالیت های سری او در زمان جنبش مشروطه موجب افسانه سرایی های بسیار متعارف در ذهنیت توطئه نگر و خیال بافانه در میان ایرانیان شده است. ارتباط بعدی و کوتاه مدت او با بلشویک ها پس از انقلاب اکتبر، به پردازش چهره ای غیرواقعی و غیرتاریخی از او در قلم مورخان شوروی و هم تاییان ایرانی اش یاری رساند. او را مسبب و مبتکر بسیاری رویدادها و تحولات جنبش سیاسی ایران در زمان مشروطه و پس از آن خواندند. مطرح کردن ملاقات حیدر با لنین رهبر بعدی شوروی در سال ۱۹۱۲ بدون اتکا به هیچ سند و مأخذی - در کنفرانس ششم سراسری حزب سوسیال دموکرات روسیه که از ۵ تا ۱۷ نوامبر در پراگ تشکیل شد و نسبت دادن رهبری بلشویک های قفقاز به حیدر، موجب قصه - پردازی هایی در ارتباط با تأثیر رهبران بعدی انقلاب روسیه در روند پیشین سیاسی ایران شد. [۳۸]

حیدر پس از تکمیل مدرسه متوسطه، وارد پلی تکنیک تفلیس شد و در رشته برق تحصیل کرد. تفلیس در آن زمان از لحاظ سیاسی و فرهنگی از شهرهای پرتلاطم فرهنگی - سیاسی به شمار می رفت. گفته می شود در آنجا با افکار سوسیالیستی آشنا و به آنها علاقه مند شد. حیدر را مورخان شوروی یک مارکسیست - لنینیست و بلشویکی معتقد معرفی کردند، اما آنچه پیرامون بینش و کنش او - دست کم در برهه نهضت مشروطه - می شناسیم، چنین ادعایی را محل تردید جدی قرار می دهد. در اینکه در آستانه انقلاب اکتبر شوروی و پس از آن در امتداد سیاست و مواضع رسمی مارکسیسم روسی گام برداشت امری روشن است، اما بر اساس شواهد و اسناد یافت شده تا سال ۱۹۱۶، حیدر دیگری در برابر ما رخ می نماید. حیدر با آمیزه ای از گرایش های سوسیالیستی، ملی گرایی و حتی شبه دینی، تجسم و نمونه ای آن مقوله ای است که سوسیال دموکرات مسلمان قفقازی خوانده شده است. از حیدر هیچ اثر تحلیلی - نظری مکتوب و معتبری برجای نمانده است. برخلاف تصویری افسانه ای که برخی مورخان از او ترسیم کرده اند، نه یک متفکر و نظریه پرداز سیاسی، بلکه مردی اهل عمل قاطع و رادیکال بود. آرا و برنامه های کمیته مرکزی حزب بعدی کمونیست ایران که به حیدر نسبت داده اند، در واقع به قلم چین شناس بلشویک، اسکاچو، نوشته شده است. [۳۹]

در این زندگی نامه مختصر، حیدر نظریه پرداز و اندیشمند کمونیست، آن چنان که پرداخته اند، معرفی نمی شود. اسناد و شواهد برجای مانده، حیدر را در داد و ستد و مراد و نظری و سیاسی با شخصیت ها و گروه های مختلف مسلمان، ملی گرا، دموکرات و سوسیال دموکرات ترسیم می کند. او انقلابی عمل گرایی بود که با شور و عشقی کم مانند به ایران و سرنوشت نهضت مشروطیت در رویدادهای آن روزگار سهیم شد و بر آنها تأثیر نهاد. یکی از مبارزان دوره پهلوی زندگی حیدر را «ترجمان عالی ترین سطح انقلاب مشروطیت»، یعنی «شور و شرافت زیاد و شعور و دانش کم» [۴۰] توصیف کرده است.

مورد بعدی، ادعای ارتباط حیدر با بلشویک‌ها و لنین در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۶ است. مدرک و مآخذی مستند برای اثبات این ادعا هم به دست نیامده و صرفاً به منزله‌ی حکمی تاریخی صادر شده است.

برخی، از اینها هم فراتر رفته و مدعی عضویت او در اجتماعین و عامیون قفقاز در ۱۹۰۰ شده‌اند. در حالی که می‌دانیم در آن زمان اثری از این تشکل نبود و قریب ۴ سال بعد، تازه هسته‌های اولیه آنها کار خود را آغاز کردند.

حیدر ۲۳ ساله بود که برای کار در کارخانه برق مشهد به ایران آمد. گفته شد برای تشکیل شعبه اجتماعین عامیون به آن شهر آمده بود. می‌دانیم که او از جانب مظفرالدین شاه و در سفر او به اروپا در قفقاز برای بهره‌گیری از تخصص‌اش در برق به استخدام دولت ایران در آمد. ضمناً همان‌طور که گفته شد، آن تشکل هنوز به وجود نیامده بود تا حیدر به‌دستور آنها در ایران وارد فعالیت سیاسی شود. در اسناد و خاطرات منسوب به او گفته می‌شود که در اقامت یازده ماهه در مشهد کار مهم سیاسی صورت نداد و در فضای به شدت مذهبی آن شهر فقط توانست یک نفر را همراه خود کند. حیدر سپس به تهران می‌رود و در زمینه تخصصی‌اش به کار ادامه می‌دهد. تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس، بنا بر همان خاطرات، زمینه ورود علنی او به صحنه سیاسی ایران را فراهم آورد. تلاش در ترغیب و بیداری مردم و آگاهی آنها نسبت به موازین مشروطه داشت. تأسیس شعبه اجتماعین عامیون تهران را حاصل تلاش او دانسته‌اند. در آن خاطرات منسوب به او چنین ادعایی مطرح می‌شود. به هر حال، او را به عنوان سرشناس‌ترین عضو شعبه اجتماعین عامیون (مجاهد) در تهران و رادیکالی با مشرب قهر، خشونت، و ترور در مشروطه اول سراغ داریم. در دوره‌ی مجلس اول پای او در ترور موفق اتابک امین‌السلطان — صدراعظم — و بمب‌اندازی نافرجام به محمد علی شاه به میان کشیده‌اند.

او را در ترور سیدعبدالله بهبهانی مجتهد با نفوذ تهران و خلع سلاح پارک اتابک هم سهیم دانسته‌اند. در روز بمباران مجلس اول از حیدر ردی وجود ندارد. در دوره‌ی استبداد صغیر، حیدر را در قفقاز و سپس همراه مجاهدین مقاومت سراغ داریم. ارسال بمب و به قتل رساندن شجاع نظام حاکم مستبد مرنند، که در مقابله با مشروطه‌خواهان و کشتار آنان شهره بود، از اقدامات مهم او در این دوره به شمار می‌رود. این بمب توسط پست سفارشی ارسال و قبض آن به آدرس کمبریج تقی‌زاده صادر شده است. [۴۱]

در زندگی‌نامه‌های افسانه پردازانه موجود او، حضور هم‌زمانش در خوی، تبریز، رشت، اصفهان و بختیاری در چند ماهه‌ی استبداد صغیر منجر به فتح تهران، مطرح شده است. بی‌تردید نمی‌توانسته هم‌زمان در تمام این مناطق حضور و فعالیت داشته باشد. از اصلاحات و مبارزات او در خوی، مرنند و ماکو خبر داریم. دلآوری، جسارت و توان سازماندهی او در یاری مجاهدین و مشروطه‌طلبان آذربایجان در این دوره در اکثر آثار و شواهد تاریخی تأیید شده است. در حرکت دو اردوی شمال و بختیاری، سند و مدرکی مبنی بر مشارکت حیدر در دست نیست.

پس از فتح تهران و برپایی مجلس دوم شورای ملی، او را در حزب دموکرات به عنوان یکی از فعالان آن تشکل می‌شناسیم. به نظر می‌رسد که حیدر در این زمان به همراه برخی از یارانش از اجتماعین عامیون جدا شده و به حزب نوپای دموکرات پیوسته است. روند اقدامات و مسیری که حیدر در مشروطه برگزیده و سرانجام به حزب دموکرات تحت رهبری تقی‌زاده رسید، خلاف ادعای مورخان شوروی در مارکسیست بودنش در این برهه را نشان می‌دهد.

حزب دموکرات تشکلی پارلمانتاریستی و اصلاح طلب بود. روندی که فعالیت حیدر، دست کم تا سال ۱۹۱۶، که در کنار کمیته ملیون ایرانی به زعامت تقی زاده فعالیت می کرد، با آن هم خوانی دارد. می دانیم که پیوستن حیدر و یارانش به حزب دموکرات با عکس العمل تند و کتبی مرکز اجتماعيون عاميون باکو رو به رو شد. مرکز فرقه در باکو، دو ماه پس از افتتاح مجلس دوم، ضمن عرض تبریک برقراری مجدد مجلس شورا و بر شمردن فداکاری و تلاش اجتماعيون عاميون در راه تحقق اهداف و احیای مشروطه، انحلال فعالیت شعب آن حزب در ایران را اعلام کرد. دلیل آن را هم حضور برخی اشخاص دانسته اند که به مناسبت رابطه با این فرقه خود را بی جهت عزیز کردند ولی حالا «به پیروی از اصول کیف مایشاء شده، بنای پارتی بازی [حزب سازی] را گذاشته اند.» آن مرکز اعلام کرد از آن پس فعالیت شعب حزبی خود- و شاید هم صرفاً علنی آن- را در درون ایران تا اطلاع ثانوی ملغی اعلام می کند و افزود که احدی حق ندارد خود را وابسته به این حزب بداند. [۴۲]

سابقه آشنایی تقی زاده و حیدر، همان طور که در جای دیگر این کتاب آورده ایم، به سال های پیش تر و احتمالاً دوران مجلس اول باز می گردد. تقی زاده خود در ارتباط با حیدر می نویسد: او پس از به توپ بستن مجلس اول و تبعید از ایران به باکو رسید و به کمک حیدرخان برای جمع آوری کمک مالی و اسلحه برای انقلابيون تبریز، به نزد ثروت بدستان باکویی رفتند. او در همان خاطرات می افزاید که در سنه ۱۳۲۶ ق در مراجعت از اروپا به قصد تبریز، در قفقاز به خانه حیدر رفت و با وجود اینکه در آن زمان در خوی بود، چند روزی نزد پدر حیدر ماند. شرح مابقی داستان که تقی زاده با اسم جعلی و تغییر قیافه با یاری و همراهی پدر پیر حیدر - کربلائی علی اکبر - تا مرز روسیه و ورود به ایران و پیوستن اش به مبارزین تبریزی را در جای دیگر این کتاب آورده ایم.

هشت ماه پس از افتتاح مجلس دوم، تقی زاده به حکم فساد مسلک سیاسی از جانب مجتهدین عتبات به خروج از مجلس و تبعید از کشور ناگزیر شد و در همین دوران سیدعبدالله بهبانی روحانی برجسته توسط افرادی قفقازی متهم به رابطه با حیدرخان کشته شد. مجاهدین مسلح وابسته به اعتدالیون هم در مقام ترور حیدر برآمدند. چون او را نیافتند در چند ترور متقابل از جمله تیمور پسرعموی حیدر را به قتل رساندند.

اوج گیری ترورها و ناامنی روز افزون تهران، سرانجام سه هفته پس از قتل بهبانی به رویداد خلع سلاح پارک اتابک می انجامد. حیدر و یارانش در کنار دموکرات ها و بختیاری ها در مقابل ستارخان و برخی جنگجویان اردوی شمال وابسته به اعتدالیون قرار گرفتند.

در روند این رویدادها، عناصر محافظه کار و سنتی سیاسی، زمان را برای تصفیه طیف رادیکال مشروطه مناسب یافتند و حیدر را نیز به تبعید و خروج اجباری از ایران وادار کردند. تا میانه های جنگ اول جهانی حضور او را در پاریس، استانبول، برلین و بغداد سراغ داریم. رویکرد ضد تزاری، او را به شرکت در جنگ اول جهانی در کنار آلمان ها و عثمانیان کشاند. اکثر فعالان و سران حزب دموکرات، بازمانده مشروطه به دعوت تقی زاده در کمیته ی ملیون ایرانی برلن متشکل شدند. حیدر مأمور فعالیت در عراق شد. عارف قزوینی از یاری و پرستاری حیدر در زمان بیماری اش در بغداد به نیکی یاد کرده است. در این سال ها حیدر ارتباط خود را با ایران و ایرانیان حفظ کرد. شواهد حاکی از دغدغه و دل نگرانی او نسبت به سرنوشت سیاسی ایران است. اظهار نگرانی می کند که اگر نیروهای علاقه مند دموکرات ایران به نحو مناسبی سازماندهی نشوند به انحراف و انفعال کشیده خواهند شد.

حیدر در نامه‌ای به تقی‌زاده می‌نویسد: خواهان برگزاری کنگره سراسری حزب دموکرات است و می‌افزاید برای اقناع حسین آقا پرویز از مسئولین داخل تشکیلات کاغذ مفصلی فرستاده است. ضمناً از تقی‌زاده صلاح و رأی نظر می‌خواهد. [۴۳]

سال ۱۹۱۶ [۱۳۳۴ ق] حیدر را در استانبول می‌یابیم. او از سفر بغداد بازگشته است. عزت‌الله هدایت در نامه مورخ اول سپتامبر ۱۹۱۶ (سوم ذی‌قعدة ۱۳۳۴) به تقی‌زاده در برلن اطلاع می‌دهد که حیدرخان قصد دارد به برلن بازگردد و از آنجا عازم سویس شود. [۴۴]

به گواهی یادداشت‌های دوران اقامت محمد قزوینی در اروپا، می‌دانیم که حیدر و قزوینی در تاریخ شنبه ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵ از پاریس عازم برلن شدند و ۵ روز بعد به پایتخت آلمان پای نهادند.

اینان به همراه بسیاری افراد دیگر به دعوت تقی‌زاده به آن کشور رفتند. باز هم به گواهی محمد قزوینی، حیدر در ۱۳ اکتبر ۱۹۱۶ از استانبول وارد برلین شد و در ۲۵ مه ۱۹۱۷، به سوی دانمارک رهسپار می‌شود. چند روز بعد، تقی‌زاده برای شرکت در کنگره سوسیالیست‌ها عازم استکهلم سوئد شد. [۴۵]

در آستانه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه، حیدر که خواهان عمل انقلابی است، در فعالیت‌های منجر به انقلاب اکتبر روسیه درگیر می‌شود. اینکه از چه زمانی به روسیه وارد شده هیچ سند و مدرکی در دست نیست، اما پس از پیروزی انقلاب اکتبر، در پتروگراد حضور داشته است. فعالیت او در کمیساریای مرکز شوروی در امور ملیت‌ها - بخش مسلمانان، او را به میان ایرانیان و تاتارها و آذری‌های قفقاز و ماوراء قفقاز کشاند.

در این برهه، به عضویت حزب نوپای عدالت که چندی بعد به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد درآمد. در کنگره اول حزب در انزلی حضور ندارد، هرچند که در کنفرانس سه ماه پیشتر آن در آوریل ۱۹۲۰ (اول فروردین ۱۲۹۹ش) حاضر بوده است.

در کنگره‌ی باکوی حزب در شهریور ۱۲۹۹، فعالانه مشارکت کرد و به ریاست یکی از دو کمیته‌های مرکزی حزب برگزیده شد. [۴۶] بعد از آن در نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان در گیلان و هیئت دولت آن شرکت کرد. قتل مشکوک او در حین مذاکره با هواداران میرزا کوچک خان که خود چندی بعد در تنهایی و فرار از تعقیب قوای دولتی کشته می‌شود، کماکان در ابهام باقی مانده است.

پیوست ۴. محمد امین رسولزاده

حیاتی پر حادثه (۱۸۸۴ - ۱۹۵۵ م)

محمد امین رسولزاده در ۳۱ ژانویه ۱۸۸۴ در خانواده‌ای ایرانی تبار در قفقاز به دنیا آمد. جوانی ۱۹ ساله بود که اولین فعالیت فرهنگی خود را با نوشتن مطلب در روزنامه «شرق روس» در ۱۵ مه ۱۹۰۳ آغاز کرد. رسولزاده علاوه بر خواندن و نوشتن به زبان‌های ترکی و روسی، با فارسی هم آشنا بود. به هر سه زبان در نشریه‌های آن زمان مطلب نوشته است. اولین تجربه‌ی جدی مطبوعاتی او در سردبیری و اداره نشریه غیرعلنی «همت»، بیانگر آرای محفل مخفی ناسیونال سوسیالیستی کوچکی بود که رسولزاده از جمله بنیانگذاران اولیه‌اش به شمار می‌رفت. نشریه‌ی همت پس از انتشار ۶ شماره در فاصله اکتبر ۱۹۰۴ تا فوریه ۱۹۰۵ توسط پلیس تزار توقیف شد. همین هسته مخفی، سال بعد با صدور اعلامیه‌ای خود را حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت نامید. پلیس تزاری عرصه را بر همت تنگ و عملاً امکان فعالیت گسترده‌تر آن را دشوار کرد. رسولزاده با انتشار مقالاتی در نشریه «دعوت [فوج]». کار مطبوعاتی مشترک سازمان همت و محفل سوسیال دموکرات ارمنی باکو، به فعالیت خود ادامه داد. او و یاران همتی‌اش نشریه تکامل را از ۲۹ دسامبر ۱۹۰۶ منتشر کردند. این نشریه هم پس از ۱۴ شماره در ۷ آوریل ۱۹۰۷ متوقف شد.

در این هفته‌نامه، رسولزاده سردبیر و گرداننده‌ی اصلی بود. علاوه بر آن، در این فاصله با روزنامه /رشاد باکو، نیز همکاری داشت و مطالب بسیاری را منتشر کرد. /رشاد باکو در ژوئن ۱۹۰۵ به سردبیری احمد آقا یف و یاری مالی تقی یف، بازرگان ملی‌گرا و ثروتمند منطقه آغاز به کار کرد. او قریب پنجاه و اندی مقاله، در فاصله ژانویه ۱۹۰۶ تا آوریل ۱۹۰۸، در /رشاد منتشر کرد. میان او و آقا یف که از زمره لیبرال‌های رادیکال و ملی‌گرای منطقه بود، هم‌دلی بسیاری برقرار شد. زمانی که در دوران مجلس دوم رسولزاده سردبیر روزنامه ایران نو بود، مقالاتی از او را ترجمه و منتشر کرد. تأملی در نوشته‌های رسولزاده پیرامون مسایل ایران و مشروطه در ارتباط با موضوع این کتاب جالب است.

در میان مقالات نشریه‌ی «تکامل»، از رسولزاده چند نوشته پیرامون رخدادهای مشروطه و اوضاع سیاسی ایران چاپ شده که روحیه و دغدغه‌های او را در آغاز نهضت مشروطه ایران نشان می‌دهد. مقاله‌ی «درباره درگذشت شاه»، درباره وقایع اولیه‌ی پس از صدور فرمان مشروطه و روز پس از درگذشت مظفردالدین شاه است. [۴۷]

رویکرد رادیکال نویسنده در ارتباط با سرنوشت و آتیه مشروطه، با اراده و اقدامات مردم ایران و نكوهش محمدعلی میرزا ولیعهد از همین مطلب پیداست. مقاله‌ی «مور/ایران» در شماره‌های هفتم و نهم تکامل [۴۸]، به اعتراض مردم و انجمن تبریز به شاه جدید و خواسته‌های آنان می‌پردازد. بی‌اعتنایی محمدعلی شاه به وکلای مجلس و دعوت مستبدین به مراسم تاجگذاری را نکوهش می‌کند. تأکید می‌ورزد که رفتار مستبدانه‌ی شاه و دیگر دولتمردان ایرانی، مردم را به هم‌دلی با یکدیگر و اعتراض برانگیخته و تشکیل انجمن‌های انقلابی برای حفظ و دوام مشروطه را در دستور کار قرار داده است. انجمن‌هایی که نویسنده را «بی‌اختیار به یاد شوراها‌ی نمایندگان کارگران» در روسیه می‌اندازد و ملاحظاتی مشابه را یادآور می‌شود. از تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر ایران و ایرانیان سخن می‌گوید و با اشاره به رویداد یکشنبه خونین انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در نهم ژانویه، نسبت به وقوع نمونه‌های مشابه و

احتمالی آن در ایران هشدار می‌دهد. البته نویسنده می‌داند که انجمن‌های درون ایران با شورای نمایندگان کارگران روسیه قابل قیاس نیست:

اولاً شرایط اجتماعی، سیاسی، و مذهبی ایران را متفاوت می‌خواند و دیگر اینکه در روسیه‌ی آن زمان هنوز مجلس دوما وجود نداشت؛ اما در ایران و در زمان تشکیل انجمن‌ها، مجلس شورای ملی برپا بود؛ لذا بستر قوام، گسترش و اتحاد انجمن‌ها را مهیاتر می‌بیند.

نویسنده خطاب به قشون و سربازان دولتی ایران می‌نویسد: امیدوار است که آنها برخلاف سالدات‌های روسی در مقابل خواسته‌ها، اجتماعات مردم و انجمن‌ها ایستادگی نکنند تا آنها همچون شورای نمایندگان روسیه متلاشی و گرفتار چنگال استبداد نشوند. از آنها می‌خواهد انجمن‌ها را راحت بگذارند تا حقوق مردم را از حکام خود کامه بستانند و موقعیت و مقام‌های غضب شده به صاحبان واقعی آن — مردم — مسترد شود. در دنباله مقاله در *تکامل* شماره نهم، استبداد دیرپا اما پوشیده‌ی حاکم در ایران و رفتار خودکامانه محمدعلی شاه به تحریک برخی وزراء، فتنه‌گری اربابان و اعیان و مالکین و خان‌ها، اغواگری سفرای روس و انگلیس را موانع مهم پیشبرد امر نهضت دموکراتیک مشروطه می‌نامد. نویسنده اعتراض و تلاش و تأکید جریان رادیکال مشروطه در تهران و همیاری هم‌جنبه انجمن و مردم تبریز بر اصلاحات اجتماعی را تحسین می‌کند.

در مطلب مهم دیگر در *نشریه‌ی تکامل* [۴۹] تحت عنوان «باکو، ۱۷ مارس» به مقایسه‌ی شرایط ایران و روسیه و عملکرد و وظایف آزادی‌خواهان پرداخته می‌شود. وی تأکید می‌ورزد که سیاسیون و مبارزین ایران از نهضت و مقابله با حاکمیت روسیه الهام می‌گیرند. در عین این که حکومت ایران از استاد خود تزار روسیه تقلید کرده و میان آحاد ملت فتنه‌افکنی می‌کند، مبارزان ایرانی هم از فعالین مخالف تزار تأثیر می‌گیرند. رسول‌زاده تفاوت عمده‌ی ایران و روسیه را در این می‌بیند که ایرانیان برخلاف روسیه به صورت ملل مختلف پراکنده نیستند و خود حکم ملت واحد را دارند. اما دخالت و دست‌اندازهای دولت‌های روس و انگلیس در یاری رساندن به مستبدان، بر معضل سیاسیون ایرانی می‌افزاید. از مجاهدین راه آزادی و مجلس ملی می‌خواهد که برای نجات کشور از آینده پرآشوب و تیره و تازی که دشمنان برای مشروطه تدارک دیده‌اند، که همت بریندند و با ایستادگی در مقابله با فتنه، فساد و خودکامگی، فرصت خطیر را از دست ندهند و در سوق دادن کشور به وادی سعادت، رفاه، و رهایی مردم از دام فتنه‌آفرینان کوشا و هوشیار باشند.

نکات درخور تأمل در ارتباط با موضوع این کتاب، برخی مواضع رسول‌زاده در این نخستین مطالب قلمی او در سرآغاز مشروطه و پیش از همکاری تنگاتنگاش با تقی‌زاده است. اتابک امین‌السلطان، صدر اعظم منتخب محمدعلی شاه را دولتمردی خائن می‌نامد که ملت ایران در زمان تصدی پیشین صدانش، به دلیل وطن‌فروشی او را مطرود و برکنار کرد. می‌دانیم که تقی‌زاده در این زمان در صدر مخالفین ورود و صدارت اتابک بود. همان‌طور که اشاره شد، *نشریه*، *تکامل* پس از ۱۴ شماره متوقف شد و «*یولداش*»، از *نشریه‌های علنی* همت به جای آن انتشار یافت. از رسول‌زاده در سه شماره‌ای که از این روزنامه در سپتامبر ۱۹۰۷ منتشر شد، چند مقاله به چاپ رسیده است.

چند نوشته‌ی مهم پیرامون مشروطه را در *نشریه/رشاد* سراغ داریم. از دوره اول سال ۱۹۰۶، جمعاً ۵ مقاله به قلم رسول‌زاده درباره وقایع ایران و مشروطه قابل ذکرند. مقاله‌ی «حریت در ایران»، دستیابی مردم ایران به مشروطه را با خرسندی اعلام می‌کند، متن دست‌خط اولیه‌ی مظفرالدین شاه در تأسیس «*عدالت‌خانه دولتی*» را منتشر کرد. نویسنده با نثری تلخ و گزنده دوستان ایرانی خود را به سرنوشت آزادی در روسیه و سرکوبی نهضت به دست تزار متوجه می‌کند و می‌پرسد: آیا دولت ایران هم به محض

مشاهده‌ی جنبشی مختصر از سوی مردم در اصلاح و پیگیری مطالبات و آرزوهای خود چنین رویه مشابه‌ای را در پیش خواهد گرفت؟ رسولزاده ضمن اظهار شادمانی از پیروزی مشروطه در ایران، دل نگران به مردم ایران هشدار می‌دهد: بیدار و هوشیار باشند و در خواب غفلت پیروزی بدست آمده سریع نهضت قرار نگیرند. می‌نویسد: تازه در آغاز راه هستید و تا منزل مقصود راه درازی مانده است. نوشته با شعار زنده باد آزادی و قانون اساسی در ایران روحیه و هم‌دلی رسولزاده را با پیشروان مشروطه نشان می‌دهد. [۵۰]

اما /ارشاد را هم توقیف کردند و روزنامه سوسیال دموکرات دیگری با گرایش لیبرالی تحت نام «ترقی»، از ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ آغاز به کار کرد. این نشریه که به گفته خود رسولزاده نخستین روزنامه نوع اروپایی به زبان ترکی در قفقاز به شمار می‌رود، به تجربه و نمونه‌ای برای کار بزرگ و سترگ انتشاراتی /ایران نو در سال بعد بدل شد. بیش از صد مقاله و یادداشت به قلم رسولزاده درباره ایران و مشروطیت در ترقی چاپ و منتشر شده است. [۵۱]

مقالات ترقی در فاصله زمانی اول سپتامبر ۱۹۰۸ (۴ شعبان ۱۳۲۷ق) تا حدود ۵ ماه بعد، فوریه ۱۹۰۹ (محرّم ۱۳۲۷ق)، با ورود مجاهدین و سوسیال دموکرات‌های قفقازی برای شرکت در مقاومت تبریز — دوران استبداد صغیر — نوشته شده است. در این مقالات هم‌دلی و شور نویسندگان اندیش ورز ایران‌خواهی را مشاهده می‌کنیم که ایران را کشور و وطن خود می‌نامد و در هواداری از نهضت مشروطه با علاقه و دقت وافر رویدادهای تهران، تبریز و گیلان را پی می‌گیرد و در ارتباط تنگاتنگ با برخی از مبارزین درون کشور قرار دارد. این نوشته‌ها به قلم رسولزاده، رد و تلقی ارتباطات سوسیال دموکرات‌های قفقازی با ایران و مشروطه را غیرمستقیم منعکس کرده است. پرداختن به تمامی این شصت و اندی نوشته وقت و فضای فراختری را می‌طلبد. فقط به چند مورد که آرای رسولزاده در همگرایی با بینش و کنش تقی‌زاده در آن زمان را نشان می‌دهد، اشاره می‌کنم.

رسولزاده در مقاله «چه باید کرد؟» [۵۲] به تقی‌زاده و معاضدالسلطنه و مشروطه‌خواهان تبعیدی در اروپا توجه دارد و از «اقدامات افشاگرانه و روشنگرانه» آنها سخن می‌گوید. اما با توجه به موقعیت خطیر مجاهدین تحت محاصره تبریز، از تمامی «احرار ملت و مجاهدین حریت» می‌خواهد هر جا که هستند برای یاری به درون کشور شتاب کنند. می‌گوید، راه طفر بر دشمنان آزادی و مشروطه از طریق مجاهدت ستارخان و اهالی تبریز گشوده شده است. باید با تمام وجود و امکان آنها را در مقابل مستبدان حمایت و تقویت کرد:

«این وظیفه را باید نمایندگان ملت، چون تقی‌زاده که به اروپا گریخته‌اند، به عهده گیرند آنها باید به مدد فضایل و دانش و ادراک خود و آشنایی‌شان با اوضاع و احوال ایران و آگاهی‌شان با تاریخ ملل و دول دیگر، در مبارزه‌ی امروزی ملت نقش راهبر و راهنما را ایفا کنند.»

نویسنده خود در پاسخ به پرسش چه باید کرد؟ می‌نویسد که سواحل تایمز را باید ترک کرد و به سواحل خزر عازم شد. در واقع، خطاب رسولزاده به تمامی مشروطه‌خواهان تبعیدی و مهاجر در اروپا، و به‌ویژه شخص تقی‌زاده، است که او را لایق رهبری و هدایت فکری و نظری نهضت می‌شناخت. او به گواهی گزارش‌های متعددش، ستارخان را به عنوان رهبر نظامی مقاومت می‌شناخت و با محدودیت‌های نظری و فکری او آشنا بود؛ کمااینکه در روزنامه ترقی نوشت: «ستارخان تجسم آینده‌ی ایران، خواهان کمک‌های معنوی بوده عقلا و علمای انقلابی مقیم خارج را به وطن دعوت می‌کند.» [۵۳]

رسول‌زاده در گزارشی که در سوم اوت ۱۹۰۹، قریب ۱۷ روز پیش از برگزاری انتخابات مجلس دوم، به روزنامه ترقی [۵۴] در باکو فرستاده، نام تقی‌زاده را در صدر سیاهه کاندیدای «مسئلاً حریت پرست» برای نمایندگی ذکر کرد.

رسول‌زاده شرح ورود تقی‌زاده به همراه محمد رضا مساوات را به تهران، را پس از فتح تهران، در گزارشی مفصل در نشریه ترقی منعکس کرد. [۵۵] تقی‌زاده را «تجسم اندیشه آزادی و مشروطیت» خواند که «امید آینده ایران و وطن» به اوست و شایسته تجلیل باشکوهی است که مردم در بدو ورود او به پایتخت ترتیب دادند. او را نماد مشروطیتی دانست که مدتی زیر پای نحس مستبدین پایمال شده و دوباره پیروزمندان به کشور بازگشته و «پیشوایان» خود را با تجلیل و اکرام فراوان مردم رو به رو کرد. در این نوشته تأکید کرد: تقی‌زاده امروز به حق مورد تجلیل قرار گرفته و مظهر احساسات و الطاف ملی شده است:

«آقای تقی‌زاده [در زمان محاصره] به تبریز آمده، دست در دست هم‌وطنان خویش آن مخاطرات را متحمل شدند و اکنون به تهرانی که با تذلیل ترکش کرده بودند با تجلیل برمی‌گردند.»

نشریه در شرح استقبال کم سابقه مردم از تقی‌زاده گزارش داد:

مردم تهران حتی تا قزوین به پیشواز تقی‌زاده رفته و او را به همراه فوجی از مجاهدین به سوی تهران حرکت دادند. در جاده ورودی تهران: «از هر چند قدم درشکه و کالسکه و یا اسب و الاغ به استقبال آیندگان، توقف کرده جاده را بند می‌آورند، مردم با نماینده محبوب، ناطق سیاسی فعالشان دیدار تازه می‌کنند و رو بوسی می‌نمایند. در جریان این دیدارها، تصادف‌های غریب و احساسات عالی و مناظر امیدبخش مشاهده می‌گردد. چنان رو بوسی می‌کنند که گویی پدر و پسری از تبعید برگشته و یا دو برادر بعد از سال‌ها دوری از هم همدیگر را یافته‌اند. آری هم مسلکی فراتر از برادری و پدر و فرزندی است. .. مرکب ملی با چنین وصفی حرکت می‌کند. فوج حریت سرخ بیرق فرقه مجاهد به پیشواز می‌آید. درشکه‌های تقی‌زاده و رفقاییش را در میان گرفته تشییع می‌کنند. هیئت محترم بدین ترتیب به مهرآباد نزدیک می‌شود. در اینجا نیز یک فوج دویست نفری مجاهد در کمال نظام ایستاده و سلام می‌دهند. به محض پدیدار شدن کالسکه آقای تقی‌زاده، فریادهای زنده باد تقی‌زاده به آسمان بلند می‌شود. .. هیئت تجلیل بدین منوال به حرکت خود ادامه می‌دهد، از گرد و غبار برخوردار شده از حرکت اسبان و درشکه‌ها چشم چشم را نمی‌بیند. هوا بسیار گرم است و بادی گرم در وزش است. با این همه انسان از این فشار طبیعی یک روح معنوی می‌گیرد و از مشاهده ظفر ملی به وجد می‌آید.

«.. این منظره تأثیر زیادی روی انسان می‌گذارد. وجودی را که دو سال پیش در به در به دنبالش بودند تا کشان کشان به باغ‌شاه ببرندش، اینک برای عزیمتش به همان باغ‌شاه با کمال نظم و کرنش پیشواز می‌کنند.»

در ادامه‌ی گزارش مفصل و دقیق مخبر روزنامه، رسول‌زاده، که لحظه به لحظه در صحنه حضور دارد، می‌خوانیم: تقی‌زاده عمداً از دروازه باغ‌شاه — محلی که شاه برخی از سران مشروطه را به قتل رساند — وارد شهر شد و ابتدا به سوی آرامگاه حاجی میرزا ابراهیم آقا همراه و یار قدیمی‌اش و وکیل تبریز در مجلس اول رفت که در روز بمباران مجلس به قتل رسیده بود. در طول مسیر طولانی درون شهر مردم «در دو سوی خیابان‌ها با کف زدن‌های مدام و با فریاد زدن‌های زنده باد آقای تقی‌زاده اظهار محبت

می‌کنند.» از حضور جمعیتی قریب به شش هزار نفر بر سر آرامگاه نماینده جسور و مسئول آذربایجان یاد می‌شود. تقی‌زاده در وصف دوست از دست‌رفته‌اش سخنانی ایراد کرد.
رسول‌زاده در انتهای گزارش آورد: مردم به آقای تقی‌زاده اعتماد زیادی دارند و او را «یگانه مبارز راه آمال خود» می‌شناسند. در خاتمه اظهار امیدواری می‌کند:

«تقی‌زاده که از ابتدای مشروطیت تاکنون حق حقیقت را اساس تمام اعمال و حرکات خود قرار داده‌اند و در پرتو صداقت خود چنین مقامی را کسب کرده‌اند، بعد از این نیز بتوانند از عهده بر آوردن امیدهای بزرگی که مردم به ایشان بسته‌اند برآیند.»

رسول‌زاده چهار روز بعد در گزارش دیگری در روزنامه ترقی [۵۶]، از تهران به ملاقات و مصاحبه ای اشاره می‌کند که درباره‌ی هیئت مدیره موقت انقلاب با تقی‌زاده داشته:

«این یگانه سیاستمدار ایران در پاسخ به سؤال: هیئت مدیره چه خواهد کرد؟ به خبرنگارتان گفتند: کارهایی را که هیئت مدیره به زودی انجام خواهد داد عبارتند از:

اتخاذ تدابیر لازم جهت محو کردن پندارهای ارتجاع و آمادگی برای جلوگیری از هر حرکت مخمل نظم و آرامش، جست و جوی راه‌های به دست آوردن پول، که امروزه نیاز فراوانی به آن داریم، توجه به تربیت شاه [جوان و بی‌تجربه] و تصفیه دربار از افراد مشکوک و آوردن افراد قابل اعتماد به جای ایشان، توجه بیشتر به نیروی انتظامی مملکت و آوردن آن به حالی که دارای نیروی لازم برای محافظت ایران نو باشد، اتخاذ تدابیر لازم و انجام اقدامات سنجیده برای اخراج نیروهای روس از قلمرو ایران. انجام امور زیاد دیگری نیز در مدنظر است و ما در اینجا تنها به ذکر آنهایی که فوریت دارند بسنده کردیم.»

رسول‌زاده سپس می‌پرسد: آیا مجلس فوق‌العاده پس از تشکیل هیئت مدیره استعفا خواهد داد؟ تقی‌زاده پاسخ داد: لازم بود که استعفا کند اما به علت پاره‌ای ملاحظات باقی می‌ماند ولی در امور اجرایی دخالتی نمی‌کند. هفته‌ای یک‌بار تشکیل جلسه می‌دهد و از کارهایی که هیئت مدیره انجام می‌دهد، کسب اطلاع می‌کند.

رسول‌زاده در گزارش دیگری که از تهران برای روزنامه فرستاد، به متن سخنرانی تقی‌زاده در اوایل ورودش به تهران در جلسه هیئت مدیره موقت اشاره کرد. [۵۷]

می‌نویسد: پس از فتح تهران، وضع کشور نابسامان است. وزارت‌خانه‌ها نظم و ترتیب ندارند، وزیران بیشتر در حال رفت و آمد به دربار هستند تا برای خود لفت و لیس کنند. بی‌پولی کار دولت را دشوار کرده است. فرصت‌طلبان سیاسی همه در پی کسب مقام و منزلت و بهره‌وری از زحمات مشروطه‌طلبان هستند. روزنامه‌ها در هراس از اینکه به سرنوشت *حیل‌المتین* توقیف شده دچار نشوند، به جای نقد اوضاع در پی مداحی اولیای قدرت هستند. اما حکومت فعلی نمی‌تواند چون زمان محمدعلی شاه افکار عمومی را نادیده انگارد و در حل معضلات مسامحه کند. در دنباله گزارش می‌افزاید: تقی‌زاده پس از ورود به تهران نطق مفصلی درباره‌ی نحوه تشکیل حکومت فعلی ایراد کرد و ضمن نقد حالت فعلی و عدم فعالیت احزاب سیاسی به حضور اعیان و اشراف و درباریان زمان سابق در مجلس فوق‌العاده‌ای که پس از فتح تهران تشکیل شده بود، اعتراض کرد. از قول تقی‌زاده افزود:

«تا کی این وطن ما همچنان ملک طلق مشتی خائن خواهد ماند؟ راستی این شاهزادگان چقدر سعادت‌مندند که هرگونه اصولی در این مملکت قائم شود اینان آقا بالاسر می‌شوند، در استبداد اینها، در مشروطیت اینها، در بایی‌گری اینها، در اسلامیت اینها. به هر حال کار باید یکسره شود.

برای اداره مملکتی که می‌خواهد دوره‌ای نو را آغاز نماید آدم‌های نو باید جستجو کرد. دیگر بس است که مملکت همچنان نوکر این آقایان بماند، دیگر باید نو شود.»

رسول‌زاده پس از نقل این سخنان تقی‌زاده نظر خود را چنین ابراز کرد:

«فکار و نظریات جناب تقی‌زاده که به طور شفاهی بین مردم منتشر گردیده، مورد استقبال فراوان قرار گرفته و با عباراتی چون این سخنان بیانگر مقاصد ملت و شایسته تقدیر و تصدیق می‌گردد.»

رسول‌زاده سخنان تقی‌زاده را مقصود وطن‌پرورانه‌ی انسان‌هایی دانست که با نثار خون و جان خود کسب آزادی را ممکن کرده‌اند. و چون با جرئت «از جانب یک مجاهد حقیقی چون تقی‌زاده» بیان و اخطار می‌شود لاجرم تأثیر خواهد گذارد.

سرانجام نوشته‌های رسول‌زاده در «ترقی» اعلانی است که به خوانندگان خود خبر می‌دهد: قرار است از هفته آینده روزنامه‌ای به نام «*ایران نو*» و به شیوه‌ی اروپایی و به زبان فارسی در ایران منتشر شود که خبرنگاران محمد امین رسول‌زاده، در آن شرکت مستقیم خواهد داشت. [۵۸] می‌دانیم اولین شماره *ایران نو*، ۵ روز پیش از چاپ این آخرین گزارش که به باکو فرستاده شده بود، منتشر می‌شود. پیرامون نقش و آرای رسول‌زاده در نشریه‌ی *ایران نو* در گفتاری پیرامون آن نشریه در همین کتاب اشاره‌هایی آورده‌ام.

به نظر می‌رسد که رسول‌زاده از همان روزهای اولیه‌ی ورود تقی‌زاده به تهران، در رجب ۱۳۲۵ ق، با او آشنا و نزدیک شد. دوستی‌ای که تا سال‌ها ادامه یافت. تقی‌زاده همان‌گونه که از تجارب و اندیشه پیشرو سوسیال دموکرات‌های ارمنی برای تأسیس حزب دموکرات بهره گرفت، رسول‌زاده را با تجارب و تبحر روزنامه‌نگاری فردی مناسب برای انتشار روزنامه سوسیال دموکرات *ایران نو*، به مثابه بیانگر افکار و آرای حزب دموکرات یافت. اندیشه‌های سوسیالیستی رسول‌زاده و مواضع به شدت ضد روسی او و تجارب عملی و اقدامات سوسیال دموکراتیک در قفقاز بی‌شک مؤلفه‌های دیگری بود که زمینه این همکاری را فراهم آورد و آن را تحقق بخشید. تمایلات عمیقاً ایران‌گرای او در مرحله خطیر مشروطه، عامل مهمی بود که به حمایت همه‌جانبه تقی‌زاده و یارانش از رسول‌زاده انجامید. همکاری رسول‌زاده با حزب دموکرات و روزنامه *ایران نو*، پس از تبعید تقی‌زاده از ایران دشوار شد. از همه سو عرصه را بر او تنگ کردند. کار حتی به تدارک سوء‌قصد و گروه‌های فشار کشیده شد. سفیر روسیه نیز به گونه‌ای منظم خواستار اخراج او از ایران بود. سرانجام وقتی در روزنامه‌ی مجلس که در آن زمان ارگان اعتدالیون مخالف دموکرات‌ها بود، او را جاسوس و عامل بیگانه خواند و مخالفان قصد جان او کردند جان خود را در خطر روزمره دید؛ از سرزمینی که به آن دلبسته بود و آرزوی بهروزی‌اش را داشت، دل کند و در ماه مه ۱۹۱۲ خارج شد. مشارکت هم‌دلانه، صادقانه، اندیشمندانه و مؤثر رسول‌زاده در نهضت مشروطیت ایران با مهر بسیارش نسبت به ایران، پس از تبعید هم‌دستانه حکومت وقت با سفیر روسیه در ایران عملاً به پایان رسید. در واقع وقتی از ایران و ایرانیان سرخورده شد، که آن همه در راه ترقی و تعالی‌شان زحمت کشیده بود، به تدریج ایران‌گرایی او به ترکی‌گرایی عثمانی چرخید و ملی‌گرایی بر باورهای سوسیالیستی او سایه‌ی پررنگی افکند. از آن پس بینش و کنش پرتوان و مؤثر خود را در جهتی دیگر و متفاوت از دوران مشروطه به کار انداخت. روندی که سرانجام به تأسیس جمهوری مستقل آذربایجان در قفقاز انجامید.

در کارنامه‌ی سیاسی رسولزاده، حضور دو عنصر قدرتمند ملی‌گرایی و سوسیالیسم از همان آغاز محسوس است. امری که از سال ۱۹۰۵ تا پایان حضورش در ایران و نهضت مشروطه و تبعید به استانبول و هم‌خانگی با تقی‌زاده با تقویت جنبه سوسیالیستی و ایران‌گرایی قابل رویت است. اوج این رویکرد را در مشارکت مؤثر در حزب دموکرات، اداره‌ی روزنامه سوسیال دموکرات/ایران‌نو و نوشتن رساله «در تنقید/اعتدالیون» مشاهده می‌شود. عنصر ملی‌گرایی ترکی از سال ۱۹۱۲ به بعد در بینش و کنش او تأثیر فراوان نهاد.

می‌دانیم که انجمن مساوات از سال ۱۹۱۲ توسط برخی از عناصر سابق حزب همت در باکو تأسیس شد. کربلایی میکائیل‌زاده، عباس کاظم‌زاده و تنی چند دیگر با رویکرد و آمیزه‌ای از پان‌اسلامیسم و گرایش سوسیال دموکرات، بنیان‌گذار این محفل بودند. [۵۹] محفلی که به تدریج خود را حزب مساوات نامید.

رسولزاده پس از خروج از ایران در استانبول هم‌خانه‌ی تقی‌زاده شد. مدتی بعد به گروه تورک یوردو نزدیک شد. تحت تأثیر افکار آنان، پس از بازگشت به قفقاز در سال ۱۹۱۳ — در زمان عفو عمومی تزار به مناسبت سیصدمین سالگرد سلطنت خاندان رومانف — عنصر ترک‌گرایی قدرتمندی در آرا و آثارش پدیدار شد. رسولزاده به انجمن مساوات پیوست و به تدریج از رهبران و نظریه‌پردازان اصلی آن شد.

رسولزاده در این زمان با فاصله گرفتن از عثمانی‌گرایان، پالودگی زبان ترکی را به میان کشید. این موضع در اکتبر ۱۹۱۵ با انتشار روزنامه ترکی زبان «چیقی سوز» (سخن آشکار) به گونه‌ای منظم و پیگیر ادامه یافت. در سر مقاله اولین شماره‌ی نشریه آرای انتشار یافته در این روزنامه را آرمان‌های ملی آذربایجان اعلام کرد و بر یگانگی زبان ترکی تأکید کرد و رفع ناهمگونی‌ها گویش‌های مسلمانان سراسر قفقاز و ماورای قفقاز و تاتارها را خواستار شد. در این زمان، رهبر حزب مخفی مساوات بود و با دور شدن از اندیشه‌های سوسیالیستی رادیکال پیشین، خواهان اصلاحاتی معتدل چون ایجاد مدارس ابتدایی و تدریس به زبان مادری، اعطای خودمختاری به روحانیون مسلمان منطقه شد. دوری محسوس این برهه از عثمانی‌گری و پشتیبانی صریح از اقدامات جنگی روسیه در جنگ اول جهانی که در مقابل عثمانیان قرار داشت، و تبلیغ عنصر وطن‌پرستی روسی در کارنامه این برهه رسولزاده مشاهده می‌شود. شرکت رسولزاده در حکومت مساوات و تأسیس جمهوری آذربایجان قفقاز خود قصه مفصلی است که جای دیگری می‌طلبد. [۶۰]

تقی‌زاده در نوشته‌های در رئای دوست قدیمی واز دست‌رفته‌اش، با وجود اینکه سال‌ها بود از یکدیگر بی‌خبر بودند، رسولزاده را دوستی صمیمی و باصفا و از مردان نامدار و کم‌نظیر شرق خواند. کسی که با تربیت والا، صاحب منطق سلیم و صفای قلب متین و با ایمان به مرام و مسلک خود، فداکار و مجاهد صاحب عزم بوده است. این دو یار قدیمی، علاوه بر همکاری و همراهی هم‌دلانه در نهضت مشروطه، مدتی نیز در استانبول در یک خانه با هم زیسته بودند. تقی‌زاده او را فردی ثابت قدم و در اخلاق شخصی سرمشق راستی و انصاف، اعتدال و متانت خواند. اندیشمندی که از امور عالم مطلع و نویسنده‌ی زبردست و سخنوری ماهر و حیرت‌انگیز بوده است. پیشوای کامل‌العیاری که به پیروان خود شور و ایمان القا می‌کرد. دوستی که او از هم‌نشینی و آشنایی‌اش بر خود می‌بالد. فردی که تا آخر زندگیش علاقه و محبت خود را به ایران از دست نداد. تقی‌زاده در همین متن، شرح مختصر اما دقیقی از کارنامه رسولزاده به‌دست داده است. [۶۱]

تقی‌زاده بنابر خصیصه کم‌نظیر اعتدال و انصاف و دموکراتش، همواره با حفظ استقلال نظری و قلمی و کردار خود توانست در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمر طولانی‌اش با مؤثرترین شخصیت‌های دوران خویش، به‌رغم تفاوت و اختلاف نظر، در گفت‌وگو و مراوده باشد. امری که به گمان من او را از این منظر بی‌بدیل ساخته است.

مدارا، تحمل و گشودن دریچه‌ای به امکان گفت و شنود میان او که همواره با استقلال باورهای خود را عرضه می‌کرد، با فعالین مؤثر و اندیشمندان دگراندیش آن زمان، درس‌های بسیاری برای تاریخ معاصر برجای نهاده است. یکی از این شخصیت‌ها که در برهه‌های مختلف آرا و کنش متفاوتی با تقی‌زاده داشته، اما همواره به درجه‌ای امکان گفت و گو و مراوده میانشان فراهم بوده، رسول‌زاده است.

راه ارتباط این دو به‌رغم تفاوت‌ها تا سال‌های طولانی گشوده ماند. نامه‌ای از رسول‌زاده [۶۲] به سال ۱۹۲۴م در دست است که نشان از این رابطه دیرپا دارد. رسول‌زاده پس از سقوط جمهوری مساوات آذربایجان به تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۲۴، در پاسخ نامه تقی‌زاده در ۴ مارس همان سال، طی نامه‌ای در ارتباط با باورها و اقدامات خود در آذربایجان از سوءتفاهماتی که در افکار عمومی مردم ایران نسبت به او پیدا شده اظهار تأسف و تأثر می‌کند و می‌نویسد: در جست و جوی واسطه و راهی برای رفع این سوءظن است.

وی تأکید می‌کند: «اگر بالای سر ما یک حکومت مقتدر ایرانی وجود داشت، روس‌ها نه به این سهولت وارد باکو می‌شدند و نه در قفقازیه این همه فجایع را می‌توانستند مرتکب گردند». در پایان‌نامه خواهان «ارشاد صلاحیت‌دار» تقی‌زاده برای برطرف کردن سوءتفاهمات مابین است.

پیوست . ۵: ورام پیلوسیان

ورام پیلوسیان (پیلوسیانتز) را باید مغز متفکر و سازمان‌دهنده‌ی اصلی جریان اقلیت کنفرانس سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز - ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ - دانست که با باور به حضور دموکرات‌های پیگیر در جنبش مشروطه، همراه تیگران ترهاکوپیان در کنار تقی‌زاده، حزب دموکرات ایران را بنیان نهادند و فعال کردند. نظام‌نامه‌ی داخلی حزب دموکرات توسط پیلوسیان به زبان فرانسه نوشته و سپس به فارسی ترجمه شد. نامه‌های فرانسه زبان پیلوسیان به تقی‌زاده که اخیراً در دسترس قرار گرفته، نشان می‌دهد که او به پیروی از باور خود و مواضع اعلام شده‌اش در آن کنفرانس، در پی ایجاد یک حزب دموکراتیک رادیکال برای رهبری نهضت مشروطه و تشکیل فراکسیون فعال در مجلس دوم مشروطه بود. براساس این نامه‌ها که اشاره خواهم کرد، او را شخصیتی مؤثر در تهیه و تدوین و انتشار مبانی نظری حزب دموکرات، برپایی شعبه بنیان‌گذار حزبی در تبریز و در پی ترغیب تقی‌زاده به گسترش و اصلاح شعبه تهران و تشکیل فراکسیون حزبی در مجلس می‌یابیم.

پیلوسیان مناسبات سرمایه‌داری را در ایران زمان مشروطه مسلط نمی‌دانست و از این رو با باور به عدم حضور آنچه پرولتاریای جدید خوانده می‌شد، شرایط عینی و ذهنی را برای فعالیتی گسترده و صرفاً سوسیالیستی فراهم نمی‌دید. او نه تنها کار صرف تبلیغی - ترویجی سوسیالیستی در ایران را مثمر نمی‌دانست، بلکه تأکید داشت که چنین رویکردی، نهضت دموکراتیک مشروطه را از رادیکال‌ترین عناصر محروم و زمینه‌ی در غلطیدن آن به دامان «ارتجاع» و ناکامی را تسهیل می‌کند. بنابر ادعای او، اگر کارگران در ایران رنج می‌برند، نه به دلیل استثمار مناسبات سرمایه‌داری جا افتاده - که در ایران وجود ندارد - بلکه به علت رشد ناقص و ناکامل این روابط تولیدی است. وی صریحاً نوشت «بورژوازی و پرولتاریای صنعتی» در ایران وجود ندارد. از این رو «سوسیالیسم ایرانی» حاصل حیات طبیعی و جوشش درونی این سرزمین نیست، بلکه امری «وارداتی» است. پیلوسیان برای پیشبرد امر نهضت در ایران، در پیش گرفتن تاکتیک‌های متفاوت کوتاه مدتی را لازم می‌دانست تا شرایط را برای بسط و رواج اندیشه‌های سوسیالیستی و برپایی تشکلهای صرفاً سوسیالیستی و کارگری آماده کند. او فعالیت صرف سوسیالیستی را برای مشروطه‌ی نوپای ایران زبان‌بار می‌دانست، و عقیده داشت که این نوع فعالیت عملاً دموکراسی را به آغوش دشمن خواهد انداخت. ضمناً تأکید می‌کرد که این امر به آن فعالیت که باید از باور و اصول سوسیالیسم دست کشید نیست، بلکه به دلیل شرایط و خصوصیات ویژه زمانی در ایران ابتدا باید در ریشه‌ای‌نگر کردن خواسته‌های دموکراتیک و بسیج عمومی‌تر مردم، و نیز طرد و تصفیه از عناصر واپس‌گرا تلاش کرد. او این عقب‌نشینی موقت را فرصت و بستری مناسب برای «مبارزه‌ی طبقاتی» آینده می‌پنداشت. نامه‌های برجای مانده پیلوسیان به تقی‌زاده جملگی از وفاداری فعال و پیگیر او به این آراء، پس از انشعاب از جریان اکثریت گروه - که به فعالیت صرف و مستقل سوسیالیستی باور داشت - در پی بنیانگذار یک حزب دموکراتیک برای رهبری نهضت مشروطه و سهیم شدن در مبارزه‌ی پارلمانتاریستی مجلس دوم، حکایت می‌کند. او با رد فعالیت صرف سوسیالیستی، تقی‌زاده را به بنیانگذاری حزبی ائتلافی از عناصر دموکرات، لیبرال و انقلابی در مقابل محافظه‌کاران و گرایش‌های راست و واپس‌گرا ترغیب کرد. به دلیل اهمیت استثنایی مکاتبات میان پیلوسیان و تقی‌زاده در این برهه و حوزه این کتاب، بر آنها تأملی گذرا خواهیم کرد. نامه‌هایی که برای پنهان کاری همه به زبان فرانسه نوشته شد.

اولین نامه در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۰۹ (دوم شعبان ۱۳۲۷ق) نوشته و متأسفانه چند صفحه از آن مفقود شده است. در این زمان، تقی‌زاده در تهران و در تدارک تأسیس شعبه تهران حزب دموکرات بود. [۶۳] پیلوسیان شادمانی خود را از کوشش‌های تقی‌زاده در پایتخت در امتداد اهداف مشترکشان عنوان می‌کند. به نظر می‌رسد که این نامه در پاسخ به نامه‌های رد و بدل‌شده‌ی است که خود آن نامه‌ها مفقود است. پیلوسیان «طرح» ارسالی تقی‌زاده برای تشکیلات حزب را «عالی» می‌خواند و می‌افزاید که او هم «نظام‌نامه حزبی» را آماده کرده و آن را به زودی به فارسی برگردانده و از طریق «محمد علی‌اکبر» عضو رسمی انجمن تبریز و حزب دموکرات به تهران ارسال خواهد کرد. در میان داده‌های نامه پی می‌بریم که علاوه بر شعبه‌ی اصلی حزبی در تبریز، یک «شعبه فرعی» در میان بازرگانان جوان و پیشه‌وران تشکیل شده است. پیلوسیان از اوضاع شعبه تهران می‌پرسد و می‌نویسد که آیا آشنایی تقی‌زاده و مساوات با بسیاری از تحصیل‌کردگان تهرانی در گسترش نفوذ حزبی تأثیر داشته یا خیر؟ پیلوسیان تأکید می‌کند: زمان تشکیل احزاب سیاسی در ایران فرا رسیده و بسیاری دیگر هم به این امر توجه کرده‌اند. وی لزوم اقدام عاجل را گوشزد می‌شود. به‌ویژه اینکه دانشکده‌ها هم با همین دغدغه خواستار فعالیت وسیع‌تر شده‌اند. از تقی‌زاده و یارانش در تهران می‌خواهد پیش از آنکه دیگران همه فرصت‌ها را به خود اختصاص دهند، در این کار شتاب ورزند. به گمان او، تقی‌زاده و یارانش مؤظفند هرچه زودتر اکثریت دموکرات و فعالی را در عرصه سیاسی به وجود آورند. او می‌افزاید: از آنجا که مردم ایران از آشوب و انقلاب خسته شده و به آرامش و امنیت نیاز و تمایل دارند، باید در برپایی هر چه سریع‌تر و قوام هر چه بیشتر یک تشکل دموکرات همه گیر اقدام کرد. پیلوسیان تشکل نوپا و هنوز مخفی حزب دموکرات را «حزب ما» می‌خواند که باید رادیکالیزم مشروطه را در مقابل مخالفین و دشمنان دوام و گسترش دهد. او در همین نامه فهرستی از ۲۲ نفر نامزد حزب دموکرات برای انتخابات مجلس دوم را به تقی‌زاده پیشنهاد داد. این نامه کمتر از یک ماه پس از فتح تهران و خلع ید از محمدعلی شاه نوشته شده است و هنوز شعبه حزبی در تهران همچون تبریز گسترش نیافته بود. پیلوسیان طرح و برنامه و توصیه‌های جانانداری برای دوست خود تقی‌زاده عنوان می‌کند. این نامه بسیار دوستانه و رقیقانه میان پیلوسیان و تقی‌زاده که مدت کمی پس از ورود تقی‌زاده به تهران نوشته شده، حاکی از آن است که تقی‌زاده در زمان اقامتش در تبریز و دست‌کم در ماه‌های پایانی و در بحبوحه‌ی مبارزه مسلحانه مقاومت تبریز با این سوسیال دموکرات‌های ارمنی محشور و همراه و همگام شده است. لحن نامه، نوع کلمات و اشاره‌ها آن جملگی اثبات این ادعایند. این مکاتبات هم آن زمان محرمانه رد و بدل شد و هم بعدها به علل متعدد، از جمله فضای آکنده از تعصب آن زمان، از جانب دو طرف مسکوت مانده است. اشاره پیلوسیان به اینکه حزب دموکرات هرچه زودتر قوام و گسترش یابد والا احزاب رقیب چون دانشکده‌ها فرصت را خواهند ربود، نشان می‌دهد که پیلوسیان برخلاف ملی‌گرایان ارمنی، دانشکده‌ها، سوسیال دموکراتی با دغدغه‌های ذهنی پیرامون مسائل ایران و چگونگی پیشبرد امر نهضت مشروطه بوده است. نگاهی به فهرست ارسالی پیشنهادی پیلوسیان برای نامزد انتخابات مجلس دوم، ژرفا، دقت و احاطه او بر اوضاع سیاسی ایران زمانه را نشان می‌دهد. مثلاً آوردن نام علی‌اکبر دهخدا، علی‌رغم فعالیت تشکیلاتی مجزای او از دموکرات‌ها، نیز ذکاءالملک فروغی، مؤید چنین ادعایی است. او اوضاع ایران پس از فتح تهران را می‌شناسد و تأکید می‌کند که مردم به آرامش و امنیت نیاز دارند و با گسترش مبارزه پارلمانی و حزبی باید به آشوب پایان داد و فعالیت‌های سازندگی را بر اوضاع چیره کرد. به گمان او، تا مشروطه‌خواهان دموکرات و رادیکال، تشکیلات دموکراتیک و فراگیر خود را برپا نکنند، آرامش کشور دست نیافتنی خواهد بود. نظم و تشکل و حزب با برنامه مشخص را در مقابل فرقه‌بازی و هرج و مرج سیاسی و سردرگمی عمومی تجویز

پیلوسیان در نامه ۹ سپتامبر ۱۹۰۹ (۴ رمضان ۱۳۲۷ق) با اشاره به وضعیت مشابه ترکیه، که به حضور اکثریت حزبی، اتحاد و ترقی، وضعیت سیاسی با ثباتی یافته، تأکید می‌کند: باید با تکیه به «مردان فعال و میهن‌پرست واقعی»، بخش آگاه مردم را بسیج و متشکل کرد. پیلوسیان توصیه و راهکارهایی برای تأسیس شعبه‌ها و پیشبرد امر تشکیلات حزبی در تهران و شهرستان‌ها به تقی‌زاده ارائه می‌کند. خطر محلی‌گری و ولایت‌پرستی را در تشکل دموکرات گوشزد می‌کند و به صراحت می‌نویسد: اعضای حزبی نباید صرفاً براساس آذربایجانی بودن برگزیده شوند، ذهن و افق ملی باید غالب باشد. واژه‌های «حزب ما»، «انقلاب و استقلال کشور ما»، جملگی حاکی از دغدغه و دلبستگی عمیق پیلوسیان نسبت به سرنوشت ایران و ایرانی است. دغدغه اصلی او توسعه، ترقی و بهبودی وضع عمومی مردم ایران است. این نامه چهره‌ی یک ایرانی - ارمنی سوسیال دموکرات مسئول و روشن ضمیر را ترسیم می‌کند. نامه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۱۰ (۱۴ محرم ۱۳۲۸ق) زمانی نوشته شده که پیلوسیان طی نامه‌ای از تقی‌زاده، که یافته نشده، مطلع شده بود حزب دموکرات توفیق بزرگی در متشکل کردن قریب ۳۹۰ نفر عضو حزبی در تشکل دموکرات در تهران به دست آورده است.

وی ضمن اظهار خرسندی از این «دستاورد و موفقیت بزرگ»، می‌نویسد: از اینکه در یک کشور شرقی این عده عنصر آگاه زیر چتر حزبی براساس اصول مدرن و مدل اروپایی جمع‌شده‌اند بر خود می‌بالد. پیلوسیان پیشنهاد تقی‌زاده را که خواسته بود از آن پس علاوه بر مکاتبه با شخص او - هربار نامه‌ای توصیه‌گر هم به کمیته مرکزی حزب دموکرات در تهران ارسال دارد، را می‌پذیرد. نکته‌ی مهم دیگری هم در این نامه می‌خوانیم: حیدرخان عمواغلی که از او در حکم «دوست مشترکشان» یاد می‌شود، در حال اعزام به جنگ رحیم‌خان، رهبر مخالف مشروطه ایل شاهسون، است. از دیده‌ی پیلوسیان این کار نادرست است. او حضور حیدر را به علت تبحر و تجربه سازماندهی در تهران ضروری‌تر می‌شمرد. در این نامه نیز چون نامه‌های پیشین از همراهی و یاری تیگران با شعبه حزبی در تبریز مطلع می‌شویم. در نامه سوم فوریه ۱۹۱۰ (۲۲ محرم ۱۳۲۸ق)، اطلاعات تاریخی مهمی پیرامون تشکیل و گسترش حوزه‌های حزبی دموکرات در تبریز را درمی‌یابیم. پیلوسیان ضمن تأکید بر لزوم رعایت اصول مخفی‌کاری کمیته مرکزی حزب در حضور دشمنان بسیار می‌افزاید: با توجه به ملی‌گرا بودن ایرانیان و روی‌گردانی آنها از واژه‌ها و مفاهیم نامأنوس و خارجی، و نیز برای مقابله با تبلیغ سوء مخالفان بهتر است به جای دموکرات که با سوسیال دموکرات قابل اشتباه و تداخل است، کلمه مناسب‌تری برای پسوند حزب پیدا کنند. امری که در نامه‌های بعدی پیلوسیان پیگیری می‌شود. پیلوسیان به تقی‌زاده اطلاع داد تیگران با میرزا علی اکبرخان ملاقات و تلاش کرده او را از «فکر واهی» تأسیس یک حزب سوسیالیست انقلابی باز دارد، چرا که همه نیروهای راستین نهضت باید توان و امکان خود را مصروف پیشرفت حزب دموکرات ایران کنند. اگرحدس بزنیم این میرزا علی‌اکبرخان، همان دهخدا باشد، تلاش سوسیال دموکرات‌های ارمنی برای نزدیک کردن جریان‌های سوسیال دموکرات آن روزگار را نشان می‌دهد. می‌دانیم دهخدا در همان زمان در تلاش تأسیس یک حزب سوسیالیست بود و اساسنامه‌ای هم نوشته بود. دهخدا در این زمان به حزب محافظه‌کار اعتدالیون پیوسته بود. دهخدا سال‌ها بعد مخفیانه تشکلی به نام «حزب اجتماعیون اتحادیون ایران» تأسیس کرد. گرچه احتمال دارد نامبرده نام مستعار فرد دیگری از فعالین سوسیال دموکرات تبریزی باشد.

آخرین نامه‌ای که از پیلوسیان به تقی‌زاده در دست داریم به تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۱۱ (۱۴ شوال ۱۳۲۸ق) است. او در این نامه به صراحت از «حزب ما» نام می‌برد که نشان می‌دهد کماکان عضو مؤثر و

فعال رهبری آذربایجان حزب دموکرات است. نامه زمانی نوشته شد که سردبیر سوسیال دموکرات روزنامه/یران نو- ارگان حزبی- تحت فشار و اعمال نفوذ دولت روسیه مجبور به ترک ایران شده بود. پیلوسیان از این ماجرا سخت نگران و خشمگین است. از دست رفتن یکی از مهم‌ترین عناصر فعال کمیته مرکزی را برای آتیه حزبی مصیبت بار می‌خواند و کمیته مرکزی حزب را در فقدان تقی‌زاده و رسول‌زاده به مرکزی سست و ناتوانی تشبیه می‌کند.

تقی‌زاده و پیلوسیان تا سالیان دراز ارتباط و دوستی خود را ادامه دادند. در زمان وزارت مالی دوران رضاشاه، پیلوسیان در اداره تحت وزارت تقی‌زاده خدمت می‌کرد. نامه‌ای هم به تاریخ ۱۳۰۴ش، پیش از آن ماجرا، در دست است که نشان می‌دهد تقی‌زاده برای آزادی پیلوسیان از زندان، درخواستی به رضاخان سردار سپه وزیر جنگ ارائه داده است. [۶۴]

پیوست . ۶. تیگران ترهاکوپیان (ت - درویش)

از زندگی خصوصی تیگران اطلاعات زیادی در دست نیست. می دانیم از آرامنه اهل تبریز و متولد ۱۸۸۸م (۱۲۶۷ش) است. تحصیل کرده رشته‌ی اقتصاد سیاسی از سوئیس بود. در زمان دانشجویی با سوسیالیسم آشنا و پیگیر شد. در فعالیت و قلم‌زنی‌های با نام مستعار «ت - درویش» هم شناخته شده است.

نخستین اشاره به نام و حضور تیگران و یا دگران در منابع ایرانی به نامه ۲۰ سپتامبر ۱۹۰۹ ورام پیلوسیان دوست و همراه سوسیال دموکراتش در تبریز به تقی‌زاده [۶۵] بازمی‌گردد. پیلوسیان به تقی‌زاده اطلاع داد: رفیق تیگران که یک سال بود در ژنو زندگی می‌کرده به تبریز بازگشته و در صورت نیاز تقی‌زاده و تشکیلات می‌توان او را به تهران فرستاد. تیگران در اوج نبرد تبریز از آن شهر به ژنو رفت و از آنجا با پلخائف، از رهبران سوسیالیست، تماس گرفت. نامه او به تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۰۸ خطاب به پلخائف را در دست داریم. درباره‌ی محتویات این نامه در شرح اقدامات سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز در همین کتاب به بحث گذارده‌ام. از او مقاله‌ای هم تحت عنوان «انقلاب ایران» [۶۶] در مجله نئوزیت به زبان فرانسه در همان زمان منتشر شده است. تیگران در این زمان جوانی در سرآغاز دهه بیست عمر با باورهای سوسیالیستی و علاقه‌مند به سرنوشت ایران - که آن را کشور خود می‌خواند، است. در این نوشته توجه خاص او به مسئله ارضی و دهقانان بارز است. در تحلیل از اوضاع زمانه ناصرالدین شاه، بابیه را جنبش دهقانی محسوب می‌دارد. امری که قابل تردید است. بابیه به عنوان یک آیین نوین که از تحول در مذهب شیعه و در بستر آرای شیخی - که از چندی پیشتر آغازیده بود، در میان مردم شهری عمدتاً طرح شده بود. نسبت دادن خیزش‌های دهقانی زمانه و پیوستن تعدادی از روستائیان به تأثیر حضور باورهای غایت‌گرا مهدویت به اعتراض علیه مناسبات ارضی از بنیان استواری برخوردار نیست. باید در نظر داشت که تیگران در این زمان جوان بیست ساله‌ای بیش نبود و نوشته هایش به رغم کاستی‌هایی از این دست، حاکی از ذهن هوشمند و ژرفانگر اوست.

تیگران در این مطلب، میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه را بایی می‌خواند. با روشن شدن زوایای جدیدی از حرکت ازلیان بایی در پیش‌زمینه، و سرانجام در متن نهضت مشروطه، این توجه دقیق تیگران قابل تأمل است. [۶۷] تیگران در این نوشته در تحلیل جنبش مشروطه تا زمان نوشتن مقاله، دو مرحله را در نهضت تشخیص می‌دهد: مرحله نخستین آغاز نهضت تا کنار رفتن «روسای روحانی»، از مارس تا ژوئن ۱۹۰۶. و مرحله دوم از آن زمان تاکنون. وی می‌نویسد: در دوره‌ی اول اغتشاش کامل چیرگی است و مبارزه‌ی طبقاتی هنوز به درستی قوام نیافته بود. مجموعه‌ی نیروهای ناراضی از دولت در ائتلافی در کنار هم قرار گرفتند. در این مرحله عمدتاً روحانیون کنترل امور را در دست داشتند. اما با شفاف شدن «مبارزه طبقاتی»، روشنفکران در رأس جنبش قرار گرفتند و سران غیرمذهبی غلبه یافتند. در این مرحله گروه‌های فشار مورد حمایت برخی سران روحانی عقب رانده شده، به صحنه‌ی سیاست گام نهادند. اشاره‌ی تیگران به کشمکش مشروعه، مشروطه است، اما اصطلاحات و ادبیاتی سیاسی که به کار می‌گیرد، بیشتر متأثر از آثار مشابه بین‌المللی است و کمتر با ذهنیت ایرانیان مسلمان آن روزها سنخیت دارد. تأثیر آموزه‌های سوسیالیستی بین‌الملل را می‌توان به وضوح در سیاق نوشتار یافت. تیگران در ادامه‌ی مطلب مبارزان و اقدامات مقاومت تبریز را تحسین می‌کند. خواسته‌های آنها را استقرار مجدد قانون اساسی، دولت پارلمانی، برقراری برابری و آزادی‌های دموکراتیک و امنیت و احترام به عدالت

می‌خواند. وی می‌گوید شاه با حمایت دولت‌های روس و انگلیس در صدد تداوم استبداد پیشین است. از نظر وی، به پیروی از سیاست بین‌المللی دولت‌های روس و انگلیس و به اعتبار هراس این دو دولت از پاگیری و تأثیر این نهضت در هند و قفقاز، خفه کردن هرچه سریع‌تر نهضت ایرانیان را در دستور کار قرار داده‌اند. تیگران دوراندیشانه در ادامه می‌افزاید: به رغم همه این موارد نباید در مورد انقلاب ایران دچار اغراق شد و خواسته‌های دموکراتیک را چنان عظیم و غنی شمرد که در گنجایش و فهم زمانه نگنجد. باید کاستی‌ها را هم دید. حق رأی عمومی و اتخاذ تصمیم درباره‌ی مسئله ارضی از راه‌های انقلابی هنوز در درجه دوم قرار دارند و رهبران نهضت صحبت و اشاره‌ای به آنها نمی‌کنند. برای آنها استقرار مجدد قانون اساسی ملغی شده پیشین اولویت دارد. امری که دیگر متناسب با مناسبات و صفا‌آرایی طبقاتی کنونی جامعه نیست. مردم در بی‌خبری ژرفی به سر می‌برند و آگاهی انقلابی همه‌گیر نشده است. کمبود عمده همانا فقدان سازمان نیرومند و بادوامی برای هدایت انقلاب به یک فرجام نیک است. تشکل‌های پیشین از هم‌پاشیده و گروه‌های کوچک و ناچیزی هم که وجود دارند، از کارآیی لازم برخوردار نیستند. حتی در تبریز هم انقلاب به دست افرادی غیر متشکل رهبری می‌شود. هیچ حزب سازمان‌یافته‌ای به معنای واقعی کلمه که توان رهبری نهضت را داشته باشد، وجود ندارد. این اوضاع و احوال سد راه تکوین انقلاب‌اند و کودتا و نوسان‌های دماسنج انقلاب را فراهم می‌آورند.

تیگران در ادامه، کارگران ایران را نیرویی معرفی می‌کند که باید بتواند در انقلاب ایران نقش شایسته ایفا کند، اما به دلیل عدم آگاهی طبقاتی گسترده، عملاً منفعل است. می‌گوید آنان تاکنون سازمانی مرتبط با منافع خود نداشته‌اند. می‌افزاید اخیراً تلاش شده که در تبریز یک حزب سوسیال دموکراتیک سازمان داده شود تا تمام «پرولترها» را به زیر پرچم حزب طبقاتی متحد کند. اما اختلاف‌ها در این زمینه مانع کار شد. به اختلاف دو جریان منشعب شده گروه سوسیال دموکرات تبریز اشاره کرد و افزود: هر دو جناح تشکل، سعی در کشاندن نهضت مشروطه به سوی چپ داشته‌اند.

در پایان، به اطلاع جنبش بین‌المللی سوسیالیستی رساند که علی‌رغم تمامی موانع، معضلات و کاستی‌ها، انقلاب نیرومندتر از پیش در ایران به پیش می‌رود و در اوج ممکن قرار دارد. دلاوری ستارخان در برافراشتن پرچم نبرد خاموش شده، و حضور قهرمانانه مردم تبریز در دفاع از حقوق و شرف انسانی‌اشان را ستود و عنوان کرد که انقلابیون ایران با شعار یا مرگ یا آزادی، شاه را به سرنوشت هم‌تایان فرانسوی‌اش در انقلاب کبیر دچار خواهند کرد.

همان‌طور که اشاره شد تیگران از اوت ۱۹۰۸ تا اوت سال بعد به مدت یک سال در ژنو سویس اقامت داشت و از آنجا با دوستان و همفکران خود در تبریز در ارتباط منظم بود. چند ماه پس از خروج تیگران از تبریز، کنفرانس معروف اکتبر ۱۹۰۸ گروه در اوج نبرد برگزار شد. دوست و یار نزدیک تیگران، ورام پیلوسیان در زمره اقلیت کنفرانس با طرح فقدان شرایط لازم فعالیت صرف سوسیالیستی، ضرورت شرکت سوسیال دموکرات‌ها در نهضت دموکراتیک و ایجاد یک تشکل دموکراتیک ائتلاف‌گونه را مطرح کرده بود. از ورای نامه‌نگاری بعدی پی می‌بریم که تیگران هم‌اندیش با اقلیت دمکرات جوی کنفرانس بوده است.

تیگران پس از بازگشت به تبریز در اوت ۱۹۰۹ به فعالیت مشترک با پیلوسیان و دوستان دیگرشان در امتداد ایجاد، گسترش و قوام حزب دموکرات ایران، به تقی‌زاده می‌پیوندند. او را در زمره با نفوذترین نظریه‌پرداز و سازماندهندگان حزب دموکرات در شعبه آذربایجان می‌شناسیم. در گزارش کمیته مرکزی آذربایجان حزب داشناک در دسامبر ۱۹۱۰ آمده است که رفتار تقی‌زاده با داشناک‌ها اخیراً غیردوستانه به نظر می‌رسد. بنابراین گزارش، تقی‌زاده با سیاست‌های عملگرایی خود به همکاری با پیلوسیان و

ترهاکوپیان نزدیک وفعال شده بود. تأثیر آنان بر عقیده و رویکرد تقی‌زاده در قبال دانشک‌ها مشهود است. آنها دانشک‌ها را به شوینسیم ارمنی می‌شناختند. [۶۸]

این اشاره‌ها جملگی از نقش مهم و تأثیرگذار تیگران در تدارک و تأسیس حزب دموکرات و سیاست‌های آن حکایت دارد. نامه‌های فرانسوی زبان به‌جا مانده از تیگران به تقی‌زاده، رابطه‌ی منظم این دو در حزب دموکرات را تأیید می‌کند. چند ماه پس از بازگشت تیگران به تبریز در ژانویه ۱۹۱۰، در نامه به تقی‌زاده پیرامون تحولات و اقدامات حزب دموکرات سخن می‌گوید. در این نامه به ضرورت شناساندن عمومی حزب در تهران و سازماندهی هرچه سریع‌تر و گسترده‌تر آن تأکید می‌کند. [۶۹]

همان‌طور که گفتیم، پیلوسیان دوست تیگران دو هفته بعد درنامه‌ای به تقی‌زاده اطلاع داده بود که تیگران به میرزا علی‌اکبر نامی توصیه کرده که از توهم ایجاد یک حزب سوسیالیست صرف در ایران دست بردارد و نیروی خود را وقف حزب دموکراتیک ایران کند. [۷۰] این نامه در مجموع حاکی از تلاش تیگران به مثابه نظریه‌پرداز و سازمانده تشکیلات حزب دموکرات در کنار تقی‌زاده است. او معتقد بود که در ایران به جای ایدئولوژی سوسیالیسم باید روند دموکراتیک را پیشه کرد. در این راستا در سازماندهی تشکیلات آذربایجان حزب دموکرات ایران فعال و مؤثر حضور یافت و گزارش پیشرفت کار را به گونه‌ای منظم به تقی‌زاده ارائه می‌کرده است.

با انتشار روزنامه/ *ایران نو* در مقام بلندگوی نظری - سیاسی حزب دموکرات ایران، تیگران به عنوان یکی از نویسندگان سوسیال دموکرات آن حزب رخ می‌نماید. از او تعداد زیادی مقاله و یادداشت، عمدتاً با امضای «ت - درویش»، منتشر شده، باقی مانده است.

تیگران در اواسط سال ۱۹۱۰ از تبریز به تهران آمد و به صورتی فعال و مؤثر در کمیته تهران حزب دموکرات و نشر روزنامه/ *ایران نو* درگیر شد. اکثر نوشته‌های او در همین زمان منتشر شد. او همچون دوست دیگرش پیلوسیان، از وضعیت حزب دموکرات در تهران و حضور برخی عناصر غیر دموکرات خرسند نبود؛ لزوم بازسازی کامل حزب را مطرح و تأکید کرد: حزب باید به کارگران توجه بیشتر می‌کند. خود در مقام مبلغ و سازمانده به متشکل کردن کارگران تلفنخانه و تلگرافخانه پرداخت. او علاوه بر فعالیت میان کارگران و کارکنان داروساز تهران به کار سیاسی - تشکیلاتی در میان ارمنه هم پرداخت. او در شرح این فعالیت‌های خود به تقی‌زاده نوشت که متأسف است که فارسی را کامل نمی‌داند و الا اعضای زیادی را به حزب می‌کشاند. [۷۱]

مبتکر طرح کمیته نجات ملی

تیگران در نامه‌ی اول دسامبر ۱۹۱۰ م (۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ ق) [۷۲] به تقی‌زاده، طرح کمیته نجات ملی را برای رهایی ایران از بحران همه‌گیر و فزاینده پیشنهاد کرد. دخالت روزافزون دولت‌های روس و انگلیس و خطر تصرف رسمی و علنی ایران از جانب آنان به ویژه روسیه در این برهه بیش از هر زمان دیگری محسوس بود. دولت ایران در بحرانی فراگیر و گسترده‌ی سیاسی و اقتصادی دست و پا می‌زد. ضعف و نابسامانی دولت‌های پیاپی و تنگناهای سیاسی - مالی، اغتشاش ولایات، تلاش شاه مخلوع و نزدیکانش برای بازگشت به قدرت، دخالت مستقیم روحانیون در امور سیاسی و مجلس که به اخراج تعیید رهبر حزب دموکرات، یعنی تقی‌زاده، انجامیده بود، ترور سید عبدالله بهبهانی و... جملگی موجب شد که طرح کمیته‌ی نجات ملی برای اتحاد و اتفاقی فراگیر ملی عنوان شد. سلسله مقالاتی که در شماره‌های ۲۰ تا ۳۰ / *ایران نو* به قلم تیگران نوشته شد، درباره‌ی جزییات و نحوه‌ی اجرای این طرح بحث شده است.

اولین بار در شماره‌ی ۱۴ نوامبر ۱۹۱۰ این روزنامه [۷۳]، تحت عنوان «تحد و تمرکز قوای جامعه ملت - کمیته نجات ملت» در دنبال مطلبی به نام «سلامت ملت» در شماره‌های پیشین نشریه، آغاز گفت‌وگو و تلاش فوری آحاد ملت را خواستار شد. تیگران ابتدا غرض خود از آحاد ملت را که قرار است در کمیته نجات ملی متشکل شوند، توضیح داد. کدام ملت؟ ملت چیست؟ «ملت» عبارت است از طبقه‌ی عامه یعنی اصناف و طبقاتی که دو ثلث مجموع یک ملتی را تشکیل می‌دهند. جامعه، بنابر خاستگاه و منافع اقتصادی به طبقات تقسیم شده است، لذا نمی‌توان از اتحاد همه طبقات اجتماعی سخن راند. اشراف ملوک‌الطوایف ایران در سایه رنج و محنت و بهره بردن دسترنج ملت امور خود را پیش می‌برند و اینان متحدین ملت محسوب نمی‌شوند. همه در این شرایط بحرانی از اتحاد و اتفاق صحبت می‌کنند. طبعاً اتحاد امری ضروری است اما باید دانست چطور و با کی؟ آیا می‌توان با دشمنان مردم متحد شد؟ ممکن نیست که بتوان نمایندگان همه طبقات اجتماعی را به زیر لوای یگانه گرد آورد. آنان که سلامت ملت و مشروطیت مفید به احوالشان نیست، چگونه می‌توانند متحد شمرده شوند. آنان همواره بزرگ‌ترین دشمن مردم بوده و با دشمنان ملت همراهی خواهند کرد. بنابراین اشراف را نمی‌توان در کمیته نجات ملی پذیرفت.

«ارتجاعیون طرفدار حکومت اشرافی و هرج و مرج و فرقه عامه طالب یک حکومت مسألت پرور ملی می‌باشند». سقوط استقلال و مشروطیت مملکت ما را با قلبی پرشعف انتظار می‌کشند. عامه‌ی مردم، از آنجا که بدون مشروطیت و استقلال ملی نمی‌توانند زندگی مطلوبی داشته باشند و ارتقاء یابند، باید همگی از هر طرف و به هرگونه فداکاری لازم متشبث شدند و مجلس ملی و استقلال وطن را پاسداری و حمایت کنند. همان‌طور که عقاب در آشیانه گنجشگ نمی‌تواند زندگی کند، ملت هم در لوای «سلطنت مطلقه مقتدر» نمی‌تواند از حیات و آسایش برخوردار شود. استقلال بدون مشروطه و مناسبات دموکراتیک تنها به سود خودکامگان است. مردم هم به یاد داشته باشند که در جریان انقلاب و تحول مشکلات وجود دارد و برای رسیدن به رفاه و سعادت باید مصائب را تحمل کنند. «مؤسس سوسیالیزم (اجتماعیت) علمی، کارل مارکس مشهور، می‌گوید که انقلاب قابله هیئت‌های اجتماعی است.» همان‌طور که تا مادر رنج نکشد طفل متولد نمی‌شود، تجدد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بدون انقلاب تحقق نخواهد یافت. نظام خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی منزلت خویش را خود به خود به سرمایه‌داری نمی‌دهد و سرمایه‌داری هم به آسانی دست از کنترل و بهره‌برداری از اجتماع بر نداشته است. کدام مادری را می‌شناسید که از بیم سختی و درد زایمان از لذت بچه‌دار شدن پرهیز کرده باشد؟ ملت هم چون مادر است و باید با تحمل مشکلات و مصائب آینده بهتر و بهروزی را صاحب شود. نباید ناامید شد، این هرج و مرج‌ها و اختلالات خاتمه خواهند گرفت. کیست که بگوید ملت ایران از حرکت آزادی‌خواهانه اخیر خود - مشروطه‌طلبی - بهره‌ای نبرده است؟ برخی هرج و مرج را ناشی از قیام آزادی‌خواهی ملت می‌پندارند؟ باید پرسید وقتی ملت با مصائب و بلاهای بی‌شمار حکومت قدیم ایران و مستبدین قاجار روبه‌رو بوده چه می‌باید می‌کرد؟ آیا بایستی با ذلت و نکتیشان ساخت؟ فراموش نکنید که انقلاب فرانسه ۲۵ سال طول کشید، شورش آلمان قریب به دو دهه دوام داشت، سایر انقلابات ملی هم به همین ترتیب بوده است. مگر آنها از رنج و محنت ناامید شدند که ما بگوییم رستگاری و نجات محال است.

باید با هیچ تزلزل و یاسی، در سایه مجاهدت بسیار و کوشش‌های تاریخی همچون آنان به سر منزل «سلامت و فلاح» برسیم. ما آرزو نداریم که انقلاب ما همچون دیگر ملت‌ها سال‌ها طول کشد، اما ناامید نمی‌شویم و راه نجات را مسدود ندانسته و تلاش می‌کنیم و با ایجاد «کمیته نجات ملی» قوای ملی را

گرد می‌آوریم و تمامی توان و استعداد خود را متمرکز می‌کنیم و در پی محافظت از استقلال وطن و آزادی و مشروعیت‌مان می‌کوشیم.

تیگران در شماره‌ی دیگر *ایران نو* [۷۴]، قوای حقیقی کمیته نجات ملی را شرح و آنها را از هم تفکیک کرد. اوضاع خطیر را گوشزد کرد، کمبودها و کاستی‌ها را تأیید کرد و افزود: قوای بالفعل و مؤثر حال حاضر ما همانا احزاب سیاسی و ایلات مسلح هستند. متأسفانه از آنجا که قشون منظم نداریم تنها نیروهای بالقوه ما همین جریانات هستند. اما همه فرقه‌ها و ایلات هم در راستای منافع ملی نیستند حتی در میان جریانات مدعی چپ هم همه در این راستا عمل نمی‌کنند. دشمنی میان آنها اتحاد ملی را خدشه‌دار کرده است. ضرورت اتحاد نیروهای چپ در این بزنگاه حساس تاریخی بیش از هر زمان محسوس است. ساده‌لوحی و نزدیک بینی سیاسی و اختلافات بی‌سبب و علت ایشان که همواره هم به واسطه اختلاف اصول مسلکی نیست به زیان اتحاد ملی است. همه باید استحکام مبنای مشروعیت در مقابل طوفان ارتجاع داخلی و خارجی روزافزون را مد نظر قرار دهند. مناقشه احزاب «اتفاق و ترقی»، «دانشکسیون» با حزب دموکرات ایران از همین قبیل است. باید خودخواهی‌ها را کنار گذاشت، عمومیت را پرستید و از منافع شخصی و گروهی پرهیز کرد. این فرقه‌ها که مشروطه‌پرور و آزادی خواهند، باید با هم یکی شوند، چه اگر ارتجاع فاتح شود همه آنها متساویاً نابود و مغلوب می‌شدند و اختلاف مرام‌نامه و تفاوت در تاکتیک مدنظر نخواهد بود. این سه حزب مشروطه‌خواه در کنار عناصر مستقل آزادی‌خواه و ملی که در هیچ حزب و گروهی نیستند و برخی هم در فرقه اعتدالیون حضور دارند، باید یک ائتلاف ملی را به وجود آورند. اعتدالیون از عناصر مختلف تشکیل شده و مرام‌نامه مشخصی ندارند. اعضای مشروطه‌خواهی در میان فرقه اعتدالیون هستند که می‌توانند به کمیته نجات ملی بپیوندند. ایلات که یک پنجم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، نیرویی جنگجو و قابل اتحاد هستند. ارتجاع و بیگانگان از قوای ایلات به سود خود بهره برده و می‌برند؛ امر اتحاد و انقلاب ملی هم بدون حضور و شرکت آنان پیش نخواهد رفت. تیگران برای نمونه‌ای از کمیته نجات ملی، شورش فرانسه را یادآور شد: «اتحاد فرقه‌های دست‌چپی فرانسه» متشکل از مشروطه‌پروران معتدل و اجتماع‌یون برای جلوگیری از خطر ارتجاع و بازگشت مجدد سلطنت متحد شده‌اند. در روسیه و عثمانی هم قوای ملیه چنین کرده‌اند. باید از «اختلالات طفلانه و دهشت‌آور فرقه‌ای» در ایران دست کشید و مشروعیت و استقلال ملی را بازیچه خودخواهی‌های شخصی و فرقه‌ای قرار نداد. تاریخ گواه ما خواهد بود. در صورتی که «دژخیمان آزادی و ملت، زمامداران سیاست انگلیس و روس دست به یکی شده و عزم جزم نموده‌اند که بنیان بقای کشور دل‌فزای ما را ویران کنند، کسی که در فکر یکی ساختن و متحد ساختن وطن پرستان ایرانی نباشد، بزرگترین دشمن ملت و مدنیت است»

سلسله مقالات تیگران در *ایران نو* ادامه یافت. [۷۵] در کنار متحدینی که کمیته نجات ملی را تشکیل می‌دادند، علاوه بر حزب دموکرات ایران، حزب اتفاق و ترقی، دانشک‌های ارمنی و برخی عناصر مشروطه‌خواه اعتدالیون، ایل بختیاری و برخی ایلات دیگر حامی مشروطه هم مطرح شدند. مرام‌نامه‌ی کمیته نجات ملی در روزنامه برای اطلاع عموم منتشر شد و از خوانندگان خواستند پیشنهادهای خود را ارائه دهند. [۷۶] تیگران نوشت: کمیته نجات ملی یک تشکل جبهه ملی و خارج از حکومت و کنترل آن است. کمیته بر مبنای مرام‌نامه و تاکتیک و نظام‌نامه موقتی صرفاً و شتابان باید برای نجات ملت از بحران و خاتمه دادن به رقابت‌های زیانبار موجود وارد عمل شود. این کمیته جای مجلس و دولت را نخواهد گرفت بلکه به موازات و در کنار آنان در راستای مصالح ملی عمل خواهد کرد. نمایندگان جریان‌های مختلف شرکت‌کننده در آن در ابراز عقاید و افکار خود آزاد و هرکدام جداگانه نزد احزاب و

گروه‌های خویش مسئولند. شرط حضور آنان در کمیته، رعایت مرامنامه آن خواهد بود. مرکزیتی تشکیل خواهد شد تا دفاع از استقلال کشور و نظام مشروطیت را تمرکز و سامان دهد. تمرکز قوای ملی در زمانی که دشمنان آزادی و استقلالمان از هر سو ما را احاطه کرده‌اند، ضرورتی مبرم است. [۷۷]

این سلسله مقالات و طرح جبهه متحد ملی برای نجات کشور از بحران روزافزون را ناصرالملک برگرفت و جبهه ای علیه دموکرات‌ها بر پا نمود. از تیگران در شرحی عمیق و نکته‌سنجانه از «تاریخ نظام مالیاتی ایران» و سلسله مقالات پیرامون «ترور» در روزنامه/ایران نو هم مطالبی انتشار یافته است. به مقالات مفصل او پیرامون نکوهش ترور به عنوان ابزار پیشبرد امر سیاسی در گفتاری تحت عنوان «خشونت و ترور در مشروطه» جای دیگر اشاره کرده‌ایم. نوشته‌ی هوشمندانه و مسؤانه‌ی در آن مقالات قابل تأمل است. تیگران در برهه‌ی خطیری دیگری هم به قلم‌زنی در/ایران نو پرداخت. او در صف‌آرایی بین‌المللی جدید علیه ایران، و خطر روزافزون تجاوزات و دخالت‌های روس و انگلیس در خصوص اجلاس سران دولت‌های آلمان و روسیه در پتسدام (۵ نوامبر ۱۹۱۰) تحلیل ژرف و همه‌جانبه‌ای ارائه داد.

اجلاس پتسدام و هشپاری بین‌المللی تیگران

در پاییز ۱۹۱۰ روابط همواره متلاطم روس و انگلیس آشکارا رو به سردی نهاد. روسیه با وجود تفاهم و همکاری‌های کوتاه‌مدت و منطقه‌ای، عملاً منافع درازمدت خود را با انگلیس در تناقض می‌یافت. حضور آلمان به عنوان قدرت نوپا در اروپا، معادلات سنتی قدرت در اروپا را خدشه‌دار کرده بود. آلمان در پی جای پا به هندوستان، آفریقا و ایران نگاه خاصی داشت. جریانی در روسیه، با گرایش به آلمان درصدد نزدیکی و تفاهم با آن کشور بود. ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه که به تمایلات انگلیسی معروف بود و از مسببین اتحاد روس و انگلیس در برخی مناطق جهان از جمله ایران شناخته می‌شد. از منصب خود عزل و سرگی دمیترویویچ سازونوف با گرایش به آلمان در مقام وزیر امور خارجه جدید گمارده شد.

در ۵ نوامبر ۱۹۱۰ در پی این تحولات جدید، اجلاسی با شرکت تزار روسیه نیکولای دوم و ویلهلم دوم، قیصر آلمان در پتسدام آلمان برگزار شد. از جمله بحث‌های مهم مورد مذاکره، برنامه تأسیس راه‌آهن بغداد تا مرز ایران و سپس ادامه آن تا شمال این کشور بود. آلمان‌ها برای پیشبرد مطامع شرقی خود و مقابله با قدرت‌های رقیب، امتیاز خط آهن بغداد را از ترکیه کسب کرده بودند. این مسیر می‌توانست انتقال کالاهای آلمانی را به منطقه تسهیل کند. حاصل توافق این اجلاس امضای پیمان‌نامه‌ای در اوت ۱۹۱۱ در سن پترزبورگ بود.

طبق این معاهده، دو دولت آلمان و روس متعهد شدند از اتحاد با هر دولتی که پیشقدم حمله به یکی از آنها شود اجتناب ورزند. در این توافق آلمان نفوذ روسیه در شمال ایران را در ازای یک رشته امتیازات به رسمیت شناخت. در واقع مناطق شمالی ایران در حیطة قدرت روسیه معرفی شد. احداث راه‌آهن جدید از تهران به خانقین در سرحد ایران و عثمانی با سرمایه مشترک آلمان و روسیه و با کنترل و نظارت مستقیم روسیه مورد توافق قرار گرفت. در عوض روسیه هر نوع مساعدت در مورد ایجاد خط آهن بغداد توسط آلمان را تعهد کرد؛ مسیری که به خط آهن ایران از سرحد عثمانی تا شمال وصل می‌شد.

شوستر، مستشار مالی دولت ایران در کتاب خود پیرامون رویدادهای آن روزها، توافق پتسدام را سرآغاز «انهدام آزادی ایران» و پایان مشروطه دانست. ایران در واقع به کشور تحت نفوذ و استیلای روسیه تبدیل شد. واقعیت این است که اگر رویدادهای برآمده جنگ اول جهانی و انقلاب اکتبر و پایان

حاکمیت تزاریسیم پیش نیامده بود روس‌ها کار ایران را همچون مناطق قفقاز و ماورای آن یکسره کرده بودند.

حضور ذهن و هوشمندی تیگران در شناخت شرایط بین‌المللی و سرنوشت آتی ایران را می‌توان در بررسی‌هایی که پس از اجلاس پتسدام در روزنامه/یران نو [۷۸] نوشت، ملاحظه کرد. تیگران پیش بینی کرد که گردهمایی پتسدام در تاریخ سیاست جهان یک نقطه‌ی نمایانی برجای خواهد نهاد. او که به زبان فرانسه مسلط بود، به استناد انعکاس این ملاقات در مطبوعات اروپا نتایج آن در عرصه بین‌المللی را مهم و سرنوشت‌ساز خواند. به‌ویژه اینکه خط آهن ایران و هندوستان مطرح شده بود. تیگران به شرایط جدید جهانی و صف‌آرایی جدید قدرت‌های اروپایی اشاره و عنوان کرد که دیری است در کنار شمشیر و سلاح دیپلماسی به عنوان ابزار مهم وارد صحنه جهانی شده است. دولت‌های اروپایی در کنار پیشرفت و تدارک جنگ‌افزار و وسایل نظامی خود به سیاست‌های نوینی در عرصه دیپلماسی متوسل شده‌اند. اتفاقات و ائتلافات سیاسی جدید موازنه قدرت را دگرگون کرده است. اتحاد آلمان، اتریش و ایتالیا در مقابل ائتلاف روس، انگلیس و فرانسه در دهه آغاز قرن بیستم، تأثیرات محسوسی نهاده است. تیگران نوشت که روس و انگلیس خواهان تجربه سیاسی و اقتصادی جدیدی در آسیا و ایران هستند و در این راستا به دلیل حضور و توانمندی روزافزون آلمان مجبور به سازش شده‌اند. روسیه پس از شکست از ژاپن در ۱۹۰۵ می‌خواست برتری خود را در منطقه حفظ کند و بریتانیا هم می‌خواست منطقه حاصلخیز و پرسود هندوستان را در حیطه اختیار خود نگه دارد. قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، در واقع توافقی بود که در این موارد حوزه‌های قدرت در ایران و برخی نقاط دیگر مورد مناقشه را مشخص و معین کرد. تقویت توان آلمان و رو آوردن این قدرت نوپا برای مناطق نفوذ جدید و مقابله با قدرت‌های رقیب، این آرامش و صف‌آرایی را برهم زد. آلمان با کسب امتیاز خط آهن بغداد خود را به نزدیکی مناطق نفوذ روس و انگلیس در ایران و هندوستان می‌کشاند. ائتلاف آلمان و متحدانش در عثمانی و شبه جزیره بالکان نفوذ و تسلط زیادی کسب کرده است. با احداث خط آهن پیوسته‌ی غرب به شرق تا بغداد حمل محصولات آلمانی به خلیج فارس و شرق تسهیل شده است. تیگران رقابت روزافزون دو ائتلاف را که به «صلح مسلح» مشهور است، بدبختی عاجل مدنیت جدید خواند. وی نوشت: ورود ماشین‌آلات جنگی خطرناک دنیا را با یک بحران جدید مواجه کرده است. در صورت بروز جنگ قتل‌عام گسترده‌ای صورت خواهد گرفت.

رویکرد داهیه‌ای تیگران در این پرسش پیداست: «آیا این صلح و آسایش ظاهری بر یک جنگ متوالی دلالت ندارد؟» دولت‌های اروپایی میلیون‌ها فرانک برای امور نظامی و حفظ لشکریان خود هزینه می‌کنند، از این رو باور کردن صلح‌خواهی آنان دشوار است. وی افزود که وضع کنونی قابل تحمل و تاب آوردن نیست و به همین جهت فریاد صلح‌خواهی در همه جا طنین افکن شده است. به گمان تیگران، ملاقات پتسدام تنها صحبت دو تن از سران دو کشور نیست، بلکه «در حقیقت دو هیئت دولت‌های اروپایی که دو جلودار سیاست بین‌المللی هستند با هم گفت‌وگو کرده‌اند. در این ملاقات سیاست اتفاق مثلث انگلیس، فرانسه، و روس با سیاست ائتلاف مثلث اروپای مرکزی که عبارت بود از دولت‌های آلمان، اتریش و ایتالیا، در مسائل مهم سیاسی با هم مشاوره کرده‌اند.»

در این میان، مسئله ایران هم مطرح شده است. این امر نشان می‌دهد که مسئله ایران علی‌رغم آرمان‌های دو دشمن تاریخی ما — روس و انگلیس — به موضوعی بین‌المللی بدل شده است. دو دشمنی که مدت‌هاست می‌خواستند بر صفحه ایران مستولی شدند و آن را بین خود تقسیم کنند، اما در این امر، آلمان نمی‌توانست تماشاچی بماند. آلمان هم بقای خود را در شرق بر سر مسئله ایران می‌بیند. باید در

نظر داشته باشیم که از این پس، پس از توافق پتسدام، به واسطه مداخله آلمان در منطقه، صف‌آرایی‌ها دگرگون خواهند شد. تیگران هوشیارانه اخطار داد: آلمان در این اقدامات به خاطر ما و منافع ملی ایران نمی‌کوشد و صرفاً منافع مخصوص خویش را در نظر دارد. اخطاری که کوتاه‌مدتی بعد حساسیت زمانی آن روشن‌تر شد. تذکر او به عدم توهّم در مورد انگیزه‌های درونی آلمان از نظر تاریخی شایان تأمل است. او عنوان کرد که آلمان نه برای منافع ایران و خواسته‌های میلیون ایرانی، بلکه در پی منافع خویش، خواهان مشارکت در دست‌اندازی‌های روس و انگلیس است. از همان زمان در میان دموکرات‌ها این پندار خام‌اندیشانه حضور داشت که گویا می‌توان با تکیه به آلمان به مقابله با روس و انگلیس پرداخت. او این تصور را «ساده‌لوحانه» خواند و گفت تا ایران فی‌نفسه ضعیف است، در عالم سیاست امروز ره به جایی نخواهد برد. قدرتمندان با ضعفا طرف صحبت نمی‌شوند بلکه، ایشان حکم صادر و تکلیفات خود را تحمیل می‌کنند. سیاست اول اروپایی براساس منافع خودشان تنظیم و پیش می‌رود و آزادی و استقلال ایران را نمی‌توان از آنان به دست آورد. این ملت ایران است که باید تصمیم بگیرد قربانی قدرتهای اروپایی، یا برعکس «گلستان آسیای مرکزی» شود.

نمونه‌هایی از مقاله‌های عمیق و سنجیده تیگران در *ایران‌نو* را ذکر کردیم تا با این سوسیال دموکرات عصر مشروطه که از طریق نقی‌زاده به تشکیلات حزب دموکرات جذب شد آشنا شویم. او علاوه بر این مقالات رهنمودهای سیاسی کارآمد و مؤثری به شاخه آذربایجان حزب و کمیته مرکزی تهران به منظور اعتلای کیفی حزب ارائه داد. حسین آقا پرویز از فعالان تشکیلات حزبی در تهران در گزارشی به تقی‌زاده در ۱۸ شوال ۱۳۲۸ق، پس از خروج اجباری از تهران اطلاعاتی در این زمینه به دست می‌دهد. [۷۹] وی از جمله می‌نویسد: «مسئودگران» گزارشی درباره فعالیت‌های کمیته ایالتی حزب در آذربایجان به فرانسه نوشته که به فارسی ترجمه و در گردهمایی حزب در تهران عرضه شد. اشاره‌ای که حاکی از مسئولیت تیگران در رهبری کمیته آذربایجان حزب است.

در نامه‌های تیگران به تقی‌زاده از فعالیت شاخه تحت نظر او در میان کارگران تلگراف‌خانه تبریز با خبر می‌شویم. تیگران خبر می‌دهد که کارگران تلگرافخانه و «عده‌ای از آرامنه» در جلساتی گرد آمده‌اند و موفق هم شده‌اند که سندیکایی از کارکنان و تلفن‌چیان مرکز شامل ۵۰ عضو تشکیل دهند. همچنین به فعالیت در میان کارگران خیاط برای تشکیل سندیکا اشاره می‌کند. [۸۱]

تیگران نوشته‌ای در شرح و درک خود از چگونگی حزب دموکرات ایران دارد که اشارات قابل تأملی را مطرح می‌کند. [۸۲] وی می‌گوید:

«فرقه دموکرات همان اتحاد سیاسی جماعت کارگران و رنجبران است؛ فرقه دموکرات مدافع منافع و خصوصیات طرف جمعیت می‌باشد که در سعی عمل و آزادی و مساوات در عدالت و ترقی نه تنها هر ملت بلکه نوع انسانی اثبات موجودیت نموده است.»

به گمان تیگران حزب دموکرات تشکل آزادی‌خواهان و وطن‌دوستان ایرانی است و برای مقابله با آن «اتحاد مقدسی» از مرتجعین و عوامل بیگانه تشکیل شده است. مثلاً، زمانی که طرح کمیته‌ی نجات داده می‌شود، «هیئت شاه‌پرستان» کمیته «احمدیه» را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، شاهسونان و رحیم‌خان در آذربایجان، ترور صنیع‌الدوله توسط عوامل معلوم‌الحال، مسافرت محمدعلی میرزا شاه مخلوع از روسیه به اروپا، نشر کتب و نشریات فسادانگیز، ورقه‌ی فوق‌العاده فرمانفر و روزنامه عصر و حرکت قشون روس و نطق سفیرش بر ضد فرقه دموکرات، جواب سفارت انگلیس و حرکات فتنه‌انگیزش در جنوب، پیش بردن توطئه از طریق شیخ‌خزئل، جملگی تلاش بر ضد دموکراسی ایران‌اند. تیگران افزود: دموکراسی و مشروطه در مخمصه بزرگی گرفتار است و باید خواهان بیداری مردم شد.

تقی‌زاده، تیگران را بسیار گرامی می‌داشت. نامه‌ای از تقی‌زاده در دست است که پس از خروج اجباری از تهران به حکم فساد مسلک سیاسی مجتهدین عتبات در رمضان ۱۳۲۸ ق به یکی از دموکرات‌ها نوشته شده است:

«... البته دگران تا حال به تهران رسیده و ملاقات فرموده‌اید. خیلی شخص فعال و عاشق ترقی فرقه [دموکرات ایران] است. البته برای نگهداری او در تهران آنچه از دستتان برمی‌آید کوشش فرمایید که کاری برای مشارالیه در مالیه پیدا کنید که خودش هم پارسال تحصیلات سیاسی و اقتصادی خود را سوئیس تمام کرده.» [۸۲]

تقی‌زاده، تیگران را هم مسلک و همراه خود می‌دانست. در همین نامه به دوستان دموکراتش در حزب می‌نویسد: دانشکده‌ها و احزاب دیگر افراد خود را حمایت و اکثر مشاغل را به اطرافیان خود واگذاری کنند ما هم به افرادی که صاحب عقاید و افکار عالی هستند یاری کنیم: «والا مثل دگران [تیگران ترهاکوبیان] و بعضی دیگر بیکار می‌مانند که الآن رفقا و هم‌مسلمان ما در تبریز از آرامنه از آن قبیل است.» [۸۳]

ده سال بعد هم رد تیگران در رویدادهای سیاسی ایران بارز است. سیدمحمد کمره‌ای و کیل مجلس و عضو حزب دموکرات در خاطرات خود در یادداشت ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ ق، از نشستی در خانه پهلوی [محمود محمود] با حضور تیگران، ورام پیلوسیان، عبدالرحیم خلخالی، نوبری و برخی دیگر از دموکرات‌ها یاد می‌کند. سخن از تشکیلات حزبی بود که «به چه قسم و اسم و ترتیب باید» باشد. به روایت کمره‌ای، تیگران در این برهه هواخواه بلشویک‌ها بود. می‌نویسد: عده‌ای دیگر هم در جلسه عملیات بلشویک‌ها را تأیید می‌کردند اما آنها در واقع از روی صداقت نمی‌گفتند، اما به گمان من «تیگران از روی حقیقت می‌گفت». در حالی که در جمع، محمود محمود و بهرامی و ورام پیلوسیان یار دیگر ارمنی او هنوز باور داشتند که دموکرات‌ها «ضایع» نشده بلکه اشخاص معینی ضایع شده‌اند. [۸۴]

آخرین خبر مهمی که پیرامون تیگران در اسناد تاریخی سراغ داریم، نامه‌ای از محمد امین رسول‌زاده به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۱۷ از باکو به تقی‌زاده است که در آن اشاره می‌شود تیگران در روزهای اخیر اینجا — یعنی باکو — بوده و اظهار داشته «نفاق از میان برخاسته و جریان‌های یکی شده است.» امری که نشان می‌دهد رویدادهای ایران کماکان مورد توجه و دغدغه‌ی تیگران است و میان او و تقی‌زاده هم ارتباط‌هایی برقرار بوده است. [۸۵]

پیوست ۷

برچیده‌ای از مکتوب مجتهد مازندرانی در فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده

... «اول اینکه در قلع شجره‌ی خبیثه‌ی استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت، یک دسته مواد فاسده‌ی مملکت هم به اغراض دیگر داخل و با ما مساعد بودند. . . بعضی مقدسین خالی‌الغرض از مشروطیت هم به واسطه‌ی دخول همین مواد فاسد در مشروطه‌خواهان و از روی عدم تمیز این دو امر از یکدیگر به وادی مخالفت افتادند.

. . . مادامی که اداره‌ی استبدادیه سابقه طرف بود این اختلاف، مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره‌ی ملعونه، تباین مقصد علنی شد. ماها ایستاده‌ایم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی که ابدالدهر خلل ناپذیر است استوار داریم. آنها در مقام تحصیل مراودات خودشان به تمام قوا برآمدند. هرچه التماس کردیم که «ان لم یکن دین و کنتم لاتخافون المعاد» برای حفظ دنیای خودتان هم اگر واقعاً مشروطه‌خواه و وطن‌خواهید، مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند، به خرج نرفت.

دوم اینکه چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه ما دو نفر یعنی حضرت حجه‌یالاسلام آقای آیت‌الله خراسانی - دام ظلّه - و حقیر منحصر دانستند از انجمن سری طهران بعضی مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم. لهذا انجمن سری مذکور که در مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه - لعنهم! . . . هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتشان غیرمقید به احکام اسلام که از مسلک فاسده‌ی فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند.

از انجمن سری مذکور به شعبه‌ای که در نجف اشرف و غیره دارند رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نفاع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند و مجالس سریه - خبر داریم - در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند. این‌گونه اشخاص طریق سلب نفوذ را به نشر اکاذیب دانسته، چه کاغذ بر اینها به اطراف کردند و در جراید درج کردند و ظاهراً این شعبه در همه جا مشغول است.

. . . حالا که مطلب بالا گرفت مکاتیبی به غیر از اسباب عادی به دست آمده که بر جان‌مان هم خائفه و چه ابتلا داریم. از یک طرف شکایات بلاد از صدمات و تعدیات و اشاعه منکرات و خرابی ادارات، شب و روزی برای امان نگذارده، از طرف دیگر متصل به اصلاح خرابی مرکز مشغول و یک ثلمه را اگر سد کنیم هزار خرابی از جاهای دیگر پدید و واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم. بعد از بیان این مقدمه عرض می‌شود حکمی که در باب تقی‌زاده از ماها دو نفر صادر شده که متفقاً حکم کردیم. . . حکم به فساد مسلک سیاسی و منافات مسلکش با اسلامیت مملکت بود. این هم نه مطلبی بود که به گفتن یا نوشتن یکی، دو نفر باشد، بلکه اشخاصی که به ماها نوشتند از اعضاء صحیحیه مجلس و غیر هم کسانی هستند که ملت‌خواهی و عالم بودن آنها به مقتضای عصر و بی‌غرضی و مسلمانی آنها قطعی در نزد شما ما و عموم ملت مسلم است. . . مطالب و خلاف‌های صادر از او که کاشف از فساد مسلک است همه با سند و اساس دارد. قطعاً و محققاً اصل انجمن سری طهران را یا خودش منعقد کرده و یا رکن عمده است.

یازده فصل از مقاصد آنها که روی کاغذ زرد طبع شده بود و چون جلوگیری کردیم جمع کردند، اگر

دیده بودید خیلی از این دو ورقی که مرقوم فرموده‌اند نادم و انگشت عبرت به دندان می‌گرفتید. اجمالی از خیانت‌های او را در این مدت و در جواب تلگراف آقایان علما و انجمن ذکر شد. . . خداوند - عزا سَمَه - شر او و امثال او را از این مملکت و ملت فلک‌زده رفع فرماید.

عبدالله مازندرانی

پیوست ۸

نامه‌ی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و آقا میرزا عبدالله مازندرانی به علیرضاخان
عضدالملک [انایب‌السلطنه] در افشای مسلک سیدحسن تقی‌زاده ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض می‌رساند: مراتب تشکر از کمال اسلام‌پرستی و وطن‌پروری و کفایت کافیه و درایت کامله جناب مستطاب عالی و قیام به وظیفه معلمی و راهنمایی و کشتیبانی سفینه حیات استقلالی مملکت خارج از آن است که در طی این مختصر حق آن را توان ادا کرد. اجرکم علی الله تعالی و علی رسوله و آله صلوات الله علیهم و نسأله تعالی آن یدیم تأییدکم و تسدیدکم. عجالئاً آنچه که به تحقیق و وضوح پیوسته آنکه وجود آقا سیدحسن تقی‌زاده به عکس آنچه امیدوار بودیم، مصداق این شعر است:

فکانت رجاء ثم صارت رزیهً لقد عظمت تلك الرزایا و جلت [۸۶]

ضدیت مسلکش با دین اسلام و سلامت مملکت و شوقش به اینکه همچنان که مملکت پاریس [۸۷] فیما بین ممالک نصاری بالغاء قیود مذهب تنصّر مسلم و معروف آفاق است همین قسم ایران هم که فیما بین ممالک اسلامیة بحمدالله تعالی و حسن تأییده تا به حال به حفظ اساس دیانت اسلامیة امتیازی داشته است از این به بعد همین مسلک ملعون لامذهبی و الغاء قیود و حدود اسلامیة را اختیار نماید و همچنان که پاریس فعلاً فیما بین ملل مسیحیه به عدم التزام به قوانین و حدود نصرانیت انگشت‌نما و ممتاز است، همین طور ایران هم فیما بین ملل اسلامیة به همین لکه‌ی ننگ و عار، العیاذ بالله تعالی انگشت‌نما و ممتاز گردد. و چون بدیهی است علاوه بر تمام مفاسد دینیة مترتبه بر تعقیب این مسلک خبیص، بالاخره جز انقلاب عمومی و ضدیت تمام علماء و مسلمین با اصل اساس قویم مشروطیت و ذهاب مملکت و استیلای اجانب اثری مترتب نتواند بود لهدا اصابه و صحت عقیده کسانی که او را عمداً یا جهلاً کارکن خارجه می‌شمارند بدیهی است، و در این مدت چند ماه به تمام وسایل ممکنه در نصیحت او تثبیت شد و اصلاً مفید نشد.

اکنون چون زیاد بر این سکوت اغماض درباره این چنین ماده فاسده شقاقلوسیة [۸۸] را با وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دنیای مسلمین و صیانت ممالک اسلامیة در عهده داریم منافی و عیناً مؤدی به انقلاب عمومی و استیلای اجانب شدن را مشاهده می‌نماییم، لهذا به اداء وظیفه الهیه عزاسمیه مبادرت و حکم قطعی صادر و لفا ایفا شد. ترتیب و تهیه مقدمات اظهار این حکم عزاسمه که بدون غائله این ماده فاسده مقطوع‌الاثر گردد به عهده کفایت و درایت و دین‌پرستی و وطن‌پروری جناب مستطاب‌عالی و هیئت معظمه وزراء عظام و امناء محترم دارالشورای و سایر امرا و سرداران عظام موکول و به عنایت امام زمان ارواحنا فداؤ امیدواریم که به عنون الله تعالی و حسن تأییده بدون ترتیب هیچ غائله به کلی از هرگونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت، بالمره ساقط شود. انشاءالله تعالی و السلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

من الاحقر الحانی محمد کاظم الخراسانی من الاحقر عبدالله المازندرانی

پیوست ۹

نامه ستارخان و باقرخان به نایب السلطنه؛ هم‌زمان با بروز بحران میان تقی‌زاده و حزب دموکرات با اعتدالیون و بهبهانی و صدور حکم فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده

مقام منیع والا حضرت اقدس نیابت سلطنت عظمی دامت عظمته فداکاری و زحمات اهالی آذربایجان در قلع ریشه استبداد عموماً، و این دو نفر فدایی ملت خصوصاً، گویا بر احدی پوشیده نباشد. قریب دو ماه است. بر حسب احضار وارد تهران شده آثار و علامات که فعلاً مشاهده می‌کنیم جز خرابی وطن عزیز و هدر رفتن زحمات همه، نتیجه دیگری گرفته نشد. چند نفر هستند متفقاً به اعراض شخصی، استقلال مملکت را متزلزل می‌دارند، در ضمن، چه مقصودی دارند؟!، به این فدائیان، مجهول است. اکنون جمعی از رؤسای هم‌مسلک که استقلال مملکت و مشروطیت را می‌خواهند حاضرند با این فدائیان ملت، عرض می‌کنیم: این چند نفر خائن ملت که در عین بی‌شرفی شرف فدائیان مشروطیت را بردند و خرابی مملکت را می‌خواهند شب و روز به خیال پارتی‌بازی ادارات کابینه و انتظام ولایات مخل هستند، در چه مذهب و چه خط سیر می‌کنند بر احدی پوشیده نیست. مخصوصاً این فدائیان ملت از طرف روسای هم‌مسلک جداً عرض و استدعا می‌کنیم وجود این چند نفر که اسباب اختلال شرف و ناموس و امنیت و انتظام و آسایش مردم هستند برای استقلال و حفظ مشروطیت مخل می‌باشند. بدواً به حضور مبارک عرضه می‌داریم و استدعا می‌نماییم حتماً باید این چند نفر از این مملکت تبعید بشوند والا از طرف چاکران بر طرد و نفی این چند نفر اقدامی شده است و اگر نشود و قطعاً مسئول خدا و خلق و وجدان و والا حضرت اقدس هستیم. الامر الاقدس الاعلی مطاع»

[مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - سند شماره ۵۱۴۶ و ۵۱۴۵]

به نقل از مجله تاریخ معاصر/ ایران سال سوم شماره ۱۰۰ - تابستان ۱۳۷۸ ص ۲۴۹

پیوست ۱۰

اعتبارنامه‌ی نمایندگی تقی‌زاده در مجلس دوم شورای ملی

امضاکنندگان ذیل، اعضای انجمن نظارت مرکزی انتخابات دارالخلافة که برطبق موّاد نهم و یازدهم قانون انتخابات مؤرخهٔ دوازدهم جمادی‌الآخره ۱۳۲۷ برحسب دعوت وزارت داخله در تاریخ چهاردهم شهر رجب ۱۳۲۷ تشکیل یافت تصدیق می‌نمایند که جناب آقا سیدحسن ولدآقا سیدتقی پیش‌نماز معروف به تقی‌زاده بنا بر رأی ۳۵۰ نفر رأی‌دهندگان دارالخلافة که مجموعاً پنج هزار و ۸۲۵ نفر بودند و آراء خود را در سه روز نوزدهم و بیستم و یکم شهر رجب در مدرسهٔ دارالفنون تسلیم نمودند در درجهٔ اول با اکثریت نسبی منتخب و بر وفق مادهٔ هفدهم قانون سابق‌الذکر جزء ۴۵ نفر منتخبین درجهٔ اول دارالخلافة محسوب شدند و در تاریخ پنجشنبه دویم شعبان به موجب رأی ۲۴ نفر از منتخبین حاضر که مجموعاً ۳۶ نفر بودند در درجهٔ ثانی با اکثریت تامهٔ منتخب و بر وفق مادهٔ هفدهم همان قانون به سمت نمایندگی ملت از جانب اهالی دارالخلافة معین و مفتخر گردیدند.

به تاریخ پنجشنبه نهم شهر شعبان المعظم تخاقوی نیل سنه ۱۳۲۷

یادداشت‌های بخش پیوست‌ها:

۱. حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی از علمای معروف دوره ناصری است. او را از اولین اندیشمندان اصلاح‌طلب دینی دانسته‌اند. منزلت و اجتهاد او مورد تأیید موافق و مخالف است. میرزارضا، قاتل ناصرالدین شاه در بازجویی خود از او به عنوان عالمی مردم‌دوست و «آدم ساز» یاد کرده است. او را مجتهدی روشنگر و یاری‌رسان تهی‌دستان خوانده‌اند. به گواه کتب و اسناد دوره‌ی قاجار، به رغم باور متفاوت نویسندگان، همه به نوعی از شیخ‌هادی به نیکی و احترام یاد کرده‌اند. شیخ از وجود عدالت و آسودگی بیشتر بلاد غرب در قیاس با سرزمین‌های اسلامی، سخن گفت. برداشت‌های نسبتاً روشن‌تر از علمای هم‌ترازش، او را در میان تجددخواهان محبوب کرده بود. بسیاری از تجددخواهان عصر مشروطه در ارتباط با او و یا در محضرش تحصیل کردند. بسیاری از محصلین و مدرسین مدرسه علوم سیاسی، نخستین مدرسه عالی و شبه‌دانشگاه ایران، با او در رابطه بودند. علاوه بر سیداسدالله خرقانی، ملک‌المتکلمین واعظ رادیکال مشروطه، علی‌اکبر دهخدا، سوسیالیست نامدار آن دوره، شیخ‌محسن نجم‌آبادی، و بسیاری از بایبان ازلی مؤثر و فعال دوران از شاگردان شیخ بودند. ابوالحسن فروغی کتاب شیخ‌هادی با عنوان «*تحریر و القلا*» را با مقدمه جانبداری منتشر کرد و در آن از استاد خود با توصیفات مثبت یاد کرد. آغاییم، دختر شیخ‌هادی، از زنان تجددخواه و رئیس انجمن فعال و پیشرو زنان بود. محمد قزوینی نیز از شیخ‌هادی با تعریف مثبت یاد و او را تکریم کرده است. شیخ‌هادی ظاهراً چندان اهل سیاست نبود و دغدغه اصلی‌اش دین و اخلاق بود. بر اساس یافته‌های این پژوهش، او باورهای بابی داشت. علاوه بر تکفیر روحانیون هم‌زمانش به باورهای بابی، غالب از لیان معروف آن زمان را در اطراف و یا مورد حمایت او سراغ داریم. کتاب *تحریر العقلا* او مقدمه کوشش‌گر منتشرکننده آن، فروغی، آن‌گونه که در کتاب دیگرم درباره ازلیان ایران آورده‌ام، همه حاکی از اعتقادات بابی اوست. از عبدالبهّا پیشوای بهائیان هم نامه‌ای در دست است که برای شیخ فرستاده («*تاریخ ظهور الحق*»، تألیف فاضل مازندرانی، جلد هشتم، قسمت اول). گلپایگانی، مبلغ بهائی نیز به مرآه و مباحثات شیخ با بایبان اشاره دارد. شیخ‌هادی در کتاب نام‌برده به شیوه پوشیده و تقیه‌گونه و با ادبیات سیاسی - دینی ویژه با بیان آن دوره تحت لوای رذیه، استدلال و باورهای اهل بیان را در تقابل با دعوی بهائیت به خواننده رسانده است.
۲. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم - عراق، ۱۳۸۱، ص ۹۱.
۳. حیات یحیی، جلد اول صص ۶۰-۵۹.
۴. عین السلطنه، روزنامه *خاطرات عین السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر ۱۳۷۴، جلد ۹، ص ۶۸۰۷.
۵. رسول جعفریان، *سیداسدالله خرقانی، روحانی نوگرایی روزگار مشروطه و رضا شاه*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۲۲-۲۱.
۶. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۳۷۵.
۷. محمد مهدی شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، جلد اول، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.
۸. *حیل‌المتین*، شماره ۶۶، رجب ۱۳۲۷ق.
۹. تصویر این‌نامه در *اوراق تازه یاب مشروطیت* صص ۴۷۲ تا ۴۷۴ آمده است. متن چاپی آن را می‌توان در صص ۲۳ تا ۲۶ *نامه‌های مشروطیت و مهاجرت*، ... ملاحظه کرد.
۱۰. سیداسدالله خرقانی از جمله شخصیت‌هایی دگراندیشی است که در دوره‌ای طولانی از متون تاریخی محو شده است. در سال‌های اخیر برخی نظریه‌پردازان و مورخان اسلامی از اندیشه‌های تجددستیز دوران پس از مشروطه‌ی او، مخصوص پیرامون حجاب و «امر به معروف و نهی از منکر و فساد» استفاده کرده و به بازپردازی او و اندیشه‌هایش پرداخته‌اند. مثلاً، می‌توان به دو کتاب «داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب» و

- «سیداسدالله خرقانی؛ روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه» که هر دو را رسول جعفریان نوشته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ کرده مراجعه کرد.
- به هر حال، سیداسدالله خرقانی پس از مشروطه به تدریج از گرایش‌های اولیه نوگرایانه و تجددخواهانه خود دور شد و در مخالفت با اصلاحات جدید، تأسیس مدارس فرنگی مآب را نکوهش و امر به معروف و نهی از منکر را در مقابله «فحشا و فساد و نفوذ لامذهبی در ادارات دولتی» ترغیب کرد. از خرقانی در دوره مشروطه چند نامه مهم دیگر در دست است که زوایای دیگری از اقدامات و افکار او را روشن می‌کند. نامه او به معاضدالسلطنه در کتاب «مبارزه با محمدعلی شاه...» صص ۴۲۶ و ۴۲۷، همچنین نامه به مستشارالدوله و کیل دیگر آذربایجان و رئیس مجلس دوم مشروطه در اسناد مشروطیت مستشارالدوله به کوشش ایرج افشار، صص ۲۱۹ تا ۲۲۳، درج شده است.
۱۱. نامه سیداسدالله موسوی خرقانی به مستشارالدوله، در «اسناد مشروطیت مستشارالدوله»، به کوشش ایرج افشار، صص ۲۱۹ تا ۲۲۲.
۱۲. «خاطرات زنجانی» به کوشش غلامحسین میرزاصالح، تهران، کویر، ۱۳۷۹. علاوه بر این کتاب، «روزنامه خاطرات کمره‌ای»، به کوشش محمدجواد مرادنیایا، تهران، شیرازه، ۱۳۸۲، اطلاعات مهمی پیرامون زندگی و کارنامه زنجانی دارد.
۱۳. در این باره به روایت محمود گودرزی در مقاله «زنان وجدان بیدار جهان»، در نشریه شهروند، چاپ کانادا، شماره ۸۸۳، مورخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۳ (۲۷ آوریل ۲۰۰۴)، پیرامون سعیده و رشیده دو تن از دختران بازمانده شیخ زنجانی مراجعه شود.
۱۴. تصویر این نامه در صفحات ۳۳۶ تا ۳۴۳ «وراق تازه یاب مشروطیت»، چاپ شده است. این کتاب احتمالاً پس از جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ نوشته شده است و در آن به ریاست مجلس توسط ذکاءالملک که از ۲۶ جمادی‌الثانی به این مقام رسید اشاره شده است. متن تایپ شده نامه را می‌توان در صص ۲۱۷ تا ۲۲۶ کتاب «نامه‌های دوران مشروطیت»، به کوشش افشار یافت.
۱۵. «زندگی‌نامه شهید نیکنام...»، فتحی، ص ۱۶۵.
۱۶. «نامه‌های تبریز»، ص ۲۸، نامه‌ی سوم محرم ۱۳۲۶ق به مستشارالدوله.
۱۷. همان‌جا، ص ۷۲، نامه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ق به مستشارالدوله.
۱۸. همان‌جا، ص ۴۰.
۱۹. همان‌جا، ص ۱۲۷، نامه‌ی مورخ دوازدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۵.
۲۰. همان‌جا، ص ۱۳۰.
۲۱. همان‌جا، ص ۳۳۰.
۲۲. همان‌جا، ص ۱۵۸، نامه شماره ۳۶ مورخ ۴ جمادی‌الأخر ۱۳۲۵.
۲۳. همان‌جا، ص ۲۰۹.
۲۴. همان‌جا، نامه ۱۵ محرم ۱۳۲۵.
۲۵. همان‌جا صص ۸۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۲ و ۱۶۵ تا ۱۶۷، ۱۶۹ و ۱۷۰، ۱۸۰ و ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶ تا ۱۸۹، ۲۳۴ و ۲۳۵، ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۷۹.
۲۶. «شهید نیکنام...»، ص ۵۴.
۲۷. «زندگی‌نامه شهید نیکنام...»، ص ۵۰۴.
۲۸. همان‌جا، صص ۵۴۹ - ۵۵۰.
۲۹. همان‌جا، ص ۵۵۷.
۳۰. همان‌جا، صص ۵۶۰ - ۵۶۱.
۳۱. همان‌جا، صص ۵۶۲ - ۵۶۳.

۳۲. «حیات یحیی»، جلد اول ص ۱۳۵. دولت‌آبادی دخالت میرزا و شاگردانش در امر سیاست، به‌ویژه در رویداد تحریم رژی تنباکو، عامل جدیدی در سرنوشت کشور می‌خواند که نتیجه‌اش معلوم نیست به کجاها بکشد. دخالت روحانیون در امور سیاسی از این زمان به قول او بذری را پاشید که معلوم نبود چه حاصلی بروناند.

۳۳. «خاطرات احتشام‌السلطنه»، ص ۵۷۳.

۳۴. «تاریخ مشروطه ایران»، جلد اول ص ۲۸۷.

۳۵. «تاریخ بیداری ایرانیان»، صص ۲۱۰ تا ۲۱۲.

۳۶. «رسائل اعلامیه‌ها، مکتوبات... شیخ فضل‌الله»، ص ۷۱.

۳۷. متن این دو نامه‌ی شیخ در صص ۲۱۷ تا ۲۲۲ جلد اول منبع یادشده در بالا درج شده است. پس از بمباران مجلس و کشتار برخی مشروطه‌خواهان به دست قزاقان محمدعلی شاه، به شیخ‌فضل‌الله نوری انتقاد شد که چرا در امر کشته شدن مسلمین داخل مجلس توسط قزاقان «کافرروسی» که بیرون مجلس بودند سکوت کرده است. وی جواب داد:

«ای عزیز بر فرض بگویم مقصود اینها تقویت اسلام بود. چرا این قدر تضعیف سلطان اسلام‌پناه [محمدعلی

شاه] را می‌کردند... و چرا به همه نحو معترضات احمقانه نسبت به سلطان مسلمین کردند؟

الحق چقدر حلم و بردباری و رعیت پروری فرمود، تمام این مراتب را دید و صبر فرمود... چون حضرت شاهنشاه مطلع به تمام این وقایع بودند و فساد عمومی عاقبت این امر شاهدشان بود. بعد از آن خارج از قدرت مترقب تأکید فرمودند که شاید بدون غضب و مقاتله ولی مسلمین آن کفرخانه [مجلس شورای ملی] را که ملاحظه حرز منشاء ضرر بر اسلام و مسلمین قرار داده بودند خراب کردند و اهل آن را متفرق نمودند و مفسدین را دستگیر کرده و خانه نشین فرمودند... ولی الحمدلله آن مقدار قتل نفوسی که مترقب بود نشر و حفظ دماء مسلمین، اگرچه خود را سپر بلای ملاحظه کرده بودند، شد و از جمله ملاحظات ملوکانه، که در مقام انتصار از اسلام فرموده بودند آن بود که مباشر توپ را از اشخاص ملی که از اعضای توپخانه و قزاق‌خانه بودند مقرر فرمودند. الحق فرصتی از جهات متعدده به اسلام شد که احدی گمان آن نداشت»

(رسائل، اعلامیه‌ها... شیخ‌فضل‌الله جلد اول ص ۶۸ تا ۷۰)

شیخ در نامه‌ی اول از صدراعظم می‌خواهد که به شاه عرض کند: در این روزهای حساس در مقابل با مشروطه خواهان سستی نشود که اگر «از اعلیحضرت ثبات قدمی ظاهر شود دیگر گذشته والله والله این تشرها مآخذ ندارد. بحمدالله اعلیحضرت مؤیدند در تقویت اسلام اگر آنی بخواهند سستی نمایند اول درجه ضعف است... غلبه با شماست هیچ از این بادها نلرزید و اگر فی‌الجمله لغزشی بشود دیگر اصلاح نمی‌شود... این پیر دعاگو آفتاب لب بام هستم دیگر هوس زندگی ندارم و آنچه باید ببینم، دیدم. لیکن تا هستم در همراهی اسلام کوتاهی ندارم. این نیم جان خود را حاضر کردم فدای اسلام... باید اجتماع ملی بشود و فریاد و اسلاما بلند شود و امر اسلام قوی خواهد شد...»

برای اینکه دریابیم شیخ در آن روزها چه دغدغه‌ای داشت و خطر نظام نو راحتش نمی‌گذاشت و حتی برای کشتن مشروطه‌طلبان آمادگی به دست گرفتن تفنگ را داشت به بخشی از نامه دوم او به مشیرالسلطنه را زمانی که هراس ورود نیروهای مشروطه به تهران اردوی استبداد را آشفته کرده بود، توجه کنیم:

«... گوش به حرف خائنین داده نشود. شهر خوب است، نوعاً اضطراب ندارند، چیزی که اسباب وحشت

مردم است که شهر یک نفر سرپرست ظاهری ندارد، امروز لازم است که یک نفر متکفل ترتیبات شهر

بشود، توپ‌ها را بکشند بالای بارو و قراول مرتب شود.

گمان می‌رود که تمام قصد دشمن اول تصرف شهر و اضافات سلطنت از توپ‌خانه و ذخیره و غیره و غیره... نظم داخلی شهر این اوقات بسیار خوب بود و هست ولیکن این عرض دایمی برای ورود از خارج است و اینکه مراقبت شود که از داخل مدد ننمایند... مطلب دیگر که خیلی مهم است در باب توقف داعی در شهر است. جماعتی از دوستان از بالا و شهر حضوراً و پیغاماً چنین صلاح دانستند که داعی حرکت کنم شمیران. ولی خودم در این امر توقف دارم بلکه صلاح نمی‌دانم چون حالت اهل شهر خیلی در اضطراب است به مجرد اینکه داعی حرکت نمایم وحشت فوق‌الوحشه در شهر خواهد شد و خیلی اسباب شکست خواهد شد.

خوب است به عرض [شاه] برسانید که چه صلاح می‌دانند، اهل شهر خاصه سنگلجی هم‌عهد شدند که داعی باشم و تماماً در حفظ بکوشند، لکن اسباب حربیه ندارند. . . . مقرر دارند یک صد قبضه تفنگ دولتی داده شود. . . . و اگر بخواهند که این اسلحه به این داعی داده شود خوب است به اسم یک نفر از دیوانی‌ها مثل انتخاب‌الدوله دماوندی که با داعی نسبت دارند، داده شود. داعی از ایشان بگیرم و این امر لازم است، خوب است معجلاً همین امروز مرحمت شود». به عبارت روشن، شیخ سر مقابله و نبرد مسلحانه تا به آخر با اردوی مشروطه را دارد و نه تنها قشون استبداد را به عدم سازش می‌خواند، خود و اطرافیانش آماده اسلحه کشیدن به روی مجاهدین دو اردوی شمال و جنوب‌اند.

۳۸. رحیم رئیس‌نیا در کتاب «حیدر عمو/وغلی در گذر از طوفان‌ها» تهران، دنیا، ۱۳۶۰، ص ۲۰۰، بدون سند معتبری مدعی است عمو/وغلی و لنین در ۱۹۱۲ با هم ملاقات کرده‌اند و از این رو نتیجه می‌گیرد که حیدر از زمره رهروان و باورمندان بلشویک بوده و حضور و هدایت مستقیم رهبری بلشویکی انقلاب روسیه در رویدادهای ایران زمان حیدر را مطرح می‌کند.

۳۹. مادام ایوانووا، مورخ استالینیست این ترزا را اثر حیدر عمو/وغلی معرفی کرد و به تقلید و پیروی از ادعاهای بی‌سند و مأخذ او، برخی دیگر از قلم‌زنان ایران به‌ویژه نویسندگان حزب توده، آوازه دادند که آنها را حیدر تدوین و تنظیم کرده است. این امر چندان بدیهی شمرده شد که خسرو شاکری هم در چاپ اول «سناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیالیسم و کمونیسمی ایران»، جلد سوم، چاپ فلورانس ایتالیا، ۱۹۷۲، به نقل از مجله دنیا این برنامه را تحت عنوان «ترزهای حیدر عمو/وغلی» منتشر کرد. اما این پژوهش‌گر خستگی‌ناپذیر و مسئول، با یافتن متن روسی در نشریه «ژیزن نانسینوالیستی» [زندگی ملیت‌ها] نویسنده واقعی آن را به ما شناساندند. روشن شد که «مرام‌نامه حالیه فرقه کامونیست، بولشه و یک/ایران - ۱۹۲۱» کار یکی از کارشناسان بین‌الملل سوم، کمینترن، به نام سکاچکو (Skatchko) است که عضو «شورای خلق‌های خاورمیانه» بود. شاکری در چاپ دوم جلد سوم آن اسناد این مرام‌نامه را حذف و متن آن را با رفع کمبود و توضیح لازم در باز چاپ دوم، جلد اول اسناد، منتشر کرد. (همان‌جا، ص ۵۴)

۴۰. شعاعیان، مصطفی، نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل، فلورانس، ایتالیا، مزدک، ۱۳۵۶ ص ۱۰۵. شعاعیان یکی از چهره‌های قابل تأمل چپ مستقل ایران بود. متأسفانه اختناق حکومت و درگیری‌اش در فعالیت‌های مخفیانه‌ی چریکی به وی اجازه نداد با آرامش کافی و دسترسی به منابع لازم، به تصحیح و ارتقاء آرای سیاسی - نظری خود بپردازد. از ورای معدود آثار برجای مانده او، جرقه‌های یک اندیشمند سنجش‌گر و ژرفابین را می‌توان یافت. فقر اندیشه‌ای که شعاعیان به حیدر نسبت می‌دهد، بی‌شک گریبان مجموعه جنبش چپ ایران تاریخ معاصر از جمله خود او را گرفته بود.

۴۱. تقی‌زاده می‌نویسد: «از عجایب تاریخی این است که حیدرخان که بمب خود را سفارشی فرستاده بود به شجاع نظام، قبض پست سفارشی بسته را به کمبریج به من فرستاده بود. کاغذی از تبریز رسید، دیدم این قبض پست خانه را هم فرستاده‌اند به من. این قبض را من مدت‌ها داشتم.» تصویر این قبض پستی در ص ۴۳۰، ضمیمه خاطرات تقی‌زاده باز چاپ شده است. روشن است که ارسال قبض سفارشی بسته به نام و آدرس تقی‌زاده از «عجایب تاریخی» نمی‌تواند باشد. معجزه و شگفتی نامعلومی نمی‌شناسیم. حیدر و یارانش بی‌تردید می‌دانستند چه می‌کنند. دست کم اینکه حیدر و تقی‌زاده در این برهه به نحوی یکدیگر را می‌شناخته‌اند که چنین روی داده.

۴۲. «سناد تاریخی جنبش. . .»، به کوشش شاکری، جلد اول، چاپ دوم ص ۲۷.

۴۳. این نامه در اختیار عباس زریاب خوبی بوده و در کتاب «نامه‌های تهران»، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۶ تا ۳۸، چاپ شده است.

۴۴. «نامه‌های دوران مهاجرت»، ص ۴۳۴.

۴۵. محمد قزوینی تحت عنوان «روزنامه دوران اقامت اروپا»، وقایع و اخبار روزانه‌ی از ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵ تا ۲۸ فوریه ۱۹۲۵ را در دفتری ثبت کرده است. این متن در «یادنامه‌ی علامه محمد قزوینی». به کوشش علی

- دهباشی، تهران، انتشارات کتاب و فرهنگ، ۱۳۸۷، صص ۴۴۰ تا ۴۹۷، منتشر شده است. سند معتبری برای رؤس اقدامات کمیته ملیون برلن به شمار می‌رود.
۴۶. پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت. ...، ص ۳۱۴.
۴۷. تکامل، شماره ۳ مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۰۷ (۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ق).
- مجموعه آثار رسول‌زاده به زبان ترکی آذری منتشر شده است. متن فارسی ۶۳ مقاله و یادداشت او در کتاب «گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران»، به همت و ترجمه رحیم رئیس‌نیا، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۷، در دسترس است. متن ترکی مقالات به دست شیر محمد حسین نوفه در سال ۱۹۹۲ در باکو، و در جلد اول مجموعه آثار رسول‌زاده آمده است. مترجم محقق کتاب از ۱۲۰۰ مقاله و نوشته رسول‌زاده خبر می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۲۰ انتشار یافته، و حاکی از گستردگی و تنوع قلم‌زنی اوست. نوشته‌های اشاره شده درباره ایران در این بخش میان سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۹ و پیش از آغاز سردبیری او در ایران نو چاپ شده است.
۴۸. «تکامل»، شماره ۷، سوم محرم ۱۳۲۵ق (۱۶ فوریه ۱۹۰۷)، و شماره ۹، مورخ ۱۷ محرم ۱۳۲۵ (۲ مارس ۱۹۰۷).
۴۹. «تکامل»، شماره ۱۳، مورخ ۱۵ صفر ۱۳۲۵ق (۳۰ مارس ۱۹۰۷).
۵۰. «ارشاد»، شماره ۵۱، مورخ ۵ مارس ۱۹۰۶ (اول محرم ۱۳۲۴ق).
۵۱. متن فارسی این نوشته‌ها در کتابی به ترجمه‌ی رئیس‌نیا در دسترس است. مقدمه دانشورانه آن کتاب، قدمی مؤثر در روشن کردن برخی ابهامات کارنامه رسول‌زاده است.
۵۲. ترقی، شماره ۷۲، مورخ ۲۶ رمضان ۱۳۲۶ق (۲۲ اکتبر ۱۹۰۸).
۵۳. ترقی، شماره ۸۰، شماره ۷، شوال ۱۳۲۶ق (۲ نوامبر ۱۹۰۷).
۵۴. این گزارش در ترقی، شماره ۱۷۴، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۰۹، چاپ شده است.
۵۵. روزنامه ترقی، شماره ۱۸۰، مورخ ۲۵، اوت ۱۹۰۹ (۸ شعبان ۱۳۲۷ قمری)
۵۶. روزنامه ترقی، شماره ۱۸۳، مورخ ۲۹، اوت ۱۹۰۹ (۱۲ شعبان ۱۳۲۷ قمری)
۵۷. روزنامه‌ی ترقی، شماره ۱۷۷، مورخ ۲۲ اوت (۵ شعبان ۱۳۲۷ قمری). ملک‌زاده در ص ۱۲۷۴، جلد ششم، از تاریخ انقلاب مشروطیت، به این سخنرانی تاریخی تقی‌زاده در هیئت مدیره اشاره می‌کند. شباهت سخنان میان این دو روایت بسیار است. ملک‌زاده تاریخ سخنرانی را ۵ رجب ۱۳۳۲ق ذکر می‌کند که باید خطای چاپی باشد. سال ۱۳۳۲، ۵ سال بعد، نه از مجلس دوم مشروطه نشانی بود و نه تقی‌زاده در ایران حضور داشت. احتمالاً منظور ایشان سال ۱۳۲۷ق است. ضمناً، ایشان در ذکر روز هم اشتباه کرده است. در روز ۵ رجب تقی‌زاده در تهران نبود او روز ۱۱ رجب تازه از تبریز به قصد تهران حرکت و روز ۲۰ رجب به تهران وارد شد. پیرامون ورود تقی‌زاده به تهران در میان مورخان اختلاف بسیار است. اهمیت ثبت روز دقیق ورود او به تهران از نظر تاریخی بسیار زیاد است. می‌دانیم که پس از فتح تهران، رویدادهای بسیاری به سرعت و بعضاً شتابزده و نادرست به وقوع پیوست. از جمله، اعدام شیخ فضل‌الله نوری در روز ۱۳ رجب همان سال. بسیاری با دستکاری و یا فرض نادرست روز ورود تقی‌زاده به پایتخت او را در بسیاری حوادث آن روزها شریک و متهم کرده‌اند.
۵۸. تکامل، شماره ۱۸۳، مورخ ۲۹ اوت ۱۹۰۹ (۱۲ شعبان ۱۳۲۷).
۵۹. آذربایجان روسیه، تألیف تادیوس سه وتیو خوسکی، به ویژه ص ۸۵.
- این کتاب با تفاوت‌های جزئی و بدون فهرست اعلام و ترجمه منابع به زبان فارسی ترجمه شده است.
۶۰. در این زمینه و علل و ریشه‌های تحولاتی که در دهه‌های اولیه قرن بیستم در قفقاز روی داد و به پیدایش جمهوری آذربایجان در منطقه اران منجر شد، چند اثر مهم در دست است که زوایای جدید و بعضاً از منظری متفاوت و قابل تأمل را روشن می‌کنند. اول از همه کتاب «جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن»، نوشته خود محمد امین رسول‌زاده که اخیراً به ترجمه تقی سلام‌زاده، نشر شیرازه، ۱۳۸۰، نشر یافته است. روایت کلاسیک بنیانگذار این جمهوری، و تحولات و رخدادهای نظری و عملی که منجر به چنین

امری شد، در زمانی نوشته شده است که او از نقش ترکان عثمانی سرخورده و مخالف حضور بلشویک‌ها در آذربایجان بود. کتاب «*ترک‌های آذربایجان*»، اثر آدری آلشتاد با مشخصات زیر، اثر قابل‌اعتنایی است:
Audrey L. Alstadt, "the Azerbaijani turks - Power and identity under Russian Rule", Hoover institution -press, 1992

سومین اثر، کتاب تادیوس سوتیوخوسکی است:

Tadeusz wietochowski, *Russian Azerbigiani, 1905-1920, The shaping of National identity in Muslim Community*, New york, Cambridg University Press 1985

از ویتو خوسکی کتاب دیگری به فارسی در دست است، *آذربایجان روسیه، شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان*، به ترجمه کاظم فیروزمند، نشر شادگان، ۱۳۸۱.

مجله گفت‌وگو، شماره ۳۳، هم ویژه‌نامه‌های پیرامون مسئله آذربایجان منتشر کرده که نکات قابل‌تأملی در مقالات آن مطرح شده است. برای اطلاع از بحث‌های ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام اران به آذربایجان در آن زمان اخیراً کتابی تحت عنوان: *آذربایجان در موج خیز تاریخ*، با مقدمه کاوه بیات، نشر شیرازه، ۱۳۷۹، منتشر شده است. این کتاب مجموعه‌ای از آرای رسول‌زاده در روزنامه ارشاد باکو و ملیون ایرانی چون بهار و تنی چند را یک جا گرد آورده است. مقاله‌ای از رسول‌زاده تحت عنوان *آذربایجان و ایران*، صص ۷۸ تا ۸۶ آن نشریه، درخور توجه است. مقدمه محققانه‌ی کتاب نیز حاوی اشارات مهم و درخور توجهی است.

۶۱. این نوشته که آخرین بار در ۱۳۳۴ش منتشر شد، در چاپ دوم *زندگانی طوفان*، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۲، به عنوان یکی از ضمائم باز چاپ شده است.

۶۲. نامه رسول‌زاده به تقی‌زاده در ۲۵ اسفند ۱۳۰۳ش (۱۵ مارس ۱۹۲۴م)، مجله آینده، فروردین - اردیبهشت ۱۳۶۷ش، سال چهاردهم، شماره ۱-۲، ص ۵۷.

۶۳. تقی‌زاده در ۱۴ رجب ۱۳۲۷ق (اول اوت ۱۹۰۹)، ۱۸ روز پیش از تاریخ این نامه به تهران وارد شده بود.

۶۴. این نامه در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت* ص ۲۳۷، چاپ شده است. رضاخان با امضای رضا، یادداشتی برای تقی‌زاده فرستاد و نوشت: «*ورام‌خان پیلوسیان*» به دستور او از زندان آزاد شده است: «لیکن موافق راپرت‌های واصله، طرز عملیات مشارالیه با مفاد توصیه شما به کلی متفاوت و متغیر است.»

۶۵. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، صص ۲۴۶-۲۴۳.

Neuzezeit I, 1908-09, PP. 720-26 ۶۶

این نوشته به ترجمه خسرو شاکری در کتاب *نقش ارامنه در سوسیالیسم دموکراسی ایران*، صص ۱۵۳ تا ۱۶۵ منتشر شده است.

۶۷. این نوشته‌ی تیگران چند خطای جزئی تاریخی، به‌ویژه در زمان و مکان رویدادها دارد. مثلاً محل قتل ناصرالدین شاه را مسجد شاه می‌خواند که اشتباه است. می‌دانیم میرزا رضای کرمانی شاه را در مرقد عبدالعظیم به قتل رساند. تحلیل رویکرد و نامه‌های باقی مانده از تیگران، جملگی رابطه او با گروه مستقل سوسیالیسم دموکرات ارمنی تبریز، و سپس جدایی او و پیوستن‌اش به تقی‌زاده در تشکیل حزب دموکرات ایران را نشان می‌دهد. شاپور رواسانی بر مبنای مصاحبه شفاهی با یکی از رهبران زنده مانده داشنک، که گویا در زمان مشروطه مقیم تبریز بوده، در کتاب *نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران*، ص ۱۰۴، می‌نویسد: تیگران درویش عضو حزب داشنک بوده است. همان‌طور که در دنباله شرح حال وی نشان داده خواهد شد، هیچ رد و شاهده‌ی مبنی بر عضویت و یا پذیرش باورهای داشنک دربینش و کنش تیگران وجود ندارد. مواضع طرح شده از جانب او به گواهی نوشته‌های بعدی‌اش در روزنامه *ایران نو*، هیچ ربطی با آرای تنگ‌ملي گرایانه‌ی ارمنی داشنک‌ها ندارد.

احتمالاً رواسانی به‌نامه‌های تازه‌یاب تیگران به تقی‌زاده به زبان فرانسه در زمان نوشتن کتابش دسترسی نداشته است. در همین مورد می‌توان به *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۲۳۳ توجه کرد که نشان می‌دهد تیگران داشنک نبوده است.

۶۸. گزارش کمیته مرکزی آذربایجان داشنک به بوروی کل غرب حزب، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۰، سند ۴۷۷/۷۵. آرشیو فدراسیون ارمنی در بوستون آمریکا، نیز در گزارش کمیته مرکزی آذربایجان، مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۱۰،

همان‌جا، سند ۴۷۷/۷۳. این اشاره‌ها جملگی نشان می‌دهند که تیگران نه تنها دانشناک نبوده بلکه مورد نکوهش آنها قرار داشته است.

۶۹. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، صص ۳۰۴-۲۹۷.

۷۰. همان‌جا، صص ۲۶۲-۲۵۱، نیز، خسرو شاکری، *پیشینه‌های...*، ص ۲۶۵.

دهخدا در این زمان به حزب محافظه‌کار اعتدالیون پیوسته بود. دهخدا سال‌ها بعد مخفیانه تشکیلی به نام «حزب اجتماعیون اتحادیون ایران» تأسیس کرد. نظام‌نامه «جمعیت اجتماعیون اتحادیون ایران - سوسیالیست اونیفیه» در جلد سوم *اسناد تاریخی جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی ایران*، به همت خسرو شاکری چاپ سوم، سوئد، کانون کتاب ایران، ژوئیه ۱۹۸۵، صص ۹-۳۴، آمده است. کوشش‌گر فاضل این مجموعه پیرامون این حزب در ص ۹ می‌نویسد:

«پس از منهدم شدن حزب دموکرات ایران که متعاقب شکست محمدعلی شاه تأسیس شده بود، و نیز شعبه‌های فرقه اجتماعیون عامیون ایران، فعالیتی در ایران انجام نگرفت تا پیدایش نهضت جنگل به صدارت میرزا کوچک‌خان. پس از انقلاب اکتبر و تضعیف قدرت ارتجاع در ایران، فعالین پیشین نهضت انقلابی مشروطه مجدداً دست به کوشش زدند، ازین جمله بودند استاد دهخدا و یارانش. حزب اجتماعیون اتحادیون ایران به همت استاد دهخدا و یارانش تأسیس شد. اما این حزب به رغم آرمان اجتماعی مترقی بنیان‌گذاران آن، جمعیتی منحصر به روشنفکران باقی ماند و در میان کارگران ایران که تعدادشان به هر حال زیاد نبود و صاحب اعتبار نشد و همراه با اختناق دوران رضاخانی از صفحه سیاست ایران خارج شد.»

۷۱. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، نامه اول نوامبر ۱۹۱۰ تیگران به تقی‌زاده به زبان فرانسه، صص ۲۳۱-۲۳۰. به غالب نوشته و نامه‌های تیگران به زبان فرانسه، دسترسی داریم. در نامه حسین پرویز (طهرانی) ۱۸ شوال ۱۳۲۸ به تقی‌زاده، به گزارش مفصل فعالیت حزب دموکرات در تبریز که توسط تیگران به زبان فرانسه و برای کمیته مرکزی حزب فرستاده، اشاره شده است.

۷۲. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، ص ۳۲۰.

۷۳. *ایران نو*، شماره ۲۰، مورخ ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۱۴ نوامبر ۱۹۱۰ م).

۷۴. *ایران نو*، شماره ۲۳، مورخ ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۱۷ نوامبر ۱۹۱۰ م).

۷۵. *ایران نو*، شماره ۲۴، مورخ ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۲۲ نوامبر ۱۹۱۰ م)، شماره ۲۵ مورخ ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۲۳ نوامبر ۱۹۱۰ م)، شماره ۲۶ مورخ ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۲۴ نوامبر ۱۹۱۰ م)، شماره ۲۸ مورخ ۲۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۲۶ نوامبر ۱۹۱۰ م)، شماره ۳۰ مورخ ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۲۹ نوامبر ۱۹۱۰ م).

۷۶. *ایران نو*، شماره ۲۰ مورخ ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ اق (۱۴ نوامبر ۱۹۱۰ م). نوشته تا شماره ۳۰ همان سال ادامه یافت.

۷۷. *ایران نو* و تیگران طرح کمیته نجات ملی را در شماره‌های بعدی پیگیری و تأکید کرد. *ایران نو*، شماره ۴۱، مورخ ۵ ذیحجه ۱۳۲۸ اق (۱۸ دسامبر ۱۹۱۰ م) در بازتاب طرح کمیته نجات ملی *بیان‌نامه فرقه دموکرات ایران* را منتشر کرد. *ایران نو*، شماره ۷۲، مورخ ۱۷ محرم ۱۳۲۹ اق (۱۹ ژانویه ۱۹۱۱ م) مجدداً طی مقاله‌ای تحت عنوان *راجع به تشکیل کمیته نجات ملی*، بر ضرورت آن پافشاری و آن را یادآوری کرد. *ایران نو*، شماره ۸۶، مورخ ۵ صفر ۱۳۲۹ اق (۵ فوریه ۱۹۱۱ م) تحت عنوان *کمیته نجات ملی - اتحاد و تمرکز قوای جامعه ملی*. *ایران نو*، شماره ۹۱، مورخ ۱۱ صفر ۱۳۲۹ قمری (۱۱ فوریه ۱۹۱۱ م) نمونه نوشته‌های تیگران و آن روزنامه در این زمینه‌اند.

۷۸. مقاله *ملاقات پتسدام و سیاست بین‌الملل در ایران نو*، شماره ۷۷. مورخ ۲۳ محرم ۱۳۲۹ اق (۲۴ ژانویه ۱۹۱۱ م).

۷۹. *اوراق تازه‌یاب مشروطیت*، صص ۳۲۶ و ۳۲۷.

۸۰. متن مفصل نامه‌ها به تقی‌زاده به زبان فرانسه، در *اوراق تازه‌یاب مشروطیت* آمده است.

۸۱. اتحاد مقدس بر ضد دموکراسی ایران. در/ایران‌نو، شماره ۹۱، مورخ ۱۱ صفر ۱۳۲۹ق (۱۳ ژانویه ۱۹۱۲). اتحاد مقدس به اتحاد دول پنجگانه اروپا علیه انقلاب فرانسه در ۱۸۱۵ کنایه می‌زند.
۸۲. اوراق تازه‌یاب مشروطیت ص ۲۲۴.
۸۳. همان‌جا، ص ۲۲۳. از تنگ‌دستی و فقر تیگران در جای دیگری هم سخن به میان آمده است. حسین پرویز در نامه دوم ذیقده ۱۳۲۹ق (۲۵ اکتبر ۱۹۱۱ م) به تقی‌زاده، در ضمن گزارش مالی نشریه/ایران‌نو می‌نویسد: یکی از اعضای حزب، صدرائی، «در تنگ‌دستی/ایران‌نو به مسیو نگران صد تومان دستی داده است.» تیگران در این برهه از نویسندگان فعال نشریه بود و به دلیل فعالیت حرفه‌ای در هیئت تحریریه و کار تمام وقت در حزب دموکرات و بی‌کار بودن در رشته تخصصی‌اش، برای گذران زندگی‌اش در تنگنای مالی بود.
۸۴. روزنامه خاطرات سیدمحمد کمرهای، جلد دوم ص ۱۵۵۱.
۸۵. آینده، سال چهاردهم، شماره ۲۱ و ۲۰ فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷، ص ۵۵. ایرج افشار در اوراق تازه‌یاب مشروطیت، حاشیه ص ۲۲۳ می‌نویسد: «دگران ترهاکوپیان از ارمنه آزادی‌خواه، تحصیلات خود را در سویس انجام داده بود و در وزارت مالیه به خدمت اشتغال و در دوران وزارت داور مورد توجه بود. تیگران حدود ۱۳۳۰ شمسی وفات کرد.»
۸۶. در متن، با اشاره به حضور تقی‌زاده در صحنه مشروطیت آمده است که اول در حد یک امید بود ولی بعد به مصیبت تبدیل شد و سپس بزرگ و بزرگ‌تر گردید. به عبارت روشن‌تر آیات عظام در آغاز به تقی‌زاده امید بسته بودند ولی وقتی عملکرد و کنه خواسته‌های لائیک او را مشاهده کردند، پی بردند که او چه «بیماری مهلکی» است. بیماری‌ای که تنها با قطع عضو و از بین بردن ماده فاسده قابل علاج است.
۸۷. اشاره آیات عظام به مدنیت جدیدی است که با انقلاب فرانسه آغاز شد. منظور تسامح و مدارای زبان زد خاص و عام شهر پاریس نسبت به قیود و احکام شریعت و لامذهبی مردمانش است.
۸۸. شفاقلوس، بیماری کشنده قانقاریاست. تنها راه علاج این بیماری قطع هر چه زودتر عضو مبتلاست.

گاهنامه‌ی وقایع

این وقایع‌شمار به پیروی از معضل پیچیده و سردرگم آخرین روزشمار وقایع تاریخ ایران معاصر و ویژه دوران قاجار تنظیم شده است. به رغم تلاش همه‌جانبه و وقت‌گیر نگارنده، احتمالاً فاقد حداکثر دقت و صحت لازم وقایع‌نگاری تاریخی امروزی معمول غربی است. مبنای کار را تقویم مرسوم آن دوره، یعنی هجری قمری، قرار داده‌ام که تا آغاز سلطنت پهلوی اول در آثار مکتوب اساس کار و اسناد بوده است. در متن کتاب، از تبدیل آن ایام به تاریخ هجری شمسی تا حد امکان دوری جست‌هم. به گواه نوشته‌های موجود، اشتباهات بسیاری در این تبدیل‌ها راه یافته است، از این رو برای پرهیز از تکرار آن خطاها، تاریخ قمری را در حکم تقویم همان روزها به کار برده‌ام. ضمناً، برای سهولت در برقراری ارتباط و پیگیری رویدادها تا آنجا که تاریخ دقیق در دسترس بوده، گاه‌شماری میلادی را نیز دخالت داده‌ام. اتفاقات پس از ۱۳۰۴ شمسی را به تاریخ هجری خورشیدی، مطابق همان چیزی که بوده، ذکر کرده‌ایم. در این گاه‌شماری، برای ملموس‌تر کردن روح زمان رویدادها، نزدیک‌ترین معادل‌های ممکن را ذکر کرده‌ام. نکته محوری این روزشمار، از این قرار بوده که اعم وقایع مهم مورد اشاره متن کتاب با تأکید بر سیر تحولات مهم در تبریز، به‌ویژه مؤثر در بینش و کنش تقی‌زاده و نهضت مشروطه، ذکر شود.

برای شناخت برخی پیچیدگی‌های روزشمار وقایع تاریخ قاجار می‌توان به پژوهش مفید غلامحسین زرگری‌نژاد تحت عنوان «روزشمار تحولات/ایران در عصر قاجاریه» مراجعه کرد. پژوهشگر این نوشته، ضمن بر شمردن موانع و معضلات گاه‌شماری تاریخ آن دوره، به کاستی‌ها و خطاهای بسیار منابع مربوط به این امر ارجاع داده است. غالب مورخان سنتی پیش از سده بیستم، اساس سال‌شمار خود را در گزارش رویدادها، سال شمسی قرار داده‌اند، در حالی که روزشمار را با ماه‌های قمری عرضه کرده‌اند. این شیوه گاه‌شماری آشفته ارزیابی‌های آثار تاریخی را با مشکل ناهم‌زمانی و خلط بسیاری داده‌های تاریخی ناشی از جابجایی رویدادها روز مواجه کرده است. در این شیوه‌ی دوگانه، وقتی نوروز در میانه سال قمری قرار می‌گرفت، سال‌شمار با ذکر تحویل سال خورشیدی تغییر می‌کرد و بقیه‌ی حوادث سال قبل با ذکر ماه‌های قمری سال پیش ادامه می‌یافت. در واقع، در این‌گونه موارد عنوان سال‌شمار، سال جدید قرار می‌گرفت. در حالی که حوادث سال قبل با روزشمار و ماه‌شمار قمری در ذیل حوادث سال جدید ثبت می‌شد. در گاه‌شماری پیش از ۱۳۰۴ شمسی نام ماه‌ها به بروج فلکی ذکر می‌شد. از آنجا که طول مدت این برج‌ها مساوی نبوده، ماه‌های یک سال، از ۲۹ تا ۳۲ روز در نوسان بود. از این رو در اتکا به روز و ماه رویدادها و انتساب آن به سال مشخص بدون تأمل در این امر، باید دقت لازم مراعات شود.

۱۲۰۹ ق (۷۹۴ م): تأسیس سلسله قاجار.

۱۲۱۰ ق (۱۷۹۵ م): پایتختی تهران.

۱۲۱۰ ق (رمضان) (ژوئن ۱۷۹۵ م): فتح تفلیس به دست آقا محمدخان قاجار و کشتار بی‌رحمانه‌ی مردم، که به عواقب وخیم برای مردم آن سامان منجر شد.

۱۲۱۰ ق (رمضان) مارس ۱۷۹۶ م: تاجگذاری آقا محمدخان در تهران.

۱۲۱۲ ق (۲۱ ذیحجه) ۱۷۹۷ م (۳۱ مه): قتل آقا محمدخان قاجار توسط اطرافیان ناراضی و دل‌نگران‌ش.

- ۱۷۹۷ (مارس): تاجگذاری فتحعلی شاه قاجار.
 ۱۲۱۵ ق (۱۸۰۰ م): الحاق گرجستان به روسیه.
 ۱۶-۱۲۱۳ ق (۱۸۰۱-۱۷۹۸ م): اشغال مصر توسط فرانسه.
 ۱۸۰۳ م (دسامبر): تجاوز قشون روسیه به قفقاز.
 ۱۸۰۴ (۱۰ مه): اولین نبرد میان سپاهیان روس و ایران در نزدیکی دژ گومیرا.
 ۱۲۲۰ ق (۱۸۰۵ م): آغاز حکمرانی محمدعلی خدیو اصلاح‌طلب مصر.
 ۱۲۲۲ ق (۲۵ صفر) ۱۸۰۷ م (۴ مه): عقد عهدنامه فینکن اشتاین میان فرانسه و ایران.
 ۱۲۲۲ ق (هشتم رمضان) ۱۸۰۷ م (۱۷ نوامبر): ورود هیئت نظامی فرانسه به ریاست ژنرال گاردان به تبریز.
 ۱۸۱۲ م (۲۸ مه): شکست عثمانی‌ها از روسیه و عقد عهدنامه صلح بوخارست.
 ۱۲۲۸ (۲۹ شوال) ۱۸۱۳ م (۱۲ اکتبر): شکست ایران از روسیه و امضای عهدنامه گلستان، از دست رفتن رسمی قفقاز.
 ۱۲۳۰ ق (دهم جمادی‌الثانی): اعزام پنج تن محصل ایرانی به انگلستان (گروه دوم).
 ۱۲۳۳ ق: تأسیس اولین دستگاه چاپ حروفی در تبریز؛ چاپ «رساله جهادیه» تألیف میرزا بزرگ قائم‌مقام در تبریز. این رساله شامل فتاوی مجتهدین مذهبی درباره جهاد با روس است و اولین کتاب چاپ فارسی در داخل کشور به شمار می‌آید.
 ۱۲۳۷ ق (۲۵ ذی‌قعدة): درگذشت میرزا بزرگ قائم‌مقام و رسیدن پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به وزارت عباس میرزا نایب‌السلطنه.
 ۱۲۴۱ ق (شوال): ورود سیدمحمد مجتهد از عتبات به تهران و فتوای اوبه جهادبا روس.
 ۱۲۴۱ ق (۱۷ ذی‌قعدة): فتوای دسته جمعی روحانیون ایران به جهاد با روس.
 ۱۲۴۱ ق (۲۲ ذی‌قعدة) ۱۸۲۶ م (۲۸ ژوئیه): آغاز جنگ‌های دوم ایران و روس.
 ۱۲۴۲ ق (۱۴ صفر): فتح گنجه به دست روس و شکست قشون ایران.
 ۱۲۴۲ ق (۱۸۲۸ م): چاپ اولین روزنامه رسمی در مصر.
 ۱۲۴۳ ق (۲۱ ربیع‌الاول): فتح ایروان به دست روس.
 ۱۲۴۳ ق (سوم ربیع‌الثانی) ۱۸۲۷ م (۲۴ اکتبر): تصرف تبریز توسط روس‌ها و ورود ژنرال اویستوف به شهر.
 ۱۲۴۳ ق (پنجم شعبان) ۱۸۲۸ م (۱۰ فوریه): امضای عهدنامه ترکمان‌چای میان ایران و روس و جدا شدن نهایی بخش وسیعی از اراضی تحت حکومت ایران و پذیرش خفت بار شرایط تحمیلی روسیه.
 ۱۲۴۴ ق (شعبان) ۱۸۲۹ م (۱۱ فوریه): قتل گریبایدوف سفیر روسیه در شورش «عوام» به تحریک و رهبری علمای روحانی.
 ۱۲۴۴ ق - ۱۸۲۹ (آوریل): اعزام هیأتی به ریاست خسرومیرزا به روسیه جهت عذرخواهی از قتل وزیر مختار و جلوگیری از بهانه‌جویی جنگ ویرانگر دیگری از سوی روسیه.
 ۱۲۴۵ ق ۱۸۳۰ م: حمله فرانسه به الجزیره.
 ۱۲۴۷ ق (۳۲ - ۱۸۳۱ م): چاپ اولین روزنامه رسمی در استانبول.
 ۱۲۴۹ ق (ده جمادی‌الثانی): مرگ عباس میرزا نایب‌السلطنه اصلاح‌طلب.
 ۱۲۵۰ ق (۱۲ صفر): انتخاب محمد میرزا به ولیعهدی و اعزام او به تبریز.

- ۱۲۵۰ ق (۱۹ جمادی‌الثانی): درگذشت فتحعلی شاه قاجار و آغاز سلطنت محمد شاه.
- ۱۲۵۱ ق (اول صفر): کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام به فرمان محمد شاه. آغاز صدارت میرزا آقاسی صدر اعظم درویش مسلک.
- ۱۲۵۳ ق (۲۵ محرم): انتشار نخستین روزنامه فارسی زبان در داخل ایران.
- ۱۲۶۰ ق (۵ جمادی‌الاول): دعوی سید علی محمد باب.
- ۱۲۶۴ ق - شعبان: محاکمه باب در تبریز در حضور علمای روحانی و ناصرالدین میرزا ولیعهد.
- ۱۲۶۴ ق (۵ شوال) ۱۸۴۸ (۴ سپتامبر): درگذشت محمد شاه قاجار.
- ۱۲۶۴ ق (۲۲ ذی‌قعدة) ۱۸۴۸ (۱۹ اکتبر): تاجگذاری رسمی ناصرالدین شاه و آغاز صدارت امیرکبیر.
- ۱۲۶۶ ق (۲۷ شعبان) ۱۸۵۰ م (۸ ژوئیه): اعدام باب در تبریز.
- ۱۸۵۱ م (۱۳۰ ش): عرضه طرح تأسیس دارالفنون توسط امیرکبیر.
- ۱۲۶۷ ق (۵ ربیع‌الثانی): تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه.
- ۱۲۶۸ ق (۲۰ محرم): عزل میرزا تقی‌خان امیرکبیر.
- ۱۲۶۸ ق (۵ ربیع‌الاول): گشایش دارالفنون تهران.
- ۱۲۶۸ ق (۱۷ ربیع‌الاول) ۱۸۵۲ (دهم ژانویه): قتل امیرکبیر در حمام فین کاشان به دستور ناصرالدین شاه.
- ۱۲۷۳ ق (۷ رجب) ۱۸۵۷ (۴ مارس): امضای عهدنامه‌ی صلح ایران و انگلیس و جدایی رسمی هرات از ایران.
- ۱۸۵۸ م (۱۲۳۷ ش): تأسیس دارالفنون تبریز.
- ۱۲۷۷ ق (۵ صفر): انتشار نخستین شماره *روزنامه دولت علیه ایران*.
- ۱۲۸۷ ق (۲۹ رمضان): انتصاب میرزا حسین‌خان مشیرالدوله به وزارت عدلیه.
- ۱۲۸۷ ق: تأسیس خط تلگراف هند و اروپا از راه بوشهر.
- ۱۲۸۸ ق (۲۹ شعبان): صدارت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار.
- ۱۲۸۸ ق (۱۸۷۱): بروز قحطی و خشکسالی ویرانگر و مصیبت‌زا و هلاک شدن میلیون‌ها مردم ایران.
- ۱۲۹۰ ق (۲۱ صفر): سفر اول ناصرالدین شاه و میرزا حسین‌خان سپهسالار به فرنگ.
- ۱۲۹۰ ق (۱۴ رجب): بازگشت شاه و عزل میرزا حسین‌خان سپهسالار از صدارت.
- ۱۲۹۰ ق (۲۰ شوال): انتصاب سپهسالار به وزارت امور خارجه.
- ۱۲۹۲ ق (۱۶ ذیحجه) ۱۸۷۶ (۱۳ ژانویه): انتشار روزنامه *پیشرو/اختر/استانبول*.
- ۱۲۹۳ ق (۱۸۷۶ م): اعلام قانون اساسی مشروطه عثمانی اولین قانون اساسی رسمی مشروطه در کشورهای اسلامی.
- ۱۲۹۳ ق (۱۸۷۶ م): انتشار *الاهرام*، نخستین روزنامه روزانه عربی در مصر.
- ۱۲۹۵ ق (۲۵ صفر) ۱۸۷۸ (۲۸ فوریه): درگذشت میرزا فتحعلی آخوندزاده در تفلیس.
- ۱۲۹۵ ق: انتشار *روزنامه تبریز*، دوره اول؛ نخستین نشریه فارسی‌زبان آذربایجان.
- ۱۲۹۵ ق (ربیع‌الاول): سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگ.
- ۱۲۹۵ ق (رجب): بازگشت شاه از فرنگ.
- ۱۲۹۵ ق (آخر رمضان) ۱۸۷۸ (۲۷ سپتامبر): تولد سیدحسن **تقی‌زاده** در تبریز.
- ۱۲۹۶ ق (محرم) ۱۸۷۹ (ژانویه): تشکیل بریگاد قزاق تحت فرمان صاحب منصبان روسی.
- ۱۸۷۹ م (۱۴ اکتبر): اعطای امتیاز شیلات سواحل خزر به برادران لیانازوف روسی.

- ۱۲۹۶ق: انتشار دوره دوم روزنامه تبریز.
- ۱۲۹۷ق: آغاز شورش شیخ عبیدالله کرد با پیامدهای دیرپا در آذربایجان
- ۱۲۹۷ق (اوایل شوال): عزل سپهسالار و تبعید او به قزوین.
- ۱۲۹۷ق (۲۴ شوال): ورود اکراد به رهبری عبیدالله به ساوجبلاغ و تصرف آن شهر.
- ۱۲۹۷ق (۱۶ ذیحجه): ورود سپهسالار به ساوجبلاغ برای سرکوبی شیخ عبیدالله.
- ۱۲۹۷ق (۲۱ ذیحجه): فرار شیخ عبیدالله به خاک عثمانی.
- ۱۲۹۹ق (۲۲ محرم): عقد معاهده ایران و روس در تعیین خط مرزی بحر خزر.
- ۱۲۹۹ق: دستگیری میرزا یوسف خان مستشارالدوله به جرم نگارش مقاله افشاگرانه در *اختر استانبول*.
- ۱۲۹۹ق: اشغال تونس توسط فرانسه.
- ۱۳۰۰ق (آخر محرم) ۱۸۸۲م: انتشار روزنامه شرف.
- ۱۳۰۰ق (۱۸۸۲م): اشغال مصر توسط بریتانیا.
- ۱۳۰۱ق (۱۵ جمادی‌الاول): انتشار روزنامه *عروة الوثقی* در پاریس به مدیریت سیدجمال‌الدین اسدآبادی.
- ۱۳۰۴ق (۲۲ ربیع‌الاول): ورود سیدجمال‌الدین اسدآبادی به تهران.
- ۱۳۰۶ق (۲۷ جمادی‌الاول): اعطای امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به اتباع انگلیسی.
- ۱۳۰۶ق (۱۲ شعبان): سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا.
- ۱۳۰۶ق (۲۲ ذی‌قعدة): واگذاری امتیاز لاتاری به مسیو بوزیک کاردوئل، منشی سفارت ایران در لندن. صاحب واقعی امتیاز ملک‌خان ناظم‌الدوله بود که آن را به دو کمپانی انگلیسی واگذار کرد
- ۱۳۰۷ق (۲۴ رجب): عزل ملک‌خان از مناصب دولتی و الغای القاب به حکم دولت.
- ۱۳۰۷ق (۲۸ رجب) ۱۸۹۰ (مارس): اعطای امتیاز رژی تنباکو در داخل و خارج ایران به تالبوت انگلیسی.
- ۱۳۰۷ق (۷ ربیع‌الثانی): سفر دوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی به ایران.
- ۱۳۰۷ق (۱۱ ربیع‌الثانی): لغو امتیاز لاتاری.
- ۱۳۰۷ق (۲۹ ربیع‌الثانی): انتشار روزنامه *قانون* به مدیریت میرزا ملک‌خان در لندن.
- ۱۳۰۷ق (۱۱ رمضان): واگذاری امتیاز تأسیس بانک رهنی استقراضی به ژاک پولیاکف روسی.
- ۱۳۰۸ق (۲۵ ربیع‌الاول): افشای قرارداد رژی ایران در روزنامه ترکی *صباح چاپ استانبول*.
- ۱۳۰۸ق (۲۷ ربیع‌الاول) ۱۸۹۰م (نوامبر): انتشار مقاله افشاگرانه و آگاه‌کننده روزنامه *اختر استانبول* علیه رژی تنباکو.
- ۱۳۰۸ق: انتشار و توزیع شب‌نامه‌های متعدد علیه امتیاز انحصار تنباکو در درون ایران.
- ۱۳۰۸ق (۹ جمادی‌الاول): انتشار مصاحبه روشن‌گرانه مخبر روزنامه *اختر استانبول* با تالبوت انگلیسی بیانگر جزئیات بیدارگرانه و محرک خیزش درون کشور.
- ۱۳۰۸ق (جمادی‌الاول): تبعید سیدجمال‌الدین اسدآبادی برای بار دوم از ایران.
- ۱۳۰۸ق: دستگیری مجدد میرزا یوسف مستشارالدوله روشنفکر قانون‌خواه و پیشرو تبریزی و به زنجیر کشیدن او در قزوین.
- ۱۳۰۸ق: صدور فرمان ناصرالدین شاه برای منع ورود روزنامه‌های فارسی چاپ خارج به ایران؛ دستگیری اعضای محفل بیداران در تهران؛ بازداشت میرزا نصرالله‌خان به جرم بازچاپ و توزیع نشریه *قانون* چاپ لندن؛ کشف و مصادره اسباب چاپ در خانه او؛ دستگیری حاجی سیاح محلاتی و عده‌های

- دیگر از ناراضیان عمدتاً ازلی مسلک به جرم فعالیت علیه حکومت و هواداری از *قانون*. اوج اعتراضات مردمی علیه رژیم تنباکو.
- ۱۳۰۹ ق (جمادی‌الاول): لغو امتیاز رژی در انحصار تنباکو در درون ایران، متعاقب اعتراضات وسیع بازرگانان، مردم و صدور فتوای مجتهدین.
- ۱۳۰۹ ق (رجب): انتشار روزنامه *ضیاء الخافقین* توسط جمال‌الدین اسدآبادی در لندن.
- ۱۳۱۰ ق: صدارت میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان اتابک.
- ۱۳۱۰ ق: تشکیل انجمن اتحاد اسلام استانبول با شرکت سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی و تنی چند از یارانش با همکاری برخی شخصیت‌های عثمانی.
- ۱۳۱۰ ق: انتشار «سب‌نامه»، روزنامه طنز، و توزیع مخفیانه آن در تبریز به وسیله‌ی صفر اوف.
- ۱۳۱۰ ق (۱۴ جمادی‌الثانی): انتشار روزنامه فارسی زبان حکمت به مدیریت میرزا مهدی‌خان زعیماًالدوله تبریزی در قاهره مصر.
- ۱۳۱۱ ق (۱۰ جمادی‌الثانی): انتشار روزنامه فارسی‌زبان *حبل‌المتین* به مدیریت سید حسین جمال‌الدین کاشانی مؤیدالاسلام در کلکته هند.
- ۱۳۱۱ ق: انتشار و توزیع وسیع شب‌نامه‌های افشاگرانه در تبریز.
- ۱۳۱۱ ق: انتشار ورقه‌ی ماه، روزنامه مدرسه مبارکه *دارالفنون* دارالسلطنه تبریز.
- ۱۳۱۲ ق: انتشار نشریه «وطن دلی» در تبریز.
- ۱۳۱۳ ق (۵ شوال): درگذشت میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله مؤلف رساله مؤثر *یک کلمه* در قانون خواهی.
- ۱۳۱۳ ق (۱۸ ذی‌قعدة): ترور ناصرالدین شاه توسط میرزارضا کرمانی.
- ۱۳۱۳ ق (۲۴ ذیحجه) ۱۸۹۷ م (۱۲۷۵ ش): آغاز سلطنت مظفرالدین شاه.
- ۱۳۱۴ ق (۶ صفر): قتل بی‌رحمانه میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، و میرزا حسن‌خان خبیرالملک به دستور شاه و نظارت مستقیم محمدعلی میرزا ولیعهد در تبریز.
- ۱۳۱۴ ق (۳ ربیع‌الاول): اعدام میرزا رضا کرمانی کشته‌شده ناصرالدین شاه.
- ۱۳۱۴ ق (جمادی‌الثانی): عزل امین‌السلطان اتابک از صدارت.
- ۱۳۱۴-۱۶ ق (۹۶ - ۱۸۹۴ م): شورش آرامنه در عثمانی و سرکوبی خونین آنها.
- ۱۳۱۴ ق (۱۱ رجب) ۱۸۹۶ م (۷ دسامبر): انتشار *روزنامه تربیت* به مدیریت میرزا محمدحسین‌خان ذکاالملک فروغی.
- ۱۳۱۴ ق (۵ شوال): درگذشت سیدجمال‌الدین اسدآبادی در استانبول.
- ۱۳۱۴ ق (۱۲۷۵ ش): درگذشت پدر تقی‌زاده.
- ۱۳۱۴ ق: درگذشت میرزا حبیب‌اصفهانی ادیب فرهیخته سده نوزدهم ایران.
- ۱۳۱۴ ق: تأسیس مدرسه تربیت و کتابخانه تربیت توسط تقی‌زاده و یارانش.
- ۱۳۱۴ ق (تا سال ۱۳۲۲ ق): کسب وکالت و نمایندگی نشریه معتبر عربی زبان *الهلال* مصر به مدیریت جرجی زیدان از جانب تقی‌زاده در تبریز.
- ۱۳۱۵ ق (محرم): صدارت میرزا علی‌خان امین‌الدوله.
- ۱۳۱۵ ق: انتشار روزنامه *الحدید* به مدیریت سیدحسین‌خان عدالت از همفکران و همراهان دیرپای تقی‌زاده در تبریز، با همکاری مستقیم تقی‌زاده و تربیت.
- ۱۳۱۵ ق: تقی‌زاده که در دارالفنون تبریز درس خوانده بود مدرس فیزیک آن پژوهشگر شد.

- ۱۳۱۶ق: تدریس فیزیک در مدرسه لقمانیه، و ترجمه کتاب *عجایب آسمانی* تألیف کامیل فلاماریون ستاره‌شناس و دانشمند نامدار فرانسوی، توسط تقی‌زاده.
- ۱۳۱۶ق (۱۶ محرم): انتشار روزنامه/احتیاج توسط علی‌قلی صفاوف در تبریز.
- ۱۳۱۶ق (۲۲ ربیع‌الاول): انتشار نشریه/دب به مدیریت ادیب‌الممالک فراهانی از دوستان تقی‌زاده در تبریز.
- ۱۳۱۶ق (۲۹ ربیع‌الاول): انتشار روزنامه/اقبال به جای احتیاج توقیف شده، توسط علی‌قلی صفاوف در تبریز.
- ۱۳۱۶ق (۱۴ جمادی‌الثانی): انتشار روزنامه *تربیا* به مدیریت میرزا علی‌محمدخان کاشانی در قاهره مصر.
- ۱۳۱۶ق (ذی‌قعدة): آغاز کار مستشاران بلژیکی در ادارات گمرک ایران.
- ۱۳۱۷ق (رجب): انتشار روزنامه *کمال* توسط میرزا حسین‌خان طبیب‌زاده بنیان‌گذار مدرسه کمال تبریز و از دوستان تجدد خواه تقی‌زاده.
- ۱۳۱۷ق (۱۲ ذیحجه): سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا.
- ۱۳۱۷ق: سوء‌قصد نافرجام به جان مظفرالدین شاه توسط فرانسواسالسو آنارشویست مشهور فرانسوی.
- ۱۳۱۷-۱۸ق: تحصیل تقی‌زاده در زبان انگلیسی و فلسفه در مدرسه آمریکایی تبریز.
- ۱۳۱۸ق (ده صفر): انتشار روزنامه پرورش به مدیریت میرزا علی‌محمدخان کاشانی در قاهره مصر.
- ۱۳۱۹ق (۹ صفر) ۱۹۰۱ (۵ مه): اعطای امتیاز نفت جنوب به کمپانی داری.
- ۱۳۲۰ق: نشر مجله *گنجینه فنون* توسط تقی‌زاده و یاران تجدد خواه اش در تبریز.
- ۱۳۲۲ق: انتشار روزنامه مکتب به عنوان نشریه غیردولتی توسط میرزا حسن رشیدی.
- ۱۳۲۲ق: خروج تقی‌زاده از تبریز و آغاز سفر یکسال و نیمه پیش از مشروطیت به تفریس، باکو، استانبول، مصر و بیروت.
- ۱۳۲۲ق: انتشار رساله‌ی *تحقیق احوال کنونی ایران یا محاکمات تاریخی*، اولین اثر مهم سیاسی تقی‌زاده در روزنامه *حکمت قاهره*. این رساله چندی بعد در روزنامه *حبل‌المتین* کلکته، و سپس در *بازگشت تقی‌زاده* به تبریز به عنوان یک نوشته مستقل باز چاپ شد.
- ۱۳۲۲ق (صفر) ۱۹۰۴ (مه): *گردهمایی مخفیانه کمیته انقلاب* در تهران.
- ۱۳۲۲ق ۱۹۰۴: شکست روسیه از ژاپن.
- ۱۳۲۲ق (رمضان) ۱۹۰۴ (دسامبر): تأسیس گروه سوسیال دموکرات همت در تفریس.
- ۱۳۲۲ق (ذیحجه) ۱۹۰۵ (۲۲ ژانویه): آغاز انقلاب ۱۹۰۵ روسیه.
- ۱۳۲۳ق (بهار) ۱۹۰۵: اسارت و فروش دختران قوچان.
- ۱۳۲۳ق (شعبان) ۱۹۰۵ (سپتامبر): بازگشت تقی‌زاده از سفر خارج به تبریز.
- ۱۳۲۳ق (رمضان) ۱۹۰۵ (نوامبر): اسارت رفتن زنان باشقاندو در خراسان.
- ۱۳۲۳ق (رمضان) ۱۹۰۵ (دسامبر): تحصن گروهی از مردم در حرم عبدالعظیم و درخواست عدالتخانه.
- ۱۳۲۳ق (۱۶ ذی‌قعدة) ۱۹۰۶ (۱۲ ژانویه): موافقت مظفرالدین شاه با تأسیس عدالتخانه و بازگشت متحصنین به تهران.
- ۱۳۲۴ق (جمادی‌الاول) ۱۹۰۶ (ژوئیه): تحصن و بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در باغ سفارت انگلیس.
- ۱۳۲۴ق (۱۴ جمادی‌الثانی): صدور فرمان اول مشروطه توسط مظفرالدین شاه.
- ۱۳۲۴ق (۱۸ جمادی‌الثانی) ۱۹۰۶ (۱۹ اوت): صدور فرمان تشکیل مجلس دارالشوری کبری.
- ۱۳۲۴ق (رجب): حرکت تقی‌زاده به قفقاز برای آمدن به تهران.
- ۱۳۲۴ق (دهم رمضان) ۱۹۰۶ (۲۹ اکتبر): ورود تقی‌زاده به تهران.

- ۱۳۲۴ ق (۱۹ رجب) ۱۹۰۶ (۹ سپتامبر): تدوین اولین قانون انتخابات مجلس شورا.
- ۱۳۲۴ ق (۲۳ رجب) ۱۹۰۶ (۱۳ سپتامبر): آغاز انتخابات و رأی‌گیری نخستین دوره مجلس شورا.
- ۱۳۲۴ ق (۲۹-۲۵ رجب): تحصن تدریجی مشروطه‌خواهان تبریز در کنسولگری انگلیس در تبریز.
- ۱۳۲۴ ق (۱۷ شعبان) ۱۹۰۶ (۶ اکتبر): افتتاح اولین مجلس شورای ملی در تهران.
- ۱۳۲۴ ق (۱۸ شعبان) ۱۹۰۶ (۷ اکتبر): افتتاح رسمی انجمن تبریز.
- ۱۳۲۴ ق (اول رمضان) ۱۹۰۶ (۲۰ اکتبر): انتشار اولین شماره جریده ملی (روزنامه ملی) ارگان انجمن تبریز.
- ۱۳۲۴ ق (۸ رمضان) ۱۹۰۶ (۲۷ اکتبر): اخراج میرهاشم و حاج‌میرزا کریم امام جمعه تبریز از شهر.
- ۱۳۲۴ ق (۱۰ رمضان) ۱۹۰۶ (۲۹ اکتبر): ورود تقی‌زاده به تهران از مسیر قفقاز و رشت. شرکت در جلسات مجلس به عنوان تماشاگر.
- ۱۳۲۴ ق (۲۷ رمضان) ۱۹۰۶ (۱۵ نوامبر): انتخاب تقی‌زاده به نمایندگی تجار تبریز.
- ۱۳۲۴ ق (۳ شوال) ۱۹۰۶ (۲۰ نوامبر): انتخاب تقی‌زاده به نمایندگی اصناف تبریز.
- ۱۳۲۴ ق (۸ شوال) ۱۹۰۶ (۲۵ نوامبر): انتشار روزنامه مجلس در تهران به سردبیری ادیب‌الممالک فراهانی از یاران قدیمی تقی‌زاده.
- ۱۳۲۴ ق (۲۱ شوال) ۱۹۰۶ (۸ دسامبر): اعلام رسمی انتخاب تقی‌زاده به وکالت و آغاز به کار رسمی تقی‌زاده به عنوان وکیل منتخب آذربایجان.
- ۱۳۲۴ ق (۲۹ شوال) ۱۹۰۶ (۱۶ دسامبر): اولین سخنان ثبت شده تقی‌زاده در مجلس در ضرورت تأسیس بانک ملی.
- ۱۳۲۴ ق (۶ ذی‌قعدة) ۱۹۰۶ (۲۲ دسامبر): نخستین سخنرانی مفصل تقی‌زاده در مجلس.
- ۱۳۲۴ ق (۱۱ ذی‌قعدة) ۱۹۰۶ (۲۷ دسامبر): تصویب نظام‌نامه اساسی (قانون اساسی) در مجلس اول.
- ۱۳۲۴ ق (۱۶ ذی‌قعدة) ۱۹۰۷ (اول ژانویه): توشیح قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای مشروطه به دست مظفرالدین شاه.
- ۱۳۲۴ ق (۲۴ ذی‌قعدة) ۱۹۰۷ (۹ ژانویه): مرگ مظفرالدین شاه.
- ۱۳۲۴ ق (۴ ذیحجه) ۱۹۰۷ (۱۹ ژانویه): تاجگذاری محمدعلی شاه بدون دعوت نمایندگان مجلس شورای ملی. اقدامی که به مثابه مخالفت با اساس مشروطه تلقی شد.
- ۱۳۲۴ ق (۱۲ ذیحجه) ۱۹۰۷ (۲۷ ژانویه): تشکیل جلسه خصوصی مجلس برای بررسی بی‌اعتنایی محمدعلی شاه به وکلای مجلس.
- ۱۳۲۴ ق (۱۷ ذیحجه) ۱۹۰۷ (اول فوریه) تصویب قانون تأسیس بانک ملی در مجلس.
- ۱۳۲۴ ق (۱۹ تا ۲۸ ذیحجه) ۱۹۰۷ (سوم تا ۱۲ فوریه): تعیین هیئت کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی از سوی وکلای مجلس. شرکت فعال و مؤثر تقی‌زاده در این هیئت. کشمکش هفته‌های بعد بین او و محدود هم‌فکران لائیک‌اش با مشروطه‌طلبان به‌ویژه بر سر اصول دوم، هشتم، نوزدهم، و بیستم متمم؛ تأکید بر تساوی حقوق شهروندان کشور در مقابل قانون، تحصیل عمومی و اجباری، آزادی نشر و مطبوعات. اعتراض شیخ فضل‌الله نوری به محتوای غیراسلامی این اصول.
- ۱۳۲۴ ق (ذیحجه) ۱۹۰۷ (ژانویه): مخابره تلگرام تقی‌زاده به تبریز مبنی بر بی‌اعتنایی محمدعلی شاه به مجلس و مخالفت با مشروطگی نظام جدید.

۱۳۲۴ق (۲۱ ذیحجه) ۱۹۰۷ (۵ فوریه): تعطیل بازار تبریز، اعتراض گسترده مردم و انجمن تبریز. ارسال تلگرام به مجلس شورا در تهران، درخواست تأیید مشروطه و قانون اساسی و تأکید بر ضرورت پذیرش کتبی آن توسط محمدعلی شاه؛ عزل مستشاران بلژیکی از گمرک و خواسته‌های پنج‌گانه دیگر.

۱۳۲۴ق (۲۳ ذیحجه) ۱۹۰۷ (۷ فوریه): ورود نمایندگان آذربایجان به تهران و تقویت موقعیت تقی‌زاده در مجلس.

۱۳۲۴ق (۲۶ ذیحجه) ۱۹۰۷ (۱۰ فوریه): برکناری نوز مسئول بلژیکی گمرک.

۱۳۲۴ق: انتشار مقالاتی از تقی‌زاده در روزنامه *ندای وطن*.

۱۳۲۴ق (از ۲۴ ذیحجه) ۱۹۰۷ (هشتم فوریه): انتشار روزنامه‌ی *آزاد* در تبریز و مقالات تقی‌زاده در آن به عنوان یکی از نویسندگان عمده نشریه.

۱۳۲۴ق (۲۷ ذیحجه) ۱۹۰۷ (۱۱ فوریه): صدور فرمان محمدعلی‌شاه در پذیرش مشروطه بودن حکومت تحت فشار جریان رادیکال مشروطه و مجلس و تبریزیان و نقش مؤثر و محوری تقی‌زاده.

۱۳۲۵ق ۱۹۰۷: الغای نظام تیول‌داری.

۱۳۲۵ق (مهر) ۱۹۰۷ (مارس): اعتراض گسترده تقی‌زاده و هم‌فکرانش به ورود اتابک و به ایران و صدارت او.

۱۳۲۵ق (صفر) ۱۹۰۷ (آوریل): تلاش امین‌السلطان، اتابک، برای ورود به ایران از طریق بندرانزلی و مانع تراشی مشروطه‌خواهان رادیکال.

۱۳۲۵ق (۱۲ صفر) ۱۹۰۷ (۲۷ مارس): ورود اتابک به تهران.

۱۳۲۵ق (۱۵ صفر) ۱۹۰۷ (۳۰ مارس): آغاز انتشار *روزنامه حبل‌المتین* روزانه در تهران.

۱۳۲۵ق (۱۷ صفر) ۱۹۰۷ (اول آوریل): استعفای مشیرالدوله صدراعظم.

۱۳۲۵ق (۷ ربیع‌الاول) ۱۹۰۷ (۲۱ آوریل): ارائه‌ی اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله نوری مبنی بر حق نظارت علما بر مصوبات و کار مجلس شورای ملی به کمیسیون تدوین متمم.

۱۳۲۵ق (۱۳ ربیع‌الاول) ۱۹۰۷ (۲۷ آوریل): اعتصاب و اعتراض عمومی مردم تبریز در پشتیبانی از عملکرد وکلای پیشرو خود در تهران و علیه تأخیر در تدوین متمم قانون اساسی. فشار و مداخله شیخ فضل‌الله و دیگر روحانیون متشرع برای تغییر برخی اصول متن پیشنهادی اولیه کمیسیون متمم قانون اساسی با سهم اصلی تقی‌زاده و همفکرانش به سود موازین شرعی.

۱۳۲۵ق (۱۷ ربیع‌الاول) ۱۹۰۷ (اول مه): آغاز انتشار روزنامه رادیکال *صوراسرافیل* در تهران با پشتیبانی مستقیم تقی‌زاده. نشر اولین نوشته‌های تقی‌زاده در آن.

۱۳۲۵ق (۱۸ ربیع‌الاول) ۱۹۰۷ (۲ مه): انتصاب رسمی اتابک به صدراعظمی ایران، علی‌رغم تلاش تقی‌زاده و جریان رادیکال مشروطه در تبریز و تهران.

۱۳۲۵ق (۶ ربیع‌الثانی) ۱۹۰۷ (۱۹ مه): با پافشاری و مخالفت تقی‌زاده، از طرح و قرائت متن دستکاری شده متمم قانون اساسی توسط شیخ فضل‌الله و شریعت‌مداران برای تصویب نهایی مجلس جلوگیری شد.

۱۳۲۵ق (ربیع‌الثانی) ۱۹۰۷ (مه): برخی اصول متمم قانون اساسی برخلاف نظر شریعت‌خواهان تدوین و تصویب گردید.

- ۱۳۲۵ ق (۹ ربیع‌الثانی) ۱۹۰۷ (۲۲ مه): بست‌نشینی و تحصن شیخ فضل‌الله نوری در حرم عبدالعظیم و تلاش مشروعه‌خواهان برای تغییر و تجدید نظر در برخی اصول غیر شرعی متمم قانون اساسی.
- ۱۳۲۵ ق (۲۰ ربیع‌الثانی) ۱۹۰۷ (دوم ژوئن): انتشار بیرونی و عمومی متن پیشنهادی شیخ فضل‌الله برای کسب حق وتو و نظارت علما بر مجلس در روزنامه صبح صادق.
- ۱۳۲۵ ق (جمادی‌الاول) ۱۹۰۷ (ژوئیه): اوج اعتراض شیخ فضل‌الله به تدوین اصول غیراسلامی در متمم قانون اساسی. نشر اعلان و تلگراف‌ها، مبنی بر لامذهب و بابتی بودن جریان رادیکال مشروطه. ارسال تلگرام‌های متعدد به ولایات برای تحریک و ترغیب مردم به صف‌آرایی در مقابل مجلس و مشروطه. در سوم جمادی‌الاول (۱۵ ژوئن) طرح پیشنهادی شیخ فضل‌الله، با تغییراتی چند به درایت و پافشاری جریان رادیکال مشروطه، و به رغم مخالفت سرسختانه تقی‌زاده و یارانش با اساس آن، از سوی اکثریت مجلس تصویب شد. شیخ به شدت به تغییرات و دستکاری در اصل دوم متمم معترض شد.
- ۱۳۲۵ ق (دهم جمادی‌الاول) ۱۹۰۷ (۲۲ ژوئن): شیخ نوری و جمعی از همفکران مشروعه طلبش در اعتراض به اصلاحات و تغییرات غیراسلامی در اصول متمم قانون اساسی از سوی تقی‌زاده و یارانش در حرم عبدالعظیم تحصن نمودند.
- ۱۳۲۵ ق (۱۴ جمادی‌الاول) ۱۹۰۷ (۲۶ ژوئن): با پافشاری و سهم مؤثر تقی‌زاده و جریان پیشرو مجلس، کامران میرزا نایب‌السلطنه، عموی شاه و وزیر جنگ از مخالفین سرسخت مشروطه از این مسئولیت عزل شد.
- ۱۳۲۵ ق (رجب) ۱۹۰۷ (اوت): امضای قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس و تقسیم ایران به مناطق نفوذ جنوب و شمال میان این دو دولت.
- ۱۳۲۵ ق (۲۱ رجب) ۱۹۰۷ (۳۱ اوت): ترور امین‌السلطان اتابک صدراعظم در مقابل ساختمان مجلس شورای ملی.
- ۱۳۲۵ ق (جمادی‌الثانی تا سوم شعبان): انتشار روزنامه معروف به *لویح شیخ فضل‌الله نوری*، بیانگر آرا و خواسته‌های مشروعه‌طلبان.
- ۱۳۲۵ ق (دوم شعبان) ۱۹۰۷ (۱۱ سپتامبر): آغاز به انتشار نشریه‌ی *نسیم شمال* در رشت.
- ۱۳۲۵ ق (۲۹ شعبان) ۱۹۰۷ (۸ اکتبر): تصویب رسمی متمم قانون اساسی.
- ۱۳۲۵ ق (۵ رمضان) ۱۹۰۷ (۱۳ اکتبر): انتشار *روزنامه مساوات* به مدیریت محمدرضا شیرازی در تهران.
- ۱۳۲۵ ق (رمضان) ۱۹۰۷ (اکتبر): تشکیل کنگره فرقه اجتماعیون عامیون مجاهد در مشهد، تجدیدنظر، اصلاح و تعدیل برنامه پیشین مرکز فرقه در باکو.
- ۱۳۲۵ ق (۱۹ رمضان) ۱۹۰۷ (۲۷ اکتبر): معرفی دولت ناصرالملک.
- ۱۳۲۵ ق (پاییز) تأسیس و گسترش شعبه‌های انجمن‌های عباسی در گیلان در جهت متشکل کردن دهقانان و روستاییان در مقابل مالکین و متنفذین محلی.
- ۱۳۲۵ ق (۵ شوال) ۱۹۰۷ (۱۱ نوامبر): محمدعلی شاه تحت فشار مشروطه‌خواهان در مجلس شورا حضور یافت و سوگند وفاداری مجدد به مشروطیت ادا کرد.
- ۱۳۲۵ ق (۱۹ شوال) ۱۹۰۷ (۲۶ نوامبر): مجلس شورای ملی بودجه دربار را از هشتصد هزار تومان به پانصد هزار تومان در سال تقلیل داد. شاه و کارکنان دربار به اعتراض گسترده پرداختند.
- ۱۳۲۵ ق (۷ ذی‌قعدة) ۱۹۰۷ (۱۳ دسامبر): مجلس برکناری برخی مشاوران ضد مشروطه شاه را درخواست کرد.

۱۳۲۵ق (۹ ذی‌قعدة) ۱۹۰۷ (۱۵ دسامبر): مخالفین مشروطه مرکب از کارکنان دربار و برخی تهیدستان شهری به تحریک عوامل محمدعلی شاه در تهران تظاهرات نمودند و به مجلس شورای ملی حمله بردند. با مقاومت محافظین مجلس و اعضای انجمن‌های مشروطه‌خواه عقب نشینی و در میدان توپخانه چادر برپا کردند. شیخ فضل‌الله نوری با روحانیون هم‌فکرش چون ملا محمد آملی، سیدعلی یزدی، میرزا ابوطالب زنجانی و سیدمحمدیزدی و گروهی از طلاب در میدان توپخانه حضور یافتند. این رویداد به کودتای اول - ذی‌قعدة - محمدعلی شاه با حمایت شیخ فضل‌الله نوری علیه مجلس و مشروطه معروف شد.

۱۳۲۵ق (۱۷ ذی‌قعدة) ۱۹۰۷ (۲۳ دسامبر): شکست و عقب‌نشینی مخالفان مشروطه و قدرت‌یابی مجلس و انجمن‌های رادیکال. سپردن قرآن مهر شده محمدعلی شاه به مجلس مبنی بر پشتیبانی از مشروطه.

۱۳۲۵ق (۱۹ ذی‌قعدة) ۱۹۰۷ (۲۵ دسامبر): تحصن شیخ فضل‌الله و یارانش در مدرسه مروی.

۱۳۲۵ق (ذیحجه) ۱۹۰۸ (ژانویه): ترور فریدون زردتشتی مشروطه‌خواه مشهور.

۱۳۲۵ق (۸ ذیحجه) ۱۹۰۸ (۱۳ ژانویه): تجدید سوگند ظاهری محمدعلی شاه برای وفاداری به مشروطیت و نگاهبانی از آن.

۱۳۲۵ق (۲۹ ذیحجه) ۱۹۰۸ (۱۹ فوریه): براساس حکم دادگاه، ۴ تن از سران بلوای توپخانه به نام‌های خسروخان مقتدر نظام، سیدمحمدخان صنیع حضرت، از سرکردگان اوباش چاله‌میدان و سنگلج و اسماعیل خان و سیدکمال، هر یک به ده سال زندان در کلات خراسان و تحمل ضربه‌ی شلاق محکوم شدند.

۱۳۲۶ق (۲۴ محرم) ۱۹۰۸ (۲۹ ژانویه): تیراندازی و سوء‌قصد نافرجام به جان محمدعلی شاه.

۱۳۲۶ق (۱۷ صفر) ۱۹۰۸ (۲۰ مارس): استعفای میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه از ریاست مجلس. وخیم شدن مناسبات دربار و مجلس، و نیز روابط میان شاه و مشروطه‌خواهان رادیکال.

۱۳۲۶ق (۴ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۴ ژوئن): خروج محمدعلی شاه و استقرار در باغشاه به همراه قزاقان و تدارک مقابله نهایی با مجلس و مشروطه. نیروهای دولتی به حال جنگی در آمدند.

۱۳۲۶ق (۵ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۵ ژوئن): دستگیری و آزار نمایندگان مجلس و دولت که برای مذاکره با شاه به باغشاه رفته بودند.

۱۳۲۶ق (۸ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۸ ژوئن): التیماتوم محمدعلی شاه به مجلس و مشروطه.

۱۳۲۶ق (۱۲ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۱۲ ژوئن): محمدعلی شاه خواستار تحویل و تبعید هشت تن از روزنامه‌نگاران و سخنگویان مشروطه‌خواه از جمله ملک‌المتکلمین، سیدجمال واعظ، سیدمحمدرضا شیرازی، سلطان‌العلمای خراسانی، میرزاجهانگیر شیرازی، و بهاء‌الواعظین شد.

۱۳۲۶ق (۱۵ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۱۵ ژوئن): ارائه‌ی تقاضاهای مجلس توسط شش تن از وکلا به شاه.

۱۳۲۶ق (۱۷ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۱۷ ژوئن) ۱۲۸۷ (۲۷ خرداد): تعطیل بازار، درخواست انجمن‌های مشروطه‌خواه از مجلس برای مقاومت در مقابل کودتای قریب‌الوقوع شاه.

۱۳۲۶ق (۲۱ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۲۱ ژوئن): منع انتشار روزنامه‌های تهران به دستور مستقیم شاه.

۱۳۲۶ق (۲۳ جمادی‌الاول) ۱۹۰۸ (۲۳ ژوئن): آغاز کودتای قزاقان در تهران، به دستور محمدعلی شاه؛ محاصره‌ی ساختمان مجلس. پایان جنگ نابرابر بین قزاقان و معدود محافظان مجلس با شکست مشروطه‌خواهان، به توپ بسته شدن ساختمان مجلس تحت نظارت مستقیم لیاخوف فرمانده روسی قزاقان و به دستور مستقیم محمدعلی شاه، غارت اموال و تخریب مراکز مشروطه‌خواه.

- حمله به مدرسه سپهسالار، قتل میرزا ابراهیم آقا نماینده تبریز، ضرب و شتم بسیاری از وکلا و مشروطه‌خواهان، پناهندگی تقی‌زاده، علی‌اکبر دهخدا و تعدادی دیگر از مشروطه‌خواهان رادیکال به سفارت‌خانه‌های خارجی مستقر در تهران و برخی کنسولگری‌های ولایات. سرآغاز دوران استبداد صغیر. کشته شدن میرزا اسدالله شیرازی مسئول توزیع روزنامه *صوراسرافیل* خواهرزاده میرزاجهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه *صوراسرافیل* در دفاع از مجلس.
- ۱۳۲۶ ق (۲۴ جمادی الاول) ۱۹۰۸ (۲۴ ژوئن): میرزاجهانگیرخان شیرازی مدیر روزنامه *صوراسرافیل*، شیخ‌احمد تربتی سلطان العلمای خراسانی مدیر روزنامه *روح القدس*، ملک‌المتکلمین واعظ برجسته مشروطه‌خواه، قاضی ارداقی از گردانندگان فعال دادگاهی که سرکردگان فتنه‌ی توپخانه را محکوم کرده بود، به دستور محمدعلی شاه، پس از شکنجه و آزار بسیار به دست قزاقان به طرز فجیعی در باغ شاه به قتل رسیدند. عزل مخبرالسلطنه هدایت از حکومت آذربایجان و اعزام عین‌الدوله.
- ۱۳۲۶ ق (۲۷ جمادی الاول) ۱۹۰۸ (۲۷ ژوئن): سیدجمال واعظ اصفهانی سخنگوی برجسته و فعال مشروطه‌خواه که به همدان گریخته بود، دستگیر و به دستور محمدعلی شاه در زندان بروجد به قتل رسید.
- ۱۳۲۶ ق (جمادی‌الاول): آغاز مقاومت تبریز به رهبری ستارخان و همکاری مجاهدین و سوسیال‌دموکرات‌ها و ملیون مشروطه‌خواه.
- ۱۳۲۶ ق (۲۴ جمادی‌الثانی) ۱۹۰۸ (۲۳ ژوئن): اعلام مشروطه دوم و سرنگونی نظام سلطانی در عثمانی.
- ۱۳۲۶ ق (۲۰ رجب) ۱۹۰۸ (۱۸ اوت): تجدید فعالیت انجمن تبریز.
- ۱۳۲۶ ق (۱۹ جمادی‌الآخر) ۱۹۰۸ (۱۸ ژوئن) ۱۲۸۷ (۲۷ تیر): تبعید تقی‌زاده و همراهانش، از جمله علی‌اکبر دهخدا به خارج از کشور. تلاش در جذب و ترغیب مجاهدین ایرانی سوسیال‌دموکرات قفقاز برای همکاری با مقاومت تبریز.
- ۱۳۲۶ ق (شعبان) ۱۹۰۸ (اوت): ورود تقی‌زاده به اروپا و اقامت در پاریس.
- ۱۳۲۶ ق (رمضان) ۱۹۰۸ (اواخر سپتامبر تا اواسط دسامبر): عزیمت تقی‌زاده به انگلیس و اقامت در آن دیار.
- ۱۳۲۶ ق (۱۹ رمضان) ۱۹۰۸ (۱۵ اکتبر): صدور اعلامیه مشترک تقی‌زاده و معاضدالسلطنه پیرنیا در لندن و چاپ آن در *تایمز لندن*؛ نشر رساله‌ای درباره‌ی نهضت مشروطه‌خواهی درون ایران.
- ۱۳۲۶ ق (شعبان) ۱۹۰۸ (سپتامبر): ورود مجاهدین قفقازی به تبریز برای پیوستن به مقاومت.
- ۱۳۲۶ ق ۱۹۰۸: تعلیق رسمی قانون اساسی مشروطه توسط محمدعلی شاه.
- ۱۳۲۶ ق ۱۹۰۸: تشدید و انسجام فعالیت سوسیال‌دموکرات‌ها در گیلان.
- ۱۳۲۶ ق ۱۹۰۸ (سپتامبر): اوج‌گیری مبارزات روستایی و تصرف منطقه طوالش و مقابله قهرآمیز قوای دولتی با خیزش روستاییان به جان آمده.
- ۱۳۲۶ ق (۹ رمضان) ۱۹۰۸ (۵ اکتبر): اولین پیروزی مقاومت تبریز در بیرون راندن مخالفین مشروطه از شهر.
- ۱۳۲۶ ق (۲۰ رمضان) ۱۹۰۸ (۱۶ اکتبر): برگزاری کنفرانس مهم گروه مستقل سوسیال‌دموکرات ارمنی تبریز برای تعیین خط‌مشی سیاسی در قبال نهضت مشروطه ایران.
- ۱۳۲۶ ق ۱۹۰۸ (اکتبر): پیوستن دانشکده‌های ارمنی به مقاومت تبریز.

۱۳۲۶ق (۴ شوال) ۱۹۰۸ (۳۰ اکتبر): تأسیس کمیته ایران در لندن به کوشش مشروطه‌خواهان و برخی شخصیت‌های لیبرال انگلیسی با نقش مؤثر تقی‌زاده و ادوارد براون مستشرق ایران دوست انگلیسی.

۱۳۲۶ق (۱۲ شوال) ۱۹۰۸ (۷ نوامبر): برگزاری جلسه مذاکره در باغشاه با حضور شیخ‌فضل‌الله نوری و تعدادی از روحانیون، طلاب و درباریان مخالف مشروطه. شیخ نوری قاطعانه خواستار از میان رفتن دائمی مشروطه و عدم تشکیل مجلس شورا شد.

۱۳۲۶ق (۲۴ شوال) ۱۹۰۸ (۱۹ نوامبر): شیخ نوری، سیدابوالقاسم امام جمعه تهران، سیداحمد طباطبائی و برخی دیگر روحانیون طی نامه‌ای رسماً از شاه خواستند از بازگشایی مجلس شورای ملی منصرف شود و مشروطیت را برای همیشه تعطیل اعلام کند. شاه نیز با این درخواست موافقت کرد.

۱۳۲۶ق (۲۴ شوال) ۱۹۰۸ (۱۹ نوامبر): برگزاری جلسات و تدوین پیمان‌نامه همکاری میان حزب هنجاک ارمنی و سوسیال و دموکرات‌های فرقه اجتماع‌یون - عامیون.

۱۳۲۶ق (۱۲ ذیحجه) ۱۹۰۹ (۵ ژانویه): تصرف اصفهان توسط نیروهای مشروطه‌خواه ایلی بختیاری به فرماندهی ابراهیم‌خان ضرغام‌السلطنه بختیاری و نجف‌قلی‌خان صمصام‌السلطنه بختیاری.

۱۳۲۶ق (۱۴ ذیحجه) ۱۹۰۹ (۷ ژانویه): ورود تقی‌زاده از اروپا به تبریز و شرکت در جلسات انجمن تبریز.

۱۳۲۷ق (۱۲ محرم) ۱۹۰۹ (۴ فوریه): محاصره کامل تبریز توسط قوای دولتی.

۱۳۲۷ق (۱۹۰۹): مذاکره و توافق تقی‌زاده با اقلیت گروه سوسیال دموکرات مستقل ارمنی تبریز در ایجاد مخفیانه هسته اولیه‌ی حزب دموکرات ایران و تأسیس شعبه تبریز آن حزب.

۱۳۲۷ق (۱۶ محرم) ۱۹۰۹ (۸ فوریه): تصرف و کنترل شهر رشت به دست مشروطه‌خواهان سوسیال دموکرات؛ کشته شدن سردار افخم حاکم گیلان.

۱۳۲۷ق (صفر) ۱۹۰۹ (مارس): تلگراف تقی‌زاده به معزالسلطان برای تسخیر قزوین.

۱۳۲۷ق (اول ربیع‌الثانی) ۱۹۰۹ (۲۲ آوریل): اخطار دولت‌های روس و انگلیس به محمدعلی شاه برای کنترل اوضاع.

۱۳۲۷ق (۸ ربیع‌الثانی) ۱۹۰۹ (۲۹ آوریل): خاتمه‌ی محاصره تبریز توسط قوای دولتی ایران، ورود قوای تازه نفس روس به آذربایجان.

۱۳۲۷ق (دهم ربیع‌الثانی) ۱۹۰۹ (اول مه): ورود و اشغال قهرآمیز قشون روس به تبریز و خاتمه مقاومت و پناه بردن برخی از مجاهدین و رهبران به کنسولگری‌های خارجی در شهر به‌ویژه عثمانی. خلع سلاح مجاهدین.

۱۳۲۷ق (۱۴ ربیع‌الثانی) ۱۹۰۹ (۵ مه): ورود اردوی شمال مشروطه‌خواهان به قزوین. اعلام و فرمان احیای قانون اساسی از جانب محمدعلی شاه.

۱۳۲۷ق (۱۹۰۹): مذاکرات مخفیانه‌ی انگلیس و روس با سپهسالار فرمانده اردوی شمال و سران بختیاری.

۱۳۲۷ق (۴ جمادی الثانی) ۱۹۰۹ (۲۳ ژوئن): ورود قوای بختیاری به قم.

۱۳۲۷ق (۱۲ جمادی الثانی) ۱۹۰۹ (اول ژوئیه): تدوین دومین قانون انتخابات برای برپایی مجلس دوم.

۱۳۲۷ق (۱۴ جمادی الثانی) ۱۹۰۹ (سوم ژوئیه): ورود مجاهدین اردوی شمال به کرج.

۱۳۲۷ق (۱۹ جمادی الثانی) ۱۹۰۹ (۸ ژوئیه): ورود حدود دوهزار سرباز روس به انزلی.

۱۳۲۷ ق (۲۷ جمادی‌الثانی) ۱۹۰۹ (۱۶ ژوئیه): فتح کامل تهران پس از دو روز جنگ توسط اردوی شمال و نیروهای بختیاری. پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روسیه در زرگنده تهران.

۱۳۲۷ ق (۲۸ جمادی‌الثانی) ۱۹۰۹ (۱۷ ژوئیه): تشکیل مجلس فوق‌العاده عالی و انتخاب کمسیون فوق‌العاده عالی، عزل محمدعلی شاه از سلطنت، اعلام پادشاهی احمد میرزای دوازده ساله و تعیین نایب‌السلطنه.

۱۳۲۷ ق (۹ رجب) ۱۹۰۹ (۲۷ ژوئیه): ورود قشون روس به قزوین.

۱۳۲۷ ق (۱۱ رجب) ۱۹۰۹ (۲۹ ژوئیه): حرکت تقی‌زاده از تبریز به مقصد تهران، پس از اقامت ۲۰۴ روزه در تبریز.

۱۳۲۷ ق (۱۲ رجب) ۱۹۰۹ (۳۰ ژوئیه): به حکم دادگاه ویژه انقلاب، محمدخان صنیع حضرت از سرکردگان بلوای توپخانه در همان میدان اعدام شد. علی‌تقی‌خان مفاخرالملک نایب‌الحکومه مستبد تهران در باغشاه تیرباران شد. شیخ فضل‌الله نوری مجتهد پرنفوذ مخالف مشروطه تهران دستگیر و زندانی شد.

۱۳۲۷ ق (۱۳ رجب) ۱۹۰۹ (۳۱ ژوئیه) محاکمه کوتاه‌مدت شیخ‌فضل‌الله نوری در دادگاه ویژه و محکومیت وی به مرگ و به دار کشیدن فوری او در میدان توپخانه.

۱۳۲۷ ق (۱۶ رجب) ۱۹۰۹ (سوم اوت): محکومیت ناشر *حبل‌المتین* تهران به اتهام انتشار مقاله توهین‌آمیز علیه‌اسلام توسط دولت مشروطه به دو سال زندان محکوم و روزنامه اش را برای همیشه تعطیل کردند.

۱۳۲۷ ق (۲۰ رجب) ۱۹۰۹ (۷ اوت): ورود تقی‌زاده به تهران.

طبق ادعای مستشارالدوله، جلد دوم خاطراتش، ص ۱۶۰، تقی‌زاده ۱۱ رجب وارد تهران شد. ایرج افشار ورود تقی‌زاده را به استناد اسنادی، روز ۳۰ رجب نوشته (*اوراق تازه‌باب* مشروطه ص ۵۶). تقی‌زاده خود در خاطراتش نوشته: «ورود من به تهران متقارن شد با گرفتاری میرهاشم» (*زندگانی طوفانی*، ص ۱۵۲). چرچیل دیپلمات انگلیسی روز ورود او به تهران را ۱۹ رجب (۶ اوت) گزارش کرده. (*کتاب آبی*، جلد سوم ص ۷۰۸). در اسناد انگلیسی (*کتاب آبی*، جلد اول ص ۲۸۵) خبر ورود تقی‌زاده به رشت سوم اوت ۱۹۰۹ (۱۶ رجب ۱۳۲۷) اعلام شده است. رسول‌زاده ورود تقی‌زاده به تهران را روز شنبه گزارش کرده است. روز شنبه مطابق با ۲۰ رجب است. محمدمامین رسول‌زاده در گزارش خود به عنوان مخبر روزنامه *ترقی* در شماره ۱۸۰ مورخ ۲۵ اوت ۱۹۰۹ (۸ شعبان ۱۳۲۷) این نشریه نوشت: تقی‌زاده با محمدرضا مساوات روز شنبه وارد تهران شد. اما مهم‌ترین سند در مورد ورود تقی‌زاده به تهران *روزنامه مجلس*، سال سوم، شماره ۸، شنبه مورخ ۲۰ رجب ۱۳۲۷ (۷ اوت ۱۹۰۹) نوشت: امروز اهالی برای استقبال تقی‌زاده تا قزوین رفته‌اند. *روزنامه مجلس*، شماره ۹ مورخ ۲۳ رجب ۱۳۲۷ (۱۰ اوت ۱۹۰۹) در ص ۲ ورود سه روز پیش تقی‌زاده به تهران را تهنیت گفت.

۱۳۲۷ ق (۳۰ رجب) ۱۹۰۹ (۱۷ اوت): بنا به پیشنهاد تقی‌زاده و هم‌فکرانش و به دلیل ناکارآمدی کمیسیون موقت و مجلس شورای ملی، هیئت مدیره انقلاب تا زمان تشکیل مجلس دوم امور کشور را به دست گرفت. تقی‌زاده از سران فعال این هیئت بود.

۱۳۲۷ ق (پایان رجب) ۱۹۰۹ (اوت): تأسیس رسمی حزب دموکرات ایران به عنوان نخستین حزب دموکراتیک و مدرن در ایران به زعامت تقی‌زاده.

- ۱۳۲۷ق (سوم شعبان) ۱۹۰۹ (۲۰ اوت): برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی دوره دوم در تهران. تقی‌زاده از تهران هم به وکالت برگزیده شد، اما بعد از اینکه در آذربایجان هم انتخاب شد، وکالت ولایت زادگاه خود را پذیرفت.
- ۱۳۲۷ق (۷ شعبان) ۱۹۰۹ (۲۴ اوت): انتشار روزنامه/یران نو در تهران به سردبیری محمدامین رسول‌زاده.
- ۱۳۲۷ق (اول ذی‌قعدة) ۱۹۰۹ (۱۵ نوامبر): افتتاح مجلس دوم شورای ملی. آغاز فعالیت دو جناح دموکرات و اعتدالی در مجلس بدون اعلام رسمی.
- ۱۳۲۸ق: تشکیل انجمن آذربایجان در تهران.
- ۱۳۲۸ق (۲۰ محرم) ۱۹۱۰ (اول فوریه): انحلال رسمی و کتبی شعبه‌های اجتماعیون عامیون - مجاهد وابسته به مرکز فرقه در باکو در درون ایران.
- ۱۳۲۸ق (۴ ربیع‌الثانی) ۱۹۱۰ (۱۵ آوریل): ورود ستارخان و باقرخان به تهران.
- ۱۳۲۸ق ۱۹۱۰: تأسیس نخستین اتحادیه کارگری ایران، انتشار ارگان آن به عنوان *اتفاق کارگران* در تهران. برپایی نخستین اعتصاب کارگری با گرایش سوسیالیستی آشکار.
- ۱۳۲۸ق ۱۹۱۰: انتشار *زنگ*، روزنامه حزب ارمنی *هنچاک* در تبریز.
- ۱۳۲۸ق (۱۲ ربیع‌الثانی) ۱۹۱۰ (۲۳ آوریل): صدور حکم «فساد مسلک سیاسی» تقی‌زاده توسط مجتهدین عتبات.
- ۱۳۲۸ق (۲۵ جمادی‌الثانی) ۱۹۱۰ (سوم ژوئیه): تقاضای تقی‌زاده رهبر حزب دموکرات برای مرخصی اجباری سه ماهه. صدور حکم مجلس در تاریخ ۲۸ جمادی‌الثانی و با امضای موتمن الملک رئیس مجلس شورای ملی عکس این سند در جلد نهم *مقالات تقی‌زاده* چاپ شده است.
- ۱۳۲۸ق (۹ رجب) ۱۹۱۰ (۱۶ ژوئیه): ترور سیدعبدالله بهبهانی.
- ۱۳۲۸ق (۲۵ رجب) ۱۹۱۰ (اول اوت): ترور علی محمدخان تربیت رئیس سابق مجاهدین مسلح تهران واز یاران نزدیک تقی‌زاده و سیدعبدالرزاق حکاک از فعالین سوسیال دموکرات توسط افراد مسلح هوادار حزب اعتدالیون.
- ۱۳۲۸ق (روزهای پایانی رجب): تصویب قانون خلع سلاح عمومی.
- ۱۳۲۸ق (اول شعبان) ۱۹۱۰ (۷ اوت): رویداد پارک اتابک، خلع سلاح مجاهدین مستقر در پارک توسط نیروی مشترک بختیاری، دموکرات و برخی از سوسیال دموکرات‌های تحت فرمان حیدر عمواغلی.
- ۱۳۲۸ق (۵ شوال) ۱۹۱۰ (۹ اکتبر): تلگراف آخوند خراسانی در صدور حکم غیرمجاز بودن تقی‌زاده به مداخله در امور مملکت و تأکید مجدد بر فساد مسلک سیاسی و اخراج فوری او از مجلس.
- ۱۳۲۸ق (اول ذیحجه) ۱۹۱۰ (۴ دسامبر): به دلیل مخالفت وسیع روحانیون، تقی‌زاده به تبریز رفت. اما مخالفین در آن شهر نیز او را رها نکردند. ناچار به ترک شهر و کشور شد.
- ۱۳۲۸ق (۱۶ ذیحجه) ۱۹۱۰ (۱۹ دسامبر): تقی‌زاده از خوی عازم استانبول شد در بیانیه‌ای کتبی به همین تاریخ در خوی از یاران و بزرگان شهر خداحافظی کرد. (عکس این بیانیه در جلد نهم *مقالات تقی‌زاده - سند ۷ - قابل دسترس است*)
- ۱۳۲۹ق (غره صفر) ۱۹۱۱ (اول فوریه): ورود تقی‌زاده به استانبول از مسیر تبریز - ارزروم. آغاز اقامت نسبتاً طولانی در آن شهر.

- ۱۳۲۹ق (دوم صفر) ۱۹۱۱ (دوم فوریه): تصویب استخدام مورگان شوستر کارشناس مالی آمریکایی برای اصلاح امور آشفته مالی کشور.
- ۱۳۲۹ق (۶ صفر) ۱۹۱۱ (۶ فوریه): قتل صنیع‌الدوله وزیر مالیه.
- ۱۳۲۹ق (۱۲ جمادی‌الاول) ۱۹۱۱ (۱۱ مه): دعوت رسمی مجلس از مورگان شوستر آمریکایی برای اصلاح مالی کشور.
- ۱۳۲۹ق (۲۲ جمادی‌الاول) ۱۹۱۱ (۲۱ مه): ورود شوستر به ایران. او در استانبول به ملاقات تقی‌زاده رفته بود.
- ۱۳۲۹ق (اول جمادی‌الثانی) ۱۹۱۱ (۳۰ مه): آغاز به کار رسمی شوستر به عنوان خزانه‌دار کل کشور.
- ۱۳۲۹ق (تابستان) ۱۹۱۱ (تابستان): مخالفت علنی و گسترده دولت‌های روس و انگلیس با اصلاحات شوستر.
- ۱۳۲۹ق: تشکیل جمعیت نشر معارف در استانبول به کوشش تقی‌زاده.
- ۱۳۲۹ق: سفر کوتاه تقی‌زاده از استانبول به فرانسه به دعوت سردار اسعد.
- ۱۳۲۹ق: سفر تقی‌زاده به انگلیس و اقامت شش ماهه در آنجا.
- ۱۳۲۹ق (۱۳ ذی‌قعدة) ۱۹۱۱ (۵ نوامبر): التیماتوم اول روس.
- ۱۳۲۹ق (۷ ذیحجه) ۱۹۱۱ (۲۹ نوامبر): حمایت انگلیس از التیماتوم دوم روس به دولت، مجلس و شوستر. ورود قوای روسیه به قزوین، برپایی تظاهرات گسترده مردم در تهران علیه تجاوز و مداخله بیگانه و در دفاع از حکومت ملی.
- ۱۳۲۹ق (۸ ذیحجه) ۱۹۱۱ (۳۰ نوامبر): رد اولتیماتوم روسیه توسط مجلس دوم.
- ۱۳۲۹ق (۹ ذیحجه) ۱۹۱۱ (اول دسامبر): برگزاری تظاهرات‌های مردمی در تهران از جمله گردهمایی بزرگ زنان در بیرون مجلس در دفاع از مشروطه و مقابله با مداخله روس‌ها در امور ایران.
- ۱۳۲۹ق (ذیحجه) ۱۹۱۱ (دسامبر): اشغال کامل شمال ایران توسط قشون روس.
- ۱۳۲۹ق (۳۰ ذیحجه) ۱۹۱۱ (۲۲ دسامبر): خلع سلاح مجاهدین ایرانی توسط روس‌ها.
- ۱۳۲۹ق (ذیحجه) ۱۹۱۱ (دسامبر): اعتراض و تظاهرات مردم شمال در برابر قوای روسیه.
- ۱۳۳۰ق (اول محرم) ۱۹۱۱ (۲۳ دسامبر): حمله قوای روس، به توپ بستن شهر تبریز
- ۱۳۳۰ق (دوم محرم) ۱۹۱۱ (۲۴ دسامبر): کودتای ناصرالملک نایب‌السلطنه با حمایت دولت‌های انگلیس و روسیه، تعطیل و انحلال اجباری مجلس دوم، پایان کار مشروطیت ایران.
- ۱۳۳۰ق (۵ محرم) ۱۹۱۱ (۲۷ دسامبر): استقرار کامل قشون روس در تبریز.
- ۱۳۳۰ق (دهم محرم) ۱۹۱۲ (اول ژانویه): دار زدن ثقه‌الاسلام تبریزی و تعدادی از مشروطه‌طلبان تبریز توسط قشون روس.
- ۱۳۳۰ق (۲۰ جمادی‌الاول) ۱۹۱۲ (۸ مه): کشته شدن پیرم‌خان در جنگ با سالارالدوله در غرب کشور.
- ۱۳۳۱ق: سفر تقی‌زاده از استانبول به اروپا و متعاقباً به آمریکا در آخر مه ۱۹۱۳.
- ۱۳۳۲ق (۲۵ رمضان): آغاز جنگ اول جهانی.
- ۱۳۳۳ق (۱۶ محرم): افتتاح مجلس سوم.
- ۱۳۳۳ق (۱۲ صفر): حرکت تقی‌زاده از آمریکا به برلین و تشکیل کمیته میلیون ایران.

منابع و مراجع

چند نکته پیرامون منابع و مراجع

پس از سپری شدن قریب یک سده از تأسیس مشروطیت و تشکیل مجلس اول شورای ملی در ایران، به رغم وجود انبوه آثار و اسناد و پژوهش‌های مفید، هنوز بسیاری ابعاد و جوانب این رویداد روشن و ارائه نشده است. در نوشتن این کتاب، اسناد و آثار مکتوب خود تقی‌زاده و یا نوشته‌های دیگران پیرامون او را تا آنجا که دستیابی به آنها میسر بود و در سیاهه‌ی منابع آورده‌ایم مورد استفاده بوده است. مستقل از موافق یا مخالف بودن این اسناد با وی آنها را کاویده و سنجیده‌ایم. از تقی‌زاده آثار قلمی و نامه‌های بسیار باقی‌مانده است که اساس این پژوهش عمدتاً بر پایه‌ی این مدارک استوار است. باید در نظر داشت که به دلیل شرایط سیاسی و فرهنگی ایران، استبداد حکومتی، و مقاومت و مخالفت متعصبانه باورمندان سنت و مذهب، میان گفتار و نوشتار، به ویژه در آنچه در اختیار داریم و توانسته‌ایم در زمان و مکان خاصی عرضه کنیم، با آنچه در عمل انجام شده، و همچنین با آنچه در خلوت خود باور داشته‌اند، تفاوت وجود دارد. مبنای ارزیابی را صرفاً آنچه آنان از صافی روزگار گذرانده و مکتوب کرده‌اند نباید قرار داد. گرچه به این مبنی هم نیست که نمی‌توان با تطبیق دادن و استفاده از سایر منابع و اسناد معتبر با رعایت احتیاط، شک، و دقت از نوشته‌های آنها بهره برد.

آنچه به عنوان صورت مذاکرات مجلس دوره‌های تقنینه اول و دوم در دست داریم، از جمله اسناد مهم و اصلی بررسی تاریخ مشروطه و مجلس‌اند. تا آنجا که بایسته و شایسته بود از آنها سود جست‌ایم اما از ذکر چند نکته و یادآوری چند کمبود ناگزیریم. اول از همه، نسخه اصلی صورت مذاکرات مجلس اول و آنچه از نشست کمیسیون‌های چندگانه مجلس، که تقی‌زاده نقش فعالی در آنها ایفا کرده، و جزییات دقیق تندنویسان و منشیان مجلس باقی مانده بود در بمباران مجلس از بین رفته و سوخته است. بازسازی بعدی آن با تکیه به *روزنامه مجلس* تحت مدیریت صادق طباطبائی صورت گرفت؛ با توجه به آرای مخالف او علیه تقی‌زاده و یاران دموکراتش در مجلس دوم و کشمکش اعتدالی و دموکرات و هم‌سویی طباطبائی با اعتدالیون و در قیاس با برخی گزارش‌ها و اطلاعات سایر جراید و شواهد معتبر دیگر، می‌توان پی برد که هم محتوای سخنان و هم لحن او در متن بازسازی شده در موارد متعددی متفاوت ثبت شده است. به بیانی دیگر، پس از مشاهده‌ی نتایج رویدادهای مجلس اول و حضور صافی ذهنی جدید به گونه‌ای غیرتاریخی و متأثر از زمان، گذشته دستکاری شده است. در این موارد که نمونه‌هایی را در متن کتاب به دست داده‌ام، تلاش کردم از جراید و شواهد دیگر، به ویژه نشریه‌های *ایران نو*، *حبل‌المتین*، *صوراسرافیل*، *ندای وطن* و *محاکمات* به عنوان مکمل و مراجع اصلاحی بهره گیرم. *روزنامه‌ی مجلس* شیوه‌گزینش و خوانش و جمع‌بندی‌های جهت‌دار اعتدالی و مخالف تقی‌زاده، در گزارش مذاکرات و رویدادها، در شرح آنچه در مجلس‌های اول و دوم اتفاق افتاده، دخالت داده است. در

غالب گزارش‌های پیرامون مجلس دوم، این روزنامه نام و برخی عبارات، همچنان لحن تقی‌زاده را حذف و تغییر یا کم‌رنگ کرده است. در این نوشته، در تکمیل و اصلاح متن به دست آمده‌ی مذاکرات مجلس از گزارش‌های غالباً جاندار *روزنامه/ایران نو*، به‌ویژه پیرامون آرا و عملکرد دموکرات‌ها و تقی‌زاده در یک سال اولیه پس از فتح تهران، بهره برده‌ایم. مجموعه مصوبات *ادوار اول تا سوم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی*، که از سوی مجلس شورای ملی چاپ شده، حاوی لوائح و پیشنهادهای دولت‌های پرتعداد زمان مشروطه است که حاصل کشاکش مجلس و دولت را در بردارد و منبع معتبر دیگری است که به این منظور، مکمل و یاری‌گر مذاکرات مجلس به شمار می‌آید.

روزنامه مجلس نیز از منابع اصلی این دوره است؛ اما علاوه بر موارد پیش گفته مبنی بر اختلاف‌نظر گرداننده‌ی نشریه با تقی‌زاده، تأمل‌هایی دیگری هم درباره‌ی آن مدنظر است. این نشریه در دوره‌ای از ذکر نام سخنران در ثبت مذاکرات خودداری کرده است و از این رو همواره نمی‌توان مواضع دقیق و رویکردهای صریح نمایندگان را دریافت، گرچه با مقابله و یاری برخی اسناد و شواهد دیگر، به‌ویژه اسناد دیپلماتیک و سایر نشریه‌ها در زمینه‌های مشخص، و برخی موارد، می‌توان سخنران را تعیین کرد. روزنامه در دوره اول با دوره‌ی دوم آن در مجلس دوم تفاوت‌های قابل‌ملاحظه‌ای نشان می‌دهد. سیدمحمدصادق طباطبائی در مجلس اول با وجود گرایش عمیق محافظه‌کارانه و همراهی با جناح دیندار مشروطه، هنوز به نوعی دارای استقلال رأی و هوادار مشروطه و در برهه‌ای همراه با بابیان ازلی بود؛ ولی در مجلس دوم که حزب اعتدالی برپا شده بود و خود او مقام ریاست آن را بر عهده داشت، *روزنامه مجلس* به مثابه ارگان حزب اعتدالیون انتشار می‌یافت. این روزنامه‌ی بیانگر آرای رسمی حزب مخالف تقی‌زاده و دموکرات‌ها بود. اتهامات بدون سند و مأخذ این نشریه به برخی دموکرات‌ها چون رسول‌زاده، نمونه دشمنی نشریه با یاران تقی‌زاده است. (مثلاً: *روزنامه مجلس*، شماره ۱۱۲، مورخ ۶ رجب ۱۳۲۹ق، و شماره ۲۶، مورخ سوم ذیحجه ۱۳۲۸ق، رسول‌زاده را جاسوس روس‌ها می‌خواند. دلیل این دشمنی، نوشته‌های رسول‌زاده با گرایش سوسیال دموکراسی در نشریه/ایران نو بود.)

نشریه‌های عصر مشروطه، از جمله منابع با اهمیت این کتاب بوده‌اند. اما در این مورد هم ذکر نکاتی ضروری است. جراید مشروطه بدون پیش‌زمینه و تجربه لازم فضای بازسازی، ناگهان با کنار رفتن موقتی ابزار کنترل و سانسور حکومتی به عرصه اجتماعی - سیاسی وارد شدند. پیشینه‌ی مطبوعاتی مستقل به مثابه صدای مردم و حافظ آزادی بیان و قلم در درون کشور وجود نداشت. با مستولی شدن شور مشروطه‌خواهی و آزادی‌های پس از آن، بدون زمینه و بنیادهای مطبوعاتی مستقل و آزاد و دست‌درکارانی که در مسیری اصولی و استوار امکان سنجش و آموزش یابند، ناگهان همچون سیلی در بستری ناستوار، ناهمگون، ناهمساز و بیگانه با ذهنیت و فرهنگ و مناسبات اجتماعی، در مسیر سنگلاخ استبداد و منکرهای دینی، اخلاقی و فرهنگی به صحنه پا نهادند. به همین علل، غالب این مطبوعات از مسیر رشد طبیعی و مطلوب خود منحرف و به ابزار سیاسی گروه‌ها برای نقد و تحلیل ایدئولوژیک و پیشبرد اهداف سیاسی تبدیل شدند. از یک‌سو، جریان‌های استبدادی و واپس‌گرا جراید غیررسمی را به عنوان عاملی مزاحم و برهم‌زننده نظم و آرامش اجتماعی و فضولی در امور معرفی کردند، و از جانب دیگر جبهه‌ی مخالف (اپوزسیون) و نیروهای تازه نفس و جویای سهم و مشارکت در سرنوشت جامعه و کشور نیز در مقابل صدای دولتی و حاکم و نیروهای هزاران سال غالب اجتماعی، مطبوعات را در حکم ابزاری برای نقد و تحلیل ایدئولوژیک، سیاسی و پیشبرد اهداف خود شناختند. در واقع و عمل، فرصتی برایشان فراهم شده بود تا خواسته‌های خود را مطرح و به دیگری بقبولانند. مؤلفه سیاسی دانستن مطبوعات به نحوی تک بعدی، و به مثابه یک اصل باعث تقلیل کارایی آن به عنوان رسانه‌ای سازنده و

پیش‌برنده و عامل آگاهی و پیشرفت شد، و عملاً به ابزاری برای کار و تبلیغ سیاسی، افشای مخالفان و یا عرضه آرای دگراندیشان شد. اینکه مطبوعات می‌توانند و باید با استفاده از فضای باز و آزادی اندیشه و بیان آنچه را در سیاست جامعه مطلوب تشخیص می‌دهند عرضه کنند و مرجع و منبعی مستقل برای ارائه اندیشه‌های متنوع و متفاوت باشند، امری بدیهی و لازم است؛ منتها فرو کاستن کاربرد آن به همین مؤلفه است که مانع کارآیی همه‌جانبه‌ی آن را می‌شود.

کار مطبوعاتی را نمی‌توان صرفاً در یک‌سونگری سیاسی - ایدئولوژیک خلاصه کرد. جامعه برای ترقی و پیشرفت و دستیابی به دموکراسی، تنها به آگاهی و بسیج سیاسی نمی‌تواند و نباید اکتفا کند. سیاست‌زدگی افراطی خدشه در امر روشنگری، پژوهش و خبررسانی می‌افکند.

در متن کتاب، چنان که پیداست، از مهم‌ترین نشریه‌های آن روزگار بهره گرفته‌ام، اما به دلایلی که برشمردم شک و وسواس و قیاس با اسناد مهم دیگر را دخالت داده‌ام؛ مطبوعات آن روزگار که غالباً از نظر مشروطه‌نگاران پوشیده مانده‌اند، بسیاری از گسست‌ها و از یاد رفته‌های زمانه را آشکار و فاش می‌کنند.

خاطرات تقی‌زاده

خاطرات تقی‌زاده، *زندگانی طوفانی*، به گفته خود او از پنجم مهرماه ۱۳۳۷ شمسی نوشته شده و با توقف‌هایی از بهمن ۱۳۴۲ دنبال شد. به بیانی دیگر، او این یادداشت‌ها را از سن هشتاد سالگی، سال‌های «خستگی و پیری و درماندگی برگرفته» است و در نتیجه علاوه بر کاستی‌های ناگزیر این نوع خاطره‌نویسی‌ها، از این امر نیز تأثیر گرفته است. نسخه اصلی این یادداشت‌ها از طریق همسر تقی‌زاده، عطیه، در اختیار کوشنده خاطرات گذارده شده است. ایرج افشار می‌نویسد: ظاهراً سپهد فرج‌الله آقاوالی، رئیس هیئت مدیره انجمن آثار ملی - که تقی‌زاده هم مدتی از فعالین مؤثر آن بود، نسخه‌ای از آن در دست داشته است. چند قسمت از این خاطرات در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ در *مجله یغما* به مدیریت حبیب یغمائی چاپ شده که نشان می‌دهد او هم به نسخه‌ای از خاطرات یا بخش‌هایی از آن دست داشته است. (فرازهایی از خاطرات تقی‌زاده را می‌توان در *مجله یغما*، سال ۲۴ (۱۳۵۰) صص ۶۵-۷۰، و سال ۲۵ (۱۳۵۱) صص ۱ تا ۷ و ۲۶۴ تا ۲۷۱ و سال ۲۸ (۱۳۵۴) صص ۴۸۲ - ۴۸۳، ۴۸۳ و ۳۳۵ و ۳۳۶ یافت.)

خاطرات چاپ شده به کوشش افشار، به ویژه با مجموعه اسنادی که این کوشش‌گر تاریخ‌شناس در دسترس همگان قرار داده، مطالب مفید بسیار دارد. اما چند نکته‌ی مهم را باید در نظر داشت. همان‌طور که گفته شد این خاطرات در کهن‌سالی نوشته شده و به رغم حافظه پرتوان تقی‌زاده، که مورد تأیید دوست و مخالف است، نمی‌توان به همه ادعاها و اشاره‌های آن اعتماد کرد. خاطره غالباً در ذهن آگاه آدمی قرار دارد. انسان با یادآوری رخداد و رویدادهایی که در زمان گذشته صورت پذیرفته، از صافی مقتضیات و آمال زمان حال خود آن را بازسازی و عرضه می‌کند. تصویر واقعیت گذشته در روایت بازسازی‌شده حافظه تنظیم و تحت تأثیر عوامل ذهنی و روانی حال نویسنده و مصالحی که او تشخیص می‌دهد، به عنوان خاطره روی می‌نماید. هوسرل پدیدارشناس برجسته آلمانی دو نوع خاطره اولیه و ثانویه را می‌شناساند. به گمان او، در خاطره اولیه، آدمی در رویکرد و توجه به گذشته تمایزی میان حال و گذشته قائل نیست و به واسطه‌ی خیال، گذشته را در زمان حال بازسازی می‌کند. در مورد دوم، فرد می‌داند که خاطره‌ی او در گذشته روی داده، او آن را در ذهن خود ضبط و در زمان حال عرضه می‌کند.

هوسرل تفاوت این دو را در آن می‌داند که در دومی، ترسیم رویکرد گذشته‌گرا نداشته، یعنی آگاهی بازسازی شده ثانویه کمتر ارتباطی با آن گذشته داشته بلکه روی به حال و آینده دارد.

این‌گونه بازسازی زمانی، عمدتاً روانی است و به ضرورت‌های روبه‌رو، حال، توجه دارد. در واقع، خاطره‌ی گذشته دائماً به حال و خصوصیات ذهن خاطره‌گو از آن می‌پیوندد و ضروریات آن را منعکس و عرضه می‌دارد. در این‌گونه بازپردازی، تمایز و تضاد فراموشی و یادآوری همواره خود را بروز می‌دهد. باید میان شخصی که با خاطراتی زندگی می‌کند که به باور او در گذشته مشخص، زمان و مکان خاص، روی داده، با کسی که در متن رویدادها و ضرورت‌های حال زندگی می‌کند و آن گذشته را به عنوان جزیی از زمان حال و بر مبنای مقتضیات آن بازسازی می‌کند، تفاوت گذارد. در بازپردازی دومی، گذشته — اگر وجود داشته باشد — بازتابی است از مقتضیات و زمان حال. خاطره‌ی دستکاری شده گذشته در حافظه و صافی ذهن و الزامات زمانه است. همان‌گونه که میان عکاسی با نقاشی از یک پدیده تفاوت وجود دارد و تأثیر و نقش نقاش قابل شناسایی تر است. همان‌گونه که میان فیلم سینمایی با ترسیم نوشتاری رخدادهای تفاوت برقرار است، خاطره در بهترین حالت نمی‌تواند جانشین عینیت رخدادهای گذشته شود.

حسن جوادی (در مقاله «خاطرات آذری‌ها» در *ایران‌نامه*، سال پانزدهم، شماره ۱ زمستان ۱۳۷۵ — پانزدهم شماره ۴) می‌نویسد:

«نگارنده سه سال پیش از فوت مرحوم تقی‌زاده ایشان را در مؤسسه مطالعات ایران‌شناسی بریتانیا در تهران دیدم و درباره‌ی نسخه کتاب نامه‌هایی از تبریز، گردآورنده براون، که آن وقت مشغول ترجمه‌اش بودم از ایشان سؤال کردم. به کلی در این باره اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. شاید در اواخر عمر نامه‌هایی که از تبریز برای ایشان فرستاده شده بود از خاطره برده بودند.»

این اشاره‌ها را از آن نظر مطرح می‌کنیم که نشان دهیم استفاده از خاطرات باز مانده از تقی‌زاده به مفهوم همسان دانستن آن با گذشته نیست. رویکرد تمامیت‌خواه و کلی‌نگری که در یک اثر تاریخی و یا گزارش زندگی به دنبال دانای کل می‌گردد، که همچون انبار حافظه حقیقت یگانه، چون و چرای همه چیز را بر ما بگشاید و بازگوید، نوعی ساده‌لوحی است. دوران حقیقت مطلق و پاسخ‌های قطعی و ابد مدت به پایان رسیده و حضور یک روایت یگانه، یک‌دست و همخوان با ذهنیت ثنوی‌نگر که گذشته و حال و فردای ما را به تصویر کشد، تنها برای توجیه «حقانیت‌طلبی» باورمندان آرمان‌خواه اسیر مصالح سیاسی به کار می‌آید. بنابراین، نه از تقی‌زاده انتظار داشته‌ام که در نقش این انبار حافظه و دانای کل پاسخ‌همه‌ی سؤالات مرا آماده و ساده کند، و نه در پی عیب‌جویی و مچ‌گیری او بوده‌ام، تا پیش - داوری‌های خود را به خواننده بقبولانم. گرچه باورمندان هر دو رویکرد می‌توانند چنین کنند، همچنان که در انبوه آثار و اسناد تاریخ‌نویسی و تاریخ‌پردازی ما چنین شده است. بدون تردید، تقی‌زاده هم چون سایرین، با بازآفرینی گذشته، آنچه را می‌خواست و می‌پسندید و یا درست می‌پنداشت، با اکنون و حال خود در هم آمیخته است. گرچه به گذشته خود نگریسته و شاید صالح‌تر از بسیاری کسان دیگر بوده است، اما آنچه را به مصلحت روزگار نوشتن خاطرات دانسته، از صافی ذهنیت روز خود گذرانده و به یادگار گذارده است. بر پژوهش‌گر نقاد و جویاست که ضمن گوش فرا دادن به او و روایتش، ضمن پذیرش تمامی کاستی‌های ناگزیر یا آگاهانه‌اش در قیاس با سایر اسناد و شواهد، روایت خود را بازپردازی کند. روایتی که چندگانگی حقایق و واقعیت‌های تاریخی را بجوید و با بهره‌گیری از چندآوایی اسناد شخصیت چندگانه‌ی این چهره‌ی تاریخی، تفاوت و تشابه، ناسازگاری و هم‌سازی، ناهم‌زمانی و هم‌زمانی روایت پیشین را بنمایاند. روایتی که شرایط زمانی و مکانی بینش و کردار او را در نظر داشته و با دوری از امروزی کردن گذشته، از پیش داوری و تقلیل‌گرایی پرهیز کند. روایتی که به گفت‌وگو با عوامل

متنوع و متکثر دست یازد. روایتی به دور از رمانتیسیم و پندربافی، رد یا پذیرش مکانیکی پدیده‌ها و مقولات، روایتی که بتواند تفکر و معرفت انتقادی پرسش برانگیز و قابل تأملی عرضه کند و راه گفت‌وگو و مرادود تاریخی را گشوده نگاه دارد. روایتی که صراحت را به جای تقیه و پرده‌پوشی در چیستی و چرای تاریخی مدنظر داشته باشد. نه کسی را به جرم همخوان و همراه نبودن با بینش و کردار امروزی خود نفی و طرد کند و نه برای اثبات «حقانیت» و پیش‌داوری‌های خود تحسین و ستایش کند. روایتی که عمل کسی را به کسان دیگر منسوب نکند؛ نه برخی را از صحنه تاریخ حذف و کم‌رنگ کند و نه بعضی را چنان برافرازد که دستاوردهای گذشته را به نام آنان ثبت و جعل و تحریف کند. روایتی که حذف و سانسور را هادی و فرجام خود قرار ندهد. حضور نظر یا رویداد و معانی متفاوت اسناد و شواهد تاریخی را بپذیرد و علیرغم ناهمخوانی آنها با آنچه می‌پسندد، شفاف عرضه‌اشان دارد. روایتی به دور از تبلیغ سیاسی و ترویج ایدئولوژیک یا میراث‌سازی رایج.

تقی‌زاده خود در نامه دهم اسفند ۱۳۲۲ به حسین علا اشاره قابل تأملی دارد: «... مردم عموماً در ایران به مرض انتقاد و عیب‌جویی مبتلا شده‌اند و هیچ چیز جز معایب نمی‌بینند از هر کسی و هر چیزی که ناراضی هستند. هر کس فرداً فرد خود را عاقل و کامل دانسته، رأی خود را در امور صواب و رأی دیگران را باطل می‌شمارد». (نامه‌های لندن، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۳۵)

در استفاده از این‌گونه منابع باید توجه داشت که عقاید و آرای خاطره‌نویس، عمر و زمانه خاص خود را به همراه دارند. خصوصیات جوشش و شرایط زمانه و انباشت تجربی عرضه‌کنندگان آنها گاه بر سرشت نظری و بافت کردارشان تأثیر نهاده است.

ایرانیان هرگاه در مقابل بحرانی قرار گرفته و ناچار از تعریف مجدد هویت و مؤلفه‌های آن شده‌اند، در کند و کاو گذشته مواد و ابزار کار مطلوب تفکر مورد نیاز زمانه خود را بیرون کشیده و با بازپردازی جدیدی در تلاش برای توجیه و تعریف علل رخدادها و عملکرد نسل، گروه و یا شخص خود برآمده‌اند. مثلاً اگر بخواهیم نسل اول مشروطه، رویکرد، مواضع و کتب و اسناد مورد استفاده‌شان برای چیستی و چرایی و شرح وظایف پیش روی با آخرین نسل برآمده و حاصل انقلاب ۵۷، و سرکار آمدن حکومت اسلامی مقایسه و تطبیق دهیم، پی می‌بریم که چه فاصله و تفاوت عظیمی قابل تشخیص است. نوع کتاب و آثار و اسناد مورد استفاده و حتی خوانش و فهم آثار مشابه، به رغم تشابه ظاهری در برخی موارد، چنان متفاوت و بعضاً متضاد است، که شگفتی محقق را برمی‌انگیزد. هم‌آوایی در زمان و مکان رویدادها تلاش و فروتنی بسیار می‌طلبد.

در مورد خاطرات تقی‌زاده، علاوه بر این موارد کلی، چند نکته دیگر هم قابل تأمل است. ایرج افشار در حاشیه بر زندگانی طوفانی می‌نویسد: «از اوراق و اسناد تقی‌زاده بخشی را همسرش در اختیار من گذارد تا آنچه را به درد ادب و تاریخ می‌خورد، چاپ کنم. البته بخشی را پیش خود نگاه داشته بود که نمی‌دانم بر سر آنها چه آمده، شاید آنها را در تهران گذاشته باشد و شاید که با خود به انگلستان برده است. به هر تقدیر خبری از آنها ندارم.»

وی در جای دیگر می‌نویسد: شخصاً از خود تقی‌زاده شنیده است و تنی چند دیگر نیز تأیید کرده‌اند که تقی‌زاده یک بار در دوره ریاست مجلس سنا به صرافت تهیه خاطرات خود برآمد و نوشته‌هایی به تحریر آقای سهراب وند فراهم آورده بود. متن تهیه شده که در اتوموبیل گذاشته بود روزی ربوده می‌شود و از دست می‌رود. تقی‌زاده چند باری به تأکید و نوعی حسرت از این واقعه یاد کرده بود. افشار می‌افزاید: از ظاهر سخن تقی‌زاده چنین برمی‌آید که ربوده شدن آن اوراق را عمل یک شخص عادی

نمی‌دانست و شاید منظورش جریان خاصی بوده است. به هر حال، تاکنون آن خاطرات عرضه عمومی نشده است. استاد افشار در آخرین ملاقات با نگارنده تاکید مجدد داشت که متنی فراتر از خاطرات چاپ شده در مکانی در اروپا نگهداری می‌شود. حسین‌علی هروی نیز در شرحی در مجله/آینده (مجله آینده، سال ۱۳، ۱۳۶۶ ش، صص ۴۸۹-۴۹۲) از ربوده شدن یادداشت‌های جزوه‌گونه مربوط به قرارداد نفت در شهر لندن یاد می‌کند. تقی‌زاده برای ثبت در تاریخ، زمانی که بیرون از دسترس دستگاه پلیس رضاشاه بود، برای دوستش مجتبی مینوی شرحی بر ماجرای قرارداد نفت نوشته و سپرده بود.

خاطرات تقی‌زاده از جمله منابع مهم مورد استفاده این کتاب بوده است، اما با شک، وسواس و احتیاط لازم و قیاس با اسناد و آثار دیگر تاریخی به کار گرفته شده است. خود سانسوری و الزام و محذوریتهای زمانه و یا به جا گذاردن سند برائت و شرافت خود، همچون سایر آثار مشابه در آن به شفافیت پیداست.

اهمیت این خاطرات به رغم کاستی‌هایی که برشمردم، در این نکته کانونی و مهم است که او خود ناظر و گزارشگر وقایع بوده است. گرچه استبداد سیاسی و زنده بودن حاضرین رویدادها و یا روابط با خویشاوندانشان بی‌تردید برخی پرده‌پوشی و سخن‌های پیچیده در لفافه را به متن خاطرات کشانده است. خوانش دقیق و با حوصله‌ی متن، گاه زبان خاص و فطری نهان‌شده تقی‌زاده را در پشت ظاهر کلمات و زبان ظاهری به ما می‌نمایاند. ارتباطی که صرفاً با شناخت روحیه، سرشت اندیشه و بافت کردار تقی‌زاده زمان مشروطه قابل فهم می‌شود، نمونه‌هایش را در قیاس با اسناد تاریخی به دست داده‌ام. فهم نانوشته‌های پنهان شده میان کلمات ظاهری در این خاطرات زمانی ممکن می‌شود که مجموعه اسناد و شواهد و کارنامه تقی‌زاده را مورد سنجش و خوانش دقیق و چند سویه قرار دهیم. در بخش‌هایی از خاطرات جای پای یادداشت‌های روزانه آن روزگار را می‌توان یافت، در حالی که در بخش دیگر عینک و زبان دوران کهولت تقی‌زاده را به روشنی می‌توان مشاهده کرد. در حد توان و دانش خود تلاش کرده‌ام که در یافتن پرسش‌های کانونی هر بخش کتاب به هر رمز، اشاره، نماد و مفهوم باطنی و پنهان شده‌ی تقی‌زاده در خاطرات توجه و دقت کنم.

مکاتبات تقی‌زاده

مهم‌تر و قابل اتکاء‌تر از خاطرات، در کنار شرح مذاکرات مجلس‌های اول و دوم، عمدتاً نامه‌های رد و بدل شده میان تقی‌زاده و دیگران در بجه‌های رویدادهای دوران مشروطه است. متأسفانه، تمامی نامه‌ها، به‌ویژه از سوی تقی‌زاده باقی نمانده و بعضاً پنهان مانده و یا سوزانده شده است. تقی‌زاده، علی‌رغم نظم و آرشو خصوصی‌اش، از همه نامه‌های ارسالی خود به دیگران نسخه‌ای نگاه‌داری نکرده و دیگران هم یا به دلایل شخصی و سیاسی و یا امنیتی حجم زیادی از این اسناد مهم را از بین برده و یا در صندوق-خانه‌های شخصی مدفون کرده‌اند.

بسیاری از نامه‌های رد و بدل شده، به توصیه و خواست تقی‌زاده شماره‌گذاری شده است. از شماره‌های متعدد و مفقود شده نامه‌ها می‌توان پی برد که اکثر این مکاتبات در دست نیست. مثلاً، نامه میرجواد برادر تقی‌زاده از استانبول به کمبریج، مورخ ۲۲ شوال ۱۳۲۶ قمری تحت شماره ۱۲ آمده است و نشان می‌دهد که این دوازدهمین نامه او به تقی‌زاده در برهه استبداد صغیر است؛ در حالی که ما تنها یکی از آنها را در دست داریم و از نامه‌های تقی‌زاده به میرجواد اثری برجای نمانده است.

مصحح و چاپگر این نامه‌ها که در تماس نزدیک با عطیه همسر تقی‌زاده بوده، می‌نویسد: «ضمناً باید گفت که نامه‌هایی بسیاری مفقود شده یا به دست همسر تقی‌زاده در زبانه آتش سوخته است. چون

بیچاره نگران بود و نمی دانست چه کند. چنان کرد که شد.» (مقدمه «نامه‌های مشروطیت و مهاجرت - سال‌های ۱۳۲۵ قمری به بعد»، به کوشش ایرج افشار ص سیزدهم.)

نامه‌های خصوصی و محرمانه در رده‌بندی و اهمیت اسناد تاریخی جایگاه ویژه و ارجمندی دارند. از آنجا که این نامه‌ها در بسیار موارد کمتر مشمول پرده‌پوشی و محذوریت‌های آشکار داخلی و خارجی و سانسور ساختارهای قدرت شده‌اند، می‌توان آشکارتر با باورها و رویکردهای اشخاص آشنا شد. به‌خصوص اگر برای افراد نزدیک و قابل اعتماد نوشته شده باشد، می‌تواند نکات ریز و گاه بسیار مهمی را به تاریخ بشناساند. کمتر شخصیتی در تاریخ معاصر ایران چون تقی‌زاده سراغ داریم که در عمر خود این همه حوادث، رویدادها را از سر گذرانده و چنین تأثیری در تاریخ معاصر نهاده باشد. گرچه برخی ملاحظات و محذوریت‌ها در دهه‌های پایانی عمر، او را به مخفی‌کاری و یا حذف برخی از اسناد و نامه‌ها کشاند؛ انبوهی از نامه‌ها به یادگار و برای ثبت در تاریخ از خود باقی‌گذارده است که از جمله مهمترین ابزار کار پژوهشگران تاریخ ایران در شناخت مطلوب‌تر کارنامه او و روند تاریخ معاصر به شمار می‌رود. تقی‌زاده‌ی دوران را از ورای این نامه‌ها بهتر می‌توان شناخت. (فهرست نامه‌های در دست تقی‌زاده را تحت عنوان «پیوست دوم» در کتاب «نامه‌های مشروطیت و مهاجرت» به قلم ایرج افشار صص ۵۴۷-۵۵۶ می‌توان یافت.)

اما نامه‌ها همه یکسان به کار نمی‌آید. باید میان نامه‌های خصوصی از سوی افراد مورد اعتماد با کسانی که گاه به دلیل منافع و انگیزه خاصی در مورد اشخاص مخالف خود قضاوت کرده و یا جنبه‌ای را از رویداد را بیان کرده‌اند که صلاح دانسته‌اند، تفاوت گذارد. حتی همه مطالب یک نامه هم از ارزش یکسانی برخوردار نیست. ضمناً باید در نظر داشت که درجه‌بندی و اعتبار مطالب نامه‌ها به نقش مستقیم و یا ارتباط نویسنده با رویدادها بستگی تام و تمامی دارد. مثلاً کسی که از استانبول، جزییات رویدادی را در رشت بنابر شنیده‌ها گزارش داده، از همان اهمیتی برخوردار نیست که می‌توان در نامه‌های رد و بدل شده میان میرزا کریم‌خان رشتی از رهبران قیام رشت با تقی‌زاده یافت. گاه با تلفیق اطلاعات نامه‌ها و روایت‌های گوناگون و قیاس با اسناد معتبر باید به سنجش پرداخت و گاه داده‌های استثنایی را در اختیار داریم که در هیچ منبع دیگر تکرار نشده و با دقت و احتیاط قابل استفاده است.

اکثر نامه‌های مربوط به تقی‌زاده توسط ایرج افشار در دسترس همگان قرار گرفته است. مهم‌ترین آنها در «وراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده» (تهران ۱۳۵۹) چاپ شده است. مکاتبات تیگران ترهاکوپیان و ورام پیلوسیان با تقی‌زاده به زبان فرانسه برای اولین بار چگونگی تدارک و تأسیس حزب دموکرات ایران به‌ویژه روابط تنگاتنگ سوسیال دموکرات‌های ارمنی تبریز با تقی‌زاده را بر ما معلوم کرده است. پیش از آن براساس تاریخ‌نگاری متعارف و جالفتاده، نقش مؤثر این پیشگامان غیرمسلمان در بنیان‌گذاری نخستین شکل حزبی دموکراتیک تراز نوین ایران محو و فراموش شده بود. امری که به توجه به نوشته‌های آنان در روزنامه/یران نو و پردازش‌های جدید در تاریخ‌نویسی‌های پیشین انجامید. طبق این نامه‌ها، درمی‌یابیم که حزب دموکرات ایران در تبریز و ماههای پایانی استبداد صغیر پایه‌گذاری شده است.

مورد مهم دیگر، ارتباط گیلانیان با تقی‌زاده در تدارک و رویدادهای منجر به تصرف شهر و تشکیل اردوی شمال است. بسیاری از اطلاعات موجه و در نامه‌های این بخش تازگی دارد. از این اطلاعات درمی‌یابیم که تقی‌زاده در میان مشروطه‌خواهان گیلانی محبوب و مرجع است. نقش مؤثر او در تدارک قیام و ترغیب خیزش گیلان برملا می‌شود. از «تجارت مشترک» رهبران نهضت مشروطه گیلان با

تقی‌زاده در تهیه اسلحه و بسیج داوطلبان جنگی و مقدمات جنبش مشروطه در آن منطقه مطلع می‌شویم؛ مواردی که تاکنون از آنها اطلاعی در دست نبود. نامه مفصل سرهنگ حسنعلی‌خان در ارتباط با وقایع دهقانی و مردم کرگان رود علیه اجحاف مالکین و حاکم خودکامه‌ی آن منطقه و انجمن‌های عباسی، جملگی تازگی دارد.

نامه ۲۲ رجب ۱۳۲۶ تقی‌زاده از تفلیس، پس از تبعید، حاوی اطلاعات ذیقیمتی از روحیات، تفکر و خواسته‌های تقی‌زاده در برهه استبداد صغیر است. توصیه‌های تقی‌زاده به ستارخان مدتی بعد انعکاس بیرونی می‌یابد که حاکی از نقش مرجع تقی‌زاده برای رهبران خیرش و مقاومت تبریز است؛ درباره‌ی داده‌ها بحث کرده‌ام.

«نامه‌هایی از تبریز» گرچه ظاهراً نوشته ادوارد براون به ترجمه حسن جوادی است، اما مترجم فرهیخته و تاریخ‌شناس این کتاب با کوشش فراوان توانسته اکثر نامه‌ها را به زبان اصلی و دست‌خط تقی‌زاده بیابد و به جای ترجمه‌ی متن قرار دهد، و از این رو از اصالت تاریخی برخوردار است. به‌ویژه در ارتباط با برهه پایانی مشروطه، دخالت روس‌ها و روحیات تقی‌زاده در آن روزها یاری‌گر است. تاریخ اولین نامه، ژانویه ۱۹۱۲ است که تقی‌زاده از استانبول برای براون فرستاد. به فجایع روس‌ها در تبریز اشاره می‌کند. تقی‌زاده سخت متأثر از تعدی و جنایات روس‌ها به ویژه دار زدن شیخ سلیم و ثقه‌الاسلام، قلم زده است. در نامه دوم هم ضمن شرح اخبار تبریز برای دوست مستشرق خود، قلم را در کشته شدن حاجی علی دوا فروش از اولین پیشروان فکری و مؤسسین مشروطیت در تبریز می‌گریاند. این نامه‌ها برای شناخت دقیق‌تر از فجایع روس‌ها در اشغال تبریز و نگرش تقی‌زاده که هنوز مهر و دلش برای احیای مشروطیت ایران می‌تپد، ارزشمندند. در یکی از نامه‌های تقی‌زاده ایرادها و نواقصی را که در کتاب تاریخ مشروطه براون راه یافته، تذکر می‌دهد به ویژه به پناهندگی هفته‌های پایانی استبداد صغیر سران مجاهد مقاومت اشاره می‌کند که او همراه ستارخان در این رویداد نبوده است.

تقی‌زاده در این نامه‌ها به افشای رفتار اشغالگران روسی می‌پردازد تا دوست ایران دوست انگلیسی‌اش بتواند در جراید انگلیسی و اطلاع به مقامات آن کشور، هم‌دردی و حمایت از امر ایران را به دست آورد. او در نامه‌ای که در *حبل‌المتین کلکته*، شماره ۳۹، سال نوزدهم، منتشر شده است. از گردانندگان آن روزنامه می‌خواهد که هم متن افشاگری‌های او در مورد جنایات روس‌ها را منتشر کند و هم این نوشته را به براون و کمیته ایران و دفترخانه بین‌الملل سوسیالیست‌ها در بروکسل ارسال دارند، تا افکار عمومی جهانیان در حمایت مردم ایران بسیج شوند.

در نامه دیگری تأکید می‌ورزد که آنچه در شرایط امروز ایران مهم است سه مطلب است: یکی مسئله انعقاد ثانوی مجلس و انتخابات، که از براون می‌خواهد به مقامات انگلیسی فشار آورد تا به سردار اسعد در لزوم برپایی هرچه زودتر این مجلس اقدام کند. دوم مسئله بلژیکی‌ها در ادارات مالی، پست و ضرابخانه ایران که: «بدترین ضربات به استقلال کشور و روسی‌شدن ایران می‌باشد»، در این زمینه هم با نوشتن در جراید بایستی افکار عمومی را بسیج کرد. سوم، افشای برنامه روس‌ها در افزودن قوای قزاق در ایران است. به وضعیت اسفناک آزادی‌خواهان و دست‌درکاران نشریه‌ها که همه متواری و در خطر جانی هستند هشدار می‌دهد؛ لذا تخلیه هرچه زودتر قشون روس از تبریز را در اولویت اقدامات حمایت‌گرایانه از مردم ایران عنوان می‌کند.

در نامه دیگری، تقی‌زاده در کنار همه فجایع و کشتار روس‌ها به مطلبی که به قول خودش «خیلی خیلی بالخصوص» موجب غصه و تأسفش شده اشاره می‌کند:

«... در این اواخر بعد از سال‌ها زحمات و تکامل و در نتیجه‌ی مجاهده‌ی جمعی کثیر معارف تبریز و کلیتاً ایران رونقی گرفته بود و مخصوصاً در تبریز مدارس جدیده رو به ترقی نهاده بود و حتی نزدیک به انتاج نتایج شده بود و از آن جمله قریب ۲۵ باب مدرسه ابتدایی و متوسطه به اصول جدید دایر بود که بیشتر از سه هزار نفر اطفال در آنها تحصیل می‌کرد...»

افسوس دارد که بعد از اشغال تبریز توسط قشون روس همه‌ی این مدارس متروک و تبدیل به «مکاتب اصول قدیمه در مساجد - که بسیار بی‌معنی است - شده». در همین نامه‌ی شماره ۱۷، تقی‌زاده که از بازگشت به ایران ناامید شده خواهان یافتن کاری در مدرسه السنه شرقی لندن می‌شود و ضمناً به رساله تاریخ مطبوعات ایران میرزا محمدعلی خان تربیت - که بعدها مبنای کتاب چند جلدی براون را تشکیل داد، اشاره می‌کند و آن را رساله جامعی می‌خواند و از براون می‌خواهد که زمینه انتشار آن را فراهم کند.

به تدریج مرجع مهاجرین و فراریان ایرانی دلنگران سخت‌تر شدن شرایط درون کشور برای آزادی خواهان است. تقی‌زاده اخبار آن را در نامه‌ها منعکس می‌کند.

تقی‌زاده شرح حال کشته‌شدگان ایرانی توسط سالدات‌های روسی را بر مبنای جزوه‌ای که در اکتبر ۱۹۱۲ تحت عنوان «حکومت وحشت روس‌ها در تبریز» چاپ شده بود، ضمیمه نامه‌ها، برای براون می‌فرستد. سابقه و آشنایی تقی‌زاده با بسیاری از شخصیت‌هایی که نام می‌برد، برای شناخت از روابط دوره‌ی مشروطه او قابل تأمل است.

نامه‌های این کتاب در مجموع از نظر شناختن روحیات تقی‌زاده جوان و رادیکال در پایان راه در حالی که به تدریج و روزافزون به اعتدال و میانه‌روی گرایش می‌یابد، جالب توجه‌اند. (ایرج افشار، مجله راهنمای کتاب، سال ۱۵ (۱۳۵۱) صص ۸۵۵-۸۵۹).

مجموعه ۱۹۰ نامه، لایحه و اعلامیه اخیراً تحت عنوان «نامه‌های مشروطیت و مهاجرت - سال‌های ۱۳۳۵ قمری به بعد» کوشش ایرج افشار در دسترس عموم قرار گرفت. اکثر تصویر اصل این نامه‌ها پیشتر در «وراق تازه‌یاب مشروطیت» به چاپ رسیده بود. کوشش مصحح و چاپگر نامه‌ها در خوانش دست‌خط متن اصلی نامه‌ها، به پژوهشگر تاریخ بسیار یاری خواهد رساند.

نامه‌های ادوارد براون به سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار از حمله منابع مورد استفاده این کتاب بوده است. براون در این نامه‌ها اشاره‌های بسیاری به مطالب نامه‌های پیشین تقی‌زاده کرده است. از آنجا که اکثر نامه‌های ارسالی تقی‌زاده را در دست نداریم این اشاره‌ها حاکی از دغدغه‌ها و روحیات اوست. مکمل این کتاب می‌تواند کتاب انگلیسی زبان و دانشورانه منصور بنکداریان، بریتانیا و انقلاب مشروطیت ایران، ۱۹۰۶-۱۱۹۱، باشد.

نامه‌های سیاسی دهخدا، حاوی اشاره‌هایی از آرا و روحیات و عملکرد تقی‌زاده در دوران استبداد صغیر و حائز اهمیت تاریخی است.

نامه‌های تبریز، از تھے‌ی‌الاسلام به مستشارالدوله (در روزگار مشروطیت)، حاوی مطالب مهمی از رویدادهای زمان مشروطه به ویژه پیرامون نهضت مقاومت تبریز و رابطه با وکلای آذربایجان در مجلس است. مطالب اصلی نامه‌ها به زبان رمز نوشته شده است. نام رمز انتخاب شده‌ی تقی‌زاده در این مکاتبات و تلگراف‌ها لفظ زکی است. اهمیت این نامه‌ها در شناخت و سنجش تقی‌زاده از منظر تھے‌ی‌الاسلام است که با تقی‌زاده اختلاف نظر و رویه داشته. مثلاً، به صص ۲۰۵، ۲۰۹ و ۳۶۳ این کتاب مراجعه شود.

مجموعه تقی‌زاده در کتابخانه مجلس

از منابع مهم چاپ نشده، به خصوص در باره حزب دموکرات ایران، مجموعه تقی‌زاده در کتابخانه مجلس است. براساس این اسناد می‌توان به آرای گردانندگان و خط‌مشی نظری و راهکارهای عملی حزب دست یافت. دستورالعمل‌های کمیته مرکزی به فراکسیون حزبی در مجلس دوم، در خصوص نحوه برخورد با مسایل و رأی‌گیری از جمله‌ی این اسناد است. نوشتن تاریخی مفصل و حاوی جزئیات مهمی چون قطعنامه و دستورنامه‌های حزبی، شناخت شعبه‌های ولایات به خصوص آذربایجان، رابطه کمیته مرکزی حزب با آن شعبه‌ها و فراکسیون پارلمانی، بدون بهره‌گیری از این اسناد کامل نیست. پس از خروج تقی‌زاده از تهران و سپس ایران به حکم فساد مسلک سیاسی مجتهدین، کمیته مرکزی کنترل بیشتری بر فراکسیون پارلمانی برقرار کرد و دیگر همان مرجعیت تقی‌زاده را برای سلیمان میرزا اسکندری و دیگر نمایندگان عضو حزب قایل نبود؛ بلکه با دستورالعمل‌های مشخص و موردی آنها را هدایت می‌کرد. مثلاً، زمانی که ناصرالملک نایب‌السلطنه بود و کلای حزبی تا حدی دچار سردرگمی بودند؛ سیاست و اظهارات ضد و نقیض در تأیید یا نکوهش او موجب شد که کمیته مرکزی طی یک قطعنامه درون حزبی پیرامون مناسبات با نایب‌السلطنه به فراکسیون حزب در مجلس دستورهای مشخصی را صادر کند.

یکی از مراکز نفوذ و قدرت حزب دموکرات قوه قضائیه و تشکیلات وزارت عدلیه بود. تقی‌زاده به دلیل اهمیتی که به این حوزه در نظام مشروطه می‌داد تلاش بسیار می‌کند تا افراد مورد نظر حزبی خود را در نهادهای این تشکیلات در مصدر کار بنشانند. پس از تبعید و در واقع اخراج تقی‌زاده، هجوم اعتدالیون و مخالفین برای عقب راندن حزب دموکرات در همه عرصه‌ها آغاز شد. براساس مذاکرات مجلس تأکید شدید مخالفین بر دستگاه قضایی و نفوذ دموکرات‌ها بر آن بود. در این مجموعه، یک قطعنامه کمیته مرکزی یافت می‌شود که حاکی از تلاش مخالفان برای «انفصال قوه قضائیه» است. در این سند آمده که دسته‌های مخالف و «سرداران مشروطه‌نما» درصدد فراهم آوردن اسباب انفصال عدلیه‌اند و این تلاش می‌تواند مقدمه‌ای برای انفصال خود مجلس شورای ملی ناشی از تأثیر و مداخله دولت‌های روس و انگلیسی باشد. با توجه به وخامت اوضاع، کمیته مرکزی حزب نظر اعضای حزب را به این امر فرامی‌خواند و اکیداً می‌ورزد که کل بدنه حزبی خود را آماده جلوگیری از این حرکت کنند. قطعنامه دستورالعمل‌های اجرایی در این زمینه را برای اعضاء مشخص می‌کند.

در این مجموعه برای شناخت کمیته ایالتی آذربایجان که دوستان سوسیال دموکرات ارمنی تقی‌زاده در آن نقش اصلی داشتند، نیز چند سند مهم وجود دارد. در یکی از آنها در اوج اغتشاش و تلاش جریان‌های طرفدار بازگشت شاه مخلوع، ضمن هشدار نسبت به موقعیت خطیر کشور و حضور و پیش‌روی قوای محمدعلی میرزا در درون کشور، درخواست کرد که با تشکیل دسته‌های مسلح داوطلب و تدارک اعانه مالی و تهیه مهمات در این جهت، آماده دفاع از استقلال کشور و حیات نظام مشروطه شوند.

مطابق قطعنامه‌ای خصوصی راجع به انتخابات اعضای حوزه‌های پنج‌گانه پایتخت مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۸ قمری در این اسناد پی می‌بریم که تشکل موقتی به نام «اداره‌ی حوزه پایتخت» تشکیل شده که بر عملکرد شعب تهران نظارت داشته باشد. جلسات این محفل هفته‌ای یک‌بار تشکیل می‌شد و نماینده کمیته مرکزی در آن شرکت می‌کرد.

یک سند دیگر این مجموعه که در کتاب حاضر از آن سود جست‌ه‌ایم، *انبتاه‌نامه* حزب دموکرات تحت عنوان *روقه‌تباہیہ* به امضای «حافظ رنجبران ایران - د - ک - ت» است. تقی‌زاده در این زمان در ایران حضور نداشت و حزب به سرعت به سوی دیگری گرایش یافته بود. بهره‌گیری از ادبیات و واژه‌های

اسلام‌گرا در این نوشته که احاد مردم ایران را به حفظ استقلال کشور فرامی‌خواند، قابل تأمل و تأکید است. محتوای نوشته نشان می‌دهد که نویسندگان حزبی آن با نام مسلمانان باورمند، ایرانیان را به صحنه سیاسی فرا می‌خوانند. حفظ دین و ناموس و ملیت در مقابل «لامذهب خارجی اجنبی» خواسته شد. (علی‌رغم تلاش بسیار نویسنده در سه سفر به ایران، امکان دسترسی مستقیم به این مجموعه تقی-زاده فراهم نشد. اشاره‌های مربوط به این اسناد، همه را وام‌دار کتاب ارزشمند *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت - دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی*، اثر منصوره اتحادیه هستم.)

آثار قلمی تقی‌زاده

کتاب *زاد و بوم* که در اصل نوشته محمدعلی تربیت است، با همکاری و همیاری تقی‌زاده در ۱۳۲۰ق تألیف شده است.

مجموعه مقالات تقی‌زاده

- در سال ۱۳۲۲ش، در تهران چند مقاله تقی‌زاده که سابقاً در نشریه‌های مختلف طبع شده بود به اهتمام کتابفروشی تهران به مدیریت حسین پرویز، دوست تقی‌زاده، در ۱۳۲ ص به صورت کتابی تحت عنوان *مقالات تقی‌زاده* منتشر شده است.

بیست مقاله تقی‌زاده ترجمه احمد آرام و کاووس جهان‌داری، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، مقالات مربوط به گاه‌شماری نوشته تقی‌زاده به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی است که در کنار چند مقاله فارسی دیگر در همین زمینه‌ها در این مجموعه آمده است.

- در سال ۱۳۴۹ به مناسبت سالگرد مرگ تقی‌زاده، اولین جلد از سلسله مجموعه مقالات تقی‌زاده به کوشش ایرج افشار عرضه انتشار یافت. تاکنون و تا آنجا که نگارنده دسترسی داشته است، ده جلد از این مجموعه چاپ و منتشر شده است. طبق اظهار شفاهی آقای افشار، قرار است چند جلد دیگر که برخی مقالات آن در این کتاب هم مورد استفاده بوده، در ادامه انتشار یابد. این مجموعه مقالات، از جمله مراجع معتبر مورد بهره‌برداری این کتاب است.

مجله گنجینه فنون

مجله علمی و ادبی دو هفته یکبار در سال ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ق به مدت یک سال در تبریز منتشر شد. این نشریه مشتمل بر چهار قسمت و هر قسمت چهار صفحه بود. ترجمه کتاب *تمدنات قدیمه گوستاولوبون* فرانسوی، به قلم سیدحسن تقی‌زاده به عنوان قسمت اول نشریه منتشر می‌شد.

نوشته‌های مهم تقی‌زاده در حبل‌المتین

- رساله‌ی *تحقیق احوال کنونی ایران یا محاکمات تاریخی* پس از نشر در روزنامه *حکمت قاهره* در *حبل‌المتین کلکته* باز چاپ شد. رئیس مهم این نوشته را در فصل دوم آورده‌ایم.

- مقاله *کشف‌الغطاء* در شماره‌های مورخ ۶ و ۱۳ صفر ۱۳۲۹ قمری منتشر شد. سال بعد این نوشته به صورت رساله‌ای مستقل در تبریز تدوین شد و نشر یافت. تقی‌زاده در این نوشته به تاریخچه و پیدایش احزاب اعتدالی و دموکرات در مجلس دوم می‌پردازد. اعتدالیون را محافظه‌ی کارانی سازشکار با دولت‌های بیگانه و حزب دموکرات را ضرورتی ملی در مقابل آن تشکل می‌شناساند.

- مقاله *وقایع جانگداز شمال در حبل‌المتین*، شماره ۳۹، سال نوزدهم (۴ جمادی‌الاولی ۱۳۳۰ ق) دادنامه‌ای بر بیداد سالدات‌های روسی است. در این نوشته قسمت پایانی مطلب در روزنامه حذف شده که از روی متنی به خط محمد قزوینی تکمیل شد و تحت عنوان *نامه شماره ۱۱* در صص ۱۳۲ تا ۱۴۷ کتاب *نامه‌هایی از تبریز* چاپ شده است.

- *خلاصه سوانح ثقه‌ی الاسلام شهید، مجتهد تبریز در حبل‌المتین کلکته*، سال بیستم، شماره ۱۲، مورخ ۲۶ رمضان ۱۳۳۰ ق (۹ سپتامبر ۱۹۱۲ م) شرحی بر زندگی ثقه‌ی الاسلام است که تحت عنوان *نامه شماره ۲۶* در کتاب *نامه‌هایی از تبریز*، صص ۲۴۹ تا ۲۵۸ بازچاپ شده است.

آثار متفرقه تقی‌زاده در نشریه‌های پیش و همزمان با مشروطه

اولین نوشته‌ی تقی‌زاده تا آنجا که شناخته شده ترجمه رساله *عجایب آسمانی* نوشته کامیل فلاماریون در تبریز به سال ۱۳۱۶ ق است. متأسفانه ما از شب‌نامه‌های مخفیانه‌ای که احتمالاً آن سال‌ها در تبریز توسط تقی‌زاده و یاران تجدید خواهانش نوشته و توزیع شده بی‌خبریم.

* *نامه‌ی تقی‌زاده پیرامون حمله متعصبین برای جلوگیری از تأسیس مدرسه تربیت در تبریز*، که تحت عنوان *زارى ثریا بر تفرقه امت و فلاکت ملت*، شرح دادخواهانه مصیبت و بیداد بر تدارک و اقدامات در تأسیس آن مدرسه برای جلب حمایت افکار عمومی در روزنامه *ثریا*، مورخ ۲۲ صفر، ۱۳۱۷ ق چاپ شده است.

رساله *تحقیق احوال کنونی ایران یا محاکمات تاریخی*، اولین بار در روزنامه *حکمت قاهره* چاپ و بعد در *حبل‌المتین کلکته* هم عیناً منتشر شده است. رساله‌ای که به سال ۱۳۲۳ ق پس از بازگشت تقی‌زاده از مصر در تبریز به صورت کتابچه‌ی مستقلی چاپ و توزیع شد.

مقاله *سر ترقی ملل* در روزنامه *الحدید* تبریز شماره‌های ۳۱ و ۳۲، مورخ ۱۱ و ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۳ ق. با توجه به همکاری نزدیک سیدحسین عدالت، گرداننده‌ی *الحدید* و تقی‌زاده و همکاری آنها در محفل علیهم، از تقی‌زاده نوشته‌های دیگری بدون امضاء در این نشریه چاپ شده است.

مقالاتی در روزنامه *ندای وطن* در سال ۱۳۲۴ ق.

مقالاتی در روزنامه‌های *صور اسرافیل* و *مساوات* در تهران در دوران مجلس اول مشروطه.

مقالاتی در روزنامه‌ی *عدالت* به مدیریت سیدحسین عدالت چاپ تبریز (۱۳۲۸ ق).

مقاله‌ای به زبان ترکی در روزنامه *طنین استانبول* در دفاع از عثمانی بر ضد ایتالیا در زمان جنگ آن دولت در سال ۱۹۱۱ م.

تقی‌زاده در غالب نشریه‌های دوران مشروطه چون *صور اسرافیل*، *مساوات*، *ندای وطن*، و *حبل‌المتین* تهران مقاله‌هایی چاپ و منتشر کرده است که به برخی از مهم‌ترین آنها در متن کتاب اشاره کرده‌ایم. از نوشته‌های تقی‌زاده در مطبوعات اروپا در دوران استبداد صغیر هم در جای خود یاد کرده‌ایم. مجله‌ی *کاوه برلن*، دوره‌های قدیم و جدید، ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۰ ق، نیز حاوی یادداشت‌ها و مقالات بسیاری از تقی‌زاده است. در سیاهه آثار قلمی تقی‌زاده عمدتاً به مواردی اشاره کرده‌ایم که در چارچوب زمانی این کتاب قرار داشته و یا به نوعی در ارتباط با حوزه بحث بوده است.

آثار تقی‌زاده در جراید متفرقه مربوط به موضوع این کتاب

خطابه در مجلس سوگواری ادوارد براون در *انجمن ادبی ایران* در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۰۴ ش، ضمیمه مجله

تعلیم و تربیت.

جنبش ملی ادبی، مجله تعلیم و تربیت، ۱۳۱۵ ش. شماره‌های این مجله پس از طبع این مقاله به دستور رضاشاه جمع‌آوری شد. همین مقاله در سال ۱۳۲۰ ش پس از کنار رفتن رضاشاه به صورت رساله مستقلی توسط «کتبفروشی طهران» تجدید چاپ شد. همچنین در مجله ارمغان سال ۲۲ صص ۳۹۸-۳۷۷ و مجله یغما دوره نوزدهم باز چاپ گردید.

خطابه در ماتم مرحوم محمد قزوینی، نشریه وزارت فرهنگ، صص ۸ تا ۱۷، و نامه فرهنگستان، شماره مخصوص محمد قزوینی، صص ۷۲ تا ۸۲.

مشروطیت ایران، مجله اطلاعات ماهانه، جلد اول، شماره ۵ صص ۴، ۵، ۳۹، ۴۰ (سال ۱۳۳۱ ش).
لفظ مشروطه - یادی از اوایل مشروطیت، مجله اطلاعات ماهانه، جلد هفت، شماره ۵، صص ۳ و ۴ و ۶ (۱۳۳۳ ش).

شرحی بر مشروطیت ایران، روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۴ مرداد ۱۳۳۶ ش.
تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان، نشریه کتابخانه ملی تبریز، جلد اول، شماره یکم، صص ۱۵-۱۸. (این مقاله در مجله یغما، سال ۱۳، صص ۱۷۸ تا ۱۸۶ تجدید چاپ شده است).
وفات حاجی محمدآقای نخجوانی، نشریه کتابخانه ملی تبریز، شماره ۶ صص ۹-۶.
لزوم حفظ فارسی فصیح، مجله یادگار، جلد ۴، شماره ۶ صص ۴-۱ (۱۳۲۶ ش).
بعضی از علل ترقی و انحطاط تاریخی ایران، مجله یادگار جلد ۵، شماره ۱۰، صص ۱۳-۱ (۱۳۲۹ ش).

زندانی بز هرود نقد کتاب، مجله راهنمای کتاب، سال اول (۱۳۳۷ ش).
زندگی ادبی سیدحسن تقی‌زاده، مجله راهنمای کتاب، سال چهارم، ۱۳۴۰ ش، صص ۳۹۲-۳۸۲.
گوشه‌هایی از زندگی تقی‌زاده به قلم خودش، مجله راهنمای کتاب سال سیزدهم، ۱۳۴۹ ش، صص ۵۲۸-۵۱۴.

تعلیم ابتدایی یا عالی، مجله آینده، سال اول، ۱۳۰۴ ش، شماره اول، صص ۳۴۵-۳۲۹ و ۴۰۷-۳۹۳.
خاطرات توقف در استانبول و مراجعت به تبریز، مجله آینده، دوره نهم، صص ۳۶۲-۳۵۶.
پایان یک زندگی پرحادثه - محمدامین رسول‌زاده، مجله سخن، سال ششم، ۱۳۳۴ ش، صص ۳۴۴-۳۴۲.

تقی‌زاده درباره قتل اتابک سخن می‌گوید، مجله سخن، سال شانزدهم، ۱۳۴۴ ش، شماره اول بهمن‌ماه.

قبض تاریخی پست‌خانه قتل شجاع نظام و پسرش توسط حیدرعمو اوغلی به آدرس کمبریج برای تقی‌زاده ارسال شده بود، مجله یغما، سال پنجم، ۱۳۳۱ ش، صص ۱۷۵.
مرحوم مستشارالدوله، مجله یغما، سال پنجم، ۱۳۳۱ ش، صص ۴۴۹.
تقه‌ای/اسلام، مجله یغما، سال هفتم، ۱۳۳۴ ش، صص ۲۲۴.
صفحه‌ای از تاریخ مشروطیت ایران، مجله یغما، سال دوازدهم، ۱۳۳۹ ش، صص ۵۶.
تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان، مجله یغما، سال سیزدهم، ۱۳۴۰ ش، صص ۱۷۸.

مقدمه، نقد و معرفی کتاب به قلم تقی‌زاده

مقدمه بر کتاب گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، نوشته محمدعلی جمال‌زاده، برلین، ۱۳۲۵.
مقدمه بر تاریخ روابط روس و ایران، تألیف سیدمحمدعلی جمال‌زاده، برلین ۱۳۳۸ق.

مقدمه بر کتاب *قیام آذربایجان و انقلاب مشروطیت ایران*، نوشته کریم طاهرزاده بهزاد، تهران، ۱۳۳۴ ش.

مقدمه بر کتاب *نجوم برای همه*، تألیف ماکسول راید، ترجمه حسن علی رزم‌آرا، تهران ۱۳۳۵ ش.
 اشاره‌هایی به کتاب *فکر آزادی*، نوشته فریدون آدمیت، تهران، سخن، ۱۳۴۰ ش. این نوشته در جلد دوم *مقالات تقی‌زاده* باز چاپ شده است.

برخی مقالات تقی‌زاده به زبان‌های اروپایی

- A new Contribution to the materials Concerning the life of Zoroaster*, B. S. O. S. vol. vIII. Party, pp. 947-954.
- some Chronological data relating to the Sassanian Period*, B. S. O. S. vol. IX, Part I. PP. 125-136
- Zur Chronologie der Sassaniden*, Z. D. M. G. Band 91, S. 679, ---- 1937
- The Word (sunō) in the vandidad*, B. S. O. s. vol IX. Part 2, pp. 321-325
- An Ancient. Persian Practice Perserved by a non-Iranian People*, B. S. O. S. vol. IX, Part 3. PP. 603-619----1937-39
- Various Eras and Calendars used in the Countries of islam*, B. S. O. S. vol. IX, PP. 903-922 and Vol x, PP. 107-132----1937-42
- The Iranian Festivals adopted by the christians and Condemend. by the jews*, B. S. O. S. vol. x, Part 3. PP. 632-665 -----1941
- The Early Sasanians some chronological Pointswith Possibly for. Revision*, B. S. O. S. vol. xI, Part I ---- 1943
- the manichaen Fasts (byw. B. Hening, the Notes by S. H. taqizadeh)*, J. R. A. S. , pp. 155-164, 1945
- the Era Zoraster*, j. R. A. S. , PP 33-40, 1947
- the old Iranian Calender Again*, B. S. O. S. , vol IXV, Part 3, PP. 603-611, 1952

گزیده‌ای از آثار دیگران درباره‌ی تقی‌زاده

ران ملخ، مجموعه مقاله در بزرگداشت تقی‌زاده

A locust's leg, studies in Honour of S. H. tagizadeh, London, Percy, Humphries 2 co. Ltd. 1962. (Edited by W. B. Henning and EŞAN yar shuter)

اولین یادنامه تقی‌زاده است که در لندن منتشر شد. شامل ۳۱ مقاله به قلم اندیشمندان ایرانی و خارجی است. از نویسندگان ایرانی می‌توان مقالات ایرج افشار، تورج گنج‌های، محمد معین، احسان یارشاطر، عباس زریاب خویی و محمدعلی جمال‌زاده را برشمرد.

یادنامه تقی‌زاده، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ ش.

مجتهدی، مهدی، تقی‌زاده روشنگری‌ها در مشروطیت ایران، تهران ۱۳۵۷. این نوشته بسط‌یافته رساله‌ای است که در سال ۱۳۲۲ش در تهران منتشر شده بود.

صفائی، ابراهیم، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳. این اثر ابتدا در سال ۱۳۳۵ش در سلسله جزوه‌های جدگانه‌ای عرضه شده بود. تقی‌زاده در مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳۴۹، تجدید چاپ شده در مقالات تقی‌زاده، جلد سوم، توضیحاتی درباره مطالب و خطا و خلط‌های صفائی نوشته است.

رساله دکترای غلامرضا وطن‌دوست به زبان انگلیسی در سال ۱۹۷۷ از دانشگاه واشنگتن. این متن را به لطف آقای افشار مشاهده کردم اما به دلیل عدم ارتباط زمانی با موضوع این کتاب، فرصت مطالعه‌ی کامل آن را نیافتم: *Sayyid Hasan Taqizadeh and kaveh: Modernism in POST-Constitutional IRAN (1916-1921)*

جمال‌زاده، محمدعلی، سیدحسن تقی‌زاده، مجله یغما، شماره ۱۱، سال ۱۹، ۱۳۴۵ش، صص ۵۶۵ تا ۵۷۸.

تقی‌زاده به قلم جمال‌زاده، مجله راهنمای کتاب، سال ۱۳، شماره ۳ و ۴، ۱۳۴۹ش، صص ۱۶۵ تا ۱۸۸.

جمال‌زاده، محمدعلی، درباره سیدجمال‌الدین اصفهانی و سیدحسن تقی‌زاده، مجله، وحید، سال هفتم، ۱۳۴۹ش، صص ۴۵۵ تا ۴۶۶.

جمال‌زاده، محمدعلی، آنچه بر کاوه تقی‌زاده گذشت، مجله روزگار نو، سال هشتم شماره ۱۰، ۱۳۶۸ش، صص ۴۷ تا ۵۷.

مجد، ناصر، تقی‌زاده و گاه‌شماری ایرانی، مجله ایران نامه، سال ۲۱، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۳، صص ۵۳۷ تا ۵۴۰.

مجموعه دائره‌المعارف و آرشيوها

دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، از ۱۳۶۹ به بعد.

دائرة‌المعارف فارسی، زیر نظر غلامحسین مصاحب (۳ جلد)، تهران: امیرکبیر

لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا

مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۵۰ ش

Archives of the Armenian Revolutionary Federation, Boston, 1934, 1938, 2 volumes:

Hai heghapokhakan Dashnaktsuthian D zargir

(برنامه‌ی فدراسیون ارمنی، داشناک)

Dzragir Hunchakian kusaktsuthian

(برنامه‌ی حزب هنجکااک)

Iran Political Diaries 1881-1965, New York, Norman Ross Publishing inc, 1997, (14
volumes)

گزیده منابع لاتین

- Algar, Hamid, *Religion and State in Iran*, Markus Wiener, 1995.
- *An introduction to the History of Freemasonry in Iran*, Middle eastern Studies, 6, 1970, pp. 276-96.
- Amanat Abbas, *Pirot of the Universe: Nasir-al-dinshah Qajar and Iranian monarchy, 1831-1896*, Berkeley: University of California Press 1997.
- Amini, Iradj, *Napoleon and Persia; Franco-Persian Relations under the First Empire*, (French original 1995, English translation Mega, 1995).
- Arjomand, Kamran, *The Emergence of Scientific modernity in Iran, Controversies Surrounding Astrology and modern Astronomy in the mid-nineteenth Century*, Iranian Studies, vol. 30, No 1-2, Winter and Spring 1997, pp. 5-24.
- Arjomand, Said Amir, *The Ulama's traditionalist opposition to Parliamentarism, 1907-1909*, Middle Eastern Studies, Vol. 17, No 2, 1981, pp. 174-91.
- Alstadt-mihradi, A. *The Azerbaijani- Turkis Community of Baku before World war I*. P. H. D. Dissertation, University of Chicago, 1983.
- *the Azerbaijani: Bourgeoisie and the cultural- enlightenment Movement in Baku, First Steps toward Nationalism*, in suny, R. G. ed., Trans Covsasia: Nationalism and Social change. Ann arbor: University of Michigan, 1983, pp 197-208.
- *The Forgothen Factor: The Shii mullahs of pre-revolutionary Baku*. In Passeturco-Tatar presen Sovieteigue, ed. Ch lemercier- Quelquejay G. veinstein and S. E wimbush. Paris: Editions Peeters, 1986.
- Antonius, George: *The Arab Awakening*, New York, 1964.
- Abrahamian, E, *Religion and state in Iran, 1785-1906: The role of the ulama in the Qajar period*, Berkeley and losangles, 1969.
- Ashraf, A, and H. Hekmat, *merchants artisans and the derolopmental processes of nineteenth century Iran, the islamic middle east, 700-1900*, Ed.
- . *A century of Mission work in Iran (Persia), 1834-1934*", Birut, American Press 193
- . *A chronicle of the Carmelites in Persia and Papal Mission of the XVIII th*, entureis, vol I, London 1939.
- Griffith, M. E. *hume Behind the veil in Persia and Turkish Arabia (an account of an English woman's eight years residence Amongst the Women of the east)*, London, Seeleyd co. 1909.
- Mansoori, Ahmad, *American Missionaries in Iran 1834-1934*, India, Ball Stute University, 1981.
- Water field, Robine. *christians in Persia*, London, George Allen & unwin, 1973.
- Browne, Edward Granville. *Browne Papers*, Cambridge university library,
- A- Correspondence of Edward Granrille Browne:
- 1) *Letters from persia 1910-11*, addition, Mss. 7604.
- 2) *Correspondence with sir E. D*, Ross addition 7605.
- Browne, Edward Granrille. *A Brief Narrative of recent Event in Persia*, London: Luzac and co. 1909.
- *The persian Revolution 1905-1909*, introduction by Abass Amanat and Supplementary document by Mnsour Bonakdarain. Washington, Dc: Mage publishers 2006.
- . ----- *the Persian constitutionalists*, Nov. 11, 1908, London, Central Asian society, 1909
- *the Persian Crisis of December 1911; how it rose and whither it may lead us*, Cambridge university press 1912.
- Bonakdarain Mansour, *the left oppsition to sir edward Grey's, Iranian Ploicy, 1906-1912*, Ph. D. diss. University of Iowa 1991.
- *Iranian constitutional exiles and British foreign- policy dissenters, 1908-1909*, international Jouranal of Middle east studies, 27, 1995. .
- *britain and the Iranian consitutional revolution of 1906-1911*, Syracuse, Newyork, Syarouse university press in Association with the Iran Heritage foundation.
- Bennigser, A. and Wimbush, S. E, *Muslim National Communism in the Soviet union: A revolutionary Strategy for the colonial world*, chicogo: university of chicago press, 1979.
- Burton, David H. *Cecil spring rice: A diplomat's life*, Cranbury, N. J. Assocated university Press, 1990.
- Bowsworth, Edmond and Carole Hillenbrand, Eds: *Qajar Iran: Politcal, Social, and Cultural change, 1800-1925*, Costamesa, Cal.: Mazda Publishers' 1992.
- Bonu azizi, A. *Iranian National Character: A critique of Some Pres Pectives*, in E. Carl brown and Norman itzkowitz. Eds, *pschological Dimensions of near eastern Studies* Princeton, 1977.

- Bakhash, Shaul, *Monarchy, Bureaucracy and reform under the Qajar, 1858-1896*, London: Ithaca Press, 1978.
- Bayat, Mangol, *Iran's First revolution: shi'ism and the constitutional revolution fo 1905-1909*, oxford unirsersity Press, 1991.
- Berberian, houri, *Armenian participation in the Iranina consititutional revolution*, Ph. D. Dissertation, University of california, Los Angeles, 1997.
- Board fo forign missions, of the Presbyterian church in the USA. *A Centuryof Missionary work in Iran, 1834-1934*, Beirut american press, 1935.
- Browne, Edward. Granrille. *A Year amangst the Presions*, London, Adma &Charlis Black. 1893
- Chehabi, Houchang E. , *Staging the emperor's new clothes: dress codes and nation-building under Reza sha.* , iranian studies vol. 26. no 3 & \$, summer and fall 1993, PP. 209-33.
- Cole, Juan, R. I, *Iranian orientalism in early 19th century india*, critique, no. 8, spring 1996, PP. 41-60.
- Churchill, R. p. *anglo-russian convention of 1907*, cedar Rapids- Iowa, 1939
- Chaqueri, Cosroe, ed. , *Armenians of Iran: the paradoxical role of minority in an domiant culture*, Cambridge. Mass: Hurvard university press, 1998.
- Ed. *the Role and impact of Armenain intellectuals in Iranian Politics, 1905-1911*, Armenian Review 41: 2 and 4, 1988.
- Ed. *Historical documents: the worker's social democratic and coumunist movement in iran, 23 volumes*, florence and tehran, 1969-1994 (University of chicago- Chicago Presian Microforms Project- 4 volumes)
- Iranian communism, the early phase, 1905-1932*, encylopaedia iranica VI, NewYork, 1992.
- Dabashi, Hamid, *two clerical tracts on Constitutionalism*, In authority and Ploitical Culture in Shiism (ed) said Amir Arjomand, 334-70. Albany: Suny press, 1988. .
- Decker, E. ed. , *the darkside of freemasonry*, lafayette, Louisiana, 1994.
- Ekhtiar, Maryam. *the daral- fonun: educatioanl reform and cultural development in Qajar iran*. Ph. D. dsertations Newyork unireersity, 1994.
- An Encounter With the Russian Czar: the image of Peter the great in early Qajar historical. writings*, Iranian studies Vol. 29. no 1 & 2, winter & spring 1996, PP 57-70.
- Elgood, Cyril, *medicine in Persia*, New York, Paul B. hober 1978.
- Fraser, David, *persia and turkey in revolt*, Edinburgh London, William blackwood and sons, 1910.
- Floor, W. *change and development in the judicial system of Qajar iran (1800-1952)*, in *Qajar iran: political, social and cultural changes (1800-1925)*, Eds. Bosworth and C. Hillenbrand, Edinburgh, 1983, PP. 113-147.
- Gwynn, Stephen, ed. *The letters and friendships of Sir Cecil Spring- Rice*. 2 vols. Boston, New york: houghton mifflin, 1929.
- Gilbar, Gad, *Demographic developments in late Qajar persia, 1870-1906*, Asian and african studies, Vol. II, 1976, pp. 125-126.
- the big merchants (tujjar)and the persian constitutional revolution of 1906*, Asian and african studies, Vol II, 1977. pp. 275-303.
- Hadidi, Djavad. , *french schools in persia* , Encyclopeda iranica Vol 10, pp. 178-181.
- Hinsley Francis, Harry. ed. , *British foreign policy under sir Edward Grey*, cambridge university press, 1977.
- Heyworth, Dunne, j. , *An introduction to the History of education in Eggpt*, london, luzae, 1938.
- Hourani, Albert. *Arabic thought in the liberal age 1798-1939*, Oxford 1962.
- Hourani, George, *Reason and tradition in islamic ethics*, camberidge, 1985.
- Houri, Berberin, *Armenian and the Iranin constitutional revolution, 1905-1911*, Iranian studies, 29: 1-2 (winter-spring 1996), pp. 7-34.
- Armenian and the iranian constitutional revolution, 1905-1911: The love of freedom has no father land*, (Boulder: West view, 2000).
- Hamo, vassilian, ed. , *Armenian and iran: A comperhensive bibliography in the armenian, persian, russian and english langvages*, (armenian reference books library 1994).
- Issawi, Charles. "the economic history of iran". Chicago unverciy , chicago Press. 1971
- the tabriz- trabzon Trade, 1830-1900: Rise and decline of a trade route*, *international journal of middle east studies*, 1970, pp. 18-22.
- Egypt: an Economic and social Analysis*, London, 1947.
- Jamal, Muhammad Ahmad, *The intellectual origins of egyption nationalism*, oxford university press, london, 1960.
- Joussefi, Sepehr H. , *Seyyed Hasan tagizadeh, A political biography in the context of Iranian Modernization*, Master thesis, Uteracht university, August 1998, Internet: <http://www.let.uu.nl/~sepehr.Joussefi>.
- Afary, Janet, *Armenian social democrats, the demoeat party of iran, and Iranian: A Secret Camaraderie*, in Kambis Esлами, Ed.: *Iran and Iranian Studies* (Princeton: Zagros press). Pp. 238-256.

- Kashani Sabet, Firoozeh, *Frontier Fictions, Shaping the Iranian nation, 1804-1946*, Princeton: Princeton University Press, 1996.
- Keddie, Nikki, *Secularism and the state; "Sayyid Jamal Ad-din Alafghani"* Los Angeles, University of California Press, 1971.
- Krachkovsky, I. I. "Jurji Zaydan", *Encyclopedia of Islam*. First edition (1913-1934).
- Kedourie, E. , *Afghni and Abduh: an essay on religious unbelief and political activism in modern islam*, London, 1966.
- Kazemzadeh, F, *Russia and Britain in Persia, (1864-1914), A study in imperialism*, New flare , 1968.
- Libaridian, G. J. , *Revolution and Liberation, in the 1892 and 1907 programs of the Dashnaksutiun*, in Suny, R. G. Ed. , *Transcaucasia nationalism and social change*, Ann Arbor; University of Michigan 1983, PP. 185-96.
- Lewis, Bernard, *The Arabs in History*, London, Arrow Books, 1958.
- The emergence of Modern Turkey*, London, 1961.
- Murray, Gilbert, *The Foreign policy of Sir Edward Grey, 1906-1915*, Oxford: Clarendon Press, 1915.
- Macdaniel, Robert A, *The Shuster mission and the Persian Constitutional Revolution*, Minneapolis and Chicago, Bibliotheca Islamica, 1974.
- Mclean, D, *English Radicals, Russia, and the Fate of Persia, 1907-1913*, The English Historical Review XCII/367, 1978.
- Mackey, Albert, *Encyclopadia of Freemasonry*, New York, 1988.
- Nalbandian Louise, *The Armenian Revolution Movement, the Development of Armanian political parties through the nineteenth century*, University of California Press, Berkeley, Los Angeles, London, third printing 1975, pp 90-103.
- Transcaucasia, Nationalism and social change, Essay in the history of Armenia, Azerbaijan, and Georgia*, edited by Ronold Grigor Suny, Ann Arbor, The University of Michigan 1983, 1996 (second edition revised).
- Swietochowski, Tadeuse, *The Himmat Party: Socialism and nationality question in Russian Azerbaijan, 1904-1920*, Cahiers dumonde Russe e sovietaque 19, 1978, PP. 119-142.
- National consciousness and political orientation in Russian Azerbaijan, 1905-1920*, in suny Arbor: University of Michigan 1983, PP. 209-38.
- Russian Azerbaijan, 1905-1920-The Shaping of National identity in a Muslim community*.
- Suny R. G, *The Baku Commune, 1917-1918: Class and nationality in the Russian Revolution*. Princeton: Princeton Universit Press, 1972, ed. Transcaucasia: Nationalism and social change, Ann Arbor, University of Michigan, 1983.
- Shuster, Willian Morgan, *The strangling of Persia*, New York and London: The century company, 1912.
- Spector, Ivor, *The First Russian Revolution: The impact on Asia*, Englewood Cliffs, N. J.: Prentice Hall, 1962.
- Sabatiennes, Paul, *Pour une Histoire de la premire loye maconnique en, Iran France maconnerier, symboles figures*, Histoire, Revuede, l'Universit de Bruxelles, No 3-4, 1977.
- Phillip, Thomas, *Approaches to history in the work of Jurji Zaydan*, in Asian and African studies IX, 1973, pp. 63-86.
- Wended, Charles, *The evolution of Egyption national impage*, University of California Press, 1972.

گزیده‌ای از منابع فارسی

اسناد رسمی

— مذاکرات مجلس اول و دوم.

— اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی.

— اداره قوانین و مطبوعات مجلس شورای ملی: مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانون‌گذاری

مجلس شورای ملی، تهران، چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۱۸ ش.

آثار نوشتاری

آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.

- آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار. تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.
- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تهران، نوید، ۱۳۶۳.
- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹.
- آدمیت، فریدون، و هما ناطق، افکار اجتماعی و سیاسی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران، آگاه، ۱۳۵۶.
- آدمیت، فریدون، شورش بر امتیازنامه رژی، تهران، پیام، ۱۳۶۰.
- آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران. تهران، سخن، ۱۳۴۰.
- آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما (۲ جلد)، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۰.
- آجودانی، ماشالله، مشروطه ایرانی و پیش زمینه‌های نظریه ولایت فقیه، لندن، ۱۹۹۷ (۱۳۶۷ش).
- اشرف، احمد. مراتب اجتماعی در دوران قاجار، تهران، کتاب آگاه، ۱۳۶۰.
- امانت، عباس، قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۳.
- آموریان، آندره، حماسه پیرم، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵.
- افشار، ایرج (به کوشش)، نامه‌های تبریز از ثقه‌الاسلام به مستشارالدوله در روزگار مشروطیت، تهران، فروزان، ۱۳۷۸.
- (به کوشش)، اسناد و یادداشت‌های مستشارالدوله (۵ جلد)، تهران، فردوسی، طلایه.
- (به کوشش و با همکاری عباس زریاب)، نامه‌های ادوارد براون به سید حسن تقی‌زاده، تهران، کتاب-های جیبی، ۱۳۵۴.
- (به کوشش)، خاطرات سردار اسعد بختیاری، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲.
- (به کوشش با همکاری مسعود سالور)، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، تهران، ۱۳۵۱.
- (به کوشش)، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، مربوط به سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۳۰ قمری، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹.
- (به کوشش)، نامه‌های سیاسی دهخدا، تهران، روزبهان، ۱۳۵۸.
- (به کوشش)، خاطرات و تالمان دکتر محمد مصدق، تهران، علمی، ۱۳۶۲.
- (به کوشش و همکاری حبیب یغمایی)، رجال عصر مشروطیت، سیدابولحسن علوی، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳.
- (به کوشش)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- افشار، میرزا مصطفی، سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورگ، به کوشش محمد گلبن، تهران، کتابخانه مستوفی، ۱۳۴۹.
- اقبال، عباس، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰.
- تاریخ روزنامه‌نگاری ایران، یادگار، سال سوم (۱۳۲۵ش)، شماره ۶ و ۷، صص ۶۰-۶۶.
- امیرخیزی، اسماعیل، قیام آذربایجان و ستارخان، تهران، علمی، ۱۳۵۰.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- مرات البلدان، تصحیح و مقدمه از عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

- افضل‌الملک کرمانی، غلامحسین، *افضل‌التواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران، ۱۳۶۱.
- امین‌الدوله، فرخ‌خان، *مجموعه اسناد و مدارک فرخ‌خان امین‌الدوله* (۳ جلد)، به کوشش اصفهانیان و روشنی، تهران، ۱۳۴۶-۱۳۵۰.
- امین، حسن، *دادرسی و نظام قضایی*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱.
- *تاریخ حقوق ایران*، تهران، انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۲.
- امید، حسین، *تاریخ فرهنگ آذربایجان* (دو جلد)، تبریز، مطبوعه فرهنگ آذربایجان، ۱۳۲۳.
- اولیویه، گویی لام آنتوان، *سفرنامه اولیویه - تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران دوران آغازین عصر قاجاریه*، ترجمه و حواشی غلامرضا ورهرام، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز*، تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۲.
- احتشام‌السلطنه، میرزا محمودخان، *خاطرات احتشام‌السلطنه*، به کوشش سید محمد مهدوی موسوی، تهران، زوار، ۱۳۶۶.
- بامداد، مهدی، *شرح حال رجال ایران* (۶ جلد)، تهران، نوار، ۱۳۴۷.
- بامداد، بدرالملوک، *زنان ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید*، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷.
- بزرگمهر، مجید، *لژ بیداری ایران*، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، سال دوم شماره ۶، بهار ۱۳۸۴، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، صص ۲۳۵-۲۴۷.
- بهار، محمد تقی، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران* (دو جلد)، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- بدایع‌نگار، محمد ابراهیم، *تاریخ قاجاریه*، خطی، تهران، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- تربیت، محمد علی، *دانشمندان آذربایجان*، تهران، ۱۳۱۴.
- بابا صفری، اردبیل در گذرگاه تاریخ (دو جلد)، تهران، ۱۳۵۰.
- ترکمان، اسکندر بیگ، *تاریخ عالم آرای عباسی* (دو جلد)، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۴.
- ترکمان، محمد. (به کوشش)، *رسایل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری*، تهران، ۱۳۶۲.
- تدین، عطاالله، *تاریخ گیلان و نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران*، تهران، فروغی، ۱۳۵۳.
- جانسون، گلن، *اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه‌ی آن*، ترجمه محمد پوینده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- جوادی، شفیق، تبریز و پیرامون، تبریز، ۱۳۵۰.
- چلنگریان، ماهیت انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه باقر شاد، *زمان نو*، شماره دوم، پاریس، ۱۳۶۲، صص ۱۴-۱۹.
- چرچیل، جورج ب، *فرهنگ رجال قاجار*، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۶۹.
- خلیلی، مهیار، *تاریخ شکنجه: تاریخ کشتار و آزار در ایران*، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۹.
- خلعت بری، عبدالصمد. محمد ولی‌خان خلعتبری سپهسالار تنکابنی و یادداشت‌های شخصی او، تهران، ۱۳۲۸ ش.
- خورموجی، محمد جعفر، *حقایق الاخبار ناصری*، تصحیح حسین خدیو جم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۳.
- حائری، عبدالهادی، *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۱.
- *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- دولت آبادی، یحیی، *حیات یحیی* (چهار جلد)، تهران، فردوسی، ۱۳۶۲.
- دولت آبادی، عزیز، *سخنوران آذربایجان* (دو جلد)، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵.
- دنت، دانیل، *مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام*، ترجمه محمد علی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۵.
- دانشورعلوی، نورالله، *تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری*، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۵.

- ده سفرنامه یا سیری در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی راجع به ایران، ترجمه مه‌راب امیری، تهران، وحید، ۱۳۶۹.
- رابینو، ه. ل، ولایت دارالمرزگیلان، ترجمه جعفر خممامی‌زاده، رشت: طاعتی، ۱۳۷۳.
- مشروطه‌گیلان به انضمام وقایع مشهد، به کوشش محمد روشن، رشت، طاعتی، ۱۳۵۲.
- رائین، اسماعیل، فراموش‌خانه و فراموسونری در ایران (سه جلد)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- راوندی، مرتضی، سیر قانون دادگستری در ایران، تهران، چشمه، ۱۳۶۸.
- رستم‌الحکما، محمد هاشم، رستم‌التواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- رایت، دنیس، انگلیسی‌ها در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، دنیا، ۱۳۵۷.
- رشدیه، شمس‌الدین، سوانح عمر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- رشدیه، فخرالدین، زندگی‌نامه پیر معارف رشدیه: بنیانگذار فرهنگ نوین ایران، تهران، هیرمند، ۱۳۷۰.
- روزنامه خاطرات سید محمد کمرهای، به کوشش محمد مرادی نیا، تهران، شیرازه، ۱۳۸۲.
- سیناکی، میرزا محمد مجدالملک، رساله مجدیه، به کوشش سعید نفیسی، تهران، بانک ملی ایران، ۱۳۲۱.
- سعادت نوری، حسین، رجال دوره قاجار، تهران، وحید، ۱۳۶۴.
- سعیدی سیرجانی، در آستین مرقع، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۹.
- سیاح، حمید، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶.
- سالار فاتح، علی دیوسالار، بخشی از تاریخ مشروطیت، یادداشت‌های تاریخی راجع به فتح تهران و اردوی برق، تهران، ۱۳۳۶.
- شوشتری، میر عبداللطیف خان، تحفه‌العالم و ذیل التحفه، تهران، طهوری، ۱۳۶۳.
- شیخ رضایی، انیسه، مدارس فرانسوی، فصل‌نامه گنجینه استاد، سال دوم (۱۳۷۱) شماره ۳ و ۴، صص ۹۵-۱۰۹.
- شیرازی، میرزا صالح، مجموعه سفرنامه میرزا صالح شیرازی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
- شرف‌الدوله، ابراهیم خان، روزنامه خاطرات شرف‌الدوله (۱۳۲۴-۱۳۲۷ قمری)، به کوشش یحیی ذکا، تهران، فکر روز، ۱۳۷۷.
- شریف کاشانی، محمد مهدی، واقعات اتفاقیه در روزگار، تهران (سه جلد)، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- شاه آبادی، حمید رضا، تاریخ آغازین فراماسونری در ایران (دو جلد)، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی- حوزه هنری، ۱۳۷۸.
- شجعی، زهرا، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری، تهران، ۱۳۳۴.
- صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران (۴ جلد)، تهران، ۱۳۷۲.
- صدیق، عیسی، تاریخ فرهنگ ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- صفایی، ابراهیم، اسناد دوران قاجاریه، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- _____ رهبان مشروطه (دو جلد)، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵.
- _____ اسناد نو یافته، تهران، بابک، ۱۳۴۹.
- _____ اسناد مشروطه، تهران، بابک، ۱۳۵۲.
- _____ اسناد گزیده از سپهسالار و ظل‌السلطان، تهران، ۱۳۵۲.
- _____ برگ‌های تاریخ، تهران، ۱۳۵۲.
- _____ پنجاه‌نامه تاریخی، تهران، بابک، ۱۳۵۲.
- _____ گزارش‌های سیاسی علاءالملک، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- _____ نامه‌های تاریخی دوران قاجاریه، تهران، بابک، ۱۳۵۵.

- طالبوف، عبدالرحیم، کتاب/ احمد، به کوشش باقر مؤمنی، تهران، شبگیر، ۱۳۵۶.
- _____ سیاست طالبی، به کوشش رحیم رئیس‌نیا، تهران، علم، ۱۳۵۷.
- _____ مسالک‌المحسنین، به کوشش باقر مؤمنی، تهران، شبگیر، ۱۳۵۶.
- فتحی، نصرت‌الله، زندگی‌نامه شهید گمنام ثقه‌السلام تبریزی (۱۲۷۷-۱۳۳۰ قمری)، تهران، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریان، ۱۳۵۲.
- _____ مجموعه آثار قلمی شادروان ثقه‌السلام شهید تبریزی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
- قزوینی، قاضی احمد غفاری، تاریخ جهان‌آرا، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، کتاب‌فروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- قاسمی پویا، اقبال، مدارس جدید در دوره قاجار - بانیان و پیشروان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
- قائم مقامی، جهانگیر. (به کوشش) اسناد تاریخ و وقایع مشروطه ایران - نامه‌های ظهیرالدوله، تهران: طهوری، ۱۳۴۸.
- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- _____ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- _____ زندگانی من، با مقدمه یحیی ذکا، آمریکا، شرکت کتاب جهان، ۱۹۹۰.
- کسنتکو، کاپیتان اتامازور، شرح آسیای مرکزی و انتشار سویلیزاسیون روسی در آن - با نقشه ممالک آسیای مرکزی، ترجمه میرزا داوودخان ارمنی، خطی، کتابخانه ملی ایران.
- کهن، گوئل، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران (دو جلد)، تهران، آگاه، ۱۳۶۳.
- کرمانی، ناظم‌السلام، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- گانتساکتس، یپرم، از انزلی تا تهران: یادداشت‌های خصوصی یپرم‌خان مجاهد ارمنی، تهران، بابک، ۱۳۵۵.
- گرت واتسون، رابرت، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، سیمرغ، ۱۳۵۶.
- گاردان، آلفرد، خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران، انتشارات گسترش فرهنگ و تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- مانتوف، ان. ب، بمباران مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶، به کوشش همایون شهیدی، تهران، اشکان، ۱۳۶۳.
- معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران - مستخرج از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان (دو جلد)، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷.
- ملکم‌خان، ناظم‌الدوله، مجموعه آثار، به کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران، علمی، ۱۳۲۷.
- _____ کلیات ملکم‌خان، به کوشش هاشم ربیع‌زاده، تبریز، ۱۳۲۵.
- محبوبی اردکانی، حسین، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (۳ جلد)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- _____ کارآموزان و دانشجویان ایرانی در روسیه در زمان قاجاریه، مجله راهنمای کتاب، سال ششم (۱۳۴۶) شماره ۱۰، صص ۵۴۶-۷۶.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، به کوشش محمد علی سپانلو، تهران، آگه، ۱۳۸۴.
- مستشارالدوله، میرزا یوسف‌خان، یک کلمه، به کوشش صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
- مشکور، محمد جواد، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تهران، انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۵۲.
- ممتحن‌الدوله، میرزا مهدی‌خان، خاطرات ممتحن‌الدوله، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- میرزا صالح، غلامحسین (به کوشش)، بحران دموکراسی در مجلس اول - خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزا فضلعلی آقا تبریزی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.
- مینوی، مجتبی، تاریخ و فرهنگ - مجموعه مقالات (سه جلد)، تهران، ۱۳۵۲.

- مینیورسکی، تاریخ تبریز، ترجمه عبدالعلی کارنگ، تبریز، ۱۳۳۷.
- ملک آرا، عباس میرزا، شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۲۵.
- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت (۷ جلد)، تهران، علمی، ۱۳۶۳.
- نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، ستوده، ۱۳۷۳.
- ناطق، هما، ایران در راهیابی فرهنگی، پاریس، خاوران، ۱۳۶۹.
- _____ کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، پاریس، خاوران، ۱۳۷۵.
- _____ مصیبت ویا ویلای حکومت، تهران، گستره، ۱۳۵۸.
- _____ (به کوشش) روزنامه قانون، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- نجفی قوچانی، حسن، زندگی طلبگی و آخوندی، مجله راهنمای کتاب، شماره ۴-۶ تیر تا شهریور صص ۲۶۷-۲۷۳ و شماره ۷ و ۸ مهر و آبان صص ۴۸۹-۴۹۴ و شماره ۹-۱۲ آذر تا اسفند ۱۳۵۰ صص ۷۷۹-۷۸۹.
- نجم‌آبادی، محمود، طب دارالفنون و کتب درسی آن، در کتاب امیرکبیر و ایران، به کوشش ایرج افشار، صص ۲۰۲-۲۳۷.
- نظام مافی، منصوره (اتحادیه)، مرام‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌های احزاب سیاسی ایران در دوره دوم مجلس شورای ملی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- _____ پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت - دوره اول و دوم مجلس شورای ملی، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱.
- نوایی، عبدالحسین (گردآورنده)، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- _____ ایران و جهان از مغول تا قاجار (دو جلد)، تهران، هما، ۱۳۶۶.
- _____ فتح تهران، تهران، بابک، ۱۳۵۶.
- نیکیتین، ب، خاطرات و سفرنامه، ترجمه علی محمد فره وشی، تهران، معرفت، ۱۳۲۶.
- ورهرام، غلامعلی، نظام حکومت در ایران در دوران اسلامی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
- _____ نظام سیاسی و اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران، معین، ۱۳۷۹.
- وزیری، احمد علی‌خان، تاریخ کرمان، به کوشش باستانی پاریزی، تهران، علمی، ۱۳۶۲.
- وحید مازندرانی، غلامعلی، مجموعه نامه‌های تاریخی ایران، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۵۰.
- هدایت، مهدی قلی (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار، ۱۳۳۴.
- هدایت، رضا قلی میرزا، روضه الصفاى ناصری، قم، چاپخانه حکمت، ۱۳۲۹.
- یغمایی، اقبال، مدرسه دارالفنون، مجله یغما، سال ۲۲ (۱۳۴۸) و سال ۲۳ (۱۳۴۹).
- یزدانی، سهراب، کسروی و تاریخ مشروطه ایران، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.

روزنامه‌ها و نشریه‌ها:

آینده (مجله)، اتحاد (تبریز)، اختر استانبول، الحديد (تبریز)، الهلال (مجله عربی قاهره)، انجمن (ارگان انجمن تبریز)، ایران نو (ارگان حزب دموکرات ایران)، ایران نامه (فصل‌نامه معاصر)، بررسی‌های تاریخی (مجله)، پرورش (قاهره)، پیمان (مجله کسروی)، پرچم (مجله کسروی)، ثریا (قاهره)، حکمت (قاهره) خیرالکلام (رشت)، راهنمای کتاب (مجله)، گنجینه اسناد (فصل‌نامه)، سخن (مجله)، یادگار (مجله)، یغما (مجله)، صوراسرافیل، قانون، مجاهد، مجلس، مساوات، ندای وطن، محاکمات، نسیم شمال، حبل‌المتین کلکته و روزانه تهران و رشت.

(paris) (London), Revue Du Monde Musulman, Times .

